[illegible]

اعراض تابع حمیات ۲۵۱

اورام وبثور ظاہر بدن ۲۷۰

مجربات اکبری

عالم حقائق کلیات معالجات ماہر قانون

بسم الله الرحمن الرحیم

امراض ظهر واطراف یعنی بیماریهای پشت ودست وپا وآن سیزده مرض ست

اعنی حدبه وریاح الافرسه ووجع الظهر ووجع خاصره ودوالی وداء الفیل ووجع مفاصل ونقرس وعرق النسا ووجع ورک ووجع الرکبه ووجع ساقین ووجع عقب ووجع کف پا

حدبه وریاح الافرسه

حدبه عبارتست از زوال فقرات پشت وان اگر بجانب داخل پشت یعنی بسوی پیش باشد حدبهٔ المقدم وتقصع گویند تا آنجا که تقصع با شرکت استخوانهای سینه باشد قعس گویند واگر بجانب خارج یعنی بسوی پس پشت باشد حدبهٔ المؤخر خوانند وحدبهٔ حقیقی همین ست واگر بجانب راست یا چپ باشد آنرا التوا نامند وریاح الافرسه قسمی از حدبه است که بسبب ریاح غلیظ حادث شود واسباب حدبه بقول شیخ یا بادی بود مثل ضربه وسقطه ومانند آن ویا بدنی از رطوبت یا فالجی مزلق مرخی رباطات یا رطوبت غلیظ لزج مشنج رباطات فقار واکثر آنچه از رطوبت فالجی افتد حدبهٔ التوائی باشد نه بسوی قدام وخلف ویا از ریح غلیظ محتبس زیر فقار ممدد ومفتح فقرات باشد ویا از ورم عضلات فقار وخراج وتمدد وغشا در طرفی بود وبیشتر ورمی باسهال ومویدال بر نفخ ورم وانفجار او صحت یابد وکذلک آنچه از ورم صلب بود وآنچه از تشنج مادی یابسی افتد قلیل الوقوع سریع القتل ست واین همه یا باشتراک میان چند فقرات وتدریج بود ویا چنین نباشد وحدبه خصوصاً آنچه بسوی داخل باشد بر سه مکان را تنگ کند وسوء تنفس حادث شود وچون در صبی حادث گردد سینه را از حسن انبساط واتساع او منع کند واعضای نفس موقت باقی مانند وبدان سبب نفس تنگ گردد ولهذا بقراط گفته کسی را که حدبه از ربو یا سرفه قبل از بلوغ بهم رسد هلاک گردد وصبیان را حدبه وریاح افرسه بیشتر حادث شود چون طعام قبل از وقت او بخورانند وصاحب حدبه را ساقها باریک شود واطفالی وغیره سینه پیسند که اوجاع پشت وحدبه وامثال آن اول از اول بود وبر مادهٔ آنها اصالةً سردی غالب باشد وگاهی از غیر او بود وتقریر اصل این است که دماغ بدن را مثل قبه حمام ست که اکثر بخره بسوی آن متصاعد شود ومتکاثف گردد پس سرد شود وبسبب قلت تنقیه وطول زمان کثرت پذیرد ودران جمع گردد وقوت از تصرف طبیعی در وی عاجز آید ودرین هنگام مکان بران تنگ شود وسیلان کند پس اگر چیزی از مناخر مندفع گردد زکام شود ویا در یک جانب آن بند شود مثل شقیقه ولقوه افتد ویا بسوی بدن نافذ گردد پس اگر خاص بیک جانب بود مثل

۵ له بر آنکه بر انتقال ماده سرد وغلیظ بسوی فقرات اعتراض آن وبیخ اخراج زدی از من ازاده غلیظ دلالت کند بر آنکه ماده غلیظ سردی از آن حدبه زوال فقره حادث شدی وهرگاه چنین باشد سینه را از اتساع منع شود بالامره سوء نفس آنرا لابد بود وسردی بهلاکت گردد ۱۲ منه مد ظله العالی

فالج افتد و اگر عام بمفاصل بود تعقد و تشنج و وجع مفاصل افتد و اگر فقرات را زائل کند التوا و حدبه افتد و یا مختص باستخوانهای مجوف ابد پس ریاح افرسه افتد و گر
بسوی نصف اسفل نازل شود وجع ورک و خاصره افتد و یا یک پای را عام باشد پس عرق النسا افتد و یا در ابهام خاصة منحصر گردد پس نقرس افتد و یا ساق را
مع ورم قرحه کند پس داء الفیل افتد و یا عروق ذات تلافیف حادث کند پس دوالی افتد **طریق تشخیص** اسباب مذکوره اول تقدم اسباب بادی مثل
وقوع ضربه و سقطه دریافت کنند اگر یافته شود سببش همان باشد و اگر بلمس ورم محسوس گردد و وجع ناخس شدید و تب حاد و تشنگی و عظم نبض و زردی قاروره
و ناریت آن باشد سببش ورم حار بود و اگر ورم و دیگر اعراض او نباشد و گاهی درد زیاده شود و در آخر کم گردد و بعد درد پشت حادث شود سببش ریاح باشد
اگر این آثار یافته نشود و روغن در انجا بمالند پس اگر روغن بدیر جذب شود و تقدم تدابیر مرطب و وجود دیگر علامات رطوبت مثل سفیدی رنگ و سردی لمس
نیز بود سببش رطوبت باشد و اگر روغن بسرعت نشف کند و دلائل یبوست بدن و تقاسات حمیات حاده و استفراغات یافته شود سببش یبوست باشد **علاج**
اگر از ضربه و سقطه باشد فصد کنند و در فقره از وسط موضع آن نمایند بعد آن با دویه قابضه مانند قسط و سنبل الطیب و مرسلیخه با سرکه ضماد کنند و اگر زوال فقره بسوی
داخل یا بجهت راست یا چپ باشد از امس محاجم خالیه بالوضع محجمه ناری بیرون کشند و طلای زفت و مقل با اندکی عاقرقرحا جهت جذب فقره سود دارد و بعد
قرار گرفتن فقره بموضع خود ادویه قابضه ضماد نمایند تا آنرا بران شکل قائم دارد و اگر بسبب ورم باشد فصد باسلیق کنند و بعد النضج بمنضج صفرا از مسهل آن تنقیه
نمایند و در مسهل دوم یا سوم سنای مکی یک توله سورنجان نیم ماشه اضافه کنند و ضمادهای ملینه مثل لعاب حلبه و تخم کتان و گل بنفشه و تخم خطمی و بیه مرغ و بیه بط و مغز ساق گاو
ضماد کنند و روغن گل نیم گرم کرده بمالند و اگر بسبب ریاح غلیظ باشد بعد النضج بمنضج بلغم از مسهل آن که در ان از ملحیات ثلثه هر یک شش ماشه سورنجان پنجماشه
بزر بیدان سه ماشه نیز اضافه کرده باشند تنقیه کنند بعد از آن حب سورنجان بطریق حب ایارج خورانند و فقرات را بروغن قسط و روغن بیدانجیر بمالند و بر
موضع متفع محاجم ناری نهند و اگر بسبب رطوبت فالجی یا تشنجی افتد علاج فالج و تشنج از تنقیه و تعدیل مزاج و کمادات و مروخات و ضمده و غیره نمایند
و ایضاً در ریاح الافرسه ماء الاصول از پوست بیخ بادیان و کاسنی هر یک هفت ماشه اصل السوس بیخ کرفس سداب تخم کرفس بادیان هر یک پنجماشه
اذخر افسنتین هر یک چهار ماشه انجیر زرد چهار عدد مویز منقی دو توله و گلقند عسلی چهار توله بدهند و غذا یک وقت نخوداب مرغ تنها و دیگر وقت نان با شوربای
مرغ و بعد حصول نضج بهر تنقیه بدن از کندر سکبینج صبر غاریقون مقل برابر حب ساخته دو درم تا سه درم بخورانند یا حب سورنجان که در قول ابن الیاس
بیاید بدهند و بعد تنقیه روغنهائی که در قول شیخ بیاید بمالند و ضمادیکه برای حدبه یحیی در همان قول مسطور گردد اجزای آن مساوی گرفته باضافه آب
بادیان و سداب و روغن بابونه بکار برند و از اذخر و سداب و قیصوم و نمام و مرزنگوش و اکلیل و بابونه هر واحد یکتوله مغز تخم بیدانجیر سه توله جوش کرده
در حمام نطول سازند بعده روغن بیدانجیر بمالند و بدانند که ریاح افرسه و حدبه در ابتدا علاج پذیرد و مزمن آنچه از هرم یا تشنج یبسی باشد لا علاج است
اقوال حذاق سویدی میفرماید که خوردن سرطان نهری در قرن بریان کرده و کذا خوردن کرنب مسلوق بطیب بسیر و جوز و زیت برای ریاح افرسه
مجرب است و سنبل الطیب و کذا استعمال زنجبیل نافع مرض مذکور است شیخ میفرماید که علاج حدبه رطب و یابس علاج فالج و تشنج رطب و تشنج
یابس است در وجوب استفراغ و ترک آن و کیفیت ضمادات و نطولات و مانند آن و قانون ادویه حدبه که یابس نبود نیست که قابض و مسخن و
محلل باشد و چون اقتصار بر قوابض کنند ممکن است که رباط قوی گردد لیکن چون ماده تحلیل نشود جائز است که بعضو دیگر منتقل گردد و اکثر آن
باسفل مثل پایها انتقال کند و دران فالج حادث شود یا درد و ورم و مانند آن و چون تنقیه سابق شده باشد در استعمال قوابض باک نیست و گاهی قبض
و تسخین و تحلیل در یک چیز مجتمع بود چنانچه در جوز السرو و برگ آن و برگ نار و قصب الذریره و ابهل و اشنه و در اس مجتمع است و گاهی ترکیب از ادویه
ادویه قابضه باردة مثل گل سرخ و اقاقیا و گلنار را با دویه حاره مسخنه محلله مثل حب الغار و جندبیدستر و برگ و فلفل و وج و امثال آن روغنهای نافعه برای حدبه
رطب روغن اشیای حاره قابضه است مثل روغن سرو و مثل روغن سداب و در اضمده ادویه محلله قوی التحلیل مثل برگ خربزه و وج و جندبیدستر و سداب
اضافه کنند و از روغنها روغن سداب و روغن جندبیدستر و روغن عاقرقرحا و فرفیون متخذ برین صورت فلفل جندبیدستر عاقرقرحا تخم حنظل فرفیون حلتیت

جمله یک اوقیه کوفته در روغن سداب یکرطل انداخته در آفتاب گذارند و هر روز دو بار حرکت دهند و بعد هفته صاف نموده تبدیل ادویه مذکوره کنند و بمرات همچنین
عمل آرند و کمتر آن سه مرتبه این تدبیر کنند پس استعمال نمایند روغن قوی برای رطوبی و ریحی هر دو بگیرند ابهل و شیح و آس و مرزنجوش و جوز السرو و عاقرقرحا
و اکلیل الملک و قرومانا و اذخر و سلیخه نیمکوفته و در آب خوب بجوشانند و صاف کرده بقدر نصف آب روغن آمیخته باز بجوشانند و چند بار چنین تکرار نمایند
و دران جندبیدستر و فرفیون و ابهل سوده آمیخته استعمال نمایند که این مقوی عضو و مفشش بریاح و محلل رطوبات غریبه غلیظه است ضماد برای حدبه
ریحی بگیرند میعه سائله قسط قصب الذریره ابهل مکد اوقیه فرفیون درم بروغن ناردین قدر حاجت و اما علاج حدبه ورمی علاج اورام عسر التفجیر
و الفجار یا تحلیل خاص با ورام صلبه کنند ذکر ضمادات برای حدبه رطبه این ضماد جید است بگیرند وج و راسن و کوفته هر دو در آب برگ سرو
بجوشانند و بر موضع ضماد کنند و این ضماد نافع رطب و ریحی است بگیرند راسن و ابهل و وج و کوفته در شراب ممزوج بپزند و مقل حل کنند تا مثل مرهم گردد
و استعمال نمایند و چون معالجات بمشروبات و ضمادات و مانند آن فائده نکنند داغ استعمال نمایند تا استرخا زائل شود و موضع سخت گردد
اسمعیل و یوسف مینویسند که اگر سبب علت ماده غلیظ باشد علاج آن علاج فالج است اول تنقیه بادویه مسهل که در علاج فالج مذکور شد باید کرد
و لعوقات جالیه مثل لعوق کرنب و لعوق انجدان اسقیل و سکنجبین عنصلی بهم و علاج ربو آنرا سود دارد و اما ادویه اضمده گرم و محلل چون جاوشیر و مقل و اشق
و سکبینج و حلبه و اکلیل الملک است و ادویه مقویه قابضه و ادویه که هم گرم و هم محلل و هم مقوی است منع نسخه روغن همان است که در قول شیخ گذشت لیکن در
روغن مذکور روغن سداب ربع وزن آب مطبوخ ادویه است و اولی آن است که ادویه محلله مقویه چون جوز السرو و مانند آن بکار برند تا منفعت تحلیل و
تقویت یافته شود و آنچه بسبب ریاح غلیظ باشد حب سکبینج و روغن بیدانجیر بماء الاصول و البزور که معجون ملطف باشد بدهند و این دوا آنرا مخصوص است
وج ناردین اسارون مصطکی دارچینی هر یک پنج درم مرده درم زرنباد ورونج هر یک سه درم تخم کرفس تخم حرمل هر یک چهار درم سائیده بعسل سرشته
شربتی یکدرم شلث رطل آب شیر گرم و ضمادات همانست که در قول شیخ مسطور شد و آنچه از ضربه و سقطه بود علاج آن در جایگاهش مذکور گردد ابن الیاس گوید که اگر از
ورم حار بود بعد فصد و اخراج خون بقدر قوت هر صبح جلاب از عناب ده عدد عنب الثعلب سه درم با شکر سفید و ترنجبین هر یک ده درم بنوشند و غذا ماء الشعیر لعده تلیین
طبیعت باین مطبوخ ملین نمایند سنای مکی هفت درم بنفشه نیلوفر تخم کاسنی اصل السوس کوفته هر واحد سه درم عنب الثعلب پنجدرم تربد محکوک کوفته یکدرم در سه رطل آب
بجوشانند تا بیکرطل آید صاف نموده فلوس خیارشنبر و ترنجبین هر واحد پانزده درم مالیده صاف کرده سحرگاه بنوشند و چون در تسکین باید و ورم زائل گردد اضمده
قوی التلیین مثل این ضماد نهند کنجد مقشر بست درم باریک سائیده برگ مرزنجوش تازه سوده پنجدرم آمیخته بر پارچه مالیده بر آن موضع نهند و این ضماد دیگر از او
بیشتر تلیین دارد مقل ده درم پیه ماکیان و بط و مرغابی و مغز ساق گاو سی درم مقل را در آب گرم حل کرده شحوم مذکوره گداخته خوب حل کنند و استعمال نمایند
و برفقار ادهان حاره مثل این روغن قسط بمالند قسط تلخ مرماحوز هر واحد ده درم سلیخه شش درم همه را نیمکوفته در آب گرم چهار رطل یکشبانه روز تر کرده بر آتش ملایم
بجوشانند تا بیکرطل آید صاف نموده روغن کنجد یکرطل آمیخته بر آتش نرم گذارند تا آب فانی شود و روغن بماند برفقار بمالند و اگر از ریح غلیظ باشد هر صباح جلاب از بادیان
و انیسون و اصل السوس مقشر کوفته هر واحد سه درم و گلقند عسلی ده درم بدهند و غذا مزوره نخود با شیره بادام سازند و یا هر صبح این شربت اصول دهند اصل السوس
بیخ بادیان بیخ کرفس بیخ کبر بیخ غافث هر واحد بست درم بادیان تخم کرفس انیسون تخم شبت هر واحد پنج درم همه را در چهار رطل آب بجوشانند تا دو رطل
بماند صاف نموده عسل سرخ پنجاه مثقال دران آمیزند و بقوام آرند و ده درم ازین گرفته در آب گرم حل کرده بنوشند و برفقار روغن بیدانجیر یا این
روغن بمالند زنجبیل چهار درم خارخسک کوفته ده درم در سه رطل آب بجوشانند تا بیکرطل آید و صاف کرده بران یکرطل روغن کنجد انداخته بار دیگر بآتش ملایم بجوشانند
تا آب فانی شود و روغن بماند و تلیین طبیعت بمطبوخ سورنجان یا باین حب سورنجان کنند سورنجان یک مثقال تربد مجوف مصمغ یکمثقال حب النیل غاریقون
انیسون هر واحد نیم درم صبر سقوطری یکدرم مقل مصطکی هر واحد یکدانگ همه را باریک سائیده بحریر بیزند و بآب کرفس سرشته حب سازند و این یک شربت است
وصبح خورده تا آخر روز بران صبر کنند تا اسهال نیک کند و در آخر روز غذا نخود آب و شیره حب القرطم و گوشت ماکیان دارند و اگر چیزی از مرض باقی ماند نطولات

ف در نسخه ... و موم ... هر یک ده درم ... و ابهل است ... این را از مودو ... امر طلا ...

ف نسخه مطبوخ ملین

ف نسخه روغن قسط

ف نسخه شربت اصول

ف نسخه حب سورنجان ... [illegible] ... ماکول ...

منفشیه ریاح مثل این نطول استعمال نمایند بابونه اکلیل شبت نمام مرزنجوش برگ کرنب برگ بید انجیر برگ ریحان برگ خطمی هر واحد یک کف همراه آب جوشانند و نطول کنند و بر موضع تقفع محاجم ناری نهند و اگر سبب او ضربه یا سقطه باشد مسح دست و فقار به موضعش نمایند و اطلیه حار جاذب خون مثل این طلا مرو قسط و کبر و سنبل و کرنب و سلیخه مساوی کوفته بیخته بسرکه خمر حل کرده استعمال کنند و اگر سبب آن تشنج رباطات بسبب حرارت شدید موذی یا برودت شدید متشنج باشد این قلیل الوقوع سریع القتل والهلاک و لا علاج ست ابن هبة الله گوید که علاج حدبه حادث از ریاح غلیظه و رطوبات باستفراغ بدن از حب منتن یا حب سکبینج کنند و در ایام راحت گلقند عسلی تنها یا مع مصطکی و انیسون استعمال کنند و آب گرم بنوشند و روغن بان و زنبق بر موضع بمالند و بطبیخ مرزنجوش و نمام و قیصوم و اذخر و سداب بشویند و غذا گوشت بریان سازند و بالجمله علاج این هر دو نوع مثل علاج تشنج امتلائی کنند و این ضماد حدبه رطوبی را نافع است سنبل رومی و قسط و صبر هر واحد مثقال مر نیم درم لادن و قصب الذریره و اقاقیا هر واحد پنج درم گل ارمنی گل سرخ هر واحد ده درم جوز السرو کشند درم ادویه سائیده با آب مورد بر پشت ضماد کنند و اگر به نشود بر موضع داغ صلیبی نهند ابو منصور گوید که حدبه اگر از ضربه یا سقطه افتد اضمده مقویه مثل ضماد مرتب از گل سرخ و برگ مورد و سماق و روغن گل و مانند آن سازند و اگر از رطوبت لزج باشد حب شیطرج یا حب سورنجان بخورند و روغن بید انجیر بمار الاصول یا بار البزور لازم گیرند و لعاب این دو نماید و نسخه آن همانست که در قول یوسف گذشت لیکن درینجا گل سرخ عوض و تج و روغن زنبق که در آن میعه و جند بید ستر و فرفیون حل کرده باشند بمالند و آب پودینه و مرزنجوش و شیح مطبوخ نطول کنند و با ضماد گرم که در باب عرق النسا خواهد آمد ضماد سازند و غذا نخود آب و روغن جوز و توابل کنند و از اغذیه بارده و غلیظه حذر نمایند و ایضاً حدبه از خراج که در فقار پشت بر آید حادث میشود و علاجش اولاً فصد باسلیق ست و ضماد بادویه مقویه مثل گل سرخ و آس و مانند آن و روغن گل و شرب ماء البقول بمغز خیار شنبر و اگر این مرض طفل را افتد بر پرهیز و مالش روغن و ضماد او اقتصار کنند چنانچه مذکور شد انطاکی گوید که حدبه خلقی را علاج نیست و غیر آن را معالجه بتنقیه و ادهان و اطلیه نمایند و حقنها فتیلها در او جاع پشت بهتر از مشروبات ست و از ریاح بعضی آنست که غلبه کند و استخوان را بشکند و بعضی آنست که از عضوی بعضو دیگر منتقل شود و علاجش همه نفشش و محلل از مشروبات و غیره است و آنچه برای هر ماده از دوا است معلوم شده پس با عاده آن طول نمیدهیم مگر آنکه باین مرض مختص ست از آنجمله مثل غاریقون ست و ریوند و زنجبیل و تربد اگر این ساوی سوده جمع کنند و از آن یکدرم بخورد و تکرار نماید از حدبه رطوبی خلاص یابد و از مجربات ست و همچنین دار فلفل و سعد و انیسون چون بخورند و عصاره کرفس یا طبیخ حی العالم و بیخ توت و از مجربات طلا روغن عاقرقرحا و بید انجیر بسداب و حب الرشاد و جوز و بادام ست مجموعاً و مفرداً این وقتی ست که ماده بارد باشد و اما در ماده حار لابدست از فصد و شرب شربت ورد و آرد جو مع پوشاک بزور سرکه سرشته طلا کنند و کذا آب کشنیز بروغن بنفشه و بادام و از مجربات انجیر و قرطم و صنوبر مطبوخ اولی است و از آنچه برای اخراج اخلاط از جوار پشت و مسرین مجرب ست آن روغن نفط و قرطم ست شرباً و طلاءً و مثل نیست علاج درد پهلو و خاصره ایضاً در تذکره نوشته که اسباب حدبه جماع در حالت ضعف و ملء و امتلاء ست و حرکت سخت بعد تغذیه مثل هریسه و بعد استفراغ و علامتش درد اعصاب و ارتخا و فرط یبس مع امتلاء و کثرت اغذیه مولده خلط غلیظ و بخار غلیظ ست و علاجش آنست که چیزی بهتر از قی بترب و شبت و عسل و بورق نیست بعد آن فصد باسلیق و وضع محاجم بر جهت منجذبه و اگر چه ناری باشد و استفراغ با یارجات کبار و تناول بشرود یطوس و تریاق اربعه و معجون هرمس بعده معاودت استفراغ و معاجین همچنین مع ملازمت اضمده و نطول از محلل مقطع مثل اشق و حرمت و زنجبیل و میعه ممزوج بلعابات متنوع با دهان حاره مثل روغن قسط و بابونه و غار و نار دین و نرگس و از این ضماد مجرب از ترکیب ناست ترمس حلبه با قلا جو مساوی کوفته بیخته نصف این حنظل کوفته و ربع آن انجیر خشک و ربع انجیر هر واحد تخم کرفس و اشق و میعه و زعفران و بیخ کبر لبعسل سرشته بکار برند و این معجون در هر سه روز دو مثقال استعمال کنند و سه روز بگذارند که مجرب ست از روز دیگر ترکیب این داده ام در نفع تمام امراض عصب خطا نکرده غاریقون تربد سنا شاه سورنجان هر واحد هفت درم هلیله کابلی بسفایج فستقی خولنجان هر واحد پنج درم سکبینج اشق قسط دار چینی هر واحد چهار درم صبر مصطکی عاقرقرحا حنظل با حب النار فرنفل فلفل هر واحد سه درم و سه چند آن عسل

معجون سازند وبروارند واز علاجات جید آن بستن رصاص ست یکبار پس نان گرم پیچیده پس گرم پس نمک گرم پس رصاص وبهمین طور مستمر بهمان گردد که انچه از دوای غار یقون وغیره در قول القای گذشته مجرب صحیح ست وچون خلط لزج طبیب را مانده گردانند وا زپشت وسرین وغیره خارج نشود پس روغن نفط وزقوم استعمال نماید وآن حب هندی ریاح افرسه وحب ربه رطوبی را لعذ ننقیه مغنی از ادویه دیگر ست وبسیار کسان ازین رسیده اند تخم کرفس فلفلمویه فلفل دار فلفل بادیان نانخواه طعام شیطرج هر واحد یکدرم ربع باره ده درم زنجبیل یازده درم هلیله زرد تربد بقشر مجوف هر یک نه درم کوفته بیخته قند سیاه بیخ م بقوام آورده دران حبها بقدر بادام سازند ویکی از ان بخورند واین را بمرات تجربه کرده ام وصحیح یافته شده وخطا نکرده یا دوازده ومداومت دوائیکه در قول ابن شعور گذشت نیز مجرب ست

وجع ظهر یعنی درد پشت

شیخ سیفر باید که وجع پشت در عضل واوتار داخل وخارج متعلق صاحب سیاسیا شد پس اگر از لمس دست درد کند سبب در خارج باشد والا در داخل بود وهر که باشد یا بسبب برودت مزاج ساذج واقع در پشت ویا بلغم خام متولد در عضلات وفقرات پشت یا انصباب آن از بدن در عضلات ورباطات واوتار پشت ویا دخول ریح در اعضای مذکوره حادث شود ویا بسبب کثرت تعب وبرداشتن بار گران وحرکت سخت وپشت خم گرده نشستن ویا بسبب کثرت جماع وگاهی از اسباب حدبه افتد چون هنوز مستحکم نشده باشد ویا بسبب مشارکت بعض اعضا بود چنانچه بسبب ضعف گرده وهزال وورم آن ویا بسبب امتلای شدید رگ بزرگ موضوع بر طول پشت از خون ویا بسبب ورم وجراحت در قصبه ریه وگاهی بمشارکت رحم باشد چنانچه قریب ایام حیض یا در اختناق رحم وهنگام درد زه وگاهی درد پشت از علامات بحران بود وطریق تشخیص این اسباب اگر درد با ثقل بتدریج حادث شود ومزمن گردد واز مستی وریاضت ومالش وچیزهای گرم تسکین یابد وهنگام سکون ودر شب ودر سرما اشتداد نماید ودر پشت سردی محسوس گردد سببش برودت مزاج باشد واگر درد مع ثقل وتقدم تناول چیزهای سرد مولد بلغم وافزونی درد وثقل روز بروز ودیگر علامات مذکوره برودت مزاج یافته شود وسردی لمس موضع وجع بود سببش تولد بلغم باشد واگر درد وثقل لازم بریک وتیره بود ولعد غضب ولعب وجماع متعب وجز آن که تحریک ماده کند حادث شود سببش انصباب بلغم باشد واگر درد تمددی ومنتقل باشد وثقل کمتر بود واز چیزهای گرم وتکمید وتدهین راحت واز اغذیه منفخه ضرر یابد سببش دخول ریح در پشت باشد واگر التهاب ولذع مع خفت بدن وعدم ضربان وزنگینی قاروره وتشنگی وسکون باشیای سرد بود سببش حرارت ساده باشد واگر درد مع ضربان در تمام پشت از ابتدای فقرات پشت تا آخر فقرات قطن بود وحرارت آن موضع وسرخی رنگ آن باشد وهنگام حرکت درد شدت کند وشدت تشنگی وسایر علامات غلبه خون موجود بود سببش امتلای رگ باشد واگر تقدم تعب وبرداشتن چیزی گران ومانند آن وکثرت جماع ویا علامات اسباب حدبه ویا آثار ضعف وهزال وورم گرده ویا ورم وجراحت قصبه ریه ویا قرب حیض ویا اختناق رحم وطلق ویا علامات بحران معلوم شود سببش یکی ازین اسباب باشد علاج اگر بسبب سردی مزاج یا بلغم خام یا ریح باشد علاج ریاح افرسه کنند ویا منضج از مطبوخ پوست بیخ بادیان پوست بیخ کاسنی سورنجان ملوه بادرنجبویه هر یک هفت ماشه بسفایج نه ماشه اذخر چهار ماشه انجیر زرد چهار عدد مویز منقی دو توله یا گلقند عسلی سه توله دهند وبعد نضج تنقیه بحب سورنجان وحب منتن کنند وجهت تعدیل مزاج معجون چوب چینی با عرق چوب چینی دهند وروغن قسط وسداب وبابونه بمالند ومعاجین حاره وماء العسل دهند ودر روغنهای گرم جند بیدستر آمیخته بمالند وضماد حاره مثل مقل اشق حلبه بابونه حب الغار بلعاب تخم کتان وروغن بیدانجیر آمیخته ضماد سازند وغذا نخوداب وگوشت طیور با مصالح گرم دهند وتقلیل غذا نمایند ودر جائیکه ماده نباشد صرف تعدیل ومالش روغنهای گرم در بارد وسرد در حار کفایت کند ایضا در ریحی هر چه در ریح البواسیر گذشت بکار برند واگر بسبب امتلای رگ بزرگ باشد فصد باسلیق کنند وبعد نضج بمنضج صفرا تنقیه از مسهل صفرا نمایند واگر بسبب تعب وکثرت جماع باشد روغنهای گرم بمالند وترک سبب کنند واگر از اسباب حدبه یا بسبب ضعف گرده وهزال وورم آن ویا بسبب ورم وجراحت قصبه ریه ویا مشارکت رحم باشد علاج هر واحد مذکور شد بدان توجه نمایند ذکر بعض ادویه مفرده ومرکبه نافع درد پشت خوردن بوصیر سه درم وکذا پوست زرد رقیق نارنج که دران مغز سفید نباشد در شیشه کرده از روز یکشنبه سه هفته در آفتاب آویخته وکذا مداومت خوردن جوز دانجیر وکذا خوردن پوست سنگدان مرغ وکذا جمله قوابض هر واحد در وجع ظهر بارد مجرب سعیدی ست

و شربت نانخواه وکذا ماهیزهرج و پوست بیخ آن سه درم وکذا ارسن وکذا اموسیانی بقدر نخود با لعسل وکذا آب کرفس تازه بالعسل وکذا ایدرق هندی بقدر نخود
وکذا تربد وکذا دار فلفل بالعسل وکذا انیسون وکذا جندبیدستر وکذا اقوه الصبغ بالعسل وکذا حب الغار وکذا طبیخ برگ سیر او وکذا افاوانیا وکذا افراسیون وکذا حلتیت وکذا
جاوشیر وکذا زعفران وکذا زراوند مدحرج و شرب و ضماد و سنا وکذا اسقز حب محلب بالعسل وکذا مرزنجوش وکذا بیه گورخر وکذا اسیالیوس وکذا روغن تخم تربت وکذا
کمافیطوس وکذا روغن بلسان وکذا اسعد وکذا روغن فندق وکذا تخم حرمل وکذا تخم یا گل شبت بالعسل پخته وکذا روغن آجر و خوردن نارجیل وکذا کندر حلبه وکذا
صنوبر کبار بمویز سرخ و یا یک بانه روز با آب تر کرده بالعسل وکذا گوشت گورخر وکذا کرنب پخته وکذا لحم سقنقور وکذا مارماهی وکذا لحم کبوتران وکذا ملازمت اکل
بستانی و با آتش روغن نارجیل کهنه وکذا روغن خردل وکذا روغن حب البان وکذا روغن جوز کهنه وکذا روغن تخم انجره وکذا روغن قرطم وکذا بیه گورخر روغن قسط
وکذا روغن جند قوقا وکذا روغن قنفذ وکذا بیه شتر مرغ و ضماد برگ خربزه وکذا گل آن وکذا مرزنجوش سوده بموم و زیت آمیخته وکذا تعصیب الزربره بسرکه سرشته
وکذا النسرین وکذا اشنک بزدآر دجو بنا و ادی بسرکه سرشته وکذا بیخ قثاء الحمار سوده در طبیخ پخته وکذا آرد ترمس پخته وکذا زفت یابس گداخته حرف سوده بیا
آمیخته و بر پارچه مالیده وکذا لحم ابن عرس وکذا سرگین کبوتر و حرف و شرب و حقنه سکبینج وکذا روغن خشخاس و پوست شیلان مرغزی وکذا پوست وشق و تطلیل
شوربای گوشت گوزن هر واحد نافع در دپشت بارد ست و خوردن کشنیز خشک با شکر وکذا اسفاناخ در دپشت حاره را نافع بود و دیگر ماهودانه نیم درم
با عسل و یا با اشق و فرفیون هر واحد نیم درم بیامیزند و از یک مثقال تا دو مثقال بخورند اخراج بلغم و تسکین در دپشت نماید وکذا غاریقون دو درم ریوند نیم درم
در دپشت بلغمی را مفید ست و دیگر خوردن لوبیان برای وجع ظهر مجرب ست و اگر شاخ آهو درا در کرده بگل حکمت گرفته در آتش بسوزند پس سوده قدری از آن
با روغن گاو بخورند در دپشت ریحی و بلغمی را سود دارد و دیگر اهل پشت را بروغن چرب کنند بعده سپندان العنبی با لون با آب سائیده طلا نمایند و در آفتاب
نشینند در دپشت و تهیگاه دفع گردد وکذا جدوار با آب سوده طلا کردن و در آفتاب نشستن و دوائیکه در دپشت بلغمی را مجرب ست غاریقون یکدرم ماهودانه
سکبینج اشق مقل ازرق هر واحد نیم درم فرفیون شحم حنظل حجازی مقرص بروغن بادام چرب کرده هر یک سبع درم با هم آمیخته بخورند روغنی که دافع در دپشت و
کمر ست تخم حنظل مغاث سورنجان زیره سیاه فرفیون ایرسا جندبیدستر هر کدام سه مثقال جدوار دو مثقال نیم کوب کرده در سه رطل آب و یکنیم رطل روغن زیت و اگر
نباشد روغن بیدانجیر بجوشانند آن قدر که آب فانی شود و صاف نموده نیمگرم بر پشت و کمر و عانه بمالند و ضماد که بعد تنقیه بسیار مفید ست در آب برگ حنا [illegible]
و صابون حل کرده نیمگرم ضماد کنند حب چهار برگ که برای در دپشت ریحی و وجع مفاصل و ورک و تهیگاه و گردن و شانه و همه دردهای ریحی السیار نافع
برگ تنباکو سبز نازک که آنرا بهندی کونپل گویند و برگ نازک بیدانجیر سرخ و برگ نازک تاتوره و برگ نازک عشر و نمک طعام هر یک چهار توله سائیده حبها بقدر نخود سازند
شربتی یک عدد صبح و یکی شام و روغن زیره و هشت برگه بمالند و جوارش اسقف و روغن وفلی و معجون سیمی و معجون ترمدی و فلاسفه و حب ازراقی هر واحد نافع
در دپشت ست اقوال اکابر شیخ میفرماید واجب ست که در علاج در دپشت بسوی معالجات اوجاع مفاصل و معالجات حدبه و ریاح افرسه رجوع کنند
چه طریق علاج همه واحد ست اما معالجه بارد پس شربات و ضمادات و مروخات مذکور در ابواب گذشته باید کرد و آنچه از بلغم خام باشد باید که استفراغ بمسهل
ایارج شحم حنظل و حب منتن نمایند و معالجه آنکه از تعب و مانند آن باشد بغذای جید و مروخات معتدله و روغنهای نیمگرم باید کرد و آنچه از جماع باشد علاجش علاج
کسی ست که از جماع ضعیف شده باشد و آنچه بسبب گرده باشد علاجش علاج ضعف گرده ست و علاج کائن بسبب امتلای رگ بزرگ فصد باسلیق رکبه
نیز هست که این فی الحال تسکین نماید خصوصاً چون اتباع بمروخات از روغن گل و مانند آن کنند و آنچه بسبب حدبه باشد علاجش علاج حدبه ست و اکثر در
پشت بسبب برودت یا بسبب ضعف گرده بود پس باید که اکثر علاج ازین دو جهت باشد و کلام مستوفی در علاج گرده و ایضاً در تسخین پشت در باب حدبه ذکر
کردیم لیکن معالجات خاص بوجع پشت بارد استعمال روغن فرفیون تنها ست و از شربات مجربه آن تریاق اربعه ست یا روغن بیدانجیر با آب کرفس و آنکه
نقوع نخود سیاه و وج بسیار بچهار درم روغن گاو و یکدرم عسل بنوشند این تا چهارده روز استعمال کنند و خوردن بلبوب و ادمان آن خیلی سودمند ست و حب
مسهله بارد مزاج را از اصحاب این درد حب منتن ست و اما ضمادات پس تضمید بخرزهره در دکهنه را بکار آید و تضمید بمثل جاوشیر و مقل و وشق و سکبینج و جند بیدستر

وفرفیون مفرد و مرکب بروغن غار و حب او و روغن سداب و تخم او و روغن بیدانجیر و روغن میعه بسیار نافعست و از مروخات روغن فرفیون و روغن قسط و روغن سداب ست و روغن سوسن را خاصیت عجیب ست و اولی آنست که اول پشت را گرم کنند و بپارچهٔ درشت بمالند پس تمریخ نمایند جرجانی و ایلاقی گویند که اگر سبب درد پشت مادهٔ خام بود علامتش پرانی بدن ماده باشد بماء الاصول و روغن بیدانجیر استفراغ بقی و بعد آن مسهل چون حب منتن و حب سکبینج و ایارج فیقرا مرکب با شحم حنظل و اگر وجع را نیکو فته شب با نخود تر کنند و صبح جوشی دهند و صاف کرده عسل و روغن گاو آمیزند صواب بود و اگر سببش ریح غلیظ باشد و اکثر در پشت و خاصره ازین می باشد معالجه بماء الاصول مع روغن بیدانجیر کنند و این حب سکبینج در درد پشت و تهیگاه را سود دارد بگیرند حلتیت و حب الرشاد و تخم کرفس و نانخواه و زنجبیل برابر سکبینج برابر همه کوفته بیخته باهم سرشته حب سازند و صبح دو درم بخورند و اگر سببش سوء مزاج سرد ساده باشد تبدیل مزاج کنند و سنجرنیا و شرودیطوس سخت نافعست و اگر سببش ریح و ماندگی باشد آسایش جویند و طعام سبک و لطیف خورند و کرپابه و روغن شبت و بابونه بکار برند و اگر سببش امتلای رگ پشت بود رگ باسلیق و صافن زنند و روغن گل بمالند و طعام سبکتر کنند محمود گوید که در درد پشت اگر از برودت مزاج یا کثرت بلغم خام باشد علامتش سفیدی رنگ قاروره و بطوء نبض و تقدم تناول اغذیهٔ غلیظه یا لزجه و کبر سن و بلد و عادت و رطوبت زبان و قلت تشنگی و شدت درد بعد بیداری از خواب غرق و ابتدا از تناول فواکه رطب و آب سرد و امتلاست پس هر صبح جلاب از بادیان و انیسون و اصل السوس هر واحد دو درم و گلقند عسلی ده درم دهند و غذا نخوداب بشیرهٔ بادام و بعد ظهور نضج در قاروره تنقیهٔ بدن از اخلاط بلغمی غلیظ لزج بحب سورنجان یا حب صبر یا حب قوقایا یا بمطبوخ سورنجان کنند و در هر هفته یکبار قی بقیات که در باب داء الفیل و دوالی بیاید استعمال نمایند و بر پشت روغنهای گرم مثل روغن زنبق و خیری و نام بمالند و از جماع و طعام شب و فواکه و آب سرد حذر کنند و بر تناول حب منتن مداومت نمایند و یا گلقند ده درم در آب گرم حل کرده بنوشند یا معجون نجاح بخورند و این حب صاحبان این مرض را نافعست شحم حنظل شیطرج سکبینج هر واحد یکنیم دانگ صبر جندبیدستر هر واحد یکدرم مقل ازرق یکنیم درم سورنجان یک مثقال کوفته بیخته بآب گندنا حب سازند و این یک شربت ست و اگر از تعب و کثرت جماع باشد ترک آن کنند و راحت و خواب و حمام نمایند و هر صبح جلاب از عنب الثعلب ده درم و شکر سفید ده درم بنوشند و غذا مزورهٔ ماش و شیرهٔ بادام سازند و پشت را بروغن زنبق و خیری زرد و بنفشه ممزوج بمالند و اگر از امتلای رگ باشد هر صبح جلاب از عناب ده عدد و شکر سفید ده درم و عنب الثعلب سه درم بنوشند و غذا مزورهٔ مذکور و اسفاناخ خورند یا آب انار مع سداقیه با شکر سفید ده درم بنوشند و اگر فائده نشود فصد باسلیق کنند و یک لحظه در آب سرد داخل شوند و در مکان بارد و زیر بادکش نشینند و در جای نمناک خواب کنند بخاری گوید که درد پشت و خاصره نیز از احتباس اوجاع مفاصل ست و اکثر این علت از خلط روی غلیظ بلغمی بود پس اگر سببش برودت مزاج و بلغم خام منصب در مفاصل باشد و این اکثری است قی بآب اصل السوس یا شبت کنند و هر صبح شربت اصول بنوشند و چون نضج ظاهر شود تنقیه بحب سورنجان و حب منتن و حقنهٔ قوی کنند و روغنهای گرم بمالند و از بقول بارد رطب پرهیز نمایند و معجون فلاسفه نافعست و تضمید بصمغ منتنه و آن در قول شیخ گذشت و تطلیل بآب شیح و قیصوم و مرزنجوش و اکلیل و پودینه و بعد خروج از آبزن مالش بروغن سداب مفید و بدانند که استعمال ادویهٔ نافع اوجاع مفاصل از رطوبت مدر بول اوجاع پشت از برودت و رطوبت را صحت بخشد و اگر سببش کثرت تعب و کثرت جماع یا سوء مزاج حار یابس باشد هر صبح آب عنب الثعلب با شکر و شربت آلو و تمرهندی بنوشانند و اگر سببش امتلای رگ باشد هر صبح شربت عناب یا شربت انار یا شربت تمرهندی بآب عنب الثعلب یا بالشیرهٔ خرفه دهند و غذا مزورات مطبوخ بحموضات بشیرهٔ بادام و خشخاش و اسفاناخیه و قرعیه خورانند و اگر سببش حمیات بلغمی باشد علاجش بعلاج اوجاع مفاصل بارد کنند قرشی گوید که در بلغمی بعد نضج تنقیه کنند و سکنجبین بزوری بآب اصل السوس و سکنجبین عنصلی و شربت اصول و یا آب کرفس بسکنجبین بزوری و یا نخود سیاه و هلیون ممروج در آب گرم ترکرده یا جوشانیده صاف نموده سکنجبین عنصلی داخل کرده بدهند و غذا جوزهٔ مرغ و کباب و کبوتر بچه بشبت یا نخود سیاه و هلیون سازند و شحم قاوندی بمالند و بدانچه مناسب بود بخور رانند و پشت را بخرقهٔ درشت بمالند و بعض شحوم و ادهان حاره بمالند و آنچه از امتلای رگ بزرگ باشد چنانچه هنگام احتباس حیض یا خون نفاس یا منی از طول مدت ترک جماع عارض شود آنرا فصد فی الفور زائل کند و جماع اگر سبب احتباس منی بود و آنچه از فرط جماع باشد هر چه در تدبیر افراط جماع ذکر کردیم بعمل آرند فقط سعید گوید که

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

بنگاله بسیار افتد و بیشتر عقب امراض حاده واقع شود بسبب انتقال ماده بسوی آن در مستعدین مذکورین آن گاهی ابتداءً افتد چنانچه اوجاع مفاصل ابتداءً عارض
شود و صاحبان طحال را و کسان مذکورین بسیار عارض گردد و دوالی گاهی علاج پذیرد و گاهی آنرا قطع کنند و از قطع آن بسبب انعقاد آن راه غذا عضو لاغر شود و
پس در سوداوی از ایشان چون قطع و منع کنند امراض سوداوی و مالیخولیا از ان عارض گردد و چون خون صاف باشد از قطع آن خوف عروض مالیخولیا نبود و گاه دوالی
جهت حرارت مزاجی یا عارضی ماده متعفن شود و بقروح انجامد گیلانی در شرح قانون می نویسد که مردی را مرض قریب این علت در پای بود و عقب زوال او مالیخولیا عارض شد
بعد از ان باز مرض در پای او عارض گردید و مالیخولیا زائل شد و تکرار این هر دو حال بران قریب ده بار مشاهده کردیم و دور که این هر دو مرض در یک سال بران میگردید و اکثر
دیده شد کسی را که مالیخولیا بود و بحدوث دوالی در ساقهای او از ان خلاص یافت بالجمله تشخیص این مرض همین ست که رگهای سطبر گرداگرد ساق و قدم ظاهر شود و گره گره
دران پدید آید و حرکت بالتقیل و رفتار بسیار سریع دشوار گردد و تمییز نوع ماده آن از علامات مخصوصهٔ هر واحد از ان و رنگ عضو و تدبیر سابق و از وقت حاضر توان نمود
نیست چنانچه رنگ سرخ قانی دلیل خون صرف بود و این اسلم ست و رنگ تیره مائل بکبودی یا سبزی بر خون سوداوی دلالت کند و این در تشقق و تقرح سرعت
نماید و رنگ مائل بسفیدی و شفافیت و نرمی عضو بر خون بلغمی گواهی دهد علاج فصد باسلیق کنند بعد از ان فصد عروق ممتلی نمایند و از دست یا التده و
بیفشارند تا خون تمامه بیرون آید و تنقیهٔ سودا بمسهل و ماء الجبن کنند و ترک ریاضت نمایند و از اغذیهٔ مولد سودا احتراز کنند و بقول اقناع و ابن جزله طلای
قطران و کذا زهرهٔ بز نیز مفید بود و در علاج مهلت ندهند و انذار ندهند و معالجهٔ این و داء الفیل واحد شناسند اقوال حکما مصنف اقتباس گوید که بعد فصد باسلیق یا صافن
تا دو هفته قی فرمایند بفاصله یک روز بعده تنقیه بماء الجبن و مطبوخ افتیمون نوالکه علونجان و سفوف لاجورد و حب لاجورد و معجون نجاح کنند و با ایارج فیقرا و
حجر ارمنی و لاجورد مغسول و مطبوخ افسنتین تربدی و حب غاریقون و علونجان پس روغنهای محلله قابضه مقوی عضو بمالند و چون مستحکم و کهنه گردد عروق را
بشگافند بطریقیکه در قول شیخ بیاید و اگر از عود آن ترسند بعد بریدن رگ داغ دهند بعد ادویهٔ قابضهٔ بارده مثل مورد و مازو و جوز السرو و اقاقیا و عصارهٔ لحیة التیس
و رامک و اشباه آن ضماد کنند تا باز عود نکند و ساق و قدم را قوت دهد و ضعیف و لاغر شدن ندهد شیخ الرئیس می نویسد که اما تدبیر دوالی اینست که
استفراغ خون از عروق دست و تنقیهٔ سودا و اخلاط غلیظ و اصلاح تدبیر باید کرد و ترک هر نشاط و حرکات متعبه و قیام طویل کنند بعد از ان بفصد این عروق متوجه شوند و همه
خون سوداوی که اندران باشد بیرون آرند و در آخر آن فصد صافن نمایند بعده در هر اندک مدت تعاهد تنقیهٔ بدن بمثل ایارج فیقرا باندک حجر لاجورد کنند و حتی الامکان ادمان
نمایند و شرب افتیمون در ماء الجبن لازم گیرند و حرکت اصلاً ترک کنند و استعمال رباط بر پای به بستن آن از اسفل بسوی فوق و از عقب تا زانو سازند و معذلک اطلیهٔ قابضه خصوصاً
زیر رباط استعمال نمایند و اولی آنست که حرکت نکنند و مشی ننمایند مگر بعد بستن پایها و بر موضع مخصوص بعد تنقیه بفصد و ستها و پایها و نفس عروق دوالی خاکستر چوب انگور
در روغن زیت که بران طرفه پاشیده باشند طلا کنند و طلای ترمس مطبوخ و نطول باب آن و پشاب بزو آرد حلبه و تخم ترب و تخم جرجیر ازین قبیل ست و اگر سوای قطع
تدبیری سود ندهد جلد را بشگافند و دوالی را ظاهر کنند و در طول آن شگاف دهند نه در عرض و دو راب و همه خون که اندران باشد بیرون آرند و تا ممکن باشد آنرا
سائل شدن دهند بعده تنقیهٔ آن بشق کردن در طول نمایند و گاهی سل و قطع اصلاً نکنند و دران هنگام باید که استیصال آن نمایند و الا ضرر دهد و افضل سل
بلاغ ست و جائز است که سل رگهای سرخ سوای سیاه کنند و اما با سیاه آنچه از تنقیه تو تنقیم اولاً العمل آرند گاهی قرحه به نشود تا مبالغه در تنقیه نکنند و بعد از ان اهمال
اخلاط سوداوی و غلیظ ننمایند و بعد قطع و سل و داغ واجب ست که مولدات خلط سوداوی ترک نمایند و مداومت تنقیهٔ بدن کنند تا فضول سوداوی پیدا نشود و
دوالی معاودت ننماید اگر وجه ماده بسوی آن غیر مسدود باشد و یا حرکت کند آنچه معتاد الحرکة از پای بسوی اعضای اشرف بود و با آنکه در ربط و شق خطر رد ماده مندفع از
عضو خسیس بسوی اعضای عالیه است لهذا صواب آنست که ربط و سل و غیره بعمل نیارند مگر بعد تنقیهٔ ماده باقی ایلاقی و جرجانی گویند که علاج دوالی نیز همین ست
که اول تنقیهٔ بدن و ترک مشی کنند بعده رگها بکشایند و خون فاسد از ان بیرون کنند و بعضی را جلد شق کنند پس رگهای سطبر در طول بشگافند و اخراج ماده که اندران
باشد بکنند و بعضی رگها چندانکه توانند کشید بیرون کشند و ببرند و این را بتازی سل گویند و باید که جمیع عروق قطع کنند و الا عود و معاودت کند و داغ کردن
صواب تر از سل بود و تا تنقیهٔ بدن نکنند ستکاری نشاید کرد و بهر آنکه جراحت مندمل نشود و پیوسته از ان رطوبات سیلان کند ابن الیاس گوید که فصد باسلیق

اکران

در اخراج خون بقدر قوت و حسب واجب کنند و هر صبح جلاب از عناب ده عدد و عنب الثعلب [illegible] درم و شکر سفید ده درم بنوشانند و غذا مزوره ماش و نخود و شیره بادام سازند و بعد ظهور نضج در قاروره تنقیه خلط سوداوی بمطبوخ افتیمون یا حب آن کنند و چون تنقیه بدن گردد و بعد چند روز فصد العروق کنند و مالیدن [illegible] تا باریک شوند و عصابه محکم بر بندند و صاحب این مرض از اغذیه غلیظه مولده سودا مثل کرنب و بادنجان و عدس و گوشت نمکسود و لحوم بقر و گاو [illegible] و مانند آن احتراز کنند و در رفتار و ماندگی پا بسیار تقلیل نماید. خجندی می گوید که بعد فصد باسلیق و ترک اغذیه مولده سودا مثل لحوم بقر و اسپ و شتر و امثال آن و ترک مشی و بر داشتن بارگران و تعلیق پا بهوا [illegible] هر صباح شربت عناب با آب عنب الثعلب دهند و [illegible] تنقیه سودا فصد مابض رکبه یا حجامت بر ساق نمایند و بران عصابه عریض محکم غیر مولم بندند و گاهی معالجه بدستکاری یافته که جلد را شق کرده دوالی را [illegible] ساخته و در طول [illegible] کشنده خون ازان بیرون می آرند [illegible] و [illegible] گویند که از هر چیز مولد ماده غلیظه پرهیز کنند و فصد از هر دو دست بتدریج [illegible] بالغ و استفراغ سودا و بلغم بعد نضج نمایند و ایارج فیقرا [illegible] بلیغ النفع است و کذلک مطبوخ افتیمون یا حب او یا ماء الجبن بالشیر تازه و اگر بدین تدبیر زائل نشود احتیاج باظهار عروق [illegible] از زیر جلد و شق آنها در طول و سائل کردن خون و یا قطع آنها تمامه و داغ آنها افتد بعد ازان ادویه قابضه مثل گل سرخ و گلنار و مورد استعمال کنند تا تولد ماده را بار دیگر منع کنند و گاهی ازین خوف حدوث مالیخولیا و امراض سوداوی مثل قطرب و داء الکلب و غشی و خفقان گردد و چون این علت مستحکم شود علاج نپذیرد و غذا قابض [illegible] مثل چوزه مرغ با آب سماق و مزورات دهند و براحت امر کنند و در حمام داخل نمایند و بر عضو آب گرم ریزند. انطاکی در تذکره گوید که تنقیه ماده آن بفصد و قی و اسهال کنند و آنچه در نقرس و داء الفیل مذکور گردد بدان طلا نمایند مع لزوم راحت و در تذکره نوشته که در قسم سوداوی و بلغمی علاج داء الفیل بعینه کنند و علاج قسم دموی بفصد باسلیق از طرف مخالف کنند اگر مرض در یک پای باشد والا از هر دو جانب کشایند و ابتدا الفصد بخلاف آنچه علت دران است کنند اگر [illegible] باشد والا ابتدا [illegible] نمایند و خون بتدریج بحسب احتمال قوت خارج کنند و چون بدن پاک گردد دوالی را شگافند و عروق قطع کنند تا خون آن بیرون آید و اگر بعد ازین [illegible] عود نماید باشد قطع عروق بالکلیه نمایند و علاج قسم مرکب از جمیع اخلاط مذکور بالعکس آنها باید آنچه مذکور شد بسبب غالب در مرکب نمایند [illegible] صفرا [illegible] این مرض [illegible] لیکن ازان مرکب میباشد چنانچه از زردی عروق ملتویه مشاهده میشود پس اگر چنین باشد در علاج آن تدبیر [illegible] ابن [illegible] گوید که ابتدا الفصد باسلیق و اسهال سودا کنند و این متواتر نمایند و از جمیع چیزها که صاحبان مالیخولیا ازان پرهیز کنند احتراز سازند و چون این تدبیر [illegible] بعد ازان از عروق دوالی یکی یا دو هر کدام که بزرگتر دران باشد بکشایند و همچنین یکی بعد دیگری کشاده باشند و آنرا بمالند تا همه خون برآید و بعد ازان بتعاهد فصد و اسهال سودا و پرهیز از مولدات سودا امر کنند [illegible] در علاج دوالی اینست که پیش از هر چیز هر روز صبح ناشتا [illegible] و در آب شدید الحرارة که قریب بجوش باشد تا اجزای [illegible] را [illegible] بنوشند و مقدار [illegible] اندک اندک هر روز افزوده از یک اوقیه تا دو اوقیه و زیاده ازان کشند و بران مداومت نمایند از چهار ماه تا شش ماه یا زیاده ازان مع ترک اغذیه ردیه بعد ازان در تنقیه شروع کنند که این مواد بدن را نضج و اصلاح دهد و درین نفع بسیار است

داء الفیل

مرضیست که دران ساق و قدم مانند پای فیل بزرگ شود و اکثر بسبب ریختن خلط سوداوی بود و گاهی بسبب خلط بلغمی غلیظ افتد و گاهی از خون جید عارض شود چون بسیار نازل شود و پای بدان اغتذا نماید و اول پای سرخ شود پس تیره و سیاه گردد و سبب این [illegible] امتلاء و ضعف عضو است بجهت کثرت حرارت و شدت جذب او بسبب شدت حرارت ناشی از حرکت و احوال معین بر دوالی برین اعانت کند و گاهی متقرح شود و ازان خوف اکله بود و این مرض در دیار [illegible] مستحکم ازان که حس عضو را باطل کند [illegible] و خفیف ازان محتاج بعلاج قوی دوالی بود. انطاکی گوید که حقیقت او انصباب یکی از دو خلط بارد یعنی سودا یا بلغم بر پای باشد پس در مجاری آن از قریب زانو تا نهایت پای غلیظ شود و ماده او اکثار از هر چیز مولد سودای غلیظ مثل لحم بقر و ماهی بزرگ است و معدالک مشی و بر داشتن بارگران و نوشیدن آب قبل هضم و خوردن چیزیکه قبل از انخلاع صورت غذا منهضم شود و جماع بر امتلاء آنرا زیاده کند و علامت سوداوی آن التهاب و احتراق مع تیرگی عضو است پس اگر حرافت او زیاده شود قرحه کند و بکشاید و اگر کف پای با ساق متساوی گردد و معدالک عضو سست شود در علاج آن امید

صحت نیست و اگر فصل اکله از سعی و تقریح و سیلان کند قطع عضو واجب بود بنا بر حفظ باقی بدن و الا علاج خفیف آن کنند و علامت بلغمی سردی عضو و سستی ملمس آن و عدم
تقریح و قلت وجع است و بالجمله تشخیص اسباب مذکوره مثل دوالی کنند و صلابت ورم و حرارت ملمس عضو و کمودت رنگ آن و خشونت و شقاق خفیف یا تقرح بر مادهٔ داء
و عدم این آثار بر مادهٔ بلغمی دلالت کند علاج مانند دوالی علاج کنند و تنقیه بکرات و مرات و بتفاریق و برفق نمایند و بعد از تنقیه در ابتدا قصد باسلیق و حجامت ساق نمایند و لوبیا
سفید بود و ادویهٔ محلله مقویه قابضه مثل اقاقیا و رامک و عصارهٔ لحیة التیس و مانند آن استعمال کنند و ساق را تا زانو بعصابه مستحکم بندند و اگر بسبب خلط بلغمی باشد بعد از نضج مسهل بلغم
و حب سورنجان تنقیه کنند و در هر هفته یک مرتبه قی نمایند و تقلیل غذا کنند و از اغذیهٔ غلیظه و بقول و فواکه بارده احتراز نمایند و کندر یا شنبر یا زنجبیل نیم ماشه سایند و در طلا الفیل
صغیر آمیخته بخورانند و صبر و مر و اقاقیا و پوست انار بسرکه سرشته طلا کنند و درین مرض ادویهٔ گرم قوی الاسهال زنهار استعمال نکنند و شرب و ضماد لوبیای نهری و شامی یا
دهن لوبیا ارزنگ و مغز تخم بید انجیر الفیل و قطران و شحم حنظل و تخم تمام و ضماد زهرهٔ بز نر و گل شاهسفرم و زهرهٔ غزال و علک البطم مخلوط بگوگرد و خوردن لحم خارپشت بستانی خشک
و تریبرات کثیر و جگر خشک آن و کذا شحم حنظل یا برگ آن به نشاسته یا کتیرا اصلاح کرده و کذا سکبینج و شریدیه مار انجبین هر واحد نافع داء الفیل است و این دوا معروف بمطبوخ
سبعه ادویه را با حبوب مسهله ستوده اند هلیله سیاه هلیله زرد افسنتین افتیمون اسطوخودوس خشخاش غافث سقولوقندریون یا سقولوفندریون بتقریب بجوشانند و صاف کرده بنوشند
و از معاجین نافعه برای این مرض نیست که هلیلجات ثلاثه پانزده درم زنجبیل فلفل سیاه کندر هر یک دو درم کوفته بیخته بعسل قدر حاجت سرشته بعد تنقیهٔ تام
سه درم از آن بخورند و نزد اطبای هند بعد فصد و قی مکرر ضماد الیوه و ببول و لوبان و تخم سویه بسرکه سایند و ضماد کنند و ایضا کهر طی سنجی خورده با آلایش ادویهٔ مقیه
و شهد سرشته مبالغه قی کردن و بابونه و مرچ سیاه و اجمود و تخم سویه و چوب چینی یا بزرنگ و چوب لی برابر سایند و شهد آمیخته نیم گرم ضماد کردن نیز نافع است اقوال حذاق
شیخ میفرماید که داء الفیل مرض خبیث است کمتر به میشود و باید که بحالش بگذارند اگر آزار ندهد و اگر سوی تقرح گردد و خوف آکله بود سوای قطع آن از بیخ علاج نبود
و چون در ابتدای آن تدارک کنند ممکن است که استفراغات و خصوصاً قی سخت نفع کند و گاهی اخراج بلغم و سودا و فصد کنند اگر احتیاج آن باشد بعد از آن
قصد الصافن بر پای ضماد نمایند و اما چون مستحکم گردد امید رفع آن بعلاج کمتر است و بدانکه جملهٔ علاج این مرض که در آن امید صحت بود مبالغه در علاج دوالی است و استعمال
محللات قویه و گویند که لیسیدن قطران آن را نفع میکند و گاهی سلعه در پای تولد کند و بزرگ شود و مشابه داء الفیل گردد و علاجش با آهن کنند جرجانی مینویسد داء الفیل
اگر منضج باشد علاج او آسان بود و هرگاه که رنگ متغیر شود و درشت گردد علاج کمتر پذیرد و علاجش قی متواتر بود با دویه که بلغم غلیظ و سودا را از جای او برکنند و اگر
بفصد حاجت آید رگ باسلیق زدن صواب باشد و آرام گرفتن و نارفتن و پای بر بالش نهاده داشتن و اگر ضرورت حرکت باشد عضلها را از قدم و زانو تا
ران به بندند و گام آهسته نهند و در هر هفته شب ایارج فیقرا یا حجر ارمنی آمیخته بخورند و پیوسته مار انجبین یا سکنجبین افتیمونی ساخته با فلیمون و انهرک که نفطی خورند و
هرگاه که برخاستن و رفتن خواهند اول ادویهٔ قابض بر ساق و قدم طلا کنند بعصابه بر بندند و بعد از آنکه قی بسیار کرده باشند و تنقیه بمسهلات کرده خاکستر کرنب
بزیت الانفاق بیامیزند و ثمر طرفا و پوست بر و آرد حلبه و تخم ترب و تخم جرجیر کوفته بیخته بدان سرشته طلا کنند و ترمس بیخته طلا کردن و در طبیخ آن نشستن و بدان بطول کردن
سخت سودمند است محمود گوید که سببش اگر خون سوداوی باشد فصد باسلیق کنند و بحسب سن و وقت خون برآرند و تنقیهٔ بدان از سودا بمطبوخ افتیمون یا
بحب آن نمایند و در هر هفته قی دو سه مرتبه استعمال نمایند و یا این حب بخورند که درین علت نافع است قنطوریون دقیق تخم حنظل هر واحد نیم دانگ تربد نیم درم
سقل کتیرا مصطکی هر واحد یک دانگ کوفته بیخته بآب بادیان سرشته حبها سازند و این یک شربت است و بعد تنقیه قصد باسلیق کنند و پای را بعصابه بربندند و در
بستن از پشت پای آغاز کنند تا ببالای زانو برسانند و چون تنقیهٔ تمام بدن بشود خاکستر کرنب و لبوب نان و آرد شلغم که با آب شاخهای انگور یا چوب انجیر یا برگ
شبت و آب برگ کرنب سرشته باشند طلا کرده بربندند تا یک روز نگشایند بعد اعادهٔ طلا بر آن نمایند و به بندند و بدستور اول بگذارند و صاحبان این مرض از
طول قیام و کثرت مشی و تعلیق پا بهیا در رکوب و اغذیهٔ غلیظه مولد سودا اجتناب کنند و اگر خلط غلیظ بلغمی باشد هر صبح مطبوخ اصل السوس و بادیان
هر واحد سه درم با گلقند عسلی ده درم بنوشند و غذا نخود آب بشیرهٔ تخم قرطم خورند و بعد ظهور نضج در قاروره تنقیهٔ بدن بحب صبر یا بمنقوع آن یا بحب
سورنجان یا بمعجون آن کنند و ادمان قی در هر هفته سه مرتبه باین مقیی نمایند اصل السوس بیخ خربزه و تخم او و تخم شبت و تخم ترب و برگ و بیخ او و بادیان

تخم سرمق کنکر زد هر واحد پنج درم در آب خوب بجوشانند و صاف کرده دران نمک یکدرم عسل سرخ ده درم آمیخته بنوشند و پر مرغی بروغن کنجد آلوده در حلق اندازند و بعد فراغ از قی گرسنه مانند و اطریفل صغیر یک مثقال استعمال کنند و در هر روز یکبار غذا خورند و از اغذیهٔ غلیظه و مولد بلغم حذر کنند و از فواکه تر و بقول و آب سرد اجتناب نمایند و این سفوف نفع کند فلفل سیاه زنجبیل کندر هر واحد سه درم قردمانا تخم کرفس هر واحد چهار درم همه را باریک سایند هر صبح یک مثقال بخورند و بعصیر کرنب و مر و اقاقیا و تخم حلبه بآب برگ سرو یا بشراب قابض بر پای طلا کنند و ترک مشی بالکلیه نمایند سعید گوید که علاج داء الفیل بفصد باسلیق از دست مقابل پای علیل و تنقیهٔ بدن بمطبوخ افتیمون کنند و ماء الجبن بنوشانند و از اغذیهٔ ردیهٔ مولد سودا پرهیز کنند و بگوشت چوزهٔ مرغ و حملان صغار و زردهٔ بیضهٔ نیمبرشت غذا سازند و ازین علت مریض را بترسانند بهر آنکه چون مستحکم شود [illegible] سرطانی است بهر تقویت عضو مر و اقاقیا و صبر و عصارهٔ لحیة التیس و شب یمانی بسرکه سرشته بران طلا کنند و از اسفل تا فوق اعصابه بربندند بعده طلا [illegible] قیصری گوید که اگر در ابتدا باشد و علاج کما ینبغی نمایند به شود یا بران حال بایستد و زیاده نشود و علاجش لزوم قی و عدم از مشی و قیام است بعد از آن حب سورنجان کبیر مسمی بمقیم الزمنی نفع کند بعده اعادهٔ قی و اسهال [illegible] نمایند و اغذیهٔ لطیفهٔ سریع الانهضام خورند و اگر [illegible] قی کردن قریب باشد از تخم کرنب و شوره [illegible] و تخم کرفس و انطرون و [illegible] بزورا آرد حلبه بآب انار طلا نمایند و یک دو روز بدارند که تحلیل بسیار کند [illegible] ازان انتشار و جالینوس گفته که هر که طحال او بزرگ بود مبتلا از خون سوداوی باشد بعده رفتن پیاده بسیار دوالی یا داء الفیل پدید آید بهر آنکه آنها تحمل اسهال بدوای [illegible] عاجز اند و جمهور گویند که آنچه از خون غلیظ سوداوی باشد تنقیه [illegible] کنند بعده ادویهٔ قابضه بران استعمال نمایند و اگر ممکن باشد ترک [illegible] کنند تا در ماده نیفزاید و بر ضرورات اقتصار کنند و آنچه از خلط غلیظ بلغمی بود اما قی در هر هفته دو روز متواتر [illegible] استفراغ بلغم کنند و دو درم اطریفل صغیر با نیم درم کندر و نیم درم زنجبیل هر روز استعمال نمایند و بصبر و مر و اقاقیا و شراب قابض و آب برگ سرو و جوز آن بر پای طلا کنند انطاکی در تذکره [illegible] گوید که داء الفیل از خون یا بلغم افتد و علاجش فصد باسلیق پس مابض پس حجامت ساق بود و تنقیه بمثل غاریقون و صبر و امان قی و ترک [illegible] و [illegible] مر و اقاقیا و سرو و مامیثا و برگ حنظل درین خصوصیت است اکلاً و طلاءً و کذا قطران [illegible] را و در فصول گفته که پیاده رفتن در حال حدوث شدن پای داء الفیل پیدا کند و اگر علاج [illegible] آنرا [illegible] و طلا [illegible] چوب انگور بسرکه دران بلیغ النفع است و در تذکره میگوید که در سوداوی اولاً فصد باسلیق از جانب مقابل کنند بعده سفوف سودا [illegible] یک هفته بخورند بعده همچنین مطبوخ افتیمون نوشند بعده این حب که درین باب و در دوالی از مجربات است افتیمون بسفایج گل بنفشه هر واحد یک جزو شحم حنظل مغز بادام تلخ سقمونیا هر واحد نیم جزو لاجورد مروارید مرجان هر واحد ربع جزو در آب شاهتره سرشته حب ها سازند شربت دو مثقال [illegible] در هر هفته دو بار استعمال نمایند بعده فصد مابض کنند و استعمال ضمادات و نطولات محلله مثل بابونه و اکلیل الملک و حلبه نمایند و بعد تنقیهٔ ماده تمامه ادویهٔ قابضهٔ مانع از عود ماده مثل مورد و کرنب و [illegible] و جوز السرو و قطران و شیلم و زجاج بکار برند و این همه با بستن پای و قلت قیام و حرکت بعمل آرند و علاج داء الفیل حادث از بلغم اولاً بکار است قی از آب ترب و شبت و عسل و سرکه و ماهی شور بمرات کنند بعده ازان لازم است لوغاذیا یا ارکیغانیس چند روز نمایند و در ضمادات درینجا خردل و مویزج افزایند و درینجا حجامت در پای بدل فصد کنند و این همه با اقتصار اغذیه در قسم اول بر چیزیکه مولد خون جید بود مثل چوزهٔ مرغ و شکر و پسته و مویز و در قسم ثانی بر لحم و دنبهٔ بریان نیمبرشت و در هر دو قسم بر زردهٔ بیضه و بادام باید و اما اطریفلات درین باب نیکوست مؤلف اقتباس گوید که بعد فصد باسلیق از جانب موافق قی و اسهال بمقیات و مسهلات بلغم و سودا بکرات و مرات و ضمادات و نطولات محلله و فصد مابض باید که بهر تنقیهٔ نفس عضو زلو بچسپانند و یا شرط بسیار زنند و بالایش برگ [illegible] و یا بید انجیر بروغن گل چرب کرده بربندند تا رطوبت بسیار ازان بپالاید و در هر هفته چهار بار شرط یا زلو بکار برند و برگهای مذکور بندند تا چهل روز پس بمراهم مندمله علاج کنند و اگر به نشود داغهای بسیار و مکرر بر رگها و محلهائیکه ابتدا از انجا شده باشد بنهند و اگر [illegible] منجر گردد پای را از بندگاه قدم ببرند و آن را در روغن تلخ گرم کرده بنهند تا خون بند گردد

اوجاع مفاصل

بدانکه وجع مفاصل عبارت است از دردیکه در پیوندهای اعضا حادث گردد پس اگر این درد مختص بعضوی خاص نباشد و در پیوندهای دست و پا بود آنرا علی الاطلاق وجع المفاصل گویند و اگر مخصوص بمفصل ورک یا کعب و اصبع پا زانو باشد آنرا باسم خاص مثل وجع الورک و عرق النسا و نقرس و وجع الرکبه خوانند و این جدا جدا

مستوی گردد و بقول صاحب کامل گاهی این مرض در مفاصل لحیتین و اذنین و فقار و کبد و طحال و غیر آن حادث شود حتی که سبب آن این علت معلوم نگردد بالجمله
سبب کلی فاعل این اوجاع سوء مزاج حار ملتهب یا بارد مجمد یا یابس مقبض ست که در تمام بدن یا در عضوی از اعضای رئیسه افتد و آن سافج باشد یا مادی و ماده
ذی قوام بود مثل خلط یا غیر ذی قوام همچون ریح غلیظ و مفرد باشد یا مرکب و اکثر از ماده مرکب از بلغم و صفرا و یا از سودا و صفرا و یا از بلغم خام میباشد و از خون صرف و خون
صفراوی و خون بلغمی و خون سوداوی نیز حادث شود و از صفرای صرف و ریح بسیار کم میباشد و از سودا نادر افتد و بقول شیخ گاهی ماده این چیزی از جنس ریم باشد چنانچه گوید
میتواند که این مرض از ماده افتد که از ورم قریب از مفصل بگشاید و طبیعت بسوی آن دفع کند و عام ست که وجع مفاصل بی ورم باشد چنانچه در جمله اقسام سافج و یا با ورم بود چنانچه
در اکثر انواع مادی و حدوث این مرض از سوء مزاج ساده بغایت کمتر بود و بیشتر از ماده افتد که در گوشت گرداگرد مفاصل در آید و باشد که آن ماده بر رباطات نیز نافذ شود و اما در
اعصاب و اوتار نمی آید از انست که این مرض بی تشنج بود و خاصه این ورم ست که نخته نشود و ریم نگردد مثل اورام دیگر و ابن الیاس گوید که وجع مفاصل و نقرس از خلط واحد بود
اختلاط صفرا برای ترقیق ماده و استعداد آن بنا بر انصباب کم افتد و لهذا این مرض صبیان و خواجه سرایان و زنان بسبب قلت صفرا در ابدان ایشان حادث نشود
و صاحب شفاء الاسقام مینویسد که گاهی ماده اوجاع مفاصل فاسد گردد و حکه و الم و لذع حادث شود و مریض از هر چیز که آنجا را مس کند حتی که از جامه پوشیدنی ایذا یابد
و ممکن ست که ماده در حدت و حرارت آنچنان گردد که در استخوانها نفوذ کند و آنرا بشکند و اطبا آنرا ریح الشوکه گویند و بدانند که سبب کلی اوجاع مفاصل مادی ضعف مفاصل
است و احتباس یا انصباب ماده در آن و موجب ضعف مفاصل یا سوء مزاج مستحکم ست و خصوصاً بارد یا ضعف او در خلقت نه از جهت سوء مزاج او یا شدت جاذبه حرارت او
و خصوصاً چون اعانت بحرکت و اوجاع باشد یا اسباب خارجی چون تعب کثیر بمنزله رکوب دائم مضعف مفاصل پایها یا ضربه موضع مفصل یا وضع او زیر اعضای دیگر
و حرکت مواد بالطبع بسوی آن و لهذا در پایها و سرین اکثر افتد و باعث احتباس و انصباب ماده در مفاصل بسیار ست چنانچه دعت و سکون و ترک ریاضت معتاد و استحمام
و ضعف هضم و تداخل طعام و تناول اغذیه غلیظه مثل لحم البقر و مولد جنس مواد محدث این وجع و اکل اطعمه ناموافق بغیر ترتیب و تواتر تخمه ها و شرب شراب بافراط
و ریاضت و جماع کثیر خصوص بر امتلاء و نوشیدن آب بر نهار و در حمام و ادمان حواس و استحمام بر شکم سیر و کثرت زکام و نزله و ترک استفراغات معتاده مثل قی و اسهال و فصد
و حبس خون حیض و بواسیر و معالجه قولنج بنحویکه روده قوی گردد و فضلات معتاده را باطراف دفع کند و آنرا قبول نکند پس باطراف مندفع گردد یا حرکات بدنیه و نفسانیه اخلاط
را در جوش آرد و بمفاصل افگند و احداث مرض مذکور نماید و اکثر غضب شدید و شور حرارت در بدن و مذیب مواد ساکنه باعث این مرض میشود بالجمله آرام و سکون و ریاضت
بعد امتلاء و کثرت جماع بر امتلاء قوی ترین اسباب این مرض ست و شیخ و جرجانی مینویسند که هرگاه اخلاط خام در بدن جمع شود پس بقی یا اسهال یا ادرار بول بالطبع یا بالعلاج
مستفرغ نگردد ضرر و سوء گردد با وجاع مفاصل اگر بسوی مفاصل مندفع شود و یا حمیات عفنی اگر در رگها باقی ماند و عفن گردد و یا بورم و خراج چنانکه در کنج ران و بغل مواد جمع
شود و خراج گردد اگر در گوشت نرم در آید و اما اگر طبیعت آنرا در اسهال یا بول دفع کند و بول غلیظ و اکثر غیر رقیق آید ممکن ست که از غائله آن ایمن گردد و این علت بدن
دفع شود و اگر چنان نباشد یکی از علل مذکوره پیدا آید و اگر این مواد خام را اعانت کند حرکت مفاصل متعب یا ضربه یا سقطه یا غضب و هم و سهر مضعف قوت مواد خام منجذب
گردد و نافذ شود و اوجاع مفاصل حادث شود و اکثر این اخلاط فضله هضم ثانی و ثالث میباشد و این علت پیران را و اصحاب امراض مزمنه را و ناقهین را که تدبیر و علاج ایشان
بصواب نشده باشد بسیار افتد زیرا که قوت ایشان از هضم جید ضعیف شود خصوصاً اگر معالجه آنها بمسکنات سوای استفراغ وافی و دفع بالغ کرده شود و همچنین کثرت
می پذیرد اوجاع بمفاصل بسبب آنکه خالی تر از سائر اعضا و حرکت او اکثر و مزاج او ضعیف و وضع او در اطراف بعید از مبدا اول ست و بسیار باشد که مواد میان
پیوندها متحجر شود و مثل گچ گردد خصوصاً خام از ان و بیشتر لحم در مفاصل صاحبان این علت بروید و خصوصاً میان انگشتان پس انگشتها بهم بچسپد و کج شود و گاهی
در داشتن او کند و گاهی ساکن گردد و مثل این صاحبان مزاج گرم را بیشتر افتد و اکثر آنچه میان انگشتان و در پیوندگاه گوشت فزونی بروید از ماده دموی بود
و کسی را که اوجاع مفاصل عارض شود بیشتر او را اولاً نقرس عارض گردد و اوجاع مفاصل از جمله امراض متوارثه است بهر آنکه مبنی بر مزاج والدین بود و بسیار باشد
که معالجه وجع مفاصل و تقویت آن و دفع مواد از ان بادویه مقویه و رادعه سبب هلاکت شود زیرا که فضولی که بمفاصل ماندن و بمفاصل آمدن معتاد بود باز گردد و باعضای
رئیسه برسد پس اگر باز دیگر بمفاصل جذب نکنند صاحب آنرا در خطر اندازد و اوائل فصول که در ان اوجاع مفاصل و نقرس حادث شود فصل ربیع ست بسبب حرکت خون

و اخلاط دیگر اندران و فصل خریف نیز بواسطه رداءت اخلاط دران و هرگاه که صاحب اوجاع مفاصل و نقرس را داء الفیل و دوالی پدید آید از مرض اول خلاص یابد و گاهی اوجاع مفاصل در حمیات هیجان کند و صاحب خلاصه گوید که چون روزگار برین علت دراز گردد ماده فاعله اندر مفصل محتبس ماند لطیف آن تحلیل شود و غلیظ آن متحجر گراید و بشکلی که مناسب آن اخلاط باشد مستحیل گردد پس ماده بلغمی بصورت گچ گردد و ماده صفراوی صورت لحمی پذیرد و سوداوی شکل انگشت گردد و گاه در وقت مینویسد که ماده مفاصل بیشتر متحجر گردد و این یا بسبب خطای طبیب بود در استعمال محللات قبل نضج ماده و اعتدال قوام آن پس لطیف تحلیل پذیرد و کثیف آن باقی ماند و متحجر گردد و یا افراط در استعمال مخدرات برای تسکین وجع کنند یا آنکه در اصل ماده غلیظ بارد لزج باشد و مصنف شفاء الاسقام میگوید که وجع مفاصل را مرض العمر نامند از برای آنکه یا مبتلای آن بالکلیه خلاص ازان نمی یابد بلکه بقیه آن تا مدت عمر او می ماند و یا عمر صاحب او دراز بود و بسبب اندفاع مواد ردی از اعضای رئیسه و شریفه بسوی اطراف و انطاکی گفته که این مرض بمنزله فهین بسبب کثرت مواد بسیار افتد و ازین جهت نزد اکثر این مرض ملوک معروف ست طریق تشخیص اسباب اوجاع مفاصل اولاً این امر دریافت کنند که سببش سوء مزاج سازج ست یا مادی و این چنان باشد که نظر کنند که موضع درد بلا انتفاخ و ورم و بلا تغیر رنگ ست یا با انتفاخ و ورم و تغیر لون و از مریض بپرسند که درد بتدریج عارض شده یا دفعةً و با درد ثقلے در انجا معلوم میشود یا گرانی پس اگر جای درد بلا انتفاخ و ورم و بی تغیر رنگ محسوس شود و مریض گوید که مرض اندک اندک عارض شده و درد بلا ثقل ست باید دانست که سببش سوء مزاج سازج ست پس اقسام او از کیفیت موضع الم بلمس دریافت کنند اگر بلمس گرم معلوم شود و سرعت نبض و رنگینی قاروره و سن و مزاج و فصل و تدبیر متقدم و غیره آثار حرارت دریافت گردد بدانند که سببش حرارت ساده است و اگر بلمس سرد بود و دیگر علامات برودت مزاج مدرک گردد سببش برودت ساده باشد و اگر یبوست موضع و دیگر آثار خشکی معلوم شود سببش یبوست باشد و اگر با وجود عدم گرانی انتقال درد از جای بجای دیگر و تمدد شدید بود و صاحب مرض میوه ها و طعامهای مولد ریاح بسیار خورده باشد سببش ریح باشد و اگر موضع درد منتفخ و متورم و با تغیر رنگ باشد و بیمار عروض مرض دفعةً و درد با ثقل گوید باید دانست که سببش ماده خلطی ست پس می باید که نوع خلط دریافت کنند باین طور که بلمس و رنگ موضع و ورم و انتفاخ آن ملاحظه کنند و شدت و خفت وجع بپرسند و بمزاج و سن مریض و فصل نظر کنند پس اگر بلمس گرم نماید و سخت سوزان نباشد و رنگ جایگاه سرخ باشد اگر ماده غالب تر بود و انتفاخ و ورم زیاده بود و درد با ضربان و تمدد شدید و گرانی گوید و مزاج بیمار دموی و فصل ربیع و عمر شباب و بدن لحیم شحیم بود و تقدم تناول اغذیه و اشربه مولد خون بران گواهی دهد سببش ماده دموی باشد و اگر بلمس سخت گرم و سوزان تر و با زردی رنگ و یا سرخی اندک بود و گرانی و ضربان و تمدد کمتر و درد شدید تر و سوزان تر و خلنده و مائل تر بالتهاب گوید و ورم و انتفاخ بدان بزرگی نباشد و از ادویه بارد تسکین بسیار یابد و با عطش و سرعت نبض و ناریت بول و اکثر با تپ باشد و مزاج مریض صفراوی و فصل گرم و تدابیر سابق مولد صفرا بود سببش ماده صفراوی یا خون صفراوی باشد و اگر بلمس گرم نبود و رنگ آماس همرنگ بدن باشد یا بسفیدی مائل بود و ورم اندک و نرم منبسط باشد و کثرت ثقل و قلت التهاب و لزوم وجع متوسط مائل در عرض و عمق و فقدان علامات خون و صفرا بود و چیزهای گرم نفع یابد و بدن اگر فربه باشد لحیم نبود بلکه شحیم باشد و بیاض و غلظ قاروره و بطوء و اختلاف نبض و دیگر دلائل مزاج بلغمی یافته شود و مزاج و سن و هوا و تقدم تدابیر بلغم افزا مثل اغذیه بارد رطب و راحت و قلت ریاضت و ترک استحمام و غیره مولد فضول بلغمیه بران گواهی دهد سببش ماده بلغمی باشد و اگر موضع بلمس سرد و خشن و با عدم ترهل باشد و رنگ ورم غیر مشرق بود یا بسبزی یا کبودی یا سیاهی زند و تمدد و درد اندک خفیف و آماس کوچک با صلابت و قلت انتفاع بعلاج بود و چیزهای گرم ترطیب شود و صلابت نبض و بطوء و تفاوت آن و تحلل طحال و کثرت اشتها و سائر علامات مزاج سوداوی و فصل و تدبیر گذشته مولد سودا بران گواهی دهد سببش مرض ماده سوداوی باشد و اگر علامات دو خلط یا بیشتر مدرک گردد و قلت انتفاع بمعالجات حار صرف و بارد صرف و گاهی از چیزهای گرم و گاهی از سرد نفع یابد سببش ماده مرکب باشد و این اکثر با بدان حار صفراوی که تدبیر مرطب مبرد و مولد بلغم خام از اغذیه استعمال کرده باشند و از حرکات پر امتلاء عارض شود و اوجاع این کسان تسکین یابد بغمز ملایم بدستهای بسیار و ایشان انتفاع یابند بمروخات معتدل الحرارة مع سکون چه حرکت بالغ نضیج ست و سپیدی رنگ مفاصل و ورم مائل بزردی بر ماده مرکب از بلغم و صفرا و زردی آن مائل بسیاهی بر ماده مرکب از صفرا و سودا نیز دلالت کند و اگر حرارت بلمس شدید و درد با خارش و سوزش باشد و از چیزهای گرم یا پوشیدن جامه بر موضع درد تکلیف بسیار یابد و از هوای سرد و ادویه بارد باقیش راحت یابد سببش ماده مدی یعنی همچون ریم باشد

علاج کلی اوجاع مفاصل

بدانکه سورنجان که خصوصیت بسیار بمفاصل دارد دخل کردن آن در مسهل و ضماد اوجاع مفاصل حار و بارد انسب ست و ضماد بعد از تنقیه مناسب بود و اگر ماده قلیل باشد پیش از تنقیه هم مضائقه ندارد و استخوان آدمی سوخته باریک سوده بگلاب ضماد سازند و قدرے بدهند که جهت تسکین درد مفاصل مجرب نوشته و صاحب تحفه گوید که خوردن استخوان سوخته انسان سه روز هر روز یک مثقال با شیر و شکر سفید آمیخته جهت وجع مفاصل و عرق النسا و صرع لغایت آزموده است و شیخ سیفر باید قومی ذکر کرده اند که از مجربات که تخلف نمیکند البته خوردن استخوان آدمی سوخته است شخصی از یهودیان استعمال میکرد و ازان انتفاع می یافت [illegible] و اوجاع مفاصل البته و جرجانی گوید که این دوا البوقت ضرورت و درد صعب باید داد و منفعت وی آنست که ماده را غلیظ کند و از سیلان و نزول در مفاصل باز دارد و بدین سبب بعد استفراغها بدهند تا اخلاط را باز آمدن ندهد و محمد زکریا استخوان سوخته را درین باب می ستاید لیکن استخوان آدمی را شرط نمیکند و میگوید آنچه من درین آزموده ام سورنجانست و طبرزد هر یک سه درم بعد استفراغها بدهند اخلاط را از سیلان باز دارد و خجندی گوید که من در اوجاع مفاصل استخوان سوخته بز را تجربه کرده ام هر روز یک مثقال با سورنجان و ازان بسیار کسان به شدند و رازی گفته که ماده این علت از اخلاط اربعه اکثر خالی از ریح نباشد پس معالجه این مرض رعایت ریح کردن مناسب هر خلط واجب دانم لهذا اکثر سورنجان و اسارون در علاج این علت دخل ست و وی در جمیع انواع آن کثیر النفع ست بلکه اکثر از اسهال مستغنی میسازد و چون ماده باقی و اسهال ممنوع نگردد پس باید که مدرات قویه دهند چون استخوان محرق انسان و یا از هر حیوان که باشد و اگر کسے عادت بنوشیدن شراب و یا بنگ و یا بخوردن افیون داشته باشد وقت معالجه این علت در استعمال منضجات و مسهلات منع ازان نباید کرد و اگرچه استعمال مبخرات مطلقا در وجع مفاصل ابتدا و تحنین و مسهلات منع آمده لیکن باید که شراب را در عرقیات مفرحه مقویه اعضای رئیسه چهارم و یا سوم حصه ممزوج نموده بدهند مانند عرق کیوڑه و گاوزبان ساده و عنبری و بادرنجبویه و صندل و ابریشم و عرق عنبر و تنبول مرکب و ابریشم مرکب و عرق زردک مرکب مناسب مزاج بعمل آرند و افیون را چند بیدستر و یا زراوند طویل و یا زعفران و یا دارچینی و یا اظفار الطیب چهارم حصه افیون ضم کنند و بنگ را در عرقیات مذکوره بسایند و بوزن سه ماشه زرنب و یا کپور کچری و یا اظفار الطیب و یا تخم گاوزبان و یا قاقله کبار و یا بادیان رومی و یا هندی و یا خطائی و یا برگ تنبول پخته سه چهار عدد انداز ند تا منع از تبخیر کنند و تقویت مفاصل و اعصاب نماید و قبل از نضج و تقلیل ماده مقویات عضو و ملینات و محللات بکار نبرند جائیکه ماده بسیار و قوی الحرکه بود و بلا توقف و بی انتظار نضج آنرا استفراغ سازند و استعمال مدرات پیش از تنقیه نباید کرد و آنچه باعصاب ضرر دارد مثل حموضات و لبنیات و مبردات و مخدرات بدون مصلحات بی ضرورت شدید بکار نبرند ابو سهل گوید که معالجه جمیع اقسام وجع مفاصل باستفراغ خلطے که ماده مرض باشد باید کرد و آن خلط خون بود یا بلغم یا صفرا یا سودا بعد ازان تبدیل مزاج کنند تا در بدن فضلات بار دیگر پیدا نشود و معذلک تقویت عضو نمایند تا آنچه از فضول متولد شود منصب گردد و قبول آن نکند پس اگر ماده این مرض خون باشد فصد کنند مادام که مرض در تکون باشد از جانب مخالف و هرگاه مرض متکون و متمکن گردد از طرف موافق و در نقرس فصد باسلیق و در عرق النسا و وجع الورک رگ کعب بکشایند و در وجع مفاصل از هر دو جانب و اگر بعض احشا مثل کبد و طحال و غیر آنها علیل باشد معذلک فصد رگی باید کرد که منفعت آن مخصوص بآن عضو باشد و اگر خلط موذی خون نباشد بلکه یکے از اخلاط باقی باشد باید که استفراغ بادویه موافق آن خلط موذی از فوق و اسفل نمایند و اولا آنچه اندک تحریک قی کند و آنچه اسهال طبیعت بنرمی نماید بدهند تا آنکه اخلاط نضج ابتدا کنند پس آنچه استفراغ بقوت کند استعمال نمایند و حذر کنند از آنکه ادویه قوی الاستفراغ قبل از نضج خلط و استعداد آن بخروج استعمال کنند بهر آنکه دوا استفراغ اجزای لطیف رقیق کند و غلیظ بگذارد و غلظ او بیفزاید و قلع او متعسر یا غیر ممکن شود و ایضا حذر از استعمال ادویه قوی القوة در تسخین یا تبرید کنند زیرا که دوای مفرط الحرارة خلط را مشوی و متحجر میگرداند و بعد ازان مستفرغ و منحل نمیگردد و مفرط البرودة انجماد و تبرید خلط میکند و عضو کسب خدر و جمودی نماید و واجبست که رعایت این قوانین درین امراض نمایند از برای آنکه خلط آنها محصور در قعر اعضا و میان مفاصل و عظام میباشد و خاصة در مواضع مفصل و رگ که خلط محتبس در عمق بود و هرگاه رقیق لطیف سهل الحرکه نباشد مستفرغ نشود پس در هر مرض مادی جهد کنند که خلط را رقیق و مهیا باستفراغ گردد و مجاری عضو یکه ازان مستفرغ شود کشاده گردد و البته چیزیکه تبلید آن یا تغلیظ یا التشدید نماید استعمال نکنند و اما مواد یکه برای آن ترکیب دوا کنند باید که بحسب کیفیات مواد مرض اختیار نمایند پس اگر ماده مرض خون باشد دوائیکه

تبرید بیشتر از ترطیب کنند استعمال نمایند و اگر صفرا بود پس ترطیب اکثر از تبرید کنند و تعدیل آرند و اگر بلغم باشد آنچه تسخین و تجفیف باشد بکار برند و اگر سودا بود آنچه تسخین و ترطیب نماید
استعمال کنند و این فعل در دوا تنها نکنند فقط بلکه در همه تدبیر مثل اطعمه و اشربه و خواب و بیداری و حرکت و سکون تعدیل آرند و واجب است که اولا در نقرس و اوجاع مفاصل
نظر کنند که از کجا خلط منصب میگردد و آن خلط کدام است و آیا آن هنوز در انصباب است و یا منصب شده و متمکن گشته پس اگر هنوز در انصباب باشد معالجه
بقطع آنچه جاری میشود و منع او بتقویت عضو یکه بسوی آن میریزد باید کرد تا آنرا قبول نکند و قطع آنچه جاری میشود بامتناع از اغذیه و تدبیر مولد آن خلط بود و آنچه منصب
و متولد شده استفراغ آن باشیا یکه در استفراغ موافق آن خلط بود باید کرد خصوصا از مواضع موافقه شیخ میفرماید که چون تدارک اوجاع مفاصل در ابتدای
ظهور آن کرده شود علاجش سهل بود و اگر تمکن و اعتیاد یابد خصوصا متولد از اخلاط مختلفه علاج او مشکل باشد و چون معلوم شود که سببش سوء مزاج ساذج است پس امر
آسان است زیرا که آن اکثر التهاب بی ماده بلا ورم میباشد پس تبدیل مزاج کفایت میکند و اعظم چیزیکه در آن احتیاج بسوی آن میشود تنقیه صفرا و خون است
همچنین گاهی جمود و سردی سبب الم میشود پس تبدیل مزاج کفایت میباشد و بزرگترین ما یحتاج الیه در آن تنقیه بلغم بود تا خون را گرم کند و گاهی یبوست منشنجه
سبب وجع گردد و این محتاج بترطیب است چنانچه معلوم شده و اما چون سببش ماده باشد باید که ماده را که انصباب میکند بجذب آن بسوی خلاف جهت و تقلیل
آن منع کنند و تقویت عضو نمایند تا آنرا قبول نکند و ماده موجوده را تحلیل کنند تا معدوم گردد و در جمله بقوانین کلیه رجوع کنند و بدانند که صواب آنست که در
ادویه تبدیل نمایند چه گاهی دوا عضوی را نفع کند و گاهی در وقتی فائده نماید و بعد از آن ضرر کند و تحریک درد نماید و واجب است که شراب اصلا ترک نمایند تا آنکه
صحت تام یابند و بعد آن تا چهار فصل بگذرد استعمال آن نکنند و اگر معتاد آن باشند بتدریج ترک آن باید کرد و شراب عسل بمدرات ایشانرا نفع کند و باید که
ایشان ترک لحم کنند حتی که در مفاصل یابند و اگر از آن رستگاری نباشد گوشت طیور کوهی و خرگوش و غزال و هر لحم قلیل الفضول خورند و اگر اولا در دو پشت حادث
شود بعده بسوی دستها منتقل گردد فصد از دست گیرند تا خون و خلط از طرف میل آن خارج گردد و باقی فوائد در علاج مفاصل حار و بارد مسطور گردد ایضا شیخ
در باب تحرز از اوجاع مفاصل میفرماید کسی که معتاد این اوجاع باشد استعمال فصد و اسهال هنگام ربیع و عند قرب نوبت او واجب است و تدبیر معتدل در لطافت
استعمال کند و بالجمله واجب است که اگر سبب عروض این مرض کثرت اخلاط بود نگذارند که آن کثرت پذیرد بلکه باستفراغ و تقلیل غذا و استعمال ریاضت جید
آنرا کم کنند و اگر سببش فساد اخلاط باشد بمقابله آن باستفراغ آنچه مجتمع گردد و مضادت تدبیری که او را متولد نماید باید کرد زیرا که بلغم متولد میشود و معجونات مدرات
و طبیخ آنرا و مقابله آنرا میاید و همچنین سودا از آنچه متولد میگردد و بمقابله تولد آن میاید و چون تنقیه کرده شود صواب آنست که تقویت عضو بقوابض نمایند تا فضول
را قبول نکند و خصوصا وقتیکه خوف انصراف ماده بسوی اعضای رئیسه بسبب تقدم تنقیه نباشد و آن مثل آقاقیا و گلنار و آب عصی الراعی و حشفه و امثال آن است
و ایضا بالشستن مواضع باب سوده بزیت تا آنکه یبس شدید باشد و اگر ورم بلغمی باشد صاحب او ترنج دو درم بمرات در ربیع و شتا بخورد و ریاضت
معتدل و ترک استعمال نماید و در آنچه نقرس و اوجاع را برانگیزد افراط نکند و آنچه عادت او شود یکبارگی بلا تدریج نه نهند و اگر اتفاق آن افتد ماش و روغنهای
مقویه استعمال کنند و باید که اجتناب از لحوم غلیظه و ماهی شور و نمک سود و از بقول مثل چغندر و گزر و خیار نماید و از اخر بزه و تبول حالبه مضر بود و باد را نفع کند
و حال او در ابدان مختلف باشد و از شراب بسیار و غلیظ بلکه جمله شراب احتراز کنند و بجنین جید الهضم سریع الهضم اخذ نماید و واجب است که از امتلا و ترک ریاضت
و معاودت اکثار از افراط و تعب در ریاضت خصوصا بر امتلا و از جماع اجتناب کنند و از استحمامات کم کنند که آن تذویب اخلاط و تسییل آن بسوی مفاصل کنند و اما آب چشمها
آنرا نافع بود در وقت مرض و آنچه در ابتدای حمامات و بعد فراغ از آن و در وسط دخول ایشان در آن نفع کند نیز آب سرد بر مفاصل است اگر مانع آن ضعف
عصب نباشد و گاهی این ضرر حمامات دفع کند و باید که بر طعام البته خواب نکنند که آن مضرترین اشیا برای ایشان است مجوسی گوید که اوجاع مفاصل و اکثر
امر حادث میشود از ادمان امتلای اغذیه و اشربه و تواتر تخمها و سکر و استعمال جماع دائم لاسیما بعد امتلا از طعام و شراب مع سکون و راحت و ترک ریاضت و حمام
و مانند آن از اسبابی که از آن فضول در بدن کثرت پذیرد و لهذا جالینوس منع کرده است از معالجه کسی که از صاحبان این مرض حریص بشراب و فواکه و جماع باشد
و هرگاه امر چنین باشد برای کسی که معتاد این مرض باشد سزاوار آنست که اجتناب کند از استکثار اطعمه و اشربه غلیظه لاسیما آنچه از آن غلیظ عسر الانهضام

باشد و از سکر احتراز نماید و جماع منع کنند و اگر باستعمال آن در اوقات متباعده مضطر باشد در حالت خفت معده لعمل آرد و از جمیع فواکه لاسیما رطب اجتناب کنند و اگر اراده استعمال آن کنند مویز و انجیر خشک بخورد و از ان استکثار نماید و حلوا ترک نماید و ریاضت قبل از غذا و لعبد ہضم آن و استحمام لعبد اندک ریاضت بر الک و تمرخ بدن بروغن بقدر حاجت استعمال نماید و لعبد استحمام ساعتی غذا تناول کنند و از تناول غذا ہنگامی که لقیہ غذای سابق در معده باشد حذر نماید و این تدبیر تقلیل اجتماع فضول و رہ بدست و لعاہد تنقیه بدن بقی و بادرار بول نماید لعبد از ان معتدل تا نظر کنند اگر وجع مفاصل از سوء مزاج حار یا ماده حار عارض شود غذا لحوم طیور سہل الانہضام قلیل الفضول مثل لحم ماکیان و بچه آن و تیہو و عدس و خوماش و کدو و بادرنگ و خیار و بوار و معمول آب انار و غوره و زرشک و مانند آن دہند و انار بخورانند و لعاہد فصد قبل از نوبت تہمد علت و شرب مطبوخ فواکه و خیار شنبر و آب لبلاب و لعوق اجاص و بنفشه لشکر نماید و اگر از سوء مزاج بارد یا ماده بلغمی عارض شود تغذیه بلحوم حیوان کوہی و وحشی و از طیور و معمول بتوابل گرم سازند و تنقل بحب الطم و حبه الخضرا و پسته لشکر و مویز شیرین فرمایند و تنقیه بدن بحبوب مثل حب صبر و حب اصطمخیقون و حب سورنجان و حب شیطرج و حب منتن و مانند آن کنند و صاحب او را باید که قریب جماع اصلاً نشود و اگر از سوء مزاج یابس یا ماده سوداوی عارض شود باید که استفراغ بدن بمطبوخ افتیمون کنند و اغذیه مسخن مرطبه معتدله دہند باین تدبیر باید که تدبیر کسی که معتاد اوجاع مفاصل و نقرس و عرق النسا باشد قبل از نوبت حدوث آن کنند که از استعمال این آنچه عارض می‌شود عود نکند و اگر عود کند خفیف قلیل الوجع باشد و اما ہرگاه این مرض ابتدا و حدوث نماید باید که در ان تدبیری که در ہر قسم از اقسام او درینجا مذکور گردد استعمال نمایند

علاج اوجاع مفاصل ساذج

یعنی آنکه بے ماده باشد و سوء مزاج ساذج محدث وجع مفاصل حار باشد یا بارد یا یابس چه رطب ساذج موجب الم نمیشود پس درینجا تعدیل کافی بود بدانچه در اقسام مادی مذکور گردد و ایضاً اگر حار باشد جہت تبدیل مبردات دہند و شربت لیمو و سکنجبین رمانی نافع گفته اند و گاہی درین بشرط خوف انصباب ماده تقدماً للحفظ احتیاج باستفراغ اندک خون و صفرا افتد پس فصد کنند و قدری خون برآرند و مسہل صفرا دہند تا ماده که مستعد انصباب بود مستفرغ شود و موضع الم که مفاصل ست از ریزش ماده محفوظ ماند بہر آنکه الم جاذب مواد ست و اگر بارد باشد در تسخین کوشند باستعمال ادویه حاره و تدابیر مسخنه و اگر خوف ہست اندکے بلغم بمسہل یا حقنه مخرج آن مستفرغ سازند لیکن درینجا ترک استفراغ اولی ست بسبب احتمال خروج صفرا با بلغم و اگر یابس باشد و این کمتر افتد باید که بترطیب پردازند و روغن بادام و کدو و گل و قیروطی پیه مرغ و بط و مغز ساق گاو مالیدن و اغذیه مرطبه چون شیر گاو خوردن سود دہند

علاج اوجاع مفاصل دموی

اول فصد باسلیق از جانب درد کنند و اگر در ہر دو جانب درد باشد از ہر دو جانب نمایند لعبد آن تبرید دہند و شیر جات مدره چون شیره کاہو و کاسنی و خیارین و تخم خربزه و خار خسک و مغز تخم کدو دہند دانه و باشاہتره و عناب گل بنفشه گل نیلوفر تخم کاسنی بیخ کاسنی عنب الثعلب خیسانیده سورنجان سوده پاشیده دہند و تخم خطمی درین خیلی مفید ست و لعبد از نضج او مسہل صفرا که در ان ہلیلجات و سورنجان باشد تنقیه کنند و بعضے سنای مکی نیز داخل میکنند و احتیاط کنند که شرب مسہل روز بحران اتفاق نیفتد و آنجا که حرارت و التہاب شدید بود پیش از فصد مالیدن آب کشک جو با آب انار و روغن بادام و آب تمر ہندی و آنجا که سکنجبین ساده و بزوری بارد سود مند ست و تا که مرض در ابتدا و تزاید باشد جہت منع ماده طلای زرد و یا صندل یعنی گل سرخ فوفل مامیثا اقاقیا و مانند آن از ادویه رادعه با قیمه یا سرکه و آب کشنیز سبز آمیخته ضماد کنند و اگر درد شدید باشد افیون و زعفران و بیخ لفاح و مانند آن از ادویه مخدره اضافه کنند و در انتہا اندکے ادویه محلله مانند خطمی و بنفشه داخل نمایند لعبد از ان اکلیل الملک بابونه بیفزایند و ضماد سورنجان سه ماشه عنب الثعلب چار ماشه کوفته بیخته بروغن گل شش ماشه و سفیده بیضه سرشته نیز مفید ست و در انتہا حلبه یکتوله سرکه یکنیم توله عسل نیم توله بیخته ضماد کردن بسیار نافع و ذکر ادویه مفرده نافع اوجاع مفاصل حار ضماد حجر یہودی محلول بروغن یعنی حجر زبرای مردو حجر ماده برای زن و کذا عصاره کاہو و کذا اندریون و کذا حی العالم و کذا آب درخت بیخ مخلوط با آرد جو و کذا اخولان ہندی با آب کاسنی و کذا عصاره مامیثا در آب کاسنی حل کرده و کذا آب حشیشة الزجاج و یا خشک آن با آب بارد و اندک سرکه سرشته و کذا آب عنب الثعلب یوش در ہندی و کذا برگ بنفشه سبز و آب آرد جو و کذا حضض مکی و آب کاسنی و گرفتن حجر مغنیطس در دست و نہادن عضو در آب سرد در تسکین اوجاع مفاصل حار ہر واحد مجرب بعضی ست از اطبای کرام

منقول است کہ شرب و ضماد روغن سفرجل و کذا صبر و کذا عسل خیارشنبر ضماد بزرقطونا و سرکہ و کذا آب برگ عنب الثعلب و عصارۂ طحلب کذا آب لعاب شوکران تازہ و کذا حنظل بند
کہ آن گل سورنجان است و کذا آب برگ جو و کذا طحلب و کذا بیخ یبروح لسوریق و کذا آب برگ عوسج و کذا بوش دربندی و کذا قنطوریون دقیق و آرد جو و کذا آب جرادہ کدو و کذا آب
کاسنی و روغن گل و آرد جو و کذا اسفاناخ و آب حی العالم و کذا آب برگ بنبہ سبز و کذا آب برگ خرفہ و کذا بیخ قصب فارسی سودہ بسرکہ سرشتہ و کذا بیخ قنب کوفتہ بعد طبخ در کرفس
حجر ارمنی در دست ہر واحد نافع و بقول حکیم علی روغن گل در صلایہ بسیتہ اسرب حل کردہ بر مفاصل طلا کردن نافع وجع است و کذا ضماد سورنجان باب کشنیز سبز سودہ و کرم
بعض تراکیب برائے وجع مفاصل حار از مطب اساتذۂ کبار شیرۂ کاسنی شیرۂ خارخسک ہر یک شش ماشہ گلاب عرق کیوڑہ شربت بزوری بارد ہر یک دو تولہ
داخل کردہ بنوشند و در سوت سہ ماشہ صندل سرخ دو ماشہ سورنجان یکماشہ بروغن گل سرشتہ ضماد نمایند ایضاً سورنجان یکماشہ سودہ با طریفل صغیر یکتولہ سرشتہ بخورند
و شیرۂ کاسنی نہ ماشہ نبات یکتولہ بنوشند و گاہی شیرۂ خارخسک شش ماشہ عرق شاہترہ دو تولہ عوض کاسنی میافزایند ایضاً سورنجان یکماشہ سودہ بگلقند دو تولہ
سرشتہ بخورند بالائش عرق عنب الثعلب عرق خارخسک ہر یک پنج تولہ شربت بزوری بارد دو تولہ بنوشند ایضاً کہ با تپ باشد خاکشی شش ماشہ بعرق عنب الثعلب
دہ تولہ یک جوش دادہ شیرۂ تخم خیارین شش ماشہ شربت بنفشہ دو تولہ داخل کردہ بنوشند ایضاً سورنجان چہار ماشہ گل بنفشہ ہلیلہ سیاہ تخم کاسنی ہر یک شش ماشہ
جوشانیدہ و نبات یکنیم تولہ ایضاً سورنجان سودہ یکماشہ با طریفل صغیر یکتولہ سرشتہ تناول نمایند بعد آن شیرۂ تخم خربزہ شیرۂ تخم کاسنی ہر یک شش ماشہ عرق عنب الثعلب
دہ تولہ نبات یکنیم تولہ خاکشی پنج ماشہ داخل کردہ بنوشند و گاہی در تبرید سنای مکی چہار ماشہ ہم افزودہ میشود ایضاً تخم خیارین کوفتہ نہ ماشہ عنب الثعلب تخم کاسنی
ہر یک شش ماشہ گل سرخ سورنجان تخم خطمی ہر یک چہار ماشہ جوشانیدہ صاف نمودہ گلقند دو تولہ خاکشی پنج ماشہ غذا شوربای قلیہ با نان یا خشکہ یا کھچڑی ایضاً
سفوف سورنجان بارد کہ بعد فصد و تنقیہ بکار آید و مجرب است سورنجان مصری بوزیدان پوست ہلیلہ زرد مغز تخم ہندوانہ مغز بادام مغز تخم بادرنگ مغز تخم خیار
کشنیز مقشر تخم خشخاش مساوی کوفتہ بیختہ شکر سفید بوزن ہمہ آمیختہ ہر روز شش ماشہ با عرق خارشتر دہ تولہ بخورند ایضاً مغز تخم خیارین مغز تخم خربزہ مغز تخم ہندوانہ
تخم خشخاش تخم کاسنی تخم خرفہ ہر یک دو تولہ سورنجان بوزیدان ہر واحد یکتولہ کوفتہ بیختہ با شیرجات استعمال نمایند ایضاً ضماد مخدر نافع شدت درد مفاصل
حار و نقرس افیون دو درم خطمی دو درم آرد جو ہشت درم بآب عنب الثعلب سبز ضماد نمایند ایضاً عنب الثعلب تخم کاسنی تخم خطمی حضض کشنیز بنفشہ ہر یک
دو درم آرد جو چہار درم تخم کاہو پوست خشخاش گل سرخ فوفل سورنجان تلخ گل ارمنی اقاقیا زردچوب صندل سرخ ہر واحد یکدرم افیون نیم درم بآب سائیدہ
ضماد کنند البتہ ناگاہ در وقت ہیجان درد تسکین الم کند و مجرب است افیون زعفران مساوی در شیر گاو سائیدہ روغن گل آمیختہ ضماد کنند و بعضی موم ہم داخل میکنند
و اگر مغز بادام مقشر عوض زعفران کنند و بعد گرم شدن ضماد تبدیل آن نمایند نیز در تسکین وجع بے عدیل است ایضاً کہ در ابتدا معمول صندل سرخ گل خطمی حضض مکی
حضض ہندی ہر یک شش ماشہ بآب عنب الثعلب تازہ ضماد نمایند و در انتہا برای تحلیل ورم مغز فلوس دو تولہ میافزایند و گاہی بعد فصد باسلیق عنب الثعلب
شش ماشہ آرد جو گل خطمی ہر یک سہ ماشہ افیون سورنجان زعفران ہر یک ماشہ بآب مکوہ سبز ضماد کردہ میشود و اگر خواہند زنجبیل عوض زعفران کنند ایضاً اگر از
ساعد تا انگشتان ورم و ضربان باشد شیرۂ تخم خیارین شیرۂ خارخسک شربت بزوری بنوشند و اکلیل الملک آرد جو گل ارمنی صندل سرخ در آب مکوہ سبز سائیدہ ضماد نمایند
و اگر درد شانہ باشد بعد فصد باسلیق اطریفل با عرق شاہترہ بخورانند و گاہی بعد مسہل برای درد سورنجان پنج ماشہ با آب عنب الثعلب تازہ ضماد میکنند ایضاً بعد فصد
سورنجان دو ماشہ کاسنی کوفتہ شاہترہ ہر یک شش ماشہ گل سرخ چہار ماشہ بعرق عنب الثعلب و عرق شاہترہ ہر یک نیم پاؤ جوشانیدہ شربت بزوری دو تولہ ایضاً
بعد تنقیہ عناب شاہترہ کاسنی کوفتہ گل سرخ سورنجان جوشانیدہ شربت بزوری غذا نان و شوربا **اقوال حذاق** سویدی گوید کہ اگر قبل دخول حمام در بیت الاول
بآب سرد اطراف را بشویند مجرب النفع است و اگر فوفل و صندل سفید مساوی بگلاب سرشتہ و یا برگ مورد تازہ یا خشک و صندل سرخ و زرورد سودہ و یا صندل
سفید و اقاقیا بآب کاہو سرشتہ و یا آب حی العالم صغیر و صندل سرخ و فوفل و گلنار باہم سرشتہ و یا آب خرفہ و زرورد و صندل سفید و سرخ و یا آب عنب الثعلب و فوفل و
زرورد و یا آب بارتنگ تازہ و طراثیث و عدسہ و فوفل و زرورد و یا آب برگ بنج سفید و زرورد و فوفل و یا عصارۂ لحیۃ التیس و زرورد و اقاقیا و عدسہ بگلاب سرشتہ و یا
گل خشخاش و گلنار و اقاقیا و مصطکی بگلاب سرشتہ و یا آب برگ علیق و آب لف گرم عوض گل خشخاش و گلاب یا عدسہ و اقاقیا و بزر البنج سفید و مصطکی و گلنار بآب کاسنی و گلاب

سرشته هر کدام ازین ضمادات وقت احساس وجع چهار انگشت بالاتر از موضع درد ضماد نمایند در منع حدوث وجع مفاصل مجرب است مسیحی میگوید که اگر خلط خون گرم
کثیر الکمیت باشد بفصد مقدار فاضل آن اخراج نمایند باقی را بمطبوخ الهلیله زرد و کابلی و افسنتین و شاهتره و مویز منقی و آلو بخارا و تمرهندی تعدیل کنند و اگر آنجا تپ باشد
آب عنب الثعلب و آب کاکنج و آب کاسنی بخیار شنبر و یا آب لبلاب مع بنفشه خشک و شکر بنوشانند و اگر تپ ساکن شود و در مفاصل ماده خام باقی ماند درین آبها
آب کرفس و آب بادیان افزایند بعد از آنکه درین یک مثقال ایارج فیقرا یکشبانه روز تر کرده صاف نموده باشند و اگر بعض اعضا مولد ماده منصب بسوی عضو آلم باشد
صرف عنایت کنند بتعدیل و اصلاح سوء مزاج آن که بسبب او ماده متولد میشود و انصباب میکند بعد ازان اعاده نمایند بتقویت نفس عضو آلم با طلیه و ضمادها که از شان او
تقویت عضو و تحلیل باشد تا تخفیف ماده حاصل شده در عضو نماید و آن مثل حی العالم و پوست انار و سماق و چوست چون پوست انار را در طلا یا سرکه بجوشانند
تا مهرا شود پس سماق و حی العالم سوده و آرد جو بدان آمیزند و بر عضو آلم نیم گرم در زمستان و سرد در تابستان ضماد کنند و گاهی تقویت عضو بطلای مرتب از اقاقیا و حضض
و صندل سرخ و شیاف مامیثا و فوفل و گل ارمنی با آب عنب الثعلب کرده میشود و چون ماده تبرید قوی باشد صندل و عدس مقشر سوده با آب کشنیز سبز و کافور طلا کنند
بوعلی سینا مینویسد که اگر ماده دموی باشد یا بغلبه دم بود باید که مشغول بفصد شوند از طرف مضاد و اگر مرض عام بمفاصل بدن باشد پس از هر دو طرف رگ
زنند بعد ازان استعمال قی کنند خصوصاً اگر درد در اسافل بدن باشد چه قی برای آن از اسهال نافع تر است بعد ازان باسهال متوجه شوند و ابتدا بدوای قوی
نمایند اگر عدم نضج و غلظ ماده مانع نباشد با وجود آنکه رفق اسلم و تدریج اوفق است لهذا اتباع مسهلات منقی بتدریج کنند و بعضی اطبا زعم کرده اند که ابتدا برفق بعد
کنند و ختم بر قوی هنگام نضج نمایند و صواب درین آنست که اگر ماده رقیق صفراوی باشد بتعجیل استفراغ نمایند چون نضج نه بینند و اگر غلیظ باشد بتقدیم چیزیکه
ترقیق و نضج آن کنند و آنرا مهیا باندفاع بسوی جهت استفراغ گرداند باکثیت و فیما بین آن تخفیف باطلاق ملائم کنند و لزوم ماء الشعیر نمایند تا آنکه نضج ظاهر شود
و امتلا محتاج تر بفصد است لیکن بحذر باید بود و مجالس اجابت کنند از مشروب مثل آب کاسنی و عنب الثعلب بخیار شنبر و یا از حقنه و این صواب تر است و چون ابتدا
باخلاط نماید باستفراغ غیر مهیج تحریک نکنند که گاهی تحریک اخلاط از مواضع آن بسوی مرض کنند و رعایت بحرانات در روز چهارم و هفتم و یازدهم نمایند و وقت بحران
فاصل برای ایشان چهاردهم است پس اگر ممکن بود مدافعت استفراغ تا نضج کنند و اقتصار بر تطلیه تا با آب سرد یا گرم یا نیم گرم کنند و اول آب سرد بریزند و اما طلیه
مانعه و مخدرات همه ضرر اند چه از سبب جذب ماده و مخدر باعث حبس و خام کردن آن و ایضاً اطلیه سرده غلیظ را خام میکنند و رقیق را غلیظ مینماید و اطالت مرض
میکند و ما سوای آن ایشان را مضر است زیرا که ترطیب مفاصل مینماید و سکنجبین بسبب ترشی خود غیر کثیر الموافقت است و بزوری قوی النفوذ مثل بادیان و کرفس
گاهی احتراق فضول میکنند و تحجر اوی نماید و چون نضج تام شود استفراغ بمثل سورنجان و بوزیدان و حبوب آن نمایند و قصد برفق کنند و درین هنگام الفضل طلا
بمثل طحلب و مانند آن نمایند و حذر کنند از آنکه در اول امر دوای مسهل ضعیف نوشانند که آن تحریک ماده ساکن کند و قدر به اسهال نکند بلکه گاه ترقیق مواد جامده
نماید و سیلان او بسوی عضو کند و واجب است برای کسی که اراده تناول دوا کند آنکه تاخیر غذا نماید و بعد سه ساعت تناول کند و شتاب نان بشراب اندک
آب بعد شش ساعت در حمام داخل شود و غسل کند بعد ازان بدانچه موافق بود اغتذا نماید بعده ادرار استعمال کند چه ادرار ماده اوجاع مفاصل را پاک کند بهر آنکه اولا فضله
هضم کبد و عروق است خصوصاً در نقرس حار با وجود آنکه اکثر اهل اوجاع مفاصل حار و بارد و امزجه رطب باسهال کثیر از مشروب و حقنه انتفاع نمی یابند و چون معالجه
ایشان بمدرات میکنند صحت می یابند و از ابدان نحیف بعضی متحمل اسهالات و ادرارات بسیار نمی باشند و ایشان را از ان احتراق خون بهم میرسد پس رعایت این جمیع امور
نمایند و اما ردع ماده از عضو در حالیکه ماده قوی الانصباب کثیر الحرکت باشد نباید کرد زیرا که آن دو امر ردی پیدا میکند یکی آنکه ماده را انفشار دوا از حرکت ورا باز دارد
پس درد عظیم پیدا گردد و چون مثل این واقع شود استعمال ملینات کنند دوم آنکه اکثر ماده بسوی اعضای رئیسه باز گرداند و در خطر اندازد و اما اگر ماده بسیار نباشد یا قلیل الحرکت بود
بردع او باکی نیست الا آنکه در عرق النسا باشد که ردع در ان حبس ماده اندر عمق میکند پس واجب بود که اندک و ضعیف باشد و یا ترک کنند و مشغول باستفراغ شوند و اما
در آخر آن واجب است که مشغول شوند بدانچه محلل و ملطف و مخرج ماده از غور بسوی ظاهر باشد و اگر چه محاجم از شرط و مص و بداغ و محمرات و منفطات باشد که بدان
سیلان مواد کنند و تا زمانی مندمل شدن نه دهند و از منفطات سیر و پیاز عنصل و بلادر است و بعده شیر یتوع و شیر انجیر و باید که محلل و منفط دوائی ملین آمیزند و الا مودی

ف بیان ضرر ... حاره و ...

ف بیان علاج ... سکنجبین

ف بیان منع استعمال مسهل ضعیف در ابتدا

ف بیان منافع ادرار در ...

ف بیان منع استعمال ... ردع ...

تجربه مفاصل گردد و بهر آنکه تنقیه نیز مثل تحلیل ست و تنقیه نماید در آن مثل شحوم بادویه محلله و منفعلی لف میکنند و از سرکه اجتناب نمایند و نزدیک او محللات قویه در
اول امر قبل از تنقیه نباید برد که جذب مواد بسیار و تحلیل لطیف آن و تکثیف باقی و حبس آن خواهد کرد ایضاً باید که رعایت این در اکثر امر کنند و تصور ما اگر ماده از خون
یا سوداوی باشد و هرگاه اوجاع اشتداد نماید و تحمل آن نباشد از مسکن وجع بشرب و مطلیه رستگاری نباشد و مطلیه تسکین در لطف تحلیل ماده کنند یا تخدیر مخدر
استعمال نامند مگر عند الضرورت و بقدر یکه تسکین حدت درد نماید و استعمال او در جا بجرأت و اقدام بیشتر نمایند و بسیار باشد که تخدیر نفع کند از جهت آنکه الطبیعة او
متوجه کند پس محتبس گردد و از طول مسکن نافع آنست که جو و کاهو در سرکه بپزند تا مهرا گردد و بدان اطول کنند و از مسکنات وجع مخدره آنست که بگیرند افیون
چهار مثقال زعفران یک مثقال و در شیر گاو بسایند و مغز نان سمید بدان آمیخته ضماد نمایند و ایضاً تخم شوکران شش درم افیون یکدرم زعفران یکدرم شراب
سرشته بقیروطی مخلوط سازند و ایضاً بزر البنج و افیون و اسپغول و اقاقیا و مغاث بشیر گاو طلا کنند و برگ آن بپوشند و ایضاً صبر ده درم افیون ده درم عصاره
بنج شش درم شوکران چهار درم عصاره لحیة التیس شش درم بیخ لفاح بست مثقال زعفران چهار مثقال لفاح را در سرکه بپزند تا مهرا شود و با ادویه آمیخته طلا کنند
و ایضاً بیرج سوده در روغن گاو آمیخته بر موضع درد مالش نمایند ایضاً امیمه و افیون طلا سازند و از مخدرات ریختن آب بسیار ست اگر قروح نباشد و ایضاً
بزر قطونا را آب گرم تر کنند چون منتفخ گردد با روغن گل بهم زده سرد کرده طلا کنند و یا بیرج دو دانگ بطلا و حنظل بخور زند صاحب کامل گوید که اگر حدوث
وجع مفاصل و نقرس از ماده دموی باشد و مفصل الم مائل بحمرت بینند باید که مبادرت بفصد باسلیق نمایند و بحسب احتمال قوت و سن و فصل خون بیرون آرند
و در روز فصد بشوربای بچه مرغ یا طیهو زیرباج و یا آب انار میخوش غذا سازند و بعد از آن آب کاسنی آب عنب الثعلب آب کاکنج مجموع چهار اوقیه و شش اوقیه گرفته فلوس خیار شنبر
پنج درم مالیده بنوشانند و اگر تپ باشد ماء الشعیر بشکر و آب انارین بنوشانند و تدبیر امراض حاده پردازند و بر موضع درد طلای نرد یا صندلین با آب کاسنی
و آب کشنیز و آب عنب الثعلب طلا کنند و بران جرادهٔ کدو و پوست تربز و پوست خیار نهند و یا خرقه مبلول بگلاب و سرکه با اندک کافور سرد کرده بگذارند و تبدیل
آن کنند و یا آب کاهو و آب حی العالم بمغز نان و آرد جو و اندک روغن گل سرشته و یا اندک آرد جو بلعاب بزرقطونا سرشته بر نهند و بمفصل علیل را از اسپغول بسرکه
ضماد کردن مسکن وجع ست و قیروطی سپید معمول از آب خرفه و آب حی العالم و آب کاسنی و آب کاهو در روغن گل و موم سفید با اندک سرکه و شیره اشیای مقوی مفصل
و مانع انصباب ماده بسوی عضو بکار برند و اگر در آغاز مرض آب سرد بر عضو ریزند لا سیما در مرض نقرس درد را ساکن کند و همچنین اگر آب عنب الثعلب و آب کاسنی و
آب کاهو سرد کرده بریزند که این را خاصیتی ست درین باب و چون درد اشتداد نماید باید که بر عضو اضمدهٔ مخدره نهند و بگیرند مغاث پنج درم اسپغول آرد جو هر واحد
سه درم پوست بیخ لفاح دو درم افیون یکدرم زعفران نیم درم همه را باریک سائیده با آب برگ کاهو و آب حی العالم سرشته ضماد کنند و اگر ساکن نشود این ضماد استعمال
کنند که تسکین اوجاع بسیار میکند صفت آن افیون یکدرم زعفران و مر کی هر واحد چهار درم باریک سائیده بشیر بز یا بشیر گاو سرشته بمغز نان آمیخته و روغن گل که
دران موم سفید گداخته باشند بران انداخته خوب صلایه کرده بر مفصل ضماد نمایند و بالای آن برگ کاهو نهند صفت ضماد برای نقرس و وجع مفاصل حار بگیرند
خطمی و بزرقطونا و آرد جو و زردهٔ بیضه و دردی شراب و روغن گل و بدان ضماد سازند دیگر آرد جو ده درم گل سرخ و برگ سوسن و برگ نیلوفر و بنوماش هر واحد پنج درم
خشخاش مع تخم آن بست درم بنفشه ریحانی و حلبه و خطمی هر واحد سه درم بذر مقشر سه درم حنا و کتیرا هر واحد دو درم زعفران و کافور هر واحد نیم مثقال همه را
باریک سائیده بزرده پنج بیضه و روغن گل در روغن بنفشه یا روغن نیلوفر آمیخته بر عضو دردناک ضماد کنند و اگر موضع را بعدس مقشر در آب کشنیز رطب با اندکی کافور سوده
ضماد نمایند نفع کند دیگر بگیرند مغاث و خطمی و اسپغول و آرد جو و سه بیخان سفید و صندل سفید و ماس و کوفته بیخته بروغن کنجد و زردهٔ بیضه و اندکی سرکه سرشته
بر مفصل ورم ضماد کنند اگر از حرارت باشد و باید که در استعمال اطلیه سرده اسراف نکنند که آن تبرید و تغلیظ ماده کنند و درین هنگام تحلل و استفراغ آن مشکل گردد و اگر
در انجا ورم باشد و دران صلابت پیدا کند لا سیما اطلیه مخدره مسکنه وجع که آن عضو را تبدید و نقصان در حس او عارض نماید و لهذا سزاوار آنست که هرگاه ببینند
که حرارت اندک تسکین یافت و بعد آن درد ساکن شد با ادویه مقویه اشیای محلله بغیر اسخان مثل آرد جو و خطمی و بنفشه اضافه نمایند و بدان اندکی اکلیل الملک
افزایند ایضاً آرد جو با آب کشنیز یا آب سفرجل سرشته ضماد کنند و اگر احتیاج بتحلیل قوی تر ازین افتد این ضماد استعمال کنند صفت آن بگیرند آرد جو و آرد باقلا

وبنفشه خشک و خطمی هر واحد یک جزء و صندل سفید اکلیل الملک هر واحد نیم جزء با رب سوده یا آب کرنب و آب کشنیز سبز سرشند و هرگاه حرارت ساکن شود و درد زائل گردد و باد و بلغم
باقی ماند باید که این ضماد کنند صفت آن بابونه اکلیل الملک و آرد جو و خطمی و بنفشه خشک هر واحد ده درم زعفران یکدرم همه را باریک سائیده با آب کرنب بیامیزند
و بر عضو آب نیمگرم که در آن بابونه و اکلیل الملک و مرزنجوش و برنجاسف بحسب مشاهده حاجت بسوی تحلیل جوشانیده باشند نطول کنند ایلاقی و جرجانی میگویند
که اگر علامات خون ظاهر باشد ابتدا بفصد کنند اگر وجع در مفاصل دست راست بود فصد هفت اندام از دست چپ گیرند و اگر در دست چپ باشد از دست راست
کشایند و در قطع تا خلاف در محاذات باشد و اگر وجع پیوند پای است بود فصد باسلیق از دست راست کنند و اگر در پای چپ باشد از دست چپ کشایند
اگر در هر دو پای یا هر دو دست بود رگ از هر دو دست زنند یکبار در حالت واحد و خون بمقدار قوت بیرون آرند و چون از فصد دو سه روز بیاسایند امر بقی نمایند
پس اگر قی کفایت نکند بعد تنقیه کردن دوای مسهل دهند و اول نطولات و ضمادهٔ مسکنه بکار برند و اگر دفع مسهل تا ظهور اثر نضج در قاروره ممکن بود دفع باید کرد
و مسهل بعد ایام بحران دهند و در مسهل دادن آنوقت مدافعت کنند که حرکت ماده سخت قوی نبود و درد متعلق نباشد و الا فلا و ضماد حار و مخدر در ابتدای
مرض هر دو زیان دارد و استعمال آب گرم بسیار عصب و مفاصل را نرم و تر و ضعیف کند و اول نگاه کنند که ماده تمامه در مفاصل ریخته شد و از حرکت ساکن شده
یا هنوز در انصباب است پس اگر متحرک باشد و حرکت او قوی بود استعمال ادویهٔ رادعه قویه بکار برند از هر دو سبب که در قول بوعلی گذشت و اگر این خطا کرده شود
و درد زیاده گردد و یا اعراض دال بر میل ماده بسوی اعضای رئیسه پدید آید زود ادویهٔ ملینه بران گذارند تا آنچه از ماده فرود آمدنی است فرود آید در ریختن آب گرم و نیمگرم
درین حالت سود دارد خاصه که بابونه و بنفشه در آن پخته باشند و مفرحات یا قی یا بخورانند و صواب تر آن باشد که هرگاه ماده بسیار بود و هنوز در حرکت باشد
و حرکت او قوی بود زود و با استفراغ مشغول شوند و اگر علامات صفرا ظاهر شود اول قی فرمایند پس هرگاه آثار نضج ظاهر گردد بمسهل قوی تنقیه کنند و در علاج صفراوی
مسهل بچیزهای سرد تر باید کرد و در علاج دموی باشیای بارد کنند و تری کمتر از آن باید که در صفراوی و در امراض دموی و صفراوی سکنجبین سود دارد لیکن درین
مرض سکنجبین ترش جائز نباشد از هر دو امر یکی آنکه ترشی سرکه مضعف عصب است دوم آنکه قوت ترشی تلطیف و تحریک ماده ساکن نماید و ماده مرض
بیامیزد و در رگها جاری گرداند و بجایگاه درد رساند و در اوجاع مفاصل و نقرس دموی اول استفراغ بمطبوخ هلیله زرد و شیره که در قول مسیحی گذشت باید کرد و
آن مطبوخ بمبلغ تمام بنوشانند چنانکه استفراغ تمام کند و اگر با این اوجاع تپ بود آنچنانکه در همان قول مذکور شد بدهند و اگر حرارت کمتر باشد ده درم هلیله زرد در
صد درم جلاب یک شبانروز تر کرده مالیده صاف نموده ده درم لعاب اسپغول یا اوی بیامیزند و بدهند و اگر مزاج سالم بود یعنی از اعتدال خارج نشود استفراغ بمطبوخ سورنجان
و ابزیدان و حب سورنجان باید کرد و لیکن مسهل ادویه در اول سخت سودمند بود از بهر آنکه ماده این مرض فضله هضم ثانی و ثالث است و در اول آنرا پاک کند باقی همانست
که در قول ابوعلی مسطور شد ابن الیاس گوید که اگر دموی باشد اولا فصد کنند بدستوریکه در قول ایلاقی گذشت و بر موضع درد خرقه کتان با آب برف سرد کرده نهند و یا این
طلا بکار برند صندل سفید شیاف ابیض و شیاف مامیثا و فوفل سفیداب ارزیز گل ارمنی پوست ترکی گل سرخ همه را در سرکه و گلاب سوده طلا کنند و هرگاه چیزی ازین حاضر نباشد طحلب در
سرکه تر کرده ضماد نماید و برگ قصب تر در سرکه سوده ضماد کردن نفع کند و یا آب سخت سرد بران ریزند که فی الحال تسکین بخشد و هر صبح جلاب از عناب ده عدد عنب الثعلب
تخم کاسنی هر واحد سه درم شکر سفید ده درم بنوشانند و غذا مزورهٔ بنوباش و شیره بادام دهند و اگر با دی تپ و التهاب باشد غذا ماء الشعیر تخم کاسنی و جلاب
یا آب انار بی مصعور لب تخم آن سه اوقیه با شکر سفید ده درم بدهند و بر موضع درد نیز بصندل سفید گل سرخ و گلاب و آب خرفه و آب حی العالم و آب کاهو طلا کنند و بر مفصل
آب کشنیز تر و آب حی العالم و پوست خربزه و پوست خشخاش و پوست خیار ضماد کنند و یا اسپغول را بسرکه خوب باهم زنند و بر موضع ضماد نمایند و آنچه ظهور نضج در
قاروره تلیین طبیعت باین مطبوخ نمایند سنای مکی پنج درم عنب الثعلب بنفشه خشک یا تر نیلوفر تخم کاسنی تخم خیارین و خطمی هر واحد سه درم سورنجان سفید دو درم هلیله زرد
و سیاه هر واحد هفت درم گل سرخ پنج درم همه را در سه رطل آب بجوشانند تا یک رطل آید و در آن خیارشنبر پانزده درم ترنجبین ده درم مالیده صاف کرده بنوشند تا یک
روز صبر کنند بعده مزورهٔ بنوباش و شیرهٔ بادام غذا سازند و اگر درد سخت باشد چنانکه مریض متحمل آن نباشد تضمید عضو با ضمادهٔ مخدره مثل این ضماد کنند تخم تفاح
تخم خشخاش سیاه هر واحد دو درم افیون یکدرم زعفران نیم درم اسپغول سه درم همه را باریک سائیده با آب برگ کاهو یا آب برگ حی العالم ضماد سازند و چندی

منع استعمال سکنجبین بسیار ترش

بیان نفع مسهل در ابتدا

نسخه مطبوخ مسهل

که اولا فصد کنند لطریق مسطور و برادعات طلا نمایند مثل خرقه مبلول در گلاب سرکرده دیا اقاقیا وغیره ادویه که در قول ابن الیاس گذشت هرچه ازان حاضر باشد
یا مجموع مساوی بگلاب و آب کاسنی و اندک سرکه ضماد نمایند و یا بزرقطونا مضروب بماست و سرکه یا آب خرفه یا حی العالم به ضماد شربت وینار یا عناب یا شربت انار
و سکنجبین بانی بنوشانند و آنچه صاحب این علت را نفع میکند آب عنب الثعلب و آب کاسنی ست و غذا مزورات بطیخ و ماش و خشخاش و ماش کبیر آب انار میخوش
و تمر هندی ترش تر کرده باشند یا زیرباج دهند و اگر تپ باشد ماء الشعیر بدهند و تلیین طبیعت بحقنه لین مثل بنفشه و عناب و سپستان و ترنجبین کنند و چون آثار
نضج در قاروره پدید آید اسهال باین مطبوخ بعد مراعات ایام بحران نمایند پوست هلیله زرد و پوست هلیله کابلی هلیله سیاه هر یک ده درم سنای مکی پنج درم سورنجان سفید
مثقال تخم کاسنی دو درم ریوند چینی یک درم گلقند بغدادی پانزده درم فلوس خیارشنبر ده درم ترنجبین پانزده درم به دستور مقرر مرتب ساخته سحرگاه بنوشند و گفته اند مراد آنست
که در ضمره همه اوجاع مفاصل حار و بارد و در مسهلات آن نیز سورنجان داخل کنند بسبب خصوصیت آن باین مرض و تسکین آن وجع را و تقویت مفاصل و تنقیه آنها
از مواد و تنگ کردن مجاری و سالک آنها تا مواد نرسد و آنها باز دیگر نریزد و هنگام انتها با ضمده که در ان تحلیل باشد مثل بنفشه و خطمی و آرد جو ضماد سازند بعد ازان بدانچه قوی التحلیل
باشد مثل بابونه و اکلیل و شبت و زرده بیضه و پیه بط و کیان و پیه ارده و سپستان و مغز ناخن و زعفران که آن کثیر التحلیل ست ضماد کنند و اگر حاجت بچیزی افتد که ازان قوی تر
در تحلیل باشد باین اضمده مثل وسمه و مرو اشق و در شقهای لبعت بخلط نمایند و ضماد کنند و آنکه در تحلیل در مراعات نمایند تا ماده متحجر نگردد و باید که گاه تلیین حسب نمایند گاهی
تحلیل پردازند تا اثر او باستقصا گردد و مسیحی گوید که اگر وجع مفاصل و نقرس حادث شده از دم باشد فصد باسلیق کنند و طبیعت را به تبرید مزاج آشامیدن ماء الشعیر نمایند
اگر جسم لاغر باشد روغن بادام بیان بسفانت سازند و اگر لاغر نبود چیزی سفید را به آب انار بنوشانند و تعدیل طبیعت به آلو بخارا و جلاب و تمر هندی و شربت نیلوفر و آب
عناب و ترنجبین کنند و آب کاسنی با شکر یا لعاب اسپغول بجلاب بنوشانند و غذا مزوره زیرباج یا آب انار سازند و از اغذیه حاره حذر کنند و تبرید موضع بعصاره و آب
حی العالم و آب عنب الثعلب و آب کاهو و حراده کدو و آب خیار و اندک سرکه کافور نمایند و در ابتدای مرض بر عضو آب سرد بریزند و از حمام منع کنند و هرگاه مرض باسم
مبردات کم گردد بر موضع آب ریاحین بریزند و چابه قوی در تدبیر این آنست که ماده اگر در سیلان باشد علاجش بچیزی که ردع کند باید کرد و اگر منقطع گردد علاج آن باشیائی
محلل نماید خضر گوید که در دموی فصد از جانب مخالف گیرند و فصل آنست که دو سه روز در فصد تاخیر نمایند تا ماده اندک نضج یابد و تلیین طبیعت بمثل شربت بنفشه
بگیره و آلو بخارا و تمر هندی و آب عناب و انار و لقاح و حسنه های لینه کنند و اشربه که در تپ دموی باید استعمال نمایند و از اغذیه در ایام ابتدا ماء الشعیر با شکر یا شربت نیلوفر
بروغن بادام یا سویق با شکر دهند و هرگاه اشتها برانگیزد اسفاناخ با بقله یمانی یا خرفه یا ملوخیا با مزوره رشتا با کدو و عدسیه و آنچه از غوره و سماق و ریباس و انار ترش سازند
و قرالعس و اماله و سرکه بزیت بخورانند و از لحوم بالکلیه اجتناب کنند و با دویه رادعه که دران قبض باشد مثل صندلین و گل سرخ و گلاب و آبهای بارده که در اقوال سابق گذشته
شد و طلا کنند و فوفل و مامیثا و اقاقیا و خولان و مانند آن با اندک سرکه ضماد سازند و اگر شدت درد و صداع شود اضمده مخدره مثل افیون و بیخ بنج و بزر البنج وغیره آنچه گذشت
ضماد کنند و این هنگام ابتدای مرض و تزاید آن بعمل آرند و اما وقت انتها واجب ست که باضمده که دران اندک تحلیل باشد مثل بنفشه و خطمی ضماد نمایند بعده بدانچه در تحلیل
قوی تر ازان باشد مثل اکلیل الملک و بابونه ضماد کنند انطاکی گوید که در مفاصل حار اول فصد لیس تنقیه بحسب ماده کنند بعد ازان طلا امراء برادع مثل آب کشنیز و حی العالم
و العیه نمایند بعده بمحللات مثل آرد جو و باقلا و لعیه الحلفا مثل بابونه و اکلیل الملک بنابر قوت تحلیل آن نمایند و اگر در بیشتر زمان مانع خواب باشد بعد بداین تسکین آن
واجب بود مثل طلای استخوان سوخته و عدس و لفاح و افیون و زعفران و بنج و از واجبات ست که دوائی درین علت از سورنجان خالی نگذارند که بر خصوصیت اوست
و تضییق آن مجاری را و منع آن ماده نازل را باید نیز وجع واقع شده و آنچه در حار بالطبع نافع ست بزرقطونا با سرکه و روغن گل خطمی با آرد جو و گل سرخ و صندل
کدو و کاهو و خشخاش ست مطلقا میر محمد حسین میگوید که اول فصد باسلیق الطی کنند خاصته آنجا که درد اعضای اسافل بدن باشد و اگر در اعالی بود فصد قیفال
مناسب ست و تدبیری که در قول صاحب کامل گذشت بعمل آرند و چون وجع اشتداد کند مرجح یک ازان تدابیر تسکین نیز پردازد استعمال ادویه مخدره چاره نباشد ضماد
بمغز استخوان ساق گاو و گل سرخ و افیون و زعفران نیز مخدر و مسکن وجع ست و چون درد تسکین یابد مخدرات را بردارند و بمرزنجوش و گل خطمی و اسپغول و آرد جو
سورنجان مساوی یا زرده تخم مرغ و روغن گل ضماد سازند و این مسهل در اوجاع مفاصل حار مستعمل ست پوست هلیله زرد ده درم گل بنفشه تخم کاسنی تخم کشوث

شربت عناب و شربت ورد مکرر و شربت ... صاف نموده بنوشند تا ... آید ... بجوشانند در چهار صد درم آب ... سه اوقیه ... آلو بخارا ... درم بنسبت ... پنج درم هر کدام ... سنای مکی
... تا ... اندک ... بیرون آید بالکل آن لعاب تا بفشارند بر پارچه ... آتش ... بجوشانند در یک رطل آب ... اسپغول ... تمام ... با تمر هندی سه ...
با شیاف ... در اعصاب ... اگر ورم ... اند که بعضی اطبا گفته اند ... اسباب ... در حاشیهٔ شرح ... بیضا ... سه اوقیه ... سفید ... ششش ...
فصد ... بسیار باشد که فصد ... میشود ... تکرار ... محتاج ... و گاهی ... بر سر ... رگ ... بالای ... جون ... باسلیق کشایند ... اگر ... اقدام کنند ...
فی الحال صحت بخشد چنانچه حکیم ... نوشته که این مرض ... مولانا احمد عارض شد و دست و پای او بیکار و انگشتها کج گردید و به شکلی قرار نمود و از زندگی یاس
شده بود پس فصد هر دو باسلیق یکبار گرفتم بعد از آن شربت نیلوفر و جلاب نوشانیدم و در یکروز از مرض اثری باقی نماند و بعض اطبای احمق علاج بعضی ...
بهمین تدبیر بر قیاس ... بیمار را هلاک ساختند چه هر قیاس صحیح نمیباشد بالجمله بعد فصد مطبوخ مناسب نضج ماده کنند و هر گاه در بول نضج ظاهر گردد
حب ... برای این علت ... و این حب مجرب است هلیله زرد ... هر یک چهار درم سورنجان بیست درم فانیذ چهار درم نمک دو درم ...
یا نزده درم با آب ... شربت ... ازان از یکمثقال درم تا سه درم و باید که مسهل محبوب ... بعد مسهل عام مثل مغز فلوس محلول در مطبوخ
الفروج ... و بعد ... صفت آن صندل سرخ گل ارمنی ... اقاقیا حضض ... مساوی ... در آب خالص یا آب
کشنیز یا عنب الثعلب تازه ... بشکل ... سازند و واجب است که در ... اهتمام به تبرید ... کنند و در صفراوی مبالغه کردن در آن ... ندارد
چون خون صفراوی باشد ... جوارش ... چون ... احتیاج ... اول ... که در قول ... گذشت ... و چون سه روز
بگذرد و نضج زیاده ظاهر گردد در آن ... هفت درم ... خیارشنبر ده درم افزایند و روز چهارم بنوشانند و ... در این معالجه ... این ... تفاوت ... دستور ...
ذکر ... این ... علاج ... حاصل شود چنانچه آن مرحوم ... بعد از آن ... ماده ... حسب ... مزاج و خلط غالب بعد فصد و تسکین این
مطبوخ یا نقوع ... استعمال ... عنب الثعلب عناب سپستان اصل السوس ... گل سرخ گاوزبان گل گاوزبان تخم خطمی
خیارشنبر ... هنگام زیادتی سودا افتیمون بسفایج ... افزوده میشود و در آن گلقند یا ترنجبین چهار تولهٔ حل کنند و گاهی ... افزایند و از آن
ادویه هر یک دو درم یا سه درم ... هلیله ... و مغز خیارشنبر هفت تولهٔ و روغن بادام دو درم افزایند و گاهی شیرخشت ... هر یک چهار تولهٔ و گاهی ترنجبین
نیز بقدر ... استعمال ... مسهل ... استعمال نمایند و گاهی ... مسهل ... منضجات استعمال میکنند بعد تنقیه ... و گاهی مسهلات
یک روز در میان ... منضجات ... استعمال کرده میشود و در ایام ... مبردات و لعابات ... بعد مسهلات سفوف سورنجان ... روز
... استعمال میکنند و گاهی ... سورنجان ... مرکبات بکار میبرند ... اقتباس نوشته که فصد باسلیق نمایند ... در قول ... و ... عوض ... اگر از
... باشد باید که ... و حجامت با شرط نمایند ... موضع ... محجمه نهاده ... فی الفور ... و اگر اندکی باقی ماند ...
... آب ... کاسنی ... هر یک ... اوقیه ... شربت عناب نوشانند و این طلای ... علی خان ضماد کنند صفت آن ... بغدادی
... تخم خطمی ... گل ارمنی هر یک چهار درم کوفته بیخته در آب برگ ... سبز و کشنیز آمیخته بشکل ... ساخته وقت حاجت با آب کشنیز سبز ... حی العالم
و پوست ... بادرنگ ... صندل ... و گلاب ... استعمال نمایند و ... طلای ... حکیم ... جمیع اورام حاره ... خصوص
در جمیع مفاصل را نافع صفت آن صندل سرخ گل ... هر یک پنج درم صندل سفید عصارهٔ ماميثا هر یک سه درم گل ارمنی ده درم ... اقاقیا حضض ...
دو درم ... سفیداب ... کرمانی هر واحد یک درم کوفته بیخته با آب کاسنی ... سازند وقت حاجت با آب کشنیز سبز و کاهو بکار برند یا ...
و ... خیار بادرنگ هر یک ده درم ... برگ کاسنی ... گلاب ... هر یک سه درم ... گلاب ... ضماد نمایند و ... در ضماد
افزایند ... ضماد ... صندل سفید در گلاب سوده لعاب اسپغول ... هر یک ده درم در آب کشنیز سبز ... کاسنی ... کاهو ... فرو ...
و شیاف ماميثا هر یک ... درم ... سرکه سه درم ... انار ... برگ ... اثر دارد ... بفاصله سه روز از فصد ... و ... آب گرم ...

نسخهٔ طلای زرد

نسخهٔ طلای زرد

برگ ترب و خیار حل کرده قی کنانند و بعد ازان دوای سابق نوشانند و یا آب معصور انارین دو اوقیه با ترنجبین یک اوقیه و تا یکهفته برین تدبیر ثابت مانند و روز هشتم در مقدار
مذکوره مغز خیارین هفت تولہ ترنجبین شش تولہ شربت آلو مسهل چهار تولہ روغن بادام هفت ماشه اضافه نموده تلیین طبع نمایند و در روز نهم شیرهٔ خیارین مغز کدوی شیرین مغز تخم خربزه
هر یک هفت ماشه لعاب بهدانه سه ماشه در گلاب یا و سیر برآورده شربت انار ولایتی شربت عناب هر واحد یکنیم تولہ اسپغول پنج ماشه کف زده نوشانند و همین نمط تا یازده روز
بگذرانند در روز دوازدهم این مطبوخ منقول از حاوی کبیر بدهند و نسخهٔ این همانست که در قول ابن الیاس گذشت لیکن درینجا عناب نیم اوقیه و گلقند ده درم و شربت آلو مسهل علوی خانی
ده درم و روغن بادام هفت ماشه اضافه نموده و در روز سیزدهم تبرید سابق دهند مع اضافهٔ شربت بزوری بارد چهار تولہ و همین سان دو مسهل دیگر داده جهت تعدیل کشنیز خشک دو ماشه سورنجان شیرین
یکنیم ماشه گل سرخ یک ماشه در شربت بزوری بارد دو تولہ آمیخته بلیسانند و گلاب هفت تولہ بنوشانند و پوشیده نماند که پیش از فصد استعمال اطلیهٔ بارده سخت ممنوع است خصوصاً که ماده قوی الحرارة باشد

علاج اوجاع مفاصل صفراوی

مانند علاج اوجاع مفاصل دموی نمایند مگر آنکه درین قسم تبرید و تسکین زیاده باید کرد و با دویهٔ بارده که دران قبض نباشد مانند جرادهٔ کدو و کاهو و کافور با سرکه و آب کشنیز سبز سرشته
ضماد کنند و درینجا احتیاج ادویهٔ محلله نمیباشد و این ضماد برای اورام حارهٔ مفاصل از مجربات است اسپغول کوکنار هموزن کوفته بیخته در آب بیزند تا مهرا شود و روغن گل بقدر حاجت
آمیخته ضماد نمایند و اگر تسکین حرارت زیاده مطلوب باشد اسپغول را ناکوفته داخل نمایند و ضماد اسپغول با سرکه آمیخته نیز مفید بود و آب کدو و آب خیار و آب حی العالم و آب کاهو
مانند آن ضماداً و نطولاً بکار برند و هنگام غلبهٔ درد و خوف غشی ادویهٔ مخدره بقدر تسکین درد ضماد کردن و ادویهٔ مسکنهٔ اوجاع خوردن لازم دانند و چون وجع مفاصل از صفرای
صرف کمتر حادث میشود و از دم صفراوی اکثر می افتد درینجا نیز ابتدا الفصد لازم است و بعد ظهور نضج تنقیهٔ صفرا بمسهل آن یا بمطبوخ هلیله کنند و اگر طبع نرم باشد بر منضجات
اقتصار ورزند و ماده را تحریک ندهند و بعد اسهال مدرات بارد چون کاسنی و خیارین و مانند آن با شربت بزوری بارد یا سکنجبین بدهند و آنجا که مادهٔ مرض صفرای صرف
باشد قی کردن نفع تمام دارد و بفصد حاجت نباشد و از ادویهٔ مسکن وجع عدس مقشر و استخوان سوخته و سورنجان و خشخاش سفید و بلوط در سرکه ترکرده و تخم کاهو و کشنیز خشک است
تنها یا مرکب بحسب حال مریض بخورانند و عند استعمال سورنجان مراعات مفاصل بتدهین آن باید کرد و ریختن آب سرد بسیار بر مفاصل و ضماد اسپغول در آب گرم لت کرده
روغن گل آمیخته تسکین درد نماید و تعیین سورنجان سفید و نبات سفید مساوی سه درم با آب سرد خوردن مسکن درد شدید است و کذا استخوان سوخته سورنجان هر واحد یکدرم
عدس مقشر دو درم باریک سوده هر روز یکدرم با گلقند یا شربت بزوری تناول نمودن درد را بنشاند و اگر کشنیز خشک سه درم با همچندان شکر بخورند درد را بنشاند و شکم را قبض
نماید و اگر تخم خشخاش سفید دو درم با هموزن شکر بدهند درد را ساکن کند و قبض را دفع نماید و این دوای مخدر هنگام درد شدید توان داد تخم کاهو بزر البنج سفید هر یک
پنج ماشه شیطرج الیبوت هر یک یکماشه مثل چلغوزه حبها ساخته یکی ازان بدهند و اگر کوکنار بقدر حاجت در آب ترکرده مالیده صاف نموده در شب بنوشند القدر کفایت
کند در وجع مفاصل و عرق النسا شدید که هیچ دوا اسود ندید تسکین درد نماید و باقی ادویهٔ مفرده و مرکبه در علاج اوجاع مفاصل دموی مسطور شد حسب حاجت ازانجا اخذ نمایند
اقوال اکابر شیخ میفرماید که در علاج مفاصل حار واجب است که معالجه بچیزهای سرد و مرطب از بقول و لحمان و اغذیه و فواکه و لطوخات و نطولات و قیروطیات کنند
و ریاضت باعتدال نمایند و استحمام بآب شیرین سازند بعد ازانکه بر اطراف آب سرد در خانهٔ اول حمام ریخته باشند و آبزن نیمگرم استعمال کنند بعده در آب سرد دفعة در آیند
و بر پای آب سرد بریزند و باید که اسهال و ادرار بچیزی نمایند که دران گرمی بسیار نباشد مثل شربت ورد و سفرجل مسهل و این دوا جید است و دران ادرار و تسکین وجع است
بگیرند مغز تخم خربزه و مغز تخم خیار و مغاث و سورنجان سفید هر واحد یک جزو افیون ثلث جزو همه را سوده آمیخته چهار درم با شکر چهار درم بخورند که حاضر النفع است اطلیه
بدانکه اطلیهٔ مبرد و قابض مثل صندل گاهی الم پیدا کند بلکه احتیاج بمفتح و ملین بود و ابتدا بمبردات بسبب تمدید آن بود آنچه مرخی باشد مثل بنفشج و روغن گل و قیروطی استعمال
نمایند و گاهی بر موضع خرقه مبلول بسرکه می نهند و از مجربات آب برگ نی تازه است که چون بدان طلا کنند در ساعت درد ساکن گردد و ایضاً بلوط را باریک سائیده
خوب بجوشانند و ساعتی طویل بدان نطول سازند و اگر محتمل مبردات باشد و بتکثیف و تبرید ورم مثل آب کاسنی و آب عنب الثعلب و آب حی العالم و آب بقلة الحمقاء
و خیار و کدو و مانند آن بعمل آرند و همچنین تضمید بشحم و امثال آن و بخربزه که آن تبرید و تلیین هر دو کند و لعاب اسپغول در تبرید قوی است و ایضاً صندل و مامیثا و
مانند آن هرگاه درد ساکن شود باید که بردارند و دور کنند و آنچه در آخر بقایای اوجاع مفاصل و نقرس حار نافع بود ضمادیست که بگیرند صبر و زعفران مساوی و با آب کرنب

یا آب کاسنی بحسب مقدار حرارت طلا کنند و ایضاً قیروطی بروغن بابونه و ایضاً خیلون در روغن بابونه گداخته و استحمامات حار مضر ایشان ست و اما بارد گاهی نفع کند

و رجع و تقویت و تسکین وجع نماید مسهلات بگیرند هلیله زرد ده درم و سورنجان و بوزیدان هر یک سه درم تخم کرفس و انیسون هر یک دو درم شکر سوم بسرشند شربت

هر روز دو درم و ایضاً سورنجان ده درم سقمونیا یکدرم و یکدانگ کبابه سه درم شکر طبرزدی درم شربتی سه درم و ایضاً سقمونیای محرق مطبوخ در مثل آب سیب ترش یا

سیب تا آنکه بقوام آید و چون لغاط شروع کند آنچه اندران باشد بگیرند و بگذارند تا خشک شود و بگیرند ازان ده درم و از شکر طبرزد بست درم و از کبابه سه درم سائیده

دو درم و همه را در جلاب آمیخته حبها سازند و در سایه خشک کنند شربت ازان هر روز دو سه حب هر وقت و اگر در انجا ترکیب داده باشد ایارج فیقرا استعمال کنند نسخهٔ شربت دیگر

باین ترکیب ایشان را نافع ست بگیرند عصارهٔ گل سرخ دو رطل عسل چهار رطل سقمونیای مشوی اوقیه و بپزند تا بقوام آید شربت ازو دو فلنجار تا سه فلنجار است ایضاً

تمر هندی یا خیار شنبر در آب کاسنی و بادیان بخیسانند و اگر تب نباشد مطبوخ از هلیله و شاهتره و آلو و تمر هندی و فستقین بحسب مشاهدهٔ حال بسازند و ایضاً

بوزیدان و سورنجان اغذیه باردهٔ غلیظه مثل عدسیه بسرکه و سائر اغذیه سرده مغلظهٔ دم مثل حماضیه و بطون مخمضه و سکباج لحم بقر و باغذیه مجففه مثل کرسنه انتفاع

یابند و واجب نیست که گرسنگی بسیار کشند و از فواکه امرود خاصةً و آلو و سیب و انار و شفتالو ایشان را رخصت داده اند لیکن بسر مثل شفتالو و مشمش و آنچه در خون مائیت

بسیار پیدا کند مکروه سید ارم مجوسی گوید که اگر وجع مفاصل از مرهٔ صفرا باشد باید که استفراغ مریض او آلیتی نماید عقب امتلاء از طعام و شراب که از ایشان او تنقیه صفرا

باشد مثل خربزه و سرق و ماء الشعیر و ترتیب در سکنجبین ترکرده سکنجبین با آب گرم و نمک و ادخال پر مرغ و انگشت بروغن کنجد آلوده در حلق و در قی چندان مبالغه نمایند

که در معده چیزی از طعام ماکول باقی نماند و بعد آن اخلاط صرف بغیر آمیزش چیزی از غذا خارج شوند و این در روز اول و سوم استعمال کنند و بعد ازان مطبوخی که در آن

هلیله زرد و گل سرخ و عناب و سپستان و مویز و تمر هندی و بنفشه و سنا و شاهتره و تخم کشوث و کاسنی و فلوس خیار شنبر افتیمون باشد که سقمونیای مشوی و سورنجان و صبر

هر واحد بقدر حاجت داخل آن استعمال کنند و یا شربت ورد مکرر یا سکنجبین ساده با آب برف بدهند و باضماد که در نوع دوم مذکور شد طلا نمایند و تغذیه علیل

باغذیه لطیفه مثل مزورات معمولی بکدو و اسفاناخ و قطف و بقله یمانی سازند و اگر در انجا تب باشد باید که در تبرید و تلطیف بکوشند که در تب صفراوی و در امراض حاده مسطور

بکوشند و مثل ماء الشعیر و آب انار و ماء الخیار و آب هندوانه و مغز تخم خیارین و لعاب اسبغول و شیرهٔ تخم خرفه بدهند تا آنکه حرارت تسکین یابد بعد ازان آب شاهتره و آب کاسنی

و آب کاکنج و آب عنب الثعلب با مغز فلوس بامداد و چون مرض از چهارده روز تجاوز کند با بهای مذکور آب بادیان بیفزایند و چون بست روز بگذرد و حرارت زائل

شود در آب بقول مذکور و مغز فلوس یکدرم ایارج فیقرا اضافه نمایند و چون یکماه تمام شود و هنوز چیزی از مرض باقی باشد مطبوخی که مذکور شد و ایضاً این حب دهند

صفت آن صبر و هلیله زرد هر واحد یکنیم درم شحم حنظل چهار دانگ سقمونیا یکنیم دانگ زعفران یکدانگ سورنجان تربد هر واحد یکدرم کوفته بیخته حبها سازند

شربتی دو نیم درم و اگر معده ضعیف باشد جوارش سفرجلی ساده مسهل بدهند صفت آن بگیرند سفرجل بلخی یا اصفهانی معتدل در حجم پنج عدد و کاویده تخم آن دور

کنند و در ان یک اوقیه سقمونیای انطاکی پر کرده قطع جدا کرده آنرا بپوشند و بخلال مشبک سازند و بالائش خمیر آرد پیچیده در تنور معتدل الحرارة بریان نمایند تا خوب

پخته شود و خمیر ازوی دور کرده در هاون سنگین باریک ساخته بعسل کف گرفته بسرشند و در ظرفی بردشته وقت حاجت دو یا سه ملعقه بمقدار یکه در یک شربت آن سقمونیا نیم

دانگ تا دو دانگ باشد بقدر قوت مریض بدهند و همین تدبیر استعمال نمایند تا آنکه چهل روز یا تمام رسد چه امراض حاده از چهل روز تجاوز نکند ابن الیاس مینویسد که اگر

وجع مفاصل و نقرس صفراوی باشد تنقیه بدن از صفرا القی از اشیای مقئی صفرا مثل تخم خربزه و برگ سفرجل و سکنجبین و آب گرم نمایند بعد ازان تلیین طبیعت باین مطبوخ کنند

سنای مکی پنج درم عناب سپستان آلو بخارا هر واحد بست عدد بنفشه شاهتره تخم کاسنی هر واحد پنج درم هلیله زرد شش درم تمر هندی ده درم تخم کشوث سه درم همه را

در سه رطل آب بجوشانند تا یک رطل آید مغز خیار شنبر و ترنجبین هر واحد پانزده درم مالیده بنوشند یا بحب بنفشه یا بمطبوخ فواکه یا بمطبوخ هلیله تنقیه کنند و هر صبح

جلاب از تخم کاسنی و بنفشه هر واحد سه درم عناب ده عدد با شکر سفید ده درم بدهند و یا بگیرند تمر هندی و شکر و ترنجبین هر واحد ده درم و یا آب انارین بشحم آن

افشرده هر واحد سه اوقیه شکر سفید ده درم ترنجبین مثل آن دهند و غذا مزورهٔ ماش و شیرهٔ بادام و اسفاناخ سازند و تقمید یا ضماد بارده مثل این ضماد کنند

اسبغول آرد جو زردهٔ بیضه وردی شراب روغن گل بساوی خوب آمیخته ضماد نمایند ضماد دیگر نافع این مرض بنفشه طلب خطمی هر واحد هفت درم باقی اجزا

همانست که در علاج مفاصل دموی در قول صاحب کامل گذشت لیکن درینجا اصل السوس عوض برگ سوسن ست و وزن زردهٔ بیضه هفت عدد و روغن کدو نیز داخل
و سزاوار آنست که در استعمال ضمادهٔ سرده اسراف نکنند و اما عند اشتداد وجع و قوت مریض در تبرید و استعمال مخدرات باک نیست زیرا که ضرر وجع بیشتر از ضرر برد و مخدر ست
و چون درد صریح باشد با ضمادهٔ مخدره مثل بزرقطونای مضروب بسرکه و جراده کدو و آب خیار و آب حی العالم ضماد کنند یا بقدر درم فلونیای رومی یا برشعثا بخورانند
و تغمید موضع باستخوان کهنهٔ سوخته و سورنجان عدس و تخم خشخاش و برگ آن و تخم کاهو و بیخ آن نمایند و هرگاه درد بالکل ساکن شود و حرارت زائل گردد این ضماد استعمال
کنند آرد جو آرد باقلا خطمی بنفشه خشک شبت اکلیل الملک صندل سفید هر واحد ده درم همه را کوفته بیخته ضماد کنند و اگر بعد زوال درد و حرارت غلظی باقی ماند شبت و
اکلیل و بابونه و خطمی ضماد نمایند و بعض اطبا در ابتدای این علت نوشیدن شربت ورد و دیگر رحیل درم یا سکنجبین ساده بست درم و برف دو من نافع دانسته اند و لیکن جدی
ندیدم که ازین معالجه شاکر باشد بلکه شکایت زیادتی مرض میکنند پس اگر از تبرید قوی در ابتدا بسبب حرارت مزاج چاره نباشد آب هندوانه و شیرهٔ خرفه و خیارین
و سکنجبین بگلاب بدهند و غذا ماء الشعیر لیکن این مرض از صفرای صرف کمتر حادث میشود خجندی گوید که اگر از صفرای صرف نباشد فصد کنند و تنقیه صفرا بمقیئات
آن نمایند و هر صبح شربت نیلوفر یا بنفشه یا شربت حصرم یا سکنجبین بنوشند و غذا مثل ماء الشعیر یا بنوماش بشیرهٔ خشخاش از تمر هندی ترش کرده یا آب غوره یا اسفاناخ
یا کدو یا خیار و بعد نضج تلیین طبیعت بحقنه های لینه مثل ترنجبین و بنفشه و عناب و سپستان و جو کوفته نمایند بعده تنقیه بمطبوخات یا نقوعات که در آن سنا مکی
و هلیله زرد و عناب و سپستان و تمر هندی و شاهتره و کاسنی و آلو و مشمش و شیرخشت و ترنجبین باشد و یا آب انارین مشوم و شیرخشت کنند و ادویه مسکن وجع
مثل عدس و استخوان سوخته و سورنجان مساوی سوده سفوف سازند و سه درم بخورانند و این طلای مخدر مسکن الم ست مغز نان زردهٔ بیضه بادنگ تخم شوکران
و افیون و یا بزرالبنج مع زعفران طلا کنند باقی همانست که در قول ابن الیاس گذشت ابن هبة الله گوید که علاج مفاصل و نقرس حادث از مرهٔ صفرا باسهال
در ابتدای وجع بمطبوخ یا شربت ورد مع سکنجبین و برف کنند و تبرید مزاج بشرب ماء الشعیر و آب انار و شیرهٔ تخم خیار و شیرهٔ خرفه و لعاب اسپغول نمایند و از فصد حذر
کنند و قصد تبرید طبیعت بدن باید کرد و طلای عضو بآب بارتنگ و صندل و شیاف ماميثا و فوفل و سفیداب و کافور و گل ارمنی و گلاب و آب حی العالم کنند و اگر
درد قوی باشد باد ویهٔ افیون یا بیروح اضافه نمایند یا طحلب بسرکه آلوده نهند و غذا مزورهٔ ماش و اسفاناخ یا کدو دهند و کاهو بخورانند و اگر تپ باشد از غذا
منع کنند و بتدبیر ملائم امراض حاده بپردازند و چون از دو هفته بگذرد مبردات کم کنند زیرا که علاج در آخر مرض مخالف اوائل آن میباشد قرشی و خضر مینویسند که
مفاصل صفراوی چون اکثر از دم صفراوی میباشد لهذا واجبست که در علاج آن نیز ابتدا بالفصد کنند پس اسهال بمطبوخ فواکه مقوی بسورنجان و لوزیدان نمایند
و از اطلیه در ابتدا مثل آب عنب الثعلب و آب کشنیز اقتصار کنند و در استعمال رادعات بارده افراط نکنند که گاهی کثرت آن بهلاکت انجامد و چون مرض از چهار روز
تجاوز کند و حدت ساکن گردد تحلیل اعضا بطبیخ خطمی و سبوس گندم و بابونه و روغن بنفشه سازند و اغذیه و اشربه آنچه در دموی گذشت و هرچه در تپ صفراوی بیاید باید داد
و صبح و شب شربت آلو و بنفشه بلعاب بهدانه یا لعاب اسپغول از ان نیکوست و از مقئیات دو درم بیخ خربزه با سکنجبین استعمال کنند و از مدرات تخم خربزه و خیارین
در آبکامه و سیاه و شان فود السبع جوشانیده باشند شیره برآورده سکنجبین یا شربت نیلوفر داخل کرده بدهند محشی شرح اسباب نوشته که تقدیم تنقیه لطفی نمایند که بقول
قرشی ایشان از افصد از اسهال ست زیرا که قلع ماده بغیر تحریک سخت کند و در آن شرط نضج هم نیست و اطلیهٔ رادعه درینجا خوب نیست بسبب قبض و حبس مانع از تحلیل و آنچه
قرشی گفته که تقویت عضو بروادع کنند تا ماده را قبول نکند مخصوص بر آنست که اگر ماده قلیل باشد و این ضماد جالینوس ذکر کرده حضض صبر صندل سفید شیاف ماميثا زعفران
هر واحد یک درم کرنب سوخته چهار درم در آب عنب الثعلب و آب کاسنی سبز سائیده استعمال کنند دیگر سماق و حجم سفیداب ارزیز در شیر گاو سوده طلا کنند دیگر کاهو در آب
عنب الثعلب سبز سائیده طلا سازند و کذا طحلب در آب کاسنی و کذا عدس مقشر در گلاب و آب کشنیز تر سوده نافع و هر واحد ازین در تابستان سرد استعمال نمایند
و هرگاه گرم شود تجدید آن کنند و در زمستان گرم و هرگاه سرد شود تبدیل آن نمایند دیگر که در آخر مرض مستعمل ست برگ کرنب طبخ کرده در هاون بسایند و زردهٔ بیضه
و اندکی سرکه و آرد جو و روغن گل اضافه کرده بر مفاصل بنهند و از لحوم اجتناب کنند الا بضرورت ضعف و در ابتدا بآش جو بشکر یا بپست جو اقتصار ورزند و قریب شراب
نگردند منقولات اقتباس مینویسد که اول مثل دموی فصد کنند و حجامت بلا شرط نمایند و بالای آن زلو چسپانند و لیفا صله دو سه روز بمقیئات صفراوی قی فرمایند و ضماد

سبزی که در تالابها بر سر آب میباشد و کذا سواء و کافور و همچنین برگ گلاب و کاسنی و کاهو با لعاب اسپغول و سرکه و کافور نمایند و نقوع آلو دهند و یا آب انار [illegible]
دو و نیم اوقیه با شربت آلو یک اوقیه و یا ماء القرع و یا ماء الخیار و یا آب هندوانه و شربت انارین چهار توله غذا آش جو با شربت نیلوفر دهند و یا اسفاناخ و قطف [illegible]
هشتم جهت تلیین خیارشنبر شش توله ترنجبین پنج توله گلقند چهار توله تمر هندی شش توله در آبهای مذکور مالیده روغن بادام داخل کرده بدهند و روز نهم [illegible]
و مغز تخم تربز و تخم خیارین هر یک هفت ماشه لعاب بهدانه و ریشه خطمی هر یک سه ماشه در گلاب و عرق بید مشک و شاهتره هر یک شش توله برآورده شربت [illegible]
حل کرده اسپغول هفت ماشه خورده بنوشانند و وقت دو پاس روز شله ماش اسفاناخی خورانند و همین نمط تا روز پانزدهم دوا و غذا دهند تا مسهل [illegible]
و تپ نیز رفع گردد و بروز شانزدهم مطبوخ هلیله زرد با اضافه سورنجان دو درم و شربت ده درم بدهند و روز هفدهم سورنجان دو ماشه در گلقند یک توله آمیخته بلیسانند
و شیره کشنیز و کاسنی و خیارین هر یک هفت ماشه لعاب ریشه خطمی چهار ماشه در گلاب نیم پاو و عرق شاهتره چهار توله و عرق بید مشک سه توله برآورده شربت
بارد و نیلوفر هر یک دو توله تخم ریحان هفت ماشه دهند و روز هژدهم وقت شب این حب دهند سورنجان سه درم گل سرخ پنج درم سنا چهار درم سقمونیای [illegible]
گل بنفشه هر یک سه درم و نیم کتیرا یک درم شربتی سه درم همین نهج سه چهار مسهل دهند تا نوبت روز بیستم برسد پس اگر دردی باقی ماند وقت شب این حب دهند
پوست هلیله زرد و سنای مکی گل سرخ تربد سفید سورنجان هر یک پنج درم صبر مغسول بآب کاسنی سه و نیم درم سقمونیای بریان چهار درم ایارج فیقرا دو درم [illegible]
بمغز تمر هندی حبها سازند شربتی از دو درم تا سه درم و صبح در شیره قرطم سه توله و مغز بادام شیرین پانزده عدد خیارشنبر بیست درم شربت ورد [illegible]
هفت ماشه اضافه نموده بنوشانند و فردای آن تبرید دهند بدین نوع طباشیر دو ماشه در شربت سیب یک توله آمیخته بلیسانند و بالای آن شیره تخم خربزه [illegible]
هفت ماشه شربت بزوری معتدل سه توله تخم ریحان هفت ماشه و بلافاصله دو روز بهمین نمط هر شب حبها خورانند و صبح شیره قرطم وغیره دهند چهار پنج مرتبه
تا کامل حاصل شود و درد رفع گردد اگر اندکی درد باقی ماند و ضعف بسیار بود این دوای ملوکخان دهند سورنجان یک ماشه زهر مهره خطائی عود صلیب کشنیز خشک گل کاسنی [illegible]
مروارید بعرق کیوڑه سوده طباشیر هر یک چهار حبه زعفران یک حبه در شربت بزوری بارد دو توله آمیخته بلیسانند و شیره تخم خرفه و خیار و کشنیز هر یک پنج ماشه در گلاب و کیوڑه و عرق [illegible]
هر یک شش توله شربت سیب سه توله تخم فرنجمشک پنج ماشه پاشیده و دیگر نوع تر سورنجان یک و نیم ماشه دانه هیل کشنیز طباشیر عود صلیب و [illegible] هر یک سه حبه مروارید [illegible]
هر یک چهار سرخ زعفران یک حبه در شربت غوره دو توله بلیسانند و شیره تخم کاسنی تخم خربزه و بادیان هر یک پنج ماشه در گلاب و کیوڑه هر یک شش توله شربت فواکه [illegible]
و روغن گل بادام می مالیدن انفع اشیاست و همچنین سورنجان دو ماشه در جوارش عود ترش یا جوارش فواکه ترش ملوکخان نه ماشه خوردن و بدرقه گلاب شش توله [illegible]

علاج اوجاع مفاصل بلغمی

در ابتدا مطبوخ شبت و اصل السوس عسل آمیخته قی کنانند بعده نضج ماده بمنضج بلغم نمایند و یا از اصل السوس تخم کاسنی مویز منقی تخم خربزه تخم خطمی سورنجان بزیدان جوشانیده [illegible]
داخل کرده منضج دهند و انیسون بادرنجبویه پرسیاوشان قوة الصبغ نیز حسب حال در منضج می افزایند و آنچه منضج او مسهل بلغم و حب سورنجان تنقیه نمایند و یا در منضج [illegible]
[illegible] بتحلیل برنگ کابلی خیارشنبر افزوده مسهل دهند و مسهلات این ادویه مخرج بلغم و مخصوص بمفاصل مثل شحم حنظل و سورنجان و بزیدان و تربد و ماهیزهره و [illegible]
و حجر ارمنی و حب [illegible] داخل [illegible] اگر نضج مواد [illegible] باشد [illegible] خواب [illegible] نماید یا مسهل حب ایارج استعمال [illegible] اسطوخودوس و گل بنفشه کاسنی
دماغ اندر ضرور داخل کنند و بعد تنقیه استعمال معجون سورنجان بنسخه یحیی بن خالد همراه مدرات و مالش روغن تالتره و روغن حنا و روغن اوراق معمول ست و معجون
و اذاراقی و سفوف سورنجان نیز مفید و سورنجان خشخاش حلبه تخم خطمی عنب الثعلب وغیره و در انتها محللات چون گل بنفشه و آرد جو و بابونه و اکلیل الملک و جدوار و زعفران
ضماد کنند و دیگر اضمده محلله مرتب از اکلیل الملک و بابونه و شبت و خطمی و [illegible] و صبر و جند بیدستر و فرفیون و لعاب حلبه و بزرکتان و مانند آن آنچه جامع تلیین
و تحلیل باشد ضماد کنند و روغنهای گرم مثل روغن بید انجیر و ناردین و قسط و بادام تلخ بمالند و روغن موم و یا چربی شیر بز روغن بابونه آمیخته بالیدن نیز سودمند
ذکر ادویه مفرده مفید وجع مفاصل بارد [illegible] که ضیان که آن یاسمین بری ست و اختلاط مری شعیر للطعام صاحب اوجاع مفاصل بلغمی و خوردن تخم [illegible]
نیم درم بعسل و ضماد زیت که دران پوست نارنج پخته باشند و شرب مرقه ضبع و جلوس در طبیخ آن و شرب تربد و طلای روغن تخم خردل کنند و روغن تخم عود القرح

مخلوط با موم زرد و شرب و تشمید و تکمید به اسطوخودوس و تدهین بروغن تخم نارنج یا گل آن و اکل نارجیل و طلای روغن آن هر واحد مجرب من ست و اطبای دیگر نوشته
که شرب روغن بید انجیر دو درم با ماء العسل و اکل خردل بطبیخ مغز بادام و شرب برگ ماهودانه در شوربای خروس پیر پخته و کذا راسن مربی بسرکه و کذا فاغره و کذا ماه
و کذا سنا که انفع الادویه در اوجاع مفاصل است چه اخراج مواد از عمق اعضا میکند و کذا غاریقون سه او ثلوثات با سکنجبین و کذا شوربای خروس پیر بشبت و معطلی
و دارچینی و با قرطم و بسفایج پخته و کذا اکل ثوم و کذا سکنجبین عسلی و کذا حلتیت نیم درم با سکبینج نیم درم صبح و وقت خواب تا سحر و کذا عصاره چقندر ریاه و قیر عراقی
و مثقال غاریقون او شیت غربال پخته و کذا افربیون ربع درم با سکبینج و مقل انرزق هر یک نیم درم و کذا طبیخ بیخ اذخر تا ایام کثیر و ضماد برگ بید انجیر کوفته با آتش پخته و کذا
میعه سائله و کذا اسد روس محلول بروغن کتان و کذا سرگین کبوتر و کذا پیاز نرگس تنها یا بالعسل و کذا بیخ قصب فارسی کوفته بسرکه سرشته و کذا اجابه شیر و مویز سرخ منقی سوده
و کذا بیخ قثاء الحمار بطبوخ در مطبوخ و کذا قثاء الحمار و ثفل او سورنجان و کذا عصاره او بسرکه و کذا بیخ او بسرکه پخته و کذا تخم سداب بمثل آن کندش یا بالعسل و کذا حنظل با سیر و کذا
عصاره خندریقوقا و کذا روغن آن و کذا فنبیط در حجره باد یان بجز و آب صبر تازه سرشته و کذا الشکاعی شتر و کذا آب برگ خرزهره و کذا تیبخ و کذا ابن عرس سوخته بسرکه
آمیخته و کذا عصاره ترنجان با نمک و کذا خطمی با بیه مرغابی و کذا حرف کوفته با آرد خشکار آمیخته بشراب سرشته و کذا آرد حلبه با آب کرنب با سرکه سرشته و کذا مقل ازرق و تخم بطم
و علک البطم و کذا استخوان سوخته و ارشق و کذا اسعات با خطمی و سورنجان و آرد جو یا سرکه و کذا زرده بیضه و روغن گل و شحم حنظل و روغن بادام تلخ و کذا روغن قسط و مرزنجوش
و کذا ایشک بز با نمک طعام یا با عسل و کذا ترمس سوده بسرکه سرشته و کذا شونیز و کذا عصاره قنطوریون دقیق و آرد ترمس و کذا افسنتین و کذا عسل و سداب و کذا دماغ
نرگاو بروغن گل آمیخته و کذا نمک طعام و آرد گندم و عسل و شرب و ضماد زراوند مدحرج و کذا مرکی و کذا مقل الیهود دو درم و کذا اجابه شیر و کذا سداب تنها یا با شبت
پخته و کذا ریوند و کذا اشق یک مثقال و کذا شبت تنها با مطبوخ یا زیت و کذا شیطرج تنها یا با عسل و کذا برنگ کابلی که مخرج رطوبت فضلیه از مفاصل است و کذا
زفت رومی و کذا پیه روباه و کذا اقنه لعسل و کذا خبز و کذا علک البطم و کذا دار شیشعان و کذا الجدوان و کذا انزروت و کذا عود صلیب و لطول طبیخ کرنب
و کذا آب کبریتی و کذا طبیخ کشوث و کذا طبیخ کمون و جلوس در طبیخ خرگوش زنده در آب گرم انداخته جوشانیده و تعلیق لسعد در گلو یا دست یا پای و امساک حجر
مغنیطس در دست و لبس فنک هر واحد نافع اوجاع مفاصل بارد است ذکر بعض تراکیب از تصانیف متاخرین خوردن روغن بید انجیر سه چهار ماشه
با مطبوخ مناسب و یا با عرق بادیان جهت وجع مفاصل بلغمی بتجربه رسیده دیگر بادنجان را بریان کنند و شق نموده قدری زرد چوبه و نمک سوده بران پاشیده
بربندند که درد و ورم را زائل کند ثوم بریان بروغن گاو نیز مجرب است دیگر ضماد حنا با آب برگ بید انجیر برای مفاصل و وجع رکبه مجرب است دیگر خوردن
ساگ پنوار در روغن پخته مجرب نوشته و کذا ست لوبان یک ماشه خوردن مجرب دیگر خوردن سنای مکی سه ماشه بر سبیل مداومت جهت مفاصل و ریاح لواسیر
سودواره و بعضی استعمال او با عسل مجرب نوشته اند دیگر که در تسکین اوجاع بارد قوی الاثر معمول است لوبان با آب سائیده نیم گرم بر عضو بمالند و با آتش تکمید
کنند دیگر برای وجع مفاصل که حس و حرکت باطل شده باشد بسیار مفید است بول سیاه اول روز یک سرخ در برگ تنبول بخورند روز دوم دو سرخ و چهار روز برین
اوست نمایند دیگر سورنجان بوزیدان مصطکی گل سرخ هر واحد یکماشه سنای مکی سه ماشه سوده بخورند بالائش شاهتره تخم کاسنی بیخ بادیان هر یک شش ماشه
جوشانیده گلقند سه توله داخل کرده بدهند دیگر سورنجان مصطکی هر یک ماشه سوده بگلقند دو توله سرشته با اسطوخودوس چهار ماشه مویز منقی ده دانه جوشانیده
نبات یکنیم توله تودری چهار ماشه پاشیده بخورند دیگر برای درد پای و جمود صدر از نزله بلغمی اسطوخودوس چهار ماشه سورنجان دو ماشه اصل السوس
پرسیاوشان هر یک چهار ماشه بعرق شاهتره یا و آب انار جوشانیده گلقند دو توله دیگر بعد تنقیه برگ سداب بادیان دانه الایچی کلان سورنجان پودینه جوشانیده
گلقند دیگر سورنجان بوزیدان خارخسک بابونه هر یک چهار ماشه جوشانیده شربت دینار دو توله دیگر تخم کرفس انیسون گاوزبان عنب الثعلب هر یک چهار ماشه سورنجان
گل سرخ هر یک دو ماشه جوشانیده گلقند دو توله داخل کرده دیگر معجون سورنجان خرد و بعد آن بادیان شش ماشه اصل السوس چهار ماشه پرسیاوشان شش ماشه گل سرخ
چهار ماشه جوشانیده گلقند دو توله داخل کرده بنوشند دیگر که بعد تنقیه معمول است سورنجان نیم مثقال بوزیدان مصطکی هر یک نیم درم همه را سائیده در گلقند دو توله
آمیخته با عرق خارخسک و عرق گاوزبان و عرق خارخسک هر یک هفت توله شربت اصول دو توله تا هفت روز بخورند دیگر که بغایت مجرب نوشته سورنجان هفت درم

زیرهٔ سیاه بریان پودینه هر یک دو درم فلفل یک درم قند سفید دوازده درم کوفته بیخته شربتی سه درم بگلقند دو توله دیگر که در ساعت نفع کند زنجبیل سورنجان یکم هر
یک درم صبر دو درم شربتی دو درم دیگر برای مفاصل لعبة تولد بچه بادیان اسطوخودوس سورنجان هر یک چهار ماشه مویز منقی ده دانه جوشانیده گلقند ده توله داخل نمایند
و برای شیر بچه دایه ستر کنند دیگر مسهل لعبد نضج در مفاصل بارد بدهند بادیان بیخ بادیان بیخ کاسنی سورنجان پرسیاوشان تربد موصوف هر یک چهار ماشه
عنب الثعلب پنج ماشه مویز منقی ده دانه زنجبیل دو ماشه سنا نه ماشه جوشانیده در فلوس خیار شنبر شش توله گلقند چهار توله روغن بادام چهار ماشه داخل کرده
روز دوم اطریفل کشنیزی یک توله خورده بالایش شربت بزوری بعرق شاهتره و عنب الثعلب حل کرده بدهند با سورنجان اصل السوس بادیان هر یک
چهار ماشه مویز منقی ده دانه جوشانیده گلقند دو توله داخل کرده دهند و اگر بعد دو مسهل بجای سورنجان گل خطمی کنند اگر اسهال زیاده شود و اگر بعد سه مسهل [illegible]
باشد سورنجان لوزیدان سوده بگلقند سرشته بخورند بالایش عرق عنب الثعلب عرق خار خسک عرق شاهتره بنوشند صبح و وقت خواب شب حب برء الساعة بخورند
حب برء الساعة که مسهل اخلاط غلیظ از مفاصل و اعماق بدن ست و در وجع مفاصل و نقرس و عرق النسا و وجع الورک مفید صبر سقوطری سورنجان پوست
هلیله زرد سنای مکی مصطکی رومی مساوی کوفته بیخته بروغن بادام چرب کرده حبها سازند شربتی دو درم وقت خواب بآب نیم گرم حب هندی جهت درد مفاصل
و نخوات هلیله بلیله آمله اسنه هر یک پنج ماشه گوگل هموزن همه بکوبند و چهارده گولی ساخته یکی از آن هر روز بخورند و روغن زیاده خورند حب مسهل هندی که امراض
اعضای سفلی و درد مزمن و رگ کند در ذکر ادویه هندیه فالج بلغمی مسطور شد دیگر که وجع مفاصل و ضربه و باد دفع کند از بیاض قبله گاهی مرحوم سبوس اجوائن بیخ چیته
و میدهٔ ماش مقشر و قند سیاه کهنه هر یک چهار دام حبوب القدر نیم درم لیسته یک حب ناهار بخورند و مرچ سرخ نخورند و بر آتش دست نگذارند تا هفت روز حب مجلکه
که برای اوجاع بارده عرق النسا مجرب ست و مشهی و دیگر امراض بادی و بلغمی مثل فالج و لقوه را سخت نافع مجلکه مدبر بیخ جتهل فلفل گرد هر یک دو درم کوفته بیخته در عسل
یا شکر نیم پاو قوام نموده بسرشند بقدر نخود یا قدری کلان از آن حبها سازند و یک حب یا دو هر روز با آب بخورند و طریق مدبر کردن مجلکه اینست که مجلکه را اول در آب یا شیر تر کنند
چون نرم شود مقشر کرده بقدر ناخن تراشند و خشک ساخته بکوبند و بکار برند حب اسگند معمول و مجرب اطبای هند جهت وجع مفاصل و درد زانو و پشت لعبد
تنقیه بدین ادویه نمایند سورنجان موصلی سیاه دار فلفل اجوائن پیلا مول مغز گرنجوه هر کدام یک دام ستاور بدهاره زنجبیل اسگند ناگوری هر یک دو دام کوفته بیخته با قند سیاه
کهنه برابر ادویه حبها بقدر کنار باغی بندند خوراک یک حب یا زیاده علی قدر شخص حب بدهاره برای درد مفاصل و زانو و پشت فلفل اجمود دار فلفل بابرنگ و دار
سورنجان شیرین چیته بادیان نمک سنگ فلفلمویه هر یک دوازده درم تربد موصوف بدهاره پوست هلیله زرد پوست بلیله آمله زنجبیل هر یک هشت درم کوفته بیخته
با جلاب قند سیاه کهنه حب بقدر سه درم بندند و هر روز یکی از آن بخورند ایضاً برای درد مفاصل سورنجان شیرین بابرنگ کابلی هر واحد یک توله زنجبیل مقل اسگند لونیدان
بدهاره موصلی سیاه هر یک شش ماشه شیطرج فلفل گرد زیرهٔ سیاه هر یک سه ماشه مویز منقی برابر ادویه همه را کوفته بیخته با مویز صلایه کرده حب بقدر کنار دشتی بندند و یک
صبح و یک شام خورند ایضاً له بدهاره اسگند تربد موصوف هر واحد یکنیم توله فلفل دار فلفل فلفلمویه هر واحد یک توله زنجبیل سورنجان شیرین بادیان هر یک نه ماشه
شیطرج نانخواه هر یک شش ماشه قند سیاه کهنه یا و آثار حب سازند خوراک حسب مزاج ایضاً از عمل اطبای هند برای درد بندها و تمام اعضا و استخوانها که بهندی هر جو
گویند پوست هلیله زرد هلیله سیاه بادیان فلفل دار فلفل کالی زیری مغز گرنجوه هر واحد یکجزو مویز منقی پنج جزو حب سازند دو درم هر روز بخورند حب سم الفار جهت
وجع مفاصل معمول بعضی اطبا سم الفار سفید شش ماشه سورنجان سفید شیرین یک توله آب لیموی کاغذی هفت دام کهرل کنند باز در شیرهٔ گنائی خرد کهرل نموده
حب بقدر فلفل گرد بسته یکی هر روز بخورند تا بست و هفت روز و از آب سرد و دال نونات پرهیز نمایند حب مفاصل از مجربات حکیم فرزند علیخان که در مفاصل
بلغمی نفع آن بصحت تجربه پیوسته سورنجان تلخ ایلوه تربد سفید سنا مکی افسنتین نمک سانبهر شحم حنظل اجمود هر یک شش ماشه اول اجمود را در آب گرم انداخته ایلوه
در آب او حل ادویه کوفته بیخته حب برابر موتهه بندند اگر مفاصل از چهار سال بود جمله نسخه بخورند و اگر از دو سال باشد نصف خوراک آن اول وقت شب قدر سه ماشه با آب گرم
و دوائی که در هندی جوگراج نامند و در ازاله وجع مفاصل بارد مجربست دار فلفل چوک پیپلا مول چترک سندهی بایه بابرنگ اندر جو هینگ زیرهٔ سفید بهارنگی بچ
سرشف جواکهار گچ پیل اجمود فلفل گرد موربا زیرهٔ سیاه هر یک چهار درم ترپهلا سی و شش درم گوگل یک سیر جمله را کوفته بقدر سه درم [illegible] بندند و یکی صبح و یکی شام

نسخهٔ مسهل

بخورند و از جمیع ترشیها و چیزهای بادی پرهیز نمایند روغن اوراق که برای درد مفاصل بارد مجرب و معمول است برگ حنا و ناز بود و دهتوره و آک و سبحنه و ارند و سنبهالو و بکاین و گاهی برگ زقوم عوض ناگر کرده میشود همه برابر گرفته آب برآورده و همچندان آن روغن کنجد آمیخته بجوشانند و آب برگها و روغن کنجد اگر هر یک یا و آثار باشد اسبغول و تخم شبت هر واحد یک توله اجواین ششماشه دران انداخته بسوزند و فتیله بروغن بماند و آب بسوزد صاف کرده افیون دو ماشه سورنجان تلخ یکتوله سائیده آمیخته نگهدارند و بنگام مالند سفوف سورنجان که برای درد مفاصل اکثر العمل آمده سورنجان هفت درم گل سرخ سنای مکی هر یک پنج درم پوست هلیله زرد ترنجبین و مغز بادام شیرین مصطکی رب السوس هر یک دو درم زعفران یکنیم دانگ قند سفید ده درم شربت از یک دو درم تا چهار درم و گاهی بوزن هلیله و ترنجبین هر یک چهار درم کرده و در نسخه حکیم اکمل خان پوست هلیله کابلی بوزیدان هر یک پنج درم پوست بیخ کبر برگ حنا هلیله سیاه هر یک سه درم سقمونیا یکدرم عوض هلیله زرد و ترنجبین و مصطکی و رب السوس است و وزن سنای مکی ده درم و مغز بادام و قند سفید هر یک پنج درم و زعفران سه درم شربت دو درم و دیگر که جمیع اقسام مفاصل را نفع بخشد سورنجان بادیان هر واحد یکنیم ماشه زعفران ربع سرخ قند سفید سه ماشه با آب سرد بخورند شربت مفاصل پوست بیخ کبر پوست بیخ بادیان هر یک بست مثقال تخم کرفس بادیان انیسون نانخواه ماهیزهرج سورنجان هر یک ده درم پوست بیخ کرفس بیست درم قند سفید یکمن بطریق معلوم بپزند ضماد نافع درد مفاصل بارد و لیعقه ستعمل زنجبیل قسط تلخ سورنجان هر یک دو درم جوز بوا نصف عدد افیون یکماشه ادویه کوفته بیخته بروغن بابونه یا روغن حنا و اگر باشد بروغن بنفشه آمیخته بمالند و ضماد کنند و اگر عذبه و گلنار و قرظ در آب تیعلوم تازه سرشته و یا برگ مورد تازه و مصطکی و کندر و اقاقیا و عصاره طراثیث بنگام احساس مبادی وجع بچهار انگشت بالاتر از موضع آن ضماد نمایند در منع حدوث وجع مفاصل بلغمی مجرب سویدی است ضماد هندی که بجهت وجع مفاصل مجرب است مغز تخم ارنڈ ماش سیاه سیده چوب بهکر مول کوٹ تلخ دیودار مغز نیبه دانه کلتھی کنجد سیاه سر والی اٹ سٹ جو مقشر تخم سن مساوی کوفته بیخته با آب پخته ضماد نمایند ضماد مجرب حکیم کمال الدین حسین جهت درد مفاصل و عرق النسا و وجع الورک بارد بگیرند شکل بز سرخ یکرنگ که چند روز اول او را دانه حلبه خورانیده باشند و باروغن سداب و روغن زیتون حل کنند و اگر روغنهای مذکور موجود نباشد بدل آن روغن بید انجیر کنند و قدری آب شیر که اضافه نموده بجوشانند که چون مرهم شود بعد ازان بر موضع وجع ضماد کنند و برگهای بید انجیر را بروغن مذکور آلوده بربندند و صبح بحمام رفته بشویند عرق موصوف قنبر علیخان که جهت اوجاع مفاصل و هضم و باد یکتا است منقول از بیاض استاد علیه الاعتقاد بادیان اجواین پوست هلیله زرد برگ پیا بانسه هر یک آثار یا و بالا پوست هلیله کاکراسنگی بیل بیخ بیرج هر یک نیم آثار کهیلا کهیلی یک آثار تلسی یا ریسر ولست و چهار آثار آب تر کرده بعد یک شبانه روز چهار ده آثار عرق کشند شربت یکدام پخته و در نسخه دیگر بهکر مول بجای پوست هلیله است و مهتی عوض تلسی مطبوخ منضج ماده وجع مفاصل و عرق النسا بارد از بیاض والد ماجد سورنجان بوزیدان هر یک سه ماشه زنجبیل دو ماشه بادیان بیخ بادیان بادرنجبویه گاوزبان هر یک پنج ماشه مویز منقی بست عدد سپستان چار ماشه گل بنفشه هفت ماشه حب قرطم نه ماشه نیم کوفته جوش داده گلقند چهار توله مالیده صاف نموده بنوشند و بعد النضج اجزای مسهله افزایند یا مطبوخ سورنجان مسهل مطبوخ سورنجان که در اوجاع مفاصل مستعمل سورنجان بادیان پوست بیخ بادیان تخم کرفس انیسون قنطوریون وقیق هر یک ده درم پرسیاوشان گاوزبان بادرنجبویه هر یک سه درم گل سرخ هلیله زرد هر یک چهار درم سنای مکی هفت درم جوشانیده صاف نموده گلقند ده مثقال ترنجبین بست مثقال دران حل کرده صبح بنوشند نوع دیگر اصل السوس بادیان بیخ بادیان تخم کاسنی هر یک سه درم تربد سفید سورنجان هر یک دو درم همه را در دو رطل آب بجوشانند تا سوم حصه بماند صاف کرده سی درم ترنجبین مالیده باز صاف نموده بنوشند مطبوخ هندی نافع اوجاع مفاصل بلغمی مزاج و هم مفید باد فرنگ است بار باره اسگند هر یک یکتوله چوب چینی سه ماشه نبات یکتوله در نیم آثار آب بجوشانند هرگاه چهارم حصه بماند صاف کرده صبح بنوشند و همین قدر شام معجون سورنجان به نسخه یحیی بن خالد که در اوجاع مفاصل همواره معمول است سورنجان ده درم سنای مکی پنج درم اسارون زنجبیل زیره سیاه دارفلفل هر یک دو درم با عسل سه وزن ادویه سرشته شربتی پنجماشه نوع دیگر به نسخه هندی نافع اوجاع مفاصل بلغمیه سریع التاثیر است سورنجان شیرین هفت درم سنای مکی پوست هلیله زرد هر یک سه درم اسگند تربد موصوف هر واحد دو درم زیره سیاه و سلیخ اسارون زنجبیل دارفلفل برگ حنا بار باره هر واحد یکدرم عسل سه چند ادویه معجون سنا مجرب برای اوجاع مذکوره سنا نیم رطل انیسون بادیان هر واحد هفت درم کوفته بیخته

بروغن گاو دوازده درم لت کرده بیک نیم رطل عسل و شکر بالمناصفه بقوام آورده بسرشند خوراک سه درم **معجون عشبه** که اوجاع مفاصل و علل اعضای تناسل و جمیع
امراض بارده و باغی را نافع ست عشبه مغربی بیست و هشت درم دارچینی سورنجان هر یک دو مثقال شقاقل عود هندی اندرجو مصطکی زعفران عاقرقرحا هر واحد یک مثقال
جدوار قاقله صغار و کبار قرنفل خولنجان زنجبیل لوزبیدان اسارون سنبل الطیب وج ساذج کبابه دارفلفل بهمن سفید درونج بسباسه جوز بوا فلفل گرد هر یک دو درم
عنبر اشهب مشک خالص هر واحد یکدرم ورق طلا ده عدد ورق نقره بیست عدد نصف عشبه را در دوازده رطل آب بجوشانند تا چهارم بماند صاف نموده نصف
باقی را با ادویه دیگر کوفته بیخته با سه چند آن عسل المصفی معقوم بآب مذکور بسرشند شربت از یکدرم تا دو درم و در نسخه دیگر از عود تا عاقرقرحا نیز هر یک دو مثقال ست و عشبه
بیست و هفت توله **معجون چوبچینی** تالیف حکیم علی که بعد تنقیه نافع در د مفاصل بارده و دفع ضعف قوی و کسل و محسن رنگ وجه ست چوب چینی بیست توله مصطکی
عود غرقی زعفران هر یک پنج توله دارچینی سنبل الطیب سورنجان شیرین ساذج اشنه قرنفل دانه هیل فلفل گرد دارفلفل لوزبیدان جند بیدستر زنجبیل شیطرج گل سرخ
زیره سیاه انیسون خولنجان جوز بوا بهمنین هر یک سه توله مشک یکتوله عسل سه چند و اگر جند بیدستر اصیل پیدا نشود بدل آن جدوار اندازند خوراک تا دو مثقال
اقوال افاضل مصنف اقتباس نوشته که اول مطبوخ تخم شبت و ترب و پوست سیاه که بالای اصل السوس میباشد و جوز راقی هر یک نه ماشه نمک طعام سه توله
نوشانیده قی کنانند چهار روز متواتر تا حاجت بمسهل نشود و الا این منضج دهند اصل السوس انیسون اذخر هر یک پنج ماشه سورنجان شیرین عنب الثعلب بادرنجبویه لسان الحمل
هر یک هفت ماشه قنطوریون دقیق صعتر تخم کرفس هر یک سه ماشه انجیر زرد پنج عدد مویز منقی دو توله گلقند عسلی سه توله و غذا نخود آب یا مرغ فقط و وقت شام
نان یا شوربای مرغ دهند و بعد چهار پنج روز اگر اثر نضج در قاروره پدید آید تنقیه بحب سورنجان و یا منتن و یا صبر و یا شبیطرج فرمایند مع اضافه بعض ادویه مسهله در
مطبوخ و الا جهت حصول نضج شربت اصول چهار توله و روغن بید انجیر هر یک نه ماشه و ماهیزهرج و اسارون هر یک سه ماشه در منضج اضافه نموده سه چهار روز دیگر نوشانند
تا حصول نضج این تنقیه نمایند و چونکه در قول صاحب حاوی بیاید نیز جهت تنقیه ستوده است و بدفعات تنقیه نمایند ولی در پی نکنند تا ضعف پدید نیاید و منضجات
میان مسهلات میداده باشند و جهت تحلیل این ضماد گذارند تخم شبت بابونه تخم بادیان خطائی تخم خطمی سعد مرصبر جند بیدستر فرفیون لعاب حلبه و کتان هر یک دو درم و روغنهای
گرم مانند روغن بابونه و شبت وغیره بمالند و از خوردن فواکه رطبه و لبنیات و نوشیدن آب سرد و از جماع و امتلای شب اجتناب ورزند و بعد یکماه این ماء الاصول
دهند پوست بیخ بادیان و کاسنی و کرفس و اذخر هر یک نه ماشه پوست بیخ کبر بیخ مهک هر یک هفت ماشه انیسون بادیان خطائی قنطوریون صعتر لوزبیدان ماهیزهرج
هر یک چهار ماشه سورنجان شیرین یکتوله گلقند عسلی چهار توله قرطم تخم خربزه هر یک یکنیم توله در گلاب سه پاو بجوشانند که سوم حصه بماند مالیده صاف نموده روغن بید انجیر
ساده نه ماشه داخل کرده هر روز صبح تا ده روز بنوشند که باز نضج خوب حاصل شود پس وقت شب حب ایارج ساده کوره بخورانند و صبح در ماء الاصول برگ سنا یکنیم توله
تربد سفید اکبرآبادی ریوند خطائی هر یک نه ماشه زنجبیل سه ماشه مویز منقی سه توله مغز خیارشنبر هفت توله ترنجبین شش توله شربت دینار چهار توله روغن بادام هفت ماشه
اضافه نموده بنوشانند و وقت شام غذا نان با شوربای مرغ دهند و صبح این تبرید دهند مصطکی سه ماشه در معجون سورنجان نه ماشه آمیخته بلیسانند و بالای آن
بادیان بادرنجبویه هر یک هفت ماشه انیسون اسارون قنطوریون دقیق صعتر هر یک سه ماشه اصل السوس پنج ماشه در گلاب یکنیم پاو بجوشانند که نیمه آید
مالیده صاف نموده شربت بزوری حار سه توله در ان پنج ماشه کف زده بنوشانند و وقت دو پهر غذا بدستور داده همین نمط چار پنج مسهل دهند تا تنقیه از عمق
بدن حاصل شود پس معجون سورنجان کبیر و یا معجون چوبچینی حکیم معصوم علیخان با عرق چوبچینی دیا ماه قرص دهند و در آبزن راقم نشانند و یا در آبزن
علوی خان و یا صاحب کامل و ضماد راقم و روغن حار اصل بمالند و روغن زرد علوی خان و روغن مسخن حکیم اکمل خان که بتجربه بنده هم آمده بمالند و انکباب
و تکمیدات و سفوفات بکار برند **صفت معجون چوبچینی** پوست هلیله کابلی و زرد و هلیله سیاه و آمله و دارچینی و بسباسه و سنبل الطیب اسارون زعفران و قرفه
و سورنجان شیرین و سعد کوفی و کندر و دارفلفل و زنجبیل و بادیان رومی و نانخواه و تخم شلجم و تخم زردک و لوزبیدان و شقاقل و عود هندی همه برابر چوبچینی برابر
تمام اجزا کوفته بیخته با سه چند عسل قوام کنند شربت سه مثقال **صفت عرق چوبچینی** بگیرند چوبچینی سه صد مثقال ریزه ریزه نموده در پنجاه رطل آب صاف طبخ نمایند
تا سی رطل بماند پس بگیرند سنبل الطیب و گل سرخ و زرنباد و عود ترکی و دخام و گاوزبان و فرنجمشک و بادرنجبویه و قاقله و لسان العصافیر و عشبه و ساذج هندی

خارخسک کبابه چینی هریک پنج مثقال بادیان نانخواه دارچینی قرنفل جوزبوا بسباسه تخم زردک بهمنین شقاقل خصیة الثعلب هریک ده مثقال پوست ترنج سعد کوفی خولنجان
قرفه عاقرقرحا هریک شش مثقال صندل سفید تخم کرفس فلفلمویه هریک پنج مثقال نعناع تازه برگ ترنج هریک یکقبضه ریحان تازه یکدسته مصطکی زعفران هریک
دو مثقال مشک تبتی یک مثقال عنبر اشهب دو مثقال نبات مویز طائفی هریک یک رطل همه اجزا را یکشب در طبیخ چوب چینی بخیسانند پس عرق کشند شربتے
هر صباح و شام دو پیالی نیمگرم آشامند و دو سه قدم راه روند که حرارت غریزی افروخته شود صفت عرق ماء فرفین تالیف حکیم عین الملک ماء فرفین [illegible]
خولنجان ناگکیسر بسباسه هریک نیم آثار چوب چینی یک آثار دانه هیل دو آثار ستاکلی سه آثار قرفه خصیة الثعلب هریک پاؤسیر در عرق قندی سه بوتر کرده بعد
بیست پاس صندل سفید پوست ترنج و نارنگی هریک پنج آثار زعفران دارچینی هریک سه مثقال عود هندی قرنفل عنبر اشهب مشک هریک دو مثقال شربتے
یک گلاس صفت آبزن بزرالبنج سیاه و سفید وج ترکی سورنجان تلخ بیخ کبر اکلیل زنجبیل سداب صعتر مرزنجوش پوست خشخاش مغز تخم بیدانجیر زیره سیاه
نمک هندی برگ گندنا هریک نه توله برگ شبت و کرنب و انگور و عشر هریک پاؤ آثار در آب شیرین اندر دیگ کلان بجوشانند که خوب مهرا گردد پس کفتار زنده
دست و پا بسته بیندازند تا پخته شود صاف نموده روغن بیدانجیر مرکب بست و پنج توله روغن راحت سی توله اضافه نموده در دیگ کلان بنشانند که آب او تا گلو باشد
تا یکپاس نشسته دارند و سه روز متواتر بعمل آرند و چون از دیگ بیرون آیند روغن حواصل بمالند صفت روغن حواصل که بنا بر فیض الله بیگ تالیف
نموده شد بسیار مفید افتاده بود حواصل یکعدد خفاش هفت عدد هر دو را در گلاب و آب باران بجوشانند که بتمامه بالا آید از دست بردارند و بگیرند
روغن قسط و بابونه هریک بست و پنج توله آب بقدر حاجت بابونه بسباسه سنبل الطیب بوزیدان خولنجان زرنب کپور کچری زراوند طویل دارچینی عود صلیب
زیره سیاه بیخ نے کهنه فوه زرد چوب دارهلد هریک دو توله قسط تلخ زنجبیل هریک سه توله مغز تخم بیدانجیر سرخ سورنجان تلخ هریک هفت توله نیمکوفته
یک شبانه روز خیسانیده بجوشانند که بچهارم حصه آید مالیده صاف نموده زعفران یکتوله مصطکی سه توله جدوار یکنیم توله جند سیاه میعه سائله هریک نه ماشه
حل کرده بکار برند صفت آبزن علوی خان بگیرند آب کبریت بست من و اگر نباشد آب خالص و دران بابونه اکلیل مرزنجوش برگ غار اذخر برگ
نارنج بهار نارنج اسطوخودوس بیخ نام گل یاسمین سفید وج ترکی فوة الصباغین پودینه بری و کوهی برگ صنوبر حشیشه سفری برگ سداب هریک دو کف
بجوشانند تا ثلث آب برود صاف نموده ثلث وزن آن روغن زیت داخل کرده گرگ و یا روباه و یا کفتار و یا بز کوهی هرکدام که باشد زنده بسته در عین جوش
دران اندازند تا مهرا شود پس بعمل آرند صفت ضماد یکه در دو درم یا در اول مرتبه نفع بخشد سورنجان تلخ زعفران جدوار خطائی هریک چهار ماشه در آب
برگ کمه جدا جدا سائیده در سفیدی بیضه مرغ آمیخته نیمگرم نموده بر مفاصل گذارند و برگ شبت سبز گرفته در ماهی تابه نهاده بالائش سرپوش پوشیده بر آتش نهند
تا پخته شود پس بروغن گل چرب نموده نیمگرم بربندند صبح و شام صفت روغن زرد لواب علوی خان زردچوب یک اوقیه اصل السوس سورنجان تلخ
هریک نیم اوقیه دارهلد ربع اوقیه ریوند خطائی یکنیم استار در چهار آثار آب شیرین خیسانیده صبح بجوشانند که یک آثار آب بماند فرود آورده بدست مالیده
صاف نموده روغن گل و بابونه هریک صد درم داخل کرده باز بجوشانند تا آب بتمامه بسوزد و روغن بماند قرنفل سه درم سنبل الطیب دو درم مامیران چینی
پنج درم سوده آمیخته نیمگرم بکار برند صفت روغن سرخ فوة الصباغین پاؤسیر وج ترکی زرنباد سلیخه سعد زنجبیل بے ریشه اذراقی دارشیشعان جوزبوا
قرنفل ساذج هندی هریک هشت توله نیمکوفته یک شبانه روز در چهار آثار آب شیرین بخیسانند و روز دیگر بجوشانند که بثمنه آید مالیده صاف نموده روغن کنجد
روغن سرشف هریک دو استار داخل کرده باز بجوشانند تا آب بتمامه بسوزد و روغن بماند صاف نموده در شیشه نگاهدارند صفت روغن علوی خان
مغز قلم گاو پیه بز هریک سه اوقیه بزرگ شلمیت هریک چهار درم کوفته بیخته آمیخته بر سنگ سماق صلایه کرده روغن گل دو اوقیه را بر آتش گذارند و زراوند طویل
و بزرالبنج سفید هریک یک کف نیمکوفته با دویه سحوقه آمیخته در روغن انداخته بآتش ملائم بپزند تا سوخته نگردد و چهارم حصه روغن بسوزد پس فرود آورده فرفیون صبر
هریک یک کف سوده پاشیده کفچه بزنند تا یکسان شود پس بکار برند صفت روغن حواصل لواب علوی خان حواصل یک عدد سنبل الطیب بسباسه سورنجان تلخ
بوزیدان خولنجان زرنباد جوزبوا اذخر زراوند طویل عود صلیب زیره سیاه هریک دو درم قسط بحری قرنفل بیخ نی هریک سه درم زعفران پنج درم خفاش زنده دو عدد روغن زیتون

ور دیگ مسی قلعی دار کرده گلاب نیم من آب دو من بر سر آن ریخته آتش زیر آن کنند تا روغن بالا آید بگیرند و استعمال نمایند و نسخهٔ حب کباب در قول شیخ باید صفت
کما در اقم حب ماذریون پنبه دانه کنجد هر یک نه توله نارجیل کهنه پنج توله در پارچه سفت دوتا بسته بکار برند صفت سفوف سورنجان علوی خان در علاج وجع مفاصل
مرکب خواهد آمد و این نسخه نیز از دست سورنجان شیرین یک ماشه کشنیز دو ماشه مصطکی نیم ماشه نبات برابر بخورند بعد از آن شیرهٔ تخم خربزه یکتوله شربت گاؤزبان دو توله
بنوشانند ایضاً منه سورنجان دو ماشه بسفایج زنجبیل تربد سفید رب السوس پوست هلیله زرد هر واحد یکماشه سنا مغز بادام شیرین هر یک دو ماشه شحم حنظل
نیم ماشه سقمونیا یکنیم ماشه کتیرا گل سرخ هر یک یکماشه جمله یک شربت ست و بالای آن شیرهٔ قرطم یکنیم توله و تخم خربزه یکتوله شربت ورد مکرر سنائی چهار توله بنوشند صفت دوائی که
نواب علوی خان که بنابر مرزا صادق علی خان تالیف نموده بود و مومی الیه همیشه در شب شراب می نوشید و صبح بنگ و افیون مفطر و حرارت در مزاج از طفولیت شدید داشت
یک بیک در مفاصل با ورم درد بهر دو دست و پا پیدا شد اول تنقیه بفصد باسلیق هر دو دست کردند و بفاصله یک هفته مسهل دادند بعده اندکی با ضعف باقی مانده بود
از استعمال این دوا در یکهفته صحت کلی یافت سورنجان شیرین یکدرم طباشیر دانه هیل عود صلیب کشنیز خشک دارچینی هر یک نیم درم کوفته بیخته در شربت انناس نیم اوقیه
ورق طلا یکعدد ورق نقره دو عدد آمیخته بلیسانند و بدرقه شیرهٔ تخم کاسنی و تخم خربزه هر یک دو درم در گلاب و عرق بید مشک هر یک هفت توله شربت فواکه سه توله بنوشانند
ابو سهل مینویسد که اگر این مرض از خلط بلغمی باشد بعد تلطیف آن بحب شیطرج و حب منتن و حبیکه از تربد و غاریقون و ایارج فیقرا و شحم حنظل و سورنجان و
ماهیزهرج و بوزیدان و شیطرج و صبر و حرمل و فودنج هندی و اشق و جاوشیر و سکبینج ساخته باشند تنقیه نمایند بعده ضماد از بابونه و اکلیل الملک و حلبه و بزر کتان
و برگ غار و حرمل و برگ کرنب و بیخ مغاث و صمغ البطم و روغن سنبل ساخته بکار برند و طلا مرتب از صبر دو درم و مر سه درم زعفران یکدرم برگ غار پنج درم قسط زراوند مدحرج
هر واحد سه درم کوفته بیخته بسفیدج سرشته بعمل آرند و ایضاً طلای نخود تنها سوده بآب کرنب سرشته نیکوست شیخ میفرماید که در مفاصل بارد تریاق نیز نافعست
خصوصاً بعد استفراغ که آن تنقیهٔ مواد باقی باهستگی و تحلیل آن نماید و تقویت جمیع اعضا کند و واجبست که اسهال ایشان بلغم تنها نکنند بلکه مع صفرا زیرا که اگر اسهال بلغم
صرف کنند فی الحال انتفاع یابند و صفرا عود نماید و سیلان بلغم بسوی عضو بار دیگر کند و باید که مسهلات ایشان شدید الحرارة بسیار قوی نباشد که اخلاط را بگدازد
و بسوی عضو رد کند مثل آنکه از آن دو چند اخذ کند و سورنجان درین معتمد کثیر المنفعت بسبب اسهال او خلط بارد را فی الحال و دران نفعی دیگرست که عقب اسهال
قبض و تقویت کند پس با این نفع ممکن نیست که فضول مجذوبه بید و اینکه آنرا اتفاق استفراغ نشود رجوع کند و ایضاً بقوت دوای مسهل از سیلان در مجاری منع نماید
و این فعل سورنجان خلاف سائر محللات و مستفرغات حاره است چه اکثر آنها توسیع منافذ کنند و آنرا واسع فراخ بگذارد لیکن سورنجان مضر معده است پس واجب
بود که با مثل فلفل و زنجبیل و زیره مخلوط سازند و گاهی با دوی مثل صبر و سقمونیا برای تقویت اسهال او می آمیزند و بعضی ذکر کرده اند که در رجل الغراب فعل سورنجان
است و دران ضرر بمعده نیست و حجر ارمنی نافع اوجاع مفاصل ست و از مسهلات معروفه حب نجاح و حب منتن ست و ایارج روفس عظیم النفع بعرق النسا
و نقرس ست و حب النیل نیز نافع بود و ایضاً حب الملوک و بوزیدان و ماهیزهرج و رعی الحمام و قنطوریون و حنظل و صبر و فاشرا و فاشرستین و حرمل و اشق و انزروت
و سقل و تربد و عاقرقرحا نسخهٔ مسهل برفق زنجبیل یکدرم فلفل نیم درم غاریقون نیم درم مغز قرطم دو درم بیخ رجل الغراب سه درم شربت سیزده قیراط تا بیست و چهار قیراط
شش یا هفت مجلس اجابت کند ایضاً زیرهٔ سیاه زنجبیل سورنجان هر واحد یکدرم صبر دو درم کوفته بیخته دو درم با نیم رطل طبیخ شبث بخورانند که فی الفور نفع کند ایضاً بگیرند روغن خروع
و انزروت و یا روغن بید انجیر و انزروت یکروز با ایارج فیقرا و یکروز تنها تا هفت روز و گاهی با آب شلجم و شبت مطبوخ اخذ کنند ایضاً بگیرند سورنجان بوزیدان و
ماهیزهرج و فلفل و زنجبیل و انیسون و دوقو و عسل سرشته هر روز بخورند ایضاً بگیرند سورنجان سی درم شحم حنظل ده درم و هر دو را در پانزده رطل آب بپزند تا سه رطل آب
بماند شربت از آن هر روز نیم رطل با سه اوقیه شکر و این بسیار عجیب ست مسهل خفیف نافع انزروت سرخ سه درم سورنجان سه درم سوده بروغن صد جوز آمیخته بآب
شبت بخورند که بغیر عنف اسهال کند و تخفیف بخشد دوائیکه هر روز استعمال نمایند تنقیه با درار کند کما فیلبوس کماذریوس جنطیانا تخم سداب هر واحد نه اوقیه کوفته بیخته
هر روز یک ملعقه بعد هضم طعام سابق با سه اوقیه آب سرد ناشتا بخورند و ایارج هرمس عجیب و عظیم النفع است کسی که در ربیع چند روز آنرا بخورد مفاصل او را قوت دهد و آن
اخراج فضول کند اکثر بتحریک ادرار پس عرق النسا به شود و چون اورام و اوجاع مفاصل مزمن گردد باین تدبیر منسوب بجنین انتفاع یابند بگیرند اهل خشک ربع کیلجه

منافع سورنجان

و در آب آلقار رکه میوشد بآتش ملائم بجوشانند تا آب سیاه گردد صاف کرده یکرطل ازان گرفته سه اوقیه روغن کنجد بران انداخته بجوشند و بران غذا حصرمیه بخورند ضماد اسقف
تضمید بسرگین گاو بسیار قوی ست در اوجاع مفاصل و پشت و زانو و گویا که او از بسیار ضمادات افضل ست ضماد قوی بگیرند زیت کهنه یکنیم رطل
نطرون اسکندرانی یکرطل علک البطم فرفیون هر واحد اوقیه ایرسا دو اوقیه آرد حلبه یکنیم رطل و ازان ضماد مرتب سازند و ایضاً مقل و جاوشیر و بیه کداخته
بسیار نافع ست برای آنکه از ماده خام در رکبه و مفاصل باشد ضماد مصاص نطرون و ابلق اشق نوره ازان ضماد بسازند و یا بگیرند فرفیون و بروغن سوسن
سوده طلا نمایند ضماد قوی بگیرند بورق و عاقرقرحا و سک و میویزج و نوره و همه را آمیخته بعسل و اندکے سرکه بر مفاصل طلا کنند ضماد جید محلل اشق و جعفغ ساده
بشراب کهنه و زیت انفاق بآرد باقلا سائیده ضماد سازند و ضماد بخاکستر عرطنیثا بسرکه و عسل بسیار عجیب ست و از ضماده نوعی جید ست که احتیاج بسوی آن برای
تقویت عضو و تحلیل بقایا افتد و حاجت بدان بعد استفراغ تام باشد و ازان جمله این ضماد ست بگیرند ابهل و جوز السرو و استخوان سوخته مساوی هر واحد
یک جزو و شب یمانی سدس جزو و زاج سدس جزو و مغزی السماک بقدر کفایت برای همه دیگر که در بسیار امراض بکار آید و تفتیح و جذب خار و استخوان پوسیده از عمق کند
و استرخار اسفنجی بین نماید بگیرند تخم انجره پاک کرده و زبد حلبه و فلفل و دار فلفل هر واحد ده مثقال اشق دوازده مثقال مقل و فرد ماناً و عود بلسان و کندر و بیه بز
و راتیانج هر واحد ده مثقال موم سه رطل زیت هشت رطل شیر انجیر دشتی هشت مثقال روغن سوسن بمقداریکه در گداختن ادویه رطبه کفایت کند شراب فائق
بمقداریکه در سرشتن ادویه خشک کفایت باشد همه را آمیخته حل کرده استعمال نمایند و دیگر که عرق النسا و درد دست و پا و وجع سایر مفاصل را نفع القدر نفع بخشد بگیرند حلبه
در ظرف گلی انداخته بران عسل بمقدار کفایت ریزند و بر آتش بجوشانند تا مهرا شود و نگهدارند و دیگر مثل آن زفت معدنی سه رطل و دردی سرکه خشک کرده سوخته دو رطل بورق یکنیم
صمغ صنوبر و موم و کبریت و میویزج هر واحد یکرطل عاقرقرحا نیم رطل فردمانا یک قسط و مروخات در مثل تهمتی کور روغن حنظل و روغن جندبیدستر و روغن خردل و روغن جندبیدستر
است و روغن قسط لغایت نافع و خصوصاً با میعه و روغن حنظل ماخوذ از طبیخ عصاره او بروغن گل تا آنکه آب برود و باز روغن قسط با حلتیت و از مروخات نافعه روغن زیت
است که دران افعی پخته باشند و این صحت تام بخشد و ازین قبیل ست روغن خنافس بگیرند خنافس مذبوح دوازده عدد و آب برگ مرباحوز و زیت کهنه یک یک رطل زراوند
چهار درم جندبیدستر سه درم قسط سه درم همه را باهم بپزند تا آب برود و روغن بماند و از نطولات درین باب آنست که مرزنجوش و شبت و برگ غار و سداب و
زیره جوشانیده نطول کنند و ایضاً آنچه نفع بدان نماید تبخیر مفاصل و رکبه است بخاریکه در هر جزو این سه بس جزو حرمل کوفته داخل کنند و دران سنگ گرم کرده اندازند
و زیر جامه بخور بدان نمایند و در طبیخ گورخر که جمیع اجزای او دران جمع کرده بشبت و نمک و برزد و کنند تا پخته باشند نشانند و مثل آنست طبیخ کفتار و روباه و صفت او
آنست که آب را جوش شدید دهند چندانکه دو ثلث آن کم شود و دران کفتار یا روباه زنده یا ذبح کرده مع خون آن اندازند تا متفسخ گردد و آب صاف کرده دران نشینند
و یا برین آب زیت اندازند و بپزند تا آنکه ممزوج شود و یا حتی که آب برود و روغن بماند و دران نشینند و استحمامات مرطبه حاره ایشان را مضرست بسبب آنکه اخلاط
را بگدازد و توسیع منافذ کند مگر در آب چشمه‌ها و اما استحمامات یابسه مع مالش بنطرون و نمک و اندفان در ریگ گرم و عرق آوردن برای ایشان نافع است مسکنات
حاره لینه بگیرند حلبه و در سرکه ممزوج بآب بسایند و مهرا بپزند پس عسل بران ریخته طبخ دهند تا منعقد گردد و بر صلابه مثل غالیه سوده طلا نمایند و خرقه کتان بر موضع
بسته دو سه روز بگذارند و تدارک خشکی آن بروغن گل سازند و این ضماد در ابتدای مرض و تزاید آن نیکوست و ایضاً در اوائل و در بقایا لعاب حلبه و بزرکتان بروغن بنفشه
باهم زده مثل عسل غلیظ کرده طلا کنند و اگر درد شدید بسیار باشد بکرنب رطب و کرفس ضماد کنند و اگر قوی تر باشد بآرد ایرسا و آرد حلبه و آرد نخود بشراب عسل قلیل
و بروغن حنا اندک ضماد نمایند و ایضاً خاکستر کرنب با قیروطی چربی و روغن بابونه بسیار نیکوست صاحب کامل گوید که هر گاه وجع مفاصل از برودت
و ماده بلغمی باشد باید که اولا مریض را سه روز گلقند عسلی با آبیکه دران زیره سیاه جوشانیده باشند بدهند و غذا از نخوداب بزیت تغسیل سازند و تقلیل غذا کنند
و از فواکه منع نمایند و روز چهارم بقاروره نگاه کنند اگر آنرا خام بینند ایارج فیقرا و تربد سفید هر واحد یکمثقال کوفته بیخته با عسل سرشته تلیین طبع نمایند بعد ازان
این ماء الاصول دهند صفت آن پوست بیخ کرفس و بیخ بادیان و قنطوریون هر یک ده درم انیسون تخم کرفس بیخ اذخر نقاح اذخر سورنجان پوست بیخ کبر
کماذریوس بوزیدان حب بلسان عود بلسان پوست سلیخه هر واحد سه درم حلبه پنج درم مصطکی سنبل الطیب فوه هر کدام دو درم شیطرج یکنیم درم مویز منقی بست درم

درچهار رطل آب بجوشانند تا بیک رطل آید صاف نموده مقدار چهار اوقیه ازان با یک مثقال روغن بید انجیر چند روز بدهند تا آنکه آثار نضج پدید آید و خلط قابل تلطیف پذیرد و دو روز راحت دهند و دران بر گلقند اقتصار نمایند و در روز سوم بحب شیطرج یا حب سورنجان تنقیه فرمایند و بعد اسهال یا سفید باج گوشت دراج و تیهو تغذیه کنند چند روز راحت دهند و دران ایام بر گلقند شکری یا آب نیمگرم قناعت نمایند و اگر فصل تابستان باشد بعد غذا باشیای ملطفه مقطع بلغم مثل آب شبت و ترب و سکنجبین عسلی تجی آورند و بعد تنقیه بدن اضمده نافعه استعمال کنند و باید که از استعمال ادویه قوی الاسهال قبل از ظهور علامات نضج حذر نمایند زیرا که اگر چنین اتفاق افتد اجزای لطیف اخراج کند و غلیظ باقی ماند و دران هنگام نضج او مشکل گردد و مدت مرض دراز شود و گاهی دران مرلعدم صحت انجامد چه درین حالت خلط متحجر و متحدب میگردد صفت ضماد نافع وجع نقرس و مفاصل بارد زراوند طویل حب النار خطیانای رومی قفر الیهود هر واحد ده درم اشق زیره تخم کرفس هر کدام دو درم همه را باریک سوده با آب کرنب سرشته ضماد کنند طلای دیگر بگیرند لعاب تخم مرو و لعاب تخم ریحان هر واحد بست درم لعاب تخم کتان ده درم اشق صبر مرمکی زیره تخم کرفس هر واحد دو درم باریک سائیده با آب کرفس سرشته ضماد نمایند طلای دیگر بگیرند لعاب تخم مرو و لعاب تخم شاهسفرم هر واحد بست درم لعاب بزرکتان ده درم افتیمون زیره قلقدیس مغز قسط طم سلیخه مغاث هر واحد یکدرم زنجبیل چهار دانگ فرفیون نیم درم عدس یکنیم درم زعفران سه درم همه را باریک سائیده بزرده بیضه و روغن سوسن و روغن قسط و روغن ناردین هر واحد اوقیه پیه کبوتر بچه پیه خرس پیه شیر هر واحد اوقیه سرشته بموضع درد طلا کنند و اگر موضع را با آرد شلیم و آرد کرسنه بشراب سرشته ضماد کنند نفع کند و ایضاً بخفض و اشق مساوی بشراب کهنه سوده بزیت سرشته ضماد کنند و یا ضماد بسرگین گاو و لشکل بزر و خاکستر کرنب باریک سوده بعسل سرشته استعمال نمایند و هرگاه ضماد از عضو دور کنند آنرا بشویند و آبیکه دران بابونه و اکلیل الملک و شبت و قنطوریون و پوست بیخ کبر و حاشا و صعتر و پودینه و چند قوقی جوشانیده باشند بران نطول کنند و اگر این ادویه بسر که بسیار تند جوشانیده باشند و بر موضع طلا کنند نافع بود پس اگر مرض باستعمال این تدبیر ساکن شد فبها و الا قاروره را نظر کنند اگر دران نضج ظاهر باشد حبوب موصوفه برای این مرض که مذکور گردد بدهند و اگر علامت نضج ظاهر نباشد اعاده ما ءالاصول نمایند ولیکن دران اشیای مسخنه ملطفه بحسب طاقت و مزاج مریض داخل کنند و همچنین روغنهای گرم بحسب مقدار کیفیت بارد و کمیت خلط غلیظ بران اندازند و آن روغنها مثل روغن بادام تلخ و روغن بید انجیر و روغن قسط و روغن ناردین و روغن بان ست و هرگاه خلط نضج و تلطیف پذیرد حبوب استعمال کنند و اگر این کفایت نکند معجونات مسهله و ایارجات کبار بکار برند و بعد ازان معاجین مسخنه چون تریاق و مثرودیطوس و مانند آن بعمل آرند و سزاوار است که تبدیل ادویه نمایند و این بهر آنست که من اکثر درین امراض یعنی اوجاع مفاصل و نقرس و عرق النسا بعض ادویه را استعمال کردم و ازان منفعت بین ظاهر شد و درد تسکین یافت و بار دیگر در وقت دیگر آنرا استعمال نمودم و فائده نکرد تا آنکه مرا احتیاج استعمال دوای دیگر افتاد و این امر دلالت می نماید بر آنکه گاهی ماده مرض مرکب از اخلاط مختلفه میباشد پس بعض ادویه آنرا موافق می افتد و بعضی ازان موافق نمی آید و لهذا اصناف این ادویه درینجا و در مقام ذکر ادویه مرکبه بحسب کفایت بیان خواهم کرد و ادویه و معجونات مسخنه ملطفه قبل از نضج و تنقیه نباید داد و الا خلط منعقد و عسر الانحلال گردد و اما بعد نضج و تلطیف خلط و تحلیل عضو یکه دران ماده محتقن باشد و حصول تنقیه بدن و قلت خلط ادویه مسخنه و معجونات قویه استعمال نمایند که آنها استفراغ بقایا و تحلیل کنند و اگر سن و مزاج مریض و فصل موجود استعمال آنها واجب کند از غائله آنها امین باشند و معذلک اسراف در استعمال آنها نشاید بهر آنکه مثل آن بیدا کند و اعضا را گرم و خشک نماید و گاهی به تشنج و حمیات حادة انجامد و همچنین ادمان استفراغ نباید کرد لاسیما چون مدت مرض دراز گردد که این ازمان و ابطای آن زیاده کند زیرا که استفراغ دائم اخراج اجزای لطیف خلط نماید و غلیظ آن باقی ماند و در مفصل متحجر گردد و تحلل نپذیرد بیان حبوب نافع وجع مفاصل از ماده بارد بلغمی صفت حب سورنجان ایارج فیقرا هلیله زرد هر واحد شش درم سورنجان بوزیدان ماهیزهرج هر واحد سه درم تربد هشت درم مقل هفت درم مقل را در آب گندنا ترکرده ادویه بدان سرشته حبها سازند شربت دو درم و نیم صفت حب شیطرج نافع اوجاع مفاصل و نقرس بارد و قولنج راسو و سندست هلیله زرد و ایارج و شیطرج هر واحد پنج درم تربد هفت درم شحم حنظل فوه هر واحد چهار درم سورنجان و بوزیدان و ماهیزهرج هر واحد سه درم خردل و زنجبیل و وج و صعتر و فلفل سفید هر واحد یکنیم درم تخم کرفس و نانخواه و انیسون هر واحد یکدرم صمغ را در آب کرنب تر کنند و بران پنج درم فانیذ انداخته در هاون خوب بسایند و ادویه بدان سرشته حبوب سازند شربتی از دو و نیم درم تا سه صفت حب مفاصل سورنجان بوزیدان حنظل هر واحد یکدانگ غاریقون صبر هر واحد نیم درم تربد مقل هر واحد یکدرم ادویه بسایند و مقل با آب گرم ترکرده

فائده جلیله

نسخه حب سورنجان

نسخه حب شیطرج

نسخه حب مفاصل که مستعمل اکثر اطباست

نما و بران گذارند و این حب برای وجع مفاصل که از غلبهٔ خلط سوداوی باشد سودمند است ایارج فیقرا نیم درم غاریقون اسطوخودوس هریک نیم مثقال تربد سوخته ثلث مثقال
سورنجان بوزیدان نمک هندی سکبینج هریک ربع درم کوفته بیخته حبها بندند و ایضا برای مفاصل سوداوی و تقویت قلب زرنباد گل گاوزبان گل سرخ سورنجان ابریشم مقرض
هریک نیم ماشه سوده و بلیلهٔ مربی یک عدد سرشته بخورند بالای آن عرق کیوره عرق عنب الثعلب بنوشند و این سفوف نیز مجرب جهت مفاصل و نقرس و تشنج و دیگر امراض
سوداوی مجرب و عظیم النفع است تربد سفید مجوف تراشیده چهار درم عشبه مغربی ده درم سورنجان افتیمون هر واحد یکدرم اسطوخودوس هفت ماشه سنای مکی دو نیم درم گل سرخ
صندل سفید هر واحد یکدرم کوفته بیخته سفوف سازند و شش ماشه با آب بخورند اقوال حکما شیخ میفرماید که در اصحاب مفاصل سوداوی واجب است که اصلاح طحال ایشان
کنند و استفراغ سودا نمایند و ترطیب بدن کنند و تلیین با غذیه و بیروخات و مانند آن سازند و الحاح بتحلیل صرف بدون تلیین کثیر نباید کرد چنانچه در اصول کلیه معلوم شده
ابن الیاس گوید که در وجع مفاصل و نقرس سوداوی صبح جلاب از اصل السوس بادرنجبویه و گاوزبان و بادیان هر واحد سه درم و از شکر سفید ده درم بنوشند و غذا
مزوره نخود و شیرهٔ مغز قرطم و تحوم تیهو و کباب دراج خورند و بعد ظهور نضج در قاروره تنقیهٔ بدن بحب سورنجان یا مطبوخ آن یا حب شبیار کنند و یا تلیین طبیعت استفراغ
خلط باین حب نمایند صفت آن هلیله زرد و سیاه و صبر سقوطری و بادیان هر واحد یکدرم فلفل دارفلفل زنجبیل خردل هر واحد نیم درم شیطرج نمک هندی مقل هر واحد یک دانگ
همه را باریک سائیده با آب کرفس یا کرنب سرشته حبها سازند و این دو شربت است و یا خلط سوداوی را باین مطبوخ مستفرغ سازند سنای مکی هفت درم هلیله زرد و سیاه و کابلی
هر واحد پنجدرم مویز طائفی ده درم شاهتره هفت درم بلیله آمله اسطوخودوس هر واحد چهار درم غاریقون نیم درم سورنجان کوفته یک مثقال قنطوریون اصل السوس بادرنجبویه
گاوزبان افتیمون هر واحد سه درم همه را در سه رطل آب بجوشانند تا بیک نیم رطل آید افتیمون در صره بسته دران اندازند و ساعتی صبر کرده از آتش فرود آرند
و دران خیار شنبر و ترنجبین هر واحد ده درم بالیده صاف نمایند و ایارج فیقرا یکدرم بران انداخته سحرگاه بنوشند و بران صبر نمایند چندانکه استفراغ جید کند بعده
در آخر روز مزورهٔ نخود و مغز قرطم و لحوم ماکیان و تیهو غذا سازند و ترین معجون مداومت نمایند که نافع درین علت ست هلیله زرد و سیاه و کابلی هر واحد پنجدرم مویز منقی
ده درم فلفل دار فلفل بیخ کبر هر واحد دو درم همه را کوفته بیخته بعسل کف گرفته سرشته شربتی از ان یک مثقال و مفاصل را بروغنهای که در ملغمی مذکور شد مالش نمایند و این طلا
کنند برگ غار ده درم عاقرقرحا پنجدرم قسط تلخ سه درم حرف چهار درم نطرون سه درم باریک سائیده بروغن یاسمین آمیخته بر کاغذ طلا کرده بر موضع بچسپانند و یا موضع را
با محاح و شحوم و ادهان حاره ضماد کنند تحفه گوید که فصد کنند اگر احتیاج آن بود بعد احتیاط تام بقدر قوت و سن و فصل و بعد نضج باین مطبوخ مناسب تنقیهٔ بدن نمایند
و نسخهٔ او همانست که در قول ابن الیاس گذشت لیکن وزن سنا پنجدرم و هلیلجات ثلثه هر واحد سه درم و شاهتره یکمشت و از بلیله تا اسطوخودوس هریک سه درم و
از قنطوریون تا افتیمون هریک دو درم و ترنجبین پانزده درم و روغن بادام یکدرم ست باقی بدستور و اگر ارادهٔ قوی تر کردن آن باشد یک مثقال ایارج فیقرا افزایند
و تمریخ مفاصل بروغنهای گرم تر کنند و تنطیل بآب ادویهٔ محلله مثل اکلیل الملک بابونه و خطمی و شبت و بزرکتان مانند آن نمایند حضر گوید که استفراغ سودا بفصد و
اسهال بعد انضاج بمطبوخ افتیمون کنند و حجر ارمنی نافع ست و از اشربه جلاب بارد دهند یا حار اگر تشنگی و خرقت از حرارت نباشد و گاهی دران اصل السوس زیاده کرده میشود
یا ماء الشعیر بشکر دهند و تغذیه باغذیه صفراوی و دموی سازند مثل آش جو و ملوخیا و اسفاناخ مع تسخین آن بتابل عسل و ابازیر قلیل الحرارة و خصوصاً در سوداء احتراقی و با ضماد
محلله ملینه ضماد سازند و بتقطیر و طلیات و شحوم و ادهان حار رطب مثل پیه ماکیان و بط و روغن کنجد و لعاب حلبه و تخم کتان مالش کنند و این لطول قریب باعتدال نیکوست
بابونه اکلیل الملک گل بنفشه خطمی خبازی جوشانیده بآب آن نطول کنند و ثفل آن ضماد نمایند حکیم شریف خان می‌نویسند که اسهال بعد انضاج تام کنند مثل ماء الاصول
مقوی با افتیمون و بسفایج و مانند آن و علامت نضج سکون وجع ست و اسهال بحب افتیمون و سورنجان مع مطبوخ آن نمایند و معجون نجاح نافع ست و تراکیب مسهل و غیره
نافع سودا در مالیخولیا مذکور شد و ذکی را وجع مفاصل سوداوی عارض شد و امتداد یافت و معالجه بسیار کرد و نفع ظاهر نشد پس علاج او استاد لودغی بمارانجبین مع ادویهٔ مناسبه
فرمودند و صحت یافت و سودا حار احتراقی بود مؤلف گوید که در زمانهٔ من نیز زنی را وجع مفاصل در بلدهٔ بهوپال عارض شده بود و اطبا انواع علاج بکار بردند حتی که حب
سم الفار هم دادند و هیچ فائده مترتب نگشت بلکه از آخر روز تا تمام شب دورهٔ اشتداد وجع در جمیع اعضا هر روزه معین شد چون اعزهٔ او با حقر رجوع کردند تشخیص کردم که این
مرض مذکور مادهٔ سوداوی ست علاج بمنضج و مسهل شروع کردم بآب نوشادر عرق عنب الثعلب و گاوزبان عوض آب دادن مارانجبین با سفوف سودا انجام دادم باذن الله تعالی

ازان نجات یافت و این علاج نزد اکثر دلیل بر فرط مهارت من درین فن گردید مصنف اقتباس نوشته که گاه وجع مفاصل بعد زوال سوزاک و آتشک افتد و این
در هندوستان کثیر الوقوع بسیار شد و علاج بدشواری می پذیرد و علامتش آنست که دردی شدید بود و بادر می مائل بسیاهی و سوزشی و طاوسی رنگ و فتح قیمت بول و خروج آن
با حرقت علاجش اول فصد باسلیق و یا هفت اندام کشایند و بفاصله سه چهار روز حجامت با شرط کنند و بفاصله یکهفته ماء الجبن نوشانند با سفوف سورنجان و
حب سورنجان علوی خان و سفوف لاجورد و حب آن که در البخیل یا گذشت صفت حب سورنجان علوی خانی سورنجان شیرین پنجدرم تربد سفید غاریقون سفید
گل سرخ بسفایج ستا مکی هر یک سه درم سقمونیای مشوی بوزیدان کتیرا درونج عقربی لاجورد مغسول هر یک درم شحم حنظل یکدرم حب النیل مدبر یکنیم درم تربتی سه درم
و سفوف سورنجان ایشان در علاج مفاصل از سوداویه مرکب خواهد آمد و بعد الفراغ ماء الجبن اگر دردی و ورمی باقی ماند و یا باز ورد افتد باید که در فصل بهار و موسم مناسب تنقیه
بفصد و مسهلات سودا کنند بعده بفاصله یکهفته چوبچینی بندخورانند دو شخصی از مدت هفت هشت سال مرض مفاصل بعد زوال آتشک شدت و سر دو پای او شل
شده بود و دران رسات بقدر روپیه سوزشی بود که در روزی سه چهار مرتبه نوبت بغشی رسید و من معالجه آن بچوبچینی نمیکردم و در هفته دو بار تخیر آن نمودم بهمین تدبیر در ایام
معهود صحت کلی یافت و بعد از بیرون آمدن این معجون همراه عرق چوبچینی خورانیدم براده چوبچینی ده توله سنبل الطیب گل سرخ کیوره بحری کبابه عود خام گل گاؤزبان گل بنفشه
بادرنجبویه اندر جو شیرین ابریشم مقرض مغز ترطم سعد کوفی صندل سفید دارچینی سورنجان شیرین خصیة الثعلب بوزیدان هر یک دو مثقال زعفران دو درم مشک عنبر
هر یک یکدرم مربای آمله و سیب و عسل مقوم بسرشند شربتی دو مثقال صفت عرق چوبچینی بگیرند چوبچینی سه صد مثقال سعد زرنباد سانج هندی ترنج ترکی عود هندی
گاؤزبان درونج عقربی بسفایج خیربوا برگ فرنجمشک بادرنجبویه گل سرخ اشنه خولنجان شیرین اسارون اندر جو شیرین هر یک [illegible] توله خارخسک بادیان تخم فرنجمشک
هر یک یازده توله تخم بادرنجبویه و شاهتره هر یک بست توله ناگکیسر بهمنین تودریین پوست بیرون پسته پوست ترنج شقاقل بوزیدان هیل لواجوز بوا بسباسه دارچینی هر یک سه توله
چای ختائی بادیان ختائی پوست بیخ گوکهرو هر یک چهار توله سیب ولایتی بنجاه عدد ریحان تازه نعناع برگ ترنج هر یک دو قبضه در عرق شاهتره و بادرنجبویه دارچینی هر یک شیشه
گلاب پنج شیشه مشک عنبر اشهب هر یک یکنیم درم شربتی از ده توله تا بست توله و دیگر امراض اهم نفع بسیار دارد چنانچه نزله و ضیق و رطوبات معده و آبله فرنگ و داء الحیه
و داء الاسد و قوباء و جرب و وجع الورک و زالوی لثه و عرق النساء و ریح البواسیر و نفخ معده و سپرز و سوزاک کهنه و قرحه رحم و قروح خبیثه و عسر الانزال و سفت حصات کلیه
و مثانه است و دیگری را بسبب آتشک وجع مفاصل شده بود و تمامی انگشتهای هر دو دست و پا مانند ثمر خیار نیم پخته شده بودند باندک خمیدگی و در مفصل دست و پا ورم مانند
سیب کوچک تنگ بادنجانی بود و از مدت دو سال مبتلا بود و حکیمی ماء الجبن هم داده بود هیچ فائده ازان محسوس نیامده من اوّلا تا سه ماه حبوب حب السلاطین معمولی بفاصله
یکروز دو عدد خورانیدم و غذا شوربای مرغ جوان و نان خشکه تنوری مقرر داشتم و بجای آب عرق کمافیطوس بادیان ده ادم و در مدت معهوده چهارم حصه ورم باقی ماند
پس حبوب مذکوره را موقوف داشته خاکستر استخوان بازوی مرغ سلیمانی سه ماشه سهاگه بریان یک ماشه نبات برابر سوده در سکه گاو تازه یکنیم توله آمیخته لیسانیدم و بالایش
عرق جو ده توله و شربت بزوری چهار توله نوشانیدم و آب و غذا بدستور معین داشتم در مدت سه هفته بهمین تدبیر صحت یافت حکیم علوی خان می نویسند که یکی از اطبای عجم
را از مدت بست سال درد مفاصل بسبب آتشک بوده و ازین معجون چوب چینی با عشبه دفع مرض بعزی الیه کلی گردید و عشبه مغربی پانزده درم چوب چینی موصوف
بهمه صفت هفتاد درم گل گاؤزبان بسفایج فستقی بادرنجبویه هر یک ده درم مویز منقی یکنیم رطل مجموع را در پنج من و نیم گلاب و عرق بیدمشک یک شب بخیسانند و روز دیگر
در دیگ سنگی یا مسی تازه قلعی کرده انداخته سر آن را طبق سفالی پوشانیده و اطراف آنرا بخمیر و گل حکمت محکم نموده مقدار پنج من و نیم هیمه قلم باریک دو شاخ دو شاخ در
زیر آن بسوزانند تا بانمام رسد پس یک را فرود آورده بمالند و بپالایند و نبات سفید یک من تبریزی عسل مصفی یکرطل و نیم عراقی داخل نموده در قدر مصفا بجوشانند
و کف آنرا گرفته صاف نموده بقوام آورند پس بگیرند دارچینی سیلانی بهمن سرخ بهمن سفید سنای مکی خولنجان سورنجان دانه هیل مصطکی رومی از هر یک ده درم
چوب چینی اعلی سی و پنج درم عنبر اشهب نیم مثقال زعفران چهار دانگ پوست هلیله کابلی پانزده درم کوفته بیخته معجون سازند و هر روز دو مثقال و نیم صبح و آنقدر
شام تناول نمایند و در نسخه دیگر درونج عقربی بادرنجبویه آنیخ گل گاؤزبان از هر یک ده درم لاجورد مغسول دو نیم درم اضافه شده و وزن چوبچینی چهل و پنج درم نموده
بسیار مفید آمد حکیم غلام امام در قرابادین معمولی نوشته که این حب دردهارا که بسبب آتشک باشد بهر وسیماب اجوائن خراسانی بلادر کلاه دو رگ

اجمود اسپند هر واحد سه ماشه قند سیاه دو درم کوفته بقدر کنار دشتی حب سازند و هر روز یک حب صبح و یک شام خورند بحلق ریخته فرو برند که بدندان نرسد غذا کهچڑی و
دال مونگ و خشکه نان گندم پرهیز از ترشی و بادی و برنج و در صحت بشود و اگر حرارت جوش کند سفوف سفید بعمل آرند و اگر بعد مسهل خورند نفع زیاده شود و این معجون چوبچینی
در اکثر امراض و امزجه بارده و اوجاع مفاصل خصوص که بسبب آتشک باشد نافعست چوبچینی سه مثقال قرنفل جوز بوا بسباسه گل سرخ زعفران زرنباد خولنجان
سعد کوفی هر واحد یک مثقال دارچینی قاقله فلفل سیاه مصطکی سورنجان لوزیدان ستاگی لسان العصافیر هر یک پنج مثقال زنجبیل دار فلفل عاقرقرحا جدوار خطائی
هر یک دو مثقال با عسل مصفی سه وزن ادویه معجون سازند قدر شربت در امزجه ضعیفه یک مثقال و در امزجه متوسط دو مثقال و در امزجه قویه سه مثقال طالخطه پرهیز
کنند وارند و در نسخه دیگر حکیم شریف خان صاحب وزن چوبچینی چهار درم و از قرنفل تا سعد هر یک سه ماشه و از دارچینی تا لسان العصافیر هر یک پنج ماشه و از زنجبیل تا جدوار
هر یک دو ماشه نوشته و عوض قاقله بهمین وزن ماشه دانه هیل سه ماشه کشنیز خشک چهار ماشه افزوده و در وصف آن قلمی نموده که برای تقویت باه و وجع مفاصل که از سبب آتشک
بهم رسیده باشد بی نظیرست و میر محمد بهاء الدین در خلاصة التجارب مینویسد که شخصی علت مفاصل کهنه داشت و انگشتهای دست او هر یک مقدار یک بادرنگ کج
شده و اندک کوژ گشته و رنگ آن بسیاهی مائل بود و ماده آن از سودا و بیت خالی نبود بر او دست مالیدن دهن المفاصل و گاه گاه استعمال مسهل صحت یافت باشان
او بحال اصلی رسید و او مردی دائم الخمر بود در اکثر اوقات اغذیه غلیظه خوردی اما در اوقات علاج از آنها پرهیز نمود صفت روغن مذکور مار سیاه را سر و دم افکنند
و شکم او پاک نموده پاره پاره کرده در آب برگ شبت سبز انداخته بجوشانند و بپالایند و روغن کنجد دو چندان اضافه نموده بجوشانند تا آب سوخته روغن صرف بماند پس
بکار برند و این روغن در تحلیل اکثر اورام خبیثه سودمندست

علاج اوجاع مفاصل مرکب

و پیش ازین معلوم شده که این اکثر از ماده مرکب از بلغم و صفرا و یا از سودا و صفرا افتد باید که سورنجان مصطکی لوزیدان هر یک یک ماشه سوده در گلقند یکتوله آمیخته بخورند
بالائش شیره بادیان شیره تخم خیارین شیره خارخسک شیره تخم خربزه در عرقیات برآورده صاف نموده شربت بزوری داخل کرده بنوشند و معجون سورنجان همراه تبرید مذکور بسیار
فائده میکند و معجون عشبه نیز درین باب مجربست و از ادویه محلله طلیه مانند اکلیل الملک و بابونه و شبت و خطمی و صبر و لعاب حلبه و تخم کتان ضماد کنند و روغن گل و
روغن بید انجیر و روغن حنا بالخصوص ساگ سورنجان تلخ و بیخ فی و جدوار دران انداخته باشند و صابون خام در آب سائیده نیمگرم ضماد کردن نیز نفع میکند و اگر سودا
بسیار باشد سیاید که بعد از نضج از منضج مرکب بحسب ترکیب مواد از مسهل مرکب بحسب غلبه اخلاط تنقیه کنند اکنون بعض تراکیب مفیده این نوع سطور میگردد حسب حال
بعمل آرند مثلاً اگر با تب باشد سورنجان گل بنفشه پرسیاوشان بادیان هر یک چهار ماشه جوشانیده صاف نموده شربت بزوری معتدل دو توله داخل کرده خاکشی پنج
پاشیده بنوشند غذا شله روز دوم شاهتره شش ماشه افزایند و گلقند بجای شربت کنند و اگر با سرفه و تپ باشد اصل السوس گل بنفشه هر یک چهار ماشه مویز منقی ده دانه
خیارین کوفته پنج ماشه جوشانیده گلقند دو توله خاکشی شش ماشه و هندی یا معجون سورنجان خورده گل بنفشه اصل السوس هر یک چهار ماشه بهدانه سه ماشه جوشانیده
گلقند دو توله حل کرده خاکشی چهار ماشه پاشیده بنوشند غذا کهچڑی و اگر با قبض باشد سورنجان لوزیدان مصطکی گل سرخ هر واحد یکماشه سناکی سه ماشه کوفته
بخورند بالائش شاهتره تخم کاسنی بیخ بادیان هر یک شش ماشه جوشانیده گلقند سه توله داخل کرده بنوشند و اگر درد کشش از تب اسیر در مقعده و ریاح و عسر البول باشد
مویز منقی گل خطمی گل بابونه خیارین جوشانیده نبات داخل کرده اسپغول پاشیده بدهند و اگر وجع در اعضای اسافل و اعالی و بیخوابی و سرفه باشد بادیان اصل السوس
هر یک چهار ماشه شاهتره قسب الذریره هر یک ششماشه پرسیاوشان گاوزبان هر یک چهار ماشه گاوزبان ششماشه جوشانیده صاف کرده شهد داخل کرده بنوشند و لعاب
معجون سورنجان بخورند بالائش عنب الثعلب هفت ماشه گل خطمی گل سرخ گل نیلوفر تخم کرفس هر یک چهار ماشه تخم کاسنی ششماشه جوشانیده گلقند دو توله ایضاً
در مفاصل مرکب شیره تخم خربزه شیره تخم خیارین هر یک شش ماشه شیره اصل السوس شیره زیره سفید هر یک چهار ماشه نبات دو توله دهند یا تخم کاسنی خارخسک
بادیان گلقند بدل خیارین و خربزه و نبات کنند ایضاً سورنجان مصطکی هر یک نیم ماشه سوده در گلقند یکتوله آمیخته اول بخورند بعد شیره خارخسک شیره بادیان
بجای شیره آنچه آورده این شربت بزوری دو توله داخل کرده بنوشند نسخه شربت تخم خیارین خارخسک تخم کاسنی بیخ کاسنی گل بنفشه بادیان هر یک دو توله در سه پاو آب

ترکنند صبح جوش داده صاف کرده با شکر سفید نیم آثار بقوام آرند و بعد سه چهار روز که درد کمی پذیرد منضج و مسهل دهند ایضاً بعده مسهل گلقند دو توله در عرق گاوزبان
چهار توله عرق مکوه پنج توله مالیده صاف کرده شربت بزوری بارد دو توله داخل کرده تخم ریحان چهار ماشه پاشیده بنوشند بعده عنب الثعلب بنفشه گل سرخ پرسیاوشان
هریک هفت ماشه اصل السوس چهار ماشه تخم خیارین یکتوله بیخ بادیان خارخسک هریک نه ماشه شب در آب گرم ترکرده صبح جوشانیده شربت بزوری بارد دو توله
داخل کرده بنوشند ایضاً سورنجان ماشه سوده بگلقند دو توله سرشته شیره تخم کاسنی شیره تخم خیارین هریک شش ماشه شربت بزوری بارد دو توله کاسنی شش ماشه
بعده اگر قبض باشد سنای مکی سه ماشه سوده و شیره بادیان هفت ماشه افزایند بعده سورنجان لوزیدان هریک چهار ماشه تخم کاسنی کوفته خیارین کوفته هریک شش ماشه
جوشانیده گلقند دو توله داخل کرده دهند یا گل سرخ قصب الذریره هریک چهار ماشه افزایند بعده سورنجان فلاسفه چهار ماشه خارخسک شش ماشه افزایند حب
سورنجان مسهل اخلاط از مفاصل به نسخه حکیم صالح خان خال حکیم علوی خان سورنجان انیسون پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی لوزیدان هریک دو مثقال
سقوطری تربد سفید هریک هشت مثقال سقمونیای مشوی مقل ازرق هریک یک مثقال مقل را در آب گندنا حل کرده باقی ادویه را کوفته بیخته بآن سرشته حبوب سازند
شربت یکدرم نوع دیگر که بمفاصل بلغمی و صفراوی بسیار مفید به نسخه ذکاء الله خان سورنجان صبر سقوطری پوست هلیله زرد هر واحد یکنیم درم شحم حنظل ثلث درم
سقمونیای اصیل یکنیم دانگ زعفران یکدانگ خوراک دو نیم درم تا سه درم روغن حنا که موی را سیاه کند و در اوجاع مفاصل و عرق النسا معمول است برگ حنا نیم آثار
در ده آثار آب بجوشانند تا بنیمه رسد صاف نموده با نیم آثار روغن کنجد بجوشانند تا آب بسوزد و روغن بماند و اگر برگ حنا یا گل آن تازه گرفته بکوبند و آب آن جدا کرده
اگر پاو سیر باشد با روغن کنجد نیم پاو بجوشانند تا روغن بماند و نیمگرم مالش سازند نافع تر باشد روغن مفاصل حکیم اجمل خان که در اوجاع مفاصل مجرب است
افیون هشت دام روغن کنجد یک آثار شیر گاو یک آثار کچله بیست عدد افیون را در شیر حل کرده با روغن و کچله داخل کرده در ظرف آهن بجوشانند با آتش ملایم تا شیر بسوزد
و روغن بماند فرود آرند و صاف نموده استعمال کنند سفوف سورنجان معمول حکیم شریف خان در مفاصل و نقرس و عرق النسا و مسهل اخلاط و مستعمل بعد تنقیح ماده
استعمال مطبوخ منضج یا نجیر وزن سورنجان مصری ده درم سنای مکی هفت درم پوست هلیله زرد و مغز بادام مقشر هریک سه درم زعفران نیم درم سقمونیای مشوی یکدرم گل سرخ
شش درم قند سفید سی درم و اگر ماده بلغمی بود تربد سفید پنج مثقال اضافه کنند و وزن سقمونیا نیم درم نمایند خوراک یک مثقال با آب سرد در نسخه حکیم غلام امام وزن هلیله
چهار درم است و تربد سه درم و برگ حنا دو درم عوض سقمونیا و گل سرخ نوشته و قند نیم وزن ادویه شربت تا پنج درم نوع دیگر از اختراع حکیم علوی خان که به جمیع اقسام مفاصل
و نقرس و درد پشت و عرق النسا مجرب النفع است و تنقیح را که از مواد غلیظ باشد نیز مفید و این سفوف را نافع بسیار است و معمول سورنجان هفت مثقال غنچه گل سرخ
سنای مکی هریک پنج مثقال پوست هلیله زرد و تربد مجوف خراشیده بروغن بادام چرب نموده مغز بادام شیرین هریک چهار مثقال لوزیدان بسفایج فستقی …
رب السوس هریک دو مثقال سقمونیای مشوی لاجورد مغسول حجر ارمنی مغسول هریک یک مثقال زعفران دو دانگ قند سفید ده مثقال کوفته بیخته در شیشه نگاه دارند مقدار
شربت دو درم با آب سرد شربت منضج که برای نضج مواد بلغمی و سوداوی در مفاصل و نقرس و وجع ظهر و تهیج اطراف مستعمل عناب پانزده دانه انجیر زرد دوازده عدد مویز منقی
… توله … عدد پوست بیخ کاسنی پوست بیخ بادیان عنب الثعلب تخم خبازی اصل السوس قنطوریون دقیق گاوزبان زنجبیل … هر واحد دو توله پوست بیخ کرفس
بادیان … توله پوست بیخ کبر گل سرخ هر واحد یکتوله تخم کاسنی چهار توله بادیان یکنیم توله سورنجان یک اوقیه لوزیدان دو نیم توله سکنجبین تخم خیارین هریک پنج توله
تربد مجوف شش توله نبات سفید یک من ترنجبین بیست توله بدستور شربت بسازند خوراک دو اوقیه بعرق گاوزبان یا بادیان برای تهیج و … سورنجان یا سفوف سورنجان منضج
برای وجع مفاصل فائده کلی دارد ضماد محلل گل بابونه گل خطمی سورنجان بیخ نی اکلیل الملک حضض مکی کوفته بیخته با آب عنب الثعلب و روغن حنا نیمگرم طلا نمایند منضج
عنب الثعلب اصل السوس هریک چهار ماشه بنفشه تخم کاسنی پرسیاوشان بیخ بادیان هریک پنج ماشه سورنجان نیم کوفته سه ماشه تخم خطمی شاهتره هریک شش ماشه شب در آب ترکرده
صبح جوش داده گلقند داخل کرده بنوشند بعده مسهل دهند مطبوخ سورنجان نافع درد مفاصل و نقرس مسهل بلغم … سورنجان شیرین … گل سرخ پوست
هریک چهار درم بنفشه گاوزبان پرسیاوشان اصل السوس هریک سه درم تربد مجوف بادیان هریک ده درم زنجبیل نیم درم انجیر پنج عدد سپستان … هریک بیست
سنای مکی شش درم ترنجبین فلوس خیارشنبر هریک ده درم بدستور معمول آرند منضج و مسهل که برای اوجاع مفاصل … مجرب است … بادیان بیخ بادیان عنب الثعلب

پرسیاوشان گاؤزبان سورنجان گل بابونہ بادآورد خطمی خبازی شاہترہ ہر یک شش ماشہ گل سرخ نہ ماشہ تخم کاسنی بیخ کاسنی اصل السوس ہر یک ہفت ماشہ قنطوریون دقیق
انیسون تخم کرفس بیخ کرفس پوست بیخ کبر زنجبیل ہر یک سہ ماشہ مویز منقے بست دانہ انجیر ہفت دانہ در آب جوشانیدہ گلقند چہار تولہ مالیدہ صاف کردہ بنوشند
و بعد از یک ہفتہ بنفشہ نہ ماشہ سنای مکی یک تولہ افزایند فردای آن مغز فلوس شش تولہ روغن بادام شش ماشہ و اگر مناسب دانند تربد سفید ہم داخل نمایند و ہمین نسخہ یک روز
درمیان دو مسہل دیگر بدہند پس سفوف سورنجان مسہل تا سہ روز متصل بدہند و بعد از تنقیہ کامل معجون سورنجان مداومت نمایند بعد از آن تدہین بادہان مناسب العمل آرند
نوع دیگر از مطب علوی خانی شاہترہ بادیان بیخ کاسنی بیخ بادیان ہر یک شش ماشہ سورنجان اسطوخودوس پرسیاوشان عنب الثعلب گل بنفشہ گل نیلوفر گل سرخ ہر یک
چہار ماشہ جوشانیدہ گلقند آفتابی سہ تولہ داخل کردہ بدہند و گاہی اصل السوس پنج ماشہ عوض شاہترہ و سورنجان و اسطوخودوس و گل نیلوفر بیفکنند بعدہ مسہل دہند دیگر
گل بنفشہ ہفت ماشہ تخم کاسنی کوفتہ گل سرخ خارخسک عنب الثعلب گاؤزبان پرسیاوشان تخم خربزہ ہر یک شش ماشہ بادیان چہار ماشہ مویز منقے دہ تولہ جوشانیدہ گلقند داخل کردہ بنوشانند
و بعد ظہور نضج سنای مکی پوست ہلیلہ زرد حب قرطم ہر یک نہ ماشہ در مطبوخ داخل کردہ فلوس خیارشنبر شش تولہ گلقند چہار تولہ روغن گاؤ سہ ماشہ افزودہ مسہل دہند
نطول کہ بجہت مفاصل مفید بیخ بادیان نیمکوفتہ پوست بیخ کاسنی تخم خیارین نیمکوفتہ تخم خربزہ نیمکوفتہ سورنجان نیمکوفتہ پرسیاوشان عنب الثعلب گل بابونہ در آب جوش دادہ صاف کردہ
نطول نمایند و نیز در آب آن بنشینند و بعد خروج از آن روغن سورنجان مالش فرمایند دیگر کہ در وجع مفاصل حکم تریاق دارد امرہیل و قدرے عنب الثعلب در آب جوشانیدہ صاف
کردہ آبزن نمایند و نطول سازند و بعد فراغت روغن گل یا حنا کہ در آن اہل خشک سائیدہ آمیختہ باشند بمالند مفید است اقوال اطبا مسیحی گوید کہ ہرگاہ مادہ مرکب از بلغم
و صفرا یا رطوبت صدیدیہ باشد باین دوا طلا کنند خشخاش صندل زعفران صبر مر شیاف مامیثا ہر واحد دو درم کندر سوختہ چہار درم کوفتہ بیختہ با آب عنب الثعلب و آب کاسنی سرشتہ
بکار برند مجوسی گوید کہ این مطبوخ نافع وجع مفاصل است اگر از بلغم و سودا باشد ہلیلہ زرد و کابلی و سیاہ ہر واحد پنج درم مویز دہ درم شاہترہ ہفت درم بسفایج غاریقون کوفتہ
بلیلہ آملہ اسطوخودوس ہر واحد دو درم پوست بیخ کبر برگ حنا ہر واحد یک درم قنطوریون سہ درم ہمہ را در سہ رطل آب بجوشانند تا بیک رطل آید بر آن سہ درم افتیمون انداختہ بمالند و
صاف کردہ نیم رطل از آن گرفتہ در آن تربد یک مثقال ایارج فیقرا یک درم نمک نفطی نیم درم داخل کردہ بنوشند ایلاقی و جرجانی نویسند کہ اگر مادہ مرکب از صفرا و بلغم باشد تنقیہ
بحب سورنجان کنند صفت آن صبر یک درم سورنجان دو ثلث درم یعنی چہار دانگ ہلیلہ زرد چہار دانگ سقمونیا یک دانگ گل سرخ مصطگی ہر یک دو انگی ہمہ یک شربت است
و اگر عوض صبر ایارج فیقرا کنند بہتر بود دیگر ہلیلہ زرد تربد ہر واحد یکجزو مقل نیم جزو شحم حنظل سقمونیا ہر یک ثلث جزو کتیرا عشر جزو شربتے سہ درم دیگر ہلیلہ زرد یک درم صبر چہار
دانگ ماہی زہرج بوزیدان ہر یک دو دانگ سقمونیا یک دانگ جملہ یک شربت است صفت مطبوخ سورنجان بگیرند ہلیلہ زرد بست درم بنفشہ گل سرخ ہر یک پنج درم
تخم کاسنی سہ درم سورنجان نیمکوفتہ دو درم بودینہ تر شاخی چند و اگر بودینہ نباشد یک درم مصطگی بیفگنند در سہ رطل آب بپزند تا بیک رطل آید صاف کنند شربت دو ثلث رطل
یا دو اوقیہ شکر صفت حبی کہ مرض مرکب از صفرا و بلغم را سود دارد ایارج فیقرا شش درم سورنجان بوزیدان ماہی زہرج ہر یک سہ درم ہلیلہ زرد ہفت درم مقل ہشت درم
خربق سیاہ دو درم شحم حنظل سہ درم با آب گندنا حب سازند شربتے سہ درم صفت مطبوخ سورنجان دیگر کہ صاحب صفرا و بلغم را سود دارد بگیرند ہلیلہ زرد پانزدہ درم
تربد بسفایج شاہترہ ہر یک چہار درم سورنجان دو درم تخم کاسنی بادیان تخم کرفس ہر واحد یک درم گل سرخ سہ درم ہمہ را در یکنیم من آب بپزند تا ہفتاد درم باقی ماند صاف
نمودہ بدہند حکیم بایزید بیغنوی نویسد کہ اگر مادہ مرکب از بلغم و صفرا بود اول قی کنند دو سہ روز متواتر بعدہ جہت نضج مواد مطبوخ سورنجان دیگر کہ در قول ایلاقی گذشت
بدہند و پس از حصول نضج تنقیہ بدن نمایند بحب سورنجان مع اضافہ بعضے ادویہ مسہلہ در مطبوخ مذکور چنانچہ برگ سنا یکنیم تولہ مویز منقے دو تولہ ریوند خطائی
نہ ماشہ بنفشہ یک تولہ خیارشنبر ہفت تولہ گلقند چہار تولہ شیرخشت پنج تولہ ترنجبین پنج تولہ شربت سنا و دینار ہر یک دو تولہ روغن بادام پنج ماشہ اضافہ نمایند غذا
وقت شام شلہ اسفاناخ دہند در روز دیگر این تبرید دہند شیرہ بادیان و کاسنی ہر یک ہفت ماشہ لعاب ریشہ خطمی سہ ماشہ و گاؤزبان چہار ماشہ شربت بنفشہ
سہ تولہ اسبغول و تخم ریحان ہر یک سہ ماشہ و ہمین نمط چہار پنج مسہل دادہ جہت تعدیل مزاج سورنجان شیرین دو ماشہ گل بنفشہ یکنیم ماشہ سودہ در اطریفل کشنیز
یک تولہ آمیختہ بلیسانند و شربت بنفشہ و بزوری معتدل ہر یک دو تولہ در عرق مکوہ و کاسنی ہر یک ہفت تولہ بدرقہ نمایند و اگر مادہ مرکب از خون و بلغم باشد نخستین فصد باسلیق کنند بعدہ
منضج و مسہل مرکب از ادویہ مصفیات خون و مخرج بلغم دہند و لیکن باید کہ دو سہ روز قی کنند و سورنجان نہ ماشہ در شربت نیلوفر و بزوری معتدل ہر یک دو تولہ بلیسانند و بالایش گلاب نہ تولہ بنوشانند

علاج اوجاع مفاصل ریحی

گلقند چهار توله در گلاب و عرق بادیان هر یک نیم پاو جوش داده صاف نموده بنوشانند و غذا شوربای دراج و لوده بانان دهند و بجای آب عرق بادیان بدهند و بعد از نضج تنقیه
بمسهل بلغم و یا بحبی که در ریح البواسیر گذشت با اضافه سورنجان نمایند و بعد از تنقیه مقل یکماشه در معجون سورنجان نیم ماشه آمیخته بلیسانند و بالای آن عرق صعتر پنج توله بنوشانند
و جو گراج را درین باب اثر عظیم است و نسخه آن در علاج وجع مفاصل بلغمی گذشت و معجون سورنجان همراه مدرات حاره مثل شیره بادیان و انیسون و تخم کشوث و زیره سیاه
و شربت بزوری حار معمول است و در وجعها مقوی محلل مانند روغن گل یا بابونه و شبت بمالند و خوردن معجون کاسر ریاح نیز مفید و در بیاض استاد مرحومی مرقوم است
که اگر برگ و شاخ آک صاف کرده در ظرف گلی زیر و بالا نهاده در میان آن قدری گندم نهاده بآتش نرم بپزند چون پخته شود گندم برآورده خشک نموده آرد نمایند و بقدر
کف دست آب خورده باشند برای دردهای ... هر جا که باشند نافع و این انکباب برای درد ریحی نیز مفید است برگ سرس برگ سنبهالو برگ کرنجوه برگ سهجنه جوش داده انکباب
نمایند و اگر عود غرقی سنبل الطیب زرنباد اسگند ناگوری بنگره مشک کوٹ نر دچوب دار بلد آرد دال عدس جمله سوده خشک بمالند و یا در روغن بابونه آمیخته بمالند و بالای
آن پنبه کهنه بندند برای درد ریحی در هر جا که باشد مجرب است و ایضا برای درد ریحی که در جوف یا پیوند عضو دفعة در آید و درد شدید پیدا کند زنجبیل الشیره دار یا ریک سوده خشک
مالش کنند و اگر نصف وزن آن گل بابونه آمیخته بمالند نافع‌تر بود و اگر بروغن بابونه آمیخته بمالند اولی‌تر باشد و بعد مالش از پنبه یا پارچه پیچند و اگر کاهیل اچهو در برابر
سائیده هیچان خشک بمالند و بالای آن پنبه کهنه بپیچند جهت درد مفاصل مفید است و برای درد ریحی که از آن اندک ورم باشد مرچیا کنده و نمک شور برده آب سائیده جوش داده
لیپ سازند و بران برگ ارند نهاده پنبه بپیچیده ببندند و در هوا کشاده ننشانند و تا سه روز لیحال آرند که مجرب حکیم ارزانی است روغن زنجبیل که جهت وجع و صلابت
مفاصل و درد ریاح غلیظ مجرب است روغن کنجد یکسیر آب زنجبیل تازه یعنی ادرک دو سیر بجوشانند تا که آب جذب شده روغن بماند روغن دیگر که با درگرفته و سل...
شده را مجرب است روغن السی روغن سرشف روغن بیدانجیر روغن کنجد هر یک نیم پاو آب دهتوره و پنج و برگ و بار گرفته برابر جبابه یعنی نیم آثار بهم آمیخته
بآتش نرم بجوشانند تا روغن بماند بر عضو ماؤف سه صد کرت بمالند و بالای آن برگ دهتوره یا برگ ارنڈ یا برگ آک بربندند ضماد دیگر برای درد ریحی عاقرقرحا کابهل
اجواین خراسانی زنجبیل سائیده بروغن بیدانجیر ضماد کنند دیگر که اوجاع و اورام ریحی مفاصل را نافع است جدوار ... پنج ... کهندی ...
کالی زیری جوز بوا افیون زنجبیل کچله مساوی گرفته بپخته کچله را سوده با آب برگ دهتوره سرشته ضماد نمایند و اگر توانند در آفتاب نشینند تا خشک گردد بهتر والا شب مالیده
برگ بیدانجیر گرم کرده بران بسته بخوابند و بعد از خشک شدن با آب گرم بشویند دیگر درد اعضاء که بسبب باد بود ... جهت ... مجرب است قلفل ... جزو
فاقله نوشادر هر یک سه جزو زنجبیل یکجزو سورنجان پانزده جزو روغن گردگان بست جزو موم زرد پنج جزو و در نسخه دیگر حلبه پنج جزو نیز داخل است و هر چه در علاج
وجع مفاصل بلغمی مذکور شد حسب حاجت استعمال نمایند و علاج ریاح از رسم جدا مسطور گردید شیخ میفرماید که علاج مفاصل ریحی مثل علاج حدبه ریحی باشد و
آنچه در آن ... تسکین درد تجربه رسیده است آنست که بگیرند ... نانخواه و جندبیدستر و زراوند طویل و تخم حنا و سورنجان و بوزیدان ... اجزا مساوی ...

علاج تحجر مفاصل

بدانکه چون بر اصحاب مفاصل زمانه دراز گردد ماده اندر پیوندها متحجر شود و تعقد و صلابت پدید آید و این یا بسبب حرارت ماده منصبه چون غلیظ باشد یا برد نضج میباشد و یا آنکه
صورت بی معالج که در ابتدا ضمده بارده مخدره و یا محلله یا مدرات و یا مسهلات قویه پیش از نضج ماده استعمال کرده باشد و گاه این تحجر بمرتبه میرسد که بیمار حرکت مطلقا نتواند کرد
و اکثر مفاصل ... که بعید زوال آن اشکال افتد تحجر در آن پدید آید بالجمله بعد تنقیه بموضع زرداب ... شحوم و لعابات گرم بمالند و بیدانجیر مطبوخ و آرد حلبه و اکلیل بابونه طلا کنند و یا اول حمام ...
متواتر استعمال نمایند و در آنجا نشسته روغنهای مرطبه و محلله مانند روغن زیت و زنبق و سورنجان بمالند و جهت حصول نضج مواد این مطبوخ دهند سورنجان شیرین گل بنفشه گل گاؤزبان
بسفایج افتیمون بادرنجبویه عنب الثعلب برگ شاهتره گل سرخ هر یک هفت ماشه لوز بیان انیسون درونج عقربی هر یک چهار ماشه گلقند چهار توله و غذا صبح نخود آب مرغ
و بهند و وقت شام نان با شوربا خورانند تا پانزده روز و روز شانزدهم مطبوخ ادویه مسهله مانند برگ سنا و هلیله سیاه هر واحد یکنیم توله مویز منقی دو توله ترید سفید لوز خطائی
هر یک نه ماشه زنجبیل سه ماشه خیار شنبر هفت توله ترنجبین شش توله روغن بادام هفت ماشه در مطبوخ اضافه نمایند لیکن وقت شب حب سورنجان و یا ایارجات

کبار نه ماشه خورانند و عوض آب بر عرق گاوزبان اکتفا ورزند و وقت دو پهر نخود آب جوجه مرغ دهند و وقت شام نان با شوربا خورانند و بعد از هفته هم این تبرید و نشانند سورنجان
شیرین ده ماشه مصطکی یک ماشه [illegible] عود شیرین خمیره ابریشم ساده هریک شش ماشه آمیخته لیسانند لعوق سورنجان شیرین [illegible] هریک هشت ماشه گاوزبان انیسون
هریک پنج ماشه تخم کشوث درونج عقربی هریک سه ماشه در عرق گاوزبان موافق هریک نیم پاو بجوشانند که به نیم آید بمالیده صاف نموده شربت بزوری سه توله تخم خرفه مقشر
و تودری هریک سه ماشه کف کرده بنوشند و غذا بدستور خورانند و همین نسخه عقب هشت مسهل یا کم زیاده داده [illegible] هشت روز چوب چینی بنادر خورانند و تبخیر چوب چینی
یکروز در میان کنند و روغن چوب چینی بمالند تا صحت انجامد و اگر مریض مفلوک باشد تا چهل روز متواتر این سفوف و ضماد استعمال نماید صفت سفوف سورنجان شیرین بابونه
برگ سنا هریک پنج درم تربد سفید ده درم زنجبیل اسارون شیطرج هندی دار فلفل بادیان هریک دو نیم درم حب النیل [illegible] سه درم ریوند خطائی چهار و نیم درم نمک لاهوری
بقدر مذاقه شربتی [illegible] دو مثقال صفت ضماد پیه بط و مرغابی و مغز ساق گاو هریک یکنیم توله موم سه توله تخم کتان حلبه هریک دو توله میعه سائله و مر و صمغ [illegible] و مقل و
سورنجان هریک پنجماشه بدستور مرتب سازند و تبخیر برگ رواس و بستن آن گرماگرم فی الفور تسکین درد و تحلیل ورم میکند و تبخیر [illegible] و برگ [illegible] و برگ بهجنه و برگ [illegible]
و برگ کریله و برگ عشر هر واحد نافع و مناسب. دار اشکوهی بخور برگ جهاو و برگ ارنی را از مجربات نوشته و گویند که [illegible] نافع صلابت مفاصل و تعقد آن گویند که [illegible]
اشق مخلوط بزیت و عسل یا محلول بسرکه [illegible] و کذا امغاث و کذا حب آن و کذا انجیر مطبوخ و کذا [illegible] سوخته بسرکه سرشته و کذا [illegible] بسرکه کذا اکلیل الملک
و کذا انجدان بروغن سوسن و کذا جوز السرو تازه با انجیر خشک سوده و کذا کمافیطوس و کذا النفط و کذا اسوم [illegible] و اشق بسرکه بر آتش گداخته و کذا [illegible] و موم مخلوط
کذا خیری زرد و کذا روغن آن بموم زرد و کذا کنجد و کذا خاکستر گرم بسرکه و زیت و کذا چرک بدن که در حمام [illegible] آید و کذا اسوم و کذا [illegible] کذا اجاوشیر و کذا عنبر خام
و جلوس در زیت که روباه زنده در آن [illegible] باشند و کذا در آب کبریتی و شرب ضماد ختمی و بیخ آن در آب مطبوخ و کذا [illegible] نافع ست و مکرر خوردن
گوشت خارپشت صحرائی [illegible] تعقد مفاصل و صلابت آن از مجرب نوشته و گویند که بستن قطعه اسرب بر تعقد مفاصل [illegible] در آب پخته کثیر المنفعت
[illegible] انجیر و کنجد و اشق ضماد کردن جهت تعقد مفاصل مجرب ست کنجد مقشر مقل بروغن بابونه [illegible] تا [illegible] ضماد نمایند دیگر تحجر مفاصل
را نافع و محلل صلابت ست حلبه مغز بادام تلخ سوده اشق و مقل بروغن کنجد یا حنا یا سوسن حل کرده باهم آمیخته [illegible] که این ضماد [illegible]
مفاصل که در طریق تحجر باشد نیکو ست بگیرند مغز تخم [illegible] سه اوقیه [illegible] یک اوقیه روغن گاو باریک بسایند و بر آن [illegible] عسل [illegible] بر مفاصل ضماد کنند [illegible]
سرکه کهنه یک اوقیه [illegible] و ایضاً او میفرماید که ارباب مفاصل متحجره و متحفقه صاحبان امزجه حاره و مواد غلیظه اند [illegible] تحلیل ایشان بالملینین کنند
بلکه واجب ست که ملینات و محللات [illegible] استعمال نمایند و از آنچه بدان حرارت تحجر کنند [illegible] و ذکر [illegible] سکنجبین [illegible]
و [illegible] و اشق [illegible] کهنه و زیت [illegible] و گاهی در [illegible] کرده میشود و آنچه تحجر مفاصل را [illegible] تحجر باشد نافع [illegible]
[illegible] که در علاج اوجاع مفاصل بلغمی غلیظ الاخلاط ذکر کردیم [illegible] سکنجبین یا بسرکه ممزوج آب [illegible] و [illegible] تفصیل
[illegible] در آب حل کرده [illegible] تحجر [illegible] و [illegible] که در آن [illegible] باشند [illegible]
[illegible] و آب خاکستر [illegible] سوخته صاحب کامل گوید که هرگاه مفاصل را صلابت و تعقد عارض شود [illegible] و در زیت [illegible] پخته [illegible]
زیت نیمگرم مریض [illegible] که این تعقد عصب را تحلیل کند و روغن بنفشه و پیه بط و [illegible] لعاب [illegible] لعاب [illegible] گداخته [illegible]
سوده بر تعقد طلا کنند نرم و تحلیل نماید و ضماد کنجد در آب مرزنجوش باریک سائیده نافع تعقد ست ضماد دیگر موم و تخم کتان هر واحد [illegible] باریک سائیده
[illegible] گداخته بسرشند و بر تعقد طلا کنند که آن را نرم و تحلیل کند و هرگاه مدت نقرس و وجع مفاصل طول کند [illegible] و در آن [illegible] علاج [illegible] منفعت [illegible]
[illegible] ست صفت آن بگیرند [illegible] و دست و پای او را محکم بربندند و آن را زنده در دیگ پر از آب شیرین اندازند و با آن گوشت [illegible]
صالح و نخود سیاه و سفید هر واحد یک کف کبیر و تخم [illegible] و شلجم و [illegible] و بادیان و برگ کرفس و گندنا [illegible] هر واحد پنج درم زیت خوشبو [illegible]
هفتاد درم پیاز یکصد درم انداخته خوب بجوشانند تا آنکه سوم حصه آن آب باقی ماند صاف نموده بیمار را اندران بنشانند و آن آب نیمگرم باشد بحدیکه در آن تا یک ساعت

نشستن ممکن بود و همچنین تا سه روز استعمال کنند هر روز مطبوخ را تازه نمایند و ایضاً درین علت در زیت که اندران افعی پخته باشند نشستن منفعت بین نماید ابن الیاس
گوید که علاج تعقد مفاصل آنست که هر صبح جلاب از بادیان و اصل السوس هر یک سه درم و گلقند عسلی ده درم بنوشانند و غذا فروزه نخود و مغز حب قرطم دهند و تنقیه بدن
بحبوب و مطبوخات مذکوره در علاج وجع مفاصل بارد کنند و موضع را بروغن کنجد و پیه بط وغیره که در قول صاحب کامل گذشت بمالند و یا روباه زنده یا ضبع را حار او در زیت
الفاق پخته و آن زیت را در آبزن انداخته مریض را دران بنشانند که این تعقد و صلابت را ببرد و یا بر عضو این ضماد کنند صفت آن حلبه بزرکتان کنجد هر واحد ده درم سوده
بنفشه یا بروغن سوسن آمیخته ضماد کنند و تناول لحوم گورخر و مطبوخ نخود سیاه و اگر با شراب سرخ نافع بود و یا دست و پا و موضع تعقد را در آب مطبوخ شبت و اکلیل و بادیان و حاشا و برگ غار و
برنجاسف و نمام و شاهسفرم بپزند و مدام پیه بط و مغز ساق گاو و دردی روغن زیت یا کنجد یا یاسمین گداخته بمالند و صاحب این علت از تناول شیر و ترشیها و میوه‌های تر و جماع
تخمه و نشستن در آب سرد و طعام شب احتراز کند و لتابدی نماید اگر زمانه تابستان باشد و مداومت تناول اطریفلات و معاجین و مربیات گرم باید کرد و خجندی گوید که در تعقد
و تحجر یکمرتبه دوای ملین و مرتبه دیگر محلل استعمال کنند و جلوس در نطولات محلله ملینه ایشان را نافع بود و در استفراغات مانع از اجتماع مواد استقصا نمایند و این ضماد تحجر را نافع کند
حلبه تخم کتان کنجد کوفته لعاب خطمی بقل پیه ماکیان و دردی زیت و دردی روغن سوسن بدستور مقرر مرتب ساخته بر موضع ضماد کنند دیگر آرد حلبه ترمس بزرکتان انجیر الیه مرا
علی الرسم جمع کرده ضماد نمایند و کثرت جلوس در آبزنات و تمریخ بادهان ملینه و محلله مثل شحوم طیور و مخهای ایشان را سودمندست و لعاب بزرکتان لعاب تخم خطمی کشیده بسحوق
پای مرزنجوش همه را مخلوط نموده بر موضع ضماد کنند نقرس و آن عبارتست از درد و ورم مخصوص در مفصل کعب و انگشتهای پا خصوصاً در انگشت ابهام لهذا
گفته که مفصل ابهام پا را القورس گویند و ازین اسم اسم نقرس اخذ کرده اند از روی تسمیه حال باسم محل و بعضی گویند که اگر در بند دست و انگشتان او درد
و ورم افتد آنرا نیز نقرس گویند و شیخ میفرماید که نقرس از جمله اوجاعی ست که گاه ابتدا از اصابع و سیما از ابهام کند و گاهی از عقب و گاهی از اسفل قدم و گاهی از جانب
آن و بعده عام گردد و گاه تا زانو صعود کند و گاهی ورم کند و ماده این درد او تار و عصب نباشد بلکه در رباطات و اجسام محیط مفاصل از خارج بود چنانچه جالینوس گفته
و لهذا چنان اتفاق نیفتد که اورام و اوجاع صاحبان نقرس سوی تشنج گردند و چنان عارض شود که جلد حقیقی اصحاب نقرس دراز گردد و نقرس صفراوی بیشتر
مفاجات کشد و خصوصاً عقب تبرید بسیار و صاحب کامل مینویسد که درد نقرس شدیدتر از سائر اوجاع مفاصل میباشد زیرا که ماده در نقرس بمفصل ابهام میریزد و
آن مفصل صغیرست وسعت آن ندارد و بدین سبب تمدید شدید بمفصل پیدا میشود و همین جهت هر گاه ماده بسیار بود و اندفاع او بمفصل صغیر مثل انگشت باشد درد او و هر گاه
اندفاع آن بمفصل کبیر مثل سرین باشد محمود بود بهر آنکه این در مفصل متفرق گردد و تمدید او نکند و جماع لاسیما بعد امتلا از طعام قوی ترین اسباب این مرض است و لهذا ابقراط
گفته که صبیان و خواجه سرایان را نقرس لاحق نمیشود و جالینوس در تفسیر این قول نوشته که اگرچه خواجه سرایان جماع استعمال نمیکنند اما گاهی تدبیر ملائم ابدان خود از روی
فضول مثل اغذیه بسیار و سکر مفرط و خفض و دعت و ترک ریاضت و استحمام استعمال مینمایند و بدین سبب هنگام استعمال این تدبیر ایشان را نقرس حادث میشود و اما از
صبیان احدی را ندیدم که آنرا این مرض عارض شود و گاه هنگامی که آنرا وجع مفاصل در وسط و زانو حادث میشود بدان سبب فی الجمله درد در مفصل قدمین پیدا میگردد و ایضاً ابقراط
گفته که زن را نقرس عارض نمیشود مگر آنکه حیض او منقطع گردد و سببش آنست که فضول مجتمعه در بدن آن بجریان حیض از ان خارج میشود و جالینوس ذکر کرده که بعضی زنان
را دیدم که نقرس ایشان را حادث شد و حیض آنها منقطع نشده بود زیرا که ایشان کثرت تناول اغذیه ردیه کرده بودند و ایضاً ابقراط گفته که مرض نقرس در ربیع
و خریف در اکثر حرکت میکند و گاهی وجع نقرس موروثی بود و بسبب ضعف عضوی که در بدن الدا ضعیف باشد و گاهی نقرس و وجع مفاصل از هم و غم یا مهر شیره
از اعراض نفسانی هنگام حرکت فضول در باطن بدن و ریختن آن بمفصل عارض شود و اکثر این مرض و وجع مفاصل و عرق النساء کسی را عارض گردد که کثرت امتلا از غذا
و اشربه کند و آرام و راحت استعمال نماید و ادمان جماع لاسیما بعد طعام کند و استعمال ریاضت کم نماید و مفاصل او ضعیف بالطبع و یا بالعرض گردد و مواد که بمفاصل
ریزد یا دموی باشد یا صفراوی و یا سوداوی و یا بلغمی باشد و گاهی این علت که از اخلاط بلغمی لزج متولد شود و هر گاه مکث او در مفصل طول کشد غلظ و لزوجت او بیشتر آید
حتی که از ان سنگریزه متولد شود مثل آنکه در مثانه پیدا میشود و هر گاه چنین باشد لصحت مفصل سبیل نباشد و یا ماده محدث این مخلوط از مواد اربعه بود و بر آن از ملونات اختلاف
علامات استدلال نمایند و آنچه حدوث آن از مثل این ماده باشد و حرارت بران غالب تر باشد و هر گاه باد در نقرس ورم بود اکثر مدت او طول کند و در حیل و در تسکین باید

چون هر واحد با ید جز با شیر مرد بر موضع گذارند و قوی تر ازین افیون است و باید که کثرت استعمال این اشیا نکنند که آن ضرر دارد و هر گاه استعمال نمایند تا آنکه اندک درد تسکین یابد
استعمال آن ترک باید کرد زیرا که آن تخدیر عضو و اخماد حرارت غریزی او میکند و اگر اتفاق استعمال آن با فراط غیر واجب گردد بر عضو مراهم لعابات محلول بروغن بابونه نهند که این
نفع و اعادهٔ حرارت غریزی بسوی عضو نماید و هرگاه نقرس از خلط صفراوی حاد باشد واجب است که تنقیهٔ آن خلط کنند بعده تبرید و ترطیب و استعمال چیزی نمایند که تعدیل
حدت و منع کند و استفراغ با دویهٔ لینه کنند که دران لذع و حدت نباشد و آن مثل بنفشه و هلیلهٔ زرد و ترنجبین و خیارشنبر است و اگر احتیاج بقوی تر افتد باین ادویه سقمونیا استعمال
کنند و حدت او بکتیرا و لعاب اسپغول و لعاب بهدانه بشکنند و بر عضو خرفه و طحلب و کاهو و اسپغول و چراده کدو و برگ بید و نیلوفر و آب کدو و آب عصی الراعی و آب کاهو نهند
و اگر درد شدید باشد و حاجت بچیزی افتد که تبرید و تطفیه بیشتر کند باین قیروطی اندکی افیون و عصارهٔ لفاح آمیزند و مداومت ریختن آب سرد بر عضو کنند که این عظیم المنفعت است
حب که اسهال در نقرس صفراوی کند صبر یک درم سقمونیا ربع درم گل سرخ دو دانگ سورنجان سفید نیم درم حب ها سازند و این یک شربت است طلا برای نقرس حار صندل گل سرخ
شیاف مامیثا فوفل پوست درخت هر واحد یک جزو افیون ربع جزو بسرکه و آب طلا کنند دوا که تحلیل نقرس حار بعد سکون حرارت و لهیب او کند موم را بروغن سوسن گداخته
لعاب حلبه و لعاب اسپغول و بزرکتان و خطمی بآن حل کرده ضماد نمایند ابومنصور گوید که اگر نقرس از حرارت باشد و آثار خون ظاهر بود فصد باسلیق از دست محاذ
مرض گیرند بعده آب آلو و ترنجبین بنوشانند و اگر ازین طبع نرم نشود شربت ورد مکرر یا ترنجبین محلول بگلاب یا سکنجبین محلول از تخم کاسنی و خیار یا شربت آلو که در هر دوام
از سقمونیا بقدر حاجت حل کرده باشند بدهند بعد ازان در آخر امر مطبوخ سورنجان بنوشانند پس اگر آثار صفرا بینند مطبوخ یکدفعه یا دو دفعه بنوشانند بعده قصد کنند
و آنچه تبدیل مزاج کند استعمال نمایند مثلا ماء الشعیر سرد کرده آب انار دهند اگر التهاب شدید باشد پس اگر مریض نحیف بود بران روغن بنفشه اگر بقدر یک درم یا روغن بادام
دو درم چکانیده بدهند و اگر التهاب شدید نباشد یا جلاب سرد دهند و اگر نحیف نبود ماء الشعیر و شکر صرف بدهند و آب آلو و عناب و تمر هندی و جلاب و سکنجبین معمول از
تخم خیار و کاسنی و تخم کشوث بنوشانند و یا لعاب اسپغول لعاب بهدانه بجلاب یا روغن بنفشه و روغن بادام حسب حال بدهند و برای مرض که در پا باشد بهتر در فصل آنست که
قی کنند بعد امتلای طعمه اشربه سعین بعده آب خیار افشرده با سکنجبین یا آب چقندر یا سفوف تخم آن یا کنگر زد خورده قی آورند و در ابتدای امر بادویهٔ لینه مثل عدس
آب عنب الثعلب طلا کنند و پارچه مبلول بسرکه و گلاب و کافور سرد کرده بران گذارند و تبدیل نمایند هرگاه گرم شود و از ادویهٔ مسکن درد آنست که بگیرند سورنجان عدس مقشر
هر واحد یک جزو استخوان سوخته ربع جزو شکر هموزن همه و از دو درم تا سه درم بخورانند و در اول امر آنچه نفع میکند ریختن آب بسیار سرد بر عضو و یا آنکه دران مورد یا پوست درخت بنق
یا پوست انار یا برگ شاخهای گل سرخ جوشانیده باشند و یا در آب قدری اقاقیا سوده حل کرده سرد کنند و بر عضو ریزند و چون منتهی مرض بگذرد عضو را در آب گرم یک لحظه
نهند پس بر آورده در آب سرد گذارند که نفع کند و هرگاه تنقیهٔ بدن بالفصد و استفراغ کرده باشند این طلا نمایند صفت آن گل سرخ صندلین گل ارمنی هر یک بیست درم
شیاف مامیثا ده درم فوفل و سفیداب و لوش و رسندی هر یک پنج درم با آب کاهو سرشته خشک کنند و بسرکه یا گلاب طلا کنند و اگر درد قوی باشد چیزی از ادویهٔ مخدره مثل
بنج و افیون و بیروج و شوکران بدان مخلوط سازند و آنچه تسکین عجیب وجع کند آنست که بزر قطونا را در سرکه باهم زنند و سرد کرده بر عضو نهند زیرا که سرکه در عضو غوص کند
پس تبرید مادهٔ راسخ دران نماید و از انصباب او بران منع کند و بزر قطونا سرکه را از تلذیع مانع آید دیگر عدس مقشر را بآب کشنیز تر سوده و اندکی کافور داخل کرده طلا
نمایند و یا برگ نی تازه با بیخ آن بسرکه سائیده ضماد کنند و چون درد اندک تسکین یابد باید که با طلیه چیزی از ادویهٔ بارده محلله که تسخین نکند مثل آرد جو خطمی سفید
و بنفشه خشک آمیزند و یا سفرجل را بپزند تا مهرا شود پس سائیده با آرد جو سرشته ضماد کنند ضماد محلل ورم حاره در آخر مرض بدان ضماد کنند موم در روغن سوسن گداخته لعاب حلبه
و لعاب تخم کتان آمیخته طلا نمایند و اگر لوبیا بپزند تا مهرا شود و سائیده نیمگرم ضماد کنند تحلیل قوی بدون تسخین نماید و همچنین سویق شعیر با آب سرشته ضماد کردن قوی تر
ازین است که این سویق را بآب کشنیز تر سرشته شده و یا بگیرند خطمی سفید و آرد جو و بنفشه خشک و اندک بابونه و اکلیل الملک و با آب کرنب سرشته ضماد سازند و اگر در عضو تشنج و
یبس ظاهر گردد مراهم بروغن بنفشه و موم و آب کاسنی و عنب الثعلب بسازند و حقنهٔ لینه بعمل آرند و غذا اصل زیت و لحوم طیور کوهی و دشتی و کبک الطریق سماقیه و رمانیه
و حصرمیه پخته بدهند و از لحم دیگر و شیرینی و شراب اجتناب سازند انطاکی گوید که علامت و علاج نقرس مثل وجع مفاصل است الا آنکه نقرس حار را انفع سکنجبین طلای الحالم
و کشنیز و حنا و سرکه و آرد جو و در خواص آمده که تعلیق موی کودک تسکین آن کند و همچنین فرو بردن چهل دانهٔ عدس بریان هر روز تا چهل روز و طلا زرده بیضه و افیون مسکن

علاج نقرس بارد و مرکب

هر چه در علاج مفاصل سازج و بلغمی و سوداوی و مرکب مسطور شد بعد تشخیص سبب بحسب سبب محدث مرض بدان علاج کنند سویدی گوید که طلای روغن گل چند روز نافع
و ضماد صعتر مخلوط بگندم بریان ناشتا خائیده و تطول طبیخ شلجم کرات هر واحد برای نقرس بارد مجرب من ست و ضماد شیر انجیر و آرد جو و کذا انجیر و حلبه و سرکه و کذا نعناع بسرکه
و کذا قفر الیهود و آرد جو و نطرون و کذا طبیخ قشار الحمار بسرکه پخته و کذا گوگرد و نطرون و یا بسرکه گرم کرده و کذا آب کرنب بحلبه و سرکه و کذا بزر البنج سفید کوفته در شراب کهنه پخته
و کذا سرگین کبوتر و کذا اشق ازرق و کذا حنظل سبز و ماش بدان و کذا حاو شیر بزیت خوشبو یا بگذشت سوید و کذا زبد البحر بمغز بنبه دانه پخته و کذا حب البان بسرکه یا آرد شلجم
و کذا اشکل شتر و کذا ترمس بسرکه و کذا مغز خیار شنبر بروغن بان و کذا پوست بیخ کبر و کذا لحم صدف و کذا سرگین گاو سوخته تنها یا بزیت خوشبو و کذا ایرسا و بادزیت و کذا صمغ سداب و کذا
خرء فت تنور که مجرب رازی ست و کذا باباونه و بابونه و آرد باقلا پخته و کذا زعفران به زیره و پیه بز و نشکل آن کذا روغن زیتون تر موم زرد و کذا برگ بید انجیر سوده پخته و کذا ادهن ... در سرکه درد
بسته سوخته و کذا روغن بنفشه و کذا حجر اسیوس با آرد باقلا پخته به آب گرم و کذا ماميران چینی و کذا خطمی بسرکه سرشته و کذا اخوان قهر بسرکه حل کرده و کذا اخوان با کیان سفیده کذا زنگار بسرکه
حل کرده و شرب ماهودانه نیم درم بماء العسل و کذا برگ کاو بخور پس بیرون یا لحم شور پخته و کذا شحم حنظل و کذا دار فلفل و کذا زنجبیل و مربای آن و کذا آب نخود یکشبانه روز تر کرده
صاف نموده یک رطل بعدا آن بعسل شیرین کرده هر روز ناشتا بنوشند و کذا پوست بیخ کبر سوده بماء العسل گرم و کذا مطبوخ ایلیون و کذا سم بز سوخته و انیسون و بادیان مساوی هر روز نیم اوقیه تا چهار روز
و کذا سرکه عنصل و کذا آب پودینه نهری و شرب و ضماد قفر الیهود دو درم و کذا طبیخ قاوانیا و کذا اشق و کذا حاوشیر و کذا صبر و کذا اوقو و کذا اسقیر حلیب کذا حب النیل و کذا
مغز بنبه دانه بعسل و کذا افسطوریون دقیق و کذا زراوند و کذا پیه روباه و کذا عسل خیار شنبر و کذا دار شیشعان و کذا ایرسا و کذا برگ سرو و کذا زرنباد و بجی
و کذا سداب بستانی و کذا شیطرج بعسل و کذا بهمن سفید و سرخ و کذا النفط سفید و کذا نانخواه و کذا وج و کذا زراوند طویل و کذا حلتیت و کذا سکبینج و کذا پودینه نهری و تطول
و ضماد طبیخ شلجم و بخور قفر الیهود و تعلیق طلاء خالص و کذا مرجان بر پای و جلوس بر جلد خرس کذا بر جلد شیر و کذا در طبیخ حماما و غسل عضو بطبیخ کشوث هر بیمار نافع نقرس بارد ست
ابو سهل گوید که اگر نقرس از اخلاط غلیظ بارد باشد باید که اول در یافت نماید کمیت و کیفیت او و آنکه او در جمیع بدن است یا مخصوص بعضو دیگر ریخته پس اگر در جمیع بدن
باشد باید که اولا تنقیه جمیع بدن بقی فرمایند بایدکه اطعمه کثیر مختلف بخورانند و طلای حلو نوشانیده قی کنانند سه مرتبه در شش روز لیکن بعد شرب که در سکنجبین عنصلی تر کرده و خربق
دران خلانیده باشند قی آورند و بعد ازان حقنه مرتب از قنطوریون دقیق و زراوند طویل و نطرون و روغن سنبل و عسل استعمال کنند و اگر اخلاط سخت غلیظ باشد در حقنه عصاره قثاء الحمار
و حنظل اندازند بعده حب منتن و حب شیطرج و حب سورنجان دهند و این ادویه را مکرر بخورانند تا آنکه تنقیه بدن نمایند بعد ازان تبدیل مزاج کنند تا مثل این ماده بار دیگر پیدا نشود
مثلا مثرودیطوس و معجون هرمس و تریاق کبیر استعمال نمایند و بر موضع در ضمادات ملطفه محلله مثل ضماد معمول از کرسنه سوده بر عسل و ضماد مرتب از زرد بیضه و ... عنزروت
و کعک سوده و طلا و روغن سنبل و روغن غار و روغن سداب بعمل آرند و در انحطاط مرض ضماد از برگ غار و بابونه و حرمل و اکلیل الملک و نام و مرزنجوش سازند و قیروطی از فرفیون
و عاقرقرحا و نطرون مرتب کنند و اگر درد باین اشیا ساکن نشود بگیرند سرکه بسیار ترش و دران حاشا و صعتر و پودینه و حرمل و برگ غار و بابونه و اکلیل الملک و شبت و بیخ کبر و قنطوریون
جوشانیده هر روز چند بار بر عضو تطول کنند و اگر اخلاط سوداوی غلیظ باشد باید که ادویه محففه بسیار استعمال نکنند بلکه دوائیکه تسخین باعتدال و تلیین نماید مثل خردل و بزر کتان
و قطعت و میعه و طلا و تنقیه بدن از سودا با فتیمون و بسفایج و خربق سیاه کنند و اگر اخلاط مرکب باشد دوا و تدبیر موافق ترکیب آن استعمال نمایند و باین مطبوخ اسهال در انسان
مرکب بادی کنند هلیله زرد پانزده درم تربد سفید بسفایج سنا مکی شاهتره هر واحد چهار درم سورنجان سفید تخم کاسنی و کرفس و بادیان و گل سرخ هر واحد دو درم در سه رطل آب
بجوشانند تا یک رطل بماند صاف کرده با ده درم نبات سفید بنوشند حب سورنجان کبیر برای نقرس بارد ایارج فیقرا ده درم شحم حنظل قنطوریون هر واحد پنج درم
فرفیون دو درم سورنجان بوزیدان ماهیزهره هر واحد پنج درم تربد سفید ده درم زنجبیل شیطرج خردل فلفل جندبیدستر جاوشیر سقمونیا حلتیت قنه مقل هر واحد نیم درم
حب ساخته دو نیم درم تا سه درم ازان بخورند طلا برای نقرس بارد میعه سائله جندبیدستر فرفیون مرمکی صبر اقاقیا مساوی بشراب کهنه طلا نمایند و یا بیکه دران بابونه پخته باشند
تطول کنند و بروغن سوسن مالش نمایند و مقل و میعه و جاوشیر و حلبه و تخم کتان و اشق ضماد نمایند ابن نوح گوید که اگر نقرس از ماده بلغمی باشد ابتدا بقی کنند بعد استفراغ از
طعام با آب گرم که دران خربق خلانیده باشند و شرب در سکنجبین تر کرده باشند بعد ازان حب سورنجان معروف بمقیم الزمنی یا حب شیطرج یا حب سیاه بخورانند و حقنه حاده کرده باشند طلای

عرق النسا بیاید احتقنه که در قول ابو سهل گذشت بعمل آرند و ادویه مبدل مزاج مثل قباد الملوک و تریاق خورانند و آرد شیلم یا آرد کرسنه بشراب پخته و روغن سداب آمیخته ضماد کنند و
در اخلاط ابتعل بهیو محلول که دران اندک خطمی سفید و قدری عقید انگور رشته باشند ضماد سازند و یا کمبیزه کنجد بیست درم برگ مرزنجوش تر ده درم و هر دو را سائیده بلعاب حلبه
آمیخته نیمگرم ضماد نمایند و چون درد شدت کند طبیخ ضبعه عرجا یا ثعلب که در علاج وجع مفاصل بلغمی در قول ایلاقی مسطور شده بکار برند و غذا نخود آب یا از گوشت طیور کوهی
و آنچه تلطیف خون کند مثل لحوم براذین و ارانب و بهیار و از جمیع مضرات که در علاج کلی اوجاع مفاصل مسطور شد احتراز نمایند و معجون هرمس نافعست و دوائی که محمد زکریا اعمال
کنند آن در وجع مفاصل بلغمی در قول صاحب خلاصه گذشت و جالینوس گفته که نقرس را دوای ملطف و مدر نافع بود و آنچه تلطیف قوی کند مثل ملح افاعی ست لیکن در اصحاب
ابدان صلب پر گوشت استعمال کنند که نقرس از ایشان ببرد و متوسطین و مهزولین با استعمال آن هلاک میشوند و مدرات بول غلیظ مثل تخم سداب بری و زراوند دحرج و حنطیانا
و جعده به نهند و تریاق الافاعی قلع این مرض میکند چون در زمستان هر روز بعد هضم طعام بخورند و هم او گوید که این مرض را تجامه بسوزند و خاکستر او بسرکه بر نقرس طلا کنند که
نفع بسیار نماید و منقرسین را ادویه بالغ التعیاب ماده بسوی قدم نباید داد زیرا که برگشته بر ریه میریزد و مریض مختنق گردد بلکه لزوم تریاق کبیر نمایند که خلقی کثیر از آن صحت یافتند و حمام
خشک و آب چشمه با نقرس را سودمند بود و بهود گفته که در نقرس چیزی نافعتر از روغن کاکلانج ندیدم چون سه درم روغن بادام شیرین بدان آمیزند و ابن سرابیون گوید که کسی که
اراده تحرز از نقرس کند باید که تلطیف غذا نماید و اعتنا بهضم کند و اغذیه غلیظه نخورد و کسی که استعمال ریختن آب نمک بر پای خود مدام بکند از نقرس محفوظ ماند و همچنین اگر
بنمک بران ضماد کنند و ابن ماسویه گفته که صاحب نقرس را اسهال با ایارج فیقرا با روغن بید انجیر نافعست و ثابت گوید که در نقرس از استعمال ادویه شدید القبض مثل آب انار
و انگور و مانند آن و ایضاً از قوی التحلیل حذر کنند و علی ابن ربن گفته که اصحاب نقرس را پوشیدن موزه در تابستان نفع میکند و جالینوس گفته که سیر را با ریاس ده برابر نقرس
که از اخلاط غلیظ باشد ضماد کنند و بگذارند تا آبله افتد بعده دور کرده بآب نمک بشویند که این نیکوست و چون نقرس هیجان کند این دوا بخورانند سورنجان و مصطکی و شکر سفید بساوی
وقت خواب سه درم بآب گرم بدهند و اگر بارد المزاج باشد زیره و زنجبیل دران زیاده کنند و [illegible] ادویه [illegible] قلع تمام نقرس و اوجاع مفاصل کند الا در نوع حار آن اسهال
در اوجاع اسافل بدن استعمال نکنند مگر بعد تنقیه ورنه اکثر مرض زیاده گردد و صفت حب اهیبانی سکبینج و اشق و جاوشیر و حرمل و شحم حنظل و صبر و هلیله زرد هر یک هشت مثقال
شیطرج و تربد و افتیمون و شبرم و مقل و قرنفل و سقمونیا هر یک چهار مثقال فرفیون و جند بیدستر و مصطکی هر واحد یک نیم مثقال صمغ [illegible] را در آب ترکنند و ادویه بدان سرشته
حبها سازند شربت سه درم و داؤد گوید که از مجربات برای نقرس بارد طلا و نطول به بول انسان و سرکه و کبریت و نطرون و دوم حیض گرم است و گاهی بدان آرد ترمس
حلبه سرشته بیشو و مع مراعات آنکه در مفاصل گذشت زیرا که ماده هر دو یکی است و بدانند که ثوم و کرنب از انفع اشیای ست که درین علل غذا و طلا استعمال کنند چنانچه سپاد
سورنجان از اجل دوای آنست و آنچه تسکین او فی الحال نماید نهادن کبوتر ذبح کرده گرما گرم ست و طلا بخون آن و از اجل ادویه معجون هرمس است و از طلاء ات او گاهی
زیت کهنه و زعفران ست سمر هندی مینویسد که این روغن حنظل مجرب ست و جالینوس گفته که از نافعترین چیزها در علاج نقرس و وجع مفاصل ست حنظل را
مع پوست و شحم و تخم آن بکوبند و در آب بجوشانند تا آنکه قوت او در آب آید و صاف کرده روغن آمیخته باز بجوشانند تا آب فانی شود و روغن باقی ماند و بردارند و استعمال کنند

عرق النسا و وجع الورک

۵۱ عرق النسا دردی بود که از مفصل ورک ابتدا کند و از طرف وحشی ران نزول نماید و تا انگشتهای پا رسد و وجع الورک دردی بود در سرین چون این بر ماند اکثر بعرق النسا انتقال گردد
و شیخ مینویسد که عرق النسا منجمله اوجاع مفاصل است و آن دردیست که از پیوند سرین آغاز کند و از پس بر ران نازل شود و گاهی تا زانو و تا کعب کشد و هر قدر که مدت
او دراز گردد نزول او زیاده شود بسبب قلت و کثرت ماده آن و گاهی تا انگشتها رسد و از آن پا دران لاغر شود و در رکوع و استوای قامت دشوار گردد و گاهی با انخلاع
فخذ یعنی حق ورک انجامد و هر عضو که دران وجع مفاصل بود اگر ماده آن مستاصل شود بسرعت عود نکند و اما عرق النسا و نقرس بسرعت عود نمایند از ادنی سبب و این بنا بر
وضع عضو بود در اسفل و این علت موروثی بود خصوصاً نقرس و ماده عرق النسا اکثر در مفصل باشد بعده در عصبه عریضه در آید و چون [illegible] کند چهیا یا انصباب مواد از منبع
از فوق بسوی آن گردد غیر از مواد محتقنه در اول امر و گاهی اتفاق افتد که در مفصل نبود بلکه در عصبه عریضه باشد و لیکن [illegible] مخاطی در حق ورک بود و باطن را
لکه لیان زائده وحق ست سترخی گرداند و ورک را منخلع سازد و قبل آن حال او میان ارتکاز و انخلاع عارض شود و آن سریع الخروج باشد و عرق النسا

اشد اوجاع مفاصل ست و فراغ کردن ازان ایمن گرداند و اما وجع الورک آنست که دران درد ثابت در سرین باشد و نازل نشود مگر آنکه چون منتقل بعرق النسا گردد و اکثر از لحوق ضعف در ورک بسبب طول جلوس بر اشیای صلب یا بسبب ضربه لاحق سرین یا بسبب ادمان کوب عارض شود و اسباب این همان اسباب اوجاع مفاصلست الا اکثر این از بلغم خام افتد و بیشتر انتقالی بود از اوجاع رحم و سرین باقی مدت طویل قریب ده ماه و گاهی از مواد حار و مختلف نیز و از امتلای عروق ورگ از خون و از اورام باطنی در غور موضع افتد مگر آنکه اورام مذکوره بسبب غور خود مثل ظهور اورام سایر مفاصل ظاهر نباشد و گفته اند که اگر بر ران صاحب وجع الورک سرخی القدر سه انگشت بدون درد ظاهر شود و دران خارش سخت عارض گردد و صاحب آن خواهش بقولات کند در بست و پنج روز بمیرد و مجوسی گوید که فرق میان عرق النسا و وجع مفاصل آنست که درد درین مرض اندر ظاهر استخوان ران بود و تا مفصل زانو و گاهی تا کعب و تا طرف پای از جانب وحشی منتهی گردد و حدوث آن یا از خلط دموی غلیظ باشد و یا از خلط بلغمی غلیظ محتقن در مفصل سرین و گاهی درین علت بسبب لزوجت این خلط ورگ متشنج گردد و چون مانه باین علت دراز شود پای لاغر گردد و ازان لنگی حادث شود زیرا که بسوی پای غذا کما ینبغی نمیرسد و لاغر شود و لهذا بقراط گفته کسی را که وجع ورک عارض شود و مزمن گردد پای او منخلع شود تمام پای او لاغر شود و لنگ گردد و شدیدترین علت آنست که در جانب چپ عارض گردد و جرجانی گوید که نسا رگی ست که از سرین تا پشت انگشت کوچک فرود آمده و چون ماده این علت درین رگ واقع میشود و وجع در طول آن پدید آید لهذا عرق النسا گویند و اسباب عرق النسا و وجع سرین همانست که در باب اوجاع مفاصل مذکور شد و علاج نیز یکی ست لیکن از بهر آنکه این پیوند غایرتر است و در میان گوشت بسیار است و ماده مرض غلیظتر بود علاج هر دو جدا گانه یاد کرده می آید و علامات اینها نیز همانست که در باب مذکور یاد کرده شده و علامت مختصه بعرق النسا آنست که در برازصاحبان او رطوبتی مخاطی ابیض در بول باشد باشد و پرهیز دشوارتر است تا اندر رد و بالجمله علاج در ورک و عرق النسا حسب سبب بعد تشخیص آن مثل اوجاع مفاصل نمایند و اگر ازان فایده نشود عسل بلادر طلا کنند و همچنین بشیر زقوم و چند بیدستر یا شیر انجیر ضماد نمایند که تا آبله افتد و مواد ازان جاری شود و باید که جراحت را مندمل شدن ندهند و اگر ازین تدبیر هم نفع نشود داغ نمایند

علاج عرق النسا و وجع الورک حار

هرچه در علاج اوجاع مفاصل دموی و صفراوی مذکور شد حسب سبب بکار برند لیکن بعد فصد باسلیق فصد عرق النسا نمایند و در ابتدای مرض نیز از خیارات ضماد کنند و اقتصار بر دو موی بعد فصد منضج از عناب ده دانه شاهتره گل بنفشه تخم کاسنی بیخ کاسنی پرسیاوشان خیارین کوفته گل سرخ هر یک شش ماشه بادیان بیخ بادیان گاوزبان تخم خطمی هر یک چهار ماشه سویر منقی و ترا اجوشانیده گلقند سه توله بالیده صاف نموده بدهند و بعد چهار پنج روز هلیله سیاه افتیمون تربد موصوف هر یک شش ماشه غاریقون سه ماشه زنجبیل دو ماشه سنای مکی تخم قرطم هر دو بجای یکتوله داخل کرده مغز فلوس خیار شنبر شش توله ترنجبین چهار توله روغن بادام پنج ماشه افزوده مسهل دهند و بعد مسهلات سفوف سورنجان استعمال نمایند و یا سورنجان سوده ماشه با طریفل صغیر توله سرشته با عرق مکوه و یا شاهتره بخورند و نقل بروغن گل سوده ضماد سازند و گاهی سورنجان با طریفل با شیره تخم خیارین شش ماشه شیره خار خسک چهار ماشه نبات دو توله و گاهی با شیره خار خسک و شیره تخم خربزه هر یک شش ماشه نبات یکنیم توله داده میشود و گاهی در عرق النسا شدید و بحوالی فصد صافن یا عرق النسا از جانب مخالف نموده شیره خیارین شیره کاسنی عرق عنب الثعلب شربت نیلوفری نوشانند و صندل سرخ آب کشنیز سوده ضماد مسیازند و گاهی در وجع شدید فصد باسلیق کرده لعاب بهدانه شیره تخم خربزه شیره خیارین شیره خار خسک شیره بادیان شربت بزوری داده افیون بروغن حنا آمیخته و بهتر آنست که درینجا رادعات و قابضات زنهار طلا نکنند و در ابتدا چیزهای مرخی غیر شدید الحراره مثل تخم کتان و بابونه و روغن شبت مانند آن ضماد کنند و اگر از خطا ضماد رادع کرده باشد و دران خوف خلع مفصل بود تدارک آن ببردن مریض در حمام گرم و ریختن طبیخ ادویه مرخی نیمگرم بر عضو و نشانیدن بیمار در شیر تازه یا روغن نیمگرم باید کرد اقوال جهره مسیحی گوید که در عرق النسا اول فصد باسلیق باید کرد و بعده خلط غالب اگر صفرا باشد بعد از آب بادیان و آب کاسنی و هلیله تنقیه آن کنند و انقباض کردن بعد طعام آنرا نافع بود و بوعلی سینا بسیار که در علاج عرق النسا و اوجاع ورک و رکبه راسخه باید که بقوانین مذکوره در اوجاع مفاصل رجوع کنند و بدانند که فرق در علاج اینها از سایر اوجاع مفاصل آنست که درینجا دوای رادع در ابتدا گاهی ضرر شدید کند زیرا که ماده عمیق بود و رادع در اینجا حبس آن نماید و ماده را چنان گرداند که تحلیل آن دشوار گردد و خلع مفصل مهیا سازد چه آن بغیر ردع مهیا بخلع ست بلکه واجبست که اگر اراده تسکین درد اندر ابتدا باشد تسکین آن بر خیارات ملینه کنند مگر آنکه چنان اتفاق افتد که ماده بسیار رقیق باشد و علاج اینها در بلاد بارده و فصل بارده و در مردم فربه دشوار بود و در شق چپ دشوارتر است و آماده می نافعترین چیزها فصدست

وفی الحال ازان انتفاع یابند و اولاً فصد از دست گیرند بعد از پای و فصد پای نکنند مگر بعد فصد دست و تنقیه کردن دران نافع بود و اما اسهال گاهی ضرر کند و اقتصار بر قی
قوی کنند تا اسهال ماده را بسوی اسفل جذب نکند مگر آنکه معلوم شود که ماده قلیل است و بهتر آنست که دو روز فاصله کنند پس فصد پا کشایند و بدانکه فصد عرق النسا در عرق النسا
نافعتر از صافن است مگر آنکه درد ممتد در جانب وحشی نبود بلکه نوع دیگر باشد که ابتدا او در طرف انسی بود که دران صافن نافعتر از عرق النسا است با آنکه این هر دو شعبهٔ رگ
واحد اند و مثل باسلیق و قیفال دست هستند لیکن جالینوس ذکر صافن و رگ مابض میکند فقط و فصد رگ مابض نافعتر از عرق النسا و صافن هر دو است و فصد رگی
که میان خنصر و بنصر پاست بکشایند و بعد آن فصد عرق النسا گیرند و گویند که فصد این رگ نافعتر از عرق النسا است چنانچه اسیلم نافعتر از باسلیق در امراض کبد و طحال است
صاحب کامل گوید که اگر عرق النسا حار باشد ابتدا الفصد باسلیق از جانب علیل کنند و حسب مساعدت قوت و سن و فصل اخراج خون بقدر حاجت نمایند و با غذیهٔ
سهل الانهضام مثل لحوم بچهٔ مرغ و ماکیان و تیهو و مانند آن باسفاناج یا خبازی یا چقندر پخته غذا سازند و از اغذیهٔ کثیر الغذا بطئ الانهضام و ایضاً از استعمال اغذیهٔ
حریفه و شیرین و سائر فواکه حذر کنند و بر عضو آب معتدل الحرارة بریزند و بروغن کنجد مالش نمایند و اشیای مبرده قابضه نزدیکان نبرند که آنها مانع از تحلل کنند و فضول را بسوی
داخل عضو منعکس سازند پس انحلال او دشوار گردد بهر آنکه این عضو کثیر اللحم است و قوت ادویهٔ مبرده تا مفصل علیل نرسد بلکه ماده را در انجا محتقن نمایند و از تحلل آن باز دارند
و آفت زیاده گردد و درد اشتداد کند و لهذا می باید که مسح عضو بروغن کنجد کنند که آنرا در هاون کوفته روغن او بر آورده باشند و مریض را در خانهٔ اوسط حمام داخل کرده بآب معتدل
معتدل الحرارة تطول کنند هر روز تا یکهفته بعد ازان بعض ادویهٔ مسهله دهند مثل حب سورنجان که دران صبر و هلیلهٔ زرد و سورنجان مساوی افتد بوزن سه درم بخورانند
و عقب آن مطبوخ فواکه بقوی لشکر و سورنجان بدهند بعد ازان در ابتدای مرض کرنب نبطی کوفته بقدری نشاشته و زردهٔ بیضه و اندکی زعفران حل کرده بر عضو ضماد
کنند **صفت مطبوخ فواکه** بگیرند هلیلهٔ زرد و کابلی و شاهتره هر واحد هفت درم بلیله و آمله هر واحد چهار درم آلو بخارا بیست عدد مویز طائفی بیست درم تمر هندی
پانزده درم سناء ده درم بنفشه پنجدرم کماذریوس پنجدرم تربد کوفته سورنجان هر واحد سه درم غاریقون کوفته دو درم تخم کرفس بادیان انیسون هر واحد یکنیم درم همه را
در چهار رطل آب بجوشانند تا یک رطل آید صاف کرده پانزده درم فلوس خیارشنبر داخل کرده بهنگام صبح بنوشند و بعد ازان لبوس باریک سوده بسکنجبین سرشته
ضماد کنند و در اول امر ضمادیکه سابق مسطور شد استعمال نمایند و چون مرض انحطاط پذیرد این ضماد بکار برند صفت آن بگیرند گل بابونه و اکلیل الملک و
مرزنجوش و برگ غار هر واحد ده درم تخم حرمل پنجدرم باریک سائیده بآب بقل محلول سرشته ضماد کنند و هر گاه ضماد را جدا نمایند بآب نیمگرم آنرا بشویند و آبیکه
دران بابونه و اکلیل الملک و قنطوریون و پوست بیخ کرفس و حاشا و شبت و صعتر و خندقوقی جوشانیده باشند بران تطول سازند و اگر این ادویه را در سرکه پخته
بر عضو طلا کنند منفعت بین نماید و خولسن ذکر کرده باید که در اول امر حقنهٔ لینه بعمل آرند بعده فصد باسلیق کنند و اگر درد شدت کند روغن جند بید ستر که دران اندکی نطرون
آمیخته و قدری صوف ازرق دران تر کرده باشند بر عضو تمریخ نمایند نافع بود ابن هبة الله گوید که چون عرق النسا از کثرت خون غلیظ حادث شود اولا فصد
باسلیق از طرف مرض بگیرند و بعد فصد انچه تسکین حدت خون کند مثل شربت آلو بسکنجبین و لعاب اسپغول بجلاب و آب انار ترش و حماض بنوشانند و اسهال بطبیخ
سورنجان کنند و اگر زمانه مساعدت نکند حقنهٔ لینه بکار برند و از بیخ نی سوده بسرکه سرشته ضماد نمایند و آب ریاحین بر عضو بریزند و چون مادهٔ مرض متوسط گردد بروغن
مالش عضو نمایند و امر بدخول حمام کنند و بمزورات غذا سازند و اگر به نشود فصد عرق النسا کشایند و از مالش عضو بروغن قبل تنقیهٔ بدن حذر کنند و چون صلاح یابد
از بچهٔ مرغ بریان یا اسفیدباج آن غذا دهند و از حلوا پرهیز کنند و اگر عرق النسا حادث از خون صفراوی باشد اسهال مریض بطبیخ هلیله کنند و شیرهٔ تخم خیارین
بشربت نیلوفر و آب تمر هندی بسکنجبین و نقوع بشربت بنفشه بنوشانند و بعد چند روز از اسهال چون قوت عود کند فصد باسلیق و یا صافن اقدام کنند و تبرید مزاج
نمایند و غذا سرد مثل بادرنگ و خیار و کاسنی و کدو سازند و تبرید عضو بلعاب و سرکه نمایند و فصد عرق النسا گیرند و هنگام صلاح غذا بچهٔ مرغ بآبغوره یا بآب سماق دهند
ابو منصور گوید که عرق النسا اگر از حرارت بود باسلیق از دست محاذی وجع کشایند بعده فصد عرق النسا کنند بعد ازان قی کنانند پس ازان مطبوخ سورنجان
بنوشانند صفت آن هلیلهٔ زرد بیست درم بنفشهٔ خشک گل سرخ هر یک هفت درم تخم کاسنی تخم کرفس هر یک سه درم سورنجان سفید کوفته دو درم در دو رطل
آب بجوشانند تا دو ثلث رطل باقی ماند صاف کرده ده درم شکر سفید آمیخته بنوشند و از مجربات درین آنست که ترطیب مزاج باستحمام از آب شیرین و اغذیهٔ

نسخهٔ مطبوخ فواکه

نسخهٔ مطبوخ سورنجان

مرطب کنند و از برگ ولب تازه سوده یا اصول قیصب سوده لسبر کرده سرشته ضماد کنند و کسی که از مطبوخ کراهت کند این حب دهند صفت آن صبر یکدرم سقمونیا ربع درم گل سرخ یکدانگ سورنجان سفید یکدرم تخم کاسنی وکرفس بادیان هر یک نیم درم حبها سازند و این یکشربت ست و ثابت گفته که در عرق النسا باید ادویه مقویه مثل گل سرخ و صندل و ماميثا و بیخ و فرفیون و مانند آن ضماد نباید کرد که آن خلط را بطرف بدن و عمق آن دفع کند پس اختلال او منتشر گردد و چنین گفته که عرق النسا چون از امتلای دم بود بر صاحب او شربان رشته فصد کنند و محمد بن زکریا گوید که عظیم ترین اشیا در ضرر آنست که در عرق النسا فصد قبل از تنقیه لبعت و تحیه به سهال هر چه دران واجب بود استعمال نمایند و ابن سرافیون گفته که اگر مریض متحمل باشد بهتر آنست که دو روز حقنه کنند پس فصد او باشلیق کرده این در جذب خلط از عمق قوی تر است محمد اکبر مینویسد که مجرب ترین حیله ها در عرق النسا دو سه آنست که در حمام با آب گرم غسل کنند و غذای مرطب خورند و روغن بیضه مرغ و بط و مانند آن بمالند تا یکهفته بعد از ان رگ عرق النسا میان خنصر و بنصر پای مقابل درد کشایند بعده فصد باسلیق نمایند و آنجا که درد قوی بود در روغن شبت و روغن گل گنجد گرم کرده بمالند که درد نشاند و بسیار دیده شد که بعد تنقیه داغ دادند و صحت کلی رو نمود و طریق داغ دین آنست که سیخ آهنی گرم کنند و بالا تر از شتالنگ بمقدار چهار انگشت سه داغ بر رگ عرق النسا داغ نهند و این رگ گرد و ار باشد و لیکن [illegible] زیر شتالنگ ظاهر شود و اگر در ساق ظاهر شود میان انگشت خنصر و بنصر پای داغ نهد علی ایض و بهتر آنست که هم دیگجا داغ دهند هم [illegible] بالا تر از کعب چهار انگشت صاحب او و اگر این اقوی سوده [illegible] عرق النسا فهو آن رگ العنسا [illegible] گردد و احتراز از جماع و دوشی لازم [illegible]

علاج عرق النسا و وجع الورک بادویه مرکب

هر چه در علاج اوجاع مفاصل بلغمی و سوداوی مرکب مذکور شد بیشتر ان [illegible] بیاید [illegible] حاجت بتکرار نیست ذکر ادویه معروفه نافع عرق النسا بلغمی [illegible] شیاف [illegible] بعد تنقیه تمام [illegible] باید [illegible] یکمثقال [illegible] که باشربت جهت عرق النسا بلغمی [illegible] یکمثقال [illegible] ادویه است که [illegible] و کذا حب [illegible] و کذا [illegible] شیاف [illegible] و کذا [illegible] بادوم و کذا [illegible] و کذا [illegible] برگ [illegible] و کذا [illegible] بریان [illegible] روغن [illegible] و کذا برگ [illegible] ساعت و [illegible] و کذا قسط [illegible] و کذا [illegible] و کذا [illegible] و کذا [illegible] درم [illegible] و کذا [illegible] روغن قرطم [illegible] سرخ فرفیون یکدرم [illegible] و کذا قسط [illegible] و کذا روغن قسط و کذا [illegible] آب [illegible] روغن باقی ماند و کذا [illegible] و حمول [illegible] عرق النسا ست ذکر ادویه مفرده که مفید وجع الورک است [illegible] تسکین وجع الورک [illegible] مجرب [illegible] و کذا [illegible] جلاب [illegible] کذا تخم [illegible] درم [illegible] تخم [illegible] و کذا [illegible] درم [illegible] و کذا [illegible] و کذا

اسارون وکذا صعتر بری وکذا اشق و مثقال الحبل وکذا جوز هندی وکذا زفت رطب وکذا مر مکی وکذا سورنجان وکذا واحلیلی وکذا جنطیانا رومی وکذا شحم ارمنی وکذا روغن ابن الخیر
وکذا افسنتین رومی و عصارهٔ آن که قوی از آنست وکذا برگ سرو ... وکذا فقاح اذخر وکذا احساب وکذا اغاریقون و ضماد حرمل وکذا ایرگ کبیر وکذا آرد ترمس بسرکه
پخته وکذا اسقمونیا و آرد جو و سرکه وکذا صدف بحری سوخته وکذا آرد شلیم بسرکه سرشته وکذا حب البان بسرکه سرشته وکذا الکندش وکذا روغن زنبق که آن روغن یاسمین سفید
ست بموم زرد آمیخته وکذا اسرگین کبوتر وکذا عصارهٔ حندقوقا و روغن آن وکذا روغن حب الغار و حقنه سکبینج وکذا مطبوخ اشنان هر واحد نافع ست و باقی اکثر نسبت
که برای عرق النسا سطور شد اقوال اکابر مصنف اقتباس مینویسد که سبب عرق النسا مادهٔ فضلیه بلغم خام بود لیکن از دمویت و سوداویت هم خالی نباشد پس فصد باسلیق
کنند و لیتا حلبه سه چهار روز عرق النسا کشایند و باید که دو روز روزه بدارند و غذا کمتر خورند بعده فصد کنند و پس از آن این منضج دهند اصل السوس انیسون تخم کرفس هر یک
پنج ماشه بادیان بادرنجبویه کوه برگ شاهتره سورنجان هر یک هفت ماشه بیخ کبر بسفایج هر یک سه ماشه گلقند سه توله و غذا نخوداب بچهٔ مرغ بدهند و بعد حصول نضج بدستور که
در وجع مفاصل گذشت مسهل دهند و روغن شبت و گل کنجد بمالند و اگر باقی ماند داغ دهند بطریقیکه در قول محمد اکبر مسطور شد و باید که در معالجهٔ این علت تساهل نکنند تا لنگی
نیارد و تنقیه بادویات باید کرد و میان دو استفراغ بسیار فاصله نباید داد تا ماده عود نکند زیرا که مادهٔ عرق النسا بخلاف سایر اوجاع مفاصل بسرعت عائد میگردد و از جماع و
حموضات و لبنیات و رواوعات بپرهیزند و حب چهار برگ که در علاج درد پشت نوشته شد در اینجا نیز نفع دارد و بخنیه روغن هفت برگ بسیار مفید صنعت آن آب برگ کرهلیه
بارهٔ ماسی و پیست دنیب و تنباکو و تاتوره و عشر و سنبهالو هر یک چهار و نیم توله روغن کنجد برابر آب باران همه همه بجوشانند که روغن بماند صاف نموده روغن گل نیم پاو آمیخته
باز بجوشانند که بنیمه آید پس سورنجان تلخ بزر البنج قسط تلخ گل بابونه هر یک نیم توله ... یکتوله سینه یالیسه ... هر یک هفت ماشه سوده داخل کنند و فصد و المکده و حبوب
در علاج وجع الورک باید در اینجا هم نفع بسیار دارند و علاج وجع الورک آنست که اول فصد باسلیق کنند و بفاصلهٔ دو سه روز منقیات بلغم قی نمایند و باقی علاج همچنین کنند که در علاج
وجع المفاصل بلغمی نوشته شد و این ضماد نافعست بیخ کبر پودینه عاقرقرحا تخم شبت حلبه هر یک دو درم زرد چوبه چهار درم مقل انگلیتی نشادر لحمار خشک هر یک شش درم پوست درخت
کهنه مغز تخم بید انجیر هر یک هژده درم در آب شور شب خیسانیده صبح بجوشانند تا خوب مهر آگر دو بدست مالیده آب شلیم گرفته کبریت کنند هر یک هشت درم سورنجان تلخ
بیخ کبر بسفایج هر یک ده درم در آب مذکور انداخته شراب دو آتشه اضافه نموده تا سرپاس متصل گرم کنند که مانند مرهم شود بر پارچه سفت مالیده بر جای درد گذارند و بگیر
قوی تر از اول آرد باجرا و منڈوا هر یک نه توله قند سیاه نیم پاو در روغن بید انجیر چهار توله حاوا بپزند بعده بزر البنج بزر کتان حلبه تخم شبت زنجبیل هر یک چهار درم بابونه سورنجان
تلخ کیوهٔ بحری قسط تلخ هر یک سه درم شراب کهنه چهار توله آمیخته جای درد بر روغن چرب کرده گرم گرم بربندند حب که درد سه ساله را در مدت دو ماه زائل سکند پوست بیول
کهنه سپند لاهوری اجیل وج ترکی بدعاره گلو سنر گوکهرو زنجبیل نرکچور سیندهی وار هلد وار فلفل سورنجان شیرین هر یک نه ماشه برگ راسن یکتوله کوفته در آب مطبوخ این ادویه
آمیخته حب ها سازند بقدر کنار صحرائی برگ سنا تربد سفید پوست هلیله زرد هلیله سیاه هر یک سه توله زنجبیل بیخ کبر هر یک یکنیم توله کوه چهار و نیم توله اسقل الازرق نه درم مصطگی
پنج درم سوده بآب ادویه سابقه ضم نموده حب ها بندند و یک حب صبح و یکی شام بدهند و آنجا که هیچ تدبیری سود ندهد باید که در آب مطبوخ روباه و یا زاغ سیاه صحرائی و عقعق و
هدهد و خنفاء صحرائی و بچهٔ کرگس و کلس اگر همه بدست آیند بهتر و الا یک یا دو هر چه بهم رسد تا در نشانیدن نفع کثیر میدهد و اگر از این هم نفع ظاهر نشود باید که چوب چینی بند خورانند
بعد الفراغ از چوب چینی اگر باقی ماند داغ دهند و زحم آنرا تا چهل روز رسائل دارند بعده بمراهم مدمله شفا دهیم ابیض و صفر علاج کنند و اما آنچه از انتقال مادهٔ وجع رحم افتد اول در
صلاح رحم کوشند پس بمعالجهٔ وجع الورک پردازند و روغن راحت و حلتیت بمالند و بقول محمد زکریا عرق النسا هم از انتقال مادهٔ رحم افتد و اگر زنی را بعد اسقاط حمل درد رحم منتقل
بعرق النسا گردد اول رگ عرق النسا زنند تا انگاه جاب چینی باید زد و خون اوزان نیم پاو گیرند و وقت خواب سپند لاهوری سه ماشه بآب گرم بخورانند صبح مطبوخ مشکطرامشیع
دهند بالکعد و حب چهار برگ که در علاج درد پشت مرقوم شد تا یکهفته و غذا مرغ حق گو بابان خشکار دهند ابو سهل سیگوید که اولا در عرق النسا فصد باید کرد بعده
اگر خلط غالب بلغم باشد تنقیه بحب شیطرج و حب منتن و حب سورنجان کنند و حقنهٔ مرتب از قنطوریون و حنظل و شبت و سبوس گندم و انجیر و قرطم کوفته و مقل ازرق سوسی
و عسل و روغن ناردین و روغن قسط لعمل آرند و اقوی از این حقنه معمول از ماهیزهرج و قنطوریون و زراوند و بیخ کبر و خربق سیاه و سفید و حرمل و سورنجان و
عاقرقرحا و حنظل و مازریون و مغز قرطم و تخم شبت ست همه را بآب خوب بجوشانند و از آن آب یک رطل گرفته روغن ناردین یا روغن بان بقدر ده اوقیه بر آن اندازند

نیم گرم حقنه کنند و اگر عقب این حقنه التهاب و کرب بهم رسد بعد آن حقنهٔ مطفیه استعمال نمایند و مدام حقنهٔ قویه بعمل آرند تا آنکه رطوبت لزج منعقد که آن موذی است خارج گردد بعده
از استعمال آن حقنه باز ایستند و بر عضو الم این دوا نهند برگ غار بست درم عاقرقرحا پنج درم قسط هفت درم حرف چهار درم نطرون سه درم کوفته بیخته پس بگیرند زفت رومی و مر
و در روغن یاسمین دو اوقیه بگدازند و بران ادویه انداخته حل کنند تا مستوی گردد و بر کاغذ طلا کرده بر موضع درد بچسپانند و دیگر بگیرند صوف و در روغن سداب یا روغن حنا
یا روغن قثاء الحمار تر کرده نطرون و عاقرقرحا و سرکه بدان آمیخته بر موضع نهند و اگر مرض باین علاجات زائل نشود باید که ملول نشوند بلکه مریض را چند روز راحت داده بار دیگر علاج
شروع کنند و این فعل مرات کنند که لامحاله بنجاح رساند و ایضاً این ... نفع کند او در ابتدای مرض بعد طعام کنند و اما بعد ازان با ادویه منقی مثل کنگر زد و جوز القی و تخم ترب
و تخم سرق آب مطبوخ شبت مع نمک و سکنجبین عنصلی و اگر حاجت القوی تر افتد بخربق سفید کنند و هرگاه بمفصل ورک قریب خلع گردد و فرض مرض شدید باید که بر حق ورک داغ نهند
در سه چهار موضع و جراحت آنرا بسرعت مندمل شدن ندهند بلکه بسیار روزها ادویه منقیه اکاله بران نهند تا آنکه جمیع ماده عفونات ازان خارج گردد بعده علاج آن بمعالجه قروح نمایند
و مریض را غذا با طعمه سریع الانهضام معتدل الغذا دهند و از جمله تدابیر سود استلا از اخلاط خام مثل تداخل طعام و ... شکم ... و سکر و جماع و حرکت بر طعام بغیر ترتیب احتراز نمایند
شیخ میفرماید که عرق النسا و وجع الورک و وجع رکبه راسخ قائم مقام اورام غلیظه در استحقاق علاج اند و اقدام بر استعمال محللات قویه قبل از تنقیه نباید کرد و قی انفع از اسهال است
بسبب تحریک اسهال ماده را بطرف درد و قی تحریک او ازان طرف کند و بهتر آنست که از لوبوق و حل بود و اگر بمقیئات قویه محتاج الیه برای اخلاط غلیظه بارده تنقیه کنند باید که تجفیف
این با ادویه ملطفه سخنه کنند و ایضاً در بعضی احیاناً بلکه اکثر الفصد احتیاج افتد و بعد تنقیه بمدرات و مشروبات نافع اوجاع مفاصل و دوای هرمس خاصه استعمال نمایند و این دوا بسیار
عجیب است کماذریوس جنطیانا از هر واحد نه اوقیه زراوند مدحرج دو اوقیه تخم سداب خشک یکرطل کوفته باریک بیخته یک ملعقه بخورند و ایضاً ضمادات و نطولات محلله و آب چشمه ها
استعمال کنند و اگر کفایت نکند حقنه ها بعمل آرند بعد ازان محاجم بشرط و بغیر شرط بر سرین استعمال نمایند و محمرات و منفطات بران نهند و تا حصول صحت مندمل شدن نهند و در
ضمادات مستعمله اندرین باب حدت آن بدو غرض می افزایند یکی برای تحلیل ماده و دیگر برای جذب آن بسوی خارج و حدت آنها برای غرضی نکرده بود و او آنست که گاهی
تجفیف ماده کنند و تحجر آن نماید و غیر قابل علاج گرداند فلهذا واجبست که از امر تلیین غافل نباشند و گاهی احتیاج بمحاجم و وضع آن برای جذب افتد نطولات
و آبزنات بگیرند روغن حنا یکرطل و سرکه نیم رطل و نطرون ربع رطل و قاقله یکنیم اوقیه و دران صوف زوفا تر کرده تکمید موضع نمایند و آبزنات از میاه ادویه مفرده محلله
مذکوره درین باب استعمال کنند و اما مروخات مثل روغن قسط و روغن فرفیون و روغن عاقرقرحا و روغن حنا و روغن جندبیدستر است و بعد تنقیه استعمال نمایند و قیروطیات
بجاوشیر و فرفیون و ادهان مذکوره بعمل آرند طلیه و ضمادات این ضماد محلل جذاب ماده بسوی ظاهر از مجرب است تخم سداب بری حب الغار انجدان نطرون شیح ارمنی قردمانا
شحم حنظل ناخواه هر واحد چهار مثقال سداب تازه زفت سوم اشق هر یک ... بارزد و شش مثقال جاوشیر چهار مثقال کبریت چهار مثقال بدستور مرهم بسازند و اگر بر عرق النسا
لیشک بزلبسر که کهنه طلا کنند مثل دوا الخردل و نفع کند ازان باشد و مراهم محمره و منفطه بسیار نیکوست و باید که نفاطات را بکشایند بعده دوای تجفیف بران بپاشند و باز
اعاده غیظ کنند تا آنکه صحت یابند ایضاً بورق یکرطل زیت یکرطل ازان طلا سازند و ایضاً ضماد نافع سورنجان یکنیم رطل دردی سوخته دو رطل عاقرقرحا نیم رطل حرف یکنیم رطل
بارزد و کبریت بورق هر یک نیم رطل زیت سه قوطولات صمغ صنوبر یا بارزد گداخته همه را بدستور مرهم جمع نمایند و استعمال کنند و ایضاً بگیرند بیخ زگوگرد سوده و بیخ زفت
بر سرین طلا نمایند و بالایش کاغذ نهاده بگذارند تا آنکه از خود آبله افتد و از مجربات است که بگیرند نبات شبطرج سبز در تابستان و باریک بسایند و با پیه جمع کرده بر سرین
و موضع درد نهند و ببندند و چهار ساعت بگذارند تا شش ساعت بگذارند پس در حمام داخل کنند و چون اندک عرق کنند در آبزن داخل نمایند و ضماد ازان جدا کرده بر موضع
صوف بنهاج هفته تا ده روز نهند و اعاده کنند که این از خردل و تافسیا غنی کند و ایضاً سورنجان و ذراریح و ایضاً تافسیا و موم و روغن سداب ایضاً عاقرقرحا و بلق
زهر اسبوس و بورق و سورنجان و ازان مرهم سازند و گاهی دران حرف زیاده کرده میشود و آنچه این مرض و درد زانو را نفع کند قیروطی فرفیون است و ایضاً روغن حنا هشت اوقیه
سرکه چهار اوقیه نطرون دو اوقیه عاقرقرحا یک اوقیه اول عاقرقرحا را کوفته در روغن حنا تا سه روز بخیسانند و جوش خفیف داده بران سرکه و نطرون اندازند و دران خرقه
آلوده بر موضع درد نهند دیگر مثل این از اطلیه بگیرند موم مصفی صد مثقال علک الانباط بست و پنج مثقال تخم ریحان و سوسن و بارزد و مر هر واحد شش مثقال قطران
پنج مثقال و مرهم بسازند و بر موضع درد و حق ورک طلا کنند لاسیما اگر ماده محدث الم خون راسخ در نفس مفصل یا بلغم غلیظ زجاجی متشرب حق مفصل باشد مرهم سکن

عرق النسا بگیرند زیت کهنه هژده اوقیه بوره ارمنی ده اوقیه زنگار و کندش و بیخ بادریان سیاه و زراوند و خردل هر یک سه دو اوقیه و گاهی درین عاقرقرحا یک اوقیه انداخته میشود دیگر بگیرند تخم سداب بستانی و حب الغار و بورق و حنظل و شیح و نانخواه و فو و قردمانا هر واحد چهار مثقال سداب بری و زفت خشک و علک الانباط و راتیانج و اشق و بیه گوساله هر واحد شانزده مثقال جاوشیر شش مثقال گوگرد غیر سوخته چهار مثقال روغن حنا هژده اوقیه دیگر بگیرند زفت رطب ده اوقیه زراوند ده اوقیه نیم موم یک رطل صمغ صنوبر چهل مثقال کبریت غیر محرق یک رطل بورق یک نیم رطل میویزج یک قسط عاقرقرحا نیم رطل قردمانا یک قسط بارزد نیم رطل کهنه اگر خشک را سایند و همه مخلوط سازند و بمالند مسهلات اما مسهل نیک بالغ النفع حب سورنجان و حب منتن و حب شیطرج است و مثل حب النجاح و مثل معجون هرمس که در وجع مجرب است چیزی نیست و کسی که آنرا بخورد و مفاصل دردناک او عرق کند و دران اسهال بسیار نیست بلکه تنقیه بتلطیف کند و اجزای ادویه مسهله شحم حنظل و قنطوریون و صموغ و ماهیزهره و شیطرج و عصاره قثاء الحمار است و دیگر حنظل دو عدد و سوراخ کرده آنچه در جوف آن از شحم و تخم باشد بیرون آرند و در هر دو روغن کنجد پر کرده بجوشانند و یک شب بگذارند و صبح آنرا مع روغن عدد دیگر کرده بران یک کیل روغن و نصف آب انداخته بپزند تا آنکه حنظل پخته شود پس آنرا دور کرده آب و روغن را بجوشانند و بران نان پاکیزه کوفته پخته بقدر یکبیه انعقاد بدان گردد و مثل خاگینه شود انداخته ازان بنادق بقدر بندقه سازند و ازان هژده عدد مریض بعد استحمام بخورد و وجه دیگر طبیخ روغن بعصاره حنظل است و چون تنقیه باسهال و قی کرده شود و مرض طول کشد حمولات و حقنه ها از ادویه مسهله حقنه چون مثل طبیخ قثاء الحمار و حنظل و زهره گاو و عاقرقرحا و قنطوریون و حرف و شیطرج و طبیخ سمک مالح بعمل آرند که این همه در وقت ایشان نافع بود و گاهی به کنند و گاهی در حقنه فرفیون داخل کرده میشود و قبل از تنقیه بسیار مضرت از سائر علاج بیشتر کنند و اما در اخر آن نافعست و خصوصا هرگاه تنقیه بالقی نکند و بیشتر سحج خود بخود عارض شود و رباوی علت منفسخ گردد صفت حقنه مسهله حنظل و حرف و بیخ کبر و قنطوریون و قثاء الحمار و شیطرج و فوه جوشانیده بآب آن حقنه کنند و ثفل آن بر ورک ضماد نمایند و از حقنه های نافعه برای آن این حقنه است و ایضا البسر که به سبوس گرم کرده ضماد سازند و اگر در اینجا خون بیشتر باشد بند بهب الحمر بر موضع خون جوامع سخت دهند تا خون ازان جاری گردد محوسی گوید که هرگاه عرق النسا از رطوبت و بلغم باشد باید که امر باستعمال قی کنند بعده ادویه مسهله مثل این حب دهند صفت آن غاریقون و تربد هر واحد چهار دانگ صبر و سورنجان و شیطرج هر واحد نیم درم شحم حنظل دو دانگ همه را باریک سائیده حبها سازند شربتی از دو نیم درم تا سه درم و حب شیطرج نیز دهند و بعد تنقیه بدن تضمید ورک براتیانج و میویزج و عاقرقرحا سوده بسکنجبین یا بشراب عسل سرشته باید کرد و ایضا این ضماد بعمل آرند صفت آن پوست بیخ کبر پودینه عاقرقرحا هر واحد یکجزو عصاره قثاء الحمار و حب الغار هر واحد نیم جزو همه را باریک سائیده بشراب عسل سرشته بر سرین ضماد کنند ضماد دیگر عاقرقرحا و نطرون هر واحد دو درم قسط و حب الرشاد هر واحد یکدرم زفت رومی پنجدرم زفت را در روغن زنبق یا زیت گداخته ادویه آمیخته ضماد سازند دیگر درین باب نسخه این همانست که در قول ابوسهل گذشت و دیگر حرف و خردل و پوست بیخ کبر هر واحد یکجزو آب مرزنجوش باریک سائیده بر سرین ضماد کنند و باید که بر موضع روغن حنا اندک بورق و عاقرقرحا و میویزج سوده و روغن مصطکی و مانند آن بمالند ضماد مؤلف قولس موم صد درم علک البطم بیست و پنجدرم زنگار ده درم و قنه و قطران و بیخ سوسن هر واحد پانزده درم ادویه را سائیده موم و قطران گداخته بیامیزند و بر ورک ضماد کنند و اگر مرض باین تدبیر ساکن نشود حبی از حبوب مسهله نافعه این دهند و اگر فصل تابستان باشد باید که در اثنای این تحمه گاهی شور استعمال کنند بعده اضمده مذکوره بعمل آرند و در آبزن آبیکه دران بابونه و اکلیل الملک و برنجاسف و قنطوریون و پوست بیخ کبر و سداب و کرنب جوشانیده باشند بنشانند بعد ازان که قطن و ورک او بروغن ناردین یا روغن قسط یا روغن نارجیل و مانند آن مالش کنند تا آنکه مرض نقصان پذیرد و اگر علت باین تدبیر تسکین نیابد می باید که دران حقنه های نافعه عرق النسا استعمال نمایند و منجمله آن این حقنه است صفت آن خار خسک و شبت و بابونه و اکلیل الملک و سداب هر واحد یک کف قنطوریون دقیق ده درم حنظل کوفته دو عدد قثاء الحمار کوفته پنجدرم عاقرقرحا کوفته سه درم پوست بیخ کبر و قرطم و مغز تخم بید انجیر کوفته هر واحد پنجدرم حلبه چهار درم همه را در هفت رطل آب بپزند تا بیک نیم رطل باز آید و دو ثلث رطل ازان گرفته بران مری و عسل و روغن سوسن و زنبق هر واحد یک اوقیه سکبینج یکدرم مقل دو درم جندبیدستر نیم درم آمیخته همه را در هاون بسایند باندک آب مطبوخ و روغن تا مخلوط شود و بدان حقنه کنند و عقب حقنه بر پشت سرین روغن قسط و سوسن مالش نمایند و دیگر بیخ سوسن آسمانجونی نیم رطل کوفته در سه رطل آب بجوشانند تا بیک رطل آید و صاف کرده چهار اوقیه ازان گرفته روغن زیت و مری و عسل هر واحد یک اوقیه انداخته خوب حل کنند و نیمگرم حقنه نمایند که نافعست و دیگر قوی تر از اول شبت و بابونه و خار خسک و سداب هر واحد

ناشتہ حنظل بل التت و بسیار باشد که صاحب عرق النسا و درد سرین را اسهال خون افتد و مرض زائل شود **صفت** شیافت که در درد سرین و پشت را سود دارد سکبینج
جاوشیر مقل اشق زنجبیل انزروت سورنجان شقاقل شحم حنظل ترک هندی جندبیدستر زرنباد قسط ماهیزهرج برگ سداب انیسون بادیان بورہ ارمنی فانیذ مساوی
بعضی سعیه و جلاهنگ دران زیاده میکنند و ایارج هرمس بسیار نافع است در فصل ربیع چند روز متواتر دهند کمتر آن یک هفته و در طبیخ کفتار و طبیخ روباه نشستن سود دارد و آنرا که
هیچ علاج فائده نکند نفط سفید از درمی تا مثقالی سه روز با شراب دهند ابن الیاس گوید که در عرق النسا هر صبح جلاب از بادیان انیسون تخم کرفس هر واحد سه درم
وگلقند عسلی ده درم بنوشانند و غذا مزورهٔ نخود آب مغز قرطم دهند و یا هر صباح جلابی از خشکنجبین ده درم و اصل السوس سه درم بخورانند و صاحب این مرض از تناول طعام
کثیر الغذا البطی الانهضام و سائر فواکه و شب خوابی و آب سرد احتراز کند و باشیای لینه التحلیل و یا بارد ضماد نکنند زیرا که این عضو کثیر اللحم است قوت دوا تا مفصل نرسد
بلکه عضو را صلب کند و از تحلیل منع کند و هرگاه نضج در قاروره ظاهر شود تلیین طبیعت بمطبوخ سورنجان یا حب صبر یا منقوع آن نمایند و ملینات و مسهلات و
حبوب منقی بلغم استعمال نکنند مگر بعد نضج تام تا ماده رقیق تحلیل نشود و کثیف آن متحجر نگردد پس درد اشتداد نماید و بعد تنقیهٔ تام این ضماد و نطول بکار برند نسخه این
در علاج عرق النسای حار در قول صاحب کامل گذشت و در هر هفته سه مرتبه قی کنند و این ضماد کنند که در شفای این مرض از ضماد مذکور قوی تر است **صفت** آن
پوست بیخ کبر لوبیه عاقرقرحا هر واحد ده درم عصارهٔ قثاء الحمار حب الغار هر واحد پنجدرم انطرون قسط تلخ هر واحد دو درم حب الرشاد یکدرم همه را باریک سائیده بحریره پخته
زفت پنجدرم را بروغن زنبق یا زیت گداخته ادویه بدان آمیزند و ضماد کنند و اگر مرض باین معالجه زائل شود فبها و الا از معالجه ملول نشوند زیرا که مفصل و رگ عمیق
غائر است ماده غلیظ از ان بتمامه خارج نمیشود و این حقنه بعمل آرند خار خسک و قرطم هر دو کوفته هر واحد یک کف شبت و بابونه و سداب هر واحد هفت درم قنطوریون
دقیق و پوست بیخ کبر هر واحد ده درم حلبه و بزر کتان هر واحد چهار درم سنامکی ده درم سبوس گندم یک کف زیره سه درم همه را در شش رطل آب بپزند تا بیک نیم رطل باز آید
صاف کرده مری و روغن قسط و ناردین و سوسن هر واحد ده درم بورهٔ ارمنی نیم درم فلوس خیارشنبر پانزده درم آمیخته در محقنه انداخته بنگام حقنه کنند و اگر مرض مزمن گردد
و طول کشد باید که قی و حقنه متواتر کنند و در مسهلات قنطوریون دقیق و سورنجان و لوزیدان زیاده نمایند که این ادویه را با وجود استفراغ بلغم خاصیت شریفه در عرق النسا
است و در علاج این اهمال نورزند که بسرعت بسوی لنگی می انجامد و اگر درد اشتداد نماید و مریض را طاقت برداشت آن نباشد مخدرات مثل فلونیای رومی و شجثیا دهند
تا مریض زمانی استراحت نماید و قوت او رجوع کند بعد از ان اعادهٔ علاج کنند و بدون احتیاج شدید دوای مخدر استعمال نکنند و این سفوف صاحب این مرض را نافعست
صفت آن سورنجان پنجدرم بادیان مغز بادام مقشر هر واحد سه درم زعفران نیم درم سنامکی ده درم شکر برابر همه شربتی سه درم با آب و مالش عضو بروغن قثاء الحمار
و روغن قسط و زنبق و خیری زرد نمایند و در آب کبریتی و نطرونی و زاجی و نفطی و آب دریای شور و مانند آن نشانند و اگر باین معالجات تسکین نیابد برحق و رگ محاجم ناری
نهند و تعلیق علق نمایند و الا الحکم آخر الدواء الکی داغ بران موضع گذارند ابن نوح گوید که اگر عرق النسا از خلط بارد خام باشد اولا قی استعمال کنند بعده حب سورنجان
کبیر معروف بمقیم الزمنی بخورانند **صفت** آن ایارج فیقرا تربد هر یک ده درم شحم حنظل قنطوریون دقیق سورنجان لوزیدان ماهیزهرج هر یک پنج درم فرفیون دو درم
زنجبیل شیطرج خردل فلفل جندبیدستر هر واحد یکدرم حبها سازند شربتی از دو نیم درم تا سه درم و حقنه بادویهٔ حاره کنند و آنچه مخصوص باین مرض است حقنهٔ بیخ سوسن آسمانی است
که در قول مجوسی گذشت و یا حرف آب پخته زیت دران انداخته حقنه نمایند و چون درد شدت کند ایضاً یک مثقال از ان بروغن یا بالشیر بخورند و یا شیاف
عرطنیثا شحم حنظل و سکبینج بردارند و فتیله معمول از کرسنه محبب و انزروت یا خرق معقود بعسل نافعست بعد تنقیه مالش روغن فرفیون نفع کند و یا مغز تخم [illegible]
بسرکه بسایند و بعسل سرشته ضماد کنند و همچنین ضماد لوبیه که آنرا در جذب ماده از عمق خاصیتیست و نفط را نیز این خاصیت است و همچنین فقاح اذخر و چون امر
مضطر گردد اول حقنهٔ حاده کنند تا کر سحج پیدا نماید که ایشان از سحج به شوند و چون مرض مزمن شود و طول کشد ضماد مقرح که در قول جرجانی گذشت بکار برند تا آنکه آبله افگند
و از ان آب سائل شود و تکمید با آب گرم نمایند چند روز بگذارند و اگر مرض زائل نشود اعادهٔ آن کنند و مریض را گرسنه دارند تا اخلاط او قلت پذیرد و اگر طول کشد و خوف
خلع راس ورک باشد بر سر ان داغ شکل دائره نهند و صاحبان این مرض در صحت خود مداومت قی نمایند و تلطیف تدبیر کنند و از اغذیهٔ غلیظه و لواتر سکر اجتناب ورزند
و جالینوس گوید که سواری برای وجع الورک مضر است زیرا که بسوی آن فضلات بریزد و بیازوق گوید که علاج عرق النسا مشکل است چون از امزجهٔ رطبهٔ لحمیه او در سرین جست افتد

و محمد بن زکریا گفته که چون اراده داغ سرین باشد باید که سه مکان اورا داغ کنند تا مستوی گردد و بعده داغ کنند و الا رداءت و بعد داغ غیر ممکن است و گفته که وجع الورک را تو شیدان روغن حب الخروع
با ایارج و آب خشک تا یکهفته نفع میباشد و گفته بهترین چیزیکه حق تعالی درین موضع آفریده آنست که بر سرین عسل بلادر طلا کنند تا آبله بهم رساند و بگذارند تا آنکه آب جاری گردد
و مدتی منه یل شمسان ننهند و این قائم مقام داغ است و گفته که مردی بر سرین افتاد لیس ورم کرده ماشه در دوسیشد تا آنکه بران جیر بمر مکی و زعفران و صبر بسته شد و صحت
یافت انطاکی گوید که علاج وجع الورک مخالف وجع المفاصل نیست مگر در منع رداءع او ال اینجا بلکه ابتدا محللات کنند و فصد دست مقابل نمایند و مبالغه در تلطیف
نمایند اگر ماده رقیق نباشد و اینچه مخصوص بعرق النساست اکثار تناول حب ذهب است یکمرتبه و حب سورنجان بار دیگر و همچنین صبر و هلیله و خوردن الیه آنرا
بسیار نافع بود و کذا الطول از بیخ کبر و حلبه و کرسنگی و دران مجرب است بسبب تخفیف ماده و فصد عرق النسا کنند و از حقنه مجربه طبیخ بیخ حنظل و بیخ کبر و قنطوریون
و شرب حب الرشاد و سیمه است و کذا سداب مطلقا و تخم آن شربا و تریاق بعد تنقیه و داغ آنرا به کند اگر در طریق ماده افتد سعید گوید که اگر عرق النسا حادث شد از بلغم با
تنقیه معده بقی از سکنجبین و ترب کنند و حقنه بحقنهای قویه و اسهال او بایارج نمایند و سیدلات مزاج مثل شربت عسل و گلقند عسلی بدهند و غذا نخوداب و بازیرباج سازند
و پرهیز سخت کنند زیرا که چیزی نافعتر برای خلط غلیظ از گرسنگی نیست و بر سرین آرد ترمس بشراب پخته ضماد نمایند و مالش عضو بروغن ناردین سازند پس اگر نیکو
نشود فصد رگی باید کرد که بالای کعب است از طرف پای علیل و اگر یافته نشود فصد صافن کشایند و اگر زمانه طول کند در آب چشمه های کبریتی و نفطی و آب دریا شور نشانند
و اگر خوف از خروج مفصل باشد داغ بران نهند و اگر خلط سوداوی باشد اسهال بمرضخ الطبیخ افتیمون کنند و گلقند شکری دهند و آب نیمگرم بجوشانند و شیره عناب بجلاب
آب لقوع بشربت بنایو فر بدهند و غذا مزوره زیرباج و بر عضو برگ چنار تازه سوده ضماد کنند و موم روغن بمالند و آب ریاحین بران ریزند و در آخر فصد عرق النسا گیرند
و اگر در صلاح آن تاخیر گردد حقنه قوی بعمل آرند که بدان به شود انشاء الله تعالی مولف خلاصه و دیگر متاخرین مینویسند که بعد تنقیه این ضماد عرق النسا و مفاصل مزمن را سودمند است
دار شکنه که سلیمانی نامند و سیماب هر کدام مثقال هر دو را باهم سائیده آب دهان حل کنند تا سیماب کشته شود و ده مثقال صابون در آب گرم گداخته اضافه نموده ضماد کنند
و این سفوف در تنقیه اصحاب مفاصل و عرق النسا و نقرس بغایت سودمند است و از مجربات برکلسوس و جمیع کثیر از امراض مذکوره نجات یافته اند سورنجان تربد سفید
رب السوس سقمونیا سنا مکی استخوان قحف آدمی شکر سفید مجموع مساوی کوفته بخته پنج درم با یکه دران کمافیطوس جوشانیده باشند بدهند و این مسهل در تنقیه مفاصل کافیست
صفت مرهمی که درین باب سخت سودمند است و از مخترعات اوست گل سرخ دو قبضه پوست بیخ قنب تازه شش قبضه هر دو را با دو رطل شراب نیکو بجوشانند تا مهرا شود
آنگاه صاف نموده بر آتش ملائم بدارند تا شراب جمله بسوزد و در ته ظرف چیزی غلیظ همچون عسل بماند بستانند و دو رطل پیه خنزیر برآن بیامیزند و برهم زنند تا مثل مرهم شود آنگاه
یک اوقیه افیون با شراب حل کرده و یک درم زعفران و یک اوقیه زهر گربه اضافه نموده لت کنند و نگاهدارند و عند الحاجت استعمال نمایند که در تسکین اوجاع مفاصل
بی نظیر است و گویند که خوردن اسپند بقدر چهار ماشه تا دوازده شب برای عرق النسا مجرب است و بعضی گویند که از یک ماشه شروع کنند و بتدریج بیفزایند و هرگاه
حرارت زیاده محسوس شود باز اندک اندک بکاهند و همچنین تا چهل روز هر شب وقت خواب بخورند که درین باب از مجربات است و در حدیث شریف وارد است که برای
عرق النسا بگیرند الیه گوسفند اعرابی و گداخته سه حصه سازند و هر روز بر ناشتا یک حصه بخورند و بعضی نهادن الیه شگافته بر سرین در وجع الورک تا آنکه متعفن گردد و بعده
از آن جدا کردن مجرب دانسته اند صفت حبی که بقول رازی در ساعت تسکین درد عرق النسا کند و پنج شش بار اطلاق میکند صبر سقوطری پوست هلیله زرد سورنجان
هر واحد یکدرم حبها سازند مجموع یکشربت است و او استاد برین حب کردن مجرب راقم است حب سعد که در قلع بلغم از مفصل و رگ قوی العمل است سعد سورنجان
بوزیدان هر یک نیم درم ماهیزهره دو دانگ تربد و ثلث درم شحم حنظل ربع درم فرفیون دانگی و این یکشربت است دوای هندی که مسمی بچار دانه ددوای هاکم است
جهت وجع الورک و وجع الرکبه مجرب هالون اجواین کلونجی میتهی هر چهار برابر بدون کوفتن یکجا کرده هر صباح آنقدر که در گرفتن سه انگشت آید با آب بخورند و در کاستن و
افزودن حسب مزاج مختار اند و بعضی مال کنگنی و تخم نیوار اضافه میسازند صاحب تکمله هندی گوید که این شش تخم انفع از چهار اند دیگر که عرق النسا را مجرب نوشته بجلیل ستوده
یکبار و یک بار کوفته بخته بکتوله سیماب دران انداز ند با هم حل کنند چندانکه سیماب ناپدید شود بردارند و قدری از آن می مالیده باشند روزی دو سه دفعه روغن خفاش
نافع عرق النسا و نقرس و جمیع اوجاع مفاصل جند بیدستر قسط تلخ هر یک سه درم زراوند چهار درم آب مرزنجوش روغن زیت هر واحد یکرطل شیرک ذبح کرده دوازده عدد

آب خالص بقدر ضرورت همه را یکجا کرده بپزند چندانکه آب برود و روغن بماند ضماد کنند که ماده عرق النسا را تحلیل کند از بیاض والد مرحوم سوس خطمی بابونه شبت از هر یک دو درم زنجبیل پنج اخرهم کتان سوده باب کرنب سرشته ضماد سازند مطبوخ قوی الاثر برای استیصال ماده وجع الورک و عرق النسا معمول مجرب مصطکی انیسون هر یک دو درم زنجبیل پنج اخرهم مقل سه درم فوده شیطرج سورنجان لوزیدان هر یک پنج درم بیخ کرفس بادیان هر یک هفت درم حلبه مویز منقی هر یک ده درم همه را در چهار رطل آب بجوشانند تا چهارم حصه آب بماند صاف نموده ثلث رطل هر روز با روغن بیدانجیر بقدر تحمل طبیعت بنوشند نطول که بجهت عرق النسا مفید ست بابونه اکلیل الملک بنفشه گل خطمی کنجد بقدر حاجت در آب جوش داده صاف کرده نطول فرمایند و بعد ازان روغن بمالیدن بسیار فائده می کند

وجع الرکبہ

یعنی درد زانو اسباب و طرق تشخیص و علاج آن بعینه همانست که در اوجاع مفاصل مسطور شد لیکن این بیشتر از ریح حادث میشود و ایضاً در حار تبرید بشیره خیارین خیار و خیارک سیرک نبات سفید بدهند و برگ خیار سوده ضماد نمایند و یا آرد جو یکجزو پشک بزو دو جزو بسرکه در روغن زیت ضماد کنند که در ورم آنرا نافع بود و یا فصد باسلیق کنند و اطریفل صغیر یکتوله خورده تخم کاسنی نیمکوفته نه ماشه سورنجان سه ماشه بعرق بادیان و عرق عنب الثعلب هر یک هفت توله جوشانیده صاف نموده نبات یکنیم توله داخل کرده بنوشند و ایضاً در ورم زانو و حرارت ملمس آن سورنجان لوزیدان هر یک ماشه سوده با اطریفل صغیر توله سرشته بخورند بالایش عرق شاهتره هفت توله گلاب سه توله بنوشند و یا صرف سورنجان با اطریفل سرشته همراه شیره تخم کاسنی شش ماشه عرق عنب الثعلب هفت توله عرق شاهتره و نبات دهند و گاهی عرق کاسنی پنج توله شربت بزوری بارد دو توله عوض عرق شاهتره و نبات سکنجبین سازند اول فصد باسلیق بگیرند و اگر فائده نشود مسهل دهند اگر ماده بارد باشد شیره تخم قرطم و بادیان و نبات بدهند روغن تخم سهجنه طلا کنند و ساگ نیوار در روغن پخته بخورند و یا برگ دفلی بجوشانند و کوفته بر روغنهای گرم آمیخته ضماد نمایند و اگر صابون سورنجان تلخ حنا برابر با آب سرشته ضماد کنند بسیار مفید بود و این منضج نافع اصل السوس بادیان پرسیاوشان تخم خطمی سورنجان هر یک چهار ماشه بیخ بادیان بیخ کاسنی بیخ کرفس هر یک شش ماشه انجیر زرد پنج عدد مویز منقی ده دانه سپستان بست دانه گلقند سه توله و بعد مسهل معجون سورنجان صغیر خورانند و این حب مسهل نیز برای درد رکبه نافعست سورنجان پوست هلیله زرد شحم حنظل مقل ترید محلول مساوی کوفته بیخته حب سازند و یک مثقال با آب گرم بخورند و این طلا برای وجع رکبه معمول حکیم اجمل خان ست حنظل کلان دو عدد را در نیم سیر آب بجوشانند که نصف آب بماند صاف نموده باروغن زیتون بست و پنجدرم بجوشانند تا که نصف آب برود و بعده حب الغار سوده دران انداخته بجوشانند تا که تمام آب بسوزد و روغن بماند فرود آورده سورنجان و بیخ بنفشه و خطمی خشک هر یک سه مثقال کوفته بیخته حل کنند و در محل درد طلا نمایند و مطبوخ لوزیدان نیز در درد زانو و پشت و مفاصل را سود دارد و نسخه آن همان مطبوخ قوی الاثر ست که در عرق النسا بارد در قول مؤلف خلاصه عنقریب مسطور شده لیکن درینجا بهتر ست که سه درم عوض مصطکی و انیسون ست و وزن بیخ اذخر پنجدرم و تربت چهار اوقیه یا دو مثقال روغن بیدانجیر و این نطول وجع رکبه و مفاصل را مفید ست سداب پوست بیخ کرفس سورنجان لوزیدان شکاعی بادآورد بابونه اکلیل الملک قیصوم در آب جوش داده صاف کرده نطول فرمایند و بعد فراغت ازان مالش روغن حنا ضرورست اقوال اطبا سویدی می نویسد که ضماد فرفیون یکدرم زیت خوشبوده درم موم دو درم و کذا شرب سندروس محلول بروغن کتان پنجدرم و ضماد بدان برای وجع رکبه مجربست و ضماد برگ خرزهره سوده و کذا اکل آن و کذا الشیاف تنها و یا مثل آن آرد گندم بشراب یا سرکه سرشته و کذا جندبیدستر قوقا و کذا سرگین گاو بسرکه و آرد جو و سرکه و کذا گوگرد یکجز و زیت دو جزو بخرقه آلوده و کذا عصاره سداب بستانی و شرب تریاق بلا زنجبیل که مخرج ماده بلغم لزج غلیظ از رکبه است و کذا شحم حنظل و کذا فراسیون و کذا اشنبلید که آن گل سورنجان ست با زنجبیل و کذا مطبوخ کمافیطوس با عسل و کذا مطبوخ هلیون و شرب و ضماد حلتیت و کذا حاوشیر و کذا اقنه العسل و کذا روغن بلسم و کذا نانخواه و کذا شیطرج هندی و کذا مقل ازرق و کذا ایه کفتار و کذا تخم کرنب نبطی و کذا مرقه کرنب و کذا شبت و اکل جوز هندی و کذا لحم گورخر و کذا شاخهای هلیون مطبوخ تعلیق ترا بر عظم فیشر بر جانب یوف هر واحد نافع وجع الرکبه ست انطاکی گوید که اوجاع رکبه مثل وجع الورک ست در انحصار ماده و سائر احکام لیکن از مجربات درین شرب انگزه ست و انزروت بروغن جوز و از طلاها این روغن تخم تربت و برگ دفلی بار و ترمس و عسل و کذا ضماد صابون با پیه آن خنا صاحب خلاصه گوید که درد زانو را بدستور نقرس علاج نموده بعد از تنقیه بدن ضماداتیکه مذکور شده استعمال نمایند و معجون سورنجان موافق نسخه یحیی بن خالد که در علاج اوجاع مفاصل بلغمی مذکور شد مجربست و ضمادیکه دران افیون و شنگرف ست و در علاج

وجع خاصره گذشت در نوع ریحی الغایت سود مند است و این ضماد برای درد زانو و ساق و کمر و پشت و ساعد الغایت نافع است مصطکی رومی یک اوقیه موم زرد یک دام هر دو را با چهار اوقیه روغن زیت بر آتش ملایم بجوشانند تا همه گداخته یکسان شود و بر دو شقه نگاهدارند و عند الحاجت نیم گرم بمالند مصنف اقتباس می نویسد که علاجش بنهجی نمایند که در وجع مفاصل ذکر یافته و المالیدن روغن قاذنی مرکب و روغن سیقین ایل مرکب و روغن جند و روغن جنطیانا از مخترعات نواب علوی خان بسیار نافع است و برگ آک تنها بروغن سرشف چرب کرده بستن عظیم النفع است و کذا برگ بڑ و کذا برگ سلطان الاشجار

وجع الساقین

گویند که از اسباب این یکی ضعف هضم خصوصاً هضم ثالث است دوم بدگواری طعام از خوردن غذا بر طعام غیر منهضم و از اکل زائد بر قوت هاضمه و بچه آن از تخوید هضم سوم کثرت خروج خون از بواسیر یا حیض یا باسهال و مسکر یا مطلق اسهال و زحیر یا کشیدن مرض طویل چهارم غلبه خلطی از اخلاط اربعه و علامت هر سبب از تقدم آن و وجود آثار غلبه خلط بخوبی که در تشخیص اسباب اوجاع مفاصل گذشت پوشیده نیست و گویند که گاهی صاحب آنرا اندرون گوشت ساق بلکه در استخوان آن چنان سردی محسوس شود که گویا در برف دفن کرده است و بر ظاهر جلد گرمی بدرجه باشد که گویا اخگر نهاده است مع کرب علاج در قسم اول بنهج دوم بنهجی علاج نمایند که در مجلس مذکور شده و حتی الامکان مریض اگر سنه دارند و اگر تحمل آن نباشد بتقلیل غذا و تلطیف آن کنند و بر شل نخود آب اقتصار نمایند و در سوم بتقویت اعضای رئیسه کوشند بمقویاتی که در امراض قلب و جگر و غیره مرقوم گشته و در چهارم اول تشخیص ماده کرده بحسب آن بدانچه در اوجاع مفاصل مذکور شده تنقیه نمایند لیده روغن گل تنها و یا سورنجان تلخ و بزر البنج و مصطکی هر یک سه ماشه سوده آمیخته بمالند و همه انچه در وجع الظهر و غیره مفید است درینجا هم نفع دهد و گویند که چون بمجرد احساس مرض فصد سر رو نمایند و بفاصله سه چهار گهڑی فی الحال قی کنند فائده بسیار دهد و از مسهل مستغنی سازد و در هر چهار خلط و ایضاً برای درد و ورم ساق تخته سفید صندل سرخ پوست کچنال مرداسنگ آب کشنیز سوده ضماد کردن و سورنجان سوده با طریفل صغیر سرشته همراه گل بنفشه تخم خربزه کوفته خار خسک کوفته جوشانیده گلقند حل کرده خوردن نافع است و ایضاً برای درد ساق که گویا شگاف میشود شاهتره گل سرخ یک شش ماشه سورنجان سفید لونیه چینی هر یک دو ماشه جوشانیده شربت بزوری حل کرده بنوشند و سورنجان بیخ نی بگلاب سوده ضماد کنند و ایضاً برای درد ساق سورنجان بادیان جوشانیده نبات در آن حل کرده بدهند و صاحب تشخیص گوید که در معالجه این علت تهمل نورزند که منجر باستسقا میگردد و یا الفالج و بمرگ مفاجات میکشد

ریح الشوکه

و این درد شدید بود که اکثر در ساق پای و یا ران و یا بازو افتد سببش ریحی غلیظ تیز باشد و ماده آن از اخلاط چهارگانه بیرون نباشد و بیشتر از خون و یا صفرا و یا سودا بود و از بلغم بغیر ترکیب اخلاط مذکوره نمی افتد و شیخ و شارح قانون [illegible] نوشته که سبب ریح الشوکه اخلاط حاره که لذاع اکال بسیار رقیق صفراوی بود که در استخوان حاصل شود و مزاج و جوهر او را فاسد گرداند و جرجانی در وجع مفاصل نوشته بسیار باشد که ماده این علت در گرمی و تیزی بدان حد بود که در استخوانها بگذرد و استخوانها را تباه کند و بشکند و این مرض را بعربی ریح الشوکه گویند و فرق میان اوجاع مفاصل والنقرس و در ریح الشوکه آنست که در اوجاع مفاصل والنقرس ماده در گوشت و فضای بندگاه بود و در ریح الشوکه در استخوان باشد بالجمله علامتش آنست که درد شدید باشد و خارش و سوزش اعضا باشد و از رسیدن پارچه و دیگر چیزها درد زیادت پذیرد و در اندر طول عضو بود و باشد که ماده خبیثه بدرجه رسد که استخوان آن را بشگافد علاج اول بزودی تمام فصد باسلیق کنند اگر در پای باشد و الا رگ صافن زنند و حسب خلط غالب بتنقیه بدن مشتغل شوند و در صورت مرکب بودن از صفرا و بلغم و یا دیگر خلط مناسب آن ترکیب ادویه نموده علاج کنند چنانچه در انواع علاج اوجاع مفاصل مفصلاً مسطور شده و بعد تنقیه روغنهای محلله و آبزنات و ضماده و معجونات که در انجا مذکور گشته بحسب ماده بعمل آرند و بدانند که در جمیع امراض اطراف نشستن در آبزنات عظیم الاثر است و شخصی را در ساق پای راست این مرض عارض شده و هنوز نوبت بعلاجش نرسیده بود که درین اثنا ساق در طول ترقید و همانوقت بمرد

وجع العقب

یعنی درد پاشنه اگر بسبب صدمه از ضربه یا سقطه یا ضغطه موزه و مانند آن افتد آب سرد بسیار ریزند و طلا کنند برد و با گل ارمنی و مامیثا در آب گلاب طلا کنند و آرام کردن درد و دوای مخدر دادن و محجمه گذاشتن نیز نافع بود و اگر بسبب انصباب مواد سیال از اعالی بدن بر آنجا باشد در زیاده دموی فصد کنند و روغن گل بمالند و در بلغمی

تی متواتر بعده تنقیه بمسهلات بلغم نمایند و روغن بابونه و فرفیون و زنبق و قسط بمالند و چون کهنه گردد تیزاب فاروقی بمالند کثیر النفع بود و اگر بخیه منفجر شود و ریم خارج گردد باید که دهان زخم را وسیع کنند خواه از آله و خواه از ادویه اکاله پس هرگاه عضو از مده پاک شود حنا و مازو را در سرکه سائیده بر بندند و یا خاکستر بلوط را با پیه مخلوط نموده بنهند و اگر در انفجار درنگ کنند برای نرم کردن جلد ملینات نهند یا حلبه و بنه بران بندند تا آنکه نرم گردد بعده بشگافند و معالجه بمراهم مدمله نمایند

ضعف حبل و بطوء مشی اطفال

ضعف پای گاهی خلقی بود و این لاعلاج ست و گاهی از تعب کثیر از استرخای ساق و یا از انسداد طرق غذا بسوی آن باشد چنانچه مردم بسیار فربه را عارض شود پس به تقیه علاج اعیا نمایند بدانچه در آخر کتاب گفته آید و در استرخای هرچه در باب استرخای مطلق مسطور شد بکار برند و در انسدادی تقلیل غذا کنند اطفالی گویند که هرگاه مشی اطفال چون بطی گردد بهتر آنست که نیم درم بادنجان بکلاه آن در سایه خشک کرده سوده تا یازده روز بخورانند و کرنب اکلاً و بطولاً جوز و ثوم و کندر و بل اطلقا و مورد و گل سرخ و مازو و عدس رجله ضماداً و روغن عقارب در زیت کهنه بخته مجرب ست و کذا مالش بروغن بید و نارجیل و شستن اطراف در حمام بآب سرد و تسویه حموضت اطفالی که رفتار ایشان دیر کنند مینویسند که اگر کرنب جوش کرده تنها و یا بجوز و زیت و سیر خوشبو ساخته بخورانند بسرعت در رفتار آیند و مجرب صحیح ست و مالش مفاصل ایشان بروغن جند قوقا و یا بحاء الحیات صنیع مجرب و نشانیدن در طبیخ تخم کتان و کذا در طبیخ جند قوقا و کذا تدهین مفاصل بروغن آس سی که آنرا خوب کوفته در آب و زیت جوش دهند تا آب فانی گردد و روغن بماند برای سرعت مشی ایشان نافعست

حمیات

یعنی تپها حمیات جمع حمی ست که آنرا بفارسی تپ گویند و آن در اصطلاح اطبا حرارت غریبی ست که در دل مشتعل شود یا در عضوی دیگر افروزد و از انجا بدل آید و از دل بواسطه روح و خون بطریق شرائین و عروق در تمامی بدن منتشر گردد و آنرا گرم گرداند بحدیکه افعال طبیعی را ضرر رساند نه مثل حرارت غضب و تعب چون نوبت آن تشبث و آفت افعال نرسد بدانکه حرارت که ببدن حیوان تعلق دارد سه قسم ست اول حرارت غریزی و آن نزد جالینوس حرارت ناری عنصری ست که از مزاج و قوام بدن استفاده میشود و از آله برودت و حرارت عارضی از ان حاصل میگردد و تا زمان حیات در بدن می ماند و برین تقدیر تغایر میان او و حرارت غریبی بماهیت نیست بلکه تفاوت بینهما از ان جهت ست که غریزی مصلح بدن ست و غریبی مفسد آنست و ارسطو و دیگر محققین بر آنند که حرارت غریزی فائز میشود بر مرکب مستعد نزد فیضان نفس ناطقه بلسان فیضان نفس و قوی و آن مقوم یعنی محصل وجود بدن انسان ست و مادام که حیوان زنده است موجود میباشد و بقول ابن ابی صادق آن جوهر حار رطب لذیذ هوائی ست که آنرا حدت و لذع نیست و شیخ الرئیس در حیوان الشفا گفته حرارتی که بدان قبول میکند بدن علاقه نفس را از جنس حرارت اسطقسی نیست که آن ناری ست بلکه از جنس حرارتی است که از اجرام سماوی فائض میشود و برین تقدیر میان حرارت غریزی و دیگر حرارتها مغایرت بنوع و حقیقت ثابت میگردد دوم حرارت اسطقسی و آن حرارت عنصری است که جزو ماهیت بدن انسان ست و در حیات و بعد ممات تا بقای بدن موجود می باشد از آنست که بدن مرده سیاه و متعفن میشود اگرچه او را در برف دفن کنند سوم حرارت غریبی و آن حرارت ممرضه موذیه بضرر افعال ست یعنی حرارت غیر طبیعی که در بدن زنده حادث شود و از شان او ایذای ابدان ست و آن نه مقوم وجود بدن ست و نه جزو ماهیت بلکه مغایر هر دو قسم اول و ثانی ست و بقول بعضی آن حرارت اسطقسی ست و آنرا غریبی نامند چون مشتعل شود و کیفیت حدت پذیرد و در بدن منتشر گردد و بضرر بافعال رساند و مراد از افعال طبیعی افعال منسوب بطبیعت مدبر بدن ست از افعال حیوانی و نفسانی و طبیعی صادر از قوای بدنی و آن اشتهای طعام ست و خواهش آب و هضم غذا و نشست و برخاست و رفتار و گفتار و خواب و بیداری و جماع و مانند آن از امور طبیعیه که بر وفق مجرای طبیعی باشد الکنون بدانند که جالینوس اقسام تپ را مرو قسم تقسیم نموده یکی حمای مرض دوم حمای عرض و حمیات ادرام را از جنس حمی عرض گردانیده و مراد آن از حمای عرض آنست که میان آن و میان سبب آن که مرض بود واسطه نباشد مانند حمای عفنی که عفونت سبب آن بلا واسطه است و عفونت خود مرض نیست بلکه آن سبب مرض ست و از حمای عرض آنکه تابع مرض باشد مانند حمای ورم که آن عرض ورم ست و باوجود ورم تابع آن بود و ورم فی نفسه مرض ست و اکثر متقدمین انحصار اقسام حمیات در سه جنس کرده اند یعنی حمای یومی و خلطی و دقی چه حال بدن را مع تپ بحمام تشبیه داده اند چنانچه شیخ میفرماید که همه آنچه در بدن انسان ست از سه جنس خالی نیست یکی اعضا که حاوی رطوبات و ارواح و آن بمنزله دیوارهای حمام ست دوم رطوبات محوی و آن مشابه آب حمام ست سوم ارواح نفسانی و حیوانی و طبیعی و بخره که در بدن پراگنده است و آن همچون هوای حمام ست پس اشتعال بحرارت غریبی

از روی اشتعال اولیه یکی ازین اقسام ثلثه باشد که در بدن انسان جنس جسمانی خارج از آن یافته نمیشود پس اگر حرارت تپ با اعضای اصلی از روی تشبث اول متشبث گردد چنانکه حرارت آتش مثلا بدیوارهای حمام یا بمنفاخ حداد یا بدیگ طباخ متشبث شود آنرا حمی دق نامند و اگر حرارت باخلاط متشبث گردد از روی تشبث اولی پس ازان در اعضا منتشر شود مانند آنکه آتش آب حمام را گرم گرداند و آب گرم در حمام بریزند و بسبب آن دیوارهای حمام گرم شود یا شوربای گرم در دیگ بریزند و بسبب آن دیگ گرم گردد آنرا حمی خلطی گویند و اگر حرارت با روح و ابخره متشبث اول متشبث گردد پس ازان در اخلاط و اعضا پراگنده شود چنانکه آتش در حمام افروزند و هوای آن گرم شود و بعده گرمی آن باب و دیوارهای آن متعدی گردد آنرا حمی یوم خوانند و مراد از اشتعال اولی هر جنس آن بود که از سرد شدن یک جنس مشتعل سرد شدن مجاور آن که دو جنس باقی ست واجب باشد و از سرد شدن هر دو جنس باقی سرد شدن آن واجب نباشد و ایضا مراد از اشتعال اولی و تشبث اول حرارت تشبث آنست بر سبیل استقرار ورنه حرارت که مشتعل روح و متشبث و متعلق بدان باشد در اخلاط و اعضا نیز متعدی گردد اما تا وقتیکه در متعدی الیه متشبث و مستقر نشود بدان نام مسمی نگردد و مثلا حرارت که باخلاط متعلق گردد اعضا را نیز گرم سازد و حال آنکه حمی خلطی ست فقط لیکن چون در اعضای راسخ و قائم شود دق باشد و دیگر را نیز برین قیاس کنند بالجمله این قسمت حمیات بوجه قریب ست و گاهی تقسیم حمیات از جهات دیگر کنند پس گویند که بعضے ازان حاده ست و بعضی غیر حاده و بعضے مزمنه و بعضی غیر مزمنه و بعضی لیلی و بعضی نهاری و بعضے سلیم مستقیم و بعضے ذی اعراض منکره و بعضے مغتره و بعضے لازمه که آنرا مستمر دایمه و دورات باشد و بعضے ازان متشابه بود و بعضے حار و بعضے بارد یا لرزه یا قشعریره و بعضے بسیطه و بعضی مرکبه

بیان مستعدین حمیات

بعضے شراح قانون مینویسند که ساکنان مواضع غایر و متر فهین و کثرت کنندگان از فواکه رطب مائی و کثیر الامتلا و تخمها از عادت و کثیر المرار و ضعیف البدن و پیران و طفلان این همه کثیر الاستعداد بحمیات اند و سکان کوهستان اهل ریاضت و اقتصار کنندگان بر اغذیه جیده و معتدل الاخلاط و قلیل المرار و قوی البدن و کهول اند و چون این امور مذکوره تا که حرارت و رطوبت در بدن پیدا نکنند انرا اشد الابدان از روی استعداد بحمیات نگردانند پس شیخ الرئیس میفرماید که شدید ترین ابدان از روی استعداد برای حمیات ابدان حار رطب اند خصوصا چون رطوبت قوی تر از حرارت باشد و این کسان را عرق و بول و براز بد بو بود و ایضا ابدان حار یابس مستعد برای حمیات حاده میباشند از تپ یومی ابتدا کنند پس بعفونت و احتراق سرعت نماید و لباست که بسبب یبس مزاج در دق افتند و قریب این هر دو ست ابدانی که دران رطوبت و یبوست متساوی بود و حرارت مستولی باشد و این بدن ازان جنس ست که دران حمی بخار را ابتدا کنند بعده بحمای خلطی منتقل گردد بعد ازان آنانکه در ایشان حرارت و برودت متساوی بود و رطوبت بسیار باشد و ایشان را بیشتر حمیات عفنی در ابتدا عارض میگردد و ابدان بارد رطب و بارد یابس بعید ترین ابدان از عروض حمیات اند خصوصا از حمیات یومیه

بیان اوقات حمیات

شیخ میفرماید که حمیات را اوقات اربعه است مثل اکثر امراض از ابتدا و صعود یعنی تزید و وقوف نزد منتهی و انحطاط یعنی کمی مرض و گاهی این اوقات کلی میباشند بحسب کل حمی از اول تا آخر او و گاهی جزئی بحسب نوبت و خطره از ابتدا تا آخر انتهاست و آما نزد انحطاط مریض از نفس حمی هلاک نمیشود بلسبب استیلای طبیعت بر ماده بدفع الاسبابے از خطای طبیب و عصیان مریض و غیر آن که ذکر آن خواهم کرد و ابتدای جزئی وقت اختناق حرارت غریزی از ماده غامره در عضو ست و ابتدای کلی وقتیست که نضج یا خلاف مضاد نضج را اثری ظاهر نشود و ابتدا در هر مرض موجود ست بخلاف دیگر اوقات ولیکن گاهی خفی میباشد چنانچه در سونوخس که از اول روز ظهور او شدید ظاهر میباشد و در صرع و سکته که بسبب سرعت استیلای ماده درین هر دو زمانه ابتدا خفی میباشد و چون ابتدا خفی قلیل الاعراض باشد گمان میشود که ابتدا دران نیست و همچنین گاهی در روز اول از حمیات حاده غمامه در قاروره یا علامت دیگر نضج مثل رنگ بول سحابیه میگردد پس گمان میشود که آنرا ابتدا نیست و حال آنکه چنین نیست بلکه وقت ابتدا دران موجود بود ولیکن خفی باشد و تزید وقتی ست که دران حرارت غریزی برای مقاومت ماده حرکت ظاهر کند پس علامات نضج یا علامات مضاد نضج ظاهر گردد و انتها وقتی ست که دران قتال میان طبیعت و ماده اشتداد نماید و حال غلبه یکی بر دیگرے ازان هر دو در زمانه مستقبل ظاهر گردد و این وقت جنگ و جدال ست میان هر دو و مدت او در حمیات ذی نوائب حاده در نوبت واحد ست و این شناخته نمیشود مگر بنوبتی که مابعد اوست باین نوع که مابعد خفیف تر از سابق بود و یا بر عکس و این شناخته میشود در نوبت سوم ازان هر دو اگر این سومی سبکتر و سریع الزوال ازان هر دو نوبت باشد و برعکس نیز زیاده نمیشود در اکثر زیرا که مقتضای امراض حاده

همین ست و طبیعت متحمل نمیشود و در مرض خفت و مقاومت جلدی میکند گو در امراض مزمنه که منتهای آنها بعید باشد پس گاهی در حمیات مزمنه مشابه میشود و نوائب بسیار خفت و شدت و غیره جمیع احکام خود را انجا بر منتهی آثار نضج و ضد او تمام ظاهر میشود و انحطاط وقتی ست که دران حرارت غریزی بر ماده مستولی میشود و آنرا مقهور میسازد و ان حرارت تفریق جمع او اندک اندک می نماید و درین وقت حرارت باطن خفیف میشود و بسوی اطراف منتشر میگردد تا آنکه تحلیل می پذیرد و آن سبب است که طبیب ناواقف میکند درین حالت در اشال این حمیات از خفت حادث و حرارت باطن پس گمان مینماید که مرض انحطاط شد و طبیعت مستولی گشت و چنین نباشد بلکه مرض طبیعت را مقهور میکند بالقهر التام حتی که نا امید میشود از مقاومت پس ازان اعراض میکند و اعراض مرض خفت می پذیرد بسبب ترک مقاومت پس عقب او موت روی می نماید و این را در عرف نام افاقت الموت نامند بدانکه منتهی مختلف میباشد در امراض اندر قرب و بعد پس امراض حاده جداً یعنی در کمال حدت بعیدترین منتهای آنها تا چهارم روز ست و حمیات یوم ازین قبیل ست مگر آن را در اصطلاح اطبا از امراض حاده نشمارند زیرا که در حاده بودن مرض کفایت نمیکند آنکه منتهای او قریب باشد فقط بلکه باید که از جمله امراض ذی خطر بود و قریب حاده جداً در قرب منتهی و در خطر امراض حاده مطلقاً است و او آنست که منتهای او تا هفت روز میباشد چون محرقه و غب لازمه خالصه امراض حاده آنست که در حدت کمتر ازین ست و او آنست که منتهای او تا چهارده روز میباشد و آلبدان جا که ده مزمنات ست تا بست و یکروز پس مزمنات ست تا چهل و زیاده بران تا سالها و معرفت اوقات امراض حاده در مراتب آنها و مزمنه نافعست طبیب را در تدبیر غذای مریضان چنانچه عنقریب بیان آن ذکر کنیم و بسیار حمیات است که ابتدا و تزید و انتهای آنها در نوبت واحد مستوفی میباشد بسبب فرط حدت ماده پس اوقات جزئیه دران بعینه اوقات کلیه باشد و نوبت دیگر با انحطاط او نیست اگر زوال لعبت گردند و ایضاً حمیات مختلف میباشد درین ازمنه اربعه کلی باشند یا جزئی پس بعضی ازان آنست که ابتدای او طول میباشد چون غب که ابتدای او بسبب خامی ماده در وقت قوام ماده طویل بود و در باقی اوقات بسبب انکسار سورت ماده و غلظ قوام او مدت آن کمتر باشد و بعضی آنست که تزید آن طویل میباشد مثل ... ماده آن و بعضی آنست که انحطاط آن طول مینماید مانند محرقه که بسبب حدت و لذع ماده آن حرارت غریبه بعد مفارقت آن باقی می ماند و انحطاط آن دراز می گردد

معرفت اوقات مرض و خصوصاً منتهی

بدانکه شناخته میشود اوقات کلیه مرض گاهی از نوع مرض پس تشنج یابس و صرع و سکته و خناق از امراض حاده جداً است و غب خالصه و محرقه حاده لا جداً است و ربع و فالج از امراض مزمنه است و گاهی از حرکت مرض پس اگر نوبتهای او کوتاه باشد دلالت میکند بر آنکه منتهای او قریب است مثل غب خالصه زیرا که زمانه نوائب او از سه ساعت تا چهارده ساعت میباشد و اگر نوبتهای او دراز باشد دلالت نماید بر آنکه ماده غلیظ است و منتهی بعید باشد مانند غب غیر خالصه و اگر بر نوائب نباشد بلکه ماده او بارد بود چون سونوخس پس مرض مزمن باشد و اگر ماده او غلیظ بارد بود یا مائل بغلظ پس مرض غیر حاد باشد و گاهی از سحنه مریض پس اگر او بسبب عرق لاغر گردد و چهره و ... مرض حاد باشد و اگر بحال خود باقی ماند مرض چندان حاد نباشد و گاهی از قوت پس اگر ضعف دران سرعت نماید مرض حاد باشد و اگر ضعف ظاهر نگردد مرض ... باشد و گاهی از سن و فصل پس در سن حار مثل شباب و در هر دو فصل حار چون صیف و ربیع منتهای امراض بسرعت می نماید و در سنان بارد مانند کهول و مشایخ و در هر دو بارد مثل خریف و سرما منتهای امراض بطی میشود و همچنین حال بلدان ست که در بلد حار منتهی بسرعت می نماید و در بارد بطوء و گاهی از نفس پس اگر او سریع متواتر عظیم مرض حاد بود و الا غیر حاد باشد و گاهی از ازمنه پس اگر مدت مکث آن طویل باشد مرض مائل بازمان و غیر حاد بود و اگر قصیر المدة باشد مرض مائل بحدت باشد و اگر ازمنه البته نباشد آن اقصر مدت و حادتر در جنس او باشد و گاهی اوقات مرض شناخته میشود از جهت اوقات نوائب پس اگر این مستمر باشد بر تقدم ... که تقدم نماید بطریق تفاضل که از اول شروع باز یاد نماید مرض در تزید باشد زیرا که از بعض امراض آنست که تا آخر اوقات او یعنی انحطاط بر تزید جاری شود بحسب نوبت و این امراض آنست که تقدم تزید دران متمر باشد گاهی از جنس غب بود و گاهی از جنس سوداوی و اگر واقف شود بر یک وقت واحد بعد تقدم و فضول یعنی زیادتی های او در وقت پس مرض در منتهی باشد بسبب دلالت او بر وقوف ماده و عدم حرکت آن و اگر تاخیر نماید پس مرض در انحطاط بود و نوبت حافظ ساعت واحد را چنانکه هر روز در همان ساعت بیاید طویل المدت باشد همچنین شناخته میشود حال اوقات از تزاید اعراض حمی که دلالت بر تزید دارد و وقوف آنها که دلالت بر وقت منتهی دارد و نقصان آنها که دلالت بر انحطاط کند و از تزاید نوائب آن در طول او و در قصر او چه مقادیر زمانه نوائب اگر مستوی و ساوی باشد پس مرض در ابتدا بود و اگر کم گردد پس در انحطاط بود و اگر زیاده شود

غالبا در تزید باشد و گاهی در انتها و گاهی نوائب تخالف نمایند و تشابه نیابند در شدت و در زیادت مدت و گاهی شناخته میشود از حال استفراغات پس اگر در نوبتی
عرق یا اسهال عارض شود و نوبتی که بعد او باشد در شدت مثل اول یا فوق آن بود استفراغ بسبب کثرت ماده باشد نه بسبب قوت طبیعت بر دفع ماده و مرض گاهی
در طول مدت و گاهی شناخته میشود از جهت النضج و عدم النضج چنانچه در وقت ابتدای کلی ذکر نمودیم و مثلا چون نفث باندک نضج یا بول که دران غمامه باشد ظاهر گردد پس
آن اول تزید باشد بعده اگر آن یا ضد آن کثرت نماید پس آن منتهی باشد و ایضا چون نضج یا خلاف او بسرعت او نفث یا غمامه ظاهر شود بدانند که منتهی قریب ست
و اگر تاخیر نماید بدانند که منتهی بعید ست و اما شناخت اوقات جزئیه پس وقت ابتدای نوبت هنگامی ست که دران نبض منضغط و فشرده گردد و معنی او در علامات حمیات
عفنی معلوم شود و با آن نسبت که در حرکت او نوعی فتور و ضعف و صغر و بطوء ظاهر شود و رنگ وست و مایل به تیرگی نماید و اطراف سرد گردد خصوصا طرف گوش و بینی
تا وقتیکه دران انتشار حرارت ظاهر گردد و گاهی همراه ابتدا تغیر رنگ و کسل و غم و بطوی حرکات و سبات و استرخای پلک و ثقل کلام و قشعریره میان هر دو شانه و پشت
میباشد و گاهی در ابتدا لرزه قوی و گاهی سیلان آب دهن و اختلاج صدغین و طنین گوش و عطاس و کشیدگی اعضای بدن عارض میشود و در وقتیکه قوت منتشر ضعیفت
میگردد آن ابتدا و انتهاست و وقت تزید بعد از اول آن وقتی ست که نبض در ظهور و عظم و سرعت شروع مینماید و حرارت در جمیع بدن بتساوی منتشر میگردد و ضعیفت
اخیر آن وقتی ست که همیشه آن حرارت منتشره باستواء در تزاید باشد و وقت انتها وقتی ست که دران حرارت و اعراض بحال خود باقی باشد نه ناقص و نه شدید و نبض عظیم تر
از آنچه باشد و سریع تر و متواتر بود و وقت انحطاط زمانی ست که دران اعراض ابتدا بنقصان کنند و نبض باعتدال و استوا شروع نماید بعده بدن دران بعرق
آغاز کند و با قلاع منوجی گردد و بسیار باشد که نزد موت حالت مثل انحطاط عارض شود و گویا که مریض اقبال الصحت نماید و لازم ست که بدین اشتغال ننمایند بلکه شناخت
حال نبض کنند که آیا عظیم و قوی ست یا ضد آن زیرا که عظم و قوت دلالت بر بقای قوت و اعتدال دارند و صغر و ضعف بر قرب موت و چون اصلاح خود دران بینی که
پرهیز برای توضیح بیان تمام مثالی از اوقات جزئیه اربعه غب پس تامل باید کرد که در غب اندر اکثر احوال قشعریره ابتدا کند بعده سردی و لرزه پس لرزه ساکن شود
و سردی کم گردد و در گرم شدن آغاز نماید بعد از ان گرمی مستوی شود تا این هنگام زمانه ابتدا باشد بعده گرمی زیاده گردد و این زمانه تزید بود پس گرمی بایستد و آن
منتهی باشد بعد از ان گرمی شروع بنقصان نماید تا آنکه منقلع گردد و این زمان انحطاط ست و بدانند که مدت مرض طول میکند یا بجهت کثرت ماده و یا بسبب غلظت و
یا برودت آن و گاهی بر طول مدت مرض فصل بارد و بلد بارد و ضعف حرارت غریزی و درشتی جلد و تنگی مسام اعانت کنند و دیگر اسباب طول مرض در علامات طول مرض
مسطور گردد ابو سهل گوید که وقت ابتدای تپ وقتی ست که دران اندر بدن اضطراب و اثر از مرض ظاهر شود و ازین وقت تا آنکه ظاهر شود چیزی از علامات النضج و اگر
خفی باشد پس آن زمانه ابتداست و از اول ظهور نضج تا آنکه نضج کامل گردد آن زمانه صعود ست و ازین وقت تا ظهور نقصان مرض و خفت اعراض آن زمان انتها ست
و ما بعد این وقت آن زمان انحطاط است و بیشتر آنچه بسوی آن اضطرار از معرفت این ازمنه باشد آن زمانه منتهی ست خصوصا در مرض حاد زیرا که تقدیر غذا بحسب آن
میباشد و بحران دران حادث میشود و بهر مریض دران خوفت میباشد و مریض بعد انتها نمیرد مگر از علت دیگر بهر آنکه محال ست که آن مرض هلاک کند بعد از انکه انتها
کند و بانحطاط رسد و گاهی استدلال کرده میشود بر ازمنه حمیاتیکه آن را فترات باشد از نوائب آنها پس هرگاه نوبت از وقت خود تقدم نماید و یا طول کند زیاده بر آنچه
سابق آن بوده و اعراض او قوی تر باشد دلالت بر تزید نماید و اضداد این حالات دلالت بر انحطاط کند و هرگاه نوائب و اعراض آنها متساوی باشد دلالت
بر انتها کند و مرض طویل الاوقات طویل المدت قصیر الاوقات قصیر المدت میباشد بهر آنکه در حمی ربع و بلغمی گاهی نوائب بسیار مستوی یافته میشود و در غب خالص
گاهی دلائل صعود در یک نوبت ظاهر میشود پس دلائل انتها در نوبت دوم ظاهر یافته میشود پس دلائل نضج و انحطاط در نوبت سوم ظاهر میگردد و شناخته میشود
اوقات حمی مطبقه از تزید اعراض آن و نقصان آن و ثبات آن بر حالت واحد زیرا که آن را فترات نباشد و دران اعتماد بر نضج و احوال او کرده میشود و هر قدر که
مرض حادتر باشد حرکت او سریع تر بود پس اوقات او تنگ تر گردد و در تعرف ازمنه او بسوی ذکاء و حدس قوی احتیاج افتد و شناخت قصر مدت مرض و طول او از
شدت اذیت و نکایت او و خفت آنها کرده میشود زیرا که ممکن نیست که اعراض شدید النکایت مزمن گردند بلکه یا بزودی هلاک کنند و یا قوت و اقعه آن را ببحران
دفع نماید و گاهی مرض قلیل النکایت و الاذیت میباشد و معذالک مدت او طول نکند مثل حمی یوم و در قصر زمان مرض مزاج و سن و بلد و فصل حار و تدبیر ملطف

غذا قلیل لطیف و بدن متخلخل کم فربه و کم لحم و فراخی رگها اعانت کند و اضداد این اشیا معین بر طول زمانه مرض باشد و شدت حرارت تپ و قوت اعراض او و اطباق او
دلالت بر قصر زمان او دارد و اضداد این چیزها دلالت بر طول زمانه او کند خصوصاً اگر دران نضج نباشد و مبادرت نوائب بکثرت تزید در اعراض و تقدم در هر دور بر قصر مدت
مرض دلالت دارد و بالضد آن بر ضد آن و نوع حمی نیز دلالت بر مدت زمانه او کند زیرا که حمیات یوم لامحاله اکثر در یکروز تا چهارم روز منقضی گردد و غب خالصه از چهارده روز
تجاوز نکند و در اکثر امر منقضی شود در مدت یکهفته اگر سلیم باشد و اما غیر خالصه که اعراض او با اعراض بلغمی مخلوط باشد پس آن بحسب مخالطت ماده بلغمی با وی طول کند حتی که گاهی
تا یک فصل و زیاده از ان باقی ماند و آن حمی ردی غیر سلیم است زیرا که با وی حدت و عسر نضج و افساد احشا بود و حمیات لازمه همه در مدت کوتاه تر از ذی فترات میباشند
مگر تپ دق که آن طویل است و هرگاه حرارت در دق اندرون اندفان و خفا شدید تر بود طویل تر باشد و بالضد و اما حمیات مطبقه قوی الحرارة و احراق مثل غب دائمه و نوبتیه
که اکثر از امراض حاده نمانند از چهارده روز تجاوز نکنند و این وقتی باشد که در غایت قوت حرارت و احراق نباشند و اما هرگاه در غایت آن باشند در روز سوم و چهارم منقضی شوند
و هرگاه متوسط میان این طرفین باشند در یکهفته تا دو هفته منقضی گردند و درین حمیات خطر بسیار عظیم است و اما بلغمیه و ربع طول میکنند مگر آنکه ربع سلیم است و بلغمی غیر سلیم و حمیات
وبائی قصیر اند و حمیات لیلی طویل ابو منصور گوید که ابتدا نزد اجتماع حرارت بسوی قلب و صدر باشد و صعود هنگامی که حرارت منبسط در بدن شروع کند و انتهاء وقتیکه حرارت
در جمیع بدن متساوی منبسط گردد و انحطاط چون حرارت از جمیع بدن متساوی منحل گردد و مواضع وسطی از ان خالی شود و گویند که ابتداء عروض تپ است و صعود وقتیکه در ان
بقوت و شدت زیادتی نماید و انتها وقتی است که واقف شود نه زیاده گردد و نه کم و انحطاط آنست که طبیعت قهر کند و آنرا بسوی خارج دفع کند و خوف بر مریض تا انتها بود و طول
مدت نوبت و حال اعراض آن در قوت و ضعف هر دو دلیل قوی بر تعرف اوقات حمی است لاسیما اعراض زیرا که اگر ابتدای نوبت تاخر نماید و اعراض قوی تر باشد دلالت کند
بر آنکه در صعود صحیح است و جاری نمیشود حکم بتاخر وقت نوبت و اگر نوائب متساوی باشند تپ در انتها بود و هرگاه تپ حاد تر بود اوقات او قلیل و قصیر باشد حتی که او گاهی در صعود
قتل کند و در حمیات سلیمه اوقات اربعه مستوی میباشد و ایضاً هر مرض را مثل این اوقات میباشد مگر آنکه بعض او خفی تر و دقیق تر از بعض دیگر است صاحب کامل
گوید وقتی که مریض دران احساس نماید بتغیر و ضرر فعل و تاذی بدان تا وقتیکه دران مرض ابتدا نضج نماید آن وقت ابتدا است بر قول صحیح و اما وقت تزید وقتی است که دران
طبیعت بانضاج ماده مرض شروع نماید و مرض در قوت زیاده شود و قوت ضعیف گردد و اما وقت منتهای او وقت کمال نضج است و آن وقتی بود که دران مرض بایستد و زیاده
نگردد و اعراض سخت تر باشد و اما وقت انحطاط بعد وقت منتهی باشد نزد سکون اعراض و اخذ در نقصان و قهر قوت مرض را و استراحت مریض تا آنکه مرض منقضی گردد و دانسته
کرده میشود این اوقات از سه چیز و آن طبیعت مرض و اعراض لاحقه او و نضج و عدم او است اما از طبیعت مرض پس نظر کنند در اشیائیکه باجتماع آنها مرض حادث شود و انواع امراض
خاصه او است مثل ذات الجنب که اعراض خاصه او تپ و وجع ناخس و سعال و ضیق النفس است پس اگر این اعراض از ابتدای مرض متغیر و زیاده نشود مرض در ابتدا باشد و اگر قوت
عظم آنها زیاده گردد و بر بدن مریض ثقل آرد و قوت او کم گردد مرض در تزید باشد و اگر در قوت و عظم بانتها رسد و بران واقف گردد مرض بمنتهای خود رسد و اگر از سابق کم شود و مریض
معنا لک راحت و خفت یابد مرض انحطاط نماید و اما از اعراض لاحقه چنان بود که در بعض حمیات صداع و در بعض آن اختلاط ذهن و در بعض آن سهر و غیر آن از اعراض حادث
میشود پس این اعراض هرگاه در قوت بیفزاید مرض در زیادتی باشد و هرگاه در قوت بانتها رسد و بر حال واحد بایستد و دران زیادتی ظاهر نشود بمنتهای مرض دلالت کند و اگر کم
شوند و معنا لک حال مریض نیک گردد دلالت بر انحطاط مرض نماید و اما از نضج پس اگر در مرض ظاهر نشود چیزی از علامات نضج نه در بول و نه در براز و نه در نفث مرض در ابتدا باشد و هرگاه
چیزی ازین علامات نضج ظاهر گردد مرض در تزید باشد و هرگاه نضج کامل گردد مرض بمنتهای خود انتها نماید و درین هنگام در انحطاط شروع کند و نزد استراحت مریض و خفت مرض انحطاط
ظاهر شود و پس اگر مرض از حمیاتی باشد که بادوار نوبت میکنند نظر کنند در اعراض لاحقه آنها در اوقات نوائب در زیادتی و نقصان آنها و در نضج و عدم آن چنانچه مذکور شد
و در تقدم نوبت تپ و تاخر او و طول و قصر او و طول مدت سکون او و در راحت بدن از ان و در مساوات او در تقدم و تاخر و اعتدال او و در طول و قصر پس هرگاه نوبت تپ او
که در اول نوبت سبقت در تقدم نماید این دلالت در تزید حمی کند و اگر نوبت از وقت خود تاخر نماید تپ در انحطاط و نقصان باشد و درین باب سزاوار آنست که در نظر خبط ننماید زیرا که
بسیاری از حمیات است که آن از طبع او باشد که نوبت او از وقت معین در هر دور تقدم نماید و بسیاری از آنست که تاخر کنند پس نگاه باید کرد اگر تپ تقدم نماید از وقتیکه از شان
او است تقدم در ان و در زیادت باشد و اگر تاخر کند از ان وقت حمی در انحطاط باشد و اما زیادتی در طول نوبت و قصر او پس هرگاه زمان نوبت تپ دراز تر از سابق بعد تپ

در تزید باشد و اگر کوتاه تر بود تپ در انحطاط باشد و اما تساوی در نوبت پس هرگاه نوبت تپ در وقت واحد بود و زمانهٔ اخذ او متساوی باشد تپ با نتهای خود برسد و اگر طبیعت حمی چنان باشد که تقدیم نماید یا تاخیر و تقدم و تاخر بمقدار واحد باشد تپ بمنتهای خود برسد اما طول مدت سکون آن و راحت از آن پس هرگاه مدت سکون نوبت تپ مفرط و طویل بود و مستدرک بدن پاک از حرارت و سبک باشد این دلالت دارد بر آنکه تپ در انحطاط است و اگر مدت زمان ترک او قصیر و بدن غیر نقی و غیر خفیف بود تپ در تزید باشد و اگر زمانهٔ نوبت تپ متساوی بر زمانهٔ ترک او باشد و بر حال واحد باقی ماند مریض را در وقت فتور حمی خفت و راحت بهم نرسد تپ بمنتهای خود رسیده باشد و باید دانست که مدت زمان هر واحد ازین اوقات اربعه بحسب طول مرض و قصر او باشد بهر آنکه زمانهٔ ابتدا و تزید در امراض حاده قصیر میباشد و همچنین زمانهٔ انتها و انحطاط زیرا که خلط محدث این امراض لطیف و حرارت قوی می باشد پس او در نضج مادهٔ مرض سرعت میکند و اما امراض متطاوله پس هر زمانهٔ او از اوقات اربعه طویل میباشد بهر آنکه خلط محدث این امراض غلیظ و حرارت ضعیف میباشد پس نضیج در آن تاخیر میکند و بدین سبب زمانهٔ او طول مینماید و لهذا امراض متطاوله در فصل تابستان قصیر المدة میباشد بجهت معاونت حرارت تابستان بر نضیج ماده و تلطیف خلط و مدت امراض حاده در زمستان اندک طول میکند زیرا که سردی هوا اخلاط را خام میکند و در نضیج تاخیر می نماید و دلیل برین کوتاهی نوبت حمی ربع و مواظبه در زمان تابستان و اوقات حاره است و طول آن هر دو در خریف و زمستان و اوقات بارده و هرگاه بصاحب حمیات مطبقه عرق حادث شود و بدان بحران تام نشود پس مدت آن طول کند زیرا که این دلالت میکند بر کثرت خلط

تدبیر کلی حمیات

بدانکه تپ مرضی ست کثیر الوقوع و متوافر الاصناف و تدبیر اکثر انواع او باهم متباعد تمام دارد پس در معالجهٔ آن تفتیح و عدم تساهل واجب تر از سائر امراض است و باید که طبیب بر جنس و نوع و فصل حمی و بر معرفت ایام بحران و شرائط استفراغات و جمیع جزئیات متعلقهٔ آن و از اجتناب تشرب مسهل روز بحران خصوص روز ششم و امثال آن واقف نباشد بعلاج تپ اقدام نماید و صاحب مزاج حار یابس کثیر الاستعداد بحدوث تپ دق است در علاجش نهایت احتیاط نمایند که در اندک حرارت بحمی دق می انجامد و جمیع اشربهٔ شیر حامضه در مزاج صفراوی احتمال استحالهٔ صفرا دارند بخلاف شربت نیلوفر که این بالخاصیت تحیل بصفرا نمیشود و آمیختن آب بسیار درین اشربه نیز مانع استحاله است بنا بر استیلاء مائیت بر صفرا و شیرها و ترنجبین نیز مستعد استحالهٔ صفرا است و سکنجبین و سائر حموضات مصلح اینست و آب سرد در حمیات شدید الحرارت مفید ست خصوصاً کسی که معتاد بود بشرب آب سرد و قوی المزاج باشد مگر آنکه احشا ضعیف یا در آن ورم بود یا آنکه خلط غلیظ و خام باشد و متاخرین در خاکشی خاصیت عجیب برای دفع حمیات یافته اند و آنرا در اکثر حمیات استعمال میکنند و هرگاه در احشا ورم بود سکنجبین استعمال نباید کرد و تقلیل غذا در جمیع حمیات مفید بود و خوردن روغن در حمیات باعث ازدیاد عفونت ست و روغن بادام ازین مضرت خالی بود لیکن دیدن هم تقلیل اولی ترو در حمی کرد بعد چند بادام خوردن مضایقه ندارد و خوردن عدس بعد زوال حمیات مانع نکس گفته اند و هرگاه با تپ قولنج عارض شود تا سده نگشاید بار الشعیر ندهند و درین وقت حقنهٔ مناسب بکار برند و بدانند که در اکثر مردم یابس مزاج در اندک حمی و استیلای حرارت غریبه لعاب بسیار از دهن جاری میشود و این دلالت دارد بر رطوبت غریبهٔ فضلیه که در ابدان ایشان ست و حرارت غریبه آنرا گداخته بلکه عدم تشنگی گاهی با وجود حرارت مفرط مزاج میباشد بنا بر آنکه رطوبت فضلیه بجای آب صرف میگردد و حاجت آب نوشیدن نمیشود پس در چنین مزاج بنا بر خوف ذوبان تبرید واجب ست و طبیب ناقص بگمان غلبهٔ رطوبت ادویهٔ حاره داده مریض را در معرض هلاکت می اندازد انطاکی در تذکرهٔ اولی الالباب مینویسد که برای حمیات مجربات بسیار ست بعضی ازان متعلق بحروف و کتابات ست و بعضی ازان متعلق بخواص نباتیه و معدنیه و حیوانیه است چنانچه بخور بموم و زهرهٔ جمل و تعلیق طلق در قصبه بشرطیکه در روز شنبه اخیر از ماه بریده باشند و بخور باستخوان ماهی و دندان فیل و شرب سه قیراط ازان با دو چند آن آبنوس و خضاب کردن دست و پای بحنا و زعفران و آب گشنیز و رشته در تعلیق حمیات مجرب ست و کذا التعلیق بهفت ورم برگ مورد و بکدرم حلتیت بر ران چپ در خرقهٔ ازرق برشته ارجوان و از خواص ست که در شب بسوی قبر مقتول برود و ازان یک کف خاک بدست چپ بگیرد و خاموش باشد و بجانبی التفات نکند تا آنکه در راه بجای رسد که از انجا راه دیگر متفرق شده باشد و خاک انجا بدست راست بردارد و هر دو را جمع کرده صاحب تپ بنوشد و اگر خود بیاشد و بخور او کند و کلام نکند تا آنکه عمل تمام شود پس تپ زائل گردد باذن الله تعالی

تعلیم اکنون بدانند که چون اجناس کلی حمیات سه جنس ست یعنی حمای یومی و خلطی و دقی پس هر یک ازان و اقسام آن جدا جدا بتفصیل تام و بسط تام برای افادهٔ

خاص عوام بتوفیق خلاق انام بمعرض تحریر بسیطری در آید

حمیات یومیه

بدانکه حمی یوم عبارتست از تبی که اول روح طبیعی یا حیوانی یا نفسانی بحرارت غریبه گرم شود آنگاه آن حرارت بقلب رسد و از آن افروخته و منتشر شده آتش بدیگر اعضا و اخلاط سرایت کرده و از بخارات گرم سازد و چون حرارت درین تب متعلق و منتشر بروح میباشد پس اگر متعلق بروح طبیعی باشد که در جگرست حمی یوم طبیعیه گویند و تقدم تخمه و سوء هضم و تناول اغذیه و اشربه و ادویه گرم نشان اوست و اگر بروح حیوانی که در قلب است متعلق بود حمی یوم حیوانی خوانند و تقدم غم و فرح و فزع و غضب و عشق و حرارت حمام نشانه اوست و اگر بروح نفسانی که در دماغ است تعلق دارد حمی یوم نفسانی گویند و تقدم هم و فکر و سهر دلیل آنست و ازین معلوم شد که حمیات یوم بحسب اقسام ارواح ثلثه منقسم به سه قسم باشند یعنی حمی یوم طبیعیه و حیوانیه و نفسانیه و حمی یوم را حمای روح نیز گویند بسبب تعلق او بدان و در زبان یونانی افیمارس و بقول بعضی افیمارین نامند بانکه تعلق او بزمان بقدر یک روز میباشد که حیوان دریائی که تولد میشود و در یک روز میمیرد و آنرا بنات الیوم گویند و این تب را حمی یوم از آن نامند که تب مذکور بسبب لطافت جسم آن بسبب لطیف یعنی ارواح که در غایت لطافت است اکثر بیک روز تجاوز نکند و بسبب آنکه بحمیات دیگر منتقل نگردد و از آن کثیر السلامت است و هرگاه ازین حد تجاوز کند بحمیات دیگر حتی و دقی یا عفنی منتقل میگردد اگر در تدبیر آن خطا کنند

اسباب حمیات یوم

بدانکه حدوث آن از اسباب بادیه یعنی خارجه میباشد بندرت یا بسبب عفونت یعنی لاحق بروح او را اصل عفونت هم باشد شیخ الرئیس و بعضی شراح قانون نوشته اند که اسباب جمیع اصناف حمای یوم اسباب بادیه مسخنه بالذات و یا بالعرض است چنانچه ملاقات بدن از خارج مثل گرمی آفتاب و حمام و تحریک و تناولات از اغذیه و ادویه حاره و انفعالات بدنیه مثل ریاضت متعبه و نفسانیه چون غضب و انواع اوجاع و اورام ظاهری از آن که تخمین اورام باطنی از آن زود تجاوز میکند و گاهی بعضی از آن حادث از سده و تخمه میباشند و این حمی یوم است که سبب آن بادی نیست بلکه بدنی است و اسباب آن بادی بود یا بدنی و دو قسم اند و بدان حد میرسد که تجاوز نماید از آن چه بدان مشتعل شده و اگر از آن حد تجاوز نماید دق و یا در یکی از حمیات خلطی انداز و زیرا که اسباب بادیه گاه اسباب متفاد میشوند ساقه را بحرکت می آورند پس اگر تحریک آن بعفونت کند حمیات عفونیه پیدا شود و اگر این تفاوت هم نماید حمی دق گردد و بعضی مردم گمان کرده اند که حمای یوم نمی باشد مگر از تعب ملمین روح و این غلط است زیرا که گاهی از فرح مفرط نیز حادث شود و این حمیات در اکثر امراض زائل میگردند در یک روز و گاه از سه روز تجاوز می نمایند و اگر ازین قدر تجاوز کنند باید دانست که آن انتقال بجنس دیگر از حمیات نموده و معنی انتقال آنست که تشبث حرارت از روح بسوی اعضا و یا اخلاط تجاوز نموده و این قول محقق نیست چه جالینوس گفته که حمای یوم تا شش روز باقی می ماند و بعد از آن انقضا تام می یابد و غیر آن از حمیات مثل این نمیباشد هر چند انتقال بجنس دیگر نماید زیرا که بعد آن اثری البته می ماند و اقتضای عدم حمی یوم چنان باشد که املاء اثری از آن باقی نمی ماند و این تب یعنی حمی یوم را علاج بسبب تبدیل روح برای تطفیه صعب المعرفت است و همچنین ابتدای وقت که صعوبت بسبب ظهور علامات و آمیزش مردم لاغر و وقوع در حمیات یوم و اشتداد ایشان از روی ضرر بدان اگر تدبیر خاطر برایشان درین حمیات کرده شود کسی است که مزاج آن حرارت و یبس غالب باشد پس بسرعت از اندک سخن منتقل بسوی حمای دق میگردد و اگر اعضای اصلی گرم گردند یا بغیر آن اگر خاطر گرم شود و بعد او بدن کسی که در آن حرارت و رطوبت غالب باشد و آن زود بسوی حمیات عفونیه میگردد و بعد او کسی که در آن حرارت بیشتر باشد پس بدن کسی که یبوست در آن بیشتر باشد مثل کسی که مزاج او حار یابس باشد چون او را اگر تشنگی هم رسد و مقارن او بیداری کشد یا تعب نفسانی و یا تعب بدنی بزودی او را حمای یوم بهم میرسد باید که تشنه برود و چون تدارک آن نمایند و فی الحال طعام خورانند بزودی او را حمای عفنی عارض گردد بسبب هیجان صفرا و اگر تشنگی فدا بران کنند و تلطیف تدبیر نمایند بزودی بحمی دق شود صاحب کامل گوید که حمی یوم از اسباب بادیه حادث میشود و اسباب بادیه محدثه حمی یوم چهار قسم است یکی جنس اشیائی که بدن را از خارج ملاقی شوند یا آنچه مسخن او یا قبض باشد مثل حرارت آفتاب و آتش و هوای حمام چون بدان گرمیت را حول و ضد و یا آنچه تسخین او بالقوه نماید تا آن استحکام تابها نیست که قوت او در حاره بدان مخالط باشد مثل آب قیر و آب گرد و یا آنچه تکثیف مسام نماید بالفعل مثل غسل تا آب سرد که فضول دخانی مانده باطن بدن محتقن سازد و یا آنچه تکثیف آن بالقوه نماید مثل استعمال آب شب و جمله ابدان چنان نیست که هرگاه متکاثف شوند حمی یوم از آن حادث شود لیکن ابدانی که در آنها بخارات حار رطب حار یابس متحلل گردد پس درین هرگاه کثیف شوند آن بخارات را از تحلل منع کنند و حرارت در آن مجتمع گردد پس اگر موجودی که در آن است غیر مستعد بعفونت باشد از آن حمی یوم حادث شود و اگر مستعد بعفونت باشد از آن حمی عفنی بحسب نوع خلط موجود در بدن پیدا گردد و گاهی

حادث از آن حمی مطبقه حادث شود [illegible] دوم جنس اشیائی که بداخل بدن وارد شوند [illegible] اغذیه و ادویه حاره سوم جنس حرکت مفرط یا برای بدن مثل ریاضت [illegible] نفس مثل غضب و غم و هم و بیداری چهارم جنس امراض که در اعضا بسبب ظاهری از اسباب بادیه عارض شوند چون ورم حار حادث در کنج ران بسبب [illegible] پس حرارت از کنج ران بعضو و بعد عضو متادی گردد تا آنکه [illegible] از آن در شرائین [illegible] سائر اعضا نافذ شود

علامات خاصهٔ حمیات یوم

ممیز از حمیات دیگر بقول شیخ از خواص حمی یوم است که آن از اسباب [illegible] و معه بدنیه سابقه نمی‌باشد بلکه اسباب آن [illegible] باشد و چندی [illegible] بود و آن در اکثر امر ابتدا [illegible] و ممری دست و پا و [illegible] حرارت [illegible] و خواب [illegible] اختلاف [illegible] نمیکند [illegible] در ابتدای [illegible] شعر [illegible] بسبب [illegible] روی با عضاء عارض میشود [illegible] زائل میگردد [illegible] بسبب کثرت ابخره [illegible] عضلات [illegible] آن [illegible] استعمال آن [illegible] باشد بلکه [illegible] خوش آینده [illegible] حرارت [illegible] شیاره و معاصب [illegible] و بول [illegible] نیک باشد [illegible] که حمای یوم است [illegible] در [illegible] که حمای یوم است [illegible] بر نگی [illegible] رنگ [illegible] اعتدال نباشد قوام آن البته معتدل باشد و رنگ آن مع اعتدال قوام [illegible] بسبب [illegible] آن [illegible] تپ نباشد چنانچه در حمای [illegible] آن [illegible] نبض در آن مائل [illegible] و عظم میباشد بسبب شدت حاجت [illegible] نبض ضعیف باشد [illegible] و یا بسببی دیگر از اسباب [illegible] نبض [illegible] ضعیف [illegible] حرارت آفتاب [illegible] و یا تعب [illegible] یا بیداری یا غم [illegible] حرکت [illegible] آن [illegible] میباشد [illegible] زیاده [illegible] آن قابل میباشد [illegible] بقیاس معتدل [illegible] بقیاس آن [illegible] حال نبض [illegible] زوال حمی یوم [illegible] طبیعی آن [illegible] علامت [illegible] بر حمای یوم [illegible] لازم نیست که حمی [illegible] حمیات یوم مثل تعبی و تخمی [illegible] مختلف یا ضعیف یا صغیر میباشد و از دلائل حمی یوم آنست که ابتدای آن [illegible] باشد و زمانه تزاید آن [illegible] زیاده نباشد و [illegible] آن [illegible] در این امراض [illegible] حرارت [illegible] باشد و با آن [illegible] نشست [illegible] آن کم میباشد و اگر با آن [illegible] لازم نباشد بعد زوال آن [illegible] دلالت می‌نماید بر آنکه حمی [illegible] است و اکثر زوال آن بعرق [illegible] و تری بدن شبیه بعرق طبیعی میباشد [illegible] بسبب [illegible] طبیعی [illegible] مقدار [illegible] از آن است [illegible] پس اگر عرق [illegible] حمای یوم [illegible] تجربه حمی یوم [illegible] که صاحب [illegible] در حمام داخل کنند [illegible] در آن [illegible] کنند که آن تپ حمی [illegible] است و صاحب [illegible] از حمام [illegible] بیرون آرند اگر حال او مطلقا متغیر نگردد آن حمای یوم باشد

اسباب انتقال حمی یوم

بدانکه حمای یوم بسا است که منتقل شود بحمیات دیگر [illegible] از اسباب دیگر مثل جوع یا سهر [illegible] اگر حال [illegible] صاحب [illegible] اگر [illegible] حمی [illegible] انتقال نماید [illegible] اگر اعضای [illegible] گرم گردد یا [illegible] حمای یوم [illegible] انتقال می‌نماید [illegible] و همچنین اگر حمی یومیه محتاج بحرارت [illegible] مسام [illegible] حرارت [illegible] گرم کند و تعفن [illegible] سازد

علامات انتقال حمی یوم بحمیات دیگر

دلیل آن همست که حمای یوم بدون عرق و یا تری و نمی بدن و یا با عرق اندک بغیر نقار العرق فرو نشیند و مدت انحطاط آن طویل متعسر باشد بغیر آنکه نبض بحالت اصلی آید بلکه در نبض اثری از تب باقی بود و اگر صداع باشد باقی ماند و این همه آثار دلالت بر انتقال آن بحمیات عفنی مختلطه یا دق می نمایند و اگر اسباب شدید باشند و لبث آن طول کند انتقال بدق نماید پس اگر منتقل بدق گردد بجس مشریانها بسیار گرم معلوم شود و حرارت تب یکسان آهسته در همه اعضا نماید و بعد امتلاء و نزد تناول طعام زیاده تر گردد و نبض حافظ استوا با صلابت و صغیر باشد و سائر علامات دق که مذکور گردد نمایان باشد و چون انتقال نماید بحمای دموی غیر عفنی که سونوخس نامند عروق بدن ممتلی و بر خاسته و نبض عظیم و ازو یا د حرارت و انتفاخ چهره نماید و چون منتقل بحمیات عفونی گردد اقشعرار و فشار بدن و اختلاف نبض و صغر و تضاغط آن ظاهر شود و حرارت سوزان یا لبس بود و اعراض اشتداد نماید و ادوار اول لیس گاهی در آن نضج قدیم باقی ماند و در اکثر نضج ظاهر نگردد

اصناف حمیات یوم

بدانکه این تب باعتبار وقوع انتساب آن باسباب ثلاثه نیز سه قسم است چنانچه شیخ میفرماید که از انواع حمیات یوم بعضی منسوب باحوال نفسانیه و بعضی منسوب باحوال بدنیه و بعضی منسوب بامور خارجیه است اما منسوب باحوال نفسانیه منجمله آن حمای یوم غمیه و همیه و فکریه و غضبیه و سهریه و نومیه و فرحیه و راحیه و فزعیه است که از کثرت هر یک از اینها عارض گردد و اما منسوب باحوال بدنیه بعضی از آن منسوب بافعال و حرکات بود و آن تعبیه و استفراغیه و وجعیه و غشیه و جوعیه و عطشیه است و بعضی از آن منسوب بغیر افعال و حرکات باشد و آن سددیه و تخمیه و ورمیه و قشفیه و غذائیه و شرابیه است و اما منسوب بامور خارجیه مثل احتراقیه بحرارت آفتاب و سموم و آتش است و مثل بردیه و استحصافیه و انقباضیه مسیحی گوید که اصناف حمی یوم یا از ملاقات چیزی که به تسخین بدن از خارج کند مثل احراق شمس و سمائم و یا از امتناع چیزی که تحلل بخار حار از بدن کند چنانچه از استحصاف جلد بسبب سردی و استحمام بآبهای قابض عارض شود و یا از تعب مفرط و یا از تناول چیزی حار از طعام و شراب و دوا و یا از ورم حار و رکنج ران و بغل و یا از سهر و یا از غضب و یا از غم و هم حادث گردد طریق تشخیص حمی یوم و اقسام آن اگر کسی شکایت تب کند و سببی از اسباب بادیه بران تقدم باشد و دران روز اول قاروره و نبض و رنگ روی مریض بسیار متغیر نبود و تب نرم ساکن الحرارة غیر سوزان باشد و بغیر لرزه و سردی اطراف شروع کند و بدون عرق شائع بلکه باندک تری بدن شبیه بعرق صحیح مزاجان بسرعت زائل گردد و بادی اعراض قویه مثل خشونت زبان و تواتر نفس و غیر آن که از لوازم حمی عفنیه است هیچ پیدا نباشد و نوبت واحد بود و معاودت نکند و گاهی آن نوبت دو سه روز باقی ماند باید دانست که حمی یوم است لیکن بعده شناخت اقسام آن چنین باید کرد که اگر با وجود علامات مذکوره نبض مائل بصغر و ضعف باشد و گاه میل بصلابت کند و بول اصفر ناری باسوزش و حرکت چشم بغموض و غور مع سکون حرکت آن و چهره مائل بزردی و خشک و کسل اعضا با ضعف اعضای رئیسه بود حمی یوم غمیه یا فزعیه باشد و فرق میان هر دو از تقدم غم یا فزع و اختلاف نبض باید کرد و اگر این اعراض غمیه موجود بود الا حرکت چشم مع غور در آن بسوی خارج و مائل بجحاظ باشد و نبض خامل منخفض نبود بلکه درین مع ضعف مائل بعظم بود و بدان اندک شهوق باشد حمی یوم همیه باشد و اگر آثار مذکوره موجود بود الا حرکت چشم معتدل باشد نه مائل بغموض نه بخروج بود و مائل بغور باشد و نبض مختلف در شهوق و غموض و اکثر بعد ان بود و چهره مائل بزردی باشد حمی یوم فکریه باشد و اگر چهره سرخ باشد و منتفخ باشد شبیه بانتفاخی که در سهریه بود و چشم سرخ و بیرون خاسته باشد و گاهی لرزه عارض شود و قاروره سرخ حاد محسوس گردد و باندک درشتگی باشد و نبض عظیم ممتلی شاهق متواتر بود حمی یوم غضبیه باشد و اگر تقدم بیخوابی و ثقل اجفان و تهیج آن و فرو رفتن چشم باشد و کدورت بول با زردی یا سفیدی آن و ضعف و صغر نبض و زردی چهره و انتفاخ آن بود و کسر و ماندگی در اعضا گویند حمی یوم سهریه باشد و اگر سبوق خواب راحت بسیار و خصوصاً خلاف عادت باشد و امتلای بخاری در نبض بود حمی یوم نومیه و راحیه باشد و اگر علامت او قریب بعلامات غضبیه باشد مگر آنکه سحنه چشم او مثل سحنه چشم صاحب فرح باشد غیر سحنه چشم خداوند غضب و تواتر در نبض کمتر بود حمی یوم فرحیه باشد و اگر علامت آن قریب از علامت غمیه باشد الا اختلاف در نبض شدیدتر و سحنه چشم سحنه مرعوب بود در اضطراب آن و کشاده ماندن آن حمی یوم فزعیه باشد و اگر تقدم تعب و زیادتی گرمی مفاصل از دیگر اعضا بود و ماندگی و یبس در بدن محسوس شود و گاهی در آخر آن نداوت عارض گردد اگر تعب معتدل بود و حرارت مجفف یا برودت

مانع عرق نباشد و اگر تعب مفرط بود نداوت و عرق کمتر باشد و جلد خشک گردد و گاهی تابع او سرفه خشک بود و نبض صغیر ضعیف و گاه مائل بصلابت باشد و بول زرد
حاد رقیق بود حمی یوم تعبیه باشد و لمس جلد در تعب بحسب هوا باشد پس اگر هوا گرم بود لمس گرم شدید الیبس نماید و اگر هوا سرد باشد لمس جلد سرد قلیل الیبس بود و اگر
وجع در سر یا چشم یا گوش یا دندان یا مفاصل و اطراف یا قولنج یا دبیله یا غیر آن از اوجاع دائما باشد حمی یوم وجعیه باشد و اگر مقارنت غشی و سقوط قوت بغیر
علامات حمیات یوم دیگر باشد و نبض دران مختلف الاحوال بود که گاهی ساقط و باطل گردد و هنگام غلبه برودت و گاهی سریع و ظاهر شود و نزد استیلای حرارت و
مشابه نبض اصحاب قی و بول خشک بصلابت مع دودیت باشد حمی یوم غشیه بود و اگر گرسنگی یا تشنگی بسیار کشیده باشد و لب خشک و نبض ضعیف صغیر بود و گاهی میل
بصلابت کند حمی یوم جوعیه یا عطشیه باشد و اگر حمی یوم بدون ظهور سببی از اسباب بادیه عارض شود و طویل الانحطاط باشد خصوصا چون بدون استفراغ و نزاز (?)
وتری بدن انحطاط پذیرد باید دانست که حمی یوم سددیه است و علامات امتلاء در ابدان کثیر الدم مثل جوان و موی مزاج و تولد آن یا غلیظ الاخلاط و لزج تا کبد
بر تشخیص این تپ نماید و فرق میان امتلائی دموی و غلطی و دیگر چنین کنند که درین تپ آنچه سدد بسبب غلظ اخلاط و لزوجت آنها باشد بران علامات معلومه سر آنجا
دلالت کند و کسل و تهبج و ترهل و سفیدی رنگ و کثرت آب دهن و امثال آن در بلغمی و لاغری و خشکی و غلظ و طحال و سوداویت مزاج در سوداوی باشد و در انجا انتفاخ
بدن و تمدد و سرخی و غیره علامات کثرت خون نباشد و آنچه سبب عفونت درآن امتلای خون باشد علامات امتلای آن از سرخی چهره و پر شدن رگها و انتفاخ و تمدد و غیر آن
در بدن ظاهر بود و اگر سدد افراط کند نبض صغیر باشد و اگر مفرط نبود صغر نبض بسبب آن نباشد و اگر تغیر آن روغ بدرخانیت و بول عدیم النضج مائل باشد و وجود تخمه فساد
هضم و عطش و لهیب یافته شود و اگر سبب تخمه سهر باشد در روی تهبج و در پلک ثقل نیز بود حمی یوم تخمیه باشد و هرگاه آن روغ متغیر بصحت گردد و بشفای او حکم باید کرد
و اگر تقدم ادرام ظاهری باشد و چهره سرخ و منتفخ زائد از حال صحت بود و لذع حرارت شدید نباشد مگر آنکه تابع حمره بود و نداوت از بدن ترشح کند و نبض عظیم سریع متواتر
باشد و بول مائل سفید بود حمی یوم ورمیه باشد و اگر تقدم ترک حمام معتاد و غلبه حرکت و نشستن گرد و غبار بر جلد و یا خشکی و درشتی پوست بدن و صغر نبض و سفیدی
بول بود حمی یوم تشفیه (?) باشد و اگر تقدم سیر در هوای گرم یا در آفتاب یا در حمام گرم اتفاق افتد و شدت التهاب سر گاه با ثقل و امتلای سر بود و یا نفس عظیم باشد
و ظاهر بدن بسیار گرم از داخل آن بود و تشنگی کم و گرمی و سوزش چشم و یبوست جلد و چهره و گرمی آن و صغر و سرعت نبض بود حمی یوم حریه شمسیه یا حمامیه باشد
و اگر تقدم رسیدن سرما یا غسل آب سرد اتفاق شود و بدن در ابتدای لمس غیر شدید الحرارة معلوم شود و بعد طول اللبث دست بر بدن حرارت زیاده محسوس گردد و نبض مثل
غمیه و همیه جوعیه در صغر زیاده نبود بلکه سریع باشد مگر آنکه سرما شدید بود و گاهی میل بصلابت کند و چشم غائر نباشد بلکه گاهی منتفخ بود و قاروره گاه سفید و گاهی رنگین باشد
حمی یوم استحصافیه از سرما باشد و اگر تقدم اغتسال با آبهای قابض بود و سپیدی جلد بر استخوان مثل جلد خشک کرده شده و باغت آن در مثل آب زاج و پوست انار
و غیره داده شده مشاهده گردد و بعد رنگی از مس دست حرارت زیاده محسوس گردد و نبض ضعیف تر و صغیر تر و سریع تر باشد و بول شدید البیاض و رقیق تر مثل بول حمی
بود و در بدن لاغری و در چشم غور نبود حمی یوم استحصافی از میاه قابضه باشد و اگر چهره و چشم سرخ و گرم و قاروره سرخ و دهن خشک و ذائقه آن تلخ و حرارت و لهیب در موضع
جگر و معده باشد حمی یوم شرابیه یا غذائیه یا دوائیه باشد و فرق میان هر سه از تقدم تناول هر یک از آن ظاهر گردد و اگر با علامات نزله و زکام حار و ضعف دماغ بود حمی یوم سری و زکامی باشد

معالجات حمی یوم بالطریق کلی

باید که بعد تشخیص سبب بازاله سبب موجب آن پردازند چنانچه در حمی غمی و همی و فرحی و فکری ازاله هر واحد کنند و مفرحات بارده دهند و تبرید قلب و ازاله غم نمایند و همچنین در حمی غضبی
و سهری و تعبی و جوعی و عطشی و تخمی نیز ازاله هر واحد نمایند و اگر ازین تدبیر زود علاج تپ ملتمس گشت یعنی تبرید خفیف دهند بالجمله در همه تبرید با شربه و تدهین و استحمام خاصه
نمایند و درین حمی حاجت بفصد و حجامت کمتر افتد و بقول قرشی علاجش بمقابله سبب است مثل تفریح و تسلی در غضبیه و غمیه و مثل اشتهای فرح در فرحیه و مثل تغذیه
در جوعیه و مثل استفراغ در امتلائیه و مثل تفتیح در استحصافیه و سددیه و مالش ملائم دران و سکنجبین درین هر دو بالغ النفع است و گاهی باندکی حاجت بشیره تخم خیار افتد و تبرید
و ترطیب در اکثر حمیات یوم بلا سختی با غذیه و اشربه و شموم و مسکن بارد پس حمام مرطب معتدل الهوا نمایند شیخ میفرماید واجبست که جمیع اصحاب حمیات یومیه غذای آنچه
سریع الهضم بخورانند بهر آنکه محموم علیل است و علیل باوصف آن قادر بر اصلاح غذای ردی و بر هضم غذای بطی الهضم نباشد لیکن بعضی را مانند صاحب حمای یوم تعبی و غمی

وجوعی و کسانی که در ابدان ایشان صفر البسیار باشد و کسی که شکوه از قشعریره در ابتدا نماید تناول لقمهٔ نان در آب یا در شراب تر کرده رخصت داده اند تا نافذ تر باشد و این
چنین کسان را غذا دهند و اگر چه در ابتدای تپ باشند و بعضے را منع ترفه یعنی توسع در غذا نموده اند و اشاره بتلطیف یعنی ضد ترفه کرده اند مثل حمی سدے و استحصافی و دو حمی
واولی آنست که تاخیر تغذیه تا انحطاط نماید سوائے آنچه استثنای آن کرده شد و آن لتبی و جوعی و غمی ست و در اینها تاخیر غذا مناسب نیست و آب سرد در او اجب ست
که اول امر منع نکنند زیرا که قوت قوی ست و خوف ضعف او نیست و آن افضل علاج ست در تبرید روح و اعضا لیکن اگر در اینجا ضعف در احشا باشد و یا تپ استداد
نماید و یا حمی سدے بود بهتر آنست که اکثار در ان ننمایند و کثرت امر بحمام بر ایشان نزد انقضای نوبت در حمیات یوم برای چند اغراض ست یکی ترطیب و دیگر تعریق
و تحلل مسام و دیگر تبرید و ثانی الحال لیکن هنگامی که خوف وقوع عفونت اخلاط باشد منع کنند و باید که صاحب حمی سدے از حمام اجتناب نماید بهر آنکه بسیار باشد که
حمام نوران مرض عفونی نماید و همچنین تخمی مگر در آخر امر نزد اتساع مسام و انحدار تخمه که در اینجا نیز حمام کردن واجب ست و صاحب زکام حمام نکند مگر آنکه احتراق ابتدا نماید جمیع
صاحبان حمیات یوم را راحت ست که جلوس را در هوای حمام طول ندهند بلکه در آب آن چندانکه برای ترطیب تبرید بخواهند مگر صاحب استحصافی و تکاثفی که ایشان طول دهند
جلوس را در هوای حمام حتی که عرق کنند و اما مریخ اگر بطریق انصباب یا طلا باشد تسدید مسام نماید پس سخونت زیاده کنند و آخر هر حمی یوم حادث از سدهٔ ظاهری مثل استحصافی
و قشفی یا سدهٔ باطنی مثل سدے پس اگر با مریخ دلک را شریک کنند تفتیح مسام نماید بعده اگر رطوبت بسیار را ملاقی گردد تحلیل آن کنند و اگر بملاقات رطوبات ندرک کنند تخفیف آن
نماید و اما استفراغ پس بسوی آن اصحاب حمی یوم را احتیاج نیست مگر صاحب حمای سدے امتلائی و تخمے و کسی را که در حمای استحصافی بدن آن از مواد ممتلی باشد ابو سهل
گوید که معالجه جمیع اقسام حمی یوم علی العموم بحمام و لغذا کرده میشود و معالجه هر واحد از آن خصوصاً باین طور کرده میشود که استعمال حمام و غذا الطریق دیگر بحسب طبیعت سبب
فاعل آن گردانند مثلاً کسی را که این تپ از قبیل استحصاف بدن از قبیل ورم در لحم رخو باشد آن محتاج بود به لبث کردن در هوای حمام زیاده تر خاصه کسیکه تپ او از قبیل
استحصاف بدن باشد و اما کسی را که این تپ از قبیل هم یا تعب یا سهر یا غم یا سموم باشد آن لبث در آب گرم محتاج تر بود و این برای ترطیب بدن او بود و لا سیما کسیکه
حمای او از تعب یا از سمائم یا از احتراق باشد و اما روغن پس کسی را که حمی یوم از قبیل تعب باشد تکثیر آن نمایند بدان مالش با آهستگی و نرمی بسیار کنند چنانکه ترطیب او نماید و اما
سایر اشخاص که ایشان را بسبب لاحق شود بسببی از اسباب دیگر باید که استعمال روغن کمتر از صاحب تعب نماید کسی که حمی یوم از قبیل ورم در لحم رخو باشد پس حاجت او بروغن کمتر
از حاجت صاحب حمای استحصافی بود و باید که بمقدار طعام برای اصحاب حمی یوم بحسب سبب فاعل تپ مقرر کنند پس کسی که تپ او از تعب باشد بباید که طعام و لباس سهل الهضم
در مرات کثیره باشد و کسی که تپ او از بیداری یا از عوارض نفس باشد بلکه اخذ العهد استحمام لتغذیه برای ترطیب و تولید خون محمود کنند و کسی که تپ او از استحصاف بدن یا از ورم در
لحم رخو باشد باید که در آن تدبیر تلطیف استعمال نمایند و اما شراب کسی که تپ او از تعب یا سهر یا هم و غم باشد انتفاع بدان یابد بهر ترطیب و تسخین او چون بمقدار معتدل استعمال
کنند و اما کسیکه تپ او از استحصاف جلد یا ورم در لحم رخو باشد آن نیز شراب مضر بود زیرا که در ماده او افزاید و اما کسیکه تپ او از غضب یا تناول چیزی حار یا احتراق
شمس یا سموم باشد آن نیز شراب صالح نبود زیرا که حرارت او زیاده کند و می باید که بعد از آن قصد معالجه هر حمی یوم بضد سبب فاعل آن نمایند مثل آنکه معالجه حمی سهریه بخواب و آنچه
از تعب باشد براحت و آنچه از هم بود تسلی کنند و هر چیزی که خاطر را مشغول دارد و نفس را سرور آرد نا فعست برای حمیاتی که اسباب او عوارض نفس باشد و آنچه از ورم لحم رخو
باشد معالجه بعلاج آن ورم نمایند جرجانی گوید که چون مدار علاج جمیع امراض بر دادن غذا و آب سرد و ندادن آنها و کردن استفراغ و نکردن آن و رفتن در حمام و نرفتن
در آنست در علاج این تپ تدبیر این امور ظاهر کرده میشود اما غذا پس هیچکس را از صاحبان حمی یوم از غذا باز ندارند مگر کسی را که سبب تپ او تخمه باشد و دیگران را طعام
لطیف و زود گوار باید داد تا از آن خلط نیک تولد کند خاصه مردم صفراوی مزاج را و کسی را که در ابتدای تپ فواق یا فته باشد اگر در آغاز تپ هم باشد توله حیند
در آب خالص یا در گلاب یا در آب انار یا در آب سرد ممزوج بشربت نیلوفر بدهند و اگر سبب تپ ریاضت و رنج و نا یافتن غذا بوده باشد آسایش گزینند و اگر سببش سده و انسداد
مسام و کثافت جلد باشد ریاضت معتدل و مالش بخرقهای درشت یا بدستهای مختلف فرمایند بعده در حمام فرستند تا اخلاط لطیف گردد و مسام بکشاید و عرق بسیار آید و اخره تحلیل
پذیرد و صاحب حمی استحصافی و تکاثفی را حمام سودمند ترین چیزها ست باقی در قول شیخ گذشت انطاکی گوید که آنچه از سبب معلوم مثل وجع یا خشن و ورم باشد تدبیرش بهر
آن مرض ست یا از قلت غذا بود علاجش تناول غذا ست و همچنین قطع اسباب مع مرضه و اما پس تدبیر بدن پس اگر از حرارت باشد تبرید به پوشیدن پارچه کتان و مصقول

وشمیدن شل گل سرخ وبنفشه ونیلوفر ومورد وخواب بر آبها وتدهین بروغنهای آبها وتبرید اولا آب اگر فصل گرما باشد والا تقدیم نشستن در آب نیم گرم کنند تا مسام
متخلخل گردد وبعده آب سرد برای تسکین حرارت وحبس آن بریزند وخوردن اغذیه رطبه خصوصا بارده مثل کدو وخرفه وشرب ماء الشعیر بعناب وآلو وتمر هندی از مجربات
دران قی کردن با آب هندوانه وسکنجبین ساده است وهمچنین نوشیدن شربت فواکه با ماء الشعیر یا دوغ ومکیدن انار بعده اگر قشعریره یا صداع احساس نماید لیس مجرب
انست که بگیرند گلقند سی درم عناب بست عدد خمیره بنفشه تمر هندی سپستان هر واحد دوازده درم واگر قبض شدید باشد برگ سنا شش درم واگر صداع قوی باشد جو
مثل گلقند اضافه کنند وهمه را در شش صد درم آب شیرین بجوشانند تا یکصد درم باقی ماند صاف کرده بنوشند واین مجرب ست احتیاج تکرار او کمتر افتد وهرگاه سبب حمیات
یوم برودت باشد یا بدن مائل بسوی آن یا مزاج بارد یا موجب او غذای بارد باشد از مجربات انست که قی بشکر گرم کرده فرمایند وتجربه کرده ام در علاج حمی یوم نفسیه استعمال گلاب
وصندل شربا وطلاء ودر قلبیه آب سیب وامرود وگلاب که دران عنبر حل کرده باشند ودر کبدیه آب عناب وگلاب بکافور در گرما وجوانی والا بنفشه وصندل انتهاه

تا اینجا علاج کلی حمیات یوم مذکور شد اکنون علاج جزئی هر قسم آن جدا جدا بقلم می آید حسب بکار برند

علاج حمی یوم غمیه

که از حرکت روح بسوی داخل واحتقان او دران بسبب فرط غم عارض میشود ازاله غم باقسام کلام وحیلها نمایند ونغمهای سرور آور وحکایات نادر بشنوند وبا قوتهای مفرحات
بارده بخورند واز مشروبات عرق بیدمشک وکیوڑه وگلاب وعرق گاوزبان عرق نیلوفر وشربت انار وسیب ونیلوفر وامثال آن بنوشند وگاهی احتیاج باستعمال شیره خرفه وکاهو
ومغز تخم کدو ومانند آن افتد وصندل سفید وآب کاسنی سبز وکشنیز تره وکاهو وکافور وگلاب بر سینه طلا نمایند وگلخه خوشبو ببویند ودر دخنهای معطر خوشبو مثل روغن بنفشه ونیلوفر بمالند وفواکه
بارده مثل خیار وتربز بخورانند ویا خمیره مروارید ساده یا ترش بیک تولہ لاجورد مغسول طباشیر هر یک یک ماشه آمیخته ورق نقره بلعید وسپید بخورند بالائش شیره خرفه وخیارین مغز تخم کدو
هر یک هفت ماشه لعاب گاوزبان پنج ماشه وعرقیات مذکوره بر آورده شربت یاقوت علوی خان تولہ یا شربت نیلوفر داخل کرده تخم شربتی پنج ماشه یا تخم بالنگو پاشیده بنوشند وهر روز
لباس نو بپوشند واز چیزهای سخن ومحبفت پرهیزند وشراب ممزوج با آب سرد وگلاب عرق بیدمشک هند وقلیه اسفاناخ بخورند وآب سخت سرد بنوشند **اقوال حکما** شیخ میفرماید
لازم ست که تکمیر دخول آبزن نمایند واکثر قصد آن در استحمام با آب حمام گردانند سوای هوای او وبعد از آن کثرت تمریخ کنند که روغن برای آن نافعتر از حمام ست بمفرحات عطریه
اشتغال ورزند وبر سینه او طلیه سرد از لعابات وعصارات وعرقیات خوشبو نهند وشراب ممزوج با آب بسیار بنوشانند که آن برای ایشان بهترین دوست **حکیم کامل** گوید
کسی که این تب از غم وهم حادث شود باید که حیله کنند در تسکین غم وسرور نفس او بر آنچه ممکن بود واصناف آوازهای سرور آور مثل نواختن عود وطنبوره ونغمهای حسنه بحیله بشنوند
ومالش بدن برفق واندک کنند ودر خانه اول حمام داخل کنند ودر آبزن معتدل الحرارت در آرند تا بدان حرارت بسوی ظاهر بدن باعتدال منجذب گردد واغذیه معتدله مثل
لحوم بره وبزغاله وجوجه مرغ وماکیان وماهی رضراضی یا دراج وخیار وبخه مرطب بدن باشد بخورانند ودر یکدفعه کثرت غذا نکنند وشراب ریحانی ممزوج با آب بدهند بحسب عادت
وسن وفصل موجود واگر موسم تابستان باشد در جاهای سرد نشانند واگر زمستان بود در مواضع معتدل واستکثار خواب نمایند وایام متوالی این تدبیر بعمل آرند تا حرارت
در ابدان ایشان منتشر گردد **ایلاقی** در جرجانیه مینویسند که در علاج حمی یوم غمی عنایت بدل بتشیر مصروف دارند وحکایات خنده آور وبازیهای عجیب والحان خوش ومانند آن مشغول
باید کرد واغذیه لطیف سریع الهضم مرطب چون بیضه نیمبرشت وماهی تازه خرد وقلیه کدو وخیار واسفاناخ وماش مقشر وکشکاب ودوغ تازه صاف کرده تغاریق واندک اندک
باید داد تا بر معده گران نشود وچون از گرمابه وآبزن فارغ شوند روغن بنفشه ونیلوفر وکدو بر همه بدن بآهستگی بمالند وشراب ممزوج با آب بالمناصفه دهند وبر بستر نرم خوابانند
وعطرها وگلهای بارد رطب ببویانند واز جماع اجتناب نمایند وبر سینه طلیه بارد رطب چون لعاب اسپغول وآب برگ خرفه وبرگ بنفشه وگلاب وصندل واندک کافور طلا نمایند
وچند روز بدین تدبیر مشغول باشند تا ایمن شود وحمی یوم غمی یکی از اجناس تبهاست گردد **ابن الیاس** گوید که تغمیر سینه بصندلین وگلاب کنند وصبح شربت سیب یا شربت بید انار یا شربت نارنج
هر کدام که باشد ده درم وگلاب ده درم بر بربت شکر کرده یا بنفج بار دیک مثقال بنوشند وبخربزه هندی وغیره غذا سازند وشغل ببازی شطرنج وسیر بستانها وجلوس نزد آب جاری پیدا شده القع کنند

علاج حمی یوم همیه

که دران اکثر علامات اهتمام بشی علامت حرکت سخت سیر روح بسمت موقع در حمی عارض میشود علاج او مثل علاج غمیه نمایند لیکن چنانچه در غمی بیشتر باعانت دل میکوشند درینجا باعانت دماغ کوشند زیرا که ذکر

بروح نفسانی تعلق دارد و معدن او دماغ است آنچنان باشد که عطریات و دهنها و ریاحین تازه خوشبو بویانند و استماع افسانها و شعرها و کتابها و سرود زنان جمیله مشغول دارند و بالجمله مریض را از اندیشه دور دارند و از عمل ...

علاج حمی یوم فکریه

گاهی از کثرت فکر در امور حمی مشابه غمیه و همیه عارض شود و علاج آن مثل علاج غمیه و همیه مع زیادتی تبرید نمایند و اگر تفکر از بهر کاری باشد که شادی افزاید گاهی بسخنان امیدوار سازند و گاهی بسخنان شرعی و دینی و اخروی مشغول باید کرد و گاهی شراب ممزوج با عرق بیدمشک و یا عرق صندل باید داد و علاج دیگر مثل غمیه سازد

علاج حمی یوم غضبیه

که گاهی بسبب فرط حرکت روح بسوی خارج در حال غضب سخونت مفرط التشبث بروح و تپ حادث میشود باید که گلاب و آب سرد هر دو برابر بر سر و سینه ریزند و صندل و کافور تبرید ضماد نمایند و اشربه بارد مقوی قلب مثل شربت سیب و انار ترش و ریباس و ترنج و صندل با گلاب و بیدمشک و عرق گاوزبان بنوشانند و غذا العمول الشعیر با سرکه و روغن بادام و بدوغ سازند که آن درین باب نیکوست و اگر از شراب چاره نباشد با آب انار بیامیزند و یا به برف سرد کرده دهند و آب سرد بسیار بنوشند و بران انار ترش گلاب یا سفیده تنقل نمایند و این اسویه درین تپ از حمام منع کرده و از بنفشه و صندل سفید و تخم کاهو هر یک هفت ماشه گلاب عرق بیدمشک هر یک سه تولہ کافور یک ماشه تخلخه سازند و اندکی از این بر سینه و دل ضماد کنند و از لعب و اشیای گرم پرهیز نمایند و در غذا اشیای انبه داخل کنند اقوال حذاق شیخ میفرماید که تسکین و تشغل ایشان بمفرحات از حکایات طیبه و سماع طیب و لعب عجیب نمایند و حمام آب نیمگرم غیر کثیر الحرارت کنند و مالش بسیار بروغن بنفشه برای ایشان بموافق تر از آب گرم است و تغذیه ایشان بسرد و مرطب سازند و از شراب مطلقاً منع نمایند که سبیل برای ایشان بسوی آن نیست بسبب خوف استحاله آن بصفرا و انتقال آن حمی صفراوی مجوسی گوید کسی را که حمی یوم از غضب حادث شود می باید که بآرام و سکون و طیب نفس او پردازند و چون تپ در انحطاط افتد در آبزن آب شیرین نیمگرم نشانند و کثیر معتدل در آن نموده از آن بیرون آرند پس اگر فصل تابستان باشد بران آب سرد بریزند و آرام و تسکین نفس او کنند و صندل و گلاب و کافور نزدیک او دارند و بر سینه او ضماد نمایند و قدری جلاب یا آب انار یا شی دارند ببرف نوشانند و لغذای بارد رطب مثل سرکه و زیت و لوا و معمول با آب غوره و انار و ماهی رضراضی الطریق سکباج پخته غذا سازند و قریب شراب نگردند که آن در غضب افزاید و در آسایش و سکون و خواب تاکید نمایند که این شفای این تپ و ازاله آن می نماید جرجانی گوید که نخست برفق و مدارا عذرها و سخنهای خوب خشم او را ساکن کنند و بحکایات خنده دار و بازیهای طرفه و سماع آهسته و آواز نرم مشغول دارند و بعد انحطاط حرارت تپ در گرمابه خوش آب که سخت گرم نباشد داخل شوند و در آبزن معتدل نشینند و اگر موسم گرما بود و مزاج سخنه متحمل باشد چون از آبزن برآید خویشتن را یکبارگی در آب سرد اندازند و برآیند و بنفشه و نیلوفر و غیره ببویند و بر سینه نهند و شربت انار ترش سرد کرده بخورند یا شربت غوره یا شربت سیب ترش یا شربت لیمو بنوشند و غذا از ترهای سرد تر سازند چون کاهو و کاسنی و اسفاناخ و کدو و خیار و بادرنگ و مزوره ها از غوره و ریباس و ترشی ترنج و ماهی تازه معمول کرده ابن الیاس گوید که آب تمر هندی و شکر هر واحد ده درم بر برف سرد کرده بنوشانند و پارچه صندل بگلاب تر کرده بنوشانند و باقی همانست که در قول مجوسی مسطور شد

علاج حمی یوم سهریه

گاه سهر مفرط سخونت روح عارض شود پس برای خواب روغن بنفشه یا روغن کدو در بینی چکانند و بر دست و پا مالند و با دویه سرد و تر مثل بنفشه و نیلوفر و خشخاش بر سر نطول سازند و جلاب معمول از نبات سفید و گلاب و عرق بیدمشک بنوشانند و غذا حریره و اسفاناخ با برنج خورانند و یا شیر برنج دهند شیخ می فرماید که علاج ایشان آرام و سکون و خواب و تنطیل ایشان بمبردات و مرطبات و حمام رطب و اغذیه جید الکیموس و مرطبات مرطبه است و شراب با مغتر برای ایشان بد است بلا خوف بنوشانند مگر آنکه با وی صداع باشد ابن عباس گوید کسی را که تپ از سهر پدید آید باید که حیله در تنویم صاحبان آن نمایند و استنشاق روغن بنفشه و روغن کدو و بنفشه پرورده بعمل آرند و تکمید سر با آب مطبوخ بنفشه و نیلوفر و خشخاش و پوست آن و جو کوفته نمایند تا آنکه خواب بکثرت آید و دماغ ایشان ترطیب یابد و هرگاه تپ اندک ساکن شود در خانه او سر حمام داخل کنند و بر سر آب نیمگرم شیرین بر سایر بدن بریزند و بروغن مالش خوب کنند و در آبزن که آب آن نیمگرم و شیرین باشد درآید و بر بدن اثر مرطب ... چه بنوشند و ساعتی آرام نموده با اغذیه محموده لطیفه مثل محیح مرغ و کبک غذا سازند و اگر معتاد شراب باشند اندکی از آن ممزوج آب بسیار دهند تا بدان انهضام غذا سرعت گیرد چه از شان سهر ... هضم است و شراب ممزوج آب بسیار ترطیب بدن نیز میکند و از جماع منع نمایند که آن مجفف بدن است ایلاقی و جرجانی میفرمایند که حیلها خواب آور کنند و اگر خواب نیاید نطول از بابونه و بنفشه و نیلوفر و گشنیز و جو نیم کوفته و کوکنار سازند و آنرا در طاسی ریخته

روغن بنفشه یا روغن تخم کدو بران بچکانند و چادر بر سر کشیده سر از بخار آن دارند و بعد بخار آن اگر در آبزن نشینند بهتر باشد اما زود بر آیند تا هیچ عرق نکنند مصنف حاوی می‌نویسد که شربت بنفشه یا شربت خشخاش هر کدام که باشد ده درم یا شربت سیب گلاب آمیخته دو درم سیب سرکه جوشیده غذا ماء الشعیر به روغن بادام یا مزوره ماش مغز بادام و کدو دهند و روغن بنفشه یا کدو یا نیلوفر بر سر طلا کنند و نطولات باید که در آن مثل برگ بنفشه و نیلوفر و خشخاش ساخته بر سر ریزند یا حمام برگ بنفشه و نیلوفر و گل کدو و بید بویند

علاج حمی یوم نومیه و راحیه فرحیه

بدانکه بخارات حاره که در بیداری بحرکت از روح تحلیل میشود و چون خواب بجهت طول کند تحلیل نشود و از آن تسخین روح و تپ عارض شود و گاه تپ از فرح شدید حادث گردد مثل آنکه از غم نجات عارض میشود و پس نومیه راحیه بتعریق در هوای حمام و غسل معتدل آب سرگرم و مالش بدن بدستهای مختلف و تقلیل غذا و اماله و بچیزی که مبرد و مرطب باشد و ریاضت معتدل کنند و واجب نیست که شراب بنوشند و روغن خیری یا بابونه گرم نموده بر سر و بدن بمالند و بعده آبیکه در آن سبوس گندم و پوست تخم خربزه و گل بابونه هر یک دو مشت جوشانیده باشند غسل نمایند و غذا لطیف سریع الهضم مثل جوجه مرغ و نان دهند و علاج فرحیه مثل علاج غضبیه است و عمده تدبیر در آن اهانت سرور و تحقیقات اوست ابن الیاس گوید که اگر از خواب مفرط و راحت مفرط تپ آید صبح جلاب با اصل السوس ده درم و شکر سفید ده درم دهند و غذا مزوره ماش و مغز بادام یا ماء الشعیر مع نخود سازند و در حمام عرق آورند و آب گرم که در آن قیصوم و تمام و اکلیل و شبت پخته باشند غسل نمایند و از شرب شراب و آب بسیار احتراز کنند

علاج حمی یوم فزعیه

گاه از فزع تپ عارض شود و سبب آنکه از غم عارض میشود و علاج او قریب علاج غمیه است باید که از خوف ایمن سازند و بشارات دهند و شربت سیب و شربت صندل و عرق بید مشک و شراب نیز نافع است بقول صاحب حاوی هر صبح شربت سیب و گلاب یک ده درم بنوشانند و غذا ماء الشعیر با جوجه مرغ دهند و صندل و نیلوفر و گلاب و گل ارمنی بر سینه طلا کنند و یا شربت حماض ده درم و مفرح یاقوتی با یک مثقال دهند و غذا مزوره زرشک یا انار دانه یا ساق بلحوم ماکیان یا تیهو و دراج سازند

علاج حمی یوم تعبیه

گاهی ماندگی بدن و تسخین روح بدان حد رسد که تپ بخطر فعال بهم رسد و اکثر مضرت آن بر افعال حیوانی و نفسانی باشد باید که بآب شیرین نیمگرم غسل کنند و غمز لین بعمل آرند و مفاصل را بروغن گل یا بابونه بمالند و شربت نیلوفر و گلاب بنوشانند و غذا کلیه یا بچه بزغاله یا مرغ خورانند شیخ میفرماید که علاج ایشان راحت است و استحمام و آبزن و تمریخ بعد آن خصوصاً بر مفاصل و تناول طعام حسن الکیموس طب بمقدار هضم ایشان از جنس لحوم بچه مرغ و بره و بزغاله و ماهی رضراضی زیرا که قوت ایشان ضعیف است پس واجب نیست که توقع هضم غذائی کنند که آن در حالت صحت هضم میکردند بلکه کمتر از آن و لهذا اگر اغتذا نمایند بچیزی که اندکی از آن غذای بسیار دهد مثل اغذیه مذکوره مانند زرده بیضه نیمبرشت و مرغ خصی بهتر باشد بعضی زعم کرده اند که تلطیف تدبیر صاحب اعیا بیشتر از غیر آن باید کرد و این صواب نیست باید که غذا که رطب باشد تناول نمایند و شراب ممزوج بآب بسیار بنوشند اگر معتاد آن باشند و یا جلاب بانند اگر معتاد شراب نبوند و تمریخ آن بیشتر از تمریخ دیگر صاحبان حمی یوم بروغن باید کرد و روغن بنفشه بهترین آن است و واجب است که تمریخ عام بدن نمایند و خصوصاً سر و گردن و فقرات پشت و همه مفاصل او خصوصاً بعد استحمام و باید که بستر او نرم کنند و پارچه او و مجلس او معطر گردانند و اگر احتیاج بمعاودت حمام افتد بسبب بقیه تمدد و ماندگی اعاده آن نمایند با همه چیزهائی که در باب آن نوشته شد از آبزن و تمریخ و مالش صاحب کامل گوید کسی که این تپ از تعب باشد باید که بسکون و راحت در موضعی که معتدل هوا و خنک باشد و خواب بسیار استعمال کنند تا آنکه تعب او بسکون زائل شود و تپ انحطاط شروع کند بعد از آن در حمام اندر خانه اوسط داخل شود و در آب شیرین نیمگرم در آیند و اگر آبزن نباشد آب متواتر بر بدن ریزند تا از آن یبس عارض از تعب زائل شود بعد خروج از آب روغن بنفشه و نیلوفر یا کشیر معتدل المزاج لا سیما مواضع مفاصل بمالند و انکشار روغن نمایند تا اعضا نرم گردد و از یبس لاحق بسبب تعب و اگر بدن را بدستهای بسیار در زمانه دراز مالش کنند موافق تر باشد بعده بار دیگر بآبزن عادت نمایند یا آب نیمگرم بران ریزند اگر یبس شدید باشد این عمل دو یا سه یا چهار مرتبه کنند و اگر اندک باشد یکبار یا دو بار کفایت کند بعد از آن از حمام بیرون آیند و ساعتی آرام کنند و غذا لحوم جوزه مرغ و یا بچه بره سازند و خوب پخته باشد و یا کاهو و کاسنی و خرفه بخورند تا کثیر غذا بدهد و دفعات بسیار و شراب بحسب مزاج و سن و فصل و بلد و عادت بنوشند پس اگر مزاج این اشیا یا اکثر آن بارد باشد و عادت مریض بشرب شراب بسیار بود باید که شراب بمقدار معتدل

در کیفیت و کمیت یا زیاده و اندک از مقدار معتدل استعمال کنند و اگر اشیای مذکوره اکثر آن جا باشد و عادت او بشرب شراب بود یا عادت شرب قلیل باشد پس اندکی
آمیخته رقیق ممزوج با آب بسیار دهند و بسیار از خواب و حرکت و سکون نمایند و اگر بعد از آن بقیه تب باقی ماند اعاده تدبیر مذکور از استحمام و غیره کنند سعید ابن الیاس می نویسند
که سکنجبین و گلاب هر واحد ده درم بنوشند و غذا ماء الشعیر یا مزوره ماش بکدو و یا کاهو و کاسنی و خرفه بخورند و اما بعد نضج اختصاص نمایند و بعد نضج اخلاط لازم است که در حمام داخل
کنند و امر بجلوس در آب نیم گرم نمایند و بعد انفصال از آب تمام آب بریزند و بدن را بروغن بنفشه کدو یا اعتدال بالند از حمام که بیرون آیند از هوای حمام منع باید کرد تا عرق نیاید بعد اعاده آن نمایند و اگر زمانه
زمستان باشد بروغن خیری یا روغن بابونه بمالند و بعد خروج از حمام مبتولات ندهند تا سه ساعت و هنگام صلاح تام بخورانند یخنی مرغ و اطراف جدی اجازت دهند و از همه خفیفات و جماع حذر کنند

علاج حمی یوم استفراغیه

بدین عارض میشود از اضطراب اخلاط نزد اسهال قوی و حرکت و حرج مفرط که از آن حمی مشتعل بشود و اکثر استحال بسبب بلغمی باشد که تابع اسهال بود و گاهی ادویه مسهله
بسبب آنکه تسخین کنند این تب آید و گاهی این تب تابع فصد بود بهر آنکه فصد تحلیل کند از بدن رطوبت بخار و دمویت نهایت تا آنکه اجزاء دخانیه مراریه گرداند بسبب غلبه صفرا بالجمله اکثر
بارده قابضه مثل شربت سیب و به شیره تخم خرفه دهند و اضمده بارده مقویه مثل صندلین گل سرخ و اقاقیا و سک آمیخته و گلاب بر دل و جگر نهند و اغذیه قابضه بارده مثل
سماق با زرشک و انار دانه دهند و فادزهر با دوغ گاو درین باب اثری عظیم دارد و همچنین قرص خشخاش و قرص طباشیر قابض و در باقی استفراغات مثل فصد جماع و غیره ضعف بادی
پیش برای دفع ضعف و تب شربت سیب و نیلوفر هر یک دو توله در ماء اللحم ساده نه توله دهند و اگر تب نخواهند شراب رقیق نو چهار حصه با ماء اللحم آمیخته بنوشانند و خمیره مروارید
و زمرد و گاوزبان عنبری و شربت یاقوت با عرق عنبر و درونج استعمال نمایند و غذا قلیه نرگسی نا گینه بیضه مرغ و شیربرنج بادامی دهند و شیخ گیلانی فرماید که ملاطفت در حسن طبیعت
باید کرد بدانچه در ابواب آن معلوم شده و تغذیه قلیل و آنچه تقویت بیشتر نماید بقدر هضم با اغذیه معتبره و مرطبه کنند و در امتزاج البن و اکل کردن آن شبیه و بر معده ضمادات و نطولات
مقویه سخن بالفعل غیر گرم استعمال نمایند چه هر چیز گرم از نبات تحلیل قوت کند و از آنجمله است صوف کم در روغن زرین یا روغنی که سر زیاده از آن خوشبو باشد تر کرده بخیسانند
تا آنکه اکثر اجزای روغن از آن جدا شود و بر قلب و جگر مبردات نهند ابن الیاس گوید که برای حبس شکم صحیح سفوف حب الرمان پنج مثقال رب به ده درم بهدانه
و یا پست جو چهار درم رب سفرجل ده درم بخورانند و یا بیرند اسپغول تخم بارتنگ تخم ریحان صمغ عربی هر واحد یک درم بریان نموده بروغن بادام چرب کرده فرو برند
و غذا مزوره سماق با لحم بالکیان و دراج و تیهو دهند اگر برای خون و پیچش نباشد و اگر اسهال خون و پیچ باشد بگیرند سفوف نشاسته پنج درم بروغن بادام چرب کرده با گلاب
آمیخته بخورند و غذا مزوره حاورس مقشر بریان بمغز بادام بریان لحوم دراج و تیهو دهند و بر معده و جگر صندلین و گل ارمنی اقاقیا و سماق کوفته بخیسانند بگلاب یا آب کشنیز
سرشته ضماد کنند و یا پارچه بگلاب و روغن گل آلوده بر معده و جگر نهند حجر جالینوس فرموده که آنچه سبب او مسهل باشد بحبس شکم معالجه کنند غذا آنکه قوت رطوبت
افزاید بدهند و این ماء اللحم سخت سودمند است بگیرند گوشت تازه پشت گوسفند که همان ساعت ذبح کرده باشند و از چربی پاک کرده پاره پاره تنک ساخته در پاتیله کرده
پنج درم گلاب پنج درم آب سیب ترش یا آب به ترش بر آن افگنند و چندان بگذارند که گوشت گرم شود و آب جوش بگذارند پس آنرا بکفچه بر آرند و بار دیگر آب سیب مذکور
بر آن افگنند و بگذارند تا باقی قوت در آب گوشت از آن جدا شود و رنگ گوشت گونه سفید گردد و بجای آب جوش داده یکبار در پاتیله کرده و اندکی کباب و آب کشنیز
بریان و آب کدو سبز و بسیار اندکی نمک انداخته بجوش دهند تا پخته شود پس اندکی صمغ عربی و نشاسته بریان و طباشیر سوده آمیزند و بدهند و اگر قوت سخت ضعیف شده
عوض آب فواکه اندکی شراب ریحانی کنند که قوت زیاده کند و اگر شیم پاره بروغن مصطکی یا روغن سنبل تر کرده گرم بر معده نهند سخت نافع باشد و اگر تب سخت گرم باشد
و تشنگی هم آرد بر دل و جگر ضماد بارد نهند و روز دوم حمام آبزن بکار برند و غذا سرد و تر و سبک دهند و آنچه بعد فصد حادث شود همین علاج باشد لیکن پرهیز از
قابض که قبض طبع نمایند حاجت نباشد و هر چه مبرد و مرطب باشد و آنچه مسکن صفرا بود سود دهد و گویند که گاهی در فصد خون از مقدار واجب کم گیرند و بدان سبب
ابخره ساکنه و اخلاط متحرک شده مزاج را گرم ساخته حمی یوم پیدا کند و درین صورت باز بسرعت فصد کنند و خون زیاده گیرند تا حمی یوم بحمی عفنیه انتقال نماید

قوله ماء اللحم ف

علاج حمی یوم وجعیه

بدانکه گاهی درد شدید تسخین روح کند تا آنکه تب مشتعل گردد پس تدبیر تسکین وجع نمایند بدانچه در باب یک مسطور شد بعد از آن معالجه بعلاج حمی یوم تعبیه از آسایش

گوشت یا غیر آن که در کلیات از موجبات سده مذکور است و این تپ منجمله حمیات یوم کم است که منتقل به دق گردد زیرا که درین ماده مستعد تعفن و فساد در بدن بسیار بود و ایضاً درین تپ عطش و التهاب لزوم حرارت و تمار وره متوسط میان طبیعت و تعفن باشد و این تپ را مشکل کند بسبب انسداد مسالک آن و قریب المشابهت بحمیات خلطی بود و بطول مدت چنانچه گاهی تا سوم روز و ابعاد آن باقی ماند اگر سده بسیار و قوی باشند و به تکاثف نیست و تحلیل قیت از خارج نباشد و اگر سده اندک باشند زوال آن بسرعت کند اگر در تدبیر خطا واقع نشود و این حمی میان حمیات یوم گاه منقطع شود و عود کند بسبب ثبات سده که آن سبب است پس گرما گاه از نوائب باشد و این تپ اکثر منتقل به دق شود اگر در وی بس دلالت کند بر آنکه آن عفونیه شد و حمی اسدیه چون مرجع بعد فصد در جانب است بناء آن باید که منداز اعاده فصد چاره نبود لاسیما چون تپ ساکن شود و وجع دوام نماید بالجمله در خانه نمایند و سکنجبین بزوری چار رسه چهار توله در گلاب و عرق بادیان یک یک هفت توله بنوشانند و غذا کشکاب با بادیان و بیخ آن و بیخ کرفس پخته بدهند و مغز خیار شنبر هفت توله در مروق بادیان و عرق بادرنجبویه و گلاب یک یک هفت توله گلقند و شربت نیلوفر یک یک چهار توله روغن بادام پنج ماشه نوشانند و غذا وقت شام نخود آب بچه مرغ دهند و صبح شیره بادیان و تخم خربزه و تخم کرفس هر یک هفت ماشه در گلاب با آب انار بر آورده شربت کشوث علاوه خیار چهار توله تخم کدو به هفت ماشه بنوشانند و بعد از تلیین بحمام معتدل برند و روغن بنفشه بمالند بعد آرد جو و باقلا و سبوس گندم و تخم خربزه خوب بمالند و غسل کنند و هرگاه تپ باز عود کند و بنوبت آید باید که قبل از نوبت بچهار ساعت حمام بدستور نمایند بعد جامه پوشیده خواب کنند تا عرق آید و اما در امتلاء دموی نخست فصد کنند و تدبیر سوء مزاج پردازند و در ورمی تدبیر عضو مئوف کوشند شیخ در علاج این تپ می نویسد که ان کان السبب کثرة الاخلاط و الامتلاء فیجب ان یبادر الی الفصد و الاستفراغ ولان یفصد لم تحم بعد فهو خیر و اذا احمی فالتوقف و یکون ضرورة اوفق فان الفصد قد یجری الاخلاط و یخلط بینها فان لم یکن بد فلا یجب ان یؤخر الفصد الا الاستفراغ مؤلف گوید که قوله ان کان السبب کثرة الاخلاط شرطست و قوله و الامتلاء عطف بر اخلاطست و قوله فیجب ان یبادر الی الفصد جزای آنست و قوله و الاستفراغ عطف بر فصدست و قوله ولان یفصد شرطست و قوله فهو خیر جزای آنست و قوله لم تحم بعد جملهٔ حالیه میان آن هر دوست و قوله و اذا احمی شرطست و قوله فالتوقف مبتداست و قوله اوفق خبر آنست و جملهٔ اسمیه جزای شرطست و قوله و تکون ضرورة بمعنی الا ان یکون ضرورة و تکون تامه است پس معنی این عبارت آنست که اگر سبب این تپ کثرت اخلاط و کثرت امتلا باشد نه غلظ و لزوجت پس واجبست که مبادرت بفصد و استفراغ کنند و هر آئینه اگر فصد کرده شود و هنوز تپ نیامده آن بهترست بسبب کم شدن چیزی از ماده و خلاص یافتن طبیعت از ثقل آن پس طبیعت طرف ماده باقی متوجه شود و انضاج و تحلیل آن نماید و چون تپ آید بعد فصد پس توقف فصد و استفراغ از جهت اختیار نضج موافق ترست در تدبیر آن زیرا که حدوث تپ درین صورت غالبا وقتی باشد که چون فساد در رطوبات دیگر سوای خون نیز حادث شود و مخفی نیست که فصد انتشار و تفرق آن نماید پس مواد صالح مختلط خواهد شد و آنرا فاسد خواهد کرد و دران ضرر عظیم است چنانچه شیخ بعد این میفرماید که فصد اخلاط را جاری میکند و میان اخلاط صالح و فاسد مخلوط میسازد فلهذا توقف اوفق باشد الا اگر ضرورتی داعی بفصد بود مثل انصباب و بسوی قلب یا حدوث وجع بعد فصد جانب حجاب یا بسبب کثرت ماده که از فصد اول خارج نشود و پس درین صورت از اعاده فصد چاره نباشد بهر آنکه این دلالت میکند بر آنکه ماده بسیار بود و فصد تحریک آن نموده و آنرا بتابیده و دفع نکرده بسبب کثرت آن پس مبادرت بفصد واجب بود الکنون باشد که این معنی بر تقدیر یست که لفظ ولان بکسر همزه خوانند و اگر ولان بفتح همزه خوانند شود پس قوله ولان یفصد مبتدا باشد و قوله فهو خیر جملهٔ اسمیه خبر آن و قوله لم تحم بعد جملهٔ حالیه است پس معنی آن چنین باشد که فصد متلبس بصاحب حمی نیست حالی که جاری نگردد تپ باشد یعنی قبل نوبت و اگر از اتیان قبل از وقت لاحق شود توقف اوفق باشد از روی انتظار نضج مگر آنکه ضرورت مثل انصباب مواد بسوی قلب و غیره باشد پس توقف نباید کرد و ایضاً بعد جمله مذکوره شیخ می فرماید که بعد تنقیه چیزی که مفتح سده و منقی مجاری باشد مشغول شوند و قبل استفراغ مبادرت بتفتیح مجاری ننمایند زیرا که این گاهی سبب انجذاب اخلاط دفعة بسوی بعض مجاری و چسپیدن آن میشود و درین اخطار بسیارست و گاه ادویه مفتحه در سده می افزاید اگر مواد غلیظ باشد و خاصة اگر منافذ در خلقت خود تنگ باشند با آنکه ایضا تقدیم فصد و استفراغ بر استعمال مفتحات گاهی فضول دخانیه فاعله احتقان را نها از ین تپ اخراج می نماید از احتقان او بعفونت منع میکند و خصوصاً اگر در فصد و استفراغ مبالغه نمایند و قریب بغشی گردد و اگر کثرت اخلاط محسوس نگردد بلکه سده معلوم شود و آن از غلظ و لزوجت آنها حادث شده باشد پس مناسب است که بزیادتی فصد و استفراغ احتیاج نشود بلکه حاجت بتفتیح افتد و تفتیح بجالیات از ادویه و از اغذیه بود و چون مرض حمی است تفتیح رجوع

کردن بجوالی حار ممکن نیست زیرا که تپ از این برپا بلکه با سکنجبین ساده یا سکنجبین بزوری از آن که باشد با آب یا دیان تدریج نمایند و غذا از چیزی که در آن غسل و جلا باشد و در آن
لزوجت نبود مثل آش کشک جو و شکر دهند با آنکه شکر قریب غذ است بسبب بو و نش نمای دوائی و در آن تفتیح و جلاست مخلوط کردن آن با کشک شعیر باکی نیست بعده
چون استفراغ کردند اگر استفراغ او واجب باشد و تفتیح نمودند مثل حوالی غیر حار که مذکور شد و واجب است که نظر کنند اگر تپ کم شد و شدت او زائل گردید اگر نوبت دیگر
نوبت ثانی او از اول ضعیف شد و نظر بقاروره کنند اگر آثار عدیم النضج نیافتند بلکه مائل باعتدال قوام و رسوب و لون یافتند و ملاحظه نبض نمایند اگر آثار دال بر عفونت
بشیر است او و خلاف و منها طلا او نیافتند استمرار بر تدبیر مذکور یعنی سکنجبین و غیره نمایند و در روز دوم بعد نوبت مریض را در حمام داخل کنند و در وقت تراخی نوبت آینده اگر آن تا
پنج ساعت باشد و تمریخ و دلکها باشیائی که در آن جلای معتدل باشد مثل ماء بن آرد با قلا با آرد کرسنه آرد اصل السوس و راوند سوده با اندکی عسل و آب یا بدیگر دو اگر قوت تحمل این
جسارت کنند کف بورق است اگر معلوم شد که حمام چیزی تغیر طبع او نیافته و تشعریر پیدا میکند در آن باب تحمه توقف نکنند زیرا که این سبب اجنبی نباشد که تفتیح او حمام کرده
و چون از حمام برآیند لازم نیست که در طعام و شراب شوند مگر بعد از آن نوبت و اگر حال او اجتناب کند که چیزی طعام بدهند و بسبب ضعف طبیعت بر گرسنگی صبر نکنند و آنچه در آن
تفتیح باشد مثل ماء الشعیر رقیق که در آن آب بسیار و جواهر کم باشد و یا کرفس نیک پخته باشد بنوشانند و اگر نوبت او معاودت نکند مرتبه دوم حمام کنند اگر خواهش او باشد یعنی
از حمام اول راحت و خفت حاصل شده باشد و بعد سکون حرارت حمام غذا دهند و اگر نوبت او قصر از نوبت اول آید و قاروره در قوام و رنگ نیکو باشد پس تحقق باسعت علاج
و تمامت سده نماید و بعد اقلاع نوبت او قسم معالجه مثل معالجه سابق بدهد و حمام کنند و غذا بدهند و اگر نوبت مثل اول یا قوی تر از آن آید و بول حسب واجب نبود بلکه از آن غیر
نضیج القوام باشد انتقال بحمی عفنی نماید علاجش علاج تپ عفنی است صاحب کامل نوشته که جالینوس گفته که امر این تپ اکثر بحمی مطبقه مؤول میگردد پس باید که هرگاه قوت و سن
و فصل از فصد منع نکند مبادرت بفصد نمایند و بمقدار حاجت خون برآرند و اگر قوت قوی باشد اخراج خون بحدی نمایند که غشی ظاهر گردد زیرا که صاحب این تپ محتاج
بفصد بیشتر از حمیات دیگر است بسبب احتقان فضول و امتناع او از تحلل و بعد از آن غذای مریض ماء الشعیر که در آن او دیان یا پوست بیخ آن پخته باشد باید کرد و بعد چهار ساعت
سکنجبین یا شربت لیمون یا شربت سکنجبین بدهند به آنکه این تپ نافع در تفتیح سده و تقطیع اخلاط لزجه محتقنه در دخول بدن تنقیه نیست و نشاید که مریض را اشیای مفتح سده
قبل استفراغ دهند زیرا که چون سده بکشاید اخلاط در مجاری جاری گردد این نباید بود از آنکه جذب شود یا چیزی دیگر از اخلاط که در عروق است در مجاری بخیند بسبب
کثرت آن یا بسبب غلظ آن و لزوجت آن لا سیما اگر در مجاری منخنقه باشد پس سده شدید تر و قوی تر شود و تپ عفونت لامحاله حادث گردد و مقدار شدت سده از
قوت تپ شدت آن شناخته میشود و چون استفراغ بفصد کردند و آنچه در روز اول بر آن داوند گفته شد دادند در روز دوم سکنجبین یا شربت لیمو یا شربت سکنجبین بدهند بعد از آن
بهر ساعت یا سه ساعت بماء الشعیر مع ثقل آن غذا سازند و یا مزوره ریباج دهند اگر ماء الشعیر نخورند یا حریره معمول از آب سبوس گندم بدهند چون روز سوم تپ نقصان بین
ظاهر گردد و در بعض چیزی از علامات حمی عفن نباشد و در قاروره دلالت بر سده و عدم نضج بود باید که مریض را امر بدخول حمام نمایند و بدلک باشیای جالی و منقی و مفتح مثل آرد جو
و آرد باقلا و اشنان بمالند و می باید که چون تپ را وقت اشتداد او معلوم کنند حمام قبل آن وقت استعمال کنند و کمتر آنچه باید میان هر دو نوبت فرق چهار ساعت باشد و هرگاه
حمام خارج شوند سکنجبین یا شربت لیمو یا شربت سکنجبین بدهند غذا آنچه روز دوم داده اند بدهند صاحب اقسرائی چیزی از شراب نهند البته که آن تپ را قوی کند در روز چهارم
اگر در تحقیق بول چیزی از زوال حرارت و سده باقی ماند باید که اعاده مریض بدخول حمام نمایند و تدبیر او مثل تدبیر مذکور بعینه سازند که حمی زائل و منقضی خواهد شد و در روز پنجم
سکنجبین جلاب بدهند و غذا جوزه مرغ و دراج و مانند آن سازند و بعادت او در غذا بتدریج رجوع کنند جرجانی و ایلاقی میگویند که چون تپ سبب کشادن سده و تلطیف و
کردن خلط غلیظ یک نوع است علاج این تپ آنچه از سده تولد کند و آنچه از خلط غلیظ متولد شود یکی است فرق در علاج هر دو بیش از این نیست که اگر سبب این تپ
سده امتلائی باشد اول فصد کنند و اگر امتلا با فراط باشد بعد فصد استفراغ بمسهل موافق ماده امتلا کنند و اگر امتلا سخت مفرط نباشد تلیین طبیعت بماء الفواکه و سکنجبین ساده
نمایند بعد از آن بتدبیر کشادن سده مشغول شوند و تا استفراغ نکنند بتدبیر تفتیح سده نپردازند و وجه آن قول شیخ و صاحب کامل گذشت اما تدبیر کشادن سده آنست
که بعد انحطاط تپ یا زوال نوبت بحمام داخل شوند و آب نیم گرم بر بدن بسیار ریزند و در آبزن نشینند و در آن تا دیر بمانند و روی و بدن را آرد جو و باقلا و سبوس گندم
و تخم خربزه کوفته و اصل السوس و اشنان اصفهانی بمالند و اگر سده و قوت هر دو قوی باشد زراوند کوفته بیخته بعسل سرشته با جل کنند و بر بدن بمالند پس بشویند

و اگر این تپ معاودت کند و نوبت ظاهر گردد و نوبت قوی باشد بچهار ساعت قبل از نوبت تپ در حمام در آیند و در آبزن نشینند و چون از حمام بیرون آیند در خانه با پارچه پوشیده بخسپند تا عرق آید و این تدبیری خوب ست در علاج این تپ و بدین تدبیر از تپ مطبقه خلاص یابند و سدهای اندرونی را با شربت ملطفه مفتحه باید کشاد چون سکنجبین ساده و بزوری و آب کاسنی و آب بادیان و کشکاب مطبوخ به تخم بادیان یا پوست بیخ آن و پوست بیخ کرفس شربت افتیمون و غذا اسهم از کشکاب جو با بکی با بادیان پخته و آب سبوس و روغن بادام سازند و اخلاط غلیظ را هم بدین اشربه یا بتدابیر لطیف توان کرد و سهال موافق لدسکر ظاهر یا باطن از خوشیتن باز دارند و مالش بسیار در حمام بروغن بنفشه و غیر آن سخت سود دارد و جالینوس میگوید که اگر خداوند این تپ را علاج طبیب جاہل اتفاق افتد و او را از غذا باز دارد و دیعه بسوی حمی یوم تپ حاد گردد و بهر آنکه منع کردن غذا درین تپ اخلاط را تیز کند و هرگاه که این تپ از پس سه روز نگسارد نشان آن باشد که حمی عفونی گشت ابن الیاس گوید که اگر از سده در نوبت مسام جلد باشد جلاب با تخم کاسنی و گل نیلوفر هر احد سه درم عناب عدد شکر سفید و ترنجبین هر واحد ده درم بنوشانند و غذا ماء الشعیر دهند و تلیین طبیعت بماء الفواکه یا مطبوخ مع فلوس خیار شنبر و ترنجبین یا شیرخشت هر واحد ده درم و یا با آب انارسی و ده درم شیرخشت ده درم نمایند و اگر با وی علامات امتلای خون مثل سرخی چهره و چشم و گرانی سر باشد فصد کنند و خون بقدر قوت و وجب ارند و هر صبح جلاب از عناب ۵ عدد بنفشه تخم کاسنی هر احد سه درم شکر سفید ده درم ترنجبین ده درم بدهند و غذا بماء الشعیر سازند و بعد انحطاط در حمام داخل کنند و در آن مالش بدن با آب نیم گرم و سبوس گندم سازند و تلیین طبیعت با آب فواکه و آب آلو و تمر هندی و ترنجبین و شیرخشت نمایند

علاج حمی یوم تخمیه امتلائیه

شیخ میفرماید که گاهی از تخمه بخار ردیه پیدا شود و حرارت مشتعل گردد و ملتهب روح کند پس تپ حادث شود و خصوصاً در ابدان صفراوی و آنانکه وسیع المسام هستند بهر آنکه اکثر فضول ایشان بخار و دخانیه گردیده متبخر میشود و در آن آروغ ترش کم باشد و شدیدترین مردم از روی استعداد برای این تپ کسانی ست که بعد تخمه بریاضت و حرکت و آفتاب و استحمام شروع کنند پس بخارات دخانیه در ایشان کثرت پذیرد و خصوصاً چون در ابدان ایشان حرج و لذع و سیما در شکم باشد و اما از زیاده آروغ ترش پس در صاحبان آن کمتر اتفاق تولد حمی شود و اگر پیدا گردد ضعیف باشد بلکه پیدا نشود و از متولد با روغ ترش گمان شود که آن بسبب غیر تخمه است از استعمال دوای گرم و اسهال شدید یا وجع که اتفاق مقارنتا و بدان او فتد و چون طبایع ایشان منطلق گردد انتفاع یابند و تپ ایشان زائل گردد بسبب خروج فضول دخانی تا استفراغ غذای فاسد و علاج کسیکه طبیعت او از ایشان محتبس شد با و کسیکه مستطلق باشد مختلف بود بهر آنکه در اول تلیین طبع و در ثانی حبس شکم بعد ثبوت نقاهی بدان غذای فاسد گرده شود و کسیکه از تخمه تپ کند و طبیعت او در دو سه مجلس نرم شود پس او را فصد کنند اسهال آن قوی گردد و گاهی کبدی شود و خفقان و سیاهی با دلالت کنند اعراض حمی یومیه امتلائی مشابه اعراض حمی مطبقه گردد پس چشم و روی بسیار سرخ شود و التهاب شدید بود و نبض عظیم و سریع و قاروره سرخ گردد و اکثر تا سه روز باقی ماند و بدانند که حمی تخمیه گاه بچهار یا هفت دوره آید و معذلک حمی یوم باشد و لیکن بنقل او صحیح بود و بسبب عدم انتقال به حمی عفنی مجوسی گوید که با تپ حاد در تخمه گاهی لین طبیعت بود و گاهی احتباس آن و آنچه با نرمی طبیعت باشد حرارت کمتر دارد و آنچه با احتباس بود صعب تر باشد بسبب احتباس کیموس ردی بالجمله علاج علاج تخمه است اگر طعام در معده باشد بقی اخراج آن کنند و اگر در امعا بود با سهال و تلیین بگلقند محلول در گلاب عرق کاسنی و عرق عنب الثعلب و گاهی شیرخشت و ترنجبین حل کرده میشود و گاهی احتیاج بتقویت از پی حاجی افتد و چون اشتهای طعام ضعیف گردد و تپ قائم بود او را دهند مگر بعد زوال تپ اشیای خوشبو بیشتر بویانند و اگر طبع نرم بود آب گرم بگلاب آمیخته جرعه جرعه بدهند و گلاب گرم کرده در بینی بچکانند تاثیر و نفع عظیم ست اگر غذای فاسد بخوبی خارج نگردد گلقند زیاده کنند و یا اول مقیئات صفرا کنند و بعد نقاهت تمام شربت لیمون کاغذی و گلقند هر یک دو توله با پیسند و سکنجبین تنهای لیمونی علو خان سه توله در عرق زرشک و گلاب یک شش توله بنوشانند و بجای آب گلاب دهند غذا اکثر ندهند و صبح شوربای بزغاله با زرشک و آلو سیاه داخل کرده بدهند و با الایش جوارش عود ترش تمام شود بلیسانند و وقت شام نان تنک با شوربا دهند اقوال مهره شیخ میفرماید که صاحب این تخمه خالی از آن نبود که طبیعت او قبض باشد یا نرم بود پس اگر قبض باشد اسهال او کنند اگر غذای فاسد در امعا باشد و اگر چیزی از طعام و ثقل در معده باقی بود واجب ست که قی کنانند پس اسهال آورند و نظر کنند که مریض کدام جا ثقل میباید پس معلوم نماید که آیا سوء الهضم استفراغ او بحقنها و حمولات ست یا با شیاف تا اسهال آورد یا آنچه از غذای فاسد از معده یا امعا برآید هضم کند دلالت بهبود از جمیع این تپ باید حال آروغ ست پس اگر طعام اتفاق فوق باشد و قی مقتدر بود و محتاج گردند

بسوی آنکه التفات بحمی نکنند و غلاغلی استعمال نمایند تا انحدار و انحطاط مع الهضم حاصل شود و یا آنچه ضعیف تر از آن باشد مثل کمونی بکار برند و یا نطولات مع اضمده یا ضماد مذکور
در باب ضعف هضم و ضماد مسهل معروف برای اسهال استعمال نمایند چون منحدر گردد یا بنفسه خارج شود و یا اعانت جمول کنند و بران گرسنگی کشند تا آنکه شبهه در بطلان آثار
تخمه نماند بعد غذای خفیف سریع الهضم جید الکیموس تناول نمایند و التجا بخواب جوع کنند از آنچه مؤنت است در امتلای خفیف کفایت کند و اگر طبیعت نرم باشد نظر کنند
اگر شی مستفرغ غذای فاسد باشد حبس نکنند تا بتمامه مستفرغ شود و تا انحطاط نوبت کنند و دران هنگام در حمام داخل نمایند و غذا دهند مگر آنکه در استفراغ بسیار کار رو شود که
بقوت گردد و دران حالت در حمام داخل نکنند بلکه غذا دهند و تقویت معده او باشیائیکه معلوم است بعضی آن در باب اسهال مسطور شده باید کرد و ازین قبیل است
پشم پاره در زیت معقوی مسخن یا در روغن ناردین تر کرده چندان افشرده که اکثر روغن از آن جدا گردد و بر معده نهادن و اگر اسهال دوام کند و آنچه خارج شود
غیر جنس غذای فاسد یافته شود در روغن سفرجل فائق تازه و در روغن مصطکی بطریق مذکور بعمل آرند و ایضا در روغن ناردین برای ایشان منفعت است و گاهی استعمال
این روغنها بطریق قیروطی کرده میشود و خصوصا چون حال احتمال السبتن آنها بر شکم ایشان نکنند و گاهی احتیاج افتد با ضماده قوی تر از ضماده مذکور در سیئة ای فغانکه
بنوشانند اگر آن خوش آید و تغذیه ایشان بچیزی نمایند که غذای او و سبک الهضم و سهل باشد مثل خروس خصی و ماهی رضراضی و بر اغذیه تقدیم چیزی از فواکه و عصار آن
و ربوب قابضه نمایند و اگر اشتهای ایشان منقطع گردد تحریک آن از اشیای مسلومه کنند و خصوصا بسفرجلیات و چون ازین تدبیرات فارغ شوند و معده صلاح نیابد استعمال
جوارشها که هاضم و مقوی معده و منفتح سده است با کندر و ران بعد زوال تپ و اعراض بکار برند و سبیل فصد درین نیست که دران تعجیل نکنند تا آنکه امتلای تخمی بیکباره با
استعمال نمایند اگر ضرور است آن بسبب کثرت خون مخوف حمی عفنی و داعی باشد و اولی چیزیکه نزد اراده فصد بنوشانند ماء الشعیر است و غذا مثل حسو بکدو و ماند که با دوام
و خوابگاه او را سرد نمایند و شمومات بارده بکار برند و اقراص کافور که دران یوند داخل نکرده باشند بدهند تا زبان سیاه نکند صاحب کامل گوید که اگر این تپ
با نرمی طبیعت باشد نظر کنند اگر شی خارج غذای فاسد بود بعد سکون تپ مریض را در حمام داخل کنند بعد از آن نان سمید مبلول در آب انار یا آب غوره یا در شوربای
معمول از آن غذا سازند و اندک آب سیب خوراند و قبل از غذا امتصاص نمایند و سپست جو و کعک با آب انار یا آب سیب مبخوش تر کرده بدهند و هرگاه اسهال مفرط باشد حتی
که از آن غشی عارض شود باید که معالجه آن بعلاج غشی حادث از استفراغ نمایند و پاشیدن گلاب سرد کرده بر چهره و مالش و شمها و غیر آن که در علاج غشی مذکور است چون
افاقه حاصل شود با غذیه مذکوره غذا دهند بغیر آنکه در حمام داخل نمایند و اگر اسهال دوام کند سفوف حب الرمان دهند و روغن سیب و روغن سفرجل بر معده بمالند و طریقش اینست
که روغن گل با آب سفرجل و آب سیب و آب سیب کهنه چندان باشد بجوشانند تا آب برود و روغن باقی ماند و با ضماده معمول از صندل و گل سرخ و اقاقیا و سک و رامک و
عصارهٔ لحیة التیس و آب امرود و آب برگ انگور و آب عصی الراعی و مانند آن بر معده ضماد کنند و هرگاه اسهال منقطع شود روغن افسنتین بر معده بمالند اگر در معده
درد و ضعف باشد باید که تکمید معده بپارچه گرم تنها یا مبلول بروغن نبق گرم کرده یا روغن جوز یا سوسن یا مصطکی و غیر آن از روغنهای خوشبو کنند و چون الم ساکن
شود و اسهال منقطع گردد غذا بچوزه مرغ یا تیهو بریان تنها یا در روغن یا کرنباج با آب غوره یا آب انار و ماهی رضراضی مشوی و مقلو باید داد و اگر اشتها ضعیف گردد جوارش سفرجل
و جوارش تفاح و مسک مطیب و جوارش خوزی بقدر حاجت بدهند و صبح در حمام داخل کنند و بر روغنهای خوشبو مالش نمایند و در حمام دیر نه نشینند و اما آنجا که
طبیعت قبض باشد باید که تمام شکم مریض را مس نمایند و نظر کنند که آیا طعام بسوی امعای دقاق یا بسوی امعای قولون منحدر شده یا نه و از مریض سوال کنند که در شکم او
بادام یا گرانی یا سوزش محسوس میشود و مزه آروغ چگونه است پس اگر معلوم شود که طعام فاسد در اعلای شکم است باید که جوارش کمونی که دران بورهٔ ارمنی
و وجید از وزنی باشد که در نسخه است بدهند و آب گرم بر شکم متواتر بریزند و اگر طعام فاسد بسوی امعای سفلی منحدر شده باشد آب گرم بر اسفل شکم نطول کنند و چون طعام
باسفل تحریک بین نماید باید که شافه بردارند یا حقنه لین بعمل آرند پس اگر مریض در امعا سوزش یابد حقنه از عناب و سپستان و جو مقشر و بنفشه و روغن بنفشه و مرییه لیطه
و با کیان بسازند و اگر نفخ و ریاح دریابند حقنه که دران چیزی نفخی مثل کرفس و بادیان و زیره و بورهٔ مانند آن داخل بود بکار برند و بعد تنقیه بحقنه غذا اسبزورهٔ
معمول از چغندر بطریق اسفیدباج پخته یا از اسفاناخ سازند اگر سوزش و یابند و اگر ریاح محسوس گردد نخوداب بزیت و زیره و دارچینی دهند و صباح آن مریض را در حمام
داخل کنند و در آبزن نشانند پس اگر مریض چیزی گرانی در معا احساس نماید فلوس خیار شنبر مع گلقند با آب گرم مالیده بدهند و بعد تلیین طبیعت غذا بشوربای

چوزه مرغ بطریق زیرباج پخته باید داد و امر بخواب کنند و چون خواب تمام آید و تپ و الم ساکن شود اعاده غذای او بتدریج نمایند ایلاقی و جرجانی می نویسند که اگر طبیعت نرم باشد و بسوی طعام فاسد چیزی دیگر پدید نیاید بهیچ علاج مشغول نباید بود جز آنکه آب گرم جرعه جرعه بخورند تا معده و معا را از باقی طعام فاسد بشوید و پاک کند و معده را بعد از تپ استحکام نمایند لکن آنکه بسبب استفراغ ضعف ظاهر شده باشد و بعد بر آمدن از حمام تقویت معده بگلقند یا میبه ساده یا سکنجبین سفرجلی نمایند و اگر در اسهال اخلاط دیگر بر آید و قوت ضعیف باشد از حمام منع کنند و سفوف انار دانه دهند و بنا بر امساک طبع مشغول شوند و اغذیه بارده که فساد کمتر پذیرد مثل سماقیه و زرشکیه و رمانیه و اشربه مثل شربت لیمون و غوره و انار و سماق و زرشک باید داد و لزوم آسایش کنند و پست جو با آب انار ترش و نان که خمیر آن بسیار کرده شده باشد بخورانند و قبل غذا شربت به یا انار ترش یا میبه ساده بدهند و اگر طبیعت قبض باشد و قی دشوار بود تدبیر هضم طعام و دفع آن باید کرد و حب افاویه یا معجون راحت و کسی که طعام غیر معتاد یا طعام غلیظ یا بیشتر خورد و از آن تپ پیدا شود و آثار گرانی تپ نکنند بلکه تدبیر هضم طعام و دفع آن باید کرد و بهتر آنکه این تپ مثل تپ مطبقه چند روز پیوسته باشد و نظر کنند اگر طعام حار و مزاج حار بود تلیین طبیعت بماء الفواکه با آب انار شیرین خشت کنند و اگر طعام بارد و مزاج بارد باشد تلیین بکمونی و حب افاویه و معجون راحت نمایند صفت حب افاویه از فلفل دارچینی قرنفل مصطکی زنجبیل نارمشک بساوی کوفته بیخته ده درم ازین جمله با دو درم سقمونیا ده درم شکر طبرزد یک درم کتیرا آمیزند و با آب انار شیرین یا گلاب حبها بقدر نخود سازند یک حب مجلس اجابت کند و طعام بگوارد و درباج بشکند صفت معجون راحت مصطکی قرنفل زنجبیل فلفل دارفلفل جوزبوا اسارون کوفته بیخته از هر یک دو درم سقمونیا ده درم اضافه کنند و جلاب آب یا شیرین شکر عسکری بقوام آورده ادویه بدان بسرشند شربتی دو درم برای ضعیف یک درم باقی در قول شیخ و صاحب کامل گذشت ابن الیاس گوید که اگر طبیعت محتبس باشد تنقیه معده بقی کنند باین طور که سکنجبین در آب نیم گرم حل کرده بنوشند و یا تخم شبت و اصل السوس هر واحد دو درم در آب جوش داده صاف نموده روغن کنجد و سکنجبین هر واحد ده درم انداخته بنوشند و قی کنند و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه یا معجون خیارشنبر نمایند یا حقنه لین معمول از بنفشه و عناب و نیلوفر و سبوس گندم و خطمی و روغن کنجد و فلوس خیارشنبر و مانند آن از اشیای ملین برفق حقنه کنند و بعد تنقیه معده قوام باقی در اسهال سکنجبین ساده و سفرجلی هر کدام که باشد دو درم و گلاب ده درم بدهند و غذا مزوره انار دانه یا زرشک یا سماق بچوزه مرغ و تیهو و دراج سازند و اگر ازین معالجه طعام از معده و معا منحدر نشود و باقی مستوقف باشد و قی متعذر بود و بحمی اتفاقات نکنند و جوارش سفرجلی مسهل پنج مثقال در آب گرم حل کرده بدهند و نطولات محلله مثل بابونه و شبت و اکلیل الملک و برنجاسف تمام بر شکم ریزند و هرگاه معده و معا از اخلاط فاسده پاک شود در حمام داخل کنند و با غذیه لطیفه سریع الهضم غذا سازند و بر معده روغن سفرجل و مصطکی و ناردین بمالند و اگر از اکل طعام ثقیل بسبب مزاحمت حجاب معده و قلب به تپ حادث شود با دویه مذکوره قی کنند و از بوره ارمنی و شحم حنظل هر واحد دانگی و خطمی و بنفشه هر واحد پنج درم با نمک سیاه نیم درم شکر منعقد شش شیاف سازند و استعمال نمایند و یا حقنه لین بعمل آرند و تقلیل غذا نمایند و خواب کنند ابن هبة الله گوید که علاج او قی است بسکنجبین و آب گرم کنند و بعد تنقیه اگر طبیعت قبض باشد تحریک طبع با آب تمر هندی و سکنجبین یا آب آلو یا بجلاب کنند و اگر تشنگی شدت کند آب انار بنوشند و اگر طبیعت نرم باشد و قی مفرط بود تقویت معده با آب انار و مربه آبی و جوارش سفرجلی مطبوخ کرده بطباشیر نمایند و اگر سرخی بول اشتداد نماید و اعراض تپ صفراوی گردد و قی و اسهال نباشد تدبیر تپ صفراوی بود و فصد نیز بگشایند و اگر تشنگی شدید باشد بر دست و پا او آب سرد بریزند و آب سرد بنوشانند و رب انار با آب سرد بدهند و بر شکم او گلاب مسح کنند و هرگاه تپ ساکن شود در حمام داخل کنند و آب نیم گرم بر بدن بریزند و بخواب امر کنند بعد آن غذا مزورات دهند و در آخر چون تپ زائل شود و اشتها قوی گردد چوزه مرغ مع آب انار یا آب سماق غذا سازند

علاج حمی یوم ورمیه

بدانکه حمیات تابع اورام باطنی عفونیه باشد و گاهی یا یکروز بود و آن تپها در شمار حمی یوم نباشد و اما اورام ظاهری مثل دمامیل و خراجات که در اعضای ظاهر افتند و حصول اورام بزرگ که در اعضای غددی در لحوم مسمی بر خوا افتد مثل آنکه در بن ران از فضول جگر و در بغل از فضول دل و زیر گوش از فضول دماغ افتد پس تابع آن حمیات باشد و خالی نبود از آنکه آنچه از آن اورام بسوی قلب متادی گردد حتی که قلب را گرم کند آن سخونت تنها باشد یا مع عفونت بود پس اگر سخونت تنها باشد آن از جنس حمیات یوم بود و اگر سخونت با عفونت باشد آن از جنس حمیات اورام باطنی بود و اکثر آنچه عارض میشود ازین حمیات تابع اورامی که آن تابع اسباب بادیه مثل قروح و جرب و اوجاع و ضربه و سقطه بود و مواد بسوی آن مندفع شود و در راه آن غدد و لحوم خود محتبس گردد و آن حمیات از جنس حمیات یوم میباشد و اکثر آنچه عارض میشود ازین حمیات تابع ابرهمی که

اسباب آن متقادمه مثل امتلاء و سده ها می سابقه بود و آن حمیات عفونیه میباشند و اکثر حمیات تابع اورام حمی یومیه باشد چون حمیات تابع اورام اصول و مقدم بود و
اکثر حمی عفونیه باشد هرگاه حمیات اصول اورام تابع بود یا آنکه گاهی بخلاف این باشد و بقراط این حمیات را حمیات خبیثه نامیده آنچه از آن یومیه غیر یومیه باشد و اکثر این حمیات یوم
تابع اورام صعبی بود و گاهی به تبع حمره و مانند آن عارض شود و باحجامه مبادرت کنند بفصد از رگی که در آن عضو ورم مناسب بود بعد بقیه ماده ورم با سهال
از نقیع حامض یا حلو پاک کنند و غذا اسفاناخ … باشد برنج دهند و در علاج فلغمونی یا حمره نمایند و در علاج این تب شیخ میفرماید واجب است که در آن تقدیم فصد و اسهال
نمایند و علاج ورم کنند بآنچه در باب آن موجب بود و تلطیف تدبیر نمایند و شراب البته نباید نوشید و غذا بغذای کثیر التغذیه ننمایند مگر بعد انحطاط تمام و دران از
ملطفات مبرده مرطبه چاره نباشد و ضماده مبرده بر عضو علیل و اورام نهند بنحوی که ورم را ضرر نرساند و ماده آن را محکم نکند بلکه طریق میانه و میان قلب آن از روی تبرید
منفذ و در قعر سر و نماید مجوسی گوید کسی را که حمی یوم از ورم حال غیره از اورام حاره حادث شود باید که فصد از رگ موافق عضو وارم کنند و اطلیه موافقه طلا نمایند مثل
اطلیه مبرده و قابضه که دفع و منع از انصباب مواد نماید و اشیای ملطفه مبرده چون ماء الشعیر و آب انار و جلاب و لعاب اسبغول شیره تخم خرفه بنوشانند و غذا مزورات معمول که …
و اسفاناخ و قطف با آب حصرم و آب انار و مانند آن سازند و آسایش و راحت … استعمال نمایند تا آنکه این ورم ساکن شود و تحلیل و نضج یابد و اگر … دران
باشد مستفرغ گردد و از دخول حمام و شرب شراب حذر کنند تا انقضای ایام صاحب حاوی گوید که علاجش فصد و اسهال بمطبوخ فواکه و آب آلو کنند و هر صبح جلاب
از عناب و آلو بخارا هر واحد ده عدد تخم کاسنی گل نیلوفر هر واحد سه درم ترنجبین ده درم بنوشند و تلیین طبیعت بمطبوخ نمایند سنای مکی پنج درم بنفشه نیلوفر
تخم کاسنی گل سرخ هر واحد سه درم آلو بخارای سیاه … عدد سپستان سی عدد هلیله زرد پنج درم تمر هندی ده درم همه را در سه رطل آب بجوشانند تا بیک رطل آید دران
فلوس خیارشنبر با شیرخشت و ترنجبین هر واحد ده درم مالیده بنوشند و غذا ماء الشعیر دهند و نگذارند که طبیعت قبض گردد و بعد از آن تدبیر ورم با ضماده و اطلیه موافقه کنند
و با آب انار ترش غذا سازند و آرام و سکون لازم گیرند و از تناول لحوم اجتناب نمایند جرجانی و ایلاقی میفرمایند که رگی که فصد کنند از آن عضو را موافق تر باشد بکشایند
پس ماده ورم و سهال البدن پاک نمایند و چند روز غذا ماء الشعیر دهند و بعلاج آماس که در مقامش یاد کرده آید مشغول شوند و هنگام استعمال ضمادات بارد مقوی بلا افراط اشربه مبرده
مقویه چون شراب انار و سیب ترش و لیمو و ترنج و آب فواکه برای تقویت … دهند سعید گوید که علاج حمی حادث از ورم حال در الی الفصد سابق از جانب مخالف
محاذی ورم کنند و اخراج خون چند دفعه حسب اقتضای حاجت مساعدت قوت نمایند و بعد فصد تبرید مزاج بنوشیدن ماء الشعیر و بعد آن سکنجبین شراب انار ترش
و شیره تخم خرفه با سکنجبین سازند و اگر طبع قبض باشد آب نقوع مع شربت نیلوفر تلیین کنند و تبرید ورم باشیای قابضه مانعه مواد مثل صندل و شیاف مامیثا و آب
حی العالم و گلاب نمایند و بعد سکون ورم و تحلل آن مریض را در حمام داخل کنند و در هوای معتدل بنشانند تا ماده مجتمعه در بدن تحلیل یابد و مالش معتدل بغیر روغن کنند و بعد اصلاح
با غذیه لطیفه مبرده مثل مزورات بقول بارده غذا دهند و از امتلا خوف کنند و اگر در بدن خلطی زائد باشد تنقیه آن نمایند و بعد تنقیه بدن تجویع در غذا نمایند بجوزانیدن
بیخ … معمول با بهاسر مثل آب غوره آب انار و آب سماق … از تلیین فرمایند تا در آن بقیه صلابت باقی نماند پس اگر صلابتی در یابند بر آن آب مطبوخ ادویه محلله بریزند و
تقلیل غذا کنند تا آنکه عضو بحالت طبیعی عود کند و در اغذیه و اشربه اندک اندک تدریج نمایند تا از رجوع ورم ایمن گردند

علاج حمی یوم قشفیه

یعنی آنچه از خشکی و درشتی پوست بدن افتد و این تب نیز مثل سددیه تابع عدم تحلل بسبب … و غیر خالص حاصل از حرکت بود و اکثر مردم چون عادت خود را از
حمام ترک نمایند تب کنند و بیشتر ایشان سالی باشند که در ابدان آنها بخار صفراوی پیدا شود و بسبب مزاج ابدان ایشان و اغذیه و آبهای ردیه بسبب هوا اهل عارض ایشان
از سهر و تعب موجب سخونت پس جلاب گرم از شکر سفید و ترنجبین هر واحد ده درم صبح بنوشانند و اشربه بارده و رطب و روغنهای سرد و تر که در علاج حمی غمیه
مسطور شده استعمال نمایند و عرق آوردن بلا عنف واجب بود و فواکه سرد و تر مفید آید و غذا ماء الشعیر دهند و بقول شیخ علاجش تلطیف بدن و استعمال حمام و
تعریق و دران بعد انحطاط تب ماست و مالش مثل سبوس گندم و آرد باقلا و از بادام تلخ و تخم خربزه و قدری اشنان و بوره ارمنی و غذای او مرطب
سازند و شراب ممزوج بآب بسیار دهند و معاودت حمام مرات نمایند

علاج حمی یوم حریه

گاهی از حرارت هوا و از گرمی حمام و مانند آن حمی یوم عارض شود بسبب گرم شدن روح قلبی بحرارت هوای مستنشق و اکثر این تپ از شدت حرارت آفتاب باشد و او تعلق آن بروح نفسانی بود اگر اول سر ابتدا یابد و هوائی گرم گردد پس متادی بقلب شود و حمی گردد بعد در بدن منتشر گردد و گاهی اول تعلق آن بقلب بود بحرارت هوا و تنگیه حفظ سر از حرارت کرده شود لیکن اکثر حرارت شمسیه دماغ و سر اثر کند و همچنین اگر بدن پاک نبود سر او ممتلی گردد و غیر شمسیه از تدبیر حمامیه و غیر آن در قلب اثر کنند بالجمله اگر کسی را سموم زده دست و پای او را آب سرد شویند یا در آب سرد نشانند که محرت (?) و از جماع اجتناب ضرور بود و روغن گل و آب بید کدو را بر سر بمالند و خرفه و کاهو و کدو و خیار خورانند و اگر تشنگی غلبه کند آب سرد مضمضه کنند و اگر چاره نباشد اندک اندک آب بنوشند و شراب ریباس ممزوج سود مند بود و افشرده فالسه با قند و گلاب شربت سازند نیز مسکن تشنگی است و اگر انبه خام را پوست و تخم دور کرده لحم آن را ریزه ریزه تراشیده نمک و گهی در آب بگذارند تا که ترشی بردارد بعد از آن صاف نموده با نبات سفید شیرین ساخته بخورند رفع اذیت باد سموم می نماید و ایضا اگر انبه خام را در خاکستر گرم نهان سازند تا که گداز شود پس آورده پوست او دور کرده در آب بمالند و بدستور شیرین ساخته بخورند دافع سمیت هوای لیعیل (?) است و ایضا تمر هندی دافع ماندگی راه و مسکن تشنگی است و رافع سمیت هوای حار مینماید و افشرده آن بسبب اقبال طبیعت خواص قوی تر است و اگر کسیر (?) و سایده در گلاب و نبات حل کرده صاف نموده بخورند مسکن تشنگی و رافع سمیت هوا است **اقوال حکما** مصنف قرابادین (?) مینویسد که اول این نسخه ببویانند گلاب و سرکه و روغن بنفشه روغن گل هم برابر آب گل سد اگلاب (?) چند صندل سفید چهار ماشه کافور یک ماشه در خرقه باریک ابریشم کرده بر سینه و دل و پیشانی گذارند و بادکش سرد سازند و شربت نیلوفر باشیرجات سبزه نوشانند و بوئیدن یاسمین گلها مانند برگ نازبو و برگ نارنج و لیمون کاغذی و گل سیب و بادام و نیلوفر و بنفشه و یاسمین نفعت این ها شود کنند برگ بید ساده و گل چاندنی و نیلوفر و سبوس گندم و نمک شوره یک یک مشت و در جای سرد پوشیده تن کشاده رکود و دست و پا هی شستن مناسب بود و نوشیدن آب سرد و فواکه ترش نافع است مثل آلو بخارا با شربت نیلوفر در مهند و جغرات گاو که در آن کدو یا خیار یا درنک باید تراش تراشیده انداخته باشند یا نان تنک با برنج و مهند یا اسفاناخ و بقله یمانیه همراه اچار آمله و یا لیمون کاغذی یا تمر هندی بدهند آب تمر با گلاب لیمو صفه نوشانند و خشکه گیلانی با تمر باکرو بنده بسیار مفید است شیخ میفرماید که در علاج این تپ ابتدا نماید بتبریدات از نطولات بر سر و سینه از روغنهای بارد و خصوصا روغن گل برف سرد کرده بر سر و سینه از جای دور متواتر بریزند و آب سرد و مانند آن از آبهای فواکه بارده بنوشانند و مداومت بیجعل (?) آرند تا آنکه تب انحطاط نماید چون تب مفارقت کند در حمام داخل نمایند و از نزله خوف کنند اگر با وی شایا (?) د استحمام با آب نیکو گرم کنند و هوای حمام اگر گرم شدن ضرر وا از ریختن آب گرم بر سر او خوف نکنند که آن تبع طیب و تحلیل حمی نماید حاجت و حمام بیشتر از حاجت و تمریخ بد و چون از حمام خارج شود سر او در روغنهای مثل روغن گل و نیلوفر غرق دارند **صاحب کامل** گوید که علاج حمی یوم حادث از حرارت شمس و سائر مجلوس در مواضع بارد نماید که در آن باد شمالی آید و با شمام صندل و گلاب و کافور و نیلوفر و گل سرخ زیرا که اکثر ضرر واقع بصاحب این تب در سر میباشد میباید که بر سر او گلاب یک جزو و روغن گل نیم جزو و سرکه ربع جزو برف سرد کرده متواتر بریزند کثیر از قامت (?) بریزند بعد از آن این نطول صندل سفید آمیخته یا پارچه کتان بدان آلوده سرد کرده بر سر نهند و پارچه را ساعت بساعت تبدیل نمایند تا آنکه تپ انحطاط نماید در آن هنگام اندر خانه اوسط حمام داخل کنند و بر سر و سائر اعضا آب شیرین نیم گرم متواتر بریزند تا بدین ترطیب بدن و تحلیل اخلاط حاصل شود و اگر در آن آب بنفشه و نیلوفر و بابونه جوش دهند بهتر و انفع تر در ترطیب بدن باشد و چون بدن از حرارت آفتاب و سمائم یبس اکتساب کرده باشد و همچنین میباید که بعد استحمام برای ترطیب بدن روغن بنفشه و نیلوفر یا روغن کدو بر سر بریزند تا از این ترطیب جدید اکتساب نماید و چون از حمام بر آیند ساعتی استراحت نموده ماء الشعیر سرد کرده با شکر بنوشند اگر حاضر باشد و الا ماء الرمان با ماء بهی به برف تر کرده بخورند و یا پست جو با آب گرم سرشته بر برف سرد کرده با شکر طبرزد بدهند و یا کدو و رشته بمغز خیار و خرفه یا مزوره کدو ماش بغیر توابل گرم دهند و اگر خواهش چیزی از فواکه باشد قبل غذا توت و آلو و انار و انگور که بسیار شیرین نباشد بر برف سرد کرده بخورانند و بعد غذا امر بخواب و سکون نمایند **ایلاقی** در حبر جالی مینویسد که ده درم سرکه و بست درم گلاب پنج درم روغن گل در شیشه کرده خوب جنبانیده بر برف سرد کنند و پارچه بدان تر کرده بر سر و سینه نهند و صندل و کافور و ریحان فرو دو (?) ببویند و یا چینی بار بر روغن بنفشه و نیلوفر و نازبو سرد کرده ببویند و خیار یا درنگ را در برف سرد کرده بشکنند و ببویند و پای در آب گرم نهند و بمالند اگر و بدین آب بابونه و اذخر و بنفشه و نیلوفر و شاهسفرم و شگوفه بید پخته باشند نافع تر باشد و در خانه آب سرد باشد و یخ بسیار و بنفشه و نیلوفر و صندل و کافور و ریحان نهند

و دران نشینند و بر بستر نرم بخوابند او را بادزن بادزنند تا باشد که عرق کنند و آب سرد بسیار ننوشند تا بر معده گرانی نکند لیکن باید که تمام نخورند چنانچه خوش گوید و اما شربه
شربت بنفشه و نیلوفر و عناب و ریباس و ترنج و آب انار بین سرد کرده اندکی روغن گل را بن چکانیده بنوشند تا تشنگی دور نشاند و بعد انحطاط تب حمام نمایند و از نشستن در خانه گرم
و هوای گرم اجتناب کنند و اگر در ابتدا نیکو نشانند سودمند باشد و اگر اثر زکام باشد روغن ازدی دور دارند ابن الیاس خجندی گوید که در تب یوم حادث از حرارت آفتاب
زیر بادکش مبلول بگلاب نشانند و آب سرد و گلاب بر سر ریزند و خرقه کتان به سرکه و گلاب برف سرد کرده تر نموده یکی بعد دیگری بر سر نهند و صبح جلاب از تمر هندی و شکر سفید
و ترنجبین هر واحد ده درم یا سکنجبین و گلاب واحد ده درم به برف سرد کرده بنوشانند و غذا ماء الشعیر دهند یا آب انار ترش یا تمر هندی یا لیموی ترش کرده و بعد انحطاط مریض را در حمام داخل کنند
بعد یک ساعت راحت داده غذاهای سریع الهضم لطیف بکار برند و حسا [illegible] دهند و قوت ترش برف سرد کرده نقل نمایند و اگر این تب از کثرت استحمام با آب گرم و حرارت هوای حمام
عارض شود شیره تخم خرفه پنجاه درم سکنجبین ساده ده درم بنوشانند و غذا ماء الشعیر سازند و آب هندوانه و قیه شکر سفید ده درم یا تمر هندی ترنجبین واحد ده درم دهند

علاج حمی یوم استحصافیه

و این دو قسم است یکی آنکه از سردی و غسل با آب سرد مسام ظاهر کثیف گردد و بخار دخانی حاد در باطن محتقن شود بطریقی که در تشفیه گفته شد پس تب یومیه
پیدا شود و بسیار است که بعفونت مودی گردد دوم آنکه از غسل آبهای قابض مثل شبیه و زاج تکاثف مسام ظاهری بشدت عارض شود پس ابخره محتقن گردد و روح گرم شود و
تب آرد و این بیشتر مودی بعفونت گردد و بالجمله بقول شیخ علاج قسم اول آنست که در حالت شدت این تب آب بسیار بنوشانند تا عرق کنند و چون تب انحطاط پذیرد در حمام داخل کنند و استحمام
آب مایل بگرمی به هوای گرم نمایند و بدن [illegible] دران مثل مرزنجوش و شبت و بابونه جوشانیده باشند نطول سازند و اشیای جالی مسام [illegible] در علاج حمی یوم تشفیه مذکور شد بمالند
و دلک و روغن تا خیر کنند تا آنکه عرق آید و دلک استحمام با آب گرم بسیار نمایند و باید که بتقدیم استحمام با آب استحمام بهوا کنند بعد از آن روغنهای موسع مسام بمالند و [illegible] بر ایشان
مثل روغن شبت و خیری و بابونه بریزند و باغذیه خفیفه غذا سازند و تلطیف و تشمیم خوشبو نمایند و شراب ریحانی تنک یا ممزوج با آب بخش شوند و این از آب برای ایشان بهتر است بهر آنکه در آن
تعریق و ادرار است و مالش بروغن برای اصحاب تعب نافعتر از ارباب استحصاف است و علاج قسم دوم قریب علاج قسم اول باید کرد الا شراب نخورند مگر بعد یقین شدت
توسع مسام الا آنکه استحصاف اندک بود که گاهی کم از شراب بکشاید باید که تلطیف تدبیر ایشان بیشتر بود و سکون ایشان در هوای حمام و استحمام آنها با آب کم اکثر باشد و در مالش
روغن تا خیر بسیار باید کرد صاحب مهمی گوید که گاه حمی یوم از سردی برف عارض شود و بدن مستعد ضعف گردد باید که مریض را در موضع گرم نشانند و بخور قهاوی نرم بپوشند و بدن را مالش
بملایمت نمایند پس بعد انحطاط تب در حمام داخل کنند تا دیر اندران نشانند و تا مالش معتدل نمایند تا مسام کشاید و حرارت محتقن بسبب سردی تحلیل یابد بعد آمدن عرق تا مالش نمایند
روغن خیری یا شبت یا بابونه یا سوسن یا اقحوان هر کدام حاضر باشد استعمال نمایند و بعد خروج از حمام ساعتی یا دو ساعت چهار خوب بپوشند بعد از آن غذای لطیف مثل جوزه مرغ و
تیهو و دراج و مانند آن بطریق اسفیدباج یا زیرباج یا شوربای [illegible] دهند و مرزنجوش نمام و شیح بلویانند و شراب ریحانی بنوشانند اگر استحصاف اندک باشد با حرارت خود
تفتیح مسام و تحلیل حرارت محتقن نماید هرگاه استحصاف شدید بود شراب استعمال نکنند و اگر بقیه تب ماند معاودت حمام و سائر تدابیر مذکوره به علاج دیگر ننمایند و اما آنجا که
استحصاف از آب شب یمانی یا بعض آبهای قابض دیگر باشد باید که تدبیرش مثل تدبیر مذکور نمایند مگر آنکه استکثار مالش بروغن بنفشه بسیار و روغن نیلوفر و روغن تخم کدو
در حمام باید کرد و آب شیرین نیکو در هم بیشتر ریزند و هرگاه نوبت این تب طول کند و ابتدای آن شبیه باشد ابتدای تب مطبقه باشد و خوف تادیه آن بحمی عفن بود باید که مبادرت
نمایند در علاج آن بفصد غیره که در علاج حمی یوم سدی مسطور شد جرجانی گوید که در علاج قسم دوم صواب آن باشد که ترتیب علاج قسم اول نگاه دارند لیکن هرگاه در گرمابه
شوند یک ساعت اندر هوای آن صبر کنند پیشتر در آبزن نشینند و در آب آبزن مرزنگوش و شبت و بابونه و اکلیل الملک و قیصوم پخته باشند تا جلد بخار این آب نرم تر شود
و مسام کشاده گردد و عرق کنند و بعد آمدن عرق بسیار ضماد ابروغن حنا یا شبت یا مرزنجوش یا بابونه چرب کنند و طعام نرم و معتدل چون چوزه [illegible] نخود درست
دران پخته و توابل آن شبت و زیره و دارچینی و صعتر و ابکامه و روغن کنجد تازه و ماش و سفاناخ نیز موافق باشد و بعد گرمابه این تب یکهفته برین ترتیب بگذرانند و برین
نوع غذا قناعت کنند ابن الیاس گوید که علاج هر دو قسم دخول حمام و تعریق و دلک تدبیر است و هر صبح شربت بنفشه و ترنجبین هر واحد ده درم نوشیدن و غذا
ماء الشعیر دادن و مطبوخ شبت و اکلیل و خطمی نطول کنند و روغن بابونه بر سر ایشان نهند و چون تب زایل شود اغذیه لطیفه مثل زیرباج ماکیان و تیهو و دراج بدهند

علاج حمی یوم شرابیه

هرگاه از شرب شراب صرف قوی بسبب گرمی آن جگر و دماغ و صعود بخارات گرم و اشتعال حرارت حمی یوم حادث شود شراب را موقوف نمایند و تبرید و تسکین حرارت کنند و بعلاج صداع خماری پردازند و نوشانیدن آب انار و شربت غوره بر برف سرد کرده و مالش دست و پا بروغن بنفشه و نیلوفر و روغن گل و آرام و خواب و نطول آب نیم گرم بر سر سودمند است و گویند که شربت حب الآس را خاصیت عجیب است اکثر تسکین تپ و قلع آن فی الفور میکند و اشربه ترش مثل شربت ریباس و انار و سیب یا بندان آب سرد اندک اندک بدهند و یا خمیره صندل از شش ماشه و شربت نارنج یا سکنجبین تفاحی لیمونی علوی خان چهار تولہ در گلاب بیدمشک کیوڑه و عرق زرشک یک چهار تولہ بر برف سرد کرده نوشانند اگر درد سر شدید باشد قی کنند بکرات و مرات و یا تلیین طبع مثل آب آلو و زرد آلو و تمر هندی و شیرخشت در گلاب بیدمشک و تغذیه از زیرباج و مزورات و یخنی مرغ یا تخم مرغ و آب انار سازند و گاهی احتیاج بتلیین بار الانوا کیر و همانند آن بعضی قی افتد خصوصاً چون صداع ایشان دوام نماید باید که در حمام بعد انحطاط تپ داخل کنند و آب نیم گرم بسیار بر سر ریزند و روغن بنفشه در بینی چکانند و چون از حمام خارج شوند یک ساعت آرام کنند اغذیه مذکوره دهند و استکثار خواب نمایند و هرگاه از خواب بیدار شوند اعاده تدبیر نمایند که بو فق نوشانند

علاج حمی یوم غذائیه و دوائیه

گاهی اغذیه و ادویه حاره حمی یوم آرد و نوعی که حمی یوم شمسیه اکثر امر دماغیه در روح نفسانی و حمی یوم حمامیه قلبیه در روح حیوانی میباشد حمی یوم غذائیه کبدیه در روح طبیعی بود و علاجش ادرار بمبردات معروفه مثل لعاب اسپغول و شیره تخم خرفه و خیارین و خربزه و سکنجبین ساده و آب سرد برف سرد است و تلیین طبیعت مثل شیرخشت و تمر هندی یا آب آلو بخارا یا شیرخشت یا شربت ورد مکرر و یا شربت آلو بسهل نمایند و اصلاح جگر اول اشیا است مثل کاسنی و بقول بارده دیگر چون کاهو و خرفه و سکنجبین و ضمادات سرد از صندل و کافور و گلاب عصاره حی عالم سبز و عصاره بقول بارده مثل کاسنی و کاهو و تقلیه باغذیه بارده لطیفه مثل ماء الشعیر بشکر و روغن بادام شیرین و مزوره ممولة بکدو و اسفاناخ و سرمق بروغن بادام کنند و هرچه در علاج حمی یوم حمامیه مسطور شد در اینجا سودمند باشد صاحب کامل گوید که علاج حمی حادث از تناول غذای حار و اشربه حار بنوشانیدن آب سرد است اگر فصل گرما باشد و مقابل باد شمالی باشد و بادکش بجنبانند و لعاب بزرقطونا و شیره تخم خرفه مع جلاب و آب انار بر برف سرد کرده بنوشانند و اگر خواهند غذا بیست جو گندم یا آب سرد و شکر دهند و هنگام خواب شب لعاب اسپغول بهدانه بانبات و یا جلاب و روغن تخم کدو یا روغن بادام بدهند و اگر فصل سرما باشد کاهو مربی و کاسنی مربی خبازی بخورانند و در موضع معتدل الهوا بخوابانند و اگر موسم گرما باشد خربزه و مغز خیار و یا بادرنگ هندوانه بخورانند و آلو بخارا و توت و شفتالو پخته نرم بخورانند و تضمید کبد بعرق الصندل و گلاب قیروطی معمول بگلاب و آب کشنیز و آب کاهو و آب خرفه و بروغن بنفشه و روغن گل و موم سفید نمایند و صاحب امین فهم در یک شراب نگردد و در حمام داخل نشود مصنف حاوی گوید که اگر بسبب تناول اغذیه یا ادویه حاره یا شرب شراب صرف قوی شود جلاب آلو بخارا و عناب هر واحد بست عدد و تمر هندی شکر سفید ترنجبین هر واحد ده درم بنوشانند غذا ماء الشعیر در آخر روز و تلیین طبیعت بنقوع فواکه نمایند یا آب انار بشحم آن افشرده سه اوقیه شکر سفید ده درم یا شیره تخم خرفه سه اوقیه سکنجبین ساده ده درم بنوشانند و اگر از ماء الشعیر کراهت باشد غذا مزوره ماش و شیره بادام و کدو سازند و یا جلاب شکر سفید ده درم در گلاب ده درم بیست و سه درم بر برف سرد کرده دهند و تناول مغز خیار و بادرنگ و هندوانه و شربت غوره و آب انار و توت سرخ خام و نوشیدن آب سرد و مالش اطراف و آرام و خواب و تغذیه بمزوره غوره یا ریباس یا زرشک یا انار دانه و مصل انار میخوش و ریباس و بعد انحطاط استحمام آب نیم گرم نافع است

علاج حمی یوم زکامیه نزلیه

هرگاه از زکام یا نزله بخار بسبب انعکاس ابخره حاده ناریه احتباس آن در دماغ بمباحث انسداد مسامات راس و تکاثف آنها از سردی یا از امتلاء اسباب خلاف حمی یوم عارض گردد علاجش بعلاج نزله و زکام کنند و فصد نمایند و اگر مانعی بود بر نقره گردن حجامت کنند و خمیره بنفشه و شربت آن با عرق گاوزبان دهند و بهال مطبوخ نرم فرمایند و تسکین توجه نمایند و از گوشت شراب منع کنند و بعد نضج نزله و تسکین تپ و سعال در حمام داخل کنند و در علاجش تساهل نکنند تا مؤدی بسل و ذات الجنب نگردد ابن الیاس گوید که اگر از زکام و نزله حار باشد جلاب بنفشه شش درم و عناب سپستان هر واحد عدد و شکر سفید ترنجبین هر واحد ده درم بنوشانند غذا ماء الشعیر سازند و یا شربت بنفشه و یا شربت خشخاش هرکدام که باشد ده درم بنوشند و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه نمایند و اگر قوت قوی و علامت خون ظاهر باشد فصد کنند و اخراج خون بقدر قوت و احتیاج نمایند

علاج حمی یوم زحیریه

وسبب این همانست که در وجه گفته شد اول بمعالجه زحیر مترتب شوند که بزوال آن حمی خود بخود زائل میگردد و سفوف الطین مسفن نشا در این باب عظیم الاثر دارد

حمیات خلطیه

و مراد از خلط درینجا عام رطوبات بدنست زیرا که تپ گاهی از عفونت منی مانند آن از اقسام رطوبات ثانیه حادث میشود و بالجمله حدوث تپ از اخلاط بر دو گونه است یکی آنکه حرارت غریبه خلط را گرمتر از مقدار طبیعی کند و آن خلط جوش نموده تپ آرد و این بیشتر در خون فقط زیرا که سوای خون اخلاط دیگر بسبب سردی مزاج یا تحلیل مقدار احداث تپ از حرارت غلیانی خود بدون حدوث عفونت در آن نمیتواند کرد بخلاف خون که آن گرم مزاج و کثیر المقدار است که هرگاه زیاده گرم شود و جوش نماید تمام اخلاط و ارواح و اعضا را گرم میسازد و این نوع را حمی غلیانی و سخونی نامند و بقراط آنرا سونوخس نامید یعنی تپ دائمه لازمه لزوم این تپ نسبت بحمی یوم بود و جهت آنکه اکثر علامات مدت مرض دوم آنکه حرارت غریبه خلط را متعفن سازد یعنی گنده کند و بدان سبب تپ آید زیرا که اخلاط چون عفونت پذیرند گرم شوند و عضوی که در آن عفونت گردد گرم سازند و عضوی که متصل آنست مجاورتا و گرم شود و همچنین عضوی بعد عضوی دیگر بمجاورت گرم گردد تا آنکه حرارت بقلب منتهی شود و بتوسط شرائین بجمیع بدن منتشر گردد و این قسم را حمی عفنی و عفونی گویند و تعریف آن چنین میکنند که عبارت از انست که نخستین اخلاط بسبب عفونتی که اندران حادث شود گرم گردند و بعد از آن گرمی بروح و جرم قلب متادی گردد و آنگاه بسائر اعضا رسد و تعریف عفونت چنین کرده اند که آن فسادی است که جسم رطب را عارض شود از فعل حرارت غریبه و آن جسم بدان سبب استعداد و مناسبت خود برآید و نوعیت او باقی باشد یعنی تا همی که پیش از حدوث این فساد مسمی بود و بعد وقوع تعفن نیز بهمان اسم مسمی شود و بعضی گویند که تعفن گندگی و بویدگی را گویند که صلاحیت هضم از آن منقطع شده باشد ولیکن قابل نضج و تحلیل بود و حدوث عفونت چنان بود که حرارت غریب قلیل اندر رطوبت کثیر و خام آویزد و آنرا نتواند نضج نتواند تحلیل کرد و بدان سبب جوهر آنرا فاسد سازد و بدانکه لازم نیست که آنچه تعفن پذیرد بالطبع یعنی بالقوه نیز رطب باشد بلکه رطوبت جسمیه یعنی بالفعل کافیست و اگرچه بالقوه خشک بود چون صفرا و سودا یا برگ مورد تر و برگ گل تر هم نهاده اند اگرچه بالقوه خشک است لیکن گنده میگردد و همچنین عفونت بقول شیخ الرئیس نوع فساد اول آن یا از بخار آبی وی حادث شود چون یا متولد از آن بود یا عفونت باشد و این یا بسبب حرارت جوهر آن بود مثل سماخ و غیره که از راه سوخته میشود و مثل گوشت خشک کرده یا بسبب غلظت قبول آن برای فساد و اگرچه جید الجوهر باشد مثل شیر که بسبب لطافت خود و مثل ماهی که بسبب کثرت رطوبت و قلت حرارت خود بسرعت متعفن میشوند و یا بسبب آنکه خون مائی رقیق از آن پیدا شود و بدان سبب باندک حرارت جوش شده عفونت پذیرد و مثل فواکه و بقول بسیار رطب آبناک و یا بسبب کیفیت تحیل بخون نیک نشود و بالکه خلط ردی بارد خام باقیماند و حرارت غریزی از طبخ و اصلاح آن عاجز آید و حرارت غریبی آنرا متعفن سازد مثل آنکه از خیار و بادرنگ و امرود و شفتالو و زردآلو و سیب و بهی شریفه و مانند آن متولد گردد و یا بسبب حرارت صنعت آن بود اگرچه اصل جوهر آن ردی نباشد مثل آنکه گوشت تمام پخته نیاید یا ان قطیر بسازند و یا در طبخ سوخته باشد و یا آفتی دیگر رسیده باشد و یا بسبب وقت آن باشد مثل خوردن طعام قبل از اشتهای صادق و یا بسبب ترتیب خوردن آن باشد مثل آنکه اشربه و فالوده جات و فواکه بالای طعام خورند یا طعام لطیف بالای غلیظ تناول نمایند و مانند آن از تناول اقسام اغذیه مختلفه با هم در یک وقت تناول دوم آنکه سببش سده باشد که مواد را در مجاری بند کند و مانع تنفس از مسام و ترویح گردد و بسبب مزاج ردی بدن یا طاقت هضم جید نباشد که از مزاج منحرف شود و یا در فعل قوی تیز از آن باشد که در غذا و مثل آن هیچ فعل و اثر نکند و آنرا خام گذارد و مثل این مزاج یا اخلاط ردی پیدا نماید و یا آنچه پیدا کند آنرا فاسد سازد و بسبب تغییر آن مزاج در هضم و سبب تحریک تحریک قاصر آن با فی و متولد را و این اسباب معین تولد سده مولد عفونت اند سوم آنکه سببش امور خارجی از هواهای ردی مثل هوای وبائی و هوای بیشه ها و آبهای ایستاده و متعفن شده و مانند آن متعفنه باشد که از راه مسامات و تنفس با اخلاط و ارواح رسیده مواد را متعفن سازد و گاهی چند امور ازین اسباب جمع میشوند و اکثر سبب عفونت سده میباشد و سده حادث میشود یا بسبب کثرت خلط یا بسبب غلظت آن یا لزوجت آن پس هرگاه سده حادث شود عفونت در اخلاط پیدا گردد و بسبب عدم ترویح و نامتحه اگر عقب سده حرکات و استحمامات در غیر وقت حرکت و استحمام مبتلا و تخمه کرده شود و یا سیر در آفتاب یا تناول مسخنات بر امتلا یا ترک جماعات هضم معده و جگر و ترک تلافی تنقیه اگر آن تقاضای تسخین معده و کبد با طلیه کما وات سخنه برای تدارک قصور هضم واقع شود یا استعمال طعام قبل از آنکه طعام سابق هضم شده و که این همه امور در سده می افزاید و گرمی پیدا میکنند و ماده تعفن از دو حال بیرون نیست یا عام در تمام بدن باشد و یا در یک عضو و بسبب عفونت آن یا بسبب حرارت غریبه حدت

آن یا سبب دیدن آن گرم تر شده یا ماده اندران گرد آمده و در آنجا عفن شده باشد صاحب کامل گوید اسبابیکه از ان اخلاط متعفن شوند پنج ست اول آن کثرت مقدار اخلاط
دوم غلظ آن سوم لزوجت آن چهارم سده و مجاری آن پنجم عدم تنفس تام یعنی سده و بودن آنکه خلط را احوال تنفس معتدل دوم گرم عفن شود چنانچه رطوبات خارجی که عارض میشود هرگاه هوا
بدان نرسد اما انواع عفنی بسیارست بعضی از ان بسیط و بعضی مرکب بود اما انواع بسیط که آن معروف بنام الصحت چهارست بحسب عدد اخلاط اربعه یکی حمی مطبقه و آنرا
سونوخس گویند و حدوث آن از عفونت خون بود و این خطر باشد زیرا که مریض را راحت نه باشد دوم حمی حادث از عفونت صفرا و آنرا غب گویند سوم حمی حادث از عفونت مره
سودا و آنرا ربع گویند چهارم حمی حادث از عفونت بلغم و آنرا حمی مواظبه گویند و جز اینها این حمیات باز منقسم میشود و بانضمام یکدیگر چنانچه حمی موسی سه قسم ست و تفصیل یا هر
در مقامش خواهد آمد اما حمیاتیکه از عفونت اخلاط ثلاثه دیگر افتد هر احد از ان منقسم بدو صنف میشود یکی آنکه دائمه یعنی بغیر فتور باشد دوم آنکه آنرا اوقات نوبت باشد و این
بهر آنست که اگر خلط داخل عروق عفن شود حمی دائمه پیدا کند و اگر خارج از عروق عفن گردد حمی نوبتی [illegible] نماید لهذا حمی حادث از عفونت خون مطبقه میباشد زیرا که
خون داخل عروق ست چون یکجا در آن عفن میشود و در جمیع خون سرایت میکند و حرارت در ان مشتعل شود مدام تپ دائمه بود تا آنکه این شی عفن تمام فانی گردد
یا نضج یا اصلاح یابد یا آنرا هر دو امر لاحق شود اما تپ اخلاط دیگر دائمه بهر آن میباشد که چون اخلاط داخل عروق متعفن شود از تحلیل و استفراغ [illegible] بعرق و غیر آن
بسبب کثافت و تلزج جرم کما ینبغی باز ماند و بدین جهت حرارت بعد انقضای نوبت اول باقی ماند و دوام کند تا آنکه نوبت ثانی لاحق شود و همچنین حرارت از ان نوبت باقی ماند
و حرارت نوبت ثالث متصل گردد و کذلک در سائر نوائب تا آنکه مثل مطبقه شود اما اخلاط متعفن خارج عروق را احداث تپ منوائب بهر آن میکند که خلط متعفن تمام در یکجا نیست
بلکه اندک اندک بجائیکه در ان متعفن شده جمع میشود و [illegible] که میان هر دو نوبت [illegible] نوائب حمیات ست [illegible] و گاهی اتفاق افتد که خون خارج عروق متعفن
گردد و حمی مطبقه پیدا شود و این بهر آنست که چون عضوی از اعضا مقدار کثیر از خون جمع شود و ورم پیدا کند و بسبب [illegible] آن عضو از ورم عفن گردد و بدان سبب
خون متعفن گرم شود و آن عضو را هم بسبب آن گرم کند و این حمی از ان عضو [illegible] عضوی و در شرائین [illegible] تا آنکه گرمی بدل واصل شود بعد از آن
حرارت از دل بتمام بدن [illegible] گردد تا آن وقت که ورم پخته شود و ماده متعفن از ان برآید بدین اسباب بعض حمیات مطبقه گردد و بعضی از ان منوائب و دوا
آید انطاکی گوید که حقیقت حمی عفنی آنست که اخلاط [illegible] میشود و مجاری حرارت [illegible] حرارت غریزی واقع میشود چنانچه در المسابح حلاوت
چون آب [illegible] و گاهی عفونت حادث میشود بسبب [illegible] اخلاط از [illegible] کثرت که لزج یا غلیظ شود و حبس گردد [illegible] باشد چون نفوذ منع
گردد متعفن [illegible] احتراق و اشتعال واقع شود یا در داخل عروق و در ان [illegible] و این حقیقت منفک نمیشود و آنرا فصول [illegible]
گر زیاده میشود و انحطاط می پذیرد یا محفوظ الادوار بود بسبب بقای صحت قوت تا که [illegible] یا اختلاط باشد اگر فساد آن اجزای اخلاط مستغرق گردد تا
پس دائمه شدید ترین انواع و عصیان تحلیل ست بسبب احتباس ماده در اجرام عروق و درین هنگام ماده متعفن میشود و اندک اندک مشتعل میگردد و گاهی سوای خون [illegible] تعفن که
واقع شود بخلاف خون چه دران تعفن او تمامه ملزوم موت ست یا خارج عروق [illegible] دائره گویند لیکن هر خلط که خارج عروق تعفن پذیرد لازم نیست که [illegible]
دوری باشد چنانچه از کلام اطبا مفهوم میشود بلکه غالب بود و تپ دوری را دور [illegible] باشد [illegible] باشد که در خارج عروق متعفن شود فقط و خون [illegible]
نمیشود مگر در اورام بزرگ و در ان وقت حمی مطبقه باشد مثل حمی داخل عروق [illegible] که هر خلطی که در داخل عروق متعفن شود تپ او مطبقه باشد و کذا دموی
که ماده آن خارج عروق مع اورام متعفن گردد و اسباب حمیات علی الاطلاق [illegible] سیما انگور و استعمال شراب [illegible] خلط آن [illegible]
قبل هضم سابق از ان هر دو و گویند خوردن شیر و سرکه در یک روز [illegible] و سده و مالحات و [illegible] لطیفه و فساد او سریع تر باشد شیخ می فرماید که خلط قابل عفونت
با صفرا ست و تبخر شود و از ان بخار لطیف حادث و یا خون که متبخر گردد و از ان بخار لطیف یا بلغم و از ان [illegible] نماید بخار کثیف یا سودا و از ان متبخر شود و بخار کثیف
غبار و عفونت صفرا تپ غب یعنی یک روز درمیان و عفونت خون تپ مطبقه یعنی اطباق نوبت بر نوبت بدون ظهور فتره و عفونت بلغم در اکثر امر تپ نائبه
یعنی روزی نوبت در هر روز و عفونت سودا تپ ربع یعنی دو روز درمیان را حادث میگرداند مکان خون داخل عروق ست پس عفونت او داخل عروق باشد مگر در
اورام عظیمه باطنیه اما صفرا و بلغم و سودا گاه در داخل عروق متعفن میگردند و گاه در خارج عروق [illegible] دماغ و معده و جگر و سائر امعا و مراره طحال و سینه و ریه و غیر آنست

[illegible]

و هرگاه جمیع اسباب قصر نوبت تب مجتمع گردد مدت نوبت حمی کوتاه تر باشد از آنکه بسیار باشد و هرگاه مجتمع شود اسباب طول نوبت حمی مدت نوبت آن تب دراز تر بود از آنچه بسیار باشد و چون مدت نوبت تب کوتاه تر بود صاحب تب را بعد از انقضای نوبت حمی تا وقت نوبت ثانی پاک بدن از تب باشد و راحت یابد و هرگاه مدت آن درازتر بود محموم از حمی پاک نشود تا آنکه نوبت ثانی آن لاحق گردد و چنین بسیار است هر دو نوبت متصل بیکدیگر بی فاصله راحت نباشد حتی که بدین سبب تب شبیه بحمی دائمه گردد و باید دانست که ادوار و نوائب حمیات مدام لازم الانتظام و ترتیب نبود مادام که خلط عفن متغیر از حال خود نگردد و نوع دیگر از اخلاط بدان مخلوط نشود و در تدبیر مریض خطا واقع نگردد پس هرگاه خلط عفن از حال خود متغیر گردد و در تحلیل متنوع دیگر گشته مثل آنکه خون مستحیل گردد هنگامی که آن محترق و متعفن شود پس اجزای لطیف آن مستحیل بصفرا گردد و اجزای غلیظ او مستحیل بسودا نماید و هرگاه که از اخلاط دیگر عفن مختلط گردد یا خلط دیگر را عفونت سازد تبی برانگیزد که بحسب طبیعت آن نوبت کند و اگر مریض تدبیر بد کند که از آن اخلاط دیگر در بدن او متولد شود احتمال نماید حمیات مختلفه بحسب طبیعت هر اخلاط … برانگیزد … نظام ادوار حمیات فاسد گردد یا تبدیل وقت آن تقدیم نماید و یا ادوار دیگر غیر ادوار آن که قبل آن بود حادث شود و زیادتی و کمی در آن بحسب مقدار تغیر اخلاط و مقدار حدوث آن باشد این جمله … گویید آنکه بعضی اطبا گویند که سبب در اختلاف ادوار حمیات اختلاف کیفیات اخلاط است پس مزاج صفرا حار یابس است و حرارت اقوی کیفیات فاعله و یبوست اقوی کیفیات منفعله است پس هرگاه حرارت در ماده یکروز آتش کند و یبوست هر روز دیگر رفع آن گردد و بلغم چون بارد و رطب است و برودت اضعف فاعلتین و رطوبت اضعف منفعلتین است منع او یعنی قوت او اندک وقت باشد در آن شش ساعت است که کشتی یک شبانه روز ساعت باشد و چون مره سودا بارد یابس است و در آن ضعف فاعلتین یعنی برودت و اقوی منفعلتین یعنی یبوست مجتمع شده سکون آن بسیار و دراز میباشد در آن چهل و هشت ساعت است و اخذ آن … چهار ساعت بود و … بسیار حمیاتی که از نوائب اقلاع و تفتیر میباشد گاهی نظام آن در مقدار و در زمانه نوبت و راحت و درازی شدت و انتقاص … مواد در کثرت و زیادت و غلظ و رقت و یا بسبب اختلاط و آن جنس بطوریکه بعضی مواد منتقل شود پس جنس ماده دیگر … این نوع بهم رسد در کثرت و قلت … غلظ و رقت … بلکه در جنس و طبیعت چنانچه تب بلغمی بصفراوی منتقل شود چون تسخین بسیار استعمال کنند و تب صفراوی … چون افراط تبرید و تغلیظ کنند و گاهی ترک نظام آن از سوء تدبیر مریض بود بنحویکه تغلیظ غذا و تکثیر آن کرده شود پس خلط ماده زیاده گردد و … تحلل آن شود پس نوبت طول کشد یا بسبب ضعف مریض زیرا که هرگاه قوتها ضعیف گردد بر سرعت تحلل ماده قادر نباشد پس نوبت طول کشد و فتره کوتاه گردد و یا بسبب کثرت حس مریض زیرا که چون حس قوی بود نوبت را از ابتدای حرکت ماده تا آخر آن ترک نماید پس نوبت طول محسوس گردد و بدانکه نوائب تب … و اکثر امراض ابتدا باقشعریره یا سردی یا لرزه می کنند و بعرق تحلل می پذیرند و سبب قشعریره و سردی و لرزه علیحده در نافض و برد مسطور گردد و سردی که از سوزش حرارت بود و نسبت آن بقشعریره کردن … آنست که نسبت آن بسردی کنند و اکثر آنچه از سوزش عارض شود مثل خلش سوزن در هر عضو بود و اما تحلل ماده بعرق بهر آنست که حرارت عفنه رطوبت ماده را بگدازد و تحلیل میکند و مادتی که از آن باقی می ماند و چون این رطوبت غیر محسوس در عروق است اندفاع او بمسام از عرق سهل میباشد و نوبتهای تب لازمه که تفتر میکنند و منقطع نمیگردند در ابتدا بسردی نمیکنند مگر بسبب ضعف قوت یا بسبب میل حرارت غریزی بسوی باطن جهت غشا و … پس درست یا بسر دیگر و این علامت … است بنا بر دلالت او بر عجز قوت و بر کثرت و غلظ ماده و عدم نضج ماده هنوز و گاهی در بعض حمیات سردی و قشعریره هر دو جمع شوند بهر آنکه ماده متعفن مرکب از بارد و لازع بود و گاهی بعض حمیات عفونت ترکیبی یابند که در هیئت تب لازمه شوند و این مثلاً چنان باشد که چون خلط ابتدا تعفن در موضعی نماید پس گاه بران عفونت آید خلطی از جنس او یا از غیر جنس او در موضع دیگر متعفن شود پس این عفونت ثانی در زمانه اقلاع نوبت عفونت اول ملاقی گردد و بعد از آن متصل شود و همچنین حتی که تب … لازمه معلوم شود و گاهی حمیات عفنه باقسام دیگر از تراکیب که در باب احوال حمیات مرکبه مفصل مذکور گردد ترکیب یابند و بدانکه ادوار حمیات گاه دراز شوند و گاهی کوتاه و طول آن بسبب غلظ ماده یا لزوجت آن یا بسبب کثرت آن یا سکون آن یا بسبب ضعف قوت یا بسبب ضعف حس یا بسبب انسداد مسام میباشد پس خلط تحلل نمی پذیرد و قصر آن بسبب اضداد این اسباب میباشد پس آنجا که اسباب درازی بیشتر جمع شوند بر طبق آن تب نیز دیرتر گذرد و آنجا که اسباب کوتاهی بیشتر گرد آیند بحسب آن تب نیز زود در گذرد و گاه نوبتها سریع و بطی میشوند بطوری آنها یا بسبب آنست که ماده قلیل یا بطی الحرکت است و معدن عفونت بسبب غلظ خود باشد و این مثل ماده ربع بود و سرعت نوبتها یا بسبب آنست که ماده کثیر بود مثل بلغم مگر بلغم زجاجی که نوائب

آن یعنی گردد یا ماده لطیف بود مثل صفرا بهر آنکه سریع الحرکة است و معدن عفونت ست و ردی ترین حمیات عفونیه حمای لازمه است که عفونت دران در عروق میباشد
بعد ازان حمای مقلعه که عفونت دران در جمیع بدن یا در نواحی قلب بود و مشائخ را حمای صالبیه یعنی تپی که ملازم نماید و اشتداد کند کمتر عارض شود بسبب سوء مزاج آنها
و قلت تحلل در ایشان و اما نبض پس احوال آن در حمیات عفنه مختلف میباشد بحسب اختلاف آنها در اجناس آنها و بحسب اختلاف نوع واحد از آنها در شدت و ضعف و در
قوت اعراض و ضعف آنها بحسب اختلاف ماده در غلظت و لطافت و قلت و کثرت و گاهی نبض را صلابت در نوبات عارض میشود بسبب ورم حار شدید التمدید یا ورم
در عضو عصبی یا ورم صلب یا بسبب شدت یبس هنگام استیلای مرض در آخر آنها و گاهی نبض ابین میباشد بسبب رطوبت بلغمیه یا سبب ورم رخو و در مثل ذات الکبد و ذات الریه
و لیشرغس یا بسبب تپی که متوقع نزول آن باشد و حمی ابتلاع از عرق و نبض در ابتدای نوائب ضعیف منخفض میباشد بسبب اقبال قوت بر ماده و اشتغال آن به تنقیه و ترجیح

قول کلی در علامات حمیات عفنیه

مسیحی گوید که علامات حمیات شناخته میشود از خلطی که آن ماده اوست و این چنان باشد که نگاه کنند بزمانه نوبات و سهولت آن که او چه قدر ست پس واقف شوند
بر نوع تپ و معرفت تپ لازمه چنان باشد که در هر نوبت ابتدا بلرزه نکند و تمام مقلع نشود بلکه آهسته گرم شود و فقط و حمی نائبه اینچنان نیافت کرده شود که تمام
منقلع شود بعد در نوبت دیگر بلرزه ابتدا کند و اما اقلاع بعرق در بعض نائبه بود و در بعض آن نباشد و اما در لازمه اصلا نباشد علامه میگوید علاماتی که حمیات را
یک دو روز تقدم نماید و منذر آنها باشد آن بیخوابی و ملیله و کرب و گرمی بدن کمتر از حرارت تپ و تمطی و تثاوب و کسل و گرانی دست یا بعد خواب و تمدد شراسیف
و گرانی سر و ضربان صدغین و گرمی گوش و چشم و غیر آنست که در قول شیخ بیاید پس اگر تدارک این علامات بسرعت نکنند لا محاله آن تپ لاحق شود و شیخ میفرماید که گاه
دلالت میکنند بر حمیات عفونت تقدم اسباب سابقه آن و خصوصا چون آن اسباب دموی نباشد و ایضا نبض و نفس که حرکت انقباض آنها سریع باشد
بهر آنکه حاجت به تنقیه و دفع بخار دخانی شدید تر بود و نسبت بجذب هوای سرد و در حمیات حرارت سوزان بود و نه ملائم مثل حرارت حمی یوم و اکثر حمیات عفنی را
ملیله تقدم کند و ملیله حالتی ست که از امتلا التت کند حرارتی که بجدت تپ سابق میان تپ اعتدال مزاج بود و مصحوب آن ماندگی و تکسر و کسل و خمیازه و فازه
و اضطراب نوم و بیداری و گاهی تنگی نفس و کشیدگی رگها و استخوان پهلوها و صداع و ضربان سر باشد پس هرگاه طول کنند در حمیات عفنیه افگنند و ضعف و
زردی رنگ پیدا کند و گاهی همراه ملیله متقدم به حمیات کثرت آب دهن و غثیان و کثرت بول و براز بسیار و گرانی سر و تهیج و انتفاخ سحنه بود
و تواتر و نبض عارض شود نه از سبب خارجی مثل ماندگی راه یا غضب و غیر آن از گرمی آفتاب و بیداری و چون انخفاظ نبض دران عارض شود و نوبت بیاید و علامات
آغاز تپ باشد و انخفاظ نبض و فشار دران نبض و صغر مختلف ست که دران نبضات کبار قوی واقع شود و سرعت قوی نباشد اما اختلاف نبض در زمانه ابتدا
تزید از خواص لازم حمی عفنی ست اگرچه در تپ غب بسیار ظاهر نمیشود بسبب خفت ماده آن که صفرا ست و در زمانه انتها اختلاط نبض مستوی گردد و از علامات
حمی عفنیه خالی بودن دوره اول از عرق و تری بدن است حمی یومیه بخلاف این میباشد و زمانه تزید آن مختلط غیر متناسب غیر متشابه بود و در طول مانند تزید
نیز دلالت میکند بر آنکه حمی عفنیه ست و ازدیاد عظم نبض با استمرار دلالت بر تزید مینماید بعد از علامات اول است که اگر تپ مقلعه باشد یعنی تپی که میگسارد
و نوبت باز می آید ابتدا بلرزه یا قشعریره کند و در آخر اقلاع بعرق یا تری حلد بگذارد و دوره تپها دور نماید و اگر تپ لازمه باشد مع تغیر یا غیر تغیر متشابه
حمی یومیه در نبض و بول و تمام نقا و سکون اعراض نبود و اکثر با تپ عفنی اعراض بسیار از تشنگی و صداع و سیاهی زبان خصوصا نزد زمانه انتها بود و قلق
کثرت پذیرد و از کرب و اضطراب شدید که مقابله ماده و قوت آن را واجب کند پس گاهی ماده و گاهی قوت غالب شود و همچنین نبض گاهی بعظم و قوت
و گاهی بصغر و ضعف اخذ کند و اما صلابت نبض گاه میباشد و دائم نبود و نیز واجب نبود مگر آنکه با تپ ورم صلب در عضوی بود و یا ورم در عضو صلب
مثل غشا و عضله و عصب و رباط باشد و اگرچه ورم صلب نبود و یا اتفاق شرب آب سرد افتد یا چیزی دیگر از اسباب صلابت نبض مثل یبس
جرم رگ و مجاهده بحرانی باشد تا وقتیکه نبض قوی نگردد و سرعت قوی سریع نشود هنوز حمای یومیه بود و بحمای عفنی منتقل نگردد و در بول
در ابتدای تپها خامی نضج بود یا قلیل النضج و این نشان قلت رقت ماده باشد و گاهی بول بد بو غلیظ و گاهی حاد بود و جهت آنکه از حمیات

حادثه مهلکه کمتر خلاص یابند مگر بزبانت عضو بسبب انتقال ماده آن در مفصل آن عضو چون تپ بعد سکون ورم در ذات الجنب مانند آن مثل ذات الریه و ذات الصدر باقی ماند باید دانست که بقیه ماده ورم هنوز باقی است و ماده بسوی عضوی میل کند که در آن ظاهر شود

علامات حمیات لازمه

در حمی دائمه اختلاف نبض یعنی آنکه یک حرکت آن سخت سریع از دیگر باشد بجسب تپ بسیار ظاهر بود و در اکثر آن غیر منتظم بود فی وزن باشد و تپ دوام کند و منقطع نشود و بعد بست و چهار ساعت که آن مدت اطول حمیات دائره اعنی ربع دائره است و همراه او از احوال مذکوره حمی مقلعه مثل تقدم لرزه و غیر آن نباشد و آنچه دلالت میکند بران لزوم اوست زیاده تر از یکشبانه روز و شدت اختلاف حال آن نزد دریافته تزید که گاه کم شود و گاه اشتداد نماید ذکر امور فارق حمیات عفنیه و مشترک در بعض آن آنچه از حمی بسبب عفونت صفرا بود حرکت آن یک وزن در میان باشد خواه آن حرکت ابتدای نوبت بود چنانچه در غب نائبه یا ابتدای اشتداد باشد چنانچه در غب لازمه مگر قسمی از آن که معروف بمحرقه است حرکت آن بسیار خفی بود و آن مثل لازمه مطبقه باشد و غب خالصه که ماده او صفرای خالص بدون آمیزش بلغم و غیره میباشد حاد بود و بسبب لطافت ماده و حرارت آن عظیم سوزان باشد بسبب قوت صفرا لیکن او سلیم است بسبب آنکه صفرا اسبک بطبیعت است بسبب آنکه اکثر ایت در زمان الحتهم بود و مدت نوبتهای او کوتاه تر از مدت دیگر تپها باشد بهر آنکه ماده لطیف تر بود زود پخته شود و زود تر تحلیل پذیرد و غب غیر خالص اطول مدت از خالصه بود بسبب غلظ ماده و خالصه کم است که تجاوز از هفت نوبت کند مگر از خطا مثل استعمال لعابات و غذای سرد بسیار و غب دائمه اکثر در یک هفته منقضی گردد و آنچه از عفونت خون باشد آن تپ دائمه لازمه بود و حرارت آن بسیار و عام باشد مع نرمی که در لذع مثل صفراوی نباشد و اکثر در چهار روز بانتهار سد اما این تپ با خطر باشد از بهر آنکه لازم بود که در روزها از ان بیمار آسایش نیابد و اما تپ بلغمی مواظبه در حرارت نرم بقیاس صفراوی باشد و مدت آن دو طویل بود و بسبب لزوجت ماده و غلظ و سردی و کثرت آن و بدان سبب نضج و تحلیل بدیر یابد و عظیم الخطر است بهر آنکه مدت اقلاع یا تنبیر او اندک بود و مصحوب آن فساد و ضعف در فم معده لابد باشد و این اعراض روی از غشی و خفقان و سقوط اشتها آورد و بلغمی لازمه مشابه تر بدق بود در لزوم تپ و نرمی حرارت و لاغری اعضا بسبب ازمان مرض و قلت تغذیه اگر نبض لین نباشد با آنکه گاهی در بلغمی نیز مثل دق نبض صلب میگیرد بسبب برد مجمد بمسلک الخ و در ان هنگام اعتماد در فرق هر دو بر علامات خاصه بدق بود و هر قدر که ماده تپ بلغمی بلغم خالص کمتر بود نوبت آن کوتاه تر باشد مگر آنکه قلت خلوص او و مائل بسرد او بود پس مدت او دراز تر باشد و اما تپ ربع غیر حاد بود بسبب بردوت ماده و غلظ و یبس آن و دشواری نضج و تحلیل آن و طویل باشد بنابر اسباب مذکوره و گاهی خالص آن تا یکسال بکشد و غیر خالص آن در مدت کوتاه تر باشد لیکن در ربع خطری نیست زیرا که زمان راحت آن طویل میباشد و بهر آنکه حاد نیست بنحویکه تابع او اعراض شدید مثل صفرا باشد و سلیم تر از بلغمی باشد بسبب آسایش مریض تا دو روز و ربع و غب دائره و مفترقه منقضی میگردند بدق یا اسهال یا عرق یا درور بول اما محرقه منقضی شود بمثل این استفراغات و بر عافت بدانکه زمانه ابتدا در غب اطول کنند و انتها در مطبقه و انحطاط در محرقه و انتها و انحطاط در مواظبه با آنکه ربع لازمه دائمه و مواظبه تام الاقلاع کمتر یافته میشود و ربع جمیع اوقات آن طویل بود و مواظبه عسر الانحلال باشد و چون معالجه حمیات بطوریکه سزاوار است نکنند و خصوصا حمیات ورمیه حال مریض مذبول و دق مؤدی گردد و خصوصا در حمیات حاده که در آن تغذیه صاحب تپ واجب بود و غذا ندهند بسبب غرض اقبال الطبعیت بر نضج ماده یا نوشانیدن آب سرد واجب باشد و آب ندهند بسبب غرضی که ماده را خام نگردانند و تدارک عدم نوشانیدن آب بطفیه دیگر نسازند پس اشتعال زیاده شود و بدن خشک گردد و بدق انجامد بالجمله اگر غرض در غذا دادن و آب نوشانیدن مراعات امر قوت و تطفیه قوی اثر از هر دو غرض مذکور یعنی نضج ماده و عدم خام شدن آن باشد اقدام بر دادن غذا و آب سرد کنند و از این هر دو منع نمایند و از مراعات آن هر دو غرض مذکور غفلت کنند

دلائل اعراض حمیات

بدانکه ماخذ دلائل حمیات چند امر است یکی تدبیر متقدم که او در زمان صحت چگونه بوده است مثلا اگر مریض اغتذا بمولدات صفرا مثل عسل و خربزه و خرما

و ملویات موذیه باشد و دلالت کند بر آنکه تپ صفراوی ست چنانچه کثرت اکل و شرب و رحت و سکون و استحمام بعد طعام دلالت بر تپ بلغمی نماید و تغذیه بعد عرق
و کرب و قبض دال بر تپ سوداوی بود دوم از احوال و اعراض موجوده که مذکور گردد سوم از حال بلدان و فصول و سن و مزاج و سحنه و نبض و قاروره و قی و براز
و رعاف چهارم از حال تپ در لرزه و عرق و کیفیت حرارت و از نوبتها و تجم از حال اشتها و تشنگی و از حال تنفس ششم از مقارنات مثل صداع و سهر و هذیان
و قلق و غیر آن بجهت آنکه حمیات را اعراضی چند است که دلالت میکنند بر احوال آن پس بعضی از آن اعراضی ست که دلالت میکنند بر عظم و صغر حمیات مثل کیفیت
حرارت و کمیت آن زیرا که بعضی از آن است که لذع شدید از اول اخذ تا آخر آن بود بسبب حدت ماده و بعضی آنست که اول لذع کند بعد ضعیف شود بسبب
تحلل ماده و حرارت نرم گردد و بعضی آنست که لذع نکند بسبب سردی ماده و غلظ آن و بعضی آنست که حرارت او رطب بود مثل تپ بلغمی و بعضی آنست که حرارت
او یابس باشد مثل تپ صفراوی و اعراضی ست که دلالت بر جنس حمی مینماید مثل اعراض خاصه تحاغب چون ابتدای نوبت آن بنخس و قشعریره و لذع حرارت در ابتدا
اعراضیست که دلالت میکند بر خباثت حمی مانند قلق و هذیان و سهر و تشنگی سخت و شدت حرارت و اعراضیست که دلالت بر نضج ماده و غیر نضج آن میکنند مثل احوال
بول که اگر آن در قوام و لون و رسوب معتدل باشد دلالت بر نضج ماده تپ کند و اگر کدر یا غلیظ یا احمر و اصفر و ابیض باشد دلالت بر خلاف نضج کند و اعراضیست
که دلالت بر بحران مینماید و در مقامش مذکور گردد و اعراضیست که دلالت بر سلامت حال یا ضد آن میکنند و آن مهمه عنقریب مذکور شود و بدانکه برای سحنه احکام بسیار است مثلاً
چون رنگ او متغیر گردد بخاصیت یعنی سفیدی یا سبزی دلالت کند بر برودت اخلاط و قلت حرارت غریزی یا بر تهیج و انتفاخ چنانچه عارض میگردد کسی را که سبب حمی و تخمه
باشد و مانند سرعت ضمور و جه لاغری و کشیدگی و باریکی بینی که دلالت بر شدت حرارت و یا بر حدت اخلاط و سرعت تحلل آنها با سبب سعت مسام مینماید و بر احوال حرکات و نفسها یعنی
جریان آنها بر مجاری طبعی و خروج آنها از عادت یعنی تشویش آنها یا سقوط آنها دلالت بر احوال حمیات پس بودن آنها بر مقتضای طبیعت دلالت کند بر خفت مرض
و سلامت و تشویش آنها بر حرارت و سقوط آنها بر هلاکت یا بسبب رد بهائی شامی و دیگر چیز که عنقریب مذکور گردد و از اعراض حمیات بعضی آنست که در وقت
منتهی میباشد مانند هذیان و اختلاط ذهن بسبب التهاب آن و بعضی آنست که در هنگام ابتدا میباشد مثل قشعریره و سردی و سبات که اکثر در اوائل
حمیات لاحق میگردد و بسبب ضعف دماغ و میل حرارت بسوی باطن یا آنکه ماده است و کثرت صعود بخارات از اضطراب مبتدی در بدن تا آنکه اشتعال آن را
تحلیل نماید و احاطت این سبات و قشعریره برودت نفس دماغ کند و برودت خلطی که در سد عفونت و حرارت ست و اشیائی که
از آن حال تپ آنکه او از کدام نوع ست شناخته میشود آن حال تپ ست در حدت او و لین او و حال تپ و وقوع آن از اسباب بادیه یا سابقه بر شرائط
مذکور یعنی حمی حادث از اسباب بادیه اکثر از قبیل حمیات یوم میباشد و از اسباب سابقه حمیات عفونت و حال تپ در لزوم آن و اقلاع آن و فترات آن حال تپ
در ابتدای آن بلرزه و سردی و قشعریره که دلالت بر ماده خارج عروق میکند و یا خلاف آن و این دلالت بر ماده داخل عروق مینماید و کدام وقت میباشد
چیزیکه میباشد از لرزه زیرا که لرزه و قشعریره چون در ابتدا میباشد دلالت میکند بر بساطت حمی و اگر در غیر آن میباشد دلالت مینماید بر ترکیب آن حال
تپ در ترک آن بعرق بسیار و اندک یا خلاف آن بهر آنکه تپ صفراوی ترک میکند بعرق بسیار بخلاف بلغمی و سوداوی و گویند که در دموی عرق تا تمام
انقضای آن میباشد و حال آنچه بر سابق و سن و سحنه و فصل و صناعت و حال نبض و قاروره

کلام در نافض و برد و قشعریره و تکسر

بدانکه قشعریره که آنرا بفارسی فراشا و در هندی پهریری گویند حالتی ست که در حمی یا بغیر آن بدن را عارض گردد و از آن اختلاف در سردی و خلش بعض آن در ظاهر بدن
در جلد و بعض آن در داخل یعنی در عضلات و موی بر تن خیزد و تکسر یعنی شکستگی اعضا که آنرا در هندی [illegible] گویند آنست که در یابد آدمی در خود حالتی
که گویا میوند اعضا و استخوان او بر انگیخته گران کوفته اند و او مقدم بر قشعریره بود و گویا که تکسر قشعریره ضعیف ست و نوعی از آنست چنانچه نافض
قشعریره قوی شدید ست و اما برد یعنی سردی آنست که مریض در اعضا و متون عضلات خود سردی صرف احساس نماید یعنی درین شرط نیست که با او
خارش و جنبش باشد و اما نافض یعنی لرزه آنست که علیل نتواند که اعضای خود را نگاه دارد از جنبش و لرزش و حرکات غیر ارادیه که در آن واقع شود

و تکسیر و سایر بدن پاکی نشوند و گاهی مریض سردی بغایت احساس کند و گمان کند که او در برف سست فرو رفته و گاهی چنان شدید نماید که بیمار دریابد که مفاصل اعضای او از یکدیگر جدا میشوند یا قریب انشقاق و گاهی آواز دندان شنیده میشود و گاهی انسان از چارپایی بر زمین می افتد بسبب اضطراب و اهل بعض اضبط می نمایند پس نافض مرکب از دو چیز باشد که یکی حرکت ارتعاشیه و دیگری برد و باید دانست که حرکت و سوء المزاج و مرطوبت و نحوی نافض بحسب اشتداد و ضعف و کثرت و خلط و ماده بود پس آنجا که ماده قلیله باشد و رقیق باشد نافض ضعیف بود و اگر ماده کثیره و غلیظ و بارد بود نافض قوی باشد و بالعکس اما اگر ماده سوداوی و گرم بود چنانچه در غب خالص اگرچه نافض آن قوی باشد لیکن مدت آن قلیل بود و اگر ماده غلیظ و لزج بود چنانچه در مواد بلغمی نافض بطئ الزوال باشد و گاهی ماده قوی باشد و باوجود آن نافض قوی نبود در شطر الغب و حمیات باطنی و ربع بسبب عدم ماده سوداوی و ضعف قوت و اکثر حدوث نافض از اسباب اشتداد لرزه شدت و ضعف قوت و انضمام عضلات ست که از خود دفع موذی نماید لهذا در شدت نافض قوی تر و لرزه تیزتر باشد نافض شدید و مفرط گردد همچنین هر قدر که سبب لرزه قوی تر باشد لرزه شدیدتر باشد و در حمیات لرزه بزوال نمی پیوندد بسبب فرار شاه و برد و لرزه باقوال حکمای شیخ الرئیس گفته است یکی تیزی و سوزش خلط که عضلها را بگزد و بسوزاند دوم عجز قوت و ضعف حرارت غریزی سوم سردی خلط چهارم سردی بلغم و سوداست پنجم میل حرارت بباطن و چون آن ماده از جهت آنکه ماده در باطن باشد و فرق میان آنکه سبب او فراش و لرزه تیزی و سوزش خلط باشد و آنکه سبب آن سردی خلط باشد آنست که اگر سبب تیزی و سوزانی خلط باشد بیمار با آنکه سردی می یابد بسیار بود که سوزش اندر عضای او بیفزاید و اگر دست بر آن گذارند گرم باشد و بسبب گرمی باطن تشنگی غالب گردد و اگر سبب سردی خلط باشد بدن گرم نبود و میان برف نهاده است اگر دست بر آن نهند گرم نباشد و فرق میان نافض و قشعریره آنست که قشعریره زیاده از این نباشد که بظاهر سرما می یابد و بباطن گرم باشد و حرکات اضطراریه چون لرزیدن اندامها و بر هم زدن دندانها هیچ نباشد و نافض خالی نباشد از آنکه بیمار اعضای خود را از حرکتهای بی اختیار فرو نتواند داشت و همه اعضا را چنان بلرزاند که پندارد که استخوانها از هم گشاده میشود و بالجمله فرق میان هر دو در مقدار قوت است یعنی نافض قشعریره قوی است چنانچه قشعریره نافض ضعیف است و سبب احساس لرزه در نوبت تب و عدم ادراک آن در وقت [illegible] وجود ماده موجب لرزه در عضو آنست که هرگاه خلطی بارد یا حار اندر بدن ساکن بود و عضوی که آن خلط در [illegible] خو گیرد و بجای و ورم آن عادت کند و از آن منفعل نگردد و احساس حرارت یا برودت آن فکند زیرا که سوء مزاج [illegible] آن خلط در آن عضو مستوی شده بنحوی که مزاج اصلی را باطل کرده متقاوم و باقی نمانده پس هرگاه آن خلط بحرکت درآید و متفرق و پراگنده گردد خواه بسیار باشد یا اندک بسبب از اسباب مثل حرارت مفرقه یا غیر آن منفعل گردد و از آن عضویکه غیر ملاقی است احساس حرارت یا برودت آن بسبب مزاج مختلف خود نماید و انسان نزد حرکت و جوش و برجستن تب و ملاقات بلرزد چنانکه نزد ریختن آب گرم یا سرد بر جلد او بلرزد میکند تا آنکه سوء مزاج مختلف بر آن مستولی گردد و الفت آن پیدا شود پس اذیت ساکن گردد و اعضا از حرکت باز ایستد و بسا است که نافض عارض میشود از بلغم زجاجی منتشر در بدن که مودی بحمی نمیگردد و گاه او را او را میباشد و قوت آن مانند قوت نافض مودی بحمی نمیباشد و باید دانست که احداث او بقلت خود مودی نماید لرزه و بکثرت خود قبل از نقص میدانند پس اگر منتقص نگردد و مودی بتب نشود و گاهی بود که نافض عارض میگردد بنابر فرو رفتن حرارت بسبب غذاء مانند آن آنچه توجه طبیعت بسوی هضم و تحلیل غیر آن حرارت را واجب کند مثل ورم باطنی و نافض در همه حمیات بهر آن مقدم میباشد که خلط خام اول بسوی عضلات میریزد و آن ببرودت خود [illegible] موذیست پس چون قوت شروع کرد در تکسیر ابتدا می نماید پس برودت او محسوس نمیگردد و گاهی لرزه بر حمیات مقدم میباشد بسبب لذع خلط و قوت دفع قوت [illegible] عضلات چنانچه لرزه میکند انسان از ریختن آب بسیار گرم بر جلد او و خصوصا چون آب شور باشد و گاهی اولی شی لاذع سبب گریختن حرارت غریزی بسوی باطن میشود و پس سردی مستولی میگردد و بالذع حار سردی میباشد که بوی گاه خشک مستولی بر ظاهر بدن بود و لذع حار نیز در غشاهای باطن باشد و گاهی لرزه بسبب گریختن حرارت بسوی باطن میباشد چنانچه در ورم باطنی بنابر توجه طبیعت بسوی آن [illegible] مراعی [illegible] و گاهی نافض و قشعریره دلالت میکند بر تغیر [illegible] و سوداوی [illegible] و بسیار است که [illegible] دلالت می نماید بر آنکه ماده [illegible] از عروق خارج شده

لیکن اگر آن با نضج و در وقت بحران نباشد تابع او خفت نبود دلالت میکند بر آنکه این قدر لرزه بسبب غلبهٔ قوت نیست بلکه بسبب کثرت ماده موجب لرزه است و قسمی از لرزه است که دلالت مینماید بر موت و آن آنست که تابع ضعف قوت و سقوط حرارت غریزی و تنفس باشد و بقراط گفته که هرگاه لرزه چند مرتبه در تپ غیر مفارقه بر مریض ضعیف معاودت نماید این از علامات موت است و اما اسباب قشعریره کمتر از اسباب لرزه میباشد انطاکی گوید که گاهی نافض بحسب کثرت خلط کثرت می پذیرد و لهذا نافض بلغمی عظیم میباشد و در صفرا ضعیف بود و بهمین جهت آنرا قشعریره می نامند چنین اکثر اطبا تقریر نموده اند و قومی بعکس این گفته اند یعنی نافض صفراوی قوی تر میباشد بسبب حدت آن و کازرونی هر دو قول را جمع کرده و گفته که نافض در صفرا حادتر و در زمانه کوتاه تر میباشد و در بلغم بالعکس پس صعوبت در صفرا بحسب کیفیت و در بلغم بحسب کمیت بود و این قول نیکوست و اما نافض در صفرا اولا بقوت ابتدا می نماید و در ضعف تدریج میکند بسبب لطافت ماده و در هر دو خلط بالعکس این میباشد لاسیما سودا بسبب کثرت تخلل در آخر هنگامیکه تلطیف می پذیرد و هیچ سهی گوید که آنچه سزاوار است دانستن آن از امر نافض در سائر حمیات آنست که در زنان ابتدا از پشت میکند و در مردان ابتدا از اطراف دست و پا مینماید فائده بقول شیخ هیجان تحیر و دوار منذر بدمستا و حمیات مشائخ مدفون غیر ظاهر میباشد و بساست که بسبب طول حمی غلظ در شبها میباشد پس مریض را بر پشت بخوابانند و پای او کشیده دارند و احساس احشای او نمایند با موضع غلظ ظاهر شود و معلوم گردد که آیا در آنجا ورم است یا نه و چون زبان محموم با وجود خفت حمی سیاه گردد دلیل آنست که حمای او مدفون در باطن است و تراشیدن موی سر باعث تکثیف جلد آن و عدم تحلیل ابخره میگردد و پس بخارات بداخل برگشته اشتداد حمی مینماید قرشی گوید که نفس حلق شعر موجب تکثیف جلد نمیشود بلکه انفتاح مسام و تحلل ابخره که محتبس در سر باشد واجب میکند فلهذا گاهی از آن وهن صحیح میشود و دفعه و گاهی بدان تپ نیز خفت می پذیرد و موجب آن اینست که بعد حلق شعر سر را هوای سرد برسد پس باید که اختصاص آن بحلق شعر در سرما و عدم پوشیدن سر بجامه باشد حکیم شریف خان مینویسند دیده ام که در اکثر از ستردن موی سر مرض نکس کرده و عود نموده و ایضا و کسی که معتاد بحلق راس در هر دو سه روز بود میگفتند که حمیات ما زائل میشود و تخفیف می یابد بتراشیدن موی سر و زیاده میشود و اذیت و قلق حاصل میگردد و هنگام ترک آن و باشد که این بسبب عادت بود و احوط آنست که ترک حلق راس در حمیات و بعد آن چند روز نمایند مگر کسیکه معتاد آن شده باشد

طریق تشخیص حمیات خلطیه

هرگاه در تپ حرارت قوی تر از حرارت حمای یوم باشد و نبض و نفس و بول شدید التغیر بود و در نبض و نفس اختلاف و تواتر و حرکت انقباض سریع باشد و نبض گاهی بعظم و قوت و گاهی بصغر و ضعف اخذ کنند و تفاره و بی نضج و گاهی بدبو و غلیظ باشد و زمانهٔ تزید تپ طویل بود و تشنگی و درد سر در اکثر و ضعف و تغیر رنگ بدن و زبان و ذائقه و دهان و نوبت اول از عرق و تری بدن اکثر خالی بود و حمای خلطی باشد بعده از مریض سوال کنند که تپ هر وقت میاند یا گاهی می آید و گاهی میگسارد اگر گوید که همیشه میاند باید دانست که ماده آن داخل عروق است پس نظر کنند اگر با آن سرخی رو و چشم و انتفاخ و تمدد رگها و شیرینی دهن و تشنگی و ثقل و کسل بدن بود و نبض عظیم لین قوی ممتلی سریع متواتر غیر کثیر الاختلاف و بول سرخ و غلیظ باشد و عرق نکند و گرمی او کمتر از محرقه و غب خالص باشد و در اکثر حلق و کام و لهات و لوزتین ورم کند و یا تنگی نفس و خارش بینی و حوالی چشم و جایگاه حجامت و فصد و سبات و عسر کلام و سیلان اشک بود و بغیر لرزه و قشعریره ابتدا کرده باشد و سائر علامات غلبهٔ خون یافته شود سونوخس باشد و این تپ موی است که از غلیان خون افتد و اگر این اعراض بشدت باشد و تپ گرم تر از سونوخس و مشابه تر بمحرقه بود و با قلق و کرب و لهیب و ضیق و عظم و سرعت و تواتر نفس باشد و نبض سخت مختلف غیر منتظم و بول احمر قانی و کدر و بدبو بود حمای مطبقه باشد و ماده این خون متعفن و داخل عروق است و اگر با اعراض مذکوره در پشت و خارش بینی و ترسیدن در خواب و سوزش و خلش در جلد و کثرت خمیازه و عطاسه و کثرت تهوع و کرب و اشتعال شدید تر و غیر آن از علامات جدری و حصبه باشد و اگر با تلخی دهن و تشنگی شدید و غثیان و قی یا اسهال

صفراوی یا قبض شکم و کرب و قلق و التهاب و هذیان و صداع و بیخوابی و خشکی و تشقق لبها و سقوط اشتها و سرعت نبض و رقت و ناریت بول بود
اگر صفرا متوجه بدماغ نبود و الا قاروره سفید و رقیق بود و این نیز بسرسام باشد مشروط که با وجود برعاف مندفع نشود و تپ یک روز در میان شدت
کند و بی لرزه و سرما آید بلکه بسبیل بحران و عرق نیاید مگر در آخر یا در بحران و زمان شدت آن از چهار ساعت تا دوازده ساعت بود و غب لازمه باشد
و آن تپ صفراویست که ماده آن داخل عروق متعفن گردد و اگر این عوارض بشدت باشد حتی که زبان خشن و زرد بعده سیاه گردد و سرعت و تواتر
نبض و غور عینین و ضربان صدغین و اسهال صفراوی کراثی و یا اختلاط عقل و ذهن یا خفقان و غشی و افراط گرمی در سینه بود حمی محرقه باشد و ماده آن
صفرا یا بلغم شورست که در داخل عروق قریب قلب یا بقعر جگر یا ریه یا فم معده متعفن شود و اگر تپ هر روز شدت کند و بی لرزه و سرما آید و شدید نباشد
و نبض سریع و قاروره غلیظ و کدر بود و در شب و روز که بیست و چهار ساعت مقرر کرده اند شش ساعت فتره کند و اقل زمان شدت آن هشت ساعت
بود و دیگر علامات حمی مواظبه سوای لرزه یافته شود و تپ لثقه باشد و آن تپ بلغمی ست که ماده آن داخل عروق متعفن گردد و اگر روز چهارم شدت کند
و با آن سردی و لرزه و عرق نباشد و زمان شدت تپ بیست و چهار ساعت بود و دیگر علامات ربع دائره سوای لرزه موجود بود ربع دائمه باشد و این
تپ سوداویست که ماده آن داخل عروق متعفن شود و اگر مریض گوید که تپ گاه می آید و گاهی زائل میشود دانسته شود که ماده آن خارج عروقست
و درین صورت نگاه کنند اگر مریض از درد سر بسیار شکوه کند علامت تعفن ماده در دماغ بود و اگر با تپ قی در معده باشد علامت تعفن ماده
در معده باشد و اگر با اسهال بود علامت تعفن آن در احشاء و امعاء و یا ماساریقا باشد و اگر با ادرار باشد علامت تعفن در جگر بود و اگر با سرفه باشد تعفن در
صدر بود و علی هذا القیاس پس بپرسند که تپ هر روز می آید یا یک روز نیا و روز در میان یا زیاده بران و در شب می آید یا در روز و گرمی با سطح بدن یا باطن زیاده
محسوس میشود یا در ظاهر اگر گوید که هر روز می آید و با لرزه و سرما شدید در اطراف باشد و تا دیر بماند و حرارت او قوی نبود و گاهی ابتدا حرارت قوی ظاهر شود
و در آخر کم گردد و چون وقت نوبت تپ بدن را لمس نمایند حرارت در اول مرتبه ظاهر نشود مگر بعد از آنکه موضع دست گرم شود و مسام کشاده گردد و تری بر بدن
بسیار بود و عرق کمتر آید و اگر آید اندک بود و بر تمام بدن شائع نباشد و با وجود عطش بسیار نباشد و نه عظم نبض و اشتها کم شود و اکثر در فم معده درد محسوس گردد
و نفخ در شکم بود و ترهل بدن و تهبج چهره و زردی رنگ و قی و اسهال بلغمی و رطوبت دهان باشد و نبض ضعیف صغیر مختلف و در ابتدا متفاوت بود و
در آخر متواتر گردد و بول گاه رقیق سفید و گاهی غلیظ کدر سرخ بود و براز نرم رقیق بلغمی باشد و تپ با ثقل و سبات و کسل شروع کند و نوبت تپ طویل باشد
حتی که حرارت در بدن تا ابتدای نوبت ثانی باقی ماند و شش ساعت زائل گردد و اقل زمانه نوبت آن هشت ساعت بیشتر هژده ساعت بود و گاه غشی بسبب
ضعف فم معده و سقوط اشتها عارض شود مواظبه باشد و آن تپ بلغمی ست که ماده آن خارج عروق متعفن گردد و ایضا این تپ در مزاج بارد رطب بلغمی و
صبیان و مشائخ و فصل سرما و هوا بلد سرد و تر و مردم بسیار خوار و اهل راحت و سکون و کثیر الاستحمام و ریاضت بعد طعام اکثر عارض شود و اگر گوید که تپ
یک روز در میان آید پس اگر قشعریره و لرزه شدید و سرما قلیل مع لذع و نخس ابتدا کند و بدن زودتر گرم شود و حرارت از لمس بدن قوی حاد لذاع
محسوس گردد و با صداع و سهر و کرب و قلق و بغض کلام و غضب و خشکی دهن و زبان و تشنگی شدید و غثیان و قی صفراوی یا اسهال آن بود و نبض
در ابتدای نوبت صغیر ضعیف متفاوت و بعد اندک مدت عظیم قوی سریع متواتر مختلف گردد و بول ناری و بدبو و تیز بو باشد و تپ بعرق کثیر مفارقت
کند و اکثر در امزجه حار یابس صفراوی و سن شباب و فصل گرما و هوای گرم و خشک و کسیکه اغذیه و اشربه حار یابس خورده باشد یا او را غم یا سهر یا تعب شدید
لاحق شده باشد یا روزه بسیار داشته باشد یا صناعت او با آتش باشد مثل حداده و وقاد و لاغر را عارض شود و مدت نوبت تپ از چهار ساعت تا
دوازده ساعت بود و اکثر در دوره چهارم منتهی شود و اگر تا دوره هفتم امتداد نماید از آن تجاوز نکند غب خالصه دائره باشد و آن تپ صفراویست که ماده
آن خارج عروق متعفن شود و اگر درین تپ مدت سرما و لرزه درازتر باشد و حرارت در حدت کمتر از آن بود و وقت نوبت بلا انتظام و مدت نوبت آن از
دوازده ساعت افزون باشد تا بیست و چهار ساعت یا سی ساعت مریض اندرین تپ ماند و زمانه آسایش نیز دراز بود و باشد که تا چهل و هشت ساعت آسوده ماند و از آن

گمان تپ ربع شود و مدت نوبتهای او تا هفت نوبت ابتدا افزون باشد و نضج ماده بدیر تر ظاهر شود و عرق کمتر از غب خالصه آید و در سر گرانی بود و سحنه
زرد گرد اقیه نشود و کرب و کاهلی و بیخوابی غیر مفرط و ضعف معده و بدمزگی دهن یار بود و بول غلیظ و رنگین و گاهی بسبب صعود ماده بدماغ کم رنگ یا سفید
باشد و نبض در آخر نوبت مختلف بود و لیکن در عظم و قوت چندان نباشد که در غب خالصه بود و غب غیر خالصه باشد و ماده این صفرا مخلوط برطوبت بلغمیه
پس اگر صفرا بر رطوبت غالب بود علامات او قریب بعلامات غب خالصه باشد در قصر نوبت و شدت لرزه و کثرت عرق و زردی بول و تلخی
و خشکی دهن و تشنگی لیکن شدت این اعراض بخالصه هرگز نرسد و اگر رطوبت بر صفرا غالب باشد علامات او بعلامات تپ بلغمی قریب بود و اگر هر دو
ماده برابر باشند در قوت علامات نیز بحیثیان میان این و آن باشد و اگر گوید که تپ دو روز در میان می آید و با لرزه و سرما باشد و زمان نوبت آن
بست و چهار ساعت بود و با ثقل و تکسر شدید و سردی قوی در سائر بدن و وجع در مفاصل و نبض در ابتدای نوبت صغیر بطی متفاوت شدید الاختلاف
باشد و چون بدن گرم گردد حرارت او غیر حاد و غیر لذاع بود نه مثل غب بلکه فوق حرارت مواظبه و نبض سریع و متواتر گردد و در عظم نفزاید لیکن بقیاس
حمی غب صغیر متفاوت باشد و تشنگی اندک و بول [illegible] در ابتدا سفید مائل بسبزی و خام بود و بعد ابتدا حال او مختلف شود و رنگین گردد
و عرق بقیاس تپ بلغمی بسیار بود و بقیاس حمی صفراوی بسیار نبود و در وقت انحطاط حمی سردی قلیل تر از حمی غب باشد و بول ساده شود و در وقت
انقضای آن نبض بطی متفاوت مختلف و بول مختلف اللون غیر نضیج بود و حمیات مختلطه و علامت طحال برین تپ تقدم نماید و مزاج مریض بارد یابس
و سن کهولت و فصل خریف و هوا بارد یابس و تناول اغذیه مولد سودا مثل عدس و کرنب و قنبیط و لحم بقر و تمیس و نمکسود و غیره با فراط بود ربع دائره
باشد و آن تپ سوداویست که ماده آن خارج عروق متعفن گردد و این علامات وقتی ست که این تپ از تعفن سودای طبیعی باشد اما هرگاه از عفونت
سودای غیر طبیعی عارض شود پس اگر از احتراق بلغم باشد نوبتهای او دراز بود و اکثر عقب مواظبه افتد و عرق لطی تر و نبض مائل بامتلا و لعاب کم و بول سفید
و غلیظ و آثار بلغمیت مزاج بود و سردی ملمس و کاهلی و قلت عطش و کثرت خواب و جز آن که از لوازم بلغم ست پیدا باشد و اگر از احتراق خون بود و علامات
غلبه خون مثل سرخی بول و عظم آن بود و سحنه و سن و مزاج دموی و فصل گرم و عادت اشیای گرم تر بر آن دلالت کند و اکثر بعد مطبقه و حمیات
و اورام دموی عارض شود و نبض در آن عظیم متواتر و نفس عظیم شدید و تشنگی سخت و لرزه و سرما اندک و تری بدن بسیار باشد و اگر از احتراق صفرا بود نوبت
قصیر تر و کثرت عرق و نبض سریع متواتر و عطش شدید و کرب و لهیب و قلق و اضطراب بسیار باشد و با تشعر ابتدا کند و تواتر نفس و تلخی دهن بود
و سن و فصل و مزاج و سحنه حار یابس بر آن دلالت کند و اکثر عقب حمیات صفراوی افتد و اگر از احتراق سودای طبیعی باشد علامات تعفن سودای طبیعی که مذکور شد
با خبث نفس و صلابت نبض و کدورت قاروره بود و افکار ردیه و خواب پریشان و وسواس و کبودی و لاغری بدن و تیرگی رنگ و کثرت اشتها باشد و اگر گوید
که تپ دو روز می آید و یک روز نه ربع معکوس باشد و آن تپ سوداویست مرکب از دو ربع و اگر گوید که تپ روز پنجم یا ششم یا هفتم یا زیاده بر آن می آید
و با آن علامات ربع یافته شود حمی خمس یا سدس یا سبع و جز آن باشد و اگر گوید که تپ بشب می آید و بروز رها میکند تپ لیلی باشد و اگر گوید که تپ
بروز می آید و بشب رها می نماید تپ نهاری باشد و ماده این هر دو تپ بلغم باشد و اگر گوید که تپ ادواری و نوبتی معین نیست و علامات آن مختلط
بود حمیات مختلطه باشد و اگر گوید که در باطن سردی و در ظاهر گرمی محسوس میگردد و علامات حمی بلغمی یافته شود و بول بارد خام کم حرارت از بول
تپ بلغمی و نبض بطی متفاوت بود و در اکثر هر روز شدت کند لیکن گاهی بسبب غلظ و قلت ماده مستحیل بربع و غب گردد و مدت نوبت او از چهار ساعت
تا بست و چهار ساعت بود و در اکثر قبل از بین منقضی شود حمی انقیالوس باشد و اگر گوید که در باطن حرارت و در ظاهر برودت معلوم میشود و در اکثر تپ
بنوبت آید تپ لیفوریا باشد پس اگر بلغمی بود بول خام و نبض بطی و متفاوت باشد و تپ نرم بود و بنوبت بلغمی آید و اگر صفراوی بود تپ لازم باشد و در
غب اشتداد کند و دیگر آثار صفرا پیدا بود و اگر وقت آمدن تپ غشی حادث شود حمی غشیه باشد پس اگر در تپ بلغمی هر روز دوره کند و با ترهل بدن و تهبج
رو بود و رنگ روی صاحب او بر یک حال نماند اکثر رصاصی بود و گاهی زرد و گاهی مائل بکبودی و سیاهی و گاهی بسبزی و چشمها تیره گردد

و بیرون بخاصه بود و وقت هیجان و لب او سیاه مثل لب کسی نماید که شاهتوت خورده باشد و در سرا های بهار و درد و نفخ پدید آید و اگر قی آید ترش باشد ما زاد آن
بلغم خام باشد و اگر با وی صفرا غلیظ مخلوط شود و ادرار و اکثر مثل بلغمی باشد اما سوزش اشاره فی صفراوی و دیگر آثار ترکیب صفرا بران گواهی دهد و اگر
دوره آن بکم او در اکثر بدور غب آید یا لازم باشد و با آن تشنگی شدید و کرب و لهیب غم بود و در ابدان حار یابس مزاج حادث شود و بدان بسرعت گداخته شود و
نبض صغیر متواتر بود و در یک دو نوبت سقوط قوت و غش پدید آید و در مدت اندک مریض بیمار سالها نماید یا وجه آن اخلاط حاد سمی صفراوی گرائی یا زنگاری
باشد و اگر تپ عام بود و بحلق کثیر حادث شود و علامات وبا ظاهر بود و ظاهر بدن سخت گرم نباشد و در باطن سوزش و بیقراری و حرارت قوی بود و با وی
عظم و تواتر و تنگی نفس و بدبوی آن و شدت تشنگی و خشکی زبان باشد و گاهی با غثیان و سقوط اشتها و وجع فواد و عظم طحال و کرب شدید و تململ بود
و گاهی سرفه خشک و سقوط قوت و اشراف بر غشی و اختلاط عقل و تمدد شکم باشد و با آن سهر و استرخای بدن و فتور در حرکات بود و گاهی با وی
بثور اشقر و احمر عارض شود که گاه بسرعت ظاهر شود و جلد غائب گردد و قلاع و قروح حادث شود و در اکثر نبض متواتر صغیر بود و تپ اکثر بسبب اشتداد
نماید و گاهی صاحب او را حالتی مثل استسقا حادث گردد و اسهال مراری و غیره افتد و براز او نرم بدرنگ گاه سیاه و اکثر کف ناک بدبو باشد و در آن
اعضا و اخلاط گداخته بر آید و بول مائی مری سوداوی بود و اکثر صفرا یا سوداوی برآید و عرق بدبو آید و تپ با اعراض مذکوره بقوت آنها ابتدا کند و
بغشی و سردی دست و پا و اکثر غش و تشنج و کزاز مودی گردد و حمی وبائی باشد و اگر تپ تابع اورام بود و درد یا ثقل در عضوی باشد و آن عضو گرم تر از
سائر اعضا بود و نبض در ابتدا صغیر و در انتها سریع الانقباض باشد بعد و عظیم و سریع و متواتر گردد و بحسب عضو و ماده میل منشاری یا موجی گردد بحسب عضو
در عصبیت و لحمیت و بول در اکثر کم رنگ بود بسبب میلان ماده بسوی ورم حمی ورمی باشد و اگر علامات مخصوصه حمیات بعضی یا بعض مرکبات مجتمع یافته شود
و هرگاه در تپ اول لرزه آید پس لازم گردد و هیچ عرق نکند و یا در میان تپ هر وقت سرما و لرزه معاودت کند و از پس دو سه لرزه یکبار عرق کند و ایضا
هرگاه در تپ لازمه لرزه قوی باشد و مدت سرد ماندن دست و پا سخت دراز گردد و تپ مرکب باشد پس اگر نوبت تپ یک روز دراز تر و آهسته تر از غب بود
و یک روز کوتاه تر لیکن گرمتر باشد و اکثر در یک نوبت دو سه دفعه قشعریره ظاهر شود و گاهی اعضا گرم شوند و قشعریره هنوز ثابت باشد و ابتدای تپ تزید آن
شدید الاضطراب بود و انتها طویل باشد و هرگاه معلوم کنند که بدن گرم میشود و تپ عنقریب بانتها میرسد قشعریره معاودت کند و منتهای او دلالت فرجه
و کلیه قبل منتهای حمی بلغمی و سریع تر از آن بود و بطی تر از منتهای حمی صفراوی باشد و همچنین انحطاط طویل بود و کمتر بعرق فتره کند و روز سوم تشابه روز اول
در نوائب بود و چهارم مثل دوم در تفتر باشد و در نبض عظم و سرعت و تواتر از غب کمتر بود و در اضداد آن یعنی صغر و بطوء و تفاوت قلیل تر از تپ بلغمی باشد و بول
لعل النضج بود و قی خلط از صفرا و بلغم و همچنین براز باشد شطر الغب باشد و این تپ مرکبست از ماده بلغم و صفرا پس اگر بلغم غالب بود نوبتها دراز تر باشد و قشعریره ضعیف تر
و تفاوت نبض قوی تر بود و اطراف بسرعت سردی قبول کنند و دیر تر گرم گردد و در ابتدای مرض تشنگی اقل و قی صفرا کمتر و بول شدید البیاض خام و عرق کمتر
و سن کودکی یا پیری و مزاج بارد بلغمی و همچنین عادت بخوردن اشیای بارد رطب و فصل و بلد و صناعت بارد باشد و اگر صفرا غالب بود نوبتها کوتاه تر باشد و
اطراف سرد تر گرم گردد و تشنگی و قی صفراوی زیاده تر باشد و عرق بسیار کند و قشعریره بلرزه مائل باشد و قوی تر بود و زود تر در گذرد و بول رنگین تر باشد و سن
شباب و مزاج گرم و عادت بخوردن اشیای گرم مانند آن از فصل و بلد حار باشد و اگر صفرا و بلغم هر دو برابر بود اعراض دلائل نیز برابر پدید آید و قشعریره صرف نام غیر یا نفض
و نه متعدی بنفض باشد و چون ترکیب این تپ از دو ماده صفراوی و لازمه بلغمی باشد و اوست که اکثر اطبا باسم شطر الغب خالص مخصوص نموده اند لرزه ضعیف
باشد و گاهی برد و قشعریره در آن تکرار کند تا آنکه ماده خارج عروق که آن صفراست در منتهی غلیظ گردد و در آن حرارت حشا و تلهب مع برد اطراف کثرت نماید و نبض بسیار صغیر و متفاوت
اشد پس اگر لازمه صفراوی بود لرزه نباشد و نه بسیار قشعریره و نبض اعظم و اسرع و کرب شدید تر باشد و اگر هر دو دائمه ترکیب یابند نافض البته نبود و غب لازمه را عارض
شود که قبل خفت بلغمی تخفیف یابد و اگر چه غب لازمه در شدت راجح نبود و قبل از رجوع بلغمی در شدت بسبب قلت صفرا و کثرت بلغم

معالجه کلی حمیات عفونیه

ہم نشود و بمثل شیرخشت مانند شربت بنفشه زیاده نمایند و غایت غرض ازان تلیین باشد نه اسهال و اطلاق غلیظ و بهتر نزد من استعمال حقنه هاست لیندر که
محتاج الیه در قوت باشند و از حقنه های مشترک النفع خفیفه حقنه مرتب از روغن بنفشه و آب برگ چقندر و زرده بیضه و شکر سرخ و بوره است و چون این تلیین در
ابتدا بکار برند لیباست که در انتها محتاج باضعیف تر ازان باشند که در ابتدا احتیاج بدان بوده است و این هنگامیست که طبیعت محتبس باشد بعد ازان متوجه باد رار شود
بمثل سکنجبین مطبوخ با بیخ کرفس و مانند آن بعده تعریق و تفتیح مسام نمایند بچیزیکه بسیار گرم نباشد مثل مالش بروغن بابونه و تطلیل بشراب ابیض و آب شیرین بهم گرم پس اگر تپ ممتد
بسیار باشد هیچ تمریخ و تطلیل جائز نیست و چون دریابند که خلط در اول امر مائل بمعده است قی فرمایند بچیزیکه دران مخالفت از عادت نباشد بلکه بمثل سکنجبین با آب گرم اگر خلط را طبیعت
تحریک بقی نماید و در تحریک قی مخالفت طبیعت نکنند اگر انجا میل خلط بجانب امعا باشد و احساس بقراقر و انحدار بسفل یابند آن نمایند بلکه درین هنگام تحریک با سفل
کنند و تدبیر خواب و آب و استفراغ جدا مذکور گردد و هنگام انحطاط تپ و ظهور علامات نضج و بعد استفراغ اخلاط در استعمال حمام و شراب رقیق ممزوج آب و مالش روغنهای محلله باک
نیست و بدانکه چون صداع و تپ باهم مجتمع گردد اولا علاج تپ کردن اولی ست و بدانند که گاهی صداع تپ را که و با انحطاط آورده باشد بسوی تزید باز می آرد بسبب وجع
و ماده پس لازم ست که اولا به تسکین صداع پردازند و چون طفل شیرخوار تپ بهم رساند واجب ست که اصلاح شیر مادر او نمایند باغذیه مناسبه و چون قار و ره یرقانی باشد
و در تپ دلالت بر ورم کبد نماید در علاجش آشامیدن ماء الشعیر و سکنجبین ست پس هرگاه حدت تپ ساکن گردد به تدبیر مذکور فصد ورم نمایند به تحلیل و تلیین و
چون با تپ قولنج باشد مادام که انفتاح طریق آن نگردد ماء الشعیر ننوشانند بلکه شوربای خروس دهند اگر واجب بود تلیین بحقنه لین نمایند و روغن در حقنه بسیار داخل
کنند بعده ماء الشعیر رقیق نوشانند اگر ضرور باشد و گاهی با تپ فالج بهم میرسد پس اولا معالجه تپ نمایند و سکنجبین ممزوج بگلقند و نخود آب بزیت برای ایشان نیکو
اگر تپ احتمال آن نماید و ترک کنند عادت در تدبیر خود گاه گاهی تپ در خود احساس نمایند و آنرا مضر نیست زیرا که سببش ترک عادت در تدبیر ست و عود بسوی آن
اکثر در علاج او کفایت میکند **صاحب کامل** گوید می باید که در علاج عام حمای عفونت سه چیز استعمال نمایند یکی تسکین حرارت تپ و مقاومت آن دوم استفراغ خلط عفن
سوم تدبیر عقد او اختیار آن اما تسکین حرارت تپ باید که باشیای مبرده مرطبه از اغذیه و اشربه و ادویه کنند الا اشربه و انیست که اشیای بارد رطب مطلقا استعمال
نمایند لیکن بحسب آنکه مقدار مزاج مرض آنرا واجب کند و بحسب مزاج طبیعی بدن و بحسب سن مریض و فصل موجود و بحسب مزاج بلد اما بحسب مقدار مزاج مرض چنان
باید که هرگاه تپ قوی الحرارت و حدت بود احتیاج بتکثیر استعمال اشیای مبرده مطفیه افتد و اگر حرارت تپ قوی نباشد در استعمال چیزهای سرد تقلیل نمایند و
باید که استعمال اشیای مبرده بحسب مقدار خروج بدن از اعتدال در حرارت باشد و این حکم عام ست در جمیع امراض حادث از سوء مزاج مقدر نباید کرد لیکن بدانند که
معرفت حقیقی این چیز طبیب را ممکن نیست مگر بحدس و تخمین صناعی زیرا که اگر طبیب را معرفت مقدار کیفیت مرض و کمیت آن ممکن بود علاج آن باشیائی که مقابل
مرض و اکنند خواهد کرد و بدان صحت حاصل خواهد شد و این بحدس و تقریب و طول عادت و ریاضت در مزاولت امراض دریافت گردد و اما علاج آن بحسب
مزاج طبیعی بدن چنان باشد که هرگاه مزاج طبیعی بدن بارد بود احتیاج در تپ باستعمال اشیای قوی التبرید باشد و اگر مزاج طبیعی بدن حار باشد حاجت باستعمال
چیزهای قلیل التبرید افتد و همچنین امر جاری میشود در سائر علاج امراض حادث از اصناف سوء مزاج برین مثال و اما استعمال اشیای مبرده بحسب سن بعض و فصل حاضر و بلد
مسکن مریض چنانست که اگر این همه اشیا یا اکثر آن حار باشد واجب ست که تطفیه حرارت حمی و تبرید آن بسیار باشد و اگر همه یا اکثر آن بارد باشند باید که تبرید و تطفیه
اندک بود و علی هذا القیاس می باید که علاج سائر اقسام سوء مزاج باقی یعنی برودت و رطوبت و یبوست برهمین قانون باشد که ذکر کردیم و تدبیر استفراغ و غذا جدا مسطور گردد

تدبیر خواب

شیخ و جرجانی می نویسند که بیمار را در ابتدای نوبت تپ از خواب منع کنند خصوصا اگر اندر مقدمه تپ قشعریره یا سردی یا لرزه باشد و اما نزد یک انحطاط سود دارد
و لباست که در وقت انتها ضرر نکند و خداوند تپ گرم را در تابستان در خسخانه و سرد آبه خفتن فرمایند و اولی تر آنکه تن بجامه پوشیده دارند و هوای خانه سرد کنند تا هوا که تنفس میکنند
خنک بود و تدبیر آب سرد و بقول شیخ صاحب تپ را از آب سرد منع نباید کرد لیکن چون ماده خام و غلیظ باشد و ترسند که غلیظ تر و خام تر گردد و منع نضج نماید و مکث حمی
طول انجامد باز باید داشت و بدانند که چون فصل نفع کند بعده استعمال آب بطریق مدد نمایند شفا حاصل شود و نیز استعمال آب سرد در کمیت و کیفیت آنچنان نمایند که خلط را خام

واشتداد حرارت غریزی نماید دران شفا بود واگرچه پیش ازان نفعه نافع کرده باشد واما اخلاط رقیق صفراوی را آب سرد بهترین چیز است لیکن اگر معده یا جگر ضعیف باشد یا مبرود بارد باشند یا در اعضای شکم مریض ورم بود یا در اندام او درد باشد یا مزاج او قلیل الدم باشد یا حرارت غریزی او ضعیف بود یا بیمار را عادت شرب آب سرد نباشد مثل مردم بلاد گرم یا سخت لاغر باشد آب سرد نباید داد چه ایشان بسرعت تشنج میکنند وفواق و مهم میرسانند اما ازین حیثیت که داء حار بود یا غلیان از نضج یافته باشد و بدن فربه و حرارت غریزی وافر و قوت قوی و احشا سالم از آفات باشد و مزاج اصلی بارد نبود و عادت آب سرد خوردن بوده باشد پس آب سرد افضل شئی بود وگاه طبیب در حمیات محرقه آب سرد کثیر المقدار تا کمین و نیم [illegible] میدهد چنانچه رنگ او بسبزی گراید لرزه بران برافتد پس اکثر تپ صفراوی مستحیل ببلغمی گردد وگاهی طبیعت قوی شود و ماده را بعرق و بول و اسهال دفع کند و عافیت حاصل گردد و ایضاً چون در بعضی موضع ورم باشد و خوف مضرت حرارت تپ و تشنگی بود و گمان شود که تپ از تشنگی بود [illegible] گردد از آب سرد منع نکنند و سکنجبین گاهی تشنگی را ساکن کند و تقطیع نماید واطلاق آورد و مضرت او بسیار بورم مثل مضرت آب سرد نیست و دران جمع ماده و تکثیف آن نبود و همچنین جلاب ممزوج باب بسیار پس اگر یکی ازین هردو آب سرد ممزوج کرده بدهند مضرت او در تغلیظ و صلب کردن ماده کمتر باشد و چون شرب آب سرد جائز نبود بسبب بودن بدن مستعد بانسداد مسام و بران اقدام نمایند خوف آن باشد که قبض مسام احداث نماید و سبب تپ دیگر شود و بنا بر حدوث سده دیگر جدید و گاهی این سده و تپ شدید تر از اول باشد و چون آب بعضوی ضعیف رسد فعل آن عضو را فاسد کند و اکثر فرو بردن طعام و شراب و دم زدن دشوار گردد و رعشه و تشنج و ضعف مثانه یا گرده یا قولون پیدا کند و اکثر کسی را از صاحبان تپ منع آب سرد واجب است که در صحت خود از ان ضرر یابد بلکه چون بینند که سحنه قویست و عضلات غلیظ و مزاج حار یابس و تپ فراغ ماده کرده باشد احیاناً در اکثار آب سرد رخصت دهند مجوسی گوید که [illegible] تبرید و ترطیب پس اگر تپ از تپهای مطبقه و محرقه باشد و علامات نضج ظاهر و قوت قوی و عادت مریض شرب آب سرد بود و عضوی از اعضای شریفه ضعیف و وارم نباشد صاحب او را از شرب آب شدید البرد منع نباید کرد و الا شرب آن ممنوع است واگرچه فصل گرما و تپ در غایت حدت باشد لاسیما هرگاه معده و جگر ضعیف بود بلکه آب معتدل البرد بدهند و هرگاه تپ نائبه باد وار باشد باید که صاحب او را آب سرد در وسط نوبت تپ بنوشانند لیکن در وقت ابتدای نوبت آب سرد ندهند و همچنین هرگاه تپ غیر حاد باشد و خلط خام بود از شرب آب سرد منع باید کرد و اکثار شرب آب مضرتهای بسیار دارد چنانچه بقراط در کتاب امراض حاده ذکر کرده که نفوذ و انحدار او بطئی گردد و نضج او مشکل شود و در معده دیر بماند و در اکثر امر قراقر پیدا کند و طعامی را که در معده باشد فاسد کند و اگر اتفاق افتد که در معده صفرا غالب بود آب دران فاسد گردد و مستحیل بصفرا شود و چون بعد طول مدت از معده بسوی روده صائم منحدر گردد از ان بسوی جگر و گرده و صدر و ریه بسهولت نافذ نشود و هرگاه امر چنین باشد ادرار بول و تسکین عطش درین حال نتواند کرد زیرا که از معده بسرعت نافذ نشود و بعمق بدن نرسد و لهذا نشاید که آب نوشند مگر بابعض اشربه مثل سکنجبین و جلاب تا زود تر از معده فرو رود و مضرت عسل آنست که مزاج گرم کند و صفرا را تیز نماید

تدبیر سکنجبین

جرجانی و ایلاقی می‌نویسند که سکنجبین شربتی است مرکب از سرکه و عسل و آب یا از سرکه و شکر و گلاب و در جمله ترکیبش سخت نیکوست از بهر آنکه سرکه بالطبع سرد و خشک است و با سردی تیز و نفوذ کننده است مضرت او در اعصاب و اعضای عصبی چون معده و رحم عظیم باشد هیچ چیزی از وی نماند که مضرت سرکه ببرد و [illegible] منفعت او آنست که ریاح را تحلیل کند و رطوبت غلیظ و لزج را لطیف گرداند پس هرگاه از ان سکنجبین سازند مضرت سرکه بعسل شکسته شود و مضرت عسل بسرکه و منفعت هر دو بمنفعت آب حاصل شود و او آنست که تشنگی را بنشاند و صفرا را ساکن کند و کام و دهان را تر دارد و رطوبت غلیظ و لزج را که در مجاری نفس و مجاری اخلاط باشد لطیف کند و رطوبتی را که بسبب صعب و بدشواری برآید بآسانی بیرون آرد و سده‌های اندام اندرونی بگشاید و خلط رقیق را با ادرار بول و عرق بیرون آرد و گاهی تلیین طبع کند و اسهال آورد لیکن باید که بسیار ترش نباشد تا این منفعتها بی مضرت باشد از بهر آنکه سکنجبین ترش اثری قوی کند منفعت و مضرت او بسبب برودت و [illegible] که از سکنجبین ترش [illegible] منفعت بنابر علاج آتش آنست که مرض با خطر است و ماده نضج پذیر نیست و در خامی و غلظت سخت است که سکنجبین آنرا

لطیف نمیتواند کرد بلکه غلیظ‌تر میگردد زیرا که اجزای لطیف آن تحلیل میشود و باقی لزج‌تر میگردد و بسیار باشد که قوت قوی بود و سکنجبین رطوبت لزج را لطیف کند و بآسانی آنرا بسرفه برآرد و آلات تنفس را پاک کند و اگر قوت ضعیف باشد رطوبت بسرفه بیرون نتواند انداخت و خناق پیدا کند پس بر طبیب واجب است که اندر حال ماده از کمی و بیشی و غلظت و رقت آن نگاه کند تا ماده نضج پذیرفته است و در بیمار امید خلاص هست اگر امیدی بیند و فصل زمستان باشد سکنجبین معتدل بگرم دهد تا خلط را بپزاند و لطیف گرداند و اگر تابستان باشد بآب سرد بیامیزند تا تشنگی بنشاند و قوت تپ را بشکند و حرارت ناری را ساکن نماید و سده‌های باطنی را بگشاید و بآب یخ و بیدون برف ندهند تا خلط را لطیف تواند کرد و بگدازد و لعاب دهان بیمار لزج نشود و بدین سبب در حمیات محرقه و مطبقه و غب سکنجبین معتدل بآب یا گلاب آمیخته سخت موافق بود و در حمیات بلغمیه سکنجبین بزوری یا سکنجبین که از سرکه عنصل یا از سرکه کبر سازند موافق باشد و فعل بزوری قوی‌تر از فعل ساده باشد در انضاج و تلطیف و تفتیح سده باید دانست که در سکنجبین ترش دو مضرت است یکی آنکه بحدت خود بسرفه را زیان دارد دوم آنکه بسبب مرد اندگی خوف بود که اگر در بدن صفرا یا خلطی شور و تیز باشد آنرا بر اید و با معا فرود آرد و گذر آن بر امعا سبب سحج گردد خاصه اگر امعا ضعیف باشد بدین سبب سکنجبین معتدل دادن صواب‌تر باشد تا ازین مضرتها امین‌تر باشد **صاحب کامل** گوید که از اشربه و ادویه سکنجبین هست و آن شربتی است موافق برای صاحبان تپ اما سکنجبین ساده موافق صحاب حمیات صفراوی و محرقه است زیرا که مبرد و مطفی و مقطع لزوجت خلط و ملطف و منفذ در عسر و قی و مفتح سده و مخرج خلط عفن با بول است الا آنکه صالح نیست مر آن سرفه و امعا که بسوی آن خلط حاد بریزد زیرا که آنرا انجرا شد و دران جراحت کند و اما اگر معمول از بزور باشد آن نیکوست برای حمیات بلغمی بهر آنکه قوی‌تر است در تلطیف و تنفیذ و ادرار بول شیخ میفرماید که بهترین سکنجبین نزدیک من آنست که شکر را در دیگ هموار فرش کنند بعده سرکه تند شرابی آنقدر بران ریزند که بالای شکر نیاید بلکه آنرا مکشوف بگذارد و پس آنرا بر انگشت که آتش او نرم باشد یا بر خاکستر گرم نهند تا شکر در سرکه بدان آنکه جوش زند بگدازد و پس کف او بردارند و ساعتی بگذارند و حرارت بسیار نباشد تا آنکه سرکه و شکر ممزوج گردد بعد آب بقدر یک انگشت بالای آن با بر آن ریزند و جوش دهند تا بقوام آید

تدبیر جلاب و ماء العسل

صاحب کامل مینویسد که جلاب مطفی و مبرد و مسکن تشنگی است و ماء العسل ملطف و مقطع بلغم بغیر تبرید شدید است و از جمله اشربه و ادویه شربت بنفشه ملین طبع و مملس خشونت قصبه ریه و صدر و مسکن تشنگی است ایلاقی و جرجانی گویند که هرگاه یبوست غالب بود جلاب رطوبت بیشتر از ماء الشعیر دهد پس در مزاج یابس عوض سکنجبین جلاب باید داد و در تپهای حاده اگر قوت قوی باشد و علامت دلالت نماید بر آنکه انهار و نضج خواهد بود سوای جلاب چیزی دیگر نباید داد و اگر صفرا سخت غالب باشد و خوف استحاله جلاب در معده بصفرا بود چندان آب با وی آمیزند که غلبه آب را بود تا تشنگی بنشاند و صفرا نیفزاید و همچنین جلاب از آب بهتر باشد زیرا که زود تر منحدر گردد و اگر آب کمتر باشد طبع را بیشتر نرم کند و جلاب پخته بهتر از خام باشد و غذا بیشتر دهد لیکن در تلیین طبع ضعیف‌تر باشد و ماء العسل همچنین باشد و چون خوف کنند که ماء العسل در معده مستحیل بصفرا گردد ایضاً با آب بسیار آمیزند چنانکه آب بر عسل غالب بود تا تشنگی نیارد و اگر در نواحی گرده خلطی باشد بادرار بول آنرا بیرون آرد و اگر در نواحی سینه و شش رطوبتی باشد بآسانی بر اندازد لیکن در انضاج رطوبت سکنجبین قوی‌تر از آن باشد هرگاه خلط غلیظ‌تر و لزج در نواحی صدر و ریه جمع شود علاج آن بچیزی ملطف باید کرد تا قوت او در غشای صلب آستر پهلوها و وقایه و غلاف اعضای باطنی است بتواند گذشت و خلط را لطیف تواند کرد و قوت ماء العسل بیش ازان نیست که بلغم را که سخت غلیظ نباشد لطیف کند مردم مرطوب و سرد مزاج را سود مند بود زیرا که در پاک کردن سینه و شش سکنجبین قوی‌تر از ماء العسل باشد و بدانند که اگر در اعضای اندرونی چون جگر و سپرز ورم صلب یا نرم باشد ماء العسل مضر بود و چنانکه سده را هم مضرت است بهر آنکه جگر و طحال آنرا بسبب شیرینی زود تر و بیشتر جذب کند پس زیاده از مقدار طبیعی بکشد بجدیکه در مجاری نگنجد و سده زیاده گردد و دهن رگها تنگ شود و در سکنجبین قوت شیرینی بسرکه شکسته میشود و جگر و سپرز را در جذب آن چندان شوق نمیباشد و بقوت سرکه ماده زود تر لطیف میگردد و سده کشاده میشود و گاهی ماء العسل ساده انسان تندرست را باید و مجلس صفرای کفناک می آرد پس اگر احساس چیزی ازینها نماید از نوشیدن ماء العسل احتراز کنند و گاهی در حمیات وبائی استفراغ صفرا بسیار افتد و هر چند استفراغ میشود حرارت و کرب زیاده میگردد و این علامت غایت حرارت است و ممکن است که زود ره بانجرا شد و سحج تولد کند

پس بعد ماء العسل باید داد و بعد جلاب و بعد سکنجبین یا آب بسیار سرد دهند و نوشیدن ماء العسل عقب ماء الشعیر موافق نباشد بلکه صواب آنست که ماء العسل پیش از ماء الشعیر خورند تا زود فرو گذرد و در راه ماء الشعیر کشاده کند اما چون طبع قبض باشد و حرارت منفرد بود عوض جلاب و ماء العسل آب تمر هندی یا جلاب آمیخته باید داد تا مسهل و اندر آید

تدبیر ماء الشعیر

اطبای قدیم کشکاب را اندر علاج تپها بهر آن اختیار کرده اند که علاج جمله امراض اضداد آن باید کرد و در حمیات محرقه و مطبقه و تپ غب حرارت غریزی نار می شود و ماده تپهای عفونی بعضی سوخته و نضج نایافته و بعضی خام باشد و تدبیر دفع آنچه سوخته باشد و تدبیر نضج آنچه خام باشد هر دو باهم باید کرد و قوت بیمار در بدن نگاه باید داشت و قوت را به تبدیل مزاج و غذا نگاه توان داشت و آنچه مزاج آنرا بدل کند و بگرداند شربت بارد است و آنچه قوت را نگاهدارد چیزی غذائیست و معده مریض را از شربت و غذا ممتلی نشاید کرد بهر آنکه طبیعت را بسه کار مشغول کرده باشد یکی هضم شربت دوم هضم غذا سوم نضج ماده و این مشکل باشد و با این همه عوض رطوبت که حرارت تپ از بدن بیمار گداخته و تحلیل کرده باشد بدان باز باید رسانید از بهر این کار شربتی چند که این منفعتها در وی یافته شود و هیچ مثل کشکاب نیافته آنرا اختیار کردند و بقراط در ستایش ماء الشعیر میگوید که اندر ان جلا و لزوجتی است و آن معتدل در لینت و جلا و ازلاق و استوای قوام و رطوبت بود و در معده ثقل زیاده نکند و نفخ پیدا نه نماید و بسبب آنکه طبع او ترست تشنگی بنشاند و بنا بر لینت و استوای قوام او تعدیل ماده و تلطیف آن و تلیین صلابت آن کند و از بهر آنکه سرد و ترست تعدیل گرمی و خشکی نماید و بجهت آنکه تمام پخته باشد زود هضم شود و بدان سبب حفظ قوت نماید و تن را غذا او بدهد بنا بر آنکه با لزوجت مزلق و جالیست زود بگذرد و در عروق گذرد و غسل آن کند و اندران نچسپد و این خاصیت در چیزی سوای کشکاب نیست از بهر آنکه از چیز لزج زلق و جلا کم آید نه بینی که در چیزهای دیگر که بقوام کشکاب سازند لزوجت و نرمی و همواری قوام باشد لیکن انفتاح و جلا نباشد و از ان در رگها آلودگی بسیار ماند و در سفیده مرغ نیم برشت همچنین لزوجت و لینت است لیکن بر فم معده درنگ بسیار کند و منضج نیست و از فم معده ناگوارنده فرو رود زیرا که فعل فم معده اشتهاست و هضم کردن نیست و بسبب بسیاری درنگ کردن بر فم معده غثیان آرد و ازین جمله معلوم گردد که خاصیت لزوجت و جلا در ماء الشعیر است و سوای این کشکاب را دو خاصیت دیگر است یکی آنکه قوت او یکسانست و اندران قوتهای متضاده نیست چنانکه در بعض خوردنیهای دیگر است مثلاً عدس که جرم او قابض است و آب او مسهل است و ماء الشعیر بسبب آنکه قوت او یکسانست غذائی که او دهد بغایت نیک بود و قوت افزاید دوم آنکه تن اعضا را هر قوت را نگاه دارد اینهم خاصیتی در ان یافته شود نه بینی که منفعتهای کشکاب یک یک در شربتهای دیگر یافته میشود چنانکه اگر غرض تسکین حرارت و تلطیف ماده بود آن در سکنجبین یافته شود و اگر غرض ترطیب بدن باشد جلاب رطوبت از ماء الشعیر زیاده کند و اگر غرض اعتدال قوام خلط رقیق باشد از آب سرد این غرض حاصل شود لیکن منفعت تغذیه و حفظ قوت با دیگر منافع که خبر کشکاب یافته نشود و بنا بر علیه اگر تلطیف تدبیر مطلوب باشد کشکاب بدهند تا طبیعت مشغول به هضم چیزی غذائی کرده نشود و بدانند که هر چه با ماء الشعیر نوشند منفعت ماء الشعیر باطل کند و بسبب اضطراب گردد زیرا که هر گاه چیزی با وی در معده جمع شود قوتهای مختلف ظاهر گردد و طبیعت در هضم و تصرف آن متحیر شود خاصه طبیعت بیمار که هضم نیک ممکن نباشد و بدترین چیزها با کشکاب سکنجبین است بهر آنکه کشکاب را فاسد کند و همواری قوام او باطل نماید و او را قبل از هضم از معده فرود آرد و لیس صواب آنست که چون ماء الشعیر بدهند پیش از کشکاب بدو ساعت سکنجبین دهند تا تلطیف خلط کند و مستعد دفع طبیعت نماید و معده را درست کند بعد از ان ماء الشعیر دهند تا در معده زیاده از دو ساعت درنگ نکند و معده مستعد هضم آن باشد آنرا نیک قبول کند و زود هضم نماید و خلطی را که سکنجبین لطیف کرده باشد بشوید و دفع کند و عروق و مجاری اخلاط را پاک کند و گاه دفع با درار بول و گاه بعرق نماید و اگر بعد از ماء الشعیر بچهار ساعت شربتی دیگر از سکنجبین نوشند هر چه کشکاب آنرا تعدیل کرده و نضج داده باشد زود دفع شود و سردی و تری که از کشکاب حاصل شده باشد بهمه تن رسد و ترتیب دادن چنان باید که در ابتدا ماء الشعیر رقیق دهند و نزدیک انتها از ان منع کنند و اگر بچیزی حاجت آید بر جلاب یا سکنجبین قناعت کنند و آنجا که حاجت حفظ قوت باشد ماء الشعیر غلیظ دهند و در انحطاط کشکاب دهند و آنجا ورد و ورم یا اعراض صعب باشد عوض کشکاب جلاب یا سکنجبین بدهند و کشکاب که نیک پخته نباشد نه خورانشاید و نه علاج را شیخ الرئیس شارح قانون (؟)

قسمی از ماء الشعیر آنست که دران جرم شعیر نباشد لیکن مثل قوت در صورت باشد یعنی اجزای لطیفه آن در آب آید و این قسم را دخل در علاج مطبوع و نفعست اگر نیک پخته باشد و بهتر آنست که دران آب بقدر ربع سکوره جو یک سکوره باشد و بعد پختن تا قریب چهار و خمس آب باز آید پس آب سرخ رقیق از ان بگیرند و اینست قسم رقیق ماء الشعیر که غذای آن کمتر و ترطیب او و غسل او و اخراج فضول و انضاج او بسیار و تبرید او معتدلست و زود و تر هضم شود و کمتر ترش گردد و قسم دیگر ماء الشعیر آنست که دران چیزی از جرم جو و آرد آن باشد و بهتر نزد ما درین قسم آنست که طبخ او بنهایت منفرد نباشد بلکه آنقدر باشد که منفتح او در شود و بجد از حبت شدید نرسد این قسم غذا بیشتر و بهر غسل و انضاج کمتر کند و بسیار باشد که این ترش گردد و در معده بارد و اگرچه آنرا حرارت غریب از بابه سوء مزاج بسیار عارض شده باشد و ماء الشعیر را گاهی مطبوخ بسازند از جو مع پوست آن اگر اراده تقلیل غذا و فرط غسل و اخراج فضول باشد و در بیان سکنجبین و ماء الشعیر باهم مرکب و مفسد ماء الشعیر در اکثر ست دو آن سبب نیست نوشیدن ماء الشعیر بر قبض شکم بلکه نخست قبل او حقنه یا شیاف طبع را نرم کنند پس کشکاب دهند و اگر کسی را در معده ماء الشعیر ترش گردد کشکاب رقیق تر نوشانند و اگر باز ترش شود بیخ کرفس و مانند آن آنچه مسخن معده و مقوی حرارت آن باشد با وی بپزند و اگر ازین نیز ترش گردد ناچار قدری فلفل بدان آمیزند خصوصا اگر باده نخست رقیق و گرم نباشد و اگر ماء الشعیر در معده نفخ کند سحر و مزاج اندک سرکه بهر بدان ممزوج سازند و اگر سکنجبین صبح بنوشند و تقطیع اخلاط کند و فضول را برای دفع آماده سازد و عقب او بعد دو ساعت ماء الشعیر رقیق مذکور بخورانند تا آنچه که سکنجبین آنرا قطع کرده غسل و جلا دهد و بعرق و ادرار اخراج آن نماید و خوف نیست در نوشیدن سکنجبین هنگام عشا که غذا از معده مفارقت کرده باشد و گاهی حاجت به تقدم جلاب بر ماء الشعیر افتد تا در ترطیب افزاید و این هنگامیست که غلبه یبوست بر بدن و زبان ببینند و گاهی احتیاج شود به تقدم قبل آن برای تلیین طبیعت چیزی از آب تمر هندی و تقدم این همه بدو ساعت باشد تا میان و عمل مزاحمت واقع نشود و حکیم شریف خان مینویسند که اجماع واقع شده است برانکه هیچ غذای و دوای کثیر المنافع مثل ماء الشعیر نیست و مشتمل بر ده خصالست یکی آنکه بارد است دوم منضج سوم مستفرغ مواد محترقه چهارم منقی معده پنجم سهل النفوذ در تمام بدن ششم لذیذ هفتم معتدل الغذا هشتم مسکن عطش نهم هیجان اخلاط فاسد نمیکند دهم منتفخ در معده نمیشود اما مرخی معده و مضر احشای بارد و نفاخ ست و مصلح آن گلقند و در مقدار آب که اندران جو بپزند حکما را اختلاف ست نزد بعضی ده چند جو آب باید و نزد بعضی بیست چند و نزد دیگر چهارده حصه آب و یک حصه جو و نزد یک دیگر پانزده حصه آب و بهتر طریق ساختن آش جو اینست که جو مقشر جید در ظرف مس قلعی دار کرده آب صاف که ده چند جو باشد بران ریزند و بآتش ملائم بپزند و در اثنای پختن تبدیل آب سه چهار بار نمایند و بهتر آنست که هفت آب تبدیل کنند بعد ازان مالیده صاف نموده همراه گلاب عرق کیوڑه شربت انار یا نبات سفید استعمال کنند و علامت جودت جو آنست که در هنگام پختن بالیده شود و آب که دران جو پخته میشود سرخ گردد و فربهی جو نیز علامت جودت آنست بر سبیل اکثری و هر گاه تقویت منظور بود و بعض ماء الشعیر لحم دهند طریق پختن آن اینست که گوشت بپزند تا گداز شود بعد ازان همراه کشکاب جو بپزند و صاف نموده بکار برند و طریق دیگر آنست که هر گاه ماء الشعیر را خواهند که فرود آرند تا آب یخنی گوشت اضافه نمایند و طبخ جید دهند تا ماء الشعیر بقوام مستوی آید پس صاف نموده بکار برند و ماء الشعیر محمص قابض شکم ست و طریقش اینست که جو را مقشر ساخته بریان نمایند بعده چنانچه رسم ست بپزند و اگر خشخاش و دیگر ادویه قابضه مناسبه اضافه نمایند صواب باشد

تدبیر استفراغ اخلاط متعفن

در قانون و شروح آنست که چون قوانین مذکوره در اول عروض تپ استعمال کردند بعد مراعات آن واجب ست که مشغول شوند بانضاج و استفراغی که نه بر سبیل تقلیل و تخفیف باشد و آن مذکور شد بلکه بر سبیل قطع سبب بود و ماده را چه حار و چه بارد تا نضج نیابد بی ضرورت استفراغ نکنند چه گاهی استفراغ خلط خام بسبب هیجان او و عدم استفراغ تام عائد بکثرت آن خلط میگردد و موجب استحاله سائر اخلاط بسوی آن خلط میشود و گاهی بسبب استفراغ قبل از نضج خلط بد با خلط نیک مخلوط میشود و باعث تحریک خلط خبیث از عدم انضاج او پس بخروج خلط طیب غالبا کثرت می پذیرد و غرض در انضاج خلط تعدیل قوام ماده ست تا آنکه مهیا و قابل دفع بآسانی گردد و خلط رقیق تا شرب و غلیظ تا شب و لزج چسپنده هر یک ازین مستعد برای دفع سهل نیست بلکه محتاج آنست که رقیق اندک غلیظ و غلیظ اندک رقیق گردد و لزج تقطیع پذیرد پس طبیب اول این علامت نضج بیست که بداند که استفراغ خلط قبل از وقتیکه دران نضج در قاروره ظاهر شود ممتنع یا متعسر صعبست و لباست که

استفراغ بی نضج بحرکت می آرد مواد را و فعل کامل نمی نماید و بسا است که مادهٔ خبیث را با طیب خلط میناید پس باید که بعد از نضج متوجه استفراغ آن گردد تا بآسانی
ولی غائله خارج شود و اما اگر ماده بسیار متحرک منتقل از عضوی بعضوی باشد و بداند که مهلت تا نضج نمیدهد یا از ان اورام سرسامیه و غیر آنها حادث گردد یا اگر آن ماده را
در بدن گذارند قبل از زمانی که دران نضج او متوقع باشد در خطر اندازد و چه زمانه نضج خلط رقیق لامحاله اطول از زمانه باشد که دران توقع نضج خلط معتدل بود پس
نبودی استفراغ آن نمایند و انتظار نضج نکشند زیرا که خطر درین کمتر از خطر آنست و با وجود این طبیعت متحرک و متوجه بدفع آنست بسبب کثرت اذیت آن و
چون طبیعت در دفع آن اعانت جویند از استفراغ چاره نباشد و بعد از انکه فصد از قبیل حمیات است که دران انتظار نضج مثل انتظار او در مسهلات کشند و انتظار نضج
در اخلاط دیگر کرده نشیند تا خلط منفرد دفع شود و چون تاخیر فصد از ابتدای مرض شود در انتهای آن فصد نباید کرد زیرا که بی فایده است بلکه بسا است که هلاک کند
بباعث موافات او ضعف قوت را و همچنین اگر خوف حرکت و غلبه خلطی از اخلاط باشد و احتیاط واجب کند استفراغ را و اگر چه نضج نیافته باشد باید که آنرا حرکت ندهند
مگر در ابتدا و اما نزد انتها مطلقا هیچ خلطی را بحرکت نیاورند تا آنکه طبیعت غلبه نماید و نضج دهد و اگر بحرکت نیاید خود بخود و چند انکه بدان ماده مرض مندفع شود و حرکت
دهند آنرا بر وفق تحریکات طبیعت پس اگر آن بنفسه حرکت کند یا حرکت داده آنرا با فعل او بگذارند و معارضه بدان نکنند چه طبیب معین است نه منازع و این است
که بقراط آنرا اجابة نامیده است چنانچه گفته می باید که دوای مسهل بعد نضج ماده مرض استعمال کنند فاما در ابتدای مرض استعمال آن نباید کرد مگر آنکه مرض مهیاج یعنی
کثیر الهیجان باشد و قریب نیست که در اکثر امر مهیاج باشد و مثل این استفراغ ضروری که در وقت او نیست و آن وقت حصول نضج تام است مثل تغذیه ضروریه است
که در وقت خود نباشد و آن وقت فراغ طبیعت از شغل ماده است و نسبت این استفراغ منع کردن از حادثیت ماده نسبت این تغذیه است بمنع سقوط قوت و هرگاه
استفراغ استعمال نمایند مراعات وقت اقلاع تب یا وقت فتره یا وقت سردی نمایند و استفراغ باسهال روز نوبت نکنند و نه فصد کشایند و باستفراغ صناعت
متفاوت و سمت میل استفراغ طبیعت نکنند و ثوران اخلاط بحرکت از تحریک روز نوبت نمایند و حال آنکه حرکت نوبت نیز مثور اخلاط است پس تحریک جمع شده کار
مشکل گردد و بالجمله پرهیز نمایند از تدبیر غلیظ در وقت نوبت تا آنکه در بار شعیر شکر نخورانند و نه جلاب تا تدبیر غلیظ نوبت را شوران نیارد و بسبب تنگ کردن
مجاری و دران خطر است بلکه اعانت طبیعت به تلطیف غذا نمایند مگر آنکه ضعف مفرط گردد زیرا که طبیب معین و حافظ طبیعت است نه منازع و معاند آن و بعد انکه
بسا است که احتیاج بدوای قوی ضعیف افتد اما قوت او از جهت آنکه اسهال خلط غلیظ لزج نماید و اما ضعف او از حیثیت آنکه اسهال یک مجلس یا دو مجلس آرد
و استفراغ کثیر باهم نکند تا باعث سقوط قوت نگردد و دوای در فصد آنست که تا ممکن بود یعنی استلا خفیف باشد بدفع آن کوشند و اگر ممکن نباشد تکثیر عدد مرات فصد که
هر مرتبه قدری خون بگیرند بهتر است از تکثیر مقدار که بیک دفعه خون بسیار بر ارند و واجب است که استفراغ خون بسیار نکنند پس از چیزی که احتیاج باستفراغ آن
نیست مثل ارواح و اخلاط صالح بسیار مستفرغ گردند و در خون سامان برای استفراغات نبود و بسا است که حاجت آن افتد هنگام مصارعت با مرض و قوت ضعیف
گردد از مصارعت بحرانات منتظره و بهترین مسهلات خیارشنبر است و گاهی بران سقمونیا انداخته میشود و گاهی سقمونیا تنها در جلاب داده میشود و گاهی
احتیاج باستعمال مثل صبر میشود و چون ماده غلیظ باشد و بهتر آنست که غسل و تربیت صبر در آب کاسنی و آب عصید کنند پس حب بسته استعمال نمایند و اما هلیله زرد را
توهی استعمال مینمایند و بادام که از استعمال او ذهاب و فرار یافته شود و بگریزند زیرا که هلیله بعد اسهال منقبض مسام و مخشن احشا است و اگر ازان چاره نباشد بعد نضج تام
استعمال نمایند و آب انارین عظیم النفع است و خاصه تسحیم آنها افشرده یا در اوقات غلبه یبوست و صفرا و حاجت به ترطیب و از مسهلات لعوقی مرتب از بنفشه و
سقمونیا است بنفشه بقدر یک مثقال و سقمونیا تا یک قیراط باشد و گاهی دران اندک نعناع داخل کرده میشود و گاهی از مبردات مطفیه که دران سقمونیا داخل کرده میشود
دو امر ترتیب میکنند مثل حب باین صفت بگیرند کشنیز و طباشیر و گل سرخ هر واحد نیم درم کافور یک طسوج سقمونیا از نیم دانگ تا یک دانگ و بخورانند و یا بگیرند شیرخشت
پنج درم و ترنجبین پنج درم و آب سیب شامی و آب سفرجل مساوی از هر یک ده درم و آب کشنیز تر سه درم نسخه جزو آبها را جمع نموده دران شیرخشت و ترنجبین تر
کرده صاف نموده بقوام آرند تا قریب بانعقاد رسد پس از آتش فرود آورده بگذارند تا گرمی آن خاتر گردد بعده کافور یک نیم دانگ سقمونیا یک درم سوده بران
پاشیده برهم زنند و در مکان معتدل یا مائل به برودت نگاه دارند تا از حرارت محل تحلیل نشود شربتی ازان از دو درم تا دو نیم درم و ممکن است که گاهی از شیرخشت و ترنجبین

نسخه

نسخه به دو درم

وشکر طبرزد یا طفت یعنی برفی بسازند و سقمونیا و کافور دران مبتدا رمی و حل کنند که در یک شربت آن مقدار کافور تا یک طسوج و سقمونیا تا نیم دانگ آید پس چون طبیعت
باشد بی کراهت ابن عباس گوید که اما استفراغ خلط عفن باید که با دویه کنند که از شان آنها استفراغ آن خلط محدث حمی باشد و این چنان باشد که اگر
آن تپ غب بود با دویه که از شان او استفراغ خلط صفراوی است و اگر ربع باشد با دویه که از شان آن استفراغ خلط سوداوی بود و اگر مواظبه باشد با دویه که
از شان وی استفراغ بلغم باشد و اگر تپ دموی بود بفصد و اگر تپ مرکب باشد با دویه که از شان او استفراغ خلط غالب در ترکیب بود چنانچه عنقریب مذکور گردد
باید که از سائر ادویه مسهله آنچه استفراغ بدن بمقدار محدث مرض کند زاده شود و گفتیم که این چیزیست که طبیب را معرفت حقیقی او ممکن نیست و جز این نیست که
شناخته میشود این بحدس و تخمین صناعی بتجربت و این امریست که آنرا مبتدا سد کسی که ریاضت در صناعت طب و مزاولت امراض مدت طویل کرده باشد و نشانه
که دوای مسهل در ابتدای مرض دهند و خلط نضج نیافته باشد مگر آنکه خلط هائج باشد پس هرگاه خلط را هائج بینند و آن از جائی بجائی انتقال کند و مریض را ایذا
رساند و قلق آرد می باید که دران هنگام استفراغ خلط در اول امر نمایند و انتظار نضج نکشند تا مریض استراحت یابد و با آنکه ذکر کردیم سزاوار نیست که استدلال
نمایند بر مقدار چیزیکه احتیاج باستفراغ او باشد از کمیت خلط مستفرغ بلکه می باید که نظر بکیفیت او کنند پس اگر آنچه استفراغ یابد آن خلط محدث حمی باشد
باید که استفراغ آن بمقدار محتاج الیه نمایند چون قوت قوی باشد و اما هرگاه آنچه باسهال خارج شود ضد خلط محدث حمی باشد باید که قطع او کنند و منع از استفراغ
او نمایند زیرا که این ازدیاد مرض نماید و قوت مریض احتمال آن نمیکند بسبب آنکه چیزی که درین حال خارج میشود آن خلطی است که احتیاج بسوی آنست و سزاوار
که هنگام استفراغ خلطی که حاجت باستفراغ آن باشد در شش امور نظر دارند آن قوت مریض و سن او و فصل و بلد مسکن مریض و عادت مریض در استفراغ و منظر
بمیل خلط است و تفصیل این امور ستة مع پنج امر دیگر در قول جرجانی می آید جرجانی و ایلاقی مینویسند که هرگاه طبیب خواهد که در تپهای عفونی استفراغ
فرماید نخست یازده چیز نگاه باید داشت یکی وقت نوبت تپ دوم قوت بیمار سوم مزاج آن چهارم سحنه مریض پنجم معرفت مادهٔ تپ ششم حال خامی و نضج
ماده هفتم جانب میل ماده هشتم سالهای عمر بیمار نهم هوای شهر مسکن بیمار دهم فصل سال یازدهم عادت بیمار اما آنچه تعلق بوقت نوبت دارد آنست که نگر
اگر نوبت تپ مستوی بود و معلوم باشد روز نوبت هیچ استفراغ نکنند و اگر بضرورت حاجت استفراغی باشد تا انقضای نوبت تپ توقف باید کرد و
اگر تپ لازم باشد وقتیکه تپ آهسته شود یا در روز و شب آن وقت که هوا خوشتر باشد بعمل آرند و آنچه تعلق بقوت بیمار دارد آنست که اگر قوت مریض قوی باشد
خلطیکه خارج می باید کرد بیک دفعه بیرون آرند تا بدن بیکبار پاک شود و اگر قوت ضعیف باشد استفراغ نباید کرد و لیکن بتعدیل مزاج اشربه بارده و مسکنه استعمال
نمایند تا هر وقت که مزاج باعتدال باز آید قوت نیز به بدن رجوع کند پس دران هنگام استفراغ خلطیکه احتیاج باستفراغ آن باشد باید کرد و اگر قوت سخت قوی نبا
و نه سخت ضعیف استفراغ به تفاریق یعنی اندک اندک به دفعات کثیر باید کرد تا قوت برحال خود بماند و ساقط نگردد و در مدت میان هر استفراغ چندان باید که از خلط خام
بعضی نخته شود و قوت که باستفراغ اول کمتر شده باشد اندران مدت بجای خود باز آید بعده استفراغ بار دیگر کنند و حکم فصد بلا انتظار نضج وغیره همانست که از قانون
منقول شد و اندر بیشتر و قتها طبیعت چون نضج تمام کرده باشد خلط را دفع کردن آغاز کند پس نگاه کنند اگر طبیعت کار خویش میکند بران باید گذاشت و ا
اندر کار خویش تقصیر میکند طبیعت را بچیزی لطیف اعانت باید کرد و اگر چنان باشد که طبیعت هیچ دفع نمیکند طبیب تدبیر استفراغ کند و امداد طبیعت بسبب
وجوب حال نماید و بدانکه هر استفراغیکه بضرورت کنند و نه در وقت او نمایند از برای آن کنند که تا پیش از آنکه اخلاط بحرکت آیند و روی بعضوی نهند آن
ماده را اختی کمتر کرده باشد چنانچه مریض را غذا دهند در غیر وقت غذا مثلاً در انتها که آن بدترین وقتهای تغذیه است تا قوت او ساقط نشود و آنچه تعلق بمزاج بیمار
آنست که بنگرند اگر مزاج گرم است و مرض هم گرم استفراغ به تمر هندی و شیر خشت و بنفشه و مانند آن کنند و اگر مرض سخت گرم نباشد و خواهند که استفراغ کنند
بهلیله و شاهتره و امثال آن جائز بود و آنچه تعلق بسحنه مریض دارد آنست که بنگرند اگر بیمار جسیم و فربه باشد کثیر الاخلاط بود با استفراغ کردن دلیر باشد
و اگر خشک و لاغر باشد بتعدیل مزاج مشغول شوند و از استفراغ باز دارند و آنچه تعلق بمادهٔ مرض دارد آنست که نگاه کنند که اگر مادهٔ بیماری خون یا خلط
مساوی خون باشد فصد اولی ترست خاصةً اگر لون سرخ غلبه کند بعده اگر طبع قبض باشد بچیزی لطیف نرم کنند چون شربت بنفشه و شربت آ

یک نیم درم ترنجبین با شیر خشت بست درم در آب به گداخته بقوام آرند و یک درم سقمونیا با دیگر اجزا و ران بسرشند جمله شش شربت ست صفت قرص طباشیر مسهل
معده را قوت دهد و حرارت ساکن کند بگیرند طباشیر و عصارهٔ زرشک هر یک یک درم سقمونیا گل سرخ کتیرا هر واحد یک دانگ جمله را آب کاسنی سرشته قرص سازند
و اگر خواهند آب عنب الثعلب یا آب کاکنج قرص بسته خشک سازند و بدست شکسته وقت حاجت بخورند صفت حبی که در تبهای گرم و درشتی سینه باید داد
بنفشه یک درم شیر خشت یک درم هر دو بعسل خیار شنبر سرشته حب سازند و آنرا که حاجت باشد که هر روز طبع اجابت کند بفرمایند تا هر شب پنج درم شیر خشت بخاید

تدبیر تغذیه صاحبان حمیات خلطیه

ابوسهل میگوید که تدبیر حمیات عفنیه سه نوع ست یکی تدبیر غلیظ و آن در قوت و مرض هر دو زیاده کند دوم تدبیر لطیف و آن قوت و مرض هر دو را کم کند سوم تدبیر
متوسط و او حفظ قوت بر حال خود نماید و در مرض زیاده نکند و از ان کم نماید و تدبیر عام برای حمی عفنیه استخراج کرده میشود از مرض و قوت مثل آنکه اگر مرض قریب المنتهی ست
و او آنست که در چهار روز منقضی گردد باید که تدبیر او از ابتدا لطیف باشد و اگر بعید المنتهی باشد باید که تدبیر در اول امر غیر لطیف بود تا قوت ضعیف نگردد و هرگاه منتهی آید
تدبیر لطیف استعمال نمایند تا طبیعت مغیره بهضم غذا از انضاج مادهٔ مرض مشغول نشود و اما قوت اگر صحیح قوی باشد باید که تدبیر از اول امر لطیف بود و اگر ضعیف باشد
باید که از لطافت تدبیر در اول امر تقلیل نمایند و در لطافت او نزد حضور منتهی زیاده کنند و در ان بحد غایت لطافت نرسانند و اما تدبیر خاص بهر مرض پس معرفت
آن از نوائب جزئیه استخراج کرده میشود و این چنان باشد که واجب ست که منع کنند از غذا در اوقات هیجان تپ و اندکی قبل از ان و اما در اوقات فترهٔ مرض
و سکون آن باید که تدبیر غذا بحسب وجوب مرض و قوت آن کنند و حاصل این تقریر آنست که اعراضی که بدان استدلال بر امر تدبیر کنند تا بدانند که آیا لطیف باید
یا غلیظ سه گونه است یکی قوت که آیا آن قویست یا ضعیف دوم مرض که آیا او قریب المنتهی ست یا بعید المنتهی سوم نوائب تپ که آیا هر روز نوبت میکند یا بطور ربع یا غب
پس مادهٔ غذا شناخته میشود از حال مرض در حدت و تطاول آن که آیا لطیف می باید یا غلیظ یا میان هر دو و وقت تغذیه دریافت میگردد از نوبتهای مرض و اقلاع
آن در بعض اوقات یا آهستگی آن که این وقت تغذیه است ابوعلی سینا مینویسد که موافق ترین اغذیه برای صاحبان تپ اغذیهٔ رطبه ست خصوصا برای
کسیکه مزاج او رطب باشد مثل صبیان و صاحبان سکون و زنان و معتادین اغذیهٔ رطبه پس موافق می آید از نجهت که او شبیه بمزاج اصلی اینچنین کسان ست و ازین
حیثیت که ضد مرض ست و چون تپ شروع کند و طبیعت قبض باشد تا ثقل تمامه خارج نشود غذا ندهند البته و واجب ست که ملاقی شود ایشان را نوبتهای دائره
در تپ مقلعه یا نوبتهای مشتده در تپ ذی فتره در حالیکه شکم ایشان خالی از غذا باشد البته زیرا که اگر ایشان درین وقت غذا خورده باشند طبیعت بهضم مشغول شود
و از نضج و دفع باز ماند و مرض مستحکم گردد و از نجهت واجب ست که تاخیر تغذیه تا انحطاط و بعد آن نمایند و اگر اتفاق توافق وقت انحطاط با وقت عادت غذا افتد
آن بهتر ست و بدانکه از تغذیه و تدبیر بعضی آنست که بکمال لطیف باشد یعنی خون رقیق از ان متولد شود و قلیل التغذیه بود و بعضی آنست که غلیظ بسیار بود یعنی
خون غلیظ از ان پیدا گردد و کثیر التغذیه باشد و بعضی آنست که ما بین هر دو باشد پس بعضی آن مائل بلطافت بیشتر و بعضی مائل بکثافت اکثر بود و لطیف کامل در لطافت
منع غذا است و غلیظ در کمال غلظت استعمال اغذیهٔ اصحا در حالت مرض ست و اغذیهٔ متوسط مائل به لطافت آنست که از غذا اقتصار کنند بر آب انار و جلاب بسیار
رقیق و بعد آن ماء الشعیر رقیق و بعده ماء الشعیر غلیظ و بقول بارد رطب مثل سرمق و اسفاناخ و بقلهٔ یمانی و مانند آن و بعد آن کشک شعیر بغیر آنکه صاف کنند و آن متوسط
و متوسط مائل بغلظ گوشت مرغ و بابچهٔ بره و بزغاله ست و الطف از انها کبک و بچهٔ مرغ و الطف از انها تیهو و ماهی تازه و دراج و الطف از انها یا زدی بچهٔ مرغ
و تیهو و بیضهٔ نیمبرشت رقیق القوام و ماهی بسیار کوچک و الطف آنها کشک شعیر و الطف از ان نان سمید محلول در آب سرد بحدیکه رقیق باشد و اما غلیظ آن
غذای قویست و کشکاب بهترین غذا برای صاحبان تپ ست زیرا که آن جامع بغلظ قوام و اتصال اجزا از روی ملاست و ازلاق و جلا و ترطیب و تلیین و مفاد
تحمی و تسکین تشنگی و سرعت نفوذ و غسل و بدون قبض ست و ازنجهت رسوب نمیکند و در منافذ متشبث نمیشود و اگرچه تنگ باشد و در ان لصوق نمی بود و بری نیست
و گاهی جلا مثل بلغم مینماید و چون خوب پخته شود البته نفخ نمیکند و قدما هرگاه محتاج میشدند بسوی تلطیف الطف از تدبیر بکشکاب و آب آن استعمال
میکردند ماء العسل رقیق کثیر الماء زیرا که غذائیت آن اندک از ماء الشعیر و تنفیذ او برای آب و ترطیب او بدان و جلای او و تفتیح او و ادرار او بسیار ست

وحرارت او مکسور باب و آن لا محاله بزیادتی قوت مینماید و اگرچه کم باشد و متصل آن سکنجبین عسلی است زیراکه او غلیظ تر و غذائیت آن بیشتر و تقطیع و جلا و تفتیح آن قوی تر
است و دران تسخین و مضرت باحشای حار مثل عسل نیست و اما الآن فی زماننا عسل القصب که آن شکر است خصوصاً اصناف آن افضل از عسل زنبور است
و اگرچه جلای او کمتر از جلای عسل است و همچنین سکنجبین شکری و لیکن اقتصار بر سکنجبین تنها گاهی مورث تهیج میگردد و این در امراض حاده مخوف است و ما برای
نوشیدن ماء الشعیر و سکنجبین برساله جداگانه نوشته ایم و بدانند که مقتضی تلطیف تدبیر طبع مادهٔ مرض و تمکین طبیعت از انضاج آن و تحلیل آن و استفراغ آنست و اولی
اوقات برای تلطیف وقت منتهی است زیراکه دران هنگام اشتغال طبیعت برای جنگ ماده اشد او مینماید پس نشاید که طبیعت از ماده بچیزی دیگر که آن هضم
غذا است مشغول گردد و خصوصاً منتهی یک بحران و اما قبل از ان قتال مستحکم نمیشود پس دران وقت در غذا او ان ضرر بسیار نمیباشد و از انچه مقتضی تلطیف
تدبیر است آنست که بفصد یا اسهال یا تکمید یا حقنه یا تسکین وجع حاجت بود پس درین حالت باید که از قضای آن حاجت فارغ شوند بعده غذا دهند اگر غذا
واجب بود و مانعی دیگر مثل احتباس ثفل یا ورم معده و غیره نباشد و مقتضی تغلیظ تدبیر قوت است و بهترین اوقات برای تغلیظ وقتی است که دران قوت
مشغول بسیار بمادهٔ مرض نباشد و آن اوایل مرض است و واجب است که تدارک ضرر تغلیظ بدادن غذا در دفعات نمایند که تفریق غذا نیز باعث خفت بر قوت
مثل تلطیف میگردد و در فصل تابستان بجهت زیادتی تحلیل احتیاج بزیادتی تغذیه و تفریق آن دارد زیراکه دران قوت هضم بسیار دفعةً وفا نمیکند و هر آنکه تحلیل
دران بتفاریق میباشد پس واجب است که بدل نیز بتفاریق باشد و در فصل زمستان امر بالعکس بود زیراکه دران بجهت قلت تحلیل آن احتیاج بدل بسیار
نمی باشد پس اگر بدل یعنی غذا یکبار دهند بقوت وفا کند و از غذا در یک دفعه فراغت یابند یعنی اندک غذا بیک دفعه کفایت کند و حاجت بتفریق آن مثل
تابستان نباشد و فصل خریف زمانه ردی است موجب ضعف در قوت و زیادتی رداءت در ماده میشود و ازینجهت دران احتیاج بتلطیف میان حفظ قوت
و میان قهر ماده نباشد بسبب وجوب رعایت هر دو امر زیراکه اگر تلطیف بسیار کنند قوت ضعیف گردد و اگر تغلیظ نمایند ماده در مقدار و فساد زیاده شود پس دران
تدبیر معتدل و تفریق اندک اندک اولی بود و بالجمله تفریق با ضعف قوت اولی است و بدانکه اگر تقاضای قوت بغذا برای حفظ و بقای او نمی بود هر آئینه
واجب تر آن بودی که تلطیف غذا بکمال تلطیف کرده میشد لیکن قوت متحمل آن نیست و ضعیف شود و چون قوت ضعیف شد علاج نفع نکند زیراکه
معالج قوت است نه طبیب و اما طبیب خادم است که آلات یعنی تدبیرات با دویه و اغذیه بسوی قوت میرساند و چون این دانستند باید که نگاه کنند اگر مرض بسیار
حاد باشد و او آنست که منتهای آن قریب بود در روز چهارم یا هفتم و معلوم کردند که قوت درین مدت که میان ابتدای آن تا انتهای آنست ضعیف نخواهد شد
تخفیف هر شغل بر قوت و تسلط این بر ماده نمایند و شغل او بغذای بسیار نکنند بلکه تلطیف تدبیر نمایند و هر چند بترک طعام مطلقاً باشد و خصوصاً در روز بحران
و اگر بینند که مرض حاد است لیکن نه در کمال حدت بلکه حاد مطلقاً باشد لازم است که تلطیف تدبیر نمایند لیکن نه در کمال لطافت مگر نزد منتهی و در روز بحران حاجة
مگر بسببی عظیم مثل شدت ضعف قوت که دران هنگام تغذیه واجب بود و اگرچه بحران باشد و اگر مرض مزمن یا قریب از مزمن و در طول منتهی باشد تلطیف
تدبیر ننمایند زیراکه قوت تا منتهی با وجود تلطیف تدبیر سالم نخواهد ماند لیکن با اینهمه در جمیع اصناف لازم است که اول تدبیر غلیظ ترکنند تا قوت باقی ماند و در آخر
تدبیر موافق منتهی الطف نمایند تا طبیعت بتمامه مشغول بدفع مرض گردد و در میان ابتدا و انتها بتدریج از اغلظ بالطف روند تا آنکه قوت محفوظ ماند تا قریب
منتهی پس آن هنگام طبیعت را بر ماده وا گذارند و مشغول بتغیر آن نگردانند و چون معلوم کنند که قوت قوی است بساست که حال واجب کند که اقتصار بر جلاب و مانند
آن تا یک هفته نمایند و خصوصاً در حمیات حاده پس اگر خوف ضعف از تلطیف باشد اقتصار بر ماء الشعیر کنند و چون بر طبیب حال مرض مشکل گردد و نداند که آن
حاد یا مزمن یا متوسط است پس میلان بتلطیف اولی است از میلان بزیادتی با مراعات قوت و احتمال و کسی گمان کرده که تغذیه و تقویت در مرض حاد
اولی است بجهت آنکه دران نضج را معنی نیست و در دست طبیب استفراغ است هرگاه خواهد عمل آرد و میتواند یا به عمل بنا ورد و خطای او معلوم شده و آنکه
چون خوف از سقوط قوت کنند تغذیه اولی است و ابدان صفراوی مقتضی تدبیر مخالف آنها از آنچه گفته شد از تلطیف و ترک غذا و خصوصاً چون معتاد بخوردن
بسیار باشند زیراکه ایشان را اگر غذا ندهند و اگرچه در ابتدای تپ باشند بلکه در صعب وقت از ان که آن وقت منتهی است حال ایشان خالی نیست از دو امر

بجهت آنکه اگر ضعیف القوة اند غشی برایشان طاری گردد و بزودی هلاک گردند اگر مبادرت بغذا نکنند و اگر قوی اند در ذبول نیفتند و علامات ذبول
برایشان ظاهر گردد از باریکی بینی و فرو رفتن چشم و لصوق صدغ و لباست که غشی برایشان قبل از ذبول افتد بجهت انصباب صفرای لاذع بمعده ایشان
و از بعضی مردم کسی ست که گوشت در بدن او بسیار باشد لیکن چون غذا ازان منقطع گردد ضعیف و لاغر شود و متحمل منع غذا نبود و هر کسیکه حرارت غریزی او در کمال
قوت و کثرت و یا ضعیف در کمال ضعف و قلت باشد بر ترک غذا صبر نتواند کرد و از ایشان کسی ست که او را اهم میرسد و الم وجع در معده بسبب انصباب صفرا
و صداع بمشارکت معده و صعود ابخره و ایشان از همان قبیل اند در عدم صبر بر ترک غذا و ایشان لباست که قناعت مینمایند بماء الشعیر و لباست
که محتاج میشوند بآمیختن آب انار و مانند آن بدان برای تقویت فم معده و لباست که تهییج قی بسهولت قبل از طعام ایشان را میشود و اکثر از
ایشان چون ضعیف میشوند قریب بغشی میگردند و سببش شدت ضعف نمیباشد بلکه انصباب صفرا بفم معده میباشد و چون سکنجبین ممزوج بآب بسیار
یا شراب ممزوج بآب بسیار بنوشانند اخلاط صفراوی قی نمایند و قوت ایشان بحال آید و چون بعضی از رطوبت قابضه بنوشند تسکین یابند و پیران و ضعیفان و
صبیان ازان قبیل اند که صبر بر گرسنگی نتوانند کرد و اما کهول بسیار صبر میتوانند کرد و قریب آنها جوانان اند خصوصا که متکرز اعضا و فراخ عروق باشند
و در هوای سرد و بسیار باشد که اطبا خطا مینمایند در امثال این مرضی از وجه دیگر زیرا که منع مینمایند از ایشان غذا را در اول امر و چون قریب بانتهای مرض
و معلوم میکنند که قوت ساقط میشود در انوقت غذا میخورانند بضرورت پس خطا مینمایند از دو وجه و اگر ایشان را غذا میدادند در ابتدا آن خطا و غلطی اکثر
ازین غلطی بودی و عارض میشود برای این مرضی که ایشان را نزلات خام و صفراوی و بیداری بسبب قلق عدم نضج بهم میرسد و قلق و تململ میکنند و
هذیان میگویند و مواد و قوتهای ایشان را منضغط میسازد و بخارات ایشان کثرت مینماید پس میشنوند صداهائی که در خارج نباشد و بر بستر از پهلو به پهلو
میگردند و تخیل مینمایند امور غیر واقعه را و رعشه میشود و لب زیرین ایشان اختلاج میکند بسبب وجع فم معده و نفوس ایشان محزون میباشند بسبب ثقل
معده و صعود ابخره ردیه بسوی قلب **ابن عباس** گوید که تدبیر غذا در حمیات باید که بحسب طبیعت مرض و بحسب اوقات او و بحسب قوت مریض و
بحسب اوقات سال و بحسب عادت مریض و بحسب سحنه بدن و بحسب میل اشتها و بحسب اوقات نوائب تپ و بحسب عروض اسباب مانعه از تناول غذا
مریض باشد اما بحسب طبیعت مرض چنان بود که چون حمیات و غیره امراض بعضی ازان حاد و بعضی متطاوله میباشند واجب ست که تدبیر مریض اغذا بحسب
مرض و تطاول آن بود از بهر آنکه امراض حاده را اقسام ست بعضی ازان در غایت حدت باشد و او آنست که در روز دوم و سوم و چهارم و پنجم منقضی
گردد و بعضی ازانها حاد بقول مطلق ست و او آنست که در روز هفتم و نهم و یازدهم تا چهاردهم منقضی گردد و بعضی آن حاد ست که دران ابطا بود و
او آنست که از چهاردهم تا بستم تجاوز کند و بعضی آن ازین هم بطی باشد پس اگر مرض در غایت حدت باشد باید که غذا در غایت لطافت
بود مثل آب خالص ممزوج بجلاب و یا جلاب و یا ماء العسل و سکنجبین و اگر ازان قبیل باشد که در روز هفتم منقضی شود باید که ماء الشعیر
بشکر یا جلاب یا شربت بنفشه دهند و اگر ازان نوع باشد که در روز نهم تا چهاردهم منقضی گردد ماء الشعیر با ثفل او دهند و یا
ماء الشعیر مصفی در روزی دو مرتبه یا ماء الشعیر در اول روز و بعد نیمروز مزوره کدو یا اسفاناخ یا غیر آن و همچنین امر جاری
میشود در تدبیر امراضی که آن کمتر در حدت ازین میباشند بدانچه غلیظ تر ازین تدبیر باشد و هر قدر که مرض در حدت شدید تر بود باید که غذا
لطیف تر باشد و هر قدر که مرض دراز تر باشد غذا غلیظ تر بود تا آنکه در بعض امراض حاده ماء الشعیر رقیق بدهند و آنچه دراز تر ازان باشد ماء الشعیر غلیظ و
ماء الشعیر بثفل آن دهند و اما امراض متطاوله مثل حمی غب غیر خالصه و حمی مواظبه و حمی ربع و مانند آن از امراض متطاوله باید که اندران تغلیظ غذا کنند
و تلطیف ننمایند و در مقدار غذا افزایند تا آنکه مرض بمنتهی رسد پس هرگاه تلطیف غذا در مثل این امراض کنند از سقوط قوت نزد منتهای مرض ایمن نباشند
و مریض را چندان قوت نباشد که بدان مقاومت مرض کند چون مرض قوی تر نزد منتهی باشد و ازین جهت می باید که تلطیف غذا یا تقلیل او در امراض
متطاوله هنگام منتهی بود تا قوت بمقاومت مرض از هضم غذا مشغول گردد تا او را اثر میت دهد و مقهور گرداند و قدما تشبیه داده اند قوت مریض را

برادر راه و مرض به منزله سفر و طبیب به منزله مسافر پس هر آنکه مسافر اندازه زاد برای سفر بحسب قرب و بعد سفر میگیرد همچنین طبیب اندازه قوت برای مقاومت مرض بحسب کوتاهی و درازی مرض بسنجد پس اگر ببیند که مدت مرض کوتاه است و منتهای آن قریب تلطیف غذا و تقلیل آن نماید مثل مسافری که سفر او قریب باشد آن محتاج زاد قلیل بود و اگر مرض دراز ببیند حفظ قوت از ابتدای مرض کند تا قبل از منتهی ساقط نشود و چون بوقت منتهی رسد قوت قوی باشد همچنین مسافر اگر سفر بعید باشد مقدار کثیر از زاد مهیا سازد تا قبل از رسیدن او بمنزل مقصود خرچ نشود و قوت او ضعیف و ساقط نگردد و اما تدبیر غذا بحسب اوقات مرض چنان باید که در ابتدای مرض مائل به اغلظ باشد تا نقل مریض از غذای غلیظ بغذای لطیف یکبارگی نشود که این امر مضر بود و قوت او تحلیل و ضعیف گردد و بعد از آن از غلظ غذا اگر کنند اندک اندک بتدریج تلطیف آن نمایند تا آنکه مرض بمنتهای خود منتهی گردد و پس در آن هنگام باید که غذا در غایت لطافت بود مثل ترک غذا و اعتماد بر جلاب و ماء العسل و شربت بنفشه تا قوت بهضم غذا مشغول نشود و عنایت او بمقاومت مرض و مدافعت آن مصروف گردد و چون مرض در انحطاط شروع کند باید که بلطایف غذا کنند و تدبیر مریض بتدبیر ناقهین نمایند و اما تدبیر غذا بحسب قوت مریض چنان باید که نگاه کنند اگر قوت مریض قوی بود و مرض بسیار حاد باشد و مرض بمنتهای خود رسیده باشد تدبیر بغذای بسیار لطیف نمایند یا ترک غذا و یا جلاب و شربت بنفشه ممزوج آب و اگر قوت ضعیف بود و مرض حار باشد و منتهی بعید باشد تغذیه مریض باغذیه مائل بغلظ در دفعات کثیر اندک اندک کنند تا بدین تدبیر قوت او تا وقت منتهی محفوظ ماند و اگر قوت قوی و منتهی بعید بود غذای لطیف باغذیه معتدله در یکبار نمایند و اگر قوت قوی و منتهی قریب باشد تغذیه مریض بغذای لطیف کنند چنانکه غذا از خندریا بماء العسل و جلاب غذا سازند و اگر قوت معتدل و منتهی بعید باشد غذای مریض بغذای معتدل در یکدفعه نمایند و اگر قوت معتدل و منتهی قریب باشد تغذیه مریض بغذای لطیف در دفعات کثیر سازند هر آنکه زیادتی در غذا و تغلیظ او در قوت افزاید و در مرض تیزی زیادت کند و تلطیف غذا و کمی آن قوت و مرض هر دو را کم کند و غذا معتدل هم بجوهر خود و کمیت خود حفظ قوت بر حال خویش نماید و لهذا سزاوار است که هرگاه مرض از امتلا باشد و قوت قوی بود تلطیف غذا کنند و کم نمایند و هرگاه مرض از استفراغ و قوت ضعیف باشد تغلیظ غذا کنند در کمیت او بکاهند و آنرا بدفعات بسیار دهند و هرگاه قوت ضعیف و مرض از امتلا بود و یا قوت قوی و مرض از استفراغ باشد غذا معتدل بود در جوهر و کمیت خود باشد و اما تدبیر غذا بحسب اوقات سال باید که غذا در تابستان قبل از نیمروز دهند در وقتی که حرارت غریزی در آن قوی باشد و سائر اغذیه که مریض بدان غذا کند بارد بالفعل بود تا نفس آنرا نیک قبول و بسوی آن ساکن تر باشد و اگر فصل زمستان باشد باید که غذا از نیمروز کنند در وقتی که اندر آن حرارت غریزی قوی بود و در جمیع بدن منتشر شده باشد و آنچه از غذا و دوا دهند حار بالفعل بود و همچنین میباید که در سائر امراض بعمل آرند و اما تقدیر غذا بحسب عادت باید نظر کنند اگر عادت مریض و صحت او اکثار غذا باشد باید که از آن غذا تبلیغ کنند و منع ننمایند و اگر چه طبیعت مرض آنرا واجب کند و اگر عادت او تقلیل غذا بود باید که از غذا منع نمایند و بالطف اغذیه غذا دهند و اما تدبیر غذا بحسب سحنه بدن چنان باشد که اگر بدن متخلخل کثیر التحلل باشد باید که صاحب او را از غذا منع نکنند و بسبب وجوب طبیعت مرض غذا دهند و اگر بدن مریض متکثف باشد باید که تقلیل غذا و تلطیف او کنند و از آن منع نمایند اگر آنرا واجب بینند و اما تقدیر غذا بحسب اوقات نوائب چنان باید که نگاه کنند اگر تب نائبه باشد و دوار او مختلف نبود باید که از غذا منع کنند در وقت نوبت و قبل آن بشش ساعت تا آنکه حرارت بکاهد و نوبت منقضی گردد و پس اگر مریض تا انقضای تمام نوبت تب صبر نکند باید که تا بودن حرارت در اعلای بدن یا منبسط بودن آن در سائر بدن غذا ندهند لیکن بعد انحطاط حرارت غریبه از سینه و شکم و خفت آن از این موضع و رسیدن آن بسوی اطراف و اما در حمیات مطبقه باید که از غذا در اوقات صعوبت تب منع نمایند که این اوقات واجب در انهضام و اسرع برای انحدار او بسبب خفت حرارت باشد و اما هرگاه نوائب تب مختلف غیر منتظم باشد باید که مریض را غذا در وقت حاجت چنان خورانند و اما تدبیر غذا بحسب اشتهای مریض و میل او بسوی غذا آنکه بدان میل دارد آنست که هرگاه اگر مریض را اغذیه کثیره تابعه نافعه موافق باشد مگر بعض آن در منفعت کمتر از بعض بود و مریض میل بغذای اقل منفعت کند باید که اتباع اشتهای مریض نمایند و او را غذائی که نفس او بدان مائل باشد بدهند که این او را موافق تر از کثیر المنفعت باشد بسبب قبول نفس او آنرا و همچنین حکم در سائر اشیا که بدان معالجه مریض و تدبیر او نمایند جاری میگردد و اما تقدیر غذا بحسب اسباب مانع از غذا که مریض را عارض شود چنان باشد که بنگرند اگر در معده مریض فضله

را در تقاضای مادهٔ رقیقه برای انضاج دور تنویم موقع عجیب میباشد انتباه ذکر اعراضی که در حمیات حاده شدید از نماید در آخر بحث حمیات مسطور گردد ان شاء الله تعالیٰ

حمیات دموی

و آنرا مطبقه گویند یا بآنکه سخت‌ترین حمای مطبقه تپ دائمه را گویند از هر خلط که باشد و تپ دموی را نیز نامند بسبب دوام و اشتمال و عدم فتور آن شب و روز و بسبب انطباق نوبت بر نوبت بنوعی که فتره ظاهر نشود لیکن اکثر اطلاق مطبقه بر حمای دموی عفنیست و گاهی بر دموی غلیانی نیز اطلاق کنند بالجمله حمای دموی بر دو قسم است **قسم اول** آنکه از گرمی و جوشش خون در حوالی دل و جگر و اجتماع بخارات گرم از آن اندر فضای سینه بدون عفونت حادث شود چنانچه حمای یوم از گرمی روح و حمای دق از سخونت اعضا بغیر عفونت افتد و این قسم را در یونانی سونوخس گویند و سبب گرمی خون و جوشش آن سده است که از کثرت خون حادث شود پس حرارت غریزی محتقن گردد و حرارت غریبی ناریه مشتعل شود و خون را گرم گرداند و بجوش آرد چون حرارت بغیر تعفین آن قوی نبود و گاهی سخونت و غلیان خون بسببی قوی از اسباب حمای یوم افتد که اشتداد او نماید زیاده‌تر از اشتداد او اسباب حمای یوم بنوعیکه از اشتعال روح تجاوز کند و این قسم حمای دموی از انواع حمیات عفنیه نیست زیرا که درین عفونت نیست و بدین جهت حرارت و اعراض او خفیف‌تر و سوزش و اذیت او کمتر و مدت او کوتاه‌تر از عفنیه میباشد و از اقسام حمیات یوم هم نیست زیرا که سخونت اول درین اندر خلط میباشد و بدین سبب در یک روز منقلع نمیشود بلکه در اکثر تا هفت روز میکشد و ایضاً بغیر تنقیه ظاهر مثل فصد و رعاف زائل نمیگردد لیکن جالینوس آنرا از جنس حمای یوم شمرده و تابع او ابن سرافیون است و از قسم حمای دق نیز نیست زیرا که درین تشبث حرارت اولاً در اعضای اصلی نمیباشد و ازینجهت بحجر و تبدیل مزاج بغیر استفراغ منقلع نمیشود و بعد تناول طعام قوی نمیگردد و ذرمن نمیباشد و ایضاً درین حرارت حادهٔ ناریه و سحنه ممتلی منتفخ میباشد نه منحرط نحیف و شیخ و جرجانی مینویسند که چون سخونت و غلیانی آنست که بقراط آنرا سونوخوس نامیده یعنی مطبقه بسبب انطباق او و دوام او سوای غیر آن از حمای عفونت و گاهی سونوخس را شائبه قویه نامند و آن از جملهٔ حمیات است که میان حمیات عفونت و حمیات یوم باشد و نه این نیست و نه آن و فرق میان این تپ و حمیات یوم آنست که سبب این تپ اولاً گرم شدن خونست و سبب حمای یوم گرم شدن روح و فرق میان این تپ و حمیات عفونت آنست که سبب تپ عفونی عفونت اخلاط است و سبب این تپ عفونت خلطی نیست بلکه این حمای حاده است نه حمای یوم و نه حمای دق و نه حمای عفونت لیکن بیشتر منتقل میشود بحمای عفونت و بحمای دق و جالینوس آنرا از مثل حمیات یوم دانسته بسبب خفت احوال و سهولت علاج و قلت اعراض آن بنسبت حمای عفنیه و بسبب آنکه گاهی در دو روز زائل شود چون فصد کنند و از خون مقدار کثیر اخراج نمایند و سونوخس غلیانی در ابتدا مشابه‌تر بحمای یوم بود لیکن حرارت حمای یوم در سوزش و اذیت کم باشد و اکثر تاثیر این بقرب قلب بود و از آن تلهب و ربو یعنی تنگی نفس حادث شود و لهذا بعضی آنرا حمای ربویه گویند و به هلاکت میرساند و حرارت آن رطب بخاری حمای باشد یعنی اگر دست بر اندام او نهند گرمی او مانند گرمی کسی باشد که از حمام بیرون آید و حرارت قشفیه نبود چنانکه در محرقه بسبب یبس ماده میباشد و وقوع سبات و عسر کلام و پریشان روئیت و صورت سرسام و تپ دموی بیشتر اندر بلاد گرم و تر و در سن کودکی از ده سالگی تا چهارده سال و در جوانی تا سی سالگی و در فصل ربیع و کسانی را که فربه و فراخ رگها باشند خاصه گوشت و شیرینی و شراب خواره را عارض شود و ممکن است که در سونوخس خون از حرارت تعفن پذیرد و بمطبقه منتقل گردد و یا بسرسام و جدری و حصبه جهت رقت و غلیان خون انتقال نماید **قسم دوم** آنکه از عفونت خون حادث گردد و این بر دو نوع **نوع اول** آنکه از عفونت خون در داخل عروق افتد و مطبقه حقیقی همین است و این تپ بحسب قلت و کثرت تعفن اجزای خون سه صنف است و هر یک را نامیست یکی متزایده که آنرا زائد فی الصعوبت نیز گویند و او آنست که در ابتدا ضعیف بود و بعده هر ساعت قوت و صعوبت او همی افزاید تا آنکه در آخر صعب‌تر گردد منقضی بصحت شود یا هلاک کند یا بجای دیگر انتقال نماید و این بدترین انواع است و علاج آن مشکل‌تر باشد زیرا که دلالت کند بر آنکه اجزای خون بیشتر از آنچه تحلیل میباید عفن میگردد و این یا بسبب کثرت مقدار خون بود که چون یک جزو از آن عفن شود عفونت در اکثر اجزای آن ساری گردد پس تپ از روی تزاید دوام کند و یا بسبب کثرت رطوبت و غلبهٔ مائیت خون پس عفونت از یک جزو آن بسوی اجزای کثیر آن بسهولت سرعت کند و یا بسبب ضعف قوت مدبرهٔ بدن از حفظ خون چنانکه باید پس عفونت بسوی آن سرعت نماید

وایضاً دران ہنگام قوت بر تحلیل آنچہ از خون متعفن شدہ قوی نباشد پس متعفن متحلل زیادہ گردد و یا آنسبب تا ز بدن و کثافت آن پس جزو متعفن از ان بسرعت تحلیل
نشود و با جزای دیگر کہ دران عفونت ساری شدہ منضم گردد و ایضاً نزد این حالت تدریج کم شود بسبب تنگی منافس پس جزو متعفن بر جزو متحلل زیادہ گردد دوم متناقصہ
کہ آنرا منحطہ نیز نامند و این آنست کہ ابتدا بشدت کند بعد آن ہموارہ اندک اندک انتقاص پذیرد تا آنکہ در آخر ضعیف گردد و این سالم ترین انواع ست و ہر چند اول
در غایت شدت شود زیرا کہ دلالت کند بر آنکہ تحلل اجزای خون دران بیشتر میشود از آنچہ متعفن میگردد بنابر اضداد اسباب مذکورہ یعنی بسبب قلت مقدار خون و رطوبت آن
و قوت قوت و تخلخل بدن سوم متساویہ کہ آنرا متشابہ و واقفہ نیز گویند و آن آنست کہ از اول حدوث آن تا آخر آن بر یک حال واقف بود و حال او در صعوبت و سہولت
میان ہر دو نوع مذکور باشد زیرا کہ دلالت کند بر آنکہ آنچہ تحلیل میشود مساوی آنست کہ تعفن می پذیرد بسبب توسط اسباب مذکورہ یعنی توسط خون
در کمیت و کیفیت و توسط قوت در صحت آن و ضعف آن یا بسبب اجتماع بعض اسباب تزائد مع بعض اسباب تناقص و بسیار باشد کہ این تا ہفت روز بر یک
حال متشابہ باشد بعدہ دران تفاوت و نقصان ظاہر شود و گروہی در مقالات خود گفتہ کہ این تپ در اکثر تجاوز از دہ دوازدہ روز نمیکند زیرا کہ از امراض
حادہ است و بدانند کہ ہمگی خون بدن بیک دفعہ عفن نشود الا آنکہ مدت بران سبقت کند بو علی میگوید کہ جالینوس گمان نمودہ کہ تپ دموی از عفونت خون
نمی باشد بجہت آنکہ خون چون عفونت می پذیرد آن عفونت تلطیف او مینماید و دران غلیانی پیدا میکند و بدان سبب صفرا میگردد و در خون نمی ماند پس
دران ہنگام تپ صفراوی باشد نہ دموی و محترقہ بود یا غب یا مطبقہ آن لعلاج این ہر دو باشد و این قول او خلاف قول بقراط است و حق صحیح قول بقراط است
کہ گاہے از عفونت خون تپ پیدا میشود و جالینوس گوید کہ تپ دموی با سائر حمیات مرکب نمی شود زیرا کہ عفونت چون در خون بود عام و شامل بود جملہ
باشد در عروق و درین ہنگام ترکیب متعذر میشود بحیثیتی کہ خالی غیر او نیست و درین قول تناقض ست بہ بعض مذہب او کہ مذکور شد بالجملہ سبب این
تپ امتلاے خون و فسادہ است و اکثر حدوث آن از ریاضت و تعب بود خصوصاً غیر معتاد و ترک استفراغ خون و بعد آن استعمال ریاضت سخت و حمام
عفونت در خون واجب میکند کثرت مائیت خون از بسیار خوردن فواکہ مائیہ رطبہ پس خون مستحیل بعفونت گردد و یا کثرت خلط خام پس آنرا مہیا بعفونت
گرداند مثل آنکہ متولد شود از خیار و بادرنگ و امرود و مانند آن و این تپ لازم بود زیرا کہ مادہ آن داخل عروق ست و فترہ نکند بسبب عموم مادہ و انتشار او
در جمیع بدن بہ توسط عروق و انقضای آن یا بحران نیک باشد یا بمرگ و اقسام او سہ ست چنانچہ مذکور شد و بدترین آنہا متزائدہ است زیرا کہ تحلل دران کمتر از
تعفن بود و بحران آن در اکثر تا روز ہفتم باشد و انقضاے آن باستفراغ محسوس مثل رعاف یا غیر محسوس مثل تحللات خفی بود و گاہے بمجرد نضج سام منتقل
گردد و گاہے از تبرید بسیار باشیر عنب منتقل شود و گاہی بجدری و حصبہ انتقال نماید ہر گاہ دران سبات و نفخ شکم کہ از ان مثل آواز طبل آید و با تمدد عارض
شود و اسہال نفع نماید بعدہ بر بدن او بثور سبز عریض بیرون آید آن از علامات موت ست و علاج این تپ صعب تر بود و آثار رقت خون و خلط آن [illegible]
میشود و آنچہ خارج میشود از ان در بول و براز و عرق و نفث و مانند آن و ایضاً دموی عفنی در تمام بدن مستوی یا شبیہ مستوی در اکثر میباشد و اما علامات
انتقال آن بخناق و جدری و سرسام و صداع و اختلاط ذہن ظہور علامات آنہاست و از مقام ہر یک معلوم شود و اما علامات طول آن از تأخر علامت
نضج در قارورہ و نبض و تأخر انحطاط و جہد اختلاف حال آن در مدت تزید و انتہا و نقصان آن حتی کہ آن مثل مفترہ باشد گاہ ساکن شود و گاہی شدید گردد.
و این اختلاف دلیل ست بر آنکہ بدن مملو از خلط خام ست و اما بر مدت بحران آن دلالت میکند ظہور علامات نضج اگر در روز سوم و چہارم اثر نضج ظاہر شود
روز ہفتم بحران نکند و ہمچنین اگر روز ہفتم اثر نضج و بحران پدید نیاید علامات طول مرض و آمیزش خلط خام با خون باشد و آنجا کہ خلط خام آمیختہ نباشد
ممکن ست کہ روز چہارم بحران کند نوع دوم آنکہ از عفونت خون در خارج عروق باشد و آن تپی ست کہ از اورام دموی عارض شود در حمیات اورام مثل
حمیات حادث از ورم غشائے دماغ و از ورم آلات تنفس یا ورم معدہ یا جگر یا مرارہ یا طحال یا امعا یا گردہ یا غیر آن از اعضاست و این نوع را
حمای ورمیہ عرضیہ گویند و علاج این ہمہ در مقام ہر یک مذکور شد و حمیات ورمیہ علاحدہ نیز مسطور گردد

علاج تپ دموی

در سونوخس فصد هفت اندام یا باسلیق کنند و گفته‌اند که چندان خون برآرند که مریض غش کند و بعد فصد علاج تپ صفراوی نمایند و ایضاً لعاب بهدانه
سه ماشه شیره عناب پنج عدد در عرق شاهتره و عرق عنب الثعلب هر یک شش توله برآورده شربت بنفشه دو توله داخل کرده خاکشی پنج ماشه
پاشیده بدهند و بجهت شام لعاب بهدانه یا اسپغول عرقیات شربت نیلوفر خاکشی بنوشانند و ایضاً اگر با تپ گرانی و کندی حواس ثابت باشد سکنجبین ساده
بعرق عنب الثعلب و شاهتره حل کرده بخورانند و ایضاً اگر بعد سوزش کف پا باشد عناب پنج دانه شاهتره شش ماشه بعرق شاهتره ده توله خیسانیده
یا جوشانیده شیره خیارین هفت ماشه شربت نیلوفر دو توله خاکشی پنج ماشه داخل کرده بنوشند و ایضاً شیره تخم کاسنی شیره تخم خرفه هر یک شش ماشه
عرق شاهتره پنج توله گلاب چهار توله شربت نیلوفر دو توله بدهند و یا عناب هفت دانه تمر هندی سه توله در عرق شاهتره مالیده شربت نیلوفر داخل کرده
خاکشی پاشیده دهند و یا شاهتره شش ماشه عناب هفت دانه بنفشه شش ماشه تمر هندی دو توله اگر مزاج گرمی زیاده باشد خیسانیده و الا
جوشانیده نبات خاکشی داخل کرده دهند و یا زرشک و تمر هندی در عرق شاهتره خیسانیده با شربت عناب و غوره و ریباس و انار ترش دهند
و باشد که بماء الشعیر و بماء القرع حاجت افتد و اگر با سوزش بول باشد عناب پنج دانه بهدانه سه ماشه جوشانیده شیره خیارین شیره خارخسک
هر یک شش ماشه شربت نیلوفر دو توله دهند روز دوم اصل السوس بنفشه هر یک چهار ماشه افزایند و اگر باد در مثانه باشد بعد فصد لعاب اسپغول یک توله شیره
تخم کاهو شیره تخم خیارین هر یک شش ماشه در عرق شاهتره نه توله گلاب چهار توله برآورده شربت لیمو چهار توله داخل کرده خاکشی پنج ماشه پاشیده بنوشند
روز دوم آب آلو بخارا هفت دانه افزایند روز دوازدهم مسهل خیارشنبر دهند پس اگر بول اندک اندک آید و صلابت مثانه محسوس شود عنب الثعلب
پخته بروغن گل آمیخته قرص بسته بر موضع مثانه بربندند بالجمله درین تپ گاهی فصد تنها کفایت میکند و به تدبیر دیگر حاجت نمی‌افتد و گاهی باوجود
فصد به تبرید و تلطیفه خون بمثل شیره کاسنی و کاهو و کشنیز و شربت عناب و صندل و بنفشه و نیلوفر و انار و آلو و مانند آن هر چه میسر باشد و لعاب اسپغول
و آب آلو که هر واحد مطفی خون است و ترک لحوم و اقتصار بر مزورات ترش و تلیین طبیعت بمثل آب انارین و تمر هندی و شیرخشت احتیاج میشود و گاهی بصورت
اختلاط صفرا بمسهل خفیف صفرا مثل نقوع مقوی و یا آب انارین مع هلیله زرد محتاج میشوند و شاهتره و عناب در تپ دموی دخل تمام دارد و استعمال
آن ضرورست و در چنین تپ عرق آوردن نیز مفید بود و تدبیر معرقه در حمیات اطفال خواهد آمد و آب گرم بر پشت و اشتن نیز عرق می‌آرد و
باشویه بدستور و تا که منظور آوردن عرق باشد بدن را نشف کرده باشند و خود را از پارچها پوشیده دارند و بعض متاخرین
می‌نویسند که در ترتیب سونوخس بعد فصد اکحل مطفیات خون مثل شیره کاسنی و خرفه و خیارین و زرشک هر یک هفت ماشه و تخم کاهو شش ماشه و عناب
و آلو بخارا هر یک هفت عدد در گلاب و عرق کاسنی و بید ساده هر یک شش توله برآورده تمر هندی سه توله مالیده صاف نموده سکنجبین ساده چهار توله داخل کرده
بنوشانند و یا ماء القرع با شربت نیلوفر دهند و غذا آش جو با شربت نیلوفر و یا کهچری مونگ و نان با کدو اسپاناخ و کشنیز سبز که در آن عدس یا نخود باشد
پخته باشند از آلو وغیره ترش کرده بخورانند و اگر حاجت تلیین باشد مغز خیارشنبر شش توله ترنجبین گلقند هر یک چهار توله آلو سیاه نه عدد در گلاب یک رطل
مالیده صاف کرده روغن بادام پنج ماشه اضافه نموده بدهند و صبح تبرید سابق باضافه لعاب بهدانه و ریشه خطمی هر یک سه ماشه اسپغول هفت ماشه پاشیده
بنوشانند و دو روز داده جهت تعدیل مزاج شربت نیلوفر سه توله در عرق نیلوفر و عنب الثعلب هر یک شش توله بنوشانند و در مطبقه ایضاً ابتدا فصد
نمایند و خون بقدر صالح بگیرند و تلطیفه مثل شربت نیلوفر و سکنجبین ساده با شیره تخم خیارین کنند و اگر در فصد خون غلیظ برآید سکنجبین و آب آلو و زرشک
تمر هندی و آب شاهتره و آب بادیان و طبیخ اصل السوس و تخم کاسنی و مانند آن از منضجات و ملطفات دهند و اگر خون رقیق آید شربت عناب و انار و آب
کاسنی و جز آن از مبردات مطفیات استعمال نمایند و بعد فصد در اصلاح قوام خون آب انارین و آب تمر هندی و شربت خشخاش و نقوع آلو و نیلوفر و
و تمر هندی و بنفشه و شربت آلو و نیلوفر و عناب و مانند آن بحسب حاجت و ملاحظه قبض و لینت طبع هر کدام که مناسب باشد استعمال نمایند و آب
هندوانه با شیرخشت جهت تلطیفه خون و تلیین طبع نفع تمام دارد و آبیکه عناب بسیار در آن جوشانیده باشند صاف کرده و سرد ساخته بجای آب

بهتر است و ایضا عدس خصوصاً معمول البصر که ترش تیز ازین قبیل است و از خوردن رب عناب یا جرم عدس اگر ماده غلیظ باشد حذر کنند و اما تبرید آن بمثل آب لعوق عدس سرد کرده و آب برگ کاهو افشرده سرد کرده و شربت آب سرد اگر مانعی نباشد مناسب بود و گاهی چندان می نوشانند که رعده می افتد و رنگ سبز میشود پس گاهی از آن صحت حاصل میگردد و گاهی منتقل بحمای بلغمی میشود و علاج بقرص گل و غیره کرده میشود و این علاج از بعض متقدمین است و بعض متاخرین نسبت آن بخود کرده اند و نوشیدن ماء الشعیر علاج برای آنست ولیکن در حالت نرمی طبع و بهترین اوقات نوشیدن آن وقت شدت غلیان و کرب و اشتعال و تواتر خفقانست و بدانند که اقتصار بر تبرید و ترک فصد و اسهال در سدد و حقن می افزاید و عفونت و حرارت در ثانی الحال زیاده میشود و اما تنقیه آن بمثل مسهلات صفرا بحسب اختلاف وجوب قوت و ضعف باید کرد و اما منضجات خلط خام که با خون باشد مثل عناب و سپستان و بنفشه و شاهتره و بادیان و گل سرخ و تخم کاسنی و کشوث و مویز منقی و آلوی بخارا و مانند زیرا که گاهی خلط خام سبب عفونت خون میگردد و در آخر تپ مثل قرص کافور و قرص طباشیر خورانند و این قرص نیکوست بگیرند طباشیر صمغ عربی کتیرا نشاسته هر واحد سه درم تخم خرفه پنج درم مغز تخم خیار چهار درم مغز تخم کدو شش درم رب السوس هفت درم و از آن قرص سازند نسخه دیگر خصوصاً نزد ضعف جگر بگیرند گل سرخ سه درم عصاره زرشک دو درم مغز تخم بادرنگ و خیار و خربزه و تخم خرفه و طباشیر هر واحد یک درم صمغ و نشاسته و کتیرا هر واحد نیم درم ریوند چینی و زعفران و کافور هر واحد ربع درم قرص ساخته استعمال نمایند و اما اغذیه پس عنابیه و عدسیه ترش کرده و رمانیه و سماقیه دهند و اگر از چیزی ازین خوف قبض شکم باشد کسر حموضت او بشیرخشت یا شکر کنند و بآلو و بقرعیه و حماضیه و فواکه امرود چینی و انار و سیب شامی و بقول کدو و خیار و بادرنگ و کاسنی و بقله مبارک و حماض و کشنیز و مانند آن دهند پس اگر صداع یا خفقان یا سهر یا سبات یا رعاف مفرط مضعف قوت و غیر آن از اعراض صعب عارض گردد بدانچه در موضع آن در آخر این بحث مذکور شود معالجه نمایند صاحب کامل مینویسد که رأس الفصل چیزیکه احتیاج بسوی آن در علاج تپ دموی در اول حدوث آن یعنی در روز اول و دوم و سوم میشود آنست که صاحب او را فصد اکحل و باسلیق کنند اگر قوت و سن و فصل مساعدت کند و از خون مقدار کثیر بر آرند تا آنکه او را غشی عارض شود زیرا که اگر این عمل آرند یا تپ قلع گردد و یا خفیف شود و مدت او کوتاه و صاحب او از خوف ایمن گردد و اما آنجا که قوت و سن و مزاج مریض و فصل اخراج خون بسیار یکبارگی روا نکنند باید که بحسب وجوب حال اخراج خون اندک اندک نمایند که این تخفیف تپ کند و بعد فصد آب انار شیرین و ترش با اندک سکنجبین ساده یا آب تمر هندی بجلاب یا رب غوره و رب آلو منجوش یا رب ترشی ترنج و مانند آن بآب سرد یا برف اگر فصل گرما باشد استعمال باید کرد و غذای او روز فصد اگر قوت قوی باشد مزوره معمول از کدو و اسفاناخ یا پنج کاهو یا شاخ خرفه یا مغز بادرنگ یا مغز خیار بآب غوره یا آب انار ترش یا آب ترشی ترنج یا آب عصاره زرشک لعدس و ماش سازند و اگر قوت ضعیف باشد باید که مریض را روز فصد شوربای بچه مرغ و تیهو و دراج و مانند آن دهند و روز دوم از فصد باید که نظر کنند که آیا این مرض از امراض در غایت حدت است و یا از حاده مطلقه و یا از حاده که بطی باشد پس اگر از امراض حاده در غایت بود که از روز چهارم تجاوز نکند و قوت قوی باشد باید که صاحب او بر جلاب یا شربت بنفشه و آب انار منجوش یا رب غوره اقتصار نماید و اگر قوت ضعیف باشد ماء الشعیر با اندک آب انار منجوش دهند و اگر از امراض حاده مطلقه باشد که از روز هفتم تجاوز نکند و قوت قوی بود مریض در اوقات روز بر آب انار منجوش بشکر یا بجلاب یا آب ترشی ترنج بشکر یا بآب غوره اقتصار کند و با وی چیزی از قبض نباشد و بعد دو ساعت ماء الشعیر چهل درم با ده درم نبات سفید بدهند و بعد چهار ساعت پانزده درم سکنجبین ساده بآب سرد دهند و وقت خواب شب لعاب اسپغول و لعاب بهدانه بجلاب یا بآب انار بدهند و اگر برین شربت خواب نمایند منفعت بین یابند و صفت آن اینست بگیرند آلوی شیرین بزرگ سی عدد و تمر هندی نیم رطل و هر دو را در سه رطل آب بجوشانند تا یک رطل باقی ماند صاف کرده بر آن آب انار منجوش و ترشی ترنج هر واحد یک رطل انداخته بآتش معتدل بپزند تا به نصف باز آید و بر آن یک رطل نبات و ربع رطل گلاب اندازند و جوشش داده کف بردارند و از آتش فرود آورده سرد کنند و از آن هر شب پانزده درم تا بیست درم با دو درم

بخارات در داخل بدن زیاده شود پس تپ اشتداد نماید بدین سبب تاخیر فصد باوجود مساعدت قوت خطای بزرگ ست و هر وقت که طبیب بر
بیمار رسد فصد باید کرد و اگرچه بعد هفت روز زیاده روز بود و قوت مساعد باشد بدان التفات نباید کرد که چند روز گذشته است خاصته که علامات
امتلا بر حال خود باشد و قوت مساعد بود و اگر قوت و فصل و سن و بلده و عادت بیمار بعضی موافق فصد باشند و بعضی نه عوض فصد حجامت باید کرد
و اگر ازین اسباب بیشتر مساعد فصد باشد فصد او سے لئے تر باشد لیکن خون تبفاریق اندک اندک بیرون باید کرد و بعضی طبیبان گفته اند که فصد در ابتدای
مرض باید کرد و در تزید و نزدیک انتها فصد نشاید کرد خاصته اندر انحطاط و بسیار کس اندرین تپ بفصد واقع در غیر وقت او هلاک شدند زیرا که قوت در
تزاید مرض و در انتها و انحطاط مساعدت نکند چنانکه در ابتدا کند بدین سبب طبیب را با وصف ضعف قوت در فصد دلیری نشاید کرد اگرچه همه
اسباب دیگر موافق باشد و اگر قوت ضعیف بود در ابتدا نیز فصد جائز نباشد و اگر قوت قوی باشد و احوال دیگر موافق نبود اعتماد بر قوت کند و
فصد یا حجامت بعمل آرد و هرگاه که قوت مساعد باشد مضرت ناموافقت اسباب دیگر اسهل باشد و بیمار خلاص یابد و بعد فصد آب هندوانه
یا آب لیمو بگلاب و هند و شربت ریباس بشکر موافق ست اگر فصل گرما باشد این اشربه بآب سرد یا برف سرد کرده باید داد الا شربت ریباس که آنرا
بی برف دادن صواب تر ست زیرا که سردی آن و سردی یخ و برف معده را برنجاند و اگر اندر احشا ورم باشد پنج درم فلوس خیار شنبر و سی درم ترنجبین
و ده عدد عناب و ده عدد آلوے سیاه در یک نیم من آب بجوشانند تا سوم حصه بماند بالیده صاف نموده بدهند و فلوس خیار شنبر و ترنجبین در آب عناب
و آب عنب الثعلب و آب کاسنی حل کرده صاف نموده هر باد اد موافق باشد و ماء الشعیر با آب انار شیرین دهند و بیست و اسپغول و شکر در آب انار دهند
و بر موضع ورم در ابتدا صندل و فوفل و گل ارمنی و آب کاسنی و آب عنب الثعلب و آب کشنیز تر ضماد کنند و در آخر صبر و زعفران با آب کشنیز ضماد سازند
و یا برگ خطمی و اندکی اسپغول در آب عنب الثعلب و آب کاسنی تر نهند و در فصد تاخیر نکنند صفت ضماد دیگر درین موضع سودمند باشد موم روغن موم سفید
و روغن گل یا روغن بنفشه و آب کاسنی و کشنیز تر و آب ساق و برگ خرفه و دو سه قطره سرکه باهم بزنند و بر خرقه کتان طلا کرده بران موضع نهند و اگر ورم در
جگر یا معده یا ورم معده باشد از آمیختن چیزے مقوی باین اشیا چون مصطگی و آبه و اندک سنبل چاره نباشد و اگر فصل تابستان باشد ضماد سرد
بر نهند و اگر زمستان باشد نیم گرم نهند و اندرین تپها این قانون نگاه باید داشت که نخست فصد کنند پس کشکاب دهند و اگر صفرای عفن با خون آمیخته
باشد و تپ تیز سوزان باشد و همچون تپ محرقه نوبت غب گرفته شود و اعراض قوی تر پدید آید هم اولی تر آن باشد که اول فصد کنند لیکن در فصد اعتبار بر
قوت باید کرد و در تسکین حرارت بموجب قانون و اندازه حرارت مبالغه باید کرد باقی همانست که در قول صاحب کامل در علاج حمای محرقه خواهد آمد ابن ایلاق
گوید که بعد فصد یا حجامت هر صبح جلاب از تمر هندی و شکر سفید یا ترنجبین هر واحد ده درم در آب سرد حل کرده بنوشند و یا بگیرند آب انار ین لشحم آنها افشرده
هر واحد سه اوقیه و شکر سفید و ترنجبین هر واحد ده درم و یا رب قامع خون مثل رب حصرم و ریباس و لیمو و به هر کدام که باشد ده درم و گلاب ده درم
به برف سرد کرده بنوشند و غذا ماء الشعیر سازند و تلیین طبیعت برب آلوی سیاه و به نقوع مشمش یا به نقوع فواکه مع ترنجبین و شیرخشت و ماء الفواکه نمایند
و اگر قوت ضعیف گردد بسبب استفراغ خون و اخراج آن غذا ماء الشعیر بجوزه مرغ دهند و استفراغ بدن باین مطبوخ کنند صفت آن سنای مکی پنج درم
بنفشه نیلوفر تخم کاسنی گل سرخ هر واحد سه درم تمر هندی ده درم آلوے سیاه عناب هر واحد بست عدد سپستان آلوی کوهی هر واحد چهل عدد همه را در
سه رطل آب بجوشانند تا بیک رطل آید و شیرخشت و ترنجبین هر واحد پانزده درم مالیده صاف کرده سحرگاه بنوشند و تا آخر روز بران صبر کنند تا استفراغ
صالح نماید بعده در آخر روز بماء الشعیر بست درم غذا سازند و اگر حرارت قوی و تشنگی شدید باشد لعاب اسپغول و لعاب بهدانه هر واحد ده درم بروغن بادام
پنج درم و طباشیر نیم درم بدهند و زبان و دندان را در هر روز سه مرتبه بسرکه و گلاب بشویند بعده بر زبان او هر دو لعاب مذکور بروغن بنفشه مسح کنند و تفع ملکی
ایشان را شربت عناب اگر با تپ سرفه باشد و اگر نباشد شربت ریباس و حصرم و لیمو و ترنج و غذا ماء الشعیر مع عدس و سرکه دهند و زیر او برگ خلاف
یا کدو فرش کنند و حوالی او کدو و خیار و به و سیب و ظروف پر از آب بنهند و مسکن او در مهب شمال یا زیر بادکش مبلول بگلاب باشد و باید که بدن ابیار حیا

نسخهٔ منضج

پوشیده دارند تا استنشاق هوای سرد نمایند و سردی هوا مسام را نیز نسازد و اگر با این تپ سرفه و درد پهلو و سینه باشد هر صبح جلاب از بنفشه و نیلوفر هر واحد سه درم عناب و سپستان هر واحد ده عدد و از شکر سفید و ترنجبین هر واحد ده درم بنوشانند و تلیین طبیعت بشربت بنفشه و ترنجبین و شیرخشت یا فلوس خیارشنبر هر واحد بست درم کنند و اگر با وی سهر باشد سحرگاه شربت خشخاش ده درم در آب گرم حل کرده بدهند و اگر قبض طبع باشد و از ملین و شیاف اجابت نشود این حقنه لین العمل آرند بنفشه خشک سپستان نیلوفر هر واحد سه درم جو کوفته یک مشت برگ چقندر یک دسته همه را در دو رطل آب بجوشانند تا نیم رطل بماند صاف کرده شکر سرخ ده درم آب کاسنی پنج درم روغن بنفشه ده درم بران ریخته حقنه کنند و بعد از ان تلیین طبیعت بسکنجبین ساده و قرص طباشیر ملین نمایند و هرگاه در بدن بقیه مرض باقی ماند و تحلیل نشود و ماده در عروق هنوز باقی باشد بگیرند تخم کاسنی سه درم پوست بیخ کاسنی پنج درم و در آب جوش داده صاف نموده سکنجبین ساده ده درم داخل کرده بنوشند و یا هر صبح این سکنجبین بزوری ده درم بنوشند که آن ادرار بول و تلطیف اخلاط و تنقیه عروق از بقایای اخلاط کند صفت آن تخم کاسنی تخم کشوث هر واحد سه درم پوست بیخ کاسنی پوست بیخ کبر هر واحد هفت درم تخم خربزه و تخم خیار و تخم بادرنگ هر واحد پنج درم همه را کوفته در دو رطل آب و نیم رطل سرکه تند یک شبانه روز بخیسانند پس بجوشانند تا ربع آن برود و مالیده صاف کرده شکر سفید یک من اندازند بقوام جلاب آرند و جنید حمی گوید که بعد فصد هر صبح شربت تمرهندی یا شربت انار یا شربت عناب با آب شدید البرد یا با یخ یا برف بنوشانند و غذا مزوره عدس محمص با آب فواکه ترش و مزورات مطبوخ بزرشک یا سماق سازند و تلیین طبیعت بشیرخشت و تمرهندی یا بشربت ورد مکرر و شیرخشت یا با آب انارین بشحم وی و شیرخشت یا بشربت آلو سهل یا بنقوع مشمش و عناب و سپستان و آلو و گل سرخ و ریوند چینی کنند و اگر حرارت قوی و تشنگی سخت باشد و با وی سرفه بود لعاب بهدانه یا بزرقطونا با اندک نبات که بسیار شیرین نگردد و بروغن بادام و طباشیر بدهند و اگر با وی سرفه نباشد اشربه مذکوره و سکنجبین ساده با آب برف و لعاب اسپغول بنوشانند و آنچه نافع این مرض ست آب کاسنی به سکنجبین و شربت صندل یا آب شاهتره یا آب هندوانه است سه روز یا پنج روز بدهند و اگر مریض ضعیف بسیار باشد کعک باریک سوده بشکر و آب سرد یا پست جو بشکر بدهند و گاهی اقراص کافور و طباشیر داده میشود و ماء القرع این تپ را نافع بود و اگر قبض طبع باشد تلیین بحقنه لین کنند و این ملین نافع این علت ست آلو بخارا عناب سپستان هر یک پانزده عدد مویز منقی ده درم تمرهندی ده درم گل سرخ سه درم شاهتره یک قبضه تخم خرفه کوفته تخم کشوث بنفشه بادیان تخم کرفس هر یک دو درم هلیله زرد سناء مکی هر یک پنج درم جوش خفیف داده در شیشه کنند و سه روز در آفتاب داشته بعد سه روز هر صبح چهل درم باده درم سکنجبین و ده درم خمیره بنفشه بنوشانند ابو منصور گوید که اگر حمی مطبقه در ابتدا باشد مبادرت به فصد کنند و خون بسیار برآرند و اگر زبان مریض سیاه گردد و اعراض تپ محرقه عارض شود تدبیرش بدانچه در باب او بیاید باید کرد و فصد نکنند و ربوب حامضه بدهند و تقلیل غذا نمایند و چون فصد کنند و هنوز در ابتدا باشد ربوب مذکوره و اغذیه استعمال نمایند و آب سرد و قرص کافور نیز بخورانند و چون از تپ خارج شوند از شراب و لحوم و شیرینی پرهیز کنند تا آنکه خوب صحت یابند و بعادت خود رجوع کنند و بقراط گفته که کل تپ دائمه اگر در روز سوم منقلع شود بهتر و امیدوارتر ست و اگر روز سوم شدت کند دلالت بر شر و صعوبت نماید و اصحاب صناعت گفته اند که اصعب امراض و اعظم آنها حمیات دائمه ست و ثابت گفته که مریض را در جمیع امراض حاره تپ با جلاب اسپغول و بهدانه بنوشانند و بعد تنقیه با مطبوخ نضج گل ارمنی از یک درم تا دو درم بدهند که خاصیت او تعدیل مزاج و منع ماده مائل بعفونت ست و محمد بن زکریا گوید که اگر درین تپ تاخیر در فصد کنند لیکن اعتماد بر شرب آب سرد شدید البرد بمریض نمایند و چندان بنوشانند که رنگ سبز گردد و ارتعاد کند پس اگر تپ آهسته گردد کفایت باشد و اگر عود کند اعاده آن نمایند تا آنکه آهسته گردد و تپ نرم شود و بعده تدبیر حاسه لینه کنند و این تدبیری بسیار نافع ست و تجربه و امتحان آن کردم و از ان خلق کثیر از خطر عظیم خلاص یافته و نوشیدن آب سرد ترک نکنند و لازم او نمایند مگر آنکه تپ با ورم معده یا جگر باشد و با وجود این نیز نوشیدن او نگذارند اگر حاجت بسوی آب شدید باشد و از ورم معده و کبد خوف نکنند الا آنکه ورم در رحم یا گرده یا مثانه و خاصه در حجاب دریه و صدر باشد و علامتش شدت التهاب تپ و هیجان خفقان ست اگر برین حال و ورم کند آنرا بمطفیات تسکین نمایند

نسخه حقنه ملین

نسخه سکنجبین بزوری

نسخه مطبوخ

دوران نجات نبود زیرا که قلب چون مختنق گردد دلالت کند بر غلیان خون و درین هنگام استخلاص نبود مگر بنوشیدن آب سرد تا آنکه رنگ سبز گردد زیرا که اشیای بارد بالقوه درین بدانچه احتیاج بسوی آن باشد نرسد و همچنین کسان اگر درین حال آب سرد ننوشند بعد اندک مدت ایشان را غشی افتد و عرق و رجوع آنها و در غشیه و داغ تشنگی افتد و رعاف یا قی خونی نمایند و هلاک شوند و در نوشیدن آب سرد ضرری نیست الا تطویل مدت تپ و تباید آن و صلابت ورم در احشا و ازین هلاک عاجل دفع گردد اما چون فصد و آب سرد استعمال کنند و بقیه حرارت او باقی ماند به آب انار یا گلقند یا ماء الشعیر یا سکنجبین یا قرص ورد علاج کنند و من طریق جالینوس در امراض حاده اختیار نمودم و آن تبرید مع ترطیب است و اگرچه این نضج و بحران را بطی میسازد زیرا که من این طریق را احرز و دیگر را خطیر دیدم و نمیگویم که من طریق بقراط در انتظار بحران سلوک نمی نمایم لیکن من آنرا در معرفت انتهای نضج و هنگام اول ضعف که در قوت عارض شود و گفته که هرگاه در تپ مطبقه فصد را تاخیر افتد شربت ترشی ترنج و تمر هندی دهند که آن از عفونت خون منع کند و تلطفیه حدت او نماید ابن هبة الله گوید که علاج تپ دموی فصد در ابتدا است و خون بمقدار کثیر خارج نمایند زیرا که اخراج خون درین تپ علاج عظیم است و لازم نیست که بایام سابق از ابتدای آن التفات نمایند چون اهتمام بفصد کنند بلکه رعایت قوت کنند پس اگر قوت قوی باشد در سائر ایام فصد کنند و در استفراغ بروزی از روزهای بحران احتیاط نمایند تا قوت را از جهاد عاجز نشود و متاخرین تا روز سوم فصد میکنند و در روز چهارم از فصد احتراز مینمایند زیرا که در آن توقع بحران بعرق یا برعاف است و محتاج ترا از انواع ثلاثه این تپ بسوی فصد متزائده است پس باقی انواع با آنکه نوع اخیر محتاج بفصد بود بلکه حاجت درین هر دو از روی اضطرار شدید تر است و بعد فصد مریض را ماء الشعیر و بعد آن سکنجبین بنوشانند و آب انار میخوش و آب تمر هندی و آلو بجلاب بدهند و شیره تخم خرفه و تخم خیار به سکنجبین و لعاب اسپغول بجلاب بنوشانند پس اگر التهاب زیاده شود ماء القرع بسکنجبین بنوشانند و اگر مریض ضعیف گردد ماء الشعیر بدفعات دهند و زبان را بخرقه کتان و لعاب اسپغول آلوده بمالند و اگر سبات عارض شود تنویم سر بصندل و گلاب و آب حی العالم نمایند و تبرید سینه بگلاب و کافور کنند و اگر سرفه حادث شود لعاب بهدانه و شربت خشخاش استعمال کنند و چون تپ ساکن شود مزورات معمول بکدو و اسفاناخ و ترنج و کاهو و شاخ خرفه خورانند و هرگاه صحت یابند در حمام داخل کنند و غذا جوجه مرغ با آبهای مطفی حدت خون مثل آب سماق و آب غوره سازند خضر ابن علی گوید که اولا ابتدا بالفصد و تلطفیه و تلطیف غذا و تلیین طبیعت بحقنه لین که در ان جو داخل بود و خفیه مسهل و آب نقوع آلو در روز دوم نمایند و همچنین در روز سوم مطبوخ آلو و مشمش و عناب و سپستان و گل بنفشه و سنای مکی و خطمی و تخم خیار با شیرخشت و ترنجبین استعمال کنند و غذا پست جو یا آش جو و شربت نیلوفر و استعمال نقوع تمر هندی و آب انار میخوش مشموم مناسب پس اگر بتلیین قلع آن نگردد و حال متوقف بیند و قاروره سرخ غلیظ باشد و مرض بروز هفتم رسیده باشد و حال از تلیین و تدبیر تا روز دهم بدستور باشد در روز دهم ریوند خطائی طفل را ربع درم و بالغ را نیم درم و جوان را نیم مثقال در شربت آلو و عسل خیارشنبر و روغن بادام بدهند و عقب آن شوربای بچه مرغ بجوجه مشر پخته باید داد پس اگر تپ در روز یازدهم زائل شود و تلیین طبیعت بحقنه لین در روز دوازدهم کنند و اگر حقنه بمریض مناسب نبود شیره گل بنفشه و سنای مکی و بنادر شاهتره هر واحد یک جزو و اصل السوس ربع جزو در عرق گاوزبان عرق اندوفرو آورده ترنجبین سه جزو حل کرده شربت با نبات یا شیرین ساخته استعمال کنند و چون روز چهاردهم نیز تپ منقلع نشود ریوند و غاریقون و عسل خیارشنبر بدهند و اگر نفخ و رم معده بود تخم کشوث اضافه نمایند و غذا شوربای جوجه مرغ باشد تا آنکه تپ قلع گردد و این معالجات ازین حیثیت نیست که آن تپ دمویست بلکه ازانجهت است که آن تپ عفونیه است و این وقتیست که تپ دموی بصرف نباشد بلکه مختلط بصفرا بود و بهتر علاج صاحبان تپ اصلاح مزاج هوای و اصل القلوب ایشانست و آن بصندل و گلاب و سرکه نمایند و اگر مناسب وقت باشد آب سرد نعم العلاج است انطاکی در تذکره میگوید که علاج تپ دموی فصد و اخراج خون باستقصا است و اگرچه بدفعات بود بحسب قوت بعد از آن استعمال مبردات مثل ماء الشعیر و ریباس و فواکه خصوصا عناب و آلو و تدهین بمثل روغن بنفشه و سرکه و صندل و تغذیه بمثل خوباش و عدس و زرشک و آنچه مخصوص مطبقه است شربت عناب و مطبوخ فواکه و ماء القرع و ماء الشعیر است این همه بعد از فصد استعمال کنند و در تذکره علیه نیز گفته که علاج سوماخس کائن از خون و اصل عروق بلا تعفن فصد است تا بغشی رسد و اگرچه در دفعات

ودر دفعات باشد بعده تبرید بربوب فواکه داشربه آنها وسکنجبین وتمر هندی وگاهی حاجت بمالشعیر افتد وبسیار باشد که بجبر وفصد قلع گردد ولیباست
کرسیام الشرع ودمالش برضعیفانی که درغب مذکور گردد احتیاج شود وعلاج مطبقه کائن از تعفن خون آنست که اگر اکثر خون یا بعض آن بعفن پذیرد مبادرت
بفصد بدست احیاناً و اگر کل متعفن گردد جالینوس و تابعین او از فصد او را منع میکنند و دلیلی برای ایشان نیست و بهر حال اصلاح خون واجب است
تا عدا وگردد باستعمال مولدات آن مثل شربت عناب وخشخاش در بیاض اصول وتغذیه بچیزی که مولد آن باشد سوای لحوم ومثل نحو باش چیزی نیست
وعدس باسرکه بالغ انفع است ومزوّرات آلو وانبرباریس دهند و این روا برای این تپ مجرب واز تراکیب مثلث ونسخه آن همان مطبوخ از هجر بالتست
کرورعلاج سرسام دموی درقول مولف خلاصه مذکور شده وآن مطبوخ از خواص عجیبه است آنرا یاد باید داشت ومالش بدن خصوصاً دست وپا بوردو
گشنیز تر وسرکه کنند ولعصفر وحنا خضاب بر پا بندند وهرگاه تعفن خون از خلط دیگر باشد علاج مرکب نمایند واز مجربات شرب چهار مثقال از آب گشنیز با آب بادیان سبز در نوبت

حمیات صفراوی

شیخ الرئیس میفرماید که حمیات صفراویه سه قسم است غب دائره وغب لازمه ومحرقه پس غب دائره یا خالصه باشد وآن از صفرای خالص بود ویا غیر خالصه و
آن از صفرای غلیظ الجوهر باشد بسبب اختلاط صفرا با بلغم از روی اختلاط مازج موحد یعنی ترکیب او از آن گونه باشد که هر دو ماده یکی شده باشند و امتیاز
میان هر دو نبود و قرشی در شرح قانون میفرماید که عفونت صفرا یا در خارج عروق باشد وآن یک قسم است که آنرا غب دائره گویند ویا در داخل عروق
باشد وآن دو قسم است زیرا که آن یا قریب از اعضای شریفه مثل قلب باشد وآنرا محرقه نامند ویا چنان نباشد وآنرا غب لازمه خوانند و محرقه نیز اگرچه
لازمه است مگر آنکه هرگاه او مخصوص باسمی گردید این باسم عام مخصوص شد بعده هر واحد ازین سه نوع یا ماده آن صفرا تنها باشد وآن خالصه است ویا
چنان نباشد وآن غیر خالصه باشد پس اقسام حمای صفراوی شش باشد اکنون هر واحد از سه قسم بیان مینمایم قسم اول در غب دائره واین را در
یونانی طریطاوس گویند ودر هندی اکتره نامند وآن تپ صفراویست که یکروز درمیان آید بالرزه وسرما وماده آن در خارج عروق متعفن گردد پس
اگر آن ماده صفرای خالص باشد غب دائره خالصه گویند و اگر صفرای محیه یا مره صفرا باشد آنرا غب دائره غیر خالصه نامند وچون ماده غب خالصه
صفرای خالص است و اندر گوشت ومائل به پوست واقع امید سرعت قبول نضج وتحلیل درین بیشتر است ازین جهت وقوع خطا ومبالغه در تبرید ماده بی نضج
وبی استفراغ مانند پس بسیار باشد که این تپ بغیر خالصه منتقل گردد وبطول کشد وباشد که از جهت تدابیر گرمی وخشکی افزاید بمحرقه وبه سرسام منتقل
شود ودر غب دائره لرزه در ایام ابتدا قوی تر وشدید تر باشد ودر ربع بخلاف این بود وایضاً لرزه ابتدا الفوت کند بعده اندک اندک نرم گردد و
بسرعت زائل شود ودر ربع بعکس این باشد وحرارت غب سالم تر از حرارت محرقه بود وهر قدر که لمس دست را بر بدن مریض طول دهند التهاب زیاده نگردد
بلکه گاهی التهاب آن کم گردد ودر محرقه التهاب زیاده شود ونبض او سریع غیر مستوی در انقباض وانبساط بلکه مختلف در آن هر دو باشد ودر ابتدا تا وقت
انبساط حمی از تعضا غوط نبض لابد است وخاصه این تپ آنست که یک روز درمیان آید اما اگر غب مرکب گردد نوبتهای او مانند تپ بلغمی هر روز عائد شود
پس کسیکه رعایت غب بنوبت کند در غلطی افتد بلکه واجب است که رعایت دلائل دیگر نمایند از نبض وقاروره وتدبیر سابق ودیگر علامات ماده صفراوی
ونوبتهای آن مگر آنست وانما گفته اند که اعتماد کلی بر نوبت حمیات نکنند در دلالت بر نوع مرض بلکه با وجود آن بلحاظ دیگر عوارض هم میباید
که شدت عوارض دلالت بر حدت ماده میکند وضعف بر برودت ماده واگر غب مرکب شود درین صورت نیز تپ هر روز آید اما یک روز کم ویک روز
زیاده وهمچون شطر الغب که ماده صفرا وبلغم او خارج عروق متعفن شده باشد ووجه اشتداد یک روز درمیان آنست که چون سه غب جمع میشود یک روز نوبت
یک غب میشود وروز دوم نوبت دو غب واجتماع دو غب باعث از دیاد اعراض است وفرق درین ودر شطر الغب مذکور از اعراض لازمه هر یک توان کرد
واصحاب غب را گاهی حب نخاوت عارض شود وبسبب اذیت از درشتی کلام وآواز ها وبسیار باشد که غلیان صفرا نزد جگر احساس نمایند وفرق میان
غب خالصه وغیر خالصه آنست که ماده خالصه لطیف خفیف باشد نوبت او در چهار ساعت تا دوازده ساعت منقضی گردد واکثر بران زیاده نشود پس اگر ازین

بسیار زیاده گردد و آن غب خالصه باشد و در اکثر مدت نوبت خالصه تا هفت ساعت بود و گاهی از چهار تا هشت و تا نه ساعت باشد و درین صورت در چهار یا پنج دور منقطع شود و انقطاع او بخروج صفرا در اسهال یا بقی یا بالعرق یا بهر دو باشد و همچنین خالصه از هفت دوره زیاده نگردد و اگر در علاج غلطے واقع نشود و گاهی بسبب لطافت ماده در یک نوبت منقضی گردد و دران ادرار بول یا عرق یا قی یا اسهال بدن از صفرا واقع شود و نضج در بول روز اول یا در سوم یا در چهارم یا در هفتم ظاهر گردد پس اگر از هفت دوره زیاده تر شود آن از جمله غیر خالصه باشد و همچنین اگر نوبت لرزه آن طول کند غیر خالصه باشد و تزید نوائب خالصه و تقدم لرزه آن بر یک نمط محفوظ النسبت و متشابه باشد و در غیر خالصه مختلف غیر مضبوط بود و همچنین در خالصه تشابه نوائب بر حد واحد باشد و چون صاحب او آب زیاده نوشد از بدن آن بخار رطب برخیزد و تری بر پوست ظاهر گردد گویا عرق خواهد کرد و گاهی عرق آید و در غیر خالصه از ان گرانی بسیار و تمدد و درد سر دریابد و گاهی بالعرق وافر منقلع نشود و گاهی بلرزه قوی ابتدا نکند و تزید آن مستوی نباشد بلکه گویا زیاده شود پس تقدم کند و تا نقص نماید و اعراض صعب دران کم بود و ایضاً غب غیر خالصه اکثر از انتقال حمیات دیگر واقع شود و در آخر نوبت با عرق کمتر از خالصه آید و بول در خالصه رقیق میباشد و در غیر خالصه غلیظ و فرق در غب غیر خالصه و شطر الغب آنست که شطر الغب را دو ماده متمایز که باهم ممتزج و متحد نباشند واجب کنند و موجب غیر خالصه ماده واحد بود که آن فی نفسه ممزوج از بلغم و صفرا باشد گویا که شے واحد اند و بدین سبب فعل هر واحد ازین دو خلط بالانفراد محسوس نگردد و لهذا در شطر الغب دو نوبت یکی نوبت صفراوی و دوم نوبت بلغم بود و برای غب غیر خالصه یک نوبت و غب غیر خالصه گاهی تا مدت دراز طول کند و قریب شش ماه بماند و گاهی در آخر به تهیج رو و پلک و ترهل و اعظام طحال مؤدی گردد ثابت بن قره گوید که تقدم نوبت در حمیات دلالت بر تزید مرض کند و تاخر آن بر انتقاص مرض دلالت نماید و رازی گوید که تقدم نوائب دلالت میکند بر رقت اخلاط و تاخر آن دلالت نماید بر غلظ و کثافت آن و خجندی گوید که گاهی بحران این تپ به بثور لب میشود و آن را بفارسی تبخاله گویند و بدان تپ زائل میگردد و آن را ابرات آزموده ام و علی بن زین گوید که این تپ از حمیات سلیمه است البته هلاک نمیکند مگر آنکه تپ دیگر گردد و قرشے گوید که چون در دو سه روز روز اول عارض شود در روز چهارم قوی گردد و در روز هفتم مفارقت کند و اگر در روز سوم عارض شود در روز پنجم قوی گردد و در روز نهم مفارقت نماید و در روز یازدهم بحران گردد قسم دوم در غب لازمه و دائمه و آن حمای صفراوی لازم دائم است که یک روز در میان شدت کند و بی لرزه و سرما آید و سبب این تعفن صفرا است در تمامی عروق بدن بعید از قلب و درین تپ اعراض نسبت بغب دائره خالصه بیشتر باشد و نسبت بمحرقه کمتر و لرزه دران نبود مگر بسبیل بحران و عرق نیز نباشد مگر در آخر و یا در روز بحران و فرق میان غب دائم و محرقه از روے اعراض آنست که حرارت و سوزش در محرقه شدید تر بود و فترات درین ظاهر تر باشد و کرب و غثیان و اختلاط عقل و خفقان و غشی و سیاهی زبان درین نباشد بخلاف محرقه و بدانند که ماده غب لازمه اگر صفرای خالص بود و خطا در علاج نشود از یک هفته تجاوز نه کند و شدت و خفت اعراض بحسب خلوص و عدم خلوص ماده آنست که صفرا باشد و ابرات گوید که گاهی حمای غب بعد سه یا چهار نوبت حمای محرقه میگردد قسم سوم در محرقه و آن را بزبان یونانی قاؤسوس و قوسوس و قارلقیوس و قارلقیوس و فاربطوس نامند باختلاف نسخ و آن تپ لازم حاد شدید بر یک وتیره و قوی الاعراض است و بقول شیخ محرقه از جنس غب لازمه است بسبب لزوم آن الا آنکه تفاوت در اشتداد و فتور محرقه غیر محسوس بود و اعراض این شدید باشد بسبب حدت ماده و کثرت آن و یا وقوع آن به قرب قلب و در عروق فم معده یا در نواحی جگر خاصة و بالجمله در اعضاے شریفه قریب قلب و ماده غب دائره صفرا در لحم و لسوی جلد بود و در غب لازمه در عروق بدن بعید از قلب پراگنده باشد و وهم او میلبولید که محرقه مثل غب دائره بر دو گونه است یکی محرقه صفراوی و آن مثل خالصه است در غب و سبب آن کثرت عفونت صفرا است یا در داخل عروق تمامی بدن یا در عروق قریب نواحی قلب خاصة یا در عروق نواحی فم معده یا در عروق کبد دوم محرقه بلغمی و آن مثل غیر خالصه است و از بلغم شور افتد که در عروق متصل نواحی قلب متعفن گردد چنانچه بقراط در ابیذیمیا گفته و بلغم مالح از مائیت بلغم مع صفرای حاد پیدا شود پس صفرا که متعفن شود در مادیت مخالط مائیت بسیار بلغمی باشد و ملاسد گوید که بلغم شور در حکم صفرا است

درحدت ولهب و چون درعروق نواحی قلب و فم معده و کبد تعفن یابد بحدت و اشتعال عظیم مانند صفرا بهم رساند و چون محرقه در اعراض شدیدتر از غب ست
بدین سبب واجب بود که مدت این کوتاه‌تر از غب باشد و درین صورت یا بزودی خلاصی خواهد شد از مرض یا هلاکت رو نماید و بیران احمیات محرقه
خالصه کمتر عارض شود و اگر عارض گردد اکثر هلاک شوند اما کودکان و جوانان را بسیار افتد لیکن در صبیان خفیف‌تر و قلیل الخطر باشد بسبب رطوبت
امزجهٔ ایشان و در شبان صعب‌تر بود بسبب ناریت امزجهٔ ایشان و کثرت ابخره آنها معین آن و لهٰذاست که در صبیان مع سبات افتد
بنابر آنکه حرارت غریبه بتوهیر ابخره بسوی راس کند و بقراط ذکر کرده کسی را که تپ محرقه رعشه عارض گردد اختلاط ذهن رعشه را ازان زائل کند و همچنین
زوال اختلاط عقل برعشه گردد و اکثر محرقه بقی یا اسهال یا رعاف منقضی شود و هم او گفته که اگر در محرقه سرفه اندک عارض گردد تسکین عطش نماید و
حرارت در محرقه در اکثر امر قوی در ظاهر نبود و در باطن قوی باشد و تکسر اعضا دران کمتر از غیر خود بود و چون صبیان را عارض شود از اخذ پستان
کراهت کنند و آنرا قبول ننمایند و شیر که مص کنند فاسد و ترش گردد و گویند محرقه که با شدت اعراض بود مسمی ست بحاده و ناکس در محرقه کمتر افتد و اگر افتد
سبک‌تر از دیگر باشد بشرطیکه سوء تدبیری کرده نشود و الا بروز سوم هلاک میکند و رازی فرموده که خدر بعضی اعضا با خفقان در همان روز مورث موت ست
و انچه در فصل سرما افتد بدتر باشد و بحران این تپ بیشتر اندر روز ششم یا هفتم بود و انچه از ششم بگذرد امید خلاص پدید آید و انچه از هشتم بگذرد و غالب
دران خیر بود و انچه از چهاردهم بلکه از دوازدهم بگذرد کم ضرر کند و انچه از هفتم هم بگذرد اگر خطائی در تدابیر نکنند هیچ خوف نباشد جهت سرد شدن ماده
فی الجمله و مقاومت قوت و تقلیل سبب و الفت دل با آن و گفته اند که در محرقه چون ناگاه راحت پدید آید بی آنکه بحران ظاهر بوده باشد استفراغی
یا انتقالی و بدون تسکین باشربهٔ بارده موافقه و بدون انتقال از هوای بهوای لائق‌تر و سرعت نبض آهسته شود و قوت ضعیف باشد زود
میرد و درین تپ نه قشعریره عارض شود و نه عرق مگر نزد انقلاع آن و سائر اعراض حمای غب درین تپ قوی‌تر و شدیدتر باشد حتی که درین زبان
یا سیاه شود و آن بدتر ست و یا خشن گردد و این سالم‌تر ست و یا زرد شود و آن متوسط میان هر دو باشد و غثیان بی قی نشان بودن ماده است
در حوالی معده و محرقه با مطبقه بسیار مشابهت و فرق میان هر دو آنست که مطبقه بطور غب اشتداد ننماید و این را اشتداد از روی غب بود
و قوی‌تر ازان باشد و با وی سرخی رنگ رو و چشم مفرط نبود بلکه اندک باشد و نه پری رگها و نه تمدد در بدن بود و نه حالت شبیه بربو و ضیق النفس چنانچه
در مطبقه باشد و بقراط گفته هر که را حمای محرقه باشد بعده در آخر لرزه حادث شود تپ او منحل گردد و اگر منحل نگردد و قوت مریض قوی باشد با خطر بود
و اگر ضعیف باشد هلاک گردد و جالینوس گوید که از خواص حمای محرقه هذیان و رعاف ست و حمیات محرقه در زنان قلیل الخطر از انست که در مردان بود
و بدانکه اگر محرقه در ایام ازدواج یعنی جفت اشتداد نماید این علامت ردیست بیشتر در روز ششم هلاک کند و در روز چهارم بدان منذر باشد و دران عرق سرد و غیر آن بود

علاج کلی حمیات صفراوی

شیرهٔ مغز تخم کدوی شیرین از دو درم تا سه درم تنها یا با شیرهٔ تخم کاهوی مقشر دو درم در عرقیات مثل عرق شاهتره و عنب الثعلب و نیلوفر و بید سادہ
هر یک چهار یا پنج توله برآورده شربت نیلوفر دو توله داخل کرده خاکشی از یک نیم درم تا دو مثقال پاشیده بنوشند و اگر قوت ضعیف باشد و یا با تپ خفقان
بود عرق بید مشک گلاب عرق کیوڑه عرق گاوزبان بقدر سه توله نیز اضافه کنند و صندل سفید را در گلاب سائیده پارچه بآن تر نموده بر جگر و
دل نهند از برای قلق و اضطراب و خفقان بسیار مفید بود و عطر خس و صندل و گلاب و نیلوفر و کشنیز سبز بو یانند و در غلبهٔ هذیان روغن گل و
سرکه و گلاب آمیخته پارچه بدان تر کرده بر سر نهند که صداع را نیز کثیر النفع ست و ایضاً هر گاه با تپ درد سر بود یا بخار در آب گرم صرف نهند یا در آبکه ادویه
بارده دران جوشانیده باشند و اولا محاجم بی شرط استعمال کنند اگر امر شدید باشد و بحلقه بار دستعمال نمایند و گاهی محتاج شوند بفصد سر رود گاهی حاجت
بفصد باسلیق افتد اگر ماده حوالی قلب بود و قوت و خون مساعدت آن کند بالجمله اگر صداع و سهر بسبب تصاعد ابخره یا عرضی دیگر لاحق شود
تدبیرش بدانچه در مقام هر یک مسطور ست و نیز در ذکر اعراض حمیات مذکور گردد باید کرد و اگر سرفه باشد لعاب بهدانه در

تبرید اضافه کنند و اگر درد گلو باشد شیره عناب داخل کنند و غرغره مناسب نمایند و نزد شدت حرارت شیره مغز تخم تربوز زیاده کنند و تا چهار روز
بر شیره جات بسته همین تبرید اکتفا نمایند و بروز پنجم شیره تخم خیارین را اضافه سازند مگر آنکه روز پنجم روز نوبت تپ افتد که دران ہیچ وجه تحریک خوب نیست و خیارین
بسبب قوت اندک محرک ست و اگر حاجت تبرید زیاده باشد شیره تخم خرفه نیز داخل نمایند و بروز ہفتم تخم خیارین از نسخه دور کنند و دادن شیره تخم کاسنی بعد از ہفتم
مناسب بود بسبب قوت تفتیح و پس آن حرارتی که درانست در ابتدا استعمال نمیکنند مگر در تپ یرقانی که قبل از روز ہفتم نیز استعمال آن نمایند و اگر
حاجت باشد بوقت شام اندکی از مبردات مثل لعاب بهدانه که در عرقیات مذکوره برآورده باشند شربت نیلوفر یا شربت انار و خاکشی افزوده باید داد
و عند قبض طبیعت شربت بنفشه و بزرقطونا استعمال کنند و قرشی بوقت شام تخم خیارین را نیز حکم نموده لیکن استاد مرحوم در کمال شدت تپ استعمال این تخم نمود
و از برای خشکی زبان مضمضه از لعاب اسپغول مفید بود و نیز اسپغول را در پارچه بسته در آب اندازند و بر سر و لب بمالند از برای خشکی آنها مفید ست
و در تپ صفراوی جمیع اشربه غیر ترش احتمال استحاله بصفرا دارند مگر شربت نیلوفر که بالخاصیت مستحیل نمیشود بشرطیکه ملین نباشد دادن شیره
آلو بخارا و شیره زرشک و سکنجبین مناسب باشد و غثیان و تے را هم نافع آید و گاهی عند کمال شدت تپ مبردات کافوریا قرص آن استعمال کرده میشود
اما آنجا که ماده به نسبت حرارت غالب تر باشد نضج و تنقیه مقدم دارند مع رعایت تبرید و بعد تنقیه تبرید افزایند و در ابتدا مسهل قوی نباید داد بلکه قبل از
ہفتم ہیچ وجه تحریک خوب نیست اما اگر حاجت قوی باشد تلیین طبع بآب نواکه نمایند و جائیکه تپ شدید باشد احتیاج منضج نمیشود و در روز ہشتم و دہم و دوازدہم
از مسهل بارد تنقیه کنند و ایضاً اگر تپ زائل شود یا بقیه ماده دریافت گردد روز ہشتم مسهل داده روز نهم مبردات دہند و لیکن قلیل بنسبت مابعد مسهلات و عوض
خاکشی اسپغول کنند و در روز دہم مسهل ثانی داده در یازدہم استعمال تبرید نمایند پس اگر بقیه حمی باقی باشد مسهل سوم دہند بعده اگر ازین تجاوز نماید و تپ باقی ماند
از تبرید شدید باز مانند و بمعالجه غب غیر خالصه میل کنند و ایضاً بعد مسهلات و عدم زوال حمی اقراص طباشیر یا کافور مع بعض مبردات یا بآب انار یا بآب خیار شنبری یا بآب الہندبا
بطریق مخصوصه آنها میدہند و معمول آنست که بعد نضج و نه از مسهل قرص طباشیر ملین یا قرص زرشک صغیر بآب کاسنی سبز مروق و شربت بزوری و خاکشی میدہند و گاهی
عوض کاسنی عرق چکیده کاسنی کرده میشود و بعد ازان بعلاج تپ مرکب پردازند و غذا در ابتدا آش جو و کهچری مونگ میدہند و گاهی نخود جو پوست کوفته در آب پخته شربت
نیلوفر و انار و امثال آن اضافه نموده بعد گذشتن آن در آب سرد مینوشانند و اکثر مرضا ازان لذت می یابند و اگر تپ شدید نباشد در ماء الشعیر عوض اشربه مذکوره شکر یا نبات
اندک اندازند **صفت** قرص طباشیر ملین که بعد تنقیه اگر تپ باقی باشد در حمیات صفراویه و مرکبه معمول ست طباشیر چهار درم ترنجبین شش درم مغز تخم کدو مغز تخم خیارین نشاسته
صمغ عربی کتیرا تخم خشخاش ہر یک یک درم بلعاب اسپغول سرشته اقراص سازند خوراک پنج ماشه **صفت** شربت بزوری به نسخه معمول بیخ کاسنی تخم کاسنی تخم خیارین تخم خربزه
خارخسک ہر واحد یک توله ہمه را نیم کوفته شب در آب ترکنند صباح جوش داده صاف نموده با نیم آثار شکر سفید بقوام آرند میرزا علی **شریف** نوشته که در تپ صفراوی اول
عرق عنب الثعلب ده توله رئیس الاشربه دو توله شربت نیلوفر دو توله خاکشی چهار ماشه دہند و بجای شربت سکنجبین نیز خوب ست بشرطیکه سرفه نباشد و در تیزاند مغز تخم
کدوی شیرین دو توله بر نسخه اول بیفزایند و در شدت حرارت لعابات بارده علی سبیل البدلیه و شیره کاهو بیفزایند و تبرید دو وقت کنند و روز چهارم خیارین و پنجم روز
مغز تخم ہندوانه و ششم روز تخم کاسنی بر سبیل بدلیه بیفزایند و روز ہفتم کاهو و روز ہشتم مسهل از ترنجبین و شیرخشت و خیارشنبر و گلقند و تمر ہندی و آلوے بخارا
و گل سرخ بر ادویه تبرید افزوده دہند و اگر سرفه لاحق باشد خطمی خبازی داخل سازند و روز دوم مسهل لعاب بهدانه و اسپغول شربت نیلوفر و بحسب حاجت شیره مغز تخم کدو نیز افزایند
و لعاب ریشه خطمی از پیچش ایمن سازد و او استاد در نسخه مذکور بعد مسهل تخم کاسنی نیز میداد و اگر از امراض صدر مثل ضیق و غیره یار باشد سپستان اصل السوس گل بنفشه
گاوزبان مویز منقی در مسهل داخل سازند و ملینات قبل از شانزدہم دادن ممنوع ست و غب خالصه زیاده از چهارده روز نمی ماند اگر باقی ماند غیر خالصه باشد پس از
پانزدہم شیره اصل السوس و عنب الثعلب افزایند و پس ازان در مسهل ہلیلجات و سنا نیز اضافه کنند سعیدی می نویسد که ضماد گل کدو نافع کرب و التهاب حادث در حمیات
صفراوی مجرب من ست و شرب ماء القرع بانبات و کذا ترشی ترنج و کذا آب غوره و کذا آب ہندوانه و اکل جرم آن و کذا القوع و مشمش خشک و کذا گل نیلوفر و کذا گل
بنفشه که ملین نیز ہست و کذا آب لیمون و شربت آن که مسکن تپ نیز ہست و کذا خیارشنبر و کذا اسپستان که انفع ادویه حرقت البول ست و کذا تخم کشوث که مفتح سدد ست

[illegible]

وصفصاف و برگ نی فارسی نمایند و بزور ذی العاب مثل تخم مرو و اسپغول بنوشند و انچه تجربه کرده ایم قی کردن بهندوانه و آب عسل ست پس استعمال
شربت ورد و بنفشه و سکنجبین و این علاج بعینه برای محرقه نیز هست قرشی و سدید کازرونی مینویسند که اگر با غلبه صفرا در خون کثرت یابند فصد نمایند یعنی در ابتدا
نکنند بلکه بعد اندک نضج و تنقیص صفرا بحقنه لین و اخراج خون اندک نمایند خصوصاً اگر غیر خالص باشد و در ایام اول سکنجبین ساده و شربت نیلوفر دهند و اگر
تشنگی یابند با شیره تخم خیار و خرفه و مغز کدو بدهند تا تفتیح سده و تسکین عطش و ادرار و تبرید نماید و گویند که اولی آنست که مدرات را در حمیات بعد روز چهارم
استعمال کنند و بعد اندک نضج اگر احتیاج تلیین باشد شربت بنفشه و نیلوفر و همچنین شربت دینار یا یکی از ان هر دو و شربت آلو و لعاب اسپغول یا شربت لیمو
بشربت نیلوفر یا بنفشه یا حماض یا نیلوفر یا سیب بنوشانند و شربت سیب و لیمو و حماض وقتی باید کرد که تپ با ضعف قلب و معده باشد یا نقوع حامض
یا حلو بشکر یا شربت بنفشه یا نیلوفر بدهند و اولی آنست که در دادن نقوع تاخیر دو سه روز نمایند زیرا که در نقوع قوت اسهالیه ست و ایضاً در ان خلع آیت است
یا آب انارین بشربت بنفشه و اولی آنکه بشربت ورد و مکرر با هلیله دهند زیرا که آب انار مسهل بالعصر میکند پس واجب است که انچه با وی جمع کنند ایضاً مسهل بالعصر باشد
نه ملین مثل شربت بنفشه بلکه مانند شربت ورد و یا تمر هندی در آب گرم مالیده با شکر یا شربت بنفشه دهند و این اولی ست بهر آنکه شربت بنفشه مصلح تمر هندی ست
و این نیز اصلاح آن مینماید و آب هندوانه بشکر یا سکنجبین بغایت نافع و ماء القرع نیکوست و اولی تاخیر آب فواکه تا روز ششم و هفتم ست و این وقتیست که
بدان اراده تلیین قوی و اسهال باشد بجهت آنکه خوف آنست که غب خالصه بغیر خود منتقل گردد اگر در ابتدا کثرت آب فواکه نمایند و تلیین طبیعت هر روز
دو سه مجلس بفتیله و حقنه لین کنند اگر طبیعت با شربه مذکوره نرم نگردد و در آخر روز و در شب و هنگام احتیاج با شربه اضافه نمایند مدرات مثل تخم خیار و بادرنگ
خصوصاً اگر تپ با تشنگی باشد و هرگاه عطش افراط کند شیره تخم خرفه تنها یا بمغز تخم کدو یا تخم خیار با سکنجبین و یا شربت آلو بدهند و گاهی در تپ صفراوی خصوصاً خالصه
احتیاج بخورانیدن کافور در بعض اشربه مذکوره افتد و اگر در انجا غلیان وقتی باشد آب زلال تمر هندی با شکر و یا ترنجبین دهند و گاهی برای تلیین ریوند چینی اضافه میکنند
و در عمل قوی تر میگردد و یا بشربت نیلوفر و سکنجبین و اگر با مثل این اشربه شربت دینار افزایند نافع تر باشد و یا نقوع از تمر هندی چهل درم عناب ده عدد گل نیلوفر
پنج عدد و بنفشه سه مثقال خیسانیده در آب آن بست درم ترنجبین سفید حل کرده نیم درم ریوند چینی افزوده بنوشانند اگر طبع قبض بود یا شربت تمر هندی یا تمر
آلو بالو در ان حل کنند و اگر طبیعت بسیار نرم باشد که موجب ضعف گردد پس شربت حماض یا شربت انار ترش منعنع یا سکنجبین رمانی دهند و گاهی این
تو ابعض نزد قبض طبع و امثال آن اگر معده ضعیف مسترخی باشد استعمال میکنند و تلیین طبیعت در ان هنگام بحقنهای لینه و فتائل مسهله مینمایند پس اگر
قے و غثیان بهم شربت انار منعنع منقطع نشود بگیرند طباشیر و سماق و کشنیز خشک و زر ورد و باریک سائیده بشربت سیب استعمال کنند و گاهی نزد شدت
غلیان صفرا و التهاب آن درین کافور افزوده میشود و مسهلات لقوع مقوی مثل شیرخشت و ریوند و یا آب انارین با هلیله دهند و هلیله قبل از نضج تام
تا دو هفته ندهند چنانچه شیخ فرموده که آن مسدد و مقبض بعد اسهال ست و ایضاً اگرچه آن مسهل صفراست لیکن در ان پس تخفیف بسیارست و از ان خوف و سطار یات
پس احسن درین تپ ترک آنست و یا چهل درم شربت ورد مکرر با بست درم سکنجبین با آب بسیار سرد بدهند که مسهل بالعصر ست و یا مغز خیار شنبر بشربت بنفشه و
روغن بادام شیرین دهند خصوصاً اگر با تپ سرفه و خشونت در سینه باشد و یا تمر هندی و مغز خیار شنبر در آب گرم مالیده شکر و روغن بادام داخل کرده یا شربت
بنفشه عوض شکر کنند و اندک ریوند افزایند و گاهی ترنجبین یا شیرخشت اضافه میکنند و اگر تپ صفراوی غیر خالص باشد گلقند افزایند و اولی آنست که
تاخیر مسهل تا نضج کنند الا آنکه صفرا متحرک مهیاج باشد با وجود آنکه خطر استفراغ قبل از نضج در غب و امراض صفراوی کمتر از آنست که در غیر اوست و روز نوبت
خصوصاً که روز بحران روز نوبت افتد مثل هفتم و یازدهم استفراغ نباید کرد و اولی ایام برای استفراغ هشتم و دهم و دوازدهم و شانزدهم ست و اما در روز ششم خطر
عظیم هست زیرا که گاهی در ان بحران اضطراری متقدم می افتد چنانکه در روز هشتم بسبیل تاخیر اتفاق افتد الا بحران روز ششم ردیست بهر آنکه قبل از انتها بود پس اگر در ان
روز اتفاق مسهل شود غالباً هلاک کند خصوصاً اگر مسهل قوی و مواد بسیار باشد اغذیه باید که تاخیر غذا دو یا سه روز نمایند و بر اشربه مناسبه اقتصار ورزند و بعد
از ان ماء الشعیر یا شیره مغز نان در آب سرد تر کرده و یا شیره پسته جو خصوصاً اگر با غثیان باشد هر کدام از ینها با شکر یا شربت نیلوفر بدهند مگر آنکه ضعف

روز هشتم بود مسهل بعد زوال نوبت و تسکین بعد سه چهار ساعت دهند لیکن مسهل روز نوبت گاهی مضر و گاهی مهلک ست و اگر غب دائم و لازم باشد که گرمی بود بعد سوم روز و بعد تسکین حرارت و عطش منضج بطور طبیخ نیز جائزست بنفشه نیلوفر کاسنی هر یک نه ماشه خیسانیده یا جوشانیده نبات یک نیم توله خاکشی چهار ماشه داخل کرده دهند و اگر منظور باشد که هم تسکین تپ شود و هم نضج ماده حاصل آید کدام شیره مناسب یک روز مثل شیرهٔ کاهو یا شیرهٔ مغز تخم تربوز یا شیره خیارین شش ماشه نیز آمیختن جائزست از روز پنجم منضج صرف دهند و بعد از گذشتن هفتم روز بحران بدستور مسهل بدهند و در میانه روزهای مسهل تبرید یا منضج باید داد بحسب تقاضای حال بیمار و اگر غب غیر خالصه باشد در ادویهٔ سابقه بادیان و گلقند افزایند تا بلغم نیز نضج یابد و اگر عطش بود خیارین هم افزایند و غذا کهچری یا آش جو یا کدو دهند **ایضاً** بعضی علاج آن بطریق کلی و دستور العمل چنین نوشته اند که تا روز سوم شیرهٔ مغز تخم کدو با لعاب اسبغول و شربت نیلوفر دهند در روز چهارم شیرهٔ تخم کاهو و خیارین عوض تخم کدو نمایند و روز پنجم که روز نوبت ست مسکن باید داد و بجای شربت سکنجبین کنند و روز ششم که روز سکون ست فی الجمله تحریک مناسب ست شیرهٔ مغز تخم هندوانه و کاسنی و خیارین عوض تخم کدو کنند و درین روز مسهل جائز نیست که خطرناک ست و روز هفتم که روز نوبت اول بحران ست بجای تخم کاسنی و خیارین شیرهٔ مغز تخم کدو و هندوانه دهند و درین روز بهیچ وجه تحریک جائز نیست و روز هشتم مسهل از فلوس خیارشنبر و ترنجبین و شیرخشت و آب تمر هندی و خمیرهٔ بنفشه و گلقند با عرق کاسنی و نیلوفر و روغن بادام بنوشانند و روز نهم شیرهٔ تخم کاسنی و مغز تخم کدو و لعاب بزرقطونا و شربت نیلوفر و عرق بیدمشک بخورانند و سکنجبین بعد مسهل درین روز بسبب خوف حدوث سحج مناسب نیست و روز دهم مسهل روز هشتم بدهند و روز یازدهم که روز انذار و روز نوبت ست فی الجمله تحریک در مواد برای استعداد دفع بروز بحران آینده ضرورست شیرهٔ تخم خیارین بدهند و باعتبار ضرورت تسکین شیرهٔ تخم کدو بلعاب بزرقطونا و برای تسکین حرارت مسهل و اخراج بقیهٔ ماده از مسهل با شربت انارین و یا شربت نیلوفر و عرق کاسنی و بیدمشک دهند اگر بقیهٔ تپ باقی باشد روز دوازدهم نیز مسهل روز هشتم بدهند و روز سیزدهم هر چند روز نوبت ست درین روز بقانون مقرر تسکین ضرورست ولیکن چون تنقیه شده از تحریک ضرری متصور نیست و از برای استعداد تحریک روز چهاردهم که روز بحران حقیقی این تپ ست فی الجمله تحریک ضرورست شیرهٔ تخم کاسنی و خیارین با لعاب بزرقطونا و شربت نیلوفر بدهند و روز چهاردهم که روز بحران ست استعمال مرکبات بهیچ وجه مجوز نیست شیرهٔ مغز تخم کدو و هندوانه با لعاب بزرقطونا و شربت بنفشه و عرق بیدمشک یا بید ساده بدهند و روز پانزدهم باعتبار آنکه بعد از بحران ست اعانت بر دفع بقیهٔ ماده که باقی مانده و از تحریک طبیعت دفع نشده محرک باید پس شیرهٔ خیارین و لعاب اسبغول و سکنجبین داخل نمایند و اگر تا پانزدهم تپ زائل نشود در شانزدهم باز آن مسهل دهند و بعد از شانزدهم حکم حمیات مرکبهٔ صفراویه دارد بعلاج آن باید پرداخت

علاج غب دائره

هر چه در علاج کلی حمیات صفراوی نوشته شد بعمل آرند و روز نوبت غذا ندهند و در آغاز نوبت قی بسکنجبین و آب نیم گرم کنند و اگر در وقت شروع لرزه تشنگی غالب بود آب گرم جرعه جرعه بنوشانند و بعد رفع لرزه و سرما آب سرد بدهند و سکنجبین درین وقت نیز مناسب ست و چون تپ فرود آید پاشویه فرمایند و پاها در آب گرم نهند بمالند تا بقیهٔ حرارت از سر فرو کشد و عرق که آید از پارچه نشف کنند تا ماده از راه عرق مندفع گردد و در ابتدای نوبت خواب نباید کرد و در روز راحت اشربهٔ مطفیه مثل شربت آلو و تمر هندی و نیلوفر و لعاب اسبغول و ماء الشعیر بنوشانند و اگر حاجت بسیار باشد قرص کافور دهند و اسهال صفرا بمار الفواکه مثل آب آلو و تمر هندی و آب انار مع تخم آن افشرده و شربت ورد مکرر و شیرخشت و مانند آن که ازان تلیین اندک مع تسکین مفرط باشد باید کرد و غذا مزورات ترش معمول از تمر هندی و مشمش و انار و نیشوق و از بقول بارد مثل کدو و کاهو و کشنیز سبز و خرفه و اسفاناخ سازند و گویند که آب کاسنی سبز با سکنجبین یا شربت دینار مجرب ست و آب تمر هندی با نمک یوم راحت و بدون نمک روز نوبت انفع ست و اگر راسب که برز انوی او میباشد بقدر چهار سرخ در گلوری پان نهاده قبل از آمدن لرزه بیک گهڑی بخورند برای دفع لرزه مجرب نوشته **ذکر بعض تراکیب نافع تپ صفراوی** از مطب اساتذه کرام لعاب اسبغول شیرهٔ مغز تخم کدوی شیرین هر یک شش ماشه در عرق کاسنی و عرق عنب الثعلب و عرق شاهتره هر یک پنج توله برآورده شربت نیلوفر دو توله حل کرده خاکشی پنج ماشه پاشیده بنوشند و گاهی عوض تخم کدو و عرق عنب الثعلب و عرق شاهتره شیرهٔ خیارین و لعاب بهدانه سه ماشه و عرق بید ساده کرده میشود و گاهی بجای خیارین و عرقیات شیرهٔ کاسنی داخل کرده نوشیده

دیگر به بیدا آلوبخارا ده دانه بعرق شاهتره ده توله دست مالیده لعاب اسپغول یک توله نبات یکنیم توله داخل کرده خاکشی چهار ماشه پاشیده بنوشند دیگر آب تمر هندی سه
توله شیره تخم کاسنی شیره مغز تخم کدو هر یک شش ماشه لعاب بهدانه سه ماشه گلاب چهار توله گلقند دو توله بدهند دیگر سکنجبین لیمونی سه توله بعرق عنب الثعلب هفت
توله گلاب چهار توله حل کرده خاکشی شش ماشه پاشیده بنوشند وگاهی شربت لیمون دو توله و بجای عرق مکوه عرق شاهتره ده توله عرق کیوره چهار توله کرده میشود
دیگر بعد مسهل لعاب بهدانه شیره تخم خیارین شربت بنفشه اسپغول پاشیده وگاهی تخم خرفه شش ماشه خمیره بنفشه دو توله عوض شربت بنفشه میکنند وگاهی
بعد مسهلات آب تمر هندی سه توله شربت نیلوفر دو توله خاکشی پنج ماشه عوض شربت بنفشه و اسپغول کرده میشود دیگر خیسانند گل سرخ گل بنفشه گل نیلوفر
هر یک شش ماشه خیسانیده صاف نموده شیره تخم کاهو شیره خیارین هر یک شش ماشه نبات دو توله داخل کرده بنوشند دیگر عنب الثعلب هفت ماشه گل بنفشه
شش ماشه گل نیلوفر هفت ماشه اصل السوس چهار ماشه خطمی خبازی هر یک پنج ماشه شاهتره شش ماشه تخم خیارین کوفته نه ماشه در آب گرم تر کرده صبح مالیده
صاف نموده نبات خاکشی داخل کرده بنوشند دیگر مسهل تمامی صفراوی فلوس خیارشنبر شش توله ترنجبین چهار توله آلوبخارا ده دانه گلقند چهار توله بعرق بادیان
عرق شاهتره عرق عنب الثعلب هر یک ده دام مالیده صاف نموده روغن بادام شش ماشه داخل کرده بنوشند غذا دو پهر نخود آب و شب شله و تا دو پهر
بجای آب عرق شاهتره عرق کاسنی عرق مکوه هر چه مناسب دانند دیگر فلوس خیارشنبر شش توله تمر هندی چهار توله شکر سفید چهار توله بعرق شاهتره بست و پنج توله
مالیده صاف نموده روغن بادام داخل کرده بنوشند دیگر برای مراق با رطوبت دوران گل بنفشه گل نیلوفر عنب الثعلب تخم کاسنی بیخ کاسنی بیخ بادیان هر یک
شش ماشه مویز منقی دو توله خطمی خبازی گاوزبان اصل السوس هر یک شش ماشه تمر هندی دو توله شب خیسانیده صبح خام مالیده گلقند داخل کرده صاف نموده
بنوشند ذکر بعض ادویه مرکبه مفیده تپ صفراوی این حب [illegible] تپ دق صفراوی و تسکین حرارت معمول [illegible] زهر مهره خطائی سائیده دو جزو مروارید
محلول کرده یک جزو هر دو را باهم خوب محلول کرده حب بسته بقدر ده ماشه بدهند حب برای تپ صفراوی و لرزه تپ چهار جزو کافور یک جزو
سائیده حب بقدر نخود [illegible] بیش از آمدن لرزه تپ بدهند و حب الشفا معمول علوی خان نیز مجرب است دوا اینکه تپ لرزه صفراوی
را نافع است تمر هندی دو دام در آب گرم [illegible] و شکر سرخ دو دام در آن حل کرده صاف نمایند اول اسپغول بقدر دو دام در قدری آب انداخته بنوشند و
بعد یک گهری شربت [illegible] غذا شربت تمر هندی با شکر [illegible] دیگر بگیرند ست
گلو و طباشیر [illegible] سفوف ساخته یک ماشه [illegible] اول برطرف شود و اگر [illegible] شیر سائیده
[illegible] تپ [illegible] گل و برگ ببول [illegible] آب جوشانیده و شیر گرم
بنوشند دیگر برای تپ گرم [illegible] بهنگ با دیان [illegible] خوب
مالش کنند تپ فرو آید دیگر شیره تخم کاهو شیره تخم خرفه [illegible] آب برآورده آب تمر هندی دو توله افزوده اسپغول مسلم یک توله خورده بنوشند
و با شیره برگ شاهتره و تخم کاسنی [illegible] دو درم آب سائیده سکنجبین ساده دو توله داخل کرده بنوشند سفوف که بجهت صداع حار مجرب است [illegible]
تخم [illegible] مساوی خوراک دو درم صبح و شام آب دیگر که تپ و لرزه را عجیب ست [illegible] مساوی کوفته بیخته قبل از نوبت
[illegible] ساعت [illegible] آید [illegible] مطبوخ آلو [illegible] ست در تپ غب بجهت دفع حرارت و تلیین شکم در حالت ضعف قوت
و فصل گرما و عدم قدرت باستعمال مسهل قوی توان داد آلوبخارا [illegible] عدد تمر هندی ده درم هر دو را در دو رطل آب بجوشانند که نیم شود پس صاف
کرده [illegible] سفید ده درم آمیخته بنوشند [illegible] مطبوخ [illegible] که برای تپ لرزه صفراوی عجیب الفعل ست [illegible] صندل
سرخ کشنیز پوست بیخ [illegible] مساوی بگیرند [illegible] دو دام از این ادویه در یک سیر آب بجوشانند تا نیم پاو آب باند صاف کرده بنوشند
[illegible] نوشته که این ادویه هر یک پنج ماشه گرفته جوکوب نمایند و در [illegible] آب بجوشانند تا نیم پاو بماند صاف نموده بدهند تپ گرم دور شود و [illegible] مریض
که از شرب شراب پیدا شده [illegible] بود تا پنج روز یا هفت روز بکار برند صاحب کامل سوای [illegible] بجهت تپ صفراوی [illegible] نوشته و گفته که اگر زیاد

تبرید خواهند خس نیلوفر صندل سفید بیفزایند و اگر قبض مطلوب باشد و از فلفل یا زیره سفید زیاده کنند و برای رفع قبض مویز منقی اضافه نمایند و در سرفه اصل السوس
مناسب است ایضاً گاوزبان سبز دهنیه پت پاپڑا گل نیلوفر خس صندل سفید و سرخ برگ بانسه بدستور جوشانیده بدهند و اگر احتیاج تلیین افتد هلیله داخل سازند
یا مغز فلوس بیفزایند و اگر مریض از خوردن ادویه تلخ کاره باشد از ادویه مذکوره عرق کشیده دهند نقوع برای غب از مجربات حکیم علی عناب پنجاه عدد آلو بخارا
بست عدد تمر هندی دوازده توله در آب تر کرده قدری از آن آب اول شب صاف کرده بیاشامند و مداومت کنند و روز نوبت غذا ندهند مگر وقتیکه مریض طفل باشد
یا وقت نوبت در اوائل روز باشد و بعد از نوبت هر گاه اشتها شود غذا برنج و شربت تمر هندی بدهند الا وقتیکه اسهال عارض شود پس بقوابض بارده مثل قرص کافور
و قرص طباشیر قابض و یاقوتی بارد و شربت صندل و امثال آن علاج کنند و درین حال روز نوبت از افیون و ورق الخیال و کافور بحسب مزاج وقت غلبه ترکیب کرده
بدهند اقوال حذاق سویدی گوید که شراب آب انار ترش هشت اوقیه با دو اوقیه سکنجبین وکذا تخم خیار بسکنجبین وکذا مغز تخم کدو در حمای غب مجرب است و شرب طباشیر
وکذا تمر هندی وکذا آب لبلاب سفید وکذا ماء الشعیر وکذا لعاب بهدانه و اختلاط بزرقطونا در مشروبات و فرزوره خیار وکذا برگ قطف بروغن بادام واندک سرکه و فرش برگ
و شاخ نرم صفصاف در مسکن و تعلیق چشم سرطان نهری بر صاحب غب و اختلاط کدو کوچک بری بسرکه در غذای مریض هر واحد نافع حمای غب است و فاذرهر معدنی
را چون در آفتاب نهند و عرق کند و آنرا صاحب حمای غب بلیسد کرب اوائل شود و تپ بشکند مؤلف اقتباس می‌نویسد که درین تپ تدبیر خفیف از آنچه در محرقه
گفته شود بکار برند ولیکن چون درینجا لرزه و نوبت و آسایش می‌باشد پس رعایت سه چیز واجب دانند اول آنکه در ابتدای نوبت و در وقت شدت سرما و لرزه و ابتدای
تپ هیچ قسمی از اقسام غذا نباید داد و بعد از فرو شدن تپ بوقت اشتها در دادن غذا و آب سرد مختار اند و در ابتدا دادن مسهلات قویه و هلیلجات منع نمایند بلکه بجای آن
و ترنجبین و آلوی بخارا و گلقند تلیین طبع فرمایند و یا بنقوع فواکه و یا بمطبوخ که در قول ابن الیاس خواهد آمد و یا بنقوع مشمش که در قول صاحب کامل بیاید دوم آنکه
در شروع نوبت سکنجبین ساده چهار توله در گلاب و آب هندوانه هر یک نیم پاو داخل کرده نوشانیده قی کنانند و سه چهار نوبت تکرار نمایند و پر مرغ از خارج مدد کنند
تا نقای تام حاصل شود بعده طباشیر سه ماشه در شربت لیموں کاغذی دو توله آمیخته بلیسانند و شربت صندل ترش و سکنجبین عنصلی هر یک دو توله در عرق بید ساده
و نیلوفر و گلاب هر یک شش توله داخل کرده بدرقه نمایند و بعد از انقضای دوره جهت درد سر و رفع بیهوشی یا شوریه کنند و ضماد جو مقشر در شیر بز سائیده بر پیشانی و
صدغین نمایند که فی الفور درد را دور سکند و بهوش می‌آرد و همچنین ضماد دال ماش مقشر در شیر بز سائیده و ایضاً دال نشاسته وکذا ضماد برگ بید ساده تنها وکذا
برگ گلاب چنانچه بسیار کسان بدین تدبیر بزودی صحت یافتند و حاجت به تنقیه نیفتاد و غذا پالک و خرفه با دال ماش پخته با برنج و یا کدو به لیموں ترش ساخته
بنان تنک دهند سوم آنکه در روز هفتم چون بحران تام نشود پس باید که بروز هشتم یا دهم و یا دوازدهم بملین مناسب اسهال صفرا نمایند چنانچه بعضی را از شیره گل
و بنفشه یک یک توله برگ سنا یک نیم توله و آب آلوی بخارا پانزده عدد گلقند چهار توله شیرخشت چهار توله ترنجبین شش توله شربت ورد مکرر چهار توله سکنجبین
ساده سه توله ده دوازده بار اجابت طبع بفراغت شده و بعضی را بخیار شنبر و ترنجبین هر یک شش توله گلقند و شربت ورد مکرر هر یک چهار توله سکنجبین سه توله تمر هندی
هفت توله روغن بادام هفت ماشه پانزده مجلس بلکه زیاده اجابت شده و بعد از آن نوبت باندک بروی و حرارتی یک دوره یا دو دوره آمده پس بمجرد مراعات غذا
و کم خوردن نوبت بدوره سوم نرسیده و صحت تام یافتند و افضل آنست که ترنجبین را در تپهای حاره صفراویه بی ترشی استعمال نباید کرد بنا بر آنکه این نیز مانند گل
مستحیل بصفرا میشود ولیکن باید که بعد از نوبت سوم آنچه که بلغم افزا بود هرگز نه دهند که بیم انتقال غب خالص بغیر خالص الصفه و تپ بلغمی دارد و این هنگام سکنجبین بزوری
معتدل و اصولی نفع عظیم کند و ساده مضر بود و انطاکی در ابتدای ظهور باری اغتسال بآب سرد از مجربات خود نوشته و بعضی اشخاص با پایے من در شروع
دوره در حوض پر از آب سرد تا گلو نشستند و منجمله آنها بعضی در مرتبه اول و بعضی در دوم و بعضی در سوم صحت یافتند چهارم آنکه در روزهای آسایش آب سرد
بسیار و دیگر مبردات و مرطبات و حامضات مضعف معده اصلا ندهند که در وقت غیر حرارت ضعف آوردن آنها سبب مضر و نضج بطول میکشد و ممکن است
که خلطی دیگر متولد شود و وحشت زیاده گردد و چون درین تپ مجال آسایش بسیار است پس بدادن آب سرد بسیار و دیگر مبردات چندان دلیری نکنند
کذا فی الاکسیر پنجم آنکه در قرب نوبت تن خود را پوشیده دارند و با مری مرغوب غیر مضعف مشغول نمایند و قی کنند و اگر نتوانند اندک ملین معتدل

صفرا مثل آب افشرده انار ین نه توله ترنجبین پنج توله دهند و در روز راحت نقوع فواکه و شاهتره به نسخهٔ جامع الجوامع بدهند ششم آنکه در وقت غلبهٔ تپ و فرود آمدن لرزه اشربهٔ سردکه مقوی قلب باشند مانند شربت نیلوفر و لیمون کاغذی و سکنجبین تفاحی لیمونی علوی خان در گلاب و عرق بیدمشک داخل کرده بدهند و یا طباشیر در ان آمیخته و سکنجبین ساده و شکر تری با آب تربز دهند فی الفور حرارت و تشنگی و کرب را بنشاند و در اختلاط باید که دست و پا را در آب نیم گرم لمحه بدارند و بنا بر رفع خشکی و درشتی زبان پیوسته آلوی سیاه و یا زردآلو و یا تمر هندی و یا بهدانه در دهن دارند و یا از لعاب اسپغول و بهدانه و ریشهٔ خطمی در گلاب برآورده لمحه بلمحه مضمضه نمایند هفتم آنکه روز سیزدهم از غذا مطلقاً باز دارند و اگر ضعف بسیار بود برگشکاب و شربت نیلوفر و آب انار مصور قناعت ورزند تا نوبت هفتمی که روز چهاردهم ست بخیر بگذرد کذا فی النفیس الاکسیر هشتم آنکه چون نوبت از هفت زیاده شود معلوم نمایند که غب خالص بغیر خالص مبدل گشت پس ضرور بمعالجهٔ آن رجوع نمایند و در نضج مواد بیشتر اعانت فرمایند کذا فی اصول التراکیب الجخندی نهم آنکه بعد از گذشتن روز چهاردهم ملاحظه فرمایند که ماده بکدام جانب متوجه ست مثلاً اگر میل با علی بود دیانند فم معده علامتش تلخی دهان و غثیان و لذع و قلت اشتها باشد پس باید که اول او گرای بنوماش و برنج داده بقیئات صفرائی کنند بعده طباشیر سه ماشه در مربای سیب و یا به دو توله آمیخته با گلاب نیم پاؤ بدهند و اگر ماده باسفل مائل بود علامتش پیچش شکم یا مغص و نفخ دال بود پس تنقیه بمسهلات مرکبه نمایند و اگر میل بجذب جگر بود علامتش احساس ثقل بسیار بجانب راست در شکم بود باندکی درد پس بمدرات بارده ادرار نمایند و بر خلاف جانب میل ماده هیچ یکی را دفع ننمایند که آن باعث و آفت عظیم میگردد کذا فی الاکسیر فائده بدانند که بعد از نضج و تنقیهٔ ماده جهت تحلیل باقی آن در حمام معتدل برند در روز راحت که نفع عظیم دارد و تا دو سه روز بلکه یک هفته متواتر قرص طباشیر ملین سه ماشه در شربت کشوث عادی خان یک نیم توله یا مرد زیا کاسنی و مکوه هر یک هفت توله شربت بزوری معتدل چهار توله بدهند کذا فی المفتاح ابو سهل گوید که گاه استفراغ کرده میشود ماده حمای غب را باشیای مدر صفرا ببول اگر حرکت آن بسوی جگر باشد و استفراغ کرده میشود بقی اگر حرکت آن بسوی فوق بود در فم معده ریزد و استفراغ کرده میشود با سهال از حقنه های لینه اگر حرکت او بسوی امعا باشد و استفراغ کرده میشود بعرق از مرخات اگر حرکت او بسوی ظاهر بدن باشد و گاهی تطفیه کرده میشود سوء مزاج حمای غب را بچیزی که تطفیهٔ آن بالطبع کند مثل کاهو و کشک شعیر و بشرب آب سرد و گاهی تطفیهٔ آن بچیزی کنند که مطفی او بالعرض باشد مثل چیزهائیکه استفراغ ماده حار یابس او کنند زیراکه هرگاه استفراغ کنند بدن سرد و تر گردد و گاهی اطفای آن بچیزی کرده میشود که جامع هر دو امر باشد مثل استحمام و استعمال روغن سرد در حمام تبرید و تلیین اعضا کند که تپ تخفیف آن و لذع آن کرده است و باید که استعمال کنند ازین اشیا آنچه مریض خواهش آن کند و آنچه معتاد آن بیشتر باشد پس اگر شهوت عادت او باستحمام در یک روز دو مرتبه باشد اجازت آن دهند و اگر صاحب تپ عفنی شراب قبل از نضج ماده تپ بنوشد حمی زیاده و قوی گردد لاسیما غب بجهت آنکه شراب ماده تپ را زیاده کند و تذویب و ترقیق آن نیز نماید پس سدد زیاده گردد و هرگاه بعد نضج بنوشند نفع کند از جهت آنکه آب را که بدان ممزوج سازند بسوی اعضا برساند پس تبرید و ترطیب آنها کند زیراکه آب تنها عسر النفوذ ست و از جهت آنکه تحریک استفراغ ببول و عرق کند و از جهت آنکه تقویت قوت کند و از جهت آنکه غذای بدن شود و باید که شراب صاحب غب رقیق سفید ممزوج با آب بسیار باشد و طعام او چنان باید که کیفیت آن سرد مرطب و کمیت او بمقدار امکان هضم مریض باشد و آن مثل کشکاب جو و زردهٔ بیضه و ماهی رضراضی و کدو و خیار و کاهو و بقلهٔ یمانی و خرفه و چوجهٔ مرغ و بازوهای دراج و کله پاچهٔ جدی ست پس بعضی ازینها ترطیب صرف کند چون زردهٔ بیضه و بعضے تبرید و ترطیب هر دو کند همچون ماهی رضراضی و بعضے تغذیه و تبرید و ترطیب و تنقیهٔ ماده تپ نماید مثل کشکاب جو و لهذا این افضل چیزیست که صاحب حمای غب آنرا تناول کند ابو علی سینا مینویسد واجب ست که یاد دارند اصولی را که ذکر کردیم در علاج کلی حمیات عفنیه از اسهال و غذا و جمیع ابواب که مراعات او در حمی واجبست و بنا بر آنست و التفات نکنند بسوی قول کسی که در ابتدا بمسهلات قویه و بهلیله و مانند آن رخصت داده الا بصفتی که مذکور شد بلکه لازم ست مبادرت در ابتدا بتلیین خفیف بمثل آنکه درینجا ذکر کردیم و بمثل تمر هندی که بقدر چهل درم شب در آب گرم تر کرده صاف نمایند و شیرخشت یا ترنجبین بدان آمیزند و یا با آب آن طبیخ لبلاب با ترنجبین و مویز منقی و یا نقوع آلو با ترنجبین یا شیرخشت یا شربت بنفشه یا خمیرهٔ بنفشه و گاه لعاب اسپغول ببعض اشربه مثل شربت آلو ازلاق کنند یا طبیخ عدس بلبلاب و یا حقنه های لینه مثل حقنهٔ طبیخ خطمی و عناب و سپستان و اصل السوس و روغن بنفشه و لعابهٔ چقندر و روغن بنفشه و بورق بدستور معلوم و این تلیین بحقنه و غیره وقتی باید که حاجت بدان حس کنند بهر آنکه صواب آنست که ماء الشعیر و مثل آن از مشروبات غذائیه از اغذیه ضروریات نرم دهند

مگر هنگامیکه تلیین طبیعت کرده باشند یا بانچه مذکور شد با وجود آنکه اسهال در ابتدا در تپ غب خالصه کمتر ضرر دارد از مثل آن در غیر آن و اگرچه آنرا نیز ضرر بزرگست و اگر ممکن بود که فصد تا سه دوره نکنند عمل نمایند و کذالک چون خوف کنند که مرض مهیاج خواهد شد فصد کنند پس آنچه از خطا واقع شود کمتر از غیر این خطا خواهد بود و واجبست که تحریک بجیزی روز نوبت نکنند مگر بضرورت و غذا ندهند مگر نزد شرائط مذکوره و ادرار بول بشیرهٔ بزور نمایند و باید که در روز نوبت بر مریض در وقتی باشد که آن گرسنه بود و در معده او چیزی نباشد بلکه واجبست که هر صباح سکنجبین بنوشند و بعد از آن بدو ساعت ماء الشعیر دهند در روزیکه نوبت نباشد و سکنجبین بعد نوبت نیکوست و همچنین نهادن پای در آب گرم تا بقایای حرارت را جذب کند و مستحب ست که در سکنجبین خصوصاً در اواخر شیرهٔ بزور بارد مدر باشد و یا قبل نوبت بسه یا چهار ساعت و بعد نوبت ماء الشعیر دهند و چون تلطیف واجب گردد و این قریب منتهی باشد مثل آب انار و آب هندوانه و مانند آن بدل ماء الشعیر نوشانند و تدریج تدبیر او بر وجه مذکورهٔ سابق نمایند و هر قدر که منتهی قریب گردد تلطیف تدبیر کنند و در ایام اول باشک جو و نان در آب سرد تر کرده یا بجنسه و یا شیرهٔ او در آب گرفته غذا باید ساخت و گاهی از بنوماش و عدس ساخته میشود و هرگاه طعام در معدهٔ او ترش گردد سوای ماء الشعیر بسیار رقیق چیزی ندهند و اگر احتیاج بنوشیدن آن افتد به پختن بیخ کرفس اندران اندک قوی کنند و اگر معده سرد زیاده باشد و تپ غیر شدید و غیر خالص بود دران اندک فلفل داخل کنند حسب رای بقراط پس اگر علامات بر قرب بحران دلالت کند بماء الشعیر و آب انار و سکنجبین اکتفا کنند و فواکه نیک برای ایشان انار شیرین و چاشنی دار و آلو پخته و خام ست و اما هندوانه چیزی عظیم النفع ست با وجود لذت آن تلیین و ادرار و کسر شدت حرارت کند و عرق آورد و ستنبویه کوچک مضرت نکند و از بقول کدو و خیار و بادرنگ و کاهوست و بدانکه مقصود در تغذیه صاحب غب یا ترطیب ست چنانچه در آخر آن اطراف تیهو و خروس خصی و مغز سر جدی یکسبه که غثیان نباشد و زردهٔ بیضه داده میشود و یا تبرید و ترطیب هر دو چنانچه مثل آب کشک جو میدهند و در تبرید بسیار افراط نکنند خصوصاً در ابتدا مگر آنکه التهاب شدید دریابند و یا خوف انقلاب او بمحرقه یا غب لازمه باشد پس هرگاه بیمار بحران برسد و نضج در قاروره بر بینند و آن رسوب محمود یعنی سفید مستوی القوام متشابه الاجزاست پس اگر بحران در تنقیهٔ بدن از ماده غنی کند بهتر والا دران هنگام معالجه بچیزیکه اعانت طبیعت بدان مناسب بود از ادرار یا اسهال یا قی یا عرق باید کرد و تفقد طبیعت درین امر نکنند پس اگر میل طبیعت بدفع ظاهر انه بینند استفراغ بمسهل کنند و از انجمله سقمونیا بقدر یک دانگ در جلاب ست و یا طبیخ اهلیله تمر هندی و ترنجبین و مویز و اصول کاسنی و بادیان و خیارشنبر بدستوریکه میدانند و مختار اند که آنرا مقوی بشاهتره و سناو سقمونیا کنند و ایضاً قرص طباشیر مسهل موافق ایشانست و این نسخه مستعمل درین مرض ست بگیرند پوست هلیلهٔ زرد چهار درم نبات سفید بست درم سقمونیا یک دانگ با آب سرد بخورند و بعد از ان معالجه با درار نمایند و اگر در انجا حرارت مفرط و التهاب عظیم باشد و استفراغ کرده باشند در نوشانیدن ایشان چیزی از مطفیات قویه که در تدبیر امراض حاره گفته شد باکی نیست و گاهی عوض آن بر اضمده که بر سینه نهند قناعت میکنند و اما حمام باید که قبل از نضج قریب او نکنند و بعد نضج و نزد انحطاط آن افضل علاج ایشانست و خصوصاً معتاد آنرا و با وجود آن خطا در ادخال ایشان بحمام قبل نضج سالمتر از مثل این خطا در غیر غب خالصه است و واجبست که حمام ایشان معتدل در حرارت خوش هوا رطب باشد که دران عرق برفق کنند بنحویکه قلب ایشان ملتهب نگردد و بروغن بنفشه و روغن گل مضروب بآب مالش کنند و دران مقام را طول ندهند بلکه بسرعت بیرون آیند و معاودت موافق تر برای ایشانست از اطالت مقام و نزد خروج از حمام در آب نیمگرم بنشینند و بقدر استلذاذ دران مقام کنند که آن موافق بود و بعده چون از آبزن بعد حمام خارج شوند شراب ابیض رقیق ممزوج بآب بسیار بنوشند و پارچه پوشند تا عرق بسیار کنند و اگر مادهٔ مرض چیزی باقی باشد از ان نضج یابد و بعد از ان باغذیهٔ مبردهٔ مرطبه و بقول بدین صفت غذا سازند و بعد انحطاط از نوشیدن شراب ممزوج بآب کثیر خوف نکنند و تدارک کند آب نافذ در اعضا بقوت شراب و مخالطت آن بآب چیزی را که در شراب از تسخین اندک باشد پس درین هنگام شراب ممزوج تبرید شدید و ترطیب کند و اگر در انجا اعراض از عطش و صداع و سهر و غیر آن باشند علاج آنها در ذکر اعراض مذکور گردد و چون بعد بحران چیزی از حرارت لازم باقی ماند سکنجبین با آبهای مدر مثل آب مروق کاسنی و عنب الثعلب یا سکنجبین که دران بزور مدر مثل خیارین و اصول مدر مثل بیخ کاسنی پخته باشند استعمال باید کرد صاحب کامل گوید که چون ظاهر شده که علاج حمای عفنی بتطفیهٔ حرارت و باستفراغ خلط متعفن باشد پس حمای غب محتاج بهر دو امر ست مگر آنکه چون حرارت در حمای غب خالصه قوی تر و بیشتر از ماده است احتیاج در علاج آن بتطفیهٔ حرارت بیشتر از عنایت باستفراغ ماده باشد بهر حال چون این تپ ابتدا کند باید که تلیین طبیعت باشیائی

کنند که باوجود تلیین آنها تبرید نیز داشته باشند مثل آب انار مزین شحم آن افشرده و شکر و مثل آب آلو و تمر هندی با خیار شنبر و یا آب لبلاب که دران خیار شنبر مالیده باشند یا شکر و شربت ورد مکرر یا سکنجبین با برف یا آب سرد هر واحد بقدر حاجت بنوشانند پس اگر با تپ صداع و کرب باشد باید که حقنهٔ لینه که دران ماء الشعیر و عناب و سپستان و بنفشه و نیلوفر و چقندر و خطمی و سبوس گندم و روغن بنفشه و شکر سرخ و آبکامه داخل باشد استعمال نمایند تا ماده را باسفل جذب کند و مسکن مریض سرد باشد که بران باد شمالی گذرد اگر فصل گرما باشد و اگر موسم سرما بود در جای معتدل الهوا دارند و بعد از استفراغ روز دوم نگاه کنند اگر روز نوبت باشد آب انار چاشنی دار و جلاب باندک تخم خرفه باریک سوده و یا آب تمر هندی مالیده صاف کرده باندک آب هندوانه و یا آب خیار باندک تخم خرفه و طباشیر بنوشانند و درمیان نوبت بعد رفع لرزه و سرما آب سرد قوی البرودت بنوشند اگر در معده و جگر ضعف و ورم نباشد و لاسیما اگر خلط نضج یافته باشد چه آنرا در شکستن تیزی حرارت فعل نیک ست و حذر کنند از دادن آب سرد در وقت نوبت تپ کسی را که تپ او غب خالص نباشد یا غیر او از حمیات نائبه باشد تا آنکه نضج ظاهر نگردد و در وقت لرزه هم ندهند و اگر روز نوبت نباشد ماء الشعیر چهل درم تا پنجاه درم با شکر یا شربت بنفشه ده درم بدهند و بعد چهار ساعت پانزده درم تا بست درم سکنجبین ساده باب سرد بنوشانند و انار میخوش بمکند و نباید که سکنجبین عقب ماء الشعیر دهند و نه بادی آمیزند تا آنرا از معده قبل هضم آن نافض نکند و بدن را غذای جید نرسد و ایضاً ماء الشعیر تبرید و تنویم میکند مادام که در معده باشد قبل رسیدن آن بجگر و استحاله آن بخون و اگر مریض را سکنجبین قبل از ماء الشعیر بیک دو ساعت بدهند باک نیست که این موافق نیکوست و ایضاً بعد ماء الشعیر بچهار ساعت سکنجبین بدهند تا ماء الشعیر را از معده و امعای و قناة بسوی جگر بسهولت نافذ کند و بعد از ان بیک دو ساعت مزورهٔ معمول بکدو یا قطف یا اسفاناخ و بقلهٔ یمانی و خبازی و بیخ کاهو هر کدام از ینها که حاضر باشد باب انار و آب غوره و روغن بادام یا سرکه و زیت بروغن بادام یا مغز بادرنگ و خیار و کاهو و خرفه باب حصرم و آب انار و آب آلوی تازه یا آب زرشک و مانند آن از اغذیهٔ باردهٔ که آنها صاحب این تپ و سائر حمیات را موافق اند چنانچه بقراط در کتاب فصول خود ذکر نموده که اغذیهٔ مرطبه موافق جمیع صاحبان تپ اند و لاسیما بکودکان و زنان و کسی که ارطب مزاج باشد و صبیان ارطب مزاج از جوانان اند و زنان ارطب مزاج از مردان پس ایشان محتاج اند در حمیات بترطیب زائد تا بحال طبیعی خود رجوع کنند و مع ذالک باید که اگر فصل گرما باشد اغذیهٔ ایشان ببرف سرد کنند و ازین حذر نمایند در کسیکه معده یا کبد او ضعیف باشد و در شب چیزی از شربت غوره یا آب انار و طباشیر و لعاب اسپغول و شیرهٔ تخم خرفه هر واحد بقدر حاجت باب سرد بدهند و بران خواب کنند و روز نوبت ماء الشعیر ندهند و تاخیر غذا تا وقت انقضای نوبت یا وقت خفت آن کنند پس اگر نوبت در آخر روز باشد بدادن ماء الشعیر که بسیار رقیق باشد در اول روز باکی نیست و همواره تدبیر برین حال باشیای سرد و مسکن نمایند تا آنکه علامات نضج در بول پدید آید پس این تپ اگر خالص باشد اکثر بهفت دوره نوبت کند و هرگاه علامات نضج ظاهر گردد مریض را در حمام معتدل الحرارت داخل کنند و در خانهٔ اوسط نشانند و آب شیرین معتدل الحرارت بران ریزند تا ماده را تحلیل کند و نضج او کامل گرداند و اگر صاحب این تپ خالصه را بحمام بعد روز هفتم داخل کنند و اگرچه علامات نضج ظاهر نشود باکی نیست لاسیما اگر مریض معتاد دخول حمام هر روز یا میان دو روز باشد یا نفس او میل باستحمام کند آنرا موافق تر بود و لیکن دخول او در حمام بروز غیر نوبت باشد و معدهٔ او خالی از غذا بود و نشاید که مریض را دلک بسیار استعمال کنند تا آنرا ماندگی پیدا نشود بلکه غرض طبیب در ادخال او بحمام ریختن آب معتدل الحرارت بنرمی باشد تا بقایای صفرا تحلیل گردد و ترطیب خشکی بدن نماید و باید که ریختن آب گرم بر بدن بتدریج باشد یعنی اولا نیم گرم پس اندک گرمتر از ان بعده آب معتدل در حرارت و بعد از ان بتدبیر که مذکور شد بپردازند و اگر نفس مریض مائل بچیزی از ماهی رضراضی یا طیهوج یا بچهٔ مرغ کوچک باشد در خورانیدن او باک نیست که آن ترطیب بدن او کنند و لیکن ماهی بطریق سکباج و بچهٔ مرغ باب غوره و آب انار و مانند آن بپزند و اگر مریض را غثیان عارض شود و در دهن تلخی دریابد در استعمال قی بسکنجبین و آب گرم و پاک کردن معدهٔ او مضایقه نیست و بعد قی شربت انار یا شربت غوره باب سرد و گلاب بنوشند و از سائر اشیا که دران حدت و حرارت باشد از غذا و غیر آن اجتناب نمایند و سکون و راحت بعمل آرند و غضب ننمایند که این مقوی صفراست پس صاحب حمای غب خالصه چون این تدبیر استعمال نماید تپ او از هفت دوره تجاوز نکند و بسیار باشد که در چهارم و پنجم و ششم دوره منقضی گردد جرجانی و ایلاقی می‌نویسند که سبب حمیات عفنی دو چیز ست یکی اجتماع خلط عفن در بدن دوم حرارت و فساد مزاج که از عفونت تولد کند پس علاج بدفع خلط و تعدیل مزاج باید اما در تپ غب حاجت بتسکین حرارت غریبه و تدبیر مزاج فاسد بیشتر از تنقیص ماده باشد لیکن اولی تر آنست که با تدبیر مزاج از تدبیر کم کردن ماده نیز غافل نباشند و موافق ترین چیزی برای آن آب انار مزین و غیر آن است

کرده قول صاحب کامل گذشت و شربت آلو و شربت بنفشه بمقدار پانزده درم خمیره بنفشه بگلاب مالیده صاف کرده و بمقدار دو درم اسپغول اشربت آلو آمیخته
این شربتها حرارت غریب را نشانند و طبع را نرم کنند پس اگر با تپ صداع و کرب باشد تلیین طبع بحقنه لین اولی تر باشد صفت حقنه گل بنفشه و خطمی و سپستان
کنار هر یک ده درم عناب بست عدد سپستان پانزده عدد کشکار جو سی درم تمر هندی چهار آثار آب بجوشانند تا یک آثار آید صاف کرده ده درم
شیرخشت و پنج درم شکر سرخ در آن بگدازند و پنج درم الکامه آمیخته بعمل آرند دیگر بنفشه و نیلوفر و خطمی و بابونه هر یک ده درم سبوس گندم ده درم انجیر پنج عدد
سپستان پنجاه عدد جمله را بدستور سابق بپزند و ده استار از آن گرفته ده درم لعاب اسپغول و ده درم روغن بنفشه بیامیزند و دو درم بوره ارمنی در آن حل کرده بکار برند
واگر پنج درم الکامه آمیزند قوی تر گردد و اگر قوت مساعد باشد تا نخست طبع را نرم نکنند چیزی غذائی مثل ماء الشعیر و غیره نشاید داد و اگر طبع هر روز یک مجلس یا دو
مجلس اجابت کند حاجت تلیین نباشد و بعضی طبیبان گفته اند که درین تپ دوائی که در آن حرارت و خشونت باشد نشاید داد زیرا که ایمن نباشند از آنکه تپ محرقه
گردد یا برسام باز گردد لیکن هر چه تری و سردی میدارد باید داد محمد زکریا گوید که اگر قوت مساعد باشد و تپ غب خالصه بود بگیرند بست درم پوست هلیله زرد
و در آب گرم شبانه روز تر کرده بدست مالیده صاف کنند و بیست درم ترنجبین در آن حل کرده روز راحت سحرگاه بنوشانند و میگوید که نیم سقمونیا در بیست درم
جلاب که با آب آمیخته باشد حل کرده بروز آسایش بدهند که تن را یکبار از خلط صفرا پاک کند و بعد این شربت تپ باز نیاید و اگر باز آید ضعیف باشد و همچنین میگوید
اگر فصل گرما باشد و بیمار از اهل نعم یا ضعیف بود هر شب ده درم تمر هندی و بیست عدد آلوی سیاه فربه در یک آثار آب بپزند تا مهرا گردد مالیده صاف نموده ده درم
شکر آمیخته بنوشد و بران خواب کند و بامداد پیش از طلوع آفتاب کشکاب دهند و اگر از آلوی پخته و مالیده کراهت کنند صبح آلو را بکار دهند و با تمر هندی در آب گرم تر کنند
و شبانگاه بغیر مالیدن صاف کرده شکر آمیزند و بدهند خوشتر و لطیف تر باشد و قومی گفته اند که اگر در ابتدای مرض و در تزید آن حاجت تلیین طبع باشد هر روز دو استار
ترنجبین در آب حل کرده بدهند و اگر بدین نرم نشود پنج استار تمر هندی در آب گرم شب تر کنند و صبح مالیده صاف نموده ده درم شیرخشت یا ترنجبین حل کرده بنوشند
و جورجیس میگوید سه استار ترنجبین در آب سرد حل کرده کسی را که بتلطیف تدبیر حاجت آید بجای کشکاب باشد و اولی تر آنست که در تپهای گرم دست از ترنجبین کوتاه
دارند و اگر چاره نباشد بی تمر هندی و آب آلو ندهند و بعوض آن آنجا که ده درم ترنجبین خواهند داد هفت درم شیرخشت دهند بالجمله ترنجبین را در تپ صفراوی
بدون چیزی ترش چون آب غوره و آب انار ترش و آب آلو و تمر هندی نشاید داد زیرا که مستحیل بصفرا گردد و اگر در تپ دهان خشک شود و تشنگی غلبه کند پیش از
کشکاب شربتی مرطب چون جلاب خام با آب آلو و آب تمر هندی و آب خیار ترش و ماء القرع و آب هندوانه و آب برگ خرفه و شیره تخم او و لعاب اسپغول با شکر بنوشند
و اگر دهان خشک نشود پیش از ماء الشعیر سکنجبین دهند و اگر بیمار از کشکاب کراهت کند ماء القرع ممزوج با آب انار بجای کشکاب باشد و نوشیدن شیره بذر در ادرار
بول اندرین تپ موافق باشد و اصل درین تپ آنست که در روز نوبت بجز شیره تخم خرفه و سکنجبین یا آب تمر هندی یا آب غوره بشکر آمیخته یا آب انارین یا آب خیار
ترش و اندکی شکر چیزی دیگر نباید داد و اگر حرارت سخت قوی باشد درین شربتها قدری طباشیر سوده آمیزند و بالجمله درین روز هر چه بغذا مانند چون کشکاب و غیر آن ور
دارند و روز راحت صبح سکنجبین سرد کرده خورند و بعد دو ساعت کشکاب و باز سکنجبین بعده مزورات بنوعی که در قول سابق گذشت و مزوره ماش مقشر یا طفشیل از
ماش مقشر با آب غوره بدهند و بهتر آن باشد که مزوره کدو و آب غوره بسازند و یا بعد آن چیزی ترش بخورند بهر آنکه کدو بسیار لطیف است اگر در معده صفرا باشد بدان
مستحیل گردد و مزوره زرشک و آلو و یشوق بمغز بادام و شکر موافق بود و سکنجبین بزوری که بروز نوبت پنجم یا ششم خورند باین صفت باید بگیرند شیره تخم خیارین
و تخم خربزه هر یک بست درم اول تخم کاسنی ده درم را کوفته در سی درم سرکه و سی درم آب بجوشانند تا به نیمه آید صاف کنند پس شیره تخمها و سی استار شکر آمیخته بقوام آرند
و کف بردارند و چون عدد نوبتهای این تپ هفت باشد و این هفت نوبت در چهارده روز منقضی گردد پس نظر کنند اگر مریض تخلیطی و طبیب غلطی نکرده باشد بعد از
نوبت پنجم غذا اکثر و سبک تر باید داد و بعد از نوبت ششم که روز آسایش بود و از روز سیزدهم باشد آن روز غذا منع کنند و بر کشکاب یا آب انار قناعت نمایند تا در نوبت هفتم
بحران تام گردد و تپ منقضی شود و اگر بعد از روز چهاردهم حرارتی باقی مانده باشد سکنجبین بزوری که مذکور شد باید داد و اگر حاجت باشد اندکی پنج کرفس در آن سکنجبین بپزند
ابن الیاس گوید که علاجش سه گونه است اول تطفیه حرارت غریبه و دوم استفراغ خلط عفن و سوم تدبیر بغذای اوفق و مختار دو باید که هر صبح جلاب با تخم کاسنی بنوشد

هر واحد سه درم و از ترنجبین و شکر سفید هر واحد ده درم بنوشند و یا تمر هندی بست درم با شکر سفید و ترنجبین هر واحد ده درم در آب سرد حل کرده و یا جلاب از آب انار این
مشروبین سه اوقیه و از شکر و ترنجبین هر واحد ده درم و غذا ماء الشعیر و یا هر صباح جلاب از آلو ی سیاه ده عدد و از ترنجبین و شکر سفید هر واحد ده درم بدهند و همین تدبیر
تا روز ششم بگذرانند بعد در روز هشتم تلیین طبیعت کنند بنقوع فواکه یا مطبوخ آن یا بنقوع مشمش یا باین مطبوخ صفت آن سنای مکی گل سرخ هر یک پنج درم بنفشه نیلوفر
تخم کاسنی تخم خبازی هر یک سه درم آلوی سیاه عناب هر واحد بست عدد آلوی جبلی سپستان هر واحد سی عدد همه را در سه رطل آب بجوشانند تا یک رطل آید در ان شیرخشت
و ترنجبین هر واحد پانزده درم مالیده صاف کنند و سحرگاه بنوشند و تا آخر روز بران صبر کنند بعد از ان بماء الشعیر چهل درم غذا سازند و اگر مریض از مطبوخ کاره باشد و بر شرب
او قادر نبود شربت ورد مکرر سی یا چهل درم با سکنجبین ساده بست درم و آب برف دو رطل بنوشند و این وقتیست که فصل تابستان قوی و مریض را تشنگی شدید باشد
و الا این حقنه لین کنند صفت آن سنای مکی پنج درم یا هفت درم بنفشه نیلوفر تخم کاسنی هر واحد سه درم گل سرخ پنج درم عناب سپستان آلوی بخارا هر واحد
بست عدد و سبوس گندم یک کف لبلاب یک دسته برگ چقندر یک باقه خطمی یک کف کشک جو یک کف همه را در سه رطل آب بپزند تا یک رطل بماند در ان خیارشنبر و شکر سرخ
و شربت بنفشه و روغن بنفشه هر واحد ده درم داخل کرده در محقنه انداخته بعمل آرند و چون استفراغ بدن و تنقیه از اخلاط صفراوی کردند تبدیل مزاج بجلابات مبرد
مثل سکنجبین ساده و آب هندوانه و شیره تخم خرفه با شکر سفید ده درم نمایند و اگر با این تپ سرفه و درد در ناحیه پهلو باشد هر صبح شربت بنفشه و ترنجبین و شکر سفید هر واحد
ده درم بنوشند و یا جلاب از تخم کاسنی سه درم و بنفشه و نیلوفر هر واحد چهار درم و از شکر سفید و ترنجبین هر واحد ده درم و غذا ماء الشعیر دهند و اگر از تپ چیزی بعد این
تدابیر باقی ماند مرتبه دیگر بمسهل مذکور اسهال آورند و چون تپ بالکل زائل شود باید که هر صبح سکنجبین ساده و گلاب هر واحد ده درم و قرص طباشیر ملین یک مثقال بدهند
این دستور تا روز چهارده هم ست و بعد انقضای چهارده هم هر صبح شیره خرفه با سکنجبین ساده دهند و اگر احتیاج تلیین زیاده افتد قرص طباشیر ملین با آب نقوع آلو سه اوقیه
و ترنجبین بست درم بدهند و غذا مزوره آب انار بخیش یا آلوی کوهی یا تمر هندی یا کدو و اسفاناخ یا مزوره ماش با سفاناخ و کدو دهند صفت قرص طباشیر ملین
نافع درین تپ طباشیر دو درم ترنجبین مغز تخم خیار مغز تخم بادرنگ مغز تخم کدو هر واحد یک نیم درم کتیرا صمغ عربی خشخاش سفید نشاسته هر واحد نیم درم همه را بآب یا بلعاب
لعاب اسپغول سرشته قرص سازند در سایه خشک کنند شربتی ازان یک مثقال و بدانند که از شان جمیات تسخین ابدان و تجفیف آن بکثرت تحلیل ست و آن محتاج
است در ردا و بحالت طبیعی بسوی چیزیکه تبرید و ترطیب کند پس اگر فصل گرما و سن جوانی و مزاج اصلی حار یابس و مزاج عرضی نیز تسخین باشد احتیاج به تبرید و ترطیب
زیاده تر افتد تا بحالت طبیعی خود رجوع کند پس می باید که هر صبح شیره تخم خرفه چهل درم با سکنجبین ساده ده درم بنوشند و بر برف سرد کنند اگر جگر و معده ضعیف نباشد و شربت
حصرم و آب انار و طباشیر و تخم خرفه ایشان را نافع ست و چون مرض منقضی شود و تپ زائل گردد و ببینند که ماده مرض منقلع شده مریض را در حمام داخل کنند و چون از
حمام خارج شوند زمانی طویل استراحت کنند تا بشره بحال طبیعی عود کند پس سکنجبین ساده ده درم بگلاب و عرق بید هر کدام که باشد ده درم بنوشانند و غذا مزوره زرشک
دانار دانه و تمر هندی با مغز بادام و شکر سفید و لحوم بچه مرغ و ماهی صغار رضراضی دهند خجندی گوید که هر صبح سکنجبین ساده بشربت نیلوفر نوشانند خصوصاً اگر با صداع
باشد یا شربت تمر هندی یا شربت اجاص و شربت دینار و تلیین طبیعت روز فترة بآب انار بن شحم آن افشرده بشیرخشت و شربت ورد مکرر یا شربت آلو و مسهل یا نقوع
مشمش نمایند و غذا ماء الشعیر یا بنو ماش ترش بآب فواکه حامضه و کدو و اسفاناخ و این مطبوخ نافع این تپ ست سنای مکی پنج درم پوست هلیله زرد سه درم بنفشه
نیلوفر تخم کاسنی هر یک دو درم تمر هندی ده درم عناب سپستان هر یک ده عدد ریوند چینی نیم مثقال شیرخشت ترنجبین گلقند بغدادی هر یک ده درم برسم معروف
مرتب ساخته صباح بنوشند و الا این حقنه لینه کنند و نسخه آن همانست که در قول ابن الیاس گذشت لیکن درینجا عوض تخم کاسنی و آلو و گل سرخ و شکر سرخ و شربت
بنفشه و روغن آن ترنجبین ده درم روغن کنجد پنج درم ست و وزن عناب سپستان هر یک پانزده عدد جو کوفته پنج درم باقی بدستور و چون این تپ اشتداد
نماید باید که تلیین طبیعت باشیائی کنند که با وجود تلیین او تبرید نیز کنند مثل تمر هندی و آلو و آب هندوانه و سکنجبین با شیره تخم کدو یا تخم خیارین با شربت مذکوره و اگر با سعال
یا وجع حوالی جنب باشد هر صبح شربت بنفشه و نیلوفر دهند جالینوس گفته که حذر کنند از تلیین شکم محموم در روز دور الا بحاجت عظیم و ابن رشد گوید که اگر تلیین شکم
صاحب غب بسبب ضعف او یا بسبب عسر اجابت و شدت یبس او ممکن نباشد آب فواکه خرنوب حقنه کنند و ثابت گفته که چون احتیاج بخوراندن قرص کافور

باشد نباید خورانید مگر بعد ظهور نضج در قاروره و بعد تنقیه و چون اراده تبرید جگر نهادن خرقهٔ مبرد نمایند بعد خلو معده از طعام بعمل آرند و علی ابن زین گوید که معالجهٔ
غب ببردات شدید نکنند که آن تغلیظ ماده کند و تپ طول نماید و اورام پیدا کند سعید ابن هبة الله گوید که چون حدوث این تپ از سخونت مزاج و خروج او در حرارت
و یبوست و امتلای بدن از صفرا بود واجبست که علاج او باستفراغ مادهٔ زائدهٔ عفنه و تبرید مزاج و ترطیب آن نمایند پس بدین سبب لازم ست که ابتدا تلیین
طبیعت بآب آلو و آب تمرهندی بشیرخشت و آب انار برین شحم آنها با شکر یا بشربت ورد مکرر سکنجبین و برف و گلاب کنند و اگر التهاب شدید باشد و قوت قوی
و امتلاء بسیار بود و حال بفصد اقتضا کند فصد مریض در روز راحت نمایند و در روز دوره بر استعمال مبردات مثل ماءالشعیر قبل دوره بچهار ساعت اقتصار کنند
تا مریض آنرا قی نکند و مزاج او حرارت پذیرد و بعد از آن سکنجبین و آب انار بآب سرد بنوشانند و در زمان لرزه آب انار چاشنی دار و آب تمرهندی بدهند و در
زمانهٔ التهاب و شدت عطش شیرهٔ تخم خرفه و ماءالقرع بسکنجبین شکری و لعاب اسپغول بآب انار و جلاب بنوشانند و آخر روز ماءالشعیر بدهند و در شب استکثار
مبردات کنند و سحرگاه قرص کافور بسکنجبین خورانند و اگر قوت ضعیف باشد در روز راحت غذا مزوره سازند و اگر قوت بسیار ضعیف و خوف حدوث غشی در
روز دوره باشد قبل نوبت اندک از مغز نان مبلول بآب انار ترش بخورانند و اگر قی زیاده شود رب بهی یا رب غوره دهند و اگر عرق کثرت نماید قطع آن بمالش
روغن مورد کنند و اگر خلفه اسراف نماید قرص طباشیر قابض بآب سیب استعمال کنند و شیرهٔ انار دانه برب بهی نوشانند و تبرید معدهٔ او بآب سماق و گلاب
کنند پس اگر علامات نضج ظاهر شود در حمام داخل کنند و بر سر مریض آب شیرین معتدل الحرارت نطول سازند و چون تپ مفارقت کند از بچهٔ مرغ کوچک یا غوره
یا آب انار یا آب انبرباریس غذا سازند و بدعت و سکون امر نمایند ابومنصور گوید که جوانی را دیدم که آنرا حمای غب بود چون نوبت چهارم آمد بایستاد و در وقتی
که مفارقت میکرد جدا نشد و اعراض او در افزایش شروع کرد پس مبادرت بفصد او کردم و در دو دفعه خون او بسیار برآوردم و تپ منقلع شد و خروج تام
از آن یافت و ایضاً در حمای غب خالصه نظر کنند اگر مریض قوی و طبیعت قبض و زمانهٔ تنقیهٔ او بعید باشد اسهال بآب فواکه بارد کنند یا نقوع هلیله وغیره
که از محمد زکریا در قول جرجانی مسطور شد بکار برند و اگر نوبت بصبح باشد ماءالشعیر بشب بنوشند چه اگر قریب نوبت دهند آنرا قی کند و غذا ببقول بارد سازند
که دران شیرینی و ترشی باشد و نان سمید محلول در آب مصبوغ در آب انار میخوش و شکر بخورانند و پست جو را در آب گرم تر کنند و بگذارند تا سرد گردد و بعده بآب سرد
شسته با شکر بنوشند و اگر غذای قویتر خواهند زیرباج یا عدسیهٔ مزوره ملکد و سرکه و شکر و روغن بادام بلا زعفران و یا سنبوسک با اسفاناخ و کدو بطریق مزوره
و کاهو و شاخهای چقندر و ساق بروغن بادام یا روغن کنجد شیرین یا بسماق ترش کرده یا مصل و بادام سوده آمیخته و یا مزورهٔ ماهی کوچک و کدو و شاخ خرفه
و یا سرکه و بادام خورانند و از لحوم احتناب نمایند و از مغز خیار و بادرنگ بخورند و ماءالقرع و آب هندوانه بجلاب و سکنجبین دهند تا تعدیل مزاج کنند و لیکن تبرید
و تطفیه بقدر حرارت حمی باید و اگر طبیعت از خود دو سه مجلس هر روز آید مسهل ندهند و سائر تدبیر بعمل آرند و بدل آبهای مسهله آب انار میخوش بلعاب اسپغول هر شب
بنوشانند و بر جگر او در شب و در اوقات خلو شکم خرقه در صندل و گلاب تر کرده سرد ساخته بر نهند و وقت غذای او قبل نوبت بسه ساعت و بعیدتر از آن نیز و نه کمتر
از دو ساعت مقرر سازند زیرا که اگر اقرب نوبت باشد تپ قویتر و گرمتر گردد و در ایام راحت و بعد انحطاط حمی از جمیع اشیای مسخن از اغذیه و تعب و سهر و حمام و
نشستن در آفتاب حذر کنند و اگر تپ با التهاب و حرارت شدید باشد در نوشیدن ماءالقرع یا ماءالخیار یا آب هندوانه یا لعاب اسپغول بآب انار میخوش یا جلاب
تکثیر نمایند و ماءالشعیر بسیار دهند و اگر روز دراز یا در غذا کمی باشد بار دیگر ماءالشعیر بنوشانند و قرص کافور هر روز سحرگاه قبل از ماءالشعیر بقدر دو ساعت بسکنجبین
ساده بخورانند و اگر تشنگی و سوزش سخت باشد این حقنه که مسکن عطش و مطفی لهیب ست بعمل آرند صفت آن بگیرند ماءالشعیر دو اوقیه لعاب اسپغول یک
اوقیه روغن کدو یا روغن گل خام یک اوقیه سفیدی بیضهٔ خام دو عدد همه را باهم آمیخته بدان حقنه کنند و هرگاه تپ مفارقت کند و نوبت نکند برهمین تدبیر سه روز
بمانند بعده بچهٔ مرغ و مزوره بخورانند بعد از آن بعادت او رد کنند خضر گوید که در وقت نوبت نقوع عناب و آلوی بخارا بشربت نیلوفر شیرین ساخته بنوشانند و استاد من
گفته که واجبست احتراز از آنکه تخمه و امتلا وقت نوبت لاحق شود و معدهٔ او خالی باشد پس قبل از وقت نوبت بشش ساعت غذا دهند تا وقت نوبت غذا هضم شود و قوت
وقت نوبت بحال او قوی باشد و در آن وقت باعث احتیاج نبود و همچنین ست امر در سائر حمیات نائبه پس اگر غلطی افتد و غذا اقرب نوبت داده شود قی کنند بآب نیم گرم

که سکنجبین دران حل کرده باشند و بعد تی تسکین نمایند و خواب آورند و شربت لیمون یا نیلوفر یا نارنج دهند و از شمیدن کافوره مورد در شب اجتناب نمایند زیرا که مهزده سهر آورند و بسیار باشد که اطراف صاحب تپ سرد گردد بسبب غور حرارت آن بسوی باطن و تبخر حرارت غائره بسوی سر پس اطراف را در آب گرم نهند و شرب آب سرد ترک نمایند و گاهی که بدا ایشان ضعیف میگردد پس تقویت آن بشربت اصل الهند یا و گلقند کنند و تنقل بگلقند و شربت لیمون وبهی فرمایند

علاج غب لازمه

بدستور علاج غب دائره معالجه فرمایند اما درینجا نسبت بغب دائره بیشتر بنضج ماده کوشند و بدادن مبردات شدید چندان مبادرت نکنند خاصةً که غیر خالص بود و تا اثر نضج ظاهر نشود تنقیه نفرمایند و در ابتدا جز بحقنه لین یا بآب فواکه و گلها و شربت بنفشه و مانند آن تحریک طبع نکنند و از حمام باز دارند و شربت لیمو و نارنج و شیره تخم کاسنی و آب تمر هندی و آلو بخارا نافعست و یا تبرید بالعاب بهدانه سه ماشه لعاب اسپغول پنج ماشه شیره تخم کاسنی شش ماشه در عرق عنب الثعلب و عرق شاهتره و عرق بید ساده برآورده سکنجبین بزوری یا ساده دو توله حل کرده خاکشی پاشیده بدهند و گاهی شیره خیارین نیز افزوده میشود و یا خیسانده تخم کاسنی نیکوفته عنب الثعلب گل سرخ گل نیلوفر هریک شش ماشه اصل السوس مقشر پنج ماشه نبات یکنیم توله بنوشند و اگر تپ تجاوز از بیست روز نماید قرص طباشیر ملین سوده یک مثقال در سکنجبین دو توله آمیخته بخورانند بعد ازان شیره زرشک شیره تخم کاسنی شیره تخم خیارین هریک هفت ماشه در عرقیات مناسب برآورده شربت نیلوفر دو توله اضافه نموده بنوشند و اگر بلغمیت همراه باشد عوض قرص طباشیر قرص گل نمایند و اگر تپ اول روز مع سرما آید و بازلازم گردد و با نزله و سرفه باشد لعاب بهدانه شیره تخم کاهو در آب برآورده شربت نیلوفر خاکشی داخل کرده بنوشند روز سوم شیره تخم خیارین نه ماشه بجای کاهو کنند بعد دو سه روز عنب الثعلب خطمی هریک هفت ماشه بنفشه شش ماشه نیلوفر اصل السوس مقشر هریک چهار ماشه خبازی شاهتره هریک نه ماشه سپستان پنج دانه جوشانیده شربت بنفشه دو توله خاکشی شش ماشه داخل کرده بدهند و بعد دو سه روز که خلل نزله و سرفه کم شود گل سرخ تخم کاسنی اضافه کنند و روز دهم مغز فلوس شش توله گلقند چهار توله سنای مکی شش ماشه روغن بادام پنج ماشه افزوده و شربت و خاکشی موقوف کرده مسهل دهند و بجای آب عرق مکوه و غذا سه پهر شله دیگر روز تبرید لعاب بهدانه شیره تخم خیارین در آب برآورده شربت بنفشه اسپغول شش ماشه داخل کرده بنوشند و روز دوازدهم در مسهل گلقند یک توله سنای مکی شش ماشه زیاده کنند روز دیگر همان تبرید بدهند بعده اگر تپ مفارقت نکند در منضج مذکور عناب پنج کاسنی مویز منقی اضافه کرده دو روز دیگر داده روز شانزدهم اجزای مسهله مسطوره افزوده مسهل سوم دهند بعده همان تبرید بنوشانند و اگر با خلل جگر داند که تهبج چهره باشد شیره تخم خیارین شیره تخم کاسنی در عرق مکوه عرق شاهتره برآورده شربت بزوری بار و خاکشی انداخته بنوشند غذا شله و آب آهن تاب برای نوشیدن دهند و اگر با سرفه و نرمی طبع باشد شیره تخم خرفه بریان شیره اصل السوس عرق بارتنگ برآورده رب بهی داخل کرده بارتنگ پاشیده بنوشند و اگر با نزله و فصل گرما باشد و بعد منضج و مسهل نکس گردد منضج مع تسکین مثل بهدانه سه ماشه جوشانیده شیره مغز تخم تربوز شش ماشه شربت نیلوفر دو توله خاکشی شش ماشه دهند باز عناب ده دانه اصل السوس چهار ماشه با بهدانه جوشانیده و بجای شربت نیلوفر شربت بنفشه داخل کرده بنوشانند بعده مسهل برعایت نزله دهند و اگر تپ با صداع مراقی و قی باشد خاکشی شش ماشه بعرق عنب الثعلب ده توله گلاب چهار توله اندک گرم کرده سکنجبین ساده دو توله حل کرده دهند دوم روز شیره مع تخم هندوانه شش ماشه افزایند باز برعایت نضج عناب پنج دانه گل بنفشه چهار ماشه بعرق شاهتره و عرق مکوه هریک پنج توله جوشانیده شیره خیارین شش ماشه شیره کاهو شش ماشه شربت بنفشه دو توله خاکشی شش ماشه داخل کرده دهند باز اگر تپ کم شود تبدیل شیرجات چنانچه گاهی بجای خیارین شیره مغز تخم هندوانه و گاهی مغز تخم کدو و گاهی بجای کاهو شیره تخم کاسنی باز خیارین و کاهو کنند باز اگر اندکی درد سر مراقی و بخارات باقی بود شیره کاهو شیره مغز تخم هندوانه هریک شش ماشه نبات دو توله اسپغول شش ماشه روز دوم عوض کاهو خیارین و عوض تخم هندوانه شیره خرفه بهمان وزن نمایند و اگر با طپش سر و سینه و تمام بدن از حدت بخارات و خفقان باشد فصد کنند و اگر خلل کم بود حجامت قفا فرمایند و عناب پنج دانه آلو بخارا هفت دانه جوشانیده صاف نموده شیره تخم کاسنی شش ماشه شربت نیلوفر دو توله خاکشی چهار ماشه دهند مصنف اقتباس مینویسد که اول برای تسکین و تعدیل حرارت و صفرا تبرید مثل سکنجبین ساده چهار توله بآب هندوانه نبست و پنج توله داخل کرده صبح دهند و وقت شام سبوس اسپغول نه ماشه خورده شیره خیارین نه ماشه با شربت آلو و یا لیمون چهار توله خورند و پاشویه

از گل نیلوفر و خطمی و بنفشه و مکوه و برگ بید ساده و سبوس گندم و نمک شور هر یک دو قبضه سازند و از گل بنفشه و تخم کاهو و گل ارمنی و صندل سفید و کشنیز
هر یک سه ماشه ضماد بر سر نمایند و نخلخه از گلاب عرق بیدمشک هر یک یکنیم توله آب گل سد اگلاب آب کادی آب کاهو هر واحد یک توله صندل سفید خشخاش
تخم کاهو گل ارمنی هر یک چار ماشه ساخته ببویانند و غذا آش جو و یا برنج با پالک و ماش دهند و روز چهارم شیره بنفشه یک توله در گلاب و عرق مکوه و نیلوفر هر یک
شش توله برآورده آلو بخارا هفت عدد تمر هندی چار توله مالیده شربت نیلوفر چار توله داخل کرده بنوشانند و وقت شام آب انارین نه توله و نبات سه توله دهند
اگر اجابت طبع نشود بشیافات و حقنه‌های لینه بارده طبع را بکشایند و اگر فصل و سن نیز گرم بود فی الحال با سهال صفرا پردازند بخیار شنبر و تمر هندی و ترنجبین بکیا
شش توله آلو بخارا بست عدد گلقند چهار توله شربت آلو مسهل پنج توله روغن بادام هفت ماشه و انتظار نضج نکنند جهت آنکه این علت از امراض حاده است
در تلیین تعجیل باید کرد و الا بهلاکت میرساند کذا فی اسرار الاطبا و وقت شام غذا شله اسفاناخی دهند و صبح شیره خیارین و کاسنی هر یک نه ماشه لعاب ریشه خطمی
سه ماشه در گلاب و عرق بید ساده و نیلوفر هر یک شش توله برآورده شربت نیلوفر چار توله داخل کرده اسپغول نه ماشه خورده بنوشند و غذا بدستور دهند و در خلاصة التجارب
نوشته آب سرد هر ساعت تجرع کردن صفرا را نضج دهد و تسکین حرارت نماید و عرق بجنباند و این تپ تا یک هفته بمرگ میکشد و یا بتمامه زائل میشود بسبب لطافت ماده
کذا فی المحیط بعضی گویند که نخست تدبیر تسکین حرارت و تعدیل و تسکین صفرا کنند مثل سکنجبین در آب هندوانه و لعاب اسپغول و شیره تخم خیارین با شربت لیمو
یا شربت آلو اگر ضعف در معده نباشد و همچنین بگشکاب و آب سرد و آش انار و زرشک و تمر هندی و تلیین طبیعت کنند هر روز دو سه مجلس بشربت بنفشه در آب آلو
یا تمر هندی یا باندکی شیرخشت اندرین آبها یا در سکنجبین قندی یا در آب انارین افشرده و اگر ازین مقصود حاصل نشود بشیافات نرم و حقنات مدد کنند مثل
شکر و بنفشه و اشباه آن و آلو رسیده بیخ خنک کرده خوردن هم نفع عظیم کند و بعد ظهور آثار نضج به بینند اگر غلبه خون باشد فی الحال فصد کنند و خون بمقدار مناسب
برآرند و فصد ناقص نیز نکنند و بعد فصد مراعات قوت و تسکین صفرا کنند بشربتها و غذای لائق و چون قوت باز آید بعد شبانروزی اقلا اسهال صفرا کنند از ملینات
مناسبه و اگر بعد نضج در خون غلبه نباشد و سحنه و فصل و سن هم مقتضی آن نبود فی الحال با سهال صفرا مشغول شوند و اگر لقی تیز تحتی صفرا دفع کنند مفید بود و غذاها
و شربتها خنک کرده بسیار مفید بود و آنجا که قوت ضعیف باشد بعد تنقیه مثل گوشت بچه خروس در آش داخل باید کرد و کباب آن آب انار زده یا اندک خشکه پلاو و
افشره آلو بیخ سرد کرده نافع باشد معتادان را و آش آلو باندک پودینه و چقندر درین مرض بسیار نیکو بود و همچنین آش انار و اگر بزیادتی علاج محتاج شوند خفیف علاجهای
محرقه بکار برند شیخ میفرماید که علاج غب لازمه چون علاج غب دائره است لیکن مراعات باحوال نضج ماده بیش ازان باید کرد که در غب دائره و تبرید بسکنجبین
معمول از تخم خیار و تخم کاسنی خاصة هر دو کوفته نمایند و بعد ازان بده ساعت ماء الشعیر دهند و تلطیف غذا کنند و حقنه‌های لینه در ابتدا استعمال نمایند و بادرار پردازند
و باید که اسهال برفق کنند و مسهلات در ابتدا نباید داد الا مثل شربت بنفشه و آب فواکه مثل آلو و تمر هندی و حقنه‌های قویه استعمال نکنند مگر حقنه لینه

علاج حمای محرقه

طریق علاج این همانست که در علاج کلی حمیات صفراوی مسطور شد و هر چه در علاج غب دائره و لازمه گذشت حسب حاجت بکار برند و نظر کنند که حرارت
غالب ترست یا ماده اگر حرارت غالب تر باشد اول بتسکین آن کوشند و در محرقه تسکین حرارت بیشتر از غب مطلوب است و افراط تبرید درینجا ضرور است و جهت
تسکین حرارت اشربه قوی التبرید مثل شربت آلو و تمر هندی و سکنجبین ساده و لعاب اسپغول و شیره خرفه و آب بسیار سرد بدهند و برای اطفای حرارت قلب شربت
صندل و شربت حماض اترج خوردن و خرقه بصندل و گلاب و اندکی کافور سرد ساخته بر سینه نهادن نفع تام دارد و قرص کافور حرارت قوی بنشاند و قصور در تبرید
و ترک تطفیه درین تپ خطر عظیم دارد چه اکثر مؤدی بدق میگردد و رازی گفته اکثری را دماغ و معده و قلب از شدت حرارت بریان میگردد و اعصاب ایشان متشنج
میشود هنگام تقصیر در تطفیه برعایت تقریب بحران و اگر ماده بر حرارت غالب تر بود اول بنضج او کوشند منضج بار دبعده مسهل صفرا دهند و در آخر بتسکین حرارت
رجوع نمایند و در ابتدا مسهل قوی نباید داد و در حالت قبض ماء الفواکه دهند و در صورت لینت شکم آب انار مع تخم آن کوفته بنوشانند و اگر سرفه باشد
آب عناب سرد کرده دهند که تسکین عطش و سرفه میکند و افشره آلو کم ترشی مفید میشود و ذکر بعض ادویه نافع تپ محرقه شیره تخم کاهو نه ماشه لعاب اسپغول سه ماشه

لعاب بهدانه سه ماشه عرق مکوه عرق بید ساده عرق کاسنی گلاب هر یک پنج توله شربت نیلوفر دو توله دیگر که بالنفث الدم باشد لعاب بهدانه سه ماشه شیرهٔ
پوست بیخ انجبار پنج ماشه شیرهٔ تخم خرفه شش ماشه در عرق مکوه عرق بارتنگ برآورده شربت بنفشه دو توله خاکشی شش ماشه داخل کرده بنوشند و اگر سرفه
بسیار باشد شیرهٔ اصل السوس سه ماشه افزایند دیگر که بعد سه روز از اسقاط حمل تپ آید و سرفه هم بود لعاب بهدانه سه ماشه شیرهٔ اصل السوس پنج ماشه
در عرق عنب الثعلب عرق شاهتره برآورده شربت بنفشه دو توله خاکشی شش ماشه داخل کرده دهند دیگر اگر تپ و قی و غنودگی و بول دبر از هر دو موقوف
از کثرت انصباب صفرا و حرکات مواد عجز طبیعت و ضغطهٔ ماده باشد و عمر جوان و فصل گرما بود اول فصد باسلیق کنند و تبرید لعاب بهدانه سه ماشه عرق
بید ساده عرق کاسنی عرق نیلوفر هر یک چهار توله گلاب دو توله شربت نیلوفر دو توله خاکشی شش ماشه وقت شام و شیرهٔ عناب پنج دانه شیرهٔ مغز تخم تربوز
شیرهٔ تخم کاهو هر یک شش ماشه عرقیات ده توله شربت بنفشه دو توله خاکشی پنج ماشه بجهت صبح دهند و پاشویه کنند و شاخ بر پاها بکشند دیگر برای
تپ حاد تبرید دهند و هر روز یک شیره اضافه کنند تا روز سوم این دهند لعاب بهدانه شیرهٔ تخم کاهو شیرهٔ تخم خیارین شیرهٔ مغز تخم کدو شیرهٔ تخم کاسنی پنج ماشه
آلوبخارا پنج دانه در عرق عنب الثعلب عرق شاهتره برآورده شربت نیلوفر دو توله خاکشی پنج ماشه داخل کرده بنوشند روز هفتم چون بیقراری زیاده بود و تشنگی
بافراط و بول سوزان باشد شیرهٔ تخم کاهو و مغز تخم تربوز و خرفهٔ سیاه هر یک یک توله اضافه کنند و خیارین موقوف نمایند و در روز هشتم این مسهل دهند شاهتره پنج ماشه
عنب الثعلب گل سرخ هر یک هفت ماشه گل نیلوفر شش ماشه تخم خیارین تخم کاسنی هر یک یک توله شب در آب گرم تر نموده صبح مالیده صاف کرده مغز فلوس هفت
توله تمر هندی چهار توله ترنجبین دو توله گلقند دو توله مالیده صاف کرده روغن بادام پنج ماشه لعاب اسپغول یک توله اضافه کرده بنوشند و وقت تشنگی بجای آب
عرق مکوه بیاشامند و وقت دو پهر نخوداب و سه پهر شلهٔ ملائم بخورند روز دیگر تبرید داده فردای آن در مسهل سنای مکی هفت ماشه اضافه کنند دیگر اگر در تپ محرقه
از جنبانیدن هذیان عارض شود پاشویه و تخلیه و تبرید بکار برند و جنبانیدن موقوف کنند و پارچه در سرکه و روغن گل تر کرده بر تارک سر نهند دیگر اگر با سوء تنفس بنا بر هیجان
ماده بود انتظار نضج نکرده برای تنقیص ماده مهیاج مسهل خفیف دهند دیگر اگر با تهوع و تشنگی باشد لعاب اسپغول شیرهٔ کاسنی هر واحد یک توله در عرق بادیان ده توله
برآورده گلاب دو توله سکنجبین دو توله داخل کرده خاکشی پاشیده دهند و نارنگی پخته جائز دارند دیگر اگر مرد منحنی صفراوی مزاج و از خون خالی عروق باشد فصد نکنند
که مهلک ست و عوض تبرید گل بنفشه گل سرخ هر یک چار ماشه در عرق عنب الثعلب ده توله جوشانیده شیرهٔ خیارین شش ماشه شربت بنفشه دو توله خاکشی چار ماشه
دهند و اگر آثار نزله ظاهر شود گل سرخ موقوف کرده بهدانه سه ماشه اصل السوس چار ماشه افزایند و عوض خیارین شیرهٔ مغز تخم هندوانه و شیرهٔ کاهو کنند حب کافور
نافع تپ محرقه و دق و مسکن حرارت صندل بگلاب سوده زهر مهره سوده کات سفید کتیرا تخم خرفه مقشر تخم خشخاش هر یک یک درم کافور زعفران هر واحد نیم درم
مغز تخم کدو مغز بهدانه هر واحد یک نیم درم بلعاب بهدانه یا اسپغول حبها سازند و باقی نسخ حب کافور در حمای دق خواهد آمد سفوف هندی مفید تپ محرقه ست گل طباشیر زهر مهره
سوده صندل سفید سوده کات سفید مروارید سوده هر واحد یک مثقال کافور زعفران هر یک نیم مثقال سفوف ساخته بقدر مناسب بشربت نیلوفر آمیخته خورانند
قرص طباشیر که در حمیات حاره مستعمل طباشیر یک توله زرشک دو توله تخم کاهوی مقشر مغز تخم کدوی شیرین مغز تخم تربوز مغز تخم خیارین هر واحد یک توله گل سرخ
تخم کاسنی تخم خرفه هر یک شش ماشه کثیرا النشاسته هر یک سه ماشه صمغ عربی دو ماشه کافور یک ماشه زعفران دو سرخ کوفته بیخته بلعاب اسپغول اقراص سازند
خوراک سه ماشه با آب کاسنی مروق یا چکیدهٔ آن قرص طباشیر کافوری ملین که در تپهای گرم مجرب ست رب السوس صندل سفید کتیرا صمغ عربی هر یک دو درم
تخم کاسنی تخم خرفه تخم کاهو گل ارمنی هر یک سه درم مغز تخم کدو مغز تخم خیارین گل سماق هر یک پنج درم زرشک طباشیر هر یک هفت درم ترنجبین ده درم کافور یک درم
زعفران یک ماشه بدستور قرص سازند قرص کافور بعد مسهلات اگر حرارت باقی باشد و سرفه نیز بود معمول ست طباشیر صمغ عربی کتیرا صندل سفید هر یک
چهار ماشه و نیم نشاسته مغز تخم خیارین مغز بهدانه اصل السوس مقشر هر یک نه ماشه مغز تخم کدو خرفهٔ مقشر هر یک یک توله بزر البنج دو ماشه کافور سه ماشه زعفران
یک نیم ماشه کوفته بیخته بلعاب بهدانه قرص ساخته سه ماشه از آن سائیده در شربت نیلوفر سرشته بلیسند باقوال حکما صاحب اقتباس گوید که هیچ تدبیری نافعتر از تسکین
حرارت نیست و آن بدستوری نمایند که در علاج غب لازمه مذکور شد لیکن درینجا در تبرید مبالغه نمایند و آنچنان باشد که وقت صبح ماء القرع و ماء الخیار با لبن حلیب

گرفته شربت صندل چهار تولہ آمیخته بر برف سرد کرده و یا بشوره پرورده داول قرص طباشیر کافوری سه ماشه در شربت لیمون یکنیم تولہ آمیخته بلیسانند پس دوا
بنوشند اگرچه اقراص بعد نضج و تنقیه بعمل می آید لیکن درینجا جهت انتظار نضج درین امر هیچ قصور نباید کرد و از درازی مرض بسبب تبرید کثیر نباید ترسید و در
خلاصة التجارب نوشته که سکنجبین که از شیرهٔ خیارین و تخم خرفه و کاسنی در آب هندوانه گرفته و از آب آلو و تمر هندی و اندک سرکه و اندک صندل و قند بقدر کفایت
ترکیب داده باشند عظیم النفع ست و نزد فقیر لقوع اشیر سه تولہ در گلاب و عرق بید ساده و نیلوفر هر یک هفت تولہ و شربت نیلوفر و سکنجبین مقطری هر یک دو تولہ
اثری عظیم دارد و از صندل سفید و گل بنفشه و کنپ بید و کشنیز خشک و کاهو هر یک سه ماشه سوا ریک تولہ بر پیشانی و صدغین ضماد نمایند و صندل سفید و کشنیز
خشک و تخم مورد هر یک یک تولہ در گلاب و دوغ گاو سوده بر معده و جگر و دل نهند و نگذارند که خشک گردد بلکه بعد هر ساعت بگلاب و دوغ تر سازند و خیار و بادرنگ تر تر
پاره کرده ببویانند و تخم و مغز آنها بر تارک سر و حوالی دل نهند و بر کف دست و پا بمالند و این نخلخه ببویانند آب برگ بید ساده و بید مشک و طحلب و کشنیز سبز و عرق
بید مشک و گلاب هر واحد یک تولہ حضض مکی صندل سفید لوش در بندی هر یک چهار ماشه گل ارمنی نه ماشه کافور یک ماشه و غذا آش جو با شربت نیلوفر دهند و یا
اسفاناخ و بنوماش و کشنیز سبز با نان و یا برنج خورانند و همچنان تا هفت روز بگذرانند و در روز هشتم این مسهل دهند گل بنفشه گل نیلوفر عنب الثعلب تخم کاسنی گل سرخ
هر یک نه ماشه آلو بخارا ده عدد شب در گلاب و عرق نیلوفر هر دو یکنیم پاو خیسانیده صبح مالیده صاف نموده خیار شنبر هفت تولہ ترنجبین پنج تولہ گلقند چهار تولہ شیر خشت
سه تولہ مالیده باز صاف کرده شربت آلو مسهل علوی خان چهار تولہ روغن بادام هفت ماشه اضافه نموده بنوشانند و بجای آب بر عرق نیلوفر و بید ساده اکتفا نمایند و وقت
شام شله اسفاناخی خورانند و در روز نهم این تبرید دهند طباشیر دو ماشه سوده در خمیرهٔ صندل ساده یک تولہ آمیخته ورق نقره یک عدد پیچیده بلیسانند و بالایش شیرهٔ خیارین و
تخم کدو و تر بز هر یک نه ماشه لعاب بهدانه و ریشه خطمی هر یک سه ماشه در گلاب و عرق بید ساده و کاسنی و نیلوفر هر یک هفت تولہ برآورده شربت نیلوفر چهار تولہ حل کرده اسپغول
نه ماشه کف زده بنوشند و وقت دوپهر غذا خشکه گیلانی با اسفاناخ دهند و همچنین سه مسهل دهند پس بنگرند اگر اندکی تپ باقی باشد جهت رفع آن طباشیر سه ماشه در شربت
نیلوفر دو تولہ آمیخته بلیسانند و بالایش ماء القرع یکنیم پاو و شربت صندل سه تولہ و شربت نیلوفر یکنیم تولہ بدهند تا روز پانزدهم روز شانزدهم اگر تپی باقی مانده باشد باز مطبوخ
هلیله زرد و شربت ورد مکرر الهلیلی چهار تولہ و سکنجبین ساده چهار تولہ بنوشانند و غذا وقت شام شوربای بچه بز شیرخواره با برنج دهند و در روز هفدهم قرص طباشیر ملین سه ماشه
در شربت انار شیرین دو تولہ سرشته با شیرهٔ خرفه و کاسنی و خیارین و تخم خربزه هر یک نه ماشه لعاب اسپغول سه ماشه در گلاب و عرق بید مشک و نیلوفر هر یک هفت تولہ برآورده
شربت بزوری معتدل یا بارد چهار تولہ حل کرده تخم ریحان هفت ماشه پاشیده بنوشند و غذا بدستور دهند و بسا باشد که نوبت این تپ تا یکهفته نمیرسد در خیر و شر و مفارقت
دنما در باشد که مطبوخ هلیله حاجت آید کذا فی الاکلیل و میر بهار الدین قلمی فرموده که هرگاه اثر نضج پدید آید و حرارت و اعراض همچنان برجای باشد سحرگاه قرص کافور در
سکنجبین باید داد و بوقت طلوع آفتاب کشکاب سرد کرده بعد از آن دیگر شربتها سرد کرده دهند و آب سرد بدستور لطیفه کند اگر در احشا بسیار آفتی نباشد و بعضی بعد ظهور نضج
فصد فرموده اند و بعد از آن مسهل صفرا و حق آنست که درینجا بفصد چندان جرأت نتوان کرد که در مطبقه پس فصد در وقتی واجب شود که علامات امتلای خون ظاهر بود
و قوت قوی و الا استفراغ صفرا باید کرد بچهار شربت و اگر عمل آن ضعیف باشد سنای مکی داخل باید ساخت و سائر ملینات قوی که گرم نباشد هم نیکو بود و مسهل قوی از حضرت
نیست و بعضی اندکی سقمونیا در ملینات با مصلح آن تجویز کرده اند جهت سرعت عمل و تبرید بالعرض و از جهت قویه را مناسب بود و بعضی در تنقیه تاخیر فرموده اند اگر طبع هر روز
بشفقت خویش دو سه مجلس اجابت صفرا کند و این غلط ست جهت آنکه آن فعل دال بر غلبهٔ خلط بدست و میل کردن طبیعت بدفع آن و بلا شک چون مددی
نباشد بزودی طبیعت از آن عاجز آید و تدارک پذیر دل هنگامیکه مریض را از آن اجابت خفت عظیم حاصل شود و طبیب از علامات چنان دریابد که خلط کم و قوت
وافیست و بهمان مقدار نقا حاصل میشود اگر مددی نکند جائز باشد و استفراغ را از سوم و چهارم و پنجم روز تاخیر نباید کرد که بعد از آن قوت استفراغ کمتر باشد و ماده
مهیاج ست کذا فی النبض الکبیر و آنچه از هفت روز بگذرد و قوت نیکو بود در روز هشتم استفراغ کنند و آنچه از هشت روز درگذرد و قوت وفا کند در روز دهم استفراغ
جائز بود اگر محتاج باشد و چون از دهم بگذرد با استفراغ حاجت نشود چه اگر قوت برجاست بحران نیکو قادر بود و مرض نیز فی الجمله خنک شده است و اگر قوت ضعیف
است خود استفراغ نشاید کرد و در هیچ مرضی و مؤلف قوانین العلاج نوشته بسیاری مردمان را که حرارت این تپ غالب داشتند و اشتهای طعام نداشتند

داز شدت تشنگی رنج یافتند واحشای ایشان را اهم از آفتی خالی بود با ظهور نضج که روز هفتم میباشد و در تپ البته خفتی ظاهر گردیده بود دوغ گاوی برنج و باقلا
سرد کرده دادم همراه طباشیر سه ماشه بنا بر منع آن از عفونت و آنانکه معتاد هم بودند گاهی بی نان و گاهی با نان از جغرات گاوی بسیار میدادم و تبرید عظیم می بخشید
چنانچه اندکی فراشا پیدا میکرد و بعد از آن هر روز همانوقت تا سه چهار روز فراشا بدستور میشد بلکه غثیان و تهوع وقتی هم پدید آمدی و تپ هم همانقدر بر حال خود بود
دفترهای ظاهر پیدا میکرد ولیکن جهت رفع فراشا و تپ و دیگر عوارضات طباشیر و گرد سماق و دوانه هیل دست گلو هر یک یک ماشه سوده در شربت لیمون و نیلوفر هر یک
یکتیم تولا آمیخته لیسانیدم و غذا چون میخواستی پلاو خشکه گیلانی با جغرات مقرر داشتم از روز چهاردهم بخیر میگذشت و بروز هفتدهم و هژدهم صحت کلی می یافتند و باید
دانست آنجا که از خشکی زبان و دهان و لبها بر قاد بیمار بسیار برنج بود باید که پیوسته آلو بخارا و یا زردآلو و یا تمر هندی در دهان دارند و یا بهدانه و باید که لعاب از بهدانه
و ریشه خطمی و اسپغول یا تخم خطمی و گل خطمی بگاو زبان همه و یا هرچه بدست آید در آب شیرین برآورده لمحه لمحه مضمضه کنند که بسی مفید است شیخ الرئیس و شارح قانون
بیندیشند که علاج محرقه بعینه علاج غب خالصه است و چون محتاج استفراغ شوند مثل آنکه گفته شد یعنی از ملینات برای تنقیص ماده بجهت تخفیف بر طبیعت در انضاج
باقی ماده و اخراج چیزی که در امعا و قریب با باشد تا بخار از آن بسوی سر و قلب صعود نکند و مورث قلق بیشتر نگردد لیکن تعجیل در آن اولی ست و اما استفراغ تام
بعد نضج باید کرد و فصد گاهی التهاب پیدا میکند اگر در آن صفرا بسیار خارج نشود و گاهی نفع می بخشد اگر در آنجا قاروره کدر و سرخ باشد و محرقه محتاج تلطیف تدبیر شدید است
زیرا که مرض حاد تر و بحران و منتهای آن سریع تر بود و همچنین تبرید با تعدیل چیزی که آنرا بخورند از غذا و دوا با وجود بودن آن بارد بالقوه و چون از سقوط قوت خوف کنند از تغذیه چاره نباشد
و اگرچه اشتهای او داشته باشد و خصوصاً در شخصیکه از آن چیزی بسیار تحلیل شود بسبب تخلخل بدن آن و ایضاً محتاج بود بتلیین در ابتدا و نیز مثل شربت و در دیگر سکنجبین و
آب سرد و برف یا شربت بنفشه پخته لینه تا مواد و ابخره بسوی اعلی متصاعد نشوند و ایضاً معالجات حمای حاده که مذکور شد بجمیع اقسام موصوفه از اشربه و ملینات
و غیره و گاهی هنگام فتور قلیل از تپ خواب کردن بر آب تمر هندی بشکر محلول نیکو باشد و گاهی اندکی کافور در آن داخل کرده میشود و اگر احتیاج به تبرید قوی باشد و سکنجبین
و شیره تخم خرفه و شیره تخم کاسنی ایشان را خوابست دهند و انبه یعنی مغز تخم آن و نزدیک کمال احتیاج آب و مغز او همراه سکنجبین و امثال آن تا تحلیل صفرا گردد برای ایشان
بهترست و در شرب آب سرد آنچه مذکور شد از نبودن ورم در جوف و نه ضعف در معده و کبد و نه ضعف حرارت غریزی معتبر دارند پس اگر مانعی از موانع مذکور نباشد چندان
بنوشانند که نوبت بسبز گردیدن رنگ بیمار برسد و گاهی از اختلاط ذهن طلب آب را فراموش میکنند پس واجبست که هر وقت اندک اندک از آن بنوشانند بجرعه های
بسیار تا خشکی بر حلق و دماغ ایشان مستولی نگردد و خاصه شخصی را که زبان او خشک دیده شود و اعراض مفرط آنرا ابدا آنچه در ذکر اعراض مذکور گردد و هرچه در ابواب
آنها مسطور شد معالجه باید کرد و باید که از افراط عاقت بر صاحب محرقه احتیاط کنند که در آن خطر بزرگست و واجبست رعایت نفس ایشان چه شدت و تواتر آن
دلالت بر ضعف قوت و کثرت حرارت کند پس رعایت آن بملطفه بارد و خوشبو و تبریدات مقویه شربا و طلاء نمایند و نواحی صدر را تشنج شدن ندهند بسبب کثرت حرارت و موت
و باید که حفظ رؤس ایشان نمایند پس که و روغن گل و صندل و گلاب و کافور و مانند آن آنچه تبرید راس و دفع ابخره از آن و حفظ رطوبت آن کنند و تظلیل بطبوخات کرده
بقولات بارده جوش کرده باشند چنانچه سابق مذکور شد برای توسیع مسام و اخراج حرارت باید کرد و هرگاه بیداری با ایشان اشتداد نماید معالجه آن کنند بمنومات
مثل شیره تخم خشخاش و مغز کدو و مانند آن و نوشیدن شربت خشخاش و اگرچه خشخاش سیاه ساخته باشند و در مثل این حال بهترست و در آخر محرقه یعنی در منتهی یا قبل
از آن اقراصی که برای آن نیکوست قرص کافور ست و در آن وقت سکنجبین لیسیر و تخم خیار و کاسنی و تخم خرفه هر واحد دو درم سکنجبین از بیست و پنج درم تا سی درم
بحسب حاجت برای ایشان موافق بود و اگر آنجا اسهال باشد قرص طباشیر تا لبن نافعست قرص کافور که نیکوست طباشیر گل سرخ هر واحد دو درم و نیم تخم خرفه
تخم کاسنی هر واحد سه درم مغز تخم کدو مغز تخم خیار هر واحد دو درم صندل سفید یکدرم و نیم رب السوس نشاسته هر واحد یکدرم کافور یکدانگ و نیم زعفران دو دانگ ساخته
از آن دو درم ایضاً گل سرخ چهار درم مغز تخم خیار و خربزه و بادرنگ و تخم خرفه هر واحد دو درم صمغ عربی نشاسته کثیرا رب السوس هر واحد یکدرم زعفران دو دانگ کافور یکدانگ
شربت دو درم و هرگاه در بعض الحالات بین نماید بحمام که آب او مائل به سردی باشد باک نیست و حمام از صاحبان حمای محرقه برای کسی محبوب ترست که تپ او از بلغم شور
باشد مستفرغ نکرده باید که هرگاه حمای منضبطه از عفونت صفرا باشد و قوی الحرارت بود بعضاً شدید کنند مثل حمای محرقه بالقوه سوس و آن محرقه است پس باید که شکلها

تبرید و تلطیف حتی الامکان نمایند که این تدبیر موافق ترین چیزیست که درین مرض استعمال آن کنند و اگرچه در نضج و بحران دیر کند دران ضرر نیست و هرگاه درین تدبیر قصر کنند مریض را خطر دارد و بدین جهت باید که مریض را در اول روز ماء القرع سی درم و جلاب ده درم و طباشیر سوده نیم درم دهند و اگر با وجود آن عطش و کرب شدید باشد ماء القرع با قرص کافور باید داد و بعد اندک زمان عقب آن ماء الشعیر با ب انار بنوشانند و وقت خواب ماء الخیار یا آب هندوانه با اندک جلاب یا شربت بنفشه یا شربتی که در تپ موی مسطور شد با نیم درم طباشیر و یکدرم تخم خرفه و یکدرم مغز تخم خیار و نیم درم مغز تخم کدو بدهند و این همه در فصل گرما یا ربیع بر برف سرد کرده باید داد و تبرید جگر و معده بخرقه کتان مبلول در قیروطی مبرد معمول از آب کاسنی یا کشنیز و خرفه و گلاب مضروب بموم سفید که بروغن گل و روغن بنفشه و اندکی سرکه ساخته باشند باید کرد و سرد کرده نهند اگر فصل تابستان باشد و نیلوفر و بنفشه تازه و صندل و گلاب و کافور ببویانند و مسکن او سرد باشد زیر بادکش که دران باد آید فیاد در مواضعی که دران هوای شمالی آید و آب بپاشند و از بید و گل سرخ و گل سیب و بهی فرش سازند و حوالی او ظروف گلی پر از آب سرد و برف باشد و دران سنگریزه اندازند تا مریض در ان نظر نماید و اگر فصل زمستان باشد قیروطی بگرم نهند و مسکن معتدل الهوا باشد و اگر جایگاه مریض سرد باشد بجامه‌های معتدل پوشیده دارند و بگذارند تا هوای سرد استنشاق نماید و تلطیف حرارت خارج از طبع کند و تقویت حرارت غریزی که در سینه و قلب اوست و دثار از حقن حرارت بداخل بدن منع نماید و از تحلل آن عائق نباشد و مریض را بکثرت کلام و آواز سخت اهل خانه و همسایه ایذا نرسد و همواره باین تدبیر ملازم باشند تا آنکه مرض بمنتهای خود برسد و وقت بحران حاضر آید پس دران هنگام باید که تلطیف غذا بغایت کنند و بر جلاب و آب انار و آب سیب میخوش و شربت بنفشه اقتصار فرمایند تا بحران تمام شود و مرض بانحطاط افتد و باید که نظر کنند اگر بدانند که بحران بعرق خواهد شد و دران شک نبود مریض را از جای سرد بموضع قلیل البرد ببرند و اگر بینند که بحران بنوع دیگر خواهد شد در مکان او بگذارند و چون بحران کامل شود و مرض رو بانحطاط آورد آنگاه بتدبیر ناقهین پردازند و هرگاه در بدن بقیه ماده مرض باقی ماند و تحلیل نشود و در رگها بقایای اخلاط محتاج بتلطیف و تنقیه باشد باید که مریض را آب کاسنی و آب کشوث مروق هر واحد بیست درم با یکنیم اوقیه سکنجبین بر زور سه یا پنج روز بدهند که این تلطیف بقایای ماده غلیظه کند و تنقیه آن از طرق مجاری نماید و اصلاح جگر و ادرار بول کند و دران منفعت کثیر در بقایای اخلاط ست و اگر با وجود این حال قبض طبیعت باشد باید که نقوع مشمش استعمال نمایند که آن تنقیه بدن و اخراج بقایای اخلاط حاره از ان برفق و سهولت کند صفت آن بگیرند آلو بخارا و عناب و مشمش هر یک بیست عدد سپستان سی عدد مویز منقی بیست درم تمر هندی بیست درم گل سرخ هفت درم بنفشه ریحانی تخم کاسنی تخم کشوث هر واحد چهار درم سنا شش درم شاهتره ده درم بادیان انیسون هر واحد دو درم پوست هلیله زرد کوفته پانزده درم و در شش رطل آب جوش خفیف دهند و در ظرف فراخ دهن بروز در آفتاب و بشب در خانه نم بدارند و بعد سه روز صاف کرده از ان هر روز چهار اوقیه با یک اوقیه سکنجبین و یک اوقیه شربت بنفشه بنوشند و باید که تدبیر صاحب مرض حاد باین تدبیر نمایند و از خطا حذر کنند زیرا که ادنی خطا بر صاحب مرض حاد ضرر عظیم کند بغذا باشد یا بدوا چون در غیر وقت او استعمال نمایند و اما در امراض مزمنه مضرت خطای اندک ظاهر نشود مگر آنکه از ان استکثار کنند و بر ان ادمان نمایند ایلاقی و جرجانی مینویسند که درین تپ باطن گرم‌تر از ظاهر میباشد پس تدبیر تسکین حرارت دران قوی‌تر باید کرد و اصل تسکین حرارت چهار گونه است تبرید هوای خانه و خورانیدن اشربه و اغذیه بارده و استعمال اضمده و لطوخات بارد بر سر و سینه و جگر اما تبرید هوای خانه و تبرید غذا در معالجات حمیات حاده مذکور شد و از اشربه سکنجبین که از شیره تخم خیار و بادرنگ و تخم خرفه و تخم کاسنی ساخته باشد و آب آلو و آب تمر هندی سخت موافق باشد لیکن اگر طبع نرم بود آب انار دانه و لیست جو اولی‌تر بود و اگر نرمی طبع بیش از ان نباشد که هر روز یک مجلس یا دو مجلس اجابت کند چیز یکه نرمی طبع زیاده نماید نباید داد و تدبیر باز داشتن نباید کرد و اگر لینت طبع زیاده تر گردد بقبض آن پردازند و شربت ریباس و شربت سیب ترش و انار و لیمون و شربت ترشی ترنج با گلاب هر ساعت باید داد و شربت صندل بسیار موافق بود و آب هندوانه و آب خیار ترش و ماء القرع با اندک آب غوره یا اندکی شکر یا سکنجبین باید داد و هر روز از ین شربتها اندک اندک تجرع نمایند و هرگاه اثر نضج پدید آید و حرارت تپ و اعراض آن بر حال خویش باشد سحرگاه قرص کافور با سکنجبین ساده بدهند و وقت بر آمدن آفتاب کشکاب سرد کرده خورانند و اگر در معده و جگر و در اعضای اندرونی ضعف و ورم و درد نباشد آب سرد سخت نافع باشد بالجمله در آب سرد و کشکاب سرد دادن انتظار نضج باید کرد صفت شربت صندل بگیرند صندل سفید سوهان کرده

نسخهٔ مطبوخ ملین

نسخهٔ شربت صندل

پنجاه درم و یکشبانه روز یا بیشتر در سرکه خیسانند و آب غوره پنج استار و آب یک رطل بخیسانند و بجوشانند تا به نیمه آید پالیده صاف نموده با شکر دو رطل بقوام آرند
شربتی ده درم با شیره تخم خرفه و اگر کسی را سرفه باشد این شربت بی سرکه و آب غوره برای او بسازند و بسیار باشد که بیمار بسبب برآمدن ابخره بدماغ از خویشتن غافل شود
و اگرچه تشنه باشد آب نخورد و نخواهد هرگاه علامت غفلت ظاهر شود هر ساعت در دهن او اندک آب بچکانند و اگر حاجت باشد لعاب اسپغول رقیق با جلاب خام یا آب انار
باید داد و در دهن آلو بخارا و دانه تمر هندی بدارند تا دهن تر دارد و تشنگی بنشاند و اگر مانعی از نطولات بر سر نباشد بروغن گل یا نیلوفر سرد کرده با آب یخ بر سر نطول کنند
که تشنگی بنشاند و اگر مانعی مثل زکام و نزله و سرفه باشد یا در سرگرانی باشد دلیل صعود بخارات بر دماغ باشد با وجود این موانع هیچ از این نشاید کرد و مضرترین چیزی با این
موانع دوشیدن شیر بر سر است از بهر آنکه بیم بود که سرسام تولد کند لیکن اگر بخار صاعد بسوی سر بخار صفرا باشد این روغنها و آب سرد و شیر همه سودمند بود و فرق میان
بخار صفراوی و بخار بلغمی آنست که با بخار صفرا خواب نباشد و بینی خشک شود و بخار بلغم بخر اثر دارد و سرگران نباشد و غفلت و سبات با آن باشد و اگر درین حال
بینی و روی سخت سرخ باشد خون از بینی آوردن صواب باشد والا تدبیر اماله ماده بجانب پایها باید کرد و بسیار باشد که سبب تشنگی گرمی و خشکی تپ باشد پس شرب شربت
خشخاش بماء الشعیر با حرارت و یبوست تپ برابری کنند و بخواب روند زیرا که در خواب تری کشکاب و سردی دیگر شربتها بقعر بدن رسد و تشنگی زائل شود و اگر بیمار شربت
با رخفتن عادت دارد تکلیف تغیر عادت ننماید از بهر آنکه خفتن بران شکل دهان را خشک گرداند و بیمار تشنه شود صفت حبی که تشنگی بنشاند مغز تخم خیار و خیار بادرنگ
و تخم کاهو و رب السوس و اصل السوس و ترنجبین مساوی سائیده بلعاب اسپغول یا بهدانه حبها سازند و در دهن گیرند صفت قرص طباشیر که تشنگی بنشاند طباشیر
پنج درم کتیرا صمغ عربی نشاسته هر یک سه درم رب السوس هفت درم تخم خرفه مغز تخم خیار بادرنگ مغز تخم کدوی شیرین هر یک چهار درم بلعاب اسپغول قرص سازند
و هر صبح روغن بادام در دهان گیرند و ساعتی بدارند پس بریزند و زبان را بمندیل درشت بمالند تا بخار و درشتی از آن برخیزد و عقب آن اندکی لعاب اسپغول با جلاب
آمیخته بدهند و در اکثر اوقات روز خرقه کتان بگلاب و صندل آغشته بر سینه نهند تا نفس آن باعتدال شود و سرکه و گلاب و روغن گل و اندکی کافور هر ساعت
ببویانند و بر جگر نیز خرقه کتان بگلاب سرد آغشته بدارند لیکن ازین احتراز نمایند در وقتی که بیمار دران عرق کند و بشره او را سرد نکنند تا تحلیل را که نزدیک ست
باز ندارد و مرض طول نکشد و اگرچه درین تپ درازی مرض سالم تر از تیزی تپ بود محمد بن زکریا میگوید سحرگاه آب آلو دهند و بامداد کشکاب و نیمروز آب خیار
یا آب هندوانه و وقت خواب لعاب اسپغول و در فرونشانیدن حرارت هیچ تقصیر نباید کرد و بسخن طبیبان جاهل که گویند مبالغه کردن در تسکین حرارت
در بحران تاخیر کند التفات نباید کرد که من هر دو طریق را آزموده‌ام تسکین حرارت را بی خطر و سالم تر یافتم و تقاعد از تسکین حرارت باز سپردن مریض بمرض
ست تا احتراق حمی دماغ و معده او را بریان کند و اعصاب را بکشد و لقوه خشک تولد کند و بسیار باشد که بسبب تشنج خشک حادث در اعصاب و عضله
ضیق النفس پیدا گردد پس سینه و گردن او را بموم روغنی که از روغن بنفشه سازند چرب دارند و اگر دران بنفشه و خطمی کوفته بیخته بسرشند سخت موافق
باشد و بر سینه و گردن کدو تراشیده و برگ خرفه کوفته بروغن گل سرشته ضماد کنند و تدبیر غذا چنانکه در غب خالصه دائره مذکور شد باید کرد و اگر بیمار غذا نخواهد
یا مانعی از آن بود در روزی دو بار کشکاب باید داد بار دوم آن وقت که قوت تپ اندکی دران ساکن شود و در روزیکه تپ سوزان تر و صعب تر باشد کشکاب با آب آلو آمیخته
باید داد تا هر بار بیمار برای شربت تعب نکشد و تا در صعوبت تپ معده او از شربتی سرد یا از چیزی که بغذا ماند خالی نباشد و جالینوس درین تپ وقت صعوبت حرارت
آن امر بطعام فرموده تا خوف سقوط قوت نباشد و اگر بیمار را اشتهای طعام نباشد تدبیر او در ذکر اعراض حمیات حاده خواهد آمد و اطعمه خوشبو که اشتهای طعام را
بجنباند پیش او بهم آرند چون مرغ ملفوف بخمیر و مشوی در تنور که پیش او بشگافند و بسیار باشد که بسبب فصد صفرا تیزتر شود و لهذا تپ سوزان تر گردد پس اول
در قاروره نگاه باید کرد و اگر قوام او غلیظ و رنگ او سرخ باشد فصد باید فرمود و اگر برخلاف این باشد فصد نشاید کرد بلکه تدبیر اسهال نمایند بنوعیکه در علاج
غب خالصه دائره مذکور شده و اگر طبیعت نرم باشد و بحبس آن حاجت آید قرص طباشیر قابض باید داد و از جلاب و سکنجبین حذر باید کرد صفت قرص طباشیر ممسک
بگیرند طباشیر و گل سرخ هر یک دو درم و نیم تخم خرفه تخم کاسنی هر یک سه درم رب السوس نشاسته هر واحد یک درم کافور نیم درم زعفران دو دانگ شربتی دو درم با آب
از پست جو بسازند و دران پنج درم حب الآس نیکو فته یا پاره کرده بپزند و بنوشند و اگر دران گل ارمنی یک درم صمغ عربی نیم درم داخل کنند قوی‌تر باشد و شربت سیب

وبهی وریباس آنرا موافق باشد واین سفوف الطین آنرا نافع بود صفت آن اسپغول بریان کرده گل قبرسی طباشیر هر یک دو درم صمغ عربی یک درم واگر
اسهال خونی باشد درین سفوف کهربا دم الاخوین ریوند چینی زیاده کنند وباشربت بهی دهند یا آب سماق یا آب برگ خرفه یا آب برگ حماض وغذا مزوره انار دانه
یا سماق یا زرشک که دران برگ خرفه وبرگ حماض پخته باشد بدهند وکعک درآب بهی وآب سیب وآب سماق نیک باشد ابن الیاس گوید که علاجش علاج
غب خالصه است وهر صبح جلاب از تمر هندی وشکر سفید وترنجبین هر واحد ده درم وآلوی سیاه ده عدد بنوشانند وغذا ماء الشعیر با بنفشه ونیلوفر وتخم خشخاش دهند
ویا آب انار بن شحم افشرده سه اوقیه وشکر سفید وترنجبین هر واحد ده درم بنوشانند وتلیین طبیعت بماء الفواکه یا نقوع مشمش یا مطبوخ فواکه نمایند وطبع را محتبس نگذارند
ودر نیمروز آب صادق البرد بیاشامند ولهذا نبی علیه الصلوة والسلام فرموده که الحمی من فیح جهنم فابردوها بالماء وباید که مبالغه در تبرید وتلطیفه نمایند زیراکه تاخیر
در تبرید وتلطیفه در مثل این مرض خطرناکست واگر تشنگی شدت کند واز مطبوخ کراهت نماید یا ورا غثیان باشد باید که معالجه بشربت ورد وگر جیل مثقال با سکنجبین
ساده بست درم وبرف دو من کنند واین وقتیست که با تپ سرفه نباشد وهرگاه ایشان را سعال خصوصًا با سهر عارض گردد هر صبح جلاب از شربت بنفشه
وشربت خشخاش هر کدام که باشد ده درم با ترنجبین ده درم بنوشند وتلیین طبیعت باین مطبوخ کنند سنای مکی پنج درم بنفشه نیلوفر تخم کاسنی تخم خبازی هر واحد
سه درم سپستان عناب هر واحد بست عدد در سه رطل آب بجوشانند تا بیک رطل آید ودران شیرخشت وترنجبین هر واحد بست درم بالیده صاف نموده
سحرگاه بنوشند وتا آخر روز بران صبر کنند تا خوب اسهال کند بعده در آخر روز غذا بماء الشعیر سازند ودر هر حال از تبرید وتلیین غافل نباشند وچون بینند که مریض
هذیان میگوید باید که موی مقدم سر او تبراشند وخرقهٔ کتان بسرکه وگلاب وصندلین وروغن گل آغشته بنهند تا ردع ماده وتبرید مفرط کند وتقویت دماغ نماید
وساعت بساعت تبدیل آن نمایند ویا بگیرند صندلین وگلاب وسرکه وآب خیار وآب بید وشیر دختران ودر شیشهٔ فراخ سر انداخته خوب جنبانیده
هر ساعت لخلخه سازند واگر سهر شدید عارض شود لیسیدن شربت خشخاش در شب باکی ندارد ومسکن ایشان مهاب شمالی وزیر خیشات مبلول بگلاب باشد
وزیر آنها برگ بید وبرگ کدو فرش کنند وحوالی ایشان ظروف سبز پر از آب نهند وبر روی آنها خیار وکاهو وکدوی تر وسیب وگل بهی وبنفشه تر ونیلوفر بدارند
وبادکش که بران گلاب پاشند ترویح نمایند وبر سینه بگلاب وصندلین دکا فور طلا سازند واین وقتیست که فصل گرما تیز باشد واما هرگاه سرما باشد در مکان معتدل
سکونت اختیار نمایند وخوشبوهای بارد مقوی دماغ مثل بنفشهٔ تر وصندلین وگلاب ببویند وهرگاه تنقیهٔ بدان کردند وعروق از صفرا پاک شد هر صبح شیرهٔ
تخم خرفه بست مثقال با سکنجبین ساده ده درم بنوشانند یا آب نقوع فواکه پنجاه مثقال یا آب هندوانه وماء الخیار هر واحد پنجاه درم بقرص طباشیر ملین یکمثقال
وغذا ماء الشعیر بتخم خشخاش وبنفشه ونیلوفر تا آنکه چهار دو روز بر مریض بگذرد وبعد انقضای این مدت سکنجبین یا شربت سیب یا شربت حماض بگلاب بدهند
وغذا مزورهٔ زرشک یا آلوی جبلی یا تمر هندی یا انار دانه با مغز بادام وبچهٔ مرغ سازند وهرگاه حرکت کنند وقوت قوی گردد بعد بست روز در حمام داخل نمایند
وباید که هوای حمام معتدل باشد تا کرب نیارد وبعد خروج از حمام در مسلخ استراحت باید کرد زمانهٔ معتدبه تا آنکه بشره بحالت اولی عود کند وحرارت بشره ساکن
شود وحمرت مکتسبه از حمام زائل گردد بعده شربت سیب یا شربت بهی هر کدام که باشد ده درم با گلاب ده درم ویا از سکنجبین ساده وگلاب وعرق بید هر واحد
ده درم بنوشانند وجامهٔ صندلی گلاب بران پاشیده بپوشند وامتصاص انار میخوش یا انار دانهٔ میخوش وسیب ترش وبهی ومغز خیار دبادرنگ وهندوانه ومشمش
خشک وآلوی رطب یا خشک وشفتالوی خشک کرده وسکنجبین سفرجلی وشربت انار وشربت سیب وشربت لیمو سازند نجندی گوید که هر صبح شربتی از سکنجبین
ساده یا شربت نیلوفر یا شربت تمر هندی یا آلو وجلابات بلعاب اسپغول غیر صادق الحلاوة سرد بنوشند ودر مسکن بارد بنشینند وتلیین طبیعت بتمر هندی
وشیرخشت وشربت ورد مکرر ببرف ویخ ویا نقوع مشمش وفواکه خشک وآب هندوانه سازند ونقل از انار وبهی کنند وآب انار بتخم کوفته با ترنجبین وشکر یا شیرخشت
بدهند وغذا ماء الشعیر بمغز بادام بکدو ویا کاهو واسفاناخ بآب غوره ترش کرده یا غیر ترش ومانند آن ویا نان مغسول پاک بجلاب شکری تر کرده بدهند وتلیین طبیعت
بحقنه‌های لینه مثل ترنجبین وعناب وسپستان وجو کوفته وبنفشه وخطمی وچقندر سازند وآب صادق البرودت بیاشامند در نیمروز خصوصًا در فصل گرما منع نکنند
واگر احتیاج بزیادت تلیین باشد بمطبوخ هلیلهٔ زرد وفواکه خشک وریوند نمایند واگر از مطبوخ اکراه کنند تلیین طبیعت بشربت ورد مکرر ربع شربت دینار

مسهل بحسب حاجت توان کرد و اعتنا بتقویت معده بسیار باید کرد و لهذا شربت لیمو و سکنجبین ساده و بزوری بهتر از شربت آلو و تمرهندی باشد بعد از آن
نقوع یا غیر آن در ایام مسهل استعمال کنند و در آن سنای مکی نیز داخل نمایند و هرگاه مسهل در روز هشتم یا دهم یا دوازدهم استعمال کردند پس بعد یک مسهل یا
دو مسهل از استعمال منضجات چاره نباشد لیکن منضج بعد استعمال تبرید یک روز عقب مسهل بدهند و در آن هنگام منضج را قوی سازند بنحویکه در آن اصول و مانند آن
داخل نمایند و چون معلوم کنند غلظ و لزوجت و کثرت در خلط و قوت مساعد باشد استعمال تربد و ریوند و غاریقون بد نیست و هرگاه از مسهلات فارغ شوند
و تیزی تپ بشکنند لیکن هنوز باقی باشد قرص ورد صغیر و کبیر و قرص زرشک صغیر و کبیر و مانند آن شربت بزوری بارد و معتدل و حار استعمال باید کرد و گاه گاهی
هنگام قبض شکم شربت دینار نیز استعمال کرده میشود و لیکن استعمال اقراص بالنقوع مناسب یا مطبوخ یا آب کاسنی مروق یا با چکیده تخم کاسنی نمایند و گاهی
نقوع و منضجات و مسهلات در آب کاسنی مروق استعمال میکنند و بعض تدابیر مناسبه در علاج شطر الغب خواهد آمد و بدانند که نیکوترین تدبیر آنست که بعد هر دو سه
روز خصوصاً وقت آغاز نوبت قی فرمایند بارعایت حال ماده غالب و استعمال مدرات مفید بود و شیره کاسنی و بادیان و خیارین و تخم خربزه با سکنجبین مدری
موافق ست و اگر روز نوبت ترک غذا ممکن نبود در آخر تپ حریره یا آش جو یا اندکی پست گندم توان داد و بقول حکیم ارزانی پارچه نان خمیری با شربت نبات بهتر
از پست بود صفت قرص طباشیر ملین که در غب غیر خالص بعد تنقیه که احساس گرمی کنند معمول ست طباشیر گل سرخ هریک پنج درم تخم کاهو مقشر مغز
تخم خیار و بادرنگ مغز تخم کدوی شیرین هریک سه درم رب السوس دو درم ترنجبین خراسانی ده درم قرصها سازند خوراک چهار ماشه و نیم صفت دوائیکه
برای غب غیر خالص کهنه مجرب ست برگ انبه و برگ نی و برگ نیب و گل بابونه و اشنه هریک سه توله افسنتین یک نیم توله در یک سبوچه جوش کرده قبل از نوبت
بخور نمایند و گل بابونه و افسنتین هر واحد یک ماشه در شربت فنطوریون یک توله آمیخته بخورانند و بالایش شربت کشوث علوی خان چهار توله در عرق گاؤ
و شاهتره و کیوره هریک چهار توله حل کرده بنوشانند غذا شوربای بچه مرغ با نان خشکار و تا یک هفته استعمال نمایند اقوال مهره مصنف اقتباس مینویسد
که نخستین ملاحظه فرمایند که تفاوت از خالصه چه قدر واقعست بحسب اعراض و لوازم چنانچه اگر صفرا بر بلغم غالب بود و بسیار دور از خالصه نباشد معالجه غب
خالص پردازند با زیادتی رعایت جانب نضج و در روز هشتم این ملین عظیم الاثر ست خیارشنبر هفت توله گلقند چهار توله شربت ورد مکرر چهار توله سکنجبین ساده سه توله روغن گل
هفت ماشه و روز نهم شیره بزور بارده در عرق کاسنی و نیلوفر و مکوه بر آورده شربت نیلوفر و اسپغول دهند و بهمین نمط تا دوازده روز بگذرانند و روز سیزدهم جهت نضج این
مطبوخ دهند برگ شاهتره تخم کاسنی مکوه بنفشه گل سرخ هریک هفت ماشه سپستان سی عدد تخم کشوث سه ماشه گل نیلوفر پنج ماشه آلو بخارا هفت عدد گلقند چهار توله و روز
پانزدهم و روز شانزدهم در مطبوخ پوست هلیله زرد هلیله سیاه سنای مکی هر واحد یک توله خیارشنبر هفت توله شربت ورد مکرر اهلیلجی چهار توله ترنجبین هفت توله روغن گل
هفت ماشه اضافه نموده بنوشانند و غذا وقت شام شله با شوربای بچه مرغ دهند و روز هفدهم قرص گل سه ماشه در عرق کاسنی و مکوه هریک هفت توله شربت بزوری بارد
چهار توله تخم شربتی هفت ماشه بدهند و بر همین نهج تا انقضای تپ ثابت مانند و علوی خان در عشره کامله نوشته اند که طریق تدابیر فی الجمله آنست که به بینند اگر بول
غلیظ و سخت رنگین باشد و علامات امتلای خون ظاهر بود فصد کنند باعتدال بعد ظهور آثار نضج و در غیر روز نوبت و بحران قوی بعد از فصد بغذا و شربتهای خالی
و مائل بگرمی نضج خلط دهند مثل کشکاب که اندران نخود و اندک بادیان و یا صعتر و اشباه آن پخته باشند و آش حلیم جو که در آن نخود و اندک شبت و زیره و کشنیز و جوجه
مرغ پخته باشند و مانند سکنجبین بزوری و اصولی و نعناع شرف و اشباه اینها و بعد از نضج تام تلیین ملایم دفع خلط فاسد باقی کنند و اگر بلغم بر صفرا غالب باشد پس معالجه غب
بلغمی نائبه پردازند و سردیها و ترشیها ندهند و ملول نشوند که مدتی دراز میدارد و در دفع آن بزودی نکوشند بلکه در نضج مواد و تعدیل مزاج و تقلیل خلط فاسد برفق بعد از نضج
و مراعات قوت بواجبی متوجه باشند و بالجمله احوط آنست که روز نوبت قبل از آمدن آن سکنجبین عسلی و یا عنصلی چهار توله در آب گرم نیم آثار و نمک طعام یک توله آمیخته
بدهند و قی کنانند و دو سه مرتبه تکرار نمایند تا تنقیه بقی خوب حاصل شود پس جهت تقویت و تسکین گلقند و سکنجبین لیموئی هریک دو توله آمیخته بلیسانند
و بالایش گلقند عسلی چهار توله در گلاب و عرق مکوه و بادیان هریک نیم پاو جوش کنند که به نیمه آید صاف نموده نیمگرم بنوشانند و غذا نخود آب جوجه
مرغ دهند و یا نان بشوربای مرغ یا نان تنک دهند و بعد از ده دوازده دوره جهت حصول نضج این مطبوخ دهند پوست بیخ کاسنی و بادیان برگ شاهتره بادرنجبویه

هر یک سه توله خاکشی یک توله در عرق مکوه و شاهتره هر یک پاو آثار داخل کرده بجوشانند که به نیمه آید صاف نموده بنوشند و غذا بدستور روز دوم آمدن عرق شروع گردید تا چهار روز بعد از آمدن لرزه عرق بمعمول خود می آمد روز پنجم عرق موقوف شد و تپ بتخفیف همان وقت می آمد و بهمین تدبیر در سه هفته از دورهٔ تپ هم نجات یافت و اشتها بحالت اصلی آمد مسیحی گوید که هرگاه حمای غب غیر خالصه باشد باید که مریض را الطعام بحذر و احتیاط بخورانند پس لازم ست که امساک از غذا کنند اگر قوت قوی و مرض عسر النضج باشد و غذا باعتدال استعمال نمایند اگر قوت ضعیف بود و مرض کثیر البعد از نضج نباشد و نشاید که صاحب غب غیر خالصه را در حمام قبل از نضج ماده داخل کنند و هرگاه صاحب این تپ قوی باشد باید که روز فترهٔ غذا دهند و روز نوبت ترک غذا کنند تا روز غذا انتعاش قوت او گردد و روز ترک غذا النقصان در مرض پیدا کند بسبب افنای ماده و اگر قوت او متحمل این نباشد و عادت او این را واجب نکند باید که هر روز غذا دهند و لیکن غذای او روز نوبت لطیف تر و خفیف تر باشد و واجب ست که درین تپ آرام و سکون اختیار کنند زیرا که حرکت در مادهٔ تپ ضرر بیشتر از آن کند که حمام میکند و ایضاً طبیعت را از انضاج ماده منع نماید و در سکون ماده در موضع خود لبقرار و سکون ماند و طبیعت را امکان استیلا بران باشد و ایضاً گاهی صاحب این تپ را تضمید پوست شکم با ضمادهٔ منضج بلغم معده و شکم و مرخی تمدد حادث در شکم بسبب بلغم فائده بخشد و ایضاً حسوهائی که بسرعت هضم شوند آنرا نافع بود زیرا که هرگاه چیزی عسر الانهضام تناول کند قوت او ضعیف گردد و مرض او طول کند بجهت آنکه اگر آنرا هضم نکند مستحیل ببلغم گرداند و در مادهٔ تپ در عسر نضج آن افزاید پس بدان سبب تپ درازتر و دشوارتر گردد و آنچه استعمال حقنه ها در غب خالصه باید لین باشد چه مادهٔ او لطیف سهل الاستفراغ ست و در غب غیر خالصه حقنه ها حاده می باید و هرگاه درین تپ بدل در بدن بسیار و قوت قوی و سن شباب و فصل ربیع باشد باید که فصد صاحب او کنند و هرگاه خلط بلغمی غالب باشد معالجه باشیای مقطع و مسخن باید کرد تا غلظ بلغم و لزوجت او قطع گردد و برودت او تسخین یابد پس سهل الخروج و استفراغ گردد و در غب خالصه عنایت بتلطیفه سوء مزاج حمی بیشتر و باستفراغ خلط مادهٔ تپ کمتر بود و در غیر خالصه باید که اکثر عنایت باستفراغ خلطی که مادهٔ این تپ باشد و اقل عنایت بتلطیفه مصروف دارند و گاهی معالجه غب غیر خالصه باشیای مدر بول کرده میشود و اگر اشیای مذکوره شدید الحرارت و یبس نباشد و الا در حرارت تپ بیفزایند و جزو رطب رقیق که در بلغمست فانی سازند و غلیظ تر باقی ماند و آنرا غلیظ عسر التحلل گرداند پس میباید که ادرار بچیزهای حار یابس باعتدال نمایند و مع ذلک اعتنا بتقویت معده کنند و گاهی درین علت استفراغ بادویهٔ مسهل صفرا و بلغم برفق نفع میکند و همچنین قی بعد طعام مفید میشود و استفراغ در غب غیر خالصه و همچنین در تپ بلغمی و در حمای سوداوی باید که بعد از نضج و بعد ترقیق خلط و استعداد او برای خروج باشد شیخ میفرماید اموریکه بدان علاج غب غیر خالصه مخالف غب خالصه باشد آن امور لیست که بدان مشارک بود حمیات بارده را از عدم ترخیص که گاهی بدان اصحاب خالصه را رخصت داده میشود و آن چند امر ست یکی آنکه در خالصه انتظار نضج در استفراغ نمیکنند دوم آنکه دران انتظار اکثر تا زمانهٔ انحطاط نمیکنند اگر انتظار نضج کنند بخلاف غیر خالصه که دران با وجود نضج تا که زمانهٔ انحطاط نیاید تحلیل مواد و خروج آن بمسهل و حمام بوجه احسن نشود سوم حمام که آن بر صاحبان غب غیر خالصه حرام کرده شده چهارم تغذیه هر روزه یا قریب تغذیه از انچه ایشانرا مضر بود بلکه واجب است که یک روز غذا دهند و آن یوم راحت ست و یک روز نه و آن یوم نوبت ست و در اغذیهٔ ایشان انچه جالی و گرم اندک باشد می باید و تغذیه در اوائل علت غلیظ تر بود از انچه در اوائل خالصه باشد بعده بتدریج بتلطیف کنند فوق تلطیف غب خالصه و تلطیف دران در اوائل بگرسنه داشتن بیشتر از تلطیف بغذای بسیار لطیف بود پنجم آنکه تبرید کمتر باشد بسبب قلت حرارت مادهٔ آن ششم آنکه در ابتدا حقنهٔ حاده تر بعمل آرند اگر میلان ماده بمقعر کبد و امعا معلوم شود و بلغم غالب بود هفتم آنکه انتظار نضج در اسهال قوی ایشان بیشتر کنند هشتم آنکه در ماء الشعیر ایشان قوت منضجه محلله باشد مثل آنکه برای کسیکه در معده او ماء الشعیر ترش گردد بیان کردیم بلکه قوی تر از ان باشد پس گاهی احتیاج میشود بآنکه دران زوفا و صعتر و پودینه و سنبل بحسب مزاج بپزند و چقندر ایشانرا نافع ست و خلط نخود بماء الشعیر و در آخر آن نخوداب نافع بود و واجبست که در قرب غیر خالصه از خالصه و بعد او از ان نظر کنند و بحسب آن تخالف میان علاج او و علاج خالصه کنند پس اگر غب غیر خالصه قریب بسیار از خالصه باشد میان هر دو بمخالفت اندک خلاف ورزند و هرگاه قارورهٔ ایشان غلیظ بینند فصد کنند و چون فصد تمام نشد احتیاج بحقنه نیفتد و بدانکه نافعتر برای ایشان از قی کردن بعد طعام چیزی نیست و از مسهلات و ملینات در اوائل آن انچه قریب باعتدال ست آب گلقند

مطبوخ و سکنجبین ست و گاهی درین هر دو خیار شنبر داخل میکنیم و قوی تر ازین آنست که دران قدری تربد داخل کرده شود و حقنه یا در ابتدا از دو من بهتر از مسهلات
دیگر ست و آن حقنه باست که دران قوت خار خسک و بابونه و چقندر و قرطم و بنفشه و سپستان و انجیر و اندکی تربد و دران خیار شنبر و روغن کنجد و بورق باشد
و گاهی حاجت بحقنه حاد تر ازین افتد بحسب بعد جمی از خالصه و اما معینات بر انضاج مثل سکنجبین ممزوج بچیزی از گلقند و سکنجبین اصولی ست و بعد روز هفتم و [illegible]
نضج مثل طبیخ افسنتین ست که آن نافع ملطف ماده مقوی معده است و دران قوت اسهالیه و ادرار و تفتیح نیز هست و همچنین آب بادیان و آب کرفس با سکنجبین نافع است
و اگر از روز چهاردهم تجاوز کند بنخوردن قرص ورد صغیر باک نیست و اگر مرض طول کشد از مثل قرص غافث و طبیخ آن و گرم کردن نواحی شراسیف بضماد چاره نباشد و ضماد
ازین قبیل ست که از ان چاره نیست و ایضاً تضمید پوست شکم ایشان بر آنچه انضاج نماید و ارخای تمدد کند اگر انجا باشد و چون معلوم کنند که نضج حاصل شده استفراغ
و ادرار نمایند و خوف نکنند و از مستفرغات جیده برای ایشان اینست که بگیرند ایارج پنج درم و تربد هفت درم و عصاره کاسنی و غافث هر واحد سه درم و تخم کرفس و
هلیله زرد و کابلی هر واحد پنج درم و آب کرفس حب سازند شربتی از ان دو درم و ازین قبیل ست این مطبوخ جید التالیف ما بگیرند غافث و افسنتین و هلیله کابلی هر واحد
پنج درم تخم خربزه و تخم خیار و تخم بادرنگ و تخم کرفس و شکاعی و بادآورد هر واحد ده درم تربد سفید یکدرم خیار شنبر شش درم مویز منقی بیست عدد و سپستان سی عدد و انجیر
ده عدد و گلقند فارسی پانزده درم و بر رسم متعارف در آب بجوشانند و از ان قدح بزرگ گرفته یک قیراط سقمونیا دران داخل کرده بنوشند و گاهی احتیاج بدوای
قوی من وجه ضعیف من وجه می افتد اما قوت او بحسب استفراغ اخلاط لزج را باید و اما ضعف او بحسب آنکه استفراغ بسیار دریکدفعه نکند و این چنان باشد که از
شربت دوای قوی کم کنند بلکه بتدریج بدان نمایند پس استفراغ خلطیکه احتیاج باستفراغ آن باشد بتکرار باشد تا قوت ضعیف نشود و این دوائیست که تفریق و
جمع آن ممکن بود تا قلیل او اسهال خلط ردی اندک آرد و کثیر او اسهال آن بسیار نماید و اما سلاقات گاهی اندک آن هیچ فعل نمیکند و مثل این دوا بکار برند بگیرند تربد
نیم درم یا کمتر یا زیاده تر از ان بحسب حاجت و سقمونیا قریب یک طسوج یا زیاده از ان گلقند فارسی سرشته بخورند و یا بگیرند از غاریقون و سقمونیا بالقیاس مذکور
یعنی از اول نیم درم و از ثانی یک طسوج و گلقند بسرشند و بخورند و یا این دوا در آب گل سرخ تازه یک اوقیه یا در شربت ورد انداخته بنوشند صاحب کامل
گوید که چون این تپ از مخالطت بلغم با صفرا پیدا شده ماده دران بیشتر از حرارت بود لهذا میباید که اکثر عنایت باستفراغ خلط باشد و بهرحال باید که بقاروره نظر
کنند و نبض را ملاحظه نمایند اگر بول رنگین بینند و در نبض سرعت یابند اول مریض را ماء الشعیر بشکر باید داد و بعد سه یا چهار ساعت سکنجبین با آب سرد و غذا
بشوربای بچه مرغ معمول با آب غوره و انار و زیرباج سازند و این در روز غیر نوبت باشد و اما روز نوبت غذا مزوره و مغز خیار و بادرنگ پخته بدهند که آن تبرید
و ترطیب و ادرار بول کند و این بعد انقضای نوبت دهند و باید که بطبیعت نظر کنند اگر قبض باشد تلیین بلعاب الفلوس خیار شنبر و ترنجبین و تمر هندی بمقداری نمایند
که طبیعت باعتدال آید بعد از ان ماء الشعیر دهند و عقب او سکنجبین این در روز غیر نوبت دهند و روز نوبت بر سکنجبین تنها آب سرد قناعت کنند و بعد انقضای
نوبت بزورات غذا سازند و چون بر مریض هفت روز بگذرد و علامات نضج پدید آید باید که در استفراغ باسهال یا بقی یا با ادرار بول شروع کنند اما باسهال او بطبیخ
افسنتین نمایند زیرا که با افسنتین درین تپ از چند وجه انتفاع یابند یکی آنکه دران قبض ست و بر تقویت او مقوی معده است و چون معده درین تپ ضعیف میشود
بسبب بلغم پس باید که تقویت معده نمایند تا غذا را هضم گرداند و بلغم پیدا نکند چه تولد بلغم اکثر از ضعف معده شود و هرگاه قادر بر هضم اغذیه بود دوم آنکه افسنتین
ادرار بول کند با تلطیف خلط بلغمی و تفتیح مجاری سوم آنکه دران قوت جاذبه برای صفرا است و آن اصل خلط محدث بهر این تپ ست و استعمال افسنتین نشاید الا
بعد نضج ماده چه اگر قبل نضج آنرا استعمال نمایند ضرر بین پیدا کند بهر آنکه در افسنتین دو قوت متضاده است یکی از ان قابضه و دیگر مسهله پس هرگاه قبل از
نضج استعمال کنند بقبض خود در ماده فجاجت و صلابت بیفزاید که تحلل آن دشوار گردد و قوت مسهله اراده اسهال آن خلط نماید و بسبب خامی و متانت آن
بران قادر نباشد و دران حال طبیعت را اذیت و تعب حادث گردد و قوت او ضعیف گردد اما هرگاه افسنتین را بعد نضج استعمال نمایند قوت قابضه که
اندر انست تقویت اعضا و تشدید آنها نماید و اعانت او بر دفع مواد و اخراج آن کند و ماده بسبب لطافت خود بغیر اذیت و کلفت طبیعت بسرعت خارج
گردد و ایضاً در بعض اوقات استعمال کنند آب لبلاب با اندک تربد و بسفایج بشکر یا فلوس خیار شنبر بحسب ادعای حاجت از کیست و ایضاً این قرص بنفشه استعمال کنند

صفت آن بگیرند بنفشه ریحانی جید دو درم تربد سفید یک درم سقمونیا نیم دانگ رب السوس نیم درم باریک سائیده شکر سرخ پنج درم آمیخته باب گرم بخورند که این دوا
نیک درین تپ ست چه از شان این قرص اسهال صفرا و بلغم ست و سزاوار نیست که دوای مسهل در اول مرض استعمال نمایند مگر بعد از آنکه خلط نضج یابد و علامتش
ظاهر گردد الا آنکه مرض مهیاج باشد و ماده منتقل از موضعی بموضع دیگر باشد و مریض را قلق بود که دران هنگام استفراغ خلط کنند و دران تاخیر نمایند و اما اگر خلط
هائج نباشد و علامات نضج ظاهر نگردد دوای مسهل استعمال نکنند زیراکه اگر استعمال آن کنند لطیف خلط مستفرغ گردد و غلیظ او تنها باقی ماند و نضج او متعسر شود و ایضاً
استعمال حقنه باید کرد و هرگاه ماده مائل بجانب مقعر کبد یا عروق یا امعا بینند پس اگر خلط بلغمی غالب تر باشد حقنه حاده که غسل امعا از بلغم کند استعمال نمایند و اگر خلط
صفراوی غالب تر باشد حقنه معتدل میان لینه و حاده بعمل آرند و اگر خلط مائل بفوق و ناحیه فم معده باشد و مریض تلخی در دهن یا لذع معده یا غثیان دریابد باید
استفراغ بقی بعد غذا استعمال نمایند که او سهل تر برای خروج اوست پس اگر خلط بلغمی غالب باشد چنان اشیا چیزی ملطف مقطع مثل پودینه و ترب و صعتر آمیزند
و اگر صفرا غالب بود مریض را کشک جو و ماهی تازه و سرکه و کاسنی و سرمق و مانند آن خورانند و چون استفراغ بقی کنند باید که معده را پاک نمایند و مع ذلک سکنجبین
و آب گرم استعمال کنند و در معده چیزی از غذا و غیر آن باقی نماند پس هرگاه دانند که معده پاک شده شربت سیب ساده یک شربت بدهند و هرگاه ماده مائل بجانب
محدب جگر بینند و قریب شراسیف جانب راست ثقلی بهم رسد ادویه مدر بول و اغذیه مدره استعمال نمایند و لیکن دوای مدر بول قوی الحرارت نباشد بلکه مثل طبیخ
کرفس و بادیان بود و اگر مغز تخم خربزه و بادیان و دو قو مساوی باریک کوفته بوزن دو درم بجلاب یا بسکنجبین وقت خواب باب سرد بخورند سخت موافق باشد و چون
این تپ طول کند و از سه هفته درگذرد اگر علامات غلبه خون مثل سرخی رنگ و عظم نبض و غیر آن ظاهر بینند فصد هفت اندام نمایند و بحسب حاجت و قوت خون گیرند
بعده تلطیف و تغذیه بچوزه مرغ و تیهو استعمال کنند و هر روز قرص طباشیر ملین یک مثقال با سکنجبین یکنیم اوقیه و آب سرد بدهند و اگر علامات غلبه خون ظاهر نباشد فصد نکرد
پس اگر علامات غلبه بلغم ظاهر تر بود ادویه که استفراغ بلغم باسهال و قی کنند بنوعیکه در علاج تپ بلغمی مذکور گردد استعمال باید کرد و فیما بین استفراغات زمانه بمقداری
باید که بدن دران قوی بود و خلط نضج یابد و قوت را بتواتر استفراغات ضعیف نسازند که حفظ قوت اندر مرض ضرورترین تدابیرست و بعد استفراغ درین تپ چون
بطول انجامد قرص ورد صغیر که بطباشیر ساخته باشند هر روز یک مثقال بایک و نیم اوقیه سکنجبین ممزوج باب سرد بدهند و اگر قاروره رنگین و نبض سریع باشد ماء الشعیر که اندران
بادیان پخته باشند استعمال نمایند و تغذیه بلحم طیور لطیف مثل بچه مرغ و تیهو معمول بطریق زیرباج یا سطنخن یا اسفیدباج سازند و غذا در غیر نوبت بکار برند اما روز نوبت
ترک غذا کنند و تلطیف او بعد انقضای نوبت نمایند تا روز ترک نوبت حفظ قوت و روز نوبت قوت را مشغول بمقاومت مرض و افنای ماده کرده شود و اگر
قوت مریض متحمل ترک غذا روز نوبت نباشد و آنرا عادت بترک غذا نبود باید که در روز نوبت تغذیه بحریره مرتب از سبوس گندم و شکر و روغن بادام سازند یا کشک جو
یا چیزی از پست گندم باب سرد بقدر میل نفس علیل دهند و این بعد انقضای نوبت یا انحطاط حرارت غریبه بسوی اسفل از سینه و شکم بدهند و باید که از اغذیه
بطی الانهضام اجتناب نمایند و اگر عادت شراب باشد بعد ظهور علامات نضج در بول و بعد یک ساعت از غذا اندک شراب ابیض رقیق که نه کهنه و نه نو باشد باب
ممزوج بنوشانند که ازان انتفاع یابند و اگر شراب قبل از نضج استعمال کنند حرارت زیاده و قوی گردد بسبب ازدیاد صفرا و تذویب خلط و انتشار آن در جمیع
بدن پس سده ها پیدا شود و با خلط نیک بیامیزد و آنرا نیز فاسد گرداند بالجمله سزاوار نیست که شراب درین تپ و در غیر آن استعمال نمایند مگر بعد ظهور علامات نضج
و باید که درین مرض تضمید معده بضماد مسخن و مقوی آن و منضج خلط بلغمی و مانع از تولد او اندران نمایند و این ضماد آنرا نافع ست بگیرند لادن سه درم و در روغن سوسن
مخلوط بروغن گل هر یک هفت درم بگدازند و گل سرخ پنج درم و سک و رامک هر واحد دو درم باریک سوده آمیخته بر معده در حالت خلوی آن از غذا ضماد کنند
و ایضاً استحمام باب گرم که اندران بابونه و اکلیل الملک و مرزنجوش جوشانیده باشند استعمال باید کرد و بر معده بریزند لاسیما اگر خلط مائل بظاهر جلد مثل لذع و حکه شود
ظاهره اندران محسوس گردد و استحمام درین تپ خاصه و در حمای بلغمی و ربع استعمال نباید کرد مگر بعد از نضج زیراکه اگر استعمال آن قبل از نضج در مثل این حمیات
کنند که ماده آنها غالب تر از کیفیت و غلیظ بدون تلطیف بود سه مضرت پیدا کند یکی آنکه این خلط اگر بگدازد و تحلیل نشود سیلان نماید و در سدد افزاید و بدان سبب
عفونت زیاده گردد دوم آنکه چون خلط عفن بحرارت حمام بگدازد در بدن منتشر گردد و با خلاط جید مختلط شود و آنرا متعفن سازد سوم آنکه استحمام تحلیل لطیف

خشک نموده آرد جو هلیلهٔ زرد نبات سفید مساوی شربت یک مثقال صفت قرص قرظ در تپهائیکه با اسهال باشد سودمند بود قرظ و طراثیث و بلوط و حب الآس
و تخم حماض برابر شربت یک مثقال دهند صفت قرص زرشک در تپهائیکه با تشنگی و گرمی و ضعف معده و جگر باشد سودمند بود زرشک چهار درم گل سرخ دوازده
درم اصل السوس عصارهٔ غافت مغز تخم خیار و خیار بادرنگ نشاسته کثیرا صمغ عربی طباشیر زعفران تخم خرفه هر یک دو درم راوند چینی سنبل الطیب هر یک
یک درم کافور نیم درم ترنجبین چهار درم ترنجبین را در آب حل کرده ادویه سوده بدان بسرشند و هر قرصی بوزن یک مثقال سازند شربتی یک قرص صفت نسخهٔ دیگر
او که در تپهائیکه با ورم معده و جگر باشد نافع بود زرشک از دانه پاک کرده و رب السوس و گل سرخ و مغز تخم خیار و مغز تخم خربزه هر یک سه درم مصطگی و سنبل و عصارهٔ غافت
هر یک دو درم فوه و ریوند چینی و زعفران هر یک دو درم تخم کشوث تخم کاسنی هر یک سه درم طباشیر یک نیم درم ترنجبین شش درم قرصها سازند شربتی یک مثقال و
بسیار باشد که خلط عسر باشد و حاجت بضماد کردن شکم آید و نسخهٔ ضماد همانست که در قول صاحب کامل گذشت لیکن درینجا مصطگی دو درم زیاده است و اگر دو درم
دارچینی و دو درم اشنه داخل کنند قوی‌تر باشد و ابتدای مدر بول بعد ظهور نضج نافع بود و بهترین چیزها درین باب سکنجبین بزوری بود ابن الیاس گوید که علاج غب
غیر خالصه و شطر الغب آنست که هر صبح جلاب از تخم کاسنی و اصل السوس هر واحد سه درم و شکر سفید ده درم بنوشند و غذا ماء الشعیر با نخود و بادیان پخته دیا
هر صباح جلاب از سکنجبین ساده ده درم و گلقند ده درم بیاشامند و از شرب آب سرد و فواکه رطب و بقول حذر کنند و سزاوار نیست که در ابتدای مرض مبادرت باستعمال
مسهلات قویه و افراط در اسهال کنند و چون علامات صفرا غالب باشد هر صبح جلاب از تخم کاسنی و اصل السوس هر واحد سه درم و نیلوفر چهار درم و آلو بخارا ده عدد و
شکر سفید و ترنجبین هر واحد ده درم بنوشند و بهمین طریق تا روز هفتم بگذرانند و هرگاه آثار نضج در قاروره پدید آید اسهال باین مطبوخ سازند صفت آن سنای مکی
پنج درم بنفشه نیلوفر تخم کاسنی بادیان اصل السوس مقشر کوفته هر واحد سه درم اسطوخودوس بسفایج کوفته هر واحد چهار درم هلیلهٔ زرد و کابلی هر واحد پنج درم مویز منقی
ده درم آلوی سیاه عناب سپستان هر واحد بست عدد جمله را در سه رطل آب بجوشانند تا یک رطل آید در ان فلوس خیار شنبر پانزده درم ترنجبین بست درم مالیده
صاف نموده سحرگاه بنوشند و بران تا آخر روز صبر کنند تا تنقیه نیک گردد و بعده در آخر روز ماء الشعیر که در ان نخود پخته باشند غذا سازند بعده یک یا دو یا سه روز بجهت تقویت
و راحت دهند بعد از ان قرص بنفشه بخورانند که آن اسهال صفرا و بلغم نیک کند و نسخهٔ آن همانست که در قول صاحب کامل گذشت لیکن درینجا پوست هلیلهٔ زرد
یک درم عوض شکر بت با آب خالص سرشته قرص سازند و آن همه یکبار بیت صبح با آب گرم یا جلاب شکر سرخ ده درم بخورند و اگر درین تپ بلغم غالب بود هر صبح
جلاب از اصل السوس سه درم گلقند ده درم بنوشند و غذا ماء الشعیر با نخود و پودینه و دارچینی دهند و هرگاه خلط مائل بجانب محدب جگر محسوس گردد و علامتش آنست که
قریب شراسیف است گرانی باشد ادویهٔ مدره مثل بادیان و شیرهٔ بزور ثلثه استعمال کنند و اغذیهٔ مدره مثل نخود و دارچینی دهند و اگر ماده بجانب مقعر کبد میل کند
و علامتش احساس ثقل در معده و قی و تهوع است تلیین طبیعت بمعجون خیار شنبر هفت مثقال با سنای مکی هفت درم و شکر سفید ده درم کنند و اگر روز نوبت مریض تحمل ک
غذا ننماید ماء الشعیر با نخود پخته و اندکی از شکر سفید بدهند و افضل درین مرض آنست که هر صبح از شربت سکنجبین ساده و گلقند شکری هر واحد ده درم تجاوز نکنند و در شرب ادویه
بسیار ملطفه دلیری ننمایند تا ماده لطیف شده بسوی سر صعود نکند و از ان سرسام متولد گردد لاسیما اگر با وی صداع یا صاحب مرض ضعیف الدماغ باشد و لهذا القراط گفته که
تپ مستباج بلغمی مزاجان لین میباشد و در ایشان ببلادت حمی و لین آن مغرور نشوند و بر تسخین اقدام ننمایند مگر بعد احتیاط و تثبیت و بعد تنقیه سکنجبین بزوری قرص ورد
نافع بود و اجزای قرص ورد همانست که در قول جرجانی گذشت همه ادویه را باریک سائیده با آب بادیان سرشته قرص سازند و در سایه خشک کرده هر صبح یک مثقال بخورند و اگر تپ مزمن گردد
قرص غافت دهند بعد از ان هر صبح سکنجبین ساده ده درم و گلقند ده درم مالیده بنوشند و غذا زیرباج از لحوم ماکیان و تیهو و کبک و دراج دهند و نگذارند که طبیعت قبض شود و بلکه در هر دو سه روز
بقدر قوت و طاقت تلیین آن نمایند و تنقیهٔ معده درین مرض بضماد مقوی معده و مسخن آن و منضج ماده که در معده باشد باید کرد مثل این ضماد صفت آن سنبل
مصطگی لادن علک الانباط گل سرخ مساوی لادن را گداخته و باقی را سوده بدان آمیخته در خلوه ضماد سازند و در هر هفته بحمام داخل کنند و این نطول البعض آنرا بابونه اکلیل الملک
مرزنجوش شبت در آب پخته آب گرم بر شکم بسیار بریزند و از معالجهٔ این علت غافل نباشند که بسرعت موذی بسده و استسقا میگردد و جرجانی گوید که تدبیر این تپ قریب باند تدبیر
غب خالص است الا آنکه مداومت بقی قبل از ادوار در روزهای نوبت باید کرد و قبل از ان ماء الشعیر و بعض اشربهٔ ملطفه مثل سکنجبین بنوشند و بآب گرم قی کنند و اگر مرض طول کشد ماء الشعیر که در ان

پوست بیخ بادیان مع برگ او و تخم او و بیخ آن باشند مینوشانند که آن ملطف ماده و اخراج آن بعرق و بول کند و تعاهد و بخور بیخ بادیان و تخم آن کنند خصوص در وقت لرزه بر مجمر اندازند و چادر پیچیده زیر آن دود بگیرند تا آنکه عرق آید و همچنین نهادن دست و پای در آب گرم زیر جامه تا گرمی و بخار آن بجمیع بدن رسد پس اگر زائل نشود و مدت دراز گردد قرص و رد که در حمیات بلغمیه مذکور گردد و نقوع صبر در آب کاسنی و بادیان بدهند و اگر از سه هفته تجاوز کند تدبیر اصحاب حمای بلغمی پردازند لیکن اصل مراعات اجال نضیج است و تدبیر بسکنجبین مع لعاب تخم خیارین و تخم کاسنی و استعمال حقنه لین معتدل و این در اوائل بهتر از مسهل است و نوشانیدن مدرات و گفته اند که اگر قاروره غلیظ ببینند فصد کنند و ندانم که چگونه فصد درین تب نافع باشد چه آن مرکب از بلغم و صفراست و فصد دران بحیطور مفید خواهد شد و روز نوبت غذا ماء الشعیر مقشر و مغز بادام بعد انقضای نوبت بدهند و بعد ظهور علامات نضج پس از روز چهاردهم اسهال با فتیمون کنند و قرص بنفشه آنرا نافع است و از اقراص نافعه برای این تب قرص ورد صغیر است نسخه آن گل سرخ ده درم سنبل الطیب سه درم رب السوس یکدرم مغز تخم خیار تخم کاسنی هر واحد یک درم جمله ادویه سائیده قرص سازند شربتی از آن یک مثقال و این قرص حمیات مرکبه را که دران صفرا غالب باشد نیز نافع بود و ابن نوح گوید که بهر اسهال قرص ورد بخورانند گل سرخ ده درم مغز تخم کدو و خیار هر یک پنج درم صندل سفید سقمونیا هر یک نیم درم کافور ربع درم بآب خرفه قرص سازند و بقدر قوت بخورند و در روز نوبت هیچ علاج نکنند مگر قی بسکنجبین و آب گرم و باقی همانست که در قول خجندی گذشت

حمیات بلغمی

بدانکه از قانون و شروح آن مستفاد میشود که تب عفنی بلغمی که آنرا در یونانی مقیمارو س و لوذ منس گویند بر دو قسم است یکی نایبه که هر روز نوبت کند و ماده او خارج عروق یعنی معده و دماغ و ریه و جز آن بمواضع خالی در بدن متعفن گردد و آنرا العربی مواظبه و در یونانی امفریموس و اصطرابوس نامند و وهم لازمه که ماده آن داخل رگها تعفن پذیرد و آنرا النقه گویند و تب بلغمی را اوقات کلیه مثل سائر حمیات بود و کمتر اوقات ابتدای آن و راکثر هیجده روز باشد و اقلاع آن در اکثر بحران میان چهل و شصت روز بود و اسلم آن نقی الفترات باشد که بعد آن گرمی در بدن باقی نماند و لاسیما کثیر العرق که آن دلالت کند بر رقت ماده و قلت او و تحلل بدن و انفتاح افواه مسام بسبب غلبه طبیعت بر ماده و اطول اوقات این علت زمانه تزید باشد با وجود آنکه انحطاط او نیز دراز تر از غب بود و بلغم عفن گاه زجاجی باشد و گاه حامض و گاه حلو و گاه مالح و اکثر تب بلغمی عارض شود با صحاب امتلا یا که نوازل آنها بسوی معده ریزد و دران متعفن گردد و بدانکه اگر با تب سردی باشد نبض ضیق و صغیر گردد بسبب تکثیف برودت و تقبیض آن و علامات بلغمی دائره آنست که انچه بسبب بلغم زجاجی و حامض باشد سردی در حامض کثرت نماید و لرزه در زجاجی شدید تر بود لیکن در ابتدا اندک باشد و سردی دران یکبارگی غلبه نکند بلکه اندک اندک در اطراف ظاهر شود و بعد از ان بجدی رسد که اطراف مثل برف سرد گردد و گرم نشود مگر بدشواری و یکبارگی گرم نشود و نه بتدریج متصل بلکه اندک اندک مع عود سردی و گاهی سردی او را در ابتدا قشعریره مخالطه گردد و پس سردی بسبب ماده باشد که عفن نشده و قشعریره بباعث آنکه متعفن گشته و اعظم سردی و لرزه آن در ادوار منتهی باشد و این تب از ماده نباشد که نخس پیدا کند تا سبب لرزه بطریق نفض یعنی دفع ابخره دخانیه گردد زیرا که عفونت این عفونت حمیات نرم است و بسیار باشد که در نوائب اول بدون سردی و لرزه ابتدا کند بلکه تا مدتی تاخیر نماید و گاهی سردی بود و لرزه تا مدتی نباشد و اما انچه از بلغم شور باشد قشعریره در ان تقدم نماید و سرما و لرزه او اشتداد نماید و چون مدتی بگذرد سردی قوی تر شود و اگرچه باندازه سردی زجاجی نباشد و اما انچه از بلغم حلو باشد در اوائل آن تا اکثر نوائب قشعریره و سرما و لرزه کمتر تقدم نماید و سردی آن کمتر از سردی همه انواع بلغم باشد و حرارت این تب را اکثر امر بدون التهاب و کرب بلا عظم شوق بسوی هوای سرد و آب سرد و کشادن بدن و تکمیل نفس عظیم و نافخ باشد بخلاف سائر حمیات که مواد آن حار باشد و گاهی حرارت او در زمانه تزید بقدر ساعتی یا دو ساعت متوقف گردد و گمان شود که آن بانتها رسیده و آن هنوز در تزید باشد زیرا که باز در زیادتی شروع کند و همچنین آنرا در زمانه انحطاط توقفات باشد و رنگ صاحب تب بلغمی مائل بسبزی و زردی در میان سفیدی باشد تا آنکه مجموع مثل رنگ ارزیز نماید حتی که در منتهای تب که دران سرخی رنگ مثل منتهای دیگر حمیات نباشد و تواتر و صغر نبض او شدید تر از تواتر و صغر نبض ربع و غب باشد لیکن بسر تعبیر از نبض ربع نبود و گاهی بطی تر از ان یا مثل او در ابتدا باشد و شدید الاختلاف مع عدم نظام بود و در صبیان و ضعیفان این تب اختلاف نبض بسیار بود و دلائل نبض بر تب بلغمی از صحیح ترین دلائل است و تقدم اغذیه مولد بلغم و تخمه با سحنه بلغمی و نرمی ملمس و ضعف

ثقل معدہ و سقوط اشتہا و گاہی عظم طحال و سبق آروغ ترش بسیار در اکثر اوقات نیز بر تپ بلغمی دلالت کند و تپ لثقہ مشابہ ترین حمیات بدق ست از جہت آنکہ
حرارت او شدید نباشد و نہ مفارقت کند بلکہ ساکن لازم بود و مریض را نحافت بدن لابد باشد بسبب ضعف ہضم کہ قلت اغتذا او را لازم ست و لہذا بعضی
معالجۂ آن بعلاج این کنند و بموت مریض انجامد و فرق میان ہر دو آنست کہ لثقہ بعد تناول غذا اشتداد میکند و سحنہ ممتلی و منتفخ و نبض لین پیدا شود و ایضا
تقدم تدابیر بلغم افزا چون کثرت اکل و شرب و عدم تنقیہ و استحمام بران گواہی میدہد و تپ بر در مواظبہ مشتبہ میگردد و سن و بلد و فصل نیز شاہد او باشد بخلاف
دق کہ نبض دران صلب و ممتد بود و سحنہ روز بروز بگدازد و عقب خوردن طعام حرارت اشتعال نماید و از آثار امتلاء و عفونت ہیچ پیدا نباشد و علامات جمیع ثقلت
پدید آید و گویند کہ تپ لثقہ بزنان و پیران و خواجہ سرایان و بیکاران و نرم مزاجان اکثر افتد و صاحبان تخمہ و آروغ ترش و کسانی را کہ بر امتلای طعام حمام کنند
یا حرکت عنیف نمایند و کسانی را کہ میوہای سرد و تر خورند و بالایش آب سرد نوشند و یا اشربۂ ترش خوب سرد کردہ و یا مضعفات معدہ خوردہ باشند و بران حرکات
عنیفہ کنند و ایضا کسانی را کہ چیزہای بلغم افزا بسیار خورند و استفراغات کمتر کنند و چون کہنہ شود ورم روے و اطراف ظاہر میشود و منجر باستسقا میگردد و بحران
این بعد روز چہار دہم بود و اکثر میان بست و سی روز افتد و بعرق باشد یا باسہال و اکثر ادوار تپ بلغمی در آخر روز و ہنگام شام و عشا آغاز کند و ضعف معدہ حادث
لازم این تپ ست چنانچہ عظم طحال لازم ربع و صداع لازم غب باشد و بعد نضج و تلطیف مادہ عرق بسیار آید لیکن از ان تپ زائل نشود و جالینوس گفتہ کہ
ردی ترین حمیات دائرہ بلغمی نائبہ است و خجندی و ابن الیاس مینویسند کہ حمای بلغمی دائرہ تپ طویل عسر البرء مزمن ست کہ بسرعت زائل نشود و بسیار باشد
کہ تا شہور باقی ماند و مع ذلک خطرناک ست و منجر باستسقای لحمی گردد لاسیما ہرگاہ در زمستان یا خریف حادث شود و اسلم ادوار آنست کہ نوبت او قصیر و عرق
دران کثیر باشد و در لثقہ نبض شدید تر در سرعت و تواتر بود و قارورہ بسیار غلیظ و رنگین و کدر باشد و در شش ساعت فترہ کند و از بقیہ حرارت خالی نباشد و صاحب
این تپ عرق نکند مگر نزد انقلاع کلی و از تپ بلغمی آنست کہ دران اعضا گرم نشود و آنرا از مہریری نامند انطاکی گوید کہ در حمای مواظبہ گاہ حفظ ادوار بود و گاہی
تقدم و تاخر نماید بحسب حرارت مزاج و برودت آن و اکثر بعد سہ دورہ متغیر شود و تجدید کسل و خمیازہ و فازہ و قلت حرارت ابتدا کند بعدہ اعراض از لرزہ و سرما و غیر آن پیدا
نماید و سببش ملازمت اشیای مولد بلغم مثل شیر و ماہی و غسل باب سرد و جلوس بر سنگ و جماع عقب تناول چیزہای بارد ست و علامتش لین نبض و صغر آن اولا و بعدہ اختلاف
آن و سفیدی قارورہ و رقت آن بسبب سدد ست و فساد معدہ و سوء ہضم در ینجا مثل صداع در غب لازم بود و قلت عطش مگر آنکہ بلغم شور باشد و قلت حرارت
الا آنکہ بلغم حلو یا مالح بود و فرق در بلغم خالص و حلو و مالح آنست کہ صلابت نبض در مالح باشد و فرط لین نبض در حلو مع شخوص و از علامات او اختلاف بدن در حرارت
و برودت در یک وقت و قلت عرق و تدریج حرارت بزیادتی ست انتباہ حمیاتی کہ در اکثر احوال از جنس حمیات بلغمی باشد مثل حمای انقیالوس و لیفوریا و تپ لیلی و نہاری
و حمای غشیہ خلطیہ ہمہ جدا مذکور گردد

علاج حمای مواظبہ

تا روز چہارم برای تسکین تبرید خفیف مثل عرق شاہترہ و عرق عنب الثعلب و شربت انار و شربت نیلوفر و سکنجبین سادہ و خاکشی ہر یک بمقدار مناسب بدہند و یا گلقند بعرق عنب الثعلب
و گلاب مالیدہ صاف نمودہ سکنجبین داخل کردہ خاکشی پاشیدہ بنوشانند و اگر تسکین نشود بشیرۂ مغز تخم کدو یا تخم خیارین استعمال کنند و بعد دو سہ روز چون حرارت ساکن شود و بماند
ادویۂ مناسبہ دہند و گاہی نزد حرارت ہوا و بودن مریض جوان حار مزاج یا بودن تپ شدید الحرارت میان اقسام بلغمی خیسانده استعمال کردہ میشود و بالجملہ چون مادۂ این تپ
غلیظ ست روز پنجم ادویۂ قلیل الحرارت از منضج بلغم گرفتہ شب در آب گرم تر کنند و صبح مالیدہ صاف نمودہ شربت بنفشہ خاکشی داخل کردہ بدہند و بعد از نضج بروز مسہل از
مسہل بلغم کہ از ان ادویۂ شدید الحرارت دور کردہ باشند تنقیہ کنند و در مسہل دوم یا سوم داخل نمودن سنای مکی و تربد سفید و غاریقون نیز حکم نمودہ اند و در مسہلات او مثل [illegible]
و آلو و عناب و غیرہ از ادویۂ صفرا داخل نکنند مگر نزد مس حاجت بدان و قی کردن نزد آغاز نوبت نفع کثیر دارد و تا آمدن تپ معدہ را از غذا خالی دارند و در ابتدای نوبت
خواب نباید کرد و اگر از ین تدبیر تپ نرود قرص زرشک یا قرص گل باب کاسنی سبز مروق یا با چکیدہ کاسنی و شربت بزوری و خاکشی دہند و گلقند و سکنجبین ہر دو ممزوج نمودہ
و یا شربت ورد و سکنجبین باہم مخلوط نمودہ نیز نافع بود و غذا درین تپ درہر تپی کہ بدیر زائل میشود موقوف نباید کرد و چون خاکشی یک تولہ را در عرقیات مناسبہ روز اول

یک جوش روز دوم دو جوش و همچنین تا هفت روز یک یک جوش زیاده داده با شربت بزوری و یا شربت بنفشه دهند و باز تا آخر هفته دوم هر روز یک یک جوش کم کنند
برای تپ بلغمی و مرکب بسیار مفید بود لیکن این نسخه خاکشی مطبوخ مخصوص بحمیات داخل عروق ست که نفوذ و تفتیح سدد از جوشانیدن زیاده تر حاصل میگردد لهذا در
حمیات مذکوره عرقیات نیز بجهت لطافت مخصوص ست و دستور بعض متاخرین در معالجه حمای بلغمی نیست که بهر نضج بادیان اصل السوس هر یک چهار ماشه انیسون
سه ماشه جوشانیده صاف کرده گلقند مالیده دهند و گاهی زرشک در منضج می افزایند تا گرمی ادویه را اعتدال دهد و اگر تفتیح نیز خواهند شربت بزوری یا سکنجبین بزوری
داخل سازند و بعد از گذشتن یک هفته و ظاهر شدن نضج مواد پرسیاوشان پنج ماشه تربد سفید شش ماشه مویز منقی دو توله انجیر زرد سه دانه برگ سنا یک توله در منضج افزوده
جوشانیده صاف کرده مغز فلوس خیار شنبر شش توله گلقند چهار توله مالیده باز صاف نموده روغن بادام چار ماشه اگر نباشد شیره مغز بادام هفت عدد آمیخته مسهل
دهند و اگر بهر اخراج بلغم کثیر غلیظ مسهل قوی تر خواهند بوقت چهار گهری شب باقی مانده حب ایارج هفت ماشه باب گرم خورده خواب کنند و صبح مسهل مذکور نوشند و بعد
که یک روز اول از مسهل قوی نسخه مسهل از بادیان بنفشه خطمی هر یک شش ماشه سنای مکی یک توله گل سرخ پنج ماشه مویز منقی دو توله تخم کاسنی نه ماشه سپستان یازده
دانه گلقند با شربت بنفشه دو توله دهند چون سده بر آید روز دوم مسهل قوی که مذکور شد بدهند دالاسده و قبض شود و همچنین تا دو حب ایارج صبح یک دو بار احتیاج
نشده باشد صبح مسهل جوشانده ندهند که شکم درد گرد و نفخ شده حال تباه گردد و اگر بعد از آن تپ مفارقت نکند و دو هفته بگذرد قرص گل صغیر با عرق بادیان وغیره
دهند ذکر ادویه مفرده یونانیه و هندیه که در تپ بلغمی نافع ست نوشیدن طبیخ غافث بسکنجبین برای حمای بلغمی و تفتیح سدد مجرب سویدی ست و
وکذا آشامیدن آب کاسنی صحرائی لاسیما بسکنجبین مجرب اوست و شرب طبیخ بادیان بسکنجبین شکری وکذا آب بادآورد یا طبیخ آن وکذا طبیخ ایرسا بسکنجبین وکذا
طبیخ بیخ اذخر بسکنجبین وکذا تخم بادرنجبویه وکذا انخواه وکذا افتشار کندر وکذا غاریقون وکذا ریوند بسکنجبین بعد نضج وکذا پوست شجر آزاد درخت با هلیله کابلی و سیاه
و باشاهتره در ربیع و خریف بعد کمال نضج وی گردن قطعهای ترب در سکنجبین تر کرده یا آب ترب بسکنجبین آمیخته یا تخم ترب کوفته جوشانیده صاف کرده سکنجبین
آمیخته و تعلیق استخوان بازوی راست خروس سوراخ کرده بر صاحب تپ بلغمی وکذا چشم راست خروس و خلط دارچینی در اغذیه و اکل کرنب هر واحد نافع
ست دیگر در بیاض استاد مرحوم مرقوم ست که اگر خانه عنکبوت سفید صاف کرده نصف عدد تا یک عدد در قند سیاه پیچیده بی اطلاع مریض پیش از نوبت
لرزه و تپ بلغمی و ربع بخورانند دفع شود و باید که تا سه روز بدهند و چون گرم بسیار ست در تپ صفراوی زنهار ندهند دیگر شب یمانی نبات مساوی کوفته نخچه قبل
نوبت از یک ماشه تا دو ماشه باب سرد بخورند و اگر پهٹکری را بریان نمایند بهتر ست اما کسی را که سرفه خشک باشد او را نباید داد و این دوا بعضی کسان را شکم
براند و فی الفور تپ زائل شود دیگر که صاحب دار الشکوه بجهت تپهای بارده فرمنه از تجارب خود نوشته روز اول دار فلفل یک عدد شب در آب خیسانیده صبح
دار فلفل با آب آن بنوشند و روز دوم دو عدد و روز سوم سه و بهمین نوع تا چهارده روز چهارده دار فلفل رسانند آنگاه یک یک کم کنند تا بیکی آید انشاء الله
تعالی شفا بخشد دیگر که تپهای مزمن را مفید ست برگ شفتالو دو نیم عدد همراه یک عدد فلفل سیاه سائیده علی الصباح بنوشانند حتی که بعد عرق نافع
دیگر جهت حمیات مزمنه از حکیم ارشد تخم کشوث چهار ماشه در آب جوشانیده صاف نموده با سکنجبین بنوشند و اگر خواهند دو نیم ماشه تخم کشوث سائیده در
سکنجبین آمیخته بلیسند و بالایش عرق عنب الثعلب هفت توله بیاشامند دیگر حکیم علی گوید که در علاج حمای بلغمی خواه نائبه بود خواه لثقه نافعتر ازین دوائی
یافته نشده زنجبیل سفید بی ریشه با شش مثل آن نبات سفید کوفته بیخته سفوف کنند و هر شب یک مثقال بخورند دیگر نافع تپ بلغمی کونپل کرنجوه سه عدد
با یک دو فلفل گرد با آب سائیده بنوشانند و اگر مغز کرنجوه با آب سوده در بینی چکانند تپ لرزه را فرصت دهد دیگر نافع حمای بلغمی برگ آگ زرد شده در آتش
خاکستر نمایند و وقت صبح بقدر چهار سرخ با شهد خورند ذکر ادویه مرکبه یونانیه و هندیه که مفید تپ بلغمی ست تبرید برای حمیات بلغمیه اول گلقند دو توله
بخورند بعده شیره تخم کاسنی شیره تخم خیارین هر یک چهار ماشه در عرق عنب الثعلب و عرق شاهتره هر یک پنج توله بر آورده شربت بزوری بارد یا شربت نیلوفر
دو توله داخل کرده خاکشی پاشیده بنوشند دیگر برای تپ و درد شکم گلقند دو توله در گلاب چهار توله عرق مکوه عرق بادیان هر یک پنج توله مالیده صاف کرده خاکشی نه ماشه
پاشیده بنوشند دیگر در حالت قبض طبع شربت بنفشه با آب گرم بدهند و اگر تشنگی بسیار باشد شربت بسفایج یا شربت انجیر موافق بود و یا شربت از سپستان

حب قرطم برای حمای مواظبه ولسبفایج دانه انجیر و مویز منقی واصل السوس وشکر وترنجبین وگاهی بسفایج نیز داخل کرده بسازند و با شیره تخم خیارین وکاسنی بدهند حب
حب القرطم یکدرم تربد موصوف یکدرم غاریقون سفید تخم کرفس انیسون هریک نیم درم نمک هندی دو دانگ کوفته بیخته حبها سازند بعرق بادیان حمای یک شبه
است حب هندی جهت دفع تپ مزمن اسپند بریان نیم تولہ سہاگہ بریان فلفلموییه دار فلفل هریک یک تولہ کوفته بیخته در قند سیاه سه نیم تولہ آمیخته بوزن نیم پهلوی
غلوله بندند و بآب گرم نهار بخورند نوع دیگر جهت تپ ولرزه چهکری بریان سہاگہ بریان نمک لاهوری اجواین خراسانی هرواحد یکدام کوفته بیخته بآب برگ
سائیده حبها بقدر نخود سازند و دو گهری پیش از آمدن تپ لرزه یک حب یا دو حب بخورانند حب سم الفار برای تپ لرزه معمول حکیم غلام امام کات سفید چهار تولہ
گل سرخ چهار ماشه سم الفار چهار سرخ هر سه را بسایند و حب بقدر فلفل گرد سازند و چهار گهری پیش از آمدن تپ یک حب بخورانند و از ترشی و بادی و روغن پرهیز کنند
وحب آنند بهیروان وحب رام بان نیز در حمیات بلغمی نافع ست دوای هندی برای تپ لرزه از بیاض استاد مغفور دار فلفل و فلفل گرد و قرنفل و سنده ی
هر واحد یکدرم اجواین و نمک شور هریک نیم درم سفوف کرده بقدر یک درم بخورند ایضا برای تپ هر روزه ملول جو النسه اندرجو ملیتهی جهال نیب هریک
شش ماشه شب تر کرده صبح جوش داده شهد انداخته بنوشند ایضا برای تپ لرزه هرتال طبقی منسل گیری هر دو را در آب گهیکوار چهار پاس کهرل نمایند بعده
در سکوره نهاده گل حکمت نموده خشک کنند و در ده آثار پاچک دشتی بسوزند پس خاکستر آن را روز اول بقدر دو برنج در برگ تنبول با مصالح یا در بتاسه یا حلوات
بدهند روز دوم و سوم یک یک سرخ دهند غذا کهچری مونگ دوای نافع تپ بلغمی برگ تلسی شش ماشه فلفل گرد چهار عدد دار فلفل یک عدد نبات سفید یک تولہ
در آب سائیده بنوشند سفوف نافع تپ ولرزه بلغمی فلفل سیاه دانه قاقله کبار نبات سفید مساوی کوفته بیخته از سه ماشه تا شش ماشه خورده باشند سفوف قنب
که جهت تپ ولرزه معمول ست فلفل گرد دار فلفل کلونجی چراتہ کبر و هر واحد یک ماشه برگ قنب دو ماشه کوفته بیخته یک ماشه بآب سرد یک گهری پیش از
نوبت تپ بدهند و اگر مریض طفل باشد از یک ماشه کمتر دهند شربت که برای تپ بلغمی با سرفه و ربو و سوء القنیه معمول ست بادیان تخم کاسنی تخم کشوث
بسفایج ساذج هندی سلیخه اسارون بیخ سوسن صعتر سنبل الطیب انیسون تخم کرفس شکاعی بادآورد گل غافث زوفای خشک هر واحد یک درم بیخ بادیان
بیخ کاسنی گل سرخ ریوند خطائی الک مغسول شکر تیغال پرسیاوشان گاوزبان عنب الثعلب هریک دو درم اصل السوس تخم خربزه تخم خیارین هریک سه درم
مویز منقی چهار درم انجیر زرد هفت عدد قند سفید یک رطل بدستور شربت بسازند خوراک دو سه تولہ نوع دیگر معمول در تپ بلغمی و مرکب بیخ بادیان بیخ
کاسنی اصل السوس شاهتره بادآورد شکاعی گل غافث هریک سه مثقال تخم کاسنی تخم کشوث بادیان تخم خیارین تخم خربزه هریک دو مثقال قند سفید یکنیم پاو بدستور
مرتب سازند قرص افسنتین صغیر حکیم عابد سرهندی نوشته که در تپ جدید و عتیق شدید و ضعیف حادث از بلغم حلو یا حامض یا زجاجی یا مالح
در قوی معده و کبد و ضعیف آن و بسیط یا مرکب با تپ دیگر این قرص را تجربه کرده ام افسنتین رومی که بغایت تلخ باشد تخم کرفس اسارون انیسون مغز بادام
تلخ بمساوی باریک سائیده بآب سرشته قرص سازند و در سایه خشک کرده با اندک آب استعمال نمایند قرص انیسون حکیم ممدوح مینویسد که مریضی را دیدم که
از قرص افسنتین منتفع نشد و باستعمال این قرص انیسون نجات یافت انیسون افسنتین مغز بادام تلخ سنبل الطیب صبر زرد هریک چهار درم عصاره غافث
ساذج هندی اسارون هریک سه درم مصطکی تخم کرفس هر واحد یک درم کوفته بیخته در گلاب قرصها سازند و بقدر یک درم با طبیخ افسنتین استعمال کنند مطبوخ
که بجهت حمای بلغمی مفید ست بیخ بادیان گاوزبان انیسون اصل السوس عنب الثعلب شکاعی بادآورد مویز منقی تخم کشوث انجیر زرد در عرق گاوزبان و عرق
عنب الثعلب و عرق بادیان جوش داده شربت دینار یا گلقند چار تولہ حل کرده استعمال نمایند ایضا بادیان یکدرم بیخ بادیان اصل السوس گاوزبان بیخ کرفس
هر واحد دو درم پرسیاوشان سه درم گلقند دو تولہ سکنجبین بزوری دو تولہ انداخته بنوشند ایضا که با سرفه نزلی باشد اصل السوس چهار ماشه دارچینی دو ماشه مویز منقی
ده دانه بعرق بادیان ده تولہ جوشانیده شربت بنفشه دو تولہ خاکشی شش ماشه داخل کرده بدهند نوع نافع تپ و نزله گل بنفشه شش ماشه بهدانه سه ماشه
زوفای خشک چهار ماشه شب خیسانیده صبح شیره خیارین شش ماشه نبات یکنیم تولہ داخل کرده خاکشی شش ماشه پاشیده بنوشند اقوال اکابر عیسی بن
گوید که حمای بلغمی را مواظبه نامند بهر آنکه هر روز وارد میشود پس معالجه آن بر امر کلی چنان باید کرد که تنقیه کمتر و استفراغ بیشتر نمایند و اما بر تفصیل باید که ترک کنند تا آنکه

ف دارچینی مجفف رطوبات فضلیه و نافع سرفه نزلی در رطوبی و مقوی دماغ ست ۱۲ منه

[illegible]

چهار نوبت بگذرد پس محموم را اشیای ملطف ماده و مرقق آن بنوشانند بعد ازان چون خلط لطیف گردد استفراغ بادویهٔ مسهل بلغم نمایند و انتهای کلی بعده کنند
و خاصه لقمه آن و عنایت بامر معده در وقت منتهای مرض باشیائی کنند که اعانت در استفراغ ماده نماید و مع ذلک اشیای مقوی معده از داخل و خارج استعمال نماید
و باید که غذا قلیل التبرید قوی التلطیف و تقطیع باشد و از اغلاظ اجتناب کنند و دوام تلطیف برفق نمایند تا آنکه نزد انتهای مرض لطیف گردد و بعد ازان اعاده تبرید بتدریج
بسوی غلیظ کنند شیخ الرئیس در شرح قانون مینویسند که علاج تپ بلغمی نائبه مختلف میشود بحسب اوقات او اعنی ابتدا و انتها و انحطاط و بحسب انواع او
اعنی بحسب مواد آن اعنی بلغمیهٔ حامضه و بلغمیهٔ زجاجیه و بلغمیهٔ مالحه و حلوه و علاج جمیع اصناف او مشترک میشود در وقت ابتدا اندر سه چیز یکی
در وجوب تلیین معتدل بگلقند و غیره و قی سیما نزد نوبت و دوم در وجوب استعمال ملطفات و مقطعات و مدرات و چون بر تپ سه روز بگذرد ماده دران بسبب
تپ بسیار رقیق گردد پس اگر تاخیر در تا سه روز کنند انسب ست و قبل آن تحریک ماده کنند و ایذا رساند و هیچ نفع نکند و سوم در استظهار بتلطیف تدبیر بر اعتدال
و لباس که در سه روز اول بر ماء الشعیر و شکر اقتصار کرده میشود و باید آنکه منتهای او قریب تر بود یا بسبب رقت ماده و یا بباعث قلت آن و اگر بیقین معلوم
شود که منتهای او بعید ست تلطیف تدبیر نکنند با وجود آنکه گرسنگی و خواب و ریاضت بران اگر ضعیف نکند بغایت نافع ست درین مرض بلکه در ابتدا
تا هفتم روز بتغلیظ تسهیل نمایند بعد ازان تدریج بتلطیف کنند لیکن استظهار بتلطیف تدبیر اولاً واجب میکنند پس اگر ظاهر گردد که منتهی بعید ست ممکن بود که تلافی
ضعف حاصل از تلطیف بتغلیظ تدبیر نمایند بعده بتدریج تلطیف تا وقت منتهی کنند و هرگاه از روز هفتم تجاوز کند بر تلطیف تدبیر قیام ننمایند چه این ضعف آرد
و در ضعف فم معده افزاید و هر قدر که طول او بیشتر محسوس گردد تلطیف کمتر کنند با وجود آنکه تلطیف در تپ بلغمی بالجمله واجب تر ست از انچه در ربع واجب بود و لهذا
لازم ست که در خورانیدن او مثل تپ محرقه سرعت نکنند بلکه نان بمزورات دهند مگر آنکه خوف ضعف کنند یا انحطاط ظاهر گردد و بعد ازان علاج مختلف میشود
انچه سببش بلغم شور و حلو باشد و انچه سبب او زجاجی و حامض بود که ازین حمی فرفوریوس زمهریری که بدن دران گرم نشود حادث میشود با آنکه در اولین یعنی
حادث از شور و حلو احتیاج تلیین بدوای لین و با تبرید اندک می افتد و در ثانیتین یعنی زجاجی و حامض بدوای سخت تر حاجت میشود بسبب غلظ و لزوجت
ماده و در اولین احتیاج میشود بتقطیع بملطفات مقطعات که دران تسخین بسیار نباشد و اگرچه بتخفیف کثیر بود و در ثانیتین حاجت میباشد بتجفیف که بتلطیف
تسخین و تقطیع بمرافقت خود نماید و خصوصاً هرگاه بلغم مختلط بسودا باشد در مثل او لابد ست از معجون کمونی و معجون کبریت و استعمال ملحات مثل مربی
و او فق ادویه که در ابتدا استعمال کرده شود گلقند عسلی و شکری ست تا روز هفتم و ایضاً استعمال آب بادیان و آب کاسنی و آب کرفس
بحسب حاجت با گلقند بعد روز هفتم بدنیست و سکنجبین شکری یا عسلی شدید المنفعت ست و ایضاً ماء العسل بزوفا و ممکن ست که بدین تدبیر برسند
بآنکه از اراده تلیین کرده شود و خصوصاً مسهل مرتب از گلشکر فارسی که آن مسهل ملین ست و اگر احتیاج بقوت تلیین آن افتد در آب لبلاب بمالند و
اگر اراده تلیین زیاده باشد خیار شنبر و فانیذ بدان مخلوط سازند و ایضاً گلقند مرتب بشیرهٔ ترنجبین در آب لبلاب حل کرده و بران الحاح بمسهلات در
ابتدا و بعد آن نکنند و خصوصاً اگر با ماده بلغم صفرا باشد چه خروج آن مؤدی بفساد مزاج خواهد شد و بسیار مردم در ابتدا مثل دواء التربد در هر شب و مثل
حب اصطخی در هفته دو دفعه و مثل حب بزور یا مدرة بخورانند و نسخهٔ دواء التربد اینست که بگیرند زنجبیل و مصطکی هر واحد ده جزو و تربد چندانکه هر دو باشد بعده
مثل مجموعه ادویه کوفته بیخته هر شب بقدر یک مثقال یا کم یا زیاده بحسب مزاج بخورانند و این وقتی میدهند که اگر طبیعت نرم نباشد و اگر هر روز دو مرتبه
اجابت کند احتیاج آن نباشد و امام نزد من انتظار نضج بهتر ست و تلیین بتخفیف یا تیکه اولاً ذکر آن نمودیم اولی ست بلکه واجبست که اندکی از بلغم بیرون آرند
و باقی تا نضج بگذارند و این نرمی و اندک اندک بغیر تکلیف بود و بعده بمدرات متوجه شوند تا بقیه او بادرار برآید و همچنین کراهت کرده شود از دوائیکه مشابه بود
بآب آلو و تمر هندی و عناب و مانند آن انچه مضعف معده بارخا باشد و اسهال اجزای رقیق نماید و غلیظ باقی ماند و اگر ماده مائل بزیادتی برودت باشد
مغز قرطم آمیزند و اگر ماده مائل بصفراویت باشد شربت بنفشه و خمیرهٔ بنفشه یا شیرخشت یا بنفشه خشک سوده بیامیزند و استعانت بحقنهای لینه معمول
از عسل و نمک و آب چقندر و روغن کنجد و قی بآب ترب و ترب در سکنجبین روزی تر کرده و مانند آن نمایند و اگر احتیاج بقی کردن بیشتر باشد بسبب کثرت عروض

غثیان و تغیر ذائقه دهن تخم ترب سوده تا یک مثقال با آب سرد بخورانند و قی با وجود آنکه مضعف معده است بسبب تحریک سخت لیکن بسیار شدید المنفعت و قالع
این علت بسبب اخراج ماده آنست و لازم ست که در قی تا روز هفتم برای نضج انتظار کنند تا در ابتدا از سختی آن ورم معده حادث نشود و اگر بر مریض قی کردن
متعذر باشد بران اجبار بسختی نکنند و اگر آنرا قی خود بخود آید و خصوصاً در ابتدای دوره بند نکنند مگر در هنگامیکه افراط نماید و ضعیف کند مثل میبه و شربت نعنع و
وانچه بعد ازین ذکر آن خواهم کرد بحبس آن پردازند و اگر درد سر عارض شود نطولات بابونج مع نهادن دست و پاها در آب گرم و بستن ساقین بقوت استعمال
نمایند و اگر احتیاج بماء الشعیر افتد آنرا با اصول مثل بیخ بادیان و کرفس بمقدار معتدل بپزند و استعمال نمایند و یا سکنجبین عسلی با وی دهند اگر ماء الشعیر در معده
ترش نگردد و یا ماء العسل بدان مخلوط سازند اگر ترش نگردد و اولی وقت شرب ماء الشعیر آنست که در بول مریض از ابتدا رنگینی باشد پس واجبست که اولا گلقند
بخورانند و بعد دو ساعت ماء الشعیر بنوشانند و لازم نیست مالش بدن بمروخات محلله و ریختن نطولات ملطفه اگر مرض در ابتدا بود یا در بدن خلط متحرک باشد
که آن ارخای احشا بسخین رطب خود نماید و از آب سرد اجتناب کنند و هرگاه بول غلیظتر و سرختر بینند فصد کردن بد نیست و واجبست که دران هنگام
سکنجبینات زیاده دهند و بدانند که مالش بدن از معالجات نافعه برای ایشان ست و هر قدر که بلغم لزج تر و غلیظتر باشد مالش نافعتر بود و گویند که مالش بنسج عنکبوت
مع روغن زیتون بسیار نافع ست بالخاصیة و هرگاه مرض در تزید شروع کند و بعد از تزید باید که اکثر عنایت بفم معده مصروف دارند و انچه تقویت آن کند
استعمال مضوغات متخذ از پودینه و مصطکی و انیسون ست و استعمال قی بنحویکه مذکور شد بترب مع تقلیل غذا و گلقند که در زمانه تزید و بعد از هفتم دهند بدان ادویه
مقوی فم معده که دران ادرار بول بسیار بود مثل انیسون و مصطکی مخلوط سازند و بآب گرم دهند و خصوصاً در ابتدای دوره که آن مقاوم ست لرزه و سرما کند و مع ذلک
تطفیه عطش کاذب خواهد کرد اگر آن هیجان نماید و اکثر در استفراغ بلغم خام درین وقت تزید رخصت میدهند و اولی آنست که انتظار نضج تام نمایند و هرگاه
مرض بحدت شروع کند و شدت نماید باین قرص انتفاع یابند بگیرند هلیله زرد و صبر و عصاره غافث و عصاره افسنتین هر واحد پنج درم زعفران و مصطکی
هر واحد شش درم قرص سازند و هر روز یکدرم و هر شب نیم درم ازان بخورند و چون نضج پدید آید اعانت نضج بمثل برگ کرفس و بادیان و بیخ اذخر و پرسیاوشان نمایند
و اگر معلوم شود که ماده بسیار بارد ست باستعمال اندک فلفل در غذا و استعمال اندک شراب رقیق نه بسیار باکی نیست و گاهی اعانت کرده میشود بر انضاج و تحلیل
از روی معونت قوی بمروخات محلله و این موافقتر ست درین مرض از انکه در سائر حمیات بود و لازم ست که در تدبیر بمروخات اعتبار قوت و تپ و لرزه کنند
پس اگر قوت قوی باشد و تپ بسیار صعب نباشد در قوت مروخات افزایند و الا روغنهای لطیف مائل باعتدال مثل روغن بابونه و خیری و سوسن و زیت استعمال
نمایند و هرگاه مرض از روز چهاردهم تجاوز کند از استعمال دوائیکه تلطیف بیشتر کند مثل آب بادیان و کرفس چاره نباشد و گاهی بزور آنها و بانیسون و تا مثل سکنجبین بزوری
که دران زوفا و حاشا افتد و باستعمال قرص گل حاجت آید و گاهی درین قرص برای تقویت معده احتیاج شود بزیاده کردن کندر و مصطکی و سعد و افسنتین و مانند
آن بحسب وجوب مشاهده یعنی اگر اراده تقویت معده بیشتر باشد مصطکی و سعد افزایند و اگر اراده تحلیل مع تخفیف بود کندر و افسنتین و امثال آن زیاده کنند و شراب
رقیق ایشانرا بعد گذشتن چهارده روز نفع کند بسبب تلطیف خود و تقویت حرارت غریزی و ادرار و تعریق او و چون نضج و قوت طبیعت بینند اقراص افسنتین
بخورانند و بعد آن چون دریافت کنند که سردی در آغاز نوائب ابتدا امید بود و مرض در ابتدا نیست آب گرم که دران مثل تخم کرفس و انیسون و حب جوشانیده باشند بنوشانند
والیضاً امثال او مثل تخم کشوث و بادیان و تخم گزر استعمال کنند و قوتیر از ینها نطولات و بخورات و مانند آن مثل دلک و غیره است و گاهی در نافض شدید و مطبوخ
باین نسخه بنوشانند بگیرند زنجبیل و صعتر و نانخواه هر واحد سه درم کشنیز چهار درم گل سرخ پودینه هر واحد سه درم مویز هفت درم برسم مقرر بجوشانند شربت سه اوقیه
و هرگاه نضج تام بنگرند استفراغ و ادرار نمایند بادویه که قوی باشند و مثل دواء الکبریت بخورانند و اگر ماده از بلغم بارد تر مثل زجاجی و حامض باشد تریاق فاروق
بدهند و ایضاً لازم ست که بعد تنقیه قرص ورد کبیر با آب بادیان خورانند و هر شب دواء التربد و حب صبر معمول بغافث یا مرتب با فاویه دهند و از قبیل این مستفرغات
مطبوخ باین صفت ست بگیرند ایارج هفت درم تربد ده درم هلیله سیاه غافث هر واحد پنج درم نمک هندی سه درم بادآورد و شکاعی هر واحد چهار درم انیسون سه درم
با آب کرفس بجوشانند و بقدر حاجت از سه اوقیه تا هفت بنوشند و قوتیر ازان این قرص ست بیخ بادیان تخم کاسنی اصل السوس هر واحد ده جزو ایارج هشت

عصارهٔ غافث پنج تخم کرفس بادیان هر واحد چهار گل سرخ سنبل الطیب پودینه هر واحد هفت قرصها سازند وازدرم تا دو درم استعمال کنند مطبوخ جید هر دو بیخ
مذکور از هر واحد ده مویز منقی هفت انیسون مصطکی هر واحد سه شکاعی باداورد غافث هر واحد چهار درم در سه رطل آب بپزند تا بیک رطل باز آید وچند روز بر نهار بنوشند
تا نضج ظاهر شود قرص جید نزد ازمان واشتداد نافض بدهند بگیرند ایارج عصارهٔ غافث افسنتین شکاعی باداورد هر واحد پنج تخم کرفس بادیان انیسون هر واحد
سه نمک نفطی چهار تخم کشوث هلیلهٔ کابلی هر واحد ده غاریقون پانزده قرص ورد سبت تربد سی وازان اقراص سازند واین مسهل قویست ایضاً صبر هلیلهٔ زرد
ریوند مصطکی عصارهٔ غافث افسنتین هر واحد یک جزو زعفران نصف جزو سائیده استعمال نمایند واین خفیف تر از اول ست ایضاً ایارج هلیلهٔ کابلی نمک هر واحد
چهار تخم کرفس بادیان انیسون هر واحد یکنیم درم افسنتین پنج قرص ورد سه شکاعی باداورد هر واحد دو درم کوفته بیخته حبوب سازند واین در نفع قریب به نسخهٔ سابق
ست مطبوخ جید غافث بیخ اصل السوس نانخواه هر واحد سه تخم کرفس بادیان هر واحد چهار گل سرخ پنج بجوشانند وهر روز سه اوقیه بنوشند نزد ارادهٔ انضاج وتحلیل
بقیه ایضاً اصول ثلاثه یعنی بیخ بادیان وبیخ کرفس وبیخ کاسنی هر واحد ده انیسون تخم کرفس هر واحد دو درم شکاعی باداورد غافث افسنتین هر واحد
پنج قنطوریون سه درم جوشانیده چهار اوقیه ازان بنوشند هرگاه در بلغم عذوبت وغلظ باشد ایضاً حشیش غافث شاهتره شکاعی باداورد افسنتین هر واحد
پنج مویز ده هلیلهٔ زرد ده درم واین برای بلغم شور وآنکه صفرا بران غالب باشد موافق تر ست واگر غاریقون تا یک درم وثلث سفوف کرده یا العسل آمیخته چند روز
بخورند بآب گرم تطاول مرض را منع کند باخراج بلغم غلیظ وتخم انجره مثقالی بعد نضج بسیار عجیب ست سفوف کرده یا العسل بدهند واگر برای محموم حبوب
اسهال بسازند باید که دران بسبب ضعف جگر ریوند وتخم کشوث زیاده کنند وبسبب ضعف معده مصطکی وانیسون وبسبب ضعف طحال وغلظ او بیخ کبر
واسقولوقندریون بهر آنکه اکثر همراه این تپ عظم طحال بود وگاهی برای آن بزیاده کردن سعد وحب البان وحلبه احتیاج شود ومع ذلک در استعمال مسخنات
رعایت حال شدت تپ کنند تا افراط تسخین واقع نشود واما مستفرغات که آن قویتر محتاج الیه درین مرض هنگام نضج ست ازانجمله اینست که در شربت مذکوره
سابق حب تربد زیاده کرده شود وحقنه های قویه استعمال کنند وازقبیل آن این حب ست مصطکی یکدانگ عصارهٔ افسنتین ربع درم شحم حنظل یک دانگ ایارج فیقرا
نیم درم بسکنجبین عسلی حبها ساخته بآب گرم بخورند ومنجملهٔ آن حب مصطکی وصبر ست واگر ماده مائل بحرارت باشد بگیرند از اقراص طباشیر مسهل سه قرص وتربد
یک مثقال وسقمونیا نیم مثقال وعصارهٔ غافث دو مثقال وبقدر قوت بخورند که اخراج بلغم وصفرا کند ودر حرارت نیفزاید وایضاً غافث وافسنتین وپرسیاوشان
وهلیله وشاهتره ومویز منقی مساوی جوشانیده سکنجبین یا گلقند شیرین کرده بقدر حاجت بنوشند که هرگاه در ماده شوریت از اختلاط صفرا باشد نفع بخشد واگر بدن
متحمل اسهال نباشد توجه بملطفات ومدرات ومعرقات از دثار وتبخیر بآب حشائش وحمام نمایند واز جمله چیزیکه هنگام عدم احتمال بدن باسهال قوی احتیاج بدان
افتد نقوع صبر بعسل ست وهرگاه مرض رو بانحطاط آورد درین هنگام بدخول حمام قبل از طعام باک نیست واما اغذیهٔ ایشان پس لطیف مثل سرکه وزیت ست
وگاهی دران اندک مری می آمیزند وخصوصاً در آخر تپ واما غذای قویتر تیهو وبچهٔ مرغ وکبک ودراج ست بعد انحطاط ولازم ست که دران خصوصاً نزد نضج چیزیکه دران
تقطیع باشد مثل سرکه وخردل ومری داخل کنند واگر بلغم حامض ردی لزج باشد کندنا ونخود آب بهترین اغذیه برای ایشان بود چون دران زیره وشبت وزیت
داخل سازند وایضاً بوارد معمول از چقندر وآبکامه وسرکه وزیت مغسول وکوامیخ مثل کامخ کبر وکامخ شبت وصعتر وانجدان وهلیون واجتناب از بقول سرد ومرطب
نمایند ووقت غذا بعد خفت نوبت یا اقلاع آنست وقبل نوبت کمتر از چهار ساعت فاصله نباشد واما اندازهٔ خواب ایشان باید که مساوی بیداری باشد تا که نضج موکول
بخواب وتحلیل به بیداری باشد وحمام ایشان را شدید المضرت نیست مگر بعد انحطاط تدارک قی ایشان چون افراط نماید باید که درین استعانت بمثل بهیه وشربت انار نعناعی
معروف نمایند واگر حاجت بقویتر باشد بگیرند انار وانه منوش ده درم کندر سفید مصطکی هر واحد پنج درم پودینهٔ خشک هفت درم ودر دو رطل آب بجوشانند و
دران چند شاخهای پودینهٔ تازه اندازند تا آنکه آب بنصف آید تدارک اسهال ایشان هرگاه مفرط گردد اما حبس او بدانچه معلوم ست از قوابض تدبیر وی
بینه تصرف در اسباب سته ضروریه که منجملهٔ آن غذاست واز قوابض دوائیه نمایند واما تلافی ضعف آن بخورانیدن عقب آن چوزهٔ مرغ بریان یا مطبوخ وبنجورات
باروائح منعش قوت مثل روائح کباب وفواکه خوشبو چون سیب وبهی وامرود سازند واگر تهبج زردچه واطراف عارض شود باستعمال مثل این قرص انتفاع یابند

بگیرند انیسون ولک مغسول هر واحد پنج درم بادام تلخ مقشر و زعفران و مرماخور هر واحد چهار درم تخم کرفس و بادیان و فقاح اذخر هر واحد سه درم عصارهٔ غافث
سه درم و نیم سنبل الطیب شش درم ایارج فیقرا هفت درم گل سرخ ده درم و ازان قرص ساخته استعمال نمایند و گاهی احتیاج بمثل امروسیا و دوا را الکرکم و دوا را للوز
افتد قرص برای طول حمی با سردی گل سرخ مصطکی سنبل الطیب بادیان تخم کرفس تخم کاسنی عصارهٔ غافث افسنتین هر واحد چهار درم طباشیر پنج درم
قرص سازند و بوزن یکدرم تا دو درم همراه ده درم گلقند که در طبیخ بادیان بقدر دو اوقیه مالیده باشند بدهند و ماء العسل سرشته را منفعت عظیم ست و در حالت
طول این علت و گاهی احتیاج افتد در طول سردی بمالش بدین طور که ابتدا از شکمین و از بستین کنند و هرگاه در دست و پا حرارت منتشر گردد و گرم شوند پس اگر
شبیه بماندگی محسوس گردد باز بدلک رجوع کنند و اگر سخونت بدلک اشتداد نماید مالش بروغن گرم مضایقه ندارد تا آنکه عضو بسخونت محتاج الیه برسد پس آنرا ترک
نماید و بعضو دیگر متوجه شوند و از روغنهای نیک زیت شیرین ست که دران قبض نباشد و روغن بابونه و روغن شبت مطبوخ در ظرف مضاعف و چون از
مالش بروغن فارغ شوند روغن را نشف کنند تا کرب نبارد و تبسد یدمسام و اگر عقب دلک یا لبس و لک بروغن کنند باکی نیست و بدانچه حفظ معده ایشان از
ضعف نمایند آن مالش فم معده بمثل روغن بابونه و روغن ناردین و روغن شبت ست و قویتر ازان روغن رازقی ست و از اضمده نافعه آنست که بابونه و اذخر
مصطکی را در شراب مع دو چندان آن عسل بپزند و اگر اشتها ساقط بود بهتر آنست که بشراب استعمال نکنند بلکه بمیفختج که دران خرمای خام و خرمای پخته و اکلیل الملک
و افسنتین جوشانیده باشند ضماد نمایند صاحب کامل گوید که علاج حمای مواظبه بمثل علاج سائر حمیات ست اعنی تطفیه حرارت غریبه و تنقیهٔ ماده و چون ماده
درین تپ بیشتر از حرارت بود باید که عنایت دران اکثر باستفراغ خلط بلغمی مصروف باشد و لهذا اسزاوار آنست که تدبیر صاحب او در آغاز حدوث آن باین طور
نماید که صبح سکنجبین دو اوقیه باندک آب آمیخته بدهند و بعد گذشتن سه روز صبح گلقند شکری هفت درم دهند و بعد سه ساعت دو اوقیه سکنجبین در قدری آب
آمیخته باید داد و اگر دران حرارت قوی لذاع و بول رنگین بود و مریض تشنگی یابد باید که در سحرگاه پنج درم گلقند دهند و بعد طلوع آفتاب ماء الشعیر که اندران بادیان
پخته باشند چهل درم بدهند و بعد چهار ساعت دو اوقیه سکنجبین با آب سرد باید داد و باید که اگر ماء الشعیر دهند قبل از نوبت بشش ساعت بدهند و کمتر از چهار ساعت
میان آن و ابتدای نوبت فاصله نباشد تا حاضر شدن وقت نوبت متحدر گردد و معده ازان خالی شود و چند روز همین تدبیر بعمل آرند تا حرارت منقضی گردد و اگر
درینجا حدت و حرارت نباشد ماء الشعیر استعمال نباید کرد و گلقند و سکنجبین بطریق مذکور استعمال نمایند تا آنکه علامات نضج پدید آید و غذا امرزه معمول بچقندر و سرکه
و مری و کرویا و دارچینی باشد و اگر فصل تابستان بود سرکه و زیت معمول بشکر و نعناع و طرخون و کرویا دهند و اگر قوت ضعیف باشد تیهو و دراج مطبوخ و شوربای
و کبب خورانند و توابل او لفلفل و زیره و دارچینی باشد و هرگاه علامات نضج ظاهر گردد تنقیه ببعض ادویه مسهل بلغم بمثل تربد و غاریقون و مغز قرطم باید کرد و این حب
مسهل بلغمست صفت آن بگیرند تربد یکدرم غاریقون چهار دانگ حب النیل نیم درم ایارج فیقرا چهار دانگ نمک هندی یکدانگ همه را باریک سائیده حبها
سازند و با آب نیمگرم سحرگاه بخورند نافعست باذن الله تعالی و یا بگیرند تربد سفید و مغز قرطم هر واحد یکدرم غاریقون چهار دانگ نمک نفطی دو دانگ تخم کرفس انیسون
هر واحد نیم دانگ همه را باریک سائیده حب بندند و در سحر با آب گرم بخورند و در هر هفته یکبار گاه در وسط او و گاهی در اول آن استعمال او نمایند و قی بعمل آرند بسکنجبین
که دران ترب جوشانیده باشند اول ترب را بخورند و بعد ازان سکنجبین با آب گرم مع اندکی نمک جریش بنوشند که این تقطیع بلغم و تلطیف او کند و خروج او سهل گردد و اگر
قی وقت ذیت استعمال کنند بهتر باشد و اگر قی بر خلو معده آسان بنود اندک ماهی شور مع ترب بخورند و ایضاً استعمال قی تخم ترب و تخم سرمق بسکنجبین عسلی
و آب گرم که دران شبت جوشانیده باشند با نمک جریش باید کرد و ایضاً درین تپ گاه گاهی اشیای مدر بول بمثل کرفس و بادیان تازه استعمال کنند و این طبیخ
مخلوط سازند و یا این طبیخ مسهل بنوشند صفت آن بگیرند پوست بیخ کرفس و پوست بیخ بادیان و تخم آن هر دو و انیسون و حاشا هر واحد بقدر حاجت و در
آب خوب پخته صاف نموده گلقند دران مالیده نیمگرم بنوشند صفت طبیخ دیگر که قویتر ست بگیرند هر دو بیخ مذکور و اصل السوس هر واحد ده درم حشیش
غافث و حاشا و افسنتین هر واحد هفت درم مویز طائفی بیست درم شکاعی بادآورد هر واحد چهار درم مصطکی سنبل الطیب هر واحد یکنیم درم هلیلهٔ کابلی
هلیلهٔ سیاه هلیلهٔ زرد هر واحد پنج درم در چهار رطل آب بجوشانند تا بیک رطل آید صاف کرده هر روز چهار اوقیه ازان با هفت درم گلقند شکری بخورند و هرگاه مدت این تپ

دراز گردد و بدان تمادی ایام شود باید که عنایت بتقطیع معده و تقویت آن نمایند بنحویکه تضمید آن بضمادی کنند که دران لادن و گل سرخ و رامک و سک باشد و این ضماد نافعست
سک اصیل سه درم لادن دو درم گل سرخ قصب الذریره هر واحد پنج درم زعفران یکدرم همه را باریک سائیده بمطبوخ دیلیسوسن یا آب مرزنجوش و نمام و مانند آن سرشته ضماد کنند
و این دوا برای تقویت فم معده و تلطیف بلغم بدهند صفت آن قرص ورد یکدرم مصطکی عود خام هر واحد دو دانگ همه را باریک سوده با هفت درم گلقند
سرشته و باید که گلقند را خوب بخایند تا انهضام او بسرعت گردد و عمل او نیک شود و اگر قرص غافث با سکنجبین بدهند بسیار موافق بود و پس اگر بلغم بسیار و قاروره
سفید باشد سکنجبین عسلی بگیرند و هرگاه خوف حدوث سده در جگر و برودت مزاج آن باشد قرص افسنتین یا قرص کاکنج با سکنجبین بزوری بدهند و از کثرت شرب
آب و لاسیما آب برفی سرد کرده منع کنند و هرگاه این تپ طول کند و بول سفید و فصل سرما و سن پیری و مزاج مریض بارد رطب باشد باید که مریض را تریاق
کبیر [illegible] در میان بوزن دو دانگ تا نیم درم با آبیکه دران زیره و حاشا یا قدری اسارون جوشانیده باشند بدهند و اگر معجون فلافلی و غیر آن از معجونات حاره مثل
شرودیطوس و سنجرنیا بقدر بندقه بدهند نافع باشد و اما هرگاه فصل گرما و مزاج علیل حار و سن شباب باشد تریاق و چیزی از معجونات حاره نباید داد و براقراص که
ذکر آن کردیم بسکنجبین شکری یا عسلی یا گلقند بحسب مشاهده قوت مریض و ضعف آن و سائر اشیائیکه بموافقت آن استدلال بر احتیاج بسوی آن کرده شود اقتصار
نمایند و باید که صاحب این مرض را از همه فواکه تر و جمیع اشیای مولد بلغم مثل شیر و ماهی و غیر آن منع کنند و مویز سفید که دران اندکی قبض باشد و شکر و عسل با اندک مغز [illegible]
و پسته و حبة الخضرا بخورند و در بعض اوقات جوارش شکر بدهند که بدان انتفاع یابند و از حمام منع کنند تا وقتیکه علامات نضج ظاهر نگردد و تپ در انحطاط شروع
نکند که آن روا نیست و بعد ظهور آثار نضج حکم بحمام نمایند و به آب مطبوخ بابونه و اکلیل الملک و مرزنجوش و نمام و برنجاسف و شیح و مانند آن از اشیای ملطفه نطول و آبزن
سازند ایلاقی و جرجانی می نویسند که در علاج تپ بلغمی قوانین مذکوره در ابواب گذشته فراموش نکنند و معالجه بحسب انواع بلغم نمایند پس اگر ماده بلغم شیرین باشد
ادویه معتدل در حرارت و تلطیف استعمال کنند و گاهی چیزی سرد بدان آمیزند مثل چون گلقند با سکنجبین سرشته و مانند آن و اگر ماده بلغم ترش یا زجاجی باشد
ادویه قویتر و گرمتر و ملطف تر مثل فلافلی و کمونی و مانند آن دهند و اصل در علاج جمیع انواع بلغم آنست که در ابتدای مرض عنایت به سه چیز مصروف دارند یکی
تلیین طبع بقدر اعتدال دوم قی باندازه معتدل سوم تدبیر ادرار بول با دویه ملطف معتدل و اگر دانند که ماده غلیظ است از غذا در ابتدای مرض منع نکنند بلکه
تدبیر معتدل کنند و آنجاکه تدبیر مریض بطعام در اول مرض غلیظ کرده شود و عادت او همان باشد پس عادت او پیوسته جاری ندارند بلکه بعد یکهفته از آن برگردند و بالجمله
تدبیر غلیظ درین تپ جائز نیست چنانچه در تپ ربع جائزست و اولا مزوره تنها بی گوشت بدهند پس اگر از ضعف قوت ترسند مزوره مرغ باید داد و بهترین تدبیر در
علاج این تپ آنست که در ابتدای مرض خاصه در ابتدای نوبتها قی فرمایند بسکنجبین عسلی و آب گرم و آنچه بآسانی برآید غنیمت شمارند و اگر چیزی برنیاید تلطیف
ماده کنند و با معاودت برد و آنجاکه ماده غلیظ باشد نخست چیزی ملطف چون سکنجبین ساده یا بزوری بدهند و قی بآب ترب و سکنجبین بزوری آورند و اگر ترب را در سکنجبین شب
ترکنند و صبح بر آورده آن سکنجبین بنوشند و بعد از یک ساعت ترب و تخم ترب و شبت در آب جوشانیده صاف نموده سکنجبین قدری آمیخته بیاشامند نیک بود و دوای قی
آن باشد که قی بعد یک هفته فرمایند و بهترین اشیا برای تلطیف ماده گلقند است در آب گرم حل کرده و بعد یک هفته اگر حاجت بچیزی ملطف تر افتد بآنکه در آن گلقند
حل کنند با دیان یا تخم کرفس بجوشانند که لطیف تر شود و سکنجبین بزوری و سکنجبین ساده و ماء العسل که دران قوت زوفا باشد ملطف ست و یوحنا ابن سرابیون
برآنست که تا هفت روز نگذرد آب بادیان و مانند آن نشاید داد و بعد هفته سخت صواب باشد و چون از بیماری یکهفته بگذرد اگرچه اثر نضج ظاهر نشده باشد [illegible]
دواء التربد بدهند اگر طبع نرم نباشد و صبح پنج درم گلشکر بخورند و عقب او ده درم سکنجبین عسلی بنوشند و آنجاکه سرما و لرزه سخت قوی باشد شربت صعتر و شربت
مرزنجوش سودمند بود و صفت شربت صعتر بگیرند صعتر و نانخواه و زنجبیل و گل سرخ و پودینه و کشنیز خشک هر یک سه درم مویز منقی بست عدد جمله را در دوصد درم آب
بپزند تا سوم حصه باقی ماند صاف کنند و پیش از وقت نوبت بیک ساعت مقدار سی درم گرم کرده بخورند صفت شربت مرزنجوش بگیرند مرزنگوش و اذخر و پودینه
و بابونه و عاقرقرحا نیکوفته از هر یک پنج درم جمله را مثل شربت صعتر بپزند و هرگاه اثر نضج پدید آید باین حب اسهال آورند و نسخه آن همانست که در قول صاحب کامل
گذشت لیکن درینجا وزن تربد چهار دانگ و حب النیل یکدرم و نمک نفطی دو دانگ ست و سقمونیا یکدانگ افزوده و نوشته که حبها با آب کرفس سازند صفت

طبیخ ماء الاصول

مارالاصول که بعد ظهور اثر نضج نافع ست، و ادرار بول کند بگیرند بیخ کرفس و بیخ بادیان و بیخ اذخر و پرسیاوشان و انیسون هر واحد کمشت مصطکی تخم کرفس هر یک
دو درم جمله را در یک من آب بپزند تا به نیمه آید صاف نموده هر صبح چهل درم گرم کرده ده درم گلشکر دران مالیده صاف کرده بنوشند صفت عسلی که تنقیهٔ بدن
از مادهٔ تپ بلغمی کند و از ترکیب محمد زکریاست ایارج فیقرا نیم درم تربد یک درم شحم حنظل یک دانگ غاریقون نیم درم عصارهٔ افسنتین یک نیم دانگ مصطکی یک دانگ جمله
را سائیده با سکنجبین عسلی بخورند و اگر فصل سرما و مریض بارد المزاج باشد تریاق اربعه با آب بادیان بدهند و اگر مارالاصول که در قول شیخ گذشت و دران فطراسالیون
دقیق سه درم داخل ست اجزای آن در دو من آب بپزند تا نصف بماند و هر صبح سی درم با گلقند هفت درم بدهند نافع بود و اگر سه درم مصطکی دران داخل کنند بهتر
باشد و اگر با وی صفرا باشد این مارالاصول دهند و نسخهٔ آن همان نسخهٔ طبیخ دیگرست که در قول صاحب کامل گذشت لیکن درینجا پوست بیخ کرفس و حاشا و سنبل الطیب
و هلیلهٔ کابلی مطروح ست و عوض آن بیخ اذخر هفت درم انیسون سه درم ست و وزن مصطکی دو درم و بادآورد پنج درم و هلیلهٔ زرد ده درم و هلیلهٔ سیاه هفت
درم نوشته و این حب تنقیهٔ دماغ و معده کند و نسخهٔ آن همان مطبوخ ست که در قول شیخ گذشت و دران ایارج هفت درم ست لیکن درینجا وزن ایارج فیقرا هشت درم
و عصارهٔ غافث چهار درم ست و گل سرخ چهار درم و مقل سه درم افزوده مقل را در آب کرفس حل کرده ادویه سرشته حبها سازند شربتی یک نیم درم تا دو درم و اگر از مسهل
مانعی باشد اعتماد بر مارالاصول و اشیای ملطفه باید کرد که هم عرق آرد و هم ادرار بول کند و قرص گل درینحالت و بعد ظهور اثر نضج سخت نافع باشد صفت

قرص گل

قرص گل به نسخهٔ ابن زکریا گل سرخ ده درم اصل السوس عصارهٔ غافث هر یک شش درم عصارهٔ افسنتین سه درم مصطکی اسارون سنبل الطیب و خام فقاح اذخر
هر واحد یکدرم شربتی سه درم با مارالاصول و گلقند نوع دیگر اگر مرض طول کند ماده سخت غلیظ باشد نافع بود انیسون تخم کرفس بادیان هر یک سه درم
پودینهٔ خشک قاقله خیربوا هر یک دو درم عصارهٔ غافث عصارهٔ افسنتین فقاح اذخر ریوند چینی سنبل الطیب فطراسالیون مصطکی زعفران هر واحد یکدرم
گل سرخ ده درم شربتی سه درم با مارالاصول و اگر بر پشت پای و پشت چشم و روی تهبج و ورم ظاهر شود این قرص گل با ایارج فیقرا باید ساخت و نسخهٔ آن همان نسخه
که در قول شیخ برای تهبج وجه و اطراف گذشت لیکن درینجا پودینهٔ خشک چهار درم ریوند چینی شش درم عوض فراخون نوشته و جمله را با آب عنب الثعلب سرشته قرصها
سازند و هر صبح یک نیم درم با مارالاصول بدهند صفت قرص گل به نسخهٔ جالینوس که در تپهای کهنه که بالرزه سخت و آماس پشت پای و روی باشد سود دارد انیسون
گل سرخ صبر هر یک چهار درم سازج هندی اسارون افسنتین مغز بادام تلخ عصارهٔ غافث هر یک سه درم تخم کرفس یکدرم با آب کرفس سرشته قرص سازند
با آب بادیان و سکنجبین بدهند و اگر ناخواه سوده بعسل سرشته سه درم بدهند در آخر تپهایی که بالرزهٔ شدید باشد و بدیر گرم شود نافع بود ابن الیاس گوید که
در تپ مواظبه اول انچه می باید کرد تلطیف بلغم بجلابات ملطفه و ماء الشعیر مرکب با ملطفات است و هر صبح جلاب از سکنجبین ساده ده درم گلقند شکری ده درم دران
مالیده بنوشانند و غذا ماء الشعیر که دران بادیان سه درم پخته باشند بمقدار چهل درم بدهند و اگر حرارت قوی باشد و مریض لهیب و کرب و عطش دریابد هر صبح
جلاب از تخم کاسنی سه درم و شکر سفید ده درم بنوشانند و غذا ماء الشعیر با نخود و بادیان پخته دهند و در نیمروز چون حرارت و تشنگی اشتداد نماید سکنجبین ساده ده درم
با آب سرد بنوشند و یا هر صبح جلاب از تخم کاسنی و اصل السوس هر واحد سه درم و شکر سرخ یا گلقند ده درم بیاشامند و هرگاه آثار نضج در قاروره از قوام و رسوب
بینند تنقیهٔ بدن بدین مطبوخ کنند صفت آن سنای مکی پنج درم اصل السوس سه درم بادرنجبویه گاوزبان هر واحد چهار درم تربد خراشیده کوفته دو درم گلقند
عسلی ده درم بادیان افسنتین رومی تخم کاسنی حاشا پوست بیخ کبر هر واحد سه درم سنبل رومی یک نیم درم هلیلهٔ زرد و کابلی هر واحد هفت درم مویز طائفی ده درم حب القرطم
پنج درم همه را در چهار رطل آب بجوشانند تا بیک رطل آید فلوس خیار شنبر پانزده درم دران مالیده صاف کرده بران سر دارو ایارج فیقرا یک مثقال انداخته سحرگاه
بنوشند و تا آخر روز بران صبر کنند تا تنقیه نیک نماید و در آخر روز با آب کشک جو که دران دراج و تیهو پخته باشند غذا سازند اگر قوت ضعیف باشد والا ساده بدهند بعده
دو یا سه روز راحت داده این حب سحرگاه بخورانند و نسخهٔ آن همان حب تربد و مغز قرطم ست که در قول صاحب کامل گذشت و اگر وقت نوبت قی که تلطیف بلغم نماید
دقی آورد بدهند نافع باشد مثل آنکه ترب را در آب خوب بپزند و صاف کرده دران آب سکنجبین ساده ده درم و نمک طعام یکدرم انداخته بنوشانند و طبیب را نباید که در
معالجهٔ این تپ ملول شود زیرا که بطی البرء عسر الانقلاع کثیر العود ست و در هر هفته یکدو بار بحسب قوت تفقد امر طبیعت نماید پس اگر طبع قبض باشد تلیین آن بسنای مکی

واکلیل الملک ونمام بریزند وبروغن سعوط نباید کرد واگر سرما ولرزه تپ اشتداد نماید وقت نوبت آب گرم که دران مصطکی وحبق وغیره ادویه که در قول شیخ گذشت
جوشانیده باشند بنوشند وزیر جامه او بآب طبیخ حبق وبابونه واذخر ومرزنجوش ونمام وشبت وباطبیخ تا قرحا تبخیر نمایند که آن منع سردی حادث شود درین تپ
و در ربیع تیز کند واگر ماده غلیظ چاید باشد وعلامتش طول نوبت وشدت سماجت مزه دهن ست سکنجبین بدهند که آن غلظ او می افزاید واگر ماده رطب لین باشد
وعلامتش خروج او درقی یا براز ست سکنجبین باید داد که آن جلای خلط بارد وتفتیح سدد جگر وگرده وانحدار اخلاط رطب نماید وشراب قوی کهنه صرف نافع بود درین
قرص نافع سوء مزاج مشتدی در حمی بلغمی ست بگیرند انیسون وصبر وگل سرخ هریک چهار درم سافج هندی وافسنتین وکزبره وتخم کرفس هریک دو درم عصارهٔ
غافث ومصطکی وبادیان هریک سه درم وج یکنیم درم کوفته بیخته قرص سازند وهر روز یکدرم باب گرم وسکنجبین عسلی بخورانند سعید گوید که علاج حمای نایبهٔ بلغمیه بخیری
باید که ملطف ومقطع باشد وبدین سبب باید که مریض را سحرگاه سکنجبین وآب بنوشانند وبعد آن گلقند شکری دهند وبعد صبح ماء الشعیر اندک قبل چهار ساعت
از زمانهٔ نوبت بدهند اگر حرارت قوی وبول رنگین ومریض شاکی تشنگی باشد پس سکنجبین بعد زمانی بدهند وتلیین طبع بآب تمر هندی وسکنجبین کنند وباید که تقویت
فم معده بگلاب وآب سورد وراک نمایند واگر حرارت اندک باشد عوض ماء الشعیر گلقند دهند وآبی که دران مصطکی جوشانیده باشند بنوشانند وهرگاه علامات نضج
ظاهر گردد وقوت قوی باشد تنقیهٔ بدن بایارج یا بحب صبر کنند واگر قوت ضعیف بود قرص بنفشه وشکر دهند واگر قوت متحمل آن نباشد حقنه کنند وتخم سرمق و
سکنجبین وآب مطبوخ شبت قی آورند واگر قوت ضعیف بود وتغذیه ممکن نباشد ماء الشعیر که دران پودینه پخته باشند بیاشامند وسکنجبین بنوشانند واگر در معده ترش
گردد عوض آن مزوره زیرباج یا بسرکه ومری وشکر غذا سازند واگر زمانه طول کند وخوف سقوط قوت باشد غذا بدراج وتیهو مطنجن کنند وامر بخاییدن مصطکی نمایند واگر
مریض را قی عارض گردد وبدن ممتلی باشد بحبس آن نپردازند وخاصه در ابتدای نوبت واگر قی کثرت نماید رب انار با پودینه بدهند یا رب حصرم یا انار دانه که دران
پودینه جوشانیده باشند واگر سردی عارض در ابتدای نوبت عظیم باشد آب مطبوخ انیسون بنوشانند وزیر مریض آب مطبوخ مرزنجوش نهند وشراب عسل بنوشانند
واگر زمانهٔ تپ دراز گردد وتهبج وجه واطراف بسبب برودت خلط غالب رو نماید قرص گل بسکنجبین بخورانند واگر مزاج بارد باشد قرص لک دهند وتدریج در غذا ودر باب صفت
وسائر عادات کنند تا آنکه بدن قوی گردد قرشی وخضر مینویسند که علاج تپ بلغمی انضاج بلغم ست وتنقیهٔ آن وتقویت فم معده وقی در هر نوبت یا اکثر نوبتها
اشربه سکنجبین یا شربت لیمو یا شربت نیلوفر مع لیمو یا شربت قشر اصل بدهند یا همچنین شربت بنفشه وسکنجبین یا شربت دینار وشربت بزوری یا سکنجبین بزوری
یا عنصلی باب گرم ویا جوشانده تخم خیار وبادرنگ وکاسنی وزرشک با سکنجبین ساده یا بزوری یا بشکر دهند وبزور با وجود تسکین تشنگی وتبرید حرارت تپ انضاج بلغم بجلا
میکنند وآب لیمو بشکر نافعست وشربت انار شیرین هنگام سرفه نیکوست ونزد تشنگی آب اصل السوس بشربت لیمون یا سکنجبین شیرین کرده جرعه جرعه بدهند وگاهی
ماء العسل حار یا جلاب گرم باب اصل السوس استعمال کرده میشود واگر حرارت قوی نباشد وگاهی گلقند بشربت لیمون یا سکنجبین بزوری یا عنصلی بجوشانده بادیان
واصل السوس وتخم کرفس وپرسیاوشان استعمال میکنند هنگام غلظ بلغم یا شربت ورد وسکنجبین یا شربت افسنتین اگر در معده ضعف باشد وقریب اقراص نگر زند در اهم
حمیات عفنیه تا آنکه مرض به بست روز نرسد وهرگاه از بست روز تجاوز کند وزمانهٔ او طول کند وزایل نشود احتیاج بقرص زرشک کبیر یا قرص ورد کبیر افتد یا مثل
قرص انبرباریس راوندی بشربت پوست بیخ بدهند یا قرص گل بدهند وبرای اقراص غافث فعل عجیب ست درین تپ وطبیخ غافث وشکاعی وبادآورد وشاهترج
وکاسنی وکشوث واندک خطمی بشکر یا سکنجبین تنها یا گلقند بدهند وگاهی این ادویه با ادویهٔ ملین طبیعت مثل تمر هندی وآلو بخارا وسپستان ترکیب میدهند واز ان شربت
میسازند واما آلو بخارا یا تمر هندی تنها ایشان را مضرست وآلو مضرترست وده درم گلقند وسی درم سکنجبین آنرا نافعست ودواء الترید از درم تا مثقال وتا دو درم ملین
طبعست واگر معلوم کنند که در جگر ضعف ست شربت دینار باب کاسنی مروق باندک آب سماق ومروق بشکر تنها یا با ریوند اگر احتباس طبع معتاد بود وقوت متحمل باشد
باید داد وادرار وگرسنگی ومالش بدن وتقویت فم معده آنرا نافع ست مستفرغات منجمله آنها القوی حلوا بترنجبین ست وبعد روز هفتم وظهور نضج در قاروره ومستفرغات
ایشان غاریقون اندر مطبوخ ودر لعوق داخل کنند واگر در نضج دیر گردد سکنجبین بزوری واصول دهند وبعد ظهور آثار نضج در بول در روز شانزدهم این لعوق دهند
غاریقون ریوند تخم کشوث غافث هر واحد نیم درم پوست هلیله کابلی یکدرم در شربت اصول یک اوقیه آمیخته بلیسانند واز مستفرغات جیده این مطبوخ ست

سپستان سی عدد تخم خیارین کاسنی و غاریقون واصل السوس وزرشک هریک دو درم بسفایج وقنطوریون وسنای مکی وهلیله کابلی وهلیله زرد هریک پنج درم جوشانیده
صاف کرده خیارشنبر از ده درم تا پانزده درم ترنجبین یا شکر یا گلقند بیست درم مالیده باز صاف نموده با تربد وریوند هریک نیم درم مقل زرد وکتیرا هریک ربع درم و یا
حب ایارج یا ایارج فیقرا و یا حب ازراوند وهلیله کابلی وغاریقون ومقل ازرق وکتیرا وتربد هریک دو دانگ کوفته بیخته بروغن بادام چرب کرده بمغز خیارشنبر سرشته
و یا لعوق خیارشنبر باندک غاریقون بدهند واگر قوت ضعیف باشد اقدام بر استفراغ ایشان نکنند تا انعاش قوت آنها وتلیین طبیعت ایشان بریوند وسکنجبین یا
بفتائل مسهله یا حقنهای لینه که دران قرطم وبسفایج وقنطوریون افتد باید کرد و اعتنا نمایند هر شب بادرار ایشان مثل تخم خیارین و خربزه وتخم کرفس شیره برآورده
سکنجبین ساده داخل کرده وخصوصاً اگر تپ از بلغم شور باشد مقیئات تخم ترب بسکنجبین عسلی وآب گرم یا سکنجبین با آب اصل السوس یا بیخ خربزه واصل السوس
جوشانیده صاف کرده بسکنجبین اغذیه ماده این مرض اگرچه غلیظ بلغمی ست لیکن طویل میباشد پس محتاج بتکثیر غذا بیشتر از صفراوی بود و مادام که قوت متحمل باشد
در دادن شوربا درین تپ تاخیر نمایند تا روز چهاردهم وبعد از چهاردهم شوربای بچه مرغ با دارچینی وشبت یا بالقرطم استعمال کنند و در ایام اوائل نخوداب بشکر وروغن بادام
یا ماء الشعیر بشکر یا بالعسل و یا ماء الشعیر مرکب بالملطفات مثل نخود وقدری بادیان بکار برند وگاهی احتیاج میشود بزیادتی تسخین ماء الشعیر مثل اندک فلفل یا بادیان یا مصطکی
و باید که عقب آن سکنجبین بزوری یا ساده بنوشند تا انحدار آن کند و مغزنان با شربت لیمون ومزورۀ رشتا یا زیرباج دهند و انار دانه بسرکه و شیره بادام بشکر وآب لیمو
یا شکر دهند وادویه موضعیه مالش فم معده بروغن سفرجل یا روغن گل که دران سنبل ومصطکی جوشانیده باشند باید کرد و بزرور و افسنتین بآب قرنفل ضماد سازند
انطاکی گوید که درینجا چیزی بهتر از شربت اصول اولاد سکنجبین عنصلی یا عسلی بعده امتلای شکم از ماهی وبران شربت طبیخ شبت وترب مع بورۀ ارمنی وعسل و
قی کردن آن نیست که در سرعت ازالۀ آن تجربه صحیح یافته و در شرح اسباب ست که دواء الترب عجیب ست وقدر شربت آن ذکر نکرده و باید که چهار مثقال بدهند ولازم ست
گلقند عسلی وقت عشا نمایند و دادن شربت لیمون سفرجل الفقه ندارد برای تقطیع وهنگام احساس بزیادتی حرارت شرب چیزیکه تسکین عطش نماید مثل شربت نیلوفر وبنفشه
جائز ست وهرگاه زمانه تپ طول کند قرص گل یا زرشک معین کنند واین حب درین تپها مجرب ست صنعت آن ایارج فیقرا یکجزو تربد غاریقون مقل ازرق سکبینج
هر واحد نیم جزو بورۀ ارمنی نمک هندی انیسون هلیله کابلی هر واحد ربع جزو بآب کرفس حبها سازند شربتی مثقال بسکنجبین عسلی یا شربت اصول و اگر حرارت زیاده باشد
ریوند نیم جزو افزایند و در سرما وسن پیری اشق وحلتیت هر واحد ربع جزو اضافه کنند وآب مربی مصطکی و بادیان وکرفس وکشوث بنوشند و مالش بدن خصوصاً فم معده
بروغن بهی یا زیت که دران سنبل وریوند وبورق ولادن ومصطکی جوشانیده باشند باید کرد وغذا آب نخود و در زیادتی حرارت ماء الشعیر دهند وهنگام سقوط قوت بچه مرغ
جائز ست و ابازیر داخل کنند اگر تشنگی نباشد واز مجربات بخور افسنتین ست وتعلیق سه مثقال بلور یک قطعه در جلد بز وبخور باستخوان سنگ پشت وتعلیق دندان مرده
و پنیرمایه خرگوش شرباً وبخوراً واکل لحم فرس در مطلق تپ بارد و در تربت نوشته که در تپ بلغمی ابتدا الفی نمایند پس اسهال آورند بعد از ان اکثار نمایند از سکنجبین بزوری و
عسلی وآب نخود وشبت وبورق وتدهین بدن مثل روغن بابونه ومرزنجوش که دران بورق حل کرده باشند وعلاج مختص تپ بلغمی مطلقا قی کردن بماء العسل وسکنجبین
بزوری وطبیخ شبت وترب وبورق ست بعده شرب غاریقون وریوند وانچه دران تربد وشحم حنظل افتد مصنف خلاصه مینویسد که چون از اول دریابند هر بامداد دو
اوقیه سکنجبین عسلی یا شربت اصول باندک آب آمیخته بدهند وبعد سه روز گلقند وغیره دهند بدستوریکه در قول صاحب کامل گذشت تا هنگامیکه علامات نضج ظاهر شود واگر بشب
وقت خواب دواء التربد استعمال نمایند فائده تمام دارد وصبح گلقند هفت درم با مصطکی وانیسون بدهند وبعد از نضج مسهلی مرتب سازند ازین نوع سنای مکی بسفایج تخم کاسنی
هریک چهار درم اصل السوس مقشر غاریقون تربد خراشیده هریک یک مثقال تخم خطمی بنفشه غافث هریک سه درم آلو بخارا ده دانه عناب سپستان هریک یک دفعه مویز منقی
شش درم بادیان انیسون هر واحد یکدرم جوشانیده صاف نموده مغز فلوس خیارشنبر دو اوقیه ترنجبین شش درم شکر سفید نیم اوقیه روغن بادام یکدرم اضافه نموده ریوند چینی
نیم درم سوده پاشیده بنوشند وحبی که در قول انطاکی گذشت درین باب بغایت مجرب ست وحب صاحب کامل نیز ستوده است بعد از هر هفته یکبار دهند وبهمین نوع
تنقیه فرمایند واین معجون درین باب بغایت توليست ونسخه آن مسهلی ست که در قول ایلاقی گذشت وباز تدبیر نخستین رجوع نمایند واگر بوقت نوبت قی بمقیات بلغم
کنند بغایت سودمند ست وباقی تدبیر همانست که در قول صاحب کامل مسطور شد مؤلف اقتباس گوید که گلقند عسلی تازه وسکنجبین ساده هریک دو تولہ ملیسانند

وبالایش گلقند شکری چہار تولہ در گلاب پاوآثار وعرق بادیان نیم پاؤ بجوشانند کہ بہ نیمہ آید صاف نمودہ نیم گرم بنوشانند وغذا نخوداب جوزۂ مرغ ویا شوربای بچۂ مرغ کم روغن
باان نمک دہند تا یک ہفتہ ودر قوانین العلاج مرقوم ست کہ تلطیف غذا در اوائل لازم بود چون بتو ماش وبرنج وماش مقشر وشوربای چوجۂ مرغ بعد نضج واجب باشد
برای حفظ قوت ویا گوشت مرغ کلان بعد چہار دہم ونخوداب بگوشت کبوتر بچہ بعد لبت ویکم وبجای آب در ابتدا بر ماء العسل اکتفا ورزند وبعد یکہفتہ بمقیئات بلغم
قبل از نوبت قی کنند بکرات ومرات وقید یکہفتہ جہت آنست کہ معدہ رنجانیدہ میشود وورم پیدا مینماید ور روز نہم ملاحظہ نمایند کہ بلغم از کدام قسم ست پس مناسب
آن ادویہ بکار برند چنانچہ در بلغم زجاجی ادویۂ قویہ وگرم ملطف تر باشد مثل شکاعی وباداورد وافسنتین وغافث وجعدہ وقنطوریون دقیق وبرنجاسف ومانند
اینہا ودر دیگر اصناف خفیف از اینہا بدہند واغذیۂ منضجہ گرم در ینجا بسیار دہند وبعد القضای دورہ غذا دہند وجہت تقویت معدہ این ضماد کنند لادن سک مسک
مصطگی افسنتین سعد گل سرخ ہر واحد یک تولہ بآب برگ ریحان وپودینہ سبز وتا پانزدہ روز برین تدبیر مانند ولیکن جہت حصول نضج این مطبوخ دہند
اصل السوس مقشر انیسون پرسیاوشان ہر یک پنج ماشہ بادرنجبویہ شاہترہ ہر یک ہفت ماشہ مویز منقی یکنیم تولہ انجیر زرد سہ عدد گاؤزبان پنج ماشہ
خمیرۂ بنفشہ گلقند عسلی ہر یک سہ تولہ ویا مطبوخی دہند کہ در قول ابن الیاس گذشت ور روز شانزدہم وقت شب معجون مسہل علوی خان سہ ماشہ یا معجون
کہ مذکور گردد خورانند وصبح در مطبوخ مذکور برگ سنا یک تولہ تا دو تولہ پوست ہلیلۂ زرد ہلیلۂ سیاہ ہر واحد یک تولہ ریوند خطائی تربد سفید ہر یک ہفت ماشہ
زنجبیل سہ ماشہ خیارشنبر شش تولہ ترنجبین پنج تولہ شربت دینار سہ تولہ روغن بادام پنج ماشہ وآلو بخارا دہ عدد اضافہ نمایند ووقت دوپہر نخوداب دہند
ووقت شام نان شریدہ بشوربا ویا شلہ بخورانند ور روز ہفدہم تبرید دہند بدین صفت قرص افسنتین سہ ماشہ در جوارش مصطگی مرکب علوی خان نہ ماشہ
آمیختہ بلیسانند واصل السوس مقشر گاؤزبان ہر یک پنج ماشہ انیسون چہار ماشہ بادیان بادرنجبویہ ہر یک ہفت ماشہ در عرق مکوہ وگلاب وعرق شاہترہ
ہر یک شش تولہ جوشانیدہ مالیدہ صاف نمودہ شربت بزوری اصولی علوی خان سہ تولہ تودری یا حرف ہفت ماشہ اضافہ کردہ بنوشانند وغذا
بدستور وہمین طور سہ چہار مسہل دادہ بعدہ قرص غافث سہ ماشہ در شربت افسنتین یک تولہ آمیختہ با مطبوخ کہ دران اصول ثلاثہ است ودر قول شیخ
گذشت عوض افسنتین مصطگی سہ درم وگلقند دہ درم داخل کردہ دہند صفت معجون مسہل تربد سفید برگ سنا حب النیل مدبر ہر یک پاسہ درم گلقند
غاریقون ہر یک دو درم سقمونیای مشوی یک تولہ مغز تخم ہندی چہار تولہ در سہ چند عسل وقند قوام ساختہ بیامیزند شربتی از یکدرم تا دو درم ودوار الترید مدبر شربت
یک مثقال دادن درین باب بسیار نافع ست وبعد از حصول نضج باید کہ بار تکرار تنقیہ نمایند بدستور سابق واگر ازین تدبیر ہم مفارقت نکند پس بنگرند اگر قارورہ
رنگین وغلیظ باشد فصد باسلیق واسیلم بکشایند وخون بقدر قوت بیمار بگیرند جہت اخراج بلغم غلیظ ومواد متعفنہ عاجل النفع ست واگر ازین تدبیر نیز
باقی ماند مروق دوار المبارک بشربت بزوری دہند وہرگاہ مرض طول کند قرص گل رازی دہند ونسخۂ آن ہمانست کہ در قول ایلاقی بعد قرص گل بہ نسخۂ
ابن زکریا بنوع دیگر مسطور شدہ واینجا کہ بعد چہار پنج ماہ یا کم وزیادہ تہبج وآماس در پشت چشم وپای پدید آید باید کہ قرص گل با ایارج فیقرا کہ در قول مذکور بحوالۂ
قول شیخ گذشتہ بدہند وتدبیر سوء القنیہ رجوع نمایند ولیکن بفاصلۂ یک روز تا سہ ہفتہ وقت شب دوای رازی دہند اجزای آن ہمان مسہلی ست کہ در
قول ایلاقی گذشت با نبات مساوی آمیختہ شب بدہند وصبح شربت دینار کبیر چہار تولہ در عرق عنب الثعلب وبادرنجبویہ ہر یک ہفت تولہ دہند ور روز دیگر دوار الکرکم
کبیر نہ ماشہ وشربت افسنتین وسکنجبین فوہی ہر یک دو تولہ در عرق مکوہ پاوآثار حل کردہ بدہند وبخور برگ نیب وبادیان جہت عرق آوردن ورفع این تپ معمول
ست وبخور عاقرقرحا ہمین اثر دارد وانطاکی گوشت قنفذ سہ ماشہ در شربت افسنتین یک تولہ لیسیدن در رفع این تپ از مجربات خود ترقیم فرمودہ وہمچنین بخور لثۃ حیض
زنیکہ اول بار او را حیض آمدہ باشد ودر عشرۂ کاملہ در حمای بلغمی دائرہ مرقوم ست کہ بعد از گذشتن چہار ماہ یک فنجانہ کشکاب با نیم مثقال فلفل سیاہ سہ ساعت قبل
از نوبت دادن در سہ روز رفع این تپ میکند بجہت کثرت ادرار ورفع تعفن وبقراط در فصول نوشتہ کہ آب گرم قبل از نوبت بر سر بیمار انکباب کردن از مجربات نشست
وقاضی ثناء اللہ صاحب مرحوم در معالجات ثنائی قلمی فرمودہ اند کہ در تپ بلغمی دائرہ ولازمہ تا چہل روز متواتر گلقند عسلی وسکنجبین سادہ مساوی دادن بہتر ازین چیزی دیگر نیست

یاسکنجبین که دران بیخ بادیان پخته باشد یا جلاب واندک بادیان بآب کرفس جوشانیده تجاوز نکنند واز قرص گل نیز تجاوز نکنند واز بهر این بقراط گفته است که تپ
مردم پیر ازنرم وآهسته تر باشد وبر نرمی وآهستگی تپ ایشان غره نشاید کرد وبر چیزهای گرم دادن دلیری نباید کرد الا بعد احتیاط تمام واگر دماغ قوی باشد
وصداع نبود وتپ آهسته باشد بعد نضج تنقیه بلغم بحبها کنند که دران شحم حنظل باشد وادرار بول بمارالاصول نمایند وقرص غافث وقرص افسنتین سودمند بود
صفت قرص غافث بگیرند غافث سی درم گل سرخ شصت درم طباشیر چهل درم شربتی دو درم نوع دیگر عصارهٔ غافث شش درم گل سرخ سنبل طباشیر
ترنجبین هریک دو درم شربتی یک مثقال وصفت قرص افسنتین در قول شیخ گذشت یک مثقال از ان با پنج درم گلقند ویا پانزده درم سکنجبین ساده بدهند ونسخه
قرص گل نیز در قول مذکور مسطور شد لیکن درینجا عوض رب السوس اصل السوس نوشته وشاهتره وانیسون مطروح ست وشربت آن یکمثقال وچون اکثر این تپ
در آخر مؤدی باستسقا میگردد پس هرگاه علامات آن پدید آید بعلاج آن مشغول باید شد ونسخه مارالاصول که ادرار بول نماید ومزاج را باصلاح آرد همانست
که در علاج حمای مواظبه در قول ایلاقی بحوالهٔ قول صاحب کامل مذکور شد مصنف حاوی صغیر نوشته که در تپ لثقه هر صبح جلاب از تخم کاسنی سه درم و
پوست بیخ آن پنج درم واز شکر سفید وترنجبین هر واحد ده درم بنوشانند وغذا مارالشعیر با نرک نخود پخته بدهند ویا جلاب از سکنجبین ساده ده درم در آبیکه گلقند شکری
ده درم دران مالیده باشند داخل کرده بنوشند واز آب شدید البرد منع کنند ودر غذا تقلیل باید کرد واقدام بملطفات قویه درینجا بتدریج وحذر کنند وهرگاه اثر
نضج در قاروره ظاهر شود تلیین طبیعت باین مطبوخ نمایند سنای مکی پنج درم تخم کاسنی اصل السوس مقشر نیکوفته بادیان گل سرخ بنفشه نیلوفر هر واحد سه درم
مویز سرخ طائفی ده درم آلوی سیاه عناب هر واحد بست عدد همه را در سه رطل آب بپزند تا بیک رطل آید ودران فلوس خیار شنبر وترنجبین هر واحد پانزده درم
مالیده صاف کرده سحرگاه بنوشند وتا آخر روز بران صبر نمایند هرگاه اسهال خوب نماید جلاب بار از شکر سفید وعرق گاوزبان هر واحد ده درم وتخم ریحان دو درم
بنوشند ودر آخر روز غذا بمارالشعیر که دران نخود ولوبیا پخته باشند بدهند ودو یا سه روز راحت دهند پس قرص بنفشه مقوی بسقمونیا وتربد ویا معجون خیار شنبر
پنج مثقال در آب گرم حل کرده بنوشانند وباقی علاج وتدبیر او مثل علاج مواظبه باشد غیر آنکه قرص غافث ولک درین تپ لائق نیست ابن نوح وخجندی
بعد بیان امتناع باقدام مسخنات مینویسند که توجه بر تقویت معده بگلقند وقرص ورد نمایند واگر دماغ صحیح باشد وتپ آهسته بود مدرات قویه مثل مارالاصول وبزور
ومارالعسل ودوارالکرکم وکمونی وفلافلی دهند وازقی بمقطعات مثل سکنجبین وآب گرم باز نمانند ونان لغسل وکامخ کبر یا مرقه معمول بانجدان وصعتر بخورانند
بقراط گفته کسی را که تپ بغیر صفرا باشد ریختن آب گرم بر سر او بمرات کثیر سود وارد وشرک هندی گوید که افضل علاج حمای بلغمی قی کردن ست ولیکن بعد روز چهارم تا
معدهٔ او ورم نکند واهرن گوید که اطبا حمای بلغمی را تشبیه داده اند بچوب ترکه در آتش انداخته باشد پس دخان او بسیار برخیزد وسوختن او کم باشد وابن افیون گفته
که صاحبان تپ بلغمی را اجازت حمام ندهند مگر بعد ظهور نضج چه او ایشان را ضرر دهد وعلی بن زین گوید که درین تپ از مالش روغن حذر کنند که ابطار تحلیل او میکند
ومحمد زکریا میفرماید که درین تپ اعتماد بر ادرار بول غلیظ باشد مثل غافث وشاهتره وبادآورد وشکاعی واشق وکندر وامثال آن ووجع طویل خواب ان انطاکی
گوید که علاج حمای مواظبه بعینه علاج حمای لثقه است لیکن در لثقه مزید اعتنا بتسخین واجبست زیرا که خلط در قعر عروق ست وایضاً بدلک خشن وخوردن چیزیکه
مفتح باشد مثل مارالعسل وکرفس برای انضاج وایضاً بتعریق زیرا که عرق دران نمی آید مگر در اقلاع کلی میر عوض گوید که اگر درین تپ دماغ ضعیف ومحرور باشد
استعمال مسخنات جائز نیست وباعث احداث لیثرغس میگردد ومعرقات درین باب فائدهٔ تمام دارد صفت سفوفی که درین کار آزموده است بیارند حلزون
چندانکه خواهند ویکشب در سرکه تر کنند آنگاه آنچه اندران از گوشت باشد بیرون اندازند پس آن حلزون را بسوزانند چندانکه سپید گردد وبعد از تنقیه خلط فاسد
بقدر ثلث درم تا دو ثلث با شراب یا روغن گاو بوقت نوبت یا ظهور اشتداد بر بهند وبدن بیمار را بپوشانند که از عجائب تجارب است وکم دیده شد که حاجت
بتکرار عمل افتاده باشد صفت مطبوخی که علی بن زین در حمیات مزمنهٔ بارده ببستاید صعتر گل سرخ زنجبیل هریک سه درم کشنیز خشک چهار درم پودینهٔ نهری
پنج درم مویز منقی هفت درم همه را در دو رطل آب بجوشانند تا بنصف آید صاف نموده ثلث رطل نیم گرم بنوشند ودوای مجرب صاحب دارا شکوهی در ذیل ادویهٔ
مفرده نافع حمای مواظبه مسطور شد مؤلف اقتباس مینویسد که درینجا بیشتر از مواظبه در ادرار کوشند وباستفراغ کمتر متوجه شوند واز استعمال مسخنات شدیده

صفت قرص غافث

صفت مطبوخ ملین

و را ابتدا سخت اجتناب نمایند تا به رث سرسام گشته موجب هلاک نگردد کذا فی الالاندیسیر یا دوای نواب علوی خان که در رفع این تپ بعد سه چهار ماه
از مجربات است قرص گل سه ماشه در شربت بنفشه یک توله بلیسانند و بالای آن تخم کاسنی یک توله در عرق کاسنی و عرق مکوه و گلاب هر یک پنج توله تر کرده
در جهولی انداخته بطور ریختنی بچکانند و هفت مرتبه تکرار نمایند بعده در ظرف مسی قلعی دار که بر آتش انگار چوب کنار سرخ کرده باشند انداخته صاف نموده بقدر
بزوری دو توله داخل کرده بنوشانند و در خلاصة التجارب نوشته که بعد تنقیه این دوا بسی مفید است نانخواه مقشر یک توله شب در آب شیرین خیسانیده صبح
صاف نموده یک پیاله آن به عسل شیرین کرده بدهند دوائی که حکیم بقاء الله خان از مجربات خود نوشته اند دار فلفل یک عدد قرنفل دو عدد در عرق کاسنی و
مکوه هر یک یا نیم توله شب خیسانیده صبح بدست مالیده قند یک توله افزوده صاف کرده دهند و هر روز قند نیم توله و دیگر اجزا بدستور بیفزایند تا چهارده روز
پس هر روز بهمچنین که اضافه کرده شد بکاهند تا هر یک بوزن روز اول برسد بعده بگذارند و چون هشت ماه بگذرد و سرفه و تهیج اطراف پدید آید این دوا دهند تخم
شیره مکوه خشک شیره گلوی سبز هر یک یک توله اصل السوس مقشر هفت ماشه و تخم کشوث سه ماشه در عرق مکوه و شاهتره هر دو پاو آثار بر آورده مثل کوکنار هفت توله
چکانیده و شربت بزوری چهار و شربت کشوث و ال علوی خان هر یک دو توله داخل کرده و هفت عدد پاره سفال آب نادیده در آتش سرخ کرده هفت کرت [illegible] [illegible]
در جهولی گرفته در ان انداخته صاف نموده بدهند ولیکن باید که اول قرص افسنتین سه ماشه در شربت کشوث دو توله بلیسند و بالای الطعام مصطکی سه ماشه در دوا الکرکم
آمیخته بدهند صبح و شام تا یک هفته که عظیم الاثر است و سالی تا مدت نه ماه لشقه داشتم و هر چند تنقیه و تبدیلات بکرات و مرات بکار بردم سود نبخشید و حکیم کبیر علی خان
معاینه احوال و قاروره و نبض فرموده فی الفور امر بفصد اسیلم نمودند و این دوا دادند شیره فقاح اذخر هفت ماشه شیره تخم کشوث سه ماشه در عرق مکوه و افسنتین
هر یک هفت توله بر آورده پاره های سفال آب نادیده در آتش سرخ کرده هفت مرتبه داغ داده شربت قنطوریون نواب علوی خان دو توله
داخل کرده خاکشی و تخم بادرنجبویه هر یک سه ماشه کف زده بنوشانند تا دو هفته استعمال این قرص و در مدت یک هفته ازین تدبیر صحت یافتم

حمیات که اکثر از قسم بلغمیات بود

و گاهی از صفرا نیز باشد و از اقسام سودا البته نباشد و هر یک از آن مخصوص باسما و احکام است و آن شش قسم است اول انفیالوس که آن را افیالوس
و انفیالیوس نیز گویند و در سریانی فرسوسوس نامند و آن تپی باشد که در آن اندرون بدن برودت محسوس شود و بیرون آن حرارت باشد وجه این تپ
از بلغم زجاجی بود که در باطن و قعر بدن حاصل شود و آن موضع را بسبب برد خود سرد گرداند پس آنچه از آن عفن شود از آن بخار گرم در ظاهر بدن منتشر متفرق گردد
و در ظاهر بسبب آن رود و آنچه متعفن نشود در باطن سردی آرد و برودت او قبل از زمان نوبت بهر آن ظاهر نشود که تا وقتیکه آن ساکن باشد عضو یکه او اندر آن است
از آن الفت گیرد و از سردی او منفعل نشود و چون حرکت کند وقت نوبت و ملاقی گردد بعضوی از اعضای باطنی مجاور آن عضو که مالوف او نیست
از آن منفعل گردد و سردی او احساس نماید و هرگاه عفونت در آن آغاز کند حرکت نماید و اندک متفرق گردد و بسبب غلظ و لزوجت خود در تمام
بدن عام نگردد تا در ظاهر بدن نیز سردی از آن حادث گردد و این تپ تا دیر بماند و منجر باستسقای لحمی گشته بهلاکت میرساند و پیران ازین تپ
کمتر نجات می یابند دوم لیفوریا که آن را النغورا نیز گویند و آن تپی است که اندران در باطن بدن حرارت بسیار محسوس شود و در ظاهر آن برودت
و این تپ نیز اکثر بلغمی بود و گاهی صفراوی حادث از صفرای محیه بسیار غلیظ و آن از بلغم چنان عارض شود که بلغم در باطن مشتعل شود و عفن گردد آن موضع را
گرم گرداند و بهر آنکه چیزی که ظاهر بدن را گرم کند بسبب غلظ و شدت برد او بسیار تحلل نشود پس ظاهر بدن بانتشار بخار آن بسیار گرم نگردد و بهر آنکه بخار
مع خون و روح بسوی ضد اذیت که آن باطن بدن است متوجه شود پس ظاهر بدن از حرارت خالی شود و بارد گردد چنانچه در غشی و خصوصا هرگاه در ظاهر بدن بلغم
خام زجاجی بارد باشد که آن اعانت بر برودت ظاهر بدن کند و ایضا بهر آنکه بسیار باشد که از آن بلغم که در باطن بدن است بخار قلیل خفیف الحرارت منحل گردد
و بسوی ظاهر بدن صعود کند و آن بسبب حرارت منفصل گردد و اندک مدت حرارت همراه آن باشد بعده آن حرارت از آن بخار زائل شود مثل آنکه بخار آب
زائل میگردد پس هرگاه آن زائل شد و آن بخار و بلغم و اصل قبل از عفونت شدید البرد بوده پس سردی آن عود کند و ظاهر بدن را سرد سازد و این نوع در اکثر بلغمیه

واما این تپ از صفرا چنان عارض گردد که هرگاه صفرا اندکی غلیظ در باطن باشد و عفن شود و آن موضع را گرم گرداند و از ان ابخره بسیار بسبب قلت و غلظ آن
متحلل نشود که ظاهر بدن را گرم سازد و همان حالت که در بلغمی مذکور شد عارض شود یعنی سخونت باطن بحرارت عفونیه و برودت ظاهر بسبب عدم تحلل ابخره کثیر بسوی آن و این
نوع صفراوی را ابیقودس نامند و اما الیفوریا اسم جنس ست و صفراوی نوعی از انست و لیفوریا در مدت طویل تر از شطر الغب می باشد بسبب اتحاد شدید صفرا با بلغم
انطاکی گوید که قیاس مقتضی آنست که لیفوریا از صفرای محترقه داخل عروق و بلغم جصی قریب سطح جلد که حرارت بجلد او نرسد عارض گردد و درین نوع اگر برودت
ظاهر اشتداد نماید و حرارت باطن بحد تسوید زبان و آثار کرب و قلق و اختلاط عقل و ثقل رسد پس در علاج او جای طمع نیست و این حالت را چند بار مشاهده کردیم
که در میان هفته عقب او موت و نمود و اگر چنان نباشد بعلاجش پردازند سوم تپی که در ان هر واحد از حرارت و برودت معاً در هر یک از باطن بدن و ظاهر آن در
حالت واحد یافته شود یعنی آنکه حرارت در موضعی از ظاهر بدن و برودت در موضعی دیگر از ظاهر آن یافته شود و همچنین حرارت در موضعی از باطن بدن و برودت
در موضعی دیگر از باطن آن یافته شود و شیخ میفرماید که مثل این تپ اگر باشد پس چنان افتد که دو ماده بارد بلغمی باشد که بسبب تعفن یکی از ان در باطن بدن حرکت
و دیگر در ظاهر آن و همه یا یکی از ان هر دو در ظاهر و باطن بسیار منتشر نباشد بعده وقتیکه هر دو در تعفن شروع کنند هر یک از ان بخار حار لطیف بنواحی خود
رساند و آن هر دو چون بارد ست بخار خود را گرم نمایند و بجرم خویش سرد سازند و سبب تبرید خلط بارد در حال حرکت معدوم شده و آن مرور ماده بارد بر
اعضاست که برودت آن انس نداشته باشند و گویند که حدوث او چنان بود که در خارج بدن یکی از رطوبت صفراوی و دیگر بلغمی یا سوداوی باشد پس عفونت ضعیف
حادث شود که بدان صفراوی بنابر سرعت قبول التسخین بسبب حرارت خود گرم گردد پس ظاهر بدن و باطن آنرا گرم گرداند و اما رطوبت بلغمی و سوداوی پس بر تسخین او
این عفونت قوی نگردد بلکه سیلان آن نماید پس بکار از و سائل گردد و آن بارد ست ظاهر بدن و باطن آنرا سرد سازد و جائیکه برسد جائز ست که هر دو رطوبت
متمیز باشند و یا مختلط باشند و باوی انفصال آنها بحرارت ضعیفه سهل باشد چهارم حمای غشیه و آن تپی است که چون ابتدا کند غشی حادث گردد و بیمار در هر نوبت
بیهوش و بی قوت و بی طاقت شود و در ان غشی بسبب ماده آن افتد و آن در اکثر بسبب بلغم خام تخمی متفرق بسیار در بدن که از کثرت او قوت مقهور گردد و تخمی از ان
بجانب فم معده بریزد عارض شود و در اکثر اعانت تا ضرر آن ضعف فم معده کند و آن بلغم چون متحرک شود و در عفونت شروع کند قوت حیوانی و طبیعی اکثر مقهور گرداند
و متحیر کند و از تدبیر غشی و تپ عاجز شود چنانکه اگر قوت را با ماده بگذارند بتدبیر ماده وفا نکند و اگر باستفراغ ماده باهستگی مشغول شوند ماده عصیان نماید بسبب غلظ
و کثرت خود و بحرکت خانق قوت و روح حرکت کند و اگر باستفراغ آن باسهال یا فصد بسختی مشغول شوند قوت متحمل آن نباشد و چگونه تحمل نماید که درینجا با وجود
سکون ماده غشی افتد و با این همه حاجت ایشان باستفراغ بیشتر باشد بسبب غلبه ماده بکیفیت و کمیت او و ایضاً حاجت ایشان بغذا شدید باشد
زیراکه اخلاط ایشان خام بود در ان خونی نباشد که غذا ببدن دهد و انعاش قوت نماید و بدن بی غذا باشد بسبب تحلیل حمی و عدم وصول تغذیه و اگر تکلیف غذا دهند
ماده فاسد زیاده گردد و اگر نمانند هند قوت ساقط شود و در ابتدای آن چنان عارض شود که بسوی قلب چیزی از ماده بارد محدث غشی بریزد پس نبض صغیر و بطی
و متفاوت شود بسبب برودت ماده مصبوب بعده طبیعت در تسخین ماده و تلطیف آن جهد کند و عفونتی که بعض اجزای آنرا بسوی قلب تحریک داده بر ان
اعانت کند پس قلب از ضرر برودت آن خلاص یابد و در ضرر حرارت آن افتد پس نبض سریع و خصوصاً در انقباض آن گردد و مع ذالک صغر و بطو و تفاوت
غالب بود و اگر با این تپ در بعض احشای مریض ورم باشد امید صحت آن نباید داشت و سردی اطراف و عرق سرد غلیظ قبل از نوبت در انواع این تپ
مع انضغاط نبض و عدم زوال این عوارض بعد رفع غشی بیمار را بدوره دوم و یا سوم هلاک میکند و اگر با این اعراض وقتی در شکم دم گردد و آبله های سیاه بر
بدن پدید آید عنقریب هلاک گردد و ایضاً این تپ در بعض اوقات از صفرای غالب غلیظ عارض شود و گاهی از اخلاط رقیقه ردیه افتد و اکثر آن صفراوی
شدید الرقت و غوص ذی الجوهر سمی باشد که آنرا تعفن در ابدان بسیار حار یابس مزاج عارض شده باشد و این نوع حاد بود که نبض و قوت او در یک
یا دو نوبت ساقط کند و با تهیج ذوبانی بود که در بدن بسرعت حادث شود و گاهی بادی قوت تا روز چهارم وفا نکند و شیخ الرئیس این نوع را که از کیموس صفراوی
حادث شود حمای غشیه دقیه نامیده بسبب تغیر اعضا و انحراط آن بسرعت و عرض غشی و گاهی غشی در حمیات از اسباب دیگر افتد مثل درد شدید و سهر

و استفراغ مفرط و حرکت مفرط و تدبیرش در ذیل تدارک اعراض حمیات حاده مسطور گردد انطاکی گوید که از حمیات مرکبه تبی ست که آنرا مغشیه نامند بسبب وقوع غشی در نوبت
آن و این حادث شود بسبب کثرت تحلل ماده فاسد بسوی فم معده و قلب پس قوتها و حرکات ضعیف شود و حس غالباً برود و بادی عجز قوت بسرعت و سقوط نبض
ظاهر گردد و این گاهی از بلغم غلیظ مراری باشد و بنوبت آن آید و بادی علامات آن ظاهر شود و گاهی از صفرا بود و بنوبت غب آید و در هر دو حال وفای او بهر تدبیر
شرط نیست بلکه اکثریه است و گاهی صفراوی آن فعل محرقه کند و انواع این تپ عسر بعید البرء ست بلکه اکثر اطبا گفته اند که صفراوی قطعاً هلاک کند و چرا آنکه شرب دوا
بحرکت خود جذب اخلاط بزیادتی طرف قلب و معده کند و ترک آن نیز موجب تراکم آن گردد و غذا مختلط بصفرا شود و فاسد گردد و ترک آن سقوط کلی قوت واجب کند
پس ازین جهت عسر گشت پنجم حمای نهاری آن تپی باشد که نوبتهای در روز عارض شود و فترهای او بشب و این تپ دراز تر و ردی تر بود از تپ لیلی زیراکه ماده
او از ماده لیلی غلیظ تر ست والا بسبب حرارت روز تحلیل میشد و بسیار باشد که بسبب طول خود و عروض او در گرمی روز در تپ دق اندازد و اگر این خبیث نبودی
عروض او وقت انفتاح مسام و تحلل بخار نگردیدی پس عارض نشود مگر بسبب کثرت ماده و قوت آن و مع ذلک طبیب محتاج بود که صاحب آنرا غذا بشب دهد
و نگذارد که بر امتلای معده خواب کند پس تکلیف به بیداری خواهد داد و آن قوت را ساقط سازد و مقاسات حمی در گرمی روز و بیداری در سردی شب ضرور
در دق اندازد و بالجمله این از حمیات عسر العلاج ست ششم تپ لیلی و این تپی باشد بعکس نهاری که بشب آید و بروز رها کند و این نیز مثل نهاری ردیست و
طویل المدت بلید الحرکت غلیظ الماده عسر الانفعال از فعل طبیعت و ماده این هر دو تپ بلغم زجاجی لزج ست که در بدن منتشر گردد لیکن عفونت بسیار نیافته باشد

علاج انفیالوس

علاجش مثل علاج تپ بلغمی نمایند و اول سکنجبین و گلقند با عرق کاسنی و بادیان و عنب الثعلب و خاکشی دهند بعده مطبوخات مناسبه از اصول و بزور و ادرار
مناسبه استعمال کنند و بعد از یک هفته یا زیاده ازان چون ماده نضج یابد در همان مطبوخات سنا و تربد و غاریقون و خیار شنبر و گلقند و روغن بادام افزوده
مسهل دهند و در استعمال ادویه منضجه و مسهله و غیر آن و اختیار اغذیه و جز آن همان قاعده که در علاج سواطبه و لثقه گذشت مرعی دارند و این تپ نیز مثل
جمیع حمیات بلغمی محتاج بتقویت معده بود و گلقند با مصطکی و انیسون جهت تقویت معده در سایر حمیات بلغمی نفع تمام دارد و انطاکی گوید که در علاج این تپ
نزد من لابد ست امتزاج چیزی از علاجات سودا و بعضی گویند که علاجش خفیف از شطر الغب نمایند بلکه بعلاج حمای غشیه بلغمیه پردازند چنانچه دلک و استحمام
و گرم داشتن بدن درینجا مفید ست و صاحب خلاصة التجارب نوشته که علاج این بعلاج حمای غشیه خلطیه و سواطبه نزدیک ست و لیکن دلک و گرم کردن حمام
بدان درینجا جائز نباشد و در وقت نوبت بیکبار اندر آب سرد غوطه خوردن اگر از فصل و سحنه و عمر مانعی نباشد علاجی نیکو بود و نفس گرفتن بمقدار امکان و بخور
سفید ست و فلفل سیاه کوفته در عسل و بر غالب طعام بتفاریق و جند بیدستر بعسل آب نافع بود و شیخ میفرماید که علاج انفیالوس و لیفوریا قریب از علاج حمای بلغمی ست
که سابق مذکور شد و نافع وازینه بلغمیه نیز هر دو در طریق علاج متقارب اند و لازم ست که اولا ابتدا بسکنجبین عسلی و شکری کنند و ایضاً گاهی درین هر دو
رب خوره مطبوخ بعسل و شربت ورد امر کرده میشود و اگر عفونت شدید و حاجت بتسکین بسیار باشد بعد ازان تدریج از طریق نوشیدن بزور مثل
بادیان و کرفس و آب اوراق آنها تا نقوع صبر و قرص ورد بمصطکی و حب صبر و ایارج فیقرا و حب غافث نمایند و در هر دو اعتنا بمعده فرمایند و قی با آب لوبیا
و ترب و شبت و پودینه و مدرات استعمال کنند و از مسهلات نافعه درین هر دو تپ آنست که از هلیله سیاه و زرد و تربد و شکر سازند و ازانچه نفع بلیغ دارد
حقنه های مائل بحدت ست که دران مغز قرطم و قنطوریون دقیق و شبت و بابونه و خار خسک و اکلیل الملک و مری و عسل افکنند مجوسی گوید که ابتدا نمایند اولاً
در علاج انفیالوس باستعمال گلقند در هر روز بخائیدن نیک بوزن هفت درم و بالائش آب نیمگرم بنوشند و بعد دو ساعت ازان دو اوقیه سکنجبین بنوشند
بیاشامند و اگر سردی شدید یا بول خام باشد گلقند و سکنجبین هر دو عسلی بکار برند و غذا بچه مرغ بطور سفیدباج یا زیرباج یا اسفناخ بدارصینی و زیره و کرویا و مانند آن
پخته بخورند و بعد هفت روز این دوا دهند صفت آن تربد یک درم غاریقون چهار دانگ صبر سقوطری نیم درم کوفته بحریره پخته بسکنجبین بسرشند
و سحرگاه خورده بالائش آب گرم بنوشند و بعد اسهال نیز دای آن صبح قرص گل با گلقند بدهند و اگر معده ضعیف باشد اندک مصطکی و عود بدان اضافه نمایند

واگر در معده ضعف نباشد و در انجا حرارت باشد قرص گل بسکنجبین بخورند و هر روز در حمام داخل کنند و آب نیم گرم بران ریزند و در حمام زیاده قیام نسازند تا لطیف
خلط نگداز دو غلیظ باقی ماند و مع ذلک دلک مستدل در سائر بدن او استعمال نمایند بعد ازان بسائر تدبیر اصحاب حمای بلغمیه پردازند جهرجانی و ایلاقی گویند
که علاج هر دو نوع یعنی انفیالوس و لیفوریا بیکدیگر نزدیک ست و بلبیشتر عنایت بقی باید کرد و قی بسکنجبین و تخم ترب مانند آن باید فرمود و از اول مرض تا هفت روز
هر روز صبح هفت درم گلشکر بخایند و بعد دو ساعت سکنجبین ساده بست درم بنوشند و بعد یک هفته نقوع صبر و ایارج فیقرا و حب صبر و شربت گل دهند **صفت**
حب صبر صبر سقوطری دوازده درم هلیله زرد چهار درم مصطکی سه درم گل سرخ انیسون تخم عفران هر واحد یک درم کتیرا مقل هر یک یک درم شربتی دو درم **صفت**
نقوع صبر صبر سقوطری چهار دانگ سه ده در آب کاسنی چهل درم حل کنند و یک شبانه روز گذاشته بنوشند و اگر عوض صبر ایارج فیقرا کنند روا باشد **نسخه دیگر** بادیان
پنج درم در ده من آب بپزند تا به نیم من باز آید صاف کنند و ده درم ایارج فیقرا دران حل کرده در شیشه کرده در جای گرم نهند و روز سوم سی درم ازان گرفته نیم گرم
بنوشند معده را از خلط لزج پاک کند و صداع متولد از بخار معده را زائل نماید **صفت شربت گل** گل سرخ اقماع جدا کرده دو من بگیرند و در ده من آب بپزند
تا به نیمه آید صاف کرده و یک من عسل و دو من شکر انداخته بقوام آرند **صفت** مسهلی که بعد از نضج باید داد و نسخه او همان ست که در قول مجوسی گذشت و در آخر
این حمیات سکونی و فودنجی و مانند آن سود دارد و بعضی اطبا گفته اند اگر این تپ مزمن دبیر باشد بعلاجش مشغول نباید شد زیرا که ازان خلاص نیابد و اگر مرد کهل
و قوی باشد ادویه ملطفه مثل دواء المسک مربا دالاصول بدهند و اگر فصل زمستان باشد شلیثا و مثرودیطوس و تریاق کبیر نافع بود **ابن الیاس** گوید که
بهر تلطیف بلغم در ابتدا هر صبح جلاب از بادیان و بادرنجبویه هر واحد سه درم و گلقند شکری ده درم بنوشانند و غذا مزوره بنوماش و نخود و مغز بادام دهند
و تلیین طبیعت بمطبوخ تربد و معجون خیارشنبر و قرص بنفشه کنند و سکنجبین بزوری با قرص غافث و لک و گل بخورانند و اگر سردی شدید یا بول غلیظ سفید
خام باشد تخم کرفس و بادیان هر واحد سه درم با گلقند عسلی ده درم بنوشانند و غذا مزوره نخود و مغز حب قرطم بلحوم ماکیان و تیهو و دراج دهند و یا هر صبح
سکنجبین بزوری حار که دران عصاره غافث باشد ده درم با قرص غافث یک مثقال بخورانند و غذا نخوداب و مغز حب قرطم و دارچینی و زیره و کرویا و هرگاه
نضج تام در قاروره بینند این حب دهند که آنرا نافع ست و قاطع بلغم زجاجی غلیظ از عمق بدن بقوت صبر سقوطری یک درم غاریقون نیم درم تربد سفید
یک درم مقل یک دانگ باریک سائیده بآب کرفس سرشته حبها سازند و این یک شربت ست سحرگاه بخورند و تا آخر روز بران صبر کنند و هرگاه
اسهال نیک کند جلاب بارد از شکر سفید و عرق گاوزبان هر واحد ده درم تخم ریحان دو درم بنوشانند و غذا نخوداب و گوشت ماکیان و دارچینی
سازند و دو یا سه روز راحت دهند بعده سکنجبین بزوری ده درم با قرص گل یک مثقال بخورانند و باقی تدابیر او تدبیر حمای بلغمی ست

علاج لیفوریا

و قسم سوم که دران حر و برد معا محسوس گردد معالجه این هر دو بعلاج انفیالوس کنند اما تدبیر لیفوریا محتاج برفق در استعمال ادویه حاده حالیه مقطعه از تدبیر
انفیالوس ست و دلک بدن و تمریخ او بروغنهای گرم بسیار کنند و رب باغوره بعسل بنوشند و هر چه در علاج مواظبه مرقوم شده بکار برند لیکن بگرمیها اینجا آن
جرأت نتوان کرد و دلک متمادی و گرم داشتن تن اینجا غلیظ نافع بود و باید که مصطکی یا کندر یا قاقله بخایند و انطاکی گوید که قیاس مقتضی آنست که علاج قسم
سوم مذکور که مرکب از انفیالوس و لیفوریا ست مرکب از علاج صفرا و بلغم باشد و اگر لیفوریا از صفرای غلیظ افتد علاجش نزدیک بعلاج غب غیر خالصه
و دلک درینجا نیز بسیار نافع بود و بتدبیر مرکب از تدبیر بلغمی و صفراوی مثل شطر الغب پردازند و گلقند با سکنجبین بغایت نیکوست و بقول انطاکی اولاً
بعلاج صفرا معالجه نمایند بعد ازان بالش بدن از بوره ارمنی و قصب الزریره محلول در غالیه یا روغن بابونه و قی کردن بآب عسل دهند و انه درین
نوع بغایت فعل محمود دارد و بران اعتماد نمایند ایلاقی و جرجانی مینویسند که علاج تپی که حرارت در باطن باشد برفق باید کرد و در ابتدا سکنجبین ساده و گلشکر
باید داد و در آخر مرض نقوع صبر و ایارج فیقرا و آب بادیان و آب کاسنی و قرص گل و مانند آن و قوانین که در علاج حمیات بلغمی مذکور شد مطالعه باید کرد **صاحب کامل**
گوید که تدبیر صاحب حمای معروف بلیفوریا بتدبیر حمای بلغمی باید کرد و بحسب مشاهده نضج خلط و خامی آن پس اگر خام باشد تدبیر او باشیای ملطف سازند

مثل گلقند و مصطکی با آبیکه اندران بادیان و تخم کرفس انیسون جوشانیده باشند و سکنجبین عسلی و عنصلی با آب حاشا یا آب پودینه کوهی دهند و قرص افسنتین در بعض اوقات بسکنجبین و ایضاً معجون جلنجبین احیاناً بحسب مشاهده حاجت بسوی آن و ایضاً معجون فلافلی و تریاق ولیکن این اشیا بعد نضج و تنقیه بدوای مسهل مرکب از تربد و غاریقون و ایارج فیقرا و شحم حنظل و حب النیل و غیر آن که اسهال بلغم کند استعمال نمایند و اگر فصل و مزاج و سن احتمال این ادویه نماید مطبوخی که دران هلیله کابلی و هلیله سیاه افتد تنقیه کنند و در حمام داخل نمایند و بر بدن او آبیکه دران بابونه و اکلیل الملک و حاشا و پودینه پخته باشند نطول سازند و مالش بدن بروغنی که اندران بابونه و شیح و قیصوم یا شبت مطبوخ بود و یا بروغن قسط نمایند مصنف حاوی و خجندی مینویسند که هر صبح جلاب از نیلوفر و بادرنجبویه هر واحد سه درم با گلقند شکری ده درم بنوشند و غذا مزوره ماش و نخود سازند و هرگاه حرارت و تشنگی افراط نماید و مریض را طاقت آن نباشد تخم کاسنی سه درم و شکر سفید و ترنجبین هر واحد ده درم بنوشانند و غذا ماء الشعیر با نخود و در معالجه این تپ از ملطفات و مسخنات غیر شدید السخونت غافل نباشند زیراکه حدوث این تپ از اخلاط بلغمیه لزجه غلیظه است و با عراض لازمه او ملتفت نشوند و از قلق مریض و لهیب و کرب و عطش او خوف نکنند و هر روز جلاب از بادرنجبویه سه درم و گلقند شکری ده درم و از مصطکی نیم مثقال بدهند و یا بادیان و تخم کرفس هر واحد سه درم بجوشانند و صاف کرده سکنجبین بزوری ده درم داخل کرده دهند و تلیین طبیعت بحقنه هائیکه در حمای بلغمی گذشت باید کرد و هرگاه آثار نضج در قاروره ظاهر گردد اسهال بمطبوخی نمایند که دران اسطوخودوس و تربد و غاریقون باشد و خوردن قرص افسنتین و معجون فلافلی و تریاق کبیر و مثرودیطوس ایشان را نافع ست و اگر مزاج و سن و فصل احتمال ادویه ملطفه و مسخنه و قوی الاسهال نکند مطبوخی که دران آلو و عناب و سنا و شاهتره و هلیله زرد و کابلی و سیاه باشد با مغز خیارشنبر بنوشانند و هرگاه بدن پاک شود و اعراض بالکل ساکن گردد در حمام غیر شدید الحرارت داخل کنند و بر بدن او آب مطبوخ بابونه و اکلیل الملک و شبت و قیصوم گرم بریزند و بعد خروج از حمام روغن بابونه و شبت و مانند آن بر بدن بمالند و گاهی این نوع حمی از زیادهٔ صفرای محیه غلیظه افتد پس هر صباح جلاب از تخم کاسنی و اصل السوس و نیلوفر هر واحد سه درم و شکر سفید و ترنجبین هر واحد ده درم بنوشانند و غذا ماء الشعیر با تخم کاسنی و اصل السوس دهند و اسهال بمطبوخ فواکه یا مطبوخ هلیله زرد و خیارشنبر نمایند و هر صبح نوشیدن شربت دینار و سکنجبین ساده نیز نافع است

علاج حمای غشیه بلغمیه

هنگام غش علاج غشی نمایند و بعد ازان علاج تپ بلغمی کنند و حقنهٔ لین که دران اندک حدت باشد بعمل آرند و مالش بدن بپارچه درشت سازند و خواب ندهند و هنگام گرسنگی نزد ابتدای نوبت بماء الشعیر بشکر یا عسل شیرین کرده و بنان که در ماء السکر تر کرده باشند غذا دهند و هر صبح یک مثقال تخم کرفس جوشانیده سکنجبین عسلی بنوشانند و بادیان و گاوزبان و تخم کاسنی و گلقند حسب حاجت افزایند و وقت غشی استعمال یاقوتیها نافع ست و اگر از صفرای غلیظه باشد علاجش بعلاج غب غیر خالص نزدیک بود و این شربت اسهال برفق کند و نافع تپ غشی مرکب ست آلو بخارا پانزده عدد سنای مکی شاهتره گل سرخ مویز منقی بیخ بادیان بیخ کاسنی تربد سفید هر واحد یک توله گاوزبان بسفایج بنفشه گل غافث هر یک دو درم تخم کشوث یک درم قند سفید یک نیم پاؤ و اگر عوض آلو دو توله تمر هندی تر کرده آب آن اندازند جائز ست خوراک تا سه توله اقوال حذاق شیخ میفرماید که علاج این تپ دشوار ست چنانچه وجهش مذکور شد و طریق علاجش تنقیه بتدریج ست از ادویه لطیفه بسوی ادویه قویه و خصوصاً اگر طبیعت بنفسه اجابت نکند پس بحقنه ها تنقیه ماده که در امعاء و عروق قریب آن باشد از فضول نمایند و در مادهٔ باقی عروق بعیده تلطیف آنکه استعمال کنند کار آن بهترین سفرغالست و جالینوس گفته که من از استفراغ اکثر صاحبان این تپ عاجز هستم مگر بمالش بدن و بهترین چه در مالش ایشان آنست که اول ساقها از بالا بزیر فرو همی مالند بپارچهای درشت تا سرخ شده جلد پس رانها را از بالا بزیر بعد ازان دستها را از دوش تا کتف دست بنحویکه جلد سرخ گردد پس از ان پشت و سینه و شکم را از فوق بتحت و باز رجوع نمایند بمالش ساقها و رانها و غیر آن بترتیب اول و بمرتبه که پوست سرخ شود و چنان سازند که زمانه مریض نیم در مالش بگذرد و نیم در خواب اگر ممکن باشد و بالجمله قانون علاج ایشان تلطیف ماده است بغیر تسخین بسیار و از ملطفات نافعه مثل ماء العسل ست خصوصاً با قوت زوفا و یا تخم کرفس یعنی اندکی از ان در آب او پخته باشند و مانند آن چون سکنجبین و جلاب صبح بدهند و اگر آنجا اسهال بسفرجل باشد ماء العسل را زیاده تر طبخ دهند تا قریب انعقاد گردد که آن اسهال کم معتدل و نافع کند و غذا بیشتر دهند سکنجبین عسلی نیز ایشان را انفع کند اما در تابستان و آنرا که عادت شرب آب سرد باشد با آب سرد ممزوج کرده

بایدداد و در زمستان آب سرد البته نباید نوشید و بر آب گرم اقتصار نمایند و تناول جمله اشربه گرم کرده ایشان را اولی تر است مگر نزد ضرورت و فصل سخت گرم و شدت بیقرار کردن گرمی و تشنگی سخت و موافق‌ترین چیزیکه برای تشنگی دهند سکنجبین عسلی است و شراب رقیق ایشان را در ابتدا نافع بود خصوصاً اگر تب ایشان غیر قوی باشد و این کمتر بود خصوصاً در پیران که اکثر تب قوی باشد و صاحبان این تب را بعد غذا از شراب چاره نباشد برای اعانت هضم و بر طبیب واجب است که نبض صاحب این مرض را دائم ملاحظه نماید پس هرگاه ببینند که دفعةً در ضعف و سقوط شروع میکند مریض را نان در شراب ممزوج با آب تر کرده بخورانند اگر ورم احشا مانع نباشد زیراکه اگر ورم مقارن این علت گردد علاج را وجهی باشد و نه امید خلاص را جای غنی هرگاه مثل این تغیر در نبض حادث شود و ورم در اعضای اندرونی بود و این طعام از انجمله است که بسوی آن محتاج اند نزد اشتداد غشی پس خورانیدن آن نفع نخواهد کرد و باید که عقب آن طعام مالش بدن استعمال نمایند و اما غذائی که بران خواب کنند یعنی در شب بخورند و از پس آن بخسپند آن ماء الشعیر است و بران مزید نکنند مگر هنگام سقوط قوت که اگر زیاده کنند نان در جلاب یا ماء العسل تر کرده بخورند و حمام برای صاحبان این تب مضرترین اشیاست و همچنین هوای گرم و سرد بسیار و اگر دران اندک خلط صفراوی باشد قی سهل بود و تخفیف نماید بسیار نافع بود و باجهد قی کردن برای حاجت برآوردن دران خلط اولی است جرجانی و ایلاقی می‌نویسند صواب آنست که اولاً از شروع تب تا سه روز ماء العسل دهند و هیچ چیز دیگر ندهند و اگر قوت ضعیف باشد اندکی کشکاب بدهند و آن از کشک جو و نخود نیم یا دو حصه کشک و یک حصه نخود بحسب مشاهده حال بپزند و اگر بچیزی دیگر حاجت آید اندکی نان در جلاب یا ماء العسل تر کرده دهند و اگر در ابتدای مرض قبض طبع باشد نخست تنقیه روده بحقنه از آب چقندر و اندکی بوره ارمنی باید کرد و بدن او را بروغنی که دران قبض نباشد چون روغن خیری یا روغن کنجد بمالند بدستهای مختلف و پارچه درشت تا اخلاط لطیف شود و در زمستان روغن خیری بهتر باشد و جای خواب و خشک باید معتدل در حرارت و برودت و خواب معتدل سود دارد و خلط را نضج دهد و خواب بسیار مضر بود و در اعضای باطنی گرانی پیدا کند و آب سکنجبین آمیخته بنوشند و از آب سرد پرهیز کنند و در سرما آب گرم دهند و اگر آب گرم بدون سکنجبین بنوشند جائز است و اگر از ماء العسل مدبر بزوفا و کرفس خوف گرمی ماده باشد ماء العسل ساده صواب تر باشد و اگر طبیعت مجیب باشد تدبیر قبض نباید کرد مگر آنکه خوف سقوط قوت باشد و اگر بیمار از ماء العسل نفرت کند و یا اسهال از حد تجاوز کند عوض آن ماء الشعیر یا آب گندم باید داد و اگر حاجت باشد که اندک سماق و انار دانه و گندم باهم بپزند جائز باشد و فصد کردن بهیچ وجه جائز نبود انطاکی گوید که جالینوس در حیلة البرء گفته که علاج این بفتیله‌های لین و حقنه‌های قلیل الحدت و قلیل الجذب برای تنقیه ماده امعا باید کرد پس اگر از بلغم باشد این فتیله بکار برند سنای مکی یک جزو سرگین موش نمک بوره ارمنی تخم خطمی تخم ملوخیا هر واحد نیم جزو شکر سرخ ربع جزو بعسل مقوم سرشته مثل خسته زیتون شیاف سازند و بروغن گل چرب کرده بردارند و بعد ساعتی تبدیل نمایند و یا این حقنه بعمل آرند خطمی سنای مکی هر واحد یک اوقیه عناب سپستان تربد سفید از خر هر واحد نیم اوقیه تخم کاسنی رب السوس هر واحد سه درم شحم حنظل بوره ارمنی تخم کرفس هر واحد یک درم با چقندر و پایچه بپزند و نیم گرم بدان حقنه کنند با نمک زیت اگر سرما باشد والا روغن کنجد و تکرار نمایند اگر قوت متحمل باشد و ملازمت تغمیز بجهات اربعه بدن کنند و ابتدا بساقین شرط نیست پس هرگاه اعراض ساکن شود ماء العسل بنوشانند و اگر شکایت حرارت کنند بماء الشعیر آنرا ممزوج سازند و جهد نمایند که آب مستعمل ایشان در شرب و اکل مدبر بتخم کرفس و مصطکی باشد و غذا آب کعک بشکر غالب سازند و اگر قوت بسا قط گردد بجلمرغ در قدر از بپزند و انچه از ان شیره برآید بنوشانند ابن الیاس گوید که ابتدا بپاشیدن آب سرد بگلاب بر روی صاحب این مرض کنند و شکم او بملایمت بمالند و دست و پای او بعصابها محکم بربندند تا ماده باسفل منجذب گردد و دهن و بینی او بند کنند تا حرارت غریزی بداخل رجوع کند و سکنجبین ساده با آب گرم در حالت غشی بنوشانند تا مواد را از فم معده باسفل منحدر سازد و استفراغ بقی نمایند و هر صبح جلاب از تخم کاسنی و بادیان هر یک سه درم و گلقند شکری ده درم بنوشند و یا تخم کرفس سه درم جوشانیده صاف نموده سکنجبین ده درم بران انداخته بنوشند و غذا ماء الشعیر بشکر سفید شیرین کرده بدهند و بحقنه لین که دران ادنی حدت باشد حقنه سازند مثل این حقنه سنای مکی هفت درم اصل السوس بادیان بنفشه قنطوریون دقیق هر واحد سه درم برگ چقندر یک باقه سبوس گندم یک کف جوشانیده صاف نموده روغن زیتون و آب کامه و عسل و شکر سرخ هر واحد ده درم نمک و بوره ارمنی هر واحد نیم درم بران آمیخته حقنه کنند قرشی حکایت کرده که این تب الداور اعارض شد و از خوردن شفتالو و اغذیه غلیظه کثرت نموده بود پس بتنقیه او بعد النضج ده مرتبه نمودم بادویه که دران غاریقون و تربد و مانند آن بود و غشی و سقوط نبض و فساد رنگ و اضطراب نفس و غیر آن

در حالتنا این ماده بحال خود بوده و این همه نزد فرا بغ از تنقیه و دم برطرف گردید از ابتدای مرض تا آخر آن شوربای بچه مرغ از ان قطع کردم و مشروب بغیر ایام تنقیه وقت صبح شربت لیمون تنها و شربت سیب و یا شربت بنفشه و با اصل السوس لبعض ایام بود و در آخر روز شیره تخم خیار بن سکنجبین مصنف اقتباس گوید که درین تپ
هیچ چاره نبود جز آنکه اندک اندک غذای تریاقی منضج بدفعات دهند مانند شوربای مرغ که نخود در ان افتاده باشد باندکی انار دانه گو هی و همچنین شوربای مرغابی قبل
از نوبت و ایضا دوائیکه بالخاصیت حفظ قوت و تحلیل ماده و تقویت معده و اعضای رئیسه می نماید مانند فاد زهر معدنی و جواهر مهره و جدوار و عنبر و مشک و امثال اینها
بقدر دو سه ماشه در شربت سیب و بهی و یا شربت یاقوت دو دو توله سرشته همراه عرق کیوڑا و یا در مغلی جلو و اشباه اینها و قبض شکم را بشیاف تیز و حقنه گاهی در
حالت غشی بکشایند و عوض آب ماء العسل دهند که دران قوت لطیف ادویه لطیفه باشد مانند مصطکی و بادیان و بادیان ختائی و انیسون و مانند اینها و حجامت بر ساقین
و سیاکتقین نمایند که بهان وقت بهوش می آید و همچنین بستن بر انها و دستها عظیم الاثر ست و چون نوبت تپ بگذرد و ضعف بسیار باشد بار اللحم ساده را با شراب ریحانی
چهارم حصه بنوشانند و غذا نان ترید او در شراب ریحانی بعده در شوربای مرغ خورانند و باقی معالجه همه انچه در مواظبه بلغمی نوشته شد بعمل آرند مع رعایت ضعف

علاج حمی غشیه صفراویه

بعلاج حمی محرقه علاج کنند و اول گلاب و عرق بید مشک با برنج سرد کرده بر رو و سینه زنند و ربط اطراف و دلک و وضع محاجم بدستور بلغمی نمایند و این نسخه مجرب باشند
عرق بید مشک و گلاب و آب سیب و بهی و خیار و کشنیز سبز هر واحد یک توله صندل سفید تخم کاهو گل ارمنی هر یک سه ماشه کافور یک ماشه و موهای بدن را
از مو چینه بر کنند فی الفور بهوش می آرد و همچنین بخلتن آب شیرین تازه بر ناخنهای دست و یا از آفتابه و یا از مشک بفاصله یک وجب و همچنین بالیدن برگ گلاب
و چون بهوش آید این دوا دهند شیره زرشک و مغز تخم کدو و خیارین و کاسنی هر یک نه ماشه در عرق نیلوفر و زرشک و کاسنی و بید مشک هر یک شش توله
بر آورده شربت لیمون و صندل ترش هر یک دو توله داخل کرده بنوشند و یا آب مصفور انارین نه توله با نبات سه توله دهند و غذا نان ترید با آب انارین و عرق بید مشک
خورانند و یک گهڑی قبل از تپ این دوا دادن در منع دوره آن اثر عظیم دارد گل ارمنی هفت ماشه در آب در یا یک فنجانه برنج سرد کرده و عرق زرشک شش توله
و شربت سیب ترش و شربت لیمون هر یک دو توله آمیخته بنوشانند و همچنین گل قبرسی و یا قیمولیا و یا نیشاپوری و یا داغستانی نافع ست و همچنین نوشیدن سکه در
آب دریا و ایضا مقطر سرکه که در قوانین العلاج مرقوم ست که بدوره دوم قرص طباشیر کافوری علوی خان سه ماشه در شربت صندل ترش دو توله یا دوغ گاوی دادن
و جامه باریک کهنه در روغن که صندل سفید دران سائیده باشند آغشته بر سینه و دل نهادن عظیم الاثر ست و غذا آش جو با شربت صندل و اندک عرق بید مشک دهند و بر
بستر بهار برگ بید ساده و برگ ترنج و ریحان و سداب گلاب فرش نموده بالایش در هر لحظه صندل سفید در گلاب سوده بپاشند و نگذارند که خشک شود و همچنین گل ترنج و گلاب
و حنا و نیلوفر و گلاب و گوڑهل و یاسمین و چون و سه نوبت از تدابیر مذکوره بخیر نگذرد لیس بکلی بمعالجه نجب خالص پردازند و مصنف اقتباس نوشته که مریضی را که پیش از
شروع دوره سرکه مقطر سه توله در آب یخ یک فنجانه دادم و وقت شروع دوره طباشیر ست گلو دانه هیل هر یک یک ماشه سوده در شربت انارین دو توله لیسانیدم و چهار سقا
امر کردم که آب چاه تازه و شیرین از مشک بر سر ناخنهای هر دو دست و پا بفاصله یک وجب بریزند تا نوبت بریختن آب هر چهار مشک تمامه نرسیده بود که این نوبت سیوم سبک تر
از هر دو نوبت سابقه منقضی گشت و وقت عصر این دوا دادم زهر مهره بزری یک ماشه جواهر مهره دو ماشه در شربت لیمون دو توله آمیخته با شربت انارین و شربت زرشک دو دو توله در عرق
بید مشک و عرق زرشک و عرق صندل هر یک پنج توله بخورند و غذا قورمه بچه بز شیر خواره با نان رده و اچار مقطر که دران لیمون کاغذی و کچومر انبه افتاده باشد
و مربای کرونده و تمر هندی مقرر داشتم و در دوره چهارم همه تدابیر سابقه بکار بردم و شیر بز دو حصه روغن گل خام یک حصه آمیخته بر تارک سر مالیدن امر کردم بفضل آلهی
بخیر گذشت و صحت کلی یافت و بقول حکیم میر ضیاء الدین عبرت سکنجبین تفاحی علوی خان در کیوڑا و گلاب و عرق کاسنی دادن و باشوربه کردن و شیا خها کشیدن
نافع ست **اقوال** جهره انطاکی گوید که اگر این تپ از صفرا باشد پس اگر قوت ساقط بود انچه آزموده ایم این ست که یک قیراط فاد زهر معدنی و دو قیراط زباد
و سی درم گلاب هر روز صبح بدهند و یک قیراط عنبر با بست درم سکنجبین و پنجاه درم ماء الشعیر وقت دو پهر و بر قلب و اطراف این نسخه طلا سازند برگ مورد تازه
جراده کدو یا خیار هر واحد یک جزو نعناع نیم جزو صندل ربع جزو سرکه مثل مجموع ادویه گلاب و آب سیب هر یک مثل سرکه و نصف آن باندک کافور آمیخته

استعمال نمایند این همه از مجربات ماست پس هرگاه قوت عود کند یا موجود بود این جلاب بعمل آرند صنعت آن خطمی گل سرخ بنفشه هر واحد یک اوقیه تخم شاهتره
و کاسنی و خبازی و سپستان و عناب هر واحد نیم اوقیه سبوس گندم رب السوس حناسنای پاک کرده هر واحد ربع اوقیه جوشانیده صاف نموده آب البقله و روغن کدو
هر واحد سه اوقیه ترنجبین یک نیم اوقیه آمیخته حقنه نمایند و مکرر بعمل آرند اگر قوت احتمال نماید مع ملازمت شرب ماء الشعیر بسکنجبین و بعد سکون اخلاط مداومت
آب انارین نمایند و قبل او خطاست زیرا که بجنس خلط مستحیل شود و هرگاه غشی تواتر کند کعک در شراب و شکر تر کرده بنوشانند که غذا نافع دهد و انعاش قوت
بسرعت نماید و بخانه سایل طلا کنند بو علی سینا نویسد که تضمید سینه او بصندل و گلاب باید کرد و انعاش قوت بغذای اندک اندک نمایند ولیکن غذای او مثل
نان در آب انار تر کرده بر یخ سرد نموده می باید اگر مریض را اشتها باشد و همچنین در آب فواکه قابضه دیگر و اگر برای قوت احتیاج بمصوصات معمول از بچه مرغ
بسرکه و آب غوره و بقول بارده خصوصا کشنیز سبز باشد نافع بود ابن الیاس گوید که هر صباح آب انارین بشحم آن افشرده سه اوقیه با ترنجبین ده درم
و یا تمر هندی و شکر سفید هر واحد ده درم بنوشانند و یا بگیرند آلو سیاه ده عدد عناب پانزده عدد تمر هندی و شکر سفید و ترنجبین هر واحد ده درم و جلاب ساخته
بنوشند و غذا ماء الشعیر که در ان نیلوفر و تخم کاسنی پخته باشند هر ساعت آب انار میخوش آمیخته بدهند و تلیین طبیعت بماء الفواکه یا نقوع مشمش باید کرد و در استفراغ
او مبالغه نکنند تا غشی مبادرت نکند بسبب سقوط قوت و مریض فواکه بارده مثل بادرنگ و خیار و سیب ترش همه بر برف سرد کرده بخورد و بر سینه بصندلین و گلاب
و کافور و اقاقیا و آب بید ضماد سازند و زیر او برگ خلاف فرش کنند و حوالی او ظروف گلی پر آب نهند و امر کنند که مریض هنگام گرسنگی نان در آب انارین بالیده
بخورد و ابو منصور گوید که مبادرت کنند و ماء الشعیر با آب انار میخوش و آب سیب ترش آمیخته بدهند و بیمار را در مکان هوادار نهند و پیراهن او را بصندل و گلاب
تر کرده بپوشانند و بدن او را بصندل و گلاب بمالند و حوالی او برف بسیار نهند و تبرید هوا سازند و نزدیک او برگ بید و انگور و سیب و بهی و تربز فرش کنند و بنفشه
و گل سرخ و نیلوفر ببویانند و در خانه گلاب بپاشند و هر ساعت اندک اندک نان سمیده در آب انار میخوش تر کرده بخورانند و بچه مرغ معمول با آب حصرم و خیار و کدو
بدهند و آب سرد بنوشانند و قبل نوبت اقدام نمایند و آب انار که در ان نان سمیده تر کرده باشند یا ماء الشعیر یا شراب رقیق با آب بسیار آمیخته بنوشانند
و اگر قبل از نوشانیدن این غشی افتد دهانش بگشایند و کعک سوده در آب سرد آمیخته یا ماء الشعیر بچکانند و اگر غشی شدید تر باشد کعک سوده بشراب رقیق
که با چند آن آب سرد آمیخته باشند و جور سازند و بماء الشعیر و ماء القرع و روغن گل سرد کرده حقنه کنند و از هوای گرم و حمام و تعب و سهر و از جمیع استفراغات
پرحذر باشند و غسل با آب سرد کنند و در هر وقت و اگر چه در ابتدای نوبت باشد غذا بدهند و اگر حرارت تپ او بغایت شدید باشد دوغ با قرص کافور بنوشانند

علاج تپ لیلی و نهاری

آنچه در حمیات بلغمی مذکور شد بهمان قانون استعمال نمایند و تلطیف تدبیر کنند و هرچه بلغم افزاید از ان منع فرمایند و ادرار بشیره بزور مدره و شربت بزوری
و تعریق بحمام و ریاضت سود دارد و تنقیه بلغم ضروری ست و ابن الیاس گوید که در حمی نهاری هر صبح سکنجبین ساده بگلقند عسکری ده درم بنوشند
و غذا ماء الشعیر بنخود پخته و تلیین طبیعت بفلوس خیارشنبر کنند و باید که بشب غذا دهند و نگذارند که بر امتلاء خواب کند و صاحب او را تکلیف بیداری
نمایند و لیلی اسلم و اقصر مدت ست و بعلاج نهاری معالجه کنند غیر آنکه غذای او در روز و وقت خلو نوبت باید داد

حمیات سوداوی

و این دو قسم ست یکی ربع دوم خمس و سدس و مافوق آن و این جدا مسطور گردد پس اگر ماده ربع خارج عروق متعفن گردد تپ روز چهارم آید و آنرا
ربع دائره گویند و در یونانی طیطراطاوس نامند و این اکثر افتد و اگر داخل عروق عفن شود تپ لازم باشد و بروز چهارم شدت کند و آنرا ربع دائمه خوانند
و این کمتر افتد و اگر دو ربع مرکب شود دو روز آید و یک روز نه و آنرا ربع معکوس نامند و اسباب ربع تناول مولدات سودا است مثل بادنجان و لحم بقر لعده آنچه تعفن
نماید و آن حرارت غریبی ست و از اسباب تولد سودا یکی ضعف طحال ست که بدان سبب سودا را بخود جذب نکند و از خون جدا نتواند کرد و در بدن بسیار
گردد و سودای طبیعی در روی خون طبیعی ست و غیر طبیعی حراقی در مادی ست که از سوختن اخلاط حاصل شود پس آنچه از احتراق خون حادث شود آنرا

علاج کلی حمی ربع

بدانکه تپ ربع مانند مالیخولیا بر دو طریق می‌باشد یکی آنکه سببش سودای طبیعی باشد دوم آنکه سبب او احتراق خلطی از اخلاط اربعه باشد پس علاج قسم دوم
مشترک باشد بعلاج سودا و علاج آن خلط که از احتراق آن سودا حاصل شده باشد و بحسب غلبه خلط بدانچه در مالیخولیا مسطور شده و هرچند در اقسام
این تپ مذکور گردد علاج باید کرد و درین تپ بسیار پرهیز نکنند و بعد از چهل روز که ماده نضج یابد تنقیه کنند و دستور استعمال اطریفلات ثلثه در مسهلات
انواع حمی ربع این است که در ربع صفراوی پوست هلیله زرد نه ماشه و هلیله سیاه و کابلی هر یک چهار ماشه و مساوات هم جائز است و در سوداوی بعکس آن
و در بلغمی هلیله زرد متروک و عوض آن غاریقون و تربد و زنجبیل داخل میکنند و درین تپ اکثر ضرر طحال و تغیر در حال کبد می‌باشد پس لازم که همیشه از احوال جگر
و طحال باخبر باشند تا صلابت نیفتد و گاه گاهی جهت تقویت آنها در ابتدا سکنجبین و در وسط مرض و آخر آن بعد از نضج قرص زرشک و عافث و سکنجبین بزوری
دهند و در روز نوبت غذا ندهند و در غیر روز نوبت غذا مانند غذای اصحاء دهند لیکن مائل بترطیب باشد و از طعامهای غلیظه و میوهای سرد و تر و شیر و شیرینی
و از جمله مولدات ریح پرهیز باید کرد و آب درین مرض کم استعمال نمایند و نزد ضرورت اندک اندک بنوشند بطریق مکیدن و معتدل در حرارت و برودت باشد
بلکه عوض او عرق گاوزبان و شاهتره و یا عرق عنب الثعلب مناسب است مگر بعد خوردن طعام یک دو مرتبه آب خالص بدهند اگر آهن تاب باشد لا یضره
بهتر است و در ابتدا هرچه ادرار قوی کند نشاید داد چون خربزه شیرین و بادیان و مانند آن که بجهت استفراغ رقیق ماده و بقای غلیظ در نضج تاخیر میکند
و فصد در جمیع اصناف توان کرد مگر آنجا که خون سرخ و صاف آید که درین حالت البته خون نباید گرفت که ضرر دارد و در شرح هراة فصد اسیلم کردن
و قدری خون گرفتن در جمیع اقسام ربع سود دارد و در روز نوبت طحال را مالیدن و محاجم بلا شرط بران نهادن بسیار مفید است حجرب حکیم ارزانی برحمت
که بغایت نفع مفید بود و اگر محجمه ناری نهند بهتر باشد شیخ میفرماید که درین مرض اول آنکه کنند که یا از سودای دموی است یا سودای بلغمی یا سودای صفراوی
یا سودای سوداوی بعد از آن تدبیر هر واحد بدانچه مخصوص آنست مذکور خواهد شد باید کرد لیکن برای جمیع اصناف آن احکام علاج است که در آن شریک اند
و آن این است که ماده همه را کم کنند اندر ابتدا پس واجب است که تامل نمایند اگر غلبه خون بینند و خصوصا اگر ربع از سودای دموی بود در آن هنگام
فصد کنند و خون بقدر حاجت بگیرند و گاهی کثرت خون و رداءت او واجب میکند اخراج خون بسیار و اگر حاجت فصد نباشد و فصد نمایند
ضرر کند از جهت ضعف و از جهت اخراج ضد سودا که آن خون است و از جهت تحریک اخلاط بسوی خارج و در ابتدا از خارج اعماق تپ نخستین استفراغ نمایند
برای تخفیف نه برای تنظیف یعنی اخراج ماده بتمامه که این وقت نضج باید ولیکن استفراغ بعد یک روز از نوبت باشد تا طبیعت از مجاهده روز نوبت
استراحت یابد و واجب نیست که در ابتدا ادرار قوی کنند باید که مرخیات استعمال نمایند و اگر در مشروبات مرخیه صواب نباشد مثلا بسبب
ضعف معده بدل آن حقنه‌های موافقه مرطبه از مثل بنفشه و خطمی و خبازی بعمل آرند لیکن حقنه لین باشد چه در حقنه قوی انگاه زحمت داده شود
که مرض منتهی رسد و اگر طبیب پالیری کند و در ابتدا اسهال قوی سودا بمرات نماید و آن مرض را بتمامه منع کند صواب با خطا باشد بنابر خوف
الصبار ماده غیر منضج بر عضوی شریف و واجب است که روز نوبت از خوردن طعام منع نمایند و تکلیف صوم دهند و آنروز از آب سرد باز دارند
و در باقی ایام گوشت جوجه مرغ در ابتدا تا سه چار روز ضرور است بعد از آن بجوجه مرغ تنها بهتر و دادر غیر روز نوبت گلقند در آب گرم بمالیده
در روز دو مرتبه صبح و شام بدهند یا در شیرم گلقند و روز دوم سکنجبین بدهند و طبیب باید از که واجب است استعمال ادویه مخرج هر خلط محترق در ترتیب
که اسهال برای ان در ابتدا کنند پس اگر سودای صفراوی باشد چیزی از جنس هلیله و بنفشه اگر بلغمی باشد چیزی که در ان قوت از تربد بود
و اگر سوداوی باشد چیزی که در ان قوت از بسفائج و افتیمون و مانند آن بود استعمال باید کرد و ایضا اوصیا اند که ماءالجبن بهترین
بدرقه برای استعمال قوای اهلیجره زراوندیه مذکوره است و گاهی استعمال ماءالجبن تنها بنجاح میرساند خصوصا هرگاه حرارت مسلط بود
و گلقند خورده جوشانیده و آن ... اگر قائم بتمام ماءالجبن است خصوصا هرگاه در معده ضعف باشد یا اخلاط بارد غالب بود

و ایضاً قی از امور نافعه است در ان خصوصاً قبل از طعام و بعد طعام و دیگر نیز خصوصاً روز نوبت قبل از نوبت خصوصاً اگر [illegible] باشد نفع
او در ابتدا چندان نیست بلکه در هر وقت باشد و واجب است که در ابتدا و اوائل نضج تا قبول نضج کامل حقنه نکنند و در استفراغ فضول بچیزیکه گرمی و تری [illegible]
و هم بچیزیکه خشکی قوی آرد و از دوا و از ترک غذا و نه بچیزیکه باسهال ضعیف کند و ایضاً نه بچیزیکه در ابتدا از تلطیف تدبیر غلیظ نماید بلکه آنکه چون ربع
فصل کرد یا ابتدا کند باید که اولا ماء الشعیر سکنجبین بنوشانند تا تفتیح طریق برای در رد فضول نماید و بسرعت منقضی گردد و این بعد فراغ از نوبت مقدم بسه یا
چهار ساعت باید و هرگاه در ربع در سهر عارض شود مدرات بکار برند زیرا که قی و اسهال در ان فصل متعسر می باشد و برای خوردن اقراص وجهی نیست
و باید دانست که اشیای بارد رطب سهل الانهضام جید الکیموس موافق این مرض است از جهت [illegible] و مضادت [illegible] لیکن واجب بود
استعمال آنها نیز مثل استعمال اشیای حار رطب هنگامیکه خوف ضرر در نضج نباشد از جهت اطفاء حرارت خلط [illegible] نباشد یا
مخلوط سازند بدان چیزیکه تعدیل برودت آنها کند و رطوبت آنها کم نکند و آن اشیای معتدل برودت [illegible] از جمله اشیای بارد یابس احتراز نمایند
و اشیای بارد رطب موافق این مرض مثل کاسنی است و کاهو و خربزه و شفتالو و امثال آن و واجب بود [illegible] این
مثل که هو موجود است و در خربزه شیرین نیست یا بسبب شدت ادرار [illegible] تغلیظ خون بالفصال [illegible] خربزه [illegible] است یا بسبب [illegible] برای
عفونت و این موجود است در شفتالو و باید که رعایت امثال این امور در اشیای بارد رطب کنند و اما اشیای حار با اعتدال با اعتبار [illegible] بسیار نافع است
خصوصاً چون اراده تعدیل حرارت او هنگام عدم اراده استعانت بدان بر انضاج [illegible] بارد رطب کنند مثل [illegible] انجیر [illegible] تنها
چیزی که در ان ملوحت و حرافت و تقطیع باشد اگر خوف سورت حرارت نباشد و اما در آخر مرض از ان چاره نیست و قرص [illegible] تا آخر مرض نافع است
و آنچه برین نفع کند نشستن در آب گرم و شیرین قبل از غذا هر روز است و استحمام که ترطیب کند و عرق نیارد و هیجان حرارت نماید و لازم دارند آرام و سکون
و ترک ریاضت و حرکات بدنی و نفسانی مثل فکر و هم و غم و غضب کنند و جمیع حمیات سوداوی محتاج بمرطبات [illegible] باشند در اندازه احتیاج
بسوی تبرید یا تسخین باختلاف خلط محترق و حاجت بسوی [illegible] بنا بر آن باشد که در ان قوت تقطیع و جلاء و اطلاق بود [illegible]
مطلوب نیست و باید که رعایت امر معده نمایند باضمده جیده مقویه با بدن قوی الحرارة و لطیف آن حسب وجوب حال سودا که بسیار بارد یا حار بکرارت احتراقی
باشد و رعایت طحال [illegible] آن کنند [illegible] و گاهی در تنقیه [illegible] احتیاج بآب [illegible] آن مخلوط سکنجبین [illegible] و گاهی استعانت
کرده میشود [illegible] خوردن چغندر و نمک [illegible] خردل [illegible] آنچه جلا و غسل کند قبل [illegible] گاهی استعانت [illegible] کنند بعد از ان بشرب آب بسیار پس
عقب آن سکنجبین می نوشند و قی می کنند و آنچه آنرا نفع می کند تناول آن روز نوبت قی کردن [illegible] شدت سرما و لرزه و مدت تب [illegible]
این است که ثوم و عسل بخورند و سکنجبین عسلی بنوشند و از طعام ممتلی شوند پس آب گرم نوشیده قی کنند و هرگاه [illegible] صحیح
استحمام نمایند و پنج ساعت قبل از نوبت طعام برای قی [illegible] بخورند که این اکثر نفع می کند و اگر [illegible] قی نیاید قی کردن قبل از نوبت
هر خلطی که باشد تخفیف نوبت [illegible] آن [illegible] این است که روز نوبت ترک غذا کنند اگر [illegible] ضعف و غیره نباشد [illegible]
نوبت غذا [illegible] روز دوم در حمام داخل شوند [illegible] نضج یافته باشد [illegible] حمام نمایند و اگر نضج نشده باشد [illegible]
ریختن آب گرم بر بدن بمقدار یکه [illegible] لذت یابد [illegible] ترطیب نماید [illegible] روز سوم [illegible] تعالی [illegible]
و برای آنکه [illegible] کرده [illegible] باشد با وجود این برای صاحب [illegible] سزاوار است که استعمال [illegible] روز نوبت [illegible]
نزد ما بتجارب متواتره صحیح یافته شد این است که روز نوبت تخمیناً [illegible] پنج ساعت قبل از ان [illegible]
ساخته باشند بعده از اشربه لذیذه آنچه از ان لذت یابند اگر خواهند بنوشند و دو سه ساعت بر ان صبر کنند بعد از ان آب گرم ساده [illegible]
چیزی از تخم [illegible] و قدری عسل و روغن گاو و نمک [illegible] بعد آن حرکت کنند تا آنچه خورده [illegible]

پس باستقصا آن نمایند که این تدبیر تخفیف در نوبت او و تقلیل از ماده مرض میکند و عقب او نفع بلیغ حاصل میشود و قرشی در شرح قانون نوشته که
حاجت در علاج حمی ربع بترطیب در اشربه و اغذیه بیشتر است از آنچه در جمیع حمیات مادی باشد کمتر از حاجت تب دق و این بهر آنست که ماده آن شدید الیبوست
و اما حاجت او به تبرید کمتر بود و صاحب این تب بمسهلات خفیفه کثیر الرطوبت انتفاع یابد و حاجت درین تب بانضاج ماده زیاده تر از دیگر حمیات است زیرا که ترقیق ماده یابسه
ارضی دشوارتر است از ترقیق خلط رطب و لهذا انضاج آن در مدت دراز میشود و دوا در قوی البساست که اخراج رقیق ماده کنند و غلیظ آن بگذارد پس اقدام
بران نباید کرد مگر بعد نضج تام و باید که درین تب حقنه ها بسیار لین کثیر الدهن باشد برای تلیین امعاء و ترطیب آن و از الکه ضرر یبس ماده درین تب ربع از آب سرد
بیشتر از آنست که در تب صفراوی و دموی و کمتر از تب بلغمی و منع آن در غیر وقت نوبت اولی است و این بهر آنست که حرارت نوبت مضرت برودت آنرا اندک تدارک مینماید

علاج ربع دموی

از فصد و مسهل و غیره هر چه در علاج مالیخولیای دموی مسطور شد بعمل آرند اما اگر در فصد خون سرخ و صاف برآید بند کنند و بدانند که ماده از شدت غلظ برنمی آید پس
آنرا بحجامت و دیگر تدابیر مرطبه باصلاح آورده فصد نمایند و بعد فصد شوربای مرغ و تیهو و گوسفند جوان که دران سنبوسه مقشر و نخود دینکوفته پخته باشند با فتوق آب تمر هندی
و آب انارین سود دارد و ایضا اسهال سودا بماء الجبن مقوی با افتیمون و مانند آن آنچه مخرج سودا بغیر تسخین باشد مثل بنفشه و شاهتره و هلیله کابلی و بسفایج و مغز خیار شنبر
و ترنجبین نمایند و برای ادرار سکنجبین و ماء الشعیر بنوشانند و اگر بعد فصد باسلیق یا صافن تا چهل روز گلقند و سکنجبین ساده یا افتیمونی هر یک دو توله آمیخته بلیسانند بالایش
گلاب کهنه هفت توله بنوشانند بعده تنقیه سودا بمطبوخ افتیمون فواکهی حکیم علوی خان نمایند نیز سود مند است اقوال حکما شیخ میفرماید که اگر سودا دموی باشد بفصد
رگ باسلیق انتفاع یابند بعد از آن استفراغ لطیف کنند بمسهلی که دران منقیات خون از قوای سکاعی باد آورد و بسفایج و شاهتره و هلیله کابلی و عناب و آلو و گلقند
افتد و این نوع ربع سریع القبول برای علاج است مجوسی گوید که در اول حدوث او نظر کنند پس اگر نبض عظیم بود و دوران اندک سرعت باشد و بول سرخ غلیظ بود
و سن منتهای شباب باشد باید که مبادرت بفصد باسلیق یا هفت اندام از دست چپ نمایند و نگاه کنند اگر رنگ خون سیاه و ردی باشد خون بمقدار حاجت
اخراج نمایند اگر قوت مساعدت کند و اگر خون سرخ بود باید که بند کنند و چیزی از آن بیرون نیارند و هر گاه فصد بطریق صواب واقع شود باید که تغذیه مریض بغذای
محمود الکیموس مثل لحم بچه مرغ و ماکیان و تیهو و خروس خصی فربه و بیضه نیمبرشت و گوشت بزغاله و بره نیکو پخته مثل زیرباج و طباهج و اسفیدباج و مطنجنه که دران دارچینی
و کزبره و شبت افتد باید ساخت و از اغذیه مولد خلط غلیظ سوداوی مثل بز بزرگ و بقر کامل و کوامیخ و البان و کرنب و عدس و سایر حبوب مانند اینها منع کنند
ایلاقی و جرجانی مینویسند که علاج ربع دموی که از کثرت دردی خون طبیعی تولد کند آنست که اول رگ باسلیق یا اکحل از دست چپ کشایند اگر خون
تیره و سیاه برآید بمقدار حاجت بیرون آرند و رگ فراخ بزنند تا دردی خون بیرون تواند آمد و اگر سرخ جید باشد هیچ بیرون نکنند و فصد و استفراغ
روز نوبت نشاید کرد بلکه روز سوم از آن مثلا اگر روز شنبه نوبت باشد روز دوشنبه فصد کنند و اگر روز دوم از نوبت در حمام معتدل داخل شوند و چندان
بنشینند که رطوبت حمام در رگها و اعضا اثر کند و قبل از آمدن عرق بیرون آیند نفع کند و خلط نرم و پخته گردد و بعد فصد غذا دراج و غیره دهند که در قول
مجوسی گذشت و در اول مرض عنایت بجگر و طحال مصروف دارند و سکنجبین و ماء الشعیر بترتیبی که مذکور شد سود دارد و اگر بمسهل حاجت آید این مطبوخ
شاهتره موافق باشد صفت آن شاهتره ده درم عناب آلو بخارا مویز منقی هر یک سی عدد تخم کاسنی پنج درم پوست بیخ بادیان و بیخ کرفس هر یک
دو درم جوشانیده صاف نموده چهل درم ترنجبین دران حل کرده باز صاف نمایند و این مطبوخ هلیله نیز نافع بود صفت آن هلیله زرد و کابلی مقشر
هر یک هفت درم گل سرخ تخم کاسنی هر یک پنج درم مویز منقی آلو بخارا سپستان هر یک سی عدد پوست بیخ کرفس پوست بیخ بادیان انیسون هر یک
یک درم برگ کرفس تر برگ کاسنی هر یک دسته کوچک پودینه تر ده شاخ بنفشه پنج درم تمر هندی بیست درم همه را در سه رطل آب بجوشانند تا یک رطل بماند
و در نیم رطل از آن سی درم ترنجبین حل کرده صاف نموده بنوشند و اگر قوی تر خواهند هفت درم شاهتره و پنج درم سنای مکی و پانزده درم فلوس خیار شنبر
زیاده کنند و تا بستر و تا از مرض نگذرد ازین مسهلات هیچ ندهند و شربت بعد مسهلات آب کاسنی و سکنجبین دهند یا آب انارین و یا آب آلو و سکنجبین

وزرشک هر یک دو درم گاوزبان پنج درم با شربت عناب و سکنجبین ساده مناسبت و بعد از ظهور نضج مطبوخ مسهل که در قول ابن الیاس گذشت با اضافه تخم کشوث سه درم مویز منقی ده درم هلیله سیاه پنج درم روغن بادام یک درم بنوشند و باز بتدبیر اول رجوع کنند و شربت عناب و ماء الفواکه و ماء القرع و ماء الشعیر مناسب است و چون مدت دراز شود بنوعیکه در ربع سوداوی بیان یافته علاج نمایند

علاج ربع صفراوی

هرچه در علاج مالیخولیای صفراوی مسطور شد استعمال نمایند و ماء الشعیر ساده یا با مبرد شکر یا شربت نیلوفر نافع بود و اگر با شربت نیلوفر شربت بادرنجبویه و عرق گاوزبان اضافه نمایند احسن باشد و یا جلاب بارد نزد شدت تشنگی و یا حاره هنگام عدم تشنگی و سکنجبین در بعض اوقات و یا شربت حماض یا شربت نیلوفر یا شربت سیب بعرق گاوزبان و عرق نیلوفر و تخم ریحان بدهند یا مطبوخ قرشی که در قول میر عوض مذکور شد استعمال نمایند و گاهی احتیاج بمثل شربت آلو یا نقوع آن افتد چنانچه حکیم علی گیلانی مبتلا باین مرض شده بود و شبی قرشی را در خواب دید که اشاره باستعمال آلو بخارا نمود پس استعمال او بطریق دوا و غذا و شرب او کرده و بعد یازده روز تب مفارقت تام نمود و بقول ابن ماسویه ترشی ترنج نافع حمای ربع حادث از احتراق صفرا است و واجب است که در مسهلات این نوع مثل شاهتره و هلیله زرد و سقمونیا و افتیمون و سنا و تمر هندی و بنفشه داخل کنند و در ینجا حمام بعد نضج نفع دهد و غذا ابنوماش و برنج با غوره بهتر است و اگر قوت ضعیف بود روز راحت گوشت طیور نیز توان داد **اقوال اطباء** شیخ میفرماید که اگر سوداء صفراوی باشد طبیب را لازم است استعمال تبرید و ترطیب بالغ از ادویه مثل شیره خرفه و خیارین و سکنجبین و اغذیه مثل ماء الشعیر و شستن در آب معتدل و غسل کردن بدان و تلیین طبیعت در ابتدا مثل آنکه از بنفشه و سپستان و عناب و آلو و ترنجبین کنند و آنکه از ماء الجبن نمایند بقوت بسفایج که بعد اخذ ماء الجبن در ان بجوشانند یا سکنجبین افتیمونی و شربت ورد و آب لبلاب و خیارشنبر و اما اسهال تام لیس مناسب است که بعد بست روز میسر آید زیرا که نضج درین مدت ظاهر شود و اگر ماده سوداء صفراوی باشد بعد ازان تدریج نمایند بچیزیکه تلطیف و تقطیع نماید مثل افتیمون و بسفایج و تربد و سنا و اگر احتیاج باصلاح معده صاحب این نوع ربع افتد بمروخات از ادهان و اطلیه نمایند و در حرارت آنها از مثل بابونه و افسنتین و اکلیل الملک و مانند آن تجاوز نکنند و بسیار گرسنگی حتی که در روز نوبت گاهی آنرا موافق نشود و اگرچه روز نوبت اقتصار از غذا بر اندک غذای تنقیه کنند و از منقیات نافعه درین نوع مطبوخ هلیله است و افتیمون و سنا با سکنجبین که دران بنفشه مطبوخ باشد و گاهی آنرا اهلیلیت بر ناشتا میخورانند خصوصا روز نوبت و قی میکنانند اگر از خود غثیان شود **جرجانی** و ایلاقی مینویسند که علاج ربع صفراوی نزدیک دموی است اول فصد کنند و هر روز که نوبت تب نباشد در آبزن گرم نشینند و ماء الشعیر و سکنجبین و آب انار ترش و آب کاسنی و آب بادیان تر بنوشند بقانونیکه در علاج ربع دموی مذکور شد هر یک بوقت و جایگاه خویش و طبیعت بمطبوخ هلیله و غیر آن که در قول شیخ گذشت نرم کنند و اگر اول بحقنه نرم استفراغ نمایند صواب باشد و اگر روز نوبت در ابتدا که وقت حرکت اخلاط باشد قی کنند سود مند بود **صفت** مطبوخیکه بدان قی کنند هلیله زرد و کابلی هر یک هفت درم بنفشه افتیمون سنای مکی هر یک چهار درم تخم ترب تخم شبت تخم خربزه نمکوفته بیخ خربزه هر یک پنج درم همه اینها و صاف کرده بمقدار صد درم یا کمتر ازان یا پنجاه درم سکنجبین آمیخته نیم گرم بنوشند و اگر مدت دراز شود این قرص استعمال کنند **صفت آن** غافث انیسون تخم کرفس زعفران هر یک سه درم ریوند چینی لک مغسول سنبل الطیب پوست بیخ کبر حب البان هر یک چهار درم گل سرخ تخم کشوث هر یک شش درم بادیان پنج درم کوفته بیخته بآب کرفس قرصها سازند شربتی دو درم با سکنجبین یا آب بادیان یا آب کاسنی **صفت** قرص دیگر ترکیب ثابت بن قره گل سرخ زرشک طباشیر هر یک سه درم تخم کاسنی تخم کشوث هر یک دو درم صمغ عربی نشاسته رب السوس هر واحد یک درم لک مغسول ریوند چینی عصاره غافث هر یک نیم درم قرص سازند شربت یک درم **صفت** سکنجبین افتیمون که در ماء الجبن بکار آید افتیمون دو درم بسفایج ده درم گاوزبان پنج درم بادرنجبویه سه درم تربد سیاه دو درم بسفایج و خربق را نیمکوفته و افتیمون و خربق را جدا جدا در صره بسته جمله را در صد درم سرکه و صد درم آب بپزند تا به نیمه آید صره افتیمون انداخته تا لیده دهان نمایند و یک من شکر داخل کرده سکنجبین سازند و طعام هر روز مزوره ماش و کدو و قلیه خیار و زیرباج بمغز بادام دهند ناشتا نهفته نگذرد دراج و چوجه مرغ نه دهند الا اگر قوت ضعیف باشد و بعد از چهل روز گوشت بره و بزغاله دهند و از میوه ها انار باید داد **سعید** گوید که اگر تب ربع از احتراق صفرا حادث شود مریض را ماء الشعیر بنوشانند و بعد آن سکنجبین جهت تبرید و ترطیب مزاج کنند و اسهال بماء الفواکه نمایند و خون خارج نکنند تا که قی در روز نوبت بسکنجبین و آب گرم کنند و غذا

سنبل الطیب چهار درم و نیم جند بیدستر سه درم انیسون سه درم و نیم تخم کرفس کرویا هر واحد چهار درم حماما پوست سلیخه میعه هر واحد دو درم و ثلث سیسالیوس
اندروخون معجون هر واحد یک درم و دو ثلث درم و ایضاً اگر ماده بلغمی باشد این حب مسهل بعد نضج در پنج روز یک مرتبه خوردن نافع بود افتیمون ناخواه غاریقون
هر واحد هشت درم تخم کرفس بادیان انیسون هر واحد سه درم نمک نفطی پنج درم ایارج فیقرا تربد سفید هر واحد ده درم شربتی دو درم و نیم ایلاقی و جرجانی گویند که در
ابتدای مرض هیچ استفراغ قوی نکنند بسبب خامی ماده که لطیف آن از استفراغ بیرون آید و غلیظ باقی ماند و عسر تر شود و هر روز ده درم جلنجبین در پانزده درم آب
بادیان و ده درم آب کرفس جوشانیده صاف کرده بخورند و اگر اراده تلیین طبیعت باشد پنج درم مغز تخم قرطم و ده درم شکر در نیم من آب لبلاب آمیخته بخورند و اگر
وقت لبلاب نباشد پنج درم هلیله سیاه کوفته و پنج درم مغز قرطم با آب نقوع مویز خورند و اگر جلنجبین مسهل هر هفته یکبار بخورند صواب باشد صفت آن (نسخهٔ حقنهٔ ملین مسهل)
تربد دو ثلث درم یعنی چهار دانگ زنجبیل نیم دانگ بسفایج نیم درم گلنگبین ده درم آمیخته بخورند جمله یک شربت است و اگر مریض محرور و فصل گرما بود ماء الجبن
بشکر دهند تا طبع نرم شود و اگر حقنهٔ نرم سازند صواب بود صفت حقنهٔ نرم انجیر شکری ده عدد حسک ده درم سبوس گندم ده درم بابونه پانزده درم شبت
پنج درم در یک نیم من آب بپزند تا سوم حصه بماند صاف کرده پانزده درم روغن کنجد تازه و ده درم شکر سرخ و یک درم نمک در ان حل کنند و بکار برند و طعام بهر نرم داشتن طبیعت
برگ چقندر و اسفاناخ بپزند و با ابکامه خوشبو کنند و شوربای خروس پیر و کنجشک و از فواکه انجیر شکری و مویز دهند و اگر روز نوبت وقت سر ماقی کنند با آب شبت
و ترب و عسل و نمک صواب باشد و کسی را که قی دشوار بود ترب را چون درم ببرند و در دیگ بگسترند و اندک نمک بران پاشند و بالای آن صف دیگر از ترب بنهند و بران
نمک اندازند و همچنین سه چهار ته نهاده سکنجبین عسلی بر سر آن ریزند و یک شب بگذارند و صبح چندان که توانند از ان ترب بخورند و طعام ماهی شور با چقندر پخته و با خردل سوده
بخورند و بعده آن سکنجبین با آب نیم گرم بنوشند و ریاضت و مالش آهسته هر دو سود دارد و مسام را بگشاید و اخلاط را نرم کند و هرگاه اثر نضج پدید آید مسهل قوی مثل مطبوخ
افتیمون بنوشند و نسخهٔ آن در علاج ربع سوداوی در قول صاحب کامل خواهد آمد و اگر از ان کراهت کنند این حب دهند صفت آن افتیمون یک درم تربد نیم درم نانخواه
دو دانگ بسفایج چهار دانگ انیسون تخم کرفس بادیان هر یک دو دانگ ایارج فیقرا یک درم غاریقون یک درم نمک هندی مقل هر یک نیم درم با آب پودینه حب ساخته شربتی
یک نیم درم وقت خواب و مطبوخ صبح بنوشند و اگر این حب در هر هفته دو درم و نیم وقت خواب بخورند روا باشد و این سفوف بعد نضج در هر هفته یکبار بخورند و نسخهٔ آن نیز در قول
مذکور بیاید و هرگاه مدت دراز شود و فصل سرما آید معاجین گرم مثل معجون حلتیت و فلافلی بخورند صفت معجون حلتیت بگیرند برگ سداب مرفلفل انگوزه هر چهار برابر (نسخهٔ دواء الحلتیت)
کوفته بیخته در شهد مصفی بسرشند شربتی نیم مثقال ثابت بن قره و محمد زکریا میگویند که اگر وقت نوبت مثقالی ازین معجون بخورد و خود را در جامهٔ گرم بپوشد تا عرق کند
سخت نافع بود نوع دیگر زنجبیل فلفل نانخواه سلیخه هر یک سه درم حلتیت چهار درم سنبل الطیب ده درم پودینهٔ کوهی انیسون هر یک پنج درم عسل مصفی سه چند ادویه
شربتی یک درم با آب بادیان و کرفس صفت فلافلی فلفل سیاه فلفل سفید دار فلفل هر یک بیست درم عود بلسان سیزده درم زنجبیل تخم کرفس سلیخه سیسالیوس (نسخهٔ جوارش فلافلی)
اسارون هر واحد شش درم پودینهٔ کوهی انیسون هر یک پنج درم سنبل الطیب حماما هر یک چهار درم عسل مصفی دو چند ادویه شربتی یک درم تا یک مثقال صفت
قرص که اندرین تپ سود دارد برگ سداب حماما هر یک چهار درم افتیمون هفت درم انیسون سعد هر یک سه درم جند بیدستر یک درم رب السوس هفت درم تخم خشخاش سفید
شش درم کبریت سوخته دو نیم درم کوفته بمثلث سرشته بعد ظهور نضج و استفراغ قبل از نوبت به سه ساعت مقدار دو درم با آب گرم بخورند و اگر هر هفته شرو دیطوس
و تریاق بقدر دو دانگ بخورند نیکو باشد سعید گوید که اگر تپ حادث از احتراق بلغم باشد مریض را گلقند بدهند و آب بادیان با سکنجبین بنوشانند و هنگام ظهور
علامات نضج بتلیین طبیعت با آب عناب و هلیله کنند و از اغذیهٔ غلیظه پرهیز کنانند و بعد نضج اندک شراب بنوشانند و در آخر زیرباج بچهٔ مرغ بدهند و اگر معده ضعیف گردد
قرص زرشک با سکنجبین خورانند و از افراط در غذا و امتلا از ان حذر نمایند ابن الیاس گوید که هر صبح جلاب از اصل السوس مقشر نیمکوفته و تخم کاسنی هر واحد
سه درم گلقند عسلی ده درم جوشانیده صاف کرده بنوشند و غذا مزوره نخود و مغز تخم قرطم با کیان و تیهو و تذرو سازند و این تدبیر تا ده روز کنند بعده بقاروره
نظر کنند اگر ماده نضج یافته باشد باین مطبوخ اسهال آورند صفت آن سنای مکی هلیله سیاه و کابلی افتیمون در صره بسته هر واحد هفت درم تربد خراشیده
کوفته ده درم بادیان تخم کاسنی تخم کشوث افسنتین رومی اسطوخودوس بسفایج هر واحد سه درم بادرنجبویه گاوزبان هر واحد چهار درم مویز طائفی

ده درم همه را در چهار رطل آب بجوشانند تا یک نیم رطل بماند فلوس خیارشنبر و ترنجبین هر واحد پانزده درم دران مالیده صاف کرده غاریقون نیم درم بران انداخته سحرگاه
بنوشند در روز دوم از نوبت و بعد مسهل و بعد یوم نوبت قرص غافث یک مثقال سکنجبین بزوری ده درم بخورانند و روز نوبت منع از غذا کنند و آب گرم که
دران شبت و ترب و بیخ خربزه و نمک و عسل و اصل السوس جوشانیده باشند قی آورند زیرا که اخلاط در وقت نوبت در هیجان و ثوران میباشد و حرارت
تپ آنرا مستعد میسازد و پس خلط بسهولت خارج میشود و خجندی گوید که هر صباح مطبوخ اصل السوس و تخم کاسنی و بادرنجبویه با گلقند شکری بنوشند
و بعد ظهور آثار نضج در قاروره بمطبوخات تربدیه استفراغ کنند و این مطبوخ نافع این نوع ست سنای مکی هلیله سیاه و کابلی بادرنجبویه هر یک
پنج درم تربد یک مثقال گاوزبان افتیمون در صره بسته هر یک دو درم بادیان تخم کاسنی تخم کشوث هر یک دو مثقال عناب ده عدد غاریقون نیم درم
فلوس خیارشنبر ترنجبین هر یک پانزده درم روغن بادام شیرین یک مثقال برسم معهود تیار ساخته بنوشند و این قرص غافث آنرا نافع ست نسخه آن
عصاره غافث یک جزو سنبل الطیب نیم جزو طباشیر پنج جزو ترنجبین بقدری که دران ادویه جمع گردد و این قرص بحمیات کهنه و یرقان و درد جگر و طحال را
نیز نفع کند و تفتیح سده نماید شربتی ازان یک مثقال ست با ده درم سکنجبین بزوری صفت آن پوست بیخ کرفس پوست بیخ بادیان هر یک ده درم
بادیان تخم کرفس پوست بیخ کبر هر یک سه درم در سه رطل آب یا یک رطل سرکه یک شبانه روز تر کنند بعده صاف نموده مقابل هر رطل آن نیم رطل شکر اضافه نموده بقوام آرند

علاج ربع سوداوی

بطریق مالیخولیای سوداوی علاج نمایند و ایضاً علاجش نزدیک بعلاج ربع بلغمی ست و گلقند دو توله اول بخورند بعده عرق گاوزبان عرق نیلوفر عرق بید ساده
عرق عنب الثعلب سکنجبین ساده دو توله آمیخته بنوشند و گاهی برعایت شرکت طحال عرق کاسنی و عرق شاهتره و عرق بادیان عوض عرق گاوزبان و نیلوفر و بید ساده
داخل کرده میشود و یا اصل السوس تخم کاسنی گاوزبان اسطوخودوس عنب الثعلب مویز منقی بادیان بیخ بادیان بیخ کاسنی تخم خیارین خیسانیده گلقند
داخل کرده دهند و بعد نضج در مسهل ادخال افتیمون بسفایج سنای مکی ضرورست و هلیلجات بدستوری که در علاج کلی ربع گذشت داخل نمایند و یا منضج سودا
از بادیان چهار ماشه بادرنجبویه شش ماشه جوشانیده گلقند یک نیم توله داخل کرده بدهند و اگر خواهند شربت افتیمون یا افتیمون بصره بسته داخل سازند
و در مسهل فلوس خیارشنبر شش توله و ترنجبین یا شیرخشت افتیمون بصره بسته و بسفایج و اسطوخودوس داخل کنند لیکن بعد نضج کامل و یا این منضج بدهند
شاهتره گاوزبان بیخ کاسنی اصل السوس مقشر افتیمون در صره بسته هر واحد دو درم سپستان مویز منقی هر یک بیست عدد و بسفایج یک درم انجیر چهار عدد گلقند
دو توله بالجمله بعد ظهور نضج در قاروره و بعد سبک شدن لرزه و باقی ماندن قشعریره که اینهم دلالت بر نضج میکند مسهلات قوی و حبوب مخرج سودا و مالش بدن
و ادرار بول و آوردن عرق نفع کند و استعمال این تدابیر قبل از نضج بغایت مضر بود و باید که درین تپ اسهال بدفعات نمایند مع رعایت قوت فیما بین مسهلات
زیرا که خلط سوداوی عسر الانفعال ست در یک دو مسهل بتمامه بر نمی آید و نقای تام حاصل نمیشود بلکه لازم ست که بعد مسهل ماده را مهیا باستفراغ باستعمال
منضجات سازند بعد ازان بآهستگی و نرمی مستفرغ نمایند بکرات و مرات تا قوت ضعیف نگردد و ماده بتمامه مستاصل گردد و هیچ استفراغ روز نوبت جائز نیست
مگر قی و بعد نضج اگر حاجت فصد باشد باسلیق کشایند و باشد که بفصد صافن حاجت آید و اگر مزاج ضعیف شده باشد اول خیسانده سبک دهند و در ماء الجبن
گاهی شربت نیلوفر و گاهی شربت بنفشه یا عناب گاهی عرقیات و شربت انار تخم فرنجمشک بدهند چون ماء الجبن قریب تمام رسد مسهل باین طور دهند
افتیمون در پارچه بسته سنای مکی هر یک یک توله بسفایج پنج ماشه تربد سفید شش ماشه در عرقیات جوش داده صاف کرده مغز فلوس هفت توله گلقند چهار توله
روغن بادام شش ماشه با ماء الجبن مخلوط کرده بنوشند و سفوف لاجورد و شربت سودا نیز استعمال کنند و تبرید صرف عرقیات و شربت انار و تخم ریحان دهند
و دواء المسک حلو و قرص انبرباریس بو علی سینا نیز بکار برند و غذا کهچری در نخود آب یا ماء الشعیر در نخود آب یا همراه شربت انار شیرین دهند **ذکر**
بعض ادویه یونانیه و هندیه که نافع تپ ربع ست حب الشفا از بیاض حکیم علوی خان که جهت صداع مزمن و جمیع امراض حاره و بارده
نافع ست و در تپ ربع و سائر تپهای مزمن مستعمل زعفران دو دانگ گل سرخ گل ارمنی زنجبیل هر یک دو نیم دانگ ریوند چینی پنج دانگ افیون تخم تاتوره

هر واحد یک مثقال کوفته بیخته با آبیکه در آن شیرخشت حل کرده باشند سرشته حبها بقدر نخود سازند لیکن برای تپ ربع پیش از نوبت بیک ساعت با آب گرم سه حب
فرو برند و برای امراض دیگر دو حب صبح بخورند مجربست حب اهلیلج حکیم محمد جعفر علاج تپ ربع محمود آقا با این حب بدین طریق نموده بود که در اول یوم راحت
وقت طلوع آفتاب دو مثقال ازین حب تناول نمایند و بالایش قهوه دارچینی یک پیاله بنوشند و غذا درین روز نخوداب با گوشت خروس بچه سازند و روز دوم
گلقند هفت مثقال سکنجبین هفت مثقال با عرق گاوزبان یا آب انار حل کرده بنوشند و غذا آنروز شوربای گوشت بره تناول نمایند و در جمیع احوال از
حموضات و لبنیات و بقولات پرهیز سازند بگیرند پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی هلیله سیاه برگ سنا هر یک پنج مثقال ایارج فیقرا سه مثقال
عصاره افسنتین یک و نیم مثقال سقمونیای مشوی شاهتره هر یک یک مثقال نمک هندی یک دانگ کوفته بیخته بروغن بادام چرب ساخته حبها سازند و دو مثقال
با قهوه مذکور یا گلاب بخورند و در روز نوبت این حب ده حب یک عدد صبح و یک شام فرو برند صفت حب ذهب طلای سکلس فادزهر معدنی جدوار خطائی
برگ قنب هر واحد یک مثقال جوزبوا مصطکی زعفران هر یک چهار دانگ دارچینی قرنفل هر یک نیم مثقال صمغ عربی دو دانگ کتیرا یک دانگ کوفته بیخته بگلاب سرشته
حبها سازند بقدر نخود حب حلتیت که حمیات ربع را سود دارد هلیله زرد عصاره غافث هر یک دو درم حرف یک درم حلتیت یک و نیم درم ادویه را کوفته بیخته
با آب حبها سازند و خشک کنند شربت یک درم با آب گرم حبی که برای تپ لرزه مجربست ریوند چینی یک ماشه تخم دهتوره یک نیم ماشه سونٹھ سه ماشه کوفته با آب ادرک
یک پہر کھرل کنند و حبها برابر ماش هندی بندند و حسب مزاج بدهند و بعضی تا چهار عدد خوراک این برای تپ صفراوی گفته اند ایضا که بجهت تپ ربع مجرب
برگ دهتوره سیاه و برگ پان بنگلیری فلفل گرد هر یک دو نیم درم باریک ساخته قدر فلفل سیاه حب سازند یک صبح و یک شام با آب گرم بدهند در دو سه نوبت دفع
شود و یک حب دو گھڑی پیش از لرزه بدهند و اگر گرمی معلوم شود شیره بادیان نیمگرم بنوشند ایضا که ربع را نافع ست پلاس پاپڑه پوست سرخ از وی دور کرده
مغز او و مغز تخم کرنجوه مساوی بسایند و قدری آب آمیخته بقدر فلفل حبها سازند و هر روز یک حب بخورند مجرب نوشته دوائی که تپ ربع را دفع کند
کلونجی چهار درم باریک سائیده با شهد خورند چهار روز متواتر روزیکه تپ آید از صبح آن شروع کنند دیگر که برای دفع لرزه و تپ معمول ست سمندر پھل یک عدد
سائیده و یک ساعت پیش از نوبت بخورند و بالایش آب لیموی کاغذی نیم عدد افشرده بنوشند همچنین تا سه نوبت ایضا برای تپ ربع برگ تنبول
مغز بادام هر یک سه عدد برگ قنب یک نیم ماشه نبات شش ماشه سائیده قبل شش گھڑی از آمدن تپ بنوشند دیگر که در ازاله تپ ربع مجرب نوشته
انگوزه یک ماشه نمک دو ماشه هر دو را در یک سیر آب بجوشانند هرگاه چهار دام بماند بنوشانند در دو روز دفع شود ایضا که در جمیع انواع ربع و تپ مرکب
مجرب آهک یعنی چونه مقدار سه چهار ماشه یا کم زیاده در آب حل نمایند و یک عدد لیمون کاغذی در آن افشرده بگذارند هرگاه اجزای غلیظ آهک ته نشیند
آب صاف آنرا که بالا ایستد بنوشند و درد آنرا بیندازند و باید که این دوا وقت شروع نوبت تپ یعنی لهوکسل و گرانی بخورند اگر یکبار کفایت نکند یک نوبت دیگر بدهند
دیگر دافع تپ ربع نوشادر سه سرخ فلفل گرد دو عدد کوفته بیخته روز نوبت خورانیده باشند دوائیکه آنرا جرانکس دهتوره گویند برای دفع تپ لرزه مجرب
تخم دهتوره در سکوره کرده دهن آن بند نموده گل حکمت کرده در آتش نهند که سوخته خاکستر گردد پس برآورده آن خاکستر بقدر یک سرخ و قوی مزاج را تا چهار سرخ
با قدری آب دهند تا چند روز ایضا مسمی بجرانکس دافع تپ ربع و بلغمی و صفراوی نائبه توتیای سبز پنج ٹانک هرتال ورقی ده ٹانک چونه صدف پانزده ٹانک
باریک سائیده با آب گھیکوار چهار پاس کھرل نمایند و یک قرص بسته در دو سکوره نهاده گل حکمت کرده در حفره مربع یک ذرعه پاچک دشتی ته و بالا داده آتش دهند هرگاه
سرد شود برآرند خوراک یک سرخ در تپ سه روزه غذا شیر برنج در سه روز تپ دفع میشود و در ربع روز نوبت از صبح دهند و این هرقدر کهنه شود تاثیر او زیاده می شود و در نسخه
حکیم ارزانی جنت مکانی وزن نیله تھوتھ نیم دام و هرتال و چونه گھی ونگھ هر یک دو دام ست و نوشته که در شیره گھیکوار تا دو پاس کھرل کرده در سفال خام یا پخته
طلا نموده سفال دیگر بر آن بپوشند و کناره هر دو سفال که باهم پیوسته باشد از گل و پوست شالی محکم کرده در آوه کلال یا در پاچک دشتی آتش دهند لیکن آتش کمیا
باید داد چون سرد شود برآرند و هر و کلان را تا دو نیم سرخ در شکر یا برگ تلسی کوفته باید داد و از ترشی و بادی و روغن پرهیز نمایند ازین دوا تپ ربع کهنه زائل میشود و بعضی
کسان را که آنرا زیر [illegible] واقع شود نفع زود تر دهد و چونه صدف و گھونگه عبارت ست از آنکه صدف یا گھونگه را در آتش بسوزند تا سوخته سفید شود ایضا آهک سفید

معمول از زیت ومری وبقول ملین شکم بهر آنکه انچه در بدن مجتمع شود بتدریج خارج گردد و غیر متولد خلط غلیظ باشد زیراکه غذای غلیظ از استفراغ منع کند و خلط
سوداوی افزاید وتجنب نمایند از اخلاط ردی وخلط بارد ونفخ نباشد وقابض شکم نبود ودرین تپ اولا حقنه کردن بحقنه های لینه نفع کند تا ترطیب پیوسته این خلط نماید
وآنرا مهیا باستفراغ کند وبعد استعداد حقنه های قویه استعمال نمایند زیراکه این خلط بشدت خارج میشود وایضاً درین تپ در هر چند روز تناول چیزی حاد
مثل خردل وفلفل وغیر آن از معجونات ملطفه نفع نماید ودرین تپ مشی معتدل ودلک معتدل سودمند آرد وباید که در ان حمام در ابتدای امر استعمال نکنند وچون
تپ ربع طویل المدت میباشد پس میباید که تدبیر غذا در ان اندر ابتدا غلیظ باشد تا قوت قبل از رسیدن مرض بمنتهای خود ضعیف نگردد وبعد ازان هر قدر که مرض
بمنتهای خود قریب گردد از تدبیر غلیظ کم نمایند ودر لطافت او بیفزایند تا آنکه چون مرض بمنتهی رسد تدبیر بغایت لطافت رسد بعده چون مرض در انحطاط شروع
کند تدبیر را بغلظ اندک اندک باز آورند مانند آنکه در تلطیف وعمل کرده باشند واین برای انتعاش قوت وبهر عود بدن بصحت بود واین تدبیر لیست عام در جمیع امراض
مزمنه وهرگاه تپ ربع بمنتهی رسد باید که بتلطیف تدبیر نمایند وآرام وسکون اختیار نمایند تا ماندگی وحرکت فعل طبیعت را قطع نکند بعده چون مرض منتهی گردد
وخلطی که آن ماده مرض است نضج یابد دوای مسهل سودا بکرات ومرات بخورند وبعد ازان مریض را چیزی از تریاق بخورانند که آن تلطیف بقیه این خلط وتحلیل آن کند
وتنقیه بدن ازان نماید وبدل تریاق دواء الحلتیت ومثرودیطوس جائزست ونشاید که مریض را چیزی ازین معجونات قبل از نضج ورسیدن مرض بمنتهی وتنقیه بدن بمسهلات
بخورانند تا هیجان وتحریک خلطی که آن ماده تپ است نماید پس بسوی اعضا بریزد وباخلاط نیک که در انجاست مخلوط گردد واحاله او بطبیعت خود کند وهرگاه
این عمل در موضع واحد از بدن کند تپ در شدت افزاید وسوء مزاج خبیث گردد واگر عمل او در دو یا سه موضع بود بحسب آن حمیات ربع حادث شوند
وتپ مرکب گردد شیخ الرئیس میفرماید که اگر سودای سوداوی صرف قبیل دردی خون باشد اسهال او در ابتدا هنگام قبض بآب لبلاب وفانیذ نیکوست
واستعمال گاه قند عسلی وشکری خوبست ودر آخر آن استفراغ بمثل طبیخ هلیله زرد وسیاه وشاهتره وسوی نمایند وچون ماده مرض نضج یابد درین هنگام نیز برای
فصد موقع بهترست از باسلیق فصد نمایند بشرطیکه غلبه خون ظاهر گردد وبالای طعام قی بقوت یا باهستگی حسب فصل وحاجت کنند وادمان او نمایند که آن اصل
بزرگیست واستفراغ بادویه وحقنه های قویه سازند وادویه که در مثل این وقت استعمال کنند آن افتیمون وبسفائج وغاریقون واسطوخودوس وحجر ارمنی ولاجورد هر دو
مغسول وغیر مغسول وآب برگ بنطافلون بشربت عسل ست وگاهی نزد عصیان ماده احتیاج بخربق سیاه افتد وگاهی در صفراوی سنا وشاهتره
با افتیمون وقی بسکنجبین کفایت کند وبعد استفراغ برای ربع بلغمی وسوداوی آن تریاق ومثرودیطوس ودواء الحلتیت بخورند وفلفل تنها در آب ومثل خردل بخورند
واین اشیا مدام استعمال نکنند بلکه در هر سه روز یکبار ودر ابتدا وقبل استفراغ در مدت بعیدتر ازان وبجنین فلافلی ومانند آن از جوارشات حریفه مقطعه چیزی ازین چیزها
قبل از نضج تعجیل نکنند زیراکه اگر طبیب تریاق ومانند آن در ابتدا بخوراند ربع را بربع دیگر مرکب کند وگاهی امراض دیگر آورد وخصوصاً در سرما وخریف واگر در آخر این
مرض فصد واجب گردد بران اقدام نمایند وجالینوس گفته که خلقی کثیر را از ربع باین تدبیر ساختم که بعد نضج ایشان را مسهل نوشانیدم بعد ازان عصاره افسنتین
وپس ازان تریاق خورانیدم وگویم که حلتیت وفلفل هر دو مفرد بسیار نافع ست چون نضج ظاهر شود ووقت انتها برسد وصاحب تپ ربع را صحنا وکامخ کبر وخردل
وآبکامه وهمه انچه در ان قوت ملطفه قوی باشد بخورانند وگاهی طبیب را احتیاج افتد بعد مسهل روز تپ بخورانیدن مثل دواء الحلتیت بقدر کنار هر صبح وهمین قدر
هر شب اگر تپ حاد نباشد واصل او صفراوی نبود واز اقراص نافعه درین وقت یعنی بعد ظهور نضج ورسیدن منتهی ونزد انحطاط این قرص ست صفت آن
بگیرند عصاره غافث وزعفران هر واحد سه درم اسقولوقندریون ولک وریوند وطباشیر هر واحد پنج درم تخم حماض وتخم خرفه وگل سرخ وسنبل الطیب
وتخم کشوث وانیسون وتخم کرفس وبیخ کبر وحب البان وبادیان هر واحد چهار درم بآب کرفس سرشته قرص سازند وبآب بادیان وکاسنی وکشوث
بخورند واین دوا نافع از بسیار وجوه است چون ماده نضج یابد بگیرند مرمکی بست وهفت درم سنبل الطیب سیزده درم فطراسالیون پانزده درم انیسون
ده درم عاقرقرحا قسط فقاح اذخر هر یک پنج درم بشراب کهنه یا بعسل زنجبیل بسرشند وشربتی مثل جوزه وگاهی اطبا در آخر این مرض برای قلت ایذا ازان
وکثرت حرارت بتلطیف ماده اقتصار بر ادوائی بر صفت میخورانند بگیرند بزر البنج وبیخ لفاح یک قیراط وحلتیت قریب سه باقلا وایضاً ازین قبیل

چون بگیرند پودینهٔ بستانی چهار مثقال و تخم انجره بست مثقال و افیون یک مثقال و اقراص بسیار کوچک بسازند شربتی یک درم بعرق گاوزبان و بادرنجبویه و آنچه ایشان را استعمال او بعد ظهور اثر نضج تا آخر آن نیکوست این ست که بگیرند مویز منقی با هیروی و قوم دشتی و مورد تازه هر واحد یک جزو در آب خیسانیده خوب بجوشانند و صاف کرده یک اوقیه ازان بنوشند وایضاً تخم کرفس و انیسون و قردمانا هر واحد پنج درم سعتر دشتی و غافث هر واحد هفت درم نانخواه چهار درم سکاعی سه درم مویز ده درم در سه رطل آب بجوشانند تا بیک رطل آید دوای جید برای ایشان این ست بگیرند نانخواه و سنبل الطیب و پودینه هر واحد ده درم کرویا و انیسون هر واحد هفت درم حلتیت پنج درم زنجبیل چهار درم سلیخه سه درم و عسل بقدر کفایت بسرشند شربتی یک درم بآب کرفس و بادیان وایضاً قرص باین صفت عصارهٔ غافث ده درم اسقولوقندریون و طباشیر و بادیان و سنبل الطیب و زعفران هر واحد پنج درم لک و ریوند هر واحد چهار درم تخم خرفه و تخم خیار هر واحد شش درم بآب کرفس قرص سازند و بسکنجبین بخورند و چون لرزه اشتداد نماید قی کردن بآب نیم گرم و سکنجبین آنرا نفع کند و اگر این کفایت نکند بدانچه مذکور شد بحسب وقت آنرا قوی سازند و تبخیر بطولی که دران شیح و بابونه و مانند آن پخته باشند بارها بجهید بخورت اجمع ذکر مسهلات که بعد نضج بدان محتاج گردند هلیلهٔ کابلی شش درم فتیمون و افسنتین هر واحد پنج درم هلیلهٔ زرد عصارهٔ غافث آمله هر واحد چهار درم تخم کرفس انیسون بادیان هر یک دو درم جوشانده ازان بسازند و اسهال آهستگی نمایند و یا بگیرند کشمکش ده درم هلیلهٔ کابلی فتیمون هر واحد هشت درم شاهترهٔ هفت درم شکاعی قنطوریون غلیظ هر یک شش درم غافث پنج اذخر هر واحد پنج درم در پنج رطل آب بجوشانند تا بیک رطل بازآید حب خفیف چون در هر پنج روز یکبار استعمال نمایند درین تب نافع بود و مجرب ست افتیمون تربد سفید هر یک ده درم کرویا انیسون هر یک هفت درم نانخواه هشت درم تخم کرفس بادیان هر یک سه درم بسفائج شش درم غاریقون هشت درم نمک هندی پنج درم ایارج فیقرا یازده درم بآب پودینه حبها سازند شربت یک نیم درم و هرگاه با وجع الطحال بود باین دوا انتفاع یابند برفق اسهال کند اسقولوقندریون پانزده درم غاریقون دوازده درم هلیلهٔ سیاه ایارج فیقرا هر واحد ده درم هلیلهٔ کابلی افسنتین هر واحد هشت درم شکاعی بادآورد کمافیطوس عصارهٔ غافث هر واحد هفت درم ثمر طرفا پنج کبر هر یک پنج درم تخم کرفس انیسون بادیان هر یک سه درم ازان معجون یا حب سازند

تغذیهٔ ارباب ربع

صواب آنست که تدبیر ایشان در اول هفته تا سه هفته بقدری بتلطیف مائل گردانند بغیر آنکه قوت ضعیف گردد و این چنان باشد که از گوشت و زهومات اجتناب نمایند زیرا که این تقلیل ماده و تخفیف اعراض بر ایشان و قصر مدت مرض ایشان نماید و بعد ازان لابدست از انعاش قوت بمثل ماهی رضراضی و بیضهٔ نیمبرشت و بچهٔ ماکیان و تیهو و هرگاه مریض بمدت مشتی که دران زهومات منع ست برسد و آن سه هفته است و مرض کم نگردد از مراعات قوت چاره نباشد و خورانیدن غذائیکه آن توبیرست مثل گوشت ماکیان و بره و بزغاله و پرنده نرم گوشت مانند تذرو و دراج و ماهی جید که بزرگ جثه نباشد و بدانکه شرط در غذای صاحب ربع آن ست که جامع چهار خصلت باشد یکی آنکه نافخ نباشد بلکه محلل نفخ دوم آنکه مولد از سودا بود سوم آنکه غلیظ نباشد بلکه ملطف غلیظ بود سوم آنکه قابض نبود بلکه ملین شکم باشد چهارم آنکه خون متولد ازان محمود بود و اگر غذا که چنین باشد آنست که دران حرارت و رطوبت بود و کیفیت تغذیه قبل نوبت و اختیار ساعات و کمیت تقدیم در باب تدبیر غذا در علاج کلی حمیات عفنی معلوم شده وایضاً معلوم کرده اند که گاهی احتیاج بغذا در وقت نوبت و قریب آن بسبب مذکور در انجا میشود لیکن صواب آنست که تپ بر خلو شکم ملاقی گردد تا طبیعت بمادهٔ غذا غیر مادهٔ مرض مشغول نشود تا آنکه مادهٔ مرض را دفع کند و شراب سفید رقیق ربع را نافع بود صاحب کامل گوید که هرگاه علامات غلبهٔ خون یافته نشود فصد نشاید کرد و نه استفراغ بچیزی از ادویهٔ مسهله در اول امر کنند مادام که خلط خام باشد لیکن میباید که طبیعت معتدل بنرمی اندک باستعمال اغذیهٔ ملین شکم مثل بقول معمول بمری و سرکه و زیت باشد چون اسفاناخ و چقندر و سرمق و شوربای خروس و قنبره و مویز خراسانی و آلوی شیرین و انجیر خشک باندک مغز قرطم و هرگاه طبیعت قبض شود تلیین او بآب آلوی شیرین و مویز و سنا و خیار شنبر و ترنجبین یا ماء الجبن بشکر و مانند آن باید کرد و اگر باین ادویه طبع نرم نگردد حقنهٔ لین با آب چقندر و روغن کنجد و مری استعمال نمایند و باید که تعدیل غذا درین تپ کنند و دران غذای غلیظ عسر الانهضام استعمال نکنند که در مادهٔ تپ افزاید و غذا

[illegible]

[illegible]

لطیف هم استعمال نمایند که قوت را ضعیف کند فلهذا باید که تعدیل غذا نمایند تا حفظ قوت بوقت منتهای مرض کند و از غلظا او اندک اندک کم نمایند لیس
هرگاه تپ بمنتهای خود برسد دران هنگام تلطیف غذا باید کرد تا قوت بمدافعت مرض مشغول گردد و همچنین در سائر امراض و در هر روز بر گلقند شکری
و سکنجبین متواتر اقتصار نمایند و در روز نوبت تپ از غذا منع کنند تا طبیعت بمقاومت مرض مشغول گردد و حمام درین تپ البته استعمال نباید کرد مگر
بعد منتهای آن در انحطاط و استعمال مشی آهسته و مالش بدن بمقدار معتدل سزاوار است تا مسام بکشاید و ماده رقیق گردد و مدام مثل این تدبیر
درین تپ تا ظهور علامات نضج استعمال نمایند و هرگاه آثار نضج ظاهر گردد ادویه مسهل سودا مثل این مطبوخ استعمال کنند صفت آن هلیله کابلی
و سیاه هر واحد ده درم بلیله آمله اصل السوس مقشر هر یک پنج درم آلوی بخارا بست عدد مویز منقی بست درم سنا پنج درم افسنتین رومی برگ بادرنجبویه
بسفایج کوفته گاوزبان گل سرخ هر یک چهار درم اسطوخودوس شش درم همه را در چهار رطل آب بجوشانند تا بیک رطل آید هفت درم افتیمون انداخته از
آتش فرود ساعتی صبر کرده افتیمون را خوب بمالند و آبش دو اوقیه صاف کرده غاریقون یک مثقال صبر سقوطری و نمک نفطی هر واحد نیم درم خربق سیاه
دو دانگ باریک سوده بران انداخته نیم گرم بنوشند و مسهل در روز دوم از نوبت استعمال کنند و بعده قرص غافت دو مثقال بدو اوقیه سکنجبین شکری
ممزوج با آب بدهند و در روز نوبت سکنجبین که دران ترب ترکرده باشند با آب گرم مطبوخ شبت استعمال نمایند تا قی آورند و باید که صاحب این تپ بعد از
نضج در هر هفته یکبار این دوا استعمال نماید صفت آن هلیله هندی و کابلی هر واحد هفت درم بسفایج افتیمون هر واحد سه درم همه را باریک
سائیده سه درم ازان با مثل او شکر سلیمانی بخورند و بالائش آب گرم بنوشند و این دوا روز دیگر از روز نوبت بخورند و هرگاه زمانه این تپ متمادی شود و مدت او
طول کشد و فصل سرما بدان لاحق گردد و آثار نضج ظاهر گردد باید که دران بعض معجونات حاره مثل معجون حلتیت یا حب حلتیت در هر سه روز نیم مثقال
تا یک درم استعمال کنند و یا قدری از معجون فلافلی بخورند و نسخه آن در علاج ربع بلغمی در قول ایلاقی مسطور شد و این معجون دیگر بهترهای ربع را بعد نضج سوداوی
و نسخه او همان معجون حلتیت نوع دیگر است که در قول مسطور مذکور شد لیکن درینجا وزن نانخواه و سلیخه هر واحد هشت درم است باقی بدستور و ایضا
در هر هفته معجون مثرودیطوس یا تریاق کبیر هر واحد بقدر حاجت و مقدار تحمل طبیعت مریض بدهند تا تلطیف خلط نماید و باید که ازین معجونات قبل از
نضج ماده مرض حذر نمایند که ازان مضرت بسیار حاصل شود و باید که ازانها حذر کنند اصحاب مزاج حار و در سن شباب و فصل تابستان و اگر این کسان را
ضرورت خوردن آنها داعی گردد اندکی ازانها باحتیاط استعمال کنند و در اکثر امر در مثل این حال اقتصار نمایند بر قرص غافت سکنجبین یا گلقند
و بر استعمال قی در روز نوبت و بر تناول سکنجبین با آبیکه دران پودینه نهری و افتیمون جوشانیده باشند و اما هرگاه فصل زمستان و سن مریض
سن شیخوخت و مزاج او بارد رطب بود و خلط ابتدا نضج کرده باشد پس بدادن این معجونات حاره باکی نیست و پرهیز مریض از اغذیه بارده یابس و مولد
سودا و غلیظ الجوهر نمایند و باید که صاحب این تپ را شراب بعد نضج ماده مرض دهند ولیکن شراب کهنه نباشد و نه نو و ممزوج باندک آب باشد و چون
این تپ بمنتهای خود برسد تدبیر غذای صاحب او بتدبیر لطیف کنند مانند تیهو و بچه مرغ و مزورات در وقت منتهی یا بازوی طیهوج و گردن آنها و امثال
آن تا قوت بمقاومت مرض مشغول گردد و ماده او پاک شود و آرام و سکون و قلت حرکت اختیار نمایند تا طبیعت بمرض مشغول گردد و حرکت از مقاومت
عائق نشود و باید که عنایت بجگر و طحال درین تپ مصروف دارند و عنایت باین هر دو تا ضعیف نشوند و یا سده دران هر دو یا غلظ حادث نشود باین
طور نمایند که صاحب او را قرص زرشک یا قرص غافت با سکنجبین در وسط مرض و آخر او بعد نضج بدهند و اما در ابتدای او سکنجبین از اوفق اشیا نیست
که استعمال کنند ابن الیاس گوید که اگر از عفونت سودا باشد هر صبح جلاب از گلقند ده درم و تخم کاسنی سه درم و پوست بیخ کاسنی پنج درم بنوشانند
و قدر الضروره بنوماش و نخود و مغز حب القرطم بدهند و هرگاه اثر نضج ظاهر شود اسهال سودا بحبوب مسهل سودا که در ربع بلغمی مذکور شد یا بمطبوخ افتیمون یا بحب ایارج
نمایند و یا تلیین طبیعت بمعجون نجاح و سنا و تخم شاهتره و بادرنجبویه و گاوزبان کشند و باید که درین تپ اسهال متواتر نمایند و باید که کسر لرزه و دوار
درین تپ بدلک و ادرار و تعریق نمایند و تناول شوربای خروس پیر با نخود و بسفایج چنانچه در باب قولنج گفته شد ایشان را نافع است

معجون ربع

وایضاً تناول تریاق کبیر یا مثرودیطوس در هر ماه یک دو مرتبه سودمند بود و تناول این معجون برای این تپ نفع بدین دارد سنبل الطیب وج هر واحد پنج درم
فلفل زنجبیل هر واحد یک درم حلتیت دو درم نانخواه سلیخه هر واحد چهار درم همه را باریک سائیده بعسل کف گرفته معجون سازند شربتی ازان یک مثقال با آب بادیان
یا با آب کرفس و برای حفظ کبد و طحال قرص زرشک کبیر یا صغیر یک مثقال بسکنجبین بزوری یا ماء الاصول بدهند ابن نوح گوید که درین تپ قصد تدبیر
آنکس نمایند که اراده فربه شدن بدن خود نماید و نگاه کنند اگر اعراض او کم نشود و در وقت او تاخیر نگردد باستفراغ قوی تیر پردازند و اگر تپ از حمل روز تجاوز کند
و مریض فربه و توانا باشد توسع غذا بران نمایند و هر صبح بقدر جوزه فلافلی یا بمقدار کنار دواء الحلتیت و همچنین وقت خواب بدهند و در غیر روز نوبت بحمام
عرق آورند و شراب بنوشند و خاصیت دواء حلتیت است که آن تسکین برودت تپ و منع لرزه کند و همچنین آب جرجیر افشرده عمل کند اگر بقدر دو یا سه اوقیه از آن
بنوشند و کذالک اگر یک درم قسط یا عود بلسان یا غاریقون یا بیخ سوسن آسمانجونی هر کدام که باشد بماء العسل قبل از نوبت بخورند و ایضاً مالش بروغنی که دران
قسط و عاقرقرحا یا شبح پخته باشند قبل از نوبت تسخین بدن و تسخین لرزه کنند و ادرار بول نمایند و بعد انهضام غذا این قرص بخورند بگیرند عصاره غافث سه درم
لک یونجب البان هر یک چهار درم بادیان سه درم زعفران دو درم آب کرفس سرشته اقراص بوزن مثقال سازند و یکی ازان بسکنجبین یا با آب بادیان و کاسنی
و کشوث بخورند و اما از اصحاب حمای ربع کسیکه نحیف البدن باشد و بر مزاج او یبوست غالب بود باغذیه و ادویه حار یابس علاج نکنند که این در تپ دق
انجامی اندازد بلکه معالجه او بمرطبات و مسخنات نمایند مثل استکثار دخول حمام بغیر آنکه دران عرق آید و ریختن آب بسیار بر بدن او و نشستن در آبزن و مالش
بروغن کنجد و خیری و شرب شراب رقیق مثل او و آب ممزوج و اعتماد در اسهال او بر ماء الجبن با نبات کنند و غذای او خروس بهی بیع باسفاناخ نخود باشد
و روز دوره قی بسکنجبین و گلاب و آب نیم گرم آورند و لزوم این قرص نمایند صفت آن گل سرخ زرشک طباشیر هر یک دو درم تخم کاسنی کشوث هر واحد
یک درم ریوند عصاره غافث هر یک نیم درم رب السوس سه درم اقراص بوزن یک درم سازند و یکی ازان بخورند و بگیرند افتیمون سائیده در مویز منقی
سرشته هر صبح بخورند و غذا البسر کبه زیت مع روغن کنجد و شکر طبرزد سازند و هر روز گلقند بخورانند و دست و پا در آب گرم بدارند و اگر مع ذالک دهن او رطوبت باشد
سکنجبین معمول از تخم کاسنی و بادیان و کرفس بدهند در زرده بیضه و انجیر در عسل تر کرده بخورند و تنقل بمغز بادام و پسته و فندق و مغز چلغوزه و شکر و خانید و حبة الخضرا
و کنجد مقشر و مویز طائفی سازند و گرد و پیش او روز دوره طغارهای پر آب گرم که دران بابونه و شبح و پودینه جوش داده باشند بنهند و بیمار چنان بپوشند تا بخار او
ببدن رسد و عرق کرده شود خصوصاً قرشی می‌نویسد که اگر در خون کثرت یابند بعد چند روز که نضجی حاصل شود فصد کنند پس اگر خون رقیق مائی برآید فی الفور بند نمایند
و ابتدا باستفراغ خفیف کنند و بعد نضج تام باستیصال سودا پردازند بتدریج و بدفعات و بعد النضج و تنقیه در آخر آن تریاق فاروق و دواء المسک حار خوردن نیکو است
و ایضاً بعد سه هفته قرص غافث و قرص زرشک لونادی بدهند و همچنین استعمال ریوند در اوقات متفرقه نمایند و از آب سرد منع کنند مگر در وقت دوره
و روز نوبت ترک غذا نمایند مگر آنکه نوبت در آخر روز آید و گرسنگی اشتداد نماید پس اولی آن باشد که معده را بمثل ماء الشعیر بشکر یا شربت نیلوفر یا مزوره ملوخیه
یا اسفاناخ یا کاسنی یا خرفه بطنجن بروغن بادام مشغول دارند و روز راحت غذا بمثل بچه مرغ و ماکیان فربه و بره یکساله بطور سفیدباج پخته یا با ناردانه و مویز
و یا با آب لیمون و شکر سازند و از مسهلات این مطبوخ نیکوست عناب سپستان تمرهندی آلوی بخارا هر یک ده درم سنای مکی اسفایج شکاعی بادآورد تخم ریحان
شاهتره بلیله سیاه و کابلی گل بنفشه گاوزبان هر یک پنج درم تخم خیار و کاسنی زرشک افتیمون هر یک سه درم جوشانیده صاف نموده پانزده درم مغز
خیارشنبر و یک درم روغن بادام و پانزده درم گلقند داخل کرده بربونا جلیبی یک درم و حجر ارمنی و لاجورد و مقل ازرق و کتیرا و سقمونیا هر یک ربع درم تقویت آن کرده بنوشند
و مطبوخ افتیمون و حب آن هر دو نیکوست و کذا افتیمون بشیر نعاج و ایارج لوغاذیا و محموده و واجب است که اعاده استفراغ مرة بعد اخری نمایند تا بدن پاک گردد
و سفوف مسهل سودا با ماء الجبن بشکر نیکوست و کذالک آب شاهتره و شربت شاهتره مرکب تنها و با ریوند فائده دارد و باید که در ابتدای نوبت قی بسکنجبین و صمغ حرشف
و اصل السوس آورند و در غیر نوبت قبل از غذا و اگر بعد غذا باشد بهتر است و بعده برای تقویت معده گلقند و شربت لیمون دهند و اعتنا بادرار ادویه شان نمایند
در بعض اوقات و خصوصاً نزد شدت حرارت و عطش بشیره خیارین و خربزه و کاسنی در روز دوم از نوبت در حمام داخل شوند و در آبزن آب شیرین نشینند

وآب حمام بیشتر از هوای او استعمال نمایند و وقت ابتدای نوبت دریافت کنند که ابتدای وجع از کدام مکان است پس هر جا که معلوم شود بدانند که محل ماده و مستوقد
عفونت همانست و آن موضع را بروغن بابونه و نمک چرب کنند و اطراف بمالند و در آب گرم نهند انطاکی گوید که آنچه از نفس سودا باشد واجب است که اولاً
این مطبوخ بنوشانند که آن عجیب النفع کثیر الفائده است من تالیف آن نمودم و تجربه صحیح یافتم صنعت آن جو مقشر سی و شش درم آلو بخارا اسطوخودوس
بسفائج تمر هندی هر واحد پانزده درم افتیمون عصی الراعی عناب تخم کرفس بیخ خطمی تخم شاهتره تخم کاسنی تخم خرفه مغز تخم خیار گاوزبان هر واحد هفت درم پوست بیخ کبر
گل بنفشه گل سرخ هر واحد چهار درم همه را کوفته در ده چندان آب بجوشانند تا چهارم حصه بماند صاف کرده نیم گرم با شکر یا شربت نیلوفر یا شربت بنفشه بنوشند
و تا شش روز تکرار این در ایام راحت کنند اگر قلع آن نکند و تمام نضج ظاهر شود سفوف سودا بماء الجبن چند روز بدهند و ماء الشعیر شیر شتر با افتیمون دهند
تا نضج تمام گردد پس سفوف مذکور بدهند و اگر زائل نشود ایارج لوغاذیا دهند و دادن تریاق کبیر خطا است بسبب قبض پس از وی حذر کنند و واجب بود
حمام در روز راحت و اندران تکثیر جلوس در آبزن و ترطیب بادهان بارده نمایند و هر گاه یبوست زیاده شود حقنه بشوربای کله پاچه جائز بود و اکثر این زائل میشود
بخوردن غاریقون یک درم و حجر ارمنی و مروارید هر واحد نیم مثقال و این مجرب است چند بار روز دوم از نوبت استعمال نمایند و بدل حجر ارمنی لاجورد کنند و اما
اغذیه بقول مثل اسفاناخ و کدو و ماکیان و بره فربه بدهند و هر گاه نوبت بروز خود استیعاب نماید غذا ندهند و الا جائز است اگر هضم وسعت کنند و از مجربات است مثل طیون
اکلاً و شرباً است و کذا کرفس و بخور با فسنتین و تعلیق یاقوت و خلد و موش و اکل طحال خارپشت و بخور بزهره او و در زبهت نوشته که شرب افتیمون و بسفائج و لاجورد
مخصوص بربع است و از مجربات مروارید محلول در ترشی ترنج است و بخور تخم او و شرب آب کرفس با شکر و در خواص آمده که پارچه زن ذات النفاس قبل غسل او چون
بپوشد ربع را زائل کند و کذا خوردن لحم قنفذ و تعلیق عظم مثقوب در بازوی خروس و هد مولف اقتباس و خلاصة التجارب نوشته اند که چون ترا ماند این مرض
و نوبتهای آن دراز است و زمان آسایش بسیار و خلط سوداوی طبعی خاص است تدابیر آن برفق باید کرد و در ابتدا اغذای معتاده لطیفه چون مرغ بچه و گوشت بچه بز
شیرخواره که دران زردک یا شلجم یا چقندر یا اسفاناخ یا کشنیز سبز افتاده باشد بروغن گاو پخته با نان تنوری خشکار دهند و استفراغات قوی نباید کرد و هر گاه
خلط و چیزهای گرمی و خشکی افزا دور باید داشت و در خریف طبع بزوال آن نباید کرد خصوصاً که اندران فصل عارض شده باشد و همچنین بیشتر از هفتاد روز
در دفع آن نباید کوشید و اهتمام در نضج ماده درین تپ بیشتر باید کرد از جهت یبوست و غلظت ماده و در تعدیل مزاج بچیزهای مائل بگرمی و بسیار رطب باید کوشید
واگر در روز نوبت طاقت ترک غذا نداشته باشد قبل از نوبت شش هفت ساعت اندکی از غذای سبک معدل سودا دهند و مدرات و معرقات و هرچه ترقیق اخلاط را
دفع کند همه مضر باشد و بدین جهت خربزه نفع نکند با وجود ضدیت طبع آن با سودا و آنجا که آفتی در سپرز باشد اول بمعالجه آن پردازند که تپ بزوال آن زائل میشود
واگر بیمار دسترس بماء الجبن نداشته باشد عوض آن آب شاهتره و یا آب گلوی سبز مروق با سکنجبین افتیمونی دهند که همان اثر دارد و در ذخیره نوشته است آنجا که
ماده سخت غلیظ باشد هر بامداد هفت درم گلقند باده درم سکنجبین ساده سرشته بدهند و مویز منقی با مغز پسته و بادام تنقل کنند و هر گاه غذا خواهند نخوداب
بمرغ فربه جوان و یا زیرباج بمرغ بوقت اشتها بکار برند و از فعل متعب دور باشند و گوید که بدین تدبیر بسیار تپهای ربع زائل شده است و در اوائل این مرض اگر
باخراج ماده غالب و نرم داشتن طبع حاجت آید حقنه معتدل اللین در هفته یکبار در غیر روز نوبت و شیاف ملین معتدل از شکر و بنفشه و مغز خیارشنبر و مانند آن بکار برد
در هفته یک دو کرت نافع بود و در آغاز نوبتها اگر قی کردن لازم گیرد عظیم نافع بود و قدری سکنجبین عنصلی بگلقند آمیخته صباحهای غیر نوبت و یا سکنجبین افتیمونی با گلقند
سرشته هر گاه طبع از حرارت خالی باشد عظیم مفید آید و نضج و تحلیل سودا نیکو کند و پنیر تازه بی نمک با عسل خوردن غذای نافع بود در روز سوم از هر نوبت
و بعد از تنقیه بمسهلات سودا اتخاذ بحب الشفا و امثال آن لازم بود بدستوری که در غب غیر خالصه مذکور شد و حب الشفا را درین باب اثری عظیم است چنانچه
برادر استاد از یک سال این تپ داشت و اطبا از علاج آن عاجز شده بودند ازین دوا در دو نوبت خورد و صحت یافت بگیرند زنجبیل یک جزو ریوند چینی دو جزو
تخم جوز ماثل سه جزو جمله را باریک سائیده با دو برابر آن عسل بسرشند و در خریف حضرت استاد را ربع پیدا شد و چهار ماه کشید و نوبت آن در آخر روز قرار یافت
و غذا نخوداب بمرغ فربه و قلیه و پلاو چرب بگوشت بره فربه و شوربای گوشت گوسفند فربه و جوان با برنج و امثال اینها داد گاهی اندکی سرکه کبری کم ترش با طعام و گاهی

همه مائل باعتدال باشد و اولی تر چیز با سکنجبین ساده که شکری و گلشکری بود و اگر حاجت آید سکنجبین بزوری و گلنگبین و ماءالاصول معتدل و آب بادیان تر و آب کرفس
استعمال نمایند و فصد باسلیق اندرین تپ سود دارد و گاه باشد که بفصد صافن حاجت آید ابن الیاس گوید که هر صبح سکنجبین ساده یا بزوری معتدل باین نسخه
بنوشانند صفت آن تخم کاسنی پوست بیخ کاسنی بادیان هر واحد سه درم تخم خربزه تخم خیار تخم بادرنگ هر واحد پنج درم نیکوفته در دو رطل آب و نیم رطل سرکه کهنه
یک شبانه روز خیسانیده بجوشانند تا چهارم از آن فانی گردد از آتش فرود آورده صاف کرده شکر سفید یک رطل داخل کرده بقوام آرند و بگیرند گلقند شکری
ده درم در پنج سکنجبین آمیخته بدهند و باقی علاج او مثل علاج ربع دائره است از تنقیه خلط سودا و فصد باسلیق و هفت اندام درین تپ اولی ست اگر علامات خون
ظاهر باشد و مریض بحسب سن و قوت و فصل متحمل آن بود ابو منصور گوید که معالجه این سکنجبین و گلقند و ماءالاصول بادیان دهند بالی کنند و فصد باسلیق کنند
بعد از آن صافن بکشایند پس از آن شروع بادرار بول نمایند اگر بلید الحرارت بود و غذا نخود آب و سرکه زیت سازند انطاکی گوید که علاج حمای ربع دائمه هم
مثل ربع دائره است بتغیر یا بلی مگر در دائمه حادث از خون که در آن فصد صافن در اواخر علاج کنند و درین انضاج بیشتر وقت باید کرد تا از آن تحلیل رو نماید دیدیم اعلا
تحلیل آن تسوید موی سفید بسبب شدت طبخ آن مواد را و عمل او در رطوبت غریبه پس سیاه میشود چنانچه بستان حرارت غریبه اندر انست و هرگاه اشتداد نماید موی سفید گردد
بسبب فرط احتراق و بسیار باشد که ازین تپ ملازمت شرب بسفائج مطبوخ بموید شکر شیرین ساخته مصنف قیاس مینوید که نزد من بهتر آنست که
اول گر باسلیق و یا صافن زده جهت نضج تا چهل روز گلقند گل مشکی و سکنجبین هر یک دو تولہ بلیسانند و برقه گلقند چهار تولہ در عرق شاهتره با در نجبویه هر یک هفت تولہ مالیده صاف نموده
بدهند و بعده تا یک هفته این مطبوخ دهند برگ شاهتره بادر نجبویه بسفائج افتیمون گل سرخ هر یک هفت ماشه افسنتین سه ماشه تخم کشوث در لته بسته گاوزبان هر یک پنج ماشه مویز منقی
نه دانه نیم کوفته در عرق...

گلقند سه چهار تولہ و غذا نخود آب جوجه مرغ بعد یک پاس از دو او وقت دو پهر نان با شوربا دیلاو بچه مرغ دهند و تنقیه بمطبوخ افتیمون بمادالیقونی نواب علوی خان
نموده جهت ادرار سکنجبین افتیمونی بزوری ایشان در کلات شهنده و جهت تقویت خمیره مروارید و ماءاللحم دهند صفت خمیره مروارید بگیرند مروارید ناسفته یک تولہ
بعرق کیوڑه و بید مشک صلایه کرده لیکن سرطیاشیر گل گاوزبان هر یک شش ماشه بسفائج درونج عقربی تخم بادرنجبویه هر یک هفت ماشه کوفته بیخته اطریفل کران بسته
بعد در کیوڑه یک شبانه روز خیسانیده مالیده باسه چندان قند بقوام ساخته ورق طلا محلول داخل نمایند ماشه حل کنند شربتی هفت ماشه صفت ماءاللحم گوشت
پنج آثار گوشت بچه مرغ سه عدد گل سرخ پنج تولہ بسفائج تخم فرنجمشک بادرنجبویه شاهتره گاوزبان بستان افروز هر یک سه تولہ گل گاوزبان چهار تولہ برگ گاوزبان هفت تولہ
ابریشم مقرض خام بست و پنج تولہ صندل سفید سه و نیم تولہ هوبر منقی سی تولہ زعفران سه ماشه ریحان سبز پودینه برگ ترنج هر یک سه تولہ گلاب پنج شیشه آب شیرین چهار شیشه
بدستور مقرر بکشند شربتی از نه تولہ تا پانزده تولہ و قرص زرشک و قرص گل که در تپ های بسیار نافع ست و این حب هم برای ربع دائره و لازمه مجربات
درسته چهار دوره به بسیار دهند گر تخلف نمیاید لیکن بعد از تنقیه پوست بیخ لفاح بیابانی صحرائی که آنرا بهندی کهوجه گویند سه تولہ زنجبیل صبر سقوطری هر یک نیم تولہ
کوفته بیخته جهابیر نخود سازند شربتی یک حب قبل از نوبت با آب گرم و صاحبزاده مظفر علی خان را از نه ماه ربع لازمه بود و از ماءالجبن هم فائده نشده بود و بلکه
ضعف زیاده گردیده بنابر تقویت خمیره و ماءاللحم مسطور و جهت رفع نوبت حب انار گوردادم در سه چهار نوبت موقوف شد لیکن وقت نوبت تپ خفیف می آمد
پس جهت رفع دوره عوض حب سفوف طباشیر و ست گلو و دانه هیل هر واحد یک ماشه نبات برابر روز نوبت دادم و بنابر رفع تپ هر روزه شربت افتیمون احمد علی
علوی خان سه تولہ در عرق شاهتره و گاوزبان هر یک هفت تولہ نوشانیدم و غذا پلاو و قورمه با نان تنوری مقرر داشتم و خمیره و ماءاللحم بدستور دادم در یک ماه
صحت یافت الحمدلله بخوخان بهادر را از مدت یک سال و سه ماه تپ ربع می آمد و از ماءالجبن نیز فائده نشد و رنگ همه بدن سیاه شده بود و اندکی سختی در سپرز
هم بوده از ضعف طاقت قیام و قعود هم نمانده حکیم میر ضیاءالدین عبرت معالجه باین طور فرمودند که وقت صبح قرص کبر سه ماشه در خمیره صندلی ترشی
رازی یک تولہ ورق طلا یک عدد داهسته شربت سیب و شربت افتیمون هر واحد یک نیم تولہ در عرق شاهتره و عرق ابریشم ساده هر یک هفت تولہ حل کرده داد
و غذا وقت دو پهر پلاو کبری با چهار آمله و قورمه بچه بز با نان خشکه مقرر نمودند و وقت شام شربت یاقوت علوی خان دو تولہ در عرق شیر نه تولہ و تخم فرنجمشک
هفت ماشه صفت عرق شیر بسفائج درونج عقربی تخم شربتی تخم فرنجمشک گاوزبان هر یک پنج تولہ ابریشم خام بست و پنج تولہ گل سرخ گل مشکی هر یک

هفت توله آب لیمون شربتی آب انار و لایتی هر یک نیم آثار آب تربوز دو آثار سیب ولایتی نیم آثار کسیر و یک آثار برگ خرفه نیم آثار دسته فلوس نبات یک آثار شیر برنج آثار عرق کشند شربتی از نه توله تا بیست توله قبل از وقت دوره یک گهری دوای آب پخته دلیمون که در غرغره و دافع ربع دائره مسطور شد نوشانیدند از این تدبیر در مدت یک نیم ماه لرزه موقوف گشت لیکن بروز دوره تپ بمعمول خود می آمد برای رفع آن سفوف برگ بارتنگ و بیدمشک نه ماشه با نبات برابر می دادند و هر روز شربت کشوت از علوی خان و شربت افسنتین هر یک دو توله در گلاب و عرق بیدمشک هر یک هفت توله می نوشانیدند و بهمین تدبیر در دو ماه صحت کلی یافتند لیکن سیاهی بدن باقی بود جهت رفع سیاهی و ضعف خمیره گاوزبان عنبری با عرق زردک علوی خان دادند در مدت سه چهار ماه سیاهی رفع شد صفت عرق زردک بگیرند زردک از پوست و استخوان پاک کرده پنج آثار گل گاوزبان گل نرگس بنفشه گل سرخ هر یک نه توله برگ گاوزبان بسفائج درونج عقرب هر یک هفت توله ابریشم خام جهل توله صندل سفید پنج توله اشقه سنبل الطیب هر یک چهار و نیم توله عود خام و عود غرقی هر یک سه و نیم توله زعفران نه ماشه مشک عنبر اشهب هر یک سه ماشه شربتی از هفت توله تا یازده توله با شربت تمبول نواب علوی خان چهار توله و تخم فرنجمشک نه ماشه

علاج ربع معکوس

و این هم نوعی از ربع است که در روز سوم تپ می آید و یک روز نه و همه اسباب و علامات این مانند ربع دائره بود و تسکین ربع اعلم است و این نوع از اکثر مهلک است کذا فی الالهیه و میر زاده خان تمامه همان است که در ربع دائره مسطور شد لیکن باید که درینجا در تقویت و تنقیح و تسکین بیشتر از اسهال حرارت کوشند و سفوف بادرنجبویه یا شاهتره درین باب از مجربات است و بهمین سفوف تخم کاسنی و بانبات مساوی اشرتی سه ماشه و گاهی این نوع در آخر ربع دائره می افتد در دوره چهارم بهلاکت می انجامد و گاهی از ابتدا شروع میگردد و بدوره ششم بعروض غشی بهلاک می پیوندد قسطا بن لوقا گفته که نوعی از ربع است که آنرا منتکسه گویند و او آنست که در روز نوبت کند و یک روز راحت باشد و روز دیگر ... تا بیست روز زائل کنند و از ابن ربیعت نقل نماید و تشنج بدین روز دوم بحمام و راحت باشد و استطالی قی روز سوم حمام کنند زیرا که حمام ترقیق اخلاط نماید و سیلان او سهو موجود کنند

حمیات دیگر از انواع حمیات سوداوی

که آن خمس و سدس و سبع و ثمن و تسعه و عشر است هر یک بکسر اول اسامی هر یکی از ینها بحسب ورود او واضح است مثلاً اگر سه روز در میان آید خمس گویند زیرا که روز سوم روز ترک آن تا نیم روز باشد و همچنین اگر چهار روز در میان آید سدس خوانند و باقی را همچنین قیاس کنند تا عشر که هشت روز در میان آید و زیاده از عشر الفاظ و نام آن چنانچه قرشی گوید بر نمی آید و بدم که تپ او در هفده روز یک نوبت می آمد و حکیم ارزانی مینویسد عورتی را دیدم که سی روز در میان او را تپ می آمد و شیخ رئیس شخصی را دیدم و به ماه دو بار تپ می آمد بالجمله بقول شیخ این حمیات را در یونانی فیماطوس نامند و قومی مثل این حمیات را دوار نامیده اند بسبب ادوار دوران آنها و الفاظی گفته های فائته و مستتره مترقیه و سعدیه از مجرای طبیعی و این مسمی با اسم ادوار آنست پس حاج خمس گویند اگر در نیم روز واقع شود و همچنین و دیگر اقسام آن و وجود خمس اجماعی است واما مافوق آن را جالینوس منکر است و دیگران اثبات آنها میکنند چنانچه قول قرشی و غیره مذکور شد و سدس و سبع و مافوق آن از الفرادیه و ذکر کرد و جالینوس گوید که من در عمر خویش ازین تپها هیچ ندیده ام و نه خمس جلی قوی را دیده ام که آن حمی مثل خفی ضعیف است و میگوید بعید نیست که سبب این تپها تدبیری بود یعنی سببی از اسباب بادیه باشد چون حرکت یا ریاضت قوی و دفعةً یا طعام و شراب و دوای ناموافق یا چیزی از اعراض نفسانی چون فرحت و غضب و غم و فکر که اندر مزاج اثر کند هر وقت که سببی ازین اسباب تازه شود تپ تولد کند یعنی سبب ادوار و عودات آن نه سوداست تدبیر او او را آن باشد نه ماده و اهواز نه گرد و میگوید که واجب است در امتحان این تپها رعایت کردن این معنی تا غلطی واقع نشود یعنی استحان نمایند که آیا این حمیات از عودات تدبیر است یا از ماده و العصب آنجا و شیخ الرئیس مخبر باید که جالینوس مثل منکر است برای وجود این حمیات یعنی دلیل ندارد زیرا که میگوید ندیده ام و نمیگوید که نمیتواند شد پس نباشد منکر شد و مثل موجب نیست که برای امثال این تپها اصل دیگر یعنی سوء تدبیر گفته و چون بلفظ بعید نیست گفته و بالجزم نگفته که سبب این تپها آنست لهذا نباشد موجب شد لیکن بقراط تحقیق قول در وجود سبع و تسع نموده و این در ظاهر مستعد رو مستحیل نیست تا احتیاج رجوع در آن بسوی تاویل افتد که صدورش آنها از عودات تدبیر است و اقوالیکه بقراط در باب این حمیات گفته این است که سبع طویل المدت است و قتاله نیست تسع در مدت دراز تر از آنست و مهلک نیست گفته که خماسی ...

حمیاتست زیرا که قبل از سل یا بعد آن افتد و این مبنی بر تجربهٔ اوست و شیخ گوید که باگمان میکنیم که این قول بقراط را که خمس بدتر از همه است و جز این نیست که از سل مراد دق باشد و مراد او از خمس مطلق نیست بلکه مراد او ازین آنست که بعضی از صنف خمس از بدترین تپهاست بهر آنکه قبل از دق و بعد آن بود و زیرا که حمیات چون طول کشند و ایذا رسانند در اکثر اعضای رئیسه گرم شوند و بدق ادا کنند و ایضاً دق چون حیفت کند بعید نیست که در اخلاط اندر آخر دق مادیت و عفونت عارض شود پس حمای خمس حادث گردد و واجب نیست که انکار از امراضی کرده شود که مشاهدهٔ آن در زمانی یا بلدی اتفاق نیفتد و ایضاً واجب نیست دیگر گویند حمای خمس را مادهٔ خاص لابد ست زیرا که ربع بسبب آنکه مادهٔ آن سوداست دوره بطریق ربع میکند بلکه بنابر آنکه او قلیل و غلیظ ست و بعید نیست که در بعض ابدان اسمع و اغلیظتر و قلیل تر باشد و آنرا عفونت عارض شود و هنگام تحرک او بسوی مستوقد اجتماع او در آن بطی تر باشد پس جائز ست که نوبت بطور خمس نماید بغیر لزوم مادهٔ خاص و مردی ثقه از من گفته که حمای تسع را مشاهده کرده ام و اما خمس را بتکرار دیده ایم و برای آن مضطر بگفتن این سخن نبوده ایم که درینجا خلطی دیگر بود و الحاصل این حمیات از قبیل حمای ربع اند زیرا که مادهٔ این تپها از جنس مادهٔ ربع بود لیکن آن ماده غلیظتر و کمتر باشد و لهذا ببطئ مجتمع و متعفن میشود پس بمائه راحت دران طول کند و اکثر این تپها از سودای بلغمی باشند و بیشتر بعد حمیات دیگر عارض شوند علاج معالجهٔ این تپها همچون علاج تپ ربع باید کرد لیکن چیزهای بغایت گرم و مسهل قوی نشاید داد مگر بعد از آنکه نضج تام پدید آید و اگر استفراغ بحسب حال کنند صواب باشد مثلاً اگر صاحب تپ لاغر خشک مزاج باشد تنقیه بادویهٔ مخرج سودای احتراقی نمایند و اگر لحیم شحیم بسیار خوار بود بادویهٔ مخرج بلغم و روز نوبت قی بلطفات و مقطعات خلط غلیظ لازم گیرند و مراعات جگر و سپرز و معده مرعی دارند بدانچه در حمای بلغمی ذکر یافته و گلقند و سکنجبین قلیل الحموضت نفع دارد و اشربه و اغذیه بحسب حرارت و برودت مزاج اختیار نمایند بنهجیکه در اقسام ربع مفصل مذکور شد شیخ میفرماید که علاج اصناف این حمیات قریب از علاج ربع بلغمی ست و احتیاج در علاج آنها بزیادتی صوم و تلطیف تدبیر و لزوم هاضم بود تا مادهٔ غلیظ بدان تحلل و نضج یابد و ایضاً احتیاج بتغلیظ تدبیر افتد تا قوت ضعیف نگردد و این هر دو یعنی تلطیف و تغلیظ متضاد تین ست و تا وقتیکه این حمیات قوت را ضعیف نکنند خوف نمیکنیم چنانچه تلطیف تدبیر و استعمال صوم تا مدتی بر مریض می نمائیم و تلافی ضرر تلطیف هر وقت که میخواهیم بتغذیهٔ اغذیهٔ جید الغذا و سریع الهضم و مزید خون متولد از ان و غیر مغلظ ماده و غیر مزید آن میکنیم و از نافعترین معالجات برای این قی کردن ست بخربق و تخم ترب و ترب که دران خربق خلانیده باشند و تخم سرمق و استفراغات بایارجات و بعد از ان استعمال تریاق و مانند آن از معاجین کبار و درین هنگام نفع میکنند تعریق بادویه در حمام گرم بغیر استعمال آب و بغیر استعمال مرطبات مجوسی گوید حمیاتی که در هر پنج یا شش روز نوبت میکنند چون حدوث آنها از خلط سوداوی مفرط الغلظ باشد در علاج آنها احتیاج بتدبیر اصحاب حمای ربع می افتد از تلطیف خلط و استفراغ آن بادویهٔ مسهل سودا و تلطیف غذا و ترک تغلیظ و استعمال قرص غافث و سکنجبین و گلقند احیاناً و بصوم در روز نوبت و قی بسکنجبین که دران ترب قطع کرده تر کرده باشند و بآب شبت و نمک هندی و عسل و همه انچه مانند اینها استعمال کرده میشود در علاج حمای ربع که چون مدت او طول کند جرجانی گوید که مرا غلامی بود او را این نوع تپها می آمد و من همچنان که جالینوس گفته گمان بردم که این غلام هر وقت تخلیطی میکند و بدان سبب هر وقت این تپ نوبتی می آید پس گوش بران داشتم و بر ورق تقویم وقت ابتدای نوبت تپ او نشان کردم و مدت نوبت آن نگاهداشتم و روزهای راحت که بی تپ بود معلوم کردم و ابتدای نوبت دیگر نشان کردم و مدت نوبت آن نگاهداشتم چند نوبت همچنین نگاهداشتم معلوم شد که تپ سبع ست و مزاج او گرم بود او را دیگر روز بعد روز نوبت صباح سکنجبین بشیرهٔ تخم خرفه دادم و بعقب آن بعد چند ساعت کشکاب دادم و بروزهای دیگر گلشکر با سکنجبین ساده دادمی و غذا زیرباج و شوربا نخود و شبت و گوشت بره یا مرغ بود و دو روز پیش از روز نوبت نخود آب دادمی یا زیرباج مزوره مغز بادام و روز نوبت سکنجبین بزوری بخته اند که آب آمیخته هیچ ندادمی این بر جهت آنکه تا آب ساده تنها نخورد و قبل از آمدن نوبت آن روز امساک غذا فرمودمی و از اجزای معجون نجاح حبی ساختم و بعد روز نوبت بدو روز مقدار دو درم دادمی این حب دو بار بیش ندادم بدین طریق علاج تپ او زائل شد ابن الیاس گوید که علاج او اخراج بلغم غلیظ از بدن ست و اینکه هر صبح جلاب با زبادیان و اصل السوس خراشیده کوفته هر واحد سه درم و گلقند عسلی ده درم بنوشانند و غذا مزورهٔ نخود و مغز حب قرطم و لحوم دراج و تیهو و کباب دهند و تلیین طبیعت بمعجون خیارشنبر یا معجون نجاح کنند و روز نوبت امر بصوم و ترک غذا بالکل نمایند و قی بآب طبیخ تخم شبت و تخم خربزه و بیخ آن و تخم ترب و برگ و بیخ آن و نمک و عسل و کنکرزد آورند و باقی تدبیر آن مثل تدبیر حمای ربع ست

[illegible]

ویا از دو خمس ترکیب پذیرد و دو روز آید و دو روز نه ویا سه خمس مرکب شود و سه روز آید و یک روز نه ویا از دو سدس ترکیب یابد و دو روز نوبت کند و سه روز ترک نماید و مانند آن و گاهی از دو نوع ویا اکثر از ان داخل در جنس واحد مرکب گردد مثل غب با بلغمی چون حمای معروف بشطر الغب و مثل ترکب حمیات ادوار و مثل غب با محرقه و آنچه ازین هر دو وا از رسیه صفراویه ترکیب یابد و گاهی واقع میشود و ترکیب حمیات بوجه دیگر و او آنست که از عفونت دائره یک نوع بالازمه همان نوع مرکب گردد مثل غب دائره بالازمه و مواظبه بالثقه و ربع دائره با دائمه ویا از عفونت دائره یک نوع بالازمه نوع دیگر ترکیب یابد چون غب دائره با مطبقه ویا غب بالثقه ویا غب با ربع دائمه ویا مواظبه با مطبقه ویا مواظبه با غب لازمه ویا مواظبه با ربع لازمه ویا ربع دائره با مطبقه ویا ربع دائره با غب لازمه ویا ربع دائره بالثقه و همچنین عفونت دائره یک نوع با دائره نوع دیگر مثل غب دائره با مواظبه و غب دائره با ربع دائره و مواظبه با ربع دائره ویا عفونت لازمه یک نوع بالازمه نوع دیگر مرکب شود چون مطبقه با غب لازمه ویا بالثقه ویا با ربع دائمه و غب لازمه بالثقه ویا با ربع دائمه و لثقه با ربع لازمه و سخن گروهی که گفته اند دو تپ لازمه مرکب نشود معتبر نیست و گاهی انواع ترکیب واقع در میان حمیات بنوع دیگر بود مانند آنکه دو خلط ممتزج باشند یا منفرد و مانند آنکه هر دو متساوی در مقدار باشند یا مختلف و مانند آنکه حمیات متداخله باشند ویا مبادله ویا مشابکه و تفصیل این آنست که صاحب کامل گفته که ترکیب بعضی حمیات بالبعض دیگر بر دو وجه بود یکی بر جهت امتزاج پس اگر دو خلط محدث دو تپ همه مختلط ممتزج باشند از ان ابتدای نوبت آن هر دو و انقضای آنها در زمانه واحد بود دوم بر جهت مجاورت پس اگر هر واحد از دو خلط منفرد باشد در ان هنگام نوبت آن هر دو در دو وقت مختلف بود و همچنین انقضای آن هر دو و هر واحد از اخلاط مرکبه یا متساوی در مقدار باشد ویا بعض آن بیشتر و بعض آن کمتر باشد و ابن هبة الله گوید که ترکیب حمیات بر سه قسم است اول ترکیب ممازجه و این آنگاه باشد که ماده هر دو تپ یا خارج عروق بود یا داخل عروق و درین هنگام ابتدای نوائب و انقضای آن هر دو در زمان واحد باشد و ثانی ترکیب مشابکه و این وقتی باشد که هر واحد از دو خلط مفرد بود یعنی یکی از ان داخل عروق و دیگر خارج عروق باشد الا هر دو تپ در یک وقت ابتدا کنند و ثالث ترکیب مقارنه و این وقتی باشد که چون هر واحد از دو تپ دوره خود را تمام کند تابع او دیگر مقارن آن گردد و ماده او داخل عروق باشد خواه خارج عروق و شیخ میفرماید که اصناف ترکیب حمیات سه گونه است یکی ترکیب مداخله و او آنست که هنوز یک تپ در بدن باشد که تپ دیگر داخل شود پس بالضرور اعراض مشتد گردد دوم ترکیب مبادله و این آنست که بعد گسستن یک تپ دیگری داخل شود خواه بمجرد مفارقت اولی خواه بعد زمانی پس دیگر بدل از اولی باشد در بقای حرارت بعد اقلاع آن سوم ترکیب مشارکه و او آنست که هر دو تپ بیک دفعه درگیرند خواه ترک آن معا باشد یا نه و مشارکه را مشابکه نیز گویند بجهت شدت مداخلت و مجوسی گوید که گاهی سه نوع از حمیات مذکوره مرکب گردند و گاهی چهار نوع یا زیاده بران از اختلاف تراکیب مرکب شوند و شارح اسباب مینویسد که ترکیب حمیات عفنیه یا ثنائی بود و آن سی و شش قسم است ویا ثلاثی باشد و این یکصد و شصت قسم بود ویا رباعی باشد و آن پانصد و شصت قسم بود پس جمله انواع این هر سه ترکیب هفت صد و پنجاه و شش میشود و گفته که خماسی و فوق آن نیز ممکن است پس عدد از هزار قسم تجاوز کند و حکیم ارزانی نوشته که ترکیب حمیات گاه بر سبیل انتظام بود اگر از اقسام مرکبات باوقات محفوظ آید و گاه بر سبیل اختلاط باشد چنانچه تپی لازم بود و بگسارد و بگیرد بلا نظام و این چنین تپ را مختلطه گویند و حمیات مختلط چند اند که خواهد شد و سمرقندی گوید که از حمیات مرکبه کثیر الوقوع آن است که از ترکیب صفرا و بلغم افتد و لهذا این تپ میان سائر مرکبات مخصوص باسم خاص گردیده و آن شطر الغب است و این علیحده مسطور گردد الحاصل در معرفت حمیات مرکبه مهارت تمام درکار است تا در تشخیص نوع آن مغالطه نیفتد لهذا گفته اند که بر نوبتهای حمیات اعتماد کلی نباید کرد بلکه درینجا می باید که بدیگر اعراض لازمه مختصه بهر واحد استدلال نمایند زیرا که نزد ترکیب در بعضی اختلاط می افتد و اعتبار نوبت ساقط میگردد چنانچه گاهی تپ مرکب دوره شبیه بدوره مفرد یابد و دوره مرکب دیگر پیدا میکند مثل آنکه از ترکیب دو غب دائره نوبت تپ هر روز می آید و همچنین از ترکیب سه ربع دائره و این نحو هر روزه دوره تپ بلغمی است پس هر گاه معالجه بتدبیر بلغمی کنند مریض هلاک گردد و ازینجا معلوم شد که دلالت نوائب بر نوع تپ ضعیف است پس در معرفت نوع تپ اعتماد بر آن نکنند بلکه لازم است که فرق نمایند میان این حمیات باعراضی که لائق هر واحد از مواد باشد و شیخ و شراح قانون مینویسند که اگر این حمیات از غب خالصه مرکب شوند چنان عارض گردد که نوبتهای او بتسرعت کشند تا آنکه اولا اضعف از ان متلاشی گردد و غب ثانی باقی ماند مثلا چون صفرای خالص در دو موضع متعفن شود و در موضعی صفرا اندک و در موضع دیگر

صفرا بسیار باشد بالضرور نوبت هر واحد از انها بسوی قصر جلدی خواهد گرویسبب شدت حرارت حرکت صفرا و بساست که نوبت تپی که مادهٔ آن اندکست خواهد رفت وگاهی بر ترکیب حمی معاودت قشعریره بعد سکون تپ دلالت کند زیراکه باز آمدن قشعریره دلالت میکند بر اخذ نوبت تپ دیگر بر تپ اولی اصل شده وطبیب عالم بدلائل هر تپ و اعراض او را عیب است که ترکیب تپ اول روز یا دوم دریافت نکند و این نزدیک طبیب مجرب که معالجه بدقت نظر میکند آسان ست اما درین ماتة اگر در وسط هم دریابند غنیمت ست و شناختن ترکیب حمای دق با تپ عفونت سخت مشکل ست خصوصاً چون مرکب شود تپ دق همراه بلغمی لثقه که مادهٔ آن بلغم شوریا شد زیراکه اطبا درین مرکب فترات و ابتداهای لرزه و قشعریره و معاودات عرق را ملاحظه نمایند اگر اوقات جزئیه برای این حمیات باشد و مفتره بود والا بر علامات انچه اظهر بود و بر عفونت دلالت کند از تغیر بول و نبض و لزوم تپ لازم آن نگاه کنند و علامات دق را فراموش نمایند و گمان کنند که درینجا حمیات عفونت ست فقط لازمه یا مرکبه از لازمه و دائره وگاهی ترکیب حمیات متعدده متوالی گردد حتی که ظاهر شود تپ احد متصل متشابه که شبیه بسونوخس باشد در دوام آن و در آن هنگام از رجوع کردن بسوی دلائل چاره نباشد و عمده درین انتفای علامات سونوخس و غلبه خون ست که از نبض و قاروره و احوال مریض معلوم شود و هرگاه نوبتهای حمیات کوتاه باشد اتصال آن لاحق نشود بلکه فیما بین هر دو تپ فتره ظاهر گردد مثلاً چون تپ مرکب از دو غب خالصه باشد و هر یکی ازین هر دو روز گیرد و یکی هفت ساعت ماند پس موقوف گردد و غب دوم از روز دوم هفت ساعت بگیرد والبته اتصال نخواهد شد مگر بسبب امر عظیم از کثرت عدد حمیات خصوص کثرت عدد در حمیاتی که فترات آن طویل باشد مثال آن چون چهار حمیات قصیره مرکب شوند پس یکی از اول روز تا نیم روز گیرد و دیگری از نیم روز تا مغرب و سوم از مغرب تا نیم شب و چهارم از نیم شب تا اول روز بعده نوبت تپی که از اول روز شروع میشد خواهد آمد و باعث تلاحق خواهد شد و هرگاه حمیات مختلفه در حدت از مثل شطر الغب مرکب شوند او لا حادتر از آن منقلع شود بسبب سرعت تحلل مادهٔ او که صفراست و مزمنه صرف باقی ماند و اقلاع او متعسر گردد خواه هر دو دائره باشند یا لازمه یا دائره و لازمه وگاهی با شطر الغب مرکب شود غب دیگر یا بلغمی یا سوداوی پس اگر با غب باشد غب قلع گردد بسبب حدت ماده و شطر الغب خالص بماند و اگر با بلغمی یا سوداوی باشد شطر الغب منقلع شود و بلغمی یا سوداوی خالص باقی ماند زیراکه شطر الغب بنسبت بلغمی و سوداوی الطف ست بسبب بودن صفرا جزوی از مادهٔ آن و هرگاه بینند که حمای مطبقه هست و باوی لرزه بود و عرق نباشد و یا بینند که گاهی در لرزهای بسیار عرق یک مرتبه کند بر مرکب بودن آن گواهی دهند و همچنین هرگاه در تپ لازمه افراط در سردی دست و پا و تقبض آن بینند و اما سردی و تقبض اندک گاهی در لازمه میباشد صاحب کامل گوید که انچه از حمیات مرکبه ترکیب او بر جهت مجاورت باشد معرفت او سهل ست از اوقات نوائب حمیات و مدت ماتهٔ آن پس اگر حمای دائمه با تپ نائبه مرکب گردد استدلال نمایند بر حمای نائبه بالرزه که در وقت نوبت تپ افتد و بر دائمه بدوام آن و اما انچه ترکیب او بر جهت ممازجت باشد معرفت او عسر و شاق ست بسبب اختلاط علامات بعضی آن ببعض دیگر لاسیما اگر اخلاط ممتزجه متساوی باشند که این اعسر و اصعب بود و اگر یکی از دو خلط در ترکیب آنها غالب تر باشد معرفت او سهلتر بود زیراکه علامات خلط غالب ظاهر تر باشد و سزاوار آنست که درین باب جودت تمیز و حسن نظر استعمال کنند و در حمیات مرکبه بر نوائب آن در استدلال بران اعتماد نمایند زیراکه گاهی حمیات غب نوبت در هر روز میکنند و اطبای ناقص مقرر میکنند که آن حمای مواظبه است وگاهی حمیات ربع نوبت غب مینمایند پس گمان میکنند که آن حمای غب ست و در آن علاج ناموافق استعمال می نمایند و بدان سبب قوت تپ زیاده میشود و شدت میکند تا آنکه مریض بدان علاج هلاک میگردد و هر آنکه در ان ضد محتاج الیه استعمال میکنند و لهذا میباید که استدلال بر تپ از نفس طبیعت او و از اعراض خاصه بدان نمایند تا دلالت صحیح شود و علاج بموقع خود واقع گردد پس اعتبار نوائب حمیات نباید کرد و بعضی گویند که در هر واحد از تراکیب غلطی واقع می شود لیکن در ترکیب مداخله و مشابکه اکثر غلطی می افتد و طریق تمیز رجوع بسوی اعراض هر واحد ست و واقف نمیشود بر کیفیت حمیات مرکبه مگر کسیکه معرفت حمیات مفرده را محکم کرده و دران تبحر داشته باشد و لهذا انشاید که کسب معرفت نوع تپ از دور آن نمایند زیراکه اتفاق افتد از حمای غب انچه دورهٔ او در هر روز باشد و این اقدر آن باشد که دران از صفرا و بلغم مشترک بود و گاهی مریض در یک روز و شب دو یا سه مرتبه تپ کند و آن تپ از جنس واحد بود و گاهی از دو جنس مختلف باشد وگاهی تپ کند بجای غب پس حمای ربع یا بلغمی یا دق و گاهی یک تپ لازم بود و دیگر دائر براین گاهی اوقات و نوائب بمقاربت کنند و یا در یک وقت متفق شوند وگاهی متباعد گردند پس نظام ادوار فاسد شود و این مثل مریضی باشد که او را حمای غب و ربع آید پس یک روز غب نوبت کند و روز دیگر ربع بران نوبت نماید

ودر روز سوم غب آید ودر روز چهارم فتره افتد ودر روز پنجم اتفاق نوبت هر دو افتد ودران امر مشتبه شود و بر اسباب او وقوف دشوار گردد و ایضاً گاهی باین
مریض اتفاق افتد که روز چهارم او را حمای یوم آید بعارضی که او را از عوارض آن عارض گردد پس نظم فساد زیاده شود قرشی در شرح قانون مینویسد که چون
تب چند روز پی در پی در گیرد بعده یک روز یا چند روز بگذارد ممکن نیست که یک تب باشد زیرا که اگر یک تب بودی یا اقتضای اخذ در هر روز کردی و البته ترک نمودی
و یا مقتضی ترک بودی و روزهای بسیار متوالی اخذ نکردی پس لابد از حمیات مرکبه باشد و عدد تب بحسب عدد ایام اخذ بود و ضابطه در معرفت عدد حمیات
ترکیب و معرفت اسم نوع حمی آنست که ایام اخذ تب با ایام ترک آن ضم نمایند و یک ازو بیفزایند و از حاصل آن اسم هر واحد از حمیات مشتق بود و عدد حمیات بحسب
عدد نوبتها باشد مثال این آنست تبیکه چهار روز اخذ کند و سه روز ترک نماید پس این چهار تب باشد و حمای ثمن بود زیرا که ایام اخذ چهار است و اما آن ثمن باشد
بهر آنکه ایام اخذ با ایام راحت هفت است و چون یک عدد بران زیاده کنیم مجموع هشت شود و زبا شد و مشتق از ان ثمن باشد و همچنین تبی که سه روز اخذ کند و شش روز
ترک نماید این سه تب باشد و تب عشر بود اما سه حمیات بهر آن باشد که عدد ایام اخذ سه است و اما آن تب عشر بهر آن بود که سه با شش نه روز باشد و چون برین یک روز
افزودیم عشر باشد و مشتق از ان تب عشر باشد و غیر آنرا برین قیاس نمایند علاج اول کیفیت ترکیب تب بغور دریافت نمایند بعده بحسب آن هر چه در حمیات مفرده
مذکور شد ترکیب داده بعمل آرند با مراعات فصل و حال مریض و ابتدا و انتهای مرض و این جزئیات موقوف بر رای طبیب است تا هر چه مناسب بود بعمل آرد و آنجا که
تب از احتراق اخلاط باشد گاه گاه استفراغ فرمایند و بیشتر در تسکین کوشند و از اشربه و اغذیه هر چه لطیف بود بدان امر نمایند تا ماده زیاده محترق نگردد و در جمله
تقویت جگر و طحال لازم دانند و همه قوانین که سابق مذکور شد درینجا نیز مرعی دارند و بعض ادویه مفرده و مرکبه که درینجا مسطور میگردد حسب حاجت استعمال کنند
ذکر ادویه مفرده و مرکبه که نافع حمیات مرکبه است شرب باداورد و کذا دوقو که آن حزا است و کذا افاریقون و کذا ریوند بعد نضج تام و کذا اکل بیخ سه یا
چهار برگ آن و اکل سرطان نهری بریان با اندک فلفل سیاه و کذا لحم خارپشت چند مرتبه و بخور سرگین فیل و کذا سرگین طاوس و کذا دندان فیل و کذا ناخن دست راست
قنفذ بستانی و تعلیق استخوان بازوی راست خروس سوراخ دار و کذا چشم راست خروس و کذا کرم قز خشک کرده در خرقه کتان بسته و کذا هر دو لب بالا و زیر کور موش
و کذا قطعه سرگین گوزن و قطعه شاخ آن هر واحد نافع حمیات مرکبه و مزمنه است و اختلاط افیون در ادویه حمیات مرکبه مقوی فعل آنها است و نوشیدن طبیخ غافث
سکنجبین در حمیات مرکبه و مزمنه و تفتیح سده مجرب سویدی است و استعمال بنفشه با گلقند در حمیات مرکبه بی عدیل است و راقم اکثر شیره او با شیره بادیان
و شکر بعمل آورده و در حمیات مرکبه و بلغمیه مفید یافته و خوردن ریوند با شیره خرفه نیز برای اکثر اقسام تب مجرب نوشته اند و اگر تخم کشوث بقدر چهار ماشه در آب
شیره بر آورده یا جوشانیده صاف نموده سکنجبین داخل کرده بنوشند تبهای مزمنه را نافع است و اگر خواهند دو نیم ماشه تخم کشوث سائیده در سکنجبین آمیخته بلیسند
و بالائش عرق عنب الثعلب هفت توله بنوشند و دیگر در حمیات مرکبه و مزمنه کثیر النفع و معمول است بگیرند گلوی سبز نیم دام تا یک دام و آنرا از کارد پارچه پارچه نموده
در ظرف گلی انداخته آب خالص بران ریزند و زیر آسمان گذارند صبح در صافی انداخته اندکی فشرده آب زلال آنرا با شربت مناسبه بنوشند و گاهی همراه قرص زرشک
و قرص گل نیز استعمال کرده میشود و اگر این دوا را سائیده یا خیسانیده یا جوشانیده با قرص طباشیر دهند نفع بیش میکند و بدانند گلوکه بر درخت نیب پیچیده بهتر باشد و درین
باب سریع النفع مشهور گشته حتی که بدق مفید یافته شده و گاهی در حالت ابودن برفه اصل السوس مقشر نیمکوفته نیز بدان خیسانیده و بصورت غلبه حرارت شیره خیارین
افزوده میشود و گاهی ادویه دیگر مثل کاسنی و بیخ کاسنی و بیخ بادیان و تخم خطمی و گل بنفشه و شکاعی و غیره حسب حاجت همراه آن خیسانیده داده میشود دیگر بقول اطبای
هند و بهایه هفت ماشه را مساوی آن شهد در آب جوشانیده نوشیدن نافع حمای مرکب است دوا برای حمای مرکب و نزله اصل السوس بهدانه هر یک چهار ماشه
پر سیاوشان بنفشه هر یک پنج ماشه جوشانیده صاف نموده شیره تخم خیارین شش ماشه نبات یک نیم توله داخل کرده بنوشند **ایضاً** بنا بر تب مرکب گل سرخ گل بنفشه
اصل السوس تخم کاسنی نیمکوفته هر یک چهار ماشه جوشانیده نبات یک نیم توله آمیخته خاکشی پنج ماشه پاشیده بنوشند **ایضاً** بنفشه هفت ماشه اصل السوس چهار ماشه
آلو بخارا پنج دانه تخم کاسنی نه ماشه در آب گرم تر کرده صبح گلقند داخل کرده مالیده صاف نموده خاکشی پنج ماشه پاشیده بنوشند **ایضاً** اگر بعد مسهلات
در جگر حرارت باقی ماند قرص ورد صغیر چهار ماشه سوده بشربت انارین دو توله سرشته بخورند بالائش آب کاسنی سبز مروق ده توله شیره تخم خیارین شش ماشه

نبات یکنیم توله بنوشند. فائده چون تپ عفنی بعلاج معمولی ازاله دیه منضج و مسهل زائل نشود توجه بحال احشا باید کرد و از مس کردن شکم اگر درد شود و دلالت بر ورم کند
و اگر تپ نباشد بر پیچ و اگر از مس کردن خفیف و ان غمز سوء تنفس گردد آفت در عضلات باشد. و اگر بی غمز کردن سوء تنفس نشود و چون غمز قوی بانگشت کنند سوء تنفس
یا درد پیدا شود باید دانست که آفت در احشاست خواه در جگر باشد خواه در قعر معده و در نفس جگر ورم نمیشود بجهت عدم حس الا بواسطه غشای مجلل
آن. ایضاً اگر بعد مسهلات تپ بدون تشنگی باشد و در شکم صلابت بود گلقند یکتوله سکنجبین ساده یکنیم توله سرشته بخورانند بعد آن کاسنی شاهتره مویز منقی
بعرق شاهتره جوشانیده شربت بزوری دو توله خاکشی چار ماشه بنوشانند دوم روز شیره مغز تخم هندوانه شیره تخم خربزه هر یک شش ماشه افزایند. باز قرص
گل صغیر چهار ماشه سوده پاشیده بدهند بعده اگر اسهال شود طباشیر یک ماشه سوده بشربت انارین سرشته بلیسانند. بالایش شیره عنب الثعلب شیره
تخم خرفه هر یک شش ماشه نبات یک توله بنوشانند. و اگر اسهال بدستور باشد بارتنگ چار ماشه دانه هیل سه ماشه سوده بآب پخته شربت انار شیرین دو توله
زهر مهره یک ماشه سوده داخل کرده بدهند بعده شیره خرفه شیره مغز تخم هندوانه شربت انار شیرین زهر مهره دهند. اگر اسهال موقوف شود و صلابت رحم ظاهر گردد گل خطمی
سه ماشه گل سرخ چار ماشه عنب الثعلب چهار ماشه در عرق عنب الثعلب پاو سیر جوشانیده گلقند دو توله داخل کرده بدهند. ایضاً برای تپ بعلاقه کبد
گلقند یک توله در عرق عنب الثعلب توله گلاب دو توله مالیده صاف کرده شربت بنفشه یک توله خاکشی پنج ماشه داخل کرده بنوشند. باز اگر شکایت درد و
قراقر شکم باشد عنب الثعلب گل بنفشه گل سرخ اصل السوس تخم کاسنی شب در آب گرم تر کرده صبح مالیده گلقند داخل کرده صاف نموده شربت بزوری خاکشی اضافه کرده
بنوشند. ایضاً اگر تپ و سرفه و خلل جگر باشد عنب الثعلب اصل السوس گل گاوزبان در آب جوش داده مالیده صاف کرده شیره تخم خیارین شربت بنفشه
خاکشی داخل کرده بنوشند باز تخم خطمی و خبازی و گل بنفشه افزایند. ایضاً اگر بعد مسهلات وقت تپ بدن از اندرون سوزان باشد قرص بنفشه که مذکور گردد
با آب کاسنی مروق بدهند. ایضاً برای حمای مرکب بعلاقه کبد اول تبریدات داده روز سوم چنانچه معمول ست منضج از بنفشه خطمی عنب الثعلب گاوزبان
هر یک چهار ماشه مویز منقی ده دانه وغیره جوشانیده گلقند دو توله داخل کرده بدهند و بعد نضج در مسهل سنای مکی یک توله گل سرخ شش ماشه در طبیخ و مغز خیارشنبر
پنج توله ترنجبین چهار توله روغن بادام شش ماشه بدستور معمول افزوده بدهند. بعد ازان اگر تپ مفارقت نماید و از چهارده روز تجاوز نماید قرص زرشک
خورده بالایش آب کاسنی دو توله چکیده ساخته با شربت بزوری دو توله خاکشی شش ماشه پاشیده تا هفته بدهند. ایضاً در حمای کهنه بعد تنقیه بجهت تفتیح سده کبد
و ادرار و دفع بقایای مواد رطوبی و تقویت جگر شیره خیارین شش ماشه شیره اصل السوس چار ماشه نبات یک توله خاکشی چار ماشه دهند باز شربت بنفشه
دو توله در عرق شاهتره و عرق عنب الثعلب هر یک پنج توله حل کرده خاکشی پاشیده باز شیره عنب الثعلب شیره تخم کاسنی هر یک شش ماشه شیره بادیان چهار ماشه
شیره خارخسک شش ماشه شربت بزوری معتدل دو توله خاکشی پاشیده باز بجای شربت گلقند دو توله شیره تخم خربزه شش ماشه افزایند. باز آب کاسنی سبز
مروق هفت توله شیره تخم خرفه شش ماشه لعاب بهدانه سه ماشه شربت بزوری بارد دو توله بدهند باز قرص طباشیر سوده افزایند. غذا شله. ایضاً
چون بعد تنقیه معمولی تپ باز عود نماید آب کاسنی سبز مروق هفت توله لعاب اسپغول شیره خیارین هر یک شش ماشه شربت بزوری بارد دو توله خاکشی
پنج ماشه غذا شله باز قرص زرشک صغیر چار ماشه سوده گلقند سرشته همراه آب کاسنی دوازده توله شیره بادیان شش ماشه شربت بزوری دو توله
باز شیره خیارین شش ماشه افزایند. ایضاً حمای مزمن آب کاسنی سبز مروق چار توله شیره اصل السوس چار ماشه شربت بنفشه دو توله خاکشی چار ماشه
دوم روز گلقند دو توله آب کاسنی ده توله شیره خیارین شیره عنب الثعلب هر یک چار ماشه شربت بزوری معتدل دو توله خاکشی پنج ماشه باز بجای
خیارین شیره مغز تخم هندوانه شش ماشه و بجای عنب الثعلب اصل السوس چار ماشه کنند باز همه شیرجات موقوف نموده آمله مربی یکعدد بورق نقره
پیچیده با شیره بادیان شیره خیارین شربت بزوری دهند. ایضاً برای تپ کهنه و سرفه شدید و قی و صلابت معده شیره مکوه شیره اصل السوس شیره خیارین
در عرق مکوه عرق شاهتره برآورده شربت بزوری خاکشی داخل کرده بنوشانند و مکوه خشک مغز خیارشنبر در آب مکوه سبز حل کرده نیمگرم بر شکم ضماد سازند بعد
ازان عنب الثعلب گل بنفشه گل نیلوفر اصل السوس خطمی خبازی تخم خیارین خیسانیده شربت بنفشه خاکشی داخل کرده بدهند. ایضاً بعد مسهلات برای تنقیه

تپ دسده کبد در رعایت تپ احشائی قرص زرشک صغیر چهار ماشه سکنجبین ساده یکتوله سرشته با شیرهٔ خیارین و شیرهٔ کاسنی هر یک ششماشه عرق مکوه عرق شاهتره
عرق گاوزبان عرق کاسنی هر یک چهار تولہ شربت بزوری دو تولہ خاکشی شش ماشه صبح و بجهت شام لعاب بهدانه دو ماشه عرقیات شربت بزوری خاکشی بعده
اگر آثار نزله و زکام ظهور نماید دو سه روز بوقوع خفیف نزله بهدانه سه ماشه خطمی شش ماشه اصل السوس گاوزبان هر یک چهار ماشه نبات یکتوله بدهند اگر زائل نشود
بهم نضیج عنب الثعلب تخم کاسنی پرسیاوشان گل بنفشه بیخ کاسنی خطمی هر یک شش ماشه گاوزبان اصل السوس هر یک چهار ماشه در آب کاسنی نیم آثار شب تر کرده
صبح مالیده صاف نموده شیرهٔ خیارین شش ماشه شربت بزوری دو تولہ خاکشی پنج ماشه داخل کرده سه چهار روز داده در روز مسهل سنای مکی یکتوله فلوس خیارشنبر
شش تولہ گلقند ترنجبین هر یک چهار تولہ روغن بادام شش ماشه افزوده مسهل دهند بعده تعدیل و تقویت نمایند **فائده** در اورام حاره احشا و تپ های مزمن
و مقاسات مرض ترکیبات آب کاسنی از اساتذه ماثور است چنانچه مردم نحیف باجمی و سرفه و مسلولین را بوقت ضرورت ملین در ماء القرع و ماء الخیار تر کرده معمول است
و برای تعدیل بعد تنقیه بکار میبرند **ایضاً** برای تپ کهنه و کثرت تشنگی و عقب نوشیدن آب فی الفور بول کردن و سوزش آن شیرهٔ خرفه سیاه شیرهٔ گلو در عرق
شاهتره برآورده شربت انار داخل کرده اسپغول پاشیده بنوشند و اگر از اسپغول طبیعت برهم شود عوض آن خاکشی کنند **ایضاً** برای حمای مزمن موهم بدق و سل
خاکشی چهار ماشه بعرق عنب الثعلب ده تولہ عرق کیوڑا دو تولہ اندکی گرم کرده شیرهٔ اصل السوس چهار ماشه شیرهٔ تخم کاسنی شش ماشه نبات یک تولہ باز شیرهٔ خیارین شش ماشه
شربت بزوری دو تولہ خاکشی شش ماشه پاشیده دهند **ایضاً** برای حمای مزمن مشتبه بدق و سل گاوزبان اصل السوس پرسیاوشان هر یک چهار ماشه جوشانیده
شیرهٔ تخم خیارین شش ماشه عرق عنب الثعلب ده تولہ شربت بزوری شربت دیاقوزا هر یک یکتوله حل کرده خاکشی چهار ماشه پاشیده بنوشند و بجهت شام دیاقوزا یکتوله
و عرق مکوه هفت تولہ بعد دو سه روز شیرهٔ اصل السوس شیرهٔ تخم خطمی هر یک چهار ماشه شیرهٔ خیارین شش ماشه شیرهٔ بادیان چهار ماشه عرق عنب الثعلب پانزده تولہ
شربت بزوری معتدل دو تولہ خاکشی چهار ماشه پاشیده دهند و بجهت شام سفوف ست گلو دو ماشه طباشیر نیم ماشه مغز کنول گٹہ سه ماشه دانه هیل یکماشه دار فلفل عدد
نبات سوده همراه عرق عنب الثعلب نه تولہ دهند بعد از آن صبح در سفوف مذکور ناخواه یک سرخ سوده عوض نبات آمیخته همراه شیرهٔ اصل السوس شش ماشه عرق
عنب الثعلب هفت تولہ نبات یک تولہ بدهند غذا شلہ بعده عوض اصل السوس شیرهٔ بادیان شیرهٔ عنب الثعلب هر یک چهار ماشه دهند و سنبل الطیب سوده در سفوف
افزایند باز این نسخه سفوف با دویه مفتحه حاره و بارد مع تقویت معده باید داد دار فلفل سه عدد ناخواه دو سرخ مغز کنول گٹہ سه ماشه اصل السوس چهار ماشه ریوند چینی
چهار ماشه عنب الثعلب هشت ماشه سوده بقدر مناسب در گلقند یک تولہ سرشته تناول نمایند بالائش عرق مکوه عرق بادیان هر یک پنج تولہ بنوشند غذا ملیدا و کم روغن **ایضاً**
حمای مزمن مرطوب مزاج شاهتره شش ماشه مویز منقی دو تولہ دار فلفل چهار دانه بعرق بادیان هفت تولہ گلاب چار تولہ جوشانیده شیرهٔ تخم خیارین شش ماشه
شربت نیلوفر دو تولہ خاکشی چهار ماشه دهند باز شیرهٔ مغز تخم کدو شش ماشه عوض خیارین کنند باز شاهتره موقوف نمایند **دوائیکه** در حمای مرکب از بلغم و صفرا
خصوص بعد تنقیه معمول است سکنجبین گلقند هر یک چهار درم بهم آمیخته بخورند عقب آن شیرهٔ بادیان شیرهٔ تخم کاسنی شیرهٔ تخم خیارین هر یک سه درم در عرقیات
مناسب کشیده شربت بزوری بارد هفت درم اضافه نموده بنوشند و گاهی خاکشی بقدر سه درم نیز اضافه کرده میشود **ایضاً** که برای تپ مرکب از صفرا و بلغم
مجرب لوشته کاسنی کشنیز خشک هر یک یک تولہ اجمود نه ماشه دار فلفل شش ماشه جمله را سه حصه نمایند و یک حصه در آب پنج تولہ شب تر کنند و صبح آب صاف آن
بنوشند و چهار تولہ دیگر آب در آن انداخته بدارند و شام بنوشند و همچنین تا سه روز هر دو وقت بعمل آرند **دوائیکه** برای حمای مزمن نافع اصل السوس مقشر شش ماشه
گلوی درخت نیب نه ماشه الایچی کلان شش عدد نیمکوفته در آب جوش داده در شبنم نهند صبح صاف نموده نبات دو تولہ انداخته بنوشند **سفوف هندی**
که در حمیات مرکبه نافع است ست گلو طباشیر دانه هیل هر یک نیم تولہ نبات سفید یکنیم تولہ خوراک از چهار ماشه تا شش ماشه معمول است **سکنجبین بزوری معتدل**
جهت تپهای مرکب و تفتیح سدد جگر و سپرز نافع و ادرار بول میکند تخم کاسنی بادیان تخم کرفس هر یک سه درم تخم خیارین تخم خربزه هر یک پنج درم پوست بیخ کاسنی
پوست بیخ بادیان هر یک هفت درم همه را نیمکوفته بسرکه تند بست درم و آب سه رطل یک شبانه روز تر نمایند و بجوشانند و صاف کرده با یک من قند سفید
بقوام آرند و بکار برند **شربت کشوث** در تپهای کهنه که قریب بدق باشد همواره مجرب و معمول است تخم کاسنی بادیان هر یک پنج مثقال بیخ کاسنی اصل السوس

تخم کشوث تخم خیار بادرنگ هریک ده مثقال تخم خیار گل کشوث ریشهٔ کشوث تخم خربزه بیخ بادیان رب السوس هریک هفت مثقال قند سفید هشتاد مثقال شیرخشت سی مثقال بدستور مرتب نمایند ایضاً مسمی بشراب الحیات که بعد از بست روز در جمیع حمیات جهت اصلاح مزاج احشا و دفع و تحلیل بقایای مواد از سکنجبین بزوری بسیار نافع است زرشک سی مثقال تخم کشوث پنج مثقال تخم کاسنی چهار مثقال گل کشوث ریشهٔ کشوث هریک سه مثقال گل سرخ بادیان کزمازج هریک دو و نیم مثقال جوشانیده صاف کرده با قند و یا شکر پنجاه درم بقوام آورند و هر روز از پنج مثقال تا هفت مثقال در تپ صفراوی و دموی با شیرهٔ خیارین و کاسنی و اگر حرارت غالب تر باشد با قرص کافور و در حمای بلغمی و سوداوی و حمیات مرکبه با قرص زرشک صغیر و یا قرص ورد صغیر هر کدام که مناسب انند با شیرهٔ تخم کاسنی و بادیان و یا بدون اقراص بنوشند **شربت بزوری** بهترین نسخه است و مکرر بعمل آمده برای تپ مرکب و حمیات کهنه و ادرار بول و حیض و اخراج سنگ گرده و مثانه و دفع یرقان و تفتیح سدد جگر و سپرز نافع است تخم کاسنی بادیان تخم خربزه تخم خیارین مغز تخم کدو حب قرطم هریک پنج مثقال پوست بیخ کاسنی گل غافث تخم خطمی اصل السوس سنبل الطیب بنفشه انیسون گاوزبان هریک سه مثقال کوفته نیکوفته جمله را یک شبانه روز در پنج رطل آب تر نمایند و مویز منقی بست درم آمیخته بجوشانند تا دو رطل بماند صاف نموده قند سفید یکمن اضافه کرده بقوام آرند شربت یک اوقیه و اگر غافث نباشد عوض آن شاهتره یا افسنتین اندازند و هرگاه چهار مثقال ریوند خطائی باریک سوده بعد قوام آمیزند در اخراج سنگ نافع تر گردد **شربت** برای تپ مرکب از صفرا و بلغم بیخ بادیان بیخ کاسنی اصل السوس شاهتره مویز منقی هریک چهار درم تخم خربزه تخم کشوث شکاعی بادآورد گل غافث هریک سه درم تخم خیارین تخم معصفر تخم کاسنی بادیان برادهٔ صندل سفید گل سرخ گل نیلوفر هر واحد دو درم قند سفید سه چند ادویه **ایضاً** برای تپ مرکب که قریب بدق بود نافع است تخم کاسنی بادیان بیخ کاسنی تخم خطمی اصل السوس گاوزبان هریک سه مثقال مویز منقی بست و پنج مثقال سنبل الطیب گل بنفشه بادآورد شکاعی هریک دو و نیم مثقال قند سفید نیم سیر ترنجبین یاو سیر بقوام آرند **ایضاً** که برای تپ با تهیج اطراف مجرب است بیخ بادیان بیخ کاسنی هریک چهار درم مویز منقی دو توله بادیان تخم خیارین تخم خربزه بنفشه شاهتره اصل السوس گل نیلوفر تخم کشوث برادهٔ صندل گل سرخ عنب الثعلب گاوزبان ریوند خطائی لک مغسول هریک دو درم قند سفید یکنیم رطل **شربت بزوری معتدل** برای حمیات مرکبه و امراض جگر معمول تخم کاسنی تخم خیار تخم بادرنگ تخم خربزه هر واحد یکمثقال و ربع آن بیخ کاسنی دو مثقال و نیم بیخ بادیان یکمثقال و ربع آن قند سفید دوازده مثقال بطریق متعارف تیار سازند **طبیخ افسنتین** که در تپ مرکب بکار آید انیسون تخم کرفس افسنتین رومی اسارون بادیان بیخ اذخر هر کدام بقدر حاجت جوشانیده صاف نموده استعمال نمایند **عرق نمک** معمول اهل فرنگ برای رفع تپ کهنه و استسقا و یرقان نمک سانبهر بریان نمایند که سرخ شود و هموزن آن گل که از آن ظرف میسازند ممزوج کرده با یکدیگر سائیده چه البسته در شیشه گل حکمت کرده انداخته عرق چکانند شربتی دو سرخ تا چهار سرخ **قرص زرشک** نافع از برای حمیات مرکبه و سده های جگر و استسقای حار زرشک لک مغسول دارچینی گل سرخ تخم کشوث هریک دو مثقال ریوند چینی یکمثقال کوفته بیخته اقراص سازند شربتی دو درم با سکنجبین و آب کاسنی و عنب الثعلب دهند **قرص گل** که جهت تپهای مرکبه و کهنه بجواره معمول است گل سرخ اصل السوس مقشر هریک چهار درم طباشیر سنبل الطیب افسنتین هر واحد دو درم ترنجبین سه درم بگلاب قرص سازند و پنج ماشه همراه خیسانده کاسنی و شربت بزوری دهند **قرص بنفشه** که تپ کهنه با سرفه را نافع است بنفشه مغز بادام مغز تخم کدو مغز تخم خیار کثیرا هریک پنج درم رب السوس گل ارمنی نشاسته هریک درم مصطکی یکمثقال سنبل الطیب یکدرم کوفته اقراص سازند شربتی یکمثقال **مطبوخ** که در حمای مرکب بکار آید بادیان بادآورد عنب الثعلب گل بنفشه گل سرخ گل نیلوفر تخم کاسنی تخم کشوث بیخ کاسنی هریک درم آلوی بخارا هفت عدد همه را در نیم آثار آب بپزند هرگاه سوم حصه بماند صاف نموده سکنجبین ساده یا بزوری یا گلقند بقدر هفت درم اضافه نموده بنوشند **مطبوخ** که برای تپ مرکب مفید است گلوی سبز شاهتره تخم کاسنی هر واحد یک توله شب در آب تر کرده صبح جوش داده صاف نموده دو توله شربت بزوری آمیخته نوشانند و اگر بلغم غالب باشد عوض کاسنی تالی که دو سه توله داخل کنند و شربت بزوری معتدل آمیخته دهند و اگر سرفه هم باشد اصل السوس مقشر نیکوفته دو درم افزایند و اگر تپ مزمن بود مثل تخم کشوث و گل غافث و افسنتین و شکاعی و بادآورد و بیخ کاسنی و تخم خربزه افزایند **مطبوخ هندی** برای تپهای کهنه و تپ لرزه مزمن خس صندل سرخ کشنیز نرکچور زنجبیل گلوی سبز هریک یکدام کوفته حصه سازند و یک حصه در هشت سکوره آب بجوشانند هرگاه یک سکوره باقی ماند صاف نموده بخورانند اگر طفل باشد موافق سن او کم کنند **ماء الجبن** که عبارت از [illegible]

کاسنی ست در حمیات مرکبه که بلغمیت دران زیاده باشد از آب برگ کاسنی نفع بسیار بینایند و بارها بتجربه رسیده بگیرند تخم کاسنی چهار توله و نیکوب کرده شب در آب یا در عرقیات مناسبه مثل عرق بادیان که بقدر نیم رطل باشد تر نمایند و از ده گهڑی شب باقی مانده در صافی کنند که هر چهار گوشهٔ آن از چهار چوب بسته باشند در دخل نموده هفت مرتبه مثل رنگ رنگریزان قطره قطره بچکانند بعد ازان آب صاف گرفته باشربت مثل شربت بزوری و با اقراص مثل قرص گل بکار برند و دادن چهل روز یا بست روز یا کم و زیاده موقوف برای طبیب ست و از ابتدای شروع تا انتها مقدار تخم کاسنی همین قدر باشد و در امزجهٔ ضعیفه و در صبیان از دو توله شروع نمایند **اقوال حذاق** صاحب کامل گوید که علاج حمیات مرکبه باید که مرکب از علاج تپ مفرد بود و این چنان باشد که درین تپ نظر کنند و جودت تمیز و حدس و تخمین صناعی استعمال نمایند و بدان دریافت کنند که آیا حمی مرکب از دو خلط هست یا از سه یا بیشتر ازان اگر از دو خلط باشد نظر کنند که آیا آن هر دو بایکدیگر ممتزج ست و یا هر واحد ازان هر دو منفرد در موضع از بدن پس اگر چنین باشد باز نظر نمایند که آیا دو تپ مرکب متساوی در قوت ست و یا یکی ازان قوی تر از دیگری و یا شدید تر در خطر پس هرگاه دو تپ متساوی باشد در علاج آن احتیاج افتد بامتزاج تدبیر از ادویه و اغذیهٔ موافقهٔ هر واحد ازان هر دو بایکدیگر مزاج متساوی و یکی ازان هر دو قوی تر از دیگر باشد استعمال تدبیر موافق حمای قوی زائد تر و قوی تر باید و موافق حمای ضعیف کمتر و ضعیف تر و هرگاه از دو تپ یکی شدید الخطر از دیگر باشد باید که توجه علاج و تدبیر بسوی تپ شدید الخطر بود تا ازان مریض ایمن گردد و همچنین میباید که در سائر حمیات مرکبه برین قیاس عمل نمایند و ازانجا که حمیات مرکبه کثیر العدد و مختلف الترکیب بزیادت و نقصان ست ممکن نیست که برای هر واحد ازان ترکیب خاص و کلام مفرد وضع نمائیم زیرا که شرح آن طویل گردد لیکن برای سهولی علاج این حمیات باید که در علاج حمیات مفرده مرتاض باشد و صورت هر واحد ازان و علاج آنها بانفراده شناخته باشد زیرا که اگر عارف آن باشد ممکن بود که سائر حمیات را که ازان ترکیب یابد بجودت قیاس علاج نماید مثال این حمای شطر الغب ست که عنقریب مسطور گردد **جرجانی** گوید که همچنانکه تپهای مرکب ممتزج بود از حمیات صفراوی و دموی و بلغمی و سوداوی علاج نیز آمیخته باشد و بر طبیب واجب ست که بنگرد تا علامات کدام تپ قوی ست و ترکیب آن از چه ماده است پس تدبیر علاج بحسب آن نماید و در تپهای مرکب و حمیات خمس و سدس و غیر آن اولی تر آن باشد که استفراغ کمتر کنند تا اخلاط کم نشود و حرارت باعضای اصلی متعلق نگردد و بدق ادا نکند و تا قوت بسبب کثرت استفراغ ضعیف نشود و مقاومت مرض نکند و مادام که قوت بر حال خود باشد از طول مرض اندیشه نباید کرد و آنجا که حرارت قوی باشد قرص کافور دادن صواب باشد لیکن ترکیب قرص از چیزهای بارد رطب باید کرد چون مغز تخم خیار و بادرنگ و تخم خربزهٔ هندی و تخم کدوی شیرین و بهدانه و تخم خشخاش و تخم کاهو و مغز بادام و کتیرا و غذا باید که میل بسردی و تری داشته باشد و چیزی باید که عفونت کمتر پذیرد چون زیرباج و حصرمیه مزورهٔ یا لک آلوی بخارا و در همه ترشیها کدو و خیار و اسفاناخ داخل کنند زیرا که کدو و اسفاناخ سرد و ترست و اگرچه نازک ست چون در ترشیها باشد از عفونت دور بود **ابن الیاس** گوید که اولا دریافت نمایند که آیا امتزاج دو خلط امتزاج متحد مستحکم ست یا غیر متحد غیر مستحکم چنانچه در غب غیر خالص و شطر الغب باید که نظر کنند و بحدس دریابند که آیا آن هر دو خلط داخل عروق ست یا در خارج آن و بنگرند که آیا یک ماده ازان هر دو شدید تر در حدت و بیشتر خطرناک ست چنانچه در حمی معروف بشطر الغب میباشد یا نه پس علاجش گاه باستفراغ کنند و گاهی بتطفیه بایطور که هر صبح جلاب از تمر هندی و شکر و ترنجبین هر واحد ده درم بنوشانند و غذا ماء الشعیر بخشخاش دهند تا اخلاط بسرعت محترق نگردد و از اشتعال احتراق منع کند و یا جلاب از سکنجبین ساده ده ده درم و گلاب و آب کاسنی هر واحد پانزده درم با یکمثقال قرص طباشیر ملین بیاشامند و اگر قوت قوی باشد و مریض لاغر و خشک بدن نبود و اسهال بملین خفیف مثل این ملین کنند سنای مکی بنفشه هر واحد هفت درم گل سرخ پنج درم تمر هندی ده درم کاسنی سه درم تربد سفید خراشیده یکدرم فلوس خیار شنبر ده درم ترنجبین پانزده درم ولیکن تدبیر این تپها بحسب غلبه یکی از دو خلط و دو تپ باشد پس اگر صفرا غالب بود و تشنگی شدید و کرب و لهیب قوی باشد بتطفیهٔ حرارت و استفراغ صفرا پردازد و اگر بلغم غالب باشد و بادی عطش و لهیب و کرب نباشد تلطیف خلط و استفراغ بلغم نمایند و اگر بیشتر از دو خلط باشد سه بود و یا چهار تدبیر بحسب آنچه غالب و آنچه در نکایه و خطر شدید تر باشد باید کرد و اگر بینند که جمیع اخلاط متعفن محترق شده اند باید که صرف عنایت بتقویت قوت نمایند تا مقاومت وقوع این بلیهٔ کبری و واقعهٔ عظمی نماید و لکن مع ذلک حرارت قوی و تشنگی شدید و کرب و لهیب قوی و بول ناری بد بو و نبض دقیق صلب بود و بدن در خشکی و ذبول شروع کرده باشد سکنجبین ساده با آب کاسنی قرص کافور و ماء الشعیر بسرطانات نهری بدهند و مبالغه در تبرید بدن و ترطیب آن نمایند **خجندی** گوید که بحدس صناعی دریابند که تپ مرکب لازمه هست یا دائرهٔ خلطیه ست یا نه

وعفونت زودتر پذیرد و بعد آرام کند و ریاضات معتاده ترک نماید یا اغذیه و اصناف تدابیر مولد بلغم استعمال کند بلغم بسیار شود پس اگر هر دو خلط متعفن شوند مرض او شطر الغب باشد ویا انسانی باشد که در بدن او تولد بلغم و عفونت آن بسیار گردد و بعد آن ریاضت بسیار نماید و مولدات صفرا از اصناف تدابیر سخنه استعمال کند و صفرا کثرت نماید و هر دو متعفن شوند مرض او نیز شطر الغب باشد و یا این او تولد صفرا و بلغم واجب کند بنحوی که جوان گردد بعد کودکی و غلبهٔ رطوبت و پاکیزه شود بعد جوانی و حدت مزاج پس حال کودکان که از سالهای کودکی بسالهای جوانی برسند همچون شخصی باشد که در بدن او فزون رطوبت بسیار باشد و ریاضت تدابیر های گرم کننده استعمال کند و حال جوان که از جوانی به کهولت رسد همچون شخصی باشد که در بدن او صفرا بسیار بود و ریاضت معتاد باشد پس از ریاضت باز ایستد و تدبیر مرطوب افزا استعمال نماید بدین سبب در بیشتر حال این امراض در شطر الغب باشد واما از اعراض مختص به او و بروز چیزی از قی و براز و حال نضج و علامات او و حال تشنگی و قلت و کثرت و حال البسر و اختلاف و حال قشعریره و لرزه و تکرار و احوال اوقات و نوائب و عدم انضباط بود و صاحب کامل گوید که از حمیات مرکبه که آنرا اسم خاص است آن تپ اسطرطاوس نامند و آن شطر الغب است و او خالص باشد یا غیر خالص چنانچه سابق مذکور شد و گاهی تپ از دو حمای متساوی در قوت مرکب شود و گاهی از دو تپ که یکی قوی تر از دیگر باشد پس بر شطر الغب خالص استدلال نمایند به چهار دلائل یکی آنکه دائمه بود و بسبب حمای بلغمی دائمه دوم آنکه اثر نوبتها در هر روز باشد لیکن نوبت یک روز خفیف سهل و یک روز شدید صعب بود بسبب خفت او و حرکت بلغمی دائمه است و یک روز مفرد و بدون لرزه نبود مادهٔ او و اقل عرق بسبب صعوبت او و در روز دیگر بنا بر بودن روز نوبت غب دائره است و حادث شود لرزه شدید که با غب می افتد و با وجود آن حرکت تپ بلغمی که هر روز نوبت میکند سوم آنکه اندران در اوقات نوائب صعب لرزه شدید حادث گردد و گاهی لرزه و قشعریره دران دو سه یا چهار مرتبه در یک روز تکرار نماید چهارم آنکه نوبت متساوی در قوت بود و شدید متساوی شدید و ضعیف متساوی ضعیف باشد اما اسطرطاوس غیر خالص بعضی ازان آنست که مرکب از حمیات متساوی در قوت باشد وبعضی آنکه یک تپ غالب تر در ترکیب آن از دیگر باشد اما آنچه متساوی در ترکیب باشد پس آنچه ازان مرکب از غب دائره و مواظبه باشد دران لرزه هر روز آید لیکن روزی ضعیف با قشعریره و سردی اطراف باشد و روز دیگر با لرزه شدید و رعده و سوزش و تیزی بود و دیگر از اعراض تپ بلغمی تنها ظاهر گردد و روز دوم اعراض بلغمی مع اعراض صفراوی ظهور نماید و آنچه ازان مرکب از غب لازمه و نقصه باشد دران لرزه و قشعریره نبود و آنچه ازان مرکب از غب دائمه و مواظبه باشد آن شبیه بخالصه بود الا آنکه مخالف او باشد دران که لرزهٔ آن شدید نبود زیرا که لرزه درین نوع بسبب تپ بلغمی بود و آن شدید نباشد بلکه شبیه بقشعریره بود و باوی تحسن بود و بالجمله مشابه بامتلا باشد و هر گاه ترکیب این تپ از حمیات غیر متساوی باشد یعنی اخلاط محدثه آن غیر متساوی بود پس علامات تپ غالب ظاهر تر باشد و علامات تپ ضعیف خفی تر بود و سید اسمعیل در ذخیره گفته که گاهی در شطر الغب مادهٔ بلغمی مادهٔ صفراوی را عسر تر کند و بدان سبب نوبتهای تپ صفراوی دراز تر گردد و بحران دیر تر کند و گاهی مادهٔ صفرا مادهٔ بلغم را لطیف کند و زود تر نضج دهد و بدان سبب نوبتهای تپ بلغمی سبک تر شود و بحران زود تر کند لیکن بهر حال نوبتهای مرکب عسر تر بود و دیر تر گذرد و بالجمله درین تپ عرق کمتر آید و در خفی علائی نوشته که اگر تپ یک روز آید و دوم روز هیچ اثر آن نباشد غب خالصه بود بشرطیکه خالصه مرکب با خالصه دیگر نباشد و اگر دوم روز تپ نیاید اما اثری ضعیف ازان پیدا شود غب غیر خالصه بود و اگر یک روز تپ بشدت آید و دوم روز نیز آید اما کمتر ازان شطر الغب باشد و گاه باشد که سه غب خالص مرکب شود و با مانند شطر الغب یک روز کم و دیگر روز زیاده همی آید بسبب آنکه یک روز نوبت یک غب میشود و روز دوم نوبت دو غب و نزد راقم فرق بینها از علامات بلغم در غب کم بود و جود آن در شطر الغب توان کرد و مصنف خلاصة التجارب گوید که بسیار باشد که شطر الغب بعد بیست روز علاج پذیرد و مخفی نماند که چون این مرض از دو مادهٔ مختلف فی الغایت واقع میشود طبیعت را در تدبیر آن تحیری عظیم حاصل میگردد و اسلم اصناف شطر الغب آن بود که از هر دو تپ نائبه افتد و فرق آن در نوبتها ظاهر و با مهلت باشد و در غیر مرکب از دو نائبه اشتباه بیشتر واقع شود و احتیاط عظیم در تشخیص آنها واجب و سمرقندی گفته که این تپ دراز بود و بسیار روزها کشد گاهی تا یکسال امتداد نماید و در دی باشد اختیار فاسد کند علاج معالجهٔ آن متوسط در تبرید و تسخین میان حمای صفراوی و بلغمی مفرد نمایند و عمده در علاج اکثر تنقیهٔ بلغم و صفرا باشد بقی و اسهال و ادرار و تعریق بحسب غلبهٔ خلط بعد ظهور نضج و تعاهد قی روز نوبت نمایند و سکنجبین ساده یا بزوری بنوشند بحسب شدت حرارت و قلت آن و غلبهٔ یکی از هر دو خلط بر دیگر و گلقند و قرص گل و قرص غافث بخورند بالجمله طریق دوا و غذا درین تپ نیز همانست که در علاج غب غیر خالصه مذکور شد مع مراعات اوقات و حسب غلبهٔ اخلاط و لهذا ابن الیاس علاج هر دو یکجا نوشته چنانچه در اقوال غب غیر خالصه گذشت و ادویه که در علاج حمیات مرکبه مسطور شد حسب حاجت درینجا استعمال نمایند و استفراغ کل

نشاید داد امیکه نضج ظاهر نشود اما اگر طبع قبض بود ملینات توان داد هر چند نضج ظاهر نشده باشد و دستور العمل بعض اساتذه در علاج شطر الغب اینست که منضج از
بادیان پرسیاوشان مویز منقی بهدانه در یکنیم پاؤ آب جوشانیده چون نصف بماند شربت گاوزبان آمیخته دهند و یا برشیاسفن چهار ماشه تخم کاسنی بنفشه هر یک
شش ماشه بادیان چهار ماشه عناب پنج دانه در عرق شاهتره یا عرق عنب الثعلب هشت توله و یا هر دو نیم نیم پاؤ جوشانیده صاف کرده شربت اصل السوس
داخل کرده دهند و اگر سرفه یا نزله و زکام باشد جوشانده مذکور دهند و بادیان بنفشه عنب الثعلب گل نیلوفر و فاتی خشخاش سه ماشه در نیم آثار آب جوشانند
هرگاه سوم حصه بماند شربت زوفا دو توله یا شربت خشخاش یک توله یا دیاقوذا داخل کرده دهند و اگر مواد با فراط باشد ادویه منضجه مدر الاصول داخل سازند
مثل بادیان بیخ بادیان کاسنی عناب سپستان مویز منقی جوشانیده صاف کرده نبات یا گلقند حل کرده دهند و برای تلیین شکم بعد از گذشتن چهارده روز
هلیله مربی یکعدد وقت شب نیز جائز نیست و هرگاه ماده نضج یابد ادویه مسهل مثل خیارشنبر و روغن بادام افزایند و در مطبوخ مذکور گل سرخ و سنای مکی داخل کنند
و هلیله زرد برای اخراج ماده صفرا و هلیله کابلی برای اخراج ماده بلغم و هلیله سیاه برای اخراج ماده سودا نیز در مسهل داخل میکنند و اگر عادت قبض باشد
هلیلجات خوب نیست و یا گل خطمی شش ماشه تخم خطمی پنج ماشه یا ریشه خطمی چهار ماشه بنفشه شش ماشه و غیره برای اصلاح هلیلجات داخل کنند ذکر
بعض ادویه نافع تپ ولرزه افیون چهار درم صندل سفید زعفران هر یک دو درم دارچینی یک درم فلفل سیاه دو نیم درم کوفته بیخته حبها سازند بقدر یک سرخ
و یک حب قبل از یکساعت بدهند و طفل را نیم حب و کهنی را دو نیم تا سه سرخ بدهند حب هندی که در ازاله تپ لرزه صفراوی و بلغمی مشترک النفع و مجرب است
دار فلفل قسم خرد که آنرا کهه پیپل گویند مغز کنجوه هر یک سه ماشه زیره سفید برگ مغیلان هر یک یکنیم ماشه باریک سائیده بآب جهانگ رنخود سازند و یک حب
صبح و یک وقت ظهر و یک حب وقت شام بدهند همچنان سه روز بکنند. ایضاً که تپ ولرزه مزمن را مجرب است په اسپ مقدار نخود افیون یک سرخ برگ نیب
ده نیم عدد برگ شفتالو یکنیم عدد جمله را سوده در قند سیاه آمیخته سه حب سازند و سه گهڑی پیش از آمدن تپ یک حب فرو برند چون تپ شروع گردد یکی دیگر
بخورند اغلب که حب سوم احتیاج نیفتد. و اگر مریض قوی باشد از جمله دو حب سازند و افیون را افیون بیشتر اندازند و نیمه برگ نیب و شفتالو باید که در سطول
بستانند و در عوض قرص غافث که جهت شطر الغب تنهای کهنه مجرب است عصاره غافث شش درم طباشیر ده درم سنبل الطیب دو درم گل سرخ پنج درم
بآب قرص سازند شربتی یک درم مطبوخ جهت بقایای شطر الغب مصطکی هر یک نیم درم اصل السوس بیخ بادیان بیخ کرفس هر یک دو درم شکاعی
غافث هر یک سه درم کشنیز خشک گل سرخ هر یک چهار درم ترنجبین بست درم بسه رطل آب بپزند تا به نیمه آید صاف کنند و هر روز نیم رطل بیاشامند اقوال اطبا
شیخ میفرماید که در علاج شطر الغب واجب آنست که عنایت شدید باستفراغ ماده بطریق اسهال وقی و ادرار و تعریق بیشتر از تلطیفه باشد و در مسهلات
انتظار نضج لازم بود دیگر آنکه از جنس ملینات باشد و شکم را بتشویش تحریک قوی نیاز و مثل آب لبلاب بگلقند اگر بلغم غالب باشد و مثل ترنجبین و شیرخشت
و نقوع تمر هندی و شربت بنفشه اگر صفرا غالب بود و مثل مرکبات ازین هر دو اگر هر دو خلط مساوی باشند و بعد ظهور نضج اگر استفراغ بدوای قوی
کنند جائز نیست و ایضاً واجب است که قی بحسب ماده غالب باشد یا با آب ترب با سکنجبین گرم نزد غلبه بلغم و یا سکنجبین بآب گرم نزد غلبه صفرا و باید
ادرار بادویه معتدل نمایند و اگر در نوشیدن مطبوخات قبل از نضج سرعت کنند خوف سرسام باشد و اما ادویه نافعه در زمانیکه از تزید تا منتهی باشد
برای اصلاح ماده و انضاج آن و منافی آفات آن از مفردات افسنتین است که رومی و جید باشد ولیکن استعمال او بعد هفتم روز و ظهور نضج باید و اگر در استعمال
او جلدی کنند تحریک خلط نماید و اخراج او نکند و کرب و غم و غثیان پیدا کند پس بر ماده بسبب تلخی خود خشک کند و بسبب قبض خویش تلبید ماده از تحلیل نماید
و جالینوس و اطبای سابق او بماء الشعیر که در آن اندکی فلفل باشد معالجه نموده اند و بعضی اطبا گفته اند که جالینوس در سهو فرو رفته بنحویکه تعجب از آن لازم می آید
و تامل نکرد که فلفل تپ را افروزد و ماء الشعیر تبرید ماده کند و این معارض خطائی کرده که این مختص بمعنی نیست بلکه مختص بقانون مقرره در معاضدت طبیعت
که چون طبیعت برای مقابله مثل این مواد بعد بر خیزد بادویه مرکب از مبردات و مسخنات باشد تا طبیعت میان هر دو قوت دوای مرکب تمیز کند پس
قوت مبرده را بسوی تپ و ناحیه قلب برای اطفای حرارت و تبرید قلب مصروف گرداند و مسخنه را بماده و برای تحلیل و انضاج آن و کسی که معالجه شطر الغب

شطر الغب
صحیح البادیه سارق صدر

بغیر این کنار طبیعت بر تغییر قوتین قوی نباشد بهر طور که علاج کنند سود ندهد و این کس که اعتراض کرده میگوید که لازم آن بود که مطلقات بر تبرید تنقیه و مثال
آن قرص و شیت استعمال ننمودند است که ممکن است که فاضل بسبب آنکه خود دیده ان گرمی نباشد تا آنکه تسخین او بشکند و تلطیف او از تلطیف تا کرفتن بسیار کم نباشد
دماء الشعیر معاون او گردد در ایصال قوت او و تقیه سال افراد احرارت او و تبرید کردن مواد را تا لنفوذ قوت او در مواد و سهل گردد پس از عجب عجیب آنست که جالینوس را
از کسانی شمار کرده که جاهل اند از همینی که فاضل صاحب جمی است و آنرا بجای تبخیص شمرده که ازین غافل ست تا آنکه تقوی بخلط فضل بماء الشعیر زاده و اما قرص کبابه از آن
که استعمال آنها در وقت میان ترید و انتها واجب بود مثل اقراص افسنتین و اقراص و رد ست قرص خفیف جید برای شطر الغب نسخه آن همان قرص گل است
که در ادویه حمیات مرکبه مسطور شد دیگر برای تپ ملتهب گل سرخ شش درم تخم حماض صمغ عربی هر واحد چهار درم نشاسته سه درم زرشک طباشیر تخم خرفه هر واحد
دو درم کثیرا زعفران سنبل الطیب ریوند چینی هر واحد دو دانگ کافور یک دانگ قرص بسازند قرص دیگر جید برای صاحب این تپ و خصوصاً اگر مع ذلک شکایت
اسهال و سعال کند سنبل الطیب عود زعفران زرشک یا عصاره او هر واحد سه درم ریوند چهار درم طباشیر گل سرخ باقماع او لک صمغ بریان کهربا هر واحد پنج درم
تخم حماض بریان شش درم گل ارمنی هفت درم از آن قرص بسازند نسخه دیگر که جید ست گل سرخ شش درم زرشک صمغ تخم حماض هر واحد چهار درم سنبل الطیب غافث
طباشیر نشاسته تخم خرفه تخم خیار هر واحد دو درم تخم کاسنی تخم کشوث هر واحد یک نیم درم رب السوس یک درم لک ریوند هر واحد نیم درم همه را جمع نموده قرص سازند حب جید
برای این مرض و جمیع تپهای مزمنه و حمیات موذیه احشا و خصوصاً هر گاه ماده بلغمی غالب باشد صبر مصطکی هلیله زرد ریوند خطائی عصاره غافث عصاره
افسنتین گل سرخ هر واحد یک جزو زعفران نیم جزو بآب کاسنی حبها سازند شربتی دو درم بسکنجبین نسخه جید صالح در قرب نضج و مسهل ست صبر مصطکی
عصاره غافث عصاره افسنتین گل سرخ هر واحد یک جزو زعفران نیم جزو بآب کاسنی حب ساخته دو درم بسکنجبین بخورند ابن عباس گوید که شطر الغب
حمای صعب فی نفسه پر خطر است زیرا که بدن صاحب او از تپ خالی نبود و بسبب لزوم تپ بلغمی بران و تکرار غب در روز نوبت غب صعب باشد و لرزه در آن
شدید او نماید و حرارت در آن قوی گردد و بول رنگین بود و بدن نکایت قوی بردارد و بسبب اجتماع دو تپ بر بدن و بسیار باشد که امر این تپ بدق انجامد سبب
شدت تحلیف او بدن را و افنای او رطوبات آنرا پس در ابتدا باید که صاحب او را ماء الشعیر بشکر بنوشانند و بعد سه ساعت سکنجبین یا جلاب بدهند و روز نوبت
بزوره معمول از کدو و بنوماش و قطف و اسفاناخ یکبار بزیرباج و یکبار بآب انار غذا سازند و در روز خلو نوبت بچوزه مرغ با تیهو بطریق اسفیدباج یا زیرباج یا مشوی
بآب انار و آب غوره و روز نوبت شیره تخم خرفه بجلاب و آب سرد و مغز تخم خیارین بدهند پس اگر بدن در بن تپ قوی باشد و آنرا لاغری و خشکی عارض نشده باشد
باید که در بعض اوقات اسهال بلبلوس خیارشنبر و تمر هندی و انارک تر به نمایند و در بعضی اوقات حقنه لین بعمل آرند ولیکن تدبیر درین تپ بحسب قوت
یکی از دو تپ باید کرد پس اگر حمای غب قوی تر و شدید تر در اذیت باشد قصد تلطیفه حرارت و تنقیه صفرا بیشتر کنند و اگر تپ بلغمی قوی تر و شدید تر بود قصد
تلطیف خلط و استفراغ بلغم اکثر نمایند و اگر هر دو مساوی در قوت باشند قصد تعدیل علاج و استفراغ هر دو خلط مجموع باید کرد و هر گاه این تپ طول
نماید قرص طباشیر ملین بسکنجبین بدهند تا چند روز و اگر حرارت قوی و بول سرخ و در نبض دقت و صلابت و سرعت باشد و بدن را تپ نکایت
رساند و در جفاف شروع کند باید که قرص کافور دهند و عقب آن ماء الشعیر نوشانند و تدبیر اصحاب دق بعمل آرند و در تبرید بدن و ترطیب آن بدانچه
در علاج حمای دق مذکور گردد حتی الامکان حیله سازند جرجانی و ایلاقی گویند که طریق صواب در علاج این تپ آنست که تدبیر تلیین طبع و ادرار بول و تفتیح مسام
و تعریق و تنقیه بدن از ماده بچیزهای سهل تر و سبکتر و بدان طریق که آسان تر باشد فزون از تدبیر تسکین حرارت کنند و استفراغ قوی بعد نضج کنند و اگر
حاجت تلیین پیش از نضج باشد و ماده صفرا و بلغم هر دو برابر بود فلوس خیارشنبر بآب تمر هندی و قدری ترنجبین داشیره ازان نوع که در غب
غیر خالصه مذکور شد و درین باب گلقند و سکنجبین بزوری شکری و سکنجبین ساده عسلی و شربت غوره عسلی و نقوع صبر در آب کاسنی و آب بادیان موافق
باشد و ادرار بول بآب نخود و شیره بزور در عرق بادیان کشیده باید کرد و غذا هم بران ترتیب باید که در غب غیر خالصه مذکور شد و روزیکه تپ قوی تر باشد
مزوره بآب غوره و آب انار ترش و اسفاناخ و مغز بادام و آنروز که تپ آهسته تر باشد دراج و تذرو بریان کرده بآب غوره دهند و طعام نخود و شبت و صعتر

[illegible]

وآبکامه واندک بادیان و زیره داخل کنند هر یک بحسب غلبهٔ بلغم و صفرا و تدبیر استفراغ نیز بران ترتیب واد و یه ازان نوع باید ساخت و بالجمله در علاج این تپ باب علاج غب غیر خالصه مطالعه باید کرد صفت حب مسهل که بعد از نضج باید داد ایارج فیقرا یکدرم شحم حنظل نیم درم سقمونیا ربع درم یعنی یکنیم دانگ کتیرا ده دانگ مقل یکدانگ حبها سازند چنانچه رسم ست وحبی که در آخر تپهای کهن هر شب دو درم بدهند سوای صبر اجزای همان حب جید ست که در قول شیخ گذشت و نیز نوشته که در بعضی نسخه ها عوض هلیله زرد صبر سقوطری ست واگر عصارهٔ غافث و عصارهٔ افسنتین میسر نشود غافث و افسنتین عوض آن کنند و قرص گل که در آخر تپهای کهنه سود دارد و شربت آن دو درم بود همان نسخهٔ قرص خفیف ست که در قول مذکور مسطور شد و دو نسخهٔ قرص گل دیگر نیز [illegible] مذکور ست شربت نسخهٔ اول دو درم و شربت ثانی دو نیم درم ابن هبة الله می نویسد که انواع این تپ سه ست یکی آنکه هر دو خلط دران متساوی باشند و علاج او متوسط نمایند مثل گلقند و آب گرم و ماء السکر و شربت سکنجبین و غذا مزور کدو زیرباج دوم آنکه غالب خلط صفراوی باشد و علامات او از قصر نوبت و لرزه و عرق وقتی ظاهر بود و علاج این نوع استعمال سکنجبین محلول در آب نیم گرم ست و شرب ماء الشعیر بجلاب واستعمال سکنجبین با آب سرد بعد ازان و تنقیهٔ بدن بمطبوخ و تعدیل مزاج بجلاب واستعمال سکنجبین با آب سرد و شربت آب آلو و آب تمر هندی بشیرهٔ تخم خرفه و سکنجبین و هرگاه اعراض او خفت یابد غذا مزورات دهند واگر قوت ضعیف باشد باستعمال شوربای بچهٔ مرغ زیرباج یا آب انار [illegible] دهند واگر قوت قوی باشد در اغذیه اسراف نباید کرد تا بدان امتلا نیفزاید سوم آنکه بلغم غالب باشد و درین لازم ست که گلقند بخورانند و بعد ازان آبیکه دران مصطکی و عود جوشانیده باشند بنوشانند و سکنجبین بزوری استعمال کنند و تنقیهٔ بدن بحب صبر نمایند پس اگر زمانهٔ تپ طول کشد قرص غافث با سکنجبین استعمال کنند و غذا مزورهٔ زیرباج سازند خجندی گوید که هر صبح شربت از سکنجبین ساده و تخم کاسنی و تخم خرفه بنوشانند اگر با وی تشنگی باشد و یا تخم خیارین اگر صفرا غالب بود و یا شربت لیمو و سکنجبین بزوری معمول از تخم خیارین و کاسنی و در ابتدا تلیین بحقنهٔ معتدل اولی از مسهلات مشروبه و شرب مدرات ست و باید که تدبیر بلطافت بگرسنگی بیشتر از تغذیه باشد و قی بعد غذا نافع ست و سکنجبین ساده بگلقند این مرض را نفع کند و غذا ماء الشعیر بنخود و بادیان و بیخ آن و زوفا و سنبل و پودینه و زیره و صعتر [illegible] حسب مزاج بمغز بادام یا بچوزهٔ مرغ اگر قوت ضعیف باشد بزیرباج و هرگاه آثار نضج ظاهر شود و آن استیلای طبیعت بر قهر مادهٔ مرض ست و وقت آن انتها یا انحطاط بود پس اسهال با افسنتین و گلقند بغدادی مسهل نمایند که آن تقویت معده و تنقیهٔ آن نماید و خلط موجب مرض را اخراج کند و آنچه این مرض را نفع کند نهادن دست و پا در آب گرم و نهادن آب گرم زیر جامه و بخور از بادیان و بیخ آن زیرا که تا عرق آید و بعد استفراغات و مسهلات پس از روز چهاردهم قرص افسنتین و غافث یا قرص گل صغیر با سکنجبین بزوری بخورانند انطاکی گوید که اگر قوت ساقط نبود نزد من واجب ست قی بطبیخ شبت و عسل یکروز و سکنجبین و آب گرم روز دیگر تا آنکه نقای احالی بدان ظاهر شود و بعد ازان ماء العسل بغاریقون یکروز بخورند و شربت اصول یا سکنجبین بزوری روز دیگر و این حب صحیح مجرب درین تپ از تجربهٔ ثابت صنعت آن صبر غاریقون هر واحد یکجزو تربد بلیلهٔ زرد هر واحد نیم جزو گل سرخ سقمونیا حلتیت سکبینج هر واحد ربع جزو مصطکی ثمن جزو و بآب کرفس حبها سازند شربتی یکمثقال با شربت اصول مطلقاً و بماء العسل در نایبه و سکنجبین در هر دو دائره و در هفته دو مرتبه بخورند و ظاهر ست که اگر آنجا اقلاع باشد و اول روز آن واجب بود والاقصد بدان روز خفت کنند و غذا باید که قبل نوبت باشد واگر قوت ساقط بود در استفراغ بجا نشد و در غذا بیفزایند خجندی گوید که برای صاحب این مرض سزاوار آنست که لزوم سکون و راحت نماید تا اخلاط در موضع خود مستقر باشد تا آنکه نضج یابد زیرا که حرکت و محنت اخلاط را رقیق گرداند و آنرا زود منتشر نماید و با اخلاط نیک ممزوج گردد و آنرا فاسد سازد و در مادهٔ تپ بیفزاید و از معالجهٔ این تپ غفلت نباید کرد که آن مؤدی به سدد و استسقا می گردد میر بهاء الدین در خلاصة التجارب نوشته که طریق اصوب در علاج اهتمام تمام ست باستفراغ لیکن قبل از نضج تام قی باید فرمود در اوقات لایقه متی که از هر خلطی لختی دفع کند و اگر قبل از هر نوبت بقیی آن خلط استفراغ کنند نیکو بود و نرم داشتن طبع بحقنه و شیاف معتدل و ملینات خفیف باید تا از هر خلطی لختی دفع شود اما چنان باید که غلیظ و رقیق هر دو دفع شود و اگر تسکین حرارت احتیاج بسیار بود اولا دران باید کوشید بنوعیکه مانع نضج نشود و بعد نضج اسهال صفرا و بلغم باید کرد لیکن اگر غلبهٔ بلغم باشد آب لبلاب با شربت ورد مکرر نیکو بود و اگر غلبهٔ صفرا باشد هنا و شیرخشت در منضج مناسب بود و اگر هر دو خلط غالب باشند فلوس خیارشنبر در آب مرو یا مغلی [illegible] و اندک تربد مناسب باشد و شربتها و غذاها که در مطلق غب غیر خالصه مذکور شد اینجا موافق باشد لیکن

در نوبت صفرا شربت‌ها و غذای مسکن صفرا باید داد و در نوبت بلغم منقطع و منضج بلغم بکار باید داشت و ادرار و تعریق بعد از نضج تام و بعد از استفراغ مبلغی نیکو عظیم نافع آید و بدستورهای سابق مرعی باید داشت و جالینوس قبل از نوبت بلغمی بچند ساعت کشکاب باندکی فلفل سائیده فرموده است و نافع یافته و من جوانی را که در فصل خریف در ربع شطر الغب داشت از ابتدا تا آخر اعراض بلغمی بیشتر رنجه میداشت بعد بیست و پنجم روز که نوائب آن ظاهر و مقرر شده بود در صباح نوبت بلغمی بسه ساعت پیشتر از نوبت شربت کشکاب جو با نیم مثقال فلفل سائیده دادم و دیگر هیچ ندادم و آن نوبت بخیر گذشت و بهمین صحت یافت و آنجا که مرکب از غیر خالصتین باشد چون طبیعت را اعانت و آسایش نیست علاج باحتیاط بسیار باید کرد و در استفراغات برفق تمام مرعی داشتن و هر خلط که غالب باشد طریق نضج و تدبیر رفع آن بیشتر کردن و اگر مساوی باشند بر دو سه نگاه داشتن هر دو با رعایت قوت هرچه تمامتر باید نمود و قرص گل کافوری اندر آخر این تپ از لازمتین نافع آید و مخدرات وقتیکه تپ لازم باشد نباید داد مگر وقتیکه نیک کهنه شده باشد آنگاه حافظ الصحت و امثال آن نافع آید مصنف اقتباس مینویسد که بسا باشد که این تپ تا بیک سال میکشد پس باید که از معالجه بر طبع ملال نیارند و علاج حقیقت از غب غیر خالصه نمایند ولیکن درینجا بر تقدیر در نضج و تفتیح مسام و تعریق بیشتر از غب غیر خالصه کوشند با و خالی تمام مستعمل و بهبود و هرگاه این تپ کهنه گردد و مریض سخت لاغر اند پس استفراغ با دویه قویه نمایند اگر بتمامه صحت کلی حاصل گشت فبها و الا با منضجات حاره استعمال نمایند تا ده بیست فرا نوبت گیرد پس آنرا بمخدرات مانند حب الشفا و حافظ الصحت و قنب و غیره گذرانند و ملاحظه کهنگی تپ جهت دادن منضجات بعد از تنقیه برای آنست که چون ماده این تپ مخلط است و در اول غلبه بود و نوبتهای او غیر مضبوط هرگاه در اول مرض منضجات حاره دیگر از سیما داده شود صفرا را بیشتر بحرکت آورد و ماده را گرم تر سازد و فساد آن باخلاط داخل عروق سرایت کند و تپ لازم پیدا شود ولیکن چون تپ کهنه شده و ماده گشت تخفیفی یافت و طبیعت بآن مجرگر شد پس آن هنگام منضجات و گرمیها بزودی تحلیل آن کند و مجال آن فسادات نماند و ملاحظه قرار گرفتن نوائب برای استعمال مخدرات بهر آنست که چون محل حرکت و قبول تعفن خلط مقرر شد مخدرات در قرب آن محل طبع را مشغول میسازند از انشای فعل مقرر و اخلاط و بخارات را در قرب آن تسکین میکنند چنانکه آن وقت بگذرد و حرارت غریزی اخلاط مجتمعه را تحلیل کند و نگذارد که تعفن پذیرد و هرگاه آنوقت مقرر گذشت بر حسب اقتضای طبع تعویق دران کیفیات و حالات پدید می آید بار دیگر محل نوبت میرسد انشای آن صورت میکند چون محل نوبت مقرر نیست هرگاه که کیفیت مخدر برطرف شده ماده بحرکت آمده فعل خود تمام میکند بر حسب اقتضای طبع مرضی و تاخیر استعمال مخدرات از تنقیه بجهت آنست که چون خلط بسیار در غلبه باشد بمخدر تسکین آن مشکل بود و ممکن است که از مخدرات خلط یا بر ونفیسر و فسادات دیگر سخت تر از آن بظهور آیند که علاج آن مشکل گردد و در عشره کامله نواب علوی خان مرقوم است کسی را که تنقیه نکرده باشند و تپ کهنه شده باشد و تحلیل خفت یافته حاجت بتنقیه دیگر نباشد و بی تکلف مخدرات بکار برند و دستور استعمال مخدرات آنست که قبل از نوبت بچهار ساعت دهند مقداری که دانند که آن مقدار بیمار را البته میگیرد پس به‌بینند که اگر مزاج مریض ضعیف است آنرا بشربت مقوی که غذائیت محض دران نباشد دهند مانند شربت سیب در عرق گاوی و بید مشک و مانند آن و اگر بنا بر دقتی چیزی نضج و تحلیل و تعدیل محتاج بود در سکنجبینات منضج حل کرده یا در شربت عسل یا در عسل تنها یا در عسل زنجبیل مربی یا در شربت دینار دهند و اگر مریض بمخدری معتاد بوده باشد و بجهت مرض ترک آن کرده از ان معتاد مقداری دهند که تخدیر کند اگر تخدیر آن مضرتی نداشته باشد مانند افیون که تخدیر آن مضر بود و الا حب الشفا و امثال آن تخدیر اولی باشد و آنجا که مریض را در وقت گرفتن مخدرات امساک غذا مضر بود پس باید که قبل از ان غذای مناسب مزاج اندکی بخورانند آنگاه مخدرات بعمل آرند چنانچه اگر نوبت بعد ظهر آید باید که صباح غذا دهند خصوصا که بیمار نازک مزاج باشد و آنجا که با وجود تخدیر سرما و لرزه و حرارتی پدید آید در اثنای آن منع واجب است از مسکنات سرما و لرزه و حرارت چیزی بکار داشتن و در اثنای راحت تدارک یبس و حرارت با دویه مقوی اعضای رئیسه که معتدل باشد باید کرد مانند شربت انار شیرین و سیب و گاوزبان در عرق گاوزبان و بید مشک و گلاب و امثال اینها و در روز نوبت قبل از مخدر و بعد از ان تا انقضای نوبت دست و پا و پشت بعض را گرم داشتن و آسایش جستن و تا ممکن بود از آب سرد و دیگر تریها و سردیها و ترشیها اجتناب ورزند و تا سه چهار نوبت بدستور مخدر بکار برند و هرگاه نوبتی بدین تدابیر بگیرد بگذرد پس باید که تا سه روز دیگر نوبت را بهمین دستور گذارند آنگاه چون صحت مزاج قرار یابد بتدریج از پرهیز بیرون آیند و اگر مخدر بکار نبرند و باشربه و اغذیه علاج کنند آنجا طبع بلعبها و صنائع و غناهای مرغوبه مشغول دارند تا تفریح از و حاصل گردد فائده بدانند که بیماریهای مهلکه که درین تپ در ماه هفتم و هشتم و یا کم و بیش پدید آیند اینست

صلابت جگر و طحال و اختلاج معده و دل و جگر و غشی متواتر و تهبج رو و دست و پا و سدهٔ ماساریقا و اسهال کبدی اما در صلابت جگر و طحال این دوا دهند قرص کبر نشتم
در سکنجبین بزوری دو توله بلیسانند و ضماد افسنتین اسارون انیسون هر یک سه ماشه تخم پنجنکشت بیخ کبر بیخ کرفس ریوند خطائی نقاح اذخر هر یک پنج ماشه برگ شاهتره پوست
بیخ بادیان پوست بیخ کاسنی عنب الثعلب هر یک هفت ماشه جوش کرده گلقند سه توله سکنجبین عنصلی یکنیم توله داخل کرده بنوشند و انجیر خام صحرائی چهل عدد برگ گز
دو توله در آب شور بپزند که خوب مهرا شود و مالیده صاف نموده مقل اشق هر یک چهار ماشه سهاگه گندهک هر یک سه نیم ماشه برگ سداب ماشته کزمازج هر یک یکنیم مثقال
گل گز برگ سرو هر یک سه ماشه سرکه دو نیم توله آمیخته موضع صلابت را اول بروغن گل چرب نموده ضماد سازند و غذا شوربای بچه مرغ با نان روده دهند و بجای آب برنج و گز
و گزاکتفا کنند و اما در اختلاج معده آب دریای شیرین هفت آثار آهن تاب کنند و همچنین بنقره و طلا و نیم آثار از آن گرفته مصطکی چهار ماشه برگ تنبول سوخته سه عدد
الایچی کلان چهار عدد بادیان خطائی سه ماشه بجوشانند که به نیمه آید صاف نموده نبات سه توله داخل کرده بنوشانند و غذا شوربای سنگخواره با نان تنک دهند و بجای اختلاج
بپارچه درشت مالیده روغن جوز بمالند و اما در اختلاج دل خمیرهٔ گاوزبان عنبری نه ماشه با عرق عنبر هفت توله بدهند و یا نوشدار وی لولوی علوی خان با عرق گاوزبان
عنبری دهند و اما در اختلاج جگر جواهر مهره یک ماشه در جوارش آمله نه ماشه ورق طلا یک عدد و شربت یاقوت علوی خان دو توله آمیخته با عرق سیب کب معصوم علیخان
نه توله و عرق ابریشم ساده و تخم فرنجمشک شش ماشه بدهند و غذا پلاو قلیهٔ زردکی و شلغمی بخورانند و وا اینکه هر سه اقسام اختلاج را نافع است لاجورد مغسول مصطکی پوست
بیخ کبر هر واحد یک ماشه سوده در دواء المسک معتدل نه ماشه ورق طلا یک عدد آمیخته بلیسانند بعده شربت یاقوت سه توله در عرق عنبر پنج توله عرق زرشک هفت توله
تخم شربتی هشت ماشه بنوشند و هرگاه قسمی از اقسام اختلاج زیاده گشته احداث غشی نماید پس این لخلخه و ضماد بکار برند که فی الفور بهوش می آید صفت لخلخه گلاب
و سرکه مقطر هر یک یک توله شونیز و سنبل الطیب و عود خام هر یک سه ماشه عطر عنبر و مجموعه هر یک سه ماشه مرتب ساخته پیش بینی دارند صفت ضماد دال بنوماشه نشتر شیر
سوده سه توله عود خام سه ماشه روغن گل سه توله سفیدی بیضهٔ مرغ دو عدد عطر گلاب سه ماشه و بعد بهوش آمدن این دوا دهند عرق کیوره و عنبر و گاوزبان عنبری
هر یک پنج توله تخم فرنجمشک هفت ماشه و اما در غشی متواتر بدستور ی علاج کنند که در غشی مطلق نوشته شد و اما در تهبج رو و اطراف ضماد از انیسون و برگ عنب الثعلب
نمایند و اما در سدهٔ ماساریقا و اسهال کبدی علاج بنهجی نمایند که در مقام آنها مذکور شد حکایت نواب نظام علی خان را شطر الغب لاحق شد و از قدیم
مراقیت در مزاج می داشتند در مدت یکنیم ماه صحت یافتند لیکن بعد پانزده روز باز عارض شد چنانچه وقت خواب اندکی حرارت بالرز خفیف سه چهار بار
می آمد و تپ تا چاشتگاه می ماند و هفت ماه بدان منقضی شد و سقوط اشتها و لاغری بدن و اختلاج قلب و ضعف بدرجهٔ غایت شده بود و اطبا تپ دق
قرار داده مبردات شدیده مثل قرص کافور و ماء الشعیر هر دو وقت میدادند و اندک تهبج رو و اطراف هم ظاهر شده بود چون رجوع علاج بمن فرمودند اول
باهلیلج دست رسته خون بوزن دوازده توله گرفتم و این دوا دادم شربت یاقوت نواب علوی خان و شربت کشوث والا شان هر یک دو توله در عرق کیوره و عرق بهار
و ماء اللحم ساده هر یک سه توله حل کرده تخم فرنجمشک چهار ماشه پاشیده و غذا نجن با بالائی جغرات گاوی و شراب که وقت شام معمول بود قدیم بود و از آن معمولی چهارم حصه ابقا کردم
دو حصه ممزوج کرده دادم و عوض غذا دو عدد کباب شامی و یک توله کشمش دادم اختلاج بمجرد اخراج خون چهارم حصه ماند و بر دو وقت شب دوره تپ بقدر نیمه آمده
صبح قرص زرشک کبیر سه ماشه در دواء الکرکم صغیر چهار ماشه شربت بزوری اصولی علوی خان یک توله ورق طلا یک عدد آمیخته لیسانیدم و بالای آن مروق گاوی بهر
بوزن سه توله شیرهٔ انیسون سه ماشه شربت کشوث وال علوی خان دو توله نوشانیدم و گفتم که اکثر اوقات دانهٔ انار شیرین ولایتی که چهارم حصهٔ آن دانهٔ هیل باشد
تنقل فرمایند و غذا بدستور و وقت شام جواهر مهره جدوار خطائی اطفاء الطیب هر یک یک ماشه و شربت یاقوت و کشوث هر یک یک توله ورق طلا یک عدد آمیخته
شربت سیب ولایتی دو توله تخم شربتی چهار ماشه و هر روز مروق گلو یک توله و انیسون یک ماشه اضافه نمودم تا ده روز هر دو وقت دوا و غذا بدستور داشتم یازده
یازدهم مروق وغیره بدستور یکه شروع کردم کاسنی آغاز نهادم روز بستم اختلاج و تهبج و لرزه همه موقوف شد لیکن تپ خفیف بمعمول می آمد روز بست و یکم
تبدیل غذا کرده پلاو مرغ حق گرد و شوربای مرغ سلیمانی و نان خشکار دادم و بعد یکماه دوا افوشدار ولولوی جواهردار هفت ماشه ورق طلا یک عدد عرق عنبر
هفت توله ماء اللحم ساده سه توله مقرر داشتم و تنقل دانهٔ انار بدستور بود و بهمین تدبیر در مدت یکنیم ماه صحت کلی یافتند ایضا زنی حامله را شطر الغب عارض شد

و تا مدت هفت ماه کشید و سختی جگر هم میداشت و در شروع ماه هشتم اسهال کبدی پدید آمد و بعد سه چهار روز وضع حمل شد وقت نیمروز ناگاه اختلاج قلب
پیدا شده و وقت ظهر دوره آمده بیهوش گشت من لخلخه و ضمادیکه سابق نوشته شد بعمل آوردم بعد یکپاس بهوش آمد پس این دوا دادم جواهر مهره لاجورد مغسول
هر یک یکنیم ماشه در شربت سیب و کشوث هر یک یکتوله سرشته همراه شیرهٔ انیسون پنج ماشه و زرشک و ریشهٔ انجبار هر یک چهار ماشه و بادیان هفت ماشه لعاب گاوزبان
پنج ماشه شربت حب الآس خشخاش هر یک یکنیم توله لاک مغسول دو ماشه تودری سه ماشه تخم فرنجمشک چهار ماشه بخورنا و جهت رفع دوره این بخور دادم برگ نی نیم
نیم آثار بادیان نیم پاو سنبل الطیب ماشه هر یک چهار و نیم فلوس در سبوچه آب بجوشانند و وقت آمدن لرزه در سه عدد طشت گلی آب انداخته گرداگرد داشته همه تن را
بر ضائی پوشیده تبخیر کنند و چون عرق آید از پنبه کهنه آنرا پاک سازند و چون آب بسردی گراید سه عدد خشت در آتش سرخ کرده در طشتها اندازند تا از آب گرم شود
و عرق بسیار آید و همچنین دو سه مرتبه خشتها اندازند بهمین تدبیر در مدت است روز صحت یافت سر هندی گوید که آنچه تجربه کرده ایم و این تپ را قلع کند
عکس نشود اگر صفرا در آن غالب بود دانیست که تخم کاسنی نیکوفته گل نیلوفر اصل السوس مقشر نیکوفته هر یک سه درم آلوی بخارا ده دانه در یکرطل آب شب تر کنند
و صبح بجوشانند تا مهر اگر دو ربع باند صاف کرده ده درم شکر سرخ و ترنجبین آمیخته باز صاف نموده نیم گرم بنوشند و هرگاه نضج ظاهر شود حل طبیعت بقرص بنفشه
مسهل نمایند و نسخه آن در علاج غب غیر خالصه در قول ابن الیاس مذکور شد صبح آنرا با آب گرم بخورند و عقب او مطبوخ مناسب بنوشند و بهتر درین تپ که غذا
روز نوبت ست بتمامه و اگر متحمل فاقه نباشد ماء الشعیر با نخود پخته باندک شکر سفید بدهند و براد ویه لطف بسیار جسارت نمایند تا بسرسام وغیره نانجامد سیما اگر بادی
صداع یا ضعف دماغ باشد و در علاج او تساهل نکنند زیرا که در اکثر مؤدی باستسقا وغیره از امراض سدیه میگردد و باید که روز نوبت صفراوی تبرید و روز بلغمی
تلطیف نمایند و اگر صفراوی قوی باشد تبرید و اسهال بمخرجات صفرا و اگر بلغمی قوی بود اسهال بمخرجات بلغم و تلطیف اکثر کنند

حمیات مختلطه

بدانکه حمای مختلطه که آنرا مختلفه نیز گویند تپی باشد که آنرا دوری و نوبتی معین و محفوظ نباشد چنانچه تپی لازم باشد بعد از آن بغب منتقل شود و یا تپی چند روز بطریق
لزوم یا غیر آن آید پس برود و باز مرتبهٔ دوم آید و تقدم کند یا تاخر نماید و علی هذا القیاس و علامات این تپها نیز مختلط میباشد و سببش یا ورم بعض اعضا باشد
و علامتش وجود ورم ست یا سوء تدبیر مریض در ماکل و مشرب و غیر آن پس سبب ادوار و عودات آن عودات تدبیر ردی و ادوار آن باشد نه ادوار مواد که منصب شوند و عودات
آن و علامتش وجود تدبیر ردی ست و یا احتراق اخلاط و گردیدن آنها بسوی تردد در اعضای متعدده و علامتش عدم سببی از اسباب مذکوره ست و این نوع منتقل بربع
گردد و یا استحالهٔ ماده بجنس دیگر بدون احتراق چنانچه اگر حمای بلغمی بصفراوی منتقل میشود نزد استعمال کثرت تسخین و بعکس آن نزد افراط تبرید و یا اختلاف مواد در کثرت
و قلت و غلظت و رقت چنانچه اگر مواد کم شود و غلظ و یبس او بیفزاید و نوبت او از ربع بخمس یا سدس و غیر آنها منتقل گردد و یا ضعف مریض زیرا که قوای او چون ضعیف
شود بر سرعت تحلیل ماده قوی نگردد پس نوبت طول کند و فتره کوتاه شود و بسا باشد که تپ نائبه دائمه گردد بسبب عدم تحلل ماده منصبه نوبت اولی و اتصال ماده موجبه
نوبت ثانی با ولی و یا دیگر اسباب اختلاف ادوار و طول و قصر نوائب که در ابتدای بحث حمیات خلطیه در قول ابن عباس و بوعلی وغیره مفصل مسطور شد علاج
در ورمی علاج ورم کنند و در سوء تدبیری اصلاح تدبیر و در احتراقی گاه استفراغ و گاهی تلطیه نمایند تا از استکمال احتراق باز مانند و استفراغ بسبب شدت و ادیت
و استیلای تپ متعسر نگردد و این تبرید برای تلطیه درین تپ نافع نوشته اند لعاب بهدانه سه ماشه لعاب اسغول پنج ماشه شیرهٔ تخم خرفه و خیارین هر یک شش ماشه شربت نیلوفر دو توله
کاسنی چهار ماشه و گاهی بجای خرفه و خیارین شیرهٔ تخم کاسنی پنج ماشه و گاهی عوض خرفه شربت بنفشه و گاهی شیرهٔ مغز تخم کدو و کاسنی و عرقیات بارد و سکنجبین بزوری
عوض خرفه و شربت نیلوفر و کاسنی داخل کرده میشود و بالجمله طریق علاج این همانست که در حمیات مرکبه مسطور شد مع رعایت خلط غالب و گویند که درینجا در نضج و لطافت
اعضای رئیسه بیشتر کوشند و در اسهال و ادرار کمتر توجه نمایند و ابو منصور گوید که اگر تپی محافظت هیچ دور نکند و با وجود آن در عضوی از اعضا دردی و ورمی
محسوس نباشد باید دانست که اراده انتقال بربع همیکند و الا از ورم خالی نبود پس در صورت اول لزوم استفراغ صفرا و بلغم معا گاهی و تلطیه گاهی بکار برند
تا احتراق را تمام نکند و در صورت دوم بعلاج تپ مشغول نشوند و تمامی توجه بر علاج ورم آن عضو مصروف داشته بنوعیکه در باب آن مذکور ست بعمل آورند

حمیات ورمیه

تبهائیکه تابع اورام بود بحسب جثه ورم در ظاهر یا باطن ورم بر دو قسم ست اول آنکه بتبع اورام ظاهر بدن پدید آید و این نخست از جنس حمیات یوم باشد زیرا که اکثر حرارت متولد از وجع درین اورام بسوی قلب متادی شود و سبب تب گردد بدون عفونت ماده آنها و اسباب این اورام در اکثر اسباب بادیه باشند چون زخم و سقطه و ضربه وهرگاه این حمی یوم مستحیل بجنس دیگر حمیات شود سبب آن صعوبت ورم و کثرت و بدی آن ماده باشد و سبب کثرت ماده امتلا بود که از اسباب سابقه حاصل شده باشد چنانچه شیخ میفرماید که هرگاه عفونت اورام ظاهر بسبب عظم ورم یا قرب او انقلاب متادی بسوی قلب گردد تپ از غیر جنس حمای یوم یعنی عفنی شود و اکثر امثال این حمیات عفنی از اسباب سابقه بدنیه و امتلاآت باشد و گاهی از قروح بود که بسوی آنها مواد خبیثه متوجه شده و در لحوم زخم محتبس گردد و عفونت آن بسوی قلب متادی شود و ابن تلمیذ گوید که اگر تپ از ورم حادث از سقطه یا ضربه باشد آن از جنس حمای یوم بود و دران خطر بسیار نیست و اگر ورم ابتدا از غیر سقطه و ضربه باشد خطر او بحسب شرف عضو بود بالجمله علامت این تپ آنست که بعد ظهور ورم در اعضای ظاهر چون بن ران و بغل و پس گوش تپ عارض گردد و علاج این قسم در علاج حمای یوم و رمی بتفصیل مذکور شد دوم آنکه بتبع اورام باطن افتد و این تپها عفنی باشد و سختی و آسانی این تپ بحسب دوری و نزدیکی عضو متورم از دل باشد و نوبتهای تپ بحسب ماده بود و بسبب قلت و کثرت و رقت و غلظت آن و تپهای تابع اورام باطنی بحسب کثرت اورام آن بسیار ست و بعض اورام باطن را نامهای خاص ست همچنین حمیات آنرا اسما مخصوصه مثل فرانیطس که در یونانی اسم ورم حار حجاب دماغ یا نفس دماغ ست و تابع او تپ بود که آنرا حمای فرانیطیه گویند و مثل سرسام که در فارسی اسم ورم راس است و تابع او تپ باشد که آنرا حمای سرسامیه نامند و مثل خناق که نام ورم نواحی حلق و حنجره است و تابع او تپ بحسب ماده او بود و آنرا حمای خناقیه خوانند و مثل برسام که اسم ورم غشای صدر و اضلاع و عضلات باشد و تابع او تپ با سرفه و ضیق النفس باشد که آنرا حمای برسامیه گویند و مثل شوصه که نام ورم غشاست و تابع او تپ باشد که آنرا حمای شوصیه نامند و مثل ذات الریه که اسم ورم حار ریه است و تابع او تپ و سرخی چهره و تواتر نفس و سرفه دائم بود و آنرا حمای ریه گویند و امثال اینها و اما اورامیکه آنرا و حمیات آنرا اسم مخصوص نیست مثل ورم جگر ست و تابع او تپ گرم با تشنگی و تنگی نفس و سقوط شهوت طعام و دردی در کتف و چنبر گردن و زیر پهلو و قبض شکم بود و مثل ورم معده است و تابع او تپ و سقوط قوت و شهوت و درد استخوانهای صدر باشد و مثل ورم سپرز و تابع او تپ گرم باشد و عسر طمث و درد میان هر دو کتف و مثل ورم طحال و تابع او تپ سوداوی بود و مثل ورم امعا و تابع او تپ بحسب ماده ورم و درد پشت و قبض طبع باشد و مثل ورم گرده و تابع او تپ با درد کمرگاه بود و مثل ورم مثانه و تابع او تپ گرم و اختلاط عقل و عسر بول باشد و مثل ورم رحم و تابع او تپ همچون تپ ورم مثانه بود و بالجمله مثل این اورام انگاه تپ پیدا شود که ماده آن حار بنفسه باشد مثل خون و صفرا یا مرکب ازین هر دو یا حار بعفونت باشد مثل بلغم عفن و از اورام بارده تپ ممکن نیست مگر باین وجه و گاهی حمیات او ام قوی بود و گاهی آهسته و گاهی از جنس غب و گاهی از جنس ربع و گاهی از جنس مواظبه و گاهی با وی قشعریره و لرزه باشد شیخ میفرماید که بدترین حمیات حادث از اورام باطن آنست که از ورم قسم حمره در بعض احشا باشد پس درد و تشنگی و التهاب اشتداد نماید و بران دلائل مخالطت صفرا بسیار با خون دلالت کند مانند سرعت نبض و تواتر او و ناریت بول و زردی رنگ و غیر آن و آن اورام باطنی مثل ورم صلاح و غیر آنست که سابق مسطور شد و گاهی مختلف باشد و حمیات آنها در شدت و ضعف بحسب قرب از قلب و بعد از آن و ایضاً آنچه از آن در عضلات باشد تپ او شدید تر باشد و آنچه در غشائیه و مانند آن بود تپ او ضعیف تر باشد و آنچه در جوار شرائین بود تپ او شدید تر باشد و آنچه در جوار اوردۀ تنها باشد تپ او ضعیف تر بود و آن حمیات از اوردار خفیفه خالی نبود اگرچه لازم باشد بحسب ادنی سبب بسوی اورام آن بادوار و بحسب تحرک آن و بحسب جذب حرارت و الم در انجا الیس ای هر خاط دور لائق او باشد و با آنکه بسیار باشد که ورم در ذات الجنب مانند آن زائل شود و تپ باقی ماند و این دلالت کند بر آنکه نقای تام ماده واقع نشده و این حمیات چون طول کشند بدق مودی گردند خصوصاً هرگاه اورام در جگر باشد و اما اورام حجابیه چون مستحکم شوند مهلت دق ندهند چه اگر خفیف باشند بالانتقال بمرضی دیگر زائل شوند و اگر قوی باشند اکثر بالا اهمال بهلاک کنند و علامات و اعراض با حمیات ورمی باطنی که نوع یافته بشود بکلی علامات و اعراضی که دلالت بر عضو علیل کنند مثل نبض منشاری و وجع ناخس بورم نواحی صدر و همچنین سرفه خشک و لاغر و سرفه تر

ثانیاً و مانند آن از اعراض ذات الجنب دال بر ورم نواحی سینه و مثل تشنج که اکثر همراه اورام حار بر اعضای عصبیه باشد دوم علامات و اعراضیکه دلالت بر جنس ماده کنند مثل دلالت اشتداد تپ بنوبت غب بر آنکه مرض صفراویست و مثل حرارت ملائم و حالتی شبیه به بهجت و سرور بر آنکه ماده دمویست و مثل سفیدی رنگ بدن و موضع محاذی ورم بر آنکه بلغمی ست سوم علامات و اعراضیکه بر حال مریض دلالت کنند و آن احوالیست که بسلامت مریض بشارت دهند مثل نرمی ورم و سکون تپ و اعراض و ظهور ریم بسیار در قاروره و احوالیکه بهلاکت مریض منذر باشد مثل عود تپ بعد سکون آن و ظهور تفسیح و ثقل و حرقت در موضع دیگر با صفائی قاروره و خلو آن از ریم و گاهی مختلف میباشند اورام باطنی در ایجاب حمی و قوت آن و دوام آن و فترة آن بحسب عظم ورم فی نفسه و عظم عروق آن و بحسب اعضای آن زیرا که از اعضای باطن بعضی آنست که قریب از قلب باشند مثل فم معده و حجاب و یا شاید بالمشارکت بقلب باشند مثل کبد و ریه پس در بیرو و ضرورت تپ قوی دائمه لازم باشد و بعضی آنست که بعید از قلب قلیل المشارکت بدان باشند مثل گرده پس آن بسبب اورام خود حمیات قویه و لازمه واجب نمیکند بلکه اکثر آن منفرد باشند و از جنس حمیات مختلط و حمیات غب و ربع و خمس و سدس بود و بادی لرزه و قشعریره باشد و امر آن مشکل گردد که آیا این حمیات اورام است یا حمیات مذکوره و ثقل در موضع گردد و نیز گاه و ورود و اختصاص حرارت بعضو زیاده از حرارت متاد بران دلالت کند و چون ریم در عضوی مجتمع گردد و آن قریب از عضو رئیس باشد یا قوی المشارکت بادی و یا شاید بالحس بود و آن عضو عصبی باشد پس با وجود داشتن حمیات تابع اورام آنرا قلق عظیم و تشنج عارض شود و گاهی تابع آن اعراض غریبه دیگر باشد مثل ورم رحم که همراه آن با تپ صداع و درد گردن و حرارت بود و اگر حرارت درین اورام مشتعل گردد بسیار شدید الحدت نباشد چنانکه در محرقه مگر آنکه امر عظیم باشد مثل آنکه ماده ورم بسیار خبیث الجوهر حار بود و سبب در عدم شدت حدت درینجا آنست که عفونت در اورام غیر ناشی و غیر متحرک بسوی خارج بدن باشد بلکه مختص بعضو واحد بود و علاج بدانکه علاج این حمیات بعلاج حمیات حاده کنند از تسکین و تبرید و تنقیه بعد از علاج اورام از ردع و ارخا و تحلیل و انضاج و تفجیر و تنقیه و الحام زیرا که اصل درین تپها علاج ورم است مع مراعات علاج تپ از تبرید و ترطیب و این حمیات در علاج خود مخالف علاج حمیات ساذجه حاده یعنی خالی از ورم اند باین نوع که درین حمیات بنوشیدن آب سرد و بدخول حمام رخصت نیست و اگر ورم صفراوی باشد نهادن پارچه مبلول باشیای بارد مبرد بالفعل از خارج بر ورم مثل آب کاهو و حی العالم و خرفه و کشنیز با ندک آرد جو سفید مدام بر برف سرد کرده و تبدیل آن جائز بود و گاهی زیت انفاق و روغن گل برای ارخاء العضو بدان مخلوط کرده میشود و اگر کاهو مغسول سرد خورند بدان انتفاع یابند بالجمله احتیاج به بیان علاج مستقل برای این تپها هیچ نیست بهر آنکه عرض ورم ست پس باید که بعلاج ورم هر عضوی که بجای خویش مسطور شده متوجه شوند که بزوال آن ورم تپ خود زائل گردد و در اورام باطنی حاره فصد در ابتدا ضرورست و بعض ادویه معمول اساتذه نافع تپ اورام احشا در علاج حمیات مرکبه ضبط یافته آنرا نیز ملاحظه فرمایند

حمیات وبائی

بدانکه وبا تعفن و فسادیست که در هوا عارض شود و از کیفیت اصلی متغیر گردد و هرگاه هوای ملکی متعفن شود و از راه دهان و بینی و مسام و شرائین بدل رسد روح آنرا فاسد گرداند و رطوباتیکه اندر دل ست جمله آنرا متعفن سازد و از دل بدماغ و جگر رسد و ارواح و رطوبات آن هر دو را نیز فاسد و متعفن گرداند پس حرارت عفونی بسائر اعضا سرایت کند و تپ حادث گردد و بدوام سبب لازم باشد اگر بزودی تدارک آن نشود هلاک گرداند و اگر سمیت مفرط در ان باشد مهلت علاج ندهد و چون اثر هوا در ابدان و ارواح سریع تر ست بنابر آنکه ضرورت استنشاق او از ستهٔ ضروری باعث زندگی حیوان زیاده از همه امور ضروریه است که دمی و لحظه خالی از ان نمیتواند ماند بجهت کمال حرارت و لطافت روح حیوانی و دوام احتیاج او بترویح و اتصال مدد بهوا پس هرگاه آن هوا عفن فاسد گردد اخلاط بدن خاصته اخلاط نواحی دل را زود گنده سازد و چون سبب عام است مرض نیز عام گردد و اکثر خلق آن ملک را عارض شود مگر کسی را که بدن او از اخلاط بد پاک باشد و مسامات او کشاده نباشد و مزاج او قوی بود و بتدبیر دفع آن فساد مشغول باشد و گاه باشد که فساد آن هوا بدل حیوانات دیگر نیز سرایت کند و حیوان بسیار هلاک گردد و سبب وبا سه گونه است یکی اسباب سماوی از اختلافات اوضاع کواکب باهم و تاثیر شعاع آنها بر بعض اراضی و تغیرات هوا و مولدات و احتقان ابخره ردیه در جوف زمین و صعود آنها و اختلاط بهوا و افساد جوهر آن و غیر اینها از اموریکه بر مردم مخفی باشد و سوای ذات عالم السر والخفیات

عادی را بران اطلاع کما ینبغی حاصل نیست دوم اسباب ارضی مثل جدال و قتال عظیم که در ملکی واقع شود و کشتگان را دفن نسازند و متعفن گردند و هوای آنجا نیز متعفن گردد و مثل آبهای ایستاده و آب نیستانها که متعفن گردند و یا مزابل و قاذورات و مستنقعات جلو که تعفن بسیار یابند و باعث فساد هوا گردد سوم اجتماع اسباب سماوی و ارضی هر دو موجب فساد هوا و این بدترین وباها باشد و علامت وبا آنست که هوا به تنفس و استنشاق مردم را خوش نیاید و ازان تفریح و راحتی نیابند بلکه متنفر و متاذی گردند و چون بر بلندی یا بر سر کوهی بر آیند و در هوا نظر کنند آنرا گرد آلود و دود ناک و غلیظ مکدر مشاهده نمایند و بر سر عمارت هیچ دود و فرجه بسیار و نماید بی آنکه دودی باشد و حیوانات ذکی الحس مثل لقلق و هدهد و خطاف بگریزند و آشیانه خود را بلکه بیضه و بچه خویش گذاشته بملک بعید که هوای آن خوش باشد بروند و خوک و حیواناتی که از عفونت پیدا شوند مثل مگس و وزغ و هوام و حشرات بسیار شوند و حیوانات و حشرات که زیر زمین مسکن دارند مانند موش و روباه و مار و کژدم و هزارپا از سوراخ خود ها بر زمین آیند و بازدران سرگونسار و انچه بر نیایند بمیرند و از شواهد وقوع وبا بعلت تغیرات هوا بود در حرارت و برودت متوالی بغیر محل و زیاده از دستور و عادت فصل و وقت و غبارناکی هوا و غلظت و تیرگی و رطوبتهای بی محل و ممتد با تعاقب حر و برد و ورا و اختر تابستان شهب و رجوم و ستاره دنباله دار و سرخیها بسیار ظاهر شوند و حال فصول سال از وضع طبیعی خود متغیر گردد خصوصاً تابستان و کثرت تیرگی هوا اندران فصل و بسیاری زرع نبات خبیثه و باران در موسم خود کم بارد و لیکن ابرهای غلیظ متراکم بسیار باشد و هوای خوش و صاف بی ابر کم باشد و غایات را دران ملک نقصان عظیم رود و خریف صیفی و ربیع شتائی گردد و بدانند که در بلاد حاره و دامن کوهها وبا و فساد هوا نسبت بجاهای دیگر بسیار واقع میشود در بلاد و یا حاره کثیر الرطوبت دور از کوه کمتر می افتد و وبا که در فصل ربیع افتد ردی تر و خبیث تر باشد و فساد هوا ضرر نمیکند مگر کسی را که بدن او مستعد برای قبول اثر او باشد و استعداد صبیان و جوانان برای قبول وبا شدیدتر از استعداد کهول و مشائخ بود بالجمله حمای وبائی بدترین اقسام حمیات است خصوصاً اگر طاعون با وی یار بود و مردم ازین بلا کمتر رهائی یابند اللهم احفظنا من شر کل بلاء و وباء شیخ الرئیس میفرماید که گاهی عارض میشود هوا را استحاله در کیفیات او بسوی حرارت و برودت و در طبیعت و جوهر او بسوی تغیر و عفونت چنانچه آب را عارض میگردد و متغیر در طعم و رنگ و بدبو و متعفن میشود و این را وبا نامند و همچنانکه آب متعفن نمیشود در حالت بساطت خود بلکه بجهت اخلاط او از اجسام ارضیه خبیثه که بدان ممتزج گردد و آنرا از بساطت او خارج کند و جمله کیفیت ردیه عفنه پیدا نماید همچنین هوا متعفن نمیشود در حال بساطت خود بلکه بنابر مخالطت او از ابخره ردیه که بدان ممتزج گردد و برای جمله کیفیت ردی حادث کند و این اختلاط گاهی بسبب وزیدن بادهای بسیار باشد که بسوی موضع نیاب خالی از فساد ابخره ردی رساند از مواضع بعید ردی که دران مغاک آبهای بد و اجسام گنده در معرکه جنگ یا دران وبای قتال بود که آن اجسام را دفن نکنند و نسوزند و گاهی سبب قریب ارضی از موضع حادث دران باشد و گاهی عفونات و ابخره بد در باطن زمین پیدا شود و با سبابیکه بجزئیات آن شعور نداریم پس آن بظاهر برآید و مضرت او بآب و هوا پدید آید و هرگاه بسببی ازین اسباب مذکوره هوا متغیر شود و با تولد کند و حمیات حادث بسبب هوای یابس کمتر بود از حادث بسبب هوای رطب مگر صفرا در هوای یابس کثرت پذیرد پس آن نیز سبب حدوث حمیات صفراوی گردد اما حمیات وبائیه از هوای کدر رطب افتد و حمیات در هوای رطب اکثر بود و لیکن آن در حدت کمتر و در مدت درازتر و در تابستان خشک کم باران کمتر حادث شود و در حدت بیشتر و در صحت یا هلاکت سریعتر باشد و فصل دوم آنست که حافظ طبیعت خویش باشد و مبدای همه این تغیرات از استحاله در کیفیت و در طبیعت شکلی از اشکال فلکات که من موجب او را نمیدانم و اگرچه قوم منجمین دران چیزی غیر منسوب بحجت صحیح میگویند لیکن واجب است دانستن این امر که سبب اول بعید برای این تغیر واقع در عالم کون و فساد از وباء و غیره اشکال سماوی است و سبب قریب او احوال ارضی و در آن هنگام قوای فعاله سماوی از قوای کواکب و غیره و قوای منفعله ارضی از مواد عناصر ترکیب شدید را واجب کند در هوا انگیختن ابخره و ادخنه بسوی آن و انتشار او دران و تعقیب آن بحرارت ضعیفه کامن در ادخنه و هرگاه هوا باین طور گردد و بسوی قلب رود مزاج روح را که در دل است فاسد کند و آنچه حاوی او رطوبت است عفن شود و حرارت خارج از طبع دران حادث شود و او از طریق شرائین در همه بدن منتشر گردد و حمای وبائی افتد و خلقی را از مردم عام گردد خاصه که در نفس ایشان استعداد بود و زیرا که فاعل تنها چون حاصل شود و منفعل مستعد نباشد فعل و انفعال حادث نشود و استعداد ابدان برای انفعال وبائی آنست که بدن ممتلی باخلاط ردی باشد چه بدن پاک از فضول ردی ازین کم منفعل میشود و ایضاً ابدان ضعیفه ازان

منفعل گردد مثل کسانیکه کثرت جماع نمایند و همچنین ابدان واسع مسام رطب کثیر الاستحمام وگاهی در حمیات وبائی مریض و حاس قریب و حرارت زیاده معلوم نکنند و نبض و بول بسیار متغیر نشود و مع ذالک بسرعت هلاک باشد و اطبا در امر او متحیر شوند و اکثر کسی را که از صاحبان اقسام این تپ نفس منقطع شود بمیرد زیرا که عفونت در قلب مستحکم شود و آن قوی تر سبب هلاکت

علامات وبا

چیزیکه دلالت کند بر وبا از اشیائیکه قائم مقام اسباب اوست آنست که رجوم و شهب در ابتدای خریف کثرت نماید و هرگاه هوای جنوب و مشرق در زمستان بسیار وزد و غلظ در هوا و ضباب یابند و گمان باران کنند و هوا اغبرناک خشک یابند و باران نیاید باید دانست که مزاج زمستان ناسد شده و اما و بای تابستانی خبیث ردی بود و بران قلت باران در فصل ربیع مع سردی دلالت کند بعده چون هوای جنوب در تابستان کثرت نماید و روزی چند هوا مکدر گردد و بازمدت یک هفته یا زیاده بران صاف شود بعده سردی بشب و شدت گرمی در روز و ابرها و کدورت هوا و حرارت حادث گردد و با بیاید و حمیات وبائی و جدری و غیره احداث نماید و همچنین هرگاه تابستان بسیار گرم نباشد و هوا بسیار تیره بود که اشجار را غبارناک کند و در خریف شهب و نیران و نیازک باشد این علامت وباست و همچنین هرگاه در فصلے بینند که هوا در روزی چند مرتبه متغیر شود در روزی صاف گردد و آفتاب صاف برآید و روز دیگر مکدر شود و آفتاب در پرده غبار طلوع کند حکم حدوث وبا باید کرد و اما علاماتی که بر سبیل مصاحبت برای سبب است مثل آنست که غوکان و حشرات متولد از عفونت بسیار بنظر درآیند و موش و دیگر جانوران که در قعر زمین سکونت دارند بر ظاهر زمین برآیند و چون مدهوش و متحیر و سراسیمه باشند و حیوان ذکی الحس مثل لقلق و مانند آن از آشیانه خود بگریزند و گاهی بیضه خود بگذارند ایلاقی و جرجانی می نویسند که معنی وبا فساد هواست همچنانکه آب چون در آبدان دیر ماند و یا بسبب آنکه چیزے از قوت نباتات بد با وے بیامیزد طبیعت او از حال خویش بگردد و عفونت پذیرد هوا نیز بسبب آنکه در میان درختان و میان مغاکها دیر ماند و یا بسبب ابخره ردیه یا دخان که با وی آمیزد و حرکت بادهای خوش معتاد با و نرسد و از انجا که طبیعت هوا گردد و عفونت پذیرد و هیچ چیز یا روح هر حیوان شدید تر در امتزاج از هوا نیست و هرگاه که هوا ردی گردد ضرور مرض بحیوانات عارض شود و لهذا جانوران که حس آنها لطیف تر است مثل پرستوک و لک لک از جائیکه هوای آن ردی گردد بگریزند و وبا در هوای تر بیشتر ازان افتد که در هوای خشک و بدین سبب در تابستان گرم و خشک و با کمتر باشد و هر فصل که بر طبع خویش باشد چنانکه مثلاً در خریف هوا سخت گرم و سخت سرد نباشد و باران معتدل آید و در فصل زمستان سرما و باران بحد نباشد و بی سرما و باران معتاد نبود و فصل بهار بر غایت اعتدال باشد و بی گرما معتاد نباشد هرگاه که فصول سال برین گونه باشد اندران سال و با نباشد و بیماری کمتر باشد و باید دانست که هرگاه وبا پدید آید هوای خانه بهتر از هوای صحرا باشد و تا در بدن خلط بد نباشد هوای بد دران اثر نکند لیکن اگر شخصے باشد که جماع بسیار کند یا هر روز حمام نماید و مسام او بدان سبب کشاده باشد در مسام او هوای ردی درآید و اخلاط او را فاسد کند اگرچه در بدن خلط ردی نباشد هوای بد دران اثر کند و هوای بد میوه ها و نباتات را تباه کند و همه حیوانات را زیان دارد و هرکه از میوه ها و گوشت آن جانوران خورد که ازان نباتات خورده باشند مضرت آن بدو رسد و اکثر اوقات وبا در آخر تابستان یا در فصل خریف افتد و گاه باشد که همه علامات تپ وبائی در یک شخص پدید آید و گاهی بعضی ازان ظاهر شود و بعضے نه و قلت و کثرت ظهور آثار او بحسب کمی و زیادتی رداءت ماده است انطاکی گوید که تپ وبائی پیدا میشود نزد تغیر آب و هوا و خروج آنها از بساطت یا یکے ازان هردو و این تغیر واقع میشود یا باسباب علویه مثل قلت امطار و تناثر شهب و صواعق یا شروق ذی شعاع مثل مریخ که دران هنگام اجزای سمیه در هوا و آب منفصل میگردد و ازان تعفن موجب فساد ابدان لازم میشود و یا باسباب سفلیه مثل دخان و غبار و مثل مرده هاى گندہ و روایح کریه و احتباس ابخره و کثرت زلازل و مثل منافع و مواضع برنج و کتان و شدید ترین وبا آنست که عقب جنگ افتد زیرا که بوی آدمیان قوی الفعل است و گفته اند که این تپ مخصوص بسه علامات است اول تغیر چیزیکه خارج شود پس از نفس لجهی عفونت شمیده شود و کذا حال فضله بود مع کثرت تلون بسبب استنشاق هوای فاسد و شرب آب متغیر دوم عموم آن باکثر مردم بسبب استنشاق ایشان هوا را و شرب ایشان آب را و اکل فواکه آنرا فساد مذکور داخل شود و اکل لحم حیوانی که آنرا همین فساد بهم رسد و ازان نجات نیابد مگر کسیکه بقوت مضاد عفونت مثل تنقیه و استعمال ادویه مانع ازان اختیار نماید سوم تقدم چیزیکه بر وبا دلالت کند مثل قلت باران

بہ اضافہ کنند قوی تر گردد اقوال حاذق شیخ میفرماید کہ جملہ علاج ارباب حمای وبائی بتخفیف وتقلیل مواد است واین بفصد واسہال باشد ولازم است کہ دران باب درنگ
استفراغ کنند پس اگر ماده غالب سوداوی بود فصد کنند واگر اخلاط دیگر باشد استفراغ آن نمایند وباید کہ تبرید خانہ ایشان واصلاح ہوای آن نمایند اما تبرید خانہ باب یخ
کنند اگر دراکرد فواکہ ورياحين بارده وبرگ شجر بار دنہند ولخالخ ونضوحات معمول از فواکہ بارد الرائحہ از کافور وگلاب وصندل بکار برند ودر خانہ او ہر روز چند بار بپاشند
ونضوحہا گلاب وخلاف ونیلوفر واگر دران رشاشات آب باشد بہتر بود واما اصلاح ہوا عنقریب ذکر کنیم وبرائے ایشان استعمال کنند قرص کافور ورب بارد وآب آب
وراتب سکہ گرفتہ وگلاب کہ دران عسل ترش خوشبو حل کردہ باشند وایضاً سرکہ باب سرد ونوشیدن آب سرد بسیار یکبار سخت سودمند است واما اندک اندک
گاہی ہیجان حرارت کند پس اگر امر تمادی گردد بانکہ شر سیف بکشد ودست وپا سرد شود وبیداری واختلاط عقل طول نماید وسینہ بلند وپست شدن بنظر آید از استعمال
پوشش گرم جاذب حرارت بسوی خارج چارہ نباشد وچون اشتہا ساقط گردد وغذا ابزور بخورانند زیرا کہ اکثر کسی کہ بر خوردن آن دلیری کند وبالقسر بخورد
طبیعت او بر طعام اقبال نماید وزندہ ماند پس لابدست از جبر کردن ایشان بر غذا وواجب است کہ اغذیہ ایشان از ترشیہا ومجففات باشد وقلیل الغذا بود وبہ اکثر
اغذیہ ایام وبائیہ ردی باشد پس کثرت او از جہت ردائت وایضاً از جہت امتلا حذر کنند جرجانی وایلاقی می نویسند کہ تدبیر کسی کہ او راتب وبائی بود در ابتدا
کہ اول بدن از خلط فزون پاک کنند وہوای خانہ بہ یخ ومیوہ ہای خوشبو وبصندل وکافور وگلاب ورياحين بارد چون بنفشہ ونیلوفر وبرگ بید خوش کنند وسر ساعت
اندکی گلاب وسرکہ باب بید بپاشند وہر صبح قرص کافور دہند برب غورہ ورب سیب ورب بہی ورب امرود ورب ترشی ترنج ورب ریباس ورب لیمو آنچہ حاضر باشد
واگر ازین ہیچ حاضر نباشد سرکہ باب بیامیزند وسرد کنند ودران قرص کافور حل کنند ویا عسل ترش در گلاب بگدازند وقرص دران حل سازند وبدہند وشربت عسل
در گلاب حل کردہ وسرد کردہ بی قرص کافور سودمند باشد وتشنگی بنشاند وآب یخ کہ بغایت سرد باشد اگر یکبارگی شربتی تمام بخورند سود دارد واندک اندک
زیان دارد وبر تشنگی صبر کردن سخت ضرر دارد وخاصہ بر طعام واگرچہ آرزو نباشد اندکی از طعام ترش باید خورد سعید گوید کہ بعد فصد اگر خون غالب باشد وبعد
تنقیہ اگر خلطی دیگر ظاہر بود اصلاح کیفیت اخلاط جسم کنند باستعمال مشروبات مبردہ کہ در حمیات حارہ استعمال کردہ میشود واستکثار رب قابضہ مثل آب
ورب حصرم وانار کنند وفواکہ مبردہ مثل امرود وسیب وانار وبہی بخورند وآب تمر ہندی وسکنجبین رمانی ویا شیرہ خرفہ باب انار چاشنی دار وسکنجبین سادہ
بنوشند وسحرگاہ اقراص کافور برب ترنج بدہند وتبرید سینہ بصندل وکافور کنند ودر زوایای خانہ گلاب وسرکہ بپاشند وغذا قابض حفظی حدث خوانند مثل سماقیہ
ورمانیہ بدہند واز دخول حمام منع کنند واغتسال باب سرد نمایند واز اغذیہ حارہ وشیرینی حذر کنند ابن الیاس گوید کہ فصد واسہال واخراج رطوبات فضلیہ بدن
کنند وہر صبح جلاب از تمر ہندی وشکر سفید ہر واحد دہ درم باب برف بنوشانند ویا سکنجبین سادہ وگلاب ہر واحد دہ درم باب سرد حل کردہ بدہند ویا قرص کافور
یا قرص صندل ہر کدام کہ باشد یکمثقال بشربت حماض یا ترنج یا سیب ترش بخورند وغذا مزورہ از آب غورہ یا زرشک یا انار دانہ یا سماق مع بچہ مرغ ومغز بادام
واسفاناخ سازند وانار ترش مع شحم او ہر روز دو عدد یا زیادہ بمکنند ویا بگیرند آب حصرم وآب سماق وآب لیمو وآب ترنج وآب نارنج ہر واحد یکرطل وبر آتش بغیر شکر
قوام سازند وہر صبح سہ اوقیہ باب برف بنوشند وکبر مخلل درائب وآب آن ودوغ مسکہ دور کردہ ایشان را نافع است وباید کہ تبرید خانہ بپاشیدن آب نمایند
فواکہ باردہ واطراف اشجار بارد مثل بید وشاخ انگور وبرگ سیب ورياحين باردہ وکافور وگل سرخ وصندل کنند وخانہ را ہر روز چند بار بپاشند واگر در آب کہ بپاشند
گلاب آمیزند بہتر باشد واصلاح ہوا کنند بخوراتیکہ مذکور گردد وبرصاحبین حاشیہ صندل وکافور وگلاب بخما وسازند وباید کہ اغذیہ ایشان اندک واز ترشیہا باشد مثل مرکب
وسکباج وعسل ومضیرہ وزرشک وانار دانہ سافج واگر قوت ضعیف باشد با بچہ مرغ بسازند واز امتلا وریاضت وحرکات سخت واعراض نفسانی وہر چہ محرک خلط
وسخن بدن باشد حذر کنند انطاکی گوید کہ اولاً فصد واجب است بعدہ تنقیہ وملازمت اشربہ باردہ مثل شربت بنفشہ وریباس ولیمون وگل حماض وقی تا آنکہ معدہ
پاک شود پس استعمال مسہلات مذکورہ در حمیات حارہ بعد ازان عنبر وفادزہر باگلاب بعدہ شرب گل ارمنی یا مختوم وطلا آب مورد کہ دران کافور وصندل
حل کردہ باشند وپاشیدن سرکہ وپودینہ وآس وبخور بعنبر ولادن یا طرفا واز مجربات درین تپ آنست کہ بگیرند بہی دہ درم گل سرخ خشک وبست درم گلقند شکری
وہیچند ہر دو گلاب خالص وہمہ را در چہار صد درم آب بپزند تا چہارم باقی ماند صاف کردہ دہ درم روغن گل آمیختہ نیم گرم استعمال نمایند کہ سریع العمل باشد واگر

اعراض ثقل اونمایند باوی بست درم خمیره بنفشه یا گل او که تازه باشد یا خشک آمیزند حکیم ارزانی می‌نویسد که هرگاه تپ وبائی ظاهر شود و بزرودی تن را از اخلاط فزونی پاک کنند بی انتظار نضج و خانه را بفواکه و عطریات بارده چون سیب و لیمون و نسرین وغیره که در قول جرجانی گذشت معطر دارند و محافظت کنند تا با وخارجی در نیاید و چون ترویح حاجت آید هوای خانه را باد کش جنبانند و سقف خانه بلند باید و مسکن هرچند که از زمین برتر بود بهتر آنجا که اسباب اینجا موجب وبا باشد وآب شاریدا ابرودت یکبار شکم سیر او ن بعده جرعه جرعه بلحظه نوشانیدن نفع تمام دارد و صندل و کافور و سرکه و گلاب بر سینه نهادن و در شیشه کرده بحفظ بوئیدن سود مند است و تو شیدن نماند که اهم مهمات درین مرض تقویت دل و دماغ است و ازاله عفونت و چون عفونت در جسم کثیر الرطوبت زود اثر کند واجب است که از اغذیه رطبه و هوای رطوبت ناک حذر کنند و از ینجاست که تبخیر عطریات در خانه بسبیل دوام نفع تمام دارد زیرا که بخور خوشبو هم مصلح هواست و هم مجفف او و کذلک تقویت میدهد دل و دماغ را و خشک نمیسازد رطوبات را و زائل میکند عفونت اخلاط را اما باید که مجمر دور باشد و بخور بدرجه اعتدال بود چنانچه بسیار را هیچ مضرتی از ان نرسد خنکی نکند میر بهاء الدین نوشته علاج این تپ آنست که نقل هوا کنند اولا انگاه بدستوریکه در تدابیر اصلاح هوای وبائی گفته شود از غذا و شربت و دوا مرعی دارند و عوض معاجین گرم کافوریات اندر ترشیها خورند و اگر نقل ممکن نباشد باید که تا ضعف و اعراض قویه پدید نیامده و مبادرت کنند بخشک ساختن بدن باستفراغ رطوبات زائده بفصد و مسهل سبک یا ملین قوی و استعمال غذاهای ترش و خشک کننده بدن و تریاق مثل زرشک آنرا آب غوره و لیمو و نارنج و یا سماق بریان کرده باشند و بزیره و کشنیز خشک آنرا آلائیده و با انار دانه کوفته آگنده خشکه پلاو و شله یا طعامی دیگر کم رطوبت که تریاقی و ترش باشد و قرص کافور انار زر نهادادن و اندر دوغ نیک نافع بود و هر روز یکنوبت و گل ارمنی و گل مختوم یک شربت اندر ترشیهای مذکور یا گلاب عظیم مفید آید و بر تشنگی و گرسنگی صبر کردن عظیم مضر بود و اگر اشتها کم بود اندک اندک پر زور طعام باید خورد چنانچه امتلا نشود و خواب نزنانند و تدابیر مسکن و بوئیدن تریاقیات بدستوریکه در حفظ از هوای وبائی گفته شود عظیم تدابیر بود ولیکن گرمیها و بخورات گرم دور باید داشت و در تقویت دل بدانچه ممکن گردد تقصیر نباید کرد و طریق استفراغ آنست که اگر خون غالب باشد فصد نیکو کنند و از پی آن تریاقی خنک چون کافوریات و اشباه آن بدهند و اگر خلط دیگر غالب باشد استفراغ آن کنند بملینات قوی و تریاقی و مسهلات تریاقی سریع العمل قلیل المقدار و اینجا انتظار نضج نباید کشید که مجال تنگ است و غرض تقلیل رطوبات است نه رفع سبب و احتیاط عظیم در مسهل باید کرد که مبادا چون دل ضعیف است فسادی کند و آنجا که اعراض ظاهر شده باشد استفراغ نتوان کرد و توسل بتریاقات خنک و معتدل باید کرد و بزعم من آنست که در اول حال بعد فصد تام اگر هر صبح و شام معصور انار ترش یا شوربای عدس خبیره که حب الشفا بزرگ انار ان حل کرده باشند خورد و مراعات غذا بمقدار لائق در شب و روز کند بهترین تدبیری باشد مؤلف اقتباس مینویسد که اگر غلبه خون یافته شود باید که اول رگ باسلیق زده خون بقدر حاجت بگیرند پس همان روز یا بفاصله دو سه روز از فصد باسلیق مبارک در گلاب عرق بید مشک مالیده روغن گل اضافه نموده بدهند و اگر آلو و یا تمر هندی و ترنجبین و شیرخشت هم ضم کنند میشاید و مسهل هرگز ندهند و رعایت قوت و ضعف ملحوظ دارند زیرا که همه اعضای رئیسه ضعیف اند مبادا که از مواد سمیه برانها ریزد و فسادی عظیم پیدا کند و برگ سناجات بکشد و خانه و مسکن بیمار را المحه بسر که حلتیت در ان حل کرده باشند بپاشند و بعد از تنقیه و کم شدن رطوبات تریاقات بارده و ربوب حامضه و شربت صندل استعمال نمایند و بهر حال در تقویت اعضای رئیسه کوشند و چون پوست شکم ترنجیده گردد و اطراف سرد شوند و دم زدن دشوار بود پس درین حالت چاره نباشد جز آنکه تریاقات حاره بزرگ مانند مثرودیطوس و تریاق فاروق دهند و لباس پشمی و یا دیگر گرم کنند و بپوشانند و تختی بدن را بمالند تا لید فی سخت و جدوار خطائی در عسل ۱ تولہ آمیخته بلیسانند و بجای آب ماء العسل دهند و سالی تپ وبائی پیدا شده بود در روز دوم آن ارتعاد در همه اعضا پدید آمدی و روز سوم یا چهارم بثرهای سیاه مانند حصبه بر همه بدن ظاهر میشد و ضعف و هذیان و تشنگی و بیخوابی و بیقراری غلبه میکرد با سوزش و بدبوی دهان و بروز پنجم و یا ششم و یا نهم بهلاک می انجامید و چون اطبا بروز هشتم چنانچه معمول است مسهل میدادند و دیگر تدابیر مناسبه بکار میبردند همه علامات مذکوره زیاده میشد و بروز نهم یا دهم الطباق مری پدید آمدی و اجابت پاس لاک گشتی و هر کسی که نزد من میرسید بی انتظار و بحران بروز دوم یا سوم یا چهارم اول فصد باسلیق و یا اکحل میکردم و خون بقدر قوت میگرفتم و بعد پنج شش گهڑی مغز خیارشنبر هفت تولہ و گلقند چهار تولہ در عرق بهار نارنج و گلاب هر دو پاؤ آثار و شربت آلو مسهل نواب علوی خان چهار تولہ و روغن بادام شش ماشه میدادم و بجای آب گلاب و عرق بهار نارنج و گاوزبان وقت شام

غذا خشکه گیلانی یا مرباهای ترش بدی خورانیدم وصبح زهر مهره بزی یکماشه طباشیر دو ماشه در شربت سیب دو تولہ آمیخته لیسانیدم و بالای آن شیره مغز تخم کدو به
و مغز تخم کدو هر یک نه ماشه لعاب بهدانه و اسپغول هر یک سه ماشه در عرق بهار لیموی کاغذی چهار توله عرق گاوزبان عرق بیدمشک هر یک شش توله بر آورده
شربت به سه توله تخم خرفه مقشر هفت ماشه داخل کرده نوشانیدم ازین تدبیر انطباق مری هم نشدی و همه اعراض منکره برطرف شده بصحت انجامیدی و اگر
احیانا کسی را انطباق مری پدید آمدی محجمه ناری و یا شیشه حجامت بر فقره دوم از فقرات گردن وزیرین نخ میگذاشتم و دران وقت زردی بیضه مرغ نیم برشت
دو عدد در آب انار ترش ... کرده با پاره نان روده میدادم و ازان مریض صحت می یافتی چنانچه قریب پانصد کس باذن الله تعالی بهمین تدبیر شفای کلی یافتند
و در سالی اندر آخر فصل زمستان و در اول تحویل ... پیدا کرد و مرض تپ مطبقه دموی شده بود و خلقی کثیر ازان هلاک می شد چنانچه روزی وقت چاشتگاه نواب نظام علی خان
را مع بعضی ندیمان وفقیر و درد سر گرانی اعضا با کسر پدید آمد و بعد از ظهر تپ شدید با غثیان و هذیان عارض شد و وقت عصر فصد اکحل همه کرده خون وافر گرفتم که غشی
انجامید همه اعراض و شدت تپ همان زمان موقوف گشت لیکن اندکی تپ و درد سر خفیف باقی ماند پس من شیره خیارین و کاسنی و زرشک هر یک نه ماشه
و تخم کاهو هفت ماشه آلو بخارا هفت عدد در گلاب و کیوره و عرق کاسنی هر یک شش توله بر آورده شربت عناب و صندل هر یک دو توله داخل کرده هر یکی را
همین قدر دادم و بر سر ضماد از صندل سفید و کاهو و کشنیز و گل ارمنی هر یک سه ماشه کردم و بر سینه و دل صندل سفید و گل ارمنی در روغن سائیده پارچه را ملل ترکرده
نهادم و غذا جغرات گاوی و مربای کرونده و ترهندی با خشکه گیلانی مقرر ساختم و لخلخه از پوست درخت مندی و گل ارمنی و داغستانی چندنی مکی و صندل سفید هر یک
سه ماشه آب کشنیز سبز و ریحان سبز و گلاب کشنیز هر راه یک توله کافور یک ماشه تیار کرده بو یانیدم و بهر حیله تسکین حرارت میکردم که خواب آید و بهمین تدبیر صحت یافتند

تدبیر اصلاح هوا و حفظ از وبا بدانکه در ایام وبا تن درستان را واجب است که اگر خلط فزونی در بدن یابند تنقیه او نمایند اما بی حاجت تسکین بهتر از تحریکست
چه بسیار باشد که تحریک بی حاجت آفت انجامد جهت ثوران اخلاط ساکنه و احداث ضعف در طبیعت و هر چه مفتح مسام بود چون ریاضت و کثرت جماع
و استحمام و جز آن از وی باز مانند و مداومت زهر مهره خطائی بقدر یک قیراط دافع ضرر هوای وبا ست و همچنین خوردن نارجیل دریائی بقدر رنج با گلاب و گل مختوم
نیز رافع مضرت هوای وبا ست و بوئیدن ترنج و فرش کردن برگ آن مجرب است و بوئیدن نارنج و برگ آن همچنین لیمو نیز دافع فساد هواست و بخور موم جهت دفع
عفونت هوای وبا نافع ست و تبخیر کافور و سعد و صندل و سک و عود و عنبر و مشک و ترنج و طرفا و برگ غار بالخاصیت اصلاح هوا میکند و آب بید و گلاب در خانه پاشیدن
نیز نافع بود و پیش کسی که پیوسته مدام باشد هوای بد با و نمیرساند و همچنین نگاهداشتن سیب و به و اشیاقی و نیلوفر و بنفشه و کدو و گل سرخ نزد خود از اثر هوای وبا محفوظ
دارد و گویند که برای اصلاح هوا بخور در مخ و طرفا مجرب است و کذا بخور عنبر و شمع و خوردن ترنج و نارنج و سرکه همه مجرب و پیاز مشهور النفع است و اگر چه شم آنها باشد
و بقول گیلانی شرب و پاشیدن در مرضع و بخور کردن ... بخاصیت عظیم دارد و بقول حکیم ارزانی روغن گاو بسیار خوردن و بر بدن مالیدن درین ایام نفع تمام دارد
شیخ الرئیس میفرماید که اصلاح هوا یا بحسب اصحا باشد یعنی کسانیکه هنوز از هوا مریض نشده باشند و یا بحسب اصحا و مرضی اما آنچه بحسب اصحا بود غرض دران آن
باشد که تخفیف هوا و منع عفونت آن کنند به هر چیزیکه باشد پس اصلاح به بخور عود و خام و عنبر و کندر و مشک و قسط شیرین و میعه سائله و رس و حلتیت و علک و ترنقل و علک البطم
و لادن و عسل و زعفران و سک و سرو و عرعر و اشنه و غار و سعد و اذخر و ابهل و وج و شا بانک و بادام تلخ و اسارون کنند و گاهی ازین مفردات ترکیب میسازند و در خانه
سرکه و حلتیت بپاشند و اما بحسب اصحا و مرضی تبخیر بصندل و کافور و پوست انار و سیب و مورد و به و آبنوس و ساج و طرفا و ریباس نمایند و باید که تبخیر همچنین از بعید کنند
و واجب است که از بدن اخراج رطوبات فضلیه کنند و تدبیر او از هر جهه و از قلت غذا مائل بتجفیف سازند مگر ریاضت استعمال نباید کرد و نه حمام و نه اشربه و بر تشنگی صبر کنند
و در اصلاح هوا با آنچه مذکور شد باید کرد و میل غذا بحموضات کنند و تقلیل آن نمایند و لیکن لحم که استعمال کنند در حموضات بپزند و بادام و قرعین و معدوص تب لیسر کرده آن
از سماق و آب غوره و آب لیمو و آب انار ترش تناول نمایند و مخللات نافعه بخورند خصوصا کبر در سرکه پرورده و حلتیت بالخاصیت نافع است و منع عفونت
میکند و آنچه از و باخلاص گرفته اند استعمال تریاق و مثرودیطوس قبل تاثیر وبا و حادث شدن حمی ست مع سائر تدابیر صواب از اغذیه وغیره و دوا معمول از صبر دو جزو زعفران
و مرمکی یک جزو هر روز ازین ترکیب یک درم استعمال نمایند که این نافع وباست ابو منصور گوید که اگر در گرما باران بسیار بارد و ابر در شب و روز دوام نماید و ریاح

جنوبی بران بکثرت باشد و یا هوا اندران در اکثر اوقات غبارناک و غیر متحرک بود و مع ذلک جنوبی کدر باشد لازم است که مبادرت به تنقیه بدن از فضول اخلاط بار رطب کنند و اگر در اینجا
ادنی و لیس خون باشد فی الحال فصد نمایند و مخلد و ران توقف نکنند و بحوم و شیر ینی و فواکه رطب و حلوا و حمام و اغتسال بآب گرم و شراب ضرور ترک نمایند و اگر از لحم چاره نباشد
بسیجه مرغ و دراج و بره و بزغاله معمول است که بخورند و در اغذیه اکتفا رسد که نمایند و رب و فواکه ترش قابض که سابق مذکور شد استعمال کنند و کثرت شرب سکنجبین و شکری
ترش نمایند و لزوم مجلسه که در دروازه او مشبوب شمال باشد باید کرد و از جمیع اشیاء که مرطب بدن مذکور شد و اگر در آخر تابستان حرارت شدید باشد و خریف شتاء بارانی
گشته الغبار رطب المطر و بارد بود و باید که تبرید کنند و تعطیب بپاشیدن آب کنند و لزوم آرام و ترک تعب و جماع و سیر در آفتاب و صوم و ملازمت گرسنگی و
تشنگی نمایند و آب برف ننوشند و رباح سویق و شکر و آب برف خورند و از اغذیه مسخنه و شراب حذر کنند بلکه شراب ممزوج با آب بسیار خورند و آش شعیر بنوشند خصوصا
ایدران حاره یا بسته و ستاره ازگل خیار و باذرنگ و کدو و مانند آن در اغذیه بسر برده نمایند و قیلوله در مکان سرد لازم گیرند پس اگر درین زمان بسیار مردم و بهائم مریض شوند
و در هوا اندک شعاعات ظاهر شود و کسی که مریض شود به سرعت بمیرد و نفس مریضان تنگ گردد و دهن ایشان بدبو شود و کرب و سوزش و تشنگی و سردی دست و پا
یا بیهوشی کنند و در اسهال مادۀ مختلف برآید باید که از ثمرات و بقول که دران فصل پیدا شوند و شرب آب که بر ظاهر زمین ایستاده باشد اجتناب نمایند و در خانه نشینند و
از هوای بیرونی بگریزند و در خانه هر روز آب و سرکه آمیخته بپاشند و اگر مع ذلک در هوا بوی عفن و بد باشد تبخیر بصندل و عود رطب و عود در گلاب تر کرده و کافور
و قسط و کندر و میعه و سک و مرّ نمایند و پارچه صندلی بپوشند و بر دروازه ها پرده در گلاب تر کرده آویزند و غذا از سرکه و عدس و سماق و کشک سازند و آب و سرکه
ممزوج جرعه جرعه بیاشامند و شراب ترک نمایند و گلاب و آب بسرکه بنوشند و قرص کافور آنرا نافع بود و اگر بدن پاک باشد و گاهی خناق در ربیع کثرت نماید و در بعض
سالها و مع ذلک قاتل روی باشد پس باید که اقدام بفصد و سرور و حجامت نمایند و اسهال شکم نمایند و شرب گلاب که دران سماق تر کرده باشند و رب توت شامی
و رب جوز غرغره سازند و گاهی سکته و فالج در سرما کثرت نماید باید که تقدیم تنقیه بحبوب مذکوره در باب آنها کنند و تمریخ و تعطیس و غرغره و تقلیل غذا و تلطیف او
نمایند و بالجمله باید که نظر بمرضی کنند که دران عادت شود و مقابله با ضداد آن کنند و روفس گفته که اگر دوای صبر و زعفران و مرّ که در قول شیخ گذشت هر روز درو قت
و با یک مثقال با شراب ممزوج با آب یک اوقیه بخورند سخت سود مند است و ندیدم احدی را که این دوا در ایام وبا خورد و سالم نماند محمد زکریا گوید باید دانست که
این ادویه در هر حال استعمال نباید کرد و جالینوس گفته که شرب گل ارمنی بسرکه و آب سرد و بار انفع کند و تریاق الافاعی خیلی سود مند است ایلاقی و جرجانی گویند
که در ایام وبا از خانه بیرون نشوند و هوای خانه را احتیاط کنند که روی نگردد باین طور که دران هر روز چند بار عود و مصطکی و چوب گز و غیره که در قول شیخ گذشت سخته بسوزند
و آنگاه در سرکه حل کرده هر روز اندرون و بیرون خانه دو سه دفعه بپاشند و چون در هوای تر و باشند از ان افتد که در هوای خشک بدین سبب دست از اغذیه مرطبه
بازدارند و طعام خشکی افزا باید خورد و گوشت با سماق و زرشک و ریباس و انار و انه و غوره و سرکه باید پخت و از عادت کمتر باید خورد تا امتلا پیدا نکنند و طبیعت و مزاج
و تر شود و دارو درین جمله تدبیر بندر بستان و تدبیر منع مضرت و باست و باید دانست که در ایام وبا گرسنگی و تشنگی صحیح و مریض را سخت زیان دارد و قاعده هیبا ررا
که ضعف قوت او می باید و بدانند که اندکی غذای نیک خوردن امید وار تر از طعام بازگرفتن باشد صاحب کامل گوید که امراض حادثه از تغیر هوا گاهی بسبب تغیر
جوهر هوا و استحاله او بسوی فساد و عفونت بود و پس در مردم امراض ردیه قتاله مثل طاعون و حمیات خبیثه مهلکه و جدری و غیره پیدا کنند و امراض وبائیه جمیع آن
حادث شود و لیکن آنچه حادث از تغیر جوهر هوا باشد از شان اوست که آن اکثر بکسی افتد که در بدن او اخلاط ردی مشاکل جوهر هوای ردی دران وقت و مستعد
بقبول مؤثر دران ازین امراض باشند پس اگر حادث آنها از فساد هوا و استحاله جوهر او بود و چون این حال برای هوا در اکثر امر از افراط حرارت و رطوبت بران حادث
می شود لهذا واجب است که احتراز از حدوث این امراض اول الفصد کنند بعد و بعد از ان مسهل که از شان او استفراغ فضول حار باشد بعد از ان باستعمال تدبیر سرد و
بجفف و با اجتناب از ما آفات هوای گرم و سمائم و تعرض بآفتاب و استعمال سکون و راحت در جای سرد و قریب آب جاری و مکان باشد شمال رویه و فرش
آن از برگ بید و مورد و گل تمریخ کنند و فواکه که دران مورد کوفته مطیب بگلاب و صندل و کافور باشد بنهند و نشوق مطیب و ان در باد و هنجات باشد و
تبخیر در مکان بصندل و کافور نمایند و آب و سرکه ممزوج دران بپاشند و آب شیرین سرد غسل کنند و ترک امتلا از غذا نمایند و بر گرسنگی و تشنگی صبر کم کنند

و از لحوم مواشی مسن و از اغذیه مولده کیموس ردی اجتناب نمایند و اگر در باران هنگام هر کدام مواشی افتد از لحوم آن مواشی اجتناب ورزند و به لحوم طیور مثل بچه مرغ و دراج و تیهو و
کبک و مانند آن مطبوخ بسرکه و عدس و آب انار و آب غوره و آب سماق و حماض و زرشک و طباهیج معمول بعض انبها و مغز خیار و بادرنگ و برنج کاهو و کاسنی و ربی اقتصار
نمایند و از حلوا و فواکه شیرین و سریع الفساد حذر کنند و انار و امرود و بهی و سیب حامض و زرشک آلو و شفتالو و توت و مانند آن بخورند و آب برف بنوشند و قی نمایند
نکروند و رب سیب و رب ریباس و رب حصرم و شربت لیمو با آب برف بنوشند و درین باب از تناول گل ارمنی بسرکه ممزوج با آب و سکنجبین انتفاع یابند و اگر فصل
تابستان شدید الحرارت باشد و مردم را تشنگی بسیار عارض شود باید که قرص کافور با سکنجبین ساده یا رب سیب خورده هند و چون اکثر کسانی که برایشان خوف حدوث
امراض وبائیه بود صاحب مزاج حار رطب و طفل یا صاحب سن حداثت باشند زیرا که مزاج حار رطب بر ابدان اینها غالب بود پس ایشان را می باید که استکثار از اخراج
خون بفصد و غیره کنند و در استعمال اشیای مبرده مجففه که مذکور شد بیفزایند و یکی پرهیز از تدبیر و اشیای مسخن و مرطب نمایند و گاهی امراض وبائی و هلاک اکثر
در هنگامی حادث شود که چون خریف شدید الیبس قلیل المطر عقب تابستان شدید الحرارت باشد مثل حمیات محرقه و سرسام و امثال آن که در ان تشنج صفراوی و کرب و عطش
پس درین هنگام واجب است که اقدام باستعمال تدبیر مبرد مرطب نمایند مثل ماء الشعیر و لعاب اسپغول و لعاب بهدانه بگلاب و برف خوردن تربوز و مغز بادرنگ
و خیار و بزورات معمول ... و تقلیه بیانی (?) و بچه مرغ معمول بعدس و آب غوره و آب انار و روغن بادام و نوشیدن پست جو با آب سرد و نبات و مانند آن از تدبیر
از ماسوای این اجتناب ورزند و باید که نظر کنند با مراضی که درین وقت حادث شوند و در مردم منتشر گردند پس اقدام بحفظ از حدوث آن مرض کنند بدانچه از ادویه
و ادویه بدان مرض نافع بود و هرگاه که گاهی خوانیق و اورام حلق کثرت نمایند قبل آن بفصد و حجامت و ... و استعمال حقنه لین و غرغره بگلاب که در ان
سماق تر کرده باشند و رب توت با آب کشنیز تر و آب مطبوخ عدس با آب انار میخوش و مانند آن از آنچه درین مرض بدان انتفاع می یابند اقدام نمایند و گاهی
در بعض اوقات امراض بارد بلغمی مثل سکته و فالج و غیر آن کثرت نمایند پس میباید که اقدام نمایند بتنقیه بدن از حبوب نافعه آنها مع تدبیر مسخن ملطف که در باب علاج امراض
بارده مذکور شد و همچنین لازم است هرگاه در مردم غیر این امراض حادث شود تدبیر کنند که نافع آن مرض باشد بتنقیه بدن از خلط محدث آن و ایراد بدل هوا و
موافق آن از اغذیه و ادویه کنند و ایضا چون امراض وبائیه گاهی حادث گردد از تعفین بخارات متعفنه مختلط بهوا مثل بخارات منحله از مرده های مردم و بهائم و منحل از
آبی که در آن بقول و فواکه بسیار اند پس عفن شود و واجب است که با وجود تنقیه ابدان و تدبیر مضاد مرض حادث در بدن کنند کور شد از آن بلد و از جائی که در آن اتفاق
این انتشار باشد اگر این ممکن بود و الا امکان بالای آن باد که بدین عفونات گذر کند سکونت اختیار نمایند و باید در سرد آبهای خوش هوا و در خانه که بدان هوا بسیار نیاید
و سرکه پاشند و بمورد و یا صندل بارده فرش کنند و تبخیر و مساکن بخورات خوشبو مثل عود و صرف صندل و کافور و مشک و زند نمایند و اگر تبخیر موضع بکنند و سندروس کنند خیلی
موافق بود و اکثار از استشمام یاسمین بارد خوشبو نمایند پس کسیکه اراده خلاصی از امراض وبائیه کند باید که تدبیر این مثال نماید خجندی گوید که چون وبا عفونتی است
و هر عفونت را لابد است که از حرارت غریبی باشد که در جسم رطب فعل کند و این چنان باشد که حرارت غریزی از مقاومت آن ضعیف بود و لهذا آنچه وبا را نفع کند یا تقلیل
رطوبت بود تا ماده کم گردد و تاثیر او را کم تبدیل کند و این مثل استفراغات بفصد و اسهال و قی بود و یا باطفای حرارت غریبی فاعل عفونت و این مثل اشیای بارده قابضه
قامعه بود و می باید که این اشیا مجفف باشند تا تقلیل مواد نیز نفع کند زیرا که اشیای مرطبه مواد یا برای عفونت بود و ... همچنین تسکین و یا تقویت
حرارت غریزی باشد و این یا بچیزی بود که در ان خاصیت تقویت ... باشد چنانچه در تریاق و یا چنین نباشد چنانچه در ... و در برنج عقربی و مانند آن
خشخاش (?) گوید که تدبیر ... که هنگام ظهور علامات و قبل از حدوث او و یا بادرت بسوی استفراغ بفصد و با ادویه مامون الغائله خالی از سمیت مضادات بسوی
آن ادویه تریاقیه باید کرد و اگر امتلا محسوس گردد بسبب آن امتلا زیرا که ابدان نقی از هوای وبائی کمتر منفعل میشوند تا ممکن باشد ترک تحریک اخلاط در ایام وبا و استفراغ
خصوصا مسهل اولی است و تعدیل مزاج بشرب آب انار میخوش بشکر یا سکنجبین ساده یا شربت حماض یا لیمو یا ریباس یا حصرم یا سیب ترش با آب سرد یا به
برف نمایند و جماع و شیرینیها و فواکه شیرین و سریع الفساد مثل شفتالو و خوبانی و خربزه و آلو بالو و شیرین و تره هر آنچه از دیاد خلط بر حرارت یا حدت و حرارت یا آنکه
او برای استحاله بسرعت حادث شود ترک نمایند و از اغذیه غلیظه و ردیه مثل لحوم مواشی بزرگ جثه اجتناب ورزند و از شوربا و از شراب لوبیه پرهیز کنند و کهنه آن اندکی

مزاج ولائق تناول نمایند و پرهیز از خوردن نیم برشت تا یکسه و بعد از امنیه مثل طریقی مرکبی از زعفران کشمیری ... کف گرفته معجون سازند لیکن هنگامی که
... غالب باشند چرعه جرعه آب بنوشند و گاهی ... تنها
... غالب باشند ... و اگر تشنگی غالب باشد ... و اگر سرکه نباشد آب را
الکحل نمایند و اگر ... آب ... زیرا که سرکه بهترین ... اشیا در ... و اگر سرکه نباشد آب را
... آب جاری ... بهتر است و با وجود این ... امید وار فضل پروردگار بوده ...
و ... در اندیشه با طفل ... که ... ست ... شیخ الرئیس ... حمیات ... اعراض ... [illegible]

حمیات اطفال

بدانکه حمیات که طبیبان ... حادث میشود و اکثر تپ خلطی ... باشد ... تشخیص حمیات خلطیه مسطوره شده تشخیص نموده علاج آن بیشتر از علاج تپ بزرگان
کنند لیکن طفل شیر خوار ... اصلاح شیر ... کنند ... از آن ممنوع گردد و نیز قوت طفل بسبب ضعف ... اصلاح آن نیست و غرض از این
آن نیست که آن در علاج کافیست بلکه این ... اصلاح ... اگر تپ ... حادث شود و طفل زیاده از شش ماه باشد بعد از سه روز
با حجامت ... اگر ... اخراج خون ... جائز است و گفته اند که اگر ... اخراج خون ... لیکن خون سر گوش
موافق ... تجربه رسیده ... باشد که خون بعد از ... بیرون نیاید ... گردن و گوشها ... خون آمدن گیرد و اگر طفل صغیر و
مزاج ... باشد ... مرضعه را فصد کنند ... استعمال ... شیر ... و مطفیات ... عناب و کشنیز و شاهتره و امثال آن که
... استعمال نمایند ... مطفیه ... قوی الاثر است و در اینجا که با وجود این
تپ مطبق ... اخراج خون ... نماید ... مناسب بکار برند بدانکه لازمه این نوع حمی
... تازه و ... سرد و
... باشد ... اگر تپ صفراوی باشد تلیین طبیعت مرضعه ... دیگر ملینات مناسبه
... نماید و اگر طفل ... غذای ... مرضعه غلبه خون ... فصد نمایند و جهت تسکین صفرا
... سکنجبین با عرق کاسنی و ... اگر طبع او قبض باشد
بشیافات لینه ... نمایند ... شیر ...
... باشند و از ... تسکین
نیاید ... بقول شیخ ... طفل را آب انار با سکنجبین و مانند آن بخورانند لیکن استعمال ... باید که معده طفل از شیر خالی
باشد ... شیر ... گرم ... حرارت ... دارد
... گل بنفشه ... گل خطمی ... برگ بید ... برگ کدو ... استعمال نمایند ... و بعد ... آب ...
... گل بنفشه ... گل خطمی ده درم ... سفید ... درم ... خیار شنبر ... درم ... یک درم شکر ...
... کوفته ... شیاف سازند ... استعمال نمایند ... باشد ... آب ... گاه گاه
... طفل و مرضعه را ... روز ... در ابتدا ... مرضعه ... آهسته ... با دیان
... الصمغ ... طفل را ... قدری ... بخورانند ... تشنگی ... بعد از نضج ... و اگر
... بلغم ... مناسب ... تپ ...
... تپ سوداوی ... اول مرضعه را ... نضج ... الصمغ ... باگلقند ...

فقط نخود آب پاشند و بعد از انقضاے چهل روز مسهل سوداء بدهند و چند نوبت تنقیه فرمایند و اگر طفل غذا خوار باشد پرهیز تری هرگز نفرمایند لیکن از استعمال آنچه که رطوبت سریع الفساد چون
خربزه و شفتالو و بقول شدید البرودت چون کاهو و کاسنی و هر چیز بارد یابس بود اجازت ندهند بعد ازان دواهائیکه بمرضعه دادن سود مند ست و همچنین دیگر ادویه مجربه ربع و چون این تپ
مزمن میباشد غایت امر قصد دران مراعات نضیج ماده است با رعایت قوت و تا هنگامے که دادن ادویه بمرضعه کفایت باشد بطفل نباید خورانید و باقی تدابیر بحسب انواع
ماده سوداوی یعنی سوداے طبیعی و احتراقی در انواع حماے ربع بتفصیل مذکور شد و اگر تپ مرکب باشد هر چند اقسام او بسیار ست لیکن آنچه کودکان را بیشتر افتد
شطر الغب و غب غیر خالصه هست و قانون علاج آنها انیست که در علامات ترکیب آثار غالبه هر خلط که دریابند ادویه مخصوصه آن در ترکیب نسخه مرعی دارند و اصول تدبیر نضیج
و تنقیه و پرهیز ست و سکنجبین اصولی و قرص گل و شربت دینار سود مند ست و اگر قبل از وقت نوبت لرزه قدرے ماء العسل و گلاب بنوشانند نفع تمام دهد و در آغاز لرزه
از آب سرد باز داشتن ضرورست بلکه آب گرم دهند و چند ساعت پیش از نوبت انگشتے چند از عسل یا سکنجبین عسلی لیسانیدن لرزه و تپ کهنه را سود دهد و تا نخواه سوده
بعسل سرشته همین حکم دارد و اگر مصطگی باریک سوده همچندان نان خشک سوده بیامیزند و بمقدار نخود حبها سازند و بعد از طعام یک حب طفل را بخورانند
مفید ست و بسیار باشد که در تپ نائبه بلغمی بعد از گذشتن چهل روز قبل از نوبت بچند ساعت مقدار نخودے از جند بیدستر خورانیدن نفع کلی بخشد و جوزبوا اندکے
بعسل سرشته پیش از نوبت خورانیدن و از آب باز داشتن در منع لرزه سریع الاثر ست لیکن تکرار استعمال شیر خاست اتفاقا دو سه نوبت و مدار کار در علاج
حمیات مزمنه بر تقویت معده است و هر آینه که طفل غذا خوار را که از شیر باز گرفته باشند اگر توانند که او را از گوشت و روغن باز دارند بهتر و الا هر چه خواهش نماید
و شدید المضرت نباشد می توان داد زیرا که تدبیر اطفال در امر تغذیه بخلاف تدبیر بزرگان ست و در اکثر امور متابعت طبع بیمار در صورت ازمان مرض خصوصا کودکان را
در خورانیدن اغذیه واجب ست و تکثیر غذا در هیچ صورت جائز نیست که موجب ضرر و فساد کلی ست **فائده جلیله** در حماے عفنی اگر ماده و موسم حار بود
به تبرید و تسکین محتاج باشد و اگر ماده زیاده بود به نضیج و استفراغ و اگر حرارت تپ محتاج تسکین و کثرت ماده داعی استفراغ بود اول بتسکین پرداخته
بعده باستفراغ ماده پردازند اما کثرت تبرید بلا ضرورت و یا استعمال مفتحات و مدرات قویه مثل کاسنی و گاوزبان و شاهتره در ابتدا نشاید که موجب غلظ ماده
و طول مرض میگردد و اگر ورم موجب تپ بود درین صورت تبرید مضر ورم ست پس بمفتحات و مدرات معتدله تقلیل الحرارت ضرورت می افتد بلکه ورم اگر در تپ
حادث شود رعایت ورم بیشتر ملحوظ باید داشت که امور علاج حمی مبنی ست بر دفع ورم یعنی حرارت حمی محتاج تبرید و ماده محتاج اسهال است و این هر دو در
ورم نمی توان کرد و اگر بعد اخراج ماده اثر تپ باقی باشد مسکنات و مبردات لطیف کافی بود و اگر ماده و تقلیل غلیظ در عروق باعث شده و عفونت اخلاط باشد
و از اسهال نفع نگردد لاجرم بمحللات و مفتحات مع رعایت تبرید رجوع کرده آید مثل بادآورد و شاهتره و گلو و از خرد افسنتین و تخم کاسنی و غیره آن با دیگر ادویه
مدره بارده و درین وقت اطباے فرنگ کنین و غیره که میدهند نفع میکنند

حماے دقیه

بدانکه معنی دق در لغت هیزم و هزال ست و چون حرارت این تپ بادی و نرم باشد و هزال و لاغری لازم دارد بدین نام مسمی گشته و در اصطلاح اطبا تپ دق
عبارت ازان ست که حرارت غریبه اولا باعضاے اصلی خصوصا بقلب تعلق گیرد و چندانکه رطوبات بدن را بتدریج فانی سازد و درین تپ را بحسب انتقال
حرارت از رطوبتے برطوبت دیگر سه درجه است و توضیح آن موقوف بر دانستن این مقدمه است که در بدن دو جنس رطوبت ست یکے از رطوبات اولی گویند
که عبارت از اخلاط اربعه است دوم رطوبات ثانیه که از اخلاط ثانیا در بدن پدید می آید و آن یا فضول باشد همچون عرق و اشک و منی و مخاط و شیر و حیض و
مانند آن و یا غیر فضول یعنی آنکه از حالت اولی استحاله یافته در اعضا نفوذ کرده باشد و هنوز جوهر بدن نگردیده و این نوع غیر فضول چهار قسم ست
اول رطوبتی ست که خلع صورت خلطے کرده و هنوز قبول صورت عضویت نکرده محصور در رگهاے باریک بود که آنرا عروق شعریه ساقیه گویند و چون ازان منفصل
شود در اعضا حاصل گردد و مغذی بدن این رطوبت ست باستحالات دیگر و سبب بیماریها بسیار شود بقبول عفونت و فساد و فجاجت و غلیان دوم
رطوبتے که بافواه ساقیه شعریه گذشته در تجاویف اعضا پراگنده است بسان شبنم و مستعد براے تغذیه آنها و آن بعینه رطوبت اول ست چون ازان عروق منفصل گردد

و استحاله گیرد یا بد و درین رطوبت اجزای متصل را نیز نرم میدارد و هرگاه که بدن غذا نیابد بالطبیعت ازین تشرب کند و بر بگیرد بازگوارد و غذا سازد و سوم رطوبتیست که قریب العهد بانعقاد گشته
بجمود و انعقاد با عضا گردیده و بحسب مزاج بجوهر اعضا تحلیل شده نه از جهت قوام یعنی غذای آنها گشته و صورت و مزاج عضوی یافته لیکن هنوز انعقاد بجهت عضو
از جهت قرب عهد بسیلان و درین قابلیت برای تحلیل از اجزای قوامیه اعضاست چهارم رطوبتیست که اتصال اجزای اعضای مفرده با یکدیگر از ابتدای
عاقبت بدانست و این لذا مادۀ منی که از آن اعضا متکون شده در اعضا حاصل است و از بطلان او تفرق و تشتت بهم رساند و مثال رطوبت قسم اول یعنی محصوره و دوم یعنی
رطوبت طلیه روغنیست که در چراغدان باشد و مثال قسم سوم یعنی رطوبت قریب العهد بانجماد روغن متشرب در جسم فتیله است و مثال قسم چهارم
یعنی رطوبت ماسکه اجزای مرکبات رطوبتیست که بدان اجزای فتیله اتصال دارد و از آن فتیله ساخته شده و پس هرگاه حرارت غریبه قسم اول را ازین رطوبات
که اندر عروق صغار محصور است تمام کند و در افنای قسم دوم شروع نماید چنان باشد که شعلۀ چراغ روغن مصبوب در چراغ را فانی کند و کار بدان رسد که روغن
داخل فتیله خرج خواهد شد و این درجه اول تپ دق باشد و باسم جنس یعنی مطلقاً مخصوص گردد و در یونانی آنرا اطیقوس نامند و علاج این آسان بود ولیکن تشخیص
بدشواری توان کرد و چون این قسم دوم را نیز فانی سازد و در افنای قسم سوم شروع کند چنان باشد که شعلۀ چراغ روغن چراغ را فانی نماید و در افنای روغن متشرب
در جرم فتیله شروع کند و این درجه دوم دق باشد و بذبول مسمی گردد و بیونانی قارسموس و مارسموس گویند و ذبول را سه مرتبه است ابتدا و وسط و انتها و تشخیص این درجه
آسان بود ولیکن علاج بدشواری پذیرد و مرتبۀ اول این درجه دوم قابل علاج بود بسعی تمام و مرتبۀ دوم که وسط آنست ممکن العلاج بود بجهد و حذق کامل و مرتبۀ
سوم که انتهای اوست مریضی که بانتهای این درجه دوم رسد کمتر خلاص یابد و علاج نپذیرد خصوصاً چون نوبت بکمی لحم و ظهور عظام بسبب نحافت و خشکی رسد و اگر
این قسم سوم را نیز تمام کند و در افنای قسم چهارم شروع نماید این چنان باشد که گویا شعلۀ چراغ جسم فتیله در رطوبات اصلیۀ آن در احراق شروع کند و این درجۀ سوم
دق باشد و باسم مفتت و مخشف و سوم گردد و در یونانی انجیبس و ماسس خوانند و این امکان علاج ندارد و بدانکه گاهی دق گویند و از آن مراد جنس حمی دق بود یعنی
هر قسم را دق گویند و گاهی از دق مراد درجۀ اول از درجات ثلاثۀ آن باشد بهر آنکه چون هر دو قسم دیگر باسم خاص یعنی ذبول و مفتت مخصوص شده قسم اول را باسم عام یعنی دق
مخصوص کردند و حدوث دق یا از اسباب سابقه بود و یا از اسباب بادیه اسباب سابقه چون حمای یومیه و ورمیه و محرقه و غب خالص و غیر خالص و شطر الغب و ورم
حار سینه و جگر و گرده و مثانه و امعاء و رحم و شده باسار یقان و حرارت شش و معده و جگر و گرده و غیر آن که حرارت بدل باز دهد و اسباب بادیه چون غم و هم و غضب و تعب
و بحرانی و جوع مفرط و عطش است و لاسیما در سن شباب و مزاج گرم و خشک و فصل تابستان و غیر آن که دل را گرم کند بغایت زیرا که مبدای دق دل است آملی گوید که حدوث
این تپ ابتدا در اغلب از اسباب بادیه بود چون بدن مستعد برای قبول آن بهم رسد مثل حرکت مفرط که آن تسخین و تجفیف بدن کند یا قلت ورود اغذیه بر بدن
یا استعمال اغذیه و ادویۀ مسخنه یا سهر دائم یا افکار ردیئه در قراءت کتب و الحاح نظر در سائر علوم یا غضب مفرط یا بسبب اشتعال ارواح و افادۀ آن حدت و
ناریت و بسیار باشد که تدبیر طبیب در دق اندازد و این یا بسبب غفلت او از جانب قلب بود در امراض حاره از استعمال ضمادات مبرده و یا بسبب منع او مریض را از استعمال
آب سرد هنگام اشتیاق و شدت تشنگی آن بجهت خوف ضعف معده و یا از اضطرار او نزد سقوط قوت و تواتر غشی باستعمال اشیای حار منعش قوت مثل شراب و ماء اللحم
و دوا المسک و غیر آن از ادویۀ مفرحه و اغذیۀ لطیفۀ حاره پس هرگاه بقلب رسند بدان سوء مزاج حار بود و در آن حرارت تمکن گردد و در دق اندازد و یا از سبب
تعطیل غذا بود هنگامی که حاجت داعی باستعمال تکثیر غذا باشد پس حرارت مشتعل گردد به اعضا متشبث شود و گاهی دق حادث شود بسبب طول المرض زیرا که آن جوهر
اعضا را فاسد و ضعیف کند حتی که از غذا نفرت نمایند و احتداد و اشتعال آنها زیاده گردد و تپ قوی می‌شود و در دق اندازد و گاهی دق بسبب افراط اسهال افتد
و گاهی از حد و شدت سخن روح شیخ و بعض شراح قانون می‌نویسند که گاهی حرارت جگر و ریه و معده و کودی بدق میگردد اگر حرارت این اعضا بدل متعلق گردد
لیکن بنفس حرارت آنها دق نبود بلکه دق آنست که بسبب قلب باشد یعنی هر چند حرارت جگر و شش و معده هم بذبول میکشد لیکن تا آن حرارت بدل که معدن
حرارت بدن است اثر نکند این مرض متحقق نمیگردد و این مرض از قسم حمیاتیست که آنرا نوبتها و اوقات نوائب نیست و گاهی دق بعد حمیات یوم افتد و
گاهی بعد حمیات عفونت و اورام و دق در اکثر انتقالی میباشد و کمتر است که ابتدا عارض شود و اعضای اصلی را مشتعل گرداند و خلط و روح قبل آن مشتعل شود

بلکه لازم است که غلط در روح او لازم گردد و چون بر سایر اعضا سرایت کند آنگاه سخونت پدید گردد آنکه سبب بسیار قوی عارض شود که خاص گردد و اند تعلق حرارت دق را با اعضا سوای
ارواح و اخلاط مثل آنکه در جرم قلب حرارت قوی پیدا شود و سبب واحد گاهی سبب دق میگردد و گاهی سبب حمای یوم میشود مثل غم و هم و غیره و اسباب
بادیه بسبب شدت تعلق او دق حادث شود و بسبب ضعف تعلق او حمای یوم متولد گردد مثل آتش که آن چراغ را بر دود به بسوزد دیگر بر دو به تسخین آن
و تسخین بران و این جهت تعلق ضعیف بود در دوم بر سبیل اشتعال و آن تعلق قوی تر از آنست و حمیات عفونت و دوری بسیار بدق منتقل گردد بسبب شدت حمای
عفنیه یا کثرت تلطیف غذا او ران یا منع آب سرد یا قلت مراعات جانب قلب با طلیه و اضمده و خصوصا در امراض اعضای مجاور قلب مثل حجاب و بسیار باشد که از خطای
طبیب در دق اندازد چنانچه در قول آملی گذشت و گاه دق منفرد بود و گاهی با حمیات عفونت و اورام مرکب شود و بدترین ترکیب او با حمای خمس و سدس و سبع
بهر آنکه در این حمیات احتیاج استفراغ بمسهل قوی باشد و در دق رخصت آن نیست و دق در اول از عسر المعرفت سهل العلاج است بسبب دشواری شناخت آن
در ابتدا اشتباه آن بحمیات دیگر خصوصا بحمای لثقه است از جهت عدم غلبه خشکی بر اعضا و عدم ظهور آثار فاضحه آن و بسبب سهولت علاج آن قلت فنای رطوبات
و کمال بودن قوای اعضاست و در آخر آن سهل المعرفت صعب العلاج است بسبب آسانی معرفت او ظهور خشکی اعضا و غلبه یبس و لاغری بدن و صلابت و
دقت نبض و غیره علامات مختصه آنست و باعث دشواری علاج فنای رطوبتی که بدل آن متعسر است و آخر ذبول البته غیر قابل علاج است زیرا که اعاده رطوبات
منویه با وجود سقوط قوتها غیر ممکن است بامکان عادی انطاکی گوید که حمای دق آنست که تعلق آن بگوشت اعضا تجاوز کند حتی که رطوبات اعضا بسبب حرارت
مشتعله در این تپ همچون روغن برای چراغ گردد چون نفوذ کند آخر انها باریک شود و موت رو نماید و از این جهت بعد تمکن لا علاج بود و قبل تمکن آن عسر العلاج پس اگر
تشبث او بغیر اعضای رئیسه بود معالجه آن سهل باشد و اگر با عضای مذکوره متعدی گردد یا اولا بانها متشبث شود پس اگر بقلب تشبث نماید بسوی باقی اعضا
بلا واسطه متعدی گردد و مفضی بهلاک شود و قطعا لا سیما در کسانی که مزاج و رطوبت آنها لطیف باشد مثل اهل حبش و یا از دیگر عضو رئیس بسوی قلب متعدی شود بعد
آن بسوی باقی اعضا پس معلوم شد که مخوف تر دق آنست که اولا بقلب تشبث کند زیرا که او رئیس مطلق است القول الصحیح آنکه قائلین بتقدیم دماغ تصریح
نموده اند که تپ قلب مخوف تر است پس این قول اجماعیست و اختلاف کرده اند در آنکه تشبث بدماغ اولا مخوف تر است یا تشبث بکبد بعقیده ارسطو و اتباع او
و رازی و مسیحی و ابوالفرج بسوی اول رفته اند و ابن قره و بختیشوع و فاضل جالینوس بسوی ثانی و هر دو فریق بر مذهب خود ها استدلال نموده اند و مرا
تا حال ترجیح احدی در این مسئله ملخص نشده و از شیخ الرئیس چیزی در این باب ندیدم و بدانند که اقسام غلط هشت گونه است چهار از آن اغلاط معروفه است و
چهار آنست که در قانون آنرا برطوبات ثانیه مسمی ساخته و آن در اعضا مثل تری یا شبنم پراگنده شده پس لاجرم این تپ چهار قسم باشد بحسب عدد رطوبات ثانیه
اول تشبث برطوبتی که در عروق است و آنرا دق مطلق گویند دوم تشبث برطوبتی که در عظام است و مسمی بعضویه است و این بذبول موسوم گردد سوم آنکه متعلق
برطوبت منویه باشد و این رطوبت مصحوب با عضا از اول خلقت بود و از منی حاصل شود و جمهور اطبا بر انحصار دق در این سه نوع اند و این اخیر را دق تفتت نامند
و صحیح موافق بقوم اطبا اسم این مرسله است و چهارم دق تفتت است و آن تعلق تپ برطوبتیست که آنرا عنصریه گویند و او آنست که تماسک جوهر عظام بدانست
و اسباب دق مثل تعب و هم و سهر و کثرت تناول مجففات و جماع خصوصا بر خلو معده است و از اسباب آن طول حمیات محرقه و امراض و مصابرت عطش و در آن
و خطا در غذا یا در زمانه او یا در مقدار اوست و گاهی از ورم معده بسبب حبس حرارت افتد و از کثرت تناول اشیای حار یابس خصوصا برای صاحبان یابس مزاج
و از لبس مثل پشم و موی بغیر حائل بودن چیزی میان او و بدن یا در گرما و از صناعت گرم مثل آهنگری و از کثرت فصد الیضا و در نزهت مینویسد که تپ دق
حرارتیست که از اعتدال تجاوز کند حتی که با تشنج آنها در رطوبتیست که در انها است بتدریج تشبث گردد و اول او را دق مطلقا و ثانی او را ذبول و آخر آنرا
تفتت گویند و اول آن مدرک نمیشود مگر بنبض را یا سقوط نفس خود در زیرا که هرگاه غذا در هضم شروع کند این تپ مشتعل گردد چنانچه هنگام ورود روغن چراغ
روشن می شود و ما باقی اقسام او سهل الادراک است زیرا که ذبول بدن را تحلیل و لاغر کند و رنگ بگرداند و چون با خر رسد آواز باریک شود و چشم و بناگوش
فرو نشیند و ناخنها کج گردد و این تپ یا از تپ عفنی افتد بسبب اهمال یا سوء تدبیر یا خطای طبیب و یا تحلیل یا در اغذیه و ادویه واقع شود و تلافی آن ممکن نبود

بکاهد ابتدا حادث شود چون هم و غم و کد و افراط جماع و دق شدید از ورم سبب خطر آنست که با یبس مزاج و لاغر را در مثل ملک حجاز بفصل گرما حادث شود الوف مصدور
از جالینوس نقل کرده که ابدان صغار و نحیفه یا قبضه مدبرات و وقوع در حمیات اندیگاه از طعام و حمام امساک نمایند و در ریاضت و سهر و جماع اسراف کنند
مدقوق گشتند و اکثر حمیات دق مزبول نزد حرص در قلب یا معده یا جگر بود و چون دق بعد حمیات قویه یا طویل المدت شروع گردد دق خبیث ردی باشد و
چون عقب تمامی یوم آغاز کند آن دق بستدی غیر مستحکم باشد پس اگر معالجه نکنند ایضاً بذبول مؤدی گردد و ایضاً جالینوس گفته که ذبول دیده ام که سبب آن
ورم رود و کولون بود که مدت آن دراز گشت و بذبول ادا گردید و دیده ام که بسبب آن ورم مری و مثانه و گرده و ورم طحال و ورم ماساریقا بود و هرگاه که از سبب زلق الامعاء و
ورم امعاء ... مدت آن تب آهسته پدید آید معلوم شود بسبب از اسباب که خشکی مذکول در نواحی آن تولد کرده است حکم باید کرد که تب دق است و یهودی گفته هرتبی که یکهفته باند آهسته و لازم
هر یک حال بود و نه زیاده شود و نه کم آن دق باشد پس اگر ده هفته باقی ماند مستحکم گردد و اگر سه هفته بماند منتهی پذیرد و حتی پسی گرمای حمای دق که از اسباب سابقه حادث شود
آن از ابتدا ذبولی بود و آنچه از مثل اسباب بادیه انعقد آن را در ابتدا دق گویند و چون زیاده شود آن را ذبولی و سل نامند طریق تشخیص تب دق و اقسام آن هرگاه تب حادث
شود و سه روز یا زیاده دوام کند منقلع نشود و قوی الحرارت نبود و بادی زیر سه از اعراض حمیات حاره مثل تشنگی و قلق و کرب و خشکی زبان و سیاهی آن و تکسر زبان
و صداع و مدبوب ... بول و عظم و اختلاف نبض و لرزه و غیر آن از اعراض تابع حمیات عفنی نباشد و در آن فترات و نوبت پدید نیاید و در مع ذلک حرارت ساکن ملائم و دائمی قائم
بر یک حال باشد مگر عقب غذا بر وقت که تجویز اشتداد نماید و در شب وقت خواب زیاده شود آن تب حمای دق باشد و اکثر نبض دقیق صلب مستوا ضعیف تابت
بر یک حال و اعدم و بول مائی بود تب آهسته و لازم باشد هرگاه دست به بدن بیمار گذارند سخت گرم نبود و در ملمس حرارت کم از حرارت سونوخس و غیره آن از حمیات
خلطیه محسوس گردد و در ابتدای لمس ساکن تر باشد و چون ساعتی دست بر بدن ماند گرم تر نماید بتقویت و سوزش هموار افزاید و مواضع عروق و شرایین گرم تر
از جای دیگر بود و حرارت متشابه بود و کم نشود چنانچه در حمای لازمه و فتره نکند چنانچه در تب دائره و بیمار از آن حرارت سخت آگاه نباشد زیرا که آن سوء مزاج متفق
و مستوی شده است مثل مزاج اصلی گردیده و لیکن نزد تناول چیزی از غذا حرارت زیاده و مشتد گردد و نبض قوی شود و اندکی میل بعظم نماید چه طعام در حق مدقوق بمنزله
روغن در چراغ باشد که روشنی آن افزاید ... و چون تب از غذا زیاده شود لهذا جهال اطبا از غذا منع میکنند و مریض را هلاک میگردانند و این از دلائل قویه این تب است
و از نجاست که بعضی اطبا برای امتحان این تب گفته اند که صاحب تب را در اوقات مختلف طعام بخورانند پس اگر چنان یابند که بعد طعام او را اکثر تب زیاده میشود و چهره او
سرخ میگردد و نبض او بعظم و سرعت میگراید بشناس آن تب دق باشد و اگرچه بعد تناول غذا در سایر حمیات لامحاله اشتعال و تغیر در احوال روی نماید اگر اضطراب
حرکات طبیعت واجب نماید لیکن در تغیر و اشتعال دق و دیگر تبها فرق بسیار است و آن اینست که در تبهای دیگر بعد غذا افزایش و طول نوبت تب و تکسر و گرانی اعضا
و سردی دست و پا و اختلاف نبض زیاده میشود و در دق جز ظاهر شدن تب هیچ نباشد بشرطیکه با دیگر تب مرکب نباشد و ایضاً اشتعال دق مثل اشتعال
سایر حمیات بعد تغذیه عظیم نبض نباشد و نه بادوار ساعت و بلکه مدقوق در هر وقت که غذا بخورد اشتعال پدید آید و اگر بول را تفحص نظر کنند دهنیت در آن محسوس
گردد این همه دلائل درجه اول باشد و هرگاه این درجه ذبول تجاوز کند صلابت نبض و ضعف و صغر و تواتر آن اشتداد نماید و خصوصاً اگر سبب وقوع در
دق اورام باشد که تحلیل نشود و تواتر او بسیار از دیاد نماید و همچنین سرعت بفزاید و نبض از قسم معروف بذنب الفار گردد و آن نبضیست که بتدریج در اختلاف از نقصان
بسوی زیادتی شروع کند و یا بالعکس و در این بهر آنست که طبیعت جهد کند تا از اذیت خلاص یابد پس عظم طلب نماید و از صغر برای طلب نسیم بعظم منتقل گردد
بعد از آن ضعف غلبه کند پس بصغر انتقال نماید و همچنین استمرار کند و اقسام نبض ذنب الفار در کتاب نیر اعظم مفصل اتم نوشته ام و ذبولی که با ورم باشد اگر از
شرب شراب حار بود بر آن ذنب الفار نبض مستلی باشد یعنی در روز وقت مثل سل بود و بسبب افراط تحلیل شراب رطوبات را از اعراض ذبولی است مثل ضعف نبض و صغر او
بسیار شدید باشد زیرا که بدین مهلت نداده بلکه بهلاکت مؤدی گردد و با جمله در بول دهنیت و رسوب همچون صفائح سبوس ظاهر شود و بول اندکی غلیظ گردد و چشم
غائر شدن گیرد و مریض لاغر شود و گوشت او نقصان پذیرد و بجای او خشکی و چهره او لاغری رو نماید و تا که ذبول بمرتبه اول باشد علامات مذکوره نیز کمتر پدید آیند
و همچنین زیاده تر میگردند تا که بمرتبه دوم رسد و یاد دارم که بقیه از گوشت و خون و تازگی و رونق و قوت باقی بود و استخوانها بگوشت پوشیده باشند و نبض

نیاید و ترقیق صلب نباشد علامات مذکوره در دق مستحکم نگردد و امید صلاح و رجاء فلاح قائم بود و در اکثر مرتبه بیرا لائق برص زائل شود و هرگاه در بول با تهاب سه خود رشیم اشتداد نماید
و چرب نشاسته ریشم کثرت پذیرد و سر استخوانها از نحیفی و لاغری ظاهر گردد و صدغین فرو نشیند و جلد پیشانی کشیده گردد و رونق و تازگی از چشم و چهره برود و بدن مانند کرباس
غبار رسیده افتاده است یا از آفتاب سوخته و بر برداشتن ابرو و پلک گران گردد و چشم تنگی آلود و پوشیده بغیر خواب بود و بینی و گردن باریک شود و گوشها تنگ و کوچک و زنخ
گرد و نرم جسم و بدن شود و استخوان سینه ظاهر گردد و آواز باریک شود و عروق ظاهر و خالی از خون نماید و موی دراز گردد و پیش افتد و کتفها برافراز و شکم لاغر گردد و نرم نشیب
و بیمه گو پیکر یا جلد خشک است کشیده شده و باور جلد سینه باشد و هرگاه از درجه دوم تجاوز نماید و بدرجه سوم رسد دهنیت در بول بسیار پدید آید و خشکی بدرجه رسد که گوشت
و سطح بدن تحلیل رود و موی سر ریزد و بن گیرد و ناخنها منحنی و مقوس گردد و بجز پوست و استخوان هیچ نماند و سبب اسهال ذوبانی عارض شود و غشی و فواق گاه دو طمع ذرحرکت او نباشد
و [illegible] حرارت کم گردد یا معدوم شود و نبض نملی گردد و وقار [illegible] صفائی و ناخنها سبز نماید و [illegible] و از منتخب الصدر
کشیدگی محسوس شود و آواز باریک و رسا [illegible] گردد و لمس خشک شود و نفس تنگی کند و سرفه خفیف ظهور نماید و اگر مع ذلک اسهال باشد و در آن خون آید بیمار
روز چهارم بمیرد والا در روز هفتم زیرا که [illegible] تخفیف سرعت کند و گویند که از علامات اوست کثرت عطش و قرب موت و تغیر رائحه [illegible] تعالی اعلم این همه که
مسطور شد از دلائل دق مفرد بود و اما از دلائل ترکیب دق با حمیات عفونیه آنست که با وجود دوام تپ نرم نوبت عفنیه مشتد گردد و دوار قشعریره یا لرزه همه
خالی نباشد اگر ماده تپ عفنیه خارج از عروق بود و الغیبا با هر تپ که مرکب شود از اعراض خاصه او توان دانست و نیز از دلائل ترکیب او با تپ عفنی بقاء
حرارت خشک بعد آخر انحطاط نوبت و بعد عرق است و زیادتی درد و بول و مخالفت نسبت با آنکه حمای عفنی را حسب کند و دهنیت در بول و براز باشد و اگر
دق ظاهر و تپ عفنی خفی بود تقاضا نحو نبض واقع در ابتدای نوبت بران دلالت کند چه مثل این تقاضا غیر البته در دق منفرد تخیم موجود بود و بدانند که گاهی
دق تشنج بعد از ابتداء نمایند پس مزاج جگر بسبب مجاورت معده فاسد گردد و تهیج قدمین در آن پیدا شود و جالینوس گفته که اکثر هلاکت مدقوقین از استبداد
ایشان بصاحبان ثقه بود زیرا که جهال اطبا از ثقه گمان کنند و معالجه دق بعلاج این نمایند از استعمال مسخنات و فرق میان هر دو در حمیات بلغمی
مسطور شد و علامات انتقال حمای یوم بحمای دق در بحث حمیات یومیه گذشت و بقول شیخ از دلائل انتقال حمای یوم مشهوره به تپ دق کثرت اشتداد
حرارت در روز سوم است و در اکثر حمای یوم بعد دوازده ساعت در انحطاط شروع کند و هرگاه تپ از آن مدت تجاوز کند و علامات انحطاط ظاهر نشود بلکه تا
روز سوم استمرار و اشتداد نماید آن دق باشد و بقول جرجانی هرگاه حمای یوم از سه شبانه روز در گذرد و علامت گسار بدن ظاهر نشود و حرارت از آنچه
اول بود زیاده نگردد و تن خشک تر از آن شود که آن تپ واجب کند و رنگ روی زرد شود باید دانست که حمای یوم بدق منتقل گشت علاج
اگرچه دق بعد استحکام علاج پذیر نیست و در ابتدا مشابه بحمای لثقه می باشد اما اگر طبیب بعلامات وقت و تواتر نبض و زیادتی حرارت بعد از غذا
معلوم کند باید که قرص طباشیر ملین یا قرص کافور یا تبرید یا ماء الخیار یا ماء القرع دهد و در صورتیکه حمای عفنی با تپ دق مرکب نشود و معده را ضعف نبود
دادن اقراص مذکوره با شیر بز و شیر خر و شیر دختر بسیار مناسب است و اگر سرفه هم باشد خمیره خشخاش و مانند آن که در علاج نزله و سرفه مذکور گذشت
با اقراص مذکوره آمیخته یا بدل او یا اندرین تپ کافور از چهار سرخ تا یک ماشه یا طباشیر یک ماشه یا صندل یک ماشه یا قرص طباشیر کافوری چهار ماشه
یا زرشک بشویده چهار سرخ یا صمغ چهار سرخ [illegible] چهار حبه تخم خیار دو ماشه [illegible] آمیخته [illegible] شیره خرفه تا ده تولہ
و شیره مغز تخم کدو و شربت نیلوفر و شربت تمر هندی و حماض وغیره بدهند با کمال تقویت و تبرید و در عین تپ بدفعات باشد و اگر اسهال [illegible]
چون طباشیر یک ماشه و کافور قیصوری چهار سرخ با شیره بارتنگ [illegible] بدهند و اگر تپ عفنی با تپ دق مرکب شود و اسهال برفق کشد مثلا گل بنفشه
نیلوفر عناب سپستان عنب الثعلب گاوزبان خطمی خبازی شب در عرقیات خیسانیده صبح فلوس خیار تمر هندی ترنجبین گلقند روغن بادام داخل کرده
بدهند و شیر خشت برای اخراج صفرا نیز اضافه میکنند و در علاج تپ دق بهر نوع تبرید و ترطیب نمایند یعنی باشربه و الیان و هواء و اطلیه و تمریخ و
آبزن و حمام و غیره و بعضی ادویه مبرده مثل کافور باعث تجفیف میشود [illegible] بعضی اشیاء مرطبه مثل شراب موجب تسخین [illegible] میگردد پس باید که

کافور با ادویه مرطبه جلوه مالوده بخورند تجبین شراب باب مزاج کرده وقت هضم غذا و هضم دهند و بعد تپ از غذیات و غضبات معده احتراز کنند و ادویه مرطبه در آب جوشانیده اندران نشینند پس هرگاه
بیرون شوند روغن کدو بر تمام بدن بمالند و روغن کدو در گوش و بینی بچکانند و شوربای گوشت بز و یا چوزه بزغاله و جوزه مرغ و بقول بارده و از آش جو غذا سازند و تمکات علاج از ایشان
کم اندازند و زردی بیضه نیمبرشت نیز مناسب بود و از اشیای خشک و نمکین و تیز و گرم و گرسنگی و تشنگی و غم و غضب احتراز کنند و در مساکن بارده مهب باد شمال و کنار آب
مسکن سازند که ادویه مفرده و مرکبه که در تپ دق مستعمل است بگیرند گاورس سبز که بر بدن نیفت بحد بقدر یک تولہ کوفته شب در آب تر کنند و صبح آب زلال آن گرفته با نبات
شیرین ساخته بنوشند و برین مداومت نمایند که مجرب است و اگر سرفه هم باشد چهار پنج ماشه اصل السوس مقشر نیمکوفته با گلو بجوشانند و همراه تریاق النزله استعمال کنند و اگر حرارت
زیاده باشد شیره خیارین یا مغز تخم کدو بقدر هفت ماشه نیز با آب زلال آن اضافه کنند و حکیم تخم گاوزبان بود دراده کوفته بخته با قند سوده برابر آمیخته بقدر حاجت بر ... بعضی
اوقات طباشیر و ست گلو افزوده و فایده نموده و نفع این در سرفه دق بیحد است و معمول حکیم بقاخان و حکیم شیره تخم اسفاناخ در دق مجرب نوشته و شیره مغز بادام با نبات
نافع و دیگر گوشت خرگوش تراشیده ده پنج یا شش قطره خون او در آب باران آمیخته بنوشند و غذا ماءالشعیر باشد همچنین سه مرتبه کنند گویند که مایوس را شفا میدهد و بعضی گویند که
مجرب است حیض زنی که اول بار او را حیض آید در ازار حمامی و قیه اندازند از خفیه است و برای کسانی که اکثر مردم خانه آنها بمرض دق مرده باشند اگر یوم شنبه یا یکشنبه
اتفاق نقل میت شود باید که شلوار مرده را بیرون آرند و بعد برداشتن جنازه آن فوراً آن شلوار بند را در بیرون خانه بسوزند انشاءالله تعالی باز این مرض بکسی از
آن خانه نخواهد شد و گویند که این عمل مجربست آبزن که در حمامی دق بکار آید و فایده عظیم و تبرید نماید گل نیلوفر گل بنفشه خشخاش جو مقشر نیمکوفته تخم خطمی برگ کاسنی برگ بید
برگ خبازی تراشه کدو تراشه تربوز تراشه خیار تخم کاهو و برگ آن برگ خرفه برگ اسفاناخ جمله یا هرچه ازینها میسر آید در آب بسیار بجوشانند و مریض را در آن نشانند لیکن سر
بیمار بیرون از آب باشد و آب نیم گرم بود و بعد بر آمدن و نشف کردن بدن بروغن بادام یا بروغن کدو و خشخاش و غیره مالش بدن سازند و نزد بعضی اطبای هند آبزن
از شیر بز یا شیر ماده گاو مفید است و بدن را بعد آن مالش کرده باشند حب شفا برای دق و سل و نزلات حاره و تقویت قلب حار از مجربات حکیم علوی خان
مروارید سوده یک مثقال شکر تیغال مغز تخم خیارین صمغ عربی هر یک شش درم گل نیلوفر یک مثقال تخم خطمی سفید یک درم کتیرا مغز تخم کدو شیرین تخم کاهو تخم بستان افروز
مغز بهدانه نشاسته طباشیر صندل سفید تخم خرفه مقشر رب السوس شحم ماهی عنبر اشهب هر یک دو درم کافور قیصوری یک نیم دانگ افیون مصری زعفران هر یک
نیم درم کوفته بیخته بلعاب بهدانه سرشته حبها سازند بقدر نخود شربت پنج عدد و اگر در مزاج بسیار گرمی رب السوس یک درم و عنبر نیم درم کنند بهتر است حب کافور که جهت
تپ دق نافع و خشونت سینه و سرفه را دافع بزر البنج نیم ماشه افیون یک ماشه گل ارمنی گل نیلوفر مغز تخم کدو مغز تخم هندوانه هر یک دو ماشه طباشیر رب السوس تخم خرفه
کافور هر یک سه ماشه صمغ عربی چهار ماشه تخم خشخاش سفید مغز تخم خیارین هر یک شش ماشه کوفته بیخته بلعاب اسبغول حبها بقدر نخود سازند هر صبح هفت حب با شیره تخم خرفه دو
و شیره تخم خیارین دو درم و رب انار شیرین ده درم یا شربت نیلوفر بخورند مجربست در سه روز نفع بین میکنند نوع دیگر جهت تپ دق و سرفه و قوت لینت طبع نیز مفید است مروارید
زهر مهره صندل سفید گلاب سوده هر یک دو مثقال طباشیر گل نیلوفر تخم خرفه مقشر بریان صمغ عربی بریان تخم خشخاش سفید بریان مغز بهدانه بریان رب السوس هر یک یک درم
زعفران نیم درم بزر البنج افیون هر یک ربع درم کافور نیم مثقال بشربت انار شیرین حب بندند و بعرق صندل و شیره تخم خیارین دهند ایضاً از علوی خان که مجرب یافته است التیام
تخم خطمی گل ارمنی هر یک دو دانگ صمغ عربی کتیرا اسطوخودوس نشاسته گل بنفشه نیلوفر تخم خشخاش مغز تخم کدو شیرین مغز تخم خربزه صندل سفید ترنجبین گل گاوزبان کوکنار هر یک
یک مثقال مغز بهدانه نیم مثقال کافور قیصوری زعفران هر یک یک دانگ افیون یک طسوج بلعاب اسبغول سرشته حبها بقدر نخود سازند شربت وقت صبح پنج عدد با آش جو و شام سه عدد با شیر خر
یا آب بید ساده و یا عرق کافور والد الحکیم مدرج حب کافوری تالیف والد الحکیم علوی خان از برای امراض شدید الحرارت و تپهای حاده و تپ دق که بارها استعمال یافته مجرب است کافور قیصوری نیم مثقال طباشیر
مروارید ناسفته صندل سفید کشنیز مقشر هر یک دو مثقال مغز بهدانه مغز تخم کدو هر یک چهار مثقال گل ارمنی زهر مهره هر یک یک مثقال صمغ عربی دو دانگ صمغ را در عرق صندل حل کرده ادویه را بیالایند گرد
سایند و آنچه کوفتنی است کوفته بیخته مجموع را بآن سرشته حبها بقدر نخود سازند شربت یک مثقال با آنچه مناسب باشد و اینکه در دق و سرفه معمول است عنب الثعلب سبز مروق هفت تولہ شربت نیلوفر دو تولہ
خاکشی شش ماشه و هر روز یک تولہ آب مروق افزایند و هرگاه سرفه غلبه کند لعاب بهدانه سه ماشه شیره اصل السوس چهار ماشه شیره خشخاش پنج ماشه اضافه نمایند باز شربت اعجاز افزایند و
بعضی که در شکم درد باشد گلقند دو تولہ عرق بادیان هفت تولہ مالیده صاف کرده دهند بعد رفع درد آب خیار هفت تولہ شربت بنفشه دو تولہ خاکشی شش ماشه همراه شیره خشخاش

صبح و بوقت شام خمیره مذکور همراه لعاب بهدانه نیم توله اصل السوس شربت بنفشه خاکشی بعده قرص سرطان کافوری بخمیره آمیخته همراه آب خیار شربت بنفشه خاکشی داخل کرده دهند آخر [illegible]
یا یک توله از دو تا ده از ده توله رسانند بعد ازان اگر دست دهد یا ورم کنند با زرآب [illegible] همراه قرص مذکور شربت اعجاز دهند ایضاً برای تپ دق و ضعف جگر و سرفه طباشیر صمغ عربی
کتیرا هر یک نیم ماشه شربت بزوری بارد آمیخته همراه شیره تخم خیارین یک توله شیره تخم خشخاش [illegible] ماشه [illegible] برآمده شربت انار شیرین یک توله خاکشی شش ماشه داخل کرده بخورند ایضاً
برای دق و سرفه [illegible] لعاب بهدانه لعاب ریشه خطمی عرقیات نبات [illegible] و اگر [illegible] و چهار تخم در عرق عنب الثعلب جوش داده رب بهی روغن بادام داخل کرده تخم خاکسی خیارین
سه دانه به روغن چرب کرده خورانیده بنوشانند [illegible] دانه بیرون آید سفوف الطین [illegible] ماشه بروغن چرب کرده همراه لعاب بهدانه لعاب ریشه خطمی شیره تخم خرفه عرقیات رب به بار نبات
تخم ریحان تخم مرو داخل کرده بخورند ایضاً برای سرفه [illegible] تپ دق بعد استفراغ اصل هفت ماهه خمیره خشخاش خورده بهدانه سه ماشه عناب چهار دانه سپستان نه دانه تخم خطمی
پنج ماشه در آب جوش داده صاف کرده شربت بنفشه خاکشی داخل کرده بنوشانند چنین [illegible] ضعف [illegible] معلوم شود سپستان موقوف کرده شیره مغز بادام مقشر و تخم کاهو افزایند
کنند بعد چون طبیعت نرم گردد رب به بار نبات عوض شربت و خاکشی کنند و وقت شام لعاب بهدانه سه ماشه شیره اصل السوس دو ماشه در عرق گاوزبان برآورده رب به بار نبات
داخل کرده بنوشند و قرص سرطان کافوری ترتیب سازند ایضاً برای دق مرکب با تپ بلغمی آب کاسنی سبز مروق شیره تخم کاسنی شیره تخم خرفه در عرقیات و شربت بزوری بارد
شیر [illegible] موقوف کرده با رنگ افزوده بهم رسانند برای تقویت جوارش آمله مرتب بانند ایضاً بجهت مدقوق قرص طباشیر کافوری چهار ماشه سوده بگلقند دو توله سرشته بخورند
بالایش شیر بز یا شیر نبات دو توله بنوشند اگر حمیات غلطی با تپ دق مرکب باشد شیر خر به وزن [illegible] آهن تاب [illegible] الا منضج ایضاً اگر جوانی بکثرت جماع و ریاضت مبتلا بدق گردد
هر روز یک دو بار [illegible] نیز آید سفوف ست گلو گاوزبان صمغ عربی طباشیر هر یک دو ماشه سرطان سوخته چهار ماشه کوفته بیخته با رنگ مسلم نه ماشه آمیخته ازین سفوف بقدر نه ماشه
همراه لعاب بهدانه سه ماشه شیره تخم خرفه شش ماشه شیره تخم خیارین هفت ماشه عرقیات ده توله شربت خشخاش دو توله تخم ریحان شش ماشه پاشیده دهند ایضاً برای [illegible] و
نزلی مزاج و حرارت بدن و [illegible] یا بعد غذا شیره مغز تخم هندوانه شش ماشه لعاب بهدانه سه ماشه در عرق عنب الثعلب دو توله نبات یک نیم توله خاکشی شش ماشه دهند روز دوم
شیره خیارین شش ماشه افزایند و بجای خاکشی اسبغول کنند روز سوم عناب پنج دانه تخم کاسنی شش ماشه اضافه کنند پس اگر ضعف بسیار و [illegible] نبض و دقیق و بعد طعام سرفه خشک و نیز [illegible]
حلق متوجه بود و حاجت تنقیه همراه دق نباشد برای ترطیب مزاج [illegible] تپ [illegible] شیر بز یا شیر نبات یک توله خاکشی شش ماشه چند روز دهند بار همراه قرص طباشیر چهار ماشه سوده بر شیر پاشیده
بدهند و شیر بز در سرفه یابس نیز معمول است ایضاً برای دق [illegible] شیر بز ممزوج نموده از نیم پاو شروع کنند و یک دام هر روز بیفزایند تا بیک آثار رسید باز یکیک دام هر روز
کم کنند تا به نیم پاو رسد لیکن خاکشی چهار ماشه پاشیده خورده باشند [illegible] گردانند اگر در یکبار زیاده بیند چند بار همچنین افزایند [illegible] موقوف سازند و ایضاً برای دق معمول
اهل هندست سبوس نخود دو دام در [illegible] آب شب تر کنند صبح صاف کرده از یکدام گلقند [illegible] نصف مغز که نخود در همان آب شیره کشیده از پارچه گذرانیده همچنین هفته
بنوشانند دوای المسک بارد دافع خفقان و غشی حار و دق و سل مروارید ناسفته کهربا [illegible] بسد [illegible] مقرض هر یک دو درم طباشیر سفید غنچه گل سرخ کشنیز مقشر صندل سفید
تخم خرفه هر یکی چهار درم مشک خالص [illegible] سرشته [illegible] از یکدرم تا یک مثقال نوع دیگر برای دق که با اسهال باشد مشک کافور هر واحد یک دانگ
صندل سفید گلاب سوده [illegible] طباشیر گل سرخ پوست بیرون پسته [illegible] کشنیز مقشر بریان گل گاوزبان نشاسته بریان هر واحد یک نیم درم مغز تخم کدو مغز
تخم خیارین [illegible] تخم خرفه بریان ورق نقره هر یک [illegible] شربت حب الآس [illegible] سفوف کور دق و سل و اسهال و سرفه خشک کهنه که
با حرارت مزاج بود و همواره معمول است کتیرا سفید چهار نیم درم صمغ عربی دو نیم درم نشاسته یکدرم اصل السوس مقشر هفت و نیم ماشه مغز تخم خیار مغز تخم [illegible] مغز تخم تربوز هر یک دو درم و نیم کافور
پنج سرخ صندل سفید دو درم [illegible] سفوف سازند اگر [illegible] اجزا معجون سازند نفع زیاده کند ایضاً برای دق از مجربات [illegible] کتیرا صمغ عربی طباشیر هر یک
پنج ماشه [illegible] با شیر بز که تازه باشد بخورند ایضاً برای دق و سرفه که گاه گاه [illegible] در سرفه خون هم آید [illegible] ست گلو طباشیر کشنیز مقشر هر واحد دو درم صمغ عربی
و دم الاخوین [illegible] کهربا [illegible] هر یک یکدرم سفوف سازند و یکدرم ازین [illegible] شربت مرکب آمیخته [illegible] شربت مرکب که با سفوف سابق معمول [illegible] عناب پانزده دانه
بنفشه گاوزبان تخم خطمی خبازی [illegible] هر واحد دو درم تخم خشخاش مویز منقی اصل السوس مقشر نیم کوفته هر یک چهار درم سپستان [illegible] پرسیاوشان بیخ انجبار
نیم کوفته [illegible] شربت [illegible] حکیم علوی خان نافع سوء مزاج حار و حمی دق و

صفیده با شیر نیم من تخم خرفه دو من تخم گل سرخ ده مثقال صندل سفید هر یک نیم من تر بزرگ هر یک کاسنی بید برگ کشنیز یک اوقیه برگ تازه هر یک بادیان تازه کدو تازه نیلوفر گل دو تا
کتیرا هر یک دو مثقال عرق بید مشک عرق شاهتره عرق بید ساده هر یک یک من گلاب دو من بدستور مقرر عرق کشند و در وقت عرق کشیدن کافور قیصوری بسته مثقال سوده در ظرفی که عرق در آن
بچکد بایشند تا عرق بران بچکد و این نسخه یکی حکیم ممدوح وزن گل سرخ یک اوقیه کدو تازه نیم من و صندل سفید دو مثقال و عرق بید مشک و عرق بید ساده هر یک دو من است
و بس بید مشک شاهتره گل گاوزبان گل بید مشک هر یک یک اوقیه بادیان سیب شیرین به شیرین امرود شیرین هر یک نیم من صندل سرخ تخم کاسنی مقشر تخم کدو تخم خیارین تخم کاهو
تخم خربزه گل بنفشه هر یک دو مثقال عرق کاسنی دو من آب بقدر ضرورت عوض برگ کاسنی و تخم خرفه و طباشیر و کتیرا و عرق نیلوفر مرقوم ست **نوع دیگر** قوی تر ست کافور
بیخ برگ کاهو و کاسنی بید سیون و بادرنگ و خاکشی هر یک چهار توله کشنیز بید نیم توله گل نیلوفر گل گاوزبان گل سرخ تخم خرفه تخم خیارین تخم تربوز کشنیز خشک شاهتره
خطمی کا بخس هندی هر یک دو توله صندل سفید تخم کاسنی گل بنفشه هر یک نیم توله با اقلاسی تازه خیار و بادرنگ و کدو شیرین و به و تربوز و خوشه و سیب و سبی و امرود
و اناس هر یک نیم آثار شیر گاو هر یک آثار خاکشی یک نیم پاؤ کتیرا بسته و پنج مثقال تخم تازه خرفه تخم نیلوفر هر یک نیم توله گلاب پنج شیشه عرق بید مشک عرق نیلوفر عرق شاهتره
عرق صندل هر یک دو شیشه برگ ریحان برگ تنج برگ بستان افروز هر یک دو شیشه شربت انجبار پنج توله تا نه توله عرق **عرق شفیقی** معمول حکیم اکمل خان جهت تپ دق و سوء القنیه نافع و مسکن
لهیب حرارت و مرطب بدن ست کدو تازه برگ کاسنی سبز برگ کاهو هر یک چهار درم کسیر و گل بید گل نیلوفر هر یک نیم پاؤ گل سرخ صندل سرخ صندل سفید عنب الثعلب گاوزبان
تخم خیارین مقشر تخم کدو تخم کاهو هر یک دو توله کشنیز خشک چهار توله تخم کاسنی گل گاوزبان زهر مهره خطائی طباشیر سفید هر یک یک توله تخم خرفه سه توله گل کنول پنج توله
گلاب دو آثار عرق بید مشک عرق شاهتره و عرق عنب الثعلب هر واحد یک آثار عرق بید ساده چهار آثار شیر بز دو آثار آب باران بالقدر حاجت بطریق متعارف عرق کشند و اگر
سرد زیاده خواهند کافور پنج مثقال سوده افزوده در ظرفی که عرق بچکد همین نمایند و درین صورت عرق شیر کافوری نامیده شود **نوع دیگر** برای دق و سل از مجربات استادی
مرحوم آب برگ خرفه آب کدو آب تربز یا آب خیار هر یک نیم آثار تخم خرفه تخم خیارین گاوزبان کشنیز خشک گل سرخ صندل سرخ صندل سفید هر یک دو توله خاکشی چهار توله
گل نیلوفر سه توله تخم کاسنی طباشیر هر یک یک توله آب لیمو شربتی بست عدد عرق بید ساده عرق نیلوفر عرق گاوزبان هر یک یک آثار قند سفید نیم آثار شیر بز سه آثار
او در پیرا شب در عرقیات خیسانیده صبح شیر داخل کرده عرق کشند هفت توله همراه قرص کافور سه ماشه بنوشند و اگر خواهند شربت نیلوفر یا شربت سیب داخل کرده بنوشند
و چون بجد ذبول رسد قرص کافور با شیر خر یا شیر بز یا شیر زنان خاکشی پنج ماشه پاشیده استعمال کنند ایضاً جهت ترطیب بدن صاحب دق شیر بز دوازده آثار عرق نیلوفر
عرق کاسنی عرق بید ساده آب هندوانه هر یک پنج آثار آب سیب شیرین نیم آثار آب لیمو شیرین دو آثار آب زردک آب نشکر هر یک پنج آثار آب به شیرین نیم سیب
گل نیلوفر گل بنفشه گاوزبان طباشیر هر یک پنج توله عناب ادرک و مویز عدد خیار بست عدد صندل سفید تخم کاهو هر یک دو توله تخم کاسنی نیم پاؤ تخم خرفه پنج توله
خاکشی شش توله اصل السوس چهار توله برگ کاسنی سبز بید مشک گلاب هر یک دو آثار عناب سه عدد گل سرخ سه توله کافور قیصوری پنج ماشه بر وزن مجموع عرق کشند
عرق مرکب تالیف حکیم شریف خان صاحب گل نیلوفر گل بید کسیره هر یک نیم پاؤ گل گاوزبان گل سرخ مقشر تخم کدو تخم کاهو تخم خیارین گل کنول کشنیز خشک هر یک
دو توله تخم کاسنی صندلین طباشیر هر یک یک توله تخم خرفه سه توله برگ کاهو سبز چهار درم خیار یک عدد دوانه آثار شیر هندوانه عدد سیب شیرین دو عدد بهی ناشپاتی هر واحد یک عدد
در عرق بید عرق عنب الثعلب عرق نیلوفر هر یک چهار آثار بید مشک یک آثار آب باران بقدر حاجت شب خیسانند و صبح بطریق متعارف عرق کشند **نوع دیگر**
مخترع حکیم اجمل خان کاسنی چهار درم گل سرخ بنفشه نیلوفر تخم خربوز تخم خربزه عنب الثعلب بادیان خاکشی اسپغول ترنجبین هر یک دو توله گاوزبان خطمی خبازی هر یک
یک نیم توله تخم خیارین تخم کدو تخم کاهو هر یک سه توله صندل سفید پنج کاسنی هر یک یک توله صندل سرخ اصل السوس طباشیر سفید هر یک نه ماشه عناب پانزده دانه
کافور چهار ماشه مویز منقی چهار توله الایچی خرد زهر مهره هر یک نیم توله تخم خرفه چهار توله برگ بید پاو آثار تخم بالنگو هفت ماشه بطریق مشهور عرق کشند قرص کافور
که جهت سعال حار و سل و دق و حمیات محرقه که با سرفه باشد معمول ست نسخه آن در قول صاحب کامل خوراک دو درم از ان برای سرفه با دیاقوذا یا شربت
خشخاش و لعاب بهدانه بدهند و برای دق و حمیات حاره با آب انار مزین و ماء الشعیر و ماء الخیار آب هندوانه و آب جو دهند **نوع دیگر**
که تپ دق و محرقه و جمیع اقسام تپهای حاره و یرقان را نافع و تشنگی نشاند و القرص مبارک مسمی است گل سرخ ترنجبین هر یک پنج درم مغز تخم خیارین

طباشیر هریک یک نیم درم تخم کاهو سه نیم درم مغز تخم خربزه سه درم مغز تخم کاسنی چهار درم مغز تخم کدو دو درم رب السوس یک مثقال کافور یک نیم دانگ کوفته بیخته اقراص سازند قرص
طباشیر کافوری نافع جهت سرفه و تپ دق و حمیات محرقه و مسکن تشنگی کافور یک درم طباشیر سفید مغز تخم خیار مغز تخم بادرنگ تخم کاسنی تخم خرفه تخم کاهو گل سرخ صندل
سفید هریک چهار مثقال کوفته بیخته بلعاب اسپغول سرشته اقراص سازند شربتی یک مثقال نوع دیگر لولوی از اختراع علوی خان که برای تپ دق و سل و خفقان حار و
حمیات محرقه و قیکه با اسهال باشد و از برای نفث الدم و قی الدم و اسهال سوی و کبدی و ذوبانی مجرب النفع است مروارید ناسفته طباشیر سفید سرطان سوخته تخم خشخاش سفید
تخم کاهو تخم خرفه مقشر کتیرا هریک سه مثقال کهربای شمعی رب السوس غنچه گل سرخ هریک دو مثقال مغز تخم خیارین پنج مثقال صمغ عربی بسد محرق هریک یک مثقال
کافور قیصوری یک درم زعفران ابریشم مقرض هریک دو دانگ کوفته بیخته بآب بارتنگ سبز سرشته اقراص سازند شربتی یک مثقال قرص مجرب جهت حمی حار و دق که
با اسهال بود مروارید ناسفته زهر مهره سائیده کهربا سائیده هریک یک ماشه طباشیر گل اغتانی صمغ عربی بریان گلنار فارسی تخم حماض بریان گل سرخ گل ارمنی اقاقیا پوست
بیرون پسته حب الآس و انزروت هریک دو ماشه نشاسته تخم خشخاش تخم کاهو کشنیز مقشر هریک سه ماشه خرفه مقشر بریان صندل سرخ صندل سفید هریک چهار ماشه
کوفته بیخته بلعاب برگ بارتنگ اقراص سازند خوراک نیم درم ماء القرع و ماء الخیار سرد و از برای تپ دق و سوی صفراوی اخلاط محترقه سرفه حاره و ترطیب مزاج
و رفع تشنگی نافع است طریق ساختن آن بهترین آنست که بگیرند خیار و یا کدو تازه و از سر کارد چند جا بزنند پس بگل بگیرند یا آرد جو که ضخامت آن بقدر یک انگشت باشد گرفته
در تنوری که شدت گرمی آن فرو نشسته باشد بدارند تا بریان شود صبح از تنور بیرون آورده گل یا خمیر دور کرده سر آنرا بریده بیفشارند و آب که برآید صاف نموده همراه
شربت نیلوفر بدهند و اول روز از هفت توله شروع نمایند بعد از آن یکیک دو دو توله هر روز اضافه نموده تا یک رطل سانند همراه اقراص مناسبه و اشربه لائقه که مقتضی
وقت باشد و اگر احتیاج تبرید زیاده باشد برنج و برف سرد نموده بکار برند و پس از آن بدستور هر روز کم نمایند و دادن چهل روز یا زیاده و کم موقوف برای طبیب است و باید
دانست که ماء القرع مستحیل الصفرا میشود و پس در امری که خوف استحاله باشد با ترشی مناسب استعمال نمایند و جائیکه سرفه مانع استعمال ترشی باشد سویق جو یا شربت نیلوفر
برای اصلاح آن نیکوست و ماء الخیار در نسبت بماء القرع زیاده وارد و ماده حمی را از جهت ادرار دفع میکند و مستحیل الصفرا نمیشود و ماء البطیخ الهندی یعنی آب تربوز
جهت حمی دق و تپهای گرم و حرارت جگر نافع و بعضی نوشته اند که مثل آب کدو مستحیل الصفرا میشود و لیکن فقیر چند جا در حمی دق که همراه او تپ صفراوی بود آب کدو با شربت نافع
استحالة الصفرا استعمال کرده آب و مستحیل الصفرا گشته و باعث ازدیاد حمی صفراوی گردیده بعد از آنکه آب کدو موقوف کرده آب تربوز استعمال نموده باعث ازدیاد حمی و تخفیف
نگردیده تسکین حرارت حمی دق نموده و طریق استعمال و قدر شربت او مثل ماء القرع است و صاحب قرابادین گوید که تا یک هفته از ابتدای تپ نگذرد استعمال می دیگر فواکه رطبه
کثیر المائیت جائز نیست که ماده را خام کند و سکنجبین جهت تفتیح سده و ادرار بول و یرقان مواد محترقه و اعانت هضم و تمر هندی جهت مواد صفراوی و جرب حکه و باشیر خشت
و امثال آن جهت تپهای حاده و رفع خلط ردی الکیفیت که کم مقدار باشد مفید و مولد خون رقیق و بلغم شیرین مرطب بدن مضر سپرز و معده بارد و مصلح او گلقند و عسل
و قند و امثال آن و تربوز هر چند شیرین تر بهتر و طریق گرفتن آب او آنست که بنوک کارد مغز او را بزنند تا آب از آن جدا شود پس آن آب را صاف کرده بنوشند ماء اللحم المبسط
که ضعف قلب تپ دق را نافع گوشت فربه و سرخ از چربی جدا کرده ورق ورق نمایند و در آب شیرین بپزند بجدیکه بگدازد و آب غلیظ گردد پس قرع انبیق عرق کشند و اگر
بالعضی ادویه مناسبه کشیده استعمال کنند منافع بسیار مشاهده نمایند و اگر بطریقیکه در قول صاحب کامل خواهد آمد مرتب ساخته بعمل آرند نفع آن بیشتر حاصل شود معجون
راحت که در امراض حاره و صداع سببی تپ دق معمول است و حکیم عابد سرهندی نوشته که آنرا بارها آزموده ام خطا نکرده و شنیده ام که حمیات حاره جدیده و قدیمه را قلع کند سیما دق
را که شفای تام می بخشد لیکن اگر دوران سو تدبیر واقع شود خورانیدن او اصلا فائده نمیکند کافور قیصوری نیم مثقال مروارید ناسفته یاقوت رمانی طباشیر قاقله صغار
کبابه هر واحد یک نیم درم صندل سفید تخم شاهتره بیخ انجبار مغز تخم خیارین مغز تخم سندیانه مغز تخم کدوی شیرین تخم خشخاش سفید هریک سه درم آمله منقی حب الآس تخم کاهو
تخم خرفه صمغ عربی زرشک گل سرخ رب السوس هریک چهار درم نیم ترنجبین شش درم تخم کاسنی کشنیز خشک هریک هفت درم و نیم گلاب بید مشک هریک هشت دام عناب
شیرین رب انار شیرین هریک ده دام بخته نبات سفید دوازده استار آب کدو تازه آب هند وانه هر واحد یک علاء و آب عناب بست و انه ادویه خشک را کوفته بیخته با لوبهای ما و نبات را
بقوام آورده آمیزند شربت یک مثقال مفرح بارد نافع قوی و مسلول که بالینت طبع بود صندل سفید بگلاب سوده طباشیر گل سرخ تخم خرفه مقشر بریان کشنیز مقشر بریان بسد

کهربا مهره سوده مروارید سوده بگلاب آمله پوست بیرون پسته گل نیلوفر گل گاوزبان حب الآس هر واحد یک درم مغز تخم خیارین مغز تخم کدوی شیرین هر یک دو درم زعفران کافور هر یک و دو دانگ
ورق نقره یک درم قند سفید سه چند ادویه و اگر سرفه بسیار باشد صمغ عربی بریان رب السوس تخم خشخاش سفید گل ارمنی هر واحد یک درم افزایند **لعوق نافع تپ دق** گلوی سبز نیم کوفته
یک توله اصل السوس مقشر نیم کوفته شش ماشه تخم خطمی خبازی شاهتره گل نیلوفر هر یک هفت ماشه مویز انار آب گرم شب بخیسانند صبح آب صاف گرفته شیره تخم کاهو تخم خرفه هر یک
شش ماشه در آب مذکور برآورده نبات سفید یک و نیم توله داخل کرده بنوشند و چند روز برین مداومت نمایند **یاقوتی بارد** نافع تپ دق و بخار سوداوی سوخته تالیف حکیم علوی خان
مروارید ناسفته کهربای شمعی هر واحد هشت ماشه یاقوت سرخ عنبر اشهب کافور هر یک دو ماشه ورق طلا یک ماشه ورق نقره یک و نیم ماشه گاوزبان سه ماشه زعفران سه ماشه ابریشم محرق ابریشم
مقرض هر یک شش ماشه آمله شیر پرورده چهار توله و شش ماشه صندل سفید یک توله طباشیر بهمنین کشنیز مقشر پوست بیرون پسته گل نیلوفر گل سرخ هر یک هفت ماشه شربت
سیب شیرین شربت انار شیرین و لاتیجی عرق بیدمشک گلاب عرق گاوزبان هر یک ده توله نبات سفید نیم سیر بدستور مقرر مرتب سازند خوراک یک درم **اقوال مدققین**
صاحب کامل مینویسد که در اول مرض هنگامی که قوت متماسکه سائر اعضا گوشت باشد و بدن نیک حال بود و نبض رقیق صلب نباشد و سائر علامات مشتبه باشد و خوف ظاهر
نشود و در ان صحت و صلاح ممکن بود چون بتدبیر لائق تدبیر نمایند و اول آنچه لائق استعمال بود آنست که مسکن البیان در فصل گرما اندر موضع سرد باشد که در آن هوای شمالی وزد
و یا حوالی او ظروف گلی پر از آب سرد و شیرین نهند و ریاحین بارده مثل گل سرخ و نیلوفر و بنفشه و گل سیب و امرود و برگ بید و برگ انگور و سیب تر و صندل و گلاب
کافور پیش او دارند و خواب بر فرش نرم کنند و اگر فصل سرما بود در جای معتدل الهوا بنوعی که از ان فراشا نگردد ساکن باشند و از تعب و حرکت و بیداری و گرسنگی و تشنگی و
جماع باز دارند و تحریک غضب و غم نسازند و هر روز ماء الشعیر با نبات بقدر حاجت بدهند و بعد نوشیدن آن جلاب و شربت خشخاش یا شربت عناب بقدر دو اوقیه
با آب سرد دهند و در آبزن که آب و شیرین نیم گرم باشد در آیند و بعد از خروج آن بچوزه مرغ یا پاچه بزغاله بطور اسفیدباج بچیزی از کدو یا بیخ کاهو و اسفاناخ و قطف پخته
غذا سازند و در بعض اوقات حریره معمول از آرد سفید شکر و روغن بادام و از اطریه بخورند و گاهی بماهی ماربی بطور سفیدباج یا بریان بروغن بادام یا کباب آن
و نمک اندک اخته و گاهی با دوغ بز نوشین و صحیح الجسم غذا کنند و اگر در آنجا تپ ظاهر نباشد و آهسته بود بشیر تازه و لاسیما شیر خر غذا سازند و بیضه نیمبرشت ایشان را موافق بود
و کذا مغز خیار و بادرنگ و بیخ کاهو و بیخ کاسنی بزوری مربی و مانند آن و غذای ایشان در روزی دو مرتبه اندک اندک بمقداری که معده بسرعت بهضم کند و اعضای آن
قبول کنند باید داد و از فواکه انار شیرین و شفتالو نبطی و سیب پخته و عناب تر بخورند و اکثار اینها نکنند و انجیر و انگور بد نیست اگر بمقدار معتدل و پخته باشند و نوز بخورند
و از حلوا آنچه بخشخاش تر و شکر و آنچه از بادام یا بمغز تخم کدو شیرین و مغز تخم خیار و مانند آن بسازند و ایشان را از آب سرد منع نکنند و از اغذیه حاره یا قابض پرهیز کنند و بر سینه
و جگر پارچه مبلول بصندل و گلاب و تباشیر و طین معمول بگلاب یا بخرفه و آب کشنیز تر و آب حی العالم و روغن گل و روغن بنفشه بدارند و چون پارچه گرم شود بار دیگر از ان تبدیل سازند
و بر روغن بنفشه جید و مربی بمغز تخم کدو و روغن نیلوفر استنشاق نمایند و لباس ایشان پارچه کتان ملائم مثل تستری و قصب باشد اگر ممکن بود و اگر پارچه ایشان بصندل
و گلاب رنگین کردن توانند در قوت نفوس اعضای ایشان بیفزاید و اما کسی که در ان چیزی از علامات ذبول ظهور کند و تپ ظاهر بود باید که از هوای سرد حذر نماید
تا نزلات عارض نگردد و هر روز قبل از طلوع آفتاب قرص کافور با آب انار یا آب هندوانه یا ماء القرع یا ماء الخیار بدهند و چون آفتاب طلوع کند ماء الشعیر که در ان
خشخاش و عناب پخته باشند و بر ان روغن بادام شیرین یا روغن تخم کدو یک مثقال چکانیده بنوشانند و بعد سه ساعت از ان اندک شربت خشخاش یا شربت عناب
یا جلاب بدهند و در آبزن آب شیرین که در ان گل نیلوفر و بنفشه و پوست کدو جوشانیده باشند بنشانند و این در خانه اوسط حمام یا در جای معتدل الهوا باشد و در خانه
گرم حمام داخل نکنند و نه در موضعی که کرب یا عرق نمایند و در آبزن مکث معتدل نموده برآیند و بر بدن روغن بنفشه یا روغن تخم کدو بمالند بعده نشف کنند و اندک
صبر نموده غذا دهند یا سفیدباج گوشت بچه مرغ در روغن بادام و اطریه و در ان قطعه کدو و مغز کاهو باشد و سائر آنچه مذکور شد و بعد عصر باز مثل صبح در آبزن نشانند
و بدستور غذا دهند و اکثار از ان نمایند و هنگام خواب جلاب یا شربت عناب بلعاب بزرقطونا و لعاب بهدانه و شیره تخم خرفه که در آب شیرین برآورده باشند
بالیده روغن بادام شیرین بدهند و سائر تدبیر برد و مرطب مع استعمال قیروطی سرد بعمل آرند **صفت قرص کافور** بگیرند مغز تخم کدو و مغز تخم خیار مغز تخم خربزه هر واحد پنج درم
گل سرخ رب السوس طباشیر هر واحد سه درم صمغ عربی نشاسته کتیرا صندل سفید هر واحد دو درم تخم خرفه یک درم کافور نیم درم تا نیم مثقال همه را باریک سائیده بلعاب

اسپغول سرشته اقراص سازند واگر با این تپ لینت شکم باشد این قرص دهند صفت آن خشخاش سفید مغز تخم کدو تخم خرفه مغز تخم خیار مغز تخم بادرنگ مغز بهدانه همه بریان هر واحد
شش درم صمغ عربی طباشیر تخم حماض گل قرسی هر یک سه درم نشاسته دو درم گل سرخ پنج درم کافور نیم درم باریک سائیده بلعاب بزرقطونا قرص سازند بوزن یک
یک مثقال با آب سیب و آب امرود و آب به سحرگاه بدهند و بعد طلوع آفتاب آب بست جو که دران اندک حب الآس و قطعات بیخته باشند و بران صمغ عربی و گل ارمنی
بقدر حاجت انداخته بنوشند صفت قرصیکه تپ دق را نافع ست اگر با وی اسهال بود بگیرند مغز بهدانه و مغز تخم کدو و مغز تخم خیار بریان هر واحد پنج درم گل ارمنی و
شاهبلوط هر واحد چهار درم گل سرخ تخم حماض کهربا حب الآس هر واحد سه درم طباشیر صمغ عربی هر واحد دو درم همه را باریک سائیده با آب به سرشته قرص سازند و بوزن یک مثقال
برب سود در آب سرد آمیخته وقت سحر بخورند و غذا ماش مقشر بریان یا دخن مقشر بلوط اسفیدباج پخته بدهند و اما کسی که دران علامات ذبول خوب ظاهر شده و باشد
الا بحالی رسیده باشد که دران صحت ممکن نیست الضا بتدبیر کور بپردازند و سحرگاه قرص کافور با اندک شیر خر یا شیر زنان که کف آن از نیچه در کرده باشند استعمال نمایند
اگر با وی تپ قوی حادث نباشد بعد ازان در آبزن نیمگرم در جای معتدل یا در خانه اوسط حمام قریب دروازه بنشانند و اندک مکث دران نمایند پس بیرون آیند
در آب سرد شیرین در آیند اگر فصل گرما باشد و اگر سرما بود آب نیمگرم باید بعده روغن بنفشه خالص بدن مالند و اگر روغن آن معمول بمغز تخم کدو باشد نافع تر باشد بعد
ازان اندک صبر کرده ماء الشعیر یا شربت خشخاش بنوشند و بعد سه ساعت باز اعاده دخول آبزن با آب نیمگرم که دران بنفشه و نیلوفر و پوست کدو و پوست خشخاش و مقشر جو
نیم کوفته و گل بابونه و تخم خطمی و خبازی و برگ آنها و برگ کاهو و حی العالم و مانند آن جوشانیده باشند باید کرد و دران اندک مکث کرده بیرون آیند و در آب سرد شیرین که
بسیار سرد نباشد تا ازان بدن را تکلیف رسد فرو نشانند و در آیند بعد ازان خارج شده بروغن بنفشه و نیلوفر مالش کنند و پارچه بپوشند و غذا بچه مرغ یا تیهو یا ماهی رضراضی
وغیره از اغذیه سریع الانهضام سازند و از غذا ممتلی نشوند لیکن غذا بمقداری باید که بسرعت هضم شود و هنگام آخر روز که معده از غذا خالی شده باشد حریره که بسرعت
هضم گردد استعمال نمایند و ازین حریره درین مرض انتفاع یابند صفت آن جو مقشر کوفته بست درم باقلای سفید کوفته ده درم ماش مقشر خشخاش سفید هر واحد
هفت درم بادام شیرین مقشر پنج درم همه را در سه رطل آب بپزند تا پخته گردد و صاف کرده آب کدو بران انداخته بار دیگر خوب بپزند بعده آب آن صاف نموده چهل درم
ازین آب بست درم آب انار مخوش و چهار درم روغن بادام بریزند و مغز نان میده بقدر حاجت دران شکسته از چهار اوقیه تا نیم رطل ازان عنند و اندک صبر
کرده در آبزن نشینند و بدستور صبح دران عمل نمایند و هرگاه ازان خارج شوند و معده خالی بود و هرچه خورده ست خوب هضم شده باشد و از معده منحدر گشته پس لعاب و حلابات آنار
و شربت خشخاش که مذکور شد بدهند و اگر تپ قوی نباشد شیر زنان از پستان بمکند یا شیر خر بمجرد دوشیدن بنوشند و اگر دران حرارت و تپ ظاهر باشد نزد یک شیر نگردند
و دوغ گاو بدستور یکه در سل مذکور شد بدهند و بر سینه قیروطی برد ضماد کنند و اگر در بعضی اوقات طبع قبض گردد خیار شنبر و ترنجبین و لعوق اجاص یا آلو تازه یا قرسی
در شربت بنفشه تر کرده و مانند آن بدهند و لازم ست که از نرمی شکم حذر کنند که آن درین مرض مذموم ست و هرگاه که طبیعت نرم گردد سفوف الطین با شربت حب الآس
و آب پست جو و صمغ عربی و گل قرسی بدهند یا قرص طباشیر قابض که زعفران ازان دور کرده باشند بشربت آس دهند و این قرص دهند که در مثل این حال نافع ست
صفت آن مغز تخم کدو مغز تخم خیار و بادرنگ بریان هر واحد سه درم صمغ عربی نشاسته گل قرسی هر واحد یک نیم درم خشخاش سفید بریان چهار درم تخم خرفه بریان طباشیر
تخم حماض شاهبلوط هر واحد دو درم صندل سفید یک درم کافور نیم درم همه را باریک سائیده بلعاب اسپغول قرص سازند و از یک مثقال تا دو درم برب آس بخورند و بدوغ که بران کعک
سوده انداخته باشند یا مزوره معمول با ماش مقشر بریان مطبوخ بقطع سفرجل که اندک بلوط سوده بران پاشیده باشند غذا سازند و شاهبلوط و غبیرا و زعرور و کنار خشک بخورند
و هرگاه امر صاحب این تپ بذبول مؤدی گردد و بیبس و جفاف او مستحکم شود و رطوبات خالی گردد و تازگی حیات ازان برود دران علاج سود ندارد و لشفای او سبیل نیست
لیکن بهر حال سزاوار است که حفظ قوت او نمایند تا مدتی حیات او باقی ماند و این چنان باید که شیر زنان از پستان بمکند و بدهن شیر تازه هنگامی که دوشیده باشند بطول
سازند و اگر ممکن باشد که در آبزن شیر نشانند بعمل آرند و چون ازان بیرون آیند بمویل و آب شیرین که دران بنفشه و نیلوفر جوشانیده باشند بریزند بعده روغن بنفشه خالص
بر بدن مالند و غذا لحوم بچه پاکیان و دراج و تیهو کوفته که دران قطعه سیب شامی و بهی اندکی تراب انداخته باشند و اگر خواهند عوض ازینها قطعه کدو خام اندازند و شوربای آن
بنوشند و یا ماء اللحم از گوشت بزغاله کوچک و بچه مرغ با آب سیب و بهی سازند و اندکی کعک دران بریزند که این حفظ قوت او نماید ماء اللحم این نوع بسازند بگیرند گوشت سرخ با یک

[illegible]

درق کنند و در دیگ سنگین انداخته قدری گلاب چکانند و سر دیگ پوشیده زیر او آتش ملائم کنند و چون آب بگذارد در ظرفی صاف کرده بگیرند و گوشت را باز بر آتش
گذارند و هر قدر که آب بر آید آنرا صاف کنند و گوشت را بفشارند تا هیچ تری در گوشت نماند پس این آبها باز در پتیله انداخته بجوشانند تا پخته تر گردد و قدری نمک و کشنیز آمیخته
استعمال نمایند و چیزی که اشتهای آن کند از آن منع نکنند و روایح خوشبو مثل صندل و گلاب و کافور بشمیند و دارند و قطعه صندل و عود خام و کافور بخور سازند و قمیص او بصندل
و گلاب و کافور رنگین سازند و مسکن او یا سمین مثل شاهسفرم و نیلوفر و گل سرخ و گلهای فواکه و بید فرش نمایند و اگر فصل گرما باشد حوالی و ظروف پر از آب سرد و لخلخه خوشبو نهند
مسکن او چنان باید که در آن باد شمالی آید و گاهی بر چهره او گلاب سرد کرده بپاشند و با این حالت تدبیر که سبیل و باشد استعمال نمایند زیرا که از آن اندک مدت حیات او
دراز خواهد شد و موت بسوی آن سرعت نخواهد کرد انشاء الله تعالی شیخ الرئیس میفرماید که علاج دق تبرید و ترطیب ست و مراد از این هر دو تمام نشود بتقریب اسباب و رفع آن
مثل آن یعنی تسخین و تجفیف و گاهی سبب یکی از آن هر دو سبب شود دیگر نشود مثل سبب تبرید که آن گاهی سبب تجفیف میگردد و آن چنان ترطیب است مانند تبرید با قرص کافور و طباشیر
و امثال آن و ایضا گاهی سبب ترطیب تسخین میشود و آن ضد تبرید ست همچون شراب که آن ترطیب میکند لیکن تسخین نیز مینماید پس لازم ست که رعایت این امور نمایند
و هرگاه حاجت به تبرید قوی داعی باشد و آن مبس بود همراه آن یا پیش یا پس از آن چیزی که در آن قوت ترطیب باشد مثل ماء الشعیر و تبرید خرفه و لعاب اسپغول مانند آن
دهند و همچنین اگر حاجت ترطیب قوی سریع افتد مثل ماء اللحم و شراب لازم ست که با وی یا پیش یا عقب آن چیزی که در آن قوت تبرید باشد مثل شربت نیلوفر و بنفشه همراه تخم خرفه
و تخم خیارین بدهند و اگر سبب دق ورم یا الم در عضوی باشد علاج او اولا واجب تر و هر که خواهد که تبرید او از فنون مختلفه مثل ترطیب و تقویت ترکیب دهد موافق بود
کسی را که تپ بسیار اشتدا نماید پس واجب ست که ابتدا نمایند و اقراص کافور و مانند آن در سکنجبین وقت سحر بدهند اگر سرفه نباشد و هنگام طلوع آفتاب ماء الشعیر دهند
با سرطانات اگر از آن کراهت نکند یا با جلاب یا آب انار و نزد خواب لعاب اسپغول اگر ضعف معده و غیر آن مانع نباشد و تدبیر همه همانست که معلوم شده از آن تجربه
مبرده مثل شربت نیلوفر و بنفشه و انار و صندل و از بقول مثل کاهو و خرفه و کاسنی و از اقراص مثل قرص کافور و از اضمده مبرده مثل صندل و گل ارمنی با آب برگ کاسنی
کاهو و خرفه و مروخات از موم و روغن بنفشه و آبهای سرد و مانند آن تبرید هوای او حتی که در سرما و اگر احتمال آن نکند بسبب ضعف مزاج پوشش خفیف بر آن کنند زیرا که
تبرید هوای او بهترین اشیاست و مثل پوشانیدن لباس که بصندل و کافور رنگین و بویا کرده باشند و اشمام چیزیکه در آن گل سرخ و کافور و صندل باشد و فواکه بارده و ریحان
بر آن گلاب پاشیده و تبخیر بعرق و حمام کنند و لازم ست که وضع اضمده بسیار سرد بر اعضای قریب اعضای تنفس طول ندهند که گاهی و تنفس آواز ضرر عظیم رسانند و واجب
است که مریض براحت و خواب و سکون و فرحت میل کند و از آنچه غضب و حزن و غم آرد و از جوع و عطش طویل اجتناب نماید و بر اثیان اجب دکه اضمده مبرده خوشبو
استعمال کنند که آن حاضر النفع اند خصوصا بر سینه و قریب او و سرد کرده باشند و در آن قبض نباشد زیرا که قبض با وجود احداث تخفیف قوت دوا را از غوص منع
میکند و باید که مدام تبدیل نمایند تا دوا گرم نگردد و بدن و قلب را گرم نسازد و با مراعات شدت تبرید او زیرا که اگر سرد بسیار کنند بعید نیست که عضو را ضعیف کند
و چون قریب اعضای تنفس باشد بعید نباشد که حجاب و غیره را تخدیر نمایند و از اخراج نفس بسهولت منع نماید و تدبیر مرطب منجمله آن اغذیه لینه و فاکهیه ست و آبزن
و مروخات و ضمادات و نشوقات و سعوطات و راحت و سکون و عدم هجوم گرسنگی یا تشنگی بر مریض ذکر ادویه مبرده برای مدقوقین که صرف باشند یا قریب
الامر طبیه از آنها پس جمیع آن غذائیه ست تا آنکه بر آن غذائیت غالب باشد مثل ماء الشعیر مطبوخ به سرطانات از جهت سرطانات و باید که دست و پای نها نکنند و
دمها و آلائش آن دور کرده با آب سرد و نمک صفا کنند سه مرتبه یا زیاده بشویند تا پاک و صاف از بوی بد گردد بعده در ماء الشعیر بپزند و مثل دوغ گاو رقیق همچون آب و مثل آبهای
بقول مذکور در علاج حمیات حاده و مثل لعاب اسپغول اما در سرکه تخفیف شدید و قوت تحلیل ست پس واجب ست که بچیزیکه مقاومت آن کند و خصلت یعنی تخفیف و
قوت تحلیل نماید مثل آمیختن او با آب بسیار یا بعضی مرطبات لینه چون لعابات نیز بخشند و در شیر خر شک کرده اند که با وجود ترطیب او سرد باشد حتی که قومی تبرید او را فضیلت
بر تبرید دوغ گاو داده اند لیکن آن کسی را موافق بود که او را بجز تپ دق دیگر نباشد و ماده و خلطی مهیا العفونت نبود و لازم ست که از بستن شیر در معده حذر کنند
و آنچه منع بستن آن کند شکر ست و چون خوف حدوث عفونت از شیر گردد اسهال برفق نمایند و اگر خوف تسخین شود چند روز ترک نمایند و در آن ایام ماء الجبن با کافور و
طباشیر و آنچه مثل آن باشد و سیب کنند بعده اعاده شیر کنند و اما ادویه مبرده که در آن ترطیب نیست مثل اقراص معلومه یعنی قرص کافور و قرص طباشیر بعده و مثل این قرص طباشیر

صفت آن طباشیر گل ارمنی هر واحد چهار درم گل سرخ شش درم تخم خرفه مغز تخم خیارین مغز تخم کدو کهربا هر واحد سه درم قرصها سازند شربتی دو درم و این بسیار نیکوست
ایضاً قریب آن بانتک نشاسته صمغ کتیرا هر واحد سه درم گل ارمنی طباشیر هر یک چهار درم تخم خشخاش پنج درم مغز تخم کدو و خیار تخم خرفه هر واحد شش درم مغز بیدانه مغز
تخم خربزه مغز تخم خیار بادرنگ هر واحد هفت درم رب السوس ده درم بلعاب بزرقطونا قرص سازند و اما مروخات و اطلیه و ضمادات مبرده و نشوقات و سعوطات مبرده سابقا
که سابق معلوم شده و بهترین مروخات بروغن کدو و خشخاش و نیلوفر و بید و بنفشه است و اما فرش پس مرطب است که محرک بود از ادیم بگلاب تر شیده و یا کتان اگر چه
آنکه در طبرستان میسازند و میان او برای چیز سخن مثل پنبه و نیسم نباشد بلکه از جنس کتان محلوج باشد و مدام تجدید آن کنند و یا فرش از حصیری باشد که در ان آب پاشند و
بر آن دو خیت شیحی باشد که آب منبسط گرداند و احتیاج او را باز دارد و قرب فرش آب مجاری آن بود و زیر او برگ درخت بارد رطب مثل بید و حی العالم و بقول الحمقاء
و ریاحین بارد مثل گل سرخ باشد و ایضا برگ شجر بارد و شاخهای نرم انگور و مانند آن ذکر ادویه مرطبه برای مدقوقین اما آنچه با تبرید باشد فذکر او در ذکر ادویه گذشت
والحال کلام در کیفیت نوشیدن شیر و دوغ و در کیفیت استعمال آبزن و حمام و در استعمال مروخات و ادهان و اطلیه و سائر تدبیر باقی ماند و طریق نوشیدن شیر در باب سل
معده معلوم شده پس باید که آن قانون باشد و بعد شیر زنان مثل شیر خر کدام شیر نیست بعد از این شیر بز است و باید که علف او از حشائش و بقول بارد رطب باشد چنانچه
شده و آنها خصوصا شیر خر قلع دق نمایند اگر آنرا قالعی باشد و در شیر باکی نیست مگر آنکه عفونت واقع یا متوقع بسبب مادهٔ حاصله در بدن باشد و شیر برای اصحاب دق
از اول تا آخر آن نافع است و شیر زنان از پستان کیسان موافق تر از جمله شیرهاست و قانون در نوشیدن دوغ نیز قریب آنست و اولی آنست که ابتدا از ده درم
کرده تا سی درم رسانند و زیاده بران نمایند اگر قوت اعانت کند و اگر خواهند چیزی از اقراص مبرده نزد حاجت تبرید شدید باوی مخلوط سازند و اگر بمقدار مذکور
در ابتدای آن شرب یعنی ده درم آخر آن که سی درم باشد زیاده نمایند مختار اند بشرطیکه قوت بر هضم او اعانت کند و اما آبزن پس افضل و انست که نیم گرم باشد حرارت
بسیار در ان نبود و مغذا کرد ان قوت بقول و حشائش مبرده مرطبه بود و آبزن چنان باشد که تری نماید نه که عرق آرد و جائز نیست که آبزن را بنجار گرم باشد و اگر
از استعمال آبزن بارد مانع نبودی بران ایثار نمی بود و لیکن مانع ازان ضعف ابدان ایشان است و سخافت آن و اما در ابتدای مرض ایشان بسبب عدم سخافت گاهی
آبزن بارد شفا بخشند و اما ضعیف البدن گاهی آبزن بارد شفا بخشند مع تبرید اندک که در مزاج او آبزن بارد واجب کند و معالجه تبرید ضعیف البدن ممکن بود و اگر ضعیف
از ان باشد خوف وقوع آن از تبرید آبزن در دق الشیخوخت بود و این در کمتر باشد و لیکن الشخص را باوجود وقوع او در ان زمانه موت بطئی تر گردد گاهی وجود آن مدت مدید زنده ماند
و بسیار باشد که نقل او بابین [illegible] نیکوتر باشد و اما آنچه بار در ان از کلام آبزن ست صواب آنست که ابتدا آب آن نمایند که آن اندک گرم باشد و بسوی بارد [illegible]
که احتمال آن نمایند تدریج کنند زیرا که آبزن [illegible] بدن را قابل آب سرد گرداند چه الم بود و مخالف در مزاج دفعة میباشد و ایضا بدن با آب گرم استفاده شبیه
می نماید و اگر تکرار آبزن در روزی سه مرتبه کنند صواب باشد و لازم ست که برفق استعمال نمایند یعنی مدت طویل در ان مکث ننمایند تا سقوط قوت تحلیل مفرط نکنند و اگر
ماء الشعیر دو ساعت قبل از آبزن تناول نمایند صواب بود و اگر تقدیم آبزن بعد دوشیدن شیر بر بدن کنند تا مجاری غذا را فراخ گرداند بعد از ان ماء الشعیر مانند آن
از اغذیه مرطبه بخورند بعده زمانی بران صبر کنند بعد از ان آبزن استعمال نمایند تا غذا منبسط گردد و نیکو باشد و بعد آبزن و حمام مالش بروغنهای سرد تر مثل روغن بنفشه
خصوصا معمول از روغن کدو و همچنین روغن نیلوفر و روغن کدو سازند و اگر بعد آبزن معتدل الحرارة بسوی آبزن مائل تر ببرودت اندک که احتمال آن کنند نقل نمایند
بعد از ان روغن بمالند صواب بود و اگر تقدیم مالش روغن و تعجیل آن از آبزن ثانی کنند بعده اندک در آب سرد داخل شوند نیکو باشد و این دخول در آب سرد بحسب احتمال
قوت باشد و بتدریج در ان تا آنکه تا آب سرد تر رسند باکی نیست و بهترین اوقات این صنعت بعد هضم طعام ست و اگر ممکن بود که بعد آبزن گرم در آب سرد یکبارگی در آید
بغیر تدریج پس آن از جهت علاج بالغ تر است و از جهت خطر شدید تر و بخشش آن باهستگی در خطر کمتر از در آمدن مریض یکبارگی اندر آنست و کمتر در منفعت و لیکن برودت
بقدر برودت آب تابستان باشد که آن مابین نیم گرم و شدید البرد بود و اگر تقدیم دوشیدن شیر بر اعضای او نمایند اگر ضعیف نبود و یا آن ممزوج با آب گرم
اگر ضعیف باشد بعده آبزن استعمال کنند صواب باشد پس اگر شیر بر بدن دوشند شدید الترطیب و البان جید برای دوشیدن شیر زنان و خر بست لازم
است که از پستان بدوشند و اولی آنست که وقت خواب مالش بروغنهای مذکوره بر همه بدن و مفاصل کنند و اما حمام مدقوق را در دخول او رخصت نیست

نیارد و عرق الا چون تنحوی باشد که عرق نیارد و نه گرم کند و نفس را تغیر دهد پس آب او از هوای او گرم کمتر باشد و حرارت آب او نیم گرم بود بنوعیکه در مسام نفوذ کند و اندازه رساند
و چون در بدن مدقوق ماده مهیا للعفونت نباشد و خصوصاً چون این ماده مهیا بود و طعام هضم نشده باشد در آن وقت رخصت حمام نیست بلکه واجبست که حمام و سکنجبین غیره عمل کنند که اراده منبسط شدن مهضوم از حمام در بدن باشد و در آن لبث طویل نکنند بلکه بسرعت بیرون آیند و بعد از آن چیزی از رطوبات غذائی و از حریره که آنرا خشک نکند
از جو و شیر بخورند و چون مدقوق را در حمام تشنگی عارض شود ماء الشعیر و ماء الرائب و شیر خر تسکین آن نمایند و لازم است که ادخال ایشان در حمام پس اخراج آنها بنوعی باشد که
با وی البته تعب نرسد و در مواضع دیگر بدین خبر داده ایم از آن اندکی اعاده سکنیم که بل واجب است که در محفهٔ محمول که در آن فرش نرم گسترده باشد لبوس حمام بر وند حتی که در آن خانه
اول حمام بنشیند پس فرش نرم نقل کنند از آنچه حمام اصلح بود و در آن خانه یا در خانهٔ اوسط اگر گرم نباشد لباس دور کنند و در یکی از آن هر دو خانه لبث نکنند مگر بقدر نقل از محفه و
انفاس قلیل و بقدر برآوردن لباس بعد از آن در خانهٔ سوم که شدید الحرارت نبود داخل شوند و در آن بقدر احتمال خود برای آبزن مقام نمایند اینست آنچه اطبا گفته اند و
نزد من بهتر آنست که آبزن او در خانهٔ اوسط معتدل باشد پس گاه بعد آبزن معتدل از آبزن بارد مفارقت کنند و تبدیل با فرجیه و ته پوشند بفراش محافهٔ خود نقل کنند و عرق و بدن را خشک نمایند
و روغن بمالند و غذا دهند

در تغذیهٔ اصحاب دق

تفریق غذا بر ایشان واجبست و یکبارگی شکم سیر نخورند و بهترین اغذیهٔ ایشان ماء الشعیر و جوست و نان گندم مغسول در آب سرد و البان اگر مانعی از عفونت و غیره از آن نباشد و دوغ گاو که
آن کثیر الغذاست ترکرده و ماش و کدو و از فواکه هندوانه است اگر اقبال طبیعت و شهوت صادق و قوت معده احساس نمایند بخورانیدن نیز بازره بی نمک باک نیست و اگر
قوت ضعیف باشد شوربای زیرباج خوشبو بکشنیز تر مطبوخ بمثل دراج و تیهو مضایقه ندارد و گاهی احتیاج میشود بعد خوردن شوربا نوشیدن اندک شراب رقیق ممزوج بآب بسیار و
گاهی بخوردن مصوصات از لحم دراج و تیهو و کبک و بچهٔ مرغ و هلام ترش یا قریص حامض از لحم بزغاله و لحم بقر حاجت آید اگر در آنجا قوت هضم باشد و حل مصوص تریاقی
ایشان نافع و مقوی در مثل این حال ست و گاهی نزد افراط ضعف از ماء اللحم مخلوط بشربت فواکه بارد ترش یا از زرده بیضهٔ نیم برشت چاره نباشد هرگاه ضعف بغشی متمادی گردد احتیاج
افتد بخورانیدن آب گوشت یا خود از اضلاع بزغاله بنحوی که آنرا صاف کرده همچند آن آب سیب و مثل سه حصهٔ آن شراب ریحانی بر آن ریخته باشند و نیمگرم بنوشانند و اما آب سرد که بسیار شدید البرد
نباشد در آشامیدن وی اینجا باک نیست مگر آنکه مانعی باشد و این مانع یا ورم شکم و حجاب باشد و یا در بدن اخلاط عفن یا اخلاط خام بود که آنهمه محتاج بنضج باشند و علامات نضج ظاهر شده باشد و اگر
نشان نضج ظاهر بود بشرب آب سرد خوف کمتر باشد و همچنین اگر دق انتقالی از سایر امراض باشد در آن منع نوشیدن آب سرد از غیر آن اولی ست زیرا که دق چون وارد شود بر امراض مضعف
قوت و امراض مذبل عظم و لحم است بر ضعف قوت وارد گردد پس گاه دق را باوجود اضعاف نوشیدن آب سرد مطابق شود حرور و جنس دیگر از دق افتد و آن مشارک این جنس ست و بدین مخالف آنست که حرارت
و برودت و معروف بدق الشیخوخت و دق الهرم ست و این ضرر صعب ست که حرارت غریزی در آن باطل شود و همچنین آب بسیار سرد و مفرط گاهی ایشان را در هر حال ضرر کند و
حرارت غریزی اعضای اصلی اینها فاسد کند و گاهی در موت ایشان سرعت نماید باقسم دیگر از دق یعنی دق الشیخوخت ایشان را ببرد

در تدارک احوال تابع دق

از انجمله غشی ست و تدبیر آن از روی تغذیه بمقویات و مفرحات ذکر کردیم و از انجمله اسهال ست و لازم ست که معالجه و تدارک آن نمایند زیرا که در آن خطر عظیم ست و از معالجهٔ او اولا اینست که در ماء الشعیر
ایشان آب پستان دانه یا سیب انداخته یا در جو برای ایشان جاورس بریان یا صمغ یا عدس مقشر جوش کرده داخل کنند و یا شیر مطبوخ بسنگ گرم یا آتش تنها تا آنکه مائیت او برود و حصه
با جاورس هم این قرص بخورانند گل ارمنی پنج درم شاهبلوط بریان گل سرخ هر یک چهار درم طباشیر کهربا هر یک سه درم تخم حماض حب الآس تخم زرشک هر واحد شش درم آب بهی
قرص سازند و صبح از یک درم تا یک مثقال با آب سرد بخورانند و هنگام خواب اسپغول بریان با آب سرد و شربت سیب یا بهی دهند و همچنین سفوف طباشیر که در آن مقل مکی ست بسیار نافع
و اگر بسحج مؤدی گردد معالجه بحقنه های مذکور شده باید کرد که آن از شرب موافق ترست ابوسهل گوید بدانکه حمی دق در درجهٔ اولی و ثانی بود معالجه او ممکن باشد هرگاه در درجه
ثالث یعنی ذبول رسد علاج ست زیرا که بمنزله پیری گردد که علاج او نیست و ممکن ست که درین وقت تسکین حرارت او کنند و اما ازاله ذبول البته ممکن نیست و علامات وقوع در ذبول
و آن در تشخیص مذکور شد پس گاه بدن بلاغری و ضعف آن جلد رسد البته علاج او نیست و اما مادامیکه در بدن هیچ گوشت و تازگی و رونق و قوت باقی و وافر بود علاج او ممکن و صلاح

و در اکثر امراض علت زائل گردد و موافق‌ترین اشیا برای ایشان تبرید و ترطیب ست و چیزی نافع‌تر ازین از حمام نیست در هوای او نشینند بلکه در آب شیرین معتدل الحرارة مدتی صالح نشینند و بعد در آن سه یکبار کی در آیند بعد از آن بیرون آمده روغن بنفشه بمالند و ماء الشعیر بنوشند و غذا با ماهی رضراضی یا بقول طبب سازند و راحت و سکون لازم گیرند و در نرمی بستر ایشان مبالغه کنند و بروغن بنفشه و کدو استنشاق نمایند و تا ممکن باشد خواب طویل دهند و از بیداری و فکر و غضب و تعب و جماع حذر کنند و تدبیر در مرطب استعمال نمایند و مسابرت بر گرسنگی و تشنگی همچنین امتلا از طعام ایشان را ضرر بود و اگر حمام و آبزن هر روز دو یا سه مرتبه استعمال کنند افضل باشد خصوصا کسی که در ان این تب اثر کرده و نقصان ظاهر شده باشد لازم ست که حمام چنان باشد که عرق نیارد و کرب ننماید و دران حرارت بدن البته نیفزاید و چنان باشد که از ان رسد بدن فراش افتند و مسام منفتح گردد و ماء الشعیر صبح بنوشند و بعد دو ساعت در آبزن داخل شوند پس از ان خارج شده روغن بمالند بعده صبر کنند تا آنکه ماء الشعیر از معده منحدر گردد و بعد از ان باز در آبزن اندر حمام در آیند و دران آنقدر صبر نمایند که بدن منتفخ و سرخ گردد با عتدال پس از ان بیرون آیند و در آب سرد یکبار فرو روند و از ان خارج شده روغن بمالند و طعام تناول کنند و اگر حرارت قوی نباشد و نکایت بیش زیاده تر بود شیر بسیار موافق باشد و موافق‌ترین البان شیر زنان ست پس شیر خر پس شیر بز و در شیر اندک شکر اندازند تا در معده بسته نگردد و پس شیر بدل ماء الشعیر نوشند و بعد از ان بخوابند و اگر شیر دران مستحیل گردد و یا بدن بعد تناول آن گرم زیاده از اول شود باید که بدل دوغ ترش که مسکه را خوب دور کرده باشند بنوشند و یا بماء الشعیر عدول نمایند قرشی مینویسد که علاج دق در ابتدا اسهل ست اگرچه معرفت او صعب بود و چرا نباشد که دران نه احتیاج بانضاج ست و نه باستفراغ و نه بتقدیر غذا اگر بحسب احتمال قوت معده دران کفایت میکند تبرید و ترطیب بادویه و اغذیه و مشروبات چنانچه در غب لیکن از رخیات معده احتراز کنند زیرا که ضرر ضعف آن عظیم ست و چرا نباشد که اینجا طبیب محتاج بتکثیر بدل التحلیل ست تا مقابله بفرط تحلیل کند و چون با دق تپ عفنی باشد بچیزی علاج کنند که نفع آن مشترک باشد و برفق اسهال نمایند تا حمی عفنی زائل شود و علاج و سهل گردد و هرگاه قریب بذبول شود محتاج بعلاج قوی گردد و طریق نیک اینست که در ربع اخیر شب شیره تخم خرفه بسکنجبین یا بسیل الحموضت یا بشکر سفید مع قدر شیره کافور بدهند و چون آفتاب طلوع کند قدح از ماء الشعیر مبرد بشکر دهند و بعد دو ساعت اندر آبزن که در آب و خیار و کدو و خرفه و کاهو و تر لوز و گل نیلوفر و بنفشه جوشیده باشند یا آنچه از ینها حاضر باشد جوشانیده داخل کنند و تا دو ساعت دران نشینند بطوریکه بر آن بلند و هوای سرد باشد و چون از ان بیرون آیند روغن بنفشه یا کدو بمالند و در گوش و بینی چکانند بعد از ان یک ساعت آرام نموده بشوربای گوشت بزغاله یا بره یا ماکیان فربه یا بزتشا یا گندم یا اسفیدباج تازه یا بماهی نهری بریان اگر شیر استعمال نکنند غذا سازند یا زردی بیضه گرم کرده نیم برشت بدهند و در طعام ایشان نمک کم اندازند و هرگاه قریب هضم شوند شراب ابیض که شش ساعت قبل از شرب به آب بسیار ممزوج کرده باشند و بران تنقل بقرص لیمو یا بمغز خیار یا بقرص کافور یا بتخم خرفه و شکر یا حلوا از شکر و نشاسته یا روغن بادام بمار القرع و هندوانه و تخم خشخاش و تخم خرفه و مغز تخم کدو و مغز بادام نمایند و گاهی این که کافور افزوده شود بعد از ان بر فرش کتان نرم پر از پنبه بر بری خواب کنند و گاهی برای ایشان فرش بر شیاک موضوع بر حوض میسازند و وقت عشا با غذیه مذکوره غذا سازند و مجلس ایشان قرب آب و فضای سبز که دران هوای سرد بسیار آید اختیار نمایند و فرحت و آرام فرمایند و بروی ایشان گلها و ملونات و مشمومات فرش کنند و نزدیک آنها تکثیر غنا نمایند و از فواکه سیب و خیار و امرود و ساز ند و شفتالو و خوبانی و آلو و هندوانه و انگور که بسیار شیرین نباشد تنقل نمایند و خوشبوهای سرد لذید بسیار بویند ابن الیاس گوید که صبح جلاب از شربت خشخاش ده درم و شربت عناب ده درم و یا از شیره تخم خرفه بیست درم با شکر سفید ده درم و یا از آب هندوانه و یا از ماء الخیار هر کدام که باشد ده درم بنوشانند و غذا ماء الشعیر یا بچه کوچک ماکیان و ماهی خرد رضراضی یا بار با دهند و آبزن و تمریخ بدن بعمل آرند و بعد خروج از حمام بماء الشعیر که دران بچه مرغ پخته باشند غذا سازند و پارچه کتان بصندل و گلاب و کافور رنگین کرده بپوشانند و بر سینه ایشان بصندلین و گلاب و کافور ضماد کنند و گاهی دوغ ورائب مسکه آن دور کرده غذا دهند و اگر با وی تپ ظاهر نبود شیر تازه بز جوان و شیر خر معلوف بحشائش رطب دهند و از اسهال و عرق حذر کنند و از آب سرد باز ندارند الا اگر معده و جگر ضعیف باشند و اگر حدوث دق از اعراض نفسانی مثل غم و غضب و هم باشد بتسکین نفس بچیزیکه فرحت او نماید از الحان و حکایات خوش و مزیل هم و حزن و کلفت غم باقسام کلام و حیلها و ملاهی و لعب عجیبه و اوخال آبزن و استحمام بآب نیمگرم نمایند و هر صبح جلاب شربت خشخاش یا از شربت سیب شیرین بگلاب هر واحد ده درم مفرح یاقوتی بارد یک مثقال بدهند و غذا ماء الشعیر یا اسفاناخ و کدو و تضمید صدر بصندل و کافور و گلاب کنند و اگر حدوث او از سهر مفرط باشد علامتش تقدم بیداری و غائر بودن چشمها مائل بسیاهی و انتفاخ جمیع بدن و بودن نبض صغیر ضعیف و بول سفید رقیق ست و علاجش غرابت است و استحمام و تمریخ بروغن بنفشه و بادام و کدو ست و هر صبح شربت خشخاش ده درم

و یا شربت بنفشه یا سکنجبین هر واحد ده درم بدهند و غذا مزوره ماش و مغز بادام و اسفاناخ دهند و آنچه از اسهال قوی باشد که از ان حرکت روح با حرارت افزوده شود
مستفرغ عارض شود و علامتش حدوث دق عقب اسهال است علاجش حبس طبیعت بقرص طباشیر قابض همراه رب بهی و گلاب است و سفوف حب الرمان غذا
مزوره سماق یا یخنی مرغ یا زرشک یا چوزه مرغ و تضمید سینه و معده بادویه مقویه قابضه مثل صندلین و گلنار و اقاقیا و رامک و گل ارمنی و گلاب و آنچه از فاقه یعنی گرسنگی
و تشنگی شدید باشد علاجش آنست که هر صبح آب هندوانه سه اوقیه با شکر سفید ده درم و یا شیره تخم خرفه بیست درم و رب سیب و رب حماض هر کدام که باشد ده درم بگلاب
بیست درم بنوشانند و غذا ماء الشعیر یا چوزه مرغ یا ماهی کوچک رضراضی دهند یا ماء الشعیر که دران سرطان پخته باشند بیاشامند و نوشیدن لعاب اسپغول و بهدانه با شکر و روغن
بادام یا بنفشه نافع بود و هرگاه تب ظاهر شود و بدن در ذبول شروع کند تدبیری که در قول صاحب کامل گذشت بعمل آرند و هنگام خواب لعاب اسپغول وغیره بدستور دهند
اگر در معده ضعف نباشد و اگر دران ضعف باشد در شب اقتصار بر دادن رب انار شیرین و جلاب نبات مصری بگلاب و عرق بیدمشک هر واحد ده درم نمایند و تبرید
هوای ایشان کنند حتی که در سرما زیرا که تبرید آن افضل از تسخین است و شمومی که دران گل سرخ و کافور و صندل اما شده ریحان بگلاب پاشیده ببویند و هرگاه در شب از
خواب بیدار شوند جلاب با شکر مصری بگلاب هر واحد ده درم و یا شربت عناب و لعاب اسپغول و بهدانه یا شیره خرفه بدهند و چون صبح گردد بدستور روز اول
نوشانیدن جلاب و ادخال آبزن و حمام و تمریخ بادهان مرطبه مذکوره بعمل آرند و بعد عصر مثل صبح آبزن بکار برند و غذا مزوره ماش و مغز بادام و کدو و اسفاناخ و مغز کاهو
دهند و بر معده و سینه اضمده مبرده مثل صندلین و گلاب و جراده کدو و کافور ضماد کنند لیکن اضمده مبرده تا دیر ندارند و نسخه قرص کافور همانست که در قول مذکور
مسطور شد لیکن درینجا مغز بهدانه عوض مغز تخم خیارست و وزن صندل یک درم باقی بدستور و کذا اقراص دیگر تحریر شد و چون حالات ذبول خوب ظاهر گردد اگر میسر
شود که در آبزن شیر تازه و روغن بنفشه نشانند اولی باشد و چون از آبزن بیرون آیند آب شیرین مطبوخ بنفشه و نیلوفر بر بدن ریزند و بروغن بنفشه و کدو و نیلوفر بدن
را چرب کنند و اگر غذا کعک سمید در دوغ ترکرده دهند نافع باشد و غذا از ماش و نخود و کدو و گوشت بچه مرغ و تیهو و ماکیان و نوشانیدن آب انار و سیب ترش
ده درم شکر سفید ده درم در تمر هندی و نبات ایشان را نافع بود و در وقت ضعف قوت این ماء اللحم ایشان را نافع است بگیرند گوشت ماکیان و تیهو و دراج و کبک و در قرع
نهاده مثل گلاب عرق کشند و هر روز سه اوقیه بدهند و شربت حماض یا سیب بگلاب و بیدمشک هر واحد ده درم با مفرح یاقوتی یک مثقال بنوشانند و غذا ماء اللحم
بقرع انبیق برآورده و باقی تدبیر همانست که در قول صاحب کامل گذشت جرجانی و ایلاقی وغیره می نویسند که تدبیر این تب به تبرید و ترطیب بود و آن از پنج وجه
باشد یکی تدبیر هوای خانه و مسکن و مفرش او چنان باید که در فصل گرما اندر خانه خنک که باد شمال اندران گذر یابد بیارامند و اگر در خانه آب جاری باشد
و بستر بر لب آب کنند یا سریر بر آن آب نهاده بیمار را بالای او دارند بغایت نیک باشد و یا ظروف پر آب گرداگرد و ریاحین بارده رطب وغیره که در قول صاحب کامل
گذشت پیش او نهند و بادکش از کتان ساخته و ترکرده باهستگی بجنبانند و بستر از کتان وغیر آن که در قول شیخ گذشت بسازند و پیش از خوردن طعام یا بعد
انحدار غذا از فم معده بر سینه و کتفهای او خرقه بصندل و گلاب و آب کشنیز تر و آب برگ خرفه و آب حی العالم و روغن گل و روغن نیلوفر و روغن بنفشه آلوده بر نهند و چون
گرم شود بردارند و دیگر نهند و در شبانروزی از دو یا سه بار زیاده ننهند و اگر از سردی آن خرقه تن بیمار بلرزد آنرا نیمگرم کرده بر نهند و لشب و روغن بنفشه و کدو بر ناف
و کف پا و دست و بینی و گوش و مقعد بمالند و اگر فصل سرما باشد هوای خانه معتدل باید تا زکام نشود و بستر از کرباسهای شسته و نرم باید که پر از پنبه بسیار بود و کسوت
مریض بحسب فصول اختیار نمایند مثلا در گرما کتان و تنزیب باید بصندل و کافور خوشبو کرده و در سرما کرباس نرم شسته **دوم** تدبیر حمام و آبزن و تمریخ باید که حمام و
آبزن نیمگرم باشد و حرارت آب چنان باید که بیمار را خوش آید و اگر در آب او بنفشه و نیلوفر و برگ کدو و برگ کاهو بپزند سخت نیک باشد و اگر کدو تراشند و اندکی
کشک جو نیمکوفته در آب آبزن بپزند هم نیک باشد و در حمام و آبزن زیاده از ان ندارند که پوست از آب نرم شود و تری پذیرد و آنرا که در بدنش گوشت
لختی بر جای بود صواب باشد که اول در آبزن نیمگرم نشانند و بتدریج آب مائل بسردی در آرند تا که نوبت آب بسرد رسد و چون از آبزن فارغ شوند
روغن بنفشه با کدو یا بادام با اندکی آب بهم بزنند پس اندام او بدان چرب کنند و بجامه به بستر باز آرند و باقی همانست که در قول شیخ گذشت **سوم** تدبیر شیر و دوغ دادن
و طریق استعمال این هر دو در بحث سل مفصل مسطور شد و هرگاه ترسند که بسبب دوغ تبی یا عفونتی تولد کند دوغ با قرص طباشیر دهند و نسخه قرص کو همانست

که در قول شیخ گذشت لیکن درینجا وزن گل ارمنی و کهربا هر یک دو درم است کوفته بیخته با آب بارتنگ یا لعاب اسپغول سرشته اقراص سازند هر قرصی یک مثقال چهارم
تدبیر اثیر بر داد و سه باید که وقت صبح دو قرص کافور با شربت خشخاش یا همراه آبها که در قول صاحب کامل گذشت جلاب آمیخته بدهند و در وقت برآمدن آفتاب کشکاب
بسرطان پخته یا آب انار شیرین یا جلاب آمیخته بنوشانند و بعد چهار ساعت از دادن ماء الشعیر لب ساقی و شیر با عناب یا شربت خشخاش آب بهی آمیخته بنوشانند و وقت
خواب لعاب اسپغول و جلاب خورند یا شربت عناب یا شیره تخم خرفه و شکر و روغن بادام یا لعاب بهدانه و جلاب و اگر معده ضعیف باشد ازین شربتها هیچ نخورند جز آب انار شیرین
و برای کشکاب سرطانی سرطان ماده بهتر باشد و نشان ماده آنست که سوزنی دران فرو برند اگر رطوبتی همچون شیر از وی برآید نشان مادگی باشد و اگر سرطان بدست
نیاید عناب و خشخاش اندر کشکاب بپزند و روغن بادام بران چکانیده دهند صفت کشکاب که در اول ذبول نافع بود بگیرند بار القرع و کشکاب و سرطان آب کرده شسته
اندران بپزند و روغن بادام یا روغن کدو بران چکانیده بدهند و طریق شستن سرطان در قول شیخ گذشت نسخه قرص کافور در قول صاحب کامل مذکور شد نسخه
دیگر قرص کافور بگیرند تخم کاهو هفت درم گل سرخ ترنجبین هر یک ده درم طباشیر مغز تخم خیار مغز تخم خیار بادرنگ هر یک پنج درم تخم خرفه شش درم مغز تخم کدو چهار درم
رب السوس سه درم کافور نیم درم کوفته بیخته با لعاب اسپغول قرص سازند نوع دیگر طباشیر گل سرخ هر یک پنج درم تخم خرفه مغز تخم خیار و بادرنگ مغز تخم کدو صندل سفید
هر یک سه درم تخم کاهو تخم کاسنی هر یک چهار درم سرطان سوخته رب السوس هر واحد یک درم زعفران کافور هر یک نیم درم تخم […] درم کتیرا صمغ عربی هر یک […] درم
کوفته بیخته بلعاب اسپغول یا لعاب بهدانه سرشته اقراص کنند و در بعضی نسخه اعداد خاص و سنبل الطیب یک یک درم زیاده کرده اند و کافور یک درم است و اگر طبع نرم باشد قرص
خشخاش دهند و نسخه آن در قول صاحب کامل گذشت و یک نسخه قرص قابض در قول شیخ در تدارک احوال تابع دق مسطور شد و شبانگاه یک مثقال اسپغول بریان
کرده و نیم درم صمغ عربی بریان کرده و نیم مثقال گل ارمنی و یک درم سرطان سوخته با رب بهی یا با شربت حب الآس بدهند تدبیر اغذیه هرگاه شربت و کشکاب شیر و دوغ ذخیر آن
که خورده باشند هضم شده باشد غذا دهند و هر قدر که غذا خواهند خورد آنرا اندک اندک بتفاریق خورند چند نوبت تا گرانی نیارد و حرارت تب قوی نشود و از اغذیه […]
کدو کاهو و اسفاناخ و کدو و مغز بادام پخته باشند موافق باشند و کشکاب جو با عدس مقشر و کدو و ساق کاهو یکجا بپزند و با روغن بادام یا شیره مغز بادام بدهند و قلیه کدو و قلیه
و قلیه اسفاناخ دادن جایز است و اگر نان پاکیزه را در آب گرم ترید کنند پس آب را ازان بریزند و نان را در آب یخ آغشته بخورانند حرارت تب را باطل کند و اگر
قوت ضعیف باشد بدل آب سرد اشربات ممزوج تر کنند چنانکه شراب یک جزو در آب سرد سه جزو باشد و اگر وقتی معده را غلیه کنند مصوص که هلام و تریص که در قول شیخ
گذشت موافق باشد و زیرباج اگر سخت ترش نباشد بد نیاید و جوزه مرغ خانگی و مغز بادام بسیار و با شکر چاشنی کرده نیک باشد و نان فطیر نشاید خورد و آب بسیار
سخت سرد زیان کلی دارد و در حریره که خداوند ذبول را سود دارد و رطوبت افزاید در قول صاحب کامل گذشت و ماء اللحم مقطر ابومنصور گوید که لزوم ماء الشعیر کنند و اغذیه
معمول از بقول سرد و رطب مثل خرفه و ماه کیه و کاهو و کدو و خیار و بادرنگ بهند و اطلیه بارده مثل صندل و گلاب و آب خرفه و گشنیز تر و کافور بعد خلو معده از طعام بر سینه گذارند
و در فصل سرما در مسکن ایشان آتش و دخان نباشد و لباس جامه خفیف بپوشند و خاصه سر ایشان پوشیده دارند تا زکام و نزله پیدا نشود و دوست یا را غمزدا لازم کنند و
اگر روز طویل باشد در آن روز مرتبه سوم قبل از وقت عشا داخل شوند و قرص کافور سرد قلب کنند که حمیات محرقه را نیز نیکوست نسخه او همانست که در قول جرجانی
گذشت الا درینجا وزن طباشیر پنج درم و تخم کاهو نه درم و تخم خیارین پنج درم است و تخم کاسنی دو درم زیاده خرفه دو درم صفت سفوفیکه اصحاب دق را دهند
چون طبیعت ایشان نرم باشد گل سرخ طباشیر هر یک پنج درم گل ارمنی صمغ عربی هر یک ده درم عصاره زرشک عصاره سماق هر یک سه درم تخم حماض مقشر گلنار هر یک ده درم
سقل نکی یکنیم درم کشنیز در سرکه تر کرده بریان نموده دو درم کوفته بیخته دو درم ازان صبح و مثل ان شب با رب بهی رب ریباس سیاه دو بدهند و جالینوس گفته که اصحاب دق
محتاج بشربت آب شدید البرد بمقدار کثیر آن نیستند زیرا که با عضای اصلی ایشان بسبب لاغری قلت گوشت و خون ضرر رسیده و من خلقی کثیر را در ابتدای وقوع
ایشان اندر دق آب سرد فقط نوشانیده ام و دران نشانیده ام صحت یافتند و آهرن گوید که حمی دق محتاج باسهال نیست چنانکه حمیات عفنی ازان محتاج اند و نه محتاج
بچیزی ملطف و مفتح سدد است چنانکه حمیات یوم بدان محتاج اند و ثابت گوید که اگر اصحاب دق را از شرب تبشیر التهاب پیدا شود بسوی مرغ گاو نقل کنند و یک مثقال از
قرص کافور بدهند با خیار بادرنگ و نسخه او همانست که در قول شیخ گذشت و دران بارتنگ است لیکن درینجا گل سرخ شش درم زیاده است و وزن مغز بهدانه نیز شش درم است و عدد

ساعتی ماء الشعیر طلائی کرده ان قطع کنند نیز نخمه باشند بعد شوند و بلکه دو مرتبه و اجبانه بیانی رباش مقشر بروغن بادام غذا سازند و هرگاه طبیعت ایشان متحمل گردد و عوض ماء الشعیر آب
آبایست جو که بدان صمغ بریان پاشیده باشند بخورند و مجموع این آنکه یا گفته بهترین چیزیکه بدان تبرید قلب اصحاب دق کنند و تسکین عطش ایشان کنند انست که آب حجرم
افشرده بر برگ تمر هندی انداخته بکوبند و آب آن افشرده بر برف سرد کنند و دران اندک آب جو مخلوط کرده پارچه بدان آلوده بر سینه گذارند و چون گرم شود تبدیل آن نمایند تا مدتی
که مریض را اندرون بدن خود سردی احساس نماید تشنگی او ساکن گردد و بدان روغن گل مخلوط سازند اگر در شکم ورم حار باشد . تازه که با برف سرد شسته و آب سرد کرده
باشند بخورند و در حالت ضعف باید که از تبرید قلب باضعف [illegible] مگر بپرهیزند تجنبین از اغذیه بارده و هوای سرد که ایجع و منع بول بار بار دیگر دو آب سعوط نشود پسند که این شربت کدو را
دردق نافع دیدم چون [illegible] ابتدا باشد و در جمیع حمیات حاده خصوصاً که با اطفال عارض شده باشند خاصة که اول آن الغایت احتیاط و دخار استعمال کنند و چند کس را دیدم که
ایشان را تپ حاد عارض شده و مبادرت بشرب شربت کدو نمودند مفلوج گشتند و باید که هر کس بقدر قوت خود و مقدار مرض خویش بخورد و صفت شربت کدو بگیرند آب کدو
آب تمر هندی و آب زرشک و آب توت سیاه و آب حماض و آب سیب ترش و آب بهی و آب ریباس و آب غوره و آب هندوانه و گلاب و آب خیارین و سرکه خمسه
سیر که [illegible] استار و کدو منقی ده استار گرفته بکوبند و در دیگ اندازند و پنج سیر آب بران انداخته بجوشانند بآتش ملایم تا بربع آید پس این آبها را باتمام آبها در دیگ جمع کنند
و بران ده نیم سیر نبات سفید انداخته بقوام آرند پس فرود آورده دو مثقال کافور خالص پنج استار طباشیر سوده آمیزند و در ظرفی نگهدارند و استعمال نمایند و باقی همان است
که در احوال سابق گذشت تجنیدی که یکبار صبح شربت نیلوفر یا حماض یا شربت صندل خشخاش [illegible] تخم خرفه با آب ریباس یا ماء الخیار یا ماء القرع هر کدام که حاضر باشد بنوشند و غذا
ماء الشعیر مع گوشت بزغاله و بچه مرغ و ماهی کوچک سفید رضراضی و [illegible] روغن بادام یا خشخاش بقدر قوت خورند و چون تپ خالص بود و بدن ذبول
شروع کند آبهای مذکوره یا آب انار یا دو مثقال از زرین [illegible] قرص کافور [illegible] تخم کدو مغز تخم خیار تخم خرفه هر یک چهار درم گل سرخ هفت درم عود هندی کتیرا
صمغ عربی هر یک دو درم اصل السوس صندل سفید ترنجبین نشاسته شکر طبرزد هر یک سه درم کافور زعفران هر واحد یک درم کوفته بیخته بگلاب یا لعاب اسپغول قرص ساخته
در سایه خشک کنند شربتی یک درم یا قرص کافور و قرص خشخاش که در [illegible] کامل گذشت بقدر یک مثقال با شیر خر یا شیر زنان هر کدام که خواهند بنوشند و بخورند
باقی تدبیر در احوال سابق گذشت انطاکی گوید که هلاک در [illegible] بتبرید و توفیر رطوبات است با حرارت مشتعله از تحلیل بدان مشغول شود و الطف آن با غذیه مولد خون بود
کالقلقاس و نشاسته [illegible] و مثل شیره بادام بشکر و شوربای بچه ماکیان و کدو خرفه دراز مجرب النسبت کیاکیان [illegible] قطعه قطعه نموده بکوبند و با مغز بادام سوده و رشته کنند
و [illegible] نموده [illegible] تا نهار گردد و استعمال نمایند و اکثار گل ارمنی و گلاب شکر و بالش [illegible] مرطبه مثل بنفشه و کدو و کاهو و فاغیه سوسن و فرش گلها و ترید
گرداگرد [illegible] آنرا تغیر [illegible] تعدیل هوا و تبرید [illegible] اسکان [illegible] امساک از جماع از لباس خشنه مثل [illegible] از قرب آتش و آفتاب نمایند و سزاوار است که
ایشان ملازمت لعابات و روغنها و راحت و لباس معتدل و کتان شرب شیر تازه با شکر بسیار نافع است و آنچه تجربه کردم آنست که بگیرند آب کاهو و گلاب و آب جلبق
هر یک [illegible] سفید آب [illegible] طلا نمایند تکرار مع ملازمت شیر [illegible] گاهی احتیاج [illegible] شدت اعراض
بقطع [illegible] در این هنگام مثل [illegible] نیست و لیکن غذا ماء الشعیر بلعاب قطونی امرود و سینه [illegible] آنچه شکر است و از اسهال مفرط اجتناب کنند
باقی [illegible] بضرورت تحلیل کنند و بران اکثار از خیارین یا پنهان داشتن آنها با آب نیمگرم و روغن گل لازم است و [illegible] که در مرطوب باشد سهل تر بود و بالعکس لذا اگر کبد
نسبت با [illegible] و عدم آن [illegible] است گویند که [illegible] قرص گل کافور [illegible] شربت عناب مطبوخ افتیمون فواکه و شیر تازه مغز بادام [illegible] شکر و گل
و شوربای جوزه مرغ با انواع البقول استعمال کنند گیلانی در مجربات خود می نویسد که با قرص کافور خاصه سه هم با شربت انگوری وقت سحر قبل از طلوع صبح و شیره خرفه سه هم وقت
طلوع آفتاب و غذا در چاشت سیر [illegible] گاهی [illegible] دفع میشود و گاهی [illegible] اگر بیمار قوی باشد بحمام [illegible] که بتدریج در آب گرم در آید و چون خوب گرم
شود [illegible] و آب سرد [illegible] آب سرد چند کوزه [illegible] و باین حیله چند [illegible] شفا یافته اند صفت قرص کافور خاصه کافور سه جزو زعفران
چهار جزو مغز تخم کدو پنج جزو مغز تخم خیارین چهار جزو عسل سفید چهار جزو کوفته بیخته بعسل اقراص سازند و این حب بتدریج دق زائل سازد صفت حب کوزعفران
یکدانگ افیون بزرالبنج هر یک نیم مثقال گل ارمنی مغز تخم کدو مغز تخم هندوانه گل نیلوفر کشنیز مقشر صمغ عربی طباشیر تخم خرفه هر یک دو مثقال تخم خشخاش مغز تخم خیارین

هر یک سه مثقال کافور نیم مثقال کوفته بیخته بلعاب اسبغول سرشته بقدر نخود حبها سازند هر صبح هفت حب با شیره تخم خیارین سه مثقال شربت نیلوفر شربت انار هر یک پنج مثقال
بدهند و در نسخه دیگر وزن گل ارمنی دو نیم مثقال و طباشیر سه مثقال و تخم خشخاش سه و نیم مثقال و کافور دو مثقال است و مریضی که دق مرکب داشت و مواد خلط [illegible]
در بدن او بود و زانو از وجع مفاصل چنان بسته بود که اصلا حرکت نمی‌کرد و بغایت بی قوت بود اول بروغن شبت بر زانو مالیده شد بنهایت نافع آمد و اندکی تریاق
فاروق خورانیده شد و اندک منضجی که در تپ بلغمی میدهیم و بشیاف یکدو مرتبه حل طبیعت کرده شد یک تپ لثقه مفارقت کرده و بجهت دفع تپ دق دو هفته باین ادویه دوا فرمودیم
تپ زائل شد و قوت گرفت ادویه اینست نبیذ زبیب تازه و قرص عنبر محلول در عرق کاسنی و عرق نیلوفر و عرق بید مشک هر یک دو مثقال قرص کافور خاصه نیم مثقال
چون هوا گرم بود شبانه روزی چهار مرتبه این داده میشد و یکدو مرتبه آب هندوانه باندک قرص عنبر محلول غذا دیگر اگر تیزی طلبید اندک اندک داده میشد غذا ماء الحوق
و هر چه با و مید هند باید که کم کم باشد اگر چند دفعه بدهند باکی نیست بلکه لازم است سعید گوید که تدبیر این تپ بحسب درجات آن منقسم به سه قسم است تدبیر درجه اول
بشرب ماء الشعیر و بعده بشرب شربت خشخاش بآب سرد کنند و اگر جسم خالی از عفونت باشد شیر خر بنوشانند بعد اعتنا بآن خوردن غذا بدان از حساء الیش بارد
مثل کشنیز و کاسنی و جو و نوشانیدن آب شیرین و بعد شرب شیر بفوق آن آب انار بنوشانند و از بقول بارد مثل کاهو و خرفه غذا سازند و خیار خورانند و غذا از شوربای
بچه مرغ یا چه نبرغاله و شیر خواره بدفعات دهند تا هضم ایشان فاسد نگردد و حریره از آرد سفید و شکر و بادام سازند و در آبزن یکپا قبل از طعام بارد بگذارند بعد آن بنشانند در آب نیلوفر
و کاهو بجوشانند و در حمام داخل کنند و سوم روغن بنفشه و کدو بر بدن بمالند و بعد غسل در حمام در مسکن بارد بنشانند و کافور و صندل بو یانند و بر فرش رطب بخواب کنند و اگر
حلوا طلب کنند حلوای شکر و خشخاش و روغن بادام دهند و گلاب بر سینه بمالند و لباس هم بپوشانند و اگر تپ ظاهر دو قرص کافور سحرگاه و ماء الشعیر صبح و بعد آن انار بدهند
و سفوف مربر بدهند و از اسهال با استعمال سفوف حب الصمان حذر کنند و علاج درجه دوم استکثار از مشروبات بارده رطبه است مثل ماء الشعیر که در آن خشخاش پخته باشند
و شربت شیره تخم خرفه و لعاب اسپغول و طباشیر کافور و در حمام داخل کنند و روغنهای مرطب بمالند و تعدیل هوای مسکن کنند و غذا بچه مرغ و نبرغاله خورانند و بسبز رطب خوشبو بخوابند و
دکسر تیزی حرارت قلب ایشان کنند بهر چیزی که بسوی آن سبیل یابند و تدبیر درجه سوم اینست که طمع در صلاح او ننمایند و شهد پس اگر اسهال عارض شود موتا و
قریب بود بالجمله تدبیر این قسم بسیار صعب است زیرا که شفای او نیست الا واجب است که تدبیر مریض بتدبیر مرطب نمایند و حفظ قوت او کنند و از چیزیکه اشتهای او کند
منع ننمایند که از این تدبیر گاهی مرض تاخیر نماید و تا مدتی حیات او طول کشد خجندی گوید که غرض در علاج آن مقصود بر تبرید و ترطیب است پس اگر مرطب غیر مبرد دهند آنچه
تبرید کند شرکت نماید و اگر مبرد دهند آنچه ترطیب نماید قرین او سازند اگر مزاج مریض طلب نماید مثال این آنست که شراب مرطب است لیکن غیر مبرد زیرا که او
گرم است و مزاج خود پس باید که از آن اندک با آب بسیار ممزوج کرده دهند تا اینکه ترطیب کند و همچنین حمایت کنند آنچه از مبردات دهند بنوعیکه بدان چیزیکه بدان
ترطیب شود مخلوط سازند یا آن چیز در نفس خود مرطب مع تبرید باشد مثل تخم خیارین و مغز تخم کدو و در آبزن داخل کنند و بعد آن روغن بنفشه و بادام بمالند و ماء الشعیر بنوشانند
و غذا از بقول بارد و رطب سازند و هر گاه دران تریاقیست مع برودت باشد مثل کافور آن دق را منفعت شدید نماید و شیره تخم خیار و مغز تخم کدو و شربت انار شیرین
و شربت خشخاش با قرص طباشیر کافوری بدهند و اگر اسهال از شرب شیر یا دوغ بهم رسد گلقند چندروز بخورانند تا شکم باعتدال آید بعده اعاده آب فواکه و شیره بزور با قرص
مذکور نمایند باقی همانست که در قول قرشی و غیر آن مسطور شد مسیح وحقی [illegible] مینویسد که در دق اندر مرتبه اول تبرید و ترطیب باغذیه و ادویه مبرده مرطبه چون ماء الشعیر
و جوزه مرغ و شربت عناب نیلوفر و شیره خرفه و سکنجبین بدهند و شفتالو و زردآلو بخورانند و آنچه در درجه دوم یا نزدیک آن برسد بعلاج قوی تر محتاج باشد پس مغز تخم
شب شیره تخم خرفه در عرق گاوزبان گرفته با یکی از اشربه مذکوره یا قند سفید شیرین ساخته و مقدار شعیره کافور ریاحی اندران حل کرده بدهند و اگر قرص کافور وغیره
که در قول صاحب کامل گذشت دهند رواست و در وقت طلوع آفتاب نیم سیر ماء الشعیر با پنج درم قند سفید گرم یا سرد بحسب میل طبیعت بنوشند و آنچه اشربه
شیرین مذکور شد بر تقدیری توان داد که خوفی از استحاله او بصفرا نباشد و الا جز از شربت نیلوفر و شربت حماض و لیمو و ترنج و سکنجبین انار ترش نتوان داد و سفوف
سرطان تالیف صاحب تحفه جهت دق و سل و سرفه و لینت طبع و منع نزلات حاره بغایت نافع است و چون کار از غذا و دوا از این بگذرد لعل سوده در دق وقت انعلاج
دمی بست بازدارد و هیچ آرزوی که از اغذیه و اشربه و غیر آن او را پدید آید منع نفرمایند و باقی در اقوال سابق گذشته مصنف خلاصة الحکمت میگوید که هر چند

اطبا تجویز شربت بنفشہ و نیلوفر در صورت سرفہ والا شربت اترج و لیمو وغیرہ نمودہ اند لیکن آنچہ احقر تجربہ یافتہ شیرینی را درین تپ مضرت بسیار ست اولی آنست کہ
مثلاً آنرا استعمال نمایند **شریف خان** می نویسد کہ من علاج مدقوقی کہ بدرجہ دوم رسیدہ بود بنوشانیدن شیر خر نمودم با شربت نیلوفر و وقتی قرص طباشیر قابض و
گاہی قرص کافور حسب حاجت استعمال کردم و شیر اولا از ہفت تولہ شروع نمودم تا سہ روز ہمین قدر توقف کنانیدم بعد ازان ہر روز یک یک تولہ افزودم تا آنکہ
با پاؤ آثار رسید بعدہ ہمین قدر وقفہ نمودہ باز زیادہ کردم پس ہنگامی کہ آنرا سوء ہضم یا تخمہ وغیرہ عارض گردید از شرب او باز داشتم و بعدہ بار دیگر دادم جالینوس گفتہ
کہ اگر تدبیر آبزن و مرخ بآب بنمودی بعلاج دق سبیل نمی یافتم **مولف اقتباس** می نویسد کہ تدبیر بر دو مرطب از نہ وجہ باید کرد اول در تدبیر لباس و ہوا و مسکن و مفرش
چنانچہ در خانہ کہ آب گذر باشد و باد شمال را ممر بود و باید کہ طبقہای بسیار پر آب گرداگرد نہند و خیار و بادرنگ و کدو و ترنج و ہندوانہ پارہ پارہ کردہ دران اندازند
و ہمچنین گلہای بارد خوشبو وغیر خوشبو مانند گل نیلوفر و بنفشہ و گل کدو و چاندنی و گل سرخ و سداگلاب و سداسہاگن و یاسمین و بیلا و ہارسنگہار و بید مشک و کرنہ
و نارنج و کاغذی و داؤدی پیش نظر دارند و ہمچنین از گلہا و برگہای سبز تودہ تودہ گرداگرد بیمار نہادہ دارند و لمحہ لمحہ بصندل گلاب و سرکہ و آب یخ آنرا تر دارند و در
شبانروزی چہار پنج مرتبہ تجدید نمایند و زمین و روی دیوارہای خانہ را بآب گلاب و سرکہ تر سازند و شاخہای تر مانند خرفہ و لبلاب ریانی و چاندنی و بید مشک و باقلا
و کشنیز سبز مع گل پیش بیمار دارند و ہر چند ساعت تازہ سازند و تمام درون و بیرون خانہ را بگل سفید خوشبو کہ آنرا بہندی منڈھل گویند یا گل ملتانی و یا
بگل رمنی و نیشاپوری تازہ تازہ بمالند و باقی ہمانست کہ در قول جرجانی گذشت دوم تدبیر حمام و آبزن اگر در آب حمام گل بنفشہ و نیلوفر و برگ کدو و خطمی و کاہو
کشنیز ہمہ سبز ہر یک سہ قبضہ بپزند بہتر باشد و آبزن باین طور سازند گل بنفشہ و نیلوفر و گل کدو و کاسنی و خیار و سداگلاب باقلا و ہارسنگہار و سداسہاگن و چاندنی
و کشنیز ہر یک پاؤ آثار برگ بید و کاسنی و کاہو و کشنیز و گلاب و خطمی و خبازی ہر یک نیم پاؤ جو مقشر نیم آثار خیار و بادرنگ و کدو ہر یک نیم آثار و پنج تولہ مغز تلوز(?)
سپیا و گلاب ہفت شیشہ آب شیرین بقدر حاجت برادہ صندل سفید شش تولہ ہمہ یا ہر چہ ازینہا بدست آید بکار برند و دو ساعت نجومی قبل از آبزن آن حوض
پر کنند و اگر از یک ساعت نجومی در آبزن نیز بیمار بنشیند باید کہ او را بر کرباس مفروش نشانیدہ بردارند و گوشہ ہای او گرفتہ بآہستگی در آبزن فرو گذارند و دو سہ مرتبہ
بردارند و بگذارند پس بیرون آوردہ روغنہای مرطب بمالند و یک ساعت نجومی استراحت فرمودہ غذاہای قویہ مرطبہ بند گوشت بزغالہ و برہ و بچہ مرغ خانگی کہ دران جو مقشر پختہ باشند
بدہند و باقی در قول شیخ گذشت سوم تدبیر تمریخ ادہان مرطبہ چون روغن کدو و بنفشہ و کاہو و خشخاش چہارم جرعہ شیر بز و یا زن و یا خر و مسکہ گاو و یا بز و باید کہ بعد نیم ساعت
بہ پنبہ نرم مذید(?) تن را پاک نمودہ باز تجدید تمریخ نمایند و بعد از غذا ہمین فرمایند چہارم تدبیر دادن شیر خر و بز و زن پنجم تدبیر دادن مرغ و طریق این ہر دو در باب سل
مسطور شد ششم تدبیر استعمال حبوب و سفوفات و اقراص و عرقیات و ماء القرع و ماء الخیار و آب ہندوانہ و این ہمہ بذکر ادویہ نافع دق مسطور شدند ہفتم تدبیر اضمدہ
و اطلیہ باید کہ قبل از غذا بکار برند بدین صفت کشنیز سبز و گل سرخ و لبتان افروز ہر واحد یک تولہ کشنیز خشک تخم کاہو صندل سفید گل رمنی ہر یک ہشت ماشہ
کافور سہ ماشہ بر حوالی دل ضماد کنند و پارچہ کتان ازان چسپانند و نگذارند کہ خشک شود و ضماد آرد جو با اندکی کافور بسیار مجرب ست ہشتم تدبیر تنقیع بزور باردہ مانند
مغز تخم خیار و بادرنگ و تربز و کدو و پیر و بہ باید کہ بر برف سرد کردہ میان ہر دو طعام بکار برند و اگر اندکی کافور و نبات سودہ بران پاشند بہتر باشد و ہمچنین دانہ انار
ولایتی و بہ و سیب و زردآلو و ناشپاتی و تربز و عناب و انگور تازہ و در عرق بید مشک و برف پروردہ نہم تدبیر اغذیہ آنچہ درینجا سودمند ست آنست بنوا مثل مسلم یا مقشر
کہ با پالک ہندی و رومی یا برگ کاہو و با کشنیز و با کاسنی یا با ترنگ یا خرفہ پختہ باشند یا با نان تنگ و یا برنج دہند و یا کدو و سبز و خیار و بادرنگ پزدہ و توری
و بھیندا و امثال اینہا تنہا و یا در لحم بزغالہ و برہ پختہ دہند و یا کلہ پاچہ بز و یا چوزہ مرغ و ماہی خرد دہند و ماء الشعیر سادہ و سرطانی و حلمی السنجی نفع ست فائدہ اگر کہ
طبع نرم شود باید کہ لیست(?) کنار و شاہبلوط و سنجد و زعرور و قرص طباشیر قابض لولوی علوی خان و حب سفوف لولوی ایشان ہند نسخہ قرص در ذیل دو کہ مرکب گشت
صفت حب کو طباشیر سرطان محرقہ ابریشم مقرض مروارید ناسفتہ کہربا صندل سفید لعل یاقوت رمانی و سفید بسد مہرہ خطائی انجبار دم الاخوین تخم ہندانہ(?) نشاستہ
بریان شادنج مغسول عصارہ لحیۃ التیس صمغ عربی حب الآس کثیرا رب السوس ہر واحد یک درم مغز تخم کدو و خیارین و کاہو ہر واحد یک نیم درم بسد سوختہ اقاقیا
مغسول طباشیر گل رمنی و قرص مختوم و دانہ ... ہر یک یک درم زعفران افیون ہر یک سہ حبہ کافور چہار حبہ بلعاب بہیدانہ حبہا سازند شربتی یک نیم درم با عرق بید مشک صفت اقراص

سفوف مذکور مروارید ناسفته لسبد زرمهره صندل سفید زرشک ابریشم مقرض طباشیر پوست بیرون پسته دانه هیل کشنیز خشک انار دانه سماق همه بریان کهربا مصطگی گل کاسنی
هریک یک مثقال ورق طلا عنبر اشهب هریک دو دانگ ورق نقره یک مثقال ویکدانگ تخم بارتنگ تخم شربتی هریک سه مثقال شربتی از یک مثقال تا دو مثقال
باعرق بارتنگ غذا آش جو بریان با چهارم حصه آن عدس مقشر پخته دهند و رازی فرموده که حب الآس مانند آن در آش جو پخته دهند و هرگاه که بیمار را از ضعف غشی آید
باید که ماء اللحم ساده ویا ممزوج بشراب چهارم حصه آن دهند بگیرند گوشت بزغاله از چربی پاک کرده بوزن یک نیم پاو در پاتیله قلعی دار نهاده گلاب بید مشک آب انار
هریک پاو آثار داخل کرده سر آنرا پوشیده باتش ملایم بپزند تا آب از گوشت جدا شود و گوشت هنوز ناپخته باشد از و بگیرند و بفشارند تا هیچ تری در گوشت نماند پس آن
آب را در پاتیله انداخته و اندکی روغن بادام یا گاو مطیب ساخته و اندکی کشنیز خشک و نمک لاهوری اضافه نموده بجوشانند که بنیم آید بنوشانند و هر روز تازه تیار سازند ماء اللحم مرکب منقول از
قوانین العلاج که درین باب بسیار مفید است گوشت بزغاله پنج آثار کشنیز خشک و انه هیل آمله ساذج هندی هریک دو تولہ نمک لاهوری و پیاز در روغن گاو
بریان کرده سیب لاتی ده عدد کسیر پاو آثار صندل سفید سه تولہ گل نیلوفر گل گاوزبان تخم خرفه هریک شش تولہ مغز تخم کدو پنج تولہ برگ گاوزبان ابریشم خام
خاکشی هریک نه تولہ آب تربوز و خیار و لیمو شربتی هریک نیم آثار گلاب بید مشک هریک یک آثار عرق گاوزبان بید ساده هریک دو آثار برگ تنبول ریحان پودینه سبز
هریک یک قبضه بدستور عرق کشند شربتی از هفت تولہ تا نه تولہ مختار ابن هبل فرموده که خاکشی مدبر باشیر بز درین باب عظیم الاثر است و طریق او انیست که خاکشی قدر که
خواهند در پارچه سفت دوته بسته در دریائی که آب آن شیرین بود یکماه ویک مرتبه غوطه دهند و در سایه خشک ساخته با شیر بز یا خر یا ماده اسپ بعمل آرند و بدانند که چون نوبت بذبول
رسد عقب آن غشی بتواتر و خفقان و اسهال ذوبانی و تشنج و زحیر و تهیج اطراف افتد و عرق بسیار آید درین حالت دست از علاج باز کشند و بیمار سر آرزوی که از اقسام اطعمه
واشربه در دل داشته باشد هرگز باز ندارند که قریب موت است تا خواهشی در دل نماند اما آنچه که تپ دق صاحب ورم باطنی را افتد باید که بکلی عنایت در تحلیل و اصلاح
آن مصروف دارند و آنچنان باشد که آبزنها و حقنه های محلله معتدله و همچنین ضماد و اغذیه واشربه بعمل آرند و سر دوائیکه تحلیل و اصلاح ورم نماید اگرچه گرم بود بکار برند
خصوصاً که تریاقیتی دران باشد و در استعمال مبردات چندان دلیری ننماید که ضرری عظیم رسانند و صاحب خلاصة التجارب نوشته که زنی را از صعوبت وضع حمل
وسوء تدابیر در رحم ورم پیدا شده بود و مدت آن دراز گشته و تپ آهسته چند روز ظاهر و گاهی مخفی بودی و ذبول بجا میرسید الدواء که از اطبابت و توفی داشت حقنه های
نرم و منضج و محلل و معتدل چون شیر گاو و پارچه دران تر کرده و فرزجه های محلله در هفته دو سه نوبت او را فرمودی بهمین تدبیر آن ورم تحلیل یافت و خلاص شد و ایضاً دختر
نوجوان در غب خالص بسبب کثرت استعمال مبردات ورم رحم پیدا شد و تپ خفیف و حبس حیض داشت و نوبتش تا دیک ذبول رسیده بود و اطبا تپ دق تجویز کرده قرص کافور
و ماء الشعیر طبی میدادند و هیچ فائده نمیکشید و من از معاینه قاروره و نبض و دیگر عوارض دریافت کردم که تپ دق نیست همه عوارض از ورم رحم اند و امر باستعمال حقنه های
لینه منضجه معتدله علوی خان فرزجه ها و طلیه و اضمده کردم و دوا شیره حب کاکنج و تخم خربزه هریک شش ماشه صعتر چهار ماشه در عرق گاوزبان و اشترخار هریک تولہ برآورده شربت کشوث
علوی خان و شربت بزوری هریک دو تولہ داخل کرده دادم و غذا شوربای بچه مرغ با نان تنک مقرر کردم بهمین تدبیر بمدت دو ماه صحت کلی حاصل شد اما در حالت
ترکیب تپ دق با حمی عفنیه بعد از رعایت اشتراک تدبیری نمایند که نضج و تحلیل خلط عفن کنند و آنچنان باشد که اگر تپ صفراوی بود شربت بنفشه و آلو وغیره دهند و اگر
تپ بلغمی بود پس مطبوخ افسنتین و شربت بزوری حار دهند و اگر تپ سوداوی باشد مطبوخ بسفایج وغیره دهند و اگر احتیاج باستفراغ آید جهت دفع عفونت برفق
مغز خیارشنبر با شیر خشت و ترنجبین و گلقند و روغن بادام دهند بعده قرص گل صغیر و طباشیر و یا زرشک با شربت بزوری مروق بید ساده و یا گلو دهند و بعد از زوال
تپ عفنی بمعالجه تپ دق مشغول شوند مهما امکن نگذارند که طبیع نرم گردد و اگر نرم شود باید که بزودی تمام در حبس آن کوشند بدستوریکه سابق نوشته شد و شخصی از
طفولیت نزله بارد مبتلا بود و حمی شطر الغب از مدت شش ماه میداشت آخر سقوط قوت و اشتها و لاغری بدن بدرجه غایت رونمود و اطبا حمی دق بسبب انتقال
شطر الغب تجویز نموده قرص کافور و آب بید ساده و دیگر مبردات علاج میکردند تا مدت نه ماه هیچ سود نکرد چون بمن رجوع کرد تپ بلغمی لازمه نزله تشخیص کرده
قرص افسنتین سه ماشه در خمیره گاوزبان عنبری نه ماشه سرشته همراه مروق گلو که بر رخت نیم پخته سه تولہ و اصل السوس هفت ماشه و شربت کشوث علوی خان و شربت بزوری
هریک یک تولہ داخل کرده دادم و گفتم که هر روز مروق بگیرند تولہ و هر دو شربت شش ماشه اضافه نمایند تا یک هفته و وقت شام حب سیماب بمطبوخ

جمیع عرقی که در نزله معمول ست باید داد و غذا شوربای بچه مرغ و سنگخواره و نخودآبی بنان تنوری مقرر کردم و گفتم که بعد هفته مروق و شربت بدستور یکه اضافه نموده بودند بکاهند و بعده هر دو مضاعف دهند تا یک هفته و همچنین بکاهند و حب معمول دارند ازین تدبیر در مدت دو ماه صحت کلی یافت

دق الشیخوخة

یعنی دق پیرانه هرچند این مرض از جنس حمیات نیست لیکن عادت اطبا بران جاری شده که آنرا بعد حمی دق ذکر میکنند زیرا که این هر دو مرض لبعض لوازم چون دقت جسم و لاغری آن مشترک اند و انسان بصورت مدقوق مینماید و اگرچه میان اسباب این هر دو منافات ست و معنی دق الشیخوخة استیلای یبوست بر مزاج بنیت گاهی با وجود غلبه خشکی بر مزاج حرارت و برودت معتدل بود و این کمتر ست و گاهی با خشکی برودت نیز غالب بود و این حال را دق الشیخوخة و دق الهرم بهر آن نامند که بدن را پیش از رسیدن بوقت پیری احوال پیری از ذبول و یبس و شکن بر اعضا عارض شود و درین مرض پیران سریعتر از جوانان افتند و جوانان سریعتر از صبیان واقع شوند با آنکه گاهی جوانان و صبیان را نیز عارض شود و اسباب این مرض پنج نوع ست یکی استیلای برودت از شرب آب سرد در غیر وقت او چنانچه بعد حمام و جماع و تعب و حرکات سخت و ریاضت قوی یا در حالت ضعف بدن در هنگامیکه مسام کشاده باشد و قوت تحلیل شود و اعضا کشیدن آب سرد بسوی احشا حرارت غریزی را [illegible] آنها اعضای باطنی را سرد کند و معده و حرارت غریزی را ضعیف نماید و بدان سبب قوت غاذیه از کار خویش باز ماند و همچنین در حمیات عفونی که هنوز ماده خام باشد و قوتها ضعیف از آب سرد خوردن سردی غالب شود و ماده بی نضیج شود و قوتها از کار باز ماند چنانکه در آخر زمانه پیری باشد دوم بخارات ردیه اخلاط بارده که بجانب دل صعود کنند و مزاج دل را سرد نماید و حرارت او منطفی شود و مزاج او بسوی جمیع اعضا سرایت کند سوم حرارت که بسبب ریاضت یا حمیات محرقه یا اوجاع شدیده و غیر آن رطوبات را تحلیل کند و بسبب فنای رطوبات حرارت غریزی بمیرد و عقب آن برودت پیدا آید یا آن حرارت رطوبات را بگدازد و این اخماد حرارت غریزی بخنق و غمز رسیده نماید و عقب او بسبب خمود حرارت و بجهت عدم ورود بدل طبیعت ضعیف گردد و برودت و یبوست غلبه کند چهارم استفراغات قوی که روح و ماده حرارت غریزی را از استفراغ خرج شود و قوتها تحلیل گردد و حرارت غریزی ضعیف شود پنجم افراط تبرید با تبریه و اضمده و اغذیه بارده در علاج اصحاب حمیات حاره و دق و دیگر امراض گرم بدانسبب حرارت غریزی منطفی گردد و مزاج متغیر شود و سردی غالب آید بالجمله چون این مرض مستحکم شود علاج نتوان کرد و اگر آنرا علاج بودی پیری و موت را باز داشتندی علامات این مرض آنست که بدن و چهره خشک و بدرنگ بود و باشد که رنگ او بسبزی گراید و بصورت مدقوقان بود و علامات ذبول و نحافت و قشف پیدا باشد مگر با وی اشتعال و التهاب تب نباشد بلکه اگر بلمس بارد بود اگر با یبوست برودت باشد و نبض مریض مثل نبض اصحاب حمی دق نبود بلکه صغیر لطیف متفاوت باشد مگر آنکه ضعف اشتداد نماید که دران هنگام نبض در تواتر شروع کند و خصوصا در کسیکه او را این مرض از شرب آب سرد بهم رسیده باشد و بول ایشان سفید رقیق مائی باشد و احوال مریض از خشکی و زوال نضارت اعضا مشابه احوال پیران باشد و قلت اشتها و ضعف هضم بود علاج بتدابیر مرطب و مسخن در تعدیل مزاج کوشند تا مرض مستحکم نشود مثلا بهدار چینی یک ماشه جواهر مهره نیم ماشه در خمیره گاوزبان عنبری نه ماشه ورق طلا یک عدد آمیخته بخورانند و شربت یاقوت علوی خان دو توله در عرق عنبر شش توله حل کرده تخم شربتی و تخم بالنگ هر یک ماشه پاشیده بنوشانند و بعد یک ساعت بخورند نیم عدد زردی بیضه مرغ نیم برشت خورانند و بالایش چهل درم شراب انگوری بدهند و بعد دو ساعت حمام آبزن سازند که دران بخور نمش و گل بابونه و گل عاشقانه و تخم گاوزبان و تخم الخبازی هر یک دو مشت دران پخته باشند و بعد یک ساعت از ان شوربای بچه بز یا مرغ یا کبوتر بچه که دران ادویه چینی خولنجان زنجبیل داخل کرده باشند با نان سیده و خواب کنند و چون بیدار شوند و غذا نیک هضم شده باشد روغن نرگس و سوسن و خیری تنها یا باهم بر همه بدن بمالند و وقت شام ماء اللحم با شراب ممزوج اول بدهند و بفاصله نیم ساعت بخور می دوای صبح نوشانند و بعد هضم دوا غذا شوربا با نان سیده و خورند مربای زنجبیل و سیب و ترنج و انناس و شقاقل که با عسل ساخته باشند بسیار نافع ست و همچنین لیسیدن عسل تنها و همچنین نوشیدن شربت سیب چهار توله در عرق کیوره [illegible] یا در مجموعه هر یک شش توله مفید ست رازی گفته که شیر گاو تازه نیم پاو با سه توله قند سفید تا دو هفته خوردن رافع این علت ست و باید که ابتدا مسخنات قویه نکنند و الا مریض غیر مزاج دفعتا هلاک گردد بلکه بتسهیل تدریج استعمال نمایند و ازان هر چه محلل بود باز دارند و ترک ریاضت کنند شیخ میفرماید که معالج علاج این مرض هنگام غیر مستحکم شدن کند که مستحکم نشود و نزد استحکام برامید نماید که زمانه هلاکت اندکی دیرتر آید بدون آنکه شفا حاصل گردد و قانون معالجه ایشان تسخین و ترطیب ست و از مرطبات یکی حمام ست چنانچه مشغول شده

دآنرا استعمال نکنند مگر بعد هضم طعام زیرا که اگر آنرا عقب تناول طعام استعمال نمایند قوت را ساقط کند دوم حقنه ها معمول از کله پاچه و نخود و گندم برشته ده درم انجیر خشک و بابونه از هر یک نیم رطل دو دوا قیه روغن کنجد و قدری روغن بادام استعمال کنند و بالش بدن بالای طعام استعمال نمایند و شیر از پستان مکیدن الثبات را شدید النفع است و عسل برای آنها بغایت نافع بود چنانچه او در اصحاب حمی دق بغایت مفرست سوم هر غذای مرطب سهل النفوذ سریع الانحدار که در آن لزوجت نباشد مثل ماء اللحم و زرده بیضه نیم برشت و شراب رقیق خوشبو قلیل المقدار برای ایشان شاید الموافقت ست و واجب ست رعایت ترطیب ایشان از اغذیه و مروخات و اغذیه وغیره که در باب دق مذکور ست و بدان چیزی مسخن از روائح مخلوط سازند اما لاقی و حرجانی بنویسید باید دانست که این علت را علاج از بهر آن باید کرد تا مستحکم نشود و چون مستحکم گردد زود هلاک کند و اصل علاج این مرض آنست که جهد نمایند تا مزاج را در گرمی و تری باعتدال آرد و آنچه در آن اعانت کند حمام و آبزن بعد انهضام طعام ست و این حقنه آنرا موافق باشد حقنه صفت آن سر و پاچه بره را پاک کرده بکوبند و یک مشت گندم و دو درم و یک مشت نخود و ده درم شبت و ده درم بابونه و ده درم خارخسک و ده عدد انجیر سیاه فربه در پنج من آب بپزند تا دو سیر از آن آب برود و صاف کرده مقدار ده استار یا ربع من از این شوربا بستانند و ده درم روغن گاو و ده درم روغن کنجد تازه و پنج درم روغن بادام اندکی موم گداخته بهم بیامیزند و حقنه کنند سه وز متواتر و پنج وز ترک نمایند و باز این حقنه بر وزنه دیگر یکبار برند و پنج روز دیگر بگذارند باز حقنه کنند چند بار بر این ترتیب این حقنه بعمل آرند و هر بار که حقنه کنند از پس آن اعضا را بروغنی لطیف مثل روغن نرگس و روغن سوسن خیری چرب کنند و هر صبح ترنج مربی و زنجبیل پرورده و شقاقل پرورده باندکی از عسل آن بخورند و پس از یک ساعت پنج زرده بیضه نیمبرشت یا بیشتر بخورند و بالای آن مقدار چهل درم تا پنجاه درم شراب انگوری بخورند و دو ساعت بران صبر کرده در حمام روند و چون از آن برآیند ساعتی آسایش کنند پس شیر ربای لحم بره بنخود و توابل پخته بخورند و شیر برنج از عسل سازند و اگر اراده خوردن شراب بعد طعام کنند از صد درم زیاده نخورند و بوسیدن گل سرخ و مرزنجوش و ترنج و عود صلیب سود دارد و هر گاه قوتی بدان باز آید و اثر تری ظاهر گردد معاجین کبار چون دارالمسک و مثرودیطوس و تریاق کبیر موافق باشند و از مجامعت دور باشند و ابن ربن گوید که حیا کنند بهر حیله لطیفه تا بدن فربه شود و این چنان باشد که عسل مربیات حاره مثل عسل زنجبیل مروج و مانند آن بدهند و شوربای لحم بره و کبوتر بچه غذا سازند و شراب رقیق صاف بنوشند و در آبزن که اندر آب آن بابونه و مرزنجوش پخته باشند بنشینند و خوشبوی یاسمین ببویند و بعود بخور کنند و در شب بدن را بموم روغن که از روغن خیری یا نرگس ساخته باشند چرب کنند ابن الیاس گوید که هر صبح شربت سیب شیرین ده درم با شکر سفید ده درم بنوشانند و غذا زرده بیضه نیمبرشت و هریسه معمول از لحم بره و ماء اللحم نخود آب بلحوم مرغاله و بره دهند و عسل با شکر سفید ایشان را النفع بین کند و ابدان ایشان را القیروطی متخذ از روغن بنفشه و کدو چرب سازند و مرخات روغن گاو و پیه بط و ماکیان مرغابی سازند و خجندی گوید حق آنست که شفا درین مرض متعذر ست زیرا که آن ترطیبات و ترطیب با غذیه بود و آن بهضم تمام شود و هضم در ایشان ضعیف بود بسبب برودت و آن محتاج بتسخین باشد و اکثر مسخنات مجفف اند بلکه همه مسخن قوی مجفف باشند و گویند که نافع ترچیزی برای ایشان از شراب ممزوج بعد هضم غذای معمول از لحوم نیست

ذکر اعراض تابع حمیات

بشیخ میفرماید اعراضیکه در حمیات باشند میگردد مثل ناقض و برد و قشعریره و عرق بسیار و رعاف مفرط و قی عنیف و اسهال مضعف و یبس فم و عطش شدید و سبات کثیر و سهر لازم و خشونت زبان و عطاس سخت و صداع صعب و سعال متواتر و سقوط اشتها و بولیموس و شهوت کلبی شهوت ردی و فواق ست و حجر ومیگوید که گاهی حمیات را اعراض کثیر مختلف تابع میشود پس بعضی از آن مشاکل حمی ملائم مزاج آن باشد و علاج آن مثل علاج تپ باشد مثلا صداع که در تپ سبب بخار حاره متصاعد بسوی سر عارض شود علاج تپ علاج صداع نیز نافع و تدبیر باشد و بعضی اعراض مخالف مرض باشد و علاج او مضاد علاج مرض باشد و چون قصد بعلاج یکی از آن هر دو نمائیم دیگر زیاده شود پس درین هنگام میباید که نظر کنند هر کدام از آن هر دو که قوی تر و غالب تر باشد بر مریض قصد مداوات آن نمایند و عنایت بعلاج آن بیشتر کنند پس اگر مرض قوی تر و عظیم الخطر بود قصد علاج او کنند و از عرض نیز غافل نباشند و اگر عرض قوی تر و خوف از آن شدید تر باشد قصد بمداوات عرض کنند بعد از آنکه از مرض غافل نباشند مثال این آنست که تخمه را تپ عارض شود و علاج آن فصد ست مگر آنکه معده آن علیل بعد و بسبب تخمه که او را عارض شده یا فساد طعام که در معده او باشد گرم دود و او را از این غثیان لذع و تقلب نفس عارض شود و بسبب این قوت او ضعیف گردد درین صورت اقدام بر فصد نباید کرد زیرا که اگر فصد آن کنند ضعف قوت و انحلال زیاده شود بسبب نقصان حرارت غریزی باخراج خون بلکه قصد بعلاج معده و تقویت آن نمایند تا آنکه مزاج او مستقیم گردد بعده فصد مریض کشایند و ایضا مثال آنکه نسبت

که انسانی را تب حاد باشد و آنرا غشی بهم رسد پس طبیب را امر به مضطر بدادن شراب که مریض برای غشی داد استعمال اشیای سخنه از خوف انحلال قوت حیوانی گردانند و اگر چه شراب
در تب افزاید لیکن غشی از وی خوف اعظم ست پس بین قیاس معالجه حمیات و اعراض تابعه آنها و سائر امراض که بادی اعراض ردیه باشد باید کرد چنانچه در اوجاع قولنج هنگام اشتداد
صاحب او را اشیای مخدره مسکنه اوجاع دهند و اگر چه در سبب مضرت افزاید و آنرا اعراض تابع حمیات قبض شکم و غشی و غیر آنست که در قول شیخ مذکور شد سعید گوید
که حدوث تبی که تابع او اعراض غریبه باشد از استشعار اعضای رئیسه مشارکت بود و استدلال بران از غشی عظیم باقی متواتر یا سعال مقلق یا عرق مفرط یا سهر قوی ست
بعضی متاخرین می نویسند چند اعراضیکه در حمیات حار پدید آیند اگرچه مهالک اند لیکن باید که بی تدبیری نگذارند و آن شیخ یابس و فی الدم و نفث الدم و درد شکم و دوار و کرب بعد از
تنقیه افتد و ضیق النفس و کرب و عسر البلع و احتلام و غیر آنست که در قول شیخ گذشت و از ابتدا اهم مهالک اند خصوصاً که بعد از تنقیه افتد

تدبیر نافض و قشعریره و برد

یعنی لرزه و فراشا و سردی که کردن با آب گرم و سکنجبین مجرب ست و بعضی ادویه نافع لرزه در انواع حمیات خالطیه مسطور شده و بقول شیخ انچه از نیها تابع او عرق بود آن عسر
صلاح یابد و محتاج تدبیر نباشد و بحرانی را واجب ست که معارضه ننماید بدفع از ادویه برای دفع حالبیه بدانچه ضعیف کند و غیر بحرانی را گاهی بستن دست و پا و مالش نرم گرم کردن
پوشش و مالیدن روغن شبت و بابونه اگر احتیاج افتد ساکن نماید و اما قوی از اعراض مذکوره چون دوام کند در حمیات باشد یا در غیر آن لازم ست که دست و پا را در مواضع کثیر
بربندند و بر روغن بابونه و اصل السوس بمالند و بعضی تقویت این روغن بمثل قاقله و جندبیدستر و سداب و شیح و پودینه و بورق و فلفل و عاقرقرحا می نمایند و گاهی ازین
تجاوز میکنند باستعمال لطوخات خردل و حلتیت و گاهی این ادویه را بلیغ تر وقتاً تا آخر در آب می پزند بعده در ان روغن را جوش میکنند و آب جرجیر درین باب تنها قوی
اگر بر بدن بمالند و یا در روغن بپزند و همچنین پودینه دشتی و آب او ست صفت روغن جید برای این عوارض بگیرند شبت خشک و مرو پودینه و سداب و فلفل و عاقرقرحا
و در شراب نیک بجوشانند پس صاف کرده نصف او روغن کنجد داخل کرده بپزند تا آب فانی شود و روغن بماند و بمالش استعمال نمایند و از روغنهای قوی
در مثل لرزه تپ ربع روغن قسط و روغن قیصوم و روغن سوسن و روغن بادام تلخ ست و در یک اوقیه روغن بقدر سه درم فلفل و یک دانگ عاقرقرحا سوده
آمیزند و افتیمون در روغن کنجد جوشانید و یا زیت که در ان کرفس پخته باشند استعمال نمایند و دخول در زیت گرم بسیار نافع ست و گاهی احتیاج بشربات
افتد و اکثر آنست که شرب آب بسیار گرم و انکباب بر بخار آن تسکین او نماید و اگر ازین ساکن نشود و ماده غلیظ تر باشد در آب انیسون و پودینه و تخم کرفس و مصطکی
و جرجیر و شبت و مانند آن بجوشانند و تبخیر با بکه در ان مثل شیح و قیصوم و پودینه و شبت و ادخر و سداب و مرزنجوش و قسط جوشانیده باشند باید کرد و بزور حار و جمیع
ادویه قوی الادرار تسکین لرزه نماید و از ادویه مسکن لرزه عظیم در تپ ربع و مانند آن که از اخلاط غلیظ حادث شود انیست که قسط یک مثقال با آب گرم بخورند یا غاریقون مثل او
در آب گرم و غاریقون را منافع عظیم ست و گاهی با آن اندک افیون می آمیزند و خواب عرق می آرد و شدت لرزه و غیره را دفع میکند و ایضاً ایرسا مقدار مثقالی با آب گرم
بخورند و ایضاً ابهل وزن مثقال با آب گرم و ایضاً فطراسالیون مثقال با آب گرم و از مرکبات تریاق فاروق و تریاق حکیم غزه و کمونی و فوتنجی و فلافلی ست و شربت
عسل که در ان مثل سداب و حلتیت و عاقرقرحا و فلفل جوشانیده باشند حب مجرب که مریض یک ساعت قبل از لرزه بخورد و در بستر دراز شود و مهوای و بالش و پوشش
گرم بود پس تعدیل منع او نماید بگیرند میعه و افیون و جاوشیر و فلفل از هر واحد یک جزو و به روغن گاو سرشته بقدر باقلا بخورند و ایضاً بگیرند جاوشیر و جندبیدستر و فوتنج و حلتیت
و عاقرقرحا و افیون اجزا مساوی و مثل او ساخته استعمال نمایند نسخه دیگر حب بگیرند جاوشیر و سکبینج و ابحدان و زیره سیاه و تخم کرفس و فلفل از هر واحد یک نیم مثقال و برنجاسف
و زعفران و زراوند و جندبیدستر و فرفیون و مر و نانخواه و زنجبیل از هر واحد دو دانگ تخم حرمل و عاقرقرحا از هر واحد یک مثقال العسل معجون سازند شربتی یک مثقال با آب بسیار گرم
و گاهی ریاضت و نوشیدن شراب گرم کرده و ادویه و اغذیه گرم و اسهال مثل ایارج و سفرجلی قمری حاجت افتد بلکه اگر لرزه متعب و خصوصاً بدون تپ باشد حب منتن بخورانند
که این اشتمالی و ست صاحب کامل گوید که علاج لرزه و قشعریره انیست که مریض آب گرم جرعه جرعه بسیار نوشد و عضلات ساقین و ساعدین را بعصابهای عریض
بربندند و سفل قدم و کف او بمالند و دست و پای و در آب گرم گذارند و لزوم پوشش جامه ها نمایند پس اگر لرزه و قشعریره مدام بسیار پیدا شود باید که بالش
بدستهای بسیار باعتدال نمایند تا آنکه بالش سائر بدن را عام گردد در زمانه اعراض او دست را بروغنی که در ان حاشا و پودینه کوهی و بابونه و مانند آن پخته باشند

چرب کرده باشند و اگر تپ بلغمی سردی قوی باشد دریں وقت اندکی فلفل با جند بیدستر حل کنند و اگر غاریقون یک درم تا یک مثقال بخورند لرزه حادث از اخلاط بلغمی غلیظ لزج را منفعت بین نماید و همچنین پودینه نهری اگر با ماء العسل بخورند گیلانی گوید که وقت لرزه بدن بدن هر دو پای مریض را در آب گرم نهند و روغن شبت و روغن بابونه گرم کرده بر مهره‌های پشت و بر دست و پای بمالند و قدری افیون و ورق الخیال یا قوتی معتدل با حار ممزوج کرده بخورانند قبل از لرزه و عقب آن گلاب گرم کرده بنهند

تدبیر افراط عرق در حمیات

بقول شیخ بحرانی را حتی الامکان منع نباید کرد و چون ضرورت افتد و از حد تجاوز کند باید که بتدریج و تبرید مکان نمایند و اگر کفایت نکند مریض را بمکان سرد در گهواره نشانیده بجنبانند و عرقی که آید آنرا بار بار نشف نکنند که این سبب ادرار و تکثیر او ست و گاهی غشی می آرد پس نشف او در غشی افزاید و ترک نشف عرق را حبس کند و لازم ست که مالش بدن بروغن گل قوی یا بروغن مورد و بروغن بید یا بروغن گلنار نمایند و یا بهی زعفت و سیب زعفت و گل سرخ و گلنار و دیگر قوابض را بجوشانیده صاف کرده در ان روغن انداخته بپزند تا آب فانی شود و آن روغن را سرد کرده بمالند و گاهی حب الآس و گلنار و کهربا مثل غبار سوده و مانند آن ادویه قابضه بر بدن می پاشند و حبس عرق می کنند و گاهی جلبس سکنجبین سرکه ممزوج باب عصاره حصرم و طبیخ گلنار و طبیخ مازو و طبیخ مورد و آب بید عجیبست و آب حی العالم همین اثر دارد و چون امر شدت کند و از ین ادویه حبس عرق نکند طلا بلعابات بارده و بصمغ نمایند و خصوصاً چون در امثال این صندل کافور آمیزند و خصوصاً چون باین هر دو طلا کرده بهوای سرد ترویح نمایند و در اشتداد امر واجبست که برف بر دست و پا نهند یا اطراف در ان نهند و یا آب سرد غسل کنند اگر بران صبر نمایند و حرارت شدید و سن جوانی و قوت قوی باشد عباس گوید که اگر عرق مفرط باشد و خوف سقوط قوت بود بدن مریض را روغن مورد یا آب مورد و تبیا سوده با گلاب یا بروغن خلاف چرب کنند و یا گل سرخ خشک و مازو سوده بر بدن پاشند و اگر مکان مریض گرم باشد بجای سرد که در ان هوای سرد آید نقل کنند تا بدن بدان قوت یابد و عرق بایستد جرجانی گوید که تدبیر باز داشتن عرق آنست که جامه سبکتر کنند و هوای خانه خوش گردانند و اگر حاجت آید برگ مورد تر و آب بهی و روغن گل بجوشانند تا آب برود و روغن بماند بر پشت و مفاصل بمالند و اگر مورد تر نباشد برگ خشک مورد و گلنار و گل سرخ و مصطکی و بهی پاره کرده در آب بپزند و بقدر چهارم حصه آن آب روغن انداخته بجوشانند تا آب برود و روغن بماند و اگر مازو نیز کوفته با ادویه مذکور بپزند قوی باشد و برگ مورد سوده بر بدن پاشند و اگر افراط عرق از حد بگذرد لعاب اسپغول بهدانه با آب صمغ عربی آمیخته طلا کنند بعضی متاخرین می نویسند که اگر عرق بحرانی باشد علاجش آنست که یک و پاس یا چهار پاس نهایت یک شبانه روز مانند و هر چه بسیار راحت و خفت رو دهد او را بر گزینند بلکه چیزهای معرق نوشانند تا طبیعت را مدد کنند و اگر از عرق ضعف و ثقل دم بدم ظاهر گردد و ہیجان آن احتمال آن رسد که الغشی انجامد و ہلاک سازد و این روغن در حبس آن عجیب الاثر ست آب بهی سیب و عفص و جلنار و آب گل سرخ تازه و حب الآس تازه هر یک ده توله روغن گل برابر همه آمیخته بجوشانند که آبها سوخته روغن بماند صاف نموده تخم مورد و گلنار و صندل سفید و مازو و کهربا هر یک هفت ماشه سوده آمیخته بمالند

تدبیر رعاف مفرط

تبرید و اطلیه باردہ کافوریه و افیونیه استعمال نمایند و آب سرد بر سر ریزند و طلا و نشوق روغن بادام و کدو و مسکه افضل ادویه مانع رعاف ست و بقول شیخ واجب ست که منع رعاف بحرانی مبادرت نکنند تا ممکن بود و چون باز داشتن رعاف در حمیات حاده واجب گردد دست و پا را ببندند و محجمه بجانبی که مقابل منخر راعف باشد بر جگر یا طحال نهند بعد تبرید آن موضع که از طرف او خون آید باید کرد و حتی الامکان تا وقتیکه از تبرید رعاف بند شود محاجم نباید نهاد و در بینی بعض قطورات مذکور در باب رعاف بچکانند و اگر مانعی نباشد تبرید بمبردات مذکور در باب آن نمایند و گاهی در باب تپ لیع را رعاف بهم رسد احتیاج اعانت آن بمرعفات معلومه افتد و دران شفای لیع باشد و اگر خوف افراط رعاف باشد آنچه مذکور شد بعمل آرند جرجانی گوید که یخ بر سر و پیشانی نهند و پلیته با آب سرگین خر تر کرده در بینی نهند یا قطره از ان آب در بینی چکانند شخصی را دیدم که هیچ تدبیر رعافش باز نتوانستم داشت از دست همان جانب فصد فرمودم مقدار بیست درم خون برآمد و رعاف باز ایستاد

تدبیر قی مفرط

اگر بحرانی نباشد بردوی بند نمایند تا ضعف و غشی نیفتد پس باید که پوست سماق و طباشیر و زرشک هر واحد یک ماشه سوده بشربت انار بعنع دو توله آمیخته بلیسانند و آب سیب شیرین به شیرین و انار ترش کوفتی گلاب هر یک هفت توله پوست بیرون پسته هفت ماشه بجوشانند تا بنیمه آید صاف کرده نبات سه توله داخل کرده بنوشانند

واز صندل و تخم خرفه و تخم سورد و گل سرخ هر یک نیم ماشه در آب گشنیز سبز و سیب یا بهی ترش سرشته بر فم معده ضماد نمایند و شیاف نرم ماده را با اسفل مائل ساخته نیکو
است و اگر بلغمی سودا بر آید اکثر هلاک میسازد شربت سیب و سکنجبین سفرجلی هر یک دو تولہ در آب برف نوشانند شیخ میفرماید که در بحرانی را نیز قطع کنند یکمرتبه دفعۃ درست
یعنی بعد از سقوط قوت و در اکثر اوقات قی و غشیان ایشان بلغمی منقطع میشود و بمعونت چیزیکه اخراج خلط سوداوی بدان کنند مثل سکنجبین ساده و آب گرم گاه گاهی احتیاج آید
بقوی کردن تن بس بدل اسکنجبین ساده سکنجبین وردی کنند و اگر خلط متشرب به طبقات معده و غلیظ باشد بهتر آنست که اسهال مثل صبر مغسول و ایارج کنند و اگر متشرب
نباشد اکثر ایارج و صبر نفع کند و اگر متشرب غیر غلیظ باشد سکنجبین با آب گرم آنرا پاک کند و بعد از آن تعدیل او بشرب آب انارین نمایند و اگر آنرا قی کنند بار دیگر بنوشانند
تا اعتدال و تسکین یابد و سکنجبین و شربت نعناع با نار دانه و گاهی سکنجبین و تبرید معده نماید اگر قی صفراوی باشد و واجب نیست که اشیای عفص مسکن قی بنوشند و همچنین
قابض مدام از خلط متشرب قریب نمایند زیرا که آنها رادع است در متشرب خلط افزاید و اما خلط غیر متشرب گاهی اشیای عفص بلغمی دفع کند و اگر چه غلیظ مائل به اسفل
باشد و گاهی معده را برقی کردن آن از فوق قوی نماید اگر خلط رقیق باشد و اما چون قی از صفرا دوام کند و از قبیل متشرب نباشد استعمال قرص النعنع و خصوصاً ضماد
نافع بود مثل ضماد مرتب از پوست بیخ انار و مازو و مانند آن چون اقاقیا و گلنار و گل سرخ و شراب ممزوج بالصبر که ممزوج و قی برای قی سوداوی مفرط اسفنج در سرکه تر کرده
بر معده نهند و اگر حاجت با دویه قوی تر افتد ادویه مذکوره در باب قی استعمال نمایند ایلاقی و جرجانی می نویسند که هرگاه ماده قی حوالی فم معده باشد غثیان و تهوع و
کرب قوی بود و دفع کمتر کند پس اگر اراده قی کردن باشد سکنجبین و آب گرم مدد آن شود و اگر ماده متشبث بمعده و غلیظ باشد ایارج فیقرا که صبر مغسول در آن باشد سود مند بود و یا حب
بایدداد و بعد آن آب انار ترش و شیرین بدهند تا حرارت ایارج را تلافی کند پس اگر قی امتداد کند و از افراط آن ضعف گردد شربت انار که در آن نعناع دمیده پخته باشند
و آب سیب ترش یا آب بهی که پوست بیرون پسته در آن جوشانیده باشند آنرا با زرد چوبی سی گوید که اگر با تپ قی عارض شود شربت انار منعنع یا رب ریباس یا رب بهی
یا رب غوره بدهند و پست سیب یا آب سیب مخوش یا پوست بیرون پسته بنوشانند و بر معده ضماد صندل و گلاب و آب سیب و آب به سرد و آب بید با اندکی کافور مالیدن نهند

تدبیر اسهال

که صاحبان تپ را عارض شود و طباشیر کشنیز بریان کتیرا گل ارمنی اسپغول مساوی سفوف ساخته دو درهم با شیره تخم خشخاش و خرفه هر یک هفت ماشه لعاب بهدانه سه ماشه
شربت خشخاش دو تولہ بدهند و اگر با اسهال خون هم باشد قرص کهربا سه ماشه با شیره کشنیز خشک و خرفه و خشخاش بریان هر یک پنج ماشه شیره بهدانه سه ماشه لعاب
ریشه خطمی چهار ماشه شربت خشخاش دو تولہ شربت حب الآس دو تولہ اسبغول بریان پنج ماشه بدهند و غذا شوربای ماش مقشر برنج بدهند و آنچه علاج این
در باب اسهال گفته ایم بدان رجوع نمایند و آنچه بطریق اغذیه نفع کند یا آش بریان عدس بریان کشنیز سماق هر کدام از آن بهر دو بعد جوشانیدن و بیختن آب آن
با نار دانه ترش کرده بخورند ابن عباس گوید که اگر با تپ طبیعت نرم باشد آب پست سویق و صمغ عربی و گل قبرسی بهر او بدهند و اگر در آن حب الآس
یا قطعات بهی بجوشانند بهتر باشد و شربت سفرجل و شربت ریباس نفع کند و سفوف معمول از اسپغول و تخم ریحان اندکی بریان کرده با انیسون و صمغ عربی و گل قبرسی و طباشیر
بدهند و غذا مزوره زیرباج ترش بانار دانه یا خرفه یا حماض معمول سماق یا غوره یا زرشک سازند و اگر صلاح نباشد آب پست جو نوشانند پس طباشیر قرص الطین شربت سفرجل بخورانند
و اگر لین طبیعت با خون باشد سفوف الطین یا سفوف کهربا با سماق یا آب خرفه وغیره که در علاج آن گذشت بدهند و معهذا باید که نظر کنند اگر اسهال بسبب بحران حادث
شده باشد قطع او روا نیست بلکه آنرا ترک نمایند مادام که قوت متحمل باشد مگر آنکه اسهال اسراف نماید و قوت ضعیف گردد پس آنچه قبض طبیعت کند استعمال نمایند

تدبیر عطش مفرط

شیره بزور بارده مانند خیارین مغز تخم کدو دهند دانه هر یک نیم ماشه شربت نیلوفر چهار تولہ یا افشره تمر هندی یا گلاب دهند و یا لعاب بهدانه و اسپغول هر یک سه ماشه در گلاب
نیم پاو مدام بهدانه یا آلو یا یخ در دهن داشتن و مضمضه با نیها کردن نفع کثیر دارد شیخ میفرماید که واجب است چرب کردن سر بروغنی بارد مثل روغن تخم کدو
و کاهو بسیار سرد کرده و بسر ریزند و بهر ترک او نهند اگر مانعی مثل نزله وغیره نباشد و ایضاً آبهای سرد مثل جراده کدو و خرفه و کاهو بکار برند و در دهن گرفتن
لعاب بهدانه مخلوط بروغن گل اعلی یا لقوع آلو و حب مغز خیار و بادرنگ و کدو و خشخاش سیاه و اصل السوس حب قوم در قرابادین برای عطش و از اشیای ترش مکیدن

تمر هندی ست و عطش گاهی از یبوست بود و آنرا از خواب قطع کند و گاهی از حرارت باشد و بیداری آنرا منع نماید

تدبیر خشونت و لزوجت و سواد زبان

شیخ میفرماید که لزوجت را بخیزران یا بشاخ بید در روغن گل و شکر طبرزد آلوده بخراشند تا آنکه پاک شود و یا باسفنج و اندک نمک و روغن گل و سرکه از رنگ ... بسیار شود و در خشونت او غیر از لزوجت بلکه از یبوست باید که سپستان یا تخم آلو یا نبات بقدر باقلا در دهان گیرند و بهدانه تر طیب زبان و منع خشکی و کند و باید که زبان ... بر پشت خواب نکنند که این هر دو زبان را خشک میکنند و باید که سیاهی بر زبان ایشان نگذارند بلکه بجالیات معلومه بخراشند و الابخارات خبیثه بسوی سر صعود کند ...

تدبیر سبات

که با صحاب حمیات عارض شود روغن گل و سرکه برابر آمیخته بر تارک بمالند و ریاحین حاره مثل مرزنجوش و نرگس بو یانند و بقول شیخ بکلام و آوازهای بلند از سبات بازدارند ... و محکم بربندند که از ان الم بایجسب قلب رت اگر ... نباشد و شیاف لطیف برآرند اگر قبض طبع باشد و در اوقات راحت تنبیه باید فرمود ... از ... دیر غیر ... اگر رو حجامت نمانید

تدبیر سهر

یعنی بیداری که آزار ارق نیز گویند شیخ میفرماید که روغن خشخاش و استنشاق با روغن تخم کاهو و روغن نیلوفر و کدو و الصاق چیزهای مخدرات مشهوره بر صدغین و ... بر جبهه اوده بیرقه اهو ... نیلوفر و لفاح و ریحان بگلاب پاشیده از بعید نطولات مرطبه جمله معلوم شده و همچنین اگر غذا داده مانع نباشد خوردن شربت خشخاش و لعوق او لعیده تدبیر نهادن چراغ با روبرو بی مریض وغیره دریاب سهر ذکور شد و چون خفت و سکون از نوبت یا از شدت تپ ... مداومت شستن پا بآب طبیخ خشخاش ... باید که بر روح بیخ آن نمانید و اگر در انجا خانه ابدر ... باشد تابه بآب طبیخ تمام اکلیل الملک و اقحوان و خشخاش شستن و بر بخار او انکباب نمودن نفع کند صاحب کامل گوید که هر گاه با تپ سهر باشد باید که مریض خشخاش تازه با شکر بخورانند و روغن بنفشه و روغن تخم کدو مرثی با بنفشه تر بنو شانند و بنفشه تازه بر سر ضماد کنند و بآب مطبوخ ... نیکو گفته و خشخاش مع پوست و بنفشه تازه و گل نیلوفر حواده کرده ... آن تکمید سر نمایند و این تدبیر وقتی بعمل آرند که سهر از علامات بحران نباشد و هر گاه بسبب بحران ... نمایند طبیعت او را بچیزی مشغول نسازند و باید که شیر از ... و روا ندارند زیرا که گاهی ضرر عظیم ... و از ان خوف ورم دماغ بود از بهر آنکه در شیر تحلیل قوی ست پس اگر در بر باده ملاقات گرد و تحلیل آن ... گوید که مریض خشخاش ... بهبندد شربت خشخاش و بنفشه بنوشانند و افیون ببویانند و بر صدغین ان طلا سازند

تدبیر عطاس شدید

بقول شیخ گاهی ضرر عطاس شدید با ایشان بسیار شود زیرا که کشیدن دماغ و اعضای صدر ایذا رساند و سر ایشان از بخار ممتلی سازد و قوای ایشان را ضعیف کند و گاهی رعاف آرد پس واجب ست که پیشانی و چشم و بینی بمالند و دهن بگشایند و حنک را بر زور بمالند و هر گردن را بکشند و قالب ضلع آن کنند و دستها و پایها بمالند و در گوش و غنهای بیگرم مائل ... و ترطیب عضلات و فک بروغن های طب بسازند و زیر فقاکه گرم کرده نهند و از خواب یکبارگی بیدار نسازند و از غبار و دخان و هر چیزی که بوی او حدت باشد احتراز نمایند و پست و گل و کوم ... اسفنج بحری ببویانند ابن عباس گوید که آروغ بسیار آرند و حبس نفس نمایند و اطراف و سائر بدن را سیما گردن را بر روغن های مرطبه مثل روغن بنفشه بمالند و اندک در گوش بچکانند و نقره و قفا ... گرم بالیشم ... نمایند و آنجا که عطسه بسبب سده و ... بخارات باشد و اراده آمدن او کنند فتیله کاغذ در بینی داخل کنند و گردن بسوی بالا باشند و کندش نمایند

تدبیر صداع و ثقل راس

حجامت بلا تشرط نمایند و پا شویه بعمل آرند و تینج میفرماید که در صداع ایشان ست و باد خصوصاً انهار العصاب بربندند و کف پا بمالند و شیاف ملین حاد و حار ... اسفل بسوزانند و تقویت سر بمبردات معلومه نمایند و اگر از بها ... مانع نباشد نطول سر بطبیخ گل سرخ و بنفشه و جو و برگ بید ... نمایند آن همچنین روغن گل و روغن بید نمایند و اگر این کفایت نکند بنطولات مبرده ملینات مثل بابونه و خطمی و اکلیل الملک و مخدرات مثل خشخاش مخلوط سازند و شیر بر سر دوشند گر نزد زوال تپ بپس اگر تپ قوی ملتند شیر بر دوشند و اگر ضعیف باشد شیر زنان دوشند و از شیر بز و امثالش طبیعی ... احتیاط کنند همچنین از جمیع مرطبات از نطولات و ادهان اجتناب نمایند در حال

مرطبات و قتی نمایند که بخار دخانی و یبس قلیل النوم باشد و چون امتلاء در سر از بخار رطب کثرت نماید جذب ابسوی اسفل بشیافات و حقنه ها و بستن اعضای سافله حتی تسکین
باید کرد و در ثقل سر واجبست که از دوشیدن شیر بر سر از پختن روغن بر آن یا نطول یا سعوط اجتناب نمایند بلکه بتبخیرات بنطولات با بونجی که دران بنفشه و سبوس
و امثال آن که مسام را بکشاید اقتصار ورزند صاحب کامل گوید که دوای صداع عارض در تپ آنست که گلاب بسرکه و روغن گل بر سر ریزند و روغن گل و جزو و گلاب جزو
و سرکه یک جزو باشد و اگر اندک آب برگ خرفه یا حی العالم یا آب جراده کدو با وی مخلوط سازند نفع بین نماید و اگر با این قدری صندل و گلاب و بنفشه تازه و نیلوفر آمیزند نیکو باشد
و همچنین اگر بنفشه تازه بر سر نهند و اگر صداع بدین ساکن نشود و این ضماد استعمال کنند صفت آن افیون یکدانگ آرد جو خطمی هر یک یکدرم شیاف مامیثا پوست خشخاش
هر واحد درم همه را باریک سائیده با آب کاهو و آب خرفه و اندکی سرکه آمیخته بر سر ضماد کنند و روغن نیلوفر معمول تخم کدو در بینی چکانند و نیلوفر و بنفشه تازه ببویند و ماء الشعیر آرا مخوش بنوشانند و اگر از آن
که در معده چیزی از صفرا است که بخار او بسوی دماغ بر می آید سکنجبین و آب گرم نوشیده قی کنند تا آنکه معده پاک شود و عقب آن شربت غوره و شربت تمر هندی با آب انار مخوش نوشانند

تدبیر سعال

در سرفه ایشان لعاب بهدانه و اسپغول و شیره تخم خرفه بشربت خشخاش بنوشند و این حب بنوشند در دهن دارند مغز تخم کدو مغز بهدانه مغز تخم خیارین تخم خطمی خبازی نشاسته کتیرا
طباشیر هر یک سه ماشه در لعاب اسپغول سرشته حبها بقدر نخود سازند و آش جو با شربت نیلوفر دهند شیخ میفرماید که سرفه اکثر ایشان را از حرارت و یبس عارض شود پس باید که
حب السعال و لعوقات خشخاشیه و مربیات و معجونات بارده و نشاسته و مانند آن در دهان دارند و قیروطیات مبرده مرطبه معمول از روغن گل خالص و لعاب اسپغول و آب خرفه و مانند آن
استعمال نمایند مصنف ملکی گوید که اگر با تپ سرفه باشد باید که ماء الشعیر عناب سپستان و اصل السوس مقشر کوفته بپزند و صاف کرده خمیره بنفشه دران مالیده یا شربت بنفشه
حل کرده و روغن بادام بران چکانیده بنوشند و لعاب بهدانه و اسپغول با اندک نبات سفید و روغن بادام بدهند و حریره معمول از آب سبوس یا معمول از باقلای خشک کوفته
بشکر و روغن بادام دهند و غذا مزوره اسفاناخ و قطف و سرمق و خبازی با ماش مقشر و کشنیز تر و خشک بروغن بادام سازند و وقت خواب این سفوف دهند مغز تخم کدو
و خیار و بادرنگ هر واحد چهار درم صمغ عربی نشاسته کتیرا طباشیر هر واحد دو درم مغز بهدانه یک درم همه را باریک سائیده بجز بریخته دو درم بجلاب یا با نبات و شکر بدهند

تدبیر وجع معده

بقول شیخ از انصباب صفرا بسوی معده می باشد پس اگر در ابتدای دوره تپ عارض شود اندک شربت سیب یا سکنجبین دهند و بعضی مقدار آن
هر دو هر یک دو توله با گلاب نیم پاو نوشته اند و با سکنجبین تفاحی چهار توله و آلو بخارا ده عدد و گلاب پنج توله مالیده بدهند و غذا شله اسفاناخی خورانند

تدبیر حبس طبیعت

هر گاه حبس شده باشد شیره گل بنفشه گلقند تو توله آلو بخارا پانزده عدد گلاب و آثار گلقند چهار توله و یا ملین مبارک دهند و بقول صاحب کامل طبیخ خیار شنبر ترنجبین تمر هندی و آلو و مویز
و بنفشه و گل سرخ هر واحد بقدر حاجت بدهند و یا لعوق خیار شنبر دهند و قبل غذا آلو بخارای شیرین مبلول بجلاب یا شربت بنفشه بخورانند و آب لبلاب بشکر سرخ
و آب انار مع تخم آنها افشرده با شکر بدهند و اگر ازین اجابت نشود و یا مریض از تناول اغذیه ابا نماید و حبس طبیعت از چهار روز تجاوز کند حقنه لینه معمول از آب چقندر افشرده و شکر سرخ
و مری و روغن کنجد استعمال کنند و یا حقنه که دران جو مقشر کوفته بست درم در سه رطل آب بجوشانند تا بیک رطل آید و دران بست درم فلوس خیار شنبر مالیده صاف کرده هفت درم
روغن بنفشه و مثل آن مری اضافه کرده باشند بعمل آرند و یا شیاف از خطمی و بورق و شکر سرخ و یا شیاف از نرگس استعمال کنند و غذا مزوره لبلاب و روغن بادام و اسفیدباج نرم سازند

تدبیر بطلان اشتها

جوارش خوزی که ماشیه با عرق زرشک و شش لیمو بدهند و اگر آثار ماده در معده دریافت گردد اول تنقیه آن بقی و مسهل نمایند چنانچه بوعلی سینا نوشته که گاهی سبب او خلطی رقیق عفن می باشد
و شناخته میشود از علاماتیکه در باب بطلان شهوت طعام گفته شد پس استفراغ بقی یا اسهال نمایند و اکثر بداخل کردن انگشت در حلق و برانگیختن معده را بحرکت قی انتفاع یابند و حقنه
چون ماده تلخ یا ترش قی کنند و گاهی از شدت ضعف قوت بود پس معالجه سوء مزاجی که ضعف را واجب کرده بضد آن نمایند بدانچه معلوم شده و لازم است که قریب بعض لوبها شکه
اشتها انگیزد و مثل لوبی پسته جوز مسلول با آب و با آب و سرکه بر بندد و جوارش تمسوت صاحیان تپ یعنی بارد مثل جوارش طباشیر و آمله و اندک شراب ممزوج با آب گلاب و آب نیم بخته خوزی که عفص

خوشبو مثل بهی سیب بهند و اندک سرکه قرص یا قرص ریضی بهی بر غاله و مانند آن ملیسند و بعد ایام اول الضمره مرتب از فواکه که دران افسنتین و صبر باشد چنانچه معلوم شده بر معده نهند و مالش معده بر روغنهای خوشبو مثل روغن گل و سفرجل بسیار نافع ست صاحب کامل گوید که در سقوط شهوت غذا مع حمیات اشتها را ببوئیدن غذیه خوشبو بجنبانند مثل شمیدن بچه مرغ که آب در غلاف نموده در تنور بریان کرده پیش وی مریض اشگافند تا بوی آن بدماغ وی رسد شمیدن [illegible] مطبوخ و نان گرم نیک پخته و شمیدن فواکه خوشبو قابض چون سیب و بهی و کلیدن آن نهار و انداختن ثقل آن نهار و بدان بر روغنهای خوشبو بمالند و رامک و صندل و آب سیب و آب طلع بر فم معده ضماد کنند و باید که برای دادن غذا مریض شخصی متولی سازند که ازان بسیار خوف و حیا کند و قول او قبول نماید و امر این عارض را مهمل نگذارند زیرا که ترک غذا قوت ضعیف و تحلیل کند و اگر ذهاب شهوت بعد مفارقت تپ باقی ماند عارض شود بجضل و ویه سهله لینه بقدر احتمال قوت استفراغ نمایند و یاقی آورند اگر برایشان سهل بود و بعد تدبیر کور ریاضت ملائم مثل اندک پیاده رفتن و در گهواره نشستن بآواز بلند خواندن و مانند آن از ریاضت و بدن را مالش ملائم نمایند و قبل از غذا اندکی از شراب افسنتین بخورند و یا چند جرعه از سکرو عسل نوشند که این منفعت بین نماید اغذیه خوشبو مثل نان گرم کباب گرم و اغذیه که در حالت صحت اشتهای آن میکرد نزد پیش وی آورند که این اشتهای ایشان را بجنباند

تدبیر بولیموس

گاز ار جوع البقر نامند گلاب و عرق بید مشک سرد و برابر و سرکه چهارم حصه آمیخته بدهند و سکنجبین تفاحی در آب سرد دهند و غذا نان ثرید در آب سرد که شربت دران باشد خورانند و بقول شیخ واجب ست که علاج کنند بمشمومات و بگل خراسانی یا ارمنی مبلول بسرکه و ایضاً مصوصات و نان پاکیزه گرم گوشت بریان ببویانند و دست و پای ببندند و گوش و موی بکشند و تقویت دماغ بنطولات سرده مرطبه نمایند زیرا که اکثر بولیموس باب حمیات بسبب بطلان حس فم معده بواسطه مشارکت شعبه عصب که برای حس از دماغ بفم معده آمده میباشد و بدان طلب غذا میکند لیکن حس فم معده تقاضای غذا نمی نماید

تدبیر شهوت کلبی

شیخ میفرماید که معالجه آن بشربات بارده و بجلاوات نمایند و بقول جرجانی از ترنجبین و مغز تخم کدو و مغز تخم خیار و مانند آن حلوا سازند و روغن بادام بدهند

تدبیر غشی

بقول شیخ گاهی غشی در حمیات بسبب انصباب صفرا بسوی فم معده عارض شود پس می باید که قبل از نوبت یا نزد نوبت قطعه نان سمید بآب انار و آب غوره بدهند و بدانند که چون غشی و تپ جمع شود غشی اولی بعلاج ست و اگر احتیاج طعام افتد اندک نان ممزوج بشراب کهنه در زم شراب کهنه و الا شربت سیب کهنه که فضول مائیت او تحلیل شده باشد بدهند و بسیار باشد که فصد در غشی فزاید و حقنه لین موافق تر بود و قی ایشان را نافع ست و بستن ساقین و نهادن دست و پای در آب گرم و هرگاه افاقه از غشی گردد بهتر آنست که لیت جو ترکرده که دران انار دانه باشد بخورانند تا از سقوط قوت ایمن گردند صاحب کامل گوید که هرگاه صاحب تپ را غشی عارض شود باید که نظر کنند که سبب حدوث او چیست پس اگر از انصباب صفرا بسوی فم معده باشد آب سرد بر روی صاحب او زنند و فم معده و شکم او را بمالند و دست و پای و عصابه ها محکم بر بندند تا ماده باسفل منجذب گردد و یک لحظه دهن و بینی بگیرند تا حرارت غریزی بداخل رجوع کند و شراب رقیق ممزوج بآب سرد بحلق چکانند و چکانیدن سکنجبین و آب گرم در مثل این حال نافع ست بنا بر انحدار صفرا از فم معده بسوی اسفل و یا خروج او بقی و اگر غشی بسبب اسهال عارض شود معالجه او بتدابیر مذکوره ماسوای سکنجبین و آب گرم کنند گلاب گرم صندل کافور بو بنند و با کش بجنبانند مع پاشیدن گلاب بسیار سرد بر چهره و نان بشراب ترکرده بدهند و شربت سیب و شربت بهی بنوشانند و بر معده آبهای قابض مثل آب بهی و آب سورد و آب شاخ انگور ضماد کنند و اگر غشی بسبب خبث حمی و رداءت خلط عارض گردد باید که در وقت نوبت تپ عضلات ساق بربندند و قدم و کف پا و دست بمالند تا ماده از باطن بدن بظاهر او و از اعضای شریفه بسوی اعضای خسیسه منجذب گردد و از خواب در زمانه نوبت منع کنند زیرا که از شان خواب ست که مواد را بسوی داخل بدن منوجه میگرداند پس حرارت غریزی را فرو میکند و ایضاً از غذا باز دارند تا حرارت غریزی بهضم غذا از انضاج ماده و اصلاح آن مصروف نگردد و در استلا نیفزاید که اطفای حرارت کند و اما هرگاه غشی در ابتدای نوبت بسبب تپ عارض شود باید که غذا قبل از نوبت دهند بعد از آنکه نظر کنند که اگر آن غشی صعب باشد نان بشراب رقیق ترکرده دهند و اگر چه شراب تپ را فزاید لیکن تقویت قوت حیوانی کند و بدان غذا دهد و شربت سیب

و آب او و آنچه بهی دهند و دست و پای او ببندند و بمالند تا ماده را باطراف جذب کند و بسوی خارج میل آن نماید و اگر آن غشی قوی نباشد مریض را قبل از نوبت سیب و امرود و انار بخورانند تا معده بدان قوی گردد و حفظ قوت حیوانی نماید اما هرگاه که تپ ابتدا کند و غشی عارض شود باید که صاحب او رانان مبلول بشراب گرم کرده بدهند تا نفوذ او بسوی اعضا بسرعت گردد و تر طیب آنها نماید و از تخفیف آنها باز دارد و سعید ابن هبة الله گوید که اگر غشی تابع اسهال بود حبس آن نمایند و اگر تابع افراط عرق باشد آب سماق بنوشانند و آب برنج بر بهار بپاشانند و اگر منقطع نشود بر بدن کهربا و گل ارمنی و مرزنجوش و برگ سوسن و برگ طرفا کوفته بیخته بعد چرب کردن بدن بروغن بید یا روغن گل بپاشند و مسکن و مهیج و مهیجال یا خیوش سازند و غذا بچه با کیان با آب سماق دهند مؤلف اقتباس می نویسد که فی الحال گلاب یا عرق بید مشک بریعن سرکرده برو و سینه زنند و حجامت بی شرط کنند و شراب ریحانی سه درم ممزوج با آب سرد در حلق چکانند و نان ثرید در شراب یا آب یخ چند لقمه خورانند تا قوت باز آید پس جهت رفع حرارت شربت سیب و صندل ترش و عرق بید مشک نوشانند و اگر مریض عادت غشی قدیم داشته باشد باید که آنرا قبل از شروع نوبت چند لقمه نان تنک در آب غوره و یا انار کوهی و یا سیب و یا بهی ترش و یا لیمون کاغذی و اندکے شراب ریحانی تر نموده خورانند

تدبیر ضیق النفس

منقوع سپستان پانزده عدد آلو سیاه پنج عدد عناب هفت عدد بنفشه نیلوفر عنب الثعلب هر یک هفت ماشه با شربت بنفشه دو توله بدهند و قیروطی موم زرد سه توله روغن گل هشت توله گداخته آب حراره کدو و برگ خرفه هر یک کلنیم توله صندل یک توله کتیرا هفت ماشه داخل کرده بر سینه مالند شیخ میفرماید که ضیق النفس التشاق که عارض میشود یا بسبب تشنج و میل عضلات النفس یا بسبب ماده خانقه نازل بحلق و یا بسبب ضعف مستولی بر عصب که بسوی اعضای نفس آمده و معالجه اول هر ایشان مرطبه نمایند و علاج مدانچه تابع خناق باشد علاج سموم و تعدیل فراخ مانع و مالش گردن بچیزیکه سرد و مرطب بود و گاهی بر معده نیز مثل حراره کدو و خرفه و صندل و روغن گل مالند آن نهاده میشود

تدبیر شدت کرب

اینجا که کرب بسیار بود در گهواره دم بسته بجنبانند و برگ بید ساده و سیب و لیمو و ترنج و ریحان و گل سرخ و سداگلاب برای او فرش نمایند و لخلخه باب سرد که صندل سفید در آن نیز شسته تر دارند و باد رنگ و خیار و سیب و بهی و کدو و تر بریده ببویانند و در ظرفی کلان گلی که پر از آب شیرین باشد انداخته نزدیک بیمار دارند و بگویند که پیوسته نظر بر آن دارد و اما شربت باشربت نیلوفر نوشانند و آب حی العالم سبز بروغن گل برابر آمیخته و صندل سفید دو حصه افزوده بر تارک سر و معده و دل گذارند و حقنه معتدل علوی خان بکار برند گذارند که کرب مستقر گردد بحرارت خبیثه آن بد باشد برآید و آنرا مشوش ساخته بهلاکت انجامد بو علی می نویسد که چون کرب بسبب حصول خلط لاذع در فم معده و حصول ادیشاء و تقلب کثرت بود باید تسریح معده از اغذیه کنند و ترویح بمروحه نمایند و در موضع قریب حرکت آب فروش برگها و شاخهای سرو و یاسمین باده از نیلوفر و گل سرخ لخلخه بارده قریب از فواکه خوشبو بارد و صندل سکونت ورزند و لبسیار باشد که کرب ایشان را حقنه بارد معمول از آب کدو و خیار و آب خرفه و حی العالم و روغن گل نفع نماید

تدبیر عسر الازدراد

برای تسواری خردترین طعام شراب ترند که روغن گل بمالند و یا آب گل سداگلاب و ریحان سبز هر یک هفت توله و روغن گل نه توله بجوشانند تا همه آب بسوزد و روغن بماند گل و ریحان فرو نحسک بریک گداشته آمیخته بمالند و حقنه بارد علوی خان فی الفور نفع بین نماید شیخ میفرماید که اگر عسر از دراد در تپ مطبقه عارض شود فصد کنند و اندک خون برآرند و غذا البسر که کاهو دهند اگر اشتها داران اندک جید باشد و الا ماء الشعیر اقتصار ورزند و از قوابض شکم حذر کنند و اگر قبض طبع باشد حمول و حقنه از مسهل بسازند

تدبیر برد اطراف

در بند دست و پا اندکی جدوار ببسابند بمالند و جوارش جالینوس بخورانند و القول شیخ اگر حرارت ایشان بسوی باطن برای حمایت اعضای رئیسه و میرود و اطراف سرد می شوند و حرارت غائر تحریک بسوی سطح نماید پس دست و پا در آب گرم نهند و آب سرد نشاید خورد

تدبیر کثرت احتلام

باید که این سفوف بدهند تخم سداب و تخم کاهو هر یک کلنیم توله طباشیر تخم خرفه گل نیلوفر هر یک یک توله تخم تاج خروس و توله شربتی نه ماشه با آب برف

تدبیر تشنج یابس

باید که سینه و گردن را بقیروطی که از روغن بنفشه یا بادام هفت توله و موم سفید سه توله و تخم خطمی یک توله سوده آمیخته مرتب ساخته باشند چرب سازند و از تراشه کدو و خیار
و برگ خرفه و اسفاناخ و جو مقشر هر یک یک نیم توله و روغن گل و نیم توله بر گردن و سینه ضماد نمایند و آب زلال علوی خان نافع تشنج یابس بعمل آرند و غذا ماء الشعیر و مطبوخ
مانند شوربای بچه مرغ فقط نوشانند انتباه فواق و ذی الدم و نفث الدم نیز از اعراض حمیات ست و تدبیر انها همانست که در محل هر یک مسطور شد مع رعایت تپ

نافض بلا حمی

یعنی لرزه بی تپ پوشیده نماند که هر چند این مرض از اقسام حمیات نیست لیکن بعضی اطبا مثل سمرقندی وغیره بعد بیان حمیات بوجه کثرت عروض او در حمیات آنرا درینجا ذکر
نموده اند بالجمله گاهی لرزه بدون آنکه بدن را گرم کند و بغیر آنکه سوء مزاج حمی گردد و باد و ارعاش شود و سبب آن اکثر بلغم زجاجی میباشد و از دیگر اقسام نیز ممکن الوقوع ست که
بلا عفونت در بدن منتشر گردد و برد او متحرک شود و بسوی عضلات بریزد و برودت خود آنرا انیاد دهد و به تپ نه انجامد بسبب خلو او از عفونت علامتش آنست که بسبیل
دوره تپ بلغمی هر روز می آید بروقت معین بی تشنگی و بدون کرب علاج تلطیف تدبیر اخراج بلغم باسهال و ادرار نمایند و تعریق بحمام و ریاضت و تعب کنند
و این از اسهال اولی بود زیرا که نزد اسهال مواد در جمیع اعضا منتشر گردد و لهذا بهتر آنست که در تعریق و تفتیح مسام سعی بلیغ نمایند و این چنان باشد که قبل از
نوبت لرزه بحمام برند و تا دیر نشسته دارند و اگر حمام میسر نیاید این بخور گیرند اذخر سنبل الطیب گل گز برگ نیب برگ قنب برگ ز هر یک نیم پاو بادیان یک چهٹانک
و در سبوچه جوشانیده بکار برند و یا برگ نیب خشک و شاهتره و برگ گز خشک و شونیز تنها یا همه را در اخگر چوب تر سندی انداخته دخان گیرند که در دو سه نوبت نفع نماید
و کذا بخور کبریت و بخور موی انسان و بخور گهونگها و چون کهنه گردد باید که تنقیه بدن نمایند بطریقیکه در حمای مواظبه گفته شد و اگر بعد تنقیه هم باقی ماند دوا در حلتیت
قبل از نوبت بوزن یک بند لبشرب افسنتین و شربت کشوث علوی خان هر واحد یک توله بلیسانند و یا لالیش تریاق اربعه و شربت بزوری حار و شربت بادرنجبویه هر یک دو توله و عرق
بادیان و بادرنجبویه هر یک هفت توله و عرق افسنتین سه توله بنوشانند در دو سه نوبت رفع دوره مینماید و همچنین جند بیدستر چهار حبه و فلفل گرد یک نیم ماشه در دواء المسک
تلخ هفت ماشه آمیخته بخورانند و شراب بحالی یک نیم توله العرق شاهتره چهار و نیم توله و عرق افسنتین سه توله آمیخته بنوشانند و ایضا شونیز تخم بادرنجبویه هر یک یک نیم ماشه در عسل
دو توله آمیخته و ایضا گوشت خشک آهو خشک پران سه ماشه در عسل یک نیم توله و ایضا گوشت خار پشت و ایضا گوشت راسو یک نیم ماشه و یا سه ماشه یک نیم ماشه عسل دو توله
و ایضا مغز هلیله سه ماشه بالعسل دو توله و بستن اطراف و اشتمام و تمریخ بروغن قسط در احت عظیم الاثر ست و همچنین خوردن قسط شیرین یک مثقال و بیمه آنرا نقوع آنچه گرم

احکام نکس

بدانند که نکس باز آمدن مرض را گویند قبل از آنکه بحال صحت اول از قوتهای بدن وغیره آمده باشد و نکس از اصل مرض بدتر بود بنابر آنکه مردم اول از صحت در مرض افتند
و قوت کشیدن بیماری دارند بخلاف نکس که مریض در آن ضعیف تر بود چه در حالت ضعف قوت می افتد و قوت او از مرض ضعیف شده پس طبیعت مقاومت معاودت مرض
نتواند کرد و نکس دوم بدتر السبت که زود تر افتد زیرا که هنوز قوت بعض ضعیف باشد که مرض باز عود کند و نکس دو نوع ست یکی آنکه بسبب خطای مریض یا طبیب
در تدبیر افتد و این سالم تر ست از آنکه بدون خطای تدبیر پدید آید و خطا چنان باشد که در حالت نقاهت مریض سوء تدبیر نماید یا طبیب بنابر جودت هضم و قوت
مربای ملینه یا نوشدارو یا گلقند عسلی یا قرص گل وغیر آن ادویه گرم دهد و از آن گرمی اشتها افزاید و بکثرت اکل باعث زیادتی مواد گردد دوم بدون خطا خود بخود
با وجود صواب تدبیر افتد و این نوع بدتر از اول ست زیرا که دلالت بر بقیه مواد ردیه مرض در بدن و حرکت او موجب مرض آرد و بقیه مواد مرضی که بعد بحران
باقی ماند بود و نکس آرد و گر آنکه تدارک و نمایند یعنی بحران اسهالی را باسهال و ادراری عرقی را با ادرار و عرق اعانت کنند و مرضی که قبل از نضج بحران کند از امراض
حاده و یا بحران ناقص کند در روز یکه لائق نباشد جهت قلت نضج پس بی نکس نباشد علامات نکس شیخ میفرماید کسی که تپ و بحران تام در روز سالم نشود
بلکه چیزی باقی ماند بران خوف نکس باشد و ایضا اگر سکون و تغیر بحران بود البته از نکس رستگاری نباشد خصوصا چون بحران ناقص مشکل عرق یا یرقان یا جرب باشد
و بالجمله سبب نکس بیشتر بقایای علت بود که یا ماده فاعله در جاید ماند و استدلال کرده شود بر نکس از ضعف قوت و سقوط اشتها و غشیان و خبث نفس و قلت هضم و فساد طعام در معده حمیت

یا وخانیت و انتفاخ شراسیف و نواحی کبد و طحال و فساد خواب و طول بیداری و شدت تشنگی و شدت تہیج ردی که علامت عظیم نکس ست و خصوصاً در
بلک بالا و خاصته ورم آن و بقای آن مع انحلال تہیج وجه وآنچه بر نکس دلالت میکند آنست که بدن طعام را نیک قبول نکند و بدان لاغری زائل نشود خصوصاً
چون اعراض ردیه مذکوره ظاهر شود یا شدت کند و اوقات نوائب مرضی که اول بوده باشد و گاهی استدلال کرده میشود بر نکس از نبض چون زمان نوائب و سرعت باقی ماند
و از خارج شدن خراجات بحرانی و غیب گردیدن آنها و از بول چون دران نگینی بسیار از زردی یا شقرت یا سرخی باقی باشد و یا آن خام بود و دران سوب معلق
و راسب نبود و چون بول مریض مشابه بول طبیعی و نباشد و بعض فصول مال تر بر نکس از بعض آن بود مثل خریف که دران نکس بیشتر افتد از آنکه در سائر فصول
واقع شود و ایضاً جنس مرض اعانت در دلالت بر نکس کند مثل حمیات ورمیه چون حرارت و تلہب در احشا بعد آن بماند و مثل صرع و سدر و اوجاع گرده و جگر و طحال
و شقیقه و بعضه از نوازل و آنچه از نوازل پیدا شود و چون مدو غیره امراض نفس گویند که از جمله ممدات نکس ہوای خریف ست و استعمال مسخنات و مقویات معده و طحال و امتلا
و جماع و تعب و دیگر اعراض نفسانی مناسب مرض علاج در هر دو نوع نکس علاجی خفیف از اصل مرض بعمل آرند و لیکن بیجا در اوار و تعریق بیشتر از اسهال کوشند
در نشئه پرہیز درست دارند تا زود می صحت حاصل گردد و بسا باشد که بسبب کردن پرہیز حاجتی بعلاجی دیگر نباشد و بالجمله اصل کلی تقویت قوت ست بکمک عملی
و تعدیل ماده و علت تقلیل بار سال مناسب و تسکین و تفریح و ریاضت معتدله و نقل ہوا نجندی گوید که شیخ الرئیس در قانون گفته رای آنست که دران بمبادرت
بمعالجه نکنند تا آنکه جوا مرض ظاهر گردد زیرا که آن در اکثر خبیث باشد و مراد شیخ بمعالجه درینجا معالجه بمسہل بماند آنست و اما ملطفیات و مصلحات مزاج از مبادرت چاره
نباشد تا نکس را بشکند جالینوس گفته که آنچه حفظ از نکس کند آنست که چون تب زائل شود و اعراض زائل گردد دقتی بران پرہیز که در حالت تپ کرده باشد قرار گیرد
و کمتر مدت آن باشد که یک هفته پرہیز کنند تا آنکه روز بحران بزرگ بران بگذرد و بعد هر مرض مت بحران مرض پرہیز باید کرد و بتدریج بغذای اول باز آید

احوال ناقہین

بدانکه ناقهین جمع ناقه است و ناقه کسی را گویند که از بیماری مخلصی یافته باشد و هنوز بحال صحت تام و قوت باز نیامده باشد و این را ناقه حقیقی نامند و اگر از مرضی رسته
بمرض دیگر گرفتار شده باشد آنرا ناقه حقیقی نتوان گفت بلکه مریض بود بمرض دیگر انتقالی و یا غیر انتقالی و یا خود بعضی را اعراض مرض سابق باقی بود و را الیه ناقه
غیر حقیقی گویند و خصوصاً در حمیات شیخ میفرماید که گاهی ناقهین را نکس عارض شود و چون ایشان را حالاتی که در باب نکس گفته شد بسیاری پدید آید و گاهی ایشان را
اشتداد قوت و ضعف آن بحسب آنکه در تدبیر ناقهین بیاید عارض شود و گاهی ایشان را حالتی عارض گردد که از چیزیکه تناول نمایند انتفاع نیابند و ابدان آنها بقوت
رجوع نکند بسبب بقای سوء مزاج و عدم تولد خون صالح و گاهی ایشان را خراجات عارض شود چون بدن آنها از اخلاط فاسد باستفراغ تام پاک نشده باشد و بقیه آن بعضوی
و خراج تولد کند و گاهی ایشان را فساد بعض اعضا عارض گردد بسبب اندفاع ماده فاسد بسوی آن و گاهی ایشان را امراض عارض شود ضد مرضی که اول داشته
چون بر ایشان از اداد چیزی مضاد مرض آنها نمایند یعنی افراط در تبرید کنند و مرض او حار بود و بالعکس مثل آنکه عارض شود ثقل زبان و فالج و قولنج بارد و سکته و صرع
و صداع لازم و شقیقه و مانند آن چون تبرید و ترطیب از اندازه تجاوز کند و گاهی ایشان را حکه بسیار عارض گردد و آنرا آب بگرم زائل کند و گاهی ایشان را حالتی عارض
شود که مو سفید گردد بسبب عدم شعور ایشان در کثرت تناول غذای مولد بلغم و یا بسبب تحلیل رطوبت غریزی که سیاهی مو را قائم دارد چنانچه زراعت را عارض شود
که هرگاه آب نیابد خشک شده و سفید گردد و بعد ازان چون بحال تندرستی باز آیند سیاهی موی آنها عود کند چنانچه زرع را نیز عارض گردد که اگر آب یابد بتدریج سبزی باز آید

تدبیر ناقه

شیخ میفرماید واجب ست که با ناقه در هر چیز رفق نمایند و بران اغذیه ثقیل وارد نکنند و نه چیزی از حرکات و حمامات و اسباب عجات حتی که اصوات و غیر آن که مسخن و مهیج باشد
و بتدریج ریاضت معتدل ملائم نمایند که آن بسیار نافع ست و بچیزیکه در خون او افزاید از اغذیه لطیفه چون شوربای چوجه مرغ و غیر آن اشتغال نمایند و لازم ست
که آرام و فرحت و سرور اختیار کنند و از استفراغات خصوصاً جماع اجتناب نمایند و شراب باعتدال آنرا نافع ست و خصوصاً شراب لطیف رقیق و اولی ناقهین که ایشان
از توسیع در غذا منع کنند کسی ست که بحران او خفی شده باشد چه آن مستعد برای نکس ست و مثل او اکثر محتاج باستفراغ بود برای تنقیه بقیه مواد و بہترین اسهال

استعمال مسهل لطیف باشد لاسیما چون براز صفراوی ببینند یا مائل برنگ خلط و قوام او از اخلاطی که از آن تپ عارض شده باشد و در قارورهٔ تحلیلی یابند و چون اراده آن کنند ناقه را راحت دهند و تقویت قوت او برفق از اغذیه و ادویه نمایند بعد از آن استفراغ کنند و گاهی احتیاج افتد باستفراغ دافع تقویت هر دو معاً باغذیه اگر طاقت استعمال ادویه صرف نیابند و درین هنگام اغذیه او دوائیه مسهله سازند یا یا داوی قوای ادویه مسهله موافقه مخالف مزاج مرض مثل آب کدو و شیرخشت و ترنجبین چنانکه آن را اصحاب صفرا ممزوج نمایند و برای ارباب بلغم جلنجبین و ترنجبین گاهی ایشان را و را نفع یابند پس عروق آنها بدان پاک گردد و گاهی این فعل بدرات معروفه مثل تخم خیارین و خرفه و خار خسک و شراب ممزوج کنند و بدیگر ادویه غیر مشهوره حاجت نیفتد و اما فصد پس ناقه را باخراج خون کم احتیاج افتد و گاهی حاجت نیز بدان افتد اگر بقیه از خون باشد و بران انتفاخ سحنه و علامات خون دلالت کند لاسیما چون مثل بقیه تپ عروق از نبض و قاروره و ریاید و شود و لهبا پدید آید و گاهی طبیب محتاج گردد لقصد صاحب تپ دارد خون او بنا بر بقیه ردائت اخلاط ردیه و ران پس لازم گردد که خون ردی را خارج کنند و در آن باغذیه خون جید افزایند و اولی در استعمال مستفرغ آنست که بملایمت نمایند و چیزی دفعةً بعمل نیارند و خواب و گاهی ناقه را ضرر رساند بنا بر خامی او بدن آنرا بسبب رطوبت حاصله از سوء هضم حادث از تحیر طبیعت از جهت تحریک روح بسوی داخل و خارج گاهی آن را نفع کند با سایش و یا گرم کردن او بسبب انتعاش قوت و حرارت و تحلیل بقیه مواد و چون موافق نیفتد پس گاهی تپ آرد بنا بر آنکه خام کند و قوت حرارت غریزی را بشکند و احتیاط در جمیع ناقهین که نقی از مواد موجبه حمی و غیر نقی از آن باشند آنست که امر ایشان بر تدبیر که در مرض بود از فروجه و غیره و مسمه و نحو آن قریب جاری دارند و بالجمله مقداری که از روز بحران که قریب بزمان صحت او باشد تجاوز نماید بعد از آن تدبیر با فوق او برند یعنی در غذا توسیع نمایند و واجبست که برای ناقه نقی و آنکه تپ او سلیم باشد تلطیف تدبیر او نمایند یعنی غذا کمتر نکنند تا بدن او گرم و حال او بار گردد بحرارت گرسنگی و لازم ست که در بدن او از لاغری حاصل و راندک ایام بسوی فربهی آرد اندک اندک زیرا که قوت او باقی ست پس خون صالح بسرعت متولد شود و با خلاف او یعنی بغیر نقی و غیر سلیم الحمی خلاف این کنند یعنی تدبیر مرض بعد زوال او چند روز جاری دارند و اگر ناقه را اشتها نشود بدانند که وران امتلاست و اگر اشتها شود و هضم نشود پس باید دانست که آن غذا از بقیه معده زیاده از طاقت فوق قوت طبیعی بر سیده ارد و قدرت بر هضم و تفریق غذا در بدن ندارد و یا در بدن او اخلاط بسیار ست و طبیعت مشغول بدان ست و یا قوت معده او بسیار ساقط است و یا قوت جمیع بدن و حرارت غریزی و ساقط است پس احاله غذا لائق حالت کردن طبیعت از آن عاجز ابرامی عضا نمیکند و امثال اینها از ناقهین که در بدن ایشان اخلاط کثیر و قوت معده و بدن آنها ساقط بود و اگرچه در ابتدا خواهش طعام کنند لیکن حال ایشان بیهوده بسقوط اشتها گردد زیرا که آفات و امتلای اخلاط روی قع می زیاده روز بروز گردد و ناقه را که اشتها نباشد بعده اشتها شود بسبب انتعاش قوت بهتر از آنست که او را اشتها باشد بعد از آن اشتها نبود پس اگر اشتها دوام کند و بدن بقوت و فربهی نگراید قوت اشتها آن یعنی عصبه حس فم معده هر دو صحیح باشد و قوت هضم و آله او یعنی قعر معده هر دو ضعیف بود و او را آنست که تدریج کند ناقه از تهیه و بچه سرعت بر غاله و لعادت رجوع نکند و هنوز در عروق او تنگی باشد از بقیه ماده یا از حصول یبس بسبب حرارت مرض و سکنجبین گاهی ایشان را سجح پیدا کند بسبب ضعف امعای ایشان و همچنین سائر تدبیرها و از تدبیر ناقهین نقل ایشان بسوی هوای مصفا و آنست که تنها باشد و از تدبیر ایشان مراعات چیز لیست که واجبست حذر کردن او در نوع مرض آن تا مقابله کند بدانچه امن بود از آن مثل صاحب سام که واجبست دران خوف کردن از خشونت سینه تا در سعال نیفزاید و واجبست که ناقه در حمام عرق آورد و چه گوشت او که ضعیف ست تحلیل گردد و چون عرق در ناقه کثرت نماید در بدن آن فضول باشد و تراشیدن موی سر ناقه را ضرر کند بنا بر آنکه مسام را ابند کند و زکام و نزله پیدا نماید خصوص سر او که موی

تغذیه ناقه

واجبست که غذای او در کیف حسن الکیموس سهل الانهضام باشد و لازم ست که صبر بر گرسنگی و تشنگی نکند و گاهی احتیاج افتد بمائل کردن کیفیت غذا بسوی ضد مزاج مرض سابق بسبب بقیه اثر او یا بنا بر احتیاط و بدانند که اغذیه رطبه سیاله در غذا شدن سریع تر باشد و در غذا دادن کمتر و غلیظه تخمیه بضد آن ست و اطعمه باشد با شیر و واجبست که ایشان را باردات نخورانند اگر خواهش بدان بقیه حرارت نکند بلکه لازم ست که تدبیری نمایند بدانچه او معتدل بود و او را حرارت لطیف مع رطوبت کامل سریع القبول برای هضم باشد و غذای او در مقدار چندان باشد که هضم و انهضام آن نیک گردد و آنرا تدریج بیفزایند اگر ثقل در معده نه بینند و نه قراقر کنند و نه سر عت

انحدار و نه بطوی او بسیار و از ان کم کنند اگر در ثقل و غیره چیزی بود مانند و چون ناقه یکبارگی ممتلی شود و معده او کشیده گردد اکثر تپ کند و همچنین واجب نیست که دفعة آب
بخورد چه بیشتر در ان خطر باشد و آن وقت غذا اولی و وقت اعتدال هواست در اواخر شب تابستان یا نیم روز زمستان الا آنکه اشتها و غیره استعجال نماید و درین صورت
واجب است که غذائی را که از ان کمتر از بیرون شکم باشد تفریق نمایند و آب بسیار سرد از قبیل چیزی ست که ناقه از ان اجتناب کند چه گاهی بعض احشا را ضعیف کند و گاهی تشنج
پیدا کند و دیدیم شخصی را که بدین هلاک شد و بدانکه اشتهای ناقه گاهی کم شود بسبب ضعف یا اخلاط در معده و بادی و در اکثر مثل غشی بود بنا بر بخره فاسد بسوی قلب
و گاهی کم شود بسبب جگر یعنی قلت جذب او و ضعف جگر ظاهر شود از رنگها از براز رقیق سفید و گاهی کم شود بسبب اخلاط در همه بدن تخمه و گاهی بسبب ضعف
قوت بدن و حرارت غریزی یا در معده خاصة باشد پس تغییر بر سبب آن باید کرد آنچه معلوم است برفق تر که ممکن بود باید کرد و بدانند که سکنجبین سفرجلی برای ناقهین بهترین دواست
و خصوصا چون اشتهای ایشان ساقط باشد بسبب ضعف در معده آنها و از سحج در امان باشند و اما مقویات معده که گرم تر از ان باشند مثل قرص ... دوا مانند آن
گاهی سبب نکس گردد صاحب کامل گوید که ناقهین از مرض آنند که از حمیات و امراض حاده خلاصی یافته باشند و از ان خارج شوند پس ابدان ایشان ضعیف
و خون در انها قلیل میباشد اما ضعف بدن بسبب آنها که مرض آنرا و استعمال تدبیر لطیف در ایشان و کثرت تحلل ابدان آنها بحرارت تپ بود و اما قلت خون
بسبب احتراق حرارت حمی خون را و افنای آن بسبب کثرت تحلل و قلت غذا و لطافت آن پس حرارت غریزی در ابدان ایشان بهمین اسباب ضعیف گردد فلهذا محتاج
بتدبیر انعاش و زیادتی قوت میباشند و اول آنچه سزاوار است استعمال او در ایشان اینست که تدبیر ایشان بعد انقضای مرض تا سه روز مثل تدبیر ایشان که در وقت
مرض بود از تلطیف غذا و خوردن مزورات و مانند آن بدستور باشد تا از عود مرض بدان ایمن باشند بعد از ان نقل نمایند بسوی غذائیکه آن غلیظ تر از ان باشد
اندک اندک بتدریج مثل گردنهای بچه مرغ و تیهو و رانها و بازوهای آنها بعده انتقال کنند تا سینه آنها و تا ماهی رضراضی و ارنب و حلق و تیهو پس ازان بپاچه بزغاله و بره
و گردن آنها پس بلحوم آنها اندک اندک و همواره برین زیاده نمایند و هر روز بمقداریکه قوت ایشان متحمل شود تا آنکه بغذائی رسند که عادت آن داشته باشند بتدریج اگر
شراب خوار باشد در ابتدا شراب ابیض رقیق خوشبو ممزوج با آب دهند بعده از ان ترقی بقوی تر از ان نمایند تا آنکه بمقدار عادت خود که در وقت صحت او بود برسد و استحمام
بآب شیرین نیم گرم در خانه اوسط حمام نمایند هر گاه در انجا حرارت ظاهر نباشد و در ان قیام را طول ندهند و از امتلای غذا و شراب و از صبر بر جوع و عطش و ایضا اغذیه
مسخنه و ریاضت سخت و نشستن در آفتاب و غضب و بیداری و جماع حذر کنند زیرا که این همه تسخین مزاج ایشان و تحلیل جوهر ابدان آنها مقدار کثیر نماید و بدان سبب قوت آنها ضعیف
گردد و باید که تفقد در امر ناقه نمایند که بدن او چنان نباشد که هنوز از ماده مرض بخوبی پاک نشده باشد و در بدن او بقیه ماده باقی بود و از علاماتیکه این حال بدان معلوم کنند
آنست که صحت مریض به بحران حتمی یا باستفراغ یا ورم یا خراج یا غیر آن از اشیائیکه بدان بحران میباشد نباشد و یا بحران غیر تام و نضج غیر کامل باشد پس اگر در نبض عسر
یا بول اثر یا در بول تیرگی معلوم کنند و یا تلخی در دهن یا تشنگی یا درد سر یا اعضا شکستگی یا گرانی در بدن یابند و یا عرق بسیار آید لاسیما در وقت خواب این همه دلالت میکنند
بر آنکه در بدن فضول است و آن محتاج به تنقیه است پس اگر با وجود اینها کلال در مفاصل یا تعب در بعض اعضای او دریابند توقع خروج خراج در ان عضو باشد و چون
علامتی از علامات مذکوره ببینند باید که از عود مرض حذر و احتیاط بسیار کنند و تدبیر ناقه مثل مریض یا قریب از ان باستعمال اشیای مبرده ملطفه و تلطیف غذا و استفراغ
بدن نمایند لاسیما اگر مریض مع ذلک ناقص الاشتها باشد و یا اشتهای غذا بود و بخورد و به بدن او قوت نشود که این تاکید بر دلالت آن نماید که بدن او غیر نقی ست چنانچه
بقراط در کتاب فصول گفته که چون ناقه از مرض چیزی از غذا بخواهد و یا از ان بخورد و بدن او زیاده نشود بدن او محتاج به تنقیه باشد چون این حال ببینند باید که
تقلیل غذا او و تلطیف آن و تنقیه بدن نمایند زیرا که اگر این تدبیر نکنند مرض عود کند و بدن مریض صحیح نماند چنانچه بقراط گفته ابدانیکه پاک نیستند هر قدر که آنرا
غذا دهند شر بیفزاید پس بدین جهت میباید که نظر کنند اگر علامات خون در ان ظاهر باشد فصد کشایند و از خون مقدار حاجت و احتمال قوت اخراج نمایند و در اخراج
او زیادتی نکنند زیرا که ناقه از مرض محتاج بزیادتی خون جدید در بدن خود باشد و اگر علامت صفرا ظاهر تر بود باید که استفراغ بدوای مسهل صفرا کنند که الطف باشد مثل
او یا تشنگی بود مثل مطبوخ فواکه و خیار شنبر و ترنجبین و لبلاب یا بنفشه و خشخاش و شکر یا شربت ورد تا از عود مرض ایمن گردد و بعد از ان بر تدبیریکه مذکور شد شروع نمایند
پس اگر ببینند که ناقه را بعد استفراغ غذا نیک هضم نمیشود و طبیعت او نرم شود و بدن او زیاده نگردد و بدانند که ناقه در معده او از غذای خود زیادتی میکند چنانچه بقراط گفته که ناقه

از مرض چون غذا بخورد و بدل او از آن قوت نیابد این دلالت کند بر آنکه او غذا زیاده از آن میخورد که بدن او تحمل آن نمیتواند پس علاج این مرض جز این نیست که تقلیل از غذای او کنند
و هر صبح گلقند پنج درم تا هفت درم او را دهند و بعد ساعتی سکنجبین سفرجلی پانزده درم تا بیست درم بخورانند که این آن را نافع ست و چون این تدبیر نمایند و استعمال کنند
بحالت صحت خود رجوع کند و قوت او زیاده شود و بدن او بسرعت فربه گردد و چنانچه بقراط گوید بدانکه در زمان اندک لاغر شوند رجوع بفربهی نیز در زمان اندک
و آنکه در زمانهٔ طویل لاغر شوند بفربهی در زمانهٔ طویل رجوع کند الی منصور گوید برای کسی که از حمیات حاده بحران آید سزاوار آنست که از رجوع باغذیهٔ صحیح احتراز نمایند
و غذائیکه در حال مرض میخورد بر آن اقتصار نماید و یا آنکه اندکی قوی‌تر از آن باشد بعد از آن تناول اغذیهٔ اصحا اندک اندک بتدریج کنند و از تعب و شراب و حمام و مسکن
گرم و جمیع مسخنات بدن و غیر آن که سابق مذکور شد اجتناب نمایند و لاسیما کسانیکه از مرض بحرانی تمام خارج نشده باشند و کسانیکه در ایشان آثار بقایای مرض ظاهر
باقی باشد مثل زیادتی تلخی در دهن یا تواتر در نفس یا قی یا طعم غریب در دهن یا اختلاط و تشویش در خواب باشند آن که در قول سابق گذشت پس تدبیر ایشان
خاصةً بتدبیر مرضی نمایند تا این همه آثار منقضی شود و صحت او پیدا آید و غذا او آب اندکی خورند و در فقه بسیار نباید نوشید و خاصةً در فصل خریف و از آب نبید احتراز
نموده و اگر اشتها قوی باشد و هضم ضعیف بود بقدر اشتها نخورند بلکه بقدر هضم حتی که چون هضم جید شود غذای او تمام گردد و بعد از آن بحرکات و سایر اعمال خود
که عادت او در حالت صحت باشد تدریج نمایند و کسی که از خوردن غذا بدن قوت نیابد بلکه طبیعت او نرم گردد از مقدار غذا و از شراب آب کم کنند و سکنجبین سفرجلی
دهند و بر جگر او ضمادات مقوی آن نهند و ناقه را اغذیهٔ غلیظه و عسر الهضم ندهند تا آنکه قوت او بکمال رسد بلکه غذای رقیق سریع الهضم دهند اگر غذای او هضم نشود
و شراب بعض رقیق یا مرق بدهند و از قوی متعرض نشوند و بقراط گفته که امتلای بدن از شراب سهل تر از آنست که از طعام ممتلی گردد ایلاقی و جرجانی مینویسند که
ناقه بهر عادتی که از ریاضت و طعام و شراب داشته باشد تدریج نماید و از فکر و غم و هم و جمیع انواع استفراغ اجتناب کند و مردم محرور صفراوی را آب سرد و شراب لطیف
ممزوج سود دارد و کثرت خواب در روز حرارت غریزی را ضعیف کند و تب آرد و دوام اشتها بسبب غلبهٔ سودا و انصباب آن بسوی فم معده از طحال بود و هرگاه
ناقه تشهی بسیار کند و حال او را تماید نکند آنکه طعام افزون از کفایت میخورد دوم آنکه در تن او هنوز فضله است پس علاج او بر ریاضت و تدبیر لطیف باید کرد و بقراط
گوید که عرق بسیار در خواب بغیر سببی جز آن دلالت کند بر آنکه صاحب او غذا بیشتر از احتمال بدن او میدهد و لیکن اگر این بغیر تناول طعام باشد دلالت نماید
بر آنکه محتاج باستفراغ است و بسیار باشد که خلط رقیق لطیف بعرق خارج شود و غلیظ لزج باقی ماند و علامتش آنست که مریض بعد عرق هیچ راحت نیابد و ضعف
بیقراری هر چند حرارت غریزی ضعیف‌تر شود و تحلیل پوشیده‌تر باشد و اینجا معلوم گردد که کثرت عرق کار طبیعی نیست سبب آن یا کثرت ماده است یا انفتاح مسام یا عجز
طبیعت از هضم طعام یا حرکتی و ریاضت قوی ابن الیاس گوید که تدبیر ناقهین از مرض تدبیر مشترک میان تندرستان و بیماران است پس باید که صرف عنایت
بتفقد امر نبض و قاروره نمایند اگر علامات بقیهٔ ماده معلوم شود و آنچه در قول صاحب کامل گذشت که مریض فی نفسه تقلب و خبث نفس قلت نشاط دریابد بدانند که بدن
و عروق او فضلات محتاج بتنقیه است پس مبادرت نمایند بتنقیهٔ آن از حسن تدبیر بالتدریج و از مسهلات قوی استفراغات سخت حذر کنند بسبب ضعف قوت
ناقه و قلت احتمال او برای معالجهٔ قوی تدبیر بالغ در لطافت پس هرگاه نقای بدن او و خلو عروق او از بقیهٔ مواد فاسده یقین شود تدبیر آن بعد از مرض از
تلطیف غذا و خوردن ماء الشعیر یا مزورات نمایند تا آنکه سه روز از تپ مرض بگذرد و از عود مرض ایمن گردد بعده بدانچه غلیظ‌تر باشد اندک اندک بتدریج نمایند
در اول و در چهارم از انقضای مرض گردنهای بچهٔ مرغ دهند و در روز پنجم گردن بازوهای آنها و در روز ششم این هم را تا نهایت آن و در روز هفتم اینها
مع سینهٔ آنها ضم نمایند بعده انتقال بپای بچهٔ بره و بزغاله و گردن آنها نمایند بعد از آن هم آنها اندک اندک نقل کنند و هرگاه در ایشان قوت حرکت و نشاط
دریابند استحمام بآب نیمگرم نمایند و از فرح مفرط و فکر کثیر و غضب و سهر و جنبش و مطالعه و قرائت کتب حذر کنند و اگر بدن ناقه از تناول غذا فربه نشود تلیین
طبیعت و اسهال او برفق نمایند بلیّنی که بی غائله باشد مثل مطبوخ فواکه و لعوق بنفشه و ترنجبین و شیرخشت و یا صبح سکنجبین ساده و گلاب هر واحد ده درم
با یک مثقال قرص طباشیر ملیّن بدهند و غذا مزوره از آلوی کوهی و مغز بادام و اسفاناخ یا از تمر هندی یا از ماش مقشر و مغز بادام سازند و اگر ناقه را
بعد استفراغ غذا نیک هضم نیابد تقلیل غذا کنند و هر صبح سکنجبین سفرجلی و گلاب هر واحد ده درم بنوشانند و غذا از زیرباج بچهٔ مرغ دهند و همچنین اگر

تا قدر اعرق بسیار آید تدبیر او تقلیل غذا است و تناول سکنجبین سفرجلی آنرا نافع بود مؤلف اقتباس مینویسد که در ناقهین بر غذا و شراب و دوا یکه ضد مرض بود هم مبالغه بسیار نشاید کرد که مبادا افراط بگردد و مرض ضد بیماری اول پدید آید و بهلاکت انجامد و بعد گذشتن سه روز از تپ شوربای گردنهای بچه مرغ که باندک روغن بادام و یا ماده گاو پخته باشند همراه برنج قسم اعلی کهنه و یا بنان تنک که دران ثرید کرده باشند بدهند و قدری گوشت گردن هم دهند و هر روز بدستور یکه در احوال سابق گذشت شوربا و گوشت اضافه نمایند و چون اشتهای طعام کم بود با غذیه مرغوبه معتاده تحریک اشتها نمایند و جهت تقویت معده و برانگیختن اشتها مربای سیب با مصطکی و شربت سیب و به و یاقوت و جوارش انارین و جوارش عود ترش و انوشدارو و لعوق لیموی علوی خان و سکنجبین تفاحی ایشان در گلاب قرنفلی و یا با گلاب و عرق کیوره و عرق بید مشک و عرق عنبر بدهند قبل از طعام و کباب گوشت غزاله و یا چوزه مرغ که دران زیره و قاقله کبابه دارچینی سبز و یا خشک پیاز و انار دانه جمله باهم کوفته در شکم او پر کرده باشند کباب کرده بانان دهند و اگر سرفه باشد انار دانه را موقوف سازند و عطرهای مناسب مزاج ببویند و چون در خواب عرق بسیار آید بریاضات و سواری معتدل و تنقیه بدن بدفعات بملینات لائقه و مانند آن رفع نمایند و چون روز بغیر از خواب هم عرق آید بلا سببی از اسباب خارجیه دلالت بر ضعف طبیعت و کشادگی مسام کند درین وقت حابسات مانند گل سرخ و گل گز و برگ مورد و تخم مورد و برگ آن بر جامه و بدن بمالند و چون خواب کمتر آید تدبیر سهر پردازند و اگر سرفه باشد و بلغم بدشواری بر آید عسل در آب انداخته گرما گرم بنوشانند و بجای آب ماء العسل آشامند و یا لعوق کتان و یا حب الصنوبر لیسانند و لیسیدن نبات در کتان بریان و عسل نیز نافع میدهد و همچنین خوردن بادام هفت هشت عدد با هفت عدد مویز منقی و همچنین خوردن لوز بادام شیرینی پرده و یا سفوف زوفا تنها یا نبات دهند و یا مرکبی سازند از رب السوس و صمغ عربی و زوفای خشک هر یک سه ماشه و یا از فلفل گرد و کاکرا سنگی هر دو برابر نبات سنگی دو ماشه و اگر ازین سرفه رفع نشود ملین مبارک با ترنجبین و روغن بادام دهند و روز دوم صبح مطبوخ زوفای خشک پنج ماشه اصل السوس پنج ماشه عناب هفت عدد مویز منقی یک توله گاوزبان چهار ماشه بنفشه هفت ماشه بادرنجبویه سه ماشه با شربت بنفشه دهند و غذا شوربای مرغ با نان تنک خورانند و همچنین سه چهار بار بعمل آرند بعده لعوق بادام دهند و اگر در سرفه بلغم باسانی بر آید رب السوس تنها در دهن دارند و کذا صمغ عربی و یا زوفای خشک سوده با نبات در دهن اندازند و اگر سرفه خشک بود باید که لعوق باقلاء دهند و یا دیاقوذا و یا خمیره خشخاش و یا شربت خشخاش در عرق گاوزبان و مکوه دهند و یا تنها لیسانند که بسیار نافع است و همچنین داشتن کتیرا و یا شیر خشت در دهان و ناقه را بعد غذا اندکی از قسم شیرینی خورانند تا جودت هضم پدید آید و غذا در فصل گرما وقت صبح یک دو ساعت روز بر آمده و اگر اشتها بسیار باشد وقت ظهر نخود بریان مقشر بوزن یک نیم توله و یا کم و زیاده و کشمش و چندان بدهند و یا شالی بریان که بهندی پرمل گویند و یا سه توله با نیم وزن آن نبات دهند و وقت شام غذا بدهند و در فصل سرما غذا در روزی دو سه مرتبه اندک اندک متفرق دهند

بیان بحران

چون مؤلف هیچمدان رساله بحران بتفصیل تمام و بسیط تام جداگانه تالیف نموده لهذا درینجا بتحریر برخی از فوائد ضروریه ایام بحران غیره و علامات بحران و تدبیر در روز آن اقتصار ورزیده بدانکه بحران لغت یونانی است که تاریخ مجادله میان طبیعت و مرض باشد و این بهر آن است که قوت با مرض تنازع و محاربه و اجتهاد در قهر و غلبه خود و دفع ماده مرض و اخراج او از بدن میکند و همچنین مرض در مقابله قوت و جهد در غلبه خود و ظفر بران مینماید پس هر گاه قوت بر مرض ظفر یابد بحران جید باشد و مریض سالم ماند و هر گاه مرض بر قوت مظفر گردد بحران ردی بود و مریض هلاک شود و پس هر بحرانی یا جید باشد یا ردی و هر واحد ازین هر دو یا تام باشد یا ناقص و بحران جید تام آنست که طبیعت غالب آید و ماده مرض یکبارگی از جمله بدن خارج کند و مریض فقه صحت تام یابد و بحران ردی تام آنست که مرض غالب آید و فی الحال مریض هلاک گردد و این هر دو نوع در امراض حاده افتد که مدت آن تا چهار روز یا هفت روز یا چهارده روز بود و بحران جید ناقص آنست که اگرچه طبیعت غالب آید و بحران نیک کند لیکن جمله ماده را یکبارگی دفع نسازد و بلکه باقی را اندک اندک بدفعات دفع کند و بحران ردی ناقص آنست که مرض غالب آید و بحران بد کند اما یکبارگی هلاک نسازد بلکه طبیعت را بعد ازان اندک اندک ضعیف سازد و هلاک نماید و این هر دو نوع اند در امراض غیر حاده افتد که مدت آنها اکثر از چهل روز بود بقول قرشی بحران جید تام گاهی بدفع کلی و بازاله ماده مرض از جمیع اجزای بدن باشد و آنرا البحران الاستفراغی نامند و گاهی چنین نباشد بلکه بازاله ماده بسوی نواحی اعضای

[illegible] بسوی بعض اعضای خسیسه اطراف بود و این بحران انتقالی گویند و بعضے تحلل و ذبول را از اقسام بحران ناقص شمرده اند لیکن شیخ الرئیس میفرماید که گاهی از
بحران ناقص آن باشد که قریب بحران بود و آن بحران جید ناقص تحلل ست و در ردی ناقص ذبول بود و این هر دو در شمار بحران ناقص در ترتیب آید با آنکه از قسم بحران
نیستند زیرا که تنها بحران آنست که دفعةً بود و این هر دو تدریجی اند و ایضاً مسیحی گوید که از امراض بعضی آنست که انقضای آنها بحران باشد و آن امراضی ست که سریع الحرکة
بود و بعضی آنست که انقضای آنها بتحلل اندک اندک باشد و آنست که بطئی الحرکة بود و انقضای این را بحران نگویند بلکه نضج و تحلل نامند پس هر مرض که زائل شود
یا بنضج و تحلل بود چون ماده فاعل مرض اندک اندک تحلیل شود تا آنکه بتدریج فانی گردد و یا بحران زائل پذیرد و یا باستفراغ بود چون ماده فاعل مرض بسوی خارج جمله مندفع
گردد و یا بانتقال و خراج چون آن ماده بعضوی غیر شریف مندفع شود و انضج و تحلل در امراض طویله مزمنه و مواد بارده بود و اندک اندک مثل تپ لثقه و ربع مرض مزمن علامات
بالمه و حرکات صعبه نمیباشد و اما بحران باستفراغ در امراض قصیره حاده باشد مثل حمیات صفراویه که در آن دفعةً استفراغ افتد یا برعاف یا بقی یا باسهال یا بعرق یا بادرار
بول و یا بخروج خون از مقعد و یا بدرور حیض و انتقال آنست که طبیعت بر ماده مستولی شود و آنرا بضعیف تر عضو دفع کند و صدوری از آن ورم و خراج حادث شود و این
بحران انتقالی گویند و همچنین هر مرض که بهلاک کند یا بسبیل بحران هلاک نماید و یا بسبیل ذبول و ذبول آنست که قوت اندک اندک تحلیل پذیرد فائده هرگاه بحران در ابتدای
مرض افتد قتال باشد و هرگاه در وقت منتهای او بود تام باشد و در انحطاط مرض بحران اصلا نیفتد و وقت بحران احمد آن وقت منتهی ست و وقت موت و احد
بلکه گاهی در ابتدا و گاهی در انتها بود و بحران تام در وقت منتهای مرض باشد و بحرانیکه تام نباشد گاهی در وقت تزید مرض بود بسبب مهیجی مثل مرض حادث سریع الحرکة
و مثل معالج چون اشیای مستفرغه قبل نضج ماده مرض استعمال کند و بحران واقع در وقت منتهای مرض اکثر فاضل محمود باشد و بحران واقع در تزید مرض اگر جید باشد
بود بحران ناقص باشد و اگر ردی بهلاکت بود در آن مریض سخت بدحال گردد و بدترین جهه باشد بالجمله بحران تام جز بوقت انتها نباشد اگر جید باشد نیک
تام بود در استیلای طبیعت و قوت بر ماده دلالت کند و اگر ردی باشد بر عجز قوت و هلاکت دلالت نماید **فائده** افضل بحران آنست که بعد نضج تام افتد تا ماده
بالکلیه از آن مندفع شود و ایضاً با وجود نضج تام طبیب بنقای بدن بدان وثاقت نماید یعنی باندازه ماده محدث مرض تا اندازه ماده مندفع باشد و ایضاً هرگاه
اندفاع ماده حاصل شود و عقب آن خفت ظاهر گردد و ایضاً سلیم الاعراض بود و چنان باشد که روزی از ایام انذار بدان خبر دهد پس روز بحران محمود واقع شود
مثل روز هفتم و چهاردهم و هفدهم و توقع بحران تام الدفع در امراض حادث از مواد رقیقه حاده و در قوت قوی باید کرد و امید بحران انتقالی در قوت
ضعیف و ماده غلیظ باید داشت و ایضاً حال بحران تام الدفع مختلف بود زیرا که اگر ماده در آن شدید الرقة باشد بعرق بحران کند و اگر از آن کمتر در رقت
بود و اگر بسیار گرم باشد برعاف بحران نماید و الا بادرار و اگر رقیق نباشد باسهال و قی بحران کند **فائده** بدانند که بعض اعضا را بحران مخصوص آن بود پس بلغم
بینی و ریم گوش بحران امراض سر باشد و چرک چشم و اشک بحرانات امراض چشم و نفث از بحران امراض سینه و همچنین خراج پس گوش از بحران امراض راس و خراج بغل بحران امراض قلب
و خراج کنج ران بحران امراض جگر باشد و این اندفاعات بحرانی باشد اگر مواد مندفع بسیار و دفعةً آید و در ایام باحوری بود و اگر مواد اندک بود و بدفعات
بسیار ریزد آنرا در حقیقت بحران نگویند زیرا که حرکت دفعیه قویه از لوازم بحران ست و گشادن خون بواسیر بحران جید برای امراض بسیار ست و بهترین
بحرانات رعاف ست پس اسهال پس قی پس بول پس عرق پس خراجات از قبیل بحران انتقالی ست و بسیار باشد که بدین امراض یکبارگی زائل شوند
اگر خراجات سلیم باشد و اگر ردی بود اعضا را بمیراند و گاهی بحران تام یا ناقص بتعقد عضله و عصب و جرب و قوبا و سرطان و برص و غدد و
داء الفیل و دوالی و انتفاخ اطراف و غیر آن بود و بعضی از اقسام بحران انتقالی آنست که بخراج موذی نگردد بلکه مثل لقوه و تشنج و استرخا و وجع ورک
و لنیست و زانو و یرقان پیدا کند و بهترین انتقالات آنست که بسوی سفل باشد و بهتر خروج و انتقال آنست که بسوی خارج و بعد نضج تام و بعید از اعضا
شریفه بود **فائده** طبیب میتواند که از احوال مشاهده مثل نضج بول و نفث و ضد آن بر بحران جید و ردی استدلال کند و هرگاه مرض علامات بحران را که مذکور
گردد قبل از وقوع نضج تحریک نماید آن دلالت بر بحران ردی کند و اگر در آنجا اندک نضج باشد دلالت بر بحران ناقص نماید و اگر نضج تام باشد بر بحران جید تام دلالت
کند و بحران تام جید باشد یا ردی نزد منتهی بود و گاهی نزد شروع در انحطاط واقع گردد و بدین سبب بحران تام در سرسام شدید بمواد رنگ کند پس طبیب در جست

که تلافی خرسندی هوا هنگام حدوث بحران بعرق نماید و مسکن کیفیتها گرم کند و بدانند که بحران رو دقت یا احتیاج اقلاع نوبت یا مرض کمتر واقع شود و در وقت
تفقیر از شدت در حمیات لازمه بندرت و اندک و بدانند که بحران در امراض سلیمه اکثر تا خیر نماید و در امراض قتاله تقدم کند و مریض از عهده مرض و انصرام بنا بر
دفعه بسبیل تحلل مگر آنکه استفراغ محمود یا خراج محمود افتد و نیز بحران که در ایام باحوری افتد امیدوار تر باشند وآنچه در غیر آن بود بر رداوت حال مریض دلالت کند و بسیار ردی باشد
بهر آنکه ماده در غایت رداوت بود و طبیعت متحیر مضطر و لهذا در امراض سلیمه بحران در روز آن واقع شود بهر آنکه طبیعت غیر مضطرب باشد و بالجمله حرکت بحران قبل از وقت
او یا بسبب رداوت ماده و شدت حرکت و حدت آن بود چنانچه در امراض حاده و یا بسبب قوت مرض و عجز طبیعت از مقاومت او و یا بسبب امری خارجی محرک مواد و
طبیعت مثل خطا در ماکول و مشروب و بسبب تحریک دوای مسهل در غیر وقت او و یا ریاضت و یا عارض نفسانی چه عوارض نفسانی را مدخل در تحریک بحران قبل از
وقت او و تبدیل جانب اوست چنانچه فرض بحران را اسهالی یا قیئی یا بولی میگرداند بعد از آنکه اگر عرقی باشد و سرور و غضب آنرا عرقی میسازد بعد آنکه اگر
بولی یا اسهالی باشد و چون تقدم مقاومت بنحوی باشد که قوت را چنان ضعیف گرداند که تا قرب منتهی بادی ثابت نماند آن دلیل موت باشد و هرگاه
قوت را البقیه تا منتهی باقی ماند دلیل سلامت باشد و هر روزیکه دران توقع بحران محمود باشد و دران روز علامات ردی پیدا شود آن دلالت بر هلاکت نماید

تقسیم ایام مرض

بدانکه جمله ایام مرض سه گونه است بعضی ازان روزهای بحران باشد و آنرا ایام باحوری گویند و بعضی روزهای خبر دهنده که بحران کی خواهد شد و آنرا ایام انذار و منذره
گویند و بعضی روزها که نه از ایام باحوری باشد و نه از ایام انذار اما بسبب انحراف بحران دران روزها واقع میشود و آنرا ایام واقع فی الوسط گویند یعنی متوسط میان
ایام باحوری و ایام منذره و مسمی بدان بهر آن شده که از شان بحران ست چون تقدم یا تاخر وقوع او نماید دران روز افتد

ذکر ایام مسهل

بدانکه حسب رای حذاق اطبا درین عصر برای استعمال مسهل روز مقرر ست و آن ۸ و ۱۰ و ۱۲ و ۱۶ و ۱۸ و ۲۲ و ۲۳ و ۲۵ و ۲۶ و
۲۸ و ۲۹ و ۳۰ و ۳۲ و ۳۳ و ۳۵ و ۳۶ و ۳۸ و ۳۹ باشد و این وقتی ست که روز نوبت یا روز شدت درین ایام نباشد و اما
اگر باشد پس باید که در روز بحران که قوی نیستند مثل نهم و یازدهم و مانند آن مسهل ندهند و بعضی اطبا استعمال مسهل در روز ششم میکنند و این از خطر خالی نیست
بنا بر بودن او در روز بحران ردی بسیار بود روز پنجم و چهارم اگر چه روز انذارند لیکن رداوت در انها مثل ششم نیست پس اگر ضرورت از هیجان ماده و غیره واجب
آید و مهلت ندهد معلوم شود که درین هر دو روز بحران واقع نخواهد شد این هر دو اولی بمسهل از ششم باشند نزدیک بعضی و نزد بعضی بالعکس و چون تب غب
باشد یا در غب بطریق مبادله مرکب شوند درین صورت احسن آنست که مسهل بعد رفع نوبت یا قبل از آمدن او بنحویکه عمل مسهل تا وقت آمدن آن منقطع
شود استعمال نمایند و لهذا العقل احیان در شب که ربع یا کمتر ازان باقی ماند استعمال مسهل میکنند یعنی در روز نوبت معلوم کنند که نوبت کدام وقت می آید
مثلا اگر در نصف روز بیاید مسهل بهر شب باقی مانده باید داد که عمل مسهل تا وقت آمدن نوبت منقطع گردد و اگر طبیب مناسب داند بعد از نوبت مسهل
دهد و گاهی رای طبیب حکم میکند با و لویت این حکم که تب روزی قوی آید و روزی ضعیف و در روز ضعف روز بحران قوی باشد مثل هفتم و یازدهم و در روز قوت
روز هشتم و دهم باشد پس درین هنگام اگر مسهل در هشتم بعد زوال نوبت استعمال کنند اولی ازان باشد که مسهل روز ضعیف استعمال کرده شود
و اگر بعد زوال نوبت نیز باشد زیادت وثوق بهشتم و دهم از هفتم و نهم بود و اگر چه هشتم نیز روز بحران ردی میباشد لیکن در ان بحران نمی افتند مگر در کمال ندرت
و بهتر آنست که حالات را نظر کنند اگر بحران واقع نشود مسهل استعمال کنند و الا نشاید سیما اگر علامات بحران شروع گردیده باشد و بدانند که چون تب
عارض شود پس زائل گردد و بعد چند روز باز آید درین صورت اولی آنست که مسهل در روزی دهند که روز بحران باعتبار مرض نکس سیر دو نباشد و اگر
این نسبت بهر دو میسر نشود پس اعتبار نکس بهتر باشد

ذکر ایام بحران

بدانکه اطبا ایام بحران را باستقرا و تجربه ثابت کرده اند و آغاز حساب بحران که بران امر مسهل تغذیه موقوفست اطبا چنان مقرر کرده اند که اگر روز آغاز تپ اکثر از نصف باقی ماند آن روز را براسه اعتبار میکنند و اگر کم از نصف باقی ماند آنرا اعتبار براسه نمی کنند بلکه داخل در روزی مینمایند که این باقی جزو آنست و درست بالجمله اگر تپ مثلا در دو پاس اول روز شنبه آید آن روز را روز اول تپ شمار کنند و اگر بعد از دو پهر آید آنرا در حساب ندارند بلکه شمار روز اول از روز یکشنبه کنند آنکه تپ نائبه باشد و نزد شیخ الرئیس اولی آنست که اعتبار وقت ابتدای نفس تپ کرده شود و در انجا خروج از حالت طبیعی و مزاج خوب ظاهر شود و اما ابتدای صداع و تکسر اعضا را اعتبار نیست و انداختن مریض خود را بر بستر از مستعد علیه نباشد و چون زمان برآید بعده آنرا تپ عارض شود پس حساب از تپ کنند نه از زائد آن و ایام بحران که دران جمیع مستفرغات ممنوع ست این سیزده روز ست ۴ و ۷ و ۱۱ و ۱۴ و ۱۷ و ۲۰ و ۲۴ و ۲۷ و ۳۱ و ۳۴ و ۳۷ و ۴۰ و بعد چهلم روز نزد محققین بحران قوی لازم نبود مگر شصتم و هشتادم و صدم و اگرچه بعضی چهل و دوم و غیره نیز گفته اند و بقراط گفته که از ایام بحران انچه طاق باشد قوی تر از جفت در بحران است و در اکثر امر تجربه و بدانکه گاهی متصل شود ایام و مثل یوم واحد برای بحران گردد و این اکثر بعد سیم بود باستفراغ باشد یا بخراج و امید نیست که انقضای امراض بعد چهلم ببحران باشد لیکن بنضج و تحلیل و بدانکه امراضی که در روز طاق نوبت کنند مثل حمای غب اگر حاده چون محرقه و سونوخس بحران آنها سریع تر باشد و در روز طاق بود و لهذا در غب انتظار یازدهم کرده میشود و انتظار چهاردهم نمی کنند مگر کمتر چنانچه اگر نوبت تقدم یا تاخیر کنند پس بحران در سیزدهم افتد و مرضی که در روز جفت نوبت کنند مثل ربع و سدس و ثمن بحران بطی تر کنند و بحران آنها در جفت اکثر باشد مثل چهلم و شصتم و هشتادم و ماه چهارم و سال چهارم

ذکر ایام واقع فی الوسط

یعنی ایامیکه در وسط ایام مسهل و ایام بحران واقع اند و آن ایام بحران اند که قوی نیستند و آن شش روز ست ۳ و ۵ و ۹ و ۱۳ و ۱۷ و برای اینها احکام ایام بحران نیست بهر آنکه درین روزها نیز تغیر و حرکت واقع میشود پس تحریک از مسهل و غیره نباید کرد و بقول شیخ و مسیحی و ششم نیز از ایام واقع فی الوسط ست و ایضا مسیحی دوازدهم و پانزدهم را نیز ازین ایام شمرده

ذکر ایام انذار

بدانکه انذار در لغت اخبار بوقوع امر عظیم در مستقبل ست محمود باشد یا مذموم و در عرف عام آن اخبار بوقوع امر مذموم در مستقبل ست چه اگر اخبار بوقوع امر محمود باشد آنرا بشارت نامند بالجمله بعضی از ایام بحران که بوقوع منذر بعض آنست چنانچه روز چهارم منذر هفتم و یازدهم منذر چهاردهم و هفدهم منذر بستم و بیست و یکم منذر بیست و چهارم و بیست و هفتم و چون انذار بمعنی خبر دادن است پس هرگاه مثلا بحران در روز هفتم خواهد شد تغیری در روز چهارم خواهد بود و این تغیر خبر میدهد که بحران در روز هفتم اگر علامات بحران نیک باشد و صلاح بحصول حال بود و یا منذر بروز ششم باشد اگر علامات او بد بود خصوصا در محرقه زیرا که بحران در هفتم یا نهم باشد و انذار چهارم در غب لازم نیست و اگر چهارم منذر بیازدهم است در روز هفتم نیز منذر بیازدهم ددر اکثر چهاردهم باشد و چهاردهم یا هفدهم یا بستم یا بیست و یکم منذر بود و ششم نیز و اگر علامات نضج در روز هفتم ظاهر شود بحران در روز یازدهم یا چهاردهم افتد

علامات بحران

بدانکه احوال و امور که آن علامات بحران و وقوع بحران ست مثل هیجان مرض و قوت حرارت و قلق و اضطراب و جستن و از پهلو به پهلو گردیدن و گرانی سر و اختلاط ذهن و صداع و درد گردن و سبات و سدر و دوار و خیالات در چشم و ظلمت بصر و طنین و دوی و اختلاج لب و غثیان و تشنگی و خفقان و غشی و درد فم معده و سوزش معده و تغیر رنگ چهره و تنگی نفس و شراسی آن و مروریت و نزله و رعشه و تغیر نبض از حال خود بانحراف یا انخفاض و عدم طول و قبض و تکسر و غیره اعراض صعب باشد پس هرگاه این علامات یا بعضی ازو در شب پدید آید دلالت کند بر آنکه بحران فردای این شب باشد و اگر در روز ظاهر گردد دلالت نماید بر آنکه بحران در شب آینده متصل آن روز خواهد بود پس اگر با وجود این علامات نبض قوی و منتظم بود و سرخی جلد و سرخی و انتفاخ جلد و لب

[illegible]

بگمین مائل بغلظ ودر مرض مزمن لرزه قوی بعده تپ اشتداد کند ودر داعیائی وقوت قوی علامات جید باشد ولاسیما اگر براز ودر بول کم شود دلالت
بر بحران عرقی کند واگر نبض عظیم وشاہق یا صلب سریع وانتفاخ عروق وخارش بینی وسرخی رنگ چهره وچشم وپرهٔ بینی دفعةً وتمدد در جانب چپ بالمحال
بغیر وجع ودیدن رشته‌های سرخ وتباریق پیش چشم وسیلان اشک دفعةً وشدت اشتعال سر وصداع ضربانی ودرد گردن وقرحه وطنین وصمم وسدر وعطاس
باشد دلالت بر بحران رعافی نماید واگر انضغاط نبض وانخفاض آن وسفیدی قاروره وثقل ودرد مثانه وتمدد وحرقت احلیل واحتباس
براز وقلت عرق وصلابت ظاهر بدن باشد بر بحران ادراری دلالت کند واگر نادریت بول واختلاج لب زیرین وغثیان وظلمت وغشاوه چشم بتاباتی
وتلخی دهن ودرد فم معده یا سیلان لعاب وخفقان معدی وصداع بعده لرزه وسردی شکم وضیق النفس وسقوط رنگ وزردی چهره باشد بر بحران قیئی دلالت
نماید واگر نبض صغیر مع قوت وعدم صلابت آن ومغص وقراقر شکم وثقل شراسیف وتمدد در ان ودرد پشت واختلاج در عضلات شکم وقلت بول وعرق
وگرانی در اسفل شکم وانتفاخ در ان مع کثرت رنگینی براز از سابق وآمدن او زیاده تر از عادت وبلندی ونتوی شکم باشد دلالت بر بحران اسهالی کند واگر
سائر علامات دال بر بحرانات دیگر نیابند وگرانی در رحم ودرد تهیگاه ودر اعضا ودرد وتمدد در اینجا واختلاج در فرج وکشادن فم رحم وفروتر آمدن آن یابند
حکم نمایند که بحران طمثی خواهد بود واگر نبض عظیم مائل القوت وفقدان سائر دلائل توجه ماده بطرف دیگر وعادت سیلان خون از مقعد وثقل واختلاج
در نواحی مقعد ودرد در کمرگاه وضربان در حوالی سر وپشت وزهار واعضا شکنی باشد بحران از کشادن عروق مقعد وخون بواسیر باشد

علامات بحران انتقالی

وآن قوت تپ مع ثبات وجع در موضعی از بدن واحتباس استفراغات از بول وبراز وعرق مفرط ورقت وسفیدی بول وتاخیر نضج یا عدم او مع صحت
قوت ووجودت نبض ولاسیما در امراض سلیمه بطیه عدیم النضج باشد بعده وجع وانتفاخ عروق در مثل بغل وکنج ران وپس گوش وشدت التهاب وجهتی
که در ان عضو ضعیف ست یا وجع مفاصل یا وجع متعب بجهت انتقال ماده دلالت کند پس عسر بول وگرانی سر وثقل سمع وسبات وعروض ضیق النفس
دفعةً علامت دال بر نقل ماده بسوی اعالی باشد وثقل ودرد در ناحیهٔ اسفل مع التهاب وانتفاخ در کنج ران یا در زانو وورم وخوارزخبس تهیج در ان هر دو پا
علامت انتقال ماده باسفل باشد چون قوت صحیح وعلامات جید باشد ورقت بول زمانه دراز دوام نماید این منذر بخراج بود وهمچنین توجه مریض بصحت بغیر بحران
ظاهر بعده بودن شریان صدغین شدید الانبساط کثیر الضربان ورنگ پژمرده ونفس متواتر وگاهی سرفهٔ خشک دلیل عروض خراج در مفاصل ست وفصل زمستان
وسن کهولت از دلائل وقوع بحران بخراجست بلکه از اسباب دست وآن دلائل قویه بر بحران خراجی تاخر بحرانات دیگر از اوقات آنهاست ودرازی مرض حار
زیاده از بست روز وایضا با وجود تاخر آن بحرانات تام نباشد وخراجات در امراض مزمنه منطاوله اکثر در اعضای سفل باشد ودر مرض حاد تر در اعضای
علیا ودر متوسط در هر دو جانب زیر وبالا

علامات داله بر بحران جید

بهترین علامات بحران فاضل آنست که نضج تام شده باشد بعده در روزی از ایام بحران محمود که مذکور شد مثل هفتم وچهاردهم واقع شود وآن از روزی
مناسب از ایام انذار منذر بود وباستفراغ باشد نه بانتقال ونه بخراج واستفراغ او از خلط فاعل مرض وجهت مناسب باشد وبیمار احتمال او بسهولت کند وحال قوت
وحال نبض که در اوقات علامات صعب قوی متین باشد وخصوصاً چون هر دو در قوت از دیاد نمایند واختلاف نبض کم شود ومستوی گردد وایضاً اگر عند اعراض
مذکوره مریض راحت وخفت یابد واعراض که با بحران باشد نقصان پذیرد وحرارت ساکن گردد ورنگ بیمار نیک شود ونبض او قوی گردد این دلالت بر بحران جید تام کند

علامات داله بر بحران ردی

اصول این آنست که مخالف علامات جیدهٔ مذکوره باشد واین مثل آنست که حرکت بحران قبل منتهای مرض ونضج بود وآنکه در روز غیر باحوری باشد وآنکه با
نبض در صغر وسقوط اخذ کند واستفراغ از غیر خلط محدث مرض بود وآنجا که علامات بحران مع احوال متوسط میان احوال بحران جید واحوال بحران ردی

ظاهر شود بحران ناقص غیر تام باشد اعنی مرض بدان منقضی نگردد لیکن انقضا می و تا روز باحوری که قریب خواهد آمد تاخر کند مثل آنکه بحران روز هفتم افتد و دران مرض منقضی نشود بلکه بقایا ازان باقی ماند که بحران او تا روز نهم یا یازدهم متاخر گردد و اگر بدان انقضای مرض باشد مرض معاودت کند و مریض نکس نماید و نکس هرگاه مع اعراض ردیه باشد و قوت ضعیف گردد مهلک بود و اگر قوت قوی باشد مریض ازان سالم ماند

تدبیر روز بحران

بقول شیخ لازم ست که در روز بحران و آنچه قریب آن باشد تدبیر مریض بتدبیر خاص مرض او و سکون مع مقوی طبیعت نمایند و البته حرکت ندهند بدوا و قرشی گوید که هرگاه بحران جید تام بعد ظهور علامات نضج و توفر قوت وغیره حادث شود یا عارض شده باشد سزاوار نیست که تحریک مواد از عضو دیگر مثل جذب بمحاجم کنند و نه دران جذب بدوای مسهل و نه بغیر آن از تهیج مثل ترعیف و تعریق و قی و ادرار نمایند بلکه بر طبیعت بگذارند و این ترک تحریک عدم تعرض طبیعت در بحران کامل ست و اما در بحران ناقص باید که اعانت طبیعت نمایند بدانچه موافق حرکت بحران باشد مثلاً اگر علامات دفع طبیعت ماده مرض را باسهال ظاهر شود و قوت قوی باشد و یا سده و ثقل مر را مانع باشد دران هنگام باید که اعانت طبیعت بمفتح و ملین نمایند تا فعل طبیعت آسان گردد و جرجانی وغیره می نویسند که روز بحران مریض را بهیچ وجه حرکت نباید داد و مریض را ساکن باید داشت و کار طبیعت باید گذاشت اما اگر دانند که اگرچه طبیعت غالب ست لیکن در اتمام کار خود محتاج باعانت ست بتوانند که آنرا یاری دهند بجلستی او و مثلاً اگر دانند که طبیعت ماده را برعاف دفع خواهد کرد و محتاج اعانت ست سر اگر گرم دارند و آب گرم بسیار بر سر ریزند و اگر بتعریق حاجت باشد آب گرم پیش او نهند و برای بیمار رداء پوشند مع ظرف آب و عرق را بپارچه خشک سعی کنند تا بیشتر آید و اگر محتاج بقی بود قی فرمایند و اگر حاجت تلیین داشته باشد تلیین طبیع نمایند و اگر مفتقر بادرار باشد مدرات نوشانند چنانچه در علاج صداع بحرانی گفته شد و همچنین هر استفراغ بحرانی که مفرط شود و خوف ضعف گردد حبس او باید کرد و هیچ استفراغ بحرانی را بی ضرورت نباید بست و در بحران انتقالی هرگاه معلوم شود که بعضوی از اعضا ماده منتقل شده خواهد ریخت و ریختن ماده بدان عضو آفت قوی خواهد آورد باید که آن عضو را قوت دهند و ماده را بعضوی دیگر که از و خسیس تر بود و ریختن ماده بران کمتر مضر بود بازگردانند بطریقی که سهل تر باشد و طریق بازگردانیدن ماده از عضوی بعضوی چند وجه ست یکی آنکه عضوی که برابر اوست بربندند چنانچه سالم گردد تا بسبب الم ماده بدان سو بازگردد دوم آنکه بر عضوی که برابر اوست محجمه بر شیشه یا بشاخ یا کدو گذارند یا ادویه جاذبه گرم ضماد نمایند سوم آنکه اگر ماده در دست راست بود بدست چپ کاری سخت کند و بار گران بردارد چهارم آنکه اگر ماده در سر و چشم باشد باید که ادویه مسکن در بران استعمال نمایند و پای را سخت بمالند یا در آب گرم گذارند یا بر ابطها یا پا از ساق تا کف بربندند تا ماده از بالا فرود آید و همچنین هرگاه ماده بباطن خواهد افتاد در دی بمعده و سینه آرد بازو یا در انها قوی بربندند تا باطراف برگردد و آدرار بول و تعریق باز ماند و عرق با درار بول و اسهال بقی و قی باسهال الحاصل ماده را که از عضوی بازگردانند بجانب مخالف باید گردانید بعضوی دور تر یا نزدیک تر مثلاً کسی را که از کام و دهان خون برآید و خواهند که بجای مخالف که قریب باشد بازگردانند بجانب بینی بازگردانند و اگر خواهند بعضوی دور تر بازگردانند از اعضای اسفل رگی کشایند و همچنان کسیکه بواسیر دارد و بعضوی نزدیک آنرا خواهند گردانید رگی از رگهای نیمه بالا بکشایند و هرگاه خواهند که ماده را از عضوی باز دارند قانون کلی آنست که نخست وی را ساکن نمایند که بعد سکون آن بازگردانیدن سهل باشد و بهیچ وجه بعضوی شریف و قوی الحس ضعیف ماده نشاید آورد و تا ممکن بود بعضوی خسیس که قریب تر باشد و قوی بود و حس کمتر داشته باشد باید آورد و چون بازگردانیدن ماده مطلوب شود تمهل نباید کرد که ارجاع ماده در ابتدا آسان بود جهت قلت ماده پوشیده نماند که اگر ماده در بدن اندک باشد و قلیل الحرکه بود بازگردانیدن او بدون استفراغ کفایت باشد و مضرت نرساند اما اگر بدن ممتلی و ماده کثیر الحرارت بود ارجاع مع استفراغ باید کرد تا بافتی دیگر نینجامد و در اخراج او رعایت محاذات لازم شناسند مثلاً اگر ماده بجانب دست راست بود فصد از دست چپ باید کرد یا از پای راست و بالعکس اگر بجانب راست مائل بفوق بود از همان جهت رگ باید زد از دست راست یا از پای راست و اگر بجانب چپ مائل باعلی باشد فصد از دست چپ باید کرد و همچنان اگر ماده در پای راست بود فصد از دست راست کنند و اگر در پای چپ بود از دست چپ کنند و همچنان برای ارجاع ماده جگر رگ از دست چپ باید زد و برای ارجاع ماده دل اسیلم از دست راست و آنکه گفته شد از رعایت مخالفت در اخراج ماده احشا بر تقدیریست که هنوز ماده در اعضا بیرون شده

بعد از آنکه ماده از ثوران منع انصباب ایستاده باشد فصد برای ازاله مرض از طرف مقابل عضو مئوف باید کرد و دلک از اعضای ظاهری بعد استقرار ماده تنقیه از ذات عضو باید کرد که درین هنگام اماله او بیفائده است بسبب سکون حرکت آن

اورام و بثور ظاهر بدن

بدانکه اورام جمع ورم است یعنی آماس آن نتو یا دتی غیر طبیعی است که در عضوی حادث شود از ماده فضلیه محدوده بحیثیکه موجب ضرر گردد و در آرد بمس کردن او و یا بغیر مس مواد که از آن اورام پیدا شود شش است یعنی اخلاط اربعه و مائیت و ریح و هر ورم یا حار باشد و یا غیر حار و ورم حار یا از خون باشد یا از صفرا و نزد شیخ الرئیس ورم حار عام تر از آنست که حادث شود از خون یا از صفرا فقط بلکه از هر ماده که حار بجوهر خود باشد چون خون و صفرا و یا حار بالعرض بود که آنرا حرارت بعفونت عارض گردد چون بلغم که بعفونت گرم شود و سودا احتراقی حار باحتراق که در ماده حاصل شود و در ان باقی ماند از حرارت چندانکه از اداخل در اورام است پس ماده ورم اگر خون باشد فلغمونی گویند و اگر صفرا باشد حمره نامند و اگر هر دو ماده مرکب باشد و خون غالب بود غالب را مقدم میدارند و فلغمونی حمره گویند و اگر صفرا غالب باشد حمره فلغمونی گویند و اما ورم غیر حار یا از ماده بلغمی باشد یا سوداوی یا مائیت یا ریحی و اما اورام بلغمی دو نوع است اگر ماده آن مخالط و داخل جوهر عضو و غیر متمیز بود ورم رخو گویند و اگر خارج از ان و متمیز در غلاف باشد سلع لینه گویند و اکثر اورام رستان بلغمی باشند که حار از ان سفید رنگ بود و اورام بلغمی مختلف بود بحسب غلظ بلغم و رخاوت و رقت او حتی که مشابه ماده سوداوی و ماده ریحی گردد و اما اورام حادث از ماده سوداوی سه قسم است اگر سودا داخل عضو و مولم بود سرطان گویند و اگر ساکن هادی باشد صلابت گویند و اکثر این هر دو خریفی بود و اگر خارج بود و مولم نباشد اقسام غدد بود که از ان جمله خنازیر و سلع است و اما اورام مائیه اگر عام بود استسقا و اگر خاص بود قیله مائی و ورم حادث در تحت از مائیت و مانند آنست و اما اورام ریحی دو نوع است اگر ریح مخالط عضو و ملایم بود تهبج گویند و اگر مجتمع و صلب بود نفخه گویند

و بثور

جمع بثره است و آن از جنس ورم بود زیرا که بثور اورام صغار است چنانچه اورام بثور کبار است و بثور نیز مانند اورام بعضی دموی باشد مانند جدری و شری دموی و بعضی صفراوی مثل شرای صفراوی و نمله و جاورسیه و حمره و نار فارسی و مختلط مانند حصبه و نمله متاکله و مسامیر و جرب و ثآلیل و غیره و بعضی بلغمی مانند شرای بلغمی و بعضی سوداوی مانند عرق مدنی و جرب سوداوی و ثولول و بعضی مائی مثل نفاطات و بعضی ریحی مانند نفاخات شیخ و شراح قانون مینویسند که اورام و بثور حاره که از خون باشد یا از دم محمود بود یا از دم ردی مذموم هر واحد ازین هر دو یا غلیظ یا رقیق باشد پس اقسام ورم دموی چهار بود یکی متکون از خون محمود غلیظ و این مختص باسم فلغمونی مطلق است و این لحم و جلد هر دو را اخذ میکند و با ضربان میباشد دوم کاین از خون محمود رقیق و آن فلغمونی است که جلد را تنها فرا میگیرد و این شبیه و شرای دموی است و با ضربان نمیباشد بسبب خلو ظاهر جلد از شرائین سوم حادث از خون ردی غلیظ و ازین انواع خراجات ردیه حادث شود پس اگر رداءت و احتراق او اشتداد نماید حمره حادث گردد و احتراق و خشکی ایشه پیدا کند و بدتر از ان نار فارسی است چهارم حاصل از خون ردی رقیق است و این فلغمونی مائل بحمره بود مع رداءت و خبث پس اگر رقیق تر باشد حمره فلغمونی باشد و اگر رداءت او زیاده تر بود حمره ذی نفاخات و نفاطات و احتراق و خشک ایشه حادث شود و چون ماده ورم حار کثیر باشد و ورم بسیار بزرگ گردد آن از جمله اورام طاعونیه قتاله بود و این اصناف اورام ردیه و مانند آن در سال با کثرت میآیند و ردی از اورام حاره آنست که بسوی انحطاط که تابع اونرمی و کوچکی میباشد منتهی نشود و نه بسوی جمع ریم بلکه بسوی فساد عضو مؤدی گردد و متعفن گرداند و فساد عضو گاهی از فساد ماده او باشد و گاهی بسبب عظم آن ورم و دائما از عظم ورم و کثرت ماده نباشد بلکه گاهی از خبث ماده بود و بدانند که اورام کمتر از ماده صفراء صرف باشند و اکثر آنها مرکب بوند از مواد و بدانکه هر ورم که در ظاهر بود و باوی ضربان نباشد آن ریم نکند صاحب کامل گوید که ورم غلظ و انتفاخ است که در عضو حادث شود از فضل ماده که بمدید و ملای آن نماید و این ماده یا انصباب نماید بسوی آن از عضو دیگر که او را دفع کند و از نفس خود دیاک نماید و یا در همان عضو متولد شود و انصباب ماده از عضوی بعضو دیگر بسبب اجتماع این اسباب سته میباشد یکی قوت عضو

یا اندران حادث شود و ہر اسیکہ مادہ غالب آن گرم باشد آنرا ورم حار گویند وانچہ مادہ غالب آن سرد باشد آنرا ورم بارد خوانند وبدیگر طبائع نسبت نکنند بجہت ضعف فاعلیت این دو کیفیت وعدم فاعلیت دیگرہا

اسباب اجتماع مواد اورام وبثور

بقول امیر بہاء الدین سبب جمع وحبس مادہ ورم در اعضا یا سابق بود چون امتلاو فساد خلط ورد ودفع طبیعت بدان محل ضعیف وذبول عضو وقابلیت او وقبول خلط فاسد ویا لاحق وبادی بود چون رسیدن زخم وآسیب والم وکوفت وجاذبی یا ماسک خارجی بعضو وسبب جملہ بثور تغیر اخلاط بود از حال طبیعی واشتغال طبیعت بدفع آن بخارج بدان جہت عجز از تحلیل آن اولاً ویا مسارعت بر رفع ومنع آن از داخل وبقول سمرقندی وخجندی وابن الیاس مختصر سبب حصول مواد واجتماع آن در اعضا اسباب ستہ انصباب مادہ است کہ در قول صاحب کامل گذشت ویا اسباب بادیہ مثل ضربہ یا سقطہ کہ بعضوی برسد وبجہت توران حرارت دران بسبب وجع وحدوث ضعف دران خون بسوی آن انصباب نماید وبنابر امتلای آن ورم پیدا شود وبقول انطاکی از اسباب اورام ہر حرکت سخت بر امتلاست وبعد عہد بلا استفراغ ووضع محجمہ بلا شرط است ووہم او گوید کہ بثرہ عبارت از تاکل جلد یا نتو او بر اوضاع مخصوصہ است مادہ او خلط فاسد بود واگرچہ

بسیط باشد وسبب فاعلی او اندفاع مادہ فاسد بحرارت بود بنوعیکہ جلد را مس کند وغایت او فساد وتاکل جلد ست وصورت او مختلف بود

علامات اورام وبثور

باید کہ کیفیت وجع ولون وملمس آنہا دریافت نمایند اگر درد مع ضربان وتمدد باشد ورنگ او سرخ وملمس او گرم بود ورم دموی باشد واگر درد مع حرقت والتہاب بود ورنگ او سرخ مائل بزردی وملمس او گرم تر از اول باشد ورم صفراوی بود واگر درد نبود ورنگ وسفید وملمس او سرد وبلا ایلام باشد کہ دران انگشت فرو رود ورم بلغمی بود واگر با نقصان حس باشد ورنگ او مائل بسیاہی وملمس او بارد وصلب بود ورم سوداوی باشد واگر مرکب از دو خلط بود رنگ وملمس ودرد آن بحسب آن باشد واگر قلت وجع با ثقل بود ورم مائی باشد واگر با خفت بود ورم ریحی باشد وانطاکی گوید کہ جمیع بثور اگر رشاح باشد از رطوبت بود پس چیزیکہ از ان ترشح کند اگر مائل بسفیدی باشد از بلغم بود والا از خون واگر غیر رشاح باشد از یبوست سوداوی بود اگر صلب تیرہ سبز اطراف باشد والا صفراوی بود وبرای مادہ مرکب بثور حکم بسائط اوست پس صفراوی ترشح کند اگر با یکی از دو خلط رطب یعنی خون یا بلغم مرکب شود واگر مادہ مائل بسرخی باشد مع توفر علامات صفرا از ہر دو خلط حار یعنی خون وصفرا بود وعلی ہذا القیاس

معالجات اورام وبثور

در قانون وشرح آن مسطور ست کہ از اورام بعضے حار وبعضے بارد رخو وبعضے صلب ست واسباب آنہا یا بادیہ ست مثل ضربہ وسقطہ ونہشہ ویا بدنیہ مثل امتلا وورم حادث از اسباب بادیہ یا با امتلای بدن بود یا با اعتدال اخلاط متفق شود وحادث از اسباب بدنیہ وہم از بادیہ موافق با امتلای بدن خالی نیست از آنکہ یا در اعضای مجاور اعضای رئیسہ باشد مثل مغابن آنہا ویا نباشد پس اگر در اعضای مجاور آنہا باشد جائز نیست کہ قریب آن رادعات کنند واگر در مجاور آنہا نباشد جائز ست کہ چیزی از مخللات قریب او برند در ابتدا بلکہ واجب ست کہ اصلاح عضو دافع کنند اگر او را عضو دافع باشد ویا اصلاح ہمہ بدن نمایند اگر او را عضو دافع نباشد وبعد اصلاح ہر دو اینکہ ردع نماید وبسوی خلاف جذب کند وقبض نماید بر ورم استعمال کنند بالجملہ غرض باستعمال رادعات در ابتدای اورام منع مادہ از زیادتی نفوذ در عضو متورم ست وتکثیف عضو وتقویت او تا نفوذ مادہ را قبول نکند بسبب برودت یا قبض آنہا واحتیاط از استعمال آنہا در صورت بودن عضو وارم قریب از اعضای رئیسہ چون مفرغہ فضول آنہا بہر آنست تا آفت بسوی آنہا بر دع قبل اصلاح عضو دافع یا کل بدن عود نکند ودر حکم انیست ورمیکہ از دفع طبیعت مادہ کثیرہ یا ردیہ را بسبیل بحران یا بسبیل دفع امتلا از عضوی یا از بدن باشد ہمچو آنکہ از ورم حار حادث از اسباب بادیہ بود وآنکہ از اسباب سابقہ باشد وبدن ممتلی بود ومنع از محللات بہر آنست کہ جذب مواد میکنند پس گاہی بر تحلیل قادر نمیشوند در زیادتی ورم واجب میکنند واصلاح بدن مثل مقویات یا بفصد یا استفراغ بمسہلات وغیر آن نمایند وگاہی جذب بسوی عضو موضع در جانب مخالف از مصب مادہ واجب نیست کہ بدوای جاذب یا باستفراغ شود بلکہ حاصل شود مثل بر یاضت عضو جانب مخالف یا بر داشتن چیزی گران بران با وضع محاجم وبسیار باشد کہ مادہ از دست متورم منجذب گردد چون بدست دیگر چیزی گران بردارند وساعتی امساک آن نمایند واما قابضات واجب ست کہ قابضات رادعہ در اورام حارہ باردمزاج صرف غیر مخلوط بچیزی حار باشند وایضاً

بارد بالفعل بکار برند و در اورام بارده مخلوط بچیزی که در او قوت حاره مع قبض باشد مثل اذخر و اظفار الطیب باشند و واجب ست که حار بالفعل بعمل آرند و هر قدر که اورام حار
و بارد دور تر شد اسهال نمایند و از ابتدا بعید شوند از قابض کم کرده باشند و محلل بدان آمیزند تا آنکه بانتها رسند پس در آن هنگام مساوی میان رادع و محلل مخلوط سازند و در انحطاط
بر محلل مرخی اقتصار نمایند و واجب ست که در ورم بارد در خوانچه تحلیل او کند لشاف میبین بیشتر از آن باشد که در ورم حار بود و اما ورم حادث از سبب بادیه که در اینجا امتلا از
اخلاط نباشد یعنی آنچه باعتدال اخلاط باشد و واجب ست که معالجه آن در ابتدا بارخا و تحلیل کنند الا اگر در اینجا امتلا باشد معالجه او مثل معالجه نمایند یعنی قسمیکه از سبب بدنی
یا بادی موافی بامتلای بدن باشد و بدانچه علاج او کنند آن استعمال رادع بعد اصلاح عضو یا همه بدن ست در ابتدا پس خلط میان آنها و میان محللات پس اقتصار بر محللات
و مرخیات و اما چون عضو متورم مفرغه عضو رئیس باشد مثل مواضع غددیه از گردن و حوالی گوش برای دماغ و بغل برای قلب و کنج ران برای جگر البته جائز نیست که
قریب او دوای رادع نمایند بسبب آنکه این علاج اورام نیست چه این معالجه آنست که بغیر آنکه پیروی این امر میکنیم که علاج نکنیم اورام آنها را و جهد نمائیم در زیادتی آن ورام
و جذب مواد بسوی آنها و خوف نکنیم از اشتداد ضرر عضو متورم بسبب طلب مصلحت عضو رئیس بسبب خوف این امر که چون رجوع ماده کنیم بسوی عضو رئیس باز گردد
و از آن ضرری بهم رسد که تدارک او ممکن نباشد پس با پیروی وقوع ضرر بعضو خسیس میکنیم ازین جهت که عضو رئیس انتفاع یابد حتی که جهد میکنیم در جذب ماده
عضو رئیس بسوی خسیس حتی تورم این اگرچه بمحاجم و اضمده جاذبه حاده باشد و چون مثل این اورام خصوصاً در مواضع خالی از لیف عضل رحم کنند پس گاهی
خود بخود منفجر گردند یا بمعونت انضاج و گاهی احتیاج بانضاج و شگاف پیدا افتد و انضاج تمام میشود بچیزی که دران با وجود حرارت تسدید و تغریه باشد که
بدین هر دو حرارت غریزی را طالع منضج محصور گردد و باید که دوای منضج حار بالفعل مائل باعتدال باشد و باید که رطب بود و کسی که طلب انضاج مثل این
منضجات نماید بران واجب ست که تامل نماید در حال عضو پس اگر حرارت غریزی دران ضعیف یابد و عضو را مائل بفساد بیند بران مغریات و مسددات استعمال
نکند و منضجات استعمال نماید و شرط عمیق بران زند بعده ادویه که دران تحلیل و تخفیف باشد استعمال کند و بسیار باشد که ورم غائر بود پس احتیاج بجذب او طرف
جلد افتد و اگرچه بمحاجم ناری باشد و ازین جذب گاهی ممکن بود و بدلک و گاهی بوضع ادویه محمره مقرحه جاذبه از باطن و محاجم ناری قوی تر از آن هر دو تدبیرست و
این باید که بعد تنقیه بدن باشد پس هرگاه ورم بسوی ظاهر منجذب گردد استعمال رادع جائز نبود بلکه استعمال مرخیات واجب ست و فصد و اسهال بسبب
خوف رجوع ماده بسوی باطن جائز نیست و اما اورام صلبه سوداویه مجاور جدا ابتدا قانون دران آنست که یکبار تلیین آن نمایند بعده ادویه اسخان او و
تحقیق او اندک باشد تا اجزای کثیف او متحجر نگردد بسبب شدت تحلیل بلکه همه آهسته آهسته تحلیل گردد بعد از آن محلل قوی بران استعمال کنند بعده اگر از تحلیل خوف
تحجر باقی باشد باز در ورم بر تلیین آن متوجه شوند و همواره همیسان بعمل آرند تا آنکه او همه فانی شود و در هر دو مدت تلیین و تحلیل و اورام نفخیه یعنی ریحیه مثل
تهیج را معالجه بچیزی نمایند که تسخین کند با وجود لطافت جوهر برای تحلیل ریح و توسیع مسام و آیضاً واجب ست که اعتنا بجسم ماده محدث بخار ریحی نمایند یعنی
تنقیه از آن ماده واجب بود و اگر امتلا بسیار باشد و الا واجب ست که درین ادویه مذکوره قوت منقی و جرم متقطع باشد و تدبیر دیگر استعمال مسخنات محلل
ریح و استعمال ادویه مفتحه مخلخل مسام و وضع آنها زمانی طویل بر عضو ست و استعمال حمام یابس گرم و گاهی محاجم ناری و علاج باینها جائز نیست تا وقتیکه
تنقیه تمام بدن بفعل حاصل نشود و از اورام بعضی اورام قروحی ست مثل نمله و بثر باید که تبرید او مثل تبرید فلغمونی نمایند و لیکن ترطیب آن سزاوار نیست و اگرچه ورم مذکور
اقتضای ترطیب مینماید بلکه میباید که تجفیف آن نمایند النطاسی در تربیت گوید که قاعده در اورام آنست که علاج همه بفصد اوست و اگر پیوستند بعضو رئیس باشد
تقویت او بران مقدم دارند و آنچه واقع بر تنقیه باشد اکتفا کرده شود و دران بعضیات خیر او از تنقیه سبقت کنند و در تذکره مینویسد که اورام چهار زمانه ست بلکه هر مرض را آن
ظهور ست و آن را ابتدا نامند و تزیید و وقوف و انحلال و شک نیست که واجب ست در اول اصلاح به تنقیه و در دوم ردع و در سوم امتزاج رادع و محلل و در چهارم
اقتصار بر محلل و زمانه اول مهیا بودن ماده برای ابتدای مرض یا ظهور اوست پس واجب ست نظر در چیزیکه بدان علاج درین وقت باشد بلکه واجب صرف
مهم انظار بسوی آن ست و بالجمله قانون برای علاج مطلق ورم مبادرت بتنقیه و تبرید ست و در ورم حار مطلقاً برای اصلاح کیفیت بدان در اخلاط یا بسوی اصلاح کیفیت و کمیت
هر دو و غیر آن پس بعد از آن تنقیه بماء الشعیر و جماع و خیار شنبر گردد و مشوی فرخ و اغذیه بدانچه تولید خون کم نماید مثل البقول و ماش و عدس و تبرید موضع مثل مورد

و بنفشه و صندل و سرکه و کشنیز تر بود و در ورم بارد به تنقیه و در همه اگر گون ماده قریب از جلد ظاهر شود استفراغ بشرط نمایند تا مؤدی بتعفین و فساد عضو و حرارت نگردد
بعد اصلاح بتدبیر طرق مذکوره این قانون عام ست و آنچه بتحلیل اورام حاره نزدیکی نماید چنانچه موردست هر دو بسرکه و آب کدو و کشنیز سرشته و کذا حی العالم
و سفیده بیضه و آرد باقلا و آرد جو و سحالات همه معاون خصوصاً سنباذج و برای اورام بارده شیح و غاریقون و قطران و میعه سائله و زعفران و آرد حلبه و فرفیون
و اشق و سرگین گاو و عسل و زیت و برای مرکب بدانچه ترکیب بانها کرده شود و عبد العزیز گوید که علاج اورام در ابتدا تنقیه است و در تزاید طلای رادع و آن بر
دوای بارد قابض ست مثل صندلین و فوفل و اقاقیا و آرد جو و گل سرخ و کاسنی و عنب الثعلب و در وقوف بارداع و محللات و آن بر دوای حار رطب لطیف ست
مثل اکلیل الملک و بابونه و تخم کتان و حلبه و قرطم و بیخ خطمی و موم و پیاز مطبوخ و در انتها محللات فقط پس اگر تدبیر مذکور فائده نکند بتنضیج پردازند بدانچه در دمامیل بیاید
دوای مجرب برای ورم حار طلای شیر گاو با سفیداب و کدو و گنار بویند بزرشک و صندل و برای ورم حار دردناک اسپغول و پوست خشخاش کوفته جوش داده
بروغن گل آمیخته مجرب ست و از مجربات نیز برای اورام تخم خطمی ست یاد و چند آن تخم خربا بسرکه و از مجربات کامله برای تحلیل اورام لشکر سوخته با حلبه و باقلا ست
و ترک لحوم و شراب در جمله اورام و بثور مناسب ست و در ضرورت اصلاح لحم بحموضات نمایند و علاج اقسام بثور در بثور غدیه مسطور گردد

فلغمونی

ورم غلیظ کثیر الانتفاخ ست که ماده او خون باشد و شیخ الرئیس می‌نویسد که اولاً اسم فلغمونی را در زبان یونانیان بر هر التهاب که در عضوی حاصل میشد اطلاق میکردند
و بعد از آن بر ورم حار را می گفتند و بعده ورم دموی را بدان موسوم ساختند و کم اتفاق افتد که فلغمونی بسیط باشد و آن را اکثر با ورم حمره یا صلابت یا مع مقارنت
کنند و بدانند تا وقتیکه طبیعت مقهور ماده نگردد از ان ورم فلغمونی در ظاهر حادث نشود و باید دانست که چون بثور دملی در مقدار تجاوز کنند منذر بدمل عظیم جامع ریم گردد
و مسیحی گوید که اسم فلغمونی واقع میشود بر کل التهاب که در عضو حادث شود و گاهی از سوء مزاج حار بلا ماده و گاهی از سوء مزاج حار با ماده بود پس اگر از سوء مزاج حار بلا ماده
باشد در عضو التهاب فقط شبیه بحمی که در ان عضو تنها افتد کند حادث شود و بچنین همراه انتشار نماید و از ان در عضو فساد حادث گردد و اگر از سوء مزاج با ماده باشد
و با خون تنها بود از ان ورم معروف بفلغمونی خاص حادث شود و صاحب کامل گوید که اگر خون جید معتدل و مزاج و جوهر او باشد و بعد حصول او در عضو عفونت
حادث شود از ان ورم مسمی فلغمونی خالص حادث گردد و احوال این ورم دموی بحسب عضو حادث در ان مختلف بود پس هرگاه در سر و چهره باشد ماشرا نامند و اگر
در غشای دماغ حادث شود آنرا سرسام گویند و اگر در طبقه ملتحمه افتد آنرا رمد خوانند و اگر در حنجره افتد خناق نامند و اگر در غشای مستبطن اضلاع پیدا شود از ذات الجنب
و اگر در ریه بود ذات الریه گویند و اگر در حجاب حادث گردد برسام نامند و اگر قریب ناخن پیدا شود داحس و اگر در لحم رخو که زیر بغل و کنج ران و زیر گردن لیس گوش است پیدا
شود و در ان بیم بسرعت تولد نکند آنرا طاعون اگر بسرعت ریم کند خراج گویند و چون سوای این اعضا حادث گردد آنرا ورم فلغمونی مطلق گویند و چون این ورم ریم کند آنرا انطالا نامند

اسباب فلغمونی

بقول شیخ فلغمونی را اسباب ست که بعضی از ان سابق بود از امتلا یا رداءت اخلاط یا ضعف عضو قابل و اگرچه امتلا و رداءت اخلاط نباشد و بعضی از ان بادی
مثل فسخ و قطع یا کسر یا رض یا خلع یا حرق نار یا تعب یا قروح که در عضو کثرت نماید پس ماده بسوی آن میل کند بسبب وجع و ضعف و گاهی بسوی آن مواد میل کنند
پس در مسالک ضعیف محتبس گردد چنانچه در قروح و جرب معالم اورام در مواضع خالی عارض میشود و انطاکی گوید که سبب او اکثار از اغذیه مرطبه است مطلقاً
و عدم ریاضت و سرما و قلت استفراغ و اصحار در آفتاب و پوشیدن پشم و برداشتن چیزی گران و سکر یا امتلا و کذا احمام

علامات فلغمونی

تمدد و ضربان و انتفاخ و حرارت ملمس و سرخی رنگ ورم و تپ و تشنگی و کرب و عظم نبض و حمرت بول ست و شیخ میفرماید که از علامات او حرارت و التهاب و زیادت حجم و تمدد و قلت
قبول برای انغماز ست و ضربان اگر ورم غائر یا قریب شرائین باشد و یا بعضو عصبانی حس او آمده باشد و هر قدر که شرائین بزرگتر و بیشتر در عضو متورم باشد ضربان
و درد او شدید تر باشد و تحلیل و اگر قابل تحلیل بود یا ریم کردن او سریع تر باشد و چون فلغمونی در عضو حساس باشد تابع او درد شدید بود هر چند که باشد و او را لازم گردد که

عروق ممتلی آن عضو که خفی باشند ظاهر شوند و تزید فلغمونی به تدریج و تمدد ظاهر گردد و انتهای او یا تحلیل بود یا تقیح بیش از آن هنگام که ریم کند اگر قابل ریم کردن باشد و انحطاط او بلینت و ضعف مرض آغاز کند و علامت
ردی آنست که با انحطاط شروع نکند بلکه ریم کند و مثل این مؤدی به موت عضو و تعفن او گردد و بسیار باشد که این بسبب عظم ورم و کثرت ماده او بود و بسا است که بسبب خبث
ماده بود و اگرچه ورم کوچک باشد و بدانند که آنچه تحلیل پذیرد ضربان در خفت و لهیب در سکون شروع کند و آنچه ریم کند بازدیاد ضربان و حرارت و ثبات اینها معلوم گردد
و آنچه عفن شود بعسر نضج و تیرگی و شدت تمدد دریافت گردد و مجوسی گوید که اگر خون محدث فلغمونی معتدل المزاج غلیظ الجوهر باشد از آن فلغمونی در لحم حادث شود
و علامات مذکوره قوی تر و تمدد و ضربان شدیدتر باشد و اگر خون با وجود اعتدال رقیق الجوهر بود از آن فلغمونی در جلد پیدا گردد و علامات مذکوره در آن ضعیف تر باشد و
بادی ضربان نبود و جرجانی مینویسد که ماده خون در اورام دموی بیشتر با صفرا آمیخته بود و لیکن گاه باشد که ماده صفرا که با آن آمیخته بود زود تحلیل پذیرد و باقی
صلب گردد و گاه باشد که رطوبتی رقیق با خون آمیخته باشد و آماس همچون تهیج نماید و به رنگ سرخ و ملمس گرم بود و صلب نباشد و هرگاه آماس پخته شود درد
و ضربان آهسته گردد و خجندی گوید که مآل ورم دموی یکی از چهار چیز باشد یکی آنکه تحلیل پذیرد و درین درد و ورم کم شود و اعراض و اندک اندک خفت یابد تا آنکه
بالکل زائل شود دوم آنکه ریم کند و خراج گردد و درین تمدد و ضربان دوام نماید و حرارت و درد اشتداد کند بیشتر از آنچه قبل این باشد و اعلامی و نتو و تمدد
اخذ کند و تیزی و کبر اندک اندک میل نماید و چون نرم شود درد ساکن گشت و حرارت خفت نمود نضج یافته باشد سوم آنکه صلب گردد و این بسبب تحلل رطوبت
آن جز لطیف ماده صلب بود و درین درد ساکن شود و عظم ورم کم گردد و صلابت ازدیاد پذیرد گاهی صلابت انچنان گردد که زائل نشود چهارم آنکه عفونت و فساد
پذیرد و این بسبب عدم مبادرت بعلاج او بود تا آنکه افواه عروق و منافذ که در جلد است فاسد شود و تنفس عضو معدوم گردد پس فساد و تعفن بسوی آن سرعت
کند و این فساد مسمی بغانغرایا است و چون عوارض آن مستحکم گردد آن سفاقلوس باشد و علیحده مسطور گردد و میر بهاء الدین مینویسد که رنگ فلغمونی به سرخی
تیره گراید و باشد که بسبزی مائل شود و چون انگشت بران نهی غشا رند سرخی آن زائل نشود و اگر ماده آن تنک بود زود پخته گردد و سر کند و ریش آن جروی
صلاح یابد و باشد که تحلیل پذیرد و ریم نکند و هر ورم که پخته شود درد و ضربان تسکین یابد و محل آن از خارش خالی نباشد علاج فصد کنند و زرداب بیاشامند و تبرید
لعاب بهدانه و شیره عناب در عرق شاهتره و عرق کاسنی و عرق عنب الثعلب آورده شربت نیلوفر داخل کرده تا کشنی پاشیده بنوشند و تقلیل غذا نمایند و
آش جو و ماش و آن از اشیای بارده غذا کنند و بعد نضج از منضج صفرا و مسهل آن تنقیه نمایند و در سه روز اول از رادعات مانند صندلین و فوفل و گل ارمنی و
گل سرخ و عنب الثعلب و آب کشنیز سبز و آب کاسنی سبز و آب عنب الثعلب سبز سائیده ضماد کنند و این مرهم رسوت نیز درین باب مفید بود دیگر رسوت یک درم موم سفید
دو درم روغن گل و روغن بنفشه هریک چهار درم روغن و موم را گداخته رسوت سائیده بیامیزند و اگر ماده از دفع اعضای رئیسه بود و در پس گوش یا زیر بغل یا بن ران و غیره
باشد و همچنین اگر درد شدید باشد استعمال رادعات روا نشود بلکه مرخیات محلله چون موم و روغن گل با محللات استعمال نمایند بدستوری که در اورام مغابن
مسطور گردد و در بعضی جا ارسال علق چنان فائده میکند که درد باقی نمی ماند اکثر نزد تزید و انتها بعمل می آید و بعد از سه روز تا سه روز دیگر ادویه محلله مرخیه
مانند برگ کتان بابونه اکلیل الملک آب و چوخطمی با رادعات بیامیزند و بعده در زمانه انتها محللات مساوی با رادعات کنند و در زمانه انحطاط محللات صرف
اقتصار نمایند و هرگاه ماده تحلیل نشود و ریم کند در دوشیت کند آن وقت منضجات مانند برگ کتان و حلبه و شیر انجیر ضماد کنند و ضماد آرد جو و ریوند چینی جغرات با هم
پخته از منضجات قویه است و چون نضج یابد در دوشیت ساکن شود و اگر دست بران نهند فرو رود و آنرا از ادویه مفجره و یا باهن منفجر گردانند و هرگاه ماده بجای مستفرغ
گردد مرهم زرد یا مرهم خل استعمال کنند ذکر ادویه مفرده نافع اورام حار ضماد عصاره جراده کدو و تر ب و ضماد حماحم آن که آن حجر صرف است محکوک برسن مکی
اخضر آب بیخ ضماد بیخ فاشرا که آنرا کرمة البیضاء است و ضماد گل کدو و ضماد برگ خشخاش بگلاب سرشته و ضماد ملوخیه که آنرا اسم الماء منده با گوشت پخته و مجرب
هر واحد مجرب سود پیشت و ضماد برگ سبز قصب فارسی تنها و بسرکه و کذا تخم قطف و شاخ نرم او و کذا کدوی خام کوفته و کذا برگ یا گل بنفشه تازه کوفته
بارد جو آمیخته و کذا بابونه و آرد جو و رب انگور که محلل است و کذا آرد ترمس بسبوس و آب آمیخته و کذا اسفیداب ارزیز با آب عنب الثعلب و کذا گلنار و
مغره بسرکه و کذا امداد محلول بآب و کذا اکنجد غیر مقشر و کذا تخم حماض سماقی کوفته و کذا آرد گندم مخلوط ببعض عصارات بارده و کذا آب کشنیز سبز و روغن گل

وسرکه وکذا گل نیلوفر بگلاب سرشته وکذا عصارهٔ تازهٔ او وکذا تخم اسفاناخ بگلاب وکذا رصاص محکوک بعضها ببعض یا یکی از عصارات بارده وکذا آب کرنب
بسویق وکذا تخم او وکذا خطمی مطبوخ بروغن گاو که منضج ست وکذا خبازی مطبوخ مدقوق بروغن گل آمیخته وکذا گل حنا سوده بگلاب سرشته یا بسرکه آمیخته وکذا آب خرفه
بآرد جو سرشته وکذا دم الاخوین وکذا ابیر مرج (?) بسویق وکذا بیخ او بگلاب بسرکه وکذا برگ سرو وآرد جو وکذا گل سرخ تازه سوده یا خشک بآب پخته وکذا صندل سفید و
طحلب وآب کاسنی وکذا صندل سرخ وآب خرفه وکذا آب کاسنی بآرد جو وروغن گل آمیخته وکذا گلاب بسرکه وحنا وکذا مرداسنگ بآب کاسنی وکذا عدس مقشر وسویق و
کذا حب الآس سفید که قوی‌تر از سیاه ست وکذا قرظ در ابتدا وکذا گل مختوم وسرکه وروغن گل وکذا شاه‌چینی بسرکه وگلاب وکذا آب بهی وسرکه وجو وکذا بازوی (?) سبز بروغن گل
یا بسرکه وکذا اسفیدی بیضه واکلیل الملک وکذا ریوند بسرکه وکذا غبار آسیا بگلاب وروغن گل وکذا سماق بگلاب ابتدا وکذا پوست انار ترش وکذا حضض وعدس مقشر بگلاب
وسرکه سرشته وکذا بیخ نیلوفر وکذا برگ برنج وکذا روغن گل وسفیدی بیضه وزعفران که مسکن غلیان ست وکذا اشکور (?) ترمس سوده وآرد جو بآب سرشته وکذا گلنار سوده
بآب حی العالم سرشته وکذا شکوفهٔ انگور وکذا حجر الیهود ذکر برای مرد وانثی برای زن و شرب وضماد تخم خشخاش وکذا گل بنفشه وکذا زرشک مطبوخ وکذا آب حاج خسک
وکذا آب شاخ انگور وخیوط وبرگ نرم او وکذا هلیلهٔ زرد وکذا کافوری وکذا ریحان کافوری وکذا عنب الثعلب وکذا آب کاکنج وکذا خولان و شرب عرق عناب
بشکر وکذا ترنجبین وکذا مقل مطبوخ بسرکه وکذا نیل هندی ربع درم و اکل وضماد بقلهٔ قطف بروغن بادام وکذا کاهوی بستانی وکذا خبازی مطبوخ وکذا
بقلهٔ یمانی وکذا عدس مقشر وکذا اقاقیا عنب الثعلب وتعلیق کهربا بر صاحب ورم حار و تبخیر سرکه بر سنگ آسیای گرم انداخته وخلط سرکه در اغذیه وطلای آن
بر احد نافع ورم حار است ذکر ادویهٔ مرکبه نافع اورام گرم تنزوی (?) خطائی که در اقسام اورام مجرب النفع ست حنا صبر سقوطری حضض یکی صندل سرخ
زعفران کافور گل سرخ هر یک سه مثقال پوست هلیلهٔ زرد اقاقیا گل ارمنی عدس عصارهٔ مامیثا هر یک پنج مثقال افیون پنجاه مثقال زردچوب دو مثقال
کوفته بیخته چند مرتبه بآب مامیثا تر کرده وخشک نموده اقراص سازند حب رادع مانع اورام وبثور کبیر (?) رسوت هلیلهٔ سیاه اقاقیا پوست انار فوفل
صندل سرخ مرداسنگ کات سفید برابر گرفته حبها سازند وبآب برگ عنب الثعلب یا سرکه طلا نمایند حب محلل که در تحلیل اورام وغدد لوزتین کار آید خطائی
میکنند جدوار صندل سرخ کریله خشک کالی زیری گل ارمنی رسوت خستهٔ انبه عنب الثعلب تخم خطمی بابونه اکلیل الملک فوفل هر واحد دو درم زرنباد
زردچوب هر یک یکدرم آرد عدس آرد جو هر یک سه درم حب سازند وبآب برگ مکوه سبز یا سرکه ضماد کنند ودر نسخهٔ دیگر ریوند چینی کات سفید گیرد عوض
کریله وخستهٔ انبه وگل ارمنی وبابونه واکلیل وفوفل وزرنباد وزردچوب وآرد داخل ست دوا برای ورم دموی کله در هوای سرد بعد فصد
سر رو و ارسال علق عناب چهار دانه بهدانه سه ماشه سپستان نه دانه تخم خطمی شش ماشه در عرق شاهتره جوش داده نبات یکنیم توله داخل کرده بنوشند
وعنب الثعلب پنج ماشه مغز فلوس یک توله تخم خطمی چهار ماشه در آب مکوه سبز ضماد نمایند بعده در روز آرد جو گل خطمی اکلیل الملک عوض مغز فلوس
کنند اگر قدری گره باقی ماند عنب الثعلب پنج ماشه گل بنفشه شش ماشه گل سرخ اصل السوس هر یک پنج ماشه خبازی شش ماشه در نسخهٔ سابق افزوده
شب در آب گرم تر نموده صبح مالیده صاف کرده شربت نیلوفر دو توله داخل کرده بنوشند ومغز فلوس یک توله عنب الثعلب اکلیل الملک گل خطمی
هر یک پنج ماشه بابونه نه ماشه در آب مکوه سبز سائیده ضماد کنند ایضاً برای کلهٔ متورم در هوای سرد بعد فصد قیفال در تبرید از کوره (?) تخم خطمی
افزوده جوش داده بنوشند وضماد مغز فلوس عنب الثعلب گل خطمی کنند بعده زلو چسپانند اگر قدری ورم باقی ماند جهت تحلیل در جوشانده
سپستان خبازی افزایند ودر ضماد محللات چون بابونه اکلیل الملک اضافه نمایند ضماد رادع ومحلل جدوار رسوت بآب کشنیز تازه
ضماد کنند وگاهی صندل سرخ وگل افزوده بآب عنب الثعلب تازه بعمل می‌آید بعده ریوند چینی افزایند واز آب برگ نیب (?) مطبوخ بشویند ایضاً
که تسکین وجع وتحلیل ماده نماید تخم خشخاش کوفته در شیر گاو بپزند وباز لیسایند تا مثل مرهم شود پس گل سرخ وقدری زعفران سوده وموم صاف
در روغن گل گداخته آمیزند وضماد کنند وگاهی برای فرط تحلیل بابونه وخطمی وحلبه وغیره افزوده میشود در سن یک هزار ودو صد وپنجاه ویک هجری حکایت
نواب نظیر الدوله جهانگیر محمد خان بهادر را ورم گلو بشدت عارض شد واز فصد وتنقیه مجوزهٔ اطبا انکار بود مؤلف همین ضماد بعمل آورد ودر استعمال

دو سه مرتبه بعون شافی حقیقی همه ورم تحلیل گردید و لعطای خلعت فاخره و اضافه مواجب نوازش فرمود ضماد که در تحلیل ورم دموی ابتدا آن کنند
صندل سرخ زعفران برابر آب کشنیز سبز و یا شیاف مامیثا و حضض و صبر آب کاسنی سبز طلا کنند ایضاً که در وقت انتها بکار آید سبوس گندم
گل خطمی بابونه بآب کرنب طلا نمایند که مسکن درد و محلل ست و یا آرد جو ده درم روغن کنجد ده درم آب خالص صد درم پخته طلا کنند ضماد که برای نضج
اورام معمول ست گل خطمی گل بنفشه گل بابونه اکلیل الملک حلبه تخم کتان تخم شبت مساوی کوفته بیخته در آب پخته ضماد نمایند و بالای آن برگ پان بندند ضماد منضج
مستعمل در اورام حاره بعد نضج انزروت تخم مرو کتیرا مغز خسته تمر هندی مغز تخم بیدانجیر حلبه خمیر نان برگ چقندر کوفته بشیر گاو پخته زرده تخم مرغ روغن بیدانجیر زهره گاو داخل کرده
ضماد نمایند و اگر جلد آنجا سخت باشد مسحوق نیا سرگین کبوتر بر آنجا پاشیده ضماد نمایند ایضاً منضج ورم مغز پنبه دانه مغز گردگان خمیر ترش برگ کرنب پخته پیاز پخته خردل سرگین کبوتر
در هم آمیخته مثل مرهم سازند طلای نردی که در جمیع اورام حاره مجرب ست صندل سرخ گل ارمنی شیاف مامیثا حضض مکی بوشع رب هندی سفیداب ارزیز فوفل عقاقیا
بزر البنج سفید مرداسنگ پوند چینی از هریک یک جزو افیون بیخ لفاح از هریک نیم جزو کوفته بآب کشنیز تازه و گلاب و سرکه امثال آنها سرشته اقراص سازند مرهم جمل
که درین باب مجرب ست مرداسنگ ده درم صلایه نموده باده درم موم سفید و بست درم روغن گل حل کنند و قدری سرکه اضافه نموده مرهم سازند اقوال حکما
ابو سهل گوید که هرگاه حدوث فلغمونی از سبب بادی حادث از خارج مثل صدمه و ضربه و قطع باشد باید که استفراغ خلط مجتمع در ان ورم بتحلیل از اشیای مرخی و محلل
با سخان مرتطیب آن و با شیای جامع ماده و بشرط نمایند و اگر حدوث او از سبب سابق باشد مثل امتلاء در بدن که از ان چیزی بسوی عضوی بریزد و ورم
حادث کند واجب ست که در علاج آن ابتدا نمایند اولاً باستفراغ جمیع بدن بفصد بعد از ان معالجه عضو وارم کنند پس اگر درد شدید نباشد استعمال
نمایند اشیائیکه منع کند ماده را که انصباب نماید بسوی عضو بقبض خود و وفا کند آنچه در ان حاصل شده به پس خود و تقویت عضو نماید بتطفیه حرارت او و تعدیل
مزاج او مثل ضماد مرتب از حی العالم و پوست انار مطبوخ بشراب و یا سماق و آرد جو بدستور و اگر درد شدید باشد بر عضو چیزی نهند که قبض و ارخای او نماید مثل قیروطی
معمول از موم و روغن گل چون در ان پشم یا اسفنج آغشته بر ان نهند بارد در گرما و نیم گرم در سرما و بعد آن بالای عضو اندک اسفنج مبلول بشراب قابض یا
بآب سرد ممزوج باندک سرکه گذارند بعد از ان نگاه کنند اگر علامات ریم ظاهر نشود استعمال نمایند ادویه که از شان آنها دفع و تخفیف بغیر تهییج وجع باشد مانند
مرهم مرتب تبلقطار و اگر علامت جمع ریم پدید آید اولاً معالجه بضماد مفتح نمایند و آن ضماد یک دو مرتبه استعمال کنند و بآن ضماد اشیائیکه در ان قوت قبض باشد
مخلوط سازند و آن مثل ضماد متخذ از آرد جو و شراب یا بسرکه ممزوج ست بعد از ان شگاف دهند و ریم که در ان باشد خارج کنند بعده معالجه نمایند باشیائیکه
در ان تخفیف و قبض باشد فقط و از اشیای مرخی حذر کنند پس اگر زخم پر چرک باشد بسرکه ممزوج یا بشراب بشویند و اگر در انجا ورم حار نباشد ضماد مرتب
بعد سوختن اگر ورم باشد ضماد مرتب تبلقطار و صبر بران گذارند و بالای آن اسفنج مبلول بشراب قابض نزد کثرت احتیاج بتقویت و یا بسرکه ممزوج نزد فرط
حاجت بتطفیه نهند و آنچه ورم از انصباب فضول بسوی یکی از اعضا و احتقان او در ان میباشد دلالت میکند بر آنکه این فضول را استفراغ از آن
عضو باید کرد لیکن اگر حدوث او از سبب بادی باشد و در بدن امتلا نباشد از ابتدای امر استفراغ او باشیای مرخی و محلل اشیای جمع کننده ریم بشرط
بمشارطه نمایند و اگر حدوث او از سبب سابق بود پس نشاید که اراده تحلیل فضله حاصل در ان عضو باشیای مرخی نمائیم و ایضاً سزاوار نیست که علاج او
باشیای مانع و دافع نمائیم تا آن فضول بسوی عضوی از اعضای بکشیدن جلیل الخطر مندفع نگردد بلکه سزاوار آنست که اولاً استفراغ جمیع بدن از ان خلط
کرده شود بعد از ان اشیای دافع و مانع و مجفف و مقوی استعمال نمایند اما دوای دافع برای منع ماده که منصب بسبب امتلای آن عضو بود و اما دوای مجفف برای فنای ماده
حاصل در عضو و اما دوای مقوی برای تقویت عضو ست تا آنچه در ان حاصل شده از نفس خود دفع نماید و آنچه بعد آن بسوی او بریزد آنرا قبول نکند و فلغمونی را
در ابتدا بعد تنقیه همه بدن اگر از سبب سابق باشد باید که علاج باشیای دافع و مانع فقط یعنی رادعات نمایند و اما در صعود و در منتهی ازین جهت که این وقت
وسط اند میان ابتدا و انحطاط باید که اشیای معالجه مرکب از اشیای قابضه و محلله باشند و قابضه در وقت صعود بیشتر و قویتر و محلل در وقت انتها بیشتر و قویتر
بود و اما در انحطاط چون حرارت کم شود و در موضع غلظ یا سیاهی باقی ماند و آن وقتی ست که در ان علت فلغمونی بالحقیقت نباشد پس باید که علاج باشیای مر

و محلل نمایند و تنقیه باقی فضول از عضو کنند و بغیر این معالجه نکنند ابوعلی سینا می‌نویسد که چون فلغمونی از سبب بادی حادث شود خالی نباشد از آنکه یا ملاقی
شود بعد نقای بدن یا امتلای آن پس اگر در حالت نقا ملاقات کند احتیاج بجز علاج ورم نباشد و آن اخراج ماده غریبه محدث ورم است این مرخیات و محللات
ملینه بود مثل ضماد آرد گندم مطبوخ بآب و روغن گاهی شرط غنی کند و مؤنت را کفایت باشد خصوصاً چون ورم کثیر الماده بود و اما اگر با امتلای ملاقی شود
پس واجب است که ورم را بمرخیات مس نکنند که جذب کند بسوی عضو زیاده از آنچه تحلیل از آن نماید بلکه لازم است که تنقیه ماده بفصد کنند و گاهی احتیاج باسهال
افتد بعد از آن استعمال مرخیات نمایند و قریب است علاج این از علاجیکه بسبب امتلای بدن باشد و فرق آنست که این محتاج بردع بسیار در ابتدا نیست چنانکه
او محتاج بدان است بلکه کمتر از آن و اگر سبب سابق غیر بادی باشد واجب است که ابتدا باستفراغ نمایند از فصد و از اسهال اگر حاجت این باشد و حاجت باستفراغ
یا بنابر آنست که بدن غیر نقی بود و یا بهر آنکه مرض عظیم باشد پس از استفراغ و تقلیل ماده و جذب او بسوی خلاف چاره نباشد و اگر در بدن فضول بسیار نباشد
عضو را از ورم ضعف حادث میشود پس مواد بدن بسوی آن منجذب میگردد و اگرچه در مواد کثرت نباشد و لازم است که درین رعایت شرائط معلومه از فصل
و سن و بلد وغیره نمایند و ابتدا بروادع کنند الا در مواضعیکه شرط آن در معالجات اورام کرده شد بعده در تزید با دخال مرخیات با روادع مقابله نمایند و هر قدر که
در تزید زیادتی نماید مرخیات را اندک اندک بیفزایند و نزد منتهی وقوف و رسیدن حجم و تمدد بنهایت مرتبه مرخیات رطبه غالب نمایند و مجففات در منتهیات خلاص
کننده است و اما مرخیات رطبه برای توسیع مسام و تسکین درد است و مجففات بهر آنست که بری و منع بقیه از ماده از بودن ریم کند پس اگر بتمامه زائل
نشود و چیزی باقی ماند اندکی بماند که آن را چیزیکه دران حدت باشد تحلیل نماید و گاهی از ردع شدت در برد بسبب احتقان ماده و از تکاثف عضو بنابر تغلیظ بر رادع
عارض شود و گاهی از آن ارتداد ماده بسوی اعضای رئیسه گردد و گاهی صلابت ورم عارض شود و گاهی عارض گردد که عضو در سبزی و سیاهی اخذ کند
خصوصاً چون معالجه بدان در آخر امر و قرب انتها کرده شود و بدانند که شدت در تطییب را محتاج بادویه مرخی ماده بغیر جذب میگردانند و گاهی بادویه تبرید ضعیف بود
که مانع ارخا نشود و اما از ارتداد ماده بسوی اعضای رئیسه استفراغ ایمن میسازد الا آنکه آنچه از مواد موجب ورم از اعضای رئیسه بر سبیل دفع از آن آمده باشد و
اعضای قابله از آن مثل مفرغه باشد برای آنها پس دران حالت بسوی ردع و دفع البته سبیل نیست و چون خوف میلان ورم بصلابت باشد مرخیاتی که
دران تسخین و ترطیب القصه باشد استعمال نمایند اما ادویه رادعه پس آنچه متوسط است عصارات البقول بارده است که اکثر در مواضع دیگر ذکر کرده ایم مثل عصاره
خرفه و کدو و کاسنی و عصا الراعی وغیر آن عصاره عنب الثعلب خاصه و جرم او کوفته برای ضماد نیکوست و عصاره برگ اسپغول نیز و قطنی آب سرد و گاهی زان
اسفنج در سرکه و آب سرد تر کرده کفایت این امر کند و کاکنج قوی است در ابتدا و همچنین لعست انار و حی العالم و سویق مطبوخ بسیار و خصوصاً در سرکه ممزوج با آب و ایضاً
سماق و طحلب بسیار نیکوست پس اگر احتیاج بقوی تر ازین افتد دران صندل و اقاقیا و مامیثا و فوفل و نبج و حشیشه معروف بحشیش الاورام در ابتدا خیلی جید است
و گاهی اعانت بتخفیف قبض آن بزعفران کرده میشود و در تطییه با ابتدا بسیار خطیر است و چون افراط در تبرید واقع شود گاهی بفساد عضو و فساد خلط محتبس در ورم
انجامد و ورم در سبزی و سیاهی آغاز کند پس اگر خوف چیزی ازینها باشد ضماد آن موضع بارد و لبلاب چیزیکه دران ارخا باشد باید کرد و اگر ازینها چیزی ظاهر
شود شرط بران موضع زنند و خون بگشایند و انتظار ریم و نضج نکنند و این آنگاه است که ماده بسبب بسیار مفرط بفسد و گاهی عضو بمیرد و از شرط بعضی غائر تر و
بعضی ظاهر تر بود و این بحسب مکان ورم و حال عضو باشد و بعد شرط آب دریا یا آب شور و سائر آبهای شور نطول سازند و چیزیکه دران ارخا بود ضماد نمایند و اگر حاجت بمزید
نطول نباشد اقتصار بر مرخیات کنند و بدانند که استعمال ادویه قوی الردع در اول و قوی التحلیل در آخر دلیست مهما امکن جمع کنند و همچنین از آب سرد حذر نمایند مگر
در مثل حمره و تحلیل شدید در ورم حادث میشود پس اگر اراده تدبیر تسکین وجع در ابتدا باشد نزد یک آب گرم و روغنهای مرخیه و ضمادات از امثال این ادویه بکنند و لیکن
بگل ارمنی و آب سرد گداخته یا مع روغن گل اعانت دهند و افضل روغن گل آنست که از گل و زیت باشد چه در زیت اندک تحلیل است و بعد ازین مطبوخ
بگل سرخ و یا بزر واسنگ و روغن گل پس اگر این ادویه امثال و فائده نکند لبلاب استعمال کنند که آن شدید الموافقت در ابتدا و انتها است در سرخ و خارش
و کرفس و بادرنج همین اثر دارد و بسیار باشد که تسکین وجع نماید شراب شیرین مطبوخ بروغن گل بلکه عقید عنب و اندک موم و شحم بط یا چوبینه و ناردین و کرفس ذکر کرده در بابونه

یا اسفنج در شراب قابض یا نمکه در آب سرد تر کرده گذارند و زعفران در تسکین وجع داخل کنند و هرگاه بینند که ورم طریق خراج سلوک مینماید تبرید ترک نمایند و طریق تنضیج و گشادن اخذ کنند پس هرگاه ورم بانتهار سد از مثل شبت و بابونه و خطمی و برگ کتان و مانند آن چاره نباشد بلکه از مرهم داخلیون و باسلیقون و در مرهم ملقطار تخفیف بغیر وجع ست و لهذا استعمال او نزد سکون الیب از فلغمونی نیکوست و اگر خوف ریم کردن نباشد صالح بود و بهتر آنست که بالای او صوف در شراب قابض تر کرده نهند و لحم محتاج تخفیف از عصب بیشتر ست و کمتر لحم از روی حاجت بسوی تخفیف آنست که شرایین کمتر باشد و بساست که حاجت بشرط قبل نضج افتد و بسیار باشد که در جذب ورم از عضو شریف بسوی خسیس بجواذب حیله کنند بعده معالجه آن نمایند و تفتیح آن کنند و آنچه حاجت بتفتیح از اورام حاره افتد آنست که سر او را با اسبغول و حوالی آنرا بمطفیات ضماد سازند و اطلیه و ضمادات با پر مرغ طلا نمایند زیرا که انگشت الم آرد صاحب کامل گوید که اگر حدوث فلغمونی از سبب خارج باشد پس اگر بدن غیر ممتلی بود علاج باشیای مرخیه کنند و او چنان باشد که بروغن نیمگرم و آب گرم آنرا غرق سازند و آرد جو و حلبه و شبت و خطمی ضماد کنند و باعتدال بر بندند تا ورم تحلیل شود پس اگر در ورم چیزی از خون و ریم جمع گردد باید که شگاف و شرط بغیر خوف از انصباب ماده استعمال نمایند مگر آنکه بدن ممتلی باشد پس اگر چنین باشد تنقیه بدن از اخلاط ردی موجب ورم کنند یا بالفصد یا باسهال بعد از ان شگاف دهند و اگر حدوث او از انصباب ماده باشد باید که اولا ابتدا باستفراغ بدن بفصد از رگ موافق آن عضو کنند یعنی اگر ورم در اعلای بدن فوق قوه باشد فصد سر و نمایند و اگر زیر آن باشد هفت اندام کشایند و اگر در اعضای سفلی باشد فصد باسلیق از جانب علیل گیرند و خون حسب حاجت بمقدار سبب و سن و نفس و مزاج و عادت او و فصل بر آرند بعده بر عضو وارم در اول امر اورام که ماده در انصباب باشد باشیای مبرده قابضه برای تقویت عضو و دفع ماده و منع او از انصباب تبرید و بعض آنها مثل صندلین و فوفل و گل ارمنی و اقاقیا و شیاف مامیثا و گل سرخ و آب کاسنی و آب حی العالم و آب کاهو و جراده کدو و طحلب و اسبغول مضروب بیکی این آبها ضماد کنند و اگر عدس مقشر را بجوشانند و با یکی ازین آبها نیم کوره بسایند و بر ورم ضماد نمایند بدان انتفاع یابند و بدیگر ادویه که از شان آنها تسدید ماده و منع او از انصباب ست صفت دوای نافع درین باب بگیرند صندل سفید و سرخ هر واحد سه درم شیاف مامیثا دو درم گل قیمولیا و فوفل هر واحد یک نیم درم همه را باریک سائیده بحریر گذرانیده بآب کاسنی و آب حی العالم یا آب خرفه یا آب کاهو آمیخته ضماد سازند و بعد از سه یا چهار روز نزد آنکه ورم در تزید باشد باید که باشیای قابضه با نوع اشیای محلله مثل بابونه و آرد جو و خطمی مخلوط سازند و با آب کاسنی و آب عنب الثعلب و آب کشنیز و مانند آن بیامیزند و اندک اندک در تحلیل افزایند تا آنکه ورم بمنتهای خود برسد و انصباب ماده منقطع گردد پس آنگاه باید که اشیای مانعه و محلله متساوی در مقدار و قوت باشند مثل طلای زرد و بوش و رسندی محلول آب عنب الثعلب و آب کاکنج و آب شبت و مانند آن از آبهای محلله و باید که نگاه کنند پس اگر با ورم در اول امر وجع شدید باشد اشیای مبرده و مقویه استعمال نکنند بلکه سزاوار آنست که اشیائیکه با آن قبض و ارخا باشد استعمال نمایند مثل قیروطی مرتب از موم و روغن گل با شراب شیرین و دران پشم چرک آلوده تر کرده بر موضع لازم نمایند و مع ذلک بالای عضو خرقه کتان مبلول بسرکه ممزوج بآب سرد گذارند و مریض از چیزهای شیرین و تیز از اغذیه چاره بپرهیز کند و بر مزورات معمول بکدو و نبوماش و اسفاناخ و مرق و سرکه زیت و مغز بادرنگ و خیار اقتصار نماید و اگر حرارت قوی و در انجا تپ باشد بار الشعیر و آب انار و سکنجبین و تخم خرفه و مانند آن بنوشانند و هرگاه ورم در انحطاط شروع کند سزاوار نیست که اشیای مبرده هیچ وجه و سبب استعمال کنند بلکه میباید که باشیای محلله مثل بابونه و اکلیل الملک و خطمی و شبت و پرسیاوشان و صبر و مانند آن بلعاب برگ کتان یا آب کرنب آمیخته ضماد نمایند و اگر باین چیزها اندک زعفران آمیزند نفع بخشد و اما هرگاه ورم در ریم کردن آغاز نماید باید که باشیای مسخنه مثل تخم مرو و برگ کتان یا با روغن بنفشه آمیخته ضماد کنند و اگر فصل گرما باشد با اسبغول ضماد سازند و اگر این در جمع ریم و انضاج وفا نکند بنان خمیر آرد جو مطبوخ بآب و روغن بنفشه یا زیت مغسول یا روغن خیری ضماد کنند و بر ورم با بکیه دران بیخ خطمی بانداک زیت غسیل جوشانیده باشند نطول نمایند و یا بگیرند انجیر سفید فربه شیرین جوش کرده شیره او بر آرند و بدان تخم کتان و تخم مرو و حلبه بسرشند و یا بگیرند آرد سبوس را و شیره انجیر و روغن بر او بسرشند و یا بگیرند خمیر ترش انجیر مطبوخ و تخم مرو و برگ خطمی نانخواه با هم سرشته بر ورم لازم نمایند که این انضج دهد و اگر شیره انجیر مطبوخ گرفته برگ کتان و حلبه هر واحد یک جزو پرسیاوشان نیم جزو زرد فالیج جزو باریک سوده بدان بسرشند و بر ورم ضماد نمایند نضج و جمع ریم بسرعت نماید و چون پیاز نرگس یا ریکت سوده و برگ کتان و بیخ سوسن باریک سوده بدان آمیزند نضج ده ریم کند و باقی در خراج مسطور گردد پس هرگاه نضج یا بد و ریم کند و نکشاید شگاف باید داد و اگر فلغمونی سقاقلوس گردد علاج

منضجات

جدا بیان یابد جرجانی در ایلاقی می‌نویسد که اگر از امتلا باشد اولاً فصد نمایند و حجامت کنند بعده ادویه مسهل چون آب آلو و مطبوخ هلیله و بنفشه و لبلاب بدهند و بعد از آن ادویه رادع بکار برند و در میان ادویه محلل با رادع مرکب سازند و آخر همه محلل بکار برند و ادویه رادعه سابق مذکور شد و ادویه که در اوجاع مفاصل حار مسطور شده در اینجا سود دارد و این مواد در میانه روزها بکار برند شیاف مامیثا و حضض و زعفران و حماما و صبر کوفته بیخته بآب کشنیز تر سرشته طلا کنند و برای تحلیل موم صاف یک جزو روغن شبت شش جزو گداخته با پنبه باریک سوده بسرشتند و طلا کنند و چون خوف صلابت ورم باشد کشنیز تر بسایند و در آن روغن گل داخل کنند تا آنکه مثل مرهم گردد ضماد کنند و هرگاه رنگ ورم متغیر گردد و بسبزی یا بسیاهی مائل شود شرط زدن صواب باشد و هر ورم که در گوشت نرم و موضع فراخ مثل مغابن باشد تا پخته نشود چاره نباشد پس صحیح آنست که اول تنقیه بدن از ماده ردی کنند پس ادویه منضجه بر نهند و جالینوس گوید که اگر ورم عظیم و ضربان صعب بود امید تحلیل نباید داشت و ادویه منضجه و محلله غیر مسخنه ضماد باید کرد صفت ضماد که ماده را تحلیل کند و ورم را گرم نکند و نگذارد که صلب گردد و رنگ بگردد و جالینوس آن را وصف کرده آرد جو بسرکه یا با آب کشنیز تر بپزند و ضماد کنند لیکن این ضماد در اول مرض نباید نهاد و هرگاه ببینند که درد و ضربان و حرارت ورم کم نشود باید دانست که در بدن امتلای قوی ست و اخلاط ردی از عروق باعضای بسیط چون گوشت و عصب و غشا و مانند آن رسیده و در اجزای آن فرو رفته پس علاج او آنست که اول تنقیه بدن کنند بعده بر ورم شرط زنند یا زلو چسپانند پس آرد جو پنج درم روغن کنجد پنج درم آب صاف پانزده درم بپزند تا سطبر شود طلا کنند و اگر حاجت تحلیل قوی باشد بدان ضماد سازند و اگر ببینند که ریش خواهد کرد ادویه مقرحه نهند و اگر ورم در عضوی بود که در آن عروق بسیار باشد یا قریب مفصل بود زودتر باید شگافت تا رگها و بندگاه را فاسد نکند و اگر در لحم باشد تا اتمام نضج نباید شگافت ابن هبة الله می‌نویسد که علاج فلغمونی بحسب سبب موجب آن مختلف ست اگر سبب بادی باشد و بدن غیر ممتلی بود بادویه محلله مثل موم و روغن و آب نیم گرم کنند و با آرد جو و حلبه و خطمی ضماد نمایند و بآب یا حنین شویند پس اگر در آن خون فاسد جمع شود شرط زنند و اخراج آن نمایند بعده بادویه منقیه و مدمل معالجه نمایند و اگر سبب فاعل و بدنی باشد اول فصد نمایند با دوام که فضول در انصباب باشد از جانب مقابل و بعد استقرار آن در عضو از جانب مخالف و بعد فصد ادویه رادعه فضول مثل صندلین و گل ارمنی و سفیداب ارزیز و شیاف مامیثا و آکاسیا و افیون و آب کاهو و آب حی العالم و طحلب و مانند آن بر عضو نهند پس اگر ورم عظیم باشد و خوف ضغطه شرایین و اطفای حرارت غریزی و فساد عضو بود شرط زنند و بگذارند تا خون از آن سائل گردد و بعد از آن بدانچه مانع فساد باشد معالجه نمایند و اگر با ورم تب باشد مریض را از غذا منع کنند و ماء الشعیر بنوشانند و بعد آن سکنجبین و باید که شیره تخم خرفه بآب تمر هندی و جلاب بدهند و چون بر ورم چهار روز بگذرد رادع ادویه مبرده کم نمایند و اندک آب شبت و آب کاکنج اضافه کنند و چون حدت مرض بانحطاط آید ضماد دیگر که در آن پرسیاوشان ست و آن در قول صاحب کامل گذشت بر عضو نهند و اگر امر بریم کردن محول گردد بقیروطی نضج دهند و اگر نضج دشوار شود بخمیر و روغن کنجد ضماد سازند نیم گرم و اگر منفجر نگردد بشگافند و بروغن گاو و یا مسکه معالجه نمایند و بعد پاک شدن باندمال آن پردازند ابن الیاس گوید که بعد فصد جذب خون بسوی خلاف جهت موضع محاجم کنند و تلطیف تدبیر نمایند پس در ابتدا این ضماد مانع مواد از انصباب و مضیق مجاری و مغلظ ماده بعمل آرند فوفل گل ارمنی اقاقیا صندل سرخ صندل سفید شیاف مامیثا هر واحد سه درم کوفته بیخته بآب کاهو یا بآب حی العالم ضماد کنند و اگر در شدید و یا ماده مندفع از اعضای رئیسه باشد رادع بالا از موضع ورم برای منع انصباب ماده ضماد نمایند و بر نفس ورم قیروطی و از گوشت و شراب مریض حذر کنند و هر صبح جلاب از عناب ده عدد و آلوی سیاه پانزده عدد و شکر سفید ده درم بنوشانند و یا بگیرند آب انارین مشحوم هر واحد پنجاه درم شکر و ترنجبین هر واحد ده درم و یا سکنجبین ساده ده درم با شیره خرفه سه اوقیه بیاشامند و اگر با آن سرفه باشد شربت بنفشه ده درم بنوشند و غذا ماء الشعیر دهند اگر حرارت قوی باشد و اگر حرارت ضعیف و تشنگی غیر شدید بود مزوره ماش بمغز بادام و اسفاناخ دهند و تلیین طبیعت بماء الفواکه یا بمطبوخ آن نمایند و اگر حدوث او از خون ردی فاسد شده و حرارت غریزی ضعیف بود معالجه بمبردات نکنند که آن خصم حرارت غریزی کند و اخلاط ردیه را بسرعت متعفن سازد بلکه علاج بمنضجات که با وی تحلیل باشد مثل مغز نان با آرد جو مطبوخ بآب و روغن بنفشه یا روغن خیری کنند و بر ورم آبکه در آن حلبه و بزر کتان و بیخ خطمی و روغن زیت مغسول جوشانیده باشند نطول سازند و یا بگیرند پرسیاوشان و انجیر لحیم و زوفای رطب و تخم کتان و حلبه و تخم مرو و بیخ سوسن همه را در آب و زیت بپزند و ضماد نمایند و پیاز

مطبوخ بر روغن خیری یا روغن زیت چون بر ورم ضماد نمایند آنرا نضج دهد و چون نضیج یابد شق نمایند باقی همانست که در قول صاحب کامل گذشت **خجندی** گوید که بعد فصد
در ابتدا ضمادات رادعه مثل اقاقیا بگلاب و آب کاسنی و آب کاهو بکار برند و هر صبح شربت عناب یا شربت انار یا شربت تمر هندی یا شربت آلو و نیلوفر بنوشند
یا سکنجبین بشیره خیارین بعد از آن تلیین طبیعت بحقنه های لینه و فتائل خفیفه نمایند و اسهال بمطبوخ فواکه بشیرخشت و ترنجبین و شربت ورد مکرر یا شربت اجاص مسهل
آورند و آنچه تسکین درد نماید سفیدی رقیق بیضه است چون بروغن گل برهم زنند و خرقه کتان بدان آلوده بر ورم نهند **ابو منصور** گوید که اگر ورم از خون و صفرا باشد
فصد کنند و اگر در بدن اخلاط ردیه عفنه باشد و مریض بعید العهد از استفراغ بود مسهل بنوشانند و ایضاً قی کنانند تا بدن او پاک گردد بعده میل با غذیه نمایند که اخلاط
جیده پیدا کنند و اسهال بمطبوخ هلیله یا ایارج الفواکه نمایند و درین تاخیر نکنند بعده در ابتدا ادویه مبرده مقویه عضو مثل ادویه مذکوره در باب نقرس حار طلا کنند و اگر
فائده نکند دران ادویه مخدره مثل بزر البنج و افیون و بیروج مخلوط سازند و یا ضماد از برگ بنج تر و مغز نان سفید بسازند و بعد پس مقشر بآب کشنیز تر سوده
و اندک کافور افزوده ضماد کنند پس گاهی ورم باین تدبیر سرد میشود و ریم نمی کند و اگر بسبب ضربان ساکن نشود یا ورم در لحم رخو در بیخ گوش و بغل و کنج ران
باشد آن لامحاله ریم کند پس ادویه مبرده ترک نمایند و جاذبه و منضجه مثل این ضماد استعمال کنند بگیرند تخم مرو و تخم کتان و سرگین کبوتر و همه را بخمیر جمع کرده ضماد نمایند و یا
مویز منقی از تخم مثل او و نمک سرشته ضماد سازند و یا انجیر جوشانیده بسایند و اندک راتینج آمیخته ضماد کنند و یا انجیر بجردل کوفته بروغن سوسن یا روغن کتان
ضماد نمایند و یا چربی بروغن گاو و پخته ضماد سازند و ادویه مبرده مذکوره استعمال نکنند مگر بعد تنقیه بدن و بعد استقصای شدید **خضر** گوید که آنچه از دفع عضو رئیس
در مغابن باشد مرخیات مثل روغن گاو و الیه استعمال کنند و گاهی نطول آب گرم کفایت کند و آنچه از ضربه و سقطه افتد دوای رادع درینجا نیز جائز نبود
مگر آنکه ضعیف بود مثل روغن گل نیم گرم و آنچه از سبب بدنی باشد روادع مسکن وجع مثل قیروطی موم سفید و روغن گل و آب کشنیز سبز نیم گرم استعمال کنند
و نزد قوت وجع و عدم التهاب اندکی زعفران دران افزایند و گاهی آب کشنیز تنها یا آب کاسنی یا آب عنب الثعلب یا آب بارتنگ یا آب خرفه کفایت باشد
و گاهی گلاب می آمیزند و سرکه نیز اگر درد نباشد و بعد ابتدا منضجات محلله و ملینه مثل حلبه و تخم کتان با روادع آمیزند بار دیگر اینها در آب مطبوخ اینها نطول
و تنقل اینها ضماد سازند و یا بزردی بیضه و اندک پیاز بریان و روغن گاو کهنه و زعفران و خمیر آرد برای نضج ضماد کنند و اگر جلد غلیظ باشد مثل سرگین کبوتر
و کندر را افزایند و استاد من برای اورام حاره داورام صلبه امر بطلای خیار شنبر بروغن بادام شیرین می نمود که درین انضاج و تلیین و تحلیل است هرسه و اخلیون
تنهاد را نها نیکوست **انطاکی** گوید که علاج فلغمونی اولاً فصد است پس تبرید و نطول مثل بابونه و اکلیل و خطمی و کشنیز بعد از آن این ادویه مفرج مثل صندل
و نیلوفر و گل سرخ و مورد و سرو و مازو بعده در اخیر خاصة چنانچه در قاعده در معالجات اورام گذشت و آن ادویه ابتدا گلنار و مغره است و جوز سرو و پوست کاهو و
برگ کنار و حنا و در وسط و این با اطیان و رصاص محرق در اخیر و کذا گل و گل سرخ و آنچه ازین سرد و از روغن غیره باشد **گیلانی** می نویسد در فلغمونی که از سبب
خارجی باشد و در بدن امتلا نبود و ایضاً در آنجا که عضو سیاه گردد بر ورم شرط عمیق زنند تا بموضعیکه دران ماده بهم رسیده برسند و جالینوس ذکر کرده که شرط
خفیف در فلغمونی سبب فساد او و ایلاک عضو است و شرط عمیق سبب شفا و صلاح اوست و در ابتدا خوف از محللات بجند امر میباشد یکی تحلل ماده
و ازدیاد حجم آن پس ورم زیاده شود دوم تحلیل لطیف ماده و تکثیف غلیظ آن بدان پس ورم صلب گردد سوم ازدیاد وجع بزیادت و استحاله و بدانند که
سبب ورم اگر مادی باشد استعمال روادع قویه دران البته جائز نیست و خاصةً اگر درد شدید باشد فلهذا درینحالت اقتصار بر مثل روغن گل کنند اگر احتیاج
بتقویت ردع بود و اگر چنین نباشد لازم است که اقتصار بر مرخیات محلله نمایند اگر ورم قابل تحلیل باشد و منضجه اگر قابل ریم کردن باشد و بعد نضج مفجرات یا شگافتن
با هن باشد آن بعمل آرند و عمده درینباب حفظ قوای اعضای رئیسه و تقویت ارواح است بمثل مفرحات یاقوتی مع شربت گاوزبان اگر مزاج موافقت کند اندکی
از تریاق دهند پس تعجیل بر استفراغ و اخراج خون بلکه ردع نیز اگر واجب بود و خوف از غائله او باشد نکنی سازد و از تشمیم گلاب قسم اعلی منفعت عظیم در منع ماده کثیر مشاهده
قلب مشاهده کرده ایم و این امور از اسرار است که عادت اطبا بکتمان آن بها جاری شده گر بر اولاد خود ها و ما و تلامذه و اولاد خود فرق نمیکنیم بالجمله اگر مع ذلک این ممتلی باشد
احتیاج باستفراغ و تبدیل مزاج و منع لحوم و اصلاح اغذیه مثل مزورات مانند آن خند و اما چون سبب ورم بدنی باشد منع لحوم اگر ضعف شدید عارض نشود و اصلاح

انفذیه استفراغ واجب است و اگرچه در بدن امتلا ظاهر نشود و اگر آنکه بدن بسیار پاک باشد و جمله فضول همان باشد که ماده ورم شده ولیکن این بسیار بعید است اما رادع را در ابتدا اثر آن راست کرد در معالجات کلی اورام گوشزد از انجمله است که رادع درآن واجب بود و قتیکه حدوث ورم از دفع بحرانی یا از عضو رئیس بسوی مغابن شده باشد یا آنکه درین نیز استثناست زیرا که گاهی رادع در مثل این صورت جایز بود اعنی هرگاه حدوث ورم از دفع عضو رئیس باشد و این آنگاه است که خطر در ورم بر تقدیر بسوی هلاکت بود مثل خناق صعب قاتل که دران ردع جائز است و اگرچه ماده او از دفع مانع باشد بنظر خلاص یقین بالفعل و عدم رجوع ماده بسوی مانع و بر تقدیر رجوع گاهی قتل نکند و بر تقدیر قتل دران مهلت است بخلاف خناق صعب الا وجوب تحلیل در آخر برای ازاله ماده مسور مله است و خاطر این مریض بیان این دو وقت بهتر است که از رادع منع زیادتی و از محللات ازاله ماده ورم شود و اگر ورم در عضو بارد مثل اعضای عصبیه و مانند آن باشد باید که استعمال رادع بیکبارگی نکنند نه بسیار حاره و نه بارده بالفعل خصوصاً چون حس عضو قوی باشد چنانچه در گوش و اگر چنان نباشد بارد استعمال نمایند

سقاقلوس

در یونانی بمعنی موت عضو است و آنرا بعربی خبیثه گویند و آن نوعی از فلغمونیست که از خون غلیظ در بعضی اعضا حادث شود و بسبب عظم ورم خبث و رداءت ماده با اختلاط او شروع نکند و مجمع رایم نیز نگرداند تا بحدیکه عروق و شرائین آن عضو را منفتح ساز دو از انبساط و انقباض که اتی مروح حرارت غریزی است منع کند پس آن حرارت زود میرد و چون انطفای او شد این خون عفونت و فساد پذیرد و از ان سیاهی موت عضو و فساد جوهر او حادث گردد حتی که حوالی او از جلد و غیره متعفن شود و متقدمین او را مادام که این فساد در تعفن عضو نرسیده باشد بلکه بزوال رونق و نضارت رنگ آن آغاز کند و حس آن عضو باطل گردد و ضربان و ساکن شود آنرا غانغرایا نامند و شیخ میفرماید که عضو را فساد و تعفن عارض میشود بسبب مفسد روح حیوانی که اندر الست و یا بسبب مانع آن از وصول بسوی عضو و یا بسبب جامع هر دو معنی یعنی مفسد و مانع اما مفسد مثل سموم حاره و بارده مضاد جوهر روح حیوانی و مثل اورام و بثور و قروح ردیه ساعیه مسمی بالجوهر و آنکه بران خطا واقع شود چنانچه در تخیین و دغن در قروح غائره خطا شود پس گوشت متعفن گردد و به تبرید شدید بر اورام حاره پس مزاج عضو فاسد شود و اما مانع سده است هر آن سده یا عرضی بادی بود مثل بستن بعضی اعضا محکم پس این چون دوام نماید عضو فاسد شود بسبب احتباس روح حیوانی ازان یا احتباس قوت ساطعه بر روح حیوانی که در قلب از نفس منتشر میشود پس مزاج او فاسد شود و هلاک گردد و گاهی سده بدنی بود مثل ورم حار ردی ثابت عظیم غلیظ الماده مسدد منافذ و مداخل نفس که بدان روح حیوانی زنده بود و این با وجود آنکه حبس کند مزاج را نیز فاسد کند و آنچه ازان در ابتدا بود و حس عضو فی حس فاسد شود غانغرایا نامند و خصوصاً آنکه در ابتدا فلغمونی باشد و آنچه در استحکام بود بنحویکه حس عضو ذی حس باطل شود و این بفساد لحم و قریب او حتی که استخوان بود ابتدا گرایا عقب ورم آنرا اسقاقلوس گویند و گاهی غانغرایا سقاقلوس گردد بلکه آن طریق بسوی انیست و همه این عارض میشود در لحم و عظم و غیر آن چون شروع کند که افساد او در عضو ساعی گردد و آنچه گرد فاسد بود ورم کند و گاهی بود بسوی بفساد گردد دران هنگام برای این جمله عارضه اکله گویند و برای حال جزو از عضو که عفن شده موت گویند و اگر ماده این مرض غلیظ نبود بی فساد عضو لازم نشدی بلکه منع میشد و انطاکی گوید که این مرض از بلاد حاره پیدا نشود مگر بندرت زیرا که حقیقت او غلظ ماده و مولیست بنحویکه حس را باطل کند بسبب جمود حرارت غریزی و آن حالت تکثیف است و این ببرودت مفرط حاصل شود و سبب امتلای این مرض را غانغرانه خوانند علاج اگر این مرض در ابتدا بود بزودی تمام بر ورم شرط عمیق زنند چندانکه بجای ماده فاسد برسد پس بآب نمک تطول سازند و بعد اخراج خون شیافات مانع عفونت بتخفیف و تقطیع رطوبات متعفنه را عضو طلا سازند مثل آرد کرسنه با گلاب و سکنجبین ساده سرشته و یا گل ارمنی و مازوی سبز و شب یمانی باریک سوده بعسل آمیخته و هرگاه نوبت بابانت حرارت عضو رسیده باشد علاج او بجز بریدن آن عضو نیست پس فی الفور بقطع آن عضو پردازند تا فساد او بدیگر اعضای مجاوره سرایت نکند و آنرا نیز فاسد نسازد و اگر قطع ممکن نباشد حوالی آنرا داغ کنند تا از فساد او دیگر اعضا سالم ماند و بعد قطع بمحللات رجوع نمایند و هرگاه بدانند که ماده این مرض بهم میکند بزودی نرا انچه بتسکین افتد و برای نخستین محللات مرخیه بکار برند زیرا که اگر این ورم صلب شد علاج کمتر پذیرد پس اگر میل بصلابت نموده باشد گاهی داهی ملین بران نهند و گاهی محلل تا باشد که حملت تر شود و ابطال عضو نکاید انطاکی در نزهت مینویسد که هرگاه تغیر عضو از هیئت طبیعی گردد تدارک او نمایند بدانچه در فلغمونی مذکور شد پس اگر بحال تمام بیار و ادع بتحلل آن زند امر عضو بفساد مئول گردد و احتیاج بقطع آن افتد و شیخ مینویسد که غنغرایا مادام که در ابتدا است امید علاج آن باشد و اما هرگاه فساد در گوشت

عضو مستحکم گردد و دور کردن جمیع آن چاره نباشد پس گاه ببینند که رنگ عضو متغیر شده آن را طریق تعفن باشد در عفونت واجب است که مبادرت بلطخ آن ادویه نمایند که منع عفونت کنند مثل گل ارمنی و گل مختوم بسرکه پس اگر این فائده نکند از شرط خارز مخالفت الوجود در مواقع چسپانیدن زلو و فصد رگهای قریب آن که گویا باشند چاره نبود تا خون وی برآید مع حفظ برای آنکه مطیف بموضع است بمثل اطلیهٔ مذکور و برنفس موضع مشروط چیزیکه تعفن را منع کند و مضاد او باشد از انچه آنرا غرض قوی بود مثل آرد کرسنه بسکنجبین یا مع آرد باقلا خصوصاً مخلوط بنمک بنهند و از انچه بران طلا می کنند حلتیت است و تخم قریص نیز و زراوند مدحرج و آب برگ شفتالو یا یک جزو زنگار نیم جزو با آب مطلوب بسایند با القوام عسل آید بر قرحه و حوالی آن طلا کنند و باقی ادویه در علاج قروح متآکله در علاج قروح متعفنه خواهد آمد گیلانی گوید که در غنغرایا ادویه با نیع از تعفن اعضا بران گذارند و آن کرسنه بسکنجبین و تمخیین آرد شیلم یا آرد باقلا است و قویتر ازین اشنت که با آن نمک آمیزند یا قرص اندرون یا جوز کسنه و ایضاً حشیش قریص و ترمس تلخ آنرا پاک کند و بعضی اطبا علاج باین چیز با بعد قطع و تقویر و ازاله لحم فاسد باحتیاط می‌کنند پس ران هنگام استعمال نمک بگند نا کنند و برای او دوا مرکب سازند از آرد جو و آرد کرسنه با آب زیت پخته و مرهم باسلیقون و مرهم فاذیقون استعمال کنند و انچه خشک انیسه را قلع کند انیست که نان را بکرفس یا بیاد روج یا بیخ سوسن یا بیخ جاوشیر یا زراوند مدحرج هر واحد ازینها یک جزو بعسل بسایند و در ابدان نرم آرد کرسنه بعسل کفایت کند صفت دوای نافع غانغرایا از صفات او رباسوس بگیرند زنگار و عسل و شب یمانی با آب بسایند و بلطوخ بدان نمایند و انچه قلع غنغرایا کند آرد بیخ سوسن است چون تربت نمک ضماد کنند و گاهی سرکه با آن نیز می آمیزند و ایضاً آنرا قلع کند ضماد مغز شاه بلوط و چون برگ مورد را بشراب پخته بعسل بسایند و ایضاً ترب بسرکه سوده آنرا قلع کند مانند داغ تا آنکه بعمق برسد

حمره و حمرهٔ فلغمونی و فلغمونی حمره

بدانکه حمره ورم صفراویست که بفارسی سرخ باد گویند و او دو قسم است یکی آنکه ماده او صفرای صرف باشد و آنرا حمرهٔ خالص نامند دوم آنکه ماده او صفرای ممزوج با خون رقیق باشد و آنرا حمرهٔ غیر خالص خوانند و علامت خالص آنست که ورم سرخ شفاف براق شدید الحرقت باشد و چون بانگشت غمز کنند سرخی را منتفی متفرق گردد و مائل بسفیدی نماید و باز بسرخی گراید و ساعی باشد یعنی باعضای مجاوره بسرعت متعدی گردد و با تپ و تشنگی و التهاب و قلق بود و در غیر خالص همین علامات باشد الا بسرعت متعدی نشود و بغمز انگشت سرخی او کمتر متفرق گردد و در ان تپ و ورم سرخ مائل بغلظ و بول سرخ و غلیظ و نبض سریع مائل بعظم باشد و شیخ میفرماید که عادت اطباست که ورم موی صرف را فلغمونی و صفراوی صرف را حمره نامند و مرکب ازین هر دو را باسم مرکب ازان هر دو اگر غلبه مقدم دارند پس اگر خون غالب باشد فلغمونی حمره و اگر صفرا غالب بود حمرهٔ فلغمونی گویند و فرق در حمره و فلغمونی که بدان تمیز از فلغمونی کرده شود آنست که حمره سخت سرخ و رنگ و ظاهرتر بود از لقایای صفرت و در فلغمونی سرخی مائل بسیاهی یا بسبزی باشد و اکثر رنگ خون آن در گوشت پنهان بود و سرخی حمره بنهادن انگشت باطل شود و بمکان او سفید گردد بسبب لطافت ماده حمره و تفرق آن پس سرخی و بسرعت عود کند و سرخی فلغمونی بر خلاف این باشد و در سرخی حمره زردی همچون رنگ زعفرانی بود و این در سرخی فلغمونی نباشد و ورم حمره در ظاهر جلد بود و فلغمونی غائر در گوشت نیز باشد و حمرهٔ خالص یعنی از صفرای صرف مثل مورچه روان شود باطراف خود و رنگ موضع او زرد باشد و فلغمونی و حمرهٔ صدیدیه در موضع ورم و حوالی او آبله پیدا کند و این در فلغمونی کمتر بود و حمرهٔ خالص است را دفع نکند و فلغمونی دفع کند و هر قدر که زیادتی خون بر صفرا افزون باشد مدافعت ظاهرتر بود اگر ماده مخلوط باشد و وجع ضربان فلغمونی شدید بود و در حمره تپ شدیدتر ازان باشد و گاهی حرارت حمره بحدی رسد که جلد را بسوزد و پس سیاهی بحمره گردد و فلغمونی چنین نباشد و التهاب حمره کم از التهاب فلغمونی نبود بلکه بیشتر بود لیکن تمدد و فلغمونی و وجع او بسبب تمدد بسیار باشد و لهذا وجع حمره کمتر بود و حمره در رخسار بیشتر حادث شود و این معروف بحمرا است و اولا از بینی ابتدا کند و ورم زیاد نماید و در همه چهره منبسط گردد و هرگاه حمره از شکستن استخوان سر جلد و کذا فلغمونی حادث شود آن ردی است و اختلاف میان حمره و فلغمونی و میان فلغمونی حمره معلوم شده و مسیحی می‌نویسد که ورم معروف بحمره یا از خون باشد که مره صفراوی مخلوط بود و آن دی ترست و یا از خون لطیف باشد که از حرارت او جوش زند و این بر درارت کمتر از اول است و مائل تر بسوی اخل بدن بود و آن حمره بعضی خالص بود و لون نیست که در جلد افتد و از ان

تجاوز نکند و با آن از علامات حرارت حرارت و حمرت شدیدتر از حرارت و حمرت فلغمونی ظاهر شود و چون بر موضع او لمس نمایند خون از موضع غمز جدا شود و پس رجوع کند و درد و ضربان
و تمدد و ترهل و از فلغمونی کمتر بود و بعضی از ان غیر خالص بود و داء آنست که از اخلاط غلیظتر از اخلاط اول حادث شود و لهذا درد آن شدیدتر باشد و بسوی احمر مائل
مائل تر بود و گاهی فلغمونی با حمره مخالط میشود یا بتساوی یا بکمی و بیشتر بین با سم مرکب هر دو اسم نامند و هرگاه ورم حمره از خون گرم غلیظ جوشنده حادث شود در ان قرحه
ذی قشر صلب و ورم حار موجع حادث گردد با وی آبلها نبود و هرگاه از مثل این خون پیدا شود الا با وی زرداب مختلط باشد با آن آبلها باشد شبیه آبله سوخته
آتش و چون آن آبلها بشگافند در آنجا قرحه بهم رسد که آن را قشر صلب باشد و مجوسی گوید که اگر با صفرا چیزی از خون رقیق مختلط گردد از ان ورم معروف بحمره حادث
شود و علامتش سرخی در ظاهر جلد و حرارت و لهیب شدید و ضربان و وجع ست و سائر این اعراض شدیدتر از ان باشد که در ورم فلغمونی و حمره فلغمونی بود و سوم او گوید
اگر خون جید نباشد و نه معتدل المزاج بلکه شدید الحرارت بود و مع ذلک رقیق باشد از ان ورم مسمی بحمره حادث شود و آنرا حمره خالص گویند و این ورم ردائت کمتر از
حمره مرکب از خون و صفرا است و **طبری** گوید که سبب فاعل مرض حمره فساد خون و احتداد او بصفرا است بنحویکه در ان اندک صفرا آمیزد حتی که جوشش کند و زیاده شود و از مواضع
و انتشار از موضع او که عروق ست پس عروق دقاق منتسج بر لحم زیر جلد و غشا بشگافد و ما بین جلد و لحم بریزد پس اگر خون کامل شدید الحدت باشد در موضع عمیق گردد
و لحم را اخذ کند و اگر حار باشد و اکال نبود زیر جلد و غشا منبسط گردد و این حدت در خون از خوردن اطعمه حاره مثل فلفل و سیر و ماهی شور و حلاوه و عسل نوشیدن
نبیذ صرف و مانند آن حادث شود و نیز او گوید که حمره منقسم میشود بدو قسم یکی منبسط زیر جلد پس بجلد سرخی ظاهر شود و دوم عمیق در لحم و این بحمره فلغمونی شهرت دارد
و گاهی این نوع عضو را فاسد کند و بمیراند و گاهی بگشاید و زائل شود حسب قلت ماده و کثرت و خبث و صلاح آن و صورت حمره بر دو نوع پیدا شود یا منقطع و متبع
و ذی خطوط و یا ملتئم متصل و رنگ او حسب جوهر او بود و **جرجانی** و ایلاقی مینویسند که حمره ورمی ست دموی که از خون گرم و ردی تولد کند و قوام خون رقیق
بود و باشد که اندکی بغلظت گراید و اکثر در آخر قرحه گردد از بهر آنکه ماده او خون ردی باشد و **انطاکی** گوید که حمره بقول اصح ورمی ست که از خون باشد و نزد اکثر
از صفرا بود و علامت حمره حادث از صفرا حمرت ناصع و شدت براقیت و حرارت و التهاب و سهولت غمز و ذهاب لون بدان و عود آنست و حمره کائن از خون عکس
این بود و مرکب بحسب آن **علاج** در صفراوی خالص سوای فصد مانند علاج فلغمونی نمایند لیکن درین تبرید زیاده کنند و در فلغمونی تخفیف مفرط سازند و کدو
و برگ خرفه و کاهو لبسایند و بلعاب اسپغول سرشته ضماد کنند و دیگر ادویه مبرد و مرطب طلا کنند و درین نوع حاجت با ضمده محلله نیست و در غیر خالص بعد فصد
مسهل صفرا دهند بعده اطلیه رادعه بکار برند و در تبرید و انتها محللات نیز داخل سازند موافق حاجت بدستور فلغمونی و ضماد اقاقیا صندلین گل سرخ
گلنار مساوی با آب کاسنی و کشنیز و کذا صندل کشنیز تر برگ خرفه برگ بارتنگ اسپغول در ابتدا نافع ست و علاج فلغمونی حمره و حمره فلغمونی مرکب
از علاج ورم دموی و صفراوی نمایند **اقوال حذاق** شیخ الرئیس میفرماید لازم ست که در ان استفراغ بدن باسهال صفرا نمایند و اگر حاجت
بمعاودت اسهال افتد بعد فصد بعمل آرند و این بحسب مشاهده غلبه از هر دو ماده بود و بعد از ان متوجه تدبیر او بمبردات مقویه معلومه در باب فلغمونی گردند
و آب سرد بر ریزند چندانکه رنگ موضع او متغیر شود و بالجمله تبرید در حمره واجب تر ست زیرا که لهیب و وجع التهابی در ان بیشتر بود و استفراغ در فلغمونی بهر آنکه ماده
در ان عاصی تر و غلیظ تر باشد واجب ست که مبردات در ابتدا اقوی القبض باشند و قبض او بر برودت او غالب و اما در قرب انتها برودت او
شدیدتر از قبض او باشد و مع ذلک حذر نیز کنند تا ماده بسوی عضو باطن یا بسوی عضو شریف باز نگردد و ایضاً حذر نمایند تا عضو سیاه و تیره نگردد و در
طریق فساد آغاز نکند و هرگاه چیزی از ین ظاهر شود در ضد طریق قبض و تبرید شروع کنند یعنی ادویه محلله ملینه بکار برند پس اگر حمره روان بر جلد باشد معالجه
بچرک رصاص مع شراب عفص مطبوخ یا برگ چقندر مطبوخ در شراب نمایند و علاج کنند بچیزیکه در ان تحلیل و تخفیف قوی مع تبرید باشد و آن
مثل این مرهم ست بگیرند پشم کهنه سوخته بدون شستن دوازده درم و نیم انگشت قلب خت صنوبر مثل او و موم زرد پانزده درم چرک رصاص و درم پیه بز
با آب شسته پانزده درم روغن مورد پنج اوقیه و ایضاً خفیف تر ازین مرهم مرتب از چرک رصاص با آب سداب و روغن گل و موم ست **ابوسهل** گوید
که حمره حادث از سبب بادی در ابتدای امر محتاج باشیای مرخی عضو و مستفرغ ماده آنست مثل ضماد مرتب از آرد جو خاصةً بعد شرط موضع بپاسکے

سرخی از آن زائل شود و بعد زمانی عود کند و این نوع در یک روز زائل شود چون فصد کنند و تشریط زنند دوم همین نوع ست الا آنکه متصل غیر متفرق بود و این نوع محتاج بفصد و تشریط و طلا بسرکه کنند و گل ارمنی ست و گاهی احتیاج بادویهٔ قویه مثل شیاف مامیثا و آب عصا الراعی و مانند آن شود سوم آنست که در جلد عمیق باشد و رنگ او بسیاهی اندک مائل بود و این نوع محتاج بتشریط عمیق ست و این نوعی ست که جالینوس طبیبی که رای بتشریط خفیف داده بود منع کرده و امر بتشریط عمیق و فصد هر دو دست نموده و جالینوس درین علت و امثال آن از حمیات دموی امر باخراج خون بحدی نموده که بمریض غشی شد و در ابتدای مرض تبرید موضع به تبرید قوی نمایند بعده طلا بشیاف مامیثا و برگ سوسن و آب عصا الراعی و گل ارمنی و سرکه کنند و اغذیه درین همه باید که عدس مقشر مطبوخ بسرکه و کشک باندک عناب و سائر مزورات مسکنهٔ خون باشد و نوعیکه در گوشت عمیق بود آنرا حمرهٔ فلغمونی گویند پس اگر موضع سیاه شود طریق معالجه او آنست که سیاهی با آهن برگیرند تا بموضع صحیح متعدی نگردد و بعد از لحم علاج بمرهم حل نمایند و شیخ او گوید که علاج حمره فصد و اخراج خون بسیار و پرهیز مریض و لزوم او بالتبعید و مزورات است و از اطلیه گل ارمنی و سرکه و گلاب و تبرید موضع بخرقه تر در مبلول در آب عنب الثعلب و آب حی العالم و عصا الراعی و آب برگ اسپغول و آب برگ بید و آب ادویه که درد مانند آن اگر زائل نشود و بر موضع شرط غیر عمیق زنند که آن از شرط بسرعت زائل شود بعضی شراح قانون نوشته اند که سزاوار آنست که در اول ظهور این حمره فصد رگ دست نمایند سیما رگ قیفال و اگر این رگ ظاهر نشود هر آنچه ظاهر باشد بگشایند و اگر از فصد مانعی باشد باید که حجامت استعمال کنند و اسهال مریض بمسهل صفرا نمایند و میباید که این علاج در جمیع اقسام حمره که در سائر اعضای بدن بود استعمال کنند و با حقنه های قویه عمل آرند و لطوخ مواضع بادویه که برای حمره مذکور گردد باید کرد و دفع ماده که بسوی مواضع برید بادویه مبرده نمایند و آنچه جمع شود تحلیل آن بانشیای سخنه مرطبه کنند قبل از آنکه عضو تیره رنگ یا سیاه گردد و باید که مدام ادویه لطوخیه بران رطب باشد و لطوخ در هر اندک مدت کرده شود و اول غاول با اسفنج لین رطب مسح کنند و انواع حمره در ابتدا محتاج باشیائی میباشد که جامع رطوبت مع تبرید بغیر قبض باشد مثل حی العالم و خرفه و بزر قطونا و عدس المای و کاسنی و کدو و عنب الثعلب کاهو و شیاف مامیثا و برگ خوخ طلا برای حمره و جمیع اورام حاره ملتهبه در جمیع اعضا بگیرند صندل سرخ و سفید و فوفل و شیاف مامیثا و گل ارمنی مساوی و بآب کشنیز طلا نمایند و ایضاً برای ایشان مرهمی که از موم و روغنها بآب سازند و باوی اندکی افیون یا شوکران یا یبروح آمیخته باشند نیکوست و ادویه مرکبه مرهم مرکب از موم مصفی و روغن گل باید که روغن چهار چند موم باشد و روغن گل مرتب از زیت انفاق بی نمک باید و موم در روغن در صلایه حل کنند و بران آب سرد اندک اندک بقدریکه قیروطی آنرا تشرب نماید بریزند و اگر با آن اندکی سرکه سفید صاف مخلوط سازند و ابهتر گردد و ایضاً سفیداب گل قیمولیا مع عنب الثعلب یا مرداسنگ و روغن گل مع یا فلقطار یا روغن منفنج و سفیداب بسرکه و حضض و اقاقیا بسرکه تا آنکه حرارت ساکن کم گردد پس میباید که ادویه بسیطه مثل کبریت زرد بسرکه و روغن گل یا سفیداب بسرکه و روغن گل و یا سفیداب بسفیداب سرکه و زیت و یا مرداسنگ آب گشنیز و چقندر استعمال کنند و ادویه مرکبه مثل این قرص بعمل آرند بگیرند مرداسنگ سفیداب زعفران و گوگرد زرد اسفنج و الیضاً ضماد مخلوط کرم و با اطراف علیق و بارتنگ نمایند بعد از ان عدس افزایند و اگر آب بارتنگ یا آب عنب الثعلب بشراب بسایند و بدان قرص لطوخ سازند منفعت عظیم نماید و همچنین اگر تخم کرفس بریان کرده بشراب زبیب پخته بسایند و بر قروح نهند و یا گل قیمولیا با آب عنب الثعلب سوده لطوخ موضع بدان نمایند و یا بگیرند مرداسنگ چهار اوقیه و در آب کنند و آب چقندر هر واحد یک رطل بسایند و موضع را بدان لطوخ سازند و هر گاه این قروح منجر گردد در حمره دبابه یعنی ساعیه که با آبلها باشد حرک رصاص بشراب عفص سوده بر موضع لطوخ نمایند و چون اکاله با ایستد قیروطی معمول بحرک رصاص استعمال کنند و عدس بعسل پخته بر موضع ضماد کنند و اما در حمره دبابه که زیر جلد باشد بگیرند خبث رصاص با آب سداب سوده استعمال نمایند و یا مرهم نشم که در قول شیخ گذشت بعمل آرند و یکی در حمره که سعی تاکل بسرعت نماید بگیرند پوست انار شیرین شش درم مرداسنگ شش درم نشم غیر مغسول سوخته شش درم قلب چوب صنوبر سوخته سه درم موم دوازده درم سفیداب هشت درم کندر دوازده درم شب یک درم بشراب و روغن مورد آمیخته استعمال کنند

حمرة الاطفال

و آن سرخ باده معروف ست باید که اول تنقیه مرضعه و تعدیل خلط نمایند و هلیله سیاه و چرائته و شاهتره و سرپهوکه و عناب و گهنا و گل منڈی و کشنیز خشک و گاو...

وصندل سرخ و دهمایه برم ڈنڈی و نیل کنٹھی جو السه و مجیٹھ و چاکسوگ نیب گل سرخ چوب گلاه دی برگ گز بادیان کاسنی زرکچور اصل السوس بنج خراسانی رسوت زرد چوب نکند باری گل معصفر و مانند آن ادویه مشتمل خون بهند و رسوت صندل سرخ هر یک دو ماشه زرکچور سه ماشه چاکسو چهار ماشه افیون زرد چوب برگ حنا هر واحد یک ماشه مرداسنگ نیم ماشه برگ نیب برگ بکاین هر یک پانزده عدد کوفته بیخته در آب جهان القدر حب بر سن بسته وقت صبح یک حب با شیر مادرش میداده باشند واگر حاجت باشد حجامت و زلو بکار برند واگر بثور متقرح بود مرهم سفیداب سفید و بثور سیاه و قرحی قتال باشد **حب سرخ باده** مجرب معمول پوست هلیله زرد چوب گل سرخ برگ شاهتره تخم کشنیز نیم کوفته دهمایه صندل سرخ برم ڈنڈی نیل کنٹھی هر یک سه ماشه برگ حنا دو ماشه زیره سفید فلفل سیاه گل کچنال هر واحد یک ماشه برگ بکاین برگ نیب هر یک پنج عدد دو یرا کوفته بیخته در آب برگ حنا و تخم کشنیز که شب در آب خیسانیده صبح آب صاف آن گرفته باشند در آن جهان القدر نخود کلان بندند و غذا کهچری و خشکه کم نمک پرهیز از شیرینی و ترشی و گوشت نمایند **دوای سرخ باده** برای کسیکه اطفال او باین مرض اکثر مبتلا شوند باید که یا در وی طفل قبل از حمل چند روز بر این دوا مداومت نمایند بلکه با درش و در عین حمل بخورد عناب هفت دانه صندل سرخ صندل سفید برگ حنا گل سرخ برم ڈنڈی نیل کنٹھی هر یک سه ماشه شاهتره هفت ماشه پوست درخت کچنال گل منڈی هر یک چهار ماشه سرپھوکه پنج ماشه شکر سفید دو توله بطریق جوشانده یا خیسانده استعمال کنند **روغن** که برای سرخ باده بی نظیر ست چاکسو صندل سرخ کمیله هر یک سه نیم ماشه سپاری چهالیه سنگ جراحت کات سفید لوبچون مرچ خراسانی هلیله زرنگ بهنگری حنای خشک هر واحد پا و کم دو ماشه دهمایه یکدام برگ نیب یکدام برگ بکاین دو دام نیله تهوتهه یک ماشه فلفل سیاه هفت ماشه روغن سرشف یک چهٹانک و یک پاو اول برگها با نصف لوبچون بسایند و دو قرص بندند و روغن بر آتش نهاده در آن قرصها بسوزند بعده همه ادویه سوده انداخته آمیزند و یک پاس در ظرف آهنی با دسته چوب نیب حل نمایند و وقت حاجت بمالند **سفوف** که درین مرض مجرب بالتخلف ست زرکچور زیره سیاه برگ حنا برگ نیب پتیس نیل کنٹھی رچھٹی بلاچری سهس بید مجیٹھ پوست انار دهمایه لکمن کت چندن او جلا چندن سونا تیج دهنیه دوای اول یک جزو دوم دو جزو و سوم سه جزو و تخمین تا دوای آخر که هفده جزو میشود گرفته کوفته بیخته نگهدارند وقت حاجت طفل را از یک ماشه تا نه ماشه بحسب سن شب در آب ترکرده صبح صاف نموده بدهند و نه ماشه خوراک طفل کلان ست که قریب بلوغ باشد و اگر طفل بسیار کوچک بود بدایه طفل قدری میداده باشند و اگر ازین مرض بدن طفل ورم کرده و متقرح شده باشد ثفل این دوا باب برگ حنا سائیده ضماد سازند **ایضاً** اگر اطفال کسی ازین مرض هلاک شوند جهت اصلاح خون حیض که غذای جنین میشود در حالت حمل بمادر طفل بدهند که نفع کلی دارد و مجرب ست شاهتره اصل السوس کشنیز بادیان برگ حنا گیرو برگ نیب سرپھوکه آمله الایچی خرد نیلوفر صندلین گل سرخ مساوی سفوف سازند شربتی دو درم باب بعد ماه پنجم تا نهم در ابتدای ماه هر روز تا سه روز خورند **ضماد** برای سرخ باده اطفال گل معصفر برگ نیب صندل سرخ زرد چوب باب سائیده ضماد کنند و اگر پخته شود رسوت کات سفید صندل سرخ سفیداب باب کشنیز سبز ضماد نمایند **مطبوخ** که برای فساد خون و سرخ باده اطفال مجرب صندل سرخ برگ حنا کشنیز خشک هر یک چهار درم گل معصفر دو درم همه را نیمکوفته هفت خوراک سازند و یک خوراک در نیم پاو آب جوش داده هر صبح بنوشند و در ثفل آن آب دیگر انداخته شام جوش داده بخورند و آن ثفل را سوده بر بدن بمالند و باب گرم بشویند غذا نان گندم و روغن بی نمک و گاهی خناب شاهتره دهمایه گرگ ناب زرنباد پوست هلیله زرد عوض گل معصفر افزوده و هر یک نیم ماشه برای طفل یکساله شب خیسانیده صبح جوش داده صاف نموده داده شود **ایضاً** مسهل مغز فلوس خیارشنبر گل سرخ عناب سپستان چاکسو زرکچور صندل سرخ چکه دانه هلیله زرد هلیله سیاه بادیان جوش داده معمول آرند **لفوع** برای سرخ باده سرپھوکه پنج ماشه برگ نیب شش ماشه شاهتره چهار ماشه گیرو برنگ کابلی برگ هر یک دو ماشه گل منڈی برم ڈنڈی چاکسو جبراتیه رسوت صندل سرخ زرکچور لو هلیله کابلی هلیله سیاه پوست هلیله آمله هر یک یک ماشه جوکوب نموده قدر حاجت شب تر کرده صبح صاف نموده بدهند **ایضاً** نیل کنٹھی نکند باری برم ڈنڈی سرپھوکه هر شش ماشه مرچ سیاه پنج عدد شب در آب خیسانیده صبح در همان آب شیره کشیده صاف کرده بدهند بالا کو پوری گرم بخورانند در یک نیز فائده بخشد برای جوان یک خوراک ست و طفل حسب سن بدهند

ماشرا

اسم سریانی ست و آن ورم مولیست که در رو و پیشانی ظاهر شود و گاهی سر ملتقی شود و همه رو و سر را عام گردد و بقول جرجانی نیز آماسی ست سخت که رنگ سوزنا ...

و مادهٔ آن خون گرم باشد مختلط با صفرای بسیار و حمرهٔ خالص ازان نزدیک با شد و اکثر در بینی ورود و حوالی چشم پدید آید و از بینی آغاز کند همچون حمرهٔ خالص که در آن این علت را هم در بینی و روی پدید می مکن بود که در یک ندام نیز افتند و آنطاکی گوید که نوعی از ورم حار منسمی بماشرا است و در دوشت بران تقدم نماید بسبب تولد ماده او در شریان عظیم واقع بران مرتفع شود تا آنکه ظاهر گردد در چهره و حلق لشدت سرخی و التهاب کثرت خون و طبری گوید که این مرض صعب عظیم الخطر است زیرا که چون روی شتدار نماید و ماده او کثرت پذیرد گاهی بسوی حنجره و آلات تنفس عضلات داخله غوص کند و نفس منقطع گردد و هرگاه ورم از چهره بسوی جلد صعود کند و عقل ثابت باشد دلالت بر سلامت کند و برآنکه دماغ سلیم ست و برآنکه ماده رقیق ست و آن در سطح روست پس اگر ورم ابتدا کند و بسوی سینه و حلق نازل شود دلالت بر فساد و خطر نماید و گاهی ماده بسوی قلب نزول کند در یک روز بکشد بالجمله علامتش سرخی شدید با خارش در چهره ست و انتفاخ سر و گوش و رخسار و بینی با وجع و ضربان شدید و تپ حاد و تشنگی و لهیب و کرب و قلق **علاج** آنچه در فلغمونی مسطور شد بعمل آرند و گویند که درینجا اگر امتلا نباشد چندان خون برآرند که نوبت بغشی رسد و اگر فصد ممکن نبود بر ساق حجامت نمایند و بعد اخراج خون تلیین طبع بآب فواکه کنند و اگر بعد فصد امتلای خون باقی بود در روز دوم یا سوم باز فصد کنند و اشربه و اغذیهٔ مبردهٔ مغلظ خون مثل طبیخ عدس و کشنیز خشک یا کشک جو با عناب یا آش مقشر موافق بود و اگر عناب بمیعی آن جوشانیده آب آنرا با سکنجبین بلع بهند نفع تمام دهد و علاج این مرض در امراض سر نیز مسطور شده **اقوال مهره** ابن الیاس گوید که فصد سر و نمایند اگر مانعی از سن و ضعف نباشد و خون بقدر قوت و واجب بیرون آرند و هر صبح جلاب آلو و عناب و تمر هندی با شکر سفید و ترنجبین بنوشانند و تلیین طبع بماء الفواکه یا مطبوخ آن یا بنقوع مشمش نمایند و هنگام اسهال بر سینه و حلق باشیای رادعه مقویه مثل صندلین و فوفل و اقاقیا و امثال آن ضماد سازند تا ماده در آنجا نریزد و حقنه های لینه و شیافات غیر حاده بعمل آرند و بالجمله تلیین طبیعت برفق و ملایمت نمایند بعد تبرید سر و چهره بصندل و گلاب و کافور کنند و غذا ماء الشعیر دهند و بعد تنقیهٔ تام و خلو سر رگها از اخلاط مشتعل فاسد هر صبح سکنجبین ساده و گلاب هر واحد ده درم با قرص طباشیر ملین یک مثقال بدهند و این قرص را با ریش بست درم و آب هندوانه با شیرهٔ خرفه هر واحد بست درم بخورانند و طبیعت را تا حصول تمام صحت محتبس نگذارند **خجندی** گوید که بعد فصد هر صبح شربت عناب با شربت تمر هندی بنوشند و سکنجبین ساده و شیرهٔ تخم خیارین اگر با آن تشنگی باشد و غذا آش جو با سفاناخ و عدس با کشنیز خشک و عناب جداده کدو دهند و مزورات ترش درینجا اولی ست و از فواکه انار ترش و سیب ترش و بهی و خیار و هندوانه و مانند آن خورانند و تلیین بنقوع فواکه یا شربت آلو مسهل و شیرخشت و ترنجبین و تربت و دیگر سازند و در اوایل استعمال رادعات خطر دارد و بعد تنقیه شربت انار با شیرهٔ تخم خرفه بنوشند **طبری** گوید یا دام که قوت اطاعت کند فصد از رگ دست و صافن و حجامت بر ساقین نمایند و تلیین طبع بچیزی بسیار خفیف مثل آلو و تمر هندی کنند و تضمید سر و حلق باشیای مبرده مقویه نمایند پس تبرید سر و رگ بپارچه مبلول بگلاب و اندک کافور کنند و اگر چشم منطبق گردد بکشایند و دران شیر دختر و آب کشنیز تر که سرمه حل کرده باشند بچکانند و لزوم شربت ماء الشعیر نمایند و از غذا مزورات مرتب بعدس مقشر و اسفاناخ و کاهو و کاسنی و مسلوق و طلیب یا مانند آن اقتصار ورزند و گاهی درین علت احتیاج بفصد ماقین و منخرین و رگ زیر زبان افتد و هرگاه قوت اطاعت کند بفصد این همه باکی نیست و این سیار امر سیکند که عدس و کشنیز خشک تخم بیرون کرده خوب جوشیده ماده صاف نموده با سکنجبین بنوشند و بعضی اطبا در اثر این سفوف بخورانند نشاسته کثیرا صمغ فارسی تخم خرفه تخم کاسنی مساوی سوده اندکی کافور آمیخته بقدر واجب با سکنجبین بخورند و بعضی درین سفوف مغز تخم خیار و مغز تخم بادرنگ فزوده قرص سازند و آنرا قرص کافوری نامند **ایلاقی** و جرجانی مینویسند که نزد ظهور باشرا مبادرت بطلای عصارات بارده چون عصارهٔ کاهو و عنب الثعلب و عصای الراعی و حی العالم و نیلوفر و کشنیز تر و کاسنی و غسیل التعلب تراشهٔ کدو و مخ جوال مانند آن سازند و استفراغ صفرا بآب انارین و طبیخ هلیلهٔ زرد نمایند و حقنه های قویه آنرا نافع بود و نصد نیز بعد تسکین حدت صفرا نافع باشد و عصارات مذکوره با موم روغن که از موم سفید و روغن گل سازند آمیخته طلا سازند و در آخر اگر بران موضع قیروطی نهند صواب بود و از ادویه محلله که در فلغمونی مذکور شد بکار برند و ماشرا که بسبب بادی باشد و از قروح حادث شود آرد جو و آب کشنیز تر ضماد کنند و شرط زدن واجب بود **خاتمه** اگر میل بسیاهی کند یا بسلعه رود و از اطلیه عصارهٔ نعناع بروغن گل و آب سداب با سرکه و روغن گل و قیمولیا یا اسفیداب و سرکه و روغن گل و مرداسنگ با سبب برگ چقندر یا آب گشنیز تا و اگر آب بهر (ویا) فته نشود

سداب نعنع خشک بگیرند دوا برای ماشرای مذکور مرداسنگ گوگرد زرد و سفیداب زعفران همه را بیخته سرشته طلا کنند **مرهم** نافع ماشرا و نمله و حرق نار بگیرند برگ حنظل تر یک رطل و در گلاب و روغن کنجد بپزند و با چهار اوقیه روغن گل و دو نیم اوقیه مرداسنگ و دو نیم اوقیه سفیداب با آب کشنیز تر یا آب خرفه سوده قدری مغز نان بازوی آمیخته مرهم سازند **دیگر** برای ماشرای فرس روغن بید انجیر یک رطل موم پنج اوقیه مرداسنگ چهار اوقیه زنگار دو نیم اوقیه این هر دو را بسرکه لیسانید و بار روغن و موم گداخته بیامیزند **انطاکی** گوید که فصد کنند پس حجامت ساقین و شرب آب تمر هندی و جو و کدوی مشوی و خیار شنبر و هلیله و نهادن مثل فاغیه و لعابات و آنچه در حمره مذکور شد مع لزوم شرب عناب و کشنیز و صندل سر **سدیدی** گوید که شخصی را از دوستان من این مرض عارض شد و صعوبت او بحد کمال رسیده بود چون قوت تابانی بود فصد گرفتم پس نقوع مشمش دادم که از آن هر روز یک دو بار اجابت میشد در روی و از شقیقه تا شقیقه دیگر و از سوی پیشانی تا نخدان بضماد هندی که در ان بلادیح لسیت و دیگر اجزای آن در امراض سر در علاج ماشرا مسطور شد در آب باریک سائیده نیمگرم ضماد کنانیدم و از روز اول صحت شروع گردید تا آنکه شفای کلی یافت و آن ضماد را یاد دارند که عمل شریف مجرب ست اکثر در خناقات حاره و بارده شرب آب و ضماد ثفل او استعمال کرده میشود و درد در روز فائده مینماید

ورم رخو

که آنرا اوذیما نامند و آن ورمی ست بلغمی نرم سفید رنگ و با آن حرارت و درد نباشد و چون انگشت بران نهند فرو رود و موضع غمز ساعتی همچنان بماند الا آنچه از ریح بخاری بود که دران اثر انگشت نماند و بقول شیخ هر قدر که ماده این ورم رقیق تر باشد نرمی او افزون تر و نفوذ انگشت سهل تر بود در جائیکه آنرا غمز کنند مع تمامی نقصی که در تهبج نباشد و هر قدر که ماده غلیظ تر باشد مائل بصلابت و برودت بیشتر بود و بسیار باشد که آن از بخار بلغم بود پس آن از قبیل تهبج باشد و فرق او ذیما و اورام سوداوی لقابت سختی و قلت تیرگی کرده میشود و چون از ضربه و مانند آن عارض شود ماده بسوی موضع او سوای بلغم جذب نشود پس غیر ورم بلغمی پدید نکند و این کم باشد و از درد خالی نبود و مسیحی گوید که ورم معروف بتهبج و ورم رخو ست که با وی الم نبود و حدوث او یا از ریح بخاری بود مثل آنکه از ین در ابدان مستسقیان و ارباب دکسا نیکه مزاج اعضای اصلی ایشان فاسد شده باشد پدید آید و یا از بلغم منصب بکی از اعضا و طبری گوید که این ورم رخو بی درد بهر آن باشد که از سیلان رطوبت رقیق یا از رطوبت شیرین بسوی عضوی بود و چون با آن مدت و لذع نیست درینجا وجع نباشد بلکه عضو را ارخا و تهبج آرد و یا از ین رطوبت مذکوره باشد و یا از ریاح لفاخه غلیظه رطوبی مرتقی از معده هنگام نقصان حرارت او و گاهی این ورم از نقصان حرارت جگر و کثرت رطوبت او بود و این همه سالم مرالع لزوال اند تا آنکه از تغیر قوت محیله دم و بردکبد مفرط نباشد پس اگر از تغیر قوت باشد آن مؤدی باستسقا گردد و اگر از کثرت رطوبت و یا از ریاح سمجه مع صحت قوت بود آن سلیم ست و انطاکی گوید که سبب ورم رخو استعمال مولدات بلغم و شرب آب بر مثل شیر خصوصاً فواکه نفه چون خربزه و غالب مشمش ست و ماده او بلغم است اگر از غمز فرو رود و عود او بعسر باشد و الا ریح و بخار بود و همه متغیر لون موجب وجع نیست **علاج** بعد از نضج بمنضج بلغم از مسهل آن مع حب ایارج تنقیه کنند و یا از مطبوخ تربد علوی خان لبن داروی غاریقون و ایارجات کبار تنقیه نمایند بعده اضمده و اطلیه مجففه بعمل آرند خصوصاً که بیشتر از ان عضو را بپارچه خشن بسیار مالیده باشند و نطرون را با آب و سرکه سائیده ضماد نمایند و یا نمک و خاکستر کرنب و سرگین گاو و شبت و صبر در سرکه سائیده ضماد کنند و در نسخه نفیس خاکستر کرم عوض کرنب ست و مجرب صبر و بوره ارمنی برابر انفع و دیگر اضمده محلله مثل سرگین گاو و مرهم باسلیقون نافع و تکمید بخن گرم کرده مجفف ست و نهادن عضو در آب نمکین و آب کبریتی و آب بورقی و شبی و شستن با آب دریای شور بارد نافع بود و اگر مرض طحن کند و بدن صلب باشد سرگین کبوتر و خردل و نمک صبر و تخم مرو ساوی سحق ده با آب و رد و سرکه ضماد کنند و اگر ورم رخو در کله یا جائی دیگر قریب النضج باشد گل بابونه گل خطمی تخم کتان کوفته بیخته بشیر گاو پخته بروغن گل آمیخته ضماد نمایند که منضج و مفجر ست **ذکر ادویه نافع اورام بلغمی** خوردن بیخ زرنب سطیب بجوز و ثوم و کرویا و یا نطول با آب طبیخ او و برای تحلیل این اورام مجرب بدلیست و **ضماد** فلفل مخلوط بمرهم دافلیون و کذا بیخ قثاء الحمار تنها و با آرد جو و کذا سرکه بشونیز سوده و کذا بابونه و ترمس و مویز منقی و کذا ترمس مسحوق ده بسرکه پخته و کذا مقل و سنبل آن مع زعفران و کذا نمک مع سرکه و صابون و کذا نمک و مویز منقی و کذا برگ سوسن با بیخ او بشراب کهنه پخته و کذا حرف و مثل او افسنتین مخلوط بسرکه و کذا برگ چقندر مطبوخ و کذا برگ نیل و کذا برگ غرزهره و کذا شاهسفرم سوده بسرکه و کذا انجیر کوفته با آرد جو و زفت پخته که منضج ست و کذا سبوس گندم بشراب پخته و کذا زراوند طویل و کذا

زراوند مدحرج بآب کذا انزروت و تبل او نطرون کذا الادن کذا اکلیل الملک وکذا بیخ نرگس و روغن آن کذا علک البطم وکذا البسفایج وکذا نارمشک سحق شده بآب سرشته
وکذا سرگین کبوتر بآرد جو و زیت و آب آمیخته و شربت ضماد واشق وکذا حاشا بسرکه وکذا مقل ازرق وکذا کاشم وکذا دوقو و برگ آن وکذا کرم و آن عروق الصفر ست
وکذا اسورنجان وکذا حرف وکذا انیل هندی وکذا شیح ارمنی و جبلی وکذا حب القلقل وکذا هو فاریقون وکذا اسن وکذا صعتر وکذا مرکی وکذا اسفنج سوخته وکذا تخم انجره وکذا
اذخر وکذا کندر وکذا اغاریقون **اقوال فضلا** مسیحی گوید که تهیج عارض از ریح بخاری بسرعت زائل شود و آنرا مالش بسرکه و روغن گل و نمک کفایت کند و علاج
تهیج حادث از بلغم منصب بسوی بعض اعضا در اول حدوث او باشیائی نمایند که از شان آنها تشدید و تحلیل هر دو باشد و لهذا میباید که بران اولا اسفنج نو در سرکه
ممزوج بآب تر کرده نهند و هرگاه اسفنج جدید نباشد باید که بنطرون و آب خاکستر بشویند و اگر بدن نرم باشد سرکه ممزوج بمقدار ملائم استعمال کنند و اگر سخت باشد
غیر ممزوج بکار برند پس اگر حاجت بدوای قوی تر ازین افتد در قوت قالبضه باختلاط چیزی مثل شب یمانی با سرکه و در قوت محلله بامتزاج خاکستر با آن بیفزایند
و اگر تهیج در دست یا در پای باشد و اسفنج بران نهند باید که برباط بربندند بنوعیکه از اسفل بندند و بسوی فوق آورند و از اسفل نرم و از فوق سخت بربندند تا عضو
چیزی را که بسوی آن بریزد بافراط قبول نکند **ابوعلی** گوید که تنقیه با سهال کنند و پرهیز از مولدات بلغم امر ضروری ست بعد ازان واجب ست که در ابتدا از دوا
اذ چیزی باشد که جامع تخفیف و تحلیل بود و لازم ست که موضع را بخرقه درشت بزور بمالند پس بران مجففات استعمال نمایند و پس کردن آب ازان واجب نیست
و از ادویه جیده در ابتدا استعمال اسفنج جدید مغموس در سرکه ممزوج بآب یا مبلول در آب بورق و خاکستر برانست و در جوهر اسفنج تخفیف و تحلیل ست و هر قدر که مرض
در تزید باشد سرکه که دران اسفنج تر کنند اندک تیز تر گردانند و وقت منتهی آنرا بنهایت حدت رسانند و تنها مخلوط بروغنهای شدید التحلیل با اسفنج استعمال
کنند و ایضا در وقت اسفنج مبلول در آب خاکستر چوب انجیر و انگور و بلوط و مانند آن استعمال کنند و لازم ست که اسفنج را از جمیع جوانب کشاده دارند تا ماده بجانبی یگر میل نکند
و اگر اسفنج یافته نشود عوض او پارچه دو ته کرده بآب خاکستر استعمال نمایند چون یکی بعد دیگری بران ادامت نمایند اکثر کفایت کند و آب کرنب قوی تر ست و ایضا انجه
نفع کند روغن گل بسرکه و نمک و کرنب سوخته است و کرنب سوخته تنها نیکوست و نخود و آب کرنب عجیب ست و ماميثا در ابتدا تنها و بعض مجففات حاره جید ست و بستن رباط
از اسفل بسوی فوق نافع ست اگر ماده غلیظ نباشد و آب معدن نیکوست در ابتدا و بعد آن اگر ادویه را بدان بسرشند و چون این ورم در عضو عصبی یا رباطی یا وتری باشد در
ادویه او چیزیکه از ان تلیین حاصل شود مخلوط سازند و اگر مع ذلک درد باشد بسببی که گفته شد واجب ست که اول تسکین جع مثل روغن بابونه و طبیخ و بنفشج و قیروطیات از زیت کنند
و نطول بشراب اسود قابض نمایند و بعد ازان آب خاکستر و مانند آن استعمال کنند و از اطلیه جیده نیست که بگیرند مر و حضض و سعد و صبر و زعفران باندک اقاقیا و گل ارمنی
و بسرکه و آب کرنب بسرشند و ایضا برگ طرفا و نمک و زیت و گل ارمنی بسرکه ضماد کنند و ایضا برای کهنه یا در دیگر بگیرند چرک حمام جوش کرده بنوره بقوام آرند تا مثل
خمیر گردد طلا نمایند و ایضا موضع را بزیت طلا کنند و بران اسفنج یا پشم بسرکه تر کرده نهاده بربندند و دوار الخمیر نافع ست و از انچه اهرا نافع بود نیست که برگ سوسن
را خوب جوش داده بفشرند و بران نهند که این عجیب ست و همچنین شبت و حضض در سرکه و آب خاکستر سوده و از اطلیه قوی النفع سرگین گاو و کندر و میعه و اشنه و
قصب الذریره و سنبل و افسنتین ست همه نافع بود و گاهی ترهل عارض را اقدام حوامل را فقاح قصب که از ان جاروب سازند در سرکه تر کرده بران
نهادن نفع میکند و بهتر آنست که آنرا سائیده ضماد کنند و گل قیمولیا بسرکه و شب یمانی نافع ست و آز نطولات آب طبیخ کرنب یا شبت یا طبیخ پوست ترنج ست
و ترهل که تابع استسقا و امراض دیگر باشد علاج سبب آن زائل کند **صاحب کامل** گوید که اگر تولد ورم رخو از ریح بخاری باشد بانقضای مرضی که تابع او بود
زائل شود و اگر از انصباب ماده بلغمی بسوی بعض اعضا باشد علاجش باستفراغ خلط بلغمی از ادویه مسهله مثل تربد و شحم حنظل و مغز قرطم و حب النیل و غیر آن از
ادویه مفرده و مرکبه نمایند و از اغذیه مولد بلغم مثل ماهی و شیر و مانند آن مریض پرهیز کند و بادویه که تشدید و تحلیل نمایند مثل سرکه و آب ممزوج باندک نطرون اسفنج
یا پشم چرک آلوده تر کرده بر عضو نهند و باید که نگاه کنند اگر بدن مریض که دران ورم پیدا شده نرم باشد آب غالب تر از سرکه و نطرون اندک گیرند و اگر بدن
سخت باشد سرکه غالب تر و نطرون بیشتر کنند بسبب دوری بدن از حال طبیعی بزیادتی درشتی مجففه و اگر بدن معتدل باشد سرکه و آب مساوی بگیرند
و اگر بدن صلب بود و این هم کفایت نکند اندک شب یمانی و قدری خاکستر چوب انگور بدان مخلوط سازند و اگر این هم فائده نکند بگیرند صبر و افسنتین مساوی

از ریاح غلیظ باشد الا آنکه طبیب را واجب ست که رعایت مزاج مریض نماید تا حدت نپذیرد و این علاج که مذکور شد علاج رطوبات ست چون با صحت قوت کثرت
نماید و علاج ضعف قوت در باب استسقا مذکور شد بولس در کناش خود نوشته که اگر سبب او فساد مزاج باشد علاج با صلاح مزاج کنند و بعد ازان مالش عضو
بروغن و نمک و سرکه و اگر سبب او ماده بلغمی باشد بعد نضج اسهال بلغم بایارج یا حب ایونیا نمایند و بعده اصلاح مزاج بگلقند عسلی و سکنجبین عسلی و نوشیدن آب کاسنی
و بادیان با سکنجبین بزوری مرض را بالکلیه ازین قرص افسنتین کنند افسنتین سه جزو تخم کشوث سه تخم کشوث تخم ترب یک جزو عصاره غافث نیم جزو لک مغسول یک جزو
کوفته بیخته به آب مقل محلول در آب بادیان رطب قرص سازند شربتی ازان دو درم با ده درم سکنجبین بزوری و دواء الکرکم خاصه درین مرض و آب برگ ترب با سکنجبین
ماء الاصول نیکوست و غذا نخود آب با زیرباج و قلایا و طنجیرات با ابازیر حاره و لحوم خفیفه مثل کبک و عصافیر و لحوم صید خورند و پرهیز از حموضات و مرطبات
واجب ست بعد ازان تقویت عضو بسرکه و آب ممزوج نیطرون کنند و یا بگیرند شب یمانی و در سرکه حل کنند و این سرکه با آب آمیخته پشم پاره بدان آلوده بران
نهاده بر بندند و مالش بنمک و زیت نفع کند و برگ طرفا و برگ آس یا برگ و لب ضماد کنند و یا بسرکه و گل ارمنی طلا سازند و یا صبر و مر و اقاقیا و شیاف مامیثا و
زعفران و سعد و گل ارمنی سوده مثل بندق ساخته وقت حاجت باندک سرکه و آب کرنب طلا کنند و اگر تهبج بر چهره و پلک باشد بگلاب و آب کاسنی و اندک
سرکه طلا نمایند و اگر در ورم و عصب باشد برگ کرنب و اندک کندر و سفیداب با موم ضماد سازند و نخستین آب سرد آنرا فائده کند **جرجانی** گوید که این دوا را
طلاء الترهل گویند بگیرند اجزای بنادق که در قول بولس گذشت مع حضض و بسرکه و آب کرنب سرشته بنادق کنند همچون مهره شطرنج و بوقت حاجت بکار برند
دیگر بوره ارمنی و سعد و گل ارمنی و زیره سیاه و پشک گوسفند و قصب الذریره و خاکستر برگ کرنب و آرد جو همه را بسرکه سرشته ضماد کنند و شب یمانی و حضض
سوده هر دو بسرکه و آب خاکستر طلا کردن سود دارد و اگر آماس در روی و پشت چشم باشد طلای ترهل با گلاب و آب کاسنی و اندکی سرکه سائیده طلا کنند و تهبج عارض
بعد حمیات و امراض طویله را بسرکه و گلاب و روغن گل و آب مورد تر اسفنج تر کرده بر موضع نهند و برگ طرفای رطب و برگ مورد تر و حنای تر کوفته ضماد کردن
سود دارد و طریق گرفتن آب خاکستر آنست بگیرند چوب انجیر یا چوب بلوط یا چوب انگور خشک سوخته خاکستر آنرا در آب یک شب تر کنند و صبح صاف کنند و سرکه
بدان آمیخته نمد یا خرقه تر کرده بر موضع نهند که سپیداج با شمعهای نرم و آب نمک را سود دارد **ابن الیاس** گوید که هر صبح مطبوخ بادیان مع اصل السوس یکسیر درم
گلقند عسلی ده درم بنوشانند و غذا نخود آب و شیره مغز قرطم دهند و بعد نضج تمام تنقیه بدن از بلغم بحب ایارج یا معجون خیار شنبر مع سنا کنند و زیت و نمک و لک
نمایند و اگر کفایت نکند افسنتین پنج درم بسرکه و آب سرشته ضماد کنند و یا بگیرند مر و حضض و سعد و صبر و زعفران و بدان ضماد سازند **نجندی** گوید که هر روز
شربت اصول عسلی بنوشند و بعد نضج استفراغ بلغم بحبوب مناسبه و تربد و مطبوخی که دران تربد و غاریقون و سنا باشد باید کرد و این طلا او را نافع ست سعد
اشنه سور و شبت و سنبل الطیب میعه با آب خاکستر ضماد کنند پس اگر در او دیما ماده رقیق یا ریحی باشد ادویه قوی التجفیف آنرا نفع کند و یا شگاف دهند تا ماده
او سیلان کند **انطاکی** گوید که علاج ورم رهل تنقیه قی و استفراغ خلط بمثل ایارج و معاجین محلله چون فلاسفه و ترک مثل باقلا و شیر و نهادن جادرس و بورق
و طرفا و سعد و مالش او و تربیت سنت و سهم او گوید که این ورم مختص ست بمزید تطولات در ابتدای او بادویه حاره مثل طبیخ اکلیل و بابونه و کمادات بپارچه گرم
و شونیز و نمک و سبوس و جادرس پس هر گاه متوقف شود ضماد مثل حضض و زعفران و اقاقیا و سلاقه سوسن و سرگین گاو و گل ارمنی نمایند همه یا آنچه میسر آید
بعسل اگر حرارت نباشد و بعسل و سرکه اگر حرارت باشد و مفرط بود و الا آب کدو و کشنیز سرشته و در اختلاط صبر ممزوج کنند و صبر با حنا و روغن و پیه گاو و دنجات
نافع و کافی ست و این تدبیر مع منع از مولدات خلط و رطوبات مثل شیر و خربزه باید کرد

سلع

ورم غلیظ ست که از گوشت جدا بود و بدان چسپیده نباشد و بهر طرف که بگردانند زیر جلد در جای خود همی گردد و در عظم از مقدار نخود تا بقدر خربزه مختلف بود و آنرا
کیسه باشد محتوی بر ماده و آن ماده این ورم بلغم غلیظ بود که از عروض برد و یبس غلظ او افزاید و سبب تولد او تخمه و سوء هضم ست و آنرا در هندی رسولی
گویند و اگر در گلو باشد غر نامند و شیخ و جرجانی چنین نویسند که سلع از جنس دبیلات بلغمی ست که احتوای اخلاط بلغمی نماید یا متولد از بلغم باشد و قوام

آن مختلف بود بعضی مثل گوشت باشد و بعضی مانند عصیده و بعضی همچون عسل و بعضی باشد که مادهٔ آن خشک گردد و اگر بشگافند چیزی مانند ارزن و امثال آن در یابند و بسیار باشد که
در غوص مفاصل همچون سلعه چیزی پدید آید و چیزی صلب اشود که بعید نبود وجوب الحاق او بسودا ولی الآنرا بلغمی گردانیدیم و گاهی تعقد در عصب عارض گردد و مشابه سلع شود
و سلع نباشد و فرق میان سلع و او آنست که سلع از همه طرف متحرک بود و آن گره بطول حرکت نکند بلکه براست و چپ بجنبد و بسیار باشد که از ضرب چیزی شبیه بسلعه حادث شود
پس اگر در ابتدا معالجه بستن بران کرده شود زائل گردد و تحلیل یابد و صاحب کامل و غیره گویند که اقسام سلعه چهارست یکی شحمیه و شحمیه بهر آن گویند که مشابه بشحم در رنگ و
قوام بود و مادهٔ این غلیظ تر و بارد تر باشد و اغمز فرو نشود و نه نزد غمز پهن شود دوم عسلیه که آنرا شهدیه نیز گویند و مسمی بعسلیه بهر آن شده که مشابه بعسل در رنگ و قوام بود
مادهٔ او لطیف تر و رقیق تر از همه اقسام میباشد و لهذا آنرا عفونتی بود و مائل بزردی باشد و نزد غمز تطامن کمتر از یم کند و بسرعت رجوع نماید سوم آرد بالیه و این بسبب مشابهت او
بآرد باله بدین نام خوانند و آن لفظ فارسی ست مرکب از آرد که مشهور ست و باله یعنی روغن تازه که از مسکه گداخته گرفته باشند و اطلاق او بر حریرهٔ غلیظ میکنند که از آرد
و روغن مثل عصیده میسازند و مادهٔ این غلیظ تر و خشک تر از عسلیه بود و لهذا اغلیظ مائل بسیاهی بود چهارم شیرازیه زیرا که مشابه بشیراز در سفیدی و غلظ بود و این لفظ را
در فارسی طلاق میکنند بر نانخورشی که از شیر مثل حریره غلیظ میسازند یعنی اقسام مذکوره این ورم محتوی بر مثل این اشیا میباشد و شحمیه سخت ترین الانواع ست و حجاب
او اندک الم هنگام مس معلوم کند و اما هر سه اقسام دیگر در لمس نرم و در حس کم میباشند و ابن هبة الله گوید که استدلال بر سلعهٔ صغار از تحریک او زیر جلد نزد غمز
بران کرده میشود و سلعهٔ غددیه بسیار صلب بود و بیخ او تنگ باشد و عصائدیه بزرگتر از غددیه بود و بیخ او فراخ باشد و شهدیه زیر لمس مندفع گردد و بسرعت عود کند
و اصل او ضیق و جسم او مثل لحم و سم بود **علاج** علاجش از تنقیه و غیره مانند علاج ورم رخو کنند و سرگین گاو و مرهم داخلیون و مانند آن ادویهٔ محلله ضماد نمایند و اگر
مزمن باشد ادویهٔ حاده مانند فلدفیون نهند و یا آنرا اشق کرده تمامه بیرون کنند پس مرهم مدمله بکار برند و گویند که بستن برگ ککرونده بروغن چرب نموده و گرم
کرده روزی دو سه بار تا هفت روز در تحلیل سلع کوچک نافع ست و کذا تخم سن در آب سوده نهادن سود دارد و اگر بران موضع شرط زنند و شب جائفل سوده بر آنجا
گذارند و چند روز همین طور جراحت تازه نموده استعمال کنند اثری تمام دارد و این دوا سودمند ست حبه سفید نمک لاهوری باب لیمون سائیده نخستین سلعه را
شرط زده بران طلا نمایند در چند روز تحلیل رود و در تکملهٔ هندی نوشته که اگر زرچوب دار بلد سهاگه را سرمه سا کرده بر قطعهٔ کنوار انداخته بر بندند در چند روز
رفع شود و اگر چونه پان و سجی لوٹه برابر باب کهرل نمایند و بقدر نیم نخود در میان سولی گذارند بعد سه چهار روز منفجر شده ماده بر آید بعد از ان مرهم گذارند
و تا به شدن آب هرگز نرسانند که سم عود ست **ضماد** که سلع را از بیخ بر کند سجی چونه سندور پنچال کنجشک همه برابر بصابون قدر کفایت کهرل کرده بر بیخ رسولی بمالند و
بالائش چهار داغ دهند هرگاه ماده رفع شود بروغن گاو تر کنند و بالای آن برگ بیل خرد نرم ببندند دیگر صابون سجی چونه نوشادر شنگرف همه برابر سائیده با روغن کنجد
خمیر کرده بر رسولی کلکٹ ده طلا کنند که خواهد ترتید اصلاح زخم آن بهابیلیه سیاه کنند **دیگر** افیون سم الفار نیلا تهوتهه سجی دو ده چهپر کوفته بیخته باب حل کرده بر رسولی
بمالند دیگر چوک نیلا تهوتهه سجی نوشادر بروغن کنجد بمالند **مرهم داخلیون** که برای تحلیل جمیع صلابات و سلعه و خنازیر و تعقد عصب و تسکین اوجاع معمول ست
روغن تیهون کهنه از ستی تا چهل درم مرداسنگ بست درم تخم خطمی اسپغول تخم کنوچه حلبه تخم کتان هر یک از پنج درم تا هفت درم تخمها را شب در آب تر کنند و
صبح لعاب غلیظ ازان بگیرند و مرداسنگ را باریک ساخته در زیت انداخته بر آتش نرم گذارند و بچیزی حرکت دهند تا مرداسنگ بسته نشود پس از انکه روغن سیاه
گردد از آتش فرود آرند و لعاب را دران انداخته بجوشانند تا غلیظ گردد پس فرود آورده بر سم زنند و اگر خواهند که قوی الاثر باشد زفت و خاکستر چوب انگور و مر صاف
هر یک سه درم خبث الحدید یکدرم باریک ساخته اضافه نمایند **اقوال اطبا** مصنف اقتباس نوشته که اول تنقیه بدن از بلغم بایارجات کبار و مطبوخ افتیمون
تربد تمام باید کرد تا استیصال بلغم شود پس اولی آنست که پوست را باهستگی بشگافند بنحویکه کیسهٔ سلعه پاره نگردد و از دست بر آرند که هیچ ازان باقی نماند
پس باید که بنا بر منع از ازدیاد سیخ آهنی بآتش سرخ کرده داغ دهند و بمرهم مندمله مندمل سازند و کسی را که قوت شگافتن نداشته باشد باید که مقل ازرق و
اشق و مرداسنگ و مرمکی هر یک یک توله بسرکه و روغن گل برابر سرشته ضماد نموده بالائش صفحهٔ اسرب که بقدر حجم آن باشد و آنرا نیکو فراهم گیر و بهموار بسته دارند که در
ابتدا بالخاصیت آنرا در اندک مدت تحلیل نماید و دستور اخراج سلعه که مکرر بتجربه در آمده اینست که سلعه نو بود یا کهنه سوای سلعهٔ گلو سه روز متواتر تیزاب فاروقی

یا سبز در مرہم رسل و اعجاز آمیختہ بر حوالی آن باید گذاشت و روز چہارم تیزاب سفید اندکی دران آمیختہ بنہند و چون ورمی و دردی کہ ازان پدید آید آنرا مرہم بیاض
کافوری و مرہم اصفر حکیم ابو خان لسکین باید نمود و طلا از کنجد کسودہ و نبو ماش و ریوند خطائی ہر واحد یک تولہ در روغن گل و سرکہ سرشتہ بر پوست خوک بچہ بقدر عظم
سلعہ آلائیدہ بران گذارند و بعصابہ محکم بر بندند کہ حوالی او بوسیدہ در دو سہ روز خود بخود جدا گشتہ بیفتد پس بنگرند اگر اندکی از ریشہ آن ماندہ باشد آنرا با مرہم
و یا روغن گاو داغ دادہ یا مرہم سیاہ و یا مرہم اعجاز بندمل سازند و در قوانین العلاج مرقوم ست کہ طلای نحو تا غسنا درین باب اثری عظیم دارد چنانچہ بار احتیاج
باستعمال تیزاب اصلا نیفتد ابن الیاس گوید کہ ہر صبح جلاب از بادیان سہ درم و گلقند عسلی دہ درم بنوشانند و غذا مزورہ نخود و مغز قرطم دہند و چون اثر
نضج در قارورہ بینند باید کہ تنقیہ بدن از اخلاط بلغمی غلیظ سازند بحب ایارج و حب لوغاذیا یا معجون خیار شنبر مع سنا یا مطبوخ کہ دران ترید باشد تا بزرگ و زیاد
نگردد و لزوم موضع باضمدہ محللہ مثل مرہم دیاخیلون کنند کہ آن گاہی تحلیل و زائل میکند در ابتدا و اگر شیرازیہ باشد علاجش بادویہ محللہ یا قطع و شگاف ست
و ہمچنین اگر عسلیہ بود و چون شگافتن ممکن نباشد بران ادویہ حادہ محرقہ مثل فلفیون و زنگار و مرگ نہند و اگر آردیہ یا الیہ باشد دران ادویہ محللہ نفع نکند بلکہ محتاج
بادویہ معفنہ یا قطع باشد و اگر شحمیہ باشد دران ادویہ محللہ و معفنہ فائدہ نکند و آنرا سوای قطع و اخراج مافیہا علاجی نیست و چون بشگافند کیسہ او بتمامہ
بکشند و از علاج نافع عظیم برای شیرازیہ انیست کہ مویز منقی و مقل و آہک و صابون بران نہند ابن نوح گوید بادام کہ سلع کوچک ضعیف باشد بادویہ محللہ کہ
در باب مرہم صلب مذکور گردد علاج او نمایند و از ادویہ مخصوصہ او انیست کہ اشق را در سرکہ تند حل کردہ بدان ضماد نمایند و یا خاکستر بیخ کرنب برفت و زیت آمیختہ
و یا بدلیق مقشر ضماد کنند و این مرہم باسلیقون درین باب قوی ست موم زرد بیخ پیہ گاو زفت مساوی گرفتہ بدان ضماد نمایند و اگر سلع بزرگ باشد و دران ادویہ
اثر نکند علاجش بجز تعفین او بادویہ معفنہ و یا بشق و اخراج او نباشد و چون در علاج کوچک آن اہمال نمایند بزرگ گردد و اما سلع کہ در مقدم گردن باشد در علاج آن
دوا مجرب بگیرند فلفل سیاہ و سفید و دار فلفل و فلفلموبہ و دارچینی و قرفہ و خولنجان و نوشادر و تخم قثای بری و لغنغ ہمہ مساوی کوفتہ بیختہ نیم وزن جملہ شکر آمیختہ یکشمش
کوفتہ بسرشند و بنادق سازند و صبح بر پشت خوابیدہ و بر سوی خلف داشتہ بندقہ در دہن گذارند و بگذارند تا آنکہ حل شود و بتدریج فرو برند تا نوبت پنج بنادق
رسد کہ این سلع را ببرد تا آنکہ چیزی ازان باقی نماند و محمد بن زکریا گفتہ کہ اگر سلعہ بزرگ باشد آنرا شق کردہ چیزیکہ دران باشد اخراج آن نمایند پس در ان
روغن یا دوای حاد گذارند تا در چند روز متعفن ساختہ بیرون آرد خضر گوید کہ در ابتدا اول تنقیہ بدن از بلغم غلیظ این ضماد بعمل آرند قنہ دہ درم حلتیت پنج درم
جاوشیر ہفت درم فرفیون سہ درم مقل ازرق چہار درم سکبینج سہ درم قنہ را در سرکہ حل کردہ ہمہ را با آب کشنیز سبز سرشتہ ضماد کنند و بعد ہر سہ روز تبدیل ضماد نمایند کہ نضج
و انفجار آن نماید اگر سلعہ نرم باشد و در نسخہ دیگر اشق پنج درم نیز داخل ست شیخ و جرجانی مینویسند کہ انچہ از سلع غددی صلب بود علاج او سوای قطع
و شگاف نیست انطیلس گفتہ کہ اولا پوست را کہ بالای سلع ست صاحب او بدست چپ بکشد یا کسی دیگر بدست خود بگیرد و بکشد تا پوست از سلع برخیزد و جدا گردد
پس آن پوست را باہستگی بشگافند و چون جلد شگافتہ شد و پوست سلعہ ظاہر گردد کنارہای جلد از ہر دو جانب بصنارہ کشیدہ دارند و کیسہ سلعہ از گوشت
قطع کنند و گاہی کشط او آسان بود و گاہی دشوار باشد و درین صورت آنرا باہستگی از قماد مین سلخ کنند تا کیسہ درست با چیزیکہ در جوف آن باشد برون
آید و چون بیرون آرند و جلد از موضع شگاف فاضل نباشد بسبب کوچک بودن سلعہ خون از جراحت پاک نمایند و جراحت را بماء العسل بشویند و بدرزند
و ادویہ رویانندہ گوشت بران نہند و اگر جلد بسیار فاضل گردد بسبب بزرگی سلع آن پوست افزون را قطع کنند تا زشت نباشد پس جراحت را بماء العسل
شستہ بدوزند و اگر سلعہ قریب عصبی یا رگی بود و ازان کشط توان کرد بکشط آن خوف نیست و اگر محتاج سلخ بقماد مین باشد و خوف قطع چیزی غیر سلع باشد
انچہ از و بیرون توان کرد بیرون کنند و بر باقی روغن گاو کہنہ نیمگرم یا دوای حاد نہند تا آن باقی بوسیدہ گردد و بالتمام او نیز دارند تا آنکہ معلوم شود کہ چیزی
از کیسہ دران باقی نماندہ و چون سلع بزرگ را خارج کنند دران روز از پنبہ آنرا پر سازند و معالجہ او بدوا کنند و چون شگاف دہند باید کہ کیسہ او بتمامہ کشیدہ
و اگر نہ بصنارہ باشد و اگر سلخ آن ممکن بود کیسہ را مع سلعہ بیرون کنند بہتر باشد و اگر چیزی از کیسہ باقی ماندہ دوای حاد دران گذارند پس روغن گاو الحاق نمایند
و اگر توام سلعہ نرم باشد چون عسل یا مانند آن احتیاط در نگاہداشتن کیسہ بیشتر باید کرد تا دریدہ نشود بلکہ حیلہ کنند تا با کیسہ بیرون آید پس اگر خرق عارض شود جدا

صواب آنست که آنرا بدوزند و استوار کنند و برباطات ببندند و هرگاه چیزی بسیار از آن سائل شود و آن سبب ضعف بسیار گردد واجب است که مراعات
صاحب و بمقویات طبیعت نمایند و هنگام خواب حفاظت نمایند زیرا که گاهی بدان غشی عرض میکند و باید که معالجه نمایند کسی را که بران خوف غشی باشد و
بسیاری از صاحبان سلع متحمل سلخ نباشند و نه ادویه حاده بسبب عظم مرض و ایضاً بسبب مزاج ایشان و سوای شگافتن احتمال ننمایند پس لازم است که
در ایشان سلعه را بشگافند و آنچه از آن بیرون توان کرد بیرون آرند و از براوردن کیسه تعرض نکنند بلکه هر روز بعد اخراج ماده مجتمعه دران روغن گاو نیم گرم
بنهند که ازین کیسه پوسیده شده خود بخود بیرون آمده و اما علاج سلعه عسلیه شهدیه آنست که در ابتدا چیزی حار [illegible] ننهند پس بموم منقی ضماد کنند و اولی آنست
که جلد را بشگافند پس ان مراهم بنهند و گاهی دوای حاد مثل آب صابون و زرنیخ و رماد و غیر آن که در شجرات خراج مذکور گردد در شگافتن جلد کار آهن کنند و ایضاً بگیرند
آهک چهار درم درد شراب سوخته دو درم نطرون دو درم میعه یکدرم در آب ماء جوش خفیف داده در حقه رصاص بدارند همواره بآب رماد تر دارند تا خشک
نگردد و ایضاً این دوا که برای ثآلیل و غدد و مانند آن نیز نیکوست بگیرند خربق سیاه و زرنیخ سرخ هریک دو جزو قشور نحاس چهار جزو بروغن گل مطبوخ سازند
و یا بگیرند تخم انجره و قشور نحاس و زرنیخ و از لزج و احراق او بسرشند و بروغن گل ضماد کنند و از اضمده جیده برای عسلیه و سائر خراجات حاره نیز و آنچه دران خلط نرم
باشد انیست لادن قنه مقل اشق چرک خائر زنبور عسل اکلیل الملک مساوی و از آن مرهم سازند و از ذرورات بلا کثرت لذع انیست بگیرند بورق و نصف آن زنگار
و از آن موم روغن بموم و روغن گل بسازند و ایضاً آهک پنج جزو قلقطار یک جزو زرنیخ یک جزو سائیده استعمال کنند و اما غدد که مشابه سلع بود و آن قسمی
از تعقد است اگر اخراج او ممکن بود مثل سلع و خرزا و بعضی غیره از عضو مجاور نباشد بشگافند و اگر در دست و پای و در جای متصل عصب و تار بود باخراج
او متوجه نشوند که صاحب او در تشنج افتد بلکه آنرا بکوبند و بران چیز گران ببندند تا تحلیل شود و علامت مثل این آنست که غمز بران تخدیر عضو کند طبری
گوید سلع که دران ادنی صلابت باشد و از زیر دست بلغزد و چون او را مس کنند صاحب او اندک الم احساس نماید علاجش تنقیه صاحب اوست اگر قوی این
از ان بالغ نباشند بمطبوخ افتیمون و ایارجات مخرج مقویات و صاحب او را آب ترب جوش کرده و سکنجبین و تخم سرمق و کنگر زد ام لقی و در هر اندک مدت
کنند و لازم پرهیز و ترک طعام شب نمایند و تقدیر غذای او بحسب بدن و مزاج او کنند تا آنکه در بدن او فضول غذا که طبیعت آنرا بسوی آن موضع
دفع کند باقی نماند و گاهی معالجه با آهن کنند اگر عضو سلیم باشد و علاج او بسه طریق است طریق اول آنکه ضماد و مرهم اسفیداج کنند تا آنکه نرم کند پس
بمرهم دیاخلیون مرکب بخاکستر چوب انگور و خاکستر زفت حتی که مثل آب رقیق گردد و بعده بسوی آن نظر کنند پس اگر رقیق شود تحلیل گردد عضو را
با آهن مس نکنند و بران صبر نمایند تا آنکه تحلیل شود و اگر مثل آب گردد و متوقف شود و چنانکه نه کم گردد و نه تحلیل پذیرد بران اضمده کشاینده بنهند
تا بکشاید و آنچه دران باشد خارج گردد پس اخراج غشای او که بران محتوی باشد تلطف نمایند و چیزی از آن بگوشت چسپیده نماند بعده علاج موضع
بمرهم منبت لحم کرد آن مرهم مرداسنج است پس بمرهم مختم که آن مرهم زاتینج و کندر است باید کرد و قبل ذکر دو طریق دیگر مراهم و ضماد مذکور درین باب بیان سکنیم
صفت مرهم اسفیداج بگیرند اسرب و بر سنگ خشن با آب بسایند و سوده آنرا خشک کنند و دو درم از آن بگیرند و اسفیداج سه درم بعده موم و روغن کنجد [illegible]
بسازند و تسقیه او بر آتش از لعاب حلبه و لعاب تخم کتان کنند تا آنکه ممکن باشد بعده از آتش فرود آورده بران ادویه مسحوقه انداخته در هاون بسایند تا نرم گردد
و مخلوط شود پس بر سلع ضماد کنند صفت مرهم دیاخلیون مرکب بگیرند همه لعابات مثل لعاب اسپغول و لعاب حلبه و لعاب بزر کتان هریک سه درم مرداسنگ
خام صد درم زیت اصفر یک رطل صغیر و همه را برفق بجوشانند تا لعابها شروع کند بعده پنج درم گل زفت که از گداختن زفت زیر او باقی می ماند و اگر نباشد
وزن آن زفت بگیرند و خاکستر چوب انگور پنج درم و آرد ترمس تلخ سه درم و صدا الحدید یکنیم درم بران اندازند و بسایند تا مخلوط گردد و بر سلع ضماد کنند
پس در اغلب از طبیعت این مرهم آنست که سلعه را تحلیل کند و بگدازد و استاد من ابوماهر علاج سلعه صلب که زیر ابط بعض از وظاهر شده بود و از مس او
بجهت خوف وقوع ضرر بود ملازم این مرهم بعده مرهم اسفیداج نمود پس سلعه بالکل زائل شد و باز عود نکرد و اما ضماد که آنرا اسفنج سازد و از آهن غنی گرداند
انیست که بگیرند گندم با یک کف کبیر و برگ خرزهره یکدسته و هر دو را در شیر بجوشانند و بهتر شیر میش است تا آنکه مثل خاگینه گردد پس بر سلعه ضماد کنند و اگر سبب

صلابت جلد الفجی را دشوار گردد قدری اشق واندکی توبال مس سوده درین ضماد افزایند که آن بسهولت گشاید و بهترین دوا که در گشادن خراجات بعد نضج تجربه کرده‌ایم
انیست که چرک خانهٔ زنبور و برگ تان هر دو بکوبند و بعسل آمیخته بر سلعه ضماد کنند و چون آنرا بگشاید بران نگذارند تا غایر نکند و اما مرهم منبت لحم انیست که بگیرند
موم و روغن گل و بران اندک سفیدهٔ ارزیز و قدری مرداسنگ کوفته بیخته داخل کنند و حرکت دهند تا مخلوط شود پس درهاون انداخته بران اندک سفیدهٔ
بیضه رقیق اندازند و بسایند تا مخلوط گردد بعد ازان آب سرد برف بران ریزند و بسایند تا مغسول و سفید شود بعده بدان علاج کنند هر جراحت و هر خراج را
که اراده انبات لحم آن باشد پس هرگاه سطح جراحت با سطح جلد برابر گردد این مرهم موقوف کنند و بمرهم زنگار علاج آن نمایند و نسخهٔ او بعینه همین نسخه است
دران کنند و اگر انبات لحم زائد شود حتی که بر سطح جلد بلند گردد بران قطعهٔ پنبه بنهند و بالای آن فاده اندک خشن بندند یکبار که این لحم را
کم کند و بگداز و پس دوای مختم علاج کنند **طریق دوم** آنکه سلع را بمبضع معروف بورده از موضع اسفل سلع شگاف دهند بعده فتیلهٔ قوی از پنبه بنفوش اندران
نهند و هر روز فتیله را در غلظ و طول فزایند تا آنکه سلع بشگافد و ازان ماده گداخته و ریم برآید پس غلاف او خارج کنند که آن بسهولت برآید چون موضع بوسیده گردد بعده مطابق آنکه
مذکور شد علاج نمایند **طریق سوم** آنست که نظر کنند بسوی سلع و بمقدار تشبث او بموضع و بجوهر عضو پس جلد او بشگافند اگر ازان مانعی نباشد و شگاف صلیبی بدهند و
سلع را بصناره بگیرند و از جائیکه بدان تشبث باشد برفق جدا کنند تا مع غلاف برآید پس بمرهم مسکن وجع منبت لحم که مذکور شد علاج کنند و دران چیزی از شحوم نیز داخل
کنند که آن فی الفور تسکین وجع میکند و معالج جهد نماید که جلد شگافته مشوش نشود و این طریقه را بعضی حذاق چنان اختیار میکنند که سلعه را چند روز محکم
می بندند تا آنکه در جای اندک از جلد مجتمع گردد بعده اخراج او بر ایشان آسان میشود و موضع اثر کوچک میگردد و بدانند که اخراج سلع و شگافتن خراجات
و دوای خنازیر را همین البته نشاید مگر بعد فصد و استفراغ و لزوم پرهیز در دو مزاج مریض با عتدال و لیس واجب ست که طبیب ازین غافل نباشد گیلانی
مینویسد که گاهی علاج سلع بعد فصد و استفراغ و تنقیه بدن باین طور میکنند که حیله برای اخراج او در فصل موافق نمایند و آنرا صلیبی یا بطول بشگافند
و بصناره برداشته بمبضع یا بنوک آلهٔ شگاف استیصال آن کنند تا بعد التیام عود نکند و سلع که در حدود یا فوح یا بالقریب گوش باشد باید که از شگافتن تیرا ان
حذر نمایند پس اگر از خط نوک نشتر بشریان رسد با آهن داغ دهند بعد ازان بمرهمی که دران صمغ صنوبر و اشق و کندر و مانند آن باشد علاج کنند
و اما دوائیکه بعد اخراج سلع بدان پر کنند و احتیاج تکرار ندارد بلکه دریکبار کفایت کند آن ذرور معروف ببرقولون ست و نسخهٔ او انیست که بگیرند زاج
کندر دو درم مرصاف نیم درم گلنار سه درم جفت بلوط یکدرم گل سرخ گل ارمنی هر واحد دو ثلث درم همه را سائیده بحریر بیخته موضع سلعه بدان پر کنند و نبندند
بغیر آنکه آنرا آب رسد پس دریک مرتبه صحت یابد و همچنین سائر خراجات شگافته را چون بدین ذرور در اول پر کنند دریک دفعه التزاق آن نماید

غدد و عقد

گاهی در بعض اعضا ورم غددی چون بندق و جوز و کم و زیاده ازان پیدا شود و بیشتر بر پشت کف دست و بر پیشانی باشد و در اول مرض بان بعد ذکر
بران عصر نمایند متفرق گردد بعد ازان عود کند در اکثر و گاهی عود نکند و بقول طبری بعضی از غدد طبیعی بود چون غدد بیخ زبان قریب او عیه منی و گردن و بغل و بن ران
و این نوع را احتیاجی بعلاج نیست و بعضی غیر طبیعی باشد که درینجا مقصود ست و این در جمیع مواضع از اعضای بدن حادث شود و بالجمله غدد جسمی ست صلب که در
ظاهر بدن از ماده غلیظ بلغمی گاهی سوداوی متولد شود و از برودت و یبس منعقد گردد و گاهی یادتی قبول کند و آنرا غدد سلعیه گویند و چون یادتی قبول نکند آنرا سلعه
غددیه نامند و غدد در حقیقت از اقسام سلع ست لیکن فرق فیمابین هر دو آنست که غدد سخت باشد و زیادتی قبول نکند مگر بندرت و اورا کیسه نبود بخلاف سلع و
گاهی بثور غددیه کوچک عارض شود و از قبیل اورام غددی نوعی ست که آنرا فرخشیلا گویند و گویا که مخصوص ست باین اسم انچه پس گوش باشد جرجانی گوید که
نوع دیگر از غدد ست که آنرا مسامیر گویند و آن باتباع شیخ جدا مسطور گردد و اما عقد دو نوع ست یکی ریحی که این در مواضع معرا از لحم مثل پشت کف و قدم و جبهه
چون بندقه و جوزه و غیره پدید آید و در ابتدا هنگام غمز غائب شود و بعده بهیئت خود باز آید و آن یا با درد باشد و یا بی درد بود دوم لحمی یعنی انچه در جوف او بود
بجنس لحم غددی مستحیل گردد و این بلمس صلب باشد و بغمز متفرق نگردد و بعض متقدمین این را ثوالیل هندفته نامند بسبب صلابت آن و این در جمیع اعضا

ونزد مفاصل حادث شود حتی که مفاصل را از تحریک بسهولت منع کند واکثر عروض این بعد خراجات بود وبیشتر در انگشتان پا ودر اسافل حادث شود واز رفتار منع
کند وگاهی عصب هنگام لحوق تعب منعقد گردد وآن مشابه سلعه بود وفرق آن در سلعه مسطور شد وگاهی بعد بشدن شق عصب بتکلف صلابت وعقده عارض
شود وایضاً گاهی در اعضا بعد انجبار آنها صلابت وشبه پیدا شود والطاکی گوید که گاهی اخلاط بر کیفیات دیگر جمع شوند بعضی ازان مثل بندق باشد
بهر دو جانب فقط حرکت کند وآنرا عقد نامند وبعضی ازان مخالط جلد باشد واصلا حرکت نکند وآنرا غدد خوانند واین گاهی [illegible] بود [illegible] زائل شود وعود
کند وآنچه از پس گوش باشد آنرا فوجیلا گویند واز عقد بعضی صلب بود بعد کسیر یا شق پیدا شود واین را علاجی نیست علاج در غدد مانند علاج ورم صلب کنند
وبعد تنقیه اطریفل غددی خورانند وبستن پاره اسرب بران مفید بود وچون اسرب در آب عنب الثعلب سوده طلا کنند وبالائش قطعه اسرب ببندند وتسکین
وجع وتحلیل غدد نافع تر باشد وادراقی سوده طلا کردن نیز سود دارد وبقول بعض مجربین در ازاله غدد وسلعه خیری نافع تر از بادیان کندش نیست واز تناول
اغذیه غلیظه مولد بلغم وسودا حذر کنند ودر بثور غددی مراهم منضجه ومحلله بران نهند وبرگ خطمی در نرم کردن او خاصیتی است چون آن ببندند وبرگ عنب
الثعلب وبرگ سنبهالو در آب جوشانیده بخار آن بدهند وثفل آنرا سائیده ضماد نمایند وبعد چند روز که نرم شده برگ سپل وبرگ کسائی کوفته نیم گرم ببندند که
منفجر گردد وزائل شود وعقد را بمالند وبچوب خوب بکوبند تا پهن ومتفرق گردد بعد صبر وعفص واقاقیا وگلنار وغره السماک ضماد کنند وبالائش قطعه اسرب
ثقیل نهاده محکم بربندند وبعد سه روز بگشایند پس اگر عود کند تا پهن بیرون آید واگر بادی در وی باشد باید که قیروطی بمالند پس بنطولات محلله مثل طبیخ
بابونه واکلیل وشبت ومرزنجوش وخطمی وزوفای خشک وبیخ سوسن وتخم کتان وقرطم نیمکوفته نطول سازند ودر روغنهای محلله مثل روغن بابونه وشبت وکرنب
نسرین بمالند وعقد لحمی ابر وغنهای نیمگرم وشحوم ومخاخ مالش نمایند وادمان حمام کنند واگر فائده نشود شق کرده بیرون آرند واگر شق ممکن نبود مدام بدست بکوبند
ولزوم بستن اسرب نمایند وبسیار باشد که سرطان گردد واگر علاج نکنند ودر عقد [illegible] ادویه محلله ضماد کنند و[illegible] محلله بمالند وادامت حمام نمایند اقول
حکیم شیخ [illegible] باید که علاج غدد از جنس علاج سلع است [illegible] کفایت نماید اگر کوبند وبشکنند بعد ازان اسرب ثقیل محکم بربندند پس آنرا تحلیل
کنند وخصوصاً چون زیر اسرب طلای محلل مثل اشق ودیاخلیون ومانند آن از اضمده محلله طلا نمایند وایضاً واجب است که بعد تحلیل واسرب ببندند که این سبب
منع معاودت او است وعلاج بثور غددیه [illegible] علاج فوجیلا علاج اورام غدد وادرام پس گوش
ست [illegible] انیست که [illegible] ضماد کنند [illegible] وایضاً خاکستر [illegible] روغن سوسن کهنه مخلوط
ساخته استعمال کنند که خنازیر را انفع کند صاحب کامل گوید که علاج تعقد که در بدن حادث شود مرهم داخلیون است وپرهیز از اغذیه مولد بلغم وسودا واستفراغ
بدن ازین دو خلط واگر این فائده نکند بابهام بران غمز قوی نمایند وبشکنند بعد ازان قطعه اسرب یا دیگر چیزی صلب بران محکم بندند که ازین تدبیر زائل شود
وهم او گفته که عقد غدد را نگاه کنند اگر شبیه بسلع باشد باید که علاج او بعلاج سلع نمایند واگر ازان جنس نباشد وآن تعقد عصب است علاجش بادویه مثل
داخلیون وغیر آن کنند پس اگر نفع نکند آنرا بچیزی سخت بزنند غیر منشمس تا آنکه بشکند پس آن زائل گردد انشاء الله تعالی ابو منصور گوید که عقد عارض
در قدم ودست کثیر الاستعمال که آن [illegible] است علاجش نیست که اگر ممکن باشد قطعه ازان ببرند [illegible] بران دوای حاد بپاشند
یا عسل [illegible] طلا کنند بعد ازان روغن گاو ونمک بران طلا سازند تا آثار اورا اصلاح دهد داؤد گوید که علاج غدد وعقد ربط اسرب با مالش [illegible]
چاره کنند وصبر وحضض وصمغ زیتون مجرب است [illegible] روغن آجر وطلای باروت [illegible] در خواص است که اگر بچه [illegible] تنها بخورند
انواع آن [illegible] وخاکستر [illegible] طلا کردن [illegible] طبری گوید که اگر غدد زیاده نشود ودر موضعی نباشد که ایذا
دهد وضرر بحرکت کند برای اخراج او وجهی نیست واگر زیاده شود وایذا رساند اخراج آن نمایند مگر آنکه زیر استخوان یا زیر عصب شد واما چون اراده
تدویب او باشد از ضمادات ومراهم که در سلع ذکر کردیم بعمل آرند واگر ظاهر بر جلد بود تدویب او آسان باشد بمرهم یا خلیون مرکب یا غیر مرکب که در سلع
بیان نمودیم ضماد کنند وبالای مرهم پارچه اسرب بشکل غدد نهاده محکم بربندند ولزوم این اتم نمایند پس اگر تحلیل شود زائل گردد واگر تحلیل نشود ودر نرم تنک شود

تر میشود بر سطح بود و با صلابه محلل در غده نوعی ست که درد کند سیما انچه در پیشانی ظاهر شود و ازان نوعی ست که آنرا در و شا شه البقه سیما انچه بر سر دید آید
پس اگر طبیب اخراج او مناسب داند جلد او را بطبی بشگافد بعد ازان علاج او مرهم کند و حفظ جلد آن شده بعجی نماید که پراگنده نشود و عقد لحمی اگر در گوشت باشد
نشگافته بیرون آرند که قطع لحم منعقد خارج شود و اگر در عصب باشد باخراج آن متعرض نشوند بلکه ضماد برای تلیین نمایند چه عقد بسرعت نرم شود و عقد زکی که
گرباد رود باشد برای هم شحوم ضماد نمایند وانچه بغیر درد بود بران پارچه اسرب محکم بندند که آن بسرعت زائل شود و اگر بر کف و قریب ازان باشد بزور زائل نمایند
بچیزی گران بزنند که الم آرد پس در ساعت زائل شود و اگر بر مفصل باشد بشدت غمز کنند که آن در مفصل فرو رود و زائل گردد و اگر قریب بمفصل باشد بسر انگشت
دفع کنند تا آنکه قریب از مفصل گردد بعد بران غمز کنند تا فرو رود و اگر با وی الم باشد بعد او بالش متعرض آن نشوند و گاهی از تمریخ بتلیین و طلیات
و استعمال نطول و آب گرم زائل شود و اما انچه در اعصاب از تعب منعقد گردد باید که چند روز بروغن تیز و طلی بمالند بعده امر بدخول حمام و طلی و تمدد اعضاء در آن
کنند که آن بسهولت منحل گردد و گاهی در اعصاب چیزی معروف بتشنج از مثل شئی ثقیل حادث شود و او متمدد گردد حتی که در طول او قدری بیفزاید بسبب فرط
تمدد پس الم شدید آرد و این محتاج باستفراغ بدن نشود و دو البود بعده بتمریخ و اما انچه از شق عصب منعقد افتد آنرا علاجی نیست و بجز تخفیف تمریخ نمایند و اما
انچه عقب تعب در اعیاء و انچه از اورام صلبه و ورم اذنین و غدتین زیر حنک حادث شود و این همه نزد ذکر انواع اورام صلبه در خود ذکر خواهیم کرد

خنازیر

ورم صلب شبیه بغدد ست که در لحوم رخوه یعنی در گردن یا کنج ران یا زیر بغل حادث شود و اکثر این ورم در مقدم گردن یا جانب او باشد و یک عدد یا دو یا سه
یا زیاده ازان بود و هر واحد ازان در غلاف خاص آن باشد چنانچه سلع و این ورم را خنازیر بهر آن نامند که اکثر در گردن خنازیر پیدا شود و بقول قومی بهر آنکه
خنازیر کثیر الاولاد بود و این ورم کثیر العدد باشد بالجمله ماده او بلغم غلیظ ست که از تخمها و سوء هضم و تخلیط غذا و قلت تنقیه بدن جمع شود و با عضای نرم نزد
پس صلب گردد نزد بقای او در ان لحم و حال و در اول امر قریب از حال بلغمونی بود و اگرچه ماده او بلغمی بود لیکن خالی از سوداویتی هم نباشد و شیخ میفرماید که
خنازیر مشابه سلع بود در نمو و قبول غمز و فرق میان هر دو آنست که خنازیر از گوشت جدا نباشد مثل سلعه بلکه آن بگوشت چسپیده باشد و اکثر در لحم رخو عارض
شود و خنزیر بسیار بزرگ کمتر بود و گاهی نزدیکی آن بسیار پیدا شود و درین مشابه ثآلیل بود و گاهی منتظم العقد باشد و مثل سلسله متماثل گردد گویا که مثل خنق بود و بالجمله
خنازیر غدد سقیروسی ست و بعضی خنازیر با درد بود و بعضی بی درد و این اعلاج دشوارتر ست و گاهی در علاج او احتیاج بشگافتن و بوسیده کردن آید و مردم
شدید الاستعداد بخنازیر در ناحیه گردن مرکسانی ست که گردن آنها کوتاه و امزجه ایشان مرطوب باشد و اکثر مواضع تولد خنازیر گردن و بغل ست و وجه
تسمیه او بخنازیر بسبب کثرت عروض و بخنازیر باشد بنا بر حرص و کثرت تخمهای آنها و یا بسبب آنکه شکل گردن صاحب او در اکثر مشابه گردن خنازیر بود که
بسوی راست و چپ میل نکند و اسلم خنازیر آنست که صبیان را عارض شود و دشوارتر او آنست که جوانان را عارض گردد و طبری بهنو لسیده که خنازیر
علتی ست که متولد شود از غلظ خون و فساد آن بحیثیکه سوداوی الکیفیه و غلیظ گردد پس هرگاه کمیت او کثرت نماید از رگهای باریک بیرون آید در عضو باستد
و بسبب برد و غلظ خود حرارت مغلیه را از عضو باطل کند و دائم غلیظ و سخت گردد حتی که ورم صلب سلعیه بهم رسد و حجم موضع بزرگ شود و عام او جنس اوست جدا باشد
و آن ورم صلب سوداوی متحجر ست و او بر سه نوع بود یکی آنکه مثل غدد بسیار بمکان عضو متحیز باشد و حرکت کند حتی که متخیل شود که آن میان جلد و لحم است
و این اسلم انواع اوست و فرق میان این نوع و سلعه آنست که سلعه رخو باشد و لمس آن بلمس گوشت چرب بود و این صلب تر باشد بلمس و بلمس عظم و
و عصب بود دوم فرق دیگر آنکه در سطح خنازیر شبیه بحجر و عقد صلب ظاهر شود و سطح املس متساوی السطح مستدیر الشکل باشد دوم آنکه در شکل مثل نوع اول بود
سوای آنکه تشبث بموضع بود چنانکه حرکت نکند مگر بدشواری و فرق درین نوع و در سرطان آنست که با وجود تشبث او بموضع بران عروق سبز در اطراف
او شبیه بپای سرطان معوج ظاهر شود و بر خنازیر عروق پدید نیاید سوم آنکه منبسط بود و بر جلد بسیار ظاهر نگردد و متقرح شود پس صعب تر باشد و مثل صورت انجیر خام
باشد چون شق گردد و این بد ترین انواع خنازیر ست علاج جهت نضج مواد مطبوخ اسطوخودوس بسفایج بادیان بادرنجبویه پوست بیخ بادیان شاهتره

حب السعال یک هفت ماشه انیسون سه ماشه انجیر زرد چهار عدد مویز منقی دو توله گلقند عسلی چهار توله بنوشانند و غذا وقت نیم روز نخود آب مرغ تنها یا نان خشکار
باشوربا و وقت شام شوربا و نان بعده هفت هشت روز جهت تنقیه وقت شب حب اصلی و یا حب بنفشه ان خورانند و صبح در مطبوخ مذکور برگ سنا یک نیم توله
تربد سفید ریوند خطائی هر یک پنج ماشه زنجبیل دو ماشه هلیله سیاه یک توله مغز خیار شنبر شش توله ترنجبین چهار توله شربت دینار شربت اسطوخودوس مسهل
علوی خان هر یک دو توله روغن بادام پنج ماشه اضافه کرده بنوشانند و بجای آب عرق بادرنجبویه و شاهتره دهند و غذا وقت دوپهر نخود آب و وقت شام شله
بچه مرغ و یا نان ترید در شوربای مرغ بدهند و صبح عود صلیب یک ماشه دانه هیل دو ماشه سوده در جوارش جالینوس هفت ماشه آمیخته ورق نقره یک عدد پیچیده
اول بخورانند بعده انیسون تخم کشوث هر یک سه ماشه بادرنجبویه بادیان هر یک شش ماشه گاوزبان پنج ماشه جوش داده صاف نموده شربت بزوری حار
سه توله تخم کنوچه و یا حرف پنج ماشه کف زده بنوشند و سکنجبین چهار پنج و یا زیاده بسهل داده بنا بر تعدیل مزاج اطریفل غددی دهند و بهتر آنست که قبل از نوشیدن
منضج سه چهار روز بمقیئات بلغم قی متواتر کنند بالجمله اول تنقیه بدن از بلغم و سودا کنند بعد از آن بیخ سوسن سائیده در مرهم داخلیون آمیخته ضماد سازند
و اگر تحلیل نشود آرد جو و ترمس با بول گوزکان ضماد نمایند تا نضج یافته منفجر گردد پس مرهم زنگار نهند و اگر ازین تدبیر فائده نشود لشگافند و بیرون کنند بعد از آن
ادویه مدمله بکار برند و این ضماد اگر در ابتدا بکار برند تحلیل کند و در انتها منفجر ساخته بصلاح آرد برگ حنای خشک مرمکی هلیله سوخته آهک آب نادیده هر یک سه توله
نیله تهوتهه سوخته یک توله در مسکه میش سیاه آمیخته بعمل آرند دیگر که در دو هفته منفجر ساخته به صلاح آرد صابون آهک آب نادیده هر یک سه توله قند سیاه کهنه سه توله
شش توله در آب شور حل کرده بکار برند و گاهی مصطکی در ریوند چینی در حلبه هر یک نیم وزن هر دو دوای مذکور افزوده میشود در قوت میگردد و صاحب اشکوهی
نوشته که ضماد بنادق هندی و سکنجبین تخم سرس در رفع خنازیر از مجربات ست و اگر تخم سرس با آب سائیده بقدر کنار دشتی حبها ساخته هر روز یک حب ناشتا بخورند
نیز نافع بود ذکر ادویه نافع خنازیر اطریفل غددی که درین باب مستعمل ست هلیله سیاه پانزده درم پوست هلیله آمله تربد مجوف هر یک هفت درم افتیمون
ده درم بسفائج اسطوخودوس غدد دنگدی گوسفند خشک کرده هر یک پنج درم سنای مکی چهار درم غاریقون زرنباد شیطرج نوشادر هر یک سه درم انیسون
سنبل الطیب قرنفل جوز بوا تودری مصطکی هر یک دو درم کوفته بیخته بعسل مصفی سه چند سرشته شربتی پنج درم در نسخه دیگر هلیله آمله تربد هر یک پنج درم بسفائج
اسطوخودوس سنای مکی هر یک هفت درم ست باقی بدستور حب مشهدی که جهت خنازیر و سلعه غدد گاو مجرب حکیم شاه محمد ست الایچی خرد پنج دانه سونتهه
مرچ پپل گهویرا آمله هر یک پاو کم پنج ماشه کوفته بیخته نگاه دارند هلیله آمله تربد سفید خراشیده مغز املتاس هر یک دوازده و نیم دام بخته جوکوب کرده در پنج آثار آب
شب تر کرده صبح بجوشانند چون سوم حصه بماند بدست مالیده آب غلیظ آن بگیرند و بست و پنج دام بخته گوگل کوفته دران حل کرده باز بر آتش گذارند
و جوش دهند چون غلیظ مثل معجون شود ادویه که اول کوفته بیخته نگاه داشته اند در آن حل کرده حبها سازند و هر روز نیم دام خام تا نیم دام بخته بخورند سفوف غدد و
نافع خنازیر غدد گردن گاو میش که بجانب بیخ میباشد بستانند و خشک کرده قرنفل یک توله جوز بوا چهار عدد لسبا سه پنج ماشه زنجبیل یک آثار کوفته بیخته سفوف سازند
خوراک یک توله وقت صبح در سرما استعمال کنند و از شیرینی و بادی پرهیز نمایند و اگر مزاج حار باشد تا دو توله بخورند شبه غذا خورند و سه روز بگذارند همین طریق تا چهل روز
بعمل آرند ضماد مجرب مخترع حکیم اکمل خان صبر مکی نانخواه ایرسا تخم کتان هر یک دو ماشه زراوند مدحرج فلفل سیاه فلفلموئیه جرائته اشق مقل راتینج حلتیت
افربیون قنه هر واحد یک ماشه حابه نیم ماشه کوفته بیخته در آب عرص سازند و وقت حاجت اندکی در آب حل کرده ضماد نمایند و در خلاصه مرقوم ست که در طرائف
کرا ازبیخ کز لبسازند آب طعام خوردن مفید بود و مرهم داخلیون و مرهم رسل خصوصا بر پوست تازه خوک طلا کرده استعمال کردن بغایت نافع ست دیگر طلیا
اگر پیه خوک سازند بهتر باشد دیگر بقول خضر اگر بار خانه را بسوزند و خاکستر او برشته سوده طلا کنند خنازیر را تحلیل کند و بر دو مجرب صحیح ست دیگر چون انزروت را اندک
زردن سوده طلا کنند اورام گلو و خنازیر را تحلیل کند دیگر برگ اراک اعنی پیلو در بول شتر سائیده نهند و بالای آن برگ پان بنهند که منفجر و محلل ست دیگر
منضج سرطان تازه کوفته ضماد نمایند و صبح و شام تازه کنند تا سه روز بعده برگ تانوره سیاه و نمک شور برابر کوفته صبح و شام تا سه روز ضماد نمایند بعده
منفجر سازند دیگر سرگین گاو خشک بوره اشق خطمی بار یک ساخته بهم آمیخته ضماد کنند دیگر تخم کتان تخم البه تخم کرنب سوده ضماد کنند دیگر مجلل عجیب

زراوند گذارند پس هر کدام یک جزو اشق ده جزو با قدری عسل نرم گردانند و باقی ادویه کوفته بیخته بدان آمیخته و پیوسته ضماد نمایند و دیگر مجرب است سازند زراوند زفت هر یک
جزو و در مرهم داخلیون مثل سه مغز مرهم کرده بر خنازیر گذارند و اگر سم اسب سوخته داخل کنند اولی است و دیگر مرهم اسحاق خاکستر آتش نرم بگدازند و بیخ کاسنی کوفته
برابر آن بیامیزند و ضماد کنند و دیگر منضج و مفجر تخم کتان تخم کنوچه بیخ سوسن کبود و تخم حلبه در شراب پخته سرگین کبوتر قدری کوفته آمیخته طلا کنند **اقوال مهره**
شیخ الرئیس می‌نویسد که اصل اصول علیه در علاج صاحبان خنازیر استفراغ و تلطیف تدبیر است و از استفراغ فاضل تر قی است و از اسهال بلغم غلیظ خصوصاً حب
و هلیلج چاره نیست و ایضاً بگیرند از تربد و شحم حنظل و شکر مساوی و تا دو درم بخورند که این با وجود اسهال بلغم غلیظ غیر مسخن است و مسهل هم نیست و فصد نیز نافع
و لازم است که لا محاله از قیفال باشد و اما تلطیف تدبیر چنان باید که اجتناب نمایند از اغذیه غلیظ و شرب آب بران و تخمه و امتلاء و مهما امکن گرسنه مانند و هر آنچه امتلاء
سر زیاده نماید ترک نمایند و واجب است که حفظ سر نمایند از آنچه مواد را بسوی آن مائل گرداند از منتصبات الیه مثل سجود و رکوع طویل و ساده پست و از
افعالیکه جذب مواد بسوی سر کنند مثل کلام بسیار و آواز قوی و ضجر است و حجامت ارباب خنازیر را در اکثر امر موافق نیست و بسیار باشد که خنازیر که در زیر بل
و تحلل آغاز کند بسوی حال اول عود نماید و جمله تدبیر خنازیر مشاکل تدبیر سقیروس است از جهت نفس مرض بود و خنازیر چون بزرگ شود جراحان علاج او با آهن برداری
حادی سکنند و این مودی بتقرح و فساد او میگردد پس در امثال این لابدست از استفراغ و تنقیه و تلطیف تدبیر در غذا و استعمال ادویه محلله بملایمت بران و مرهم رسل
منسوب بحواریین را در خنازیر فائده اثر عظیم یافته ایم ولیکن برفق و مدارات و از مرهم نیک برای خنازیر مثل دیاخیلون است و گاهی با این مرهم ادویه دیگر که آنرا
قوی تر کنند مخلوط میسازند مثل بیخ سوسن خاصةً بسبب خاصیتی که اندران است و مثل پشک گوسفند و بزر و مثل حرف و بیخ قثاء الحمار و مویز کوهی و انجیر
که قبل از پختن سفید و خشک شود یا آرد باقلا و بادام تلخ و مقل بدان آمیخته استعمال نمایند و از مراهم جیده انیست صفت آن بگیرند آرد جو و آرد باقلا
و میعه غالی یک یک جزو بیخ حنظل شب یمانی بیخ سوسن زفت رطب هر واحد نیم جزو با زیت کهنه بعد گداختن میعه و زفت ادویه سوده جمع کنند [illegible]
که صلابت را بهفته و کم ضمادات در سه روز تحلیل کند و جالینوس در قاطاجانس ذکر کرده بگیرند خردل و تخم انجره و کف دریا و زراوند و مقل و اشق و زیت کهنه و موم
و از ادویه که بران نهند زفت است و آرد بدان سرشته یا با عسل یا بیخ کبر مع مقل و ترمس یا کرسنه با عسل و سکنجبین یا کبر گاه مجموع
یا مطبوخ بسرکه و این همه با پیه خوک یا با زیت جمع کنند دوای جید حلبه چهار جزو آهک و نطرون یک یک جزو با عسل آمیزند و ایضاً بیخ قثاء الحمار و برگ غار سوده
با علک البطم یا خاکستر آن هر دو بدان سرشته و ایضاً آرد کرسنه و پشک بز و گوسفند و خصوصاً کوهی و بول کودک آمیخته لطوخ سازند و ایضاً این دوا
مرکب از ده جزو اشق هفت آرد ملوطلیخ قنه که آن بارزد است و چرک خانه زنبور عسل یک یک همه را بسایند و ایضاً در باون دلق ممضوغ و راتیانج
هر واحد یک رطل قنه سه اوقیه جمع کنند و آن لطوخ جید است و از ادویه جیده موم صمغ صنوبر پیه خوک بی نمک فراسیون بنگار اجزا مساوی است از ان
لطوخ بسازند و ایضاً اشق یک جزو قنه و مس دو جزو شب یمانی زرنیخ هر واحد چهار جزو از ان لطوخ سازند و از ادویه نیک دوای القطران و دوای قثاء الحمار و دوای الکندر
و دوای سند و سنجاد و ادویه مرتب از حیات است و دوای ساده از حیات انیست که بگیرند مار مرده و در دیگ مطین بگل حکمت و تنور خاکستر کنند و باید بسرکه
مخلوط العسل بالمناصفه بسرشند و از ادویه جید دوا از فرد مانا و حرف و سرگین کبوتر نیز جید است و همه مفردات نیز نافع است و همچنین آرد کرسنه با انار و تنها با سرکه
و عسل یا بزرفت و موم و ایضاً بگیرند مویزج کوهی و نطرون و راتیانج و آرد کرسنه با عسل و سرکه آمیزند و یا بگیرند بیخ سوسن و تخم کتان و در شراب
جوش داده بعده سرگین کبوتر بقدر مناسب آمیخته مثل ضماد بسازند که آن عجیب است و بول شتر اعرابی و شیر از ان ضماد و مرهم و طلا با ادویه خنازیر
تجربه کرده شده و نافع یافته و مغاث از اصحاب مجربست و بعضی از اطبا بعضی کندری زعم کرده که مشاش شاخ بز چون بسوزند و تا یک هفته هر روز دو درم بخورند آنرا
به سازد و باید که در هر ماه یک هفته بعمل آرند و بدانکه نوعی از خنازیر آنست که دران سرطانیتی باشد و در مثل آن واجب است که ادویه حاره مذکوره را ترک
بشند و بسعه و زر ترک نمایند پس استعمال کنند و خنازیر که مزاج آنها حار تر بود لازم نیست که بر آنها اخلاط ادویه جاذبه کنند بلکه آنرا مثل سویق گندم با آب کشنیز
کفایت باشد و قوی تر از ان عدس و چند آن حضض مخلوط با آب کشنیز است و تدبیر غالب در اشتن آب کشنیز و تغلیب دوای دیگر بحسب مشاهده و موجب نشان

التهاب تحلّت آن باشد و اگر در علاج خنازیر حاجت باستعمال آهن باشد باید که استعمال او در خنازیر مجاور عروق کبیره و عروق شریفه و عصب با حتیاط باشد
زیرا که مردمی در شگافتن بعض خنازیر خطا کرده شعبهٔ عصب راجع را جراحت رسیده و آواز باطل گردیده و گاهی عصب را زخم نرسد لیکن بر سینه بفود
و بسبب برد کیفیت گردد و مزاج او بد شود پس فعل او باطل گردد تا آنکه مزاج او بتسخین عود کند و گاهی خطا کنند و جراحت بوداج رسد بداوداج
و دین آنست که عائر باشد فلهذا چون از جانب سلیم شگافت دهند و اجب است که آنچه از خنزیر قریب او باشد بگیرند و باقی را بدواهی حاد آنرا
باطل کنند و از جانب آنت تعرض ننمایند مجوسی گوید که علاج خنازیر به تنقیهٔ بدن از فضول بلغمی به ادویهٔ مسهل بلغم و سودا و به فصد و پرهیز
از اغذیهٔ مولد این دو خلط مثل اغذیهٔ غلیظه چون لحوم البقر و برگ بزر و هریسه و پنیر و بیضهٔ منعقده و مانند آنست و تقلیل غذا و تلطیف او و ریاضت
قبل غذا و استحمام بآب شیرین و امّا ادویه باید که در اول حدوث او ادویهٔ مفتحه استعمال نمایند و یا شگافت دهند و ماده که در ان باشد بیرون آرند
و در ان هنگام بجیر نایه نخورد و بوسیده سازد علاج نمایند و اما هرگاه بران زمانه دراز گردد باید که معالجه باشیای طلیه محلله نمایند مثل مرهم دیاخیلون
چه آنرا درین مرض و در سائر اورام صلبه فعل عجیب است و باین ضماد تضمید سازند صفت آن بگیرند آرد باقلا و آرد جو هر واحد ده درم بیخ سوسن
آسمانجونی و بیخ خطمی و زفت رطب هر واحد پنج درم پیه مرغابی و موم سفید هر واحد ده درم ادویهٔ کوفتنی را باریک بکوبند و به بول طفل بخیر تا نرم گردانند
و گداختنی را نگاه از نبیذ عتیق الفاق کهنه و ادویه بدان سرشته بر خنازیر ضماد کنند و مرهم رسل و مرهم زنگار نیز آنرا نافع است صفت ضماد منضج ختک
آرد جو آرد ترمس مساوی باریک کوفته بیخته بسعال کودک خمیر مخلل و زفت طلا کرده باشند که این تحلیل و نضج آن نماید و چون انضج یابد بکشایند و دواهی حاد مثل قلقدیون بران
استعمال نمایند و بعد از ان روغن گاو تا آنچه فلقدیون خورده باشد ساقط شود پس اگر چیزی ازان باقی ماند بران اعاده قلقدیون یا ذکر برد تا این یکی نمی
تا آنکه پاک گردد و چون پاک و صاف شود لازم مرهم زنگار بران کنند تا آنکه مندمل گردد طبری گوید که علاج جمیع انواع خنازیر واحد است و زیادتی و کمی بحسب
رعوات نوع واقع شود پس نگاه کنند بقوت مریض و سن و مزاج او و اگر ضعیف القوة حار مزاج باشد تعرض باستفراغ او نکنند مگر بماء الفواکه و اصلاح اغذیه او نمایند
و بر جوزهٔ مرغ زیرباج و بریان زیادتی نکنند و از طعام شب قطعاً منع کنند و باندک شراب جید الجوهر اجازت دهند و اگر قوت او اطاعت کند فصد باسلیق از جانبی
نمایند که در ان خنازیر باشد پس اگر خنازیر در اعضای سفلی باشد فصد هر دو صافن یک دفعه یا دو دفعه حسب قوت کشایند و ازانچه بران ضماد کنند برای تلیین و تحلیل آن
ضمادات است که بسوی عضو خون صحیح بیارد و تسخین موضع باعتدال نماید و تحلیل کند مثل ضماد معروف بضماد ابرش تا آنکه تلیین او نماید صفت آن بگیرند زفت
بست درم خاکستر چوب انگور پنج درم زوفای رطب ده درم سرگین کاو راعی خشک کهنه ده درم تخم حلبه سه درم آرد ترمس تلخ پنج درم صدا حدید دو درم همه را کوفته بیخته
سوم و روغن از پیه باکیان یا بط و اگر مزاج مریض متحمل نباشد از چربی یا شیر یا پیه پلنگ و پیه خرس مانند آن از شحوم گرم بسازند بعده یا بعض روغن و ادویه مسحوقه اندا خته مخلوط نمایند و
بدان ضماد کنند اگر سرد باشد و این ضماد برای خنازیر و جمیع اورام صلبه در غایت حسن تاثیر است و آنچه بدان خنازیر را ضماد نمایند مرهم دیاخیلون و مرهم معروف بحرانی است اما دیاخیلون
معابات و مرداسنگ و زیت ست و گاهی در ان زنجبیل و مرمی افزایند و اما مرهم حرانی زفت و سریشم و قلیمیای فضه و کاغذ سوخته و موم و روغن ست و گاهی بران بعد مرتب کردن عقیده
با آب گشنیز کرده میشود و از ضمادات خنازیر آنست که بگیرند گندم یک جزو و خیر یک جزو هر دو را در بول شتر اعرابی بجوشانند و هنگام پختن بوده ارمنی در ان انداخته حل کنند یا مخلوط
شود در خنازیر ضماد کنند و این ضماد گاهی منفجر میسازد و اگر بر مقدار واجب زیاده کرده شود و گاهی آنرا تحلیل کند تمامه و ایضاً آنچه بران ضماد کنند آنست که بگیرند بنگ خشک
و آنرا ذبح کنند پس خون و گوشت و پیه او گرفته باهم بکوبند بعده اندک شراب بران چکانیده ضماد نمایند و این ضماد خنازیر را منفجر نکند و بسا است که در اندک مدت
آنرا تحلیل نماید و ایضاً از ضمادهٔ خنازیر آنست که بگیرند سرگین فیل و اشنان بر و سرگین نرگاو بسوزند و بزیت و سرکه آمیخته طلا کنند تا انفجار و تحلیل او نماید
و بعض متاخرین ذکر کرده اند که چون سنگ مقناطیس را بسرکه و آب مداب سوده طلا نمایند خنازیر را منفجر و تحلیل سازد و ایضاً برای خنزیر عظیم خاکستر لیا
دار و با فلفل و آرد ترمس و خربق سیاه سوده طلا کنند پس تقرح آن و قلع آن نماید حتی که اثری ازان باقی نماند البته و در خربق تنها این قوت است و گاهی معالجه
خنازیر باین طور میکنند که اسرب را با آب گشنیز محکوک ساخته بران طلا می نمایند و اثر نیک می نماید پس اگر تحلیل او دشوار شود و اذیت او زیاده گردد با مرقی یا دوایهٔ حادّه

مثل دنبه بز و نیک بر بندند بعد از آن به مرهم حل علاج کنند مگر آنکه در آن موضع خطر باشد مثل حلقوم و حنجره و مری و یا در بیخ گوش شود اکثر خنازیر در گلو و بغل ظاهر میشود و ممکن است
که در جمیع اعضای بدن پدید آید چنانچه غدد و سلع ظاهر شود و اما نوع متقرح را بهترین معالجه قلع او با آهن و استیصال او و داغ موضع است تا خشک شده بدید آید قبول فضول
نگردد و اما هر گاه زیر عظام باشد او گاهی استخوان را خراب کنند و بشکنند و گاهی عصب او را هلاک کنند و مختنق نماید و جالینوس ذکر کرده که خنازیر و سقیروس و داء الفیل از
یک ماده افتند خفیف تر و خشک تر آن ماده سقیروس است پس ماده داء الفیل پس ماده خنازیر و طریقی که در معالجه خنازیر ابو ماهر موسی بن سیار سلوک نموده آن فصد
باسلیق ابطی از استفراغ بمطبوخی است که مذکور گردد و بعده لزوم پرهیز و اقتصار بر مزوره زیرباجات و منع از امتلای طعام و خوردن فواکه و لزوم آن و ضماد خنازیر
بدیاخلیون و مرهم حرانی پس بدین تدبیر تحلیل قبول نیاید او میگوید نسخه مطبوخ مذکور هلیله سیاه و کابلی و زرد تخم دور کرده هر واحد هفت درم آمله بلیله بسفایج
اسطوخودوس غافث قنطوریون افسنتین رومی جعده شکاعی هر واحد سه درم افتیمون پنج درم بابونه چینی دو درم در پارچه بسته در حالت طبخ انداخته مویز منقی
پانزده درم همه را در پنج رطل آب بپزند تا بیک رطل آید افشرده صاف کنند و قبل دو ساعت از نوشیدن او این حب بخورند نسخه آن خربق سیاه در شیر تازه
جوش داده خشک کرده نیم درم شحم حنظل یکنیم دانگ حب النیل دو دانگ نمک نفطی یک دانگ سقمونیای مشوی سه طسوج همه را سوده بعسل سرشته حب کوچک
بسته ساخته بخورند و بعد دو ساعت مطبوخ مذکور بنوشند اگر مزاج متحمل باشد و قوت مساعدت کند سه شربت ازین در بست و یک روز بخورند و میان هر شربت
فاصله هفت روز دهند و گاهی در معالجه سلع و خنازیر و غدد اگر در مواضع صعب باشند و قطع آنها با آهن ممکن نبود و نه وضع دوای حاد بر آنها بار دهند میکنند و آن این است
که بگیرند انبوبه آهن و بعد نهادن بر سلعه یا خنازیر مس قوی دو یا سه روز متواتر کنند حتی که مس خرق آن نماید پس فتیله پنبه کهنه در آن نهند و هر قدر که آنرا بخورد
فتیله پنبه زیاده نمایند تا آنکه از جرم او چیزی باقی نماند پس علاج بمرهم کنند و این طریق در علاج آن محمود است جز آنکه ایام او طول میکشد جرجانی و ایلاقی مینویسند
که از ترشیها پرهیز کنند و اسهال بحب اصلی و حب خیزران نافع بود و حبهای دیگر مخرج بلغم غلیظ و سودا چون حب افتیمون و مانند آن نافع و بالبرء بلندند و از نید صفت
حب اصلی سنبل الطیب و سلیخه و حب بلسان و عود بلسان و اسارون و دارچینی و مصطکی و زعفران هر واحد یک درم صبر شانزده درم اسطوخودوس شحم حنظل هر یک
پنج درم ترید هفت درم سقمونیا چهار درم نمک هندی دو درم حسب دستور حب سازند شربتی دو نیم درم تا سه درم صفت حب خیزران ایارج فیقرا سه درم غاریقون
دو نیم درم شحم حنظل یکنیم درم انزروت چهار درم ترید هفت درم جاوشیر چهار دانگ نوشادر دو درم سقمونیا یک مثقال آب گندنا حب کنند شربتی یک درم و اول چیزهای
نرم کننده طلا کردن سودمند بود چون پیه مرغ خانگی و پیه بط و مانند آن پس ادویه تحلیل کننده بکار برند چون مرهم دیاخلیون و مرهم زبل بهر آنکه این مرهم با حرارت غریزی
بدان موضع آرند و تحلیل بدین حرارت شود و در نسخه مرهم دیاخلیون در اینجا اسپغول داخل نیست باقی اجزا بدستور صفت مرهم زبل بگیرند مقل کندر هر یک سه جزو اشق
پنج جزو جاوشیر دو مرو بارزد و زنگار و زراوند هر یک دو جزو مردار سنگ چهار جزو اسفیداج چهارده جزو موم بیست و چهار جزو روغن زیت صد و بیست جزو ادویه خشک را
بکوبند و صمغها بسرکه حل کنند و بارزد و موم در روغن بگدازند و همه با هم آمیخته بکار برند و اگر خواهند که مرهم دیاخلیون را قوت زیاده دهند زفت و زراوند مدحرج
هر یک یک جزو با وی بیامیزند و هر گاه که خنازیر نرم شود آنرا بشگافند و بمرهم زنگار علاج کنند صفت مرهم زنگار بگیرند زنگار دو درم ملک الانباط و موم
هر یک پنج درم روغن زیت سه استار چنانچه رسم است مرهم سازند و بعضی اطبا درین پنج درم زنگار را زیاده کنند و هر گاه که ماده مرض بریده شود و گوشت بوده
پاک گردد ادویه رویاننده گوشت بکار برند و روغن مغز تخم شفتالو بریان کرده در بینی چکانیدن سودمند بود ابن الیاس گوید که از صبح جلاب زادیان
ربادرنجبویه هر واحد سه درم و گلقند عسلی ده درم بنوشانند و غذا نخود آب بمغز حب قرطم و برین مداومت نمایند تا آنکه نضج در قاروره پدید آید بعد از آن
تنقیه بدن از فضول بلغمی لزجی کنند باین طور که تخم شبت و تخم ترب و برگ آن و بیخ آن و بادیان و اصل السوس در آب جوشانیده صاف کرده نمک و
عسل بر آن انداخته بنوشند و بایر مرغ به روغن کنجد آلوده قی فرمایند و بعد قی دو درم گلقند عسلی خاییده مفرد برند و غذا به نخود آب با مغز قرطم سازند و تلیین طبع به
ایارج یا به حب قوقایا یا بمطبوخی که در آن ترید و اسطوخودوس و غاریقون باشند و یا استفراغ بدن به حب صبر مذکور در باب فالج نمایند و از قدید و غیره
اغذیه مولد بلغم و سودا پرهیز کنند و بگیرند اشق هفت درم آرد کرسنه هفت درم قثاء الحمار برگ غار هر واحد سه درم علک البطم چهار درم بارزد و چربی خانه زنبور

عسل هر واحد سه درم همه را با هم سائیده با بول طفل نابالغ سرشته بر خنازیر ضماد کنند و از ادویه جیده برای این مرض پیه خوک و صمغ شجر صنوبر مساوی
حل کرده است تا آنکه یکی ذات شود و بدان ضماد نمایند و یا بگیرند پیه خوک و آرد کرسنه مساوی و در یاون با بول شتر اعرابی حل کرده ضماد سازند تخجنا [illegible]
که اصل السوس در جلاب که در قول سابق گذشت افزایند و غذا حصیه بلحوم طیور فاخته یا خرفان دهند و در دوای متقی بیخ خربزه عوض بادیان ست
و لبنیات و لحوم صید ترک نمایند و اسهال با ایارج لوغاذیا کنند و تدبیر عمده در علاج این مرض استفراغ در هر وقت است و ضماد بر محلول در شراب
کنند و کذا آرد باقلا و بادام تلخ بلعاب حلبه اندک سرکه آمیخته و اطریفل غاردی این مرض را نافع است نسخه آن پوست هلیله کابلی تربد سفید
غاریقون مقل هر یک ده درم پوست بلیله آمله افتیمون هر یک هفت درم بسفایج اسطوخودوس نوشادر هر یک پنج درم غاریقون
خیربوا قرفه سنبل الطیب قرنفل جوزبوا زرنباد هر یک سه درم انیسون مصطکی دارچینی هر یک دو درم ادویه کوفته بیخته بعسل سه چند ادویه بشیر سرشته
شربتی از ان سه درم طلای نافع پشک بزکوهی اریسا زفت آرد باقلا قنه مساوی زفت و قنه را گداخته ادویه بدان بسرشند و طلا نمایند و تمریخ
موضع با مخاخ و شحوم نافع است و شخصی را دیدم که خنازیر او قطع کردند و دست و پایهای او بعد قطع مسترخی گردیده و بالجمله علاج با دویه مفجره اولی
از آهن است و ثابت گفته که چون فتیله را ببول شتر اعرابی طلا کرده بعد تفجر خنازیر در ان داخل کنند نفع عجیب بخشند و علی ابن زین گوید که مشاش
شاخ گوزن سوخته هر روز دو درم تا یکماه متواتر خوردن خنازیر را ببرد و ابن نوح گوید که این دوا بسیار قوی التحلیل است مرداسنگ را بسرکه بسایند و در همچند
آن زیت بپزند تا آنکه غلیظ گردد و بعده همچند زیت کف خردل انداز ند و حرکت دهند تا غلیظ شود پس استعمال نمایند دیگر اشق بسرکه تند حل کنند و
بعسل بسرشند و یا دیق مقشر را بمضغ نرم کنند و با راتینج آمیخته بر پارچه طلا نمایند و لزوم بر موضع کنند و یا بگیرند برگ دفلی و بپزند تا مهرا شود و بعده سائیده
ضماد کنند و یا بگیرند لیشاب برکنه و بسرکه و عسل بسایند تا ممزوج گردد ضماد نمایند که این بلیغ النفع است و یا بگیرند تخم ترب و مغز بادام تلخ بکوبند و بدان
ضماد کنند و یا بگیرند حلبه و تخم کرفس و تخم کتان و بعد سحق بخطمی آمیز ند و لزوم او نمایند و یا بگیرند سرگین گاو خشک و بخطمی آمیخته لزوم کنند و یا بگیرند بیخ کبر کوفته
بیخته بشیر دختران بر خنازیر طلا کنند و بالای آن برگ چقندر نهند و صبح و شام این عمل نمایند و چون بینند که در اکل او شروع کرد آنرا از ان بردارند و از لشیم سیاه
در سرکه در نمک آلوده مسح کنند و یا آرد ترمس به سکنجبین سرشته ضماد نمایند انطاکی گوید که علاجش تلطیف غذا حتی الامکان و ریاضت بر گرسنگی و تنقیه اخلاط
بقی و اسهال است بعد از ان اضمده که در علاج سلعه گذشت مثل دخلیون با خاکستر ایرسا و چون انجیر را بپزند تا آنکه مهرا گردد و با دی خاکستر کبریت
بیامیزند و ضماد نمایند خنازیر را تحلیل کند و کذا زفت و خولان و سفیداب و گاهی قطع میکنند و پاک مینمایند و بر محل او داغ میدهند و درین خوف نیست
مگر آنکه بشریان رسد و سیر عوض منبوسید که اول تنقیح ماده وقتی نمایند بدستوریکه در قول ابن الیاس گذشت و بعد دو سه روز ازقی بحب اصلی تنقیه فرمایند
و در هر چند روز اسهال آورده باشند و سم گور خر سوخته خاکستر آنرا با روغن سرشته طلا کردن ماده خنازیر را تحلیل کند و لیشک بز سوخته با سرکه و شهد سرشته
ضماد نمودن فعلی عجیب میکند زرنه هندی با سرکه سائیده مالیدن از ین قبیل است و پیوسته این تدابیر بکار برند اگر تحلیل یافت فبها و الا پخته گردانیده
بشگافند و به ادویه حاده تمام گوشت فاسد بر آیند بعد از ان بمراهم مدمله علاج کنند گیلانی گوید که مرهم جیدکه ورم صلب را در هفته تحلیل کند و آن
در قول شیخ گذشت در تحلیل اورام صلبه و غددیه و سرطانیه عظیم النفع است و در استعمال من بسیار آمده و ایضاً این دوا خنازیر را نفع کند آهک بعسل
بجرک حمام یا بزیت و یا بشحم خنزیر و یا بگیرند آهک یک جزو و حلبه چهار جزو و بعسل آمیخته بران گذارند که این دوا غلیظ را تحلیل کند و آنچه لائق نضج باشد آنرا
نضج دهد دیگر برای خنازیر بگیرند زیت کهنه دو رطل موم یک رطل قلفونیا چهار اوقیه نطرون چهار اوقیه سیر دوازده راس اول سیر را مقشر کرده چند روز
در زیت تر کنند بعده بجوشانند تا سیر مهرا گردد پس دور کرده ادویه گداخته در زیت بگدازند و از آتش فرود آورده نطرون سوده بران اندازند و این دوا
منفجر خراجات عظیمه است ایضاً خاکستر چوب انجیر دو اوقیه شب یمانی یک اوقیه بورق یک اوقیه زفت رطب یک اوقیه صفت دوای محلل خنازیر
بگیرند شب یمانی و زرنیخ سرخ هر واحد چهار درم قشور نحاس دو درم زرنیخ زرد یک درم موم بقدر کفایت این ادویه را بروغن گل سرشته چند روز بگذارند بعد از ان استعمال کنند

ورم صلب

آماس سخت بغیر درد ستکه در عضوی پدید آید و آنرا در یونانی سقیروس نامند و آن دو نوع ست یکی سقیروس خالص و آن آنست که با وی حس و الم نباشد و آن لا علاج ست دوم سقیروس غیر خالص و آن آنست که با وی قدری حس باقی باشد و بغیر درد بود و علاج این دشوار ست پس سقیروس یا از سودای غلیظ در غایت اصلی حادث شود و رنگ او اسربی بود و یا از سودای مخلوط ببلغم و رنگ آن مایل تر برنگ بدن باشد و یا از بلغم تنها افتد که صلابت شدید نشود و رنگ او رصاصی بود بارد الملمس و در صلابت از سوداوی کم باشد و خالص در اکثر امر برنگ اسرب باتمدد و صلابت شدید بود و گاهی بالای او موی باریک که بعربی زغب گویند پیدا شود و گاهی از ان آن باشد که رنگ او همچون رنگ بدن بود و از عضوی بعضو دیگر منتقل گردد و آنرا اقونوس گویند و گاهی برنگ بدن صلب عظیم باشد که نه شود و نه انتقال نماید البته و هر سقیروس یا مبتدی بود یعنی از ابتدا عارض شود و آن آنست که اندک اندک ظاهر شود و زیاده گردد و یا مستحیل از ورم دیگر باشد مثل فلغمونی یا حمره یا خراج در موضع خالی و اکثر صلابت احشا بعد از ورم حار عارض شود چون ممبردات از جهة اغذیه و ادویه علاج کرده شود و گاهی سقیروس سرطان گردد و قرب و بعد آن از سرطان بحسب کثرت التهاب در ان و قلت آن و ظهور ضربان اندران و خفای آن و ظهور عروق حوالی آن و غیر ظهور او باشد بالجمله ورم صلب اکثر بعد ورم حار حادث شود علاج در سوداوی بعد نضج از مسهل سودا و در بلغمی از مسهل بلغم و در مرکب از سودا و بلغم مسهل مرکب هر دو خلط تنقیه کنند و محللات ملینه مانند مرهم داخلیون استعمال نمایند و پیه بط و پیه خروس و پیه روباه و مغز ساق گاو و اشق و مقل و لعاب اسپغول و روغن بابونه بمالند و لعاب حلبه و لعاب بزرکتان و بیخ خطمی با پیه بط جمع کرده بر ورم ضماد کردن ملین صلابت ست و یا اولاً بخیار شنبر و روغن بادام شیرین و موم مطبوخ سازند و اگر تحلیل نشود مثل خطمی و بعده بابونه و اکلیل الملک و حلبه افزایند و روغن سوسن و روغن بابونه بگیرند و مطبوخ خطمی و بابونه و اکلیل الملک و سبوس گندم مطول نمایند و اگر تحلیل نشود و ریم کند علاج خراج نمایند ذکر ادویه مفرده نافع اورام صلبه ضماد بخور مریم و کذا غالیه مجرب سویق بسیت و ضماد جوز السرو کوفته به شیر تازه آمیخته و کذا ترمس تلخ بسرکه و عسل و یا تنها مدقوق و مطبوخ و کذا برگ کبر یا پوست بیخ آن بسرکه و یا ثمر آن و کذا صابون و کذا شیح ارمنی و کذا اشنه و کذا شونیز بسرکه و کذا برگ نسرین یا گل آن بسرکه پخته و کذا تخم فنجنکشت و کذا سرگین کبوتر با آرد جو و کبریت و آب و یا بسرکه و کذا سرطان نهری زنده کوفته و کذا اندرقای خشک بشراب کهنه و کذا پیاز نرگس بریان کوفته بروغن خیری آمیخته و کذا عاقرقرحا بسرکه پخته و کذا مرو انجیر و جوز السرو و برگ او بطلا آمیخته و کذا نطرون و انجیر و تخم کتان کوفته بنمک پخته و کذا راتینج و آرد جو انجیر و زفت پخته و کذا ایرسا بالعسل آمیخته و یا بشراب پخته و کذا بزرکتان بآب سداب و یا بعسل آمیخته و یا بالعنصل بریان و زیت آمیخته و کذا شراب کهنه و موم زرد و مقل ازرق آمیخته و کذا شراب کهنه یک جزو سرگین کبوتر و شبلیم نیم جزو و کذا پیه بزباده و خاکستر چوب انگور و کذا اسنگ مرمر سوده براتینج و زفت آمیخته و کذا اصل ذلب تمامه کوفته و کذا آرد جو و سرگین کبوتر و عسل بآب پخته و یا زفت عوض عسل داخل کرده و کذا اصل السوس مقشر باریک سوده بآب پخته و کذا فراسیون حبیه کرده بز و کذا آرد باقلا و آرد حلبه بالعسل و کذا انجیر خام کوفته بنمک پخته و کذا زیت کهنه و سرگین کبوتر و آرد جو و کذا کندر و کذا انزروت و نطرون مساوی آمیخته و کذا روغن آجر با اشق محلول آمیخته و شرب و ضماد سعات و کذا میعه سائله و کذا مغز حب المحلب و کذا اشق و کذا پوست بیخ کبر و کذا پرسیاوشان و کذا پیه مرغابی و کذا جاوشیر و کذا سورنجان و کذا مصطکی و کذا جوز بوا و کذا حنظل زیره و شرب حرشف مطبوخ و آب تازه آن و کذا کرم سرد احد ملین صلابت ست ذکر ادویه مرکبه دوائیکه در تلیین اورام صلبه نافع ترست پیه ارده پیه ماکیان مغز ساق گاو و موم زرد همه را بروغن بگدازند و بر عضو نهند یک شبانه روز و قبل از وضع دوا بر عضو تنطیل کنند بطبیخ خطمی یا بآب شرف نیمگرم و همچنین مکرر نمایند و هر بار نخست تنطیل لازم دانند و چون نرمی در ورم پدید آید محللات بکار برند ضماد که بورم صلب مجرب ست سبوس گندم خوب بکوبند تا باریک شود و از پارچه گذرانیده با اشق و سکنجبین عسلی سرشته بر موضع ورم بندند دیگر خاکستر خرما دو جزو خطمی یک جزو کوفته بیخته بشهد و یا سکنجبین آمیخته ضماد نمایند و آب نیمگرم ریختن بسیار نافع ست دیگر بجهت اورام صلبه بسیار نافع ست زوفای خشک عنب الثعلب تخم مرو کتیرا انزروت حلبه زیره کرفس کوفته بیخته بغیر تازه پخته زرده تخم مرغ بروغن گل داخل کرده در هاون بدسته بمالند تا همچون مرهم شود نیمگرم ضماد کنند و گاهی نان خشکار و برگ چغندر نیز داخل کرده شود

دیگر که اورام صلبه را نرم کند بخور شابدانه گل سرخ بزر کتان حلبه بابونه اکلیل الملک تخم شبت مساوی کوفته بگلاب سرشته ضماد نمایند دیگر پشک گوسفند زوفای رطب
مقل دا خلیون زرا وند مدحرج مساوی بشیره انجیر خام سرشته بر پارچه کشیده ضماد نمایند دیگر که منضج ورم صلب و منفجر تواند بود سبز بهار که بریان نمی بلدی هر واحد یک درم میده گندم
تخم حلبه هر یک نیم درم حبال (؟) سپل ریوند چینی هر یک شش درم جدا جدا کوفته بخته در آبیکه برگ سنبهالو برگ نیب جوش داده باشند آمیخته ضماد نمایند مرهم اشق
که در تحلیل صلابات و خنازیر و سلعه از مجربات حکیم علی است خردل کف دریا زراوند طویل تخم انجره کبریت زرد مقل اشق هر یک دو جزو زیت کهنه دوازده جزو ادویه را
بنایت نازک باید که مثل غبار گردد مقل و اشق را در زیت حل کنند و ده جزو موم زرد گداخته اضافه کنند و ادویه را بران ریزند و بمالند تا مرهم شود و چون خواهند
که استعمال کنند یک جزو ازین مرهم و یک جزو روغن گل و یک جزو روغن زیت باهم مخلوط کرده ضماد کنند و اجتناب از مبردات و مرطبات و التزام گرسنگی و تشنگی بسیار لازم است
و الیغما این مرهم عظیم المنفعت است در تحلیل اورام صلبه و غدد دیه و سرطانیه و شخصی شصت ساله را بر معده او غده سقیروسی بشکل کره قریب بنصف قطر آن بود و قطر قاعده او
در از تر از یک شبر بود و این مرض زیاده از سی سال داشت پس علاج او بدین مرهم نمودیم در مدت چهار ماه صحت یافت و این مرهم نزد ما کثیر الاستعمال است و بطریق تخفیف
استعمال آن مینمائیم گاهی بطریق مرهم و گاهی بطور ضماد و طلیخ و غیره چنانچه ادویه او مثل غبار سائیده و زیت و موم را حذف کرده و مقل و اشق را بسرکه تند حل کرده ادویه
مسحوقه بدان آمیخته ضماد کرده میشود و خائص تر و سریع تر نفع میگردد و فائده عظیم ترمی نماید لیکن گاهی جراحت قلیلی میکند و اگر برگ خطمی سفید کوفته بگلاب بپزند
تا مثل حمیر گردد بعده بمرهم مذکور و مرهم داخلیون مساوی سرشته بر ورم گذارند در انضاج و تحلیل و تحلیل اورام صلبه حتی که ماده خنازیر افعال عجیبه و آثار غریبه از ان
بظهور میرسد اقوال اکابر ابوسهل گوید سقیروس که از بلغم غلیظ حادث شود علاجش باشیای ملین نمایند و اشیائیکه نرم کند باید که مزاج آنها از حرارت در درجه دوم
یا سوم باشد و باید که از یبوست در درجه اول باشد و مع ذلک واجب است که سدد و منفذی باشد بمقدار اندک تا ورم را تحلیل بسیار نکند و تخفیف و تصلیب او ننماید
و باید که یکبار تلیین او و بار دیگر تحلیل او نمایند اما تلیین بهر آنست که بدان خلط غلیظ مستعد برای تحلیل گردد و تلیین باشیای قلیل الاسخان و التخفیف حاصل شود و اما
تحلیل بنا بر آنست که بدان چیزیکه تلیین آنرا مهیا ساخته فانی گردد و تحلیل باشیائی حاصل گردد که تسخین و تخفیف نماید شیخ مینویسد که ازین اورام آنچه حس را نشسته باشد
علاج او واجب بود و اعتماد بعد تنقیه بدن بدوای مخرج خلط فاعل مرض که گاهی آن تنقیه افصد بود و اگر خون بسیار سیاه باشد بدوائی باید که تحلیل و تلیین هر دو نماید
و بدوائیکه محلل و مجفف بود علاج این نکنند که او مؤدی بشدت تحجر خواهد شد بسبب تخفیف غلیظ و تحلیل لطیف و واجب است که برای علاج آن دو دوره مقرر سازند
یکی در تحلیل بادویه که دران تخفیف بسیار نباشد و دور دیگر برای تلیین و این هر دو دوره متعاقب متعاون باشند و لازم است که آن عضو را در دوره تحلیل گرسنه نمایند
و جذب غذا بسوی عضو مقابل او و تحریک آن مقابل در ریاضت آن و ایجاع آن کنند و در دوره تلیین آنرا اشکم سیر نمایند و جذب غذا بسوی آن کنند بمالش
و مانند آن و بطلای زفت و حاجت بقوت ادویه محلله و ملینه و ضعف آنها مختلف بود بحسب تخلخل عضو و تکاثف و شدت صلابت آن و اقرب آنها ترکیب ادویه چنانکه باید
که جامع هر دو قوت باشد و واجب است که کثرت حمام نکنند و ملینات که با آنها اندک تحلیل بود آن مثل شحوم است چون پیه ماکیان و مرغابی و گوساله و نرگاو و گوزن خاصه
مخ آنها و پیه بز و پیه خر آنها نیکوست و شحوم درندگان چون شیر و گرگ و پلنگ و خرس مانند آن چون روباه و کفتار و شحوم جوارح طیور و لازم است که برای آن مثل اشق
و مقل و قنه و مصطکی مخلوط سازند اگر تحلیل خواهند و مفرد استعمال کنند اگر تلیین منظور باشد و فاضل شحوم مذکوره پیه شیر و خرس است و در لعاب حلبه و کتان
تحلیل و تلیین است و باید که درین شحوم و امثال آن از ملینات نمک البته نباشد بلکه واجب است که نعل او مثل نعل آفتاب و موم از روی تلیین و تذویب باشد
و بحدی نرسد که تخفیف نماید و از محللات که دران اندک تلیین باشد مقل صقلابی و زیت کهنه و روغن حنا و روغن سوسن و قنه و لادن و میعه و زوفای رطب است
و بهترین آنها آنست که در عفونت و جفاف کمتر باشد و در رطوبت شدید تر بود و مصطکی نیز قریب ادویه مذکوره است و در روغن حنا و روغن سوسن و انجیر نیستی
و بیلد انجیر تحلیل و تلیین هر دو موافق کفایت است و از ملینات آنست که بگیرند دردی روغن کتان و دردی روغن کنجد و بهر دو مراجون شانند و بعد از ان که نیک بجوشد
چربی جکیتی و دنبه انداز ند و استعمال کنند و از ادویه جیده برای او آنست که بگیرند قثاء الحمار و بیخ خطمی از ان هر دو مطبوخ سازند و اگر بادی مبعه آمیزند بهتر باشد
و چون لینت در ورم ظاهر شود لازم است که با شق محلول در سرکه که مدت بسیار روزها مطروح سازند بعد از ان معاودت تلیین نمایند و با قند (؟) و (؟) تکرار نمایند

ویا بگیرند قنه و اشق و مقل و همه را بسایند و بروغن بان و روغن سوسن اندک لعاب حلبه و تخم کتان لت کنند و مثل مرهم بسازند و چرک حمام از ادویه شدید النفع ست
چون در مراهم اورام صلبه افتد و اگر چرک حمام یافته نشود بدل آن خطمی و نطرون استعمال کنند و از اضمده جیده وقت تحلیل ضماداتیست که در خنازیر ذکر کردیم و ضماد زبل پس
در قوام آن و چون ورم شدید الغلظ باشد از سرکه چاره نبود ولیکن واجبست که استعمال سرکه در ادخال او در ادویه در آخر امر باشد نه در اول آن و آنگاه باید که مبالغه در تلیین
واقع شود و مع ادخال فترات تلیین و با استعمال سرکه آهستگی و ملایمت نمایند و اگر باستعمال او ملایمت نکنند بعصب ضرر کنند و تحجر نماید و طبیب استعمال سرکه بیشتر در جای
نماید که ورم در عضو لحمی باشد مثل آنکه در طحال بود و گاهی طلای موضع بسرکه کنند و تبخیر بدان نمایند بعده طلا بمثل جاوشیر پس اشق و ابتدا باندک رقیق کنند بعد از آن
در قوت زیاده نمایند بعده به تلیین تدریج کنند و واجبست که بر ورم بدهن لین که در آن قبض نباشد استعمال نمایند و آن موافق تر از آب است و خصوصا روغن شبت
مرتب از شبت رطب و آنچه از صلابات در اوتار و عصب باشد معالجه بمقطعات نمایند و از معالجات جیده بهر این تبخیر از سنگ گرم خصوصا سنگ سیاست
که بر آن سرکه ترش شدیده پاشند و بهتر چیزی که از آن تبخیر کنند مارقشیشاست و لازم است که مبالغه در تبخیر و تدهین نمایند تا آنکه عرق ظاهر گردد و گاهی طلا با مارقشیشا بسرکه
سوده میکنند و نفع میکند و واجبست که در اینجا نیز در استعمال سرکه آهستگی نمایند تا تفریق لطیف و تصلیب کثیف نکند و قوت عصب را بافراط فاسد نماید
و آن در استبدار دیست پس بهر استعمال او فترات نمایند و در میان آن تلیین کنند و چون ابتدا نمایند تبخیر عضو کنند بدانچه ذکر کردیم و در آن هنگام طلا با دویه
موافقه نمایند و این در عضو لحمی اسلم است مجوسی گوید که اگر حدوث سقیروس از قبیل بقایای ورم حار از کثرت استعمال ادویه مبرده قابضه بر آن و تحجر و تصلب
ماده باشد پس علاج آن باشیای ملینه مسخنه نمایند و آن اشیائیست که اسخان آنها در درجه ثانی و ثالث و یبس آنها در درجه اولی باشد و از ادویه که چنین باشد
مغز ساق گاو و باموم و روغن بنفشه است و پیه گوزن و نرگاو و پیه خرس با مقل بگدازند و استعمال کنند و یا مرهم داخلیون استعمال نمایند و یا بگیرند مقل ازرق
و اشق هر واحد پنج درم مرزنجوش تازه باریک سوده سه درم پیه قاز ده درم مقل و اشق را بآب گرم حل کرده با دویه آمیزند تا مثل مرهم گردد و بر ورم صلب این ضماد
نمایند و اما ورم صلب هرگاه از ماده سوداوی باشد که بسوی عضو بریزد یا در آن تولد کند پس علاجش بشرب ادویه مسهله منقی سودا مثل مطبوخ افتیمون و شربت
ماء الجبن مرتب از بزر یا به این سفوف کنند صفت آن هلیله سیاه پوست هلیله کابلی هر واحد هفت درم افتیمون بسفایج هر واحد چهار درم نمک نفطی یک نیم درم
همه را باریک کوفته سه درم با ماء الجبن مقدار حاجت بدهند و پرهیز مریض از اغذیه غلیظه مولده سودا مثل لحوم بقر و عدس و کرنب و نمکسود و لحم بز نر و مانند آن
کنانند و بر موضع مرهم داخلیون ضماد کنند و یا این ضماد صفت آن بگیرند اشق و مقل و بارزد مساوی و در آن باندک چربی ماکیان و بط و روغن بان
و یا روغن سوسن بسایند تا مثل مرهم گردد و بر پارچه طلا کرده بنهند و یا این ضماد بعمل آرند بگیرند انجیر سفید شیرین و در آب خوب بجوشانند تا آنکه پخته شود پس بر آن
آرد حلبه و بزر کتان و خطمی سفید مساوی انداخته در هاون باندک روغن سوسن بسایند تا هموار گردد و بر ورم ضماد کنند که این در تحلیل و تلیین نافع است ضماد
محلل اورام صلبه بگیرند پیه شیر و پیه خرس و پیه گوزن هر واحد پنج درم مقل و اشق و جاوشیر هر واحد دو درم و شحوم را بروغن گل بگدازند و صموغ را بآب گرم بسایند
و همه را آمیخته بر ورم بمالند و ایضا میعه سائله بازیت کهنه گرفته بر ورم بمالند طبری گوید که در ابتدا فصد باسلیق از هر دو دست کنند و در میان هر دو فصد فاصله
چند روز حسب اقتضای قوت مریض دهند بعد از آن اگر مانعی نباشد بحبیکه در معالجه سرطان مذکور شود استفراغ ماده نمایند و چند روز بگذارند پس مطبوخ افتیمون
که نسخه او در علاج مالیخولیا مسطور شد تنقیه کنند و از اغذیه بر قلیل تر از لطیف تر حتی الامکان اقتصار ورزند و از اغذیه غلیظه بالکل منع نمایند تا خورش باشد
یا سیوه و امر به نشستن در چشمه نطرونی و کبریتی و شرب آبهای آنها کنند که این استیصال او کند و بر دو معجونیکه برای ابتدای این ورم ابو ماهر موسی بن سیار
ترکیب داده اینست نسخه آن عصاره غافث خالص افتیمون هلیله سیاه و کابلی ایارج فیقرا هر یک ده درم اسقولوقندریون و آمله هر واحد پانزده درم افسنتین
رومی اصفر طری و گاوزبان هر یک پنج درم ساذج هندی و بوزیدان و تودری و شیطرج و مصطکی هر یک سه درم همه را باریک بیخته بمویز منقی سرشته در پنج
روز دو مثقال از آن استعمال کنند پس اگر حل طبیعت نماید از بی شک صحت یابد و اگر حل نکند باندک سقمونیای مشوی در سبب قذری تربد آنرا قوی سازند
و این معجون تنها یا پرهیز از استحکام این ورم هنگام ابتدای آن منع کند و آنرا ببرد پس اگر ابتدای این ورم در بلدی باشد که هوای او معین مرض بود اطبای یمین

یا تولید سودا مریض برابد دیگر که هوای او معین طبیعت بر مقابله مرض باشد نقل کنند پس هرگاه این مرض زیادتی کند و هنوز حس عضو زائل نشود به دوای مذکور
علاج کنند و در معالجه او اینقدر زیاده نمایند که دائم این ضماد استعمال کنند بگیرند مرهم داخلیون و مرهم اسریج که هر دو در معالجه سلعه مذکور شد هر واحد پنج درم
آرد ترمس ده درم جوز الخشب که آن عود زنجی ست و خاک زفت و یا زفت که دران بو نباشد یا هر دو هفت درم همه را در آب گشنیز سبز حل کنند و این تنها
برای تحلیل این ورم نافع ست و ابقراط ذکر کرده که گشنیز حار یابس ست و بران استدلال نموده که آن تحلیل خنازیر و اورام صلبه میکند و جالینوس ازان ادویه
مفرده بیان نموده و اگر این قول او صحیح بودی جالینوس این ضماد را با این آب ذکر نکردی و این ضماد مع لزوم پرهیز و تلطیف غذا این ورم را البته می برد
و ایضاً این ورم را باین قیروطی ضماد میکنند بگیرند اسرب محکوک پنج درم مرداسنگ سه درم موم مصطگی ده درم و این را بزیت بجوشانند و به لعاب حلبه و تخم کتان
تسقیه نمایند بعده از آتش فرود آرند و حل کنند تا آنکه مخلوط گردد و این ضماد را اخر انیان اسقیا نامند و آن مجرب ست و ملاک امر در معالجه این ورم کثرت استفراغ
باشیای موافقه و پرهیز مریض ست و اما چون مستحکم شود و حس عضو برود پس آنچه دران حاصل شود البته مستحیل و متغیر نگردد و هرگاه مستحیل نشود از حال او متعرض
نشوند و آنرا علاج نبود ابن الیاس گوید که تنقیه بدن از اخلاط غالب بران نمایند باین طور که هر صبح جلاب از اصل السوس و بادرنجبویه هر واحد درم و گلقند
ده درم بنوشانند و غذا امزوره نخود و مغز قرطم دهند و چون نضج در قاروره ظاهر شود استفراغ بدن بمطبوخ افتیمون یا بحب آن کنند و یا بگیرند سنای مکی
هفت درم بادرنجبویه اصل السوس هر واحد سه درم بادیان دو درم و با شکر سفید پانزده درم جوشانیده صاف نموده با معجون نجاح هفت مثقال سحرگاه بنوشند
و بگیرند پیه شیر و خرس و روباه و پلنگ و شحوم جوارح طیور و همه را بگدازند و با وی پیه و مقل و مصطگی مخلوط کرده بدان طلا کنند صفت ضماد دیگر محلل اورام صلبه بزر کتان
تخم کنوچه تخم خطمی هر واحد ده درم حلبه پنج درم انجیر سفید بیست درم همه را با انجیر در هاون بکوبند تا هموار گردد بر ورم طلا نمایند تجندی و غیره مینویسند که هر صباح
مطبوخ بادرنجبویه و گاوزبان و اصل السوس و بادیان با گلقند بدهند و غذا احمصیه بلحوم فاضله لطیفه سازند و اجتناب از اطعمه مولد سودا مثل عدس و برنج
و مانند آن کنند و استحمام خفیف استعمال کنند و در حمام مکث ننماید کرد و تنقیه بمطبوخات نمایند که دران سنا و بسفایج و غاریقون و هلیله سیاه و کابلی باشد
و اگر عضو ضعیف الحس گردد عسر البرء باشد بر مقدار حس او و دران هنگام باید که مدام از ازاله ماده بفصد و اسهال بمخرجات سودا کنند تا ضرر او عظیم نگردد
و اغذیه محموده مثل جوجه مرغ و دراج و مزورات خورانند تا ورم زیاده نشود و علاج اورام صلب و علاج نقرس بارد باهم نزدیک ست آنرا مطالعه باید کرد
صفت دوای نرم کننده خاکستر برگ کرنب و راتیانج و اشق و مقل همه بسرکه حل کرده بر نهند و بیه لیطا با خطمی نرم کننده است گیلانی گوید که در علاج
این مبادرت به تنقیه بدن از خلط فاعل کنند و اگر علامت خون ظاهر باشد تنقیه بفصد نمایند بعد ازان با دویه مسهله مخصوصه ماده بعد نضج آن و اگر علامت
خون ظاهر نباشد اولاً نضج ماده نمایند پس مسهل استعمال کنند غیر آنکه درین صورت تنقیه بیک دفعه ننماید کرد بلکه بدفعات نمایند نضج دهند پس استفراغ نمایند و از
تا اینکه نقای تام حاصل گردد و بعد ازان اصلاح غذا کنند تا خلط نیک عوض ماده متحلل تولد کنند و در بعض اوقات مفرحات مقوی قلب دهند چه ماده سوداوی
بعد آن تدبیر قطع ماده منصب بعضو بمالش عضو مقابل او یا بطلای زفت بر عضو مقابل کنند و تدبیر تحلیل ماده باقی نمایند باین طور که بر عضو ملینات صلابت مثل
شحوم نهند و بعد تلیین ماده دوای محلل که تحلیل او قوی نباشد بران گذارند پس اگر چیزی از ماده باقی ماند مکرر تحلیل آن نمایند تا آنکه ماده تمامه فانی گردد لیکن
محلل عضو متخلخل باید که ضعیف تر از محلل عضو متکاثف باشد و همچنین محلل عضو لین به نسبت محلل عضو صلب است و درین اثنا تعاهد حمام کنند مگر استکثار آن ننمایند
بلکه استعمال او در اوقات متباعده باشد و رطب بود و دران آبزن استعمال کنند و دران حشائش مرخیه مثل تخم خطمی و خبازی و روغن بنفشه و جو مقشر زیاده نمایند
و همواره باین تدبیر پردازند تا آنکه بالکلیه زائل گردد انطاکی گوید که صلابات گاهی از ورم رخو بعینه عارض شود و چون علاج آن بد گردد چنانچه سرد نشود یا منکسر
گردد بتغیر تحلیل و در علاج این قسم گاهی جهلا ابتدا به تنقیه خلط سوداوی میکنند بجهت علم الشان که صلابات نشود مگر از سودا و حال آنکه علاج این در ابتدا ازالهٔ
تسخین عضو بود بدانچه در ورم رخو گذشت و ترطیب او با ادهان حاره چون روغن پسته و بادام مثل یاسمین یا زنبق و ضمادات مانند بزور و خطمی و انچه در سرطان
بیاید و روغن کنجد و روغن گاو و مسکه را درین فعل نیک است و اما آنچه از ورم صلب احادث باشد علاج تنقیه خلط است و فصد گاهی بسبب افراط غلظ خون [illegible] باشد

وگاهی بسبب حرارت کیفیت خاصة ولهذا گاهی فصد در سوداوی کرده میشود و دریخا چیزی از مطبوخ افتیمون بشربت فواکه شیرین کرده نافع تر نیست و گاهی حاجت بمثل لاجوردی گردد پس هرگاه ببقاء ماده یقین شود علاج بوضعیات مذکوره نمایند و اگر در غذا بر باکیان و صیفیه آن و مثل بادام و مویز اقتصار ورزند اولی باشد و در زبدة گفته که علاج این ورم مثل علاج ثآلیل است

مسامیر

و آن جمع مسمار است و مسمار عقده مستدیر سفید مثل سر مسمار بود و مسامیر از بهر آن گویند که در پوست جای کرده و در گوشت نشسته باشد و شکل او مستدیر همچو سر میخ بود و رنگ آن سفید از بهر آن باشد که ماده آن رطوبتی بود افسرده و بسیار باشد که از خراش جلد و بعد جراحات و عقب علاج آن عارض شود و بعده در جسم کثرت نماید و اکثر آن در پای و انگشتان پای و در اسافل بدن حادث شود و از راه رفتن باز دارد و مسامیر نزد بعضے از اقسام ثآلیل است و بعضی دیگر از انواع غدد شمرده اند چنانچه جرجانی و ایلاقی میفرمایند که نوع دیگر است از غدد که آنرا مسامیر گویند و آن چیزی باشد همچو ثولول نگونسار یعنی چنانکه ثولول بیرون پوست باشد این در اندرون باشد در گوشت نشسته علاج باید که آنرا شق کرده مثل سلعه بیرون آرند و اگر اخراج آن ممکن نباشد مدام بدست بکوبند و بمالند و لازم بستن اسرب بران کنند و از روت و نوشادر و زنگار و تاب صابون سرشته طلا کردن از علاج خاص او نوشته اند باقی علاجش از بحث ثآلیل اخذ کنند و بسا است که اگر علاج این نکنند سرطان گردد کذا قال الشیخ

سرطان

عبارت است از ورم سوداوی صلب تیره رنگ موذی مولم که تولد او اکثر از سودای احتراقی محترق از ماده صفراوی صرف و یا محترق از ماده بلغمی مخالط صفرا بود و گاهی از سودای محترق از سودا باشد و از سودای صرف در روی خون حادث نشود پس اگر ماده او سودای صفراوی بود البته متقرح گردد و این بد است و آنچه از احتراق بلغم و قدری صفرا افتد اکثر آنست که متقرح نگردد و این عسر العلاج است و گاهی متقرح شود و اگر ماده از سودای محترق باشد درد و سوزش او صعب بود و زود ریش نگردد و فرق درین ورم و سقیروس آنست که سرطان با درد شدید و سوزش و ضربان و سرعت ازدیاد و انتفاخ بود و در حوالی این رگها ظاهر گردند و سرخ نباشند چنانچه در فلغمونی بلکه مائل بسیاهی و تیرگی و سبزی و ایضاً غالباً حدوث این ابتدائی باشد و غالباً حدوث ورم صلب انتقالی از ورم حار بود و ایضاً سرطان گاهی متقرح گردد و ایضاً فرق با سقیروس حقیقی آنست که سرطان را حس موضع متورم بود و آنرا البته حس نباشد و اکثر این در اعضای متخلخل عارض شود و لهذا در زنان اکثر افتد و ایضاً در اعضای عصبیه و رطبه مثل پستان و رحم در زنان و مردان را بیشتر در حوالی حلق و حنجره و در خصیه و قضیب و در امعاء و معده و ایضاً در روی و سائر مواضع رطبه افتد و هرگاه بر پشت عارض شود در اکثر قاتل بود و در ابتدای عروض خفی الحال باشد و چون سرطان ظاهر شود امر معرفت او مشکل تر بود در اول ظهور او و در اکثر امر لعبه علامات او پدید آید در ابتدا بقدر بادام یا باقلای کوچک بسیار سخت گرد شکل تیره رنگ باشد و در موضع آن اندک حرارت بود و بعد از آن زیاده شود تا آنکه مثل خربزه گردد و هر چند که زیاده گردد رگهای تیره و سبز شبیه بپای خرچنگ پدید آید و شعله آتش مانند که پیوسته ملتهب باشد و درد و سوزش و التهاب و ضربان بقدر ازدیاد کم و بیشی آمیختن صفرای سوخته با سودا بود و چون سرطان متقرح شود قرحه سیاه هولناک ظاهر گردد و لبها غلیظ سرخ یا سبز منقلب بخارج باشد و در آن صدید نتن شبیه بود از آب زرداب بد بو سیلان کند و با درد و سوزش منقطع نشود و بالجمله از سرطان بعضے شدید الوجع و بعضے قلیل الوجع و ساکن بود و بعضے متمادی متقرح گردد و بعضے غیر متقرح باشد و گاهی متقرح بغیر منتقل شود و گاهی علاج او بآهن بسوی تقریح بگرداند و لبهای او را غلیظ تر و صلب تر کند و این ورم مسمی بسرطان بسبب یکی از دو امر یا اعنی یا بسبب تشبث او بعضو مثل تشبث سرطان بصید کننده او و یا بسبب صورت او در استدارت آن در اکثر مع رنگ او و حدوث عروق او مثل پایهای آن گرداو و بدانند که ماده این مرض مفسد حاد غالب است چون مستحکم گردد به نشود بخلاف ماده صلابت و ایضاً بخلاف ماده جذام که ماده او اگرچه حاد مفسد است لیکن باین مرتبه نیست و غالب [illegible] ظاهر بدن بود و لهذا جذام طول کند و ایضاً به شود به نسبت سرطان الحاصل سرطان مرضی است بغایت صعب و خطرناک که طمع در اصلاح آن نباید داشت اگر در آغاز برسند و تدابیر حاذقانه بکار برند می شاید که توقف کند و از زیادتی باز ماند علاج فصد کنند و زود [illegible] باشند و [illegible] منضج سودا بمسهل سودا و ماء الجبن تنقیه نمایند و تسکین حرارت جگر کوشند و چیزها که در آن مدت بود استعمال کنند و خوردن [illegible] غذا از حجر بسته و سنگ آسیا سنگ آهن تیز کن در آب عنب الثعلب سبز و آب کشنیز سبز با هم بسایند پس آمیخته روغن گل افزوده طلا کنند تا ورم را زیاده شدن ندهد بعد از آن

سفیداج ارزیر گل ارمنی آب کاهو بروغن زیت آمیخته طلا نمایند تا محافظت از تقرح نماید واگر متقرح گردد سفیداج ارزیر توتیای مغسول بروغن گل طلا سازند
تا اندمال یابد وگویند که اگر سنگ پشت مجموع سوخته بروغن گاو طلا نمایند سرطان متقرح را مجرب وبی عدیل است ودر بیاض استادی مرحومی مسطور است که
روغن سیاه را خوب جوش داده سبز کرده استخوان پشت سنگ پشت تازه باشد یا خشک کوفته در روغن انداخته حل سازند چون غلیظ شود طلا نمایند که
سرطان وجمیع قروح را نافع است واسپ سوخته نیز مجرب نوشته اند وبعضے اطبای هند مینویسند که برای سرطان که آنرا ادهیت گویند آمله منقی شب در بول
ماده گاو ناز ائیده تر کنند وصبح سائیده طلا نمایند وبالایش برگ نیم نیم گرم کرده بربندند وگویند که گیاه کندره بوتی که بطرف میوات میباشد اگر آنرا در بول گاو
ناز ائیده بسایند وبرسرطان طلا کنند آنرا زائل میکند واگر برنج سرخ مقدار چهار درم در دوغ گاو خوب بپزند تا مثل مرهم گردد وبر موضع سرطان بنهند پس منع کند
آنرا از زیادتی در ابتدا واز تقرح بعد از ان وتنقیه وانه مال متقرح نماید وبهترین ادویه استخوان گربه است که با آب هلیله وبلیله وآمله سوده طلا نمایند ضماد حکیم
علویخان که در ازاله سرطان متقرح از مجربات است پوست انار عدس مقشر گل مختوم هر واحد یک توله کوفته بیخته در شش توله قند سیاه کهنه ساله واگر زیاده از سه سال
باشد بهتر بود باهم آمیخته بکار برند واز خواص این دوا آنست تا که در قرحه فسادی وآفتی باشد تمام دوا بر قرحه میماند وچون دوا القدر یکجبه نیز آنجا نماند پس آنست
که قرحه بصحت انجامیده واکله وقروح خبیثه را هم نافع ست ودر بیاض حکیم اجمل خان مسطور است که ادویه رابع قند بمساوی گرفته باسحق کرده استعمال نمایند لیکن
باید که گرد سرطان مثل حلقه ضماد نمایند وبالای سرطان از دواهیچ نباید نهاد که بی این نفع نمی بخشند مرهم سرطان معمول مجرب حکیم بقا خان شنگرف فلفل سیاه
کات سفید زرد چوبه هریک یکدرم تریهله سه درم برگ بهی که خشک شده افتاده باشد یکدرم جدا جدا کوفته بیخته سیماب سوم سفید هریک یکدرم روغن گاو
بقدر حاجت موم بروغن گداخته همه را یکجا حل کرده مرهم سازند وبر سرطان ودمل بر پارچه طلا کرده بچسپانند واگر در سرطان دو قطره سرب رابانگ شنیز سبز
وسرکه باهم سائیده طلا نمایند ایضا که در ریشها وجراحت را باصلاح آرد صندل سفید یکدرم پوست درختی اقاقیا هریک دو درم شیاف ماميثا موم سفید
هریک چهار درم سرطان سوخته یک عدد روغن گل قدر حاجت بدستور مقرر مرهم سازند وبعمل آرند ایضا برای سرطان وقروح پستان از بیاض مجربی منقول
زبان سگ سوخته یک عدد سکپور سنگ جراحت تنزدی خطائی دانه هیل از روت هریک دو ماشه کافور بهیم سینی شنگرف رومی صندل هریک سه ماشه فلفل گرد
بیست ویک عدد روغن گاو دو دام اقوال حذاق شیخ میفرماید آنچه توقع در علاج او باید داشت آنست که چون ابتدا کند پس گاهی ممکن بود که منع کنند حتی که
بر حال خودش باقی ماند تا زیاده نشود یا حفاظت نمایند تا متقرح نگردد وگاهی در بعض حیان اتفاق افتد که سرطان مبتدی به شود واما متحکم نشود وبسیار است که
در باطن سرطان خفی عارض شود ودران صلاح مثل آن باشد که بقراط گفته که حرکت نه دهند پس اگر حرکت دهند سبب است که مودی بهلاکت گردد واگر ترک نمایند معالجه
نکنند پس گاهی مدت طول کشد مع سلامت وخصوصا چون اصلاح اغذیه کنند وغذا آنکه تبرید وترطیب نماید وماده ساکن سالم پیدا کند مثل ماء الشعیر
ماهی رضراضی زرده بیضه نیمبرشت ومانند آن اختیار نمایند واگر در آنجا حرارت باشد دوغ گاو تازه مسکه صاف کرده بدهند وبقول رطبه حتی که کدو بخورانند وگاهی
سرطان کوچک متحمل قطع باشد واگر ممکن بود که بچیزی باطل گردد پس امکانست که باطل شود وبقطع شدید الاستیصال متعدی بطائفه که قطع او از محیط
ورم سیال بجمیع عروق ساقی آن بود حتی که ازان چیزی باقی نماند وبعد ازان خون بسیار ازان سائل گردد وتقدم تنقیه بدن از ماده رویه باسهال وفصد کنند
بعده حفظ او برابقای او با غذیه جیده در کمیت وکیفیت وتقویت عضو بر دفع نمایند باوجود آنکه قطع او در اکثر اوقات شر او افزاید وگاهی بعد قطع بداغ حاجت
افتد وگاهی در داغ خطر عظیم بود چون سرطان قریب اعضای رئیسه ونفیسه باشد وبعضے قدما حکایت کرده اند که طبیبی قطع پستان سرطن از بیخ او نمود
پس در پستان دیگر سرطان پیدا شد گوئیم که ممکن ست که پستان ثانی در طریق سرطان گردن باشد واین حالت را موافق افتاده باشد وممکن ست که بر سبیل
انتقال ماده باشد واین ظاهر ترست ذکر ادویه موضعیه برای سرطان که بدان اراده چهار غرض کرده میشود یعنی ابطال سرطان اصلا واین دشوارست
ومنع از زیادتی ومنع از تقرح وعلاج متقرح پس آنکه بدان اراده ابطال سرطان کرده شود دران مثل دوائی اختیار کرده شود که در وی تحلیل باشد برای آنکه
از ماده روی حاصل شده ودفع باشد برای آنکه مستعد برای حصول بود در عضو ازان وشدید القوه والتحریک نباشد لهذا واجب است که دران از ادویه لذاعه

اجتناب ورزند ازین جهت آنچه ادویه جیده دران از مس نیات باشد مغسول بود مثل توتیای مغسول وگاهی بدان از روغنها مثل روغن گل مع روغن خیری مخلوط کرده میشود اما منع زیادتی پس توسل کرده شود بدان بحسم ماده و اصلاح غذا و تقویت عضو بادویه رادعه معروفه و استعمال لطوخات معدنیه مثل حکاکه سنگ آسیا و سنگ مسن و مثل لطوخ مرتب از حکاکه محکوک از صلابه دو دسته اسرب برطوبت مصبوب بر صلایه مثل روغن گل و مثل آب کشنیز و ایضاً تضمید بآب خورده کوفته جید نافع ست و آنچه بدان اراده منع تقرح کرده شود پس لطوخات مذکوره برای منع زیادتی ست اگر دران سوزش نباشد پس آن همه نافع ست خصوصاً چون بحکاکه مذکور از دسته و صلایه اسرب آمیخته شود و هرگاه فی الجمله گل مختوم یا گل ارمنی با زیت انفاق یا آب حی العالم یا سفیداب اسرب باشد که این ترکیب نیکوست و آنچه بلیغ النفع ست تضمید بسرطان با نهری تازه است و خصوصاً با قلیمیا و اما علاج متقرح پس آنچه برای آن جید ست آنست که پارچه کتان در آب عنب الثعلب ترکرده مدام بران دارند و هرگاه قریب خشک شدن رسد برانی چکانند و یا بگیرند مغز گندم و کندر و سفیده ارزیز هر واحد یکدرم گل ارمنی و گل مختوم و صبر مغسول هر واحد دو درم همه را سائیده بر سرطان طلا بطریق ذرور و بر یا بس بطریق مرهم مرتب بروغن گل استعمال کنند و نفع میکند آنرا دوای التوتیا یا توتیای مغسول بآب خرفه یا لعاب اسبغول صاحب کامل گوید که سرطان چون مستحکم و بزرگ گردد ممکن نیست که آن علاج قبول کند و بعید ست که به شود و قومی قطع او با بیخ میکنند چون در عضوی استیصال و قطع او ممکن بود حتی که از بیخ او چیزی باقی نماند و اما هرگاه دران این ممکن نباشد پس مخاطره او از چند وجوه باشد یکی آنکه گاهی در عضو شرائین و عروق بزرگ بود و از ان خروج خون چندان عارض شود که بر مریض خوف باشد و اگر عروق و شرائین ببندند مدافت باعضای رئیسه رسد که از ان این عروق و شرائین نشو کرده باشد و ایضاً ممکن نیست که اصل آن عضو باشد و اما هرگاه این ورم را در ابتدای او دریابند باید که اولاً فصد از عروق موافق عضو که دران ورم باشد از جانب علیل گیرند چون قوت و سن و مزاج و فصل و مانند آن مساعدت کند و اگر مرض پیران باشد می باید که اعتنا به ادرار حیض نمایند و تنقیه بدن بادویه مخرج مره سودا کنند مثل طبیخ افتیمون و غاریقون وغیره از ادویه که استفراغ خلط سوداوی نماید و باید که بر استعمال آن یکبار و دو دفعه اقتصار نکنند بلکه بیشتر تا آنکه بدن ازان خلط پاک گردد و این حب موافق ست برای استفراغ خلط سوداوی و مره سودا بگیرند هلیله سیاه یکدرم افتیمون یکدرم اسطوخودوس بسفایج هر واحد یکنیم درم نمک نفطی دو دانگ خربق سیاه نیم درم غاریقون یکدرم همه را باریک سائیده بآب سرشته حبها سازند شربتی از سه تا چهار درم و چون استفراغ بدن ازان خلط نمودند می باید که تدبیر صاحب او تدبیر معتدل مائل برطوبت و مسکن حدت سودا نمایند تا آنچه در بدن پیدا شود خون نیک باشد و مسکن مریض در جای معتدل الهوا مقرر کنند و با غذیه محمود الکیموس غذا سازند مثل لحوم بچه بز و جوجه مرغ و بچه میش و ماهی رضراضی مرتب بطبیخ نیک با بقله یمانی و کدو و غطف و ایضاً ماء الشعیر و ماء الجبن و سفوف مسهل سودا خورانند و اما آنچه بر عضو علیل گذارند باید که در اول امر قبل استفراغ ادویه که منع و دفع ماده باعتدال نماید چون آب عنب الثعلب و آب کاسنی و کاکنج و کشنیز و مانند آن باشد و چون استفراغ بدن و تنقیه او از خلط سوداوی کردند ادویه محلله باعتدال استعمال باید کرد مثل دوا مرتب به توتیا صفت آن توتیای کرمانی سوده مغسول مردارسنگ و سفیداب ارزیز هر واحد یک جزو موم ربع جزو ادویه کوفته بیخته موم را در روغن گل گداخته ادویه آمیخته مرهم سازند و دوای مرتب بقلقطار منسوب بجالینوس استعمال کنند و مرهم زنجفر و مرهم رسل این را و سائر اورام صلبه را نافع ست و چون سرطان متقرح گردد معالجه باین مرهم باید کرد صفت آن بگیرند سفیده ارزیز و توتیای مغسول مساوی و بروغن گل و آب عنب الثعلب یا آب خرفه سبز یا آب کشنیز تر یا لعاب اسبغول یا آب کدو یا آب خیار هر چه ازینها حاضر باشد سائیده بر متقرح نهند و گاهی این دوا را قبل از تقرح می نهند زیرا که از تقرح او منع میکند و این دوا آنرا نافع ست صفت آن بگیرند هاون اسرب یا ارزیز و دسته اسرب دران گل ارمنی یا گل مختوم انداخته با سرکه ممزوج بآب و یا با شیر شتر خوب بسایند تا آنکه سیاه گردد و بر سرطان متقرح طلا نمایند و اگر با وی حی العالم و روغن گل بسایند نافع باشد باذن الله تعالی ابن الیاس گوید که در ابتدا فصد کنند و هر صبح جلاب از تخم کاسنی و اصل السوس هر واحد سه درم با شکر سفید ده درم بنوشانند و غذا مزوره نخود و ماش بمغز بادام و بعد ظهور اثر نضج در قاروره تنقیه سودا بمطبوخ افتیمون و غاریقون نمایند و مبالغه در تنقیه بدن ازان خلط کنند و یا این حب بخورانند و نسخه

همانست که در قول صاحب کامل گذشت لیکن درینجا وزن نمک باید انگ و غاریقون نیم درم و هلیلهٔ کابلی یک درم عوض خربق سیاه و یک قرص حبها سازند و این یک
شربت ست و یا ماء الجبن با افتیمون بدهند و بعد تنقیه هر صبح سکنجبین بزوری ده درم در آب گرم حل کرده بنوشانند و غذا از زیرباج لحوم تیهو و ماکیان و غیره که مذکور شد
اگر با حرارت مزاج باشد غذا ماء الشعیر با بچهٔ مرغ سازند و ایضاً بعد تنقیه ادویهٔ محلله مثل توتیای مغسول بروغن گل و روغن خیری بر ورم نهند و از نهادن ادویهٔ
ضعیف التحلیل و قوی التحلیل بر عضو متورم حذر کنند و چون سرطان متقرح گردد و از ان زردآب سیلان نماید استعمال این مرهم او را نافع بود توتیای مغسول و گل مختوم و گل سرخ
و گل ارمنی مساوی در هاون رصاص بسایند آن با روغن گل سحق بلیغ نمایند و طلا کنند و این دوا نیز نفع بلیغ نماید بگیرند سرطان نهری تازه و مشوی کرده بران نهند هر روز
یک مرتبه یا دو مرتبه و یا بگیرند خاکستر سرطان با قیروطی روغن گل و سفیدهٔ مغسول مرهم ساخته استعمال نمایند خجندی و ابو منصور گویند که در اوایل فصد اکحل و رگهای مناسب موضع او کنند
و خون بقدر احتیاج بیرون آرند و از اغذیهٔ مولد سودا و صفرا مثل عدس و قنبیط و بادنجان و لحم وحشی و بقر و شراب سیاه غلیظ و مانند آن که خون غلیظ پیدا کنند
و از جملهٔ اغذیه و ادویهٔ حاره که خون را سیاه کنند اجتناب نمایند و هر صباح شربت از گاوزبان و تخم کاسنی و بادرنجبویه و اصل السوس با شکر بنوشند و غذا ماء الشعیر
یا ماء الشعیر مغز بادام یا بچهٔ مرغ و لحم خرفان و بعد ظهور آثار نضج در بول تنقیه متواتر با ادویهٔ مطبوخ و غیره که مسهل سودا مثل سنا و بسفایج و افتیمون و اسطوخودوس
و هلیلهٔ سیاه و کابلی و مانند آن کنند و ماء الجبن با سکنجبین و افتیمون آنرا انفع کند و باید که در نضج و تنقیهٔ مادهٔ این مرض مبالغه نمایند و اما چون عظیم و تمام شود
علاج او بملایمت نمایند تا متقرح نگردد و این چنان باشد که از مسخنین فی الحال از ادویه و اغذیه و غیره حذر کنند و به بقول بارده تبرید آن نمایند و اگر متقرح
گردد این ضماد مفید بکار برند نشاسته و سفیداب و کندر و صبر و گل ارمنی بروغن گل مرهم سازند و نهند پس اگر رشاد یا رطوبت باشد بران خشک پاشند و بقراط گفته
که صاحب سرطان را مراتب بسیار از سودا اسهال نمایند بعد از ان اگر متقرح باشد زنگار یا دوای حاد بران نهند و بالای آن پارچه با آب سرد تر کرده نهند و عضو را بندند
بنوعیکه ماده بسوی آن سیلان کند پس با این ممکن ست که اصول او متآکل گردد و ماده بسوی آن سائل نشود و جالینوس نوشته که اسید این ورم از قول بقراط و محمد بن زکریا گوید
که من برآنم که این در مکروه و بنفیر اید و ایضاً گوید که من بر سرطان که در بیخ گوش مردی بود بعد از انکه متقرح شده بود زنگار پاشیدم و آنرا اندک اندک میخورد و بسیار
سوراخ نکرد و امید صحت او بدان کردم و گفته که خوردن لحوم افاعی مطبوخ با سیر و نمک و شبت و شراب ریحانی تنقیهٔ بدن و نشف مادهٔ سرطان از ان میکند و ملح افاعی
هم چنین فعل کند و ایضاً قوی تر از انست ابن هبة الله گوید که چون طبیب این مرض را در ابتدای او دریابد فصد باسلیق نماید و استفراغ بدن بمطبوخ افتیمون
مکرر کند تا آنکه بدن پاک گردد و مریض را دوائی بنوشانند که تسکین حدت نماید مثل ماء الشعیر و شیرهٔ تخم خرفه و تخم خیارین و از اغذیهٔ مولد سودا حذر کنند پس اگر
قوت ضعیف گردد باید که تخم ماکیان و بچهٔ آن و بچهٔ بز بخورانند و معالجهٔ ورم در ابتدا بدانچه رادع و مانع باشد باید کرد و ادویه که در ان حدت باشد البته استعمال نکنند
و در آخر ادویهٔ محلله باعتدال مثل موم و روغن و صبر استعمال نماید پس اگر ورم ریش گردد باین مرهم مرکب علاج نماید صفت آن سفیداب ارزیز و توتیای
مغسول و مرداسنگ و گل ارمنی مغسول و عصارهٔ بارتنگ هر واحد دو جزو نشاسته و صمغ عربی هر واحد سه جزو ادویه را کوفته بیخته بران موم و روغن گل انداخته و حوالی
ورم را بگل ارمنی مسحوق در هاون رصاص با آب عنب الثعلب یا آب کشنیز طلا کنند پس اگر طبیب بر علاج او با آهن اقدام نماید و قریب او شریان بزرگ و عصب
کلان نباشد باید که آنرا از بیخ بر کنند تا از ان چیزی باقی نماند و خون را بزودی بند نسازد بلکه رگهای گرداگرد او را بفشارد تا خون غلیظ از ان برآید بعد از ان
بعلاج سائر جراحات با ادویهٔ منقیه پس با ادویهٔ ملحمه معالجهٔ او کند و بقراط گوید که علاج سرطان با آهن هیجان مرض نماید و سبب هلاکت عاجل گردد و چون
با دویه تدبیر او نمایند زمانی طویل باقی ماند جرجانی و ایلاقی می نویسند که تدبیر صواب در علاج این مرض آنست که حفظ او نمایند تا بر مقدار خود بماند و زیاده
نشود و ریش نگردد و غذای سرد و تر بکار برند چون اسفاناخ و کدو و روغن بادام و هر وقت که آغاز علاج کنند اول بدن را از مادهٔ سودا پاک باید کرد
و استفراغ درین علت بماء الجبن صواب تر بود و در هر چند روز چهار درم افتیمون در ماء الجبن باید داد یا در ماء العسل و اگر عوض ماء العسل افتیمون در هر چند روز
طبیخ افتیمون با سکنجبین آمیخته دهند صواب باشد و هر چه در علاج مالیخولیا مذکور شد و هر چه در علاج جذام خواهد آمد علاج این مرض ست و حرارت جگر با غذیه
موافق و اشربه و اضمده ساکن باید کرد و باعتدال باز آرند تا سوخته شدن خون باز دارد و ادویهٔ محلل قوی را درین علت مضرت زیاده از منفعت بود

ادویه معدنیه مغسول که تحلیل آن باعتدال باشد و سوزنده نبود سود دارد و توتیای مغسول که با روغن گل طلا کنند ممکن بود که ماده خبیثه سرطان را تمام تحلیل کند تا هستگی خاصه که زود در یابند و علاج ازین نوع کنند و کمتر ازین آن که بران حال بماند و زیاده نشود و درین حکاکه سرب را که بآب کاسنی یا کشنیز یا کاهو بسایند و توتیا و سفیداب صبر هر یک اندکی در دسته و صلایه سرب سوده در ابتدای ظهور سرطان آزموده ام آنرا زائل میکند و گل مختوم وغیره که در قول شیخ گذشت بآب کاهو یا لعاب اسپغول در دسته و صلایه سرب سوده طلا کردن بغایت سودمند است و نگذارد که ریش گردد و غوره کوفته ضماد کردن بر سرطان نهری تازه کوفته یا قلیمیا ضماد کردن سود دارد خاصة اگر حرارت و سوزش و ضربان باشد و گل ارمنی بسرکه حل کرده طلا کردن نافع و هرگاه ریش گردد خاکستر سرطان نهری و قلیمیا هر یک جزء برابر در قیروطی روغن گل و حکاکه سرب بآب برگ خرفه و آب برگ کاهو سوده با لعاب اسپغول طلا کردن سود دارد و طبری گوید که بسوی مریض نظر کنند اگر آنرا قوت صالح باشد تنقیه بفصد کنند حتی که قریب بغشی گردد و بر اغذیه مولد خون نیک مثل زیرباجات بلحوم جدی یا حملان صغار و بچه مرغ و زرده بیضه نیم برشت و نبید خوش و مانند آن اقتصار نمایند و حفظ قوت او فرمایند بعد ازان استفراغ باین حب کنند نسخه آن بگیرند خربق سیاه در شیر بز سه روز تر کرده خشک نموده یا بیخ حب الغار هر واحد سه مطبوخ حب النیل نیم دانگ شحم حنظل یکنیم دانگ افسنتین رومی غاریقون هر واحد دو دانگ ایارج فیقرا نیم درهم نمک نفطی سقمونیا هر واحد یک دانگ دو شعیره کوفته بیخته بآب کرنب نبطی سرشته حبها مثل فلفل سازند شربتی سه درهم و ثلث لشبور بای اسفیدباج هفت روز پرهیز دارند بعده این حب بخورند و بعد آن ده روز صبر کنند پس ازان یک شربت مطبوخ افتیمون نوشند بعده از شرب دوا باز مانند و بدن را راحت دهند و در ایام راحت اطریفل صغیر استعمال نمایند اگر مزاج او متحمل آن باشد استعمال او در هر سه روز بوزن یکنیم درهم کنند و غذا خفیف تر انچه بران قدرت باشد و صالح تر و کمتر در کمیت باشد و قریب چیزی از فواکه نگردند و این استفراغ دائم استعمال نمایند مگر آنکه مانعی ازان باشد پس اگر ببینند که این معالجه در ان اثر میکند و از حجم و صلابت او کم شود بران دوام نمایند و اگر این معالجه اثر نکند پس مراد آنها بران خطر ست و بعض اطبا ذکر کرده اند که عروق او بدماغ اتصال دارد پس اگر بدین اراده آن کرده اند که فضول تجاوز میکند بسوی او از دماغ از عروق دقاق و از سائر اعضا درست ست و اگر اراده عروق منتشره او کرده که متصل بدماغ اند غلطی کرده پس اگر انسانی بر قطع او اقدام نماید و بران جسارت کند آنرا قطع کنند بطوریکه شرح آن میکنیم یعنی آنرا و حوالی او را ضماد کنند بموم روغن که تنقیه آن با سرب محکوک و لعاب اسپغول و لعاب بهدانه کرده باشند و آنرا شسته خوب حل کنند تا مخلوط گردد و ضماد این چند روز متواتر کنند تا آنکه نرم کند بعد ازان بپارچه درشت بمالند حتی که عروق حوالی او ظاهر گردد و غلیظ شود و بعده ابتدا کنند در قطع عروق حوالی او و دوانع طرفی که ازان آغاز کرده اند ازان آنرا بعصاره بگیرند و در قطع او استقصا نمایند حتی که استیصال آن گردد بعده موضع را بصوف که باین مرهم آلوده باشند پر کنند بگیرند روغن و فای رطبه و لعاب بهدانه و موم و روغن معمول بروغن بنفشه بیامیزند و در هاون کرده آب عنب الثعلب بران انداخته حل کنند تا آنکه خوب ازان جذب کند و قوت آن اخذ کند پس بدان صوف آلوده موضع سرطان را بدان صوف پر کنند و اسفنج تازه در آب عنب الثعلب تر کرده بالای صوف نهند تا از خشک شدن منع نماید و انچه دران من تجربه کرده ام بهتر آنست که بر موضع هر روز شیر دختر از پستان عدو شند بعده آن مرهم نهند بالای آن اسفنج تا آنکه موضع ریم کند و تحلیل ابتدا نماید و ریم در شیح بقایا یابی و بگدازد و ازان پاک شود و موضع خشک گردد و حذر کنند از آنکه او را مس نمایند یا دویه حاده پس هرگاه مده کرد و موضع نرم شد صحت یابد الا آنکه زمانه صحت او بعید گردد تا آنکه انچه در عروق متصل آن باشد فانی شود و خون صاف گردد و بهترین چیزیکه طبیب درین مرض عمل نماید احتراز و ترک اقدام بران با آهن ست مگر بهنگام ضرورت و اما چون سرطان مستحکم شود و در اعصاب متشبث گردد و حس موضع باطل کند بسبب فرط صلابت و منع روح از سلوک درین بقعه علاج آن نیست و امید صحت او نباید داشت و هر مرض چنان نیست که علاج نزد انتهای آن کرده شود و نه هر آنکه نزد ابتدای او معالجه نمایند بلکه بعضی مرض چنان باشد که در ابتدای او قبل از آنکه مستحکم گردد علاج او کنند مثل امراض سوداویه و بعضی آنست که نزد استحکام او علاج کنند مثل نزول الماء در چشم و امثال این بسیار ست پس این علت را چون در ابتدای او علاج کرده شود زیاده نشود و بزرگ نگردد و اشتداد نماید و علاج این مرض در ابتدای او استفراغ بدن دائم ست و اقتصار بر اغذیه محموده و اکثر اطبا درین مرض غلطی میکنند زیرا که حدوث این و حدوث سلعه یکسان ست و تساهل از معالجه این میکنند تا آنکه مستحکم میگردد پس واجب ست که طبیب هشیار باشد نزد جمیع زوائد یکه در بدن ظاهر شود و بخوف آنکه سرطان و داء الفیل باشد و گاهی سرطان در بعض اوقات صلب شود حتی که عروق او کشیده گردد و چندان الم آرد که مریض را بیقرار گرداند و درین صورت باین مرهم معروف بمرهم سرطان

ضماد کنند نسخهٔ آن موم روغن بروغن بنفشه دبیه لطا سازند و بران اندک سفیداب اندک آرد ترمس پاشیده برهم زنند تا مختلط گردد و این مرهم معروف با قیروطی سرطان آنرا نافع موم روغن بروغن بنفشه ساخته از آتش فرود آورده لعاب بهدانه شیرین و اندک بیه گرده بزی نمک دقاری زوفای رطب و اندکی مهر سقوطری بران اندازند بعد ازان تسقیه بآب جراده کدو یا آب برگ خلاف یا آب برگ خبازی دهند و مخلوط سازند و خوب حل کنند بعده بر سرطان بمالند هرگاه صاحب او را استفراغ و فصد کرده باشند تا موضع مسترخی نگردد و جذب ماده نکند و این عروق سرطان را نرم کند و از تمدد منع نماید و چون نرم گردد الم زائل شود و ضماد او زیت نباید

اورام ریحی و نفاخات عضلات

بدانکه ورم ریحی دو نوع ست یکی آنکه ریح مخالط و مداخل جوهر عضو بود و ملایم باشد و آنرا تهبج گویند دوم آنکه ریح مجتمع در موضع واحد در جوف عضو یا میان فضای دو عضو بود و صلب باشد و آنرا نفخه نامند و بقول شیخ از اورام ریحی آنچه از بخار لطیف غیر متبلد بود مشابه تهبج و مانند آن باشد و آنچه از بخار ریحی غلیظ بود نفخه گویند و آنرا مدافعت بود و مثل زق منفوخ باشد و گاهی بضرب دست آواز کند و خصوصاً چون در فضائی باشد که دران جمع گردد مثل معده و امعا و میان غشیهٔ مجلل عظام و میان استخوانها و اغشیهٔ محیط بعضلات و میان عضلها و همچنین آنچه محیط با وتار باشد و گاهی در افضیه متخلل نشود بلکه اعضای متصله را تمزیق نماید و دران داخل شود یا اندران متولد گردد پس محوج بتمزیق آن شود و ریح باقی می ماند و محتبس میشود بسبب کثافت و غلظ خود و بسبب کثافت عضو یکه محیط آن باشد و ضیق مسام و گاهی انسان بر عضوی مثل زانو توهم ورمی محتاج بشگافتن کند پس آنرا بشگافد و ریح صرف ازان برآید و از عجائب مشاهدات راقم اینست که حافظ فضل کریم را ورم زانو عارض شد و هر بار که ورم را بجنبش میکردند آروغ با آواز بلند می آمد بعد چندی باستعمال محللات آن ورم زائل شد و آروغ نیز موقوف گشت و لوکس گوید که گاهی ریاح منفخه زیر جلد تولد می یابد و گاهی زیر صفاقات که بالای استخوانهاست و آنکه محیط بعضلات ست میباشد و گاهی این ریح بر شکم میان بطن و صفاق جمع میشود و آنرا استسقای طبلی نامند و فرق میان این ورم و میان ورم رخو مسمی اوذیما آنست که با وجودیکه درین انگشت فرو رود اثر غمز او باقی نماند و ازان آواز مثل آواز طبل آید بالجمله علامت نفخه سبکی ورم و عدم گرانی ست و آنکه مانند مشک پر باد باشد و از انگشت فرو رود و زود بحال خود باز آید و اثر او نماند علاج بعد از نضج بمنضج بلغم از مسهل بلغم تنقیه نمایند و استعمال گلقند و گلاب و عرق بادیان و شربت بزوری حار نفع دارد و مجرب لی شرط بر موضع ورم نهند و روغن بابونه و نرگس و هفت برگ بمالند و جاورس ارزن را گرم کرده بدان تکمید کنند و سورنجان تلخ زنجبیل بابونه نمک طعام هر یک شش ماشه سوده در روغن بابونه و روغن نرگس هر یک دو توله آمیخته نیمگرم بمالند و ایضاً سنبل الطیب بزر البنج هر یک نه ماشه سائیده در روغن گل سه توله آمیخته ضماد زعفران سه ماشه در سفیدی بیضهٔ مرغ حل کرده و یا صبر یک توله مغز خیار شنبر دو توله در آب عنب الثعلب سبز ضماد کنند و بالائش برگ بید انجیر سرخ بروغن گل یا بابونه چرب نموده بربندند و هر چه در علاج ورم رخو برای تهبج مسطور شد بکار برند شیخ الرئیس مینویسد که آنچه مشابه تهبج باشد علاجش از جنس علاج او بود و اما در علاج نفخه احتیاج بچیزی افتد که جلد را متخلخل گرداند و آنچه اندران باشد آنرا تحلیل نماید و آنرا بر موضع تا مدت طویل مکث ممکن بود و آن مثل مراهم و ادهان و مانند آنهاست و کمتر ازان سیاه سائله و مثال آنست و لابد ست که در غایت لطافت باشد تا بسبب لطافت اجزای او بر عوض مفرط متمکن بود و گاهی احتیاج بوضع محاجم بغیر شرط آید تا نفخه را تحلیل کند و از ادویهٔ موضعیهٔ آن روغنهای گرم لطیف الاجزاست مثل زیت که دران چون سداب و زیره و بزور ملطفه مثل تخم کرفس و انیسون و نانخواه و شبت و مانند آن پخته باشند و از مراهم محلله و خصوصاً برای نفخه که در اعضای و تربیهٔ عضلیه افتد اینست که بگیرند چرک دیوار حمام و بآب حل کرده در پاتیله انداخته بران آنقدر آب نادیده اندازند که در آن احتمال قوام مثل قوام گل باشد و جوش داده بدان لطوخ سازند و گاهی از شراب و آهک جوشانیده مرهم میسازند و مرهم حبه معتدل بگیرند زوفای خشک و بسایند و بر قیروطی مرتب از موم زرد و روغن شبت بپاشند و ازان مرهم لطوخ بسازند و نفخه که در عضلات بسبب کوفته شدن آن عارض شود واجب ست که از ادویهٔ حاره مفرط و حریفه اجتناب نمایند تا عضو ازان متوحش نشود و نفرت نکند بلکه چون بمحللات معالجه کنند چیزی از مسکنات و جمع بدان مخلوط سازند و مثل این علاجات بمثل منفخ ست که در زیت حل کرده صوف زوفا دران تر کرده باشند و اگر با حرارتی باشد بروغن گل صوف زوفا تر نمایند و اگر زوفای رطب در روغن گل حل کنند بهتر باشد و اینهمه نیمگرم مائل بحرارت استعمال کنند و نگذارند که سرد گردد زیرا که سردی بمثل این مضر ست اگر در انجا از ابتدا درد باشد پس روغنهائیکه در آن تسکین درد باشد

مع منع ماده که در ابتدا باید استعمال کنند چون روغن بنفشه و روغن گل بانه کی روغن شبت پس هر گاه اندک خفت یابند در ادویه آنچه دران قوت تحلیل زیاده باشد آمیزند مثل نطرون و سرکه پس مثل خاکستر پس مراهم محلله مثل مراهم مذکوره ابن الیاس گوید که هر صباح جلاب از تخم کاسنی و بادیان هر واحد سه درم و از شکر سفید ده درم بنوشند و غذا مزوره نخود و ماش مغز بادام و یا هر صبح سکنجبین بزوری ده درم در آب گرم حل کرده بیاشامند و غذا مزوره زیرباج با لحوم ماکیان و تیهو و از منفخات حذر کنند و بتلطیف تدبیر نمایند و در نسخه در جلاب مذکور تخم سداب سه درم داخل کنند و غذا نخوداب مغز قرطم و عضو معلول را بروغن بابونه و سداب بمالند و یا بگیرند تخم کرفس و انیسون و نانخواه هر واحد ده درم در یک من آب بجوشانند تا بنصف رطل آید صاف کرده روغن زیت نیم رطل بران ریخته با امیت بجوشانند تا آب فانی شود در روغن بماند و بر عضو بمالند خجندی گوید که هر بامداد شربت از تخم سداب و بادیان و نانخواه و تخم فنجنکشت هر واحد یکدرم با ده درم گلقند بنوشند و غذا حمصیه بلحوم فاضله و بر تناول معاجین محلل ریاح مثل فلافلی و تریاق اربعه و دحمرثا هر کدام که حاضر باشد یکمثقال مداومت نمایند در روغن جند بیدستر و مانند آن بمالند و تکمید بار وجود و جاورس یا سبوس گندم و نمک کنند و خاکستر چوب انگور با آب برگ کاسنی و طرفا و اهل سرشته ضماد نمایند و یا با آب رماد شبوینه یا اسفناج بدان ترکرده تکمید کنند و طریق آن در علاج ورم رخو در قول جرجانی گذشت خضر گوید که نطول با بکه دران سبوس گندم یا بابونه و اکلیل الملک و حلبه جوشانیده باشند بر عضو نمایند و در تهبج مطبوخ نخود اول در آب عنب الثعلب یا آب کشنیز کنند و اگر از ضعف جگر باشد علاجش در امراض جگر مذکور شد و عمده درین همه اصلاح غذا و تلطیف آن و حذر و احتیاط از برودت مفهوم ست بعضی متاخرین می نویسند که اگر تهبج در آخر تبهای بلغمی افتد و بر رو و پشت چشم و پا پدید آید مارالاصول پوست بیخ بادیان پوست بیخ کاسنی اذخر هر یک هفت ماشه بیخ کرفس اصل السوس مقشر هر یک پنج ماشه عنب الثعلب بادرنجبویه هر یک هفت ماشه مویز منقی دو توله مصطگی چهار ماشه گلقند عسلی چهار توله چهار پنج روز داده تنقیه بدن نمایند و بعد از تنقیه شربت بزوری حار چهار توله در عرق اذخر نه توله دهند تا یک هفته و غذای شوربای مرغ یا نان خشکه و ضماد جدوار یا زرنباد در آب عنب الثعلب سایند و اگر سببش سوء مزاج جگر باشد علاج سوء القنیه نمایند و اگر از بخار یا اسیر باشد تهبج که در سوء القنیه مسطور شده علاج او نمایند و اگر اسباب مذکوره نباشد و تهبج تمام بدن را شامل بود و فرق درین تهبج و استسقا آنست که درینجا تشنگی اصلا نمی باشد بخلاف استسقا که تشنگی در هر سه نوع آن لازم ست اول تنقیه بلغم نمایند بعده علاج خفیف استسقای لحمی بکار برند و شستن بمطبوخ اشترخار و کذا با آب خاکستر چوب انگور و تبیزاب فاروقی و ایضا طلای تخم مورد در سرکه و گلاب و روغن گل نافع ست و بدانند که این مرض بی خلل جگر کمتر افتد و اگر با تهبج اندکی صلابت فم معده و قبض شکم و غلبه خفقان و سوء تنفس باشد فصد باسلیق کنند و روز دوم مغز خیارشنبر و گلقند و گلاب و عرق گاوزبان و روغن بادام دهند و بعد از آن اگر خشکی دماغ و بیخوابی باشد روغن بادام و خشخاش برابر بر تارک سر مالند و اندکی در بینی و گوش چکانند و خمیره گاوزبان با عرق بیدمشک کیوڑه دهند و بخوردن حریره امر کنند

دبیله

عبارتست از ورم بزرگ حجم و رنگ آن مانند رنگ جلد بود و با آن درد نباشد مگر بسبب عروض عفونت در ماده یا باستعمال ادویه ذی حدت و نیز در یم کردن او در داخل او جایی باشد که دران مواد خبیثه جمع شود و طبری گوید که دبیله مثل دمل بزرگ ست مستدیر و مستطیل و گاهی منبسط بود و گاهی رنگ آن هم رنگ دمل باشد لیکن در اکثر مخالفت از دمل بود و برنگ جلد باشد پس اگر با ماده حاصله دران حدت بود با ظهور الم بود و اگر ماده بارد غلیظ باشد الم کمتر بود و سبب دبیله اخلاط غلیظه غیر نضیجه قلیل الحدت منسد متولد از فساد غذا بسبب سوء هضم و تخمه یا اغذیه غلیظه که هضم نشود بجهت قلت حرارت و کثرت کمیت غذا و برودت کیفیت آن پس متعفن و فاسد گردد و چون ماده حار نبود دبیله باشد پس آنچه از آن پیدا شود یا چیزی مثل روغن بود دبیله پس که دران باشد و یا مثل عسل بود دبیله غلظ که اندران باشد و یا مثل پیه گداخته که جمود او محکم نشده باشد زیرا که قدرت آن ندارد که نضج یابد و ریم سفید رقیق بهم رسد و بهمین جهت آنچه که در دبیلات پیدا شود اجسام مختلفه بود مثل زگال و صوف و سنگ ریزه و ناخن و اشیای سیاه و نیلگون و آسمانی و اسیا شبیه بخزف و گل سیاه بدبو و مانند آن و ابوماهر از من ذکر کرده که در بیمارستان دبیله را شگافتند و از آن قطع مشابه زرنیخ زرد برآمد و از آن قطعه گرفته بر آتش نهادند و قطعه زرنیخ نیز بر آتش گذاشتند و بوی هر دو یکسان

بود و سببش آن بود که در ماده کیفیت زرنیخی در طبع او پیدا شده و حرارت ضعیفه در ان اثر کرده پس زرنیخ در ان پیدا شد چنانچه در معدن متولد میگردد و هرچه در دبیله از انواع اجسام پیدا شود برین قیاس باید کرد و اما تغیر هضم و سوء هضم و تخمه از اسباب بسیار بود بعض آن مخصوص بجوهر و بعض آن مخصوص بکیفیت و بعض آن مخصوص بکمیت باشد پس آنچه مخصوص بجوهر بود آنست که معده و آلات هضم ضعیف گردد و آنچه مخصوص بکیفیت بود آنست که کیفیت کیموس متغیر شود و آنچه مخصوص بکمیت ست آنست که مقدار کیموس بیفزاید یا کم گردد و بدین معانی هضم فاسد شود و آنچه مذکور شد حادث گردد و این نوع گویند که دبیله با ورم و بلا ورم بود و سببش ضعف هضم و سوء هضم ست یا بسبب کثرت اکل یا تناول اغذیه غلیظه یا ضعف معده و جگر یا هم یا فکر طویل که در مزاج قلب برودت پیدا کند و بدان سبب فم معده سرد شود پس هضم ضعیف گردد و از تخمه رطوبات غلیظه لزجه در عضوی پیدا شود و این رطوبات گرد آید و آنرا از اجسام فاسد کند و برای نفس خود موضع بسبب طول مکث او در ان بهم رساند بعده رنگ این رطوبات متغیر گردد یا بسوی سفیدی و آنرا شحمیه نامند و یا بسوی زردی و آنرا عسلیه گویند و یا بسوی سیاهی و آنرا عقیدیه خوانند بعد از ان درین رطوبت اجسام صلب مختلف که از جنس رطوبت باشد متولد گردد بلکه از جنس اصناف اجسام صلبه باشد مثل ریزه موی و پاره استخوان و قطعه خزف و ریگ و گچ و چوب و غیر آن که در قول طبری مسطور شد چون انشگافند در ان این اشیا یافته شود و بعض آن بسیار بد بو و بعضی بی بو باشد و مجندی گوید که ماده محدث ورم یا مجتمع در فضای مخصوص باشد و آن دبیله است یا چنین نباشد و آنرا اسامی دیگر ست و ماده دبیله گاهی حار بود و آنرا اخراج نامند و گاهی چنین نباشد پس باسم دبیله مختص گردد و گویند که از خواص دبیله است که با آن درد البته نباشد و بر اجسام غریبه محتوی بود مثل دردی زیت و گل و غیر آن که مذکور شد و این اجسام از حرارت غریبه در فضول مختلفه متولد شوند که بعض آن از احتراق صفرا و بعض آن از انعقاد او و بعض آن از انعقاد بلغم و از احتراق او و بعض آن از احتراق خون و بعض آن از احتراق سودا و انعقاد و غلظ او پیدا شود و علامت دبیله آنست که جای غمز او کمتر فرو رود از جای غمز ریم و خون و مائل بصلابت باشد و انطاکی گوید که دبیله عبارت از اجتماع اغذیه زیاده از حاجت ست میان صفاقات و تجاویف و این مجتمع را بسبب خامی او و میل او از مسالک طبیعی فاعل آن از حرارت ضعیفه منقسم گرداند بچیزی که مشابه گچ باشد اگر اصل و بلغم بود و خاکستر اگر سودا باشد و خشت سوده اگر خون سوخته بود و زنگار اگر صفرا باشد و ریم اگر قریب از طبیعی بود و گاهی مشابه موی رشته و غیر آن باشد و سببش امتلاء اغذیه و تناول اشیای خام و شرب بالای اکل قبل از هضم و قلت ریاضت و لزوم دعت ست و علامتش ظهور نتوسست زیر جلد مع سلامت جلد و استدارت شکل غالباً و نرمی او و قلت درد مگر آنکه بر ماده لذاعه حاده محتوی باشد علاج اول تنقیه بلغم کنند بعد از ان ادویه ملینه محلله مانند مرهم داخلیون استعمال کنند و از لعاب خطمی و تخم کتان و حلبه و پیه گوزن و پیه مرغابی و روغن گل مرهم ساخته ضماد نمایند تا نضج یابد پس انشگافند و مواد ردی را بیرون آرند بعده ادویه مدمله را بکار برند و علاج این قریب از علاج خراج ست سوای آنکه اخراج چیزی که در دبیله باشد در یک دفع نشاید بسبب کثرت آن و مخالطت روح بدان تا غشی نیفتد بلکه استخراج ماده بدفعات کنند و ضماد نعنع بستانی با آرد جو پخته و کذا سرگین کبوتر با سرکه و عسل و کذا حرف و کذا حلبه و کذا عرق کشتی گیران با غبار آسیا سرشته دبیله را انشگافد و ضماد خطمی با سرکه یا شراب پخته و کذا پیاز نرگس و کذا پرسیاوشان و کذا آرد جو با آب پودینه و عسل و کذا سیر سوخته نضج دبیله کند و طلای قنه بعسل و کذا اشنک بزر در شراب آمیخته تحلیل دبیله نماید و خوردن لبلاب پخته بروغن بادام یا روغن کنجد تازه و کذا ضماد برگ و خیوط آن کوفته نیز نافع دبیله است ابن الیاس مینویسد که هر صبح جلاب از تخم کاسنی و اصل السوس و گاوزبان هر واحد دو درم و از شکر سفید ده درم بنوشند و غذا مزوره ماش و نخود با مغز بادام خورند و تنقیه بابن مطبوخ فواکه نمایند که در ان تربد و هلیله زرد و خیارشنبر و گلقند باشد و بهر تلیین طبیعت سنای مکی هفت درم بنفشه خشک اصل السوس و پرسیاوشان هر واحد سه درم تربد خراشیده کوفته دو درم هلیله زرد هفت درم جوشانیده صاف نموده بنوشند بعد از ان تلطیف تدبیر نمایند و اگر با ضعف قوت باشد چوچه مرغ در مزوره داخل کنند و دبیله را با دهان و شحوم و العبه ملینه منضجه و مرهم داخلیون ضماد نمایند و چون نرم گردد باهستگی انشگافند و آنچه اندران باشد بدفعات پاک کنند و بعده از بقیه کهنه پر کنند تا تنقیه آن تمام کنند بعد از ان الحام او بمراهم نمایند که برای اندمال قروح مذکور گردد و نوعی از دبیله است معروف بدبیله منکوسه و او آنست که از زیر جلد بعید باشد و غائر عمیق بود و آنچه در ان جمع شود در عمق جمع گردد و با آن درد و لذع باشد و علامتش

علاج دبیله است مع احتیاط و حذر از مسهلات قویه و استقصا در معالجه و اسهال چنانکه استفراغ بتدریج اندک اندک نماید انطاکی در نزهت
مینویسد که علاجش مبالغه در تنقیه است بعده تسکین و انضاج او پس شق و استخراج ماده و اگر چه بدفعات باشد بحسب قوت این تنقیات از مراهم پس
مدملات و از الطف چیزیکه بدان پاک کنند صابون و بزر کتان و بزر قطونا و گندم خائیده و انجیر و ترمس است و قسمی از ان دبیله منکوسه است که بحس ظاهر
نشود و در کمتر آنست که مریض ازان سالم ماند و چون بشگافند موادیکه دران باشد ظاهر نگردد تا شگاف باستخوان نرسد و در تذکره گوید که استفراغ خلطی نمایند
که غلبه او معلوم شود و تحقیق گردد تولد ماده ازان بمناسب او و مرکب بسبب او و چون تنقیه یقین گردد نضج ماده اولاً بطول مثل طبیخ بابونه و حلبه و
اکلیل الملک و خطمی کنند و عقب آن ادهان مرخیه مثل مسکه و روغن بنفشه و موم استعمال کنند بعده هر تخم ذی لعاب چون اسپغول و بزر کتان بربته نهند
پس اگر منفجر نشود بیخ نرگس بروغن گاو یا روغن سوسن و خردل بکار برند و اگر نشگافد باهن بشگافند و مبادرت باین نباید کرد بعده پاک کنند اگر قوت را امکان
آن باشد در یک دفع والا بدفعات متعدده زیرا که ماده خارج نمیشود مگر با قدری از ارواح و چون پاک گردد بماء العسل بشویند و مرهم جاذب و منقی کهنه بر کنند و مرهم
داخلیون را درین باب شان عظیم است و عظم فائده نهادن او قبل از شگافتن بود و قسمی از دبیله آنست که آنرا منکوسه نامند و او آنست که بسوی باطن قریب تر
باشد و این چون بسوی باطن بشگافد هلاک کند و گاهی باودیه مذکوره علاج کرده شود و بگشاید و ایضاً مآل او بموت باشد انچه در عضو غیر مجوف بود و بسبب غلبه
سلامتی در بیضوی است از مجربات حشو او بصبر و مرداسنگ و روغن گاو است و با وجود این مبالغه در پرهیز از فرو هر چیز مسرد مثل خربزه و بعد گشادن او از شوربا
خصوصاً چرب بسبب تولید او ماده را واجب است بعده اگر ماده دلالت بر وجود بلغم کند مثل خروج او سفید مائل بغلظت و شفافیت تنها استعمال غاریقون و شحم حنظل و روغن
بادام و عسل کنند و یا بر سودا مثل تیرگی و غلظت و غرابت اجسام خارجه بلزوم حجر ارمنی و معجون اسطوخودوس نمایند که این را اسرع غریب است و یا بر صفرا مثل زردی و رقیق حار صبر
و بلیله با آب بنفشه یا گلاب حب بسته بدهند و یا خون باشد فصد جانب محاذی کنند نه مقابل از روی خلاف و امین آن تجویف الجید اباده سمی بسوی بدن
و از چیزیکه دبیلات را بشگافد اینست که رتیلات را با روغن بپزند تا مهرا گردد و بر ان نهند و کذا سرگین کبوتر و شب نر نعل فی خواص است که چون سنگی را
بر مواضع بشگافند و بیش ازانکه بر زمین رسد بگیرند و در گردن صاحب دبیله بیاویزند فائده تمام دهد طبری گوید که بسوی آن نظر کنند اگر صلابت باشد فصد مریض کنند اگر ازان
مانعی نباشد و استفراغ بدن او نمایند اگر قوت اطاعت او کند پس مطبوخ افتیمون یک دفعه یا دو دفعه بحسب حاجت و مقدار قوت و اقتصار بر اغذیه محموده کنند مثل تیهو و بچه
مرغ و دراج و اگر مدت نگذشته باشد مزورات محمول با سرکه و شکر سفید و مانند آن دهند بعده نظر کنند بموضعی که دران دبیله است پس اگر تضمید او جائز بود چیزیکه
آنرا نرم کند مثل پیه بط و پیه مرغابی و ثرب بز و پیه خرس اگر یافته شود ضماد نمایند و واجب است که شحوم در نهایت حدت باشند مثل پیه شیر و پیه پلنگ و پیه عناق الارض چه گویند
که این حادترین شحوم است پس شحوم مذکوره سابق جمع کرده ازان موم روغن بسازند بعده بر آتش آنرا تسقیه دهند بلعاب اسپغول و لعاب حلبه و بر هم زنند
تا مختلط گردد پس بر دبیله ضماد کنند تا نرم گردد و اگر باین دوا نرم نشود مرهم داخلیون که دران مرداسنگ و اسرب محکوک با آب شبت داخل کرده باشند ضماد نمایند
و اگر این مرهم آنرا نرم نکند باین دوا ضماد سازند بگیرند گندم مطبوخ بلعاب اسپغول و لعاب حلبه و لعاب تخم کتان و مع اشق بکوبند تا مثل مرهم گردد بدان ضماد
کنند که این خراجات صلبه را نرم کند و اگر باین نشود بگیرند اشق و زفت و علک الانباط و همه را با آتش در شراب بگدازند بعده بر پارچه طلا کرده بچسپانند که
این نرم کند و هر چه دران باشد بپزد و از انچه دبیله را ضماد کنند برای نرمی شیرزق فارسی مطبوخ بگندم و چاورس مقشر است و بعد از طبخ در هاون بکوبند
تا مثل مرهم گردد بعده موم روغن ببعض شحوم مذکوره سازند و بر آتش تسقیه آن بلعاب حلبه و لعاب بزر کتان نمایند بعده از آتش فرود آورده اندکی مرداسنگ
بران اندازند پس با گندم مطبوخ مع شیرزق جمع کرده باریک و نرم بسازند بعد ازان بر دبیله صلبه ضماد کنند اگر سرما باشد گرم کرده و اگر گرما باشد همچنان تضمید او
چنان باید که یکروز ضماد نمایند و یکروز ترک کنند و اگر باین دبیله نرم نشود و متعرض بشگافتن نشوند و نقل مریض ازان باید و هوا و مضاد آن از باید و هوا کنند و یا ترک
معالجه نمایند تا آنکه فصل مقابل آن فصل آید و بالجمله دبیله را باهن نشگافند تا وقتیکه نرم شود و ریم بسطح جلد بیرون آید حتی که حاس بدان احساس نماید پس هرگاه اراده
شگافتن نمایند بسوی وضع او نظر کنند اگر قریب قلب یا جگر یا خصیتین یا طحال یا معده باشد شگاف او بطول شکنند از بعیدترین مواضع از عضو شریف

و آنچه درون باشد یک دفعه خارج نکنند بلکه در چند روز بدفعات بیرون آرند پس اگر آنچه از آن خارج شود شحمی باشد آنرا با پنبه کهنه تنها پر کنند و اگر عسلی باشد از پنبه
و سرکه پر سازند و اگر نفطی یا صدیدی سیاه باشد با پنبه و سرکه و نمک پر کنند و همواره آنرا پر نمایند تا آنکه آنرا پاک کنند و بمقدار غور او نظر کنند و دریافت نمایند که آیا او
بحجاب رسیده است یا نه پس اگر رسیده باشد احتراز نمایند و جهد کنند در نهادن رفاده و بستن بر اشکالی که ریم بسوی خارج بیرون آید و بر شکلی بخوابند که ریم از آن
سیلان کند و منبت نشود و مرهم مناسب هر یک استعمال نمایند و اگر بحجاب نرسیده باشد امیدوارتر و سالمتر باشد و علاجش مرهم منبت لحم و جالی کنند و منفعت
بعد از آنکه مندمل نشد که تر باشد و یا چرک کند پس اگر چرک نماید شراب کهنه بنوشانند و اگر تر باشد مرهمی که در ان قلقطار افتد علاج کنند و چون ابتدا بتجفیف کنند مرهمیکه در ان
کندر و زراوند و مانند آن استعمال نمایند و چون هر دو لب او قریب شوند و از لحم ممتلی گردد ذرور خشک که معروف بسبز قوادنست و آن گلنار و گل سرخ و دقاق
کندر و مر باشد استعمال کنند که این غشا را صلب کند و از انتقاض منع نماید و زیادتی و کمی در علاج بحسب رای طبیب است و این علاج هر جنس دبیله است
و از دبیلات نوعی است معروف بدبیله منکوسه و آن در اکثر احوال قاتل بود و البته نضج نکند و اگر بشگافند سوای خون از آن بیرون نیاید و چون شگاف
تا باستخوان رسد الجاریم برنگی که مذکور شد ظاهر شود و چه خائر بود و گاهی غشای موضوع بر عظم را پوسیده کند و بغشای مستبطن اضلاع برسند و منکوسه هر آن
نامند که ریم آن زیر آن میرسد و بسوی خارج او بیرون نیاید که بگشاید و علاجش همان علاج است که مذکور شد سوای آنکه واجب است که عنایت بمعالجه او
بیشتر از اول بود و اگر دبیله رخو باشد و دائم آنچه حوالی اوست آنرا متعفن سازد مضر نیست که حوالی دبیله را داغ متصل بلیغ دهند تا موضع سخت گردد و متعفن
نشود و فرق میان دبیله و میان دماهیل و خراجات بسیار است بعضی از آنست که مذکور شد و بعضی آنکه خراج و دمل را چون بشگافند در ان کیسه نیابند و
در دبیله وعاء و کیسه یافته شود و لهذا آنرا دبیله نامند و معنی او آنست که آنرا دو کیسه است زیرا که دبیله بمعنی کیسه است پس در یکی از دو کیسه آن زرداب فاسد متعفن بود
و در کیسه دیگر اشیاء غریبه بانکه مذکور شد مثل چوب و زکال و ریزه ناخن و پشم و مو و مانند آن و واجب نیست که طبیب جسارت کند بر دبیلات نیز بعلاج آن مگر آنکه
چون صاحب او را جودت قوت و صحت بنیه و حسن قبول برای معالجه دریابند و در مقاله بعض بصریین خوانده ام که واجب است که محجمه بی شرط یا قدح شوصه بر دبیله نهند
پس اگر بر بعض از آن غشی نشود امید صحت او باید داشت زیرا که وضع محاجم ماده را بسوی خارج بیرون آرد پس شگافتن سهل بود و گمان من آنست که امر بوضع
محاجم وقتی کرده اند که چون دبیله بر مواضع سلیمه از بدن باشد و الا و با هر معالجه دبیلات تلیین و تحلیل می نمودند و ندیده ام که او اشاره بشگافتن البته کرده باشد

خراج

عبارت است از ورم حار کبیر الحجم با الم و ضربان که در آخر پخته شود و ریم کند و بقول بعضی فرق میان خراج و دبیله آنست که در خراج ماده اندک بود و در دبیله
ماده بسیار باشد و شیخ الرئیس و غیره مینویسند که خراج از جمله دبیلات است آنچه از اورام حار ریم کند و اسم دبیله بر آن واقع میشود در هر ورم که در باطن او موضعی فارغ
باشد که بسوی آن ماده بریزد پس هر ماده که باشد در ان بماند و خراج آنست که از جمله این حار باشد پس ریم جمع شود و گاهی ورم حار ابتدا کند بجمع ریم و
تفرق اتصال مانند طاعون گاهی چنان ابتدا نکند بلکه ابتدا کند با بتدای اورام حاره صحیحه که او تحات ارکنه او در ان متمیز بود و چون فلغمونی بعده امر او نزد منتهی مئول گردد بریم
یا باخذ اخلاط مخاطیه و جصیه و رملیه و شعریه و غیر آنها و با وجود این بعضی اطبا ورمی را که در ان اخلاط از این جنس باشد باسم دبیلات مخصوص کرده اند و حدوث
این خراج از ماده غلیظ بود که طبیعت آنرا بسوی عضوی دفع کند پس ممکن نیست که در جلد نافذ شود و بطریق بخار یا عرق از آن تحلیل گردد و نه ایضا آنرا لحم تشرب کند
که ترحل پذیرد چنانچه در استسقا بلکه انفصال عضو متفرق گرداند بسبب غلظ خود و تفریق ظاهر و در خلل آن متفرق ساکن گردد و در اکثر او ابر تیز ظاهر شود و
خصوصا اگر ماده حاد باشد پس آن خراج آغاز متعفن کند و لحم حوالی خود را بسبب حدت و عفونت خود پوسیده سازد حتی که ریم جمع شود پس آن ریم نضج یابد
پس منفجر گردد یا فساد جلدی که بر آنست و تاکل آن و گاهی احتیاج شود بتقویت در انضاج و انفجار بمنضج و مفجری و گاهی حاجت آن نیفتد و هر قدر که خراج
ارتفاع شدیدتر و سر او تیزتر و سرخی و گرمی سخت تر بود حلد محدد شد او در حرارت شدیدتر و آن در نضج و تحلیل و انفجار سریعتر باشد و خصوصا بلند بارز
صنوبری شکل مثل دمل بزرگ و آنچه خلاف این یعنی پهن و فرو رفته کم سرخ بود و آن غلیظ الماده ردی مائل بسوی باطن قلیل الوجع ثقیل الحرکه باشد و دیر پخته شود

و چون سر کند زخم آن کشاده بود و اکثر آن باشد که چند جای سر کند و با خریکی شود و ردی تر ازین آنست که انفجار او بسوی باطن شود پس بر هر عضو یکه بگذرد
آنرا فاسد کند و ازین قبیل ست که بسوی جانبین مندفع شود و هر عضو قابل آن نیست که دران خراج حادث شود چنانچه در مفاصل خروج خراج نادر باشد
پس اگر در آنجا خراج برآید امر عظیم باشد و ماده سخت مفرط بود و بدترین و خبیث ترین خراجات آنست که بر اطراف عضله کثیر العصب قوی الحس برآید که الم و ورم زاید
بیشتر باشد و خراجات مختلف باشند در مدت نضج ریم آنها بحسب اختلاط در لطافت و غلظت ماده و مزاج در حرارت و برودت و اعتدال و بحسب فصل و سن و جوهر عضو خراج
نضج نیابد و ماده که اندران است تحلیل بریم نگردد بسبب قلت حرارت غریزی در عضو و بسبب غلظ جوهر ماده و گاهی در باطن نکشاید و حجم ظاهر نشود بسبب غایر
بودن ریم در گوشت و یا غلظ جلد یکه بر آنست و گاهی بر نضج ریم واقف شوند بسرعت و گاهی واقف نگردند بحسب جوهر او در غلظ پس بسرعت نرم نشود و اگر
نضج یابد و در رقت پس بسرعت نرم گردد و بحسب لحم که بسیار یا اندک بران باشد و اسباب خراج دو نوع بسوی ریم امتلا و کثرت ماده و فساد آنست
و اسباب این اسباب و تخمه و ریاضات ردیه است و امراضیکه با استفراغ ظاهر بحران نکنند و آفات نفسانی از غموم و هموم مفسد خون و نوعی از خراجات است که
آنرا طرمیسوس نامند و آن خراجیست که منفجر شود و زیرا و شبیه بلحم جدید بیرون آید بعده ازان ریم بار دیگر ظاهر گردد و قسمی از خراجات است که آنرا تین گویند و آن
خراج قرمزی ست مستدیر سرخ که صاحب او از تپ خالی نباشد در اکثر امر و حدوث او در اکثر امر در سر بود و گاهی در غیر آن حادث شود و سببش خون سوداوی کثیر المقدار
که رطوبات بلغمی بدان آمیخته باشد پس قوام ماده و رنگ آن و نضج آن مختلف بود **دلائل** خراج بودن ورم وجع ریم زیادتی گرمی موضع ورم و سختی آن و ضربان و اشتداد
وجع و احساس تمدد مفرط ست **دلائل** نضج کامل ماده خراج و پختن ریم علامت نرمی ورم و فرو رفتن او زیر انگشت وقت لمس و سکون شدت درد و ضربان و ظهور اندک خارش در آن

احکام ریم

بدانکه ریم جید آنست که سفید و هموار بود و آنرا بوی بد بسیار نباشد زیرا که سفیدی ریم دلیل قوت طبیعت است و همواری قوام دلالت کند بر آنکه طبیعت در ریم فعل
مستوی و تصرف تمام کرده آنرا نیک پخته و ریم متفق الانفعال از قوت هاضمه است و فعل او در عاصی و مطیع مختلف نیست و عدم شدت بوی بد دلیل بعید تر بودن او
از عفونت و نیست و ریم ردی آنست که بدبو باشد دال بر عفونت که آن ضد نضج ست و دلالت بر شتداد حرارت غریبی و عصیان ماده از قبول نضج متساوی کند
و چون ریم مختلف الاجزا در الوان و قوام بود و آن نیز از جنس ردی مخالف جید باشد و اگرچه در روایت مثل ریم بدبو دال بر عفونت نیست و هر ریم که در بدن حاصل
شود آنرا لابد ست از عفونت بسبب فعل حرارت غریبی و یا نضج یعنی طبخ ماده ورم و یا تبرد بسبب ضعف حرارت غریزی و عدم حدوث حرارت غریبی دران و در هنگام
متحیل بکیفیت ردی گردد و یا استحاله بنوع دیگر صحیح گویا خراجی که جمع شود دران مبائن گردد اجزای عضو که باهم متصل بود حتی که فیما بین آنها انفصالی
بهم رسد و این یا عقب مرض دیگر باشد و یا بغیر تقدم مرض دیگر بود پس اگر عقب مرض متقدم باشد آن مرض یا فلغمونی مفرد و یا فلغمونی مرکب با حمره بود و اگر بغیر
تقدم مرض دیگر باشد این تفرق تولد ماده در بعض اعضا یا انصباب او از عضوی دیگر بسوی آن بود پس تفرق میان اجزای آن کند حتی که دران فضا پیدا شود و
دران آن ماده جمع گردد و آن ماده اگر رطوبت باشد چون مدت بدان طول کند بانواع مختلفه متغیر گردد و دران اجسام شبیه بسنگ و ردی زرنیخ و ردی شعر و
و غیره که در دبیله مسطور شد متولد شود و خراج که جمع گردد اگر در باطن بدن باشد و لاسیما در عضوی از احشا معرفت او دشوار است و اگر در ظاهر بدن باشد معرفت او اول
بدانچه لمس ادراک او نماید از خاص بلمس او چون بران غمز کنند و گاهی جای غمز خراجاتی که جمع گردد مختلف بود بحسب نوع رطوبتی که دران مجتمع شود مثل رطوبت رقیق و ریم و
خلط لزج مخاطی و عسلی ورم و علقه و هر واحد ازین بلمس و غمز مدرک گردد و مؤلف خلاصة التجارب مینویسد که هر خراجیکه پدید آید و باز گردد نیکو نباشد و هر خراج که
بر مجلهای گوشت دار افتد بهتر باشد جهت سرعت قبول نضج و اندمال و هر خراج بحرانی که محل آن کشاده تر شود اولی بود جهت تمام آمدن ماده مرض مقدم و هر خراجیکه
کم صلابت بود بهتر باشد و زود تر پخته شود **علاج** در اول امر فصد کنند و مسهل بار دهند و اگر خراج در اطراف بود و مانعی از تنقیه نباشد تنقیه بهتر از مسهل نوشته اند و از
ماکولات غلیظه ردیه پرهیز کنند و بتقویت قوت بپردازند و نزد جمع شدن ریم تنقیه بمنضجات خفیفه که دران با وجود حرارت تغریه نیز باشد مثل خطمی و بزرکتان و
انجیر خشک و موم و زیت و کندر و زعفران نمایند و نطول بآب گرم سازند و نزد ظهور علامات نضج و نرمی ورم اگر از خود شگافته انفجار او با دو یه مفجره اولی است

والا شگافته دهند و آنچه دران باشد بدفعات بیرون آرند اگر ماده بسیار باشد بعده از پنبه کهنه پاک کنند و مراهم مدمله مرتب از مثل سفیداب و توتیای کرمانی و گلنار و مازو و دم الاخوین و انزروت و صندل سازند **اقوال حکما** ابوسهل گوید که چون خراج بجمع ریم ابتدا کند باید که نظر کنند پس اگر رسید تحلیل ماده و قدرت بران و طمع در منع او از بودن ریم باشد استعمال اشیای محلله کنند و اگر طمع در تحلیل ماده نباشد اشیای مفتحه استعمال نمایند و چیزهائیکه در تحلیل او و منع او از ریم استعمال کرده میشود آن ضماد معمول از نان گندم است چون طبخ او بکثرت نمایند و ضماد مرتب از آرد جو مطبوخ بطبیخ انجیر خشک پس اگر با وجود استعمال این اشیا جلد آن موضع متمدد شده باشد بران شرط غیر عمیق زنند بعده بران ضماد یکه دران آرد جو مطبوخ افتد بنهند و اگر ببینند که ورم کمتر از آنچه باید تحلیل میشود و بدانند که آن محتاج تحلیل بیشتر ازین مقدار است پس با چیزی ادویه تحلیل آن نما بیشتر باشد مثل زوفا و پودینه کوهی و زرنباد و اگر ببینند که ورم میل بصلابت کرده با ضماد بیخ قثاء الحمار و پیه بط و اکلیل و بیخ خطمی آمیزند و اگر در تحلیل او طمع نباشد او را اشیای مسکن وجع مثل قیروطی معمول بعقید انگور استعمال کنند بعد از آن اشیای مفتحه مانند نطول آب نیمگرم و زیت نیمگرم و ضماد مرتب از آرد گندم و آب و زیت باعتدال پخته استعمال نمایند و چون ریم کامل گردد خراج را بشگافند پس اولاً باشیائیکه تنقیه و غسل نماید مثل ماء العسل علاج کنند بعد از آن بحسب ملاحظه حال زخم معالجه فرمایند و این چنان باشد که اگر زخم سلیم از ورم حار باشد باید که در علاج چنین چیزی که تخفیف نماید بغیر سوزش بدون قبض شدید مثل مرهم مرتب از شراب و استخوان سوخته و قلقطار استعمال نمایند و علی هذا القیاس که اما استفراغات و آنچه بدان علاج اورام در اوائل آنها کنند مگر آنکه خوف رجوع ماده بعضو شریف باشد چنانچه بیان کردیم و چنانچه جهال دران غلطی میکنند پس امر است که دران خراج حاره و اورام حاره غیر خراجیه مشترک است و از تدبیریکه بدان مخصوص است آن تحلیل ماده است که دران جمع شود و این بر دو وجه است یکی ازان تدبیر جاری مجرای صواب است چنانچه در مرض بسیار خارج از معتاد نباشد و او آنست که حیله در انضاج ماده ریم و در کشادن او و بعد ازان باید کرد و آنکه رعایت قوت و حفظ او نمایند تا وجع و انفجار دفعةً آنرا ساقط نکند بلکه واجب است که رعایت کنند طبیب بحسب اورا که چگونه تقویت قوت و حفظ آن نماید بآنچه معلوم است و باید که حسب دستور با اغذیه جیده غذا سازند مگر آنکه خراج در حشا باشد پس بضرورت حاجت به تلطیف غذا آید دوم تدبیر خارج از صواب بسبب ضرورت حال و آن آنست که چون مرض عظیم باشد و خراج در غایت عظم خود متجاوز از معتاد و خوف استعجال امر در انتظار نضج اندران باشد و یا دانند که قوت بانضاج ماده آن وفا نکند و اگر تدبیر انضاج کنند آن منجر بتأثیر غیر انضاج خواهد شد پس از شگافت چاره نباشد مع احتیاط رسیدن آهن باعضای کریمه قریب خراج که درس حدید با آن خطر است و همچنین هرگاه معلوم کنند که ماده چنان غلیظ است که نضج نخواهد یافت و یا خوف کنند که حرارت غریزی در عضو چندان قابل نیست که نضج نخواهد کرد و یا خوف نمایند که آن بسبب قلت خود حالتی که ماده بغیر انضاج حقیقی خواهد کرد و یا خراج قریب مفاصل و اعضای رئیسه باشد پس خوف ناسور کردن او و اعضای متصله آنرا باشد و اگر تدبیر انضاج با دویه قریبه بانضجه کنند بعید بود که مغریه نفوذ نسیم را در منافذ منع کند و منضجه حرارت ضعیفه را حرکت دهد و این همه بر تعفین عضو اعانت نماید پس در مثال این امور لابد است از شرط غائر و شگافت عمیق بعده عقب آن ادویه که در غایت تحلیل و تخفیف باشند بکار برند و واجب است که شگافت و شرط در طول لیف عصب عضو بود مگر آنکه اراده بطلان فعل آن عضو از خوف وقوع تشنج باشد پس لیف را در عرض قطع کنند تا سالم مانند از آنچه خوف برد و اکثر طول لیف با طول بدن بود مگر در اعضای مخصوصه مثل الیاف زیر بغل و کنج ران که بعرض واقع است و همچنین اکثر طول لیف با چینها و شکنها یافته میشود مگر در اعضای مخصوصه مثل پیشانی و نزدیک عضو شگافت داده و شرط زده آب و روغن و چیزیکه دران شحم باشد نباید کرد و اگر چاره نباشد از شستن آن بآب و عسل یا آب شراب یا سرکه ممزوج بشویند پس اگر ورم و التهاب بعد شگافت اشتداد نماید بعد سه روز مقشر ضماد کنند و اگر این حاجت نباشد ملحمات و مراهم استعمال نمایند و بدانند که این شگاف مع ازدیاد جرک تا سه روز کافی است و لیکن چون زیادتی بکاری شیشم نباید چاره نیست و اولی آنست که بران صبر کنند تا آنکه موضع لحمی قلیل العصب و عروق نضج یابد و باید دانست که خراج صنوبری که نفع تیز کمتر محتاج بشگافتن قبل النضج است

تدبیر انضاج خراجات ظاهری

واجب است که حرارت ادویه منضجه او قریب بحرارت بدن باشد و آنرا اندک تغریه بود و ازین در اول درجات نطول آب نیمگرم است و تضمید بآرد گندم یا جو و گندم فائده درین بهتر است و نان بآب و زیت یا موم و زعفران دقاق کنند و زفت بروغن گل یا پیه خنزیر و یا ضماد خطمی و بزر کتان و ایضاً ضماد انجیر خشک شیرین فربه تنها یا با دیگر و خصوصاً چون دران زوفا و صعتر بری داخل کنند یا بابونه دران این هر دو باندک نمک پخته باشند بیامیزند و گاهی دران پیه یا روغن زیاده کرده میشود و قوی‌تر ازین حرف با علک البطم است و ادویه مرکبه از مویز و میعه و قنه و مرولادن و راتیانج و صمغ و مصطکی و زوفای رطب و بیخ قثاء الحمار و بیخ دم الاخوین و مرهم جالینوس

بروغن امید انجیر یا بقیر موم و خصوصاً چون آن هم را در زیت نگداز ند و همچنین یونوس و مرهم باسلیقون از بهترادویه درین باب دوای ششگانه از قیشیا باشد که بران نهند تا آنکه از خود شگافته

تدبیر خراجات ظاهری بعد نضج

چون خراج غلیظ الجلد بود و باوجود نضج امید انفجار او نباشد و نزدیک آن عروق و اوتار و عصب باشد پس واجبست که شگافت دهند و شدیدترین آنست که قریب مفاصل باشد در آن شگافت موضع ریم را بجویند و جهد کنند که شگاف باسفل واقع شود مگر آنکه ممکن نبود و اگر بر خراج سمین باشد بقدری که ریم ازان برآید شگافند تا سمین بسوی خود ملتزق نگردد و اگر موضع خراج نحیف باشد جلد آنرا در طول بشگافند و بدانند جائیکه دران ریم باشد پس نضج ظاهر شود و خصوصاً چون بانگشت بحس نمایند دران حس بانگشت دست دیگر کنند که آیا چیزی از تحس مندفع میشود و موضع ریم ظاهر گردد از میل ارنگ او بسفیدی و تا که نضج نیابد بمائل بسرخی باشد و گاهی جای ریم مائل بزردی و سبزی بود اگر ریم جید نباشد و معتمد لمس است نه بصر لیکن بصر معین او بود و واجبست که در شق خطوط طبیعی را از چینها لازم نمایند مگر نزد ضرورت در اعضائیکه وضع لیفت آنها در طول مخالف وضع شکنها باشد پس اگر اتباع شکنها در شگافتن خراج پیشانی نمایند جلد پیشانی بر روا فتد بلکه این محتاج آنست که مخالفت چینها نمایند واما در مثل بن ران واجبست که شگاف همراه شکنها در عرض جلد دهند و چون خراج را شگافند و اخراج نمودند چیزی را که اندر آنست باید که بهار درشتا بالصاق جلد بالحم او کنند تا خشک مثل خرف و صلب نگردد و چنان شود که ملتصق نگردد و دران جای خلا حادث شود که آن همواره ممتلی گردد و مثل خراج اول عود کند و هر قدر که پاک کنند باز ملی گردد و در حقیقت از جنس ناصور شود و قبل ازان که الزاق او نمایند فی الحال باید که آنرا پاک کنند و اگر حاجت آید که برسبیل خرقه در شنت جهید دران داخل کنند و بدان پاک نمایند و بعد از سبیل الزاق او نمایند و بعد ما به بر بندند بنحو یکه در رباط کهوف و قروح غائره مذکور گردد صواب جید باشد و واجبست که در شگافتن رعایت شرائطی کنند که در ریم مرعی دارند بعد شگاف از نضیج تر موضع و لحیم تر و بعید تر از عروق و شرایین و اوتار نمایند و بدانند که شگاف مختلف بود بحسب مواضع چنانچه انطیلس گفته که خراج اگر در سر باشد بشق مستوی شگاف نمایند زیرا که ... نبات شعر و اگر در موضع چشم باشد مقور مشابه وضع چشم و اگر در بینی عارض شود مستوی بقدر طول بینی و اگر نزدیک چشم باشد هلالی شبیه بسر بالا و کجی او بسوی اسفل بود و اگر در فکین و پس گوش باشد مستوی الطول اگر در ساعد و مرفق و بازو و انگشت و ران و ساق باشد همه در طول و همچنین از عضل شکم و پشت و در کنج ران و بغل شگافی کنند که از عرض نیز اخذ کنند تا ناصور نگردد و اگر قریب ران یعنی در سرین باشد مستدیر مقور و همچنین آنچه قریب مقعد باشد و در پهلو در اضلاع بوریب و در اضلاع هلالی شکل مقرن و اما در خصیه و قضیب مستوی در طول بشگافند و مدام حریص باشند تا آنکه شگاف متابع شکل کیاذی باشد آنچه قدر رستا بران باشد و حفظ از رسیدن او بعصب کنند و ایضاً واجبست که مدام تفقد وضع لحم موضع و لیف عضله نمایند زیرا که باجریان مستقیم بر آنکه شگاف باتساع موضع اندک باشد تا قطع حادث نشود و لیکن موضع التحام حسن و غیر وحشی باشد لیکن در هر حال اهتمام نمایند که شریان یا رگ بزرگ یا عصبه بالتعین ...

شگاف بحسب خراج

اگر کوچک باشد چیزیکه دران بود از موضع سیلان کند پس شگاف دران موضع نمایند و اگر بزرگ باشد شگاف بین بین نهند بعده انگشت سبابه یا میل دران داخل کنند آنرا بشگافند بنوعیکه تا سر او منتهی گردد بعده ایضاً در شگاف ثانی داخل نمایند و علی هذا حتی که بران آید و اگر خراج را موضع مستقل باشد و ممکن بود اخراج چیزیکه دران باشد شگاف دران موضع دهند و اگر مستدیر باشد و اشکالی بود که آنچه دران باشد از یک شگاف خارج نشود شگاف در اسفل او در دو یا سه موضع نمایند بقدریکه بدانند که ریم دران مجتمع گردد فی الحال سیلان کند بعضی گفته اند که چون خراج در مفصل یا عضو شریف یا موضع او قریب باستخوان یا غشا باشد در شگاف قبل از استحکام نضج او عجلت کنیم تا که ریم چیزی را از حق اعضا فاسد نکند گوییم که این تدبیر و تثبیت که چاره از شگاف نیابند پس اگر امید باشد که آن خود بخود بشگافد شگاف ندهند و همچنین اگر امید باشد که آن بادویه مفجره بشگافد و لیکن که در ادویه مفجره دوائی یافته مشود که قائم مقام شگاف باشد و بسیار باشد که جلد را بشگافند و یا آنکه ازان بیرون پس بران نشتر نهند تا که غائص تر باشد و اما خراجات سلیمه که دران بسیار برودت نباشد مثل آنرا آب گرم نضج و انفجار نماید و اما خراجات عفنه ازان ضرر شدید یابد بسبب آنکه آب گرم بسوی آن جلب ماده نماید و چون بینند که خراج را آب گرم اصلاح ... تنقیح و دفع ... کنند

مفجرات ظاهری

به آنکه تشمیس بیخ نرگس بر ورم صعب را می شگافد خصوصاً با آب عسل و روغن سوسن جوشش داده یا بیخ قصب تازه بعسل سرشته و یا زفت خشک بحر کفانه زنبور عسل و بادام تلخ و سلاقه ...

وگاه باشد که ماده غالب نپخته باشد در محل علت وجای آن و صلاح پزانیدن آنجمله نباشد اگر لختی لسر باکی آنرا شرط زنند چنانچه در حجامت میکنند تا اندک ماده آن جذب وفع گردد انگاه مراهم محلله نهند مناسب بود و زود نوچسپانیدن بر حوالی مرض عظیم نافع آید و آنجا که محل علت از رنگ متغیر نگردد جز نوانما خنن و دشتکاری چاره نباشد و مخفی نماند که خراج بحقیقت از اصناف فلغمونی ست و مراعاتیکه در تدابیر آنجا بحسب اختلاف و اسباب سابقه و بادیه وغیره مذکور شد جمله را با دستورهای اینجا نیز مرعی باید داشت و اینجا اهتمام در پزانیدن بیشتر باید کرد و آنجا اهتمام در تحلیل و غلامی راتب گرفت حضرت استاد او را بر ناشتا حب الشفا در آب مصور انار داد و نیم شب عرق آمد و خراج بر ساق او ظاهر شد و وقت عصر حضرت شیخ تیزاب گرم کرده بسر چوب بر سیاهگاه آن خراج قطره قطره نهادند و آن هر لحظه بزرگتر میشد چنانچه در ساعت نجومی بمقدار نیم انار مخروطی بر آمد و تکرار تیزاب بدستور میکردند و در ساعتی دیگر بشگافت و خون و چرک بیرون آمد و همه عوارض زائل شد و آن جراحت را بمرهم صلاح منزل

دبیله

و آن بثره بزرگ صنوبری شکل در اکثر و مولم و صلب ابتدا بود و این نیز از جنس خراجات ست و ابتدای خراج بود و ماده آن خون حاد ست که با آن رطوبت غلیظ فاسد آمیزد و تولد او از حرارت هضم و از حرکات و ریاضات و جماع و سواری و کثرت حمام بر امتلا و خصوصا در موسم ربیع و اکثار اغذیه مولد خون مثل گوشت و حشیش یعنی و ایضا عدم جماع بسبب توفر ماده باشد و بسیار بر آمدن دبلها منذر بخراج بود و بدترین دبیل آنست که غائرتر باشد و بقول طبری علت او یا از کیفیت باشد یا از کمیت پس آنچه از کیفیت باشد آنست که با خون رطوبت غلیظ فاسد آمیزد و خون را فاسد کند و از فساد آن کیفیت حاده پیدا شود و هر گاه متحمل آن نگردد و میان جلد و لحم افگند دبیل حادث گردد و گاهی عمیق شود و آنچه از کمیت باشد آنست که خون کثرت پذیرد و از مقدار غذا بیفزاید و عروق ممتلی گردد و احتمال آن نکنند و بسوی عضو افگنند و این نوع عمیق کم شود و سلیم ست و بقول خجندی دبیل که در عانه افتد منذر بصحت باشد و بقراط گفته که چون صاحب دبیل در روز چهارم یا هفتم یا یازدهم تب کند آن مدبا شد علاج مانند فلغمونی علاج آن نمایند و مبردات خصوصا سنبوش و مصفیات خون بنوشند و تقلیل غذا و ترک لحوم و حلویات و شراب کنند و ایضا اندر روز اول تا سه روز ردادعات مثل صندل و فوفل و اسبغول بگلاب بر هم زده و مانند آن ضماد کنند و برگ بنگ در آب پخته بر آن بستن برای تحلیل و انضاج ماده نافع بود و بتجربه برگ بنب یا برگ سنبهالو نیز محلل اورام ست و همچنین برگ بیوتی و برگ عباسی نیمگرم کرده بستن مفید ست و چون آرد جو را در عصارات بپزند و اندکی ریوند چینی سوده آمیزند و طلا نمایند در پختن اورام نهایت سودمند و معمول ست و تخم کنوچه و تخم ریحان و کذا انجیر زرد در شیر و عسل پخته ضماد کردن نیز ماده را می پزاند و همچنین ضماد آرد گندم باندک بورق و روغن بزرکتان و اگر بعد پختن از خود منفجر نشود برگ بنب و نمک هر دو را سائیده بر آن نهند و خمیر ترش و سرگین کبوتر و تخم کتان و آب هسپاریسیده و زردی بیضه و عسل حل کرده ضماد کردن نیز منفجر قویست و یا آهن بشگافند و بعد بر آمدن ریم بمراهم منبت لحم مرتب از گلنار و دم الاخوین و مانند آن و الیه بیای قصه بموم و روغن علاج نمایند و اگر قرحه رطب بود چرک بسیلان رزراب باشد ذرورات مثل ذرور معمول از گلنار و مر و صبر و زرد چوبه سوخته و اسرنج و فوفل سوخته و کات سفید بکار برند کسی را که هر سال دبیل بر آید تنقیه بدن او هر سال لازم شناسند تا از سرطان و اکله و جز آن ایمن ماند دیگر ادویه یونانیه نافع و ماسیل اگر بازوی سفید هفت عدد در تکه صاحب دماسیل ببندند صحت یابد و از مجربات مکرره سویدی ست و ضماد زعفران و مثل او موم زرد برای تفتیح دبیل نیز مجرب اوست و کذا خمیر آرد گندم و کذا شجره ابی مالک و کذا گندم خائیده بروزه دار و کذا کنجد بریان که قریب بسوختن رسد یا برگ چقندر و کذا موم بروغن سوسن زرد و کذا حکینی دنبه کوفته برای صلب هر واحد بر تفتیح آن مجرب اوست و لبستن برگ حی العالم کبیر در ابتدای دبیل در تحلیل و تسکین الم آن نیز مجرب خود نوشته **و ضماد** علک البطم بسرکه سوده یا بموم تر مد آمیخته و کذا تخم خطمی و برگ و بیخ آن تنها یا بشراب پخته و کذا زیت و نمک با عسل و یا بمویز منقی و کذا تخم انجره کوفته با آب دهن روزه دار سرشته و کذا قردمانا و سرکه و کذا اصل السوس کوفته پخته و کذا رب السوس و کذا پیاز نرگس تنها یا بریان کرده سوده بروغن خیری آمیخته و یا با عسل فرسنه و کذا چرک چراغدان و کذا بیخ قثاء الحمار و مثل او صمغ بطم و یا سپیدبر و کذا عصاره قثاء الحمار و صمغ عربی و کذا انجیر در شراب پخته و یا مطبوخ باریسا و قیطروان و کذا مقل و زعفران و کذا بورق و علک البطم و کذا میعه یا بسه مخلوط با دویه دماسیل یا میعه سائله و کذا ثوم با آب و شیر بالمناصفه پخته سوده و کذا میوه و انجیر مساوی و کذا آرد باقلا و آرد حلبه هموزن و کذا خردل کوفته بشراب کهنه سرشته و کذا زرنیخ سرخ و سپیدبر و کذا آرد جو و حرف

وسرکه وکذا آرد جو و پوست بیخ کبر وکذا انجیر خام و نطرون وکذا کبریت و عسل و پیاز نرگس وکذا عصاره گندنا با نمک وکذا بزر کتان و شیم و سرگین کبوتر وکذا اخثی السمک با سرکه و عسل گداخته وکذا انوفای رطب وکذا گل زرد فرا که آن خراست وکذا موم زرد و روغن کنجد و آب چغندر وکذا سقمونیا بالعسل و زیت وکذا بیخ سوسن پخته وکذا اپیه بقر با نمک آمیخته وکذا زراوند هر واحد منضج و مفجر دمامیل و خراجات است و شرب شقایق النعمان منع خروج دمامیل کثیره و تعدیل مزاج و استفراغ ماده آنها کند وکذا هلیله زرد و استفراغ ماده دمامیل نماید وکذا انزروت که منضج است و ضماد آن نیز وکذا رخام هر روز یک مثقال بالعسل بر ناشتا سه روز متواتر مزیل دمامیل صعب است و اکل ریباس بکثرت نافع حدوث دمامیل است وکذا شخصیکه بران دمل کثرت نماید و کاسه گل بخورد پس حاجت کند که بعد ازین کاسه دیگر نخواهم خورد چنانچه دمامیل ازان دور شود و ضماد کنند تش (؟) و آرد جو و شراب کهنه در ابتدا تحلیل دمل کند وکذا پوست بیخ کبر محلل اورام صلبه است وکذا آب گشنیز سبز و آرد باقلا در ابتدا تحلیل دمامیل و خراجات کند وکذا بیخ درخت گل سرخ دوا روز یکه دمل ظاهر شود آنرا با روغن کنجد یا سفیده تخم مرغ سرشته ضماد کنند که زیادتی نمیکند و حجم نمی پذیرد **ایضاً** که در تنضیج و تفجیر دمامیل مجرب و عجیب است تخم کتان حلبه مساوی کوفته در آب بپزند و قدری قند حل کرده فرود آرند و ضماد کنند **ایضاً** که دمل و سائر اورام را تنضیج دهد حلبه تخم کتان خسته تمر هندی سرگین کبوتر آرد گندم برابر کوفته با آب یا شیر بپزند و مکرر ضماد نمایند **ضماد منضج** که در دمامیل و اورام صلبه و خراجات از مجربات والد الحکیم علوی خان است انزروت تخم مرو کتیرا خسته تمر هندی مغز تخم بیدانجیر تخم کتان هر یک یکجزو خمیر نان دو جزو همه را در شیر گاو بپزند تا مهرا (؟) شود پس زرده تخم مرغ یکعدد زهره گاو یک توله صابون عراقی یک توله داخل کرده مثل مرهم ساخته ضماد نمایند و در نسخه دیگر تخم ریحان بجای تخم کتان و روغن گل و روغن بابونه عوض زهره گاو و صابون است و نوشته که اگر صلابت دمل زیاده باشد بزر کتان آرد حلبه بابونه اکلیل الملک زوفای خشک برگ چغندر گل خطمی مقل از هر یک یک جزو داخل کنند و بجای روغن گل روغن بیدانجیر نمایند و اگر بسیار سخت باشد مغز حب السلاطین ربع جزو داخل کنند و چون نضج یافته باشد و بسبب سختی جلد منفجر نشود صابون عراقی و سرگین کبوتر و سرگین موش از هر یک جزوی آب زهره گاو ربع جزو داخل کرده ضماد نمایند و اگر ازین هم منفجر نشود یک قیراط سم الفار آمیزند که در دو سه روز نهایت تا پنج روز ماده صلبه می برآرد **ضماد مفجر** که ورم دمامیل بکشاید خمیر نان سه جزو بوره ارمنی نمک حاشا (؟) سرگین کبوتر سرگین خروس هر یک یکجزو باهم سرشته ضماد کنند **طلاء مفجر** دمامیل مجرب بیعدیل و سریع الاثر است و کار نشتر مینماید اکاس (؟) آب نادیده پوست درخت ذات الذنب که بهندی بڑھ گویند سوخته خاکستر کرده هر دو مساوی با آب سائیده بر دمل بنوعیکه وا شدن خواهند بگذارند **مرهم خماسیه** که جهت نضج دمامیل و خراجات از مجربات کثیر النفع است تخم کتان تخم کنوچه سریش سه جوه گل بابونه گل خطمی انزروت مساوی کوفته پخته با شراب سرشته نیم گرم استعمال نمایند **مرهم** جهت بیرون زخم دمل و غیره معمول روغن کنجد چهار درم داغ کرده سیندور یک تانک انداخته بسوزانند تا که سیاه شود پس موم سفید دو درم اندازند بعده سنگ بصری مرداسنگ هر یک دو دانگ سوده انداخته فرود آرند و در نسخه دیگر نیلا تهوتهه یک ماشه عوض سنگ بصری است **دیگر ادویه هندیه مفید دمل** گوند ببول را در آب حل کرده بر آتش بپزند و بر پارچه طلا کرده بر دمل بچسپانند نوبت استعمال سه مرتبه نرسد که دمل خیارک دفع گردد و بهترین ادویه است **دیگر** که محلل ورم و مسکن درد است اجواین باریک سائیده در آب لیمو و اگر نباشد در سرکه بپزند و نیم گرم بر ورم گذارند دیگر اسگند ناگوری در آب سائیده هر روز دو بار طلا کنند دیگر از بیاض استادی هرچه پوست ارتهه (؟) تخم دور کرده باریک سائیده و پارچه سبز نموده بر دمل بچسپانند و ضماد اکاس بیل گولر خام سائیده نیز برای دمل و دیگر اورام نافع نوشته **دیگر** مغز خسته انبه با آب سائیده نیم گرم طلا کنند که در تحلیل اورام کار چه وار میکند **دیگر** که ورم را تحلیل کند پوست بیخ ارنڈ و بیخ سنبھیره دهتوره سائیده نیم گرم طلا سازند و بستن برگ دهتوره سیاه نیم گرم وکذا برگ سرس وکذا برگ بڑ بروغن زرد چرب کرده نیم گرم بر ورم نیز محلل است **دیگر** سنبھیره نحاله کالی زیره مرچ برگ نیب بیسی (؟) برابر با آب سائیده طلا نمایند دیگر که ورم را در ابتدا فرونشاند و بعد ازان نضج دهد و بکشاید و کشاده را از ریم و چرک پاک کند و خشک گرداند بالجمله رادع و منضج و مفجر دمل است و بعید (؟) گوگل ... هر دو باریک سائیده بر پارچه نهاده بچسپانند و ضماد بیخ سنبھیره با آب سائیده نیم گرم منضج و محلل دارد و عجیب النفع است **دیگر** که تحلیل کند گوگل بهینسه ایلوه و آمبه هلدی هر سه را باریک سائیده در آب لیمو با آتش نرم بپزند و بچسپانند دیگر تا مانند سرشیر شود فرود آورده بدارند و طلا می نموده باشند **دیگر** برگ گولر با دجوه (؟) ضماد کردن محلل است وکذا کایپهل یکجزو زنجبیل کنگهی هر یک دو جزو سرکه

سائیده گرم کرده ضماد کنند دیگر کره دم را بنزرانند پوست پیپل سائیده ضماد نمایند و یا تخم رودسن سائیده نیمگرم طلا سازند و یا تخم تمر هندی کوفته در آب پخته لکا برنند که معمول ست
دیگر برگ کنگهی برگ تمر هندی برنج جوش داده سائیده بالای ورم بندند در یکسه روز پخته کنند دیگر برگ سدا گلاب برگ نیب برگ انار برگ سنبهالو با آب شسته در پارچه
پیچیده از گل آلوده در خاکستر گرم دفن نمایند بعده برآورده نیمگرم بر دبل بندند برای سرعت نضج پیاز نیز داخل نمایند دیگر برگ سر و دال مونگ پنجال کبوتر هر سه سائیده
نیمگرم بندند که منفجر گرداند و تنباکوی خوردنی قدری در آب پخته ضماد کردن همین عمل دارد دیگر گویند سجنه قند سیاه کهنه پنجال کبوتر هر سه را در باد ون تا پنبه بندند که
مثل معجون شود قرص کرده بر دبل گذاشته برگ بڑ یا بید انجیر یا برگ پیپل گرم کرده بر بندند که برای کشادن دبل و تحلیل صلابت آن مفید تام ست و برای
قرحه و زنگ زیبی نیز ضماد این کثیر النفع ست دیگر برای دفع دبل و خیارک سبوس گندم سبوس جو اجوائن هر واحد یکدام آرد کهنه دو ماشه نمک شش ماشه همه را در دیل
پخته نیمگرم ضماد نمایند و بار سیده اکاسی گوگل سهاگه در آب سائیده بر پارچه طلا کرده بر ورم چسپانند ضماد که در انفجار دبل قوی ترست تخم سرس همین کهل زنگار
هر واحد نه ماشه ریوند چینی پیاز برگ نیب هر یک یکتوله ایلوه تخم حلبه هر یک شش ماشه اکلیل الملک گوگل السی هر واحد هفت ماشه کوفته بیخته بشیر اسپ تشند
آمیخته نیمگرم ضماد نمایند ایضاً صابون ریوند چینی مقل همین کهل سائیده بر پارچه طلا کرده نیمگرم بچسپانند ایضاً برای کشادن دبل چونه آب نادیده در
صابون آمیخته دریک روز سه چهار بار طلا نمایند و ببندند ایضاً جال گوشه مغز نارجیل یا ریکه سائیده بر دبل گذارند زود میکشاید ایضاً منفجر تخم تمر هندی سه
پنج مثقال بکوبند و چرک چراغ نیم مثقال در آب گرم بگدازند و با هم آمیخته نیمگرم بر نهند ایضاً منضج و محلل اورام جدوار زنجبیل پوست کالی سر فلفل سیاه کرانی نیم
مساوی کوفته بیخته در آب گرم آمیخته بر هم زنند و بر آتش پخته ضماد کنند ایضاً منضج و منفجر تال مکهانه با برنگ هر دو برابر کوفته بیخته در شراب انگوری کهنه بپزند بر پارچه
مالیده بچسپانند و صبح و شام تبدیل کنند نهایت تا سه روز ایضاً آرد مونگ آرد جو آرد لوبیا آرد عدس گیرو همه برابر بسبر که وآب پخته بر ورم دبل ضماد کنند که
مجرب ست و مسکن درد ایضاً که منفجر اورام و دمامیل ست انگل معصفر پوست جوز القی مقل مساوی کوفته بیخته در آب برگ کهیکوار بپزند تا بقوام آید بر برگ
بید انجیر پهن کرده بنهند و ببندند و بعد یک شبانه روز تبدیل نمایند دوای منفجر چونه کلی آب نارسیده یکپا بهاولی سجی نیم بهاولی خاکستر پوست درخت پیپل
نیم سیر شاهی باب خمیر نموده استعمال نمایند باین طور که اگر دبل یا ورمی دیگر پخته شود و جای نشتر زدن نباشد اندکی ازین دوا بر سر آن گذارند تا خشک شود
بعده بپارچه درشت مالیده بران عصابه بربندند که در یکپاس بشگافد و اگر بر جا میکه از مقعد بر آمده باشد از پارچه درشت اندک خاریده بمالند و چون
خشک شود بردارند و در روزی سه چهار مرتبه بگذارند و زود بردارند و یا بر توتول دیگر همین طور بمالند بر طرف شود و اگر بر داغ برص که برابر روپیه باشد بکشمش حرارت
طلا نمایند آتش جاری ساخته بر طرف نماید حمیری معمول اطبای هند که در تحقیق اورام اثر تمام دارد آرد برنج یا آرد جو از چهار دام در یک آثار حرارت یا دوغ بطور
فیرنی بپزند تا غلیظ گردد بربندند و اگر قوی تر خواهند آرد حلبه و تخم سن سوده هر یک یکدام ایلوه سوده نیم دام اضافه نموده بدستور بپزند و بعمل آرند و گاهی پشک
گوسفند سوده درین پخته بعمل آورده و سریع الاثر یافتم و داخل نمودن دیگر ادویه منحصر بر رای طبیب ست مرهم مجرب برای پزانیدن و کشادن دبل زفت رومی زنگار
ابهل برکتان حلبه راتینج بهروزه جوز القی مقل مرکی توتیای هندی زنجبیل ریوند چینی شیر تهر شیر انجیر شیر آکه ادویه را کوفته بیخته در شیرها سائیده موم و
روغن را گداخته مرهم سازند مرهم رال که برای زخم و دمامیل مجرب ست رال بست و پنج مثقال شنگرف زرنیخ هر یک نیم درم نیلاتهوته یکدرم سفیده چهار درم
مرداسنگ هشت درم سائیده موم پنجاه مثقال بر روغن کنجد هفتاد مثقال گداخته بدستور مرهم سازند **اقوال اکابر** شیخ الرئیس میفرماید که چون دبل ظاهر شود
علاجش تا قریب سه روز علاج اورام حاره باشد بعد از ان بتحلیل و انضاج مشغول باید شد که گاهی تحلیل شود و این کمتر بود و گاهی نضج یابد و واجب نیست
که از علاج دبل غافل شوند زیرا که بسیار باشد که بخراج عظیم انجامد و ازین است که واجب است از فصد یا اسهال ایمن گردانند و چون با دبل ضربان و قاعده اصل
باشد از نضج چاره نبود پس اعانت بران باستعمال منضجات کنند و مبتلا اکثر بمزاج دمالیل را اسهال ملائم کردن جاید بحجام مشتغل علی الدوام و ریاضت
از ان خلاص نماید و از منضجات او تخم کرنب کوفته بشیر خیسانده است و انجیر و خردل با عسل یا انجیر تنها یا بعسل و گندم خائیده برای انضاج او نیکوست و همچنین مغز
بهورق سرشته و با انجیر و خردل مخلوط نموده بدهن سوسن و دواهای دیگر معروف بدواهای انجیر و دوا باین صفت انضاج برفق کنند روغن کنجد نیم اوقیه خمیر ترش و اوقیه

تخم کنوچه سوده و اسپغول مسلم هر واحد یک نیم اوقیه شیره انجیر سه اوقیه آب مویز و بزرکتان هر واحد پنج درم در شیر پخته استعمال نمایند که این معتدل است و چون دمل حسر النضج
ساکن الحرارة باشد فصد رگی نمایند که بدان عضو اتصال دارد پس حجامت بر موضع دمل نمایند و این در ابتدا کنند که اخراج خون صدیدی کند و غلیظ محتبس گردد
و در انجا قرحه مناسب بهم رسد و هرگاه نضج یابد و نکشاید آنرا بشگافند یا با ادویه و یا با آهن بطریقیکه در خراجات گفته شد و از مفجرات جیده بزرکتان و تخم مرو و سرگین کبوتر
و خمیرست طبری گوید که آنچه از فساد کیفیت باشد فصد و استفراغ به دوای موافق بعد مراعات قوانین کنند و تغذیه او بدانچه اصلاح خون نماید و نزد تغذیه
واجب است که بمزاج مریض نظر کنند پس اگر حدت داشته باشند بر فروات مرتب بسرکه و شکر اقتصار نمایند و از فواکه بر سیب منجوش و انار منجوش و از اشربه
بر سکنجبین ساده مگر آنکه در بلاد رطب باشند مثل بلاد طبرستان یا شام پس شرب سکنجبین بزوری جائز بود اما در بلاد حاره یا بسه متحمل بزوری نشود البته پس آنرا
ساذج و شربت سیب و شربت غوره مانند آن بنوشانند و چون دمامیل بسیار باشد فصد و استفراغ بدن او و اصلاح غذای او نمایند و آنچه بر دمل نهند
تا ماده متفرقه را جمع کند اسپغول منقی و سفیده بیضه است و هرگاه ریم جمع گردد برای نضج او این دوا بران گذارند بگیرند حب الرشاد کوفته با خمیر و زرده بیضه بهم زنند و بران نهند
و اگر دمل شدید الصلابة باشد این ضماد دران اثر کند بگیرند برگ چغندر و برگ کاسنی و برگ کرنب و بارتنگ سائیده بروغن کنجد بپزند تا مثل مرهم گردد پس اندک
اشق محلول آمیخته تمام روز بران گذارند و ضماد نیم گرم باشد هرگاه سرد شود نیم گرم بکار برند که این در یک روز نضج او نماید و ماده که اندر انست آنرا رقیق کند
بعد ازان برای تفتیح این دوا نهند بگیرند آرد آب نارسیده یکجزو و تخم کنوچه دو جزو و خمیر ترش یک جزو و زرده بیضه و اندکی عسل حل کرده بران گذارند که بسهولت
بکشاید و چون ریم بر آید نگذارند که خشک شود بلکه بزرده و سفیده بیضه و روغن بنفشه برهم زده ضماد کنند تا آنکه قطعه غلیظ ریم سفید که آن معروف بام الدمل است
بیرون آید و دمل در ابتدای ظهور الم شدید آرد و سبب الم او آنست که خون چون گرم شود و حدت پذیرد موضعی را که بران ریزد گرم کند و تفرق اتصال عضو نماید
و ازان الم شدید پیدا شود و چون ماده نضج یابد درد ساکن گردد و اگر بعد خروج ریم آنرا غور در لحم باشد باید که بمرهم منبت لحم علاج کنند مثل مرهم سفیداب و مرداسنگ
و قیروطیات و هرگاه حفره ممتلی گردد بران گلنار و کندر و مر و گل سرخ بپاشند و چون خشکریشه کند و اثر او باقی ماند آنرا بگذارند تا مستحکم گردد و موضع سخت شود
بعده باین دوا اطلا نمایند آرد کرسنه آرد نخود آرد باقلا همه را در شیر سرشته طلاسے سطبر بران کنند و هرگاه خشک شود تجدید آن نمایند تا سه روز بعده در حمام
داخل کنند و بعد آن قیروطیات موم مصفی و روغن گل بمالند و اگر بدین ضماد نضج نیابد بسبب غلظ ماده بران دوای قوی گذارند مثل مرهم داخلیون و گندم مطبوخ
و مدقوق بعد ازان بعده چیزی از شحوم بدان آمیزند و بران لطوخ سازند پس اگر نضج یابد و نکشاید نظر کنند که دمل در کدام موضع است از عضو و حفظ عصب و شریان
ازان نشود و نزد ابتدا آنرا بشگافت دهند و چون ریم بر آید از ثقبه کهنه آنرا پر سازند تا آنکه جمله عفونتی که اندر انست آنرا پاک نماید بعده
بمرهم علاج کنند و اما آنچه از کمیت باشد آنرا فصد و استفراغ بحسب قوت مریض و فضلات که در بدن او باشد و تقلیل غذای او از عادت کفایت کند که آن گاهی
تخفیف یابد و تحلیل کند چیزیسے را که اندر انست و ازان بخارات و مواد برآید و اگر خفت نیابد و ورم کند علاجش همانست که در علاج دمل که سببش کیفیت خون باشد
مذکور شد و اما دمل که صنوبری شکل نباشد مستدیر مفرطح بود و آن ردیست دلالت کند بر آنکه ماده او غلیظ است در اندفاع و طلب نفوذ از مسام با جلد منازعت
نکند پس باید که عنایت بدان وافر بود و علاج همانست که سابق مذکور شد تا آنکه نضج یابد و ماده او خارج گردد و این نوع گاهی در سه موضع یا زیاده تر بکشاید
و صنوبری شکل در موضع واحد بکشاید و سبب درین آنست که چون ماده رقیق باشد مدافعت بجلد کند و اراده اندفاع ازان نماید پس سر او تیز گردد و چون غلیظ باشد
زیر مسام بسیار حاصل شود پس دمل مفرطح گردد و چون نضج یابد از چند مسام بکشاید ایلاقی و جرجانی مینویسند که اول اگر مانعی نباشد رگ زنند و حجامت کنند و آلوی سیاه
و عناب و مشمش یعنی زردآلوی ترش و تمر هندی و اندکی زرشک و شاید که درم کشنیز خشک شب تر کرده صبح آب او صاف کرده بنوشند و آب انار ترش و آب کاسنی با سکنجبین
سود دارد و تنقیه بطبیخ هلیله زرد و شاهتره و سنا و تمر هندی صواب باشد و از اغذیه غلیظه و از گوشت و شیرینیها پرهیز باید کرد و آنچه خورند باید که مائل بترشی باشد و در اول
بر دمل چیزهای سرد نهند چون اسپغول لعاب به سرکه تر کرده و ایضا خطمی بگلاب و اندکی سرکه آمیخته و آرد جو با آب عنب الثعلب و آب کشنیز تر سرشته و بعد سه روز تدبیر
تحلیل باید کرد اول اسفنج با آب سرد روغن نیم گرم تر کرده چند کرت بر نهند تا زود بپزاند و آرد گندم و نان گندم در آب و روغن زیت بنهادن زود بپزاند و موم

گداخته باندک زفت یا راتیانج در روغن مائل بگرمی چون روغن سوسن پرانند است و انجیر خشک در ماء العسل آغشته و تخم کنوچه کوفته با آن سرشته و بزر کتان
و مویز منقی با انجیر و خردل کوفته و خاصةً اگر اندکی ماء العسل اندازند و جرجیر در روغن گاو نیز راننده است ابن نوح گوید که آنچه منع تولد دمل کند فصد و حجامت
و تعاهد اسهال بهلیله زرد و سنا و شاهتره است و مداومت نقوع اجاص و عناب و تمر هندی و تقلیل از حلو و غلیظ و میل باغذیه حامضه قابضه و جعفریه و
سماقیه و رمانیه و حصرمیه و تفاحیه و سکباج و قریص و هلام و مصوص مانند آن و اگر شراب خوار باشند ممزوج باید و شراب حلو مائل بحرارت او نفع کند و اما بر نفس
سوفتح اگر در ابتدا ملاقی شود بادویه مبرده ضماد کنند و اگر در ضربان آغاز کند و سوزش او اشتداد نماید منضجات ضماد نمایند و آنچه نضج او نماید ادویه قارده در باب
ورم حار است پس اگر نضج یابد و انفجار او دیر کند شکاف دهند و بفشارند تا آنچه اندر انست سیلان کند بعده حوالی او را بمرهم سفیداب طلا کنند و بر نفس او
این مرهم عسل بگیرند انزروت و مقل و عسل هر دو حل کرده بران گذارند و گاهی عسل را جوش دهند تا غلیظ گردد پس انزروت بران پاشند و بیامیزند که این
بهر جراحت و قرحه را پاک کند و همه ریم بکشد و چون دمل پاک گردد از خود بسرعت مندمل گردد پس اگر اندمال او دیر کند مرهم منبت لحم استعمال نمایند صفت ذرور منبت
لحم بگیرند کندر و انزروت و دم الاخوین ذرور او نمایند طویل مساوی سوده بر قروح و جراحات بپاشند و ببندند دوای دیگر بگیرند یکپاوقیه مرداسنگ مثل سرمه سوده
و بران سه اوقیه زیت انداخته باتش ملایم بجوشانند و بچوب حل کنند تا منحل گردد پس بگیرند انزروت و کندر و دم الاخوین و بارزد و زفت یابس
هر یک دو درم و دران انداخته بپزند تا غلیظ گردد و استعمال کنند اگر موضع گرم نباشد و اگر گرم بود بدین مرهم سفیداب علاج کنند بگیرند مرداسنگ سوده پنج درم و در
سرکه حل کنند پس روغن گل انداخته بسایند تا غلیظ گردد و یکبار تسقیه سرکه و بار دیگر روغن کنند تا تنفخ گردد پس پنج درم سفیداب ارزیز اندک اندک در اندا خته
حل کنند و استعمال نمایند و این مرهم برای قروح و جراحات گرم و در فصل و مزاج حار نیکو است صفت مرهم اسود که اگر دمل و قروح صاحب یابس باشند استعمال کنند موم
و زیت و علک و زفت مساوی گداخته استعمال کنند و اگر اراده انفجار او بغیر آهن باشد بگیرند عسل بلادر یک جزء و زفت رطب یک جزء و در ظرفی بسایند تا ممزوج گردد پس بر
دمل نهند و تا نیم روز بگذارند که آن بهمان قدر جا را که بران طلا کرده باشند بخورد و خوبتر ازین آنست که نجیب دوای حاد بلیغ سرشته بران نهند و یا بگیرند آهک آب رسیده
و بشحم سرشته بدان ضماد کنند و یا آرد و صابون کوفته بدان ضماد سازند ابن الیاس گوید که علاجش فصد و اخراج خون بقدر قوت و دواء حب و فصل است بعده ازان
تنقیه بدان بطبیخ فواکه یا بمطبوخ هلیله و نقوع مشمش و هر صبح حلاب از عناب ده عدد و آلوی سیاه بسبتان عدد و تمر هندی و شکر سفید هر واحد ده درم بنوشند
و غذا مزوره ماش با اسفاناخ و مغز بادام و بعد تنقیه هر صبح سکنجبین ساده ده درم بگلاب ده درم بدهند و غذا مزوره تمر هندی و مغز بادام یا انار دانه
مغز بادام و اسفاناخ و هرگاه ماده دمل جمع گردد دوای منضج بران نهند مثل تخم کنوچه با انجیر خشک کوفته و یا کندر و تخم کنوچه و انجیر کوفته و عسل و روغن کتان آمیخته
خجندی گوید که فصد رگ مناسب با هفت اندام کنند و اشربه مطفیه و سکنجبین ساده و شیره خرفه بنوشند و فواکه ترش بخورند و بران رادعات تا سه روز
نباید نهاد و سیما اگر در قرب اعضای شریفه باشد و تنقیه بمطبوخ یا نقوع که دران ریوند و سنا و شاهتره و عناب و تمر هندی و آلو و شیر خشت باشد باید کرد و چون ایام
اسپغول کوفته با سر شیر سرشته ضماد کنند انطاکی در تذکره می نویسد که فصد کنند اگر ماده هیج باشد و الا رادع مثل پیاز بریان و کشنیز و عسل و علیق و عنب الثعلب
کنند و در وقت ریم کردن با غول و بنفشه و زعفران و زردی بیضه و خطمی و خمیر ترش ضماد نمایند و چون منفجر گردد بروغن گاو و صبر و سفیداب و مرهم اسفیداج و دخلیون طلا سازند
و آنچه بسرعت بگشاید آنست که نخود بریان و ترمس کوفته و نعناع با آرد جو و عسل و در خواص آمده که چون بطبیخ برگ شفتالو غسل کنند منع تولد دمامیل کند و در تذکره
گوید که فصد در دموی اول کنند و در صفراوی بعد تلطیف و تلیین در عضو مقابل بعده استعمال ماء الشعیر و تمر هندی و خیار شنبر و رادع بادویه ضعیفه مثل خطمی
و آرد شعیر و مویز و خطمی با سرکه و پیاز بریان بروغن گاو و خمیر گندم برسیده و آنچه در دماغ باید و بار دیگر اسهال بغاریقون و بیخ سوسن و تربد و ماء العسل
کنند و بران بادام بعمیغ بطم و صنوبر و عسل و صابون نهند و چون بگشاید در فشردن او مبالغه نکنند که آن سبب تحلیب مواد گردد بلکه آنچه بسهولت برآید اخراج آن کنند
و باقی را بوضعیات جذب کنند مثل صبر و مرداسنگ بروغن گاو که آن مجرب ست و کذا سفیداب و حجینه پس اگر خشکی بقیه دران تولد کند لزوم بشکر و اندک
زعفران نمایند و چون پاک گردد مرهم خل یا توتیا بران نهند و بعضی گفته اند که کشادن او با آهن بهتر از دوا است و راه آهن چاره از نضج او نمی بینیم

اولا با انجیر و خمیر پس با بنادل مر بر آن اعتماد کنند و کسی که نجات از آن نخواهد با استعمال صبر و مصطکی کثرت نماید و اگر چه در هفته یکبار باشد و در خواص آمده که برگ کیا
قشقه لحم خام فرو برد آنرا دمل بر نیاید تا یک سال و آنچه آنرا نضج بلیغ نماید آرد جو و حب الصنوبر و شحم مرغابی یا بط است و سائر صموغ و گفته اند که شرب زعفران و رب آس
از آن خلاص سازد لهذا ابتلاع هفت حبه زبیب بهار هنگام انعقاد او که کوچک باشد مصنف خلاصة التجارب گوید که چون در حقیقت دمل از اصناف خراج است تدبیر
آن خفیف از تدابیر خراج ظاهری بود و جهت سر دمل تدبیر تنقیه حاجت نباشد بلکه در اوائل و غلبه او تنقیه کافی بود و بسیار باشد که احتیاج به تنقیه نیفتد
جهت کم پدید آمدن دمل و عدم امتلاء و استحکام بعد سر کردن دمل عظیم نافع بود و بعضی مجربین گفته اند که این مرضیست که از حمام پیدا میشود و از حمام زائل میگردد
و جراحت دمل آنگاه زائل گردد که چیزی همچون ریشه و بیله که اندر آنست درست بیرون آید و آن هنگام باز بود و انهادن احتیاج نیفتد و خار بیدن محل دمل
در آخر چرک نباشد نشان روئیدن و بصلاح آمدن باشد و بسیار بود که تخم تمر هندی باریک کوفته در آب همچو مرهم پخته نیم گرم مکرر بر دمل نهند و آنرا بپزانند
در زود بصلاح آورد و کافی باشد و همچنین خمیر ترش شده و روغن بید انجیر بهم سرشته نیم گرم مکرر طلا کردن و خمر و دوشاب بهم سرشته مکرر نهادن و لعاب
تخم مرو و لعاب تخم کتان و حلبه نیم گرم مکرر افگندن و پیاز در آتش پخته مکرر بستن عظیم نافع بود و گویند که یک هفته هر روز مقداری طبیخ تخم رونا آشامیدن منع آن
بکند و کسی را که دمل در حرکت سفر و غیره پیدا شود باید که آنرا نیک حفظ کنند که بر جای سائیده نشود که رنج آن عظیم گردد و بیم ناسور بود و کاغذ لیس گرد اگرد آن
چسپانیدن نه بر سر آن عظیم مفید بود و هر دمل که بحرکت آید رطوبت آنرا چنانکه پاک کنند و احتیاط نمایند که بمحل دیگر نرسد چه بسیار باشد که از بوی آن دیگری بر آید
بران حوالی که آن رطوبت رسد و مجرب است و بدانکه بعضی اطبا دملی را که ریشه دران باشد دبیله گویند و بعضی دبیله دمل بزرگ را گویند که چند دهن باز کرده باشد
و اگر چه آخر آن جمله یکی گردد و بعضی دبیله بر اورام دموی که اندک صلابت پیدا کنند اطلاق کنند و بعضی بر هر ورمیکه پخته گردد و سر کند اطلاق نمایند مؤلف
خلاصة العلاج مینویسد که در ابتدا ریوند چینی بگلاب سائیده فائده تمام دهد صفت ضمادیکه چون در اول بکار برند فرو نشاند و اگر رو بنضج آورده باشد [illegible]
زیره سفید هر کدام یکدرم فلفل سیاه پنج عدد نمک اندکی همه را بآب سائیده طلا کنند و اگر با بول کودک بسایند بهتر است و اگر زرنیخ بآب سائیده بر حوالی دمل
طلا کنند و بهروزه بر دمل نهند بزودی نضج داده منفجر سازد صفت مرهم سیماب که زخم دمل و جمیع قروح و جراحات را بزودی بهتر سازد سیماب یکدرم سرب
دو درم انزروت سه درم بول سیاه بول سرخ زنگار بهروزه هر کدام دو درم موم سفید کافوری بسته و یکدرم روغن گاو چهل و چهار درم اول سرب را با سیماب
گره دهند و سرد نموده همچون غبار بسایند بعده انزروت را سائیده داخل کنند و بر هم زنند پس از آن کندر بعد از آن هر دو بول پس زنگار و بهروزه اضافه نموده
مجموع را سحق نمایند چندانکه سرمه سا شود آنگاه قدری پیاز در روغن داده گاو سوزانیده صاف کنند و موم را دران گداخته ادویه را ممزوج ساخته در ظرف سبسته
بالنده بر دارند و عند الحاجه بانیمه بالشه کنند بر زخم بگذارند ان شاء الله تعالی همان یک عمل کافیست عبد العزیز گوید که علاجش تنقیه پس ردع و تحلیل است و اگر
تحلیل نشود بنضج و تفجیر پردازند و از منضجات قویه سویق و بزر کتان و انجیر و خردل العسل است و کذا انجیر با آرد خمیر و کذا مویز با نمک طعام و از مجربات بزر قطونا
بلعاب دهن است که آن منضج بلیین مانع تزاید است و مغز پنبه دانه تنها منضج است و با تخم کنوچه عجیب است و انجیر مصطکی و کتیرا و عسل سریع الاثر است و باضافه
خردل قوی تر و برای تفجیر تخم تمر هندی با پیه کوفته نیم گرم ضماد کردن مجرب است و کذا خمیر و سرگین کبوتر بزرده بیضه و عسل و بیخ نرگس و پوست بیخ کبر منفجر سریع است و صابون
با انجیر منضج مفتح است و قوی تر از آن ریوند مقل و صابون است چون انفجار دشوار گردد اشنان روغن گاو و آرد ذرة با آب پخته بدان تکمید کرده ضماد نمودن مجرب است و از ملحمات
دم الاخوین و قنه و مقل و اشق و صبر و کندر و مر و انزروت است و منبتات لحم زراوند کندر ایرسا صبر اقلیمیا زفت مرداسنگ و همه آنچه در قروح بیاید اینجا مفید بود

طاعون

ورمیست صغیر الحجم مثل باقلا یا کوچک تر از آن و گاهی کبیر الحجم بقدر گردگان یا بزرگتر از آن باشد و با سوزش شدید سوزی تجاوز از حد بود چندانکه مریض پندارد
که آتش بر آن موضع نهاده و بقول شیخ حکمای قدیم لفظی را که ترجمه او بعربی طاعون است بر ورمی اطلاق میکردند که در اعضای غددی اللحم حساس چون پستان و بیخ
زبان و خصیه و یا غیر حساس چون بغل و کنج ران و پس گوش عارض میشود و بعد از آن آنرا میگفتند که مع ذلک ورم حار و قتال باشد پس از آن هر ورمی

قتال که بسبب استحاله ماده او بکیفیت سمیه عضو را فاسد نماید و رنگ عضو قریب خود متغیر سازد و حوالی او سیاه شود و گاهی چیزی خون و زرد آب متعفن ازان ترشح کند
و کیفیت ردیه او بسوی قلب از طریق شرائین برسد و قی و خفقان و غشی حادث شود و چون این اعراض اشتداد نماید هلاک کند آنرا طاعون ناسیه نیز نامند و غالب که
همین قسم اخیر را اوائل قوباطا میگفتند و آن از واجبات است که مثل این ورم قتال در اکثر امر در اعضای ضعیفه مثل بغل و بن ران و پس گوش عارض شود و بدترین او
آنست که در بغل و پس گوش عارض گردد بسبب قرب آنها از اعضائیکه آن شدید تر در ریه اند و سالمتر طواعین آنست که رنگ او سرخ باشد پس آنکه زرد بود و آنچه
مائل بسیاهی باشد بسرعت در دو سه روز قتل کند و طاعون در هوای بد و سالهای وبا و در شهرهائیکه هوای آن زود عفن شود و در فصل خریف و آخر تابستان بسیار افتد
و تجربه یافته اند که سعد و برآمدن آن بهتر از منفرد بود و آنچه دفع شود و بر محلهای دیگر پدید آید بهتر باشد و سببش غلیان خون و احتراق او مع رقت ست و اطبای
در تذکره هنود بیله که طاعون را مخصوص کرده اند بورم حار قتال سریع التعفن حادث در مثل پوست مغابن و اطلاق کرده میشود بر وبا بسبب تلازم حاصل میان هر دو
غالباً و الا میان آنها عموم و خصوص من وجه است و آن در حقیقت بثره مثل باقلا یا زیاده تر بود و ماده او خون متعفن ست و فاعل او حرارت ناریه غریبه بود و
شی ... غایت او ازهاق نفس و بدتر او آنست که در بغل چپ باشد بسبب مجاورت او قلب را پس بن ران راست پس بغل راست
پس بن ران چپ پس گردن بقول صحیح تر و گویند که سر دو بغل بدتر از سر دو ران ست این از جهت مکان بود و از جهت زمان آنست که نزد زیادتی خون و هیجان
او باشد و این در ایام ربیع بود و اگرچه در خریف باشد و از جهت رنگ سیاه کبود پس سبز پس زرد پس سرخ و هر گاه تپ و اختلاط عقل و تواتر نفس و نبض متفاوت
کند لامحاله مهلک بود و از کسانیکه بدان سریع تر هلاک شوند اطفال اند پس اعراب خصوصاً مثل زنگی و هندی بسبب ضعف مزاج بکثرت تحلل پس ... عراق
و نادر در سوداوی و آن مرض وبائیست عام بقول اصح و حقیقت او اجتماع بخارات عفنه است که با مطار در فصل گرما انصاعد نماید و اسباب و حکمیه کثرت رطوبت
و حرارت و بیش ... بودن سال ربیعی ست و کثرت کشتگان پس هوا بخون مقتولان متعفن شود و با حیوان و ثمرها و آبها ملاقی گردد و آنرا بخورند خون فاسد شود
و بمواضع رخو جمع گردد مثل خراج اگر رطوبت اشتداد نماید و الا بصورت آبله تر قیح و کیفیت سوء بدان انعکاس خون بسوی مواد سمیه است پس بقلب رسد چنانچه
در سموم اتفاق افتد و از جهت طاعون قاتل را تپ و قی سیاهی محل و کمودت او لازم بود و این لازم وبا بود نه بعکس آن و فرق میان هر دو ظهور مثل خراج ست فقط
نه آنکه امراض در وبا یک نوع اند و درین مختلف بود چنانچه قومی بدان گمان کرده و در نزهت گوید که اگر با طاعون عضو متغیر نشود و با تپ و خفقان مقترن نگردد
سلیم باشد و الا مهلک بود و (طبری) میگوید که وبا در عالم چون از فساد هوا باشد آن مثل طواعین و ... و شکلین و بنفسجی و سموم در بدن بود و اگر از فساد خون باشد و هوا
فاسد شود یا بفساد کلی یا جزئی گردد پس اگر فساد جزئی باشد در ان بلد اعلال وبائیه غیر قتاله بود و اگر فساد در هوا کلی عام باشد در ان بلد امراض قتاله مهلکه بود و
هوا آنست که در ان کیفیت فاسده پیدا شود و بران تغیر بعضی جوهر او وارد گردد و فساد خون نیز بحدوث کیفیت فاسده بود و بحسب فساد امراض متولد شود پس اگر فساد
او بحدت و غلیان باشد ازان بخارات لذاعه فاسده پیدا شود و ازان خارش بغیر بثور پدید آید و اگر فساد از خلط مع حدت و عفونت بود ازان حکه و جرب و بثور
و دمامیل متولد شود و اگر فساد او بعفونت و تغیر بسوی حدت و سخونت و حدوث سمیت در ان باشد ازان طواعین قتاله افتند یعنی طواعین آنست که این خون
یا ... عضو متغیر متفسخ بسوی عضوی یا اعضا برسد و فسخ و نتن و احراق آن نماید و ازان هلاکت سریع باشد و گاهی این اخلاط مذکوره بسوی قلب رسد و در فور
قتل کند و یا بسوی دماغ یا سدر و ازان درجائی از بدن مثل عدس پدید آید و آنرا زیتیه نامند و بهراین بقراط حکم کرده که چون این علامت بر بینی و چهره و بیخ گوش
ببینند بر موت سریع دلالت کند و گاهی این فساد و حدت کم باشد و ازان بنفسجی پیدا شود و آن لقطها ست که در جمیع بدن ظاهر شود بصورت و مثل رنگ گل بنفشه
بود و منتشر ... در همه بدن و آن سلیم العاده بود تا وقتیکه رعاف پیدا نکنند پس اگر با آن رعاف حادث شود و ازان تپ ساکن گردد دلالت کند بر آنکه
خارج ... قتال از جنس طواعین قتاله است پس همواره رعاف کنند تا آنکه هلاک کنند و گاهی چنان ظاهر شود که گویا کیکان گزیده اند در جمیع بدن مائل بسرخی شده
و آن سلیم بود الا شبه هلاک نکنند و گاهی آثار ظاهر شود مثل گزیده و سبز بود و در وسط او خطوط سفید مائل بکمودت باشد و این نوع را شکلین نامند و آن قتال ست حسب ... او
... کنند یا ... و ازان نوعی از رنگ ست که برنگ رصاص ظاهر شود و آنرا موم گویند و آن دلالت بر فساد سائر اخلاط و احتراق آن و وقوع او در جمیع کنند ازان یکی ...

که اغبر برنگ خاک مثل بهق ظاهر شود و صاحب او در بدن ثقل و فخامت دریابد پس آن ورم کنده و بمیرد یا طبیعت او نرم گردد و هلاک شود و این
دلالت کند بر آنکه فساد بسوی دماغ مرتقی شده و خلط شدید العفونت فاسد است و از فرط احتراق خود خاکی سمی گردیده علاج نقل هوا کنند اگر ممکن
باشد و الا تقویت دل بخورانیدن مرکبات کافوری و مفرحات و یاقوتی بارد و دواء المسک بارد و غیره از تریاقات سرد و سائر تدابیر که در تپ وبائی مذکور شد
باید شود و فادزهر معدنی و مروارید و گلاب و عرق کادی را تاثیر قویست و خوردن جدوار با کافور اندر ترشی بهترین تدابیرست و طلای جدوار در آب کشنیز و اندک
سرکه سائیده بهترین طلا بود و قبل از بروز آن در ایام وبا ازین طلا بوئیدن و چشیدن در بغل و کش ران و پس گوش و غیره متصل مالیدن منع بر آمدن
طاعون برین محلها کند و حق آنست که این مرض را هیچ تدبیری چنان نبود که مریض را از و رستگار کنند بعده بر بالای طعام ترش تریاقی حب الشفا بزرگ در آب انار
افشرده حل کرده دهند و چون مرض پیدا شود محل آنرا بنهادن تیزاب فاروقی مدبر سیماب و جدوار کبتا بند تیه شوریکه در خراج گفته شد و بر دل و دماغ او طلیه سرد تریاقی
خوشبو نهند و چون ماده بدماغ رسیده هذیان پیدا کند بمعالجه سرسام صفراوی پردازند باز یادتی استعمال تریاقات بارده و باقی تدبیر یکه در علاج امراض قلب از
سوء مزاج حار مذکورست بکار برند و اگر در ایام وبای طاعونی هر روز جدوار سه دانگ سوده در روغن گاو یکنیم توله آمیخته وقت صبح بخورند و غذاهای ترش تریاقی
تناول نمایند و مداومت بوئیدن سرکه و پیاز کنند مرض مذکور عارض نشود و اگر در ابتدای ظهور آن فادزهر بزی و جدوار هر یک چهار حبه در روغن گاو سه توله بدهند
و غذا هر دو وقت خشکه گیلانی با روغن گاو و بالائی و مربای کرنده و مربای ثمر هندی بخورانند و عوض آب گلاب و عرق کاسنی هر دو برابر و عرق صندل چهارم حصه آمیخته
بشوره پرورده بنوشانند و خاکستی یک توله در آب برگ عنب الثعلب سبز و کشنیز تر و بادرنگ سبز بر صفحه اسرب صلایه کرده حضض مکی هفت ماشه گل ارمنی
نه ماشه سرکه مقطر یکتوله آمیخته حوالی آن ضماد کنند در دو هفته صحت کلی رو نماید و حکیم عابد از استاد خود نقل کرده که بعض مطعونین را بابلاع یکتوله کافور علاج کردم
و در یک روز شفا یافتند و سویدی نوشته که تعلیق یا تختم یاقوت هر قسم او که باشد صاحب طاعون را نفع کند و مجرب صحیح من است و گفته که گل ارمنی شربا و طلاء
علی الالف و ریاس و گل مختوم و کافور شربا و مقل ازرق شربا و بخورا و حجار نخل [illegible] و دوام خوردن روغن گاو هر واحد طاعون را نافعست صفت حبیکه
بجهت طاعون و خیارک و جمیع اورام حاره نافع نوشته گل ارمنی جدوار افسنتین زرنباد زرد چوبه صندلین گل مختوم مساوی باریک صلایه کرده حب ها بسته نگاه دارند
در هوای امراض [illegible] ماشه [illegible] در هوای گرم با گلاب بدهند و حکمای هند گفته اند که روغن کنجد درین مرض بغایت مضرست بجای آن در چراغ نسوزند و شیر برنج پخته
بر طاعون بستن نفع دارد و بخورانیدن شیر گاو و برنج نیز امر کرده اند و شهد و شکر سفید یکجا کرده بر ورم گذاشتن جاذب و محلل ماده میدانند والله اعلم

اقوال حذاق شیخ الرئیس میفرماید که استفراغ بفصد واجبست بدانچه وقت احتمال او کند و یا اخراج خلط عفن آنرا واجب نماید بعده در جانبیکه قلب
متوجه شوند بحفظ و تقویت بچیزیکه در آن تبرید و عطریت باشد مثل ترشی ترنج و لیمو و ربوب سیب و به و مثل انار ترش و بشمیدن مثل گل سرخ و کافور و صندل
و غذا مثل عدس بسرکه و مثل مصوص ترش مرتب از لحوم تیهو و دراج و نیز غاله و لازمست که میل مسکن مریض ببرف بسیار و برگ بید و بنفشه و گل سرخ و نیلوفر
و مانند آن کنند و بر قلب اطلیه مبرده مقویه که از ادویه خفقان حار و اصحاب او معلومست باید نهاد و بالجمله تدبیر او تدبیر ارباب هوای وبائی است واما نفس طاعون
وانچه سمی باشند آنست پس در ابتدا معالجه کنند از چیزیکه قبض و تبرید نماید باسفنج مبلول در آب و سرکه و در روغن گل یا روغن تفاح یا عفص یا عصاره مصطکی یا روغن مورد اما
در انتها پس معالجه بشرط کنند اگر ممکن بود و آنچه اندر آن باشد سائل سازند و نگذارند که منجمد گردد و سمیت زیاده شود و اگر احتیاج بحجامه افتد که بطرف [illegible]
و آنچه خراجی الجوهر باشد باید که نزد انتهای او یا مقارنت انتها بتفتیح استعجال نمایند و اگر احتیاج باشد در تبرید تانی کنند تا ماده باز پس نگردد و بعد تفتیح او مثل
نطول بآب بابونه و شبت و سائر منضجات لطیفه که در ابواب خراجات مذکورست باید کرد و اما قوباطا و بوبس را نفع میکند ضماد برسیاوشان و سرمق و سیلاب و
بیخ خطمی با مثل اشق و عسل و شراب با دیق بر اتیانج و قیروطی و یا جرم خانه زنبور عسل و ترمس در سرکه تر کرده و بیخ قثاء الحمار و علک البطم و یا نطرون با انجیر یا بخمیر ابن الیاس
گویند که درین مرض البته فصد نکنند چنانچه ناسوع را فصد نمیکنند تا که ماده سمیه در جمیع بدن منتشر نگردد و بلکه علاج حق و تدبیر صواب آنست که همگی
عنایت بامر قلب و تقویت او مصروف دارند و از وصول کیفیت سمیه بسوی آن اجتناب نمایند و هر صبح جلاب از شربت حماض یا شربت نارنج یا نارنج

یا لیمون یا به یا سیب یا انار ترش هر کدام که حاضر باشد ده درم بگلاب عرق بید مشک عرق گاوزبان هر واحد ده درم بنوشانند و زیر بادکش مبلول بگلاب بنشانند و بدن او را
بجامه سفت بپوشند تا هوای سرد به بدن او نرسد و جلد را کثیف نسازد و در ماده غلیظ و شر نفیز اید و استنشاق هوای سرد کنند تا قلب گرم نگردد و غذا العدسیه و عناب
و سرکه سازند و حوالی او یخ و برگ کدو و عصی الراعی و حی العالم نهند و بر سینه صندلین و گل سرخ بگلاب و یخ و کافور و مانند آن طلا نمایند و سزاوار نیست که بر موضع ورم طلا بارد
نهند بلکه می باید که شرط زنند اگر ممکن باشد و موضع مشرط را آب گرم بشویند جبر جانی گوید که بر طاعون هیچ ضمادی و طلائی سرد رادع نشاید نهاد و برگ دفن نیز مشغول
نباید بود مگر آنکه امتلای قوی باشد و خلط بد دور کردن واجب بود و جایگاه علت را بالی زدن و با مستکی فرید ن و آب گرم شستن صواب باشد و هرگاه که خفقان
قوی گردد آب گرم و طبیخ بابونه و شبت لطول باید کرد تا ماده از دل باز گردد و بجایگاه علت باز آرد و تحلیل کند و تدبیر پزانیدن ورم باید کرد باد و یه که در علاج
خراج یاد کرده آمد ابو منصور گوید که مبادرت بنوشانیدن جمیع مقویات قلب مبرد حرارت غریبی او مثل آب انار ترش و سیب و دوغ ترش کنند در خس خانه
یا در مکان سرد خواب کنند و حوالی او تر بزو سیب و برگ انگور و غیر آن نهند و غذای سرد مثل تریص جواهل و مغلظ خون بخورند و مع ذلک قصد تقویت معده
او بخورانیدن ربوب ترش و قرص طباشیر نمایند و چون از طلای بارد و مکان بارد خفقان حادث شود بآب گرم نطول کنند و آنرا گرم سازند و جمیع عنایات
بحفظ قوت پس حفظ قلب مصروف دارند چه بعد از ان علاج سوضع ممکن بود و چون خفقان خفت پذیرد و برود و قوت قوی باشد نظر کنند اگر ساعی گرد علاج
آگاه از داغ کنند پس اوبال او نمایند و اگر سیاه باشد بشرط و محجم کرمانی گفته سزاوار است که از بلادیکه در ان طاعون افتد بگریزند پس اگر در لشکر باشد در موضع عالی بالا
با دنشینند و همچنین در هر موضع که از بوی بد و خبث ریح بود انطاکی گوید که چون معلوم کردند که این سال وبائی ست از پیشتر تهیه بفصد و حجامت و تنقیه اخلاط
حاده کنند و چون هوا متغیر شد ابتدا نماید گوشت و شیرینی و هرچه مولد خون و حرکت زیاد باشد ترک نمایند و مورد و نیلوفر و طرفا فرش سازند و آب عدس و سرکه و گل ارمنی
بپاشند و تعلیق نارنج و پیاز و نعنع و سیب کنند و آنرا بخورند و تدخین بدان و بمشک و عنبر و لادن و قطران نمایند و بنفشه و آنچه از ان کار زند مطلقا استعمال کنند و
و چیزیکه غذای او قلیل باشد و منع جوش خون بتبرید خود نماید مثل فواکه و بقول و باقلا و عدس و خرفه بخورانند و روغن بنفشه و صندل و سرکه و کافور بمالند و از مجربات حمل
یاقوت و مرجانست و گویند که زمرد و از مشهور تعلیق درونج ست و این معجون ماخوذ ست از آنچه در ذخائر ترجمه آن بعربی شده و آن مجربست برای دفع سموم و
تغیر سوداوبا و مقدار آنچه از آن مستعمل میشود سه قیراط ست و در روغن بنفشه حل کنند و حوالی بینی بدان چرب نمایند و از اعظم مفرحاتست و خفقان را انفع کند و
انعاش قوتها و اعضای رئیسه نماید و قوت او تا ده سال باقی ماند صنعت آن بنفشه گل سرخ خشک نعناع مرزنجوش هر واحد ده مثقال گل ارمنی درونج صندل
بهمن سفید کشنیز خشک کرده بعد تر کردن او به که هر واحد پنج مثقال صبر زعفران گل مختوم مصطکی تخم ترنج مقشر بسباسه هر واحد چهار مثقال کهربا طباشیر لادن ظاهر
سه مثقال صمغ عنبر هر واحد دو مثقال یاقوت سرخ یک مثقال همه را بسایند و در نیم رطل گلاب که در ان هفت قیراط افادزهر حل کرده باشند بگذارند بعده
بشربت ریباس معجون سازند و اگر میسر نشود بشربت بهی یا سیب بسرشند و بردارند و در نزهت گفته که آنچه مرکب از صبر و زعفران و گل مختوم و بنفشه و سنبل الطیب
و درونج باشد بخورند که آن مجربست و کذا یاقوت و زمرد اکلا و حملا و هرگاه طاعون عارض شود در ان هنگام فصد جائز نبود و عنایت بحفظ قلب
واجب بود مثل فادزهر و آنچه دفع سموم کند مثل زمرد و تبریه حوالی محل اثر مثل سرکه و گل ارمنی و مورد و کافور طبری گوید که ممکن نیست که برای هر نوع طاعون علاج
خاص جدا بیان کنم پس علاج عام جمله این انواع ذکر کرده میشود و طبیب را باید که از ان علاج هر نوع استخراج نماید و بحسب رای خود زیاده و کم کند پس
گویم زمانی که در بلدی نوعی ازین امراض در یکی از مردم ظاهر شود بر جمیع اهل معرفت واجبست که تدبیر نفس خود تا مهما امکن باین تدبیر نمایند پس باید که
دران وقت فصد باسلیق از هر دو دست کنند و خون زیاده تر آنچه ممکن باشد بیرون آرند و باین مطبوخ استفراغ نمایند نسخه آن اهلیله زرد بیست درم
آلو بنجاه عدد تمر هندی سه اوقیه عناب یک کف کسیر تخم کشوث تخم کاسنی کشنیز خشک توت شامی خشک هر واحد یک کف برگ عنب الثعلب یا بدسته کبیر همه را در چهار
رطل آب بپزند تا بیک رطل و ربع باز آید پس صاف کرده دران پانزده درم فلوس خیارشنبر و ده درم ترنجبین خوب مالیده بار دیگر صاف کنند و سه طسوج
سقمونیای مشوی آمیخته نیم گرم بنوشند و ازین مطبوخ دو شربت یا سه بقدر توت و امکان بنوشند و از جمیع اغذیه پرهیز از ثمرات حامضیه و حصرمیه و ریباسیه و عدسیه

وبر کاهوی مسلوق مطیب بسرکه وبر کاسنی بسرکه ومانند آن اقتصار نمایند ودرین هنگام از گوشت وشراب البته اجتناب کنند واز جماع بالکلیه حذر نمایند وکثرت
شمّ کافور وبنفشه ونیلوفر کنند اگر فصل آن باشد وریحان مغسول بآب سرد واین شربت که اهل مصر برای طواعین وفساد هوا وفساد خون ترکیب داده اند استعمال نمایند
نسخهٔ آن بگیرند آب حماض وآب غوره وآب ریباس وسرکه کهنه تند هر واحد یک رطل پس بگیرند کافور یک مثقال وبا دو مثقال ریوند کوفته ویکنیم دانگ افیون خالص
در صره بسته اندازند وجوش دهند تا دو بهره حل شود واز آبها دو ثلث کم شود پس بر هر رطل آن رب سیب ساده ویک رطل شکر سفید ویک دانگ زعفران انداخته
بقوام آرند واین شربت در ان ایام دائم بقدر بیست درم سرد کرده بر ناشتا بنوشند واین بسیار اشاره حقنه در ان ایام باین حقنه می نمود ماء شعیر عناب سپستان پزند
وصاف کرده ودر ان اندک روغن بنفشه وسفیدی بیضه رقیق ولعاب بغول [illegible] بر هم زده بدان حقنه کنند وبرای ابرای امراض این قرص بسکنجبین بخورد کسیکه او را این
مرض یا نوعی از ان ظاهر گردد نسخهٔ آن گل سرخ طباشیر تخم خرفه تخم حماض نشاسته تخم کاسنی عصارهٔ زرشک حضض صندل سفید وسرخ گل قبرسی گل مختوم هر یک
نیم درم ونیم مغز تخم خیار مغز تخم بادرنگ مغز تخم خربزه مغز تخم کدوی شیرین هر واحد دو درم کافور ریاحی ده دانگ همه را باریک سائیده بر سر هر درم از ان یکدرم
ریوند چینی سوده اندازند وبسرکه کهنه سرشته یک یکدرم قرص سازند ویک قرص هر روز با دو اوقیه سکنجبین ساده بخورند ودر ان ایام در حمام داخل شوند وصبر
کنند تا بدن تر گردد پس بپارچه عرق را پاک کنند وآب غوره بروغن گل یکبار بمالند ویکبار بسرکه وروغن گل مالش نمایند واین معالجه اجنبیست از ان
معالجات همه انواع آن بر می آید وطبیب از نوشانیدن مسهل یا چیزیکه در ان هلیله باشد حذر کند واز تضمید معده بچیزی قابض احتراز نماید پس اگر سوزش در معده دیگر
یافته شود بران پارچه مبلول بآب عنب الثعلب وگلاب صرف نهند ودر تبرید جگر مبالغه نکنند وبروغن البته مس [illegible] نمایند [illegible] قندی وغیره منوشیده برگاه
بیمار را در خانه سرد نشانند وجهت تبرید هوای او برف دارند جهت که بروی ورم پرسیاوشان وخطمی وبابونه ضماد سازند وبطبیخ بابونه وشبت تکمید کنند تا که بسری بمواد
محل ورم رسد وآب گرم [illegible] برورم ریزند ودر ان ادویه حاره نپخته باشند وهرگاه فصد خواهند کرد واجب آنست که مراعات چند چیز اهم دانند یکی آنکه بر طاعون اول
شرط زنند زیرا که در صورت خروج مادهٔ سمیه از نفس عضو خوف انتشار سم در بدن نزد فصد کمتر باشد دوم آنکه پیش از فصد بحوالی طاعون چیزهای بارد وقابض طلا نمایند یعنی
حضض وگل ارمنی ومامیثا وامثال آن تا مادهٔ سمی را که در انجا جمع شده بسوی باطن باز گشتن ندهد هنگام بر آمدن خون بفصد سوم آنکه بمحافظت اعضای رئیسه خصوصاً دل
مبالغه نمایند تا مادهٔ متحرک بفصد بدین اعضا نیفتد وآنچنان باشد که اطلیهٔ خوشبوی بارد بر سینه ودل گذارند وخوشبوهای سرد ببویانند وآب سرد وگلاب آمیخته جرعه جرعه
بنوشند تا که خون بر جای آید وبعد از ان نیز بهمین قاعده مرعی دارند تا که مادهٔ متحرک سکون یابد واین همه احتیاط که وقت فصد گفته شد بر تقدیریست که مادهٔ طاعون سمیت
بسیار وشدت داشته باشد وگرنه بدین تدابیر حاجت نباشد بلا خوف فصد باید کرد واگر با وجود قلت سمیت اندر فصد بعضی ازین ضوابط مرعی دارند بهتر باشد واحتیاط اقرب بود
ودلالت بر قلت وکثرت سمیت از رنگ ورم توان کرد چنانچه گفته شد [illegible] بیان علامت سوداء ماده [illegible] پس درین هنگام [illegible] کنند ومحاجم کلان
بی شرط بر ساقها گذارند وسخت بمکیدن فرمایند وزمانی دراز تجربه را نهاده دارند خصوصاً گویند که استاد من گفته که فصد ومسهل در طاعون ودر کل مادهٔ ردیه که متوجه بخارج بدن
شود هنگام خروج او جایز نیست تا تعارض واقع نشود واما در ابتدا قبل ظهور او فصد واستعمال مسهل از مطبوخات ومنضجات اعجب بود خصوصاً اگر ماده بسیار مهیاج باشد
تا مادهٔ متعفنه در باطن محتبس نشود وقتل نکند ومن گویم که چون بیند که ماده حار بسیار مهیاج است وبسوی اعضا منتشر شده وبانصباب بسوی اعضای رئیسه میل کرده پس
رخصت نمیدهم ترک فصد ومسهل واگر چه بعد خروج بود چون قوت متحمل باشد تا مادهٔ خبیثهٔ متحرکه قتل نکند وبسیار مردم باین تدبیر سالم ماندند وگاهی در مثل این حالت
بحجامت ساقین در اطفال امر میکنم وبرای تبرید وتقویت قلب شربت [illegible] وشربت صندل بگلاب وکافور وعرق نیلوفر وبید بنوشانند وگاه [illegible] تدبیر
انضاج بعلاج خراج واکله کنند واستاد من امر شق [illegible] مرغ در وضع او گرم بر طاعون بعد شرط او میکرد تا جذب مادهٔ سمیه کند وگویند که اگر طاعون [illegible] داغ با آتش
ودر ان روغن گاو [illegible] حکانیدن وبعضی مردم طلای موضع بافیون مخلوط بزعفران [illegible] در خوف هلاکت بنابر عدم احتیاط [illegible]

اورام مغابن

یعنی آماسهائیکه در مغابن که عبارت از بیخ گوشت زیر بغل وبن ران است پدید آید واز جنس طاعون نباشد واین گاهی بسبب دفع اعضای رئیسه بود که ماده

از خود بسوی مغابن دفع کند وگاهی بسبب دفع طبیعت بود از عضوی شریف مادهٔ را بطریق بحران انتقالی بغیر آنکه اعضای رئیسه دفع کرده باشد وگاهی
بسبب قروح و اورام دیگر که در عضوی باشد و بسوی آن عضو مواد جاری شود در راه او این مواضع باشد پس قدری از آن ماده درینجا باند بجهت وسعت و رخاوت
و تخلخل موضع و ورم آرد و ازین قبیل ست ورمیکه از قرحهٔ دست در بغل و قرحهٔ سر در پس گوش و قرحهٔ ساق یا پای در کنج ران پدید آید و این نوع اورام را لفافی
باغره گویند وگاهی بسبب امتلای بدن از خون و دیگر اخلاط این ورم حادث شود چنانچه در دیگر مواضع بر می آید و انطاکی گوید که گاهی در ایام ربیع و بلاد مرطوب
اندفاع ماده در مکانهای مذکور میشود و مشابه طاعون گردد ولیکن آن نباشد بلکه این یا اورام یا خراج حار بود که دردناک باشد وگاهی قروح گردد و منفجر شود
از مادهٔ فاسد بنفسه یا بعلاج و باغره نامند و مصر کبده و در شام ضربه و علاجش علاج دمامیل و اورام حاره است و بعد کشادن علاج قروح بود و مؤلف
خلاصة التجارب گوید که خیارک ورمی بود دراز شکل بهیئت بادرنگ کوچک که اندر پیغوله ران افتد وگاهی اندر بغل نیز افتد و نزد عوام بهمین اسم مشهور بود
و اما اطبا این را بورم بهمین مواضع باز خوانند و از اورام رخو شمرند و این ورم در اول با درد سخت و صلابت باشد و از اعراض طاعون با آن
هیچ نبود و رنگ او در اول از رنگ بدن دور نباشد و اکثر تحلیل رود و این ورم گاهی بسبب الم در عضوی فروسوی خود عارض شود لعلتی که مذکور شد
و این قسم عرض بود اکثر خود بخود تحلیل پذیرد بعد تسکین الم العضو ماؤف که سبب بوده علاج فصد کنند و زلو چسپانند و تبرید بلعاب بهدانه و شیرهٔ عناب
و عرق شاهتره و شربت نیلوفر بدهند و بعد از نضج بمسهل بارد تنقیه کنند و استعمال رادعات درینجا مناسب نبود بلکه بعد تنقیه مرخیات محلله باشد
موم و روغن گل یا محللات استعمال نمایند و یا بنفشه و خطمی و تخم مرو بروغن بنفشه و موم سفید سرشته بکار برند و از مرخیات روغن گاو و مسکه است
وگاهی ریختن آب گرم بران کفایت کند و تکمید بخشت و سنگ گرم کرده در تحلیل این اورام مجربست و خصوصا اگر در آفتاب گرم کرده باشند خیلی
مفید بود و همچنین ضماد از حلبه و بزرکتان و عنب الثعلب و ریوند چینی مساوی در آب برگ مکوه و ایضا طلای جدوار خطائی تنها یا باندروند طویل
برابر و اگر تحلیل نشود پیاز در خاکستر گرم پخته بر بندند یا بهرثهٔ برگ سیب و سبعفالو نهند و دیگر منضجات و مفجرات که در علاج فلغمونی و خراج و دبیله
و دمل مسطور شد استعمال کنند و اگر آرد جو دو توله ریوند چینی سه ماشه در حضرات پخته ضماد کنند در تحلیل ورم و تسکین درد مجربست و اگر منفجر نشود بنشتر
بشگافند پس مرهم بدیله فروح بعمل آرند و آنجا که اتفاق تضمید رادع درین اورام افتد لازم ست که تقویت دل و دماغ و فم معده همراه کنند تا ماده
با عضاء رئیسه باز نگردد و درین زمان ورم بن ران که بهندی بدگهی گویند اکثر در آغاز مرض آتشک عارض میشود و از علاج مرض مذکور تحلیل گردد
یا بشگافند و فصد و مسهل سوداء اطریفل شاهتره دران مفید می افتد دیگر ادویه نافع اورام مغابن اگر ورم پس گوش یا در گوش صداع و تپ باشد با بهدانه
سه ماشه عناب پنج دانه سپستان نه دانه در عرق شاهتره عرق عنب الثعلب جوش داده شربت نیلوفر دو توله خاکشی چار ماشه داخل کرده بنوشند و روغن گل ارمنی
جدوار صندل احمر هر یکی دو ماشه در آب عنب الثعلب سبز سائیده ضماد نمایند و شیر دختر قدری در گوش اندازند و جو نیمکوفته مکوه نیلوفر گل خطمی برگ کنار در آب ده آثار جوش داده
پاشویه نمایند روز دیگر گل خطمی بنفشه هر یکی شش ماشه کوکنار چهار عدد مکوه شش ماشه نیلوفر چهار ماشه در شیر گاو یا آب سیر جوش داده بخور سازند و گل خطمی عنب الثعلب هر یک شش
ماشه مغز خیار شنبر دو توله در آب عنب الثعلب سبز سائیده ضماد سازند که معمول حکیم شریف خانست ایضا برای گره سخت کش ران قبل از آتشک ماده آن از اعصاب فضول گرم
فصد باسلیق و تبرید و تسکین اخلاط از لعاب بهدانه شیرهٔ خیارین شیرهٔ کاسنی شربت بنفشه خاکشی اجده منضج فساد خون و مسهل فلوس خیار شنبر بعمل آرند و رسوت جدوار هر یک
دو ماشه فلوس خیار شنبر یک توله بآب کشنیز سبز سوده ضماد کنند و ارسال علق بموضع ورم فرمایند و بعد شگافتن ورم مرهم جالینوس و مرهم بکار برند ایضا
عناب بعرق شاهتره جوشانیده شربت بنفشه داخل کرده خاکشی پاشیده بنوشند و جدوار بسرکه و گلاب سوده ضماد نمایند دو اینکه بجهت ورم خیارک
از مجربات گیلانی ست پوست بلیله زرد ناکوفته بروغن بید انجیر خوب بریان کرده باریک سوده بسرکه تند خمیر کرده ضماد نمایند در دو سه روز دفع سازد دیگر
محلل پیاز را از لکار دقیقه کرده در بول کودک نابالغ بپزند تا مهرا شود پس قرص بسته نیم گرم بر خیارک بندند صبح و شام در چهار روز تحلیل می شود پس حنا سوده
قرص کرده بران بندند دیگر پنج کیله در بول آدم سائیده نیم گرم بر پارچه نهاده بچسپانند دیگر ریوند چینی اعلی کرم ناخورده بسائید قلیلی آهک آب نا دیده

هر دو را در شهد خالص یک مرد سفید یکی بیضه [illegible] بخلوط کرده بر پارچه آلوده کنند از ند از بالا یک مکھی کامل بچکار با چیک گرمی رسانند چون برا م خوب بسپید
بگذارند در دو سه روز تحلیل شود و حاجت تبدیل نیز [illegible] نیست باین یکبار کافیست و اگر چیزی باقی ماند یکبار دیگر ضماد کنند **دیگر** برای تحلیل ورم و صلابت آرد خمیر
چهار درم برگ حنای سوده شش ماشه نمک طعام سه ماشه سوده بروغن گل چهار ماشه آمیخته بآب برگ مکوه سبز یا گلاب سرشته ضماد نمایند و اگر سوزش بود مرهم
نباشد بطور لطوخ پخته بندند **دیگر** کچله مثل صندل سائیده قدری فلفل سیاه سوده آمیخته بشیر گرم ضماد نمایند و یا خردل بآب گرم سائیده لیپ کنند و برگ [illegible] پخته
یا برگ شنبالو پخته یا برگ پیپل گرم کرده یا برگ اسوژه نیمگرم یا برگ نرما یا برگ سنبهالو نیمگرم بستن نیز نافع است و جهرته باد نجان با نمک شور گاه تحلیل مینماید و گاهی می پزاند
و سدرف سوخته با شهد آمیخته ضماد کردن ورم پس گوش کهنه را نافع است **دیگر** مجرب والد مرحوم چونه یکماشه در شهد شش ماشه یا در سفیدی بیضه ممزوج
نموده بر کاغذ ضماد کرده بنهند و باز تجدید کنند و بیخ پیلو که از آن مسواک میسازند در آب سائیده ضماد کردن نیز در تحلیل آن مجرب نوشته **دیگر** کیله خام باند
هلدی آمیخته ضماد کنند که تحلیل کند و کنه اخروک را [illegible] بر نعلک بستن محلل قویست و کذا آمله پوست اسوژه پوست تمر هندی با آب سائیده ضماد کردن **دیگر** پنبه دانه را
آنقدر بکوبند که مثل قرص شود و نیمگرم بندند و یا مغز تخم ارنڈ یکتوله سائیده قرص ساخته بندند و بالایش برگ درخت [illegible] گرم کرده بندند و یا برگ کهیکوار دو پاره کرده
قدری رسوت و هلدی سوده بران پاشیده نیمگرم بندند **دیگر** بابچی کوفته در آب بطور لیئی پخته ضماد کرده بر بندند که در اول فرو نشانند و یا آرد نخود با گوگل بیامیزند
و تکیه ساخته بر بدنهند و برگ نیب نیمگرم بر بندند **ضماد محلل** اکلیل الملک تخم کتان بآب پخته ضماد نمایند و یا گوگل کنجد هر یک دو توله قرص نموده گرم گرم بر بندند
و یا تخم شبت بابونه تخم کتان سوده با روغن گل و موم سرشته نیمگرم ضماد نمایند **ضماد** که ورم پس گوش را نافع صندل سرخ فوفل شیاف مامیثا صبر زعفران
مرمکی رجامه برابر بگلاب سائیده ضماد کنند **ایضاً** نافع اورام مغابن از بیاض والد مرحوم آنبه هلدی فلفل سیاه کالی زیری سهاگه ریسی کچله کوفته پخته در آب
کهیکوار آمیخته بپزند و متواتر طلا کنند و یا حلبه بابونه هر دو برابر سائیده بآب لیپ کنند در سه روز دفع گردد و اگر خواهند که پخته کند گرم کرده ضماد نمایند و اندکی زرد چوبه
بیامیزند **ایضاً** نافع ورم بغل مسمی به بال دار وست کاته هندی مرداسنگ [illegible] صندل سرخ کباب توتیا کوفته بیخته بآب خمیر کرده بر ورم گذارند **ضماد منضج** که در
پختن اورام اثر تمام دارد آرد جو آرد برنج آرد حلبه تخم سن ابلیه سوده در شیر پخته بنهند **ایضاً** نافع بد شنگرف پاره زیره سفید هر یک پنج ماشه هر سه را سائیده
در سفیده بیضه مرغ یکعدد آمیخته بر پارچه مالیده بر نهند که پخته بشکند **دیگر** گوگل صابون بهن بهیل سائیده بدستور بچسپانند و یا برگ تمر پوست دور کرده بهنگری ار درخت
بران پاشیده بر بندند پخته گرداند **ضماد مفجر** که جهت انفجار خیارک و ورم پستان مجربست هم شگافته را مندمل سازد نیله تهوته نیم جزو صابون هلدی رال هر یک جزو گوگل دو جزو
قند سیاه دو چند همه ادویه کوفته با قند خوب ممزوج نموده نیمگرم ببندند **دیگر** که خیارک را منفجر سازد صابون هلدی گوگل هین بهیل [illegible] چینی صابون نمک سنگ نیب سائیده
نیمگرم ضماد نمایند و یا آهک را در قند سیاه کوفته قرص ساخته بر بندند که سریع التفجیر است **دیگر** که برای پختن خیارک مجرب نوشته [illegible] شتر ریه گاو زرآن هر دو [illegible] در آب پخته
ضماد نمایند چون منفجر شود مغز چوب کیله با بیخ کیله سائیده بر ریش نهند به شود **دیگر** که مجربست گوگل زرد بهروزه خشک پنجال کمو تر دشتی ریوند چینی هر چهار را در شهد
سوده بر پارچه جامه ضماد کرده بچسپانند و بآتش یا چیک از دور گرمی رسانند چند آنکه دوا بچسپید خود سر کند **طلا** که [illegible] پوست حلیله زر کتان مغز تخم تمر هندی کوفته
بیخته نگاه دارند وقت حاجت قدری با شیر گاو بپزند تا غلیظ گردد بر پارچه اندوده بالای به باید گذاشت که منفجر خواهد ساخت یا تحلیل خواهد کرد **دیگر** کندر پنبه دانه
دال نخود بار یک سائیده بدستور بچسپانند و یا سیماب کشته در روغن زرد حل کرده گرم بنهند **مرهم** که انواع زخم بغل وغیره را مجربست رال گل هر جزی هر واحد شش درم
توتیای سبز و سرخ در روغن کنجد کهرل نمایند که مثل مرهم شود استعمال کنند **مرهم** که برای اندمال زخم بد از مجربات منقول کته سفید کافور مرداسنگ
سنگ جراحت کوفته بیخته با بالای حشرات آمیخته بچسپانند و گویند که اگر اسگند ناگوری را بآب سائیده در ظرفی بدارند و چون آب خشک شدن آید دیگر آب
اندازند تا بقوام مرهم باشد و خشک نشود آنرا بر زخم بن ران کهنه و متعفن شده صبح و شام تا یکهفته بمالند جراحت مندمل گردد و این دوا در ابتدا
و تزید و انتها نیز نفع تمام دارد **اقوال** مهره شیخ میفرماید که علاج این اورام مخالف علاج اورام دیگر است درین امر که ابتدا بدفع و ردع ماده نباید کرد و در
استعمال این نکنند بلکه تنقیه بفصد و اسهال لابدست و اما در علاج دیگر توقف نمایند اگر ممکن باشد تا آنکه حال ظاهر شود پس اگر سبیل البحران یا سبیل دفع عضو رئیس

باشد البته منع ماده نکنند بلکه جذب آن بسوی عضو نمایند بهر نوعیکه ممکن باشد و اگر چه بحجامت باشد و اما اگر بسبب کثرت امتلا باشد در آن استفراغ ماده و اصلاح غذا و تقلیل غذا و تلیین آن و رادعات استعمال نکنند بلکه مرخیات نیز بغیر استفراغ ماده بکار نبرند چه این گاهی بر عضو جاذب ماده بسیار کنند بلکه ممکن که استعمال مرخیات کنند مع ذلک استفراغ و جذب ماده بسوی خلاف نمایند و خطر در رادعات رجوع ماده باحشا و اعضای رئیسه است و خطر در مرخیات جلب ماده کثیر است و استفراغ و اما اگر ماده از مضرت مرخیات ایمن گرداند و چون درد شدید نماید از تسکین او چاره نباشد مثل نهادن پشم مبلول بزیت گرم کرده بعده در آخر کار از آن زیاده کنند تا درد بتحلیل ساکن کنند و در ابتدا گاهی در درد زیاده کنند پس اگر بدن پاک بود در استعمال محلل خوف نکنند و گاهی در تحلیل مثل آرد گندم کفایت کنند و سالم تر از آن آرد جو و گاهی محلل قوی ورم را عظیم کند پس استعمال او نکنند مگر آنکه احتیاج افتد بدفع ماده از اعضای رئیسه بجذب ماده از آن بسوی ورم بخوف اعضای رئیسه و بسیار باشد که در ابتدا پخته زیت گرم کرده بر آن صحت بخشد و اما هر گاه ورم در رحم بود و آن در عضو شریف باشد مثل پستان و خصیه و از منع ماده او خوف آفتی نباشد منع و ردع آن کنند و چون میل او بصلابت محسوس شود بهر نحوکه باشد تلیین آن نمایند ایلاقی و جرجانی مینویسند که آنچه بر سبیل بحران و دفع طبیعت افتد هیچ دوای رادع بر آن نشاید نهاد و باشد که بدان حاجت آید که دوای مرخی یا محجمه نهند تا همگی ماده بدان موضع آید پس از وی تحلیل کنند و آنجا که بر سبیل گذر ماده بر آن موضع باقی مانده باشد نظر کنند اگر در بدن امتلا بود اول تنقیه بدن از اخلاط بد کنند و هیچ دوای رادع و هیچ دوای مرخی نشاید نهاد و بعد تنقیه و در صورت عدم امتلا ادویه مرخیه باید نهاد و اگر اماس در پستان یا در خصیه افتد و در بدن امتلا نباشد و خوف رجوع ماده بعضوی شریف نبود اول ادویه رادعه باید نهاد تا ماده دیگر بدو نیاید و آنچه قانون علاج اورام است در ابتدا و انتها و انحطاط بران ترتیب بکار برند و اگر ترسند که اماس سخت خواهد گشت ادویه نرم کننده بکار باید داشت چنانچه در علاج فلغمونی مذکور شده ابن الیاس گوید که هر صبح سکنجبین ساده و گلاب هر واحد ده درم و یا آب تمر هندی یا آب انار شیرین و افشرده هر کدام که باشد با شکر سفید و ترنجبین هر واحد ده درم بنوشند و غذا مزوره ماش بمغز بادام و اسفاناخ و کدو و یا مزوره آلو که بی خورند و نگذارند که طبیعت قبض شود میر عوض مینویسد که اگر ورم مائل بصلابت بود بملینات مبادرت نمایند و مرهم داخلیون درین باب عجیب الفعل است صفت دوائیکه چون بر ورم نعل و پس گوش و بیخ ران استعمال کنند زود نضج دهد و بکشاید حسکی که نبات مشهور است برگ او بستانند و با برگ انجیر سیده اند سیاه الخیر مساوی بسایند و قدری نمک آمیخته نیم گرم ضماد نمایند صفت دارو دیگر خیارک را سود دهد بول طفل در ظرفی نهاده بر آتش گذارند تا گرم شود صابون تراشیده دران اندازند و اندک نمک داخل کرده بپزند چون غلیظ شود بر خیارک بر بندند و چند روز متواتر صبح و شام تازه باین نوع استعمال نمایند که بغیر الم و درد شگافته ریم بیرون می آورد و بعد از آن بمرهم مناسب علاج کنند صفت داروی دیگر ازین نوع که مجرب است خشت پخته را نرم بسایند و با روغن سیاه الخیر خمیر کرده صبح و شام هر دو وقت ببندند در سه روز قابل نشتر زدن میشود و مالیدن حب وار سائیده برین اورام در آغاز ظهور سود دهد و اگر در ابتدای اورام معابن و پستان و ورم سر یکصوکه پنج عدد فلفل سیاه بآب سوده طلا کنند و پنج دانه فلفل سیاه شب در آب خیسانیده بامداد مالیده چندانکه نمود یکدام عسل آمیخته بنوشند سود دارد و برگ عباسی متواتر گرم بستن فایده تمام دهد

چیچک

که آنرا بترکی چیچک و بتورانی لنغرکان و بفارسی آبله و بهندی سیتلا و ماتا گویند و آن بثور بسیار که بر سطح ظاهر و باطن جمیع بدن یا اکثر یا بعض آن بر آید و تدریجا حجم او بقدر عدس و نخود یا بزرگتر از آن گرد و از بدن برد آمده بود و در ابتدا سرخ باشد و نزدیک نضج بسفیدی زند و بر آب گشته نضج یابد و بعضی منفجر شده و اکثری بغیر انفجار خشک گشته بریزد و اقل مدت ظهور و بر آمدنها از ابتدای تب سه روز و اوسط پنج روز و اکثر هفت روز بود و اقل ایام بزرگ شدن دانه ها پنج روز و اوسط هفت روز و نهایت نه روز تا دوازده روز باشد و نهایت خشک شدن دانه ها بیست روز تا یکماه است و از جمله امراض عامه و وبائیه و متعدیه است چنانچه در هر شهر یکبار پیدا آید در آنجا خلق کثیر بدان گرفتار شوند بنا بر مصاحبت و مقارنت و ملاقات یکدیگر مثلا اگر در یک محله یا در یک خانه بر طفلی ظاهر گردد تمام اطفال آن محله و خانه بدان مرض مبتلا گردند و در عقب سهو کج جنوبی چون وزیدن آن کثرت نماید بسیار افتد و اما انواع رديه آن از قبیل طواعین شمرده اند بجهت ردائت و کمال عفونت و سمیت و عدم قبول مواد آنها نضج و تقیح و هلاک گشتن صاحب آن و اکثر امر و اکثر

کسانیکه درین علت هلاک میشوند [illegible] ازین شدائد ایشان را مرض خناق و سرفه شدید و ذات الریه و ذات الجنب و سوء تنفس و هیجان اسهال دموی و زحیر و سقوط
اشتها عارض میگردد و گاهی در آخر فلغمونی یا دبیله تولد کند و بهلاکت انجامد و گاهی از بهان شیره قرحه خبیثه پیدا شود و منجر بناسور گردد و ازینجاست که شیخ الرئیس
میفرماید گویا که جدری قسمی از بحران است یعنی اکثر بحران انتقالی بسوی اورام و مانند آن میباشد باندفاع ماده جانب مواضع بدن پس اورام و دمامیل و خراجات
پدید می آید و ماده جدری نیز همچنین میباشد و هم او میفرماید که جدری در حالتیکه تنها یعنی در آنچه قریب بظاهر بود عارض نمیشود بلکه در جمیع اعضای مفرده ظاهری و باطنی
عارض میگردد حتی که در حجب و اعصاب یعنی اگر ماده بغایت وافر باشد در سطح باطن اعضا نیز بهم رسد و هیچ عضوی را نگذارد حتی که سطح کام و زبان و حلقوم و چشم
و گوش و امعاء و غیره را و اگر با وجود قوت و کثرت ماده در طبیعت یا در بعضی اعضا ضعف باشد که از مقاومت آن عاجز آید و نتواند که از خود دفع نماید بسا است که
بسیاری از ماده بدان عضو ریخته منجر بفلغمونی گردد اگر ماده مائل تر بخون باشد و یا شرا اگر مائل بصفراویت بود و بدبیله اگر بلغم در فضای باطن عضو جمع شود و
بدین عوارض بدن را از آن ماده پاک گرداند اگر در آن ماده کمال رداءت و عفونت و خباثت و سمیت نباشد و الا بهر عضوی از اعضاء اصلیه و یا شریفه رئیسه
و یا غیر شریفه که بریزد آنرا فاسد و متعفن ساخته هلاک نماید و ایضاً اگر طبیعت در کمال قوت نباشد و حرارت غریبه در آن تصرف نماید و آنرا متعفن گرداند
حمای عفنیه عارض گردد و ابتدای ظهور دانها تا ایام بحران تپ مقدم میباشد و اشتداد می یابد و بقول شیخ چون جدری ظاهر شود مورث خارش گردد پس شاید همچون
سر سوزن [illegible] ظاهر شود پس بیرون آید و زمانی [illegible] پر گردد پس از آن ریم بر آید پس خشک شده مختلف الالوان گردد پس ساقط شود و اکثر آنچه ظاهر شود برنگ فلغمونی یعنی ورم
دموی بود بنابر آنکه از مائیت خون حادث میشود و لیکن گاهی بالوان مختلف رمادی و بنفسجی و سیاه بنابر اختلاف ماده بر می آید و انطاکی گوید جدری اکثر در هنگامیکه
طفل حرکت نماید و حرکت او قوی گردد عارض شود و قبل ازین بیرون نیاید مگر در سالهای وبائی و ظهور او بسیار تاخیر نماید در ضعیف مزاج پس گاهی در سن پیری پدید آید
و گاهی یک شخص را دو بار ظاهر شود بحسب اشتباه طبیعت و از اقوال اطبا معلوم میشود که احدی از آن رستگاری نمی یابد و نزد من آنست که اگر حرارت غریزی وافر و حرکت
در بدن مفرط باشد فضلات بدن بغیر حدوث جدری تحلیل یابد و یا باستعمال ادویه مانع بالخاصیت بر نیاید و لیکن اگر آنرا تحلیل نکند در مرض ردی انداز و آن
شورسیت که ابتدا [illegible] از تپ مطبقه و صداع و درد پشت و خارش و سرخی و تهیج ابتدا کند بعده نشو [illegible] ظهور باستمرار نماید و یا تا روز هفتم طول کشد بعد از آن
تبدیل [illegible] فرو نشیند تا مدت یک هفته دوم بعده بریزد و در ایام ظهور او در اقالیم رابع و آنچه متصل آن از ثالثه باشد بعد راس حمل و در مثل مصر از حوت ست و در بلاد رطب
خصوصاً حار چون مصر کثرت می نماید و در بلاد یابس مثل زنگ و حبش بر نمی آید بسبب شدت حرارت و صلابت و همچنین در صقالبه بسبب جمود خلط و آن از امراض
متعدیه است خصوصاً چون در تغیر هوا واقع شود و غالباً در مثل مصر مقدمه برای طاعون [illegible] بود و در اجزای بدن حتی که باطن استیعاب نماید خصوصاً چون ردی باشد
اسباب جدری [illegible] آنکه ماده فاعل جدری خون مائی گرم کثیر المقدار است که غلیان و شوران یابد و این غلیان یا طبیعی بود مثل آنکه صبیان را عارض شود
بسبب دفع کردن طبیعت ایشان فضول رقیقه رطبه متولد از خون حیض را که در خون آنها باقی ماند بسوی جلد بر سبیل بحران حتی که خون خام ایشان پخته گردد
و متین تر و قوی تر شود و یا غیر طبیعی باشد مثل شوران اخلاط در ابدان مستعده آن باسباب خارجی حار دارد داخل چون استعمال ادویه حاره و یا از خارج چون
آثار ربیع و تابستان و ریاح جنوبی و هوای مجاور صاحبان جدری شیخ می فرماید که گاهی در خون جوشش پیدا شود بر سبیل عفونت اندک از قسم عفونتها تا آنکه
آب میوهها و غیره را عارض میشود و بدان سبب تغیر بعض اجزای آن از بعض بهم میرسد پس بعضے ازین غلیان آنست که سبب او امری مثل طبیعی باشد که
خون جوش کند تا کم گردد از آن فضلاتیکه از بقایای غذای جنینی که در هنگام حمل بوده بخون مخلوط شده و یا فضلاتیکه بعد از تولد در خون پیدا شده از اغذیه مکدره
و ردیه که قوام او را سخیف گرداند بسبب غلبه مائیت و آنرا بجوش آرد تا آنکه او را جوهر مستقوم قویتر از اول حاصل شود و مثل آنکه طبیعت باب انگور این فعل کند حتی که آنرا
شراب متشابه الجوهر گرداند و از آن کف هوائی ثقیل ارضی جدا شود و بعضی آنست که سبب او امری دارد از خارج جوشش دهنده باشد که اخلاط را بجوش زیاده تر از
حالت طبیعی مخلوط سازد پس جوشش و حباب در آن پیدا شود و مانند آنکه نیز در تغیر فصول و خصوصاً ربیع از کیفیات و نظام واجب آن عارض گردد اتفاقی و [illegible]
هینو پسند که سبب جدری جوشش خون در بایست گاهی بر سبیل فعل طبیعی و گاهی بسبب رقت خون و مائیت او چون آنرا حرارت زائد رسد اما آنچه بر سبیل فعل طبیعی

بجوشد همچون جوشیدن شیرهٔ انگور باشد چون گرم شود و از حال متغیر گردد و بجوشد و اجزای او از یکدیگر جدا شود و آنچه کف بود بر سر آید و آنچه دُردی باشد فرو نشیند
و آنچه صافی و رسیده باشد در وسط بماند پس خون در بدن مردم همچنین بجوشد و اما اخلاط بد متولد از غذای اول مثل خون حیض و از فضول اخلاط دیگر و آنچه
که بعد ولادت در بدن مجتمع شود و با خون آمیزد از آن جدا شود و آنچه بسبب مائیت خون بجوشد همچون اشیای لطیف رطب رقیق باشد که در تابستان بسبب
گرمی هوا زود بجوشد و متعفن شود و مثال خون کودک همچون شیرهٔ خام است و مثال خون جوان همچون شیرهٔ پخته و رسیده و چون خون کودک خام و از رطوبت ناک بود
کم کودکی باشد که از آفت آبله خلاص یابد و از اینجا معلوم گردد که سبب آبله کودکان این است که خون کودکی از حال متغیر شود و در جنبش و جوشش آید تا اخلاط خام و
متعفن از آن جدا شود و چون پخته گردد چاره نیست از آنکه رطوبت کودکی از آن جدا شود و خون او پخته و با قوام شود از بهر آنکه مزاج کودک گرم و تر باشد و ممکن نیست
که چیزی گرم و تر پخته و رسیده شود و از حالی بحالی بگردد بدون آنکه بجوشد زیرا که کودکان بعضی شیرخواره باشند و بعضی بعهد شیرخوارگی نزدیک باشند و هنوز فضول
غذای اهل رطوبت و رقت شیر در بدن ایشان باشد با آنکه طعامها بسیار و آمیخته و بی ترتیب خورند و حرکتها بی هنگام کنند و این همه اسباب خامی رطوبت و عفونت
خون در میان باشد و کسانی که از حد شیرخوارگی و نزدیکی آن درگذشته باشند و نزدیک شش هفت سالگی رسیده همچنانکه طبیعت واجب کند که دندان بیفگنند دیگری
قوی‌تر برآید درین سالها نیز واجب کند که حال خون متغیر گردد و خامی و رطوبت فضلیه از وی جدا شود و پخته با قوام نیک گردد تا قوت او زیاده شود و بالیدن اندامها
او محکم شود لیکن حال همگنان در خامی و رطوبت ناکی خون یکسان نیست از بهر آنکه مزاجها مختلف است و تدبیر طعام و شراب و حرکت و سکونت بعادت مختلف و مزاج هوا
هر موضعی بجانبی دیگر است بدین سبب بعضی را آبله زود برآید و بعضی را دیرتر و بعضی را بیشتر آید و بعضی را کمتر و بعضی را با سلامت باشد و بعضی را با خطر
این همه بتقدیر آفریدگار تبارک و تعالی باشد و برین قیاس واجب کند که جوان را آبله کمتر اتفاق افتد مگر جوانی را که بکودکی از آبله سلامت مانده باشد یا اگر برآمده باشد
اندکی بوده باشد بقدر خامی رطوبت فرو نشانی از خون او جدا گشته باشد و خون او بقوام نرسیده باشد یا مزاج او گرم و تر باشد و طعامهای تری افزا خورد تا خون او
رطوبت ناک شود بدین سبب بعضی جوانان را اتفاق آبله افتد و ممکن باشد که اگرچه اندر کودکی بوده باشد اندر جوانی باز برآید و بسیار باشد که مزاج کودک گرم و خشک
بود پس در جوانی بسوی هوای دیگر رود یا تدبیر طعام و شراب و حرکت و سکون بر خلاف زمانهٔ کودکی گردد و بدان سبب مزاج او گرم و تر شود و اثر هوا پیدا گردد تا در جوانی
آبله برآید و مردم پیر را آبله کم باشد مگر اندر زمانهٔ وبا که بسیار مردمان را برآمده باشد و هوای بد و نفس بیماران نیز اندرون دل او رسد و روح او بگرداند و تباه کند و توسط
شرائین در روح که اندر دل است خون همه رگهای تن همچنان تباه شود تجندی و غیره میگویند که سبب جدری یا امر طبیعی است یا غیر طبیعی و هر یک ازین هر دو یا خاص شخصی بود
یا نه پس این چهار قسم باشد اول آنکه سببش امر طبیعی خاص شخص باشد و این مثل فضلهٔ ردیهٔ مائیه باقی از غذای طمثی است که وقت حمل طبیعت زنان آنرا از عروق جگر بسوی رحم دفع
میکنند و غذای جنین میشود و جزوی از آن در بدن طفل می ماند و بتدریج مجتمع گشته زیاده میگردد تا هر زمان که طبیعت مدبر بدن را استعدادی یا مددی بدان رسد
دران تصرف نموده گرم گرداند و بجوش آورد و دران هنگام اگر طبیعت در کمال قوت است تمام آنچه از آن جز مجتمع گشته و بجوش آمده باصلاح آورده جزو بدن گرداند
و آنچه قابل تحلیل و دفع باشد بطریق بحران بعرق و یا بول و یا براز دفع نماید و اگر همه مندفع نگردد قدری از اجزای لطیفه که از جملهٔ آن در بدن ماند بطریق تبخیر بخار شود
بسوی جلد و ظاهر بدن مندفع سازد و بجهت غلظ از مسامات بر نیاید و زیر جلد افتد و عفونتی یافته جدری پیدا شود و اکثر آنست که با آن جزو مددی میرسد و منضم
میگردد و مادهٔ فضول ردیهٔ غلیظه حاصله از اغذیه و اشربه متولده آنها خواه در مرضعه یا طفل در صغر سن یا در جوانی یا کهولت یا شیخوخت که بدان سبب زیادتی در غلظت و
ثوران و هیجان آن گردد از قبیل تغیرات بجمله از فصول اربعه سال خصوصاً ربیع و خریف چنانچه میگردانند آب انگور و آب میوه های تر را مانند شراب صافی لطیف و تفتیح بر یک
بحسب قابلیت ماده و نوع آن دوم آنکه سبب آن امر طبیعی غیر مختص بشخص باشد و این مانند هواست که متغیر شود بتغیر فصول جاری بر مجرای طبیعی مانند آنکه ربیع گرم گردد بعد هوای گرم
آن ابدان ممتلیه از رطوبات نضجیه بعد سردی زمستان پس آن گرمی آنرا بسیلان یا حرکت و غلیان آرد و بدان سبب فاسد و مستعد تعفن گردند و این طبیعت را محتاج
باحداث غلیان و دفع مواد گرداند تا از اعضای رئیسه بشره بعید و از باطن بظاهر دور سازد چنانچه ذکر یافت و جدری حادث گردد سوم آنکه سبب او
امر غیر طبیعی خاص بشخص باشد و این مانند استعمال اغذیهٔ حاره رطبه مولد فضول مائیه حاره و اخلاط مختلف القوام در رقت و غلظ است بنحوی که بعض اجزای آن نضج و بعض

آن مائی رقیق باشد و این اخلاط مستعد غلیان گردند بسبب ارضیت آنها بلکه بجهت مائیت آنها پس آن فضول اخلاط جوش زنند چنانچه مذکور شد و از آن جدری بطریق بحران پیدا شود چهارم آنکه سببش امر غیر طبیعی غیر خاص بشخص باشد و این مانند هوائیست که متغیر شود در فصول که جاری بر مجرای طبیعی نباشند چنانچه در زمستان گرمی شدید با رطوبت بسیار عارض شود و یا در آخر تابستان تغیر عظیم در هوا از گرمی و سردی بهم رسد پس آن نیز باعث ثوران و غلیان و عفونت اخلاط و حدوث جدری گردد بطریق مذکور و ایضاً تعفن هوا بسببی از اسباب مثل رسیدن آن با بدان و سکونت نزد مستنقعها و حوضهای متعفن و یا نزدیکی مزابل و زمین پست پر اشجار و آشامیدن آبهای غلیظ ایستاده و یا نشستن نزدیک مریضان جدری و استنشاق هوای ابدان و انفاس ایشان و غیر اینها از اسباب معفنه باعث حدوث جدری نیست در ابدان مستعدات و بدانند که این اسباب مذکوره از آن قبیل نیستند که هر یک بر خود تنها سبب آبله گردد بلکه میتواند که دو و یا سه و یا زیاده جمع شده سبب آن گردد چنانچه اکثر جوانان را چنین ست و اطفال شیرخواره را میتواند بود که سبب اول باعث گردد فقط و هر شخصی را مدت العمر یک مرتبه و یا دو سه مرتبه بر می آید و تا هفت مرتبه و زیاده هم گفته اند بندرت بحسب تحریک ماده برای اندفاع و یک مرتبه اکثر نیست و طبری حکایت میکند که والده ابن ازرق طبیب را در هر سال یک مرتبه آبله بر می آمد و آن از جمله کسان دروغگو نبود و نه بران شناخت و تمیز آبله از غیر او دشوار بود و این ممتنع و محال نیست زیرا که میتواند بود که ماده آن تمام در یک دفعه بنا بر مانعی از جانب ماده قابل از کثرت و غلظت و اختلاف اجزا و عدم نضج و غیر آن و یا از جانب سبب فاعل مانند ضعف مزاج و غیره دفع نشده و طبیعت کار خود تمام نکرده بدو دفعه و سه دفعه و یا زیاده کار کند انطاکی گوید که صورت جدری آنست که غالباً مستدیر باشد پس بلند شود و بعضی از آن متصل و متفرق و کم و زیاده بود بحسب مزاج و قابل و قوت طبیعت ست و ماده او ما بقی از خون حیض ست که در شکم مادر بدان غذا کند و غایت او پاک کردن اعضاست **معرفت ابدان و امزجه و فصول مستعد جدری** بقول شیخ بدنهای مستعد جدری حار رطب و کدر الرطوبه است خاصة و آنکه عادت بگرفتن خون نداشته باشد و یا داشته باشد لیکن از مدتی نگرفته باشد و از اغذیه بسیار غذا است که خون را رطوبت ناک و مستعد فساد و غلیان کند و در جدری السرعت انداز د خصوصاً اگر معتاد آن نباشند و بران ادویه و اغذیه مسخنه استعمال نمایند مثل البان خصوصاً شیر شتر و شیر مادیان چون بدان اشتکثار نماید کسیکه عادت او نداشته باشد بعد از آن شراب بسیار نوشد و ادویه حاره بخورد و ایضاً کثرت شیر گاو و گوسفند و شراب انگوری و عسل و دیگر شیرینیها مانند خرما و انجیر و گردگان و خربزه و انگور و انواع حلویات و گوشتها و بقول و حبوب حاره رطبه منجره خصوص که عادت بخوردن آن نداشته باشد و جدری اطفال را بیشتر از جوانان و جوانان را زیاده تر از پیران بر می آید بنا بر اسباب مذکوره و پیران را بسبب برد مزاج و غلظ خون شان این بسیار کم و نادر افتد مگر باسباب قویه و کمال قوت مزاج و علی الشبان و در بلدان شدید الحرارة و رطب و ابدان رطبه فربه را بیشتر از ابدان خشک لاغر افتد و در فصل بهار بیشتر از فصل زمستان عارض شود و بعد از بهار در آخر خریف و خصوصاً چون بران تابستان بسیار گرم و خشک گذشته باشد و آن خریف نیز گرم و خشک باشد و جرجانی گوید شخصیکه مستعد آبله باشد بر گوشت او فربه و کثیر الدم و سرخ یا گندم گون باشد و او را امراض تپ حاده مطبقه و رمد و رعاف و بثرهای سرخ بسیار باشد خصوصاً که شیرینی خوردن عادت دارد چون عصیده و خرما و غیره که مذکور شد و هرگاه اندر تابستان باران بسیار آید و بادها جنوب جنبد اندر خریف آبله بسیار باشد

ذکر انواع صالح و ردی جدری و الوان و اشکال آن

بدانکه اگر ماده کم و لطیف و رقیق ست دانهای آبله دور و جدا جدا و مدور حبابی شکل سفید مانند مروارید بطرز و بر می آید تا حدیکه بعضی ده بیست دانه بر آورده و این قسم بسیار نیکو ست و اگر ماده بسیار و لیکن لطیف و رقیق باشد دانهای بسیار نزدیک بهم بلکه بعضی متصل در هم می بر آید سرخ رنگ مائل بسفیدی و زود پر آب شود و نضج می یابد این نیز بسیار خوب ست و ابتدای بروز این قسم تا هفتم روز ست و ابتدای ار خشکی آوردن از روز نهم تا دوازدهم بود و اگر ماده غلیظ و یا کثیف و یا مخلوط بخون فاسد بود و یا اخلاط دیگر مثل صفرا و یا سودا و یا هر دو مخلوط باشد و با حرارت و سمیت بود آبله حادث از آن بسیار بد و قتال ست بحسب مراتب آن در ترتیب و رداءت و تفصیل احوال هر یک از اقسام این بحسب الوان و اشکال آنست بدانکه انواع و الوان کلی جدری دوازده است یعنی سفید و عدسی و چادری و سرخ و زرد و سبز و بنفسجی و اغبر و سیاه و سومی و مضاعفت و بلالی و هر یک از اینها بحسب اصناف الوان ماده و ترکیب آنست اول سفید که آنرا لولوئی نامند

و آن دو قسم ست یکی لولوئی غیر انبوه یعنی قلیل العدد که بفارسی مروارید گ و بهندی موتیا گویند پس آن دانها ئیست که در اول ظهور دبر وز کوچک سرخ مائل بسفیدی مانند پشه گزیده بعضے اندک بهم و بتدریج بزرگ و برآمده و آبدار براق مدور الشکل دانهای مروارید غیر خواه نزدیک بهم و خواه دور دور باسانی و بی کرب والم با کمی تپ و اعراض در روز سوم و قریب آن برآید و بعد از بروز تپ و اعراض کم گردد و بعد تمام نضج و رو بخشکی آوردن که نهایت آن نهم دهم باشد اعراض بالتمام مفارقت نماید و این قسم بهترین اقسام ست بسبب آنکه ماده آن خون صافی لطیف رقیق مائی مختلط ببلغم رقیق ست و دلیل ست بر کمال قوت طبیعت بر نضج و دفع ماده بتمامه بظاهر جلد و قبول آن مر نضج و دفع را بسهولت دوم که لولوی انبوه است آن دانهای بسیار و بزرگ متصل بهم ست بلکه بعضے در بهم و مانند مروارید سفید رنگ با تپ و اعراض نسبت بقسم اول بیشتر و قویتر و تا نه روز تمام پر آب شود و نضج یابد و بعد از ظهور و بروز بدستور تپ و سائر اعراض رو بتخفیف آورد و بعد اتمام نضج در رو بخشکی آوردن که نهایت تا دوازدهم ست تپ و سائر اعراض مفارقت کند و این قسم نیز بسیار خوب و بخیر ست و ماده این نیز مثل قسم اول ست لیکن بیشتر و زیاده از آن قسم و چرک این قسم سفید و خشکریشه آن سفید مائل بسیاهی بود بسبب خشکی و انجماد دوم عدسی که بهندی مسوریه نامند و آن دانهای کوچک سفید سخت الشکل مدور ست که خارش بسیار کند و بدشواری بروز نماید و درین قسم خوف آنست که بدشواری نضج یابد و یا نیابد و حال مریض متغیر گرداند و بهلاکت انجامد و ماده این مائیت خون مختلط ببلغم حاد بورقی ست و اگر نضج یابد و مریض شفا یابد از آن بعد بحدوث مرضی دیگر خواهد شد و فرق میان این نوع و نوع لولوئی آنست که سفیدی این بسبب ماده خود که بلغم غلیظ ست مانند سفیدی گچ تیره بی رونق بود و سفیدی آن بحسب ماده او که رقیق مائی ست مائل بشفافی و رونق میباشد و فرق میان حادث از بلغم رقیق و از بلغم غلیظ آنست که حادث از بلغم رقیق نرم میباشد و زود شگافته می شود یا اندک خلشی و بعد شگافتن چرک آن جاری میگردد و حادث از بلغم غلیظ صلب میباشد و بصعوبت و دشواری شگافته میشود و چون شگافته شد چرک آن سیلان نکند سوم جاورسی و آن دانهائیست صلب الشکل جاورسی کوچک بهم چسپیده و ماده این نیز مثل ماده عدسیست و این نوع اگر از چهار روز بگذرد و آب بر نیارد و دران سفیدی ظاهر نشود بسیار بد ست چهارم سرخ و این آنست که در اول دانهای آن برنگ سرخ بروز کند یا بعض مواضع ظاهر بدن سرخ گردد اگر ماده کم و یا متوسط باشد و اگر بسیار باشد اکثر اعضا یا تمام بدن سرخ گردد و ازین نوع آنچه بسیار سرخ باشد مانند آنکه گویا بر ظاهر جلد بدن خون پاشیده اند و برابر بدن باشد و بلندی نداشته باشد بسیار بد و مهلک ست بزودی و ماده این خون صرف فاسد غلیظ غیر قابل نضج ست و این نوع نیز بد ست و هر چند در کمیت و کیفیت زیاده باشد بد تر بود و لیکن در بدی مانند بلغمی یعنی عدسی نیست و ازین نوع آنچه ماده آن بسیار و قوی و فاسد باشد تا نهم نخواهد کشید و اگر بکشد بعد نهم دانهای بسیار بزرگ در بهم آن شگافته شوند و از آن خون بسیار متعفن برآید و اکثر آنست که اعضا را بوسیده و متعفن گردانده و آخر الامر هلاک نماید نهایت تا پانزدهم خصوص آنکه با آن اعراض ردیه دیگر باشد پنجم زرد که آنرا مصفری و در هندی کسنبیه نامند و آن دانهائیست ریزه زرد مائل بسرخی و سفیدی و ماده این صفرا مختلط بمائیت ست و در دارت و بدی این کمتر از سرخ دموی ست و لیکن اعراض این زیاده و این نیز بد و قتال ست خصوص آنکه دانهای آن متصل بود و سوزش و حدت بسیار داشته باشد ششم سبز و آن دانهائیست ریزه متصل در هم منفرش بر سطح بدن مانند پشه گزیده که بر بالای آن خطهای سفید باشد و اگر بالای آن نقطها و یا خطهای سرخ باشد قتال بود و آن معروف ست لیکن بعضے از آن قابل نضج ست و نضج می یابد و بعضے نه و ماده آن صفرای محترق از خون و یا صفرای مخلوط بمائیت خون باشد و رنگ سبز مرکب از زردی و سیاهی آن ست زردی آن از صفرا و سیاهی آن از سودا ست و دال بر کمال ردائت ست هفتم بنفسجی ست و آن دانها برنگ گل بنفشه متصل و در هم منفرش بر سطح بدن بود و ماده آن سودای محترق مختلط بخون ست یا خون سوخته و دال بر کثرت و تراکم خون و انطفای حرارت غریزیست و این نیز بسیار بد و مهلک ست هشتم اغبر و آن دانهائیست خاکستری رنگ متصل و در هم مفروش بر سطح و ماده آن سودای محترق از خون یا از سودای مختلط ببلغم غلیظ ست و دال بر کمال احتراق و اگر از سودا خون تراوش کند آنرا ادامی و نزامنه نامند و بسیار بد شمرده اند نهم سیاه که در هندی چیچریه گویند و آن دانهائیست سیاه منفرش بر ظاهر بدن خواه متصل و بلند و سر تیز باشد خواه متفرق بهم و اطراف دانها سفید و میان کم نها سیاه بود و ماده آن سودای محترق از خون حادث

واین قسم را در هندی چیچریه ازان نامند که با پوست بدن چسپیده میباشد و بلند و جدا نمیشود و این نوع بدترین انواع ست دهم موی رصاصی که دانهای این
بزرگ و سینه و شکم بسیار باشد و بر دستها و پاها بسیار کم و این دلالت میکند بر کمال غلظت ماده و دفع نشدن آن بسوی اطراف و این شدید الردی و خبیث ست
و سبب غلظت ماده و مشابهت آن ببوم و برصاص مسمی بوجی و رصاصی شده یازدهم مضاعفت کبار که در جوف هر آبله آن آبله دیگر باشد و سبب آن ضعف
قوت دافعه است که ماده آنرا در دو بار دفع میکند و این نیز ردیست و دوازدهم هلالی که بشکل هلال بود و این نیز دلالت بر غلظت ماده کند مثل موی و ردی
باشد لتعلیم سوای این اقسام جدری دیگر انواع او نیز نوشته اند چنانچه یکی آنست که دانهای آن گاه بروز کند و گاه فرو رود و این نیز بد مخوف و مهلک ست
خصوص آنکه بنفسجی رنگ باشد و این دلیل ست بر عروض غشی دیگر آنکه در ابتدای بروز دانهای آن تیره رنگ و در میان آن نقطه سیاهی باشد
و چون بزرگ و آبدار شود پهن و متصل بهم باشد مدور نباشد بلکه پهلو دار و باشکال مختلف الاطراف و با کمودت بسیار یا اسربی خاکستری یا بادنجانی
رنگ یا بسیاهی مائل باشد و چرک آن نیز بهمان رنگ و خشکریشه آن نیز سیاه باشد و این نیز ردیست شیخ میفرماید که جدری هر قدر که میل بسیاهی زیاده
کند ردی تر باشد و هر قدر که میل کم بآن نماید در شر کم باشد و آبله ها که با یکدیگر متصل باشد حتی که برقعه بزرگ از لحم در گیرد خواه ذوات اضلاع باشد
و یا مستدیر او ردیست و کذا مضاعف که عنقریب مذکور شد و اما آبله سفید کوچک صلب متقارب عسر الخروج اگرچه در ابتدای امر موهم سلامتی ست
لیکن دران خوف ست اگر نضج او دشوار باشد و با آن حال مریض بدگردد و متادی بهلاکت شود بعد تعفن و تقرح زیرا که سبب آن غلظ ماده است و آبله منفشش
بلحم غیر مرتفع که توجه ازان منفک نگردد از ضعف قوت و از اخضر از عضو و اسود از آن هلاک کنند پس اگر سبزی و سیاهی او عقب جدری بعد ارتفاع او باشد
و قوت را ساقط نکنند بلکه با آن قوت زیادتی پذیرد مهلک نباشد لیکن ببا ست که در قرح و امثال آن اندازد طبری گوید که جدری سیاه قاتل ست و زرد
کمتر در ردائت از سیاه است و چون سر او تیز بود و متفرق باشد خطر او کمتر باشد و سفید رصاصی در ردائت کم از زرد ست و اگر متفرق گردد و حبوب بند از زرد
ردی تر باشد و سفید منج سرخ صنوبری تشکل اسلم اجناس ست و بعید ست که مریض ازان بمیرد مگر آنکه با آن اعراض ردیه دیگر مرکب شود و گاهی ازین اجناس
اربعه انواع دیگر مرکب میشود و هر نوع ازان منسوب باشد بآنکه مشابه جنس او بود و این اجناس بحسب لون بود و اما از جهت تشکل او پس هر نوع ازین انواع که
منبسط پهن باشد آن ردیست و چون بایکدیگر متصل باشد آن نیز ردیست و چون پهن باشد و در سر او ثقبه شبیه شقبه سوی بود آن هم ردیست و جدری سبز که
دران رگهای سرخ پدید آید آن بی شک قتال ست و کذا سرخ و جاورسی که مذکور شد قاتل اند و گاهی بندرت نوعی غریب از جدری حادث میشود خواه از انواع
مذکوره باشد و یا بر صورت و شکل دیگر و با آن از اول ظهور آن خارش با قلق بود و در مدت عمر خود زنی را دیدم که او را این نوع جدری بر آمده بود و ابوزکری شاگرد
ابی قطیفی معالجه آن میکرد و بران سرکه و آب بیخ کرفس که زعفران حل کرده بود می پاشید پس آن زن شفا یافت بعضی متاخرین می نویسند که نوعی از جدریست
که آنرا زرنیخی و بهندی منسلا نامند و سه نوع دیگر ست که یکی را شوکیه گویند و سر آن تیز مانند خار نرم از پوست بر آمده باشد و چون دست بران گذارند همچون خار بجلد
و رنگ آن از رنگ بدن اندک مائل بسرخی باشد و اندکی می خارد و هیچ آب نمیگیرد و بزرگتر نشود و خشکریشه نکند و از خود تحلیل پذیرد و بآخر دفع شود و در
مالک ری این را تیفک نامند و در هندی کانیته گویند و این از اقسام بدست و دیگر آنچه بهترست خشخاشیه است که آنرا خشخاشک نیز گویند بجهت
مشابهت او در خردی و سفیدی بدانه خشخاش و این نیز هیچ آب نگیرد و بی خشکریشه از خود تحلیل پذیرد دیگر مرواریدیه است و این چند دانه متفرق شبیه مروارید
میباشند و هیچ خشکریشه پیدا نمیکنند و گاهی زود تر پدید آیند و گاهی بدیر و اما بروز هر دو نوع اول در اواخر تپها اکثر بعد چهار دهم از حدوث تپ اتفاق

علامات ظهور جدری

از علامات آن ماندگی اعضا ست بیش از عروض تپ بغیر سببی و حدوث تپ دموی دائم لازم و امتلا و شهوق نفس و سرعت آن و درد پشت و کمر و مفاصل
و صداع و گرانی سر و تمام اعضا و خارش بینی و تمام بدن و ترسیدن و جستن در خواب و خلش شدید در اعضا و قشعریره خصوص وقت بر آمدن دانها
و سرخی چشم و رخسار و انتفاخ چهره و پیشانی و شقیقه و عروق آنها و شرایین گردن و کثرت خمیازه و فازه مع تنگی نفس و کشیدگی اعضا و خشونت حلق

ودرد آن و سیلان آب از چشم و بینی و بیخوابی و شیرینی دهن و تشنگی و خشکی لب و دهان و غلظت آب آن و هذیان و بیهوشی و اختلاج اعضا و لرزیدن
پایها نیز و بر پشت خوابیدن و ایستادن و قلق و اضطراب و ضجر و سوزش و التهاب اعضا و عدم اشتها و تنفر از غذا و گاهی سرفه و گرفتگی آواز و در سینه نیز بسیار
و اعیا تا بعضی را در ابتدا مثل صرع از افتادن و بیهوش شدن و کف آمدن بر لب با تپ عارض میگردد و باید دانست که این علامات کلی اکثری است نه آنکه
که هر فرد را البته باید که این علامات تمامی لاحق گردد بلکه بعضی را تپ خفیف و درد سر کم عارض شده در آخر روز اول یا دوم یا سوم دانهای آبله ظاهر میشود
و بعضی را فی الجمله درد سر و خارش و اندک درد اعضا نیز و بعضی را با بعض علامات دیگر زیاده و یا کم بحسب اختلاف ماده در لطافت و کثافت و رقت و غلظت
و مانند اینها یعنی هر چند میل بلطافت و رقت و صلاح و بساطت و استوای قوام بیشتر داشته باشد آن عوارض و یا مدت مکث و انقضای آن زودتر و رغبت
بر غذا و آب و تنفس بحال خود و زمانه ظهور و بروز آن زودتر و سریعتر و عدد دانهای آن کمتر و نوع آن بهتر و زمان آب برداشتن و نضج یافتن و خشک شدن
آوردن و مدت زمان حصول صحت نیز زودتر میباشد و هر چند میل بکثافت و غلظت زیاده داشته باشد عوارض آن زیاده و مدت زمانه مکث و مفارقت
آن دیرتر و همچنین زمان ظهور و بروز و آب برداشتن و غیر آن که مذکور شد دیرتر میباشد مثلاً اگر ماده لطیف رقیق متساوی الاجزاء القوام صالح بود
یعنی تعفن و فساد آن کمتر باشد و اخلاط دیگر با آن مخلوط نباشد تپ و درد سر و غیر آن از عوارض بسیار کم و رغبت غذا و تنفس بحال میباشد و روز دوم
و یا سوم دانهای مثل پشه گزیده مائل بسرخی بعضی اندک پهن ظاهر میشود و تا دو سه روز تمام آنها بتدریج بروز میکنند و تا دو سه روز دیگر بلند و پر آب سفید
براق میشود و بعد از آن چرک آنها و بغلظت و زردی آورده نضج یافته تمام دانها زرد میگردد و از روز هشتم یا نهم رو بانحطاط و کمی پژمردگی و خشکی
می آورد بلکه اگر بتعمق بنگرند در روز سوم و چهارم در ته دانهاییکه اول بر آمده اند اندکی آب رقیق معلوم میشود و در ششم و هفتم نیز همان دانها پخته شده
بر سر آن اندکی چرک منجمد میباشد و اندک پژمردگی در آنها ظاهر میگردد و در نهم و دهم اینچنین خوب ظاهر میگردد و تپ و سائر عوارض از روز دوم بروز سوم
تخفیف می آورد و باز روز چهارم و پنجم بسبب آب برداشتن و نضج یافتن فی الجمله شدتی و زیادتی میکنند تا روز ششم بروز بعد از آن رو بتخفیف می آرد و از روز نهم
تا یازدهم بالکل مفارقت مینماید و همان قسم رغبت بر طعام و آب بحال خود میباشد و تا روز نوزدهم و بستم دانها خشک شده خشکریشها ریخته صحت کلی می یابد
و اگر ماده متوسط باشد در آبله عوارض مسطوره نیز متوسط باشد و ابتدای ظهور و بروز آبله سوم و چهارم خواهد بود و بتدریج و تفاریق بر خواهد آمد تا هفتم و
بعضی اوقات بنا بر اختلاف قوام اجزای ماده در رقت و غلظت و یا ضعف قوت تا نهم نیز میکشد و آنچه زودتر بر آمده است زرد و تا سیزدهم آورد و نضج یافته
خشکریشی می آورد و آنچه دیرتر و انهای آن بر آید تا دوازدهم خواهد بود و تپ و سائر عوارض آن تا دوازدهم و چهاردهم مفارقت خواهد نمود بلکه بعضی را تا زمان صحت
که یکماه و یا زیاده باشد گاه گاهی تپ خفیف عارض میگردد و اگر ماده کثیف و فاسد و یا مرکب با اخلاط دیگر و یا سمیت داشته باشد تپ و سائر عوارض
مذکوره بیشتر و مدت مکث آن دیرتر و نفرت از غذا و تشنگی و ضجر و قلق و اضطراب و سوء تنفس و ضعف قوی و بیخوابی و بیهوشی زیاده تا بحدیکه اکثر عوارض
مذکوره می تواند بود که در یک شخص جمع گردد و حدوث جدری بسبب این نوع از اسباب بسیار ردی و قتال خواهد بود و اکثر آنست که نوبت تا به آب برداشتن و نضج یافتن
نخواهد رسید و اگر آب بر دارد تمام دانها آب نخواهد برداشت و اگر بر دارند نضج هم یابند بتصدیع و دشواری و رنج و تعب بسیار رو بخشکی خواهند آورد و خشک
خواهند شد و بدیری در مدت چهل و پنجاه روز صحت خواهند یافت و اکثر هلاکت صاحبان جدری از پنجم ظهور علامات تا بیست و یکم است بیشتر بخناق
و خفقان قلبی و بیش از پنجم و بعد بیست و یکم کم واقع میشود و بدانکه از جمله علامات مذکوره بدتر و خطرناک تر درد گرده و درد کمر شدید است در ابتدا
علی الخصوص که دو سه روز و یا زیاده امتداد یابد و آبله که بعد آن بر آید بسیار ردی سمی بر آید و آب بر ندارد و اگر قدری بر دارد باز فرو نشیند و سیاه میشود
و اعضا را متعفن و فاسد گرداند و عاقبت هلاک سازد و در میان هفتم تا هفدهم اکثر در ان بول الدم و اسهال الدم و رعاف و تهوع و تنگی نفس و سقوط قوت و غیر اینها عارض گردد

علامات محموده صالحه

اگر آبله بعد از نضج سفید و براق و بلند باشد مانند دانه مروارید و بر سینه و شکم کم بر آید سالم تر باشد و اگر نفس بعینه برجا بود و شعور و قوت بر حال و میل غذا

وآب برقرار علامات نیک است و قبول شیخ اول ظهور تب بعد آن بروز جدری سالمتر از آنست که جدری سابق بود و پس بران تب لاحق شود و اکثر آنچه بر طبیب واجب بود
آنست که از امر صاحب جدری نفس و آواز او را تفقد نماید پس اگر آن هردو سلیم جید باقی باشند اصح سلیم باشد و گویند جدریکه از ابتدا سفید یا زرد بر آید قلیل العدد
و پراگنده بود و سالمتر بود و خاصه اگر تمام زود بر آید و زود نضج یابد و بعد بروز آبله زوال تب و تاسه دلیل سلامت باشد و سرعت خروج آبله نشان زود پخته
شدن آبله باشد و آنچه در روزی نیک از روزهای بحران بیرون آید دلیل سلامت باشد و اگر تب نخست سوزان نباشد و چون آبله بر آمدن آغاز کند
تب و تاسه کمتر شود و چون تمام بیرون آید تب گسار ریده شود نشان سلامت باشد

علامات ردیه غیر صالحه

[illegible] شیخ منیفر ماید که چون صاحب جدری و حصبه را ببینند که نفس او متواتر شده و بدانند که قوت ساقط گردیده یا ورم در حجاب پیدا شده و اگر ببینند که تشنگی اشتداد نموده و کرب زیاده از حد گردیده و ظاهر بدن سرد شده و جدری و حصبه سبز گردیده حکم بهلاکت مریض باید کرد و جدریکه از جنس بطی الخروج و ظهور باشد بر این تاکید می نماید و اکثر کسانیکه از جدری می میرند با ختناق و ظهور خناق هلاک میشوند و گاهی بسبب سقوط قوت بتهیج و اسهال می میرند و چون ببینند که نوع بنفسجی از جدری و حصبه فرو می نشیند بدانند که غشی بعد غشی بر مریض خواهد افتاد و چون جدری ببول الدم سرعت کند و عقب او بول سیاه شود آن مهلک است لاسیما چون در اینجا سقوط قوت بود و براز سبز و دموی و غسالی مع سقوط قوت باشد و ایلاقی گوید که اگر نخست آبله بیرون آید پس تب گیرد خطرناک باشد و خطر افزون از آن در آن باشد که آبله تمام بیرون آید و هنوز تب بحال خود باشد و چون جدری عارض شود و با یکدیگر متصل گردد و کرب اشتداد نماید و شکم نفخ کند بمرگ نزدیک باشد و اگر آبله کوچک باشد و اندک آب بردارد یا بی آب بود و بترقد و بسیار سخن بیهوشانه گوید موت نزدیک بود و گویند که بر آمدن آبله پهلودار و کثیر المقدار و بهم پیوسته و سیاه و بنفسجی و آنچه بر سینه و شکم بسیار بیرون آید و در بروز و نضج بطی باشد از خطر خالی نیست و اگر خون از جدری ترشح کند سخت بد باشد و بعضی متاخرین مینویسند که از علامات ردیه آنست که از ابتدای عروض تب و دیگر علامات ده روز گذشته باشد و دانها پر شده پخته باشد و هنوز در عوارض مطلقا تفاوت نشده باشد و یا آنکه ده روز گذشته و هنوز نضج نیافته باشد و یا آنکه دانها قدری آب بر داشته فرو نشیند و باز بلند نشود و یا آنکه دانهای حبه یکجا شده مفروش بر جلد باشد خصوص که میل بکبودی و سیاهی آورد و یا آنکه بعد از آنکه دانها آب بر داشته باشند میان آنها فرو رفته سیاه گردد و یا آنکه از ظهور علامات هفت هشت روز گذشته و دانها هنوز بروز نکرده و عوارض بسیار شدید باشد اینها همه علامات ردیه مهلکه اند نیز از این جمله ورم رخسار و زوال عقل و قی و تهوع بسیار و نفخ شکم و قی الدم و رعاف و آمدن خون ناب از بینی و اسهال و زحیر خصوص بعد از پنجم روز است و همچنین ادرار خون حیض زیاده از ایام معتاد و مقدار آن خصوص در غیر ایام حیض مثلا ایام حیض گذشته باشد که تب و اعراض آبله ظاهر شود و دانها نمودار گردد و باز خون حیض جاری شود و بسیار دفع گردد خصوص که بحد ضعف رسد و یا آنکه ایام حیض برسد و مطلقا جاری نشود و حبس ماند و از این قبیل است جاری شدن خون بواسیر زیاده از معتاد و یا حبس ماندن معتاد و حبس البول نیز و ایضا از علامات ردیه بسیار بر آمدن عرق است خصوص از سینه اگر با آن تب نباشد در ابتدا و با آن عرق عطش و خشکی باطن و ضجر بسیار باشد و آن آبله از انواع ردیه مثل سرخ و یا الوان دیگر باشد بسیار بد و مهلک است و نیز از علامات ردیه است مضطرب و مشوش بودن و بیحواسی مریض و مکرر ذکر موت کردن و خائف بودن و گفتن که من از این مرض جان بر نخواهم شد و انطاکی گوید جدری سرخ که با کثرت تشنگی و خارش بینی و التهاب بود اگر از راقی در هفته اول و اسهال در هفته دوم بلا سوء جبر لزوم نماید هلاک کند و صولعت گوید که شدت عروض خارش در جدری و عدم تسکین آن نیز مهلک است و همچنین اگر عقب تب سوم یا هفتم عارض شود و بعد آن بثور چیچک پدید آید و ردی بود و اگر بعد ظهور فرو نشیند چنانچه نواب محمد اسمعیل خان بهادر را همین نوع چیچک بر آمده بود در اثنیز در ان هنگام تقریب شادی کتخدائی ممدوح الیه حسب الطلب والد ماجد موصوف الیه اعنی نواب محتشم الدوله بهادر مرحوم وارد بلده گلشن آباد عرف جاوره بود چون بعد بروز دانها چیچک فرو نشست و هنگام نصف شب آثار سرسام مثل هذیان و بیهوشی و کرب شدید روی نمود برای ملاحظه این حال نواب محتشم الیه کمال مضطر بود و این احقر را طلب فرمودند و حکیم محمد عثمان خان را مخاطب ساخته ارشاد نمودند

حکایت

که حالا تدبیر این چیست حکیم موصوف عرض نمود که الحال چه وقت تدبیرست بمجرد استماع این کلمهٔ یاس آب دیده شده بطرف نحیف متوجه شد نحیف عرض کردم که حضور اضطراب را بخود راه ندهند بعونه تعالی این حالت سرسامی که بسبب قبض طبع و صعود ابخره بدماغ عارض گردیده در چند ساعت رفع میگردد و بعد ازان چیچک فرو رفته نیز بتدبیری مناسب ظاهر میشود چنانچه همان وقت باتفاق رای حکیم غلام نبی صاحب تجویز عمل برای تلیین بعمل آمد و بعد یکساعت بخوبی دو بار اجابت طبع شده چند سده برآمد و همه عوارض برطرف شده بهوش آمدند و بعد ازان تدبیر ظهور دانهٔ چیچک بتبخیر آب مطبوخ ادویه مناسبه وغیر آن کرده شد و آبلهای سفید نمودار گردیده در مدت بست روز صحت کلی حاصل شد لیکن در یک چشم چنان گلچشم بهم رسید که وقت خواب از پلکهای چشم بقدر سر پستان بیرون می ماند و بصارت آن چشم بالکل باطل گردید از ملاحظهٔ آن نواب مغفور کمال افسوس فرموده باحقر ارشاد نمودند که این نقصان بزرگ در شکل فرزند پیدا شد و زنان محل و اطبای دیگر میگویند که زوال گلچشم که در چیچک پیدا میشود ممکن نیست عرض نمودم که برخوردار محمد افضل خان هر سال سرمهٔ مرتب میسازد که ازان جاله و پهولی چشم صدها مردم برطرف شده یقین کلی ست که باستعمال آن انهم زائل خواهد شد چنانچه آن سرمه بتعجیل سواری سمت اندور از برخوردار مسطور طلب ساخته یک میل آن وقت خواب شب در چشم کشیده میشد و بعون شافی مطلق در مدت پانزده روز گلچشم برطرف شد و بصارت آن چشم بخوبی عود نمود و از مشاهدهٔ تاثیر آن سرمه که از قبیل خرق عادات بود نواب مبرور و سائر ندیمان آن جنت مکان متعجب بودند و بجلدوی آن احقر العباد خلعت هشت صد روپیه و دوازده صد روپیه نقد ممتاز فرمودند برد الله مضجعه و جعل الجنة مسکنه

علاج جدری

بدانکه علاج جدری مشتمل ست بر هشت تدابیر یکی تدبیر منع خروج جدری دوم تدبیر قبل از ظهور جدری سوم تدبیر بعد بروز جدری چهارم تدبیر نضج جدری پنجم تدبیر خشک کردن آبله ششم تدبیر دور کردن خشکریشه هفتم تدبیر حفظ اعضا از آفت جدری هشتم تدبیر قلع آثار جدری طبیب ماهر هر یکی ازین تدابیر حسب اقتضای وقت آن بعمل آرد

تدبیر منع خروج جدری

و این تدبیر در فصل شیوع این مرض که آن در اکثر در فصل ربیع و در هند ماه چیت ست قبل از حدوث تپ ظهور چیچک در کسانیکه جدری برنیامده باشد استعمال باید کرد پس میباید که پیش از ظهور علامات این مرض بنا بر تقدم حفظ دران فصل زلو پس سر اطفال بچسپانند و حجامت کنند و خون بقدر مناسب برآرند و دوای سرد مقوی دل مانند عناب عرق کیوره گلاب سکنجبین شربت انار مقرر کنند و ایضاً طفل شیرخواره و مادر آنرا مصلحات خون مثل عرق شاهتره و عرق سرپهوکه و شربت عناب و شیرهٔ تخم کاهو و لعاب اسپغول و خاکشی گاه گاه میداده باشند و غذا از بقولات سرد و حموضات کنند و اگر گوشت هم خورد در بقولات پخته خورانند و از گوشت ساده و بادنجان و کنجد و حلبه و شبت و شاخل و اشیای چرب و شیرین وا زدویدن در آفتاب و قرب آتش و مانند آن پرهیز نمایند و گاه گاهی بآب فواکه تلیین طبع کنند و قبض طبیعت روا ندارند و بدانند که بعض ادویه بالخاصیت مانع بروز چیچک ست ازانجمله استعمال شربتیکه درست همچنین شربت شقایق چون گل شقایق که آنرا لاله گویند بقدر بست مثقال در آب جوش دهند و صاف نموده با چهل مثقال قند سفید بقوام آرند و بطفل نیم مثقال و بدایه دو مثقال خورانند و گویند که این شربت صرع اطفال را نیز نافع ست و اگر دانهٔ درداج که هنود ازان مالا میسازند قدری بر آب سائیده بطفل نوشانند سه چهار روز منع برآمدن جدری و حصبه کنند و چون برآید باعث حفظ ست و همچنین شیر اسپ ماده قدری نوشانیدن مانع بروز جدری دران سال ست و اگر برآید زیاده از چند دانه نمیباشند و گویند که اگر شیر ماده اسپ که اول بچه آورده باشد بعد زائیدنش همان روز بدوشند و در سایه خشک نموده بقدر نخود بطفل خورانند از بروز جدری و حصبه محفوظ ماند و اگر بعضی را برآید دانهٔ متعدد و سلیم باشند و درین باب مجرب و بعید نیست و از خواص مجربه است که اگر در هر سالی هنگام شیوع این مرض چند دانهٔ مروارید کوچک اطفال را بلع کنانند دران سال جدری برنیاید و اگر برآید زیاده بر صد عدد نباشد و گویند که اگر نیم درهم اسارون بآب ترشی ترنج پیش از برآمدن چیچک خورانند بسیار کم برآید و از مجربات حکیم علی ست که اگر پشکل خرگوش دو عدد تا سه عدد بخورانند از دو سه دانه بیش برنمی آید و صاحب مفتاح از فرنگی نقل کرده که اگر طفل شیرخواره بود بادرش مقدار چهار قوله

مغز نارجیل تا یکهفته بخورانند و اگر طفل دو سه ساله بود بطفل بقدر دو سه تولہ تا هفته خورانند چیچک بر نیاید و اگر برآید بسیار کم برآید و نیز از اعمال فرنگ نقل
کرده اند که ایشان اطفال خود را سفیدی بیضه قبل از خروج جدری کامی نوشانند پس برنمی آید یا اندک برمی آید و اینرا منید به و صاحب خلاصة التجارب نوشته که
درین ملک ما خشک ریشهای آبله را با نبات سوده امر بخوردن اطفال تندرست میکنند و آفت هوای عفن مولد آبله را از ایشان باز میدارد و اگر آبله برمی آید
اندک و کم مضرت میباشد و از مجربات بعضی اطباست که هنگام ولادت طفل که قابله ناف آنرا ببرد بچه را جانب ناف اغلاط ند تا که چند قطره خون بچکد
بعده نوشادر سوده در نی کرده بر ناف بریده بدمد که تا زیست چیچک بر نیاید و ایضاً از مجربات اهل تجربه است که بعد تولد بچه فوراً آنچه در دیوچه که نهایت
کوچک باشد متصل سر رشته ناف که از سره پیوسته است بچسپانند و بعد افتادن زلو شب یکانی و نوشادر سوده بپاشند و خلانیدن نشتر بازو اطفال
و نهادن خشک ریشه جدری دران از اعمال مشهوره اهل فرنگ است که از ان یکید و روز طفل تپ آمده و در انجا آبله افتاده خشک میشود بعد ازان
در اکثر چیچک برنمی آید چیز جانی و ایلاقی مینویسند که تدبیر حفظ از جدری آنست که هرگاه علامات برآمدن جدری در فصلهای سال فتنه شود یا در شهری
بعضی مردم را برآید جوانان را که از چهارده ساله کم نباشند و چیچک برآمده نباشد و خاصةً اگر فربه باشند فصد کنند و آنها را که کم از دوازده سال باشند
حجامت نمایند و جمله تدابیری که در حمای وبائی برای حفظ از وبا مسطور شد اختیار کنند و طعامهای سرد از هلام و طفشیل ماش و کاسنی و کشنیز و کاسنی تر و خشخاش و عناب
و مانند آن بخورند و از اشربه اسبغول و شکر و سکنجبین و شربت کدو و سفوف طباشیر و قرص کافور و مانند آن بکار برند و در آب سرد نشینند و بدان غسل
کنند و از شیر و شراب و شیرینیها خاصةً از خرما و عسل و خربزه و انجیر و انگور پرهیز کنند و خاصیت انجیر آنست که فضول را بظاهر بدن جذب کند و انگور در خون
ریاح افزاید و مستعد غلیان گرداند و از جماع و حرکات متعب و از آفتاب و غبار و از آبهای ایستاده اجتناب نمایند و فضول از تن بدوای الجاءون و احباس
بیرون کنند صفت سکنجبین نافع بگیرند سرکه صد درم گلاب دو صد درم و باهم بیامیزند و ده درم گل سرخ و پنج درم گلنار و ده درم آب ترنج دران سه روز
تر کنند و بعد ازان یکجوش داده صاف کنند و سه صد درم نبات سفید داخل کرده بقوام آرند صفت شربتی که توت و نفع او قریب شربت کدو باشد
بگیرند سرکه کهنه سه رطل آب انار ترش آب ترشی ترنج آب غوره آب ریباس آب توت شامی و نقوع سماق و زرشک هر واحد یک رطل آب برگ کاهو آب
برگ خرفه هر واحد ربع رطل آب مطبوخ عناب تخم دور کرده و آب مطبوخ عدس مقشر هر واحد یکنیم رطل همه را جمع کرده هشت رطل شکر طبرزد انداخته بپزند
تا بقوام آید و ربع رطل طباشیر سوده و ده درم کافور سوده در صلایه انداخته و قدری ازین شربت گرم بران ریخته حل کنند بعده با همه شربت بیامیزند
و بچوب بید بجنبانند تا مخلوط شود نگاهدارند پس قبل ظهور علامات جدری و بعد آن بنوشند و در جمیع امراض دموی صفراوی و طاعون و خناق سود دارد
صفت سفوف طباشیر که غلیان خون و اسهال صفراوی باز دارد و حرارت جگر بنشاند گل سرخ ده درم طباشیر بیست درم سماق تخم حماض عدس مقشر
زرشک بیدانه یا عصارهٔ خشک آن تخم خرفه تخم کاهو پوست خشخاش سفید هر واحد ده درم صندل سفید دو درم و نیم کافور یک درم هر صبح سه درم
ازین سفوف با سکنجبین یا شربت نارکور یا شربت غوره یا شربت لیمو یا شربت انار یا شربت آلوی ترش بخورند صفت قرص کافور گل سرخ طباشیر
هر یک ده درم صندل سفید سه درم کافور یک درم جمله را کوفته بیخته بلعاب اسبغول قرص سازند شربتی سه درم هر صبح با شربتی از اشربهٔ مذکوره بخورند و آنچه که
مذکور شد تدبیر باز داشتن آبله و احتیاط کردن ازانست قبل حدوث بثی که با آن علامات جدری باشد مؤلف اقتباس مینویسد که اگر جوان را چیچک
بر نیامده باشد در موسم حدوث آن رگ هفت اندام و یا باسلیق زنند و خون وافر گیرند و اگر طفل کم از ده دوازده ساله باشد حجامت با شرط میان هر دو
شانه و بر ساقین کنند و اگر بسیار کوچک باشد چون کودک نه ماهه و از یکساله تا نه ساله باید که زلو زیر ناف موافق عمر کودک چسپانند چنانچه در نه ماهه یک عدد
خرد و در زیاده تا سه عدد و مطفیات خون استعمال نمایند و از حلویات و لحمیات و شرب شراب و از دیگر مولدات خون اجتناب ورزند و یا شیر خر
و یا سگ و یا خوک و یا شتر بقدر سه چهار ماشه و یا زیاده بحسب سن جوان و کودک بنوشانند تا سه روز و یا این دوای نواب علویخان بدهند مروارید ناسفته
لاک مغسول گل لالهٔ صحرائی هر واحد یک ماشه در شربت عناب و شربت کدو هر واحد یک توله آمیخته بلیسانند و بالایش شربت کدو سه توله در عرق کیوره

و عرق بید مشک هر یک شش توله داخل کرده بنوشانند و بلع نمودن هفت عدد مروارید ناسفته کودکان را مانع بروز جدری ست و مردکلان را از
یک ماشه تا سه ماشه و همچنین بلع کما فیطوس که آنرا بهندی گل منڈی گویند بعضی متاخرین بنویسند که از البان حیوانات و گوشت گوزن و
قدید و اغذیه وادویه صفرا و خون افزا پرهیز کنند و در مکان هوادار خنک بنشینند و از مرطبات بسیار نیز اجتناب نمایند بلکه اغذیه و ادویه سرد
خشک تناول نمایند و شیرهٔ تخمهای سرد مثل خرفه و خشخاش وغیره با شربتهای مناسبه مثل شربت نیلوفر و صندل و ریباس و نارنج و ترنج و زرشک
و فالسه و جامون و تمر هندی و کروندہ که نوعی از زرقال ست و یا لیست جو و یا پست کنار باندک نبات و نیز گل ارمنی و گل مختوم با شربتهای مناسبه دوا
قدری جا وارسوده با گلاب و یا حب الشفا با آب غوره یا آب انار ترش هر صبح بنوشند و ترشیها با طعام بخورند و دواء المسک حامض و تریاق الطین
و تریاق الافاعی و تریاق الذهب و یا فادزهر معدنی هر روز یک قیراط تا چهل روز بخورند و یا عناب یکدو دانه با خاکشی یکدو ماشه و عرق عنب الثعلب
و یا عرق نیلوفر بنوشند و سرکه بر در و دیوار بپاشند و بشویند و بخورند

تدبیر قبل از ظهور جدری

و این تدبیر وقتی بعمل آرند که علامات ظهور جدری مثل لزوم تپ و عظم نبض و سرخی چشم و فشار بینی تا جبین و درد کمر وغیره که در علامات آن مذکور شد پیدا گردد
و از ان دلائل معلوم شود که جدری خواهد برآمد و هنوز بر نیامده باشد پس هرگاه طفل تپ کند مروارید کوچک بقدر ده دوازده دانه طفل را بلع کنانند و مروارید
سوده برگ سفید لاله بقدر نیم ماشه تا یکیک ماشه با عرق گاوزبان بخورانند و یا هفت دانه مروارید ناسفته بلع کنانند و عناب چهار عدد عدس مسلم
یک توله اصل السوس مقشر نیکوفته دو ماشه گل شقائق یک ماشه در عرق شاهتره جوش دهند و وقتیکه سوم حصه ماند شربت نیلوفر یکتوله اضافه کرده خاکشی
سه ماشه پاشیده بنوشانند که این مطبوخ هم مسکن تپ و هم شدید المعونة بر بروز جدری ست و گاهی از استعمال این در تپ چیچک پیش از برآمدن آن
برنمی آید و گاهی بسیار کم برمی آید و همواره معمول ست و یا این دوای هلو سیخان بدهند گل لالهٔ صحرائی لک مغسول گل سرخ خاکشی هر یک چهار ماشه عناب
ده عدد انجیر زرد سه عدد در گلاب و عرق شاهتره و عرق مکوه و کیوڑه هر یک شش توله بجوشانند که نصف بماند صاف نموده شربت کدو سه توله داخل کرده
بنوشانند و یا کتیرا گل لالهٔ باغی لک مغسول هر واحد یکماشه در شربت کادی یکتوله آمیخته بلیسانند و بالاش شقائق النعمان خاکشی عدس سیاه چوب گل کاچ
هر یک شش ماشه انجیر زرد چهار عدد در عرق شاهتره و مکوه هر یک نیم پاو و عرق کیوڑه ربع پاو بجوشانند که سوم حصه بماند صاف نموده شربت عناب دو توله داخل کرده
بنوشانند و گویند که اگر این دوا قبل از بروز چیچک دهند منع کند و اگر وقت اخذ تپ دهند دو سه دفعه تسهیل طبع کرده دفع کند و رنه از قسم بدلگا بار دو دانها
باسانی برآرد دیگر بندمو نیز منقی هفت عدد لک مغسول یکماشه و سهر دوار در عرق بادیان نیم پاو و در ربع آن سائیده بجوشانند چون ربع عرق کم شود سرد کرده
بنوشانند و همچنین سه روز باستعمال آرند و باید که در ینوقت سرمه اندرون چشم کشند و در بینی و گوش دهند و اندرون حلق اندازند و بالای سینه بمالند و غذا
کهچڑی سونگ یا دال خشکه بدهند و اگر جوانی را در فصل گرما تپ جدری و بیهوشی عارض گردد و قاروره سرخ و نبض سریع باشد فصد باسلیق و یا شوبه کنند
و شیر دختران در بینی چکانند و شیرهٔ عنب الثعلب شیرهٔ مغز تخم کدو دانه هر یک چهار ماشه شیرهٔ عناب پنج دانه بعرق شاهتره ده توله و شربت نیلوفر خاکشی
دهند باز شیرهٔ کاهو شش ماشه شیرهٔ اصل السوس پنج ماشه لعاب بهدانه سه ماشه شربت نیلوفر دو توله عرق مکوه ده توله نوشانند و گاهی بعد بروز چیچک
در صورت هذیان بحالت مایوسی همین تدبیر بکار می برند **اقوال حذاق** شیخ الرئیس میفرماید که در تپ جدری مبادرت باخراج خون بقدر کفایت
واجب بود اگر شرائط آن حاصل شود از موافقت سن و مزاج و فصل مانند آن و مدت این تا روز چهارم ست و اوفق آنست که در ین حالت فصد
استعمال کنند و اگر فصد رگ بینی گیرند مثل منفعت رعاف نفع کنند و نواحی عالیه را از غائلهٔ جدری حمایت نماید و بر صبیان سهل تر باشد و چون فصد
واجب گردد و بالکل فصد نکنند خوف فساد اطراف باشد و همچنین گاهی مثل این خوف بود بر کسیکه ندا و مت تلطفیه بسیار کند و واجب ست که در جدری
و حصبه در اول امر بجبر سے تغذیه فرمایند که در ان تقویت احشا مع ردع ماده بسوی ظاهر و تسکین غلیان خون بغیر قبض طبع بود و مغلظ خون

باشد مثل جناب بآب تمر هندی و لعوق بندسیه لبنتریق اسفید باج و آنچه دران تکمین شیر شاید باشد و لهذا لازم ست که با این تمر هندی بود و آنچه موافق او
باشد و قرصیه و شهد و آنرا با که واجب است که طبیعت در اول امر لین باشد و افضل چیزی که بدان تلیین کنند تمر هندیست و اگر بدان حاجت نشود خشت
برقوق و احتراز با تخمین بران افزایند یا نقوع آلو دهند و گاهی در اول ظهور آثار جدری نوشانیدن سه درم رب کدر با قرص کافور نفع میکند و شربت
طلع در مثل این وقت شدید المنفعت ست و آب دو یه مغلظ خون و مبرد آن مانع از غلیان او که در اول مرض امر بدان کنند مثل رب ریباس و رب غوره و
آب انار که بارده و شربت کدر است خاصة و شربت طلع و نفس طلع و حبار صاحب کامل گوید که در اول ظهور علامات جدری و حصبه از روز اول تا سه روز
سزاوار آنست که مبادرت بفصد هفت اندام کنند و چندان خون بگیرند که غشی افتد چون قوت و مزاج و سن و فصل مساعدت نماید و اگر مریض طفل باشد
حجامت میان هر دو شانه کنند و اخراج خون بقدر مناسب حال آن نمایند و بعد فصد ماء الشعیر دهند که دران عناب و سپستان و عدس سوم حصه جوشانیده باشند
و آنرا بشربت خشخاش یا شربت عناب بنوشانند اگر در اجابت سرفه باشد و اگر سرفه نباشد بآب انار چاشنی دار دهند و بعد ازان اندک شربت عناب یا شربت
خشخاش بدهند و انار شیرین بکنند و غذا مزوره که معمول از کدو و عدس یا آب انار میخوش و روغن بادام سازند و اگر انجا سرفه باشد مزوره باسفاناخ یا نقوف
یا بخبازی یا مانند آن دهند ایلاقی و جرجانی مینویسند که چون تب و علامات آبله پدید آید تدبیر منع خروج جدری نپردازند مگر بعد تفقد چه خطر در حبس
حادث ازان عظیم است پس صواب تر در تدبیر این آنست که هرگاه علامات آبله پدید آید اگر علامات کثرت خون ظاهر تر باشد فصد کنند و خون بسیار بیرون آرند
چنانکه غشی افتد و فصد باسلیق اولی تر ست و اگر نباشد هفت اندام و اگر نباشد سرو تا آنکه اخراج خون از نابض یا صافن صالح تر از سر و ست و چون علامات
خون بسیار ظاهر نباشد و هنوز جدری پدید نیامده باشد خون کمتر بیرون آرند و بتسکین مشغول شوند و رخصت در فصد کردن در روز اول باشد که اثر تب
دران پدید آید تا روز دوم و سوم و چون در روز دوم یا سوم آثار جدری پدید آید فصد نشاید کرد مگر آنجا که علامات خون سخت قوی باشد و هرگاه بدین تدابیر
تب آهسته تر گردد و نبض و دم زدن بحال طبیعی باز آید هم بتسکین مشغول شوند که ازان ثوران جدری دفع گردد و از قوی ترین چیزیکه بدان تسکین نمایند
نوشیدن آب بغایت سرد مقدار یک رطل ست تا که ازان رنگ سبز شود و احشا سرد گردد و هرگاه که حرارت عود کند بار دیگر همان قدر بخورند چنانکه اندر مدت
نیم ساعت بجوعی یکقیمن خورده شود و اگر حرارت باز برافروزد و شکم از آب ممتلی شده باشد قی کنند تا آن آب برآید و دیگر بار آب سرد بنوشند تا سکون حرارت
بتمامه حاصل شود و اگر آب نفوذ کند و عرق یا ادرار بول پدید آید باید دانست که منفعت آب سرد پدید آمد و بیمار زود نیک خواهد شد و اگر آب نفوذ نکند و حرارت بند شود بهتر
باشد پس نوشیدن آب سرد ترک نمایند و بدیگر مطفیات متوجه شوند و اگر ازان تخفیف یابند بران اقدام نمایند و اشربه دیگر چون شربت کدر و قرص کافور
یار کنند و اگر بیقراری و حرارت بر حال خویش باشد یا زیاده شود باید دانست که ماده قویست و چاره نیست ازانکه آبله یا حصبه بیرون آید پس ازین تدبیر گذر کنند
و طبیعت را یاری دهند تا ماده بظاهر دفع شود و آن تدبیر عنقریب بیاید طبری گوید کسی را که تب جدری ابتدا کند فصد کردن او واجب بود برای قطع
ماده خون بقدر قوت او در دو دفعه بگیرند پس بوقت متقدمین در صورت معالجه اختلاف کرده اند چنانچه رای بعضی آنست که تبرید مزاج نباید کرد و مطفیات
نباید نوشانید تا آنکه خروج جدری استکمال یابد و چون خروج او مستکمل گردد مطفیات نوشانند و تبرید مزاج او کنند و لزوم ماء الشعیر نمایند و تغذیه بغذای
اندک مثل مزورات معمول سبز که و عدس مقشر و شکر سفید کاهو و کاسنی جوشانیده و مانند آن فرمایند و رای بعضی ازایشان آنست که تبرید مزاج ابتدا واجب بود
و مطفیات دهند از وقت فصد تا ظهور جدری تبرید علیل کنند و کسیکه اختیار ترک تبرید در اول امر کرده اراده سرعت نضج و سرعت خروج جدری نموده تا ماده
غلیظ نگردد و کسیکه اختیار تبرید در وقت اول امر کرده اعتبار سلامت از تیزی خلط نموده و در تاخر نضج و تاخر خروج او فکر نکرده بعد ازانکه از خطر خلط و تیزی مزاج
سالم ماند و آنچه عقب فصد بهتر ست نوشانیدن حریره معمول لشیره جو و آب سبوس گندم [illegible] شیرین ست و حفظ طبیعت از لینت آن و نوشانیدن شیره
تخم خرفه بجلاب و اگر حریره از پست عدس که بعد بریان کردن و مقشر نمودن آن ساخته باشند نیز مضائقه ندارد و حفظ قلب و چشم او نمایند چنانچه مسطور گردد
سعید گوید که واجب ست که مبادرت بفصد نمایند قبل ظهور جدری اگر سن و قوت مساعدت کند از باسلیق یا اکحل بدان خون از آلات غذا القوت

[illegible]

منجذب گردد و اگر مریض طفل بود و از پنج ماه تجاوز کرده باشد حجامت آن کنند و خاصتهً اگر جسیم و فربه و رنگ وسفیدی مائل بسرخی باشد و اخراج خون بحسب
قوت و مزاج و فصل نمایند و بسیاری از ایشان تا در برشرب دوا باشد لزوم استعمال چیزی کنند که تسکین حدت خون و غلیان او کند مثل آش جو که در آن سپستان
و عناب و عدس مقشر افتاده باشد و سکنجبین معمول از تخم کاسنی بنوشانند و شیرهٔ تخم خیار و بادرنگ و شربت عناب بدهند و اگر سرفه باشد شربت خشخاش
دهند و اگر طبیعت شدید القبض باشد شربت آلو بنوشانند و اگر معتدل باشد حل آن بچیزی نکنند پس اگر خروج جدری بطی گردد و کرب و قلق عارض شود
و تپ قوی گردد در استعمال ادویه مبرده اسراف نکنند تا خروج او متاخر نگردد بلکه تدبیر تسهیل خروج او نمایند چنانچه بیاید ابو منصور گوید که هرگاه مریض قبل از
ظهور جدری ملاقی شود و علامات مذکوره به بینند فصد هفت اندام کنند و از اخراج خون استکثار نمایند بعده قرص کافور بآب انار ترش بخورانند و در غذا
بر ماء الشعیر صبح و شام اقتصار ورزند و اگر ضعیف گردد و نفس او غذا بیشتر خواهد اقتصار بر عدس مقشر معمول بسرکه و اندک شکر و نشاسته و روغن بادام
و بقول بارده کنند و ربوب فواکه حامضهٔ قابضه بنوشانند و اگر قبض طبیعت باشد ماء الفواکه دهند پس این تدبیر یا دفع خروج جدری کند و یا اخراج آن
بر آید ضعیف باشد خجندی گوید که فصد باسلیق یا هفت اندام کنند اگر مریض بالغ باشد و الا حجامت و اخراج خون بحسب مزاج و قوت و فصل
و سن نمایند و معالجه باشربهٔ مطفیه و مغلظهٔ خون و مزورات ترش و قرص کافور بآب انار ترش بشکر نمایند و ربوب قابض ترش مثل رب غوره و رب
و سیب ترش و شربت کدو که آن شربت کادی ست و شربت عناب و شربت طلع نوشانند نسخهٔ شربت کدو بگیرند چوب کادی ربع رطل صندلین
هر واحد اوقیه و همه را کوفته در یک رطل سرکهٔ کهنه هفت روز تر کنند پس صاف کرده سرکه را نگاه دارند و ادویهٔ منقوعه را در شش رطل آب بجوشانند
تا ربع بماند و بگیرند از این آب و سرکه و از آب انار ترش و آب ریباس و آب غوره و آب نقوع سماق و زرشک و آب توت شامی و آب لیمو و آب طبیخ عناب
و آب نقوع عدس هر یک نیم رطل گلاب دو اوقیه ترشی ترنج چهار اوقیه و بر آن سه صد درم شکر طبرزد انداخته بقوام آرند بعده طباشیر یک اوقیه بادیان
و سنبل الطیب هر یک دو درم کافور یک مثقال سوده بشربت مذکور مخلوط سازند و این شربت جدری و حصبه و شرا و ماشرا و جمیع امراض دموی
و حرارت معده و جگر را نفع کند و تشنگی را قطع نماید و غذا ماء الشعیر دهند که از این تدبیر کم بر آید و اعراض او خفت پذیرد و ضرر او کم نماید و اگر طبیعت
خشک باشد هر شب تمر هندی یا از نقوع فواکه نوشانند خضر و قرشی مینویسند که مبادرت باخراج خون نمایند و نقوع حلو بشکر یا شربت عناب و نیلوفر
بنوشانند و شربت کادی بالغ النفع ست و همچنین شربت طلع و شربت سهند باد و شربت لیمو و شربت شفتالو و نقوع عناب و بهدانه و اصل السوس و
نیلوفر نافع و گاهی حاجت بشیرهٔ تخم خرفه باکه کافور افتد و غذا در ابتدا سویق بشربت نیلوفر یا شکر و مزورهٔ خرفه و کدو دهند و گاهی از عناب یا طلع
مزوره ساخته میشود و بسیار نفع میکند و راست آنست که امثال این امراض در معالجهٔ خود حذاق را متحیر میگرداند انطاکی گوید که اگر قبل بلوغ
باشد چنانچه اکثر این او و اعراض او قبل ظهور او چنان در یابند که نبض موجی عظیم یا مختلف و تپ مطبقه باشد اعمال حیله واجب بود در رعاف یا
شرط گوش و پیشانی و خورانیدن چیزیکه تبرید خون از غلیان کند مثل کشنیز و عدس و عناب و بهتر از شربت ریباس چیزی نیست پس شربت کادی
و طلع پس حماض و عناب پس اگر قبض طبع غالب گردد تلیین طبیعت بآلو بخارا و شیرخشت باید کرد و اگر بعد بلوغ باشد مبادرت بفصد رگ بینی و پیشانی
واجب بود که در آن امان برای چشم ست و آنچه قریب او ست پس اگر حاجت بار دیگر افتد فصد باسلیق کنند و در همه آنچه گفته شد بطریق سابق سلوک نمایند و در نهفت
گویا که علاج او اعلا شربت بنفشه و شربت حماض بآب عناب و کشنیز و صندلست و خورانیدن چیزیکه خون را خارج کند از حلاوات محشی شرح اسباب
نوشته که جسپانیدن زلو اولی از حجامت ست در اکثر بلاد یکه هوای آنها خالی از رطوبت نباشد و من در بلدهٔ خود ارسال علق را نافع تر از حجامت یافتم
و گاهی لین طبیعت بسبب کثرت ماده میباشد و دیدم که چون مبادرت در حبس طبیعت با دویهٔ قویه کردند طبیعت محتبس شد و ماده بسوی عضو رئیس ریخت و موجب
سرسام گردید بلکه طبیب را باید ست در حالت لینت طبع کمال عنایت از ملاحظه کثرت ماده و حبس او و جهد در اصلاح ماده کند بعده چون کم گردد و صلاح یابد و
قوت معلوم شود ادویه قابضه استعمال نماید و در مراتب قوت حسب احتیاج تدریج باید کرد و اما از لینت اندک در هر روز یکبار یا دو بار اکثر منتفع شوند

سبب میل ابخره و مواد از دماغ خواه تلیین از دوا باشد یا از طبیعت و گیلانی گفته که شخصی از اجلهٔ سادات و اعزهٔ امرای عظام کثیر الاولاد بود وقتیکه کثرت
بروز جدری باطفال دید و منافع شربت کدر شنید ارادهٔ ترکیب او نمود لیکن جمیع ادویه او از رطوبات و عصارات میسر نشد پس برادهٔ چوب کادی در آب
جوشانیده صاف نموده باضافهٔ شکر بقوام آورده شربت ساخت و بعض اطفال را بعد آمدن تپ نوشانید و جدری بر نیامد و بعضی را که اندک جدری
بر آمده بود و باقی در طریق خروج بود نوشانید و آنچه در مسالک خروج بود بر نیامد بعده استعمال آن شربت در جمیع اطفال نمود و نافع آمد و بعد استعمال این
شربت طفلی هلاک نشد علاء ارزانی گوید که هرگاه تپ جدری ظاهر شود و خون غالب بود رگ باسلیق یا اکحل یا قیفال زنند پس اگر خون غالب تر
بود و مانعی نباشد چندان خون بگیرند که غشی افتد و اگر از فصد مانعی بود حجامت یا ارسال علق فرمایند و کمتر از دوازده ساله را فصد نشاید و کذلک
آنرا که یکساله نباشد حجامت نباید فرمود و بعد اخراج خون بر غلیان او نظر کنند که قویست یا غیر قوی اگر قوی الغلیان باشد چیزی که مغلظ و مبرد و مسکن
خون باشد بخوردن دهند تا تختی جوش او فرو نشیند و اگر غلیان خون قوی نباشد حاجت تغلیظ و تبرید نبود بلکه بعضی بهیچ حال از حمای جدری حصبه اگرچه
بثور ظهور نکرده باشد رخصت نداده اند بتغلیظ و تبرید خون و هرچند که بود و مبالغه در تبرید نشاید خاصةً اگر اتفاق تنقیه نیفتد و سزاوار آنست که درین تپ
تلیین طبع نفرمایند مگر در حمای آبله که از قبیل بلیدیه باشد یعنی بدن ممتلی نماید اما رنگ بشره سرخ نباشد و تپ گران بود و سخت فروزان نباشد و نبض موجی
بود که درین حالت از تلیین چاره نباشد بلکه در حمای بلیدیه حاجت بفصد کمتر بود و باسهال بیشتر بعضی متاخرین مینویسند که در تپ جدری اگر مریض
جوان و دموی مزاج و فصل و بلد گرم بود و آبله دران بلد شیوع یافته باشد و علامات کمال غلبهٔ خون از سرخی رنگ و درد و در عروق و عظم و سرعت و امتلای
نبض و سرخی قاروره و غیره واضح گردد و مانعی از اخراج خون نباشد بقدر احتیاج خون بر آرند از رگ سر رو یا رگ بینی و یا رگ پیشانی و یا شرطهٔ گوش اگر درد
عظیم و اختلال حواس و درد گلو باشد و از رگ هفت اندام اگر درد اعضا شدید بود و درد گلو و حجاب التهاب باطن باشد و از رگ باسلیق و حبل الذراع
اگر درد گلو و حجاب و التهاب قلب و جگر و معده و درد اینها و گرده و کمر و حبس خون بواسیر و حبس حیض باشد و از رگ مابض و صافن اگر درد گرده و کمر و پشت
و احتباس حیض و بواسیر باشد و اگر با وجود دلائل مذکوره خون نگیرند خوف هلاکت و یا فساد اطراف و یا انتقال بفلغمونی و یا ماشرا و یا دبیله و یا دمامیل است
و اگر مریض طفل کمتر از چهارده سال و یا کبیر که سن او از پنجاه و شصت سال گذشته یا ضعیف المزاج یا حامله باشد و دلائل بر شدت غلبهٔ خون دلالت
کنند زلو چسپانند و یا حجامت نمایند و بقدر ضرورت خون بگیرند و در درد کمر شدید چسپانیدن زلو در انتهای فقرات پشت بسیار مفید دانسته اند و آنجا که علامات
غلبهٔ خون ظاهر تر نباشد زنهار متعرض خون گرفتن نشوند بهیچ وجه خون نگیرند بجهت آنکه اگر خون کم کرده شود باعث ضعف قوتها میشود و از مواد جدریه
بسوی ظاهر آمده است بباطن میگردد و این بسیار بدست خصوص در ملک هند و بلاد دیگر که مردم آنجا ضعیف القوی باشند که در باب اخراج خون ایشان
کمال احتیاط مرعی باید داشت تا ضرورت بسیار داعی نشود در هیچ وقت اقدام بران نباید کرد و بعد اخراج خون متوجه اطفای آن شوند بخورانیدن
ادویه و اشربه و عرقیات و اغذیهٔ مطفیه و مغلظه مانع از غلیان و مقوی قلب و دماغ و جگر مانند ماء الشعیر که در قول صاحب کامل گذشت و یا جمار و طلع
دران پخته با شربت کادی و جمار نخل یا نیلوفر و یا با شربت صندل و آلو یا رب اینها اگر صفرا غالب باشد و یا عرق کادی یا جمار یا نیلوفر یا عناب یا بید مشک
یا عرق بهار بید اگر گرمی بسیار در مزاج باشد و یا عرق گاوزبان و صندل اگر ضعف قلب باشد و یا مروارید ناسفته یک دانگ فادزهر معدنی نیم دانگ سوده
و خاکشی سنگ شو کاید و شقال و یا با شیرهٔ تخم خرفهٔ مقشر و شیرهٔ عنب الثعلب با شربت عناب یا کادی یا جمار یا طلع و یا ماء الشعیر یا یکی از اشربهٔ مناسبه
اگر گرمی بسیار در مزاج باشد و از ادویهٔ حاره خصوص محرور مزاجان را دور دارند و تبرید بسیار هم ندهند که مضر است و از اسهال و قبض بسیار نیز دور دارند
زیرا که هر دو بسیار بدست و خصوصاً بعد از بروز جدری و اگر احتیاج تلیین و اسهال شود قبل از بروز آن بملینات خفیفهٔ مزلقه تلیین نمایند بمثل نقوع
فواکه حامض با شیرخشت یا آب انار با تخم افشرده بشکر اگر سرفه نباشد و صفرا غالب بود و الا نقوع فواکه حلو یا مغز خیارشنبر در آب نهند و آنرا شیرین کرده شب
خیسانیده صبح صاف کرده با شیرخشت دهند و بعض بادام شیرین و بعض لعاب بهدانه و ریشهٔ خطمی و اسپغول و یا شیرخشت را در ماء الشعیر حل کرده

صاف نموده بخورانند صفت نقوع فواکه حامض تمر هندی منقی پنج توله آلوی بخارا زرد آلوی سیاه هر یک پانزده دانه عناب سپستان هر یک بست دانه در آب خالص یا عرق عنب الثعلب و کاسنی و شاهتره و گاوزبان و بادیان شب بخیسانند و صبح اندک مالیده صاف نمایند پس چهار توله شیر خشت دران حل کرده باز صاف نموده بدهند صفت نقوع فواکه حلو انجیر زرد هفت عدد عناب سپستان مویز منقی عوبالی که زردآلوی خشک است از هر یک بست دانه در عرقیات مذکوره و عرق نیلوفر از هر یک نیم پاؤ شب بخیسانند و صبح مالیده صاف نموده بدستور با شیر خشت بخورانند و از این هر دو نوع متوسط است ضعفا و اطفال را کمتر و اقویا را زیاده نمایند و اگر از برای اقویا قدری مغز خیار شنبر نیز دران حل کنند و روغن بادام بران ریخته بدهند بهتر است و باید که مسهل قوی ندهند و از استعمال ترنجبین احتناب نمایند و غذا مزوره که ماش مقشر و یا عدس مقشر پخته با آب انار جاشنی دار نموده بروغن بادام مطیب ساخته و یا عدس یا جو و یا ماش مقشر با عناب پخته و گوشت و روغن مطلقا نباید داد اما روغن اگر بعد از دوازدهم و چهاردهم اندکی بدهند بد نیست و اما گوشت تا بست و پنجم نباید داد و یا هر روز عناب ده دانه در عرق گاوزبان و عرق چوب چینی کادی عرق عنب الثعلب و عرق نیلوفر هر یک ده مثقال عرق کادی یا عرق حجار پنج مثقال خیسانیده یا جوشانیده صاف کرده با دو مثقال خاکشی سنگ شو نموده یکدانگ مروارید سوده خورانیده بنوشانند و اگر عرق گاوزبان حاضر نباشد یکدرم برگ گاوزبان داخل نمایند و مروارید سوده را ترک نمایند هر روز دو وقت یا آنچه مناسب باشد بخورانند زیرا که این را نیز تاثیر قویست در تقویت قلب و حفظ قوی و ارواح و خوردن حریره‌های شیرهٔ جو و گندم یا شیرهٔ عدس بسیار کم شیرینی یا بی شیرینی بسیار موافق است

تدبیر بعد از بروز جدری

چون جدری در برآمدن شروع کند و دانه‌ها مثل سر سوزن و کیک و پشه گزیده نمودار شود نقوع عناب با عرق عنب الثعلب عرق گاوزبان با اندک شکر و خاکشی بقدر مناسب بدهند و بقول حکیم اکمل خان دران عرق شاهتره و شربت نیلوفر داخل نباید کرد زیرا که این هر دو گاهی تاخیر در ظهور جدری میکنند مگر آنکه چون تپ اشتداد نماید و بخار بسوی دماغ و قلب تصاعد نماید دران هنگام اینها را مع دیگر مبردات مثل شیرهٔ مغز تخم کدو و مانند آن استعمال نمایند و محاجم بر پشت بعمل آرند و پای بمطبوخ ادویهٔ مبرده پاشویه نمایند و بران نطول سازند و نخلخه وغیره استعمال کنند و فاضل سمرقندی در مثل این حالت امر باخراج خون قدر حاجت بحجامت یا بخیسانیدن زلو فرموده و نزد حکیم اکمل خان این امر در مرتبهٔ جواز است و تا به شدن مریض بر دوای مذکور اقتصار نمایند و چون جدری در برآمدن دیر نماید و روز چهارم هم بگذرد که بتمامه بر نیاید باید که دران دوا انجیر زیاده نمایند و گاهی عدس مسلم و سبوس گندم و شکر سرخ نیز اضافه نموده میشود و اگر انجیر فقط بجوشانند و قدری زعفران دران آمیخته بنوشانند نیز مفید بود و مطبوخ که در قول بوعلی سینا خواهد آمد نیز در اخراج جدری مستحسن است و حکیم شریف خان مینویسند که انجیر چهار عدد یا پنج عدد مویز منقی هفت عدد عدس مقشر دو درم تا سه درم عناب پنج دانه جوش داده استعمال کردم و در اخراج جدری کثیر المنفعت یافتم و گیلانی نوشته که قدری قرص عنبر حل کرده دادن در ابراز جدری فعل اکسیر کند و از ان قویست در تقویت مزاج و ارواح و برای حفظ قلب و سائر اعضای باطنی یکدانگ مروارید سوده با عرق گاوزبان و عرق پنج کادی و عرق گل آن و یا عرق حجار و یا شربت کادی ساده بخورانند تا مدت انتها و کمال بروز و نضج و ایضا برای سهولت بروز بی درد و الم هر روز یکدانگ برگ گل لاله اگر سفید باشد بهتر و الا گلابی یا سرخ سائیده با عرق کادی عرق زردک و اگر عرق زردک نباشد آب کوبیده افشرده آن از هر یک سه چهار مثقال بخورانند و زود متوجه حفظ بعضی اعضای شریفه ظاهری و باطنی شوند و تدبیر حفظ آنها جدا مسطور خواهد شد و اگر عرق عناب در قرع انبیق بکشند و بشکر شیرین کرده صاحب جدری را در ابتدای مرض او بنوشانند بالخاصیت نفع عظیم بخشد و مجرب سویدیست و کذا عدس مقشر پنج درم کشنیز خشک پنج درم عناب بست عدد خوب جوش داده سرد کرده تمام روز پیچان بگذارند و نزد خواب صاف کرده با شربت نیلوفر بنوشانند و همچنین ادویه را وقت شام جوشانیده شب تر کرده صبح بنوشانند که مجرب حکیم ممدوح است و این دوای والد نواب علویخان که در بروز حصبه و جدری قلق و سوزش و خفقان پدید آید آنرا فی الفور نفع میدهد سرمهرهٔ خطائی یک ماشه مروارید ناسفته سوده یک نیم ماشه در شربت گاوزبان ساده و شربت یاقوت هر واحد یکتوله ورق نقره یکعدد و شربت عناب و کیوره هر یکی دو توله در عرق بکوه و عرق بید مشک و نیلوفر

هر یک چهار توله خاکشی هفت ماشه بدهند و بیضهٔ کبوتر که اول زاده باشد بازردی و سفیدی بنوشانند و یا این سفوف بدهند طباشیر گل سرخ گل لاله دشتی
مروارید ناسفته هر یک یکدرم خاکشی چهار درم شربتی یکدرم در بیضهٔ کبوتر آمیخته بلیسانند و بدرقه شربت کادی سه توله عرق بید مشک و کیوره هر یک پنج توله
کنند و در بیاض والد مرحوم مرقوم است که اگر جدری خوب بیرون نیامده باشد و خوف فرو شدن آن باشد چوب کیوره ده ماشه برگ شاهتره یک ماشه
عناب دو عدد خاکشی دو ماشه جوش داده صاف نموده قدری شهد داخل کرده بنوشانند و یا کهوپرهٔ نیم کوفته شش ماشه مویز منقی چهار دانه خاکشی سه ماشه
و ربع ماشه برگ پان نیم عدد جوش کرده اندک اندک بنوشانند و طلا در آب سائیده و یا استخوان سنگ پشت و یا خاکستر ابریشم دادن و عدس و گنگنی
جوش داده آب آن نوشانیدن نیز مفید نوشته و در زکائی گلو اصل السوس انار دانه مویز منقی در آب جوشانیده صاف نموده نوشانیدن نافع جدری نوشته
و باید که آب نیم گرم نزد بیمار دارند و چادر سفت بطوری بر مریض گیرند که بخار آب بر بدنش برسد از برای بیرون آمدن بثور و تفتیح مسام سریع الاثر است
و راقم خاکشی درین افزوده نافع‌تر یافته و ایضاً خاکشی بر بدن مریض پاشیدن همین اثر دارد و غذا وقت بر آمدن جیجک برنج باشکر نخته نان شیرین دهند
لیکن استعمال نان شیرین گاهی اسهال و زحیر و تیح آرد پس اگر استعمال آن نمایند قدر قلیل بدهند و ایضاً کهچری تنک از مونگ و دال مونگ و عدس بی نمک یا کم نمک با نان
خشکار بدهند و گاهی عدس بریان یا نخود بریان بشکر شیرین کرده داده میشود و اگر آب مطبوخ عدس مقشر عوض آب دهند با وجود امانت او در خروج جدری
حفظ حنجره از خروج آن نماید و شکم قبض کند و بسبیل تنقل عناب و مویز و انجیر بدهند و در موسم گرما آب تازه برای نوشیدن بدهند و هوای خانه را
معتدل دارند و در فصل سرما عرق عنب الثعلب یا عرق گاوزبان بجای آب بدهند و هوای خانه گرم سازند و هر گاه بثور برآید و باز ناپدید شود همین تدبیر
بعمل آرند و ایضاً آب بادیان و آب کرفس با نبات مفید بود و گویند که نوشانیدن طبیخ انجیر و جاورس و خورانیدن زردی تخم کبوتر صحرائی یا اهلی و زنگنا
طبیخ شکنبهٔ گاو نافع است و اگر سه چهار توله تخم بقدر در کوزهٔ گلی باندکی آب بجوشانند و چون یکدو توله آب باقی ماند صاف کرده بنوشانند همه ماده را از داخل
بخارج آورد و کرب و غشی که از قلت بروز دانه‌ها یا پست شدن آنها لاحق گردد دفع شود و نقوع چوب چینی در عوائل جدری مثل حکه و خفقان و اختلاط عقل
مجرب نوشته اند و نزد یکی عروض کمال بیهوشی بتدبیر تقویت دل پردازند و کشیدن شاخها هم مضایقه ندارد و اگر در غشی و اسهال و سوء تنفس شدت
کرب و حدت تپ و پست و سیاه شدن دانه‌های جیچک که بدترین علامات است طباشیر نیلگون زهر مهرهٔ خطائی مروارید ناسفته یاقوت رمانی رب السوس
هر واحد یکماشه دانهٔ هیل کهربای شمعی هر یک چهار سرخ برگ گل شقائق دو نیم ماشه صلایه کرده در دو توله شربت عناب یا شربت نیلوفر یا شربت سیب آمیخته
و ورق طلا یکعدد و ورق نقره سه عدد حل کرده و جوهر یا لعوق سازند و اگر شدت تشنگی باشد اندکی عرق کیوره آمیزند جمیع اعراض مذکوره بنهایت نفع بخشد
و ایضاً نزد یکی اسهال و ظهور معصف عدس مقشر مناسب است و مروارید که هم قابض و هم مخرج جدری است سائیده با بعضی اشربهٔ [illegible] دادن مناسب است
و لینت طبع خصوصاً در ابتدا یکبار یا دوبار بر روز مضایقه ندارد و قبض گاهی تصاعد ابخره بسوی دماغ کند و هذیان آرد و درین هنگام احتیاج با استعمال
شیافات یا حقنهٔ لینه افتد لیکن اسهال خصوصاً در آخر بسیار مضر و مهلک است درین صورت مبادرت بحبس آن از مروارید و زهر مهرهٔ خطائی و کهربا و بسد
و یشب و مرجان و طباشیر و گل ارمنی و بزر ورد و بارتنگ بعرق بید مشک و کیوره و عرق بارتنگ باید کرد و اقوال اکابر بوعلی سینا بسیار که چون
جدری بر آید سزاوار نیست که مشغول بفصد شوند مگر آنکه شدت امتلا و غلبهٔ مادهٔ خون حادث شود که درین صورت بمقداری که تخفیف طبیعت آرد از فصد
اخراج خون نمایند و بسا است که فصد ضرر کند بسبب استرداد و صرف او از جلد بسوی باطن چیزی را که بروز کند پس بعد دو سه روز از آن ضرر کنند و چون بدایه
که علامت [illegible] بشود و از بروز دوم تجاوز کند و تا بظهور آغاز نماید بسا است که تدبیر سبب خطا عظیم میگردد و بسبب حبس فضول بدو ماند و حمل آن بر اعضای
رئیسه بسبب عدم تمکن جدری از بروز و ظهور پس قلق و کرب بسبب حرارت ماده حادث شود و گاهی غشی پیدا کند بسبب فساد او و خبث بخار او بلکه و بسبب
کرد و مثل این حال اعانت فضول بخیری نمایند که آنرا بجوش آرد و سده را بگشاید مثل آب برگ بادیان و کرفس شکر یا طبیخ بیخهای آنها یا بزر آنها و گاهی اندکی از زعفران
داخل کرده میشود و آب انجیر بسیار نیکوست زیرا که انجیر ماده را بسوی ظاهر بشدت دفع میکند و این همی از اسباب خلاصی است و دوائیکه در مثل این وقت

جهت دفع شدت طبیعت که بگیرند لک مغسول پنج درم عدس مقشر هفت درم کتیرا سه درم در نیم رطل آب بجوشانند تا ربع رطل بماند بنوشانند و آنچه شدید المعونت
برای اظهار بثور بیست آنست که بگیرند انجیر زرد هفت عدد و عدس مقشر سه درم و کتیرا و بادیان هر یک دو درم و در یکنیم رطل آب بجوشانند تا قریب سوم حصه
باقی ماند صاف کرده بنوشانند که دفع حرارت از نواحی قلب و منع خفقان کند و لازم است که درین وقت یعنی ابتدای خروج جدری روغن قرع یا روغن بنفشه البته
واجب است که از پارچه پوشیده دارند و از هوای سرد دور دارند خصوصاً در سرما و آنچه برای اطلاء عرق عمل کنند [illegible] و کثرت شرب آب برف سرد کرده
نشستن زیر بادکش بسیار بد است و چون از پارچه پوشیدن و گرم داشتن مثل غشی عارض گردد یا غشی حادث شود لابد است از تبرید هوا لیکن استنشاق آن
کرده شود و بوییدن بوی کافور و صندل و گل اگر از [illegible] زیر بادکش یا هوای سرد [illegible] همچنین هرگاه معونت تسکین یا ترکی تابد
و سیاه رسته جدری بخروج باشد و مرض بازدی خفت بنا بر آنکه حرارت مشتعل [illegible] از تسکین [illegible] روا است که اصحاب جدری
و حصبه را [illegible] که دران در خطر است [illegible] فی الحال و دیگر [illegible] ابن عباس گوید که اگر جدری
دیر آید [illegible] اخراج ماده [illegible] خارج [illegible] بنوشانند
صد عدد آن بادیان دو درم لک [illegible] هفت درم عدس مقشر پنج درم کتیرا سه درم در نیم رطل آب بجوشانند تا ربع رطل بماند صاف کنند و دو درم
طباشیر سوده بران انداخته سرد کرده بنوشانند اگر اندکی آب انار بران ریزند نافع تر باشد نوع دیگر برای ظهور جدری بگیرند انجیر پنج عدد عناب
مقشر هفت مثقال لک مغسول سه مثقال کتیرا سه مثقال بادیان دو مثقال در یکنیم رطل آب بجوشانند تا سوم حصه بماند و اندکی زعفران دران حل کرده
بنوشانند و ایضاً هرگاه در سینه خشونتی باشد لعاب تخم کتان یا لعاب بهدانه یا لعاب اسپغول با اندکی روغن بادام بدهند و از اشیای شیرین و گرم
پرهیز کنند [illegible] صاحبان [illegible] نمایند جز جانی [illegible] بیرون آمدن [illegible] آنست که حوالی خانه سخت سرد
نباشد و بیمار را جامه پوشیده دارند [illegible] حرارت و بیقراری عظیم باشد و تدبیر
دیگر آنکه بیمار را [illegible] در آرند
تا بخار آب [illegible] مسام کشاده گردد [illegible] تا مسام بسته نشود
و اگر بدین تدبیر [illegible] زبان سیاه شود [illegible] حمام [illegible] دارد
و هرگاه که غشی افتد [illegible] کافور و گلاب و صندل نزدیک
دارند [illegible] باشد
و بیقراری [illegible] بیرون آید [illegible] آب گرم نرم باید داشت
و مسام کشاده [illegible] معلوم شود که حرارت تب اندرون
[illegible] آن ندارد و نشان
حرارت تب اندرون آنست که نبض و نفس سریع و عظیم و متواتر باشد و ظاهر بشره سخت گرم نباشد و هرگاه که این حال نباشد و حرارت آهسته بود و آبله
دیر بیرون آید تدبیرهای قوی نیز پیش باید گرفت و ابتدا بشربت معتدل باید کرد و نخست حکم بشرب آب گرم باید داد یا آب بادیان تنها و آب کرفس یا شبت
و اگر آب بادیان تنها باشد بادیان و تخم کرفس جوشانیده بدهند و انجیر خشک را بجوشانند تا نرم شود در آب او بدهند و بجامه بپوشانند و ده عدد
لک مغسول و غیره درین باب [illegible] گذشت [illegible] و دیگر انجیر سی عدد مویز منقی [illegible] عدد هر دو را در یکنیم من آب بپزند
تا مهرا شود [illegible] ازین شربت [illegible] درم آب تخم بادیان و تخم کرفس [illegible] سخت قوی باشد نوع دیگر
که در هر وقت شاید داد گل سرخ عدس مقشر هر یک [illegible] درم انجیر زرد ده عدد کتیرا سه درم مویز منقی ده عدد لک مغسول سه درم بادیان تخم کرفس

هر یک پنج درم همه را در یکمن آب بپزند تا بنیمه آید و صاف نمایند و یک دانگ زعفران دران حل کنند و دو استار سه شربت دهند نافع باد [illegible]
گوید که آنچه خروج جدری سهل نماید بنوشانند مثل عدس مقشر جوشانیده با نمک با دیان و طبیخ طباشیر یا قندری آب عنب الثعلب و آب انار بنوشانند
و در بعضی اوقات آب سرد جرعه جرعه بدهند اگر التهاب شدت نماید و زیر چارپای او ظرف بزرگ که در ان آب گرم باشد بنهند تا جسم او را بخار رسد از ان [illegible]
ابن نوح گوید که اگر جدری بخروج ابتدا کند فصد نکنند و ترص کافور [illegible] از مبردات قویه ندهند لیکن تن او را بجامه بپوشند تا اندکی عرق کند پس اگر
عسر الخروج باشد و کرب و غشی بمریض شدت نماید تا آنکه گاه گاه او را اختلاج [illegible] رسد انجیر سه عدد و مویز ده دانه و عدس مقشر و بادیان و خیاران [illegible]
هر واحد یک کف گرفته در آب بجوشانند و در روزی چهار بار بنوشانند و چیزی از آب بادیان و عنب الثعلب و کرفس نیز خورانند و یا این دوا بنوشانند
عدس مقشر ده درم کثیرا پنج درم بادیان سه درم در یکمن و نیم رطل آب بجوشانند تا نیم رطل باقی ماند و اندکی زعفران دران حل کرده بدهند و از لینت طبیعت او حذر کنند
و اکثر دران بعد هفت روز شکم نرم شود و از آنچه در بعضی [illegible] ابن الیاس گوید که چون جدری بروز کند فصد [illegible] و تحریک طبیعت نشاید بلکه متوجه
بچیزی [illegible] که دران تقویت مع ردع و تلطیف بغیر تقطیع و تغلیظ خون باشد باین طور که هر صبح جلاب از عناب ده عدد و از خاکشی سه درم بنوشانند
و غذا از مزوره عدس و مغز بادام دهند و اگر جدری در بروز دیر کند و قلق و کرب پیدا کند و گاهی غشی احداث نماید اعانت طبیعت در اخراج او باین طور
کنند که بگیرند انجیر خشک شیرین ده عدد و بادیان یک درم و با عدس پخته با ان غذا سازند و مریض را بجامه بپوشند و جلاب از مویز سرخ و انجیر سفید
بنوشانند و طبیخ عدس با انجیر و مویز در اخراج او سرعت نماید و حوالی او بچوب گل سرخ و چوب انار و انجیر و انگور تدخین نمایند و چون جدری
تمامه بیرون آید و سه روز از ان بگذرد از تسخین حذر نمایند تا ضیق النفس و غشی ایشان را عارض نگردد و اطفال گویا که چون خروج جدری ابتدا کند از خوردن
[illegible] حذر کنند چه جای مسهل بسبب جذب [illegible] او ماده را بسوی باطن [illegible] بسوی حلق [illegible] هلاک کند بلکه اگر خروج او سریع و فصل گرم و بدن تازه
باشد بر مرق عدس و خوردن عناب و [illegible] تا روز هفتم اقتصار ورزند و اگر شروط ثلاثه مذکوره یا بعض او معدوم
باشد مساعدت او بچیزی که خروج او از بدن بسرعت نماید واجب گردد مثل بادیان شکر و آب کرفس با انجیر و بهتر ازین آب طبیخ انجیر و لک مغسول
و عدس کثیر است پس هر گاه از روز هفتم تجاوز کند و [illegible] باشد بکر نارنج و چوب تازه او و برگ او بخور کنند و گاهی دران حاجت
بخوردن چیزی شیرین نیز عسل و خرما داعی بود و چون فصل [illegible] باشد تا خون بجوش آید و فاسد او دفع گردد و در بلاد ما بیشتر طعامیکه دران بسیار انگور باشد
باشد بخورانند بسبب کثافت ابدان ایشان [illegible] و تفتیح [illegible] دران مطلقا ترک [illegible] واجب بود و بعد هفتم ترک [illegible] میر بهاء الدین نوشته آنجا که آبله دیده
[illegible] احتیاج باشد ترشیها و سردیها را باز باید داشت و بدستوریکه در حصبه بیاید رعایت کنند و عناب و انجیر خشک و خرما اندکی گاهی تنقل فرمایند
زنان و سرد مزاجان را نیکو است و غذا انکه از [illegible] پخته باشد بی روغن و گوشت بهتر باشد و اگر نانخته با غذا خورند هم نافع بود و طبیخ انجیر و عناب باندکی بادیان
خوردن نخست قوی بود و گرم مزاجان را آب آلو باید داد اگر طبع نرم نباشد و اگر لک مغسول و غیره که در قول بوعلی گذشت در یک رطل آب بپزند تا بنیمه آید
و از ان بدهند ماده را زود بیرون فرستند و آنجا که خارش آبله [illegible] نرم و یا پر مرغ باید خارید و دستهای مریض را در کیسه های نرم باید کرد تا بناخن بثور را زخم
نکنند و بچیزها مشغول باید داشت تا خاریدن را بکلی فراموش کند میر [illegible] و غیره می نویسند که استعمال فصد و تبرید و مغلظات خون و ملینات طبع تا هنگام
وقتیکه جدری و حصبه ظاهر نشده باشد زیرا که چون ظاهر شود احتراز از مبردات و مغلظات و ملینات واجب است که این همه مخالف اراده طبیعت است
و هر گاه بثور بر سینه و نواحی آن بیشتر بر آید و با وجود انقضای سه چهار روز آبله تمامه بروز نکرده باشد نشان غلظ ماده است و اگر جلد درشت بود و عرق کمتر
بر بستگی مسام دلالت کند درین هر دو صورت از تلطیف ماده غلیظ و تفتیح مسام بسته چاره نباشد و این چنان است که کیفیت حرارت مریض را ملاحظه فرمایند
و ببینند اگر نبض و نفس بر حال بود و غشی و حرارت اندر باطن کمتر باشد و زبان سیاه نگشته هوای خانه را مائل بحرارت سازند و آب سرد نهند و چیزی گرم
بنوشانند و آشامیدن آب تازه مقرر نمایند و گاه گاه آب گرم میداده باشند یا آب بادیان تر و آب کرفس تر با عنب الثعلب و قند سود دارد و این دوا نیز [illegible]

[illegible]

نفع دید و نسخہ او ہمانست کہ در قول پنجم علی گذشت لیکن در پنجا وزن لک مغسول چہار درم ست و اگر دران دو درم گل سرخ و ہفت دانہ انجیر زرد و دو درم بادیان
و ده دانہ مویز یا تخم خیار افزایند بہتر باشد و آب گرم نزدیک بیمار داشتن و تن او را بجامہ خفیف پوشیدن چنانچہ بخار آب ببدن رسد و سر بیمار از جامہ در بیرون باشد
در تبریز بثور و تفتیح مسام قوی الاثر ست اما اگر نبض و نفس متغیر باشد و غشی و حرارت مفرط و سیاہی زبان پیدا بود و زنہار بادویہ حارہ دست نبرند و ہمان تدبیر
سابق کہ مذکور شد از تجرع آب سرد و تن را بجامہ گرم پوشیدن و ہوای خانہ معتدل داشتن و عطریات بارد بو یانیدن مشغول باید بود و درین حالت بجہت
تفتیح مسام غیر از تبخیر آب گرم چنانکہ مذکور شد بکار نتوان داشت و از انہم بنوعیکہ تکرار سہ اضطراب بیمار در مؤلف مجمع الجوامع گوید کہ آشامیدن آب ناخن تازہ
و خائیدن مغز تازہ آن و فرو بردن آب آن حافظ کام و حلق و قصبہ ریہ و مری ست از بروز آبلہ در انہا و معین بر بروز و ظہور آنست بزودی و ظاہر بدن

صفت نقوع نافع و معین بر بروز جدری بآسانی انجیر زرد سہ عدد بادیان عنب الثعلب ہر واحد یکدرم برگ لالہ نیم درم نخود پنج درم گل نیلوفر پنج درم در
عرق عنب الثعلب و عرق بیخ کاسنی و عرق زردک و عرق گاوزبان ہر یک بست و پنج درم شب خیسانیده صبح مالیده صاف نموده خاکشی سنگ شسته
سه درم عرق کاسنی سہ درم اضافہ نمودہ لک خام غیر مغسول یکدرم سائیدہ بران پاشیدہ بخورانند و اگر عرق زردک و عرق گاوزبان حاضر نباشد عوض
آن آب زردک با پوست کوبیدہ فشردہ ہشت درم برگ گاوزبان یکدرم در نقوع داخل نمایند و اگر زردک خشک باشد جو کوب نمودہ اضافہ نقوع نمایند

صفت مطبوخ شدید النفع بادیان عنب الثعلب کثیرا لک خام ہر یک یکدرم انجیر زرد سہ عدد در آب جوشانیدہ صاف نمودہ با شربت عناب دو درم خاکشی
سنگ شستہ بخورانند روزی سہ مرتبہ و اگر در مزاج گرمی زیادہ باشد بادیان داخل نکنند و اگر شربت عناب حاضر نباشد ده دانہ عناب در جوشاندہ داخل نمایند

نوع دیگر مویز منقی عناب ہر یک ده دانہ گاوزبان عنب الثعلب لک خام ہر یک یکدرم برگ گل لالہ یکدرم انگ انجیر سہ عدد زردک یک عدد جوشانیدہ صاف
نمودہ باضافہ دو درم خاکشی سنگ شستہ یکدانگ مروارید ناسفتہ سائیدہ با پنج درم عرق کاسنی یا جبار نحل بخورانند و بالای آن جوشاندہ دہند **نوع دیگر**
اگر سعرفہ نباشد تخم کاسنی یک مثقال تخم کشوث دو درم کثیرا بادیان ہر یک یکدرم بیخ بادیان بیخ کاسنی ہر یک یکنیم درم جوشانیدہ صاف نمودہ با دو
درم شربت دینار یا گلقند بدہند و اگر مادہ کم باشد مطبوخ بادیان یکدرم انجیر سہ دانہ کافی ست و اگر در مزاج گرمی بسیار نباشد ہفت دانہ مویز منقی
ہم داخل توان کرد و باید کہ ہر یک ازین مطبوخات در روزی دو سہ دفعہ بدہند و اگر از در کف دست و پا در برآمدن آبلہ شکایت باشد کف دست و پای را
در آب گرم بگذارند تا دانہ ہا بآسانی برآید و اگر از خشکی دماغ شکایت باشد یا بسبب آن و گرمی در حواس اختلالی یابند چند قطرہ شیر دختران یا خر یا بز در بینی
و گوش مکرر چکانند و اگر ازین ترطیب حاصل نشود پارچہ را در شیر تر کردہ بر تارک سر نہند و اگر طپش قلب عارض گردد و گرمی بسیار باشد پارچہ را بعرق بید مشک
یا عرق صندل یا عرق بید سادہ تر کردہ بر سینہ نہند و قدری مروارید را با عرقیات مذکورہ یا عرق نیلوفر یا آب سرد بخورانند و گفتہ اند کہ اگر مغز تخم کدو
سائیدہ مقداری با آب سرد بخورانند نفع کلی حاصل شود و دانہ ہا نیز بروز کنند و اگر درین ایام بجای غذا شیر گاو را جوش دہند تا ثلث یا نصف آن برود و
سرد کردہ بالای آن دور نمودہ بخورانند بہتر ست و اگر برای رفع غائلہ لینت شکم و اعانت بر بروز کثیرا و لک خام از ہر یک نیم ماشہ تا یک ماشہ سودہ بران پاشند
بہتر ست و گاہی باندکی نبات یا قند سیاہ کہنہ شیرین کردہ میدہند و یا شیر برنج کم شیرین و یا شیر فالودہ نشاستہ و یا عدس مقشر و یا مونگ مقشر و یا ماش
و یا لوبیا تنہا یا با زردک یا آب نخود بی نمک و روغن یا با نمک بسیار کم و روغن بادام یا شیرہ آن با چلاو یعنی خشکہ خورانند و اگر این را نتوانند خورد برنج کوفتہ
با آب نخود بی شیرینی یا بقدری نبات یا شربت کاسنی یا شربت عناب یا آب انجیر جوشانیدہ یا خیسانیدہ بدہند **صفت** دوای مانوس کہ در صورت قلت
و رقت مادہ ہمین کفایت باشد گل سرخ عنب الثعلب گاوزبان بادیان ہر یک دو تولہ زردک مع پوست کہ استخوان آن دور کردہ باشند نیم کوفتہ
نخود غیر مقشر ہر یک پنج تولہ برگ گل لالہ شش ماشہ عناب پنجاہ دانہ در سہ آثار آب خیسانیدہ عرق کشند و ہر روز در مقدار بست تولہ آن انجیر زرد
شش دانہ خیسانیدہ صاف کردہ دو حصہ نمودہ در یک حصہ آن شش ماشہ خاکشی سنگ شستہ اضافہ کردہ اولاً مقدار رتی تا یک ماشہ
ہر یک از مروارید ناسفتہ سائیدہ و لک خام سائیدہ با شربت کاسنی یا جبار سرشتہ تناول نمایند و بالاے آن عرق مذکور را باضافہ عرق کاسنی

یا جمار یک تولہ بنوشانند و حصهٔ دوم را آخر روز با مروارید سوده بدهند و اگر بسبب گرمی هوا خوف فساد وقوع باشد هر دو وقت جدا جدا انجیر در عرق [illegible] جوشانیده
بدستور بدهند و اگر تا هفتم و نهم تمام دانه‌ها بروز نکرده باشند تا یازدهم نیز مطبوخات مذکوره در روزی سه چهار دفعه میداده باشند و اگر از مطبوخات
مطلب حاصل نشود بخار آب گرم خالص یا مطبوخ بعض ادویهٔ مناسبه بگیرند و اگر با وجود این تیغ ابر دانه‌ها در برآمدن بسیار دیری کند و نفس و حواس و قوت
بحال باشد و گرمی بسیار در مزاج نباشد یک حبه حلتیت در مطبوخ نخود خام عدس مقشر زردک با پوست تر یا خشک ماش هندی هر یک نیم مثقال انجیر زرد سه عدد
تا پنج عدد که در یک آثار هندی آب جوشانیده باشند تا نصف یا کمتر از آن بماند صاف کرده حل نموده یا در آب مطبوخ ماش هندی و نخود تازه یا خشک تنها یا هر دو
حل کرده بدهند و باید که اوزان ادویهٔ مطبوخات و آب آنرا موافق مزاج و سن مریض نمایند در جوان قوی موافق نسخه و ضعیف المزاج را کمتر و اطفال را
موافق سن ایشان بکاهند علویخان در عشرهٔ کامله مینویسند که هیچ محصوب و مجدور را نگذارند که جامهٔ سفید بپوشد بنا بر آنکه گزیدن پشه و کیک جهت
اینها نیک باشد و همچنین باید که از آمدن زن حائضه و نفاسه و خبیثه نزد اینها منع کنند بنا بر آنکه اکثر بمشاهده در آمده که از آمدن ایشان در چشم گل می افتد
بلکه بینائی تمام زائل میشود و گوش کر میگردد و در دانه‌ها کرم پیدا میشوند و مریض بهلاکت می انجامد و همچنین زن گاودره و خاکروب ایضا کسیکه پارچهٔ سفید و نو
همان روز پوشیده باشد و اگر احیانا این چنین اتفاق افتد باید که همان زمان بخور از برگ نیب سنبر و سبوس گندم و سپند دهند و زر و پارچهٔ نیلگون بسته در گلو
آویزند تا از مضرت آنها امین گردد شریف خان میگوید که متاخرین دسومات و ادهان مطلقا بیمار را نمی دهند و نزدیک او نمی برند بلکه از شمیدن بوی او
اجتناب میکنند حتی که از روشنی چراغ بسبب خوف رسیدن دخان روغن مشتعل کراهت مینمایند بلکه شمع پیه نمی سوزند و بنوشانیدن آب عناب اکتفا
می کنند و از غذا بر مزورهٔ عدس مقشر و برنج اقتصار میورزند و این مزوره نیز در مقدار کم میدهند و نمک نیز کم میدهند تا خارش پیدا نکند و اگر مریض خواهش
غذا کند در هر روز دو مرتبه میدهند و اگر تشنگی باشد بنوشیدن آب عناب شب و روز امر میکنند و والد ماجد آب عدس مقشر تنها یا با عناب هنگام عطش در وقت ظهور
جدری استعمال میفرمودند گیلانی گفته که در جدری و حصبه اگر تشنگی شدید باشد و یا در صدر و آلات تنفس آفتی بود استعمال عرق نیلوفر را نایاب یافتم که این عظیم المنفعت
در اکثر امراض است و لیکن استعمال این بعد بروز جدری و حصبه می باید و اما قبل از آن استعمال او نشاید بسبب خوف منع بروز یا فرو رفتن آن و این ضرر
عظیم است و بدانکه مقولهٔ اهل هند است که هیچ این مرض نیست بلکه اثر نسبت از آثار زنی عفیفه که در سالف زمان بوده و این مرض را باسم آن می نامند
و حماقت خود بانواع کثیر ظاهر میکنند و علاج آن نمیکنند بلکه بر طبیعت میگذارند و عبادت آن بانواع عبادات میکنند و ترک معالجه و گذاشتن تدبیر او
بر طبیعت اگر چه معالجه از روی توکل بر طبیب حاذق ست لیکن اعانت او طریق نیک ست و آنچه مشهور شده که چون جدری برآید گوشت در خانه که مجدور باشد
نباید پخت و احدی از هم جلیسان او پارچهٔ شسته نپوشد و چون رعد آواز کند طبل و طاس و مانند آنها بزنند و جنب و حائض بر آن داخل نشوند شاید که وجه او
آن بود که پختن گوشت و مانند آن بوی [illegible] بدماغ را مضرت کند [illegible] و این در آن منع ست و همچنین بوی صابون و [illegible] در جامهٔ شسته و اما آواز رعد
آواز هایل ست از آن احتراز باید کرد و ضرب طبل و غیره طریقی برای عدم سماعت آواز اوست و همچنین واجب ست که از بوی [illegible] بدان جنب و حائض احتراز نمایند بسبب اختلاط انها بفضول
که حرکت می کنند در ابدان آنها از تعفن هوای متعفن که مضر ایشان ست خالی نیست پس هر گاه غسل کنند و بر غسل مدت قلیل بگذرد و اخلاط ساکن شوند نزد بعض [illegible] مضایقه نیست

تدبیر تنقیح و خشک کردن جدری و غیره آن

بدانکه هر گاه آبله بیرون آید و تب و بیقراری بیمار کمتر شود و نبض و نفس بحال طبیعی باز آید اگر آبله دیر پخته شود تدبیر رسانیدن باید کرد باین طور که بابونه و بنفشه و اکلیل الملک و خطمی
و سبوس گندم مفرد و مجموع [illegible] آب بجوشانند و در ظرف کرده زیر جامه و دامن بیمار نهند یکی از پیش و دیگر از عقب تا بخار آن بدن رسد و آبله پخته شود و تنقیح او همین ست
و گویند که علامت پختگی آبله آنست که در اطراف دانه‌ها مطلق سرخی نماند و همه سفید و [illegible] و حبابی گردند و نشان تنقیح و خشکی آنست که دانه‌ها همه زرد گردند و اگر بسبب
کثرت آبله اعضا ورم کرده باشد ورم را [illegible] و اگر دانه‌ها هنوز خوب پر آب نشده و یا تنقیح نیافته باشند [illegible] یکی از مطبوخاتیکه برای بروز جدری
مسطور شد بدهند و با آب برگ ریحان تر و آب برگ عنب الثعلب تازه و آب برگ کرفس تازه و اگر اینها بهم نرسد تخم ریحان و [illegible] و عنب الثعلب و تخم کشوث [illegible] انجیر [illegible]

جوش داده صاف نموده بشیر گرم بخورانند و یا زردک یا پوست عدس درست سیر واحد یک کفه در یک جام آب بجوشانند تا نیم آثار بماند صاف کرده بنوشانند و یا دیان
عنب الثعلب لک خام هر یک یک مثقال برگ گل لاله نیم درم انجیر سه دانه مویز منقی ده دانه زردک با پوست پنج عدد ماش سیاه نخود لوبیا با پوست هر یک سه مثقال جوشانده
صاف نموده بشیر گرم هر یک را روزی دو سه دفعه بخورانند و دیگر تدابیر مثل خورانیدن حلتیت و گرفتن بخار آب گرم و هوای خانه را گرم داشتن و خود را بجامه گرم پوشیدن
و آب گرم جرعه جرعه نوشیدن و غیرها که سابق مذکور شد بعمل آرند اما هرگاه بعد ظهور آبله تمامه حرارت و بیقراری کمتر نشود و نبض و نفس بحال طبیعی باز نیاید و آبله سخت
باشد و آب نگیرد علامت خیر نباشد تدبیر برانیدن نباید کرد و اگر دانه های آبله بعد از کمال پری و پختگی رو بپژمردگی و خشکی آورده باشند علامت خشکی او آنست
که براقی دانه ها و براقی پوست بدن کم شود و دانه ها رو بپژمردگی آورند و بعضی دانه ها که اول نضج یافته باشند منفجر شده بر سر آنها اندک چرک بسته شده باشد پس اگر
درین هنگام متوجه بخشک نمودن آن شوند چنانچه حنا پاشیدن مریض بر ریگ نرم و یا خاکستر یا چکنه شتی برای خشک کردن آبله سریع الاثر ست و یا خاکستر چوب گز
و سفیداب در خرقه باریک بسته در مقابل آبله انگشت بران بزنند تا قدری از غبار آن بر آبله افتد که زود خشک کند و اگر خارش پیدا شود و این عمل بدست
باید که از برگ گز و بهروج تیز تبخیر نمایند و دود آن ببدن رسانند که در ازاله آن مجرب ست و اگر آبله بجراحت و قرحه انجامد و متعفن شود قدری کافور در روغن ...
حل کرده استعمال کردن نافع بود و همچنین کافور سوده در مرهم جدوار آمیخته بپارچه آلوده بر جراحت آبله نهادن مجرب گیلانی ست و این مرهم برای جراحت
غائره آبله نافع ست رال سفید دو توله باریک سائیده در روغن یاسمین چهار توله آمیخته خوب بدست بمالند چون یکذات شود چهار توله آب خالص داخل کرده
بدست نیک بمالند و برهم زنند هرگاه یکذات شود چهار توله آب خالص دیگر انداخته بشویند همچنین تا یکصد و یکبار اکثر و کمتر پنجاه و یکبار پس نگهدارند و
بر پارچه مالیده بر زخم چسبانند ایضا که برای همین فائده مجرب ست رسیده برگ نیب بقدر چهار توله سائیده قرص ساخته در نیم پاو مسکه گاو تازه بسوزند پس
قرص برآورده روغن صاف کرده اقل هفت بار بآب بشویند و اکثر بیست و یکبار پس مرداسنگ شش ماشه باریک سائیده آمیخته بکار برند و اگر حرارت زیاده باشد
کافور قدری بیفزایند **اقوال افاضل** شیخ میفرماید که چون جدری تمامه برآید و از روز هفتم تجاوز کند و دران نضج ظاهر شود پس صواب آنست که باهستگی از سوزن زر
آبله ها را بشگافند و رطوبت او از وی بچینند و اما تملیح پس از ان چاره نباشد بنابر خشک کردن آبله و چون اراده آن کنند تملیح را از آبله کبار ... که از انشقاق
شگافته باشند دور دارند بلکه تملیح ماسوای آنها کنند و آبله شگافته را بگذارند تا راه آمدن رطوبت دران بند گردد و بعده تملیح آن نمایند اگر دران رطوبت
باقی ماند و قبل تمامی نضج تملیح نباید کرد و تملیح امر لابد بعد از نضج ست و آن بآب نمک باشد که دران قوتی از زعفران بود و اگر آن آب که دران نمک حل کنند گلاب باشد
بهتر بود و اگر در آب برگ طرفا و عدس و گل سرخ بجوشانند بعده دران نمک حل کنند آن بغایت مفید بود خصوصا اگر دران کافور و صندل نیز داخل نمایند و در
نضج و تجفیف آبله و اسقاط خشکریشه بسرعت نماید و تدخین بطرفا بسیار نافع ست و در سرما واجبست که آتش چوب طرفا نزدیک بیمار روشن کنند و چون جدری
شدید الرطوبت باشد از تدخین بآس و برگ آن چاره نباشد و از تدبیر جید نیز در نضج جدری و اهتمام بتجفیف آن اینست که صاحب جدری را بر آرد برنج و جاورس
و جو و باقلا بخوابانند و اوفق آنست که آن آرد را در بستر یا جامه باریک پر کنند تا دران قوت آرد تعود کند و برگ سوسن در تجفیف نیکوست و روغن ...
رد نیست و چون جدری بخشکی آغاز کند لازم ست که آنچه معین بر تجفیف باشد از ادویه مذکوره مع اندکی زعفران بران طلا نمایند و چون قروح از جدری عارض شود
مرهم اسفیداج خصوصا مخلوط باندک کافور و بیخ زنگار سوده یا بیخ درخت بید یا بیخ درخت زعرور سوده و گاهی پاشیدن سفیداب و مرداسنگ نافع کند
و چون در بینی خشکریشه باشد قیروطی معمول بروغن گل خالص باندک سفیداب و اقلیمیا فائده نماید و استعمال روغن بعد خشکی و نزد تقرح نیکوست و مرهم
برای قروح جدری نیک ست و صاحب کامل گوید که چون جدری بمنتهای خود رسد پیش مریض طرفا یا شاخ انار و شاخ انگور بسوزند اگر فصل سرما باشد و اگر
موسم گرما باشد بآس ... تبخیر نمایند و بر بستر او گل سرخ سوده و بنفشه بپاشند و اگر طبع قبض گردد در ماء الشعیر ترنجبین آمیزند و یا اندک فلوس خیارشنبر
و ترنجبین یا لعوق اجاص بخورانند و اگر طبع نرم باشد آب سیب است جو که دران حب الآس پخته باشند باندکی صمغ عربی و گل ارمنی یا قرص ... بنهند و یا قرص طباشیر
بر سر آمیخته بآب سرد یا بآب به و امرود افشرده و اگر سرفه باشد رب سوس دهند و غذا العدس مقشر بریان مطبوخ بآب انار میخوش یا مزوره معمول ...

مع عدس مطبوخ مصفی از آن آب اول او دیا پنجا در سی مطبوخ بالیست جو دهند و سیب و امرود و به بدهند و بعد از روز هفتم از نرمی طبع حذر کنند **صفت** قرص طباشیر قابض گیرند گل سرخ شش درم صمغ عربی طباشیر گل قبرسی هر واحد سه درم زرشک حب الآس تخم حماض هر واحد چهار درم نشاسته بریان دو درم زعفران یک درم باریک سحق نموده بلعاب اسپغول سرشته قرص سازند شربتی از درم تا مثقال بشربت حب الآس یا به و مدام تدبیر مذکور بجا آورند تدبیر کنند تا آنکه مرض بمنتهای خود رسد پس در آن هنگام بر آن قرص معروف بالذرور طلا کنند **صفت** آن شب یمانی و مرمکی هر واحد چهار مثقال کندر و مازو خام هر واحد هشت مثقال قاقیا و قشر عالی زراوند دوازده مثقال همه را باریک ساییده بشراب سرشته قرص سازند **نوع** دیگر شب یمانی و موم صافی هر واحد چهار مثقال زراوند دوازده مثقال مازوی خام هشت مثقال همه را باریک کرده بشراب شیرین سرشته قرص سازند و وقت حاجت باریک سوده بگلاب آمیزند تا آنکه مثل چرک حمام گردد بر آن طلا نمایند سزاوار نیست که صاحب جدری و ترقیع بخور انات اعتماد نماید تا آنکه پس از آن مفارقت کند و پوست او ساقط گردد و حرارت زائل شود طبری گوید که چون جدری بایستد و کامل شود و خروج او منقطع گردد بعد آن دو شبانه روز بگذارند و در آن دو روز دماغ او را باشیای خوشبو مثل بوی سیب و به و مورد و مانند آن تقویت دهند بعده تمیص لطیف و کزمازج و عود معروف بقاقلی زنگ کرده بنوشانند و تبخیر اینها نیز کنند و اگر یک عضو را بدان تبخیر نمایند باکی نیست پس هرگاه تخشف ابتدا کند صحت قریب باشد و تلطیف غذای او نمایند و بر آب پست جو تنها اقتصار ورزند بعده بگیرند گلاب خالص و اندکی کافور ریاحی در آن حل کنند و بر هر دانه که متقشف شده باشد بچکانند و هر دانه که سخت باشد و ریم نکند بنا بر آن بچکانند و عامه زنان پیر درین وقت آب نمک می پاشند بر جمله مردم و نمک پاشیدن در بعض اوقات قاتل است و اما اطفال را در اکثر احوال نمک پاشیدن هلاک کند پس واجب است که طبیب از آن حذر کند و کافور محلول در گلاب ابلغ از آن درین کار است مع رفق و تبرید و منفعت این دماغ را بود که در نمک و غیره نیست و باید که اثر ها از خواب بر آن یا از درشتی یا اثر خراشیده نشود و اگر بعد تدبیر خشک کردن آبله طبیعت نرم شود بدان مضایقه نیست و بهتر آنکه در تقویت امعا از زاید علاج کنند یا بجریان اخلاط حار سحج پیدا کند چنانچه بارتنگ سا ... و گل ارمنی و صمغ عربی و مانند اینها بدهند و اگر با وجود لینت طبع در مزاج او حدت باشد آب پست جو به روغن گل خالص بنوشانند و بزور نکوره وقت خواب بخورد و درین بزور تقریر زیاده میشود باین طور که تخم بارتنگ را خوب بجوشانند بعده بر آن اسپغول بریان و گل ارمنی بریان و صمغ عربی بریان این هر دو سوده انداخته بنوشانند و غذا درین وقت کعک بی نمک بریان کرده کوفته و حب الرمان مقشر در آب سماق یک شب روز تر کرده بعد از آن خوب بخته روغن گل خالص بر آن چکانیده بخورند و اگر طبیعت او نرم نشود بلکه قبض زیاده گردد تا مبین طبیعت او متعرض نشوند تا آنکه اضطرار از قلق مریض و اضطراب آن بدان داعی باشد پس حقنه باب جو و آب سبوس خطمی و شکر سفید محلول و روغن بنفشه بحسب واجب ساخته بعمل آرند و بعد حل طبیعت بر اعتدال طبیعت قناعت ورزند و هر جدری که عمیق باشد و اکثر لحم را اخذ کند بدین مرهم علاج کنند **صفت** آن موم روغن بروغن گل بسازند پس اندک اسفیداب ارزیر مغسول و اندک مرداسنگ و اندک شنگار و اندک قیمولیا کوفته بیخته آمیزند و در هاون حل کنند و بالایش اندک سفیده بیضه رقیق انداخته حل کنند پس آب سیب بر آن ریخته حل نمایند تا باریک گردد پس اندک کافور در آن آمیخته استعمال کنند حیر جانی ... میفرمایند که هرگاه آبله تمامه پخته شود آنچه بزرگ باشد بسوزن زر یا مس بشگافند و آب او بخرقه نرم برچینند بعد از آن برگ مورد یا گل سرخ یا برگ سوس کوفته بیخته با صندل یا چوب گز سوده در زیر دامن دود کنند اما در گرما گل سرخ و مورد و صندل و در سرما برگ سوس و گز بهتر و آتش که در سرما کنند از چوب گز و چوب صنوبر صواب تر باشد و اگر جائی ریش گردد گل سرخ و صبر و کندر و انزروت و دم الاخوین سوده بر ریش بپاشند و اگر آبله بزرگ و بسیار آب باشد برگ گل سرخ سوده یا آرد ارزن خوابانند و اگر پوست او خراشیده شود برگ سوس تر از شاخ جدا کنند و بر آن برگ خوابانند و برگ گل خشک و برگ مورد خشک سوده بر جای خراشیده پاشند و اگر بدین تدبیر خشک نشود گل خوزی یا گل مرادی که سفید بود و مائل بسرخی نباشد مقدار صد درم بکوبند و ده درم شب یمانی سوده و ده درم نمک اندرانی یا دیگر بیامیزند و بگلاب حل کرده بر آبله طلا کنند و دو ساعت بگذارند تا خشک شود پس بشویند و آبله را که ریش گشته باشد

[illegible] (marginal notes, left margin)

مرهم کافوری سود دارد و اگر ریش اندر بینی باشد هم ازین مرهم طلا کنند و صفت مرهم کافوری اینست که موم روغن سازند از موم سفید و روغن گل و سفیده ارزیز و اقلیمیای نقره و اندکی کافور سوده دران آمیزند سعید گوید که چون جدری نضج یابد مجالس صاحبان آن سرد سازند و چون از روز هفتم تجاوز کند مریض را مزوره بخورانند و از ترشی و نمکین منع کنند پس اگر خشکی او دیر کند تبخیر برگ مورد و گل سرخ کنند و اگر خشکی او دشوار گردد و اندک باشد آب و نمک طلا کنند و بعد آن بر روغن گل و کافور و چون صحت یابد از بچهٔ مرغ تا آب انار یا سماق غذا سازند محمود گوید که چون جدری بر آید و آب بردارد باید که اعانت بر تجفیف او نمایند بپاشیدن آب مورد و آب اطرفا و آب الف کرم و آبیکه دران کافور حل کرده و آبیکه دران نمک حل کرده باشند تا آنکه خشک گردد و صحت یابد انطاکی گوید که اگر هفته سوم داخل شود و صحت زیاده گردد خیر باشد و الا توقع موت لقرب بحران بود و فرش مورد نزدیک او و بخور بدان و العنبدل و اجب بود و هرگاه قلق و کرب عظیم گردد طلا بکافور محلول در گلاب جائز ست و الا اکتفا کنند بر آنچه مذکور شد و چون یکهفته بگذرد آنچه سرد باشد بخورانند مثل عدس و قطف و اسفاناخ و بر آبله گل سرخ و صندل و مورد بپاشند در گرما و طرفا در سرما و یا تدخین بدان نزدیک او نمایند و آنچه درین زمان فی روزنا میکنند دران خطر شدید ست و باید که اجتناب از زفر تا هفته سوم نمایند بهاء الدین مینویسد که هرگاه از سر ز هفته بگذرد و آبله روی بخشکی نهد و بدر خشک شود مرداسنگ و سنگ جراحت و سفیداب پاشیدن نافع ست و گل سرشو و شب یمانی سوده بر روی بستر نرم انداخته بران خوابانیدن سخت سفید آید و دود گز را در خشک کردن و اصلاح آوردن ریش در جمله اوقات نفع عظیم ست و آنجا که اسهال پدید آید اجزای غذا را آنچه ممکن باشد نیم بریان کرده بخت باید و سفوف الطین در رب قابض باید داد قبل از کشکاب غذا و بزعم من فادزهر حیوانی اندر ربی قابض سوده مناسب بود و احتیاط از نرم شدن شکم بعد پنجم اندر آبله و حصبه بواجبی باید کرد که مضرت اسهال اندرین هر دو مرض عظیم بود و بعضی متاخرین مینویسند که اگر تا روز هفتم دانه ها پر آب شده و نضج یافته باشند مطبوخات مذکوره را نده هند یکدو روز بر طبیعت گذارند و تبخیر دود پوست چوب و برگ گز و بابوط و امثال آن نمایند و بعد از ان مبردات و مجففات بخورانند و اگر در مزاج مریض ضعف باشد روز هفتم این دوا بخورانند عود صلیب دو دانگ مروارید سوده یکدانگ خورده بالائی شیرهٔ تخم کاهو شیرهٔ تخم خیارین هر یک پنج مثقال لعاب بهدانه شیرهٔ بادیان خطائی هر واحد یکمثقال شیرهٔ عدس مقشر دو مثقال آب انار شیرین سه مثقال عرق زردک دو مثقال خاکشی یک مثقال بپاشانند و غذا شوربای عدس و در نسخهٔ دیگر وزن هر دو شیرهٔ اول هر یک سه درم و بهدانه یکدرم و خاکشی یکدرم ست و قرص طباشیر ملین دو درم عوض مروارید و بادیان و عدس نوشته و اگر درین ایام لینت طبع عارض گردد زود متوجه قبض آن شوند باشیای قابضهٔ معتدله و اسهل همه آنست که حبوب مأکوله آنرا مثل جو و عدس و مونگ و نخود و ماش و برنج را بریان نمایند قبل از پختن و قدری طباشیر سوده بینداز ند و یا عدس درست را دو سه جوش داده آب آنرا سه چهار بار بریزند پس پخته بجای غذا بخورانند و بزرقطونای بریان دو درم بر آب پاشیده یا کتیرا سوده یکدرم بدهند و خورانیدن کسیر و بابوست و یا خاکمیده ثفل آنرا انداختن اگر قبض بسیار مطلوب باشد و خورانیدن مروارید سائیده و فادزهر معدنی هر یک ربع مثقال با آب کسیر مفید ست و تنقل از کسیر صاحب آبله را از هفتم تا آخر بسیار مفید و مقوی قلب و باعث مشغولی آنست و در آخر نهم و دهم یا هر وقت که دانه ها بکمال رسیده و رو به سردگی و خشکی آورند مکان سرد و هوا دار داشتن و بر بدن سیما بر نهادن معین بر خشکی ست و در فصل گرما البته گرم ندارند و اگر بسبب گرمی مکان و غیر آن خشکی عارض گردد مکان را هوا دار گردانند و صندل و کافور و گلاب و بید مشک و مانند اینها بو یانند و هرگاه موضعی یا تمام بدن خارش کند با شاخهای بسیار نازک درخت سیب یا برگ بید نازک نو رسته و یا علف دوب دسته بسته و مانند آن از برگها و علفهای نرم سرد موافق بملایمت بخارند و نگذارند که بناخن و چیزهای سخت بخارد خصوص در اوائل و اواخر که باعث زخم میگردد و در آخر که رو بخشکی آورده باشد قدری کافور را در گلاب حل کرده بر جائیکه میخارد بمالند و یا بپاشند باعث تسکین خارش و التهاب و خشکی آنها میگردد و اگر در اواخر مرض تپ عارض گردد ملاحظه کنند اگر بسبب قبض طبیعت باشد و در مزاج گرمی بود شیر خشت از یکتوله تا پنج شش توله در آب شیر ادشش توله تا هم آثار حل کرده بخورانند یا ملین دیگر و اگر بسبب گرمی صرف باشد تبرید فرمایند مثل آش جو یا پست جو و یا یکی از شیرجات بارد مثل شیرهٔ تخم خیارین

یا خرفه یا هندوانه یا تخم کدو و یا لعاب اسپغول و یا کشتی سنگ شو با اندک قند یا شربت کدر یا عناب اگر لینت باشد یا شربت صندل یا سیب یا دوغ گاو که مسکه گرفته باشند و بسیار ترش نباشد یا آب هندوانه رسیده شیرین و امثال اینها و اگر بسبب بوازدگی باشد تدبیر آن نمایند و دستور اهل بنگاله در باب خشک کردن آبله آنست که از روز یازدهم و دوازدهم یا زیاده که دانه ها رو بخشکی آورند زرد چوب تازه بآب و زن عاقلت سبز یعنی دوب و برگ نیب تازه هریک سه وزن برنج سفید سدس وزن همه را بآب باریک سائیده و قدری آب بگیر داخل کرده مثل دوغ غلیظ نموده بر تمام بدن بآهستگی با پر مرغ بمالند که معین بر خشکی و ریختن خشکریشه است و بزودی و در این روسوسیت که اندک نمی بر دانه ها باقی باشد و اگر خشک باشند مقدار ربع یا خمس هر چهار جزو روغن کنجد نیز داخل کرده بدستور چهار روز بکار برند تا پوست دانه ها ریخته شود و در این ایام تبرید باید داد از شیرجات وغیره که سابق مسطور شد و از ادویه و اغذیه حاره اجتناب فرمایند و اگر در موضعی زخم گردد پارچه بروغن گل تر کرده بران موضع اندازند و یا پیراهن بروغن گل تر کرده بپوشانند و دائم آنرا بروغن تر دارند تا التیام یابد و یا مسکه گاو تازه بیا برسا برگ آشته کرمالند و اگر ازین التیام نیابد بمراهم معالجه نمایند و اگر در جراحت کرم افتد آب برگ شفتالو و صبر بران ریزند و پس بمرهم علاج کنند

تدبیر ازاله خشکریشه

بقول جرجانی خشکریشه آن پوست را گویند که بر روی ریشه پدید آید هرگاه آبله خشک شود و خشکریشه بماند بنگرند اگر خشکریشه خشک و باریک باشد و زیر او هیچ تری نباشد روغن نیمگرم بمالند یا بران چکانند تا نرم شود و بیفتد و بهترین روغن ازبهر این کار روغن کنجد تازه است اما آنچه بر روی تنها روغن پسته بمالند و روغن کنجد از ان اورد در آنند و اگر خشکریشه سطبر باشد یا زیر پوست او رطوبتی باشد آنرا بآهستگی بی روغن بردارند و رطوبت از وی بچینند پس بنگرند اگر عمق دارد یعنی پوست فرو رفته باشد ذرور از صبر و مرو زرد چوب و مرداسنگ و قلیمیای نقره و سفیده ارزیز و اسرنج بران پاشند و اگر عمق ندارد و یا پوست برابر بود شب یمانی و نرمک سوده بپاشند و بگذارند تا بار دیگر خشکریشه آرد و دیگر بار بآهستگی بردارند و بنگرند اگر در زیر خشکریشه همچنان رطوبت باشد همچنین علاج کنند و اگر رطوبت نبود بعلاج حاجت نباشد و اگر دیگر بار خشکریشه بردارد و بروغن چرب کنند تا بیفتد مجوسی گوید که چون جدری در جفاف افتد کنجد کوفته بروغن کنجد استعمال کنند و آنرا بر بدن در آفتاب طلا نمایند اگر فصل سرما یا ربیع یا خریف باشد در مکانیکه آنرا سردی نرسد تا بیکه دران مبور در خوشانیده باشند غسل کنند پس اگر منتقشر نگردد بار دیگر اعاده تلطیخ بجا بسه روز نمایند انطاکی گوید که اگر صحیح بودن صحت و وثوق بسلامت باشد نمک در روغن حل کنند و آنرا به پر مرغ طلا نمایند و یا جامه بروغن تر کرده بپوشانند و الاحذر از ان کنند بعضی گویند که در اواخر که خشکریشه تمام ریخته یا بعضی مانده و اگر غده عارض گردد خشخاش یا پر کاه در چاه یا نهر یا حوض یا تالاب بسیار شد بر آورده سائیده بمالند و ضماد سبوس جو با آب برگ کاسنی بسیار مفید و مجرب است و سبوس جو و تخم خبازی و تخم خطمی کوفته باشیر بریخته مثل مرهم نهادن نیز آزموده است و اگر شیر بدست نیاید با آب برگ کاسنی یا برگ عنب الثعلب یا آب خالص نیز مفید است و ایضا ضماد آرد جو با نصف وزن آن ریوند چینی نافع و مجرب است از ینها تحلیل یابد یا منفجر گردد

تدبیر حفظ اعضا از آفت جدری

اعضائیکه از آفت آبله نگاه باید داشت آن چشم است و گوش و منفذ بینی و حلق و ریه و قلب و امعاء و مفاصل از بهر آنکه مضرت این اندامها عظیم باشد و متقرح شوند اما چشم را بیم آن باشد که تباه شود و یا بران بیاض عارض شود و اما گوش را خوف کری باشد و اما منفذ بینی پس گاهی دران قروح عارض شود و مجرای هوا سد گردد و گاهی گوشت زائد شود و اما حلق گاهی دران خناق عارض شود و گاهی از قروح آن منع فروبردن طعام و شراب گردد و گاهی بآکله تا بانجام آن منجر شود و اما ریه گاهی از بثور جدری و حصبه دران ضیق النفس شدید عارض شود و گاهی در سل انداز و چون قرحه کنند و اما قلب گاهی مخترق شود از شدت گرمی و اما امعا گاهی دران سحج و قروح عارض گردد که تلافی او دشوار باشد و اما مفاصل بسیار است که بسبب بزرگی دانه ها و خباثت ماده حرکت آن دشوار گردد یا باطل شود

حفظ چشم

بقول شیخ بهتر آنست که مری جو و آب کشنیز در چشم کشند و گاهی دران سماق و کافور داخل میکنند و خود تنها از اول روز و قطور مری تنها نیز نافع

وهمچنین سرمه بآب گشنیز و بآب سماق پرورده دران کافور داخل کرده درچشم کشیدن والیضاً آب شحم انار نیکوست وخصوصاً در ابتدا اما چون جدری
ظاهر شود سرمه بگلاب یا کافور موافق تر باشد والیضاً گویند که اکتحال لفع اسفید بسیار خوب ست وزنان در بلاد ما بعد جدری وحدوث آفت درچشم
روغن پسته استعمال میکنند اگر غمامه باشد آنرا قلع کند ودر صلاح چشم نماید وهنگام ظهور بثره شیاف ابیض نیکوست وصاحب کامل گوید که عنایت
بامر چشم از ابتدا باید کرد تا دران بثره ظاهر نشود پس آب گشنیز تر وآب انار حامض داراند درچشم چکانند وهرگاه دران بثره ظاهر گردد کحل اصفهانی مربی
بآب گشنیز تر درچشم کشند و با گلاب که دران سماق تر کرده باشند درچشم چکانند قبل ازانکه بثره دران ظاهر شود و طبری گوید که برای حفظ عین سرمه
یکشنبه دران قطور می چکانند بگیرند آب گشنیز تر و آب عنبی الراعی ازهر دو یکجا نشانند پس صاف کرده کحل شلوذی باین آب خوب حل کنند ودران اندک کافور بسایند
در کحل نمایند لعبه مدام درچشم او این آب بچکانند تا حفظ سراج چشم کند واز خروج بثره منع نماید ومن این کحل را ترکیب دادم وتجربه کردم وندیدم که هرکه بدان
در وقت جدری اکتحال نمود ودر چشم او بثره برآمده باشد نسخه حفیفی یکدرم کحل اصفهانی سه درم نشاسته دو ثلث درم کافور یک دانگ باریک سائیده
بآب عنب الثعلب و آب عصی الراعی و آب گشنیز تر بدفعات تشقیه دهند و خشک کرده بسایند تا مثل غبار گردد بعده درچشم کشند یا بپاشند ویا
بگیرند قطعه اسفید ممات نرم وبر دست بمالند تا آنکه دست سیاه شود و چرک آن جمع گردد پس آن چرک را از کارد بردارند بعد ازانکه کارد را بدست یا
بگلاب تر کرده باشند وچون آن چرک جمع شود اندک کافور بدان آمیخته درچشم کشند و جرجانی گوید که چون نشان آبله بر بدن پدید آید سماق را
در گلاب تر کرده صاف نمایند واندکی کافور دران حل کرده شبانه روز چند نوبت درچشم چکانند و آب گشنیز تر و آب انار ترش درچشم چکانیدن چشم را
از آبله نگاه دارد واگر مازو بگلاب بسایند و بچکانند سخت قوی باشد صفت شیافیکه از بیرون چشم طلا کنند حضض صبر شیاف ماميثا واقاقیا یکی
یکدرم زعفران نیم دانگ همه را نرم سوده شیاف سازند و بآب گشنیز تر سائیده طلا کنند آبله را از چشم باز دارد وهرگاه که آبله درچشم پدید آمده باشد کافور اندر
گلاب حل کرده بچشم چکانند وهرگاه اندر سیاهی چشم آبله بزرگ برآمده باشد سرمه اصفهانی و کافور بآب گشنیز حل کنند وهر ساعت درچشم چکانند واگر سرمه بگلاب
حل کرده بچکانند نیز سود دارد پس بر نهاده پشت چشم و تخته از سرب باندازه چشم بالای رفاده نهاده ببندد دارند تا چشم را فرو نشانده دارد وگاه گاه بگشایند و باز بر بندند
وهرگاه ببینند که این تدبیر سود ندارد و چشم متقرح باشد آنگاه معالجه که بر ریش نباشد بچکانند وانطاکی گوید که خضاب کف پا در ابتدای ظهور جدری بحنا و زعفران و عصفر و سرکه تا روز
انقطاع آن واجب بوده کذا اکتحال بسرمه و خاکستر برگ زیتون بگلاب و گویند که تعلیق حلمین سرمه معدنی معروف آبله را از چشم منع کند واکتحال بخاکستر برگ بهی و زیتون نیز
مجربست و سویدی نوشته که خضاب اسفل قدم بحنا و داشتن آن تمام شب در سالم ماندن چشم از آفت جدری و حصبه مجربست و چون سرمه را بسایند و بآب ترشی
ترنج مصفی هفت روز در آفتاب پرورده نمایند و بعد ازان درچشم کشند نظر را که از جدری و حصبه ضعیف شده باشد قوی گرداند و حکیم شریف خان مینویسند
که والد ماجد سرمه بآب خالص سوده در اول ظهور جای جدری استعمال میفرمودند و گیلانی گفته که آنچه تجربه کردم و نافع یافتم بلکه هرکسیکه قبل ظهور جدری بسا و حصبه استعمال
کرد چشم آن از وی سالم ماند انست که بگیرند آب گشنیز تر و آب پیاز خشک و باهم آمیخته سماق واندکی کافور سائیده درچشم چکانند و اکتحال لفع اسفید حکیم
عابد سرهندی در تجربه صحیح یافته و کشیدن زردچوبه در آب لیمو سائیده و مداومت بران مع لزوم پرهیز دافع بیاض و راجع بصر ست و مامیران و غیره نیز در چوبه
همین حکم دارد کذا اقال ابن بیطار و انطاکی گوید که پوست آبله سوده اکتحال نمودن رفع بیاض عین حادث از جدری نماید و گویند که قطور آب نقوع هلیله و آمله
نافع ست وهرگاه آبله درچشم پدید آید باید که خشکریشه جدری را بآب حلزون که بهندی گهونگا نامند سائیده مکرر درچشم بچکانند و آب حلزون تازه
تنها نیز مفید ست واگر برگ گشنیز حاضر نباشد خشک را جوکوب نموده در آب تر کرده آب صاف آنرا بدل آب برگ آن داخل کنند

حفظ گوش

خجندی گوید که در گوش او سفیداب با مغیلان بسرکه در آب سوده و یا آب با دیان تر باندک نبات و قدری زعفران بچکانند و بعضی گویند که صندل شیاف ماميثا
در آب غوره سائیده چند قطره در گوش بچکانند و فتیله نیز بدان آلوده در گوش بگذارند و چکانیدن روغن گل یا روغن بادام با اندکی کافور گوش را از آفت نگاه دارد

آن نیز مفید ست و همچنین چکانیدن آب مطبوخ پوست مغیلان و مازو و پوست انار مفرد و مرکب اگر بثره اندرون گوش بر آید شیر دختر چکانند و اگر قرحه گردد نشود روغن گل آمیخته چکانند

حفظ منفذ بینی

بقول شیخ الخلیه از اثیا و صندل و رب غوره و سرکه بکار برند و استنشاق سرکه تنها شدید المنفعت ست و جرجانی گوید که هر ساعت سرکه بگلاب در بینی بر کشند و یا از اثیا و غیره که مذکور شد شیاف ساخته بگلاب سوده قطره از ان بچکانند و روغن گل یا روغن مورد و اندکی کافور چکانیدن و اندرون بینی طلا کردن سودمند باشد و گویند که صندلین با آب کشنیز تازه یا آب نقوع کشنیز خشک یا آب انار ترش تخم آن افشرده بسایند و اندرون بینی بمالند و اگر بثره در بینی بر آید شیر دختر تنها و یا بروغن گل بچکانند و یا مغز تخم کدو و خیارین و هندوانه سوده با شیر دختران یا بزیا آب خالص مفرد و مرکب و باندکی دم الاخوین و کذا مرهم مرداسنگ بمالند و اگر رعاف عارض گردد و از افراط او ضعف رو نماید ادویه حابسه آن که در علاج رعاف فصل اسطوخودوس بلکه [illegible] بکار برند

حفظ فم و حلق

شیخ میفرماید که حفظ آن بشل بکیدن انار دمانیدن تخم آن در ابتدا کنند و مکیدن اقوت سیاه و غرغره برب آن و خصوصاً هنگام آغاز شکایت درد حلق نافع و اینها در ان هنگام واجب ست که رب آن اندک اندک بلیسند و بقول جرجانی اگر سماق و گل سرخ و عدس مقشر در گلاب جوشانیده با آب آن غرغره کنند سخت سودمند باشد و غرغره با آب سخت سرد هم مفید بود و گویند که غرغره با آب اشیای بارده قابضه مانند انار خام و یا گلنار و یا مازوی سبز و یا پوست درخت مغیلان و ثمر آن جوشانیده یا جوشانیده نافع ست اگر سرفه نباشد و شبیر گاو یا بز که در ان مغز خیار شنبر حل کرده باشند مفید و حکیم شریف خان می‌نویسند که بتجربه من رسیده که خنازیر [illegible] العلد دیگری در دهن دارند زیرا که با وجود نفع او برای جدری جهت ادجاع آن کثیر المنفعت ست و بیاض والا مرحوم مرقوم ست که پوست درخت کندی [illegible] و برگ تنبول بقدر دو چهار برنج سه گرم بریان کوفته در پارچه صره بسته در آب تر کنند و بر لب دهن بگذارند و در حلق بچکانند

حفظ ریه

بقول شیخ برای حفظ سشش چیزی مثل لعوق از عدس با تخم خشخاش نیست و جرجانی گوید که هر گاه آبله بیرون آید اگر در سینه و آواز درشتی باشد و حرارت سخت قوی نباشد و طبع نرم شود اندکی اندک مسکه و شکر بلیسانند و اگر حرارت قوی باشد لعاب اسپغول و بهدانه و روغن بادام و نبات سفید بدهند و این لعوق درین باب نیکو باشد مغز تخم کدوی شیرین دو جزو مغز بادام مقشر و کتیرا هر واحد یک جزو و تخم سه جزو کوفته بیخته بلعاب بهدانه یا اسپغول بسرشند و اگر طبع نرم باشد لعوق از صمغ عربی و مغز بادام بریان و یا لعوق مرتب از مغز خیارین بریان و نشاسته بریان بلعاب اسپغول بریان لیسانند و گویند که مغز بادام کوفته و با ترنگبین و یا بهدانه در دهن نگاهدارند و اگر قیء عارض گردد ملعوقات و حبوب مناسبه و غیر آن علاج کنند و اگر خون برآید نزد توجه سبب آن کردند ادویه در علاج نفث الدم مذکور شد

حفظ قلب

شیخ میفرماید که برای حفظ آن مطبوخ انجیر و عدس که سابق مذکور شد بنوشانند تا حرارت را از نواحی قلبش منع کند و طبری گوید که خرقه مبلول بگلاب سرد بر سینه گذارند و گویند که این آنگاه بعمل آرند که در قلب اضطرابی دریابند و چون خرقه خشک شود باز تر نمایند و اگر ازین تسکین نیابد صندل سائیده اضافه کنند و بخلخه بیو یانند و مروارید ناسفته سوده یا ناسفته سوده چهار برنج با عرق نیلوفر یا عرق صندل یا عرق بهار بید بخورانند و اگر قدری گلاب و عرق گاوزبان اضافه نمایند خوب ست و اگر عرق صندل و گاوزبان نباشد صندل سفید را ده کرده و برگ گاوزبان هر یک دو ماشه و عرق کیفه خام باشند جوشانیده مالیده صاف کرده با مروارید و فادزهر سائیده بخورانند و اگر غشی آید مرق کادی نیز قدری داخل نمایند

حفظ امعا

بقول شیخ اکثر حفظ آن امعا ابتدا را حبیست از آن اقراص سفر یه بود و مثل صمغ و گل ارمنی و اسپغول و حبوب اسهال و در آخر مرض ابتدا کنند و باید در آن طباشیر قابض ابتدا بیاس و ترعی تخم خماس نمانیده و تنهایی گویند که شد بسیر نگاهداشتن رود و آنست که چون جدری اندر اخلاط افتد شدت سیلان

و قرص طباشیر و رب بهی و مانند آن دهند و گویند که اگر اسهال شود و ازان خفت و راحت حاصل بشود و نبود توجه حبس آن نشوند و الا باغذیه و ادویه که سابق مسطور شد
حبس نمایند و اگر بیل گری با نبات سه ماشه تا یک توله بخورانند نافع بود و کذا گل نوفل یعنی موچرس از نیم درم تا یک درم نرم کوفته با نبات چکیده و اسفغول بریان و دیگر مسطورات
مناسبه با شیره تخم بهدانه بریان و خشخاش و جو مقشر و صمغ عربی اگر سرفه نیز باشد بدهند و اگر بحشیش عارض گردد سفوف طین با لعاب بهدانه و اسفغول و رب تمر هندی و شیره
تخم خرفه و خشخاش با رتنگ و پوست بیخ انبار اگر خون آید و ایضا کهربا و دم الاخوین و گل ارمنی و زهر مهره خطائی با لعابات و شیرجات مناسبه باید داد

حفظ مفاصل

بقول حکیم جیلانی صندل و شیاف ماميثا و گل ارمنی و گل سرخ و اقاقیا و کافور بگلاب سائیده و ضماد سازند و بر گرد مفاصل طلا کنند و اگر بر مفصلی خراجی بزرگ پدید آید و زود
بشکافند تا ماده محتبسه ازان خارج گردد پس تیغ بیدرست کردن جراحت کنند و مراهم که سابق مسطور شد بکار برند بتعلیم اکثر کسانیکه درین مرض هلاک میشوند لاجرم از
به شدن علت خناق و سرفه شدید و ذات الریه و ذات الجنب و سوء تنفس و تشنج و اسهال موی و معوی و زحیر و سقوط اشتها عارض میشود و بسیاریست که
تا آخر فلغمونی و دبیله تولد کنند و بهلاکت انجامد و گاهی همان بثره قرحه خبیثه پیدا کنند و منجر بناصور گردد پس هر مرض که دران بعد زوال آن عارض گردد
تدارک آن نمایند بتدابیریکه در باب هر یک مسطور است لیکن چون بعد رفع جدری و حصبه حرارت آن تا چند روز در بدن میماند باید که دوای بسیار گرم استعمال
ننمایند و از تناول اغذیه گرم نیز باز دارند و آنجا که بعد زوال جدری و حصبه تپ و سرفه باقی ماند باید که جهت رفع آن شربت نیلوفر دو توله در عرق نکوه و شاهتره
هر یک شش توله خاکشی پنج ماشه دهند و اگر حرارت زیاده بود قرص طباشیر ملین چهار ماشه در شربت نیلوفر کرکتی آمیخته ملیبانند و شربت صندل ساده و نیلوفر هر یک
دو توله در عرق نیلوفر و گاوزبان هر یک شش توله خاکشی پنج ماشه بدهند و اگر طبع نرم بود قرص طباشیر قابض با شربت خشخاش دهند و با شربت حب الآس و تخم ترنج

تدبیر قلع آثار جدری

بدانکه بقول گیلانی تا وقتیکه بر نشان آبله یکسال نگذشته باشد دران علاج اثر میکند و بعد آن علاجش عبث است و گفته که درین باب از مجربات حسن ابن عمره است
که آثار را قلع میکند و میان زنان مشهور شده و آن اینست که بگیرند بیخ نی فارسی ده درم مغز بادام تلخ برنج سفید هر یک هشت درم آرد نخود و مغز پنبه دانه
تخم خربزه هر یک هفت درم ارسنه سرگین کبوتر هر یک پنج درم ثقل مرداسنگ هر یک چهار درم ایرسا و قسط و شاخ گوزن هر یک سه درم پوست بیضه و نطرون
وزراوند طویل و براده عاج هر یک دو درم کوفته بیخته بار دیگر با ریکسا بسایند بعده روی را بآب گرم بشویند و دو یا سه درم ازین دوا گرفته با آب آمیخته بر روی
طلا کنند یا بمالند و بگذارند همچنین هر شب عمل آرند و صبح بشویند و برین مداومت کنند و اگر هر صباح و شام تجدید آن نمایند اولی بود و کذلک در هر عضو
که اراده ازاله آثار جدری و غیره ازان و یا تحسین لون آن باشد استعمال کنند شیخ میفرماید که آنچه آثار جدری قلع کند بیخ نی خشک کرده است و ازدبالا
و حکاک چوب بید و حکاک بیخ انزروت و تخم خربزه و پوست خشک آن و برنج شسته و آرد شعیر و سفیده بیضه و طین مختوم و مرداسنگ و نبات سفید و نشاسته
و بادام شیرین و بادام تلخ و آرد روغنها روغن سوسن است و روغن پسته و بیه مرغ و روغن گل و مانند آن و آبی که از سحق شستر وقت بریان کردن آن بر آید بجاست
نافع و از ادویه قویه کف دریا جیر فلفل قسط اشق کندر صابون بورق استخوان سوخته استخوان بوسیده تخم ترب آرد ترب خشک کرده زراوند ترمس است
و از مسطورات جهت تحسین لون آثار شیرین نرمس و شراب خوشبو و زرده بیضه و تخم شفت و شوربای ماکیان و کبک و دراج و تدرج فربه است لازم است که صاحب او
مداومت حمام نماید و آنچه مجرباتست بگیرند استخوان سوخته و پشک گوسفند کهنه و خردل و نشاسته و تخم خربزه و برنج مقشر و نخود هر واحد ده جزو
حب البان و ترمس قسط وزراوند طویل هر واحد پنج جزو بیخ نی خشک بست جزو و ازین طلا بآب خربزه یا بآب خیار دشتی و یا ماء الشعیر با آسیا با قلا مرتب
ساخته شب بر عضو گذارند و صبح بآب مطبوخ نخفته بشویند دیگر ماسیف حکیم فرشین شرف جدیکه استخوان کهنه بیخ نی فارسی نشاسته ترمس تخم خربزه
برنج شسته حب البان قسط مساوی گرفته ازان غمره سازند و ایضا ترمس نخود سیاه جرجانی از ایلاقی منقول که بدو ایکه در طلا کردن آن بر نگار آید
و نشان آبله بر دانیست مرداسنگ سفید کرده و بیخ نی خشک و استخوان بوسیده و کف دریا و قسط و انزروت و مغز بادام تلخ و زراوند طویل

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

و خارش کم بسیار و بزودی خشک میگردد **علاج** این نوع محتاج بعلاج نیست از خود زائل شود و اگر حاجت افتد سبکتر علاج جدری کنند و گویند که علاجش از ابتدا خورانیدن مبردات ست و از روز سوم یا چهارم غسل نمودن بآب سرد هر روز یا یکروز در میان و غذا مبزورات بارد مانند دوغ با جلاب و عدس مقشر و ماش مقشر پخته با جلاب و یا کدو و یا پلول یا اسفاناخ پخته با روغن بادام و یا مسکه بسیار کم و اگر بی روغن باشد بهتر یا ماء الشعیر با اندک نبات یا با یکی از اشربه مناسبه مثل شربت کادی یا جمار یا نیلوفر یا عناب و امثال اینها و در اواخر تبرید فرمودن بمبزورات مذکوره در جدری و آنچه در حصبه بیاید و احیاناً اگر محتاج باعانت شود بتدابیر خفیفه جدری اعانت نمایند مثل خورانیدن مطبوخ انجیر زرد یک عدد زردک سه عدد نخود با پوست یکتوله لک خام سه ماشه جوشانیده صاف نموده با شیره تخم سنبه دانه و یا شیره تخم کدو و یا شیره تخم خیارین و یا شیره تخم خرفه مقشر هر کدام که باشد یکتوله خاکسی سنگ شونه ماشه یا مطبوخ خفیف دیگر دو سه روز دهند و از برای رفع خارش صندل سرخ سائیده بر بدن بمالند و بگذارند تا خشک شود پس بآب غسل نمایند و هر عارضه که رو دهد بتدابیر که در جدری ذکر یافت معالجه نمایند

حصبه

بثور یست سرخ رنگ متفرق بقدر دانه جاورس و چون شروع کند اول بهم گیرد و خطوط مستدیر سرخ رنگ با پوست ملتصق شبیه بنشانهای گزیدن کیک پدید آید و بعد از آن در میان موضع دانها ظهور نماید و پخته نشود و ریم نکند بلکه خشک ریشه باریک گردد و پوست او مانند سبوس جدا شود و ماده او خون ردی صفراوی و اندک ست و میل بخشکی دارد و بدین سبب بثور او کوچکتر باشد لیکن حصبه کشنده تر ست و این هم از جمله امراض وبائی ست و هر که مستعد حصبه باشد خشک لاغر و صفراوی باشد خصوص که تدبیر صفرا افزا از ادویه و اغذیه و فواکه حاره مثل خرما و عسل و حلویات از قبیل نموده باشد و هرگاه که زمستان خشک گذرد و سرما برعادت مکان و اوقات نباشد و تابستان گرم و خشک باشد اندر آخر خریف حصبه بسیار افتد و علامت خاصه حصبه آنست که تب او گرمتر و تاسه ناک تر از تب جدری باشد و غشیان و قلق شدید بود و بیشتر حالها یکبارگی بیرون آید و جدری در یک هفته و زود تر اندر سه روز بیرون آید و بثرهای حصبه بزرگ نباشد و از پوست برداشته نشود و شیخ میفرماید که حصبه گویا که جدری صفراوی ست و میان هر دو در اکثر احوال فرق نیست بجز اینکه حصبه صفراوی ست و در حجم کوچکتر و گویا که از جلد تجاوز نمیکند و بادی رای بلندی مستعد بهم نمی باشد خصوصاً در اوائل او و جدر گاه در اول ظهور او نتو و بلندی میباشد و از جدری کمتر بود و چشم را تعرض از جدری کمتر کند و علامات ظهور این قریب از علامات ظهور جدر یست لیکن تهوع درین اکثر و کرب و اشتعال باشد و در پشت کمتر بود و علامات سلامت این علامات سلامت جدریست پس حصبه سریع الظهور و نضج سلیم ست و صلب و اخضر و بنفسجی ردیست و آنچه بطی النضج متواتر کرب باشد آن قاتل بود و ایضاً آنچه یکبارگی غائب شود ردی مخشی ست و محمود گوید که حصبه در چشم و حلق کمتر حادث شود و حدوث آن از خون رقیق بسیار تیز میباشد حتی که مره صفرا میگردد و علامت حصبه تب محرقه و کرب و سوزش و خوف و قلق و اضطراب و بیخوابی و تشنگی شدید و خبث نفس و خارش بینی ست و اسلم آن سریع الخروج سرخ رنگ غیر شدید الحمرت ست و خجندی گوید که حصبه سلیم آنست که تا روز چهارم و قریب آن برآید و از ابن زکریا نقل کرده که چون جدری و حصبه را بینند که خروج او دشوار گردد و تب و کرب ساکن نشود و تخفیف نیابد و بادی غشی و خفقان هیجان نماید مریض هلاک شود و ایضاً مراعات چشم و باقی اعضا از ان واجب ست زیرا که من اکثر اطفال را دیدم که یک چشم ایشان درین مرض زائل شد و میر بهاء الدین مینویسد که سبب این مرض دفع طبیعت بود مر خون صفراوی حاد را که غلیان عفونی یافته باشد و از جمله امراض وافده و وارده است یعنی چون در جائی پدید آید خلقی بسیار بدان گرفتار شوند بجهت مصاحبت و مقاربت و ملاقات یکدیگر و چون این مرض بیشتر اندر خریف و بهار و در بدی هوا افتد مردمی را که صفراوی باشند در تن ایشان بسیار پدید می آید و بیشتر افتد و این مرض در مدت عمر هر کسی را یک نوبت البته پدید می آید و دو نوبت هم دیده ایم و زیاده از این نادر بود و آنجا که طبیعت قوی بود اندر سه روز از تب بیرون کند و الا در یک هفته برآید و آنچه از هفته درگذرد و هنوز هیچ بیرون نکرده باشد اکثر با خطر بود و دیدم شخصی قوی مزاج را که در روز اندک کاهلی بود در روز سوم از تب حصبه سرخ بیرون کرد و بخیر گذشت و پرهیزی نداشت و دیدم چند کس را که اندر تب گاهی فراشا میکردند و سخت سرفه داشتند بعد یک هفته حصبه سرخ بیرون کرد و بدستور و سلامت یافتند و هیچ محسوب از درد پشت و یا بهار خالی نباشد و در بادیه ری از جهت مناسبت هوا و تدابیر مثل کثرت تناول انگور شیرین و دوشاب و خمر و گرمیها و شیر بسیار می دیگر هیچ بوی در گرمی روز این مرض بسیار افتد و تجربه بینان یافتم که بول محصوب اکثر سرخ و غلیظ باشد چون بحظه بنهند بریده شود و همچنان

وسلامتی نفس و آواز و قبض شکم اندرین مرض نشان خیر بود جهت دلالت بر سلامتی آلات تنفس و کمال قوت و میل ماده بخارج و اختلاف ظهور و خفای آن نیک
نباشد جهت دلالت بر عجز طبیعت و میل ماده باندرون و این در اکثر احوال منذر بوقوع اسهال باشد یا غشی خصوصاً که رنگ آن بنفش بود و هرگاه تشنگی
و کرب عظیم شود و ظاهر تن سرد گردد و رنگ حصبه سیاهی یا سبزی گراید هلاکت نزدیک بود و بیهوشی آنرا که فصد نکرده اند درین مرض سخت بد باشد و سرسام مهلک
زود منتقل شود و اسهال قبل از بروز و بعد از بروز ناقص هم نیک نباشد اما بعد از بروز تام و وفور قوت و بعد یازدهم اکثر آن بود که بحران شافی باشد و مجرب است
در عات کرانی درین مرض نیکو و اکثر با سلامت باشد و هرگاه محصوب را اسهال خون افتد مآل بد باشد تخصیص در اواخر لیکن ممکن بود که اگر قوت بر جای باشد
و اعراض بد دیگر نباشد و امتلای دموی بوده باشد بخیر خلاص یابد خصوصاً در اوائل و در آنجا که خون ناب آید زود هلاک گردد و اگر آنرا بچیزهای قابض علاج کنند
در احشا ورم تولد کنند و هلاک گرداند و آنرا که اسهال خونی نباشد امید وارتر باشد اگرچه از خطر خالی نباشد و بعضی گویند که انواع ردی حصبه را از جمله طواعین شمرده اند
و درین تب اکثر گرانی و زنگاری و طعم دهن تلخ و چشمها زرد و نبض سریع و بول ناری میباشد و بهترین انواع این نیز آنست که با او نبض و نفس و شعور و میل بغذا
و آب برقرار باشد و برودی و آسانی سرخ بیکدفعه بروز کنند در روز سوم از ظهور علامات و بعد از بروز تب و سائر اعراض کم گردد و زود خشک شده آرد و تا هفتم و نهم
صحت یابد و خلاف اینها همه بد و با خطر باشد و انچه روز ششم و هفتم بروز کنند و سرخ رنگ باشد و بعد بروز اعراض زائل گردد متوسط بود و انچه هفت از گذشته
و هنوز دانه های آن بروز نکرده باشد و اعراض آن بسیار شدید بود اکثر آنست که با خطر باشد خصوصاً آنکه سیاه و یا کبود و یا سبز و یا صلب و با عطش بسیار و بدن
ملتهب و ظاهر بدن اسر دبود و نفس و حواس برقرار نباشد و انچه از چهارده روز تجاوز کند ممکن البرءست **علاج** انچه در علاج جدری مسطور شد حسب حاجت
بعمل آرند چه علاج این قریب بعلاج آنست بهر آنکه حصبه مثل جدری صفراوی بود و بعضی اطبا بفصد و اسهال در ابتدای این مرض امر کرده اند و اسهال بعد
روز ششم از مرض جائز داشته اند و بقول ابن الیاس و خجندی حق آنست که این هر دو غیر جائز است بهر آنکه ماده این مرض صفراوی در غایت رداءت و فساد
و بعید از نضاج و صلاح ست بلکه تدبیر صواب درین آنست که تسکین اخلاط و تغلیظ آنها و منع آنها از حرکت نمایند بشربت عناب یا عناب و آب عنابی جوش کرده
نبیر شکر و بران اندک خاکشی پاشیده بنوشند و یا شربت امرود و سیب یا شربت انار و صندل و حماض بهر تقویت قلب بنوشند و غذا ماء الشعیر با عدس یا شلجم و حق
آنست که این مرض خناق و نفاسی را در معالجه خود متحیر می سازد زیرا که اگر بالکل بر طبیعت بگذارند و استفراغ و تلیین طبیعت نکنند خوف ارتقای بعض مواد سوی دماغ
و حدوث سرسام بود و اگر معالجه بتحریک و استفراغ کرده شود بهلاکت انجامد بسببی که مذکور شد یا بجای ماده او را اصلاح حرکت ندهند و از لینت طبیعت حذر کنند خصوصاً
بعد روز هفتم چه اسهال دران خطرناک است و هر صبح شربت عناب یا شربت خشخاش بنوشانند اگر با آن سرفه و الم در حلق و سینه باشد و انار شیرین بمکند و غذا بدستور
سابق بود و ازین معالجه تجاوز نکنند تا آنکه تب ساکن شود و تیزی ماده شکسته گردد و درین مرض از نوشانیدن ترنجبین و شیرخشت حذر کنند مگر آنکه طبیعت بسیار
منقبض شود که دران هنگام در ماء الشعیر بنفشه و نیلوفر و عناب و سپستان داخل نمایند و یا مداد شربت بنفشه بست درم در آب گرم بنوشانند و اگر طبیعت نرم شود ماء الشعیر
که دران حب الآس پخته باشند با اندکی صمغ عربی و گل ارمنی بنوشانند و یا مثقالی از قرص طباشیر قابض یا ده درم رب حب الآس یا رب به و یا امرود بمکند صفت
قرص مذکور تخم حماض چهار درم گل سرخ هفت درم صمغ عربی طباشیر هر واحد سه درم نشاسته بریان دو درم همه را بار یک سائیده بلعاب اسپغول سرشته اقراص سازند
و با رب به یا رب آس هر کدام که حاضر باشد مقدار ده درم بخورند و غذا عدس بریان با مغز بادام و خشخاش بریان و باید که خاکشی مقدار یک کف در وقت
دماحب حصبه و تیزی بر بدن او بپاشند و مریض از تناول جوزه مرغ و مانند آن حذر کنند تا آنکه تب او بتمامه منقضی گردد و تا روز چهاردهم و در وی مریض
اگر تابستان باشد صندل و موردسوز نده و اگر فصل زمستان باشد طرفا و شاخ انگور و انار و انجیر و ازین معالجه تا انقضای تمام مرض تجاوز نکنند اما لاقی
در جائی منقبض که چون ماده حصبه کمتر و تباه تر میباشد و سبب او غلبه صفرای سوخته و افساد او خون را بود لاجرم شربتهای خداوند حصبه در وتر باید تا خشکی
و تیزی صفرای سوخته برابری کند و اصلاح خون نماید چون کشکاب لعاب اسپغول و مانند آن و کشکاب و لعاب را بآب غوره یا آب انار ترش و مانند آن باید آمیخت
و باید دانست که مثال ماده حصبه چون آب ایستاده است که مدتی دراز اندر آبدان ایستاده باشد و عفن شده و حرارت آفتاب اندر او سوخته باشد و از آفتاب از وی برده باشد هرگاه

آب پاکیزه و بسیار بدان آمیزد فساد او کمتر شود همچنین هرگاه که شربتهای سرد و تر خداوند حصبه بنوشد و اندر معده و جگر او رود و بر رگها بگذرد و با خون بیامیزد خون او
بصلاح آید با آنکه کشکاب خداوند آبله را و سینه و حلق را نیز سخت موافق باشد لیکن خداوند حصبه را موافق‌تر باشد از خداوند آبله زیرا که آبله را نسبت با سینه دورتر است و آب غوره و آب ریباس و
آب زرشک نیز خداوند حصبه را موافق‌تر باشد و ماء القرع و آب هندوانه و آب خیار ترش نیز خداوند حصبه را موافق‌تر از خداوند آبله باشد و اگر با بیرون آمدن آبله تب سخت گرم باشد
بدین شربتها حاجت آید و بدانند که طبع خداوند آبله و حصبه نگاه باید داشت تا اسهال نیفتد که اندران خطر باشد خاصه اندر آخر حصبه سخت بد باشد لیکن گاهی اندر ابتدای آن
حاجت تلیین طبع افتد از برای دو معنی یکی آنکه صداع و حرارتیکه باشد بدان زائل شود دوم آنکه ماده لختی کمتر شود و علامت حاجتمندی تلیین طبع و تقلیل ماده آنست
که رگها ممتلی باشد و رنگ روی سرخ باشد و نبض موجی بود و تب گران باشد و سخت فروزان نباشد و اندرین چنین تبها را تبهای بلیده گویند و هرگاه که احوال این باشد فصد
حاجت نبود لیکن با اسهال حاجت باشد پس هلیله زرد مقشر را در آب بجوشانند و صاف کرده نبات سفید داخل نموده بنوشند و اگر آب انار ترش با تخم کوفته گرفته
نبات دران داخل کرده بدهند صفرا و رطوبت را کمتر کند و هیچ گرمی نکند و خداوند حصبه را اگر آلوی سیاه را بکار برند و در جلاب تر کنند و آن جلاب بنوشانند و آلو
ترکرده چند دانه بخورانند وقت حاجت کم کردن ماده آن انسب بود و باید دانست که در حصبه ترنجبین نشاید داد زیرا که مضرت آن خداوند حصبه را هیچو مضرت
عسل باشد بر مردم محرور و بیقراری و غثیان زیاده شود و بنفشه و آب لبلاب همچنین منفش گشتن و تاسه زیاده کنند و همچنانکه اندر آبله اولیتر آنست که اگر علامات
غلبه که خون ظاهر گردد نخست لختی خون کمتر کنند همچنین در حصبه اولیتر آنکه نخست لختی از صفرا کمتر کنند پس به تسکین مشغول شوند خاصه اگر تب سخت گرم و دهان
تلخ و چشم زرد و بول ناری باشد و آنرا که طبع نرم باشد بهیچ وجه تدبیر اسهال آوردن نباید کرد و همیشه اندر آبله و حصبه احتیاط باید کرد تا بعد از پنج روز طبع نرم
نشود خاصه اندر حصبه و هرگاه که از نرم شدن طبع احتیاط کنند کشکاب از پست جو سازند یا از کشک جو بریان کرده تا طبع نرم نشود و اگر زیاده ازین حاجت
آید پست انار دانه و کشک جو بریان کرده نیم نیم یکجا بپزند چنانکه رسم است و اگر طبع سخت نرم باشد صمغ عربی و طباشیر بران کشکاب افکنند و اگر بدین کار
برنیاید پیش از کشکاب مذکور بقدر سه درم سفوف الطین با رب بهی ترش ده درم بخورند پس کشکاب بنوشند صفت سفوف الطین گل سرخ طباشیر
تخم حماض سماق زرشک گل مختوم هر یکی یکجزو پوست خشخاش صمغ عربی گلنار هر یک نیم جزو و اگر کار دراز گردد دوغ ترش پالوده و مسکه را از آن جدا کرده
با کبک و صمغ عربی بدهند و رعایت کردن در حصبه آنست که در اول اندکی اسهال آرند و در آخر حصبه رها کنند که اسهال نشود و این نوع گویند که اهرن گفته
که علاج جدری و حصبه مثل علاج حمیات است هرگاه با اسهال باشد و محمد بن زکریا نوشته که حصبه خبیث‌تر از جدری است و می‌باید که در حصبه اخراج
صفرا برفق بغیر اسخان کنند مثل آب آلو و انار ترش بتخم کوفته با شکر و ماء الشعیر و آب هندوانه و ماء الخیار و ماء القرع و لعاب بزرقطونا و مانند آن و اگر
عقب اشرب اینها غم و کرب بهم رسد و بیم بیهوشی و غشی باشد آب گرم جرعه جرعه بدهند و ساعتی دران بنشانند و مالش بدن او کنند و جامه بپوشند
تا بدان تسکین یابد مصنف خلاصة التجارب گوید که جوانی کشمیری را در ری حصبه سیاه پیدا شد و نزدیک بهلاکت رسید حضرت استادی او را [illegible] عدد
انجیر خشک با مغز جوز دادند بخورد و صحت یافت و طریق علاجیکه بر محصوبان تجربه کرده ایم و بی خطر بوده آنست که در اوائل فصد و یا تقلیل دم
فرموده ایم و بعد از آن جهت تسکین و تقویت کشکاب ساده سرد کرده و آش جو که اندران عناب و اندک کشنیز سبز جوشیده باشد
داده ایم و آنرا که ازین غذا نفرت شده برنج اندر آب مطبوخ جو پخته داده ایم و با آب سرد و آب عناب جوشیده و انار کم ترش و شفتالو تسکین حرارت
کرده و گاهی آب آلو جهت تسکین صفرا با آب عناب خلط کرده ایم و گاهی که دهن سخت خشکی کرده بهیدانه و انار شیرین سرد کرده داده ایم و اگر شکم نرم بوده منع
عمل نموده ایم و آلو نداده ایم آن هنگام غذا ماش برنج اندر آب جو پخته فرموده ایم خصوصاً بعد بروز حصبه و بدین ترتیب و تدبیر هیچ محصوبی را
خطائی نرسیده و بسیار از حصبه‌های بد باین تدبیر صحت یافته اند و آنجا که بروز دیر بشود و ناقص باشد مراجع است طبیعت را بیاری دادن احتیاج است
باید که تن او را بجامه پوشیده دارند و جرعه جرعه آب سرد بدهند و اگر قوت داشته باشد که قدرے آب گرم ساعتی در شیب جامه او دارند تا بخار آن تن او را
نرم و مسام او را کشاده سازد صواب بود و انجیر چند عدد در آب عناب جوشانیده آب او دادن هم مدد بروز بود و اگر قبل از بروز طبع نرم باشد و منع بروز کنند

و با ہم حدوث اسهال باشد فرمیدن ہای ترش و رب آن و مزیدن انار دانه و زرشک موافق بود و قبل از غذا او بسیار را دیدم که در مرغ و ترشی مبالغه کردند و حصبه
بخیر گذشت اما گرانی در زبان و یا در گوش پیدا کردند و بران ماندند و انجا که گرانی سر و صداع و یا بیهوشی و غفلت بسیار شود و امتلای خون باشد و فصد نشده
و حصبه نیز بیرون نیامده اگر ممکن بود تقلیل دم غیر از ان ہیچ تدبیری مفید نباید و اگر امتلاء دم نباشد و یا فصد در اوائل شده باشد و باشد باده را از دماغ
باز باید داشت و در مقابل آن ہا شویه دلو یا بیدن کافور بخاک کیار دو یا مالیدن تیزاب بر کفهای دست او و لعبد بروز آنرا که ضعیفی باشد و غذای قوی تر
خواهید چه نمرغ باید داد و یخنه یا کباب کرده و القانیزی اندرری ہوای سواد حصبه شد در اطفال و کودکان و چنان بود که سرفه سخت و تلملی پیدا میکردند
و لعبد یک روز تپ مطبقه قوی پدید می آمد و بوقت شب ہنگام سرفه تپ بیشتر میشد و اکثر را آواز گرفته بود و در روز پنجم حصبه سرخ بر تمام بدن ظاهر میشد
و چنان تجربه شد که انجیر جهت سرفه پیدا دند نافع بود و بروز حصبه را نیز مدد میکرد و ترشیها مضر بود و ہم سرفه را و ہم تپ را و غذای نافع بعضی را شوربا
برنج بود در گوشت گوسفند اندران جوشیده و حلیم گندم گوشت اندران جوشیده و بعضی را آش جو ساده و بعضی را نوغان برنج و بعضی را ماش برنج و دیگر
چربیها و ترشیها و سردیها و شیرینیها ہیچ نسبیدادند و بعضی کودکان معتاد میوه را انار ملسی اندکی میدادند و بدین نوع تدبیر جماعتی صحت یافتند اکثر در
ہفت روز و در یازدهم بحران تام بعرق بود و چون مرض ہوائی و ضعیف بود حاجت به تنقیه نمیشد و بیشتر احتیاج به تنقیه کودکان بخمت مرطوب و مردم
رسیده را باشد جهت قوت سبب تخصیص که تدابیر اکل و شرب ایشان بد بوده باشد و حشرت اعتقاد سے ہیچ محصور را نمیگذاشتند که حاجتمند پاک باشند
جهت آنکه گزیدن پیش برای بروز حصبه نیکو باشد بعضی متاخرین مینویسند که اگر صفرا در کمال غلبه و زیادتی و در طبیعت نیز قبض باشد بزودی
طبع را نرم نمایند با غذیات مناسبه دافع صفرا مثل ماء الشعیر یا شربت آلو یا تمر ہندی یا آب انارین معصور با شحم و شیرخشت یا باین نقوع فواکه حامض
تمر ہندی پنج توله آلوی بخارا و زردآلوی ترش ہر یک پانزده دانه سپستان عناب ہر یک بیست دانه در عرق کاسنی یا آب عرق آن بقدر یا دو سیر تر کرده
مالیده دو توله تا چهار توله شیرخشت حل کرده بنوشند یا مغز خیار شنبر و تمر ہندی در آب کاسنی مروق یا عرق آن حل کرده صاف نموده با شیرخشت
و روغن بادام بخورند اگر سرفه نباشد و الا این نقوع حلو به شهد عناب سپستان ہر یک بیست دانه خوبانی سویز منقی ہر یک پانزده دانه در عرق نیلوفر
یا ملکوه تر کرده با چهار توله شیرخشت بخورند یا مغز فلوس و سپستان را در آب شهد و اقر نیبا نیده صاف کرده با شیرخشت و روغن بادام و یا مغز فلوس را
در لعاب بهدانه و اسپغول در شیره خطمی مالیده با شیرخشت و روغن بادام و شهد پس بنگیرند اگر بدن نیز کمال غابه داشته باشد چوان محرور المزاج را فصد اکحل
یا باسلیق و غیره نمایند بعد از ان مطفیات و مسکنات صفرا در دن بدنه مثل شربت ابیات مذکور شد و شربت نارنج و ترنج خورند در پیاس و غوره
و توت و آلو و زرشک و سکنجبین بسر کدام که مناسب باشد با عرق کاسنی یا آب برگ کاسنی و خاکسی سنگ شور یا اسپغول پاشیده پس اگر غلیان و حده
ماده قوی در تبخیر باشد متوجه تعدیل آن شوند به مبردات منفطه بمقدار که غلیان و حدت آن کم گردد و نه بسیار از حد مانند شیره تخم خیارین مقشر یا که
با مغز تخم کدو شیره عناب یا نیلوفر یا کادی یا بجار نخل و از بن ہمه بهتر قرص کافور است با آب انار ترش یا شربت آن یا شربت لیمو ترش
و سماق و مانند آن اگر سرفه نباشد و اما اگر غلیان و حدت چندان نداشته باشد احتیاج تنقیه نیست که آن بسیار ضرر دارد که اگر زیاده خشکی
در شته باشد ترطیب آن نمایند و اعانت طبیعت بر بروز مثل آب برگ بادیان و برگ کاسنی و برگ عنب الثعلب با خاکسی سنگ شور و عرق کاسنی
یا جمار نخل و شربت آن کنند و اگر برگها سبز نبوده نباشد شیره تخم آنها یا خاکسی و شربت کاسنی در عرق گل و بیخ آن بدهند و محافظت بعضی اعضا
مثل لقبه تبدیر یک در چشم که گذشت باید کرده از مالیدن روغن بر بدن اجتناب نمایند آن ہمه تدابیر قبل از بروز حصبه است اما بعد بروز
معتدلات و مبردات البته نباید داد و در حالت غلبه صفرا و حدت قرات آنرا نیز از دست ندهند و معتدلات بر بروز دمے باید عوراتیه مثل
آب بادیان و غیره مسلوره یا نقوع یا مطبوخ تخم آنها باضافه بیخ کاسنی و بیخ بادیان و گل نیلوفر ہر یک یک درم تا یک مثقال با میکه از شربتهای
مناسبه و سه درم خاکسی سنگ شور اگر حصبه در بروز دیر کند سه عدد انجیر و سی عدد سپستان و ده دانه آلوی بخارا در ان مطبوخ اضافه

نمایند تا آنگاه که دانه‌ها تمام بروز کنند و اگر این کفایت نکند یکے از مطبوخات مذکوره در جدری که مناسب دانند بدہند و بدن را گرم دارند و اندک اندک آب گرم بخورانند تا فی الجمله عرق آید لیکن باشرائط مسطوره در جدری از بحال بودن نفس و حواس وغیره و اگر خشکے دماغ یا بیخوابی عارض گردد شیر دختر در بینی چکانند و یا پارچه بدان تر کرده بر تارک سر او بگذارند اگر ازین تخفیف حاصل نشود در گوش نیز بچکانند و بر کف دست و پا بجای آن چند قطره آب در روغن یاسمین بمالند تا سفید گردد تدہین نمایند و غذا مزورات بے گوشت و روغن مثل آش جو باندکے نبات یا شربتے ترش مناسب یا بے شیرینی و شربت و یا ماش مقشر و کدو و اسفاناخ و خرفه و یا پلپل بعدس مقشر یا ماش مقشر و توری باندک نمک و روغن بادام تخمیه ہمه چاشنی دار بآب انار و سیب ترش و زرشک و آلو اگر سرفه نباشد و الا بے چاشنی با چپلا و نان در جمیع اوقات موافق و مناسب ست و ہرگاه تشنه شود آب سرد که بہوا سرد شده باشد نه برف و شوره بدہند و اسپغول بران بپاشند و اگر سرفه نباشد سکنجبین ساده با عرق کاسنی یا بید ساده یا نیلوفر نیکو و مسکن عطش ست و اگر تشنگی بسیار غلبه کند و بہیچ نوع تسکین نیابد آب سرد مقدار کثیر بخورانند و قے فرمایند که بسیار معین بر تسکین تشنگی ست و در مکان معتدل الہوا در ابتدا بنشانند و در اواخر بعد ریختن خشکریشه اندر مکان سرد ہوا دار نشانند و بیرد اشیا مثل شیره تخم خرفه و مغز تخم ہندوانه و مغز تخم کدو و امثال آن و یا ماء الشعیر با یکے از شربتہاے مناسبه و یا اسپغول با عرقے و شربتے مناسب و سکنجبین و یا آب ہندوانه رسیده و مغز تخم خیارین و کسیره و یا دوغ گاو مسکه گرفته که بسیار ترش نباشد و یا میوه‌ہاے بارد ترش و چاشنی دار مثل انار و توت و آلو و ریباس اگر سرفه نباشد و الا سرد شیرین مثل شفتالو و انار شیرین و سپستان تازه و مانند اینہا مناسبست و بآب سرد اکثر غسل کرده باشند یک روز یا دو روز درمیان و بباید دانست که اگر اسہال در آواخر این مرض عارض گردد زود متوجه حبس آن گردند بتدابیریکه در جدری ذکر یافت و محافظت قلب و دماغ و جگر و اعضای تنفس درین مرض بسیار لازم شمرند بخوشبوہاے سرد مثل صندل بگلاب سوده و بید مشک و کافور و نیلوفر مانند اینہا و خورانیدن مروارید سوده و فادزہر معدنی با عرقیات مناسبه مثل عرق بید مشک و بہار بید و نیلوفر و گلاب و اشربۂ مناسبه مثل شربت صندل ترش و سیب ترش و ریباس و انارین و نہادن پارچه تر کرده بر سینه و جگر و تارک سر بسیار مفید ست و اگر در ابتدا اتفاق تلیین و اخراج خون نشده باشد بعد بروز متعرض آن نشوند مگر بضرورت بسیار قوی اما اسہال قویه را حذاق اطبا در ہیچ حال اندرین امراض تجویز نکرده اند زیرا که دران خطر از ملینات زیاده است و از خوردن گوشت و روغن و چیزہاے گرم و چرب و خوشبوہاے تند و بدبو متعفن و از مکان گرم متعفن و از کثرت تناول غذا و سوء ہضم و از خلو معده و از شرب آب ثقیل متعفن اجتناب باید کرد و در وقتے از اوقات که قبض بسیار عارض گردد و بسبب صعود ابخره و مواد بدماغ خوف حدوث سرسام یا اختلام حواس و یا بسبب بخار آن بقلب و حدوث غشے باشد ناچار تلیین شکم بملینات مذکوره و یا بحقنۂ لینه بارده کنند بالجمله بعد از ظہور حصبه از مسہلات و ملینات احتراز واجب ست اگر در آواخر او طبع نرم شود شربت حب الآس و طباشیر و صمغ عربی و گل ارمنی و زہر مہره خطائی و قرص طباشیر قابض و رب بہی و مانند آن باز دارند و اگر اسہال دموی بود شربت انجبار و مثل آن معالجه نمایند و اگر رعاف افتد و خوف ضعف و سقوط قوت بود سفوف الفوز بحبس او کوشند که افراط آن خطر دارد و ادویه حابس آن در علاج رعاف بتفصیل گفته شد و آنرا که خواب نیاید در آخر مرض شربت خشخاش توان داد و سرفه شدید را بلعوقات معتدله دفع باید کرد و ہمچنین ہر عرض را با دویه مناسب آن تدارک نمایند

واللہ تعالے ہو الشافی و فی الصعاب ہو الکافی

شرا

بثور یست مائل بسرخی بود و با خارش و کرب باشد و دفعةً حادث شود پس اگر دموے باشد سرخ تر و گرم تر بود و بسرعت ظاہر شود و در روز شدت کند و اگر بلغمے باشد سفید بود و در شب شدت کند و شیخ گفته که گاہے رطوبت ازان سیلان کند و در اکثر امر کرب او و حکه در شب

اشتداد نماید و سببش بخارات حارست که یکبارگی در بدن ثوران کنند و آن یا از خون صفراوی پیدا شود و یا از بلغم شور و چون شرا موضع فراخ درگیرد
اگر فصد نکنند خوف حدوث تپ غب باشد و طبری نوشته که شری مرضیست که جهال اطبا دران تهاون میکنند چنانکه در صداع خبطه تهاون نمایند
واز تهاون در خبطه زکام پیدا میشود از تهاون در زکام نزله تولد میکند واز تهاون در نزله ذات الریه و ذات الجنب و شوصه حادث میگردد
همچنین از تهاون در شری فساد مسام و جلد میشود و از فساد او ضعف اعضا و از ضعف آن انصباب مواد بسوے آن و از انصباب
مواد جرب و دمامیل و دبیلات و بثور ردیه و فساد لحم میگردد و گاہے بسقوط اعضا مے انجامد و شری یا از خون گرم حاد بود که دران حرافت
باشد و چیزے از رطوبت فاسده غلیظه باوے آمیزد و یا از رطوبت رقیق فاسد باشد که بشوریت حدت یابد و آنچه از رطوبات مالحه باوی آمیزد
از سر نزول نماید و گاہی با رطوبت چیزے از اخلاط سوداوی فاسد الکیفیة آمیزد و بحسب سبب موجب رنگ شری و صورت او باشد
پس آنچه از خون سخین باشد که در حدت کمتر از خونے بود که در حمره و نمله میباشد صورت شری بثور صغار سرخ رنگ بود و باوے کرب و قلق
و حالت شبیه بحمے باشد و آنچه از رطوبت فاسد باشد صورت او بثور کبار سفید رنگ بود و با آن غثیان و تہیج باشد و گاہی با وی قذف رطوبت بود
و گاہی با نوع اول قذف صفرا باشد و ظهور او نزد اندفاع خلط بسوے سطح بدن و تنگی مسام و ضعف از اخراج آن بسبب کثرت او یا غلظ
او یا هر دو باشد پس مسام متورم شود و جلد متقشر گردد و آنچه ظاهر شود مثل بثور بهن گردد و با آن حکه بود بسبب حرافت و ملوحت
که در خلط است و نجخندی گوید حق آنست که هر دو نوع شری در شب کثرت نمایند و خارش آرند لیکن در بلغمی بیشتر بود و این مرض از صفرا
وسودا کمتر افتد بسبب قلت تبخر بنابر یبوست آنها

علاج شرای دموی

فصد هفت اندام کنند و لعاب بهدانه شیره عناب شیره صندل در عرقیات بارد برآورده شربت نیلوفر داخل کرده بنوشند و گیرو و گهیکوار
هر دو سائیده بر بدن بمالند و یا سبوس گندم و تخم خربزه سائیده مالند و روغن گل و سرکه و گلاب مالیدن خیلے مفیدست و آب نیمگرم بر
بدن ریختن نافع و عدس مقشر با سرکه خوردن مفید و یا بعد فصد عناب پنج دانه شاهتره شش ماشه در عرق شاهتره ده توله جوشانیده
شیره تخم کاسنی شش ماشه سکنجبین دو توله داخل کرده بنوشند و گیرو و نمک سانبهر و سبوس نانخواه هریک دو ماشه بر جلد بمالند تا تفتیح
مسام و تحلیل بخارات کنند و طین مغره با سکنجبین ساده خوردن و برگ بانس بآب جوشانیده غسل کردن و سبوس گندم و کشنیز خشک
بر آتش انداخته دود آن بر تمام بدن رسانیدن از مجربات والد مرحوم ست و آب کاسنی مروق با سکنجبین و خاکشی نوشیدن و خاکشی
و اسپغول هریک دو درم با جلاب خوردن و هرچه که در علاج ماشرا گذشت استعمال کردن نیز نافع بود و اگر فائده نشود نضج ماده از منضج بارد
نموده تنقیه صفرا بمسهل بارد که دران هلیلجات نیز داخل کنند باید کرد و استعمال قرص کافور با تبرید مذکور نیز فائده میکند ذکر ادویه نافع
این نوع شرا شرب و ضماد عصاره بارتنگ و کذا عصاره کشنیز سنبر بعسل و اگر مویز منقی و بار زیت خوشبو داخل کرده ضماد نمایند نافعتر
باشد و کذا افسنتین و کذا تخم کاهو و کذا اجار نخل نافع و شرب عرق بید ساده سی درم بشکر و بردن مریض در حمام و طلا سے بدن
بآب بید در حمام و کذا شرب کشنیز خشک و شکر هریک دو درم هر روز و کذا برادہ آبنوس مثل غبار سوده که مسکن غلیان خون ست
و کذا القوح تمر هندی و کذا آب لیمو و کذا نیل هندی نیم درم که مسکن جوش خون ست و کذا طرخون اندک خوردن و ضماد دلپشک گوسفند
یا بزر مثل غبار سوده بسرکه آمیخته و کذا نان گندم بآب کشنیز و کذا برگ خیار بعسل آمیخته و کذا عصاره برگ آس یا حب او تنها یا بشراب
و روغن گل پخته و کذا اسماق بآب گندنا سرشته یا تخم گندنا مساوی او آمیخته و کذا آرد جو و تخم گندنا مساوی و کذا مغره بسرکه با آب
حل کرده و کذا آب کاسنی بروغن گل و کذا برگ توت باریک سوده در حمام و کذا صبر بسرکه و غبار آسیا بسرکه و عسل و کذا القیم و کذا خولان

باآب حل کرده همراه آن نافع ست و اگر دوغ گاو بنوشند و هم طلا نمایند نافع بود و اگر برگ کنجد جوشانیده غسل نمایند برای ماشرا هم مفید است
ضماد ماشرا ... مستعمل و مفید عنب الثعلب کشنیز کاکنج قدرے آرد جو باهم آمیخته طلا نمایند و ... نیز نوشند طلا
... برابر ... بعد که دنگاب طلا نمایند عرق ... برای شرا که با حرارت
و سوزش باشد بسیار مفید است گل صد برگ زرد یا ... در آب ... کیلویه دو آثار شب تر کرده صبح عرق کشند و هر روز صبح و شام بنوشند و
اگر با قرص کافور ... بهتر است اقوال حکما ... که شری اگر از ... باشد که کدورت ... باید ... بعد آن مطبوخ
تمر هندی و آلو سیاه ... هلیله زرد و بنفشه بنوشند ... آب انارین یا تمر هندی ... بنوشانند و یا بگیرند هلیله زرد دو درم ایارج فیقرا یک درم
و سکنجبین سه رشته بخورند شیخ میفرماید که اگر خون غالب باشد مبادرت بفصد واجب است بعده اسهال صفرا نمایند اگر قوت متحمل باشد
بمثل هلیله دو جزو و ایارج یک جزو شربتی سه درم در سکنجبین و تسکین او بمثل تمر هندی و آب زرشک و آب انار میخوش ... و ماء الرائب
و قرص طباشیر کافوری بآب انار کنند و نوشیدن آب گرم در روزے چند بار آنرا نفع بخشد و تلیین طبیعت صاحب او کنند و لعوق سماق
صاف کرده سه اوقیه نوشیدن تسکین تمام نماید و از اغذیه مثل فتیل و سرکه زیت بروغن بادام و سرکه زیت با آب غوره و دوغ باشد جرجانی
و ایلاقی مفید و پسند آنرا که علامات خونی ظاهر بود در حالیکه پدید آید آب غوره طلا کنند و شربت غوره و آب غوره با آب سرد دهند تا ساکن شود
و هرگاه که تسکین شد فی الفور رگ زنند و حجامت کنند و اگر آب غوره حاضر نباشد سرکه و گلاب و آب کرفس و روغن گل طلا باید کرد و لعوق
تمر هندی و دوغ ترش تسکین دهند و اگر بعد از فصد ... کنند و قوت قوی باشد بگیرند هلیله زرد دو درم ایارج فیقرا یک درم
کثیرا یک دانگ و با آب کرفس حبها ساخته بدهند و اگر حرارت ... باشد آب انار و دوغ و غیر آن با قرص کافور یا قرص طباشیر باید داد و اگر
مدت دراز گردد ... بآب کاسنی یا آب عنب الثعلب ... اگر اثر غلیان بود ... ابن هبة الله گوید که
اگر شری حادث از خون صفراوی باشد فصد باسلیق کنند و آب آلو و آب انار و آب تمر هندی با سکنجبین بنوشانند و اگر طبیعت نرم باشد رب بهی
یا آب بهی یا شربت ... سیب ... پس اگر علامات صفرا ظاهر باشد با آب انارین شکر اسهال آورند و اگر ... آنرا لاحق شود شیر ... و تخم خرفه
با سکنجبین یا ... بنوشانند و اگر ساکن نشود قرص کافور دهند و غذا ... بسماقیه و حصرمیه سازند و بدن را با آب عنب الثعلب و آب کشنیز
و کاکنج و قدرے آرد جو سرکه طلا کنند و در آبیکه بنفشه و نیلوفر در آن جوشانیده باشند بنشانند ابن الیاس گوید که اگر ...
بفصد نکنند ... بران باشد بقدر قوت و فصل و هوا خون برآرند بعده تنقیه بدن از شرا مطبوخ ... یا مطبوخ
هلیله زرد و ... خیار شنبر و یا شیر خشت و ترنجبین ... ده درم نمایند و هر صبح آب انارین ... بیست درم
ترنجبین یا شیر خشت ده درم بنوشانند و یا ... آب ... یا ماء الخیار یا سکنجبین ساده یا ماء الرائب هر کدام که باشد ده درم
بشکر سفید ده درم بدهند و غذا ... آب انار ترش یا آب غوره ... بادام و اسفاناخ و کدو سازند و قرص کافور یک مثقال بماء الرائب
بیست مثقال ایشان را نافع بود طبری گوید که علاج فوج دموی بفصد و اخراج خون بحسب قوت کنند و ماء الشعیر و سکنجبین ساده بنوشند
و اقتصار برمزورات معمول با آب غوره و آب سیب ترش و سرکه و کاهو و کاسنی و اسفاناخ و مانند آن نمایند و اگر زوال او دشوار گردد و قوت
اطاعت کند حل طبیعت باین مطبوخ کنند بگیرند هلیله زرد منقی بیست درم آلو سی عدد عناب پنجاه عدد تمر هندی منقی از لیفه
و حب سی درم ترنجبین مثل او تخم کشوث تخم کاسنی برگ عنب الثعلب کشنیز خشک توت سیاه خشک کرده هر واحد پنج درم
همه را جوشانیده صاف نموده یک صد درم گرفته هفت درم فلوس خیار شنبر مالیده بار دیگر صاف کرده نیم دانگ ... مشوی
انداخته نیم گرم بنوشند و اگر ازین تدبیر زائل نشود و قاروره حاد باشد سفوف کافور بخورانند نسخه آن بگیرند تخم کاسنی تخم کشوث

سفوف کافور

تخم خرفه هر واحد سه درم مغز تخم خیار مغز تخم بادرنگ هر واحد پنج درم نشاسته کثیرا صمغ عربی هر واحد یک درم پنج که آن خشخاش سفید رنگ است سه درم
مازوی سبز یک درم کافور سه طسوج کوفته بیخته سفوف سازند و اگر قرص بندند بهتر بود و هر روز سه درم با دو اوقیه سکنجبین ساده بخورند و غذا اگر مذکور شد
تناول نمایند پس هرگاه قاروره او بحالت طبیعی عود کند و شری زائل نشود آب کاسنی و آب عنب الثعلب و آب کشنیز سبز و آب انار میخوش
گرفته پست جو یا آرد آن یک شبانه روز در آن تر کرده بر هم زنند تا لزوجت در آن پیدا شود بر همه بدن ضماد نمایند و هرگاه که خشک شود
اعاده او کنند و یک شبانه روز این عمل کنند بعد از آن در حمام داخل شوند و اگر باین تدبیر زائل نگردد سرکه بگلاب و روغن گل در حمام
بمالند که ازین ضرور زائل شود و از طلاهای عجیب این نوع که بعد تنقیه بعمل آرند اینست که در آب برگ بهی و آب برگ بنفشه قدری صندل
و بوشش حل کرده بکار برند این فی الفور یا در یک روز ازاله آن نماید و گاهی درین نوع نقوع مذکور در علاج صداع حار نوشانیده میشود
خجندی مینویسد که علاجش فصد و اسهال صفرا برفق بمثل نقوع مسهل با آب انار مزین بهلیله است و استعمال نقوع حلو و حامض و
تغذیه بمزوره انار دانه و سماق و ملوخیه و خرفه فرمایند و در طعام و نقوعات کشنیز خشک زیاده کنند و استاد من امر میکرد بنوشیدن
شیره تخم خرفه و تخم خیار هر واحد سه درم شکر بیاض یک درم در آب برآورده شیرین کرده گیلانی گوید که عنب الثعلب تنها یا با کشنیز تر
بران نهند و یا مویز یا تخم کوبنده و بر خرقه مالیده بران نهند و باید که از اغذیه اشیای حریفه حامضه و مالحه و از حمامات و آفتاب
و گرمی آتش پرهیز کنند و بر بدن او نشاسته عصفری طلا نمایند و برگ زیتون با آب خوب بجوشانند و سرد کرده بر بدن نطول سازند
و اگر مریض را این دوا بخورانند نفع دهد بگیرند پودینه نهری و جنبیر هر واحد دو درم طباشیر گل سرخ هر واحد نیم درم کافور یک قیراط کوفته
با آب انار ترش یا با آب خیار بدهند و گلاب و روغن گل بعصاره کرفس و کشنیز تر بمالند و تسکین لهیب بنقوع سماق یا تمر هندی یا شربت حصرم
یا آب انار ترش یا دوغ ترش نموده فصد کنند و خون بمقدار معتدل برآرند و اگر بعد ذلک مرض در تزید باشد و قوت قوی بود فصد
از دست دیگر بگیرند و خون مقدار کثیر برآرند اگر قوت مساعدت کند و ماء الشعیر با آب انار چاشنی دار بدهند و غذای مناسب وقت
شام دهند و بگلاب سرد کرده و صندلین و آب کاسنی و کشنیز و آب حی العالم و آب کاهو و آب عنب الثعلب و کاکنج همه
یا هر چه از ینها حاضر باشد طلا کنند و تدبیر مبرد و مرطب لازم گیرند مثل ماء الشعیر و غیره و حریره معمول از آب سبوس گندم و شکر و روغن بادام
و مانند آن دهند و تلیین طبیعت بماء الفواکه و ترنجبین با ماء الشعیر کنند و اگر بعد از فصد عود کند حب صبر بخورانند و مداومت بر ماء الشعیر
مرکب با آلو یا شربت بنفشه یا ماء الفواکه با ترنجبین نمایند اگر طبیعت قبض باشد و غذا مزوره معمول از تمر هندی یا آلو یا زردآلو و سماق و غوره
سازند انطاکی گوید که علاج دموی بعد فصد شرب ماء الشعیر و تمر هندی لشربت انار و شربت ورد و شربت بنفشه است و طلا باطلیان
و آنچه در علاج نار فارسی بیاید و در خواص آمده که صاحب شرا چون جوجه احمر بر بدن خود بمالد صحت یابد و کذا اللباس حائض و کسیکه غسل کند
بآبیکه آفتاب او را ندیده باشد از شرا شفا یابد و چون سماق بجوشانند و بعسل آمیخته بر شرا طلا کنند آنرا ببرد مؤلف اقتباس مینویسد
که در شرا که از بخار خلط حاد خونی یا صفراوی باشد اول فصد هفت اندام کنند و مطفیات خون و مسهلات صفرا بکار برند بعده این عرق
مصفی خون دهند برگ شاهتره نیم آثار عنب الثعلب برادهٔ شیشم گل سرخ برادهٔ آبنوس گل نیلوفر هر یک پاؤ آثار صندل سفید تخم کاسنی
عناب کلان افتیمون تخم بادرنجبویه هر یک نیم پاؤ شب در آب تر نموده صبح پنج شیشه عرق کشند شربتی از نه توله تا بست و پنج توله بدهند
که درین مرض تفتیح مسام و عرق آوردن بحمام بسیار مفید است و این چنان بود که از برگ شاهتره و برگ گز بر اخگر انداخته بخور گیرند و از
چادر بدن را بپوشند سوای سر و همچنین بخور فاکشتی و کذا بخور چوب گلاب و همچنین غسل کردن بآبیکه در آن نانخواه و برگ شاهتره و برگ کنار
و سبوس گندم و نمک طعام هر یک یک مشت جوشانیده باشند و مالیدن فاکشتی سوده در روغن گل عظیم الاثر و مجرب است و همچنین غسل بآبیکه

[illegible]

و دران سبوس گندم دو قبضه و خاکشی یک قبضه و نمک طعام نیم قبضه پخته بنشیند و ماء الجبن نفع کثیر دارد

علاج شرا بلغمی

گلقند و سکنجبین هر دو ممزوج نموده همراه گلاب و عرق عنب الثعلب خورند و در حمام روند و آرد جو و تخم کرفس و سرکه بمالند و یا نمک و میده بر بدن بمالند و از شکر و اجواین تبخیر کنند و تنقیه بلغم نمایند و یا سکنجبین ساده دو تولد بعرق شاهتره و عرق عنب الثعلب و عرق بادیان هر یک پنج تولد حل کرده خاکشی شش ماشه پاشیده بنوشند و عود و عنب الثعلب هر یک دو ماشه کشنیز خشک سه ماشه بر اخگر گذاشته دود آن بر بدن گیرند و نانخواه و کبریت در سرکه سوده مالیدن نافع بود و گویند که ضماد بادام تلخ سوده در شراب کهنه آمیخته و کذا قنبیل و کذا ابهل و کذا تخم حماض سوده نمک و سرکه آمیخته و کذا آب برگ انجیر و کذا آب گندنا و شسشم حصه آن نمک و کذا افاوانیا و معصفر و میعه سائله مساوی باب بادیان سرشته و کذا برگ سعد تازه و کذا حرف اسفناک بلیخز و گوگرد نصف جزو سرکه و روغن گل سوده و کذا سیر و نمک و کذا فلفل و نمک باب کرنب سرشته و کذا زرنیخ سرخ بروغن گل مخلوط کرده و کذا کندر سائیده و بزیت آمیخته و شربت کبابه چینی یک درم سوده با سه درم شکر و شرب وحنا داشق باب حل کرده و کذا مرزنجوش پنج درم و کذا کرنب و کذا نوره سی هر واحد نافع ست و در بیاض استاد مرحوم مرقوم ست که پهٹکری در آب سائیده گرم کرده بر بدن بمالند و شکر در آب جوش خفیف داده خاکشی پاشیده بنوشند و ابهل هفت عدد باب نیم گرم خوردن مجرب ست و تخم شبت قریب آنست و خاصیت عجیب ست و زیره سیاه سالم و کذا فلفل کوفته باب سفید و تخم زرد چوب نیز نافع و کذا شیره تخم قرطم دو تولد باب سائیده خوردن و بعده باب گرم غسل کردن فوراً زائل سازد و مجرب ست لیکن عند امتلا تنقیه ضرور و سبوس اجواین سرکه سائیده و کذا حب السمنه و کبریت مالیدن نافع و مالش عاقرقرحای سوده بروغن کنجد آمیخته مجرب و این حب از بیاض والد ماجد منقول و مفید و معمول ست گیرد سونٹھ مقشر زنجبیل نمک سیاه هر یک هفت ماشه بقدر کنار صحرائی حب بندند هشت عدد و یکی بعد از آن و از هفت حب باقی هر روز نهار یک حب باب فرو برند و این ضماد نافع ست مغز بادام تلخ بوره ارمنی تخم ترب سائیده بلعاب حلبه آمیخته بعد از تکمید باب گرم بالعد خروج از حمام طلا نمایند

اقوال اکابر

مسیحی گوید که اگر از بلغم شور باشد آب جبن السر در طب بمقدار یکه در قول شیخ بیاید با صبر بخورند و یا تخم فنجنکشت نه درم بلبن حامض خورند و یا بگیرند پودینه دو درم طباشیر گل سرخ هر واحد نیم درم و باب انار ترش بدهند و یا بخاق را در آب تر کنند و از نقوع او سه اوقیه گرفته دران یک درم ابهل سوده آمیخته بنوشند و یا خشخاش نود در آب تر کنند و آب او صاف کرده بمقدار چهار اوقیه از ان با یکدرم کبابه سوده بنوشند

شیخ الرئیس بنویسد که اگر خلط بورقی باشد تنقیه بدن کنند بهلیله که نصف وزن او تربد باشد شربتی سه درم و آب جبن السر و تربد یک اوقیه با یکدرم صبر بدهند و معصفر سائیده و ببارکه ترش نوشند و سه درم بدهند و آب مغره و یا خشخاش نود در آب تر کرده بنوشانند

ایلاقی و جرجانی گویند اگر علامتهای بلغمی ظاهر باشد اولاً اندک خون کم کنند بعده تنقیه بلغم باین دوا نمایند پوست هلیله زرد دو درم تربد سفید یک مثقال زنجبیل دو دانگ سقمونیا انیسون کتیرا هر واحد یک دانگ باب کرفس حبها سازند این یک شربت بود و هر صبح ده درم گلقند عسلی باده درم سکنجبین ساده سرشته بدهند و اگر گلشکر با نیم درم انیسون دهند روا بود و حمام و عرق آوردن و مسام کشادن هر دو نوع را سود دارد و سه درم تخم فنجنکشت کوفته بیخته با سه اوقیه شیر تازه بدهند

سعید گوید که اگر شری سفید باشد جلنجبین و سکنجبین عسلی بخورند و اسهال بایارج آورند و باید که کبابه نیم مثقال و دو اوقیه سکنجبین خورند و غذا مصحح بدن مثل طلا یا مطنجنات سازند و در بهار در حمام ننشینند

ابن الیاس گوید که اگر حدوث شری از بلغم بورقی باشد هر صبح سکنجبین عسلی ده درم بدهند و یا بگیرند بادیان و اصل السوس هر واحد سه درم و با شکر سفید ده درم جوش داده بنوشند و تنقیه بدن بمطبوخ هلیله سقوی نیز بدهند کنند و مالش بدن با بسیار جو و آب کرفس نمایند

طبری گوید که علاج نوع رطوبی از شری حل طبیعت مریض ست باین حب اگر قاروره او سفید باشد بگیرند مصطکی یک درم سنبل الطیب

غاریقون تربد گل سرخ رب السوس هریک دو دانگ شحم حنظل سه درم افسنتین دو ثلث درم افتیمون نیم درم همه را باریک سائیده در سکنجبین سرشته حبها سازند شربتے ازان سه درم و ثلث و دو شربتے ازان بخورند و شربت سکنجبین بزوری امر کنند اگر بلد فصل مانع ازان نباشد وامر بدخول حمام در هر روز دو مرتبه دهند نمایند و مصطگی دانداختن آب دهن نمایند وانا اغذیه بر مزورات معمول اسپرکه و شکر اقتصار ورزند واگر باین طریق زائل نشود و تما روره سفید و قوت قوی باشد مطبوخ افتیمون بنوشانند و هر شب وقت خواب دو دانگ قرص ایارج فیقرا الجز رانند واگر باین دوا نیز زائل نگردد این نقوع صبر بیاشامند بگیرند صبر سقوطری سی درم گل سرخ ده درم مصطگی پنج درم ماميران چینی سه درم همه را در ظرف چینی کرده بران آب کاسنی مروق بقدر یکه آنرا بپوشاند انداخته دو روز در آفتاب بدارند پس هر روز سه درم ازان با سه درم روغن بادام تلخ بنوشند واگر مریض ابجا سیر باشد درین نقوع قدرے مقل داخل کنند و تکمید مقعد او بروغن گل نیم گرم کنند واین هفت روز بنوشند و غذا دران ایام مزورات شیرین با روغن بادام مفرط باشد واگر باین تدبیر زائل نشود این سفوف کبابه دهند نسخهٔ آن بگیرند کبابه سه درم مازوی سبز دو درم وپنج مذکور در نوع اول چهار درم تخم انجره پنج درم گل سرخ سه درم همه را سائیده سه درم برنهار بخورند و بالائش بیست درم سکنجبین بزوری بنوشند و باستعمال اطریفل مربی درین علت نافع است پس اگر چیزے ازان مانده در حمامات کبریتیه بنشانند و آب آن بنوشانند و آب ریحان که دران بادام تلخ و آرد ترمس شامی و برگ آزاد درخت پخته باشند تا آنکه غلیظ گردد بر مواضعی که باقی مانده باشد طلا نمایند بعد ازان امر بدخول حمام و دلک بسبوس گندم و تخم خربزه کوفته و مغفرا واگر فصل او باشد باید کرد واز عجائب تجربه درین نوع که در یک روز زائل میکنند تخم آزاد درخت سوده طلا کردن است واین مجرب است دران شایبه که دیدیم نیست و دیدیم اطبای شام را که همه باین دوا درین نوع امر میکردند و تجربه آن کردیم و نیک یافتیم و هرگاه ازین هر دو نوع شری نوعی ثالث مرکب گردد واز رنگ صورت او ظاهر شود ازین هر دو علاج برای او علاج ترکیب دهند و دران تلطف نمایند و دیدم شخصے را که شراسے دموی عارض شده و چیزے شبیه بعرق بد بو ازان ترشح میکرد و دانستم که این از بقیهٔ اخلاط محدث مرض است که اندک اندک متحلل میشود پس تلطیف تدبیر او کردم و لزوم حمام نمودم وازان پاک شد و دیدم که امر شری بتجربه سودی گردید و مکث او طول کرد و تغسیل کردن در چشمهٔ کبریتیه زائل شد گیلانی مینویسند که سکنجبین عسلی دو اوقیه با آمله نیم مثقال تا یک درم و یا با کبابه نیم مثقال تا یک درم سوده و یا با یک مثقال پودینهٔ نهری سوده بدهند و آب کرفس و سویق شعیر بر بدن طلا کنند وانچه تجربه کرده شد و در هر نوع موافق آمد انیست پودینه دو درم طباشیر دو درم گل سرخ نیم درم کافور یک قیراط در آب انار ترش بخورانند و یا ابهل برنهار بدهند واگر زائل نشود مطبوخ هلیله و لفواکه بنوشانند و تریاق وایارج قوت دهند واگر نفع نکنند ماء الجبن باین سفوف نوشانند صفت آن هلیلهٔ کابلی هلیلهٔ سیاه هر واحد پنج درم تربد سه درم بادیان وغاریقون هر واحد دو درم همه را سائیده سه درم با نیم رطل ماء الجبن و ده درم شکر سفید بدهند سه روز تا پنج روز و هر روز ماء الجبن اندک اندک بیفزایند تا بیک رطل رسد انطاکی گوید که علاجش به گلقند عسلی و سکنجبین عسلی و تربد و غاریقون است و طلا بآب کرفس و بورق و کتیرا و طبیخ سبوس و بابونه و کاه گندم و کشنیز و کرنب اکلا و طلاء مجرب است و در مغنی بربت و عسل و کذا کنند ناخن العالم و آب قصب طلا کنند مصنف خلاصه وغیره مینویسند که سکنجبین عنصلی بنوشند و غذا بغیر فتق دهند و اندکے گرسنگی کشیدن مناسب بود و حب الشفا بالای طعام بسیار نافع آید واگر با شرا غثیان بود بآب گرم و غیره مدد کنند تا قے تمام کرده شود و بعده طبع را نرم باید داشت و در جملهٔ احوال نرم داشتن طبع اولی بود و عورتے باستعمال اضمدهٔ قابضه بر گرگاه بقا یابد حیض را بیش از پاک شدن منع کرد و روزه گرفت بعد یک روز این مرض پیدا شد اول از نواحی از خارج بدن لکار بر دلیس مسهل صفرا و بلغم خورد اندک نفع کرد لیکن مرض باقی بود و هر گاه سردی و ترشی خوردی زیاده تر شدی و ماست سخت مضرت کردے و هر گاه طبع نرم گردیدی بهتر شدی ناگاه بیش از عادت باز حیض او کشود و بآن صحت یافت و طوالعی نیز همچنین کرد و ماء الجبن هم سود مند نشد و تا یکسال احتباس حیض و شرے میداشت و در هر روز و شب هفت هشت نوبت شرا پدید آمدی حکیم بابر بدیه مرحوم او را فصد صافن

نسخهٔ نقوع صبر

[illegible] نسخهٔ سفوف کبابه [illegible]

کردند و چندان خون گرفتند که بغشی انجامید بعده مطبوخ پوست خیارشنبر که در علاج احتباس طمث گذشت نوشانیدند و بخور از برگ گز و گل فنجنکشت
و برگ داوودی و اشنه و خاکستی هر واحد یکمشت در ظرفی گلی جوش کرده هر روز و شب هفت هشت نوبت دادند و غذا شوربای لوه و ابو فصل بنان ده
میسر نمودند و غسل بمطبوخ برگ فنجنکشت و خرزهره و گز و سنبل الطیب هر یک دو قبضه و حمول از حب توتیای علوی خان کردند روز دوازدهم حیض
گشود و خون بسیار آمد و غشی افتاد و بعد بستن اطراف و پستان خون موقوف شد و بهوش آمد و صحت یافت و ایضاً نوشته اند که غسل کردن بآبیکه در آن
برگ فنجنکشت و بزر البنج و برگ گز هر واحد یک قبضه و بابونه و افسنتین و افتیمون هندی و سنای مکی هر یک سه توله جوشانیده باشند و کمادریوس کرنب و گز در بلغمی و سوداوی مجرب است

علاج شرای سوداوی

اگر ممتلی باشد فصد کنند و بعد نضج از منضج سودا مسهل سودا یا مطبوخ افتیمون یا شاهتره یا اهلیلج علویخان و حب افتیمون تنقیه کنند و ماء الجبن نوشانیدن
و اطریفل شاهتره و افتیمون علویخانی با عرق چوب چینی دهند و اگر ازین تدبیر رفع نگردد چوب چینی خورانند و مردی آتشکی را این نوع شرا عارض شد مقداری
ماء الجبن نوشانیدند با ادامت سفوف مبارک مخرج سودا امر کردم و از آن نجات یافت و عرق گل نیب مرکب نیز درین باب مجرب است و در ریاض اعظم
مرحوم نوشته که در شرای یابس هر روز دو سه مرتبه در آب گرم یا طبیخ ادویه مناسبه نیم گرم بنشانند و نقوع عناب و آلو و کشنیز و شاهتره با سکنجبین اثر
تمام دارد اگر علی الدوام بنوشند و هر گاه اکثر اتفاق این مرض افتد فصد و اسهال مکرر باید کرد و از محرکات ماده اجتناب لازم دارند و حکیم شریف خان
می نویسند که گاهی شرا در غایت ندرت از سودا حادث شود و چون بگیرند تخم مرو مکیدرم تا یکمثقال و باریک ساییده بران اندک آب بریزند
و لعاب او بر آرند و بران اندک روغن یاسمین چکانیده بر نباتی سه روز فرو برند شرای سوداوی را زائل کند و گویند که مجرب است و از ادویه
لا ابالیه درین مرض ماء الجبن با ادویه مناسبه است و آب شاهتره مروق و آب کاسنی مروق با تراکیب مناسبه و آب گل نیب یا دوسات و چوب چینی با ... اینها

نمله

بقول شیخ یک بثره یا بثور صفراویست که حوالی خود اندک ورم پیدا کند و ساعی و متجاوز از مکان خود باشد و گاهی قرحه گردد و پوست را اندکی بخورد جهت
تیزی و خشکی ماده صفراوی آن و گاهی تحلیل شود بی آنکه ریش گردد از جهت قلت ماده و رقت ماده و قوت طبیعت و رنگ نمله مائل بزردی بود و با حدت و التهاب باشد
مع قوام ثولولی مستدیر و منبع آن در اکثر عروق بعض باشد مگر قسمی از آن که افرد خرد دون باشد منبع او باریک تمام سلو بود گویا که معلق است و در سر نمله مثل گزیدن مورچه حس
میگردد و بالجمله هر ورم جلدی ساعی که غائر نباشد آن نمله بود لیکن بعضی از آن جاورسی است و بعضی اکاله و چون قروح گردد و متعفن شود باسم تعفن مخصوص گردد و ایضاً
بقول شیخ بثور صفراوی اگر از صفرای بسیار لطیف حاد حریف که در داخل جلد محتبس نشود حادث گردد از آن نمله تولد کند پس اگر لطیف تر و رقیق تر و حاد تر باشد
از آن نمله ساذجه حادث شود و این نیز جلد بود و اگر ماده ردی تر و غلیظ تر باشد چنانکه دم حاد محترق با صفرای سوخته آمیزد نمله اکاله حادث گردد و این جلد را
بخورد و در لحم غائر شود و قرحه اندازد و جاورسی آنکه گویند که نمله بثور خرد بود و بتدریج بیکدیگر نزدیک و باهم پیوسته گردد و جای بسیار از حوالی خویش فرا گیرد و با سوزش و خارش
باشد و ملمس گرم بود و سوزش او مثل سوزش گزیدن مورچه بود و لهذا مسمی بنمله شده و بعضی گفته اند که نمله روان و ساعی از مکانی بمکان دیگر میباشد همچون روانی
مورچه و از اینجاست که او را نمله گویند و گاهی عقب و تب و تشنگی شدید پدید آید و اکثر بثرانی که بر جلد پدید آید و بهم باز شود و متقرح گردد و غائر زیاده نباشد و از
خارش و سوزش خالی بود آنرا از نمله شمرده اند و ساعیه نیز گویند و نمله دو گونه است یکی آنکه ماده او صفرای خالص بود و آنرا نمله ساذج گویند و این در ظاهر جلد ساعی
میباشد فقط دوم آنکه ماده او صفرای محترق حاد مختلط باندک خون حاد محترق باشد و آنرا نمله اکاله خوانند پس سرخی جلد و زردی رنگ آن علامت نمله ساذج است و سرخی
زنگاری و سوزش و سرعت تقرح و آنکه در ظاهر و باطن جلد ساعی باشد نشان نمله اکاله بود و آنکه گویند که نمله بثوریست ظاهر آنست که از لطیف صفرای حاد پیدا شود که حرارت آن تراوش کند پس گاه
کثرت یابد و بسبب ماده ... تجاوز کند و منتقل گردد و آنرا ساعیه نامند و لابد است که متقرح شود و گاهی مستدیر شود و آنرا جاورسیه گویند و گاهی پخته شود چنانکه آب زرد از آن بر آید و آنرا
خوانند و نوعی از آنست که هر چند منتقل شود از مکان دیگر قرح کند و آنرا ... شود ... و آنرا اخلانا مند بجهت مشابهت عمل آن حیوان و در این علاج در نمله ساذج تنقیه صفرا کنند بعده

الماییه بسرکه [illegible] مثل [illegible] و صندل و اقاقیا و سرمه در آب کاسنی سبز و آب عنب الثعلب ضماد کنند و اگر مادّه شدید الحدّت باشد [illegible] مطبوخ هلیله [illegible] تمر هندی [illegible]

و ضماد کردن از گل ارمنی و سرمه و کافور و سفیده تخم مرغ مفید بود و بعد از مسهل اگر حاجت باشد فصد کنند و در ضماد ادویه قوی [illegible] استعمال نمایند و تدارک جراحت بمرهم سفیداب [illegible]

بعضی ادویه نافع نمله گوشت کندا و جوز السرو با سرکه و بارد [illegible] و کذا گشنیز سبز تنها و با نان گندم و یا با آرد جو و کذا عنب الثعلب

سفیداب با روغن گل [illegible] و کذا [illegible] آب برگ [illegible] با روغن گل و [illegible] کذا سرو رخشک سوده با آب زیت انفاق روغن گل آمیخته و کذا خاکستر بید با سرکه و کذا

برگ [illegible] کذا [illegible] با آب گشنیز سبز و کذا آرد گندم و کذا [illegible] با سرکه سوده و کذا الجبیر با سرکه و برگ کذا اسپغول با سرکه در روغن گل کذا لسان الحمل [illegible] با سرکه و کذا [illegible]

با آب کاسنی و کذا [illegible] با سرکه سرشته و کذا آب سداب [illegible] با سرکه در روغن گل [illegible] زعفران و پوست درخت توت و کذا عدس مقشر با اکلیل الملک

و عسل و پوست انار با آب پخته و کذا موم زرد و روغن گل تخم [illegible] و حی العالم و کذا خولان و کذا [illegible] الراعی [illegible] ضماد [illegible] با سرکه [illegible]

هر واحد [illegible] سوده [illegible] و کذا [illegible] و کذا آب برگ زیتون بری و کذا پوست درخت [illegible] و رق [illegible] و کذا سبوس گندم با سرکه سوده [illegible]

و کذا پوست درخت [illegible] سوده و کذا موی انسان سوخته با سرکه و کذا [illegible] سرکه هر واحد [illegible] ازین [illegible] اقوال حکما [illegible] گوید که

سعی میکنند و آن [illegible] محتاج بود از جهت حدت او [illegible] و محتاج بود و بسوی اشیای [illegible] دیگر [illegible]

و ما چون معالجه این مرض [illegible] با اشیای [illegible] بسبب [illegible] بران [illegible] مرض بسبب [illegible] شدت و قوت او [illegible] تخفیف [illegible]

آنرا ترک نمودیم و در علاج او [illegible] استعمال کردیم و [illegible] مقتضی [illegible] ترک نمودیم [illegible] اگر این [illegible] نجات [illegible] و مرض [illegible] گردید

باستعمال اشیائی که در غایت [illegible] تخفیف است مثل [illegible] و اگر [illegible] فلاح حاصل نشد و مرض [illegible] باستعمال [illegible] در غایت حرارت و [illegible]

بالفعل بود و آن آتش [illegible] و آن موضع [illegible] قسمت دو نوع از ان [illegible] و آن [illegible] جلد [illegible] سموم [illegible]

[illegible] است و او آنست که در [illegible] رانجور [illegible] که معالجه [illegible] قسم اول با ادویه قلیل التخفیف کنند و علاج قسم [illegible] بود بسبب [illegible] ادویه [illegible]

در ابتدا است باید که موضع [illegible] طلا کنند لیکن لازم نیست که [illegible] تخفیف [illegible] باشد و طلا [illegible] انگور [illegible] که در ان اندک [illegible] کنند

و ضماد از چوب انگور و علیق [illegible] بارتنگ باشد و بعد ازان با اشیائی [illegible] تخفیف شدید باشد ضماد کنند مثل [illegible] با وجود [illegible] عسل [illegible] داخل بود

و یا ضماد مرکب از پوست انار و سماق و [illegible] اگر [illegible] طول [illegible] تخفیف [illegible] باشد [illegible] در سرکه [illegible] باشد

یا بشراب [illegible] کنند و [illegible] که در ظاهر جلد باشد علاج او در ابتدای او با اشیای معتدل التخفیف مثل [illegible] باید کرد و اگر فائده نکند باید که آنرا در سرکه یا آب

عنب الثعلب یا آب بارتنگ حل کنند [illegible] باید که در علاج [illegible] استفراغ [illegible] کنند [illegible] علاج [illegible] از موضع دیگر قریب او یا از غیر

آن موضع [illegible] و همواره جلد را [illegible] استفراغ [illegible] نافع است [illegible] معالجه [illegible] که [illegible] از مرطبات که در [illegible] استعمال

میکنند اجتناب نمایند و در ابتدا [illegible] العالم و [illegible] استعمال [illegible] اگر [illegible] مثل عنب الثعلب [illegible] خشک سوده [illegible] زیرا که در ان

تخفیف است و مثل بارتنگ و علیق و عدس [illegible] پوست انار و شاخ انگور [illegible] تا کل و تقرح باشد با این هر دارو [illegible] از عسل و مانند آن

و یا [illegible] با سرکه استعمال کنند [illegible] از چوب انگور رطب [illegible] آن [illegible] و [illegible] با سرگین گاو با سرکه و چون تا کل و تقرح ظاهر شود اقراص

اندرون بشراب [illegible] با سرکه ممزوج با آب یا عصاره [illegible] یا [illegible] استعمال نمایند صاحب کامل

گوید که چون حدوث نمله از مرّه صفرا میباشد لهذا در علاج او احتیاج [illegible] مسهل صفرا مثل [illegible] فواکه [illegible] یا آب [illegible] یا آب هلیله

و [illegible] بران اشیای [illegible] طلا کنند و [illegible] بسبب [illegible] این مرض که آن مرّه صفرا است واجب آنست که علاج با اشیای بارد رطب باشد

لیکن چون نمله [illegible] محتاج [illegible] تخفیف او بود بسبب رطوبتی که دران پیدا شد لهذا [illegible] سبب [illegible] مرض ترک کرده شد [illegible]

کرده شد و ازین جهت واجب بود که طلا با ادویه مجففه استعمال کرده شود الا آنکه ادویه که در نمله حادث در ظاهر جلد استعمال کنند در تخفیف کمتر [illegible] باشند

مثل شیاف مامیثا و اقاقیا و حضض با آب کاسنی و آب عصی الراعی آمیخته و عدس مطبوخ مسحوق بگلاب یا بگیرند گل قبرسی و ارمنی و قیمولیا هر واحد یک جزو اقاقیا نیم جزو و هم برادر
آب شاخ خرفه یا با آب عنب الثعلب یا آب بارتنگ آمیزند و اما نوع دوم نمله که آن نمله متاکله است باید که دران ادویه در تخفیف قوی تر باشند مثل قیمولیا و سرکه و گلاب
استعمال کنند و یا موی سوخته طلا نمایند پس اگر این ادویه بحاجت کفایت نکند و بکثرت او طول کشد باید که قرص حروف با اندرون طلا کنند و نسخه آن در علاج حصبه مذکور
ممدوح الیه مسطور شد باید که آنرا خشک کرده وقت حاجت باریک سوده بخرقه بیخته بگلاب آمیزند حتی که مثل حریره تمام گردد بر موضع طلا نمایند صاحب علم نافع نمله متاکله و قروح خبیثه
تخفیف بگیرند مازو خام یک جزو مورد خشک یک جزو باریک سائیده در روغن گل که دران هم مقدار ثلث او کندر خیسته باشند بیامیزند تا مرهم گردد بر موضع طلا نمایند و اگر دران برگ آس
یک جزو افزایند بهتر باشد نوع دیگر بگیرند مرداسنگ و زردچوبه هر واحد یک جزو و مازو نیم جزو گلنار زراوند قنبیل هر واحد یک جزو همه را باریک سائیده بموم و روغن گل که خیسته آمیز تا مرهم
شود و بر نمله طلا کنند ابن الیاس گوید که هر صبح جلاب از تمر هندی و شکر سفید و ترنجبین هر واحد ده درم بنوشند و یا بگیرند عناب آلو سیاه هر واحد بیست عدد و شکر و ترنجبین هر واحد
ده درم و یا بگیرند تخم کاسنی و نیلوفر هر واحد سه درم با شکر سفید ده درم و غذا ماء الشعیر سازند بعد ازان تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه با شیرخشت و ترنجبین یا با فلوس خیار شنبر
کنند و یا بگیرند هلیله زرد و تمر هندی و آلو بخارا و شیرخشت و ترنجبین هر قوی بسقمونیا و بنوشند بعد ازان اطلیه مبرده مخففه استعمال کنند و در اطلیه او از مبردات اجتناب نمایند
زیرا که قروح ست بارتنگ و علیق و عنب و اقاقیا و صندل و حضض با آب کاسنی یا با آب عصی الراعی طلا کنند و یا بگیرند گل ارمنی و گل قیمولیا هر واحد سه درم اقاقیا و صندلین هر واحد
یک نیم درم و همه را باریک سائیده با آب بارتنگ و آب خرفه بسرشند و علاج نوع متاکل آن بمخففات قوی التخفیف نمایند مثل قیمولیا و گل سرخ هر واحد سه درم کوفته بیخته
با آب عصی الراعی یا گلاب سرشته طلا کنند و اگر متمادی و مزمن گردد و این دوا نفع نکند بقرص اندروخون طلا نمایند طبری گوید که علاج نمله جاورسیه
واحد است بغیر آنکه عنایت بتبرید واجب است که مؤکد تر باشد و عمده در علاجش فصد است و استفراغ با مطبوخ اگر قوت اجازت کند و قوانین اطلاق آن نماید بپوست هلیله زرد
بیست درم تمر هندی از لیف و تخم او پاک کرده بیست درم آلو سیاه عدد کشنیز خشک برگ عنب الثعلب هر یک یک باقه کبیر عناب سی عدد توت سیاه خشک کف ترنجبین
از خار پاک کرده پانزده درم تخم کاسنی کشوث هر واحد پنج درم همه را بجوشانند بعد صاف کرده وزن سه سیر ماء مطبوخ در ان حل کنند و مرتبا دران
داخل نمایم و از این یک شربت یا دو بنوشند و لزوم شربهای ماء الشعیر با شربت سکنجبین ساده کنند اگر عوده او محتمل شربت آن باشد و الا سکنجبین با آب کاسنی و آب عنب الثعلب دهند
و اگر معده او محتمل این هم نباشد آب عنب الثعلب بشربت سیب و گلاب دهند و در معالجه او طریق تلطیف حتی الامکان بتغیر آنکه معده او ضعیف گردد نگاه دارند و برای
وی شربتی است که اهل حران آنرا ترکیب داده و استعمال نموده اند و آن تاثیر نیک دارد بگیرند آب ریباس و آب غوره و آب توت سیاه و سرکه کهنه هر واحد صد درم و دران بوست
بیخ کاسنی و بیخ عنب الثعلب و کشوث هر واحد پنج درم بجوشانند تا مهرا گردد و از ثفل صاف کرده شکر طبرزد یک نیم چندان آب اندازند و بقوام شربت آرند و جائی قطع نفی
در بین اندک کافور افزوده و چیزیکه درین مرض بدان طلا نمایند آنست که بگیرند گل ارمنی و صندل سفید و گل سرخ و اسفیدآب به آب عنب الثعلب حل کرده طلا کنند
و گاهی با آب عنب الثعلب تنها طلا کرده میشود و حنین ابن اسحق طلائی برای حمره و نمله تالیف نموده و مسمی بمز ساخته و تجربه کرده شده و نیک یافته گل ارمنی و صندلین و توتیا
و شیاف مامیثا و تخم کاسنی و دران طباشیر و کافور و حضض افزوده و متاخرین دران اندکی افیون زیاده کرده اند و من افیون را دران داخل نمایم این همه را بسایند و در آب عنب الثعلب
سرشته بنادق درازشکل نمایند و باریک بسرشانند افعل همین سازند و باین شکل بهر آن میسازند که رسانیدن آسان باشد با آب عنب الثعلب و گلاب و اسپاراند بسرکه غیر کهنه بسایند
و بر نمله و حمره طلا کنند و نگذارند که خشک شود و بجز یکیا اطبای بصره نمله و حمره را طلا میکنند آنست که برگ عصی الراعی و حی العالم و برگ اسپغول و برگ بارتنگ و برگ بید
میگیرند و باریک سائیده بران اندک آرد جو انداخته مخلوط میسازند و بر موضع حمره و نمله طلا میکنند و در یک روز صحت می یابد و تحلیل میشود و بعضی اطبا در معالجه این مرض
بغلط روغن استعمال میکنند و در صحت او تاخیر میشود و بمدت دراز بهم میگردد و حمره و نمله را چون التیام میشود در اثر آن باقی نمی ماند و اگر باشد در اندک مدت زائل
میگردد و الغنی در مقام دیگر نوشته که گاهی الیف صاحب زلزله با آب ابلاب مقدم شده مشبک نیا کرده میشود و بعده بر موضع آن لازم این طلا نمایند گل سرخ گلنار گل ارمنی
بادکی هر که در آب عنب الثعلب حل کرده بکار برند و البته بروغن بدان مس ننمایند و شفی نیکی که بالیقین مذکور شد و اکثر در معالجه حمره و نمله استعمال کنند و بعده استفراغ فصد
کنند و فرق در معالجه حمره و نمله اگر قوی باشد همین است که در معالجه حمره ابتدا بفصد کنند پس اسهال آرند و در نمله با اسهال ابتدا کنند بعده فصد نمایند اگر حاجت افتد

[illegible] علاج این [illegible] بدن بود و اگر [illegible] باشد [illegible] اخراج [illegible] صفرا با اسهال کنند مثل آب تمر هندی [illegible] تنقیه نمایند و بعد اسهال [illegible]
[illegible] اقاقیا [illegible] کاسنی و آب [illegible] عنب الثعلب و حی العالم [illegible] بگلاب طلا کنند و غذا مزوره آب غوره یا عدس مقشر مطبوخ بسرکه [illegible] مرغ [illegible]
[illegible] رقیق [illegible] باسهال [illegible] اخراج صفرا کنند [illegible] طلا از ادویه مبرده [illegible] که مذکور شد در ابتدا [illegible]
[illegible] علاج [illegible] زیرا که از خون حاد صفراوی حادث میشود و اگر [illegible] باشد [illegible] بادویه که [illegible] تجفیف قوی تر باشد باید [illegible]
[illegible] نفع میکند [illegible] هر واحد [illegible] جمیع ادویه را جمع نموده [illegible] روغن [illegible] سازند [illegible]
[illegible] اگر خون [illegible] غالب بود و از سرخی و عظم مفرط دریافت گردد اول رگ [illegible]
باسهال مشغول شوند [illegible] صندل [illegible] فوفل [illegible] اقاقیا [illegible] سفیداب [illegible] گل ارمنی هر واحد [illegible] افیون [illegible]
[illegible] بگلاب [illegible] طلا کنند [illegible] سرکه [illegible] سفیداب طلا کنند [illegible]
[illegible] جمیع اعضا طلا کنند [illegible] خارش [illegible] هر وقت که بشویند [illegible] بآب [illegible]
[illegible] مثال آن [illegible] علاج [illegible]
[illegible] طلا کنند [illegible]
بعد از ان [illegible] اقاقیا [illegible]

جاورسیه

بثور خرد [illegible] شبیه [illegible] کوچک [illegible] که با آن ورم [illegible] سوزش شدید [illegible] ابتدا کند [illegible]
[illegible]

وتلطیف غذا بسیار نکنند بلکه غذا از لحوم لطیفه سازند و به امراقه در آنکه بباید بکار برند و ملازمت حمام نمایند که از انفع تدابیر است برای این مرض است شریف خان می‌نویسند که از مجربات این سفوف چوب چینی است که در اخراج مواد فاسده محترقه از مثل این مرض که گاهی به منضجات و مسهلات و گاهی همراه ماء الجبن استعمال کرده میشود و همچنین بتشخیص الاختراع من نافع جمیع علل مذکوره است و مولف اقتباس در خلاصه میگوید که تنقیه بمطبوخ افتیمون تربدی نافع و اگر در ابتدا ظهور بثور با ملح یا حماض و سیه بر بثور با ملح مقدار عرض آن غیر از ایبار و قی نمایند و چون خشک شود دیگر نهند و چنان رعایت کنند که تیزاب از غیر بثور و انها مراعات آن تجاوز نکند نفع عظیم بخشند و تحلیل و منع نیکو کنند و غذا در حار و سیه شوربای جو باشتنی وار یا ساده باید

جمره

دانه‌ها کیست که بر بدن ظاهر شود و متفرق یا مجتمع بین بسیار سرخ و بهر دانه او قطعه بزرگ از مکان در گیرد و در گوشت غائص گردد و در ابتدا مثل ارز و سوزش نهادن خنجر بر عضو بود و انان عربی را قلق و بیخوابی شود و گویند که بجهت همین درد و سوزش و سمی بجمره شده و ماده او را هم میگرد دیگر خشک شبیه گشته پوست از ان فرو می‌اید و بیش صفراوی غلیظ است یا الجمرة و حرارت است که در ان خون حار یا صفرا و بقول جرجانی و ایلاقی و بهاء الدین جمره بثور سخت گرم و سوزان با خارش صعب خورنده بود و هر جا که پدید آید پوست را بسوزاند و بخورد در اندک یکگوشت فرو رود و خشکریشه سیاه بر آرد همچون خشکریشه‌ها که داغ کرده باشند و بدین مناسبت آنرا جمره یعنی آتش پاره نام نهاده اند و رطوبت کمتر وارد و ماده او سوداوی اکمل بود و گاهی از یک بثره بیش پدید نیاید و گاهی بثور متعدد و متفرق بر آید و در ابتدای آن با خارش سخت باشد اندران محل و بزرگی سطح ظاهر آن اول مقدار نیم نخود بود یا اندکی بزرگتر و بزرگ آن بقدر نخود بود یا بزرگتر از ان لیکن حوالی آن ورم کند محل آن چون خورده شود بزرگتر نماید و گاه باشد که هیچ بثره او را پدید نیاید لیکن آن محل نخست بخارد بسوزد و سخت سرخ شود و پس از ان برنگ رصاصی یا خاکستری گردد و گاه باشد که از سوزش و عفونت و سمیت ماده و در حوالی آن تنها صعب بگیرد و باشد که هلاک کند و در سالهای وبا و قرب آن این مرض بسیار افتد و ماده این بثره صفرا و سودای احتراقی عفن باشد و شیخ میفرماید که اسم جمره و نار فارسی گاهی اطلاق کرده میشود بر هر بثره اکال آکله و سوزان محدث خشکریشه مثل عضو سوخته به آتش یا داغ و گاهی اسم جمره اطلاق میکنند بر بثور که یک مکان را سیاه کند عضو را مثل انگشت گرداند بغیر رطوبت و کثیر السوداویت غائص بثور او قلیل العدد و کبیر الحجم ترسی باشد و گاهی در ابتدا بثور نبود البته بلکه در اول سرخی و حکه مثل جرب ابتدا کند و گاهی آکله کند و از ان چیزی که از جای سوخته داغ سیلان کند بچکد و موضع رمادی اللون یا اسود بود و گاهی رصاصی باشد و سوزش مفرط بود الم با آن بود بغیر حرارت صادق بلکه مائل بسیاهی یا سیاه بود و جمره لطیف‌تر در ظهور و غائرتر از نار فارسی باشد و ماده او شر اقوی بود و از صفرا محترق مخالط سودا باشد لهذا از ان خشکریشه سیاه پیدا شود و جمره بسوداویت شدید تر از نار فارسی باشد و در سیر و فرق زیاده تحسیت و گاهی با وبا و با صناف نمله و حار و سیه و در حمیات سمیه قتاله بود و این سبب با ضد بیاضت که مشابه فلغمونی گردد و مائل بسوداویت بود در ابتدای امر خصوصا در سال وبا و ابن العباس گویا که جمره حبات پهن شدید الحمرة مثل جمر بود و گاهی با وی تپ باشد و التهاب و خشکی آید پس و تشنگی سخت بود و اکثر بسیار مائل باشد با آن غشی عارض گردد و آن‌ها کی در تذکره می‌نویسد که جمره مسمی بجمره از جهت تشبیه او بسوزش و ایلام آن در عضو بجمره آتش شده و آن فی الحقیقت صورت نوعیه ماده هیولانی او صالح برای بثور و نمله و نار فارسی و حب افرنجی معروف در شهر مبارک به اعتبار آنی است که سر اعداد آن در محل خود ذکر گردد پس آن بثره را اصل بود یا اکثر فاعل او حرارت معفنه است و ماده او آنچه احتراق یابد یا غلیظ گردد خصوصا از خلط بارد و بالی صورت او خشکریشه غائر مبسوط بود که با حتراق سوزش آرد و بخورد و غایت او تسوید جلد و تفتیح آن و نخر عظام و صعود لهیب و بخارات است که قریب اکاله بود و از ان زرد آب سائل شود و اکثر از خون سوداوی بود در اسباب او غالبا از دوات مثل لحم البقر و بادنجان و سیر است مع قلت ریاضت و کثرت غم و عدم تنقیه بدن و گاهی از دوای سمی مثل زرنیخ در هیج و از عدده خصوصا از جماع و خوردن چیزیکه نفوذ نماید بالای فاسد الکیموس مثل شراب لحم بقر و علامت سابق او حرارت بدن بلا عطش و تغیر نفس بلا اذیت در مجاری و ظهور کف سیاه در بول و بد بوی بر از زیاده از عادت است پس هرگاه ماده بسوی موضع خروج متوجه گردد دران هنگام علامات او حرقت عفونت و حرارت آن و نقص احساس آن و سیاه شدن جلد آن و ظهور دوائر مخالف رنگ طبیعی مصحوب باعلامات مذکوره شد گویند که هرگاه خروج او در محلی باشد که صاحب او را نظر نباید مثل پیچ گردن دلالت بر موت کند و صحیح آنست که چون احتراق اثر کند در آنچه بران نهند و غور او زیاده گردد جای طمع در صحت او نباشد و ایضا در نزهه می‌گوید که جمره ورم شدید الحرارة فاسد المادة با الم او مشابه حرق نار بود دست سیر گردد و ملتهب باشد و کثیرا خشکریشه و خاک قتل کند جراحت غائر شود و یا محاذی قلب باشد و یا سیاه گردد و صاحب اقتباس نوشته که علامت

حمره بصورت بثرات متعدده متفرقه در همه بدن و یا بر یک عضو خاص بود چنانچه دست و یا چهره یا عروض نسبکه سابق مذکور شد و بیشتر تبخالهای پر آب باشند و چون آب آنها بر جا که برسد بر انجا بثره و یا تبخاله با سوزش پدید آید مع اختلاف رنگ چنانچه اول بسرخی شدید بود و در ترزایه مائل بر صاصیت و رمادیت باشد و در آخر سیاهی پیدا کند و خشک شده سیاه بر آید **علاج** اول تنقیه بفصد هفت اندام نمایند و اگر مانعی بود حجامت با شرط بر ساقین کنند و خون در هر دو بسیار گیرند و ماء الجبن نوشانند و الا مطبوخ شاهتره و افتیمون و فواکهی علوبخارا دهند بعده نوشیدن نقوع حنضض و طلا کردن آن خیلی مفید است و باقی علاجش بعلاج نمله نمایند الا آنکه در ینجا گاهی بشرط عمیق بر موضع حمره حاجت آید و در اطلیه نمله کافور افزوده در ینجا بکار برند و از ادویه خاص که بدان معالجه حمره نمایند آنست که دردی سرکه بر گل خالص بریزند تا بجوش آید پس کافور سوده بدان گل خوب مخلوط کرده طلا سازند و اگر گل ارمنی با گل مختانی افزایند بهتر باشد و اولی آنست که بعد فصد پوست آنرا بمقراض تراشیده آن موضع را بشرط زنند و بالاتیس مرداسنگ گداز ند و ضماد از گل ارمنی و سرکه سازند و یا مرداسنگ بگلاب سوده یکتوله گل ارمنی دوتوله کافور سه ماشه در مسکه گاوی که بست و یکمرتبه در آب شیرین شسته باشند آمیخته بکار برند و اگر حمره در پا و ساق افتد دراز دیر بود و ماء الجبن فائده نشود فصد هر دو صافن کنند و خون چندان بگیرند که نوبت بغشی رسد پس افشره اناس نیم پاو عرق کیوڑه سه توله شربت یاقوت علوبخارا سه توله تخم خرفه خشک هفت ماشه پاشیده بنوشند تا سه روز متواتر و غذا دال مونگ مقشر و خشکه و نان سمید و قورمه حلوان مقرر سازند و حب توتیای علوبخانی که در آبله فرنگ بیاید سوده در روغن گاو بست و یکمرتبه شسته آمیخته بران طلا نمایند و روز چهارم وقت صبح حب مذکور یکعدد و بالائی جغرات سه توله آمیخته دهند و بالایش نان سمید بوزن سه توله و همین قدر روغن و قند سفید بهم مالیده خورانند تا یکهفته و غذا و طلا بدستور و وقت شام دوای افشره مذکور دهند که در دو هفته صحت میشود **اقوال حذاق** شیخ میفرماید که در علاج حمره و نار فارسی لابد از فصد است تا خون صفراوی خارج شود و اگر مرض حائل باشد چندان خون برآرند که قریب بغشی شود و گاهی در حمره حاجت بشرط عمیق افتد تا خون ردی محتقن که آن در طبیعت سم است خارج گردد و این وقتی بعمل آرند که ماده مائل بصفراویت باشد و علاج بوضع ادویه مثل علاج حمره ضرورست لیکن واجب نیست که ضماد شدید التبرید باشد چنانکه در حمره بود و ایضا محتمل ارتداد اندک ماده این بسوی باطن نشود و همچنین جائز نیست که ضماد شدید القبض استعمال نمایند و جائز نیست استعمال محللات نه در اول ظهور او نه نزد اول سکون التهاب بلکه واجبست که ادویه مجففه که دران اندک تبرید و تحلیل مع ردع باشد استعمال نمایند مثل ضماد معمول از برگ بارتنگ و عدس مقشر و نان ایسبار و عدس و ایضا مازریون بسرکه خمیر نموده و رفقت ابتدا او بعد آن نیست که بگیرند انار ترش و شیرین کنند و در سرکه بجوشانند تا آنکه نرم گردد پس بسایند و بر خرقه نهاده بران محل بگذارند که این در هر وقت نیکوست و این مرض را قلع نماید در ابتدا و انتها و گاهی در اواخر و بعد آن این افتد که بگیرند جوز تازه و با پوست بسایند و بموم و بخیر بشراب و روغن خشخاش سیاه و بهتر آنست که ادویه همه را بلسان زنند و از ادویه نیکو در اکثر اوقات آنست افیون و اقاقیا و زاج سوری و قشور پوست از هر یک جزو و درم زهره نحاس یکدرم بزرالبنج یکدرم و امثال این ادویه بران نهند که متقرح نشده باشد و اما متقرح لابد است از مجففت قوی مثل دوای اندروان و اقراص اسیون و اقراص بو اندروس و دوا قلقیشو و شراب حلو یا سکنجبین و سائر آنچه در علاج حمره متقرحه و نمله و جاورسیه مذکور شد واجب است که بران ضماده در روزی دو بار و در شب یکبار یا دو بار تجدید نمایند و حتی المقدور منفنات استعمال نکنند و لازم است که آنچه محیط موضع بود و موضع احتراق را گل ارمنی مع سرکه و آب و مانند آنچه مبرد و رادع باشد تعهد نمایند و آنچه قریب آنست صوف زوفا در شراب ترکرده است پس هرگاه التهاب ساکن شود و قروح باقی ماند علاج مثل مراهم اسفیداج و مرهم حب الغار و سائر ادویه قروح مشاکله باید کرد و ایضا این دوای مرکب دانستانی یک رطل زیت کهنه نیم رطل زرنیخ یک رطل مرداسنگ را در زیت بپزند تا شبه بحسید بعده بران زرنیخ بریزند و ایضا این دوا برای حمره که بر نار کبیر و لب و مانند آن افتد و با لجمله بر اعضا یکه در تجفیف او حاجت شدید تر باشد نافع بگیرند اقطار و ناقه نیس هر واحد هشت درم بوره ارمنی دو درم و آب - ایلیاده استعمال نمایند و همچنین اشق کسانر بعسل است پس هرگاه خشکریشه و لحم فاسد ساقط گردد و لحم صحیح ظاهر گردد سزاوار است بعلاج جراحات بسیطه نمایند و گاهی خشک بنبات دلحم ردی را ادویه معروفه ساقط کنند و روغن الفوان نیز اسقاط و نیکوست و بالجمله اشتغال بالتقاط خشکریشه و علاج باقی بعلاج جراحات صحیحه بسیار صوابست **دوای جدید** مجرب برای آنکه بعض متاخرین نسبت آن بخود کرده بگیرند عنزروت و صبر کندر و زنگار و سفیداب مساوی و همچنین گل ارمنی و زاج سازند و در سرکه و آب حل کرده بران موضع بعد طلا نمایند تا آنکه دران تقشر شدید پیدا شود و خشکریشه گردد پس بانفسه ساقط شود اگر زیاده رطوبت باشد و یا محتاج گردد بانکه قطع او کنند و ساقط نمایند و همواره همچنین بعمل آرند تا همه ساقط گردد **جرجانی** و ایلاقی میفرمایند که اگر قوت قوی باشد و هیچ مانعی نبود

[illegible]

اول رگ زنند و خون بسیار بیرون کنند چنانکہ نزدیک بغشی رسد و گاہی بر جایگاہ مرض شرط باید زد و خون ردی بیرون کرد و ضمادہا چنان باید کہ دران با قوت
برودت قوت تحلیل و تخفیف باشد چون ضماد برگ بارتنگ و خضیرہ کہ در قول شیخ گذشت ہمہ را بر نیلہ ضماد کنند و طعام چیزے باید کہ بسردی و تمر ہندی میل دارد سعید گوید کہ اگر خون
غالب باشد فصد مریض کنند و اصلاح مزاج بشربت ماء الشعیر و سکنجبین نمایند و شیرہ تخم خرفہ و جلاب بدہند و عضو را بآب حی العالم و آب عنب الثعلب و شیاف مامیثا طلا کنند۔
و اگر صفرا غالب باشد تنقیہ بدن بمطبوخ فواکہ نمایند و ماء الشعیر نوشانند و بعد دو ساعت سکنجبین رمانی دہند و تعدیل طبع نمایند اگر قبض گردد بآب تمر ہندی و شکر و عضو را
بگل ارمنی و آب بارتنگ و گلاب و آب کشنیز طلا سازند ابن الیاس گوید کہ ہر صبح جلاب از نیلوفر و تخم کاسنی ہر واحد سہ درم و شکر سفید و ترنجبین ہر واحد دہ درم و
یا آب انار بی تخم آنہا افشردہ ہر واحد بیست درم بشکر و ترنجبین بمقدار سابق بنوشانند و غذا ماء الشعیر دہند و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکہ یا نقوع مشمش یا بمطبوخ ہلیلہ منقی بنقوع تمر ہندی
کنند و باقی علاج او بعلاج نملہ و جمرہ نمایند لیکن در اطلیہ این دوائے شدید الردع و التبرید نشاید و از خواص ادویہ کہ بدان معالجہ این نمایند نیست کہ در وی سرکہ برگ گل برزنند
تا بجوشد و بران اقاقیا پاشیدہ طلا کنند شریف گوید کہ فصد و استفراغ صفرا کنند و مراعات سودا نمایند و باید کہ بعد تنقیہ بر چیزی کہ ترقیق خون و ترطیب آن نماید
مداومت آن از قبیل حساء شعیر سرد و عناب و تخم خیارین و شربت نیلوفر مشغول شوند و از اغذیہ بر مزورات مثل اسفاناخیہ اجاصیہ و فراصیہ و ملوخیا اقتصار نمایند و چون
تشنہ شوند آب آلو و آب خیار و آب ہندوانہ و لعاب اسپغول بنوشند و شربت آلو و شیرہ تخم خیار دہند و چون مرض باختلاط آید چوزہ مرغ و بچہ بنفشہ و تخم کدو و بچہ بزنر بدہند
و از ادویہ موضعیہ بر مسکہ و آب کشنیز اقتصار در زنند و بر موضع جمع ریم نہند تا بکشاید پس بر دہن قرحہ اندکی مسکہ بروغن گاو دہند و حوالی آن خرقہ مبلول بگلاب
و آب کشنیز سبز گذارند و چون پاک شود مراہم مثل مرہم سفیداب یا مرہم نورہ علاج کنند تا مندمل گردد و نگذارند کہ مادہ البتہ جمع شود و اگر ریم باقی باشد و حرارت معاودت
کند بران پارچہ مبلول بگلاب و گل ارمنی نہند و بخصوص کافور و لعاب اسپغول طلا سازند الطاکی در تذکرہ مینویسد کہ اولا بادرارت بشرط واجب بود و عمیق زنند برای
خروج مادہ بنوعی کہ مستاصل گردد بعد ازان آنچہ ارخا و ترطیب و جذب نماید چون حرام مغز و بیضہ و بچہ مرغ بران نہند پس ہرگاہ مادہ زیادہ گردد فصد کنند
و الا شرب ماء الشعیر بشربت ورد و سکنجبین سہ روز کفایت باشد و از تبرید بالاطلیہ قبل تنقیہ حذر کنند تا مادہ بسوی باطن منعکس نگردد و اگر مادہ نزد شرط بر جلد صحیح
سیلان کند بدان بثور پیدا کند و اگر قبل شرط فصد کنند جذب مادہ بسوی داخل نماید بعد ازان این حب ہر روز دو مثقال دہند کہ آن سریع النفع احسن الفعل تمام
صحت از ترکیب مجرب ست صنعت آن صبر یک اوقیہ بسفائج نیم اوقیہ سقمونیا پوست ہلیلہ مصطگی ہر واحد سہ مثقال حجر ارمنی یک مثقال بآب کاسنی حبہا سازند
و چون تنقیہ ظاہر گردد وضعیات بنہند و بہترین آنہا در وی سرکہ است بگل خالص و سفیداب سرشتہ بعد ازان انار ترش و مازو ہر دو بسرکہ پختہ و ہمچنین عدس مقشر
پس اگر سوزش و گرمی شدت نماید و از انعکاس مادہ امن گردد مورد و کافور با مثل سودہ بنہند و اگر در اینجا در کردن لحم فاسد و آب حب گردد شکر تنہا نہند اگر لحم فاسد بسیار
نباشد و الا باندکی زنگار نہند بعدہ صبر و مرداسنگ بروغن گاو و این ہمہ مع اصلاح اغذیہ حتی الامکان می باید و ہمہ آنچہ در اکلہ و در نملہ مذکور ست دریجا مستعمل بود و از ادویہ
آنچہ در علاج این قبیل از زنگار فائق اکثار وضع مسکہ است و ہمچنین بعد آن برای تطفیہ آب کشنیز سبز و توت لیب و شرب آب سیب و عنبر و آلو و شیرہ تخم خیار درم و ارید و محلول
شربتہا و طلا آن اسباب عجیبہ صحت بخشند و در زبدہ گوید کہ خون خروس و برگ بید انجیر و پوست انار و اجزای سرو را بجمرہ اختصاص عظیم ست بہاء الدین گوید کہ اگرچہ
غلبہ خون نباشد فی الحال خون کم کنند بفصد یا حجامت خصوص برحوالی جمرہ اگر نافعی نباشد و بعد ازان تنقیہ صفرا و سودای احتراقی کنند بہلیلہ کہ دران تریاقیت
نیکو بود و چون تحلیل ظاہر گردد ادامہ باشد مسہل اقتصار لازم بود و گاہی احتیاج افتد بانکہ محل مرض را شرط زنند و نافع بود و رقوسیا بندان لیسی مفید آید و اگر کسی را قرحت
سوزش و اخ باہم نباشد اولی آنست کہ از تیزاب فاروقی آنرا داغ کنند و چنین از تیزاب گرم کردہ بران نہند کہ دران محل سوراخ شود و بحرکت آید و الخ کاہ این مرض بجائی
انتقال افتد این عمل واجب بعدہ مرہم کوزہ نقاع طلا کردن عظیم مفید آید و بر محل ورم حوالی مرض گل ارمنی در سرکہ حل کردہ طلا کردن بغایت مفید باشد و پوست تازہ خرگوش ہموارہ
بر محل مرض بستن عظیم نافع بود و غلامی را بر زنخ جمرہ پیدا شد و تمام زنخ و حلق او ورم کرد با درد و سوزش عظیم و تپ پس کرد حضرت استادی او را از چیزہا گوشت بسیار ممنوع ساختند
و غذا ہای ترش دادند و بوقت خواب مسعود انار ترش شیرین تمام و بالای آن حب الشفای بزرگ میدادند و جدوار بآب بارتنگ سودہ در شبانہ روزی چندین نوبت بر محل مرض
و حوالی آن طلا فرمودند چون علاج اعراض آن در سہ روز برطرف شد بعدہ مرہم سفیداب جراحت آنرا اصلاح آوردند و این علاج بسیار بتجربہ رسیدہ و انفع ازین نبود

نار فارسی

شره باشد بر آب رقیق با سوزش شدید و خارش بسیار و درد و ورم حوالی او چون سر آید بزودی خشک شده گردد و قبل از ظهور بثور در بدن خطوط سرخ و طاوسی پدید آید مثل بانه آتش و لهذا بنار فارسی مسمی شده و گویند که چون درین سوزش و آبله ها بر میشود چنانکه از سوختن آتش پدید می آید بدین مناسبت آنرا نار گویند و تخصیص بفارسی غالبا بجهت آن گروه باشد که اول این مرض اندر فارس پدید آمده باشد و اهل فرس آنرا از جهت سوزش آن آتشک گفته باشند و اندر حوالی این بثره بثرهای خرد از جنس او و از غیر جنس او بسیار پدید آید خصوصا که رطوبت و عفونت آن بهر جا که رسد و خشک شده سیاه کنند و حوالی پوست را الحتی بخورد و بسوزند و اندک پهن شود و این بثره نیز در سالهاے وبا و قریب آن بسیار رفته و بر اشباه این نیز بثرهای گرم مهلک پدید آید لیکن ماده این بدون گرمی و سوداویت و عفونت نباشد که اندر جمره و بعضی این را جمره گویند و بعضی جمره را نار فارسی و آتشک گویند و بر سر دوام امتداد دانند و آیت الی صادق گفته که این مرض یا بسبب حدوث او در بلاد فارس بسیار و یا بسبب آنکه بر اول علاج او [illegible] از فارس بوده مسمی بنار فارسی شده و قرشی نوشته که موصوف بفارسی بهر آن شده که اهل فارس در زمانه قدیم عبادت آتش میکردند و دائم آتش آنها مشتعل می ماند و آن لامحاله قوی باشد بسبب دوام اشتعال و التهاب پس این مرض را بدان بقوت آن تشبیه داده اند و بان مسمی ساختند و شیخ الرئیس مغیر ماید که گاهی هم نار فارسی اطلاق کرده میشود بر آنکه بثره از جنس نمله اکال محرق محدث آبله بود و دران سعی و رطوبت باشد و ماده او صفراوی باشد که سوداوی و [illegible] کم باشد و بثور بسیار و کوچک بود گویا که در ان خلط حار کثیر الغلیان و منتشر باشد و نار فارسی از جمره در ظهور و حرکت سریع تر میباشد و ماده او حاد بود و آنچه در لحم از آن عارض شود و تحلل سریع تر باشد و آنچه بعصب عارض گردد ثابت تر و بطی تر در تحلل باشد و آن قریب از جمره است الا آنکه ماده این در صفراویت شدید تر و ماده جمره در سوداویت شدید تر است و گیلانی از طبری نقل کرده که نزد اکثر اطبا جمره و نار فارسی در صورت یکی ست و نزد بعض آن نار فارسی و جمره و نمله در صورت واحد ست و امر چنین نیست زیرا که نار فارسی دانهاے بزرگ باشد و الم او شدید تر و در حجم غائر گردد و نمله چنین نیست و اما جمره محتاج بنشتر شود و آنرا بعد زوال اثر باقی ماند و نار فارسی چنین نیست و بعد زوال در اثر باذنجانی و نیلی و سیاه باقی نماند و الم او تا بقای اثر باند و این فرق ظاهر ست و اگر چه اینهمه جنس و احد اند و اما صورت نار فارسی آنست که سرخی شدید مع غلظ در جلد بود و نزد ظهور او در بدن شود و شعل مثل لسان آتش باشد چون بلند شود در زیر جلد منبسط گردد و الم او شدید بود و از خاص اعراض او نیست که آن در جائے که ظاهر شود متمیز گردد و بنا بر بقای اثر آن بعد زوال آن و انطاکی گوید که این مسمی بنار فارسی شده بسبب کثرت او در فرس و بسبب آنکه آثار و بثور حادث دران مشابه سوختگی آتش در حمرت و تلهب میباشد و گاهی خطوط او دراز شود و گاهی ممتد گردد تا کل نماید و بسرعت ظاهر شود و ماده او خلط صفراوی جامع اندک خون رقیق باشد و اسباب او ادمان اکل اشیای حار لطیف مدموم مثل ثوم و خردل ست و سیر در آفتاب [illegible] علاج سر چه در علاج جمره گذشت بعمل آرند و باید که درینجا بعد فصد و اسهال با شیای که خون را رقیق و رطب گردانند در مائیت او افزایند تا حرارت محرقه از ان زائل گرد متوجه شوند و مثل آب شاهتره تازه مروق و آب کاسنی سبز مروق با ادویه مناسبه استعمال نمایند و ایضا بجهت تسکین و تلیین شربت عناب و شربت کدو و آب تمر هندی و آب انار ترش دهند و مادر و [illegible] در سرکه سوده طلا کنند تا منتشر نگردد و مغز تخم شفتالو سوخته و سفال آبخوره طلا کردن هم مفید بود و بقول شیخ طلای جوز کهنه چرب برای نار فارسی بعد سکون التهاب باقی ماندن قرحه نیکوست و بقول ابن التلمیذ و رازی و غیره ضماد آب کرنب و پست جو و نمک کذا تخم کرنب و نمک کذا بارتنگ کذا کشنیز سبز مویزه منقی و کذا عدس مقشر بعسل و کذا آب برگ زیتون بری و کذا آب بابونه هر واحد نافع نار فارسی ست اقوال اطبا جزئی گویند که علاج این و علاج جمره واحد ست و از طلای او بعد فصد و استفراغ والتزام مریض بماء الشعیر و شربت مذکور در نمله آنست که بگیرند حضض بکوبند و کافور بآمیزند و در لعاب اسپغول و لعاب تخم بارتنگ بیامیزند و دران خرقه تر کرده بران موضع [illegible] بر مریض را خوش آید و حرقت زائل کند هرگاه در دان بسردی این کم شود طلاے آن بکار برند مجوسی گوید که نار فارسی گاه مفرد پدید آید و گاهی در بعض اوقات با جدری ظاهر شود و علاج هر دو واحد ست الا آنکه می باید که مواضع آبله ها را شگافته کنند و بر آن سفیداب مرداسنگ و صندل سفید و کافور بگلاب سوده و دران پنبه تر کرده نهند و موضع را هر وقت بدان تر دارند و اما چون نار فارسی مفرد باشد باید که صاحب او مبادرت بفصد نماید و خون بمقدار حاجت و حسب احتمال قوت و غیر آن بر آرد و بعد از ان آبله ها را بسوزن سوراخ کنند تا زرداب او سیلان کند بعده مرهم سفیداب که دران اندک کافور باشد ضماد نمایند و هر وقت که دران چیزی از آب جمع شود سوراخ کرده بهان مرهم طلا نمایند و بعد از ان گل ارمنی با سرکه طلا کنند ایلاقی [illegible]

که اول فصد کنند و بمطبوخ هلیله و تمر هندی تنقیه نمایند و سر با مداد کشک آب و ماء القرع و ماء الخیار و آب هندوانه و لعاب اسپغول و شکر و مانند آن بنوشند و شیره را بشکافند و آب آن بچینند و اگر تختی از پوست آن بمقراض ببرند تا آب در آن مجتمع نگردد و آنچه از آن ترا وش کند بچینند صواب باشد و حوالی او را بگل ارمنی و سرکه حل کرده طلا کنند و بر بثور مرهم سفیداب طلا سازند و ابن هبة الله گوید که علاج نار فارسی بفصد بود و اگر ممکن نباشد حجامت نمایند و باصلاح اغذیه بپردازند و بعد آن آبله ها را بسفیداب و غیره که در قول مجوسی گذشت بروغن بادام طلا کنند پس اگر رطوبت مترشح بسیار باشد بخضض و زردچوبه و کافور در آب کاسنی یا آب حی العالم طلا نمایند و غذا آنچه مر بخ باب غوره دهند ابن الیاس گوید که بر صباح جلاب از آب انار بن شحم آنها افشرده سه اوقیه و از تمر هندی ده درم و از عناب و آلو هر واحد ده عدد و ترنجبین هر دو ده درم بنوشند و غذا ماء الشعیر اگر حرارت ظاهر باشد و الا مزوره مونگ ماش باسفاناخ و کدو یا مزوره زرشک و مغز بادام و اسفاناخ سازند و تلیین طبیعت بما الفواکه یا بطبوخ هلیله کنند و یا هر بامداد آب هندوانه سه اوقیه بشکر سفید و ترنجبین هر واحد ده درم بدهند و یا هر صبح آلو سیاه و آلو کوهی و عناب هر واحد بیست عدد و تمر هندی ده درم بگیرند و باشکر سفید ده درم بجوشانند و در آن شیرخشت ده درم و ترنجبین بیست درم آمیخته سحرگاه بنوشند و بعد تنقیه بصندلین و فوفل و شیاف مامیثا و سفیداب ارزیر و گل ارمنی هر واحد درم کوفته بخته باب کاسنی یا آب حی العالم یا آب عنب الثعلب سرشته طلا کنند و بجز یکیه آنرا نفع عاجل بخشد بلکه حضض و غیره که در قول طبری گذشت طلا نمایند یا بگیرند مازو سبز خام و فوفل مساوی کوفته بخته بسرکه کهنه و گلاب سرشته طلا کنند و از تناول حلویات و لحوم و شراب باکل احتراز نمایند الطاکی گوید که اولاً فصد واجب بود و تنقیه صفرا و اکثار ماء الشعیر و بنفشه و شربت آن و شربت ورد و طلای حل با آب خرفه و برگ مورد و زعفران و سفیداب و کذا انزروت سبز که و عسل بخته و آنک را بهفت مرتبه در آب شسته بروغن گل آمیخته و کشنیز سبز بعسل و ایضاً سرگین کبوتر بعسل مع برگ کتان

آبله فرنگ

گویند که این مرض در سنه نهصد و چهار در جزایر فرنگ ظاهر شده و لهذا متقدمین اطبای یونان ذکر آن نپرداخته اند و الحال در جمیع بلاد شایع گردیده و باتشک شهرت یافته و بعضی گویند که این مرض قدیم است از عهد سکندر رومی از بثور غریبه همین است و بعضی این را مرض طائر گویند بنا بر آنکه میگویند که در جماع کیان جانوری پرنده بر شخصی خیال کرد همان وقت اثر آن در مواد رسیده فاسد گردیده و مرض مذکور پدید آمد و از آن شخص بدیگران رسیده بالجمله مرض مذکور چون حادث شود در ابتدا بثور و قرحه بعد حوالی آن در مردان و اندر فرج زنان برآید و بزودی قرحه گردد و بزرگترین اسباب حدوث او جماع است خاصةً با زنی که اثری از این مرض در آن بوده باشد و مزاج او حار و خلط او کثیر الفساد بود خصوصاً آنکه با وی بسیار مردان جماع کنند پس موضع مخصوص او بسبب کثرت و وقوع منی ها متعفن گردد و مرد مبتلا بدین مرض چون با زن مجامعت کند آن زن باین مرض بیمار شود و گاهی این مرض از باهم خوردن طعام و باهم نشستن و مصاحبت آن حتی که از بول و براز کردن در یکجا متعدی گردد و سبب مادی او اخلاط محترقه است که رنگ و مزاج را فاسد کند و این علت بسیار ردی و فاسد است اکثر تمامه زائل نشود مگر بندرت و نزد جمهور اول در اکثر ورم در کنج ران عارض شود و آن بدتر باشد اگر پخته شود و بشگافد بسیار تکلیف دهد و گاهی متعفن شود و هلاک کند و بعضی را بعد حدوث این مرض اوجاع مفاصل و غیر آن از امراض ردیه پیدا شود و گاهی حشفه و بعض اجزای قضیب ساقط گردد و گاهی قرحه بینی عارض شود و استخوان اندرون آن پوسیده شده و بینی فرو نشیند و گاهی قرحه در حلق پیدا شود و سوراخ در کام گردد و گاهی بجذام انجامد انطاکی گوید که حب افرنجی در مصر معروف بمرض مبارک است بنا بر تفاؤل و نزد بعضی عرب بحجاز بشجر و آن مرضی است که اولاً از اهل فرنگ ابتدا رسیده و منتقل شده بجزیره عرب در سن هشت صد و هفت پدید آمده و تمیز آن شده تا آنکه کثرت نموده و اطبا ذکر آن نکرده اند و متاخرین آنرا بنار فارسی ملحق ساخته اند و این جهل است و در آن بسط کلام بنا بر عموم بلوای آن میکنیم و میگوئیم که آن مرضی است که بمجرد معاشرت متعدی شود و از فعل جماع سریعتر گردد و ماده او از کل اخلاط بود پس آنچه از خون باشد علامتش آنست که آبله بزرگ و مستدیر و سرخی او بسیار شده باشد و بزرف خون و رطوبات مع التهاب و خارش بود و آنچه از صفرا باشد علامتش با علامات مذکوره قلت رطوبت و زیادتی حدت و زردی رنگ است و در مصر عدسان نامند و آنچه از بلغم بود علامتش انبساط دانها و عدم خارش و کثرت رطوبت و سفیدی است و آنچه از سودا باشد علامتش خشکی و صلابت و تیرگی جوشش و درد و بند ها است و گاهی با بیشتر از یک ماده مرکب شود و علامتش اجتماع علامات مذکوره است و از آن اخلاطی که بدان بدن فاسد گردد و در عروق داخل شود پس تشنج و تشنگی و تپ حادث گردد و از خلط حار ضربان در مفاصل پیدا شود و بعده از محل و اخلاط تنقیه نماید خبیث ترین

او آنست که ابتدا از مذاکیر و مغابن کند و جملهٔ اطبا ابتدای آن را از مرهم مدمله نمایند پس منتشر گردد و بدن را بپرد و از آن جمله باید کرد عماد الدین محمود شیرازی بنیه
که مرض معروف بآتشک در قدیم الایام نبوده از امراض جدیده است و لهذا در کتب قدما ذکر آن نیست و گویند که ابتدای ظهور آن در ملک فرنگ بوده و از جهت
آن را آبلهٔ فرنگ گویند و از جهت آنکه مانند آتش سوزنده است آن را آتشک نامند و از برای آنکه اولاً در بلاد ارمن بهم رسیده و از آنجا به بلاد دیگر انتقال یافته ارمنی نامند
خوانند و اطبای متاخرین در تطبیق آن با مرضی که در کتب قدما مذکور است اختلاف نموده اند بعضی از اقسام نار فارسی دانسته بجهت مشابهت این بدان و بعضی
از جملهٔ قوباءات شمرده و بعضی از اقسام جرب تصور نموده بلکه گفته اند جرب جذامی است لیکن باستقرا آنچه یافته اند از اقسام جرب نیست **سبب** و فاعل
آن سودای محترق و یا متعفن است که در آن غلیان و ثوران بهم رسد و بحسب استعداد میل بظاهر جلد بدن و یا بباطن آن نماید و از آن ورم دمّلیه بهم رسد و یا نه
زیرا که غلیان موجب انفصال اجزای غلیظهٔ سوداویه از لطیفه و رقیقه و دمویه است خواه آن ورم متقرح گردد یا نه و بدین تقریر بر هیچ یک از امراض سوداویه
منطبق نمیگردد زیرا که هیچ یک آنها بطریق اندفاع سودای مذکور بواسطهٔ غلیان بنحو مذکور نیست و با جدری نیز زیرا که در جدری غلیان است و بواسطهٔ آن
انفصال می یابد اجزای دمویهٔ فاسده از اجزای صحیحه و درین علت انفصال اجزای سوداویه از دمویه است پس رسید که این مرض غیر از امراض مذکوره است
و علامت آن مطلقاً ضعف تمام بدن و ضعف اعصاب عضلات و مفاصل است بنوعی که از برداشتن اندک چیزی عاجز شود و تب که باعث آن باشد
و در بروز آنها احساس بسوزش نمایند که گویا آن موضع را با آتش داغ میکنند و رنگ آن موضع در اکثر احوال مایل بکمودت میباشد و درد آنهای که برآیند نیز حدت
و سوزش باشد و رنگ آنها تیره بود و بشب از وجع مفاصل بخواب بیقرار و آرام باشد و اگر سبب آن مادهٔ ریاحیه باشد که باد فرنگ نامند درد اندر مواضع مختلفه
باشد و بسرعت از جائی بجائی نقل نماید و گاهی از سرعت حرکت و انتقال بحدی رسد که باندک زمانی از دست بپا و از پا بدست و از دست راست بدست چپ
و از پای راست بپای چپ و بالعکس و همچنین بهر جا انتقال نماید و در ایام اول بدن برآمده باشد تا هنگامی که دانها بروز تمام یابند و بعد از بروز دیر باصلاح آیند
و از خصائص این مرض است که اوجاع آن باطلاء و ضماد و استفراغات تسکین چندان نمی یابند بلکه در اغلب اوقات اشتداد عظیم می نمایند و محرمات این مرض هر مرضی که
بمعالجات مقرره در کتب باصلاح نیاید مانند صداع و رمد و درد گوش و دندان و امثال اینها که باسهال و غیر آن زائل نگردد و معالجهٔ آن بادویهٔ مقررهٔ مخصوصهٔ این مرض
نمایند جهت آنکه امثال این احوال اکثر بواسطهٔ مادهٔ سوداویهٔ عسر الانقلاع میباشد و معالجات مخصوصهٔ این مرض در استیصال آن عمده اند و نفع کلی می نمایند و لهذا جزم میکنند
که این امراض البته از اقسام و یا از توابع آن اند که چون آن مرض زائل گشت امراض که تابع آنند نیز زائل میگردند و نیز از خصائص بعض این مرض است که گاهی
دانهای کوچک صلب بر سطح بدن بی درد و حرقت بر می آیند و چند گاهی مانده پس ناپدید میگردند **و علامت** دموی آن یعنی حادث از خون حاد محترق آنست
که روی آن مائل بسرخی و عروق ظاهر برآمده و بشره منتفخ باشد و غیر آن که در قول اطبا گذشت و تدبیر سابق و مزاج و سن و سحنه و فصل و بلد و غیره دلیل آنست
و علامت صفراوی آن که حادث از صفرای حاد محترق باشد ظهور دانهای خرد سرتیز و پر آب و عدم حمرت قوی و همواری حوالی دانها و سوزش آنها و سرعت تقرح
و خروج زرداب رقیق از آنها با حدت و حرارت هر جا که برسد متقرح سازد و دانهای این شبیه بجمره و نمله و سائر بثور صفراویه باشد باندک سیاهی و تیرگی و تدبیر متقدم و
مزاج و غیره امور مذکوره شاهد آنست **و علامت** بلغمی آن یعنی حادث از بلغم محترق قلت عدد بثور و بزرگی و پهنائی آنها و انتفاخ پشت چشم و ثقل تمام بدن و کثرت خواب
و مائل بسفیدی بودن بثور باشد و تقدم تدابیر و غیره امور مذکوره گواه آنست **و علامت** سوداوی آن یعنی حادث از احتراق سودا قلت عدد و صغر دانها و تقرح
و سواد و کمودت آنها و حوالی آنها و رنگ ریم آنها و کمی حدت و سوزش و غلظ قوام ماده و دیر باصلاح آمدن آنها بود و سائر امور مذکوره از تدبیر متقدم و غیره دلیل و
گواه آنست **و بدانکه** اسباب این مرض چنانچه ذکر یافت بالذات سودا است که احتراق و یا تعفن و یا حدت یافته باشد چه هیچ یک از انواع این علت خالی
ازین نیست لیکن گاه مادهٔ آن سودا تنها میباشد یعنی سودای محترق از سودا و گاه سودای محترق از اخلاط دیگر پس اینها چهار قسم شدند و گاه مادهٔ ممتزج از اینها
میباشد بحدیکه باهم امتزاج و اتحاد یافته باشد و گاه باهم امتزاج و اتحاد تمام نیافته و گاه ریاح غلیظ خواه آن ریاح متولد از سودا باشد و یا از اخلاط دیگر و رطوبت و گاه با مائیت میباشد
و لهذا اقسام این مرض مانند جنون بسیار است **و بدانکه** این مرض از امراض مسریه است یعنی سرایت از شخصی بشخصی مینماید و قوی تر انواع سرایت آنست

که از مباشرت با زنان و یا مردان صاحبان این علت واقع شود و بعد ازان آنچه در حمام واقع شود که نزدیک شخصی نشینند که او را این مرض باشد و یا در موضعی که
صاحب این مرض نشسته باشد نشینند و گاه از مواکله و ملابسه و مجالسه نیز واقع میشود مثلاً در یک ظرف و یک کوزه باهم طعام و آب بخورند و یا لباس یکدیگر را بپوشند و یا بر یک
فرش باهم نشینند و بر جنید گفته اند که این مرض از جمله امراض متوارثه نیست که از والدین باولاد سرایت نماید بطریق ارث لیکن در بعض اطفال صاحبان این مرض دیده شد
که سرایت نموده **بهاء الدین** گوید که ارمنی داند که اندر خراسان بآبله فرنگ مشهور ست بجهت کثرت مشابهت اکثر آن بجدری بد در هیئت نه در جمیع اعراض بانواع
پدید آید بعضی را آبلهای بزرگ و غالب درهم پیوسته بسیار پدید آید و آب گیرد و سخت بزرگ شود و سوزش بکند و بخار دود در کند و بعضی را در دو دانها کمتر باشد و بعضی را
در اول احوال شبیه بمله ظاهر شود و پیچ آن بگسترد و همچنین خشکریشه پیدا کند و بزرگ شود و پوست را لختی بخورد و بعضی را اندک آب گیرد و زود ریش گردد در محل آن سوزش و درد
و حرارت عظیم کند بهمچو چهره و گاهی بسعفه خشک اکال باز گردد و گاهی نمله بد و بیشتر ظهور آن اولا بر پوست سر بود و یا بر مذاکیر و گاه باشد که بر اکثر اعضا بر آید بتدریج و آنچه
اول بر آمده باشد هنوز باقی بود و بعضی را نه بلکه بیک نوبت بر آید و گاه باشد که بر بعضی اعضا غلبه کند خصوص بر سر و بر بعضی نباشد و یا کمتر بود بتخصیص بر پایها و گاه باشد که
بثرات اندک و متفرق بود و **اعراض** آن غلبه حرارت مزاج ست و ماندگی و خار بدن و درد مفاصل بمرتبه که حرکت بمشکل تواند کرد و در شبها درد مفاصل بیشتر شدت کند
و آنرا که دانه کمتر بر آید وجع مفاصل بیشتر بود و گاه باشد که وجع ثاقب بود چنانکه بیمار خواهد که خود را هلاک کند و گاه باشد که زمین ساز در پایها بیمار شود همچو مفلوج و گاه باشد که او
در مفاصل پایها ورم کند و تهیج در پشت چشم و روی پدید آید و اشتهای طعام کم شود و هضم ضعیف گردد و گاه باشد که از اول انتها غالب آید تا آخر وجع نباشد و بحران تام آن چنانچه
بعضی دریافته اند چون تخلیطی نشود در هفده ماه بود و قبل از ان چون علاج نیکو کنند تخفیفی نیکو یابد و بعد چند روز بار دیگر دانه و یا درد و ورم عود کند و بعضی اگر مزاج قوی بود بعد انحطاط
بد در تن او کمتر باشد دانه کمتر پدید آید و اعراض آن کمتر تکلیف دهد و بسیار باشد که قبل از ظهور بثره حرارتی و تب و سستی در بدن پدید آید و بعلاج در ابتدا گاهی کمتر شود
و باز غلبه کند پس آنگاه بثره ظاهر شود و یا خود حرارتی و اعیائی و درد مفاصلی پیدا شود و بعد مدتی از ایام بثره ظاهر شود و دیدم زنی را که مدتی گلوی او درد میکرد و گاهی آبله فرنگ
بر آورد و بسیار باشد که اول بثره ظاهر شود آنگاه ازین اعراض بعضی یا همه پدید آید **و بدانکه** این مرض از جمله امراض مسری بود لیکن بسیار سریع السرایت نباشد و از مجامعت
با آتشک دار زود تر از مصاحبت پدید آید و از سیلان بخار تن او بتن دیگر در حمام و یا رسیدن عرق و آلایش فوطه و لباس او زود تر از ملاقات و ادراک نفس او پدید آید و ماده
این مرض خلطی بود عفن مرکب از اخلاط فاسده و لیکن بلغمیت و سوداویت احتراقی بر آن غالب بود و این خلط عفن هر خلطی را که در بدن بیشتر و غالب تر یابد آنرا عفن سازد
و بجنس خود مستحیل گرداند و گاهی فساد ماده بجائی رسد که ریش اوان عضو را بخورد و تباه کند و بسیار باشد که بثرات آن با اعراض پدید آید و بثرات بر طرف شود و درد و ورم و بدی
هضم باقی باشد تا مدت بحران تام و با آن حرارت نیز گاهی ظاهر شود و کسیکه اندرین مرض تخلیطات کند و در علاج تقصیری نماید تا دو و سه و چهار سال و بیشتر اندرین مرض بماند
و لیکن بیدانه و یا کم دانه چنین بود و اما بسیار دانه از مدت بحران تام مذکور درنگذرد و بعلاج صحت یابد و بعضی را که اخلاط بد بسیار در بدن باشد و بثره بسیار پدید آید و علاج
نیک نیابد زود هلاک گردد **علاج** چون ماده این مرض خبیثه متعلق باعماق بدن ست لهذا معالجه آن با دویه سمیه نفاذه کرده میشود و با آنکه دران خطر ست لیکن احداث
آنها ضرر بان مفاصل و فساد بدن و ترک آنها اولی ست مگر بسبب اضطرار بحالت قوت مریض و بعد تنقیه و تقویت اعضای رئیسه که دران هنگام آنها را اکثر ادویه هندیه
و باده بشرط توافق مزاج بسرعت نفع می بخشد و بعض تراکیب ادویه هندیه مثل سکبو و غیر آن را خصوصیت عجیب باین مرض ست و اگرچه در ظاهر غیر موافق بود لیکن
تجربه چنین آنرا استعمال میکنند و ادویه یونانیه بدیر نفع میکنند لیکن آن سالم از ضرر ست اما کثرت تبرید درین مرض نقصان کلی دارد که درد مفاصل می آرد **و بالجمله**
اگر مریض محروری مزاج و یا نازک طبع و ضعیف باشد علاج با دویه یونانی کنند مثلاً عناب شاهتره سرپهوکه چرایته هلیله سیاه نیکوفته صندل سرخ برگ حنای خشک مانند آن
شب در آب گرم تر نمایند و صبح آب زلال آن گرفته شهد سفید در آن حل کرده بنوشند و بعد از چند روز فصد هفت اندام یا باسلیق کنند و در صورت حدت ماده بعد از نضج تنقیه
صفرائی سوداوی مانند مالیخولیای صفراوی نمایند و ماء الجبن و شیر بز بکار برند و آب شاهتره سبز مروق دادن نیز بسیار فائده میکنند و استعمال عرق گل نیلوفر و
شربت یا رسانید عشبه و معاجین مناسبه نیز معمول ست و در حالت عدم حدت ماده بعد نضج تنقیه آن بدستور مالیخولیای بلغمی و سوداوی کنند و بعد ازان عرقیات مصفی خون
و معاجین عشبه و چوب چینی استعمال نمایند **و اگر** مریض غیر محروری مزاج و قوی باشد اگر غلبه خون بینند اولاً فصد کنند و الا مسهلات هندیه مثل حبوب حب السلاطین

وغیره وسفوف حب النیل وسفوف مسهل سیاه وجز آن تنقیه نمایند وبعد از آن حب توتیا ویا مرداسنگ یا سکپور ویا بلادر وغیر آن حسب ضرورت بکار برند و بدانند که
چوب چینی وعشبه درین مرض فائده بلیغ می نماید خصوص بعد تنقیه وطریق استعمال چوب چینی در تحت جذام مسطور گردد وطریق خوردن عشبه درینجا مرقوم میشود طریق
خوردن عشبه بدانکه عشبه بیخ یاسمین صحرائیست وچون از طرف مغرب می آرند یا آنکه اولا اهل مغرب را اطلاع بر منافع آن حاصل شده بعد از آن در سائر
بلاد اشتهار یافته عشبه مغربی نامند ومزاج آن گرم در اواسط درجه دوم ودر آخر آن یابس ست وبعضی گرم وخشک در سوم نوشته اند وبهترین آنست که باریک وسرخ رنگ
باشد وچون بشکنند از آن غبار ظاهر گردد ومغز او سفید بود ومنفعت آن در اکثر امراض مثل چوب چینی ست مگر در امراض وامزجه حاره سوداویه که چوب چینی مفید
این دوا اسرع ست ودر بعضی امزجه وامراض بارده بلغمی وسوداوی فوائد این زیاده از چوب چینی ست مثل اوجاع مفاصل ونقرس ودرد اعضا وضعف معده ونوشته اند که
برای بواسیر بغایت مفیدست ودر فالج واسترخا ولقوه ورعشه که چوب چینی مضرست این دوا فائده میکند ودر اثنای زخم آتشک توان داد ودستور فصد وتنقیه قبل از
استعمال آن وطریق طبخ وشرب واختیار اغذیه واشربه دران واحتیاط از اعراض نفسانی وحرکات متعبه وحمام وجز آن بدستور چوب چینی بود حاصل آنکه در عشبه هم چنین
واجب وغیر واجب مثل چوب چینی ست مگر در عشبه خوردن کباب جائز داشته اند ودر مرض مزمن بخار از دیگ آن گرفتن تمام بدن یا عضو ماؤف بدستور نافع دانند و بعد از فراغ
تا چهل روز پرهیز برین دوا نیز واجب ست ومدت دادن این دوازده روز یا پانزده یا بیست یا چهل روز مفوض برای طبیب ست وهرگاه آب عشبه از برای شرب فانکند و عشبه قلیل باشد
ثقل آن را جوشانیده بکار برند ودر شرب آن نیز شرط ست که سرد نوشند واگر بگلاب ممزوج کرده بنوشند نیز رواست وهرگاه این دوا بطریق سفوف ومعجون استعمال نمایند باید که
در سفوفات ومعاجین چوب چینی عوض چوب چینی بوزن آن عشبه را گرفته باهمه ادویه ترکیب نمایند و بدان نهج میل نمایند وحکیم ارزانی مرحوم نوشته که بعضی اوقات هر روز یکنیم مثقال
عشبه کوفته بیخته باهمچند آن نبات سوده تا بیست روز یا بیشتر یا کمتر بحسب حاجت وضرورت با گلاب داده شد واز ترشیها ولبنیات وفواکه تر واب سرد در اثنای خوردن و بعد
فراغ تا دوازده روز پرهیز نموده اثر تمام بخشیده وگاهی عشبه را با نصف او نبات کوفته بیخته در سه روز اول هر روز یکنیم مثقال ودر امزجه ضعیفه دو دو مثقال ودر متوسط دو ونیم مثقال
ودر قویه وسه روز دیگر دو ونیم مثقال یا سه ونیم مثقال تا سه مثقال وسه روز دیگر سه مثقال تا سه ونیم مثقال تا چهار مثقال با گلاب تا نه روز داده آمد با پرهیز ونفع تمام نموده ذکر بعض
تراکیب از مطب بهاتنه برای آتشک با تب وغیره عوارض اگر با تب باشد شاهتره چرائته هر یک شش ماشه اصل السوس چهار ماشه جوشانیده شهد یکنیم توله داخل کرده دهند
وگاهی عناب وبهاپه صندل سرخ تخم کاسنی نبات عوض اصل السوس شمار کرده میشود وگاهی درین آلو بخارا نیز افزوده میشود وگاهی شاهتره وبهاپه صندل سرخ هر یک شش ماشه
جوشانیده شیره خیارین هفت ماشه شربت نیلوفر دو توله خاکسی پنج ماشه وگاهی عناب گل بنفشه گل سرخ عرق شاهتره بجای صندل در جوشانده وشیره مغز تخم کدو
وشربت بنفشه بجای خیارین وشربت نیلوفر کرده میشود وگاهی کاسنی کوفته افزوده میشود وهرگاه اخراج سواد نیز منظور باشد چرائته شاهتره صندل سرخ گل نیلوفر
کاسنی کوفته هر یک شش ماشه پنج اندرایتن نه ماشه جوشانیده شهد دو توله داخل کرده دهند ایضاً اگر از ماده آتشک در ایام ربیع گرانی گوش وطنین وعسر حرکت زبان
وتنفس عارض شود شاهتره پوست هلیله زرد هر یک شش ماشه اسطوخودوس چرائته هر یک چهار ماشه جوشانیده شربت بزوری دو توله داخل کرده دهند بعد تعدیل از نضج ماده این مسهل
دهند شاهتره گل سرخ عنب الثعلب پوست هلیله زرد هلیله سیاه گل خطمی گل نیلوفر گاوزبان اسطوخودوس هر یک شش ماشه پنج خنظل سنای مکی هر یک نه ماشه جوشانیده
گلقند سه توله ترنجبین چهار توله مالیده خیارشنبر شش توله روغن بادام شش ماشه ودر دویم نخود آب وشب شله بالائم وبجای آب عرق شاهتره دهند روز دوم اطریفل شاهتره
یک توله عرق شاهتره وغیره یا اسپغول شیره تخم کاسنی شش ماشه نبات دو توله بعد تنقیه معجون عشبه همراه عرق شاهتره دهند غذا ابلا وقلیه واز لبنیات وحموضات و
بقولات اجتناب نمایند ودر اثنای استعمال معجون عشبه گاهی مویز منقی ده دانه گاوزبان شش ماشه جوشانیده شربت بنفشه دو توله شیره خیارین شش ماشه داخل
کرده تودری سفید شش ماشه با شیره وگاهی هلیله مربی یکعدد خورده بالائش گل سرخ شش ماشه کشنیز خشک چهار ماشه بعرق شاهتره جوشانیده تخم شربتی نبات وگاهی
اسطوخودوس گاوزبان گل سرخ کاسنی کوفته جوشانیده گلقند هر روز که انحراف طبیعت شود تعدیل آن نمایند برعایت تفریح ایضاً اگر بعد مسهلات بثورات نمودار شود فصد کنانند
پوست هلیله زرد شاهتره قصب الذریره تخم کاسنی کوفته عنب الثعلب پرسیاوشان هر یک شش ماشه هلیله سیاه پنج خنظل هر یک چهار ماشه جوشانیده گلقند داخل کرده دهند
ایضاً برای بثورات در عضو مخصوص شاهتره چرائته پوست هلیله زرد صندل سرخ هر یک شش ماشه جوشانیده شهد دو توله داخل کرده دهند وصندل سفید برگ حنا

مرداسنگ هر یک یک ماشه بروغن حنا ضماد نمایند **ایضاً** اگر دهن آمده باشد و درد اعصاب بود هلیله سیاه چهار ماشه دمبایه شاهتره چرائته تخم کاسنی صندل سرخ هر یک شش ماشه جوشانیده شهد خالص دو توله دهند و کمیله برگ حنا هر یک چهار ماشه نیله تهوتهه سوخته یک ماشه سفیده کاشغری مرداسنگ هر یک دو ماشه بروغن گل ضماد کنند **ایضاً** اگر بثور آبله بقدر عدس بر تمام بدن و فصل گرما باشد عناب پنج دانه شاهتره دمبایه کشنیز خشک هر یک شش ماشه جوشانیده گلقند دو توله مالیده دهند روز دوم صندل سرخ تخم کاسنی گل هر یک چهار ماشه روز سوم هلیله سیاه افتیمون هر یک شش ماشه افزایند بعد یازده روز برای تنقیه بیخ حنظل نه ماشه داخل کنند **ایضاً** شاهتره دمبایه صندل سرخ هلیله سیاه هر یک شش ماشه عناب پنج عدد جوشانیده شهد داخل کرده روز دوم چرائته شش ماشه روز سوم گل سرخ گلو هر یک شش ماشه افزایند بعد ده روز بیخ حنظل نه ماشه اضافه کنند **ایضاً** عناب پنج دانه شاهتره دمبایه چرائته هلیله سیاه کشنیز خشک جوانسه هر یک شش ماشه جوشانیده شهد دو توله داخل کرده روز دوم گل نیلوفر تخم کاسنی گل خطمی هر یک شش ماشه افزایند بعد هشت روز بیخ حنظل شش ماشه برای تنقیه داخل کنند **ایضاً** اگر از سکیور وغیره دهن آمده باشد پوست بیخ جهربیری چهال کچنال پوست کوکنار چهال سرس جوشانیده صاف نموده مضمضه نمایند و شیره عناب پنج دانه شیره تخم خرفه شش ماشه عرق شاهتره و مکوه و کاسنی ده توله شربت بزوری دو توله بنوشند **ایضاً** برگ چنبیلی کوکنار مازو هر یک چهار ماشه جوشانیده مضمضه نمایند و چون لعاب دهن موقوف شود شاهتره چرائته هر یک شش ماشه صندل سرخ پوست هلیله زرد هر یک چهار ماشه جوشانیده شهد داخل کرده دهند **ایضاً** اگر بثبخاله دهن و درد گلو و سرفه از نوازل باشد اصل السوس عناب گل نیلوفر بهدانه اسطوخودوس کشنیز خشک جوشانیده شربت بنفشه خشخاش داخل کرده بنوشند روز دوم شیره کاهو افزایند چون سماجت حرارت داشته باشند لعاب بهدانه شیره کاهو شربت نیلوفر عرق شاهتره خاکشی برای تسکین دهند

ذکر بعض ادویه مرکبه یونانیه که در مرض آتشک معمول است دوائیکه جهت آتشک مجرب و مکرر بعمل آمده بادیان دو درم شاهتره سه درم تخم کاسنی سه درم گلقند دو توله سه روز این منضج بنوشند بعده بگیرند حب النیل بقدر نه ماشه تا یک توله و کوفته بیخته شکر تری همچند آن آمیخته بقدر شش ماشه با گلاب نیمگرم یا با آب گرم بخورند بعد اسهال غذا کهچری ملایم بخورانند روز دیگر تبرید از آب ینبول و شربت دهند و یک روز درمیان بدستور مسهل بدهند و اگر قوت ضعیف باشد دو مسهل دهند و اگر خواهند عوض این مسهل سفوف حب النیل بخورانند و بعد انقضای سه روز از مسهل بگیرند افیون یک دام شنگرف نیم دام هر دو را با آب سائیده ده قرص سازند و یکی را دور نموده نه قرص که باقی ماند یک قرص صبح در قلیان گلی که در ان آب هم باشد با آتش چوب کنار بطور تنباکو بکشند و یک قرص بوقت دوپهر بکشند و یک قرص شام همچنان سه روز بعمل آرند غذا نخود بریان یا نان نخود بی نمک و بی روغن تا سه روز پس روز چهارم کهچری ملایم دهند اگر دهن جوش کند از چهال کچنال مضمضه کنند **سفوف حب النیل** که بعد نضج و تنقیه میدهند حب النیل هشتاد دانه با روغن بادام چرب نمایند و یک دانگ زنجبیل دو دانگ ریوند چینی و نیم درم گل سرخ کوفته بیخته با آب نیمگرم یا گلاب گرم بدهند **سفوف عشبه** که برای آتشک و جمیع قروح خبیثه مؤثر است عشبه مغربی چهار توله پوست هلیله زرد صندل سرخ سنای مکی هر واحد یک توله کوفته بیخته سفوف سازند و از هفت ماشه تا نه ماشه با آب نیمگرم یا عرقهای مناسب بعمل آرند و بعضی درین سفوف تخم گل عباسی و سربهوکه و بابچی و گل سرخ هر یک نیم توله نیز افزایند و معمول حکیم ارشد است که عشبه دو جزو سنای مکی یک جزو شکر برابر سفوف کرده یکتوله با آب نیمگرم بخورند غذا دو پیازه کم نمک خورند و سفوف چوب گز که در بحث جرب بیاید نیز بتدریج تنقیه مواد این مرض میکنند و همواره معمول است **نوع دیگر** که با آتشک و دیگر امراض سوداویه جلدیه بعد تنقیه برای استیصال ماده فاسده معمول است عشبه مغربی ده مثقال ریوند خطائی دو نیم مثقال جلاپا انگریزی یک مثقال باوبالا برگ سنا پنج مثقال پوست هلیله زرد پوست هلیله سیاه هلیله کابلی هلیله گل سرخ هر یک یک مثقال باوبالا برگ شاهتره یک مثقال کوفته بیخته نبات سفید نصف وزن ادویه آمیخته سفوف سازند و هر روز بقدر یک توله همراه عرق شاهتره خورده باشند و اگر شکایت درد مفاصل هم باشد سورنجان شیرین بوزیدان بقدر دو مثقال افزایند و اگر در مزاج مریض رطوبت غالب باشد اسطوخودوس دو مثقال هم اضافه نمایند **شربت عشبه** که قالع مواد سوداوی و نافع آتشک عشبه مغربی سه توله چوب چینی سه درم عناب پانزده دانه براده صندل سفید و صندل سرخ جوانسه چرائته هر یک دو درم براده چوب آبنوس براده چوب ببجیسار هر یک دو و نیم درم شب در آب تر کرده صبح جوش داده صاف کرده نبات یک رطل و ربع داخل کرده بقوام شربت آرند **نوع دیگر** که برای تصفیه خون و دفع مواد آتشک و دیگر اقسام بثور و قروح و آکله حلق را مفید معمول عشبه مغربی هشت درم آلو بخارا عناب هر واحد دوازده دانه شاهتره و بنفشه جو مقشر هر یک دوازده درم براده چوب شیشم چهار درم همه را در دو رطل آب بجوشانند هر گاه نصف بماند صاف نموده با یک رطل شربت بنفشه و یا قند سفید بقوام آرند و دوازده درم صبح و همین قدر شام

بیخ حنظل هر یک شش ماشه سنای مکی نه ماشه مغز فلوس شش توله ترنجبین چهار توله شیرخشت دو توله در منضج افزوده و آلو بخارا هفت عدد مویز منقی دو توله و عوض عرق کاسنی
عرق گاوزبان نموده بوزن عرقیات هر یک سی توله گرفته بدستور شب تر داشته صباح مالیده صاف ساخته شیره مغز بادام شیرین هفت عدد بالا ریخته بنوشند و اگر
سده عاصی باشد و باین مسهل اجابت بخوبی نشود و اخراج مواد نگردد پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی هلیله سیاه افسنتین رومی اضافه کنند و اگر اسهال زیاده شود
بعض ادویه مسهله کم نمایند و روز دیگر این تبرید دهند هلیله مربی یک عدد شسته خشک کرده بورق نقره یکعدد گرفته اول بخورند بالایش شیره عناب چهار دانه
شیره تخم کاسنی پنج ماشه در عرق منڈی عرق شاهتره هر واحد ده توله بر آورده شربت نیلوفر داخل کرده تخم ریحان پنج ماشه یا اسپغول مسلم شش ماشه پاشیده بنوشند
و اگر هنگام اجابت پیچ و درد شده باشد لعاب بیته خطمی پنج ماشه باید افزود و بعد انفراغ از مسهل باز دو منضج بدستور سابق نوشیده دو مسهل حب لاجورد باید داد باین طور
که حب لاجورد یکتوله همراه عرق منڈی عرق شاهتره نیم نیم پاؤ ترنجبین دو توله پاسی از شب مانده بخورند و بخوابند و صبحدم برخاسته مسهل از عناب شاهتره منڈی
تخم کاسنی چرائته گل سرخ بیخ کاسنی مویز منقی بسفائج افتیمون سنای مکی مغز خسکدانه حب النیل هلیله سیاه پوست هلیله زرد خیارشنبر ترنجبین شیرخشت گلقند
عرق منڈی عرق شاهتره شیره مغز بادام بدستور معمول مسهل بنوشند این طریق بعض متاخرین است و متقدمین در تبرید صبح یا جوب خیارشنبر شامل میکنند این امر [illegible]
روز دیگر تبرید بدستور داده فردای آن مسهل حبوب بدستور دهند و بعد از چهار مسهل یعنی دو از خیارشنبر و دو از حب لاجورد تا هفت روز مثل تبرید سابقه تبرید نوشانند و بعد
پانزده روز مطبوخ که در آن پوست بیخ چوب چینی است و در ادویه سابقه مذکور گردد تا هفت روز بنوشانند و اگر مرض زائل نشود یک هفته مهلت داده حب بلادر هفت روز
نهایت چهارده روز بخورانند و اگر از حب مذکور دهن بجوشد حب را ترک نموده دلیه گندم همراه خضرات خورانیده شود و غرغره که در آن معمول است بعمل آرند و اگر ورم ماده
شود و بشکل خناق پیدا گردد رگ قیفال زنند و زلو چسپانند و تدبیری حسب قوانین طبی باید کرد و هرگاه ازین نجات یابند بدوا تریاق از قلاع و ورم لثه و وجع دندان
و جریان رطوبت باقی ماند آنگاه ذرورات و سنونات و مضمضه‌ها بکار برند و سوای آن هر علتی که از اکل ادویه آتشک مانند تپ و زحیر و [illegible] وغیره حادث شود علاجش باید پرداخت
صفت حب لاجورد که بعد تنقیه درین مرض معمول است ایارج فیقرا ایونیا غاریقون حلیا انگریزی شحم حنظل هر یک یک مثقال تربد موصوف ده درم پوست هلیله کابلی
یکدرم حجر لاجورد حجر ارمنی هر یک نیم مثقال زنجبیل نمک لاهوری رب السوس هر واحد یکماشه کوفته بیخته کتیرا مقل ازرق یکماشه در عرق بادیان حل کرده در آن حبها بقدر
مونگ ببندند قدر شربت یکتوله همراه مسهل مذکور مطبوخ که برای دفع آتشک مجرب نوشته بیخ حنظل دو توله سنای مکی شاهتره هر واحد یکتوله گل سرخ نیم توله همه را در یک نیم پاؤ
آب بجوشانند هرگاه نصف بماند صاف کرده بنوشند همین قسم تا سه روز و اگر در سه روز تفاوت نشود سه روز دیگر بخورند غذا دو بهر آب گوشت نان شام دال خشکه و در نسخه دیگر
پوست هلیله زرد هلیله سیاه آمله صندل سرخ خارخسک عوض شاهتره و سنا و گل سرخ است و وزن هر یک یکتوله معجون عشبه تالیف حکیم شریف خان بجهت
آتشک و اخراج مواد سوداوی و بلغمی و وجع مفاصل معمول است پوست هلیله زرد چهار درم پوست هلیله کابلی هلیله سیاه شاهتره بسفائج فستقی تربد سفید
مجوف خراشیده افتیمون از هر واحد پنج درم آمله سه درم برگ سنای مکی ده درم عشبه مغربی پنج توله با شهد سفید سه وزن ادویه بدستور معجون سازند خوراک از هفت ماشه تا یکتوله
وگاهی عوض عشبه چوب چینی یاو آثار درین ترکیب نموده شد و برای مواد سوداوی بسیار نافع آمد نوع دیگر نافع بثور خبیثه آتشک ناصور و اکله و خارش و داغ
اوجاع مفاصل و مقوی اعضای تناسل مجرب است بادیان صندل سفید هر یک دو دام بسفائج فستقی سنای مکی هر یک شش دام عشبه مغربی دوازده دام شهد خالص
بست و چهار دام قند سفید یک آثار ادویه را بعد کوفتن و بیختن وزن کرده بگیرند و معجون سازند قدر خوراک یکدام صبح و یکدام شام با آب مطبوخ عشبه که یکدام عشبه را
با هفت آثار آب خالص جوش دهند هرگاه ثلث بماند صاف نموده قدری از آن بشهد خورند و باقی بجای آب خوردن این آب استعمال سازند و آب دیگر نخورند و اگر
با عشبه یکدام چوب گز جوش دهند بهتر و قوی تر بود و در نسخه دیگر وزن عشبه و سنا هر یک هفت دام و بسفائج چهار دام و عسل و قند سفید سه چند ادویه است و قید
استعمال آن آب عشبه نیست غذا گوشت بز یا دراج یا مرغ با نان خمیر نوع دیگر که برای آتشک و مواد سوخته و استسقا و قبض و نفخ و تصفیه خون و رنگ بشره مجرب
عشبه مغربی ربع رطل برگ سنای مکی بادیان هر یک دوازده درم بسفائج فستقی شاهتره ده درم صندل احمر چهار درم قند سفید ربع رطل عسل نیم رطل بقوام آرند
قدر بیاضی وزن بادیان و صندل سرخ هر یک شش درم و بسفائج دوازده درم و قند و عسل هر یک نیم پاؤ است و تربد سفید شش درم زیاده کرده خوراک یکتوله

تا یکنیم توله روز نوشته که این معجون تنقیه مواد آتشک از بدن بالکل نماید و نطفه تولید و تناسل را اصلاح کند و خارش و جرب و جوش و کلف را دور سازد و درد مفاصل و خشکی دماغ
و جمیع امراض سوداوی را نافع نوع دیگر مخترع حکیم میر علیخان برای استعمال بادهٔ آتشک و قروح خبیثه و بثور سوداوی و نواصیر و تصفیه خون معمول است عشبه مغربی
هفت و نیم توله چوب چینی شش توله بسفایج برگ سنای مکی هر یک سه توله بادیان برادهٔ چوب شیشم برادهٔ آبنوس چرائته هلیله سیاه هر یک یکنیم توله گل سرخ برگ شاهتره برگ [illegible]
برگ حنا عنب الثعلب هر یک یک توله گل گاوزبان سیوتی گل بابونه گاوزبان گل گاوزبان هر یک شش ماشه عناب دوازده عدد شهد خالص دو چند وزن همه ادویه بدستور معجون سازند خوراک
در ماشه چوب داده بعده از یکتوله تا دو نیم توله بخورند غذا قورمه و نان روغنی زرک یا گوشت نوع دیگر مسمی حکیم ذکاءالله خان نافع آتشک مقوی قلب مفید علل اعضای تناسل
و اوجاع مفاصل که بسبب آتشک باشد مشک خالص ورق طلا هر یک نیم درم ورق نقره زعفران هر یک یکدرم سورنجان بوزیدان هر یک یکنیم مثقال عنبر اشهب دو درم
کهربای شمعی ابریشم مقرض گل سرخ تخم خشخاش بسفایج مروارید ناسفته بادرنجبویه هر یک یک مثقال مغز تخم خربزه ثعلب مصری هر واحد دو مثقال پوست هلیله کابلی
کشنیز مقشر مغز تخم کدو شیرین مغز تخم تربوز هر واحد سه مثقال عشبه مغربی بست توله اول عشبه را ریزه ریزه کرده شب در عرق گاوزبان و عرق شاهتره و عرق عنب الثعلب
هر واحد یک آثار و گلاب نیم آثار تر کرده بجوشانند تا نصف بماند مالیده صاف کرده قند سفید نیم آثار عسل نیم پاو داخل کرده بقوام آرند و ادویه سوده آمیخته معجون
سازند از دو مثقال تا دو نیم مثقال بخورند و گاهی کافور یکنیم مثقال درین نسخه افزوده می شود بعد دفع مرض آتشک که گرمی و نقاهت باقی باشد فائده عجیب دارد
معجون چوب چینی که مسهل اخلاط محترقه و مصلح خون فاسد و مجرب است بادیان یکدرم صندل سفید گلو تازه افتیمون هر واحد یکدرم پوست هلیله زرد
هلیله سیاه پوست هلیله کابلی شاهتره پوست بلیله چرائته تربد سفید هر یک دو درم سنای مکی چهار درم عشبه مغربی دوازده درم چوب چینی نیم پاو قند سفید یکسیر
عسل یا و سیر بدستور مقرر معجون سازند نوع دیگر بجهت باد فرنگ و تقویت باه مستعمل حکیم بقاخان چوب چینی بهمه صفت موصوف نیم پاو سنای مکی هفت توله
بسفایج فستقی صندل سفید و سرخ هر یک سه توله بادیان دو توله شهد خالص نبات سفید گلاب هر یک نیم آثار اول همه ادویه جدا جدا کوفته بیخته نگاه دارند و نبات
و عسل را بقوام آورده ادویه اندک اندک دران انداخته حل کنند و در ظرف چینی بردارند صبح چار توله و وقت شام دو توله بخورند و در نسخهٔ دیگر وزن بسفایج چهار توله و عسل
سی توله است غذا زیربریانی و پلاو روغن گوشت حلوان نوع دیگر دافع مواد آتشک و فساد خون چوب چینی چهل مثقال مغز تخم کدو شیرین تخم خشخاش سفید هر یک چهار درم
گل سرخ هلیله سیاه آمله پوست بلیله شاهتره صندل سفید کاکنج مغز تخم خیارین کشنیز خشک تخم کاهو هر یک سه درم طباشیر چوب گز هر یک شش درم ریوند خطائی یکدرم عسل
سه چند ادویه شربت حب ال نوع دیگر دافع مواد آتشک مستعمل بعد تنقیه پوست هلیله زرد و پوست هلیله کابلی هلیله سیاه و پوست بلیله آمله گل عصفر صندل سرخ تخم کاهو
چرائته بسفایج گل سرخ تخم کاسنی گل گاوزبان شاهتره مغز تخم کدو شیرین مغز بادام کشنیز مقشر هر یک چهار درم تخم خشخاش سه درم گاوزبان دو درم چوب چینی نیم پاو قند
سه چند همه مرهم سفیداب جهت آتشک و سوزش آن و دیگر جراحات و تسکین درد و انار قال صاحب الاثر سفیداب کاشغری شسته مرداسنگ هر یک پنج درم کتیرا ماشه
زنگار یک ماشه رسوت یکدرم کافور دو ماشه موم سفید پنج درم روغن گل بیست درم لعاب بهدانه دو ماشه سفیدی تخم مرغ یکعدد اول روغن و موم را گداخته فرود آورده
ادویه سوده آمیزند پس لعاب بهدانه و سفیدهٔ تخم مرغ داخل کرده بکار برند مرهم فرنگ برای جراحت آبلهٔ فرنگ و هر زخم تیر و تفنگ وغیره و قروح منقول از بیاض
استاد مرحوم کافور سنگ جراحت هر یک دو ماشه مرداسنگ یک ماشه توتیای کرمانی یکتوله کته سفید چهار ده ماشه رال یکتوله موم سفید یکدرم روغن گاو پانزده درم ادویه
سائیده از پارچه گذرانیده روغن و موم گداخته ادویه دران حل کرده از هفت آب بشویند و در ظرف چینی نگاه دارند و بر پارچه کهنه گذاشته بر زخم نهند مرهم رال که سفید و الکلیم
علاء خان که بجهت قرحه قضیب بی نظیر و مجرب است رال سفید آبنوس قطعی دم الاخوین مرداسنگ توتیای کرمانی اسرنج توتیای هندی گلنار فارسی نوفل سوخته هر یک یک جزو موم دو جزو
روغن گاو پانزده وزن موم اول توتیای هندی را در ظرف سفالی آب نمک بریان کنند و باقی ادویه را کوفته بیخته موم بروغن گداخته سائر ادویه را مخلوط سازند [illegible]
کتان البیده بر زخم گذارند و بر سر وزن [illegible] نسخه چوب چینی که جهت جراحات آتشک نافع تر از دیگر نسخه ها است آنست مرداسنگ
شنگرف هر یک دو مثقال کات هندی چوب چینی هر یک چهار مثقال موم سفید پنج مثقال مسکه گاو بست مثقال بدستور معمول مرهم سازند و اگر نصف کات را سوخته داخل نمایند
بهتر خواهد بود ذکر بعض ادویهٔ مفرده که در مرض آتشک مجرب و معمول است شنجرف که جهت زخم آتشک [illegible] نافع و بعدیل [illegible] ابن خراسانی

ناخواه هر یک یک تانک شنگرف زنگال هر یک دو نیم تانک همه را کوفته بیخته سفوف سازند و از مجموع چهارده پڑی بندند و جهت زخم بر کرسی نشسته خود را بچادری پوشیده یک پڑی ازین سفوف بر آتش اخگر نهاده دود آن بر زخم رسانند و اگر بواسیر و نواصیر باشد باید که چقری خود بکنند و دران اخگر پر کرده و ازین سفوف بالا اخگر اندازند و مقعد بران چقر نهاده دود رسانند و اگر بسبب بیماری آتشک در کام سوراخ شده باشد باید که دود این سفوف بطریق تنباکو بکشند و بقول بعضی مجربین همچنین کشیدن دود برگ پخته خشک گشته درخت انبه نمود ازاله سوراخ کام می نماید ایضاً برای آتشک مجرب النفع رسکپور شنگرف هر واحد شش ماشه نوتیای سبز سه ماشه موم سفید دو دام روغن گاو چهار دام پارچه بافته ربع درع تکیه برگ نیب روغن مذکور سوخته دور نمایند و صاف کرده موم اندازند هرگاه گداخته شود کرغان فرو آورده رسکپور انداخته حل کنند بعده شنگرف سوده اندازند پس نیله تهوتهه بعده ازان از پارچه موم جامه کرده شش فتیله نموده از یک فتیله بانگشت چوب کنار بخور گیرند خود را از چادر پوشیده تا سه روز غذا برنج و شیر حبوب حب السلاطین مخفی نماند که درین مرض اسهال باین حبوب نافع تر از مسهلات دیگر است اگر مریض ضعیف نباشد یا مزاج او بسیار حار نبود در استعمال ماده این علت بهتر ازین مسهلی نیست و تراکیب آن بسیار است اما درینجا آنچه معمول بی غایته است حواله قلم میشود حبی که برای تنقیه درین مرض مجرب است فلفل سیاه مغز کرنجوه مغز جمال گوٹه مدبر زنجبیل هر واحد پنج ماشه بقدر نخود حب بندند و پنج شش حب همراه آب گرم فرو برند غذا وقت سه پهر کهچڑی با روغن بسیار خورند همچنین سه روز بفاصله یک یک روز یا بلا فاصله استعمال کنند و در بیاض استاد مرحوم و مجربات مرقوم است که اگر یک حب صبح و یک شام تا سه هفته بخورند هر روز ریگان دست می آرد و هر آن قروح و نواصیر نافع بود ایضاً معمول شنگرف مدبر که آنرا در آب لیمو و شیر گاو یک روز بسایند و خشک سازند سهاگه زنجبیل فلفل هر یک نیم دام چوب چینی جمال گوٹه مدبر زرد گین هر یک دو دام همه را بشیر گاو بسایند و بقدر نخود حب ساخته سه چهار عدد یا زیاده بدهند غذا حضرات و برنج خورانند ایضاً زنجبیل فلفل گرد سیماب مدبر که در پارچه بفشرند تا آنکه سیاهی او دور شود و یا بمغز کهیلوار کهرل کنند گوگرد مدبر که آنرا سوده در کفچهٔ آهنی نهاده قدری روغن زرد انداخته بر آتش گدازند چون گداخته شود در شیر گاو اندازند سهاگه بریان هر واحد برابر مغز جمال گوٹه مدبر برابر همه بشیر گاو سائیده مقدار دو حبه حب بندند خوراک دو سه حب با آب گرم غذا شیر و برنج یا حضرات برنج ایضاً از بیاض والد مرحوم شنگرف یک دام مغز حب السلاطین مدبر چهار دام در آب لیمو چهل و دو پاس کهرل کرده حبها سازند و بقدر چهار رتی در قند سیاه پیچیده بخورند و بفاصله سه روز این مسهل داده بعده حب توتیا بخورانند ایضاً شنگرف مغز جمال گوٹه هر واحد چهار ماشه مغز نارجیل کهنه یک توله خرما یک عدد مغز بادام چهار عدد برگ تنبول هفت عدد خوب باریک سائیده حب بقدر کنار دشتی سازند خوراک یک حب غذا کهچڑی مع روغن بخورند ایضاً از حکیم محمد جعفر مغز حب السلاطین تربد مصوف شنگرف ساده و سائیده در شیرهٔ برگ پان مقدار نخود حب بسته در سایه خشک کنند و بکار برند ایضاً خرمای خسته دور کرده دو عدد مغز نارجیل تازه دو توله حب السلاطین مدبر مصفی پنج عدد همه را یکجا کرده خوب بکوبند و هفت حب بندند یکی ازان پس سر اندازند و ششم کهچڑی خورده صبح یک حب ازان با عرق بادیان یا آب بخورند غذا خشکه و شکر و روغن زرد آمیخته آخر روز و اگر حرارت محسوس شود و اسهال مفرط آید حضرات خورند و با غذا هم آمیزند و روز دهم تبرید لعاب بهدانه سه ماشه لعاب اسپغول خطمی پنج ماشه نبات سفید دو توله اسپغول مسلم شش ماشه پاشیده بنوشند و آن روز غذا کهچڑی مونگ با روغن زرد و حضرات باشد همچنان هر شش حب بفاصله یک یک روز باید خورد ایضاً مغز جمال گوٹه نیله تهوتهه کنگی هر واحد یک ماشه سائیده سه حب سازند و هر روز یک حب در پوست انبه اچار پیچیده بخورانند سه چهار دست و یکدو بار قی خواهد شد و در سه روز استیصال ماده مرض شده احتیاج دوای دیگر نخواهد بود مجرب بلا تخلف است لیکن شرط آنست که دو فلوس ابتدا خریده ادویه بگیرند هر قدر که از خرید آن باقی ماند تا سه آن خریده برای فاتحه جناب سرور کائنات داده باطفال تقسیم نماید حبوب توتیا و مرداسنگ و زنگار بدانکه حبوب این چنین را اکثر بعد تنقیه مفید می افتد و جائیکه ماده قلیل باشد قبل از تنقیه نیز نفع بخشد و ازین حبوب اسهال میشود و دهن جوش میکند لیکن بعضی را غثیان شود پس بعد خوردن حب دو سه لقمه نان بروغن مالیده خورند یا قدری بالائی شیر بالاش بخورند و این حب توتیا همراه معمول است هلیله زنگی یک توله طباشیر شش ماشه نیله تهوتهه سه ماشه در آب لیموی کاغذی یا و آتار کهرل کنند هرگاه آب خشک شود مقدار کنار دشتی حب سازند یک صبح و یکی شام بخورند و از شیر برنج پرهیز نمایند نسخهٔ دیگر پوست هلیله زرد آمله کات سفید توتیای سبز هر واحد دو دام در آب لیموی کاغذی دوازده عدد سائیده بقدر نخود حب ساخته بخورند و از ترشی و بادی پرهیز کنند نوع دیگر که قرحه حلق و بینی را نیز نافع است هلیله سیاه پنج دام نیله تهوتهه فلفل سیاه هر یک دو نیم دام کوفته با آب لیموی کاغذی یکصد و یک عدد کهرل نموده بقدر نخود حبها ساخته بخورند و در نسخهٔ دیگر وزن هلیله چهار دام و فلفل یکدام و توتیای سبز ربع دام است غذا دال مونگ حب مرداسنگ که در ازالهٔ این مرض بی نظیر است مرداسنگ

کافور سر واحد و دو مثقال قرنفل یک مثقال در آب برگ تنبول که با مصالح بود و بقدر نیم پاو باشد چهار پاس کهرل کرده هشتاد حب بندند و یکی صبح و یکی شام خورند و غذا شیر برنج
یا دال مونگ با نان روغن زرد هر قدر که خواهند خورند و بعد نه روز که آتشک رفع میشود اگر گرمی معلوم شود کاسنی و تخم کاهو و زیرهٔ سفید بقدر دو سه ماشه سائیده آمیخته بنوشند
دو سه روز خورند نوع دیگر معمول جناب والد ماجد غفرالله له که درین باب بی‌عدیل است اجواین خراسانی اجواین دیسی اجمود جوانی هر یک یکتوله مرداسنگ سه ماشه تنقیه سیماب
کهنه سه توله در آب درخت لسکهپره که شاخ او سرخ باشد بهشت حب بندند یکی بعد از نه و از هفت حب یکی صبح تا سه برنج پخته بی نمک بخورند و در زمانهٔ خفتن بندند غذا
برنج بی نمک و یا نان گندم بی نمک و یا با روغن بسیار بخورند و دیگر از همهٔ اشیا پرهیز نمایند و خوبی این حب آنست که از دهن آب بسیار بدون جوشش دهن خارج شود و مادهٔ مرض
بالکل دفع گردد و سوراخ کام نیز مندمل شود و اکسیر الاثر است نوع دیگر مجرب از بیاض حضرت استادی رحمه الله تعالی هلیلهٔ زنگی سهاگه کشته پاپڑیا هر واحد یکتوله مرداسنگ
شش ماشه بلیله بهیره سه نیم ماشه همه را در آب لیموی کاغذی تا سه روز کهرل نمایند بعده حبوب بقدر کنار دشتی بسته یک حب صبح خورده باشند و یکی بعد ظهر غذا برنج با نخود
بی نمک تا هفت روز بخورند بعد از آن تا سه روز دیگر این غذا بخورند اگر مزاج قوی باشد و زنان مرداسنگ نیز یکتوله کنند حب زنگار که برای آتشک نافع است کته سپید
دو توله زنگار چوبتری هر یک سه ماشه افیون سیپاری کهنه هر یک دو ماشه کونپل بید انجیر جوگیا دو توله بالائی شیر باو آثار همه را سائیده مع بالائی در ظرف پهول اندوده یکجوش
سه روز سحق کرده حب سازند اگر زخم یا داغ سیاه مثل داد باشد بران طلا سازند و یک حب بخورند حب سم الفار این حبوب نیز مثل حبوب سابق عمل میکنند و درد مفاصل را
هم دفع می‌نماید لیکن در استعمال این شرط است که از ترشی و خصوصاً از دال مونگ بسیار پرهیز نمایند و الا ضرر درد مفاصل شدت پیدا شود و بهترین نسخ آن اینست
سم الفار پنج ماشه بلیله بهیره ده ماشه کته سفید بست ماشه مغز تخم نیب چهل ماشه بهیره که هشتاد ماشه در آب کتائی خرد کهرل کرده بقدر نخود حب بندند هر صبح یک حب
در بالائی شیر یا در کهوه پیچیده بخورند و از ترشی و بادی نیز پرهیز کنند ایضاً برای زخم آتشک و اوجاع مفاصل سم الفار یکتوله کته سفید چهار توله در آب لیموی کاغذی
و آب کتائی خرد و آب کتائی بزرگ که آنرا ستیاناسی گویند هر یک سه پاو کهرل نمایند و بقدر مونگ حب بندند و یک حب صبح و یک شام در اچار انبه یا بالائی جغرات گاو و یا فقط
بلع نمایند پرهیز از شیر و دال مونگ ضرور است دیگر هر چه خواهند بخورند ایضاً مجرب برای آتشک مغز سمندر پهل سم الفار کته پهٹکری سهاگه هر چهار برابر گرفته بخته با آب لیمو کهرل کرده
حب بسته بقدر دانهٔ مونگ روز اول یک حب صبح و دو حب آخر روز تا هفت روز بخورند بعد از آن یک حب تا ضعف نمایند و دو حب صبح هم بخورند آخر روز برای دفع گرمی خشکه یا با ...
بخورند ایضاً که بتجاربش نیز نافع سم الفار یک ماشه کته سفید کافور چینیه دانهٔ الائچی سفید هر یک سه ماشه ادویه را در شیرهٔ برگ تنبول یک عدد حل کرده بقدر مونگ حب بسته
یک حب صبح و یک شام خورده بالایش بیڑهٔ پان بخورند تا چهارده روز یا بست و یک روز خورند غذا نان نخود بی نمک یا نان گندم با روغن گاو بخورند ایضاً مجرب بمرات سیماب
مصطکی عاقرقرحا هر یک بست ماشه سم الفار یک ماشه لیموی کاغذی ده عدد اول سیماب سم الفار را در آب لیمو کهرل کنند تا سیماب کشته شود بعده ادویهٔ دیگر کوفته بیخته
با آن ضم نمایند و در آب لیمو باقی صلایه کرده بقدر مونگ حبوب سازند و حب صبح با شوربای چرب گوشت بز و یک حب شام همراه شوربا بخورند تا سه روز یا زیاده غذا گوشت
بز و نان و گویند که اگر کسی را از شدت این مرض سوی رفتن گیر دو دست و پا و کمر بیکار گردد یا در کام و قضیب سوراخ شود و این حب بخورد و از ترشی پرهیز دارد بزودی جوان
گردد و درد ها بالکل برطرف شود ایضاً که در افنای مادهٔ این مرض خیلی مفید سم الفار گل تهوبیا یعنی کهریامتی دانهٔ هیل کلان هندی کافور قیصوری هر واحد یکتوله گلاب خالص
نیم آثار اول ادویه را جدا جدا صلایه کرده مخلوط سازند و قدری قدری گلاب انداخته کهرل نمایند تا همه گلاب جذب شود بعده برابر مونگ بسته خشک نمایند و هر روز یک حب تا سه چهار
توله گلاب تنها یا با شهد خالص یکتوله آمیخته نیم گرم کرده بنوشند و تا بست و یک روز استعمال نمایند و اگر یک حب بخورند دیگر فوائد مثل تقویت باه و زیادت اشتها
و سرخی رنگ و دفع فتق آبی و ورم خصیه حاصل شود در غذا دال ارهر و گوشت بز ماهی با نان گندم هر دو وقت خورند و اگر استعمال این حبوب بضرورت قوی
در مزاج حار کنند برای تبرید شیرهٔ تخم خرفه و کاسنی وغیره و عرق کیوره و شربت انار و عرق شاهتره دهند حبوب رسکپور و سیماب و بلادر باید که حبوب این اشیا
جوشش دهن و اکثر پیدا میکنند و مادهٔ علت را بطریق آب دهن برمی‌آرد لیکن متحمل تکلیف آن جز مزاج قوی نباشد و ضعفا استعمال نباید کرد و این حب رسکپور
برای آتشک انفع و مجرب است رسکپور دانهٔ الائچی سفید قرنفل عاقرقرحا هر یک شش ماشه کوفته بیخته با آب سرشته بهم مقدار دانهٔ فلفل گرد بندند و یک حب با بالائی
شیر پیچیده هر صبح بخورند نوع دیگر رسکپور مرچ سیاه هر یک سه نیم ماشه پنج اند این هفت ماشه قرنفل بست و یک عدد در آب برگ پان حب بقدر نخود بسته یکی صبح و یکی شام

خوردہ باشند غذا نان بی نمک با روغن بسیار **نوع دیگر** برای باد فرنگ از بیاض استاد مرحوم رسکپور نیم دام قرنفل شانزدہ عدد فلفل گرد بست و یکعدد اول رسکپور را
در روغن گاو بریان نمودہ فلفل و قرنفل را علیحدہ سودہ با آن آمیختہ در بست برگ تنبول بترتیب سحق نمودہ بمقدار کنار دشتی حب بستہ یک حب ہر صبح بخورند غذا شیر برنج
اگر دہن بجوشد پوست کچنال پنج دام پوست ہلیلہ زرد نیم دام در چہل دام آب بجوشانند تا دہ دام باند مضمضہ نمایند تا سہ روز متواتر صبح و شام و در نسخہ حکیم الملک
کہ برای آتشک و سایر قروح خبیثہ مجرب و بی مثل ست وزن رسکپور یکمثقال و ربع و قرنفل بست و یکعدد و فلفل سیاہ نیم مثقال برای مرض متوسط و در شدت ست
و نوشتہ کہ در مرض خفیف ربع مثقال از رسکپور بہمان نسبت یعنی خمس از قرنفل و فلفل کم نمایند و نرم سودہ بآب خالص یا آب برگ تنبول ہفت عدد حبوب سازند
روز اول یکعدد صبح و یکعدد عصر فرو برند و در باقی روزہا صبح یک عدد فرو بردن کافی ست و اگر مرض کامن و قرمن و مستحکم شدہ باشد حب کور را تا عشرہ متفرق ہم بدہند
و اگر مراہض احداث زخم و حرقت در مثانہ و مجاری بول و تضییب نمودہ باشد آب ریوند چینی بدہند باین طور کہ دو درم ریوند چینی را در نیم سیر آب صاف بمقدار
بجوشانند کہ ربع بماند صاف نمودہ نصف آن صبح عقب حب و نصف شام بیاشامند و اگر در سر و حوالی آن جوششہا بسیار و چرک آن جاری باشد نیز بآب نیم کور
بدہند و در جذام و شاید و قروح خبیثہ و جرب بسیار طب یا لیس نیز تا عشرہ بدہند و باید کہ در ایام شرب دوا و چند روز بعد آن از نمک و ترشی و ماست و بقول و امثال
آنہا اجتناب نمایند و بغیر از نان گندم و روغن گاو و گوشت برہ تناول ننمایند و اگر بسبب جوشش دہن از خوردن نان عاجز باشند از آرد گندم و بچہ مرغ و روغن گاو
حریرہ پختہ میل نمایند و مصالح گرم داخل توان کرد اما پیاز و سیر و بقولات داخل نباید نمود و از بہا اجتناب اولی ست اگر جوشش دہن زیادہ باشد با شیر سرد و توت سنیلان
زکات ست مضمضہ نمایند و دہن را بدان بشویند و اگر جوشش دہن بسیار زیادہ باشد مرغ را کشتہ آلات اندرون آن برآوردہ با پر و بال در دیگ کردہ در آب بجوشانند تا پختہ شود
آب آن را صاف کردہ بآن مضمضہ نمایند و بعد از فراغ از خوردن دوا و چاق شدن از نہا در جوشش آن باید کہ این مسہل دہند تا اثر زکات سیماب از بدن دور شود سنای مکی ہلیلہ
گل سرخ مساوی نرم سودہ صبح بمقدار دو و نیم مثقال آن را با عسل سرشتہ بخورانند و غذا شوربا تعیہ و تا چہل روز پرہیز نمایند **نوع دیگر** از رجاع حب سیماب کہ از جہت باد فرنگ مجرب است سیماب
سہ ماشہ نانخواہ ہشت ماشہ قند سیاہ بیست ماشہ اول نانخواہ را با قند بسایند کہ خوب نرم شود بعد از آن سیماب انداختہ بسایند تا حل شود و اندکی آرد گندم انداختہ
ہفت حب سازند و یک حب با سیر دہی بخورند غذا کھچری و نان بی نمک و روغن بر بدن سر گرم مالند کہ بسیار منفعت دارد و اگر دہن جوش نماید شوربای گوشت نمک دار بخورند
و چہال کچنال و پنج جھربیری جوشانیدہ از آن مضمضہ سازند و اگر بسیار بنشاند فصد کنند و فصد چہار بند کنند و بر زخمہا مرہم سیماب استعمال سازند و دیگر نسخہ او در قول
سعوط گرد و حب بلادر کہ بتجربہ پیوستہ مجرب اعمال مرض آتشک نمایند بلادر کلاہ دور کردہ ہشت عدد بزر البنج سفید نانخواہ کہنہ سیاہ ہر یک ہفت ماشہ مغز نارجیل تازہ
یک تولہ سیماب چہار دہ ماشہ طباشیر سفید شش ماشہ قند سیاہ کہنہ چہار تولہ ادویہ را باریک سائیدہ پس بلادر بعدہ سیماب آمیختہ بسایند و قند سیاہ محاو کردہ چندان
بکوبند کہ یکذات گردد پس بیست و ہفت حب سازند و یک صبح و یک شام در حلوا یا بالائی نہادہ بلع نمایند و احتیاط دارند کہ جرم حب بکام و دندان و لبہا نرسد غذا
شیر و برنج یا شیر برنج بی شیرینی و اگر سیر نشوند گوشت بزغالہ بی مرچ و بالا و بخورند اگر تا چہار دہ روز بخورند بسیار مناسب است و التنسیسا آنکہ یک وقت صبح خوردہ باشند
بعد ہر کسی کہ دو وقت بخورند دہانش دہن میجوشد و بسیار میجوشد کہ کار مشکل میشود و این امر در استعمال ہر حب بلادر یاد دارند **ایضاً** از بیاض استاد مغفور اجواین
اجواین ہندی کہنہ سیاہ عاقرقرحا سیماب بجلا شدہ بلادر کلاہ دور کردہ ہر یک ہفت ماشہ قند سیاہ کہنہ بقدر دو فلوس ہمہ ادویہ کوفتہ بعدہ سیماب و قند سیاہ داخل کردہ
تا دوازدہ پاس بہاون و دستہ خوب بکوبند چنان مانند موم گردد در رنگ کرنجوہ پیدا کند بقدر کنار دشتی حب بندند و یک حب ثابت یا پارہ پارہ نمودہ ہمراہ خیرات بالائی
دور کردہ نہیرہ بالا خیرات نمودہ معلق در حلق فرو برند و بالای آن نیم پاو خیرات بخورند وقت صبح نہار و شام و بعد از یکپاس غذا بخورند و از دال مونگ و روغن زرد
و شیرینی قند سیاہ و گوشت نیز و شیرینی و بالائی پرہیز نمایند و دال ماش ہمراہ نان گندم یا کھچڑی ماش یا بڑہ ماش یا کچوری ماش کہ در روغن کنجد ترتیب دادہ باشند و اچار انبہ
روغن دار و ماہی و گوشت گاو بخورند و اگر مرض بشدت باشد اول مسہل دہند باین طور جمال گوٹہ مقشر نمودہ در روغن زرد تر کردہ چہار رتی کتیرا دو ماشہ
مغز نارجیل یک فلوس ہمہ کوفتہ سہ شیشی انبار سازند و یکی صبح بخورند بعد از فراغ اسہال برنج با خیرات بی نمک و شیرینی بخورند بعد از سہ مسہل حبوب مذکور استعمال نمایند
و در نسخہ حکیم عزیز اللہ خان اجہود عوض اجواین ہندی و عاقرقرحا مسطور دو ذرن قند سیاہ سہ دام باقی بدستور **ایضاً** نسخہ نواب کریم اللہ خان عاقرقرحا بجلا شدہ

روغن برای سوراخ کام که از آتشک شده باشد مجرب نوشته‌اند که دوائے معروف است هفت دانه اریته یا دو سیر کهه را جوکوب سازند و با اریته تا بینا آمیخته بر بالا
دزانند کی آب شب از نماینده تا نرم شود مصباح در شیشهٔ گل حکمت کرده اند از زند چنانچه دو حصهٔ شیشه خالی باشد بطریق تیل جنبتر بچکانند و قدری بر سوراخ کام هر روز دو بار از دست
بمالند تا یک هفته سفوف بیس بسیار سیاه که بکار لا علاج صحیح نافع است و در اخراج سودا و بلغم و استیصال ماده آتشک بی نظیر و مجرب بمرات کثیره است بگیرند سیماب کنند بعد که برابر
و هر دو را یکجا در روز کهرل کنند و هر چند زیاده بسایند بهتر باشد دقیق کشتر خواهد آورد بعده برابر هر دو جزو حب السلاطین افزوده هر سه را خوب بسایند بعد از آن نمک اکبر مساوی
هر واحد از سیماب گندهک آمیخته باز سحق نمایند تا آنکه سنگ بصری باریک گردد پس همه را برداشته در ظرف گلی پیچا بنهند کهرل را شسته آب آن در ظرف مذکور اندازند
چند آنکه برود امقدار دو انگشت آید و بالای آتش نهند تا آنکه آب خشک شود و هنوز قدری تری باقی ماند که از آتش فرود آرند و در سایه تا و بالا کرده نگاه دارند که خشک شود
پس در ظرف شیشه یا چینی بردارند و از دو چهار سرخ نهایت تا یک ماشه در دهن انداخته همراه شیر نیمگرم از یکپاؤ تا نیم سیر فرو برند غذا از نور مسهل سوای شیر برنج دیگر نخورند
و در مفتاح المجربات وزن سیماب و گندهک آمله سار هر واحد یکجزو و مغز حب السلاطین سه جزو و عوض سنگ بصری اکبر و نیم جزو مرقوم است و نسخهٔ دیگر که سواد ران نیکوی آرد
سیماب پاک کرده آمله سار هر واحد یکدرم سهاگه شیطرج مرچ سیاه زنجبیل هر واحد سه درم مغز حب السلاطین نیم دور کرده یازده درم در آب سی پاس کهرل نمایند نگاه دارند
خوراک تا دو سرخ همراه شربت نبات مخصوص از نبات بثور آتشک از مصطفے مادر بلیله تقوی سوخته بلیله سیاه کته سفید کمیله برگ حنا مرداسنگ مساوی سوده ضماد نمایند دیگر
کمیله مرداسنگ منقی مکی رسوت گیرد هر واحد یکماشه بروغن گل ضماد نمایند فتیله که برای آتشک مجرب است شنگرف زنگار هر یک هفت ماشه موم بست یکماشه هر دو اجزا
سوده در دو درم کرابخته موم حل کنند پس سر پارچه باریک طلا کرده به هفت حصهٔ آن پارچه شده هفت فتیله سازند و هر شب یک فتیله در چراغ روغن گاو در وجه بیمار بتفاوت
تا یک رفعه سوزند تا هفت شب اگر دهن بیمار جوش کند برگ چنبیلی جوشانیده مضمضه نماید و غذا شیر ماده گاو با خشکه و پرهیز از شیرینی نماید مضمضه نافع
جوشش دهن که از خوردن حب سیماب و غیره پدید بهیرسد پوست بلیله زرد پوست بلیله آمله سوخته کف کنار تنتریک شاهتره مساوی در آب جوشانیده مضمضه کرده باشند و روغن بید انجیر
شیرگاو بهم کرده مضمضه کنند و در مفتاح کنار و تنتریک طارح است و مضمضه از پوست مغیلان و پوست جهربیری و پوست درخت تمرهندی و پوست درخت کچنال جوشانیده
نیز مفید است مرهم سکپور که جهت اندمال زخم آتشک قروح خبیثه و تسکین درد مجرب است دم الاخوین سه ماشه سکپور شش ماشه باهم سائیده در روغن زرد که یکجند
و یکبار آب شسته باشند ممزوج نموده بکار برند و آنچه مانیست از دو واحد شود دور کرده باشند و بعد روئیدن گوشت صالح ازین مرهم زرد و مناسب اندمال آرند مرهم
شنگرف که جراحت را زود با صلاح آرد و مجرب است شنگرف نیم دام رال یکدام بلیله مقشر از دو تا چهار سرخ بریان کرده روغن گنجد یکدام ادویه را باریک سائیده بروغن
آمیخته ده بار آب شسته بکار برند مرهم سنگ پلپته که در اندمال قروح آتشک و غیر آن بی بدیل است سنگ جراحت کچهان بهیدسنگ پلپته هر یک شش ماشه مردار سنگ
یکنیم ماشه سکپور دو توله همه را باریک سائیده در روغن گاو سه توله که آب شسته باشند آمیخته باستعمال آرند مرهم سیاه که برای آتشک معمول است روغن زرد هفت دام
و نیم توله موم سفید سه و نیم توله رال هفت توله بلیله تقوی ده ماشه ده نیم شاخ بز سوخته چرم کهنه سوخته سیماب برگ نیب هر یک یکتوله ونه ماشه اول برگ نیب را با سیماب بسایند
تا آنکه برگ زرد و سیاه گردد پس روغن زرد و موم گداخته از پارچه صاف کرده اول برگ نیب انداخته خوب بسایند بعد از آن ادویه انداخته حل کنند و هر قدر که حل شود خوب
بسایند و موم بعده سه بار با شیر دوشیده شسته نگاه دارند مرهم چوب چینی که برای آتشک بی نظیر است چوب چینی یکتوله شنگرف سفید در سفیده کاشغری شسته
مرداسنگ سنگ بصری چند رس سیماب هر یک سه ماشه کات سفید نه ماشه سیماب با ادویه سائیده برگ شیشم با و آثار سوده آب آن بر آرند و صاف کرده با روغن گل نیم پاؤ
سوم سفید چهار دام بپزند و هر گاه آب شیشم جذب شود و ادویه آمیخته مرهم سازند مطبوخ هندی که جوشش آتشک زائل گرداند و فساد خون را با صلاح آرد خصوص هر گاه
بعد از تنقیه استعمال کرده شود و در اثنای نوشیدن آن احتیاج پرهیز نیست و اگر خواهند قلیه و خشکه بخورند و گویند که برای این مرض بهتر ازین دوا کم دیده شده و بارها
بتجربه در آمده پوست درخت نیب پوست درخت کچنال بیخ اندراین بیخ پلی ببول کتای خرد با برگ و بیخ و پوست قند سیاه کهنه هر یک نیم پاؤ در سه آثار آب بجوشانند هر گاه چهارم
حصه بماند صاف نموده در شیشه نگاه دارند به هفت خوراک است یک خوراک هر روز بخورند اگر باز حاجت باقی ماند مرتبه دوم مرتب کنند و بعضی شربت یا دماست اهل ده توله
با این ضم کرده منیوشانند و انفع میشود اقوال متاخرین انطاکی گوید که برای قسم حار دانه فرنگ چیزی واجب تر و اولی از فصد باسلیق نیست بعد از ان تنقیه خلط

غالب پس فصد هفت اندام پس باقی علاج و بهترین او در دموی آنست که این مطبوخ سه مرتبه متواتر بنوشند صفت آن سنا فوه غاسول هر واحد پانزده درم
بیخ نے فارسی عناب هر واحد ده درم گل سرخ هفت درم جرجیر پنج درم کوفته در شش چند آن آب بجوشانند تا سوم حصه بماند صاف کرده برب خرنوب بنوشند و در
صفراوی گل بنفشه بست درم بیخ خطمی پانزده درم زیاده کنند بعد ازان سکنجبین و شربت ورد بماء الجبن تا هفته بنوشند بعده خیار شنبر تا سی درم بدان نیز آمیزند پس
معجون نوزی یا آنچه از سقمونیا و مرواریدی مرکب باشد بدهند اگر بر آن قادر باشند و الا تکرار مطبوخ مذکور کنند پس هرگاه خشک شود سبز کرده صابون بشویند و بجا کسترند
و سفیداب و صبر و آب لیمو که دران قدری زنگار حل کرده باشند طلا نمایند و در قسم بارد آن ابتدا نقی از طبیخ شبت و ترب بورق کنند و در سوداوی شیر و بورق و روغن گاو
و سکنجبین نمایند بعده اسهال بلغم تربد و شحم حنظل و غاریقون و اسهال سودا بلاجورد و افتیمون کنند و مرواریدی هر چونکه استعمال کنند ازان خلاص نماید مطلقا بعده تدبیر کنند
چنانچه در قسم حار گذشت و آنچه درین علت نفع عظیم نماید چوب چینی ست لیکن بعد تدبیر که مذکور شد استعمال نمایند و اصل استعمال او که فائده بسیار دارد آنست که دو درم
ازان بکوبند و در شش صد درم آب بجوشانند تا سوم حصه بماند صاف نموده در طعام و شراب استعمال کنند و بخار او بگیرند و همچنین تکرار نمایند تا آنکه صحت تام حاصل شود و
اہل مصر آنرا در عسل و خل کرده استعمال مینمایند و آن نیکو نیست و آنچه آنرا نفع کند طبیخ عذبه لیناست و اما در استعمال زیبق بر خطر است و همچنین در خوردن سیماب معمول
بارد گندم و کرم و کبریت و لبان و فرفیون و سلیمانی بطور حب مثل نخود و کذا تدهین اطراف الیشان باین نیز که اینهمه بسیار خطرناک ست و گاهی نجات بخشد
و فائده دهد اگر با قوت مزاج ملاقی گردد بسا ست که عقب او تنافیس اطراف و ضربان مفاصل شود بهاء الدین گوید که نخست تنقیه باید کرد و غذاهای تریاقی
کم ترشی بکار برند و تسکین حرارت بکافوریات و غیره نمایند و هرگاه که ترشی و سردی خوردن درد و اعراض دیگر را افزاید باید دانست که خلط بلغم عفن بود یعنی و شاید
آنست و از سردی و ترشی حذر کنند و اگر بخلاف این بود باید دانست که خلط صفراوی محترقه است و ترشیهای تریاقی بکار برند و اینجا که شربت یکبیک پدید آید
بنیزاب مدبر رفع هر بایه شود و عظیم نافع آید و مداومت خوردن و بوئیدن تریاقات بعد تنقیه مناسب هر خلطی واجب بود و حذر از شیرینیها و گرمیها که خلط
تیز کنند و بجوش آرند لازم بود و همچنین از هر چه باد انگیز بود و شراب درین مرض سخت عظیم بود و در هر ماه چند نوبت ماینات قوی مثل فلوس خیار شنبر در علی مناسب
و یا شیر خشت اندر معصور انار و لقوع سنا حل کرده باید داد و بهلیلجات نیز مناسب بود و هر سه ماه حجامت بر ساقین عظیم نافع بود و تیزاب بر زخم بر محل درد مفاصل مالیدن مفید بود
و بعد تیزاب روغن مورد که مرکی اندران حل کرده باشند مالیدن نفع تام بخشد و در بار او روغن مغز تخم تلخ شفتالو و زردالو مالیدن بسی نافع آید و بخور برگ مورد و گز و
صندل و زرنگ در هر هفته چند نوبت زیر دامان ریض که بسیار دانه بود کردن بسی مفید آید و محلل مرضی الطبیعه اشترخار و گل سرخ و مورد و گزک که اندران تا سه شب هر روز شستن
خصوص در گرما مفید بود و جدوار بگلاب سائیده بر محل زخمها در مالیدن نافع بود و چون از مباشرت عارض شده باشد هر شب جدوار سائیده با آب در احلیل
باید چکانید و با پر مرغ اندر فرستادن و بر خصیها مالیدن و در دو هر دو در آب سائیده بالند برد در هفته یک نوبت یک مثقال و نیم مثقال بعسل سرشته بخورانند
قی و اسهال چند واقع میشود و عظیم مفید می آید و اکثر را بدین نوع علاج کنند و مداومت خوردن جدوار هر صباح در گلاب سائیده و همچنین فاد زهر حیوانی و گل مختوم
و گل ارمنی در شربت بهی و یا در رب بهی مناسب و حب الشفا در معصور انار حل کرده و حافظ الصحت و تریاق کامل و اشباه اینها بیخ این علت را بر کنند و اکثر آن بود
که پیش از هفده ماه اصلاح نیکو کنند و لبنیات اکثر آنکه دران راسخ بود الا دوغ آب گاوی تازه در گرما بعضی گرم مزاجان را و سیر کنند تا و با را اندر طعام
بسی نافع آید چنانکه را و اکثر آنچه در جاری نافع بود و اینجا نیز نافع آید چه سیماء گوشت نازک اینجا بسیار مضرت نکند و گوشت کبوتر بچه و امثال آن بسی مفید آید گوشت شکار
و در اسود و آنکه این مرض بود و با بحجامه بدین تدابیر تعدیل مراعات مزاج کنند تا وقت بحران تام و من بعض بر دم بلغمی مزاج را در هر ماه دو سه نوبت مسهل حب ایارج ادم
و بسی نافع شد و بعضی را نیز مسهلها و مدت حب سیماب فرمودم صحت یافتند مدت این مرض چون دراز است برفق و مدارا تنقیه بدفعات و پرهیز با مراعات
قوت واجب بود و در اسلام مصنف اقتباس نوشته که اول تنقیه بدان بفصد اکحل و باسلیق حسب حال بیمار کنند و بفاصله یک هفته بمسهلات مناسبه تا مطبوخ افتیمون
و ربا آلو و ربا افتیمون و فواکهی و علویخان و ربا افتیمون تربدی و الدالیشان نمایند و این دوا بنا بر نواب نظام علیخان تالیف نموده شد بسیار مفید افتاد و چنانچه بدین تنقیه
در سه روز همه داغها خشک شده صحت یافتند سها که شنگرف بر دو برابر در هر موم بر داغ اقراص ساخته و یا در پارچه بافته فتیله ساخته دود آن بگیرند و حب سیماب تنقیه مواد

آتشک اثری عظیم دارد و بعده این حب توتیای هوائی علو نجان خورانند که ازان جوشش دهن هم نشود و مکرر بتجربه در آمده و گاهی تخلف نکرده توتیای سبز بریان یکتوله
بلیله سیاه سه توله کوفته در ظرف آهنی بدسته چوب نیب که بر سرش فلوس نصب شده باشد در آب لیموی کاغذی تا دوازده پاس بسایند و بقدر نخود حبها ساخته وقت صبح یک عدد در بالائی
جغرات گاوی نهاده بلع نمایند و بالای آن نان سپیده بوزن سه توله و همین قدر روغن گاو دهند و تا یکهفته برابر خورانند و بعد از آن چهار روز فاصله داده اگر حاجت باشد دانه باقی مانده باز
باید که باز تا یکهفته بدستور بدهند و غذا در آن ایام دال نخود ماش و گوشت بز بریان نمایند و دیگر همه چیزهای ناخوردنی بخورند و اگر تبدا بیرنج مذکوره به نشود و اگر مناسب حال بیمار بود با الحبن یا چوب چینی
بنوشانند و بعد تنقیه حب جیپال مداومت معجون بیاب یا سفوف بخور که در قرابادین کبیر مرقوم است بکار برند عظیم الاثر است و همچنین حب سیماب و سپور و غیره که از آن
دهن بجوش می آید نافع آید و هرگاه دهن از خوردن حبوب مذکوره آمده باشد و ورم دهن در و بحدی بود که تا دو سه روز یا زیاده هیچ قسمی از آب و طعام در دهن نرفته باشد
پس باید که فصد سر رو کنند و خون وافر گیرند و غرغره بطبیخ کاه یا پچه بر کنند بکرات و مرات که اثری عظیم دارد و همچنین از برگ گل بهار یا انبه اکسیر است اگر از خون محترق
باشد فصد کنند به دفعات در اخراج خون مبالغه نمایند و بعد فصد هفت اندام یا باسلیق فصد رگ سر رو یا صافن نفع تمام دارد و آنرا که جوشش در سر و روی بود فصد
رگ پیشانی سودمند است و طفل و حامله را بجای فصد حجامت فرمایند میان هر دو شانه یا بر هر دو ساق و بعد فصد چند روز کاسنی دهند و آب انارین و آب تمر هندی و شربت لیمو
و ریباس و شربت [illegible] یک تقاضای حال بدهند و تا ممکن بود در تنقیه بدن کوشند و از ادویه برآینده دهند و این مطبوخ سنا فائده کلی دارد سنای مکی چهار درم شاهتره
سه درم تمر هندی بیست درم پوست هلیله سه درم پوست بیخ کبر یکدرم عناب سپستان هر یک پانزده دانه عنب الثعلب تخم کاسنی نیمکوفته گل سرخ تخم خطمی هر یک نیم درم
جمله را بجوشانند و شیرخشت بقدر حاجت داخل کرده نیمگرم بنوشانند کمی و زیادتی وزن ادویه موقوف برای طبیب است و معجون شاهتره شش مثقال بطبیخ عناب هر صباح
خورانیدن در بیست روز مادهٔ او را خشک میسازد و هرگاه جراحت در ذکر شود و بخشیه سرایت کند این مرهم شادنج بکار برند شادنج مغسول کندر و انزروت هر یک یکمثقال
روغن گل دوازده درم موم سفید یکنیم درم و این ذرور انزروت بعمل آرند انزروت شادنج اقاقیا گلنار دم الاخوین زراوند جمله برابر باریک ساخته بر جراحت پاشند و اگر کرم
ذرور آنکه خشک نگردد این طلا استعمال نمایند زراوند طویل دو درم کندش یکدرم مغز زردآلو تلخ ده درم سیماب کشته دو درم همه را سائیده بسرکه تر نمایند و بروغن گل حل کرده در حمام
بمالند و اگر از صفرای سوخته باشد جهت تعدیل مزاج صفرا شربت نارنج و لیمو و آب انارین و تمر هندی و سکنجبین دهند و بعده اگر مانعی نبود فصد نمایند و الا حجامت فرمایند و
این مسهل در بیجا نفع دارد پوست هلیله زرد سنای مکی شاهتره هر یک پنج درم تمر هندی آلو بخارا هر یک پانزده درم تخم کاسنی نیمکوفته تخم خطمی عنب الثعلب زراوند نیمکوفته گل سرخ هر یک
یکدرم عناب سپستان هر یک بیست دانه شیرخشت یا ترنجبین بیست درم جمله را مطبوخ ساخته شیرگرم بنوشانند و آب تمر هندی کمر ساخته باید انگ سقمونیا صفرای سوخته
می برآرد و نقوع صبر که در علاج جرب ذکر یابد اینجا نیز جلیل الاثر است و حب شاهتره مفید است و اگر جوشش از روی و سر پدید آید گل ارمنی دو درم گل مختوم یکدرم کافور
نیم دانگ زعفران نیم درم مرداسنگ دو مثقال همه را باریک سوده بگلاب و سرکه طلا نمایند و آنچه جراحت را زود خشک سازد و گوشت در حال برویاند ذرور کندر و مر
انزروت و دم الاخوین است و طریق استعمال او آنست که اول مریض را بحمام برند و جراحتها را نیک بشویند و بعده ذرور مذکور بران افشانند و اگر از بلغم عفن عارض
شود تنقیه بلغم بحب [illegible] و حب ایارج و حب قوقایا و مانند آن نمایند و در هر هفته یکبار قی فرمایند و غرغره سکنجبین و آنگاه که دران عاقرقرحا سوده آمیخته باشند نفع دارد
و عدس گل سرخ حلبه شحم حنظل در آب بجوشانند و آب کرفس آمیخته در حمام بمالند و از روغن گل و بابونه و مغز ساق گاو و پیه بط و مرهم قیروطی سازند و عاقرقرحا و قسط باریک ساخته
در آن آمیزند و بر مفاصل بمالند و اگر جراحت شده باشد کندر و مر و انزروت و مرداسنگ و دم الاخوین و صبر هر یک برابر باریک سوده بران پاشند و هرچه بلغم افزاید حتی گوشت گاو
منع نمایند و این طلا نفع دارد کندش دو درم زراوند مدحرج دو مثقال زرد چوب سه مثقال سیماب کشته دو درم مویزج یک مثقال همه را سائیده و بسرکه و روغن کدو در حمام طلا
و اگر از سودا پدید آید اسهال سودا بمطبوخ افتیمون و حبوب مسهله سودا نمایند و مطبوخ و معجون شاهتره و هلیله مربی و آمله مربی نفع دارد و غرغره سکنجبین عسلی که در آن
پوست بیخ کبر باشد یا ایارج فیقرا که بعسل حل کرده باشند بآب گرم سودمند است و این طلا فائده دارد کندش اقلیمیای نقره مرداسنگ هر یک دو مثقال اسفاناخ [illegible] کهنه
سه مثقال گوگرد یکدرم زرد چوب یکدرم زراوند دو مثقال سیماب کشته دو درم نرم سوده بسرکه و روغن گل در حمام بمالند و اگر جراحت باشد مرداسنگ و کندر و گل [illegible]
و انزروت باریک ساخته بر جراحت بپاشند و تنقیه تا امکان بود داروهای قوی نمالند و در تنقیه بدن کوشند و اگر طفل یا حامله [illegible] معجون [illegible] نمایند که در [illegible]

ماده را ساکن کند و بتجربه پیوسته پوست هلیلهٔ زرد پوست هلیلهٔ کابلی پوست هلیلهٔ آمله تربد زنجبیل شاهتره هر یک پنج مثقال قنبیل چهار مثقال افتیمون شش مثقال کوفته بیخته
بصد و بیست مثقال فانیذ و یا کشمش که دو چند ادویه بود بسرشند و از دو درم تا دو مثقال بخورانند فائده انجا که آبلهٔ فرنگ از اخلاط مرکب باشد بسبب او قد تنقیه و شربه و اغذیه
تصرف باید کرد و بدانند که فصد در همه انواع نفع دارد اگر مانعی نبود و میر عوض گوید که در نوع حار نخستین فصد باسلیق کنند و این منضج دهند عناب شاهتره آلو بخارا گل بنفشه نیلوفر
و مویز منقی سپستان پر سیاوشان تخم کاسنی تخم خرپزه هر خشک خوبانی زرشک عرق شاهتره و عرق نیلوفر و عرق بید ساده جوشانیده صاف نموده شربت عناب
شربت دینار خمیرهٔ بنفشه حل کرده بنوشند و بعد از ظهور نضج در جمیع انواع مسهل باین نوع دهند غاریقون از غربال موئینه گذرانیده یک مثقال ایارج فیقرا دو دانگ با شربت بنفشه
سرشته حبها ساخته بآب گرم فرو برند و چون دو سه نوبت مسهل برانند سنای مکی پنج مثقال بسفایج نیکوفته عنب الثعلب هر کدام سه مثقال گل سرخ پر سیاوشان شاهتره هر کدام
دو مثقال نیلوفر یک مثقال عناب سی دانه همه را در یک کاسه آب بجوشانند چون از نیمه کمتر ماند صاف نموده شیرخشت پانزده مثقال حل کرده بنوشند چون عمل دوا قطع شود
شربت قند و گلاب و تخم ریحان میل فرمایند غذا نخود آب صفت حبی که درین کار مجرب و معمول است و جمیع قروح خبیثهٔ مزمنه را سود مند است سیماب سه درم منقی کتیرا
صمغ عربی انزروت ریوند چینی تربد سفید هر کدام پنج درم غاریقون نشاسته زعفران [illegible] هر کدام دو درم برگ حنا مغز پسته مغز بادام هر یک سه درم کافور [illegible]
جدوار هر کدام یک درم سیماب را بآب لیمو و حنا بکشند و اجزای دیگر کوفته بیخته بآب لیمو سرشته حبها بقدر نخود سازند و یک دانگ بآب گرم بدهند بعد از تنقیهٔ کامل و اگر
حاجت افتد رگ هفت اندام زنند و بر حب سیماب مداومت نمایند باین نوع فلفل سیاه چهار مثقال هلیلهٔ زنگی سه مثقال کوفته بیخته سیماب هفت مثقال قند سیاه
پانزده مثقال آرد میده و روغن گاو هر یک شش مثقال همه را باهم آمیزند و کف مال کنند تا سیماب کشته شود آنگاه مجموع را چهارده بخش سازند هر روز دو بخش
گرفته از آن دو حب ساخته یکی صبح و یکی آخر روز فرو برند و خود را باعتدال بپوشند غذا شیر و برنج بی نمک با قند سفید سوده و نان خمیر بی نمک با پیه بز و بزغاله
بی نمک صفت سفوف سیماب که همین حکم دارد هلیلهٔ زرد هلیلهٔ زنگی پوست هلیلهٔ زرد فلفل سیاه هر یک دو مثقال کوفته بیخته سیماب هفت مثقال شکر شانزده مثقال
همه را باهم آمیخته کف مال کنند تا سیماب کشته شود پس چهارده حصه سازند هر روز یکی صبح و یکی شام کف زنند و قدری گلاب بعد از آن بنوشند و بدن را باعتدال
پوشیده دارند و بعد از استعمال این دوا اگر جوشش رو به پختگی آرد بسرکه و صابون بشویند و بجا کستر قندق و غیره که در قول اول گذشت طلا کنند و اگر باصره بسبب
سیماب ضعیف شده باشد اقلیمیای زر کوفته بیخته در سنگ سماق صلایه نموده هر صباح میل زر در چشم کشند تا بخار سیماب را جذب کند و قوت باصره را بحال آورد
و مالیدن این فقیر و طلی سیماب برای تنقیهٔ این مرض بخت سود مند است موم پنج مثقال در سه مثقال روغن بادام و سه مثقال روغن پیه گردهٔ بز که به آب شسته باشند
حل کرده شش مثقال سیماب چهار مثقال برگ حنا سوده اضافه نموده کف مال کنند تا سیماب کشته شود آنگاه سه بخش کنند و هر روز یک بخش بمالند و به پس گوش و
زیر بغل و کنج ران [illegible] و خود را باعتدال بپوشند و اگر جوشش دهان تشویش بدهد نخستین چند روز بجهت تسکین درد آبکامه خبازی با بنفشه در آن جوشانیده [illegible] غرغره کنند
[illegible] زبان در دهان نگیرند و در آخر که [illegible] رفتن کند شود بجهت دفع جوشش خرفه و طباشیر و سماق و مازو کوفته بیخته برجا یکه جوشش باشد و اگر جراحت آبلهٔ فرنگ [illegible]
این مرهم نموده صبح و شام بران گذارند موم سفید سه مثقال در روغن کنجد یا روغن گل دو مثقال حل کرده آهک به آب شسته در سایه خشک کرده و بیخته صلایه نموده دوازده
مثقال کتیرا سفیده سوده یک مثقال اضافه کرده صلایه کنند تا مرهم شود استعمال نمایند و اگر خشکیهای سفید رنگ بشکل [illegible] بر دست و پا و عضوی دیگر حادث شود فلفل سیاه
در آب جوشانیده عضو ماؤف را بر بخار آن بدارند یا آب گرم [illegible] کرده طلا کنند و باشد که بعد از این علت در دست و پا شقاق فاحش بهم رسد تدبیر [illegible] بدستور [illegible] در علاج
شقاق بیابد بعمل آرند صفت دوائیکه آبلهٔ فرنگ را سود مند است توتیای سبز [illegible] قرنفل فلفل سیاه [illegible] مقشر سیاه [illegible] الاچی خرد [illegible] گوگرد
آمله ساره هر کدام یک درم سیماب یکباشه کوفته بیخته بآب لیمو کاغذی حل کنند تا سیاه شود آنگاه بقدر نخود بزرگ حبها ساخته دو حب با آب لیمو وقت صبح و دو حب وقت شام خورند
[illegible] نمایند بر زخمها طلا کنند تا چهارده روز و از [illegible] پرهیز نمایند اگر دهان آبله [illegible] برگ چنبیلی جوشانیده مضمضه نمایند و این مرهم بجهت زخمهای آتشک مجرب است
کات سفید قرنفل کندر هر کدام چهار درم رال پنج درم موم سفید شش درم توتیای سبز بقدر نخود [illegible] روغن [illegible] همه را [illegible] مرهم ساخته بر لتهٔ کهنه مالیده
بر زخمها گذارند تا هفت روز صفت تدبیریکه آتشک را سود مند است شنگرف یکدام پخته پوست پنج آک خشک کرده کشته [illegible] هر کدام دو دام پخته همه را چهارده حصه ساخته

یک صبح و یکی شام لیکن بالا کشیده مثل تنباکو در حقه بکشند غذا شیر و برنج بی نمک در یک هفته شفا یابد عبد العزیز گوید که محافظت دندان نزد شرب سیماب و حفظ بینی
و چشم هنگام بخور آنها واجب است و مبالغه در رسانیدن مشروبات سمیه جوشش دهن کمتر آرد و مضمضه بروغن زرد و بالطبیخ پوست کناره یا آب یاسمین آنرا دفع کند و سکنجبین فی رود
فرا وند و برگ مورد و کندر و سعد و اصل السوس و دم الاخوین و مازو مساوی و گاهی محتبس میشود سیماب در بدن و هر زد مع اختلاج می آرد و از مجربات برای اخراج آن آنست
که سنا تربد تربد گوگرد آمله سار چاکها ریوند خطائی مساوی ساییده بخورند از شش درم تا چهل و زود شب برنج بخورند و در روز شوربا بنوشند بعضی مینویسند که در ابتدا اهتمام باید در
اصلاح غذا و تولید خلط صالح است و هرگاه ماده آن دموی باشد بفصد احتیاج تمام شود و اگر بعد از فصد زیادتی در خلطی باشد بمنضجات مناسبه آن خلط نضج دهند و بعد از آن تفرغات
لائقه آن خلط استفراغ نمایند و اگر سودای صفراوی باشد نضج آن بمنضجات آن کنند مانند مطبوخ نیلوفر و اصل السوس مقشر و بنفشه و بیخ کاسنی و خیارین هر یک سه درم آلو سیاه
ده دانه با ترنجبین ده درم و تا سه روز بنوشند و بعد از آن تنقیه بمسهل مطبوخ هلیله زرد و شاهتره افتیمون در صره بسته بسفایج فستقی تربد سفید محکوک گل سرخ هر یک سه درم
سنای مکی پنج درم جوشانیده مالیده صاف نموده در آن مغز فلوس خیار شنبر و شیرخشت هر یک ده درم حل کرده باز صاف نموده روغن بادام بر آن چکانیده نیم گرم نموده بنوشند
و تربد کوفته مطبوخ مسهل صفرا است و اگر بعد مسهل بار دیگر بیان منضج را بیاشامند پس آن مسهل او بعد از استراحت در روز آخر حب ایارج فیقرا و غاریقون و تربد
و ریوند چینی و شحم حنظل و مقل و کتیرا و محمودة از هر یک دو دانگ کوفته بیخته با آب برشته حبوب سازند و فرو برند و هرگاه عمل کند سنای مکی تربد موصوف کوفته افتیمون گل بنفشه
بادیان هر یک سه درم جوشانیده مالیده صاف کرده مغز خیار شنبر ترنجبین هر یک ده مثقال در آن حل کرده باز صاف نموده روغن بادام ده درم بر آن چکانیده بنوشند
و غذا درین ایام نخوداب گوشت حلوان و مرغ فربه با زیره دارچینی و آخر روز شربت نبات با گلاب و عرق گاوزبان و تخم ریحان بنوشند و اگر ماده آن سودا متولد از سودا باشد
منضجات آن قریب منضجات سودای بلغمیه و مسهلات آن نیز نزدیک مسهلات آن باشد و لیکن درینجا باید که افتیمون و بسفایج و هلیله سیاه که عمده اند در اسهال سودا بیشتر باشد
و حجر ارمنی و لاجورد در حبوب داخل نمایند از هر یک دانگی تا نیم درم و غذا و شربت آخر روز درین به دستور مذکور و از اشربه موافقه اکثر انواع را شربت گاوزبان و بنفشه و اسطوخودوس
و گاه سکنجبین افتیمونی است اگر در ماده آن سودای بلغمی باشد و اگر سودای دموی باشد شربت عناب یا شربت بنفشه و یا گاوزبان و عرق شاهتره و گلاب و بید مشک و در
اوقات طغیان علت غذا ماش مقشر و برنج و شیره بادام و اسفاناخ بهتر است و اگر بچه مرغ و گوشت گوسفند حرامش کنند هنگامیکه در غذا از زمان مرض و ضعف قوت ثابت نیست
و حمام گاه گاهی مجوز است لیکن بسیار گرم نباشد و در آن توقف بسیار ننمایند و از هر شیها البته احتراز کنند تا باعث وجع مفاصل و اوجاع عظیمه نگردد که بی قیمت ساز و اما
علاج باد فشک آنست که چون ماده باد آن خلط سوداوی است علاج اصلی آن دفع ماده آنست باستعمال منضجات و مسهلات مخصوصه آنکه ذکر یافت و بعد از آن
شاول مانند جدوار بگلاب سوده بقدر دو دانگ و نبات و عرق بادیان و گلاب و تخم بادرنجبویه عقب آن بیاشامند و آشامیدن زرنباد و انیسون هر یک نیم درم با نبات
سه درم سفوف ساخته خالی از منفعتی نیست و دواء المسک و مفرح مخلص اکبر و تریاق اربعه و از همه بهتر تریاق فاروق و مثرودیطوس است از هر کدام که باشد یک مثقال آنرا
سه حصه نموده روزی یک حصه را فرو برند و عقب آن سنبل الطیب زرنباد و مصطکی بگلاب جوش داده با نبات سفید بنوشند و مالیدن مرهم روغن جدواری تالیف حکیم
عماد الدین محمود شیرازی بسیار نافع است این را خصوصاً بعد از تنقیه ماده صنعت آن جدوار خطائی دو مثقال کندر مصطکی هر یک دو مثقال صابون رقی نیم قالب
برگ حنا سه مثقال آب لیمو بقدر حاجت سورنجان قسط مغاث زراوند طویل حب النار مرصاف مقل سکبینج جاوشیر زرنباد هر یک دو مثقال سیماب چهار مثقال روغن بابونه
روغن سوسن روغن زیت کهنه روغن گل هر یک پانزده مثقال موم زرد شانزده مثقال پیه گرده بز بیست مثقال موم را با روغنها بگدازند و صمغها را با گلاب بسایند
و صمغها را با سرکه حل کنند و همه را باهم ممزوج نمایند و سیماب را با پیه خوب بمالند تا کشته گردد و مطلق اثری از آن نماند داخل ادویه نمایند پس خوب صلایه نمایند که یکسان مانند
مرهم شود و چند روز بگذارند که خوب مزاج گیرد و بعد از آن سه حصه نموده هر حصه بمالند و ابتدا از میان دو ابرو کنند تا پس گوش و گردن و مقدار چهار انگشت بنا بمالند
و بر تمام مهره های پشت و سر و گوش و مرفق و رسغ و بندهای انگشت و رگ زانو و مفصلهای قدم بمالند و از چنبر گردن و استخوانهای سینه تا معده و میان ناف تا سر معده
بمالند و بر مقابل دل و جگر و زیر بغل نمالند که بد است و بعد از آن زخمهای گرم نیمه دار بپوشند و از هوای سرد و حمام حامضه اجتناب نمایند و غذا شوربای
بچه مرغ و ماش مقشر و برنج و اسفاناخ با دارچینی بخورند و آب نیم گرم بنوشند و جلاب قند و یا نبات و گلاب و عرق گاوزبان و بید مشک و تخم ... شربتی

درجانبین و بیرد امر کب حکم آنست که غالب در رنگ ماده بود مع عدم تساوی و برای معتدل حکم اوست و جرب در بلاد رطب حار مثل مصر از اخلاط گرم و در غیر آنها از بلغم و سودا بسیار افتد و ایضاً کسی را که از بلد حار یابس مثل حجاز بسوی رطب مثل مصر و روم انتقال نماید بسبب استحصاف ماده اولاً در این مسام ثانیاً و در رنگ صابش فتح یا فتشو بسبب تحلیل کردن حرارت او چیزی را که در سطح جلد باشد و نه در صقلاب چنین بسبب تکاثف ظاهر بسبب سردی در قوت حرارت غریزی بر حل مواد پس اگر ساکنان آنها بسوی اقلیم سوم و چهارم نقل کنند جرب بایشان مبادرت کند و مثل بصره و اغوار هند کثرت نماید خصوصاً چون هوا خراب گردد و اکثر آنچه جرب را واجب کند قلت ریاضت مع تناول اشیای ردی الکیفیت و قلت حمام و پوشیدن پارچهای چرک آلوده و ملازمت غبار و دخان و فرق میان جرب و حکه آنست جرب [illegible] و تولد کرم در آن کثرت ریم و تقرح بخلاف حکه و وجود جرب میان اصابع و پوست شکم و شکنهای آن غلبه کند بسبب رقت آن و انصباب مواد بسوی آن و ایضاً در زیست مینویسد که حکه و جرب شیر و قروح مخصوص بمفاصل و مغابن و پوست شکم است غالباً و گاهی عام گردد بحسب ماده و آنچه عظیم الثقل مشتمل بر مثل زرد اسید باشد جرب است و آنچه از جلد ظاهر نشود و بخاریدن او لذت یابد حکه است و گویند که رقیق الکیفیه حاد قلیل الکمیه حکه است و ضد آن جرب و باعتقاد م جرب و حادث حکه در هر چیزیکه باشد ماده و علاج هر دو واحد است و همچنین اسباب آن ادمان حریف و مالح و قدید و حلاوات مع شراب ست پس خون فاسد شود و جوش زند و بسوی جلد مندفع گردد پس حدث [illegible] اگر حار قوی الحمرت باشد و مفرط بارد و نزاف رطب و بالعکس و بهاء الدین گوید که ماده جرب تر بلغم شور بود که با خون آمیزد و اندر جلد محتبس گردد و از جهت منفرج بود و ماده جرب خشک صفرا ایست [illegible] محترق که مخالط خون شده و بر پوست ریخته و از این جهت تری و قرحه نکند و چون حدت در هر دو ماده واقع است بدان جهت خاریدن در این مرض عظیم باشد و اندر هوای عفن و نمناک و کنار دریا این مرض بسیار افتد و همچنین از بسیار خوردن چیزهای شور و تیز و شیرین بعض چون دوشاب انگور و خرما و اشباه آن و از خوردن مغز جوز تنها و با دو جرب و جوششهای بد بسیار پدید آید **علاج** ادویه مصفی خون بنوشانند و تنقیه بفصد و مسهل سودا و مانجعین کنند چنانچه در علاج آبله فرنگ مسطور شد و رعایت حفظ غالب نمایند و همگی توجه بتصفیه خون و تلطیف آن مصروف دارند مثلاً عناب پنج دانه شاهتره شش ماشه بعرق شاهتره ده توله جوشانیده صاف نموده شیره مغز تخم کدو یا تخم خیارین یا کاهو شش ماشه شربت بنفشه یا شربت نیلوفر یا نبات دو توله داخل کرده بدهند و اگر حرارت در مزاج زیاده باشد بعد از آنه سه ماشه در جوشانده افزایند یا خیسانیده بدهند و اگر شب باشد خاکشی پنج ماشه پاشیده دهند و یا شاهتره نه ماشه صندل سرخ کوفته سه ماشه هلیله سیاه کوفته هفت ماشه شب در آب تر کرده شربت عناب داخل کرده بنوشند و روغن گل و سرکه و گلاب هر یک یک توله باهم آمیخته دو گهری بیدارند بعده بر بدن بمالند و بعد دو سه گهری بآب غسل کنند و یا شاهتره چرائته کشنیز خشک هر یک شش ماشه پوست هلیله زرد یک توله جوشانیده صاف نموده شهد خالص یک نیم توله داخل کرده بنوشند و اگر خارش با ضعف قلب باشد شیره عناب پنج دانه شیره صندل سرخ سه ماشه در عرق شاهتره بر آورده شربت نیلوفر دو توله داخل کرده بنوشند و اگر با تشنج چهره و دست و پا از نزله باشد شاهتره پنج کاسنی تخم کاسنی بعرق شاهتره جوشانیده شربت عناب داخل کرده بدهند و اگر با سرخی چهره باشد بعد فصد باسلیق عناب شاهتره بعرق شاهتره مالیده آب تمر هندی و شهد داخل کرده بنوشند و یا عناب پنج دانه شاهتره کاسنی کوفته گل نیلوفر هر یک شش ماشه کشنیز خشک عدس مقشر هر یک چهار ماشه جوشانیده نبات دو توله دهند و یا ز هلیله سیاه چرائته کشنیز خشک پوست هلیله زرد جوشانیده شهد داخل کرده دهند و اگر با انتفاخ بدن از خارش باشد عناب شاهتره چرائته و مهایه تخم کاسنی کوفته هلیله سیاه کوفته جوشانیده سکنجبین حل کرده بنوشند باز بر سیاوشان گاوزبان بادیان پنج بادیان شهد خالص عوض مهایه هلیله و سکنجبین کنند و اگر دانها بر تمام بدن با خارش و سوزش باشد بعد فصد باسلیق عناب بعرق شاهتره مالیده صاف نموده شیره کاهو نبات داخل کرده دهند و صندل سوده آرد جو بآب کشنیز تازه و روغن گل بمالند و یا اطریفل کشنیزی یکتوله بخورند بالایش شاهتره گل نیلوفر خیارین کوفته هر یک شش ماشه بعرق شاهتره یا و آثار جوشانیده نبات دو توله داخل کرده بنوشند و اگر با تپ باشد شیره و مهایه چهار ماشه شیره خیارین شیره شاهتره هر یک شش ماشه شیره عناب پنج دانه سکنجبین ساده سه توله دهند بعده آب کاسنی مروق شش توله شیره خیارین شیره تخم شاهتره هر یک شش ماشه سکنجبین بزوری دو توله داخل کرده خاکشی شش ماشه پاشیده دهند و اگر با سرفه باشد عناب پنج دانه شاهتره شش ماشه کشنیز خشک چهار ماشه عدس درست شش ماشه بعرق شاهتره ده توله جوشانیده شربت عناب دو توله داخل کرده دهند و بدانند که جرب را شیر جات [illegible] خون [illegible] کاسنی تازه و آب شاهتره سبز دادن معمول است و اگر ماده ذات الجنب [illegible] بر جلد آمده جوشش و حکاک پدید آید عناب شاهتره بعرق شاهتره و عرق عنب الثعلب جوشانیده شیره مغز تخم [illegible] دانه شربت بنفشه داخل کرده خاکشی پاشیده بنوشند روز دوم خیارین افزایند یا عناب شاهتره کشنیز خشک بعرق شاهتره جوشانیده شیره تخم خرفه

شیره کاسنی شربت نیلوفر خاکشی دهند و مرهم سفیداب کافوری از موم و روغن گل و سفیده کاشغری و مرداسنگ کات سفید ساخته ضماد نمایند و اگر خارش در بدن
مثل چنبه های آتشک باشد بعد فصد تجویز مسهل کنند و عناب پنج عدد شاهتره تخم کاسنی کوفته گل سرخ هر یک شش ماشه گاوزبان افتیمون افسنتین نیلوفر هر یک چهار ماشه شب
در آب گرم بخیسانند صبح جوشانیده بصاف نموده گلقند دو توله داخل کرده بنوشند بعد دو سه روز وزن افتیمون بصره بسته شش ماشه کنند چرائته دهمایه بادیان کشنیز خشک اسطوخودوس
هر یک شش ماشه آلو بخارا هفت دانه عوض گاوزبان و افسنتین داخل کرده بدهند و دو سه روز دیگر منضج داده سنای مکی نه ماشه پوست هلیله زرد شش ماشه داخل کرده فلوس خیار شنبر
پنج توله ترنجبین چهار توله روغن بادام پنج ماشه افزوده مسهل دهند و بعد سه مسهل اطریفل صغیر یک توله خورده شیر ثمرات بجلاب شیر خود دهمایه شیره کاسنی هر یک شش ماشه سکنجبین افتیمونی دو توله
داخل کرده بنوشند و دوای مالش خارش بکار برند باز شاهتره چرائته صندل سرخ پوست هلیله زرد هر یک شش ماشه خارخسک چهار ماشه در آب گرم خیسانیده صبح صاف کرده شربت دو توله
داخل نموده بنوشند باز شیره عناب شیره تخم شاهتره هر یک شش ماشه عرق شاهتره ده توله سکنجبین لیمونی دو توله داخل کرده بنوشند بعده ما الجبن تجویز نمایند و اطریفل شاهتره
تیار سازند **ذکر ادویه مفرده** نافع جرب حکیم سویدی گوید که آرد ترمس تلخ و سعد باریک ساییده بسرکه سرشته طلا کردن مجرب من است و کذا سبوس گندم بسرکه پخته و کذا روغن شیطرج
بلعین حامض و گویند که ضماد شب یمانی با سرکه و عسل و یا با برگ کرم و عسل پخته و یا با عصاره برگ کرم در حمام و کذا اشنان سوخته بسرکه سرشته در حمام و کذا پنیر کهنه و سعد و سرکه در حمام و کذا
روغن گندم و کذا [illegible] بیخ سرخ و زیت و با سرکه و کذا مامیران و کذا شیطرج بسرکه و کذا [illegible] بسرکه و یا با روغن گل و کذا کبریت بعلک البطم و سرکه و یا بنطرون و [illegible] و سرکه و کذا [illegible]
بزیت و یا بسویق و سرکه و کذا شونیز بسرکه و روغن گل و کذا زاج سوخته نرم کرده بسفیده مشوی و روغن گل یا سرکه و آب کشنیز و کذا شیر انجیر بسویق سرشته و کذا برگ خرزهره
بزیت و مرداسنگ و کذا قنشیشا بسرکه و کذا سیماب و کبریت و [illegible] یا مرداسنگ کندش و روغن کنجد و کذا کف دریا بسرکه یا بشراب و کذا زنگار و صمغ بطم و موم و [illegible] و نطرون
و کذا خربق سفید بشیر و کذا روغن شیطرج چون شیطرج را در شیر تازه بپزند تا مهرا شود صاف کرده بوزن او زیت انفاق آمیخته باز بجوشانند تا شیر فانی گردد و زیت بماند و کذا مرداسنگ
و سیماب مقتول و [illegible] ساییده [illegible] با سعد و کذا نطرون و قلقند و زنگار بسرکه و کذا عصفر بسرکه و زیت آمیخته و کذا اسپید و زرنیخ زرد و زیت و کذا با روغن زرد خار سرشته و کذا ماش
بسرکه پخته و کذا تخم شلجم بسرکه و کذا اقلیمیا سوده بسرکه و یا با آب [illegible] آمیخته و کذا آب [illegible] کذا سرکه و عسل و سیر ساییده و شرب تخم شاهتره و کذا افتیمون کذا تخم بادرنجبویه کوفته و
اکل لعاب آن و کذا سنای مکی و کذا درونج و کذا خطمی و کذا آب خیار خسک و کذا گاوزبان مسلوق بروغن بادام و کذا تخم [illegible] سه روز متواتر هر روز یکدرم [illegible] نافع
جرب است و بقول حکمای هند چون یکدرم تخم پنوار را کوفته در نیم رطل جغرات حل نموده در ظرف سفالی کرده در سایه در سه روز بگذارند که متعفن گردد بعد از آن بر بدن بمالند از برای جرب
سفید بود و اگر قدری نیله تهوته نیز انداز ند بسیار نافع بود و اگر تخم پنوار از یک مثقال تا سه درم هر صباح همراه آب سرد بخورند در ازاله حکه و جرب و قوبا و ریختن موی و رفع فساد دیگر در جلد [illegible]
نافع است و از مجربات حکیم علی و اگر شنگرف شش ماشه جو کوبیده در آتش در ظرفی گرفته چنانکه آبله بود مقابل آن بسوزند چادر بر سر گرفته دود آن بموضع آبله برسانند و سه چهار روز متصل بکنند مجرب
حکیم علوی خان است **ذکر ادویه مرکبه** که در جرب معمول است **اطریفل شاهتره** موافق نسخه معمول که مداومت آن رافع جرب است پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی هلیله زنگی پوست بلیله
آمله گل سرخ افتیمون صندل سفید [illegible] سرحچوکه کشنیز [illegible] قصب الذریره هر یک دو درم مغز تخم کدو شیرین چهار درم برگ شاهتره ده درم کوفته بیخته بروغن گاو چرب کرده
بسه وزن شکر سفید بقوام آورده [illegible] خوراک تا دو توله و نسخه متعارف آن در قرابادین مسطور است **حب کبریت** که جرب و قوبا را نافع بود و اصلاح خون نماید و مکرر بعمل آمده
گوگرد آمله سار [illegible] سه جزو پوست هلیله زرد دو جزو پوست بلیله آمله هلیله زنگی سرحچوکه اصل السوس صندل سرخ شاهتره [illegible] جزو گیرو گل سرخ گل نیلوفر هر واحد
یک جزو کوفته بیخته بقدر نخود حبها سازند شربت یک مثقال با عرق شاهتره اقل یک هفته و اکثر تا پانزده روز خورند دوائیکه بجهت خارش بعمل می آید عناب شاهتره گاوزبان
گل هندی برنڈی صندلین سرحچوکه چرائته برگ حنا پوست هلیله زرد براده شیشم براده چوب آبنوس براده چوب [illegible] شام در آب گرم تر نمایند
صبح صاف کرده شهد یا شربت نیلوفر موافق مزاج داخل کرده بنوشند و مالش بر جرب [illegible] سیماب شش ماشه گلاب چهار توله آب لیموی کاغذی یکتوله آب کشنیز تازه آب شاهتره تازه
آب [illegible] روغن گل هر یک [illegible] دو ماشه [illegible] نه ماشه در کهرل سحق نموده بر بدن بمالند **ایضاً** که مجربست خاکمیله کتهه [illegible] مرداسنگ
هر یک چهار ماشه سیماب سه ماشه [illegible] بریان دو ماشه دانه الایچی سفید یک ماشه اول سیماب را با [illegible] ساییده پس دیگر اجزا داخل کرده خوب ساییده در روغن زرد که
[illegible] **ایضاً** که در جرب یابس رطب هر دو معمول است کافور گوگرد آمله سار هر یک [illegible] سوده در روغن گاو

سه توله بست و یکبار شسته حل کرده بر بدن بمالند و چهار گهڑی در آفتاب نشینند بعده آرد نخود و حنا مالیده غسل کنند و سه روز متواتر بعمل آرند و گاهی وزن نیله تخوته هم سه ماشه
کرده میشود ایضاً از مجربات حکیم علی کبریت زرد صاف ده درم باریک بسایند و با صد درم پیه گوسفند مخلوط کنند و دو درم میعه سائله اضافه کرده بر بدن بمالند که جرب متقرح را هیچ
چیز مثل این نیست و جرب کهنه در یک هفته زائل میشود و اگر زرنیخ در روغن کنجد بپزند و آن روغن بمالند نیز این عمل کند و در جرب خشک نیز نافع بود و میعه سائله برای دفع
بوی کبریت ست ایضاً معمول حکیم علوی خان برای جرب متقرح توتیای کرمانی تخم پنواڑ هر یک یکتوله مغز تخم خربزه مغز تخم خیارین کالی زیری هر یک دو توله در سرکه و روغن گل
هر یک چهار دام کهرل سازند تا مثل مرهم شود پس بمالند غسل فرمایند دوائی که در جرب طلا بالخاصیت عجیب التاثیر و مغنی از سائر تدابیر ست گندهک چوک مرداسنگ سهاگه
کمیله کته سفید پهٹکری منسل ہیرا کاسیس ماشه نیله تخوته سه ماشه همه را باریک سائیده در روغن سرسون حل کنند و بمالند و بعد دو سه گهڑی از آب سرد غسل نمایند
ایضاً نافع برای خارش بدن و خصیه و قضیب انار زرنیش یک عدد در سرکه انگوری بظرف مسی یا قلعی بپزند تا مهرا شود پس در کهرل انداخته گوگرد زرد پوست هلیله زرد
توتیای کرمانی مغز تخم خربزه بریان مغز تخم خیارین مغز تخم کدو بریان تخم پنواڑ پوست کدو سوخته حضض مکی هر واحد یک یک مثقال کوفته بیخته داخل کرده خوب حل کنند پس روغن گل
بقدر حاجت انداخته در هم سازند تا مانند مرهم شود و بر بدن بمالند ایضاً سفیده کاشغری شش ماشه شاهتره هفت ماشه مرداسنگ هلیله زنگی هر یک یک ماشه چوک دو ماشه
کافور یکماشه همه ادویه باریک سائیده در روغن چنبیلی حل کرده مالش نمایند و معجون شاهتره یا عرق شاهتره مخمور ده ماشه نوشند غرا کمرک ایضاً گوگرد دو درم توتیای سبز بریان سهاگه بریان
سهاگه هر یک نیم درم در روغن گاو که بست و یکبار شسته باشند آمیخته بر بدن بمالند بعده دو گهڑی غسل کنند و بدانند که اگر برگ نیم آب آن و زرنیخ آب آن با آب شاهتره جوشانند
چهارم حصه باند صاف کرده از آن آب روغن که در ادویه خارش می آمیزند بشویند بعده با دویه آمیخته بکار برند بسیار مفید گردد ایضاً که در یکهفته رفع میکند سیماب المفار نیم ماشه
کبریت توتیای سفید هر یک هفت ماشه سائیده با روغن گاو پنج شش توله در ظرف آهنی با دسته چوب نیم تا چهار گهڑی بسایند بعده سوای سر و گردن و بغل و کنج ران بجز همه
بدن مالیده در آفتاب نشینند بنحویکه سر تا گردن در سایه باشد و بعد یکپاس گل زرد و کنجاره و روغن بر بدن خوب مالیده غسل نمایند و بعضی اوقات تنها سیماب المفار بقدر یکدو ماشه
سوده در روغن زرد آمیخته بمالش آن صاحبان جرب کهنه را ابراء نمودم و در عمل یکدو بار صحت کلی حاصل شده روغنی که برای خارش مفید است بابچی یکتوله سر تا ان زرد
شش ماشه سنکهیه چهار ماشه جدا جدا سائیده آمیزند پس روغن سرسون پاؤ آثار در کوزه گلی که زیر او گل چسپانیده و گاهی در دوری شاخ بسته باشد انداخته بر آتش گذارند
چون روغن خوب گرم شود ادویه مسحوقه اندازند و وقتیکه خوب پخته شوند آن روغن را در طشت پر آب بریزند و از آب بالا آب روغن سینه برداشته بطوری که مسکه از دوغ
بر می آرند و وقت صبح بر بدن بمالند و بعد چند ساعت آرد نخود مالیده غسل نمایند و اگر سیر مقشر هشت نه حبه و برگ کنیر بسی ورق یک عدد خوص بابچی سنکهیه در روغن تلخ
سوخته ماند آتش فرود آورده حل کرده بکار برند جرب متقرح و قوبا و سائر بثور که آب از آن جاری باشد مجرب نوشته اند نسخه دیگر برای جرب متقرح [illegible] که بسبب فساد
خون با خارش شدید باشد و از کثرت خارش و طول مدت جلد سیاه و سطبر مثل جلد فیل شده باشد از مجربات والد مرحوم ست برگ کنیر سفید نیم آثار خرد خرد کرده در آب
یک صبوحی کلان تا سه پاس بپزند بعده روغن کنجد پاؤ آثار در آن انداخته سه چهار جوش داده فرود آرند و در ظرفی پر از آب سرد آن آب برگ و روغن بریزند چون روغن
بالای آب آید آنرا از دست بر کناره جام جمع کنند بدستوریکه روغن از ماست میگیرند و در آن روغن توتیای سبز یکدرم سفیده قلعی دو درم مردار سنگ یکدرم مرداسنگ یک مثقال
رسکپور دو مثقال باریک سائیده مخلوط کرده مالش نمایند و اگر از آن آب برگ مذکور بدن را بشویند نیز فائده بخشد سفوف که برای جرب متقرح و سوزاک و آتشک و هر قسم آبله
باشد بسیار مفید ست و خصوصاً بعد از تنقیه و برای بثور سرخ سیاه پوست هلیله زرد چهار ماشه پوست هلیله کابلی شش ماشه پوست بلیله چوب گز هر یک یازده ماشه
آمله بلیله سیاه هر یک نه ماشه شاهتره سه ماشه گل سرخ شش ماشه ریوند چینی پنج ماشه برگ سنای مکی بست ماشه کوفته بیخته هموزن ادویه شکر سفید آمیخته سفوف سازند
خوراک یکتوله با نبات خشخاش یا آب نیمگرم اگر مزاج مساعدت نماید علی التواتر بخورند والا دو سه روز خورند و موقوف نمایند و باز شروع کنند و صغیر السن و ضعیف المزاج را کمتر از این قدر
باید داد شربت شاهتره که مسهل طبیع را نرم کند و اخلاط بلغمی و سوداوی محترقه برآرد و جرب و حکه و جذام را نافع و تسکین خلط صفراویه کند تخم کشوث شش درم گل سرخ زیره
سفید هر یک پنج درم گل بنفشه هفت درم پرسیاوشان اصل السوس مقشر بسفایج سنا مکی گل گاؤزبان هلیله سیاه پوست هلیله کابلی هر یک بست درم پوست هلیله زرد
تمر هندی هر یک سی درم آلو بخارا [illegible] انجیر تازه هر یک سی عدد عناب سپستان هر یک پنجاه عدد آنچه کوفتنی ست نیمکوفته در ده آثار آب شاهتره تازه یک شبانه روز

تر دارند لیس بجوشانند تا آنکه سوم حصه بروده صاف کرده نگهدارند شربتی از هفت درم تا بیست درم با ماء الجبن گاهی مغز خیارشنبر و سقمونیا اضافه میسازند و در نسخه دیگر
افسنتین رومی سه درم اضافه است و شربت ورد انیسلیجی نیز برای خارش نافع ضماد گوگرد و که جهت جرب بارها آزموده است گندهک آمله سار نیله تهوته کمیله مرداسنگ هر واحد
یک توله همه را باریک سائیده سه حصه نمایند و یک حصه در روغن زرد که سه چهار توله باشد آمیخته بر بدن مالند و سه چهار گهری در آفتاب نشینند بعد از ان حنا و آرد نخود و آب
آمیخته بر بدن مالیده غسل نمایند و همچنین کنند و گاهی برای تقلیل حدت دوا و دفع بوی گندهک کافور یک دو ماشه و میعه سائله سه ماشه افزوده میشود ایضاً نسخه
معمول آنبه هلدی گندهک آمله سار کمیله باچی سیماب فلفل گرد هر یک نیم توله توتیای سبز ربع توله ادویه کوفته بیخته با سیماب کهرل نمایند تا رنگ آسمانی گردد و بعد از ان در روغن
نیم یا واندا خته سحق بلیغ نموده بکار برند ایضاً معمولی برای خارش کبریت سیماب زرنیخ شنگرف هر واحد چهار ماشه سائیده سه حصه کنند و هر روز یک حصه در روغن گاو
و یکبار شسته باشند آمیخته بمالند ایضاً که بکرات بعمل آمده گندهک آمله سار نیله تهوته سوخته سیماب بکتگری بریان فلفل هر یک شش ماشه سوده در روغن
شسته باشند شش توله آمیخته طلا نمایند و بعد دو گهری باب نیمگرم غسل کنند و از آرد نخود و لبشویند ریم و خارش رفع میگردد ایضاً که برای جرب بهتر از این نسخه نیست تخم پنوار باچی تخم
گوگرد هر واحد یک مثقال توتیای سبز نیم مثقال فلفل سوخته برگ حنا هر یک پنج ماشه مرداسنگ کمیله آمله سوخته نوشادر هر واحد یک درم سیماب تخم
سهاگه بریان هر واحد یک درم روغن گاو ده درم همه را در ظرف کانسی به حل کرده طلا سازند و بمالند و بعد سه گهری باب نیمگرم غسل کنند ضماد شنگرف که برای جرب
شنگرف هشت ماشه نیله تهوته مرداسنگ کمیله هر واحد شش ماشه سندور هفت ماشه سیماب ماشه حنا دو دام روغن نیم پاو اول سیماب تهوته و مرداسنگ سائیده
آمیخته کهرل کرده نگهدارند و طلا کرده بر بدن مالش کنند و بعد دو گهری غسل نمایند ضماد نافع جرب معمول مجرب مرداسنگ سفیده کاشغری کتهه سفید حنای خشک
شش ماشه توتیای سبز کافور رسکپور هر واحد سه ماشه کمیله نه ماشه سنگ جراحت چهار ماشه همه را باریک سائیده در روغن ... باب شوئیده شسته باشند
و طلا کرده باشند ایضاً که بجهت جرب و آبله مستعمل مرداسنگ حنا کمیله چونه پهری خشک هر واحد یک جزو نیله تهوته نیم جزو کتهه شش جزو کوفته بیخته در روغن تلخ یا شیرین
بمالند و ساعتی در آفتاب نشینند طلاء مجرب جهت جرب و حکه و کونتر کمیله مرداسنگ هر یک چهار دام نیله تهوته ... یک دام کوفته بیخته باب تنبول کهرل کنند
و گاهی گل حنا و کتهه خصوصاً روغن حنا افزوده و بسیار مفید یافته نوع دیگر که جرب مطلق را مجرب است و حکیم جالندهری گفته که تجربه کردم و بی نظیر یافتم بگیرند ابهل حنا هر واحد یک مثقال
پوست هلیله زرد و سیماب مقتول و تیلطیح هر یک نیم مثقال فلفل گرد یک مثقال روغن چلتی ... یک مثقال بدستور معمول مرتب ساخته طلا نمایند و صبح در حمام بآب شورس ...
بشویند حماد الدین محمود طلای اشنان مخلوط بسرکه را تجربه کرده لطوخ برای هر دو نوع جرب تر و خشک مجرب حکیم ممدوح اگر تا هفت روز ان لطوخ کنند بر تمام جمیع بدن
برطرف نماید اسفیداج ... زرد هر واحد یکدرم نوشادر نیم درم نمک هندی یا اندرانی ... درم بکار برند نوع دیگر از مجربات حکیم علی زنگار یکدرم حنا دو دانگ ...
سائیده بروغن تخم کتان خمیر کرده بر هر دو دست و پای خضاب کرده بخوابند صبح بشویند هر سه شب حکیم علوی خان سیماب و توتیا نیله تهوته شش ماشه حنای خشک نیم پاو
روغن یا ده گاو یا چهار تار همه را در ظرف آهنی با دسته آهنی تا چهار پاس حل کنند بعده در آفتاب ... بر بدن خوب بمالند بعد چهار گهری آرد نخود با آب آمیخته بر بدن مالیده
غسل نمایند و همچنین سه روز استعمال کنند مرهم که جهت آبله خارش و آتشک فائده دارد کتهه سرخ کتهه سفید صندل سرخ صندل سفید مرداسنگ هر یک ... توله کافور
سه توله سائیده در روغن گاو نیم پاو و یک صد و یک مرتبه باب شسته آمیخته حل نمایند و حسب حاجت هر روز مالیده باشند تا یک هفته معجون شاهتره دافع فساد خون گرمی
مزاج و مرقی جرب و حکه پوست هلیله زرد و کابلی پوست بلیله آمله برگ ... هلیله زنگی هر واحد یک توله شاهتره دو توله چرائته اصل السوس هر یک دو درم تخم خشخاش
دو مثقال کوفته بیخته بروغن گاو چرب کرده بسه چندان قند بقوام آورده آمیزند معجون که برای جرب بدین مجرب نوشته تربد سفید چهار ده درم مغز چلغوزه ده درم
و نیم مغز بادام مقشر بادیان هر یک هفت درم اصل السوس ... نیم درم ... دو مثقال زرد چوب دو درم ایرسا یک نیم درم کوفته بیخته با شهد ... سازند خوراک
یک توله وقت شب و حنا هشت مثقال گوند سهجنه یک مثقال راب بخته نیم گرم ضماد کنند تا یک هفته اقوال مجربین مسیحی گوید که در جرب حاد که از عفونت خون
غلیظ حادث شود باید که ابتدا الفصد کنند پس اسهال بهلیله و شاهتره بمرات نمایند و بعد تنقیه طلا استعمال سازند و سعال که جرب طلب ... بسیار خشک کنند مثل
این و الکنه کنند شش درم زراوند طویل چهار درم عروق الصباغین سه درم خاک سیماب دو درم سائیده بسرکه و روغن گل سرشته در آفتاب یا در حمام طلا کنند

دیگر کندش مغز بزر و سائیده بسرکه سرشته طلا نمایند دیگر زرنیخ سرخ و زرد مرداسنگ سیماب کشته عروق الصباغین کندش اشق مغز بادام تلخ برگ خربزه نوشادر
زراوند سائیده بسرکه وزیت سرشته استعمال کنند دیگر زراوند طویل مغاث کندش مر اشق بادام تلخ عروق الصباغین جدس مقشر مرداسنگ چرک نقره بسرکه وزیت آمیخته
بکار برند دیگر برای قوبا و متقشر جرب شحم حنظل کندش کبریت زاج هر واحد سه درم مرداسنگ مینا هر واحد هشت درم تخم حرمل بریان روغن زیت هر واحد دوازده درم سیماب
کشته ده درم سائیده بزیت آمیخته استعمال نمایند دیگر برای جرب رطب کبریت ابیض غیر محرق کندش نمک طعام خاکستر بلوط عاقرقرحا قنبیل بسرکه و روغن گل سرشته طلا
آرند دیگر کندش مورد خشک زراوند طویل شنجار سوخته زیبق مقتول اشنان مرداسنگ گوگرد غیر سوخته زرنیخ نار زرد زنگار سفیداب حب البلسان سائیده بزیت و روغن گل
و روغن نارا آمیخته استعمال کنند و این در قلع ثآلیل و آثار سیاه و جرب و سعفه نافع است شیخ میفرماید که روغن را اصحاب جرب ضرب کنند و سکنجبین البستان انفع دهد اگر خوف
سحج نباشد و اول افضل علاج جرب آنچه بیشتر بدان اکتفا کرده شود و آن استفراغ است بچیزیکه اخراج خلط حاد محترق و بلغم شور نماید بعده اصلاح غذا و تدبیر طلب بخار
اجوات این باب دانسته اند و استعمال اشیای مائیه تنقیه که امن از سرعت نفع او باشد مثل هندوانه و کاسنی و کاهو و مانند آن و ایضا از خارج و حاج اصلا ترک نمایند و از
مستفرغات جیده برای اقسام مواد جرب طبیخ افتیمون بهلیله زرد و شاهتره و سنا و بسفایج و افسنتین است و گاهی در ان گل سرخ و کاسنی و مانند آن داخل کرده میشود
و گاهی در ان ماهیزهره بجای صبر که اندران است و گاهی سقمونیا شامل می نمایند و ایضا مغز حلغوزه و سقمونیا نیکو و بالغ النفع است طبیخ جید بگیرند بلیله زرد و مویز منقی هر واحد
و در سه رطل آب بجوشانند تا سوم حصه بماند و صاف کرده از جمله آب الجبن و ثلث رطل بستانند و خیار شنبر ده درم در ان حل کرده باز صاف کرده غاریقون یک درم داخل کرده بنوشند
حب جید که آن حب شاهتره است بگیرند بلیله زرد و کابلی و سیاه هر واحد پنج درم صبر سقوطری هفت درم سقمونیا سه درم مدام با آب شاهتره لیس بسرشته و بگذارند تا خشک شود و چند بار
تسقیه نمایند و بگذارند تا خشک گردد و این عمل سه چهار مرتبه نمایند پس حبوب سازند و دوای قوی جید برای جرب مزمن بگیرند بلیله زرد و بلیله و آمله و برنگ کابلی مقشر
هر واحد یک درم تربد دو درم و بیانند سرشته قرص سازند شربتی برای اسهال تام از ده تا پانزده تا بیست قرص باب گرم و گاهی در ین سقمونیا داخل سکنند نیز و گاهی
از جرب بعضی فرمن خلاص میگرداند دوام شرب صبر لیکن متواتر سه روز هر روز مثقالی بعده یک روز در میان تا سه روز و یا سه روز ترک نمایند و معاودت بتواتر کنند
و یا در میان وقفه بحسب مشاهده واجب نمایند و معالجه سحج بحقنه کنند اگر عارض شود و این نافع مستاصل جرب است و بهتر آنست که آنرا در آب کاسنی تر کرده بنوشند و با
آن اندک آب بادیان کنند اگر از آب بادیان مانعی نباشد مثل حرارت مزاج مقداریکه در ان صبر باشد از یک درم تا یک مثقال بود و چون متحمل او است آن نباشد
ترک نمایند و ایضا نقوعات اجاصیه نافع است و یا بگیرند رب بلیله زرد و متخذ از خشک کردن آب مطبوخ او در آفتاب از ان برای جرب رطب از پنج درم تا ده درم بشکر بخورند و این
برای جرب صفراوی و برای جرب رطب است و ممکن است که مثل این از جمیع مسهلات گرفته شود و بعض آن با بعضی مخلوط سازند و گاهی با یکدیگر آمیخته از ان حبوب
ساخته شود و ماء الجبن با افتیمون نیکوست چون هر و زید شود که در غیر این باب مذکور شد استعمال نمایند و با بلیله و آب افشرده شاهتره چند روز متواتر بغایت نافع است و
انچه قائم مقام منقیات بر فوق است اینست که حب صبر بسقمونیا و زعفران مرتب سازند و از ان هر شربت پنج حصه بگیرند و این نسخه بلیله زرد و صبر سقوطری کثیرا گل سرخ
هر واحد یک درم زعفران ثلث درم و ایضا بگیرند از دوائیکه در ان برنگ می افتد و مذکور شد هر روز یا دو روز از دو درم تا سه درم و قومی گفته که چون استفراغات
بکثرت نمایند و از ان فائده یافته نشود پس اولی آنست که تخفیف نمایند و بهم آشامیدن صاحب مرض هر روز صبح و شام بر لیست گندم نشا و آب بسیار با اقتصار روز زند
و گفته اند که آنچه صاحب جرب یابس را که تشفیه انفع بود اینست که تا سه روز هر روز از روغن کنجد یک صد و سی درم با نصف آن سکنجبین بنوشند و بعضی مردم آب غاب
بدان مخلوط کرده اند و این را تجربه کرده ام علاج بالغ النفع است الا آنکه مضعف معده است و از مرکبات مناسبه برای این ادویه چرک نقره و مرداسنگ و قنبیل و عروق
است بسرکه در روغن گل بهتر سرشته در جرب قوبا را نیز بدان طلا نمایند و خفیف تر ازین گل ارمنی و کافور و زعفران هر واحد نیم درم بسرکه و آب عنصل و روغن گل
خفیف است و برای آنکه اندک قوی تر باشد بزر البنج است بسرکه در روغن گل سائیده در حمام استعمال نمایند و ایضا آب انار ترش در روغن گل و بورق و بهتر آن
آنست که در ان قوت شحم او نیز باشد و همچنین آرد عدس و مغره و سرکه آمیخته در آفتاب بنهند تا گرم شود پس طلا نمایند و اما معاجین که احتیاج استعمال آن نها افتد مثل
است که حاجت خوردن آنها باصحاب قوبا و سعفه دقیق میشود یعنی آنچه نرم از آنها باشد مثل اطریفل صغیر و نقیمش و ایضا مثل این معجون بگیرند سنا و شاهتره هر واحد درم

بلیلهٔ زرد چهار درم قشمش مغسول و چند ہمہ را ادویهٔ موضعیه برای جرب ہمہ آنست که دران جلا باشد و گاهی کفایت کند آنچه دران جلا می او با تقویت جلد و اصلاح
مزاج آن باشد مثل آب مولکیه حماض چقندر و انار و مثل سبوس سپیده و آرد عدس و قشر و اینغا اقاقیا بسرکه و تخم و جوف خربزه و نشاسته عصفر و آب کرفس و طبیخ جلاه و آب پوست
غرب و گاهی احتیاج افتد بچیزیکه دران تحلیل قوی باشد مثل شحم حنظل و علک الانباط با آب نعناع و زراوند بسرکه و نزاج بریان و خصوصاً زرد بسرکه و روغن گل و بخیختین و قلقند و
اخوات آن و خربزه بسیار قوی ست و گاهی کفایت کند سرکه او که دران برگ ورا تر کنند پس با روغن کنجد بزنند و گاهی با ادویه حاده مثل روغن گل مخلوط میسازند تا
منع افراط حدت کند و مثل پوست انار برای مثل آن یعنی قبض و تکثیف تا جلد قوی گردد و تا تیزادویه حاده قبول نکند و از آنچه تجربه کرده شده تخم جرجیرست که روغن
آن بگیرند و جرب فاریده در آفتاب گرم بدان مالش نمایند و یا قریب کانون نشینند و تکرار این کنند که بغایت نیکوست و دوای جید بگیرند مرداسنگ و زاج مساوی
و با سرکه خمر بسایند و در کوزهٔ گلی کرده و در جای نمناک تا یکماه دفن کنند و بعد از ان بطریق طلا استعمال کنند که این بالغ انفع ست با وجود قلت لذع کندش زیبق
مقتول و چرک نقره و زراوند و کبریت و قنبیل و اشخار و مسحوق خسته و بخاث و نوشادر و عدس تلخ و تخم حرمل و اشق و زنگار و اشنان قصارین و سرگین سگ و سرگین گاو
در باب دیگر و قثاء الحمار و ایضاً پوست جوز رسوخته بر موضع جرب بپاشند بعد چرب کردن بمسکه و لیس از ان بر بندند و تجدید آن نمایند تا آنکه زائل شود و گاهی قرو باشا
بسرکه و علک الانباط بسرکه نفع بخشند و آنها از ادویهٔ مرکبه جیده انیست که بگیرند سیماب کشته و برگ خربزه و اقلیمیا و مرداسنگ و بسرکه و روغن گل طلا نمایند در شب
دران خواب کنند و صبح در حمام بدن را اولا بسرکه و اشنان سبز با آب گرم بشویند بعده با آب سرد بعد از ان بروغن بالش نمایند و دوای مسهل مرداسنگ و زاج زرد
مساوی بسرکه یک هفته در آفتاب بسایند و نزد حاجت بدان طلا کنند و ایضاً زیبق مقتول و میعه سائله و روغن گل آمیخته استعمال کنند و ایضاً سیماب
کشته و میعه سائله و بزر البنج و قسط اجزا مساوی و ایضاً کندش یک جزو مغره سه جزو بسرکه طلا کنند و چون از ادویهٔ قویه مجففه محلله و یابسه مقشفه استعمال کنند عقب
آن روغن های معروفه مثل روغن بنفشه و نیلوفر و بنفشه و مانند آن بمالند خصوصاً در جرب یابس و قلیل الرطوبت و در جرب رطب چیزیکه در تجفیف شدید تر باشد استعمال
کنند و در جرب یابس چیزیکه در تجفیف کمتر بود و لعمل آرند و انچه اندران زیبق مقتول افتد آنرا حتی المقدور از نواحی معده و اعضای کریمه دور دارند و علاج جرب یابس
و حکه قریب بیکدیگرست و استحمامات جرب را اغذیه صاحبان جرب علاج حکه مذکور گردد و بدانند که حجامت ساقین در جرب فاحش نفع میکند صاحب کامل گوید
که هرگاه جرب پیدا شود باید که بمبادرت بفصد هفت اندام و شرب مطبوخ مقوی البصر و تبرید کنند و طبیخ هلیله و سنا و سوزنبو نوشند و صفت آن انیست پوست هلیلهٔ زرد
کوفته پنج درم سوزن منقی سی درم سنای مکی هفت درم شاهتره ده درم تمر هندی از تخم و لیف پاک کرده پانزده درم در سه رطل آب بجوشانند با آتش معتدل تا آنکه
بیک رطل آید صاف کرده نیمگرم بنوشند و یا بگیرند آب شاهتره افشرده و از سه وزن تا پنج روز و در هر روز نیم رطل با شکر ده درم بنوشند بعد از آنکه قبل و صبر سقوطری باریک ساخته
یک مثقال با آب با دیان سرشته حب ها بسته در سایه خشک کرده خورده باشند و چون آنرا باین حب ها هند منفعت بین نماید حب برای جرب و نسخه این همانست که
دران کتیرا و غیره یک درم ست و در قول شیخ گذشت در آب کاسنی مثل نخود حب ساخته بر ناشتا از مثقالی تا دو درم بخورند و بعد آن آب افشرده شاهتره صاف کرده
نیم رطل بنوشند و حب شاهتره که نافع جرب ست اجزای آن نیز در قول شیخ مذکور شد مثل نخود حب ساخته خشک کنند و از یک درم تا یک مثقال یک روز در میان بخورند پس
هرگاه بدن از خلط ردی پاک شد باید که اطلیه مجففه استعمال کنند و از انجمله این طلاست سورنج قرد مانا هر احد ده درم کبریت اصفر پنج درم همه را باریک سائیده بسرکه و
روغن گل سرشته در حمام بدان طلا نمایند دیگر زیبق مقتول و [illegible] اقلیمیای نقره و مرداسنگ و کندش و اشخار مساوی باریک ساخته بسرکه و روغن گل سرشته
در حمام طلا کنند دیگر بورق و نمک و قسط و کندش هر احد دو درم میعه سائله ده درم سوده بروغن گل آمیخته شب طلا کرده بر آن خواب کنند و صبح در حمام باشنان فارسی بشویند
دیگر آب مغسول بسرکه سائیده در حمام طلا کنند دیگر برگ خربزه و حنای یکی هر احد ده درم زراوند طویل و مدحرج و گوگرد زرد هر احد چهار درم همه را باریک سائیده
در روغن گل و سرکه سرشته در حمام یا در آفتاب طلا کنند بعد با آبیکه دران سوده برگ سوسن جوشانیده باشند و بعد آن بگل سرخ و صندل غسل کنند دیگر کندش و کبریت
ابیض و زرنیخ سرخ مساوی و قلقطار چوب انگور هموزن همه باریک سائیده بروغن گل حل کرده در آفتاب یا در حمام بدان طلا کنند و با آب مطبوخ سعد و گل سرخ غسل نمایند
دیگر عروق پنج درم زراوند طویل و مدحرج هر احد دو درم برگ خربزه و برگ سوسن حنا هر احد سه درم همه را باریک کرده بروغن گل سرشته در حمام استعمال کنند پس گرمابه ...

صلاح یابد بهتر و الا ماء الجبن اگر دو از نیم رطل تا یک رطل با دو اوقیه آب شاهتره نزدیک یک مثقال صبر حسب ساخته قبل و خورده بنوشند و گاهی اگر جرب با حکه مزمن گردد و شاخ ابزار جات
و فروج عسل البرود در بدن می‌گردد و در آن هنگام تناول مطبوخ افتیمون و غاریقون و بعد آن ماء الجبن واجب است و بچیزی از اقراص سفید و بادویه که در باب سعفه مذکور گردد طلا
و اگر جرب خشک باشد و صحت او دشوار بود پس این طلا بکار برند صفت آن زرنیخ مرداسنگ و سنای مکی و حنا هر واحد دو درم کنجد و بادام تلخ هر واحد سه درم عروق چهار درم همه را
باریک سائیده پس که در روغن گل سرشته بعد تنقیه بدن بدان طلا کنند ابن الیاس گوید که در ابتدا فصد اکحل نمایند و هر صبح جلاب عناب و سپستان هر واحد ده عدد و بنفشه
خشک و تخم کاسنی هر یک سه درم با شکر سفید و ترنجبین هر واحد ده درم بنوشند و غذا مزوره ماش و نخود با شیره بادام و این جلاب تا هفت روز بنوشند پس بقاروره نظر کنند
اگر در آن نضج پدید آید تنقیه بدن بمطبوخ هلیله مقوی بصبر و ترید نمایند و یا باین مطبوخ سنای مکی هفت درم پوست هلیله زرد پنج درم مویز طائفی ده درم شاهتره
اگر باشد یک دسته و اگر خشک باشد پنج درم از تخم آن تمر هندی بیست درم بنفشه و نیلوفر هر واحد سه درم افسنتین رومی یک درم آلو سیاه و آلو کوهی و عناب و سپستان هر یک
بیست عدد همه را با آتش معتدل در سه رطل آب بپزند تا بیک رطل آید و در آخر جوش افتیمون هفت درم در صره بسته در آن اندازند بعده از آتش فرود آورده صاف کرده
در آن فلوس خیارشنبر و ترنجبین هر واحد بیست درم مالیده سحرگاه بنوشند و بر آن صبر کنند تا بدن از اخلاط فاسده تنقیه یابد و در آخر روز مزوره ماش و نخود و مغز بادام غذا سازند
و یک روز راحت دهند بعد از آن بگیرند آب شاهتره افشرده سه اوقیه در آن شکر ده درم حل کرده بنوشند تا هفت روز متواتر و یا حب شاهتره بخورند که آن نفع بلیغ می‌نماید
صفت آن بگیرند هلیله زرد و سیاه و کابلی صبر سقوطری هر واحد یک درم سقمونیای مشوی در جوف سفرجل نیم دانگ تخم شاهتره یک درم مقل یک دانگ همه را
باریک سائیده با آب شاهتره سرشته حبها سازند و این یک شربت است هرگاه بدن از اخلاط محترقه فاسده پاک گردد اطلیه مخففه جرب استعمال نمایند و آن مرتقول صاحب
کامل مذکور شده و این طلا از همه قوی تر است بگیرند بورق مغسول کبریت زرد و کندش و قسط و برگ خرزهره و حنا و زراوند طویل و میعه سائله همه را سائیده پس که کهنه
و در آب و روغن گل آمیخته و در حمام بدان طلا زنند و یک ساعت بر آن صبر کرده بدن را با آب مطبوخ آس و برگ سوسن بعد آن با آب گل سرخ و صندلین بشویند و یا
بگیرند خاکستر چوب انگور بیست درم گوگرد زرد پنج درم و باریک سائیده پس که در روغن گل آمیخته در آفتاب طلا کنند و مداومت حمام نمایند و اگر جرب یابس باشد بر او
پس باید که هر روز بر بدن روغن بنفشه و روغن کدو و روغن بادام شیرین طلا کنند و هر روز در حمام داخل شوند و بعد خروج از حمام روغنهای مذکوره بر بدن طلا نمایند
و خوردن ماء الجبن با افتیمون ایشان را نافع بود و بر بدن این طلا کنند مغز بادام تلخ سنای مکی مرداسنگ هر یک سه درم کنجد پنج درم همه را باریک ساخته پس
کنند و روغن گل سرشته طلا سازند و هر صبح عناب ده عدد با آب خوب جوش داده صاف کرده سکنجبین ساده ده درم حل کرده بنوشند و غذا مزوره ماش با سفاناخ و کدو
خورند و از اغذیه غلیظه حذر کنند و از میوه‌ها مثل انار و سیب ترش و بهی و هندوانه و خیار و بادرنگ مانند آن تناول کنند نجیب‌الدین گوید که نوعی از جرب خشک است
و آن اگر اندک خفیف باشد و مزاج با آن متغیر نشود و قاروره رنگین نگردد و بعض تغیر نبود پس بس است که در آن کفایت کند مالش بروغنهای مرطبه مثل روغن بنفشه و کدو
و بادام و مسکه تازه و استحمامات خفیفه با آب شیر گرم و اکل آب نخود و سبوس گندم و چغندر و حسک و ماهیهای گرم و اقتصار بر اغذیه مرطبه مثل ماء الشعیر و شیره بادام و از اشیای لحم
مثل ماهی شور و گوشت خشک کرده و شراب صرف و استعمال اغذیه حریفه و حلاویات اجتناب نمایند و آب کاسنی با اندک آب کدو بیان بنوشند و ماء الجبن و ترنجبین یا شیره
مرطبه مثل شربت نیلوفر و بنفشه بیاشامند پس اگر بسیار قوی باشد و در آن این تدابیر اثر نکند و آثار غلبه صفرا ظاهر گردد و اگر احتیاج بفصد بود فصد باسلیق کنند و هر صبح
شیره تخم خیارین یا شربت نیلوفر یا شربت بنفشه یا ترنجبین با ماء الجبن بنوشند و تلیین طبیعت بمطبوخی که در آن هلیله و سنا و شاهتره و کاسنی و افتیمون باشد باید کرد
صفت مطبوخ مسهل که برای این نوع نیکوست پوست هلیله زرد و هلیله کابلی و سنای مکی و تخم کاسنی و بنفشه و نیلوفر هر یک سه درم افتیمون گاوزبان بسفایج اسطوخودوس
هر یک دو درم شاهتره پنج درم تمر هندی پانزده درم مویز منقی ده درم ترنجبین بیست درم فلوس خیارشنبر ده درم عناب ده عدد سقمونیا نیم دانگ غاریقون دو دانگ حجر ارمنی
یک دانگ شیر خشت یک درم روغن بادام دو درم حسب دستور مرتب ساخته سحرگاه بنوشند و طلا در آن روغن گل و گلاب و آب کرفس و سرکه و خشخاش سوده بسکه و قیروطیات
معمول از روغن بنفشه و موم که در آن اندک کافور باشد نافع ایشان است و تسکین حکه نماید طلا نافع این نوع عروق و بورق و قسط و شیرین گندش واحد یک درم
همه را سائیده سه درم پس که در روغن گل در حمام طلا کنند و ساعتی بر آن صبر کرده بشویند بعده بدن را بروغن گل بمالند دیگر که انواع جرب را نفع دهد برگ خرزهره و حنا بانی

استفراغ آب شاهتره بنوشند یا هلیله زرد با شکر سفوف ساخته یا اطریفل شاهتره بخورند و نقوع صبر که از یک درم تا یک مثقال در آب کاسنی یک شبانه روز تر کرده صبح بنوشند تا سه روز
و سه روز ترک کرده باز سه روز بنوشند همچنین تا آنکه نه درم یا نه مثقال خورده شود باقی خون را صاف کند و جرب کهنه را نیست گرداند صفت طبیخ شاهتره نسخه ابن هبان
مطبوخ هلیله است که در قول ابو منصور مذکور شد لیکن درینجا وزن شاهتره هفت درم ست و مغز خیارشنبر پانزده درم و شیرخشت سی درم عوض ترنجبین ست صاحب جرب را
سود دارد و حب شاهتره در قول شیخ گذشت شربتی از ان دو درم تا دو مثقال معجون شاهتره هلیله زرد ده درم سنای مکی شاهتره هر یک پنج درم ریوند چینی یک درم
چرب کبیر دو درم بکوبند و بشهد سرشته سازند شربت سه درم تا چهار درم با آب فواکه و قرص مکی صاحب کرنرا سود دارد نسخه آن نیز در قول شیخ مسطور شد و لیکن تدبیر طلاء و حلیه
کردن استعمال نمایند بگیرند مامیران چرک نقره قنبیل مرداسنگ زرد چوبه برابر بسرکه و روغن گل طلا کنند دیگر اقلیمیای نقره مرداسنگ زرد چوب خاکستر بلوط کندش سفال
تنور کهنه گوگرد برابر بروغن زیت طلا کنند دیگر که جرب تر و خشک را سود دارد بگیرند کندش دو درم زراوند چهار درم خبث الفضه شانزده درم زرد چوبه سه درم سیماب کشته سه درم
بسرکه و روغن گل طلا کنند دیگر تخم ریواج بست درم مغز تخم زردآلو بست درم سیماب کشته ده درم نمک طعام دو درم همه را کوفته بسرکه تر کنند و با حوات طلا نمایند در
حمام اگر پارده کنجد طلا کنند روا باشد دیگر که گر خشک را سود دارد قسط شیرین کندش هر واحد یک درم میعه سائله روغن گل هر یک پنج درم در گرمابه طلا کنند دیگر خشک را سیماب
میعه تر و روغن گل در هاون بمالند تا چون مرهم شود و در گرمابه طلا کنند دیگر خبث الفضه مرداسنگ کشنیز سوخته گلنار قنبیل هر یک پنج درم کندش سه درم روغن گل طلا کنند در یک شب
دو بار ابن هبة الله گوید که علاج جرب طلب یا البن فصد باسلیق و ترطیب مزاج و تسکین احتراق خون بشرب مبردات و اصلاح غذا نمایند و بعد چند روز اسهال بمطبوخ فواکه
و شرب آب شاهتره زرد هلیله و شکر و در آخر بمار الجبن کنند و بعد از ان طلا به استعمال نمایند صفت طلا برای جرب یا البن و چوب عرق نمک نانخواه قسط کندش هر واحد یک درم
میعه سائله همچند همه سائیده بروغن گل آمیخته بر بدن طلا کنند و به آب گرم غسل نمایند بعد از ان مالش بدن بروغن کافور کنند صفت طلا برای جرب طاب گ خرزهره کندش
و سیماب کشته و اشخار و مرداسنگ و چرک نقره و نمک طعام و زرنیخ و تنور و مر مساوی سائیده بسرکه و روغن گل سرشته بر بدن طلا کنند و با اشنان سبز غسل نمایند و بر بدن
آب بسیار بریزند و بروغن گل و گلاب مالش کنند خصوصا قرشی مینویسند که ابتدا فصد کنند و استفراغ ماده بطبیخ فواکه یا بطبیخ افتیمون یا سفوف سودا یا ماء الجبن یا شیر
با افتیمون و شکر یا آب شاهتره که در ان هلیله زرد و سیاه و کابلی هر واحد چهار درم تر کرده باشند و شربت شاهتره نیز بر ایند و حجر ارمنی و استعمال صبر و پوست هلیله زرد در وزن
یک مثقال با آب کاسنی در علاج آن بغایت نافع ست و در سر رفع مار الشعیر لشکر یا آب شاهتره و سکنجبین یا شربت لیمو و شربت شاهتره یا الفوع علو و حامض بشکر استعمال کنند و
شربت سکنجبین عنصلی برای بلغمی نیکوست و این سفوف معدل مزاج بمار الجبن جید ست بگیرند طباشیر زرشک گل سرخ و بزر قطونا و مغز تخم بادرنگ خیار و کدو شیرین و
تخم خرفه و خشخاش سفید و صندل سفید و شکر و باید که تعدیل مزاج جگر با استعمال نقوع زرشک و آلو بخارا با گل سرخ تازه و نیلوفر کنند و گاهی در ان شیره تخم خرفه بشکر و گاهی
استعمال سکنجبین و اگر آب شاهتره تر و آب کاسنی بشکر بنوشند آنرا النفع بخشد و گاهی در ان مثل هلیله سیاه و گاوزبان تر میکنند و از اغذیه هر چیز لطیف مثل بقول باردة
رطبه چون کاسنی و بقلة الحمقا و بیانی و خرفه و اسفاناخ و مثل کشک جو و قرعیه زیرباجیه و حصرمیه و اجاصیه و عنابیه و لحم تیهو با نارترش و لحم بچه فرخ و تا ممکن بود تقلیل لحوم کنند
و تکثیر خوردن کاهو و کاسنی بسرکه و شکر نمایند و حریرهای چرب اسفید باجات ساذجه و اطعمه حامضه و اکثار از دسم و لا سیما روغن کنجد و بادام و روغن گاو و مانند آن
از آنچه در ان کیفیت حاده نباشد و کثرت شرب آب بسرد و شیرین ارباب تجربه انافع ست و از مجربات انیست که آرد نان ایشان بعرق شاهتره سرشته بپزند و بر غذای ادام
و مغز فندق بخورند و برای ایشان علاجی انفع تر از حمام و پاک کردن بدن و دوام شستن آب در آب در مس و نمک لیمو و عقب او تدهین بروغن بنفشه و روغن حنا
و مالش در ان بروغن گل و سرکه مانند آب کرفس و طیلی از بورق نیست در ابتدای خروج از حمام پارچهای نرم از کتان نظاف بپوشند و بعد استفراغ بالغ دلکای
تام از سواد و تحرفیه بکبریت و زنبق مقتول کندش و اشق و زنگار و نوشادر که بالمناصفه آنها مرداسنگ و سفیداب و مثل آن آنها نمک اندرانی و مثل همه انار دانه بریان بآب
و روغن گل و روغن بنفشه و گلاب و آب کشنیز سبز و سرکه افزوده طلا نمایند و گاهی احتیاج بکافور افتد و از ادویه نافعه زرنیخ و برگ خرزهره سوده و میعه سائله و سرکه و سفیده
مجموع در روغن کنجد سرشته است و مطبوخ قطران نافع بود و غسل بآب دریای شور یا آب حمامات نافع ست و آرد ترمس و آرد باقلا و مغز تخم خربزه باریک سائیده بگلاب و سرکه آمیخته
بدن طلا نمایند و لحم خربزه مالش کنند و به آب نیم گرم که در ان پوست درخت انگور و آس و حلبه و سبوس و تخم خبازی جوشانیده باشند تطول کنند و ضماد سبوس گندم ماء الشعیر کنند

نافع جرب ست انطاکی در تذکره گوید که اولا اکثار شرب ماء الشعیر و آب شاهتره و سکنجبین در جرب سوداوی و صفراوی کنند بعده فصد باسلیق در سوداوی پس مطبوخ فواکه نمایند
و اگر استمداد گردد فصد اسلیم گیرند و گاهی حاجت بفصد در صفراوی نیست در کیفیت داعی گردد چنانچه در جذام و آنچه از صفرا باشد مختص بمطبوخ هلیله و نقوع صبر شود علاج
جرب که از بلغم بود بمطبوخ افسنتین ست خوردن ایارج که بدو مثل آن از صبر و غاریقون گردانند و علاج جرب که از سودا باشد شرب سفوف سودا با ماء الجبن و طبیخ افتیمون ست
این قول صحیح ست نه آنکه اطبا اجمال در اینجا کرده اند و آنچه مرکب باشد باصول آن ورد باید کرد و در همه از چیزیکه شیرین و نمکین و ترش و تیز از اغذیه باشد اجتناب نمایند مطلقا
و اگرچه واجب زیادتی مبالغه در سوداوی ترک شیرین ست و در صفراوی نمکین و در سوداوی ترش و تیز و بهترین اغذیه اینجا آنست که تفه باشد مثل کدو و هندوانه و اسفاناخ
و قطف و کاسنی و کاهو و در مجربات صحیحه گفته ست که اگر یک مثقال از سکنجبین سفید کلت با ربع مثقال کبریت بروغن کنجد سرشته بخورد جرب و حکه خاصی را قلع کند و اگر
کهنه باشد و احتیاج بتکرار این نشود و قریب بآن ست شرب یک مثقال از صبر بانصف آن از مصطکی و اگر تکرار این تا هفت بار بود و هرگاه نقا ظاهر شود و بدن پاک
گردد و بعده ضمادیه استعمال کنند بهر آنکه قبل آن جائز نیست و افضل آنها سیماب کشته بکبریت و نمک سعفته و زنگار و مرداسنگ و سرکه و قطران و صمغ صنوبر و عاقرقرحا
سعفه نخل و اشق و برگ زیتون و آب عدس و گلاب و آب کشنیز و کرفس ست مجموع یا مفرد و مالش با آرد مغز خربزه و برگ مورد در حمام طول مقام در آب گرم و روغن بنفشه
و از آنچه بدن را بسیار پاک کند آنست که برگ خربزه را بپزند تا مهرا گردد بعد از آن آب او بزیت و موم بپزند که این روغن عجیب ست و همچنین شب یمانی و نطرون و خاکستر
ایضا در زبدت مینویسد که علاج جرب و حکه فصد ست ما لمقاییس تبرید در حار بآب طبیخ شعیر و عناب و تمرهندی بعده حبوب صبر و طبیخ افتیمون یا البان یا هلیله و حمام
و شربت اصول و ربا بعد با ایارج و اصلاح اغذیه و ترک جماع و هر چه خلط غالب پیدا کند و مالش و تنظیف بدن بعد از آن طلا برای حار بآب کشنیز و حی العالم و عنب الثعلب
و ضماد خولان و طین و سفیداب بسرکه و روغن بادام و آب لیمو مجموع یا مفرد و برای بارد بآب کرفس و انزروت و حضض و صبر ایضا و زیت و زرنیخ و کبریت بتکرار بعد غسل و آن بآب
بطبیخ ترمس مع بورق و مغز خربزه بشویند و از مجربات سکنجبین کلت سفید شربا و دهنا ست و این مع از خواص مکتوم ست گوگرد با زرد و پوست انار مساوی انزروت نیم جزو صمغ صنوبر
ربع جزو سفیداب مع دانسنگ واحد من جزو بسایند و از آن هر شب دو درم بخورند و بحسب خلط با کبد مدم صبر سرشته و بگیرند از آن رایحه و از نمک سعفته و سعف مخالف هر
هر واحد نیم جزو همه با روغن زیت بسایند و بدان طلا کنند و صبح بشویند و اعاده نمایند که این مجرب ست گیلانی گوید که چون این مرض از امراض مادیه ست در علاج او از استفراغ ماده
و از آلم هر چیزیکه از آن حادث شده و آن بثور و قروح ست چاره نیست لیکن این مرد را اکثر در علاجش استفراغ ماده کفایت گردد و فصد استعمال نمایند هرگاه در خون کثرت بسیار
باشد خاصه که در جرب بعضی ایضا حاجت در این مرض تر طیب کاسر حرارت ماده شدید بود و لهذا بسیار باشد که بسبب حدوث جرب و دوبلکه بیشتر عقب فصد بسیار تجربه
حادث شود و حجامت اولی از فصد ست چون حاجت باخراج خون باشد و بسا است که در جرب نافعه در رطوبت آن کرم کوچک سفید سیاه سر پیدا میشود و حکه کثرت می نماید در علاج او
احتیاج بتدبیری مخرج آن کرم می افتد مثل تنفیر از بزر البنج و از غرائب مشاهده درین باب آنست که در مریضی تعمیل انگشتان و آن مملو از کرم کوچک سفید بود و عدد آنها
بسیار بود بنحویکه ذکر او ناخوش ست و آن کرم مانند کرم ماغور در لحم بود و کرم در غایت صغر بودند و بهترین چیزیکه از مسهلات در علاج این مرض استعمال کنند آن حب ست و این
بنجاسیت که اندر آن ست نفع میکند و نسخهای وی بسیارست و بهترین آنها آنست که مینویسم در غایت جودت و نفع ظاهر شده بنوعی که مثل او و نه تقریب ظفر یافتم و نسخه
او اینست که بگیرند صبر فائق مغسول حجر ارمنی مغسول هر واحد چهار مثقال غاریقون و شحم حنظل و سقمونیا مشوی هر واحد دو مثقال و ریوند نیم مثقال مصطکی یک مثقال
بروغن بادام شیرین بقدریکه حجر ارمنی و حنظل و سقمونیا اندک چرب گردد و بعسل خام ممزوج بگلاب بسرشند و وزن عسل چهار مثقال و وزن گلاب سه مثقال باشد و شربت تام
دو مثقال ست بران زیاده نکنند و در اکثر اوقات یک مثقال یا یک نیم مثقال کفایت میکند بعد انضاج استعمال کنند و بعد اسهال پرهیز از امور ردی الغذا بغایت
نمایند و اگر بعد یک هفته از اخذ این مسهل مالش باین روغن جرب استعمال کنند نافع تام بود و بعد از آن بعلاج دیگر احتیاج نگردد و صفت روغن مذکور بگیرند گوگرد زرد
فائق و باریک بسایند و بروغن ... دنبه گداخته یا بروغن بادام یا روغن گاو خولیت کنند و باید که گوگرد یک جزو و روغن دو جزو باشد و بر آتش ملایم در غایت خفت نهند
و بانگشت بزنند تا کمال ... و گوگرد سوده گداخته شد و فائده مالیدن بانگشت آنست که گرمی آتش بسیار نباشد که گوگرد سوخته شود یا منجمد گردد و بعد از آن ... سالم
بقدر پنجم حصه گوگرد بران افزایند پس بالش ... بران نمایند و از بدی هوا اجتناب ... زنند تا سه روز صبر کنند و بعد تجدید مالش ... لیکن تجدید ... اول

پوشیده باشد بنا باید کرد و باید که این دوا بر بشره مقابل فم معده از سینه و پشت و بر فم معده نرسد و بعد در حمام غسل کنند و در اغلب اوقات که از حمام بر آیند از جرب صحت یابند و خصوصاً
از جرب رطب و سیما اگر بران یک هفته صبر نمایند لیکن مالش بدان سه مرتبه فقط در سه روز اول باشد و اگر دران هفته سه مرتبه یا زیاده از مفرحات یا قوتیه بخوری زانکه
مقوی قلب مثل شربت گاوزبان و شربت سیب بدهند و یکبار یا دو بار اندکی از تریاق فاروق دهند حتی که اعضای کریمه از رئیسه وغیره قوت یابند و سواد را از ضرر دوا
بظاهر دفع کنند اولی و اتم باشد و اگر این سفوف بدهند جائز است نسخه آن بگیرند گوگرد خام ده درم میران پنج درم شکر سفید پنجاه درم کنجد مقشر کوفته پنجاه درم باهم
آمیخته هر قدر پنج درم بخورند و این وقتی دهند که اگر بسوی آن حاجت افتد و در عمر بن لعبر آنچه مذکور شد حاجت نیفتاد و این دوا از جرب نافع است بگیرند بیضه مرغ ده عدد در
سرکه بسیار ترش بخیسانند تا آنکه پوست آنها نرم شود پس همان سرکه بجوشانند و زرده در روغن گل و سرکه که باقی ماند مع مرداسنگ بسایند تا او را قوام درست شود بمالند و ایضاً
مرداسنگ بسرکه در روغن گل بسایند تا مثل مرهم گردد و جرب شدید الحده را بدان طلا کنند و گویند که علاج جرب طب اول فصد و اخراج خون است پس اسهال بحسب خلط غالب و اگر
غالب صفرا باشد اسهال بادویه مسهل صفرا مثل مطبوخ هلیله زرد و شاهتره و مطبوخ خیارشنبر کنند و اگر کفایت نکند اسهال صفرا نمایند و تلیین طبیعت باین نقوع کنند
آلو بخارا و تمر هندی هر واحد ده درم در سه رطل آب بجوشانند و در شب بگذارند پس مالیده صاف کرده ده درم نبات سفید انداخته بنوشند و اگر در طبخ این سنا و شاهتره
افزوده هر روز چهار اوقیه بنوشند بهتر باشد و سفوف رب هلیله آنرا بسیار نافع بود و آن در قول ابو منصور مذکور شد و غذای ایشان از بقول مثل کدو و رطب و حسانی و لحم شوربای
کم مصالح و سویق و کشکاب جو سازند و بعد تنقیه اطلیه لینه که دران جلا باشد مثل آب لوخیا و آب حماض وغیره که در قول شیخ گذشته در حمام بمالند و اگر حاجت بقوی تر ازان افتد
آب کرفس و سرکه در روغن استعمال کنند و اگر غالب سودا باشد ایضاً فصد کنند و ترطیب مزاج نمایند و یک هفته راحت داده استفراغ بمطبوخ افتیمون یا بطبیخ هلیله و سنا و شاهتره
و ماء الجبن داشتن کنند و یا حب سازند از صبر و افتیمون و هلیله و بسفایج و اسطوخودوس ترتیب کرده دران صبر و غاریقون داخل کنند و بگذارند تا آنکه قریب بخشک شدن شود پس
ازان حبوب سازند که جامع النفع گردد و آنرا تنها یا بمطبوخ و ماء الجبن در جرب کهنه استعمال کنند و خوردن صبر جرب کهنه را قلع نماید چنانچه در اقوال سابق مسطور شد
و اما اطلیه باید که قوی تر باشند از آنچه مذکور شد و طلا که دران کندش و دو درم است و در قول جرجانی گذشت نافع بود و روغن خربزه که در قول ابو منصور مسطور شد قوی و
بالغ النفع است و ایضاً مالش با دهان معدنیه مثل روغن نوره و روغن زرنیخ و روغن کبریت و روغن کندش کنند و طلا الحلاک الاسباط محلول بآب نعنع و سرکه جرب کهنه را
نافع بود و اگر غالب بلغم باشد باید که ادویه مسهله از جنس آنکه اسهال بلغم نماید مثل تربد و شحم حنظل و غاریقون و مانند آن بسازند و همچنین اطلیه که دران ادویه محلله بلغم و مجففه
غالب بود و اما جرب یابس که علاج آن مشکل تر است معالجه آن اولاً باغذیه و اشربه مرطبه و استحمام بآب شیرین و زیادتی در غذای چرب مثل شوربائی که دران روغن کنجد و روغن بادام
و سکرنبات مغسول و مانند آن بود از آنچه دران کیفیت حاده نباشد باید کرد و هرگاه جرب رطب گردد تنقیه بفصد و اسهال بطریقی نمایند که مسطور شد بهاء الدین منقول کند
نخست اسهال صفرای محترقه و یا بلغم شور باید کرد و مسهلاتی که دران صبر باشد باید داد و مسهل سفوف حب النیل مکرر دادن هم سخت نافع بود و مجرب است و نسخه آن در علاج
آتشک مسطور شد و بعد تنقیه اصلاح مزاج برفق و تدریج کنند و طریق آن نقل هوا است و اصلاح هوای مسکن بقصد طبخ ماده و ترک جماع و چیزیکه ممد ماده باشد و استعمال
غذاها و شربتهای ضد خلط و طعامهای کم نمک و چرب بگوشت مرغ و گاهی ماهی تاره دانه مناسب بود و گوشت بزغاله نیز مناسب باشد و ملازمت حمام سخت نافع عظیم آید و مداومت حب الشفا
نافع بود و ملازمت مهاریس معجون نسیج عظیم نافع بود و گویند که لقوع صبر در آب کاسنی و آن در قول جرجانی گذشت جبلی سود مند باشد و کرکمه را
نفع آید و اگر از رگی که میان انگشت و انگشت شهادت است از هر دو دست بیکبار فصد کنند عظیم نافع بود و بسیار کس همین صحت یافتند و دیدم که برگ سلیم را گرفته دو سه روز گذاشتند
و بعد ازان در حمام بر خود مالیدند هر جاییکه گر بود مدتی باین طور ساختند و بعد ازان بآب گرم شستند صحت یافتند و بعضی مکرر کردند و تمام بصلاح آمدند و اگر بدین تدبیر زائل
نشود و بعد از آنکه کهنه شده باشد بمالیدن داروهای قوی علاج باید کرد چه بسیار بود که زود ادویه بران نمالند و بخارات آن بجگر باز رسد سوء القنیه و ورم پدید آید و این تجربه کرده
شده و این حال دلالت کند بر آنکه این ماده گرم فضله ایست که از جگر دفع میشود و بنابر مناسبت تام میان جگر و دست بیشتر بر دست و میان انگشتان ظاهر شود و بالجمله
گوگرد و سیماب کشته و زراوند طویل برابر کوفته بیخته در ماست گاوی سرشته طلا کنند دیگر زرنیخ زرد و زراوند و مرداسنج و عدس و مرداسنگ و کندش و بادام تلخ مساوی
کوفته بیخته با روغن زیت یا کنجد بجوش مرهم سازند و طلا کنند میر عوض گوید که اگر مانعی نبود فصد کنند پس ازان بطریق غلبه هر خلط ادویه مناسب آن بدهند و بدن پاک

سازند و شاهتره و سنای مکی و خیارشنبر را در همه انواع لازم دارند و حب سفوطریکی او را از اکبر صعب مزمن اثری تمام ست و طریق استعمال آن چنین ست که تا مدتی روز متواتر هر روز یک مثقال بدهند و بعد از ان یک روز بدهند و یک روز موقوف دارند تا مجموع نه مثقال خورده شود و بعد از تنقیه و تعدیل اطلیه مناسبه بکار برند صفت طلائیکه جمیع انواع جرب حکه را سود دهند سنگ مرداسنگ سیاب سرب هر یک دو درم دو مثقال سرب را بگدازند و فرود آورده سیماب دران انداخته حرکت دهند تا منعقد شود پس با مرداسنگ مسحوق ساخته با زیت بیامیزند و با دو استار سرکه و دو استار روغن گل سرشته طلا کنند دیگر توتیای سبز نیم درم کبریت آمله سار یک درم کافور چینی دو درم سحیق سه حصه نموده یکی از ان بربع درم روغن بادام گاو آمیخته بر بدن بمالند و دو ساعت در آفتاب بنشینند بعد از ان گل ارمنی آب سرشته بر بدن مالیده با آب بهر غسل نمایند و یک روز در میان توقف نموده آن دو حصه دیگر را نیز اگر احتیاج افتد استعمال کنند مولف اقتباس گوید که اول که هفت ایام زنند و تنقیه بدن بمطبوخ شاهتره و یا افتیمون یا بماء الجبن نوات علوی خان [illegible] بیند و غذا کم نمک و ادویه دهند و ترک لحوم کنند و اگر بدین تدبیر زائل شود فبها و الا ماء الجبن با آب شاهتره یا چوب چینی بعمل آرند و طلای حب توتیای حلوی خان که در آتشک گفته شد در روغن گاو و سبت یک مرتبه در آب شسته حکه و جرب کهنه را نافع ست مکرر تجربه راقم در آمده ضماد که بعد از تنقیه بدن هر دو گونه جرب را نافع ست آب گل مکوه سبز تخم و آب حنا و انار ترش خام مع تخم و پوست هر یک پنج توله روغن گل چهار توله در ظرف آهنی انداخته بجوشانند تا سرکه و آب بسوزد و بالیده صاف نموده مغز تخم کدو شیرین و تخم خیارین هر یک درم تخم نیلوفر پنج ماشه انداخته بجوشانند خوب بسایند تا دو پهر بعده مرداسنگ یک درم توتیای سبز مسحوق یک مثقال سفیده کاشغری یکتوله آمیخته بکار برند دیگر که جرب کهنه را دفع نماید و نافع ست زنجبیل توتیای سبز کبریت زرد هر یک دو مثقال سیماب یک توله رال یک توله نیم توله حرف دو توله کوفته بیخته با توتیا و کبریت سوده در بیضه مرغ سه چهار عدد مع سفیدی و زردی پر کرده خمیر آرد گندم پیچیده در تنور نهند تا خوب بپزد پس برآورده اندکی در سرکه گاوی کهنه و یا با روغن چهل مرتبه در آب شیرین شسته آمیخته بکار برند هر زا علی شریف در معمولات خود می‌نویسد که در جرب و حکه عناب شاهتره گاوزبان گل بنفشه گل نیلوفر گل سرخ خطمی خبازی چهارتخم کاسنی بیخ کاسنی تخم خربزه آلو بخارا زرشک هلیله سیاه گلقند با اضافه آب انار شیرین پنج پنج توله می‌دهند و در روز سوم لبسفایج و براده چوب چینی و در مسهل سنا و هلیلجات غاریقون بزرگ کابلی تربد زنجبیل خیارشنبر روغن بادام مغز افزایند و گویند که تربد اگر در مطبوخ داخل شود مسهل اخلاط محترقه است و اگر با روغن زنجبیل سوده شود مخرج بلغم ست و در مسهل آمله نیز داخل کرده می‌شود و بعد تنقیه برگ حنای تازه و برگ پان بنگله هر یک جزو سیماب یک جزو با هم صلایه کرده توتیای سبز مرداسنگ فلفل سیاه تخم نیل پابچی سندور کمیله هر یک نیم جزو آمیخته کهرل کنند در روغن گاو و یک صد و یکبار شسته هفت جزو روغن کنجد سفید ده جزو آمیخته بمالند و این طلای جرب نیز نافع بود مرداسنگ برگ حنا تخم حنظل قلیمیای نقره آرد عدس مقشر سیماب باید که اول سیماب را با سرکه قتل کنند و ادویه را با روغن گل آمیخته ضماد کنند و این طلا نیز جرب و آبله را مجرب ست مرداسنگ برگ حنا قنبیل نوره هر واحد یک مثقال توتیای سبز نیم مثقال کات یک آنگبار یک سائیده در روغن گل آمیخته بر بدن طلا کنند و ساعتی در آفتاب بنشینند طبری گوید که انواع جرب بسیار ست و کثرت انواع او بحسب اختلاف اخلاط موجبه و بحسب کیفیت بعض ابعض بود و من آنجمله را در یک باب ذکر میکنم و اگر چه طول شود و فرق میان انواع او و علاج هر نوع از ان مشروحا بیان مینمایم **نوع اول** آن انکه حکه خشک ست که ریم نکند و آنرا بریقی و امثلا ظاهر نشود و از ان جلد منقشف گردد و با آن خارش لذیذ بود و غیر آنکه عقب او وجع و حرقت باشد و سبب او حب و خلط حریف لذاع ست که آنرا چیزی از اجزای خون مختلط شود و آن غیر متحرک بود و معنی این آنست که جالینوس ذکر کرده که خلط چون لذاع بخار باشد اندک و متحرک بود حکه پیدا کند و اگر خلط با این صورت باشد و بسیار بود حرکت اقشعراری احداث نماید پس اگر زیاده شود تنفط پیدا کند و اگر خلط با این صورت باشد و غیر متحرک اندک بود حکه لذیذ و بثور کوچک احداث نماید و اگر متحرک باشد و غلظ او زیاده شود جرب پس مختلط بحکه مع لذع پیدا شود و این غلط بوصفی که مذکور شد هم میرسد از افراط کردن انسان در خوردن سیر و پیاز و نمکسود و ماهی شور و بقول حریفه و کل اطعمه حاره یابسه مورث جرب گردد و هر نوع که باشد علاج این آنست که استفراغ مریض را اول نمود این نوع از جرب باید کرد و بلکه اصلاح اغذیه نمایند و اقتصار کنند بر سفیدباجات معمول از گوشت بره و بچه مرغ و حملان و اگر مریض ازین ضرر یابد مزورات معمول نمایند از ماش و اسفاناخ و کدو و خرفه و لعاب اسپغول یا حریره و شربت نیلوفر نشاسته و در ان روغن بادام و روغن کنجد مقشر بریان سوده داخل کرده باشند بدهند تا آنکه بدن او تری یابد و امر بآبزن و دخول حمام کنند بعده فصد نمایند اگر ممکن بود از اکحل و اخراج خون بحسب قوت او کنند و بعد فصد چند روز بعد از ان صبر نمایند و مزاج او را [illegible] کنند پس اگر متغیر نشود استفراغ نماید با این

مطبوخ کنند بگیرند ہلیلہ زرد منقی بست درم ہلیلہ سیاہ و کابلی گل سرخ بنفشہ افتیمون شاہترہ خشک یک پنج درم اسطوخودوس اینسون پانزدہ درم افتیمون کامع سنا مکی ریوند چینی یک درم ریوند چینی ہر دو کوفتہ در پارچہ صرہ بستہ وقت طبخ در ادویہ اندازند برگ عنب الثعلب خشک بست درم و اگر تر باشد با دو کپیر تمر ہندی از لیف پاک کردہ بست درم عناب سپستان ہر یک سی عدد آلو بخارا بست عدد مویز منقی پانزدہ درم کشنیز خشک کف کبیر ہمہ را بدستور مطبوخ بجوشانند و از ان یک شربت بحسب قوت مریض احتمال و صاف کنند و بران پانزدہ درم شکر سودہ انداختہ نیم گرم بنوشند و ازین مطبوخ در مدت پانزدہ روز سہ شربت یا دو بحسب قوت او بنوشانند و اگر متحمل نباشد بر یک شربت اقتصار کنند و بعد این تدبیر بدخول حمام امر کنند ہر روز یک دفعہ صباح ناشتا داخل شوند و عرق خفیف آرند کہ از بدن او سیلان نکند و بدن او تر گردد و عرق بمسام متعلق شود پس بپارچہ پاک کنند و مالش بدن او بروغن گل خالص کنند و ساعتی بعد مالش در خانہ اوسط بنشینند بعدہ بر بدن آب گرم بریزند و باشنان سبز شدید الملوحت مالش نمایند و چون از غسل فارغ شوند بگیرند روغن گل اندک و گلاب بمقدار صالح ممزوج نمودہ بمالند و بسوی خانہ سرد بیرون آیند و ساعتی توقف نمایند پس بدن پاک کردہ لباس بپوشند پس گاہ لزوم این تدبیر نمودند بصورت جرب و نقصان و زیادت او و مزاج آن نظر کنند اگر مزاج بسوی حرارت متغیر شدہ باشد لزوم شرب ماء الشعیر و سکنجبین معمول با صول کاسنی و بادیان صرف بغیر آنکہ دران تخم یا بیخ کرفس باشد باید کرد تا آنکہ مزاج او باعتدال آید و بحالت طبیعی عود کند و اگر مزاج او متغیر نشود و جرب بحال خویش باقی ماند یا زیادہ گردد اعادہ باستفراغ بار دوم و سوم کنند و امر بلزوم حمام و پرہیز بنوعی کہ مذکور شد باید کرد تا آنکہ نقصان در جرب آغاز کند پس چون گاہ کم شود علاج جرب بلا و طریق او بود یا صبر ان مع این تدبیر تا آنکہ کم گردد و زائل شود یا بطلیہ او باین طلا نمایند تا بسرعت کم شود و طریق او اول نزد من بہتر است صفت طلا بگیرند خاک سیماب یک جزو اقلیمیای فضی مثل او و نوشادر ربع جزو کندش نیم جزو برگ خرزہرہ نیم جزو ہمہ را باریک بسایند بعدہ میعہ سائلہ یک جزو و روغن گل دہ جزو گرفتہ باہم آمیزند و اگر حاجت ترطیب او بیشتر باشد روغن زیادہ کنند بعدہ بران اندک سرکہ کہنہ بریزند و اگر خواہند دوا را دو حصہ کنند و در یک حصہ سرکہ آمیزند و حصہ دیگر بغیر سرکہ بگذارند بعدہ چار روز متواتر بر بدن مریض طلا نمایند یک روز بحصہ کہ دران سرکہ باشد و روز دوم بحصہ بغیر سرکہ و روز پنجم در حمام داخل کنند و بسبوس و باشنان بدن او را خوب بمالند قبل از آنکہ عرق کند بعد از ان عرق آورند و بران آب گرم بسیار بریزند و بعد آن باشنان و تخم خربزہ کوفتہ مالش نمایند پس گاہ از حمام خارج شوند آنچہ بر جلد باشد زائل شود و حکہ ساکن گردد و بر جملہ پرہیز قائم مانند و در غذا از سرکہ و روغن بادام تجاوز نکنند و ابو ماہر موسی بن سیار صاحب این نوع جرب را در اوائل امر اوام با اقتصار بر سرکہ و روغن بست روز و شرب سکنجبین میکرد بعدہ امر میشود در آب چشمہ کبریتیہ و استعمال حمام و بعد آن روغن گل مینمود و بر بدن زیادہ نمیکرد پس ہر گاہ از آنچہ ذکر کردیم فارغ شوند و جرب زائل شود نظر کنند بحال مریض و آنچہ معالجہ دران اثر کردہ باشد پس اگر حال بدن و سحنہ او بد گردد و لاغری و خشکی پدید آید ماء الجبن بروغن بادام و سکنجبین بسیار روز روز با بنوشانند کہ بدان دوام یعنی ترطیب بدن او و تغیر خلط موجب این نوع جرب بسوی رطوبت مندیہ جمع کردہ باشد و بعضے اطبا صاحب این نوع جرب را امر بپرہیز تام میکنند چنانچہ ذکر کردیم بعدہ مشی ہر روز بمقدار یکہ بدن او گرم و تر گردد بعد از ان جلوس در آب سرد و تسکین حدت آن خلط و حرارت خارج از اعتدال موجب فساد آن خلط میشود و این نیز طریق محمود ست غیر آنکہ آنچہ وصف آن کردیم احمد و اسلم ست و در ذکر طلاہای این نوع جرب استقصا نمی کنیم بہر آنکہ بمقدار یکہ ذکر کردیم کفایت ست انتہا و گیلانی مینویسد باید دانست کہ اینہا امور خطیر و علاجات بعید از صواب اند و اولی در علاج این قسم جرب آنست کہ مریض اندکی مدید روغن گاو در آب گرم جوشندہ گداختہ یا مسکہ بہمین طور گداختہ ہر روز یک اوقیہ بنوشانند و اندک اندک زیادہ کنند تا آنکہ بدو یا سہ اوقیہ برسد پس بدن مریض و مزاج او بدین ترطیب یابد بعدہ اگر خواہند مسہلات بنوشانند و بہترین آنہا حب صبر مذکور ست و یا مرہم جرب یعنی کبریت در روغن و پیہ گداختہ باندک میعہ کہ مذکور شد بمالند و یا امر بجلوس در آب چشمہ گوگرد نمایند و اگر میان این ہمہ تدابیر تدبیر مذکور جمع کنند امید ست کہ از ان اثری ازین نوع جرب باقی نماند نوع دوم جرب معروف بجرب دودی ست و این نوع را بیشتر از نوع اول ست و خارش این لذیذ و عقب او الم شدید باشد چنانکہ قریب بود کہ مریض گریہ کند و صورت او اینست کہ دانہ آن در جائی از جلد ابتدا کند بعدہ آنچہ دران شد سیلان آغاز نماید تا آنکہ اخذ کند از جلد مسافت بقدر یکہ در انجا دانہ دیگر بزرگتر از دانہ اول پیدا آید و میان ہر دو خطے و اصل شود کہ از دانہ اول سیلان کند پس خارش لذیذ و درد آن اول الم در دانہ دوم بود و ہمہ بدن باین صورت باشد و چون دانہ چند بر یکی از خطوط کف دست واقع شود آنچہ از ان سیلان کند مسافتی از جلد بقدر آنکہ نماید و چون تحقیق شد ہر گاہ

برمثاصل واقع شود آنچه سیلان کند از دانه اول تا دانه دوم از ان حیوان نافذ در مسام تولد کند و حیوان شبیه بچه سپش پیدا شود که از دانه اول که فتار کنند تا آنکه بدانه دوم
برود و آنجا بایستد و گاهی این حیوان بسر سوزن بر آید و چون بر ناخن بنهند و پیش روشنی آفتاب یا گرمی آتش کنند بر ناخن حرکت نماید و هرگاه در میان دو ناخن قرع کنند
از ان آوازی مثل آن وازیچه سپش شنیده شود و این نوع جرب در معالجه سهل ترین انواع است بهر آنکه چون استفراغ بدن بخوبی کنند که اخراج خلط موجب نماید و بخیر یکه
قتل [illegible] کند طلا نمایند زائل شود و هرگه خلطی در معالجه این نوع جرب کند استعمال حمام و روغن گل نماید و این نوع را طریق آن گرداند که بدن [illegible] گردد و خلط
موجب این نوع جرب خلط مرکب است که در ان سوزش و تیزی بود و در ان رطوبت نمکیه و سمیه باشد و آن طوبتی است که چون از اعصاب بود از ان بدان حب القرع تولد کند و هرگاه
با وی خلط دیگر مرکب شود مثل بخاریت غلیظ گردد و بمسام و زیر جلد در آید و این نوع جرب پیدا شود و علاج این نوع جرب آنست که تنقیه بدن مریض بحسب امکان نمایند
بحسب اطلاق قوانین با این حقنه خار خسک یا بونه اکلیل الملک حلبه هر واحد یک کف شحم حنظل کوفته سه درم برگ شبت برگ سداب واحد کف کبیر ما میران چینی سه درم
خربزه خشک که از خراسان می آورند سی درم خطمی سبز و سبوس گندم هر دو در صره بسته هر واحد کف کبیر همه را بپزند تا مهرا شود و مثل حریره گردد [illegible] درم اثار [illegible]
یک درم بورق و نیم درم نمک کوفته بیخته و سی درم روغن کنجد و هفت درم شکر حل کرده نیمگرم حقنه کنند و این حقنه پنج مرتبه یا چهار دفعه در مدت یک هفته بعمل آرند اگر قوت
او متحمل آن باشد بعده تا یک هفته ترک نمایند و از اغذیه غلیظه پرهیز کنند و بر زیرباجات اقتصار نمایند و از کثرت دخول حمام منع کنند و اگر احتیاج بدخول حمام افتد جلوس
در ان طول ندهند بعد از ان این مطبوخ نوشانند بگیرند هلیله سیاه و پوست هلیله کابلی هر واحد ده درم پوست هلیله زرد پوست بلیله پوند کوفته نیم کوفته هر یک پنج درم حشیش غافث قنطوریون
واسطوخودوس غاریقون سفید و تربد سفید خراشیده هر واحد سه درم افسنتین رومی افتیمون هر واحد هفت درم ما میران چینی کوفته بلیلج درم مویز منقی بیست درم همه
بدستور مطبوخ بپزند یک صد درم از ان صاف کرده پنج درم شکر سوده در ان آمیزند پس عسل خیارشنبر علیحده بر آورده پانزده درم در ان مالیده نیمگرم بنوشند و از این
مطبوخ سه شربت بنوشند و اگر قوت متحمل آن باشد زیاده شربت و اگر قوت با احتمال این نکند الا یک شربت بر آن اقتصار ورزند و لازم پرهیز نمایند و امر بخوردن سکنجبین بر روز کنند
و اگر در مزاج او حدت شود تسکین او به سکنجبین کنند در نوع اول مذکور شد باید کرد و بعد تسکین مزاج او بصورت جرب زیادتی نقصان نگاه کنند پس اگر زیاده شود یا بر حال
واحد بایستد اعاده استفراغ نمایند و اگر قوت او متحمل آن نباشد در لطافت پرهیز زیادتی کنند تا آنکه استفراغ ممکن گردد پس استفراغ بار دوم و سوم نمایند تا آنکه جرب
کم دیده شود و بعده این طلا کنند بگیرند سیماب جراح که استعمال نمی کنند و بخاکستر درخت انگور و روغن گل قتل کنند پس کندش برگ شیر زهره ما میران چینی اقلیمیای
فضه و توبال نحاس هر واحد یک درم همه را باریک سائیده با سیماب مقتول آمیخته بر بدن طلا کنند سه مرتبه و شش روز در هر روز یکبار وقت شب و صبح در حمام داخل شوند و
باشنان و اندکی سرکه مالش نموده بدن را ببرگ کنار یا خطمی بهر دو بشویند و بدن را بکدام روغن مسح کنند و طلا را ترک نمایند تا آنکه همه جلد فرو ریزد و صاف گردد و در جمیع
این ایام پرهیز دارند که بهترین اشیا بجمیع انواع جرب پرهیز صادق است نوع سوم جرب معروف بجرب ناری است و صورت این جرب بصورت نمله باشد و فرق میان دو نسبت
که این بخاره و نمله الم آرد و خارش نخاید و رنگ نمله اکثر مائل بزردی سفیدی یا بسرخی بود و رنگ این نوع جرب مثل بید الحمره باشد و خارش او لذیذ بی الم بود و بهنگام
نهادن دست بر ان بخارات حاره بخیزد و بریم که در ان جمع شود حاد رقیق باشد و این نوع جرب اکثر در ملک حجاز بکه حادث شود و سبب موجب او خلط دموی حاد حریف است که از
مخالطت رطوبت فاسده غلیظ گردد و علاجش فصد بر لفظی نیز هر دو دست و هر دو صافن است اگر قوت را امکان این باشد و ماء الشعیر بنوشانند و استفراغ او بمطبوخ بلیله
و تمر هندی آلو که ذکر او در مواضع کثیر نموده شد بدفعات متوالی نمایند بعد از ان بصورت جرب بمقدار اعراض و نظر کنند اگر ساکن کم نگردد این مطبوخ بنوشانند تمر هندی بیست از
و تخم او پاک کرده پنجاه درم آلو بخارا عناب هر یک پنجاه عدد گل سرخ کشنیز خشک کشوث بغدادی هر یک کف کبیر برگ عنب الثعلب یک کف تخم کاسنی تخم کاهو هر واحد
کف متوسط ترنجبین بیست درم همه را در ظرف آبگینه یا چینی سبز کرده بر ان آب بقدر واجب انداز ند و دو روز در آفتاب دارند بعد از ان هر روز یک قدح از این آب یا پانزده درم
سکنجبین ساده بنوشند و هرگاه جرب نقصان آغاز کند این طلا بکار برند بگیرند موم روغن بر ان نمک ما میران چینی قدری کافور و قلیلی سرکه خیر کمینه اندافته یکجا حل کنند
و نسبت طلا نموده صبح در حمام داخل شوند و بدن را بغیر دلک نشاسته یا باقلا و آرد جو و سبوس گندم قبل از عرق کردن بشویند بعده بروغن بدن را بمالند و عرق خفیف آورند
و غسل کرده بیرون آیند و دخول حمام یکبار بر ناشتا و بار دیگر بعد غذا باشد و استعمال روغن گل و گلاب بعد طلا برای این نوع نیکوست نوع چهارم جرب

معروف بجرب رطب ست و صورتش آنست که دانهای بزرگ مستدیر شبیه بآبله چیچک باشد و گاهی رنگ او مائل بسبزی و تیرگی و سیاهی و زردی یا سفیدی باشد و این نوع جرب بسیار دردناک بود و صاحب او را مانع از تصرف در امور معیشت بود و چون زیاده تر گردد مریض از خواب باز دارد و در چنین حال در موضع رحمت باشد و بعضی دانه‌های این نوع جرب را از نوع جدری شمارند و فرق میان هر دو آنست که مدت این علت طول میکشد و در روز هفتم و چهاردهم تخفیف نمی‌یابد و گاهی تا یکسال و بیشتر از آن باقی میماند و آنچه غرق میکنند که از این مده سیلان میکند و بار دوم پر میشود و گاهی هم از یک دانه سائل میشود و ده دفعه از ریم پر میشود و جدری چنین نیست و سبب فاعل این نوع جرب فساد خون و رطوبت و ترکیب آنها باهم دیگر است و فساد آنها بعضی آن ایضاً بادی حرارت خارج از اعتدال آمیزد بسببی که این اخلاط را فاسد کند و در بدن آن نرا پیدا گرداند خوردن لحوم غلیظه و اشربه غلیظه و حلاوات معمول بروغن زرد و عسل و شراب اشربه غلیظه رطبه است علاجش فصد و اخراج خون بسیار و پرهیز و اقتصار بر تبرید و در اغذیه معمول بطریق مصوص بسکه بتند ست و استفراغ بدن او اگر امکان قوت باشد بمطبوخ افتیمون و مطبوخ مجموع کبیر که در علاج مالیخولیا و سیلان لعاب ذکر کردیم بدفعات متوالی نمایند و لزوم پرهیز بنوعی که مسطور شد و دادن سکنجبین و گلقند باهم بالیده بعد از آن که مزاج تسکین یابد چند روز از این سفوف دهند و یا آنرا معجون ساخته بمقداریکه مذکور گردد معجون یا سفوف بدهند بگیرند بسفایج و بسفوطری خالص پنج درم خبث الحدید بر سرکه بریان بروغن بادام سه درم ماميران چيني دو درم ریوند چینی و زردچوب هر واحد یکدرم انزروت سرخ دو درم گل سرخ سه درم مصطگی یکدرم همه را باریک سائیده سه درم مثل او شکر بدهند و اگر خواهند آنرا بشکر که بقوام عسل آورده باشند بسرشند و مثل شربت مذکور بدهند و بر تناول این مداوم نمایند تا هفت روز پس اگر جرب کم نشود و ریم او خشک نگردد اعاده استفراغ نمایند و اگر این سفوف سه درم حل طبیعت او نماید اعاده خوردن سفوف کنند تا آنکه نقصان در جرب ظاهر گردد پس این طلا نمایند برگ خرزهره کبریت اقلیمیای فضه هر واحد سه درم تراب مرد او آنست که از جائیکه در آن مس گداخته بگیرند و آن از جوهر خاک ست که از ان مس جدا گردد و گلنار و گل سرخ و کندش هر واحد دو درم سیماب مقتول سه سائیده هر واحد چهار درم همه را سائیده بسرکه و روغن گل تبق حسرشته در شیشه نهند و سرا و با پنبه یا بریشم بسته بعده در دیگ آب نهاده بجوشانند تا آنکه انچه در شیشه است بگداز و پس آورده بر بدن طلا نمایند سه بار متواتر بشب یکبار و پارچه باریک بپوشند یا در آفتاب ساعتی نشینند و روز چهارم در حمام داخل شوند و بدن بغیر دلک بشویند پس روغن گل بمالند و نشینند تا آنکه عرق آید و همچنین تا آنکه خشک شود و انچه بر بدن باشد بریزد و رعایت مزاج حسب تغیر او نمایند و این نوع با وجود شدت خود گاهی بفساد بسیار طول میکشد و گاهی بسرعت زائل میشود اگر معالج در علاج او غلطی نکند **نوع پنجم** جرب معروف بجرب کلبست و صورت او آنست که دانه بزرگ ظاهر شوند بعده منبسط گردند و بعضی بعضی بچسپند تا آنکه مثل قوبا شوند و آنرا استنظر تشبیح گردد گویا که بالحقیقت جرب کلب ست و بعضی اطباء ذکر کرده اند جرب کلب آنست که در گوشت صبیان احداث بر آید و از ان آب زرد و تر شح کند و بر گوشت قطعه واحد بود و اما انچه در بدن بدین صورت ظاهر گردد آن جرب قوبائی ست و این منازعت در اسم ست و ما را درین فائده نیست و سبب حیا فاعل او فساد رطوبت و خون ست و اختلاط این هر دو حتی که خلط سوداوی حار محترق الذاع گردد و با این نوع جرب خارش نبود و الا بندرت بلکه درد او زیاده بر خارش باشد و سبب لدع این خلط آنست که در نوع سابق ازین مذکور شد غیر آنکه این خلط در فساد خود زیاده از ان خلط بود زیرا که سوداوی شده و علاجش فصد باسلیق ست سه دفعه یا دو دفعه اگر قوت متحمل باشد و پرهیز مریض و اقتصار بر مزورات معمول و زیرباجات معمول بماش و آشامیدن ماءالشعیر و سکنجبین و استفراغ او بمطبوخ افتیمون و مطبوخ مجموع کبیر بعد از ان نظر بسوی صورت جرب کنند پس اگر بر حالت خود باشد و کم نشود سفوف مذکور در نوع سابق بسیار روز بدهند و پرهیز دارند و هر گاه جرب کم گردد در غذای مریض تهوا فزایند و این طلا بکار برند بگیرند سیماب جراج مقتول بخاکستر چوب انگور روسر که و روغن بعد از ان بگیرند از ان یکدرم و از نوشادر یک دانگ و باروغن گل حل کرده طلا نمایند و سه روز متواتر بکار برند بعده در حمام داخل شوند و بگیرند آب چقندر و مطبوخ مصفی و بدان همه بدن را بآهستگی بشویند بعد از ان مالش باشنان و مغز خربزه اگر وقت او باشد و الا تخم او کوفته باید کرد تا بدن پاک گردد بعده از حمام بر آیند و روغن گل بمالند و هر روز یکبار تا پنج روز پس از ان بصورت جرب نگاه کنند اگر تنشف و تناقص آغاز کند این طلا بعمل آرند بگیرند برگ خرزهره و کندش هر واحد پنج درم و هر دو را در سرکه بجوشانند تا اجزای آن ظاهر گردد پس با دن کرده سیماب مقتول سه درم بران ریخته حل کنند تا همه یکذات گردد بعده یکبار در حمام یک مرتبه در خانه طلا کنند و صبح در حمام داخل شوند که با این طلا فرو ریزد و اگر دشوار گردد بر موضع از بدن او ریو بسیار اندازند و امر بشرب آب چشمه کبریتی و بورقی و جلوس در ان نمایند و انچه صاحب این جرب را هنگام دشواری آن باید بیند اطریفل بارج رشته است و هر وقت که مزاج او متغیر شود تسکین بمطفیات نمایند تا باعتدال باز آید و گاهی تنقیه بدن و بماء الجبن کنند که بران اهلیله سیاه و افسنتین و افتیمون هر واحد یکدرم

صبر دو درم سقمونیا یک دانگ افزایند و این شربت را پنج بنده ساخته لشکر گداخته سجیده صبح بر نهار فرو برند و بالای آن ما الجبن صاف کرده سکنجبین داخل کرده بنوشند و این را تا هفت روز بنوشند و اگر اسهال افراط نماید که دران حالت چهار روز یا سه روز بحسب رای طبیب اقتصار نمایند و آن در حقیقت این نوع جرب را زایل کند چون در وقت استعمال کنند نوع ششم جرب معروف بجرب جذامی ست و گاهی جرب سوداوی نامند و صورت او آنست که دانه بزرگ متفرق در بدن بود چون بگشایند از آن خون سیاه یا ریم زرد آبی سیلان کند و او خارش نماید و رنگ او زرد و سبب فاعل او خلط سوداوی ست که خون فاسد غلیظ با وی آمیزد و این خلطی است که چون در بدن کثرت نماید جذام پیدا کند و این چون زائل شود آثار او سیاه باقی ماند گویا که جلد محترق شده و گاهی انسان باین جرب هلاک گردد و این نوع جرب باهل بصره بسیار افتد بسبب خوردن گوشت خشک سرطعام غلیظ شور مثل کوابیج و حرافیه و علاجش بحسب ضعف بدن مختلف بود اما چون در ساقین باشد در صحت وتسبیع طمع نبود و چون در اعالی بدن باشد شفا یابی و سهل تر بود پس علاج عام او آنست که بنظر مزاج مریض فصل سال کنند اگر فصل سرما باشد البته معالجه او کنند و اگر وقت گرما شدید باشد ایضا معالجه او نباید کرد در هر گاه وقت ممکن باشد بنظر بقوت مریض کنند اگر قوی باشد فصد باسلیق و فصد اسیلم و هر دو صافن کشایند و میان هر فصد فاصله ایام چندان باید که امن از سقوط قوت بود و تغذیه بغذای قوی تر کنند که جوهر آن متولد خون محمود باشد مثل لحوم بره و بچه مرغ و از بقول کاهو و کاسنی و از ثمار اسفیناخ حید الجوهر سیر و مخمر ح بنوشند بعد از این مطبوخ بنوشند بگیرند برگ عنب الثعلب و کاسنی هر واحد یک سنه و از آن آب چندان برآرند که این اجزا در آن جوش کرده شود و افتیمون رومی خالص رو پانزده درم شاهتره بست درم حشیش غافث و غنطوریون هر واحد یکده درم اسطوخودوس سنای مکی هر واحد سه درم اسقولوقندریون ده درم کمافیطوس کمازریوس هر واحد پنج درم افتیمون شش درم درهره بسته باسه درم ماه میران دو درم ریوند هر دو کوفته و بعد جمیع اجزا در دیگ سی عدد عناب و سی انه آلو بخارا و بنفشه پنج درم و تمر هندی بیست درم هلیله سیاه و کابلی هر واحد ده درم اندازند و در پنج رطل صغیر آب بجوشانند تا به یک رطل آید صاف کرده یک درم غاریقون و دو ثلث درم تربد و نیم درم لاجورد مغسول و یک دانگ سقمونیای مشوی و ده دانگ ارج فیقرا باریک سوده عسل خمیر کنند لیکن میان این تخمیر و وقت شرب مطبوخ فاصله دوازده ساعت باشد بعده این را در آن بمالند و بر آن مرزنجوش دانگ نمک نفطی سوده و هفت درم شکر سفید اندازند و بنوشند و از این شربت سه شربات در مدت اسبوعی یک روز بیاشامند مگر آنکه از این مانعی از ضعف قوت باشد یا صداع یا تب عارض شود بعد از آن بصورت جرب زیادت و نقصان نگاه کنند اگر مرض کم گردد و دانه او منخسف ابتدا کند از غذای او کم کنند و در او بچه مرغ و تیهو نمایند و آنچه برین جرب ان طلا کنند این طلا است بگیرند برگ خرزهره و کندش و ماه میران چینی و بوره ارمنی مساوی همه را در سرکه بجوشانند تا مهرا گردد بعده بگیرند خاکستر افتیمون و خاکستر قیصوم و نمک زاج که آنرا زبد القوارير گويند و خاك سيماب مساوی بقدریکه مناسب امچه و اخلاط باشد بعده این همه را بسایند و در آبیکه جوشانیده اند اندازند بعده روغن گل اسپر غنی که خواهند بگیرند و در دیگ مضاعف بریزند مع اندک کبریت قدری بجوشانند تا آنکه روغن قوت او اخذ کند و کبریت بگدازد و سوخته نگردد بعده این روغن را از دیگ برریزند و باید که مقدار روغن مع او بود و همه را حل کنند تا مختلط گردد پس بر دانه این جرب طلا کنند و از طبیعت این جرب است که منبسط شود و یکی با دیگری متصل گردد و بلکه بر دانه در جای خود مجتمع شود و طلا در شب کنند و صبح در حمام داخل شوند تا آنکه منخسف گردد و بریزد و هر دانه از آن که منقلع شود و منخسف نگردد بر آن لوچسپانند بعد تقدیم این همه تدابیر و لازم ست که در ابتدای این مرض قبل استفراغ بدوا از چسپانیدن لو حذر کنند و از آنچه معالجه این نوع جرب آن میکنند لشرب آب چشمه کبریتی ست و نشستن در آن چیزی قریب در تاثیر از این آب جلوس در آن ندیدم و گاهی این جرب بعد فصد و استفراغ بدوا این معجون زایل میکند بگیرند هلیله سیاه سی درم افتیمون ده درم ماه میران چینی ده درم باریک سائیده بعسل مصفی سرشته هر روز یک درم بخورند یا یک روز در میان بس و هر سه و هر سه درم کنند و بغیر یکه بدان تمام بشود و علاج این نوع جرب شرب ما الجبن مع روغن بادام و سکنجبین و شیر ست اگر فصل ربیع باشد پس اگر نفعی از بیخ باسنجوان سد علاجش علاج ناصور باشد از نهادن دوای حاد و بعد از آن علاج بمرهم نوع هفتم از جرب معروف بمقمع ست و این دانها بزرگ متفرق بود که اصول و صلب چندان بلند از جلد باشد که بحس ظاهر شود و ریم در سرهای دانها بود چون انسان بدانه از آن نظر کند چنان ظاهر شود که گویا مدور نصف مقسوم ست نصف اعلای او پر از ریم بود و نصف اسفل صلب سرخ رنگ و چون ریم برآرند نصف ثانی بر جلد مثل ثولول الس صلب باقی ماند و این نوع خارش کم دارد و سبب فاعل او خلط غلیظ سوداوی ست که از فساد رطوبت و عفونت آن پیدا شود و سوداگر دو علاجش نوشیدن مطبوخ افتیمون است

اگر قوت متحمل باشد بعده فصد باسلیق و پرهیز از اغذیهٔ غلیظه و اقتصار بر ضرورات تا آنکه درد دانها لی و تحشف ظاهر شود بعد ازان این سفوف هر روز دو درم برگ املگوس خشک
هلیلهٔ سیاه و کابلی تودری هر یک پنج درم مامیران چینی سه درم شاهتره ده درم شکر سفید مثل همه پس بعد پخته نیمه کنجد بریان جمله را باریک سائیده با هم آمیخته صبح ناهار سه درم
بخورند و غذا نکره در روغن کنجد و شکر یکجا کرده بدهند و هر گاه دانها متحشف گردد و اصول آنها صلابت قی ماند بدو امر انجامید یا بالم و خلش در بیخ دانها و این دلالت میکند بر آنکه فضلات
ازان زائل شده و انتفاخات که از رطوبت بود تحلیل شد و باقی ازان حدت و رقت یافت پس علاج بچسبانیدن زلو یا شرط بر سر دانه کنند و واجب نیست که البته طلا کنند
چون دران درد حادث گردد بلکه بالتین و غیره و دخول حمام استعمال کنند یا مودی بحدت حکه مستلزم بغیر الم دران گردد و این دلالت کند بر آنکه باقی ازان خلط حریف لذاع است
و علاج او درین هنگام آنست که این طلا بکار برند کندش دو درم برگ فلی خستهٔ هلیلهٔ سوخته هر یک سه درم سیماب مقتول بخاکستر در روغن ده درم سبوسهٔ شالی پنج درم سائیده با هم آمیخته
بسرکه و زیت مخلوط سازند و ازان سه روز طلا نمایند بعده در حمام داخل شوند و اگر ازین خارش زائل نگردد بگیرند سیماب مقتول یک جزو نوشادر دو جزو قیروطی بروغن گل ساخته
مخمر کرده دران حل کنند بعد ازان بر آنها بتدریج طلا کنند و بر بدن هر هفته یک دفعه یا دو دفعه طلا نمایند پس اگر باین زائل نشود و متعسر گردد نشستن در چشمهٔ کبریتی و نوشیدن آب
آن بی شک ازالهٔ او نماید **نوع هشتم** جرب معروف بمتقوبست و آنست که انسان بدن خود را بخارد پس هر جای خاریدن قشف منتشر ظاهر گردد و هر جائیکه از بدن
متعفن شود و بیاد را سعتر نزد بخلاف ازان خون بسیار سیاه غلیظ القوام بر آید و جمیع موها که بر بدن او باشد غلیظ و خشن و سفید گردد و خارش او بالم اندک باشد و سبب
فاعل آن خون سیاه محترق حریف الکیفیه لذاع عفن بود و علاج آن اگر قوت مساعدت کند فصد باسلیق نمایند و ترک تنقیه او بدوا در ابتدای مرض کنند و لزوم پرهیز سازند تا که
ظهور دانها در جلد ابتدا نماید و خارش کم گردد و بعده اعاده تنقیه بفصد باسلیق کنند و لزوم تناول اطریفل باین نسخه نمایند هلیلجات ثلاثه هر واحد ده درم بعده و برگ در خستهٔ آنها
بلیلهٔ آمله و سنقی افسنتین رومی هر واحد پنج درم افتیمون ده درم همه را سائیده بمویز منقی بسرشند و هر روز دو درم ازان تناول نمایند پس اگر طبیعت ازین منحل گردد
بسرعت صحت یابد و اگر منحل نشود زمانه دراز بشود و این معجون را در آخر امر وشند و امر بدخول حمام نکنند مگر بعد استعمال این معجون بعده امر باستعمال روغن گل و دخول حمام
کنند تا آنکه خارش زائل شود و قشف و آثار باقی ماند و دران هنگام ماء الجبن بروغن بادام تلخ و شیرخشت و ترنجبین ایام متوالی بنوشند که قشف زائل و نرم گردد لیکن آب درین وقت
اگر اراده نوشیدن او برای استیصال قشف نمایند مطبوخ افتیمون بنوشند بعد لزوم اغذیهٔ مصلح خون مثل بچهٔ ماکیان یا بچه بره کنند و نبیذ سفید ممزوج بنوشند تا آنکه جلد او
صاف شود و قشف بالکل زائل گردد **نوع نهم** جرب معروف بمثبوثست و صورتش اینست که دانها متفرق بهم با جلد بود و با آن خارش غیر لذید باشد و چون آن اعضا
نمایند ریم بر آید گویا که از عمق بدن بر می آید و دانهای او باستدارت فراخ شود و در گوشت عمیق گردد و سبب فاعل این نوع رطوبت عفن است که آنرا اندکی از صفرا مخلوط گردد
و بدان تیز و عفن گردد علاجش این سفوف است بگیرند صبر سقوطری پنجاه درم خبث الحدید مدبر بسرکه بریان بروغن بادام دو درم گل سرخ پنج درم زرد چوب سه درم مامیران دو درم
هلیلهٔ سیاه سه درم همه را سائیده صبح بر ناهار سه درم ازان بخورند و غذا شوربای لحم بزغاله یا بره و شیر خوره و برین مداومت نمایند تا آنکه حجم او کم گردد بعده تنقیه بفصد و بمطبوخ افتیمون
کنند و فاصله میان فصد و شرب دوا ده روز کنند و اگر قوت ضعیف باشد پانزده یا بیست روز نمایند و چون فصد درین نوع منع نمایند ابتدا بتنقیه و تنشیف رطوبت او کنند پس این طلا استعمال
نمایند برگ غرزهره بسرکه بپزند تا مهرا شود بعده این سرکه بگیرند و بروغن گل خوب بهم زنند و در هر پنج روز یک مرتبه بالش این نمایند که این نوع جرب باین صفه زائل کند و از بهترین
اشیا برای این نوع و برای جمیع انواع جرب صبر ست مگر آنکه در انجا سببی لعوز [illegible] باشد مثل بواسیر [illegible] پس کسی که حال او چنین باشد بدل این نوع [illegible] کنند و سقمونیا [illegible]
هر دو بران مضاعف نمایند و هر نوع از انواع جرب که با وی قحل و سیلان باشد [illegible] آنرا ماء الجبن صالح بود بعد از آنکه [illegible] که مقابله او کنند بدان [illegible] سازند

خاتمه باب

در غرائب آنچه از جرب حادث شود و غرائب معالجات ماخوذ از تجارب از عجائب آنچه مشاهده او بصحت قیاس مع عقل کرده شده و آنچه سبب نفع او مخفی باشد و این و بیالد اراده ذکر او
در غرائب انواع جرب نکنیم در ابواب سابق داخل ننمودیم بلکه برای آنها این باب جدا ساختیم و آنرا نوادر معالجات و غرائب جرب موسوم کردم بهر آنکه در ان طبیب بیا بنگاه کند پس اختیار
چیزی نماید که رو آن بسوی قیاس او را ممکن باشد مع آنکه ذکر او از تجربه کنیم و طبیب ناقص حذر کند از آنکه چیزی ازان استعمال نماید بهر آنکه او را در آنچه سابق گذشت فسحت و غنا
ازین باب بست گوییم که قومی را در بصره دیدم که جلود ایشان متقشر و خشن شده بعد حتی که مثل جلد جاموش گردیده لیکن سرخ شده و اکثر موهای بدان ایشان افتاده بود و خارش

عجیب با ایشان حادث شد که آن هنگام در فری هوا در جلد اندک ساکن میشد و وقت شب خارش هیجان مینمود و جلد متقشر میشد تا آنکه در چشم ایشان تهیج ظاهر میشد و ذکر میکردند که
اجواف آنها خارش مینماید و این نوع جرب که دامی از بلاد ندیدم و از حذاق اطبا درین سوال کردم و گفتند که سبب او رطوبت غلیظ است که چیزی از صفرا با وی آمیخته
و از ان بخار غلیظ که دران حدتی است پیدا شده و آن رطوبت بسوی جمیع اعضا سیلان میکند و تهیج حادث میگردد بطوریکه آن رطوبت مع بخار غلیظ انفاخ است
و خارش می آرد از جهتی که آنچه با وی آمیخته دران حدت و حرافت است و دیدم که ایشان معالجه این لقبی کنانیدن [illegible] و مالیدن جمیع بدن بخاکستر چوب انگور مخلوط
بروغن گل معمول بزیت انفاق و سرکه میکردند تا آنکه شروع بتحلل تهیج او میکرد و بعده بصورت مابقی از جرب نگاه مینمودند پس اگر ترشح نمیکرد برین معالجه که آن [illegible] و طلای
مذکور است ادامت میکردند و اگر ترشح میکرد استفراغ او بمدد ایام باین مطبوخ می نمودند افتیمون می پانزده درم سنا مکی بست درم ترنجبین سی درم فلوس خیار شنبر
سی درم افتیمون ده درم مامیران چینی سه درم صبر سقوطری بست درم مویز منقی سی درم همه را در ظرف چینی باده چند آن آب بخیسانند و یک روز در آفتاب دارند و هر روز
شصت درم ازان با پنج درم روغن بادام شیرین بنوشند تا هر روز یک دو مجلس اجابت نماید و غذا شوربای بریاج معمول اطراف یا بچه مرغ باشد پس اگر اسهال
زیاده گردد مدتی آنرا ترک نمایند بعده معاودت بنوشیدن او کنند و این مطبوخ را در هر پنج روز تازه گردانند که آن قوی گردد و چون باده [illegible] گردد ازین [illegible] ضعیف
شود و هنگام شرب این مطبوخ بر طبیب واجب است که از مراعات مزاج مریض غافل نماند پس اگر مزاج حدت پذیرد بسوی طرق تسکین مزاج و تعدیل او عود کنند و این نوع
جرب را کم دیدم که بعد شرب این مطبوخ باقی ماند و هرگاه استفراغ مریض آن یکبارگی کنند جلد لاغر گردد و خشکی شدید پیدا شود و هر جای بدن را که بخار در ترشح نماید چون
استفراغ باین مطبوخ بتدریج نمایند خشکی حادث نشود و بخوبی زائل شود پس هرگاه خارش زائل شود و جلد منبسط گردد امر باستعمال موم و روغن و دخول حمام کنند که موی
ریخته بروید و این غرائب نوادر است و ایضاً جربی را دیدم که در اهواز حادث میشود و آثار او آنست که صفائح سیاه در بعض بقاع بدن پیدا شد و صورت بقعه مثل سوخته آتش
بود پس رنگ او سیاه گردد و با الم شدید آرد و اطبای حذاق میدانند که این از خلط سوداوی اللذاع حاد محترق است و اخلاط او از سوء تدبیر خوردن لحم و صحنا و نان برنج و بقول
حریفه محترق میگردد و نوعی از سودای محترقه حادثه یا البته بهم میرسد پس گاه بسوی جلد میریزد آنچه مذکور شد پیدا میگردد و دیدم که علاج این نوع باین آسان میکردند و آن غریب است
تصحیح بعض او بطریق قیاس ممکن است و بعض او از حد قیاس خارج بود سوای آن تجربه او کردم بعد از آنکه ایشان را دیدم که بران جسارت مینمایند پس آنرا احسن التاثیر و انجح
یافتم و آن این جرب را در سه چهار روز زائل میکند و کم دیدم از ایشان که هفت روز خوردند و زائل نشد میگیرند مرداسنگ خام دو درم کبریت آب رسیده ده درم مامیران چینی
دو درم شکر سفید پنجاه درم و هر روز بمقدار یک درم میخورند و بران آب تازه می نوشند و خلط سیاه مثل قیرقی میکنند و بهار بای [illegible] و نخود و لم بریان کرده غذا میسازند و [illegible]
بستر آب برند و قرص [illegible] میکنند پس این نوع جرب در چهار روز زائل میکند و این نیز از غریب انواع جرب و غریب معالجات اوست و ایضاً همه اهل شام را بر وجهی دیدم که
هرکه را جرب بهر نوع که میشود چیزیکه آنرا سفوف شاهتره نامیده اند بعد استفراغ و فصد و اصلاح غذا میدهند نسخه سفوف مذکور میگیرند برگ شاهتره خشک ده درم [illegible] سه درم
و ثلث کشنیز خشک بست درم مامیران چینی پنج درم همه را سائیده بیخته آن شکر سفید بران می اندازند پس جرعه از نشاسته ساخته بران این سفوف سه درم تا چهار و پنج درم
بقدر قوت مریض انداخته میدهند و این جرب را مجموع میکند و طلای ایشان برای جمیع انواع جرب این طلا است میگیرند نوشادر دو درم کندر سوخته ده درم صمغ عربی
پنج درم سیماب مقتول پانزده درم این همه را در سرکه آمیخته بدان طلا میکنند پس احراق عجیب نماید و آنرا تاثیر و نفع ظاهر است و چون ایشان صعب میگردد و بقایای
جرب باقی میماند مریض را روغن کنجد چند روز متواتر می نوشانند بعد را به تازه ایام متوالی و ازانچه استعمال میکنند چسپانیدن لوبیا بر بقایای جرب است و بدان
انتفاع می یابند چون این بعد تنقیه مطبوخ و فصد باشد و این غریب از معالجات است و ایضاً اهل طبرستان جمیع انواع جرب را بعد استفراغ بمطبوخ کنجد بریان
کوفته بشکر استعمال میکنند و بدان انتفاع بین می یابند و در جمیع انواع جرب رطب استعمال می نمایند جلوس در چشمه کبریتی که اندک نطرون دران آمیخته باشد و
جلوس را دران طویل میدهند و آب آن می نوشند و از ابدان ایشان جرب بیکبارگی میریزد و این آبهای کبریتیه جمیع انواع جرب را نافع بود و ایضاً از غریب ادویه
که من استعمال آن میکنم و از اوائل آنرا اخذ کرده ام آن در جمیع انواع جرب رطب یا یابس حسن النفع سریع التاثیر است و بحسب مزاج انسان ترکیب داده میشود و آن
مریض را بعد استفراغ و فصد و اصلاح غذا خورانیده میشود و نسخه آن اینست بگیرند کبریت آتش نا دیده ده درم مامیران سه درم کنجد بریان کوفته پنجاه درم شکر سفید

پنجاه درم این همه بوزن یکصد و سیزده درم شد هر روز از آن پنج درم بدهند و تناول جمله این تمام نمیشود که جرب البته زائل میگردد هر نوع که باشد و در ایام تناول این اکثر بدخول حمام مالش بروغن گل و یا آنکه اقتصار نمایند بر خوردن مزورات و گاهی ضافه میکنیم باجزای مذکوره چون مزاج مریض حار باشد طباشیر و تخم خرفه و تخم کاسنی و تخم کشوث و تخم کاهو و ریوند و عصاره زرشک و مانند آن برای حفظ اعضای شریفه پس تاثیر او محمود می یابیم و واجب نیست که طبیب وقت استعمال دوائی که فکر کند چه من آنرا ذکر نکرده ام الا بعد تجربه در جمیع امزجه جمیع بلدان و جمیع اوقات سال و باید که امتناع از استعمال او در ایامی باشد که در آن شرب دوا منع میکنند مثل وقتی که در آن آفتاب نزد منقلب باشد قبل آن پنج روز و بعد آن ده روز بعده از استعمال و امتناع نیست از غرایب ادویه که استعمال آن بطریق طلا میکنیم نسخه آن اینست که بگیرند آمله درست و هلیله زرد درست هر واحد بیست درم نوشادر زیبق مقتول هر واحد سه درم و این همه را در زیت و روغن کنجد بجوشانند و از بخاری که از آن برآید خود را نگاهدارند پس آن روغن را مع ثفل گرفته بدان مواضع جرب مالش نمایند و پیش آتش بنشینند با دامیکه خوش آید و هرگاه از گرمی آتش الم احساس نمایند ترک آن کنند و همچنین در جمیع اعضا تا همه بدن شامل گردد و اگر بر عمل این یک شب قادر باشند جرب در یک شب زائل شود و هلیسان در روز و شب بعده در حمام داخل شوند و بروغن گل مالش نمایند و چون این همه فکر کردم پس طلای کلی جامع بالغ در فعل نهایت در نوع او بیان میتمام بعد فصد و استفراغ و اصلاح غذا در آخر جرب و اول آن استعمال کنند این نسخه او است گندهک شش درم بیخ خلفا سه درم بیخ خفق انار دو درم بیخ عنب الثعلب پنج درم حماض دشتی سه درم هلیله سوخته پنج درم تخم ریباس سه درم برگ خرزهره سی درم سیماب کشته بخاکستر انگور یا خاکستر چوب مع روغن سی درم اقلیمیای فضه ده درم مییعه یابس طلب واحد ده درم جوز سوخته پنج درم و سنج توبال حدید هر یک دو درم نوشادر سه درم عاقرقرحا بیخ انجدان سوخته هر واحد درم همه را سائیده با زیبق مقتول بیامیزند بعد از آن بقطران لت کرده در یک سنگی مثل الجواب همه را بمیدازند بعده بر آن طبق سفالین محکم کرده در تنور گرم یک شب بگذارند و صبح از تنور برآرند و بگذارند تا آنکه سرد گردد بعد از آن همه دوا را برآرند اگر مثل حمیه گردد بهتر والا در تنور باز نهند بعد سائیده بقدر چهار حصه آن نمک آمیزند و همه را در روغن گل و سرکه حل کنند چندانکه رقیق باشد پس هر یک یک عضو را طلا کنند و بر جای دیگر طلا نکنند تا آنکه جای اول نیکو شود و پاک نگردد و کسی که بسوزش آن صبر کند طلای یکبارگی مضایقه ندارد و این طلا معروف بسیاری ست بهر آنکه اول کسی که آنرا جمع کرده سیار بن عیسی حرانی بوده و آن نادر طلاهاست تجربه و استعمال آن کرده ام از استعمال آن نفع بزرگ دیدم

حکه

یعنی خارش و این هم بر جرب بود و لیکن درین بثور نمیباشد و سبب حکه بخارات حریفه حاده لذاعه ساکن زیر جلد ست و اخلاط حاده مثل خون رقیق حاد و مخالط اخلاط صفراوی اندفاع آن اخلاط و بخارات یا رقیق لطیف قلیل المقدار باشد و از آن حکه سریع الزوال حادث شود و بنا بر سرعت تحلل آن و یا غلیظ کثیر المقدار بود و از آن حکه مستطاول البطی الزوال حادث گردد بسبب بطی تحلل و اندفاع آن و آن اکثر عارض شود از کثرت تناول نمکسود و ماهی گنده شور و غیر آن و کینه و سیر و پیاز و جوز و الباذنجان و کوامیخ و مانند آن از هر چه اخلاط ردی پیدا کند و از قلت استحمام و کثرت چرک بدن و کسانی که بعد از جماع بآب گرم غسل نکنند و مالش بدن ننمایند بیشتر درین مرض افتند و این دلیل قومی ست بر وجوب غسل بعد جماع در شرع شریف و گاهی حکه پیران را حادث شود بسبب ضعف جلد ایشان و کثرت تولد بلغم شور در ابدان ایشان بنا بر سوء هضم و ضعف حرارت غریزی و ضعف قوت ایشان از تحلیل بخارات محتقنه زیر جلد خصوصاً اگر از اغذیه مولد خلط ردی مالح حریف که مذکور شد کثرت نمایند و صحت ابدان ایشان نشوابست و هرگاه ماده حکه بغلظت مائل بود و ماسبوسه میباشد و شیخ میفرماید که اسباب تولد ماده جرب بعینه اسباب تولد ماده حکه است لیکن آن قوی باشد و فرق در جرب و حکه آنست که با حکه در اکثر بثور نمود چنانکه در جرب میباشد و جلد زیر جلد بعد دفع طبیعت و ربما بسبب انسداد مسام کم یا کم داشتن بدن ست و یا بسبب ضعف دافعه چنانکه پیران و بعضی بیماران را در آخر امراض در نقاهت عارض میشود خصوصاً چون ماده بسیار یا غلیظ باشد و یا بسبب اغذیه ردیه که از آن خلط ردی حریف پیدا شود مثل غذای نمکین و تیز و مانند آن و یا بسبب سوء هضم که بدان غذا عفن گردد و حکه گاهی خالی از قشور نخالی بود که از حک چیزی اخذ نکند و حکه مزمن پیری اکثر علاج پذیر نشود تدبیر مداوای آن کرده شود و بالجمله ماده حکه میان جلد جمع میشود و اگر از آن چیزی در بدن باشد آن جرب یا لبع و شیرین یا مولدات حکه شور ماند و آنرا بگوید که حکه تغیر سطح جلد در لمس ست مع لذع مثل چون بخارند و بسیار مردم میان او و جرب فرق نمیکنند و فرق میان هر دو از دو وجه بود اول آنکه حکه از سطح جلد نتوان کند بخلاف جرب دوم آنکه از آن در کمیت ردی تر و در کیفیت کمتر میباشد شستی وجه سوم ذکر کرده و او آنست که حکه قرحه نمیکند و جرب تا که ساخته مسلخ

وایضاً بعضی حکه مثل مالش و استحمام منحل گردد مانند آنکه از سردی عارض شود و از اسباب حکه بعد عهد از استحمام و پوشیدن جامه درشت حاسبی کثیف است اکثار اشیای حریفه
و مالح و قدید و ممارست غبار و دخان و جماع بعد تناول مثل گندنا و خردل و ماده آن اخلاط رقیقه است و صورت آن بثور خفیف الادراک غالباً و خشونت اکاله و فاعل
آن حرارت ضعیفه یا غریبه است و غایت آن انتشار بثور و فرط التقریح و علامتش ترشح رطوبات و لین ملمس است و درد موی و بلغمی و بالعکس اگر از صفرا و سودا باشد و ابن هبة الله گوید
که تولد حکه یا از اخلاط بلغمی غلیظ چسپنده در زیر جلد است که بسبب طول لبث خود متعفن شود و قوت از دفع او عاجز گردد یا بسبب اخلاط لذاع محتشر زیر جلد یا مخالط خون محتبس در عروق
و استدلال بر اخلاط غلیظ ببرودت مزاج و به تدبیر مبرد کنند و بر اخلاط حاره به تدبیر مسخن و مزاج حار و شرارت سوزش نمایند علاج بدستور جرب علاج کنند و آنچه اخراج مواد محترقه
نماید مثل مطبوخ افتیمون و مانند آن بدهند بعد ترطیب اخلاط و تعدیل قوام او و مهیا ساختن او برای استفراغ بنوشانیدن ماء الشعیر و ماء الجبن و بعد از آن اصلاح غذا و مالَه
آن نمایند سوی چیزیکه از آن رطوبت شیرین متولد گردد و استعمال حمام و مالش اندران لازم گیرند و از جماع بالکل منع کنند و تدبیر حکه پیران اصلاح غذا و مداومت حمام
و شستن بدن بطبیخ ریحان و مورد و گوشت خربزه است و اگر حکه مزمن و مزاج سوداوی باشد شاهتره و جرائته و بهایه و پوست هلیله زرد هر یک ششماشه بعرق شاهتره یا و آثار خیسانیده صاف کرده
شهد یک توله داخل کرده دهند و مرداسنگ سفیداب کافور هر یک پنج ماشه بسرکه سوده روغن گل آمیخته ضماد سازند بالجمله در حکه اگر غلبهٔ خون بینند اول فصد کنند مناسب حال
و ماء الجبن سفوف لاجورد و حب آن دهند و روغن یاسمین سه توله آب لیمون کاغذی یکنیم توله سهاگه یک توله مرداسنگ ماشه بمالند و بعضی گلاب و قدری کافور عوض مرداسنگ
میکنند و در شیر میش یک آثار گوگرد یکنیم توله سوده آمیخته ضامن داد و جغرات بندند و مسکه آن گرفته بمالند که در سه روز حکه را دور میکند و اگر در بالائی شیر باده گاو نبات دو توله
و قدری گلاب قسم اول مخلوط کرده هر روز تا یکهفته بخورند مفید است و کذا در بالائی و گلاب قدری رسکپور اضافه کرده بر بدن بالیدن سودمند بود در بیاض والد مرحوم مرقوم است
که اگر در مسکهٔ میش نیم پاؤ که با آب یکصد بار شسته باشند سیماب شش ماشه کلمیاه دو توله حل کرده مالش نمایند خارش دفع کند تا شش تخم خشخاش با آب لیمون سائیده و کذا چونه
یا شوره قلمی در روغن تلخ آمیخته و کذا صابون با آب سوده و یا افیون در روغن کنجد سوخته و یا حنا بر روغن گل و سرکه سرشته و یا تخم پاپاک و تخم خشخاش مساوی با آب سائیده و بعد از آن
با آب گرم غسل کردن نافع است و یا سیماب را با برگ حنا یا آب برگ پان یا آب لیمو بسایند تا همچون خاکستر شود پس در روغن گل آمیخته بمالند و بعضی گلاب و روغن یاسمین عوض
روغن گل نوشته اند و این حب نیز جهت خارش نافع است افیون یکدام سهاگه دو دام نصف سهاگه بریان کنند و نصف خام دارند پس باهم خوب حل کرده مثل کنار رشتی
حب‌ها بندند و عند الحاجت حبی از آن با آب حل کرده بر موضع خارش خوب بمالند در دو سه روز فائده میکند و این دوا برای حکه که از هوای بارد و آب سرد پدید آید نافع بود اسگند
شش درم زنجبیل سه درم فلفلمویه یکدرم شکر چهار درم سه چهار خوراک سازند و این ضماد برای خارش خشک بی بثور مفید است تخم خشخاش کنجد مقشر برگ حنا سهاگه مرداسنگ
هر یک ششماشه بروغن یاسمین یا روغن گل یا آب لیمو سائیده قدری کافور آمیخته بمالند و بعد دو گهڑی غسل کنند **ایضاً** مرداسنگ یکتوله سیماب چهار ماشه آب ریحان
روغن باده گاو و گلاب هر یک چهار توله روغن را با آب شیرین بست و چهار بار شسته آمیخته مثل مرهم ساخته وقت حاجت بمالند **ایضاً** که برای خارش خشک مجرب است هرگاه مکرر
بمالند گل ارمنی یکدام کافور زعفران هر یک دو ماشه روغن بادام دو توله بسرکه و آب گل کافیشه دو توله سائیده بمالند **فائده** در بیاض والد مغفور بخط ایشان مسطور است که
گاهی خارش شدید از سیلان کنبله بر بدن پیدا میشود و کنبله کرمی است مشهور پس بگیرند حلتیت و در آب سائیده بران موضع خوب بمالند و بشویند و یا چونه با آب سائیده
مالش نمایند و یا از پارچه کلیم بشدت بمالند و یا قند سیاه کهنه و یا برگ کنجد تازه بمالند فقط **اقوال حکما** ابوسهل گوید که حکه اگر از خلط حاد ردی محتبس در عروق باشد علاج
باخراج خون نمایند اگر بدن متحمل باشد بعده استفراغ با دویه موافقه مثل هلیله و شاهتره و افتیمون و خربق سیاه و شحم حنظل کنند و بعد تنقیه بدن ادویه جالیه از خارج در حمام استعمال
نمایند و اگر ماده در عروق نباشد بلکه زیر جلد باشد فقط فصد استعمال نکنند لیکن اکتفا باسهال کنند و صرف عنایت فرمایند باستعمال ادویه که جالی و تنقیه از خارج نماید پس
ابتدا کنند بغسل از آب گرم بعده با آب چقندر و آب حماض و سبوس میده بسرکه سرشته و آرد باقلا و جوف خربزه و آب کرفس و بورق و آب طبیخ باقلا مالش نمایند و اگر تولد حکه
از اخلاط شور باشد باید که مالش بدن بآب حابیه و عسل و عصاره قثاء الحمار و آب کبر و آب خاکستر و مطبوخ حنظل کنند و این دوا انفع کند بگیرند گل سرخ و با سرکه تند بسایند
تا آنرا قوام بهم رسد بعده بنصف وزن گل سرخ کبریت سوده مخلوط سازند و در حمام بر بدن بمالند و اگر اراده کنند که قوی تر گردد کبریت مساوی گل سرخ گردانند و ایضاً انفع کند
اگر بگیرند آب کرفس تازه و دران اندک سرکه آمیخته بر بدن در حمام بمالند و اگر حکه بسبب ضعف باشد باید که دوام استحمام نمایند با آب شیرین گرم که دران مورد و شاهتره

وچون خربزه پخته باشد بوعلی سینا مینویسد که علاج حکه یابسه بعد استفراغ اگر احتیاج بدان افتد بادویه که در علاج جرب معلوم شد ومثل نوشیدن دوغ گاو ترش است
ومثل استحمام بآب نیم گرم واستعمال مالش از روغنهای بارد وخصوصاً چون دران آب کرفس داخل کنند وعلاج جرب یابس وحکه یابس قریب بیکدیگر است وازادویه لینه
دران خشخاش وسرکه سوده است وایضاً برگ سوسن وایضاً صبر بآب کاسنی وایضاً نشاسته دراودیه داخل کرده میشود وآب کرفس وسرکه وگلاب نیکو است وازادویه قویه بر رطی
که دران افیون باشد مالش بدن بدان حکه را ساکن کند وازادویه قویه آنست که ازادویه اولی ترکیب دهند ودران نوشادر داخل کرده وسرکه طلا نمایند وخصوصاً بر خصیه
وایضاً شب بریان وقطران راین حکه باطن دبر وفرج را نیز نفع کند بخرقه حمول سازند وپیران در علاج حکه که ایشان را عارض شود وبطلای دردی شراب باندک شبت رطب
انتفاع یابند واما استحمامات برای حکه وجرب مثل آب دریای شور گرم کرده یا آب سبوس یا طبیخ قثاء الحمار است واما غذا برای صاحبان جرب وحکه آنچه ترطیب نماید و
خون نیک پیدا کند از اغذیه مائل ببرودت ورطوبت ولحوم معتدل واصحاب حکه قشفیه را لابد است از استعمال روغنهای نرم در متناولات مثل روغن بادام وکنجد وماننده آن
مسیحی گوید که حکه عارض میشود از اخلاط شور که آمیخته از خون رقیق آمیزد واز اخلاط صفراوی لذاع لیس هرگاه عارض شود باید که استعمال فصد وشرب ماء الفواکه مقوی تبرید نمایند واز
الوان زیره ماهی شور واشیاء حلوه پرهیز کنند وبر بدن آب سبوس گندم آنکه دران پوست درخت انگور پخته باشند بریزند واو اراظ استحمام بآب شور نمایند ودر حمام آب مطبوخ
پوست گرم وچقندر وبرگ کوکنار وحلبه وسبوس بر بدان نطول کنند وچون سرکه گرم کرده بروغن گل بر بدن طلا نمایند وهمچنین آب مطبوخ قثاء الحمار ومالش بدن باندک آرد کرسنه
وباطلاء مغز تخم خربزه باریک سوده بروغن گل نافع باشد واگر حکه از اخلاط غلیظ بود ومدت او دراز گردد در حمام بآب کرفس وسرکه وروغن گل واندک بورق مالش بدن نمایند که
تسکین آن کند ویا بگیرند بورق وافیون وباریک سائیده بروغن گل وموم گداخته آمیخته وشب بر بدن بمالند وصبح در حمام داخل کنند که تسکین آن وتطفیه حرارت آن کند
وبمبالغه بمالند وروغن گل چون در حمام طلا نمایند نفع بخشد واگر بول طفل نابالغ بر بدن طلا کنند بدان انتفاع یابند واستحمام بآب بحر نافع حکه است واین دوا نافع حکه بود و
شیافت مامیثا کبیکج وبورق نیم جزو قسط تلخ سدس جزو همه را باریک سائیده بسرکه ممزوج بآب بسرشند ودر حمام بدان طلا نمایند واگر از اخلاط رقیق باشد بگلاب وسرکه وحنا بسرشته
وتخم خربزه بروغن گل وآب چقندر طلا کنند وصاحب حکه را باید که بر خاریدن ادمان نکند وبران صبر نماید وباید که اهتمام پاک کردن بدن از چرک واعتنا بتنظیف آن نماید و
پارچهای کتان پاک بپوشد ولزوم ما ذکر کند که حکه زائل گردد باذن الله تعالی ابن الیاس گوید که علاج حکه فصد واستفراغ بدن بمطبوخ فواکه یا بمطبوخ هلیله است
وهر صبح شربت بنفشه وترنجبین هر واحد ده درم در آب گرم حل کرده بنوشند اگر با آن حرقه باشد وغذا مزوره ماش بمغز بادام واسفاناخ وکدو ترخورند یا تمر هندی وشکر سفید
هر واحد ده درم یا سکنجبین ساده بگلاب هر یک ده درم بنوشند یا هر صبح نقوع شمش سه اوقیه گرفته سقمونیا نیم دانگ دران حل کرده بیاشامند وغذا فروج وتمر هندی یا زرشک
یا آلوی کوهی با مغز بادام واسفاناخ وکدو بخورند ودائم استحمام نمایند ودران بروغن بنفشه وروغن کدو وروغن گل مالش کنند یا تخم خربزه بمالند ویا بگیرند آب چقندر وآب خبازی وبر بدن
نطول کنند واگر سبب حدوث حکه بلغم بورقی غلیظ باشد نقوع صبر ویا مطبوخ هلیله مقوی بتبرید وصبر بنوشند ودر حمام مالش بدن بآب کرفس وروغن گل وروغن بنفشه وسرکه باندکی بورق
کنند وگاهی سبب آن بخارات لطیف بود که بسوی جلد آید وآنجا متعفن شود وبوی بدن بدبو گردد وعلاجش مالش بدن بآب گرم وروغن بنفشه است وصاحب حکه لباس نرم پاک مثل
توزی وکتان بپوشد وبگیرند مغز بادام مقشر وخشخاش مساوی وبسرکه سائیده در حمام بر بدن طلا کنند طبری گوید که آنچه بمشایخ حادث شود ولا علاج است سوای آنکه
طریق در معالجه ایشان اصلاح اغذیه وشرب نبیذ متوسط در قوت ولزوم دخول حمام ومالش بدن بروغن گل وسرکه است واما در کهول علاج ایشان فصد واستفراغ بمطبوخ
افتیمون ولزوم اغذیه رطبه ونوشیدن ماء الشعیر واصلاح اغذیه حتی الامکان است پس اگر زائل نشود معاودت باستفراغ وفصد ونوشیدن ماء الجبن وشیر خر نمایند وامر
بمالش حمام بآب بیخ کرفس وسرکه وروغن گل وبوره ارمنی کنند بعده در حمام داخل شوند وعرق آورند ونشف عرق بپارچه نمایند پس مالش بدوای مذکور کنند ودر خانه متوسط
تا ساعت زمانی بنشینند پس اگر عرق مرتبه دوم آید ویکم روز به شود واگر عرق نکند بر بدن ایشان اندخته بمالند بعده بسبوس میده وآرد باقلا بمالند ودر شب اندک روغن گل
بر بدن بمالند واما در جوانان وصبیان فصد کنند کسی را که از ایشان ممکن باشد واستفراغ باین مطبوخ بگیرند آب شاهتره مروق یک رطل وبران سه درم صبر سقوطری
ده درم ماميران وپنج درم هلیله زرد وسه طسوج سقمونیای مشوی کوفته بیخته انداخته بنوشند وازین سه شربت بنوشند بعده بدانچه مذکور شد از آب کرفس وغیره در روز و
بروغن گل در شب مالش نمایند ولزوم پرهیز واصلاح غذا کنند وکسی که در مزاج او حرارت باشد ما الشعیر وماء الجبن باشیر خر بنوشانند ودر صبیان شرط لذعین در موضع محاجم

میان کتفین و پرهیز از اغذیهٔ ردیه و مالش بچیزی که مذکور شد کفایت کند و گاهی روغن گل و دخول حمام ایشان را کفایت باشد چون این معالجات خاصه ذکر کردیم پس
علاج کلی برای حکه بیان کنیم که هرگاه در این جرب بشور باشد فصد صاحبان حکه و استفراغ ابدان ایشان بادویه که مخرج احتراقات بود باید کرد و این که ذکر میکنیم نافع اصحاب حکه است
بگیرند آب کاسنی مروق و در ان فلوس خیار شنبر و اندک غاریقون منخول بجلاب سرشته بمالند و از ان شربات متوالیه بنوشند و چیزی از ادویه اجود و انفع و افضل و احسن از برای استفراغ
اخلاط محترقه از خیار شنبر نیست و آنچه بر بدن ایشان طلا نمایند و خطا نکنند و در یکی و نفع ماده کند اینست که بگیرند برگ خربزه و در سرکه بجوشانند پس سرکه صاف کرده اندک
خاک سیماب قدری و روغن گل بران انداخته بر بدن مالش نمایند که این تاثیر نیک دارد و بگیرند بردی سبز که هنوز خشک نشده باشد و آب او برارند و خسته هلیله سوخته
در ان آب حل کنند پس بران اندک سرکه و روغن گل و قدری کندش انداخته بآتش ملائم بجوشانند و بگذارند تا سرد شود بعده در حمام داخل شوند و بیرون آمده بدان
مالش کنند و این ابلغ الانفع است و اصحاب حکه را امر کنند بدخول حمام و صبر در خانه گرم تا آنکه بدن او گرم شود پس بیرون آمده بآب سرد مضمضه نمایند و استنشاق بدان کنند
بعده در آب نیم گرم بنشینند و بر خود از ان آب بسیار بریزند و این در یک دو دفعه بخارات محتقنه بیرون آرد و بعضی مردم را چون حکه بغیر جرب پیدا میشود که در تعب استعمال
می نمایند تا آنکه عرق آید بعده در حمام داخل میشوند و بر خویشتن آب نیم گرم بسیار میریزند و خوراک خود سرکه و شکر و روغن بادام میسازند و از این تدبیر حکه زائل میگردد ابن هبته
گوید که علاج حکه تابع خلط بلغمی غلیظ باستفراغ بدن از حب صبر است و آب کرفس و غیره که سابق مذکور شد و در حمام طلا کنند و جسم را بآب بحر یا آب حمامات بشویند پس اگر زمانه مرض
طول کشد شیاف مامیثا و غیره که در قول مجوسی گذشت بر بدن طلا نمایند و علاج حکه حادث از اخلاط حاد بفصد اکحل و اسهال بمطبوخ فاکهه و مواظبت حمام باید کرد و بدن را
پاک دارند و از اغذیه مفسد اخلاط اجتناب کنند و اگر بقیه آن در جسم باقی ماند بآرد ترمس و باقلا و مغز تخم خربزه باریک سوده بگلاب و سرکه آمیخته طلا سازند و آب نیم گرم که در آن
پوست بیخ کرنب و چقندر و حلبه و سبوس و تخم خبازی جوشانیده باشند بر بدن نطول نمایند و اگر خلط شدید الحده باشد اندک افیون در موم و روغن گل گداخته بشب طلا کنند
و صبح در حمام غسل نمایند و باید که صاحب حکه را از استعمال اغذیه مالحه و حریفه منع کنند و بر بقول بارده مثل کاهو و کاسنی و بوارد ترش و لحوم خفیفه اقتصار ورزند و اندک
شراب ممزوج بنوشند و در حمام بموم و روغن طلا کنند ابن لوقا گوید که برای حکه بگیرند گل ارمنی یا مختوم سه درم کافور زعفران هر یک نیم درم و بسرکه و آب عصفر مطبوخ
بسرشند و روغن بادام افزوده چند مرتبه طلا سازند و یا بگیرند آب انار ترش و بابورق و روغن گل آمیخته بپزند تا اندک غلیظ گردد و در حمام طلا کنند و بورق را بعد طبخ در ان اندازند و یا
حضض بسرکه ممزوج آب سوده بدان طلا نمایند و یا بگیرند آرد عدس مقشر و در سرکه و روغن گل حل کرده طلا کنند و دوای قوی در تسکین حکه آب پوست جوز رطب است یا آبی که در ان
حلبه یا شحم حنظل جوشانیده باشند و یا بگیرند مغز بادام تلخ و مازو سبز و بسرکه سائیده در آفتاب نهند تا گرم شود و طلا سازند و یا بروغن کنجد چرب کنند و بران برگ سوسن بپاشند
و یا بگیرند مازو پنج درم و دو سه اوقیه روغن انداخته بدارند تا منتفخ گردد بعده سائیده طلا کنند و گاه باشد که خارش سخت در ذقن عارض شود چنانکه صاحب آن بکند بدان ریش
دست کشاید و این نوبت هیجان کند پس باید که وقت نوبت و هیجان حکه بحمام داخل شوند و ذقن را باین ادویه طلا نمایند بوره ارمنی یک درم شحم حنظل نیم درم صندل سرخ
دو درم نشاسته پنج درم کوفته بیخته با سرکه کهنه و روغن گل سرشته استعمال کنند بعده در سائر ایام تدابیر اصحاب مالیخولیا پردازند و ترطیب بدن آن نمایند و اگر حکه
یا شری با اطفال باشد حجامت یا ارسال علق نمایند اگر طفل از شش ماه گذشته باشد بعده آبی که دران نیلوفر و گل سرخ و بنفشه و جو مقشر جوشانیده باشند غسل کنانند
و مرضعه را مطبوخ هلیله و شاهتره و اندک بادیان بنوشانند و مداومت سکنجبین فرمایند و از کد و جماع منع نمایند و اگر طفل ده ساله باشد حجامت کنند و آب هلیله و آب انار
میخوش و خیار و شیره خرفه بنوشانند و از حریف و مالح منع کنند نجیب سمرقندی گوید که علاج حکه فصد هفت اندام یا حجامت است و هر صبح شربت بنفشه و نیلوفر و یا سکنجبین
بماء الجبن و مغز تخم خیارین یا تخم خرفه بنوشند و اغذیه مبرده مرطبه مثل اسفاناخیه و ماهیچه و قرعیه و غذای بارد رطب یا معتدل در حرارت بخورند و آنچه اصحاب این مرض را انفع دهد
لعوقات شمشیه ترنجبین است و ادامت استحمام بآب شیرین و مالش بروغن گل و بنفشه و کدو و انطاکی گوید که فصد باسلیق در حار نمایند مطلقاً و در غیر آن اگر رواست تحقق
گردد بعد از ان تنقیه خلط غالب کنند و همه آنچه در جرب گفته شد در اینجا بعمل آرند و از مجربات در دموی شربت بنفشه بماء الشعیر و آلو بخارا و عناب است و در بلغمی
لزوم غاریقون و صبر و مصطکی و در صفراوی صبر و هلیله کابلی و زرد و سقمونیا مساوی یک مثقال از ان بآب تمر هندی بخورند و در سوداوی همین ادویه باضافه لاجورد
یا حجر ارمنی بعد از ان طلای مویزج سابق و کثرت استحمام و مالش بآب نوشادر و آب لیمو و مغز خربزه و بورق و سرگین کبوتر و حناء و از مجربات مکتومه سرگین سفید سگ

با نصف آن کبریت و ربع آن مصطکی و ثمن آن صمغ و عشر آن صبر است جمعا سازند و تا دو مثقال بخورند **گیلانی** از بولس نقل کرده که حکه عارض مشایخ از کبر سن تمام نمیشود لیکن تخفیف می یابد و اما حکه که در غیر مشایخ از ردائت خلط بود باید که معالجه باستفراغ آن خلط کنند اگر صفرا یا بلغم فاسد یا عفن شده باشد و یا از بلغم شور بود و این از سن مریض و مزاج او و تدبیر او و از فصل و بلد و مانند آن شناخته میشود پس اگر ظاهر شود که خلط در عروق یا خون است ابتدا بفصد عروق باید کرد و اگر خلط بکیفیت تنها ایذا دهد باید که استفراغ آن نکنند و ادویه مصلح آن دهند بعده بعلاج خارجی مصروف شوند و استحمامات بر نهار و بعد تناول غذا استعمال کنند و در اوقات هر روز دو مرتبه در حمام داخل شوند و باید که تا بکیه دران چقندر یا حلبه یا سبوس یا خبازی بری و بستانی یا جو مقشر پخته باشند غسل نمایند و معهذا آرد باقلا یا آرد ترمس یا بورق که از خربزه سازند مالش کنند و اگر مرض طول کشد اد مان دخول حمام نمایند و تا بکیه دران پودینه جبلی و برگ غار و بیخ قثاء الحمار و کبر و آب خاکستر یا سرکه ذمکث تکمید کنند بعده بران نطرون خشک مع دردی شراب بپاشند و دوائیکه از بورق یکرطل و کندر یکرطل و کبریت زرد یکرطل و گل قیمولیا نیم رطل مرکب سازند و اگر خواهند که خریق خشک به نمک بران بپاشند نیز جائز بود و باید که لطوخ بسرکه و زیت و یا مویز جبلی یا با کبریت زرد یا زرنیخ سرخ یا با اینهمه کنند و یا بخردل مع اندک جوز الطیب و سرکه و زیت یا بحلزون سوخته سوده بعسل و یا بیخ حماض یا با اشیای منقیه لطوخ سازند و اگر در مواضع قرحه شود مرهم رطب که با سفیدآب سیاه سازند استعمال باید کرد و یا موم لقدر اوقیه بروغن حنا یکنیم اوقیه گداخته گوگرد زرد یک اوقیه آمیخته بعمل آرند دیگر بگیرند داخل جو یکبار یک اوقیه و بآب کرفس سائیده در حمام استعمال کنند و کرفس تنها اگر بکوبند و بدان در حمام اغتسال نمایند منفعت عظیم نماید **بهاء الدین** گوید که اگرچه حکه از قسم بثرات نیست اما چون میان جرب و حکه مناسبت بسیار است تدابیر آنرا با تدابیر جرب ذکر میکنند و تدبیر هردو در تنقیه و تغذیه بیک دیگر نزدیک باشد و اما در استعمال ادویه از خارج در حکه القدر مبالغه نشاید کرد که اندر جرب بدواهای حاد احتیاج نیفتد و آب انار ترش و غوره بروغن گل طلا کردن و قلیا و آرد باقلا و تخم خربزه کوفته با آب کرفس و بوره طلا کردن و بعد شستن بموم و روغن گل جرب اشتن کافی بود و شراب فاروقی را نرم ساخته بدان شستن و بعده بروغن گل جرب کردن النفع علاجها بود جرب و حکه را و آنجا که ضعف هضم و ضعف قوتها سبب باشد علاج ضعفها باید کرد و آنجا که سبب چرک و کثافت جلد بود بغسل و مالش و دهن صلاح باید و بدانکه جرب و حکه بحرانی را زود علاج نباید کرد که اندران خطر عود مرض و انتقال بمرض دیگر باشد و هرگاه مزاج لتقوتیا بر جرب حکه روی به بهتر شدن نیارد علاج به تبدیل آب اولی بود و حکه بادر زاد و حکه پیران را علاج و اصلاح تمام کم میسر گردد و آنچه بسی مجرب است در علاج مطلق جرب و حکه کهنه غسل است بآب معدن گوگرد و از آن آب دریای شور

حصف که آنرا بهندی انبهوری نامند

بثور کوچک مثل گاورس است که بر ظاهر جلد مفروش بود و با خارش باشد و چون خلش او مثل خلیدن سر خار بود لهذا بثور شوکی نیز گویند و این در بلاد گرم و شدت گرما و بر ابدان و اعضائی که عرق بسیار کند و کمتر بشویند و چرک آنرا خوب دور نکنند اکثر عارض شود خصوصا چون هوای سرد و آب سرد بدان رسد و از ان جلد کثیف و مسام بند شود و سبب او رطوبات رقیق حاد صفراوی است که با خون آمیزد و بقول شیخ موادی است که کسل کند یعنی تخلف از حرکت سریع نماید یا بسبب ثقل خود از لحوق عرق سریع الخروج بسبب رقت ماده پس در سطح جلد محتبس شود گویا که او ثفل عرق است که لطیف آن ترشح کند و آن ثفل از ترشح عصیان نماید و در جلد محتبس ماند و یا بخارات گرم غلیظ است چون محتقن شود و از خروج باز ماند بهنگام انسداد مسام بسردی و در سطح جلد محتبس شود و در آنجا رطوبات رقیق گردد و بثور شود و گاهی تیغ بثور در ظاهر بود و بلکه خشونتی مثل خشکریشه بخارش و سوزش اندک در جلد پدید آید چون ماده در غایت غلظ بود و عرق آمده باشد و **انطاکی** گوید که حصف رطوبت حاره است که باقی ماند بعد رشح عرق در بلاد حاره نزد سردی هوا پس بدین سبب کثیف گردد و مثل ذره و کوچک از ان بر آید باندک خارش و در ورود در مصر موالنیل نامند بسبب حدوث او نزد زیادتی آب نیل و غالب اسباب او قلت تنقیه و کثرت آب سرد است و **طبری** گوید که حصف چیزی است شبیه بنمله کوچک مثل ذره و بزرگ او مثل دانه جاورس که در بدن مردم اندر تابستان ظاهر شود چون عرق بسیار کنند و در آب سرد در آیند و بهوای بارد نشینند و سبب موجب آن دو سبب است یکی هوای حار جنوبی دوم بخارات بسیار که از اخلاط منحل گردد پس هر گاه که انسان تعرض بهوای سرد کند و بآب سرد غسل نماید و آنچه عرق آید بقمیص باندیل خود نشف کند آن از حصف سالم ماند و اگر بآب سرد غسل کند و مسام تنگ گردد و آن بخارات حار متوسط در غلظ از خروج باز ماند بثور کوچک بسبب تنگی مسام و صغر آن پدید آید و تاثیر آن بحسب خلط غالب در بدن بود پس اگر غالب بران صفرا باشد سوزش او مختلط بخارش بود و اگر غالب خون باشد حصف با خارش بسیار نباشد و رنگ او مائل بسرخی بود و اگر غالب بر بدن او بلغم باشد رنگ او مائل بسفیدی بود و کم درد و با خارش ضعیف باشد و با سوزش و حدت نباشد و اگر خلط غالب

سودا باشد حکه و سوزش و نتن نگ غیر بعید از جزو ای اعتدال و متوسط بود علاج آب سرد غسل کنند و صندل سفید بگلاب سوده و یا گل مرسو با لعاب تخم خطمی آمیخته و یا گل سفید
که بهندی پندول ... و یا حنا در آب کاسنی سرشته بر بدن ضماد کنند و بهر نضج چرک و تفتیح مسام آب گرم که در آن سبوس گندم و بابونه و اکلیل جوشانیده باشند غسل کنند
و اجزای آن سرکه و گلاب بمالند و اگر زائل نشود تنقیه بفصد و مسهل باید کنند و تطفیات خون دهند و بعد تقلیل اخلاط حاده اطلیه ... آرند و در مسکن باید در ستر حرکت
نمایند و بدن را خشک دارند و منع عرق کنند باستعمال ادویه و شیره و طلا کردن روغن گل با مورد و یا مسکه تازه با کتیرا آمیخته تخت نافع آید و گاه باشد که مرض قوی تر افتد پس
و طلا با سرکه و روغن داخل باید ساخت اقوال اکابر شیخ الرئیس میفرماید که قطع مادهٔ او کنند ... اسهال آرد. بدان زیاده باشد و همچنین در حب هست که معتاد آن هر وقت
استفراغ اخلاط حاده نماید و آنچه آنرا باز دارد و در ازاله آن کنند ... پاک کردن بدن از چرک است بعده انغسال تا آب سرد و مالش در حمام بگوشت خربزه مع آرد عدس بعد
عرق آمدن ایشان نیکو است بعد آن اشیاء سفرم بعده ایضاً لحم خربزه بعد پس آرد باقلا و اصندل ... منع کند با وجود یکه او حرارتش پیدا می نماید اگر با کافور باشد افضل
نکند و ایضاً حنا اگر رنگ او را نکرده ندارد ... انتفاع یابد و آنچه مشابه آب انار و حماض و عدس و آرد باقلا ... باشد تناول کنند و استعمال هر چیز که عرق را منع کند مثل
طبیخ مورد و گل سرخ و آب گشنیز و گویند که آب در آفتاب گرم کرده آنرا النفع کنند ... که در آن قوابض جوشانیده باشند و ترک حرکت و اجتناب از مواضع گرم عرق آور و طلیکا نها که
در آن او بسیار آید و ترویح بادکش بسیار و اغتسال آب سرد آنرا منع کند و ایضاً مسوحات مثل روغن مورد و روغن گل و روغن و سکه را خاصیت عظیم هست خصوصاً با کتیرا و صمغ
و ایضاً مسوحاتیکه در آن قوت مرداسنگ و خبث و توتیا باشد خاصه و خاکستر برگ مورد و زیره برگ آس و برگ انار تازه و سداب دقاق کنند و گاهی حصف را طلای
نوعی السماک و آب گداخته نفع کند و گاهی در مرض قوی احتیاج بمویزج ... و کبریت افتد و اما آنچه از آن قرحه کند معالجه آن بمثل زردچوب و مازو و گل ارمنی و سفیداب
بسرکه نمایند و مرهم سفیداب آنرا نیکو است و گاهی آن قروح بفساد عظیم رسد و علاجش علاج حرق نار باشد و اگر آن مستحکم گردد علاج سعفه نمایند طبری گوید که علاجش
فصد است اگر ممکن باشد و نوشیدن ماء الشعیر و اقتصار بر مزورات حصرمیه و زیرباجیه مالش بدن در حمام باین دوا بگیرند آرد جو بجز برنجته و آرد باقلا بعده برگ شفتالو تر
پاک کنند گرفته باریک سائیده آمیزند و بلعاب اسپغول بهم زده در حمام بعد عرق بر بدن طلا کنند و زمانه صابر در آن نشینند بعد از آن بدن را بسبوس میده بمالند که
این نشف حصف و تخفیف او نماید و آنرا از جا بر میزاند و آنچه برای حصف بر بدن طلا کنند مغز خربزه با آب ... ایضاً تخم آن کوفته بر بدن طلا نمایند و گاهی از برگ شفتالو تنها
طلا می نمایند و کسی که بر سوزش ... صبر کند بس بهترین اشیا برای حصف نمست که بگیرند سرکه و گلاب و اندک کافور و در شیشه بجنبانند بعده در حمام رفته عرق آورند و آنرا
از بدن پاک کرده باین دوای مذکور مالش نمایند که او مانع احتراق و مسام نماید و در آن غوص کند و قطع بخارات و ازاله حصف همان روز نماید و بعضی در ایام گرما حصف
بهم رسید و بر بدن روغن مالیدند و حصف باهم چسپید و مثل توبا گردید پس بهتر معالجه او آنست که بر روغن مس نکنند البته ولابد است از استفراغ بدن بحسب ارکان فردی از
اطبای اهواز ... گفت که اگر حصف ... مغز ترنج مخلوط بمغز خربزه تر بمالند دیگر روز آنرا زائل کند و بالجمله بعد استفراغ و اقلال از طعام محمود انسان از حصف ایمن گردد
و چون اشتداد نماید و حمت او دشوار گردد و شبیه بجرب شود پس بهترین اشیا آنرا آب چشمه کبریتی است صاحب کامل گوید که بگیرند مغز خربزه و با اندک شونیز سرشته در حمام
بعد عرق طلا نمایند و کثرت استحمام بآب گرم مطبوخ اکلیل الملک و سبوس کنند و از ریختن آب سرد بر بدن منع نمایند و ایضاً مغز خربزه با آرد جو و روغن گل سرشته طلا کنند و یا بگیرند
سرکه و سماق ملکی و نمک جریش و در حمام بدان مالش نمایند که نافع بود و یا بگیرند مازو و زردچوب سادج باریک سوده و با سرکه و روغن گل سرشته در حمام بعد عرق طلا کنند و سماق
بدان صبر کرده و سبوس و آب سرد بشویند و آرد باقلا و ترمس و آرد جو اگر بسرکه سرشته در حمام طلا نمایند منفعت النفع دهد اطلاقی و جرجانی مینویسند که ابتدا بفصد کنند پس
استفراغ بمطبوخ هلیله و شاهتره نمایند و در حمام آب گشنیز و سرکه و گلاب طلا کنند و طلای حنا و سرکه در حمام نافع است و اگر مورد را بیزند و آن آب با سرکه و گلاب طلا کنند
سود دارد و در آب سرد نشستن و سرکه و گلاب مالیدن فائده کند و غذا چیزهای سرد و تر باید داد ابن الیاس گوید که بهر نضج جلاب با تخم کاسنی و اصل السوس
هر واحد سه درم و شکر سفید ده درم بنوشند و غذا مزوره نخود و ماش بمغز بادام خورند و اگر آثار خون غالب باشد فصد نمایند و اخراج خون بحسب تحمل واجب کنند بعد آن
مالش بدن بمغز خربزه یا تخم آن کوفته و در حمام و یا بگیرند اندک سبوس ... و بدان مالش بدن نمایند و بکثیر استحمام کنند با آب گرم که در آن تخم خربزه و سبوس و اکلیل پخته است
جوشانیده باشند و یا بگیرند سرکه و خمر و حنا و نمک جریش و در حمام بدان مالش فرمایند و یا در حمام نشینند حتی که عرق آید و بعد عرق مالش بدان بمغز خربزه یا تخم او مع ... نمایند

و یا طلای بدن بآرد جو و آرد باقلا بسرکه و در حمام کمونیه خجندی گوید که این دلوک آنرا نافع است جاورس سبوس گندم تخم خربزه اکلیل الملک مساوی سائیده در حمام طلا بندند
بعده غسل کنند و مالش نمک و آرد عدس و اشنان و سعد بعد حمام آنرا نافع است و بگذارند تا عرق آید و اگر حادث شود بسبب رسیدن سردی به بدن و بند شدن مسام باشد
هر صبح جلاب که در قول ابن الیاس گذشت باضافه گمازریان نوشند ابو منصور گوید که سبب شوری عرق است مع قلت اغتسال و علاجش اسهال صفرا است و مغز تخم خربزه
را طلا کردن بالخاصیت درین نافع و اگر دقت او نباشد مغز تخم آن با سرکه طلا نمایند و موضع را بسرکه بشویند و نوشیدن آب شاهتره آنرا نافع است و آب طبوخ برگ آس
بر بدن ریزند و یا آرد عدس و اندکی کافور با آب کشنیز تر سرشته طلا کنند سعید گوید که طلا بصندل و ازو زرد و چوب بسرکه و گلاب کنند و یا کتیرا در آب تر کرده بروغن گل طلا
نمایند و آبیکه در آن برگ مورد و گل سرخ جوشانیده باشند جسم را بشویند انطاکی گوید که حصف تا وقتیکه عظیم نگردد طلا بآرد جو و سفیداب و آب لیمو و سرکه و گل ارمنی
در روغن گل نمایند و حمام کنند پس اگر عظیم گردد فصد و اسهال با وجود تدبیر مذکور نیز بعمل آرند و کلام درین مشل حکه است الغیر فرق

بنات اللیل

بثرهای کوچک همرنگ بدن باشد که با خارش و درشتی جلد و کرب شدید در سرما و وقت شب پدید آید و خاصه این مرض است که خارش درین اشتداد نماید و در ابتدا از
خاریدن لذت یابند لیکن بعد خاریدن درد شدید و سوزش در جای خارش بهم رسد و سبب آن احتباس فضول ابخره واجب التحلیل زیر جلد است بسبب کثافت جلد و تنگی مسام
پس هر گاه نزد جودت هضم در شب بسبب اجتماع حرارت در باطن بخارات کثرت نماید و بنابر سردی هوا و غور حرارت مسام زیاده تنگ شود و جلد بسیار کثیف گردد این مرض
حادث شود و چون اکثر عروض آن در شب می باشد لهذا بنات اللیل نامیده اند و بعضی متقدمین اطلاق بنات اللیل بر شرا می کنند زیرا که او نیز اکثر در شب هیجان میکند
و اقول گیلانی اسباب حدوث این مرض بعد از تمام میشود یکی از جهت بدن مثل ضیق مسام در خلقت یا بالعارض پس هر گاه هضم جید باشد و سائر امور بر مجرای طبیعی
جاری بود لا محاله از بدن و رطوبات و ابخره واجب الانفکاک بعرق و غیره جدا گردد و چون آنرا جلد بسبب تنگی مسام منع کند آن ابخره محتبس شود و لاجرم در آنجا متعفن گردد
و سبب این مرض شود دوم از جهت امور خارجی مثل سردی هوا و ریاح بارده و امثال آن و چون از نشان شب آنست که هوای او سرد میگردد پس ظهور این شبور اگرچه در ابتدای ورزبا
الا انکون آن در اول بروز آن در شب بود و لهذا مسمی به بنات اللیل شده گاهی این مرض در روز نیز حادث میشود و این نزد استعمال آب سرد و یا ریاح بارده عارض گردد چنانچه
هنگام غسل بآب سرد و یا مسافران را وقت و زیدن باد سرد می افتد علاج تنقیه بدن از مواد یکه آن ماده بخارات باشد بالفصد و مسهل نمایند اگر حاجت آن بود
بعد از آن تدبیر تفتیح مسام بالحمام و مروخات و دلوکات که در علاج حکه و شرا و غیر آن مسطور شد باید کرد و مالش بآب کرفس در روی سرکه نافع است چنانچه شیخ الرئیس گفته
که آب کرفس از سیالات مناسبه است و از ادویه نافعه این مرض سرکه است تنها و بورق و حنا و زعفران و ایضاً صبر هم از بهترین ادویه است خصوصاً بالعسل سرشته و همچنین صبر
بآرد عدس و اندک سرکه و عسل جرجانی و ایلاقی می نویسند که اول فصد و تنقیه بمطبوخ هلیله و نقوع صبر و آب انار و مانند آن کنند و در حمام حنا و آب کرفس طلا کردن و کذا سبوس گندم
بسرکه و کذا آب چقندر و کذا آرد باقلا با سرکه طلا نمودن سود دارد و اگر این خارش طول کشد و ماده آن خلط بورقی باشد آرد حلبه بعسل آمیخته در حمام طلا کنند و بطبیخ قثاء الحمار یا بطبیخ
شحم حنظل بشویند و آب کرفس و سرکه در روغن گل و یا آبیکه خربزه در آن جوشانیده باشند نافع است و آب انار با شحم حنظل طلا کردن سود دارد و اگر مرتک سفید ده اوقیه کوفته بسرکه
بسایند تا چون مرهم شود و یک اوقیه گوگرد سوده آمیزند و در حمام طلا کنند نافع بود و کسی را که قی کردن آسان باشد سود دارد صفت دوای سودمند تخم کرفس بادیان انیسون سلیخه
هر یک یک مثقال ریوند چینی گل سرخ هر یک دو مثقال ترنجبین برابر همه شربت چهار درم در آب سیسنبر سه روز متواتر بدهند و ابن الیاس گوید که تنقیه بدن از بخارات بفصد یا
با حقنه اندام و اسهال بماء الفواکه یا مطبوخ آن کنند و غذا از مرزه ماش مغز بادام و اسفاناخ دهند و توسیع مسام بدخول حمام و مالش بدن بسبوس و تخم خربزه نمایند و انطاکی گوید
که معالجه بنات اللیل بچیزی نمایند که در شوره صفراوی و حکه مذکور شد و آنچه آنرا مخصوص است این سفوف است صنعت آن کشنیز خشک تخم کاسنی تخم خرفه مساوی کبابه چینی
نصف یک جزو شربت پنج درم با آب بقله و شکر و میر بهاء الدین نوشته که اگر خلط فضلی بسیار در بدن نباشد مسام را گشاده سازند بحمام و تمریخات و شستن تن بآرد باقلا در طبیخ چقندر
و بدن را از سردی محفوظ دارند و غذا در روز بخورند و شب هیچ نخورند و بالای طعام حب الشفا یا حافظ الصحة بکار برند و از شربت میوه و اغذیه خشک مسدد حذر کنند و اگر خلط بسیار بود
اول تنقیه کنند و آنگاه مسام جلد را بگشایند بدستور و آنجا که ماده آن خلط بورقی بود و خارش آن باین ادویه نیک نشود بعد از تنقیه بلغم بقی و اسهال بدن بطبیخ تخم حنظل و اندک

آرد و حلبه در حمام بشویند بعد ازان آب کرفس سرکه و روغن گل طلا کنند و غذاهای مفتح و جالی دهند و تفتیح نمایند علاج جرب آنکه بکار برند تصنیف التباس گفته که جهت تفتیح مسام در حمام روند و آنجا
تا دیری نشینند و ضماد از آرد باقلا و جو سرمه و شکوفه حنا با سرکه و آب برگ بادیان سازند و سداب و اشترخار و شکوه هر یک [illegible] و قبضه اکلیل الملک سه قبضه جوشانند با برگ [illegible] تا آب پخته بدن را بشویند بعده روغن قسط بمالند

عرق مدنی

بفارسی رشته و بهندی نهارو گویند و او آنست که اولاً بر عضوی خارش و سوزش شدید پیدا شود بعده آنجا بثره بسطح جلد ظاهر شود پس انتفاخ یابد و آبله گردد بعده منفتح شود و ازان چیزی بشکل رگ باریک سرخ رنگ مائل بسیاهی مثل کرم اندک اندک بیرون آید و پیوسته دراز گردد و مقدار درازی او بحسب مقدار فضول منعقده در رگ باشد پس اگر فضول بسیار بود طول کند تا ده دست برآید و اگر اندک باشد کوتاه بود و تا یک وجب بیرون آید و گاهی قبل از ظهور این مرض شرار بر بدن پدید آید پس آبله آن ظاهر شود و اکثر در پایها و زیر ناف و گاهی در دستها و پهلو عارض شود و دیدیم که شخصی را بر پشت و دیگری را در عضو تناسل برآمده بود و چون آنرا بکشند بگسلد و ازان ورم و درد عظیم عارض گردد بلکه تب و درد کند و اگرچه منقطع نشود بالجمله سبب آن بقول شیخ و سمرقندی و ابن الیاس و غیرهم فضول ردی است که در عروق حاصل شود و این فضول یا خون گرم ردی سوداوی باشد یا بلغم سوخته که آنها را حرارت افراط و خشکی مزاج خشک و بریان منعقد ساخته و بشکل رگ گردانیده باشد بسبب حصول او در جوف رگها پس طبیعت آنرا بسبیل دفع فضول بسوی بعض شعبهای عروق باریک دفع کند و در جلد منفتح شود و سوراخ گردد بسبب شرارت اندفاع آن شیخ میفرماید که چون اکثر زیر جلد مثل کرم حرکت میکند لهذا بعضی گمان میکنند که آن حیوان است که در بدن پیدا شود از اخلاط فاسد متعفن در عروق بکیفیتی که ازان دیدان متولد میگردد و قرشی گفته که این حق است چه بعد خروج حرکت او را مشاهده کرده ام و خجندی گوید که این در حقیقت عرق نیست و آن حیوان است که در بدن پیدا شود چنانچه باقی اقسام کرم متولد میشود و تولد او از ماده مائی شدید العفونت و فساد بود و از اسباب او شرب آبهای عفن است و نیک تر احوال بحسب مزاج او آنست که زمان این حیوان پیدا گردد و درین حکمت و منفعت عظیم است و ایضاً ابو منصور گوید که سبب این مرض فساد اخلاط و تعفن اوست و انتقال او بکیفیتی که ازان پیش پیدا شود و چون در ظاهر بدن باشد و کرم چون در باطن بود و چون در عروق که داخل لحم است مرتکب گردد ازان این مرض پیدا شود و بعضی گمان میکنند که آن شعبه از لیف عصب است که فاسد و غلیظ گردد و طبیعت آن را بسوی خارج دفع کند و جالینوس گوید که از امر او چیزی واضح تر و معتمد حاصل نشده و گویند که بعض آبهای غلیظ کدر و بعض بقول که از آن احداث این مرض خاصیتی باشد مثل ترب آنرا پیدا کند و عروض او در بلاد دیگر که آبهای آنها ردی و راکد باشد بسیار بود و لهذا درین بکثرت افتد و در قریات شام که مردم آنها آب باران مجتمع در حوضهای مکشوفه می نوشند بسیار میشود و ایضاً در بلاد خوزستان و غیر آن مثل حجر جان و نواحی آن بسبب خوردن پیاز و سیر متولد میشود و لیکن در آنجا منبسط و فراخ میگردد و مثل قرحه بزرگ میشود و اکثر تولد او از اغذیه خشک و غلیظ مولد سودا بود و گفته اند شیرینی بسیار خوردن و غذا نیک هضم نشدن و کثرت تعب خصوصاً کسی را که معتاد او نبود محدث این مرض است و هر قدر که ماده مولد آن در بدن تیز تر باشد درد شدید تر بود و حرکت او بیشتر باشد حتی که در اندک مدت بیرون آید و گاهی در یک بدن در چهل یا پنجاه موضع پیدا شود و با وجود این ازان معالجه خلاص یابند و در ابدان رطب و متخلخل استعمال کنند حمامات و اغذیه رطب و شراب کم افتد و چون صورت این رشته مثل رگ بود و اکثر در مدینه منوره متولد شود لهذا بعرق مدنی مسمی شده و ایضاً در بلاد گرم و خشک مثل مصر و حبش و هند اکثر حادث شود و طبری گوید که عرق مدنی ازان می نامند که در بلاد موصوفه هنگام بسیار خوردن مردم کراث نبطی را اکثر پیدا میگردد و لهذا اطبای آن بلاد باین اسم نامیده اند اما در یونانی آنرا عرق جبلی گویند بسبب آنکه او مثل حبل و چون اطبا دیدند که این عرق در مدینه اکثر متولد میشود اسم یونانی را گذاشته بعرق مدنی موسوم ساختند و گیلانی گوید بعید نیست که مراد از مدینه مدینه دیگر از شهرها باشد مثل مدینه معروف بمدینة الحکما زیرا که این مرض درین مدینه بسیار عارض میشود بخلاف مدینه منوره

علاج فصد باسلیق و صافن از جانب مخالف کنند و بعد از تنقیح تنقیه سودا بمسهل آن نمایند و ماء الجبن دهند و در اول ظهور آبله صبر نیم درم بخورانند و روز دوم یکدرم و روز سوم یک نیم درم بدهند و آبله را نیز بصبر طلا سازند و هرگاه رشته ظهور نماید بر پاره اسرب که بوزن یکدرم باشد آنرا بپیچند و از گسستن رشته پرهیز نمایند و آب گرم بران بریزند و روغن نرگس و بنفشه بمالند و خاکستر نی سه درم مرداسنگ پنجدرم با موم و روغن آمیخته بمالند و اگر صابون قدری در روغن کنجد گداخته مثل مرهم ساخته ضماد کنند نیز نافع است و [illegible] در قند سیاه حب بسته خوردن مفید بود و اگر افتیمون [illegible] طاوس در قلیان بکشند و باد در قند سیاه آمیخته بخورند ازاله رشته کند و اگر [illegible] بخورد در قند سیاه حب ساخته بخورند نیز سود دارد و اگر اندکی مغز جمال گوته با آب سائیده بر محل رشته نهند اگرچه سوزش بسیار آرد لیکن در یکبار رفع کند و هرگاه بگسلد باید که آن موضع را در [illegible] بگذارند و آنچه باقیمانده باشد.

بیرون آرند و بعد از ان پنبه کهنه در روغن زرد تر نموده بران موضع نهند تا بقیه آنرا بخورد و بعد از ان مرهم مدمل بکار برند دیگر شیشه سوده را داخل زرده بیضه سوده سرگین مرغ
با زرده بیضه مرغ با دنجان پخته در روغن چراغ همه را در هم نموده و ظرفی پخته نیم گرم بندند برای ریسمکه بعد از گسستن رشته حادث شود مجرب است ذکر بعض ادویه نافع عرق مدنی حب که رشته را
دفع سازد کلفت برمی آرد انگزه دکمیسیر شاهی قند سیاه کهنه چهار سیر شاهی از همه هفت حب بندند و هر روز یکی با سه توله روغن گاو بخورند ایضاً سهاگه بریان یکجزو قند سیاه شش جزو آمیخته
هر روز بقدر نه ماشه بخورند دوای مجرب بعض احباب مرداسنگ یک ماشه سوده و بچهار پنج توله روغن زرد آمیخته همراه کهچری بخورند در ابتدای مرض که شرار آبله ظهور کند باید که همان روز
زائل شود دیگر سهاگه نیم درم در روغن زرد حل کرده هر روز تا سه روز بخورند و غذا چرب باید خورد و گویند که هر گاه علامت خروج رشته معلوم شود کافور مرچ سیاه طلا کنند که بر نیاید
داده او تحلیل گردد دیگر چهار سوده در روغن گاو آمیخته طلا کنند که همه یکبار برآمده زائل گردد یا سرگین کبوتر و قند سیاه طلا کنند و یا زنجبیل و سعد یا مقل و اشخار طلا
نمایند دیگر برای دفع رشته صابون بلادر هر یک چهار درم روغن گاو نیم پاو اول بلادر را در روغن سوخته دور کنند پس صابون انداخته بیزند و حل کرده بدارند و بر
مالیده بچسپانند و از آب محفوظ دارند و این دوا در ابتدای ظهور آبله بسیار مفید در آخر بیاید رابریده عوض بلادر در روغن سوخته بدستور ساخته اکثر بعمل آورده خیلی مفید یافته دیگر
افیون پیاز صابون روغن کنجد اول صابون و پیاز را ریزه ریزه کرده در روغن جوش دهند پس افیون حل کنند که مثل مرهم شود بر دهن نارو و حوالی آن ضماد کنند هنگام تاری
دوا انجا را آن موضع رشته بر بندند پس ضماد کنند و بعضی صابون دو ماشه آب پیاز و روغن کنجد هر واحد یک تانک گرفته هر سه را در ظرف آهنی می بیزند تا پخته شود همین کرده
همه بر نارو می بندند و چند روز دفع میکند دیگر ابرک سیاه یک توله با یک کوفته در شیر آک یک توله قرص بسته زخم را بشراب شسته بر بندند و بالایش برگ تنبول نهند
و از صبح تا شام بسته دارند و چند بار تمام بیرون آید و اگر بتمام رادر شیر برگ آک سائیده قرص ساخته بر موضع آبله بندند و بالایش برگ پان و یا برگ آک نهند نیز نافع بود
ضماد دافع عرق مدنی رال یکدام صابون دو دام افیون ده ماشه باریک سائیده در روغن کنجد هشت دام پخته مخلوط سازند که مثل مرهم شود بر برگ تنبول مالیده صبح و شام
بندند ایضاً مجرب اسبغول تخم کدو مرداسنگ دود در سرکه جوشانیده موضع را بروغن گل چرب کرده بران بندند ایضاً اسبغول تخم ریحان در آب لیمو سائیده ضماد کنند و هر روز
تجدید آن نمایند و ضماد برگ ریحان نیز نافع است ایضاً که بغایت مفید و مجرب است بیخال کبوتر صحرائی هشت جزو تنکار یکجزو هر دو را سائیده در لعاب آدمی پخته ضماد نمایند
و سه روز بسته دارند بعده دوا را جدا کرده سر رشته با هستگی بیرون کشند و باز ضماد نمایند اگر بتمامه بر نیاید طلا برای رشته پیه بز یکنیم توله سیر سبز یا خشک سه توله همه با هم سائیده
بر موضع جراحت صبح و شام نهند تا جراحت را زیاده واکرده تمام رشته را برآرد اقوال حذاق شیخ الرئیس میفرماید که حفاظت از عرق مدنی در بلادیکه پیدا می شود دوا از
اغذیه که متولد میگردد بمضادات سبب آن نمایند و آن یا استفراغ خون ردی از فصد با سلیق یا صافن بحسب موضع و تنقیه خون مثل شربت هرد و هلیله و طبیخ افتیمون و
شربت توفا یا خاصیته و استعمال اطریفل مرتب از سنا و شاهتره و ترطیب بدن با غذیه مرطبه و استحمام و سائر تدبیر مرطب معلوم باشد و هر گاه اثر او ظاهر شود صواب است
که تبرید عضو با ضماده مبرده مرطبه مثل عصارات بارده معروفه و صندلین و کافور بعد تنقیه بدن استعمال نمایند و ایضاً استظهار بچسپانیدن زلو بر موضع آن کنند و از اطلیه
جیده طلا از صبر و صندل و کافور است و یا مر و بزرقطونا و شیر تازه پس اگر فائده نشود و بابد کردن آغاز نماید پس سزاست که آنرا منع کنند و بگردانند و تخفیف امر دران کنند اینکه
صاحب او سه روز متصل هر روز یک درم و نیم صبر بخورد و بران صبر طلا کند و یا بر دهن او رطوبت لزج صبر تر طلا نمایند و همچنین در ابتدای آن که خارج گردد و اگر ازین علاج
متاثر نشود و بیرون آید صواب آنست که برای او چیزیکه بدان بر بندند و بران بآهستگی اندک اندک به پیچند مهیا سازند تا بالکل خارج شود بغیر انقطاع و بهترین او
پاره اسرب است که بران به پیچند و بر ثقل او در جذب رشته اقتصار نمایند که بآهستگی منجذب شود و منقطع نگردد و در تسهیل خروج آن جهد کنند باین طور که در تنخیف و تحلیل عضو
بنطول از آب گرم و لعابات مبرده و ادهان لینه بارده و لطیف الحرارة و مانند آن مداومت نمایند تا خروج او سهل گردد و گاهی بدین آسان نگردد بلکه احتیاج بمثل تطبیخ
بروغن خیری یا روغن بابونه یا بان افتد بران مرهم زفت استعمال کنند و اگر حدس و حسب گردد که آنرا بشگافند و بالکل بیرون آرند و مانعی نباشد بشگافند و اخراج نمایند و از استعمال
ادویه حاده حذر کنند که آن گاهی با کله مودی گردد و هر گاه بر او اخراج او دامن از کسی نمک اندک اندک کنند و از خلف بآهستگی بمالند و از مخرج او بلطف بکشند تا بالکل خارج شود
و خصوصاً چون بعید تر از خلف او بشگافند و در انجا زیر او میل داخل نمایند و دفع کنند و اولست مسح کنند و آن بملح اندک اندک و بآهستگی بیرون آید و هر گاه این
عمل بدان کنند تا بالکل خارج گردد پس اگر منقطع شود و پوشیده گردد از شگافتن او چاره نباشد تا آنکه بار دیگر گرفته شود بعده بآهستگی بیرون آرند و معالجه موضع بعلاج

براحات کنند طبری گوید که علاجش [illegible] و استفراغ نمودن [illegible] صفرا با دویه که مخرج صفرا [illegible] باشند مثل سقمونیا و هلیله و افتیمون و شربت ورد و مکرر بعد ده
[illegible] مریض با ماءالشعیر و مزوره مرتب از نشاسته و شیر و اگر فصل ربیع باشد با ماءالجبن و روغن بادام بنوشند و غذا اسفیدباج با کیان طلب و پاچه بره زنند و در جمیع تدابیر سلوک
ترطیب و تبرید [illegible] سلوک نمایند و دائم بر عضو موضع روغن که از روغن بنفشه ساخته و بران اندکی [illegible] رطب آمیخته باشند بمالند و اگر در شهری باشند که هوا آنجا گرم
خشک [illegible] باید که بهوای دیار رطب کثیر الرطوبت باشد نقل کنند و اگر فصل گرما بود مسکن و جای [illegible] بادگیر و فرش برگ بید [illegible] سازند و لزوم بوئیدن بنفشه و نیلوفر
نمایند و هرگاه مرض [illegible] رشته بیرون [illegible] بر موضع روغن بالسان [illegible] و علامات خروج [illegible] و ظهور خارش در موضع است و علامات ابتدای
خروج او نیز خارش موضع است و فرق میان او و دیگر آنست که خارش اول با الم بود و خارش دیگر با لذت باشد پس گاه رشته یکبارگی بحیله یا بحال طبیعی از موضع آن
[illegible] دهن کشاده [illegible] متصل [illegible] پس اگر رشته در عضوی دیگر ظهور نماید این موضع به گردد و اگر منقضی گردد ایضا
[illegible] ملتحم گردد [illegible] کشاده باشد [illegible] رشته در عضو دیگر ظاهر شود و یقین کنند که [illegible] بقیه است جراحت ملتحم نشود تا آنکه
طبیعت آن فضله را تحلیل کند یا رشته از موضع دیگر بیرون نماید و اما چون منقضی گردد و موضع او [illegible] باقی ماند علاجش آنست که [illegible] انفجار زند تا منبسط گردد و از آن
خون برآید پس ترک نماید که آن خشک [illegible] کند و به شود و همچنین آنچه در [illegible] ظاهر میشود و علاجش بعینه همین علاج است و بهترین اشیا در معالجه نوشیدن ماءالجبن
و ترطیب بدن با غذیه است پس اگر در بدن امتلا ظاهر شود استفراغ او باشربه خفیفه کنند و اولی آنست که از حقنه لینه بروغن بسیار باشد مجوسی گوید هرگاه علامات
این مرض ظاهر شود و جائی از عضو آبله کند واجب است که ابتدا بتدبیر ترطیب بدن کنند با غذیه محموده و خوردن لحوم معتدل المزاج و دخول حمام و نطول آب گرم
بر جای مرض و از خوردن بقول حریفه مثل پیاز و سیر و خردل [illegible] تناول اغذیه غلیظه ردیه مثل گوشت گاو و ماهی شور و لحم [illegible] خرما و مانند آن پرهیز نمایند و ضماد [illegible]
[illegible] بر موضع [illegible] طلا نماید که این از حدوث [illegible] منع کند و اما چون ظاهر شود باید که نظر کنند اگر صاحب التهاب و تپ [illegible] طبیعت
معتدل باشد ابتدا بفصد باسلیق از دست مقابل موضع مرض کنند و اگر طبیعت محتبس [illegible] باشد اسهال بماءالفواکه نمایند و [illegible] اشیای سرد و رطبه مانند ماءالشعیر [illegible]
استعمال کنند و اگر در بدن تپ نباشد و حرارت [illegible] خروج رشته بود باید که صاحب [illegible] صبر آب کاسنی بدهند چون [illegible] ظاهر گردد و آنچه از آن ظاهر شود آنرا بر قطعه
اسرب بربندند و بر آن پیچند و هر قدر که از آن بیرون آید بر آن پیچند و اندک اندک [illegible] بکشند تا منقطع نشود و همه برآید و در بدن چیزی از آن باقی نماند و این ضماد
[illegible] کنند موم ربع رطل روغن [illegible] یک رطل [illegible] هر واحد [illegible] در روغن گداخته ادویه بران انداخته مرهم سازند و بر موضع طلا کنند و ایضا
[illegible] بنفشه ضماد کنند و اگر رشته [illegible] در طول [illegible] و در آنجا باشد خالی گردد و در آن روغن [illegible]
[illegible] علاج کنند خجندی گوید که بعد فصد [illegible] فضول غلیظه بنوشانند تا آنکه آثار نضج در قاروره ظاهر شود بعد منقیه مطبوخ افتیمون
[illegible] مخرج سودا کنند [illegible] و شاهتره [illegible] طبع قبض باشد بحقنه لینه [illegible] فواکه [illegible] تلیین نمایند
[illegible] ماءالشعیر [illegible] اگر با آن تپ [illegible] گوشت [illegible] خورانند و از گسستن رشته احتیاط نمایند [illegible] از انقطاع رشته بعد چهار
پنج روز [illegible] ضماد [illegible] گذشت [illegible] خروج رشته می‌نماید باقی [illegible] در اقوال سابق مسطور شد ابن نوح گوید که آنچه منع حدوث او
کند [illegible] معجون [illegible] هلیله و بلیله و آمله و زنجبیل [illegible] هر واحد یک جزو کوفته بیخته با مثل آن [illegible] از آن بخورند
و این معجون [illegible] منع این مرض [illegible] ترک لحم و شراب [illegible] کنند [illegible] در بلاد [illegible] عادت تولد این مرض [illegible] باشد [illegible] باید کرد و چون التهاب [illegible]
و آبله [illegible] کنند ضماد [illegible] طلا کنند و چون رشته برآید بر قطعه اسرب [illegible] بعد ضماد آرد گندم [illegible] موضع نمایند گیلانی گوید که
[illegible] رشته از خروج [illegible] جایز نیست و اصل در آن [illegible] تنقیه بدن از مواد [illegible] طب
فراخ و [illegible] رطوبات عذبه که در آن حدت [illegible] و حرافت [illegible] نباشد [illegible] استعمال کنند اگر در طبیعت قبض باشد [illegible] ماءالشعیر [illegible]
[illegible] عضو [illegible] طلب کنند و استحمام [illegible] طلا [illegible] رطبه [illegible] اخلاط معتدب آن

نمایند و معجون قنبیل از ابطال آن خاصیتی است که ماده آن را در مدت ده روز مستاصل گرداند و نسخه آن در قول ابن نوح گذشت و ضماد مجرب آنست که درین تخم کتوچه چیز بندد موضع را به روغن گل مسح کرده بران نهند و چون برگ صبر ابکار و تراشیده بر موضع به بندند در هر وقت که باشد از وجود معالجات این مرض علاج مجربست و گویا که میان این مرض و صبر مناسبت و مقابله بحسب خاصیت است و چون رشته بگسلد از ان اوجاع شدید و احوال هائله که از ان بر مریض مخوف باشد حادث شود و لهذا اشارت کرده اند که عضو بیرا که در ان رشته برآید در آب گرم غرق کنند تا بحرارت آب بیرون آید بعده بانگشتان اندک اندک دفع کنند و در طبیعت قوت جاذبه بهر حیله خواهند استعمال کنند در مرهمی که از ملح الفار بسازند و آنکه اسفل مرتب کنند در مرض شکوست و ایضا بگیرند اشق و پیاز نرگس و بیخ نی و سایند به عسل شتران موضع ضماد کنند و این و اگر مقدر بعسل نهند نیز نفع بخشد و بعد گاف و لا مرهم رسل بعده مرهم مبدو آرا بعده مستعمال کنند خضر گوید که استفراغ ماده نمایند اگر سوداوی باشند مثل شربت شاهتره مدیر بار یوند بلیله وجو ارمنی و اگر از بلغم شور بود با تمار یقون و بلیله کابلی آمیزند و اغذیه مرطبه مثل ماکیان فربه شوربا با چربه حریره جو تخم خیار و مغز تخم کدو دهند صبر عوض سینوبید که درین زمان بطور اطبای هند چنان رواج یافته که اول روغن زرد بر تمام ورم رشته همی مالند بعد از ان برگ عشر لیسانند و روغن بران الید گرم نمایند و تمام ورم تکمید کنند بعده شهد یکه دروی کافندیست معروف باریک سوده با بول آدمی سرشته قرص سازند و بر سوراخ نهاده بر بندند از بیخ بیرون می آید و اگر عوض وی اندکور آردماش هندی یا موته چهار درام انگز و یک تانک اندک آب سرشته قرص ساخته بر بندند بعد مالش روغن و تکمید بدستور هم نافع بود مصنف اقتباس گوید که اول فصد صافن یا باسلیق از جانب دیگر کنند و تنقیه بمسهلات بلغم و سودا بکرات و مرات فرمایند و حمام معتدل متواتر استعمال نمایند و نقوع صبر آب کاسنی سبز روز و مانیت و نید بند که قلع این علت سکنند وزن صبر روز اول نیم درم و روز دوم یک درم و روز سوم یک نیم درم و روز چهارم دو درم بعد از روز پنجم نیم درم هر روز بکاهند و همچنین تا هفت روز دهند و شب خیسانیده صبح باشکر دهند و هرگاه رشته گسسته شود و عضو ورم کند آن عضو را در آب شور یا در آبی که شیافی و نمک طعام و تنکار دران جوشانیده باشند بدارند و با ضماد و اطلیه اکمده و نطولات جاذبه منضجه مدد نمایند تا با زبزودی پدید آید و انجا رنشتر شگافته تمامه برآرند و مرهم اعجاز و غیره مندمل سازند و خوردن اطریفل مقبل علی خان که قاتل و یدان است و این اطریفل هان منع از حدوث آن سکینه و در رفع این مرض عظیم الاثر است صفت اطریفل هامان بگیرند پوست بلیله کابلی بست درم پوست بلیله آمله افتیمون هر یک ده درم زنگ کابلی پانزده درم زنجبیل شیطرج هندی سعد کوفی نوفا طلیخ هر یک سه درم سافج هندی دو درم بسفایج اسطوخودوس هر یک هفت درم غاریقون پنج درم مصطکی انیسون قرنفل خیر بوا کند بوزبوا هر یک دو درم فلفل دار فلفل ماه شکاعا شاهر یک چهار درم عسل سه یا چهار وزن ادویه شربتی از سه تا چهار درم مؤلف جوامع گوید که علاج آن بطریق عموم آنست که اهل و سکنه بلدیه دران این مرض عام باشد و خصوص معتادین بدین مرض در فصل بهار البته تنقیه بدن نمایند از فصد و مسهلات صفرا و بلغم مانند حبوب سقمونیا و صبر و توقایا و نقوع صبر و یا مطبوخ افتیمون و یا اطلیجات و سنا با مغز فلوس خیار شنبر و شیر خشت و یا شربت ورد مکرر و یا ترنجبین و روغن بادام و دواء التربد و حب عصاره ریوند و ماء الجبن امثال اینها بعد از منضجات و بعد از تنقیه استعمال کنند اطریفلات چند روز مانند اطریفل سنائی و افتیمونی قنبیلی و معجون قنبیل که قامع ماده است و کثرت استحمام نمایند و موجب مزاج را تصفیه خون و فصد حجامت و اخراج خون بقدر ضرورت و قوت و بعد از ان شاهی معدله مزاج خون از اشربه و ادویه مناسبه باشامند و اغذیه لطیفه مولد خون صالح لطیف خورند و اجتناب از اغذیه و اشیای مولد آن مثل پنیر خشک شود گنده و تره تیز گوشت گاو و مرغ پیر و نرسیده خورند و تخمه و امثال آن نمایند اکد نمایند و بعد از ظهور رشته قدری پیاز را کوبیده آب آن را بران بفشارند و آهسته آهسته آنرا بکشند تا برآید و نگسلد و آب پیاز بران می فشرده باشند اگر تمام آن بیکدفعه برآید بهتر و بدی و سر آن خم را بند نمایند که هوا آب داخل آن نگردد و اگر قدری برآید و باقی بآسانی بر نیاید آنرا بحال خود بگذارند و بران آب پیاز بفشارند و قطعه پیاز را بران گذاشته آنچه برآمده آنرا بچوب یا میل سر پیچیده بعصابه بر بندند بعد از زمانی کشاده بران آب پیاز بفشارند و بملایمت آنرا بکشند تا برآید اگر بتمام بآسانی بر نیاید بدستور بران آب پیاز افشرده و قطعه پیاز گذاشته به بندند و بعد از زمانی بدستور بکشند و همچنین بعمل آرند تا تمام آن برآید و اگر رشته بگسلد و ورم کند و بشدت نماید و از ان تپ بهم رسد و مریض بیقرار باشد این ضماد کنند و نسخه آن هالستکه دران روغن چراغ یعنی روغن بزرکتان و شیشه و غیره است و ذیل علاج مسطور شد بر پارچه پالیده بر ورم گذارند و هر روز تبدیل نمایند و به سه چهار روز پخته گردد پس اگر خود بخود منفجر نگردد نشتر زنند و بملایمت بفشارند که چرک آن

براید پس فتیله بصابون آلوده و یا برگ نیم سوده بر دهن آن گذارند یا بند کرده و بران آن ضماد را گذارند تا باقی نیز بخته شود و همه چرک آن برآید بعده آنرا
بمرهم مناسب التیام سازند طریق استعمال منضجات و مسهلات درین مرض اگر ماده صفراوی باشد گاوزبان شاهتره بسفایج اسطوخودوس بادرنجبویه گل بنفشه
گل نیلوفر افتیمون در صره بسته هر یک دو مثقال آلوبخارا آلو سیاه انجیر زرد مشمش اصفهانی سپستان هر یک ده دانه مویز منقی بست دانه تمرهندی زرشک واحد دو مثقال
ادویه اسوای افتیمون شب در آب دو رطل خیسانند صبح بجوشانند تا آنکه سوم حصه آب بماند پس صره افتیمون را انداخته یک دو جوش دیگر داده فرود آرند و افتیمون را
بمالند و افشرده دور کنند پس صاف نموده سکنجبین افتیمونی پانزده مثقال حل کرده بیاشامند و روز دوم تخم خربزه تخم خیارین آب نیلوفر هر یک دو مثقال در طبیخ
ترنجبین دو مثقال معه طبیخ اضافه کنند و روز سوم بیخ کاسنی بیخ بادیان اصل السوس عنب الثعلب پرسیاوشان هر یک دو مثقال و فلوس خیارشنبر پانزده مثقال
روغن بادام یک مثقال حل کرده بیاشامند و شب حب سقمونیا یا صبر یا ایارج فیقرا یا حب صبر [illegible] ریوند هر کدام که مناسب دانند بخورانند و صبح روز چهارم این مسهل کامل جامع
بدهند قنطوریون دقیق تخم کاسنی گل سرخ هر یک دو مثقال سنای مکی چهار مثقال عود صلیب دو درم عناب ده دانه پوست هلیله کابلی هلیله سیاه هر یک دو مثقال مع ادویه منضج
روز اول سوای آلو و انجیر و مویز و مشمش اصفهانی و ترنجبین و زرشک مع ادویه روز دوم و سوم لیکن بجای افتیمون چهار مثقال و سپستان بست دانه کنند و در یک رطل آب شب تر کرده
صبح بدستور بجوشانند و صاف کرده شیرخشت گلقند هر یک دو مثقال بر اجزای مسهله سابق افزوده و ترنجبین [illegible] کرده [illegible] یکدرم سوده بران پاشیده نیمگرم بنوشند و روز پنجم
یک عدد هلیله مربی بگلاب شسته با یک دانگ حجر ارمنی مغسول آمیخته بخورند و بالایش شربت گاوزبان دو مثقال در عرق بیدمشک گلاب یک یک مثقال حل کرده بیاشامند و روز ششم
منضج روز اول و روز هفتم نسخه روز دوم و روز هشتم منضج روز سوم و شب نهم حب [illegible] کرده و صبح آن مسهل روز چهارم بیاشامند در امراض حاره اسطوخودوس قنطوریون و
بادرنجبویه داخل کنند و کاهیدن [illegible] منضج و مسهل [illegible] موقوف بر رای طبیب و اگر ماده بلغمیت داشته باشد روز اول منضج از گاوزبان بادرنجبویه
بسفایج قنطوریون دقیق زوفای خشک عنب الثعلب پرسیاوشان اسطوخودوس افتیمون هر یک دو مثقال انجیر زرد هفت دانه مویز منقی بست عدد جوشانیده صاف کرده
ترنجبین گلقند هر یک پانزده مثقال حل کرده صاف نموده بنوشند روز دوم پوست بیخ کاسنی بیخ بادیان پرسیاوشان کبر اصل السوس یک دو مثقال [illegible] روز سوم فلوس خیارشنبر
پانزده مثقال روغن بادام یک مثقال زیاده کنند شب چهارم ایارج فیقرا [illegible] پوست هلیله کابلی تربد سفید [illegible] دو دانگ زنجبیل غاریقون شحم حنظل مقل ازرق کتیرا هر یک یکدانگ [illegible]
بروغن بادام چرب کرده حب ساخته بورق طلا [illegible] پیچیده وقت خواب فرو برند و عقب آن آب نیمگرم بنوشند یا ایارج فیقرا غاریقون [illegible] سفید [illegible] تربد سفید هر یک نیم درم
شحم حنظل نیم دانگ سقمونیای مشوی نیم دانگ حجر ارمنی مغسول یا حجر لاجورد نیم درم مصطکی مقل ازرق کتیرا انیسون هر یک [illegible] بخورند [illegible] شربت بنفشه سرشته [illegible]
و صبح ادویه روز اول و دوم و سوم سوای [illegible] عنب الثعلب پرسیاوشان اسطوخودوس افتیمون انجیر بیخ کاسنی [illegible] پوست هلیله کابلی پوست بیخ کرفس گل سرخ
هر یک دو مثقال سنای مکی چهار مثقال شیرخشت پانزده مثقال [illegible] حل کرده تربد سفید [illegible] دو مثقال بران پاشیده بنوشند و روز پنجم هلیله مربی یک عدد شسته
مصطکی سوده نیم مثقال آمیخته بخورند بعد آن نبات سفید پنج مثقال گلاب عرق بادرنجبویه هر یک ده مثقال شربت نموده بنوشند و روز ششم نسخه روز اول و روز هفتم
نسخه روز سوم و شب هشتم ایارج لوغاذیا چهار مثقال حب ساخته فرو برند و بالایش آب نیمگرم بنوشند و روز هشتم نسخه روز چهارم بنوشند غذا درین ایام ماء الشعیر و زرده تخم و آب
گوشت مرغ جوان یا دراج یا کبک و شب [illegible] از [illegible] گوشتها و روز نهم نسخه روز پنجم بنوشند بعد آن پنج شش روز دیگر هلیله مربی و مصطکی با شربت اسطوخودوس
پنج مثقال و عرقیات مذکوره و تخم فرنجمشک یک مثقال بخورند و اگر ماده سوداویت داشته باشد روز اول گاوزبان شاهتره بسفایج بادرنجبویه عنب الثعلب پرسیاوشان
اصل السوس مقشر گل بنفشه گل نیلوفر هر یک دو مثقال عناب انجیر زرد هر یک ده دانه جوشانیده صاف نموده ترنجبین سکنجبین افتیمونی هر یک پانزده مثقال حل کرده از صاف کرده
نیمگرم بنوشند و روز دوم و سوم تخم خیارین تخم خربزه پوست بیخ کاسنی پوست بیخ بادیان بیخ کشوث افتیمون در صره بسته هر یک دو مثقال اضافه نمایند و شب چهارم حب لاجورد
یک مثقال سوده بروغن بادام چرب نموده و معجون نجاح دو مثقال [illegible] ساخته بورق نقره پیچیده وقت خواب فرو برند و عقب آن آب نیمگرم بنوشند و صبح پوست هلیله [illegible]
پوست هلیله کابلی هلیله سیاه گل سرخ هر یک دو مثقال سنای مکی چهار مثقال مشمش اصفهانی دوازده دانه مویز منقی بست عدد فلوس خیارشنبر پانزده مثقال شیرخشت ده مثقال
روغن بادام دو مثقال [illegible] پرسیاوشان و بیخ کشوث در نسخه روز اول و دوم و سوم افزوده مسهل بنوشند و روز پنجم هلیله مربی یک عدد بگلاب شسته لاجورد مغسول یکدانگ آمیخته ورق طلا

دو مدد بران پیچیده بخورند و بعد آن تخم بالنگو یک مثقال شربت گاوزبان پنج مثقال گلاب پنج مثقال بنوشند و در دوشنبه و بعد آن روز اول و روز هفتم نسخه روز دوم
بعمل آرند و شب هفتم دوای شب چهارم و روز هشتم دوای روز چهارم بنوشند و در این ایام وقت ظهر شوربای قیمه یا نخود آب شت زرع جوان بخورند و شب پلاؤ و قلیه پلاؤ
و بعد این چهار روز مداومت بخوردن هلیله مربی بگلاب شسته و شربت انزبات گلاب عرق گاوزبان و عرق بیدمشک یا پنج مثقال تخم شربتی یک مثقال پاشیده
باید کرد و اگر صاحب این مرض را اوجاع مفاصل باشد در منضجات و مسهلات آن سورنجان داخل نمایند و اگر بدون این و اطریفل منظور باشد در سوداوی تخم کشوث و
افتیمون و مشکطرامشیع و در بلغمی حلبه و حسک و داو مشکطرامشیع و کبابه و فیطرسالیون و نانخواه و در دموی اگر صفراوی باشد تخم خیارین تخم خربزه تخم کاسنی تخم کشوث و مانند اینها
در منضجات و مسهلات آن اضافه کنند و اگر اندک ماده باقی مانده باشد چند روز بعد فراغ از مسهل مداومت با طریفلات مذکوره و معجون تنبیل نمایند.

سعفه

و آن بقول شیخ از جمله بثور قرحیه است که اول بثور مستحکم خفیفه متفرقه در چهره و مواضع آغاز کنند و بعد آن تقرح کرده بران خشکریشه بود و متقرح و رشح کرده و مایل بسرخی باشد
و بر سر کودکان بسیار حادث شود و آنرا بهندی گنج نامند و صاحب اکسیر گوید که مزمن و با نوع زائل گردد و گاهی بر سر و گاهی بر سائر بدن افتد و آن دو نوع است یکی رطب که از آن
زرد آب سیلان کند و آنرا شیرینجه و سعفه رطبه نامند دوم یابس و این نوع بغایت خشک باشد و پوستهای تنک سفید از آن جدا شود و بقوباء یابسه اشتباه کند و بسیار
باشد که در سر ثوران کند بسرعت و دیر زائل شود و سبب سعفه رطوبت ردیه حاده اکاله است که با خون آمیزد و ایضا اخلاط غلیظه ردیه غلیظ از آن بر جلد محتبس شود و ورم
و بثور پیدا کند و رقیق از آن منتشر گردد و بحدت و تاکل خویش جلد را ریش و خاسد کند و از آن زرد آب ابلاغ سیلان نماید و سبب نوع یابس آن خلط سوداوی است
بسیار که رطوبت حریفه با وی آمیزد و پس یبوست جلد منع کرده و آنرا خاسد کند و بخورد و قشور از آن جدا گردد و صاحب کامل گوید که سعفه قروحی است که در سر
حادث شود و آن خشکریشه بود و آن انواع است نوعی را از آن شهدی گویند و حدوثش از بلغم شور بود و علامتش آنست که آن قروح بود و در جلد سر سوراخهای باریک شود
و در سوراخهای رطوبت شبیه بشهد بود و نوعی از وی است که آنرا تینی نامند و آن قروح مستدیره مسلمست که بالای آن سرخی باشد و در جوف وی چیزی مانند تخم انجیر بود
و نوعی است که آنرا اجوزی خوانند و آن نیز قروح مستدیره صلب بود و بر وی و در سر سوراخهای باریک بود الا سوراخهای این کمتر از سوراخهای سعفه شهدیه باشد و از آن رطوبت مانند
آب گوشت بیرون آید و نوعی دیگر از آن بثور کوچک سرخ است که در شکل به سر پستان مشابه باشند و از آن رطوبت شبیه بخون برآید و نوعی از آن یابس سفید تنک شبیه
بشوره است که از آن پوستهای سفید جدا شود و ابن الیاس گوید که حدوث سعفه شیرنجی از فضلات عفنه و رطوبات فاسده بود و این اکثر در بدنهای اطفال حادث شود خصوصا
در بدن فربه بسبب کثرت رطوبت ابدان و کثرت تعب و بخارات و ضعف اعضای ایشان و نوع سعفه شهدی بسبب شهدها افاسار کنند و نوعی دیگر از سعفه است که بر وی مثل آبله
معروف است و در سام و بیخ موها حادث شود و از آن رطوبت مانند آب گوشت سائل گردد و بقول طبری ماده مولد این فضول غلیظه مع کیفیت حاره حریفه بود و نوع
دیگر که آنرا سعفه حمرا نامند در جلد سر حادث شود و جراحت و گاهی موی سر تراشند جلد سرخ خالص الحمرة ظاهر شود و باشد که رنگ او بسیاهی مائل بود و صاحب او از مس و
مرجع در یابد و جالینوس ذکر کرده که اگر این قرحه کنده صاحب او از آن شفا نیابد و اگر متقرح نگردد و بعلاج موافق معالجه نمایند صحت یابد و گاهی با آن خارش هم بود و گاهی
از آن پوستها بر یکدیگر جدا شود و خجندی گوید که دو سعفه معروف است در سر یکی صفراوی حاد و بود و بلغمی دیگر از سعفه است که آنرا سعفه سوداوی گویند و آن مائل بسیاهی باشد
و جرجانی و انطاکی می نویسند که سعفه و شیرینه یعنی شیرنجی بثرها بود که بر سطح بدن برآید و در گوشت غائر نباشد لیکن یعنی فراخ شود و درد و خارش و سوزش کمتر بود
و سعفه بیشتر بر جلد سر برآید و شیرینه بر سر و روی و دیگر اعضا برآید و سوزش شیرینه زیاده از سوزش سعفه و سائل از سعفه بود و آنچه از سعفه برآید چیزی بود غلیظ و لزج که قوام
او همچون قوام انگبین بود و شاید که رقیق تر بود و شاید که خشک بود و هیچ از وی سیلان نکند و باشد که شوره برآید همچون نمک و آنچه از شیرینه سائل گردد رقیق بود و انطاکی گوید
که سعفه قروحی است در اعضای راس و از فساد اخلاط پیدا شود و یا در موضع فاسد گردد و گاهی با ورم باشد و علامات او آنست که اگر بسبب یکی از دو اخلاط رطب یعنی خون
یا بلغم باشد سعفه رطب باشد پس اگر از بلغم بود مواد او بسفیدی مائل باشد و اگر از خون بود بسرخی زند و آنچه بسبب یکی از دو خلط یابس یعنی صفرا یا سودا باشد علامتش
تقشف و میل بتیرگی سوداویت و زردی صفراوی و خروج پوست مثل سبوس از هر دو و گاهی با صفراوی رطوبت مراری بود و در حال صغر سن بسبب رطوبت بسیار آید

و این مرض را بیخ و قراع نامند و صحت بهنگام بلوغ مفارقت کند و گاهی بنهایت سودا اکثر فاسد شود پس گرد و موز و بیه و بعضی ازان شهدیه باشد و در جلد با سوراخ مثل سوراخ
ترص شهد گردد و بعضی ازان مشابه انجیر در تشقیق و نتوء و سرآن بود و بعضی ازان آنست که بادی جلد بسیار سرخ گردد و خون سیلان کند نزد ازاله مو و سبب آن بلدان
و فصول بسیار مختلف بود و آنچه گفته‌ایم باران عود میکند و شیخ بهاء الدین منبولی کرقرع که آنرا کچلی و کلی گویند نوعی از سعفه بود و بسیار باشد که پوست را بخورد و مسام را نیز
و هیچ محل داغ نماید چنانچه بعضی کلان را واقع میشود و قسم دیگر سعفه متقرح بود و آنرا شهدیه گویند و این بر روی و دیگر اندامها بیشتر ازان افتد که بر سر و سبب آن
بخورد و ماده این خلطی حاد بود مخلوط از صفرا و بلغم شور و طبری گویند کرفرق میان شهدیه و سعفه رطبه آنست که بالای سعفه رطبه پوست باریک حجاب نماید و زیر او ریم بود و آن
قطعه متصل باشد حتی که گاهی در تقعه سر بمقدار چهار انگشت یک قطعه بود و شهدیه مکشوف باشد و در سوراخهای او صدید و رقیق نماید مثل رقیق عسل و شهده و
غیره فرق بالزاق قطعه و احاد بود و سوراخها کشاده باشد بخلاف سعفه و ازین مرض نوع علیت معروف بعجز و آن شبیه بداء میل خراجات است که در جلد ظاهر شود و سخت
باشد و ریم نکند و مثل غدد باقی ماند بعده بهنجام متلاشی گردد و از مواضع دیگر ظاهر شود و جالینوس گفته که اکثر دیده‌ام که این علت با اولاد صبیان حادث میشود و باین
قول ایما کرده بسوی آنکه این علت از بخارات غلیظ از رحم تخمیه میباشد علاج اگر طفل شیرخواره باشد تنقیه مرضعه کنند بفصد سر رود و اسهال و از طفل نیز خون بکنگر بحجامت
و حجامت نیز دران زنو و در بعض جوان تنقیه او بفصد و مسهل حسب غلبه خلط نمایند و براغذیه لطیفه مثل قلیه کدو و اسفاناخ و زرده تخم مرغ اقتصار ورزند و بتنقیه و اصلاح خون
با طلا بر سعفه طلا نمایند مثلاً زرد چوب مغز بادام تلخ گلنار زرنیخ کاغذ سوخته مازو برگ مورد بیخ سوسن اقاقیا فتیل جمله یا هر چه ازینها بهم رسد باریک ساخته بسرکه
و روغن گل آمیخته طلا کنند و در سعفه یابسه تنقیه خلط سوداوی نمایند و ترطیب مزاج با غذیه مرطبه حمام و غیرآن از تدابیر مرطبه که در امراض سوداوی مسطور است بعد ازان
آبهای گرم و لعابات مثل لعاب تخم خطمی و بنفشه و تخم کنوچه و تخم کتان بر سعفه ریزند و قیروطی از شحوم و روغنهای بارد مالند بهمان روغنهای چکانند و اگر سعفه غلیظ و صلب باشد
با آهن بخراشند تا خون آلوده گردد پس بکف دریک و آب صابون بمالند و باران زلو چسپانند بعده بدوای سعفه که قوی التجفیف باشد مثل مرهم احمر طلا کنند بیان ادویه
مفرده نافع سعفه اگر مریض را در حمام غسل دهند و مکان سعفه را بنشاء فرو موی سر و سدر بشویند تا آنکه پاک گردد و خشکریشه جدا شود و سر را بنشفه خوب
نشف کرده بروغن گل چرب نمایند و برگ سوسن کوفته بخیه بران پاشیده بچسپانند و کرباس پوشانیده از حمام بیرون آرند و همچنین سه یا چهار مرتبه عمل آرند مرض صحت یابد
و مجرب سعیدی است و اگر خاکستر بروی سوخته نزد خروج از حمام و بعد چرب کردن بروغن گل بر سعفه کبوس نمایند نیز مجرب است و اگر در جائیکه سعفه باشد رگی بزرگ تقص نمایند و فصد
او کرده خونی که ازان خارج شود بر سعفه طلا نمایند بالخاصیت مجرب نوشته و کذا ریوند مثل غبار سوده بسرکه طلا کردن مجرب است و مسکه خوردن طلا کردن سعفه یابس را مجرب
ممدوح الیه است و ضماد حنای قریش بر سعفه مجرب نوشته و کذا ضماد ایرسا و اگر گلنار بروغن کنجد در شیشه انداخته تا چهل روز در آفتاب بیاویزند و مثل روغن گل بسازند
و سعفه را مکرر بدان چرب نمایند بالخاصیت مجرب است و طلای روغن گل فنقاولیوم زرد و کذا طلای خرزه تقر بابسه و کذا استخوان فیل سوخته و کذا آب سیر تریخ بمرضاف آمیخته
تنکار نیز از مجربات اوست و ضماد بول انسان بزیت یا بخاکستر چوب انگور و کذا سرگین کبوتر با رد جو و کذا قسط هندی سوده با آب یا عسل و کذا عرق بسیکا بسرکه
حل کرده و کذا اکروبا و یا قرد مانا سوده بسرکه سرشته و کذا دبیخ بسرکه سوده و کذا مغز تخم بید انجیر و حب بلسان و زرنیخ زرد جدا جدا سوده در عسل سرشته و کذا حلبه کوفته
بعسل پخته و کذا آرد حلبه و بورق و آب چقندر و کذا ترمس تلخ بسرکه جوشانیده و کذا اسفیداب بروغن گل و کذا خزف تنور بسرکه و کذا سکنجبین بسرکه و کذا افیون و نمک بآب
سرشته نماد کردن و بعد سه چهار ساعت بآب سرد شستن و کذا تخم شفتالو سوده و کذا خون روباه و نمک و خرزه تقر و کذا آب کرفس و آب دیان و زرنیخ زرد و کذا شش سوخته
بسرکه بسیار نافع سعفه است و اگر مریض در حمام غسل کند و خشکریشه از سعفه بشوید و هنگام بیرون آمدن از حمام سعفه را بروغن گل چرب کرده بران فتیل طائفی خشک بپاشند
و بار دیگر بوشیده از حمام برآید و سه مرتبه این عمل کند سودمند بود و همچنین کبوس کاغذ سوخته بزیت و یا سرگین فیل سوخته و کذا تمهین بروغن زنبق و کبوس سیم سوخته و
غسل سعفه بطبیخ کبیکج مجرب است و کذا آب کبریتی و اکل ضماد حب الصنوبر کبار و طلاء سعوط رتبه نو در و حنائی که تمام شب بدان خضاب کرده خشک شده بیاشند با شب و طلای
و کذا سکنجبین با آب تمام و تعلیق علق بر صاحب سعفه و اختلاط زمرد مثل غبار سوده با دویه سعفه نیز مفید است و بقول اطبای هند گل حنا کوسوده با پوست کفش کهنه
سوخته بروغن سرشت آمیخته و یا برگ ارند نرم کوفته بقدری نمک سائیده و یا کوکه چیزیست سرخ بسائیده با جغرات آمیخته یا خردل نصف بریان نصف خام سائیده

بروغن سرشف آمیخته و یا سم اسپ سوخته بروغن کنجد آمیخته و یا ثمر کاکاین نیلوفر در روغن سرشف سوخته و یا برگ فرانس سائیده قرص بسته در روغن تلخ سوخته ضماد کرده

و یا کلونجی بسرکه و یا برگ چقندر خام سوده و یا سرگین خر سوخته بر سعفه طلا کردن هر واحد نافع است **ذکر بعض ادویه مرکبه معمول در اقسام سعفه**

دوائیکه جهت سعفه اطفال مجرب است نیله تھوتھہ یک ماشه دوده فانوس که نیله تھوتھ در بریان میکنند دو دام در روغن سرسون بریان نمایند پس بسته آهنی خوب بسایند و بر سر طلا

نمایند اللّٰه که سوزش بکند بعد یکساعتی ساکن شود و اگر آمله سوخته نیم پاو کوکنار سوخته ربع پاو حنا کمیله هر واحد دو دام سهاگه بریان خاکستر گلخن هر واحد نیم دام زیاده کنند و در

توتیا و دوده هر یک نیم دام کنند در روغن مذکور حل کرده بکار برند مفید تر باشد **روغن اوراق** که نافع سعفه است و مجرب برگ یاسمین برگ نیب برگ فرانس برگ بسکھپره

برگ بید انجیر برگ بکاین هر واحد دو دام سائیده قرص نموده در پاؤ آثار روغن کنجد بسوزند که سیاه شود صاف کرده کمیله مرداسنگ برگ حنا سهاگه بریان زردچوب سوخته

کات سفید باچی سوخته آمله سوخته فلفل گرد سوخته هر واحد دو درم نیله تھوتھ نیم درم سائیده در روغن انداخته بچوب نیب حل نمایند و بعد تراشیدن موی سر بمالند **ضماد**

سفید سعفه و مجرب حنای خشک کمیله چوب بری هر یک یکدام نیله تھوتھ نیم دام کته شنید ام کوفته بیخته بروغن سرشف آمیخته بمالند و ساعتی در آفتاب نشینند و اگر ازین تخود

یک مشت دانه کی نیله تھوتھ سوخته باریک ساخته در جغرات ترش آمیخته کف مال کنند تا مانند خمیر شود پس موی سر تراشیده بمالند و بعد یکپاس بشویند نیز نافع است **ایضاً**

هلیله سوخته آمله سوخته برگ حنا هر یک یک تولہ سهاگه بریان کمیله مرداسنگ فلفل سوخته هر واحد یک تولہ نیله تھوتھ یکنیم ماشه کوفته بیخته بروغن تلخ آمیخته بعد حلق سر مالیده

باشند مجرب است **ایضاً** که در سعفه رطبه یابس مجرب مجرب گوگرد سیاه توتیای سبز هر یک سه ماشه گل سوخته تنور یکنیم تولہ گھڑ الکنگ سیاه شود در روغن تلخ آمیخته

بمالند و بعد یکساعت سرگین گاو میش بمالند و بعد خشک شدن مالیده دور کنند و آب سرد بشویند سه بار کافی است **ایضاً** برگ حنا چهار تولہ باچی مرداسنگ کمیله

کته سهاگه هر یک دو تولہ نیله تھوتھ سه ماشه کوفته بیخته با روغن تلخ آمیخته بکار برند **ضماد** که سعفه یابس و قوبا را مجرب است مغز تخم کرده جزو توتیای مغسول دو جزو شنگرف

هفت جزو و شیر تازه ضماد کنند که در سه بار زائل کند و تضمید بنیل با سرکه بعد یل است **طلای سعفه** که همواره معمول است آمله سوخته نیله تھوتھ سوخته مرچ سیاه سوخته

پوست خشخاش سوخته مرداسنگ بریان همه را باریک سائیده در روغن زرد که یکصد و یک مرتبه از آب شسته باشند آمیخته طلا کنند **طلای** سعفه هی که جهت سعفه سر

و بثور سر اطفال مجرب است کمیله گیرو کات توتیای سبز شوره قلمی هر یک یک جزو مرداسنگ فلفل گرد هر یک دو جزو برگ حنا چهار جزو سائیده بروغن تلخ داغ کرده آمیخته بعد حلق

سر بمالند **ایضاً** که برای سعفه رطبه شدید العفونت کثیر الصدید بی نظیر است نیله تھوتھ برشته فلفل سیاه سوخته هر یک نیم تولہ عدس درست سوخته آمله پوست انار کوکنار

کمیله سوخته هر یک یک تولہ سائیده در روغن سرشف آمیخته طلا نمایند **ایضاً** قنبیل تنکار زردچوب باچی در روغن تلخ دو پاس کھرل کرده بکار برند مرهم سعفه

که قروح سر را از مجربات است کمیله حنا مرداسنگ مازو سبز پوست انار زردچوب جمله برابر باریک ساخته سوم را در روغن گل گداخته بشرشند و سرکه انگوری قدری اضافه کرده

بر هم زنند و موی سر تراشیده بمالند و اگر روغن گل نباشد روغن کنجد و گلاب داخل کنند **نوع دیگر** که در جمیع انواع سعفه مجرب است کافور ریاحی شش درم

زردچوبه گل سرخ اقاقیای مغسول هر یک یکدرم گلنار کاغذ سوخته هر یک دو درم سفیداب سه درم موم زرد هفت درم روغن گل بیست درم بدستور مرهم سازند **اقوال اکابر**

ابو سهل گوید که سعفه سر اگر دموی باشد که خون بران غالب و باید که معالجه بفصد قیفال کنند بعده حجامت بر یکی از دو صدغ نمایند اگر فصد کفایت نکند فصد رگ پیشانی

کشائیند و اگر در بدن غلبه یکی از اخلاط دیگر باشد تنقیه بدن بدوای مسهل آن خلط نمایند و اگر در بدن امتلا نباشد و مرض ضعیف بود در ان از تنقیه بدن استغنا باشد و تنها بس

از ادویه مقطع و ملطف و محلل و معد اکب بالادع کفایت باشد و این غرض حاصل شود بسرکه و ادویه محلله ملطفه را با سرکه مخلوط سازند صفت دوای القوباء

نافع سعفه و توبال مس اسرب سوخته مغسول زرنیخ کاغذ سوخته هر واحد دو جزو گوگرد غیر سوخته یک جزو بسرکه سائیده طلا کنند دیگر گوگرد خاکستر کنده و شحم حنظل

بسرکه تند سائیده طلا نمایند دیگر صمغ صنوبر گلنار مساوی بسرکه و روغن گل سرشته طلا کنند دیگر خاکستر چوب انگور زراوند مدحرج گلنار یا زردچوب تلخ در سرکه

روغن سوده بسایند و طلا نمایند دیگر مرداسنگ و زردچوب سا بسرکه و روغن گل بسرشند دیگر کشنیز خشک سوخته خزف تنور حنا بسرکه و روغن گل طلا کنند دیگر برای صبیان مازو خام

در زیت بسوزند و سائیده با دو نمک آمیزند و استعمال کنند دیگر برای ایشان مرداسنگ یا دام تلخ سوخته مازو زردچوب سا بسرکه و روغن گل طلا کنند دیگر برای سعفه رطبه

سبز طبیخ خربزه بشویند پس این طلا کنند توبال نحاس قنبیل هر واحد دو جزو زفت کند شب یمانی هر واحد چهار جزو زراوند قلقطار خاکستر چوب انگور صبر هر واحد

نیمجز و سرکه و روغن گل طلا سازند و تشنج سعفه باید که علاجش قریب از علاج قوباست و عنقریب ذکر کنیم لیکن الآن میگوییم که سعفه یابس را نفع میکند استفراغ خلط صفراوی و
سوداوی و بلغم شور بمثل طبیخ هلیله با افتیمون که دران صبر و سقمونیا داخل کرده باشند و بعد آن استعمال کنند چیزیکه تنقیه باقی با ترطیب بدن مثل ماء الجبن با شاهتره که رطب بگیرند
از جمله یک رطل و هلیله سیاه و زرد هر واحد سه درم افتیمون دو درم نمک نفطی دو دانگ با آن هر دو آمیزند و بعد از آن بر ماء الجبن و افتیمون اقتصار نمایند اگر طبیب متحمل باشد
و افراط نکنند و باید از هر چیزیکه احتمال آن کنند و از هر چیزیکه در آن شیرینی مفرط باشد خصوصاً خرما و یا آنکه با تیزی یا شوریت بود اجتناب نمایند و بر [illegible] تنقیه مولد خلط
سالم که دران لذع نباشد اقتصار ورزند و ترطیب بدن برطوبت معتدله از حمام وغیره کنند و فصد از عروق و ستها گیرند اگر حاجت بدان ماس بود و یا از رگی که آن عضو را
غذا میرساند مثل رگ پیشانی در سعفه حادث بر سر و رگی که در جلد سر باشد و رگ پس گوش که آن در اکثر امر بر سر میباشد و ایضاً حجامت هر گاه در سر باشد و اگر در اعضای
سافل بود فصد صافن کشایند و چون این فعل کنند سعفه را خوب بخارند تا آنکه خون آلوده گردد و جهد دران نمایند که خون بسیار ازان سیلان کند بعد آن علاج دوای
موضعیه نمایند و خصوصاً چون بعد سائل شدن خون نمک و سرکه بمالند و سعفه یابس را حمام متواتر بغیر اطالت جلوس در آن و نهادن عضو بر بخار آب گرم و نگیرم در روز
چند بار داد و ملازمت شحوم و تدبیر مرطب بغذا و تمریخ و سعوطات نفع کند و در استفراغ آن احتیاج بود بادویه که جذب مواد القوت نماید و اسهال آن کند و بعد آن ماء الجبن
بدستوریکه مذکور شد استعمال کنند و خیسانیدن [illegible] سعفه باک نیست بعده از خارییدن و خون آلوده کردن چاره نیست بعد آن ادویه موضعیه استعمال نمایند و توهم
زعم کرده که خون فصد از رگ قریب سعفه مثل رگ پس گوش برای سعفه سر علاج اوست باید که آنرا اطلا نمایند بعده با حقنه و زراج بشویند و ادویه موضعیه سعفه
رطب پس برای مبتدی آنکه بر بدن رطب ابدان اطفال باشد مثل حنا و مثل وسمه با مازو سوخته بروغن [illegible] است که این بغایت مجرب است و مثل ادویه مرطبه
از قوابض مجففه چون پوست انار با سرکه و روغن گل و گاهی دران مرداسنگ داخل کرده میشود و گاهی احتیاج باستعمال ادویه افتد که دران جلا نیز باشد مثل زراوند
و بسیار باشد که سعفه متوسطه را [illegible] با سرکه و نمک و اشنان سبز صحت بخشند و خشک شده خشکریشه آن ساقط گردد و از ادویه درین مرتبه توتیا و قلیمیا و کاغذ سوخته و کبریت
و یا بگیرند مرداسنگ و چرک نقره و بادام تلخ سوخته و زردچوبه هر واحد یکدرم با سرکه و روغن گل و همچنین بیخ سوسن آسمانجونی و عود و [illegible] و کبریت محلول و
حب البان سوده و ایضاً عدس مغز با سرکه و ایضاً بادام تلخ با مازو و سنبر هر دو سائیده ازان طلا با سرکه سازند بعد قوام کردن با آفتاب و ایضاً گویند که کبریت با شیر [illegible]
و با مرزنجوش کوفته بنفشند و بدان سعوط کنند و برطوبت سرطان نهایت دارد و اگر سعفه مزمن و آنکه در ابدان صلبه باشد دران احتیاج بود مثل قلقطار و قلقند و سوری و زاج
و نمک و کبریت و خاک سیماب و زردچوبه و دواء القراطیس و توبال نحاس و زعفران و [illegible] و نمک اندرانی بعضی محلله است و ایضاً مثل مرداسنگ و سفیداب با خرقه خشک
از مجففات قویه است و سرگین کبوتر از محللات شدید الجلاء تجفیف است و همچنین سرگین سوسمار و سرگین زنبور و خصوصاً خورنده برنج و مرهم زردچوبه جمیع سعفه را نافع
و مرهم سرخ مرتب از زردچوبه حنا و زراوند و پوست انار و مرداسنگ و دوائیکه در سعفه [illegible] ذکر کنیم و آهن دوا جید است [illegible] و کوگرد و خاکستر کدو و تخم حنظل [illegible]
یا دوای گشنیز سوخته وغیره یا روی خاکستر چوب انگور وغیره یا طبیخ خرزهره وغیره که همه در قول [illegible] گذشت ادویه موضعیه برای سعفه یابس مزمن قوی ازان
محتاج بدوای حاد بود که آنرا بخورد تا آنکه بگوشت صحیح برسد بعد ازان معالجه بمرهم قروح مثل مرهم زردچوبه داسنگ و سرکه و زیت کنند و سعفه یابس که کمتر ازان باشد معالجه آن بچیزیکه
بعد ازان علاج سعفه مزمن اول مذکور میکنند باید کرد و ترطیب آن باغذیه و نشوقات و حقنها وغیر آن نمایند دوای جید برای سعفه رطب و یابس روغن بادام تلخ روغن
خردل هر واحد نیم اسکرجه سرکه یک اسکرجه شیاف مامیثا و مازو هر واحد سه مثقال فلفل سرخ یک مثقال زردچوبه و سیرق هر واحد نیم مثقال ادویه ساییده با روغن و سرکه
خوب حل کنند پس بر سعفه و جرب و قمل و قوبا و تمرط شعر و داء الثعلب و خراز استعمال کنند صاحب کامل گوید صاحب سعفه را می باید که بر نقره حجامت کنند اگر از کسانی باشد
که در ایشان فصد ممکن بود خون بمقدار معتدل از رگ قیفال بیرون آرند و همچنین اگر آنرا شربت دوای مسهل ممکن باشد مطبوخ شاهتره و هلیله کابلی [illegible]
گوشت و شیرینی پرهیز کنانند و باشیای لطیفه تدبیر نمایند و غذا العدس و گوشت طائری که خفیف و لطیف باشد و ماهی رضراضی سازند و بعد ازان اقراص [illegible] کنند صفت
قرص سعفه زردچوبه مغز بادام تلخ هر واحد یکجزو [illegible] سائیده مقل و جزو در سرکه یکشبانه روز تر کرده در هاون سوده باهم بسرشند و اقراص ساخته در سایه خشک سازند
و وقت حاجت باریک ساخته با آب کاسنی و سرکه و روغن گل سرشته استعمال کنند و ایضاً این طلا بکار برند صفت آن زراوند طویل و زرنیخ و آقاقیا و گلنار [illegible] کوفته بیخته

باندک روغن گل و سرکه حل کرده استعمال کنند دیگر روغن کنجد بر سر بمالند و بر آن برگ سوسن باریک سوده و یا بیخ سوسن آسمانجونی سوده بپاشند دیگر مازو سبز و سوزد خشک
مساوی کوفته بحریر بیخته و موم دو نیم درم در سرکه سه درم و روغن کنجد گداخته ادویه بر آن انداخته بهم سازند و این دوا مجرب صالح برای ابدان نرم است و ابدان که بدن
سخت و درشت باشد این دوا استعمال کنند صفت آن بگیرند مرداسنگ و مازو و اقاقیا و گلنار و برگ سوسن و برگ خرزهره و برگ حنا و پوست انار ترش و راتینج و سنبل
و زرد چوبه و اقلیمیای فضه و چرک آن همه مساوی باریک سائیده بحریر بیخته و در باذروج و سرکه و زیت حل کرده وقت حاجت استعمال کنند دیگر نمک و علاج سر و سوخته مازو و زرد چوبه
و چرک نقره و مرداسنگ و خاکستر سپستان و زراوند طویل مساوی باریک سائیده بروغن گل و سرکه در باذروج حل کنند و بر سعفه که کثیر الرطوبت که در ابدان صلبه باشد طلا کنند
دیگر بگیرند خزف تنور و سرگین کبوتر و زرنیخ مساوی باریک سائیده در زیت سرشته بر موضع طلا کنند دیگر خزف سراج اخضر که زمانی طویل استعمال کرده باشند باریک سائیده
و دخان تنور و بول طفل نابالغ بسرشند و بر شت برنج طلا کنند و یک شبانه روز بگذارند پس از آن خراشیده بروغن گل سرشته بر موضع طلا کنند نفع بخشد پس اگر این ادویه
فائده کنند بهتر والا فصد سر دو رگ پس گوش نمایند و بخوری که از آن بر آید بر سر طلا کنند و آنچه در سعفه نفع کند آنست که بگیرند خاک سیاه کان نقره باریک سائیده بروغن گل
خوب بسرشند و بر سر طلا کنند بعد حلق بشوره دیگر از جالینوس بگیرند کاغذ سوخته و اسرب محرق مغسول و عنزروت هر واحد یک اوقیه گوگرد چهار درم و باریک سائیده بسرکه
سرشته استعمال نمایند و یا بگیرند قرطاس سوخته و بسرکه سرشته بر سعفه طلا کنند که اثر آن ظاهر سازد و هرگاه سعفه یابس سفید باشد که از آن پوست سفید جدا شود باید که تنقیه
صاحب آن با غذیه مرطبه کنند و بروغن بادام شیرین و روغن تخم کدو یا روغن بنفشه سعوط کنند و این دهنها بر سر نیز بمالند اگر سعفه صلب باشد لازم است که آنرا با سنگی خارند تا آنکه
خون بر آید بعده زنگار و افیون با سرکه طلا کنند و بعد از آن مرهم احمر طلا سازند و یا سپیدخان کوفته مع روغن نیلوفر سعوط کنند و چون سعفه در رو عارض شود باید که بگیرند صبر سقوطری یک جزو
و مرداسنگ نیم جزو و در باذروج بروغن گل و اندک سرکه بسایند و طلا کنند اگر سعفه در وجه یابس باشد بگل ارمنی و کافور و زعفران با سرکه و گلاب حل کرده طلا کنند که این نفعت طبری گوید
که از علاجات سعفه رطب تفریغ است اگر ممکن باشد بعده کاینکه منقی دماغ و معده بود بعده استعمال طلا در آن جالینوس ذکر کرده که آن از معالجات بالغه اوست و گفته که گاهی علاج سعفه صبیان حاصل شد
سوختن صمغ بزیت کردم و در قاطاجانس جالینوس طلائی بر این مرض ذکر کرده و گفته که این بالغ النفع و کافی است و آن اینست بگیرند کاغذ سوخته دو درم و زنجبیل یک نیم درم اقلیمیای فضی و ... واحد دو درم
زرد چوبه سه درم و قنبیل دو درم شوکت قتاد سوخته سه درم عنزروت دو درم کوفته بیخته بسرکه بسرشند و اقراص ساخته خشک نمایند و هرگاه اراده استعمال کنند بسرکه حل کرده طلا کنند
جالینوس گفته که این طلا بالغ کافی است اما در قرابادین شاپور بن سهل قرصی باین نسخه ذکر کرده و شاپور گفته که اهل مارستان باین اتفاق دارند زرد زرد چوبه دو درم
سنجرف یک درم زرنیخ زرد و سرخ هر یک نیم درم اقاقیا یک درم آهک آب نادیده یک درم پوست انار سه درم کوفته بیخته با آب بیخ حماض سرشته قرص سازند و بزیت
و سرکه بقدر امکان استعمال کنند که این خطا نمیکند البته و اگر صاحب این مرض طفل باشد فصد شعبه عرق راس کنند و پس گوش او شرط زنند و حجامت بنقره نمایند
و لازم است که در آن کدامی از طلا استعمال نکنند مگر بعد خاریدن آن و اگر بعد این طلا ورم در حدقه و بیخ گوش حادث شود طلا را از آن دور کنند و آب بنفشه بنوشانند
بعده مرهم معروف بمرداسنگ و سرکه بکار برند و ترکیب او اینست که بگیرند پنج درم مرداسنگ خالص و باریک سائیده بحریر بیخته در باذروج کنند و بر آن اندک زیت و سرکه کنند و قدری
قاریدی انداخته حل کنند تا هم گردد پس ظرف او در آب سرد نهند تا بالفعل منجمد گردد بعده بر سر طلا کنند حنین گفته که من علاج سعفه رطبه باین مرهم کردم و صحت یافت و زائل شد و بعد آن
بر جماعتی تجربه کردم و بدان انتفاع یافتند و ابن ماسویه گفته قومی را در حران دیدیم که علاج سعفه رطب بپوست انار ریح سوخته در سرکه گداخته میکردند و در آن اثر میکرد
غیر آنکه موضع سعفه را میسوزد و در مارستان بصره دیدم که برگ علیق مطبوخ با چقندر بر موضع طلا استعمال مینمودند و قشور جلد مبتلا میشد تا آنکه مثل
آتش سوخته میگردید بعده علاج بمرهمی که مذکور شد میکردند و صحت تام می یافتند و ابو مروی را از حذاق اطبا دیدم که سعفه را از سر طفلی تا بحدی
خراشید بعده بقرص معروف شاپوری طلا کرد و ورم سر پیدا شد و این سودی بهلاک آن طفل گردید و این بر آن ذکر کردم که در خراشیدن مبالغه نکنند خصوصاً
در سر اطفال که اکثر سودی بهلاک میگردد و اگر از خراشیدن اذیت رسد طلا نکنند مگر بمرهم سفیداب فقط و از مس کردن آن اجتناب کنند و سعفه شهدیه در معالجه
قریب اینست الا آنکه علاج شهدیه صعب تر است بسبب کثرت انتشار زرداب و رطوبت او و احتمال علاج بالاستقصا مثل سعفه نمیکند محتاج بعلاج زیاده تر بود و آنچه خوب است
زیادتی در معالجه شهدیه آنست که بشکنند زردی کناش خود معروف براحت طبیب گفته که سوراخهای شهدیه بزنگار داغ کنند و داغ او اینست که نشف زرداب از

فصل نسخه طلای جالینوس

سوراخهای او کنند پس زنگار بر آن نهند جالینوس در قاطاجانس گفته که بهترین زنگار درین باب آنست که از مس گیرند و این نوع سعفه را باین قول مخصوص کرده و گفته که بعد زوال این مرض در روئیدن مو طمع نباید داشت بهر آنکه جلد را افاسد میکند بعده حکایت کرده که او صاحب سعفه شهدیه را در حمام دید از حال او سوال کرد او گفت که این از چهل سال است دیگر بار رفع میشود و در سر باز رجوع میکند پس جالینوس معلوم کرد که آن محتاج به تنقیه است و آن مرد را از حمام بجا داده برد و آن را امر باقتصار بر اغذیه ناشفه کرد و فصد و تنقیه بسیار نمود و در زمانی قلیل از آن صحت یافت و علاج سعفه معروف بردس الابر استفراغ بحسب امکان است نزد استعمال قوانین آن بعده موی را بموچینه بکنند تا همه اصول آنها ظاهر شود و بعد آن محاجم بغیر شرط در مواضع متفرقه بنهند تا از آن زرداب شبیه بروغن برآید و هرگاه از زرداب هیچ نماند بار دیگر محاجم بسر که نهند تا بیخ موها سفید گردد و گاهی برای آن این دوا میسازند و آن را روغن حل باین طریق سازند که بگیرند سرکه یک رطل و در دیگ سنگین انداخته بیست درم روغن گل بر آن ریزند و جوش دهند تا آنکه سرکه فانی شود و روغن بماند پس بگیرند ازین روغن بیست درم و فرفیون یک دانگ نعنه و شیطرج هندی و کهربا که آن صمغ جوز هندی است و راتینج که آن صمغ صنوبر است هر واحد یک دانگ کاغذ مصری سوخته و مداد چینی و خسته هلیله سوخته و زرنیخ هر واحد نیم درم تخم ترنج سوخته یک درم و این دوا معروف بدوای زوفس است و چنین ابن اسحاق گوید که درین ودع سوخته و زرنیخ افزایند و ابن سیار گوید که در آن زرنیخ را تجربه کردم و مفید یافتم این همه را بسایند و در آن روغن حل کنند و بر سر در وقتی که محجمه از آن جدا کنند طلا نمایند که در یک مرتبه کفایت کند و مردی را در اهواز علاج این مرض بعلاجات بسیار غیر از کندیدن مو نموده‌اند و در آن علاج سود نکرد و هرگاه طول کرد موی او کندیده علاج کردم و از آن صحت یافت غیر آنکه بعد از آن دیدم که موی او بسیار ضعیف شده و علاج سعفه معروف بعجر گرسنه داشتن صاحب اوست و اصلاح غذای او و بر سر او آب مطبوخ حشائش محلله بریزند و حجامت بر ساقین کنند چه از تقلیل غذا و جذب ماده باسفل بسن این زائل میشود و در اهواز جاریه را دیدم که این مرض عارض شد پس اصلاح غذای او کردم و آن باندک سعی زائل شد و این علت بمردم کبار و کسی که حرارت او قوی باشد کم حادث میشود و بصبیان اکثر می افتد و گمان میکنم که شرط ازین در آن مفید باشد لیکن در کتابی ندیده ام و چنین ابن اسحاق این مرض را در کتاب حشائش ذکر کرده و گفته که حشیشه معروف بفیل گوش چون بپزند و آب او بفشارند و بر سر صاحب عجر بریزند آن را تحلیل کند و علاج عام سعفه حمر بعد استعمال قوانین فصد و اسهال قطع چهار رگ و فصد پیشانی و طلا باین طلا است بگیرند آب کدو و آب برگ بید و آب برگ خبازی و برگ خطمی و همه را جمع کنند بعده موم و روغن بنفشه ساخته باین آبها اندک اندک تسقیه دهند تا آنکه از آن بسیار تشرب کند بعده در هاون انداخته بر آن قدری زبد البحر و اسفیداج و اندک ودع سوخته اندازند و سفیده بیضه حل کنند تا مختلط گردد پس بر موضع حمر اطلای ثخین بدان نمایند و سه روز بدارند بعده بآب گرم و سرکه بشویند تا پاک گردد بعد از آن راحت داده بهمین طریق بدفعات اعاده بدان نمایند پس اگر فایده شود بهتر والا بگیرند براده مس و بر آن آب پاشیده در موضعی که آن را باد نرسد بگذارند تا زنگار کند بعده بگیرند زنگار آن و در سرکه حل کرده اندک بروغن گل یا روغن بنفشه بر آن چکانیده بر موضع طلا کنند و از قرحه کردن حذر نمایند و هرگاه که جلد او متغیر گردد و از گوشت متوکند معالجه ترک نمایند تا متقرح نگردد و بعد آن اعاده آن کنند و هر وقت که امتلا شود تنقیه نمایند و جماعتی را دیدم که برای این مرض فصد رگ منخرین و ماقین کردند و ازین مرض صحت یافتند **ابن الیاس** می نویسد که علاج سعفه شیرنج آنست که اگر با حرارت مزاج باشد هر صبح جلاب از عناب ده عدد و شکر سفید ده درم بدهند و غذا مزوره ماش بمغز بادام و اسفاناخ سازند بعد از آن تنقیه بدن بمطبوخ هلیله یا مطبوخ شاهتره و هلیله سیاه و کابلی کنند و از عدسیه یا گوشت بچه مرغ غذا دهند و بعد تنقیه بقرص سعفه طلا نمایند و ترکیب او در قول صاحب کامل گذشت لیکن در ینجا وزن زردچوب و بادام تلخ هر یک بیست درم و مقل پنج درم است و یا طلای زراوند طویل و غیره که در بیان قوبا مذکور شد بکار برند و صاحب سعفه را می باید که حجامت بر نقره کند و اگر آثار خون غالب باشد و فصد ممکن بود فصد سر رو گیرند و در سعفه مبتدی و خصوصا در صبیان زردچوبه پوست انار و مرداسنگ و حنا بروغن گل و سرکه نفع کند و علاج سعفه یابس آنست که شیر زنان و روغنهای سرد در بینی چکانند و هر صبح شربت بنفشه و ترنجبین هر واحد ده درم بنوشانند و غذا مزوره مذکور دهند و آب گرم و لعابات بارده مثل لعاب اسپغول و لعاب بهدانه بر آن ریزند و اگر سعفه صلب غلیظ باشد تا بهن بخارند چندانکه خون برآید و بر آن زراوند و صبر سقوطری و مرداسنگ هر یک پنج درم بروغن گل و اندکی سرکه حل کرده طلا نمایند و علاج سعفه شهدی آنست که تنقیه بدن از اخلاط فاسده بمطبوخ افتیمون یا مطبوخ هلیله یا حب ایارج یا حب اسطمیقون کنند و موضع را زنگار بر کنند بعده هر آنچه در آن باشد نشف نمایند و علاج سعفه معروف بردس الابر آنست که هر صبح جلاب از اصل السوس سه درم و شکر سفید ده درم دهند و غذا اشخوراب و مغز بادام سازند و بعد از نضج تنقیه بدن از صفرای محترقه بمطبوخ هلیله

یا حب افتیمون کنند و بران محجمه گذارند و آنچه دران باشد امتصاص نمایند تا آنکه ازان رطوبت مانند روغن برآید بعد ازان گل ارمنی و مرداسنگ مدبر بسرکه و روغن گل طلا کنند و علاج سعفه حمر افصد قیفال و اخراج خون بقدر قوت و حاجت ست و تنقیه بدن بمطبوخ افتیمون یا بهلیله و این طلا کنند کاغذ سوخته اسرب سوخته انزروت هر واحد دو درم کبریت سه درم بسرکه سرشته استعمال نمایند و یا طلای خزف تنور و غیره که در قول حنا کامل گذشت بسرکه استعمال کنند و یا بقیروطی معمول از موم در روغن بنفشه که دران اندک کف دریا و خرمهره و صدف سوخته داخل کرده بسفیدی بیضه سرشته باشند طلا نمایند ابن نوح گوید که چون سعفه رطب باشد نگاه کنند اگر مریض قوی و بدن ممتلی بود ابتدا بفصد سر رو نمایند بعده فصد رگ پس گوش کشایند بعد ازان فصد بعض عروق سر آنچه ظاهرتر باشد بگیرند و حجامت بر نقره کنند بعده دوای مسهل حب و حبوب صورت بنوشانند و از اغذیه مثل لحوم البقر و جزر و ترشکار و قدید و مالح و تمر و اغذیه منجزه مرتب از جوز و پیاز و گندنا پرهیز کنند و به لحوم طیر زرده بیضه و ماهی کوچک غذا سازند بعد ازان بعلاج سر قصد نمایند و سر را بروغن کنجد چرب کرده بران عود بلسان سوده بپاشند و یا مقل بسرکه حل کرده و یا حب البان بسرکه سوده طلا کنند و بآب سبوس گندم بقدر ثلث آن سرکه انداخته گرم کنند و بدان سر را بشویند و بعده بآب چغندر بشویند و اگر سعفه مزمن شود دو موم کنند این طلا بکار برند نمک و زاج هر دو سوخته و گوگرد و دیگر ادویه طلائی که دران نمک و زاج ست و در قول صاحب کامل گذشت آمیخته بسرکه و روغن گل طلا نمایند و در سعفه یابس سرطان زنده یا مرزنجوش بکوبند و افشرده در بینی چکانند و اگر سعفه باطفال باشد بر گوش آنها شرط زنند و خون آن بر سر ایشان طلا نمایند و مرضعه را سفوف هلیله و انیسون و شکر بخورانند و اگر بدن او ممتلی و قوی باشد فصد کنند و حب اسطمیخیقون و حب ایارج بدهند و امر به پرهیز و ترک جماع و استعمال ریاضت کنند و این طلا سعفه صبیان را نافع زردچوب و حنا و زراوند و مرداسنگ و پوست انار بسایند و بسرکه و روغن گل آمیخته طلا کنند و اگر سعفه بر روی باشد و حمرا بود نفع میکند و آنرا اول در حمام و انکباب بر آب نیمگرم هر روز و فصد پیشانی بعده چسپانیدن زلو بران و یا خوب بخارند تا خون ازان سائل شود پس به نمک و سرکه بمالند و بران مرهم احمر موصوف طلا کنند و نفع میکند آنرا طلای صابون و نهادن آن تا آنرا مص کند پس بآب گرم شستن و بمرات اعاده این کردن و یا بطلاے عصاره خرفه مداومت کنند و آنچه از ادویه مفرده سعفه را نفع کند چون بران مفرد یا مجموع طلا کنند شیاف مامیثا و مازو و حضض و زردچوب و بورق و روغن بادام تلخ و سرکه و مرداسنگ و گوگرد و صمغ و مرداسنگ و موم سفید و زرده بیضه و ابوال گاو و حرمل و زرنیخ و زرنباد و نوشادر و شحم حنظل و جو سوخته و بیخ کبر و برگ انجیر خشک و بیخ نی خشک و شب یمانی و صبر و لبان و برگ زیتون و قطران ست و گویند که سعفه رطبه را به کند چون کاغذ سوخته بسرکه سوده بران طلا کنند محمد بن زکریا گفته که این طلا برای سعفه رطب ست و بهتر ازین دوائی نیست بگیرند خزف تنور کهنه دو جزو و نمک یک جزو باریک سائیده بسرکه طلا کنند و گفته که در علاج سعفه و قروح ردیه و در صعف و جرب که آن تخلف نمیاید اعتماد بر سرکه و نمک کنند که چیزے بهتر ازین در تخفیف ماده نیست مع من ازو رم ابن هبة الله گوید که علاج سعفه رطب که ازان زرداب سائل شود فصد قیفال ست اگر مریض قوی باشد و یا حجامت اگر مریض ضعیف بود و رگ سر مثل رگ پس هر دو گوش یا رگ پیشانی بکشایند و بعد فصد اگر یکی از اخلاط بدن ردی باشد و قوت متحمل تنقیه بود استفراغ بدن کنند اگر غالب صفرا باشد بمطبوخ هلیله یا قرص بنفشه و اگر غالب بلغم باشد بحب صبر و مریض را از اغذیه غلیظه مولد آن مثل ماهی و لحم بقر و شیرین چون حلوا پرهیز کنانند و تقلیل غذا کنند و سهل الهضم مثل بچه مرغ دهند و قصد راس بروغن آس و روغن گل یا برگ علیق و برگ حنا و پوست صنوبر و عدس کنند و چون انصباب فضول بایستد در علاج این مرض ادویه محلله بغیر آنکه هیجان حرارت کند موافق باشد

صفت طلا برای سعفه رطب حادث با بدان صبیان زردچوب دو درم حنا و رخام و کشنیز سوخته هر واحد سه درم مرداسنگ یک مثقال ریوند یک درم پوست انار پنج درم مازو و سفیداب هر واحد چهار درم بادام سوخته شش درم اقلیمیاے نقره و زرد و گلنار و دم الاخوین و رصاص محرق هر واحد دو درم ادویه کوفته بیخته بروغن گل و سرکه پرورده بر سر مکرر طلا نمایند که تخفیف و دفع آن کند و علاج سعفه یابس ترطیب بدن از اغذیه مرطبه مثل ماهی صغیر و بادیان و زرده بیضه کنند و موم و روغن و پیه ماکیان بر سر طلا نمایند و مریض را هر روز چند نوبت در حمام داخل کنند و بر سرش آب نیمگرم ریزند و اگر مریض جوان باشد از جماع آنرا منع کنند و اگر این مرض باطفال باشد رگ پس گوش بکشایند و بخون آن بر سر طلا کنند و بعد ازان بمرهم احمر طلا سازند و سر را بآب چغندر و سبوس مطبوخ بآب و سرکه بشویند جرجانی در ایلاقی بنویسند که سعفه بیشتر از خون مخلوط بصفرا یا بلغم شور ردی تولد کند اما آنچه از خون صفراوی تولد

شود و ریم او رقیق و سوزان بود و آنچه از بلغم شور تولد کند ریم او غلیظ باشد پس استفراغ صفرا بمطبوخ هلیله و افتیمون و سقمونیا باید کرد و تنقیه بلغم بحب صبر و قوقایا کنند پس ادویه طلا کردن و آن این طلا کودکان را سود دارد و مازو خام بی سوراخ بروغن گل بریان کرده بسایند و بسرکه طلا کنند و در هر ماه سه روز از آن روغن در بینی کودکان چکانند و بعضی اطبا مورد خشک و بعضی آمله باین دوا می آمیزند و سعفه که بر رو افتد و بثرهای سرخ بود علاج آن حمام است و در وی بر بخارات گرم داشتن و رگ پیشانی زدن و دیوچه انداختن و گل ارمنی و کافور با سرکه و گلاب طلا کردن و باقی در اقوال سابق مسطور شد خجندی گوید که علاج سعفه که از آن زرداب سیلان کند و آنرا شیرینج گویند اگر با حرارت بود حجامت است و شرب شربت عناب و سکنجبین و غذا امرود و ماش یا جو مقشر با دوم و اسفاناخ و کدو و ماهی رضراضی و تنقیه بدن بمطبوخ شاهتره و هلیلجات و بعد تنقیه طلا القرص سعفه و علاج سعفه یابس آنست که هر صبح شربت نیلوفر یا بنفشه یا ترنجبین بماء الجبن بنوشند و استفراغ خلط موجب کنند و ترطیب مزاج با غذیه رطبه مثل ملوخیه و اسفاناخیه و قرعیه و علاج سعفه اسود فصد قیفال است و اخراج خون بقدر قوت و حاجت و فصل و استفراغ بمطبوخ افتیمون و مطبوخ هلیله بعد از نضج و طلای دواء القرطاس آنرا نافع بود و کذا قیروطی که در قول ابن الیاس در علاج سعفه حمر گذشت انطاکی گوید که بعد تنقیه حجامت سر کنند و در سعفه رطب و ترطیب او در سعفه یابس مثل العبد و شحوم و از مجربات برای سعفه رطب آنست که مر مقل و صبر و حب البان و زردچوب بسرکه و بول انسان سرشته بمرات طلا کنند و بعد آن بطبیخ ترمس بشویند و برای سعفه یابس آرد جو سوخته و سرکه بموم طلا نمایند و کافور و حنا بعد جدا کردن او از دست طلا نمایند یا بیه بز و زرنیخ زرد و بعد آن بروغن بطم چرب کنند گیلانی می‌نویسد که چون این مرض از مواد مختلفه می‌باشد لابد است در علاج او از اخراج آن مواد و آن مثل طبیخ افتیمون و غیره آنچه مخرج صفرا و سودا و بلغم شور هر سه مواد معاً باشد یعنی از شان آن دوا دافع این هر سه خلط بود مثلاً پوست هلیله زرد از هفت تا ده مثقال با افتیمون سه درم شب در آب تر کنند و صبح جوشی خفیف داده خوب مالیده صاف کنند پس صبر و سقمونیا بقدر حاجت سائیده و آب آن مطبوخ حب بسته بخورند و بعد و طبیخ بنوشند و بعد تنقیه باقی مع ترطیب مثل ماء الجبن و شاهتره و ترخیانچه در قول شیخ گذشت باید کرد و بعد از آن بر ماء الجبن سی درم و افتیمون یک نیم درم اقتصار ورزند و گاهی فصد رگ منخرین و ماقین برای سعفه که در روی باشد می‌گشایند لیکن سعفه که بر رو افتد کم صحت یابد و بداند که ادویه موضعیه مستعمل در سعفه و جرب از هر قسم که باشند باید که از چیزی گوگرد و از قدری سیمه سابکه خالی نباشد که این سری از اسرار اطباست لیکن می‌باید که استعمال آنها در هوائی بود که بارد نباشد و باید که استعمال ادویه موضعیه مطلقاً بعد تنقیه و استفراغات باشد و از علاجات سعفه یابس استفراغ ماده فاعله او است بمطبوخ مرکب از افتیمون و هلیلجین و تخم کاسنی و شاهتره و گل سرخ و تمر هندی و ترنجبین و ترطیب مزاج با شربه مرطبه و غیر آن که در اقوال سابق گذشت مصنف خلاصة التجارب گوید آنجا که قرحه وسیع نبود و درد کند و ریم رقیق و سوزان تراید اول تنقیه صفرا کنند آنگاه قوابض در سرکه و روغن گل حل کرده طلا کنند و اگر خون غالب باشد اول تنحی خون کم کنند بفصد قیفال یا بشرط گوش و رگ پس گوش و رگ پوست سر و رگ پیشانی اگر علت بر سر و روی و حوالی آن باشد و اگر بر اعضای پائین باشد فصد صافن یا باسلیق انسب بود آنگاه مسهل دهند و حجامت حوالی مرض هم نیکو بود و زلو بر مرض چسپانیدن تدبیری بس صواب بود خصوصاً بعد تنقیه و اگر ریش فراخ شود و در رطوبت غلیظ لزج از آن ظاهر گردد اول استفراغ بلغم باید کرد آنگاه طلاهای مناسب و حق آنست که چون کسی را که بر و هشت سوزش سرکه و نمک باشد اگر تیزاب فاروقی بمالد و بعد آن مرهم روغن بالد چندانکه یکبار چرک آن کشیده شود پس چند روز بر آساید و بار دیگر مداومت تیزاب و روغن با مهلت نماید تا آنکه ریش بصلاح آید بهترین علاج برای مطلق سعفه بود و این بس عجیب است و مداومت طلای مرهم روغن نفط و بصابون و آب گرم شستن کسی را که طاقت تیزاب نباشد علاج بی بدل است و سعفه اطفال را از درد با صلاح آورد و کف گوشت جوشیده درین مرض

روغن گل

کمر مالیدن بس مجرب است و آنجا که ریش خبیث تر باشد تیزاب کاری و مرهم روغن نفط هر دو باید و بسیار آزموده است و آنجا که خشکی سعفه غالب بود حمام و بخار آب گرم آن محل را نرم باید داشت و خراشیدن آن محل و خون آن بیرون کردن بعد و مرهمی که از مرداسنگ و زردچوبه و روغن زیتون و سرکه سازند طلا کردن هم مناسب باشد و همچنین مغز شفتالوی تلخ سوخته سائیده مالیدن و مغز بادام تلخ و مشمش همین حکم دارد و لیکن اگر مرداسنگ و توبال مس سوخته و حنا و اندک سرکه ضم کنند بهتر بود و آنجا که ریش سخت گرم و متعفن باشد گل ارمنی و کافور در سرکه و گلاب حل کرده طلا کردن و غذای مصلح خلط بکار داشتن نافع بود و مرداسنگ و پوست انار و زراوند طویل و زردچوبه برابر باد و چند آن حنا کوفته بیخته در سرکه و روغن گل حل کرده طلا کردن سعفه اطفال را انفع بود و سام ابرص را خشک کرده سحق نموده با روغن زیتون طلا کردن مفید بود و مسحوق آنرا اگر در روغن بریان کرده طلا کنند بهتر بود و سرگین فیل را سوخته با روغن گل طلا کردن مفید بود و همچنین زهره خوک را با عسل طلا کردن در سعفه مورثی علاج

[illegible]

ء اصلاح تام نپذیرد و مثل لک تیزاب کاری را اندران اثری نیک بود مؤلف اقتباس نوشته که سعفهٔ یابس اکثر در سر افتد و باشد که تا روی سینه و دستها رسد پس اول رگ سر رو زنند و بفاصلهٔ سه چهار روز رگ پیشانی زنند و باز بفاصلهٔ سه چهار روز رگ پس گوش کشایند و تنقیهٔ بدن بایارجین و سفوف لاجورد و حب ایارج الاهی علوی خان فرمایند و بعد از تنقیه قنبیل برگ حنا خر مهرهٔ زرد سوخته بورق بریان هر یک دو توله در روغن سرشف سرشته طلا کردن نافع ست و همچنین روغن یاسمین که سه لکه گاوی و ضماد از تخم ترب روغن بار روغن سیاه در یک هفته به میآرد و سعفهٔ رطب که آنرا شهدیه گویند اکثر زنان بسبب احتباس حیض افتد و با سیلان ریم از هر بن مو و سوزش و شدت درد باشد دران فصد قیفال گیرند و بفاصلهٔ سه روز رگ هر دو صافن زنند و بعد چهار روز تنقیهٔ نفس عضو نمایند بگذاشتن زلو و تنقیهٔ بدن و دماغ بمطبوخ افتیمون اسطوخودوس علوی خان کنند و جهت تسکین درد این بخور یکبار بر دو برگ قنب سبز و برگ گلاب و برگ انار و برگ نیب و پوست درخت انبه کهنه هر یک سه توله عنب الثعلب پنج توله و بهر صبح و شام بآبی بشویند که دران برگ نیب و برگ بهت و برگ انار سبز جوشانیده باشند بعده باین مرهم مندمل سازند مرداسنگ مغسول زرد چوب توبال مس سوخته برگ حنا قنبیل هر یک سه ماشه موم سه توله در روغن گل گداخته مرهم سازند سر هندی گوید که نوعی از بثور سر ست که بثور کوچک سفید بعد تراشیدن موی سر پدید آید و بعد چند روز ریش شود و آن عسر العلاج ست و برات دیدم که باین تدبیر منقلع میشود یعنی حلق راس کنند و تمریخ دواکه بلیمو قطع کرده متصل بحلق سر نمایند که این منع حدوث آن مطلقا میکند

قوبا

عبارت ست از خشونتی که در ظاهر جلد حادث شود با خارشی و رنگ او گاهی مائل بسیاهی و گاهی مائل بسرخی بود و کنارهای او در اکثر سطبر و سرخ باشد و آنرا بالفارسی گزلون و بزبون بهندی داد گویند و اکثر حدوث آن از خون حاد لطیف بود که آنرا مرهٔ سودا خلیط مختلط گردد و گاهی از مخالطت رطوبت رقیق و بلغم بورقی حادث شود و این در قوبای مزمن بود که ازان پوستها همچون فلوس ماهی جدا شود و این مشابه ترین قوبا بسعفهٔ یابس ست و از قوبا نوعی ست خبیث موذی بجذام و آن قوبای ساعی بود و شیخ الرئیس میفرماید که قوبا از سعفهٔ یابس خبیث دار دارد و آکال و بسیار غائر بعید نیست و سبب قوبا قریب از سبب سعفه است و سر تغیر قوبا از روی صحت آنست که ماده رقیق او غالب تر باشد و بعضی از قوبا رطب دموی ست که هنگام خارش تری ظاهر شود و این سالم تر ست و بعضی ازان یابس و اکثر آن از بلغم شور بود که باحتراق مستحیل بسودا گردد و بعضی از قوبا متقشر بود و بسبب شدت خشکی و کثرت غور و آن مثل برص اسود و مثل خشکریشه باشد و بعضی ازان غیر متقشر بود و از قوبا بعضی ساعی خبیث بود و او آنست که ماده حادهٔ رقیقه دران غالب تر باشد و بعضی واقف بود و او آنست که اجزای غلیظ ارضی بران غالب تر باشد و بعضی از قوبا نو بود و بعضی ازان مزمن ردی و قوبا مرض خبیث ست و طبری گوید که قوبا شبیه به بثور منبسط متقشر بود که در سطح جسم حادث شود و در اکثر مستدیر الشکل باشد و گاهی بر استدارت منبسط شود حتی که مسافت بسیار از جلد در گیرد و گاهی بندرت بشکل مستطیل باشد و قوبا سه جنس ست و انواع آن بسیار بود و لیکن جنس اول دموی ست و او آنست که از فساد خون و مخالطت رطوبت فاسد بود و جنس دوم رطوبی ست و آن از فساد رطوبت و سخونت و عفونت او بود و جنس سوم سوداوی ست و آن از خلط سوداوی هنگام احتراق اخلاط و استحالهٔ آنها بسودا افتد و رنگ دموی سرخ بود و رنگ رطوبی سفید مخالط بسرخی یا زردی و رنگ سوداوی اغبر تیره باشد و گاهی با قوبا درد شدید بود و آن هنگام اختلاط صفرا با خلط موجب او بود و دران جراحت حادث شود و گاهی با آن خارش لذت دهنده بود و این بنا بر مخالطت خلط حریف یا بسبب فاعل او باشد و اگر خارش مستلذ نباشد بلکه مولم بود دلالت کند بر آنکه انچه بدان مخلوط شده خلط لذاع حاد ست و ایلاقی گوید که سبب این مرض دو چیز ست یکی خلط ردی در بدن دوم قوت طبیعت که آن خلط را بنا بر اشتقاق بر اعضای رئیسه بسوی ظاهر بدن دفع کند و خلط ردی دو گونه باشد یا حاد رقیق و علامتش خارش و دغدغه و سوزش و سیلان آب ست و یا غلیظ اسود ا بی مخالط با خون و علامتش خشکی قوبا و عدم خارش ست و اگر مرکب بود علامات مرکب باشد و انطاکی می نویسد که قوبا حزاز ست و بعضی اطبا تخصیص حزاز بدانچه در سر باشد کرده اند و قوبا بغیر آن و هر چگونه باشد قوبا خشونتی ست و چون خبیث گردد آنرا حکه لازم شود و سعی کند و در اغلب از مقدمات جذام بود و سبب آن فساد ماده و کثرت اغذیهٔ ردیه و ادمان اغذیهٔ مغلظه مثل لحم بقر و بادنجان ست و علامات آن بودن رنگ خلط است و خروج رطوبت از رطب آن و خشکی او از یابس آن علاج در ابتدا اگر کم باشد مالیدن ادویهٔ خفیفه چون روغن گندم و نخود و پوست نارجیل و چوب شیشم و بابچی و دشتی و روغن گل و بادام تلخ مفید و ایضا مالیدن صمغ انبه صمغ بادام تلخ و اشق و صمغ بطم و تخم سم مانند چربی بط و ماکیان نافع بود و یا سرکه و آب لیمو تنها و یا سنگ ... خشک و تخم ... بیخ ... و تخم ... هندی هر واحد در آب لیمو سوده و یا صابون ... مرکب ...

در سرکه سائیده و یا زوفا اس با عسل و کذا آب بقطر اوبان و بیخ آن و یا آب برگ سیم و یا برگ بابشنگار و یا آب برگ کاه بندر ریا که در موسم برشکال می روید تنها و یا با سهاگه مساوی
و یا بورق و در آب برگ املتاس بمالند و اگر کهنه و یا زیاده بود علاجش مثل علاج جرب کنند و لهذا فصد هفت اندام و یا باسلیق هرچه مناسب باشد تنقیه بمطبوخ افتیمون یا تنقیه
کنند و ماء انجبین دهند و تدبیر غذا جذام بکار برند و مرهم شاهتره و کذا انقوع برادهٔ شیشم با شربت عناب تا چهل روز نوشیدن از مجربات است و اطلیه [illegible] طلای [illegible] طلا
نمایند و باید که پیش از طلا زلو چسپانند و یا از چیزی بخارند که خون فاسد از ان برآید و اگر قند سیاه کهنه قدری گرفته با دست نرم کرده بر موضع داء چسپانند و بردارند و تا
یک پاس همچنین کنند همه ریشه او برآید بعده اگر خواهند شیر انجیر طلا کنند که در دفع آن از مجربات استاد مرحوم است و گیاه لٹوپری که بغایت تیز است جهت قوبا و برص
سیاه بالیدن نافع و بعد زوال قوبا ادویه را که چند روز طلا کنند تا عود نکند و آنرا که بدو انبه [illegible] وشق نمایند اگر ممکن بود پس دوای حاد دهند تا گوشت فاسد انجورد
بعده به مرهم سفیداب و مانند آن جراحت را مندمل سازند و در قوبای متقشر نیز اول فصد اکحل یا باسلیق کنند و اگر زن باشد هر دو صافن کشایند و به منضج سودا یا مطبوخ
افتیمون منضج داده تنقیه بمسهل سودا و حب لاجورد و مطبوخ افتیمون غاریقونی علوی خان کنند پس ماء الجبن یا چوب چینی خورانند و خوردن حب الفیل افتیمون علوی خان
با عرق شیر مفید است شاهتره نیم آثار سرپهوکه برگ گاو گل نیب و گل بکاین و تخم کاسنی و گل کاسنی و مکوه و افتیمون هریک بیست توله برادهٔ شیشم و آبنوس هریک
سیزده توله سنا مکی بابونج و برگ و گل یک آثار عناب کلان یک نیم پاو بسفایج هفت توله [illegible] عقربی چهار توله گل گاوزبان نه توله گل نیلوفر [illegible] آثار شب خیسانیده صبح
در شیشه عرق کشند شربتی از نه توله تا بست توله با شربت عناب چهار توله و غذا گوشت نرغاله شیرخواره و جوزه مرغ بنان گندم و بجای آب عرق کاسنی و گلاب برابر در میان طعام
آب در یا دهند ذکر ادویه مفرده نافع قوبا ضماد پیاز دزراوند و خربق سیاه و بادام تلخ که مجرب است و حلتیت و زیره و سرگین و کرویا و بیخ که مجرب است و ودع
و بیخ قثاء الحمار و قرفه الدارچینی و سرگین خرگوش و خربق سفید هر واحد بسرکه سوده و کذا اشق بسرکه و زیت یا بسرکه و روغن گل و کذا حماض خام یا بشراب پخته بعسل مع صمغ
بسرکه و فطراسالیون و کذا بیخ آن بسرکه پخته و کذا کندر مخلوط با نفط و سرکه و کذا سرگین کبوتر با آرد جو و کذا کبریت بزیت و یا بروغن بادام و کذا [illegible] بعسل تنها یا بسرکه نیز و کذا [illegible]
سوخته و کذا افعی در یا تنها یا بشراب کهنه و کذا عصارهٔ قثاء الحمار یا برگ آن و کذا مغز تخم بید انجیر و زرنیخ زرد و بلسان سوده بعسل آمیخته و کذا شلیم و کبریت و سرکه آمیخته و کذا شلیم
و پوست ترب و نمک و کذا شیر انجیر و آرد جو و سرکه و کذا تخم ترتیزک در قوبای [illegible] و کذا اقشار کندر و [illegible] کذا گل شقائق النعمان و کذا آب شبت تازه بعسل جوشانیده تا قوام آن
غلیظ گردد و کذا اشنت و سداب و عسل و کذا دارچینی بسرکه و عسل و کذا سرگین فاخته بآب ترب و کذا تخم شاهدانج [illegible] آمیخته و کذا کندش و تخم ترب و کذا حلزون تمام مکوفته
و کذا حلبه و انجیر بسرکه سوده و کذا آب برگ انجیر و فطراسالیون و کذا شب یمانی بعسل و کذا برگ جمیز و کذا روغن گاو و سداب و عسل و کذا مغز تخم بید انجیر و شاخ گوزن سوخته و تخم گندنا
و کذا خانه زنبور بعسل و چرک بدن کشتی گیر که مجرب است و اکل و ضماد خربق سیاه و کذا جوز [illegible] و کذا تخم حنظل و کذا اسکه تازه و کذا ترشی ترنج در قوبای صفراوی
و کذا دارچینی و کذا نسرین و کذا اسم بر سوخته و کذا سرکه عنصل و کذا امغاث و کذا گاوزبان مسلوق بروغن بادام تا چهل روز و ابن سراپیون گوید که علاجی نافع تر در قوبا از
مداومت استعمال آب گرم نیست ذکر ادویه مرکبه که در قوبا مستعمل حب طلا که برای قوبا معمول مولف و عجیب الاثر است مرداسنگ گوگرد آمله سار نوشادر سهاگه بریان
فلفل گرد مازو کات سفید صمغ عربی تخم ترب برابر نیله تهوتهه نصف یک جزو کوفته بیخته بآب لیمون حبها سازند وقت حاجت قوبا را خارید بآب لیمو یا آب ساده سائیده طلا
نمایند و اگر بجای تخم ترب افیون داخل کنند بهتر است ایضاً مجرب گوگرد کته پاپڑا نیله تهوتهه سندور مرچ سیاه سهاگه تیلیه مرداسنگ هر واحد یک درم سیماب ده درم
اول گوگرد و سیماب را یکجا کهرل نمایند که هر دو سیاه شود پس ادویه دیگر کوفته آمیخته خوب بسایند و بآب حبها ساخته وقت حاجت بسرکه سائیده بمالند ایضاً اکثر برای خراج
تیار نمایند و مجرب است باکچی گهونگچی سرسون هر یک ده درم تخم پنواڑ چهار درم نیله تهوتهه دو ماشه کوفته بآب لیمو سائیده بقدر کنار دشتی حبها سازند وقت حاجت یک حب
بسرکه یا آب ترب سوده ضماد کنند دیگر گوگرد نیله تهوتهه [illegible] و وزن همه برابر و بدو مغ ترش سرشته بکار برند که جهت کچ داد معمول و مجرب است
قوبا که در بین آب مجرب است پلاس پاپڑه گندهک سهاگه بریان افیون برابر گرفته بآب لیمو کهرل کرده حبها سازند و قوبا را خارید بآب لیمو حل کرده طلا سازند [illegible]
نسخهٔ دیگر که از معمولات است [illegible] گوگرد کات سفید مازو [illegible] پلاس پاپڑه ایضاً مجرب سهاگه نوشادر پهٹکری تخم پنواڑ افیون هر یک ده ماشه [illegible]
[illegible] ایضاً مجرب سهاگه [illegible] سیماب [illegible] چهار ماشه

تا به آب لیمو حب بسته بدستور طلا نمایند و در نسخهٔ دیگر توتیای سبز صندل سفید عوض رال و باجی هست و وزن همه برابر ایضاً برای داد مجرب احقر العباد نوشادر گندهک آنوله سار
هر یک نه ماشه مازو شش ماشه سفیده سهاگه هر یک پنج ماشه نیله تهوتهه از یک ماشه تا سه ماشه در آب لیمو سه روز حل کرده حب بسته بدارند و وقت حاجت در آب لیمو قدری حل کرده
داد را خاریده طلا نمایند ◦ دوای قوبا العینی داد منقول از بیاض استاد علیه الاعتماد سندور پیه مرغ هر دو با دستهٔ چوب نیم صلایه کرده بمالند و یا صمغ عربی مازو سبز کوفته در سرکه
حل کرده طلا سازند و یا شورهٔ قلمی برگ گل نگله برابر در آب لیمو سوده طلا نمایند و یا زرد چوب چونه پان آب سائیده بمالند ایضاً که در ازالهٔ قوبا مجرب برگ تورئهٔ خیار شنبر
یک جزو ترشی انبه یک جزو شاخهای نرم زقوم نه جزو باریک سائیده موضع قوبا را خاریده ضماد نمایند در دو سه بار زائل شود ایضاً ترشی انبه دو تولہ توتیای سبز شش ماشه
هر دو را باریک سائیده در یک نیم پاؤ آب آمیزند و در شیشه کرده در آفتاب گذارند وقت حاجت قوبا را خراشیده با پر مرغ آلوده بمالند این دوا در اصلاح قرحه او زنگ زری
نیز مفید است ایضاً مفید قوبا لوبان کوڑیه شکر سفید با آب لیمو سائیده طلا کرده باشند ایضاً مجرب تخم پنوار زرد چوبه سهاگه کات سفید افیون برگ صد برگ در آب سائیده و جهابسته
با آب لیمو یا با آب شبنه سائیده ضماد نمایند ایضاً آمله صندل سرخ گوند ببول رال سهاگه کات بالمساوی با آب سائیده قوبا را خاریده بمالند و در نسخهٔ دیگر گندهک آنوله سار تخم پنوار عوض
صندل و گوند و رال است روغن گندم نافع قوبا و سعفه و محلل و ملین و مسکن سوزش و حرارت و مفید اورام صلبه گندم صاف شب در آب تر نموده صبح در شیشه کرده بطریق
ڈول جنتر روغن بر آرند و یا گندم برشسته شب در هوا دارند و صبح بر تختهٔ سنگ و یا صفحهٔ آهن گرم نهند و از بالا قطعهٔ آهن بغایت گرم گذاشته بخش کنند انچه رطوبت سیاه گرداد
او برآید بستانند و همچنان گرم بمالند روغن پوست نارجیل از مجربات والد مرحوم پوست جوز هندی دو سیر باجی یک سیر گوگرد بستری یا و سیر اشخار پنج درم همه کوفته
در شیشه پر نموده بطریق چوه بچکانند و بموضع داد خاریده بمالند نوع دیگر از مجربات احقر پوست سخت نارجیل یک رطل توتیای سبز نوشادر آهک آب نادیده تنکار هر یک ده نیم
درم همه را نیکو کوفته روغن کنجد بست درم ممزوج کرده در شیشهٔ آتشی یا در ظرفی کهنه بطریق پتال جنتر روغن کشند روغن پاچک دشتی که خشونت جلد و قوبا و نمش را دفع کند
بگیرند پاچک دشتی و در دیگ گلی پر سازند چندانکه چهار انگشت کنارهٔ دیگ خالی ماند و سبوچهٔ پهول آب پر کرده بر سر آن دیگ گذارند بجای سرپوش و بر آتش پاچک دشتی که بر
زمین روشن کرده باشند آن دیگ را گذارند و یا دیگ مذکور را بر دیگپایه نهاده زیر آن آتش چوب کنند و ساعت بساعت سبوچه را که بالای دیگ است بر دارند و انچه عرق
مانند برده بسبوچه جمع شده باشد بانگشت شلیده در ظرفی بگیرند و باز آن سبوچه را بر دیگ گذارند و همچنین کنند تا آنکه هیچ عرق بر نیاید پس باقی را که در ظرف گرفته باشند قدری
بر قوبا بمالند بعد خاریدن آن بپاچک دشتی نوع دیگر برای هر قسم داد و اکوته نافع است بیارند پاچک دشتی یک آثار و هرتال نیم درم سخته در روغن کنجد یک آثار و هرتال را در
روغن حل کرده هر عدد پاچک را از این روغن غلاف کنند و در ظرفی گلی ته بته نهاده و گل حکمت نموده بطریق پتال جنتر روغن بگیرند اغلب که از دو سه بار زیاده حاجت
استعمال نشود روغنی که برای قوبا و جرب بغایت سودمند است زرنیخ ده درم گوگرد پنج درم سیماب پنج تولہ روغن زرد یک آثار شاهجهانی سیماب را با گوگرد بسایند تا سیاه شود نگاه
زرنیخ را حل کرده در پاؤ آثار روغن بانگشت خوب لت کنند و بر پارچهٔ آب نارسیده بمالند و بر سیخ آهنی پیچیده و برشته محکم کرده بر طشتی پر از آب بیاویزند و آتش دهند و
روغن باقی را اندک اندک بر آن پارچه همی ریزند و روغنی که بچکد از روی آب جمع کرده وقت حاجت بر جرب و قوبا بمالند که فی الفور زائل سکیند ضماد که برای داد لائق
صاد است سیماب دو تولہ گندهک آنوله سار گندهک لوٹیه مرداسنگ هر واحد شش ماشه سوای سیماب هر سه دوا باریک سائیده ده تولہ روغن زرد داغ نموده در تهالی کانسی ادویه
مع سیماب از کٹورهٔ کانسی خوب حل کنند تا که سیاه شود نگهدارند و قوبا را از پاچک دشتی بخارند که سرخ شود پس دوا بمالند تا یک گهڑی که حاصل النفاست ایضاً که برای قوبا
و جرب و قروح خبیثه از مجربات حکیم علوی خان است باجی کالی زیری تخم پنوار گندهک آمله سار بالمساوی کوفته شب با آب غلیسانند و صبح در کهرل بمالند تا نرم گردد و روغن کنجد
داخل کرده بر موضع قوبا و جرب و قروح بمالند و بعد از دو سه ساعت با آب گرم و سرکه و سبوس گندم بشویند و اگر بمالیدن بر طرف نشود هر روز تا سه روز ناشتای یک پیاله
ماست خورد از آب آن بنوشند که انشاء الله تعالی هر قسم قوبا و جرب که باشد بر طرف گردد طلا که برای داد معمول است تخم پنوار آمله لاکهه برابر کوفته موضع داد را بکیسهٔ خوب
بمالند بعد از آن دوای مذکور را با آب طلا کنند و در نسخهٔ دیگر کات عوض لاکهه و در دیگری باجی مرقوم است ایضاً معمول مازو سهاگه بریان گندهک چهاچیه کتهه پاپڑیا
هر واحد یک تولہ مرچ سیاه شش ماشه نیله تهوتهه بریان سه ماشه در عرق لیمو سائیده حب ببندند و بوقت حاجت طلا کنند ایضاً مجرب سهاگه تلیه گندهک شکر سفید برابر
کوفته بیخته با آب طلا کنند ایضاً معمول و مجرب گندهک آمله سار گندهک چهاچیه کتهه سفید رال کوٹه باجی هر یک یک تولہ تخم پنوار شش تولہ کوفته بیخته با آب شبنه سرشته

نگار بربند ایضاً که جهت قوبا مجرب و بی نظیر است سماق که بریان نافل سیاه هلیله زنگی پوست بلیله پاک جوئی هر چهار برابر در آب لیمو سحق کرده بموضع قوبا طلا نمایند در سه روز مستاصل گرداند نحوکه مجال عود نماند و در نسخه دیگر سنا در عوض نافل ست و درخت پاکاک جوئی راکش نگابه نیز گویند ایضاً از بیاض استادم عوضه تخم خیار املہ بیهن بهیل بول سرخ برگ سنا هر واحد یک تولہ کوفته بیخته نگاه دارند وقت حاجت بقدر کفایت در حفرات آمیخته طلا نمایند و اگر قوبا تر باشد بایست تا زهد ملکی نیز افزایند و در نسخه دیگر سه عدد برگ آک زیاده ست و نوشته که مجموع را بسایند و در دوغ ترش آمیخته بگردد و در آفتاب داشته بموضع داد طلا کرده بگذارند تا خشک شود و طلا برطلا کنند تا سه بار پس بشویند مرهم مجرب برای داد و میوست مجرب حکیم علی خان اعظم اشق مقل زراوند مدحرج هر یک سه ماشه روغن گل جربی بز موم هر یک یک تولہ بدستور مرهم سازند اقوال مهره مسیحی گوید که اگر قوبا از اخلاط حاده لذاعه باشد باید که معالجه باشیای مسکنه مطفیه کنند و اگر از اخلاط غلیظه بود بادویه قویه التلطیف وتحلیل نمایند و اولاً استفراغ ماده باسهال کنند و تدبیر از حجر یا میضا وجلت باشد مایل گردانند و مداومت استعمال آب شیر بن گرم کنند و بعد اتمام اطلیه و انفعه استعمال کنند پس اگر قوبا بکثیر الرطوبه باشد طلای مجفف استعمال نمایند و اگر غیر رطب باشد بخیر که جلا الغیر تخفیف کثیر نماید در قوبای مزمن انچه جلا الغیر بلذع نماید مثل آرد جو با قاقیا و آب حقیند مطبوخ و سبوس سیده و تخم خربزه مقشر استعمال کنند و اگر رایج نباشد آرد ترمس و نخود و تخم ترب و نشاسته بسرکه استعمال نمایند و برای قوبا منفعت قوی عظیم نماید اگر روغن گندم بر رب ترشی ترنج طلا کنند و اما قوبای صبیان و ابدان نرم رطب را آب دهن قبل از خوردن چیزی و آب شقایق النعمان و آب حماض و الیضاً ازو و هلیله سیاه اگر هر دو بسرکه بیزند کفایت باشد و اما قوبای کثیر التکثر محتاج بادویه قویه باشد نحو خربق سفید و سیاه و کبر و برگ فنجنکشت و تخم آن چون بعضی از ینها با سه با موم و راتینج آمیخته طلا نمایند و اما قوبا نیکه از اشیای حاره هیجان کند باید که در ان اشیای قوی بلا لذع استعمال کنند مانند ماثیا به کندر یا کف دریا و کثیرا و یا گوگرد و اقاقیا البیهود و یا توبال مس بصمغ پس اگر قوبا مزمن و متمکن گردد احتیاج بادویه قویه مرکبه افتد مثل این دوا خربق سفید چهار مثقال آرد ترمس صمغ سوخته اطرون هر واحد سه مثقال بسایند و طلا نمایند و دیگر اشق آرد ترمس هر واحد یک مثقال بوره سرخ دو مثقال بسرکه تند حل کرده طلا کنند و بعد اندک زمان آب گرم بشویند و سه روز این عمل کنند و اما قوبائی که در ان جلد متقشر گردد و با خارش باشد و آن برص اسود است می باید که در ان اخراج خون کنند اگر همه بدن ممتلی و متحمل فصد باشد بعده ادویه مسهل خلط سودا می نوشانند و چون تنقیه بدن کردند طلا خربق سفید و سیاه با کت مغسول و یا از بیخ کبر و صبر بسرکه و شقایق النعمان و بیخ کرم ابیض بسرکه نمایند و اگر در آنجا خارش باشد بگیرند برگ خربزه و سیر و در روغن شیرین بپزند تا مهرا گردد و در سرکه سایند و بران روغن کنجد و موم سرخ گداخته اندازند و حل کنند بعده بران گوگرد غیر سوخته پاشیده برهم زنند تا هموار گردد و در آفتاب و یا در حمام طلا کنند بوعلی سینا می نویسد که قوبا در اصل علاج محتاج بادویه جامع تحلیل و تقطیع و اذابت و تلطیف مع تسکین و ترطیب باشد و اول ازین هر دو بسبب ماده غلیظه بود و ثانی بسبب ماده حار رقیق و بحسب غلبه یکی از دو امر محتاج به تغلیب یکی از دو تدبیر باشد و چیپا نیدن زلو بهترین علاج ست و احتیاج بود در امر تنقیه و اتباع آن بمار الجبن بطریقیکه لسبا هد و واجب کند و تغذیه و ترطیب و تدابیر مرطب بچیزیکه سعف بدان محتاج بود و همچنین حمام از بزرگ ترین معالجات اوست و گاهی احتیاج بمفارقت هوای خشک افتد و قومی گفته که انچه منع حدوث قوبائی کند و حادث آنرا صحت بخشد آنست که اکاک مغسول کرفس ابیض هر باشد یک درم باسه اوقیه مطبوخ ریحانی خورند و چون قوبا منتشر گردد و کثرت پذیرد علاجش علاج جذام است

معالجات موضعیه

اما برای قوبای نو و متوسط از ادویه مفرده ترشی ترنج ست و برای قوی نیز صمغ عربی بسرکه و صمغ بادام و صمغ آلو بسرکه و سعیه سابائیه بسرکه و خردل بسرکه بغایت مفید است و آب کبریتی و آب شور و زبد کف دریا و سرگین حرم و آب دهن انسان روزه دار و چرک دندان و تخم خربزه و بیخ خنثی و آن امراض ست و روغن بادام تلخ نیکو و سنگ سبوده و برگ کبر بسرکه و سنگ سبوده هر قوبا را انجا میت نفع میکند و اقاقیا و سغاث در روغن گندم قوبای عارض هر بدن ضعیف و قوی را اصلاح بخشد و از رد چوب و برای قوبای مبتدی مداومت ریختن آب گرم بران بعده مالش بر روغن بنفشه کنند و این فعل علی الدوام نمایند و گاهی طلای مازالشعیر آزاد و بر و سعد و سعیا بازانیج و سعتر و هلیله زرد نیز مفید بود و لعاب اسپغول و آب برگ سبزان و آب خرفه و صمغ الو نافع برای قوبای صبیان ست بگیرند صمغ بادام و سرگین حرم و سعیه سادجی و سرکه آمیخته طلا کنند و یا بگیرند سرگین شجاران و کندر و گوگرد و سرکه سحق کرده استعمال نمایند و اما قوبای مزمن ردی محتاج بادویه قوی تر بود مثل عصاره ترشی ترنج

مقوم ابلیلج و مثل روغن نخود و روغن برنج و روغن گندم خاصته و صمغ بادام تلخ و گوگرد و اشنگ بر سوخته و کف دریا و قطران نفت سمر و عجیب ست و همچنین ادهان طلا
بنفط سفید و سرگین حیوانات مذکوره در باب سعفه و فنجنکشت و کبر و اشق و خربق و حب البان و ثافسیا خاصته لاسیا چون ازان قیروطی بروغن خردل بسازند و سنگ ساو
و اشق بسرکه و قرد مانا و کندش و خاکستر کبوتر و زرد چوب و تخم فجل و حرف و تخم جرجیر و عسل بلادر و انباتیت مفید و آز مرکبات آنست که بسایند قرد مانا و بسایند بار وغن گندم
بیامیزند و خاکستر سیر با عسل و گوگرد و بصمغ بطم و تخم حب البان بسرکه بسیار قوی ست و برای قوبای منقشر نیز و یا بگیرند کندر و زراج و کبریت و صبر هر واحد یک درم صمغ دو درم
و بسرکه طلا کنند و یا بگیرند بوره ارمنی نیم مثقال روغن گندم سه درم ترشی ترنج قفر الیهود هر یک دو درم تخم جرجیر شونیز خربق سیاه زراج سوخته هر واحد یک نیم درم و ازان طلا سازند
و یا سنگ سبوبه بکوبند و بسرکه طلا کنند و یا بگیرند زراج و مر و کندر و شب و کبریت و صبر و بطلا سرشته طلا نمایند دوای جید حب البان و خبز و گوگرد زرد چهار جزو سنگ سبوبه
یک جزو باریک سائیده بسرکه و روغن طلا کنند و یا بگیرند کبریت و وقاقیا کندر و اشق و در سرکه گداخته بکار برند و یا بگیرند سرگین و نمک و اشنان گازران و کبریت انیس و
سداب و دخان تنور و پوست انار و خاکستر حمام و زرنیخ زرد و سرخ و کبریت اصفر مساوی و در سرکه و زیت حل کرده طلا نمایند مجوسی و صاحب جامع گویند که حدوث
قوبا از مره سوداء شود و چون کثرت اغذیه مولد آن کنند و از انچه در ان انقطاع یابد فصد و شرب دوای منقی سودا و پرهیز از اغذیه مولد آنست و اما انچه بدان آنرا طلا بر موضع
نمایند سنگ سبوبه بسرکه است و هلیله زرد را باریک سائیده و بصمغ آلو سرشته بسرکه حل کرده بر موضع طلا نمایند و یا علک البطم باندک موم و زیت گداخته و بر آن گوگرد
باریک سوده و سرکه آمیخته لزوم موضع کنند و یا بگیرند سرگین زرزور و سرگین سوسمار و باریک سائیده بسرکه سرشته بکار برند و اگر قوبا بر چهره باشد بگیرند گندم و بر قطعه
آهن یا سندان خوب گرم نهاده بمطرقه بران بخس نمایند و رطوبتی که ازان سیلان کند بگیرند و بر قوبا طلا کنند و یا بگیرند تخم فنجنکشت ده باریک ساخته بسرکه طلا نمایند
و یا بگیرند سریش چرم پنج درم و کندر ده درم سوده بسریش در آب گداخته بسرشند و بر قوبا طلا سازند و اوفق علاج در قوبا که بارها آزموده ایم استعمال مارانجبین بحب
افتیمون است طبری در علاج قوبای سر گوید که علاج عام قوبا استفراغ بدن ست بسبب خلطی که فاسد شده و بدترین انواع او سیاه سوداوی ست و اکثر انچه در استفراغ
بدن هنگام حدوث آن استعمال کرده میشود مطبوخ افتیمون و طبیخ افسنتین ست و این نسخه اوست بگیرند هلیله سیاه و کابلی و زرد هر واحد ده درم لعبد دور
کردن خسته آنها افسنتین رومی ده درم شاهتره خشک مویز منقی هر یک پانزده درم سنای مکی نیم سرسن آسمانجونی ماميران چینی هر واحد پنج درم افتیمون هفت درم
همه البطرق مطبوخ بخته یک شربت ازان مقدار یکصد و لبست درم گرفته سه طسوج سقمونیا و یک درم غاریقون دران حل کرده نیمگرم بنوشند اگر یک شربت کفایت نکند معاوذت
آن نمایند و بر خلقی تجربه این کردم و ازان مع لزوم پرهیز صحت یافتند و قومی را از اهل عباد دیدم که در اکثر ابدان ایشان قوبای سیاه بود و معالجه آن لتشر بالقوع صبر
نمودند و برای علاج او به بصره رفتند و چند روز قیام نموده این النقوع نوشیدند و ازان صحت یافته بوطن خود باز گشتند حتی که در بصره مکانی که دران مقام میکنند معروفست
و برای ایشان در آنجا مکانات مرتب شده اند بگیرند صبر سقوطری خالص پنجاه درم و زرد چوب ده درم و ماميران چینی پنج درم و آنرا با مویز بی تخم در آب کاسنی تر کنند و
در آفتاب سه روز بدارند بعده هر روز ازان یک قدح مقدار چهل درم با سه درم روغن بادام بنوشند و کسی که ازیشان لوهیر باشد درین اجزا مقل زیاده کنند و بروغن
خسته مشمش بنوشند و غذای او شوربای گوشت فربه باشد و برین ده روز تا بیست روز قائم مانند و هر دو روز یکبار در حمام داخل شوند پس بغیر طلا ازین صحت یافتند و باز
گشتند و اکثری را ازیشان بسبب کثرت تولد آن در بلد آنها سوال کردم و بیان نمودند کسی که در بلد ما قیام کند و نوعی از ماهی شور تعرض نماید آنرا این حادثه نمیشود
و هر که آن ماهی را تا پنج مرتبه بخورد آنرا این مرض پیدا گردد و از انچه انواع قوبا را در ابتدا بدان طلا نمایند و جالینوس آنرا ذکر کرده چرک دندان اطفال ست چون بر ناشتا باشند
و روغن گندم و در آخر آن چون طول کشد حرمل کوفته با زبد در سرکه حل کرده است و اهل هرات این حرمل را سوخته و خمیر سوخته بسرکه استعمال میکنند و آنرا دواء النفس نامند
و این دوا ان حسن التاثیر ست و آنرا البرعت قلع میکند و اما اهل عراق آنرا بصمغ آلو محلول بسرکه طلا می نمایند و آنرا قلع و زائل میکند لیکن الم اشد میدهد آرد و آهن سیار
را دیدیم که چون قوبا با طفال حادث میشد خبر با میگرفتند و آنرا مثل معجون ساخته مدام بر قوبا با خمیر بدان میکردند و قوبا بسرعت از سطح جلد منقلع میشد و دران سوراخها مثل
فرو بردن سوزن ظاهر میگردید و ازان آب زرد ترشح میکرد و مدام آن آب را تشف میساختند تا آنکه پاک میشد و سوراخ فارغ تا هر باقی میماند بعده بروغن گندم طلا
نمودند و یکبار طلا نمودند قوبا خشک میشد و از جلد جدا میگردید و من این را در مردم کلان استعمال کردم و تاثیر نیک نمود و آنرا طلا به قوبا است که زیت در چراغ روشن کرده

وخانه او بگیرند و شیر انجیر بدان آمیخته بر قوبا بمالند تا ورم کند و قشع یابد پس اندمال آن نمایند و اگر از استعمال این خارش بسیار پیدا شود موضع را بسرکه بشویند و بروغن گل چرب کنند که ازین خارش ساکن شود و چند پیرزال را دیدم که معالجه قوبا بادویه پوشیده میکردند و از ایشان دریافتم که صدف احدی دیر وزنگار آن بسرکه گداخته است و بر خلقیه استعمال کردیم و بدان نفع یافتند و قوبا قریب الصلاح بود و بعید الصلاح گاهی متعسر میگردد و بعد فصد و استفراغ بران زلو چسپانیدن بدیست تا خلطی را که خارج از عروق و دران واقعست استمصاص نماید ورنگ آن قوبا [illegible] بود و کثیر المره باشد و ازان ریم مائی مثل قشور ریزه جدا شود و گاهی ازان خون سائل گردد و این بسیار دشوار است و جماعتی را دیدم که این نوع ایشان را حادث شده بر جمیع ابدان آنها عام گردید و بجذام مودی شد و این از بعض علامات جذام است پس واجب است که علاجش علاج ابتدای جذام باشد و ذکر این نزد ذکر جذام بهتر است [illegible] و این دلالت میکند بر آنکه خلط موجب او حریف لذاع است و این نوع بقوبای جربی معروف است و این اکثر خصیتین و ذکر حادث میشود در انسان [illegible] ابتدایی باید و آنرا [illegible] میگردانند و علاجش علاج جرب کثیر الحکه است و سوای این در بیمارستان دیدم که برای این نوع وصفت طلا القطران میکردند [illegible] را فی الحال زائل میکند و [illegible] که دران مالش آب انار غیر پخته فی الفور اثر میکند و عقب او روغن گل بمالند و نوعی ازان [illegible] شبیه به بثور است [illegible] بقوبای [illegible] معروف است و این بعد استفراغ و پرهیز شستن بسبوس گندم و تخم خربزه و [illegible] گرم و مالش بروغن گل زائل میکند و آنچه از خادم [illegible] در علاج قوبا استفاده آن کردم و در کدامی از کتب ندیدم که آب ست کرسنه که گرم حل کرده بر قوبای خشک طلا کنند که این در یک دو دفعه آنرا زائل میکند و اهل مصر [illegible] بسرکه حل کرده بر قوبا میگذارند و [illegible] زیاده و فراخ نمیشود ایضاً او گوید که علت معروف بحکاک جبهه مرضی است که بر جلد پیشانی شبیه بقوبا ظاهر شود و غیر آنکه رقیق بود و ازان پوست باریک جدا گردد و با آن اندک خارش بود و صورت او صورت حریره یا آرد و اله است که آنرا بچیزی طلا کنند پس خشک گردد و سفید رنگ شفاف رقیق نماید و شخصی را دیدم که بهمه بدن او این مرض عام شده بود و سبب فاعل او رطوبت رقیقه فاسده متغیر الکیفیت است که در حوالی دماغ مجتمع شود و این اکثر در مقدم سر بود و این طبیعت تا بنقیه دماغ از اقرب مواضع مقدم دماغ که آن جبهه است دفع کند لهذا بران منجمد و خشک شود و بشکل مذکور گردد و با آن خارش بهر آن باشد که دران خلط فاسد اندک حدت بود پس لذع مسام کند و این علت هرچند علیل ازان صحت نمی یابد مگر به پرهیز تام و لهذا هر مرضی که در سر حادث شود چون فاعل آن خلطی باشد که از دماغ مترشح شود عسر البرء بود و علاج این استفراغ بدن بحسب امکان است و فصد و اولی استفراغ سر است بچیزی که مشاکل سن و مزاج او باشد و چون ازان فارغ شوند مداومت شستن پیشانی بآب گرم نمایند و عقب آن بموم و روغن ضماد کنند و اگر این کفایت نکند آرد عدس و گل سرخ در سرکه بجوشانند تا آنکه مثل حریره غلیظ گردد و بر پیشانی بدفعات متواتر طلا نمایند و هرگاه دو روز برین طلا کنند روز سوم بآب گرم بشویند و اگر آرد باقلا یا آرد کرسنه و آرد جو بآب مطبوخ زوفای مصری پخته ضماد کنند آنرا زائل کند سعید گوید که علاج قوبا اولاً فصد بعده باسهال مره سودا و ادخال مریض بحمام و تعدیل خلط موذی بشرب آب انار و آب آلو بخارا کنند و غذا مزوره زیرباج یا بچه مرغ مرتب بآب غوره دهند و بعد تنقیه استحمام و تعدیل فضول اگر قوبا [illegible] در لحم بود عسر الزوال باشد و بخارش شدید و سقوط قشور غلیظ و شدت خشونت بران استدلال کنند و این را بالطلیه جرب طلا نمایند صفت طلائیکه این نوع قوبا را انفع که شیاف مامیثا و مرو زعفران و آرد ترمس [illegible] کف دریا و بورق کوفته بسرکه ترکرده بر موضع طلا کنند ایضاً از آنچه بدان انتفاع یابند [illegible] ترنج و یا [illegible] سرکه بمالند و [illegible] یا آرد جو و نخود و تخم خربزه و سبوس بآب گرم بشویند و اگر قوبا غیر متمکن باشد ملینات مثل موم و روغن و کتیرا استعمال کنند و پیه [illegible] مرغ یا مسکه بمالند و بآب نیمگرم بشویند و اگر حادث در ابدان صبیان باشد آب دهن [illegible] یا صمغ آلو و سرکه طلا نمایند ایلاقی و مرجانی مینویسند که ذکر کنند که کدام خلط مفرد یا مرکب است اگر اخلاط مرکب بود استفراغ اخلاط یکسان باید کرد و اگر یکی از اخلاط غالب بود دیگر استفراغ آن خلط نمایند و از خلطهای دیگر غافل نباید بود اگر خلط تیز و رقیق بود استفراغ بادویه باید کرد که در علاج جرب مذکور شد و استفراغ خلط غلیظ بلزوجت باید کرد که در علاج امراض سوداوی چون مالیخولیا و غیر آن مسطور شد و مدام در حمام رفتن و آب گرم شیرین شستن بهترین علاج آنست بعد حمام طلیه استعمال نمایند اگر قوبا تر بود بادویه مجففه باید و اگر تری اندک بود بادویه جالیه باید و اگر [illegible] بود ادویه محلله مقطعه باید پس اگر قوبا قلیل الرطوبه بود و در گوشت فرو رفته باشد کشکاب غلیظ مالیدن سود دارد و خاصه اگر آرد جو و آرد باقلا بدان بسرشند و بعد از سبوس گندم و تخم خربزه کوفته در آب خوب پخته طلا کنند و تخم ترب با لشاسته

در سرکه تر کرده طلا نمایند و روغن گندم با ترشی ترنج آمیخته طلا کردن سود دهد و هلیله زرد با سرکه سوده نافع بود و کوکان را طلای چرک دندان بزناشتا سود دارد
و صمغ زرد آلو و کتیرا با سرکه یا ترشی ترنج حل کرده دوای مجرب است قوبای غیر کهنه را زائل کند تا دو با سرکه سوده و زرانک با سرکه حل کرده و مانند آن و اگر از قوبا رطوبت بیشتر آید
حقضض و مازو و صمغ و کتیرا و شیاف مامیثا و مقل و قوبال و مس و سنگ سبزویه با سرکه طلا کنند و آنچه بدین ادویه زائل نشود اول زلو چسپانند تا خون ردی را جذب کند بعده بر آن
محجمه نهند تا خونی را که از زلو باقی مانده باشد خارج نماید پس مرهم روغن که از روغن گل ساخته باشند طلا کنند و یک شب رها کنند و روز دیگر آرد جو و آرد نخود و تخم خرفه و سبوس
گندم و کشنیز در آب پخته طلا نمایند و شب رها کرده و دیگر روز بمطبوخ بابونه و بنفشه و خطمی در حمام بشویند و اگر چیزی باقی ماند دیگر بار دیو چه بر آن اندازند و همین علاج را دیگر بار
اعاده نمایند و اشق با سرکه حل کرده قوبای کهنه را سود دارد و یا کندش و زرد چوب نیز افزایند صفت دوای قوی ترکیبه زرنیخ و بار و غن گاو سوده سه روز بگذارند
پس روغن از آن صاف کرده آن روغن طلا کنند تا قوبا را دور کند و گوشت پدید آید پس بمرهم علاج کنند دیگر مازو خام بی سوراخ پنج درم بول گاو و یک سکوره سرکه
یک سکره بپزند تا نرم شود و سائیده طلا نمایند و دیگر سرشم ماهی چهار درم کندر دو درم با سرکه حل کرده طلا کنند و دیگر مازو و کتیرا و زعفران برابر با سرکه حل کرده طلا کنند دیگر
برای قوبائیکه خبیثه باشد سفیداب هشت درم گوگرد دو درم مورتج یک درم با سرکه طلا کنند و هرگاه قوبا از علاج پاک گردد بر آن ادویه را دهند که آن موضع را قوت دهند
طلا باید کرد تا معاودت نکند ابن الیاس گوید که در ابتدا فصد نمایند و بعد نضج ماده تنقیه بدن از خلط محدث آن بمطبوخ افتیمون یا بمطبوخ هلیله مقوی تیز کنند و
بعد تنقیه تامه هلیله زرد و صمغ آلو و صبر مساوی سائیده با سرکه کهنه و روغن گل آمیخته طلا نمایند و اگر قوبا رقیق مبتدی باشد مورد و مغاث مساوی سائیده با سرکه تند سرشته
طلا کنند و اما هرگاه مزمن شود و جلد با آن متقشر گردد این طلا بکار برند قرو با مورتج هر واحد ده درم پنج سوسن آسمانجونی گوگرد زرد هر واحد پنج درم نخود
پشک نیز هر واحد شش درم همه را بار یک سائیده با سرکه کهنه سرشته طلا کنند انطاکی گوید که تنقیه بفصد و اسهال کنند بعده طلائیه مناسب مثل شیر انجیر و مطرون و
پوست و شب و زربولد و عصفر و نمک و شونیز و تخم حنظل با سرکه برای حار و بعسل برای بارد بکار برند و از مجربات من برای جمیع انواع او این دوا است مرمکی شکر کف دریا
گوگرد و شب یمانی مساوی بقطران سرشته بعد خاریدن طلا نمایند و ملازمت حمام کنند گیلانی می‌نویسد که بیشتر در علاج قوبای قوی بفصد و اسهال بادویه دافع
سودا و اخلاط سوداویه احتیاج می افتد و مطبوخ افتیمون را در حل تام است در نفع قوبای رطوبی و سوداوی و قوبائیکه ماده او دموی باشد و فصد درین واجب تر است
و علاج موضعیه حل ورد قوبا مختلف بود بحسب اختلافات مرض از جهت ماده و جنس او و کیفیت او بحسب رداءت و قرب بصلاح و از جهت مرور زمانه بر آن و از جهت موضع
مرض و غیر اینها بحسب این امور ادویه موضعیه باید و علاج قوبای مزمن علاج قوبای سوداوی داده است و اگرچه ماده او در اصل دموی باشد مثلاً و از ادویه کثیر المنفعت
در قوبائیکه قوی الماده نباشد روغن پوست نارجیل است و طریق ساختن آن این است که پوست سخت نارجیل را صاف کرده خرد خرد بشکنند و در آب ترکنند تا نرم
شود و آب بسیار نباشد بلکه چندان ترکنند که نم بردارد و به پارچه صاف کرده در شیشه مطین اندازند و در دهن او سنگ‌پاره‌ای کاه یا نی نهند و در وسط طبق
سوراخ کرده بر دیگدان نهند و سر شیشه از آن سوراخ واژگون بیرون کنند و زیر او بمقابله آن در دیگدان قدح نهند و بر طبق آتش ملائم روشن کنند پس
روغن سیاه حار که از آن بچکد نگاه دارند و بطریق طلا بعد طلا استعمال نمایند و بشویند و باز طلا کنند و همچنین بمرات عمل نمایند که بعون الله تعالی نفع تام نماید
و کذلک طلای لبان مصعد آثار نفع بخشند باین طریق که لبان را بکوبند و در ته دیگ فرش کرده در وسط آن قدح نهند و بر سر دیگ ظرفی وصل کنند و آن طرف را
به آب پر نمایند و زیر دیگ آتش نرم کنند پس اندکی آب در قدح و زیر سرپوش چیزی سفید مثل آرد بسته جمع شود و آن هر دو را نگاه دارند و نزد حاجت چنین استعمال
کنند که بگیرند اندکی از جوهر مصعد مذکور و در آب مسطور آمیخته چند بار بدان طلا نمایند که نفع تام نماید و از عادت ماست که امر میکنیم اولاً بشرب روغن زرد یا سکه در آب
گداخته بطریقیکه طرف آن را در آب گرم نهند تا بگدازد و صاف کرده بنوشند و یا روغن بادام بیاشامند و این اولی است هر روز مقدار سه درم در ابتدا بنوشند و بعد از آن
تا ده درم یا زیاده از آن بیفزایند و بر آن تا شش ماه مداومت نمایند بعده اگر احتیاج تنقیه شود مسهل سودا استعمال کنند بعده روغن پوست نارجیل یا لبان مصعد
با آب مقطر او استعمال کنند که از ین هر دو تدبیر قوبا باقی نمیماند و خصوصاً اگر رعایت تدابیر درین مدت و لعد این کنند و میل آن بترطیب گردانند بولس گفته که منافع
قوبا بادویه قوی التحفیف نمایند و استفراغ بدن باسهال کنند و بر آن ادویه منقیه بطلا استعمال نمایند مثل نخود و مهر دو خربق و حراره که صخور باشد چون ابرفت یا موم

طلای روغن پوست نارجیل

طلای لبان

یا را التینج امیزند و زبل عصفور و زبل زرزور که آنرا برنج تنها خورانیده باشند و اکثر ثوبا لی که در ریش و در جای دیگر باشد باین علاج تنها و روغن گندم صحت یابد و اگر ثوبا در مسن باشد برگ خنجشت بسرکه سائیده ضماد کنند و یا برگ کبر بسرکه سوده ضماد نمایند و اما ادویه مرکبه نسخه ایست که بگیرند سرگین بچهاران نیم اوقیه کندر یک نیم درم سرکه نیم قوطولی ادویه را در سرکه گداخته بر ثوبا طلا کنند و ایضاً بگیرند قاقیا یک اوقیه صمغ یک اوقیه گوگرد زرد نیم اوقیه لوبرق نیم اوقیه قاقله شقمت عدد سائیده بسرکه سرشته طلا کنند و بر جای صحیح آنرا نرسانند و چون خشک شود بآب سرد بشویند و ایضاً بگیرند قلقدیس و کبریت زرد و نطرون و کندر مساوی و بر آن ثوبا در سرکه و برای حکه در شراب سرشته بکار برند و از علاجات ثوبای مزمن زردی بعد تنقیه بدن و اصلاح حال او آنست که بر آن دوای حاد بپاشند تا بخورد و گوشت ظاهر گردد و بعده بمرهم علاج کنند تا آنکه صحت یابد و این طلا ثوبای زردی مزمن را نافع ست را تیانج کثیرا تخم خربزه مساوی بسرکه سرشته طلا کنند ابو الحسن گوید که ثوبای و موی زائل شود بفصد و استفراغ و طلا با شیای غساله که جلا کنند مثل مغز خربزه و تخم آن و اشنان و آرد باقلا و آرد نخود و چون بانها در حمام بدفعات بشویند پس این طلا بر آن نهند بگیرند صمغ عربی و صمغ فارسی و کتیرا مساوی و اشق نصف یک جزو در سرکه تر کنند تا همه بگدازد و بعده بدفعات بر آن مالند که آنرا زائل کند و در ابتدای او روغن گندم نفع کند و اگر بر آن دائره بکشند از سرکه که در آن مازو تر کرده باشند ثوبا منتشر و فراخ نشود و اگر بعد فصد و استفراغ و طلا متعسر گردد بر آن زلو چسپانند که استیصال او نماید و اما رطوبی را نوشیدن مطبوخ افتیمون و استعمال ایارج فیقرا و غرغره بمویزج و عاقرقرحا بماء العسل حل کرده نزائل کند و اگر مریض حار مزاج باشد بفصد او باک نیست و بادویه ناشفه و اشیای قابضه طلا کنند مثل اهلیلج سیاه و زرنیخ و گلنار و گل سرخ سوده همه بحسب حاجت بسرکه حل کرده و ایضاً آب دهن صائم قبل افطار در آخر روز بر آن اندختن نافع بود و چرک دندان او بر آن بمالند و از آنچه بدان طلا کنند حرمل و کندش و مسکه سوده بسرکه حل کرده است و ایضاً آنرا بتریع بسوزن و کشادن عیون آن بسوزن و مالش بسرکه و زنجار انجدان نفع بخشد و اما سوداوی بطی الزوال عسر البرء بود علاجش فصد باسلیق و شرب مطبوخ افتیمون و لوغاذیا با آب هلیله سیاه و مویز ست و طلا الشحوم بط و مرغابی و [illegible] و موم و روغن دائم نمایند و جمیع انواع ثوبا را شرب آب چشمه کبریتی و جلوس در آن و آبهای گرم و غسل بدان بسیار نافع ست و در همه لزوم اصلاح اغذیه و تعالج و [illegible] محموده نمایند و هر نوع آن که متعسر گردد و در گوشت عمیق شود و قیح کند یا سفید گردد دوای حاد بر آن نهند تا آنرا استیصال گرداند و بخورد و بعد از آن علاج او بمرهم کنند و مالش جمیع انواع او حسک جبلی که معروف بحسباب قنفذی ست و او آنست که چون حیوان در آن سیر کند بدان متعلق گردد و خاصتّه بصوف اغنام و او ذنب الخیل که آن مخروطی شکل ست و بر آن خار کوچک بود و از آن آب بسیار بر آید چون بفشارند پس بآب او یا بآب برگ او ثوبا را بمالند در یک روز آنرا بر کند و ایضاً این ثولول را نفع کند اگر بدان بمالند و انواع ثوبا بسیار ست بحسب ترکیب و امتزاج آن و بحسب ابدان و امزجه آنها و نوع سوداوی از آن چون در جلد عمیق گردد و زمانه او طول کند و بتدبیر نکنند متودی بجذام گردد و عصار [illegible] اندلس هرگاه اتفاق این حال شود باید که معالجه او بمعالجه اوائل جذام کنند و رامک در سرکه حل کرده بر ثوبا طلا کردن تاثیر عجیب دارد و در کدامی از کتب آنرا نیافتم الا آنرا تجربه کرده و سریع التاثیر یافتم حتی که آن گاهی ازاله او در یک طلا میکند محمد حسین عفی عنه گوید که پوست بیخ پالک جوهی و هلیله سیاه هر یک دوازده مثقال تنکار سوخته چهار و نیم مثقال و سنبر کات هندی هر یک سه مثقال کوفته هشت پاس بآب لیموی کاغذی بسایند پس اقراص ساخته در آفتاب خشک نمایند و نزد حاجت بآب سائیده طلا نمایند بعد از آنکه موضع ثوبا را بخرقه درشت و یا کیسه حمام مالیده باشند پس بگذارند تا خشک شود و خشک ریشه آن خود بخود جدا گردد و اگر احتیاج باقی باشد باز بدستور طلا نمایند و اگر این قرص را بآب برگ پالک جوهی تازه بسایند و بمالند بهتر و قوی تر گردد در چند دفعه بعون الله تعالی زائل میگردد و نیز مالیدن صابون سوده بانک تنکار محرق مفید ست و اگر بدین تدبیر اصلاح نیابد و محتاج بجراحت نمودن و اخراج مواد باشد بر آن سیر سوده گذارند تا آبله کند و مجروح شود پس بر آن مرهم سفیداج و غیر آن کنند

تآلیل و مسماریه و عقف قرنیه و امثال آن

بدانکه تآلیل جمع ثولول ست که بفارسی زخ و بهندی مسه نامند و آن بثور صلب مستدیر ست که در بدن روید و شش نوع بود یکی منکوس و او آنست که غیر منبسط بود و بلکه املس شبیه به بثره صلب باشد غیر آنکه مستدیر بود و در گوشت فرو رفته باشد گویا که در لحم مرکوز ست دوم گویند او آنست که بیخ او ذو شظایا باشد دوم تبنی متشقق بزرگ مستدیر ذی شظایا باشد بیخ لیس سوم متعلق چهارم مسماری که سر او چون سر میخ بزرگ و بیخ او باریک و اندرون بدن فرو رفته همچو مسمار یعنی میخ پنجم سفیدی مائل باشد ششم قرنی و آن در از عقف یعنی بختی کج بجانبی بود ششم طرسوس که زیر او مده باشد از آن چرک و ریم بالا آید و سبب تولد ثولول خلط غلیظ خشک بلغمی ست که نزد

احتباس او در رگهای کوچک خشک گردد یا خلط سوداوی یا مرکب از سودا و بلغم که طبیعت بظاهر بشره دفع ساخته باشد و بقول شیخ سبب فاعل این همه دفع طبیعت
است و سبب مادی خلط غلیظ سوداوی که گاهی سودا از بلغم یابس بسیار که در خون کثرت پذیرد مستحیل گردد و گاهی نفس خون را بسبب احتقان و کثرت او و عدم اسباب
تعفن مستحاله بسوی خشکی و سردی عارض شود خصوصاً در عروق صغار که در امثال آن خون متعفن نمیشود و بسبب قلت او در قرب او از اسباب خارجی که انها و تجفیف
سریع تر از تعفن مهیا شدند لاسیما چون خون در حد بهر خود حار بسیار نباشد و گاه باشد که ثولول بسیار در اندک وقتی در عضوی پدید آید و گاهی از ان یک عدد بزرگ بروید
و سبب انجمله شود و هرگاه آن ثولول بزرگ را نتف یا باطل کنند بهر تدبیر که باشد دیگران ساقط شوند و باشد که ثآلیل متفرق برآیند و ابو منصور گوید که ثآلیل دو نوع است
یکی از ان طبقات بین و دیگر صلب با جاسی آنرا مسامیر گویند و سبب رطب بلغم مشتبه بسودا است و سبب یابس سودا بود و ابو الطائی گوید که ثآلیل را اصغر منحط نامند و آن التوثی است که
از سودا متحجر شود غالباً مختلف ذی طول و قصر و فروع و شقوق که بیخ آن باریک و باقی غلیظ بود و بروید و گاهی بسبب خبث ماده درد کند **علاج** شونیز با سرکه و نمک با سرکه
هر روز مکرر بمالند و پیوسته مالیدن روغن گل و چربی بط و مرغ مفید بود و بعد از نضج تنقیه بلغم و سودا مسهل کنند بعد آن حب افتیمون خورند و اگر ازین خیر افاده
نشود با آهن قطع کنند یا دوای تیز مانند فلفلدیون بمالند و هرگاه گوشت زیاده خورد و سوزش کند مرهم سفیداب را استعمال کنند و نوشادر و زرنیخ و زنگار با صابون
سرشته طلا کردن نیز ثآلیل را اسقاط کند و همچنین دوای اشکنه انگریزی که کاشتک گویند در آب سائیده طلای رقیق ساختن در اسقاط آن مجرب است و اگر ثولول را
با ناخنگیر خراشید و سقمونیا در شیر درخت انجیر سوده ضماد کنند در یک روز نفع میدهد و یا زرد چوب سائیده در کاغذ پیچیده و بطور فتیله ساخته سر آنرا سوزانیده ثولول را بآن
داغ کنند و از دست برکنند و گویند که کشنیز خشک در آب سائیده ضماد کردن مجرب است در دو سه نوبت خشک شده می افتد و سرگین طاوس بسرکه طلا کردن و
یا صدف سوخته بسرکه ضماد نمودن و کذا برگ و شاخ خرفه بران مالیدن مفید بود و اگر ثولول را از بابچه دشتی خاریده چونه و تخمی در آب حل کرده بمالند در دو سه روز
بیفتد و اگر از بار دشب یمانی مکرر بمالند که خون آلوده شود و یا اشک بز بسرکه سائیده طلا کنند و یا سهاگه تکلیه نصف بریان و نصف خام بآب لیموی کاغذی
سرشته بمالند و یا بابچی بسرکه سائیده بر بدن بمالند و یا چوکه در آب لیمو سائیده طلا نمایند نیز مفید بود و صاحب تحفه نوشته که اگر نخود خشک را در اول هلال بعدد
ثآلیل گرفته هر یک آنرا یک عدد نخود مالیده مجموع را در لته بسته از میان هر دو پای از بالای شانه آن لته را بجانب عقب بیندازند در آخر آن ماه جمیع ثآلیل برطرف
میشود و بعضی گویند که این عمل به تجربه در آمده و اگر برگ پان گنگیری بگیرند و بران چونه بمالند و فتیله آن ساخته در زیر انگشت و سبابه گرفته بر سر بمالند چنانچه از ناخن
خراشیده شود و در اندک مدت همگی منقلع گردد و اگر سه کلان باشد دو سه روز همچنان کنند تا تمامه منقلع شود درین باب مجرب است **ذکر ادویه نافع ثآلیل** طلاء
روغن گندم و کذا حلتیت و مغز انجیر خشک و کذا آب چقندر سرخ و کذا کندر بسرکه و زیت هر واحد در قلع ثآلیل مجرب سویدی است **و ضماد** بیخ درخت خلاف سوخته و
کذا برگ آن بسرکه و کذا مر و سلیخه و عسل و کذا سرگین کبوتر بآب و دهن و کذا حلتیت بشیر انجیر یا بعسل و کذا تخم بید انجیر بعسل و کذا آب برگ انجیر و کذا انجیر خام نطرون و آرد
گندم بخته و یا تنها بخته بموم زرد آمیخته و کذا اشق بسرکه و کذا افربیون بزیت و کذا سام ابرص کوفته و کذا خاکستر او در برکتان و بورق و کذا پیاز عنصل بریان و کذا
خاکستر شاخ انگور بسرکه و کذا ودع سوده و کذا گل سرخ بخته یا خام سوده و کذا سرگین گاو بسرکه و کذا اسداب و نطرون و کذا سرگین گنجشک بآب و دهن روزدار و کذا
صدا حدید بشراب و کذا مر و قشیثا و راتینج و کذا خون سنگ پشت و کذا اشک موش و کذا خاکستر بادنجان بسرکه سرشته و کذا اسم نر سوخته بسرکه و کذا ترب کوفته بسرکه
آمیخته و کذا اسم طربخ سوخته و کذا خون نر و کذا خون خرگوش نیز آمیخته **و دلک** بلاجورد و شرب آن و کذا بنجر لوب شامی تازه **و داغ** بشاخ آس بمرات و کذا بفتیله
پنبه کهنه سه چهار مرتبه هر واحد دافع ثآلیل است **اقوال حکما** ابوسهل گوید که ثآلیل را باین طور قلع نمایند که بگیرند مازو و شب یمانی و چربی بط سرشته طلا کنند
و یا تخم حرجیر بسرکه در زهره گاو بسایند تا مثل مرهم گردد و هر روز بمرات کثیر طلا نمایند و یا برگ مورد و برگ کبر و یا بسرکه و نمک و کذا بارزج بسرکه سوده و خرنوب نبطی
مسحوق بسرکه بمالند و بهر دو از ین در روزی چند بار بمالند و اگر آنرا حوالی آنرا اصول باشد آنرا شرط زنند و بران شیر انجیر چکانند یا دوای حاد اکال مثل زنگار و
وغیره بران نهند پس هرگاه سیاه شود و متاکل گردد بران اندک روغن زرد نهند حتی که آنچه متاکل شده باشد منقلع گردد و اعاده این تدبیر بمرات کنند تا آنکه تمامه زائل شود
و اگر در بدن کثرت آن باشد تنقیه بدن بادویه مخرج سودا نمایند و تدبیر انجیر که ترطیب و تلیین نماید مائل گردانند شیخ میفرماید که اما مبادرت به تقلیل خون از فصد

دباغت [illegible] سوداوی است که ازان چاره نیست اگر مرض کثرت پذیرد و از اقتصار و اعتدال تجاوز کند و همچنین تدبیر مواد خلط بلغمی و غیر آن از آنچه ذکر او در مرات گذشته و اما علاج موضعی با دویه باید که دران تلخی و قبض بود و لیس حقیقته ازان برای ثوالیل حقیقته استعمال باید کرد مثل مالیدن روغن پسته و تخم بطیخ گندم مصفی و ترک بعد سه روز و آب گرم نه بالسباق و روغن بان و ایضاً برگ کبر و جوز السرو و زیتون خام و کرنب نیز خوب است و برگ مورد تر برای خفیف و قوی و پوست بیخ تر انجیر خشک و ملوخیا با وجود قلت اذیت او برای ثوالیل عظیم قوی نیکو است و پوست بیخ غرب و خاکستر او بسرکه و آنچه جید و بالغ انفع است نیست که بگیرند رطل و خاک کرنب بخته و آب سرد طلا کنند و اما قوی ازان برای ثوالیل قوی بکار برند مثل طلاء مرتب از نوره و زرنیخ و اشخار و چنین ضماداً با سیماب کشته لاسیما که اکثر [illegible] و زبک آب پیاز و بلبوس و [illegible] و ایضاً ذراریح مع زرنیخ و ایضاً عسل بلادر و [illegible] قاطع او قوی است و شیر تیوع چون تکرار بران مالند ساقط کند و [illegible] نیز از مسقط عظیم او است و شونیز ببول چون ضماد نمایند عجیب است و زهره بز ایضاً و حلتیت و مرهم حاد مجرب بلبات که آن مرهم بادرست ترکیب معتدل پوست جوز رطب و زجاج و آهک زنده هر واحد یک جزو کوفته بیخته بران نهند و یا بگیرند زنگار و کاغذ سوخته هر واحد پنج درم و حنظل شش درم [illegible] شش درم نوشادر چهار درم اشخار و زرنیخ زرد هر واحد هشت درم زهره گاو شش درم اشنان فارسی هفت درم کوفته بیخته به آب صابون طلا نمایند و از مستانجات ثآلیل قلع اوست و این گاهی [illegible] برگ و یا نقره و یا آهن بود که تجویف او بمقداری باشد که دران ثوالیل با اندک دشواری درآید و جرم او حاد قطاع باشد پس دران ثوالیل با اندک [illegible] در آرند و بران بپیچیده نزدیک بیخ آن اندک بفشارند که آنرا استیصال کنند و یا بمنقار ثوالیل را بکشند تا آنکه بیخ او کشیده گردد و بعده با آلتی که تا بیخ او رسد قطع کنند و بعد قطع آن روغن زرد بران نهند و ایضاً گاهی دوای حاد بران گذارند و قلع آرد دوای حاد بر آرند و بران روغن زرد نهند و چندی ترک کرده باز اعاده او کنند تا آنکه سقوط آن تمام شود و گاهی قلع آن باین طور میکنند که از آنچه متصل اوست آهن لطیف مقور [illegible] قطع آن با تعمیق تر حتی الامکان مع مراعات سطح جلد بعده مالش موضع بصابون و سعد و گل سرخ تا خونیکه ازان سیلان کند سائل گردد و محتبس شود و بعد آن باقی ساقط گردد و طبری گوید که علاج ثوالیل حادث در پیشانی و روی همه آنچه علاج عدسیه و خشلیه باید باید کرد و گاهی امر قلع او میکنند که این اسهل انقطاع است با عروق او برآید و آنچه بدان طلا کنند و در یک شبانه روز یا بعده و در روز آنرا زائل کند [illegible] حسک جبلی رطب است این را بران مالند که آنرا خشک کند و بیفگند و ایضاً صمغ در سرکه حل کرده طلا کرده آنرا زائل کند و من درین این دو استعمال میکنم بگیرند بورق یک درم برگ مورد تر سه درم شب طبرزد یک دانگ و بسایند و بدان یکی را بعد دیگری بمالند تا آنکه خون برآید بعده ترک آن کنند و ایضاً بعده در روز [illegible] و زائل شود و این را در همه یک دفعه استعمال نکنند و هرگاه بزرگ و سخت و صلب گردد روغن نوره و قلی ساخته بران مالند تا آنکه دران خون ظاهر شود و بعده بشویند و بروغن چرب کنند که خشک کند و بیفگند غیر آنکه واجب است که بعد استعمال روغن از آب سرد و هوای محفوظ دارند و به آب گرم بشویند و اگر موضع متقرح گردد مرهم کافوری دران استعمال نمایند و نوع ثوالیل تینی را که بدترین انواع است نیز بعلاج مذکور معالجه نمایند پس اگر این علاج دران فائده نکند اولی آنست که دوای حاد و روغن نوره بران نهند تا آنرا استیصال گردانند و دیدم که حب او بروغن نوره منقلع شد و بیخ او مثل درهم مدور ظاهر شد و بران هم دوای حاد نهاده شد حتی که منقلع گردید پس بران مرهم منبت لحم گذاشتم تا آنکه اصلاح یافت و از بالغ ترین چیزیکه در ثآلیل استعمال کنند اینست که بگیرند چوب آس رطب یک طرف او در آتش نهند تا گرم شود و بطرف دیگر نشیش و تری بدید ظاهر گردد و بگیرند ازین آب و بر ثوالیل بمالند و این در روز بعمل آرند و در شب بهر روغنی که خواهند و بهتر آن روغن گل است چرب سازند که آن [illegible] در دو هفته و باز عود نکند ایضاً او گفته که علاج ثوالیل متشقق ذات شظایا که بسبب فاعل او خلط یابس ارضی سوداوی بود نوشیدن [illegible] بروغن بادام تلخ است بعده شربت مطبوخ افتیمون و دلک آن به آب برگ حسک جبلی و آب بورق و برگ مورد کوفته به بورق و اگر متعسر و صلب گردد بران روغن نوره چکانند چنانچه سابق مذکور شده و آنچه بدان علاج ثوالیل کنند بعد تنقیه و اصلاح غذا مالش او بروغن گل و موم و شحوم است و اگر تا چهل روز هر روغن و بهتر آن روغن گل است بمالند ساقط گردد و بعض اوائل ذکر کرده اند که طلای او به آب [illegible] یک دفعه یا دو دفعه خشک کند و بیفگند و این دوا که تجربه آن کرده ام استعمال کنند بگیرند آب آهنگران که دران آهن گرم سرد میکنند و دران بورق و صبر و مر حل کنند و بمالند و اما علاج نوع منکوس آنست که متقرح گردانند بعد فصد و استفراغ بعده از روغن نوره بران آبله کنند تا دران خون ظاهر شود و بعد ازان بسرکه بشویند و بروغن گل چرب سازند که آن زائل شود و هرگاه تر گردد و بهم [illegible] علاج کنند و درین نوع چون [illegible] او بزرگ شود در موضعی که [illegible]

از بدن یا قریب از عضوی شریف بود پس واجب است که بران مرهم داخلیون چند روز نهند که یا آنرا تحلیل کند یا ترقیق کند و فضلات او را مائل گرداند پس نشتر
بکشایند تا آنچه اندران باشد سائل شود و خشک گردد و از بهترین چیزها که برای قلع ثآلیل متعلقه و مسامیر متشبثه و منکوسه استعمال نمایند این مرهمست و این مشهور
بترکیب ابن سیار است بگیرند گوگرد زرد زرنیخ زرد شونیز خاکستر غرب مساوی پس بعض او بسرکه و بعض او بزیت سرشته بر ثولول طلا نمایند هر ثولول و مسامیر که باشد ازین
کم شود و زائل گردد و برین تقدیر مستغنی از نیست چه مجربست و بعضی مردم بر آن این غسل بلادر بیان کرده اند و این خطای بزرگ است لاسیما در بلاد گرم که مورث سعفه
میگردد و گاهی بجمیع بدن متعدی میشود و گاهی از آن مریض صحت می یابد و باز بعد یک سال عود میکند و شخصی را دیدم که قروح متولد از غسل بلادر آنرا لازم شد حتی که آنرا
بطریق استفراغ قوت و ایراث حمیات مطبقه هلاک گردانید پس واجب است که انسان از استعمال عسل بلادر حذر نماید و اما تنوعات مثل شیر انجیر و شیر مازریون و شیر تیغ
توت در استعمال آنها نیز خطرست و صالحترین چیزیکه استعمال نمایند همانست که ذکر کردیم و اگر انسان اراده تعدیه بغیر آن کند پس بهترین چیزها روغن نوره است که
مذکور شد مجوسی گوید که حدوث ثآلیل و مسامیر از خلطین غلیظین بلغمی و سوداوی میباشد و صواب در علاج آن استفراغ بدن بمطبوخ افتیمون و غاریقون یا حب اصطمخیقون
معمول با فتیمون است و پرهیز از مولد این هر دو خلط و آنچه از اضمده قلع آن کند اشنان زبار یک سوده بسرکه سرشته بر ثولول نهادن است و مالش موضع در روزی
مرات بسرکه خمر و نمک قلع آن نماید و یا بگیرند قشور مس و باریک سائیده بسرکه بسرشند و از وی موضع کنند و یا بگیرند قنطاریون و باریک سوده بثلث سرشته بر ثولول نهند و اگر
این ادویه فائده نکنند دوای حاد مثل بلادفیون و دیگر بر دیگ نهند که این او را بخورد و بسوزد و بعده بر بیخ او روغن زرد گذارند حتی که خشکریشه را قلع کند بعده اعاده دوای
حاد کنند بعد آن روغن زرد تا آنکه جمله مستاصل گردد و بعد از ان معالجه او بدوای منبت لحم نمایند و گاهی نفع میکند اینکه سنگ فلفل و اشخار و اشنان فارسی و بورق مساوی
باریک سوده بآب قنابری یا بآب صابون بسرشند و ثولول را بموی بربندند و بران این دوا پاشند که در روز سوم آنرا ساقط کند صفت ضماد دیگر که ثآلیل را قلع کند
بقوت زنگار مس سوخته شحم حنظل بورق نوشادر اشخار زرنیخ زرد زهره گاو اشنان فارسی هر واحد یکجزو آهک آب نادیده نیم جزو باریک سوده بآب صابون
یا بآب اشق سرشته بر ثولول لازم نمایند بعد از آنکه بیخ او بموی بسته باشند دیگر آهک آب نارسیده در دردی شراب باریک ساخته بآب دهن سرشته بر ثولول ضماد کرده باشند که این
خشک نماید و بسوزد و اگر این ادویه قلع نکند بانشتر قطع کنند بعده بدوای حاد و بمرهم زنگار و بعسل بلادر داغ دهند تا آنرا استاصل گرداند و بسوزد و باید که آنرا باهن قطع
نکنند مگر بعد استفراغ بدن از خلط غلیظ ابن نوح گوید که نگاه کنند اگر ماده او هنوز منقطع نشده باشد و در طریق خروج بود باید که تنقیه بدن کنند اما در رطب و لین از
بلغم و اما در صلب جاسی از سودا بعد از ان علاج رطب نمایند باین طور که بگیر رطب بمجز نوب نبطی که این قوی است بمالند و میل با غذیه لطیف مولد خلط محمود مثل اسفیدباجات
و لحوم طیور و حملان کنند و استکثار دخول حمام نمایند و شراب رقیق ممزوج بآب بسیار بنوشند و اما بر صلب زرنیخ زرد بمویز کوفته طلا کنند و سه روز بران بگذارند پس بکشایند
از بیخ بر آرد و اگر چیزی باقی ماند اعاده او نمایند و یا به پوست صفصاف بسرکه سرشته طلا کنند و یا عسل بلادر بران نهند که آن قلع او نماید و یا قلع او کنند و حوالی او
شرط زنند و بران دوای حاد بپاشند و هرگاه سیاه شود روغن زرد بران نهند تا آنکه ساقط گردد و از جمیع مولدات سودا پرهیز کنند و علی بن رزین گفته که جعل یعنی کرم
سرگین را بآب بسایند و بر ثولول طلا کنند که این در ساعت استیصال او کند و ثوبارا نیز زائل کند و همچنین خون سگ و بول آن جرجانی و ایلاقی مینویسند که اول
استفراغ سودا باید کرد و تدبیرهای تری افزا کنند و استفراغ بار ایجبن کردن صواب تر باشد و از چیزها یکه درین باب بکار آید نیست که مازو و شب یمانی با شحم حنظل
ضماد کنند و برگ کرنب تر مالیدن نافع بود و کرمازو بکوبند و بسرکه سرشته ضماد سازند از بیخ بر آرد و بآب صابون و اشنان و آب اشخار آنرا بشویند و اگر مازو سوده بسرکه
سرشته ضماد کنند نفع بخشد و کف بول که از زمین بر خیزد و منی طلا کردن مجربست ابن الیاس گوید که هر صبح جلاب از تخم کاسنی و بادیان هر واحد سه درم و شکر
سفید ده درم بنوشند و غذا مزوره نخود و مغز بادام سازند و بر تناول این جلاب و غذا تا پنج روز مداومت نمایند و هرگاه نضج در قاروره ظاهر شود استفراغ بدن بمطبوخ
و حبوب مذکوره در قول مجوسی نمایند و بعد تنقیه بچیزیکه قلع او نماید ضماد کنند و شیر انجیر خام یا شیر تافسیا بران چکانند و یا بگیرند قنطافیلون و باریک سائیده بسرکه
سرشته طلا کنند و یا بمرهم زنگار طلا نمایند و یا بگیرند این دوا که از همه قوی تر در قلع اوست اشنان سبز فارسی زهره گاو زنگار مس شحم حنظل نوشادر آهک آب نادیده
مساوی همه را باریک سائیده بآب اشنان بسرشند و بر ثولول طلا کنند و باید که باهن قطع نکنند خجندی گوید که علاج او فصدست اگر احتیاج آن باشد و هر صبح

شربت از بادیان و اصل السوس و گاوزبان با شکر بنوشند و غذا احمصیه خورند و تنقیه بدن لفبد نضج بمطبوخ افتیمون و مطبوخات که دران غاریقون باشد باید کرد و بعد تنقیه تام ضمدها و طلیه استعمال نمایند و حق آنست که بران ادویه حاده اکاله نهند تا آنرا سیاه کند پس بران روغن زرد نهند انطاکی گوید که ابتدا بتلطیف بدن کنند و اگرچه بفصد باشد بعد ازان قطع نمایند و حبوب انجیر ذکر و نیج با قلا داغ دهند که این مجربست و همچنین پیاز بنمک و سرکه و سرگین کبوتر و کنجشک بورق و آب دهن روزه دار و خاکستر کرم و صفصاف و پشک گوسفند و شتر و همه آنچه در قوبا مذکور شد گیلانی می نویسد که از غرائب چیزیکه دیده ایم آنست که یکی را از صبیان که سن او قریب بست سال بود ثآلیل بسیار در جمیع بدن او عارض شد و مردی با وی ملاقی شد و او را امر کرد که کف کبیر از مویز با دو درم تربد فائق سفید در آب خیسانیده صاف کرده سحرگاه بنوشد و او حسب گفته آن شخص عمل کرد و ده مجلس او را اجابت شد و در شب دوم ازان مرض بتمامه زائل شد و این از عجائبات است و گاهی از ثآلیل نوعی باشد که بذاته ساقط شود و اگر بیخ ثآلیل باریک تر باشد بقطع ادویه ازند و اگر بیخ آن نزرگ بود حوالی آن شرط زنند و بران ادویه حاده بپاشند و اگر بعد قطع و بعد ادویه حاده داغ استعمال کنند اولی بود و اگر آن داغ از طلا باشد بهترست و اگرچه این امر منافی مراعات سطح جلدست و بعضی از استعمال عسل بلادر منع کلی نموده اند و این حق نیست زیرا که بعض مردم از خوردن عسل بلادر و لبس او نیز ضرر نمی یابند و لیکن چون آنرا بمغز جوز یا روغن آن مخلوط کنند اصلاح او بتمامه نماید و گاهی بحزم فقط قطع میکنند باین طریق که بگیرند موی قوی یا رشته ابریشم خوب بافته و بدان بیخ ثآلیل محکم ببندند که آن ساقط کند لیکن قطع آن با آهن بسرعت برد و از ضرر او ایمن گرداند با وجودیکه آن خطرناک بسیارست اگر در وقت خود واقع نشود یعنی هرگاه بدن ممتلی باشد دوای مجرب بگیرند زرایج و قلقدیس و چند بیدستر مساوی به علک البطم مخلوط سازند که مثل مرهم گردد و بر مسامیر نهند بعد ازانکه تنقیه او کنند دیگر بگیرند اشخار و آهک و زنگار هر واحد یک جزو و بآب مادیا بول طفل نابالغ سرشته بدان علاج کنند که آن نافع است مرهم که قطع ثآلیل و مسامیر کند زنگار و کاغذ سوخته هر واحد یک درم آب عروس و آب صابون اول هفت درم عسل هشت درم فرفیون شش درم بسرشند تا مرهم شود و بر دارند بهاء الدین گوید که تخم حنظل با شب یمانی طلا کردن مفید بود و طلا کردن منی آدمی بعد از آنکه ثولول را لخته خراشیده باشند و صلابت آنرا اندکی دور کرده نافع بود و طلای نوره معمول چند ساعت هم نافع آید و زرایج با موی کوفته طلا کردن قوی بود و ثولول را اوائل آن آهن تابیده داغ کردن عظیم مفید آید و مداومت سر در سر نافع و مجربست و مسماریه اگر توانند بدستکاری بیرون آورند و الا آنرا انجبار شند و صفحه کوچک از سرب خالص بران بسته دارند تا بالتمامیه آنرا تحلیل کند و اگر نوشادر و زرنیخ و غیره که در ذیل علاج مسطور شد بران ببندند عظیم نافع آید و تیزاب فاروقی نهادن بسیار مفید بود و عسل بلادر هم قوی بود و زرایج و سیماب کشته و خاکستر بلوط و نمک قلیات را بآب پیاز سرشته طلا کردن و یک شبانه روز بران گذاشتن نافع بود و مخفی نماند که هر دوای تیز قوی که بر بثرات نهند باید که احتیاط کنند که از عرض بثره زیاده نشود تا عضو صحیح را نسوزاند و ریش نکند

عدسیه و حنطیه

و آن بثوریست که اکثر بر پیشانی و روی حادث گردد و شبیه به ثآلیل بود و غیر آنکه املس چسپیده بود و بشکل اول بشکل عدس و بشکل ثانی بشکل گندم در مقدار طول هر دانه از انها باشد و عدسیه زرد رنگ چسپیده و همین بود و حنطیه بشکل گندم دراز مائل بسبزی باشد و بعضی گویند که رنگ عدسیه سرخ و حنطیه زرد بود و سبب اول رطوبتی ست که با خلاط صفرا فاسد شود و غلیظ گردد و سبب ثانی رطوبتی که بخون فاسد شود و غلیظ گردد و بعضی بعکس این گفته اند و آن اقرب بصوابست علاج تنقیه بدن با دویه منقی رطوبت و اخلاط غلیظه فاسده کنند تا آنکه معلوم شود که بدن پاک شد و لزوم پرهیز از اطعمه غلیظه نمایند بعده تطلیه او باین طلا کنند بگیرند صمغ البطم و با موم و روغن بگدازند و در بارود اندک صمغ آلو و مویز ج و شیطرج هندی کوفته انداخته دحل کرده بر موضع طلا نمایند تا آنکه خشک شود بعده مدام تجدید بران کنند تا آنکه بریزد و خشک گردد و بعض اطبا زفت و صمغ را بر خرقه مالیده بران می نهند و آنرا دور روز گذاشته جدا میکنند پس گاهی در یک دفعه خارج میشود یا بعده آنچه بر چهره ازان باشد و آنچه آنرا ابرو نیست که خاکستر نی و شیطرج سوخته با اندک سرکه گداخته بران بچسپانند تا خشک شود پس بسختی جدا سازند و مکرر و متواتر عمل آرند که آنهمه منقلع گردد و از لطیف ادویه که دران استعمال کنند آنست که از روغن حب الغار و موم و پیه بط و پیه مرغابی و پیه ماکیان قیروطی ساخته هر روز یکبار و در شب یک بار بر موضع لزوم نمایند که این آنرا ساقط کند و ببرد و شخصی را این علت بر اکثر مواضع از بدن او بود دوا این دوا را تا چهل روز استعمال کرد پس آن همه بغیر دوا و استفراغ

زائل و ساقط شد و طلا به کندش گوگرد و بورق با سرکه نیز نافع ست و اگر زاج با ریک سوده با سرکه سرشته بران نهند در چند نوبت از بیخ بر کند و شود ابن الیاس
گوید که علاج عدسیه مثل معدیست اگر خون غالب باشد بعده تنقیه بدن بمطبوخ هلیله بعد از ان برگ کبر و خرنوب بمور و آب شب یمانی بمالند و یا صمغ بطم و صمغ آلو و کندش و کبریت و بورق با سرکه بمالند

توثه

شبری است متقرحه مستدیر مائل بسرخی و آن از لحم زائد که در اکثر اعضا اندر عمق رخساره آغاز کند و گاهی ابتدا از مقعد و فرج پیدا شود و سبب حدوث آن اخلاط غلیظ بود که دران حدتی باشد
یعنی خون فاسد مخلوط با صفرای محترقه فاسده و یا بلغم غلیظ محترق مع صفرای محرقه باشد و گاه سلیم بود و گاهی خبیث و مولم باشد علاج در ابتدا فصد سر رو و اخراج
خون بحسب قوت و سن و فصل کنند بعده تنقیه بدن بمطبوخ هلیله یا بمطبوخ افتیمون تربد و شاهتره و هلیله نمایند و بعد تنقیه تام مرهم زنگار و دیگر ادویه حاده که در
تأکیل گذشت بران نهند تا آنکه خالی گردد و لحم صحیح ظاهر شود و یا استعمال آن بجز اشیدن از آهن یا نبات کنند تا آنکه خون در زرداب از ان سائل شود بعده علاج
بمرهم احمر و اسود و مثبت لحم نمایند و صاحب او از تناول گوشت و شیر و اکارع و از اغذیه حریفه و بقول که دران حرافت باشد مثل سیر و پیاز و ترب و خردل و مانند آن
حذر کنند و البتہ از خوردنی شربت ها مطفیه سکنجبین و تلیین طبیعت بمطبوخ هلیله که مقوی تبرید و نقوع و آب شاهتره که مروق نافع بود و سویدی گوید که ضماد شیاف
گوسفند با سرکه و یا عسل بلادر یا شیر انجیر یا شیر یتوع دیگر یا خمیر خام خمیر سوده یا زهره بز نر یا برگ سلق مسلوق یا خاکستر گوشت گوسفند سوخته یا حاشا نافع توثه است

نفاطات و نفاخات

بدانکه نفاطات آبله ها باشد که اندرون آن خون یا آب تنک باشد و مشابه آبله سوخته آتش بود و سبب آن رقت و غلیان خون ست بحرارت ناریه حتی که از ان آبله ها
جدا شود و در اطراف عروق زیر جلد منتشر و در آنجا محتبس گردد و نفاخات آنست که دران بجز ریح هیچ نباشد و ماده آن ریح بود و در جلد محتبس گشته و شارح قانون نوشته
که گاهی این هر دو لفظ را بیک معنی اطلاق کنند و گاهی میان هر دو فرق نمایند و این بهترست پس نفاخات را آبله های هوائی و نفاطات بمائی مخصوص گردانند
و لا بد مائیت در قوام غلیظ تر از هوائیت باشد و این و قوع بود یکی مائی که بسبب مائیت منبعث از غلیان اخلاط باشد که از ان ماده یکبارگی زیر جلد تصاعد کند
و بسبب تخلخل و کثافت جلد از نفوذ تحت او دران نافذ نشود و بلکه نفاخه مائیه باقی ماند دوم دموی یعنی آنکه بدل مائیت خون باشد و از انجه اول حادث شده غایت شود
لیکن ماده این غلیظ تر از اول بود و در بدن خون بیشتر از مائیت باشد و از تحت جلد منفتح شود علاج فصد کنند و لعاب بهدانه و شیره عناب در عرق شاهتره و عرق عنب الثعلب
برآورده و شربت نیلوفر داخل کرده بنوشند و بعد از نضج تنقیه از مسهل یا ر کنند و خوردن انار و کنار و عدس مقشر با سرکه و عناب پخته مفید بود و هر چه مسکن حدت خون و
معدل آن باشد از اشربه و اغذیه بخورند و در اول ظهور عدس مقشر با سرکه سوده و یا پوست انار در سرکه آغشته طلا کردن و حنا البستن نافع و اگر بزرگ شود آبله ها را بسوزن
بشگافند و بفشارند بعد از ان مرهم سفیداب نهند و یا اسفیداب ارزیز و یا مرداسنگ مدبر بگلاب و آب مورد طلا کنند و یا بعد شگافتن نفاطات و اخراج زرداب مرداسنگ
مع گل و خام و اقلیمیا بی فضه بروغن گل بر موضع نهند تا صلب گردد و اطلیه که در نار فارسی گذشت نیز نافع بود و علاج نفاخات از مرهم داخلیون و مانند آن کنند و تکمید
از سبوس گندم و شکاعی نیز نافع بود و چیزهای محلل ریح باید خورد و تفتیح مسام کنند و از مولدات ریاح حذر نمایند و آنجا که خلطی باشد و زیاده شود تنقیه باید کرد و اقوال اطبا
شیخ و گیلانی می نویسند که تنقیه بدن و فصد و مانند آن و استعمال تدبیر و غذا البطر التیکه در سابق مذکور شده باید کرد و در ابتدا که قریب ظهور باشد مثل عدس مطبوخ تا بآب
و مثل پوست انار یا پوست شاخ آن مطبوخ تا بآب که نرم شود نیمگرم بر موضع آن نهند و این بعد حصول علم با آنکه خروج او مفضر تر از بازگشتن ماده او بسوی باطن است بعض
آن عدو اولا دران هنگام اولی آنست که اعانت بر ابراز او کنند و آب نیمگرم بر جلد ریزند تا بسهولت بر آید پس اگر نفاطات بر آید و اراده علاج نفس او کنند و غلیظ الجلد بود
باید که از سوزن بشگافند و آنچه اندران باشد سائل گردانند و رقیق الجلد گاهی بنفسه بشگافد و نشاید که مهلت دهند بلکه از انبر بشگافند و چیزی که اندرون آن باشد
باهستگی اندک اندک بفشارند و اگر سوراخ بند شود و نفاخه پر شود باید که مرتبه دوم و سوم سوراخ کنند و جلد را منضم شدن ندهند تا آنکه جراحت زیر او مندمل گردد بعد
از دو حال خالی نبود که یا صحت یابد و یا قرحه شود پس اگر قرحه کند علاج بمرهم اسفیداج و مرداسنجیه و مانند آن نمایند و خصوصا چون اندران مثل ابر ساد خل باشد
و مرهم حمره و نمله چون ساعی و متاکل گردد و سائر آنچه در آنجا مذکور شد بکار برند ابن الیاس گوید که علاج این هر دو تنقیه بدن از اخلاط موجبه آنهاست و فصد

واخراج خون بقدر قوت وسن وباید که هر صبح جلاب از عناب ده عدد وشکر سفید ده درم بنوشند وغذا عدسیه دهند وهرچه مغلظ خون باشد مثل شربت کدو که آن کادنی ست وشربت عناب وشربت آلو ورب سیب ورب بهی هر کدام که باشد ده درم بگلاب ده درم بدهند وآب انار درین نفع کند وبطفیشل غذا سازند واگر متقرح شود ودر اعضای باشد که در معالجه او تجفیف بیشتر حاجت بود مرهم قلقطار وقلقدیس معالجه فرمایند تجندی گوید که فصد از رگ مناسب عضو واخراج خون بقدر قوت وحاجت کنند واشربهٔ قابضه مغلظه مثل شربت انار وشربت حماض ورب ریباس بنوشانند ومزورات ترش مثل سماقیه وحصرمیه بعد سن دهند واجد نگاف چون احتیاج تجفیف زیاده باشد سفیداب ومرداسنگ وگل سرخ خشک سوده بران پاشند حکیم علی مینویسد که این دوا نافع ست پیه بط بگدازند وبا آن مرداسنگ سوده آمیزند وبر پارچه مالیده بر جراحت نهند ویا اصل السوس باآب سوده باروغن زرد حل کرده بر آن نهند دیگر مرداسنگ وگوگرد زرد مساوی بسرکه وروغن معروف حل کنند تا غلیظ گردد بازیت لطوخ آن نمایند وایضا این دوا برای آنکه بر ذاکیر ولب وفی مانند آن افتد وبالجمله بر اعضائیکه دران حاجت تجفیف شدید تر بود نافع ست بگیرند قلقطار وقلقدیس هر واحد هشت جزو بورق دو جزو وآب سائیده استعمال نمایند وهمچنین اسپنگ بر بعل دوای جید مجرب قرار که بعض متاخرین نسبت آن بخود کرده اند بگیرند از زروت وصبر وکندر وزنگار وسفیداب مساوی وچهار چند همه گل ارمنی واز آن بنادق سازند ودر سرکه وآب حل کرده بر موضع طلا بالای طلا میکرده باشند حتی که دران تقبص شدید حادث شود وخشکریشه گردد پس آن یا خود بخود ساقط شود ویا ز بر آن رطوبت باشد واحتیاج بگدانیدن خشکریشه وسقاط آن افتد وهموار همچنین بعمل آرند حتی که جمله ساقط گردد مجوسی گوید که علاج تنفطانیست که در نفاطه سوراخ کنند وزرداب که اندر آن باشد بیرون آرند وبعد پس مطبوخ ضماد کنند وشاخ انار را در آتش مشتعل گردانند وبدان داغ دهند وهرگاه منفجر شود مرداسنگ با پیه خنزیر سوده بران نهند

بثور صغار

جالینوس گفته که گاهی بثرهای کوچک از رطوبات ردیه مندفع بسوی ظاهر جلد مختقن میان گوشت وپوست پیدا شود خصوصا در ابدان صلبه کثیف الجلد پس اگر رطوبات حار لطیف باشد بثور از بدن بلند وسر آن باریک وتیز بود واگر بارد یا غلیظ باشد پهن ومنبسط بود علاج اگر ماده حار باشد تنقیه بدن بفصد اکحل وحجامت واسهال بمطبوخ یا نقوع فواکه مقوی بهلیله زرد وکابلی وسیاه وتربد کوفته نمایند واگر غلیظ باشد بمطبوخ مقوی تربد یا حب ایارج کنند واز اغذیه مولد اخلاط غلیظ اجتناب نمایند وبعد تنقیه پارچه را بآب گرم تر کرده ساعت بساعت بدان تکمید کنند ویا در حمام داخل نمایند تا مواد محتبسه را از لحم بسوی ظاهر جلد خارج کند پس [illegible] وسداب ومر هر واحد بیخ و باریک سائیده بسرکه تر کرده طلا کنند وبعد دو ساعت بآب گرم غسل نمایند ویا بگیرند کندر باریک ساخته بزیت سرشته طلا سازند واگر ماده گرم بود آب کشنیز تر وسرکه وروغن گل طلا نمایند واز اغذیه گرم پرهیز کنند وزیرباج بچه مرغ غذا سازند وباید که از تکمید وطلا قبل تنقیه بدن حذر کنند تا ماده بسوی ظاهر بدن منجذب نگردد وبثور کثرت ننماید اقوال اکابر ابن الیاس گوید که هر صبح جلاب اصل السوس سه درم وگلقند شکری ده درم بنوشند وغذا مزوره نخود یا منوم خورند وتنقیه بدن بحب ایارج یا مطبوخ مقوی بایارج وتربد کنند ویا هر صبح سکنجبین عسلی ده درم بنوشند وتنقیه بدن باین مطبوخ کنند سنا مکی هلیله سیاه وکابلی هر واحد هفت درم تخم کاسنی بادیان اصل السوس مقشر هر واحد سه درم تربد مقشر کوفته دو درم همه را در سه رطل آب بجوشانند تا یک رطل آید دران فلوس خیار شنبر ده درم ترنجبین ده درم مالیده صاف کرده سحرگاه بنوشند واز اغذیه غلیظه وتناول فواکه رطبه حذر کنند تجندی گوید که در حار اگر علامات خون ظاهر باشد فصد کنند واخراج خون بقدر احتیاج نمایند بعده تنقیه بدن بدانچه مقتضی خلط غالب باشد بعد نضج کنند اما در بارد هر صبح مطبوخ اصل السوس وگاوزبان با گلقند شکری یا عسلی بنوشند وغذا حمصیه خورند وبعد ظهور نضج در قاروره تنقیه بدن بمطبوخی که دران سنا وهلیله کابلی وتربد وخیارشنبر وترنجبین وگلقند وغیره باشد باید کرد واگر خواهند با ایارج یا اغاریقون مقوی سازند گیلانی مینویسد که گاهی بثور از تصاعد کیموسات غلیظه در جلد افتد واین اکثر در اعالی جلد بود وبسبب تکاثف آن پس کسانی را که این از کثرت کیموس در عمق جلد حادث شود باید که اولا باسهال تقدیم نمایند واگر در عمق کیموس متشبث باید که استفراغ از نفس جلد کنند تا باسهال وقی بسوی عمق منجذب نگردد وتنقیه او از جلد بکمادات واشیای تسخین کننده باید سیما اگر بثور عریض باشد که آن از کیموس بسیار بارد یا غلیظ بود پس درین صورت برگ غار تر وسداب وقاق کندر مساوی بگیرند وبا زیت سائیده لطوخ نمایند ویا بثور را بکندر مع زیت لطوخ کنند وبرگ چقندر تر گرفته سوده ضماد نمایند ویا بگیرند موم هشت درم کبریت

مثل او نمک یکدرم وادویهٔ خشک را سائیده بر سه زیت نیم قوطوی انداخته بپزند هرگاه مثل مرهم گردد استعمال کنند

بثور لبنیه

اکثر در سن شباب بر رخسار و بینی بثور سفید مثل نقطهٔ شیر عارض شود و چون آنرا بیفشرند چیزی مثل روغن زرد منجمد برآید و آنرا در فارسی رخاره و بهندی مهاسه گویند و سبب او مادهٔ صدیدی ست که بسوی سطح جلد بطریق بخارات بدن مندفع گردد و در مسام حاصل شود و بسبب غلظ خود تحلیل نشود و گیلانی از طبری نقل کرده که این مرض معروف بزیردان ست و وجه تسمیه او بدان بهر شباهت او بدانهای کمون ست که آن زیره باشد علاج تنقیهٔ بدن و دماغ بفصد سر و مسهل و حبوب مناسبه کنند و بعد تنقیه مطفیات خون استعمال نمایند و روی را بجالیات مثل آرد کرسنه و پوست بیضهٔ مرغ و استخوان سوخته و قیمولیا و آرد باقلا بشویند و اگر کفایت نکند چیزی که دران تخفیف و تحلیل باشد مثل خربق سفید و نصف آن ابرسا بسرکه سرشته ضماد سازند و یا بزر کتان مع بورق و ارجیر شوینیز مع سرکه طلا نمایند ذکر ادویهٔ یونانیه مفید بثور لبنیه ضماد برگ سوس مطبوخ مجرب سویدی ست و ضماد سلیخه مخلوط بعسل و کذا موی انسان سوخته بسرکه سرشته و کذا عصفر و سرکه و کذا اشک گوسفند و کذا آب برگ خرزهره و کذا جلد مار سوخته بآب سرشته و کذا حنا و کذا خبث الحدید بسرکه حل کرده و کذا سفیداب بروغن گل و کذا سیر سوخته و کذا سیر خام بسرکه و عسل آمیخته و کذا زیره بسرکه و کذا کرسنه بعسل و کذا اقاقیا و کذا کف دریا و کذا خزف تنور بسرکه و کذا مرداسنگ بسرکه و کذا زاج بشراب کهنه و کذا خون خرگوش گرما گرم و کذا بزر کتان و مرو نطرون همه سوده و کذا بوش درنبدی و کذا مر و سداب و برگ دفلی مساوی و کذا پیه ماکیان مسلی و پیاز کوفته و عسل و ورد و سلیخه و کذا اسم خر وحشی سوخته بعد چرب کردن بثور بروغن گل و کذا دم الاخوین و شراب و ضماد هلیلهٔ زرد و کذا دارچینی هر واحد نافع بثور لبنیه است و این طلا جهت بثور روی مجرب ست کافور زعفران هر یک نیم دانگ گل ارمنی گل مختوم هر یک یکدرم کوفته بیخته بگلاب و سرکهٔ انگوری سرشته طلا سازند دیگر بثور رطب باشد مرداسنگ یکدرم صبر سقوطری پنج درم کوفته بیخته بروغن گل و سرکه طلا نمایند ایضاً تخم ترب تخم خربزه هر یک یکتوله آرد باقلا دو توله در سرکه تر کرده خشک نموده مغز بادام قسط شیرین اکلیل الملک کتیرا هر یک ششماشه کوفته بیخته نگاه دارند و همراه شیر میش بمالند نسخهٔ مطلب ست ایضاً کف دریا زراوند مدحرج تخم ترب هر یک سه توله اهل بکلیم توله افسنتین نیم توله بیخ سوسن آسمانجونی نیم توله کوفته بیخته بآب قرص سازند وقت حاجت بآب سائیده بر رو بمالند مجرب ست ایضاً مجرب کف دریا مغز بادام تلخ مقشر برابر نرم سائیده شب بر رو بمالند و صبح بآب گرم بشویند ایضاً از علوی خان برای رفع مهاسه و صفائی رنگ تخم ترب بیخ نی گل بنفشه عنب الثعلب کتیرا هر یک ششماشه کوفته بیخته بآب کیله و آب برگ حنا و سرکه سرشته شب بر رو مالند و صبح بآب گرم بشویند و اگر از آرد نخود و آب آمله بشویند بهتر باشد ایضاً انزروت رومی بآب لیمو سائیده شب طلا نمایند و صبح بآب بشویند در یک هفته اثر از مهاسه نماند ذکر ادویهٔ هندیه نافع مهاسه مغز گهونگچی سفید بروغن کنجد سرشته ابٹنه سازند و شب بر روی بمالند و صباح بشویند در چند روز مهاسه و کلف را دور کند و در نسخهٔ دیگر نمک سنگ عوض روغن ست دیگر چوالسه در آب جوش داده آن را بشویند و یا تخم خرما سائیده بشیر گاو ابٹنه سازند و یا زر نباد کف دریا بآب سائیده ابٹنه نمایند و یا خرمهرهٔ زرد کوفته بعرق لیمو در پیاله چند بار تر کرده خشک نموده سائیده صبح و شام مالند چهره را هم صاف کند دیگر کلونجی بسرکه سائیده شب ضماد نمایند و صبح بشویند و کذا انجواه و یا کنار دشتی سوخته خاکستر آن بآب طلا سازند و یا تمر هندی خشک کرده بسایند و بآب دوغ آمیخته بر رو ضماد نمایند دیگر نرکچور یا آنبه هلدی یا نمک سنگ در آب سائیده طلا نمایند که برای مهاسه مفید بود دیگر دافع مهاسه مغز تخم ریٹه کوفته بیخته بشیر مادهٔ گاو سرشته مالیده باشند دیگر پوست درخت سرس کنجد سیاه مساوی بسرکه آمیخته طلا سازند دیگر بیخته صندل سرخ عدس بوده کو مثل برکوفته بیخته شب بر مهاسه طلا نمایند و صبح بشویند دیگر مغز تخم کنار اصل السوس قسط تلخ مساوی بآب سوده بر رو طلا کرده باشند و در نسخهٔ دیگر قند سیاه نیز داخل ست و جهت زود برآوردن کیل مهاسه قرنفل بآب سوده طلا کردن نافعست دیگر از بیاض والد مرحوم برگ نیم بیخ سوسن پوست سرس باهم سائیده طلا نمایند دیگر پوست درخت سرس پوست درخت خیار شنبر پوست درخت انار دار هلد بوده ناگرموتهه برگ نیب قسط تلخ بار یک سوده طلا کنند چون خشک شود بآب گرم بشویند دیگر که برای مهاسه و صفائی چهره مجرب ست آرد نخود بریان مقشر ششماشه مرداسنگ سه ماشه سفیدهٔ کاشغری چار ماشه با آب یا شیر تازه بر رو مالند و بعد خشک شدن بآب برگ نیب بشویند و بهر صفائی چهره بروغن یاسمین آمیخته بکار برند دیگر خولنجان صندل سرخ صندل سفید بگلاب

سابیده بر رو طلا نمایند و دیگر زردچوب بقدر سه چهار ماشه در قلم ساق گاو نهاده بخمیر گرفته در خاکستر گرم تنور گذارند تا خوب پخته شود برآورده در آب سرد سوده ضماد نمایند و بعده وسه گیری بسبوس نخود بشویند و اقوال حکما طبری گوید که اولا استفراغ بدن بمطبوخ افتیمون نمایند بعده تنقیه سر باستعمال ازین حبوب یعنی حب قوقایا حب ایارج یا حب صبر و طبیب عالم ازین حبوب حبی ترکیب داده و بحسب مزاج مریض زیاده و کم نماید و در تنقیه این شرائط و قوانین استفراغ استعمال کند بعد از ان از دن شستن رو به آب گرم مع اشنان و شکر و تخم خربزه و سبوس کنند پس اگر بثور زائل شود و ورم و تصلب زوال پذیرد لزوم این ضماد نمایند حنای سوخته دو درم بر علک الانباط بعد حل کردن آن بسرکه انداخته بسرشند و اندک زیت بران ریخته بر رو ضماد کنند و اگر ازین زائل نشود بگیرند خاکستر چوب انگور و در سرکه حل کرده بر فاده بدان لت ساخته بر رو نهاده نزد خواب بربندند و صبح بگشایند و در حمام داخل نمایند و بر بخترو آب گرم بسیار ام کنند بعده از هوا محفوظ دارند تا آنکه عرق و تری بدن خشک گردد و زنان پیر را دیدم که در بین مرض روغن خلوق و دلک براحت استعمال میکردند و این اثر میکرد تا آنکه آنرا زائل می نمود گیلانی از بولس نقل کرده که چون بثور در چهره ظاهر شود بسکنجبین انزرالطوخ نمایند و بآهستگی آنرا بمالند و لطوخ آن ابشب یمانی مع علک البطم و بادام تلخ بسرکه سائیده باید کرد و اگر بثور غلیظ گردد بگیرند صابون که آنرا غلیه زون نامند بقدر چهار درم و کندر یکدرم و اشق یکدرم و بآب سوده شیر یارا بدان لطوخ سازند و بعد ساعتی بشویند غمره برای بثور عارض در چهره بگیرند بوره ارمنی و درم گل مختوم یکدرم کافور نیم دانگ زعفران نیم درم و باریک ساخته بگلاب و سرکه سرشته طلا کنند و اگر بثور رطب باشد بگیرند آرد ترمس و آرد باقلا هر واحد یکجزو آرد عدس نیم جزو و در شب بر رو طلا کنند و صبح بشویند سه روز یا پنج روز و این عمل آرند غمره دیگر مجرب بگیرند حب مقشر کوفته در پاتیله انداخته شیر تازه دو رطل بران ریخته بجوشانند تا فانی شود بعده برآورده خشک کنند و بگیرند زردچوب و کثیرا هر واحد سه درم و همه را کوفته بیخته بسفیده بیضه سرشته بر رو طلا نمایند و بآب سبوس بشویند ایضا اگر بثور باخشونت بود نفع کند بگیرند سوم و علک البطم هر یک ده درم زنگار دو درم و در زیت گداخته بر رو طلا کنند و ساعتی بگذارند و مسح کنند که این قلع آن کند و یا بگیرند شش افیون یعنی خشخاش رطب مع برگ و شاخ اذ یا نرک و سرکه بسایند ایضا بگیرند زعفران و لعاب [illegible] و کندر و مر مساوی و با پیه گوساله در روغن مصطکی بیامیزند و بدان لطوخ سازند و یک ساعت ترک کرده باسفنج نشف نمایند و این دوا برای رد سائر بدن اصلاح نماید و رنگ بشره و خصوصا رنگ چهره را سرخ کند ابن الیاس گوید که تنقیه بدن بمطبوخ افتیمون یا بحب آن کنند و تنقیه دماغ بحب ایارج نمایند بعده بآب که در ان بابونه و بنفشه و اکلیل و شبت جوشانیده باشند روی بشویند و اگر این علاج کفایت نکند خاکستر چوب انگور و خاکستر خرمهره هر واحد سه درم شونیز یکدرم ابرسا هفت درم بزر کتان گلنار هر واحد دو درم همه را کوفته بیخته بسرکه منع سرشته طلا نمایند خضر گوید که بعد تنقیه بدن تضمید بمخففات و تناول تریاق کنند و آنچه درین تجربه کرده شده شونیز و بورق بسرکه سرشته است و ضماد نوشادر سوده و بعد حمر کردن عضو بعد آن بروغن گل و روغن حنا و جماعتی باین تدبیر صحت یافته و تخم کتان با گل سرخ آنرا نافع ست انطاکی گوید که سبب بثور لبنیه در اغلب ماده غلیظه بلغمیه است علاجش اولا فصد رگ بینی ست بعده استعمال چیزیکه در بثور لبنیه مذکور ست از مجربات در مطلق بثور خصوصا در لبنیه شونیز و بورق و نوشادر بسرکه ست و کذا اسفندروس و حب البان بول

شیلم

و آن بثور بشکل شیلم ست که در رخسار یا در همه روی ظاهر شود و از خبث ماده و حرارت خالی نبود و از جمله علامات او ست که چون لمس کنند صلب باشد و حوالی و بمقدار درهم سرخ شود و اولی آنست که علاج او بسرعت نمایند چه اگر بگذارند و مریض تساهل نماید عمیق شود و جلد روی را در گیرد و گاهی جلد رو ساقط شود و در ان هلاکت علیل باشد و سبب آن خون حاد حریف فاسد الکیفیت اکال ست که از عروق باریک خارج شود و برین موضع بریزد و ممتنع نیست که این مرض در جمیع بدن حادث شود مگر آنکه اکثر این در رو پیدا شود و ابن الیاس این را از جمله بثور غریبه شمرده و گفته که آن بثور صغار صلب ست که گاهی متقرح شود و گاهی با آن حکه و الم باشد و انطاکی گوید که بثور شیلم کوچک مستطیل سیاه بصورت شیلم بود و لا مخصوص بخساره باشد پس اگر ترک نمایند در همه چهره منبسط گردد و در اعماق داخل شود و ازین جهت در علاج او وجوب کرده اند که شق نمایند و از ان خون منعقد خبیث الرائحه اخراج کنند خصوصا اگر گرد اگرد آن سرخ گردد و شکل ورم مستدیر شود و ذی ازین در لب دیدم و آن تش گردید و از ان خون غلیظ سیاه ظاهر شد پس آنرا شق کردم و در اصل آن شکل دانه خشخاش دیدم و هنگام رفع او التحام یافت سبب او خون سوداوی ست که حرارت غریبی آنرا منعقد ساخته علاج فصد سر رو کنند و استفراغ بدن بمطبوخ افتیمون نمایند و آن موضع را شق کنند که گاهی آنجا خون منعقد شبیه بغدره یافته شده و آنرا بسر دن آن ...

و بچیزی علاج کنند که سیاه نشود و داو فوق چیزیکه بدان معالجه نمایند مرهم سفیداب و مرهم رصاص محرق ست و اگر این کفایت نکند آن موضع را داغ بلیغ دهند و بمرهم مثل اعلاج کنند تا اثری که باقی مانده سرخ بود چه اگر بعد داغ بمرهم سفیداب علاج کنند اثرا و سفید شود و این مرض بیشتر در بلده بصره حادث شود بسبب خوردن خرما و ماهی شور و اهل او داغ را قبل استفراغ و شگافتن موضع استعمال میکنند ابن الیاس گوید که در اول امر فصد قیفال و اخراج خون بحسب قوت و ضرورت کنند و استفراغ بدن بمطبوخ فواکه یا بمطبوخ هلیله نمایند و هر صبح جلاب از آب انار بی شحم آن افشرده با شکر و ترنجبین هر کدام ده درم و یا آب هندوانه بقدر سه اوقیه با شکر ده درم بنوشند و غذا مزوره تمر هندی و مغز بادام داسفاناخ بخورند و گاهی بدین معالجه تحلیل نشود و بشق و اخراج ماده محتاج گردد بعد از ان بمراهم مدمله علاج کنند نجندی گوید که علاجش فصد ست و ترک اطعمه حریفه و لحوم شدید الحرارت و حلاوتی کثیر و باید که این بثرات را بشگافند بعده معالجه بمراهم کنند گیلانی فی مینویسد احتراقات که در رو عارض شود علاجش اولاً بفصد قیفال و تنقیه بدن بمطبوخ افتیمون و غاریقون و شرب سنا و هلیله کابلی و مویز منقی و شرب ماء الجبن یا سفوف منقی سوداء باشد و این سفوف درین باب نیکوست بگیرند هلیله کابلی و زرد و سیاه هر واحد ده درم بسفائج کوفته افتیمون هر واحد پنج درم اسطوخودوس چهار درم غاریقون سه درم نمک هندی دو درم همه را باریک کوفته سه درم ازان با نیم رطل ماء الجبن و ده درم شکر طبرزد بخورند که این تنقیه بدن از سودا کند و هرگاه بدن پاک گردد بر موضع زلو بچسبانند که آن خون محترق را از موضع امتصاص نماید پس اگر موضع را خون بجا اشند تا پاک شود بعده بران مرهم احمر معمول از مرداسنگ و زردچوب و سرکه و زیت طلا نمایند و معالجه العلاج قرحه کنند که منفعت بین نماید

بلخیه

بثور مع قروح و خشکریشات و سیلان و زرداب ست و آن از جنس سعفه ردیه رطبه خبیثه ساعیه بود و لهذا احوالی خود را بسبب فساد بخورد و در اکثر با آن خفقان و غشی بود و گاهی بسبب گزیدن جانوری مثل پشه خبیث و رتیلا عارض شود و بسبب کثرت حدوث آن در بلده بلخ مسمی بلخیه شده و ابو منصور گوید که بلخیه قرحه منبسط در لحم بود و آنرا عمق بسیار نباشد و شیرا این را متمدد سازد و با آن تپ بود و چون نضیج یابد سوراخها و سرها بسیار مدرک گردد و سبب او خون حاد فاسد بود و ابن الیاس گوید که بلخیه از بثور ردیه خبیثه ساعیه است و حدوث او از اخلاط محترقه فاسده از صفرا و بلغم یا سوداوی محترق بود و انطاکی گوید که بلخیه بثور لیست که اولا ببلخ یافته شده لهذا مثل آبله فرنگ منتقل ببلاد دیگر گشته پس بدان موسوم ساختند و سبب آن حرارت غریبی ست که بخر میدهی آنرا از قلب دفع کرده پس انچه حوالی او از غشای اضلاع و صدر ست قرحه کند و ازین جهت غشی و خفقان بادی بود و گاهی از ان حجاب صدر متاکل شود و قتل کند پس هرگاه خارج سیاه یا سرخ گردد علاج نپذیرد علاج قبل شیخ علاجش مثل علاج سعفه ردیه نمایند و انچه خاص باین نفع کند طلا بگل ارمنی و سرکه است بدوام حتی که آنرا خشک کند و از ان قشرها فرو افتد و بگوشت صحیح برسد و از ان عفونت و فساد زائل کند و یا این دوا که قوی مجرب شیخ ست بکار برند زرا وند مدحرج و زنگار و اشق و مقل و خردل و زاج مساوی بروغن گندم و سرکه و اندک عسل مرهم ساخته طلا کنند و یا بخراشند تا گوشت فاسد برآید و چون گوشت صحیح پدید آید مرهمی که از دم الاخوین و مرداسنگ و کندر و سفیده ساخته باشند جراحت را مندمل سازند ابو منصور گوید که اولاً فصد کنند و مسهل صفرا دهند و لزوم ماء الشعیر و اغذیه بارده نمایند و معالجه قرحه با ضمده بارده مثل مرهم سفیداب بانند آن کنند و اگر امر دشوار باشد آبهای فواکه ترش مقوی قلب مثل آب انار ترش و آب سیب و ریباس بشکر یا بشربت صندل نوشانند و بر قلب ضماد بگل سرخ و صندل و خرفهای سبز ده نهند و قرص کافور با آب سرد و گلاب دهند و مقام او در موضع سرد و هوای بارد سازند ابن الیاس گوید که تنقیه بدن از اخلاط غلیظه فاسده بمطبوخ افتیمون یا بحب آن یا بمطبوخ هلیله مقوی غاریقون کنند و نوشیدن ماء الاصول و بزور ایشان را نفع کند و از تناول گوشتها و شیرینیها و اغذیه حریفه حذر کنند و بمرهم معمول از مقل و زراوند مدحرج و زاج و زنگار و خرنوب و مویزج و راتینج مساوی کوفته بخیته بسرکه کهنه و اندک روغن زیت و عسل سرشته طلا نمایند انطاکی گوید که علاج بلخیه بطبیخ افتیمون و سکنجبین ست و نقوع صبر در ان مجربست و همچنین حب اذ ...

بطم

بثره سیاه بزرگ بقدر حب البطم و نخود و پسته است که در ساق عارض شود و متقرح گردد و از ان زرداب سیاه سیلان کند و سبب حدوث او خون فاسد محترق سوداوی ست و شیخ در مقامی نوشته که بطم بثور سوداوی ست که در ساق مثل ثمر طرفا یا حبة الخضراء کبیر ظاهر شود و در جای دیگر گفته که آن قروح سوداوی ست و ماده او بعینه ماده دوالی و علاجش از جهت تنقیه علاج دوالی ست و قروح سوداوی که قانون علاج آنها مذکور گردد و طبری گوید که بثور ساق بثور اسود کبار ست و آن عسر البرء ست و از ان انسان

کمتر صحت یابد و انطاکی گوید که لطمیه شبیه بطم باشد در لون و استدارت و سبب آن فساد هر دو خلط بارد معاً مع غلبه سودا بود و مختص بساقین باشد و خروج آن در تپ دق روز چهارم هلاک کند و ذی ماده سائله از آن مایوس البرءست علاج فصد باسلیق کنند و بعد از آن مبرات قی نمایند و هر صبح شربت عناب یا نیلوفر یا دینار یا ربالجبن بنوشند بعده زلو بر ساقین چسپانند و حجامت با شرط کنند و بعلاج سائر قروح خبیثه معالجه فرمایند طبری گوید که علاج این فصد باسلیق و الطیبین و جبهه است مع استعمال قوانین فصد و مساعدت قوت بعد آن تنقیه معده نمایند باحتراز و احتیاط از افساد چشم یا فم معده پس هرگاه معده پاک گردد و از کثرت اخراج خون ضعیف شود بران زلو اندازند دو دفعه و ایضاً دران شرط و مص بشاخ حجامت استعمال نمایند و از آنچه معالجه بدان کنند روغن نوره است که از آن بر هر بثره ازین بثور نقطه دهند و بران لحظه صبر کنند بعده بسرکه بشویند و بروغن گل تعریق آن نمایند و از آب احتیاط کنند که آن خشک گردد و این از بالغ ترین چیزی ست که بدان معالجه این بثور نمایند و از آنچه این بثور را بدان طلا نمایند این ست خاکستر قیسوم و خاکستر چوب طرفا و مامیران چینی و زراوند طویل و پوست بیخ کبر و حنای سوخته مساوی همه را باریک سوده بسرکه و اندک زیت حل کنند و ایضاً صدف سوخته و مر و صبر مساوی سایند و بسرکه حل کرده طلا نمایند و ایضاً اگر بیخ بردی رطب کوفته آب آن بفشرند و جوش دهند تا غلیظ گردد بعده بر این قرحه طلا کنند و دیاسقوریدس ذکر کرده که این هر بثره عفن را زائل کند و بعضے متاخرین از اهل حران ذکر کرده اند که شستن این بثور را با آب حماض تجربه کرده ایم که از آن مریض انتفاع یافت و اکثر بثور در اندک زمانه زائل شد و ایضاً از اطلیه این بثور این ست که صمغ فارسی و عربی در سرکه تر کنند تا آنکه بگدازند بعده بدان طلا نمایند و بعضے از اطبای ناقص شربتی که دران شحم حنظل بود بشخصے دادند و ساقین او ورم کرد و بران امر عظیم وارد شد و از آن هلاک گردید پس طبیب را جائز نیست از استفراغ در بثور ساق و روفس ذکر کرده کسی که مسهل در برسامُوس و بثور ساقین استعمال کرد جنایتی سودی بهلاکت نمود و چون این بثور منفجر گردد و در ریم و زرد آب و کثرت نماید این مرهم طلا کنند بگیرند زنگار مستخرج بسرکه و قاقطار و خاکستر اشنان هر واحد یک جزو پس موم روغن بسازند و بران این انداخته حل کنند و بدان طلا نمایند تا آنکه زرد آب او زائل شود و موضع گرم گردد و گوشت صحیح پدید آید بعده دو روز بعجین که دران اندک زرده بیضه داخل کرده باشند ضماد کنند بعد از آن بمرهم مصلح قروح عفنه علاج کنند و چون ابتدا اندمال کند بمرهم و سنج معالجه فرمایند ابن الیاس گوید که علاجش فصد باسلیق ست و اخراج خون بقدر قوت و واجب و تعاهد قی بسکنجبین در آب گرم و هر صبح جلاب از عناب ده عدد تخم کاسنی سه درم و شکر سفید و ترنجبین هر واحد ده درم بنوشند و غذا مزوره ماش و نخود بمغز بادام خورند و استفراغ بدن بمطبوخ هلیله یا بمطبوخ فواکه که دران تربد و شاهتره اندازند باید کرد و یا تلیین طبع با این مطبوخ کنند سنای مکی هلیله زرد هر واحد هفت درم آلو سیاه بست عدد تخم شاهتره گل سرخ هر واحد سه درم بنفشه نیلوفر هر واحد پنج درم تربد دو درم مویز طائفی ده درم همه را در سه رطل آب بجوشانند تا بیک رطل آید دران خیار شنبر و ترنجبین هر واحد ده درم مالیده صاف کرده بران سقمونیای مشوی نیم دانگ انداخته سحرگاه بنوشند و بعد تنقیه تام بران زلو چسپانند یا شرط زنند و بمحاجم استمصاص نمایند و در امر اندمال اهمال نکنند که گاهی بقروح دیگر خبیثه انجامد و بران مرهم خاکستر قیسوم وغیره که در قول طبری گذشت طلا نمایند

بثور اصداغ

بثرهائیست که بر بناگوش ظاهر شود و بزرگ شبیه بدمامیل کوچک بود و ریم نکند و سرخ شود و رنگ او براق و مسترخی گردد و چون طبیب جس او نماید گمان کند که مملو بریم ست و اگر بر شگافتن او اقدام نماید سوای خون بسیط چیزی از آن بر نیاید و در اکثر احوال ناصور گردد و التحام نیابد و خام باشد و در سر او ریم سفید ظاهر شود و ریم او غلیظ بود و بقول انطاکی متقرح از آن مایوس از صحت ست و خروج آن در دق و در روز سوم مهلک بود و برای نفسا در روز هفتم اگر تصرف در بحران کند و هرگاه در ایام افراد و امراض حاده بروز نماید دلالت بر سلامت کند و گاهی از صدغ مرتفع شود و از اعماق نضج یابد و بناصور و بغرب ملحق گردد و صحت نیابد و هر قدر که شدت نماید صداع حادث کند و بصر را تاریک گرداند بالجمله سبب آن ماده غلیظ ست که از سر نازل شود مع رطوبتی که خون فاسد بدان مخلوط باشد و خالی از حرارت و خام باشد علاج فصد سر و تنقیه بدن و سر کنند بعده لزوم اضمده مفتّحه نمایند مثل آرد جو و خطمی و آرد باقلا و ترمس و کرسنه با آب بادیان و سرکه کهنه آمیخته و ایضاً بموم روغن محلل ضماد کنند و اگر تحلیل نشود بشگافتن او متعرض نگردند و اگر طبیب جاهل بر شگافتن او اقدام نماید امر بالغ کنند قبل از آنکه ناصور گردد و این بثور معروف ست اکثر در بلاد شام تا حد موصل متولد میشود و بعد استفراغ بهتر از ترک ادویه اصلاح

غذای مریض علاج او نیست و حمات کبریتی برای او شدید الموافقت ست چنانچہ اہل موصل گویند کہ آن تحلیل نشود مگر درین حمات و اغذیۂ غلیظہ و مفسد خون ترک نمایند و انطاکی گوید کہ قانون در علاج او ازالۂ موی ست ہر قدر کہ طول کند و تعمیق او شق و پر کردن شکر پس قوالع

بثور قفا

و این شبیہ بہ بثور اصداغ در پس سر و گردن عارض شود و گاہی با آن تپ و لہیب و سوزش باشد و بقرب نخاع عظیم گردد و در خطر اعظم و قاتل بود و کسی کہ او را این بثور برآید کم خلاص یابد و آن شبیہ بدمل بزرگ باشد و سبب او فضول دموی حادست کہ از دماغ در مجاری نخاع نازل شود و بسبب قرب او از دماغ و از حرزۂ معروف بوتد کہ بران سر موضوع ست قتل کند و آن ورد شدید کند چنانچہ گاہی دماغ ازان ورم کند و مودی بہلاکت گردد علاج فصد کنند و مسہل دہند و اصلاح غذای مریض نمایند و بہر تبرید و ترطیب دماغ روغن بنفشہ و شیر زنان در بینی چکانند و بر سر مالند و بہر تبرید بر موضع برگ اسپغول و برگ بارتنگ ہر دو کوفتہ بلعاب اسپغول سرشتہ ضماد نمایند پس اگر صاحب باقی ماند ترک کنند و با آہن مس نکنند کہ دران خطرست و طبری گوید دیدم کسی را کہ این بثور برآمد قبل از نضج ہلاک شد و اگر این و بثور صدغین را در علامات موت سریع داخل کنند چنانچہ بقراط در سائر علامات دیگر نمودہ جائزست و ابن الیاس گوید کہ ہنگام ظہور او فصد سر روکنند و اخراج خون بقدر قوت دو واجب نمایند و ہر صبح سکنجبین سادہ و گلاب ہر واحد دہ درم بنوشند و غذا فرورۂ ماش و مغز بادام و اسفاناخ خورند و از لحوم و حلاوی حذر کنند و استفراغ بدن بمطبوخ ہلیلہ و مطبوخ فواکہ نمایند و تضمید موضع ببرگ اسپغول و ببرگ بارتنگ و برگ خلاف و کاہو یا آب حی العالم و عصے الراعی سازند و خجندی گوید کہ علاجش ترک اغذیۂ ردیہ و اطعمۂ حادہ است و فصد باسلیق و ترک لحوم در اوائل و تلیین طبیعت بمطبوخات اہلیلج و تضمید ببرگ کاسنی و مانند آن کہ سابق مذکور شد

بثور افرو خورون

و آن بثو در جلد مشابہ ثالیل مستدیر ست و بیخ او ضیق بود حتی کہ گمان شود کہ آن چیزی متعلق یا مشابہ طرف وتر باشد و لہذا قسمی را ازان مسامیر نامند علاج آنچہ درین نفع کند انیست کہ عصارۂ قثاء الحمار و نمک بران نہند و یا دقاق کندر بسرکہ و آرد و نطرون و یا شیر انجیر بران لطوخ کنند و یا شیر حلتیت و یا سر ماہی شور کہ ماہی پس گویند سوختہ و زنگار بگد گرد زرد سوختہ و یا برگ بادروج بقلقدیس م یا آب سائل از چوب انگور تر کہ نزد سوختن او برآید و یا پشک گوسفند بسرکہ و یا لطوخ زہرۂ بز تر و یا ضماد بشراب و نطرون کنند و یا اندک نطرون ببول طفل نابالغ و یا بسرگین گاو مع سرکہ

بثور بادنجانی و نیلنجی و اسود

طبری گفتہ کہ جالینوس این را از انواع جمرہ و نار فارسی ذکر کردہ و گویم کہ ظہور بثور و انواع و الوان آنہا بحسب جوہر مادہ بود پس اگر مادہ شدید الفساد حاد حریف رقیق باشد رنگ او سیاہ یا بادنجانی یا نیلنجی بود و شدید ترین آن سیاہ ست پس نیلنجی پس بادنجانی و در اول ظہور این بثور سرخ بود و ہر گاہ بثور زائل شود اصول آنہا سیاہ یا نیلنجی یا بادنجانی باقی ماند و الم آن شدید با قلق باشد و این دلالت میکند بر بقای مادہ در عضو علاج واجبست کہ معالجہ بفصد و اسہال و لزوم پرہیز نمایند و بر موضع شیاف مامیثا و آب عنب الثعلب طلا کنند و تبرید او چندروز نمایند بعدہ آب نیمگرم بران ریزند و اعادہ بہ تبرید کنند تا آنکہ سیاہی و بادنجانیت و نیلنجیت زائل شود پس ہر گاہ رقت جلد بقعہ محسوس شود و مادہ و اشراف آن ظاہر گردد استعمال شرط خفیف بر بقعہ باک ندارد تا باقی مادہ ازانجا خارج گردد و اگر مادہ بعید باشد بر موضع این ضماد بکار برند بگیرند آرد جو و آرد باقلا و در سرکہ و آب عنب الثعلب سرشتہ بر موضع طلا کنند و لزوم لبقعہ بخرقہ مبلول دران باید کرد تا آنکہ تحلیل گردد و در زائل شود

بثور غریبہ

یعنی نادر الوقوع با آنکہ طبری آنرا ہفت نوع بیان نمودہ چہار ازان جدری و حصبہ و نملہ و جمرہ کہ عوام آنرا نار فارسی گویند و گفتہ کہ علامت و علاج و سبب فاعل این ہمہ ذکر کردیم و ہر نوع ازین انواع اربعہ باقسام بسیار مختلف بحسب اختلاف مواد و امزجہ بدن منقسم میشود و از سہ نوع باقی کہ امر آنہا بر اطبا مشتبہ میگردد اول معروف بنات الاصل ست و آن بثور صغار سفید متفرقہ قلیل الالم باشد بعدہ اصول او صلب گردد حتی کہ صلابت در اصول او شبیہ بغدد محسوس شود و این بدترین انواع بثور ست و منقسم بدو قسم می شود یکی ازان منقلب میگردد و بشکل دمل عظیم می شود و این سہل ست و قسم دوم بر صلابت خود باقی میماند و تمدید او اندک بود و این صلابت بسہولت

نضج نمی یابد بلکه بتاریخ ترشح میشود و بعده بقیه آن صلب منعقد باقی می ماند و بزمانه دراز تحلیل می یابد و سبب فاعل آن خلط غلیظ سوداوی ارضی ست که از احتراق رطوبات
متولد شود و پس شبهای این جلد و لحم آنرا بیفگند و وحم ازین انواع غریبه نفاخات ست که در اعضای لحمیه اولا کوچک ظاهر شود بعد فراخ گردد پس رقیق شود
و سبب فاعل این رطوبتی ست که از برودت جگر پیدا شود و بحرارت حدت یابد و اگر بسیار باشد استسقای لحمی پیدا کند و اگر اندک بود و کیفیت او حار باشد ازان نفاخات
بهم رسد سوم از انواع مذکوره بثور سرخ صلب کوچک ست که بتغیر الم در موضعی ظاهر شود بعده مخفی گردد بعد ازان در جای دیگر ظاهر شود و زمانی طویل باقی ماند و سبب
فاعل این بخارات دموی غلیظ ست پس اگر بسیار باشد ازان شری دموی حادث گردد و اگر قلیل بود ازان این بثور بهم رسد و سمرقندی و خجندی انواع بثور
غریبه را پنج نوع گفته اند یعنی ذات الاصل و بثور سرخ صلب که هر دو در قول طبری گذشت و شیلم و بثور اصداغ و بثور نفاخ که سابق مسطور شد و انطاکی گوید که بثور
غریبه اعنی قلیل الوجود که معروف بنات الاصل ست سببش فساد سوداست اگر مائل ببیاض باشد و فساد خون اگر مائل بحمرت بود و هر دو نوع سخت و تیز باشد
غیر آنکه سرخ گاهی مختفی شود و گاهی ظاهر گردد و منتقل شود و حکم او حکم شراست و اما سفید گاهی ترشح کند با وجود صلابت بیخ او و این شر الانواع ست و گاهی تنفیح دشوار گردد
بسبب احتراق علاج باید که معالجه این جمله اقسام تنقیه ست بفصد و مسهل حسب اخلاط و اطلیه و اضمده حسب هر واحد ازان چنانچه در اقوال الاطبا مسطور گردد
اکنون بعض ادویه مخصوصه بثور که در موسم گرما و برشکال و انچه از مالیدن عنکبوت و غیر آن باشد مسطور میشود پس اگر در فصل صیف بثورات کوچک غلیانی سوداوی
در اطراف بهم رسد اول فصد کنند و شیره عناب شیره کشنیز خشک عرق عنب الثعلب عرق شاهتره شربت نیلوفر خاکشی دهند بعده منضج از عناب کاسنی و آلو بخارا و شاهتره
و گل نیلوفر سپستان و خطمی و خبازی و غیره داده فلوس خیار شنبر و سنای مکی و غیره افزوده مسهل دهند و اگر خواهند برای اخراج سودا و بلغم از پوست هلیله زرد و هلیله سیاه بسفایج
هر یک چهار ماشه غاریقون سه ماشه تربد موصوف هفت ماشه شحم حنظل دو ماشه مقل کتیرا هر یک نیم ماشه کوفته بیخته بآب حب ساخته آخر شب همراه عرق عنب الثعلب نیم گرم بخورند
و صبح بدرقه مسهل بدهند و بعد فراغ از مسهل با ازگل منڈی شاهتره هر یک پاو آثار صندل سرخ چرایته پوست هلیله کابلی هر یکی نیم پاو نیمکوفته در دوازده آثار آب عرق
هفت آثار کشیده نیم پاو ازان با شربت عناب بنوشانند ایضاً برای بثور سرخ اطراف و چیهای سرخ بعد فصد و تنقیه معجون معصفر همراه این عرق منڈی بدهند بنوشند
یک آثار پوست نیم چرایته هر یک نیم آثار سرپهوکه پوست هلیله زرد هر یک پاو آثار صندل سرخ عنب الثعلب بسفایج هر یک نیم پاو عناب پنجاه دانه ادویه کوفتنی را کوفته همه را
در دوازده آثار آب تر کرده صبح عرق کشند نیم پاو با شربت بنفشه سه توله بنوشند ایضاً اگر بثور بهم در بر بدن شود و دور گرد و بسبب غلیان خون بعد فصد عناب شاهتره
چرایته پوست هلیله زرد خیسانیده با شهد دهند بعده منضج از گل بنفشه شاهتره خیارین کوفته هر یک پنج ماشه بیخ کاسنی گاؤزبان هر یک شش ماشه عنب الثعلب چهار ماشه
مویز منقی ده دانه سپستان بیست دانه آلو بخارا هفت دانه جوش داده گلقند داخل کرده دهند پس مسهل بعمل آرند ایضاً بعد تنقیه شاهتره هلیله زرد برسیاوشان هر یک
شش ماشه اصل السوس چهار ماشه جوشانیده شهد داخل کرده دهند و بر بثور جدوار زنجبیل گیرو رسوت مساوی بآب عنب الثعلب تازه سوده ضماد کنند ایضاً برای
بثورات از فساد خون عناب پنجدانه شاهتره شش ماشه سرپهوکه هفت ماشه منڈی شش ماشه شب در آب گرم تر کرده صبح صاف نموده نبات دو توله داخل کرده بنوشند
حب نافع بثور و خارش که بر بدن شود گیرو رسوت هلیله زنگی مرداسنگ کات صندل سرخ مساوی کوفته بیخته حب سازند و بآب برگ عنب الثعلب ضماد نمایند
حب کرامات که برای جمیع انواع بثور خصوص سوداوی معمول مرداسنگ پوست هلیله زرد قنبیل آهک آب نادیده کات سفید هر واحد یک جزو نیله تھوتھه نیم جزو
بآب حب سازند و وقت حاجت بروغن زرد سوده طلا نمایند حب نافع بثور کات مرداسنگ نیله تھوتھه بریان بیل گری مساوی سائیده حب بندند و وقت حاجت بآب
سائیده طلا سازند و نیز این حب نافع ست برای قروح که دران سوراخ مثل غربال میباشد و مشهور به قرحه اورنگ زیبی ست ایضاً نافع بثور کات سفید نیله تھوتھه
بریان سپیاری سوخته مرداسنگ پوست هلیله زرد ریوند خطائی مساوی بآب حب سازند و وقت حاجت طلا نمایند دوائیکه جهت بثور که بر بینی و سر در موسم
برشکال بهم رسد مفید ست خسته انبه کته سفید صندل سفید بآب سائیده طلا کنند دیگر اورام و بثور را که در ایام برسات بسبب رطوبت ظاهر شوند نفع دارد
زردچوب سوخته و چونه گلی هر دو برابر باریک ساخته بروغن نیم گرم حل نمایند و بر پارچه نهاده استعمال سازند و دیگر تشور دال عدس سوخته آمله سوخته برابر حنا
کمیله قدری دانه کے نیله تھوتھه بریان با روغن سائیده بر دانها مالند ایضاً برای دفع ورم و بثور و سوزش آن خصوص شیره که بر بینی پدید می آید و ورم و

در دو حرقت از حد می فزاید نهایت مفید و مجربست پکھان بید را در آب گاو سبز سائیده ضماد نمایند و آنجا که شدت درد و ضربان زائد از حد باشد زود فصد سرد
گیرند و قدری مرداسنگ یا پکھان بید افزوده بگلاب سائیده بکار برند ضماد که بثور متقرح را نفع بخشد روغن گل سه توله در سرکه انگوری پنج توله بآتش ملایم بجوشانند
تا سرکه برود و روغن بماند پس مرداسنگ دو ماشه برگ حنای خشک قنبیل شاهتره هر یک سه ماشه کوفته بیخته با آن خوب حل کرده ضماد نمایند ضماد معمول اطبای هند
برای بثور که زیر گردن بر سینه میشوند و آنرا کنٹھ مالا گویند تخم سن تخم ترب تخم سهجنه جو سرشف السی برابر کوفته بیخته بدوغ گاو سائیده ضماد میکرده باشند ایضاً که درین
باب آزموده است آنبه هلدی سه و نیم ماشه بالون نیله تھوتھه هر یک دو و نیم ماشه ادویه سائیده در روغن سرشف بقدر شش توله آمیخته طلا کنند ایضاً برای مرض مذکور
سپیاری چھالیه با دام مع پوست هر واحد پانزده عدد مهر دو را در پارچه بسته بالای آن گل طلا کرده در آتش پاچک دشتی بسوزند بعده برآورده در روغن السی حل کرده
دارند و بر بثور مالیده باشند ضماد برای بثور که زیر بغل میشود صندل سرخ و سفید و بیخ اگ زرد چوب سائیده ضماد کنند ضماد نافع بثور که با سوزش باشد گیرد مارجو
کات سفید لیسر که ضماد نمایند ضماد نافع بثور که از مالیدن عنکبوت بر بدن میشود و مشهوره که غلط مشهورست بآب سائیده طلا میکرده باشند دیگر برگ انار ترش برگ
تمر هندی در آب کیله سائیده ضماد نمایند دیگر اچھور سائیده طلا کنند و بعضے قدری نمک شور نیز می آمیزند دیگر کنجد در شیر سائیده طلا کنند و یا آنبه هلدی بآب سائیده و یا
چرونجی سائیده بمالند و یا چونه بآب لیمون یا بروغن کنجد سائیده طلا نمایند دیگر گل وزرد چوب بآب سائیده یا صندل لیمن و مرداسنگ بسرکه سائیده
یا زیره سفید زنجبیل آب سائیده یا جواکهار گیرد با آب مکوه طلا کنند دیگر ٹنکار نیم پا و اصل السوس ناگکیسر هر یک نیم دام سائیده هر دو وقت ضماد کنند در سه روز صحت میشود
دیگر خراطین سوده یا گل پس انگنده آن ضماد نمایند مرهم نافع برای بثور یکه رطوبت آن هر جا که برسد بثور دیگر پیدا شود و بکار بعمل آید روغن تلخ شش دام کمیله باچی سوخته
هر واحد یکدام حنا نیم دام فلفل گرد سه و نیم ماشه مرهم سازند اقوال اطبا طبری گوید که در بثور ذات الاصل تنقیه بمطبوخ افتیمون کنند و فصد باسلیق نمایند بعده تعدیل طعام
کنند و لزوم شوربای زیرباجی یا اسفیدباجی ماکیان نمایند بعده تضمید آن صلابت در ابتدای ظهور مدام با اسپغول بغیر روغن کنند تا آنکه ریم کند پس هرگاه درد کم شود و ریم
جمع گردد این ضماد بکار برند بگیرند تخم کنوچه و اسپغول هر واحد یکجزو بعده برگ چقندر و برگ کاسنی کوفته در روغن کنجد بجوشانند تا بهم مثل مرهم گردد بعد ازان از آتش فرود آورده بران
کنوچه و اسپغول ناکوفته و اندک زرده بیضه انداخته ضماد کنند تا آنکه نرم شود و دران براقیت ریم ظاهر گردد بعده بشگافند و ریم بیرون آرند و اگر مریض از آهن بترسد بگیرند
اشق و در زرده بیضه آمیخته بر سر بثره گذارند که این باعتدال بشگافد و هرگاه ریم خارج گردد از پنبه کهنه آنرا پر سازند تا زخم صاف گردد بعده علاج آن کنند و از آب حفظ
آن نمایند تا آنکه خشک گردد و علاج نفاخات بسوراخ کردن از سر سوزن نمایند و زرداب ازان خارج کنند و بدخول حمام و عرق آوردن امر نمایند بعده تقویت جگر باین
ضماد کنند بگیرند مصطکی و نارمشک و فوفل و مرو سنبل الطیب مساوی بعده موم روغن از روغن ناردین یا روغن قسط یا روغن بلسان ساخته از آتش فرود آورده ادویه
مذکوره کوفته بیخته آمیزند و هنگام خلو معده از طعام بر فم معده و جگر ضماد کنند تا سه روز و یا یک شبانه روز این ضماد بعمل آرند بگیرند گل سرخ و قصب الذریره هر واحد یکجزو پوست
بیرون پسته و عساليج کرم و گل حنا اگر میسر آید و الا حنای سوخته همه مساوی و با آب مورد رطب و آب سیب منحوش آمیخته بر جگر و فم معده ضماد کنند تا جوهر کبد منحل نگردد
زیرا که انحلال جوهر او مؤدی بهلاکت میگردد چنانچه فاضل جالینوس ذکر کرده که مردی از ارباب ماسلس تغلق بندوم بر غن کرد با شیای مرخیه بران ضماد نمود پس مریض
را عرق لرج آمد و هلاک شد و علاج نوع سوم بثور غریبه فصد صافن ست و بعد فصد استفراغ بمطبوخ افتیمون و اقتصار بر اغذیه محموده مولد خون رقیق بارد مثل لحم
جدی و بچه مرغ رطب و سرمق و کاهو پخته و مانند آن و این طلا بعمل آرند بگیرند برگ اسپغول و برگ بارتنگ و جراده کدو همه را باریک سائیده اندک آرد جو بران اندازند
و باهم آمیخته بر بثور ضماد کنند که آن ظاهر نشود و موضعی که بران ضماد کنند قوی گردد ابن الیاس گوید که علاج نوع سوم بثور غریبه فصد و اخراج خون بقدر واجبست
و هر صبح سکنجبین ساده و گلاب هر واحد ده درم یا آب تمر هندی و شکر سفید ده درم یا آب انارین لشحم آنها افشرده هر واحد سی درم بشکر سفید و ترنجبین هر واحد ده درم بدهند
و غذا مزوره تمر هندی یا انار دانه بمغز بادام و اسفاناخ و یا جلاب از عناب و آلو سیاه هر واحد ده عدد و شکر و ترنجبین هر واحد ده درم بنوشانند و تلیین طبع بمار الفواکه یا بآب
نقوع مشمش کنند انطاکی گوید که در اقسام بثور ابتدا بفصد کنند نزد ظهور علامت خون پس ادویه مسهله پس رادع منضجه از وضعیات پس محلل بکار برند و هرگاه
منفجر گردد بعلاج قروح معالجه نمایند و این همه مع تلطیف غذا و لبس مناسب و در بثور سوداوی این منضج استعمال کنند صنعت آن مویز یکجزو عناب سپستان

بسفایج هر واحد نیم جزو بنفشه تخم کاسنی تخم شاهتره هر واحد ربع جزو کوفته در ده چند آن آب بجوشانند تا ربع باقی ماند صاف کرده بشکر تا یکهفته نیم گرم استعمال نمایند بعده اسود سلیم تا دو مثقال استعمال کنند بعد از آن شب و روز بمسکه و پیه ماکیان چرب دارند و هرگاه نرم شود بحلبه و آرد باقلا و اشق و زرده بیضه سفید سازند بعده پاک کرده مندمل نمایند و معالجه بثور صفراوی بشرب این دوا کنند صنعت آن گل بنفشه قنطوریون عناب هر واحد یکجزو تمر هندی نیم جزو گل سرخ تخم خرفه هر واحد ربع جزو و اگر در انجا تپ باشد جوشش همه افزایند و بطریق اول بجوشانند و استعمال کنند تا آنکه تحلیل ظاهر گردد پس این حب استعمال کنند در هر سه روز دو مثقال صنعت آن صبر هلیله سقمونیا هر واحد یکجزو مصطکی نیم جزو بآب کاسنی حبها سازند و بسکنجبین استعمال کنند مفرد اگر ماده و رطوبات بسیار باشد والا بماء الجبن و اگر خطر عظیم گردد لزوم طبیخ برگ عناب کنند بعده بآبیکه در ان صبر و مازو و مورد و مغز خربزه جوشانیده باشند بشویند و بر ان سندروس تنها باشد اگر در ان گوشت زائد نباشد والا باشکر بعده بمرهم ابیض مندمل سازند و علاج بثوریکه از بلغم باشد قی کردن ست تا آنکه نقا ظاهر گردد بعده استعمال معجون نجاح و تریاق غدره و فالق کنند و این حب مجربست صنعت آن شحم حنظل و مغز آن غاریقون انزروت هر واحد یکجزو تربد صبر حب بلسان نمک هندی هر واحد نیم جزو سقمونیا ربع جزو بآب بادیان حبها سازند شربتی یک نیم مثقال در هر چهار روز و اگر در انجا حرارت نباشد تعاهد نوشیدن ماء العسل کنند والا شیر گاو بقرطم بعده تحلیل آن بروغن بابونه و بادام تلخ و قسط و نخالیه کنند و چون ماده خارج شود الحام او بصبر و مرداسنگ و روغن زرد کنند و مطبوخات مذکوره و حبوب در ینجا از مجربات ماست صفت طلا که سائر انواع بثور را نافع ست گل خرزهره افسنتین صابون اشق بزریت و پیه ماکیان بپزند تا یکذات شود و استعمال کنند صفت ضماد منضج که انواع بثور و سرطانات را منحل گرداند چقندر عنب الثعلب کشنیز سبز پرسیاوشان خطمی هر واحد یکجزو آرد باقلا آرد جو صابون بزرکتان خمیر آرد هر واحد نیم جزو همه را در روغن زرد و زرده بیضه بپزند بعد از آنکه باندک زعفران و موم زرد و سرکه بر هم زنند تا اجزا باهم بیامیزد و بر پارچه پشمی در بلغمی و برپنبه در سوداوی و بزرکتان در باقی استعمال کنند و اما مفردات مجربه برای بثور پس فضل آنها حناو مورد و نطرون و انجیر و سداب و بزرکتان و بیر بعسل ست ضماداً و هلیله مطلقاً و اما در ضماد قصب الذریره حدیث صحیح ست و کذا در حنا لیکن حدیث قصب الذریره صحیح ترست

امراض جلد

جذام و این مشتق از جذم ست و آن در لغت بمعنی قطع ست و بمناسبت آنکه این مرض قطع اعضا یا نسل یا عمر کند بدین نام مسمی ساختند و این مرض را داء السبع و داء الاسد نیز نامند و در وجه تسمیه آن گویند که آن اکثر بشیر عارض میشود و گویند که چهره صاحب آن مثل چهره شیر گردد و بهن میگردد و آنرا مشابه بسحنه شیر میگردانند و گویند کسی را که این مرض در گیرد شکار سگند او را مثل شکار کردن شیر یعنی در اخر آنرا هلاک می نماید و ایضاً این مرض را سرطان عام گویند که در تمام بدن حادث شود پس گاه قرحه کند و گاهی آن و صاحب آن زمانی دراز باقی ماند و اهل اندلس این مرض را مرض کبری نامند و در اصطلاح بقول شیخ مرضی ست ردی که از انتشار سودا ی غیر طبیعی در تمام بدن حادث شود و مزاج او شکل اعضا را فاسد کند و بسا ست که در آخر اتصال آنها فاسد نماید حتی که اعضا متاکل شود و از تقرح ساقط گردد و بقول صاحب کامل جذام علتی ست که سائر اعضا را خشک کند و فاسد گرداند بسبب یبوست و آن بمنزله سرطان حادث در جمیع بدن ست و انطاکی گوید که جذام عبارتست از فساد اعضای غذائیه بحکم هیچ چیز الغیر از سودا بخلط دیگر مستحیل نتواند ساخت اگرچه شوربای بچه مرغ و انگور باشد و از نجاست که بعد از استحکام علاج نپذیرد بسبب افتقار او بکثرت ادویه و عجز طبیعت از آن

اسباب جذام

بقول صاحب کامل حدوث او از ضعف قوت مغیره بود که در لحم ست هرگاه این از برودت و یبوست و از غلبه خلط سوداوی بر خون و افساد او باشد پس آن خون برای تغذیه سائر اعضا رسد و از یبوست تجفیف و افساد آنها نماید و معذالک اخلاط بدن و منی را فاسد کند حتی که این مرض بنسل معدی گردد و از آبا باولاد حادث شود و ابو منصور گوید که سبب جذام فساد خون و غلظ و جمود او و در عرق و نتن او ست حتی که صالح برای غذای اعضا نبود و آن فساد از اغذیه غلیظه مولد سودا باشد پس طبیعت را دفع او بسوی اعضای ضعیفه بسبب برودت و خبث او در بدن ممکن نبود و شیخ الرئیس و قرشی مینویسند که سبب فاعلی اقدم جذام یا شدت حرارت و یبوست در جگر یا در همه بدن ست که خون را بسوزد و سودای احتراقی گرداند و یا کثرت برودت مزاج جگر یا بدن که خون را کثیف و سرد و منجمد سازد و سودای جمودی گرداند و سبب مادی او اغذیه مولد سودا ست و ایضاً اغذیه مولد بلغم چون در ان تخمها متواتر افتد و اندر ان حرارت عمل کند و اجزای لطیف

اثرا تحلیل نماید و باقی کثیف را سودا گرداند و استلا آت و تناولات برشکم سیری بعینه اسباب حدوث این مرض بجهت مذکور میگردد و اسباب عینیه او کثافت جلد و انسداد مسام ست پس حرارت غریزی مختنق و ضعیف شود و خون سرد و غلیظ گردد و خصوصاً چون طحال ضعیف از جذب سودا و عاجز از تنقیه خون ازان باشد و یا قوت دافعه احشا از دفع آن در عروق متعدیا رحم ضعیف بود و مسام منسد باشد و گاهی اعانت او فساد مزاج هوا کند خواه فی نفسه چنانچه بشدت حرارت خود خون را بسوزاند یا بشدت برودت خویش انجماد خون نماید و یا بعفونت خود اجزای لطیف خون را تبخیر سازد در مادیت دباقی ماند خواه بسبب مجاورت و مجالست مجذوم زیرا که این مرض معدی ست بسبب آنکه بخار ردی از بدن آن متحلل گردد و کسی که قریب آن باشد استنشاق او نماید و گاهی جذام بارث واقع شود بسبب فساد مزاج نطفه که ازان پیدا شود و یا بسبب مزاج مستفاد در رحم بجائی که آمده ران باشد مثل آنکه اتفاق بودن علوق در حالت حیض شود و هرگاه حرارت شدید هوا مع رداءت غذای غلیظ مولد سودا از جنس ماهی و قدید و نمکسود و لحوم غلیظه مانند گاو و بز پیر و لحوم خر وحشی و عدس و کرنب و باقلا مجتمع شود ضرور جذام افتد چنانچه در اسکندریه بسیار بود و سودا چون بخ آن میز دلیل او بر تولید کثیر او اعانت کند زیرا که لامحاله خون را غلیظ کند بدو وجه یکی بجوهر غلیظ خود دوم ببرودت مجمد خویش پس لا حاله بارد الطبیعت خود چون غلیظ گردد در رطوبت او نقصان یابد و تخفیف او بحرارت بدن سهل تر باشد و هرگاه خون که در بدن ست سوداوی گردد مزاج بدن نیز سوداوی شود پس مزاج جگر هم مائل بسوداویت گردد و گاهی غلظ خون در مجذومین بدان حد رسد که در فصد ایشان چیزی مثل ریگ با خون آمیخته برآید و سودا گاهی مندفع شود بسوی یک عضو پس صلابت یا سقیروس یا سرطان حسب احوال خود حادث کند و اگر رقیق غالی باشد اکله پیدا کند و اگر بسوی سطح جلد مندفع شود برش و نمش و بهق سیاه و کلف و قوبا و مانند آن احداث نماید و گاهی همه بدن منتشر شود پس اگر عفن گردد تپ سوداوی پیدا کند و اگر متراکم شود و متعفن نگردد تولید جذام نماید و انطاکی گوید که سبب مادی جذام کل غذای یابس ست بارد باشد مثل لحم بقر و بز و عدس یا حار لیکن غلیظ که دران هضوم عمل نکنند الا باخذ در احتراق مثل بادنجان و خرما و ازینجهت واجب ست مبادرت بشرب آب عقب خوردن چیزی یابس بالفعل و اگرچه زمانه بمقدار هضم نگذشته باشد تا محترق نگردد و یا محرق بجرافت خود مثل ثوم و خردل و سعد و سبب فاعلی او افراط بیس از حرارت یا برودت ست و کذا از سائر بدن خصوصاً از جگر چه آن بالذات مهی غذاست و سبب صوری او قلب بدن از شکل طبیعی ست و سبب غائی او فساد او ست و مبادی او تولد سوداست پس اگر رقیق باشد و در ظاهر بدن منتشر گردد یرقان سیاه پیدا شود و یا در باطن انتشار یابد پس ربع حادث گردد و یا غلیظ باشد و مخصوص بعضوی بود درین صورت سرطان پدید آید و یا عام بود پس جذام افتد و ازینجهت قدما این را سرطان عام نامیده اند و در حال رقت او اگر مخصوص بظاهر اعضا بود ازان قوبا تولد کند و ازینجاست که گفته اند کثرت قوبا مقدمه جذام ست و اگر مخصوص بباطن بود قروح قصبه حادث شود و هر واحد در موضع خود مذکور ست و جذام از سودای اصلی افتد و آن در علاج سهل تر ست خصوصاً در ابتدا و از استحاله صفرا بسوی سودا افتد و آن در خطر و نکایت شدیدتر ست و از اسباب او فساد هواست مثل مردار و مقتولان و عفونات و قرب مجذومان و گاهی ماده او جبلی بود مثل شخصی که در حالت حیض با زن مجامعت کند پس با نطفه بقیه خون حیض که در رحم باشد باهم آمیزد و بچه فاسد پیدا گردد و از اسباب جبلیه او جماع بعد خوردن چیزی حریف و مالح مثل خردل و شیر و کوامخ و لحم خشک کرده است چنانچه استرخای عصب و ضعف اعضا و دشواری حرکت و عجلت پیری کسی را بود که انعقاد او از نطفه باشد که از اشیای مفرط الرطوبه مع برودت مثل شیر و خربزه و کدو پیدا شود و بعضی متاخرین مینویسند که سبب جذام سودای محترقه بود از هر خلطی که باشد در همه بدن و اکثر بمشاهده درآمده که از اسباب شتی می افتد اول آنکه بمصاحبت مجذومان که بخارات فاسده که تن ایشان چون بوسیله هوا بروح و اخلاط رسد خلطها را مستحیل بجوهر اخلاط فاسده خود گرداند دوم آنکه بمیراث رسد که تباهی مزاج نطفه مجذوم مقتضی آنست سوم آنکه فساد هوا یعنی تعفن آن بزرگترین اسباب این مرض است چهارم آنکه کسی را که علوق او در حالت حیض اتفاق افتاده باشد پنجم آنکه در حالت نفاس باشد ششم آنکه بسیار خوردن غذاهای فاسد مولد سودا مانند گوشت گاو میش و بادنجان و گوشت آهو و قدید او و قند سیاه و سرکه و امثال اینها بود هفتم بسیار خوردن لوبیا و عدس و باقلا و فلفل و نخود همه خصوصاً وقتیکه در گوشت گاو میش افتاده باشد و همراه جغرات نان خورده آید

انواع جذام و علامات آنها

بدانکه بقول طبری و مجوسی و سمرقندی جذام دو نوع ست یکی آنکه حدوث او از کثرت سودای اصلی بود که آن وردی خون و ثقل او باشد و ازین نوع اعضا فرو نریزد مگر بندرت در آخر بلکه حس آنها باطل گردد و موی بریزد این نوع معروف بداء الاسد است و گاهی درین علاج سود دهد و صاحب او ازان شفای تام یابد چون در اوائل حدوث

اولاحق گردد دوم آنکه حدوث او از مرهٔ سودا حادث از احتراق صفرا باشد و باین نوع تآکل اعضا و تساقط آن بود و قریب نیست که صاحب او صحت یابد و از کلام شیخ مستفاد میشود که آن سه نوع ست چنانچه میگوید که جذام کائن از سودای صفراوی بایج تر و در اذیت بیشتر و در اعراض صعب تر و در سوزش و تقریح شدید تر بود لیکن قابل تر برای علاج ست و کائن از ثفل و دردی خون یعنی سودای طبیعی سالمتر و ساکن تر بود و تقریح نکند و کائن از سودای محترقه فی نفسه در اعراض خم و مشابه سودای صفراوی بود و لیکن در قبول علاج بطی تر باشد و انطاکی گوید که جذام از غلیان خون بود و علامتش انتفاخ چهره و شدت سرخی و فرو ریختن موی بسبب کثرت رطوبات است و از احتراق صفرا بود و علامتش سرعت انتشار و قلت سرخی و هزال ست و از سودای محترقه اصالتاً و علامتش یبس مفرط و تمرط شعر و غلظ اطراف و کج شدن انگشتان و تکرج ناخنهاست و علامت این هر سه نوع تقدم قوبا و سرخی با تیرگی و کدورت سفیدی چشم و استدارت حدقه و گرفتگی آواز ست و سهل ترین انواع نوع اول ست و بعید ترین آنها از صحت نوع ثالث ست و جمله قابل علاج اند تا وقتیکه اطراف از هم فرو نریزد و نجندی گوید که نوعی ازان از سودای صفراوی بود و نوع دیگر آن از سودای بلغمی یا از سودائی که آن دردی خون و ثفل اوست راقم گوید که از اقوال مسطوره مفهوم میشود که انواع جذام از روی ماده شش نوع باشد چهار از احتراق اخلاط اربعه و پنجم از کثرت سودای طبیعی که آن دردی خون ست و ششم از سودای جمودی هذا ما یخطر بالبال و ربی اعلم بحقیقة الحال

علامات جذام مطلقاً

شیخ میفرماید که هرگاه جذام ابتدا نماید رنگ بدن سرخ مائل بسیاهی گردد و در چشم تیرگی مائل بسرخی ظاهر شود و در نفس تنگی و در آواز گرفتگی بسبب اذیت ریه و قصبهٔ آن پدید آید و عطاس کثرت نماید و در بینی غنه ظاهر گردد و گاهی سدد و خشم بهم رسد و چیا شیم خشک گردد و موی در رقت و قلت آغاز کند و عرق در سینه و ناحیه چهره ظاهر شود و عروق زبان غلیظ گردد و بوی بدن و خصوصاً عرق و بوی نفس بد بو گردد و اخلاط سوداوی از عجب و حسد پدید آید و در خواب خوابهای هولناک بسیار مشاهده شود و در خواب چنان محسوس گردد که گویا بر بدن او بار گران نهاده بعد ازان ریختن موی و تمرط دران ظاهر شود خصوصاً در موی چهره و ابرو و گاهی پوست جای مو منقلع شود و ناخنها شق گردد و چهره زشت و منتفخ شود و رنگ سیاه گردد و خون در مفاصل بجمود و عفونت آغاز کند و تنگی نفس ازدیاد نماید حتی که با عسر شدید و بهر عظیم گردد و آواز در غایت گرفتگی شود و لبها سطبر گردد و رنگ او سیاه شود و بر بدن زوائد غددی شبیه بحیوانی که در یونانی ساطورس گویند ظاهر گردد بعد ازان بدن در تقرح اخذ کند هرگاه جذام غیر ساکن باشد و غضروف بینی متآکل شود بعده بینی و دست و پا از هم فرو ریزد و ازان زرداب بد بو سیلان کند و آواز با خفا عود کند و موی باقی نماند و رنگ بسیار سیاه شود و علاج پذیر نبود و نبض مجذوم ضعیف بود بسبب ضعف قوت و قلت حاجت بهر آنکه مرض بارد ست و بطی غیر سریع باشد بسبب ضعف و برودت و از تواتر لابد باشد زیرا که نه سرعت ست دران و نه عظم و انطاکی گوید که علامت او براقت سفیدی چشم مائل بسرخی ست و این اول علامتی ست که ابتدا نماید حتی که گویند این علامت بیش از هفت سال بران تقدم نماید و استدارت چشمها و سرخی بدن و بول بعده سیاهی آن هر دو بعده عرق کثیر زنگین پس بد بو پس تغیر آواز بخشونت پس گرفتگی آن پس بد بوی نفس پس کشیدن بینی و استدارت چهره پس رم کردن بدن اگر جذام متقرح باشد و کجی دست و پا پس سقوط آنها و درین وقت استحکام او گردد و از صحت او یاس بود و نبض در ابتدای او سریع متواتر صلب باشد و گاهی بطی گردد اگر سودا اصلی بود پس هرگاه مرض توسط نماید تواتر بسرعت کند پس نملی پس طلتوی و متشنج گردد و اما غنه و سدد و غلظ لب گاه با وی ابتدا کند و گاهی در آخر حادث شود پس اعتماد بدلیل تنها او را نبود بلکه عمده دران تفرق اتصال و فحش تغیر هیئت و شکل ست و بالجمله این مرض خطرناک ست و الامور وثی نشدی و خبث او در نطفه سرایت نکردی و سعدی بنودی و تعدیهٔ او از حدیث صحیح ثابت شده و مولف اقتباس گوید که چون آثار این مرض بتمامه نیک ظاهر شوند پس بیمار را از میان مردم بیرون کنند چنانچه برص را بسبب سرعت سرایت آن علامتش آنست که اول رنگ رو و چشم و همه تن سرخ شود و بسیاهی گراید و گوشها خصوصاً نرمهٔ گوش و ابروها و بینی ورم خفیف سرخ رنگ مائل بسیاهی پیدا کند و آواز سطبر گردد و منفذ بینی کوفته شود و بوی گنده از بینی و تمام بدن برآید و پاشنهای پا تبرقند و همچنین ناخنهای دست و پا بلکه کوز و بدهیئت شوند و چهرهٔ او مهیب نما یدمانند چهرهٔ شیر و نبض مجذوم در همه اوقات ضعیف و بطی باشد و گاهی بتواتر مائل گردد و بول بلغمی و مستقی بود و انتباه بدانکه اطبا اتفاق نموده اند برانکه جذام از جمله امراض معدیه مسریه و موروثه است و بقول شیخ ضعیف ازین مرض عسر العلاج ست و قوی مایوس از علاج و مبتدی قلیل الرجا ازروی فلاح ست در اسخ و مزمن عاصی تر و این مرض مدام مزاج اعضا را فاسد کند بسبب مضادت کیفیت او بکیفیت موافق حیات اعنی حرارت و رطوبت حتی که یا اعضا

رئیسه رسد و در آن هنگام مرض کشنده بود و اولاً فساد اعضا از اطراف و اعضای نرم ابتدا کند و در آن وقت موی بریزد و رنگ آن متغیر گردد و گاهی متقرح و مدمی شود
چه مانند نقرس و مانند آن ... تولد در احشا بود لیکن اول تاثیر او در اطراف باشد زیرا که ضعیف تر اند با وجود آنکه گاهی صاحب او قبل از آنکه مرض ظاهر شود
خاص بود باحشا و اعضای رئیسه هلاک شود و موت آن بجذام و یا بسبب فساد مزاج او باشد و جرجانی از شیخ نقل کرده همچنانکه سرطان جذام یک عضو است جذام سرطان
همه تن است بدین سبب همچنانکه علاج سرطان دشوار است علاج جذام دشوارتر باشد لیکن از بهر آنکه جذام در همه تن بود و مزاج همه بدن در آن یکسان گشته است
علاج آن یک نوع باشد و یکبارگی بعلاج آن مشغول توان بودن ازین رو طریق علاج آن یکسان بود و سهل تر باشد و سرطان در یک عضو بود و مزاج آن عضو مخالف مزاج
دیگر اعضا بود و با علاج او مزاحمت احشا و دیگر اعضا تامل باید بود طریق علاج آن ازین رو عسرتر بود و صاحب کامل گوید که جذام از امراض عسر البرء است چون این مرض
مستحکم شود صحت او ممکن نیست و علاج او در آن هنگام موقوف او بر حال خود و منع از تزاید او باشد و همچنین از امراض قوی مثل استسقا و برص و مانند آن بسیار اند که
طبیعت را مقاومت با آنها ممکن نبود و اما چون در اوائل باشد پس گاهی صحت یابد مگر این هم بدیر و دشواری نزد او هان بعلاج و پرهیز باشد و ابن نفیس گوید که شریر ترین
جذام آنست که از احتراق صفرا باشد و چون در ابتدای او لاحق شود ممکن است که به شود و از تزید باز ایستد و هرگاه نوبت بتقرح اعضا رسد و شکل او فاسد گردد [illegible]
که صحت یابد و نفیسی گوید حق آنست که علاج این مرض صعب است و مبتدی در آن بسیار عسر البرء است و قوی مستحکم از آن البته امید صحت او نیست و غرض در
معالجه این مرض دو امر است یکی آنکه بر حالتی که او باشد از آن زیاده نشود دوم آنکه اعضا بسرعت متقرح نشوند و انطاکی گوید که این مرض در بلاد بارده بکثرت بود چون [illegible]
باشد مثل شام و در بلاد [illegible] بود مگر آنکه از آن صیانت باشد مثل مصر و وقوع او در روم نادر بود بسبب غلبه سردی و تری و در حبش و زنج یافته نشود بسبب [illegible] حرارت
محلل اخلاط کثیفه و اما در هند اگر تقلیل تخلیط اهل آن و در اکل [illegible] البته در ایشان بسیار بودی و سزاوار است کسی را که احساس بورم طحال خود نماید مبادرت بعلاج
آن کند والا در جذام افتد بسبب وفور سودا در خون نزد ضعف طحال از جذب او و کذا ضعف هر قوت ممیزه و بعضی گویند که این مرض بسیار مفسد روی است بلکه
مفسد اعضا و صورت تشنج و تعقد و آنچه موروثی بود و خلقی و یا بحرانی اصلا علاج نمی پذیرد و آنچه هنوز کهنه نشده و ماده آن سخت نگرده و غلبه نباشد ممکن العلاج
بود و علاج فصد باسلیق و صافن و اسیلم کنند و خون وافر گیرند و شاهتره چرایته سرپھوکه هلیله سیاه و مانند آن ادویه مصفی خون چند روز بدهند بعد از آن منضج
ماده حسب انواع سودا نموده از مسهل سودا و ماء الجبن تنقیه کنند بعده حسب ماده ادویه مخصوصه آن بکار برند مثلاً در سودای احتراقی ساجین عرقیات و غیر مواد [illegible]
[illegible] خون و مصفی خون بعمل آرند و در سودای محمودی ادویه مرقق خون و تراکیب هندیه استعمال نمایند و برای ترطیب استعمال ماء الجبن ساده نافع تر است شیاست خوردن
شیره جوان سرخ رنگ نیز نافع بود و در هر ماه تلیین طبیعت و اخراج مواد بمسهل معتدل کرده باشند و در خریف و ربیع مسهل قوی دهند و از جمیع محللات حرارت
غریزی محترز باشند و روغن کدو و شیر دختر در بینی چکانند و حمام کردن بعد از تنقیه و مالیدن روغن بنفشه یا روغن بادام یا روغن کدو بعد از حمام مفید بود و در [illegible]
را گرم کنند و در آن بنشینند و در هفته یک مرتبه قی کنند و چون سبوس از بدن مجذوم جدا شود علامت صحت است و اگر قوت قوی باشد دادن شوربای افعی و گوشت آن
بسیار مفید بود و خوردن مار سیاه و غیر افعی نیز فائده میکند و حب سم الفار و معجون اسقیل از مجربات است و خوردن چوب چینی نیز فائده بسیار میکند و گویند که بسیار خوردن
سعد و کذا کندر در جذام می اندازد ذکر ادویه مفرده و مرکبه یونانیه نافع جذام نوشیدن ماء الجبن بشکر یا شربت حماض شیرین کرده برای جذام حادث از صفرا
محترقه مجرب سویدی است و کذا خوردن ورق طلا ربع مثقال بعسل یا جلاب آمیخته تا سی روز متصل مجرب اوست و هم او گوید که اگر شحم دابی مالک هر روز در حمام [illegible]
و بر روغن کنجد تازه آنرا مطیب سازند و شوربای او بنوشند و جرم او گاه بروغن کنجد تازه و گاهی بروغن بادام بخورند تا سی روز متصل صحت تام یابند و مجرب
صحیح من است دیگر سعوط از [illegible] باد و آس و آب کرفس در هر دو روز یکبار نافع است و مداومت شرب کادی هر روز دو درم استیصال جذام کند و خوردن لحم
قنفذ خشک کرده و شربت از زهره او نیز نافع و ادمان اکل خردل و خلط او با ادویه نیز سود مند بود دیگر بوزینه نهری سوده بشراب سرشته بر بدن بمالند که انفع ادویه جذام
است و کذا حقنه بعصاره [illegible] مرتبه نافع بود دیگر ادامت تناول فرنجمشک خام و پخته تا پنجاه روز جذام [illegible] را متوقف سازد و عسر مستحکم را زائل گرداند
دیگر تخم حنظل که [illegible] بیامیزند بر کف پای مجذوم در حمام مالیدن نفع عظیم دارد و گویند که از مالش این قی بسیار می آید و نفع می کند و بعضی روغن تخم حنظل [illegible]

بالخاصیت مجرب نوشته اند. دیگر هلیله سیاه پنج درم در هفته یک مرتبه تا چهل بار خوردن جذام را در ابتدا واقف کند و گاهی صحت بخشد دیگر غوک نهری بپزند تا آنکه مهرا گردد
و شوربای او بنوشند که فاد زهر جذام ست و چون بزیت و نمک پخته بخورند نیز برای جذام تریاق نوشته اند دیگر براده عاج یکدرم با آب پودینه نهری ده درم تا یک ماه کامل
خوردن جذام را زائل کند دیگر مغز تخم قرطم و تخم افتیمون هر واحد پنج درم ماراجبن هفتاد درم با یکنیم اوقیه شکر سفید شیرین کرده خوردن در ابتدای جذام نفع عظیم بخشد و بعضے
عسل خیارشنبر ده درم درین ترکیب افزوده و وزن مغز قرطم بست درم و ماراجبن یک رطل نوشته اند دیگر طبیخ داذی سی درم تا سی روز متواتر نوشیدن قلع و استیصال
جذام کند دیگر بعد تنقیه بدن با دویه مسهله هر روز بست درم آب پودینه نهری مروق و یکنیم مثقال تریاق فاروق بدهند تا ده روز بعد از آن تریاق مذکور در آب پودینه نهری
حل کرده بر بدن لطوخ سازند و سه ساعت در آفتاب بنشانند تا خوب عرق آید پس پارچه بپوشانند دیگر بگیرند تخم افتیمون و کوفته در پارچه باریک خرقه بسته در دو ثلث
رطل شراب کهنه شیرین شب بخیسانند و صبح گرم کرده هر روز الاتد و با یک اوقیه جلاب شیرین کرده بر ناشتا بنوشند و همچنین هفت روز متواتر استعمال کنند که مجذوم را
نفع عظیم دهد و از تجارب ابن جزار ست دیگر ثوم بری یا بستانی تا چهار مثقال با عسل کف گرفته تا مدت پنج روز متواتر هر روز یکبار خوردن نفع عجیب نماید دیگر
شرب و طلای خولان و کذا حضض مکی و کذا عصاره فراسیون تا پنجاه روز متواتر و کذا حاشا بالعسل و کذا جندبیدستر و تطلیه آن بروغن کنجد و کذا نخود سیاه و کذا خطمی
و کذا پودینه نهری مطبوخ بشراب و شرب گل یا تخم فرنجمشک و کذا شحم حنظل و کذا هلیله کابلی بدوام و کذا روغن بید انجیر هر روز سه درم تا چهل روز و کذا طبیخ شاهتره
و کذا ثمر عذبه و برگ او در سرکه پخته و کذا پوست بیخ زیتون هر روز یک مثقال بجلاب تا یک ماه کامل متصل و کذا پودینه نهری و کذا کبیر اهر روز دو درم بشیر بز تا یکصد روز
متواتر و کذا برگ و بیخ قثاء الحمار کوفته جوشانیده و کذا تخم بادروج و کذا شیر خنزیر و کذا خاکستر سنگ لشت مسلم اندک بشراب کهنه حل کرده و اکل کنجد مقشر بشکر مدام
و کذا طاوس بطریق اسفیدباج پخته و کذا شاهسفرم و کذا تخم آن در هر ماه یک مرتبه که آمن از حدوث او تمام عمر ست و کذا لحم ماکیانی که پانزده روز مغز تخم قرطم خورانیده
فربه کرده باشند و از چربی آن اطراف را چرب کردن و کذا تخم بید انجیر ده عدد یا دو درم تا چهل روز متواتر و کذا اسطوخودوس تازه غیر خشک هر واحد مفید جذام ست
و گویند که طلای عاقرقرحا و پوست بیخ کبر و عسل و سرکه نافع قروح جذام ست و کذا ذرور شیطرج و کذا پودینه بری و کذا یاقوت و منیا دج هر دو باریک سوده بر بدن
قروح آنرا خشک کند و کذا اطلاق محلول اطریفل شاهتره که خارش و سعفه را سود دهد و در جذام و خدر معمول پوست هلیله زرد چهل درم پوست هلیله کابلی سی درم
پوست بلیله آمله منقی هر واحد بست درم شاهتره سی درم ریوند چینی دو درم و گاهی بنابر غرض اسهال ریوند چینی چهار درم کرده میشود همه را کوفته بیخته بروغن بادام
چرب کرده با کشمش بسبز شناشربتی چهار درم تا پنج درم حب سم الفار که در جذام جهودی مجرب و معمول ست سیماب یکدرم سم الفار یکدرم کندر شش درم ریوند چینی
سه درم صمغ عربی دو درم سیماب را در آب لیمو قتل کنند و باقی ادویه کوفته بیخته آمیزند و در زهره گوسفند یکدرم حب مقدار مونگ بندند و یک حب صباح و یک شام بخورند
پرهیز از ترشی ضرور ست نوع دیگر از مجربات بعضے احباء وقتیکه ناخن و اصابع دست و پا ساقط شوند مار سیه را کشته سر آن دور نموده گوشت آنرا از استخوان جدا
کنند و سه ماشه سم الفار با گوشت مذکور کهرل نمایند تا آنکه سیاه شود پس حبها بقدر فلفل سیاه بندند و هر روز یک حب در سکه گاو آمیخته دهند تا سه روز متواتر غذا
جو دهند دیگر هیچ غذا نباید داد دوائیکه در وقت استحکام جذام بکار آید هلیله سیاه پوست هلیله زرد افتیمون هر یک پنج جزو با مویز منقی پانزده جزو سوده آمیخته هر روز
یک توله بخورند و این قرصها طلا کنند شیطرج هندی زاج سرخ هر یک یکنیم درم سرمه مازوی سبز روناس خربق سیاه استخوان ماهی شبوط اطریلال هر یک دو درم عفص
سه درم کوفته بیخته بسرکه انگوری قرصها سازند و هر روز بسرکه سائیده طلا کنند عرق تالیف حکیم علوی خان که در جذام بعد تنقیه معمول ست و از بیاض استاد مرحوم
منقول برگ شاهتره نیم آثار سرپوکه چرائته چوب بکه سار گل منڈی تخم نیم تخم ایکائن پوست هلیله زرد هلیله کابلی هلیله سیاه پوست بلیله آمله دهمایه زرد چوب هر یک
نیم پاؤ تخم کاسنی بیخ کاسنی پوست درخت نیم پوست ایکائن نیل کنٹهی تخم پنوار کشنیز خشک گل نیلوفر گل نیم گل ایکائن گل سرخ هر یک پاؤ آثار گلو سبز سه پاؤ شیطرج
هندی گل بنفشه برگ گاوزبان هر یک دو دام بابچی سه دام برگ حنا پوست کچنال هر یک چهار دام نیمکوفته در بست آثار آب دو شبانه روز تر نموده عرق کشند و هر روز
نیم پاؤ همراه این معجون بخورند گل سرخ گل بنفشه گل نیلوفر گل گاوزبان بادرنجبویه تخم بادرنجبویه تخم شاهتره برگ گاوزبان هر یک یک توله بسفائج فستقی افتیمون تخم کاسنی
مویز منقی هر یک دو توله عناب ولایتی بادیان خطائی چای خطائی جدوار خطائی سنبل الطیب عود غرقی هر یک سه ماشه و در نسخه دیگر هر واحد یکتوله است کوفته بیخته مربای هلیله

مربای آمله هر یک شش عدد در گلاب و کیوڑه خیسانیده خسته برآورده مالیده صاف کرده عسل دوچند نبات یکچند قوام ساخته معجون سازند شربتی از نیم توله تا یک توله
معجون اسقیل که درین باب مجرب النفع ست از تالیف حکیم کلو صاحب منقول از بیاض والد ماجد غفر الله لهما پوست هلیله کابلی هلیله سیاه آمله منقی شیطرج هر یک پا
سه توله دار فلفل خردل بنارسی هر یک یکنیم توله اسقیل مشوی هفت و نیم توله زعفران اذراقی هر یک پا و کم چهار توله برادهٔ دندان فیل بست و سه ماشه شهد صاف خام
سی توله و اگر یکنیم توله سیر را در شیر بیش پخته اضافه نمایند اولی ست معجون ساخته از هفت ماشه شروع کنند و بتدریج تا یک توله رسانند و قدرت رب شافی مشاهده کنند
و اگر با این عرق بخورند برودی شفا یابند تخم کاسنی مکوه برگ حنا شاهتره هر یک نیم آثار پوست بیخ کاسنی برگ و شگوفهٔ کاسنی هر یک پا و آثار گاوزبان نیم پا و عرق کشند
بقدر نیم پا و بدهند ذکر ادویهٔ مفرده و مرکبهٔ هندیه مفید جذام برم ڈنڈی تازه بقدر دو توله با هفت دانه مرچ سیاه سائیده چهل روز بنوشند و نان نخود بی نمک
بخورند مجرب ست دیگر که در ابتدای جذام مفید ننگند بابری شب در آب تر کنند و صبح آب زلال آن با شهد دو توله هفت روز بنوشند و شیرهٔ آن نیز در فساد خون معمول ست
دیگر بهرن کهری سفوف ساخته نبات سفید ایکچند آمیخته بخورند یا در آب یا در عرق شاهتره شب تر نموده صبح آب زلال با قند شیرین کرده بنوشند و اگر یکدام آن
با چند دانه فلفل سیاه در نیم پاو آب شیره برآورده بنوشند هر روز چند بار اجابت طبع شود و قلع مادهٔ جذام و خدر نماید و در ابتدا دوای کافی ست و غذا نان نخود با روغن زرد
خورند دیگر دافع جذام سبوس نخود بوزن نیم پا و گرفته در یکسیر آب تر کرده شب نگاه دارند و صبح مالیده صاف نموده می نوشیده باشند و تا چهل و نه روز عمل آرند و از برنج
و شیر و حلوا و هرچه سفید باشد و از ترشی و بادی احتراز کنند و نان و گوشت و شکر بخورند و اگر قدری از مرض باقی باشد چند روز دیگر بنوشند دیگر دافع جذام و جوش
خون پوست درخت هنگوٹ کوفته بیخته هر صبح بقدر یک توله با آب بخورند و از ترشی و بادی و نمک پرهیز نمایند در دو هفته فائدهٔ کلی میشود دیگر آب چکیدهٔ نیم که در وقت مستی بچکد
بر بدن مجذوم مالند و نوشیدن آن نیز مفید دیگر نافع جذام حنا سه مثقال شب خیسانیده صبح آب صاف آن با قدری شکر بنوشند تا چهل روز و بعضی وزن حنا که در سایه
خشک کرده باشند دو دام و وزن آب یکنیم پاو مقرر کرده نوشته اند که بعد خیسانیدن صبح بجوشانند چون نصف آب بماند صاف کرده شهد یکدام افزوده نوشیده باشند
دیگر برگ سرس یکدام پخته با فلفل گرد دو ماشه با آب سائیده هر روز بنوشند تا چهل روز دیگر از مجربات دوستی بول خر هر روز بقدر نیم پاو تا یکهفته بنوشانند و اگر آب
افشردهٔ سرگین خر با قدری کافور بنوشند نیز درین باب خیلی مفید دیگر مفید جذام اکاس بیل تازه دو دام در یکنیم پاو آب بجوشانند چون نیمه بماند صاف کرده با اضافهٔ شهد خالص
نوشیده باشند و بهتر آنست که دوای مذکور از بالای درخت نیب یا پیپال گرفته باشند و اگر دو جزو آن با یکجزو فلفل سیاه صلایه کرده حبها بقدر بندق هندی بسته خشک نمایند هر روز یکی بخورند
و چند ماه عمل آرند و در غذا نان نخود یا گندم بروغن زرد بخورند نیز نافع بود دیگر پوست درخت سمندر پهل کوفته بیخته هر صبح یکتوله بخورند با آب تا سه روز و سه روز ترک نموده باز
سه روز بخورند و همچنین تا بست و یکروز خورند و بست و یکروز ناغه کنند و غذا درین مدت دال مونگ و کهچری جائز ست در ابتدا افاقه خواهد شد و اگر مرض مستحکم شده باشد اول [illegible]
بعد از چند روز ترقی نماید و بعضی اهل جذام که در ابتدای مرض بخوردن افیون و کوکنار عادت میکنند در مرض تخفیف کلی میشود [illegible] جذام از [illegible] مولانا فخر الدین قدس سره
پوست بیخ آکهه چهار آثار پخته در سبوچه پر آب انداخته گندم پا و آثار در پارچه بسته در سبوچه اندازند و بسرگین فیل یا اسپ آتش دفن کنند و بست و یکروز بگذارند اگر آب
باشد جوش دهند که آب خشک شود بعد از آن گندم را گرفته خوب کوفته شصت و یک حب بندند و هر روز یک حب با نان گندم و روغن بخورند و غذا نان گندم بی نمک با روغن
دوائیکه مداومت آن بعد تنقیه فائدهٔ کلی بخشد شاهتره برهمدنڈی ننگند بابری پوست هلیله زرد مساوی هر روز بقدر دو توله گرفته شب در آب تر کرده صبح مالیده
صاف نموده بنوشند مجرب ست ایضاً که در ابتدای جذام تجربه رسیده و برای جمیع انواع فساد خون و خارش نافع ست پوست هلیله زرد آمله پوست بلیله بیخته
دار هلد کهیر بیج پوست درخت نیم گنگلی گلو هر یک مساوی جو کوب کرده هر روز بقدر یکدام پخته تا دو دام خام در آب تر نموده صبح جوش داده صاف نموده تا چهل روز بخورند و از نمک
پرهیز نمایند و اگر پت پاپڑه و چرائته و سرپهوکه و دهنیه و دهمایه و چهال کچنال اضافه سازند بغایت سریع النفع شود ایضاً که برای فساد خون و احتراق و جذام از مجربات ست
پوست هلیله کابلی پوست بلیله آمله سرپهوکه مجیته برادهٔ شیشم صندل سرخ صندل سفید هر واحد دو توله کوفته نگاه دارند و بقدر ده توله در آب جوش داده شهد خالص
دو توله حل کرده بنوشند و در نسخهٔ دیگر وزن سرپهوکه پنج توله و شهد یک توله و پوست هلیله زرد عوض بلیله نوشته ایضاً که معروف بکاڑهٔ مجیته است مصفی خون
و نافع باقسام جذام ست مجیته چهال مردار نیم زرد چوب بسوت دار هلد چرائته تخم [illegible] کته پاپڑه یا ترپهله برگ نیل کنهی پای بڑنگ پت پاپڑه بیخ خراسانی بابچی بیخ جوانسه

چھال کڑا ساوی نیکوب نموده بارند و هر روز بقدر یک تنگه گرفته در نه توله آب جوش دهند چون سوم حصه باند صاف نموده یکفلوس شهد انداخته بنوشند تا چهل
دنه روز غذا نان گندم و دال مونگ بی نمک ایضاً که برای تصفیه خون فاسد مجرب ست موتهه باپچی چرائته پوست اکاس صندل سفید هر یک سه ماشه گلو هلیله
بلیله آمله هر یک چهار ماشه کنگی بامی برنگ زرد چوب بیخ سونته کوتهه اندر جو بهنگره کتائی خرد و بزرگ بجبیسار هر یک دو ماشه همه ادویه را در نیم آثار آب بجوشانند هر گاه
شش یا هفت دام باند صاف نموده یک توله عسل یک توله نبات داخل کرده بنوشند و در نسخه دیگر که مفید جذام و خدر ست مجیٹه پوست کڑا چیته مورهری بیدار یاده
چوب کهیر مغز املتاس بھیل فرنگ چھال مغز کرنج برگ ارو سه پت پاپڑه سانته اتیس بیخ اندراین زیاده است و وزن هر یک سه ماشه نوشته که در سه پاو آب بجوشانند هر گاه
چهار دام باقی ماند صاف کرده بنوشند و اگر خواهند سفوف کرده مقدار یکدام بخورند ایضاً للجذام از بیاض استاد مرحوم آب توری تلخ جنگلی گرفته در طشت انداخته رو
بقبله کرده در آفتاب نشسته بر بدن بمالند و همان وقت بقدر نیم فلوس گندک سفوف کرده بخورند بعونه تعالی عرق از بدن سائل شده عقدها تحلیل خواهد شد ایضاً
که از خوردن کشتجات حالت جذامی بهم رسیده باشد مجرب ست آب بیخ ترب آب بیخ چولائی دشتی که خار دار میباشد هر واحد یکتوله روز اول بنوشند و هر روز یک یک توله
افزایند تا نیم پاو رسانند و باز بدستور کاهند بر مقدار روز اول آیند هر گاه سبوس از بدن جدا شود چاق گردند ایضاً که جهت اخراج هر قسم کشته خام معمول ست گنیر
برگ سهجوکه از یکتوله تا سه توله بحسب ضعف و قوت مریض و از پنجعدد یا هفت تا دوازده عدد فلفل سیاه کوفته هر دو را شب در آب تر نمایند و صبح بطور بنگ سائیده
صاف نموده بنوشند در سه چهار روز همه کشته از راه بول خارج شود اگر خواهند که معاینه کنند بول را در پیاله چینی کرده بعده باهستگی بریزند زیر آن ظاهر گردد و اگر شیره
سهجوکه سبز بنوشند نیز جایز ست دوای زرنیخ برای جذام از حضرت شاه شرف قدس سره هرتال طبقی را دوازده پاس در آب بهت کتائی سحق نموده در بیخ کیله کاویده
بنهند و آنچه از اندرون آن کیله برآید بران زرنیخ نهند و بران سه کپڑوتی کرده گل آلوده در یکمن پاو بالا پاچک دشتی بسوزند بعده چھال درخت انزرجو یک آثار سوده
و یکتوله از ین هرتال آمیخته یک کف دست بخورند نوع دیگر برای جذام که جاری شده باشد از بیاض والد مرحوم زرنیخ طبقی زاج سفید کف دریا هر یک یک ماشه کوفته
بیخته در دو سکوره نهاده گل حکمت نموده خشک کرده در پنج آثار پاچک دشتی ته و بالا نهاده آتش دهند هر گاه سرد شود برآورده بقدر یک دو سرخ خورده باشند نوع دیگر
که اهل هند آنرا رس هرتال نامند هرتال یکدام مغز کرنجوه پھٹکری هر یک دو دام اول مغز کرنجوه نیکو فته نصف آن در سکوره نهند و بالای آن پھٹکری کوفته نیمه
آن پهن نمایند و بالایش ڈلی هرتال گدازند پس نصف باقی از مغز کرنجوه و پھٹکری بالای هرتال پهن نمایند و سکوره دیگر بالای آن گذاشته گل حکمت نموده در هفت آثار
پاچک دشتی آتش دهند چون سرد شود برآرند و بقدر نیم سرخ با برگ پان خورند در پنجاه روز جذام و برص برطرف شود و بعضی بجای پھٹکری کف دریا میگیرند و بعضی
هرتال دو دام در بست دام پھٹکری کشته میکنند نوع دیگر برای رگت پتی و خدر و آتشک هرتال ورقی یکجزو مرچ سیاه نه جزو هرتال را یک یک مرچ انداخته کهرل کنند تا که مرچ
تمام شود و مثل سرمه باریک سازند بعده بوزن یک رتی و اگر گرمی کند نیم رتی در روغن بادام گاو ته و بالا نموده بخورند بعده نان نخود بی نمک با روغن گاو بسیار بخورند همین طعام
تا مدت بست و یک روز بعمل آرند پرهیز از جمله چیزها خصوصاً از روغن تلخ که اگر یک قطره آن بدست رسد تمام بدن آماس کند و نزدیک چراغ هم نروند و بعضی وزن فلفل و هرتال
مساوی یک یک توله نوشته اند و بعضی بغیر فلفل صرف هرتال را یازده پاس در آب کتائی خرد کهرل کرده در برگ پان میخورانند و مفید میشود سفوف هندی جهت جذام ادویه
بیخ نه شسته باشد بکار آید درخت نیم کهنه که قریب صد سال باشد گل و بار و برگ و پوست تنه و پوست بیخ او هر یک نیم آثار پوست هلیله پوست بلیله آمله باپچی گاو هر واحد یاو آثار کوفته
بیخته سفوف سازند قدر خوراک از دو ٹانک تا چهار ٹانک یا کاڑه مجیٹه سه چله بخورند و اگر این ادویه با عسل معجون سازند مضائقه ندارد از گوشت و نمک و جمیع ترشیها
و چیزهای گرم پرهیز نمایند و نان نخود بخورند و ضرورة قدری نان گندم و نمک بخورند ایضاً که مجرب نوشته اند برگ نیم برگ نکن شهد یوی کلان کتائی بابار و بیخ و برگ آن
آمله اکبرآبادی انبی هلدی سرجهوکه باپچی همه را جدا جدا کوفته از هر واحد یک پاو اکبری بگیرند و ممزوج نموده جمله را چهل و نه حصه کنند یکحصه صبح و یکحصه شام بدهند غذا
دال نخود بی نمک و نان نخود بی نمک و نا بر ضرورت نان میده و کباب بی نمک باید داد ایضاً که برای جذام مستحکم مجرب ست پوست هلیله زرد پوست بلیله آمله منقی هر واحد
دو دام گل سرخ سنا گاوزبان ریوند چینی اصل السوس مقشر دانه الایچی خرد و کلان کشنیز خشک هر یک یکدام گیرد و پوست تیواج خطائی و اگر نباشد عوض آن پوست
بیخ کرا بیخ ساٹھی پوست بیخ انجیر دشتی قسط تخم پنوار باپچی سرجهوکه زرد چوب هر یک نیم دام برگ نیم بار نیم گل نیم پوست بیخ نیم پوست تنه نیم هر واحد یکدام گندک

صاف کرده نیم دام همه را باریک سائیده پارچه بیز نموده هر روز بآب سرد نیم دام بخورند غذا برنج سانٹھی و دال مونگ کم روغن وکم نمک تا چهل روز پرهیز نمایند ایضاً
پوست بیخ انجیر دشتی دو دام مرچ سیاه نیم توله هر دو را کوفته بیخته سفوف سازند و بقدر مناسب بخورند و در ایام خوردن او آب بیکه دران بیخ جهربیری جوشانیده باشند
غسل نمایند و از غذای سفید پرهیز نمایند مطلا مجرب میر غلام رسول شراب دو آتشه بقدر چار فلوس بخته هلیله کلان دو عدد نیله تهوتهه ده ماشه تیل ٹبری ده ماشه آب لیمو
دو عدد آب برگ تنبول آب کوکنار هر یک دو فلوس همه ادویه کهرل کرده هفت روز بر بدن مالش نمایند عرق معمول در جذام و خارش و برص و آبله و شبور و قروح و
قلب ست گل سرخ دو آثار برگ گاوزبان شاهتره صندل سفید و سرخ برگ نیب مغز تخم نیب گل نیلوفر برگ کاسنی گل سیوتی برگ کاهو سبز خس هندی هر واحد یک سیر
گل نیب برگ حنا بادیان خار خسک سرپهوکه گل گاوزبان آمله بهار نارنج چرائته چوب چینی براده شیشم کشنیز پوست سنگتره هر واحد پاو سیر پوست بیخ نیب با درنجبویه
تخم کاسنی گل کوڑهل عناب خار شتر چهال کچنال گل معصفر پوست بیخ کیوڑه پوست جهربیری دانه الایچی خرد هر واحد نیم سیر پوست هلیله زرد پوست بلیله بلیله سیاه
عشبه مغربی تخم خیارین نیکوفته افتیمون هر واحد نیم پاو بسفایج فستقی سنبل الطیب تخم خرفه دانه الایچی کلان هر واحد پنج توله سعد کوفی چار توله جدوار خطائی ساذج هندی
هر یک سه توله برگ پان دو صد عدد زعفران ششماشه مشک یکماشه عرق کشند شربت برای طبیب نوع دیگر برای فساد خون از بیاض والد مرحوم پوست درخت نیم
برگ نیم تخم نیم گل نیم برگ بکاین تخم بکاین پوست درخت بکاین گل بکاین برگ گلاب گل نیلوفر گل سرخ گل خطمی برگ شاهتره چرائته سرپهوکه مکوه گاوزبان کاسنی کشنیز خشک
هر یک پاو آثار گل بنفشه برگ گاوزبان هر یک نیم پاو افتیمون با درنجبویه اسطوخودوس بسفایج صندل سفید صندل سرخ الایچی کلان الایچی خرد بالنگو هر یک پنج توله
پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی پوست بلیله آمله منقی هر یک نیم آثار عرق کشند و در نسخه دیگر پوست درخت کچنال پوست مولسری دودهی خرد برگ بهنگره سیاه
شاخ و برگ جوانسه پوست درخت گولر برگ حنا برگ بید ساده منڈی تخم شاهتره دهماسه بیخ کاسنی چوب بجبیسار عناب خس برم ڈنڈی نیل کنٹھی هلیله سیاه
براده چوب آبنوس براده چوب شیشم هر یک پاو آثار عوض برگ گلاب و گل خطمی و مکوه و گل بنفشه و افتیمون و اسطوخودوس و بسفایج و هر دو الایچی و بالنگو و تخم و پوست
دو وزن همه مساوی ست و برای دفع مواد سوداوی و جذام وغیره مفید نوشته اند معجون نیب دافع جذام و خدر و فساد خون و مواد آتشک و معمول بوست
شاخ نیب پوست بیخ نیب گل نیب پوست شاخ انجیر دشتی هر یک چهار دام شاهتره کشنیز چرائته تلخ پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی پوست بلیله آمله هلیله سیاه شیطرج
گل سرخ بادیان سنای مکی بسفایج در وج هر یک دو دام کوفته بیخته به چند شهد بسرشند خوراک یک توله و در خوردن این از ترشی و بادی پرهیزند و در غذا نمک کم خورند طریق
استعمال چوب چینی بدانکه مزاج چوب چینی نزد محققین مرکب القوی ست لیکن در زائد بودن یکی از دو کیفیت فاعله اختلاف ست و رطوبت فضلیه بسیار دارد و منافع
چوب چینی آنست که او مقوی حرارت غریزی و اعضای رئیسه و باه و اعضای تناسل و معده است و مجفف رطوبت غریبه و ملطف و محلل و سریع النفوذ در عمق
بدن و مفتح سدد و محلل مواد غلیظه و مدر بول و عرق و منقی خون و روح از کثافات و ملین صلابات و تعقدات و قامع قروح خبیثه و جروح مزمنه و نافع مرض آتشک
و آکله و اورام و بثور و جمیع علل سوداویه مثل جرب و حکه و جذام و قوبا و مالیخولیا و جنون و تپ ربع و بواسیر و نواصیر و وجع مفاصل و داء الفیل و داء الثعلب و داء الحیه و
سرطان و بهق سیاه و برص سیاه و رافع سائر اوجاع بارده مادی و ساذج و ریحی و اکثر امراض بلغمی مانند نزله و زکام و استسقا و امثال آن و جهت تحسین لون و تنویم
و تسمین بدن و ابراز جدری و حصبه و رفع سمیت اخلاط و قطع عادت افیون بی نظیر و انواع بواسیر را در غایت نفع ست بالجمله اهل تجارب اتفاق کرده اند بر آنکه از ادویه مفرده
هیچکدام در هیچ باب بنفع چوب چینی نمی رسد و آنکه در بعضے امزجه و برخی از امراض مضر دانسته اند از عدم مراعات امزجه است چه نحیف و محرور را تعریق بدان و استعمال تیز بینها
او ادویه حاره مضرست و مبرود را به بدو کثرت آب یا قلت مقدار چوب چینی و صاحب سده اشتار اجرم آن که مسدد قوی ست لهذا در اکثر مواد مستعمل جوشانده او ست
و خوبی چوب چینی آنست که وزدی یعنی گلابی و کم گره و غرقی یعنی سنگین باشد و بعضے گفته اند که نیم غرقی بود یعنی چون در آب اندازند بین بین بایستد و ته نشیند و نه
بر سطح آب آید لیکن بقعر مائل تر بود زیرا که افراط ثقل او دلیل فجاجت ست و باید که بوسیده و کرم خورده و کهنه و حجری یعنی بسیار سخت که از کار دبدشواری بریده شود
نباشد و در خردی و بزرگی میانه باشد و اگر جامع صفات حسنه باشد بزرگی او بد نیست بلکه هر چند بزرگتر بهتر و الا کوچک بهتر ست دیگر آنکه مثل کمان بسیار کج نباشد
و سطح ظاهری مستوی باشد و باید که ظاهر او مخالف باطن نبود بلکه اندکی سرخ تر باشد و در نرمی و سختی و رنگ مستوی الاجزا بود زیرا که استوا دلیل استوای نضج در جمیع اجزا ست

و بی رائحه بود و دیگر آنکه از مغیرات و مفسدات مثل مجاورت کافور و فرفیون و جند بادستر و مشک و امثال آن و رسیدن نم باران و آب دریا و گرمی آفتاب محفوظ باشد و دیگر آنکه ریشه دار نباشد و شخصی که اراده خوردن چوب چینی نماید باید که اول تنقیه بحسب حاجت کند و اگر حاجت فصد و اسهال افتد و گاهی بریکی ازین هر دو اکتفا کرده می شود و گاهی بشرط عدم حاجت هر دو ترک نموده می آید و یک هفته قبل از شروع عرقیات مناسبه شربًا و غسلًا بکار برد و آب را ترک نماید و همچنین عادت کم خوردن نمک کند تا آنکه وقت شروع نمودن قدر قلیلی از نمک باقی باشد و از برای مزاج گرم خریف و برای بارد ربیع مناسب است و در گرمای گرم و سرمای سرد استعمال ممنوع است و ایضًا بدون ضرورت عظیم استعمال این دوا نباید کرد و اسنان خوردن چوب چینی کهولت و ابتدای شیخوخت است و در اثنای خوردن آن از آب صرف و هوای سرد و حموضات و بقولات و لبنیات و فواکه رطبه و تناول نمک اطعمه غلیظه و کثرت اکل و جماع و حمام و حرکات سخت و جز آن هر چه منافی صحت باشد لازم دانند و از شیرینی های مفرط و ادویه بسیار گرم پرهیزند و اگر سن و مزاج مقتضی تبرید باشد شیره خرفه و امثال آن همراه عرق بید مشک و گلاب و دیگر اشربه استعمال توان کرد و اگر دیگر عوارض مانند تشنج و جز آن رو دهد ادویه مناسبه آن مرض همراه آب چوب چینی یا دیگر عرقیات استعمال باید کرد و تا مقدور از غم و جز آن اجتناب نمایند و بفرحت و بهجت مشغول دارند و اگر عادت بمسکرات باشد سوای شراب موافق معتاد بوقت آن بعمل آرند و چون از خوردن چوب چینی فارغ شوند همان پرهیز که در میان خوردن آن بود تا چهل روز مرعی دارند و آهسته آهسته رجوع بعادت خود نمایند و از حمام تا هشتاد روز پرهیز باید کرد و طریق خوردن چوب چینی اینست که بگیرند چوب چینی موصوف یک مثقال و از کارد ریزه ریزه کرده در ظرف نقره یا مس یا سفالی قلعی دار یا گلی انداخته در عرقهای مناسبه مثل گلاب و عرق کیوره که وزن آنها دو آثار باشد تمام روز تا دو پهر شب تر نمایند بعد از آن بر آتش ملائم بپزند تا که چهارم حصه بماند پس از آن آهسته آهسته دهن ظرف را واکنند و پنج دام وقت صباح و پنج دام وقت شام با قدری نبات سفید شیرین کرده بطریق قهوه بخورند و باقی را در ظرفی دیگر بدارند و بجای آب صرف نمایند و غذا نان گندم و جو و قلیه و شوربا و پلاو و کباب بی نمک و زرده و حلویات مناسبه و نقل بادام و پسته تنها یا با نبات نمایند و گوشت بچه مرغ و بره و دراج و تیهو و دیگر غذاهای لطیف و سبک مناسب بود و از پیاز بقدری که اصلاح گوشت کند و روغن بقدر معتاد باید خورد و دیگر چهار مثقال چوب چینی بگیرند و از کارد ریزه ریزه کرده در دیگ انداخته در ده آثار آب بطریق سابق بجوشانند تا بنصف رسد آتش را موقوف نمایند و دهن ظرف را آهسته آهسته واکنند و این را در هیچ حوائج ضروریه مثل شستن و طعام پختن و استنجا نمودن و جز آن نمایند و قدری ازین گرفته جامه و کلاه و پایجامه رنگین نمایند و تا ایام خوردن چوب چینی همین پارچه را در بدن دارند و مکانی را که دران اراده خوردن چوب چینی مینمایند باید که از همه جا بند کنند که تا هوا اثر نکند دور یا مدور آن آئینه یا ابرک مسامات و ساز نماید و روشنی بقدر خوش آینده دارند و اگر دیوار و سقف آن نیز بپارچه که از چوب چینی رنگین کرده باشند بپوشند و پارچهای حنائی و خواه هم از آن رنگ کرده باشند بهتر است و بقول حکیم شریف خان بعد از سه روز یک یک ماشه هر روز هر دو جا در ثقل سابق افزوده باشند باین طریق که روز چهارم پنج و نیم ماشه و روز پنجم شش و نیم ماشه و روز ششم هفت و نیم ماشه و روز هفتم یازده و نیم ماشه و علی هذا القیاس و آنچه از چوب چینی اول زبون و سیاه شده باشد در چوب چینی دوم که از برای استعمال تیار میشود افزوده باشند و بقول حکیم ذکاء الله خان روز اول چوب چینی ورق ورق تراشیده بوزن یک مثقال در یکنیم آثار آب شیرین بدستور تر کرده بجوشانند تا نیم آثار آب بماند صاف کرده ثقل آن نگهدارند و آب صاف آنرا بدو حصه گیرند و یکنیم توله نبات سفید آمیخته وقت صبح و باقی آب با همین وزن نبات بوقت شام در خلو معده از طعام بدستور نیم گرم کرده بنوشند و روز دوم همین قدر چوب چینی دیگر در همین قدر آب بدستور تر کرده با ثقل مذکور جوشانیده بنوشند و هر چه ازین ثقل سیاه شود دور نمایند و باقی ثقل نگاه داشته باشند و بعد هر روز یک مثقال چوب چینی نو در ثقل سابق اضافه نموده باشند تا بهفت مثقال رسد بعده همیشه هفت مثقال چوب چینی را با ثقل سابق در دو آثار آب جوشانیده شیرین کرده بدستور میخورده باشند تا سی روز و بعد از آن هر روز یک مثقال از چوب چینی کم میکرده باشند و یک توله چوب چینی را علیحده در هفت آثار آب بجوشانند چون پنج آثار بماند صاف کرده آب او را در طعام و وضو و استنجا و غیره استعمال نمایند و وزن این در میان مدت معلومه تا دو توله رسانند و آتش بقدر ضرورت اضافه میکرده باشند و بقول حکیم علوی خان جهت ابدان قویه و امراض صعبه مزمنه مانند آتشک و جذام و قروح خبیثه عتیقه و امثال آنها سه روز هر روز سه مثقال و سه روز دیگر هر روز پنج مثقال و سه روز دیگر هر روز هفت مثقال و بدین ترتیب تا مدت بیست و یک روز بعد هر سه روز دو مثقال بیفزایند که تا روز بیست و دوم چهار ده مثقال برسد و باز از روز بیست و سوم بدستور بکاهند که باز سه مثقال برسد و در مدت چهل و پنج روز

مقدار خوردن چوب چینی بدین طریق سه صد و نود مثقال میشود و باید که سرپوش دیگ را از آن بگذارند و خمیر محکم گیرند که بخار از دیگ بیرون نیاید و از هر جا که بخار آمدن آغاز کند همان وقت بند نمایند و با آتش نرم بجوشانند و سنگی بر سرپوش بگذارند تا از قوت بخار سرپوش مندفع نگردد و طریق معلوم نمودن اینکه آب بمقدار مطلوب رسیده است اینست که هر قدر آب که بعد از طبخ نگاه داشتن آن منظور باشد در دیگ جدا اندازند و سر او چوبی در دیگ گذاشته تا جای آب نشان کنند و بالای سرپوش و خمیر را دور نمایند و سنگ وزن آن را نگاهدارند بعده آن مقدار آب که در طبخ ثانی هم اندازند آن منظور باشد بر آن ریخته سر آن را بدستور سابق مستحکم نموده با آتش ملایم طبخ دهند تا آنکه بحدس دریابند که بوزن مقرر رسیده آن هنگام از آتش دیگ را برداشته وزن نمایند با وزن سنگی که نگاه داشته اند اگر برابر باشد فبها و الا باز قدری آتش در زیر آن نمایند و ساعت بساعت وزن نمایند تا بحد مقرر رسد پس آن طبیخ دیگ را فرود آورده نزد خود طبیب بدستور بنوشند و باید که چنان پرهیزند که طبخ تمام تا بوقت صبح شود که وقت خوردن آب سرد نشود و هر روز سر دیگ بیا انداز دیگ می بیفی آهسته اکشند تا بخار خفیف او بسر دیگر عضو برسد و اگر علت در عضوی دیگر بود آن عضو را بر بخار چوب چینی بگذارند و بعد از سه روز تا پنج روز یا هر هفته تعریق نموده باشند و بهتر آنست که در روز بحران التعریق نمایند و طریق التعریق آنست که مریض بر کرسی نشسته باشد و یا بر کرسی چوبین که بقدر روپیه سوراخ داشته باشد بنشانند و گرد کرسی از پارچه صوف سازند و لحافها بر خود گیرند بطوری که راه تنفس گشاده باشد و دیگ را زیر کرسی در آورده بتدریج بخار رسانند و صبر کنند که تمام بخار بر آید پس از آن دیگ را بر آورده آب صافی او گرفته یکدو پیاله از همین آب بیاشامند و تا عرق از بدن صاف از جای خود حرکت نکنند و بتدریج عرق را از پارچه خشک نموده از لحاف بر آیند و لباس خوب بپوشند یا بحمام و بعد الفراغ از خوردن چوب چینی عرق چوب چینی یا سفوف چوب چینی شروع نمایند و اگر چوب چینی نو نباشد از همان چوب چینی که چهل روز باستعمال در آمده است سیاه و بوسیده را دور کرده بکار برند و حکیم شریف خان صاحب چوب چینی قدیم یا آثار چوب چینی تازه انداخته ده آثار عرق همی کشیدند و نیم پاو گلاب و عرق کیوره و عرق گاوزبان و معجون چوب چینی سیاه اود و جرم چوب چینی در سده و در حشا نهایت مستقر و باید که سفوف و معاجین با ادویه مناسبه هر مرض و مزاج ترکیب داده استعمال می نموده باشند و قدر خوراک چوب چینی در سفوف چند روز اول باید که از دو دانگ تا نیم مثقال نباشد و بتدریج اضافه نموده از یک مثقال تجاوز ننمایند و در مزاج معتدل از چهار دانگ شروع باید کرد و بتدریج تا یک نیم مثقال باید رسانید و در مزاج قوی از یک مثقال شروع نمایند و تا دو مثقال بتدریج رسانند و مدت خوردن سفوف چوب چینی تا دوازده یا پانزده روز است و گاهی کمتر ازین مدت نیز کافی است و اگر بعد ازین مدت احتیاج باقی باشد بهتر آنست که بدستور اول شروع از اقل نمایند و همان ترتیب بیفزایند تا بمقدار اول یا کمتر از آن برسد و معجون چوب چینی تالیف حکیم شریف خان که در معجونات آتشک گذشت اینجا هم مفید بود و همچنین مفرح بارد و دواء المسک بارد که در آن چوب چینی انداخته باشند همراه عرق مذکور نافع بود و اگر در هنگام استعمال احداث گرمی نماید چند روز از چوب چینی نیفزایند تا رفع آن گردد و پس از آن قدر را احتیاج بیفزایند و اگر بدان اکتفا نشود کم نمایند بقدر ضرورت یا بالبعض مبردات مناسبه بیاشامند و غذاهای گرم را ترک نمایند و در میان شرب چوب چینی و بعد اتمام آن تغیرات و تبدلات بسیار در احوال رو میدهد از ضعف بدن و لاغری و قلت طعام و شراب و غیرها باید که مشوش و متردد الخاطر نگردند و ترک ننمایند زیرا که در اواخر و بعد الفراغ بتدریج طبیعت عود بصحت و تقویت مینماید و آن امور علامات تصرف آن دوا است در تمام بدن و تحریک آن اخلاط و مواد را اما اگر گرمی بسیار احداث نماید و از کم کردن و تدارک آن بمبردات مناسبه طبیعت باصلاح نیاید و دانند که ضرر خواهد رسانید ترک نمایند و لجاجت در آن نکنند که ضرور چوب چینی را بمقدار و مدت مقرر باید رسانید خواه مریض صحت یابد خواه هلاک گردد بلکه باید که نظر طبیب بجهت ابقای قوت که راس المال است باشد که در آن نقصانی تازه عائد نگردد و الحاصل این دوائیست بسیار قوی و چنانکه نفع آن عظیم است خطر آن نیز خطیر است باید که بدون تجویز طبیب حاذق و حضور حکیم مشفق مرتکب استعمال آن نگردند اقوال حذاق مؤلف اقتباس مینویسد که جهت تنقیه اول رگهای متعدده زنند چنانچه اول رگ سر رو و بفاصله سه چهار روز رگ هفت اندام و همچنین رگ باسلیق و همچنین رگ صافن بعده رگ پیشانی و صدغین و ودجین و درین اثنا مسهلات خون جهت کشیده شربت نیلوفر و عناب آمیخته تا هفته دهند و مانند پالک و خرفه و کدو و خیارین با درنگی هم تنها و یا در قلیه بچه بز پخته بنان تنک خورانند و یا آش جو با شربت نیلوفر یا شیر برنج با قند یا ماء الشعیر گاه و بعده تنقیه بدن نمایند بمسهلات مخرج سودا و لیکن جهت نضج این مطبوخ دهند گل سرخ تخم کاسنی برگ شاهتره سرپوکه افتیمون بسفایج ملکوه بنفشه هر یک هفت ماشه در بنج عقربی پنج ماشه عناب آلو بخارا هر یک هفت عدد سپستان بست عدد در عرق شاهتره دینار کوده

[illegible]

هر کدام پنج درم غاریقون سه درم بسفایج افتیمون اسطوخودوس گاوزبان هر کدام چهار درم نمک سیاه لاجورد هر کدام یک نیم درم کوفته بیخته سه درم از آن با سی درم ماء الجبن بخورند
و روز دوم این مطبوخ مرتب سازند مویز منقی پانزده درم هلیله سیاه برگ حنا هر کدام ده درم بانخواه پنج درم شیطرج نیم درم همه را در سه رطل آب بپزند تا به ثلث آید صاف نموده
پانزده درم عسل در آن حل کرده تمام هفته بنوشند باین نوع که یک روز ماء الجبن با سفوف مسهل مذکور باز روز دوم از این مطبوخ و روز سوم باز ماء الجبن معاودت کنند
و روز چهارم مطبوخ مذکور همچنان تا دو هفته بگذرانند آنگاه اگر در قوت احتمال باشد فصد باسلیق کنند و سه روز راحت داده باسلیق چپ کشایند و الا چند روز مطبوخ
افتیمون نوشانند بعد از آن فصد صافن کنند و شربت مذکور هنگام رجوع قوت دو مرتبه در هفته پنجم بنوشانند این همه مع ریاضت در حال نهار معتاد خوردن تریاق کبیر
و اربعه بروغن بادام و پسته و استحمام بسیار و نشستن در روغن کنجد و روغن زرد نیم گرم هر قدر که ممکن باشد و تا مقدور شربت بنفشه الو ترنجبین زرشک که آن از خواص عجیبه است و همچنین شیر
گوسفند که آن صحت بخشد مجرب است بعد از آن برای آمن از عود تا یکسال کامل اکتفا بر آنچه مذکور شده واجب است و لیکن شربت مذکور استعمال نکنند مگر در هر دو فصل اعتدال
و گویند که از خواص اینست که مار سیاه را در کوزه کرده اندر زبل دفن کنند تا کرم افتد بعد از آن آنرا بخورند که این تجربه رسیده و اکثر ثابت کرده اند که خوردن مشیمه زنان جذام را موقوف
میکند و من تجربه این نکرده ام و گویند که ادمان لیس کف پای شحم حنظل سبز جذام را متوقف گرداند و در این تنها اثر نیست تا آنکه تلخی او در دهن یابند و از ادویه مجربه
برای ایشان خصوصاً نزول ماء هندی اینست هلیله سیاه شیطرج هر واحد ده درم دار فلفل پنج درم بیش سفید دو نیم درم کوفته بیخته چند روز بروغن گاو چرب نموده بعد از آن بعده
بعسل بسرشند و شربت او یکمثقال است و این را برز جلی نامند و عقب او دواء المسک بخورند که این تریاق اوست و در جیب است محافظت برقی باهی شود و عسل و شربت
فادزهر در زیادت نور قمر و مالش تریاق محلول در سکه و اگر برگ حنا هفت و نیم مثقال در یکصد و پنجاه مثقال عرق گاوزبان خیسانیده بجوشانند تا بخمس آید صاف
نموده با یک اوقیه شکر سفید دهند و همین نوع تا چهل روز مداومت نمایند در ازاله این علت از مجربات مکرر است و گویند که هر گاه باین علاج زائل نشود از سائر
معالجات دست باز دارند و از ادویه مؤثره نوشیدن نیم اوقیه از بسفایج با یک اوقیه عسل هر روز تا یکهفته است و دو درم برگ حنظل با عسل تا ده روز همین حکم دارد و سعوط
بروغن تخم انگور مع زهره کرگس جذام مبتدی را زائل میکند و مستحکم را متوقف میگرداند و همچنین شرب زمرد زبرجد و ورق طلا و مروارید هر روز نیم درم تا بیست روز و عصیر
مطلقاً حتی که طلای او بعد طبخ و خوردن انواع هلیلجات و گوشت روباه و خارپشت بحر دل و کذا بیدانجیر مطلقاً و طلاء بر دزفت و زیت و نوشیدن طبیخ بیخ کزمازج سرخ
عجیب و مجرب است و کذا هیئه مطلقاً و روبیان و گوشت کفتار اکلاً و اگر تخم حنظل برآورند و در آن سه اوقیه هر واحد از زیت و آب اندازند بپزند تا آنکه روغن بماند و از آن هر روز
تا پنج درم بیاشامند درم حجر ارمنی و ثمن درم سقمونیا بنوشند استیصال سودا نماید و همچنین مداومت خوردن براده عاج تا پنج درم با آب پودینه و کذا شیطرج مطلقاً و شرب غاریقون
و خوردن عنصل بریان و کندر مطلقاً و کذا کرنب و چون عصاره این با نصف وزن هر واحد از زعفران و سرکه صبح و شام بنوشند جذام را متوقف گرداند و همچنین
قانفه طفل بمشک سوده و کذا شرب حجر البقر آنرا متوقف کند و مجرب است و همچنین فادزهر و زعفران و از مجربات بعد شربت مذکور من اینست که بگیرند مروارید
و عاج هر واحد یکجزو غاریقون نیم جزو زعفران زهره کرگس هر واحد ربع جزو بعسل بسرشند و تا سه درم استعمال کنند و طبیخ پوست بیخ کبر و درخت زیتون و گز فرو برند
و استعمال ده قیراط براده عاج و هشت جو زمرد سائیده و شیر بزجوان سرخ رنگ و شیر گوسپند تازه که بهمان ساعت دوشیده باشد بغایت نافع است تا سه روز یا هفت روز
توان داد و بدانند که چون این علت مزمن و متمکن شود از فصد و استفراغ بالکل دست باز دارند تا ماده روی در بدن انتشار یافته باعث هلاکت نگردد و اطبای هند درین
تراکیب غریبه همچون بلشی و برز جلی و امثال آن ایجاد نموده اند بعد از تنقیه بدن بخورند و چندان استعمال نمایند که در چشم تاریکی آورد و بینا از دو بدن را منتشر سازد و از آنجمله
روغن عذره است که براز خشک انسان را در کوزه انباز ندو ته آن سوراخ تنگ نمایند و ظرفی دیگر زیر آن نهند و بگل حکمت گرفته به تور بتال حنر آتش دهند روغنی که
در کوزه زیرین بچکد بعد از سرد کردن آتش برداشته نگاه دارند و بعد از آن نیم درم با برگ تنبول بدهند و تا هفت هفته بهمین نوع عمل کنند و بر بدن نیز از این روغن
بمالند و روغن روشا الخنزیر که بدستور مذکور برآورند همین حکم دارد و گفته اند که اگر بینی فرو نشسته باشد و اندامها ریخته نیکو شود و روی باصلاح آورد و گفته اند که مالیدن
روغن مار سیاه بر بدن مجذوم آن باعث روئیدن موی است و گوشت تنفاد بخاصیتی که اندر اوست بغایت سودمند است و چون نمک با روغن زیت و شراب آمیخته نزدیک
آتش بر اندام آنها بمالند الم را ساکن سازد و تعلیق چشم هدهد چشم زنده که در حالت حیات گرفته باشند بالخاصیت مفید است الوان کی در تربیه مفید بسیار که او اگر قصد

باسلیق ایمن ابتدا کنند بعده مطبوخ افتیمون سه روز بدهند و همچنین ماء الجبن بعد از آن سقمونیا با لاجورد دیگر روز دهند بعده باسلیق ایسر بکشایند و شیر تازه با شکر سه روز
بنوشانند بعده همچنین طبیخ نوا که بعد از آن این مطبوخ انجیر مویز منقی سپستان هر واحد بست درم بنفشه بسفایج اسطوخودوس اصل السوس هر واحد ده درم عناب
گل سرخ هر واحد هفت درم کوفته بچهار صد درم آب شیرین بجوشانند تا چهارم آب باند و صاف کرده سی درم شربت بنفشه حل کرده استعمال نمایند و تا تمام هفته تکرار
این کنند بعده فصد اخدعین کشایند و بر شربت بنفشه و شربت ورد و تریاق کبیر و حمام و طلا بروغن زرد و روغن کنجد و مسکه در خانه که هوا داخل نشود تا تمام هفته سوم
اقتصار ورزند بعد از آن شرب حنا تا یکهفته پس اگر بدین علاج صحت نیابد امر بسیار خطیر بود درین حالت بر تمام مفاصل داغ نهند و طبیخ افاعی بنوشانند و تریاق الذهب
و شرودیطوس در آخر دهند که قطعاً متوقف گردد و صحت او بتمامه ممتنع ست و بدانند که نرسیدم باین علت اصلا که ازاله او نکردم بدانچه مذکور شد و طول کرد انچه
دور کردم آن امر واریه و لاجورد و زمرد و سقمونیا فقط در کم از یک ماه و در اطلیه بر مروارید یا دهنج اقتصار کردم و غالب تدبیر یکه بدان این مرض فاسد می شود
عدم ترتیب علاج است پس گاهی اسهال میکنند قبل از فصد و احتراقات در بدن راسخ میشود و یا فصد میکنند با وجود قبض و هیجان صفرا پس صعود می نماید
و اطفا میکنند و یا تریاق او را امید دهند و خلط محتبس میگردد تا آنکه عظم استیعاب میکنند پس ازین حذر کنند که آن از سقطات جهله مفضی بتخلید علت ست مسیحی گوید که جذام
هرگاه در ابتدای حدوث خود باشد علاج پذیرد و اما مزمن از مستحکم علاج قبول نکند و انچه معالجه آن کنند ابتداء بالفصد نمایند اگر بدن متحمل او باشد بعد از آن تدبیرا
به تبرید و ترطیب مائل گردانند بعده ادویه مسهل سودا مثل افتیمون و بسفایج و هلیله سیاه و خربق و اسطوخودوس و لاجورد و حجر ارمنی استعمال کنند و اگر از احتراق صفرا
باشد استفراغ بهلیله زرد و سقمونیا و صبر و قثاء الحمار و شحم حنظل نمایند و هرگاه بدن پاک گردد لحوم افاعی مطبوخ بنمک و شبت بخورانند یا قرص افاعی بمقدار مثقالی بشراب
مقدار اوقیه یا تریاق کبیر بشراب دهند شیخ الرئیس میفرماید واجب ست که دران مبادرت باستفراغات و تنقیه بدن از ماده ردی قبل از غلظ مرض نمایند پس
هرگاه متحقق گردد که در انجا خون بسیار و فاسد ست لازم که مبادرت بفصد بلیغ نمایند و اگرچه از هر دو دست باشد و اگر تحقق آن نباشد فصد نکنند لیکن گاهی امر
بفصد او بتفاریق از رگهای خرد کرده میشود و اگر خوف از فصد عروق بزرگ باشد و دانند که خون بارد در ظاهر ست که این ابلغ از حجامت و زلو و کثرت در ضرر باشد
بود و آن مثل رگ پیشانی و بینی ست و اما در اکثر فصد محتاج الیه در علاج این مرض ست و از انچه مستدعی بسوی آنست تنگی نفس و دشواری اوست و گاهی احتیاج
بفصد و داج نزد داشت یا دبحت الصوت و خوف خنق افتد پس هرگاه فصد کنند لازم ست که یکهفته رخصت دهند بعد از آن استفراغ بمثل ایارج لوغاذیا و ایارج شحم حنظل
کنند و مطبوخات و حبوب مرتب از افتیمون و هلیله کابلی و غیره از ادویه مسهل سودا که در قول مسیحی گذشت تنقیه نمایند و مضر بود اگر شحم حنظل و سقمونیا نیز بدان مخلوط سازند
خصوصاً اگر در انجا صفرا باشد و صبر و قثاء الحمار بدان مضاف سازند و شیادریطوس ای ایشان نیکوست و ایضاً ایارج فیقرا و خصوصاً چون بسقمونیا قوی کنند
از مسهلات جیاره برای مجذومان بود لاسیما اگر شمه خربق آمیزند و یا بادی حجر ارمنی شریک سازند و در گرما لازم ست که تخفیف نمایند و در مطبوخ تقویت نسازند
تا که آن ادویه مواد را منتشر نکند و ثوران او ننماید مطبوخ برای مجذومان نسخه این همانست که در قول مصنف خلاصه گذشت و دران حلتیت نیم درم ست لیکن
درینجا هلیله زرد عوض برگ حناست و بدن او را بروغن گاو بمالند و در آفتاب نشانند تا روغن بجوشد و یا هفتاد قدم راه روند و بر پهلوی راست و چپ و پشت
و شکم منقلب شوند و نان با عسل بخورند و دوای مذکور هفت روز بنوشند و هر روز تجدید طبخ او نمایند و در علاج کسانی که مرض آنها مستحکم نشده باشد یک استفراغ کفایت نکند
بلکه گاهی در هر ماه دو مرتبه یا یک مرتبه بحسب مشاهده احتیاج باستفراغ افتد و آن با دویه معتدله باید و گاهی اسهال کرده میشود هر روز برفق یک مجلس بچیزیکه اسهال او کند از
شربات ناقصه ادویه مذکوره تا چهل روز متواتر و اما ادویه قویه بسیار مثل خربق و مانند آن و ادویه کثیر الوزن در سالی یک بار در ربیع و یک بار در خریف یا زیاده از آن
کفایت باشد و لازم ست که بر دماغهای ایشان به تنقیه از مثل غراغر مذکور در باب امراض سر و سعوطات معروفه توجه نمایند نسخه سعوط بگیرند دار فلفل و مامیران
و شیطرج هندی و جوزبوا و عاقرقرحا البنج هر واحد یکدرم جوز بوا و شکاع شیلم هر واحد نیم درم آب فنجنکشت سه تولچه روغن کنجد سه تولچه همه را مخلوط کرده بپزند تا آنکه آب برود
و روغن بماند پس صاف کرده در شیشه بدارند و در هر دو منخر بچکانند بعده هرگاه ازین کثرت نمایند عقب او سعوطات مرطبه بکار برند و واجب است که از هر چیز مجفف
و مقلل رطوبت غریزی ایشان را منع کنند و تعب و غم بر ایشان حرام ست و از هوای حار یابس بهوای رطب معتدل در حر و برد نقل کنند و بعد تنقیه دغنها مثل روغن بادام

بشل عصیر انگور بنوشند و این وقتی ست که استفراغ ایشان مرات کرده باشند و لازم ست که هر صبح بعد از اندفاع فضول از معابر ریاضت کنند و برفع آواز بلند
تحلیف دمند و بر بند کشتی گیرند بعده مالش ایشان نمایند پس هرگاه عرق کنند نشف آن نمایند بعد آن روغن بمالند بروغنهای معتدله در حرو برد مطلب و اکثر ایام
مقوی دماغ نیز اکل ایشان و در ابتدا احتیاج بمقویات اند مثل هلیله و ایضاً مازو و بسر که و گاهی بر ایشان استعمال کرده میشود و مالش روغن مع شیر زنان و همچنین و جب
که بدان سعوط نمایند چون یبوست کثرت نماید و هرگاه بر ایشان غثیان هیجان نماید قی کنانند و بهتر آنست که حمام کنند بعده مالش نمایند و چون حمام کنند پس عروق
ایشان مثل روغن مورد و مصطکی و روغن شکوفه انگور و دار شیشعان و روغن قسط بر اطراف می باید بعد از ان مریض را نیم ساعت جهت داده بعد دیر مرغ قی آورند بعده
انکرک و شبین بنوشانند و گاهی احتیاج افتد بمالش ایشان در حمام بلطفات محلله که در ان نطرون و کبریت و حب الغار و سرگین کبوتران بلکه خردل و صعتر و فلفل
و دار فلفل و عاقرقرحا و مویزج و صبر و یودینه افتد و تضمید بدان بر مفاصل ایشان بلکه گاهی احتیاج بمثل فرفیون آید و این آنگاه باشد که ایشان را تکلیف استحمام را
تحلیل مشغول و تعریق دهند و گاهی مالش ایشان بتریاق و مثلیثا و تفطار غان میکنند و گاهی احتیاج مالش ایشان بمثل این ادویه در آفتاب گرم افتد و بهترین غسول
او در حمام آبی ست که در ان حابه صابون خوشبو پخته باشند و واجب ست که مجذوم از جماع اصلا اجتناب نماید و اما اشیائیکه ایشان را بخورانند از افضل ادویه تریاق فاروق
مرتب بلحوم افاعی ست و تریاق اربعه و فتار غان و دبید کبریت و گاهی باینها سعوط نیز میکنند و ایضاً اقراص افاعی تنها یک مثقال در یک اوقیه شراب ممزوج و یا مطلا
و ایضاً اقراص عنصل و بدانند که گوشت افعی و آنچه در ان قوت لحم او باشد از بزرگترین ادویه برای این مرض ست و باید که افعی سنجی و یا ریفی و یا شطی نباشند که آن
و اکثر قلیل المنفعت بود و در بسیاری از ان ضرر تعطیش و اتلاف ست بلکه افعی کوهی اختیار نمایند لاسیما سفید رنگ و سر و دم آن یکبارگی قطع کنند پس اگر سیلان خون او کثرت
نماید و مار مضطرب باضطراب کثیر زمانی طویل باقی ماند بهتر ست و الا ترک نمایند و موافق از ان آنست که سیلان خون و اضطراب بعد ذبح کثرت نماید و بعد پاک کنند
و بپزند چنانچه مذکور گردد و آنرا و شوربای آنرا بخورانند و شرابی که در ان افعی بمیرد یا از ان شراب قدری بنوشند قومی بشرب آن شفا یافتند اتفاقاً یا بالقصد قتل او از
نوشانندن تا این مجذوم بمیرد و رحمت یابد یا مردم از مردن آن رحمت یابند و یا این فعل با طاعت حکم ورد یا باشد و نمک افاعی نیز برای ایشان نافع است و اما
شوربای افاعی پس بگیرند افعی از هر دو طرف قطع کرده و شکم صاف نموده و بگندنا و شبت و نخود و نمک اندک در آب بسیار بپزند تا مهرا شود و پس استخوان او دور کرده گوشت
او بخورند و شوربای او بنان سمید ثرید کرده بنوشند و گاهی با آن بچه کبوتر هم بپزند تا خوشبو گردد و گاهی نفع این تدبیر در ابتدا ظاهر نشود بعده دفعة پدید آید و گاهی
پیش از عافیت چند روز زوال عقل تقدم نماید و علامت ظهور فائده در ان و وصول بوقتی که در ان از استعمال او منع کردن واجب بود آنست که مجذوم در
انتفاخ آغاز کند بعده منتفخ شود و پس گاهی عقل او مختلط گردد و بعده جلد او بیفتد پس صحت یابد و هرگاه چشم او تاریک نشود و منتفخ نگردد بار دیگر تکرار این تدبیر نمایند
و از ادویه که برای این مرض ستوده اند نیست که مار سیاه را بکشند و دفن نمایند تا آنکه در ان کرم افتد پس کرم آنرا برآورند و خشک کنند و کسی که بدان جذام افزاید تا
سه روز هر روز یک درم بشراب العسل بخورد و ایضاً مالش روغنی که در ان قوت افعی باشد نافع جذام ست مثل زیت که در ان افعی پخته باشند و مثل این دوا بگیرند مار سیاه بکشند و در زرد
کرده سرکه کهنه هشت اوقیه و آب یک اوقیه و شیطرج رطب پنج لوف هر واحد دو اوقیه بران انداخته بآتش نرم بجوشانند تا نار مهرا گردد و آب صاف آن گرفته در ظرفی
بدارند و بعد حلق سر و ریش بدان بمالند و تا سه روز بعمل آرند و ایشان را از استعمال ادویه افعیه انسلاخ از جلد فاسد و ابدال لحم و جلد صحیح عارض شود با وجود آنکه
مالش مجذوم بمرطبات معتدل الحرارة در بعض اوقات نفع میکند چون یبوست کثرت پذیرد و همچنین سعوط او مثل روغن بنفشه که در ان اندک روغن خیری باشد
و ایضاً تمریخ شحوم درندگان و نرگاوان و پرندگان و این بعد تنقیه باید و قبل از تنقیه مالش نشاید که تسدید مسام کند و از مشروبات نافعه برای ایشان برنجی و دوا السلام
است و شیر از او فق چیزهاست که بدان معالجه او کنند و خصوصاً نزد تنگی نفس و دشواری او و گرفتگی آواز ان و در فترات این استفراغات و باید که بعد دوشیدن فی الفور
آنرا بنوشند و شیر گوسپند برای آن از انفع اشیاست و لازم ست که از ان آنقدر بنوشند که هضم شود و اگر ممکن باشد و بران تنها اقتصار کنند بسیار نافع بود و اگر چاره نباشد
حتی الامکان چیزی سوای نان پاک و شوربای لحوم حملان و مانند آن که عنقریب مذکور گردد بران زیاده نکنند و هرگاه نفس بعلاج حوی کند اولی آنست که شیر را ترک
نمایند و باشیای حریفه متوجه شوند و بدان قی کنند نه بغیر آن و با آنچه مذکور شد استفراغ نمایند بعده اگر احتیاج شود اعاده شیر بر حد مذکور کنند و لازم ست که تکرار این تدبیر

وداجین و هر دو رگ پس گوش و پیشانی و احیانا از هر و هفت اندام در وقت ربیع کنند و در اخراج خون کثرت نمایند تا آنکه غشی ظاهر شود و بعد از چند روز اسهال بدوا معمول
بشحم حنظل و مطبوخ افتیمون و غاریقون مقوی با ایارج فیقرا و شحم حنظل آورند و ده روز راحت دهند پس شیر شتر و ماء الجبن بسفوف مسهل سودا دهند و تغذیه ایشان
باغذیه مرطبه مثل لحوم ... ان و جدی و خنافس و ماکیان و بط فربه معمول بشوربا و با یخنی اسفیدباج حملان فربه بطریق شوربا و ماهی رضراضی بطور شوربا یا بریان بروغن بادام
کنند و از فواکه انجیر و انگور شیرین دهند و حلوا معمول بروغن بادام و بادام و شکر و پسته و حریره مرتب از مغز گندم بروغن بادام و شکر طبرزد و شیر تازه دوشیده در
ابتدا ایشان را موافق است و از اوفق اشیا برای ایشان غرغره بشیر گوسپند بروغن بادام شیرین است هرگاه در حلق گرفتگی آواز باشد و هرگاه مرض بسکون ابتدا
کند لازم است که از ایشان قطع شیر نمایند و چون فصل گرما باشد قی باشیای حریفه مثل ترب و تخم جرجیر و ماهی شور کنند و عقب او شربت افسنتین و شربت پودینه بنوشند
بعد از آن استعمال اسهال بادویه که دران خربق افتد باید کرد و کسی را که مرض او مستحکم باشد خربق دادن سزاوار نیست و باید که مسکن ایشان در مواضعی باشد که
هوای او حار رطب بود و از هوای سرد و مواضع یابسه اجتناب نمایند و از اغذیه مولد سودا مثل لحوم البقر و بچه شتر و وحشی و نمکسود و عدس و مانند آن اجتناب کنند
و ریاضت معتدل قبل از غذا و بعد پاک شدن از براز و بول و مالش معتدل استعمال نمایند و مالش با پیه خرس و روباه باندک روغن بنفشه و روغن مغز تخم کدو و روغن بیضه
و ماکیان نیز نیکوست و بعد از آن استحمام نمایند و آبیکه دران بابونه و اکلیل الملک پخته باشند بر بدن ریزند و بعد از آن مالش بعن آرد نخود و باقلا کنند این همه در اول مرض
بعمل آرند و تدابیر صاحب او باین تدبیر کنند که بدن بحالت صحت او رجوع کند و از آن این مرض زائل گردد و اما هرگاه این مرض مستحکم گردد باید که تعاهد فصد وداجین در ایام
ربیع و خریف کنند و محاجم بلا شرط بر فم معده و شکم گذارند و با آن اضمده مسمات و روغنها و مراهم استعمال کنند صفت آن حماما و سنبل الطیب و قردمانا و دار فلفل و سلیخه و کندر رو
قسط تلخ و عاقرقرحا و مصطکی و مقل و مر و حب بلسان و اشق و شیح و میعه و سیسالیوس و زراوند مدحرج و طویل و سعد و اکلیل الملک و قرنفل و بیخ سوسن آسمانجونی و روغن
بلسان هر واحد یک وقیه لادن دو و نیم درم زعفران نیم اوقیه علک الانباط و موم هر واحد سی درم آنچه گداختنی است بروغن ناردین آنرا بگدازند و ادویه کوفته بیخته بدان آمیزند
و با روغن بلسان حل کنند تا هموار گردد و بعد از آن دوای مسهل در هر فصل دو مرتبه یعنی ربیع و خریف استعمال نمایند و ایضا ماء الجبن بسفوف مسهل سودا دهند و نسخه آن
سفوف در قول مصنف خلاصه گذشت سه درم از آن با دو ثلث رطل ماء الجبن مرتب بمغز قرطم بدهند و این دوا بنوشانند بگیرند سرکه کهنه یکنیم اوقیه قطران و عصاره کرنب
هر واحد یک اوقیه و این اشیا را مخلوط کرده صبح و آخر روز بنوشانند و ایضا هر روز پیاز عنصل نیم مثقال با شربت عسل یا با عسل مثل لعوق ساخته بدهند و در هر سه روز یکبار حلتیت
نیم درم با عسل و روغن گاو سوده بدهند و ازین همه نافع تر اقراص افاعی است چون یک مثقال از آن با بست درم شراب ریحانی بدهند و چون قرص اسقیل یک مثقال
آب پودینه سبز دهند و بهتر ازین همه تریاق فاروق است چون از آن یک درم تا یک مثقال با آب مطبوخ افتیمون و اسطوخودوس و خربق سیاه و گاوزبان بخورند و چون بدن
صاحب این مرض تریاق لطوخ کنند بدان انتفاع یابند و هرگاه ایشان را لحوم افاعی دهند بعد از آنکه از طرف سر و دم او بقدر چهار انگشت قطع کرده و شکم او پاک کرده و پوست او
دور نموده بطریق شوربا بشبت و گندنا و نمک پخته باشند بدان منفعت بین یابند اندک و باید که صید افاعی از مواضع نیک زمین کرده باشند و حذر کنند از آنکه باوطی یا معطش
یا صید کرده از نواحی بحر و سباخ باشد و صید او در ایام ربیع کنند و چون نمک که بلحوم افاعی میسازند در طعام ایشان استعمال نمایند بدان انتفاع یابند و باید که بر بدن ایشان این
طلا نمایند صفت آن نطرون و آس و گوگرد زرد و فرفیون و برگ انجیر هر واحد یک جزو باریک سائیده بسرکه سرشته بر بدن لطوخ نمایند دیگر بگیرند زرنیخ سرخ ده درم کبریت اصفر
پانزده درم قسط هشت درم اکاشش ده درم برگ صنوبر و حب الغار خشک هر واحد بست درم کوفته بیخته بآب برگ جوز یا بآبیکه دران برگ جوز جوشانیده باشند بسرشند تا مثل
چرک حمام گردد و بر بدن طلا کنند و اگر فصل گرما باشد در آفتاب قیام نمایند و در سرما اندر حمام بعده غسل بآب خطمی سفید و آب سبوس گندم و آب مطبوخ بنفشه و نیلوفر و جو کوفته
و مانند آن کنند و باید که لزوم این تدبیر نمایند طبری گوید که در جذام حادث از کثرت خلط سوداوی بغیر احتراق بسیار دران اگر متحمل و در بدن خون زیاده باشد فصد باسلیق
کنند و غذا گوشت رهو و مرغه مجربه و آن شوربای لحوم افاعی است بعد قطع دم و سر و اخراج آلایش شکم مطبوخ بشبت بسیار و نخود سیاه بدهند بعد از آن فصد هر دو ابطی
نمایند و شوربای ماکیان فربه و گوشت آنها بخورند بعده هر دو سر رو بگشایند و لحوم حملان بطور زیرباج بخورند و حفظ قوت او نمایند بعد آن فصد وداجین کنند و جوزه ماکیان و کبوتر بچه
و کباب و زرده بیضه نیمبرشت خورند و نبیذ سفید و خوشی کهنه بنوشند بعده فصد پیشانی و سر دو گوشه چشم و هر دو رگ زیر زبان نمایند و چندان خون بر نیارند که ضعف

عه زیرا که از مسهلات رطوبات بیرون دفع درست ۱۲ منه رحمه
ف تو زیاده مستحکم

ف ذکر و ادن افعی

عه سباخ زمین شوره زار ۱۲ منه رحمه

عه زیرا که از ابدان ایشان این خون که خارج شود است کرازین رفق الاصلاح باید ۱۲ منه رحمه

شدید ظاهر شود بعد ازان لزوم شرب سکنجبین عنصلی و شوربای ماکیان کنند پس اگر در مزاج او حرارت شود لزوم ماء الشعیر سکنجبین نمایند حتی که از ابتدای مرض چهل روز برین
تدبیر نمایند و بعد ازین حب سه شربت در مدت پانزده روز بخورانند نسخهٔ آن خربق سیاه در سرکه تر کرده یک نیم دانگ افتیمون وج مصطگی غاریقون سقمونیای مشوی هر یک
دو دانگ سنبل الطیب یک دانگ چوب چینی ایارج فیقرا هر یک نیم درم همه را سائیده بآب برگ بادرنجبویه سرشته حبها سازند و در سایه خشک کنند شربتی دو درم و ثلث و از طعام
بر شوربای لحوم افاعی اقتصار ورزند نسخهٔ آن بگیرند افعی جوان و سر و دم او یکبارگی قطع نمایند باین طور که دو مسمار بر چوب املس شبیه بچوبیکه بران اموال وزن میکنند
غرز نمایند بعده افعی را بر پشت او بخوابانند و گردن او را از یک مسمار و دم او را از مسمار دیگر بندند بعد ازان دو مرد بنشینند که کارد آنها بر شکم او باشد بعده کارد بجای
سه انگشت از سر او و سه از دم او بنهند و دفعةً بکارد قطع کنند بعده وسط او بگیرند و آنچه در شکم او باشد خارج نمایند بعد ازان افعی را بشویند و هر کدام از افعی که ازان خون
سیلان نکند البته استعمال او نکنند و احتیاط نمایند از افعی که صلابات او کل نباشد بعده با شبت و نخود بپزند تا آنکه لحم او مهرا گردد پس لحم خالص او بگیرند و در هاون
بکوبند تا باریک و نرم گردد و آزاد ازان شوربا آمیزند پس هرگاه مریض منتفخ شود و عقل او زائل گردد و اعضای او متقرح شود دلیل شفا و صحت باشد و گاهی بعد فصد و استفراغ
اندک تریاق میخورانند و ازین سفوف نسخهٔ آن زراوند مدحرج فلفل سفید زنجبیل هر واحد یک درم وج دو درم حرمل یکنیم درم طرشقوق خشک هلیله سیاه مامیران چینی
هر واحد پنج درم قطر اسالیون و فاریقون سعد [illegible] صعتر فارسی زوفای خشک هوم المجوس بیخ سوسن هر واحد سه درم همه را سائیده بران مثل ربع مجموع قرص افعی
سوده و مثل همه نبات سفید انداخته هر روز ازان بر نهار دو درم بخورند و واجب است که درین مرض چیزی از لحوم افاعی نخورند مگر بعد فصد و استفراغ و تسکین مزاج
و اگر از تناول لحوم افاعی عطش ظاهر شود ازان چیزی نباید خورد و از اشیائی که در علاج این مرض استعمال کرده میشود اینست که بگیرند تریاق کبیر یک مثقال و در
شراب کهنه بگدازند بعده مریض در حمام داخل شود تا خوب عرق کند بعده از حمام بیرون آمده بر بدن خود این تریاق بمالد و این از انفع ترین اشیاست تا وقتیکه مرض
مستحکم نگردد و اما هرگاه مستحکم شود و حس اعضا برود و استحاله و صحت قبول نکند و از چیزیکه استفراغ این مرض ان کنند اثر نیک نماید بلکه جائز بود که گویند آن شفا یابد
نقل کردم او را بسبب حسن تاثیر او و معروف بمختار ساس است و اهل شام و مصر آنرا استعمال میکنند نسخهٔ آن بگیرند پیاز عنصل بریان بست درم بیخ سوسن آسمانجونی
هفت درم هلیله سیاه و بست درم افسنتین افتیمون راوند چینی هر یک پنج درم بسفایج پوست بیخ کبر هر یک ده درم حشیش غافث و اسقولوقندریون هر واحد سه درم همه را در آب
بقدر مناسب یکشبانه روز بخیسانند بعده بطور مطبوخ بپزند بقدر یکصد و بست درم ازان صاف کنند بعده دران این معجون بمالند شحم حنظل زرد رسیده نیم درم
لاجورد مغسول دو دانگ غاریقون یک درم نمک نفطی یک نیم دانگ خربق سیاه یک دانگ سائیده بعسل سرشته در مطبوخ مالیده بعد پرهیز این دوا بنوشند که تاثیر او درین مرض
بسیار نیک است و گاهی آن مریض این دوا بنوشانند و امر بپرهیز پانزده روز میکنند و غذای او دران نخوداب نخود سیاه بود که با آن لحم حملان پخته باشند و هر روز
یکبار در حمام داخل کنند پس هرگاه پانزده روز شود این دوا بخورانند نسخهٔ آن هلیله سیاه و مویز منقی هر یک بست درم افتیمون افسنتین هر واحد هفت درم بجوشانند تا مهرا گردد
پس افشرده و از [illegible] یک قدح صاف کنند و دو مثقال لوغاذیا و نیم مثقال دواء المسک وقت باقی ماندن سوم حصه از شب بخورند و چون صبح شود مطبوخ مذکور بنوشند
و این نیز از مختار چیزهاست که مجذوم بنوشد و لازم است که دائم [illegible] کنند و بر بدن لحوم افاعی مطبوخ مدقوق بشراب حوضی سرشته طلا نمایند و در حمام هر روز
یکبار مرتبه داخل شوند که باین طریق صحت یابند و بسیار ذکر کرده که من و [illegible] امتحان کرده ام که هر کرا رگی در اسفل او بشگافند و بران اسهال خون افراط نمود و یا [illegible]
بسیار آمد و یا خون از بیخ دندان او گشاد و یا [illegible] آن صحت یافت و از انواع دیگر از جذام که از احتراق صفرا حادث شود [illegible] فصد از اکحل [illegible] است مع
استعمال ماء الجبن و استفراغ بدن او بطبیخ افتیمون و بحقنات سائر آنچه مذکور شد و حفظ مزاج او کنند تا حرارت بسیار نپذیرد و از هوای یابس و بلد حار یابس دوری
[illegible] بسیار آب [illegible] باشد نقل کنند و آب چشمهٔ کبریتی بنوشند و دائم اندران نشینند و درین نوع لحوم افاعی تریاق کبیر استعمال نکنند بلکه لازم است
[illegible] سکنجبین معمول بسرکهٔ عنصل نمایند که این اوفق اشیا برای ایشان است بعد فصد و استفراغ [illegible] اعضای قریب از مواضع [illegible]
[illegible] دلالت کند بر کثرت فساد [illegible] اخلاط او بسیار فاسد شده و اگر [illegible] سقوط اطراف او زنده ماند [illegible]
[illegible] حادث شود [illegible] مزاج [illegible] ماء الشعیر سکنجبین [illegible] شوربای ماکیان

و لحوم جدی و شیر خوارهٔ مانند آن خورند و بهترین طریق معالجهٔ ایشان آنست که دران مسالک ترطیب و تنقیه مع استفراغ سلوک نمایند و بعد استفراغ و تعدیل مزاج بخوردن
ماءالشعیر و ماءالجبن و شرب شراب ممزوج صاف اجازت دهند و هر موضع که از اعضای ایشان متقرح گردد بران این ضماد نمایند که مرداسنگ و بیخ حنظل با شنبلید و عدس مقشر و برگ
مورد و پوست بیرون پسته و جوز سرو در سرکه و آب عصی الراعی حل کرده ضماد کنند و گاهی ضماد گل سرخ و گلنار و گل ارمنی و عدس مقشر و پوست بیرون پسته کوفته بسرکه سرشته
میکنند و اگر سرکه موافق عضو نباشد بگلاب سرشته بدستور ضماد نمایند و گاهی تضمید مواضع باسپغول و تخم بارتنگ با آب و سرکه بهم زده میکنند و هر موضع که از سرکه ضرر یابد اندک روغن گل
بادی آمیزند و هر موضع از اعضای او که صلب گردد و درخشنده بود حتی که مشل و مل و خراج شود و ضربان او عظیم بود پر ضماد بشراب بشش که با برگ کاسنی کوفته بروغن پخته آمیخته باشند
باید کرد که او بکشاید مواد ردی که دران محتقن باشد خارج گردد و ضربان زائل شود ابو منصور گوید که چون به بینند که سفیدی چشم مجذوم مائل بکبودیت شده و یا گرفتگی در آواز او آغاز
کرده و عرق او بسیار بدبو شده و چهرهٔ او شبیه بمشک پر باد منتفخ گردیده و سرخی او اشتداد نموده و موی ابرو برقت ریختن شروع گردیده باید که تدارک و نمایند و اولا در علاج او ابتدا
بفصد هفت اندام از جانب راست و فصد رگ پس گوش و دو داجین کنند بعده چند روز رخصت دهند و دران ایام غذا شیر گوسفند سازند پس اگر هر روز بر نوشیدن او اقتصار نمایند
بهتر بود و اگر نتوانند نان صاف بادی بخورند و اگر از گوشت صبر نکنند بره شیر خواره و حملان و شور با بخورند و شراب رقیق ممزوج بآب نوشانند و هر روز بر ناشتا در حمام داخل کنند
حتی که خون او رقیق گردد بعد ازان از دست چپ فصد کنند و چند روز رخصت داده و دران غذای مذکور دهند و در حمام داخل نمایند و طبیخ افتیمون مرات دهند و در میان آن
رخصت داده و از تعب بیداری حذر کنند و از اغذیه که اصحاب مالیخولیا را ازان اجتناب واجب بود پرهیز کنند و لزوم ماءالجبن بشکر نمایند و تدبیری سازند مثل آنکه اراده تسمین
بدن او میکنند و در حمام بالش آرد باقلا و نخود و آب چقندر و آب حلبه و بورق و کندر بسرکه و اشنان و کبریت نمایند و در آب نیمگرم بسیار داخل کنند بعد آن بالش و روغن مغز تخم کدو و بنفشه
و شیر زنان کنند و ایضا شیر زنان و روغن بنفشه در بینی چکانند و روغن بادام یا روغن کنجد تازه چند روز بر شراب رقیق ممزوج بآب بسیار و یا آب انگور سفید مسکن عطش بنوشند و دوا دن
حالتیت بقدر بندقه بعسل و روغن گاو و آنرا نیکو ست و اما کسی که این مرض دران مستحکم شود علاجش بلحوم افاعی یا بدوای معروف بسر حلی کنند و افعی را که سر و دم بطریقیکه در اقوال سابق مسطور
شد و شکم او پاک کرده قطع نموده بآب و نمک بشویند و با نمک و شبت و اندک خولنجان و آب زیت و اندک نخود پخته بدستور بخورند پس اگر اعتبار بآن شود و بهبود کفایت باشد و الا
اعادهٔ آن کنند تا آنکه عوارض مذکوره ظاهر شود و مریض منتفخ گردد و مجذوم این هر دو بخورد مگر بعد تنقیه تام بفصد و اسهال و جالینوس ذکر کرده که افعی در شراب مرده و گداخته بود و آنرا مجذوم
در حالت بیخبری بخورد پس جسم او ورم کرد و جلد ظاهر او و قتادهٔ صحت یافت و ازان معرفت این علاج حاصل شد و آهرن گوید باید که مجذوم از باد خود بیمار دیگر که مبتلای او ازان
گرم باشد نقل کند و گفته که هر چیز در مجذوم فاسد میشود حتی که نطفه زیرا که پسر مجذوم از جذام سالم نمیماند و علی ابن زین گوید که زنی را علت جذام عارض شد و علاج شرب افتادی شراب این دوا
کردم و صحت یافت و آن اینست که بگیرند بلیله کابلی چهل عدد و با افتیمون از پنج درم تا هفت مثقال و ریاس ائیده با کشمش یا موبز منقی یا فانیذ سرشته نگهدارند و هر روز بر ناشتا چهار مثقال
ازان بدهند و محمد بن زکریا گوید که جوانی را ازین علت علاج کردم که روی او متغیر شده و موی او ریخته بود بفصد و اسهال بطبیخ افتیمون و حبوب مخرج سودا و مداومت حمام و آبزن و اغذیه مرطبه
و بعد اسهال چند روز رخصت میدادم مع حسن غذا و باز اعادهٔ اسهال میکردم تا آنکه در مدت پنج ماه چهل نوبت استفراغ نمودم باذن الله تعالی موی او رستن گرفت و رنگ چهرهٔ او
به نیکوئی آغاز کرد و در شش ماه صاف شد و قریب صحت تام گردید آنگاه تدبیر ازان منقطع شد و بضرورتی سفر اختیار کرد و بعد شش ماه او را دیدم بالکل از مرض نجات یافته و بحالت اصلی
خود گردیده و درین مدت غلبت همین تدبیر که بهراو کرده بودم بکار بر دیگر دران دوای مسهل سودا و ماءالجبن نخورده بود و هم او گوید که و بودن خصیان از جذام دلالت برین دارد که
مجذوم را از مجامعت البته اجتناب می باید کرد و هیچ علاجی قوی تر برای مجذوم از خصی کردن نباشد زیرا که او بتدبیر طبیعی میرسد که بتدابیر دیگر بدان نرسد جعفر گوید که تعاهد فصد نمایند اگر
خون سیاه غلیظ خارج شود و فصد نمودن چنین در اخراج سودا القوت بالغ النفع ست و اولا باصلاح مزاج خون مبادرت کنند بنوشیدن آب شاهتره و آب کاسنی و ماءالشعیر ساده و مبرز بشکر یا شربت
نیلوفر یا جلاب یا ارد یا عرق گاو زبان و شکر یا شربت لیمو و شربت شاهتره و عمده در علاج ایشان توجه بترطیب مزاج و ترک اغذیهٔ مولد سودا و همه مالح و حریف و حاد ست پس اگر خطا بخوردن
یکی ازینها واقع شود باید که بمبادرت تنقی نمایند و در تنقیهٔ معدهٔ ایشان ازان چاره کنند و در ربیع و خریف مطبوخ افتیمون یا حب آن یا ایارج لوغاذیا بدهند و قبل و با استعمال ماءالجبن چند روز
اقدام نمایند و تعهد استعمال شربت شاهتره و مربی بربیو نمایند و غاریقون و حجر ارمنی کنند و ترطیب اغذیهٔ ایشان سازند و ملازمت خوردن افتیمون و ماءالجبن خیسانیده بروغن بادام نمایند
و از فکر و غضب و نشستن در آفتاب و هرچه موحش بود باشد اجتناب نمایند و سواری کشتی و آواز بلند و قرائت و دیگر ریاضات قویه گاهی ایشان نافع کند نزدیک شراب صرف و کهنه اصلاح گردد

وممزوج بآب بسیار نیز کم وزن وگاه گاه استعمال نمایند و از مداومت معاجین حاره وادویهٔ قویه واستعمال خرما ورطب ولبن وحلاوات حذر کنند واستاد من گفته که درین زمان فصد وداجین واستعمال حبشی وبزرجلی متروک است وجالینوس گفته که در امراض سوداوی مثل سرطان وجذام جائز نیست که اسهال سودا یکمرتبه یا دو مرتبه کنند بلکه مرات کثیر نمایند وهرکه از اولاد مجذومان غیر مجذوم پیدا شود چون بالغ گردد آنرا جذام بهم رسد والله اعلم سر هندی گوید که تجربه کردم در ابتدای جذام مواظبت بر سفوف معمول از خاکستر ریوند وزرد چوب بریان مساوی بآب باران واین را یاد دارند که این عملی ست که تجربه بدان شهادت دهد و در طحال مذکور شده که طبیخ طرفا نافع یرقان وجذام است وتجربه صحیح یافته شده وایضاً از ادویهٔ مشهوره مجربه وسهل نوشیدن نقوع حناست وصفت او اینست که بگیرند برگ او ده مثقال یا یک اوقیه وشب در پیالهٔ آب چندانکه آب آنرا بپوشد بخیسانند وصبح صاف کرده برنهار بنوشند این عمل هفت روز کنند مع جودت غذا وزرنیخ کشته آنرا نافع است وصفت کشتهٔ او اینست که بگیرند زرنیخ طبقی چهل وهشت درم ودر پارچه صره بسته بر دیگ که دران بول ماده گاو باشد بیاویزند وزیرا و آتش کنند تا آنکه زرنیخ نرم وتر گردد پس خشک کنند بعده تمام روز با شیر عشر کهرل کنند پس قرص بسته خشک نمایند چندانکه چیزی از تری دران نماند بعده همچنین بآب سرپهوکه وآب پزدبه وآب گهیکوار یک یکبار تمام روز لسبایند وبعد هر روز بمبالغه خشک کنند بعد ازان برگ وبیخ وشاخ سرپهوکه خشک پنج رطل گرفته کوفته بیخته نصف زیرین سبوچه گلی گرفته از بیرون آن گل حکمت نمایند ودر شکم آن نصف سرپهوکه سوده فرش کنند واقراص زرنیخ را بران نهند بعده اقراص از نصف باقی سرپهوکه سوده بپوشند وزیر آن سبوچه آتش بسیار نرم یا چیک دشتی یکروز تا شام کنند بعد ازان آتش تیز یکسان یکشبانه روز نمایند ونگذارند که سرد شود ویا در شدت ونرمی درین مدت مختلف گردد وآن آتش در سرپهوکه سوده درگیرد وسرد گردد بعده بگذارند تا آتش از خود سرد شود پس آن زرنیخ را که سفید مائل بتیرگی خواهد شد بیرون آرند ودر ظرف نقره بدارند ومریض القدر یک برنج یا دو برنج در برگ تنبول بخورانند وغذا بر قانون اهل هند نان نخود بی نمک یا برنج با شیر بدهند وگمان من آنست که این آخر دوا است

برص

داغ سفید است که بر ظاهر بدن حادث شود واکثر در بعض اعضا افتد وگاهی در سائر اعضا باشد حتی که رنگ همه بدن سفید گردد واین نوع را برص منتشر گویند وسبب او ضعف قوت مغیره است از تمام تشبیه غذا باجزای اعضا بسبب غلبهٔ بلغم برخونی که از غذای عضو شود وسوء مزاج عضو بسوی برودت فقط ویا بسبب سوء مزاج عضو ببرودت ورطوبت بود حتی که لحم او مثل لحم صدف نرم مائل بسفیدی گردد پس خونی که بسوی آن آید مستحیل بمزاج ورنگ آن شود واگرچه آن خون در جوهر خود پاک از بلغم باشد وگاهی برص در موضع حجامت حادث شود وبر آثار او ظاهر گردد بسبب ضعف عضو ومحجوم بجراحت والم از کمال فعل آن وبسبب انجذاب رطوبت با خون نزد مص وبقای او زیر جلد وهمچنین در جای داغ وقروح بعد اندمال حادث شود وفرق در برص ابیض وبهق ابیض آنست که برص سفید رنگ براق املس غائر در گوشت وجلد تا استخوان نزد استحکام مرض باشد وموئی که در انجا بروید مائل بسفیدی بود وجلد او فروتر ونرم تر از جلد سائر بدن باشد ونزد استحکام آن چون سوزن دران بخلانند ازان خون برنیاید بلکه رطوبت مائی سفید برآید واگر آن موضع را بمالند سرخ نشود بخلاف بهق ابیض که سفیدی او رقیق تنک باشد وغائر نبود ودر اکثر مستدیر الشکل افتد وپوست ازوی جدا شود ویکبارگی ظاهر شود وباستعمال ادویهٔ جالیه زود زائل گردد وموئی که درانجا روید سیاه یا اشقر بود وهرگز سفید نگردد اگرچه مزمن شده باشد وایضاً چون سوزن در پوست خلانند خون ظاهر شود هرچند مستحکم شده باشد بالجمله این مرض متعدی وبسیار ماندهٔ کننده عسر العلاج ست بلکه قریب نیست که به شود وخاصهٔ مزمن ازان وخصوصاً اخذ کننده دراز دیا ده وبرص مولودی لاعلاج ست وانچه ابیا صحت او بود آنست که چون بمالند سرخ گردد وبادی خشونتی بود وموئی که بران روید بسیار سفید نباشد وچون جلد او را بسر انگشت وسبابه از گوشت بردارند ودران سوزن بخلانند ازان خون یا رطوبت گلابی بیرون آید وانطاکی در تذکره گوید که فاعل برص برودت مبطل قوتهاست وماده او همه غذای بارد مثل شیر ماهی یا غلیظ مثل بادنجان ولحم بقر وصورت او بیاض است وغایت او مخالفت عضو یا بدن باشتمال او در رنگ ولمس وسبب او در تهیای قاصر بر غریزیت قوای غذائیه است پس انفعالی که بصحت آنها بدن صحیح بود باطل گردد ومثل زمین شوره زار که آب شیرین را حاله آب شیرین بشوریت شور نوعی که اگر مثل گوشت وزنجبیل مربی خورند مستحیل بخلط بارد گردد بعده ببطلان وتغیر اگر متعلق بمطلق قوتها باشند مرض کو رعام ببدن باشد واگر ببعضو باشند مخصوص بآن بود ودر شدید تر بودن نکایت ازین هر دو حکما اختلاف کرده اند پس معلم اول وبقراط از قدما ورازی وبختیشوع ومالقی از متاخرین بسوی آن رفته اند که برص عام بدن در نکایت خفیف تر از مخصوص ست وشیخ وبنالطبیا بسوی ثانی رفته اند ونزدیک من وجیه تر قول سوم ست که احادی ذکر آن نکرده وآن اینست که اگر مرض بعضو قریب از مجاری غذا از تعلق گردد مثل شکم مرض اخص سهل تر وعلاج باشد واگر بعید ازان بود مثل پای بالعکس باشد پس از هر دو اگر مستحکم نبود صحت او ممکن بود والا نزد حذاق متعسر ونزد اکثر متعذر باشد وانچه بالجمله ایست

مولد برص است خوردن طعامی است که آن را دهان گربه و موش و زغن رسیده باشد و پاک کردن بدن بجامه‌های چرک آلود و تناول طعام و شراب که در ظرف مسی دیر مانده باشد
واین امراض متعدیه و متوارثه است و اینها در زمره گفته که برص و بهق عبارت است از اختلاط خون با بلغم منی که عضو باز گردد و دوا حاله غذای خود بجنس آن کند و اسباب و دیگر نیز چنین
که هیجان باشد مثل ماهی و شیر و شرب آب عقب فواکه و مالش بدن به پارچه چرک ناک و طول عهد بحمام و استفراغ و قلت ریاضت شد پاتر آن سفید براق شفاف است علاج
بعد از نضج و منضج بلغم تنقیه بمسهل آن کنند و دران حب ابن الحرث بطریق حب ایارج بخورند و بعد از تنقیه جهت تعدیل مزاج معاجین گرم مخصوصه این مرض بخورند و اغذیه مولد خون
گرم چون گوشت دراج و حیوانات جبلی بریان بمصالح گرم تناول نمایند و از لبنیات و ماهی و بقول بارد و طعام سرد و از کثرت جمیع اشیاء مولد بلغم اجتناب ورزند و بهترین ادویه
که در سایر ایام درین مرض نفع دارد اطریفل و کاکنج عسلی و ماء الرمرمی است و بعضی ادویه هندی درین باب عجیب الاثر است و اطلیه بسیار گرم جذابه خون مانند خردل و زرنیخ و مرزنجوش
وکندش و نوره و زرنیخ سرخ و بورق و شیطرج و عاقرقرحا و شونیز و خربق و همچنین اشیاء مقرحه چون عسل بلادر و بیچال کبوتره فرفیون و کبیکج و تیزاب طلا نمایند و چون بادنجان را (بادنجان)
در آب بجوشانند تا مهرا شود و آن آب را صاف کرده در روغن زیت یا بسوزانند همواره بمالند بالخاصیت نافع است و درین باب بادنجان دشتی از بستانی قوی تر یافته شده
و بادنجان دشتی را قطع کرده چهار روز بر برص مالیدن در ازاله آن مجرب برادر عبدالرحمن خان است و اگر اول بر موضع برص شرط زده بعد از ان گوگرد را بآب زهره خارپشت
حل کرده طلا نمایند در ازاله اغمای برص تخلف نمیکند و برای برص که بسبب حجامت بود طلای شیطرج و نفوه الصبغ و خبث الحدید با آب البقم یعنی پتنگ مفید بود و اگر زایل
نشود مصبغات که برص را رنگین کند و مانع از تنفر مردم بود ضماد کنند و ذکر ادویه یونانیه نافع برص اکل کرفس لما دیه داومت و کذا لحم خار پشت بملازمت و شرب آب اطراف
تاک درخت کرم هر روز نیم رطل عراقی تا دوازده روز متواتر و کذا بهمن سرخ تا چهل روز هر روز دو درم بعد تنقیه بدن بمسهل و کذا تخم شقایق النعمان هر روز از یک درم تا دو درم
بآب سرد تا پانزده روز و کذا اشکاعی یا افسنتین رومی و کذا تخم روفرا و کذا ورس هر روز یک مثقال بجلاب تا چهل و پنج روز متواتر و کذا اغاریقون بمرات زیاده از ده روز و کذا
بورق ده روز متواتر هر روز دو درم بر ناشتا و کذا تخم اطریلال یک نیم درم با عاقرقرحا ربع درم و یا با برگ سداب یک درم و یا تنها دو درم با عسل و بعد خوردن آن برص در گرما
آفتاب دو ساعت قیام نمودن و موضع برص مکشوف داشتن تا عرق آید تا سه روز یا پنج روز یا نوزده روز همچنین عمل کردن بعد تنقیه بمسهل و کذا آب برگ و ساق و بیخ و ثمر
عنب الثعلب کوفته فشرده هر روز چهل درم تا چهل روز متواتر که مجرب اکثر اطبا است و شرب ضماد حب النیل و کذا کندش و کذا انانخواه و کذا حرف کوفته بسرکه و کذا خردل و کذا شونیز
و کذا تخم بیاذ نجیر بعسل و کذا اوج و کذا افقاح اذخر و ضماد علک البطم و برادهٔ مس و بورق و حرق بعد از مسهل و کذا شیر یا دریون بعسل و کذا عقرب سیاه در برگ خشک کرده سوده و کذا پیاز
بسرکه و کذا سرگین کبوتر و نطرون و سرکه پنج روز صبح و شام و کذا خردل سیاه و بلادر و خربق سیاه و تخم ترب بسرکه سرشته تا هفت روز در آفتاب و کذا شونیز پنج درم و بلادر یک عدد
سوده و کذا تخم ترب و شونیز و کندش مساوی سوده در خرقه درشت حرمه بسته اول برص را بدان حک کردن تا خون برآید پس آن خرقه بر آورده ضماد کردن صبح و شام تا ده مرتبه و کذا حمص سوده
بسرکه و کذا حماما با آب پیاز و کذا ترمس تلخ بسرکه و کذا کباشی خرنفل و کندش و تخم ترب بعسل آمیخته بمرات کثیر و کذا آب کرنب با زاج و سرکه و کذا کبریت و شیلم بسرکه و کذا اعضای سوخته
بعسل و کذا شیر انجیر و آرد جو و کذا پیاز عنصل و بیخ کندش مساوی بسرکه تند و کذا فرفیون یک درم بعسل آمیخته صبح و شام تا هفت مرتبه و کذا سمیر عراقی بعسل و کذا پوست لیمون سوخته
و کذا نطرون و کذا اشنان سوخته بسرکه و کذا لاجورد بسرکه هفته بار در آفتاب و کذا کبریت بسرکه و زیت سرشته و کذا پوست ترنج سوخته بسرکه و کذا روغن قثاء الحمار و کذا
روغن تخم حنظل و کذا خربق سیاه بسرکه عنصل و کذا [illegible] بسرکه بسیار و کذا [illegible] چوب خرزهره بمرات و کذا نوره و کندش و تخم ترب بآب کرنب
بمرات و کذا اسرنج بسرکه و کذا روغن تخم بادنجان بمرات کثیره [illegible] اطباء الهند [illegible] برص و بهق [illegible] حکیم علی [illegible]
[illegible] تخم جزر دشتی یعنی [illegible] پنج درم [illegible] عاقرقرحا [illegible] دو درم و فلفل [illegible] چهار درم [illegible]
[illegible] تا سه درم [illegible] استعمال کنند [illegible]
برص [illegible] اطریفل [illegible] نافع است [illegible]
[illegible]
[illegible]

مرهم ساخته بکار برند **دیگر** از مجربات حکیم علی زاج سفید دوازده جزو زاج زرد بست و چهار جزو شوره چهل و چهار جزو باریک سائیده خشک در قرع و انبیق شیشه انداخته تقطیر کنند و در شیشه نگاه دارند و موضع برص را بسرگین گاو خشک مالیده و تیزاب طلا کنند و در نسخه دیگر سحقونیا و زاج سیاه عوض هر دو زاج مذکور نوشته و وزن هر سه برابر و بپر مرغ
بمالند **حب ابن الحارث** که درین مرض بجای حب ایارج بعمل می آید و برای تنهای بلغمی و درد بلغمی در طح و بهق سیاه و سفید نیز مفید بود پوست هلیله زرد هلیله سیاه صبر از زردت
سکبینج مقل شحم حنظل هر یک پنج جزو خردل سعتر فارسی شونیز زیره کرمانی نمک طبرزد علک رومی هر یک یک جزو مقل و سکبینج را در آب گنده ناکنند و در طاس و مین کرده
زیر آفتاب گذارند تا حل شود و باقی ادویه را کوفته بیخته بیامیزند و حب مقدار فلفل سیاه بندند خوراک یکمثقال بعد از نضج تام استعمال نمایند **سفوف** که جهت برص بعد از تنقیه
بعمل آرند و عظیم النفع ست چند بید ستر و نیم ماشه عاقرقرحا یک درم تخم شقائق النعمان دو درم اطریلال چهار درم کوفته بیخته هفت حصه کنند و هر روز یک حصه با آب
گرم بخورند و بعد یک دو ساعت در آفتاب نشینند و غذا نان بی نمک خورند تا بست و یک روز **صبغ** که برص را رنگین کند توتیای سبز ربع حصه شیطرج یک حصه کوفته با آب سائیده
طلا کنند **ضماد** که صاحب تحفه از جمله اسرار شمرده و میگوید که در رفع برص و بهق تخلف نمیکند و در رویانیدن موی داء الثعلب و داء الحیه سریع الاثر است بگیرند سلیمانی یعنی
دار شکنه یک جزو صندل سفید سوده پنج جزو با آب سرشته طلا کنند و بعد نیم ساعت بشویند و صندلین بجهت رفع سوزش آن طلا نمایند و بر اعضای رئیسه استعمال نمایند جایز است
واگر داغ برص متعدد باشد یکبارگی بر همه ضماد نباید کرد بلکه بر یکی بعد دیگری و بعد از آنکه آبله کند بمرهم علاج کنند **ایضاً** که برص الکمال مرتبه نفع میکند گوگرد سوخته چهار درم
قرنفیون سوخته سه درم بلادر سوخته دو درم خربق سیاه شیطرج هندی شقائق النعمان هر یک یک درم کوفته بیخته با سرکه طلا کنند **طلا** که برای برص بسیار نافع است شیطرج
هندی تخم ترب نوره اصبغ تخم سداب تخم جرجیر کندش انزروت بوره ارمنی پوست بیخ کبر زرنیخ زرد و سرخ مویزج شب یمانی خردل سفید و سرخ فلفل سیاه زراوند طویل
مس سوخته توبال نحاس خربق سیاه نمک اندرانی کوفته بیخته بسرکه خمر آمیخته بمالند و مکرر بعمل آرند **مرهم** که جهت برص مجرب است و بهق را فوراً زائل کند مس سوخته زرنیخ زرد شیطرج
زراوند مساوی باریک ساخته در بول صبیان یا سرکه آمیخته بیست روز در آفتاب گذارند و هر روز حرکت دهند و در وقت استعمال موضع را ببول صبیان یا سرکه انگور گرم شسته
دوا بمالند **معجون اطریلال** نافع برص اطریلال یک درم عاقرقرحا تربد سفید زنجبیل هر یک یکدانگ با عسل مصفی سه چند ادویه سرشته بعد از تنقیه بمسهلات بخورند و در آفتاب
نشینند و موضع برص را مقابل آفتاب مکشوف دارند تا عرق کند در روز اول نهایت تا روز سوم بر موضع برص آبله گردد و بعد خروج زرداب برص بالکل دفع شود **نوع دیگر**
پوست هلیله کابلی هلیله سیاه بسفائج هر یک نیم درم زنجبیل کندر دارفلفل دارچینی تخم شقائق النعمان هر یک دو درم اطریلال سه درم شهد سفید سه چند ادویه بدستور مقرر
معجون سازند و حکیم علوی خان مینویسند که انچه کمترین بدل اطریلال در برص ضماداً و شرباً یافته دوای هندیست که آنرا باکچی گویند با گل مخره **دیگر دوای هندیه** مفید
برص اجمود تازه روز اول چهار ماشه بخورند بعد از آن یک یک ماشه یا و بالا هر روز افزایند تا هشت ماشه رسد با آب خالص هر روز ناشتا خورده باشند در زمانه اگر نفع ظاهر
نشود دوباره سوم بار همین طرز سه ماشه یا و بالا داخل کرده خورند پرهیز از ترشی و بادی غذا نان نخود بی نمک واگر نصف وزن اجمود دیگر گرفته کوفته بیخته دو سه ماشه بخورند و غذا
نان بی نمک بی روغن خورند نیز مفید بود **حب هندی** بجهت برص مجرب صاحب بقائی باکچی مدبر مقشر پوست بیخ کتوری که عبارت از انجیر دشتی است پوست بیخ
پوست شاخ نیم برگ نیم هر یک پاو آثار همه را کوفته بیخته نگاه دارند و بگیرند چوب کهیر ریزه ریزه کرده در هشت وزن آن آب بجوشانند بر گاه نیم وزن چوب آب بماند
صاف کرده ادویه را بآن خمیر کرده حبها بندند و هر روز یک ماشک تا دو ماشک خورده باشند و غذا نان بی نمک و بعد چندی خشکه برنج ساتهی با روغن گاو بخورند و طریق
تدبیر باکچی اینست که باکچی را در بول ماده گاو سرخ رنگ تازه ائیده ترکنند و هر گاه بول خشک شود دیگر اندازند تا بست و یک روز بر آورده پوست او را دور کنند و
در سایه خشک نمایند **نوع دیگر** که در برص معمول است باکچی نیم آثار گیر و پاو آثار گندهک آمله سار نیم پاو اول گیرو تا تشش پاس بآب شبنم بسایند بعده باکچی کوفته انداخته
یکپاس دیگر کهرل کنند بعد از آن گندهک انداخته تا چهار پاس کهرل نمایند پس حب بندند و یکشبانه روز در آفتاب و شبنم گذاشته بر دارند وقت حاجت بآب سائیده ضماد کرده باشند و در بیاض
استاد مغفور وزن هر سه مساوی است و نوشته که بآب ادرک خمیر کرده بقدر بندق حبها سازند و یک حب شب در آب انداخته صبح آب صاف را بنوشند و حب ضماد نمایند
و در آفتاب نشینند تا خوب عرق آید بفضل الهی برطرف شود از حموضات و لبنیات پرهیزند و در نسخه دیگر وزن باکچی و گندهک یک یک جزو و گیرو شش جزو است آنرا
که با آب ادرک حب بسته بهمین آب سوده طلا نمایند **دوائیکه** جهت برص مجرب است اسپند دو درم سهاگه تتلیه چهار درم زعفران آمله هر یک یک درم باید که اسپند را

یک جزو [illegible]
[illegible]

در اندک آب تر نمایند وصباح در کھرل ہر دو را بآب مہاو خوب باریک بسایند پس سہاگہ و زعفران دران حل کردہ طلا نمایند ایضاً مزیل برص پوست درخت گولر تخم لالہ
ہر دو مساوی کوفتہ بیختہ یک کف ازان بآب ہر بامداد بخورند تا چہل روز و ثمر گولر ہر قدر توانند بخورند و صبح نان نخود بار وغن بسیار و شام ہرچہ میسر آید غذا سازند ایضاً
از مجربات میان صاحب بخش مرحوم کہ ہموارہ معمول مؤلف است باکچی چاکسو انجیر ولایتی تخم پنواڑ مساوی کوفتہ ہر روز یک تولہ یا زیادہ ازان شب در آب تر نمایند و صبح
آب زلال را بنوشند و ثفل ادویہ را سائیدہ برص را از پاچک دشتی خاریدہ طلا کنند و تا چہل روز عمل آرند غذا نان نخود بی نمک یا نان گندم بی نمک ایضاً مجرب تخم
گندہک انولہ سار گیرو گلنار باکچی مساوی یک مثقال ازان شب در آب تر کردہ آب زلال بنوشند و ثفل را سائیدہ بر داغ طلا نمایند ایضاً از حکیم محمد حسن باکچی نیم آثار
نمک سہ پاؤ کوفتہ بیختہ بقدر یک کف دست می خوردہ باشند غذا سوای نان نخود ہیچ نخورند و در انتہای خوردن دوا باکچی پاؤ آثار نمک نیم آثار کوفتہ در دوغ شیر گاو تر نمایند
و نگاہدارند و ہر روز مالیدہ باشند ایضاً از بیاض اوستاد مرحوم باکچی چہار دام ہرتال طبقی سہ دام بیخ چیتہ نیل گھونگچی سفید ہر یک بست و پنج ماشہ کوفتہ بیختہ با بول
مادہ گاو نازائیدہ حل کردہ بر موضع ہفت ضماد نمایند ایضاً منہ عمل بکاین مع پوست تخم پنوار باکچی مساوی کوفتہ ہر روز با گلاب سائیدہ طلا کنند و تا چہار ماہ از ترشی
پرہیز ند ایضاً عنہ پوست بیخ بلیلہ پوست بیخ نیل ہر یک دو تولہ پوست بیخ انجیر دشتی گندہک لوٹیہ ہر یک یک تولہ کوفتہ بشیر برسیاہ طلا سازند ایضاً از
مجرب منقول نوشادر ہلدی تخم پنواڑ چونہ کتہ سفید در آب کسوندی کھرل کردہ حبہا سازند وقت حاجت در آب کوہ سائیدہ بمالند تا چہل روز متواتر ایضاً سم الفار کہ تا
بسر خی باشد یک دام سیماب یکدام سہاگہ نیم دام اول سم و سہاگہ را باریک سائیدہ با سیماب حل کنند بعدہ زردی بیضۂ مرغ انداختہ کھرل کنند کہ مثل مرہم شود پس
داغ سفید را با پاچک دشتی خراشیدہ از مرہم مذکور چرب کنند و ہمچنین میکردہ باشند روغن برص از بیاض مسطور پوست بیخ چیتہ سہاگہ گھونگچی سفید مساوی
کوفتہ بیختہ بعدہ در روغن کنجد دو تولہ کھرل کردہ در شیشہ انداختہ مثل چوہ کشند و طلا نمودہ باشند اگر آبلہ افتد برای خشکی نوفل سوختہ و کتہ بپاشند سفوف
از مجربات شاہ عظیم اللہ مرحوم منڈی پاؤ سیر سمندر سوکہ نیم پاؤ ہر دو را کوفتہ بیختہ ہر روز شش ماشہ یا نہ ماشہ بروغن زرد بخورانند و از شیر و شیرینی پرہیز نمایند و این
گولیہا طلا میکردہ باشند گندل چیتہ مساوی ہر دو را کوفتہ بیختہ بآب لیمو خمیر کردہ حبہا ساختہ وقت حاجت بآب لیمو سائیدہ طلا کنند و اگر بیخ نی نیز درین اضافہ کنند مفید تر میشود
فدع دیگر پوست بیخ انجیر دشتی پاؤ آثار فلفل سیاہ نیم پاؤ باکچی یک چھٹانک ہر سہ ادویہ سائیدہ از یک نیم ماشہ شروع کنند و اندک اندک افزودہ در دہ روز تا نہ ماشہ
رسانند و باز بدستور کاہیدہ در دہ روز بر مقدار اول بیایند و ہمچنین بیفزایند و بکاہند تا چہل روز تمام شود و درین ایام پوست بیخ انجیر دشتی در گلاب و دال آلتہ سائیدہ
مثل ابٹنہ ہر روز بر داغ بمالند و بعد چہار گھڑی بشویند و از ماہی و گوشت گاو و جاموش و حجرات و دال ماش و غیرہ اشیای بادی پرہیز نمایند ذلیلہ بتجربہ رسیدہ و از بیاض
والد مرحوم انزروت رومی نمک سنگ گھونگچی سفید زرد چوب ہر یک شش ماشہ در آب لیموی کاغذی کھرل کردہ بعد دو سہ روز خشک نمودہ حب بندند وقت حاجت
سائیدہ لیپ نمایند و اگر نمک سنگ را در شیرۂ برگ زقوم سبز سودہ بمالند عجیب است دیگر برای برص وبہق تخم پنواڑ گیرد ہر یک نیم پاؤ پوست بیخ کیتکی سفید دو تولہ
با آب ادرک خوب سائیدہ حبوب بندند وقت حاجت بآب ادرک سودہ داغ را با پاچک دشتی یا بجامۂ درشت خاریدہ بمالند و در نسخہ دیگر باکچی عوض پوست بیخ کیتکی
طلا ایلاس پاپڑہ سہ دام خام نیلہ تھوتھہ سہ ماشہ کات سفید یک تولہ کوفتہ بیختہ بآب لیمو کھرل کردہ حب بندند و طلا میکردہ باشند ایضاً از بیاض حکیم اجمل خان پوست بیخ انجیر دشتی
یک دام آملہ دو دام باکچی یک دام کوفتہ بیختہ نگاہدارند و گل ڈھاک مع سیاہی کہ مثل کلاہ بران میباشد دو دام در آب بیجاہ دام جوش دہند ہرگاہ آب بمقدار پاؤ دام
بماند مالیدہ صاف نمودہ ادویہ مذکورہ را درین آب حل کردہ مثل کنار دشتی حبہا سازند و یک حب در آب سائیدہ بر موضع برص طلا کنند ایضاً از گنج بادآورد احکام
آہک آب نادیدہ مساوی بآب سرشتہ بجای برص طلا نمایند و چون خشکی گراید از جایکہ سطبر خراشیدہ دور سازد و باز طلا سازد و ہمچنین ہرگاہ خشک شود بدستور
خراشیدہ طلا کنند چنانچہ مرتبہ چہارم آنجا مثل داغ گل میشود پس آنرا بروغن کنجد چرب میکردہ باشند در اندک زمان برنگ اصل باز می آید ایضاً پوست چیتہ بیخ گندہ
مساوی بآب لیمو سائیدہ طلا نمایند بعد شکستن آبلہ روغن زیت بمالند ایضاً از مجربات نواب امام علیخان باکچی پنجیرہ انار ترش ہر یک نیم آثار آب جنگرہ سیاہ
آب حل نیم ہر یک پاؤ آثار آب کنگروندہ نیم پاؤ سہاگہ بریان منفرج مال گوفتہ ہر یک پنج دام ہمہ ادویہ را در آبہای مذکورہ حل ساختہ حبہا بستہ نگہدارند وقت حاجت
موضع برص را از پارچہ درشت مالیدہ حب مذکور در آب سائیدہ طلا نمایند بعد ہفت روز آن نقطہ آن ظاہر شود عرق کہ جہت برص مجرب نسخہ اگر سہ چہار ماہ مداومت کنند

سفید شده باشد بحالت اصلی باز آید زردچوبه خام پوست درخت نیم گل منڈی قند سیاه هر واحد یک من همه را در خم اندازند و آب بقدر مناسب داخل کرده سر خم را گل
اسپ دفن کنند بعد دو هفته برآورده عرق کشند و نیم پاو صبح و نیم پاو شام بخورند و از ترشی و لبنیات بادی پرهیز کنند و غذا کم نمک خورند **اقوال** اکابر ابطاکی در تذکره میگوید
که اولا مبادرت بتحلیل ماده واجب است اگر صلب یا فصل سر باشد بمنضجات مقطعه محلله بعده اخراج آن بمسهلات و اعتنا بزیادتی جاذب بعد از آن تکمید مسخنات محلله و اگرچه
بجامه از پشم و مو باشد و اطلیه در آخر و اوتان مطلقا مثل اصلاح اغذیه جائز بود **صفت** منضج که در ابتداء علاج برص بعض استعمال کرده میشود مویز پنجاه درم
انیسون سی درم شونیز بست درم بابونه تخم کرفس سنا صعتر هر واحد ده درم گل سرخ قسط شیطرج سداب هر واحد شش درم کوفته در شش صد درم آب خالص بجوشانند
تا سوم حصه باقی ماند صاف کرده بعسل شیرین ساخته هر روز بست و پنج درم از آن استعمال کنند و در هفته دوم هر روز یک مثقال ایارج لوغاذیا منضج مذکور اضافه نمایند
و در هفته سوم بدل لوغاذیا مثرودیطوس کنند پس اگر علامات نقا ظاهر شود بهتر و الا این حب استعمال کنند که از مجربات من است یک روز استعمال نمایند و یک روز
ترک کنند تا دو هفته و شربت او یک مثقال است **صنعت** حب مذکور غاریقون شحم حنظل را تنبج تربد سفید رب السوس هر واحد یک جزو مصطکی مغز حنظل حلتیت
سکبینج مروارید سوده عود هندی هر واحد نیم جزو زعفران پوست بیخ کبر شیطرج هر واحد ربع جزو بآب کرفس حب سازند و اگر امر بد بر کشد مروارید را در آب ترنج حل کنند
بدستوریکه در تریاق الذهب گذشت و در حمام بازیت بخورند و بر موضع برص بمالند و از آشامیدن آب احتراز نمایند که این از مجربات صحیحه من است **نسخه** تا و طلا گردو باید که
اکثار تناول عسل در اغذیه و مشروبات و خوردن صعتر و قلیه ها و مطنجنات و نان خشک و تخمهای خشک مثل زیره و خوردن مثل فلاسفه نزد هضم و تنقل پسته و جوز و چلغوزه
و ترک همه ترشیها مثل سرکه و رطب بارد مثل خیار و بادرنگ و تربوز و همه سبزیها مگر چقندر و کرنب و لحوم الا کبوتر و گوسپند و بچه خستر نمایند و اطلیه که این را نیز نافع بود در علاج برص
اسود بیاید **ایضاً** در زبده میگوید که اولا استیصال ماده نقی نمایند بعده با سهال و بعد تنقیه بالغه تبدیل مزاج بادویه و اغذیه حاره واجب است و از بزرگترین ادویه بعد تنقیه
این دو است آطریلال دو درم عاقرقرحا تربد سفید زنجبیل سلیخ الحیه هر واحد یک درم بعسل سرشته در زمانه بهار انگور استعمال کنند و برهنه در آفتاب نشینند پس از
جای سفید مثل آبله برآید و بهمان روز تبگاه ندیده و مثل قروح علاج کنند و اعاده دوا نمایند اگر مرض عود کند و بعد خوردن این دوا بر تشنگی مصابرت نمایند و اگر آب بنوشند
بعد آن مرض زائل نشود و از ادویه آن مثرودیطوس و تریاق و ایارجات و اطریفلات است و طلا به زرنیخ و بورق و نوشادر و تخم ترب و تخم جرجیر و قسط و نوره و عسل بلادر
و میعه و یا سرگین کبوتر بنطرون و عسل و انواع حرف و خردل و یا آرد باقلا و فلفل و ترشی و ترنج و شب یمانی کنند و این مختارات اطلیه است و گاهی برص را نگین میکنند
بمازو و بقم و مغره و غیره و از مجربات آطریلال است اگر لزوم او بطریقیکه مذکور شد با برگ سداب تا پانزده مرتبه مع مصابرت بر تشنگی نمایند صحت بخشد **ابو سهل** گوید که معالجه
برص قابل العلاج باین طور نمایند که اولا اصلاح تدبیر کنند بنحویکه همه اشیای سرد و مرطب و مغلظ ماده و خام کننده آن از اطعمه و اشربه و حرکت و سکون و خواب و بیداری و غیره
ترک نمایند و لزوم هر واحد آنچه مسخن و مجفف و ملطف و منضج باشد باید کرد و بعد از آن ابتدا از استفراغ بقی کنند باطعمه ملطفه و مقطعه و بعد آن ادویه کبار مثل ایارج جالینوس
و ایارج ارکاغانیس و لوغاذیا و تیادریطوس بخورند و یا این مطبوخ بنوشند هلیله سیاه و افتیمون و مویز و نمک هندی و بسفایج و یا آکرو این دوا کنند تا آنکه تنقیه حاصل شود
دار چینی سنبل الطیب عود بلسان مصطکی اسارون زعفران ساذج هندی پودینه نهری هر واحد یک درم تخم حنظل چهار درم صبر شش درم کوفته بیخته بوزن یک درم
بماء العسل نیمگرم بدهند و هرگاه بدن تنقیه یابد دائم این دوا استعمال نمایند بگیرند معجون کلکلانج دو درم هلیله سیاه یک درم افتیمون نیم درم و باهم آمیزند و این یک شربت است
و **ایضاً** این دوا بسیار فائده میکند بگیرند زرد و فرا و دو جزو تخم حرمل یک جزو تخم انجره نیم جزو صبر ربع جزو کوفته بعسل بسرشند شربتی سه درم و همچنین این دوا تخم زوفرا ده درم
و ج دو درم افتیمون چهار درم هلیله سیاه پنج درم مویز منقی چهل درم باهم آمیخته استعمال کنند و **ایضاً** این معجون منفعت عظیم نماید اهل مرا حوز قیصوم قسط جنطیانا زراوند
مدحرج فلفل سیاه و سفید و دار فلفل جاوشیر اشق سکبینج مقل اسقولوقندریون فراسیون کمافیطوس کمادریوس موفود و قو خربق سیاه فرفیون عنصل بان سیوفاریقون
ساذج هندی سنبل الطیب زنجبیل مطرا اسالیون حماما اسطوخودوس دار چینی سلیخه عود بلسان جند بیدستر نانخواه تخم کرفس تخم گندنا پودینه کوهی نفقاح اذخر بسفایج قردمانا
پوست بیخ کبر بادرنجبویه هر واحد دو نیم درم روغن بلسان صبر مرمکی هر واحد پنج درم سقمونیا غاریقون شحم حنظل افتیمون هر واحد ده درم کوفته بیخته بعسل بسرشند **معجون** دیگر
خربق سیاه پنج درم شحم حنظل شش درم بیخ قثاء الحمار یا عصاره آن چهار درم غاریقون ده درم تربد پانزده درم بسفایج ده درم ایارج فیقرا بست درم تخم زوفرا زنجبیل

نسخه [illegible] حب [illegible] چون در بلاد [illegible] آن [illegible] [illegible]

نسخه [illegible] حب [illegible]

نسخه معجون

خردل شونیز هر واحد پنج درم مصطکی ده درم نمک هندی هشت درم سنای مکی بست درم پوست هلیله کابلی هلیله سیاه بلیله شیر آمله هر واحد هفت درم زوفای خشک
سعتر بری انجدان انیسون سیسالیوس هر واحد هشت درم نانخواه ده درم کوفته بیخته بروغن بطم یا جوزلت کرده بعسل بسرشند شربتی سه درم بآب گرم **وایضا** این دوا
نفع کند هر سه فلفل دارچینی سلیخه قرفه قرنفل سعد برنج کابلی مقشر جوزبوا هر واحد یک مثقال حب النیل شش مثقال تربد سفید شکر سرخ هر واحد بست و چهار مثقال کوفته بیخته
باشکر آمیخته بعسل بسرشند و در ابتدای مرض بهر اسهال نه مثقال یا هفت یا پنج مثقال بدهند بعده فاصله سه روز دهند بعد ازان هر روز یک مثقال بر نهار بآب گرم بسیار روز تا
بدهند بعده از خارج ادویه شدید الجلا و تحلیل مثل این طلا استعمال نمایند خربق سیاه میعه پنج کرکند ش شیدر تج ترمس مساوی کوفته بسرکه خمر سرشته طلا کنند **دیگر** شیطرج
بسایند و بسرکه سرشته طلا نمایند **دیگر** شیطرج نیکوفته بروغن مورد بپزند بعده در روغن زاج سوده آمیخته بر موضع بمالند **دیگر** خربق سیاه مازو سوده بسرکه سرشته طلا کنند
دیگر خردل مازریون سیاه بیخ سقمونیا فوه مساوی بخون افعی سرشته طلا نمایند **دیگر** خردل حنا مساوی بسرکه سرشته طلا کنند **دیگر** خربق سیاه گوگرد زرد شیطرج هندی
عاقرقرحا بیخ کبر حرف پشک موش کف دریا مویزج بوره ارمنی مساوی کوفته بسرکه سرشته طلا سازند **دیگر مجرب** کبریت سوخته فرفیون خربق سیاه هر واحد دو درم سوده بسرکه
سرشته طلا کنند **دیگر** عسل بلادر پنج درم عاقرقرحا سداب کوهی هر واحد سه درم فرفیون خربق سیاه شیطرج هر یک دو درم کوفته بسرکه سرشته طلا نمایند **دیگر** عنصل بیان
عاقرقرحا افسنتین فرفیون بلادر شیطرج هر یک دو درم خربق سیاه زراوند طویل جنطیانا تخم ترب هر یک سه درم کوفته بآب مازریون سرشته طلا کنند **دیگر** بلادر گوگرد خربق سیاه
زراوند طویل قسط همه ادویه سوخته سائیده بسرکه سرشته طلا نمایند **دیگر** بادام تلخ ترمس تخم ترب خردل تخم جرجیر تخم گندنا تخم حرف هر واحد پنج درم کتیرا چهار درم زراوند طویل
خربق سیاه هر واحد دو درم کوفته بسرکه سرشته در آفتاب طلا کنند **دیگر** برگ انجیر خشک برگ سداب بورق مازو مازریون صمغ شیطرج خربق سیاه کندش خردل مساوی بسرکه
بسرشند و طلا سازند **بوعلی سینا** می‌نویسد که در علاج بهق ابیض و برص واجب ست اجتناب از فصد اگر امر قوی آنرا واجب نکند و از حمام مگر گاه گاهی بر نهار و از شراب
الاصرف اندک و تعرق در حمام آنرا نافع ست اگر نقی البدن باشد **وایضاً** استعمال قی کنند بعد ازان ادویه مستفرغ بلغم اگر بدن پاک از زیاده نباشد بعده مدرات و اسهالات
مثل ایارجات بزرگ خصوصاً ایارج شحم حنظل و حبوب مشابه آن دهند و ایارجات با طبیخ هلیله و افتیمون و بسفایج و مویز و نمک خورانند و حب النیل را خاصیتی عجیب
در استخراج خلط محدث بهق و برص ست و از مسهلات موافقه برای ایشان ایارج فیقرا مرکب با شحم حنظل ست باین نسخه دارچینی سنبل باقی همانست که در قول ابو سهل
گذشت لیکن درینجا وزن شحم حنظل یک درم و صبر شش ده درم ست شربتی از یک درم تا یک مثقال بسکنجبین عسلی و آب گرم **وایضاً** از مسهلات موافقه ایشان اینست که بگیرند
هلیله و آمله یک یک جزو و تربد سه جزو و هر جزو یک اوقیه باشد و فانیذ نیم رطل در آب حل کرده بقوام آورند و بدان بسرشند شربتی از سه درم تا پنج درم و منضج اینهم که در بن
زنجبیل یک جزو و حل کرده شود و معاجین اطریفلیه و جوارشیه باین صفت استعمال کنند هلیله سیاه کندر سفید هر واحد یک جزو زنجبیل ربع جزو بنشیره مویز بسرشند و هر روز قدر جوزه
ایضاً هلیله سیاه آمله شونیز مساوی زر ونزا یا نیم جزو هر روز سه درم ازین بخورند و هرگاه گرمی معلوم کنند ترک نمایند **ایضاً** ایارج دار فلفل هلیله کابلی مصطکی کندر شونیز حب الغار
بعسل مساوی بسرشند شربتی دو درم و آنچه در کتاب اختصارات ذکر کرده اینست که بگیرند سویق گندم بسیار بریان کرده و اگر حاجت باعاده بریان کردن او باشد بریان کنند
و عقب او نیم اوقیه مری نبطی بنوشند و تا نیم روز بر تشنگی مصابرت کنند و زرونزا و تخم او را در شراب درین باب خاصیت عجیب ست و از آب اطراف انگور هر روز یک قدح
بنوشند که این قشف برص و منع از دیاد او کند و شرب تریاق و خوردن لحوم افاعی درین بسیار نافع ست **وایضاً** اقراص افاعی و از معاجین داروئیکه میان اطریفلی و مسهل بود دارد
که بگیرند تخم زرونزا دو جزو و تخم انجره نیم جزو صبر ربع جزو و با عسل آمیزند شربتی سه درم این را دائم استعمال کنند و بعضی مردم بایارج و افتیمون می‌سازند **وایضاً** کلکلانج دو درم هلیله سیاه
یک درم افتیمون دو دانگ تمام سال بخورند و آنچه قائم مقام اینست الا قوی تر و در نفع ظاهر تر و احتیاج بشرب آن تا یک سال بود اینست بگیرند درج شش درم
و هلیله کابلی و بسفایج و عاقرقرحا هر واحد ده درم هلیله زرد پانزده درم ایارج فیقرا و تخم زرونزا و شحم حنظل هر واحد بست درم نمک هندی هفت درم تربد پنجاه درم غاریقون
پنج درم سقمونیا هشت درم بعسل مصفی بسرشند شربتی از یک مثقال تا دو مثقال و ازین قبیل ست این ترکیب کندی بگیرند تخم حرف شیطرج حب کلیه زرونزا صبر سقوطری
هر واحد سه درم این ادویه را با یک نیم رطل عسل مقوم بیامیزند شربتی ازان هر روز قبل از طعام بقدر حاجت با سویق و بعد آن سه جرعه مری بنوشند و حفظ سر بروغن بنفشه
و روغن گل کنند و غذا بعد آن اسفیدباج دهند و جائز ست که دائم نوعا زیادتبادریطوس هر روز شربتی صغیر تا نیم درم و کثر ازان استعمال نمایند و قومی بداغ کردن موضع برص

استفراغ خلاص استراحت یافته اند لیکن این برص ملک ممکن نیست در گاه بدن نقی و مزاج بدن معتدل با شد ادویه منتشره را بگذارند چه گاهی بها جلب آفت نمایند و کمتر آفت آن نیست
که نزف الدم عارض شود و جرح کم گردد و این برص محتاج الیه در علاج برص ست و بر علاج عضو با شیای مخصوصه آن از اطلیه وغیره اقتصار ننمایند و غذا ملین و سریع الهضم
بغیر لزوجت و دسومت دران بسازند مانند القبول و برلیس و مانند آن اجتناب نمایند و اما ادویه بهقیه و برصیه موضعیه اول درجات آنها انیست که شدید الجلا
قوی الجذب باشی خون شدید التسخین مزاج عضو باشد و اما بعد از ان انیست که مقرحه متقشره باشند و در ادویه منحیه و اما یکی ست که برای صبغ یعنی رنگین کردن استعمال
کرده میشوند و بهتر آنست که ادویه موضعیه بعد دلک و تحمیر استعمال کنند و دلک مثل برگ انجیر باشد تا آنکه قریب آن گردد که خون بر آید و یا بعد خلانیدن سوزن بر مواضع
کثیر و انبعیات بر نفع ادویه انیست که لطوخات در آفتاب استعمال نمایند و افضل ادویه برص آن نیست که قرحه کند یا آبله آرد و ماده سائل شود و به گردد و اعاده برنگ اصلی
نماید و گاهی چندان نگذارند که آبله کند بلکه ترک میکنند و بعد حصول تسکین عاده آن مینمایند و ادویه برصیه بحسب اعتبار اول که آن قوی ست از انچه مذکور شد مثل خربق
سفید و سیاه و آهک و زرنیخ و کندش و مویزج و بیخ فاشرا و جندبیدستر و ابهل و راتیانج و بیخ دم الاخوین و بیخ خنثی و کف دریا و انگزد و پوست بیخ کبر و خردل و حرمل و تخم ترب و بیخ اطحال
و تخم جرجیر و فوه و قاقله و مازریون و زاج و قلقند و زنگار و کبریت و قطران و حمام و بلبوس و قسط و زراوند و شقایق و ثافسیا و فرفیون ست و کرم دانه شدید الموافقت است
و ایضاً کبریت بسرکه طلا بعد طلا و پیاز نرگس و از انچه تجربه کرده شد نوشادر و روغن بیضه طلای خوب ست و بیخ لوف عجیب ست و بیخ نیلوفر برای بهق و خون سیاه و بیخ سقمونیا
و برگ انجیر خشک و برگ خربزه و راسن و برگ اشترغاز و ابهل بسرکه و آب دج و آفتاب برین آب بلبوس و آب عنصل خاصة و آب مرزنجوش خصوصاً برص آتش مار محاجم و آب
راسن شعر باشی الحوم افاعی ست و از اطلیه جیده تریاق ماثرودیطوس با لوغاذیا آفتاب برین ست و ایضاً شیطرج سوده و خردل گاهی برین ازاله کند انچه در جلد باشد و از
روغنهای جیده روغن ست که در ان شیطرج پخته بعده زاج آمیخته باشد و از طلاهای نیک زرنیخ ست که بسرکه سوده طلا کنند و یا بگیرند شاهتره یا خشک و شکم افعی کشته
تسلکش پاک کرده پر نمایند و بدوزند و بریان نمایند تا خوب پخته شود پس بگیرند آن شاهتره و بر برص ضماد کنند که بسرعت زائل کند و یا بگیرند برگ خربزه تازه و در زیت بجوشانند
تا آنکه برگ خشک گردد پس زیت را صاف کرده موم مصفی تدریج دران گداخته گوگرد زرد سوده بیامیزند که مثل مرهم گردد و در آفتاب طلا کنند طلا از اهل هند بگیرند قسط و
شیطرج هندی و زرنیخ سرخ و فلفل و زنگار و در ظرف مس با سرکه بسایند و یک هفته بگذارند بعده بدان طلا کنند و در آفتاب قیام نمایند بهق و برص جدید را باطل کند یا آنچنانکه
و آهک در بول طفل تسیر خوره تر کنند و هفت روز تجدید بول نمایند بعده بیزند تا مثل عسل گردد و استعمال کنند تا آنکه قرحه کند پس بگیرند زفت و موم و قطران و پوست جوز سوخته
و خون کبوتر بچه و روغن حنا و بیزند تا مخلوط گردد و بر موضع نهند تا آنکه رنگ او برنگ جسم نماید و بهتر آنست که در آفتاب گرم چند بار تکرار این کنند و بدانند که استفراغ حب
این حب با بد که با دویه ضعیف مستفرغ ماده رقیق بتدریج باشد و مار الاصول منضج مطلق برای وامی مسهل ست و در آخر آن حب منتن بخورند بعده اعاده ما ء الاصول
تا دو هفته کنند و تولید خون از لحوم حاره طیور و قلیات و ترک حوامض و شوربا نمایند مگر گاهی برای ج دهند و آب بهترین چیز برای آنست لیکن تیز کبه بغیر تکثیر و
لازم ست که ماش و موضع بهرقت بسیار چه درشت کنند تا خون بسوی آن منجذب گردد و دخول حمام آنرا مفرست و غذای غلیظ و فواکه تازه و خشک و دلع بر برص ردی ست گاهی
برص در ان منبسط گردد و کثرت نماید و برص کهن عقب قلع پدید آید عیب آن نمیکنند و همچنین حجر الی جای شرط و طلای کثیر الاجزا که برای معتصم باید ست شده بود در قانون مذکور ست
طلای جید از سائر شونیز خربق شقایق بیخ کبر هر واحد یک جزو شیطرج حضض و مادم که آن زرنیخ ست یا مرزنجوش هر واحد نیم جزو در آفتاب طلا کنند طلای خفیف
جید نافع و آن شقایق و نیز ارچشان بسرکه است و ایضاً فوه الصبغ کف دریا تخم ترب کندش بسرکه خمر و ایضاً بگیرند براده شبه و خربق سیاه و صفر سوخته و ذرا و نیچ و
زرنیخ سرخ هر واحد یک درم بقطران که در سرکه گداخته باشند سرشته طلا کنند ایضاً از ریاسیس خربق سفید فلفل شونیز کف دریا گوگرد و زرنیخ فوه الصبغ زنگار
شیطرج زرایح بسرکه سوده قرص ساخته خشک کنند وقت حاجت بسرکه سائیده بعد دلک آنرا سرخ کند طلا کنند و لطوخ نمایند و ایضاً از کتاب الزینت قرطاس کبریت سیاه
فاشرا پوست بیخ مازریون گوگرد زرد زاج زنگار براده آهن کف دریا برگ انجیر با سرکه مثل خلوق بسایند و در ظرف صاف نگاه دارند و بعد دلک در آفتاب طلا کنند دیگر از حرمل
گوگرد و فرفیون و خربق هر واحد یک درم بلادر دو درم عاقرقرحا شیطرج یک یک مثقال بسرکه طلا نمایند ایضاً تخم ترب کندش ثافسیا مازریون نخود الصبغ شیطرج حرف
عاقرقرحا مویزج با خون سیاه جمع کرده قرص ساخته استعمال کنند یا بکه در ان نخود الصبغ خوب سائیده صاف کرده باشند بعد حمام ایضاً فوه شیطرج هر واحد نیچ درم

تخم ترب ده درم کندش هشت درم بسرکه بعد حمام طلا کنند **دوای ملکی** برگ آذریون و تخم او مقشر و خربق سیاه و فلفل مساوی در سرکه چندانکه آنرا بپوشند بپزند تا آنکه مهرا شود بعده
دران اندکی زراوند و زنجار و برادهٔ آهن و قطران و کف دریا انداخته بپزند تا غلیظ شود موضع را بنطرون شسته بر مرغ طلا کنند و متحمل باشند و تا ممکن باشد نشویند تا
آبله شود پس آبله را بشکنند و بگذارند تا خشک شود و بار دیگر دوا بران گذارند **طلای جید** عسل البلادر هفت درم عاقرقرحا فاسیا سه درم فرفیون چهار درم شیطرج فارسی
دو درم بشیر سرشته طلا کنند و آنچه تجربه کرده ام اینست که بگیرند عسل البلادر و بلبلیج و سرگین کبوتر و ذراریح و شیطرج و تخم ترب و خردل و فوة الصبغ و حنا و وسمه و سداب اجزا
مساوی بسرکه سرشته بدان لطوخ کنند حتی که آبله کند و بشکنند و معالجه قروح کنند و اعاده نمایند تا آنکه زائل شود و آنچه که برص حادث از آثار محاجم را بر آید قنابری آمیز بجوش
کرده شود بسبب خلاف الوان
و فوة الصبغ و شیطرج ست با آب لقم طلا کنند **و اما اصباغ** که بر برص استعمال میکنند ممکن نیست که دران برابر لون بشره
باشد بلکه دران قوانین عطا کرده آید بعده تقدیم و تاخیر کنند پس بعضی ازان اینست که بگیرند شوره و دردی شراب و مغره و فوة و شب و مانند آن و ترکیب داده طلا کنند
صبغی که تجربه آن کرده ام بگیرند پوست جوز و حنا و وسمه هر سه برابر **و ایضاً** نوره و زرنیخ و شیطرج هر واحد یک جزو فوة الصبغ دو جزو با آب پیاز جمع کنند و بحسب مشابهه
استعمال کنند **صبغ دیگر** دانگ نوره و مازو و زاج و حنا بعسل بسرشتند و حل کنند تا سیاه شود و طلای آن استعمال کنند **و ایضاً** زاج قلقند مانند سائیده بسرکه بسرشند
تا سیاه شود و در آفتاب عضو را دلک کنند و بدان چند بار طلا کنند و آن صبغ باقی ست **و ایضاً** شیطرج سیاه و خبث الحدید و زاج کفش گران و شنگرف و فوة الصبغ
و پوست انار بسرکه خمیر بسایند تا سیاه شود و بران چند مرتبه طلا کنند **و اغذیه** صاحب این مرض مشویات و قلایا و مطجنات و مکببات از لحوم خفیفه بمصالح گرم ست و
اقتصار بر شراب کنند و از نوشیدن آب بالکل اجتناب کنند اگر ممکن باشد و یا ازان کم کنند و آب جوش کرده ممزوج بشراب استعمال نمایند **ابن عباس** گوید که برص
چون مستحکم شود عسر البرء بود پس هرگاه از خلانیدن سوزن خون برآید در الوقت علاج او و صحت ازان ممکن بعد و اول معالجه که صاحب این مرض را سزاوار است آنست
که آنرا از اغذیه مولد بلغم مثل البان و ماهی تازه و قطر و کماة و میوه سرد تر منع کنند و غذا لحوم تیهو و دراج و کبک و لحوم وحشی نمکین بریان با مصالح گرم سازند و عسل و شراب
کهنه اصفر دهند و ادویه مسهل بلغم مثل حب ایارج و معجون مرکب از تربد و غاریقون و شحم حنظل و حب النیل و نمک هندی و نفطی و مانند آن دهند و این صفت دوای مسهل ست
بگیرند تربد سفید مقشر یک مثقال حب النیل ایارج فیقرا هر واحد یک درم شحم حنظل نمک نفطی هر واحد نیم درم فرفیون دو دانگ همه را باریک سائیده بحریر بیخته با آب کرفس نبطی یا آب کرنبا
سرشته حبها سازند و خشک کنند شربتی از دو نیم درم تا سه درم با آب گرم و این دوا در هر ده روز یا در هر پانزده روز یک شربت استعمال کنند و ازین مکرر بعمل آرند و میان
هر شربت گلقند عسلی با آبیکه دران تخم کرفس و بادیان جوشانیده باشند یک وقیه بخورند و یک وزن اطریفل کبیر دو مثقال با آب مطبوخ تخم کرفس و زیره سیاه و پودینه کوهی
خورند و ایضاً این معجون بدهند که مجرب ست و نسخه این همان ست که در قول ابو سهل گذشت مگر دران هر سه فلفل ست لیکن درینجا وزن حب النیل برابر تربد ست و
هرگاه دوای مسهل از حب و غیره استعمال کرده باشند معجون کلکلانج سه روز هر روز از یک مثقال تا دو درم بدهند بعد ازان اگر فصل بهار باشد از مثرودیطوس تریاق کبیر
تحمل نیمه فصل با آب مطبوخ بادرنجبویه یا بابونه یا سداب بدهند و اگر قبل تریاق ایارج لوغاذیا یا ایارج جالینوس کدام که حاضر باشد چهار درم یا چهار مثقال با آبیکه دران شونیز
و تخم کرفس کوهی و پودینه کوهی و قنطوریون و هلیله کابلی جوشانیده باشند بخورند منفعت بین یابند و ایضاً معجون القرد یا درین مرض کثیر النفع ست پس گاه گاه همه تدابیر
مذکوره بعمل آرند و بدن از اخلاط بلغمی پاک شود و باید که این طلا بکار برند **صفت طلا** برای برص اول گاهی نفط سفید و زفت طلا کنند و گاهی زرنیخ و خردل و سرخ
و شونیز و بورق و عنصل و شیطرج و گوگرد و پوست بیخ کبر و عاقرقرحا هر واحد ازین اگر حاضر باشد باریک سائیده بسرکه سرشته بموضع سفیدی طلا نمایند که نفع بین کند و این صفت
طلای دیگر ست بگیرند برگ دفلی سوده پنجاه درم و در یک رطل زیت خوب جوش داده صاف کنند و ربع رطل موم دران زیت بگدازند و بران گوگرد زرد باریک سوده
چهار اوقیه اندازند و بر موضع سفیدی در آفتاب یا حمام طلا کنند **صفت طلای** دیگر بگیرند عنصل و برگ خرزهره و در زیت جوش داده ازان زیت مرهم سازند بگوگرد و زرنیخ
سرخ و در آفتاب یا در حمام بران طلا کنند نافع بود و دیگر بگیرند خربق سیاه و سفید و ترمس و بیخ کرمدانه ابیض هر واحد یک جزو و باریک سائیده بسرکه سرشته طلا نمایند طلا که
بدان هارون معتصم بالله طلا میکرد بگیرند خربق سیاه و تخم جرجیر کندش و تخم ترب و شونیز و خردل و تمام عاقرقرحا و حنظل و پوست بیخ کبر و کرسنه و فاسیا هر واحد پنج درم تخم کرفس و شقایق
و بادام تلخ و باذاورد و بلسان و رشن ترمس هر واحد ده درم شیطرج و بیخ سوسن آسمانجونی فوة و لقم هر واحد هفت درم همه را باریک سائیده با آب لقم و آب فوده ر

بوره

[illegible] بیاض مشابه اصل [illegible]

[illegible] مسهل البلغم [illegible] ۱۲ منه [illegible]

مصفر و خون او بسیاه و زاغ ابلق و سنگ پشت و کبوتر بچه به رشته قرص زنند و خشک کنند و هرگاه اراده استعمال کنند بزفت انفخه و موم گداخته در آفتاب یا حمام طلا کنند و اگر خواهند
که قوت او بیفزاید دران عسل بلادر اندازند و نفط سفید و قطران بسرشند و طلای کبریت سوخته و فرفیون خربق که در قول ابوسهل گذشت مجربست و این صفت طلای برای
برص و بهق سفید ست بگیرند شیطرج خربق سیاه شونیز خردل حضض شقائق مرکی مازو و بادام تلخ جوز جندم فلفل زرنیخ سرخ اقاقیا باریک سائیده بسرکه
سرشته طلا نمایند و شستن به آب چشمه کبریتی و قیری برص و بهق را بسیار نافع ست و اما مصبغ یعنی آنچه برص از نگین خضاب کند بسیار اشیاست و از آنجمله
است آنچه این صفت اوست نیل دو درم فوه الصباغین یک درم باریک سائیده در سرکه خمر سه روز خمیر کرده استعمال نمایند صفت دیگر برای صبغ خبث الحدید
و مرکی در آب پوست انار سه روز تر کرده استعمال کنند و باید که قبل استعمال او موضع را بآب زرد طلا کنند و بعد ده آب زاج و شب صبغ دیگر برای سیاه شدن
اطراف شاخهای درخت انجیر سیاه در سرکه خمر تر کنند و باریک سائیده بورق و کبریت زرد و شیطرج هندی آمیخته بر موضع طلا کنند بعد از آنکه بسرکه و بورق شسته باشند
ابن لوح گوید که مریض را اولا قی کنانند بعد ازان حب اصطمخیقون و روغن بید انجیر یا لوغادیا یا شادرلیطوس بخورانند و اطعمه حاره یا لبسه قلیل و شراب احمر کهنه بدهند
و تریاق یا بلادری استعمال کنند و از شیر و آنچه ازان سازند و خرما و همه بقول اجتناب نمایند و آب نباید نوشید مگر مطبوخ و آنچه برای او از معجونات نیکوست این معجون ست
وج دار فلفل و غیر آن که در قول بوعلی گذشت لیکن درینجا زراوند عوض شونیز ست دیگر معجون همان اطریفل مجرب حکیم علی ست که در ادویه یونانیه مسطور شد
و آنچه بدان معالجه النفس عضو نمایند این طلاست شیطرج سکبینج مویزج ذراریح اجزا مساوی سائیده بطبیخ فوه جمع کنند و دلک موضع از ملبوس خوب کرده طلا کنند طلا
تخم ترب و شیطرج فوه الصبغ و کندش و قسط شیرین و زنگار مساوی بسرکه کهنه سائیده در آفتاب طلا نمایند طلا دیگر قوی شحم حنظل عرطنیثا اشنان برگ خربزه
روغن بادام زرنیخ زرد اشخار آهک ناآب دیده مساوی ببول طفل یا سرکه کهنه سرشته چهار روز در آفتاب گذارند و هرگاه خشک شود ببول یا سرکه دران اندازند
پس طلا کنند طلای قوی محمد بن زکریا رازی ذکر کرده که قبا و الملک بدین صحت یافته و نسخه آن همان نسخه ای بلکی ست که در قول بوعلی سینا گذشت لیکن
درینجا نوره عوض تخم ماذریون ست و نوشته که موضع را بنطرون شسته با پرطاره در آفتاب طلا کنند بمرات پس اگر آبله کند و ماده سیلان نماید ترک کنند حتی که اندک
خشک گردد پس اعاده نمایند طلا که ابن ماسویه برای معتصم بالله ساخته بود و قلع برص ازان شد در قانون مذکور ست و اگر موضع برص کوچک باشد داغ نهند
پس معالجه نمایند حتی که پوشیده شود و یا گوشت را قلع کنند و بعسل بلادر طلا کنند تا آنکه قرحه کند و لحم صحیح بروید پس علاج کنند و یا قلع لحم برص کنند و آنرا درکنند پس علاج باشیا
منبت لحم کنند و یا رنگین کنند بسرخی یا سیاهی برنگ جسم صبغ که دران شوره است و در قول بوعلی گذشت بسرکه طلا کنند بمرات کثیر تا آنکه بدان تعلق گیرد و این برنگ جسم
رنگین سازد و الصق و ز باقی ماند صبغ دیگر مردار سنگ و کف دریا برفت سرشته طلا کنند بعد شستن موضع و این هیئت روز دوام نماید و اما برص حادث در موضع محاجم
پس سزاوار آنست که مرداسنگ سفید کرده بعد فراغ از حجامت طلا کنند بلکه فوه الصبغ بسرکه طلا نمایند و آب برنجوش فشرده در محاجم داخل کنند بعد فراغ بعده
بران ساحتی بچسپانند و بعد حجامت چند روز بلقوه و شیطرج سوده بآب تقیم طلا کنند پس اگر آن قوی گردد ترک حجامت نمایند و ادمان طلا کنند و ثابت گفته که ادویه
مسهله در علاج برص برفق و نرمی حسب مزاج و قوت ترکیب استعمال باید کرد و رازی گوید که از شمعون شنیدم که میگفت نهایت اعتماد میکنم در برص بر ادرار بول و
نهی از بلادر میکرد چه او برص پیدا میکند سعید گوید که علاج برص تنقیه بدن از حب صبر یا حب ایارج کنند و مریض را امر بریاضت شدید نمایند تا عرق بسیار آید لزوم
بعد تناول طعام کنند و گلقند عسلی با اطریفل و هلیله مربی دهند و استفراغ مفرط نکنند و از اغذیه بارد رطب اجتناب ورزند و غذا لطیف مسخن مجفف مثل گوشت
طیهو و غزال توابل حار سازند و اندک سنجر نیا دهند و بعد تنقیه بدن اطلیه استعمال کنند و این طلا جلای قوی کند خربق و مویزج و شیطرج مساوی سائیده بسرکه
سرشته بر بدن طلا نمایند و لازم که طلا بورق و سرکه و نفط سفید کنند پس اگر برص مسن باشد علاج او دشوار است و لهذا واجبست که آنرا رنگین سازند باین صبغ که بیاض
کهنه را نافع شیطرج و نیل و نوره و شب و مغره و دردی شراب خشک همه را سائیده بسرکه خمر سرشته خمیر کنند و بر موضع بطبیخ فوه طلا کنند که این رنگین کند بسبت او ز
باقی ماند ابن الیاس گوید که بر صبح مطبوخ انیسون و بادرنجبویه هر واحد سه درم با گلقند عسلی ده درم بنوشانند و غذا از مزوره نخود آب و مغز حب قرطم دهند و دارچینی و انیسون و فلفل
دهند و این تدبیر تا ظهور نضج در رفتار دوره بعمل آرند و بعد حصول نضج در حفظ تنقیه بدن بحب ایارج این حب صبر کنند صفت آن صبر سقوطری یک مثقال تربد سفید یک درم

بیخ ترنج یک درم شحم حنظل یکدانگ حب النیل نیم درم نمک سیاه یک نیم دانگ ایارج فیقرا یک نیم دانگ مقل یکدانگ مصطگی یکدانگ همه را باریک سائیده بآب کرفس یا آب گندنا
سرشته حب ها سازند واین یک شربت ست صبح بخورند وعقب آن جلاب گرم شکر سرخ ده درم بنوشند واین دوا در هر هفته یک مرتبه استعمال کنند و در روزهای میانه
آن هر روز جلاب از گلقند عسلی ده درم با بیکه در آن انیسون وتخم کرفس و بادیان هر واحد سه درم جوشانیده باشند بنوشند وغذا فروره نخود آب با گوشت تیهو وکبک و دراج
ماکیان هندی و در شب تناول اطریفل کبیر دو مثقال تعاهد نمایند ومعجون کلکلانج هر روز یک مثقال خورانیدن ایشان را نافع ست وآب کرفس کوهی پودینه کوهی
نفع بلیغ نماید وبعد تنقیه بدن از فضول بلغمی این طلا استعمال کنند زرنیخ سرخ اشق خردل شونیز بورق شیطرج هندی گوگرد پوست بیخ کبر عاقرقرحا کندش مساوی
کوفته بیخته بسرکه کهنه سرشته بر موضع بیاض طلا کنند طلای دیگر خربق سفید وسیاه وخردل کندش صومریج وشیطرج هندی فوه وبورق وپیاز عنصل وتخم ترب عاقرقرحا
وشونیز مساوی کوفته بیخته بسرکه تند سرشته طلا نمایند ویا ادویه مقرحه چون فراریح وعسل بلادر وثافسیا وسرگین کبوتر وتخم ترب وشیطرج هندی ما ذریون تنها ومجموع
بسرکه طلا کنند ویا موضع را بمصبغ رنگین سازند صفت آن فوه الصباغین یکدرم نیل واطراف شاخ انجیر سیاه هر واحد سه درم بورق وکبریت زرد هر واحد هفت درم
شوره سه درم دردی شراب چهار درم خبث الحدید یک درم باریک سائیده بسرکه کهنه آمیزند خجندی گوید که هر صبح طبیخ بادیان وانیسون وبادرنجبویه با گلقند عسلی
بنوشند وغذا حمصیه بلحوم طیور فاضله مثل کبوتر وکبک وگوشت بزغاله یکساله بمصالح گرم خورند بعد ظهور آثار نضج در قاروره تنقیه بحب ایارج ویا بایارج لوغاذیا
پنج مثقال کنند وبعد آن مطبوخیکه در آن پوست بیخ کبر وبادیان وانیسون وهلیله کابلی وقنطوریون وپودینه کوهی هر یک دو درم مویز ده درم گلقند عسلی ده درم پخته
باشند بنوشند ویا حب صبر دهند ونسخه آن در قول ابن الیاس گذشت لیکن در ینجا وزن شحم حنظل یک نیم دانگ وایارج فیقرا یکدرم مصطگی نیم دانگ ست وحب النیل
مطروح و مداومت بر مسهلات در هر ماه دو سه مرتبه کنند صفت حب مسهل نافع برص ابیض ایارج فیقرا یک مثقال غاریقون یکدرم شحم حنظل شیطرج زنجبیل هر یک نیم درم
سقمونیا یکدانگ سکبینج دو دانگ بآب کرفس حبها ساخته صبح بخورانند صفت دوای خاص برای صاحبان برص وفراد داوقیه تخم انجره نیم اوقیه صبر دو درم ونیم ترب
سه درم وادامت استعمال این کنند زیراکه زود فراداد ازاله این مرض خاصیت ست طلای زنگار که نافع ست در قول ابن نوح گذشت دیگر شیطرج کندش بیخ کبر فرفیون
مزنی بسرکه مساوی بعسل بسرشند دیگر مویزج ثافسیا بیخ لوف کف دریا بآب کرفس وعسل طلا کنند وعظیم الفلاسفه ارسطو گفته هر که بر حل کردن لولو واقف گردید تا آنکه آب
گردد وبعده بر سفیدی برص طلا کند در طلا کردن یک مرتبه آنرا برباید ومن طریق حل آن واقف شدم وآن است که مروارید را بسایند وبآب ترشی ترنج لت کنند و در شیشه
کرده بران آب ترشی ترنج ریخته سر شیشه محکم بندند و در خم سرکه کهنه بیاویزند وخم را در سرگین اسپ تا چهار ده روز دفن کنند پس آن را در بیدآن حل شود بعده استعمال کنند ومن این
ساخته در علاج زنی مبرصه تجربه کردم واثر بین کرد لیکن الی الآن تمام نشود دوای مجرب که برص را باذن الله تعالی ببرد بگیرند ملح خالص که آنرا شوره بارود گویند دو جزو زراج
قبرسی یک جزو خوب سائیده در قرع انبیق شیشه تیزاب آن بچکانند و بر موضع برص آنرا بمالند که فی الحال آبله کند واز آن آب رقیق سفید جاری شده مندمل شود واز آن
بیاض مطابق اصل شود وانچه صبغ جید نماید روغن بادنجان ست که بادنجان صغار بقدر بندقه در آب نمک بجوشانند تا مهرا شود افشرده صاف کرده سوم حصه آن روغن زیت انداخته باز
بآتش ملایم بجوشانند تا آب فانی شود در روغن بماند خضر ابن علی گوید که در ابتدا شروع بمعالجات قویه نکنند بلکه هر شب تخم شقائق النعمان هر واحد
ربع درم بخورند وتناول اغذیه سفید رنگ مثل البنه وارزیه ولیمونیه وهر چه مولد بلغم باشد مثل ماهی شیر وکاهو وخرفه ترک نمایند وبر سرخ از لحم اقتصار کنند وسمین جدا کنند
وگوشت سرخ گوسفند از ماکیان برای ایشان بهتر ست بهر آنکه خون متولد ازین مائل بسفیدی میباشد وتعهد فی باصل السوس ثبت نمایند خصوصا بعد خوردن
طعام در هر شهر دو مرتبه وهر روز اطریفل صغیر وگلقند خورند و در اغذیه بر قلایا ولحم بریان کبوتر بچه ودیگر طیور ولحوم وحشی غزال مطنجن یا مطبوخ تتوابل حاره اقتصار
ورزند و در ربیع وخریف مطبوخ منضج از خطمی وگاوزبان وپرسیاوشان وعود وج ومویز وشیطرج وفوه استعمال کنند واز ین قدح سکنجبین عنصلی وگلقند عسلی تا یک هفته
بنوشند بعد از آن تنقیه نمایند بایارج لوغاذیا یا ایارج جالینوس یا مجموع یا تربد وغاریقون وزنجبیل واطریفل هر واحد یک جزو وبورق جزو وشحم حنظل ثلث جزو سه درم
یا چهار درم بخورند و چند روز ترک نموده باز اعاده کنند باستعمال مطبوخ مذکور وبار دیگر تنقیه نمایند و در سر معاجین حاره مثل معجون فلاسفه ومعجون نجاح وتریاق و
مثرودیطوس استعمال کنند و هر گاه تنقیه بدن بمسهل ومدر ومعرق کردند احتیاج باخراج فضول غلیظ از جلد وظاهر بدن باشد وبهترین چیزی که برای این استعمال نمایند

طریق حل کردن لولو

الحوم افاعی اقراص مثلث ان ست واطریفل کبیر هر شب وقت خواب استعمال کنند وادمان استعمال شربت اصول و سکنجبین عنصلی نمایند وقبل آن تخم شقائق النعمان مسلم و
اطریلال هر واحد یک درم برگ سداب خشک سوده ربع درم استفاف نمایند واین لطوخ بعمل آرند صفت آن شیطرج هندی و فوه وگوگرد هر واحد چهار درم شقائق النعمان
تازه مثله زرنیخ یک درم کندش یک مثقال سائیده بعسل سرشته موضع را بپارچه درشت بخارند تا رنگ او متغیر گردد بران لطوخ نمایند لطوخ از املائی شادی رحمه الله
شیطرج هندی و فوه الصبغ و زرنیخ سرخ و خردل سفید هر واحد یک مثقال تراب قلفل و زنگار عراقی هر واحد یک درم تخم ترب سه درم ادویه سائیده بسرکه و عسل هر دو
یک اوقیه سرشته شب لطوخ سازند و صبح باب گرم و آرد ترمس بشویند و نشف کنند بعده بروغن پسته چرب نمایند دیگر شیطرج هندی فوه الصبغ خردل سفید هر واحد
سه درم تخم ترب پنج درم ورق هفت درم کوفته باب لیمو تر کرده آمیزند و بدستور استعمال کنند و اگر قسط شامی بسرکه سائیده بر برص طلا کنند بسبب جلا مع التقشیر صحت
بخشد واستعمال ادویه مقرحه قبل از تنقیه جائز نیست تا جذب ماده وازدیاد مرض نکند و باید که بروغن پسته بعد استعمال ادویه شدید الاسخان محمره جذابه نمایند مثل
زفت و نفط سفید و زرنیخ سرخ و بورق و پیاز عنصل و شیطرج عاقرقرحا و شونیز وغیره که در قول ابوعلی گذشت و بعد استعمال ادویه مقشره سقطه مقرحه مثل ذراریح
بسرکه و عسل بلادر و ثافسیا و کبیکج و سرگین کبوتر و تخم ترب با فرفیون استعمال کنند تا که اصلاح آبله کند و روغن بادنجان برص را تا یک سال رنگین میکند و این خواص
عظیمه است طلا که بخاصیت نفع کند تخم شونیز بمالند و بران عسل بلادر طلا کنند حتی که قرحه کند و لحم برص بخورد و بعده علاج قرحه نمایند و علاج عجائب برای برص
انیست که موضع برص را سوزن بسیار در جمیع اجزای او بزنند و نمک بمالند و ترک نمایند تا جراحت مندمل گردد پس اگر برص زائل نگردد بار دیگر بدستور سوزن
بخلانند و سرکه بمالند چون جراحت اندمال پذیرد برص زائل شود و باذن الله تعالی مولف اقتباس مینویسد که سهاگه در آب لیمو سائیده طلا کنند و همچنین بوره جاروب
و اگر زائل نشود اول تنقیه معده بمقیات بلغم بکرات و مرات نمایند بعده منضجات بلغم بدهند تا حصول نضج پس تنقیه بدن بایارجات کبار نمایند و بعد از تنقیه
بر ایلیاء فرفی و آمله مربی و اطریفل کبیر و اطریفل افتیمون نواب جلوی خان مداومت نمایند و از مسولات بلغم مانند لبنیات و حموضات و بقولات و فواکه رطبه
طعام شب با نخود و ماهی پرهیز کنند صفت طلائیکه درین باب بسیار مجرب است شیطرج هندی سرمه زرد سنبزراج سرخ زعفران کف دریا خبث الحدید که پرورده
گوگرد عاقرقرحا خردل قنبیل برادۀ [illegible] استخوان ماهی سوخته بیخ [illegible] هر یک دو توله بسرکه بیزند که مثل مرهم شود و بعده [illegible] سیاه و خفاش سرشته
بعمل آرند تا چهل روز [illegible] اگر تا چهل روز بتواتر استعمال کنند اصلا تخلف نمیکند و اگر در ابتدا تنقیه بدن کرده باشند بهتر والا بی تنقیه هم نفع دارد پوست
بیخ انجیر صحرائی و پوست چلبیه صحرائی که در سایه خشک ساخته باشند با بابچی هر یک سه توله گیرد چهارم حصه همه ادویه کوفته بیخته بقدر سه ماشه وقت صبح بخورند و بالای آن
متصل نان میده لوزان سه توله با همین قدر روغن گاو و شکر سفید بهم مالیده تناول نمایند و اندکی ازین دوا در آب سرد آمیخته بر برص ضماد کنند و غذا قورمه بچه مرغ یا جوزه
مرغ بروغن بسیار پخته خورند [illegible] از زبانی فرموده که این صنیع برص را رنگین سازد و رنگ آن تا سه هفته نهایت یکماه بماند شب یمانی شوره دردی شراب گل ارمنی شیطرج
هندی خبث الحدید همه برابر بسرکه آمیخته بکار برند ضماد که بنا بر نواب محمد علی خان مغفور والی رامپور تالیف نموده شد و بسیار مفید افتاده بود چنانچه در مدت چهل روز تمامه زائل
شد گل ارمنی شیطرج هندی خبث الحدید شب یمانی [illegible] نیله تهوته گل بادنجان هر یک یک توله [illegible] خردل ملیله سیاه [illegible] روغن برگ نیل گل مهندی تخم آن که
در موسم برسات [illegible] هر یک دو توله خسته انبه خام شش توله پوست انبه خام چهار توله شوره سه توله در دردی شراب سرکه در ظرف آهنی تا دوازده پاس علی الاتصال سائیده
بکار برند و بلع کردن سه ماشه تخم کاهسنی که آنرا اطریلال گویند تا چهل روز قلع میکند و در دار الشکوه [illegible] ست که خوردن سه ماشه بابچی برابر نهایت چهل روز از مجربات ست
و انطاکی فرموده که کعب انسان سوخته بعسل سرشته ضماد نمودن از مجربات ست و همچنین استخوان ماهی طبری گوید که معالجه برص محتاج ست بازاله خلط و استفراغ
بدان [illegible] مزاج عضوی که دران برص پیدا شده و تقویت آن [illegible] گرم قوی بمراعات زبان خاصه چه علاج برص بسیار دشوار ست بلکه قریب نیست
که صحت یابد پس گویم واجب ست که مریض پرهیز کند از شیر و [illegible] ازان لبنیات زیرا که [illegible] و اقتصار کند بر لحوم کنجشک و قنابر و کبوتر بچه در پرواز آمده بر لحوم حملان سالیه
و از حلویات انچه بعسل سفید سازند و رعایت هضم او کنند تا تخمه و سوء هضم واقع نشود و طعام نخورد مگر وقت ظهور اشتهای صحیح بعد دو ساعت از خوردن غذا
اندک شراب کهنه صاف سرخ رنگ بنوشد و در بعض اوقات امر به [illegible] کنند و از انچه تنقیه بدن او در ابتدای مرض بدان کنند این حب ست

نسخه آن شیطرج هندی یکدرم ماهیزهرج نیم درم حب الغار و حب النیل هر واحد دو دانگ زنجبیل چینی دو ثلث درم ایارج فیقرا یک نیم درم جندبیدستر یک نیم دانگ
سنبل الطیب و مصطکی هر واحد نیم درم صبر سقوطری سوای آنکه در ایارج است یکدرم شحم حنظل دو ثلث درم مقل ازرق یکدرم تخم کرفس یکدرم سقمونیا بریان مشوی دو دانگ
و نیم همه را سائیده بآب برگ ترنج سرشته مثل فلفل حبها سازند و در سایه خشک کنند شربتی از آن سه درم و ثلث بر نهار بخورانند بعده پرهیز دو روز و بران صبر کنند و هنگام
آخر عمل او آب گرم که در آن شکر حل شده باشد چند جرعه متواتر بنوشند و بعد این شربت حب ده روز صبر کنند و یک شربت از مطبوخ افتیمون به نسخه شاپور بن سهل بغیر زیادتی و کمی چیزی
از آن بنوشند بعد از آن معجون القرع یا در هر پنج روز یکبار بوزن یک نیم درم بخورند و در بعض اوقات مصطکی بخایند و آب همین بیرون اندازند و غرغره بمویزج و عاقرقرحا
ماهی شور و خردل سوده در سکنجبین یا مری نبطی حل کرده استعمال نمایند و اگر ممکن باشد معالجه او باین طریق کنند که در ابتدای طعام ترب و نمک بخورند بعده از شوربا یکه
در آن ترب بسیار ریخته باشند شکم سیر شوند و بران آب شبت مطبوخ با عسل و نمک بسیار بنوشند پس بر مرغ بروغن بادام آلوده استعمال کنند و بسختی قی آورند تا معده او
پاک گردد و باید که این علاج وقت نیم روز یا ظهر باشد تا در آن روز چیزی نخورد و اگر از تشنگی ایذا یابد اندک شربت سیب شیرین بنوشد و اگر بر گرسنگی صبر نکند اندک کعک یا نان خشک
بخورد و بهتر آنست که چیزی نخورد و چون صبح شود هفت درم گلقند عسلی بخورد و طعام او در آن روز چیزی نا شفت مثل بچه مرغ بریان و لحم حمل صغیر بریان باشد بعده
روز دیگر بر نهار سکنجبین و آب ترب مطبوخ الشبت قی آورند و گویند که بعد قی بسوی معده فضول بسیار از سر و سائر اعضا فرود می آید و چون روز دیگر قی کنند معده او پاک گردد و
این اخلاط مختلط با غذا بسوی سائر اعضا نافذ نشود و اگر مشایخ را برین علاج قدرت باشد اوفق و اصلح بود و درین معالجه بهر حال واجب است که رعایت مزاج
مریض نمایند پس هر وقت که مزاج او متغیر گردد از معالجه باز ایستند تا آنکه مزاج او بحال طبیعی خود رجوع کند بعده اعاده معالجه برفق کنند و از آنچه استعمال او در برص روز و آب
است این معجون است بگیرند زراوند مدحرج ده درم جندبیدستر و بیخ قثاء الحمار و فودنج و فطراسالیون و شیطرج فارسی هر واحد پنج درم بارزد و جاوشیر هر واحد بیست درم
صمغ را بآب کرفس نبطی تر کنند و باقی ادویه کوفته بیخته بدان بسرشند بعده همه را با عسل کف گرفته بیامیزند پس هرگاه حل طبیعت او خواهند تقویت او با ایارج و خربق
بمقدار قصد آن کنند و از آن سه مثقال بخورد و هرگاه استعمال مثل استعمال معجونات نسخه مسطور باشد هر روز نیم مثقال بر ناشتا تناول کنند و از آنچه تجربه کرده ایم از
دوای مسهل این حب است هر صاحب برص که امید صحت او بود چون آنرا بخورد صحت تام یافت نسخه آن بگیرند خربق سیاه و زنجبیل و دار فلفل و فلفل سفید و شیطرج فارسی
و عاقرقرحا و سنبل الطیب و مصطکی هر واحد یکدرم صبر سقوطری هفت درم جنطیانای رومی و فلفلمویه و اسقوردیون و ایرسا هر واحد نیم درم مازریون مدبر دو درم همه را
باریک سائیده بآب برگ ترنج و شراب کهنه هر دو یا یکی سرشته حبهای برگ سازند شربتی دو مثقال و ربع و دائم آنرا استعمال نمایند مگر وقتیکه سردی شدید یا آفتاب
در منقلبات باشد و این حب دیگر ابو ماهر موسی بن سیار ترکیب داده و آنرا الملقب بحب منجح ساخته و آن مجرب است نسخه آن بگیرند کلکلانج یک جزو ایارج فیقرا دو جزو
خربق نیم جزو سقمونیا یک نیم جزو همه را سائیده باهم بسرشند و حبهای بهین سازند شربتی سه درم و من باین حب العجب معرفت سبب مرض علاج تنخیصی نمودم در چهل روز صحت
یافت و این معجون را حرانیان تریاق البرص نامیده اند و آن در حقیقت تریاقی است ابو ماهر ذکر کرده که جابر قطیفی علاج عبد الله بن سلیمان از برص کرد و اظهار شد باین تریاق
کرده بود و در مدت اندک صحت تام یافت نسخه آن بگیرند تریاق کبیر پنج مثقال تریاق اربعه ده مثقال معجون کلکلانج ده مثقال معجون القرع یا پنج شیر سقمونیا بیخ قثاء الحمار
هر واحد پنج مثقال ایارج فیقرا و ایارج ارکاغانیس و ایارج روفس و ایارج لوغاذیا و معجون شرودیطوس واحد ده مثقال این همه معجونات را بشراب کهنه حل کنند و در آفتاب پنج روز
و در شبها بر آسمان بدارند و هر روز دو دفعه حرکت دهند تا آنکه خشک گردد و سائیدن آنها ممکن شود پس باریک بسایند و بگیرند خبث الحدید بسرکه بریان کرده ده درم
مثقال و باریک سائیده بران انداخته بار دیگر بعسل جید الجوهر بسرشند و باز در آفتاب نهند و بطریق مذکور حرکت دهند هر روز چند بار حرکت دهند تا عسل آن نشف کند
و خشک گردد بعده باریک بسایند و اگر در آفتاب خشک نشود چندان که سائیدن ممکن گردد با عسل بر همان طریق بسرشند که آن عسل مضمحل شود و بار دیگر معجون گردد و چون
ازین تریاق فارغ شدیم فکر سکنجبین مجموعی را که جمع کرد او بختیشوع کبیر در تغییر رنگ برص حتی که بر رنگ بدن تا چهل روز باقی ماند نسخه آن شیطرج فارسی بیخ سوخته
و مویزج سوخته و زعفران الحدید و کف دریا و گوگرد ابیض و عاقرقرحا و خردل سیاه و ماهیزهرج و حب النیل و برادۀ مس از هر یک در ظرفی بسته بسرکه که اندران قطع اخرا کحل
داخل کرده باشند خوب بجوشانند حتی که سرکه غلیظ و سیاه گردد بعده بر جای برص آنرا اطلا کنند و یک روز بخون مار سیاه اگر یافته شود یا بخاکستر لحم او یا بخون کرکس یا خون خفاش

دیگر ذکر کرده که این مرض را زائل کند و موضع ابرنگ اصلی باز آرد اگر از نوعی باشد که صحت پذیر دو اگر از نوعی نشد که البته به نشود بلون اصلی تا یکسال یا کم یا زیاده باقی ماند بگیرند خون کرس
و خون عقاب و زهره نرگاو و حنای سوخته و زعفران و خبث الحدید فولاد و شیطرج فارسی و گل کبر با پوست یا بیخ آن و شحم انار نارسیده شیرین باشد یا ترش و مازو سوخته
و غیر سوخته این همه را در صلایه با خونهای مذکوره بدفعات متوالی در آفتاب بسایند تا خشک گردد و باز تسقیه بخونها نمایند تا آنکه مقداری کثیر از انها تشرب نماید و مثل زر ور گردد
بعده لبس که برشند مقدار طلای موضع حل کرده طلای غلیظ نمایند وقت صبح و بغیر شستن آن وقت عشا تجدید کنند و تا سه روز برین مواظبت نمایند بعد از ان بدست بمالند
پس گر رنگ او شدید التغیر باشد باندک روغن بنفشه چرب کنند و در حمام داخل نمایند این مجرب در نهایت قوت ست و در بصره زنی بود که علاج اطفال میکرد
دوای برص سیاه حتی که مردم از مواضع بسیار نزد او می آمدند و انچه از دوا و طلا سیاه بدان انتفاع می یافتند مدتی با او معرفت گرفتم که آن علاج از وی بیاموزم
تا آنکه بیاموختم و آن این حب بود نسخه آن زنجبیل و فلفل سفید و خربق سیاه و ایارج فیقرا همه برابر کوفته بیخته با بارزد محلول در شراب سرشته حبها سازند شربتی
از ان سه درم و این طلا میکرد شیطرج و سرمه بارزد و استخوان ماهی سوخته و زاج سرخ کوفته بیخته قرص سازند و ازین قرص قطعه گرفته بسرکه حل کرده بر برص طلا کنند

حکایت

بهق ابیض

و آن سفیدی رقیق غیر غائر ست که بر ظاهر جلد حادث شود و در اکثر مستدیر بود و بر چهره افتد و باشد که تا بسینه رسد و آنرا وضح نیز گویند و بهندی چهیپ نامند سبب
سبب محدث برص ست چون ضعیف باشد اما ماده این رقیق و قوت دافعه قوی و ماده برص غلیظ و قوت دافعه ضعیف بود و بقول شیخ سبب او بلغم خام باشد و بقول
طبری ماده او رطوبت محترقه است شبیه بغبار میان سفید و سیاه و ایضا طبری بمقام دیگر نوشته که این مرض از رطوبت فاسد بود که بغذا صرف نشود و طبیعت آنرا
دفع کند پس اگر رقیق و گرم گردد و بطرف سطح بدن مندفع شود از ان بهق افتد و اگر غلیظ شود و بران لزوجت غلبه کند و طرف لحم و عظم اخذ کند از ان برص
پیدا شود و این مرض عام بود و گاهی بقعه از بدن مثل سینه و گردن و دست و پیشانی و چهره بدان مخصوص باشد پس ام از ان بقعه پوست باریک جدا
شود تا آنکه ماده او فانی شود و زائل گردد و گویند که این مرض بسرعت زائل نشود و بسبب اسهال مفرط و اگر چه آن اسهال از سفیده باشد و ایضا با طلیه جاذبه زائل
گردد و فرق میان این و برص در بحث برص مذکور شد و ایضا بهق و اکثر متقشر بود و رنگ او رنگ بشره را اندک تغیر دهد بسوی خیرت نه بسوی بیاض تام و برص شدید البیاض
بود و البته متقشر نشود و تغیر مفرط از رنگ بشره دهد و بهق فرس اسلم از برص ست و در ابتدای بلوغ مردان و زنان را می افتد و انطاکی گوید که بهق مثل برص ست
در سبب و تقسیم این نیز از امراض متعدیه است اجماعا و متوارثه نزد طبیب نظاهر خلاف انیست و صورت او تغیر جلد از رنگ طبیعی ست بسوی سفیدی اگر بلغم غالب بود
و گاهی بهق ابیض بر ضعف گرده تقدم نماید و بسا باشد که وضح بلغمی مزاجان را در تابستان حادث شود و در زمستان مختفی گردد و بسبب رقت ماده و میان انگلستان ابتدا کنند
و اکثر در بلاد مرطوبه شود و غریب نیست که در هند و حبش یافته شود چنانچه در چین و ترکستان کثرت نماید و سبب خاص کثرت غسل آب سرد و دست خوردن ماهی و
و شیر و بادنجان و گوشت که بو تسیدن یا پارچهای درشت و سبب عام انچه در برص گذشت **علاج** سکنجبیل علاج برص علاج این نماید و ایضا تنقیه بمسهل بلغم کنند
گلنار و بابچی برابر وزن گرفته کوفته بیخته در آب آمیخته مالیدن فائده میکند و دیگر ادویه جالیه طلا کنند و چون کنه گردد بمعالجات برص پردازند و حکیم ارزانی گوید بسیار باشد
که ماده در بدن کمتر بود و با طلیه تنقیه نفع تمام حاصل آید و این دوا مجرب ست عاقرقرحا اطریلال پوست بیخ کبر شیطرج هریکی دو درم جمله را کوفته بیخته بسرکه و عسل سرشته
مقدار یک مثقال بنهند و یک ساعت در آفتاب نشانند تا عرق کند پس همان وزن یا روز دیگر بر جا که بهق بود آبله شود و زرد آب برآید و صحت رو نماید **ذکر**
ادویه مفرده نافع بهق ابیض کندش تخم ترب مساوی گرفته بهق را بنطرون شسته پس خار بیده چندانکه خون برآید بعده بدان طلا کردن بمرات مجرب سیستی
و کذا روغن بیضه نوشادر مخلوط کرده ده بار طلا کردن مجرب ست و ضماد پوست خربزه زرد خشک کرده مثل غبار سائیده بسرکه سرشته بمرات و کذا گل سوسن سفید
و کذا خاکستر سرطان نهری و کذا قلیب باز عنصل با ریگ سوده در حمام چند بار ضماد و اکل قنابری و ضماد تراب کنه و آرد باقلا و کذا اسفیداج بسرکه و کذا فوه بسرکه آمیخته
و باد مجرب نوشته و **ضماد** قسط بعسل یا سرکه سرشته و کذا فلفل سیاه و نطرون و کذا محموده بسرکه در آفتاب یا حمام و کذا شونیز بسرکه و کذا سداب نطرون در
با سرکه و کذا تخم سداب و کندش برابر و کذا سیر سوخته و غیر سوخته بعسل آمیخته و کذا سیر با دیان سائیده در حمام و کذا آرد باقلا و نخود سرخ هریک دو درم و

فلفل سیاه چهار درم وکذا تخم خطمی بسرکه وکذا قشر انجیر تنها یا با آرد جو و سرکه وکذا انجیر خام بسرکه و آرد گندم پخته وکذا پیاز نرگس بسرکه وکذا پیاز سوخته یا غیر سوخته بسرکه
در آفتاب وکذا جوز السرو وکذا خرمهره سوخته وکذا کف دریا بسرکه وکذا خردل بالعسل و سرکه وکذا خون خرگوش گرم وقت ذبح آن وکذا پوست درخت و
لب بسرکه وکذا برگ حرف سفید سوده بسرکه عنصل و حنا سرشته وکذا ماز قشیشا بسرکه وکذا تخم انجره و پیاز نرگس وکذا گوگرد بسرکه وکذا عصاره قثاء الحمار و بیخ
آن بسرکه بالخاصیت وکذا کبر او بسرکه وکذا تخم پیاز بسرکه در آفتاب بمرات وکذا حلزون سوخته وکذا تخم ترب بسرکه یا آب کرفس وکذا اشق بسرکه وکذا ایل ہندی
وکذا افربیون بالعسل وکذا خرف تنور و تخم ترب بسرکه سرشته وکذا بورق بسرکه وکذا زنجبیل و بہیل برابر بالعسل وکذا بندق ہندی وکذا سیر صحرائی بالعسل آمیخته
وکذا پیاز عنصل بریان کندش مساوی بسرکه سرشته وکذا خاکستر بار که در خانه باشد با آب سداب سرشته بالخاصیت وکذا روغن گاو و عسل و سداب ده مرتبه وکذا
آرد جو و انجیر با آب پخته سوده وکذا اشیلم و گوگرد بعد تنقیه در آفتاب یا حمام پنج مرتبه وکذا خربق سفید پنج درم خربق سیاه دو نیم درم باریک سوده بسرکه تند در حمام چند بار
وکذا بیخ یاسمین صحرائی باریک سوده با انجیر در آب پخته آمیخته یا بسرکه آمیخته وکذا جند بیدستر و تخم ترب بسرکه تند سرشته چند مرتبه وکذا کباش قرنفل و کندش و تخم ترب
مساوی باریک سوده بالعسل سرشته وکذا خاکستر سرطان بحری وکذا تخم مویز پنج درم تخم ترب ده درم بالعسل سرشته در حمام چند مرتبه وکذا اذریون بالعسل یا بسرکه وکذا
جلبان و تخم بید انجیر و زرنیخ زرد مساوی بالعسل سرشته وکذا کندش باریک سوده بسرکه سرشته وکذا ازوان سفید و کبریت چند بار وکذا … زرنیخ سرخ برابر باریک سوده
بزیت سرشته چند بار وکذا سرگین موش وکذا صدف باریک سوده یا خاکستر آن وکذا مامیران بسرکه وکذا آب برگ انجیر سیاه وکذا زہره خارپشت وکذا دردی سرکه و کندش
برابر بالعسل آمیخته وکذا گره برشگافته گوگرد بران پاشیده بریان کرده زرد آب آن گرفته و طلا او شرب قوه وکذا عصفر بسرکه یا عسل وکذا حرف سیاه بسرکه وکذا وج
وکذا درس یک مثقال وکذا خردل وکذا ناخواه وکذا زراوند مدحرج وکذا زوفرا آن خراست وکذا اقنه وکذا غاریقون چند روز متواتر وکذا کرنب وکذا خربق سفید
وکذا صبر وکذا اقفر الیهود وکذا تخم حنظل و اکل شیر آمله بالعسل مداومت وکذا بہیل دو درم ہر روز بالعسل سه درم تا سی پنج روز متواتر وکذا بلیله کابلی خسته دور کرده
بمرات کثیره و شرب آب فراسیون ہر روز ده درم تا ده روز و اختلاط محموده با ادویه بہق وکذا شستن ادویه آن بالعسل که مقوی فعل آن نہاست و تنقیه بحب النیل و بالشحم
بمغز یا پوست خربزه زرد وکذا برگ ترب در حمام چند بار و غسل با آب کبریتی ہر احد جالی و قالع بہق ابیض ست **و بقول** اطبای ہند سہاگه بریان در آب لیمون کاغذی
حل کرده تا یک ہفته ضماد کنند و در آفتاب نشینند واگر زرنیخ برابر سہاگه افزوده در رشتی انبه خام سوده طلا کنند نیز مفید بود دیگر برگ کیله را سوخته در آب آمیخته بمالند دیگر
کرچھیپ را دور کنند عدس در ظرف گلی بسوزند و با شیر میش سائیده طلا نمایند و تمام روز بدارند وقت شام با شیر مذکور بشویند و سه چهار روز همچنین عمل آرند دیگر تخم ترب یک سائیده
در دوغ ترش آمیزند و طلا نموده در آفتاب نشینند تا خشک شود دیگر شبنم از درخت نخود با … گرفته بمالند دیگر بیخ سرکنڈه با سرکه سائیده طلا کنند دیگر نیل با آب سوده
مالیده باشند دیگر سنگ کورنڈ بر روغن یاسمین سوده طلا کرده باشند دیگر شیر درخت رتن جوت که بر خندق احاطه باغها اکثر می نشانند بر بہق بمالند دیگر استخوان
ساق گوسفند نصف مغز او بر آورده گره زرد چوب در ان بگذارند و سوراخ بار وبند کرده ہمراه گوشت ناخورش بپزند و بعد پختن آن گره را از استخوان بر آرند و بمالند
سہاگه خام در آب ساده یا آب لیمو سائیده ضماد کرده باشند که واقع بہق و کلف ست **ذکر ادویه مرکبه** مفید بہق اطریفل که بہق ابیض را نافع ست بلیله کابلی
بلیله آمله برگ سنا ہر یک ده درم و دو تو بیست درم وج دو درم مصطکی سه درم افتیمون پنج درم مویز منقی سی درم عسل قدر کفایت حب برای چھیپ از مجربات
راقم نیله تھوتھه سم الفار سہاگه بریان ہر واحد یک ماشه سائیده بقدر نیم نخود حب سازند و صندل در آب لیمو سوده این حب با صندل سائیده بر بہق ابیض یا اسود
ضماد کنند و بعد یک ساعت با آب سرد بشویند و ابتدا جهت بہق نافع از بیاض استادی مرحومی نگند نه ماشه مرچ سیاه پنج ماشه ہر دو در پاو آثار آب خورده باشند
ایضاً منه مجرب کاسنی بیل نیم پاو چوک باچی توتیا گندھک سہاگه ہر یک چهار دام مرچ سیاه سه ماشه و ربع کوفته در آب کاسنی بیل کھرل کرده بر بہق بمالند
ایضاً عنه پوست بیخ سپستان پوست بیخ نیل و شتی پوست بیخ انجیر صحرائی ہر یک دو توله گندک یک توله کوفته بیخته در شیر سیاه آمیخته بر موضع بہق طلا کنند دوای
که بارہا آزموده از بیاض حکیم گو صندل سرخ شش ماشه سم الفار دو سرخ ہر دو را در آب سائیده سه حصه کرده ہر روز یک حصه بر بہق بمالند بعد چند ساعت بشویند و قدری روغن
بمالند و در سه بار استعمال کنند نوع دیگر بجهت چھیپ صندل سفید چهار ماشه ہرتال طبقی دو ماشه ہر دو را در آب لیمو سوده بمالند و در آفتاب نشینند بعد خشک شدن

بآب گرم بشویند نوع دیگر مجرب صندل سفید و سرخ نشاسته هر واحد یک توله اسم الفار دو نیم ماشه سرخ باریک سوده قدری بگلاب سرشته طلا نمایند دوای دیگر برنج سیاه
لاکهه تخم پنوار بآب شبینه بکرده طلا کنند ایضاً سهاگه بریان بانچی تخم ترب مساوی با سرکه سائیده بمالند ایضاً برگ کرنج زرد چوبه هر واحد یک جزو سهاگه دو جزو
سائیده طلا کنند ایضاً تخم ترب دیو بناگ کیسر شف در آب جغرات سائیده طلا نمایند ایضاً بانچی یک ستارگیر ربع استار هر دو را بآب درک
دو روز سحق بلیغ نموده حب بالقدر کنار دشتی ساخته یکی بخورند ویکی ضماد سازند و در نسخه دیگر گندهک آمله سار یک توله نیز داخل است و صرف برای
ضماد نوشته ضماد برای چیپ تخم پنوار نیم پاؤ برشف زرد تخم ترب اجواین پای برنگ نمک سانبهر زرد چوب مهر سقوطری دار بلد قسط تلخ گوگرد سهاگه بریان
هر یک هفت ماشه توتیای سبز بریان دو ماشه سائیده بدوغ آمیخته طلا سازند و در آفتاب نشینند و بعد یک گهڑی بآب نیمگرم غسل کنند ایضاً مرد ا
سنگ گندهک آمله سار سهاگه تخم ترب برابر در عرق لیمو سائیده طلا کنند طلا بجهت بهق ابیض شیطرج فوه تخم ترب کندش خردل قسب یمانی زرنیخ
برابر بسرکه تیز بسایند و در آفتاب طلا کنند که برص و بهق سیاه را نیز نافع است طلا برای بهق سفید زرد چوب آنبه بلدی آمله دانه لاکهه گندهک آمولاسار
تخم پنوار گندهک چهاچیه مساوی کوفته بیخته بآب خالص سرشته طلا نمایند طلا برای بهق پوست تخم مرغ را در سرکه کهنه سه روز بخیسانند که مضمحل شود
بعد ازان نوشادر و نمک کوفته بالکید یگر آمیزند و سه روز متواتر بمالند اگر برطرف شود بهتر والا بار دیگر گل ارمنی داخل نمایند طلای دیگر تخم ترب
تخم جرجیر فوه و کندس و شیطرج و تخم حنظل و مازریون و خردل و سقمونیا برابر کوفته بسرکه طلا کنند و این طلا سخت قولیست قدری قلیل بکار برند و هرگاه
برمد و آبله کند روزی چند طلا نباید کرد تا ساکن شود پس معاودت باید کرد معجون بلادر نسخه هندی نافع بهق و برص معمول مؤلف مفتاح بلادر کلان
دور کرده پاد آثار در شیر ماده گاو دو نیم رطل بجوشانند چندانکه شیر منجمد شود بلادر برآورده از پارچه صاف کرده نیم رطل کنجد سیاه سوده آمیخته خوب بکوبند
تا یکذات گردد پس قسط تلخ دارچینی جوزبویه قرنفل نارمشک ساذج هر یک ده درم بانچی هلیله سیاه هر یک نیم رطل کوفته بیخته با نیم وزن اجزا عسل و پنج رطل
شکر سفید بطریق معجون بسازند شربت مثقالی تا دو درم اقوال اطبا انطاکی گوید که در بهق ابیض ابتدا القی از آب ترب و عسل و بورق کنند و قبل ازین ماهی شور خورده
باشند بعد ازان این منضج استعمال نمایند اصل السوس ده درم بنفشه تربد پرسیاوشان لعنغ صعتر کوبا هر یک شش درم بادآورد و تخم کشوث حنظیانا هر واحد سه درم
خردل الیوست بیخ کبر هر واحد دو درم در ده چند آن آب بجوشانند حتی که ربع بماند صاف کرده همه را در سه مرتبه بنوشند و بعد دو هفته برای تنقیه ایارج کبار دهند صبح
و اطریفل کبیر وقت شام جوارش فلفل اگر حصول سر با شد و تحلیل سر و مزاج بود والا تا ناسیا یا تخم بلبا دهند و از اطلیه خاص ..... ان عنب و بحان است که در علاج برص مسطور
شد و گاهی با آن کندش و شیطرج می آمیزند و ایضاً شیخ و پوست بیضه و نوشادر بسایند و در سرکه یا آب لیمون بیزند تا حل شود و طلا کنند و مالیدن نکس ..... بود و باید
محل بهق شرط زنند و بران طلای مذکور نهند و گویند که این طلا مزیل بیاض است حتی که از چشم و برای مطلق بهق و برص حتی که در غیر انسان همه آنچه در
برص گفته شد در بیجا نزد استحکام بکار آید و مادر اصل نزرگترین مثمر ترب بهق ابیض است و از جمله چیزها که احتراز ازان در بهق سفید و اجب است همه سفید مثل شیر است و بارد
رطب مثل خربزه هندی مسیحی گوید که در بهق ابیض این معجون بعد تنقیه نفع کند سنبل الطیب مصطکی جوزبوا اهل شیخ زنجبیل پودینه نهری سلیخه قسط اسارون
تخم کرفس بسفایج نانخواه هر واحد پنج درم افیتمون مع نیز منقی هلیله سیاه بلیله آمله هر واحد ده درم عسل بمقدار حاجت شربتی چهار درم دیگر زنجبیل قسط اسارون هر واحد
پنج درم افیتمون مویز منقی هلیله سیاه بلیله آمله هر واحد ده درم عسل بقدر حاجت شربت آن چهار درم دیگر زنجبیل قسط اسارون هر واحد دو درم افتیمون چهار درم
کمازریوس مصطکی جوزبوا اسقولوقندریون سلیخه هر واحد دو درم صعتر کوهی چهار درم صبر غار القون هر واحد هشت درم تربد سفید مقل هر واحد پنج درم عسل بمقدار حاجت
شربت چهار درم و بر بهق سفید سیاه هر دو خربق سیاه بسرکه و طبیخ ترمس و پوست بیخ کبر بسرکه و فوه بسرکه و شیطرج بسرکه و بیخ سوسن بعسل طلا کنند و برای بهق سفید
قسط حنطیانا مرزاوند مدحرج عاقرقرحا هر واحد یک درم تخم ترب چهار درم کوفته بیخته بسرکه و قطران بسرشند و طلا کنند دیگر گوگرد سوخته چهار درم فرفیون سوخته
یک درم بلادر سوخته نیم درم خربق سیاه دو درم کوفته بسرکه که دران قطران گداخته باشند بسرشند یا بقطران که با سرکه جوشانیده باشند تا آنکه سرکه فانی شود و
قطران باقی ماند و طلا کنند مجوسی گوید که علاج بهق ابیض مثل علاج برص است الا آنکه ادویه بهق ضعیف تر در قوت از ادویه برص بحسب ادنی قوت برص بر بهق بود

و از ادویه این دواست که اہلک آب نیلوه با آب حل کرده بر موضع طلا کنند و یا ابرص پاریک سوده بسرکه سرشته و یا پوست بیخ کبر بسرکه طلا کنند صفت طلا برای
بهق ابیض شیطرج عاقرقرحا تخم ترب کندش خردل مساوی باریک سوده بسرکه خمر سرشته در آفتاب طلا کنند و دیگر زنگار یک جزو نطرون سه جزو باریک سائیده بعسل
سرشته و در آفتاب یا در حمام طلا نمایند و دیگر برای بهق سفید مس سوخته و نوشادر هر واحد یک نیم اوقیه آب دو اوقیه در سرکه تر کرده یک هفته در آفتاب نهند و طلا کنند
سعید گوید که علاج بهق ابیض بخوردن گلقند عسلی و تعرق در حمام بر نهار و قی در هر ماه دو مرتبه و اسهال در هر فصل بحب صبر یا بحب ایارج کنند و از اغذیه مولد بلغم
منع کنند و طلا بخفنش سیاه و گوگرد و دار و خربق سیاه و کندش و فوه و تخم ترب سیاه وی سائیده بسرکه خمر سرشته استعمال نمایند ابو منصور گوید که علاج بهق
ابیض نیست که مریض احتراز نماید از مثل این حب بخورانند پوست هلیله کابلی دو درم تربد سفید یک درم عسل بقدر یکه سرشته شود شربتی سه درم و یا بخورانند اطریفل
صغیر دو درم تربد یک درم تخم حنظل ربع درم و این یک شربت است در هر ماه چهار بار بخورند و یا بعض الارجات بدهند و از شیرها خربزه و غیره اغذیه مولد بلغم پرهیز کنند
و بخوردن اطریفل صغیر و دخول حمام مداومت نمایند و بر موضع شیطرج و فوه الصبغ بسرکه طلا کنند و یا بالتماد این طلا بر طلا بسرکه در آفتاب نمایند که اثر ابرص
و طلا بعد تنقیه بدن کنند و این طلا قوی است و نسخه این همانست که در قول مجوسی گذشت لیکن درینجا فوه عوض عاقرقرحا نوشته ابن الیاس
گوید که هر صبح مطبوخ بادرنجبویه سه درم با گلقند شکری ده درم بنوشند و غذا مزوره نخود و مغز بادام یا مغز حب القرطم بعد از ان تنقیه بدن بمطبوخی نمایند که دران تربد و
غاریقون باشد و مقوی شحم حنظل بود و قی کردن بتخم ترب و تخم شبت و اصل السوس و نمک و عسل ایشان را نافع بود و نخود آب با لحوم ماکیان و کبک و تیهو و دراج غذا سازند و بعد
تنقیه بدن این طلا کنند و نسخه این مع اضافه خردل همانست که در قول مجوسی گذشت و در نسخه دیگر فوه عوض عاقرقرحاست و خوردن فاشرا بهق و برص را زائل کند و
بگیرند حنظل و قنطوریون دقیق و موضع را بخرقه درشت مالیده طلا کنند خجندی گوید که هر صبح مطبوخ بادیان و اصل السوس و بادرنجبویه با گلقند بنوشند و باید که حب القرطم
و بهق ابیض برص استعمال نکنند که آن مورث برص است و بعد نضج تنقیه بمسهلات بلغم کنند یا بگیرند دو درم اطریفل صغیر و تربد یک درم و شحم حنظل یک دانگ و کثیرا
نیم دانگ و مصطکی نیم دانگ اضافه کنند و این یک شربت است و بعد ازین در هر ماه سه چهار مرتبه و اظبت نمایند و یا بایارج لوغاذیا و بعد تنقیه تامه استعمال اطلیه کنند و این
طلا از انافع است شیطرج عاقرقرحا فوه الصبغ سائیده بسرکه سرشته طلا کنند طبری گوید علاج بهق ابیض آنست که نظر کنند بقوت علیل و سن و مزاج و عادت
و صناعت او و بفصل سال پس اگر فصل چنان باشد که دران استفراغ ماده جائز نبود بوجهی از وجوه استفراغ آن نکنند و از معالجه باصلاح غذا اقتصار نمایند
و غذای او مصلح خون گردانند و از اطعمه مرطبه البته اجتناب ورزند پس هرگاه زمانه برسد که دران استفراغ جائز باشد ابتدا بفصد کنند اگر بدن ممتلی
قوی باشد و بعض اوائل صاحب بهق را از فصد منع کرده اند و امر چنین نیست بلکه بهترین اشیا در معالجه او استفراغ بفصد است اگر امتلا قوی باشد پس نگاه
کنند اگر بهق بر سینه و گردن باشد حقنه که دران بابونه و اکلیل الملک و اندک شحم حنظل باشد بعمل آرند و بعد دو سه دفعه از استعمال حقنه چند روز راحت دهند
و غذا بدهند بعده این مطبوخ بنوشانند نسخه آن هلیله سیاه تخم دور کرده ده درم پوست هلیله کابلی هفت درم پوست هلیله آمله شاهتره گل سرخ خود و قنطوریون
دقیق حشیش غافث افسنتین و حلی سقولوقندریون هر واحد سه درم ماهیزهره چینی شحم حنظل هر واحد یک نیم درم تخم کرفس انیسون بادیان هر واحد دو درم افتیمون
هفت درم با یک نیم درم ریوند کوفته در صره بسته مویز منقی بیست درم همه را بدستور مطبوخ بپزند و صره افتیمون دران اندازند پس بقدر احتمال قوت
مریض صاف کرده بنوشند و اتم شربت او یکصد و بیست درم است و تقویت این شربت چنان کنند که یک درم غاریقون نیم درم تربد دو دانگ ایارج فیقرا
و سه طسوج سقمونیا سائیده بعسل لکشر شده و قبل از تناول مطبوخ یک ساعت زمانی دران بمالند و ازین مطبوخ در مدت یک ماه دو شربت بنوشند بعده راحت
دهند و چند روز ترک نمایند و اصلاح غذای او کنند تا قوت او باز آید بعد از ان بصورت بهق نظر کنند پس اگر گرم شده باشد حاجت بطلای او نیست که
ادخول حمام و مالش منحل و متقشر گردد و اگر گرم نشود و معالجه دران اثری نکرده باشد امر بغرغره از مویزج و عاقرقرحا کنند و انچه در باب غرغره برای فالج و
لقوه و استرخا ذکر کردیم بعده این طلا کنند بگیرند گوگرد یک جزو نمک هندی نیم جزو حرمل اشنان و تخم ترب کندش هر واحد دو ثلث جزو بیخ عرطنیثا دو جزو سائیده
بسرکه خمر حل کرده در حمام بر موضع بهق سه روز متواتر طلا نمایند و دران عرق آورند پس آب گرم بران ریزند و بپارچه درشت بمالند و دائم تا زوال آن گلقند

صحیح استعمال کنند دیگر آبله کنند چند روز راحت دهند تا آنکه جلد ساقط گردد بعده معاودت کنند اگر لسبوسی آن حاجت افتد و گاهی همگذارند که آبله کنند بلکه گاه در سورت
آغاز کنند ترک میکنند تا آنکه ساکن گردد بعد از آن اعاده مینمایند و این ادویه مثل فاسیا و فلفل و خردل حرف و شیر عرع و شیطرج و حرمل و تخم ترب و بیخ ستبیج کبر
و طلا کبیکج نیز نافع در بہق و برص بسبب شدت جذب خون دانخوان و سیده و لوی کهنه پوسیده از دیوار گرفته و جمیع جالیات قویه مذکوره در باب قلع آثار و کلف و بہق
بدان طلا کنند آفتاب بری و طبیخ حنظل ست صفت طلای جید بگیرند تخم ترب با کندش سوده به بہق اسود در حمام طلا کنند و ایضا تخم ترب و تخم خردل با نجیر مطبوخ
در سرکه سرشته طلا نمایند ایضا طلای جید شونیز بریان شیطرج فارسی هر واحد ده درم نشاسته هر واحد سه درم زاج و هر واحد دو درم تخم حرمل بریان پنج درم
بسرکه نیز طلا کنند بعده اگر اثر عارض شود تدارک آن بشیر زنان نمایند و جمیع اطلیه قویه مذکوره در باب برص و بہق غیره نافع بہق اسود ست صاحب کامل گوید
که دوای بہق اسود آنست که تنقیه بدن با دویه منقی سودا کنند و از اغذیه مولد سودا منع نمایند و برای بدن با غذیه معتدل با غذیه معتدله باز آرند و بعد تنقیه بدن این طلیه
بر موضع طلا کنند بگیرند زرنیخ زرد و زرنیخ سرخ خورانیده باشند سائیده بسرکه آمیخته طلا نمایند و یا بگیرند پیاز و باریک سائیده در آفتاب بران طلا نمایند و یا بگیرند ترمس باریک
سوده بعسل یا سکنجبین سرشته در آفتاب در حمام طلا کنند و یا خربق سیاه بگیرند و مثل سابق بدان عمل نمایند صفت طلا برای بہق سیاه زرنیخ و زاج و کبریت
مساوی باریک سائیده بسرکه سرشته طلا کنند ابن هبة الله گوید که علاج بہق اسود بفصد و اسهال بمخرج سودا مثل مطبوخ افتیمون و منع از اغذیه مولد
سودا مثل عدس و کرنب و لحم بقر و بادنجان و اسکنار از جلا و تعدیل غذا کنند و غذا مرطب مثل لحم با کیان و حملان و اسفاناخ زردی بیضه و شراب رقیق اختیار نمایند
و در حمام داخل شوند و با این دوا طلا سازند صفت آن تخم ترب و تخم جرجیر و کندش و قسط هر واحد دو درم سائیده بسرکه و عسل سرشته استعمال کنند ابن نوح
گوید که علاج این اول فصد هفت اندام ست بعد از ان طبیخ افتیمون مرات کثیر بنوشند و مداومت تناول این معجون کنند بگیرند هلیله سیاه و افتیمون کوفته با موبیز منقی
بسرشته و هر روز بقدر جوزه بخورند و از همه مولدات سودا اجتناب نمایند و غذای لطیف سریع الانهضام طرب سازند و اوان حمام بالا توقف نمایند و تدبیر مالیخولیا کنند
و اطلیه مذکوره در باب بہق ابیض طلا نمایند طلا برای این شیطرج فوه هریک دو جزو مرداسنگ زاج هر واحد یک جزو در یک جا ریخته بسرکه که اندرون قطعه آهن جوش
کرده باشند تا آنکه سیاه شود بسرشند و طلا کنند و از مجربات برای آن انیست که با آب قنابری طلا کنند و یا بگیرند خاکستر افعی کهن سوسمار در چوبه و نیم برنج مطبوخ سائیده
طلا سازند که این هر دو نوع بہق را نافع و مجرب ست و طلا به تخم عنب الثعلب نیز بسیار نافع بود ابن الیاس گوید که در اول امر فصد از اکحلین و باسلیقین کنند و اخراج
خون بقدر قوت و واجب نمایند و از اغذیه غلیظه منع کنند و استفراغ بدن بعد تمام نضج بمطبوخ افتیمون یا حب آن نمایند و یا بگیرند سنا هفت درم بادرنجبویه تخم کاسنی
بادیان هر واحد سه درم جوشانیده صاف نموده شکر ده درم داخل کرده معجون نجاح هفت درم افزوده بنوشند و بعد استفراغ نخودات و مغز حب القرطم و لحوم تیهو و ماکیان
و کبک غذا سازند و استحمام کثیر استعمال نمایند و ترطیب مزاج کنند و بعد تنقیه بدن موضع سودا را باین ادویه طلا سازند پوست بیخ کبر و شیطرج هندی و خربق سیاه و خردل
مساوی کوفته بیخته بسرکه کهنه سرشته طلا کنند محمد بن زکریا گوید که فصد هر دو هفت اندام کنند و از اغذیه حریفه و لحوم مولد سودا مثل لحم فرس و بقر و خرگوش و لحوم شکار و بقول
گرم منع کنند و هر صبح شربت نیلوفر یا بنفشه یا سکنجبین ساده بماء الجبن بنوشند و غذا احمضیه مغز بادام یا بلحوم بزغاله و طیهوج و تیهو مثل لحوم مذکوره سازند و بعد نضج مطبوخات که
دران سنا و هلیلجات و افتیمون و خیار شنبر باشند آن باشد تنقیه کنند و استحمامات کثیر در غیر وقت خلو استعمال نمایند و بعد تنقیه ائمه اطلیه جالیه بران طلا کنند انطاکی گوید که
تی لسبت و مغز خربزه و حب البان و نمک و سکنجبین کهنه بعده ملازمت بر گلقند شکری و سفوف سودا و آب شاهتره بروغن بادام شکر نمایند پس اگر حاجت مطبوخ افتیمون داعی گردد
هر روز از ان چهار اوقیه بنوشند که آن بغایت نافع ست خصوصا بشکر دینگر و گاهی مقوی بلاجوزد کرده بشود و اصلاح اغذیه بدستوری نمایند که در برص گذشت و از
اجل مشروب بہق اسود ماء الشکر ست و جمله خیر که احتراز از ان اجب ست هر چیز سیاه و بارد یابس مثل لحم بقر و ماهی ست و از شیخ جواز فصد در بہق سیاه بسبب نیست خون
بلکه بنابر دوارت او و کیفیت ست هرگاه علامات دال بران ظاهر گردد اطلیه این همانست که در بہق ابیض گذشت گیلانی گوید که کلیه عامه در آثار و سماجت لون
و خصوصا در بہق اسود آنست که الحاح بر عضو باستعمال ادویه قوی الجلا و تقشیر بسیارست که در بهای حوال دمی جسیم العاقبت فاحش تر از اول میگردد زیراکه از جلد تشبیه
از هر دو پوست او پوست ادنی می افتد و ما تحت او رنگین برنگ کریه که علاج او دشوار باشد باقی میماند و مشاهده کرده شد تشخیصی را که بہق اسود بر چهره او بود و علاج او بعضی با ستعمال

جرجانی درین معجون بلیله سیاه و کابلی افزوده و معجون نجاح نامیده ۱۲ منه مترجم
ستا و رفقه عجمی کنند ۱۲ منه
حدوی

این دو ویه تو به بران نمود و از چهره او جلد ساقط شد و موضع بسیار بسیاهی قبیح فاحش تر از اول زیاده تر دراخ تر نمی دید پس ویه ضعیفه ضعیا تمام استعمال کنند و حب ابن الحرث مجربست نگیرند فربیون دو دانگ اوقیه خربق سفید یک اوقیه گوگرد زرد یک اوقیه کاسی تنکار سوخته نیز افزوده میشود و از ان اقراص سازند دیگر بزرگ گوگرد زرد و بورق سرخ هر دو اوقیه قاقله شصت دانه و بسیر که طلا کنند بموضع صحیح چیزی ازان نرسانند و بعد خشک شدن بآب سر بشویند دیگر آرد کرسنه و حب تخم جرجیر بادام تلخ بیخ قثاء الحمار سیر هر واحد یک جزو اشترغاز عسل سوده طلا کنند و بعد ساعتی آنرا بالیه دور کنند و این کلف و نمش و آثار سیاه را نیز نفع کند دیگر برگ انجیر در سایه خشک کنند و بعده آن شتاب بی آمیخته بسرکه طلا نمایند و یا نگیر برگ انجیر نیم اوقیه بنطرون چهار اوقیه و بسرکه در حمام طلا کنند و زرنیخ سرخ بزاج و یا گوگرد آنرا نقع بالغ نماید و این چنان کنند که موضع را بنطرون بشویند بعده بطوخ این اشیا در آفتاب کنند ایضا تخم ترب درم کندش قسط هر واحد دو درم بسرکه سرشته طلا کنند حکیم شریف خان در حاشیه شرح اسباب می نویسند که حکیم سبزه ی گفته که آنچه در امثال این امراض مرا در تجربه رسیده دوای زرد چوب بیان در ریوند سوخته است که ازین امراض چیزی باقی نمیگذارد و در جذام طریق استعمال آن مسطور شده و هم او گفته که صاحب این مرض را نوشیدن حنا تا چهل روز امر کردم و در کثرت ازان صحت یافت گویم که من نیز لوقوع برگ حنا بقدر چهار تولہ در آب استعمال کردم درین امراض کثیر النفع یافتم و مؤلف اقتباس نوشته که اول فصد باسلیق یا بر وصافن کنند و جهت تنقیه سودا ماء الجبن یا مطبوخ افتیمون فواکهی جالینوس نوشانند و بعد از فراغ ماء الجبن اطریفل افتیمونی علوی خان و مسهل باین صفت گلقند آفتابی سوبز منقی عسل هر واحد یک [illegible] دو مثقال در گلاب کیوڑه و عرق گاؤزبان تا نیم آثار شب خیسانیده صبح جوش کرده الیه صاف نموده بقوام آرند و پوست بلیله زرد و کابلی و آمله و بلیله سیاه و زرشک نیم کوفته هر یک دو درم افتیمون برگ سنا هر یک ده درم عود صلیب بادرنجبویه هر یک هفت درم ترید سفید پانزده درم غاریقون سفید سه درم کوفته بیخته بروغن بادام چرب نموده بیامیزند شربتی از دو درم تا سه درم و اغذیه رطبه خورانند و این نسخه از مجربات شاه ارزانی ست خربق سیاه تخم ترب قسط تلخ کندش زرنیخ کبریت زرد تخم جرجیر جمله برابر کوفته در عسل آمیخته بکار برند و ضماد شیخ الرئیس که دران شونیز بریان و غیره است و آن بر قول شیخ گذشت بارها در تجربه راقم آمده گاهی تخلف نکرده لیکن درینجا بسیاهی کی عوض نشاسته [illegible]

برص اسود

وآن نوعی از بهق اسود ست که داغهای سیاه پدید آید و با خارش و درشتی باشد و جلد را مقشر سازد و فلوس ها مانند فلوس ماهی از جلد جدا شود و این قوبای متقشر نیز گویند و شیخ الرئیس میفرماید مرضی که مسمی برص اسود ست نسبتا و با برص ابیض مثل نسبت بهق اسود با بهق ابیض نیست بلکه آن جنسی مخالف و معنی از برص ابیض ست زیرا که برص اسود که آن مسمی بقوبای متقشر ست آن شبیه بتخرف بود که جلد را عارض شود با خشونت شدید و تفلیس یعنی خارش و آن بسبب خلط سودا بود که آنرا جلد و آنچه متصل اوست تشرب قوی تر ازان نماید که در رنگ تنها اثر کند و آن از مقدمات جذام ست اگر کثرت و شدت نماید و آن با وجود در دارت خود و با وجود آنکه مرض ازان اکل نشود اسلم از برص ابیض ست و اما فرق میان بهق اسود و برص اسود تقشر و تفلس و تخرف ست که این در بهق اسود نباشد علاج مانند بهق اسود علاج این کنند لیکن این محتاج تر طیب ان شدید تر و باستفراغ قوی تر بود بعده جالی تر منجمله ادویه بهق اسود استعمال کنند و گاهی اتفاق افتد صاحب این را که بجماع انتفاع یابد اما جماع آنرا کثیر النفع ست پس اگر اشتداد یابد معالجه او بعلاج جذام نمایند و انطاکی گوید که در علاج برص سیاه ابتدا بنوشیدن این منضج کنند شاهتره سنا بسفایج هر واحد شش درم سپستان عناب گل بنفشه رب السوس خطمی هر واحد دوازده درم گاؤزبان گل سرخ حلبه عصی الراعی بادآورد اسطوخودوس افتیمون حب البان هر واحد شش درم کوفته در شش صد درم آب خالص بجوشانند تا سوم حصه بماند صاف کرده بعسل شیرین ساخته هر روز بیست و پنج درم ازان استعمال کنند و در هفته دوم هر روز با نیم مثقال تربد و لیطوس اگر باشد و الا معجون افتیمون یا نجاح بنوشند و در هفته سوم هر روز با دو مثقال سفوف سودا پس اگر مرض زایل نگردد یک مثقال ازین حب بخورند که اختراع آن کرده ام و در تجربه صحیح یافته شد بسفایج افتیمون هر واحد یک اوقیه سائیده یک هفته در روغن پسته گذارند بعده گل سرخ صنوبر کتیرا هر واحد نیم اوقیه مر ارمنی یا لاجورد مغسول هر واحد چهار درم کوفته بیخته بگلابی که اندران اندکی عنبر حل کرده باشند حب سازند و اگر حاجت برادعیه محلول افعی گردد درینجا نیز مسطور برص ابیض استعمال نمایند اما استعمال آن دلیل درین نوع جایز نیست و حبیب ترک همه اغذیه خشک که آن گرم باشد مثل عسل یا سرد باشد لحم البقر و سایر ترشی ها و ماهی مطلقا و اکثار شکر و مویز و مغزیات و بچه مرغ و اسفاناخ و انگور و انجیر و هر چه مولد خون باشد و پوشیدن مثل حریر و علاج قوبای متقشر و این بسیار نیک ست و از مجربات

[illegible]

در ازالهٔ این طلای برگ انجیر و تخم ترب هر دو مرادی بعسل سرشته و العده صمغ بابادام تلخ و بلاط ترمس و رم فلفونیا سه درم کنند و ریکه در هم کرده تلخ مخلوط کنند و بر بلاط اندازند و حرف
و شونیز و تخم شقائق آنرا زائل کنند مطلقا و زبره فیل و بانخ سیاه و زفت و قطران طلاء و همچنین بازرد و خاکستر استخوان ماهی خاریشت یا زرده بیضه و روغن سرکه و سرجانها
و یشسر شود و مداومت استعمال طریفل صغیر و حب ابراج سفید و زنجبیل و فیقرا مجرب است ایلاقی و جرجانی می‌نویسند که نگاه کنند اگر در بدن امتلائی سوری بود اول فصد نمایند
بعده تنقیه کنند بادویه مخرج سودا مثل حب اسطوخودوس و مطبوخ افتیمون و مانند آن بعد تنقیه اطریفل افتیمونی و معجون نجاح استعمال کنند در استفراغ ماده بماء الجبن و افتیمون
سخت صداع و حمام سود دارد و هر شب پاشنه بروغن چرب کردن نفع کند و این سفوف سه درم صبح و سه درم شب با مویز منقی کوفته بسرشند و بخورند و نسخه
این همانست که در بهق اسود در قول شیخ گذشت و این طلا سود مند است بگیرند خربق سیاه و سفید و آهک نشسته هر یک بیا و برآب آمیخته طلا کنند

کلف و نمش و برش

کلف که آنرا در هندی جهائین گویند نشانی بود که بر روی افتد و مائل بسیاهی باشد و نمش قطعه‌ها بود بر صفت سیاه یا سیاه مائل بسرخی بود که در جلد حادث شود و بهندی
لسن گویند و برش که آنرا بفارسی کنجد گویند نقطه‌های خرد سیاه است که اکثر بر رو عارض شود و گاهی مائل بسرخی و تیرگی بود و این همه گاهی مولودی بود و آنرا علاج
نیست و گاهی حادث بود بعد ولادت و اسباب اینها قریب یکدیگر است اما کلف سبب آن خون سوداوی محترق است و بخارات اخلاط سوداوی مجتمع در معده یا در
سائر بدن متصاعد بسوی چهره و استعمال اغذیه غلیظه مولد سودا و ادویه حریفه محرق خون اکثر عارض میشود بصاحبان تپ ربع چون تپ ایشان طول
کند بسبب احتراق اخلاط و کثرت ماده سودا و ضعف طحال از جذب سودا و ایضا بزنان حامله و زنان را که حیض ایشان بسته باشد بسبب اجتماع فضول حیض و ارتفاع
ابخره ازان بسوی رو و گاهی بسبب مباشرت در ایام حیض و نفاس و گاهی در موسم سرما می افتد و اما نمش و برش سبب اینها مثل کلف است الا آنکه ماده اینها اند
در بالای جلد و در عروق باریک بود بخلاف ماده کلف و فرق میان اینها و میان بهق اسود آنست که اینها صاف باشند و در بهق خشونتی بود و شیخ میفرماید که
دم میت بسبب خونی باشد که از کشادن رگ بسبب امتلا یا شکافتن رگ بسبب ضربه یا غیر آن زیر جلد بسته شود در موضعی چنانکه رنگ شکل وازان متغیر گردد پس آنچه
مائل بسرخی باشد نمش بود و آنچه مائل بسیاهی باشد برش بود و آنچه ازین بهن گردد آنرا کلف نامند و قومی آنچه مثل نقطه بود آنرا کلف گویند و اکثر صاحب نمش را

برش و نمش

تشقق و شگفتن جلد عارض شود بسبب عکس مزاج او و ابن منصور گوید که نمش دو نوع است یکی بادنجانی رنگ و سببش اندفاع ماده سوداوی بسوی سطح جلد است و این کثیر الحدوث
شود و دوم مائل بسرخی که گاه زیاده شود و گاهی کم گردد و سببش بخار فاسد سوداوی است که از معده مرتفع شود علاج تدبیر این همه مثل علاج جذام باشد از فصد و اسهال
سودا و امثال آن کلف که از اجتماع سودا در معده باشد بر فساد معده و بودن رنگ کلف مائل بسبزی زردی شاهد اوست درین صورت تنقیه معده و تقویت آن مناسب
بود و قی به ماء الشعیر و اسطوخودوس و سکنجبین نفع دارد و آنچه از اجتماع سودا در سائر بدن باشد و بودن کلف سیاه یا مائل بسرخی گواه اوست تدبیرش تنقیه تمام بدن است از فصد و مسهل
سودا و ماء الجبن این سفوف نفع دارد افتیمون هفت مثقال تربد موصوف غاریقون سفید هر واحد یک مثقال و نوبت بشربت سکنجبین بخورند اکثر شیخ مجلس عمل کنند
و هر چه خون را صاف کند و سودا ازاله آرد مفید بود و بالجمله بعد تنقیه ادویه که جالی و محلل باشند مانند بورق و فلفل گرد و تخم خربزه و بیخ سوسن تخم ترب و کندش و دارچینی و
قسط و مغز بادام تلخ و زرنیخ و خاک معدن سیماب که برنگ شنگرف میباشد طلا نمایند و باید که در ابتدای مرض از ادویه قابضه مانند آب مورد و گلاب و آب عدس با دیگر
مذکوره بیامیزند و اگر مرض مزمن شود حاجت آمیختن قابضات با طلیه نباشد و ایضا نزدیک استعمال این ادویه اول آب گرم آن محل را آلمیده نمایند پس طلا کنند تا زود اثر کند
و بعد زوال مرض تا چند روز ادویه قابضه طلا کنند تا مرض عود نکند و چون اطلیه بکار برند احتیاط نمایند که جراحت نشود و اگر سوزش آرد روغن گل بمالند و نمش و برش
محتاج باطلیه قوی تر ازین ادویه بود **بیان ادویه مفرده و مرکبه** که نافع این امراض اند ضماد برگ نیلوفر که در شام می روید در ازاله کلف و نمش مجرب
است و کذا اهلیلج مبرکه سرشته بالخاصیت و کذا برگ کبر و کذا برگ حنای تلخ مثل غبار سوده بسفیدی بیضه سرشته هر شب تا پنج روز و کذا برگ ریباس مجرب است
و ضماد انجیر خام و آرد حلبه بسرکه خوب پخته و کذا کباش قرنفل و کندش و تخم ترب باریک سائیده بعسل سرشته و کذا برگ قثاء الحمار و بیخ آن و کذا خزف تنور و تخم
و کذا تخم خربزه با پوست بیضه شسته باریک سوده و کذا بورق پنج درم قسط هندی ده درم سوده بعسل سرشته در شب کنند و کذا زرنیخ مغز حب محلب زعفران و قسط تلخ

بشیر خر سرشته وکذا برگ حماض و پوست بیخ آن کوفته بسرکه تند سرشته وکذا برگ یاسمین تر و گل آن ہر واحد وکذا عصارۀ چینی سوده در ازالۀ کلف و نمش از مجربات رازی و
ابن ماسویه و غیره است و دیگر اطبا نوشته اند که ضماد قنز الیهود بعسل و کذا تخم ترب بعسل و روغن تخم او در آب او وکذا خولان ہندی وکذا سنبل الطیب بشراب کهنه یا سرکه آمیخته
آمیخته وکذا ترمس تلخ و قسط ہندی با سرکه و عسل و کذا سرگین گنجشک با سفیدی بیضه وکذا اسفرزه و تخم خربزه با آرد گندم سرشته قرص سازند و خشک ساخته بسایند
وکذا پوست خشک آن با ریک سوده وکذا بیخ فی فارسی با آرد ترمس تلخ وکذا آب جند قوقا و تخم آن وکذا حضض مکی وکذا فرفیه بسرکه یا بعسل و کذا تخم جرجیر
بعسل و کذا برگ تاک انجیر و نیلوفر و کذا برگ کتان و بورق وکذا پیاز نرگس بعسل و روغن آن وکذا پیاز آن با آرد شیلم وکذا ایرسا و خربق سفید مساوی
وکذا ریوند باریک سوده بسرکه وکذا تخم شاہتره سوده بسرکه سرشته وکذا حج صبح و شبانگاه وقت خواب با فرفیه وکذا شہدانج بگوگرد آمیخته وکذا خون خفاش وکذا خرس
بعسل یا بمیعۀ سائله وکذا بیخ سوسن سفید بشیر تازه سرشته وکذا برگ کبیکج وکذا زنگ آہن با آب وکذا آب زنجوش بعسل وکذا شہد سوخته و دارچینی و آرد باقلا
وکذا خربق سیاه و ایرسا ہر یک سه درم وکذا اشترغاز و شیطرج بعسل وکذا صابون کهنه و حرف وکذا بسرکه وکذا روغن قثاء الحمار بجوش زرده وکذا وردی ترا ترب و تخم آن
پنج درم یا وردی راسوخته با اشنان مساوی وکذا خراطین و مجید آن صابون کهنه کذا بیخ سوده با آب خربزه یا بسرکه سرشته وکذا آب پودینه نہری کذا زراوند مدحرج بسرکه سرشته وکذا
استخوان طاوس سوخته بسرکه سرشته وکذا ترب صحرائی وکذا نخود سفید و ترمس و برنج ہر سه باریک سوده بزہرۀ بز سرشته وکذا ذراریح پنج عدد در زیت بپزند تا مهرا شود پس برکرده
آن زیت بکار برند و شرب ضماد جوز لوا وکذا ماء الجبن وکذا شیر آیله وکذا البسفایج وکذا شیر بز تازه دو شستن ادویه کلف و نمش بشیر زنان ہر واحد جالی و مزیل کلف
و نمش است و گویند که ضماد و شست خوردن بقیه مورث کلف و نمش است و باقی ادویه مفرده که در باب بہق ابیض مسطور شد نیز نافع کلف و نمش است و نزد اطبای ہند
طلای گل چنبه مع برگ و پوست او با آب سائیده رافع کلف و تیرگی چهره است دیگر کلیجی با آب لیمو یا آب ساده سائیده ہر روز دو سه بار طلا نمایند و آب روز بسانند و بعد
چند روز برنج سائیده طلا نمایند تا پوست سیاه جدا شود دیگر کف دریا با آب لیمون سائیده بر کلف صبح و شام بمالیدن بغایت سودمند است دیگر گهونگچی سرخ
شب در آب تر کرده مقشر نموده مغز آنرا با سرکه تند سوده تا سه روز بمالند و بعد از شست پاش قدری روغن گاو و شسته بمالیده باشند دیگر مجرب ہر تال آب کشنیز تر طلا
سازند اگر نفع نکند تنقیه کنند دیگر که جهت کلف و برش مجرب نوشته سیرن زرد دانهای کلان چیده بیست درم در نیم رطل شیر ماده گاو و با آتش ملایم بجوشانند تا تمام
شیر جذب شود پس سیرن را خشک کنند و سائیده نگاه دارند وقت حاجت قدری در آب حل کرده بر رو و بر آثار بر جا که باشد بمالند و ساعتی نگهدارند بعده بدست
مالیده دور کنند و ہمیشان بعمل آرند و اگر خواهند که بشویند با بیکه در آن سبوس گندم جوشانیده باشند بشویند دیگر نافع کلف بیخ و شاخ جولائی سوخته با آب آمیخته
بمالند و ساعتی در آفتاب نشینند و بعد خشک شدن آن با آب گرم بشویند و نمک سنگ سائیده بر رو بمالند دیگر برگ تلسی بی آب سائیده مکرر طلا سازند دیگر سوخته باب
کگرونده سوده طلا کرده باشند و یا سیماب و چوک مساوی سوده طلا نمایند دیگر باچی تخم نیم بسرکه سائیده بمالند که نافع کلف است یا عدس با آب لیمون سائیده طلا
میکرده باشند ایضاً جهت کلف تخم ترب تخم خربزه آرد باقلا بسرکه تر کرده خشک نموده مغز بادام مقشر قسط اکلیل الملک کتیرا برابر سوده بشیر بز آمیخته بجای کلف
بمالند ایضاً گنج سیاه و زیره و پوست درخت سرس با شیر ماده گاو سحق نموده بر کلف بمالند تا یک هفته که کلف را زائل سازد و بشره را نرم گرداند حب نافع
کلف کنجاره سرشف یا و سیر نوشادر یکدرم چوک سہاگه ہر یک دو درم ادویه را باریک سائیده بروغن سرشف چرب سازند و بزرد آب معصفر حبوب ساخته وقت حاجت حب
در آب معصفر سائیده طلا کنند و بعد چند ساعت دست از روغن سرشف آلوده طلا را آهسته آهسته دور کنند و تا یک هفته ہمیشان عمل نمایند اثر کلف نماند دوائیکه
کلف را مفید است تخم ترب سپید آرد باقلا گل معصفر ہر یک یکماشه خوب سائیده در آب حل کرده وقت شب استعمال نمایند ایضاً که مجرب نوشته قسط تلخ بیخ سوسن
خرء العصافیر برابر در سرکه سرشته طلا کنند ایضاً تخم ترب تخم پنوار باچی مساوی کوفته بیخته بمالند ایضاً پهٹکری بریان و حرام مغز ہر یک یکدام چونه
خانه تنبولی نیم دام ہر سه را در آب لیموی کاغذی بسایند تا مثل مرہم شود پس نگهدارند و بمالند در یک هفته نهایت دو هفته کلف تمام دور شود و ہرگاه آب لیمو
خشک گردد دیگر آمیزند طلا معمول در کلف ہرتال تبوریۀ قلمی ہر یک یکدرم سائیده سه حصه کنند و یک حصه با آب سیر سائیده بمالند و یک گهری در آفتاب نشینند و با آب
گرم بشویند در سه روز دفع میشود نوع دیگر از معمولات گل سرخ یک تولہ اسم الفار دو سرخ سائیده حبها سازند وقت حاجت با آب ساده طلا نمایند و دیگر ترا کیب استعمال ہم نفع

که در باب بهق ابیض مسطور شد درین باب نیز مجرب است طلا که جهت کلف مجرب نوشته سر لیموی کاغذی بکارد ببرند و زرد چوب را ریزه کرده دران لیمو پر کنند و باز
کلاه لیمو بجایش نهاده تا یک هفته در جای محفوظ نگاهدارند پس زرد چوب برآورده با بیخ زنبق کهنه سائیده شب طلا کنند و صبح باب گرم بشویند دیگر شب یمانی و کهربا در سرکه
سائیده بر کلف طلا کنند دیگر پوست بیخ زرنباد در آب سوده طلا سازند دیگر پوست درخت نیم پوست درخت سرس پوست درخت انار زردچوب دار هلد ناگرموتها سوخته گاوزبان
مساوی سائیده طلا کنند که نمش را نیز دفع کند اقوال اکابر ابو سهل گوید که این دوا کلف و نمش را نافع است بورهٔ ارمنی یک جزو مغز بادام تلخ دو جزو سائیده
طلا سازند دیگر آرد ترمس نیم سرخ بریان مساوی بروغن نرگس آمیخته طلا کنند دیگر برای کلف و برش کندش یک جزو زرنیخ زرد دو جزو بورهٔ ارمنی یکنیم جزو بطریق
آمیخته طلا نمایند دیگر تخم ترب تخم کرفس باریک سائیده بسرکه یا ماست طلا سازند دیگر برادهٔ شاخ گوزن سوده تخم خربزه آرد باقلا بسرکه ترکرده خشک نموده بادام تلخ
مقشر هر واحد دو جزو اکلیل الملک قسط صمغ کتیرا هر واحد یک جزو آمیخته استعمال نمایند دیگر آرد ترمس آرد نخود نشاسته بیخ زنبق سفید بسفیدهٔ بیضه آمیخته بکار برند دیگر آرد برنج آرد باقلا
بادام مقشر قسط تلخ زراوند طویل تخم خربزه برشته در شب طلا کنند و صبح باب بابونه و بنفشه بشویند دوائیکه قلع کلف کند مغز حب المحلب مغز بادام مقشر مغز تخم
خربزه خاک معدن سیماب مساوی طلا کنند دیگر ترمس تخم ترب قسط بادام تلخ بورق تخم جرجیر فلفل گرد مقل مساوی مقل را در آب حلبه حل کرده ادویه دیگر سوده تلخیص
آمیخته بکار برند طلا برای برش و نمش مغز بادام تلخ بورق تخم ترب بلعاب حلبه آمیخته برد طلا کنند دیگر آرد ترمس بادام تلخ تخم کرنب بشیرهٔ انجیر آمیخته طلا کنند
و یا بصابون ضماد نمایند و هرگاه سوزش شود بشویند و روغن بادام بمالند بعده اعاده کنند و یا اشق بسرکه حل کرده طلا نمایند و یا مقل را بلعاب حلبه حل کنند
و طلا سازند و هر دوا که برای کلف و برش و نمش و خیلان استعمال کنند بعد خروج از حمام یا بعد تکمید موضع آن باب گرم بسیار یا آبیکه دران بابونه و بیخ زنبق و اکلیل الملک
جوشانیده باشند و بعد تنقیه بدن از اخلاط غالب و فضولات که بسبب آن این آثار ظاهر شده باشد بکار برند شیخ میفرماید واجب است که در علاج این همه قبل از آنکه جمود خون فائده جلیله
اشتداد نماید و سیاه گردد مبادرت نمایند زیرا که بعد از ان علاج آنها دشوار گردد و اما خون میت و برش را گاهی بنشتر که جلد رقیق را جدا کنند خارج می نمایند
پس اگر در انجا خون جامد باشد باهستگی برآرند و اگر غیر جامد باشد بزمی سائل گردانند بعد از ان علاج تمام جلا بادویه نمایند و علاج برش و نمش بمثل این
طریق کردیم موافق آمد لیکن لازم است که عقب آن ضمادی که دران قبض باشد بکار برند تا خون از دهن گماها دیگر سیلان نکند و با وجود این آمیختن ادویه قابضه بادویه محلله
که استعمال کرده میشود لابد است تا ادویه محلله ماده را از طریقیکه گشاده شده جذب نکند خصوصاً در ابتدای کلف و لهذا استعمال ادویه که سوزش شدید آرند نزد ارتیست و
در مرض مزمن و اقف خوف آن نیست بلکه واجب است که بران ادویه محلل لذاع بدور کردن و نهادن متواتر استعمال کنند و ایضاً در مزمن معمول نه غیر این سر و ممکن نیست
که خون میت در ابتدا تحلیل شود و نیز ریختن آب گرم بسیار زمانی دراز بران خصوصاً اگر دران آب قوت محلله باشد و گاهی [illegible] و گاهی نفع میکند آنرا
طلای شیاف مرد شیاف دردی مانند آن چون هر روزی دو بار تکرار آن نمایند بعد از انکه موضع را بمثل طبیخ اکلیل الملک بشویند و بهتر آنست که این دو دوا
و غیر آنها با آب حلبه استعمال کنند و شیاف مرطب از مر قلع مابقی از تنقیه ادویه که ضعیف تر است میکند و بسا است که انجیر در سرکه ترش تر کرده تحلیل خون میت میکند و تحیین
نطرون بریان سرگین کبوتر و بورق مساوی بعسل طلا کنند و ایضاً موضع را بنطرون بشویند بعده صمغ بطم ضماد کنند و شش روز بسته دارند بعده بشویند و سوزن
بزنند تا خون برآید پس خون را پاک کرده شش روز بگذارند بعد از ان نمک بمالند و نیم ساعت بگذارند بعده این دو انبج روز بران نهند که همه بقیه خون خارج کند کندر نطرون
نوره موم عسل مرهم را با عسل بگدازند و مخلوط کرده ضماد نمایند و در هر سه یا چهار و یا پنج روز ترک بر موضع استعمال کنند که اثر خون میت و نمش ببرد و از ادویه
مفرده جیده کندش بمغز نان ست و بادام تلخ و تخم کرنب تخم ترب بشیر انجیر و آب جرجیر بزر البقر و کنگر زد و برگ سیر و رنج برنمش غیره از آثار تا یک هفته تا لیدن
و مرو مرزنجوش لطوخ نیک برای خون میت ست و جمیع ادویه قوی الجلا مذکور در ابواب ماضیه و ایضاً مثل قردمانا و مرزنجوش [illegible] ایضاً پیاز [illegible] العسل سرشته ضماد قوی
و کذا بیخ لوف الحیه جالینوس غیره تجربه کرده اند که جوز مقشر باریک سائیده یک شب بران بندند بعده اعاده آن کنند و ایضاً [illegible] حب الاس یا بامن
و خصوصاً رطب برادهٔ عاج و عصفر بسرکه و خربق سفید و سیاه و دار چینی و ترشی ترنج نیکو است و ایضاً حنظل و خوقی و سرگین کبوتر و سرگین گنجشک و سرگین باز و یا بگیرند
فلفل یک جزو نوره دو جزو زرنیخ سرخ و زرد هر واحد دو جزو و در عسل سرشته بظرف گلی بردارند و چون حاجت استعمال آن شود موضع را بنطرون بشویند بعده تا بانج

انجیر ضماد کنند بعده بکشایند و موضع را بسوزن بزنند و خون صاف کرده بر آن نمک پاشند و اعاده دوا انجیر و زردیگر کنند و بر آن این عمل نمایند که دم سیت و دو چشم را بر باید
یا بگیرند بورق و کثیرا ساوی و از آن اقراص ساخته بسرکه طلا کنند و ایضا ابون بشویند یا بکیدو خشک باریک سوده با اندک زعفران طلا کنند که این جید و بالغ النفع است و ایضا
بگیرند طین قریطی و مغز بیجه انبه در آب صابون آمیخته طلا کنند که کلف و نمش و بثور را پاک کند و همچنین دردی زیت سوخته و آرد کرسنه و آرد ترمس مساوی طلا کنند و از ادویه
خفیفه که برش و نمش و جمیع آثار را انفع کنند لعاب بیدانه مع زعفران است و مغز تخم کدو و بطیخ حلبه از ادویه که کلف را بر باید تخم ترب و خردل است چون هر دو را با انجیر در سرکه تر کرده
بسرشند و دو اصول از خردل و زرنیخ هر گاه بمقداری استعمال نماید که اندک پوست ببرد [illegible] ایضا این دوا آنرا بر دیگیرند قسط مع دارصینی و هر دو را با آب زرنیج
بسرشند و طلا کنند و یا بگیرند خاک معدن سیمابیه باقی بهمان اجزاست که در قول ابوسهل گذشت و ایضا در زروج مقل و تخم جرجیر بسرشند و ایضا مقل بسرکه این ادویه استعمال
کنند و هر گاه سوزش کند دور کنند و اعاده نمایند و ایضا پیاز نرگس سوده دارد و ایضا بگیرند تخم جرجیر و نشاسته و مرداسنگ سفید کرده هر واحد یکجزو فلفل زعفران
سرگین سوسمار آرد باقلا آرد جو آرد حلبه هر واحد دو جزو روغن بادام شیرین روغن نارجیل بمقدار یکه ادویه بدان جمع شود و ایضا دیاخلیون باین صفت یک اوقیه
مرداسنگ دو اوقیه زیت کهنه بپزند تا آنکه دران حل شود بعده لعاب حلبه و لعاب خردل مساوی یک اوقیه و مقل و مر هر واحد نیم درم هر دو را سائیده پس لعابات
بران انداخته خوب بسایند بعد از آن با زیت جمع کنند و از آن یا خلیون سازند قرص جید باذریون چهار درم خردل سفید ده درم اشق مقل هر یک دو درم با آب جمع کرده
قرص سازند و دوای سامی کثیر النکوییست بگیرند سنگسبویه یکدرم بورق یکدرم تخم ترب استخوان کهنه حب البان سنگ فلفل ترمس تخم خربزه قسط و بادام تلخ و از آن اقراص ساخته استعمال
نمایند دوای جید بغایت نافع که کمتر نظیر او یافته شود سیماب دو درم درد و درم مغز بادام تلخ سوده بلعوق کثیر قتل کنند تا آنکه اثر سیماب بنظر نیاید و بادام سوده سیاه
گردد بعد از آن بهیچ بهمه مغز تخم خربزه باریک سوده بران اندازند و یکهفته هر شب طلا کنند و صبح بشویند و ایضا سداب کوهی و زوفا هر واحد یکجزو گل رخام سبز
سه جزو کندر یکجزو بورق دو جزو صمغ بطم دو نیم جزو موم صمغ هفت جزو موم و صمغ را بروغن گل بگدازند و بورق و گل رخام را بآب گرم حل کنند و همه را جمع کرده اندک
عسل آمیزند و بحذر از تقریح استعمال کنند و گفته اند که از چیزهایی که کلف را بر باید فصد رگ بینی است الا آنکه روی را در سرخی مثل روی سغفی میگرداند ابوالحسن
طبری گوید که در علاج کلف بر طبیب واجب است که استقصای نظر در مزاج صاحب کلف نماید و معالجه او بعلاجات باطنی کند پس اگر مزاج او مزاج سوداوی باشد
صرف عنایت اولا باصلاح مزاج او و استفراغ اخلاط سوداوی کنند بعده معالجه کلف نمایند و اگر مزاج مریض رطب باشد اهتمام اولا به تنقیه بدن او از رطوبات
کنند تا متعفن نگردد بعده بعلاج کلف مشغول شوند و بهر حال علاج کلف نکنند الا بعد تنقیه بدن و پرهیز مریض و اقتصار بر لطیف ترین اغذیه بعد از آن
باین طلاها که ذکر آن میکنیم طلا نمایند و آن سه قسم است یکی آنکه در اول آن استعمال کنند نه در آخر آن دوم آنکه در وسط معالجه استعمال نمایند و استعمال او در ابتدای آن
جائز نبود سوم آنکه در آخر آن استعمال کنند و استعمال او جائز نبود مگر در آخر اما آنچه در ابتدا استعمال نمایند این طلا کنند و بر آنکه باول ابتدای حدوث کلف
اراده بکنیم و بوسط تنزیل آن و با آخر انتهاء و قوت آن بر عدد واحد نسخه طلا بگیرند گل سرخ یکجزو آرد عدس یکجزو و مویزج دو جزو تخم تخمناشت یکجزو همه را سائیده بشراب
تفاحی یا سرکه کهنه یا هر دو حل کرده اندک آب مورد بران بریزند و بر موضع کلف ضماد کنند طلای دیگر برای مبادی این مرض بگیرند برگ علیق الکلب گاوزبان و
پوست بیخ سوسن برگ آن هر واحد یک کف و اکلیل الملک بیخته همه حبه را سائیده در آب بادیان که اندران چیزی از این قابضات یکشبانه روز تر کرده باشند بسرشند
پس بر کلف بدان ضماد کنند و اکثر کلف باین تدبیر بالکل زائل میشود و احتیاج بدوای دیگر کمی افتد و هر گاه استعمال این کرده کلف متوقف شد و زیاده نگردید در ان
این طلا استعمال کنند نسخه طلا که نزد قوت علت استعمال کرده میشود بگیرند سنگسبویه یکدرم مجر فلفل یکدرم سم بز سوخته دو دانگ کبریت که گاذران آنرا استعمال
میکنند نیم درم همه را باریک بسایند و بخون سنگ پشت یا خون شب پره که آن بهتر است حل کرده بر کلف طلا کنند و دو شبانه روز آنرا نشویند و در هر روز دو بار و در هر شب
یکمرتبه تجدید آن کنند و در معالجه کلف چیزی بهتر از این ندیدیم بعد تنقیه بدن مریض و احدی را ندیدیم که این طلا استعمال کرد و صحت نیافت و در ان اثر نکرد و از تجربه
در آخر آن و نزد بقایا که از آن باقی ماند استعمال کنند این طلاست بگیرند برگ غار حب الغار هر یک دو جزو خاکستر قیصوم و خاکستر استخوان و بهترین آن
خاکستر استخوان کفتار است و کندر و زرنیخ مستعمل هر واحد یکجزو برگ سداب کوهی و بیخ آن دو جزو زعفران یکجزو مر دو جزو صبر نیم جزو همه را بسایند

و موم و روغن از روغن غار ساخته بران آن نصف این دوای مسحوق انداز ند و نصف آن در سرکه حل کنند و بر کلف در روز آنچه بسرکه گداخته طلا کنند و در شب آنرا با آب گرم
شسته آنچه بموم و روغن آمیخته اند طلا سازند و این طلا کافی ست کلف کهنه را زائل میکند فکیف کلف نو و در بصره دیدم که بعضی از کلف کهنه این دوا استعمال میکرد
بابونه و اکلیل الملک خاکستر نمایند و با لعاب اسبغول آمیخته بر کلف طلا کنند و دوا آنکه با ابکیه در ان بابونه و اکلیل الملک جوشانیده باشند بشویند و این دوا اثر نیک میکرد
و عجائب را دیدم که آنچه در کلف استعمال میکردند و کسی را از اطبا ندیدم که استعمال او می نمود و من تجربه آن کردم و آنرا احسن التاثیر یافتم اینست که بگیرند نان آنرا اما مرکب بسیار
و انته اندک خوب بخایند بعده بر کلف ضماد کنند و هر روز یکمرتبه با آب گرم بشویند که این کلف را بسرعت زائل میکند و این امر آن استعمال کردم که جالینوس نان خائیده را
ذکر کرده پس اثر آن نیک یافتم و از آنچه برای کلف استعمال کرده میشود شستن بسیار است به آب دریا که شور است و بدان کلف زائل میشود و امر کلف را طول نمیدیم مگر آنکه
در معالجه او اشیای منجیه که خطا و خلل نمیکنند ذکر کردیم **ایضاً** او گوید که در نمش حادث یعنی غیر مولودی بهترین چیزی که تجربه کرده ایم آن نمک سوخته و اشنان سوخته و آهک
آب نادیده و صدف سوخته و خاکستر قیصوم و مر و برگ غار و حب الغار و خته خرمای سوخته و خرما با خسته سوخته همه را مجموع و مغز دلسرکه و با آب ضماد غلیظ کنند در هر
روز و شب دو مرتبه بعد استفراغ بدن و فصد و گاهی در ان این طلا استعمال میکنند بغیر آنکه گاهی قرحه میکند اگر طبیب با آهستگی استعمال آن نکند و آن نوشادر و
نمک و اشخار و خاکستر قیصوم ست همه را کوفته بیخته ببول طفل آمیخته طلا کنند که این جلای قوی کند بغیر آنکه واجب است که آنرا در سه روز یکبار استعمال نمایند و لیعد استعمال
آن بر موضع روغن گل طلا کنند و گاهی در ان این طلا استعمال کرده میشود بگیرند کندر ذکر و در سرکه تر کنند تا آنکه حل شود بعده تخم کرفس و توبال بس سوده بران
انداز ند و حرکت دهند بعده موم و روغن ساخته بیامیزند و بر نمش طلا کنند **صاحب کامل** گوید که چون حدوث کلف و نمش از بخار خون محترق میباشد فلهذا می باید که
در صاحب او فصد بسر رود و شرب دوای مسهل خلط سوداوی و اخلاط محترقه مثل مطبوخ افتیمون و غاریقون و شرب ماء الجبن با سفوفی که در ان هلیله سیاه و کابلی
و بسفائج و نمک نفطی و امثال آن افتد استعمال نمایند و پرهیز از اغذیه قوی الحرارة مولد سودا کنند و بر اغذیه معتدله و تدبیر معتدل اقتصار نمایند و بعد تنقیه بر
روی این اطلیه گذارند **صفت طلا** برای کلف و نمش بگیرند تخم خربزه و پوست بیخ نی هر واحد پنج درم تخم ترب تخم جرجیر کنه ش هر واحد دو درم همه را باریک سوده با آب ترب
سرشته بر کلف در شب طلا کنند و صبح آب سبوس گندم بشویند **صفت دیگر** برای کلف بگیرند اشنان مربی تخم خربزه ده درم پوست بیضه دشتی منونه هر واحد سه درم تخم
ترب آرد باقلا آرد عدس هر واحد پنج درم همه را باریک سائیده با آب سرشته بر روطلا کنند و یا بگیرند بوره ارمنی یکجزو و مغز بادام شیرین دو جزو و باریک ساخته طلا نمایند و اگر
کلف غلیظ باشد این طلا کنند خرء العصافیر و آرد جو مساوی سائیده با آب عنب الثعلب سرشته در سایه خشک کنند و بگلاب حل کرده بر موضع طلا کنند **صفت** دوای دیگر برای کلف
غلیظ خردل را باریک سوده بشیره انجیر سرشته طلا کنند و هرگاه موضع را بسوزد آنرا بشویند و بران کتیرا بشیر تازه حل کرده نهند و با آب سبوس بشویند و هرگاه تسکین حاصل شود
اعاده دوا کنند و حذر از افتادن قرحه بر رو نمایند **صفت دیگر** حب المحلب و حب البان و بادام تلخ مقشر و ترمس و انزروت و تخم ترب مساوی کوفته بیخته با آب عصفر
سرشته استعمال کنند **صفت دیگر** برای کلف غلیظ فلفل و قسط تلخ و خاک سیاه و بادام تلخ و بورق و بیخ سوسن آسمانجونی و کندش و تخم ترب هر واحد یکجزو همه را باریک
سائیده بسرکه و آب برشنه و شب طلا کنند و صبح با آبیکه در ان پرسیاوشان و سبوس گندم جوشانیده باشند بشویند و اما طلیه نمش قریب این طلاهاست **صفت**
دوا برای نمش و برش مغز بادام تلخ و عدس مساوی سائیده با آبیکه در ان انجیر پخته باشند سرشته طلا نمایند پس اگر غلیظ باشد بخردل سوده با آب انجیر سرشته
طلا کنند دیگر بیخ سوسن آسمانجونی یکجزو و خرء العصافیر دو جزو و قسط تلخ سه جزو همه را باریک سائیده بسرکه خمر ممزوج با آب سرشته در شب طلا نمایند و صبح آب سبوس
بشویند **صفت** برای برش غلیظ از بیخ زرد دو جزو و کندش یکجزو کوفته بزهره گاو سرشته طلا کنند و صاحب او را می باید که دوام انکباب و چهره بر آب گرم نماید دیگر
برای کلف مغز بادام مقشر و بیخ آن سیاه بسایند تا سیاه گشته شود بر رو طلا نمایند **ابن هبة الله** گوید که علاج کلف باخراج خون کنند اگر ازان مانعی نباشد
بعده تنقیه بدن از خلط سوداوی بمطبوخ فواکه و شرب ماء الجبن نمایند و اغذیه محرق خون ترک سازند و تعدیل غذا کنند بعد ازان تحلیل ماده که در جلد رو از
خلط حاصل شده باطلیه نمایند و باید که معالجه کلف در ابتدای حدوث او بادویه محلله قابضه کنند و هرگاه کهنه شود و سیاهی او قوی گردد لازم ست که ادویه محلله
قوی التحلیل بغیر قبض استعمال کنند **صفت** طلا آنکه ابتدای حدوث کلف را نکوست حضض و شیاف مامیثا و آرد عدس و آرد باقلا و مامیران زرد و زعفران و تخم خربزه

و پوست بیخ نی و مغز بادام تلخ همه ادویه را کوفته بیخته بعسل سرشته چندانکه بقوام مرهم گداخته گردد و بر کلف در شب طلا کنند و صبح بآب سبوس بشویند صفت طلای برای کلف
کهنه تخم ترب تخم جرجیر سرگین کنجشک خردل بیخ نی بادام تلخ خاک سیاب فلفل بورق ترمس قسط ادویه را سائیده بآب برگ ترب سرشته اقراص سازند و یک قرص ازان
بشیر تازه یا بکتیرا در آب ترکرده حل کنند و استعمال نمایند و بآب سبوس بشویند و از افتادن قرحه بر چهره حذر کنند و اگر آبله افتد براحت دهند و اگر زمانه کلف
طول کشد بران زلو بچسپانند که آن خون را که اندران باشد امتصاص نماید و علاج برش و نمش و خیلان قریب از علاج کلف است الا آنکه اینها محتاج باشند بادویه
قوی الاسهال برای سودا اند و واجب است که طبیب استظهار نماید در تنقیه بدن از مره سودا و بعد ازان تعاهد مواضع نقطه ها با دویه قوی التحلیل کند صفت طلائیکه
آنرا بر باید زرنیخ زرد و کندش و بوره ارمنی و تخم کرنب و تخم ترب سائیده بلعاب حلبه سرشته طلا کنند و ادمان بانکباب بر بخار آب گرم کنند و تکمید رویدان نماید تا آنکه سرخ
گردد ابن الیاس گوید که در کلف در اول امر فصد قیفال یا باسلیق و اخراج خون بقدر قوت کنند و اسهال اخلاط بمطبوخ افتیمون و حب غاریقون و حب ایارج و شرب
ماء الجبن با این سفوف نمایند هلیله سیاه و کابلی و بسفایج هر واحد ده درم نمک نفطی یکدرم افتیمون دو درم کوفته بیخته شربتی مثقال بماء الجبن و بعد تنقیه بدن از
اخلاط محترقه موضع کلف را طلا با طلیه جالیه محلله مثل این طلا کنند مغز تخم خربزه قسط شیرین تخم جرجیر بورق فلفل حب المحلب مغز بادام تلخ مساوی کوفته بیخته بآب معقل
معصفر شب طلا کنند و صبح بشویند و دو نسخه دیگر همانست که در قول صاحب کامل گذشت و هرگاه کلف غلیظ مستحکم باشد بیک دو مسهل منقلع نشود بلکه احتیاج
بشرب دوای قوی متواتر افتد پس حب افتیمون و مطبوخ آن و ماء الجبن و سفوف مذکور هر روز بخورانند و مبالغه در طلا با دویه قوی تر از سابق کنند و این طلای
کلف مستحکم است فلفل سیاه و قسط تلخ و بادام تلخ و بوره ارمنی و بیخ سوسن هر واحد ده درم تخم ترب پنجدرم باریک سائیده بسرکه و آب آمیخته شب طلا نمایند و صبح بآب مطبوخ
سبوس بر سیاوشان بشویند و ایضاً سیاب مقتول بخیار و مغز بادام شیرین باریک سوده طلا کنند و علاج نمش و برش در خیلان خواهد آمد تحفی گوید که در کلف
بعد فصد اسهال بمطبوخات که دران غاریقون و شاهتره و هلیله سیاه و خیارشنبر و بسفایج و مانند آن باشد باید کرد و بعد تنقیه طلای عصاره قثاء الحمار مجرب است
دیگر بیخ نی تخم خربزه پوست بیخ کبر هر یک پنجدرم تخم ترب تخم جرجیر هر واحد یکدرم کندش سه درم همه را سائیده بآب ترب سرشته شب طلا کنند و صبح بآب مطبوخ
سبوس بشویند و دیگر اطلیه همانست که در اقوال سابق گذشت و علاج برش و نمش در خیلان بیاید ابو منصور گوید که اگر کلف مائل بسرخی باشد فصد سرو کنند
بعده طبیخ افتیمون بعد ازان ایارج بدهند پس بر موضع آن تخم ترب مغز بادام تلخ و آرد باقلا و تخم خربزه و تخم معصفر طلا کنند و در ایام راحت هلیله زرد و سیاه هر واحد
یک جزو تخمیل نیم جزو شکر همچند همه سفوف ساخته چهار درم بخورانند و اگر کلف سیاه باشد محتاج باسهال متواتر بطبیخ افتیمون و لزوم ماء الجبن بود و باطلیه قویه مثل
تخم جرجیر و خاک زیبق و فلفل و بوره و زرنیخ زرد و زراوند و مویزج و کوگرد و دارصینی و سلیخه و عاقرقرحا و آهک و قسط و تخم انجره و شیطرج و شمع و قردمانا و زهره
بقر و جوز السرو و خردل و مانند آن طلا کنند و یا حب المحلب بادام و مقل نرم بسرکه سرشته طلا کنند و یا بگیرند ریوند چینی و بسرکه سرشته طلا نمایند و خون خرگوش گرم گرم وبهدق
طلا سازند و باقی اطلیه سابق مذکور شد و علاج نمش نیز فصد قیفال و نوشیدن طبیخ افتیمون و لزوم ماء الجبن است و اطلیه آن همانست که در قول ابو سهل گذشت
انطاکی گوید که گاهی احتیاج بفصد افتد و اولاً تنقیه واجب بود بعده اطلیه بدوای جالی منقی مثل خرزهره و املاح و مغز خربزه و فستقین با دام تلخ و نوشادر
مع خرمهره در ترشی لیمون ترکرده و تخم ترب بحرف سوخته و سنا و مویزج و بورق و کبریت و قثاء الحمار بکار برند هرچه ازینها همرسد بطریق طلا بعسل یا سرکه سرشته یا بطریق
نسل بطبیخ آن و فعل این ادویه ببول انسان و انجار قوی گردد گیلانی گوید که در کلف اولی آنست که فصد باسلیق از جانب راست در زنان و فصد اسلیم در مردان
کنند بعده اسهال بطبیخ هلیله و افتیمون و غاریقون و ایارج فیقرا یا ماء الجبن مع سفوف سودا و یا حب شبیار نمایند و شرب مصفیات خون مثل شربت آلو و عناب
و مانند آن نفع میکند و سفوف افتیمون که در ذیل علاج سطور شد یاد داده و قیه سکنجبین و مثل او آب ثابت بن قره درین باب قوی النفع نوشته و بعد تنقیه اطلیه جالیه
که آن در اقوال سابق گذشت بکار برند دوای دیگر برای کلف بگیرند پوست بیضه ماکیان اشنان عربی تخم خربزه و آرد جو و بیخ نی و پوست عدس و آرد باقلا و فوفل و کف دریا ثابت
و مامیران چینی مساوی همه ادویه را کوفته بیخته بقدر حاجت بگیرند و بآب ترب سرشته طلا نمایند دیگر برای کلف بگیرند کتیرا یک جزو کندش یکجزو و سائیده بشیر دختر
یا شیر خر سرشته بر روی طلا کنند و دو ساعت بدارند بعده بآب که دران سبوس گندم جوشداده باشد بشویند و علاج برای کلف غلیظ حادث در روانیست که بگیرند

اندک فلفل و اندک بورهٔ ارمنی و هر دو را یک سائیده بآب سرشته برو طلا کنند دیگر بگیرند اندک بورهٔ ارمنی و اندک استخوان کهنه سوخته و بسایند و برو طلا کنند و یا بگیرند
خزف نو و اندک حجر الفلفل و کوفته بیخته بر چهره طلا نمایند و دیگر بگیرند ترمس و باقلا و جو مقشر و نخود و کرسنه و تخم خربزه هر واحد چهار درم قسط و بادام تلخ و بیخ سوسن و حب
بلسان و کف دریا و زراوند مدحرج هر واحد دو درم تخم ترب و سنگ فلفل و کندش و سرگین کنجشک و انزروت هر واحد نیم درم همه را یکجا سائیده بآب سرشته هر روز برو
طلا کنند و بآب سبوس بشویند دیگر بگیرند بیضهٔ مرغ سه عدد و در سرکه تند تر کنند تا آنکه نرم گردد بعده مع پوست آن بسایند و بدان آرد ترمس و آرد جو و استخوان کهنه
هر واحد دو درم مغز بادام مقشر و مغز تخم خربزه هر واحد سه درم زعفران نیم درم آمیزند و از ادویه که کلف را بر اندازد اینست که بگیرند دو درم سیماب مقتول در کف دست و لب دهن
مغز بادام مقشر بار یک بسایند تا مثل مرهم گردد و دران سیماب مقتول خوب آمیزند بعده اندکی ازان گرفته بآب آمیخته بعد خروج از حمام برای مردان در شب و ایام حیض
برای زنان برو طلا کنند که کلف را بر باید دیگر برای کلف و نمش آرد ترمس ده درم تخم ترب و تخم جرجیر و قسط و بادام تلخ و لبرق و فلفل هر واحد دو درم اشق که بسرکه هم
اشق را حل کرده باهم آمیخته بنادق سازند و نزد حاجت بگلاب سوده در شب طلای غلیظ کنند و صبح بطبیخ تخم خربزه و سبوس و نشاستهٔ خشک بشویند و تکمید موضع قبل از حمام
بآب گرم انبار چه پشم سازند و یا بران انکباب نمایند حتی که سرخ شود بعده عقب استحمام طلا کنند و بدانند که سیماب مقتول چون در اطلیهٔ مستعمله در کلف و نمش و خیلان اقتد
نفع بسیار کند بخشی شرح اسباب می نویسد که حکیم عابد سرهندی گفته که چون کلف مرض قبیح است لهذا و اجب بر من که از ادویه آنچه نزد اساتذهٔ این فن تجربه
رسیده ذکر نمایم بر طبیب لازم است که آنرا بو تنقیه یا بی تنقیه استعمال کند از انجمله این سفوف است که آن در قول ابو منصور گذشت همواره برنهار بخورانند و بر موضع کلف
تخم ترب و مغز بادام تلخ و آرد باقلا و مغز تخم خربزه و سرگین کنجشک طلا کنند و ایضاً خون خرگوش گرم طلا کنند صفت دوائیکه رازی تجربه آن نموده سیماب دو درم بادام
مقشر سه درم سیماب را بمغز بادام و اندک آب گرم بسایند تا کشته شود بعده مغز تخم خربزه برابر هر دو سوده آمیزند و طلا کنند و بر خند کرات تجدید آن نمایند و تا یک هفته
نشویند بعده چون بشویند کلف زائل شده باشد و من این را تجربه کردم و هر روز پنج مرتبه استعمال نمودم و کلف را قلع کرد اینه الانوعی که آن بسرعت زائل نشود و همچنین از
عدم اجتناب اشیای محدث کلف بسرعت عود میکند و طلای دیگر که آنرا بسرعت قلع نماید نسخهٔ آن همانست که دران پوست بیضهٔ اشنان است و در قول گیلانی گذشت
دیگر بگیرند پیه جاموش آنرا نیک بگدازند و آنرا با نمک سایند و طلا کنند که آنرا ببرد و گویند که این مرض را بر باید و آنچه در جمیع آثار سوداویه تجربه کرده ام نوشیدن طبیخ پوست بیخ کبر با طریفل صغیر و شراب
کهنه بیست روز تا چهل روز است که آن قلع کلف نماید بغیر احتیاج بسوی چیزی دیگر از مشروبات و آن در مسهلات طحال مذکور شد مصنف اقتباس نوشته که اول
رگ باسلیق زنند و بعد سه چهار روز فصد اسلیم کنند و بفاصلهٔ یک هفته یا ده یا یازده روز تنقیهٔ سوداء بمطبوخ افتیمون شاهتره نمایند و اگر باقی ماند مار الجبن نوشانند
بعده عرق شیر یا شربت افتیمون بدهند و این ضماد نمایند پوست خربزهٔ خشک و نارنگی و گل گز هر یک ماشه تخم کاسنی تخم بزر هر یک نیم توله بروغن بادام و روغن گل
سرشته بکار برند و تخم کاسنی در روغن گل سوده طلا کنند و مالیدن پوست نارنگی تازه و همچنین شبنم که بر درخت کیله بود نافع کلف که در موسم سرما یا در حالت حمل افتد حاجت
معالجه ندارد و اگر بعد گذشتن سرما یا وضع حمل باقی ماند این ضماد نمایند تخم خربزه با پوست و مغز و گل همیشه بهار و گل خرزهره سرخ و گل نیمه باغی هر یک سه ماشه در روغن گل
آمیخته و بعد دو ساعت بآرد نخود و باقلا شسته بروغن یاسمین چرب نمایند و حکیم کبیر علی خان بعلاج نواب فیض الله خان بهادر مغفور والی ریاست رامپور این ضماد نمودند
و در یک هفته صحت کلی حاصل شد سم الفار یک ماشه صندل سفید هفت ماشه بآب لیمون کاغذی سوده طلای رقیق سازند و اگر قدری مرهم اخیلیون بکار برند و بعد روز سه فرکه اید
بار یک چه باشد و سوزش کند اول بروغن گل چرب کرده مغز فندق هندی در شیر میش سوده ضماد نمایند در یک هفته پوست صحیح بر آید و صحت یابند و در برش و نمش که اکثر بسبب صعود
بخارات فاسده از ضعف هضم می افتد اول جهت تنقیه معده در هفته سه مرتبه قی کنند بعده جهت تنقیه بدن بمسهلات بلغم و سودا و بعد از تنقیه تقویت معده با طریفلات نمایند

حکایت

خیلان جمع خال است که آن را بهندی تل گویند

و آن نقطه کوچک سیاه یا سرخ یا تیره رنگ بود که بر جلد حادث شود و فرق در خال و برش آنست که خال جسم ذی حجم بلند از سطح بدن بود و سبب خال خلط سوداوی عکر
یا خون محترق است که از دهن رگها بیرون آمده زیر جلد محتبس شود و صلب ذی حجم گردد بسبب غلظ نا غذوند مثل صمغ که از شجر بر آید و صلب گردد و بموضع آن چسپد و خال نیز
مثل نمش و برش گاه مولودی بود و آن لا علاج است و گاهی بعد ولادت عارض شود و زینت عضو بود مگر آنکه کثرت نماید علاج آن بیرون فصد و مسهل سوداء و اطلیه حاره همانست

کمه و کلف مستطیر شده اگر از آن قلع نگردد باید که از اول بسوزن بزنند تا خون از آن برآید پس بسرکه و گلاب شسته باشند و بکرات این عمل نمایند تا خون تمام برآید بعده ادویه جالیه که در باب کلف مذکور شد
طلا کنند لیکن خالی که رنگ آن سبز رنگ توت سرخ باشد از آن تعرض نباید کرد زیرا که آن اکثر متولد در اطراف شرائین و اوردة میباشد تعرض آن باعث پیدا شدن ماده سوداوی در اطراف و هلاکت گردد
چنانچه شیخ حکایت کرده که شخصی را در بغداد دیدم که بالای ساق او بر کناره شریان خال بود و از قطع او شریان منقطع شده خون بسیار برآمد و هلاک گردید مگر آنکه برداشتن آن ممکن نیست ابن نفیح
گوید که خیلان بگیرید پیه گرده بز و موم و طلا نمایند یا صابون بسرکه بسایند و بر موضع آن طلا کنند یا بگیرند پوست کدو شیرین و بسرکه سوده بر آن نهند یا شاخ انگور تر بسوزند و رطوبتی که از آن سیلان
کند بر آن طلا نمایند و هر طلا که استعمال کنند بعد حمام یا تکمید بآب گرم باید ابن الیاس گوید که علاج خیلان و برش و نمش تنقیه بدن باخراج خون بحسب قوت بعده اسهال بمطبوخ
افتیمون و غاریقون و حب ایارج و نقوع ایارج یا شربت مقوی افتیمون و اصلاح حال اغذیه نمایند و اغذیه محموده مثل نخود و اسفیدباج و مغز بادام و مغز تخم تهوه و ماکیان و جوزه ان و زرده تخم مرغ نیمبرشت
و ادویه حمام و ترطیب مزاج و تنقیه اخلاط که در کلف مذکور شد طلا نمایند و یا قوی تر از آن بکار برند و باید که بعد طلا تعاهد بر آنکه منفعل از آنست که در آن سبوس و پوست خشخاش جوشانیده باشند
باید کرد و گاهی خیلان غلیظ باشد و باطلیه تحلیلی بن مشهور محتاج بجلا نیست بسوزن و اخراج خون و شستن بسرکه و نمک و بعد از آن تنقیه باطلیه کلف باشد شیخ نجیب الدین گوید که صاحب برش
و برش و خیلان باخراج خون از فصد و حجامت قوت و افتیمون و ترشانیدن یا دارچینی یا سکنجبین سکنجبین مقوی یا افتیمون باید کرد و ادویه حمام و ترطیب مزاج و تنقیه بدن و اسهال
بمطبوخ افتیمون مقوی انبار و افتیمون و ایارجات و مطبوخات که در آن اسفناج و هلیلجات و افتیمون و شاهتره باشند و باطلیه مذکوره و فلفل اسود طلا کنند و گاهی این امراض از درع
بحرانی بود چنانچه اگر ماده او با وجود رطوبت غلیظ تر باشد در این نفاجات بقراط گفته در جمیع بدن بود گاهی مختص باطراف ایشان باشد

وشم

عبارتست از آنکه جلد را بسوزن نشتر زنند و سرمه یا نیل در آن پر نمایند و فطرون یا سیاهی یا آب گندنا و غیر آن بمالند تا آنجا نقطهای کبود یا سبز پدید آید و این عمل اکثر زنان هنود و عرب بعمل آرند
میکنند علاج اگر خواهند که آن را دور کنند باید که اول نطرون و آب گرم آن را بمالند بعد از آن ضماد بلبل العسل نرم کرده بر آن نهند و سه روز بسته دارند بعده بکشایند و نمک اندرانی بمالند
و باز ضماد بلبل بر آن نهند تا آنکه سیاهی وشم تمام دور شود و اگر احتمال این دو امر نکند عسل بالا بزرند و با یادویه مقرحه بر آن نهند و بر جای عسل بالا دهن سوزن بزنند تا اثر با در خون بیرون رود
و بعد زوال آن مرهم صندل ساز نهند و در اینکه در باب کلف و قول شیخ گذشت نیز وشم را قلع نماید ابو منصور گوید که این طلا بر آن نمایند که خون بیست و انیز تاکید بیست چون بدان
طلا کنند بگیرند زرنیخ زرد یک جزو سنگ سرمه و کندر هر یک نیم جزو بسایند و با سرکه برای وشم بآب گشنیز تر بپرورند بیت طلا بالای طلاده باز در دیگر روز نمایند همچنین سه روز بعده بنظرون
شسته اعاده تدبیر کنند و سوزن نیز زنند و بر آن اشخار و زراوند باشیده و به بندند و یا دراج نهند اگر که چاپ باشند و یا بیورق بشویند و بر آن صمغ صنوبر نهند تا دو روز بگذارند بعده
بکشایند و یا بورق و عسل بگیرند و بر آن نهند ابن الیاس گوید که بگیرند نطرون و کندش و صمغ اجاص مساوی و کوفته بیخته بسرکه کهنه و عسل بسرشند و بر موضع طلا کنند
گیلانی گوید که این دوا قلع وشم کند بگیرند صابون و در آب اشنان حل کرده بدان بر موضع وشم کتابت نمایند که قلع کند و الا ادویه حاده قالعه چون ذراریح و پیه بز و گیاه فلفل حل
دو غیر آن طلا کنند بعد از آن معالجه قرحه نمایند

خضرت و سواد

گاهی سبزی و سیاهی بسبب مردن خون زیر جلد بوجهی حادث شود و این بسبب ضربه یا سقطه بود که رگ باریک انفجار زیر جلد شکافد و خون از آن برآید و منجمد گردد و یا از خارج جراحتی
افتد در پوست دیگر و خون منجمد نیامیزد در پوست جمع شود چنانچه بعد از آن تحقیق شود و میآید و علاج آن بیکدن حرارت آن الم و سقط برگ کرنب یا ترب یا پودینه سبز
یا زنجبیل و اشق و یا فطرون و شحم و سرکه ضماد کنند و اگر این کفایت نکند آن موضع را بسوزن بزنند و خون از آن پاک کنند اگر جا بجا باشد و اگر جا بدید و سائل نشود و جلد را
از یک جانب بنیکه نشتر شق کرده از آن جدا کنند بیرون آرند تا بستگی از سوزن بیرون آرند بعد از آن موضع را نمک بمالند و نطرون و ملک البطم ضماد کنند و سبزی که بعد
از فصد حادث شود از بستان خشک گرم و نان گرم زائل میگردد و بقول جرجانی اگر بسرکه کهنه آن خون را که در جا مانده باشد زائل کند اقوال اطبا
شیخ میگوید که ضماد عسل مخلوط نمک و کذا زراج محلول بآب و کذا مرزنجوش و کذا اشنه و کذا آب ورد مرس مطبوخ و کذا زفت و زباق کندر و کذا افیطمون
و کذا حب سیل نمک و کذا صعتر و کذا زوفای خشک و کذا الیه پخته و کذا آرد جلبه پخته و شراب ضماد و حاشیا هر دو از فرنان آثار ضرب است طبری گوید

که علاج این بر وجه است که بعض متأخرین اختیار کرده اند فصد قیفال نموده نوشانیدن این مطبوخ است آب عنب الثعلب و آب بادیان بر آورده عناب بزرگ در ان پخته نوشانند بعده

افشره دو خیار شنبر و ترنجبین و سپستان و آب در ان حل کرده بنوشانند و امر بپرهیز کنند بعد از ان بر موضع مالند و صمادت کرده ملیسوج و مسهل ها شوی و در آن حل کرده بنوشانند و امر بپرهیز کنند بعد از ان بر موضع

بسته طلا نمایند و بران محاجم نهند تا که خون مجتقن بر آید بعده گل ارمنی و گل مختوم در سرکه حل کرده طلا نمایند و آنرا متقدمین گفته اند که این آثار از حک و مالش در حمام و تمکین

آب گرم بران در ایام عید و زایل شود و گویند که صبر بر بین تا که طبیعت آنرا تحلیل کند از ان که از شره است و آنچه من معالجه بدان میکنم بعضی از ان اختراع است و بعض دیگر ماخوذ

از کتب و بستو و از انست که فصد مریض کنند و استفراغ فضول نمایند اگر غالب باشند بعده طلای موضع دائم بروغن سوسن نمایند و گاهی طلای موضع بزرنیخ سرخ در سرکه حل کرده

می نمایم و گاهی عسل را سوخته بسرکه طلا میکنم و از بهترین اشیا که درین آثار و غیر آن از شامه و خیلان استعمال کرده میشود این روغن است بگیرند سوسن آزاد و سوسن آسمانجونی

هر واحد ده طاقچه و نیز از خشیان نیج درم و نیج عرطنیثا یک درم و این همه را در روغن بجوشانند و بهتر آنها زیت است تا آنکه مهرا گردد بعده بدان موضع را طلا کنند که این تحلیل

خون محتقن در مدت قلیل کند و دیدم که اهل بصره علاج این آثار باین طبیعی میکنند بگیرند آرد کرسنه و آرد نخود و اشنان کبار مساوی اجزا و اندک شکر سفید و اندک زرنیخ سرخ

و اندک سنگ فلفل و اندک سنگسبویه حل کرده باریک بسایند و بسرکه آمیزد ازان اندک فلفل مع لعاب اسپغول جوش کرده باشند حل کرده و ضماد نمایند و این خطا نمیکنند و از

مجربات مسیحی گوید که برای سیاهی در چهره آرد جو آرد باقلا بیخ سوسن آسمانجونی هر واحد پنج مثقال نوشادر و اشق هر واحد دو مثقال اشق را با آب گرم حل کرده

و باقی ادویه سوده و سرشته قرص سازند و وقت حاجت یکی ازان در سفیده بیضه حل کرده استعمال نمایند و گاهی برای آثار در چهره استعمال نمایند آب عانه بدان طلا می نمایند

و یا مر را در طبیخ اکلیل الملک خیسانیده و دران مغز بادام سوده آمیخته طلا کنند و یا بگیرند مغز تخم کدو و تخم خربزه سوده و در آب حلبه پخته آمیخته طلا نمایند و یا بگیرند برادهٔ عاج

و آرد نخود و مسوس در آب خربزه حل کرده طلا کنند و یا بگیرند سفیداب سرب و اسنگ مغسول نشاسته مساوی بعسل آمیخته طلا نمایند و یا بگیرند آرد باقلا آرد جو هر واحد چهار جزو تخم خربزه سه جزو بیخ سوسن

بیخ نرگس هر واحد دو جزو صمغ یک جزو صمغ را با آب خربزه حل کرده ادویه بدان سرشته طلا کنند و یا مغز بادام مقشر پنج مثقال کتیرا صمغ عربی هر واحد سه مثقال آرد باقلا بیخ هر دو

آمیخته طلا کنند و ایضاً برای قلع آثار سیاه از جلد عسل بلادر بروغن پسته حل کرده طلا نمایند و یا شیر طلا کنند و بران دوای حاد بپاشند تا آنرا بخورد بعده معالجه مرهم نمایند **بوعلی سینا**

می نویسد که آثار ضربه و آثار سیاه را قلع میکند مردارسنگ سفید کرده و آنرا بحیرات از شحوم یا مغزها طلا کنند و همچنین حجر فلفل معروف چون طلا نمایند آنرا نفع بین کند و کذلک

بقیاء که آنرا فلفل الماء گویند و همچنین برگ کرنب و کندر و تربد و بورق و زبد البحر و زرنیخ هر واحد مثل آب کشنیز و کرفس و اگر موضع را با آهک و نطرون و مرسرخ مع سرکه ته کنند لطخ کنند.

آثار سبز زایل شود و همچنین کندر و نطرون و صبر قلع آثار یا رنگ بالای نمایند و همچنین بعسل طلا کنند و کذلک ملک البطم و ایضاً لادن و باید که بر عضو چند روز بگذارند و ایضاً مرهم

داخیلیون نیکوست طلائی که برای آن جید است مغز بادام تلخ یک درم صندل سوخته خزف سفید هر واحد دو درم باش قشر نیم درم نخود سفید مقشر ده درم کرسنه یک درم

مر مس نیم درم کف دریا یک درم استخوان بسیار کهنه یک درم انزروت یک درم سائیده و بکشکاب جو و شکر سرشته بزرد آب مصفر طلا کنند **ایضاً** حکاک خزف نو بر عضو طلا

کنند و کیبکج بروغن جوز **ایضاً** نطرون اشق مر گوگرد زرد مساوی ازان طلا بسرکه کنسور الحدث نمایند تا قرحه نکنند همچنین قیموریا و سرگین کبوتر و صابون و کندر مساوی

بسرکه طلا کنند **ایضاً** شاخ گوزن سوخته سفید شده و کندر و آرد کرسنه و آرد ترمس و آرد باقلا مساوی اشق نوشادر بادام تلخ هر واحد ثلث جزو کتیرا صمغ هر واحد ربع جزو

ایضاً علک الانباط ضماد کنند بعده بگیرند نطرون و آهک و خاکستر چوب انگور و بعسل سرشته طلا کنند و این برای نمش و آثار قروح نیکوست و گاهی احتیاج بشرط افتد

مجوسی گوید که برای قلع خضرت موضع را بنطرون بشویند و بعلک الانباط طلا نمایند و یا این ضماد کنند نطرون و کندش و صمغ آکه مساوی باریک سائیده بعسل سرشته ضماد

سازند و چند روز و هر سه روز تبدیل آن نمایند و طلا نمودن شوزن و مسح خون و مالیدن نمک و ضماد نطرون و علک البطم قلع خضرت کنند و بهتر ازین دوای حاد معروف و یا کبریت و نمک

چون لزوم طلای آن چند روز کنند تا موضع را بسوزد بعده روغن گاو بران نهند پس بمرهم منبت لحم علاج کنند

آثار قروح و جدری

اثری که بر بدن بعد از قرحه و آبله بماند اگر غائر بود محتاج باشیا که گوشت را بیشتر رویانند باشد و اگر مستوی بود مردارسنگ را سفید کنند و بروغن گل آمیخته ضماد نمایند و یا مردارسنگ و سفیدهٔ باسرکه و زهرهٔ گاو

طلا کنند و اگر اثر قرحه مانند و شبیه باشد مانند چربی بط با مرهم داخلیون آمیخته طلا کردن مفید بود و طلسه با سفید کردن مردارسنگ در بحث جدری بعد قول جمندی گذشت سویدی گوید

کرده نمایند و همچنین مسهل و کذا ابویونیه مهری با شراب بنفشه و کذا الارن در روغن گل با شراب حل کرده و کذا بادام تلخ و کذا بانخواه با عسل آمیخته و کذا قطران و کذا بیخ نی فارسی و کذا مر و کذا بیخ قثاء الحمار خشک
بسرکه و کذا آب بیخ شقائق النعمان و کذا عصاره کرنب با شراب و کذا افتیمون و کذا افاویه و کذا ابویدلیس که هر واحد علاج آثار قروح نماید و ضماد گل خشخاش آثار و داغ را ابیض کند
ابوسهل گوید که برای قلع آثار قروح مرداسنگ سفید مع روغن گل مداومت نمایند و یا برادة و یا فلفل آن کبیا نمایند و یا ماده را با سرشته بر آن بسیار نمایند و برای دور کردن
آثار جدری و قروح مرداسنگ مربی بیخ نی خشک آرد نخود استخوان کهنه یا سوخته آرد برنج مغز تخم خربزه حب البان قسط تلخ با جائے جابه تخم کتان آمیخته طلا کنند شیخ میفرماید که
همه ادویه مقویه از آنچه مذکور شد ضعیف از آن آثار قروح را منقلع کند و از ادویه مذکوره برای این مجرب پیه خر و آب بیخ نی تر با اندک عسل و عرق نمک طعام بسیار سرشته است و فاشرا را در
زیت بپزند تا غلیظ گردد و این مجرب ست و همچنین ضماد با این صفت بگیرند ابرسا و قسط و مرداسنگ مغسول و شاخ گوزن سوخته و کورق و اشق سایده استعمال کنند حتی که کلف و
کلف زائل شود و ایضاً بگیرند خشکاشه شیر یا گوسفند کهنه سفید و استخوان بوسیده و خزف نو و نشاسته و مغز تخم خربزه و آرد نخود هر یک ده جزو بیخ نی خشک بیست جزو مر بیخ جزو
حب البان پانزده جزو و بمازه شیر سرشته طلا کنند و اگر در این قسط و مر و زراوند هر واحد ده جزو داخل کنند بهتر باشد و معالجه این آثار در بحث جدری اشاره کرده ام محمد بن زکریا
گوید که در آثار قروح و جدری مرداسنگ مربی و خمیر آن که در قول ابوسهل گذشت با آب تخم خربزه و یا با آب باقلا طلا کنند و بگیرند محلب و در زیت بپزند تا آنکه غلیظ گردد در موضع
طلا نمایند و یا بگیرند پیه گوزن و پیه بط و بر موضع اثر برات بمالند که قلع آن کند و یا بگیرند زهره گاو و زهره بقر و بر اثر طلا کنند و یا بگیرند عصاره که فس و زراوند و بار یک سایند
بعسل آمیخته طلا نمایند

بادشنام

سرخی زشت و ناخوش ست مشابه سرخی کسی که آنرا ابتدای حمره وجع گردد در چهره و اطراف ظاهر شود و غصون مانند صبر یا در سرخی و گاهی با آن قروح بود و سبب او خون کردن صبر لیست بخار کثیر دموی در زیر جلد
و چون فاسد شود در جلد قروح پیدا کند و اکثر عروض این مرض کسی را باشد که خون او گرم سوداوی بود و ازین اسمالحه او بعلاج کسی باشد که آنرا جذام ابتدا کرده باشد علاج اول فصد سر رو کنند
و اسهال بمسهل سودا با مطبوخ هلیله نمایند و بار آنجبین نوشانند و یا آب شاهتره و عرق با سکنجبین افتیمونی حلویجات زهر مهره افیل شاهتره و حلویجانی خورانند و نخود و شبه و دو آب کشنیز سبز
سرشته ضماد کنند و در تنقیح حمام کوشند بحجامت و این بخور برگ شاهتره و حمیم سبز و گنده مهر و بادیان و گل از هر یک سه تولا و اگر فائده نشود تدبیر او تدبیر ابتدای جذام کنند و بر عضو حجامت نمایند
و دلوک بپایند و عقب آن بخرشیده رستی بخزاشند تا از آن خون بسیار برآید تا آنکه بعده نمک بمالند تا خون باقی گذارد و تحلیل شود و بر موضع خراش و قرحه را مرهم احمر و مرهم خل طلا کنند
و با عمر این اشیا برای انجذاب خون باقی مانده و عضو آنست که صابون طلا کنند و بگذارند تا خشک شود و خون را گذارند بر کشند بعده آب گرم بشویند و هر روز سه بار ات
اعاده آن نمایند تا آنکه ماده بتمامه بیرون آید و جلد پاک بماند و مولوی هرگز علاج نیذیرد ابن الیاس و نجند می بینید که علاجش اخراج خون ست و زلو در این بهتر از
حجامت ست و اما از فصد برای ازاله امتلا است عام چاره نیست و مداومت از نوشیدن آب سرد و نشستن در خیخانه و مسکن جهت شمال مهوای بارد حذر کنند و هر صبح تا دو
سکنجبین ساده یا دیناری بنوشانند و تنقیه بطبیخ کنند که در آن با هلیلجات و شاهتره و افتیمون و تربد باشد و مفرح بارد یا قوتی آنرا انفع بلیغ کند گیلانی گوید که در این مرض
شهادت تجربه مع تقویت نمایند خاصه تا مع تریاکین مانع از تبخیر باشد و در این مفرح بارد و یا قوتی استعمال کردم و نفع بین نمود و فصد رگ بینی بعد فصد قیفال کثیر النفع ست
و از خواص فصد از جبه است که آن از آن حمرت که بعد ما دوش بر وجه نماید و چون فصد این رگ کسی نماید که این سرخی آنرا نبا شد این مرض و حمرت آنرا پیدا شود و این از خواص ست
و اما از کمتر در این سرخی می چسپانند بنابر رد ارت ماده و حدت آن سبب باید که اول ابقصا بون و انجیر طلا نمایند و ترک کنند حتی که استقصاص آن نماید بعده و با آب گرم بشویند تا آنکه
بسوزد و برات اعاده بر آن نمایند

فساد لون

یعنی تغیر رنگ از مجرای طبیعی بصورتی که مشابه غالب باشد مثل زردی و سیاهی در یرقان و غالب در صاحب بلغم و شدت سرخی از خون و شیخ الرئیس میفرماید که رنگ جلد مستحیل
میشود و سیاهی بسبب آفتاب یا سرما یا هوا یا ثقل و قلت استحمام یا تناول طعامهای شور و گوشت نمکسود و یا استحاله خون بسودا و رمیت و مستحیل می شود بزردی بسبب
اسباب زرد کننده رنگ که آن طول امراض و غموم و فقدان غذا و کثرت جماع و ارجاع و حرارت شدید هوا و شرب آبهای ایستاده است و از ماکولات

نانخواه و کثرت شمیدن ادویه حتی که نظر بران چنانچه گفته اند و سرکه و دمان او ننده کنند چهره است و زیره و شراب و لسوخته با سرکه و طول اهتمام در خانه که زیره بسیار دران باشد و هست که اثر تناول سرکه و خوردن
گل حتی که سده در عروق و رگها افکند و سمرقندی گوید که تغیر لون در اکثر یا از دفع طبیعت بود خلط مفسد لون را بسوی ظاهر بدن چنانچه در بحرانات و یا از غلبه فضول بر بدن و احتباس اخلاط
یا خون مثل آنکه در یرقان سیاه و زرد عارض شود و یا از فساد مزاج احشا مثل طحال چون از جذب سودا از جگر ضعیف شود و مثل جگر چون از تمییز سودا یا صفرا از خون
یا از دفع آنها بسوی مقام خویش آنها ضعیف گردد و مثل معده چون از هضم تام ضعیف شود و یا از سوء تدبیر مثل شرب چنانچه سیاهی رنگ از کثرت خوردن پیاز و کرنب و ندرتا
رنگ از کثرت تناول نانخواه و زیره و دواها و غیره جاره حادث شود و از کلام بقراط مفهوم میشود که رنگ بدن تابع اخلاط غالبه و چون متحرک بسوی سطح بدن باشند

طریق تشخیص اسباب مذکوره باید که نظر کنند اگر رنگ کسی به سیاهی متغیر شده باشد و با آن اسباب یرقان اسود یافته شود سببش یرقان اسود باشد و الا اعمال
طول مقام در آفتاب یا سردی یا هوای گرم یا قلت استحمام یا کثرت تناول حموضات پس سنا بس تقدم هر کدام از اینها که بگویند سببش همان باشد و هر گاه این اسباب یافته نشود سببش
استحاله خون بسوداویت باشد و اگر رنگ شخصی به زردی متغیر شده باشد و با آن اسباب یرقان اصفر یافته نشود و از حال تقدم طول مرض و غم و فقدان غذا و کثرت جماع و ادوار جماع
و قیام در هوای حار و شرب آب غیر جاری و خوردن نانخواه و زیره و سرکه و گل بکثرت سوال کنند پس اقرار هر کدام ازین اسباب که نماید سببش همان باشد و الا اسهال جگر
و معده نگاه کنند اگر در یکی ازین هر دو عضو آفتی و ضعف در افعال مخصوصه آن دریافت گردد سببش ضعف جگر یا معده باشد و ایضا در رنگ مسود سفیدی بیشتر بود و در لون بکبود
زردی اکثر باشد **علاج** اگر سبب فساد رنگ دفع طبیعت خلط مفسد اللون را بظاهر جلد باشد تنقیه بمسهل موافق آن خلط نمایند و ادویه جالیه چون آرد جو و باقلا و نخود و تخم ترب
و ابیه سیاه و تخم خربزه و مغز بادام و نشاسته و کتیرا و بوره و مانند آن سوده با شیر آمیخته طلا نمایند و بعد خشک شدن آب بنیم گرم بشویند و یا قدری روغن گل افزوده و شب طلا نمایند
و صبح آرد نخود که در آن سنبل الطیب باشد مالیده و آب گرم بشویند و بروغن یاسمین چرب سازند و همچنین بدفعات استعمال نمایند و اگر سببش کثرت ماده در بدن باشد
تنقیه بدن از خلط فاسد موجب آن یعنی صفرا یا سودا نمایند چنانچه در یرقان اصفر و اسود مذکور شد و بعده اطلیه جالیه استعمال کنند و اگر سبب آن فساد احشا باشد بهر تقویت آن
آنچه در باب ضعف معده و جگر و سپرز مسطور شد حسب حاجت بکار برند و اگر سبب او طول قیام در آفتاب یا هوای گرم و سرد باشد استحمام نمایند و بآب گرم انکباب کنند
و عقب آن ادویه جالیه بمالند و در گرمی هوا تبرید نیز استعمال کنند و اگر سببش تناول اشیای مغیر لون باشد ترک آن نمایند و اگر سبب آن مقاسات امراض باشد تقویت
بدن بغذا از خمیره مروارید و یاقوت و امثال آن بعرق عنبر و شربت یاقوت و اگر سببش فقدان غذا باشد تا تغیر طعام مولد خون رقیق کثیر چنانچه چون ماء اللحم و بیضه نیمبرشت و نخود و دراج و تیهو فرمایند
و اگر از غم باشد ازاله آن نمایند و بتفریح قلب کوشند و اگر سببش کثرت جماع باشد ترک آن لازم دانند و اغذیه مولد خون خورانند و اگر سبب وجع باشد تسکین الم کنند **ذکر ادویه**
مفرده محسن لون کثرت خوردن پیاز بسرکه پرورده در تحمیر وجه و تحسین لون مجرب سویدی است و کثرت تناول کرفس الماء و کذا اقراص اعیا و کذا جوز جندم و عسل و کذا
هلیله سیاه و کذا زیتون سیاه و کذا القابلة و ترنجان مسلوق و شیب بروغن بادام و کذا ابریج و کذا ماشا و کذا ابریساوشان و کذا پیاز عنصل بریان و کذا حب الآس و کذا احماما و
کذا سکبینه مع پرکه بران باشد سوخته هر روز نیم مثقال تا سی روز متواتر بروایت محسن لون و فرایل صفرت وجه است و اگر خبث الحدید سه اوقیه مثل غبار سوده در مردار سنگ نیم و از ده بار
شسته در دیگ مسی انداز ند و بران زیت آنقدر که سه انگشت بالای آن باشد بریزند و جوش دهند تا ثلث آن برود و حرف بار یک سوده یک اوقیه آمیخته از آتش فرود آرند و هر روز
یک ملعقه بلیسند تحسین و تصفیه رنگ نماید حق آنست که خوردن خبث الحدید مبرد و معاجین آن در سرخ کردن رنگ رو و رفع زردی آن عظیم النفع است و تجربه راقم رسیده
و فلفل سنبل هندی و کذا سرکه عنصل بر اشربه و اغذیه قوسی و جه از ابریساو کذا آرد نخود و کذا آرد کرسنه و کذا آرد باقلا و تخم شلجم و کذا آرد برنج و کذا آرد ترمس و کذا روغن زنبق
یا سوسن بموم زرد بر چهره و کذا عزی السماک با آرد باقلا و کذا امیده گندم سفیده و بیضه مبرات و کذا اشنان اندرانی و آرد باقلا و کذا آرد جو با آب نخود و آمیخته در شب و شرب شیر لا سیما
شیر زنان و شیر بز و کذا آب نقوع نخود و کذا القوع مذیبه و کذا اخمر صرف هر روز به بهار و کذا طبیخ ابریشم و کذا طبیخ افتیمون هر یک محسن لون است و گویند که مالیدن برگ خرزهره و
گل آن بر چهره مفید است و کذا الدشتن خرقه مبلول بطبیخ شیلم بر چهره روی سرخ کند **ذکر ادویه مرکبه** که تحسین رنگ نماید **اطلیه** که برای جلای رو و نرمی و براقی آن مؤلف
ترمس تلخ و تخم ترب و تخم شلجم و کرنب و کتیرا و کسنه و قسط شیرین و حب البان و حسن یوسف یعنی گلملی هر یک چهار ماشه مردار سنگ نیم ماشه سفیده کاشغری زردچوبه هر یک یک ماشه سوسن سفید
فوه مستعملی زعفران آرد باقلا آرد جو آرد نخود و دیگر آرد برنج کندش تخم حب الرشاد تخم خربزه مغز تخم کدو شیرین مغز بادام هر یک چهار ماشه که بیخته

بیخته ترمس سازند بکار برند ایضاً اگر جهت تغذیه و تحسین لون برای خیر النسا بیگم تیار شده بود آرد جو آرد باقلاے مقشر آرد کرسنه آرد ترمس آرد نخود نشاسته آرد عدس هر یک شش ماشه مغز تخم خربزه بکو و کتیرا هر یک چهار ماشه کوفته بیخته استعمال نمایند غمره مغز تخم تربوز مغز بادام آرد برنج مغز تخم خربزه بیخ بنفشه مغز تخم خیارین خشخاش سفید بذر بره سفید گل انار گل سرخ گل معصفر پوست نارنگی برگ بادروج بادیان برگ خار خسک پوست انار گل زوفا گل خطمی استخوان پوسیده مرد سوخته لعاب اسپغول لعاب بدانه ایضاً از چوب برنگ کابلی الایچی زعفران هر یک جداگانه سنبل الطیب سعد محلب بیخ کبر سنبل بیخ اذخر امیران فوفل نانخواه شیر سوده دیگر پوست ترنج سرخ سوده ... خردل شیر سوده دیگر پیاز عنصل تخم کنجد حسن یوسف قسط مروارید انزروت لک کف دریا سنبل الطیب گل ملتانی سفیداب قلعی اکلیل الملک ایرسا دیگر آرد عدس آرد نخود مقشر آرد شعیر آرد باقلا بار درخت برگ آرد تخم ... آرد جو خالص سفیده تخم مرغ آب شبه ... شیر درخت انجیر روغن چنبیلی پوست تخم مرغ ایضاً جهت آثار جلدیه و تغذیه لون سفیده آرد جو نه ماشه مرداسنگ مغسول شش ماشه سرکه کهنه روغن چنبیلی هر یک دو توله روغن گل یک توله الست کرده ... بمالند غسول که جهت رفع زردی بشره ... مجرب صاحب تحفه است پر سیاوشان شیح ارمنی مرزنجوش جعده بابونه اقحوان شبت ترشتی ترنج مساوی جوشانیده بآب آن روے را اکثر بشویند اقوال عمره شیخ میفرماید که هر چیزے که تحریک خون در روح بسوئے جلد میکند آن رونق و صفائی و سرخی آن را می پوشاند و بعینه آنچه جاذب خون می نماید جلد را رقیق تر میگرداند و ازان آنچه بر روی آن مرده باشد بلطف می زداید خصوصاً اگر دران صبغ باشد و با این همه احتیاج می افتد به پوشیدن او از گرمی و سردی و هوا و اشیائے محرک خون بسوئے جلد این فعل بر چهار گونه میکنند یکی تولید خون خصوصاً رقیق دوم تنقیه خون سوم نشر خون و بسط او و تحریک او بسوئے خارج و تفتیح مجاری او چهارم تجذب او بقسر از داخل بسوئے خارج و اشیائے محسن لون بطریق اول مثل تناول نخود و بیضه نیم برشت و ماء اللحم و شراب ریحانی ست و تناول انجیر خون رقیق مندفع بسوئے جلد پیدا میکند و بدین سبب بیش بسیار در بدن پیدا می نماید و ازین که حین کسے که رنگ او بد گردد و اراده کند که رنگ او برنگ قدیم عود کند با انجیر خشک و به بسر انتفاع یابد که این هر دو خون لطیف و حرارت غریزی را بیفزایند و ازانچه برای این مجرب است آنست که چند روز متواتر بر نان شراب و شیر نبید بنوشند و اشیائے که بتنقیه خون این عمل کنند مثل اطریفل صغیر و هلیله مربی ست چون بدوام استعمال نمایند و هلیله کابلی قوی تر از اطریفل ست و اشیائے که به بسط خون و نشر او این عمل کنند مثل حلتیت و نانخواه و سعد و قرنفل ست چون در طعام اندازند و مثل زعفران با وجود آنکه زعفران خون را رنگین نیز میکند خصوصاً در سفیدی بیض و شربت آن تا یک درم و مثل قردمانا ... خشک ... زعفران نیم درم و با شکر بخورند و ایضاً ترنج محسن لون ست و لعبت بربری از درم تا دو درم چون در سویقها خوب مخلوط کرده بنوشند تا مورث استعمال فاحش نگردد و از بقول مثل ترب و گندنا و پیاز ست و کرنب خاصة و ادمان اکل او و ثوم نیز و از افعال و حرکات ریاضت و غضب و جدال و ریاضت معتدله و کشتی ست و ایضاً سرور و طرب و مطالعه اشیائے مونس از افعال و اعمال مثل سماع خوش و مجالست انظاف و ظرفاء و نظر بطرف اصناف شباهت از مهربانان در سبق و نظاره اسپ تاختن و اشیائے که از خارج بجذب و نیز بجلا این فعل کنند بلوخات و غسولات ست مرتب از آرد باقلاے مقشر و آرد جو و کرسنه و آرد گندم و نشاسته و آرد نخود خاصة و آرد عدس و آرد برنج و غری السمک و ایرسا و لادن و انجیر و کندر و مصطکی و روغن آن و پوست بیضه و گوشت صدف و مثل زرنیخ سفید و براده عاج و استخوان پوسیده و محلب و فوة الطیب نیز درین قوی ست و بادام شیرین و تلخ و تخم خیار و خربزه و قلقطار و کدو و آرد تخم ترب و تخم جرجیر و اکثر آنست که چهره و رنگ را صاف و پاک میکند طلا به نشاسته و کتیرا با شیر هر روز و عصاره قنابری و ماء ... عصفر و شیر با که همان وقت دوشیده باشند و طبیخ اظلاف گوساله که دران ... کرده باشند و طبیخ لحم صدف و سفیده بیضه و طبیخ حلبه و طبیخ اکلیل الملک غسول جید باقلاے مقشر کرسنه ترمس تخم ترب مغز تخم خربزه نخود نشاسته ازان غسول سازند غمره جید بگیرند آرد باقلا و آرد جو هر واحد یک جزو آرد نخود یک جزو عدس مقشر کتیرا نشاسته هر واحد نیم جزو مغز تخم خربزه دو جزو زعفران بقدرے که رنگین کند شب طلا نمایند و صبح بطبیخ پوست خربزه و طبیخ بنفشه و مانند آن بشویند دیگر بگیرند بادام شیرین و کتیرا و صمغ و آرد باقلا و ایرسا و غری السمک مساوی و غری را در آب بقدرے که همه را کافی باشد گذاشته ادویه آمیخته طلا سازند دیگر آرد باقلا و جو و نخود و میده گندم و سفیدی بیضه طلا کنند و از چیزے که تجلیه قوی کند بلبوس و پیاز و بورق و نانخواه و بصل ست و اشق و روغن بابونه و میعه سائله شدید التنقیه است و کبریت نیز و زرنیخ و سرگین سوسمار و بیخ نرگس غمره قویه بگیرند ... معصفر و بپزند تا غلیظ گردد پس ازان یک اوقیه بگیرند و با این ادویه بسرشند سرگین گنجشک و آرد ترمس و آرد نخود و مغز تخم خربزه سوده با هم آمیخته طلا نمایند غمره دیگر کتیرا و آبگینه شامی مثل غبار سوده و زعفران و ترمس و مغز ... هر واحد یک مثقال بروغن بادام طلا کنند و چون هر شب

بجوشانند و سفید و نرم نخ سرخ یا زرد بشیر بر چهره طلا نمایند و صبح بشویند چهره بسیار سرخ گردد و لیکن باید که با حتیاط باشد زیرا که زرنیخ در بشره وقت دهد پس مقدار او بسیار اندک
و مقدار شیر زیاده کنند و این ادویه قوی الجلا سحقه را که در ابتدای جذام باشد و آنرا آتشک و تشدد و سمنی نامند چون بران استعمال کنند آنرا زائل کنند و ایضاً از چیزی که
مختص بدان ست و تقویت تنقیه نماید انیست موم سفید بورق گندر گوگرد زرد مساوی بسرکه قرص سازند و خشک کرده نزد حاجت بسرکه و عسل استعمال نمایند و کف دریا و بورق
درین بهتر از بورق ست و ایضاً بگیرند صابون و اشق هر واحد یک رطل و در سه رطل آب بگذارند و بران گندر و مصطکی و نطرون مساوی نه اوقیه اندازند و خوب بسایند و بشب استعمال کنند
و ایضاً آرد کرسنه و آرد نخود و باقلا و جو و ترمس و اریسا و بیخ نرگس مساوی یک یک جزو و از صمغ و اصل سوسن نیم نیم جزو و قرص سازند و بدان اشند که همه آنچه در کلف و برش و آثار
بکمودت خون نفع کند آن درین نفع قوی تر باید و اندک ازان کفایت باشد. خجندی گوید که زردی رنگ گاه از مقاسات امراض و صوم بسیار و فقدان غذا و کثرت جماع و اوجاع
حادث شود پس تدبیر و اصلاح آن بچیزی نمایند که مناسب آن باشد از تناول اطعمه جیدة الکیموس از لحم ماکیان و تیهو و دراج و زرده آن و خرفان و بدی و ماهی رضراضی و زرده بیضه
نیم برشت و قلیه بگوشت فربه و انگور پخته و استعمال حمام بآب شیرین و اجتناب از بیداری و جماع و غضب و غم و تعب و اندکی از شراب ریحانی خوشبو و استعمال اطلیه جاذبه خون بسوی
ظاهر بدن مثل طلا تخم خربزه و خردل و مر و مصطکی و کندر بشیر تازه کنند و همچو مصطفی رنگ بادام شیرین مقشر نشاسته کتیرا همه را بآب عسل آمیخته شب بر رو طلا کنند و صبح بآب گرم مطبوخ
بنفشه و سبوس گندم بشویند و همچو که روی را سفید کند و از اخلاط فاسده پاک نماید آرد جو و آرد نخود و آرد باقلا نشاسته کتیرا تخم ترب بشیر سرشته بر روی طلا کنند و صبح بطبیخ بابونه و بنفشه بشویند
و دیگر چهره را سرخ گرداند زعفران تودری اشنه کندش مر کی مصطکی مساوی با آب پیاز بلبوس سرشته شب بر رو طلا نمایند و صبح بآب گرم بشویند گاهی احتیاج بتسوید وجه یا بزرد کردن
آن بسبب مصلحت امور افتد و غرض ازان آنست که احوال بتغییر مشتبه گردد طلائی که چهره را زرد گرداند زیره زرد و آب معصفر هر دو شموده بر چهره طلا کنند و در طعام زیره بسیار اندازند
و دود تخم آنرا بنوشند و کثرت بیداری و قلت اکل از مصفرات لون ست طلائی که رنگ را سیاه گرداند نوره سرداسنگ آمیخته بر رو طلا کنند که آنرا آنچنان سیاه کند که انقلاع
او دشوار گردد و هرگاه اراده قلع او کنند بسرکه که اندران اشنان سبز جوشانیده باشند بشویند و مسطل و یا بترشی ترنج و یا بآرد نخود بسرکه ملدر بمالند تا بحالت اولی عود کند
ابو منصور گوید که برای سفید کردن رنگ بگیرند نشاسته و کتیرا و شید بسرشته طلا کنند و هرگاه خشک شود بران اعاده طلا تا یک هفته نمایند و یا بگیرند آرد باقلا و کتیرا و اسفیداج مشبه
آمیخته طلا نمایند و یا بدان هر روز روی را بشویند و آنچه از اغذیه رنگ را سفید و رقیق و صاف گرداند شیر و شحوم و امخاخ و ادویان و لبوب ست چون مغز و یا مرکب ازان بخورند
حسنه بیره که رنگ را سفید کند چون مداومت نمایند بگیرند شکر و رشید حل کنند و ازان حریره نشاسته و روغن بادام بسازند قرص که همین عمل کند بگیرند شیر و دران شکر
حل کنند و دران روغن بادام و مغز استخوان و سفیدی بیضه خوب مخلوط سازند و بلباب گندم سرشته بخورند و ابن ماسویه گوید که مداومت خوردن کرنب تحسین لون نماید
و خوردن نمک بسیار در طعام صفائی رنگ ببرد و محمد بن زکریا گفته که طلای چهره بعسل در شب و غسل او بآب در روز رنگ را پاک و صاف کند و اگر بدن و چهره را بآتیمولیا
یک رطل نطرون بریان ایرسا سعد سنبل الطیب هر یک یک اوقیه بشویند صاف و بیاک گرداند و از اغذیه که رنگ را سرخ و صاف کند نخود و انجیر خشک و ترب و گندنا و نشاسته
و پیاز و انار شیرین و گوشت و شراب سرخ و زردی بیضه نیمبرشت و انگر و ثوم و کرسنه و انیسون و زعفران ست و زوفای خشک خاصه بزرد تحمیر لون و استحمام بآب گرم شیرین
رنگ را سرخ گرداند دوائی که رنگ را سرخ کند بگیرند زوفای خشک ده درم زعفران سه درم انیسون پنج درم شکر برابر همه کوفته آمیخته هر روز دو نیم درم بخورند و تناول
معجون احمر موصوف در باب علل جگر و همچنین معجون خبث الحدید فیثحوش رنگ را سرخ و صاف کند و بختیشوع گوید که اگر چندی روز شیر بشراب آمیخته بنوشند تحسین لون
نماید و ایضاً خوردن فاکته طرفا باشکر چند روز رنگ را سرخ گرداند و آنچه رنگ را زرد گرداند مقام در مواضع حاره و شرب آب ایستاده و بیداری و ادمان خوردن سرکه است
و تناول گل و انگشت و زیره و نانخواه و خاصه شمار و انگاره و آنچه رنگ را سیاه کند آن تعرض بآفتاب و باد ست و تناول اغذیه تمکین و تعب و ترک استحمام و طلای مصفر
و سهر و هر دو در قول خجندی گذشت طبری گوید که فساد بشره گاه عارض میشود و برای انسان از دو سبب یکی از مرض و آن دو قسم ست یا از فساد احشا مثل
طحال و کبد و معده و یا از حمیات طویله و آلام شدیده و دوم از بدی غذا و سوء تدبیر و این همه او لامحتاج باصلاح غذاست و اصلاح احشا و صبر بر ناقه تا آنکه هضم او
قوی گردد و خون او تازه شود و اگر بعد ازان فساد رنگ باقی ماند این ضماد استعمال کنند بگیرند اشنان اصفهانی و آرد باقلا و آرد ترمس و آرد نخود و مغز بادام مقشر
و مغز مهدانه و مغز تخم خربزه و مغز تخم خیار و بادرنگ و کف دریا و گلی که در سفیداب یافته می شود مساوی همه سائیده بشیر تازه و اندک عسل آمیخته شب

[illegible]

شقاق جلد و اطراف و وجه

یعنی ترکیدن پوست بدن و نیز منع درست و پا و رو که بسبب تمدید شقوق در پوست ظاهر است و این هو پوست یا از اسباب خارجی باشند مثل گرمی مجفف یا بوزیدن باد و ت یا سرمای مکثف مجمد یا غسل
بآب سرد یا از دواے قابض چون شب یمانی و زاج و امثال آن و یا از اسباب داخلی مثل سوء مزاج یابس ساذج یا با ماده حاده حریفه مجففه و اکثر حدوث شقوق دست که باو متعد کرد نیز از دولت اعمال
حاره محتاج کاشته گردند بواسطه کثرت تحلیل رطوبت ماده و قبول آن شقوق پاے گاہے بسبب بخره و گاہے بسبب یبوست و خشکی و با بخار گاہے بدان انفتاح گردد بسبب حرکت
که ازان متحلل شود و قبول کیفیات حادث این زیادت ساذج بسیار نادر بود و گاہے از عادت افعال نیز حادث شود و صاحب کامل گوید که حدوث شقاق حادث و کیفیتین و اسفل قدمین و
عقب از برد سعد و از شده مزاج یابس بود که برین مواضع غالب آید طبعی که شقاق که در عقب دست حادث شود طبیب را لازم نیست که ازان تهاون نماید چه اگر آن بزرگ شود و مزمن گردد
و از حرکت منع کند و بسبب حول آن بسیار با شقت او ست حتی که عضو را منغمض سازد و بسیار حادث گردد و اکثر در شتا حادث شود و اما کسی که دست و پاے او در سرما و سرد آب با
بر وی شقق گردد آن بسبب حدت خون باران و مجاهده سبب باران بود و بعضی گویند که اشتقاق گاہے زنان را در نزدیکی اوقات حیض در ورم آن از ایام معتبره چنین بنا بر
ترجمه نمایند با جمالی و از یبوست مزاج کم میباشد و باسبابات که همه بدان را از گرم و خشک نماید که بعد از آن اشتقاق بیشتر بود و چون که منه گردد اجابت بذام می نماید و درین نوع عسر العلاج
میباشد و راقم بعضے را از صاحبان استسقاے لحمی دیده که در سرما دستها و قدمین ایشان بسبب کثرت ورم و شدت تمدد جلد شقاق عارض شده و ازان آب جاری گردیده
این علامت ردی است **علاج** آنچه از اسباب خارجی است ازان اجتناب باید و ترطیبات و ازان مرطبه و شحوم نماید و بهر چه براے حفظ جلد از آفتاب مسطور شده بر اینجا فائده میکند و آنچه
از اسباب داخلی بود تبدیل مزاج و ترطیب او کنند بلعاب بهدانه و عرق شاهتره و شربت نیلوفر و روغن و شیر تازه همراه فالشی تبدریج افزودن معمول است و اگر بسبب خلط ردی باشد
اول تنقیه بفصد و مسهل سوداء از مطبوخات غیر مذکوره نمایند بعد از آن ترطیب بدن بنوشیدن شیر تازه و خوردن روغنها و مالیدن مرطبات و دیگر طبات باید کرد و اگر در قعر چنین باشد
انند اول تا کیفیت متواتره استحکام فرماید و فصد و صافن و باسلیق یا عرق النسا کنند و باقی تدبیر آنچه در اقتباس حیض ذکر یافته بکار برند که تجربه کشادن حیض خود بخود زوال
می یابد و چون پیه بز گداخته تازه و کتیرا بآب سائیده باهم آمیخته و ضماد کنند نافع بود و مغز ساق گاو و چربی و روغن بنفشه بالیدن که مجرب است آمیخته نیز
نافع میکند و شقق پاک کرده از مالیدن زنجبیل و خطمی حادث شود و ادویه مانند حنا و لعاب بر پوست انار و جوز السرو مکو نیز باید و ضماد کنند و شقاق چهره را
از شموم و روغن زرد چرب رطب چربی بط و نشاسته و کتیرا و لعاب بهدانه و روغن گل و موم ساخته طلا کردن نیز سود دارد و در شقاق دستها اسفیداج سوده و بنفشه سوده با روغن و شحوم سرشته
نفع میکند و کرادویه مفرده و مرکبه نافع شقاق اگر شقاق النسا را با زیت و زر شسته کرده سرا رضماد کرده روز در آفتاب بیا و نیز نافع شقاق عارض از سرما و حکه نافع
آمده مجرب سودمند است و کذا ضماد ملک البطم مخلوط با زیت خوشبوه و کذا زفت با زیت گداخته و کذا چربی بز ماده گداخته بحکم تا مرتبه و کذا زیت و پیه مرغ نهادن مجرب
او ست و ضماد مرطان در روغن کنجد پخته تا مهرا شود و مات نمود و موم در آن روغن گداخته و کذا رشق بآب حل کرده و کذا آقاقیا و کذا روغن حاسبه دو درم موم دو درم و کذا العاب
بر روغن گل و کذا انجیر کوفته و زیت و موم و کذا اسفیداج و روغن کتان و کذا غسل بریان جس و کذا حب المحلب و کذا روغن سیر حل بموم و کذا روغن بادام یا روغن گل بیندر
و کذا آب برگ انجیر سفید زیت و موم زرد و کذا بادنجان که در درخت زرد شده باشد بر روغن کتان پخته تا نهرا شود و صاف کرده موم زرد اضافه نموده و کذا اکلیل الملک
پوست انار و عدس با پوست او در عسل پخته و کذا زعفران و مرداسنگ و کذا اصل سوخته بروغن گنجد و موم زرد آمیخته و یا بر روغن گاو ضماد کرده که مجرب است و کذا
آب برگ انگور تازه و شب و عسل با هم پخته و کذا مصطکی و زیت گداخته و کذا مرسوخته بزیت آمیخته و کذا پیه کلیان لفت شستن شقاق آب گرم و کذا ماعدس بار باشد
بقیر و طی زیت و موم آمیخته و نطول عصاره چقندر یا آب مطبوخ آن و کذا طبیخ شلجم و کذا طبیخ کرفس و کذا طبیخ کرنب و کذا طبیخ کرسنه هر واحد نافع شقاق عارض از برد
دیگر براے شقاقے که بسبب سرما در دست و پا افتد صابون لاهوری آب سائیده شب وقت خواب و شقاق حیر کنند و صبح بآب گرم نشویند عمل یک شب کفایت
میکند دیگر براے شقاقے که بعد از مرض آتشک در دست و پا بهم رسد فلفل سیاه نیم پاو شب در آب گرم تر کرده نگاه دارند صبح جوشانیده و دست و پا را در آن
نگاه دارند تا دو ساعت در عمل چند روز بالکل زائل شود دیگر حرام مغز بز با روغن کنجد تازه براے شقاق عجیب است و کذا شنجرف بموم و روغن کنجد
مجرب دیگر براے شقاق دست و پا مجرب در آب نیم گرم طبیخ قسط اطراف را سه ساعت بدارند پس روغن زرد بمالند و بجاے نشستن اغلب که حاجت بتکرار نیفتد و مالیدن

بعد از آن چهره را بآب نیمگرم بشویند و در حمام داخل شوند بآب سبوس جواری بشویند و یا بگیرند دُردی زیت و در آن اندک زفت بگداز اندو بر رو طلا کنند و یا بگیرند پیه بط و دُردی زیت و علک البطم
و موم را گداخته بچهره و لب طلا نمایند هرگاه آن از انشقاق عارض شده باشد و یا بگیرند شاخ گوزن سوخته باریک سوده و با پیه بز سرشته بر شقاق طلا کنند **طبری** گوید که علاج شقاق
پاشنه آنست که بگیرند سبوس گندم و یا تخم خربزه کوفته در آفتابه بجوشانند بعده پاے در آن نهند و بشویند و بعد نرم شدن بخرقه درشت یا بکارد آله حک بخراشند حتی که شقاق زحجائی آن
از جلد پاک گردد بعده بپارچه نشف نمایند و شقوق را باین دوا کبس کنند بگیرند پیه گرده بز مع نمک و بگداز اندو بران زفت رطب انداخته حرکت دهند پس بهمه شقوق را بدان کبس نمایند
و بر این مداومت کنند که صحت تام بخشد و چون صحت یابد آنرا پاک کنند و بزفت و بازو سوده و پوست انار کبس کنند که این تقویت آن محل کند و بر دو لب شق را منضم نماید و گاهے
بران خنا بسر که سرشته و مازو می نهند و این بعد زوال درد البته می باید و کسے که معتاد شقوق پاشنه در سرما باشد باید که در ابتداے فصل خریف فصد کنند بعده بر پاشنه او موم روغن استعمال
نمایند و پاے را در جوراب پشمی در آرند و بران موزه بپوشند و از هوا البته نگاه دارند که از این زائل شود و در اندک مدت متماسک گردد و گاهے باین طور علاج کرده شده که بگیرند مغز پیه و از مرد ارسنگ
سائیده بران پیه بر غیر گداخته انداز ندو هر دو را باز بکوبند و بدستها و ر بمالند تا نخلوط شود و مثل مرهم گردد پس بر موضع شقوق طلا نمایند که این در یک روز صحت بخشد **و اما شقاق انگشتان**
و پشت کف را باین روغن علاج کنند که زفت را بروغن بجوشانند پس بگذارند تا روغن بالاے آن آید چون سرد شود بعده آن روغن را بگیرند و از آن موم روغن ساخته بر شقاق
دست و انگشتان طلا کنند که این بیک مرتبه کفایت کند چون از هوا حفظ آن نمایند و اگر این اثر نکند باید که اول شقاق را در حمام بشویند و پاک کنند بعده از پارچه نشف کرده
بموم روغن مذکور طلا کنند و از هوا محفوظ دارند بپوشیدن دستانه و رسانیدن دو آب مختلف بران از گرم و سرد و اگر بر آب سرد عقب آب گرم مداومت نمایند از شقاق سالم
مانند **و اما** کسے که دست و پاے و چهره او در گرما و سرما هر دو متشقق گردد این بسبب حدت خون و غلبه یبس بران باشد و علاجش استفراغ خفیف است بعده بنوشیدن ماء الجبن
بروغن بادام شیرین و میل تدبیر او بتدبیر مرطب معتدل براے خون کنند مثل نوشیدن ماء الشعیر و خوردن چوزه مرغ و یا پاچه بزغاله و مانند آن **ابن نوح** گوید که شقاق
و تقشر پاشنه از پوست غالب بود و علاجش آنست که پیه بز بگداز ندو بران مازو سوده انداخته در هاون بمالند تا هموار گردد و در شقاق پر کنند و یا بگیرند پاچه و در آن اندک قند
انداخته بپزند تا غلیظ گردد و بران نهند و یا بگیرند روغن و موم و آب برگ زنجبیل و مغز ساق گاو و کتیرا و مازو با هم آمیخته بران نهند و یا بروغن بیضی مالش کنند و اگر این فائده
نکند بساعتے بیک در آب گرم نهند بعده این دوا بران نهند که یک اوقیه مرداسنگ را سحق کرده در یک رطل زیت بپزند تا غلیظ شود و بعد از آن یک اوقیه بارزد و نیم اوقیه کتیرا
در آن انداخته در هاون بمالند و استعمال کنند و یا بگیرند نخود و سوده با ترب بیامیزند و اگر شق وسیع بود در آن بعض این ادویه نهند تا شقاق منضم کنند و بدوزند و ببندند و اگر شقاق
بدست و پاے و جمیع بدن عام گردد علاجش آنست که روغن کنجد یا روغن بادام شیرین تا یک هفته هر روز بمقدار بیست درم بشراب ریحانی یا آب انگور سفید رقیق بنوشند بعد از آن
براے تنقیه بطبوخ افتیمون بنوشند بعده یک هفته دیگر روغن بیاشامند و قصد استعمال مرطب بدن کنند با غذیه و استحمام بآب شیرین و مالش بدهنهاے مرطب و نهادن عضو در
آب گرم که در آن سبوس جوشانیده باشند و یا مرهم که در آن لعاب بهدانه است و در قول صاحب کامل گذشت بمالند و یا در حمام داخل شوند پس هرگاه شقاق نرم گردد کتیرا مثل
سرمه سوده بران پاشند و بعد آن خوابیدن نشست **ابن الیاس** گوید که آنچه از اسباب خارجی بود بگیرند موم صاف و روغن بنفشه و مغز ساق گاو و خطمی سوده و کتیرا و صمغ الخ
مساوی سوده و نی را سوده و گندم مقشر را گداخته با هم آمیخته موضع متشقق را بدان طلا کنند و یا موضع بآب گرم که در آن بنفشه و بابونه جوشانیده باشند بشویند و آنچه از اسباب داخلی
باشد تنقیه خلط محترق بمطبوخ افتیمون یا مطبوخ هلیله زرد مقوی با افتیمون و تر بد کنند و از اطعمه غلیظه مولد سودا حذر نمایند و با غذیه محموده و الکیموس غذا سازند و هر روز شیر تازه
یک اوقیه بنوشند و هر روز در حمام داخل شوند و آب نیمگرم که در آن بنفشه و خطمی و نیلوفر و خشخاش پخته باشند بر بدن ریزند و مالش بدن بروغن گل بنفشه یا کدو یا روغن گل بعده بیرون
از حمام نمایند و بر موضع متشقق مغز ساق بقر و پیه ماکیان و پیه بط و مرغابی و نشاسته و کتیرا و لعاب بهدانه طلا کنند و یا بگیرند موم صاف و روغن مغز ساق گاو و روغن بادام شیرین
و روغن تخم کتان و روغن بنفشه و همه را آمیخته و آن را زونا ے رطب انداخته بر چهره که جلد او متشقق گردد طلا نمایند و یا بگیرند روغن گل و روغن بنفشه و روغن پیه بط و مرغابی
و روغن پیه بز و در آن شاخ گوزن سوخته سوده آمیزند و بر لب متشقق طلا کنند و بران پوست بیضه بچسپانند و در شقاق دست و پا عقب ضماد زفت و کذا علک البطم گرم
قول صاحب کامل گذشت طلا کنند و یا کنجد سوده بروغن بنفشه آمیخته طلا نمایند و یا بگیرند بنفشه خشک و نمک سوده هر روز دو بار طلا کنند و هرگاه شقاق بزرگ
و پهن باشد باین دوا بند شود و تنقیه بدن بعد نضج اخلاط محترقه بمطبوخ افتیمون یا بحب آن یا بمطبوخ هلیله کنند و دائم حمام استعمال نمایند و با غذیه مرطبه مثل پاچه حملان

مدہی غذا سازند و یا خضاب پاے حنا در لعاب آن نیز اصول حلبه بسرشته بایکرد و در شقوق عقب بگیرند روغن بنفشه و مغز ساق گاو موم سفید و روغن اکارع و همه را گداخته مرداسنگ
بران انداخته بر شقاق پا نشسته طلا کنند انطاکی گوید که در علاج شقوق بسبب خارج مثل آفتاب و مباشرت مجففات مثل زرنیخ کفایت میکند بعرقِ شحوم و لعابات و روغنها و
بسبب بواطن که از فساد خلط و حدت او بود تنقیه و اصلاح نمایند بعد ازان طلا کنند و از اشیاء مختصه شقاق چهره نرمها رطب لعاب بهدانه است و شقاق لب روغن حنا و بنفشه
و شقاق دست او زنجیر خشک شود و شقاق پاے را از و خاکستر بلبوه و اشحوم و موم و ادهان و زفت و مرداسنگ و خاکستر شاخ گوزن و مرداسنگ برای مطلق شقوق است و کذا تشقف و
تشحیب ایلاقی گوید که اگر سفیداب رزیره یا اسرب در روغن سپند در بسبر شده و در طرقیدگی بپر کنند نافع بود و اگر دست و پاے از سرما ترقید و باشند شلجم را میان خالی کنند و موم و روغن میان
مهند و بر خاکستر گرم بپزند و طلا کنند و اگر شلغم پاره کنند و در روغن بجوشانند و ضماد کنند روا باشد گیلانی گوید که در شقوق حادث از ماده قبل از تنقیه مبادرت بحجامت نکنند بلکه تا خیر او تا تنقیه
بدن نمایند و مالش مسکه را منفعت تو سیت و و شیدن البان از پستان بران بسیار نافع و تحلیل و تضمیخ بنفشه صحیح و شام فیلسوف و مهند و سعوط بروغن بنفشه و مالش جمیع مفاصل و ناف بآن
بموم روغن نافع ست و روغن معمول از سنبل و سنبل درین باب منفعت بین دارد و کذا شقاق عقب مرض عام است و در پیچم را اگر ببندند و دس روغن کتان و بپزند تا غلیظ گردد پس بر شقاق بچکانند و آنچه رعایت
بعد معالجه بهتر و اوست آنست که موزه نپوشند و پاے را از غبار و خاک محفوظ دارند و گاهے بورق با عسل آمیخته چند بار می چسپانند نفع میکند و گاہے صمغ صنوبر بران الصاق می نمایند
دو روز بران میگذارند اگر ازان چیزے کم شود تجدید آن کنند بعده موضع را میشویند

تشقف و تقشر جلد یعنی خشونت و درشتی پوست و جدا شدن پوستهاے باریک از جلد

سبب تشقف جلد خلط سوداوی است که از احتراق رطوبت و یا بادیت آن متولد شود پس اگر دران حدت بود با تشقف خارش باشد و الا بے خارش بود و سبب تقشر جلد نیز ماده سوداوی محترق است مگر
این چنین ماده لذاع باشد و لهذا این بدون خارش متعلق بود و گاہے تقشر ندین از اذیت موزه و پشمی از اشیاء درشت بود و گاہے از جلد پیشانی قشور باریک جدا شود و با وی انداک حکه بود و آن
مرض معروف بحکاک الجبهه است و دریحت تو یاد قول طبری و سطی شد علاج تدبیر این علاج شقاق جلد نمایند یعنی تنقیه بدن بمسهل سوداوی نمایند و ترطیب مزاج بخوردن لحوم بره و نیز غذا و نوشیدن شیر تازه
و استحمام دایم و لزوم آرام و مالش تعبیر و حیات و ادهان بارد رطب نمایند و در تقشر بدن که از موزه و نحیره عارض شود ضماد و تدبیر ازحنا و غیر آن که در علاج شقاق مذکور شد باید کرد حاحب کامل
گوید که تقشر جلد را این طلا نافع ست موم زیت و مرسن و تخم و مامیثا هیچ ایار باریک سائیده و بسرکه حل کرده طلا نمایند و یا بیخ سوسن آسمانجونی سوده بعسل سرشته طلا کنند بعده در حمام داخل شوند
و یا بایرند گوگرد و نخود و و شیاف سبز و باریک سائیده بسرکه خمر سرشته طلا سازند و اگر مرداسنگ بسرکه و روغن گل بسایند و بر بدن طلا نمایند منفعت بین نماید طبری گوید که علاج تشقف جلد قصد
مرض سیت اگر درخون او چیزے ازان خلط بود و تنقیه بفصد کنند و بعد چند روز از فصد این مطبوخ افتیمون نوشانند بگیرند هلیله سیاه و کابلی وزرد از تخم پاک کرده افتیمون در صره بسته هر واحد
هفت درم بابلیه و شیر آمله هر واحد سه درم شاهتره افسنتین رومی هر یک ده درم بیش غافث و سطوریون و قیق هر واحد پنج درم مویز منقی پانزده درم غاریقون و تربد هر دو نکوفته در صره بسته
هر واحد یک درم همه را در پنج رطل آب بجوشانند تا بیک رطل آید مالیده و صاف نموده هفت درم شکر بران انداخته نیم گرم بنوشانند و این استفراغ باین مطبوخ براسے استفراغ است حتی که
اگر در بدن او چیزے ازان خلط باشد مستفرغ گردد هر گاه از آشامیدن این دوا فارغ شوند لزوم اطریفل صغیر بکنند سرشته باید کرد و از همه اطعمه غلیظه موکد رطوبت غلیظه یا سوداوی مثل
لحم البقر و صید و ماهی شور و پنیر و مانند آن پرهیز کنند و نظر بقوت مریض نمایند اگر تحمل استفراغ دیگر باشد تنقیه سر او بکنند که دران این قوت باشد مثل حب قوقایا کنند و بعد ازان مانند ازان
بروغن بادام و شیرین و تلخ بنوشانند پس اگر ببینند که بدن او تری اخذ نموده حال او نیک شد از شرب بار حجامت باید و نست که بدن او علاج قبول نموده اگر جلد او بر یک حالت ببینند
احشا و معده او را المس نمایند اگر درا حشاے او فساد و غلظه باشد علاج آن کنند و تعدیل مزاج جمیع بدن او نمایند بعده روغن بنفشه و شیر دختران با هم آمیخته در بینی چکانند و بر همه بدن
موم روغن و شیره پاشو اسره طلا کنند بعد ازان اورا داخل حمام کنند و ترک اطالت دران نمایند و بدن او را بآرد باقلا و آرد کرسنه و مغز خربزه مع آب او بمالند و چون از حمام برآیند
روغن بنفشه و روغن اکارع بر بدن بمالند پس اگر مرض رفع شود اگر رد آب جو و آب چقندر و آب خبازی همه مطبوخ در شیشه تا آنکه متحد گردد بعد ازان که بران روغن بنفشه و روغن اکارع
و روغن نیلوفر انداخته در شیشه کنند و بمانند تا یکذات شود و حقنه کنند و هر روز یک دفعه که باین تدبیر صحت یابد و نافع ترین چیزے که درین مرض دیده ایم میاه شبیه است که آن نیز گرم
باشد شرب او و جلوس دران نمایند و اگر با تشقف خارش باشد با وجود این ادویه مذکوره نفع میکند آب جشمه کبریتیه و مالش بروغن دفلی باسمه که باین طور که
بگیرند خبز هره و در روغن بجوشانند تا آنکه روغن سبز گردد و بعده این روغن باسمه که آمیخته بمالند که این خارش و تقشر جلد زائل کند و لازم ست که صاحب این مرض از

هوائے متعفن و استحمام بآب و نمک بارها باشد یا جاری عذر نماید **ایلیفنگا** او گوید که تقشر جلد که او را السحیه در جمیع بدن است قریب به تقشر جلد است و سبب فاعل هر دو قریب
یکدیگر است بجز آنکه خلط موجب تقشر حریف لذاع بود و در این خلط یا خون باشد که حدت پذیرد و آنرا عفونت حریفیه بیامیزد و یا رطوبت بود که متعفن شود و حدت یابد و یا صفرا
حاد الکیفیت لذاع باشد و یا سودا شدید الحرارت بسبب احتراق اخلاط بود و هر سبب که ازین اسباب باشد علاج واحد است و تغیر دران اندک بود و مبین در معالجه این ادویه
که مقابله این اسباب کنند منع میکنم پیش می باید که فصد مریض از هر دو دست او کنند اگر قوت او اطاعت کند بمیان هر دو فصد فاصله کمتر از یک هفته ندهند و بعد فصد تنقیه باین
مطبوخ نمایند افسنتین هفت درم شاهتره و تمر هندی از لیف و تخم پاک کرده و پوست هلیله زرد هر واحد بست درم پرسیاوشان ده درم ترنجبین پانزده درم آلو سی عدد عناب
سپستان عدد و درد و بغدادی یک کف برگ عنب الثعلب یک کف اک کوفته ریوند چینی هر واحد دو درم سنا مکی پانزده درم همه را در چهار رطل صغیر آب بجوشانند تا بیک رطل آید صاف کرده
بالاے آن پنج درم شکر و پنج درم روغن بادام شیرین انداخته بنوشند و دو سه مرتبه باین مطبوخ تنقیه نمایند تا آنکه قوت او قریب بسقوط گردد و از غذا اسفیدباج مرتب بلحم
گردن بزغاله و بمغز سر آن اقتصار ورزند و اگر میسر نشود مزوره مرتب از ماش و کدو و اسفاناخ دهند و از مزورات نزد تنقیه منع کنند تا قوت او باز آید پس اگر قوت ببینند در عرض
زائل نشده فصل ربیع باشد ماء الجبن مصنوع با افسنتین و هلیله زرد و ریوند بنوشانند و باین تنقیه او بسیار نمایند و مقدار ایام شرب ماء الجبن زیرباج مرتب بیاچه بزغاله و لحم بچه مرغ باشد
و این ماء الجبن مذکور هفت روز بنوشانند مگر آنکه اسهال بران مفرط نماید که دران صورت این دوا ازان قطع کنند و سکنجبین سفرجلی بنوشانند پس اگر سکنجبین معده او را اقرع یا امعا او را لذع کند
آنرا بروغن گل و تخم بارتنگ یا اینها را تنها بدهند بجای شرب او تا بست روز تمام شود و بعد قطع آن کنند و بمزاج او نظر نمایند اگر مزاج حدت پذیرد و لزوم شرب ماء الشعیر بجلاب کنند تا آنکه مزاج او
باعتدال آید بعد اعتدال لزوم مالش بموم روغن کنند که این چیزے را که در جلد باشد خارج کند و روغن بنفشه و روغن نیلوفر بمالند که از طبیعت اینها مائل کردن خلط بسطح بدن یا در سطح
هر گاه و حاد باشد و امر بدخول حمام در هر سه روز یکبار کنند و بدن او را بسبوس میده یا آرد باقلا یا آرد نخود یا تخم خربزه و خیار و یا درنگ کوفته یا آب برگ بید کوفته افشرده بمالند
پس این مرض باین تدبیر بیشک زائل شود و واجب است که صیانت طبیب بحفظ او از اطعمه غلیظه و حریفه و حاره ملازم باشد و بعضے اوائل ذکر کرده اند که اغتذا با آرد گندم و
باقلاے مقشر بسیار طبخ داده بروغن بادام شیرین خوردن این مرض را زائل کند. **ابن الیاس** گوید که در تقشر جلد هر صبح شربت بنفشه و ترنجبین هر واحد دو درم بآب گرم حل
کرده بنوشند و غذا مزوره ماش بمغز بادام و نخود سازند تا شش روز برین نهج سلوک نمایند و هر گاه نضج تام در قاروره پدید آید تنقیه بدن باین مطبوخ کنند بنفشه خشک هلیله کابلی
و زرد و سیاه هر واحد پنج درم سنا مکی هفت درم بسفایج ترنجبین ترید حب شیده کوفته گل سرخ نیلوفر تخم کاسنی اصل السوس مقشر کوفته هر واحد سه درم اسطوخودوس چهار درم مویز منقی
ده درم آلو سیاه و عناب و سپستان هر چهار بست عدد همه را در سه رطل آب بجوشانند تا بیک رطل آید دران فلوس خیار شنبر و ترنجبین هر واحد پانزده درم مالیده صاف کرده سحرگاه بنوشند
و بعد اسهال بآخر روز مزوره ماش و نخود و مغز بادام و گوشت بچه مرغ و ماکیان و بزغاله غذا سازند و بعد تنقیه تام ترطیب بدن بماء الجبن کنند و در هر هفته دو مرتبه حمام استعمال کنند
و بعد خروج از حمام مالش بدن بروغن بنفشه و روغن بادام شیرین و روغن کدو نمایند و یا بگیرند روغن بنفشه و روغن کدو و روغن مغز ساق البقر و روغن بیضه بط و ماکیان و بزر
و موم سفید و ازان قیروطی ساخته بر بدن بمالند و صاحب او از اغذیه غلیظه مولد سودا و حریفه محرق اخلاط حذر کنند و امر این جعل نگذارند چه گاهے سودی بجذام میگردد **سعید**
گوید که علاج تقشر جلد و حفظ آن باصلاح اغذیه کنند زیرا که اکثر این مرض کسے را افتد که مدام ماکولات ردیه نماید یا کسے را که حرکت بدن او کثرت نماید و کسے را که حمام کم کند و ترطیب ترک نماید
و ادمان اشیاے یابس کنند پس اگر بدن ممتلی از خون ردی باشد فصد باسلیق کنند و اگر غالب غیر خون بود اسهال او نمایند و امر بدخول حمام کنند و تعدیل غذاے او نمایند و اسفیدباج
چوزه مرغ دهند و بعد ازان اطلیه استعمال کنند و این طلا تقشر جلد را نفع میکند مرداسنگ و ترمس و بیخ سوسن آسمانجونی و بیخ کرم آتشین و صعتر و بقا شیر این همه را کوفته و بیخته
بروغن گل طلا سازند و بعد طلا امر بدخول حمام کنند پس اگر انفکاکات حادث از سقطه مملو بمائیت باشند بشگافند و زرد آب بیرون آرند و بموضع مرداسنگ و گل رخام و
اقلیمیا سفته بروغن گل نهند تا سخت گردد

چھاجن وابرس

عفونتے ست سرخ یا سیاه رنگ که در دست و پا بهم رسد و جلد تو بر تو شکل قوباے تقشر شود و گاهے در تمام بدن نیز حادث گردد و اکثر بعد زوال مرض آتشک یا از خوردن کشتجات افتد که سببش
ماده محترقه است **علاج** هر چهار تعدیل و تنقیه و بحث آتشک مذکور شد حسب حاجت بکار برند و صابون عراقی با گلاب ساییده طلا نمایند و بعد یک دو ساعت

با آب گرم شستہ باشند و اعادہ آن کنند و دیگر ادویہ مفردہ و مرکبہ نافع این مرض که تفصیل می آید سبب ضرورت بعمل آرند مجربات نافع چھاجن پوست مغیلان پوست درخت انبہ ہر یک نیم آثار در دو آثار آب بجوشانند [illegible] سر محکم بستہ بجوشانند بعدہ بخارات را پوشیدہ بخارات آن بدست و پا رسانند و بآب نیم گرم آن دست و پا را بشویند پس مسکہ گاو بمالند **نوع دیگر** آکہ کی خر و بایبرنگ و برگ و شاخ ریزہ ریزہ کردہ بآب بدستور جوشانیدہ دست و پا سے مریض بر روغن گاو چرب کردہ مالیدہ بخارات آن گیرند ہرگاہ آب نیم گرم باشد دست و پا بشویند **نوع دیگر** پوست درخت نیم پاؤ [illegible] تلخ یکعدد ہر دو را کوفتہ در چہار آثار آب بجوشانند بالصفت بماند دست را بر بخار آن بدارند بعدہ بشستہ بیندام کاچھل ہم داخل کردہ اند **نوع دیگر** فلفل سیاہ را در آب جوشانیدہ عضو مؤف را بر بخار آن بدارند یا لتہ کہنہ بدان آب تر کردہ بران گذارند خشکی کہ بسبب [illegible] دست و پا یا عضوے دیگر بعد آتشک یا دث شود بر طرف گردد **دوائیکہ** نافع چھاجن و ارپس و سہل [illegible] الاثر است تخم خشخاش سفید در شیر [illegible] یا در آب سائیدہ صبح و شام ہر دو وقت بمالند در دو روز صحت کلی حاصل شود **ایضاً** بالائی شیر با حنا سودہ آمیختہ بر کف دست مالیدہ باشند **ایضاً** شیر بز یا گاو نیم آثار حوش دہند و سرکہ انگوری نیم پاؤ دران آمیزند ہرگاہ شیر پارہ شود از پارچہ پاک آب را صاف کردہ در شیشہ بدارند و ہمین آب بدفعات مالیدہ باشند **ایضاً** نوشادر در روغن تلخ بسایند و بر دست و پا بمالند **ایضاً** شیر آک یک قطرہ با یک قطرہ روغن کنجد حل کردہ بر دست بمالند و یک ہفتہ صحت یابند **ایضاً** شیر آک در ظرف گلی بگیرند و فلفل گرد سائیدہ دران آمیختہ بمالند **ایضاً** کہ چھاجن را نفع تمام دارد بگیرند قسط یعنی کوٹہ بقدر نیم پاؤ و بکوبند کہ مانند [illegible] شود در دیگچی [illegible] سیع انداختہ آب بقدر مطلوب اندازند و بجوشانند تا قوت ادویہ در آب آید بعدہ آتش را از زیر او کم کنند تا آب بقدرے گرم بماند کہ دست دران توان نہاد پس دستہا را دران در آرند و اندرون آب بدان دو دو دستہا را باہم بمالند و آب بدستور گرم باشد ہمچنین یک پاس کنند بعدہ دست برآوردہ تا چہار گھڑی روغن زرد بر دست بمالند بعد ازان بپارچہ پیچیدہ زیر بغل دو گھڑی بدارند تا گرم بمانند و دو سہ روز اگر سردی نرسانند بہتر است و اولی آنکہ این عمل در شب کنند و بازہم پیمان تخسیند درین مرد مجرب است از یکروز زیادہ حاجت نمی افتد و اگر چھاجن در تمام بدن باشند ہمان قدر قسط زیادہ بگیرند و در دیگ کلان جوشانیدہ دران بدستور نشینند و روغن بمالند **دوائیکہ** از بیاض والد مرحوم منقول است تال مکہانا در شیر میش سائیدہ دو روز و شب پنج شش بار بمالند پس از اکہ از سواد سودا در دست بہم میرسد در دو ہفتہ دور میکند **دیگر** برائے ابرین کہ در دست پیدا شود سیکیو رسوت صندل سفید صندل سرخ ہر یک یک تولہ مرداسنگ یک ماشہ روغن گاو دہ تولہ روغن را چند بار آب شستہ ادویہ سائیدہ آمیختہ ضماد نمودہ باشند **روغن** جہت چھاجن نیگجی دہ تولہ سیندور چہار تولہ بیباک علی ہشت تولہ روغن کنجد نیم سیر اول روغن را بجوشانند چون کف نشیند سیندور بیندازند بعد یکساعت نیگجی و پس از یک ساعت دیگر بیباک انداختہ فرود آرند وقت خفتن در دست و پا ہر جا کہ باشد باین روغن مالش نمایند و بر آتش دست و پا را گرم سازند و دو گھڑی چرب کردہ باہم مالیدہ بر آتش گرم کردہ باشند **ضماد** برائے چھاجن برگ حنا کشنیز خشک شب یمانی پیپڑ یا کھار سائیدہ ضماد نمایند و برگ ہر درختے کہ باشد نہادہ بپارچہ پیچیدہ بخسپند و صبح بشویند و ہمچنین چند روز عمل آرند **طلا** برائے چھاجن مجرب حکیم اجمل خان یارہ کہ اجواین خراسانی ہر یک یک درم روغن گاو چہار درم در ظرف مس با چوب نیم سہ روز سحق نمایند بعد ازان طلا کردہ بآتش گرمی دہند **ایضاً** سبش سیندہ ہر یک یکدام زرنیخ زرد صبر سقوطری ہر یک نیم درم مغز تخم تربوز یکدام مرتیش را با قدرے آب بر آتش حل کنند و اجزا را کوفتہ بیختہ در حل نمایند تا مثل مرہم شود و قدرے ازان بر کاغذ دہن کردہ بر موضع شقاق بگذارند تا ہفت روز **ایضاً** خاکستر قرم فار دو نیم درم شنگرف یکدام ہر دو را در مسکہ گاو حل کردہ جا بجا بست نگہدارند و ہر روز اندکے باب سائیدہ بمالند **مرہم** برائے چھاجن و آثار سواد سوداویہ و پوست مجرب حکیم شریف خان صاحب گل بنفشہ ریشہ خطمی ہر دو جو بہ ہر یکے یک تولہ روغن چنبیلی دو تولہ روغن گل یک تولہ حبہ لبگرگدہ مرتو شیرہ سوم شدہ آرد جو مغز ساق گاو ہر یک یک تولہ ہر ادویہ اول را در آب شب تر نمودہ لعاب آن گیرند و بدستور مرہم تیار نمایند **مرہم** دیگر برائے ابرس و چھاجن سسم اسپ سوختہ آملہ سوختہ ہر یک سہ جزو کمیلہ یک جزو سہاگہ خام نیم جزو در روغن تلخ مرہم ساختہ بمالند

سحوج جلد یعنی خراشیدگی پوست بدن

و این گاہ با ورم بود و گاہے بے ورم و گاہے جلد خراشیدہ شود و منقطع گردد و یا متعلق باشد و محتاج بالصاق گردد و مقبول الطرفی سحج جلد از اسباب بسیار حادث میشود چنانچہ از برداشتن چیزے درشت بر پشت یا بر سر و قوع بران یا از نوشیدن اران یا از سواری اسپ عریان یا از تنگی موزہ و کفش یا از کشیدن ریسمان بر بدن بزور و گاہے ازین اسباب انقطاعات ہم رسد **علاج** اگر بسبب ملاقات اشیاے درشت و یا بسبب سواری اسپ یا بسبب تنگی موزہ و مانند آن پوست بدن خراشیدہ شود فصد کنند و خرقہ را بگلاب تر کردہ بران نہند بعد آن مرداسنگ گل ارمنی سائیدہ بگلاب و روغن گل آمیختہ طلا نمایند و یا روغن گل بمالند و گل مشرخ و برگ مورد بر آن بیندہ بران پاشند و یا مرہم سفیداب کافوری نہند و اگر ریم کہنہ کہ زیر پاپوش میباشد آنرا بسوزانند و بروغن گل آمیختہ طلا کنند خراشی کہ بسبب موزہ حادث شود نافع بود و ہمچنین بالیدن کدو سوختہ نیز عجیب است و لعابات را نیز بشرکردہ روغن بنفشہ و اندکے کافور آمیختہ طلا کردن برائے سحجے کہ بسبب کشیدن ریسمان حادث شود

نمیشود و اگر بسبب عرق خاره پوست کنج ران و اطراف مقعد و غیره از خراشیده شود باید که گیاه دنا خاکستر کرده خاره و روغن حنا آمیخته ضماد کنند و یا حکاکه مرهم سفیده از زیره و مرداسنگ ساده روغن حنا طلا نمایند
نافع بود و مرهم گنده و مرهم الاخوین و مرداسنگ با ابر سوده یا شیدان نیز منفعت **اقوال اطبا** سدیدی گوید که زرد پوست ازفارسی سوخته و کذا صنوبر صغار و کذا زیتون خشک سوخته و کذا الگلنار و کذا ورق خشخاش
و ضماد خاکستر کاغذ و کذا پیله کیان و پیاز سوده و کذا آب انار خام و آب عنب الثعلب به مرا صابره است سحج سموزه نافع ست **طبری** گوید که علاج سحج و نفاخات که از تنگی موزه و مانند آن از سواری اسپ
حادث شود قریب بکدیگر ست باید که تنقیه بدن صاحب او از فصد کند بعد از آن که موضع را پارچه در آب سرد تر کرده تر نمایند پس هرگاه حرقت در سحج زرد ساکن شود علاج بقیه باین دوا کنند که بگیرند
مرداسنگ سفیداب ارزیز هر واحد یکجزو زرد چوب نیم جزو بعده موم در روغن گل گداخته از آتش فرود آورده و ادویه خشک سوده آمیخته حل سازند و بران اندک اندک بول اطفال ریزند و بر هم زنند
استعمال نمایند که این در حسن تاثیر مجرب ست و بعض اطبا سفیده بیضه عوض بول طفل می آمیزند و این تسکین وجع و حرقت بهتر ست بغیر آنکه مدت صحت طول می کشد و آنچه بر سحج طلا می نمایند
این مرهم ست بگیرند زرده یک بیضه و در دیگ اندک آب و قدرے روغن گل انداخته این زرده بیضه بران ریزند و بر هم حرکت دهند و آن بر آتش باشد حتی که منقطع شود بعده از آن بر آرند و در هاون کنند
و بران اندک مرهم سحاکه و اندک روغن گل انداز ند و حل کنند بعد از آن طلا کرده خرقه بران میپوشند و بران بچسپانند و این از شقاق و حرقت جرک و قطع صدید او مجرب ست **و اما** نفاخات را باید که بسوزن
شگافند و جلد او بران گذارند و بگیرند جب المحلب مقشر و با ریک سوده و مغز زبان خشک کار یا چوار ی با هم بکوبند و بران موضع پاشیده تا سه روز بر بندند که خشک او کند و جلد را بر گوشت بچسپاند و حب المحلب
گاهی منع میکنند و بران می نهند و هرگاه موضع گرم شود دلالت از تنقیه نقیه بدن و تبرید موضع بعده استعمال چیزی که ذکر کرده ایم و ملاک امر در سحج جلد و نفاخات حفظ آن از آب سرد
و گرم ست تا آنکه وجع زائل شود و سده منقطع گردد پس آب سرد و هرگاه خشک شده گردد آب معتدل گرم بود و استعمال این در ان بقا یابد حج آمیز زائل کند و حرقت حادث در ان ابر و
بعض اطبا قطع جلد نفاخه میسازند و علاج منع مراجعه مذکور شد می نمایند و این شیاف ارباب نفاخات موزه را اول الفصد از میان بعده طلا نیز هرگاه موضع گل ارمنی بر موضع مینهند و بعد آن تیار
از سوده هم پس بول یا الم باشد به یا فتیم الا اثر محمود میکند و آنچه در علاج این از مرزبان افتاد کرده ایم انیست که بگیرند آرد برنج پنج درم و نمک پنج درم و بران روغن بنفشه انداخته در هاون
بمالند تا شکل مرهم گردد پس بر موضع طلا کنند و اطبای اهل شام پوست درخت انگور کهنه میگیرند و آنرا باریک سائیده با چنید آن سفیده ارزیز می آمیزند بعده با اندک سرکه جوش میدهند
تا مرهم شود پس گرفته بران اندک روغن گل چکانیده خوب حل میکنند و بر موضع طلا می نمایند و اثر محمود میکند و اگر سحج اندک باشد و ران سرد کردن موضع بخرقه بارد تا آنکه حرقت تسکین یابد
کفایت باشد بدین استغنا از استعمال مرهم و سایر ادویه بود و اما شقوقه که آن سحج حادث از سواری اسپ عریان ست و وجع او متعلق بود باید که فصد صاحب او کنند و از استعمال
آب و ران منع نمایند که از ان خوف ورم و طول مدت اندمال است و بهم آنچه در سحج جلد ذکر کرده ایم دوا است و عرب بیش استعمال میکنند موی سیاه یا سوخته بخمر و جمیع کسانیکه ایشان را سحج جلد
بهم رسد آن منغط بود یا شقاقه از غفلت ایشان قطع ادویه حاره و نوشانیدن ماء الشعیر و اقتصار بر مزورات جاری ست و درین همه نزد تو سحج سبب خارش ظاهر میشود و از خاریدن منع کنند و خارش در
جراحات علامت شفا ست و جالینوس ذکر کرده که خارش در منع الم دلالت بر آمدن قرحه الالت میکند بر آنکه مرض عظیم ابود و اولاخر مرض الالت بر زوال او می نماید گفته که این عام در جراحات و اورام
متقیحه است **و اما** جرب اللیل یعنی نشستن بر سر بشدت که از آن جلد خراشیده شود و آن شبیه سوختگی آتش بود مثلاً و الم مفرط آورد و اگر پا بدار ید حتی که زیر او خشک شده بهم رسد نکایت او عظیم گردد علاج
انیست که بآب ریحان شمول بر آرند و بران اندک روغن بنفشه قلیلے کافور انداز ند و خرقه بدان تر کرده بر موضع نهاده بار بار تر کنند تا آنکه پوست او جدا گردد و بعد از ان مرهمی که
و در حرق النار باید علاج کنند و از تسهیل این علت ست ابدا که آنرا اثر باقی ماند طمع در از الہ او نیاید داشت سیما اگر جای محترق کهنه گردد و آن مرور ایام زائل شود و اگر این و ظرف عضله و سر باشد
از آب سرد محفوظ دارند سر یا باشد یا گرما موضع و جمیع بدن را بروغن عرق چار ند و اگر بدین مفصول باشد از فصد باک نیست اگر از ان مانع نباشد **سحج الرمیس** سفر باید که اگر جلد
محتاج بالصاق باشد معالجه بالصاق نمایند که در باب جرحات گفته آید لازم ست که حتی الامکان جلد را قطع نکنند بلکه بران منبسط سازند و اگر چه برات باشد که در آخر امر ملتصق شود
پس اگر بحید مرهم صفحه بچسپانند و اما بر شوخ بهتر انست که بران و ناخیر ربط استعمال کنند بلکه آنکه ممکن نبود زیرا که تخفیف او باد و یه مجففه بجواب بهتر ست **و اما** سحج خفیف پس ادویه
جیده برای سحج مفرد و خصوصا سحج سموزه انیست که بگیرند مش و خصوصا عربی حمل و بران بچسپانند که از بن بر شود و اگر ورم نباشد جلد کهنه سوخته یا روغن گل و زرده تخم مرغ آنرا
نفع و بد کذ و سوخته بسیار عجیب و موثوق بر است و خامه در سحج موزه و اما ادویه خامه را نامحمد ماد باید آنست که در ان بعض خفیف باشد مثل زر قبا یا جاز و خصوصا سوخته و چون
آنرا سحج خفیفه و سحیفه بعمل آرند کفایت کنند و اینها گاہے مرهم بعض کفایت باشد و از ادویه مفرده تر انیست که بگیرند سفیداب و آرد هر روغن گل و روغن موم و روغن بید انجیر و
روغن سوسن و اشق را در آب شراب حل کنند و از ان مرهم سازند و گاہے مرداسنگ تنها بشراب کفایت کند و سماق سحج خفیف را خشک کند و حنا نافع ورم ست و از مطولات

و مخصوصاً چون شقاق از سلخ حادث شده باشد آب عدس مطبوخ کرسنه و عدس و آب بجز بگرم ست تنقیه بدری خشکی سر کرده باشند اما اگر جلد بسیار ملتهب شود و محتاج منع ورم باشد بجزی کرده بدین تخفیف و تحتهم
قوی بود و درین امر شراب باشد و اگر منحصر در باب سیح و تقریب رسید که هرگاه مرضی از بدن بخزا شد باید که مبادرت بهنگام تشریح نمایند و بران آب مسوّ مقعد از شیر بریزند تا نگه گرمی او ساکن شود
و تثبیت نماید و اگر ممکن نبود بران خرقه کتان در گلاب تر کرده مستر نموده اندازند و هرگاه خشک شود اعاده او کنند و چون گرمی و حدت تسکین یابد بر دو سنگ را با گلاب سوده بران طلا کنند و اگر حکه و وجع
و حرقت باشد علاج بمرهم سفیداب نمایند و اما انفاطات حادث از ضغطه موزه و امثال آن گلاب بران بریزند تا خشک شود و اقاقیا گل ارمنی یا ماز و آب سوده طلا کنند و یا گلنار با برگ سوده
بیاشند و اما آبله منفجره اقاقیا بسرکه سوده طلا نمایند و تمشیش سبز یا جل ضماد کنند و بعد سکون سوزش خاکستر مرهم زنگار یا موش کهنه بعد چرب کردن موضع بروغن گل بپاشند و بر بندند **ابن الیاس**
گوید که اگر از سیح جلد بر سبب غلیظ با خارش و درد حادث شود علاج فصد باسلیق و اخراج خون بقدر قوت و سن و فصل ست و بعد سکون حده خارش پارچه مبلول بگلاب برف سرد کرده بران
نهند و یا مرهم مرداسنگ معمول بسفیده از زیرا با مرهم مرتب از زرد چوب و موم صاف و روغن بنفشه و روغن گل و سفیده بیضه بران گذارند و بر سیح حادث از دخل نخاعه از لعاب بهدانه و لعاب
اسپغول و لعاب تخم کدو و روغن بنفشه و روغن گل و روغن کافور و قیروطی ساخته طلا کنند و گاهی سیح و تشقق در کنج ران و بازو و فصل خصیتین از انصباب عرق حاد و لذاع حادث شود سبب
بر سیح جلایه از عناب و دو بنفشه پنج درم و شکر سفید ده درم بنوشند و غذا از زرده ماش خورند بعد از ان تنقیه بدین مطبوخ نمایند که یا حب بنفشه کنند و از تناول لحوم و حلویات و اغذیه حاده
حاره و حریفه حذر کنند بعده بر بدن روغن حنا مالیده خاکستر حنا بپاشند و یا برگ بید خشک و گل سرخ و بنفشه و مرداسنگ مساوی کوفته بیخته بران پاشند **جبر جانی**
گوید که موضع خراش را برهنه کنند تا سردی هوا بدان رسد و یخ بران بمالند و طبیخ و نقوع آن سخت سود مند بود و شش را کباب کنند و بران موضع نهند ورم و درد را ببرد
و درست گرداند

امراض شعر یعنی بیماریهائی که تعلق بمو دارد

حزاز که آنرا ابریه نیز گویند و بعضی اطبا قشور نامند که منی او در سریانی سبوس ست و آن اجزای رقیق مشابه سبوس باشد که از جلد سر جدا شود و سببش یا رداءت مزاج سر ست یا فساد مزاج
همه بدن بسبب غلبه اخلاط بلغمیه یا صفرا یا سودا و یا مختلط یا بسبب بخارات رد یه تقشر میشود اگرچه گاهی حزاز در غیر سر پیدا شود و قسمی از تقشر خفیف ست که
سر را عارض گردد و سبب فساد مزاج او عارض شود بتاثیر خاص در سطح اعلی از جلد و روست تر آن است که نوبت او بقرحه کردن و بفساد نمودن منابت شعر رسد و از ماده حاد و تیز
یا خون سوداوی پیدا شود و گاهی بسبب سوء مزاج مفرد که آنچه بدان رسد فاسد گردد و گاهی بسبب سوء مزاج دماغ آنرا پیدا کند و سوء مزاج بدن جبلی بود و گاهی بسبب شرکت عضوی یا سائر بدن
باشد و انطاکی گوید که اطلاق اسم حزاز بر قوبا کرده میشود الا اکثر استعمال اطلاق حزاز بر آنست که مخصوص بسر باشد و قوبا بغیر آن و از فساد خلط زیر جلد سر حادث میشود پس اگر همه بدن صحیح باشد
خلط مخصوص بسر بود و الا بشرکت باشد بسبب مادی او بر خلط است که کیفیت او نامه گرد و کسی که تخصیص او ببلغم و سودا نموده آن تحکم ست و تر او از هر بخر میکنند مثل خردل ردی الکیفیت
و اگرچه رطب باشد مثل همدوانه و نحایتا مثل بالاد هر قدر بدو حریف و سبب فاعلی حرارت محرقه است و صورت او اجسام خشک تر یا غیر تر و غایت او انسلاخ جلد و فساد و منابت شعر علامتش آنست
که اگر رطب باشد پس اگر تر با فرط او بود مرکب باشد و الا اگر غلیظ مائل بسفیدی بود در بلغم باشد و یا مائل بسرخی بود پس از خون باشد و الا بالعکس و قول جالینوس که از حزاز حادث از صفرا
رطوبات رقیق مترشح میشود ظاهر اراده صفرای ممزوج بعض رطوبات باشد و اگر حسی بود و حاصل امر آنست که این مرض قطعی الدلالت باوان چیزی که از ان خارج شود بر ماده او بود و سعید
گوید که استدلال بر غلبه بلغم از سفیدی رنگ حزاز جلد سر و بر غلبه خون سوخته یا صفرای محترق بسیاهی یا شقرت یا غبرت رنگ توان کرد و سن و مزاج و تدبیر سابق نیز دلالت بر ماده
موجبه نماید و طبری گوید که این علت را سخانا گویند و این از بخارات رطوبت شمکه چه عفونت تنقیه میشود و درین اعلام انواع در امراض جلد ست جالینوس ذکر کرده که این مرض همه بدن را
عارض میشود الا اکثر عروض آن در سر و حاجبین میباشد و اکثر این علت کسی را حادث میشود که در معده او رطوبات و مزاج دماغ او رطب بود و گویند که این مرض اکثر در صبیان و مشایخ
عارض شود **علاج** اگر اندک و نو بود سر را از ادویه جالیه مثل آب چقندر آرد نخود و خطمی سبوس گندم باسرکه آمیخته بشویند و روغن بنفشه و روغن کدو بمالند یا آرد کرسنه و ترمس
بلعاب اسپغول ممزوج ساخته و یا سنبوسه خربزه و تخم آن و آرد باقلا و سبوس مالیده بشویند پس بروغن بمالند تا اگر بسیار و مزمن بود و اول استفراغ بلغم و سودا دهند بعد از ان اطریفل
در سر انداز ند و تدبیر و تعاهد حمام کنند بعده ادویه قوی الجلا مثل آرد نخود و بورق و خطمی و زراج سفید و خردل و مویزج بسرکه آمیخته بشویند و بار دیگر بچیزی از لزوجات
مثل روغن بنفشه و خطمی و کتیرا و لعابات و مانند آن طلا کنند و اگر زهره گاو یک درم و بوره ارمنی دو درم و آب چقندر چهل درم با عسل آمیخته طلا نمایند نافع بود و ایضاً زهره گاو بروغن

سر شست آمیخته مالیدن و کذا اماز قشتی سائیده و شهد آمیخته و همچنین بهنگره و آمله و پوست املیه و برگ ابن تخم نیل و بیکری مساوی بسرکه سوده و بر اینها نمک سارایک سوده بروغن گل آمیخته مالیدن
نافع سبوسه جلد و سرست و آرد آب لیمو و شکر یکجا کرده بر سر مالند و بعد دو پاس بشویند نافع بود و این دوا برای حزاز معمول حکیم علوی خان ست آرد نخود چهل درم حلبه و برگ نان سبوس گندم جاج سفید
سوده هر یک هشت درم گل خطمی شش درم کوفته در سرکه خمر کرم ممزوج با آب باشند سرشته بر سر مالند و از روغن گل ممزوج بسرکه خمر چرب کنند **اقوال حکما** شیخ میگوید که ضماد عصاره
شجره ابی مالک تا پنج روز متواتر مجرب حسن ست و کذا موم را بر آتش اندک گرم کرده بدان حزاز را کبس نمایند و هرگاه موم سرد شود باز گرم کنند و اعاده کبس او نمایند و این عمل تا سی و پنج مرتبه کنند
تا آنکه حزاز و پوستی که بالای اوست پاک گردد و بعده شخصی بروزه دار موم را بخاید و بر حزاز ضماد کنند و همچنین تا سه روز متصل عمل آرند بالخاصیت آن را نافع و مجرب حسن ست و ایضا ضماد
بشاهتره و تریا خشک و عسل و سر طبیخ آن مجرب و کذا اماز عفص و عذریت بجوشانند کفریت [illegible] رسل بسیار دور کنند و در زیت گوگرد و زرد موم افزوده قیروطی سازند برای حزاز مجرب ثابت است
و طلای روغن بادام تلخ و کذا مرکی با آب چقندر و کذا خاکستر سرپیایه شان و کذا حب الآس با آب چقندر پخته و کذا اماز بلبوس بسرکه و کذا زجاج سوخته بروغن زنبق و کذا اشق بسرکه
عفص حل کرده و زنگار آمیخته بعد خراشیدن حزاز و کذا خردل و عسل و کذا اجزای آن ز روفاست بروغن گل آمیخته و کذا برگ نیل و کذا برگ کبر بسرکه و کذا پیه بز و زفت رومی و کندر
و کذا افربیون بطبیخ بسرکه و کذا عصاره کرنب و کذا سرگین فاخته با آب تربه سرشته چند مرتبه که عجیب ست و کذا خاکستر شاخ انگور و سرگین موش در سرکه و زیت خوشبو باهم پخته و کذا آب
زهره گاو و آب گندنا و نطرون و کذا اشنو بسرکه و کذا اربونیا بسرکه و کذا صمغ کنار و کذا حنا بسرکه سرشته تا بست مرتبه و کذا خربق سفید و آرد نخود بسرکه و کذا شبت و زفت باریک
سوده با آب حل کرده و اکل و ضماد حلبه و کذا پوست ترنج و کذا جوز جندم و کذا جوز بوا و کذا حب الصنوبر کبار و غسل سر بکندر و نطرون و کذا طبیخ نخود و سرخ و کذا آب ترنجی از شرب او
و کذا طبیخ قنطوریون رقیق بدفعات هر واحد نافع حزازست **ابو سهل** گوید که در حزاز سر باید که تنقیه بدن کنند بدوای مسهل اگر بدن ممتلی باشد بعده ماء الشعیر استعمال نمایند
و سر بدان بشویند و یا آب چقندر و آرد نخود و آرد ترمس و خطمی و آرد باقلا و آب حلبه و لعاب اسپغول و مغز خربزه هر واحد ازین با قدری نمک و اندک سرکه استعمال کنند و قوی تر ازین زهره گاو و تخم حنظل
و بورق ست **بو علی سینا** گوید که نوعی از حزاز خفیف بود و آن را علاج خفیف کفایت کند و طلای سر بروغن گل و بنفشه و لعابات آن را زایل نماید و نوعی از آن است
که شدید تر ازین بود و محتاج بدوای باشد که در آن جلا و تحلیل قوی بود و پس عقب او دوای مرطب و معدل بکار برند و نوعی از آن بسیار ردی ست بتقریح مودی گردد و در علاج
این واجب ست که تنقیه بدن بفصد و اسهال نمایند اگر حاجت این باشد و سبب بعد ماده شوب بسر امتلای بدن بود و بعده علاج حزاز کنند و هرگاه بدوای جالی علاج کرده شود
عقب او بروغنها بمالند ادویه حزاز که با لم و بسوزش بسیار اند حزاز جدید ضعیف را کفایت کند غسل سر با آب چقندر و با آب حلبه و بتخم خربزه و با آرد نخود و ترمس و باقلا و تخم خطمی
مطبوخ در زیت و لعاب بهدانه و خطمی و کتیرا و یا بگل خوزی و قیمولیا خصوصا با آب چقندر بعد از آنکه یکساعت بر سر گذارند و تمر هندی و بار نفس و آب آن و مطبوخ آن از در زیت و برگ
شهدانج و برگ کنجد و این هر دو گاهی حزاز قوی را زایل کنند با وجود لطافت خود و همچنین عصاره این هر دو و بادام مقشر بسرکه و آرد حلبه بسرکه و یا بگیرند آرد نخود و با برگ کنجد سوده
با آب چقندر و اندک سرکه و یا بگیرند آرد نخود و خطمی کوفته و بسرکه سرشته طلا کنند و یا سر را بدان بشویند و یا بگیرند برگ نارنگ و توت شل نخبار سوده و شل خطمی استعمال کنند و یا خطمی را در زیت
پرورده و یا کندر در شراب حل کرده و زیت آمیخته بکار برند تا وقتی که زایل گردد و از ادویه لطیفه سهل غسل سر با آب برگ بید ست که این حیله بالغ مجرب سلیم ست و لازم ست که سر را بهر کدام
ازینها که باشد بشویند بعده در سر بشتل بروغن گل و بنفشه بمالند ادویه حزاز که قوی تر ست با نسولات بورق و کبریت و زهره گاو و یا تخم حنظل و یا دردی شراب و یا خردل و مویزج
یا آبگینه سوخته یا خربق یا صمغ سداب و مانند آن مخلوط سازند و ایضا بگیرند قیمولیا و زهره گاو و سرشته استعمال کنند و تا دو ساعت بگذارند و یا حب البان و آرد باقلا مساوی با آب بخته
سر را بدان بشویند و یا بگیرند دردی شراب یک رطل صابون یک اوقیه و بورق چهار درم همه را جمع کرده سر را بدان مطبوخ سازند و با آب چقندر و آرد نخود بشویند بعده روغن آس استعمال کنند
و گاهی طلای سر بسرگین گاو کرده میشود و بسیار نفع می کند یکشب راحت دهند یک شب طلا نمایند و غسل او به بول شتر خصوصا اعرابی شدید النفع ست و آبگینه سوده در باب حزاز
ردی قوی ست و همچنین دوائی که در آن قلقدیس و مویزج افتد و یا بگیرند بخوره و بورق و قلقند مساوی و بدان طلای سر بعد حلق نمایند و گاهی هر دو بزیت جمع کرده می شود و یا
مویزج در زیت بسایند و بدان چرب کنند و یا بگیرند گوگرد و قلقند و بورق مساوی و بلادر [illegible] و روغن مصطکی گداخته آمیزند و بر سر نهند و گاهی بدان حنظل و بیخ و خل کرده می شود
عمل دوائیکه بعض متاخرین ادعای آن کرده اند و در تجربه جید یافته بگیرند زفت رطب نیم جزو پیه بط یک جزو روغن خیری یک جزو و صمغ سداب [illegible] جزو و
لادن دو جزو و اول سر را با آب گرم و صابون بشویند بعده بخرقه خشک بمالند تا سرخ گردد پس یک شبانروز بدان طلا کنند بعد از آن بشویند **صاحب کامل**

گویند که تنقیهٔ بدن [illegible] باید کرد و اگر محتاج باشند بمطبوخ مقوی یا ایارج فیقرا اگر بدن پاک باشد تنقیهٔ سر بحب ایارج و حب صبر و مانند آن کنند و بعد از آن باید غسل سر بخطمی سفید و آب چقندر و برگ

[illegible] کوفته [illegible] غسل سر [illegible] حکیم علوی خان [illegible] لیکن [illegible] شهرت [illegible] حلق سر کنند

[illegible] باذن الله تعالی نافع است [illegible] اگر [illegible] سر باشد علاج [illegible]

[illegible]

شربت یک مثقال و از ترشحات مجربست اینست که کشنیز و جوز و بزرکتان بریان هر واحد یک جزو صبر و خطمی و حرمل و دانه سرمه سوختنی یک جزو بسر که و تیزاب خرو و سخن جفته الخضر اشرشته و منت شب طلا نمایند و صبح بطبیخ مغز خربزه و سخود و ارد سته بشوئید و گاهی معالجه این مرض تشرط و تیسیر و ونوع محاجم میکنند تا آنکه ماده را پاک کند و بعضی مردم ستر تیز موسی را می کنند و میان آن نیز زرنیخ تا کهنه طلا می کنند بعد ازان بقیر و کندر و عروق عفران بسر طلا می نمایند و این علاج دشوار است لیکن مجربست و از فواید غریبه اینست که چون سیه خارپشت و مرغابی بخون کبوتر آمیخته طلا کنند موی از ابرو و مژگان و ابروآ وکذا بالیدن عصاره برگ قثاء الحمار آنچه دران کفایت و صلاحیت اینست و بحقیقت قوتی بالکد نشست

داء الثعلب و داء الحیه

داء الثعلب آن باشد که موی سر بریزد بطور یکه جدا جدا از موعاری ماند و فساد به در جلد پدید آید و اگر پوست با کلی بریزد آن را داء الحیه گویند و اکثر حدوث اینها در سر و ریش و ابرو باشد و سبب تولد اینها ماده ردی است که در جلد و منابت بیخ مو آنگیر و منع موسبب خوردن آن منع غذا است چنانچه از فاسد شدن آن ماده گاه صفراست و گاه سوداست که احتراق یافته و گاه بلغم شور محترق و گاه خون فاسد غلیظ بود الا آنکه ماده فاسد داء الحیه در عفونت و فساد شدیدتر از ماده داء الثعلب میباشد و لهذا داء الحیه بر شیدن و تشکل تر بود و داء الثعلب در زوال باکثر باشد و فقدان نبات شعر که بسبب قلت بخار دخانی و غور مواد صالح و خون جید قابل بود چنانچه در آخر امراض محلله و حمیات طویله میباشد یا بسبب تکاثف جلد یا بسبب شدت و برین یا بسبب کثرت و سعت مسام یا مفرط ضیق آن خلقی یا عارضی بود و آن را داء الثعلب و داء الحیه نمیگویند بلکه بسبب تینا هر دو مرض انسداد و مسام بسبب غلظ ماده ساده و آن منع نفوذ بخار دخانی بود پس از آن سبب مو از آن متولد نشود و ایضا جمیع انواع این انسداد داء الثعلب و داء الحیه نامند بل آنکه منفد کال محدث است و دیگر فساد نبات بسبب فقدان نبات مو و از ان شل سعفه که در سر حادث میشود و مانند آن از قروح ردیه و همچنین بر سر شاید چون از بلغم کثیر مسدد مسام باشد و مزاج جلد را فاسد کند و همچنین انسداد و این مسام نفوذ مواد سوداوی مفسد هیئت عضو و قوام جلد چنانچه در جذام میباشد و بقول طبری فرق در داء الثعلب داء الحیه اینست که در داء الثعلب موضع نقدان مو ملس نرم بود چنانچه انسان احساس نماید که آثار زخم مس کرده و در داء الحیه جلد سه که از ان مو زائل شود خشن شبیه باصول پر کا باشد که از طاعر کنده باشند و در داء الثعلب و داء الحیه چون در شاخ پدید آید بصورت زائل شود پس اگر رشود موی بر وید سفید نرم مخالف رنگ موی سفید اشیان بر آید و مجوسی از تعبیرها نقل کرده که هرگاه انسانی را داء الثعلب باشد بعد ازان آثار امراض معروف بدو الی پیدا شود و موی سر او عود کنند و کسی که داء الثعلب باشد و الی آثار کم حادث شود و سیما گویند که اکثر احداث این هر دو مرض از غلبه بلغم شور محترق بود و گاهی از غلبه مره صفرای محترقه و سوداء ردی محترق جلد مفسد ماده شعر حادث شود و گیلانی حق تو یسد که عروض این هر دو مرض از ماده صفراوی ساده نادر بود بلکه از صفرای محیه که آن غلیظ می الاصل بلغم کثیر بود عارض شوند و انطاکی گوید که ماده این هر دو مرض خلط محترق است و فاعل آنها حرارت مفرط و صورت آنها نقصان شعر یا رفتن آن و غایت آنها فساد منابت او و بدین نام ها بهر آن مسمی ساخته اند که هر دو حیوان مسطور را عارض می شوند و هرگاه احتراق مفرط باشد جلد زیر موی متقشر گردد و خلط مفسد موجب این امراض و مانع آن از انتشار شعر بحکم عقل منحصر در شماره ده قسم میشود زیرا که بسبب یکی از اخلاط اربعه بود و هر واحد یا از فساد خلط فی نفسه یا بیکی از اخلاط ثلاثه دیگر باشد و علامات آنها در یافت گردد و سریع تر در صحت آن باشد که بسبب یکی از هر دو خلط رطب بود و بدلک و حلق زرد و سرخ گردد و در وی تر آنست که از سوداء باشد و در حدوث آنها از بلغم صرف تر دست توقف است **طریق تشخیص** نوع ماده این هر دو مرض باید که آن موضع را با هستگی اندک بمالند و بموی جلد آن نظر کنند اگر سفیدی و نرمی آن باشد و بدن صاحب او فربه بود و استکثار مولدات بلغم از اغذیه بارده رطبه و منسدات آن از اشیاء حریفه یا لحمی او ابر بیرجار و کرده باشد و دیگر علامات بلغم یافته شود ماده آن بلغم شور محترق باشد و اگر زردی رنگ و خشکی آن موضع مع نحافت بدن و سرعت نبض و زردی قاروره و تلخی دهن و تشنگی و تقدم استعمال اشیاء حریفه مولد صفرا بود و پوست آن محل چنان نماید که گویا جلد طایر ست که موی او کنده باشند ماده آن صفرای تیز باشد **و اگر** کمودت آن موضع شبیه بجلد خاک آلود و تحل و شدت یبس آن باشد و صلابت نبض و صفائی قاروره یا غلیظ مایل بکدورت و سیاهی و مزاج سوداوی و تقدم استعمال اشیاء مولد سودا بر آن گواهی دهد ماده آن سوداء محترق باشد **و اگر** سرخی رنگ و تری موضع با سائر علامات غلبه خون مثل حمرت لون جمیع بدن و عظم و سرعت نبض و غلظ قاروره و کثرت نیکی و حلاوت دهن یافته شود ماده آن خون غلیظ فاسد باشد **علاج** واجب است که ابتدا از تنقیه بفصد و اخراج خلط غالب کنند بعد ازان استعمال مفرحات بر موضع نمایند تا آبله انگیزد و ماده ان ماده ردی سائل شود و آن مثل سیر و خردل و ثافسیا ست پس ازان ادویه منبت شعر که مسطور گردد استعمال کنند و رسانیدن آب بر موضع مرض مضر ست و اگر چاره نباشد شیح و پر سیاوشان و مرزنجوش و نمام و صابون پخته بدان آب بشویند بالجمله اگر بسبب احتراق بلغم بود بعد از نضج و استفراغ بلغم بقی و مسهل گرم و حب ایارج کنند بعد ازان آن موضع را بپارچه درشت و یا بیاز عنصل بمالند و خردل و سیر سائیده ضماد کنند و اگر مرض قدیمی باشد عرض مالیدن آن موضع را نشتر زنند **و اگر** بسبب صفرای تیز باشد مسهل صفرا دهند و پارچه ساده در سرکه گرم تر سازند و تکمید آن موضع نمایند و روغن گل بمالند بعد آن گو گرد بسرکه تیز مالش

نمایند و اگر از سودا سے احتراقی باشد بمسهل سودا و حب افتیمون تنقیه نمایند و بعد آن بر موضع البتیر پیاز بمالند پس [illegible] شیر یا سرگین الیدین نافع ابد و گوگرد و فرفیون و
خردل و بیخ [illegible] خاکستر [illegible] طلا کنند و اگر بسبب خون غلیظ باشد بعد تنقیه از مسهل بار و کنند و آن موضع را اول بپیاز دشتی بمالند بعد آن پیاز عنصل و سیر و خردل و فرفیون طلا کنند
ادویه مفرده یونانیه نافع داء الثعلب شهد [illegible] حنظل [illegible] با کتیرا یا صمغ عربی اصلاح کرده بعد تنقیه تامه و ضماد بران بعد تشمیر [illegible] مجرب سعیدی است و کذا [illegible] ضماد [illegible]
و کذا ضماد و خاکستر سر [illegible] و روغن زبان بعد تنقیه و کذا [illegible] و پوست بیضه سوخته و کذا ضماد و حجر البقر در شراب کهنه و کذا [illegible] بر روغن زنبق کرآن روغن یا سمن سفید است و درم
فرفیون یک درم آمیخته بعد تنقیه و کذا شرب بلیله کابلی و کذا ضماد برگ انجیر مخلوط با قطران و کذا نمک و پیاز و فلفل هر واحد مجرب اوست و ضماد و نفط سفید و کذا خون سنگ پشت و کذا
بیخ نبات [illegible] است و کذا مویزج بسرکه و زیت و کذا آب ترب و آرد ششلیم و کذا پیاز نرگس بسرکه یا آرد ششلیم و کذا [illegible] سوخته بسرکه و کذا زنجبیل و نوشادر و کذا برگ خرزهره
و کذا پیاز عنصل بریان و کندش مساوی بسرکه تیز و کذا [illegible] آمیخته و کذا زفت و بورق و خاکستر بیخ نی مساوی و کذا پر سیاوشان سوخته و [illegible] سوخته بسرکه و زیت و کذا
روغن بید انجیر دو درم با یک درم فرفیون و یا کف دریا و کذا تخم کرفس بعسل و کذا [illegible] سوخته بعسل و کذا [illegible] سوخته بزفت یا بزیت و کذا خاکستر [illegible] ارمنی بمغز بادام تلخ و زیت کهنه و
کذا [illegible] خشک کرده سوده بزیت و کذا کندش بروغن [illegible] و کذا کبریت بسرکه و روغن کتان و نطرون و کذا پوست مار سوخته و کذا موم زرد و آب سداب [illegible] بیخ آن [illegible]
و کذا مروارید سوده بعسل آمیخته و کذا شیر بز و آتش و کذا عقرب سیاه بزرگ در زیت خوب پخته تا مهرا شود و کذا مار سیاه چهار انگشت از طرف سر و همچنین از طرف دم بریده در زیت و آب
بپزند تا مهرا شود و صاف کرده باز بجوشانند تا زیت باقی ماند و کذا زرنیخ سرخ و زرنیخ برابر و کذا [illegible] یا بعسل یا بقطران و زبد البحر سوخته و کذا خرق سفید بسرکه و کذا [illegible]
[illegible] بزیت و کذا اسماق چهار درم خردل دو درم باریک سوده بسرکه سرشته و کذا قسط هندی بسرکه یا بعسل و کذا پیاز قطع کرده و کذا اشناخ گوزن سوخته و غیر سوخته و کذا پیاز عنصل
قطع کرده هر روز [illegible] مجرب راقم است و کذا فلفل سیاه با آرد ششلیم یا نمک و پیاز سوده و کذا [illegible] و کذا نطرون سه درم پیاز عنصل سوده دوازده درم در خرقه بسته و شرب و ضماد
قطر اسالیون و کذا نقاح اذخر بعسل و کذا اسارون و کذا [illegible] طلا و کذا افسنتین و کذا بادآورد و کذا اسطوخودوس و کذا بیخ حنظل و کذا عصاره غافث و کذا زیره و کذا [illegible] و کذا نانخواه
و شرب فرفیون نیم درم در عصیده بهتر است و کذا حلتیت [illegible] سوخته ده روز متواتر و کذا [illegible] مخلوط با ایارج فیقرا و کذا شیر آمله و ذرور و آنچه از قبیل غبار سوده بعد [illegible]
و کذا [illegible] هر واحد [illegible] شعر در داء الثعلب است والضماد [illegible] و کذا کندر و قطران و کذا مویزج بسرکه و کذا آب [illegible] که آن بیخ
[illegible] است مجرب جدیدی است و کذا اقلیمیا و فلفل در سرکه بعد تشمیر طلا که مجرب اوست و شرب و ضماد [illegible] ایارج فیقرا و کذا [illegible] و کذا [illegible] خشخاش کذا شرب آب شبت هر روز
زیاده از یک ماه هر روز اعاده نافع است ادویه مفرده هندیه نافع داء الثعلب قدرے حنظل [illegible] در زمین نرم اندازند تا آب آن در زمین جذب شود پس آنرا بر داء الثعلب [illegible]
نهاده قدرے تخم پنوار سوده آمیخته طلا نمایند دیگر موضع موخوره را اول با آب [illegible] خوب بشویند پس [illegible] و نوشادر سوده در سرکه آمیخته بمالند تا یک هفته دیگر فلفل یا سرگین
[illegible] در آب سوده طلا کنند دیگر [illegible] آمله را با آب لیمو سوده طلا نمایند دیگر [illegible] که بر درخت آک میباشد در روغن کنجد سوخته سائیده طلا کردن عجیب است دیگر قدرے [illegible] در
[illegible] با فلفل سیاه [illegible] طلا [illegible] دیگر مجرب کف دریا سوخته بسرکه طلا کنند دیگر شیر درخت انجیر طلا کردن نهایت مفید است دیگر خاکستر حب النیل طلا
کنند دیگر دندان فیل سوخته سوده مساوی طلا سازند دیگر [illegible] آب سوده بمالند تا سه چهار روز [illegible] موخوره را مفید است ادویه مرکبه یونانیه و هندیه
[illegible] پر سیاوشان و حب الآس و تخم کرفس مساوی [illegible] روغن [illegible] طلا کنند [illegible] موے [illegible] داء الثعلب [illegible] سوده است
روغن [illegible] مجرب مؤلف جامع الصناعة است [illegible] زرنیخ ده جزو [illegible] روغن کنجد یکجزو [illegible] آمیخته بآتش ملایم بجوشانند تا آنکه آب فانی شود و روغن باقی ماند پس بردارند و
بهنگام حاجت بعد مالش موضع استعمال کنند ضماد مجرب و معتدل کندش شیطرج هر یک یکجزو زرنیخ سرخ دو جزو به روغن زیتون [illegible] سرشته بر نهند ایضا [illegible] داء الثعلب
مجرب است موے [illegible] سوخته [illegible] گوگرد مساوی [illegible] روغن زیتون سرشته اول موضع را [illegible] پیاز [illegible] یا پیاز عنصل [illegible] بشویند پس دوا مذکور بمالند و چند [illegible]
چنین کنند طلا [illegible] انواع داء الثعلب [illegible] بیخ نی سوخته سرگین موش خاکستر [illegible] نوشادر [illegible] بمغز بادام تلخ سوخته خرق سفید مساوی کوفته بیخته [illegible]
طلا کنند ایضا کبریت زرد [illegible] موے [illegible] سوخته [illegible] پوست انار [illegible] خشخاش [illegible] سوخته [illegible] فلفل سیاه [illegible] سوده در روغن [illegible] طلا کنند
ایضا [illegible] سرخ سیاه [illegible] آب پیاز [illegible] سوده بمالند ایضا [illegible] موخوره مجرب سرگین [illegible] نیل [illegible] برابر سوده با آب طلا کنند ایضا موے [illegible]

صدفت سوخته او ننگ سوخته هر یک ده درم و اشنه هر شش درم گل سایده و طلا نمایند اقوال محمد زکریا می‌نویسد که در داء الثعلب و داء الحیه بهتر آنست که اول تنقیه بدن به اسهال خلط غالب کنند
پس اگر بلغم غالب باشد با ایارج روفس یا با این حب اسهال آورند که ترید سفید پانزده درم ایارج فیقرا ده درم شحم حنظل سه درم و ثلث حب ساخته ده درم تا سه درم بخورانند و سه شربت یا چهار در یک روز از این
حب بدهند و بعد از این سه که تنقیه بلغم و تقطیع و تحلیل او نماید مائل شیاف زند و اگر صفرا غالب بود این حب بخورانند هلیله زرد ده درم و ثلث درم گل سرخ نیم درم صبر یک درم سقمونیا ربع درم حب سازند
و این یک شربت است و مداومت استعمال او ننمایند و تبدیل تدبیر نمایند و صفرا مائل گردانند تا آنکه حال بدن اعتدال یابد و اگر سودا غالب باشد ایارج روفس بدهند و در آن خربق سیاه
یا حجر ارمنی او افتیمون یا طبیخ افتیمون که در آن اسطوخودوس ... باشند نیز ... به مایر تدبیر ... که مسهل سودا باشد مائل نمایند پس هرگاه تنقیه بدن
به تدبیر کرده ... طلا مع ادویه که موسع ... نافذ کنند و اگر ... به مسهل ... باقی باشد تنقیه ... نمایند ... ایارج فیقرا ... بیخ کبر ... مخلوط
بسکنجبین عنصلی کنند ... سوخته باشند بعد از آن طلا استعمال کنند و از ادویه مفرده که بسیار گرم ... فربیون ... از آن ثافسیا و
آن عصاره ... و کمتر از آن خردل و حب البلسان ... کبریت ... بورق و خربق سیاه ... سفید ... و ... محرق که الطف
میشود ... زفت رطب ... قطران ... موش ... حوارات ... جمیع سموم ... پوست سوخته ... داء الثعلب
ایام کثیر ... سوخته ... مرزنجوش ... سداب خشک ... داء الثعلب
مرض صعب را ... العهد الضعیفه کنند و هرگاه اراده نمایند که قوت ادویه ... مومیائی ... شیرین ... اراده کنند که ضعیف
قوی گردد روغن غار یا روغن ناردین ... و علاج عام برای این مرض آنست که موضع را بخرقه درشت بمالند تا آنکه سرخ گردد بعد ... مالش نمایند تا آنکه از آن موی
و سبب مسوس گردد بعد از آن یک روز ترک نمایند ... تدبیر کنند پس اگر ... بمالند و این را ... چند روز بگذارند پس هرگاه روئیدن موی
ابتدا کند چند مرتبه تراشند و هر بار ... بمالند و روغن ... یک اوقیه گرفته در آب ... صاف کرده از آن یک رطل
بروغن بان یک رطل ... بر آتش نهند ... تا آب بسوزد ... استعمال کنند پس اگر داء الثعلب حادث از خلط صفراوی باشد مالش موضع بکنند ... در
کنند تا سرخ گردد بعد ... سوخته ... طلا کنند ... پوست سوخته ... سرکه ... طلا نمایند ... کف دریا ... که آمیخته طلا
سازند و هرگاه حادث از خلط سوداوی بود اول موی ... حلق نمایند پس ... ثافسیا با روغن ناردین طلا کنند و یا عاقرقرحا با تخم ...
بیامیزند ... چند ... طلا نمایند ... سوخته ... بیخ سوسن ... سوخته ... هر دو ... روغن غار
سرشته طلا کنند و هرگاه حادث از بلغم بود اول موضع را بعسل ... بمالند بعد ... فربیون و ثافسیا و خردل ... قطران یا روغن غار سرشته طلا نمایند ... ثافسیا و فربیون ... هر دو
سه اوقیه ... یک اوقیه خربق سفید یک نیم اوقیه ... روغن غار ... طلا ... داء الثعلب ... کف دریا ده درم ... خردل
و گوگرد و ثافسیا و فربیون ... طلا نمایند بعد ... ترک نمایند ... علاج کنند تا آنکه
تسکین یابد بعد اعاده آن کنند اگر احتیاج آن شود شیخ الرئیس میفرماید شک نیست که صواب ... استفراغ خلط فاعل است ... اغذیه ... بدن تا ...
معلوم است ... غذا ... حجامت ... استفراغ بدن از خلط فاعل با ادویه ...
کنند و یا الفصد اگر ... کنند بعد از آن تنقیه سر از آن خلط ... معلوم است از سعوطات و غرغره ... تنقیه سر ... بعد ... آن کنند از
دران ... باخراج ... و تحلیل ... تعجیل ... نمایند ... شک نیست ... از موضع برای ماده ... لازم است که
ملطف محلل باشد چند آنکه تحلیل ... بسبب شدت تسخین ... سبب سقوط شعر ... داء الثعلب را ...
باخراج ماده پس اگر ... قوی باشد ... ثافسیا و آن ... است ... پوست ... باشند ... کم ... شود
حرارت ... بهتر ... است ... ضعیف ... طلا ...
... ضعیف ... ادویه ... باشند ... الاقوی ... لازم است که ... ادویه

و اگر فصل بهار باشد بماء الجبن … منضج بحرمل و مویز و بیخ کبر و سکنجبین معمول بسیر الحصل غرغره کنند و سائر غرغرات که صاحبان القوه بدان غرغره می کنند بکثرت استعمال
نمایند و از اغذیهٔ مولدهٔ بلغم مثل ماهی تازه و شیر و تخم مرغ و مانند آن پرهیز سازند و اگر حدوث او از سودا باشد بحب اسطوخودوس و مطبوخ افتیمون و ایارج روفس و ایارج ارکاغانیس
و ادویهٔ که دران خربق سیاه و افتیمون و غاریقون و اشباه آن از مخرجات سودا افتد اسهال آورند و از اغذیهٔ مولدهٔ سودا مثل لحوم البقر و بقول و عدس و
کرنب و ما سواه از مولد سودا اجتناب نمایند و اگر حدوث او از صفرا باشد تنقیه بمطبوخ هلیله زرد و سنا و شاهتره و افسنتین و صبر و سقمونیا و مانند آن کنند و از تریب مولد صفرا
مثل عسل و خردل و سیر و مانند آن منع فرمایند و هرگاه تنقیهٔ بدن و سر کردند توجه بعلاج تساقط شعر نمایند و اول آنچه ازین عمل آرند آنست که مالش سر بخرقهٔ خشن کنند
تا سرخ گردد و اگر سرخ نشود آن عسر البرء است و هرگاه سرخ شود بر موضع … بمالند و بران سیر سوده طلا کنند اگر مرض از بلغم باشد و یا حب الخضراء سوخته یا پاره عفص
یا پوست فندق سوخته یا بادام تلخ یا حب البان یا حب المحلب سوخته طلا سازند و ایضا فربیون سوده بروغن بان یا روغن اترج سرشته و شیح ارمنی باریک سوده بروغن
اترج یا روغن بان یا زنبق آمیخته بر موضع طلا کنند بعده بآب چقندر و برق بشویند و ایضا از چیزی که درین باب انتفاع یابند چربی گرگ و خرس و کفتار و شیر است و بهترین او ست
که کهنه بود و چون آنرا بسرکه سوده بر سر طلا نمایند و چون سرگین موش بازیت باریک سوده طلا کنند آنرا نفع دهد و پوست بیخ نی با مغز بادام تلخ در سرکه خمر ساییده آنرا نافع بود
طلای برای داء الثعلب بگیرند کفت دریا … درم و باقی اجزا همان ست با وزان مسطوره که در آخر قول اسیحی گذشت و هرگاه این ادویه را استعمال کنند و در موضع احتراق و آبله خارج
شود چند روز فاصله در دوا کنند و بران روغن گل و سفیداب یا چربی بط و ماکیان طلا نمایند و چون ساکن شود اعادهٔ دوا کنند و اگر مرض از صفرا باشد طلای موضع
بشیح سوخته و کف دریا و حضض و موی سوخته بروغن مورد یا روغن گنجد یا روغن بید سوده با یکدیگر بعده سر را بخطمی و سبوس و آب بید بشویند و اگر مرض از سودا باشد
… و مویز … سوخته و کف دریا و زهرهٔ گاو یا زهرهٔ گرگ طلا سازند و آب حلبه مطبوخ یا آب تخم کتان بشویند و ایضا … و روغن ناردین بعده لک … یا …
طلا کنند و بگیرند بادام تلخ و پوست فندق سوخته و بورهٔ ارمنی مساوی ساییده بروغن … سرشته طلا نمایند و گویند که چون سر مگس بر داء الثعلب بمالند موی برویاند صفت
دوای که موی داء الثعلب برویاند بگیرند … سه درم بعده … و باریک ساییده بروغن بان سرشته و بران قدری مشک انداخته استعمال کنند و علاج
داء الحیه مثل علاج داء الثعلب است طبری میگوید که علاج نوع رطوبی داء الثعلب آنست که … مزاج و باه و فصد و … استفراغ در یافته تنقیهٔ مریض باین حب کنند ایارج فیقرا
غاریقون هر دو … درم تربد سفید دو درم نمک نفطی دو ثلث درم … درم سقمونیا مشوی نیم درم کوفته بیخته مثل فلفل گرد حبها سازند و سه درم بخورانند
بعد ازانکه سه روز پرهیز نموده و سر بروغن زیت کرده باشند و روز تنقیه پرهیز … بعد ازان دو روز صبر کنند و یک شربت حب سکبینج بخورانند و درین همه ایام
مالش موضع هر روز یک ساعت کرده باشند و هرگاه از خوردن دوا فارغ شوند موضع را بسیر دلک نمایند و اگر کفایت نکنند از ایارج فیقرا بمالند و اگر اینهم کفایت نباشد بر موضع
شرط زنند و این ضماد بران نهند خردل باریک سوده نیم درم … سداب کوهی دو دانگ … سرشته مثل ضماد بر نهند که این ضرور موی را برویاند الا آنکه هرگاه موی برآید سفید باشد
و سبیل او آنست که موی را بتراشند … بتراشند و همچنین تا آنکه مثل موی اصلی برآید پس اگر روییدن موی دشوار گردد موضع را دلک نمایند تا آنکه اندک سرخ شود بعد
بران روغن حنا طلا کنند و چون راحت شود و این الم زائل شود … بقدر … که این موی را درین نوع ضرور برویاند و از چیزیست که بدان معالجهٔ این نوع نمایند
از معالجات غریبه که تجربهٔ آن نیز کرده ایم آنست که بگیرند سرکه و خردل و … و شیطرج و خربق بجوشانند تا آنکه ادویه … گردد بعده بگیرند ادویه و سرکه و در محجمه کنند و بر موضع نهاده مص نمایند
و بران محجمه را بگذارند تا از خود جدا شود و این عمل در روز دو سه مرتبه کنند تا آنکه موضع بلند گردد و چنان معلوم شود که گویا منتفخ شده بعده دو روز راحت دهند پس آنرا بسوزن زده بگذارند
و این لا محاله موی برویاند و ابو عمران موسی بن سیار میگوید که … خردل … بمالند و هرگاه … بسرکه بشویند و اعادهٔ مالش کنند تا آنکه موی برویاند پس اگر موی اغبر اللون بروید
بران روغن لادن یا روغن آمله استعمال نمایند صفت روغن آس بلادن بگیرند صد درم برگ آس تر و نیکو کوفته در دیگ سنگی اندازند و بران چهار رطل شراب کهنه و صد درم روغن گنجد
یا زیت انفاق که آن از زیتون خام … بریزند و سه درم لادن در پارچه صفت صره بسته وقت طبخ دران اندازند و هر ساعت پارچه را بمالند و بآتش ملائم بجوشانند تا آنکه شراب فانی شود و روغن بماند
بعده روغن از لادن و آس صاف کرده نگاه دارند و روغن آمله آنست که بگیرند آمله ده درم در … آب پنج روز تر کنند بعده صاف کرده آمله را بفشرند و پنج درم آمله دیگر دران انداخته پنج روز
بگذارند پس صاف کنند و اعادهٔ آمله نمایند و این عمل … مرتبه کنند و هرگاه آب سیاه رنگ گردد … صاف نمایند و … صد درم از آن … درم روغن آس ریخته بجوشانند

نسخهٔ روغن …
نسخهٔ روغن …

تا آنکه سنگ بر زده در روغن باند بعد از آن استعمال کنند که این موی را که بروید سیاه گرداند سیاه بروید و گاهی این روغن را با زرنیخ بدل خضاب استعمال میکنند از برای زینت آنرا ذکر
کرده و ثابت در رساله خود ذکر نموده که بعضی را با فرستاد و از حارث بن کلده حکایت کرده که آن علاج داء الثعلب بول پلنگ و بول گرگ و خاکستر استخوان سوخته حیوانی که
مزاج او گرم باشد مثل استخوان درندگان یعنی شیر و استخوان پلنگ و مانند آن میکرد و من ابن نصیر را در بیمارستان دیدم که ارباب داء الثعلب را بعد تنقیه طلا بر موضع تریاق کبیر
میکرد و اما داء الثعلب که از صفرا باشد ابتدای علاج او تنقیه است اگر قوت ممکن باشد باین مطبوخ پوست هلیله زرد و تمر هندی هر یک بیست درم افسنتین رومی ابات درم
ترنجبین پانزده درم شاهتره ده درم بنفشه سه درم آلو بخارا عناب هر یک بیست عدد در شش رطل عراقی آب بجوشانند تا بیک رطل آید افشرده صاف کنند و در آن
دو ثلث درم تربد و یک دانگ سقمونیا مشوی حل کرده بیکدم بنوشند بعد از آن سر که باعتدال گرم کنند و در آن اسفنج فرو برده تکمید موضع بدان نمایند تا آنکه
قریب به شور گردد رسد بعده بر روغن خیری یا روغن گل چرب کنند و پنج روز بگذارند بعد از آن بخرقه خشن بمالند و گو گرد سوده بزیت آمیخته یک شبانه روز متواتر طلا کنند
بعده بگیرند فندق مع پوست او بسوزند تا خاکستر گردد و به سر که کهنه حل کرده بر موضع طلا نمایند و آنچه من درین علت که صفر اوی باشد تجربه کرده ام خیر طلی
معمول بروغن خیری ست و محافظت سر را از هوای سرد پوشیده دارند و تکمید باب گرم در حمام کنند و این سهلترین انواع این مرض در علاج ست و اما داء الثعلب سوداوی
دشوارتر در علاج ست معالجه او بنوشانیدن ماء الاصول چند روز و چربه که معمول بعد از ان طمع کنند و هرگاه ثابت شود که اخلاط نرم و رقیق گردید مطبوخ افتیمون بنوشانند
و تنقیه دماغ بعد این مطبوخ باین حب نمایند افسنتین رومی هلیله سیاه افتیمون ایارج فیقرا هر واحد یک نیم درم بسفایج یک درم لاجورد مغسول ثلث درم
نمک نفطی نیم درم غاریقون دو درم تربد نیم درم سقمونیای مشوی دو دانگ کوفته بیخته بعسل سرشته مثل فلفل حبها سازند شربتی از ان سه درم و نیم مدت شربت
در هر ت یک ماه تجویز انند و گاهی که رطوبت بسودا مضاف شود و بیس معده او کثیر الرطوبت بود و علاج صاحب آن را این حب کنند و این حبیست که در گرما و سرما
در ربیع و خریف عقب طعام تناول کنند و پرهیز دقیق ننمایند بلکه از لحوم غلیظه احتراز کنند نسخه آن انیسون تخم کرفس بادیان نانخواه زنیره کرمانی هر واحد دو درم
مصطکی هلیله سیاه هر واحد سه درم صبر سقوطری همه ادویه کوفته بیخته باب برگ ترنج سرشته حبها سازند شربتی ازان یکدرم عقب طعام دائم آنرا بخورند که این
رطوبات را از معده و از جمیع بدن خارج کند بغیر آنکه ضعیف نماید زیرا که هر روز یک مجلس یا دو آورد و در شیخی در بلد عراق بود که آنرا داء الثعلب بسیار و غلبه اخلاط
سوداوی ظاهر شده بود و بیس او بالزوم این حب نمود و داء الثعلب زائل شد و بعد آن عود نکرد و اگر رطوبت با سودا در امعای او محسوس شود این حقنه در آن
استعمال نمایند مطبوخ بابونه خار خسک کوهی و خطمی کوفته تخم کتان تخم حلبه برگ سداب هر واحد یک کف چقندر را اطراف کرنب هر واحد باقه همه را بجوشانند
تا مهرا شود و مثل حسرمیره گردد بعده صد درم ازان صاف کنند و بران یک درم بورق و بیست درم روغن کنجد تازه یا بید انجیر ریخته در آن حل کنند و بدان حقنه
نمایند و مضر نیست اگر در نوع رطوبی رطوبت در امعا یا در معده یا در دماغ ثابت شود و این حقنه کنند و ازین حب که تنقیه سر میکند تجویز انند بعد از ان و اکث موضع
بسیر خام یا پیاز عنصل خوب کنند بعده بران چربی بط و چربی خرس و چربی شیر و مانند آن از لحوم که استفراغ و تلیین جلد کنند طلا سازند و بگیرند براسه او
خاکستر سم بز و گوگرد و بیخ [illegible] الصنم که در خاکستر انها خاصیتی ست برای رویانیدن موی و بیهودی ذکر این کرده و تجربه او کرده ام و حق یا ختم مسوزند
این خاکستر ها را بزیت جمع کنند و بر موضع دائم طلا نمایند که این ضرر ر موی رویانده اگر صعب و دشوار گردد موضع را نشتر حاز نند و لیسر که آنرا بمالند و اصلاح
غذا آن کنند و میل او بسوی آن نمایند که در حرارت او بیفزاید و بسط آن نمایند هرگاه موی برآید موضع را بروغن لادن و روغن ناردین چرب کنند و اما نوع
دموی علاج آن بفصد باسلیق و لزوم پرهیز و میل او در تدبیر بچیزی که تصفیه خون او کند و مالش موضع بخرقه خشن پس بزوفا سے رطب کرآن چرک دم گو سفند
چند روز نمایند تا آنکه جلد نرم گردد و بعده و راک او به پیاز عنصل و سیر و پیاز کنند و طلا سے او به تافسیا و فرفیون نمایند کر در ان موی بروید و چون این بیان کردم پس در
داء الثعلب قول مجمل در دوا سے مجمل ذکر میکنم و گویم که داء الثعلب و فساد شعر و زوال آن و تماس جلد بسبب یکی ازین اخلاط بود هرگاه بقعه را فاسد گرداند
موی را از غذا کردن منع نماید پس علاجش استفراغ او ست بحسب نوع مرض و دوا سے او فی الجمله نزد استفراغ تربد و غاریقون و ایارج و شحم حنظل و
اسطوخودوس و شکاعی و بادآورد و خربق سیاه و مانند آنست و بسیار دیدم که ابن سیار در فروع سوداوی خربق سیاه می نوشانید و دران نفع میکرد و اما

چیزیست که بدان دلک نمایند آن پیاز و سیر و پیاز عنصل و ثافسیا و فرفیون و خردل و مانند آنست و چیزیکه بدان طلا کنند گوگرد و بندق سوخته و لیته سوخته و کف دریا و برنج حبشی
سوخته و سم خر سوخته و ورج سوخته و شحوم سواء چربی خرس و چربی لیقه و امثال آنست و آنچه واجب ست که صاحب نوع سوداوی دائم استعمال نماید هلیله سیاه
و کابلی هر دو مربی ست و آنچه صاحب رطوبی استعمال کند اطریفل کبیر و اطریفل صغیر و معجون انقرویا و جوارش بلادری و مانند آنست و آنچه صاحب نوع صفراوی
استعمال نماید این سفوف معمول بهلیله زرد ست بگیرند تخم خرفه و خیارین و تخم خشخاش و گل سرخ هر واحد یک جزو هلیله سیاه و پوست هلیله زرد شش جزو همه
شکر طبرزد برابر جمله سائیده صبح بنوشند و وقت خواب بقدر حاجت بخورند و هلیلجات مربی و هلیلجات سوده بمویز سرشته استعمال کنند و آنچه صاحب نوع
دموی استعمال نماید اطریفل معجون بعصارهٔ عناب معقود ست و اصلاح اغذیه بسبب آنکه لائق مرض باشد و این همه استعمال نمایند مع
استعمال قوانین در غذا و دوا و علاج داء الثعلب رطوبی و سوداوی ست بغیر زیادتی و ران سوای آنکه جلد این را طلا نکنند
مگر بچیزیکه آنرا نرم کند بغیر آنکه استفراغ نماید و دیدیم که در بیمارستانات در این استعمال چیزی میکنند که در داء الثعلب از دلک و طلا استعمال می نمایند
و گاهی درین نوع غریب که معروف بذات العروق ست واقع میشود و آن آنست که مواضعی که از آن مو زائل شود در آن شبیه بعروق سرخ متشابه بوشنه میشود که
بر جراحت مستطیل واقع میشود و ظاهر میگردد و هرگاه جلد نرم شود و نیز نرم و منبسط گردد و علاجش علاج داء الحیه است **ابن الیاس** گوید که اگر از خون غلیظ
محترق باشد فصد و اخراج خون بقدر قوت کنند و هر صبح جلاب از عناب ده عدد و شکر سفید ده درم بنوشند و غذا مزورهٔ ماش و اسفاناخ بادام خورند
و یا بگیرند شربت عناب ده درم و شربت بنفشه ده درم و بنوشند و یا بگیرند آب انار پشتم آمیخته انار و شکر سفید ده درم و غذا مزوره انار دانه با
و مغز بادام خورند و الا مالش موضع بپارچه درشت یا بز و فای رطب کنند و یا بگیرند پیاز عنصل پنج درم سیر و خردل هر واحد سه درم و بسیار
سرشته طلا نمایند بعد تراشیدن موی و اگر از بلغم محترق باشد هر صبح جلاب از بادیان و اصل السوس هر واحد سه درم و گلقند عسلی ده درم بنوشند و غذا
مزوره نخود و ماش بسفیر بادام خورند و هرگاه آثار نضج در قاروره ظاهر شود تنقیه بدن بحب ایارج و حب قوقایا و حب صبر یا مطبوخ ثمر با مع شحم حنظل و غاریقون
و صبر و نمک نفطی نمایند و غرغره بخردل و بیخ کبر و سکنجبین عنصلی یا ایارج مع ماء العسل بمرات کثیر کنند و از فواکه رطب و غیره و مولدات بلغم حذر نمایند
و اگر از مره سوداء باشد هر صباح جلاب از بادرنجبویه و تخم کاسنی هر واحد سه درم و گاؤزبان ده درم بنوشند و غذا مزوره نخود مع ماش و مغز بادام بخورند و هرگاه
علامات نضج یابند تنقیه بدن بمطبوخ افتیمون و حب آن و یا ایارج فیقرا و یا ایارج لوغاذیا کنند و از اغذیه غلیظه مولد سوداء مثل لحم گاو و نمک سود و قدید
و بادنجان و لحم بز حذر نمایند و اگر از صفرای حاد باشد هر صبح جلاب از تخم کاسنی سه درم بنفشه پنج درم و شکر سفید ده درم و از آلو و عناب
هر واحد ده عدد و شکر سفید و ترنجبین هر واحد ده درم بنوشند و غذا مزوره ماش پخته با دام خورند و هرگاه آثار نضج در قاروره پدید آید تنقیه بدن
بمطبوخ فواکه مقوی بسقمونیا مشوی کنند و از تناول اغذیه حاره یابسه و حریفه و حلویات و مانند آن احتراز نمایند و هرگاه بدن از اخلاط
مرض پاک گردد صرف عنایت بمعالجه سقوط شعر نمایند بعد دلک بسیار بخرقه خشن و زدن شرط غیر عمیق سیر سوده بروغن یاسمین بران طلا کنند
و اگر ماده مرض بلغم محترق باشد حب الخضراء و غیره که در قول صاحب کامل گذشت آن همه ادویه را سوده بروغن بان یا روغن اترج یا روغن یاسمین یا
زفت گداخته آمیزند و طلا کنند و یا بگیرند شیح سوخته و بروغن زنبق آمیخته بر سر طلا کنند بعد شستن آن آب چقندر و بورق و آنچه مجرب ست
در انبات شعر آنست که بگیرند پیه شیر و پیه خرس و پیه گرگ مساوی و لبه که کهنه سائیده طلا نمایند و اگر ماده این مرض صفراوی باشد هر روز سر را
بآب چقندر و آب بید و آب جوش شبوینید و کنفش و غیره که در قول صاحب کامل مسطور شد طلا سازند و اگر مرض از ماده سوداوی باشد بگیرند گوگرد زرد و ثافسیا
و فرفیون و خردل و بیخ نرگس ناکشته سم بز و قیصوم سوخته مساوی کوفته بیخته بروغن زنبق و ناردین بسرشند و بر سر طلا کنند بعد دلک او سیر و پیاز دشتی

صفت طلا برای داء الثعلب فرفیون سرخ و زرد کرده سه درم مویزج فرفیون هر واحد یک درم کف دریا پنج درم بورق خردل گوگرد زرد
ثافسیا هر واحد چهار درم باریک سائیده بروغن زیت یا بروغن زنبق آمیخته بر سر طلا کنند طلای دیگر بیخ نرگس سوخته خسته خر

سوخته و وسمه مساوی کوفته بیخته در ظرف رصاصی به روغن زنبق بسایند و طلا کنند و اما علاج داء الحیه علاج داء الثعلب است و شستن سر هر روز به آب [illegible]
و برگ بید و بیدانه و سر را هر روز به روغن بنفشه و خلوفه و روغن تخم کدو بمالند و بنفشه تازه و نیلوفر ببویند و این و تربیت که سبب تساقط شعر اتساع مسام و
نقصان غذا باشد و اما هرگاه انتثار و تساقط او بسبب تضییق مسام باشد قریب او روغن نهند و بالش سر به ورق مو هره لیته کنند و در حمام داخل شوند و
تا دیر در آن نشینند و بر سر شیح سوخته و نمک و قیصوم سوخته بمالند و بعد بالش سر را به آبی که در آن نطرون و بورق جوشانیده باشند بشویند و یا بیسر [illegible]
فارسی سوخته و خسته خرما سوخته و وسمه هر واحد مساوی و یا مستورست که سابق مسطور شد مرتب ساخته بر موضع طلا نمایند الحج منعه و گوید که اگر از جهت خون
باشد فصد سر رو کنند بعده و طبیخ خیار شنبر و بعد از آن ایارج فیقرا دهند و اگر از صفرا باشد اولاً طبیخ هلیله بعده ایارج فیقرا خورانند و اگر از سودا باشد
طبیخ افتیمون پس ایارج فیقرا دهند و اگر از بلغم باشد حب منتن بعده ایارج فیقرا خورانند و در جمیع این انواع میان هر دو روز شربتی از ایارج فیقرا
دهند و هرگاه این ادویه خورانند اغذیه لطیفه سریع الانهضام مثل اسفیدباج چرب بلحوم طیور و جز غاله دهند و از اغذیه غلیظه مثل لحم صید و مانند آن و امتلای
طعام و جماع پرهیز سازند و از کثرت ریاضت و تعرق و تعب منع کنند و اما علاج نفس موضع اینست که اگر اراده معالجه او باشد حلق او نموده یا باستره کنند
و نوره بهتر است بعده بخرقه خوب بمالند حتی که عروق او برآید و بعد آن به آب مرزنجوش مطبوخ بشویند و بر آن خفخفش طلا کنند و یک شبانه روز بر آن بگذارند و هرگاه
صبح شود به آب بورق آنرا بشویند و بر آن روغن بان طلا نمایند و اگر از مالیدن بدن سرخ شود بعده بورق یا پوست ماهی خشن یا برگ انجیر آنرا دلک نمایند حتی که
سرخ گردد و پوست بخراشد پس خون از آن پاک کرده بر آن چیند مطبوخ بشراب و یا انجیر خشک سوخته محلول بشراب نهند طلا بر آن آن تشویر کنند
سوخته بشراب مطبوخ حل کرده بدان طلا کنند و یا پیه گرگ به سرکه آمیخته طلا نمایند و بکس در شراب سوده و یا پوست بندق سوخته و بیخ [illegible] خشک طلا
سازند و طلا به روغن بادام تلخ و روغن بید انجیر آنرا نفع کند و اما ادویه مفرده برای این برگ حنظل است و نوشادر و مویزج و خاکستر کتان و خاکستر [illegible]
و پیه کفتار و پیه شیر و زهره و فلفل و غیر آن که در قول مسیحی گذشت و هر دوائی که حار لطیف نفاذ است آن همه را مفرد و مجموع باید که بالبعض روغنهای
گرم مثل زیت و روغن بید انجیر و روغن غار و مانند آن بر سر طلا نماید نفع بلیغ کنند پس اگر مکان آبله کند چیزی بط یا ماکیان و مرهم سفیده بمالند و
چند روز و لک او ترک نمایند بعده الا گفته که درین مرض شرب ادویه حاره سزاوار نیست که آن جلد سر را مثل حالت در صلع گردانند بهترین گوید که [illegible]
ایارج فیقرا را در علاج این مرض اصل ساخته و از آن فرع جمیع علاجات او نموده و آن اینست که با وی مخلوط میکرد اگر مرض از خون و صفرا بود
سقمونیا و غاریقون و اگر از سودا بوده خربق و افتیمون و اگر از بلغم بود شحم حنظل و در همه انواع او را عنزغره بآن میکرد و گفته که متقدمین شرط
بر موضع مینهادند بعده به پیه و سرکه و نمک و نفتین آنرا خوب میمالیدند و این عمل مجرب است خطا نمی‌کند تا بت گوید که علاج داء الثعلب بمرات کثیره از اسهال
بغیب معالجه موضع کردم و صحت تام یافت محمد بن زکریا گوید که بیا بیا در داء الثعلب تجربه کردم و او را مغنی از غیر او یافتم و اعتماد بر آن نمودم و بلیوس
بهتر از بیار است صعیب [illegible] گوید که اگر از صفرا و خون باشد فصد سر رو کنند و بعد فصد اسهال طبیعت بمطبوخ هلیله نمایند و بر مرض [illegible] استعمال
اغذیه حاره منع نمایند و امر به شرب ربوب ترش مثل رب سیب و بهی و انار کنند و غذا بچه مرغ و سکباج ماهی تازه که بیک یا مزورات مسول یا ماش
یا اسفاناخ دهند و بعد تنقیه بدن و اصلاح اغذیه قصد موضع که از آن موی ریخته به لک شدید از خرقه پشم نمایند و از بیخ سوخته مع پوست بادام تلخ
سوخته به سرکه سرشته طلا نمایند و اگر موسی عجم نکنند بر موضع شعر ماز نند و با دارن در روغن کنجد گداخته طلا کنند و ایضاً شیح سوخته و کف دریا و [illegible]
با روغن بید و روغن آس طلا سازند و اگر از غلبه سودا وی باشد تنقیه بدن بمطبوخ افتیمون کنند و بعد تنقیه غذا یا بچه مرغ بریان یا زرده بیضه [illegible]
و از امتلا و طعام منع کنند و موضع را با حجر قروطیا یا زنجفیل یا تخم دل یا ترب یا زیت کهنه یا مرزنجوش بعد دلک سرخ بمالند و بر موضع شعر [illegible]
دسر را به آب چلبه یا به آب سبزه کتان بشویند و اگر از بلغم باشد تنقیه بدن بحب قوقایا یا حب صبر کنند پس اگر فصل سرما باشد گاه گاه حمام [illegible]
غرغره به تخم خردل و سکنجبین نمایند و اگر فصل گرما باشد قی کنانند و اسهال بقیه مصطکی بنفشه آورند و باید که از استعمال ادویه که مقوی الاستحالات است [illegible]

نمایند لهذا عروق [illegible] کنند بعد تنقیه شود و موی بر آید و اقطاکی گوید که هرگاه داء الثعلب تحقق گردد تدبیر با خراج اونمایند بفصد اگر خونی باشد والا با سهال بشمل مطبوخ افتیمون و حب ایارج فیقرا و مانند آن و بعد تنقیه باید که اگر اقتصار شود بر اسهال چه بسبب تقریب الموضع بدین غرض
قیفال بود یا ایارج در [illegible] زیادتی نافع تر بود و بعد بلغم یا تن لاجرم مطبوخ افتیمون در سوداء این همه مع اصلاح انداید واکثار شود بر استفراغ بتنقیه بر حسب غرض
با ملینات بر وجه [illegible] باشد پس اگر اصلاح ظاهر شود و موی بر آید فبها والا اگر بعد موی سرخی بسیار برآید و تا موی سفیدی باقی ماند بر آید باید که بیشتر بمالند تا مواد سائل شود اگر عال
استعمال نماید والا لازم است محل بیمار را بجز گرم در آفتاب نشیند و غسل کنند بعد از آن دلک کنند بعد زرنیخ یا خردل واگر صفراوی زردی و در سوداوی کدورت باقی ماند و در این هر دو سبب و
خون را بعد آن پس از آن باشد و مرهم خصوصا حب زیتون و شیرخشت بمالند و از مجربات است هر دو مرض را مطلقا طلا است مع سداب و گوگرد و زیت خصوصا چون عقارب در آن
سوخته باشند و خاکستر سر مرغ و میر حرّ طلاء اوسط و خاکستر لیف نارجیل و سرگین و دود رقائق و در تریاق بگرم و زردی بیضه و در شرب بشراب ریحان قدما
و طلا بجای آن [illegible] و بعد زیتون و در روم و قسط بعد غسل بر تربت و آب انش و گلیزی اینها و آب خرزهره و غسل ورد آخرب است بعد آن مثلا بعد غسل بجای آن کنجد
حسب مرض بعد آن با شحم و روغن بنفشه و روغن گل چند روز گذارند که برج را این هر دو مرض را عمل عجیب است گوینده که در سوداوی نفط وگاهی
حاجت روغن کردن بطلاوات و قت خالص نمود پس بهترین آنها در آن هنگام آنست که از اکلیل الملک و بابونه و مرزنگوش و بورق سازند و بعد از آن بر روغن زنبق
گردانند لا در آن سوخته باشد طلا کنند و چون بروز دو ماه معلوم شود چنانچه پیدا نیابد از بن مناسب می بینیم زیرا که در آن نفع ظاهر است و گاهی نایب از شعر پیدا شود
پس بعد تنقیه و شستن طلا لازمست محل را بیک منبتات شعر نمایند و بهترین آنها خرخره دروغن نفط یا زیت است وشمل و سقیا حکمت است بهترین
سخت چون برد سر سم خر وحشی و جلد خارپشت و تیل و موم و شحم بز و پیاز و آب ترب و روغن آن و اما برگ حنظل را با وجود نفع او بدیکه قطع بشه [illegible] بر او
بطوریکه در منصورات گذشت نیز هست و کذا از روی [illegible] و زنجبیل و در روغن و نوشیدن عذبه تا چهل روز بر نباتات [illegible] هر روز و جدوان هذه را ابرگ خرزهره و
و زنبق زرد و مرزنجوش و سیر در زیت و غسل بطبیخ قوام کرده باشند در این هر دو مرض و در جهد انجه شور را بر ایزاند طلا است مجرب است وگاهی آنها چون باد
دشته او نماید بغسل با آب [illegible] و نطرون اضافه کرده شود پس اگر خوف قرحه کردن آن باشد محل را بطلق چرب کنند و آن طلا است بکس [illegible]
و سوره در آن و بعد انجیر نیز با نافع النفع است و اگر چه بغیر سوختن بکار برند و کذا ابهل و قطران و پیه و باد یا خردل و عصاره آن و درخت چون بعسل
و تریاق آمیزند و بدان پنج مرتبه در پانزده روز طلا کنند آنرا صحت بخشد و کذا نوشادر و روغن و سیه و زفت است و تجربه کرده اند که این دوا را استعمال کرده شود
مغفره روی مرکب مع بعض آن شعر تا آنکه نظر در مادو و غسل کرده شود پس ازاله ادویه لذاعه در سر یا مزن کفت ماده زیاده کنند و بالعکس الیضاً
و در نزهت می نویسد که فصد در دموی کنند و حجامت محل و شعر طلا و در باقی اقسام اگر دشوار باشد بعد تنقیه و اطلیه و بهترین طلا در دموی حنا است
که موی را در سیستان بیزند تا آنکه غلیظ گردد پس طلا کنند و کذا حی العالم مع حنا بعد شعر طلا و برگ انجیر مع قطران و در بلغمی عنصل و پیاز و انگزه و فلفل
و زنجبیل و موش بسیر که و عسل و در صفراوی مسکه و حنا و آرد جو طلا کرده و عذبه شعر یابد و در سوداوی بندق سوخته و سیر و حب الغار و روغن نفط طلا کرده و تریب
مطلقا و تخم آن و کذا نیل هندی و برگ حنظل طلا کرده گیلانی از میامر جالینوس نقل کرده که معالجه بلغمی تنقیه بدن اولا فاولا باین حب مسهل
بعد نضج ماده کرده شود اول بگیرند ایارج فیقرا یک مثقال شحم حنظل نیم دانگ کوفته بیخته با آب کرفس سرشته حبها سازند وگاهی زیاده و کم می کنند
بحسب قوت و دوم ترید سفید ده درم ایارج فیقرا ده درم شحم حنظل شش و ثلث درم شربتی از دو درم تا سه و ثلث سوم حب قوقایا چهارم حب
و اگر فصل گرما باشد امر بقی کنند و اسراع بلغم نمایند باین قی بگیرند شبت و حنظل و سرمق و تخم ترب کوفته و جوشانیده و صاف نموده قدح بزرگ
از آن بگیرند ده درم عسل و چهار دانگ جوز القی سوده و اندکی نمک زده بر آن انداخته بر اشتها بنوشند پس قی کنند و بعد و غرغره بغراغر مذکور و در
امراض بارده بلغمی دماغ کنند و یا پنج کبر در آب بجوشانند و صاف کرده ایارج در آن حل کرده غرغره کنند و یا خردل بسایند و در سکنجبین آمیخته بدان
غرغره نمایند و تبدیل مزاج بماء الاصول و گلقند عسلی کنند خصوصا چون فصل سرما باشد بعد از آن مالش موضع بخرقه درشت یا بفصل یا بسیر کنند بعد
بنا فسیا و خردل یا بسیر سوده طلا نمایند بعد شعر طلا اگر مرض قوی باشد و این طلا نافع است فرفیون عاقرقرحا بزرهره بقدر سرشته طلا کنند و بعد

الاغتسال بالماء البارد من المجرب ... فی شرح المغنی ۱۲

النطرون ... مجرب سر چندی ۱۲

ایشان شوربا با شبت و نخود کوفته و طباهجات و مطجنات بری و خردل و گوشت گنجشک و قنابر و مانند آن آنچه مسخن باشد بسازند و از حموضات و شیره آنچه از آن مرتب کنند
و جمیع نبیذها و امتلاء طعام و اکل سحور و حبوب و هر طعام که قلیل الغذا است و کثیر و باد و نفخ آرد و از ریاضت بسیار قوی و از تعرق بسیار و حمام
اجتناب باید کرد و اگر در موضع مرض از کثرت اطلیه [illegible] پیدا شود بمرهم مرتب از روغن و موم و آب برگ بلوط و آب برگ سوسن و زرد و بیضه
طلا سازند

علت تقشع

و این مرضیست که در جلد سر حادث شود شبیه بداء الثعلب و شکل او مشابه برص در رنگ تن [illegible] متصل یا متفرق بود و گاهی بقعه از آن سرخ مثل
اثر [illegible] سفید مثل بهق باشد و فرق میان این و داء الثعلب آنست که هرگاه در داء الثعلب رالمس نمایند آنرا چنان نیابند و خیال کنند که یا از جلد
پست و موضع این علت را چون لمس نمایند و یابند گویا آن از جلد بلند شده و متفرق و دیگر آنست که در داء الثعلب موی را قبول نکند و زیر فرک سرخ
نگردد و الابتداء سبب که انسان را استطاعت تامل او باشد و چون تقشع را انسان بالدرشحی [illegible] کنند و ساعتی بر آن حال باقی ماند و سبب تولد این
علت یکی تنگی مسام است و دوم بخارات حریفه حاده پس هرگاه بخارات حاده حریفه کثرت نماید و مسام از اخراج آن تنگ باشد و او لامو بسبب تنگی
مسام بر بیرون جلد بسبب تنگی مسام از اخراج بخارات منتفخ گردد و چنانچه در جلد از [illegible] بحدت خون مرض شرا حادث میشود و این علت از امراض
که بان شهر مخصوص باشد و بیشتر بعلت باد به معروف است چنانچه عرق مدنی در مدینه حادث شود و قوبای سیاه بصیصه و در ماهیل بشهر نور و جرب
طبرستان و مانند آن علاج آن بسط جلد و تلیین او و استعمال آبزن و آب نیمگرم و مالش بروغنهای نیمگرم و تنقیه باین حب کنند ایارج فیقرا
[illegible] تربد نیم درم [illegible] سیاه یک طسوج با هلیله نیم دانگ نمک [illegible] یکدانگ سقمونیای مشوی [illegible] بانک برگ ترنج یکدانگ همه را سحق کرده
حبها سازند و بعد [illegible] آنرا بخورند و در زمانی که قوام اعاده تنقیه آنرا مساعد باشد [illegible] شربت از آن مجمل آرند و دیدیم که این مرض [illegible]
زائل شده و از چیزی که بدان طلا نمایند هرگاه و قانونی از قوانین استعمال تنقیه [illegible] نافع باشد این طلا است خاکستر [illegible] خاکستر پوست [illegible]
و لادن همه را ساییده بموم روغن مرتب از روغن خیری یا مانند آن آمیزند و این علت [illegible] بسرعت زائل شود و بهترین علاجش آنست
که از استعمال آبهای نیمگرم ذکر کرده شد و تحقیق که آنکه تفتیح مسام علاج اوست

انتثار شعر

و این عبارتست از ریختن موی ریش و سر و ابرو و سقوط شعر یا بسبب کمی غذا و قلت بخارات جید منبت شعر باشد مثل آنکه ناقهین از امراض و ارباب دق و
سل برا عارض میشود و یا بسبب تخلخل جلد و اتساع مسام حتی که بخار محدث شعر چون خارج شود متفرق گردد و بجای احداث شعر مجتمع نشود و یا بسبب تنگی
مسام از جهت یبوست و کثافت جلد مثل جلد پیران پس ماده موی در آن نافذ نگردد و یا از جهت رطوبت غلیظ و بلغم مسدد حتی که مسام فاسد گردد و میان بخار خارج
و داخل انقطاع گردد و بعضی با بعض و دیگر متصل نشود و آن از تولد شعر منع کند و یا بسبب حصول مواد خبیثه زیر جلد حتی که از آن بخار دخانی
فاسد گردد مثل آنکه در داء الثعلب و داء الحیه میباشد و یا بسبب استیلاء رطوبت بر جلد چنانچه در استسقا و نحیه آن و صاحب کامل گوید که گاهی
سقوط شعر عقب امراض حاده بسبب حرارت شدیده و ورود بخارات حادث شود و گاهی بسبب سعفه یا قروح یا جذام میباشد [illegible] تشخیص
اسباب مذکوره اگر آثار داء الثعلب و داء الحیه یا سعفه یا قروح یا جذام ظاهر بود سبب انتثار شعر همان مرض باشد و الا نظر کنند اگر صاحب او
لاغر بود و خشکی جلد و تقدم اسباب محلله و مقاسات امراض و قلت غذا و ریاضت گردد سببش قلت غذای شعر باشد و اگر نرمی جلد و باریکی
موی و سرعت انتثار آن بود سببش تخلخل مسام باشد و اگر خشکی مزاج و کثافت جلد و جعودت و قلت و شدت سیاهی موی بود سببش تنگی مسام از یبوست
باشد و اگر موی باریک گردد و آثار خشکی هیچ نباشد سببش تنگی مسام از رطوبت غلیظ بلغمی باشد و اگر آثار [illegible] بود و بیرون مدرک گردد سببش

استیلای رطوبت بر جلد باشد **علاج** اگر بسبب قلت غذا باشد غذای جید بخورند و خواب کنند و حمام نمایند و سر را بخطمی و برگ حنا و تخم مرو بشویند و روغن بنفشه
و روغن نیلوفر بمالند و اگر بسبب اتساع مسام باشد باید که هلیله کابلی و مازو و اقاقیا و مانند آن از ادویه قابضه در آب جوشانیده نطول نمایند و روغنهای
قابضه بمالند و روغن آمله بالیدن نیز فایده میکند و کذا روغن آس مع پرسیاوشان و قوی‌تر ازین آنست که سه درم لادن و نیم اوقیه شراب قابض یا روغن آس
گداخته غلاف سر بدان نمایند و اگر بسبب تنگی مسام از یبوست باشد ترطیب مزاج و مالش بروغن بابونه و بادام و مانند آن کنند و همیشه حمام نمایند و آب نیمگرم
بر سر ریزند و شیح سوخته و بادام سوخته با روغن زیت سرشته سر را بدان غلاف نمایند و ماء الجبن در اغذیه داخل کنند و مرتبه بکار برند و اگر از رطوبت قلیله باشد
که ماده شعر را آمدن ندهد می باید که کثرت حمام کنند و شیح و برنجاسف و بادام تلخ را بسوزند و با بورهٔ ارمنی و زهره گاو طلا نمایند و غذای مقلل مجفف رطوبات
و تلیه بکثرت مصالح گرم خورانند و از تناول اغذیه رطب و ماهی و شیر و فواکه تر حذر کنند و درین نوع روغن مالیدن ممنوع است و اگر بسبب داء الثعلب یا داء الحیه
یا جذام باشد علاج هر دو مرض مسطور شد و اگر بسبب استیلای رطوبت بود تنقیه ماده و تقویت مسام نمایند بدانچه در داء الثعلب مذکور شده و اگر بسبب سعفه و قرح باشد
اشیای محلله ملینه چون خطمی و خبازی و لعابها و روغنها و مراهم و قیروطیات مناسبه استعمال نمایند بشرطیکه جلد اصلی منقطع نشده باشد و بعد اندمال مسام
منبت و فاسد نگشته و الا علاج نپذیرد **ادویه مفرده و مرکبه** مانع سقوط شعر عصاره کرنب تنها و با نمک طعام و کذا سرگین بز سوخته و کذا اقاقیا
کذا بلیله و کذا صبر بشراب قابض و کذا ازو فرا که آن حناست بعسل و کذا فاغیه حنا و روغن مورد و کذا زجاج محرق بروغن زنبق و کذا برگ سدر و کذا اسفاناج
و کذا حب الآس مطبوخ بشراب قابض و کذا تخم حنظل بروغن آس و کذا خصیة الثعلب بزیت و کذا بهمن سفید و کذا برادهٔ چوب شمشاد با حنا آمیخته و الفناگا
طلای لادن و شب ابر که بند شده تا مثل عسل گردد و کذا برگ انجیر یا برگ سوده با آب سرشته و کذا لیف و پوست بلوط مساوی سوده جز تینا
غلاف سر بعصاره کرنب که در آن حنا سرشته باشند و کذا پرسیاوشان پنج درم شراب کهنه دو درم لادن ده درم روغن آس بیست درم و کذا برگ آزاد درخت
یک جزو و حنا دو جزو باهم سوده در سر کردن و کذا سم بز سوخته و مثل آن خطمی در روغن در سر ... آن و کذا ابنق خشک کرده و کذا اسنا و کذا تخم بادرنجبویه
و مداومت بخوردن ترب و کذا اغذیه بعسل و بغیر عسل و کذا اوج بدستور و اکل مغنا دباد آورده و زرنباد و کذا دارچینی و غسل سر برگ اسفاناج و خوردن
بیخ آن خراشیده کوفته روغن که در منع ریختن مو که از مرض آتشک باشد بجهت داء الثعلب از مجربات حکیم مومن است و موی سفید که در آن جز آبله
سیاه بروید و سه صد ده مثقال برگ مورد پانزده مثقال در چهار صد مثقال آب بجوشانند تا نصف رسد پس صاف نموده با صد و بیست مثقال روغن کنجد بجوشانند
تا روغن بماند سه مثقال لادن دران حل کنند طلا که در تقویت مو و منع ریختن او عجیب الاثر است کندر مازو هر یک یکدرم مصطکی یک نیم درم قرده ماما مرکی
هر یک دو درم لادن سه درم بروغن گل حل کرده در بیخ مو طلا کنند **اقوال حکما** ابو سهل گوید که انتثار شعر را نفع میکند تقویت جلد موضع و گردانیدن
آن میان تخلخل و تکاثف و این میان باشد که با ادویه حاره اشیای قابضه بیامیزند و لادن درین امر موافق ترین ادویه است پس هرگاه بروغن مخلوط
سازند و بدان سر را طلا نمایند مو از ریختن باز ماند و درین فصل اشاره بلادن و روغن شجر مصطکی گشت و باید که حلق مو از موضع کنند یا دوا را رقیق سازند تا بیخ
نیم برسد و اگر مریض را پیر فصل سرما و مزاج سرد باشد بر آن روغن ناردین بیامیزند و گاهی موی تا تهیگاه بریزد و این بسبب کمی خون ایشان باشد
و در علاج محتاج بچیزی بیشتر از انعاش قوت نباشند دوائی که انتثار شعر را نیکو است لادن را در شراب عفص تر کنند و بروغن مورد بسایند
و نصف لادن پرسیاوشان آمیزند و در حمام یا هوای گرم بعد دلک سر تا سرخ گردد استعمال نمایند پس اگر فصل و مزاج بارد باشد و احتیاج
بجذب و تخلخل بیشتر باشد روغن ناردین دران مخلوط کنند و دیگری پرسیاوشان یک جزو لادن دو جزو شراب و روغن مورد آمیخته بسر
طلا نمایند و دیگر حب الغار ده عدد لادن استنتین هر واحد برابر حب الغار سکوفته در روغن بپزند و بدان روغن موی را چرب نمایند و از چیزی که
تناثر شعر را نفع میکند روغن آس است چون تعاهد آن نمایند و لادن محلول در شراب یا در روغن مورد و شب استعمال کنند و صبح بحمام در آمده
شویند و این دوا شعر متساقط را محکم کند آمله و برگ مورد را در آب بجوشانند تا آنکه آب سرخ گردد و بعده دران لادن محلول بشراب آمیخته

بر بیخ موی بمالند شیخ میفرماید که از ادویه حافظ شعر آنست که در ان حرارت لطیفه جذابه و قوت قابضه باشد و آنکه در ان خواص بود که بدان فعل نماید و در ینجا ذکر می کنیم از ادویه که آن
لایق تر باین مقام است و از ادویه مفرده که برای حفظ موی و تدارک افتادن و تساقط آنها مفید است و الآن در ینجا ذکر کرده میشود و به جمله آنکه شیر زنان کرده شد و هنوز شعر و حط ... جمله
در تدبیر او سبب از امثال این مورد و حب الآس و لادن و آمله و هلیله کابلی و مر و صبر و پرسیاوشان است و گاهی در ان داخل میشود مازو بر تجفیف او و خطمی برنج
خصوصا شراب قابض یا روغن آس یا روغن مصطکی و آب مورد یا آب برگ آزاد درخت و ایضا خاکستر شجره بزرکتان سوخته با تخم آن بروغن طلا کردن
و ایضا پوست جوز سوخته چون بروغن آس و شراب قابض مخلوط ساخته بمالند خصوصا برای صبیان و از مرکبات آنست که حب الآس و مازو و آمله در روغن
گل یا روغن آس بروش معلوم بپزند و استعمال کنند و ایضا برگ مورد تر و لادن و عوسج و اطراف سرو و حب الآس کوفته بزیت حل کرده ضماد سر بدان
نمایند و ایضا حب الآس سیاه و تخم کرفس و برگ کرفس و تخم چقندر و برگ عوسج هر واحد یک جزو پرسیاوشان لادن هر واحد نیم جزو شراب سیاه نه جزو
باهم بجوشانند تا شراب سوم حصه بماند بعده بران زیت خوشبو سعد و سنبل دو جزو انداخته سه جوش دیگر داده و آب در روغن از ادویه خوب افشرده صاف نمایند
و در مرتبان کرده وقت حاجت بجنبانند و استعمال کنند که این حافظ و مسود شعر است و ایضا تخم کرفس و تخم چقندر و پرسیاوشان و کندر هر واحد ده درم و قیسه
جوز پانزده عدد پوست صنوبر یک رطل همه را در دیگ کرده گل حکمت نموده یکشب در تنور بگذارند تا جمله خاکستر گردد ساییده با یک رطل چربی خرس که این بهتر
از چربی مرغابی است آمیزند و بردارند و هرگاه حاجت آن باشد در روغن خوشبو گداخته استعمال کنند که صلع مبتدی را نیز نافع بود و ایضا بگیرند یک نیم رطل
شراب قابض و لادن یک اوقیه و پوست صنوبر سوخته ده اوقیه پرسیاوشان سوخته مثل او پیه خرس یک رطل آب عنب الثعلب چهار اوقیه و نیم لادن را در شراب بپزند
تا غلیظ گردد و بران ادویه انداخته آمیزند و نگهدارند و وقت حاجت اندکی ازان گرفته در روغن خوشبو که بهترین آن روغن ناردین است آمیخته طلا کنند و گاهی
بغیر روغن طلا کرده میشود و از ادویه خفیفه آنست که بگیرند مرکی و لادن و روغن آس خصوصا آنکه از بیخ روغن خیری و آب آس گرفته باشند و شراب قابض
بحسب وجوب متشابه هم بیامیزند و طلا کنند و یا بگیرند برگ لاله دشتی بروغن آس و بر سر مالیده یکشب بگذارند و صبح حمام کنند که این حفظ موی کند و سیاه گرداند
و یا بگیرند لادن و پرسیاوشان و خاکستر پوست صنوبر و پیه خرس و از شراب عفص بقدر کفایت و مثل روغن مصطکی یا آس مخلوط سازند و یا بگیرند پرسیاوشان لادن
مساوی و روغن مورد بقدر کفایت و یا بگیرند کندر سرگین موش سرگین خارپشت صحرائی هر واحد پنج درم سعد ابیض گوگرد دو درم و شراب قابض ساییده
با پیه خرس آمیخته استعمال نمایند و دوا برای حفظ موی ابر گل شقایق النعمان چهار جزو رغوة السحاب و بیخ آن و برگ انجیر هر واحد یک جزو و لادن نیم جزو
پرسیاوشان دو جزو همه را ساییده بروغن مصطکی بپزند آن استعمال کنند ایضا بیخ ناشرا و بیخ امراض و خاکستر تخم صنوبر تازه هر واحد یک جزو و بورق دو جزو
بروغن آس خوشبو ضماد سازند و درین کلام اکثر نیست لیکن اگر سبب او سبب مزاج رقاقت خون باشد غذا بدان کنند و غذا اسکی دهند که جید الغذا حب بود در
بدان میل بحرارت لطیفه باشد و بر شیر ترش و سکنجبین و زحمت و جماع و شراب کهنه ترک نمایند و او است دوام بآب شیرین کنند و بقطرون و اشنان و صابون
نزدیک بدن نبرند بلکه مثل آرد باقلا و تخم خربزه و اسپغول و مانند آن بشویند و اگر سبب کثرت انسداد مسام باشد احتیاج به دواهای محلل مفتح افتد
پس واجب است که در غذا آنچه مفتح بود مثل خردل و سیر کنند داخل کنند و ایضا بر جلد مثل تافسیا و خردل و نوره و مداد و مازو طلا سازند و مسام
با بهاء محلله استعمال نمایند و سر را به بورق و کشنه دریا بشویند و واجب است که صاحب او از روغنها اجتناب نماید و آنچه بسبب تکاثف باشد از ادویه مذکوره
که اکثر میل آن بتقبض باشد و اطلیه و داروهای قابضه و دخول حمام و استعمال آب نیم گرم پس آب سرد دفعه نافع بود و صحیح ... که از سبب ... شعر انتشار آن
آنچه از تخلخل جلد و اتساع مسام و قلت غذا باشد تدبیر موافق برای او اغذیه جیده مولد خون جید مثل نان خشکار با گوشت مرغ خانگی و بره یک ساله
و ماکیان و زرده بیضه نیمبرشت و ماهی رضراضی و شراب ریحانی بمقدار معتدل و دخول حمام و غسل بآب شیرین معتدل آنست ... و غسل حطمی ...
و اسپغول و برگ چقندر و روغن بنفشه و نیلوفر و شمیدن بنفشه تازه و نیلوفر مفید است و اما آنچه سقوط آن از تنگی مسام بسبب رطوبت ... و مسام باشد
علاجش به دخول حمام و تادیر نشستن در ان و گاه گاهی نشستن در آب ... و گاهی بشیح ارمنی و قیسوم ... شستن آن بنطرون و بورق و زهره گاو ... بود و نیز ...

روغنها نباید بست و تدبیر سخن بجا آرند و تقلیل غذا کنند و در اغذیه او توابل حاره مثل کره یا و دارچینی و فلفل داخل نمایند و شراب کهنه ممزوج باندک آب و بعد
از آن دانسته مقوطا او عقب مرض حاد باشد باید که دران تدبیر مرطب مثل زیادتی در غذا و خوردن لحوم حملان و جدی و ماهی و شیر و میوه تر مرطب و سکون و راحت
و دخول حمام نبیدو رنگ دران و ریختن آب شیرین نیمگرم بر سر استعمال کنند و روغن آس بمالند که آن مقوی شعر ست و همچنین روغن مطبوخ آمله و چون موی
بروییدن ابتدا کند حلق او بیاکی و نوره کنند و بجز کتان خشن هر روز بمالند و بر موضعی که دران پرسیاوشان و بابونه و آس پخته باشند حب ب سا ترند
صفت روغن آمله بگیرند آمله یک رطل و بران چهار رطل آب انداخته یک شبانه روز بگذارند بعده خوب بجوشانند و بران روغن کنجد یک رطل ریخته بآتش معتدل
نرم بپزند تا آنکه آب فانی شود و روغن بماند و صاف کرده دران اندک لادن گداخته در ظرفی نگهدارند و وقت حاجت استعمال کنند و اما تساقط شعر که از دبل
باشد دران حیله نیست طبری گوید که چون تناثر شعر از سبب نارض در جلد باشد سبیل طبیب آنست که نظر کند بسوی مزاج و سن مریض و تدبیر او
بحسب امکان نماید و استفراغ نکند و اگر از اتساع مسام بسبب استرخا از رطوبت باشد سبیل او آنست که با دویه مسهل رطوبت استفراغ نماید و از
بمرتبه نرسد که موذی به یبس گردد یا مزاج گرم شود و مراعات این معنی از مریض بسیار صعب ست و این در همین مرض تنها نیست بلکه در جمیع امراضی که محتاج
تغییر مزاج باشند ایضا در تناثر شعر حواجب گوید که اگر از فساد غذا باشد تنقیه بدن از خلط غالب کنند و با غذیه مضاد سبب فاعل غذا سازند
حتی که مزاج منقلب شود و خون اصلاح یابد و موی ریخته از حاجبین بروید و اگر از اتساع مسام و استرخای جلد و فساد او باشد قطع سبب فاعل
آن کنند و اغتذا با غذیه مضاد سبب فاعل این علت کنند و اگر از ضیق مسام و تحلل جلد باشد تدبیر مرطب استعمال نمایند و از استفراغ مفرط منع
کنند و چون تناثر شعر از فساد غذا باشد بر حاجبین این ضماد نمایند موم روغن بر روغن بنفشه ساخته از آتش فرود آرند و بران اندک لادن و قدری
خاکستر بندق انداخته حل کنند و بر حاجبین ضماد نمایند و هر روز یکبار بآب نیمگرم بشویند و این سعوط بکار برند روغن بنفشه روغن خیری یک ساعت
زمانی بآب گرم برهم زنند بعده از آب صاف کرده بقدر ربع درم از آن در سه روز یکبار سعوط کنند که این مع تقدیم تدبیر مذکور موی دران بروید یا بلد
و اگر از استرخای جلد و اتساع مسام باشد بعد استفراغ بدن بر موضع این ضماد کنند موم بروغن مورد و روغن آس و در روغن لادن ساخته بران اندکی از صبر
سوخته و اندکی گوگرد سفید و اندکی زعفران انداخته حل کنند پس موضع را ضماد نمایند و هرگاه که ضماد از آن جدا کنند بروغن گل چرب نمایند و اگر از
ضیق مسام و یبس جلد باشد از استفراغ منع کرده لزوم غسل موضع بآب گرم که دران بنفشه و برگ خبازی پخته باشند باید کرد و موم روغن در اکثر
بر موضع بمالند و ترطیب تدبیر او کنند و بروغن بنفشه و روغن خیری و روغن کدو و روغن نیلوفر سعوط نمایند که این جلد را منبسط و اصلاح مسام و
رویانیدن موی کنند و دوای عام برای تناثر حاجبین که آن را دائم استعمال کرده همیشه در فایده و اثر محمود در ایام قلیل میکند نسخه او اینست که بگیرند
نشافات ماهی که در شکم او می باشد و بسوزند و پوست بندق سوخته و بیخ نی سوخته و لادن همه اجزا مساوی بشراب آمیخته بر حاجبین طلا کنند
و کرست که این دوا اگر بحسب واجب استعمال نمایند و طلا کند انطاکی گوید که در تساقط شعر اصلاح غذا و تقویت منافذ و تکثیف تخلخل بسبب سر و
بالعکس نمایند بعده اطلیه منبته و مقویه بعمل آرند مثل روغن آمله و آس و لادن و خاکستر پرسیاوشان و جوز السرو و برگ کنجد سوده و طبیخ مطلق
ترب مطلقا ... روغن زیتون با غذیه بعسل مجموع ... سر بدان بهر تقویت و تدهین بدان برای سهولت
تحلیل و غلیظ ... آنها برای تلطیف و تحلیل و از مجربات این دو است ... یک جزو پرسیاوشان نیم جزو برگ کنجد و خولان و آب مورد هر یک ... جزو
با آب ترب بسرشند و ... بآب مطبوخ خطمی بشویند و این دوا از اشربه تحسین و تقویت و منع تساقط شعر میکند گیلانی می نویسد
بدانکه آس را منافع بسیار ست در باب تقویت مو و منع او از تساقط و حفظ او و سیاهی و جعودت بلکه با ... روغن آس از انسبها مخالف
با اختلاف بسیار ست هر دوا را از آن حکما بحسب غرض خود نوشته اند و من نیز در زمانه سابق نسخه جامع بسیاری از ادویه نافعه درین باب نوشتم و بحمد الله
تعالی چنانکه باید فایده بر آمد و باوجود کثرت منفعت او از روغنهای دیگر بهتر ست زیرا که خالی از شراب و از جمیع نافعات از طهارت شرعیه است

نسخه روغن آمله
سعوط ۱ بنا بر فساد رطوبت
اغذیه کمیدان
جیارت بودر حاجبین
سعوط ۲ نیزرا که
بمرتبه حاجبین بروید زیاده شود
سعوط مردود ...
سعوط ۳ نیز را که
اگر سبب این علت اتساع ... مزاج
از قبیل ... گردد و موی ست
افاده نکنند
ابدا ... از ... خالی

و مسام را از آن موضع فاسد کنند و منسد گردانند و یا در حمام فاعل آن مادۀ غلیظ و حار نیز بران ریزد و آن موضع را از سر فاسد گرداند و مسام او را متغیر سازد

علت نعامه

و این علتی است که جلد سر از آن چنان گردد که گویا پوست طائریست که پر آن کنده باشد و اندر موضع او شکل زغب گردد و بیش گردد آن نرم شکل بریشم باشد و بیشتر دسته متفتح و زود فطام
شود و اکثر این مرض عقیب امراض حادّه مثل سرسام و برسام حادث گردد لا سیما چون بخارات آنها طول کشد و علت نعامه بدان نامیده اند که ریختن پر و باقی ماندن زغب
بیشتر در نعامه مشاهده شده و این علت بیشتر بعد امراض حادثه شود و اطبای بصره این مرض و مصاحبات آنرا بنام حیوانات نامیده اند چنانکه داء الثعلب و داء الحیه و داء السبع را بسبب ساخته اند
بسبب آن فساد مسام و تغیر مزاج آنها بخارات فاسده است و از این جهت عقب امراض حاده حادث شود **علاج** تدبیرش ستردن موی دائم است و استعمال روغن آس
و روغن لادن و روغن آمله و روغن حب الغار و طریق استخراج روغن حب الغار آنست که آنرا در آب جوش خفیف دهند بعده خوب بسایند و در آب نیم گرم اندازند که
و زیر چیزی گران نهند که روغن از آن سیلان کند و بطریق دیگر نیز بر می آرند و آن اینست که حب مذکور را بسایند و بر روغن کنجد بجوشانند بعده صاف نمایند که بهمه قوت او
باشد و همچنین است که اندران ست بر آید و اصلاح غذای مریض و تجوید دم او کنند چه صلاح خون و تجوید غذا و استعمال تدبیر مذکور از حلق دائم و تستیر این مرض زائل شود
و چون ایام مرض طول کشد و مرض قوی باشد آن بر روی سالم بروید

تشقق شعر

یعنی شگافتن موی سببش یبس مزاج است یا اغذیه یابسه یا بلغم شور یا ماده سوداوی که بر غذای شعر غالب آید و طبری می نویسد که تشقق شعر یا بسبب خارج بود
مثل سرما و آفتاب و غبار سیاح و اختلاف آبهای شور و شیرین و حار و بارد و ایضا گاهی این از مالش شدید در حمام با آب شور باشد و یا بسبب داخل و آن فضول حار
مایل بشوریت و حرافت است که موی بدان اغتذا نماید پس تشقق حادث شود **علاج** ادهان ملینه معتدله مثل روغن بنفشه و روغن بادام شیرین و لعابات
لزجه چون لعاب خطمی و بزرکتان و لعاب اسپغول و لعاب برگ بید بمالند و اگر تشقق بسیار باشد اول فصد و اسهال سودا بمسهل سودا و ماء الجبن و سفوف
لاجورد کنند و ترطیب بدن نمایند و اگر بطبیخ برگ کنجد یا برگ خشک آن سوده سر را بشویند و یا بیخ نیلوفر زرد خشک کرده سوده بر سر ذرور کنند
و یا بزرقطونا و روغن بنفشه اندر حمام در سر طلا کنند و بعد دو ساعت بشویند هر واحد برای تشقق شعر مجرب و مفید است و مالیدن لعاب گل بنفشه نیز نفع میکند
مسیحی و ابو منصور می نویسند که موی را دائم بروغن مضروب بآب مالش کنند و بلعاب بزرقطونا و تخم کتان و برگ کنجد بشویند و دوام حمام کنند و در ارائت حیث
اغتذا نمایند و در غذا شیر دهند و تدبیر فربه کردن بدن نمایند و اگر این کفایت نکند فصد سواتر کنند و اسهال بلغم شور و اخلاط ردیه بطبیخ هلیله نمایند و ابن الیاس
گوید که استحمام دائم و ترک اغذیه یابسه مولد سودا مثل عدس و باقلا و نمکسود کنند و دائم روغن بنفشه و روغن کدو بمالند و یا بگیرند لعاب اسپغول و لعاب
تخم کنوچه و لعاب بهدانه و آب برگ کدو که دران حنا یک شبانه روز تر کرده باشند آمیخته بر سر طلا نمایند و اگر تشقق منتشر باشد تنقیه بدن از اخلاط سوداوی بطبیخ
افتیمون و حب آن کنند و ترطیب مزاج باغذیه جیده الکیموس فرمایند طبری گوید که اگر بسبب خارج باشد چون مزاج مستقیم باشد باید که از اسباب مذکوره
احتراز کنند و روغن نیلوفر و بنفشه و کدو را استعمال نمایند و خطمی سفید مضروب بالعاب اسپغول بشویند و بعد آن روغن بمالند و ایضا گاهی علاج این بغسل از
آب باقلا و نخود میکنند پس اگر بزوال آن دشوار گردد سر موی بعد خروج از حمام قطع کنند و عقب آن بروغن بنفشه یا بادام چرب کنند و ایضا این تدبیر
آنرا نفع کند که صفحه آهن تافته را گرم کنند بعده بران روغن بنفشه اندازند و دخان آن رسانند و این سریع الزوال است مع قطع اسباب محادثه آن و از آنها
اگر بسبب داخل بود استفراغ صاحب آن بحسب امکان مع استعمال قوانین او نمایند و شیر خر بنوشانند و جالینوس ذکر کرده که میطلوس را تشقق شعر سر
عارض شده از اخلاط شور که در خون او متولد شده بود پس بکثرت استفراغ بر خویش نمود و تشقق مع لزوم استفراغ زیاده گردید حتی که طلب مشوره از من نمود و من
دران وقت هیجده ساله بودم پس تعدیل او باغذیه سهل التغذیه مولد رطوبت شیرین در بدن او نمودم بعده شیر خر نوشانیدم و آن مرض زائل شد
و شعر او وافر گردید و این قسم نیز سریع الزوال است هرگاه مقابله سبب موجب او کنند و ابن سینا گفته که این مرض بسیار در حبس حادث شد

و بشستن ادمان اکل ملح و شور بود و بعد ظهور این علت مداومت تناول هلیله مربی و غسل شعر ببرگ خوخ مع خطمی نمود و آن زائل گردید

نموست شعر

و این علتی ست که در سر بهیئت ظاهر شود و چنان نماید که گویا تمام موی سر را بروغن بد بو چرب کرده اند حتی که کلاه یا دستار که بر سر نهند تمام ملوث گردد چنانکه روغن بران ریخته است و سبب این سوء مزاج غذای شعر و کثرت اوست علاج تنقیه معده و دماغ بمسهل بلغم و حب ایارج نماید و اطریفل صغیر خورند و اول ادویه جالی و منظف مثل نوشادر و سبوس و تخم خربزه و مغز بادام تلخ را در آب بجوشانند و سر را از آن بشویند و بعد از چند روز ادویه قابض مسام و مانع خروج بخار چون آس و بلوط و جوز السرو در روغن زیتون و سرکه آمیخته در سر اندازند و یا جهت تنقیح مواد مطبوخ اسطوخودوس علوی خان [illegible] و بعد حصول تنقیح تنقیه بدن و دماغ بایارجات کبار کرده اطریفل اسطوخودوس علوی خان بدهند و سر را بادویه مجلیه مانند سبوس نخود و گندم و برگ سرو و نمک طعام هر یک ده درم [illegible] جوشانیده بشویند و بعده بطبیخ ادویه قابضه چون تخم مورد و بلوط و کنار و جوز السرو و [illegible] سنبل الطیب زرنباد و اشنه هر یک یک درم بورق چهارم حصه در روغن خیری آمیخته بمالند و دیگر تنها بر سر مالیدن بالغ النفع ست ابن الیاس گوید که علاجش تنقیه معده بقی از آب ترب و شبت و تخم خربزه و اصل السوس و بادیان و عسل و نمک ست و تنقیه سر بخوردن حب ایارج و هر صبح اطریفل یک مثقال تناول کنند و عقب آن گلاب ده درم بنوشند و تنقیه تام آب دریای شور یا آبیکه دران نمک و پودینه پخته باشند بر سر ریزند بعده تغسیل سر بآب مطبوخ آس تازه و بلوط و جوز السرو کنند طبری گوید که بعد رعایت قوانین استفراغ تنقیه او بایارج و اطریفل مقوی بایارج و مانند آن انچه منقی معده و سر باشد باید کرد و شستن سر ببرگ حنا و برگ خبازی و مالش او بعد ازان بزیت [illegible] و ایضا غسل او بآب نوشادر مع سدر و غسل او بفصل خربزه و تخم آن و مغز آن و [illegible] آبیکه دران برگ مورد و جوز السرو و عفص و بلوط و سبوس کشنیز جوشانیده باشند و ابن زهر گفته که این مرض [illegible] بن عباس را عارض شده معالجه او بعد تنقیه بغسل او از آب شب یمانی یکبار و بآب بادام [illegible] یکبار هر روز نموده [illegible] حتی که بعد ازان شکایت [illegible] مزاج [illegible] خود میکرد و ابن سیار گوید که [illegible] خاکستر او را با سرکه و لعاب اسپغول آمیخته سر را بشویند که اثر نیک کند و گاهی لبث این علت طول کند [illegible] از اطعمه غلیظه [illegible]

شیب

یعنی سفید شدن موی و این بسبب ضعف حرارت غریزی و کثرت بلغم بود و قرشی گوید که شیب دو قسم ست طبیعی و غیر طبیعی و سبب طبیعی [illegible] غذائیست که مو گردد و این رای جالینوس ست و یا استحاله او برنگ بلغم و این رای ارسطاطالیس ست و سبب غیر طبیعی افراط [illegible] است پس مو سفید گردد چنانچه [illegible] بسبب نیافتن آب سفید میشود و این بعقب امراض حاده محرقه مجففه میباشد و شیخ میفرماید مادام که خون بدن چرب و غلیظ [illegible] موی سیاه میباشد و چون [illegible] مو سفید میگردد و انطاکی گوید که سبب عروض شیب در غیر وقت او استیلای مائیت بر خون و قلت دسومت غذا است و از [illegible] افکار و امراض نیز عارض میشود علاج اگر پیش از چهل سال مو سفید گردد تنقیه بلغم بقی و مسهل کنند و اطریفل و آمله مربی خورند و اگر سفیدی بسیار شود خضاب کنند و گیلانی گوید که هرگاه شیب قبل وقت او ظاهر شود میباید که از اغذیه مولد بلغم اجتناب کنند و طعام لحوم بریان و قلیه با [illegible] گنجشک و [illegible] و کبوتر بچه و پرندگان [illegible] و مانند آن سازند و شراب صرف کهنه بنوشند و اطریفل صغیر هر روز و کبیر [illegible] هر هفته یکبار و کلکلانج گاه گاهی تناول نمایند و دیگر تدبیر که منع از تولد بلغم کند بعمل آرند و ایضا معالجه شیب که در غیر وقت او باشد بچند وجه کرده میشود یکی تنقیه بدن و دماغ بایارج صغیر و مانند آن دوم استعمال قی سوم استعمال غرغره چهارم تناول معاجین حاره مثل اطریفل صغیر و کبیر و هلیله مربی و استعمال [illegible] و تریاق و در هر سال [illegible] صفت معجون برای کسیکه شیب او را در غیر وقت [illegible] هلیله سیاه ده درم هلیله [illegible] پنج درم فلفل دو و نیم درم زنجبیل و گل سرخ [illegible] هر واحد یک نیم درم کندر و طباشیر سفید هر واحد پنج درم صندل سفید و تخم کاسنی هر واحد سه درم کوفته بیخته بعسل هلیله مربی [illegible] شربتی سه درم [illegible] تدبیر [illegible] مثل قلیها و مشویات و مطجنات همه بدارچینی و زیره

و کرویا و مانند آن و کوامیخ و واجبست پرهیز از حموضات و مبردات مثل لبنیات و فواکه رطب و سکر متواتر و استعمال گلاب کافور و کثرت استحمام و شستن
شستن موی با آبیکه دران حنظل و شونیز و مانند آن پخته باشد و مهتم مالش بروغنها که دران ادویهٔ حاره قابضه باشند و انطاکی گوید که علاج شیب استعمال
بلغم ست خصوصاً ایارج فیقرا و خوردن معاجین گرم و هر غذای گرم مثل اطریفلات و تخمیش قلیها بزر و ادویه و بطبیخ جوز السرو و لیشونیز و اکثار خوردن اسطوخودوس
و انواع هلیله و مالش بروغن پسته و جوز و قطران و زیت کنند تا ابطاء شیب سویدی مینویسد که خوردن سفوف آمله هر روز و کذا اسطوخودوس بشکر
و کذا نسرین خشک سوده یک درم بسیار روزها و کذا زنجبیل هندی یک درم هلیله سیاه چهار درم نانخواه دو درم عسل کف گرفته دو وزن ادویه سرشته
هر روز هفت درم و کذا هلیلهٔ کابلی یک عدد هر روز ناشتا بر نهار یکسال کامل و انداختن قطران در هر چهار روز یکبار در سر و کذا پوست بلوط بشراب کهنه سوده و مالیدن بروغن پسته و کذا زیتون
دشتی و کذا ردیاه زنده در آب گرم و زیت انداخته بجوشانند تا مهرا شود و پس صاف کرده باز بپزند تا آب فانی شود و روغن بماند لیده صاف کرده شش ماه بدارند و
بعد ازان بر موی بمالند و شستن مو بطبیخ جوز المقیء واحداً نافع و مبطی شیب ست شیخ میفرماید که اشیای مبطی شیب دو نوع ست یکی تدبیر اسباب اول دوم
تدبیر آنکه بنفس شعر رسانیده شود اما اول استفراغ خلط بلغمی ست هر وقت و خصوصاً ایارج بطعام و ایضاً بحقنه و راحت داده و اعاده نمایند بعد ازان معاجین
و ادویهٔ شیبیه که ذکر میکنیم استعمال کنند مع استعمال اغذیهٔ حسن الکیموس باعتدال از جنس آنکه ازان خون محمود متین پیدا شود از قسم قلیها و طبیخات
و کبابات و مشویات سوای شوربا و ثرید و جهد کنند تا بقدر باشد که این اصل ست چه هر گاه هضم فاسد شود خون فساد پذیرد و واجبست که دران
مزاج بسیار رطب باشد ابازیر گرم مثل خردل و فلفل و توابل و کوامیخ و مری و خصوصاً بر نهار و حقنه زنجبیل استعمال نمایند و بر شراب اندک صرف اقتصار کنند
و اجتناب از فواکه و بقول رطبه و شیر و ماهی و هریسه عصیده و نوشیدن آب بسیار و فصد بسیار و کندن موی و سکر مفرط و جماع کثیر و مس کردن مثل
کافور و گلاب و روغن یاسمین و شیر و اجتناب از کثرت استعمال آب شیرین با استحمام و اگر بعمل آرند آنرا بزودی خشک و نشف کنند با آنکه شستن موی حافظ
قوت اوست پس اگر استحمام نمایند مثل تخم حنظل و شونیز و بورق و زهرهٔ گاو بطریق غسول استعمال کنند و اما معاجین غایتاً آنکه تقلیل مادهٔ بلغم و ابطاء
شیب کنند مثل خایند هلیلهٔ کابلی ست هر روز یکی و طریق آن که این گاهی حفظ شباب تا آخر عمر کند و همچنین اطریفلات صغیر و کبیر و معجون خبث الحدید
و بهتر ازان آنست که دران شب باشد و ازین قبیل ست که بگیرند هلیلهٔ سیاه و آمله هر واحد یکجزو عسل بلادر ازبلادر براه ربع جزو و بماده روغن گاو بیامیزند
و بعسل معجون سازند و استعمال کنند و این بسیار قویست و واجبست که اندک اندک بقدریکه اثر حرارت پیدا نکند استعمال کنند و اتقریا و مثرودیطوس
و تریاق هر واحد قویست و لحوم افاعی حافظ شباب و قوتست چون عادت خوردن آن کرده شود و صفت معجون معتدل چنین بگیرند هلیلهٔ سیاه و بزنگ کابلی
و دار فلفل و آمله و گاهی بدل دار فلفل و خبث الحدید میکنند و شکر و ازین اطریفل سازند و ازجمله مجرب اینست که بگیرند زنجبیل و هلیلهٔ کابلی و دار فلفل
مساوی و استعمال کنند و ایضاً بگیرند هلیلهٔ کابلی بست درم خبث الحدید چهار درم خار انقوین پنج درم زنجبیل و دار فلفل و فلفل هر واحد سه درم عسل
سرشته استعمال کنند و لازمست که این شیبیات یکسال کامل تناول نماید و هرگاه مثل این معاجین بخورد تا نیم روز بران صبر کند بعده
غذا تناول نماید و لطوخات نافع از شیب جمیع روغنهای گرم مقوی و همه سیالات که مشابه این در طبع باشد حافظ مزاج شعر بر حرارت غریزیه است
با آنچه از غذا دران نافذ شود متکرج نگردد و آن مثل قطران ست چون بدان طلا کنند و چهار ساعت بدارند بعده در حمام داخل شوند و ایضاً
این علاج برای صاحب سیاریه مزاج ست و همچنین نفت رطب سائل رقیق و کذا زفت و روغن قسط که این بسیار قویست و روغن بان و روغن شونیز قویتر ازو
چیزیست و روغن مرتب از تخم حنظل و روغن خردل و روغن حب قوی اینست که بگیرند روغن خردل و زهره روغن شونیز آنچه که دران شونیز بپزند پس ازان
حنظل بپزند بعد آن یا همراه آن و زیت از زیتون بری برآورده و چون ادامت مالش بدان هر روز کنند منع شیب نماید و روغن جید زیت
انفاق سعد و قسط و سنبل هکذا نیم اوقیه و اظفار الطیب نیم اوقیه و قصب الذریره اوقیه ادویه را در روغن بپزند تا سوم حصه بماند و بپاید در آب تا آنکه آب بقوت
و خوب آشامد کنند بعده زیت را دران آب بپزند تا آنکه آب برود و صواب تر در هیچ وقت آنست که مقدار زیت کم نمایند و بر یکنیم قسط اقتصار کنند و بدان بگیرند

اقاقیا یک اوقیه و در شراب گذاخته خوب بسایند و مخلوط نموده استعمال کنند روغن حبیه بگیرند روغن بنفشه دانه و روغن آس و روغن آمله مساوی از جمله یک رطل بسپاسه
سی و سلیخه و سنبل الطیب و شونیز و قرنفل و تخم حنظل و قسط و عود خام و فقاح اذخر و قصب الذریره اجزا برابر از جمله صد درم در آب حنظل اگر یافته شود یا
در آب پوست جوز چهار رطل تر نشانند هرگاه آب نصف بماند بر آن روغن انداخته هموار بپزند تا آنکه روغن بماند و آب برود و صاف کرده استعمال نمایند
مطبوخ جید که آن شیب نو را ببرد بگیرند اقاقیا و مازو و حلیله و بزر البنج و کشنیز خشک و سنبل و لادن و عصاره پوست جوز خشک کرده و عصاره
شقائق النعمان خشک کرده و زنگ آهن و روسختج و شب سیاه و اقراص باریک بسازند و خشک کرده در هر ماه سه مرتبه به آب آمله یا آب آس طلا کنند
غلوف جید بگیرند بلیله سیاه آمله مازو هر واحد ده درم لادن بیست درم برگ آس حب آن هر یک سی درم در سه رطل زیت اندازند و در آن سه روز
بگذارند پس بجوشانند تا آنکه غلیظ گردد و بدان غلاف سازند و از آنچه پیش از ما و در زمانه ما آنرا تجربه کرده اند شرب زاج سرخ بلخی بوزن یک درم ست که
موی سفید را بنیاد از و بدل آن موی سیاه بر دیاند لیکن متحمل او قوی البدن مرطوب شود و لازم ست که بعد آن آنچه منقی ریه و مرطب او باشد استعمال نمایند
ابو منصور گوید کسیکه اراده کند که موی او زود سفید نشود ادمان تناول اطریفل صغیر هر روز بقدر جوز نماید و اقاربه قلیها و غیره و ترک چیزیکه از شیر بسازند
و حلوا و شرب آب یخ و غیر آن که در قول شیخ گذشت بعمل آرد و بمری نعلی سود کند و برناشتا آنرا بنوشد و چقندر بجز دل بخورد و اگر آنرا حرارت بهم رسد سکنجبین
او بسر که سکنجبین نماید و از تخمه حذر کند و در روغنهای مقوی شعر بمالد و طریق کسیکه اراده لاغر کردن بدن او کنند سلوک نماید و از آنچه ابطاء شیب
و اسقاط موی سفید کند ادمان تناول بلادر ست و معهذا آنچه منع شیب و تقویت شعر نماید آنست که موی را بابونه و الشونیز و شقائق و پوست جوز
و لادن و شب و جوز السرو و سعد و وسمه و خطمی و مازو و درخت آمیخته استعمال کنند و هر که اراده کند که موی او بسرعت سفید گردد حمام دائم استعمال نماید و موی را
با بابونه و گلاب و آب نسرین و بنفشه بشوید و بروغن بنفشه و یاسمین چرب دارد و سعوط یا بینا کند و بکبریت بخور ده و لزوم راحت و مسکن بارد و رطب
نماید و برناشتا آب سرد بنوشد و ضد او تدبیریکه مذکور شد استعمال کند ابن الیاس گوید که آنچه ابطاء شیب و دفع حدوث او قبل زمانه او کند تنقیه بدن
از خلط بلغمی ست در هر سال یکبار یا دو بار بقی و اسهال بحب ایارج و حب صبر و مطبوخ ترید و مقوی بصر غاریقون و از اطعمه مولد بلغم و کدورت غم حذر نمایند
و چیزیکه مزاج را بسوی اعتدال گرداند و تغلیظ اخلاط کند از قلیها با مصالح گرم و لحوم صید استعمال کنند و اطریفل صغیر و کبیر در هر هفته دو مرتبه بخورند و بلیله مربی تناول
نمایند و کلکلانج در هر ماه دو بار تناول کنند و سر را بخردل سوده بشویند و تناول کواميخ مالحه ایشان را نفع دهد و روغن قنا دیان بر سر بمالند بعضی اطبا
از مهرالیس نقل کرده اند که اگر شخصی که سر و ریش او سفید باشد زهره خطاف سعوط نماید موی او سیاه گردد و صاحب جامع گفته که این مجرب ست و از انطاکی نقل
میکنند که خوردن دو حبه دماغ خرگوش یا دو اوقیه شیر تازه هر روز تا یکهفته منع شیب میکند و همچنین است اکتحال اسطوخودوس بماء العسل و مداومت نهادن هلیله سیاه
در دهن تغیر شیب می ماند و مو سیاهی بعد یکسال میکند گیلانی مینویسد که بعضی مجربین را دیدیم که عمر ایشان هفتاد سال رسیده بود و از موی سر و ریش
یکی هم سفید نشده بود و ایشان هر صبح یک هلیله مربی شسته در دهن میگرفتند و آنرا در دهن میگذاشتند و لعاب او بخیر رسانیدند و دندان بدان و بعد
آن غیر میبردند تا آنکه همه هلیله میگداخت بعده ختم اوحی انداختند ذکر خضابات مخفی نیست که نسخهای خضاب بسیار ست از انجمله آنچه تجربه بعض مجربین
در آمده بعرض تسوید می در آید بگیرند وسمه بگیرند و حنا سبز هر دو هر دو را در آبیکه اندران آمله خیسانیده باشند خمیر کنند و دو گھڑی در آفتاب بگذارند بعد آن
استعمال کنند ایضاً که بر ده گھڑی اثر میکند مازو چهار حصه سنگ راسخ ده حصه نوشادر یک حصه شب یمانی نیم حصه مازو را در گلخن بریان کنند تا سوخته سیاه شود
پس همه ادویه را باریک سائیده در ظرف آهنی نهند و آب آمله آمیخته بدسته آهنی خوب صلایه کنند اول موی را بآب طبیخ آمله بشویند بعده آن خضاب کنند و بعد از
دو گھڑی آب آمله پس بآب گرم بشویند ایضاً خضاب تیزاب فاروقی بگیرند ورق نقره و در تیزاب فاروقی چندان بسایند که حل شود و باشانه اسرب بعد از
تصفیه موی بالند و طریق بر آوردن تیزاب فاروقی آنست که شوره ده ماشه زاج سفید شش ماشه کسیس دوازده ماشه همه را نیکو کوب کرده در قرع و انبیق
با تش ملائم بچکانند و باید که دهن قرع را بگل حکمت کنند و هرگاه بخار سرخ نماید آتش را موقوف نمایند نوع دیگر معمول مولوی غلام رسول مرحوم

نیله توتهه و شوره هر یک چهار توله پهٹکری و آب چاه هر واحد یکتوله از جمله تیزاب کشند پس در یکتوله این تیزاب برادهٔ نقره یکماشه گلاب ده ماشه انداخته دوازده
روز بدارند بعده ازشانه بعمل آرند نوع دیگر نسخهٔ ذکائی توتیای سبز زاج سفید شوره قلمی هر واحد پاو سیر هر سه را خشک در قرع انبیق انداخته باتش ملائم
عرق کشند بعده ازان سه توله ورق نقره در ظرف آن عرق انداخته نگاه دارند تاآنکه ورق حل شود پس چهار دام ازین عرق در یک سیر گلاب حل کرده مسواک را بدان
تر نموده بر موی سفید بمالند و چون خشک شود دیگر بمالند خضاب منقول از بیاض استاد مرحوم مرداسنگ شش ماشه چونه پان چهار ماشه گل ملتانی شش ماشه
اول مرداسنگ و گل را صلایه کرده بعده چونه انداخته با آب خوب حل کنند و بر مو طلا کرده برگ بیدانجیر بران بندند و بعد پنج شش گهڑی با آب گرم بشویند و
روغن بمالند و در نسخهٔ معمول حکیم شریف خان وزن هر سه ادویه مساویست ایضاً اسهل و عجیب سنگجراحت و چونه سنگ هر یک دو دام مرداسنگ چهار ماشه سرمه سا
کرده بقدر احتیاج در آب حل ساخته طلا نمایند و بالائش برگ پان بندند در مدت کم از یکساعت رنگ غریب میکند و در نسخهٔ حکیم غلام امام وزن سنگجراحت و چونه
هر یک نیم پاو و مرداسنگ دو دام ست ایضاً که بتجربه رسیده بگیرند مازوی سبز یکتوله یا و بالا در ظرف آهنی بروغن سیاه بریان نمایند هرگاه مازو نرم شود فرود
آورده در پارچه ململ بسته اندر خاکستر دفن کنند تا سه روز پس برآورده با توتیای سبز مازو ده سرخ نمک لاهوری هفت سرخ در ظرف آهنی اندک آهن آب
آمله اندک انداخته خوب بسایند هرگاه مثل مرهم گردد خضاب سازند و بعد یکپاس به آب آمله بشویند پس اگر جائی بر جلد سیاهی بماند صابون بمالند و حاجت بستن
ندارد والا بدفعهٔ اول برگ بیدانجیر یا پان بایست روغن از عنایات حضرت ارشادمآبی دام برکاتهم آب پهل خام مجل چهار توله برادهٔ فولاد مکتوله کسیس شش ماشه
کالی بکهار ده ماشه روغن کنجد نیم پاو همه ادویه در روغن دو گهڑی کهرل کرده در آوند آهنی بند نموده زیر زمین دفن کنند و بعد چهل روز برآورده روغن بکار برند
نوع دیگر از مجربات مولوی عبد القادر مرحوم کبری اینه یا ده آثار مازو برادهٔ فولاد هر یک سه دام انار ترش یاد آثار روغن کنجد سیاه سه پاو ادویه کوفته با روغن در
ظرف گلی کهنه انداخته در سرگین تا چهل روز دفن کنند بعده برآورده آن روغن را بمالند جرجانی از شیخ الرئیس نقل کرده که در کتب طب نسخهای روغن خضاب
ذکر کرده اند و گمان برده اند که آن موی را سیاه کند و از تجربه معلوم شده که روغن قوت ادویه از موی باز دارد و حائل گردد میان آن قوت و موی و دران نفع نکند
مگر وقتیکه سخت قوی بود یا آنرا احتیاج عظیم باشد و این توقع قوت سخت از دوائی توان بود که رنگ او قوی تر از همه بود و پایدارتر چون زنگار آهن و چون زنگار
اسرب و مثل آب پوست جوز پس بهانا ممکن است که اگر قوت این امثال این چیزها در روغن تیکدار ده بسیار قوت ادویه که آنرا بدرقه کنند چون سرکه خمر و غیره
و بدو خضابها که بدان موی را رنگین سازند سه نوع است یکی سیاه کننده دوم اشقر کننده سوم سفید کننده و اول چیز خضابهای سیاه کننده ذکر کنیم باید دانست که اهل
خضابها که بران اجماع مردم شده حنا و وسمه است و اثر آنها بحسب اختلاف استعدادات موها مختلف بود و رسم چنانست که مردم اول حنا بر بندند و یکساعت
یا بیشتر صبر کنند پس بشویند و وسمه بر نهند و همچنان صبر کنند و هر چند صبر بیشتر کنند بهتر بود و بعضی مردم حنا و وسمه هم بر هم نهند و بعضی بر حنا تنها
اقتصار کنند و بر اشقر کردن موی راضی شوند و بعضی وسمه تنها بر نهند و رنگ طاوسی کنند و وسمه سبزی زودتر رنگ گیرد لیکن طاوسی تر بود و رنگ
وسمه کرمانی کمتر بود و دیرتر گیرد لیکن سیاه تر بود و تطول پس آن کمتر بود و اگر خواهند که رنگ وسمه هر رنگ موی کنند و شقرت باطل گردد پس آنکه موی را
از وسمه شسته باشند باید که بار دیگر حنا بر نهند و روز دیگر بشویند و اگر قبل وسمه آنرا استعمال کنند منع تطول پس نماید و بعضی مردم وسمه و حنا هر دو بیامیزند و آب
سماق یا آب انار یا آب رائب یا معصل یا آب پوست جوز بادی بیامیزند و این همه معین اند بر سیاهی و بعضی وسمه و حنا را با آبی آمیزند که دران مرداسنگ و کاه
جوش دهند یا در آفتاب نهند تا آنکه صوف سفید که دران تر کنند سیاه شود پس نگاه دارند و این نیز نیکوست و اگر یک درم قرنفل کوفته بیخته در خضاب داخل
کنند موی را سیاه تر کند و مضرت آن از دماغ باز دارد **تدارک مضرتهای خضاب** اکثر اقسام خضاب دماغ را سرد و ضعیف و فاسد کند و مستعد نزله
و زکام و سکته و مانند آن گرداند پس صواب آنست که در خضاب چیزی گرم خوشبو که دماغ را قوت دهد چون مشک و قرنفل و لادن و مانند آن داخل کنند یا بعد آن استعمال
نماید و گاهی از خضاب موی راست و درشت مثل و تر گردد و جودت او زائل شود و وضع او بد نما گردد و تدارک این چنان باید کرد که با خضاب چیزیکه موی را
باریک کند و مجعد گرداند بیامیزند و گاهی موی را خشک کند و موی شکسته گردد و تدارک او اینست که عقب خضاب مثل روغن بنفشه و روغن خیری بمالند و گاهی

ازخضاب

از خضاب بشره سیاه شود آن سیاهی را باز نخود یا آرد باقلا بشویند. و روغن گرم آن سیاهی را زود بشوید

از احوال شعر آنچه تعلق بزینت دارد

و آن حفظ شعر از انتشار و تسوید و تطویل و انبات موی و غیر آنست که مسطور میگردد و اکثر ادویه حافظ شعر از سقوط در باب انتشار شعر مذکور شد و آن مثل لادن و آس و پرسیاوشان و گل شقایق و سنبل و مصطکی و سعد و تخم چقندر و تخم کرفس آمله و خاکستر پوست صنوبر و اقاقیا و مازو و سبب چون ازین ادویه روغن مرتب سازند و این روغن مخترع حکیم علی در حفظ موی از سقوط و دراز و سیاه و انبوه کردن آن بی نظیر است صفت آن پرسیاوشان طباشیر پوست سماق زرورد گلنار مصطکی هر واحد یکجزو لادن پوست انار و فوفل پوست هلیله هر یک سه جزو پوست بلیله ازو سبز هر یک سه جزو آمله منقی پنج جزو برگ مورد دوازده جزو ادویه نیمکوفته یک شبانه روز در آب تر کرده بآتش ملائم بپزند تا قوت ادویه در آب در آید و بدست خوب بمالند و صاف کنند بنحویکه جرم دوا همراه آب نمانده باشد پس روغن کنجد خالص پنجاه جزو روغن گل پنجاه جزو اضافه نموده بآتش نرم بجوشانند و برهم میزده باشند و در آخر آن قرص جرم ادویه که بیشتر شود اول بیرون آرند و سرد کرده در ظرفی کنند بعد آن روغن گرم را [illegible] نموده بران ریزند و همچنان نگاهدارند و باید که در آخر احتیاط کنند که هم آب نماند و هم روغن نسوزد و ایضاً دوام تدهین بروغنهای دیگر که در آن حرارت لطیف و قبض باشد چون روغن لادن و روغن مورد و امثال آن حافظ مو باشد و کذا دوام استعمال شانه لیکن در وقت گرسنگی شانه نکنند که در گرسنگی موی بسیار فرو می آید و باید که نخستین موها را باب چقندر بشویند بعده ادویه بکار برند و اگر آب چقندر قدری خردل آمیزند بهتر باشد و ادویه مفرده مطول شعر و منبت آن شستن موی بطبیخ درخت کنجد و کذا بنقیع کنجد و عنبر مقشر و کذا برگ بنفشه که مجرب سوده است و کذا برگ مشمش و غلاف سبز برگ کنجد خشک سوده بروغن آس آمیخته و کذا برگ خطمی و حنا مساوی و کذا الشاک شتر سوخته بروغن حنا آمیخته و کذا برگ غار و برگ آس و برگ آزاددرخت هر واحد ده درم و قیمولیا(?) لادن سه درم باب آس حل کرده و کذا برگ شاهتره(?) و کذا بیخ نی فارسی سوخته و حنا برابر و در سر انداختن برگ آزاددرخت با مجید حنا و کذا زجاج بروغن زیتون و کذا خاکستر پرسیاوشان بروغن آس و کذا [illegible] که شوی کرده باشند سوخته بروغن آس آمیخته و کذا روغن ابرسا و کذا بیخ ابرسا مطبوخ بسرکه که مجرب است و کذا قیصوم و کذا عرق مقطر موی انسان و کذا روغن پنبه دانه و کذا مرتشیشا هر واحد منبت و مطول شعر است و در بیاض اوستاد مرحوم از اهل هند منقول است که تخم [illegible] آب سوده بطور طلا در سر اندازند که موی نرم و دراز شوند و برای درازی موی مژگان و ابرو پوست مار سوخته خاکستر آن با روغن زیت بمالند و اگر تخم کدوی تلخ ده دانه روزه آنرا شیر میش که از سه ماه زائیده باشد تر کرده نگاهدارند که همه شیر جذب شود و در سایه خشک کنند و همین طور سه مرتبه جذب شیر نمایند و خشک سازند بعده در چرخ روغن گران روغن بر آرند و هر وقت که روغن حنظلی در سر اندازند چهار ماشه ازین روغن هم آمیخته بکار برند موی را دراز کند و اگر گل گوزهل(?) یک حصه در سه حصه هلیله قسم اول انداخته تا چهار روز در شیشه نگاهدارند بعد از آن هلیله مذکور بر موی بمالند موی را سیاه گرداند

ادویه مرکبه که موی را دراز و سیاه گرداند اشنان [illegible] در بنادسکاکائی(?) هر واحد یکدام صمغ عربی نیمدام کنجد سیاه ناجیل کهنه هر واحد دو دام ادویه را کوفته بیخته نگاهدارند و بقدر ده دو دام گرفته در آب و روغن یاسمین آمیخته بر آتش گذارند و بپزند و بر بیخ موها بمالند و بعد از سه گهری باب نیم گرم غسل کنند که برای سیاهی و درازی موی معمول است **ایضاً** که برای درازی و سیاهی موی مجرب غریب است مغز تخم شریفه برگ کنار هر دو مساوی سائیده بقدر ده دام بر بیخ موها بمالند و بعد یک پاس باب نیم گرم بشویند اما باید که آب بچشم نرود **ایضاً** مطول شعر آمله یکدام باریک سائیده در سفیده بیضه مرغ یکعدد روغن [illegible] نیمدام خیرات(?) چهار دام خوب ممزوج نموده شب بر سر بمالند و صبح باب گرم بشویند تا ده هفته **روغن لادن** که موی را سیاه کند و دراز گرداند و از افتادن نگاهدارد لادن بسفایج(?) هندی حماما حضض(?) هلیله کابلی(?) آمله هر یک پنج درم کوفته در سه رطل آب بپزند تا یک رطل آید صاف کرده یک رطل روغن کنجد بران ریخته بجوشانند تا آب برود و روغن بماند هر روز سر را باب برگ کنجد و برگ چقندر بشویند و این روغن بمالند **روغن شقائق** موها را دراز کند و ریخته را بر آورد تخم مورد برگ مورد تخم کرفس تخم چقندر گل شقائق پوست جوز تر لادن پرسیاوشان هر یک پنج درم نیمکوفته در نیم من آب آمله یکشب بخیسانند و جوش دهند و با نیم رطل روغن مورد باز بجوشانند تا آب سوخته روغن بماند **روغن عجیب** حفظ موی از سقوط و دراز کردن آن و سیاه میکند و زرد میرویاند و جعودت میکند برگ آس و آمله

هر یک ده اوقیه پوست بلیله هر یک پنج اوقیه مصطکی و پرسیاوشان لادن هر یک یک اوقیه و برنج طباشیر نیم اوقیه قرنفل دو نیم اوقیه کوفته بیخته در سه رطل آب بجوشانند و از پارچهٔ متخلخل صاف کنند و با ده رطل روغن گل بر آتش ملایم بپزند و ثفل که باقی مانده است آنرا نیز در دو رطل آب علیحده بجوشانند پس خوب مالیده بپارچهٔ متخلخل صاف نموده اضافه کرده باتش ملایم جوش دهند تا که آب بپرد و روغن بماند پس ثفل که در روغن باشد گرفته در شیشهٔ دهن فراخ کنند پس عنبر بران ریزند و عنبر اشهب قسیم مع ثفل نگاه دارند و وقت حاجت استعمال کنند طلائیکه موی را دراز و انبوه گرداند دندان فیل سوخته رسوت مساوی بسایند و بآب حب (?) بسرشند و بر موی طلا نمایند قرص برای درازی موی آمله یک آثار سکاکائی نیم آثار صمغ دوازده دام شیر میش پنج آثار همه ادویه را در ظرف آهنی انداخته بر آتش گذارند و دو آثار شیر اول داخل کرده بپزند تا آنکه شیر خشک شود پس دو آثار شیر دیگر اندازند باز دیگر چون شیر جذب شود باز یک آثار شیر باقی انداخته بپزند و در اثنای پختن کفگیر آهنی میگردانیده باشند چون بسته شود قرص برابر فلوس بندند و خشک گردانند وقت حاجت قرص را در آب تر نمایند وقتیکه نرم شود باریک سائیده نیم گرم طلا نمایند قرص که در تسوید و تطویل شعر مجربست آمله خشک چهار دام مازوی سبز دو نیم دام قرنفل پوست انار بلیله زنگی پوست هلیله زرد برگ مورد ماهی خرد زرنب هر یک یک دام لوچیان نیم پاو بزر البنج چهار دام اول لوچیان را در پوتلی بسته با سرکه در آن ... ساخته باشند تر کرده بسایند که با این طور نرم سحق میشود پس ادویه دیگر کوفته بیخته با لوچیان آمیخته در سرکه اجمود و اجواین خراسانی جوشانیده باشند هشت پاس کهرل نموده قرص ساخته نگاه دارند و در شیر میش نیز کهرل کردن مناسب است نزد حاجت با آب بزر البنج و کرفس سائیده بر سر و ریش طلا سازند **اقوال اکابر** شیخ میفرماید که اکثر مطولات شعر چیزهائیست که در جوهر آنها لزوجت باشد و ممکن بود که از آن لزوجت موی انعقاد کند و آنرا در غذای خود صرف نماید و آن مثل برگ کنجد و برگ کدو و دهنهائیست که در آن حرارت و قبض باشد مثل روغن سوسن محرق ... یا آن روغن تنها و روغن حنا و روغن آس خاصةً و نفع میکند این را شستن سر بمطبوخ خطمی و آنچه درین نفع کند آنست که بگیرند لادن و آنرا در قدح مطین بر آتش نرم انگشت نزیت بگدازند و بران قدری مغز خسته زرد آلوی تلخ سوخته پاشیده بر آتش خوب ممزوج سازند و استعمال کنند و برگ آزاد درخت و آب برگ آزاد درخت خاصیت نبات است و بزرکتان سوخته بروغن کنجد استعمال کردن نافع مرکب بگیرند برگ آزاد درخت و پرسیاوشان نورهی مرکی و آمله و در بعض غسولات سر و قسم بر سر غلات نمایند و ایضاً خردل و بلبنج چقندر داخل کرده بدان سر بشویند بعد آن بروغن مورد یا بروغن آمله چرب کنند مرکب جید بگیرند زهرهٔ گاو و زهرهٔ گرگ و بلیله کابلی و بلیله و آمله و ساذج و ازان و مازوی درسته هر واحد بگیرند و سائیده با آب عنب الثعلب هفت روز تر کنند بعده خشک کرده بطریق طلا استعمال کنند بعد شستن سر و ریش بآب و عسل و زجاج سوده ایضاً جو مقشر سی درم آمله بست درم هر دو را در آب بیست چند خوب بپزند تا آب قوت آنها بگیرد و قریب یک رطل باقی ماند پس صاف کرده درین آب روغن بنفشه نصف وزن آب و لادن سه درم و برگ کنجد و برگ خطمی و برگ کدوی تر یا خشک هر یک ده ده درم بپزند تا آنکه آب برود و روغن بماند نسخهٔ دیگر منسوب بکندی شیر آمله بست درم در دو رطل آب تا چهار رطل بپزند قبل ازو روغن ناردین و جو مقشر و اندک لادن بران انداخته بپزند تا آب برود و روغن بماند مجوسی گوید که اشیای مقوی شعر مانع از فساد آن روغن آس و روغنی که در آن آمله و بلیله و مورد تر بخته باشند و روغن لادن و روغن افسنتین و روغن شقائق است **صفت** روغن آس بگیرند برگ آس تازه یک رطل و باریک سائیده روغن کنجد یک رطل شراب ریحانی نیم رطل بجوشانند تا آب برود **صفت** روغن لادن که موی را سیاه و قوی گرداند بگیرند روغن آس یک رطل و در آن لادن یک اوقیه یک شبانه روز تر کنند بعده در دیگ دو ته بپزند تا لادن حل شود بردارند و وقت حاجت استعمال نمایند **صفت** روغن آمله بگیرند آمله منقی از خسته و آس و پوست بیخ صنوبر مساوی و در آب خوب بجوشانند پس صاف کرده نیم وزن آن روغن کنجد انداخته باتش ملایم در دیگ دو ته بپزند تا آنکه آب فانی شود و روغن بماند **صفت** روغن افسنتین که مسود شعر و مقوی آنست بگیرند حب الغار و لادن و افسنتین هر واحد یک جزو جوز السرو دو جزو کوفته بیخته در پارچهٔ رقیق بسته در روغن آس یک هفته بخیسانند پس در آن بمالند تا حل شود و در ظرفی برداشته وقت حاجت استعمال کنند **صفت** روغن شقائق بگیرند گل لاله سرخ و در سایه خشک کنند و کوفته بحریر بیخته ده اوقیه ازان بگیرند و در یک رطل روغن آس انداخته بیست روز در آفتاب گذارند پس در ظرفی بردارند و عند الحاجت استعمال نمایند ابن نوح گوید که آنچه تقویت شعر و تطویل آن نماید آنست که ادمان شستن آن

بملیله سیاه و آب ترمس آب چقندر و آرد باقلا و بورق و آب حنظل و زهره نرگاو کنند و یا صبر در آب مورد سوده ساخته در حمام بدان طلا کنند پس بشویند. دائم بروغن آس بروغنهائیکه سابق مذکور شد بمالند و یا بآب چقندر مطبوخ که دران اندک خردل سوده انداخته باشند بشویند صفت روغن آس بگیرند آب برگ آس تر یا خشک جوش داده و ترتیب ست و یا یک رطل بروغن کنجد و یک رطل شراب ریحانی و نیم اوقیه لادن یکشب نگاه دارند پس بآتش نرم در ظرف مضاعف بپزند حتی که آب برود و روغن باقی ماند روغن دیگر که تقویت موی و تطویل آن نماید گل لاله و برگ مورد و پرسیاوشان سنبل الطیب و سعد و تخم چقندر و تخم کرفس و آمله هر یک یک مشت در سه رطل آب بپزند تا نیم رطل بماند پس صاف کرده یک رطل روغن خیری انداخته بپزند تا آنکه آب برود و دران اقاقیا و خاکستر پوست درخت صنوبر هر واحد یک اوقیه آمیخته بر سر و بر ابرو و بر مژه بمالند محمد بن زکریا گوید امید دارم که دوائی بهتر از روغن مصطکی در [illegible] روغن مصطکی که دران لادن سوده باشند برای تساقط شعر بمالند و اگر شدید التساقط باشد روغن مصطکی و روغن آس در گرما کنند و روغن ناردین در سرا و گفته که ادویه التعلیه تورث البرص حذر کنند و خاصه در کسیکه آغاز در نهضت عارض شود که آن گاهی بلای عظیم پیدا کند ابن الیاس گوید که تطویل شعر اولاً بحفظ موجود بروغنهای قابض مثل روغن آس بود بعد ازان بادویه که دران قوت جذب و قبض معاً باشد مثل گل سرخ و آس و آمله و پرسیاوشان و برگ آزاد درخت و مرحوین موی را بدان غلافت نماید و روغنیکه دران حرارتی و قبض باشد مثل روغن افسنتین تطویل و تقویت شعر نماید بعضی متاخرین میگویند که این دوا در تطویل شعر و در تقویت و اثبات او مجربست بگیرند آمله و برگ آزاد درخت و برگ آس هر یک پنج استار خطمی سه استار کوفته بیخته در روغن کنجد صاف یک رطل انداخته در آفتاب یا نزدیک آتش یک هفته بدارند و شب و روز بر بیخ موی بمالند و بعد یک هفته بشویند و سه هفته یا زیاده این عمل نمایند و یا موی را بآب آمله تر کنند بعده برگ آزاد درخت و پرسیاوشان و مورد و آمله و لادن و گل لاله مساوی بآب حنظل صلایه کرده بدان غلافت کنند و گویند که در بن یا شستن موی بنقوع برگ درخت بکاین عظیم الاثر است و کذا برگ نیلوفر باغی و کذا برگ کنجد و کذا خطمی و کذا برگ چقندر بعده روغن آمله که دران سنبل الطیب و اشنه و زرنباد و پرسیاوشان داخل بود در سر اندازند و شستن بنقوع برگ کتان خطمی و پوست بندق هندی بسیار نافع

اثبات شعر

یعنی رویانیدن موی چون رویدن او بطی گردد چنانچه ریش و بروت که دیر بر آید و یا موی ابرو که خفیف باشد قرشی میگوید که موی از بخار دخانی لزج پیدا میشود چون در مسام معتدل در تنگی و فراخی در آید پس قلت شعر و عدم او و قصر او یا بسبب قلت بخار دخانی باشد بجهت نقصان حرارت ولهذا ریش زنان و خواجه سرایان نمی روید و یا بسبب کثرت رطوبت که دخانیت کم شود چنانچه در صبیان و یا بسبب فرط تنگی مسام بباعث برودت مزاج یا یبوست یا تکثف مسام که برای جرم شعر وسعت نکند و یا بسبب کثرت فراخی مسام بجهت حرارت محلله یا رطوبت مسخفه پس ماده شعر جمع نشود و یا بسبب قلت خون که آن مثل ماده ست برای بخار دخانی چنانچه ناقهین را عارض میشود و یا بسبب مانعی از تکون مثل خلط ردی که متشبث در مسام چنانچه در داء الحیه و داء الثعلب و طریق تشخیص این اسباب همانست که در انتثار شعر مسطور شد و کذا اصلاح هر سبب و ایضاً گاهی احتیاج افتد بتعدیل مزاج و توسیع مسام بتحلیل بکثرت حمام اگر سببش تکاثف مسام باشد و بتخفیف آن مثل تنطیل بآب مورد اگر سببش تحلل مفرط و وسعت مسام باشد و اصلاح اخلاط و استفراغ خلط ردی و اگر مسام از سوختن یا سعفه یا قرحه فاسد شده باشد علاج نپذیرد و بالجمله جمیع ادویه مذکوره در داء الثعلب انبات شعر میکند و این روغن بیضه در رویانیدن موی معمول است بیضه مرغ در آب جوشانیده زردی ازان گرفته در آوند آهن یا مس انداخته بر آتش نهند که قریب بسوختن رسد و ظرف را بطرف مائل دارند و از چیزی بفشارند پس برادهٔ عاج و میخال مگس را دران روغن سوده بهر جا که موی نروید طلا کنند و گویند که کاشه سنگ پشت سوخته بروغن بیضه یا روغن گل یا کنجد طلا کردن مجربست و متقدمین را اعتقاد آنست که چون کندش را با روغن بیضه طلا کنند در همه اعضای رویاند حتی که در کف دست و گویند که ضماد مغز سر و باد بالخاصیت عجیب الفعل ست و بقول انطاکی آنچه انبات شعر بسرعت نماید طلای بیضه عنکبوت و خاکستر شیح و قیصوم بروغن بان و زیت و در روغن قثاء الحمار و روغن تخم ترنج و در روغن بادام و سداب ست و گویند که ضماد آرد کرسنه بسرکه سرشته انبات شعر بسرعت میکند.

کذا حیند بیستر و پیه و آرد گندم و کذا زهره غراب کبیر مسمی غداف و کذا زهره سلوی و کذا دماغ شتر بروغن زنبق آمیخته و کذا روغن گندم و کذا روغن بلسان
و کذا روغن آجر و کذا روغن کدوی تلخ و کذا روغن اذخر و اگر بگیرند سرطان نهری پنج عدد و همه را نصف نصف قطع کرده با آب و زیت بپزند تا مهرا شود و آب
بسوزد و زیت بماند پس صاف کرده بردارند پس ریش را زده و برویانند و بالخاصیت مجربست و طلای از روغن شونیز و کذا روغن بادام تلخ و درین باب مجرب بسوی لیست
و دندان فیل سوخته قدری خاکستر آن با شیر بز آمیخته هفت روز جائیکه موی برنیاید بمالند موی برآید و کلونجی سوخته بروغن زیتون آمیخته طلا کردن مفید و خون
بوره ارمنی و نوشادر را سوخته با سرکه کهنه طلا کنند و بسته روز لیشبر دانکر ارد بر سیه ساعت یکبار در رویانیدن موی مجرب حکیم مومن اقوال محربین شیخ میفرماید
که در منبتات شعر قویه علاج قسمی از صلع که علاج او ممکن است و علاج انتشار حواجب مانند آنست و جمیع ادویه که در داء الثعلب ذکر کردیم و جمیع و حب تدابیر از مالیدن بمو و سرخ
کردن او و استعمال محجوم بر آن پس استعمال ادویه قوی در جذب و تحلیل مخاص بداء الثعلب نافع است در صلع و انبات شعر در مرط و در حواجب و لحیه و در پوست
بیخ موی بزیت تقویت و حنا عجیب مع تسوید است و اما ادویه که مجرم باید کرد آنها در ینجاست و اگرچه در داء الثعلب ببید اعتبار چیزیکه در آخر باب حفظ شعر ذکر کردیم
نیز نافعست آن اینست که بگیرند ذراریح تازه که یا بپا و سر آنها قطع کرده در سایه خشک کرده باشند و در روغن بنفشه بسایند و در ان یا در زیت بپزند تا غلیظ گردد
و بقدر حاجت طلا نمایند که آماس کند پس موی بر رویاند و همچنین عسل بلادر است چون بر مواضع تمرط شعر بگذارند و با کندش در روغن بیضه بسایند و بقدر
حاجت طلا کنند که موی بر رویاند و یا بگیرند پشم خر سوخته و قرن سوخته و بروغن کنجد طلا نمایند که این قویست و اما بیضه مور چه بروغن بان از انجمله است
که در منبتات شمار کرده اند و نزد یک عامه مردم آن از نافعات نبات شعر است و آنچه تجربه کرده شده عضا بیست که در خانها میباشد آن را کشته خشک کنند
و سائیده بروغن طلا کنند و ایضا زجاج فرعونی مع زنبق سوده و آنچه خفیف تر از این بود اینست که بگیرند دسته و سلایه از رصاص در ان روغن و روغنهای
معروفه که شعر را نافعست مثل روغن آس یا لادن و مانند آن و یا تخم که معلوم شد و مثل پیه خرس و زرگاو و امثال آن انداخته بسایند تا آنکه قوت رصاص بان
آید و بدان تلطیخ کنند و تقصیب موضع ببرگ انجیر خویش کرد و نیکوست و مائل باندک قوتست و ایضا بگیرند مغز بندق بست عدد و بریان کنند چنانکه
سائیده شود و بروغن زیت آمیخته بکار برند و یا بگیرند حشیشه که آن را خرگوش نامند و قضیب خر و طحال او هر دو بریان هر واحد نیم رطل و لادن بست
اوقیه همه را بیامیزند بعد حل کردن لادن در شراب و استعمال کنند و آنچه فیلغریوس ذکر کرده اینست که بگیرند پیه زرگاو و نمکین نود و شش درم و اشنان
و نافیا هر واحد هیژده درم و بست درم لادن مثل این پرسیاوشان چهل و هشت درم و قضیب خر چهل و هشت درم طحال خر نود و شش درم طحال
و قضیب خر را بریان کنند و سائیده همه را بشراب سه جمع کنند و موی سر تراشیده بدان طلا کنند و پنج روز بدارند پس بشویند و دو روز راحت داده باز اعاده
کنند پس اگر قرحه شود علاج آن موضع بشحم مرغابی کنند و ایضا از قریطین بگیرند یعنی خرگوش شش عدد و خوب خشک کرده و در دیگ گلی گل حکمت
نموده بسوزند و بران برگ عوسج و برگ مورد مثل آن و پرسیاوشان دو اوقیه انداخته بار دیگر در ظرف آبگینه بسوزند بعده سائیده به رطل پیه خرس و مثل آن
روغن ترب آمیخته بردارند و وقت حاجت در روغن خوشبو استعمال کنند و حب الغار در روغن قلقل و در روغن بیاض بخیر همه از معینات انبات شعر اند و ایضا چون
خاکستر قیسوم بزیت کهنه آمیزند موی ریش را که بدیر روید بر رویاند و کذا خاکستر شونیز با آب خصوصا برای موی ابرو و ایضا برای ابرو جوز درخت چندان بسوزند
که سائیده شود و بکیقال خسته خرما بستوراک سوخته و بانزده عدد قلقل همه را آمیخته بروغن گل طلا سازند و ایضا خاکستر قیسوم و بندق سوخته و لادن و
ذراریح حک کنند و بروغن بان بسوزند تا سیاه شود و با چیزی غالیه آمیخته بر موضع بمالند و طلا کنند و ایضا پرسیاوشان حب الآس و تخم کرفس اندک بسوزند تا سیاه شود
و با چربی خرس و روغن ترب آمیزند و اگر که موی ابرو را بر رویاند بگیرند کندر چهار درم سرگین نهنگ و سرگین خار پشت بحری و سداب کوهی هر واحد یکدرم بشراب قابض
سائیده بچربی خرس آمیزند و استعمال کنند دیگر برای بر انگیختن موی ابرو و قدیم صاحب داء الثعلب با غیر آن بگیرند شیح بلخ و کف دریا هشت جزو فرفیون حب الغار هر واحد
سه جزو زفت رطب چهار جزو زفت را در روغن سوسن بگدازند و دران فرفیون نیز گداخته همه را بهم آمیزند و دیگر مثل آن بیخ نی سوخته هفت جزو خاکستر عوسج پنج جزو
تخم جرجیر چهار جزو بیخ اسراش سه جزو بروغن غار سائیده استعمال کنند صاحب کامل گوید که بر گاه موی ریش و غیره در روئیدن دیر کند و یا موی ابرو خفیف باشد

باید که روغن بان و روغن اترج بمالند و حیة الخضر سوخته و یا ادم تلخ سوخته و حب الغار سائیده بزیت سرشته طلا کنند و یا فنا الیه طلا سازند که این در رویانیدن موی
تعجیل نماید و این دوا درین باب نافع ست بگیرند روغن تخم کدوی تلخ و قثاء الحمار و شیح ارمنی سوخته و همه را سائیده بروغن بلسان یا روغن اترج
سرشته طلا کنند و آنچه این عمل کند شونیز سوخته ست چون بچربی گرگ یا چربی خرس گداخته سرشته بر موضعیکه احتیاج رویانیدن موی دران باشد
طلا کنند ابو منصور گوید که در مواضعیکه اراده رویانیدن موی بران کنند حب الغار بران موضع بمالند که باین زود موی برویند خاصه چون آنرا بسرکه
و زیت یا بزیت تنها سرشته باشند و همچنین اگر بروغن ترب یا بپیه بخیر سرشته باشند و ایضا پیه خرس چون بسرکه سوده بدان طلا کنند بوازادویه قویه درین است که
شونیز بسایند و بزیت طلا نمایند و یا بگیرند کف دریا و خاکستر قیصوم و بزیت کهنه سرشته بر موضع بمالند و شراب صرف باعتدال بنوشند و تدبیر او بچیزیکه
استخوان معتدل نماید مائل گردانند و آنکه موی را برویاند زراریح که سر و بال و پای آنها دور کرده باشند بسایند و در روغن بان یک اوقیه آمیخته در
ظرفی بر آتش نرم بجوشانند تا روغن غلیظ گردد بردارند و باندک مشک و عنبر خوشبو ساخته بر موضع بمالند و اعاده آن کنند تا آنکه آبله افتد پس این موی
برویاند محمد بن زکریا گفته که مجربی مارا خبر داده که او در انبات شعر و تطویل او چیزی بهتر از پرسیاوشان نیافته و چون آنرا در شستن موی زنان اختیار
کرده موی ایشان بسیار دراز شده لیکن آن نوبایدگیلانی مینویسد که فقدان نبات شعر بسبب فقدان چیزی از شعر و طفه کوره و تکون شعر میباشد
پس اگر این امر در ماده شعر که آن بخار دخانی ست باشد حیله در ازاله او تغییر مزاج و مانند آن کنند اگر ممکن بود و اگر امر در جلد باشد حیله و تعدیل او در
لینت و صلابت کنند و اگر امر در مسام باشد از اتساع و ضیق و مانند آن حیله و تعدیل او نمایند و این همه از آنچه در سابق مذکور شده معلوم ست لیکن اکثر قلت
شعر در غالب بسبب امر احتباس مواد در مسام و تسدید آن میباشد پس بخار دخانی دران منع میگردد و فلهذا اکثر ادویه منبت شعر مزیل آن مواد اند بسبب
فرط تحلیل آنها آنرا و جذب آنها آنرا بسوی خارج و برین اعانت میکند آنکه درانمادیه چیزیکه بتفتیح مسام نماید مثل خردل و سیر و مانند آن باشد و استعمال طلای محل
بلاد رشته و طا بانیست که آن جلد را بسوزد و سبیل این آنست که با آن روغن جوز مخلوط سازند تا از این خاصیت رفع گردد و الا آن جلد را بسوزد و آنرا مثل
محل سوخته بآتش گرداند بنحویکه بران موی اصلا ابدا نروید و حق آنست که بعضیه مع رجه مانع از نبات شعر ست و جالینوس نیز گفته که آن مانع از انبات شعر ست
و منبت نیست روغن که موی را برویاند و دار الثعلب را نفع کند بگیرند قیصوم و پرسیاوشان و بابونه یکیک اوقیه و در آب بریزند تا مهرا شود پس آب را صاف
کرده بر یک رطل آن یک رطل روغن بان انداخته بآتش نرم بپزند تا آنکه آب برود و بردارند و استعمال کنند دیگر انبات موی و منع تساقط آن نیز کند لادن را
بشراب حل کنند و با همچند آن روغن آس آمیزند و هر شب بر بیخ موی بمالند و صبح در حمام بشویند با آب گرم و ایضا روغن بعضیه موی بیرویانه و تحسین او منع میکند
و طریق ساختن آن مسطور شد بهتر آنست که آنرا بلکه اکثر روغنها که از قبیل او باشد روغن از جو بیرون در شیشه در اثر گون برآرند و طریق آن و در اطلیه باب مذکور
شده و روغن بعضیه را بزعفری و صرف آرند تا بد بونگردد و ایضا لادن سه درم مازو یکدرم مرد و درم مصطکی یکنیم درم قرد مانا دو درم کندر یکدرم در روغن گل
گداخته بر بیخ موبها طلا کنند که این مجرب ست ایضا ممدوح الیا ازطری نقل کرده که گاهی موی را صعوبت نبات عارض میشود حتی که انسان را رویانیدن موی
ریش تاخر نماید و از وقتیکه دران رویانیدن او واجب ست تجاوز کند و این یکی از سه سبب میباشد یکی بسبب قلت غذا بنابر یبس بدن و قلت
فضول آن دوم بسبب زعارت جلد و فرط ضیق مسام آن حتی که در جلد او مسام نماید و بدن او عرق نکند و امراض او را کثرت نماید بنابر دشواری تحلل
فضول سوم از معالجه شخصی صناعتی را که جلد او را خصیف سازد و مسام آنرا تنگ نماید و فضول را از تحلل و خروج منع کند مثل شخصی که کار در جای برف
یا قلل جبال و برداشتن برف نماید و در مواقع بسیار بارده مقام سازد و علاج آنکه بسبب قلت فضول باشد انعاش طبیعت و قوت اوست تدبیر موافق
و نقل او از اطعمه بچیزیکه ترطیب بدن او و تقویت حرارت او و تکثیر خون او گردانند و این با قتصار او بر لحوم بزغاله یا بچه مرغ و شرب اشربه ممزوجه و قلت
جماع بود و این وقتیست که معده او معتدل باشد و اگر حار بود اقتصار بر اطعمه کنند که دران غلظ و لزوجت باشد مثل لحوم گوساله و یا بچه بقر و مانند آن و شرب
شراب متوسط در حدت و حرارت پس ترطیب بدن او و تقویت حرارت او موی را برآرد و طلای موضعیکه اراده رویانیدن موی بران باشد مثل

این مزاج باین طلا کنند بگیرند چربی بط و بط ازند و بران اندک موم و قدری زوفای رطب نمانده و بر آتش گذارند بگیرند اندکی ثافسیا نمود قدری
فرفیون تازه و بسایند و بدان آمیزند و موضع را بکف دست خوب بمالند تا بشره سرخ شود پس بران طلای رقیق بسیار خفیف نمایند پس اگر موضع ازان
متغیر گردد طلا از وی دور کنند و باندک روغن گل چرب نمایند و هرگاه حرارت ساکن شود معاودت طلا کنند تا آنکه موی ظاهر گردد پس اگر موی ضعیف یا سفید یا باریک
برآید پس آنها از مقراض بگیرند و دران روغن آمله و روغن آس طلا دائم استعمال کنند اما اگر قلت نبات شعر از صلابت جلد و ضیق مسام باشد اگر این مولودی بود و موی
بران بدشواری و تعب کند ملطف و معالجه بر وی و آن اینست که واجبست که تلیین جلد او کنند و در آبزن نشانند و روغن بمالند و اغذیه او حار رطب در ابتدا
لیس حار یابس آخر آن باشد و دائم جلد او را بخرقه درشت و بکف دست بمالند بعده سر جلد او این طلا کنند بگیرند سپیده بیضه و سپیده قرعانی و سه جزو هم باور روغن
یاسمین یا روغن خیری یا روغن سوسن بجوشانند و ازان موم روغن بسازند و بعد ازان اندکی فرفیون قدری صمغ سداب قلیل یا دام تلخ کوهی باریک سوده بران اغبار زنند
و بر موضع طلا کنند و یک شبانه روز بدارند هر روز یکبار تجدید آن نمایند و بعض افاضل وصف چیزی کرده اند که معروف بمعتصمی ست و ذکر کرده اند که معتصم بعض اطبا را
مکلف گردانید که بر بدن غلامی از غلامان او موی برویانند آن موی برویانید پس طبیبی استخراج این دوا نمود نسخه آن بگیرند قیروطی معمول بزوفای رطب و آنرا
بر بدن بمالند بعده امر بدخول حمام و پوشیدن جامه کند تا آنکه عرق ابتدا نماید پس جامه جدا کنند و آب نیمگرم متواتر بسیار بر بدن بریزند و همان بران مالند
تا آنکه بدن او تری حاصل کند بعده این طلا کنند خاکستر حلزون خاکستر فرفیون خاکستر بیخ سداب کوهی هر دو اجای بگیرند و خاکستر شم بز و کبریت سوخته هر یک
نیم جزو همه را سوده جمع کرده در سرکه اندک زیت حل کرده طلا متواتر نماید که این موی در هر موضع که خواهند برآرد و صاحب این دوا ذکر کرده که باین
تدبیر طلا موی در کف دست برویاند آنچه امتناع نبات شعر از معالجه صناعتی باشد که ازان منع کند انتقال از سبب بسوی ضد او از اسباب و مقابله بدان
باضداد آنچه دران انحلال او و تلیین جلد او و غیر آن باشد باید کرد پس اگر دشوار گردد بعض اطلیه مذکوره بکار برند و افربطین در تکثیر شعر و انبات او چنین
رویانیدن او و خاصه موی ریش تا خر نماید این طلا ذکر کرده بگیرند بیضه و در سر آن سوراخ کنند و آنچه اندران باشد مص کنند و بجای آن بشویند تا صاف
گردد پس بگیرند روغن یاسمین چندانکه نیم بیضه ازان پر شود و بران دو دانگ فرفیون و یک دانگ افیون و یک دانگ حب بسباستر و یک نیم دانگ عنزبنیه از
و یک دانگ مشک و مثل او لادن و دو دانگ صمغ عربی انداخته بجوشانند تا با هم مخلوط شود بعده سرد کرده استعمال نمایند کسیکه اراده استعمال این
بطریق تعلیف درین نماید موی را بقوت تحریک برویاند و این دوا معمول شفافسیا جمیع علل حزیه که موی را عارض شود نافعست و نسخه این بیان لطوخ قولیست که
در داء الثعلب در قول شیخ الرئیس مسطور شد لیکن در نجاح الغارد و مثقال عوض روغن غار رست و نوشته که موم و روغن غار یا روغن بابونج یا روغن
زیت کهنه بقدر کفایت بگیرند اگر اراده کنند که قوی تر گردد حرف دو مثقال نیز داخل نمایند و این دوا جمیع امراض مزمنه شعر را نفع کند و می باید که
درین مرض مالش نطرون و سرکه قبل هر علاج استعمال کنند و دائم حلق شعر آن موضع نمایند و دیده ایم که هر کسیکه حلق و دلک دائم بغیر علاج استعمال نمود موی
او برویید طبری گوید که گاهی موی بسعفه رطب یا یابس برود پس اگر رفتن موی بسعفه یابس باشد استفراغ بفصد و اسهال دران ممکن بود و دران هر دو استعمال کنند
و موضع را باشیائیکه استفراغ فضول بطریق تلیین و گشادن مسام نماید بمالند مثل آب غبازی که بدان تسقیه قیروطی کرده باشند و مثل آب عصی الراعی
که قیروطی بدان سازند و ازین هر دو آب تسقیه بر آتش کنند بعده در هاون کرده خوب بمالند و تسقیه مائیت آنها کنند حتی که ممزوج و نرم شود پس بدین
طلا نمایند و بهترین چیزیکه درین مرض استعمال کنند روغن بنفشه و روغن خیری مفرد و روغن گل است و دخول حمام و شستن سر بخطمی مفرد و برگ
کنار و لعاب اسپغول و حجامتی را باین طریق علاج کردیم صحت یافته و هرگاه سعفه زائل شود موی ضرور بروید زیراکه این علاج انبات شعر در مثل اینجا ثابت
و اما هرگاه ذهاب شعر از سعفه رطبه باشد پس تعلیل طبیب آنست که موضع رویانیدن موی نگاه کند اگر منقطع شود و سعفه اثر انجور و مثل آثار جراحات یا مثل
آثار سوختن آتش گردد دران حیله نیست زیراکه مسام فاسد شده بعضی ببعض آن چسپیده و اگر جای رویانیدن موی منقطع نشده باشد علاج بترطیب
موضع بدانچه مذکور شده اعلا باید کرد بعده امتحان او بدانچه در داء الثعلب مذکور شد که درین موی برویاند و حجامتی را از اطفال دیدیم که اکثر [illegible]

بسعفہ و ترطیب و یا لبس التیام دادہ ایجاد خوش شد و ہرگاه بزرگ شد ندان حتی بروید مگر در جائیکه جلد در ان سوخته بود و مسام او فاسد گردیده بہ امادہ سبب شعر از سوختن آتش میل
او آلت کہ ذکر کردیم نخو یا به در موضعیکه جلد او فاسد نشود بمرور ایام و بعلاج بروید و این ہمہ کہ ذکر کردیم طریق علاج با دویه و دست بود و گاہی در بن تدبیر طعام
و شراب نیز وقت حاجت لسوی آن اخل شود چنانچه گاہی ... باج بتقلیل افتد و آن ہر دو بمقدار قلیل استعمال کنند و یا لسوی تخفیف لیس باشیای مجففه
تخفیف نمایند و یا لسوی ترطیب لیس باشیای مرطبه مانند آن ترطیب کنند حکیم شریف خان مینویسد کہ این دو اغالیا موی را بر ویاند مستعمل مجرب
کف دریا موی سوخته لبسرکہ سائیدہ طلا کنند تا آنکہ موی بروید جالینوس این دوا را تجربه صحیح یافته و این طلا جیت رویانیدن موی عجیب الفعل ست سم بز سیاه سوخته
سگ سیاه سوخته با روغن تیدون لکار برند و الضماد درین باب پوست درخت انجیر و برگ آن کف دریا سوخته ہر یک دو درم فرفیون نخود درم سائیده بآب پیاز
سرشته بادو رعو طلا کنند ہرگاه موضع سرخ شود و نیز اد ند مدحرج و لادن و افسنتین سوخته و مورد و حضض مساوی سائیده بآب عنب الثعلب سرشته طلا کنند

منع نبات شعر

بدانکه انچه موی را از رویدن باز دارد یا مخدر سرد بود یا سد مسام یا بالخاصیت لیکن در استعمال ہمه لازم ست کہ اول موی را بکنند یا بنوره حلق کنند بعد آن
مخدرات مانند بزر البنج و افیون و شوکران ضماد نمایند و یا سد دات مسام مانند سفیدہ و شب و یا ادویه بالخاصیت مثل خون سنگ پشت و یا بیضه
مورچه و یا خون وزغ کلان طلا کنند انطاکی گوید کہ گاہی احتیاج بمنع نبات شعر افتد و این ہر دوای کثیف تمام باید مثل خون غوک و روغن آن و روغن
شب پره و بیضه مورچه و بنج و زرنیخ سرخ و اقلیمیا و سفیداب و تخم خشخاش لبسرکه و زیت و زہره بز نوشادر ہر واحد طلا بعد نتف شعر و در خواص آمده کہ
چون شیر را بشیر سگ لبسایند تا آنکه غلیظ گردد و بر موضع نتف موی طلا کنند در اول مرتبه منع گردد و سویدی مینویسد کہ ضماد باقلای غیر مقشر بآب و کذا
خون حربا و کذا شیر یتوع و برگ آن بکرر و کذا آرد ترمس و کذا خرنوب نبطی و کذا از منع سرخ بآب برگ بنج سرشته و کذا مغز سر خرگوش ہفت بار و کذا
تخم بادروج سه درم بورق یکنیم درم ہر یک سوده بروغن بلسان و میعه سائله سرشته با قوام عسل آید ہر واحد بعد نتف تکرار منع نبات شعر کند شیخ
میفرماید کہ مخدرات ہمه ده آنرا منع کند مثل آنکه اول نتف مو کنند بعده بنج و افیون و سرکه طلا کنند و شوکران با بنهاد تنها در سرکه جوش داده بهتر بود
و جرم غوک نیستانی خشک کرده از مانعات ست چون آنرا لبسایند و بلعاب اسپغول یا آب بنج یا سرکه آمیزند و مکرر بعمل آرند و گویند کہ طلای او بروغن کہ
در ان غطایه پخته باشند منع نبات شعر کند و ہمچنین بروغنیکه در ان خارپشت پخته باشند و گاہی در ان جماعی ضد این کنند و انچه درین ذکر کرده
انگبر تا فیمولیا و سفیداب ارزیز ہر واحد یکجزو شب نیم جزو و بآب بنج تر لبسایند و قومی زعم کرده کہ خون غوک اجامی و خون سنگ پشت نهری منع از نبات
کند و گوید کہ ہمچنین خون شب پره و دماغ و جگر اوست و گاہی دوائی ازین مرکب بسازند و گویند کہ بگیرند غوک نیسانی و خشک کنند و بگیرند از خشک آن و از خون
سنگ پشت نهری خشک کرده و از بورق سرخ و از مرد ارسنگ و از صدف مروارید سوخته مساوی و بآب سرشته بر نتف شعر در زہار و بغل استعمال کنند
و تخم انجره بروغن سوده مالیدن بقوت انتشار شعر کند مجوسی گوید کہ بیضه ماہی و دیگر ادویه مذکوره طلا نمایند پس اگر موی بروید لازم ست کہ چند بار آنرا
برکنند و بعد کندن اطلیه جادبان مسطوره بالند ایلاقی و جرجانی مینویسند کہ بزر البنج لبسرکه لبسایند و طلا کنند و انچه مجربست اینست کہ بیضه مرغ بعد کندن
موی طلا کنند و ہر بار کہ بران طلا نمایند ضعیفتر گردد تا آنکه باطل شود و اسپغول لبسرکه بعد کندن موی مکرر طلا کردن باطل کند ابن نوح گوید کہ
بعد نتف چند بید ستر و عسل مرات کثیر طلا کنند و جالینوس گفته ہر موضع از بدن کہ بسیار سرد شود یا خشک گردد بران موی نروید مثل جال
و کف دست و بدن خواجه سرایان و انچه از مغز غوک و حکم در منع نبات شعر ذکر کرده اند و در تیغ گفته اند و محمد بن زکریا گوید زنیکه ریش او بروید باید که
ادرار حیض او کنند تا ممکن بود و فصد ہم از پا بیا کنند و تبرید مزاج او نمایند و بر موضع بعد کندن موی سفیداب ارزیز و تلقه و افیون سوده طلا کنند و اگر
از تبرید خوف کنند شب بران طلا نمایند و مداومت آن کنند کہ البته موی نروید و گفته کہ چون شیر سگ قریب العهد بولادت بعد کندن موی طلا کنند موی
نروید و گفته کہ این دوا مجربست غطایه و عدد در رده و اوقیه زیت بپزند تا یک اوقیه بماند بعده کف دریا و زرنیخ سرخ و نطرون ہر یک نیم اوقیه بران بپاشند

بیزند تا غلیظ شود بعده بردی نیلوفر خیسانیده بران طلا کنند و صبر کنند تا آنکه موی منقلع شود بعده در حمام داخل شوند و آنرا بشویند و بسرکه مقطر بخته زرنیخ
با نمک طلا سازند پس هرگاه ابتدا سوزش کند بشویند و بران موم و روغن گل بمالند که این البته موی را باطل کند گیلانی گوید که افیون محلول بسرکه
ترش کهنه را تجربه کردیم لیکن میباید که در لطخ موضع باین ادویه کمال سرعت کنند بنحویکه تفاوت زمان محسوس میان کندن موی و طلا نباشد فلهذا اقرب تسیم
که مثبت شعر را بقطره دوائی محلول لطوخ نماید پس موی بر کنند و مالش موضع بدوا کنند تا در مسام نفوذ کند بعد از آن پاک نمایند و تجدید لطوخ دوا و
مالش کنند حتی که از دوائی اول آنچه مخلوط بباقی غذای شعر باشد خارج گردد و پس مسام بدوای صرف پر شوند و نهایت آنست بدو نمایند پس هرگاه این
عمل مکرر کنند یعنی تکرار کندن موی و طلا کردن دو یا سه مرتبه نمایند و نهایت هفت مرتبه در آنجا موی نروید و گوید که آنچه برای ابطال شعر تجربه کرده شده
بعد نتف طلا بزهره جدی ست که بران بقدر درم نوشادر آمیخته باشد و مالیدن شور بجان بعد کندن موی ابطال آن میکند و جمیع مجففات منع نبات شعر
کنند بعضی اطبا مینویسند که آنچه منع روئیدن مو کند از آنجمله طلا کردن بیضه تازه افعی ست که تخلف نمیکند و کذا مغز سر گوسفند و آهک و کذا آهک در سرکه
پخته و کذا زبد البحر بترشی ترنج و کذا زرنیخ سرخ ببول خر مجرب بود در بیاض استاد مرحوم مرقوم ست که دلوچه در نمک غلطانیده خشک کرده با بول زن نابالغ
و هرجا که موی کنده بمالند هرگز بر نیاید و شیر انجیر و زلو بسرکه سوخته و تلخه اخردس و خون خرگوش و زهره خار پشت و بیه وزغ و زراح هر واحد مانع نبات موست
بعد کندن آن طلا کنند و طلای کف دریا و افیون و بزر البنج بسرکه سوده بعد نتف نافع ست و کذا مالیدن آب پیاز با نمک سیاه و سرکه آمیخته و این روغن
در منع روئیدن مو معمول حکیم علوی خان ست آهک شسته بقدر درم زرنیخ سوده بقدر درم روغن کنجد ده درم همه را ممزوج نموده سه روز در آفتاب بدارند و همیشه بجنبانند
بعد از ان بر طبق مسی افگنند تا روغن جدا شود و بعمل آرند و این طلا در این باب صاحب اکمل الصناعت مجرب نوشته آب برگ انجیر بیضه مورچه کف دریا
آب ترنج مساوی مخلوط کرده بعد نتف دو سه مرتبه طلا نمایند هرگز موی از آن موضع بر نیاید

حلق شعر

بدانکه بهر ستردن موی از دوا چیزی دیگر بهتر از نوره نیست اما مردان را حلق موی عانه بنوره مضعف باه ست بگیرند آهک آب نادیده و زرنیخ هر دو برابر
کوفته بیخته در آب گرم خمیر کرده یکساعت بنهند پس طلا کنند بعد دو سه گهڑی بشویند و بعضی اشخاص شوره قلمی افزوده هر چهار مساوی در آب بیخته
طلا میکنند و اگر قبل از طلا بر جلد روغن بمالند از سوزش و قرحه محفوظ مانند و اگر قدری کپور کچری کافور سفیدی بیضه داخل کنند جلد خوشبو و خوشرنگ شود
و یا بر چهار جزو چونه زنده قدری آب اندازند هنوز سرد نشود که یک جزو هرتال سوده بیامیزند و خوب لت کرده استعمال نمایند شیخ میفرماید که از آهک دو جزو
و از زرنیخ یکجزو بگیرند و اندک صبر در ان داخل کرده طلا نمایند که فی الحال حلق مو نماید و اگر از آهک جزو بیشتر و از زرنیخ کمتر بگیرند معتدل تر باشد و اگر
آهک زیاده کنند در عمل لطیف تر باشد لیکن عمل کند و گاهی نوره و زرنیخ یکجزو گرفته در آب جوش دهند حتی که پر طائر را بسترد و بهر قدر که تکرار عمل در این آب کنند
بهتر بود و در آفتاب نهادن اولی تر باشد و این آب بگیرند و در ان اندک روغن بریزند تا آنکه قوت او اخذ کند پس باین روغن طلا نمایند و گاهی این آب را
میگذارند تا آنکه بطور نمک منعقد شود و آن نمک را در آب استعمال میکنند و خاکستر صدف عمل آهک کند با زرنیخ و لطیف تر باشد و اگر بدل آهک آب آهک
مکرر مطبوخ یا شمشش بگیرند و در ان زرنیخ سوده داخل نمایند بهتر بود و گاهی علق اخضر که زیر جراد میباشد استعمال میکنند و اگر اراده کنند که موی باریک ریزه
ضعیف شود در نوره خاکستر چوب انگور یا بورق داخل نمایند و خوب بر هم زنند و طلا کنند بعده بآرد جو یا باقلا و تخم خربزه بشویند و گاهی آهک و زرنیخ را مثل آب
کشنیز و آب برنج مرکب میسازند و گاهی در ان مر و مصطکی داخل میکنند و گاهی اعانت بکف دریا مینمایند و علاج کسیکه نوره آنرا سوخته باشد اینست که تغلیف او
کم باید کرد و زود باید شست و قبل آن روغن گل بمالند و هرگاه بآب گرم بشویند بعد آن مدت دراز در آب سرد نشینند یا آب بسیار سرد بران ریزند که این علاج
جید ست بعده بران عدس مقشر بگلاب سوده و صندل طلا کنند خصوصاً اگر بسوزد و اگر بسیار بسوزد از مثل مرهم سفیداب مثل طلا امیر دانگ
مردار سنگ سفیده بیضه و روغن گل و کافور چاره نباشد و آنچه قطع بوی نوره کند اینست که بعد آن بگل ارمنی و رخوشبو و یا گل بسرکه و گلاب طلا کنند

وبرگ شفتالو وادر یخ خاصیت تجعید است وبرگ انگور وبرگ شاهسفرم سوده حنا و تخم عصفر وگل سرخ وسعد وسنبل الطیب واذخر و مانند آن مفرد و مجموع بکار برند گیلانی مینویسد که از خواص صبر است که از اله بوی زرنیخ و آهک نماید و مقدار یک مثقال از آن داخل کنند و آن درین باب عجیب است و عجیب تر ازین آنست که اطبا ذکر آن نکرده اند و عادت اطبا آنست که وزن زرنیخ پنجم حصه از آهک میکنند و از طرق حلق شعر بنوره بقول مجوسی اینست که بگیرند آهک سفید نیز یک رطل زرنیخ زرد باریک سوده سه اوقیه قیمونیا تا خاکستر چوب انگور هر واحد ده اوقیه گل خطمی نیم اوقیه باریک سائیده به آب گرم حل کنند و بدن را به روغن گل چرب کنند پس به آن طلا کنند و تا عمل کردن آن بران صبر نمایند بعده بشویند و به روغن گل خالص بمالند پس بران گل سرخ سوده طلا کنند پس اگر نوره بسوزد و آبله افتد آب سرد بدفعات بر بدن ریزند و آرد عدس و گل سرخ به روغن گل و گلاب بر هم زده طلا کنند و اگر حرقت شدید باشد باشیائیکه بدان علاج حرق النار میکنند علاج باید کرد و آنچه قطع بوی نوره کند اینست که موضع را بصندل و سک بریان و گل سرخ و حنا و مانند آن طلا کنند صفت نوره ملوکی معتدل نافع اوجاع قلق پشت و رکبه و سایر مفاصل و استرخا و کسل طاری از رطوبات بگیرند بنفسج دو رطل و جرلیش بسایند و در ده رطل آب با آتش نرم بپزند تا سوم حصه بماند بعده بگیرند آهک سفید نیز آب نادیده سه رطل و زرنباد و سنبل الطیب و سورنجان و عاقرقرحا و قرنفل و انیسون هر واحد یک اوقیه صبر و جندبیدستر هر واحد یک مثقال زرنیخ زرد ورقی نیم اوقیه باریک بسایند تا مثل غبار گردد بعده بران آبیکه در ان بنفسج پخته اند بقدریکه دران سرشته شود بریزند و بر زردی حل کنند و بران سفیدی و زردی دو بیضه انداخته خوب مخلوط سازند و بر بدن طلا کنند و ساعتی یا کمتر بقدریکه حلق شعر کند بمانند و دو سه بار تجربه آن کنند پس هرگاه موی بریزد بآب بشویند بعده بآبیکه دران خطمی سرخ گل جوشانیده باشند و این بهترین چیزیست که درین باب استعمال نمایند صفت روغن که حلق شعر نماید اتخاذ بگیرند آهک دو جزو زرنیخ زرد ده جزو آب بقدریکه آنرا بپوشد بران انداخته سه روز بگذارند بعد صاف کرده آب صاف آن سه جزو و روغن کنجد یک جزو بگیرند و با آتش نرم بپزند تا روغن بماند استعمال نمایند و ساعتی بران صبر کرده بشویند صفت نوره سفید قوی تیز که موی را حلق نماید و صدف را بسوزند و با آن زرنیخ زرد مثل مرده سنگ سوده با آب در صلایه بسایند و دو ساعت بگذارند بعده بدان طلا کنند و یا کف دریا بسوزند و یا جبسین که این نیز سفید بود صفت دوائیکه موی را باطل کند و آنرا بسرعت حلق نماید بگیرند آهک تر قوی و بران شش چند آن آب بریزند و سه روز بگذارند بعد صاف کنند و دران ششم حصه آن آهک دیگر اندازند همچنین باز تکرار نمایند بعده دران آب سوم حصه آن زرنیخ زرد سوده اندازند و در آفتاب نهند تا آنکه پر مرغ را بتراشد بعد ازان بدن را بدان بپوشد بمالند که آن بسرعت موی را دور کند و بعد آن روغن گل بمالند و اگر نوره جلد را بسوزد زردی بیضه با موم جدوار یا روغن بنفشه استعمال کنند که این بسرعت آنرا زایل کند و اگر احتراق قوی نماید کافور با موم با کتیرا یا بروغن سفید آمیخته بمالند که منفعت عجیب نماید و بهترین چیزیکه قطع بوی نوره کند صبر است خواه آنرا با نوره مخلوط سازند و یا با آب سوده بر بدن بمالند بعد از آن هرگاه آنرا در قطع بوی نوره بنهایت مرتبه یافتیم آنرا با آهک بدان عطریات و حمامات بنا بر آنکه مخلوط کنانیدیم و قطع بوی آن بمدت کمتر از نکیفه گردید بلکه گاهی ابتدا نیز بوی آهک محسوس شد

تجعید شعر

اگر خواهند که موی جعد شوند مرداسنگ ده درم مازو و آمله و برگ سرو و کزمازج و حلیله هر یک بخود رم بسایند و بآب مورد طلا کنند بالجمله آنچه بدین کار آید ادویه مقبضه مثل آنچه حلیله و روغن آن و سدر و مرو مازو و آهک و مرداسنگ همه مخلوط سازند و یا بر بعض آن اقتصار کنند و بدان غلاف سر نمایند و گاهی دران بزر البنج یا روغن او داخل میکنند و گاهی بنج تنها استعمال می نمایند و آهک اندک سوزد چون آنرا درین حیله داخل کنند خصوصاً چون بدان دو ثلث او سدر شریک باشد و بر دو باب سرد بسرشند و همچنین کف نمک تلخ موی را بسیار تجعید سازد و این تجعید سخت بگیرند مازو و کزمازج و شخاله سوزن و برگ سرو یا تخم او و سپند و مرداسنگ و کتیرا و گل فوزی و آمله هر واحد بگیرند آهک آب نادیده نیم جزو با آب سیلق بسرشند و استعمال کنند که تجعید مسود است مجوسی گوید هر که اراده تجعید شعر کند باید که بگیرد آهک جزو مرداسنگ و آمله و مازو هر واحد دو جزو باریک سائیده با آب مورد تر کرده بر موی طلا کنند و خصله خصله از آن برشته محکم به پیچند و بر بندند و از قبل دوا طلا کنند و سه شبانه روز بگذارند بعده بگشایند و بسدر بشویند و به روغن بنفشه و روغن گل چرب کنند و گویند که آنچه تجعید شعر کند ادهان غلاف او و برگ سدر یا آب مازو و سفت و یا صمغ با آب مورد بگدازند و اندک اقاقیا دران انداخته بدان

طلا کنند و پوست جوز سوخته بشراب سائیده طلا کردن بخشش و محمد شهرت گیلانی گوید اطبا گفته اند که سزاوار آنست که حلق سر نمایند قبل هر دوا و بعده بطبوخ بیخ سفید و لیمون بشراب صرف کنند و یا خاکستر صنوبر تو بر و روغن آس حل کنند تا مثل عسل غلیظ گردد و بر سر بعد حلق بمالند و یا بگیرند حب الآس و حقند رسلی و بآب بپزند بعده روغن اضافه کرده بجوشانند تا آب برود و روغن بماند و بر سر بعد شستن او بمالند و یا بگیرند مازو و سرو سیاه و شانج بآب و بر یا شوی لیسایند تا مثل عسل گردد و بعده موی را بآب خاکستر بشویند و طلا دور و ز کنند پس هر گاه موی بچینین گیرند باید که بشویند و خشک نمایند و روغن آس بمالند که این موی را نرم و بعد سیاه گرداند

تسبیط شعر

آنچه موی را راست کند و در هم شدن ندهد آنست که روغن کنجد باب گرم در هم زنند و نیم گرم مدام بر موی بمالند و بعد زمانی بآب گرم بشویند و روغن شبت نیز نفع دارد و شیخ میفرماید که علاجش علاج تشقق شعر است و آن مذکور شد و بالجمله استعمال روغنهای مرخیه و لعابات مرطبه نمایند و قرشی گوید که سبب افراط جعودت شعر یا سوء مزاج حار یابس است و این علامات او شناخته میشود و تغیر مزاج متغیر میگردد و یا التوای سوراخ مسام و این تغیر مزاج متغیر نمیشود و دواء و یه مسبط شعر مثل لعابات لزجه مثل خطمی و اسپغول و بهدانه بروغن بنفشه است و غذا اغذیه لطیفه باید

ترقیق شعر و تکثیف آن

یعنی باریک ساختن موی و غلیظ کردن آن پس برای ترقیق باید که در نوره خاکستر چوب انگور یا بورق آمیزند و غلوله ساخته آنرا بر موی زمانه معتدل بگذارند و یکجا نهاده و بلا ازند تا پوست را نسوزد و بعده بآب بشویند و آرد جو و آرد باقلا و تخم خربزه بمالند و بقول شیخ چون بورق در ادویه شعر داخل شود ترقیق آن کند و قرشی گوید که اگر بورق خلاف سر نمایند ترقیق شعر کند و چون موی کنده بران بورق را بپاشند رقیق بروید و گیلانی گوید که با خصوصیات شعر اندکی بورق بیامیزند و استعمال کنند همچنین آرد نخود و یا آرد باقلا و تخم خربزه و روغن شبت صفت دوای مرقق شعر پوست درخت انجیر و پوست درخت انگور سفید و دشتی و گل قیموالیا هر واحد بقدر من طبی در دیگ نو کرده گل حکمت نموده در آوند کلال بسوزند بعده بر آورده با آن بورق تا نیم درم و مازو درست شعر سائیده استعمال کنند دیگر بگیرند بورق پنج استار و نیم قیشور ریان سه اوقیه شب یک استار بطریق مذکور سوخته استعمال کنند و ایضا آنرا نفع میکند بیخ سوسن خشک و برگ مورد صحرائی سیاه و بیخ کرنب بیضا هر واحد نیم اوقیه آرد ترمس یک نیم قسط و بی روغن استعمال کنند و اولی طریق استعمال این است که اندک ازان بگیرند و بآب لت کنند و بدست خوب بمالند بعده آب چندان افزایند که قوام او رقیق گردد و بدان موی را بشویند و بدان بطبوخ و غلاف سازند و این در هر روز دو مرتبه و در شب یکمرتبه عمل آرند طبری گوید که گاهی نرمی در سر موی پیدا آید حتی که گمان شود که نصف آن باریک و نرم شده و نصف دیگر غلیظ و صلب گردیده و سبب این علت از خارج بود فقط و آن آنست که جائیکه در ان این مرض افتد یا قریب دریا شور باشد یا قریب کورهای آهنگران و جائیکه دران آتش افروزند و اما علاج این قطع سبب است و الا بهترین علاج آن مالیدن روغن است و مالش روغن بنفشه از سایر ادویه مع قطع سبب نفعی بسیار دارد این نوح گوید که گاهی بتکثیف شعر حاجت افتد و دوای او آنست که بگیرند حلیله بزرکتان هر واحد ده مثقال و بیخ نی خشک و قردمانا هر یک ده مثقال اقاقیا و مازو و جوز و ایرسا هر یک پنج مثقال باریک سائیده بسرکه بر موضع طلا کنند و دوائیکه ترقیق و تخفیف موی کند آنست که آرد جو و باقلا و کرسنه و بورق و نطرون و کف دریا و کندش و خربق سفید و سیاه و بیخ جاوشیر و همه آنچه جلا کند مفرد و مرکب طلا نمایند

تشقیر و تحمیر شعر

یعنی اشقر کردن و سرخ نمودن موی و اشقر رنگیست میان سرخی و زردی پس آنچه موی را اشقر سازد خضاب است و دردی شراب است بیخ بهم سرشته و مثل شب و اسرب مخلوط کرده و زعفران تنها همین عمل دارد و شیخ الرئیس مینویسد گویند که رطوبت سیالی نبطی تازه پوست دور کرده چون بران از جانب دیگر آتش روشن کنند خضاب مثل ذهب سازد و همچنین زنگار آهن بآب زاج و بر بین چندان صبر کنند که بر حناء صب نمایند و بگیرند حنا و دردی شراب و راتیانج مساوی و اندکی از خرو بدان خضاب کنند و یا بگیرند حنا و بطبیخ کنند پس سرشته خضاب نمایند و گفته اند که خضاب بشب اسفرک

و زعفران و یا بموم و نمک شور کنند و یک شبانه روز بدارند و گاهی این را چند روز مکرر میکنند و چون تکرار طلا بر مو سر که برشته نمایند موی را سرخ کند و ایضاً بگیرند مرسوده ده درم سرخ پده درم نمک شور سه درم دردی شراب خشک کرده سوخته سه درم آب خاکستر چوب انگور بقدر کفایت تخم قوی بگیرند سماق ده اوقیه مازو سه اوقیه آذریون زرد ده اوقیه برسیاوشان ده باقله انستین یک باقه ترمس مقشر خشک ده کف کوفته در ده رطل آب چند روز تر کنند بعد از آن بگرم بر سر ضماد کنند و گویند که سعد و کندش در آب خوب بخته مقشر قوی است و گویند که بگیرند دردی شراب سوخته و غیر سوخته و در روغن بان یا روغن اذخر آمیزند.

تبییض شعر

آنچه موی را سفید کند آنست که سرگین خطاف و پوست خشخاش و لفاح و کافور و تخم ترب و گوگرد نرم سوده بزهره گاو و سرکه برشته اول موی را بگوگرد بخور دهند بعده طلا نمایند و چند کرت عمل آرند تا موی سفید گردد و شیخ میفرماید که از مبیضات شعر سرگین پرستوک و نسرین و ماش و زهره لوصیر سفید و پوست ترب و زهره نرگاو و بخار کبریت و گل کبر و گل زیتون مفرد و مجموع است و خصوصاً بسرکه خصوصاً بعد تبخیر آن بگوگرد و بگیرند تخم راسن و پوست ترب خشک و شب و بانصف جزو صمغ عربی جمع کنند بعد کوفتن و ایضاً بگیرند برگ نسرین و پوست خشخاش و لفاح و اگر بدل این هر دو بیخ کنند قوی باشد و آمیخته خضاب سازند و اگر درین کافور و گلاب باشد بهتر باشد و گاهی موی را مبلول میکنند پس در کبریت می پیچند بعده تبخیر بدان میکنند و در مرتبه عمل می آرند گیلانی گوید که آنچه موی را سفید کند آنست که بگیرند غنچه قلامس سفید و بسوزند و بسرکه حل کرده با خطمی آمیزند و چیزیکه بدان موی بشویند آنست تخم قلوس و شب و پوست ترب هر واحد یکدرم کوفته با سرشیر یا پوست لقر بقدر نیم اوقیه آمیزند ابو منصور گوید که از مبیضات شعر روغن بنفشه و نسرین و یاسمین است و استعمال خوشبو و بخور و خاصه گلاب و کافور و تعب و خوف و هم و غم و این ادوا موی را سفید کنند بگیرند خرء الخطاطیف و راسن خشک و ماش و تخم ترب و تخم نسرین یا یاسمین و گوگرد و شکوفه کبر خشک کرده سائیده به زهره لقر و سرکه آمیخته طلاء سر نمایند بعد تبخیر بکبریت و اعاده آن مرات نمایند و هرگاه سفید شود تا بالش او بروغن یاسمین کنند و اگر ماش را بسرکه بسایند و بر موی طلا کنند سفید کند و اگر گوگرد را بشراب کهنه سائیده طلا کنند نیز سفید نماید و بعض قدما گفته اند که گاهی موی بسبب سفید گردد که غذا خوب منهضم نشود و در منصوری خوانده که ابو منصور گوید این دریافت شود از آنکه بعضی مرضی را موی سفید گردد و چون صحت یابند سیاه شود و گویند که آب گرم موی را سفید کند و آب سرد آنرا سیاه نماید چون بدان استحمام کنند محمد بن زکریا گوید که کندن موی بمرات آنرا سفید میکند و اما آنچه سفیدی موی سفید را فزاید آنست که ترب بآب سوده بدان غلاف سازند و صبح بشویند بآب شکر یا بشیر که در آن شکر حل کرده باشند یا بشیر تنها یا آب درائب

قمل و صئبان و قمقام

قمل را بفارسی شپش نامند و بهندی جون گویند و صئبان بیضه شپش است که با موی متعلق بود و آنرا بفارسی رشک نامند و بهندی لیکهه گویند و قمقام نوعی از قمل است که متشبث بمسام و غمائص بدن باشد و مثل بیخهای موی نماید که اندک ورم کرده و چون گرم شوند یا آب بگرم بدان رسد سر آنها بیرون آید و این را طبوع نیز گویند و بهندی جم جون نامند بالجمله سبب تولد این هر سه نوع فضول حار رطب ردی بود که طبیعت آنرا بسوی ظاهر جلد دفع کند و بسبب غلظ خود از مسام خارج نشود و چرک بدن باوی آمیزد و گرم شود و عفونتی پذیرد و بس حیوان مذکوره از آن متولد گردد و از مسام بیرون آید و لهذا اکثر کسانی را حادث شود که غسل کمتر کنند و جلد خود را از چرک پاک ننمایند و در غسل جنابت و حیض تاخیر کنند و ادمان اغذیه ردی نمایند و بقول شیخ گاهی اعانت کند بر تولد قمل اغذیه مولد کیموس جید رقیق متحرک بسوی ظاهر مثل انجیر و برین حرکات محرکه آن اعانت نماید و لاسیما چون با آن بخار متولد از منی یار گردد و مثل حرکت جماع و گاهی اعانت کند بر آن ترک پاک کردن بدن و غسل و استعمال چیزیکه تفتیح مسام جلد نماید و تحریک مواد متقیه در آن بسوی تحلل کند و نسیم مانع این از استحالات عفنیه و شبیه بعفنیه بسوی آن داخل شود و گاهی قمل غلبه کند حتی که صاحب او مثل صاحب یرقان شود و رنگ او زرد گردد و اشتهای او ساقط شود و بدن او نحیف و قوت مضمحل گردد و ابو منصور گوید که قمل اکثر در سفر یا از تغیر آبها و کثرت تعب و عرق و چرک

وقلت استحمام و لزوم یک جامه واقع میشود و بعضی گویند که اکثر از استلای اخلاط و ادخل و تناول انجیر و شیر تلجیاو کم شستن پارچهاو خوردن گوشت مسوسمار حی قتند
علاج هرگاه بسیار شوند بعد از نضج منضج بلغم از مسهل آن تنقیه کنند و برگ خرزهره و مویزج و قسط و مغز بادام تلخ در سرکه آمیخته طلا نمایند و اگر ضرورت باشد گاه
گاه سیماب در آب ترب آمیخته در سر انداخته باشند و اگر سیماب را در خاکستر یا چکید تشتی در روغن کنجد چندان بمالند که کشته شود و در سر اندازند نیز قمل را بکشد و
گویند که اگر زیبق را در سرکه یا آب برگ ترب سحق بلیغ نموده ریسمان را در ان چند مرتبه تر نموده خشک سازند و آنرا در کمر بندند شپش را قتل نماید و شب یمانی
با آب سوده مالیدن نیز کشنده قمل و صیبان ست و هر چه در کشتن کرم مذکور شد اینجا نیز مفید بود و پوشیدن حریره کذا در رشتنی مهتاب شسته شانه کردن
بالخاصیت نافع بود و پیوسته جامهای سفید و نو پوشند و پاک دارند و عطرها بمالند و حمام متواتر نمایند و در آب شستن و غسل کردن عظیم الاثر ست و چون
بتدابیر مذکوره دفع نگردد موهای تمام بدن بپاکی و بهتر آنست که نوره ستره سیماب را در آب برگ حنا و یا شرلیفه و یا در آب و دهن صائم کف نال کرده بر تمام
تن بمالند و همچنین زرنیخ در آب برگ فنجنکشت و افیمون هندی سوده و اگر ریسمانی از موی شتر بافته و در سیماب بیالایند و در گلو بندند بغایت فائده عظیم
بخشد و خوردن باقلای تر و نعناع سبز و شلجم و شفتالو و زردآلو و خربزه و انگور و دیگر میوهای شیرین پر آب و مدرات عظیم الاثر ست و از تناول توت
دکیل دار و امرود و حلوای ناطف اجتناب ورزند و گویند که صیبان را نالش سرگین سوسمار و نوشادر بسرکه حل کرده و غسل بعد یکساعت قتل نماید و علاج
مقام مثل علاج قمل ست و غسل با بکیه در ان اشنه و برگ دفلی و میوه و فلفل سفید و پوست انار پخته باشند و طلا بحنا و سرکه تمر و برگ خرزهره آنرا کشد اقوال حکما
سویدی گوید که ... قسوس کذا بخور مصطکی بهر قتل قمل و صیبان مجرب منست و آب سداب و در سر انداختن و یا در حمام بالیدن مجرب ابن ماجه ست و تلطیخ سر و بدن
بروغن حرمل مجرب ایلاقی ست و طلای شیر لبلاب یا آب آن و کذا مویزج و زرنیخ سرخ یا زرد و لبشراب کذا زهره گوساله العسل و کذا قطران و کذا زراوند طویل و کذا روغن
غار و کذا اثمد بزیت و کذا اکلیل الملک و خطمی هر یک بقدر درم بعسل سرشته و کذا برگ انار و بیخ حماض سوده بزیت و کذا روغن ایرسا و کذا روغن بنج و کذا خون لوم بسرکه و
زیت و کذا سرگین فیل و کذا روغن جوز کهنه و کذا خاکستر چوب طرفاء غسل بآب حرشف یا بطبیخ خشخاش آن و کذا آب نمام و کذا آب شاهتره یا بطبیخ او و کذا خربق سفید و مویزج
در آب حل کرده و کذا آب بابونه تازه یا طبیخ خشک او و کذا آب نمک دریائی و کذا سرکه ممزوج بآب دریای شور و شستن پارچه بآب خاکستر و کذا آب خاکستر
جفت بلوط و ذرور و بخور قصب الذریره بهر واحد قاتل اقسام قمل ست و اکثار خوردن ترب مولد آنست بوعلی مینویسد که در علاج قمل بسیار متولد انیز منقطع النسل
او لا تنقیه بدن خصوصاً بالفصد اصلاح تدبیر و ترک چیزها اینکه تحریک مواد بسوی ظاهر نمایند از انچه ذکر آن کردیم احتیاج افتد بعد از ان ادویه موضعیه استعمال نمایند
و ادامت استحمام و پاک کردن بدن نفع کند و اگر مداومت غسل بآب شور پس بآب شیرین کنند بهتر بود و لازم ست که مدام تبدیل پارچها نمایند و حریر و کتان پوشند
و گاهی ادویه مثل ثوم و طبیخ پودینه کوهی مینوشند و قمل را قتل میکنند و اما در ادویه موضعیه احتیاج شود بسوی و اینکه مشفت محلل و جذاب بسوی خارج
باشد پس اگر امر عظیم تر بود احتیاج افتد بسوی آنکه با آن قوای ادویه سمیه مخلوط سازند و از ادویه موضعیه سماق بزیت ست و ایضاً برگ و بیخ حماض و
یا شب بزیت و یا برگ آزاد درخت یا برگ انار یا برگ حنظل یا برگ آس یا برگ سرو یا برگ بزر کتان و قصب الذریره و دارچینی و روغن قرطم
نافع مانع ست و روغن ترب عجیب ست و پوست سلیخه و زراوند و عاقرقرحا و بیخ خطمی و نمام و جعده و انیسون و مشکطرامشیع و تخم انجره و بر بخاسف و قردمانا
و یا بگیرند شیاف مامیثا سه درم قسط نیم درم بورق یکدرم نشاسته برابر همه اول نوره استعمال کنند پس بر بدن طلا نمایند و از غسولات طبیخ ترمس جید و
قویست و طبیخ چقندر و طبیخ طرفا و طبیخ پودینه کوهی و طبیخ برگ سرو و برگ صنوبر ست و مرارات اگر در غسولات افتد بهتر باشد و از بخورات تبخیر کندش و
مویزج و زرنیخ و پشک خاصه و بکبریت ست و از ادویه قویه انیست که بگیرند مویزج و زرنیخ سرخ و بورق و همه را در سرکه و زیت سائیده و بر سر
طلا کنند و یا خربق سفید و بورق و یا برگ خرزهره و بزیت و یا برگ حنظل و یا بگیرند خردل و کندش سوده و بران اندک سرکه اندازند پس سیماب انداخته بسایند
تا سیماب کشته شود و این قویست از همه ادویه و همچنین انچه بگیرد و زرنیخ و زراوند و خاکستر بلوط و قسط و مرسا زند و یا بگیرند کندش و زرنیخ سرخ و زراوند
طویل و قطران و زهره گاو بقدر یکه دران ادویه بسرشند و این طلائیست قوی و ایضاً قطران و حنطیانا و زرنیخ و روغن سوسن

وایضاً مویزج و برگ خرزهره و شب یمانی و ایضاً در حمام طلا کنند بشیاف مامیثا یک جزو و بورق نیم جزو و قسط تلخ یک جزو و نشاسته برابر همه بسرکه سرشته
بعد استعمال نوره بکار برند و استعمال این ادویه بعد تبخیر بمثل کندش و مویزج بهتر ست و خصوصاً چون ابتدا الغسولات کنند از جنس ادویه که مذکور شد
ابو منصور گوید که ابتدا به تنقیه بدن کنند بعده بر سراپا بدن یا مکانی که در ان قمل پیدا شود بصبر و بورق و مر در حمام طلا کنند و تا یک ساعت بدارند
پس بآبیکه در ان برگ مورد و برگ صنوبر تر کوفته جوشانیده باشند بدن را بشویند و اگر قمل خاص در سر باشد بگیرند خربق سفید و بورق یک یک جزو و مویزج
ثلث جزو سائیده در روغن گل حل کرده بحمام طلا نمایند و بعد یک ساعت بشویند و اگر صعب قوی باشد بگیرند بورق و سماق و خربق سیاه هر یک یک درم
مویزج نیم درم بیخ حماض ثلث درم کوفته بسرکه خمر سرشته بدان سر را بشویند و یا سیماب مقتول بروغن گل طلا کنند و برگ آزاددرخت یا دفلی در روغن
آمیخته بمالند و یا بآب نطرون سر را بشویند و یا طلای بدن بزرنیخ سرخ و مویزج و کندش و بورق بسرکه نمایند و ساعتی بگذارند بعده بآب گرم بشویند
و تبخیر جامه بکندش یا ترمس یا برگ آزاددرخت و قسط کنند و یا کندش را بروغن حل کرده بمالند و یا زرنیخ زرد و گل سرخ بر بدن طلا کنند و ابن سرافیون
گفته که صاحب این علت را می باید که اغذیه غلیظه حاره و انجیر خشک ترک نماید که این را خاصیتی ست در تولد قمل و ثابت گوید که سبب قمل و حکه
و جرب و خراز و حصف و سعفه همه از رطوبات حاده غلیظه است مگر آنکه بعض آن حادتر از بعض دیگر بود و هر انچه نفع بنکی از ینها از ادویه میکند
نفع بدیگر مینماید و ابن ماسویه گوید که در مرض طویل قمل کثیر عارض میشود ابن الیاس گوید که چون قمل کثرت نماید تنقیه بدن بحب ایارج
یا حب صبر یا نقوع آن کنند و بعد از ان اغذیه محموده بخورند و صرف عنایت بپاک کردن بدن از چرک نمایند و بآبیکه در ان نمک و صعتر پخته باشند
بمرات متواتر غسل کنند و لباس توزی و کتان بپوشند و طعام شب و امتلا از اغذیه خصوصاً غلیظه مولد بلغم ترک نمایند و از انجیر رطب و یابس خاصة
حذر کنند و بسیماب مقتول مع مویزج باندک روغن قرطم سوده بر بدن طلا کنند و یا بگیرند زراوند طویل و برگ صنوبر باریک سائیده بزیبق مقتول
بروغن خسته مشمش آمیخته بمالند و بآبیکه در ان سبوس جوشانیده باشند بشویند و یا زهره نرگاو بر بدن طلا نمایند و یا بگیرند آرد باقلا و بسرکه تند
سرشته طلا کنند و یا بگیرند شیح ارمنی و برنجاسف و در آب پخته بدن را بشویند و یا بگیرند زرنیخ سرخ و زراوند طویل مساوی کوفته بیخته بروغن بان
سرشته بر بدن طلا کنند و صیبان را خاصة سیماب مقتول مع سرگین سوسمار و نوشادر بسرکه سرشته بر موی مالیدن قتل نماید و علاج قمقام بتنقیه بدن
بمطبوخ تربد مقوی الغاریقون نمایند و روغن خسته مشمش تلخ بمالند و یا بگیرند پوست انار و اشنه و اشنان و فلفل سفید مساوی کوفته بیخته بروغن
بادام تلخ آمیخته بر بدن مالند و یا بگیرند برگ خرزهره و مویزج و سیماب مقتول مساوی کوفته بسرکه سرشته بر بدن طلا کنند ابن هبة الله گوید که اگر
بدن ممتلی ردی الاخلاط باشد استفراغ بفصد کنند اگر خون زائد بود و بدوای مسهل اگر یکی از اخلاط ثلاثه غالب باشد یا بمطبوخ یا بحب ایارج
و بعد تنقیه در حمام داخل نمایند و امر باغتسال بآب شبیه اولا بعده بآب شور کنند تا جلد ایشان از فضول محدث قمل پاک گردد و از اغذیه مولد عفونت
مثل شیر و ماهی و اطعمه مالحه منع کنند و این طلا که منع تولد قمل کند استعمال نمایند زرنیخ و مویزج و خردل هر واحد یک جزو صبر و مر و گل سرخ و مرداسنگ
و بوره و شیح سوخته و شیاف مامیثا هر واحد دو جزو سیماب کشته و زراوند هر واحد یک جزو بیخ حماض سه جزو نشاسته بوزن جمله ادویه سائیده بسرکه و روغن گل
سرشته شب بر بدن طلا کنند و صبح در حمام داخل شوند و بآبیکه در ان شیح ارمنی پخته باشند یا بآب چقندر بشویند و بدن را بسبوس کوفته و آرد باقلا بمالند
و اگر قمل در سر و ریش تنها باشد مریض را قرص بنفشه دهند و طلای مذکور بر سر و ریش طلا کنند و سر را ببرگ آزاددرخت بشویند و مریض چشم را بپوشد تا چیزی از ان
بچشم نرسد و رمد عارض نشود و بر بدن روغن گل و کافور بمالند طبری گوید که علاج قمل استفراغ بدن ست بحسب وجوب قوانین آن از سن و مزاج و بلد و فصل
و عادت و صناعت وغیره تا بدن پاک گردد چه اکثر ستان میشود قمل و منقطع میگردد تولد آن باین استفراغ و لزوم پرهیز و انچه اطبای مارستانات درین مرض
دوا میکنند تفریغ استعمال میکنند این حب ست ایارج فیقرا یک درم سیسالیوس یک نیم درم خربق سیاه یک نیم دانگ افسنتین تخم کرفس هر یک دو درم سکبینج
در شراب تر کرده نیم درم دارچینی دو درم همه را سائیده در شراب بسرشند و بر هر شربت آن یک دانگ بلیله زرد و یک دانگ سقمونیا اندازند شربتی از ان سه درم و نیم

واطبا درین علت از اشیای مولد رطوبت واز جمیع فواکه منع میکنند سیما از انجیر و منع از انجیر نزد ابن سینا خطاست بهر آنکه او میگوید که واجبست صاحب او را استکثار انجیر زیرا که از قوت انجیر اخراج چرک از عمق بدن ست پس اگر از باطن مندفع شود غسل او از ظاهر بدن کنند وانچه گفته اند که انجیر قمل پیدا میکند بهر آنکه او اخراج چرک میکند پس لاجرم چون بجلد و مسام او برسد و از انجا پاک نکنند از ان قمل متولد گردد اما چون انسان پاک بغسل بدن بود و استحمام نماید و تبدیل لباس کند قمل پیدا نشود و هرگاه انسان لزوم بر پرهیز و استفراغ موافق کند و ادمان اکل انجیر نماید در بدن او چرک باقی نماند و بعد ازان از تولد قمل ایمن باشد وانچه بدان طلا میکنند این ست که بگیرند برگ خرزهره و حب الغار یک جزو و مویزج دو جزو و چرک نقره ربع جزو و سیماب مقتول ثمن جزو و همه را باریک سائیده در سرکه حل کنند و حلق سر نموده طلای رقیق یکبار نمایند و اکثر حاجت او از دو بار زیاده نیفتد و گاهی در دو بار مفید نشود بسبب صعوبت خلط مولد او و یا بسبب کثرت آن پس اعاده آن بدفعات کثیر نمایند و اگر نفع نکند بگیرند یک رطل سرکه و دران پنج درم تخم کرفس و یک درم میعه یابسه خوب بجوشانند و آنرا بروغن گل بر سر بمالند و نزد استعمال این سرکه لازم ست که نگاه بمزاج مریض کنند پس اگر رطب باشد بغیر فکر استعمال آن نمایند و اگر مزاج دماغ او یابس باشد استعمال او با حتیاط کنند و استنشاق آن بروغن بنفشه و روغن کدو و مانند آن کنند و بهترین چیزیکه در طلای این استعمال میکنند آنست که در مرض دیگر معروف بقمل النسر مذکور میگردد و آن نیز علتی ست که عام بجمیع بدن باشد غیر آنکه اگر این در سر پیدا شود صعب باشد و سببش همانست که مذکور شد از احتباس رطوبت و فساد آن غیر آنکه فساد چون عام گردد و اشتداد نماید و در خلط و سوست باشد قمل متولد از ان بزرگ بود و گاهی نصف این قمل بسوی خارج جلد بیرون آید و نصف او زیر جلد بماند پس بمیرد و این قمل النسر نزد ماست و قمل النسر مطابق قول دیگر اطبا در باب سموم مسطور گردد و علاج قمل بزرگ که ذکر آن کردیم همانست که برای قمل مذکور شد وانچه بدان بر جلد طلا میکنند حتی که قمل را اهلاک مینماید و سر را از ان پاک میکنند این طلاست بگیرند اقلیمیای فضی و ذهبی هر واحد یک درم مویزج بیخ کبر پوست شجر آزاد درخت و برگ آن و میعه و برگ خرزهره هر واحد پنج درم کندش یک نیم درم همه را در سرکه بپزند تا مهرا شود و مثل حریره گردد بر سر طلا کنند با حتیاط و مراعات مزاج دماغ مریض و در هر سه روز بشویند و یک شبانه روز راحت داده باز اعاده آن نمایند و حلق شعر او در هر سه روز یکبار کنند وانچه درین نوع اول و در جرب نفع میکند آبهای شور و شبی و نطرونی و کبریتی ست که آنرا بنوشند و دران نشینند و علاج شخصی بشرب آب کبریتی بروغن بادام نمودم و صحت تام یافت و ابن ازرق علاج زنی در مارستان بصره باین طور نمود که شب و نطرون و نمک و کبریت در آب جوشانیده هر روز یکبار بر سر او ریخت و آن زن چاق شد و موی سر او بعد حلق کثیف تر از اول روئید و حدوث این علت در جمیع بدن ممتنع نیست لاسیما در بلاد حاره رطب گیلانی مینویسد که اکثر تولد قمل از کثرت خون فاسد میباشد پس اگر قمل در جمیع بدن بود فصد هفت اندام گیرند و اگر در سر بیشتر باشد فصد سر رو کنند و غذای ایشان انچه بلطف باشد بهترست و پرهیز از اغذیه غلیظه مثل نان طف و عصیده و هریسه و کرنب و نمکسود و امثال اینها واجب ست و بسا باشد که قمل فرو میریزد و آثار آن باطل میگردد باین تدبیر یعنی فصد و استفراغ و اصلاح غذا و ملازمت پرهیز و مویزج یا زرنیخ سرخ یا هر دو بزیت کهنه سوده یا سرکه و زیت مطبوخ سازند و یا فلفل بزیت و یا عصاره قنطوریون که آن مسحوق ست بعسل و یا مغره بسرکه و یا قطران و یا زفت رطب بشب و یا عصاره حب الغار و گاهی مویزج بسرکه سوده نفع کثیر بخشد و کبریت و زیبق قویترین ادویه برای قتل قمل ست لیکن زیبق بسیار قویترست و اگر با آن بوی کبریت باشد قویتر گردد و ایضا بگیرند خربق سفید و حرف و ترمس و در آب پخته بدان غسل کنند و ایضا بکندش و کبریت و قمقام قمل کوچک ست که در بیخ ابرو یا بیخ مژگان یافته میشود و دوای مخصوص برای او این ست که برگ غار و پوست بیخ درخت انار و دیگر ادویه که در ذیل علاج بهر آن مسطور شد بجوشانند تا مهرا شود پس خرقه بر سا به پیچیده دران آب فرو برند و بر موی ابرو بمرات متوالیه بمالند و تعاهد قطع آن بسر سوزن در آفتاب نمایند بعده چند روز بشانه یا بناخن آنرا بیرون آرند که ازین تدبیر باندک سعی بریزد و اگر این کفایت نکند بگیرند یک حبه نوشادر و یک حبه سرگین سوسمار و سائیده بسرکه آمیخته بر موضع طلا کنند بعد ازان اگر از کثرت استعمال ادویه و مالش موی ابرو بریزد بعد زوال این مرض روغن لادن و روغن غار استعمال کنند و بخطمی در حمام بشویند و امر نکندن موی ابرو وقت حدوث این مرض میکرد و چند روز بقطران طلا میکرد بعده ادمان بر شستن آن با آب گرم و عقب او مالش بروغن غار

بشیر بخته بران نهند و در قرب انتها و ریم کردن لازم ست که نمک را بسوزند و بزیت سرشته بران نهند که این تسکین درد آن نماید و هرگاه ریم تمام کند شگاف
لطیف صغیر دهند تا انچه دران باشد بیرون آید و هنگام اخراج ماده آن بقوابض مثل عدس و گلنار و گل سرخ و مثل پوست کنار و پوست سیب و پوست انار و عروق
ضماد کنند و بعد ازان آرد ترمس بعسل و هرگاه قرحه کنند صبر از افضل علاجات او بود و همچنین کندر و زرنیخ و مرهم زنگار مخلوط بمرهم سفیداب و انزروت و آنرا
بخرقه در شراب ترکرده بپوشند و لازم ست که درینوقت گوشت را از ناخن از هر طرف جدا کنند و ناخن را که در گوشت بخلد قطع نمایند و مرهم جید که آنرا ابولس گویند
بگیرند زاج سوخته و کندر یک یا یکجزو زنگار نصف جزو بعسل سائیده استعمال کنند و ایضاً مرهم باین صفت بگیرند پوست انار ترش و مازو و توبال مس
و زنگار مس و در عسل آمیخته طلا کنند و بربندند و بر موضع آب و روغن نرسانند و گاهی وقت خوف تاکل احتیاج باستعمال فلنفیون مرتب از زرنیخ و زاج
و زنگار و آهک افتد که این تجفیف آن کند و چیزی افضل ازین نیست و چون از داخس متقرح ریم سیلان کند داغ دهند یا قطعه کنند تا ضرر آن در تمام
انگشت عام نگردد طبری گوید که چون ابتدا نماید فصد و تنقیه بمسهل و تعدیل مزاج بماء الشعیر کنند بعده بیخ ناخن را بموم روغن نرم سازند و هرگاه
نرم شود و ریم خارج گردد اگر دران باشد حنا را در سرکه که اندران مازو ترکرده باشند سرشته بربندند و بالجمله تقویت آن موضع بادویه که دران برودت و قبض
باشد مثل ماش و مازو و خرنوب کوفته بسرکه بخته باید کرد و بعضی گفته اند که ضماد از بزر البنج و اندکی افیون آنرا نفع میکند و هرگاه درد زائل شود و ورم باقی ماند
تحلیل آن بضماد اسپغول در سرکه بخته نمایند و ازین طریق تجاوز نکنند و از دوائیکه معالجه بدان بعد تنقیه بفصد و مسهل میکنند این ست که بگیرند
تخم کتان کوفته در سرکه بپزند پس آرد جو و زردی بیضه آمیخته باهم بزنند تا نرم شود و بربندند که درد زائل شود و صلابت تحلل پذیرد اگر دران باشد و انچه در
داخس تجربه کرده ایم این ست که چکتی دنبه شگافته یک روز بران بندند و بعد ازان نان جو در آب ترکرده باندک کنجد باریک سوده بربندند که این ازاله درد و تحلیل
ورم نماید و از معالجات او این ست که دائم این بکار برند بگیرند برگ خبازی و برگ خطمی و برگ بنفشه هر واحد یک مشت و همه را بجوشانند تا مهرا شود و از آتش فرود آورند
و بگذارند تا نیم گرم بماند پس دست را دران نهند و ساعت زمانی بران صبر کنند بعده بگیرند همان برگهای جوشیده و بیفشرند و باریک سوده بران اندک افیون
و قدری بزر البنج انداخته بر انگشت که دران داخس باشد ضماد کنند که این نافعترین اشیای برای او ست پس اگر بعد زوال درد صلابت یا غلظ باقی ماند
لعاب اسپغول و لعاب بزر کتان گرفته بران اندک خطمی انداخته بر تمام موضع ضماد سازند که این تحلیل صلابت او و ازاله الم او نماید ابن الیاس گوید
که هر صبح جلاب از عناب ده عدد آلوی سیاه ده عدد تخم کاسنی سه درم و از شکر سفید ده درم بنوشانند و غذا ماء الشعیر دهند و شربت بنفشه ده درم ترنجبین
ده درم بیاشامند و اگر با آن تب نباشد غذا بمزوره ماش بمغز بادام و اسفاناخ سازند و فصد باسلیق کنند و خون بقدر قوت و حاجت برآرند و تنقیه بدن
بمطبوخ فواکه و نقوع مشمش کنند و دست را در برف و آب سرد بدارند تا خدر شود یا دست را در جرار خزفی پر از آب سرد بدارند و در ابتدا بزنگ آهن و توتیا
و گل ارمنی و مازوی سبز خام بسرکه کهنه طلا کنند و یا پیاز بروغن بخته بران نهند تا نضج و انفجار یابد و انچه اندران باشد تحلل یابد و اگر بذاته منفجر نشود و ببینند
که ریم جمع شده بشگافند و ریم بیرون آرند پس علاج بمراهم مدمله سازند انطاکی گوید که اولا ردع ماده بمازو و سرکه و زنگ آهن کنند بعده اگر غده
و حمی حاصل شود فصد و خون بستن کنند و شرب نقوع صبر یا هلیله در صفرا و یا تمر هندی بماء الشعیر در هر دو و الاضمادات مع ترک تناول مثل
لحم و حلاوات کفایت باشد و بهر حال لطوخ از آرد اسپغول و بزر کتان با سرکه یا بچکتی دنبه و مویز و یا بیضه و زعفران و عصفر واجب بود تا ماده را
جمع کند و اگر باین ادویه منفجر نشود باله شگاف دهند و هرگاه بشگافد باهستگی بیفشارند و بران ادویه جاذبه بچسپانند که آن به شود و انچه تبرید او
ببرف گفته اند نیکو ست اگر محض از حرارت باشد و الا سبب مفسد گردد و داخس در پای نیز میباشد و از ضمادات جامعه میان ردع و تحلیل
بزر البنج و افیون باب کشنیز تر ست و کذا پوست انار ترش و خاکستر چوب آن و صبر و حنا ایضاً در زبده مینویسد که اگر تب عارض شود فصد واجب بود
بسبب دلالت او بر خبث ماده و ماء الشعیر بسکنجبین یا بشربت ورد و نقوع آلو و عناب بنوشند و بر محل آن مازو و صبر و حنا بالعسل اگر نخس نباشد
و الا بسرکه طلا کنند و زنگ آهن ایضاً و موم باب چقندر و زیت و اگر تحلیل نشود در روغن گرم فرو برند و یا تحلیل بمویز منقی بچکتی دنبه و زعفران کوفته نمایند

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

علاج بعد از نضج تنقیهٔ رطوبات غلیظه از مسهل بلغم کنند و بعد آن صمغ پسته و خاکستر سم بز و بیخ نی و زرنیخ و دبق با سرکه ضماد نمایند و گویند که ضماد
مغز تخم زیتون و آرد نخود سرخ و پیه گاو و کذا اقفر الیهود و کذا دردی خمر و راتینج و کذا زفت رطب و موم زرد مساوی و کذا زرنیخ زرد و زفت رطب و کذا
گوگرد و علک البطم و کذا امامیران و کذا شب یمانی و برگ کبر و عسل و کذا حرف بعسل و موم و بزرکتان سوده و کذا زفت خشک و مثل او موم زرد ضماد و سبز
قطر اسالیون هر واحد قالع سفیدی ناخن ست شیخ میفرماید که بگیرند جوز السرو و کوفته بسرکه و آرد و خصوصاً آرد ترمس مساوی آمیخته ضماد کنند که
قلع برص کند و همچنین بزرکتان بجرف و کذا لک دردی سوخته بزرنیخ سرخ و راتینج آمیخته و زفت رطب درین باب عجیب ست خصوصاً بزرنیخ سرخ
و یا جوز السرو و علک البطم عجیب بالغ النفع ست و ایضاً بیخ حماض بسرکه طلا کردن طبری گوید که اگر در بدن فضول باشد سبیل او آنست که
بمطبوخ موافق یا معجونی که در آن ایارج و غاریقون و ترید و سقمونیا افتد تنقیه کنند و امر بغرغره نمایند و مصطکی بخایند و لعاب دهن بریزند و غذا الحوم حملان
بریان قلیه یا شعث یا مزوره یا شف مثل نان بزیت بریان کرده و بیخ چغندر سکنجبین و مری مالح و سرکه و مانند آن سازند و بگیرند زفت رطب یک جزو
علک الانباط یک جزو و باهم آمیخته بر آن اندک خاکستر سم بز و بیخ نی کوفته بیخته اندازند و بر ناخن بدفعات متواتر ضماد کنند و در هر سه روز تجدید ضماد
نمایند بعد از آنکه در حمام داخل کنند و آنرا بشویند و گاهی علک الانباط تنها بروغن زیت حل کرده استعمال مینمایند و ایضاً زیت تنها استعمال میکنند
و گاهی بیخ نی کوفته با خاکستر چوب انگور و سرکه جوش داده ضماد مینمایند صاحب کامل گوید که بگیرند گوگرد زرد و زرنیخ سرخ مساوی باریک
سائیده بسرکه سرشته بر ناخن طلا کنند و یا بگیرند دبق و زرنیخ هر واحد یک جزو و ذراریح ربع جزو و ثافسیا نیم جزو و همه را باریک سائیده بسرکه کهنه سرشته
بر ناخن نهند و یا بگیرند حلبه و بزرکتان باریک سائیده بسکنجبین سرشته بر ناخن طلا کنند ابن الیاس گوید که علاجش تنقیهٔ بدن از اخلاط بلغمیه غلیظه
بحب ایارج یا بمطبوخ ترید ست بعد از آن بگیرند ذراریح و دبق مساوی کوفته بیخته بسرکه کهنه سرشته بر ناخن ضماد کنند و یا بگیرند دردی سرکه کهنه و زرنیخ و بدان
ضماد نمایند و یا بگیرند بیخ نی فارسی سوخته و خاکستر سم بز و ثافسیا مساوی کوفته بسرکه کهنه سرشته بدان ضماد سازند خجندی گوید که بگیرند علک البطم
و زفت رطب و خاکستر سم بز هر واحد اندکی در سرکه خمر آمیخته ضماد کنند و دیگر زرنیخ راتینج ذراریح ثافسیا هر یک قدری بسرکه خمر آمیخته ضماد نمایند
دیگر جوز السرو ترمس راتینج گرفته از آن ضماد سازند انطاکی گوید که علاج آن مثل برص ست و مخصوص آن ضماد زرنیخ سرخ و زفت بحناست بعد ضعف
گوید که زرنیخ سرخ و جوز السرو برابر در سرکه پش آمیخته ضماد کنند و کذا زرنیخ و راتینج بزفت تر سرشته نفع دارد و یا زرنیخ زرد بعسل سرشته طلا کنند و یا بشحم بط و از و حلبه
و صمغ بلوط ضماد نمایند و زفت رطب بدفعات بسیار طلا سازند و شب بعسل سرشته یا ذراریح بسرکه سرشته و کذا ثافسیا بدبق و یا دردی سوخته و راتینج ضماد کنند

جذام اظفار و تعقف آن

جذام الظفار عبارت از غلظ و اجتماع ناخن ست و تعقف اظفار تشنج و بازگشتن و خم شدن ناخن باشد و گویند که در جذام اظفار ناخن از غایت خشکی مثل استخوان سیاه گردیده
گردد که چون بخراشند ریزه ریزه گردد و این مرض اکثر از انصباب سودای احتراقی زیر جلد عارض شود و کم ست که این بدون ظهور قوبای سوداوی در بدن حادث شود
و این دلیل ردی ست منذر بجذام بود بلکه آن جذام ست غیر آنکه این در جمیع اعضا و جمله بدن نباشد و شیخ میفرماید بسا ست که سبب این قالعی باشد
که ناخن را عارض شود و هرگاه اراده روئیدن جدید کنند و بدان رفق نکنند و از مس کثیر اشیای سخت حفظ آن ننمایند و الم رسانند پس ناخن جدید بر
شکل ردی بر آید و در پیدایش خود برین شکل استمرار نماید علاج بروغنها و مغز ساق گاو و موم و روغن و مرهم داخلیون و چربی ماکیان و بط و بز و مانند آن
آن بمالند و دردی بوره نیز مفید بود و چون ملایم شود بکارد بخراشند تا بر شکل طبیعی آید و اگر این تدبیر بعد از تنقیه سودا و ماء الجبن کنند نافع تر باشد
و ایضاً بعد تنقیه بفصد اکحل و شرب ماء الجبن بکرات و مرات مرهم باسلیقون و رسل و کافوری استعمال کنند و گویند که ضماد بزرکتان و موم و عسل و کذا حلبه
و کذا برگ کبیکج و کذا صمغ بطم نافع تشنج اظفار ست و بقول اهل هند برای درشتی و ناهمواری ناخن هرتال و سوبزه هر دو باریک سائیده طلا کردن مفید ست
و یا مسکه میش بر ناخن ضماد کنند پس چوب آگره بسوزند و دود آن بر ناخن رسانند اقوال جمهره شیخ الرئیس مینویسد که آنچه سببش سودا باشد

از تنقیه او چاره نباشد اگر عام بدن باشد و همه ناخنها همچنان شده باشند و اصلاح غذا برای آن از اوفق اشیاست و کسیکه بر شرب روغن کنجد ادمان نماید اظفار او مستوی گردد و اگر سودا مختص بیک ناخن باشد واجب است که علاج بمعالجات موضعیه کنند و از معالجات موضعیه برای او آنست که ناخن را نرم کنند و آنرا برای خراشیدن و همواری مهیا سازند و مثل استعمال آب آهک و زرنیخ بران لیپ آنچنان گردد که بکارد خراشیده شود هر قدر که خواهند و همچنین کثرت تضمید آن بشغل بوره که این برابر کردن آن آسان کند و همچنین اگر احتمال آن کنند موم بمالند و آنرا هموار سازند و صمغ سرو ضماد نیکست برای نرم کردن او است و ایضاً بزرکتان برای تشنج آن نیکو است و چربی میش اگر چهار روز بران بندند و بگذارند آنرا نرم کند و اگر نرم نشود چند بار اعاده او کنند تا آنکه نرم شود و آماده همواری گردد و طبری گوید که علاج آن فصد باسلیق است و استفراغ بمطبوخ افتیمون و اصلاح خون او و تسکین حرارت آن باغذیه محموده مثل بچه ماکیان و شوربای ماکیان و بیضه نیم برشت و مانند آن و کسی را که این علت ظاهر شود امر بخوردن کاسنی و شیر سبز کرده و خوردن کاهو در بعض اوقات سکنجبین و از خوردن عدس و پیاز و سیر و هر آنچه خون او را فاسد و متغیر گرداند اجتناب نمایند و لزوم تناول اطریفل کبیر کنند و در بعض اوقات تناول جلنجبین صرف آنرا انفع کند و ناخن را موم روغن بنفشه مغسول بمغز ساق گوزن ضماد کنند و اگر یافته نشود مغز ساق گاو گیرند و ادام العمل آن کنند پس اگر ناخن بطول ابتدا کند بدانند که علاج قبول کرده و اگر دراز نشود و دران وقت علامت ظاهر نگردد اعاده استفراغ نمایند و [illegible] کنند و از جماع منع فرمایند مجوسی گوید که ادمان طلا بروغن بنفشه در موم گداخته باید کرد و یا لزوم مرهم داخلیون محلول بروغن بنفشه و روغن بادام شیرین کنند و ضماد ناخن بمصطکی در روغن بان حل کرده بمویز منقی سرشته بعمل آرند جرجانی و ایلاقی گویند که اگر بسبب خشکی بود و علامات و اسباب آن بران گواهی دهد تدابیر مرطبه باید کرد و هر صبح شیر تازه بخورند و روغن بادام خوردن و برنج با قدری شکر یا اندکی سکنجبین سود دارد و ناخن راست شود و تخم کتان و پیه گوسفند گداخته نهادن و چند روز بسته داشتن تشنج را ببرد و ناخن را نرم کند و اگر بسبب غلبه سودا بود اول تنقیه بدن بانواع استفراغها نمایند و تبدیل مزاج کنند و ماء الجبن بکار برند و ضماد مذکور زنند ابن الیاس گوید که فصد باسلیق کنند اگر بدن از خون سوداوی ممتلی باشد بعد از آن تنقیه بدن بمطبوخ افتیمون یا بحب آن کنند و اغذیه محمود حسن الکیموس مثل شوربای لحوم حملان و ماکیان و تیهو و دراج خورند و از اغذیه غلیظه مولد سودا حذر کنند دیگر بگیرند چربی بز جوان و پیه بط و پیه مرغابی و مغز ساق گاو و موم صاف و روغن بنفشه و از ان مرهم روغن ساخته بر ناخن ضماد نمایند

تشقق اظفار و تقشر آن

یعنی شگافتن ناخنها پس آنچه از تشقق اظفار در طول از طرف سرهای او بود و از ان اجزای تیز سر بر آید و بگوشت بخلد و ایذا رساند آنرا اذان الفار و اسنان الفار نامند و سبب این اعراض غلبه یبوست بر بدن و انصباب خلط سوداوی ست علاج مثل جذام اظفار علاج کنند و ایضاً اگر از خوردن گل و غیره مسدد واقع جگر ناخنها از هم پاشیده گیرد و تخم کاسنی گل سرخ شاهتره هر یک شش ماشه مویز منقی ده دانه جوشانیده صاف نموده شیره مغز بادام مقشر شیره تخم خشخاش شیره خیارین هر یک چهار ماشه نبات یک توله داخل کرده بدهند و مالیدن حرام مغز بر روغن کنجد تازه عجیب است و کذا اسفیدروس سوده بروغن بادام بر آتش قوام نموده از مجربات است و یا سرکه یک حصه در روغن کنجد دو حصه بجوشانند و دران قدری سرلیش انداخته بگدازند چون مثل مرهم شود طلا نموده باشند شیخ سیف گوید که درین از تنقیه بدن باستفراغ خلط سوداوی اگر غالب باشد چاره نیست و ادویه موضعیه این است که سرلیش بنمک طعام و دردی سرکه ضماد کنند و یا پیاز عنصل بریان خصوصاً بروغن کنجد طلا نمایند و یا بزرکتان و حرف بعسل ضماد کنند و بربندند و حرف و نمک هر دو سوده آنرا انفع کند و اجزای باریک را قلع نماید و یا بسرلیش و سرکه و یا بسرلیش و نمک و دردی شراب طلا سازند و این مجرب و تقشر را نافع بود و همچنین مصطکی بنمک جریش گداخته طبری گوید که علاج تشقق اظفار در عرض ترطیب بدن باغذیه مرطبه و نوشیدن مریض ماء الجبن و لزوم آبزن و حمام و منع او از جماع بالکل و امر باستنشاق روغن بنفشه و روغن نیلوفر و روغن کدو ست و چیزیکه بدان ناخن را ضماد کنند این است که مغز بادام با تخم خطمی سوده بشیر تازه یا بشیر زنان حل کرده ضماد سازند تا آنکه ناخن دراز گردد پس قطع کنند و اما تشقق اظفار نزد سر آنها که آمیخته و

باسنان الفارست و این از قلت موافقت هوا با آن و بسبب مستولی بر غذای آن بود و علاجش تضمید بجلد المیه غنم ست و حفظ او از هوا و ترطیب بدن آن و خراشیدن بسوهان اندک اندک هر روز تا آنکه از آن شقاق زائل شود و بعده لزوم او حب المحلب بمغز بادام شیرین و مغز پنبه دانه سوده بلعاب اسپغول حل کرده و تجدید او هر روز دو بار و علاج این و علاج شقاقیکه در عرض بود در واحد ست و بالجمله دانستن این امر واجب ست که شقاق ناخنها و استیلای تقشف بران نمیباشد مگر از یبس خون و غرض طبیب در علاج او اصلاح مزاج و تبدیل آن و لزوم مریض بر پرهیز مداوم و تنقیه باده به مخرج سودا و رطوبت فاسده اگر بدن مریض ممتلی باشد و بعد تنقیه بدن حقنه بروغنها و آب کلم با آنچه مضروب بلعاب بسیار نیکوست ابن نوح گفته علاجش اسهال سودا و ترطیب مزاج ست و ناخن را بنمک جریش و موم طلی با آنچه سرشته ضماد کنند و یا تعاهد غسل او بنمک کنند و خاصة وقت قطع کردن آن و یا بشحوم و مخها و روغنها و موم ضماد کنند ابن الیاس گوید که تنقیه بدن از اخلاط سوداوی بمطبوخ افتیمون یا بمعجون نجاح کنند و ترطیب مزاج بدن بعد تنقیه بماء الجبن مع سکنجبین ساده نمایند و غذا مزوره ماش و نخود و مغز بادام و اسفاناخ و لحوم ماکیان و بزغاله و حلاان دهند بعده بچربی بط و بزر لعاب بهدانه و لعاب اسپغول بر ناخن ضماد کنند و یا بسریش و سرکه کهنه ضماد نمایند و یا بگیرند دردی سرکه و زفت و میعه سائله و بدان ضماد کنند

تقلع اظفار و تقصع آن

یعنی برکنده شدن ناخنها و تجرد آن اگر بسبب زیادتی رطوبت استرخیه موجب استرخای سر انگشتان باشد و بواسطه آن ناخن از جای خود جدا گردد تا منقصع شود حسب زیادتی استرخا کمی آن علامتش آنست که با وی درد نباشد و اگر بسبب حدت خون باشد که بیخهای ناخن را فاسد کند چنانچه در داخس میشود علامتش این ست که با آن خلش و درد بسیار با قلق بود و خجندی گوید که این در اکثر از اسباب خارجی مثل ضربه و سقطه یا عفونت عارض میشود و انطاکی گوید که سبب تقلص و استرخای ناخن استیلای ماده بر ناخن ست پس منقلب شود یا مسترخی و گاهی منقلع گردد علاج آنچه از استرخا بود علاجش مانند علاج استرخای مطلق و فالج کنند به تنقیه بدن از بلغم و جز آن و ادمان علاج استرخا زائل کند و آنچه از حدت خون باشد علاجش بعلاج داخس کنند و فصد باسلیق و حجامت ساق و مسکنات حدت خون بعمل آرند طبری گوید که آنچه بسبب رطوبت باشد تنقیه باین معجون کنند ایارج فیقرا افسنتین هر یک نیم درم غاریقون تربد سفید هر واحد دو دانگ گل سرخ رب السوس هر واحد یک دانگ کوفته بیخته بسطوخوس مقمونیا مشوی آمیخته بعسل سرشته و بعد پرهیز آب نیم گرم بخورند و بعد از آن امر بقی با آب مطبوخ شبت و ترب و عسل و سکنجبین دو روز متواتر نمایند و چون جشا پاک گردد بموم روغن آنرا چرب کنند و اگر از حدت خون باشد علاجش فصد هر دو صافن و نهادن محاجم بر ساقین و لزوم شربت عناب و ماء الشعیر ست و تسکین حدت خون بکاسنی و سرکه و کاهو و جدی و ماهی طریهای تازه بروغن بادام بریان کرده و مانند آن باید کرد و اگر با تقلع اظفار موی تغیر در چشمها باشد آن منذر بجذام بود و اگر این بگزیدن مار یا هوام دیگر باشد علاجش همانست که در باب سموم آنها بیاید ابن الیاس و خجندی گویند که اگر با آن ورم و درد باشد فصد باسلیق کنند و اخراج خون بقدر قوت واجب نمایند و برگ مورد و گلنار باریک سائیده بر ناخن ضماد کنند و یا آرد گندم بروغن زیتون سرشته ضماد سازند و یا بگیرند گوگرد زرد و با مغز ساق گاو و پیه بز جوان سائیده بر ناخن ضماد کنند و این طلا نیز نافع ست آرد گندم یک جزو کبریت زرد نیم جزو با چربی بز سائیده ضماد کنند انطاکی گوید که علاجش تنقیه بفصد و غیره است و بوضعیات مصلح اطراف مثل موم و زفت و صمغ و مازو

احتقان دم و سواد آن تحت ظفر

یعنی بند شدن خون و مردن و منجمد گردیدن آن زیر ناخن سببش کشادن شعبه رگی زیر ناخن ست بسبب ضربه یا کثرت خون و مانند آن پس خون از آن بیرون آمده زیر ناخن محتبس و منجمد گردد علاج هر روز چند مرتبه آن ناخن را از دهن بمکند و آرد باقلا و سرطان نهری و زرنیخ ضماد نمایند و یا قطر اسالیون بمیفختج ضماد کنند شیخ میفرماید که علاج آن آرد مخلوط بزفت کنند و بدان ضماد نمایند و اگر کفایت نکند بلکه احتیاج بعمل دست افتد باید که ناخن را آهسته

شق نمود به آله نیز دهند تا خون از زیر آن برآید و اگر از زیر ناخن منقلع گردد خون را سائل کنند و ناخن را بر تحت او به آهستگی بچسپانند تا و تا به گردد
و در نمک بعده رعایت تا چند روز نمایند و اگر در انجا زرداب باشد ناخن را بکشند و یا بر فوق شق نمایند و رد کرده بر بندند و گوشت انجراح شد که در عظیم زیر تر
از داخس هیجان نماید بلکه بدان بپوشند و بر ناخن آب و روغن نیم گرم بریزند و در آخر مرهم باسلیقون نهند طبری گوید که علاجش فصد ست و تضمید
باین ضماد بگیرند سرطانات نهری و صاف کرده با زنجبیل سرخ بیزند بعده بر ناخن نهند که این ضماد از ان زائل کند و طلای آن بر زنجبیل سرخ تنها این عمل کند و اگر بدن مرض
ممتلی باشد استفراغ باد و به موافق مزاج او و اصلاح غذای او آنرا انفع کند و بعض متاخرین ذکر کرده که چون جشیشه امیثا با سرکه پخته بر ناخن طلا کنند آن خون محتبس را
بسهولت تحلیل کند مؤلف اقتباس می‌نویسد که آرد کرسنه و زفت و سرطان نهری در سرکه پخته ضماد نمایند و شراب یا بول شسته تخم جرجیر در سرکه طلا نمایند نافع

صفرت اظفار یعنی زردی ناخن

سببش قلت خون مع استیلای صفرا است علاج تخم جرجیر و سرکه ضماد کنند و تقلیل صفرا نمایند به مسهلات آن و بعد تنقیه ضماد از طحلب و برگ بید
و کشنیز سبز برابر نافع ست و بیه بز و مسکه تنها تنها هم نافع بود شیخ میفرماید که بازو و شب سوده به چربی بط و یا به زهره گاو سرشته ضماد کنند و یا تخم جرجیر
را باریک سائیده به سرکه سرشته انطاکی گوید که علاجش مثل یرقان ست و ضماد تخم جرجیر و قطران باین مخصوص ست غبرت و خضرت اظفار علاج تیرگی
و سبزی ناخنان بقول انطاکی طلای تخم کرفس و زیت ست مع تنقیه باریک شدن و فرو نشستن ناخنها سببش یبوست بود علاج برگ حنا در
روزی هفت مرتبه بلکه زیاده ضماد نمایند و تخم حنا نه ماشه با شیر بز یک پیاله تا چهل روز دهند و همچنین ضماد برگ گلاب و تخم کاسنی و کذا گل گلاب
و برگ آن تا صحت حاصل شود و یا را الجبن دهند و بالائی شیر بران مالند و دیگر اضمده مرطبه نهند

رض اظفار

یعنی کوفته شدن ناخنان علاج در ابتدا برگ مورد و برگ انار آرد گندم با روغن گل ضماد کنند بعده به چربی بز و اندک کرنب ضماد سازند و بهتر آنست که اول
فصد کنند و برگ انار و پنبه باغی هر واحد یک توله زردچوب زعفران هر یک سه ماشه آرد گندم دو توله به روغن بریان کرده بربندند همان وقت تسکین درد نماید و همچنین برگ مورد
و سنبهالو و سپیده گندم هر واحد یک نیم توله زردچوب هفت ماشه به روغن گل و بقول جالینوس اگر یارجه را با نیل رنگ کنند و بر ناخن به پیچند و بالای آن چند روز
بول کنند در دفع درد و ورم بسیار نافع بود شیخ میفرماید که اولا صرف برگ آس یا برگ انار نرم سوده ضماد کنند بعد از ان ملینات پس اگر سرهای عصب منتهی بسوی ناخن
را انتشار حادث شود بران شحوم معروفه و قیروطیات لینه استعمال کنند جرجانی و ایلاقی گویند که در درد ناخن و کوفته شدن آن برگ مورد و برگ سرو تر کوفته ضماد کنند
سود دارد و انار نارسیده در شراب پخته سود دارد و اگر کوفتگی قوی بود زیره و مغز جوز با آن بیامیزند که صواب بود و جوز السرو و ابهل کوفته سود دارد و مغز پسته
پخته و کوفته نفع دارد و پیه مرغ و پیه بط و پیه گرده بز با سرگین بز کوفته و سرشته یا با سرگین گاو ضماد کردن نافع ست و اگر کبود شده و خون دران مرده باشد
آرد گندم با زفت ابسرشته ضماد کنند صاحب کامل گوید که آرد گندم بزیت سرشته ضماد کنند و یا بگیرند اندک کبریت و باریک سائیده به چربی بز سرشته
بناخن لزوم آن نمایند انطاکی گوید که هرگاه ناخن کوفته شود آنرا بهتر از ضماد آس بمغز محلب و لادن چیزی نیست و این همه با تنقیه باید

انتفاخ و حکهٔ اظفار

یعنی بر دمیدن و خاریدن ناخنان علاج به آب دریای شور دائم بشویند و یا به آبیکه عدس و کرسنه دران جوشانیده باشند بشویند و بخور
و زفت و انجیر مطبوخ مفرد یا مرکب ضماد نمایند و در خارش به روغن گل چرب داشتن نیز سود دارد ابو منصور گوید که در جرب و تقشر ناخن
به سرکه و شونیز طلا کنند و یا به نمک و ترمس و یا دردی شراب به سرکه و یا العنصل و روغن کنجد ضماد نمایند

تدبیر اقتلاع ظفر

یعنی کندن ناخن اگر ناخن از قرحه حادث در اصابع و غیر آن فاسد گردد و اراده برکندن آن باشد مرهم داخلیون ضماد کنند تا نرم شود بعد آن

زرنیخ زرد و سرخ و جاوشیر بروغن بادام تلخ سوده طلا کنند و یا زفت در زیت بگدازند و بران زرنیخ سرخ و گوگرد زرد باریک سوده انداخته ضماد نمایند
تا آنکه منقلع گردد و بعد انقلاع لزوم محافظت او کنند تا ناخن که بعد آن بروید کج نروید شیخ سیفر باید که از حیلها در قلع ظفر ردی در شکل و در رنگ
و در سائر عیوب آن تا بدل او ظفر نیک بروید این ست که بگیرند صمغ سرو و بدان ناخن درد ناک را چند روز ضماد کنند تا نرم نماید بعده در بیخ آن سوزن نهند
بخلانند و از آن خون بسیار سائل کنند بعد از آن بران سیر کوفته یک شبانه روز بربندند پس در هر روز و شب دو مرتبه سیر تازه بندند که این اسقاط گرداند
و ایضاً ادامت تضمید او بمویز منقی اسقوط از او فی تدبیر گرداند خصوصاً چون بدان جاوشیر بیامیزند یا کبریت بحری با سوده ضماد سازند و از او قوی تر
برای قلع ظفر کبیکج ست و ایضاً دبق البلوط و بانسیا و زرنیخ و ذراریح بسرکه آمیخته ادامت تضمید بدان کنند و در هر چند روز بگشایند و ایضاً زرنیخ زرد و سرخ
و گوگرد زرد و علک البطم بسرکه ضماد کنند و در هر هفته بگشایند ابن نوح گوید تدبیر کیّه ناخن را بیفگنند این ست که بعض ادویه لینه ضماد کنند تا آنکه نرم گردد
بعد از آن مرهم جاوشیر بمویز بسایند تا مرهم گردد ضماد نمایند و یا بگیرند زرنیخ سرخ و زرد و روغن بادام و صمغ بطم مساوی و بملایمت بجوشانند تا آنکه او را
قوام لائق حاصل شود و بدان ضماد کنند و سه روز بگذارند و یا بگیرند کنجد سیاه و قردمانا و شونیز و خردل و نانخواه و تخم جرجیر هر یک دو درم شکم ذراریح ده درم و بسرکه
سائیده بصمغ بطم سرشته استعمال نمایند و یا بزفت طلا کنند و بران زرنیخ سرخ و گوگرد مساوی سوده بپاشند و یا بمویزج و روغن مویز کوهی با سرکه
ضماد کنند حفظ ظفر تا نیکو بروید چون ناخن جدا شود واجب ست که انگشت را پوشیده دارند و از هوای سرد و گرم و از آسیب دست و جامه و غیر آن
نگاه دارند و تا خیر استعمال او در امور عادیه نمایند و موافق ترین تدابیر این ست که انگشت را غلافی بسازند چون کلاهی از نقره و غیر آن بشکل انگشت و در آن
سوراخ بود تا هوا بالکل از آن منع نگردد و اگر منع هوا بسبب گرمی یا سردی مفرط واجب گردد بپارچه بپوشند و شکل این کلاه چنان باید که انگشت
از طرف ناخن از آن غلاف آزاد باشد چنانکه مماس او نباشد و از طرفهای دیگر ملاقی بود و یک دو ماه بر انگشت بدارند تا وقت کشادن ناخن خوب تر بر آید
تتمه بعضی را پوستها بر اطراف ناخن بسیار خیزد و این طلا آنرا سود دارد مصطکی سه درم نمک دو درم مصطکی را در روغن بیامیزند و نمک حل کنند

امراض متفرقه

و از آن جمله است کثرت عرق و آنرا پنج سبب ست یکی سببی از اسباب خارجی مثل کثرت حرکت و ریاضت و ملاقات گرمی هوا و آفتاب و آتش و بحران دوم
دفع طبیعت ماده مرض را سوم امتلای بدن از طعام زیاده از حاجت چهارم امتلای بدن از اخلاط پنجم استرخا و ضعف قوت ماسکه و اتساع مسام طریق
تشخیص این اسباب باید که نگاه کنند اگر در مرضی بروز بحران واقع شود سببش دفع طبیعت باشد ماده مرض را و الا حال تقدم کثرت حرکت و ریاضت یا ملاقات
هوای گرم و قرب آتش و خوردن دوای گرم بپرسند اگر سببی ازین اسباب خارجی بوده باشد سببش همان باشد و الا اگر با صحت قوت بود سببش امتلا باشد پس اگر
کثرت تناول غذا فوق طاقت باشد و آمدن عرق در پری شکم بود سببش امتلای بدن از طعام باشد و اگر با وجود خلو شکم و قلت اکل عرق بسیار آید سببش
امتلای بدن از اخلاط باشد و اگر ازین آثار هیچ نباشد و فتور قوت و ضعف بدن روز بروز بود و سقوط اشتها و خفقانیت و غشی هر لحظه پدید آید سببش ضعف
قوت ماسکه و کشادن مسام باشد و انطاکی گوید که در عرق فساد و نفع از جهت کثرت و قلت و اعتدال او واقع شود پس افراط در آن قوتها را اسقاط و تضعیف
بتحلیل کند و بحرکت عنیفه و بحر قوتها و معده از غذا بسبب تخلیط و کثرت باشد خصوصاً اگر در خواب اشتداد نماید و گاهی بسبب ضعف ماسکه و قوت دافعه
یا بسبب غلبه حرارت بود پس ماده رقیق شود و عروق و مسام بکشاید و علامت اول وجود سبب ست و در باقی عرق برنگ اخلاط فاسد باشد و ابن هبة الله گوید که
دانستن این امر که اسباب فاعله برای تحلیل بسیار ست یا لطافت ماده بود چون حال در نزف یا کثرت آن چون حال در سکر یا تخلخل مسام چنانچه امر در جماع جاری میشود
و یا از خارج حادث شود مانند هوای گرم و دوای جاذب یا نهوض قوت مثل عرق در تپ حاده عقب شرب آب سرد و یا بسبب ضعف قوت ماسکه چنانچه
استطلاق با صحاب غشی عارض شود و آنچه متفق شود بسبب اضداد این اسباب مذکوره متحقق گردد و گویند که هرگاه عرق در عضوی کثرت نماید آن عضو ممتلی
یا ضعیف باشد علاج تدبیر افراط عرق تفصیل شیخ و ابن عباس جرجانی و غیرهم در اعراض حمیات حاده مسطور شد بالجمله اگر با وجود کثرت عرق

قوت قوی باشد حبس آن کنند و تنقیهٔ بدن نمایند و اگر ضعف عارض شود سفیدهٔ کاشغری بروغن گل بمالند و گل ارمنی و مازو و گلنار و گل سرخ
و مرداسنگ بروغن گل و لعاب اسپغول آمیخته بر بدن مالیدن مفید بود و ایضاً آنچه از دفع طبیعت روز بحران باشد حبس نشاید کرد که مضرست
مگر آنکه خوف ضعف گردد و آنچه بسبب فرط حرارت هوا و غیره باشد بمقام در مساکن بارده و جلوس در خیشات مبلول بگلاب کنند و آنچه از امتلای
طعام باشد تقلیل غذا کنند و گرسنگی و ریاضت اختیار نمایند و آنچه از امتلای اخلاط بود تنقیهٔ بدن از اخلاط بمطبوخ هلیله و مطبوخ فواکه و حب ایارج
و حب صبر و حب قوقایا بحسب مراعات ماده و مزاج نمایند و تقلیل طعام کنند و روغن مورد بمالند و آنچه بسبب اتساع مسام بود مشروبات و اطلیهٔ
مسدد مسام و حابس عرق بکار برند مثلا برنج و سماق و کشنیز خشک و عدس و عناب خیسانیده یا جوشانیده آب او بنوشانند و شربت خشخاش
نفع دارد و روغن گل که دران مازو سوده آمیزند یا روغن مورد که دران اندک سفیداب آمیخته باشند بر بدن بمالند و یا گل ارمنی و مرداسنگ و گل سرخ
سائیده بگلاب یا آب مورد یا آب رشتهٔ شاخ انگور یا آب بارتنگ بر بدن طلا کنند و یا آب لف کرم یا بمرداسنگ و مازو سوده و یا آب غوره
و صندل و کافور زد یا بروغن سفرجل طلا نمایند و ایضاً مازو و سفیداب ارزیز باریک ساخته بروغن گل آمیخته بر بدن بمالند و یا گل ارمنی و مرداسنگ
بگلاب طلا سازند و مورد و گلنار و گل سرخ و اقاقیا و حضض و کندر و صندل سرخ هر واحد بروغن گل یا گلاب سائیده طلا کردن نفع دارد و جمیع لبابات
بارده چون لعاب اسپغول و بهدانه مالیدن مفیدست و قیروطی مرتب از روغن بادام و غبار آسیا و موم سفید و مغز ساق گاو یا چربی بط و مرغ دفع عرق
مینماید و غذا که حبس عرق کند هریسه است و گوشت نمکسود و گوشت گاو و امثال آن هرچه غلیظ بود و از جمله حیلهٔ باز داشتن عرق آنست که جامه
بسیار نپوشند و بهوای خوش بنشینند و عرق پاک نکنند **اقوال اطبا** سویدی گوید که طلای صندل سفید بر بدن در حبس درور عرق مجرب من ست
و طلای آب عنب الثعلب و مازو و کذا برگ آس تر و خشک و کذا روغن گل گرم و کذا گلاب و کذا آب حی العالم و کذا اب بیده پاشیدن مرتک و کذا اسک المسک
و کذا مازوی سبز و کذا شب یمانی و کذا دقاق کندر و کذا کهربا هر واحد باریک سوده مالیدن آب بهی و کذا زیت انفاق و کذا روغن شجر مصطکی و کذا کافور با
و نوشیدن آب آهن تاب هر واحد منع درور عرق کند سعید گوید که اگر خروج عرق اسراف نماید و قوت بکثرت تحلل ضعیف گردد بدن را بروغن مورد
یا بروغن بهی بمالند و بران سفیداب ارزیز بپاشند و مازو و مورد و گل ارمنی و مرداسنگ و شب یمانی بگلاب یا آب آس تر کرده بر بدن طلا کنند
و علاج عرق پای مالش شب محلول در آب ست و بحنا و برگ سوسن زیر پا خضاب کنند و با آب قمقم بشویند و آب مورد یا برگ آن یا برگ طرفا بمالند انطاکی
گوید که تنقیهٔ خلط غالب و اصلاح مزاج بتعدیل و مالش بدن بقوابض مثل مورد و گل سرخ و مازو و عدس و انواع طین و صندل با سرکه نماید
تجندی گوید که علاج نوعیکه سببش اتساع مسام باشد مسح بدن بروغنهای قابض مثل روغن گل و روغن سفرجل و روغن مورد ست که با آن مازو
سوده و گل سرخ سوده و گل ارمنی و صندل و کافور و مانند آن آمیخته باشند **صفت** دوائیکه حبس عرق کند اگر کثرت نماید کشنیز خشک پوست سماق
برنج مغسول هر یک ده درم در سه رطل آب بپزند تا یک رطل باقی ماند و از ان سه اوقیه بنوشند بر نهار و اما علاج نوعیکه بسبب حرارت هوا باشد هر صبح نوشیدن
شربتی از سکنجبین یا شربت عناب ست یا نقوع فواکه و اشربهٔ مقویه از فواکه حامضهٔ مقویه چون شربت حماض و لیمون و شربت انار و مزورات ترش مثل زرشکیه
و حصرمیه و رمانیه و خلیه و سماقیه و لحوم خفیفه از بچهٔ ماکیان و تناول کاسنی سبز غیر مغسول با سرکه و رائب و دوغ گاو و بنان جو و تنقل بمیوهای ترش مثل سیب
و به و آلو و زعرور و مانند آن و بدن را با آب برگ خلاف یا آب برگ بید یا برگ بهی یا آب رشتهٔ شاخ انگور یا آب آس یا آب بارتنگ هر کدام که حاضر باشد
بمالند و بر بدن صندل و گل ارمنی و گلاب طلا کنند و گاهی احتیاج بفصد و اخراج خون بقدر حاجت و قوت افتد و دران مبالغه نکنند
حکیم علی در مجربات خود مینویسد که گاهی عرق سرد نه از قسم بحران باشد و نه از قسم عرقیکه در اواخر نوبتهای تپ میشود و نه از بسیاری مواد بلکه در هندوستان
عرق سر و مردم را بسیار میشود خصوصاً ناقهین را پس نزد ما معجون یاقوتی و عرق چوب چینی بسیار خوب ست و این دوا برای دفع کثرت عرق از مجربات ست نسخهٔ آن
هشت جزو شب یمانی گل ارمنی هر یک پنج جزو مرداسنگ مازوی سبز سفیدهٔ کاشغری هر یک ده جزو روغن مورد پانزده جزو ادویه را در روغن مذکور

بالای سنگ بسایند چندانکه حل شود در ظرفی نگاه دارند و بمالند و اگر عود غرقی را مانند صندل صلایه کرده با گلاب سرشته بر بدن بمالند نافع ست
و اگر پیراهن را بآن تر کنند و خشک کرده بپوشند نیز مفید و مرداسنگ عجیب نافع ست و اگر برگ مورد و گل سرخ و صندل بگلاب بجوشانند و جامه بدان تر کرده
بپوشند نیز حبس عرق کند مؤلف اقتباس نوشته که اگر از استرخای قوت ماسکه باشد علاجش خفیف از معالجه استرخای مطلق نمایند با تقویت
معده و بعد از حصول تنقیه بدن ماء اللحم دهند گوشت بچه بز سه آثار چوجه مرغ چهار عدد گنجشک نر پنجاه عدد دلوه پانزده عدد بهمن سرخ و سفید
شقاقل تودریین قاقلین پوست بیرون پسته پوست ترنج هر یک پنج توله سعد حب الآس زرنب سنبل الطیب گل گاوزبان اندر جو شیرین
هر یک سه توله تار قیصر کبابه خندان خولنجان چوب چینی هر یک چهار و نیم توله شاهتره بادرنجبویه شونیز بسباسه جوزبوا قرنفل هر یک هفت توله زعفران
یک نیم توله مشک عنبر اشهب هر یک سه ماشه نبات یک نیم آثار عرق صندل و عنبر و گاوزبان هر واحد یک شیشه گلاب پنج شیشه ابریشم خام
برگ گاوزبان هر یک یک نیم پاو شب خیسانیده صبح برگ ریحان و ترنج و اضلاع همه سبز هر یک سه قبضه اضافه نموده چهار شیشه عرق کشند شربتی از چهار تا
تا نه توله بنوشند و لولوی علوی خان هفت ماشه دهند بسیار نافع ست و همچنین عرق زردک لحمی علوی خان با تخم شربتی سفید و نشاسته گندم
در سفیدی و زردی بیضه رنگ پشت آمیخته ضماد کردن مانع این عرق ست اطبای هندی می نویسند که این حب شنگرف برای سیلت یعنی عرق آمدن در دست
و پا نافع ست شنگرف مغز تخم بزدبه یعنی پاٹهه هر یک یک درم خرمهره زرد سوخته سه درم فلفل گرد پنج درم کوفته بیخته بدو درم چوک ترش آمیخته حبها
بقدر فلفل سازند و یک حب صبح و یک شام خورند و ایضا برای حبس عرق کف دست و پا پهٹکری بآب حل کرده و یا آرد مونگ بریان و یا برگ پیپل
خشک و یا برگ کنار سائیده بمالند و یا گنگهی بریان و خرمهره زرد سوخته جدا جدا باریک ساخته بر دست و پا بمالند و یا چقندر ضماد نمودن پهٹکری سو
سائیده بر کف دست و پا مالیدن نیز نافع ست و یا بادنجان باندک کوکنار نیمکوفته در آب جوش داده بآن عضو را تر کرده بمالند و ایضا تخم دهتوره سیاه
سوخته سائیده بقدر یک ماشه تا دو هفته خورند و یا پوست درخت نیل بآب در دیگ بجوشانند فرود آورده بخار آن رسانند هر گاه نیمگرم شود از آن
بشویند تا یک هفته و همچنین بیخ اونٹ کٹاره در سایه خشک ساخته بسایند و نیم توله بشهد بخورند تا هفت روز

احتباس عرق

سبب آن یا تکاثف مسام بود یا قلت رطوبات یا غلظ و لزوجت اخلاط یا ضعف قوت دافعه و تشخیص این اسباب چنان باشد که اگر مریض مقام در هوای
سخت سرد یا غسل بآب سرد یا آبهای قابضه کرده باشد سببش تکاثف مسام باشد و اگر بدن او لاغر بود و تقدم ملاقات سمائم یعنی هوای بسیار گرم
و خشک اتفاق افتد سببش قلت رطوبات باشد و اگر با آن تهیج و رفاهت و ثقل و امتلا بود سببش غلظ اخلاط باشد و اگر افراط خروج فضول
معتاده بوده باشد سببش ضعف قوت دافعه بود علاج اگر بسبب تکاثف جلد باشد آب گرم که در آن شبت و بابونه و اکلیل و قیصوم
پخته باشند بر بدن ریزند و هر گاه جلد تر گردد بدست و پارچه خشن خوب بمالند و روغن بابونه با اندکی فلفل سوده یا روغن شبت یا روغن غار
بمالند و مریض را از سکون در مواضع بارده و از مقام در مکانیکه هوای سرد باشد منع کنند و اگر بسبب قلت رطوبات در بدن باشد
ترطیب مزاج با آشامیدن ماء الشعیر بروغن بادام و حریره بشکر و شوربای لحوم فربه و شراب ممزوج بآب کنند و بر بدن آب نیمگرم شیرین ریزند
و روغن کدو و نیلوفر و بنفشه بمالند و اگر بسبب غلظ اخلاط باشد بعد نضج تنقیه بدن بمسهل بلغم و حبوب مسهله اخلاط غلیظ مثل حب ایارج و حب
قوقایا کنند و امر بتقلیل غذا نمایند و روغن شبت و بابونه و ادهان محلله ملطفه مثل روغن زنبق و خیری بمالند و با بورهٔ ارمنی سوده بروغن غار
یا بآب قاقلی آمیخته بر بدن بمالند پس اگر خروج عرق تاخر نماید بدارچینی و شونیز و قصب الذریره بر بدن طلا نمایند و روغن ترب
بمالند انطاکی گوید که قلت عرق تعفین و نتن و امتلا و عسر حمیات واجب میکند و آن یا بسبب غلظ خلط و غذا باشد و علاجش
استفراغ و تقلیل ست و یا بسبب تکرج جلد مثل سردی بود و علاجش حصول آنست و علاج آن تنقیه و استعمال مفتحات و حمام و تنقیه حرکت بود

د سکنجبین دهند و اغذیه مناسبه مثل بچه مرغ و تیهو با سرکه پخته خورانند و از اشیای مذکوره و ریاضت و تعب و جماع احتراز نمایند و بدن و بغل را
از آب نیم گرم بشویند و شب یمانی و برگ سوسن و سنبل الطیب و صندل و مرداسنگ سائیده بمالند و یا مرداسنگ گل سرخ کافور را بگلاب
سائیده طلا نمایند و مداومت حمام کنند و اگر این مواضع متقرح شود اول بسرکه و گلاب بشویند بعد آن دوای مذکور طلا کنند ذکر ادویه
یونانیه و هندیه که بوی بد را قطع کند مرهم مخلوط بشب یمانی و زرد و کذا مرهم آب نعناع بستانی آمیخته و ضماد بدان و کذا بادیان یک درم مر
شش درم سوده بشراب ریحانی سرشته خشک نمایند و باز سائیده بدان کبوس سازند و کذا اکل حرشف مطبوخ بلحم و کذا استفاف ابهل
هر روز یک درم و کذا کبوس سک مسک و کذا خوردن بادنجان بگوشت فربه و کذا طلای برگ نمام و کذا چرک نقره و کذا اشنان را بخار خشک کرده
و کذا تخم حرمل سوده و کذا شیح بستانی سوخته و کذا پوست بیخ توت و کذا حجر الیهود هر واحد قطع بوی بغل کند و گویند که اگر سنگ بصری
بگلاب سوده بر کاسه سفال نو بمالند و عود را بر مجمر سوخته آن کاسه را بر بخار عود گذارند تا خوشبو گردد بعد از آن آن توتیا بر بغل بمالند
گنده بغل برود دیگر برای بدبوی عرق ریوند خطائی یک درم جوکوب نموده شب در پنج دام آب تر کرده در شبنم گذارند و صبح صاف نموده
بنوشند و متصل آن نان گندم بروغن چرب کرده تناول نمایند طلا نافع صنان شب یمانی یک جزو مرداسنگ چهار جزو نرم سائیده
بآب برگ شفتالو آمیخته در بغل بمالند و بقول اطبای هند برگ اڑو سائیده در بغل بمالند بعده بآب گرم بشویند و شستن بغل بآب مطبوخ
پوست درخت جامن و برگ آن نیز مفید بود دیگر اسپند سوخته و همچنین پوست بیخ اونٹ کٹاره سائیده در بغل مالیدن نافع و مالیدن جمیع
عطرها عرق را خوشبو میکند دیگر که مجرب نوشته چونه که بابان میخورند قدری ازین بگلاب سرشته در بغل بمالند البته که بدن را جلا دهد و
نرم کند و بوی عرق دور سازد صندل زعفران اگر تگر لوده خس همه را باریک ساخته ابٹنه سازند و اگل ابنه ناشگفته یعنی سوکر کوفته
بیخته دو حصه ازین با یک حصه ابٹنه مناسبه آمیخته نگاهدارند و صبح و شام یک کف یا کم و زیاده بخورند از اعضا و عرق بوی خوش آید اگر دو هفته
مداومت نمایند **ایضاً** سفیده قلعی مازو مساوی سوده در روغن گل آمیخته مالیدن و از آب جوشیده بادنجان بدن را شستن
و ناگرموتھ تخم سویه چرونجی سائیده مالیدن مانع بدبوی عرق ست **اقوال حکما** شیخ میفرماید که علاج فساد رائحه جلد عام این ست که
اصلاح خلط باستفراغ و اصلاح مزاج به تبدیل کنند و آنچه بهضم او بکیفیت و کمیت جید باشد تناول نمایند و در حمام و غیره بدن را پاک
کنند و بر ناشتا آنچه عرق را خوشبو کند مثل سلیخه و فلنجه و ایضاً کرفس و حرشف و هلیون و هر مدر بول منقی خون از عفونت بخورند لیکن
بعض آن مثل هلیون بول را بدبو گرداند و آنچه آنرا نافع ست شرب نقوع مشمش خوشبوست و خوردن نفس مشمش و بر بدن چون آب آس
و آبیکه دران شب یمانی گداخته باشند و میسوسن و طبیخ نمام و نعنع و پودینه و مرزنجوش و برگ سیب و برگ بید بمالند و ایضاً آس سوده
بمالند و ایضاً صندل خاصةً و سعد و فقاح اذخر و قصب الذریره و سرو و گل سرخ خاصةً و مرزنجوش و شاهسفرم و اشنه و برگ ترنج
و پوست او و برگ سیب و برگ سوسن بسیار نافع ست و ایضاً قرص گل سرخ بسک و ایضاً آنچه تسدید مسام و منع عرق کند مرداسنگ
و توتیا و خاکستر برگ سوسن و شب و مانند آن و مر و صبر و روغن مورد و روغن گل ست و اما علاج صنان واجب ست که علاج
کرده شود دران بعد تنقیه اگر احتیاج آن افتد بتوتیا و مرداسنگ مربی و اقلیمیین و بخاکستر آس و بآبیکه دران شب حل کرده باشند و گاهی
این را بصندل میکنند و بکافور مخلوط میسازند قرص جید بگیرند صندل و سلیخه و سک و سنبل الطیب و شب و مر و ساذج و گل سرخ
هر واحد یک جزو و توتیا و مرداسنگ سفید کرده هر واحد سه جزو و کافور نیم جزو بگلاب قرص ساخته استعمال نمایند بعد خشک کردن ایضاً بگیرند گل سرخ
یک رطل بغدادی و سک و سنبل و سعد و مر و شب هر واحد ده درم و بگلاب قرص سازند و استعمال کنند ذرور که بوی بدن را خوشبو گرداند
و ارباب امزجه حاره را نفع کند بگیرند سعد و ساذج و فقاح اذخر و میعه سائله هر واحد ده درم گل سرخ خشک و برگ مورد هر واحد بیست درم

سعد و تفاح اذخر و سادج را بشراب ریحانی تر کرده خشک کنند و بسایند بعده بران گل سرخ و برگ مورد سوده اندازند و زعفران را بگلاب حل کرده با دویه باقی آمیزند و در سایه خشک کرده بسایند و بعد استحمام بدن را خوب از عرق پاک کرده ادویه مذکوره بران پاشند دیگر که قطع بوی عرق بدبو کند و اصحاب امزجه بارده را نیکوست بگیرند سنبل الطیب و قرنفل و حماما و عود بلسان و سلیخه هر واحد سه درم قسط و اظفار الطیب و سنبل هندی و دارچینی هر واحد دو درم برگ مرزنجوش و سنبل سوری هر واحد چهار درم میعه سائله را در شراب حل کنند و باقی را در آب تمام بسایند و بدستور سابق استعمال کنند دیگر که بوی عرق را قطع کند بگیرند دارچینی و سنبل هندی و اظفار الطیب و قسط هر واحد دو اوقیه گل نیمره و خبث الحدید سفیداب مغسول هر واحد نیم اوقیه شیح و سنبل رومی هر واحد یک اوقیه زعفران و گل سرخ خشک هر واحد سه اوقیه ادویه خشک را با آب مورد بسایند و زعفران بشراب ریحانی حل کنند و استعمال نمایند

شدت بدبوی براز و ریح و علاج آن

این بسبب عفونت اخلاط و بسبب تناول اشیائیکه از خاصیت او این است مثل اشترغاز و سیر و جیر و گندنا و انجدان و حلتیت میباشد و ایضاً بیضه لیکن بدبوی این اجود و مضم دور میکنند و تناول چیزیکه عفونت السودی جلد و بول مائل میگرداند مثل حلبه که این عرق و بول را بدبو میکند و بدبوی براز را دفع میسازد و شراب خوشبو بدبوی براز را زائل مینماید

در نتن بول

اسباب بدبوی بول بعینه اسباب بدبوی براز است و ایضاً مدرات مثل هلیون و مانند آن که این بوی بدن را خوشبو و بوی بول را بدبو میکند و ایضاً قروح مثانه و علاجش سهل است بدانچه معلوم کرده اند جبر حبانی (؟) را ایلاقی مینویسند کسانی را که بوی ابط و بوی عرق ناخوش آید هر وقت که خواهند در بن استلا یابند استفراغ باید کرد و خود را بحمام پاکیزه دارند و جامه پاکیزه پوشند و در وبای خوشبو بکار برند و از طعامهائیکه بوی عرق ناخوش کند پرهیز کنند و هر صبح از چیزهائیکه بوی عرق را خوش کنند اندکی بخورند چون سلیخه و غیره که در قول شیخ گذشت و اگر حرشف در آب بپزند و آن آب بخورند ادرار بول کند و عرق را خوشبو گرداند و گنده بغل را زائل کند و مرداسنگ سپید را بسایند و بگلاب تر کنند و قرصها ساخته در میان گل سرخ تازه نهند و خشک کرده باز بسایند و بکار برند و توتیا را با آب نمک بشویند و خشک کرده بگلاب و کافور بپرورند و بکار دارند و سبب بدبوی براز دو چیز باشد یا عفونتی در امعا باشد و یا خوردن چیزهائیکه براز را گنده کند و علاجش آنست که امعا را بایارج فیقرا پاک باید کرد و طعام لطیف باید خورد که قوت هاضمه بران مستولی شود تا عفونت بدان راه نیابد ابن الیاس گوید که علاج تغیر رائحه مغابن و جلد و نتن عرق آنست که هر صبح جلاب از تمر هندی و شکر سفید هر واحد ده درم با آب سرد بنوشند و یا سکنجبین به برف سرد کرده بیاشامند و یا بگیرند عناب و آلو بخارا هر واحد ده عدد و شکر و ترنجبین هر واحد ده درم و یا صبحدم آب انار ترش بشیحم آنها افشرده با شکر و یا آب هندوانه هر کدام که باشد سه اوقیه بنوشند و تلیین طبیعت بمار الفواکه مع فلوس خیار شنبر و ترنجبین کنند و یا هر روز نقوع تمر هندی شصت درم با ترنجبین ده درم بخورند و غذا احتراز از انار دانه یا زرشک یا تمر هندی یا بغو ماش و مغز بادام و اسفاناخ باشد و صاحب او از تعب در یاضت و تعرض از آفتاب حذر کند و هرگاه بدن از اخلاط حاد حریفه پاک گردد بدن را با آب گرم که در ان آس و شب یمانی و گل سرخ جوشانیده باشند بشویند یا بگیرند برگ سوسن و صندل و مرداسنگ مساوی و بدان بغل و کنج ران بمالند و یا بگیرند مرداسنگ مربی بگلاب و باریک ساخته با آن اندکی کافور بسایند و طلا کنند و یا بگیرند کرمانج و توتیای کرمانی مساوی و با گلاب خوب سحق کرده در بغل طلا نمایند و یا بگیرند توتیای کرمانی چهار درم قرنفل یک درم و سائیده بگلاب قرص سازند و در سایه خشک کرده وقت حاجت استعمال کنند و یا بگیرند برگ سوسن بسایند و بگلاب آمیخته طلا نمایند و یا بگیرند توتیای کرمانی و گل سرخ و سک و سعد و سنبل مساوی و باریک سائیده بگلاب آمیخته بر مغابن طلا کنند و از انچه بوی بدن و عرق را خوش نماید تناول حرشف و نقوع تمش خشک است و گاهی تغیر میشود بوی بدن و مغابن و میان انگشتان قدم و زیر پستان مردم فربه بسبب عرق شدن و ترشح اخلاط رقیقه حریفه عفنه بسوی آن و علاج او فصد باسلیق و اخراج خون بقدر قوت و واجب است استفراغ بمطبوخ هلیله و صاحبش را از اطعمه حر و شیرین و تعرض شمس در ایام گرم و حرکت در هوای حار حذر کند و بدن را با آب گرم مطبوخ مورد و شب یمانی بشویند و در آب سرد در آید

وذرور این ادویه استعمال کنند گل ارمنی و مرتک و گلنار و توتیا و حنای سوخته و پوست انار مساوی کوفته بیخته بر مغابن بپاشند و یا بگیرند برگ سوسن
و شب یمانی مساوی و بر مغابن و میان اصابع قدم بپاشند و اگر مواضع متقرح گردد هر روز بسرکه و آب اندک سرد بشویند و در آن مرهم عروق
استعمال کنند و یا بگیرند شب یمانی و کزمازج برابر کوفته بیخته بآب مورد سرشته طلا کنند و گاه باشد که بدبوی در جلد سر عارض شود و اکثر حدوث این در مشایخ
و یا اطفال بسبب کثرت رطوبات و ضعف اعصاب ایشان میباشد و علاجش تنقیهٔ بدن از اخلاط بلغمیه بحب ایارج و حب بنفشه است و غذا مزورهٔ
نخود و مغز حب القرطم و بگیرند برگ سوسن و توتیا و مرداسنگ و جوز السرو سوخته و دقاق کندر اجزا مساوی کوفته بیخته بآب آس سرشته طلا کنند
جُجندی گوید که اکثر فساد بوی عرق بسبب فساد هضم ثالث و رابع عروقی و عضوی میباشد و گاهی از تاخیر غسل جنابت و حیض بود و از چیزهائیکه بوی عرق
بد بو را قطع کنند مرداسنگ سفید کرده و توتیای مغسول و برگ آس و توبال نحاس و گل سرخ سوده و صندل و کافور مخلوط ببعض آن ببعض دیگر است هر کدام
که حاضر باشد و اما اکثر فساد بوی براز بسبب فساد عارض در هضم اول یعنی معدی میباشد و گاهی بسبب اخلاط ردیهٔ حادهٔ عفنه در بدن بود و یا از
تناول اشیائیکه از خاصیت او این امر باشد و علاجش این ست که بر جودت هضم صبر کنند و طعام نخورند تا انکه انهضام تام مفهوم شود و گرسنگی
غالب گردد و شراب معتدل المقدار نتن براز ببرد لیکن چون کثرت آن نمایند بد بوئی او زیاده کند و اما سبب نتن بول در اکثر سوء هضم ثانی ای کبدی
میباشد و گاهی قروح کلیه بود و انچه بد بوئی بول را بالخاصیت ببرد کندر و کبابه و مصطکی و بعض صموغ و طرخون است و علاج صنان شرب اشربهٔ حامضه
مثل شربت تمر هندی و سکنجبین ساده و شربت انار و غوره و مانند آن بر برف سرد کرده است و تلیین طبیعت بآب انارین مشوی بشیر خشت
و شربت ورد و نقوعات مشمشیه که در آن ریوند و گل سرخ باشد و بعد تنقیه غسولات و ذرورات نتن عرق استعمال کنند و این دلوک آنرا نفع کند
مرداسنگ مربی بگلاب و کزمازج و توتیا مساوی سائیده و اندکی کافور اضافه کرده در بغل بقوت بمالند قرشی گوید که صنان را مالش بمثل سعد
و برگ سوسن و بیخ آن و آس سوده خصوصا سوخته و توتیا و مرتک و شب و صبر و مر نفع کند از آنها بگلاب و مشک و کافور اگر با آن حرارت مفرط باشد
خوشبو سازند و همچنین مشک و سنبل و گل سرخ و برگ سیب مفرد و مجموع ابن هبة الله گوید که این ذریره بوی بدن را خوش کند سعد و ساذج هندی
و فقاح اذخر و گل سرخ خشک هر واحد دو جزو صندل سفید سه جزو کوفته بیخته بگلاب و کافور سرشته خشک کنند و بار دیگر سائیده بر بدن
بپاشند و با بیکه در آن گل سرخ و مورد و مرزنجوش جوشانیده باشند بشویند و چیزی قریب تر برای عرق بد بو از نوشیدن شراب و خوردن
هلیون و حرشف نیست و از انچه قطع بوی عرق کند مرداسنگ مربی و توتیا و صندل و برگ سوسن ست و بگلاب بشویند انطاکی گوید که
در تغیر بوی تنقیهٔ خلط بفصد یا غیر آن نمایند بعد از آن اکثار شستن جلد بسرکه و مالش او بمثل مازو و گلنار و کافور و جوز السرو و مرداسنگ
و مرتک بگلاب و شب و مر و آب مورد کنند طبری گوید بد بوئیکه در سر حادث شود بغیر جراحت از عفونت خلط و سم بود که زیر جلد سر حاصل شود و یا بخارات
بسوی آن مرتقی گردد پس گرم شود و از جلد سر بسبب فساد و گرمی خارج شود چنانچه خلط بعرق بر آید و از آن بد بوی گردد و اکثر این در اطفال بسبب کثرت رطوبت
و قلت ریاضت و در مشایخ بسبب فساد رطوبت و قلت حرارت حادث شود و علاج این بعد استفراغ موافق استعمال این طلا ست برگ سوسن
یک درم مرداسنگ پنج دانگ توتیای کرمانی یک دانگ پوست شجر صنوبر دو دانگ جوز السرو سوخته یک دانگ دقاق کندر دو دانگ همه را سائیده بشراب ریحانی
حل کرده بر سر طلا نمایند و برای او طلای دیگر ست بهتر از آن و این علت را قطع بدبوی آن زائل کند بگیرند مر صاف کندر هر واحد نیم درم سماق یک درم
و بسایند و بزیت یا دیگر روغنهای گرم حل کرده بر سر طلا کنند و این بزودی به کند و از انچه در آن استعمال کنند آب طبیخ این ادویه است بگیرند جفت بلوط و گلنار
و پوست انار و مازوی سبز و برگ علیق و سوسنج و برگ کبر و برگ حنا و در آب بجوشانند تا مهرا شود و بر سر ریزند و سر او را بشویند و عقب آن بسرکه که در آن
اندک نوشادر حل کرده باشند استعمال کنند و این الطف چیز نیست که استعمال او در ین علت دیده ام ایضا او گوید و گاهی بعض مردم را جلد و عرق
ایشان بد بو گردد و این اکثر زیر بغل و زیر پایها بود و چون عرق کنند این بد بوی بر انواع مختلف بود و هر واحد از آن بمناسب خلط موجب او بود

پس آنچه مثل بوی الیه حملیه باشد آن از عفونت رطوبات ناشیه دسمیه بود که در اماروه افتد و گرم شود پس چون ترشح کند و بعرق خارج شود بان بو لعینه مودی گردد و آنچه
بوی او مثل بوی ملیح مالحه باشد آن از فساد خون و رطوبت و اخلاط غیر نضیجه متعفنه بود که در بدن گرم شود و آنچه مثل بوی سیاخ باشد آن از رطوبات مالحه بود که
احتباس و عفونت یافته غیر آنکه کمتر از ان بود که مورث حمیات گردد و بوهای دیگر بسیار است که تعیین این اخلاط مذکوره بایکدیگر مرکب شود ظاهر گردد پس بوی
بغل معروف بصنان ست و بوی جلد ناف و بوی قدمین مقیس علاج این همه تدبیر یکی نگریسته و ابتدای علاج این آنست که طبیب بقوت مریض و مزاج
او نظر کند اگر تحمل استفراغ باشد ماء الاصول تا هفت روز بنوشانند بعده استفراغ بمطبوخ افتیمون کنند و بعد از چند روز تنقیه سر بحب توقایا کنند
و بعد از ان احشای او را مثل جگر و طحال و معده مس کنند اگر در ان فسادی باشد اصلاح آن نماید و تعدیل مزاج او کنند تا هضم او جید گردد که بعد جودت
هضم بوی عرق و جلد خوشبو شود و عفونات زائل گردد و تدبیر او مائل گرداند در علاج او بسوی جهت مخالف مقابل خلط موجب این بدبوی هر خلط که باشد
و بعد فراغ ازین بسوی تدبیر مریض در ماکل و مشرب او عود کنند و الاطعمه که بعمل آید براز و عرق را بدبو گرداند مثل انجدان و حلتیت و تحروث و زردهٔ
بیضه و حلبه اجتناب نماید و بر اطعمه که از سر کرکسنه و شکر و زعفران و بچه مرغ تهیه شود مانند آن ساخته باشند از آنچه خون صحیح پیدا کند و بسرعت هضم گردد
مشتهیه شود و بعد فراغ ازین علاج بغل و قدمین او را اولا این طلا کنند بگیرند برگ سوسن و بیخ آن و گل سرخ و پوست عدس و شحم انار و ملح خشک و در
شراب خوشبو یا کشمش یک شبانه روز ترکند بعده هم وزن شراب آب بران ریزند و جوش دهند بعده مریض را در حمام نشانند تا عرق کند و آب بزود نریزند و عرق او را
پاک کنند پس بر بدن او آن آب بریزند و بدان بغل و زیر قدم او بمالند و در خانه سرد آنرا بیرون آرند و ساعتی بدارند و بعد بر سر حمام برند و بدان آب
نیم گرم بریزند بعد از ان بر بدن او و دو سه روز این دوا بریزند بگیرند زرنب و دانه هر یک پنج درم پوست ترنج یک کف و در گلاب بجوشانند تا قریب مهرا شد
برسد بعده آن آب را صاف کرده در ظرف پاک اندازند و بران گلاب و اندک مشک و قدری کافور اندازند و باهم آمیزند و مریض را در حمام داخل کنند و عرق
آورده و بدن او پاک نماید پس این آب بران بریزند و جمیع بدن او و زیر بغل و قدم بمالند و بعد آن آب نیم گرم بران بریزند که با این تدبیر بوی جلد و بغل او خوشبو گردد
و از آنچه بوی بغل و زیر قدم قطع کند توتیای کرمانی و مرداسنگ و مرصاف و خاکستر جوز السرو و خاکستر [illegible] و خاکستر پوست انار ترش و پوست شجر کافور
و آنچه برای ملوک بهتر قطع بوی بغل و زیر قدمین بسازند آنست که بگیرند توتیای کرمانی و اقلیمیای نقره و مرداسنگ مربی و خاکستر جوز السرو و پوست انار
همه را و شیر خرگوش اگر یافته شود و الا بگلاب و آب پوست شجر کافور سرشته تا ده روز خمیر کنند بعده بگلاب حل کنند و در قرع و انبیق بچکانند که از ان
آب خوشبو بچکد پس هرگاه احتیاج بقطع بوی بغل و قدمین افتد آن موضع را بدان آب بمالند که بوی را بالکل قطع کند بعض اهل ذکر کرده اند که آن اساست
که از عضو و عرق بوی بد البته قطع کند لیکن ضرری که بعضو لاحق شود و [illegible] جوارشی ترکیب داده که هر که را بوی جلد او بد بود بعد تنقیه و اصلاح غذا
از امید او این نسخه او دست [illegible] بادام بریان کرده بست درم زرنب و برگ شجر مریم هر واحد سه درم [illegible] و قرنفل و کندر هر واحد یک درم
طالیسفر و بادرنجبویه هر واحد چهار درم برگ فرنجمشک برگ بادرنجبویه هر واحد ده درم عود غرقی یک درم همه را کوفته بیخته بعده عسل بقدر حاجت گرفته بشراب ریحانی
آمیزند تا منحل گردد پس باتش نرم بجوشانند و کف او بیندازند تا صاف گردد بقوام آید و از آتش فرود آرند تا سرد گردد و بدان ادویه مذکوره بسرشند
بسرشتنی رقیق اگر فصل سرما باشد و غلیظ السرشتن اگر زمانه گرما بود و وقت حاجت استعمال کنند که این جوارش دوای مجرب بوی جلد و بغل را قطع کند
ایضا بمقامی دیگر می نویسند که گاهی تعفن کنج ران و بغل و زیر پستان مردم فربه را عارض شود و این علت از فرط عرق بود و اکثر مردم فربه را عادت شود
که در اعضای ایشان شکنها باشد از فربهی و سبب این عرق شور یا عرق عفن بسته که از اخلاط متعفنه حریفه منحل گردد پس هرگاه مردم فربه عرق کنند یا
استحمام نمایند و عرق کنند مثل این مواضع مذکوره و حرکت کنند آن مواضع متعفن شوند و متنفر باشند پس گاهی خشک ریشه گردد که زیر او ریم شود و بوی بد آید
و نکایت بزرگ گردد و سبیل علاج که بیک از مثل این علت تر سابیست که از حرکت کردن در تابستان منع کنند و اگر نشسته در آب سرد در هر روز یکبار نشینند
و فصد و استفراغ ماده کنند بعد ازان در آن موضع این ذرور استعمال کنند بگیرند برگ سوسن خشک سه درم توتیای بصری سه درم گلنار و گل سرخ.

و گل ارمنی هر واحد یکدرم و نیم خامی سوخته و پوست انار هر واحد دو درم حضض دو ثلث درم کافور یکدانگ همه را سائیده بسرکه سرشته قرص سازند و در سایه خشک کرده
بدارند و هرگاه اراده استعمال او باشد بسرکه یا بگلاب آنرا حل کنند و بر موضع طلا نمایند و اگر خواهند که بطریق ذرور استعمال کنند قرص نسازند و بر موضع آنرا بپاشند
و این را ذرور عرق نامند بغیر آنکه ابو عمران موسی بن سیار اختیار کرده که قرص آن سازند تا اجزای آن مختلط گردد و من بطریق ذرور و قرص آنرا تجربه کردم در
قرص آن نافع تر یافتم و هرگاه موضع متقرح شود بسرکه بشویند و مرهم عروق بسرکه در آن استعمال کنند و نسخه آن اینست بگیرند عروق اصفر یکدرم مرداسنگ یکنیم درم سفیداب
یکدرم و ثلث درم همه را خوب بسایند و موم روغن بر روغن گل سازند بعده برآن این ادویه اندازند و آن آتش باشد بعد از آن فرود آرند و بگذارند
تا نیم گرم بماند پس در هاون انداخته تسقیه بسرکه بنمایند و بسایند و تا ممکن بود تسقیه از آن دهند و استعمال کنند گیلانی گوید که ادویه متنا وله که در خوشبو کردن
بوی جلد نفع کنند گاه این فعل بسبب تخفیف مستعد بودن مواد از قبول عفونت مغیر رائحه نمایند مثل سلیخه وگاه این فعل بتفتیح مسام کنند تا در آن رطوبات محتبس نگردد
و بوی قابل نشود مثل کرفس وگاه این فعل کنند بباز گردانیدن مواد عفنه از جهت حل و آن مثل بلیون ست که این رطوبات عفنه را بسوی جهت بول
حرکت میدهد اما ادویه مستعمله از خارج اکثر آنچه این فعل کنند بتسدید مسام و تکثیف جلد نمایند پس در آن آنچه رائحه آنرا فاسد کند نافذ نشود فلهذا
میباید که تکثیر از این ادویه نکنند تا از تولید او حمیات را امین باشند صفت دوای مرکب نافع بگیرند مورد خشک و صندل سفید و سعد و قصب الذریره
و پوست ترنج و مرزنجوش و شاهسفرم و اشنه و گل سرخ و سک و سنبل و شب مساوی الاجزاء کوفته بیخته بر بغل استعمال کنند و گاهی در این اندک کافور
افزوده میشود و بدانند که این مرض سهل العلاج ست الا آنکه اگر علاج آن کنند استتباع امراض دیگر کنند و مرداسنگ را چون در سرکه حل کنند
و بر بغل طلا کنند صنان آن بزودی زائل شود مگر آن کم ست که مورث مرض نگردد خصوصاً آنکه اکثر مواد قلبی از بغل مندفع شود و شخصی را دیدم که
این دوا استعمال کرد و این مرض زائل شد و امراض بسیار بسوی آن متوجه شد و یکی را بصر بالکل در اندک مدت بغیر ظهور رمد یا ورم و وجع در چشم زائل شد
و ضعف او زیاده شد تا آنکه بصر از آن زائل گردید و اولی آنست که برای دفع صنان اغتسال و تطیب استعمال کنند و بر همین اکتفا نمایند و اگر ممکن باشد
که استفراغ ماده موجبه آن کنند بعده مواد را بناحیه دیگر متوجه نمایند آن اولی ست و از علاجات این استفراغ فضول بدنیه بفصد ست و بسهال
بمسهل لطیف و تسکین اخلاط بدن و تبدیل مزاج باغذیه و اشربه مناسبه و تناول چیزیکه بوی بدن را خوشبو گرداند مثل نوشدارو و از فواکه شمشم
و از بقول کرفس بعد از آن شستن بدن و مالش او با آس و شب و برگ سوسن و صندل و طلا با آب نمام و مرزنجوش و برگ سیب کنند بعضی متاخرین نوشته
که صنان ارسالی بود هر ماه لازم گیرند تا ماده جمع نشود که باعث عفونت گردد و استعمال ادویه مطیبه مثل جوهر لوبان که بالخاصیت در علاج
و تلطیف فضلات بدنیه مفید ست کرده باشند و نیز گاه گاهی از ضمادات قابضه و ادویه مقوی جلد تا از قبول ماده باز ماند و ادویه که در ازاله
عفونت مخصوص اند بخور آنچه سوای آن بکار برند و اغذیه چون الیشم و صالح الکیموس را غذا کنند تا اخلاط ردی زیاده نشود و این حب خیلی مفید ست گل
برگ مورد زرورد اشنه هر یک شش ماشه مازو سه سعد سفید کاشغری مرداسنگ آب آب نادیده هر یک هشت ماشه صندل سفید سنبل الطیب
گل قیمولیا هر واحد یکتوله همه را در گلاب حلاب کرده حبها برابر فندق بندند و هر روز سه چهار بار بآب یا گلاب سوده ضماد سازند و برگ انار و برگ
ریحان و خار شتر در سرکه و آب جوشانیده در روز چند مرتبه بغل را بدان بشویند و برای بدبوی میان انگشتان این ذرور بکار برند توتیای کرمانی
مرداسنگ گل سرخ گل ارمنی پوست انار کوفته بیخته بسرکه تر کرده خشک نمایند و نرم سوده باستعمال آرند و اگر بوی حلب بسبب کو و کان و پیران باشد
بدین دوا پوست درخت مازو و جوز السرو کوفته ضم کنند و بر سر مالیده باشند و گویند که در صنان بهتر آنست که اول فصد کنند و بعده جهت تعدیل
مزاج سکنجبین ساده لیمونی و شربت تنبول و کدو و انار و ترنج و سیب و تمر هندی هرچه از آنها میسر شود در گلاب و عرق بهار نارنج و بید مشک و صندل
و شاهتره و نیلوفر و عنبر و عود و تنبول و دارچینی و قرنفل دهند و حمام متواتر و در مزاجان و فصل سرما بسی مفید ست و همچنین غسل آب سرد بگرم
مزاجان موسم گرما و ضماد مرداسنگ گل سرشود در گلاب آغشته بسیار نافع ست و همچنین خاکستر مورد بگلاب و اغذیه کم فضله و خوشبو گوارنده

مانند گوشت بچهٔ بز و دراج و ماهی و بچهٔ مرغ بریان گندم مسبوس دار و ترک خوردن چیزهای حفقه کنند.

هزال مفرط

یعنی لاغری بسیار و اسباب این گونه است یکی قلت غذا که مادهٔ فربهی است و عدم وصول بدل ما یتحلل پس بدن بکاهد دوم کثرت تناول غذای لطیف که ازان در بدن خون رقیق تولد کند و از غایت رقت زود ترو بیشتر تحلیل یابد و بدن بهره نیابد سوم اقتصار بر طعامیکه ازان خون نیک تولد نکند و طبیعت آنرا جزو بدن نسازد چهارم ضعف قوت متصرفه در غذا چون قوت هاضمه یا جاذبهٔ اعضا بسبب فساد مزاج اعضا بنوعی از انواع سوء مزاج و بیشتر این بسبب سوء مزاج بارد بود یا بسبب سکون بسیار و ترک ریاضت که بدان سبب قوت جاذبهٔ اعضا چون خفته گردد خصوصاً اگر طبیعت را عادت ریاضت و حرکت باشد که قوت جاذبه بمعونت آن غذا را جذب کند چون آن عادت را ترک نماید غذا را جذب نکند پنجم آنکه طبیعت خون را که در بدن پیدا شود نکاره باشد بسبب آنکه خون مائل بسوی فساد متغیر گردانده باعث آن طبیعت ازان نفض نماید و خون صفراوی کاره تر از رطب مائل بود ششم آنکه در احشا آفتی باشد چنانچه در جگر یا در ماساریقا سده افتد و بدان سبب غذا با عضا چنانچه باید نافذ نگردد و یا طحال بزرگ شود و با جگر مزاحمت کند و خون بسیار ازان بخود کشد تا بهرهٔ اعضا ببدن نرسد یا از جگر سودا جذب نماید و بدان سبب و بسبب ضدیت سپرز با جگر قوت جگر را نیز سست نماید و مزاج او فاسد شود و در توزیع غذا قصوری رو نماید هفتم آنکه کرم دراز و حب القرع در معده و امعا متولد شود و از طعامها هر چه خورده شود غذای خود سازد و بدان سبب اعضا از نصیب تام نرسد هشتم تنگی مسام و منافذ غذا بسبب انسداد آن از اخلاط و انطباق آن از اکتناز که سرما و گرمای مفرط این فعل کند یاد و ام ربا طات و مسام و مجاری پس غذا و ران منجذب نشود و گل خوردن و غلبهٔ خشکی از اسباب آن باشد نهم کثرت تحلل پس آنچه از غذا بسوی اعضا منجذب شود ثابت نماند بلکه متفرق گردد چنانچه بسبب کشادگی مسام و از ریاضات سریعه و هموم و غموم و کثرت جماع و امراض محلله عارض شود و تشخیص هر یک ازین اسباب مذکوره وجود آن سبب است و بدانکه ابدانی که در زمانه اندک لاغر شوند فربهی بسوی ایشان در زمانه اندک عود کند و آنانکه در زمانه دراز لاغر شوند بدشوار الحال فربهی باز آیند و در زمانه دراز بسبب ضعف قوت آنها از استعمال غذای کثیر و عدم قدرت تصرف در ان و قابل ترین ابدان برای تسمین آنست که حلیهٔ آنها سست و قابلتر برای تحدید باشد و از آنچه انسان را احتیاج بفربهی است از لاغری گرداند آن ضعف است بسبب شدت انفعال از گرمی و سردی و از مصادمات و مصاکات اشیای صلب و از انفعالات نفسانی مثل غم و هم و غضب و از تعب و بیداری و از استفراغ و جماع و ایضاً غذای او در رگهای او محتبس شود و نافذ نگردد و پس عفونت پذیرد و فربهی نیز مضر تهاست که مذکور گردد و فربهی معتدل چون مفرط نگردد مذموم نیست مادام که فربهی ضرر خود پیدا نکند مکروه نبود زیرا که حیات بحرارت و رطوبت است لیکن واجبست که احتیاط این نیز کنند و طریق افراط را مکروه دارند و اگر چه آفت ظاهر نشود انطاکی گوید که هزال در اهل اقلیم اول و ثانی غالباً جبلی بود و مثل سمن در اقلیم ششم و هفتم بعده آن یا فراجی باشد مثل آنکه نزد استیلای مرهٔ صفرا و مرهٔ سودا بود و یا یکی ازان هر دو و اگر چه بلا احتراق باشد و یا عارضی باشد و اسباب موجبهٔ آن بسیارست یا غذائی بود و آن سه قسم است یکی قلت آن دوم لطافت آن مع سعت عروق سوم رداءت آن که برای اخلاف و تشبیه صالح نبود و یا بدنی مثل ضعف اعضا و قصور قوای آنها از جذب غذا بسوی آنها و یا نفسانی باشد و اعظم آنها هم ست پس غم پس اهتمام مثل سیاسات ملکیه مناظرات علمیه و تحصیل مثل اموال و یا خارج از هر سه اسباب مذکوره مثل افراط در ریاضت و مثل حمادی از صناعات محلله و ازین قبیل ست وجود دیدان و بعده هزال یا طبیعی ست و علامتش قدرت بر جماع ست و نشاط و صحت اعضا و امتلای عروق و یا مرضیست و علامتش سقوط قوتها و جفاف و رقت شعر ست و موجبات هزال مطلقاً در بحث سمن مفرط مذکور گردید و علاج و لا ازاله سبب هزال کنند بدانچه در مقام هر واحد مسطورست و بعد از زوال سبب اشربه و ادویه و اغذیهٔ مسمنه استعمال نمایند بحسب حاجت و جهت جذب غذا با طراف و ظاهر بدن بحمام رفتن و بآب گرم بدن شستن نفع دارد و بعد استحمام روغنهای مرطبه قلیل المقدار مالند و درین باب

جامهای گرم تلطیف پوشیدن و بآرام و سکون کوشیدن و بعطریات بوئیدن و بعیش و بازی گذرانیدن و با معشوقهٔ دلربا یکجا خوابیدن بشرط قلت
جماع اثر تمام دارد و کثرت تغذیه و استعمال ماء الجبن و ماء اللحم و اکل فواکه و خواب معتدل و اختیار ریاضت قلیل بر سبیل تفرج و معجون لبوب و حلویات
و شیر و برنج و شکر نیز مسمن است و از اغذیه که مخصوص باین کار است هریسه و حلیم و کله و پاچه و گوشت طیور مسمنه چون ماکیان و بط و کباب کبابه ساخته
و نان سمید و امثال آن هر چه مرطب و مغلظ و جید الکیموس است و در تناول اغذیه رعایت هضم واجب دانند و در منصوریست گوشت بره و بزغاله
بهترین اغذیه است که ثقل ندارد و بدن فربه سازد و تکثیر غذا بغایت موثر است بشرط هضم بالجمله چه در دوا و چه در غذا رعایت مقدار ضرور
دانند و بحسب احتمال ادویه و اغذیه استعمال فرمایند ذکر ادویه مفرده و مرکبه که بدن را فربه کند چون زنجبیل [illegible] از نیم درم تا ربع [illegible] بجلاب و [illegible]
سیب بر صبح در زیادتی نور قمر قبل دخول حمام بخورد و بعد خروج از حمام شوربای ماکیان یا شوربای لحم گوسفند بنوشد تسمین نمایان کند و مجرب است
سویدیست و شرب آبیکه نخود در آن تر کرده باشند نیز در تسمین بدن مجرب اوست و کذا نوشیدن آب آهن و کذا شیر زنان مجرب [illegible] و گویند
که بگیرند پنج تفاح و قطعهای کوچک کنند و یا بکوبند و در دیگی اندازند از آب پر نمایند و در ته دیگ دیگر سوراخ بسیار کرده بر دهان
دیگ اول نهند و بار دموی هر دو را وصل کنند و بگیرند موبیز و در دیگ ثانی یعنی سوراخ دار انداخته سر آن نیز بار دموی بند کنند و زیر دیگ
اول آتش معتدل نمایند تا آنکه آب فانی شود پس موبیز گرفته خشک کرده هر روز یک موبیز بخورند که در تسمین تجربه کرده ام و ایضاً از تجارب خود نوشته
که دوای مسمن از اول ماه تا چهارده روز در زیادت نور هلال استعمال کنند که بزودی فربه گرداند و دوائیکه برای فربهی شخصی مرتب سازند واجب است
که خوردن اندک یا بسیار از آن کسی دیگر را شریک نگردانند بلکه هر کسیکه برای اسم او مرتب سازند آنرا بخورد و بخیل که آن روئیدگی است [illegible]
و اکثر برگ او [illegible] میباشد آنرا کوفته آب او بفشرند و هر که ارادهٔ فربهی کند ده درم از آن آب یا نیم اوقیه شکر عراقی بخورد [illegible] اسهال خوب آرد
و عقب آن فربهی نمایان پدید آید و بوی این روئیدگی مثل بوی خیار میباشد و مجرب اوست و شیر گاو تازه و شیر بز تازه و [illegible] شیر گوسفند و امتصاص
انار شیرین بعد طعام و خوردن نان سفید تازه و خوردن موبیز و کذا [illegible] بشکر مرات کثیر و اغتسال با آب [illegible] گندم در ادویه فربهی و خوردن [illegible]
در حریره و در سفوفات مسمنه و کذا حب قلقل و کذا اسکنه مالش آن و کذا کرسنه بریان سوده بعسل آمیخته هر روز بقدر جوزه و کذا [illegible] و کذا قمح و کذا
حب المحلب و کذا اسفیل هندی و کذا صمغ بادام و کذا حی العالم با مصطکی و انیسون آمیخته و کذا قوة الصبغ و کذا ترنجبین بدن اطفال را و کذا انزروت با خرده [illegible]
خروج حمام و کذا [illegible] طلاء و کذا اشقاقل و کذا سمید گندم و نشاسته بشیر تازه پخته و کذا لعبت بربری و کذا [illegible] و کذا ابلوط و کذا موبیز و کثیرا و کذا حلبه با آرد
گندم پخته و کذا اسورنجان و کذا قلقل مکی و کذا ابریشم و کذا [illegible] دقیق چون استفراغ بدن بدان نمایند و کذا لحم [illegible] و شحم آن و کذا [illegible] و کذا
موز و کذا [illegible] و کذا صمغ عربی و کذا کثیرا و کذا کرم قز خشک سوده سه درم با حریره آمیخته و کذا تخم شاهسفرم و کذا البنه و کذا تخم بادرنجبویه و کذا اطلاء
کذا حریرهٔ گندم با حب الزلم سوده آمیخته و کذا لحم ابیض اترج و کذا حریره پنیر بز و آرد سفید و کذا نان گندم نو و کذا [illegible] بشیر تازه و کذا [illegible] گندم
و کذا حب [illegible] و کذا روغن خشخاش هر واحد مسمن بدن است و بقول ملکی و غیره اگر [illegible] را در آب یک شبانه روز تر کنند بعده در خرقهٔ کتان بسته
در آرد گندم نهاده نان او در تنور بپزند بعد از آن بر آورده و باریک سائیده با آرد سفید و شکر پخته بخورند فربه گرداند و بقول اسرائیلی اگر فقوع [illegible]
هفت روز بنوشد بعده قرص [illegible] مستعمل در [illegible] استعمال کنند بعده دوغ گاو تا ده روز بنوشد بعد از آن دوغ گاو و نان سفید خشک کوفته بیست روز بخورند
بدن را فربه و لون را حسین گرداند و بقول رازی برنج بشیر تازه پخته بشکر خوردن بدن را فربه کند و بقول ابن ماسویه آرد باقلا در آب بخورد بشیر گوسفند پخته
بشکر خوردن مسمن بدن است و بقول هرمس آرد سفید بشحم یا الیه آمیخته ماکیان را بخورانند تا خوب فربه شود بعده فرج کرده سر او بریان کرده بخورند دیگر
چربی او [illegible] و شکر [illegible] آمیخته ماکیان بخورند و روغن آن بنوشند و دیگری را شریک درین نسازند خوب فربه گرداند و بقول [illegible] اگر خصیه [illegible]
[illegible] خشک کنند تا مثل سویق بماند و سائیده آرد [illegible] سفید ده چندان بیامیزند و همه را در روغن گاو بپزند و در [illegible] نانخواه آمیخته [illegible]

[illegible]

پنج درم بخورند بسرعت فربه گرداند و اگر بزر کشوث و تخم کاسنی کوفته بیخته هر واحد پنج درم قند بیخته کوفته ده درم همه را در آب گرم یک شبانه روز تر کنند و صبح صاف کرده با یک اوقیه شکر عراقی چهل روز متواتر بنوشند فربه کند و از مجربات ابن علی ست و اگر چهل را در آب تر کنند و در آن آب گندم تر نمایند و آن گندم را به ماکیان بخورانند و بعد فراغ گندم ماکیان را ذبح کرده بخورند زود فربه کند و بقول شریف اگر ماکیان را گرفته که از غذا جدا شود بخورانند تا فربه شود پس آنرا ذبح کرده بخورند خوب فربه شوند و جبریل عوض کرم قز خورانیدن چربی مرغابی بار دو رشته با ماکیان نوشته حریره مسمن بدن نخود سفید در شیر تر کنند تا شیر را جذب کند پس خشک سازند و بست درم یا ده درم از آن بگیرند و برنج و کشک جو و گندم هر یک دو درم و نان میده خشک ده درم همه را کوفته بیخته در شیر بپزند حریره مانند و به قند شیرین کرده میل نمایند در چند روز نفع کند دوائیکه برای تسمین از مجربات استاد مرحوم ست مغز بادام نشاسته کتیرا شکر سفید مساوی کوفته بیخته بقدر یک تولچه بخورند بعده شیر گاو که در آن ثعلب مصری و نارجیل جوشانیده باشند بنوشند ایضاً از تکمله هندی اسگند نخود سیاه مقشر هر دو برابر بکوبند و قند سیاه برابر هر دو آمیزند و قدری ادرک نیز پاره کنند و تا ده درم هر روز بخورند و بعضی موصلی بجای نخود آمیخته و با شکر سفوف کرده ده درم با شیر گاو بخورند روغن مسمن تالیف حکیم عماد الدین محمود بیخ بنفشه ده درم مغز پسته مغز حب السمنه مغز پنبه دانه مغز بادام شیرین هر یک سه درم مغز فندق مغز الحکاک مغز پنبه دانه هر یک چهار درم مغز حب الزلم مغز چلغوزه مغز تخم خیارین مغز تخم کدو کتیرا هر یک هفت درم موم چینی ده درم موم کافوری پنجاه درم روغن دنبه تازه صد درم علی الرسم مرتب سازند و بعد رفتن در حمام و کشیدن کیسه آن بر بدن در زمانیکه هنوز حرارت حمام باقی بود بمالند و بدن را از پارچه پشمی پوشیده دارند سفوف مسمن اسگند موصلی سیاه موصلی سفید هر سه مساوی در ده چند شیر گاو بپزند چون شیر جذب شود خشک نموده سفوف سازند و شکر برابر آمیخته هفت درم با شیر تازه گاو خورده باشند معجون مسمن که در تسمین بدن مجرب نوشته‌اند دین تخم خشخاش سفید هر یک پنج درم حب المحلب تخم بیل قرفه دارچینی شقاقل هر یک سه درم حب السمنه بوزیدان جوز جندم حب القلقل مقشر هر یک یک درم زعفران مغز نارجیل مغز بادام مغز پسته مغز فندق مغز گردگان مغز چلغوزه هر یک هفت درم ادویه کوفته بیخته با سه چند عسل مصفی مقوم سرشته در آخر اندکی عنبر اشهب مشک تبتی اضافه نمایند و این دوا مقوی باه نیز ست مسمن عجیب الفعل در تسمین از حکیم علی بگیرند مغز بادام شیرین جوز بندق فائق و مغز فندق و مغز پسته و جوز جندم مساوی و گاهی هموزن یک جزو نشاسته و نیم وزن یک جزو کتیرا اضافه کرده میشود همه را خوب سائیده دو چند به شکر سفید فائق آمیخته بار دیگر بسایند و از جمله بقدر ده درم یا کم و زیاده حسب مزاج گرفته با یک رطل شیر تازه جوش خفیف داده بنوشند هر روز یک مرتبه یا دو مرتبه و تا چهل روز بر این مواظبت نمایند که این هزال زائل کند و بسهولت فربه گرداند و اثر او در بست روز ظاهر شود ایضاً بگیرند عناب و مویز و هر دو را در آب نبات بجوشانند پس افشرده صاف کرده بپزند بعده مغز بادام و خشخاش سفید و مغز تخم کدو و صمغ عربی همه بریان کرده سوده اندازند و باز اندکی بجوشانند و روغن بنفشه و روغن ماکیان فربه آمیزند و بجوشانند تا همچون حلوا شود و پس گلاب بر آن پاشند و بجنبانند تا روغن جدا شود آن حلوا بخورند و آن روغن بر بدن مالند و بعضی روغن را جدا نمیکنند و صرف آنرا میخورانند اقوال اکابر شیخ میفرماید واجب که نظر کنند که کدام سبب هزال مریض از اسباب هزال ست پس علاج و ازاله او کرده شود مثلاً اگر غذا غیر مولد خون غلیظ قوی باشد آنچه مولد او باشد اختیار نمایند و اقتصار نکنند بر غذائیکه خون محمود فقط پیدا کند چه گاهی رقیق سریع التحلل پیدا شود و اگر قوت جاذبه در اعضا کسلان باشد تحریک و تقویت او نمایند و گاه بسوء مزاج کنند اگر باشد تبدیل او نمایند و مالش بدن بعد بیداری از خواب از منبهات قوت جاذبه است و گاهی احتیاج بمنع غذا از جانب دیگر و جذب او بجانب مهزول افتد چون هر دو جانب مختلف باشند مثل آنکه یک دست لاغر بود و دیگر فربه پس احتیاج شود به بستن فربه بتندی از اسفل الی الاعلی تحریک پیدا الایلام بلکه بقدر یکه مجاری را تنگ کند و غذا را از نفوذ منع نماید و موضع قسمت رجوع کند و بجانب دیگر جذب شود و حاجت به مالش تنبیه باید و خصوصاً بروغن مثل زیت بانک موم گرم کرده بدلک تحریک حقیقت و هر گاه عضو ملتهب شود ترک نمایند بعد از آن اعاده کنند هر گاه ساکن شود و اگر منافذ منسد باشد یکشایند و اگر بدن شدید الاکتناز بود و بدین سبب مسام منسد باشد تر طلیه بجای آن نمایند و استحمام نمایند از متناولات و حرکات بدنی و نفسانی کنند اگر مزاجی تحصیص او

کرده باشد و تبرید و ترطیب اگر حرکر ذوالرباشد و بهترین چیزیکه بدان تسخین عضو غیر قابل فربهی بسبب سردی کنند آنست که دلک نمایند پس بران دوای محمر نهند و اگر بسبب هزال طحال باشد معالجه طحال کنند و اگر هزال بسبب دیدان باشد قتل و اخراج آن همی کنند بدانچه در باب آن مذکور شد و آسایش و تنعم و بستر نرم و سکون در سایه و تنشق و تعطیر و نوشیدن آب سرد اختیار کنند که این قوت طبیعی را بسیار قوی کند پس تصرف او در تغذیه و دفع فضول نیک گردد و این مبدا اسباب فربهی ست و از مسمنات خوردن شراب غلیظ و طعام جید الکیموس قوی مولد خون متین ست چون [illegible] شود مثل هریسه مع جوذابات و برنج بشیر و گوشت بریان بسبب آنکه دران از قوت لحم محتبس بود و گوشت تخت پیدا کند و اما لحم مطبوخ گوشت سست منفش غیر ثابت پیدا نماید و گوشت بط فربه و گوشت ماکیان همچنین و گوشت کبک دری درین باب بلیغ النفع ست و همچنین لبوب بشکر و حمام الطعام شریا الجذب برای غذا بسوی بدن و مسمن ست لیکن صاحب او در معرض حدوث سده در جگر او بود خصوصاً گلین طعام او طعام صاحبان طالب فربهی باشد و کذلک سنگ گرده و مثانه کثرت نماید و هر کسیکه این هزال او را بود و اولی کس نیک که این سده و سنگ ایشان را کثرت نماید کسی ست که در خلقت تنگ عروق باشد و هر کس چنین نیست و ایشان چون ثقل در جانب راست یعنی زیر پهلو احساس نمایند مفتحات سده که معروف اند بنوشند و قبل طعام ایشان کرفس که عسل و سکنجبین بزوری بیاشامند تا آنکه ثقل زائل شود و بهتر حمام آنست که بر شکم اول باشد و طعام منحدر شده باشد و با وجود این خوردن طعام عقب خروج از حمام بلافصل از اسباب فربهی ست و بهتر مسمن حمام ست برای اکثر مردم خصوصاً کسانیکه ایشان در حال مثل ذبول باشند و باید که استحمام برای اول هضم باشد یعنی چون طعام از معده منحدر شده باشد مگر در اشیا باحیا [illegible] برای حار فراخ [illegible] دو و پنج مرتب از رائب غیر ترش دهند و از حیلهای تسمین جذب خون بعضو ست بسبتن عضویکه مقابل او در جانب دیگر باشد چنانچه بیانش ذکر آن کردیم و زیر عضو ببندند از جائیکه غذای بسوی آن می آید چون فربه باشد یا فربهی او غیر مطلوب بود مثل ساعد چون لاغر بود و کف سالم باشد پس نزد رسغ ببندند و یا عضد چون لاغر باشد و کف و ساعد سالم بود پس نزدیک مرفق از اعلی ساعد ببندند و از مسمنات آنست که تعلیق [illegible] وارد و آن هر ریاضت لین بطی ست و همه این معتدل باشد بعد از آن مربع خشن قلیل معتدل در صلابت و لین خصوصاً دلک چنانچه بیان کرده شد تا آنکه جلد سرخ گردد و بعد از آن ریاضت باعتدال کنند و استحمام قصیر نمایند پس مسح بدن او کنند و مالش بدلک یابس نمایند بعده استعمال لطوخات مسمنه کنند و اکثر آن روغنهای شیرین بوده باشند که موم اگر احتیاج این باشد بسبب کثرت تحلیل بدن و تبدیل آب و هوا از بزرگترین چیزیست که رعایت آن واجب بود و چه گاهی هزال بسبب اینها باشد و از مسمنات لطوخات ست که بعد تحریکات اعضا و تحمیرات آنها استعمال کرده شود و مثل زفت تنها اگر بسیار سائل بود یا در روغنی گداخته بقدریکه آنرا سائل گردانند برای لطخ و گاهی تنها که قریب از آتش کنند بر جلد استعمال میکنند تا آنکه بگدازد و بعده بچسپانند و بر دارند چون سرد شود و که این جذب غذا بسوی عضو کند و دران جبلی تحلیل و قوت جاذبه را تقویه کند و سردی را زائل گرداند و اگر بسبب ضعف قوت یا انسداد مسام در جلد باشد و آنرا از لزوجت و ثخونت ذره و مسام بران سده و ساز [illegible] پس تقویه قوت جاذبه کنند و هر قدر که جزوی از عضو مستحیل شود باقی ماند و تحلیل نشود و واجب ست که در تابستان یکمرتبه در روز یکبار استعمال کنند استعمال نمایند و در زمستان دو مرتبه و نظر کنند در گرفتن او از عضو و ترک بران بسرعت که آنرا سرخ گرداند منتفخ آن [illegible] بطور آن پس اگر درین سرعت کنند و ترک او بران مبالغه نکنند بلکه بسرعت آنرا بر دارند بلکه گاهی کفایت کند که آنرا بردارند هر گاه بچسپانند گرم و آن سرد گردد و گاهی نفع کند تقدیم دلک مربع خشن صلب بر زفت بعده طلا کنند و یا بشاخ خیزران بزنند [illegible] و خصوصاً بروغن چرب کرده بضربات تا آنکه سرخ گردد و منتفخ شود بعد از آن توقف کنند بهر آنکه زیادتی در دلک و ضرب تحلیل کند بعده زفت بر آتش باعتدال گرم کرده بچسپانند پس هر گاه منجمد شود و سرد گردد دفعتاً بردارند و بهتر آنست که قبل زفت بران آب مائل بحرارت و اندک لذع بریزند بعده زفت بکار برند و آبهای کبریتی و قیری نیز جذاب غذا بسوی ظاهر ست جالینوس گفته دیدم که نخاسی باین تدبیر غلام لاغر را [illegible] و عجز را فربه ساخت پس سرین او در مدت اندک فربه گردید و کسیکه کراهت از زفت کند بدل او روغنی

از روغنهای مسمنه باندک حرارت استعمال نمایند و اگر آب سرد استعمال کنند و احتمال او به جهة بدن یا ضعف کند تحمل آرند بجهة ارتفاقات برای این وقت بر وشتن
بطلوخ در محیذ لیست لیس قریب ست که قوت اعضا او بحران گردانده و واجب نیست که از علاج بگریزند چون طول کشد بنا نماید نشود بلکه لازم ست که مواظبت بر آن نمایند
بخورها و تحسین آب گرم پس بعد از آن ست پس نفت و گاهی احتیاج جذب بغراء انبیر و لکه بادویه محمره مثل عاقرقرحا و کبریت و مثل ثافسیا افتد و از اعضا بعضی
اعضا نیست که بتسمین آنها احتیاج نبود زیاده بر ازحد افتد زیرا که بیشتر از حد تا از آن تحلیل رود و آن محتاج برای سمن بسوی فضل باقی باشد لا سیما که
ورا تحلیل کنند و الکمون والملکیم ادویه متناوله مفتح بار او اما ادویه متناوله پس غرض در آن تقوای ادویه هضم و حبس غذا در معده و در معا اندک بقوت
ماسکه ست و تقنید او در عروق و بسوی جهات کبد این فعل مدرات معتدله کنند و خصوصاً چون در طعام و بعد آن بدت اندک آنرا بنوشند و بعد از آن احتیاج شود
باجتماع او در عضو و این فعل ادویه مبرده مخدره کند مثل بنج و مانند آن و ادویه بالخاصیت و آن اصل تولیت و از آنجا برای معتدل مزاجان لغیت که بگیرند مغز
بادام و فندق مقشر و حبة الخضرا و پسته و شهدانج و حب الصنوبر کبار و عسل سرشته بنادق بقدر جوز سازند و هر روز از آن پنج جوزات تا ده عدد بخورند
و بالائیش شراب بنوشند که این تسمین و تحسین لون و تقویت باه کند ایضاً دوائی جید سمن و محسن لون بگیرند بابسه نخود آرد سمید و پنج اوقیه از زردت
در روغن گاو بر دو رالت کنند و از آن اقراص ساخته صبح و وقت خواب بخورند و یا بگیرند بادام و فندق مقشر و حبة الخضرا و کنجد و خشخاش مساوی کیسا
نصف بگیرند و فانید موزن جمله بر صبح و وقت خواب تا بیست درم بطریق سفوف بخورند ایضاً از کندی بگیرند پنج کیلجه از خروع مقشر و بار یک بسایند
و بر آن دو رطل شیر تازه انداخته با آرد گندم بقدر حاجت بسرشند و از آن اقراص طولانی یا مثل قرص نان کثیف مدمج کوچک پنج بر شرط زده تا سوراخ
شود بسازند هر قرص بقدر اوقیه یا نصف و نان بپزند و خشک کنند و هر روز و قرص سوده بخورند تدبیر جید برای هزال حادث بسبب خوردن گل
و سدد نواحی جگر و زردی رنگ بگیرند مویز جید و بر آن چهار وزن آن آب اندازند و بپزند تا بنصف رسد و بر مقشر بمویز و دو رطل خبث الحدید و یک کف
نانخواه و یک کف شکر و یک کف صعتر اندازند و چون در دو سه روز بجوش آید صاف کنند و بر ناشتا مقدار نیم رطل از آن بنوشند و بعد سه ساعت نان
بکاشخ کبر و گندنا بخورند و بالای آن نبیذ قوی بقدر یک رطل بنوشند بعد از آن چون هفت ساعت بر آن بگذرد گوشت فربه بخورند و نبیذ تند تا سه رطل
بیاشامند که این در قوی مزاجان از مهزولان فعل عجیب کند و رنگ نیکو گرداند و یا بگیرند کتیرا و تخم خشخاش و جوز جندم و بهمنین و کبر و کهربا و زرنباد و مخات
هر واحد سه درم و نیم کوفته در روغن گاو بریان کنند و بوزن دو من لپست گندم بر آن اندازند و هر روز از جمله تا سی درم بگیرند و از آن حریره بشیر و روغن
و شکر ساخته بنوشند و بعد آن استحمام خفیف نمایند و یا بگیرند مغاث پنجاه درم و خرنوب بیست درم و کتیرا و حیل و ده درم و زرنباد سی درم و کوفته و بیخته بگیرند مثل ثلث
همزان سمید و نیز مثل ثلث آن بادام مقشر و ایضاً مثل ثلث آن شکر سلیمانی و از آن هر روز بوزن بیست درم در شیر گوسفند و افشره انگور هر واحد
یک رطل بگیرند و از آن حریره ساخته بنوشند و مفردات مسمنات متعدد است و آردها و گوزگندم و کیلا خصوصاً بالست که آن با وجود این نفع نفخ است شکند
و حب السمنه لکین این در معده تا دیر بماند و مغاث و زرنباد و بهمنین و جمیع ادویه که در هیئت مثل بلبوس و گندنا که گرسنه دو یا وار ادویه که تربیب خواص آنست
کبه جهة نکس عسل و خشک کرده بسایند و اندکی از آن بسویق آمیخته بنوشند و از ین قبیل برای محرورین از تدبیر جید آنست که بگیرند دوغ جغرات شیرین که جدا
بشدت بماند و ترش نبود و بعد بنیت او دور کنند تا ناقد تر و خفیف تر گردد پس صبح اول آنرا نیم رطل بنوشند و بر آن سه ساعت توقف کنند
تا آن منهضم گردد بعد از آن بهمون او مرتبه دیگر بنوشند تا عشا طعام نخورند و غذای او بچه ماکیان فربه باشد و اگر متحمل شرب شراب رقیق ابیض بود
بنوشند و اگر قبل عشا بر بن استحمام نماید و فصد بنید رقیق صاف نیوشد بعد از آن خارج شود و طعام شب بخورد و بهتر باشد دیگر بگیرند نخود و در شیر گاو
تا یک شبانه روز بخیسانند و اگر تجدید شیر بران کنند و اکثر از ین در آن بپرورند جایز بود و بگیرند پنج تخم شسته سفید و تخم خشخاش کوفته و گندم و جو مقشر هر واحد
سی درم و نان میده خشک و شکر سفید هر واحد سی درم بادام مقشر پنجاه درم و همه را جمع کرده هر روز سی درم از آن بشیر تازه و یا روغن گاو بپزند و بنوشند
و بعد آن در آبزن بقدر تحلیل آن استحمام نمایند و یا بگیرند دو رطل شیر تازه و یک رطل آب و با آهستگی بجوشانند تا آب برود و بر آن یک اوقیه فانید و یک اوقیه

روغن گاو یا روغن کنجد انداخته یک جوش داده بنوشند دیگر بگیرند آرد نخود و باقلا و جو و برنج مساوی عدس مقشر خشخاش سفید بنوماش مقشر هر واحد نیم جزو گندم کوفته کنجد مقشر نصف جزو شکر دو جزو در بریده شیر گوسفند سیاه خمیر صحیح نموده بنوشند دیگر بگیرند بزر البنج و در آب خوب بجوشانند و از ان آب بقوت صاف نمایند بعده در سایه خشک کنند و در میان آرد سرشته در تنور برشته نان بپزند و هر گاه سرخ گردد از ان نان برآورند و آن تخم را بسایند و دو مثقال دیگر رطل فتیت معمول از کنجد و خشخاش انداخته صبح و شب تکلف از ان بخورند

دوای عجیب

بگیرند بزر البنج و یکشبانه روز در آب تر کرده بشویند و خشک کرده بروغن گاو خوب لت کنند و بریان کنند بمقدار یکه سائیده شود و بران چهار وزن آن بادام مقشر و هموزن آن جوز و مثل آن شکر اندازند و از ان وقت خواب پنج درم بخورند ایضاً محرورین را کاکنج و عنب الثعلب و کاهو و توت و گوشت کبک فربه کند و مردم بسیار لاغر مفقر ام بمعالجه مرطبه که در باب دق و در باب یبس معده آنرا ذکر کرده ایم پس بدان رجوع نمایند ایضاً انجبین مردم را باید که طلا زرفت کنند در هر سه چهار روز یکبار بطریق معلوم و منجمله آن برای مبرودین این قمیحه است بگیرند خربق سفید تودری تخم خشخاش هر واحد دو درم بورق حب الصنوبر هر واحد سه درم حب السمنه چهار درم سورنجان بزر البنج عاقرقرحا خولنجان بهمن سفید هر واحد یک درم کسیلا پنج درم گندم سفید یک مکوک و گندم را در شیر تر کنند چندانکه بالیده شود پس در سایه خشک کنند و بریان کرده سویق آن بسازند و همه را آمیخته بران روغن گاو ده قاشق بریزند و از ان هر صبح ده درم و هر شب ده درم بخورند و بالایش شیر بنوشند دیگر مصروف حرف سفید آرد نخود آرد باقلا نانخواه هر واحد یک جزو کسیلا دو جزو زیره سیاه و فلفل هر واحد نیم جزو سائیده و با آب سرشته نان ادوه در تنور بپزند و خشک کرده با همچندان آن نان میده خشک کرده بیامیزند و هر روز از ان حریره بشیر بسازند و یا در شوربای جوزه مرغ فربه داخل کرده قبل طعام بخورند شراب جید برای ایشان بگیرند کسیلا پنجدرم و در دو رطل شراب خوشبو که دران ترشی نباشد بگذارند و سه قدح از ان صبح و شام و وقت خواب هر وقت یک قدح بنوشند و اگر اتباع او سویق کنند نفع بخشد و لعبت بربری در سویق ایشان راشید النفع است تسخین و ترطیب آنها کند لیکن آن شدید الحرارت است و از ایشان اصحاب یبس را معالجه بعلاج فربهی برطبات معلومه و تدبیر و قوت آن نماید بعد از ان تدبیر کسیکه میل حرارت آورده باشد تدبیر محرورین کنند و آنکه همراه میل سردی باشد تدبیر ارباب دق شیخوخت پردازند و اما حقنها پس هر حقنه مسمن کلیه مثل شیر گوسفند و مانند آن نافع و خصوصاً چون دران اندک بارزد حل کنند و بعضی از ان مرکب است که در باب ضعف باه ذکر کرده ام و از ان یک نسخه ذکر میکنم بگیرند سر بزر فربه آنرا پاک کنند بعده خوب بکوبند و نیم رطل حلتیت درینه و دو رطل شیر بادی جمع نمایند و بگیرند گندم و برنج و نخود مهره سه هر واحد ربع رطل بعد از انکه این همه را جمع کنند و در آب جها سازند و صاف کنند و آنرا و آب آنرا نیز بر اخلاط دیگر و همه را باز طبخ دهند در تنور تا آنکه سر نیز مهرا شود و جمله را صاف کنند و از شوربا سه اوقیه بگیرند و از دسومت حه او قیه و از آرد بادام و جوز هر واحد یک اوقیه و بدان حقنه کنند و بران خواب نمایند

در تسمین عضو عضو

مثل دست یا پای یا لب یا بینی یا قلفه یا قضیب پس ممکن در ین آنست که مختص بدان عضو باشد و این از جهت ماکول و مشروب نیست چه این عام است بدن را بلکه آن از جهت جذب غذا بسوی آن عضو و حبس غذا بران و تحویل او بر طبع آن بود و این چنانچه معلوم کرده اند بدلک محکم بخشونت و بادویه محمره پس بدلک که آن قوتیر بود و بریختن آب نیمگرم پس طلا کردن بزفت باشد و قوی علق بریه را که آن کرم سرخ است در قوت زفت مقرر کرده اند و در ابتدای این باب کیفیت استعمال زفت معلوم کرده اند و برین اعانت میکند توجه ماده بسوی آن بستن راه از ان بسوی غیر آن و یا از منقسم غذای آن بسوی غیر آن و این همه دانسته اند و بعض اعضا مختص باعمال اند از اعمال حدید مثل لب و گوش و بینی و در غیر این باب مذکور شده و گویند که اگر لب بینی متقاص باشد باید که وسط آنرا بشگافند و جلد را از هر دو جانب بکشند و گوشتیکه در وسط آن باشد و صلب از ان شده باشد قطع کنند که دراز شود و تقلص زائل گردد چرخانی مینویسد که اول سبب لاغری باید جست و زائل باید کرد مثلاً اگر سبب لاغری خوردن طعامها بود که از ان خون رقیق پیدا شود و یا خوردن طعامها بود که از ان خون بسیار تولد نکند تدبیر را بگردانند و طعامهای مخالف آن باید فرمود و اگر سبب ضعف قوت هاضمه باشد تنقیه

معده و تقویت آن نمایند چنانچه در مقامش مذکور شده و اگر سبب کسالی قوت جاذبهٔ اعضا بود حرکت و ریاضت معتدل فرمایند و هر صبح که از خواب بیدار شوند باعتدال بمالند و حمام و مالش روغن و آب گرم چنانکه معلوم ست و اگر سبب فساد خون باشد تدبیر موافق کنند و خون را با طریفل صغیر و مانند آن صاف کنند و اگر سبب بزرگی سپرز بود یا کرم دراز و حب القرع علاج آن در جایگاهش مذکور شده و اگر سبب تنگی منفذها بود حمام و مالش روغن و آبزن فرمایند و عرق آورند و اگر سبب کشاده شدن مسام بود اسباب آن زائل باید کرد و در آب سرد باید نشست و باید دانست که نشاط و خوشدلی و کامرانی و جامهٔ نرم و عطرهای موافق و گوشت برهٔ بریان و مغزها چون مغز بادام و فندق و پسته و جوز هندی با شکر و نیشکر همه فربه کننده است و از هریسه و گوشت بریان و گوشت کبک گوشت سخت پیدا شود و محرور را گوشت بزغاله و مرغ خانگی فربه و بره شیر مست و جوذاب نان با شکر و نیشکر و پنیر تازه و تر و دوغ خاصه که نان در آن ترید کنند و کاهو و برنج و انگور سفید و بادام تر با شکر موافق بود و از گوشت خشک کرده و طعامهای شور و تیز و تلخ و از ترشیها پرهیز باید کرد و اگر چیزی تیز و ترش و شور آرزو کنند آن مقدار باید که طبع را خوش کند و معجون مسمن که در قول شیخ گذشت هر بامداد بخورند و اگر کسی شراب خوار باشد بعد آن اندکی بخورد **صفت** حریرهٔ معتدل نخود سفید در شیر گاو تر کنند تا شیر را جذب کند و خشک کنند یک جزو از این نخود و یک جزو کشک جو و یک جزو نان میده خشک کرده و نیم جزو کشک گندم و سه جزو شکر اول نخود و کشک جو و گندم بپزند و اندکی زیره افگنند چون پخته شود نان خشک کوفته و شکر اندازند و مقداری شیر تازه انداخته بجوشانند تا قوام گیرد و بخورند بیش از آنکه حریره خورند دارا نیک بمالند چندانکه اندامها سرخ شود و اگر یک جزو خشخاش و دو جزو مغز بادام مقشر کوفته افزایند صواب بود **صفت** جوارش فربه کننده بهمن سرخ و زرد و دند کسیلا و حبة الخضرا و تودری سرخ و زرد و شهدانج و شونیز و پسته و پیست نخود و مغز بادام مقشر و کنجد مقشر برابر همه را بکوبند و دو چند حابه نغبول و بریان کرده سوده بآن بیامیزند و بروغن چرب کنند و بمالند و بعسل بسرشند شربتی زنان را بقدر جوز با شیر تازه و مردان را بقدر بیضهٔ مرغ با آب گرم

در فربه کردن عضو واحد

این بیشتر بمالیدن و طلا کردن بود و باشد که حیله سازند که عضو فربه را لاغر نمایند یا هر دو یک حال کنند و این چنان بود که مثلاً یک دست فربه بود و دیگر دست لاغر آن دست فربه را اول عصابه پیچند چنانکه از سر دست آغاز کنند و تا زیر بغل هموار پیچند نه بسیار سخت لیکن چنانکه غذا باز دارد تا در آن دست کمتر نیاید پس آن غذا بدیگر دست بمالیدن و طلا کردن خاصه بروغن زیت و باندکی موم گرم کرده و مالیدن معتدل باید و هرگاه عضو گرم شود مالش موقوف کنند و چون ساکن شود باز مالیدن شروع کنند تا بدین طریق غذا از آن یکدست بازگردد و بدین دست آید و اگر مزاج سرد بود زفت رومی طلا کنند پس از آنکه عضو را آب گرم بشویند و بمالیدن گرم کنند و غذا بدو کشند و بعضی زفت را بر آتش دارند تا نرم شود و بر پوست تازه مالند و گرم کنند و بر آن موضع نهند که می باید و چون سرد شود بردارند و نگاه کنند اگر عضو زود سرخ می شود زود تر بردارند و اگر دیر سرخ شود زود برندارند و باقی همان ست که در قول شیخ مسطور شد **ابن الیاس** گوید که علاجش منع اسباب موجبهٔ اوست و تناول اغذیهٔ مقوی جیدة الکیموس مرتب مثل هریسه و حریره و عصیده و اغذیهٔ چرب و حلوای کثیر الغذا و لزوم خواب و راحت و خوابگاه باردرطب و حمام بعد طعام و مالش بروغن بعد ریختن آب گرم بر بدن تا غذا بسوی اطراف منجذب گردد و قبل غذا حرکت مشی طویل آهسته و پوشیدن جامهای نرم و ترک جماع بالکل و اجتناب از حموضات و حرکات سریعه و ملازمت لهو و سرور و استماع غنای لطیف و مالش بدن هر روز قبل طعام تا سرخ گردد و خوردن طعام در روز دو مرتبه از آنچه فربه کند از حبوب گندم و برنج و باقلا چون در شیر تازه بجوشانند با شکر و بادام و فندق و پسته چون با شکر بخورند و آنچه بدن را بسیار فربه کند لحوم حملان و ماکیان و بیضهٔ جوشش کرده و جوذاب و سفید باجات کم توابل و کم کردن فصد و اسهال و قلت مضاربت برجوع و عطش و ترک جلوس و مشی در آفتاب و تناول انگور شیرین پخته و انجیر تر ست **سمنه** جید که بدن را فربه کند آرد برنج آرد باقلا آرد نخود کعک کوفته جمع کرده بشیر و شکر حریره ساخته هر روز بخورند و بعد آن در حمام داخل شوند **سمنهٔ دیگر** جید بادام مقشر خشخاش سفید مغز چلغوزه حبة الخضرا روغن گاو مساوی شکر سفید کوفته بروغن لت کرده بشکر قوام آب بسرشند شربت پانزده درم صبح و شب

سمنه عجیبه

که بدن را بزودی فربه کند بگیرند نخود پانزده درم و در شیر تازه یک شبانه روز تر کنند و خشک نمایند پس برنج مغسول و گندم و جو هر دو مقشر هر واحد سیزده درم بادام مقشر صد
تخم خشخاش آرد میده هر واحد پانزده درم شکر سفید یک نیم رطل همه را کوفته بیخته هر روز از آن سی درم گرفته با شیر تازه پخته بنوشند حکیم ... گوید که علاجش بازاله
غموم و هموم کثیر و ترک ریاضت بسیار و تعب و خوردن حلاوات و سمه کثیر الغذا به نشاسته و لبوب و مالش بقیر و طلیات ساذجه بعد استحمام بآب گرم شیرین و مالش اعضا
قبل طعام هر روز تا آنکه سرخ گردد و خوردن مسکه بشکر و ماهی تازه رضراضی غیر مالحه و از فواکه خربزه شیرین و نارجیل و بادام و جوز و پسته و بندق باید کرد
سمنه جید بادام مقشر بندق خشخاش مغز چلغوزه حب السمنه حبة الخضرا هر واحد یک جزو بروغن گاو تازه لت کرده بجلاب بسرشند و صبح و شب پنج درم بخورند
دیگر جید تخم کدوی مقشر سوده یک جزو آرد گندم پاک دو جزو آرد برنج دو جزو با شیر گاو خوب بسرشند و اقراص رقیق ساخته نان بپزند بعده هر صبح یک اوقیه
بگیرند و سائیده با شیر و شکر بطریق سفوف بخورند بعده در حمام داخل شوند **سفوف مسمن** که با مغاث بهمن سفید زرنباد جوز جندم خشخاش سفید هر یک هفت درم
کوفته بیخته بروغن گاو بریان نمایند و با شش صد درم (نسخه) پست گندم بیامیزند و هر روز ده درم با شکر و بادام بخورند **معجون مسمن** گویند که بهتر ازین درین باب مشهور
نگشته تودری سرخ تخم خشخاش سفید هر یک پنج درم حب السمنه بوزیدان جوز جندم حب قلقل هر واحد یک درم زعفران یک درم مغز بادام مقشر مغز بندق مقشر (نسخه سه صد)
نارجیل هر یک ده استار آرد برنج یک من عسل کف گرفته دو من شکر سفید فانید هر یک یک من کتیرا نیم من روغن کنجد یک رطل آرد باقلا آرد نخود هر یک ده استار
فانید و شکر را کوفته با عسل آمیخته بر آتش نهند تا مخلوط گردد بعده ادویه کوفته بیخته بران اندازند و زعفران در گلاب حل کرده با شکر در پاتیله بآتش ملایم بپزند و بر آن
روغن اندک اندک انداخته کفچه زنند تا مثل حلوا گردد بعده باجزای اول آمیزند و هر روز پنج درم بخورند و بعد آن استحمام نمایند و در نسخه دیگر تودری سفید پنج درم
حب المحلب زنجبیل قرفه دارچینی شقاقل هر یک سه درم زیاده است و وزن زعفران دو درم و مغز بادام یکمن و بندق مقشر نیم من باقی بدستور و نوشته که عجیب الاثر
سمنه نافع برای حار مزاج آرد باقلا یک جزو بادام مقشر یک جزو مغز تخم کدوی شیرین دو جزو و از آن بروغن بادام و آب انار شیرین حریره سازند و آنچه بدن را
فربه کند خوردن طعام بالای شراب است الا آنکه صاحب او را خطر بود و اگر تعاهد نفس خود بفصد و اسهال در هر ماه یکبار نکند و کذا دخول حمام بر شکم سیری
قرشی گوید که تعدیل مزاج و استفراغ خلط حریف بفصد وغیره کنند و مقابله هر سبب نمایند و تقویت قوت جاذبه بمالش بعد خواب کنند خصوصا بروغن و حمام عقب
خوردن غذا اگرچه افراط تسمین کند لیکن از ان خوف سدد باشد پس حذر از ان بسکنجبین ساده یا بزوری کنند خصوصا اگر در ان خوف سدد باشد و اغذیه طالبان
فربهی همه غلیظ است و لهذا در ایشان سنگ تولد کند **دوای مسمن** نخود در شیر گاو تر کنند تا نرم شود و جو و گندم و برنج و ماش مقشر در آب بسیار بپزند تا مهرا
گردد و مثل آن شیر اضافه کرده جوش دهند و پسته و بندق و شهدانج و حبة الخضرا و جوز و بادام و مغز چلغوزه و تخم خرفه و تخم خربزه و تخم خشخاش هر یک نیم جزو
و بزر البنج و زیره و بهمن سفید و حب الزلم هر یک ربع جزو و روغن بادام یا روغن گاو مثل ربع جمله ازین هر روز یک سکرجه استعمال کنند **انطاکی** در تذکره
مینویسد که علاج هزال ازاله اخلاط ممروره و حریفه است پس اگر هزال طبیعی باشد علاجش هیچ نیست که سمن واجب کند و غیر طبیعی بود پس علاج هزال
کائن از ضعف عضو علاج آن عضو است و رد او بسوی صحت و کائن از هم و مانند آن را حیله در راحت از ان کنند و اگرچه بتاستی باشد و کائن از
کرم را اخراج او ست و همچنین باقی اسباب است **ایضا** در نزهه گوید کسیکه اراده فربهی کند اسباب او را اختیار نماید بعده دوای مسمن
استعمال کند و بهترین آن از اغذیه شیر است و انجیر و قلقاس و هریسه و نخود و باقلا و لوبیا بهر نوع که استعمال نمایند و اما ادویه آنچه تجربه او برای آن
کرده ام ذکر میکنم سمنه برای کسیکه سن او از پنجاه سال تجاوز نکرده باشد و صبر و دلو و بگیرند بست درم نارجیل و ده درم پسته و پنج درم شاه بلوط و ده درم
دارچینی و یک درم قرنفل و کوفته در یکصد و پنجاه درم شیر تازه بجوشانند تا سوم حصه او برود پس سی درم شکر دران انداخته گرم بعد جماع یا حمام استعمال کنند
و یکصد و ماکیان تیار دارند و بطبخ مهرا سازند پس در پنجاه درم شوربای آن چهار قیراط خرزه بقر حل کرده بعد آن بنوشند این را در هر هفته یکبار استعمال
کنند مع ترک ترشیها و نمکینها و اقسام ریاضت مثل جماع و حمام سمنه برای محرور مزاج دیابس سبوس گندم و مغز بادام شیرین هر یک

بست درم پسته مغز تخم خشخاش هر واحد پانزده درم نخود ده درم کوفته به صد درم آب شیرین بپزند تا سوم حصه باقی ماند و یک شب بگذارند و صبح صاف کرده
با شکر استعمال نمایند و در هر هفته دو مرتبه تکرار این کنند و نقل کرده اند که غذا به تنها این عسل کنند و در خواص آمده که اگر کعب البقر سوخته استنشاف نمایند
فربه کنند و چون گندم با خنافس و جرجس سوده بپزند و ماکیان را بخورانند تا آنکه به آنها بیفتند پس ذبح کرده بخورند بسیار فربه کنند و تجربه صحیح یافته شد
سمسمه که برای هر زمان ملتقط است مویز یک رطل پسته جوز کنجد برنج باقلا بادام پسته جوز چلغوزه بندق شاه بلوط هر واحد نیم رطل بزر البنج خشخاش
سنبل فوه مازو نارجیل آمله دار فلفل حلبه صمغ کتیرای هندی هر واحد سه اوقیه خمیره که دوا و نیه چوب زرشک که در مصر لعقد و قشره معروف است حب
غول انزروت هر واحد اوقیه همه را خوب سائیده در آب سبوس بپزند و در آن آهن داغ کنند تا مهرا شود پس بیخته همه شیر و نصف وزن آن روغن گاو
انداخته بپزند تا شیر برود پس دو وزن آن عسل خالص اگر سرما مبرد باشد و الا شکر انداخته بقوام آرند و فرود آورده بقدر جوزه صبح و مثل او شام
استعمال کنند و بدانند که در خواص ثابت شده که هرگاه دوای سمن از یک کس بیشتر مردم بخورند هیچ فائده نکند بلکه گفته اند که در ان اسم شخصی که برای
او بسازند یاد کنند و لزوم نیت او بعمل نماید و همچنین ساختن و استعمال کردن آن در زیادتی نور قمر خاصة واجب بود عبد العزیز گوید که ادامت
خرما با مغز بادام بغایت مسمن است و انجیر با نیسون صبح تا چهل روز خوردن عجیب است و بیضه گنجشک عدیل خود ندارد و از مجربات کثیرا مغز بادام
و نشاسته و شکر است و کذا دو حبه حجر البقر بگلاب در حمام یا بعد آن و عقب او شوربای گوشت پرند و از مجربات مکرره اینست که آرد جو نخود گندم برنج
ماش باقلا کنجد مقشر خشخاش هر واحد یک نیم جزو شکر دو جزو یک کف با شیر گوسفند بطریق سفوف بخورند و ایضا از مجربات کنجد خشخاش شکر هر واحد
یکجزو بادام نیم جزو بزر البنج عشر جزو شربت یک اوقیه است و طبیخ بهمن لبکر بر ناشتا عظیم التسمین است و بهتر از ان حجر البقر است سیما با بادام و نخود
آز مجرب عجیب اینست که انزروت سه مثقال و نیم حجر البقر قیراط نارجیل هفت مثقال جمله چهار خوراک بعد حمام و اکل بیضه نیمبرشت و از مجربات
سریعه اینست که بچه کوچک زنبور عسل که پر نیاورده باشد در سایه خشک کرده یکدرم بگیرند و آرد سفید ده مثقال و شکر پنج مثقال و حریره
بسازند و بیضه نیمبرشت با اندک نمک و کندر و انزروت بسیار نافع است و نخود بریان بمغز بادام مثل اوست و بقراط گفته که هر دوای بهی مسمن است
و بالعکس و سمن بعد شصت سال اثر نکند مؤلف اقتباس مینویسد که اگر سبب هزال کمی تولد خون در بدن باشد در تولید خون سعی بلیغ نمایند
با دویه و اغذیه لطیفه و مفرحات لائقه و اگر عدم متانت خون باشد بمتانت خون کوشند و اگر کاره بودن طبیعت از تغذیه بخون بواسطه صفراویت
و غیره باشد ادویه و اغذیه بارده رطبه بسیار دهند و همچنین ترشیها و اگر ضعف قوت متصرفه در غذا بواسطه آرام بسیار باشد ریاضت کنند و با توتیها
و معجونات مفرحه همراه ماء اللحم بدهند و اگر بدین تدبیر فربهی رو ندهد پس ماء الجبن و یا چوب چینی هر چه مناسب مزاج بیمار باشد استعمال نمایند و عرق
شیر و عرق زردک و عرق عنبر و ماء اللحم ساده بشراب ریحانی ممزوج دادن عظیم الاثر است و باقی انواع او مثل غلبه جذب سپرز خون را از جگر بسبب غلبه
حرارت و مثل کثرت حب القرع و غیره و مثل تحلیلات بسبب محللات خارجیه چون اعراض نفسانی و کشادگی مسام و سبقت مرض و مثل هزال و ضعف
گرده و مثل ورم طحال و جگر و ورم اذنی القلب و جمیع امراض معده هر یک را بعلامات آنها که بمجلس بیان یافته شناخته برفع امراض مذکوره رفع
باید کرد و باید که تدبیری مناسب آنها که هر یک بجای خویش بیان شده بعمل آرند و استماع اغانی لذیذه و دیدن رقص لولیان و مالیدن عطرهای [illegible]
و تبدیل لباس نزد وزد و درین باب آیتی عظیم دارد و همچنین خوردن فواکه رطبه مانند انگور رطبه و سیب و امرود و انبه و خربزه و موز و مانند آنها و همچنین
گوشتهای پرقوت مانند جوجه مرغ و بزغاله و تیتر و لوه و کباب و بیضه آنها و بیضه ماهی و دماغ همه حیوانات و حلوای بیضه مرغ و زردک و شیر همه حیوانات و دلبوبا و غیره

سمن مفرط یعنی فربهی بسیار

بدانکه مفرط بودن فربهی مفرط بیشتر است و امراض که بمردم فربه می افتد زود در یافت نمیگردد تا که مستحکم نشود و بشدت میباشد و علاج بدشواری پذیرد و همچنین فربه
در هر کار عاجز و محتاج بود چنانچه شیخ الرئیس در عیون السامین مفرط مینویسد که فربهی بسیار قید بلای است از حرکت و برخاستن و از تصرف او در اعمال

وفشارندهٔ رگها بود وبفشردن مضیق آنها پس بر روح مجال او تنگ گردد وبسیار منطفی شود وکذلک بسوی آنها نسیم هوا نرسد وبدان سبب مزاج روح ایشان فاسد گردد وایضاً ایشان رابیم آن باشد که اندک خون از ایشان بمنفذ تنگ ریخته شود در حوالی دل ودماغ آن ورگی یکبارگی نشگافته شود وسبب هلاکت ایشان گردد ودر مثل اینحال وحال که قبل ازین باشد ایشان راضیق النفس وخفقان حادث شود ودرین هنگام تدارک حال ایشان بفصد کرده شود وبالجمله ایشان در معرض مرگ مفاجات باشند وموت بسوی فربهان بافراط سریعتر بود خصوصاً کسانیکه در ابتدای سن فربه باشند واز ایشان عروق باریک فشارده بود وایشان در معرض سکته وفالج وخفقان وذرب بسبب طوبت ایشان وسوء تنفس وغشی وحمیات ردی باشند وبر گرسنگی و تشنگی صبر نتوانند کرد بسبب ضیق منافذ روح وشدت سردی مزاج وقلت خون وکثرت بلغم والسان لغایت فربهی نرسد الاکسیکه او بارد مزاج باشد ولهذا اولاد ایشان کمتر شود ومنی ایشان اندک بود وفرزندان بسبب این ضعیف باشند وهمچنین زنان فربه حامله نشوند واگر حامله شوند اسقاط حمل کنند وایضاً شهوات ایشان نیز ضعیف بود وجمیع فربهان چون بیمار شوند علاج ایشان صعب بود[۹۵] وچون مریض شوند احساس مرض خود بسرعت نکنند[۹۶] وفصد و ایشان را دشوار بود[۹۳] ودر اسهال آوردن ایشان خطر باشد[۹۴] واگر مسهل عمل کند ایشان را ضعیف گرداند زیرا که حرارت غریزی ایشان ضعیف است[۹۵] و در هزال ذکر کرده ایم که بهترین آدم معتدل است خصوصاً در فربهی واگر باشد واز حرکت ضعیف شود پس اگر همراه او از دلائل بر رطوبت بود مبشر بطول عمر باشد علاج بهر تخفیف مسهل گرم ومدرات قوی دهند وتقلیل غذا وخواب وکثرت تعب وحمام یابس کنند وعرق آورند ودر روغنهای گرم محلل چون روغن شبت وقسط بمالند واطریفلات بر سبیل دوام وهمه ادویهٔ گرم وخشک خوردن نفع دارد وخوابیدن بر زمین سخت خیلی مفید بود وهر چه در تسمین گفته شد مخالفت او ضروریست ذکر ادویهٔ مفرده ومرکبه که بدن را لاغر کند خوردن لاک دو درم هر روز بر نهار وکذا اسندروس یکدرم با سکنجبین چندروز متواتر وکذا نان جو برای معتاد بنان گندم وکذا نان ذخن وکذا اکبر مملوح وکذا زیتون سبز مملوح وکذا ماهی صغار مملوح وکذا اسیر مفرط وکذا پیاز بافراط وکذا اگندنای خام وپخته وکذا اجر جیر وکذا ماهی شور کهنه وکذا لیمون نمکین وکذا گوشت خشک کرده وکذا لحم وحوش قدید وپنیر کهنه وکثرت استعمال فلفل در طعام وکذا اسرکه ویکدن لیمون سبز بر ناشتا چندروز متواتر ولطوخ بدن بکر بنطرون وکذا الحجر اسیوس در حمام بتکرار هر واحد مهزل بدن است وایضاً گویند که زیر سایه مغیلان نشستن وانگشتری رصاص در دست داشتن ودر ظرف او آب خوردن بالخاصیت هزال آورد واگر لاک مغسول یکدرم با سرکه چندروز ناشتا بخورند بدن را لاغر کند وطلای زبد البحر بسرکه نیز مهزل بدن است ودر بیاض استاد مرحوم مرقوم است که اگر لک را باریک سوده با بیله دران ریوند خطائی جوشانیده باشند تر کنند وخشک کرده باز درین آب تر کرده خشک نمایند وهفت مرتبه همچنین کنند باز سائیده دو درم با آب خورده باشند بدن را لاغر کند وایضاً اگر زیرهٔ سیاه را چهل روز ناشتا خورند لاغر سازد وآب مقطر زیره بجای آب نوشیدن قوی التهزیل وعجیب الفعل است وآشامیدن سرکه ناشتا مهزل قوی است وتخم سداب بستانی وشاخ تازهٔ آنرا چندروز ناشتا خوردن بغایت مهزل است حب سندروس تالیف حکیم شیر علیخان صاحب برای ملکهٔ بادشاه که فربه بود واکثر معالجات در افائده نکرد واین را نافع یافتند سندروس سه مثقال لاک مغسول دو مثقال هلیله زرد وبلیله وآمله وهلیله سیاه وهلیله کابلی هر واحد یکمثقال زیرهٔ سیاه دو درم نمک لاهوری یکدرم کوفته بیخته با آب حبها سازند وحسب مزاج مریض بدهند واین حب خفقان را نیز نفع میکند ودوائیکه در لاغر کردن بدن بغایت صحیح ثمر ومجرب است لاک مغسول هشت درم نانخواه بادیان زیرهٔ سیاه سداب هر یک چهار درم مرزنجوش بورهٔ ارمنی هر واحد یک درم کوفته بیخته هر روز یکمثقال آنرا با عرق زیرهٔ سیاه بخورند وعرق زیره بجای آب بیاشامند هر وقت که تشنه شوند در اندک زمانی لاغر سیگرداند ایضاً مهزل زاج زرد ادند مدحرج جنطیانا هر یک یکنیم دانگ مرزنجوش نیم درم لاک مغسول سندروس هر یک چهار دانگ کوفته بیخته دو دانگ بخورند ایضاً که بدن را لاغر کند زیرهٔ سیاه یک شبانروز در سرکه تر کرده خشک نموده ده درم تخم کرفس مرزنجوش بورهٔ سرخ هر یک سه درم تخم سداب دو درم نانخواه چهار درم همه را کوفته بیخته هر روز یک مثقال بدهند سفوف مهزل از بیاض استاد مغفور نانخواه تخم کرفس سنبل الطیب لاک مغسول هر یک نیم درم گل سرخ مرزنجوش هر واحد یک مثقال کوفته بیخته دو درم صبح با عرق زیرهٔ سیاه بخورند ایضاً منه سندروس لاک مغسول مرزنجوش مساوی کوفته یکمثقال هر روز صبح

[۹۱] بهر آنکه اگر علاج او و غذا کنند ادویه در عروق ایشان نافذ نشود وبسوی اعضا آنرا ایشان نرسد ۱۲

[۹۲] زیراکه حس ایشان ضعیف بود ۱۲ منه مد ظله

[۹۳] بهر آنکه رگهای ایشان باریک باشد ودر پیه وگوشت پنهان بود ۱۲ منه مد ظله

[۹۴] زیراکه بسیاری اخلاط ایشان حرکت کند وآنرا بسبب تنگی رگهای ایشان گنجایش در عروق نباشد وسبب هلاکت شود ۱۲ منه مد ظله

[۹۵] بهر آنکه اسهال او تنگ است ۱۲ منه مد ظله

با آب بخورند و اطریفل وقت شام **ایضاً** مهزل بدن لک مغسول دو درم زیره سیاه نانخواه هریک چهار درم خوراک دو درم با سکنجبین دو توله **اقوال** جهره شیخ می فرماید که تدبیر مهزل ضد تدبیر مسمن است و آن تقلیل غذا است و عقیب قلت غذا یعنی وقت گرسنگی حمام محلل و ریاضت شدید لیکن غذای او قلیل المقدار و قلیل التغذیه باشد مع تبعید زمان یعنی بعد ظهور جوع بزمان معتد به استحمام نماید بعده زمانی صالح صبر کنند پس در ریاضت قوی محلل شروع نماید پس زمانی صالح صبر کرده طعام مذکور بخورند و غذا را از جنسی گردانند که غذا اندهد و یا از جنسیکه غذای خشک یا حریف یا شور باشد مثل عدس و کوامخ و مخللات و لیکن نان ایشان خشکار و نان جو بود و توابل حاره در طبخ آنها زیاده کنند و از انچه بر تقلیل غذای ایشان اعانت کند آنست که غذای مذکور ایشان مع آنکه وصف او کرده شد خوب چرب باشد تا زود سیر شوند خاصة فربهان را که اشتهای ایشان و سومات را ضعیف بود و لیکن طعام ایشان در شبا روز یک وقت باشد و اعانت تحلیل ناده صالح آن غذا کنند اگر در عروق ایشان جمع شود و برین اعانت کند شدت تخلخل بدن ایشان بریاضات سخت و درشتی ملبوس و بستر و تبدیل آب بسرد و گرم و هوای بارد بحار و دائم کشاده داشتن بدن در سردی شدید تا مسام بند شود و مسدود گردد و تخلخل بدن برای تقشعریره شود پس غذا را قبول نکند و تحلل معتدل را که آن مقدمهٔ انجذاب ماورای او باشد منع نماید پس اگر تابستان باشد کشف برای حرارت کنند تا تحلیل او بسیار شود و زیاده از انچه بسوی عضو منجذب گردد تحلل پذیرد و استفراغات دقی اگر غیر معتدل باشند و تبدیل مزاج بسوی ضد مزاج فاعل سمن اگر سردی باشد گرم کنند و اگر حرارت معتدل بود اما که او بسردی یا گرمی مفرط کنند و در اکثر امراز انفع اشیا برای بیشتر کسانیکه در فربهی افراط نمایند و مثل این از سردی بود استعمال ادویهٔ ملطفه است و این برای حار نیز نافع بود و واجب است که ایشان را ریاضات سخت و استفراغات کنانند بهر آنکه او در اخلاط سه فعل کند هر فعل از ان معین بر تهزیل باشد بعضی از ان انیست که ترقیق خلط در ان و ابعاد او از انعقاد و تعلیق او برای تحلل کند و بعضی از ان انیست که ادرار نماید و تحریک اخلاط بسوی غیر جهت عروق کند و بعضی از ان انیست که خون را افاده کیفیت حاده غیر مجیب برای قوت جاذبه کند و ادویهٔ ملطفه در اکثر امر ادویهٔ مستعمله در اوجاع مفاصل است و آن ادویه بسیار قوی در ادرار بول بود نه معتدل که آن اگر مخالط شود غذا را متوجه بعروق گرداند و بر توجه مواد بسوی مواضع عروق قادر نبود و نه بناحیهٔ بول اخذ از جهت عروق مگر آنکه بعد وقوع هضم ثانی بنوشند و بر جگر رد کند و در آنجا اول فعل او ابتدا کرده باشد بلکه قوی باید که آن منتهی میز جذاب اخلاط بسوی غیر جهت عروق بود پس عروق گرسنه شود و سائر افعال کند و **ایضاً** این ادویه ادرار حیض بقوت کند پس اعانت بر تهزیل در زنان نماید و این ادویه مثل جنطیانا و تخم سداب و زراوند مدحرج و فطراسالیون و جعده است و سندروس را قوت مهزله بسیار ضد قوت کهربا است و **ایضاً** لک را درین باب خاصیت عجیب است و همچنین تخم کرفس را و زراج مهزل قوی است لیکن آن خطرناک است و همچنین مرزنجوش قوی است **دوا** **ـی مرکب** بگیرند زراوند مدحرج یکدرم قنطوریون دقیق دو ثلث درم جنطیانا نامی رومی و جعده و فطراسالیون و تخم افاعی هر واحد ثلث درم و این یک شربت است **دوا** **ـی** **قوی** بگیرند تخم قثاء الحمار و تخم خطمی و تخم جاوشیر و از جمله یکدرم استفاف نمایند **و ایضاً** بگیرند نانخواه و تخم سداب و زیره هر واحد یک جزو مرزنجوش خشک و بورق هر واحد ربع جزو لک جزو شربتی هر روز یک مثقال و از ادویهٔ ملطفه سرکه و آبکامه است و خصوصاً بر ناشتا نوشیدن مگر آنکه او را ضعف عصب باشد و کسی را که آفت در رحم و مثانه بود از سرکه اجتناب نماید و شرب شراب بر نهار نیز تهزیل بدن کند بسبب تحلیل و امتلای عروق بخار اگر شرب او بسیار بود پس بداخل عروق نرسد و بران تاخیر طعام نماید و همچنین ادویهٔ ملین طبیعت که آن غذا را از عروق باز میدارد و چون بسیار استعمال نمایند قوت جاذبه کسلان گردد و عروق معتاد تخلیه شود از چیزیکه بسوی آن متوجه شود نزد ادنی حرکت از اخلاط بسوی امعا و هرگاه ادویهٔ ملین طبیعت و ملطف مدر با هم پشتی یکدیگر نمایند بسوی عروق چیزی بسیار متوجه نشود و از ادویه لاغر کننده تریاق است و استعمال لحم افاعی و دوا الکرکم و کمونی و فلافلی و سنجرینیا و القرقریا و دوا اللک و اثاناسیا و امروسیا و اطریفل صغیر و اما اطلیه ایشان واجب است که یا از جنس چیزی باشد که تبرید و تخدیر قوت جاذبه نماید و دران سمیت باشد مثل شوکران و بنج و یا از جنس آنکه تحلیل شدید

نماید مثل ادهان و مروخات قوی التحلیل و لازم است که استحمام ایشان بر ناشتا باشد و هوای او معتدل بود نه مائل بطرف گرمی باشد در آن دوام نکنند و از پس حمام مبادرت به تناول غذا ننمایند بلکه صبر کنند و بر آن خواب نمایند و با حرکت و ریاضت کنند بعده استفراغ نمایند بعد آن شی لطیف از طعامی که خون کم تولد کند بخورند و همچنین واجب است که دلک او محلل متواتر باشد

در تهزیل اعضای جزئیه

مثل پستان و خصیه و دست و پای و مانند آن و درین تدبیر نیز بسوی احوال و شروط که در تهزیل مطلق گفته شد رجوع کرده شود و اعانت بمعذیات مختص بران نموده آید و برین اعانت کند مثل تسکین او و تبرید او و بستن مسالک غذا بسوی او و بستن رباط و ادامت او بران مسالک جذب غذا بسوی مقابل او و باید که ادویه مستعمله دران شدید القبض باشد و ادامت استعمال او کنند و از اطلیه که خصیه را از کبر و پستان را از عظم باز دارد آنست که بگیرند قیمولیا و سفیداب ارزیز و بعصارهٔ بنج و روغن مورد آمیزند و بطریق مروخ استعمال کنند و ادامت طلا بحجر مسن که بعض آن بر بعضی بسایند بسرکه یا بعصارهٔ بنج کنند و همچنین کثرت طلا بشب هر روز و یا بگیرند طین حر و مازوی سبز و مهره و سایند و یکروز غسل طلا نمایند بعد آن با آب سرد بشویند و این دریک ماه سه مرتبه بعمل آرند و مخصوص به پستان آنست که بران زیره بسرکه سرشته ضماد کنند و بران پارچه مبلول بسرکه سه روز گذارند بعد از آن بکشایند و پیاز سوسن سفید بران بندند و سه روز دیگر نکشایند و این فعل در ماهی سه بار کنند **ایلاقی** و جرجانی می نویسند که چیزهای تلخ و شور باید خورد و در طبیخ آنها توابل گرم بیشتر باید کرد چون فلفل و خردل و زیره و کرویا و سیر و بر تشنگی و گرسنگی بسیار صبر باید کرد چنانکه اشتها که پدید آمده باشد باطل شود و بر بستر نرم نباید خفت و در آبهای معدنها نشانند و آب گرم که دران نمک و زاج و شب و بوره و گوگرد ریخته باشند بجای آب معدنها باشد و سندروس چهار دانگ و نیم با سکنجبین ممزوج با آب سرد خوردن درین باب نافع است این ارکستی گیران استعمال میکنند تا عضلات و اعصاب ایشان قوی شود و خشک اندام و سبک شوند و نفس ایشان تنگ نشود و خفقان نباشد و در لاغر کردن عضو واحد آنچه مذکور شد چون قی کردن و ادویه ملطف خوردن و مانند آن درین باب بکار برند **ابن الیاس** گوید که علاج سمن مفرط اجتناب از اغذیه کثیر الغذا و لحوم و حلویات و شیر و شراب غلیظ است و باید که اکثر اغذیه صاحب او بقول و ترشیها و اشیای حریفه باشد و همه آنچه مجفف بود و از اسهال و ادرار و تعریق و تعب و حرکات سریعه قبل غذا و طول مقام در حمام بر خلو معده و مالش با دهان حاره مثل روغن زنبق و نسرین و خواب بر گرسنگی و بیداری و غموم و هموم و تفکر بسیار و غضب و تناول اطریفل صغیر و کبیر و اغذیه و ادویه حاره و قلیهای مبزره و سکون در مساکن حاره و تعرض شمس و این دوا بدن را بغایت لاغر کند سداب نانخواه بادیان تخم کرفس زیره سیاه هر واحد پنج درم بوره سرخ مرزنجوش هر واحد سه درم کوفته بیخته یکمثقال تا دو درم بخورند و یا هر روز کمونی یکمثقال خورند که این بسرعت هزال آورد **خجندی** گوید که هر صبح سکنجبین بسیار ترش بنوشند و مزورات حامضه چون بسرکه بخورند و گویند که ماکیان غیر فربه را در سرکهٔ کهنه یک شبانه روز تر کنند پس بسداب و زیره بپزند و بران مداومت نمایند که لاغر کند و دوائیکه بدن را لاغر کند اطریفل صغیر یکجزو ایارج فیقرا چهار جزو آمیخته از جمله سه درم در یک مرتبه بخورند **انطاکی** در تذکره می نویسد که از آنچه هزال را واجب کند مطلقاً گرسنگی است و تناول چیزهای شور و ترش و جماع و حمام بر خلو خصوصاً چون دران اقتصار بر هوا کنند و اطالت جلوس و پوشیدن پشم و موی و حرکت تخت و تعب و جلوس یا خواب بر مثل ریگ و خاکستر و سردی و ریاضت بر گرسنگی و ادامت اخذ مستفرغات از اسهال و تعریق و از مجربات در هزال بسرعت خوردن پودینه بسرکه است و خوردن لک و سندروس و مرزنجوش و تخم کرفس و مالش بچیزی درشت و روغن گرم مثل بابونه و نفط و در تذکره گوید که نوعیکه احتیاج بتسمین بود همچنین حاجت داعی تهزیل بدن باشد پس کسیکه اراده این کند اسباب خاص او استعمال نماید مثل خواب بر زمین و طول حمام بر ناشتا و لباس خشن و مشی در گرمی و ریگ و خوردن ترش و نمکین و ادویه خاص بدان لک است و نطرون و سندروس و فلفل و پودینه و پیاز و سیر و کندنا اکلاً و طلاءً بر ناشتا **مؤلف اقتباس** نوشته که سبب فربهی مفرط غلبهٔ رطوبات و متانت خون بود پس اول تنقیهٔ بدن

بمسهلات بلغم نمایند بعده خون بکرات و مرات از رگهای متفرقه گیرند و باز بکرات مسهلات دهند و همچنین فصد تا هزال پدید آید و ریاضت را درین باب
اثری عظیم است و تدابیر خشک افزا اکثر بکار برند و این سفوف دهند نانخواه دو دانگ شسته و زیره و سداب و بادیان خطائی هر یک دو مثقال شربتی دو مثقال
و مخدرات خفیفه گاه گاهی استعمال کنند و برگ خفقان و نشستن بسیار مفید است و همچنین برزیره و سداب و نانخواه و تخم مورد و برگ سرو و سدر و همچنین
تکمید بنمک هندی و نانخواه و تخم شبت و اشباه اینها و جمله اعراض نقسانی مهزل اند

تشنج جلد راس

طبری گوید که این مرض از فرط یبوست حادث شود و پوست سر چنان نماید که گویا جمع شده حتی که میان اجزای متشنجه راه ماش نهر ها پدید آید و لقراط ذکر کرده
که این باهل بلاد سیاه بسیار حادث شود بسبب عمل ایشان دائم در آفتاب و ابن الیاس گوید که سبب حدوث این یا کثرت تعرض بشمس در ایام
گرم است و یا کثرت تناول اغذیه و ادویه حاره یا یابسه و یا کثرت استفراغ رطوبات از جمیع بدن یا از سر تنها و یا کثرت اغتسال بآب شور و شبی علاج
تدبیرش بعلاج شقاق اطراف نمایند و یا هر صبح شربت بنفشه و ترنجبین هر واحد ده درم بنوشانند و غذا مزوره ماش و مغز بادام و اسفاناخ و گوشت
ماکیان و بچه آن و مزغاله دهند و سر را بروغن بنفشه یا کدو یا بادام بمالند و شیر بر سر دوشند و از بنفشه و خطمی سوده و لعاب اسپغول سر را بشویند و روغن بنفشه
و روغن نیلوفر و شیر زنان در بینی چکانند و بآب شیرین نیمگرم که در آن بنفشه و نیلوفر و تخم خشخاش جوشانیده باشند غسل کنند و استفراغات
بالکل ترک نمایند و سر را بعمامه که آنرا ابر کند بسته دارند طبری گوید که علاجش گذاشتن جمیع استفراغ است از فصد و دوا و جماع و قی و غیر آن
از استفراغات و لزوم تدبیر مرطب و سعوطات مرطبه و مالش بموم و روغن و تدهین سر دائم و ریختن آب نیمگرم بسیار بران و کدام وقت سر را کشاده بدارند
و شیر و زنان بر سر دوشیدن نیز نافعست و جوز حبس ذکر کرده که آنرا مثل کلاه که آن تشنج را القشار و استعمال کنند یا عمامه قوی بندند و دواء خفیف
بدست استعمال نمایند و موی سر او را نتراشند مگر بنوره و بعد آن بموم و روغن طلا کنند و این علت را بحرجالان و کسانیکه بر سر اشیای گران می دارند
و یا کشتی گیران ندیدم خجندی گوید که هر صباح شربتی از اشربه مبرده مرطبه مثل شربت نیلوفر و شربت بنفشه و شربت خشخاش و شیره تخم خرفه یا تخم خیارین بنوشند
و فواکه رطبه بخورند و اغذیه رطبه مثل ملوخیه و اسفاناخیه و کشک جو بگوشت مزغاله و کدو تناول کنند و گویند که سر را بر بخار آب گرم داشتن نافع بود

غصون جبهه

و آن تشنج جلد پیشانیست با خارش و سرخی رنگ جلد و سببش امتلای مقدم دماغ از اخلاط رقیق و ترشح او نزد جبهه است و این علت اکثر در سرما حادث
شود و از قسم تشنج امتلائی است علاج تنقیه دماغ بمسهل و حب ایارج کنند و یا بمطبوخ هلیله مقوی تبرید و حب بنفشه نمایند و بعد تنقیه بقیروطی مرتب
از موم و روغن بنفشه و روغن کدو ضماد کنند و یا بزرد فای رطب مع سفیدی بیضه طلا سازند و خطمی و بعض لعابات سر را بشویند طبری گوید که اولا تنقیه بدن
بچیز نافع مزاج مریض و شی سفناف و فضول مجتمعه در بدن او نمایند بعده تنقیه سر او بحب مرکب از حب قوقایا و حب صبر و حب ایارج کنند و اگر احوال
مریض فصد واجب کند اگر قوانین آن اطلاق نماید فصد کشایند بعد ازان امر بدخول حمام و آبزن کنند و روغن بنفشه در بینی چکانند و تضمید جبهه باین
قیروطی کنند بگیرند موم و روغن از روغن بنفشه پس کدو را در خاکستر گرم بریان کرده اندک آب او بیفشارند و بر موم و روغن بریزند و اندک زرد فای رطب
و قدری سفیدی بیضه رقیق بران انداخته خوب حل کنند تا جمله مختلط گردد و بعده بر پیشانی ضماد نمایند و ضماد غلیظ باشد و یک شبانه روز ضماد بدارند بعده تجدید
آن کنند و همچنین بعمل آرند تا آنکه جلد منبسط گردد و این تدبیر بپیشانی جلد منبسط شود پس اگر بعد ازان خارش دران موضع پیدا شود این دلالت کند
بر بقیه خلط که مترشح گردد بعد اعاده تنقیه اندک نمایند و روغن گل بران موضع بمالند پس اگر بعد ازان جلد منسلخ و متقشر گردد و بشره سرخ کریه المنظر باقی ماند
این روغن بران موضع طلا کنند که اعاده آن بر رنگ بشره جمیع بدن کند بگیرند نخود را در شیشه خوب بسوزند پس بگیرند ازان نخود و از سفیداج هر یک
یک دانگ و سرمه اصفهانی یک وجبه و بالای آن هر روغن که خواهند چندان بریزند که آنرا بپوشد و سر که کنند و چند روز در آن اندازند و در شیشه کرده سر او بندند

ودر آفتاب گذارند وهر روز یکمرتبه شیشه را بجنبانند واندک روغن گرفته بر ناخن تجربه کنند پس هرگاه رنگ ناخن را اندکی متغیر گرداند روغن را صاف کرده در شیشه دیگر کنند وبر موضع اندک از ان استعمال نمایند واین روغن را چون در آفتاب بگذارند تا آنکه رنگ ناخن را تغییر نماید بر حسن وبهتر رنگین سازد واما غصون که بسبب برداشتن بارگران بسر حادث شود علاجش ترک سبب حادث است وآنچه از ان مولود طفل باشد حیله در شفای او نیست پس عرض علاج او واجب نبود

قرون

بقول شیخ آن زوائد کثیفه مخاطیه است که بر مفاصل دست و پا بسبب شدت عمل وکثرت حرکت می روید وقرشی حکایت کرده که در زمانهٔ ما بر بعضی ملوک دمشق دو زائده عظیمه شبیه بشاخهای چارپایان روئیده بود ولیکن آنها بسیار بزرگ نشدند ومیان حدوث آنها ومیان موت او مدت قلیل بود علاج قطع کنند مخلی آنرا آنچه درد نکند بعد از ان بر باقی او ادویهٔ شدید الحدت از ادویهٔ تآلیل استعمال کنند تا آنکه ساقط شود بعد آن روغن گاو بمالند وگیلانی مینویسند که اکثر این مرض تابع مزاج سوداوی بود وبیشتر در زمانهٔ ما کسی را عارض میشود که مرض باد فرنگ او را عارض شده باشد ومزاج او سوداوی گردد

انتفاخ وحکهٔ اصابع

یعنی بزرگ شدن وخاریدن انگشتان واین اکثر در سرما وتحریک وقت صبح بسبب احتقان فضول دران واستحصاف جلد بسبب سردی هوا عارض میشود وانطاکی گوید که این مرض را بیونانی غطلاس نامند واین ورم سحجیه است که در اصابع هنگام مس آب سرد وقت صبح در سرما وخریف بهم رسد بسبب تکثف ظاهر وغلط محتبس گاهی کثرت نماید پس انتفاخ طول کشد علاج از آب دریا یا آب شور گرم کرده بشویند یا سبوس گندم وچقندر وانجیر وکرنب وعدس مقشر وشلغم وکرسنه وترمس هر چه از اینها میسر آید در آب جوشانیده انگشتها را بدان بشویند وانجیر را در شراب بپزند وضماد کنند واگر رنگ انگشتان مایل بسبزی وتیرگی گردد شرط زنند وبعدس مطبوخ ضماد سازند وابن الیاس گوید که هر صبح سکنجبین عسلی ده درم بنوشند ویا بگیرند بادیان سه درم وبا گلقند ده درم جوشانیده صبح بیاشامند وغذا مزورهٔ نخود ومغز قرطم سازند وانگشتان دست وپای را بآبیکه دران نمک وسبوس جوشانیده باشند ویا آب چقندر بشویند ویا بگیرند بابونه واکلیل وشلجم ودر آب با اندک نمک بجوشانند وبر انگشتان بریزند ویا بگیرند انجیر وکرنب وعدس ودر آب بپزند واندران اصابع دست وپای دارند ویا بگیرند آرد ترمس وکرسنه وبآب شلجم بپزند وبر انگشتان ضماد کنند واگر این ادویه فائده نکنند برنج را در آب بپزند وبر انگشتها نطول کنند وخجندی گوید بمیاه مالحه بشویند وروغن گل بمالند واگر رنگ اصابع بخضرت وکمودت مؤول گردد بعد شرط عدس بروغن زیت پخته ضماد کنند وانطاکی گوید که سبوس وانجیر وحلبه وسپستان وبابونه پخته نطول سازند وروغن بنفشه ویا بادام بمالند وبعسل وقرنفل وزنجبیل وحنا مطبوخ کردن لیس آن با گرم شستن نافع بود

تعفن مابین اصابع قدمین

یعنی گنده شدن میان انگشتان پای واین از موزه وماننده آن بهم رسد چون بران لفائف پیچند ودران رطوبت آب باشد وآن میان انگشتان گرم گردد وجلد را متعفن سازد علاج بآب گرم بشویند بعده توتیای کرمانی وگل سرخ وگل سوسن هر واحد یک جزو کوفته بیخته بران بپاشند که در اندک مدت زائل کند

تقرح قطاة

بدانکه قطاة تهیگاه ومیان سرین ست پس گاهی چنان عارض شود که آنجا اولاً سرخی پدید آید بعده شقاق یا قرحه شود بسبب کثرت خوابیدن بر پشت وخصوصاً مریضان ناتوان را واین علامت ردیه است دلالت بر مردن پوست بدن دارد علاج چون سرخی ابتدا کند بر پشت خوابیدن ترک نمایند وبران روادع چون حضض واقاقیا وگل ارمنی ومازو وگلنار وغیر آن طلا نمایند ودر هوا کشاده دارند واما در مریضان مثل پرهای نرم در پارچهٔ نرم پر کرده بستر سازند واگر متقرح شود مرهم سفیداب استعمال کردن نافع بود وابن الیاس گوید که موضع سرخ را بصندلین وگلاب طلا کنند ویا بگیرند گل سرخ وآس واقاقیا وصندلین بساوی کوفته بیخته بگلاب طلا سازند وگلاب وسرکه بران ریزند ومریض را در روزی چند بار بر پهلو بگردانند واگر ممکن نبود زیر مریض برگ بید فرش کنند ویا مریض را در لحاف نرم تر یا بستر مملو بجاورس بخوابانند وحکیم بایزید مینویسند وقتیکه سرخی ظاهر شود حضض وگل ارمنی وکشنیز خشک وفوفل وگلنار وصندل سفید برای ضماد نمایند وهمچنین دیگر روادعات استعمال کنند وچون نوبت تقرح رسد باید که مرهم رسل ومرهم شافی علاج فرمایند واز برگ بید یا طحلب ویا از

بشره او بحال طبیعی اد عود کند بعد از ان بنخود آب و مزعفر قرطم و لحوم تیهو و ماکیان و کباب گنجشک غذا سازد و خواب طویل در پوشش جید نماید و اما هرگاه عضو متورم شود آنرا در آب گرم که اندران بابونه و شبت و اکلیل الملک و سبوس گندم و کاه گندم و شلجم و کرنب و شیح و نمام و مرزنجوش و برگ کتان و قیصوم و حلبه جوشانیده باشند بدارد و اما هرگاه سبز یا سیاه گردد شرط زنند چنانچه مذکور شد پس گل ارمنی در سرکه و گلاب حل کرده یک شبانه روز بر موضع شرط بندد و بعد ازان بشراب نیمگرم بشوید تا آنکه گوشت بروید و قرحه خشک گردد و نشاید که صاحب این علت بسکون وجع بعد از آنکه در شدید باشد مغرور شود و نباید که در امداد اهمال نماید و اما هرگاه در ابتدا تدارک ننماید و عفونت ساری گردد و قریب باشد که انگشتها ساقط شود پس بهتر علاج او اینست که بران برگ چقندر و کرنب در روغن گاو پخته بنهد تا آنکه هرانچه متعفن و سبز یا سیاه شده ساقط شود یا بران عنب الثعلب و برگ خطمی و خبازی کوفته بروغن بنفشه آمیخته در هر روز یک بار یا دو سه مرتبه بنهد بعده معالجه بعلاج قروح نماید **افطاکی** گوید که آنچه سردی را از بدن دفع کند همه حار یابس بالفعل و بالقوه است اکلاً و بخوراً و تدهیناً و ایضا پوشیدن لباسیکه از شان او این باشد و تحفظ ازان در هر مکان که هوای او لطیف باشد مثل مصر و بعد فعلی که مهیا کند عروق را برای قبول آن مثل حمام و جماع باید کرد و اولا پیش آتش نشود که اکثر عضو را ساقط کند بسبب تحلیل آن ما بقی را و فاسد شود بلکه واجبست اول پوشش بفراو و جامه پشم و موی و چیزی در گرم کردن سخت تر از سمور نیست و کسی را که الم برد رسد و در سرگین که حرارت غریزی او ثابت باشد خصوصا در سرگین اسپ نشیند و بخور بموم و عود و زریره بگیرد آنرا منع کند و مجربست و خوردن سیر و جوز و کذا تدهین بزیت یا روغن گاو که دران سیر و سداب پخته باشند و شرب ارسن زنجبیل نافع و از آنچه برای دفع برد تجربه کرده شده روغن نعام ست طلاء و عنبر و مشک مطلقاً و هر آنچه بدان علاج امراض بارده میکنند درینجا بکار آید و ایضا گاهی برد را از غیر انسان دفع میکنند پس در خواص آمده که دخان طرفه اشجار را از سردی محفوظ دارد و کذا تقفر و سرگین کبوتر و کسیکه سنگ یشب را بر پشت او دفن کند در زمین ازان سردی باز ماند **ایضاً** در تذکره گوید که آنچه در انتفاخ اصابع گذشت بدان و بکاه گندم و سرکه نطول کنند پس اگر سبز گردد در آب گرم شرط زنند بعده بر روغنهای گرم مالش کنند پس اگر متعفن شود بران چقندر و کرنب پخته بنهند تا ساقط شود پس مثل قروح علاج کنند **گیلانی** گوید که اگر عضو هنوز فاسد نشود و ورم نیز نکند بلکه ابتدا بسبزی کرده باشد دلک نمایند و با دهان حاره مثل زنبق و رازقی و مانند آن بمالند و اگر ورم کند در آبیکه ریاحین حاره مذکوره سابق و کرسنه و ترمس جوشانیده باشند بنهند و بر روغنهای گرم چرب نمایند بعده عدس جوش داده با شراب سوده ضماد کنند و با محاجم یا دباید داشت که هرگاه آثار سرمازدگی بر اطراف و صابع ظاهر شود صلا قریب آتش نبرند و بهترین تدبیر که اولا باید کرد اینست که بگرمی بدن انسان آنرا گرم کنند و اگر آن انسان قوی باشد اولی بود و اگر سفینه او چندان گرم باشد که اطراف سرمازده بحرارت نواحی قلب گرم شود بهتر باشد پس اگر فایده نشود و سردی سخت تر ازان باشد که آنرا این تدبیر نفع کند تدبیر مذکور استعمال کنند **بعضی** متاخرین مینویسند فساد اطراف که در موسم سرما پدید آید چنانچه وقت صبح بسبب رسیدن سردی هوا و یا آب سرد انتفاخ و ورم با خارش شدید و یا یکی ازینها پدید آید و یا تمام بدن متورم و متربل و سیاه مانند بدن موتی گردد سببش احتباس بخارات ست زیر پوست و دران بیشتر افتد باید که اطراف را نزد آتش دارند و یا آبیکه نانخواه و نمک طعام پخته باشند بشویند و تا دیر دران نهاده دارند در دو سه روز صحت میشود و همچنین طبیخ شلجم و کذا طبیخ تخم شبت و شلجم و کرنب و رطبه و ترمس و کرسنه و شونیز و اشنه و جاورس و ارزن و نمک طعام حلبه یا هر چه ازینها بهم رسد بکار برند و چون دیر کشد تنقیه بمسهلات بلغم نمایند و استحمام متواتر نافع باشد و اما در صورت بودن بدن متورم مانند موتی تدبیر خفیف از استسقای لحمی بعمل آرند

حرق النار

عضوی که از آتش بسوزد سفیدی تخم مرغ و سیاهی دوات را بمالند و گل ارمنی و سفیده کاشغری و مرداسنگ و خبازی با آب و سرکه طلا کنند و اگر بسوزد و آبله با افتد فصد کنند و آبله را از سوزن نشگافند و مرهم سفیداب کافوری استعمال نمایند و آهک آب نادیده را در آب حل کنند و بگذارند تا بته نشیند پس آب از بالای آن ریخته خشک نمایند و همچنین هفت بار بشویند و خشک کنند و دو درم ازین آهک مغسول با یکدرم موم و پانزده درم روغن گل گداخته آمیزند و مرهم ساخته بکار برند

که درین باب بی نظیرست و آین مرهم رال نیز نافع است کافور قیصوری رال که سفید هریک چهار مثقال کوفته بیخته مجموع با روغن گاو تازه که مساوی همه
باشد در ظرف آهنی گداخته اول رال را ریخته ده و سه جوش دهند پس کته رابستوریس کافور بریزند و یک جوش داده از آتش فرود آورده بکار برند
که برای رویانیدن گوشت صالح و دفع گوشت فاسد و برای جراحات کهنه و زخم آتشک و ناصور نیز نافع است و چون رال را در روغن کنجد ده و سه جوش
داده از آب سرد مکرر بشویند نیز نافع بود و آیضا در ابتدا اطلای گل سرشو و کذا گل پنڈول و کذا برگ گلاب سبز و گل سداگلاب و کذا برگ خطمی و خبازی نافع است
و اگر بسیار بسوزد فوراً خون تازه گوسفند طلا کنند و آب انارین بقدر ده توله با شکر سه توله و یا سکنجبین سیب لیمونی علوی خان در گلاب عرق بید مشک دهند
و غذا شوربای بزغاله و یا چوجه مرغ که در ان ترشی انبه یا زرشک یا انار دانه افتاده باشد یا نان یا برنج بدهند **ذکر ادویه یونانیه** مفید حرق النار
زیت خوشبو و نمک باریک سوده بر سوختگی آتش نهادن بهر تسکین الم و آبله آن مجرب صحیح سویدیست و کذا آب برگ بارتنگ و کذا آب برگ چقندر ضماد کردن
و کذا اندروسامن که آن ربان انهارست آب برگ تازه او ضماد کردن و برگ خشک او سوده پاشیدن و کذا ابرسا شل غبار سوده و بر روغن گل آمیخته و کذا پوست بز
تازه بساعتی که جدا کنند و آن گرم باشد و کذا درو براده آبنوس و کذا پوست غزال سوخته خاکستر او پاشیدن و کذا برگ ینبوت مثل غبار سوده ذرور کردن
و کذا سرگین کبوتر در خرقه کتان صره بسته باتش سوختن و خاکستر او بر روغن گل ضماد کردن هر واحد مجرب اوست و آنتعث در روفس و غیره سامی نویسند
که ضماد بستان افروز و کذا سرگین گاو و کذا نمک و آرد و عسل و کذا امداد مصری با آب یا سرکه حل کرده و کذا طرفه بر روغن گل و کذا کمات تر سوده و کذا تخم خیار
بشحم تازه آمیخته و کذا پوست بیخ آن بسرکه و کذا برگ آن بسرکه و کذا اسرشیم ماهی بسرکه حل کرده و برگ سوسن کوفته بیخته و کذا آب حی العالم و سویق
و کذا آب مورد و زیت و موم و کذا حب الآس در روغن آن و کذا برگ آن سوخته بر روغن گل آمیخته و کذا اثمد بشحم بقر یا بز تازه آمیخته و کذا اقاقیا
و سفیده بیضه و کذا اجباد او یم سوخته بر روغن گل و کذا اسرنج بموم و روغن گل آمیخته و کذا برگ توت شیرین سوده بزیت خوشبو آمیخته و کذا خاکستر کرنب
بسفیدی بیضه و کذا خاکستر جفت پای کهنه بر روغن گل و کذا گل قیمولیا و آب جراده کرده و روغن گل و یا عوض آب کدو گلاب و سرکه و کذا کندر مع کوبست
باریک سوده و کذا برگ خرفه بیخته کوفته یا عصاره برگ آن و کذا اسفیداب بر روغن گل تنها یا مع سفیدی بیضه و صمغ عربی و کذا سرشیا با آب گرم گداخته یا خشته
بسرکه سرشته و کذا طبیخ حلبه یا لعاب آن یا آرد آن بر روغن گل و کذا عصاره مامیثا و کذا گل حنا و کذا صمغ عربی و سفیدی بیضه و کذا برگ توت شامی
بر روغن گل آمیخته و کذا آب پوست باقلای سبز یا برگ او و کذا آب عنب الثعلب و سفیداب و کذا مغره عراقی بسرکه حل کرده و کذا خطمی خشک بزیت آمیخته
یا برگ آن کوفته بزیت مخلوط کرده و یا لعاب آن بر روغن گل و کذا حنا با آب کشنیز سبز سرشته و کذا موی انسان سوخته بر روغن گل و کذا استخوان سوخته
بسرکه سرشته و کذا کدوی خشک سوخته بر روغن گاو آمیخته و کذا نیل هندی بعسل و کذا مرتک در روغن کنجد و سفیده بیضه و کذا پرسیاوشان بر روغن گل
و موم و کذا آب قرظ یا طبیخ خشک آن مخلوط بسفیدی بیضه و کذا عدس باریک سوده بگلاب و روغن گل و کذا فوفل بر روغن گل و کذا دم الاخوین و مرداسنگ
و صمغ عربی بیخته بر روغن گل آمیخته و کذا آرد جو مغسول با آب بعده مخلوط بسفیده بیضه و کذا آب کاکنج بسفیداب و کذا سرمق و موم و روغن گل و کذا آهک
مغسول هفت مرتبه بسفیدی بیضه آمیخته و کذا قطران **و ذرور** خاکستر برگ سرو و کذا خاکستر جوز السرو و کذا برگ مورد خشک و کذا ادیم سوخته و کذا جلد کهنه
سوخته و کذا ودع و کذا کهربا و کذا اشا هسفرم خشک و کذا پوست شجر صنوبر کبار و کذا اسنگ مرمر و کذا مقره و کذا پوست خربزه خشک کرده سوخته
و کذا ایست جو و سماق باریک سوده و کذا تخم خرفه سوده و کذا پوست شجر صنوبر صغار و مرداسنگ و دقاق کندر برای قروح حادث از ان و کذا پشک بز مثل
غبار سوده هر واحد نافع سوختگی آتش است **دیگر** از رساله مجربات حکیم علی جائیکه باتش سوخته باشد اگر آهک را هفت مرتبه شسته پارچه را بآن لطخ کنند
و بچسپانند ساعت بساعت در جراحت تازه و کهنه که از سوختگی آتش و آب گرم وغیر آن باشد و متعفن شده باشد عجیب نافع ست **دیگر** تنگرگ را
در سبوچه بکنند چون گداخته آب او خشک شود پس خاکی که زیر او بماند آنرا نازک بسایند و بر جراحت سوختگی بپاشند گوشت متعفن را زائل کند و تازه
برویاند و درین باب هیچ چیز بادنمیرسد و زود گوشت بالا می آرد ملاحظه کنند که زیاده نشود و با آب تنگرگ شستن آن جراحت نیز خوبست **دیگر** سفیده

تخم مرغ به آرد جو و کافور عجیب است و طلای سرکه بغایت مجرب و کثیراللعاب اسپغول نیز مفید و کذا صندل و مداد و فوفل با آب عنب الثعلب و روغن گل و طلای
روغن کنجد بلعاب اسپغول نیز مجرب است دیگر بقول صاحب خلاصه اگر در سوختگی آتش کرم افتد شاخ سپستان تازه بر گردن ببندند که در دفع آن مجرب است
و سوخته باروت را هیچ دوا بهتر از مالیدن آب پیاز سفید نیست **دوای** سوخته آتش از بیاض والد مرحوم اول خون بز تازه بران اندازند بعده
سفیدی بیضه افگنند پس ازان موم را در روغن کنجد گداخته از آتش فرود آرند چون سرد شود سفیدی بیضه داخل کنند و عقب آن سفیدهٔ کاشغری
حل کرده بر پارچه مالیده چسپانیده باشند **ایضاً منه** که سوزش دور کند و آبله شدن ندهد مرداسنگ کات سفید هر واحد یک توله کافور ماشه در روغن
گاو شسته آمیخته ضماد نمایند و ذرور حنا و مرداسنگ بعده تدهین بروغن گل مجفف است و عصارهٔ کشنیز با مرداسنگ نیز از مجربات است **ضماد** برای سوخته
آتش رال کته رسوت صندل سرخ کافور با آب سائیده ضماد نمایند **طلا** که سوختگی آتش را نفع دهد پوست انار کوفته بیخته بکفچهٔ آهنی اندازند و آب بر سر آن
ریزند و بر آتش بجوشانند تا غلیظ شود سرد نموده در کهرل اندازند و زردهٔ بیضهٔ مرغ یک عدد بیامیزند و چندان سحق نمایند که مثل مرهم شود طلا کنند
ایضاً جهت آبله و دمیدگی که از سوختگی بهم رسد بگیرند عدس مقشر و گل سرخ چندانکه خواهند و عدس را پخته با گل سرخ و سرکه خوب بسایند و طلا کنند
و خرقهٔ کتان را در آب سرد تر کرده و به یخ سرد ساخته بران افگنند **ایضاً** بعد ازانکه پوست از سوختگی افتاده باشد بکار آید گل قیمولیا سفیدهٔ تخم مرغ قدری سرکه
باهم آمیخته سائیده طلا کنند **مرهم نوره** بنسخهٔ حکیم علوی خان سوختن آتش و آکله را نافع است نوره هفت مرتبه با آب شسته موم سفید هر یک پنج مثقال
مرداسنگ خبث الفضه سفیدهٔ ارزیز شسته اقلیمیای شسته هر یک یک مثقال روغن گل بست مثقال **مرهم دیگر** نافع سوختگی آتش آهک شسته
چهار جزو روغن گل یا روغن چنبیلی شش جزو موم سفید دو جزو سفیداب قلعی یک جزو همه را باهم آمیخته کف مال کنند و بکار برند و در نسخهٔ دیگر مرداسنگ مغسول
و سفیدهٔ تخم مرغ و دم الاخوین عوض موم داخل است **مرهم سفیداب** که برای دفع خارش و آبله که از بدن بجوشد و جهت سوختگی آتش بغایت
مجرب از بیاض استاد مرحوم روغن گل بست و چهار دام موم سفید شش دام سفیدهٔ کاشغری دوازده دام سفیدهٔ بیضهٔ مرغ شش عدد کافور قیصوری دو دام
اول موم در روغن گداخته از آتش فرود آرند و دیگر ادویه سائیده داخل نمایند بعد ازان سفیدی تخم مرغ بیامیزند **ذکر ادویهٔ هندیه** نافع سوختگی آتش کونپل درخت
در دوغ سائیده بمالند و آب برگ ارند مالیدن و برگ انار سائیده طلا کردن نیز مفید است **دیگر** برگ نورسته کنار با دوغ تر بمالند همچنین برگ حنا با آب سائیده
و یا بمسکه آمیخته و کذا ارال بمسکه آمیخته طلا کردن مفید و مغنی است **دیگر** کنجد سیاه را سوخته و نرم سائیده با روغن کنجد آمیخته ضماد نمایند و ضماد برگ لونی سائیده بر عضو تازه
سوخته باشد و همچنین ضماد برگ شاخ گل مهدی که در برشکال می روید مفید و مجرب است **دیگر** از بیاض اوستاد برگ بهنگ خشک سائیده بپاشند و بالای آن روغن شیرین اندازند
و کذا ضماد برگ گهیکوار نافع **دیگر** از تکمله پوست درخت تمر هندی سوخته خشک بپاشند و بالای آن روغن کنجد اندازند یا با روغن مذکور آمیخته طلا نمایند در دفع نشان
و موی آنجا بر رویاند **دیگر** برای دور کردن داغ سوختگی آتش قنب ادرآوند گلی بسوزانند و با یک سوده در روغن کنجد آمیخته در روزی دو سه مرتبه طلا کنند و کذا ضماد
برگ انار و برگ جامن مفید **دیگر** جهت ازالهٔ داغهای سفید که بعد از سوختگی آتش باقی ماند مالیدن هلیله و بلیله و آمله با آب سائیده بغایت سود مند است
دیگر بعضے مجربین می نویسند که اگرچه تمام بدن سوخته باشد هرگز آبله و ریم نکند و همچنان خشک گرداند پنبهٔ منفوش بر تمامی اعضای سوخته فوراً بپیچند
بکثرت چنانچه در بالا پوشها می اندازند ریسمان بگذارند و هیچ حرکت ندهند روز دوم نظر کنند اگر پنبه از جائی جدا یا کم شده باشد دیگر بران بپوشند در سه روز
جلد اصلی پیدا شود و پنبه مع جلد سوخته از خود جا بجا جدا شده خواهد افتاد **اقوال حذاق** مسیحی گوید که حرق نار محتاج با دویه باشد که جلا کند با عتدال
بغیر آنکه گرم یا سرد کند و نفع میکند آنرا گل یا خفیف او زن چون بسرکه ممزوج با آب بران طلا کنند و چون در ساعتی که بسوزد سفیدهٔ بیضه بروغن گل طلا
کنند آبله را منع کند و ایضاً نفع کند اگر بگیرند برگ خطمی تر و برگ خبازی هر واحد یک رطل بپزند تا مهرا شود و بعد ازان بسایند و بران مرداسنگ مربی و
سفیداب قلعی هر واحد دو اوقیه و نیم روغن گل چهار اوقیه آب کشنیز تر و آب عنب الثعلب هر واحد یک اوقیه اندازند و مخلوط کرده ضماد نمایند و چون آبله
افتد نفع کند آرد عدس مقشر با گل سرخ خوب بجوشانند بعده با آرد جو و روغن گل سائیده طلا کنند و ایضاً آنرا نفع کند قیروطی مرتب از موم و روغن گل

مزاج علیل بگیرند پای ماکیان سوای خروس را و بسوزند و خاکستر او بگیرند و باریک بسایند و بگیرند نمک اندرانی سوخته و باریک بسایند بعده بسفیدی بیضه
و روغن بنفشه مربی سازند تا آنکه مثل مرهم گردد و صورت او صورت لخلخه و مرهم کافوری شود و تربیت او بحل کردن و تسقیه او بروغن بنفشه کنند بعد ازان بگیرند
برنج فارسی و برات بشویند و بگذارند تا آب او خشک شود بعده باریک کوفته بیخته سه درم ازین آرد و مثل او خاکستر پای ماکیان و نمک که ازان مرهم ساخته شده
یک نیم درم بگیرند بعد ازان اسرب محکوک یک درم سفیداب ارزیز یک درم و نیم بگیرند و همه را در هاون جمع کرده روغن بنفشه بران اندازند و همواره بسایند و حل کنند
تا باریک گردد و مثل مسکه شود بعده بچشند اگر دران شوریت باشد سفیدی بیضه رقیق انداخته حل کنند حتی که سطبر شود و شوریت او زائل گردد و بعد ازان بطریق
طلا بر جای سوخته استعمال کنند و نباید پست کرد این مرهم را در حرق نار با عضای لحمی تاثیر نیک ست و اما در اعضای عصبی همین مرهم بعینه است و درین لعاب
اسپغول و تخم خرو و مغز ساق بقر زیاده کنند و طلا نموده بربط خفیف بربندند و آنا مرهمی که جالینوس در قاطاجانس در عام حرق نار استعمال کرده اینست که قیروطی
بروغن بنفشه سازند بعده بران اندک سفیداب و اندک مرداسنگ اندازند و بگیرند زردی سه بیضه یا چهار با آتش بریان کرده و بران اندازند و قدری دماغ ماکیان
و اندکی اسفیدنج انداخته در هاون بیامیزند بعده اندک کندر بران پاشیده حل کنند و استعمال نمایند و ایضاً این مرهم ذکر کرده بگیرند اقلیمیای فضه یک درم
مرداسنگ نیم درم توتیا و ثلث درم قرطاس مصری سوخته یک درم بعده زفت را در زیت گداخته این ادویه اندازند و حل کنند و استعمال نمایند و ایضاً
این مرهم ست قیروطی بروغن زیت بسازند پس در هاون کرده بگذارند تا نیم گرم بماند بعده بران مرداسنگ کوفته بیخته بقدر کفایت انداخته حل کنند و اندک اندک
سرکه بچکانند تا سطبر و باریک گردد و علامت خوبی او آنست که سفید شود و ازان زردی مرداسنگ زائل گردد بعد ازان در شیشه سطبر انداخته بالای آن اندکی
زیت اندازند و شیشه را بجنبانند تا مثل لخلخه گردد بعده سرد یا حل کنند اگر تابستان باشد و گرم کنند اگر زمستان باشد و استعمال نمایند و این مرهم از مراهم در حرق نار
بالغ النفع ست و آثار حرق از بدو نقش برنگ برص کمتر سالم می ماند سیما چون آتش عضو را خشک کند پس واجب ست که در همه مراهم مستعمله در عضو سوخته
که بران خوف سفیدی رنگ باشد اندک حنای سوخته و قلیلی سرمه زیاده کنند چه اینها هر دو تغییر رنگ میسازند پس اگر سفیدی بعد صحت ظاهر شود و سبیل بازاله او
نیست مگر بادویه که علاج برص بدان کنند مثل شیطرج در سرکه جوش داده که این را چون بران موضع طلا نمایند رنگ او را متغیر گرداند و بران تغییر تا زمانی دراز
باقی ماند و بعضی از اهل استعمال بداغ بارد و تر و تغییر جلد تجویز کرده اند و صورت داغ بارد اینست که بگیرند انبوبه طویل آهن و بر موضع نهاده مص کنند حتی که جلد سیاه شود
بعده بسرکه بشویند و بمرهم خل علاج کنند که این با به کنند و رنگ را متغیر گرداند صاحب کامل گوید که هرگاه جائی در بدن بسوزد باید که فی الفور بران
بیضه بخت کنند و یا میده فارسی مطبوخ سازند و یا عدس جوش داده باریک سائیده و یا گل ارمنی مع سرکه ممزوج تا بیخ ضماد کنند و یا بگیرند عدس و پوست جو و بآرد
بسفیدی بیضه و روغن گل سرشته بران طلا نمایند و یا بگیرند اندک سفیداب روغن گل و مرداسنگ و سفیدی بیضه و با قدری سرکه باهم بزنند و سرد کرده بر موضع طلا کنند
و هر مرهم نوره چون بر موضع طلا نمایند بسیار نافع بود و این صفت اوست آهک سفید سرد کرده گرفته بران آب اندازند و تا دو ساعت بگذارند بعده آب اندک اندک بریزند و آب
اندازند تا پنج یا چهار مرتبه عمل نمایند و تنک تیزی که زیر آب بماند آنرا دور کرده آنرا بدارند تا آب صاف شود و آهک ته نشیند پس آنرا خشک کرده بروغن گل خالص آمیزند و باهم بزنند تا مثل مرهم
گردد و استعمال نمایند ابو منصور گوید که چون احتراق لاحق شود در اول امر باید که گلاب سرد کنند و دران پارچه تر کرده بر موضع نهند و هرگاه نیم گرم شود
تبدیل آن کنند پس هرگاه لهیب ساکن شود و بجنبر یکبار آنرا از تقرح نفع کند طلا نمایند و آن اینست که بگیرند عدس مقشر و گل سرخ و بجوشانند تا مهرا شود و بعده آنرا
با آرد جو و سفیدی بیضه و روغن گل یکجا کرده بسایند تا نرم شود و طلا نمایند و بالایش پارچه بآب برف سرد کرده نهند و دیگر که منع از تقرح کند برگ خطمی سبز
با آب بپزند تا مهرا شود و بعده از غوطه پاک کرده در هاون اندازند و با آن اندک سفیداب و آب کشنیز تر و روغن گل آمیخته حل کنند تا هموار شود و مرهم گردد و
بر پارچه طلا کرده بران نهند و اگر احتراق عظیم کثیر باشد و قوت صاحب او آنرا موافقت کند فصد کنند و تلطیف تدبیر او نمایند تا انصباب ماده بسوی
آن زیاده نگردد و چون متقرح شود بمرهم سفیداب علاج کنند پس اگر امر قرحه غلیظ تر شود و تسکین نیابد بمرهم نوره معالجه نمایند و صفت او اینست
که آهک صاف سفید که آنرا اهل صناعت استعمال میکنند در پارچه باریک به بندند و در ظرفیکه آب باشد آنرا بمالند تا آنکه آهک تمام در آب آید و ثفل آنرا

حرق الماء

عضویکه از آب گرم سوخته باشد علاجش همانست که در حرق النار گذشت و خاکستر مو بزردی تخم مرغ مخلوط کرده درینجا بسیار فائده میکند و گویند که از ضماد حنا با سرکه سوده آبله نشود و جمله الطیان باین مختص ست و بقول جالینوس زعیره ضماد طلق محلول بسفیدی بیضه سرشته وکذا زردی و سفیدی بیضهٔ خام باهم مخلوط کرده وکذا سفیدی بیضه بر پنبه مالیده وکذا پنبه یا خرقهٔ کتان کهنه بآب نمک آغشته وکذا کافور و گلاب وکذا صندل سفید بگلاب حل کرده وکذا اسفیداب ارزیز و سفیدی بیضه و روغن گل وکذا برگ سوسن سفید وکذا بیخ آن بروغن گل و موم زرد وکذا شنگرف بروغن گل و موم زرد آمیخته وکذا ثمر زیتون سبز که سیاهی دران آغاز کرده باشد باریک سوده وکذا مرداسنگ بآب سوده هر واحد نافع سوختگی آب گرم ست **اقوال اطبا** ابوسهل گوید که اگر احتراق بآب گرم باشد نفع میکند آنرا قبل از آنکه آبله کند آب زیتون نمکین یا مری یا آب سماق یا آب ماهی شور و آب برگ مورد و بعد آبله کردن مرهم سفیداب و مرهم نورهٔ مغسول **بوعلی** مینوید که گاهی چنان اتفاق افتد که دیگ جوشیده یا آب گرم بر عضو انسان ریزد و فعل آتش کند و اصوب برای او همینست که فی الحال قبل از آنکه آبله کند بمثل صندل و گلاب و کافور مبادرت کنند و نگذارند که خشک گردد بلکه هر ساعت پارچه بآب سرد و برف تر کرده نهند که این از آبله کردن منع نماید و گاهی مبادرت میکنند و آب زیتون یا آب خاکستر بران میریزند و بهتر آنست که هر کدام از ینها که باشد بسویق یا مرهم نوره بسایند و ایضاً دوای معمول از سرگین کبوتر که در حرق النار مذکور شد بسیار عجیب ست و قروح آنرا معالجه بکنند تا جوش کرده یا خشک کرده که این بهترست و سائر آنچه در حرق النار گفتیم باید کرد **طبری** گوید که واجب ست در حرق الماء استعمال آرد برنج مضروب بروغن بنفشه مع گل ارمنی و برای این حرق این مرهم مجرب ست قیروطی از روغن بنفشه بسازند و بران اندک سفیداب انداخته در شیشه بزنند و بران طلا نمایند و هرگاه آب گرم بسبب شدت حرارت خود گوشت را فاسد کند دران آهن استعمال کنند باین طور که گوشت فاسد از ان دور کنند بعد از ان این مرهم بران استعمال نمایند بگیرند گلنار و گل سرخ و سفیداب یک یک جزو کندر و اقاقیا هر واحد نیم جزو بعده قیروطی بروغن گل ساخته این ادویه دران حل کنند تا مخلوط گردد و حارث ابن کلده طبیب عرب ذکر کرده که جو سوخته بزردهٔ بیضهٔ مرغ باهم زده بهترین دوا در سوختگی آب ست و آما آنچه اهل حران در جمیع حروق استعمال میکنند مرهم خل ست که در حرق النار مذکور شد و اول آنکه عضو بسوزد آنرا بدردی سرکه مع اندک گل ارمنی طلا کنند و بگذارند تا خشک گردد و عضو ترشح کند بعده بابریشم پاره آنرا پاک کنند و بران مرهم خل استعمال نمایند **گیلانی** از بعض اطبا نقل کرده که قبل از حدوث آبله بر موضع بزیتون تلخ که با سویق بسایند ضماد نمایند یا شب یمانی با سرکه سوده بر موضع لطوخ سازند یا زهرهٔ نرگاو با آب یا آمیخته بر موضع لطوخ کنند یا آب و نمک طلا نمایند یا بیخ سوسن آسمانجونی بشراب سوده و یا ترمس بروغن گل سائیده تا غلیظ کرده لطوخ نمایند و آما ابرقلوس ذکر کرده که این دوای مرکب نیکوست بگیرند خرقهٔ کتان و در عسل آغشته پس بسوزند و خاکستر آن هشت درم سفیداب و موم هر واحد چهار درم روغن گاو و پیه بز هر یک شانزده درم گرفته ازینها مرهم سازند و استعمال کنند و آما آنچه آبله دران افتد سماق و سویق بسرکه سائیده ضماد کنند و یا بگیرند خاکستر مرو در آب پاک گرد و بر روغن گاو و در روغن آمیخته بر پارچه کشیده بر آن نهند

حرق الدهن

آنچه در سوختن آتش ذکر یافته در سوختگی روغن گرم نیز کفایت کند و این دوا مخصوص ست سفیدی بیضه بقدری زیت و سفیداب آمیزند و در شیشه انداخته بجنبانند تا هموار شود و طلا نمایند و بقول انطاکی خستهٔ شفتالو و برادهٔ عاج و سفیدهٔ بیضه باین مختص ست و یا سفیدهٔ کاشغری یک نیم تولہ کافور سه ماشه سفیدی بیضهٔ مرغ دو عدد بروغن گل سه توله روغن یاسمین یک نیم توله در ظرف چینی بانگشت بمالند تا یکسان شود و بکار برند

حرق الصاعقه والشمس

عضویکه از اثر برق و گرمی آفتاب بسوزد علاج آن نیز همانست که در حرق النار گذشت و مرهم خل نیز نافع بود و در احتراق از آفتاب مرهم کافوری هم مفید **طبری** گوید که علاج کسیکه او را هوای صاعقه برسد فصد ست و تبرید و پرهیز و نوشانیدن ماء الشعیر و شیر زنان و حقنه بماء الشعیر که دران اندک روغن بنفشه خالص و قدری کافور آمیخته باشند و ایضاً حقنه بماء الشعیر و شیر زنان در روغن بنفشه که همه را باهم بزنند تا نرم گردد تا آنکه جمیع ساکن شود و آبله ظاهر گردد پس بسوزن

آب آبله بر آرند بعده علاج حرق النار نمایند و خصوصاً مرهمیکه در ان پای ماکیان سوخته و آرد برنج و روغن بنفشه می افتد علاج این و حرق النار را بسیار نافع است
چون برکسی نار صاعقه افتد قطع درحیات او نباید داشت و معالجه او از فصد و غیره بود و اما سوختن جلد از آفتاب الازم هست که طلا بر مرهم کافوری کنند تا جلد متقشر گردد و بعده مرهم خل بران نهند و دائم عضو را بروغن چرب کنند و از حرایان بعضی امر بشرط موضع بعد فصد و تعدیل مزاج مریض بخرقه مبلول بروغن گل کنند یکبار این خرقه و یکبار خرقه در سرکه تر کرده استعمال مینمایند تا آنکه در بقعه رنگ بشره او پدید آید و اگر رنگ موضع بشارت احتراق او متغیر گردد استعمال مرهمی که در حرق نار ذکر کردیم نفع کنند و این بسیار دائم امر بتبرید موضع مینمود چون از حرق شمس می سوخت و یا بآب دریای شور احتراق و تسحج میشد و او مس بروغن نمیکرد تا آنکه موضع خدر میشد و حس او زائل میگردید مثلاً بعده آنرا راحت میداد پس باین طریق صحت مییافت و جلد او چنانکه میبود عود میکرد و هر جائیکه بسوزد و یا بجراحت شود چون مسام او نسوزد تبرید آنرا صحت بخشد و اما هرگاه مسام بسوزد و بموضع خون آید علاجش نیست مگر مرهمیکه در حرق نار ذکر کردیم

احتراق جلد از بلادر

اگر پوست از عسل بلادر محترق شود باید که اول حجامت باشرط کنند پس ازان مرهم خل نهند و اگر آبله افتاده باشد آب تربوز سه اوقیه سکنجبین تفاحی لیمونی علوی خان سه توله یا شیره تخم خرفه و مغز تخم کدو و خیارین هر یک هفت ماشه و شربت آلو چهار توله نوشانند و باید که اول رگ هفت اندام زنند تا سمیت آن سرایت باعضای رئیسه نکند و بفاصله دو سه روز بر انجا یا کی زده محاجم بزور بکنند پس مرهم سرکه بعمل آرند و آن موضع را بدوغ ترش شوئیدن و روغن نارجیل بران مالیدن مجرب ست طبری گوید که علاج سوختن جلد از عسل بلادر فصد و تبرید مزاج و نوشیدن کافور ست بعده تبرید عضو بعد ازان علاجش بشرط و وضع محاجم و مص مع ضع بدان نمایند تا خون منقطع شود و زرداب ترشح کند بعده ترک کنند تا هرچه مترشح شدنی ست ترشح کند و موضع متقرح گردد و بران اشیای مخرج سموم مثل آن نهند پس هرگاه ترشح منقطع شود آن ورم را علاج بمرهم خل کنند و گاهی عسل بلادر دران موضع رنگ شبیه برص پیدا کند و خارش نماید و ساکن نشود مگر بنوشیدن سرکه کهنه و استفراغات کثیره و عاقل لبس آن نکند مگر بعد اصلاح آن با دویه و هر کسی که اراده استعمال آن کند طریق او آنست که او را بسرکه خوب جوش دهند بعد ازانکه مواضع آنرا بسوزن سوراخ کرده باشند گیلانی مینویسد که این اصلاح از متقدمین ست و بهتر اصلاح بلادر احراق آن آنست که بروغن جوز یا مغز جوز تازه آمیزند و بالجمله برای اصلاح آن چیزی بهتر از جوز نیست لیکن باید که آنرا قبل استعمال بدان مخلوط سازند و نفع او بعد استعمال اندک ست با وجود آنکه از غیر بزرگتر ست ابن الیاس گوید که علاج حرق جلد و آبله آن از استعمال عسل بلادر این ست که صبح آب هندوانه یا شیره تخم خرفه هر کدام از یکه باشد سه اوقیه سکنجبین ساده خوب ترش ده درم و غذا از مزورات ترش کبادی ترو اسفاناخ سازند و تلطیف تدبیر نمایند انطاکی مینویسد که علاج حرق بلادر مخصوص ست بحنا و آب مورد و کشنیز تر و آهکیکه دران خاکستر انداخته چند مرتبه صاف کرده باشند و یا پیاز بسفیداب و سرکه و بیخ کبر با آب کنجد و عابس متشرع حکیم شریف خان در فوائد شریفیه می نویسد مردی را دیدم که بلادر جلد او سوخته بود و جریان عرق دران کثرت نمود پس بران حب السمنه مع ادویه مناسبه استعمال کرد و ازان صحت یافت و همچنین جوزه مغز نارجیل کهنه آن را نافع است

جراحات

جراحت تفرق اتصال باشد که در گوشت حادث شود و هنوز ریم نکند و آن یا بسیط بود و یا مرکب بسیط آنست که از عوارض دیگر چون درد و مفرط و انصباب مواد و سوء مزاج و سوء ترکیب خالی باشد و جراحت مرکب آنست که با آن مرضی دیگر مثل سوء مزاج بدن و امتلای آن و مثل ورم و کسر عظم و قطع رگ و عصب و یا با عراض دیگر باشد مثل شدت درد و فساد لحم و خجندی گوید که مراد از بسیط در جراحات و قروح آنست که با آن امری دیگر مقتضی علاج دیگر مقترن نباشد و از مرکب آنکه با آن مثل لحم زائد و نقصان او مقترن باشد بالجمله هر واحد ازان یا صغیر باشد یا کبیر یا مستوی الشفات یعنی هر دو لب او هموار بود که نزدیک ربط باهم پیوندد و یا غیر مستوی و یا غائر و یا غیر غائر و یا منفصل المضغه یعنی آنکه پاره گوشت ازان جدا شود و یا نافذ بباطن و یا غیر نافذ و جرجانی گوید که جراحتها ده نوع است یکی آنکه شگافی راست بود دوم آنکه شگاف گرد بود سوم آنکه پهلوها و زاویه ها دارد چهارم آنکه لختی گوشت ازان رفته باشد پنجم آنکه غور دارد

و دور اندر شده باشد و غور او ظاهر نباشد ششم آنکه غور او ظاهر بود هفتم آنکه گوشت او گفته بود و خون در اجزای آن گرد آمده باشد هشتم آنکه آماس کند نهم آنکه از ظاهر تن در باطن افتد دهم آنکه باستخوان رسیده باشد و مسیحی گوید که تفرق اتصال اگر در عضوی از اعضای لحمی باشد آن ملتحم شود و اگر در عضوی از اعضای عصبی باشد ملتحم نشود و مثل جزو عصبی از حجاب و امعای دقاق و اگر در استخوان باشد بذاته التحام نپذیرد و لیکن بجوهر صلب که بدان اتصال او شود ملتحم گردد و آن جوهر و طبیعت خود میان لحم و غضروف بود و آن و شبه است و شیخ میفرماید که ما قصد میکنیم در بعض اعضا یکیا اتصال و متفرق گردد آنکه اتصال او عود کند چنانکه او سابق بود و این در مثل لحم ست و در بعض آن قصد میکنیم که تماس آن که بمحافظت آن نماید باقی ماند و اگرچه اتصال آن عود نکند و این در استخوانست مگر در استخوانهای اطفال و صبیان که در ایشان امید این عود ست و قومی از اطبا گفته اند که جراحت عصب و عروق را اتصال عود نکند بلکه اکثر بران چیزی الصاق جاری شود و لبهای جراحت را فراهم گیرد و نگاه دارد و بعضی از اطبا گفته اند که اتصال در شرایین تنها نشود و بعضی جراحت شریانها ملتحم نشود و دیگران التحام پذیرند و اما جالینوس این انکار نموده و گفته که شریانها نیز بمشاهده تجربه و تجویز قیاس ملتحم میشود اما مشاهده آنست که شریانهایکه زیر باسلیق ست و شریان صدغ و شریان ساق را دیدم که ملتحم شده و اما تجویز قیاس آنست که استخوان در سختی بطرفی ست که ملتحم نشود مگر اندک در اطفال و گوشت در نرمی بطرفیست که ملتحم شود و رگها و شریانها متوسط میان استخوان و لحم است پس واجب شد که حال آنها بین بین بود و التحام را از لحم کمتر قبول کنند و از استخوان سهل تر آنرا قبول نمایند پس ملتحم شود و اگر شق اندک و کوچک باشد یا بدن رطب نرم بود و آنچه خلاف این باشد ملتحم نشود و این نوعی از بحث خطابی ست و معول بر تجربه است و جرجانی گوید خلاف نیست که استخوان کودکان ملتحم میشود و خاصة اگر رگها نرم بود و جراحت کوچک باشد و اگر جراحت چیزی از جلد کم کند خلاف نیست که بدل آن باز نیاید لیکن بجای آن چیزی بیاید همچون جلد املس بی موی و اما رگهای باریک بسیار بود که شاخهای آن بالیده شود و برویده بجای خود باز آید و در قانون و بعض شروح آن نوشته که بعضی اعضاست که تحمل جراحت نکند و چون جراحتی دران افتد ضرر عظیم کند و در اکثر قتل نماید و خاص از ان بنارت بود و آن دماغ و گرده و مثانه و امعای دقاق ست و جراحت جگر نیز نازک بود و لیکن بران سلامت بسیار تر از ان باشد که از جراحتهای اعضای مذکوره چون خفیف بود و اما دل بهیچ حال احتمال جراحت نکند و توقع سلامت با وجود حدوث جراحت دران نباشد و جراحت معده و امعای دقاق و حجاب اگر اندک بود صاحب او از ان شفا یابد و لیکن بدشواری و حجاب در صحت دشوار تر ست و همچنین صحت معای صائم دشوار بود و اگر جراحت آن خارق باشد بنحویکه از جانبی بسوی مقابل آن نافذ شود صاحب او کمتر صحت یابد و اما امعای غلاظ در صحت سریع تر و در التحام سهل تر ست حتی که خروق آن به شود و گاهی انسان با وجود انخراق آن مدتی زنده ماند اگرچه ثفل که از موضع خرق خارج شود بسوی انفصال از بدن راه یابد و اما دماغ اگر جراحت او بسیار اندک بود صاحب او اکثر صحت یابد و اگر خارق نافذ تا یکی از بطون باشد صحت ممکن نبود و اما جگر اگر خرق دران تا قطع رگ بزرگ رسد ممکن نیست که صاحب او صحت یابد و اگر پس التحام او مثل جگر بود و لیکن التحام این دشوار تر ست چون خارق او ملتحم نشود و قتل کند و اما آنچه ازین جراحات ریم کند و قرحه گردد آن دشوار تر صحت یابد از آنچه ریم نکند و چون با جراحتی که در شکم افتد تهوع یا فواق یا اسهال عارض شود مریض بسرعت هلاک گردد و اگر جراحت در موضعی بود که اشتداد وجع و ورم دران واجب شود و مثل سرهای عضلات و اطراف آن و خصوصاً جای عصبانی از ان تا وقتیکه ورم حادث نشود آن دلالت کند بر آفت مستبطنه که بسوی آن مواد منصرف شده و برای جراحت فاصل نمانده و محمد اکبر نوشته که اگر دل مجروح گردد علامت نابود نشان جراحت او موت عاجل ست و دماغ نیز احتمال جراحت نتوان کرد و نشان جراحت آن اختلاط عقل ست و بر آمدن بول بر جراحت مثانه و بر آمدن براز بر جراحت روده دلالت کند و جراحت عصب طرف اعضا مخوف ست از تغیر رنگ و سبوط قوت و نبض و تواتر و صغر و غشی و اختلاط عقل و تشنج توان دانست و جراحت زانو که در پیش بود مخوف ست و خلاصی از ان اکثر متوقع و جراحت سینه که نافذ بود مخوف ست نشان آن خروج هوا ست از انجا و جراحت حجاب مخوف ست و ضیق النفس و خرخره از دست و جراحت معده مخوف و بر آمدن طعام لازم آنست و جراحتی که در غیر این اعضا افتد امید سلامت بیشتر دارد

علاج کلی جراحات

باید که آنرا محافظت بدارند تا چیزی دران نیفتد و آنرا چنان بندند که بیکدیگر متصل شود و اگر متصل نشود بباید دوخت و اگر بر جراحت دو سه روز گذشته باشد ۱

باید که از چیزی جستن آن احتراز نمایند تا خون از آن جاری شود بعد از آن به بندند و اگر جراحت غائر باشد باید که کندر و صبر و انزروت زراوند و دم الاخوین سائیده
بپاشند و اگر در آن چرک باشد ادویه مذکوره را بعسل سرشته استعمال کنند و پنبه کهنه در آن پر کنند و این مرهم از برای اندمال بی نظیر است بگیرند زبان سگ
و در سایه خشک کرده بسوزانند و در اندکی روغن کنجد در ظرف آهنین بریان کنند بعد آن برگ نیم را باریک سائیده قرص ساخته در روغن کنجد در ظرف آهنین
بسوزانند و دور کنند بعد از آن سوخته زبان سگ را در این روغن کنجد انداخته بچوب نیب یا دسته آهنین خوب تر مخلوط کنند و در شیشه نگاه دارند
و روغن ولیو دار نیز در این باب مجرب است و اگر با جراحت ورم و قطع عصب و عرق و کسر عظم و الم و فساد گوشت و نزف الدم باشد باید که اول علاج
این امراض کنند بعد آن علاج جراحت نمایند پس اگر ورم باشد علاج آن در اورام گفته شد و علاج قطع عصب و قطع عرق و کسر عظم جدا مسطور گردد و اگر
الم باشد باید که تسکین الم از افیون و بزر البنج و مانند آن کنند و اگر فساد گوشت باشد برگ کاسنی سبز و برگ عنب الثعلب سبز و خطمی بروغن گل و روغن بنفشه
ضماد نمایند و یا بآله دور کنند و اگر نزف الدم باشد علاجش نیز جدا بیاید و صبر کندر دم الاخوین اقاقیا بکوبند و بپاشند ذکر ادویه مفرده و مرکبه که التحام
و اندمال جراحت تازه کنند از آن جمله آن که آن قبان متنابه سهمت ذرور آن در التحام جراحات تازه مجرب سویدی ست و اقماع انار ترش نیز مجرب است و همچنین برگ بوصیر
و گل آن و کذا ذرور براده آبنوس مثل غبار سوده مجرب صحیح است و کذا اخوخ الماء خشک آن بطریق ذرور و رطب آن بطریق ضماد مجرب و کذا پوست خیار شنبر
و کذا شرب رب آن بیخ و ذرور مجرب است و نهادن مازو بشراب قابض سرشته و کذا عصی الراعی و کذا نیل هندی و کذا انزروت و کذا پیاز نرگس و کذا ظفر الیهود
و کذا کندر تنها و با موی سوخته و کذا اکمافیطوس و کذا برگ بستان افروز و کذا حی العالم و کذا مغره عراقی و کذا گل مختوم و کذا گل ارمنی و کذا برگ چنار تازه و کذا جلنار
و کذا پرسیاوشان و کذا اسورنجان و کذا زوفا و کذا برگ جمیز و کذا پوست انار و کذا وسمه که آن برگ نیل است و کذا شنگرف و کذا حنطیانای رومی و کذا خانه عنکبوت
و کذا پنیر تازه بی نمک و بالای آن برگ انگور یا برگ چنار یا برگ کاهو بستن و کذا حنای مکی و کذا الذاق الذهب و کذا رخام سوخته و کذا اسفنج بشراب کهنه
تر کرده و کذا تخم کشنیز و کذا موی انسان سوخته بعسل سرشته و کذا برگ انگور سوخته و کذا عصاره ام غیلان و کذا خسته خرمای سوخته و کذا مرمکی و کذا لحم حلزون
و کندر و کذا شگوفه حنا و کذا چغندر سوخته و کذا خاکستر ابریشم سوخته و کذا برگ خبازی تر و کذا لحم صدف سوده و پاشیدن بیخ کاکنج و کذا برگ کنار و کذا پیاز
نرگس خشک کرده سوده و کذا خزف تنور و کذا کافور و کذا خون شتر خشک کرده سوده و کذا دم الاخوین و کذا پوست درخت ولب سوخته و کذا ودع بغبار آسیا
آمیخته و کذا شیر جمیز خشک کرده باریک سوده و کذا خون نرگاو خشک کرده سائیده و کذا تخم فنجنکشت و برگ آن و کذا القم و کذا بول الابل که دوائی ست واز
عرب می آورند و کذا تخم قرمز و کذا شقائق النعمان سوده و کذا اثمد و کذا پر طائر سوخته و کذا کدری خشک سوخته و کذا برگ خیری خشک کرده سوده و کذا برگ نخود
سوخته و کذا برگ امرود خشک کرده هر واحد جراحت تازه را التحام و التصاق نماید و خشک کند دیگر از مجربات حکیم علی تنکار بسایند و بر جراحت ریزند و بر هم آورده
ببندند که احتیاج بدوختن نشود و متصل شود خصوصاً که زخم تازه باشد و اگر زمانی بران گذشته باشد و هنوز خون می آمده باشد نیز استعمال کنند و الا زخم را خراشیده
بعمل آرند دیگر برگ سبز کنار بوستانی کوفته بر جراحت نهند که زود پوست برویاند در جراحات و قروح خبیثه دیگر مجرب برای جراحت تازه پشم شتر
سوخته بپاشند و دوا بندند بلکه هر روز با آتش گرم کنند دیگر سنگ پشت بسوزند و خاکستر آن نگاه دارند و زخم را بروغن چرب کرده بپاشند در سه روز
آرام می شود دیگر پنیر که از آن بوریا می بافند سوخته و کذا برگ کنیر خشک کرده سوده و کذا اسنگ جراحت سائیده و کذا پوست درخت سرس خشک کرده
سوده و کذا پر مرغ خانگی سوخته هر واحد بر جراحت پاشیدن زخم را خشک گرداند دوا اینکه هرگاه خون از زخم در شکم مانده باشد هر روز یک قدح آب پزده
و یکدرم جدا کها را آمیخته بنوشند ایضاً از مجربات حکیم علی که منقی و ملحم جراحت است برگ مغیلان را با زیره سفید بسایند و بر جراحت کهنه بندند پاک شود
و ملتحم گردد ذرور ملحم که پاشیدن آن بر زخمها و دمامیل و قطع سیف و غیره که بفساد آمده باشد و التیام نیابد در ایام قلیل اصلاح دهد شنگرف انزروت
سفید اسقلعی مرداسنگ دم الاخوین باریک سوده اول چرک از زخم پاک نموده بران مرهم سفیداب بپارچه مالیده چسپانند بعده وقتیکه مرهم جدا سازند
این ذرور بپاشند نافع ست و گاهی قیروطی از روغن دیودار ساخته عوض مرهم بکار می برند و بزودی التحام می نماید مجرب است نوع دیگر از مجربات حکیم سعد الله

گلنار زرورد کشند مرکی مساوی کوفته بیخته بر زخم بپاشند و در تحفه صبر زرد عوض زرورد و مرکی ست و نوشته که از اسرار است و اندمال جراحات بغایت سریع الاثر و عظیم النفع است ذرور ارتیچه که عجیب ست گوشت را میرویاند و جراحت تازه را التصاق میکند و خون بند مینماید کندر صبر انزروت دم الاخوین مساوی بسایند و بر جراحت بپاشند و ببندند ایضاً مسیح گوید که این ذرور را آزموده ایم ریشهای فاسد را سود دارد صبر مر انزروت هر یک یکجزو کندر دوجزو همه را باریک سائیده بیزند و وقت حاجت بپاشند ذرور دیگر اگر بر زخم به بازار به شود زرد چوب دیودار دار هلد اصل السوس ترمد مساوی کوفته بپاشند مرهم که در اقسام جراحت معمول ست رال گل هرمزی هر واحد یکدام توتیای سبز چهار ماسه رخ روغن شیرین بقدر حاجت ادویه را همراه روغن کهرل نمایند تا بقوام مرهم آید اقوال حاذق شیخ میفرماید جراحت لحمیه خالی نیست از انکه یا شق بسیط مستقیم باشد یا شق مدور یا ذی اضلاع یا شق مع نقصان چیزی از لحم و گاه غائر نافذ بود و گاهی مکشوف و برای هر واحد تدبیری ست و همه اقسام در جنس جراحات سائل اشتراک دارند و آنرا بابی جدا ساخته ایم و گاهی سیلان خون بقدر معتدل برای جراحت نافع بود و ورم قشری و حمی را منع کند و از افضل چیزیکه در جراحات رعایت آن کنند منع کردن از تورم اوست بهر آنکه اگر ورم عارض نشود علاج جراحت ممکن بود و اگر انجا ورم باشد و یا در آنجا رض و فسخ بود و در تحلل او با وجود جراحت خون مجتمع شود و اراده ورم و ریم کند درین صورت معالجه جراحت تا وقتیکه تدبیر آن نکنند و علاج ورم ننمایند ممکن نبود و اگر در رض خون بند شود از تعجیل در تحلیل او چاره نباشد چون آنرا قدر معتدبه و تحدید باشد و این با حالت ریم دران بود و تحلیل او بهر چیز جاری باشد از انچه معلوم ست و لهذا واجب آنست که اعانت سیلان خون کنند چون کم آید و اگر شق بسیط مستقیم باشد و از ان چیزی ساقط نشود در تدبیر آن بستن و از ان دهنیت و مائیت دور داشتن و منع از افتادن چیزی و موئی و غیره دران بعد حفظ مزاج عضو و جهد در عدم انجذاب بسوی عضو سوای خون طبیعی کفایت باشد و اگر شق عظیم باشد و اطراف او باهم ملاقی نشود بهر آنکه مستدیر تقبا عار یا مختلف الشکل بود و از ان اندک لحم رفته باشد علاج آن دوختن ست و منع اجتماع رطوبت دران باستعمال مجففات رادعه و استعمال ملطفات که مذکور گردد و اگر غائر باشد بسا است که بستن الصاق او نیز کند و در کشادن او احتیاج نشود و گاهی بکشادن او حاجت افتد اگر ممکن بود و این وقتی باشد که بستن او بر باطلیکه آنرا موثق گردانند نفع نکند و خصوصاً هنگامیکه بستن نیکو بر بیخ غور واقع نشود پس مواد بسوی آن بریزد بسبب ضعف او و بسبب درد که از ان چاره نیست و بسبب احوالیکه آنرا در باب قروح ذکر کنیم و اگر حاجت بکشادن آن افتد از نهادن فتیله با آن بر دهان او تا انشف آن کند چاره نبود خصوصاً وقتیکه بستن بر بیخ واقع نگردد چنانکه گفتیم و یا نصب او نصبی باشد که امکان انصباب ماده ردیه از ان نباشد و یا دران استخوانی باشد و یا خوف بود که ناصور گردد و یا از ان رطوبت بسیار ردی شود و آن درین هنگام در حکم قروح باشد نه جراحات عالمی گفته که جراحت محتاج بود برباط جامع برای هر دو لب و چون اراده التزاق و التحام باشد. و اما هرگاه محتاج بانبات لحم دران باشد احتیاج بدان نبود لیکن محتاج بود یکمرتبه بر باطلیکه از دهان او چرک بریزاند و مرتبه دیگر بر باطلیکه بقدر امساک دوا بران باشد و گفته سزاوار است که دهان جرح را مکانی باشد که چرک از ان دائم بالطبع خود بریزد و یا باین طور که شگاف آنجا واقع شود و یا آنرا باین شکل متشکل گردانند و من به کردم جراحت بسیاری را که غور او قریب زانو بود و دهان او دران بغیر آنکه او را جائی دیگر باسفل نزد زانو سازم لیکن ران را باین طور نصب کردم که قعر بفوق بود و دهن باسفل پس بغیر شگاف در اسفل به شد و همچنین ساعد و کف و غیره را باین طور تعلیق نمودم که دهن همواره بسوی اسفل بود و نیست قول آن عالم و گوئیم که گاهی جراحت چنان واقع شود که بر طبیب قطع تام و جدا کردن عضو واجب شود و اما هرگاه جراحت چنان باشد که لحم بسیار از ان منقطع شود احتیاج بمنبتات لحم افتد و دوائیکه خشک کند و منع نماید آنرا کفایت نباشد بلکه گاهی مجفف و مانع از جهت آنکه رجوع ماده کند که از ان انبات لحم گردد ضرر رساند و گاهی غور بسبب نقصان استخوان باشد بنوعیکه انبات او بتمامه ممکن نبود پس غور باقی ماند چنانکه گاهی اتفاق افتد که گوشت زیاده تر از واجب بروید و لحم زائد شود و واجب ست که مراد انبات لحم در جراحت اغتذای مریض بغذای محمود حسن الکیموس موافق عضو مجروح باشد و دوای منبت چنان بود که آنرا انبات لحم ممکن باشد و اما جاذب آن دوای منبت نمی یابد و بران قادر نبود و قوت او بدان وفا نکند چون بکل منقطع شود بلکه بمکان او لحم صلب بروید که بران موی نروید و اما عروق بسا است که شعب آن پیدا شود و مثل گوشت بروید و از جراحات بعضی ذی خطر است مثل جراحات واقع در اعصاب و اطراف عضلات و عنقریب در باب احوال عصب ذکر خواهیم کرد و تابع او اعراض ردیه بود و آن سابق مذکور شده تابع

تشنج مهلک که در اغلب اوقات بود و چون تشنج در مثل این جراحات عصبیه افتد و علاج قبول نکند پس علاجش قطع عضو است در عرض راهی بودن بطلان فعل عضله ولیکن تا ممکن باشد تاخیر این علاج تشنج بچیزی دیگر غیر از قطع واجب بود و در مثل جراحت زانو گاهی محتاج گردد به نهادن شق صلیبی در اورام و قروح و جراحات آن استظهار بفصد و اسهال نمایند و منع التحام کنند تا آنکه تنقیه بالغ حاصل شود و بعد آن بالتحام ادویه دانند

تعریف قوت ادویه منبت لحم و ملحمه و مدمله و خاتمه و اکاله

دوای منبت اللحم آنست که خون صحیح را عقد لحم نماید پس واجب است که در ان تجفیف بسیار نبود بلکه بحد اعتدال و نه جلا ای قوی بسیار باشد بلکه جلای اندک بود و بقدر یکه چرک را بغیر سوزش جلا دهد و محتاج بقبض معتد به نباشد و در اینها محتاج بود بآنکه او در حرارت و برودت بحسب احتیاج جراحت و تر حد در مزاج او بسوی آن باشد اگر آن مزاج از ان زائل شود و محتاج بضد آن بقدر زوال او بود و اگر غیر زائل بزوال معتد به باشد بمشاکل برای حار حار و برای بارد بارد بود و ایضا رعایت تاثیر دوا در موضع کنند تا مقابله او کنند اگر در اسادت مزاج افراط نماید و اما ادویه ملحمه آنست که میان دو لب جمع کند و محتاج بود بتصریف کردن در هر دو سطحه او پس میان هر دو التصاق نماید بند ادنیکه در جوهر اوست و اگر خون موجود بود و آن خون حاضر در جرح مکتفی عنه در التصاق [illegible] قبل از ریم کردن بخشند و آنرا این فعل ممکن نبود و اگر با آن قوت تجفیف زیاده نباشد لیکن واجب است که جالی نبود و بهر آنکه در جلا ضد غرض آنست و محتاج باآنکه بسوی ادماء ماده سیلان کند و منع سیلان آن ماده تجفیف میکند بلکه ملحمه محتاج بتجفیف قوی تر و اندک قبض باشد و مدمله و خاتمه در حاجت بقبض شدید تر از ان هر دو است زیرا که این محتاج بود بتجفیف چیزیکه بالطبع در جفاف شدید تر باشد یعنی جلد و اما اکاله ناقصه لحم واجب است که بسیار شدید الجلا باشد

ادویه ملحمه جراحات

قوت این ادویه و موضع الصاق آنرا بیان نمودیم و شک نیست که ذرور از ان محتاج است بآنکه کمتر قوت از دوای متخذ با دهان و قیروطیات باشد و حاجت داعی با دهان و قیروطیات بسبب آنست که ادویه یابسه خصوصا آنچه مثل مرداسنگ باشد و سائر معدنیات بسوی قعر غوص نمیکنند و در مسام نفوذ نمی نمایند پس گاه از آن قیروطی سازند و آنرا بسیلان روغن تا قعر رسانند و این ادویه ملحمه معدنیات یا نباتات یا حیوانات باشد و آن از معدنیات مثل سفیداب بروغن مورد و موم است و از نباتات اوراق مثل برگ بلوط ضماد او و برگ بید و برگ کرنب و برگ درخت سیب و پوست بیخ آن و برگ بارتنگ و گلنار در سرکه تر کرده و قاری از شراب خصوصا چون بدان برگ شجر صنوبر ذکر و انثی و پوست بیخ آن آمیزند و برگ سرو شاخهای آن و برگ فنطافلون بعسل و از صموغ علک البطم خصوصا از قرب اغصان کبیر و از ثمرات و حبوب جوز تازه سوده یا ملح یا شراب جوشیده برگ حماض یا برگ چقندر یا کاهو یا امرود دشتی با وجود آنکه درین منع نزله است و جوز السرو سیر سوخته و غبار آسیا و سنبل سوخته خصوصا برای مشایخ با روغن گل و از گلها گل زعرور ست و حشیشه ذنب الخیل خصوصا در جراحت اعصاب و از عظم یا لحم و برای جراحات قریبه از سر عضلات و از حیوانات جندبیدستر و بیض ملصق جراحات عظیمه است و از مرکبات دوای دیار رودفس و دهبیه و دوای سقولادس و دوای الخفاف مشاطر اشیع و مرهم کتان است

ادویه مدمله و خاتمه جراحات و غیر آن

طبائع این ادویه دانسته اند و لیکن باید دانست که ذرور ازان واجب است که در قوت چیزی نباشد که در مرهم افتد و الا آن لازم است دانستن این امر که استعمال ادویه مذکوره واجب نیست در وقتیکه سطح لحم صلب مع جلد مستوی شود و اما اگر لحم رطب بود واجب است استعمال آنها و آنچه اگر خشک گردد مستوی شود و این چیزی است که بحس شناخته شود پس واجب است که استعمال کنند دوای مدمل را قبل از آنکه نبات لحم در جرح و حیکه دران لحم بروید باین مبلغ رسد بلکه واجب است که باین نوع باشد که او خشک کند و فعل خود نماید طبیعت بمقدار محتاج الیه رویاند مع بلوغ مدمل بغایت در ادمال تا آنکه توافق هر دو فعل حاصل شود از لحم و جلد بر سبیله بقدر رسد که بدان سطح مجروح مستوی گردد پس اگر رعایت این نکنند ممکن است که اثر قرحه بلندتر از جلد گردد و لازم است که خاتم را در اول بازانیکه استعمال آن نمایند رطب استعمال کنند بعده آنرا خشک استعمال نمایند نزدیک آنکه مقاربت ختم کند و مرور او بدان بطرف میل کند و آن ادویه مثل پوست شجر صنوبر و قیروطی روغن گل و زاج و اقاقیا و زاج خشک و قلقند و سیر سوخته و قشور مس و دقاق کندر و مرداسنگ و قنطوریون و قیق و عروق جبه است و استخوان سوخته نیز و زرارد و نار

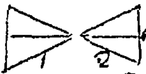
سوخته شدید الادمال ست و شب نیز و مازوی خام و برگ انجیر و آنکه بقراط کنایت ازان بر جل عقعق کرده چنانچه گویند مشابه است که بدان مراد حشیشه
معروف برجل الغراب باشد و سرگین سگ خورنده استخوان و سرگین سوسمار الا آنکه این جالی تر از اول ست پس محتاج بود بآنکه کسر جالای این بقوابض کنند
و بیخ سوسن آسمانجونی و پوست بیخ جاوشیر و توتیا و از منبتات عجیبه در قروح حاره و جروح متورمه صندل و نیلوفر و صبر ست و خصوصاً در ناحیه مقعد و ذکر
و گاهی در ادویه او زاج و قلقطار افتد و اگرچه این هر دو از جمله اکالات لحم کننده گوشت اند لیکن گاهی ادمال کنند در جراحت شدید الرطوبت و خصوصاً چون
بسوزند پس ادمال او کمتر از تاکل او نباشد لاسیما چون مغسول کنند پس بادمال مائل تر گردد و اما زنگار و ادویه شدید الاکل صلاحیت آن ندارند مگر بتدبیر قوی
و در بعض جراحات و قروح شدید الرطوبت و اما مس سوخته را چون بشویند آن در ادمال خوب است و هرگاه اراده ساختن مراهم کنند احتیاج بچیزی افتد
که آن قوی تر میان مدملات باشد مثل اقلیمیا و خصوصاً سوخته و قلقطار سوخته و مرتک و سفیداب و اقلیمیا را بسایند و بهتر آنست که بسوزند بعده بدان
قلقطار آمیزند و تسقیه روغن آس بسرکه و شراب قابض کنند و گاهی بران زاج سوخته و گلنار و مازوی افزایند اگر جراحت و قرحه شدید الرطوبت بود

صفت مرهم کتان و این جید عجیب است بگیرند خرقه کتان مغسول و بکوبند تا مثل سرمه گردد بعده بگیرند زیت قوی القبض یا روغن مورد و دران اندکی
بار زد انداخته بگدازند و دران خرقه کوفته آمیخته ازان مرهم سازند که این عجیب ست و مرهم اسود انبات لحم کند و چون اراده کنند که انبات او قوی گردد دران
کندر و جاوشیر و زراوند مجموع مساوی اجزا که مثل وزن اخلاط اربعه آن باشد داخل کنند **صفت ذرور خفیف** بگیرند سفیداب و مرداسنگ یک یک جزو جرک
و مر و مازو هر واحد نصف جزو **ذرور دیگر** صدف سوخته دوازده درم انار کوچک که از درخت افتد و خشک گردد قلقدیس هر واحد بست و شش درم شاخ گوزن
سوخته قیشور قلیمیا راتیانج اصل السوس هر واحد چهار درم دقاق کندر پوست درخت صنوبر هر واحد شش درم پوست انار سفیداب شب یمانی هر واحد
هشت درم مازو یک درم **ذرور دیگر** فوه استخوان سوخته مرداسنگ هر واحد ده درم کندر و صبر هر واحد سه درم انزروت یک درم مامیثا یک درم ذرور ساخته
استعمال نمایند **دیگر** گل سرخ سفیداب ارزیز گلنار بزرورد شب یمانی مساوی **ایضاً** بیخ سوسن بیخ جاوشیر مساوی زراوند دو مثقال دقاق کندر یک مثقال

صفت مرهم برای جراحات ابدان مشایخ چوب بسوزند و ازان قیروطی بروغن گل یا روغن مورد و سفیداب و ارزیز مرتب سازند

ادویه منبت لحم در جروح و قروح

خاصیت ادویه منبت لحم و او چگونه باید که در مزاج خود بود دانسته اند و واجب ست استعمال آن هنگامیکه موضع از چرک و غیره پاک شده باشد و اگر
تا عادة جراحت جز استخوان نباشد استخوان را پاک نمایند و بغایت خشک گردانند و دران تیرگی یا فساد نگذارند مگر بخراشند و نه رطوبت تا گر خشک کنند
و خصوصاً در سر بهر آنکه ملاست استخوان و رطوبت او یکی از اسباب منع نبات لحم بالای آنست و چون حک کنند و خشن نمایند آنچه بسوی آن آید از ماده که از آن
گوشت پیدا شود و انبات لحم کند و بدانند که گاهی دوای گوشت را در بدنی یا عضوی برویاند و در دیگر نرویاند و این بهر آنست که گاهی در بدنی تجفیف نماید
و در بدن دیگر تجفیف نکند بحسب دو مزاج دو بدن و گاهی افراط جلا در بدنی کند و در بدن دیگر زیاده نکند و ایضاً اصلاً جلا نکند اگر آن دو احتیاج باندک تجفیف
و باندک جلا هر دو مقدار بحسب بدن غیر متلقین باشد و تاثیر شئی مقدر مختلف بود در اشیائیکه متفق القدر در انفعال نباشند و هر مجفف که یبس او کمتر از
یبس بدنی باشد که علاج او بدان کرده شود آن نیز از انبات لحم قصر نماید بلکه واجب ست که یابس تر ازان باشد و لهذا اکثر انبات لحم نکند در ابدان یابسه
که از اعتدال در یبس تجاوز کرده باشند و تجربه او نیست که بدان معلوم کرده شود و آنچه از جفاف و وقوف و از انبات لحم بر استمرار و از توسخ بود پس اگر تجفیفی
بینند که با آن نخواهر روئید اندک ترطیب نمایند و اگر وسخ کند در دوای یابس افزایند و دوای مستمر در انبات لحم را بر قوت او گذارند و ایضاً گاهی بعض ابدان
مناسبت بعض ادویه غیر منطوق بعلت آن بود فلهذا واجب ست که ادویه شتی ضعیف و قوی مخلوط سازند و اما استعمال مراهم و حاجت بسوی آنها
دانسته اند و واجب نیست که از دوا اقتصار کنند بر تجفیف و ترطیب بلکه رعایت حرارت و برودت بحسب آنکه ذکر او سابق کرده ایم باید کرد الا مع مراعات
مقایسه میان حال قرحه و حال مزاج بدن زیرا که گاهی بدن رطب بود و قرحه یابس و گاهی بدن یابس باشد و قرحه رطب و گاهی هر دو رطب بود و گاهی هر دو





باستفراغ و جمع سر دو لب احتیاج زیاده بود و گاهی از دوختن و استعمال ضمادهای شارشه چاره نباشد خصوصاً اگر در گوشت نقصان واقع شود و جراحت واقع در طول کمتر محتاج بسوی این باشد

تدبیر جراحات ذی اورام و اوجاع

مثال این جراحات محتاج برفق بود و اعتقاد دارند که جراحت البته مندمل نشود تا ورم ساکن نگردد و این حاصل نشود مگر بدوائیکه دران تخفیف و تبرید در ابتدا وارخا بعد ازان بود و بالجمله درین علاج اورام استعمال نمایند و ازانچه درین خاص ست و مع عموم نفع او در هر عضو از سر تا قدم آنست که بگیرند انار شیرین و در شراب عفص پخته بر موضع بران ضماد کنند صاحب کامل گوید که ما اولاً ابتدا می کنیم بعلاج جراحات بسیطه پس گوئیم که هرگاه جراحت یک شق بغیر غور باشد و آن تازه بخون خود بود علاجش آنست که هر دو لب او را ضم و جمع کنند و میان هر دو لب از وقوع چیزی غریب مثل غبار و مو و روغن حذر نمایند و بهار بر فاده آن را بر بندند بانطور که دو رفاده بر هر دو پهلوی جرح از هر جانب یکی و دو رفاده از فوق و اسفل نهاده بر بندند پس اگر هر دو لب جرح بسوی جراب او بگشاید باید که ابتدا به بستن از هر دو طرف کنند تا بسوی وسط آنرا باز آرد و اگر یک لب او بیک جا شده باشد باید که ابتدا به بستن از همان جانب کنند که لب بران مایل کرده تا بسوی لب دیگر باز آید و اگر هر دو لب مجتمع و منضم نشوند باید که بدوزند و اگر جراحت بدوختن به هنگام وقوع جراحت در عرض بدن بود و هرگاه جراحت گرم شود بر رفاده با صندل سوده خشک نهاده بر موضع گل سرخ و صندلین و آب کاسنی و آب کشنیز تازه و مانند آن از اشیائیکه منع انصباب مواد کنند طلا نمایند و اما هرگاه جراحت را روز دوم یا سوم یابند و آن هنوز ریم نکرده باشد باید که هر دو لب او را بسترهٔ بعض بخارند تا آنکه خون آید بعد آن جمع کنند و بران رفاده بطوریکه مذکور شد بنهند و گاهی این جراحت اعنی بسیط به بستن صرف بهشود از روز اول اگر شدد بغیر آنکه احتیاج بدوا شود و اگر جراحت بزرگ بغیر غور باشد باید که بران این ذرور بپاشند صفت آن عنزروت دو درم صبر یکدرم افیون دشیا فیها پیشا هر واحد یکدرم مر دو درم الاخوین هر واحد نیم درم زعفران یکدانگ اسب این ادویه را کوفته بیخته وقت حاجت استعمال کنند و اگر جراحت غائر بود و ازان چیزی از گوشت ساقط شده باشد انضمام اجزای او بقعر ممکن نشود زیرا که بقای فضا دران لابدست و آن فضا محتاج بامتلای لحم بود و این بادویه باشد که با آن حبس و جلا بود تا یابس و رطوبت مجتمعه در قرحه را که مانع انبات لحم میباشد خشک کند و جلای او چرک را که دران باشد پاک کند و این بهر آنست که هر قرحه را لابدست که دران رطوبت و چرک مجتمع شود زیرا که فضلاتیکه در اعضا جمع میشود و آن فضول غذای اوست که دائم طبیعت آنرا دفع کند و آنرا از مسام بسوی جلد بیرون نماید پس آنچه ازان لطیف بود و فاشی گردد بتبخر و تحلل غیر محسوس خارج شود و آنچه غلیظ باشد ازان چرک شود که بر جلد بود و این هر دو فضله در قرحه باقی مانند بسبب ضعف عضو از اخراج آنها و لهذا قرحه در علاج خود بادویه محتاج بود که تجفیف و جلا هر دو کنند اما تجفیف بسبب زرداب و اما جلا و غسل بسبب چرک و سزاوار نیست که دوا شدید التجفیف باشد تا قرحه را ضعیف نکند و از انبات لحم آنرا منع کند لیکن میباید که تجفیف دوا بمقداری باشد که در قرحه زرداب و چرک باشد و آنچه این فعل کند کندر و صبر و زراوند و بیخ سوسن آسمانجونی و اقلیمیای نقره و توتیای کرمانی ست مساوی چون باریک سائیده در قرحه پاشند و اگر رطوبت و چرک در قرحه بسیار باشد باید که این ادویه را بالعسل لت شده مثل مرهم سازند و بر پارچه کتان طلا ساخته بر جراحات لزوم نمایند و آنچه درین باب نفع کند این دوا است صفت آن بگیرند صبر و کندر و عنزروت و دم الاخوین مساوی و باریک ساخته در جراحات بپاشند که این رطوبت را از قرحه فانی کند و گوشت برویاند و این مرهم در انبات لحم بسیار نافع ست صفت آن مرداسنگ باریک سوده یک اوقیه گرفته بران ربع رطل زیت الانفاق انداخته بپزند و حرکت دهند تا متصل گردد و بعده بران عنزروت و کندر و بیخ سوسن آسمانجونی هر واحد ده درم باریک سائیده اندازند و حل کنند تا غلیظ گردد و استعمال نمایند و آنچه بدان انتفاع یابند مرهم باسلیقون است و چون فصل تابستان شده باشد الحرارت نباشد و اگر قرحه غائر بود و دهن او فراخ نباشد باید که بر دهن جراحت پنبه کهنه و روغن گاو نهند و دران غسل داخل کنند یا دران ادویه منبت لحم بزراقه رسانند و اگر دهن جراحت فراخ بود و آن غائر باشد هر دو لب او با هم ضم کنند و بربندند لیکن شدید تر از لفافه او برباط نزد غور جراحت باشد و ارخای آن نزد دهن او بود تا فضول و زرداب بسوی دهن جراحت کشیده و ازان خارج شود و عضو را بشکلی دارند که دهن جراحت باسفل مائل گردد

تا زرداب ازان سیلان کند و اگر این در عضوی ممکن نبود و از جراحت زرداب بسیار آید چون آنرا از اسفل بسوی فوق فم جرح غمز کنند پس صواب آنست که جراحت را از اسفل موضع عضو نزد نهایت غور بشگافند تا ریم و زرداب ازان موضع سائل شود و اگر بشگاف تا موضع صحیح بکشایند بعد ازان علاج کنند صواب تر باشد و همچنین است در علاج او زرا میکه دران ماده حاصل شود و جاری میگردد چون بشگافند و آنچه دران از خون فاسد و ریم و دردی وغیره بود خارج کنند و پاک نمایند پس احتیاج بمنزله علاج جراحات غائر بود و آن آنست که از پنبه کهنه خوب پر کنند تا آنکه موضعی خالی نگذارند این در اول روز کنند بعده صبح بسوی آن نگاه کنند اگر پاک گردد در روغن گل با پنبه کهنه لازم گیرند و اگر غیر پاک بود در روغن گاو کهنه و پنبه کهنه لزوم نمایند و بدان چندان پر کنند که در جمیع تقعیر او برسد که این تنقیه قرحه کند و آنچه دران بود آنرا بخورد و آنچه درین بدان انتفاع یابند آنست که جراحت را بعد شگافتن بشویند و آنچه اندران باشد بیرون آرند بسرکه و شراب هر واحد ممزوج با العسل که این تجفیف و تنقیه جراحت کند و او این فعل بهر قرحه کند که دران زرداب باشد و تنقیه آن کند بعد ازان نظر کنند اگر قرحه از زرداب و چرک پاک شده باشد و از تپ و سائر اعراضیکه لاحق قروح بود سلیم باشد یک روز لزوم پنبه کهنه نمایند تا نشف کند و یک روز مرهم اسود معروف باسلیقون که این انبات لحم کند و فعل نیک کند و آنچه گوشت را بروید مانند شقائق النعمان است چون بسوزند و جراحت بدان پر کنند و فراسیون را چون بکوبند و بعسل سرشته بر جراحت مثل مرهم لزوم نمایند گوشت بروید و بسطح جلد برابر گردد و لیس باید که ادویه مدمل خاتم استعمال نمایند و این ادویه باید خشک تر از ادویه باشد که بدان علاج قرحه در انبات لحم کنند و لهذا اکثر ادویه مدمله قابض بود مثل مازو و شب و پوست انار و گاهی این فعل ادویه حاده کند چون ازان اندک استعمال کنند و از انجمله است که بگیرند اشنان فارسی یکجزو و اشخار نیم جزو و زنگار ربع جزو و باریک سائیده بر قرحه صبح و شام اندکی ازان بپاشند و هر روز یکبار پاک کنند و بران اندک دوا نهند و یا بگیرند مرداسنگ و برگ سوسن و بلیله و مازو هر واحد یکجزو و پوست انار و عروق هر واحد نیم جزو و همه را باریک ساخته بر قرحه بپاشند دیگر صبر و عروق و گلنار و مازو مر هر واحد یکجزو باریک سائیده بر قرحه بپاشند و علاج جراحات مرکبه در علاج قروح مسطور گردد جرجانی گوید که اگر جراحت شگاف راست و هموار بود و از گوشت آنجا نرفته باشد آنرا زود خشک ببندند و از طعامها و شیرینیها که خون در بدن زیاده کند پرهیز باید کرد تا جراحت آماس نکند و درست شود و بجز بستن بعلاجی دیگر حاجت نیاید و تدبیرهای دیگر که بجهت باز داشتن ورم باید کرد آنست که خرقه را بگلاب و سرکه تر کنند و بر گرد اگرد جراحت نهند و درین باب هیچ دوای نافع تر از انار میخوش که بشراب قابض پخته باشند نیست آنرا بگیرند و ضماد کنند آماس را باز دارد و هر آماسیکه از جراحت بود آنرا نیز سودمند بود و منفعت این تدبیر را آن وقت ظاهر شود که نظر کنند اگر فصد واجب گردد اول فصد کنند و خون بجانب مخالف کشند و اندک کم کنند و اگر مسهل مناسب بود بدهند و همه جراحتهای تازه را خشک ببندند و دو روز یا سه روز بسته دارند تا خون نکشاید و اگر بکشاید باز ببندند یکروز زیاد و روز دیگر بسته دارند تا محکم شود صواب باشد و اگر جراحت ناهموار باشد و بر غور او بند نیفتد باشد که حاجت آید که آنرا بشگافند پس علاج کنند و اگر اینچنین جراحت کهنه باشد علاج آن علاج قرحها باشد که جراحت عظیم بود و ضعف مجروح را بدن واجب گردد و اگر جراحت غائر بود و سر او تنگ باشد از بسته شدن سر او احتیاط کنند تا ریم در قعر او جمع نشود و این چنان بود که پاره پنبه کهنه بروغن گل یا بروغن زیت تر کنند و بر سر جراحت نهند و ادویه رویانند گوشت و مراهم که علاج بدان میکنند بفتیله فرو نهند و هر روز فتیله کوچک تر از سابق نهند و پنبه کهنه بروغن گاو تر کرده بر سر آن نهند اما اگر جراحت بر گوشت بود ادویه ازین جنس باید کرد و برگ صنوبر در سرکه ممزوج یا در شراب پخته و مازوی سبز و پوست انار و قلیمیای مغسول و بارتنگ خشک کرده و شادنج عدسی هر یک تنها یا آمیخته جراحتهای کوچک را گوشت برویاند و درست کند و بر بالای این ادویه و گرد اگرد جراحت برگ حماض و برگ کاهو و برگ عوسج و برگ علیق باید نهادن و اگر جراحت بزرگ بود و پنیر تر سودمند بود و پنیر که از ماست گرفته باشند نافع بود گیلانی گوید اعضائیکه قبول انجبار حقیقی کند غرض در علاج او حصول اتصال حقیقی است در اجزائیکه اتصال او تفرق نماید و این بچهار امر تمام شود یکی جمع چیزیکه متفرق گردد پس اگر این بدست سهل بود احتیاج بدوختن شود یا قطع جلد زائد یا انبات لحم و مانند آن از انچه در اجتماع این اجزا ازان چاره نباشد دوم حفظ این مجتمع تا مدتی که دران اتصال تمام شود و این بسکون و بستن بود چه حرکت مفرق است و گاهی بستن ترک میکنند و تدبیر بعض جراحات غائره و بجهت آنکه بستن در دیا انصباب خون بموضعی کند که ضرر او بیشتر بود چون ماده بسوی آن بریزد و درین هنگام جراحت را

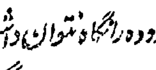
[illegible]

مکشوف گذارند ولیکن از نهادن پنبه و مانند آن بران چاره نباشد سوم منع از وقوع شیء غریب میان هر دو جزو و آن غریب آب باشد یا روغن یا مو
یا خون و مانند آن که آنجا بود و لهذا در علاج جمیع جراحات قطع سیلان واجب ست و این قطع گاهی در ابتدا واجب گردد چون خون صافی
یا مریض سخت ضعیف بود که بران از سیلان خون خوف سقوط قوت باشد و گاهی از اول امر واجب نشود بلکه سائل گردانند تا ریزه از ان از حدوث
ورم ایمن گردند اگر خوف حدوث آن باشد و قوت متحمل سیلان آنقدر باشد چهارم حفظ طبیعت آن عضو بر اعتدال آن و از انچه در حفظ طبیعت آن عضو
بدان احتیاج افتد تنقیه بدن ست تا در انجا فضول نشود که بسوی موضع تفرق بسبب ضعف او مندفع گردد اما امر غذا پس دران لابدست
از اعتبار چهار امر یکی آنکه قلیل التغذیه باشد مثل مزورات و دوم آنکه دران قوت مقاومت برای مزاج حاصل بود و سوم آنکه لین طبع باشد و چهارم آنکه
کم ترش یا بی ترشی بود و در جراحات باید که از آب محافظت نمایند و همچنین از هوای سرد و کذا از روغن حار و بارد لیکن گاهی بروغن گرم کرده حاجت افتد بنا بر
تسکین درد و تسییل دوا و ترقیق آن تا بقعر جراحت رسد و درین وقت باید که تسکین نمایند بتکمید از خرقه گرم کرده یا بزیت نیم گرم و غیر آن از روغنها و بران
قیروطی بزیت الانفاق یا بروغن آس و روغن گل باندکی فرفیون نهند و یا بران علک البطم با اندک زیت پاشند این ست آنچه اطبا گفته اند و اما روغن مرکب
که ما نسخه آن نوشته ایم و آنرا بروغن دیودار مسمی ساخته ایم آن روغنی ست که عدیل او نیست در اصلاح جراحات چه هر دوا و مرهم که در باب اصلاح جراحات
تام المنفعت باشد منفعت این روغن بسیار زیاده تر از ان بود باین وجه که آنچه دوای مذکور در هفته عمل کند این روغن در یک شب آن عمل کند و بر خلقی کثیر
تجربه آن کرده ایم و دوائی قریب بنفع او نیست مگر مرهم جدوار که نسخه آن نیز ما نوشته ایم و مفردات ادویه این هر دو قریب یکدیگر اند و بدانکه اگر طبیب با
بصیرت در صناعت او باشد و برین هر دو دوای مذکور ظفر یابد محتاج پرهیز قرب آب از جراحت و ترک استحمام نشود اما اولا بهر آنکه این هر دو موافق ترین
ادویه ایست که در جراحات استعمال نمایند پس میباید که بعد شگافتن جراحت نیز اینها را پر نمایند و مرهم موافق تر بود زیراکه با آن آب حمام ضرر نکند و این
هر دو دوا در جراحت غیر کهنه بیعدیل است و اگرچه نفع آنها در کهنه نیز بسیارست مگر آنکه عضو مشرف بتآکل باشد که دران هنگام این هر دو دوا استعمال نمایند
تا آنکه گوشت بمراهم حاده مثل مرهم زنگار و مثل مرهم رسل زائل شود و اما ثانیا بهر آنکه جراحات باین هر دو دوا مندمل شود قبل ازانکه مریض بترک حمام حمیه نکند
بهر آنکه این در دو سه روز اندمال جراحات میکنند و سوای ازین روغن و مرهم مذکور چون بر جراحات استعمال کنند و آن تازه بود و زمانه بسیار بران گذشته باشد
این هر دو جراحات را از تورم و از تغیر رنگ او باز دارد و اما اگر در جراحت ورم حادث شود ایضا آن هر دو نافع بود اگر گرم کنند و بران استعمال نمایند و انفع
ازین هر دو ادویه مفرده اینهاست چون جمع کنند و باریک سازند و جراحت را نیکوی گرم نمایند پس بران بپاشند و بربندند که زین ورم را دور کند و رطوبات
او را نشف نماید و اگر دران آب یا رطوبتی دیگر داخل شده باشد نشف و تجفیف او کند و با وجود این هر دو حاجت بدیگر دوا نشود و از من یاد دارند که روغن دیودار
و مرهم جدوار که از تالیفات ماست از بهترین ادویه مستعمله است برای التحام جراحات و اندمال و ختم آنها و منع سیلان خون از ان و منع ریم و منع تورم
و ازاله آن و غیر ذلک درین هر دو غنا از غیر آنهاست **انطاکی** گوید که جراحت اگر بسیط باشد خلو عضو از عوارض مثل اورام و انصباب مواد بود پس
اگر تازه باشد در علاج او کفایت کند بازاوردن اطراف او بنوعیکه بسا بر ملتقی شود و آنرا بدو یا سه رفاده بر بندند و بر باط دو سر متوسط ببندند و اگر خالی
از عوارض مذکوره تقادم کند بر تدبیریکه مذکور شد خراشیدن جراحت افزایند تا تازه گردد و بالتحام هر دو طرف آن جهد نمایند که مقعر او نیز ملتحم گردد و اگر
التحام او بربط ممکن نبود چنانچه در عرض واقع شود بسوزن بدوزند و هرگاه تقعیر او از التحام بسبب غور او ممتنع گردد از اسفل ببندند و دران آنچه مسدد التحام
باشد مثل صبر و مرداسنگ و دم الاخوین و مر و انزروت و کندر بپاشند و اگر جراحت مرکب باشد علاج عوارض با وجود آن کنند پس نزلات و اورام را بمرو انواع
صندل و آب کاسنی منع کنند و در زمانه انتظار اندمال از تناول چیزیکه مولد خون بسیار باشد مثل گوشت و شیرین منع نمایند مگر با یبوست و هرگاه سفیدی
جراحت و مواد او غلبه کند مجروح مثل خربزه و شیر بخورد و یا مائل به تیرگی شود پس مثل باقلا خورد و اگر سرخی باشد مثل لحم بقر و یا سرخی رقیق شود مثل
گوشت میش بخورد و مثل این موجب فضل طبیب شود و حیله کنند در انچه زرداب و ریم دران پیدا کند باین طور که ربط او از اسفل محکم کنند و از نزد دهن او

۱۵ بهر آنکه حصول اتصال باین عمل ممکن نیست ۱۲ منه ظله
۱۶ چه اگر از ان ضعیف گردد قوت باعلاج تفرق وفا نکند ۱۲ منه ظله
۱۷ زیرا که ترشی مفسد جراحت و عفونت آورنده است ۱۲ منه ظله
۱۸ چه آب سردی و ترشی آرد و گرمی ارخا نماید پس متعفن گرداند ۱۲ منه ظله
۱۹ زیرا که ربط اقوی در منع ورم از نشستن منع التحام نماید و نیز ورم کند ۱۲ منه ظله

فرو سیمولیا قولان که از اسرار مجربه است جراحات مزمنه را و جراحت اندمال نیابد و سلع تحلیل کند گل ارمنی گل سرخ هر واحد دو ثلث مثقال حفت ابوط یک مثقال مر ساییده یک نیم درم کندر دو درم گلنار سه مثقال و تجربه رسیده که شادنج گوشت زائد را بخورد و صحیح را بر ویاند و برای جراحت عمیقه زراوند طویل و کرسنه بعسل مجرب است و برای قروح حاره و جراحات تازه و قطع خون و تسکین درد آن کافور با ادویه مناسبه مجرب است و علاج جراحات اسلحه مسمومه جاذب سم است باد ویه جاذبه که در سموم یاد کرده شد باید و منع اندمال آن و شرب فادزهر و تریاق و مفتاح الین عجیب است و شستن آن با سرکه و انجیر و ترک نهادن مجاجم و ماهی شگافته یا ماکیان شگافته

علاج جراحت البطن که آنرا جائفه نامند

اگر جراحت بجوف رسیده باشد هرگاه زخم بر شکم رسد روده و ثرب بیرون آمده باشد باید که بزودی اندرون سو بازگردانند و جلد شکم بدوزند و اگر دیر شود و از ملاقات سردی هوا روده منتفخ گردد و اندر نرود باید که بشراب گرم آنرا بشویند یا اسفنج در شراب گرم ترکرده گرد روده کنند تا نفخ او زائل شود و بآب کشنیز و صندل و آلی او سرد نمایند پس دستها و پایها گرفته بردارند چنانچه پشت او خم شود و روده اندر رود و اگر خود بخود نرود از دست بملایمت اعانت کنند و با پیاز و روغن دشتید مرسه بهم سوده بر امعا بمالند که از بوی آن اندرون رود و اگر نگسها را در هر دو دست بالیده و دستها نزدیک روده برند نیز از بوی این اندرون میرود و مجرب است جرجانی گوید غشائیکه بعربی مراق البطن گویند چون بشگافد روده بیرون افتد پس اگر جراحت کوچک بود روده بجای خود باز نرود علاجش دو گونه بود یکی تحلیل نفخ باین تدبیر که اسفنج بآب گرم تر کنند و بفشارند تا آب برود و گرمی دران بماند و بدین اسفنج تکمید کنند تا باد بدان حرارت تحلیل شود و تکمید بشراب قابض گرم کرده محلل تر بود و این شراب قوی و سیاه رنگ باید دوم آنکه اگر باد باین تدبیر تحلیل نپذیرد جراحت را فراخ باید کرد و روده را بجای او باز باید برد پس بدوزند و دوختن چنان باید کرد دوری و نزدیکی زخم سوزنها معتدل بود نه بس فراخ باشد تا روده را نگاه نتوان داشت و نه بسیار تنگ تا زخم سوزن در هم شکافد و صفاق اندرونی را با مراق البطن متصل ساخته نگاهدارند و زخم سوزن اول برلب جراحت مراق زنند و اندرون آن گذرانند پس همه لب صفاق بهم بگیرند و سوزن بازگردانند دیگر لب مراق بگذرانند چنانکه بن سوزن بسوی خویش دارند تا بهمین سان همه جراحت دوخته شود و اگر جراحت بزرگ بود کسی دیگر لبهای جراحت گرفته نگاه دارد دانا که بدوزنده باز گذارد تا او بدوزد و بستن جراحت را رفاده سه تو باید بر شکل سه سو چنانکه جراحت خطی مستقیم بود دو رفاده یکی از این سو بود و یکی سوی خط تا لبهای جراحت را نیک فراهم گیرد و برین شکل  رفاده بر رخ جراحت نهند و مجروح را بشکلی خوابانند که گرانی رود ها از جانب جراحت دور باشد مثلاً اگر جراحت بر جانب راست بود میل او بجانب چپ باید کرد و اگر بر جانب چپ بود میل بجانب راست باید و اگر جراحت باسفل شکم بود سینه او پست تر باید و اگر بفوق باشد سینه او بلند تر باید تا گرانی روده از موضع جراحت دور بود و اول بدوای رویانندهٔ گوشت بپاشند پس جراحت را بربندند و چون جراحت بسته باشند پارهٔ نمد مرغزی بزیت گرم کرده تر کنند و بر بغل و بن ران او نهند و حقنه لین از لعابها و روغنها ساخته بعمل آرند و اگر جراحت بر روده رسیده باشد حقنه بشراب سیاه قابض نیم گرم کنند اما اگر جراحت بر رودهٔ صائم افتاده باشد علاج سود ندارد و امید درست شدن نباشد و اگر بر روده های سفلی افتاده باشد علاج توان کرد و اگر ثرب بیرون آمده باشد در حال که هوا بدان رسد از طبیعت خویش بگردد و متغیر گردد و اگر بجایش باز نهند بوسیده شود بدین سبب اطبا هرچه ازان بیرون آمده باشد ببرند و جدا کنند باحتیاط تمام و بجای او باز نهند که مضرتها ازان تولد نکند شیخ الرئیس و گیلانی می نویسند که غرض در شق باطن احشا اینست که ملتحم سازند و نگذارند که خون در باطن منجمد گردد و منع نزف الدم نمایند و ادویه نافعه در هر دو غرض اول اعنی التحام جراحت و عدم ترک خون برای انجماد مثل عدس بزرگ است چون در سرکه بپزند و بهتر آنست که باستعمال او مبادرت نکنند و از اشیای ترش لاسیما از سرکه و آنچه دران قوت او باشد احتراز نمایند و یا قنطوریون غلیظ یکدرم بخورند و بولس گفته که قنطوریون دقیق را تجربه کردم دوای عجیب یافتم و بعد این در مرتبه دوائی ست که آنرا سمقرطون نامند پس بیخ سوسن پس آرد کرسنه است و گل مختوم برای التحام و منع انجماد خون غنای عظیم است و اما آنچه برای منع نزف بیاشامند مثل بکاینج و انگ بزرالبنج با رالعسل است و سائر ادویهٔ مذکوره در منع نزف الدم و نفث آن و اما جرح و شق ظاهر پس عالی گفته که هرگاه مراق البطن بشگافد حتی که بعض امعا بیرون آید باید که کیفیت ضم کردن آن معلوم کنند و اگر قدری از ثرب بیرون آید پس احتیاج بدانستن ربط به باط جست یا

و دوختن جراحت یا نه وکیفیت طریق دوختن افتد و جالینوس در تشریح مراق ذکر کرده که موضع خصرین اگرچه کا فد در خطر کمتر از موضع بهره باشد و بهره وسط
بدن است و خصرین از هر دو جانب است و چپ بعد چهار انگشت از بهره پس اگر جراحت عظیم بود چند امعا بیرون آید و ادخال آن نهایت صعب تر و عسر باشد و اما در جراحات
صغار اگر مبادرت بادخال روده فی الحال نکنند منتفخ و سطبر شود و از ان خرق در اخل نشود و لهذا اسلم جراحات واقع بمراق خارج آنست که معتدل العظم باشد و گفته که این
جراحات محتاج بچند چیز است اول آنکه روده بیرون آمده در امو ضعیکه برای خاص است باز گردانند دوم آنکه بدوزند سوم آنکه بران دوای موافق نهند چهارم آنکه
جهد کنند تا کدام عضو را از اعضای شریفه بسبب آن خطر بهم نرسد و اگر هوا سرد باشد مجروح را در حمام داخل کنند و دست و پای او گرفته بردارند تا روده داخل شود و من
بیان میکنم برای طبیب بهتر طریق دوختن جراحت شکم پس گویم که هرگاه امری باشد که بسوی آن احتیاج اتصال میان صفاق و مراق بود باید که طبیب ابتدا کند
و سوزن را در جلد از خارج بسوی داخل درآرد و هرگاه سوزن در جلد و در عضله که بر استقامت در طول بدن رفته نافذ شود کناره صفاق را درین جانب ترک
نماید و دران سوزن داخل نکند و سوزن را در کناره دیگر از داخل بسوی خارج نافذ کند و هرگاه دران نافذ نماید بار دیگر آنرا در نفس این کناره از مراق واز خارج
بسوی داخل نافذ کند و کناره صفاق که درینجانب است بگذارد و سوزن را در کناره دیگر از داخل بسوی خارج نافذ نماید و آنرا مع النفاذ او در صفاق در کناره
مراق که در ناحیه او ست نافذ کند تا دران همه نافذ شود بعده ابتدا ایضاً از نفس اینجانب کند مع کناره که از صفاق در جانب دیگر بسوی خارج است
بدوزد و سوزن را از جلد که قریب او ست بیرون آرد بعده سوزن را درین جلد باز گرداند و کناره صفاق که در جانب دیگر است مع این کناره از مراق بدوزد
و آنرا از جلد که در ناحیه او ست خارج کند پس این را مرة بعد اخری بعمل آرد تا آنکه همه جراحت دوخته شود بر همین مثال و رشته در نرمی و سختی معتدل باشد
و هرگاه روده اندر رود و بوضع طبیعی خود عود کند تدبیر ش بچیزیکه بدان تدبیر جراحات ظاهری کنند باید کرد و هرگاه در روده نافذ ثفل نافذ گردد تدبیر اولیین
آن ثفل است اگر خشک شده باشد و آن مثل ریختن آب گرم بران و مانند آنست بعده با انگشتها از موضع دیگر آن ثفل را غمز کنند بسوی اسفل از موضع
جراحت و مریض بر پشت خوابیده بود و همچنین کنند تا آنکه بعض ثفل رجوع کند بعده به آب گرم نطول کنند و همیسان عمل نمایند تا همه آنچه خارج شده رجوع
کند و اگر رجوع نکند و از احتباس او بر مریض خوف باشد از شگافتن ما فوق او و غمز چاره نباشد تا ثفل رجوع کند اگر ممکن بود و مهما امکن جراحت را وسیع
نکنند الا بقدریکه بسوی آن اضطرار بود و بعده تدبیر جراحت ظاهری کنند و بقراط گفته که چون ثرب از شکم در جراحت او خارج شود لا بد متعفن گردد و آنچه
ازان بیرون آید و اگرچه زمانه اندک لبث کرده باشد پس بضرورت واجب است که ما فوق او از جلد قطع کنند و شق نمایند و بقدریکه از ثرب متعفن شده
قطع نمایند و آنچه ازان غیر متعفن باقی ماند در جوف داخل کنند پس بدوزند و اندمال نمایند و یا با دوخت مندمل سازند موافق حال و ثرب را سرعت تعفن
شدید تر از روده و جگر است بالجمله واجب است که در دخول او تاخیر نکنند و اگر تاخیر شود و ثرب سیاه یا سبز شود واجب است که آنچه ازان متعفن شده باشد
قطع کنند بعد بستن اطراف عروق با بریشم و یا بگیرند مو بزرگ و بر اطراف مضموم از هر دو جانب قطع بچسپانند بعده از مقراض ببرند بنوعیکه سر آنها انجا
باقی ماند و بعد ازان آنچه قطع کردن او از ثرب مناسب بود آنرا قطع نمایند و باقی را داخل کرده بدوزند چنانچه مذکور شد و تضمید او بصوف مبلول
در شراب کهنه عفص نیمگرم بر آتش کرده بروغن گل نیمگرم باید کرد و بعده مریض را اشربه قاطع خون مثل شربت عناب و بارتنگ و عصی الراعی دهند و بروغن گل
نیمگرم یا شراب عفص کهنه حقنه کنند و نزد من اولی آنست که بخیاطت معروفه یا بسر مورچه بدوزند بعده حواشی جراحت بروغن دیودار و مرهم جدوار پر کنند که این
هر دو آنرا درست کند باذن الله تعالی و اگر جراحت در بهره واقع شود دران خطر بیشتر است و دوختن او نیز دشوار تر و اگر در اسفل معده افتد صحت او
ممکن است و اگر در فم آن واقع گردد البته صحت نیابد و اگر در روده کبد افتد درستی او ممکن بود و اگر در جرم آن باشد آن به نشود باقی همان است که سابق مسطور شد

علاج جراحت راس

جراحتی که بر سر افتد و ازان استخوان سر نیز شکسته گردد آنرا شجه نامند و جمع او شجاج است پس اگر استخوان سر شکسته نباشد در و لحم که از صیر ورم
و کنند رداق قیا دوم الاخوین ساخته باشد بپاشند و اگر استخوان شکسته باشد واجب است که ریزه های او بیرون کنند بعده مراهم به سازند و در و ر مذکور با وجود

الحام جبر عظام هم میناید مجوسی گوید که اگر جراحت در سر باشد و تا زیر قحف نرسیده باشد این دوا استعمال کنند بگیرند روغن گل ده درم موم سه درم و بگدازند
و بران صبر و مر و اقاقیا و دم الاخوین باریک سوده اندازند و مرهم ساخته استعمال نمایند شیخ میفرماید که تدبیر استخوان در جراحت شجاج و آنچه از اعراض مخوفه
او عارض شود در باب کسر عظام و جبر گفته آید و اما ملحمات قروح او که خارج از سمحاق باشد ادنی دوای مجفف خفیف آنرا کفایت باشد پس دوای آس مرتب از صبر
و مر و کندر و دم الاخوین بران پاشند و همچنین ادویه خفیفه از آنچه در علاج جراحت مذکور شد و اگر دریجا سیلان خون باشد علاج بادویه نمایند که در باب نزف الدم مذکور
و لازم است که صاحب او را دماغ ناکیان بریان کرده آنچه ممکن باشد بخورانند بهر آنکه حسب گواهی قومی او مقوی دماغ و حابس نزف الدم است و اگر چه درین را
دیگر است و همچنین کباب انار میخوش و تضمید بعضی المراعی کنند و از ادویه جیده برای جراحت و خون اینست که بگیرند خمیر ترش خشک و سائیده بران باشند و تر کنند و همچنین
پست جو با پودینه کوفتگی سر را نافع بود و سائر تدبیر از باب عظام بر گیرند گیلانی گوید که در شجه باید که اولا آنرا بچیزی نا لص مثل شراب سرکه و ملح بشویند بعده اشیائیکه
ادمال جراحت نماید مثل مراهم و سمه ولینه از مراهم ابیض استعمال کنند و این دوا منفعت عظیم کند بگیرند سفیداب یک جزو شیح یکجز و روغن مورد بقدر کفایت پس
شیح را بآب بسایند و با آن سفیداب آمیزند و بران روغن مورد ریخته استعمال کنند یا خوب شسته بروغن و با آن قشور مس آمیخته بروغن مورد سوده استعمال نمایند
و گل قیمولیا و مرداسنگ بشراب و روغن خروع و روغن آس بسایند و استعمال کنند صفت دوائیکه سح و شجه و جراحات مزمنه در لحوم مشائخ و لحوم
لینه را نفع کند بگیرند مرداسنگ ذهبی هشت درم موم ده درم صمغ صنوبر ده درم زیت بقدر رطل و نیم مرداسنگ را با زیت بپزند بعده باقی ادویه بران
انداخته بچیزی عریض حرکت دهند و در صلایه بالند پس استعمال کنند و سزاوار نیست که جلد از جراحات قطع کنند بلکه می باید که بشگافند و دوا بران نهند که آن
دران هنگام بچسپد و اگر چه سیاه شود و اما اگر لحم با نشاید اندمال او دشوار گردد زیرا که جرح را لذع عارض شود از اشیائیکه نزد تنقیه مس او کنند و هرگاه بر جراحت
افتد و بنواحی دماغ و غشاء رسد مبادرت بادویه مدمل و ملحم نشاید بهر آنکه اگر چنین کنند بر مریض هلاکت آرند لیکن دران پشم پاره بزیت تر کرده تا سه روز بدارند
تا از ورم و تشنج ایمن گردد بعد از ان مراهم و ذرورات ملحمه مثل ذرور معمول از مر و صبر و کندر و مرهم اسود و مانند آن استعمال نمایند و اگر زراوند سوده بشراب
و عسل بپزند تا غلیظ گردد و بر خرقه مالیده بر جراحت نهند جراحات سر را نافع بود و با زرنگ خشک بروغن مصطگی یا روغن مورد مرهم کرده نیز سود دارد طبری
گوید که جمیع جراحات که در سر واقع شود شش نوع است و آن در علاج امراض راس از ضربه و سقطه و تفرق اتصال مذکور شد و درینجا مع علاج هر واحد از ان مسطور میشود

اول قاشره

و آن جراحتی است که از جلد تجاوز نکند و علاجش اینست که اگر عظیم متباعد باشد دهن او کشاده گردد و میان هر دو لب او کبیر شود بر فاده با ضم نمایند اگر
این ممکن بود الا بدوزند و طریق دوختن آنست که اول نفوذ سوزن از جلد اعلی بسوی جلد اسفل بتوریب باشد و نفوذ دیگر از جلد سفلی بسوی جلد علیا مستقل
برای نفوذ اولی بود و سوم نفوذ در هر دو جلد مستقیم از فوق بسوی اسفل باشد بعد از ان بران این ذرور بپاشند دم الاخوین اقاقیا عصاره لحیة التیس صمغ انجره
صمغ صنوبر و مر و کندر مساوی الطول بران باشند و بالایش این مرهم نهند بگیرند موم روغن بروغن گل بعده بران بر آتش اندک زفت خوشبو و مرداسنگ
سوده اندازند و حرکت دهند تا بجوش آید بعده از آتش فرود آورده و همواره حرکت دهند تا آنکه سرد گردد و جالینوس این مرهم را مرهم خیاطت نامیده

دوم ملحمه

و ادوای است که در جلد مع لحم افتاد و دوای این همان است که گذشت غیر آنکه گاهی محتاج بدوختن نبود و چون احتیاج بدان نباشد علاج بمراهم ملحمه معمول
و مصموغ سازند اگر مزاج مریض گرم نباشد و صداع بدان هیجان نکند و الا و ران سوای مرهم ابیض معروف بکافوری مغسول استعمال نکنند دا و آن مرهمیست که سابق
ذکر کردیم سوای آنکه او را بآب بشویند بعد از آنکه در هاون اندازند تا آنکه مغسول گردد و سفید شود و چون سفید شد و رنگ او نیک گردد و در قوام مسکه شود اندک کافور بر
بران اندازند و بحسب تغیر جراحت تغیر علاج بود زیرا که جراحت گاهی سخت شود و دوا قبول نکند و نگه از دو گاهی رطب گردد و مراهم سیلان نماید و آنرا قبول نکند
و گاهی خشک گردد تا آنکه شکل جلد مد بوغ شود و گاهی لب جراحت متفرق گردد پس محتاج بقطع آن از آهن یا بادویه حاده شود تا آنرا بخورد

سوم موضحه

و این آنست که غشا قطع شود و تا استخوان رسد و استخوان مکشوف گردد تا بحس درآید و علاج این در اکثر حفاظت او از هواست تا تشنج روی نه دهد که مهلک پیدا نشود و آنرا ابن بیطار در روغن گاو کهنه و مانند آن بپوشند و واجب است که در جراحت تامل نمایند اگر موضحه باشد رعایت آن کنند که تشنج نیفتد پس اگر متشنج شود صحت ممتنع گردد و چون تشنج شود سبیل او آن است که علاج این مرهم غسل نمایند بگیرند تخم انگور سوخته و مرداسنگ و سفیداب هر واحد یک درم بعده موم روغن در روغن زیت ساخته این ادویه بران اندازند و از آتش فرود آورده اندک غسل سفید بران ریزند و حل کنند تا مخلوط گردد و اندک ازان بستر تا شق گرفته برکنند و دست بهم مرج کنند تا نرم شود بعده بران جراحت که متشنج گردد بنهند که آنرا جلا دهد بعده بهم موافق رد کنند و بهترین مراهم برای این جراحت چون موضحه باشد مرهم لینه است که از شحوم و مرداسنگ و سفیداب سازند و معالج جهد نماید که جراحت ختم نکنند تا آنکه بر استخوان لحم قوی ملتزق بالعظم بروید تا رسیم اسراف نماید و در تجفف و جلد حاصل نشود و اگر نبات لحم ممتنع گردد لازم است که تامل نمایند تا استخوان بسیار صلب نشود تا آنکه مثل آبگینه گردد و یا سبز و سیاه سود پس اگر چیزی ازینها باشد باید که خراشند و معمول از آهن بسیار تیز شکلی که جراحت آن شکل را واجب کند بخراشند که چون آنرا بخراشند گوشت بسهولت بروید

چهارم هاشمه

و او آنست که چون جراحت بر سر افتد استخوان تحت شکسته گردد و بغشا مضرت نرساند پس اگر اجزای استخوان متفرق نشود سبیل وی آنست که اگر ممکن بود آنرا قائم و مستوی کنند طلا چنانکه در موضحه گذشت باید کرد و باید که موضع استخوان را ابزرا و نار طویل و مدحرج باریک کوفته بآب سرشته ضماد کنند بعده علاج کنند بمر و کندر مساوی باریک سوده بعسل و شراب مطبوخ منعقد سرشته بفتیله آلوده بعد ازان بمراهم علاج کنند

پنجم ناقله

و او آنست که استخوان از موضع خود نقل کند و خارج گردد اندک یا بسیار و سبیل این آنست که از ریزه استخوان نگذارند اگرچه کم و کوچک باشد جراحت را از استخوان پاک نمایند بهر آنکه اگر دران قدری از ریزه استخوان باقی ماند التحام را منع کند بعده بمراهم رویاننده گوشت علاج کنند و غذای مریض کله پاچه و عضله لحم سازند و حفظ مزاج او نمایند و مراهم او را بحسب وجوب صورت جراحت و تغیر آن تبدیل کنند

ششم مامومه

و آن جراحتی است که بام الدماغ رسد و این غشای رقیق است که بر دماغ پیچیده و لازم است که از هوا حفاظت نمایند و معالج از رسیدن مبضع یا انگشت او ام الدماغ را حذر کند بهر آنکه اگر مبضع بدان رسد بران خوف هلاکت بود و اگر هوا برسد خوف تشنج و جنون بران باشد و از افتادن چیزی از روغن در اوائل امر او اندر نفس جراحت اجتناب نمایند و علاجش بعلاج ناقله کنند با تمام لطف و خیالت و کمتر دیدم کسی را که جراحت از تحفظ تجاوز کرده حتی که دماغ او کشاده شده و زنده ماند و ممتنع نیست که به شود پس هرگاه طبیعت بران لحم و شدی نسیج نماید جزو منکشف از دماغ بپوشد از صحت نزدیک باشند و ایضا طبیب را واجب است که با آله بر دماغ او یا بر گوشت رویده بران غمز نکند بهر آنکه گاهی صاحب جراحت هلاک شود و این بدترین انواع جراحات مذکوره است

جراحت عصب و عضله

جمعی می گویند که تفرق واقع در عصب اگر در طول او باشد آنرا شق گویند اگر کثیر العدد باشد و شدخ نامند اگر همچنین باشد و اگر در عرض او بود آنرا بتر گویند و گیلانی گوید که رض و فسخ بیک معنی وارد و آن تفرق اتصال واقع در طول عضله است و مع ذلک کثیر الاجزا و فاشی و غائر بود و بدانند که عصب بسبب کثرت حس و شدت اتصال او بدماغ از تفرق و جراحات اوجاع شدید و آلام عظیم واقع شود و گاهی با آن اختلاط عقل و تشنج بود و جراحت واقع در طول عصب سالم تر از آن باشد که در عرض واقع شود و تشنج میفرماید که چون عضله را فسخ عارض شود بدان سبب میان اجزای او تمدد بسیار از تفرق اتصال عارض گردد و لامحاله بسوی آن خون بسیار ریزد و این ضرور ورم پیدا کند و کمتر احوال او آنست که دران خون مجتمع شود و متعفن گردد بهر آنکه اکثر آنچه رجای تحلل او کرده شود و از منافسی بود که بضغط واقع از فسخ

درخارج و بضغط واقع از ورم در رو داخل تنگ شده و لهذا اگر تدارک این امر دران کرده نشود مؤدی بفساد عضو گردد و گاهی تابع فسخ و سقطه و صدمه غده
گردد پس مبادرت بعلاج او واجب بود تا سرطان نشود و لازم نیست که در تهاک اطراف عضله باعاده اتصال ایشان منقطع مشغول شوند بلکه به تسکین درد بپردازند و جرجانی گوید
که در جراحت عصب بسیار باشد که بدون تقدم الم تشنج افتد بسبب ظهور ورم عظیم در عصب یا در عضله و ورم عصب از تپ خالی نباشد و گاه باشد که در غیر موضع
جراحت آماس پدید آید و تشنگی غالب شود و دهان خشک گردد و بیخوابی رنج دهد و حال جراحتها که بر اوتار بود و بر عضله افتد همین باشد خاصةً اگر بر وتر الا که
بسر عضله پیوسته است افتاده باشد و باید دانست که عصب زود عفونت پذیرد بهر آنکه جوهر عصب مخلوق از رطوبت جامد است که برودت آنرا منعقد
ساخته و هر جوهریکه برین حال بود بهر حرارتی و رطوبتی غریب که بدو رسد بسرعت عفن گردد بنا بر آنکه بدان پخته شود و بدین سبب آب سرد و گرم آنرا ضرر
دارد و از آب سرد تشنج کند و از آب گرم عفن گردد و روغن هم زیان دارد لیکن گاه باشد که بروغن گرم کرده حاجت آید از بهر دو کار یکے آنکه درد
بنشاند و دوم آنکه ادویه را رقیق کند و بقعر جراحت رساند لیکن چون یبوست ادویه با رطوبت روغن برابری کند مضرت روغن ظاهر نشود و گاهے عصب
مجروح ورمی کند که ظهور او بطی تر باشد و همچنین نضج او و قبول او برای علاج بطی بود و گاهی عصب متقرح گردد بقروحیکه التحام و نضج او بطی باشد
و هر جراحتیکه در عصب افتد یا نخس بود یا شق و شق یا با انکشاف عصب باشد یا بغیر انکشاف و هر واحد ازین در طول بود یا در عرض پس لیف صحیح از مجاورت
مقطوع متألم شود و بدان متادی شود و آن مودی بدماغ گردد و در تشنج و امراض عظیم اندازد و ایضاً درین هنگام بدان مضطر گردند که عضوی مجروح را
از تن جدا باید کرد تا از آفتها خلاص یابد و جراحت غشا سلیم تر از جراحت اوتار و اعصاب بود بهر آنکه غشا طاقت دوختن دارد و بدانند که جراحت
اوتار و عصبها و آماس و درد آنرا ادویه لطیف باید و گرم و خشک معتدل در گرمی و خشکی تا گرمی آنرا نسوزد و نه خشکی آن اورا خشک کند و باید که دران
قوت جاذبه باشد و از قوت قابضه باید که خالی بود خاصةً در اول علاج و در آخر دوای قابض که دران قوت جلا باشد چون روی سوخته و توبال مس
و مانند آن استعمال کردن روا باشد و روی سوخته دوائیست که جوهر او ثقیل است و لطافت دران بسرکه پدید آید اگر آنرا درین بسایند و سرکه حرارتے
لطیف را که در جوهر چیزهاے غلیظ بود ظاهر کند و آنرا لطیف گرداند و قوت آنرا بموضع مرض رساند و اگر چیزے سخت گرم بود گرمی آنرا بشکنند و معتدل
گردانند تا گرم کردن آن باعتدال بود و خشک کردن آن تمام بود و اگر عصب برهنه شده باشد هیچ چیزیکه دران تیزی باشد تحمل آن نکند و مضرت او
دران بزرگ بود و همچنین ادویه که بالفعل سرد بود تحمل آن نکرد و نیم گرم کرده باید چنانکه بگرمی گراید علاج در قطع عصب و عضله باید که از هوای سرد
و آب گرم محفوظ دارند و دو سه روز آن عضو را در روغن زیت نیم گرم غرق کنند تا از حدوث ورم ایمن مانند بعد آن روغن گل و روغن مورد باندک فرفیون
بمالند و اگر روغن زیتون بدست آید بهتر بود و از شرب آب سرد حذر کنند و اگر تشنج حادث شود عصب را قطع کنند و بروغن داغ دهند صاحب کامل
گوید که هر گاه جراحت بعصب یا قریب ازان واقع شود باید که بالحام او نپردازند تا آنکه بران چند روز بگذرد و از حدوث ورم ایمن گردد چه هر گاه
بعصب ورم حادث شود از تشنج امن نباشد و آن تشنج تا دماغ رسد و مریض هلاک شود و آنچه در امر آن بعمل آوردن سزاوار بود دائیست که بران ادویه
مفتحه نهند و عضو را بروغن گاو و زیت و روغن بنفشه نیم گرم دو روز غرق دارند و از ابریشم پاره در زیت گرم تر کرده دو یا سه روز تکمید نمایند
و چیزے از آب یا دوائیکه در آب حل کرده باشند قریب عضو نه برند و اگر برای تکمید زیت را باندکے سرکه آمیزند بهتر بود و هر گاه دو یا سه روز
بگذرد و درد ساکن شود و از حدوث ورم امن گردد دران هنگام علاج بدوای ملحم کنند و اما هر گاه بعصب نخس از چیزے تیز باریک
مستطیل جوال دوز واقع شود در علاج او بادویه قوی تر و شدید تر در حدت احتیاج افتد تا قوت او ضعیف نفوذ او در جلد و
مصیر او بموضع عصب نشود و دوائیکه این فعل کند مرهم فرفیون است صفت آن زیت الانفاق ده درم موم سرخ دو درم
و نیم بگدازند و بران فرفیون نو یک درم انداخته مرهم سازند و اگر فرفیون کهنه باشد باید که در مقدار او بحسب کهنگی او افزایند و فرفیون
بسیار کهنه استعمال نباید کرد و این دوا جید است و هر گاه در عضویکه دران عصب است ورم حار قوی الحرارت عارض شود باید که ادویه

معمول است که مثل این دوا استعمال کنند صفت آن فلفل دارفلفل چهار درم زاج چهار درم توبال مس دوازده درم قنبیل پنج درم و نیم قشار کندر هشت درم مقل هشت درم و نیم زنجار هشت درم و نیم زفت مثل این سرکه کهنه یک رطل و دو دانق به پارند در سرکه چند روز متواتر بسایند و گداخته را گرد فته در روغن زیت انداخته حل کنند تا هموار گردد و گرم با جست بر عضو طلا کنند و بالاتر از پشم بنیم سرکه زیت تر کرده نهند و سزاوار نیست که قریب اعضا بکر دران جراحت باشد چیزی از ادویه بارده کنند و هرگاه تشنج از جراحت عصب عارض شود و مبادرت بقطع عصب متشنج کنند تا تشنج او بسوی دماغ نرسد و مریض هلاک شود پس نفع نیست بر روغن بنفشه و مانند آن یا کیان گداخته بمالند شیخ الرئیس میفرماید که در تشنج و هتک در اکثر احوال از فصد چاره نباشد بلکه ارباب صناعت مبادرت بدان میکنند و اگرچه بدن نقی باشد و بعد فصد مبادرت با ضمده مانعه مواد و مقوی عضو کنند و منع او به تبرید و قبض بوده باشد یا بیکی ازین هر دو و اگر امر غیر قوی باشد و اگر درین تاخیر شود و خون تحلیل تفرق مبادرت کنند و خوف آفات مذکوره باشد در علاج اوائل استخراج آن خون چاره نباشد تا عود اتصال را بسوی حال او مانع نگردد پس اگر ممکن بود که تحلیل یا بتسخین مسام از لطوخات با بهای گرم مانند آن را چیزی که بر صاحب ضربه استعمال کرده میشود از آنچه مذکور گردد و ایضا با دویه مفشی خون مرده و روغنها محلله اعیا و تا شامیدن اشیای معین بر تحلیل عمل نمایند و بران اقتصار ورزند و این مفشیات معین بران مثل مقل الیهود و قسط و فنطوریون غلیظ سکنجبین است تا سکنجبین نیز بتقطیع بران اعانت کند و اما ادویه مفشی خون مرده مثل آرد جو و زوفای رطب و میبه آب جاس شته است و قوی تر ازین بود و بیخ کبر با سوسن است خصوصا چون در سر واقع شود و بالجمله دوائیکه آنرا از خارج جراحت لطیف بود که تحلیل الایمن تحلیل نماید و گاهی تخفیف کند به تخفیف التخفیف پس این قدر را اکثر برای کار کافی بود و در آنچه تفرق اتصالات او قریب بجلد و ظاهر از غیر غائص باشد و اگر چنین نباشد و تفرقات بسیار و غائص بعید از ظاهر بود از شرط چاره نباشد و بر حالی بود که بران در اورام و قروح رده باشد و حال او حال مضر و سبب نباشد لهذا اطاعت نکند پس از استعمال حجامت بقیت از محاجم و شرط چاره نیست و گاهی امر ازین بزرگتر بود و عضو آماده ورم عظیم جارحا و ریم کردن گردد درین هنگام واجب است که مبادرت بریم کردن و احاله ماده مجتمعه دران بریم کنند تا در تحیر نگه ریم کند ساکن شود و ماده تشنج محلل باید بهر آنکه این بهر حال ریم کند و چون معونت علاج ریم سریع تر نماید ان سالم تر باشد و گاهی از ادویه ریم کننده ماده را بغیر ریم کردن تحلیل نماید خصوصا چون اعانت آن حرارت غریزی و وسعت منافس کند بعده ادویه مذکوره در باب سقطه و صدمه را تامل نمایند و آثار را طلیکه بر فسخها استعمال کرده میشود در صفت او گفته اند که چون رض یا فسخ حادث شود بر بندند و لیکن بندش بر نفس موضع بسیار سخت باشد و باید که مبادرت به بستن نمایند تا توجه مواد را بسوی مواضع رض بسبب تنگ کردن آن منافذ را منع کند و بهترین بندش آنست که بخرقه قوی باشد و بسوی فوق بسیار برند و با سفل اندک و باید که بهمان خرقه اقتصار کنند و جبائر و رفائد بران زیاده نکنند و نه بران طلا اسیار کنند بهر آنکه احتیاج به تحلیل خون مرده و احتیاج بهمان فی باب رباط بسوی فوق باشد تا بسوی آن چیزی ماده نریزد و رباط که بسوی فوق رود سست تر باشد لیکن خرقه باریک سخت بود تا تحمل بندش باشد و اتصال او بدین بهر تغیر گردد و این علاج یعنی بندش باید که قبل از ورم کردن عضو باشد بهر آنکه عضو چون ورم کند احتمال سوای رباط معتدل نماید چه جای شدت عمر و لهذا درین هنگام علاج با ضماد و بریختن آب گرم بران کرده میشود و اما بعد که تابع فسخها بود علاجش به بستن اسرب بران نمایند تا زیاده و بزرگ نشود و گاهی آنرا بشکنند و میگویند ایضا شیخ و جرجانی و ایلاقی مینویسند که جراحت عصب را بزودی علاج رویانیدن گوشت نکنند مگر بعد تسکین درد بخرقها و روغنهای گرم کرده خاصه زیت الفاق و گرم کردن چنان باید که سخت سوزان نباشد و نیمگرم نیز نباشد بهر آنکه نیمگرم بقیاس طبیعت عصب سرد بود و نیمگرم چنان باید که میل بگرمی داشته باشد و اگر با جراحت درد یا آماس باشد تا هر دو زائل نشود علاج خاص جراحت نشاید کرد صفت ضمادیکه در درد عصب بلشاند بگیرند آرد باقلا یا آرد جو یا آرد نخود یا آرد کرسنه یا آرد ترمس تلخ یا پست جو و آنرا سکنجبین عسلی که میل بشیرینی دارد یا آب خاکستر سرشته بکار برند بلکه این ضماد را قبل از ورم کردن نیز استعمال کنند و گاهی باستعمال خفیف انتفاع یابند پس هرگاه این تدبیر بعمل آیند و از انصباب فضول با ستفراغ امان حاصل شود و بالحام پردازند و تسکین درد به آب گرم البته نشاید بلکه بروغن لطیف الاجزا که دران قبض نباشد و گرم چنانچه مفرط بود

چه حار مفرط و بارد مبرد و آنرا موافق نیست و بسیار باشد که جراحت قریب عافیت بود و سردی ضرر کند و درد اشتداد نماید و اذیت معاودت کند پس احتیاج تدارک فی الحال به تسکین و به تنطیل و غشهای مسخن افتد و اگر جراحت در طول بود و عصب برهنه باشد آنرا اول بگوشت بپوشند بعده دوا نهند و ببندند چنانکه لبهای جراحت فراهم گردد و اگر جراحت در عرض باشد دوختن آن ضرور بود پس اگر جراحت بادرد بود و خوف آن باشد که جراحت عصب که در عرض بود از دوختن پوسیده گردد آنرا در عرض تمام قطع کنند و جهد کنند تا آماس نگیرد و عفن نشود از بهر آنکه اگر ورم کند تشنج نماید و اگر عفن گردد عضو بیکار شود بدین سبب باید گذاشت که جراحت زود بسته شود و اگر جراحت تنگ بود آنرا فراخ تر باید کرد تا ریم جمع نشود و غور نکند و مودی بعفونت جراحت نگردد و مع ذلک در دست کنند پس واجب نیست الحام او البته مگر بعد جفاف محکم و امن از ورم و عفونت و بدین سبب در شب و روز آنرا سه بار یا چهار بار باید گشاد و کمتر آن بود که صبح و شام بگشایند و اگر جراحت فراخ بود و عصب برهنه باشد ادویه سخت گرم چون فرفیون و مانند آن احتمال نکند بلکه از ادویه خشک کننده مثل توتیای مغسول استعمال کنند و مرهم از آهک شسته بکار برند و روغن که در قیروطیات و لطوخات این استعمال کنند مثل روغن گل و روغن مورد باشد و اگر علک بکار برند هم شسته بعمل آرند و اگر سر عصب برهنه نباشد ادویه گرم فرفیونی را اول بر ساق او یا بر عضوی دیگر که سخنه و مزاج مانند آن بود امتحان باید کرد تا اگر حاجت آید حرارت آنرا بدوای دیگر بشکنند و باعتدال باز آرند و اگر گرم زیاده باید کرد زیاده گرم بکنند بالجمله اگر دوا برای خشک کردن یا از بهر پاک کردن یا بهر گرم کردن ساخته باشند ترکیب آن درخور مزاج باید کرد و اگر یکبار بر جراحت او بیازمایند و اثر آن بنگرند روا باشد و اعتماد بران کنند و ادویه را چنانچه واجب بود بحسب مشاهده زیاده و کم کنند و واجب نیست که در ادویه چیزی از حدت و لذع باشد و اگر چه دران قبض اندکی باشد در علاج عصب برهنه شده جائز بود مع قوت محلله بلا لذع وخصوصاً چون مریض ضعیف المزاج باشد و اولی اعصاب که ازان سردی دمائیت و دهنیت و مانند آن دور باید داشت آنست که برهنه باشد و اگر عصب مجروح در خلقت قوی بود دران باکی نیست اگر اقراص اولیداس و اقراص قلقطار و اقراص اندروخون و افراسیون استعمال کنند بمیفختج و یا بروغن اما در سر با زیت لطیف و دیگر با روغن گل و کندر و علک البطم و بارزد و بوزن مکتر از ادویه عصب برهنه است و جراحت بهر حال که بود و بهر صفتی که باشد صواب آنست که بالای دوا انبار نرم بروغن زیت تر کرده برنهند و همچنانکه عصب برهنه اولی اعصاب است که بدان رفق و نرمی بکار برند و احتمال دوای قوی نکنند الضار بالطها که بلستر استخوانها پیوسته است اولی بدانست که احتمال دوای قوی کند و رباطهائیکه بعضلها پیوسته میان این و آنست و جراحات که ازان دور داشتن آب واجب تر است آن جراحت عصب است و همچنین سردی و اگر چه کم باشد مضرترین اشیا برای آنست و ایضاً زیت مطر بود و بسوی آن حاجت نیست مگر نزد تسکین وجع گرم کرده بکار برند و لازم نیست که جراحت عصب را بآب و یا بروغن بشویند بلکه آنرا بخرقه نرم و پنبه نرم و پشم نرم پاک باید کرد و ایضاً میفختج نباید شست مگر آنکه از ضرر ترطیب و امن باشد و اگر بسببی از اسباب به نهادن روغن حاجت آید خصوصاً بر عصب برهنه باید که اول بمیفختج آلوده کنند پس روغن بآن رسانند جالینوس میگوید که مردی را از آهن باریک جراحت بعصب دست رسید طبیبی بران جراحت مرهم بدل نهاد جراحت آماس کرد پس دوای مرخی چون ضماد آرد گندم و آب و روغن نهاد دست آن مرد پوسیده شد و بدان سبب هلاک گردید و مثل این بلا تفاوت کثیر مشاهده کردیم و چون تشنج از قروح دران عارض شود واجب است که اگر شق جلد منسد گردد آنرا بگشایند و ادویه نافعه این قروح مجفف و بسیار لطیف استعمال کنند و جهد دران نمایند که بغور آن برسد و اگر جراحت و خز و نخس باشد و ورم نبود علاجش علاج موضعی ست و لازم است که در حرارت و قوت تخفیف قوی تر از دوای مستعمل بر شق باشد بهر آنکه نفوذ آن بمرض سهل تر بود و واجب است که تدبیر غذای مجروح عصب لطیف در غایت لطافت باشد پس اگر جراحت آماس گیرد و درد کند هیچ چیز مضرتر از تناول طعام نیست و خصوصاً اگر جراحت در عرض باشد بهر آنکه در اینجا الفصد و استفراغ حاجت بود بلا خوف از غشی مثلاً و اگر تنقیه نکنند مضرت افزاید باید که مجروح را بر بستر نرم بخوابانند و رعایت اعضای قریب از جراحت بتدهین کنند بخوف تشنج و همچنین سر و گردن و بغل او بروغن چرب دارند خصوصاً اگر جراحت در اعالی بدن باشد و همچنین عانه و قطن و کنج ران را چرب دارند خصوصاً اگر جراحت در اسافل و ناحیه ساق بود

ادویه جراحت عصب و قروح آن

سرکه یک رطل زفت چرب یک رطل جاوشیر سه اوقیه جاوشیر را با سرکه خوب بسایند و زفت را بگدازند بعده مخلوط ساخته بپزند که این دوا موافق عصب منخوس است
و این دهن نخس را نگذارد که مندمل شود و همچنین جراحت حادث از گزیدن سگ دیوانه و این دوا در ابدان سخت فقط استعمال کنند و اگر اراده کنند که آنرا در صبیان یا
زنان و کسیکه بدن او نرم باشد استعمال کنند باید که آنرا بروغنهای محلله مثل روغن اقحوان یا روغن بلسان یا بزیت کهنه بگدازند و ایضاً درین مرهم باسلیقون نفع کند
بعد از انکه دران نطرون و آهک یا فرفیون یا گوگرد زرد زیاده کنند و یا سرگین کبوتر صحرائی یا جاوشیر یا سکبینج یا حلتیت یا جند بیدستر افزایند و باید که بگیرند مرهم باسلیقون
یک رطل و از هر واحد ازین ادویه مذکوره یک اوقیه که این دوا نافع است کسی را که در عصب جراحت عارض شود و سیما اگر از نخس باشد و باید که استعمال اضمده نمایند
که بسکنجبین یا بخاکستر و مع آرد باقلا و کرسنه یا مع پیست نخود یا آرد ترمس یا جو یا مع پیست آن بسازند و باید که این تدبیر در ابتدای مرض در همان ساعت بعمل آرند و
اما از اضمده که ارخا نماید باید که در کسانیکه ایشان را جراحت در عصب عارض شده باشد اجتناب نمایند و اما اگر عصب را نخس عارض نشود بلکه جرح بود و جسد لاغر یکه
بالای دست بسیار رشیق گردد حتی که عصب برهنه دائم بماند و شق او در عرض نباشد دران هنگام چیزی از ادویه که لفرفیون مرتب سازند و سائر اشیا که مشابه او باشد
استعمال نباید کرد ولیکن آنها که بمرات کثیر شسته باشند در گرما استعمال کنند و ایضاً ضماد عسل بعد از انکه بروغن گل بسیار حل کرده باشند نفع بخشند و روغن
مناسب جوهر عصب مجروح است لیکن روغنهای مستعمله دران ادهان مقویه باید و آنچه گویند که روغن را قریب موضع جراحت نبرند بلکه از ان دور باشند زیرا که
موضع را آماده عفونت میسازد این سخن را نباید شنید بهر آنکه خوف از رسانیدن روغن در قروح و جراحات کهنه است که ریم کرده باشد و آن بعید العهد از حادث بود
و کلام ما در جراحات نو است و چون روغن دیودار که ما ترکیب داده ایم بر مثل این جراحات استعمال کنند از ان منافعی مشاهده نمایند که از و تعجب آید و اول منافع آن
منع ورم است و دوم تسکین درد و منع آن اگر در ابتدای حدوث جراحت استعمال نمایند و سوم منع تغیر رنگ بشره و چهارم جبر تفرق اتصال کند بنوعیکه در موضع جراحت
اثر آن محسوس نگردد و علاوه از انکه بدان گمان کنند که ماده در ینجا محتبس شده و پنجم آنکه ضرر رسیدن آب به جراحت باز دارد پس اگر جراحت را بهر روز بآب بشویند
بدان خوف نباشد با وجود این دران امید آنست که درد و سه روز شفا حاصل گردد مگر از رسانیدن سرکه و سائر ترشیها به جراحات خوف کلی نمایند و تا حال حاجت
بدان نشده ایضاً او گوید که تفرق واقع در عضله و خصوصاً در عصبه او درد شدید آرد پس واجب است که اولا به تسکین آن مشغول شوند بعده باعاده اتصال و این هر دو امر
گاهی حاصل شوند در تدبیر واحد و مجتمع شوند در دوای واحد پس روغن دیودار و مرهم جاوداره هر واحد جامع این هر دو منفعت است اعنی تسکین وجع و اعاده اتصال
بلکه منع ورم و منع تغیر رنگ و فساد و غیر آن کند و در رساله مجربات خود گوید که در همه اقسام جراحات از کزاز باید اندیشید و کزاز عبارت است از تشنج که در دماغ
بهم رسد بسبب اذیت عصب بتفرق اتصال و چون خواهند که کزاز در جراحات حادث نشود دنبه گوسفند که تازه باشد بران جراحت بندند و تریاق فاروق خورند که نافع است
و مجرب و از سردی هوا و ترشی و از حجرات پرهیز کنند و در همه جراحات یاد دارند که اگر چرک بسیار باشد اول مرهم تیز بمالند که وسخ دور شود و چون جراحت سرخ شود دوای ملحم نهند
مؤلف گوید که دو سه کسان را دیدم که زخم بر دست ایشان رسید و بعد چهار روز بسبب رسیدن سردی و گردیدن در شب مهتاب کزاز عارض شد و علاج ایشان به نشانیدن در مکان گرم
و ترک طعام و شراب و نوشانیدن ماء العسل عوض آب و غرغره و بعده شرب ماء الاصول و غیره تدابیر اصحاب فالج نمودم و بعون شافی مطلق صحت کلی یافتند

جراحت عرق و نزف الدم

گاه باشد که زخم بزرگ افتد و سیلان خون مفرط شود و اولی عروق برای سیلان خون چون راه یا بد شریان است و بستن او مشکل بود و اگر چه ممکن است که جراحت شریان
ملتحم شود لیکن التحام او دشوار بود و بسا است که شریان ملتحم نشود و آنچه محیط شریان است ملتحم گردد چنانچه در انورسما مسطور گردد و از اعضا حال بر آمدن خون مختلف بود از
بعضی خون بسیار آید چون اشکاف مثل جگر و شش و از بعضی خون اندک بر آید مثل مثانه و رحم و گرده با آنکه گاهی بطول مدت کثرت نماید پس مؤدی بعاقبت غیر محمود گردد
و در هر واحد ازین دو قسم یا خطیر بود و یا غیر خطیر آنچه از شش و گرده و مثانه آید خطرناک است و آنچه از بینی آید غیر خطرناک بود و آنچه از جگر آید کم خطر از انست که از شش آید
و حال سیلان خون از شرائین مختلف بود و آنچه از شریانهای بزرگ آید چون شریان دست و پا و گردن خطرناک بود و بیشتر بند نشود و قتل کند و آنچه از شریانهای
کوچک آید چون قحف جبس او سهل است و بی خطر بود و بسیار باشد که سیلان خون از شاخهای کوچک شریان بود و خون از خود باز ایستد و فرق میان

شریان و غیر آن اینست که اگر رنگ خون ارغوانی بود و رقیق و گرم مفرط باشد و جهنده بیرون آید از شریان بود و اگر هموار آید و رنگ مائل بسیاهی و غلیظ باشد از ورید بود
و بدانند هر کسی را که استفراغ و رعاف شود خصوصا دموی و سیما شریانی و افراط نماید و از آن تشنج حادث شود آن ردی است و همچنین اگر آنرا فواق پیدا شود آن قاتل است
و اگر غشی با فواق بود پس موت عاجل است و هذیان و اختلاط عقل ردی است و اگر مقارن تشنج گردد آن در اکثر قتال بود و علاج باید که پارچه بسرکه و گلاب تر کرده در جراحت نهند
تا خون بند شود و گرد جراحت بمبردات تو تیا طلا کنند و دم الاخوین و صبر و قشار کندر باریک سوده بسفیدی بیضه آلوده با پشم خرگوش و بند آن بران نهند و ببندند و تا هفت روز
رفاده را وا نکنند و برگ حنا و کافور سوده به آب سرد خمیر کرده گرد جراحت ضماد کردن نیز در حبس خون اصول است [illegible] مرهم بود [illegible] تراشیده بر جراحت بستن و کذا [illegible]
خشک سائیده و بستن و کذا سرگین تازه خر گرما گرم بستن نیز مجرب است و یا برگ قنب بریان کنند و مانند مرهم بسایند و در پارچه باریک بسته بر جائیکه خون بر آید نهاده
بر بندند و اگر شش هر حیوانیکه باشد خشک ساخته بسوزند و خاکستر او بر جراحت نهند خون بند کند و کذا مصطکی رومی باریک سوده به آب آمیخته یا [illegible] باریک
و نرم مخلوط کرده بر زخم بستن و اگر گل ارمنی یکجزو پوست بیخ [illegible] افیون هر یک نیم جزو کوفته بیخته به آب سرشته بنادق سازند وقت حاجت بگلاب قدری بسرکه
انگوری سائیده طلا کنند و بالای آن خرقه مبلول به آب برف نهند و اگر خشک شود تبدیل خرقه نماید خون از مواضع جراحت زلو یا زوار [illegible]
و کذا نیل هندی و کذا سویق و پوست انار ترش سوده و کذا [illegible] سوده و کذا خاکستر ضفدع سوخته و کذا طلق و کذا خاکستر کاه سوخته و کذا برگ بید سوخته
و کذا [illegible] سوده و کذا اسفنج سوخته و کذا سرگین کبوتر سوخته و کذا پوست بیضه مثل غبار سوده و کذا موی شتر سوخته و کذا زجاج سوخته [illegible] حابس خون از
جراحت است و تعلیق عقیق و طلای سرکه و مازوی بریان و کذا خاکستر چوب انگور و بول انسان سرشته و شرب شیر مایه خرگوش به آب حل کرده و کذا صمغ عربی
یک مثقال در روغن گاو یا یک اوقیه و کذا [illegible] در بیضه و شرب [illegible] و تعلیق کهربا [illegible] و تعلیق آن در خرقه صوف سرخ بسته بر سر مریض نیز حبس خون
نماید مجوسی گوید اگر رگی قطع شود و خون منقطع نشود کبس موضع بخرقه مبلول در سرکه و گلاب و وضع خرقه مبلول بدان بر عضویکه بالای عضو علیل باشد
و تبدیل آن بمرات کثیر نمایند و اگر خروج خون از دست یا پای باشد باید که موضعیکه فوق عضو مریض است بر بندند که بدین منفعت بین یابند در رباط نه بسیار محکم
و نه سست باشد و اگر بدین تدبیر خون بند نشود کبس موضع بصمغ بلاط یا [illegible] جراحان که از دیگدان بر آید و یا کبس بر [illegible] و زاج و غبار آرد نمایند و اگر
رگ ظاهر باشد واجب است که انگشت بران نهند و ساعتی نگاه دارند بعده دقاق کندر یکجزو و صبر نیم جزو بسفیدی بیضه سرشته پشم خرگوش بدان آلوده بر دهن رگ
نهند و رباط نیک بالغ [illegible] بسیار بندند و سه روز بگذارند بعد از آن بگشایند پس اگر دوا بر جراحت لازم بود و اندکی دیگر از دوا اگر دوا آن نهند و اگر دوا منقلع شده باشد
از انگشت بنرمی بران غمز کنند و باهستگی دوا را از آن جدا کرده دوای مذکور دیگر بران نهند و نیک بر بندند و بران چهار یا پنج عصابه بپیچند و همواره چنین کنند
تا آنکه گوشت بر دهان رگ بروید و آنچه قطع خون کند اینست که مازو در [illegible] شراب یا سرکه بریان کرده باریک بسایند و بر جراحت بپاشند و همچنین [illegible] بغبار آسیا مخلوط کنند
و بسفیدی بیضه سرشته در آن پشم خرگوش بیالایند و بر موضع لزوم نمایند خون را بند کند بوعلی مینویسد که در علاج نزف الدم واجب است که ابتدا بحبس او کنند بعد آن
علاج قرحه کنند اگر باشد و ممکن نیست احتباس او در آنچه سبب او ثابت باشد مگر آنکه سبب او زائل کرده شود و اگر حال مهلت ازاله سبب ندهد احتیاج بحوابس او افتد
و آن اسبابیست که بدان خون سائل منقطع شود و آن اسباب را بر وجه استظهار ذکر میکنیم و گوئیم که این اسباب یا گرداننده بسوی غیر جهت آن مخرج بود و یا حابس کننده بدون جهت مخرج
قبل وصول بسوی مخرج و یا مانع در آن مخرج از خروج و یا جامع دو امر یا امور از این باشد و قسم اول که آن گرداننده بطرف دیگر است یا بجذب بسوی خلاف از غیر ایجاد مخرج دیگر باشد
چنانچه محاجم بر جگر می نهند در رعاف از منخر راست ساکن میشود و یا با ایجاد مخرج دیگر چنانچه فصد [illegible] صاحب رعاف از دست محاذی منخر میکنند و اما حابس بدون مخرج [illegible]
باشد که حرکت خون و نفوذ او منع کند و این یا بسبب مخثر و یا بسبب مخدر بود و مخدر یا دوا باشد و یا حال برای بدن مثل غشی که این اکثر خون را بند کند و اما سبب
حابس در موضع آن بند کننده مخرج باشد یا بربط و یا بامساک الفم یا بامساک غیر الفم و یا بخشکریشه بداغ یا بدوای کاوی و یا بجمود و علقه و یا بتغریه و یا بتجفیف
والحام و یا [illegible] از لحم گرداگرد عرق پس آنرا بند کند و اطباق سخت نماید و باید دانست که هرگاه با جراحت ورم باشد اکثر از این اعمال متعذر گردد پس
بستن بر رشته و داخل کردن فتیله و بستن سخت ممکن نبود و در آن هنگام استعمال تغریه و قبض و تخدیر و مخثر دم ممکن باشد و اگر چه علاج از بستن و شق یا تقریب

ودا باشد چون درد آرد دردی ست و ہر لصقه درد آورد دردی باشد و لازم ست که لصقه جامع دو امر بود یکی فقدان درد دوم ارتفاع جهت میل دم پس اعانت تبدلیه و تعلیق
کرده نشود که خروج خون سهل گردد و ہرگاه که تمانع ہر دو غرض باشد بسوی او فرح بحسب مشاہده و اقرب از احتمال فی الحال میل کنند و اکنون احتیاج بود که وجه دیگر کرده شود
بعد اینکه میل کرده شود و بدانند که اول آنچه واجب بود آنست که تفقد نمایند تا آنکه بدانند که آیا رگ شریان ست یا ورید و بعلامات مذکوره پس شریان را جمع کنند و بدوزند برای امر
تا بپیر او وبدان اعتنا بیشتر ازان نمایند که آن لو ربید کنند بعد ازین گوئیم که اما جاذب بخلاف نه بسوی مخرج از انجمله ایلام عضو ست بدلک یا بربط و شد یا بمحاجم و واجب ست که عضو
مجذوب الیه عضو مشارک بموضع از موضع متوف در وضع بر طرف خط واحد بود که میان ہر دو در طول یا عرض وصل شود و اختیار نمایند از مخالف در موضع از روی طول و عرض ہر کدام
ازان ہر دو که بعید باشد و آنچه قریب باشد ترک نمایند مثل آنکه در دو جانب سر یا دو جانب دست بود و پس بعد میان این ہر دو قریب تر ازان ست که ازان توقع صرف تام
واجب گردد و این چیزی ست که محتاج بیاد کردن آنست که در کتاب اول در قوانین استفراغ گفته ایم و واجب ست که بستن و مالش و مانند آن متمادی بود و از آنچه او
اقرب باشد بسوی عضو دائی باشد بعده ازان فرود آرند و لازم ست که در شگافتن شرائین و مانند آن توقع ندارند که این صنعت در حبس خون کافی بود بلکه معین باشد و همچنین
حکم در فصد جانب مشارک مباعد است و اما یکی از دو وجه قسم ثانی که آن سبب مخثر است مثل خورانیدن اغذیه غلیظ الکیموس مخثر دم چون عدس و عناب و مانند آنست
بکسیکه ادرار عاف یا غیر آن کثرت نماید و اما وجه ثانی مثل خوردن مخدرات و آب سرد و تعرض بدن بسردی و خواب ست و گاہی غشی افتد و نزف بند شود و اما وجه
مذکوره قسم ثالث دران رعایت یک امر واجب بود و آن اینست که گاہی شریان چنان نباشد که بقلب از یک جانب منجذب دو جانب آن متصل بود حتی که چون ازا
تنها به بندند امن شود بلکه گاہی بجانب دیگر شعبه شریان دیگر که دران عوض کند متصل گردد و خون بسوی او از غیر طریقیکه بسته اند بیاید پس احتیاج به بستن دو جا
افتد و قبل این لازم ست که جهتی را که آن مبدای رگ است بشناسند چه در بعض مواضع از اسفل بود چنانچه در گردن و در بعضی از فوق چنانچه در ران و بیانی پس
ہرگاه جهت معلوم شود در ربط و شد دران استعمال کنند و از بعض تدبیر درین آنست که وصل کنند باخراج رگ از صناره و اگرچه بشگافتن اندک گوشتی بود که آنرا پوشیده
و مخفی کرده باشد پس بگیرند بعده ادویه که مذکور گردد استعمال نمایند و اگر شریان باشد اولی آنست که آنرا بر شته کتان بر بندند و همچنین اگر غیر شریان باشد لیکن
بزرگ بود که خون او بازنه ایستد و چون این فعل کنند لزوم ادویه بران کنند و تا روز سوم و چهارم بسته دارند و دران ہنگام اگر دوای مغری را بموضع او لازم بینند آنرا ابته
جدا نکنند لیکن حوالی آن از جنس او چیزیکه آنرا اندک تر کنند بنهند و اگر از خود جدا شود آنچه بالای اوست وقت کشادن باید که قریب بموضع طریق مجرای رگ با نگشت
بگیرند و چنان غمز کنند که از جستن خون امن گردد و آنچه ازان جدا شود آنرا دور کنند و تبدیل او بدیگر نمایند و نصب عضو درین وقت بر شکلی باشد که منزاد ازا
و آن اینست که دہن رگ بلند تر از مبدای آن باشد حتی که اگر مثلا در اسافل روده و رحم باشد فرشی نمایند که اسافل بلند بود و اعالی پست باشد و بر بعید تر
بود و آنچه از وجع باشد بعد ازان سه روز ترک نمایند و لزوم این و تیره کنند تا آنکه خون بند شود و اما امساک بالالقام در شریان عظیم ممکن بود و این چنان باشد که
بگیرند فتیله از پشم خرگوش یا نسج عنکبوت یا پنبه باریک یا خرقه کتان کهنه فسازند بعده بران ادویه مغریه و مانع خون بپاشند و در تجویف شریان مثل لقمه اندر کنند بعد
بران رباط بندند و گاہی فتیله از مثل پشم خرگوش تنها استعمال کرده میشود و کفایت میکند و واجب است که لزوم بندش نمایند که جدا نشود تا آنکه ملتحم گردد و اما فتیله
پس طبیعت تدبیر امر او در اخراج او اندک اندک و دفع او در غیر آن کند و اما امساک بلا القام چنان باشد که مثل آن چیز در دہن نهند و بران بندش نمایند
بتیر داخل کردن او در رگ و حبس او کنند مثل رفاده ہا و خصوصا رفاده اسفنجی و بعصابهای قوی الشد و بستن او و لیکن بستن برای جذب بود پس در بستن اول
واجب است که قریب دہن باشد بعده بسوی خلف به پیچند و بتدریج بستن کم کنند و آنجا بخلاف این باشد و بدانند که بستن رفاده ہا و عصابها چون ضعیف بود
الا ازان مضرت بستن پدید آید و آن جذب است و ازان منفعت بستن بظهور نیاید و آن حبس و امساک ست پس در ینصورت واجب بود که درین باب تلطف
نمایند و چون بندش نیک کنند ایضاً از جانب مخالف بندند تا ماده میل کند و مقاومت جذب این بندش نماید و واجب است که به بستن نوبت به منع رسد نه ایلام
بکر آنکه اولا احتیاج بسوی این باشد بعد ازان اندک اندک آنرا سست کنند و بسیار است که احتیاج افتد بدوختن شق لحم و ضم کردن ہر دو لب آن و بستن
و بسا ست که ضم ہر دو لب و وضع رفائد حافظ دہن که معلوم شده کفایت کند بعده به بندند بر ادویه منشره ملتحمه و چون مثل دواج شق گردد و لازم است

نشان دیگر است که چیزی از ادویه با نها نمیرسد و دوائیکه بلیغ النفع است در حبس نزف الدم از جراحت یا شریان که منقطع شده باشد بگیرند آهک
و قلقطار و دم الاخوین و صبر و جبسین مثل سرمه سوده و بگیرند پنبه باریک اوّلا در سفیدهٔ بیضه آلوده پس در دوای مذکور آغشته در جراحت داخل کنند
و بران دوای مسطور بسیار پاشیده بر بندند و اما در شریان باید که بگیرند آهک و زاج و مهر دو را سائیده در جراحت پر کنند و یا پشم خرگوش در سفیدهٔ بیضه
تر کرده در صبر و کندر و دم الاخوین سرمه سا نموده آلوده در جراحت نهند و به بندند و اگر پشم خرگوش نباشد پنبه باریک قطع یا نسج عنکبوت استعمال نمایند
و بدانند که ادویهٔ مرهم جدوار و روغن دیودار چون خشک بسایند چندانکه مثل غبار گردد بعده آنرا بر موضع نزف الدم بپاشند نفع بسیار بخشند
و خصوصاً ادویه که آن اصول آنهاست و آن زردچوب و چوب دیودار و چوب درخت زرشک و اصل السوس و غبار خانهٔ کسیکه بخود شریان کند و مانند آنست

ابورسما

که بعضی انورسما نیز خوانند معنی او سیلان خون است و آنرا ام الدم نیز گویند و او آنست که شریانی زیر جلد بشگافد بسبب عروض ضربه ببعض اعضا یا وقوع جراحت
در جلد و شریان و بعد از التیام جلد کشاده ماندن جراحت شریان پس خون و سیح هوائی که دران شریان بود بیرون آید و در فضائیکه میان جلد و شریان است جمع
شود چنانچه شیخ الرئیس در فصل نزف الدم مینویسد که چون بر شریان بعد تفرق اتصال و مکان تنگ نگردد و خلا یابد امر مؤول بابورسما گردد که مسمّی بام الدم است
و بسیار باشد که شریان ملتحم نشود و آنچه محیط شریان است التیام پذیرد و بران جای تنگ شود پس خون بر سیلان فاحش قدرت نیابد بلکه چیزی از ان بناحیهٔ جلد
بیرون آید بمقداریکه وسعت یابد و چون بران غمز کنند بسوی شریان عود کند و بباطن برود چنانچه در فتق عارض میشود و گاه باشد که این حال شریان را از
باطن عارض شود پس بشگافد بغیر شگافتن جلد و زیر جلد انورسما حاصل شود و این اکثر در گردن و کنج ران و ما لفص خود بخود عارض شود و بسیار باشد که از
سبب خارج و از فصد عارض گردد و اکثر اطبا گمان کرده اند که هر فتق شریانی که مؤدی بام الدم گردد آن ملتحم نشود بلکه اکثر آنچه کرد اگر داد باشد ملتحم شود و انورسما گردد
و اما لفص شریان ملتحم نشود و امر چنین نیست و انطاکی گوید که ابورسما تو نیست زیر جلد که بلمس زائل شود و بسیاهی ظاهر گردد و میان او و خراج بنرمی او و
تغیر رنگ جلد دران فرق کرده میشود و سببش انشقاق رگ است و اگر چه ورید باشد بسببی و کوکه از خارج بود و جلد نشگافد پس خون زیر او جمع شود غیر آنکه
اگر از شریان باشد بسرعت نمو یابد و رنگ او مائل بسرخی خالص بود زیرا که خون شریان همچنین است و اگر از ورید باشد بالعکس بود و اول ذی خطر است و ثانی سهل
بالجمله نشان این مرض آنست خصوصاً که از انفتاح شریان باشد که آن موضع متحرک بود بحرکت انبساطی و انقباضی تابع حرکت شریان و هنگام انبساط شریان
آن موضع پست شود و عند انقباض بلند گردد و ایضاً چون بدست غمز کنند تو آن موضع کمتر شود و باشد که از ان آواز حرکت خون شنیده شود و رنگ
آن محل در اکثر بادنجانی و بنفسجی باشد **علاج** بچیزهای قابض چون شاهبلوط و مازو و اقاقیا و جز آن ضماد کنند و از مس کردن و بچیزیکه آنرا بشگافد
حذر نمایند و بقول ابن الیاس هر صبح گل ارمنی و تخم بارتنگ و نشاسته هر واحد یکدرم بریان کرده برب بهی یا رب آس آمیخته بخورند و غذا از درهٔ سماق یا گوشت
ماکیان و تیهو سازند و بر موضع با اقاقیا و رامک و صندلین و گل ارمنی و گل سرخ مساوی کوفته بیخته بآب مورد تر یا بآب کشنیز تر یا بآب حی العالم یا بآب
عصی الراعی ضماد نمایند تا آن موضع صلب گردد و محکم شود و از شگافتن ایمن گردد **انطاکی** گوید که علاج این تبر و سیلان خون است اگر ایمن از غائله باشد
و الا بقوابض محلله نرم گردانند و آنچه در علاجش بتجربه رسیده این ضماد است بسفایج قرطم آرد جو مساوی اسپغول نصف کل زعفران عشر آن همه را در سرکه
و عسل سرشته بمرات بچسپانند و این از تالیف ماست و ضماد بشونیز نیز نیکو است و همچنین حلبه و ام الدم از قسم اوست و الا اطبا غالباً اطلاق او بران کنند که
دائم النزف باشد و گاهی اختصاص این اسم بر آنچه نزف او شریان کند کرده میشود و امر درین سهل است و در مداوات آنچه قطع دم و تحلیل او را صالح بود مذکور است

نشوب شوک و نصل و سلی و غیر آن

یعنی خلیدن خار و پیکان و سنان و مانند آن بدانکه استدلال کرده میشود بر وصول سنان و سهام تا دماغ باختلاط عقل و تا فضای سینه بخروج هوا
و تا قلب بغشی و موت سریع و تا ریه بخروج خون کف ناک و تا حجاب بضیق النفس و تا معده بخروج غذا و تا مثانه بخروج بول و تا شریان بنزف و تا امعا بخروج ثفل

علاج اگر خار و پیکان و مانند آن در عضوی خلد باید که از سوزن یا منقاش یا زنبور بیرون کنند و حرد کند رسا تیره دران پر نمایند و اگر از آن بیرون نتواند کرد باید که اشق یا پیاز نرگس بیخ نی زفت عاقر البطم را تیز زراوند بعسل آمیخته طلا کنند و اگر سرطان نهری خوب کوفته بر جائیکه پیکان خلیده باشد صبح و شام نهند در جذب و اخراج او مجرب سویدی ست و بیخ انگور که در زمین باشد اگر بر مکان دخول پیکان بمالند در جذب او بالخاصیت مجرب و کذا طرثوث سوخته بر موضع وقوع پیکان ضماد کردن مجرب است و اگر ساق جلس که آن شعر الغول ست تازه گرفته سوده بر موضع مقابل موضعیکه دران پیکان باشد ضماد کنند در طرد و اخراج آن مجرب او ست و ضماد سلوبر که آن جرجیر ست مملوح و کذا اقاقیا و کذا جرک خانه مگس عسل و کذا آرد شیلم بخته و کذا پنیر مایه مخلوط بخطمی و زیت و کذا سرگین گاو سبز که بخته بیخ مرتبه و کذا لحم صدف یا بهروه کوفته و کذا پیاز نرگس با آرد شیلم و کذا سر حرباو لحم آن کوفته و کذا پیاز زنبق کوفته بعسل آمیخته و کذا لحم ورل و کذا نیل هندی و کذا جرک ابدان که در حمام بر آید و کذا حلزون مع لحم او کوفته و کذا لحم گربه و خشک کرده آن کوفته که مجرب ابن ماجه است و کذا زهره نحاس یکدرم بیخ سوسن آسمانجونی سه درم قنطوریون تیمیاً یا وکم زرد درم باریک سوده بعسل سرشته و کذا کندر و شراب و ایرسا و کذا انجیر خام بخته سوده برگ خشخاش آمیخته و کذا گندم خائیده دهن روزه دار و کذا ابزرالبنج و اشق و کذا خمیر و کذا اشکلطرا شیخ و کذا پنیر مایه شتر و بخش زیت کهنه بر موضع پیکان و سنان هر واحد جاذب آن کنند بقول اطبای هند جهینگه بخته مالیده بستن پیکان بزودی برآرد و اگر کچله کوفته بخته در بول ماده گاو تا زائیده تکیه بسته بر زخم نهند در چهار پهر گولی بندوق را بر سر زخم آرد و الطاکی گوید که مجرب درین باب سیر و شیلم و روغن عطاس است مطلقاً و مقناطیس برای آهن خاصة و حربای بشکم شگافته و موش گرم وقت شق او و کذا و زغه و سام ابرص و صدف تازه و اشق و خاکستر نی فارسی و زفت و پیاز نرگس سعید گوید که چون از جنه و سلی و شوک و غیره در بعض اعضا داخل شود و در موضعی باشد که اخراج او با آهن از ان ممکن نبود بتضمید موضع بادویه مرخیه که ارخای عضو نماید کرد که اجسام ناشبه در آن بسند فع گردد و آنچه این فعل کند اشق و غیره دادویه است که مذکور شد هر واحد با عسل سرشته چون بدان ادویه تکمید موضع نمایند شئی ناشب را خارج کند پس اگر ناشب ناشج باشد و قریب بود حجر مقناطیس نزدیک او کنند که این او را بکشد و یا آنرا بزنبور بر آرند و اگر بسبب تنگی دهن جراحت زنبور داخل نشود دهن آنرا فراخ گردانند و بقوت آنرا بکشند پس اگر زج در استخوان خلیده باشد آنرا حرکت دهند و بقوت برکشند و اگر در پیکان زوائد باشد و خوف ایذا عند خروج او باشد جراحت را وسیع کنند و زنبور را بر زوائد او خوب قبض کنند تا منضم گردد پس بیرون آرند و اگر جذب و بخوف انفتاح شریان یا انقطاع عصب ممکن نبود آنرا بگذارند بهر آنکه جراحت چون متعفن شود خروج او سهل گردد و هر گاه پیکان بیرون آید و جراحت بزرگ باشد و ورم نبود لب جراحت بدوزند و دوای خشک بران نهند و بعد آن علاج بمراهم ملحمه کنند و اگر تابع جراحت ورم باشد فصد مریض بکشایند و خون بحسب حاجت برآرند و حوالی ورم بصندل و آب حی العالم و آب عنب الثعلب طلا کنند و اگر پیکان مسموم باشد گوشتی را که تا آن پیکان رسیده قطع کنند اگر ممکن باشد و آن گوشت شناخته میشود از رنگ او بسیاهی و تیرگی یا بسبزی و تغیر او از گوشت صحیح و بعده جراحت را بشراب بشویند و ادویه جالیه استعمال نمایند پس هر گاه جراحت پاک گردد اندمال او نمایند و اگر پیکان در عضو شریف یا شدید الخطر داخل شود و علامات موت ظاهر بینند باخراج آن تعرض نکنند و اگر ازین چیزی ظاهر نباشد حیله در اخراج آن کنند تا از حدوث شاوثیت و عفونت امین گردد جرجانی گوید که وخز و خزق هر دو جراحتی را گویند که از آهن و یا از خار و مانند آن و ریان نفوذ کند ولیکن وخز آنرا گویند که از چیزی کوچک و باریک افتد چون سر خار و سوزن و مانند آن و خزق برای عجمه جراحتی را گویند که غور او کمتر ازان بود و آنرا حجم و عظم باشد اما وخز سلیم تر بود و آنرا بعلاج حاجت نبود مگر آنکه مزاج مجروح و گوشت او ردی بود و اماس و ضربان پدید آید خاصة اگر وخز از پوست فرو گذرد و بگوشت رسد و اکثر علاج آن بیش ازان نباشد که ورم و وجع او ساکن شود و محتاج بتدبیر جراحت نشود و اما خزق را هم احتیاج بتدبیر اماس و درد نشاندن بود و هم علاج جراحت کردن و تدبیر جراحت و تدبیر اورام بحسب کفایت گفته شد و آنچه از ذکر آن درینجا از امر خزق و وخز لابدست آن تدبیری است در اخراج چیزیکه در بدن بماند از شئی و اخر و خاز دق خار باشد یا پیکان و مانند آن و این اخراج گاه بفشاردن و گاه بآله بود که آن چیز را بدان بگیرند و بیرون کشند و گاه بادویه جاذبه بود تا هر چه بفشاردن و بآله بیرون نتوان آوردن بخاصیت بیرون آرند و فشاردن جراحت تا خار و پیکان و غیر آن بیرون آید کاری ظاهر است بتعلیم حاجت نیست و آنچه بآله بیرون آرند اول باید که منفذ جراحت بنگرند تا بیرون آوردن پیکان و غیره هم ازان جانب که داخل شده مناسبست یا از جانب دیگر بگذرانیدن و این چنان بود که جراحت تنگ باشد و پیکان در گذشته باشد یا چنان بود که پیکان شاخ دار باشد که اگر آنرا بکشند المی عظیم و جراحت دیگر کند صواب آن باشد که اگر ممکن بود و مانعی

و خوف بریدن شریان و عصب نباشد برابر آن جایگاه شگافند و پیکان بدان جانب بیرون آرند و در جمله اجتناب باید کرد تا پیکان و غیره شکسته نشود و آنرا بیازمایند و باهستگی بجنبانند تا اندازه عرض و راه تشبث و تقلقل او اندران دریافت گردد و بجنبانند پس باستقامت برکشند و سر آله برکشیدن خشن چون سوهان باشد تا پیکان و غیره آنرا سخت بگیرد و نگذارد و بسیار باشد که پیکان و غیره آنرا روزی چند بگذارند تا جنبان شود پس برکشند و اگر پیکان در استخوان خلیده سخت شده باشد و برکشیدن آن نتوانند گرد اگرد او بمثقب ثقبه کنند تا آسان برآید و اگر پیکان در اندام رئیسه نشسته باشد چون دماغ و دل و جگر و شش و امعا و مثانه و رحم و علامات بد ظاهر شده باشد و دست بدان نباید برد و نباید جنبانید و طبیب باید که خویشتن را از علاج آن صیانت کند تا از جهال ملامت بدو نرسد خصوص چون داند که مجروح خلاص نخواهد یافت پس اگر علامتهای بد ظاهر نشود و گمان افتد که مجروح خلاص خواهد یافت خطر علاج او با اولیای او باید گفت پس علاج کند از بهر آنکه بسیار دیده اند کسانی را که چنین جراحتهای با خطر افتاده است و امید خلاص نبوده و علاج کرده بفرمان حق تعالی خلاص یافته اما ادویه جاذبه که بخاصیت خار و پیکان را برآرد انیست که اشق را حل کنند و بران موضع نهند که این جاذب قوی است و اگر با عسل بسرشند قوی تر بود و بیخ نی فارسی رطب بکوبند و ضماد سازند تنها و با عسل سرشته و ایضاً برگ خشخاش سیاه و برگ درخت انجیر با لیست جو و یا بزر البنج خصوصاً با قلقدیس و کذلک ثمره بیخ بحاله و ایضاً انواع خیری و زراوند و پیاز نرگس این همه ادویه جاذب است و از ادویه حیوانیه بسیار است از انجمله ضفدع مسلوخ سخت عجیب است که دندان را برافگند و ایضاً سرطان سوده و اربیان و جمیع پنیرمایه جانوران و گویند که عظایه سخت جاذب است و از مرکبات شحم عظایه است بزراوند طویل و بیخ نی و پیاز نرگس شیخ گیلانی مینویسند خلقی کثیر را دیدیم که گاهی پیکان در ابدان می ماند و جراحات ایشان مندمل میشود در سالها و ناصور عارض میشود و بعد ازان برمی آید پس میباید که در اخراج پیکانها بقطع لحم بسیار و استخوان و مانند آن سختی نکنند که در بقای آنها ضرری چنان نیست که محتاج آن سختی گردانند و در اخراج سهام میباید که قبل آن انواع سهام را معلوم کنند چه بعضی ازان از چوب و بعضی از قصب باشد و از جمله آنها از آهن بود و از مس و از رصاص و از شاخ جانوران و از استخوانها و از سنگها و از نی و از چوب و بعضی ازان مستدیر باشد و بعضی را سه چهار زاویه بود و بعضی را یک زبان یا دو سه باشد و بعضی را زج مائل بخلف بود تا هرگاه بسوی خارج بکشند در جسم متعلق گردد بود و بعضی مائل القدام تا مندفع گردد و سوای اینها نیز اقسام او بسیار است و کذا طریق برآوردن هر یک بحسب آن باشد و اگر بعد برآوردن پیکان جراحت را ورم حار عارض شود علاجش به تحلیل و اضماد کنند و بعد فصد لزوم موضع بزرد صندلین و آب کاسنی و آب کشنیز و مانند آن کنند و برفاده صندل خشک نهند و باقی همانست که در اقوال سابق مسطور شد

قروح

بدانکه قروح متولد میشود از جراحات و از خراجات منفجره و از بثور پس تفرق اتصال که در گوشت افتد چون ریم کند آنرا قرحه نامند و قرحه گاهی از بثور رشا کله و گاهی از انفجار اورام و گاهی از انقاء دم جراحات حادث میشود و ریم کردن آنرا لازم بود و سبب ریم کردن آنست که غذائیکه بسوی آن آید مستحیل بفساد گردد بسبب ضعف آن عضو و ایضاً بسبب ضعف او و فضول اعضای مجاوره بسوی آن ریزد و آنچه از ریم رقیق باشد آنرا صدید نامند و بفارسی زرداب گویند و آنچه معتدل و هموار و سفید باشد آنرا قیح گویند و مده نیز خوانند و آنچه غلیظ تر باشد آنرا وسخ گویند و بفارسی چرک نامند و ازین وسخ بعضی سفید باشد و بعضی مائل بسیاهی و بعضی همچون دردی شراب بود و اختلاف الوان آن دلیل بر احوال قروح بود فلهذا تیرگی و زردی آن دال بر حرارت قرحه و قرب موت بود و وسخ سفید دال بر نضج از مائل بسیاهی باشد و صدید از ماده گرم و رقیق و نایئت آن تولد کند و وسخ از ماده غلیظ و تباه و قیح از ماده که نزدیک باعتدال بود و صدید تولید ورم بیشتر کند و قرحه که ازان صدید آید محتاج تجفیف با خشک و سرد بود و قرحه که با وسخ بود با دویه لطیف و جالی و از قروح بعضی بر جلد در ظاهر بدن بود و بعضی با غور و آنچه با غور باشد دو گونه بود یکی آنکه گوشت گرد اگرد آن صلب گشته و چهل و زبران گذشته و لبهای قرحه سطبر شده باشد و آنرا ناصور گویند و آن جدا مسطور گردد دوم آنکه گرد اگرد او صلب نباشد و آنرا کهف و مخبا گویند بعضی اطبا مخبا آنرا گویند که زیر جلد نفوذ کرده باشد و ریم او میان پوست و گوشت بود و کهف آنرا نامند که در گوشت خانه کرده عطفی زیر گوشت نموده یعنی بجانبی میل کرده باشد چنانکه گذر او راست نباشد و اندرون او فراخ بود و گروهی دیگر هر قرحه را که در گوشت خانه کرده باشد و اندرون او فراخ بود آنرا کهف گویند و آنرا که اندرون او تنگ بود و عمیق باشد ناصور گویند و هرگاه صلابت بر قرحه ظاهر بود آنرا قرحه خرفیه نامند و ایضاً قروح منقسم میشود باصناف بسیار چنانچه بعضی مولم بود

وبعضی بی درد باشد وبعضی متورم بود وبعضی بی ورم وبعضی نقی یعنی پاکیزه وبعضی غیر نقی یعنی چرک آلوده وبعضی همرنگ بدن بود وبعضی مخالف رنگ وبعضی صلب تر
وبعضی نرم تر وبعضی گرم تر وبعضی سرد تر وبعضی عفن باشد وبعضی غیر عفن وبعضی متاکل بود وبعضی ساعی وبعضی رهل بود بارد باشد یا حار وقرحهٔ رهل
منجمله قروح موجب استقاط شعر از قریب آن بود وبعضی از قروح رشاحه بود که ازان صدید زرد گرم محرق حوالی او ترشح کند وآن ردی مهلک است وبعضی عسر الاندمال بود
وقرحهٔ متعفن غیر متاکل بود و هر آنکه متعفن آنست که برای رطوبت او فساد عارض شود وبدان سبب صالح برای غذائیت نباشد ومتاکل آنکه گوشتی که اندران ست
بسیرد ولهذا متاکل ردی تر ست اگرچه هر دو ساعی بود یعنی پهن بازشود اما اگر مادهٔ این سخت تیز باشد وگوشت درست را بخورد وآنرا العربی قروح ساعیه ومتاکله
گویند واگر ماده بدان تیزی نباشد لیکن بسبب عفونت پهن بازشود این را نیز ساعیه گویند لیکن متاکله نگویند بلکه ساعیهٔ متعفنه نامند اما آنچه ساعی متاکل باشد
بغیر عفونت وبی تپ بود وساعی عفن با تپ باشد وازان مفارقت نکند وجالینوس امثال نار فارسی ونمله ساعیه را از قروح متاکله نامیده وقرحهٔ
متعفنه را از قرحهٔ مرکبه شمار کرده چه مرکب از قرحه واز مرض عفن بود وقروح سر در ابتدا پهن باشد وسفید بود و خارش اندکی بود وبادویهٔ مسخنه استراحت
یابد وبه بدبر ریم کنار قرحهٔ گرم را زرد و سر تیز شود وبیخ او سرخ بود وپهن نباشد وبا خارش وسوزش بود واز سردی راحت یابد وزود پخته شود وقروح که صلب
باشد وبسبزی وسیاهی میل کند ردی باشد وقروح ردیه آنچون برنگ مخالف رنگ بدن مثل سفید ورصاصی وزرد وسبز وسیاه همراه گردد ردی بود ومضر تر
قروح بد متعفن را باد جنوبی وهوای گرم وتر است وقروح متولد عقب امراض ردیست وقروح ریزانندهٔ موی اگر خود ردی بود وآنچه از جلد
گرد اگرد او بد بو شود ردی تر باشد وردی تر ازین آنست که گوشت از گرد آن بدبو شود ودر علامات موت سریع گفته که چون انسان را اورام وقروح لینه باشد
وعقل او زائل شود هلاک گردد وقروح خبیثه گاهی بسبب او جراحتی باشد که مصادف فضول خبیثه از بدن بود ویا تدبیر مفسد وگاهی ملیح ثمور ردیه باشد
وبعد شهور کردن ازان بسرعت قرحه گردد ودلالت کند بر خبث قرحه تعفن او وسعی او وافساد حوالی او وعسر بر دا وفی نفسه مع صواب علاج او وبد آنکه افضل
دلائل دالهٔ بر سلامت قروح وجراحات در آخر آن ریم کردن ست بدوای منضج باشد یا از فعل طبیعت وخصوصاً ریم محمود سفید املس هموار که تمام نضج یافته باشد
وبا آن بوی بد بسیار نباشد واما قرحه که دران تشنج حادث گردد وقرحهٔ متعفنه وسرطانیه وخیرونیه ومتاکله ومانند اینها از قروح خبیثه که با آن رجاء
نجات کمتر بود واز انها ریم تولد نکند بلکه چون در قرحه ولاسیما در امثال قروح مذکوره ریم یا ورم ظاهر گردد وآن علامت خیر ست وهر قرحه که آماس گیرد
وریم کند وسر او کشاده شود واگر بعصب نزدیک باشد ازان خوف تشنج واختلاط عقل نباید کرد ولیکن اگر امر قرحه عظیم باشد واز حد تجاوز کند وآماس او
بغایت شود وباندرون غائر گردد وسر نکند وچیزی ازان نیالاید ونزدیک اعضای عصبیه باشد مثل قروح پشت وقروح واقع در مقدم ران وزانو امراو
مودی به تشنج ونیز اختلاط عقل گردد وهر قرحه که در اعضای عرقیه یعنی آنکه رگهای بسیار بدان پیوسته باشد واقع شود واکثر در مقدم تنور بدن بود خاصه
اگر بر پهلو یا شکم باشد وآماس او باندرون بازگردد وسر نکند وچیزی نیالاید وبا این حالات مذکوره اگر بر نصف اسفل از تنورهٔ بدن باشد دران خوف سهال
خون بود وهمچنین گاهی ازان خوف اختلاط عقل یا خوف وقوع ذات الجنب وریم کردن بعد ازان ویا نفث الدم باشد اگر در نصف اعلی از تنور بدن افتد
واز علامات جیده برای قروح انیست که موئیکه از حوالی او ریخته باشد باز بروید وقابل ترین ابدان بعلاج قروح آنست که او در مزاج بهتر ودر رطوبت فضلیهٔ او
کمتر بود مع وجود خون نیک وران پس هرگاه مزاج همه بدن ومزاج جگر معتدل بود قروح وجروح زود درست گردد وهرگاه که مزاج آن از اعتدال بیرون بود
وخشک باشد یا بسیار تر علاج بدشواری بود ودیر پذیرد ولیکن مزاجیکه میل به تری دارد چون مزاج کودکان آن علاج را قابل تر از مزاج خشک بود وچون مزاج پیران
وخصوصاً هرگاه که مزاج اصلی خشک بوده باشد ومزاج عرضی رطب بتر بل چنانچه در مشائخ نیز بد بود وبدین سبب قروح پیران وصاحبان استسقا علاج دشوار
پذیرد وایضاً قروح زنان حامله بسبب احتباس فضول بنا بر بند شدن خون حیض ایشان واما قروح پیران بدو سبب علاج نه پذیرد یکی آنکه مذکور شد ودیگر آنکه
در بدن ایشان خون نیک کمتر تولد کند وبسیار باشد که قروح پیران به نشود وباز سر قرحه شگافته شود ودر بعضی قروح اصلاً گوشت نروید بسبب رداءت
جوهر او وخبث مادهٔ او ودر بعضی لحم بروید واین قابل اصلاح بود وبد و قسم منقسم شود یکی آنکه دران گوشت زائد قبل از تنقیه بروید ودیگر آنکه دران لحم زائد

بعد تنقیه برویدو هر قرحه که مدت آن دراز گردد و متآکل و عفن شود و چیزی بسیار از جوهر آن جایگاه زائل گردد هرگاه درست شود مغاکی دران بماند و بی مغاکی نباشد و خاصة اگر قایم ابود تا مدت یکسال باقی ماند و قروح سوداوی درست نشود مگر بعد از آنکه باین جمیع فساد او بردارند تا گوشت و استخوان پاکیزه ظاهر شود پس جراحت را علاج کنند و بدانند اسبابیکه چون عارض شوند قروح فاسد گردند آن ضعف عضو است پس هر ماده را قبول کند و رداءت مزاج عضو و رداءت خونی که می آید یا در کیفیت یا در کمیت اما در کیفیت اکثر آن بسبب رداءت مزاج جگر بود و دران رنگ مائل بسفیدی صاصی یا زردی باشد و یا بسبب رداءت مزاج طحال پس رنگ مائل بسیاهی بود و مثل پدید آید و یا آن رداءت جمیع اخلاط بدن بود و از مثل این با وجود آنکه استفاده نمیشود آنچه مستحیل لحم گردد استفاده نشود و ازان ضرر بدانچه بوضع مستحیل میگردد اما در کمیت باین طور بود که زیاده شود بر طاقت قوت عضو و در ضرر گردد و یا کم شود پس از آنچه لحم قرحه بروید یافته نشود و قرحه صاف پاک باشد و مبادرت بخشک نشیند کند و فلاح نشود و مملو نسازد و اگر بدن پاک قلیل الدم باشد و یا بتجربه که بکنارهای آن عارض شود و بسبب اتساع عروق که بسوی قرحه آمده و یا بسبب فساد آنچه قریب او باشد از استخوان و بسبب فساد او که مثل تیرگی و سبزی و سیاهی میل کند و یا بسبب مجاورت عضوی ردی المزاج و قروح صعب العلاج مثل قرحه مستدیر و مانند آن قاتل صبیان است احتمال شدت درد او نکنند و نه عسر علاج او و صعوبت آن تا اینجا قول شیخ الرئیس و جرجانی و گیلانی تمام شد اکنون بدانکه بقول صاحب کامل قرحه نیز مانند جراحت یا بسیط بود و او آنست که خالی باشد از عوارضیکه مانع اندمال بود و یا مرکب باشد و او آنست که مرکب با سببها بود یا با مرض یا با عرض و ترکیب او با سبب چنان باشد که در انجا ماده بود که بسوی قرحه ریزد و اما مرض گاه از سوء مزاج بود و گاه از مرض آلی اما آنچه از سوء مزاج باشد یا از سوء مزاج حار بود و یا بارد و یا رطب یا یابس و اما مرض آلی پس بعضی ازان مرض نقصان بود و آن نقصان لحم در قرحه است و سقوط جزوی از عضو و بعضی ازان مرض عظم بود و آن مثل ورم حادث مع قرحه است و بعضی ازان تفرق اتصال بود و مثل قطع عصب و کسر عظم و اما ترکیب قرحه مع عرض مثل درد سخت که با آن باشد و علامت و علاج این همه اقسام در علاج قروح عسر الاندمال بیاید

علاج کلی قرحه

اگر در قرحه ریم و چرک اندک باشد از سرکه و شراب و ماء العسل قرحه را بشویند و پنبه کهنه را بروغن گل تر کرده اندرون آن نهند و اگر بسیار باشد از ادویه جالیه و مراهم مدمله علاج کنند و اگر دهن قرحه تنگ باشد بفتیله مرهم بدان رسانند و اگر دهن او بغایت تنگ باشد قدری سم الفار سوده بعسل یا روغن سرشته پنبه کهنه بدان آلوده در دهن جراحت نهند که فی الفور فراخ تر سازد و در این امر بهتر ازین دوائی نیست و نهادن چوب چوک که کندش نامند بر دهن قرحه همین عمل دارد و کذا انگشکری خام سوده بآب برگ نیم آمیخته و همچنین مرهم زنگار و اگر پوست نیم یا پوست سرس یا پوست ببول یا چوب چینی هر چه بدست آید جوشانیده بآب آن قرحه را بشویند از ریم او فساد بنواحی متعدی نگردد ادویه مفرده و مرکبه که نافع قروح است آب آهک از هفت بار شسته چون با زیت خوشبو آمیزند و بکار برند قروح را خشک گرداند و کذا پاشیدن خاکستر طرفا و چون گل سوسن بعسل پخته بر سائر قروح نهند اندمال آن نماید و ذرور برگ کنار مثل غبار سوده تجفیف قروح کند و کذا برگ بهی خشک کرده و کذا برگ ناشپاتی و کذا برگ شفتالو و کذا پوست بیضه سوخته بر قروح نهادن و ذرور سندروس قرحه را خشک کند و کذا بیخ نیلوفر و تخم آن و کذا رصاص سوخته تجفیف و التحام نماید و کذا اسفیداب و کذا ذرور مورد خشک و گویند که آرد جو ارا و عسل قروح خبیثه را مجرب است و مشاهده قروح عارض در ظاهر بدن را نشره با و ضماد رازی مفید گفته و بقول اهل هند برگ کنگهی از زخم بستن و زبان سگ سیاه خشک ساخته باریک سائیده تا یک هفته پاشیدن و برگ گهیا توری تر یا خشک بآب سائیده بر زخم بستن زود فراهم آرد و پاشیدن برگ کنیر خشک کرده سائیده و کذا پوست درخت سرس خشک کرده و کذا مرغ خانگی سوخته و کذا کاسه سنگ پشت سوخته و کذا اسگند ناگوری و کذا برگ سرو سوخته و کذا زرد چوب و کذا مازوی سوخته هر واحد مجفف قروح است دوائیکه قروح و حرق نار و زخم آتشک را نافع پوست انار سوخته در روغن گاو یکصد و یکبار شسته آمیخته و قدری کافور سوده انداخته خوب حل کنند و بر موضع بمالند ایضا اگر زخم مزمن را فراهم آرد استخوان سر آدمی ده توله کتهه که با پان میخورند ده توله نیله تهوتهه سوخته یک توله همه باریک ساخته قدری ازان بر دهن هر زخم بربندند مجرب است ذرور که بهر خشک کردن هر قرحه و تسکین درد عجیب الاثر است سندور و سهاگه بریان هر واحد یک جزو دانه الاچی کلان دو جزو سائیده بپاشند

روغن حکیم علوی خان که جراحات را در اندک زمانی باصلاح آرد بگیرند جدوار تراشیده برگ نیب بیخ انجبار پوست مغیلان هر یک پنج مثقال و در سه رطل آب بجوشانند تا سوم حصه بماند بمالید و صاف نمایند و روغن کنجد تازه یک رطل دران آب داخل کرده بجوشانند تا آب بسوزد و روغن بماند پس بگیرند موسیائی دار ابرهمی قشر الیهود مصطکی هر یک چهار دانگ و دران روغن بگدازند و بعد ازان مغاث زاج سفید سنگ سرمه کاغذی بصری سوخته سنگ جراحت کات هندی زرد چوب هر یک یک مثقال کوفته بیخته داخل کرده کهرل سازند و در شیشه انداخته یک هفته در آفتاب گذارند و هر روز دو مرتبه برهم زنند و پس نگاهداشته بکار برند روغن از بیاض حکیم اجمل خان که بجهت پر نمودن زخم و برآوردن گوشت و جلتهای زرده و استخوان شکسته که در زخم مانده باشد نظیر ندارد برگ سنبهالو برگ فراش برگ دهتوره برگ چنبیلی هر یک یک دام همه را باریک سائیده در روغن کنجد نیم آثار انداخته بر آتش گذارند و کفچه زنند چندانکه همه ادویه سوخته ته نشین گردد بعد ازان فرود آورده حل کنند چندانکه همه یکسان شود پس در ظرفی نگاهدارند تا که درد ته نشین گردد پس روغن خالص گرفته بکار برند روغن قنبیل که در پر کردن زخم و کشتن کرم مجرب و بی عدیل است کبیله روغن سرشف هر یک ده درم هر دو را خوب کهرل کنند بعد صاف کرده باز کهرل نموده پارچه بیز کنند همین قسم سه بار عمل نمایند تا آنکه خوب [illegible] نگاهدارند وقت حاجت پنبه تر کرده بر سر زخم گذارند و در سوراخ چند قطره چکانند روغن مجرب اکرم که جمیع اقسام جروح و قروح را باصلاح آرد و گوشت فاسد را دور نماید و گوشت تازه برویاند اصل السوس تربد سفید دیودار دار هلد زردچوبه دوده سقف کسیله نخود دران بریان هر یک چهار و نیم درم برگ حنای تازه برگ نیب هر یک هشتاد درم ادویه را در پنج آثار آب تر کنند و برگها را کوفته قرص بسته در دو رطل روغن کنجد بریان نمایند و ادویه نیز در روغن مذکور انداخته بآتش ملایم بجوشانند تا آب همه سوخته روغن بماند پس صاف نموده بکار برند و اگر بعد صاف نمودن روغن سنگ جراحت رال کته سفید هر یک یک توله کهربا سندروس درکچی شب یمانی سوخته هر یک شش ماشه باریک سائیده آمیزند قوی تر گردد روغن بلادر که برای اندمال زخم بی نظیر و مجرب است بلادر شش عدد ڈکیه مالی دو دام پخته سندور توتیای سبز رال موم هر واحد یکماشه روغن شیرین نیم پاو اول بلادر را در روغن و موم آن قدر بسوزند که دود آن موقوف شود بعده ڈکیه مالی انداخته بسوزند و حل نمایند بعده ادویه دیگر انداخته حل کنند پس از پارچه صاف کرده بدارند و بعمل آرند فوح دیگر که برای اندمال زخم نظیر ندارد و دافع زخمهای آتشک است و مجرب النفع است بلادر تخم کونچ هر واحد یکدام اجواین خراسانی مرداسنگ هر یک سه ماشه توتیای سبز دو ماشه روغن کنجد نیم پاو اول روغن بر آتش گرم نموده بلادر اندازند چون سوخته شود اجواین اندازند چون بسوزد تخم کونچ دران بسوزانند بعده توتیای سبز و مرداسنگ اندازند و از آتش فرود آورده خوب حل کرده نگهدارند اگر جای نازک بود روغن صاف بی درد اندازند و الا مع درد چکانند و اگر روغن کم شود روغن دیگر اندازند حتی که بناصور هم فائده میکند مرهم جدوار مخترع حکیم علی گوید که منافع این مرهم مثل فوائد روغن زنبق دار است بلکه در التحام قروح ازان قوی تر و با این در منافع برای التیام و اندمال جراحات دوائی نمیرسد و نه مرهمی جدوار فائق مجرب یک مثقال بهروزه نیم اوقیه زردچوب دیودار اصل السوس برگ حنای خشک دوده سقف خانه که نخود بریان کنند هر یک یک اوقیه پوست درخت مغیلان برگ درخت نیب سبز هر چه هر یک دو اوقیه چوبها و نیها و پوست را کوفته خوب در کهرل سایند پس با دویه دیگر سوای بهروزه یکجا کرده در ده و نیم من آب بآتش ملایم بجوشانند تا ثلث آب بماند ثفل را خوب افشرده دور کنند و روغن کنجد بست اوقیه داخل کرده باز بآتش ملایم بجوشانند که آب قریب بجذب شدن رسد و اندکی بماند پس اندکی ازین روغن گرم گرم گرفته بهروزه را دران بگدازند و بهروزه گداخته را با دو اوقیه موم زرد مصفا در روغن اول ساخته بجوشانند تا آب مطلق خشک شود و مثل مرهم گردد مرهم انجبار از مولف حکیم ارزانی گوید که این مرهم عدیل ندارد و با وجود این مرهم دیگر حاجت نیفتد جهت زخم شمشیر و بندوق و مانند آن و هر گونه جراحت عسر البرء و ناسور و قروح خبیثه و سوداویه اکثر هیچ دوا انتفاع نیافته باشند عجیب الاثر و بدیع النفع است شب یمانی توتیای هندی هر یک یکتوله و سه ماشه کات سرخ رال روغن کنجد آب چاه شیرین تازه هر یک پنج توله اول آب و روغن را یکجا کرده در ظرف کانسی بدستکف مال کنند تا مثل دوغ شود پس ادویه دیگر باریک سوده دران آمیزند و یکپاس دیگر بلکه دو پاس یکدست همی مالند تا جمله یکذات شود و بقوام مرهم آید پس در ظرف چینی یا نقره نگاهدارند و استعمال نمایند و وقت شب از نمک تکمید اطراف قرحه و جراحت میکرده باشند مرهم پلیته بجهت هر قسم زخم از مجربات است و از جمله عجائبات اول پنبه کهنه را در ظرفی بسوزند و خاکستر آن پارچه بیز کنند بقدر شش بهلولی

بگیرند پس روغن گاو پنج بهلولی در ظرفی گرم کنند و موم سفید سه بهلولی دران انداخته بگدازند بعد ازان خاکستر پنبه و پیچ خراسانی سه بهلولی سوده اندازند نیله تهوتهه دو سرخ سوخته سوده نیز داخل کنند و بعد ازان بچوبی ادویه را حل نموده فرود آرند و وقت حاجت بکار برند مرهم شلجم برای پر نمودن زخم نظیر ندارد مجرب است و تحلیل اورام و صلابات نماید و برای جمیع زخمهای برسنه و دملها و زخم آتشک و سوختگی آتش بی عدیل اول شلجم یک عدد تا دو عدد را پاره پاره نموده در روغن گل نیم پاو خوب بریان کرده دور نمایند و از آتش فرود آورده سندور سه دام انداخته از چوب نیب حل نمایند تا خوب حل شود پس کافور سه ماشه انداخته حل کنند و نگاهدارند و در بعضی نسخه کافور نیست مرهم رال که جهت جراحات فرسنه و اندمال زخم مجرب و معمول است کات مرداسنگ سنگجراحت هر یک یکدام رال شش دام پارچه کمل پشمی سوخته ربع درعه روغن زرد هفت دام ادویه باریک سائیده در روغن مرهم سازند نوع دیگر مجرب برای اندمال زخم رال روغن کنجد هر یک چهار توله موم سه ماشه کافور سفیده کاشغری شسته نیله تهوتهه مرداسنگ هر یک دو ماشه الایچی خرد هفت عدد اول الایچی را مع پوست در روغن سوخته مرداسنگ سائیده دران اندازند بعده نیله تهوتهه را انداخته بسوزند من بعد رال سوده بستر سفیده و موم اندازند پس آورند و از آتش فرود آورده کافور سوده اندازند و از دسته آهن خوب حل کنند. و نگهدارند مرهم سیماب که برای قروح شبور و دمل و آتشک و شبور الطفال معمول است سندور مرداسنگ سیماب هر یک دو ماشه رسکپور سفیده کاشغری کته سفید هر یک یک ماشه نیله تهوتهه چهار سرخ همه ادویه را باریک سائیده در مسکه گاو که یکصد مرتبه در آب شسته باشند حل سازند و بکار برند مرهم سعید خانی که در جمیع اقسام قروح و جروح عدیل ندارد مرکی سیاه مرکی سرخ زنگار کات سفید صبر هر واحد یک مثقال مرداسنگ دو مثقال موم سفید پنج مثقال روغن کنجد سی مثقال روغن را داغ کنند و پیاز سی مثقال دران بسوزانند پس دور کرده موم اندازند و ادویه کوفته بیخته داخل کرده با چوب نیب حل کنند مرهم سندور که جمیع اقسام جروح و قروح را نافع است سندور مرداسنگ هر یک سه ماشه فوفل یک عدد سونٹهه دو گره موم سفید یکدام روغن گاو شش دام اول روغن را در ظرف آهنی انداخته بر آتش داغ کنند پس شاخ نیب که بالای آن برگ نیب باشد هفت عدد دران بسوزند و هر دو گره سونٹهه اندازند تا سوخته شود دور کنند پس فوفل دران سیاه کرده برآرند و با ادویه دیگر سوده موم در روغن گداخته ادویه مسحوقه آمیزند مرهم تنکار نافع اقسام شبور و دمامیل و جراحت تنکار بریان فوفل سوخته موم کات سفید رال هر یک یکدام روغن زرد دو دام توتیای سبز سوخته سه ماشه بدستور مرهم سازند مرهم کیمخت که برای اندمال زخم سریع الاثر است کیمخت سوخته سپیاری سوخته تخم بلیله زرد تخم بلیله سوخته ابونائی آک سوخته سفیده کاشغری شسته کات مرداسنگ هر یک نیم دام کوفته بیخته در روغن ماده گاو گرم کرده حل نمایند و بکار برند اقوال اکابر شیخ الرئیس در قانون علاج قروح نوشته بدانکه جمیع قروح محتاج به تجفیف اند سوای آنکه از کوفتن عصب و فسخ آن حادث شود زیرا که این اولاً محتاج بارخاء و ترطیب است و قروحیکه در غالب احوال محتاج به تجفیف بود محتاج باحوال دیگر از تنقیه و جلاء و غیر آن باشد بسبب احوالیکه لاحق قروح گردد غیر نفس قروح و هر قدر که قرحه بزرگتر و غائرتر بود احتیاج بتجفیف او شدیدتر و جمع لبهای او باستقصا سخت تر باشد و گاهی حاجت بخیاطت آید و اعتبار کنند از احوال حاجت باستقصا درین و امثال این بدانچه در باب جراحات گفتیم و بدانند که گاهی قروح در علاج خود محتاج باستعمال ادویه سیاله نافذه میباشد چون قرحه غائر العمق بود و دران هنگام از بودن مراهم و مانند آن چاره نباشد پس واجب است که در ظاهر رطب و در باطن خشک باشند و خصوصاً در قروح ناصوریه واجب بود که یبوست قوت آنها بر رطوبت جرم آنها سخت غالب باشد و ایضاً گاهی احتیاج افتد بخلط ادویه آن بدانچه سائل بود بسببی دیگر و آن آنست که لنج لازق شوند این را نیز دران بدانند و بدانکه قروح محتاج برباطات و بستن بهمه جهه بود یکی برای سائل کردن چرک پس واجب بود که قوت بستن آن نزدیک اخیر قرحه باشد و سست بستن آن نزدیک دهن او بود تا افشردن او نیک باشد و دوم برای حفظ دوای ملحم و منبت لحم بر قرحه و این محتاج به بستن شدید نیست و سوم برای با هم پیوستن هر دو لب و واجب است که در این بستن سست نزدیک هر دو لب نباشد بلکه نیک ضم کننده بود و لازم نیست که از بستن درد بدان حد رسد که ورم کند و باید که متعین بر منع ورم باشد بهر آنکه با ورم علاج قرحه ممکن نبود پس اگر امکان منع او نباشد و ورم ظاهر گردد مشغول بورم شوند و علاج او هر ورمیکه باشد مع مراعات لنفس قرحه کنند تا آنکه از علاج ورم فارغ شوند پس مراعات قرحه خالص نمایند و همچنین اگر حوالی قرحه سیاه یا سبز گردد علاج او بشرط و اخراج خون کنند اگر چه ممتلی باشد بعده لزوم اسفنج خشک پس ادویه مجففه نمایند و چون قرحه فارغ شود یا قرحه سانج یابند واجب است که اول تامل نمایند که

آیا بسوی قرحه از بدن چیزی میریزد یا نمی‌ریزد بلکه منقطع شده پس اگر چیزی بسوی آن نه ریزد قصد بعلاج نفس قرحه کنند و اگر بسوی آن چیزی بریزد مشغول بمنع چیزیکه
بسوی آن میریزد از فصد یا اسهال یا قی کنند زیرا که گاهی قی نیز درین نفع میکند و بقراط بدان شهادت داده و اگر در قروح ریزه‌های استخوان یا خشبه یا غیر آن
باشد استعمال در جذب او نکنند بلکه عمل بدانچه در باب عظام خواهم گفت باید کرد و اول چیزیکه تدبیر او در امر قرحه واجب بود آن تنقیه بادویه است پس تنقیه
بادویه او پس انبات لحم و اندمال و اگر قرحه را پاک مستوی بلا غور یابند صرف اندمال بدوائی نمایند که دران سوزش نبود اما در چرکدار از جالی لاذع چاره نباشد
و در ابتدای علاج احتیاج بلاذع افتد بعده بتدریج بدوائی نمایند که در لذع خفیف‌تر باشد تا آنکه وقت رویانیدن گوشت برسد و اوفق درین همه آنست که تا ممکن باشد در تبرید
بسبب جذب او مواد را و خصوصاً چون آنجا حرارت و التهاب باشد و واجب است که اسباب مانع اندمال را معلوم کنند و آن اسبابی هست که شمار آن کرده شد و گفتیم
که او آنست که بدان قرحه میل بردارت کند پس اگر اول علاج آنها نکنند بعلاج قروح کما ینبغی فراغت نیابند بلکه ممکن نبود و بسیار باشد که اصلاح مزاج مشغول در اصلاح
قرحه کفایت کند و بسا است که قرحه مترهل و نرم بود و بران گوشت بد بروید و آن فی نفسه بسرخی و گرمی باقی ماند علاج باطلیه مبرد لحم کرد و اگر دران کنند مثل آب
عنب الثعلب بگل ارمنی و سرکه و اطلیه صندلیه کافوریه بر برف سرد کرده همواره چنین کنند تا آنکه جرح مندمل نورنگ گردد و در قروح شدید الوجع باید که اولاً مشغول به تسکین
درد شوند و این لامحاله بمرخیات بود و مثل روغنها و غیره که معلوم است و اگر چه آنها مفسد قروح اند بهر آنکه چون درد ساکن نشود طبیعت اندر رت علاج نباشد و چون
تسکین درد کنند تدارک قرحه نمایند و قروح وسخه یعنی چرکناک محتاج بپاک کردن بود و دوا او آنست که رطوبات او و آنچه ازان سیلان کند متحلل اللون باشد و کثرت نماید گاهی
بغسل و گاهی بذرورات و مراهم پاک کرده میشود و چون پاک نکنند ملاقات دوای بصرفه تا جرم آن ممکن نباشد و خصوصاً ذرورات پس واجب است که پاک کنند پس گوشت
برویانند و در دوای منقی جلا بسیار بود و جلای منبت لحم اندک بود چنانچه دانسته اند و گاهی گوشت ردی بر روید پس احتیاج باکل آن بدوای حاد افتد و از خارج
بمبردات طلا کنند بعد ازان قلع او بدوائی کنند که بدان قلع خشکریشه کرده میشود پس علاج کنند و ایضاً این طریق علاج مابرای ماصور است بهر آنکه در آنها محتاج
بقلع خرف آنها ایس بمعالجه آنها میشویم و دوای واحد بحسب بعض ابدان منبت لحم و بحسب بعض آن اکال شدید الجلا بود و چون آن بدن بسیار نرم باشد و بحسب
بعض آن غیر جالی و غیر منبت بود و لهذا احتیاج دوا در بدنی بسوی تقویت او افتد یا بزیاده کردن وزن او یا بکم کردن روغن او یا باضافه دوای دیگر که دران تحلیل
و جلا باشد و در بدن دیگر بقیاس آن اکال بود پس احتیاج شود بکم نمودن از وزن او یا زیاده کردن در روغن او یا اضافه کردن بعض قوابض و آنچه قریب بدان دوای او
قوی سازند آنست که اندمال او عسر بود و واجب است که دوا بر قرحه تا سه روز بدارند بعده بکشایند چه اگر قبل این دور کنند عمل خود نکنند و لازم است که روغن از قروح دور
دارند و اگر چاره نباشد روغن بید انجیر و روغن مورد و روغن مصطکی بکار برند و چون قرحه صرف باقی باشد و عضو حامل آن قرحه حساس بود و لازم است که نرمی در علاج
و وضع ادویه بران کرده استعمال بند شرح غیره بعمل آرند و از دردمند کردن او بدوای قوی حذر کنند و اما در عضو بلید الحس از علاج واجب توقف نباید کرد در عضو باطن و
شریف الخطر و کثیر النفع و قابل آفات بسرعت از قبیل عضو حساس در حکم اوست و اضداد آنها از باب غیر حساس یا ضعیف آنست و ازینجاست که قروح باطنی
متعمل نمی‌شوند مثل زنگار و مانند آن خصوصاً آنچه نوشیده شود و اکثر مغریات مثل کتیرا و صمغ محتاج بود و آنچه بدان حقنه کرده شود محتاج میان هر دو امر باشد
و از تدبیر صواب در علاج قروح ساکن داشتن اعضای آنها است و متحرک بحرکت آهسته در ابتدا مضرت کمتر دارد از آنکه بعد از ابتدا حرکت سخت کنند و خصوصاً در بدن
ردی الاخلاط و واجب است که در علاج قروح احتیاط آنچنین کنند که از تجاور و التحام میان دو عضو متجاورین واقع شود مثل التصاق که واقع شود میان پلکها و
چشم و میان هر دو پلک و میان دو انگشت و کهف و مخابی سریع الاستحاله بنواصیر و قروح مجاور شرائین و اورده بزرگ موذی بورم لحم رخوکه مجاور او باشد مثل
کنج ران و بغل و پس گوش گردد چنانچه جرب مانند آن از آنچه مذکور شد و بعینه بدین سبب موذی میگردد خصوصاً چون بدن ردی ممتلی بفضول باشد و درین هنگام
درد اشتداد نماید و موذی بقرحه گردد و پس واجب است که علاج آن اولاً به تنقیه بدن نمایند بدانچه در باب او مذکور شد و تا تنقیه و ورم حادث شده در لحوم مذکوره نکنند
امید علاج قرحه نباید داشت و احتیاج افتد در مثل این بحفظ قرحه از اذیت بما سلیقون و مانند آن اگر بدن پاک باشد و میان آن و میان عضو حاجز مانع از تنافذ
بسوی قرحه در هر حال سازند و واجب است که وصیت جامع بشنوند و آن اینست که از واجبات است که آنچه بدان معالجه قرحه کنند یا موافق بود یا غیر موافق پس موافق

اگر فی الحال نفع کند ہمراہ او مضرت نباشد و غیر موافق یا مخالف بود بنا بر آنکہ ضعیف تر باشد و دلالت کند بران زیادتی چیزیکہ آن ضد متوقع از انست از تخفیف یا تنقیہ
و یا غیر آن از غیر فساد دیگر پس واجب بود کہ در قوت او افزایند و یا مخالف بود بوجوہ دیگر مثل آنکہ تسخین او فوق آن بود کہ بسوی آن احتیاج باشد پس سرخی و التہاب
حادث شود محتاج بکم کردن قوت آن گردد و تسکین التہاب او درین وقت بمرہم مبرد کنند و یا بدان میل بسیاہی و تیرگی نماید پس بدانند کہ آن تبرید او میکند
و یا تسخین او بقدر محتاج الیہ باشد پس احتیاج بزیادہ کردن در قوت سخونت نمایند و یا ترک او نماید پس حاجت بزیادہ کردن در قوت قوابض و مجففات مثل گلنار و
مازو و مانند آن افتد و یا تخفیف نماید پس احتیاج تدارک تخفیف آن گردد بدانچہ ذکر کردہ شود و یا آنرا بخورد و غائر گرداند چنانچہ بیان کردہ شود پس حاجت
بشکستن قوت جلای او شود و بسیار باشد کہ دوا موافقت نکند بہر آنکہ مزاج مریض مفرط در کدام باب باشد پس احتیاج افتد بدوائیکہ در ضد آن باب قوی باشد
حتی کہ اعادہ او بمزاج او نماید و یا ضعیف در باب موافقت او باشد ابو سہل گوید کہ جمیع قروح خالی ازان نیست کہ یا آن چیزی از جوہر اعضا نرود
و قرحہ کہ چنین باشد آن شق مفرد صرف باشد و آن محتاج بجمع و ضم یک جزو او بدیگری باشد فقط و اگر شق عظیم باشد مع ذلک محتاج بدوای مجفف بود
و یا با قرحہ چیزی از جوہر اعضا برود و این جوہر خالی ازان نیست کہ یا جلد تنہا باشد و یا لحم تنہا و یا جلد و لحم ہر دو اما رفتن جلد تنہا محتاج باشیائی باشد کہ ادمال
و ختم قرحہ نماید اعنی چیزہائیکہ سطح ظاہر را از لحم بسوی صلابت تغیر دہد حتی کہ قائم مقام جلد گردد و اشیائیکہ این فعل کند بعضی ازان بنفسہ این فعل نماید مثل ادویہ
قابضہ چون مازو و پوست انار و بعضی ازان این فعل بطریق عرض کند بمنزلہ ادویہ حادہ چون زنگار و قلقطار و اما رفتن گوشت تنہا در ابتدای امر محتاج بادویہ
باشد کہ گوشت را برویاند بعد ازان بادویہ کہ گوشت را بجلد الصاق نماید و اما رفتن گوشت و جلد ہر دو اولاً محتاج بعلاج از اشیائی باشد کہ گوشت برویاند
بعد ازان بچیزہائیکہ اندمال نماید و دوای حاد مثل زنگار را اگر اندک استعمال نمایند ادمال و ختم قروح کند و اگر ازان کثرت کنند گوشت را بخورد و قرحہ را غائر گرداند
و پیدا شدن گوشت محتاج بمادہ و فاعل بود و مادہ او خون جید ست و لہذا حمی باید کہ صاحب قرحہ را باغذیہ مولد خون محمود غذا دہند و بمقدار آن بحسب تمکین
قوت بہضم آن باشد و فاعل او طبیعت عضو بود و لہذا سزاوار است کہ تقویت طبیعت عضوی نمایند کہ دران احتیاج بر ویدن گوشت بود و این بتعدیل مزاج او
باشد و ہر دوائیکہ بدان علاج قرحہ کنند آن مجفف بود مگر آنکہ اگر ازان ارادہ رویانیدن گوشت باشد باید کہ ادویہ کہ بدان معالجہ قرحہ کنند در تخفیف کمتر
باشد تا بافراط تخفیف نہ نماید و از رویانیدن گوشت در قرحہ باز ندارد و لیکن آنرا تخفیف بمقداری باید کہ آنچہ در قرحہ از صدید باشد آنرا خشک نماید و ہمی باید کہ
با وجود قلت تخفیف خود جلا و غسل دہد تا چرک قرحہ پاک گردد و اگر دوائیکہ بدان علاج قرحہ کنند از ادویہ باشد کہ بدان ارادہ الصاق لحم بود باید کہ تخفیف
او بیشتر از تخفیف دوائی باشد کہ گوشت را برویاند بہر آنکہ برویانیدن گوشت احتیاج نیست بلکہ بتخفیف فقط و اگر احتیاج باین افتد بمقدار اندک باشد و باید کہ
جالی و غاسل نیز نباشد بلکہ قابض بود و اگر دوائیکہ بدان علاج قرحہ کنند از ادویہ باشد کہ بدان ارادہ ادمال و ختم بود باید کہ ادویہ قروح شدید تر در تخفیف باشد
و این بہر سخت کردن لحم و گردانیدن او مثل جلد بود و ادویہ کہ گوشت برویاند باید کہ یبس آنہا قریب درجہ اول باشد پس اگر ہمہ بدن یا عضویکہ دران قرحہ است
در مزاج رطب تر باشد و قرحہ در رطوبت کم بود باید کہ علاج از ادویہ نمایند کہ دران یبس کمتر بود مثل آرد جو و آرد باقلا و کندر و اگر بدن یا عضو خشک باشد و قرحہ تر
بود یا خلاف این باشد یعنی قرحہ خشک و بدن و عضو ہر دو رطب بود باید کہ ادویہ متوسط الحال در یبس باشد مانند آرد جو و بیخ سوسن آسمانجونی و اگر بدن یا عضو در یبس
شدید تر و قرحہ رطب تر باشد باید کہ ادویہ شدید الیبس مثل زراوند و شجرہ جاوشیر او بود و قرحہ غائر اگر در عضوی معتدل المزاج میان حرارت و برودت باشد باید کہ
علاج بدوائی نمایند کہ تخفیف بغیر تسخین یا تبرید کند مثل کندر چون با آرد جو یا آرد باقلا آمیزند و اگر قرحہ در عضوی باشد کہ آنرا حرارت بسیار بود باید کہ علاج بادویہ
مجفف و مبرد نمایند مثل آرد جو یا آرد باقلا و اگر در عضوی باشد کہ برودت بسیار بود باید کہ علاج بادویہ کنند کہ تسخین و تخفیف بحسب مقدار برودت او باشد پس
اگر برودت او اندک بود بیخ سوسن آسمانجونی و آرد کرسنہ استعمال کنند و اگر برودت او بسیار باشد زراوند و شجرہ جاوشیر بکار برند مجوسی گوید کہ قروح متقادمہ را
ادمال میکند زرنیخ و کندر ہر واحد یکجزو زنگار ربع سدس جزو ہمہ را باریک سائیدہ موم و روغن گل گداختہ آمیزند تا مرہم شود بر موضع طلا کنند کہ این دوا قوی الادمال است
و گاہی در ابدان نرم مثل زنان و صبیان و خواجہ سرایان دوای مجفف بغیر لذع کفایت کند مثل مرداسنگ و شبح سوختہ چون باریک سودہ بر موضع بپاشند

وگاهی درین کفایت کند نهادن پنبهٔ کهنه بر قرحه و مقدار پنبه هر روز اندک اندک یکاهند تا بچیزی دیگر حاجت نیفتد و قرحه خشک شود و گوشت او سخت گردد و اما ابدان سخت جلد در اول قروح آنها حاجت باد و یه قوی التجفیف افتد تا بحال طبیعی او بگردانند مثل دوائیکه دران مازو و گلنار و صبر و برگ سوس و عروق و اندک زنگار داخل شود و هر قدر که ابدان صلب تر باشند باید که ادویهٔ مجففه قوی تر بود مثل ابدان دهاقین و صیادین صحرا و غیر آنها از ارباب محنت و مشقت و مرتاض در آفتاب و علی هذا القیاس باید که تدبیر قروح و جراحات همچنین باشد چون مفرد سلیم از اعراض بود

علاج قروح صدیدیه

یعنی قروحیکه ازان زرداب بسیار تراود و صحیح میفرماید که درین قروح احتیاج باستعمال ادویهٔ مجففه بود تا صدید را پاک کند بعد ازان برویانیدن گوشت مشغول شوند پس اگر قروح مترهل باشد بران ادویهٔ رویانیدن گوشت استعمال نکنند چه اگر استعمال آن نمایند غائر و عفن گرداند بسبب ضعف اجسام این قروح بلکه واجب است که اولاً تجفیف نمایند یعنی ادویهٔ منقی صدید اولاً استعمال کنند و بعد پاک شدن قرحه ازان ادویه برویانیدن گوشت استعمال نمایند و اگر دوا استعمال کنند و در رطوبت کمی یافته نشود و یا زیادتی او معاینه گردد بدانند که دوا بحسب آن بدن مجفف نیست پس در تقویت و تجفیف او افزایند و اعانت او بجلای اندک مثل عسل و با دویهٔ قابضه مثل گلنار و شب یمانی کنند و قوت روغن کم نمایند و روغنی بگیرند که دران تجفیف باشد و ایضاً اگر قرحه را به بینند که در جفاف افراط نمود پس از قوای همه اعنی تجفیف و جلا و قبض کم کنند و این وصیت در ادویهٔ منبت لحم قروح یاد دارند و یک چیز غلط نکنند و آن اینست که دوا جالی تر باشد از آنچه می باید پس او عضو را مجرود و گوشت او را برطوبت سائله بجنس صدید مستحیل گرداند و یا در قوت جلا زیاده بود و قرحه را غائر تر و گرم تر و مشابه تر بمتورم و منحرف لب گرداند و مریض سوزش ظاهر حساس نماید و بدانند که ادویهٔ مجفف قروح بعضی آنست که آن شدید التبرید باشد مثل بزر البنج و افیون و بیخ لفاح و بعضی ازان آنست که شدید التسخین باشد مثل زراوند و زفت پس طبیب را باید که تعدیل یکی بدیگر نماید بحسب مقابلهٔ مزاج از افراط جزئیه و آن ادویهٔ منقی صدید آن ادویه مجففه است مثل شب یمانی و مازو و پوست انار و عصاره مرداسنگ و آرد جو و پست او و شقائق النعمان و برگ شجر بعوض و اگر برگ جوز تازه و ثمر او بیجان یا مطبوخ بشراب ضماد کنند نفع بسیار کند و نشف رطوبت بغیر اذیت نماید **مرهم جیده** برای این بگیرند مرداسنگ یک مرتبه بسیرکه دو مرتبه دیگر بزیت تسقیه دهند تا آنکه سفید گردد و بعده دیگیرند سرمه و رسختج و زرد چوب و مازو و گلنار و دم الاخوین و شب یمانی و اقلیمیای فضه اجزا مساوی باریک بسایند و هر واحد ازین اجزا بقدر سدس از مرداسنگ مذکور شد و همه را آمیخته بکار برند و بسیار باشد که احتیاج بشستن زرداب بسیالات افتد چنانچه در قروح فائره آنرا ذکر خواهیم کرد و ازانجمله آب دریای شور است و اما آب شب غسل نیز ردع و تجفیف میکند و این همه ادویهٔ مذکوره ضرر کند اگر با قرحه ورم باشد و آبیکه دران سعد جوش داده باشند تجفیف کند مطبوخ هلیله و بلیله و آمله و مطبوخ آزاد درخت و برگ کنار نیز درین باب نیکوست **گیلانی** مینویسد که این ذرور تجفیف قروح رطبه کند جفت بلوط پنج درم زراوند چهار درم اصل السوس یکدرم شب یمانی یکدرم گلنار دو درم سفیداب دو درم سائیده بر قرحه پاشیده بهبندند **واکسیرین** که قروح را خشک کند و خون جراحات باز دارد نسخهٔ آن سوای زعفران همان است که در نواصیر گذشت **ذرور** نافع قروح رطبه مرداسنگ برگ سوسن پوست انار زرد چوب همه برابر باریک سائیده بر قروح پاشند **ذرور** که قرحه را از ریم پاک کند و قروح رطبه را خشک گرداند و گوشت برویاند و خون از جراحات هر موضع باز دارد انزروت لبست درم دم الاخوین کندر هر واحد ده درم **ذرور** که قرحه را بسیار خشک کند صبر زرد چوب گلنار مر مازو مساوی باریک سائیده بر قرحه پاشند که این بسیار نافع است

علاج قروح وسخه

یعنی ریشهای چرکناک گویند که برگ رجل العسل آمیخته نهادن قروح وسخه را پاک کند و کذا کما فیطوس بعسل و کذا مامیران بعسل و کذا پیاز نرگس بکوبیده بعسل و کذا لحم بلسان بزیت و موم و کذا زنگار مطبوخ بعسل و کذا شستن آن بآب کبریتی و کذا آس سوخته بعسل و کذا گوگرد بقطران سرشته و کذا مسکه و کذا ثمار الجبن شستن و کذا آرد تخم انجره و کذا جراسیونیا و کذا اقلیمیای نحاسی و کذا خاکستر چوب انجیر و کذا اطراف اثیث هر واحد قرحهٔ وسخه را پاک و بهسازد و آب برگ نیب بعسل و اندکی شب یمانی یا نمک آمیخته پارچه بدان آلوده بر قرحه نهادن نیز برای پاک کردن چرک آن معمول است قدر ده که قرحه پاک کند نشاسته سه درم انزروت مربی سپید ده هر یک شش درم تنها یا سفیداب بیضه حل کرده یا بشیاف ابیض و شیاف ابار

مخلوط کرده استعمال نمایند واگر انزروت و عسل هر دو را برابر باهم بسایند و یا عسل را جوش دهند تا آنکه غلیظ گردد پس با انزروت سوده آمیزند جهت تنقیهٔ هر جراحت وسحج و امتصاص ریم به تمامه مجرب است مرهم زرد که بجهت پاک کردن چرک و گوشت مرده و پر کردن زخم قعردار از مجربات است جمود سنگ بصری کات سفید کمیله نیله تهوته سوخته مرداسنگ هر یک پنج ماشه موم زرد ده دام روغن کنجد چهار دام بدستور مقرر مرهم سازند و شش مرتبه در آب بشویند پس بکار برند شیخ میفرماید که در قروح وسحج واجب است که ادویهٔ جالیه استعمال کنند و از اول بتدبد دوائی نمایند که آن قوی تر و لاذع تر باشد چنانچه در قانون علاج قروح گفتیم بعد ازان تدریج به مثل شیطرج و زراوند بعسل و اندک سرکه کنند و ایضاً ملک البطم مثل روغن گل یا روغن گاو و ایضاً بیخ سوسن بعسل و ایضاً آرد کرسنه و حشیشة جاوشیر و از مرکبات مرهم هندی و مرهم سبز همه زنگاری مفرد یا مخلوط باشق و مانند آن و مراهم قیسوریه و مرهم مرتب با آرد کرسنه و مرهم ملح و قرص اسود و قرص اخضر معروف لقرلوجانیس و از ادویهٔ نافعهٔ جفاف انیست که بگیرند دردی زیت و عسل و شب یمانی مساوی و یا بگیرند سفیداب و جعده مساوی و چون چرک اشتداد نماید برگ فراسیون بعسل نفع کند و از اضمدهٔ جیده زیتون ملح است و گاهی درینجا نیز حاجت افتد باستعمال چیزیکه از سیلانات بشویند چنانچه در علاج قروح غائره خواهیم گفت واین همه مضر بود و اگر ورم باشد **ابن الیاس** و مجوسی گویند که چون در قرحه چرک و ریم بسیار باشد محتاج باستفراغ بدن بمطبوخ هلیله یا بمطبوخ فواکه یا شربت ورد یا قرص بنفشه باشد بحسب چیزیکه بسوی قرحه در کمیت و کیفیت سیلان کند و بحسب احتمال قوت مریض و ضعف او و از اغذیهٔ مرطبه احتراز نمایند و با غذیهٔ لطیفهٔ مجففه مثل کباب دراج و تیهو بریان غذا سازند و بباید ست که حاجت بمراهم جالیه مجففه افتد مثل مرهم مرتب از مرداسنگ و زردچوب مربی بالسرکه و زیت و اگر سیلان و رطوبت بسیار باشد مازو و گلنار و شب یمانی و اقلیمیای فضه هر واحد بقدر حاجت بسوی تجفیف دران زیاده کنند و جالینوس ذکر کرده که عسل تنها درین کافی است به تنقیهٔ قرحه و مرهم زنگار بزرد و نیز درین باب نافع است و با این مرهم بسازند که اندمال قروح و تجفیف آن نماید مرداسنگ و برگ سوسن و مازو هر واحد ده درم پوست انار و زردچوبه هر واحد پنج درم همه را باریک سائیده بر قرحه پاشند و یا بگیرند مازو و گلنار و مر مساوی و باریک کوفته بیخته استعمال کنند **خجندی** گوید که اگر ریم بسیار باشد حاجت بحقنه های لینه و فتائل یا بمطبوخ فواکه یا بمطبوخ که دران خیارشنبر و سنا و گلقند باشد یا بحبی از حبوب افتد بحسب قوت مریض و ضعف او و اجزای مرهم مدمل مجفف که در قول ابن الیاس گذشت بقیروطی روغن گل و اندک موم مخلوط ساخته مرهم سازند و غیر مختلط بقیروطی پاشیدن قوی تر در تجفیف باشد **نشوره** مجفف قرحه مازو و گلنار مرشیخ سوخته برابر سائیده بر قرحه پاشند **نشوره** قوی التجفیف که در ابدان صلبه نافع است مازو و گلنار اقلیمیای فضه شب یمانی برگ سوسن مساوی و اندکی زنگار سائیده استعمال کنند **گیلانی** گوید که این دوا قرحهٔ پرچرک را نافع است بگیرند بیخ سوسن و فراسیون خشک و زراوند هر واحد هشت درم آرد کرسنه هفت درم این دوا را خشک و یا با عسل استعمال کنند و ایضاً در مجربات خود نوشته که این مرهم زنگار به نهایت نافع است هرگاه خواهند که جراحت را از چرک پاک کنند بگیرند اندکی ازین مرهم و موم روغن مخلوط کرده بر جراحت بگذارند که پاک کند و اگر به تکرار احتیاج افتد و خواهند که بهمین مرهم علاج کنند هر روز قدری از مرهم بیفزایند و موم روغن کمتر کنند تا تیز گردد و گوشت فاسد را بخورد و چون صاف شود موم روغن بیفزایند و از مقدار مرهم چیزی کم کنند تا جراحت نیک شود بگیرند روغن گل یا روغن دیودار یا روغن کنجد هر کدام که باشد بیست مثقال و موم پنج مثقال بر آتش بگدازند و بر هم زنند چون گرمی آن کمتر شود چهار مثقال زنگار باریک سوده بیخته آمیزند و بر هم زنند تا مخلوط شود و وقت حاجت اندکی ازین مرهم با قدری موم روغن مخلوط کرده بر جراحت گذارند مجرب است **بعضی** متاخرین مینویسند که این مرهم زنگار جراحت باصلاح آرد و قرحه پاک کند زنگار کندر هر واحد یکنیم دام گنده بهروزه سه دام موم سفید روغن کنجد هر یک بوزن چهار فلوس اول موم و گنده بهروزه بگدازند و صاف نموده برگ نیب سائیده قرص ساخته در روغن مذکور سوخته صاف کرده زنگار و کندر سائیده آمیزند **ایضاً** که زخم را از چرک پاک کند نیله تهوته نیم دام رال یکدام قنه نیم دام زنگار پانزده ماشه روغن کنجد دو نیم دام موم سفید یکدام نیله تهوته و زاج و زنگار را سرمه سا کرده روغن و موم و بهروزه را بر آتش بگدازند پس ادویهٔ مسحوقه اندک اندک انداخته بچوب حرکت دهند که خوب باهم مخلوط گردد و بر پارچه مالیده بر زخم گذارند زخم را از چرک پاک کرده به سازد مرهم مجرب که چرک دور کند و گوشت برویاند سهاگه دو نیم ماشه رال شش ماشه موم قسم اول ده ماشه و نیم روغن کنجد چهار دام نکیه نیب بقدر دو دام نیله تهوته سه ماشه روغن را گرم نموده نکیه نیب را دران

سوخته دور کنند وموم دران اندازند پس رال پس سهاگه را برشته بمیند ازند و از آتش فرو گرفته بیله محو تعر انداخته بکار برند

علاج قروح غائره وکهوف ومخابی

شیخ الرئیس وگیلانی می‌نویسند که در علاج این قروح احتیاج بیرون کردن گوشت آن افتد واین حاصل نشود مگر به تکثیر غذا وخون وباید که درین علاج آن
رعایت حال هضم کنند چه غذا سزاوار آنست که مقدار ماکول بقدر هضم باشد ودر اکثر امر مقدار آن کمتر از مقدار زمانه صحت باشد چه هضم لابد بعرض ضعیف شود
پس طبیعت محتاج شود برای هضم بتقلیل مقدار غذا وبرای تولید لحم به تکثیر غذا واین بطریقی ممکن بود که اغتذا بچیزی نمایند که مقدار قلیل او غذای کثیر دهد
تا بسبب قلت مقدار او هضم جید باشد وبسبب کثرت تغذیه او خون زیاده پیدا شود وامثال این غذا ماهی ولحوم خفیفه است ودرین قروح احتیاج بادویه شدید التجفیف
وتنقیه هر دو افتد پس دوا با وجود بودن او منبت لحم حالی منقی نیز باشد وواجب است که وضع این قروح بوضعی باشد که دران صدید محتبس نگردد بلکه از آن
سیلان کند پس اگر اتفاقاً این وضع یابند ودران بیخ قروح از عضو بسوی فوق ودهان او بسوی اسفل باشد بهتر است واگر بخلاف این باشد
والنسان را تغییر وضع قعر بتکلف نصب غیر طبیعی ممکن بود بعمل آرد واگر این ممکن نباشد لابد است از شق قرحه بسوی بیخ او دهش مستقصی که کهف باقی نماند یا
یا از احداث سبیل ومنفذ در بیخ او غیر دهان او وبعمل دست درین حال عضو را تامل نمایند که آیا ازین عمل خطر بدان حادث شود یا نه پس هر گاه این کار کنند
قرحه را برابطه بربندند باین طور که ابتدا از دهان او کنند وانتها بسوی بیخ که آنرا گشاده کرده اند ودر اول بخلاف این وبستن محکم در طرف بلند وبهر دو وجه کنند
وبندش چنان نشاید که بجد در رد آوردن عضو ودرم کردن آن رسد وسزاوار است که شگاف باسفل از جانب صحیح دیگر کنند وماده را بفشارند ودر خسداج آن
مبالغه کنند ومی باید که درمثل این وقت عنایت بتغذیه مریض نمایند باین طور که اغذیه او لطیف صالح الجوهر باشند ودران جلا بود وایضاً اعتنا به تقویت
جگر او نمایند که آن محیل غذا بخون است وبعده پس از شگاف بالای قرحه تا موضع شگاف به بندند بعد از آن اگر ببینند که در قرحه رطوبات باقی مانده چیزی که از آن
جلا وتقویت باشد مثل عسل در شراب عفص گداخته یا آب انار ودر شراب مذکور یا آب دریای شور وشراب مذکور دران بر نمایند واگر بسوی آن ماده فرود آید
اولاً تنقیه بدن از آن ماده کنند بعد از آن اصلاح غذای علیل نمایند بطریقیکه مذکور شد پس دران آبیکه شب یمانی اندران گداخته باشند وشراب عفص دران
اضافه کنند بر آن قرحه رسانند وحوالی قرحه چیزی که دران تقویت وتکثیف باشد طلا نمایند تا انصباب ماده بسوی آن کم گردد واگر طبیب اشگافتن آن ممکن نبود
وبستن ودر داخل فتیله با ادویه منبته منقیه که به تنقیه خود انبات او بسبب قوت یکدیگر باطل نکند اشتغال نماید ومن مرهم رسل را تجربه کردم جید بالغ النفع یافتم
بمداراة نجاح می بخشد وچون قنطوریون اسود وپر نماید بسیار عجیب است پس سولقوطون پس ایرسا پس آرد کرسنه وچون تدارک مخابی نکنند ودران جلد نیک
ملتصق نشود ولیکن ممکن است که جلد خشک گردد ولازم مشابه به جلد صحیح نماید وقروح غائره وکهوف ومخابی را ادویه تنقیه بالغ نمیکنند ونه دران گوشت میرویاند
مگر آنکه دران سیالات غساله بر زاقات یا بالفتائل برسانند خصوصاً چون شکل او چنان بود که در تنقیه آن نصب وعصر از بندش کفایت کند چنانچه
بیان او کردیم وعسل از غسالات است وخصوصاً قروح بشر اسید وآب خاکستر غسال قوی است قروح قلیل الوضر محل آن نشوید وآب دریای شور قریب
آنست که آن غسل مجفف نماید وآب شبی غسال است ومیچ وکه الخ ریختن هوا بسوی عضو پس اگر ورم باشد چیزی از اینها صلاحیت ندارد ونه شراب
ودرین قروح واجب است که بزراق بالای آن ادویه در رباط او خرقه مطلوب بچیزیکه عضو محتاج بسوی آن در صلاح واعتدال مزاج خود باشد واحتیاج بسوی آن
در مقاومت گرمی وتیزی مراهم مستعمله از داخل بود به نهجی تا بر دهان قرحه خرقه دیگر مطلی بدروائی باشد که واجب بود ودلیل بر التصاق قرحه قلت سیلان ماده
وملحمانیت اسافل است وگاهی از آن به بندش وقوت ودور از رطوبات بسیار بیکبارگی بالعصار بر آید پس خشک گردد وبچسپد ومیسیحی گوید که قرحه غائره اگر واسع باشد
آنرا غور وکهف نامند واگر تنگ صلب کثیر الوسخ باشد ناصور گویند ودر قرحه که آنرا غور وکهف خوانند باید که علاج آن باشیای منبت لحم کنند ودران بزراقه ریزند واز
مراهم آنچه منقی قروح ومنبت لحم باشد بروغن گل گداخته استعمال نمایند مثل مرهم مرتب با زنگار سوخته بعد از آن چون گوشت بمقدار معتدل دران بروید باشیای
منقی آن علاج کنند تا بدان اصلاح یابد واستعداد اندمال گردد ودرین قرحه بزراقه ماء العسل یعنی آب عسل آرند که آن تنقیه وغسل زرداب کند ودران راکنند تا از آن

صدید مجتمع در قرحه سائل شود بعد ازان در آخر امر باشیائیکه لحم را بجلد الصاق نماید علاج کنند بعد از آنکه اولاً بشراب معتدل بشویند بعده از مراهم که در تجفیف شدید تر و در اجزا لطیف تر باشد گرداگرد آن به نهجی بالسوی یا طن آن غوص کند بغیر آنکه او را اسنورش باشد پس گرد کهف خرقه بزرگ که بران مشتمل گردد مطلی بیکی از مراهم پیچیند و بر دهان کهف همان خرقه بدان مرهم طلا کرده بگذارند بعده چون مرهم بپیچند بالای آن اسفنج نو نرم بشراب یا سکنجبین تر کرده بگذارند و موضع را بر باطلیکه ابتدای او از اقصی کهف و قعر او باشد به بندند و در آنجا بندش محکم بود و منتهای او نزدیک دهان کهف باشد و در ینجا بندش سست بود تا صدید مجتمع در قرحه را از سیلان منع نکند و می باید که چون علاج قرحه منکهفه بدستور مسطور کنند مرهم بطوریکه مذکور شد از گرد موضع متکهف قلع نکنند تا آنکه کهف پر گردد و جلد با گوشت بچسپید و علامت و اله بر پر شدن کهف و التصاق جلد آنست که آنچه از قرحه سائل شود بسیار نباشد و نه غیر نضیج باشد بلکه قلیل نضیج بود و با آن درد و ورم نباشد و نه فضامر بود و در دهان قرحه ریم نیک ظاهر شود و رباط باید که در هر سه روز یک مرتبه بکشایند و اسفنج و خرقه صغیر که بر دهان قرحه بود تبدیل نمایند تا آنچه از صدید اندران جمع شود سیلان کند و لهذا سزاوار نیست که آن خرقه بچسپید و بفم قرحه نباشد بلکه بران معلق باشد و چون بر قرحه متکهفه دو سه مدتی نهند نظر کنند بصدیدی که از قرحه سیلان کند و نضج یابد پس اگر در روز اول سائل شود التحام قرحه بعید نبود بهر آنکه گاهی سیلان او از دوائی بود که از گوشت رطوبت زیاده بیفشارد و اگر در روز سوم یا چهارم سائل شود قرحه متکهفه ملتحم نگردد **ابن الیاس** و خجندی گویند که اگر در قرحه غور باشد احتیاج بجففات قوی تر و زور بالغ در تجفیف و مراهم ملحمه مدمله افتد مثل ذرور معمول از صبر و مر و کندر و دم الاخوین و مرهم مرتب از مرداسنگ باین طور که بگیرند مرداسنگ ده درم و باریک بسایند و بران ربع رطل روغن زیتون انداخته بجوشند حرکت دهند تا منحل و غلیظ گردد بعده بران دم الاخوین و قنه و انزروت و کندر و بیخ سوسن آسمانجونی هر واحد دو درم باریک سائیده اندازند و حرکت دهند تا غلیظ گردد و اگر دهان قرحه تنگ باشد مراهم را بفتیله دران داخل کنند و واجب است که دهان او ملتحم نشود و هنوز غور باقی بود و بران پنبه بروغن آلوده نهند **صفت** مرهم قوی التجفیف نافع قرحه غائره مرداسنگ سوده بزیت و سرکه در هاون بسایند تا سطبر و سفید گردد بعده بران گلنار و مازو و زردچوب و مس سوخته و دم الاخوین و اسرنج و شب یمانی و اقلیمیای فضه مساوی جمله بقدر ربع مرداسنگ انداخته بسایند تا هموار گردد و بر قرحه و جراحت از صبح تا آخر روز لازم نمایند سویدی گوید که کندر اندمال قروح عمیقه کند و طلای زرد و ند بعسل گوشت در قروح عمیقه برویاند و کذا بیخ سوسن و کذا ذرور او تنها و کذا عسل و زفت رطب پخته تا آنکه قوام او غلیظ گردد قروح غائره را نفع کند و کذا ذرور ارشیشعان و کذا ذرور ایرسا و کذا گل او که مجرب است و کذا گلنار و کذا مصطکی و شرب طبیخ او و کذا ذرور اشمد و کذا اقاقیا و کذا اسفنج سوخته بعسل و کذا اسورنجانی و کذا نیل هندی و کذا پیاز نرگس سوده بعسل سرشته و کذا قیشور سوخته و کذا راتینج و کذا ابهل و کذا برادهٔ آبنوس و کذا توبال مس و کذا گل سرخ و کذا انزروت و کذا اشنه و نطول طبیخ برگ مصطکی و زراقه مری شعیر نیز نافع قروح عمیقه است **ذکاء الله خان** می‌نویسند که این روغن بلا در زخم قعر دار حتی که زخم اسپ و شتر دفع کند بلادر هفت دانه را در نیم پاو روغن کنجد بسوزند پس دور کرده دو درم سنگ جراحت سائیده آمیخته نگاه دارند و اگر قادری بود از داخل سازند نافع تر و سریع الفعل گردد باید که وقت حاجت پر مرغ گرفته بآهستگی بر زخم تقطیر نمایند

علاج قروح دیدانی

گاهی در قروح کرم کوچک سفید که گاهی سیاه بود پیدا شود و سبب تولد این کرم عفونتی ست که در رطوبت باشد و استعداد او از مزاج برای قبول حیات پس آن کرم بافنای رطوبت بنابر اغتذای خود از ان قرحه را نفع کند و از ان کرم اکال و حکه عارض شود و از قرحه زرداب خون سیلان نماید و گاهی از نشستن مگس بر قرحه کرم متولد شود و بالجمله بهر کشتن کرم هرچه در علاج صداع دودی مسطور شد بکار برند و بعد استعمال دوا چند ساعت زخم را چنان بندند که هوا به کرم نرسد جرجانی گوید هر جا که تر بود و عفونت پذیرفته و گنده شده باشد دران کرم افتد بدین سبب علاج او بچیزهای خشک کنند و باید کرد چون خاتم البحر و سبز که یا سکنجبین سوده و اول بشراب یا بعسل بشویند و برگ سرو جوز آن و خاکستر کدوی خشک و خاکستر پوست خیار و خاکستر شبت و پشم چرک آلود سوخته و بازنگ بابست چو همه خشک کننده است و ادویه که کرم را بکشد و تولد آن منع کند طبیخ افسنتین است و طبیخ قنطوریون و طبیخ فراسیون بدین ها مطبوخها بشویند

و افسنتین لبایند و با نمک آمیخته ذرور کنند و اگر این ذرور بشراب تر کنند و طلا سازند صواب بود و آب پودینهٔ نهری و آب برگ کبر با شراب یا باسقمونیا کرم را بکشد و اگر با این آبها زراوند و قنطوریون غلیظ و بیخ درخت جاوشیر یا میرزنا سخت موافق بود و شیخ میفرماید که از اشیای نافعه برای کرم قروح عصارهٔ فودنج نهری است و ادویه که در باب کرم گوش گفتیم و بعض متاخرین مینویسند که شستن زخم بمطبوخ افتیمون و باشیدن فراسیون و قنطوریون و نمک کشند کرم است و چکانیدن روغن نیمه تنها یا از زنیخ دران سوده در کشتن کرم مجرب است و این مرهم مجرب و مداوم کشنده کرم زخم است جدوار زنکار رجوب بازرد و توتیای سبز مساوی همه را بروغن نیب کم اندا اخته لبایند تا بقوام مرهم آید و اگر خواهند که قوی تر شود قدری سم الفار بطعام فه کنند و این مرهم ذرکا مالی زخم آدمی و اسپ نرود به سازد و کرم بکشد و مگس بر زخم نه نشیند با گوگل بهینسیه صابون رال باین خرد و ذرکا مالی موم سفید روغن کنجد هر یک مقدار مناسب بگیرند و مرهم سازند

انبات لحم در قروح

شیخ الرئیس مینویسد و جب است که بر رویانیدن گوشت نه پردازند تا آنکه قرحه پاک شود و غذا بسوی آن جذب نمایند اگر کم باشد بدان متصل نشود پس هر گاه پاک شود و هر دو دوای لذاع و بالی بقوت دور دارند قروح بهر نوع و بهر کجا که باشد و لازم است که در استعمال ادویهٔ رویانندهٔ لحم رعایت وصایای مذکوره بعد از آنکه از افراط رطوبت یا افراط خشکی ظاهر شود باید کرد پس آنچه در باب قروح صدید گفتیم بعمل آرند از آن جهت که تنقیهٔ قروح رطب کند یا خشک شدید الجفاف گرداند از این جهت که گوشتیکه بروید اگر شدید الرطوبت یا اندک خشک باشد و از آنچه خشکی او کم کند سائل کردن او بزیادتی در روغن و موم است اگر مرهم باشد و از آنچه در تخفیف او زیاده کنند آنست که غلیظ و خاثر گرداند در هیئت او کم کرده شود و دران ادویه مثل عسل زیاده کنند و انبات لحم دران بمرهم موافق تر و بطی تر باشد و به ذرورات مشکل تر و سریع تر بود و گاهی گوشت سخت شود پس صواب آن باشد که ذرور با شند و بمراهم بپوشند و شراب خصوصاً قابض دوای جید بجمیع قروح است بسبب آنکه غسل و تنقیه و تخفیف و تقویت نماید و ادویهٔ رویانندهٔ در باب جراحات ذکر کردیم و از خیار آنها اندک در اینجا بیان کنیم و آن اولی بر این موضع است و او سر سوخته است انزروت و غری السماک و خطمی و ان سوده و توبال و شادنج و زاج و انار سوخته و زنگار و بالخاصه قسطوریون و سعد خصوصاً برای وضر و جعده بسیار قوی است و قنطوریون بغایت نافع است و زاج سوخته عجیب است در تخفیف و اندمال آن

علاج قروح متاکله

فصد کنند و مسهل بارد دهند و بهر تعدیل سکنجبین ساده یا آب انارین نوشانند و زلو گذارند و اگر قرحه چسپانند و عضو را در آب سرد گذارند یا پارچه در آب مورد و گلاب تر ساخته بر برف سرد کرده بران نهند و شراب بسرکه ممزوج نفع دارد و این ضماد مفید است عدس مقشر پوست انار ترش تخم گل برگ مورد برگ حماض گل ارمنی کوفته بیخته بسرکه ضماد نمایند و برگ بارتنگ و آرد جو و برگ زیتون باریک سوده بگلاب طلا کردن سودمند است و اگر به نشود قطع نمایند شیخ و گیلانی مینویسند که قانون کلی در علاج قروح متاکله و خبیثه اینست که تنقیهٔ بدن کنند و یا تنقیهٔ عضو اگر بدن پاک باشد بحجامت و چسپانیدن زلو بران و تبدیل مزاج او بالطلیه و اصلاح غذا نمایند و اگر بدن پاک نباشد اولاً بفصد تنقیه کنند بعد از آن تنقیهٔ صفرا به مسهل آن و نوشیدن ماء الفواکه یا آب انارین هر صبح یا ماء الشعیر و بر سینه صندل بگلاب سوده مع قدری کافور طلا کنند بعد از آن قرحه را بدردی شراب یا سرکه طلا نمایند بعده بمرهم سفیداب و یا بسنگ بصری و مرداسنگ و کافور سوخته و مامیران و خاکستر مس که وقت گداختن آن بالایش می آید و خاکستر پوست مس بسرکه سرشته طلا کنند و غذا حصرمیه و سماقیه و ریباسیه و رمانیه و انبر باریسیه و اجاصیه و عدسیه و کشکیه و مجیه و اسفاناخیه بگوشت بچهٔ ماکیان یا بزغاله یا ماهی کوچک سازند و حتی باید که اقدام باین همه تدابیر بغیر تاخیر و بدون مدافعت کنند و تنقیهٔ بدن و عضو اولی بوجوب تقدیم از اصلاح غذا و غیره است و مدافعت دران از آنجمله است که در روا است او افزاید و گاهی فراخی تاکل بقطع عضو محتاج گرداند بهر آنکه فساد قرحه بعضو دیگر دلقات متادی نشود و قرحه متاکله را که با آن عفونت نباشد نفع میکند تنطیل بآب سرد و آب مورد و گلاب و آب عصی الراعی و شراب قابض اگر حرارت نباشد و سرکه ممزوج بگلاب یا بآب ساده بسیار اگر حرارت باشد و مانند اینها از آبهای مبرده مجففه و اگر آنجا عفونت باشد آب دریای شور و غیر آن که عنقریب در علاج قروح متعفنه گوئیم استعمال کنند بعد از آن بهتر علاج آن استعمال قوابض مجففه مبرده است مثل پوست انار و عدس مقشر و برگ شجر مصطکی و تخم گل و شوکهٔ مصریه و حب الآس و نشولات

که بران این ادویه بپاشند و امثال این ابا بکی شب مانند آن توتیا سازند و همچنین تضمید به سبز حماض و شاخ او شبرات نخته و یا تضمید بگل رومی بسرکه یا سکنجبین سرشته یا کدوی خشک سوخته یا زنگار مع پوست جو یا برگ زیتون تازه

تعلیم

اکثر اطبا قرحه آکله را در بحث اورام ذکر کرده اند مؤلف را بیان جمیع اقوال ایشان بالاستیفا در بیجا انسب نمود و شیخ الرئیس نیز در انجا در ذیل علاج غانغرایا نوشته که از ادویه مانعه آکله اینست که بگیرند زنگار و شب یمانی و عسل مساوی و بدان لطوخ سازند که این منع کند و متعفن را اساقط نماید و عضو قریب و را نگاهدارد پس اگر از حال ورم و حال فساد رنگ تجاوز کند و در ترہل و ترطب اندک آغاز نماید و این طریق اخذ او در تعفن است درینصورت لازم بود که بران زراوند مدحرج و مازو مساوی سوده بپاشند تا بدان خشک گردد و همچنین زاج و قلقطار نیز نیکوست خصوصاً بسرکه و طلای برگ جوز و همچنین قثاء الحمار یا عصارهٔ او پس اگر بعض لحم فاسد گردد آنرا قطع کنند یا ساقط نمایند بمثل اقراص اندرون و قوی تر ازان قلندیفون است و هرگاه طبقه ازان ساقط گردد بمروغن گاو تدارک او کنند و بران نهند بعده باقی را ساقط کنند تا آنکه بلحم صحیح برسد و پاشیدن زاج سرخ بر ترہل و تعفن نیکوست و هرگاه عفونت ظاهر شود در قطع درنگ نکنند و الا کار بزرگ گردد و هرگاه ورم گرد تعفن عظیم پذیرد برای آن پست جو با آب بیخ ستوده اند و نزد من این خوب نیست بلکه واجب است که استعمال مثل این بر موضع صحیح باشد تا ازان منع کند و ردع نماید و هرگاه عضویکه متعفن شود قطع کنند باید که گرداگرد او داغ نهند بآتش و این حزم است و یا بادویهٔ کاویهٔ محرقه و خصوصاً در اعضای سریع القبول برای تعفن بسبب گرمی او و مجاورت فضول جاریه بسوی آن مثل نداکیر و دوبر پس اینقدر در بیجا میگوئیم و در کلام ما در قروح متعفنه آنچه اضافه کردن او درین باب واجب است خواهند یافت سویدی می نویسد که برگ علیق خشک که در ابتدای شهر نیسان گرفته باشند چون بر آکله بمرات بپاشند در ازالهٔ آن مجرب من است و بلیلهٔ زرد و پوست انار و مازو و نمک اندرانی مثل غبار سوده ده روز متواتر بر آکله پاشیدن بالخاصیت مجرب است و عسل و نمک و پست جو در کوزه سوخته خاکستر او پاشیدن نیز مجرب است و کذا روغن گل و بزر البنج سفید و موم زرد مرهم ساخته آکله را عجیب النفع است و تخم ترنج باریک سوده بگلاب خوشبو سرشته بر آکله نهادن مجرب و ضماد و شیرهٔ حی العالم **و طلای** روغن جوز کهنه و کذا گل ارمنی و صندل سرخ و کذا اقل ازرق و کذا آرد باقلا و مثل آن نمک سوده و کذا زاج بسرکه حل کرده و کذا زاج سرخ بقیروطی و کذا توتیای نحاسی بآب حی العالم آمیخته و کذا مصطکی و سعد و انا غالس و بردی سوخته و لاجورد بآب ترشی ترنج و طبیخ دار شیشعان سرشته و کذا شیر انجیر تنها و با آرد جو آمیخته و کذا شراب کهنه و کذا ترمس تلخ بعسل و کذا اقلقدیس و کذا اقلقند و کذا عدس و پوست انار ترش و زرور در همه آب دریای شور پخته و کذا عدس مطبوخ مع پوست او و اکلیل الملک و پوست انار ترش و عسل و کذا آب کرنب بعسل و آب دریای شور پخته و کذا آب کرنب مخلوط بقطران و کذا زفت بشیر مروع سرشته و کذا برگ عناب و عسل پخته تا بقوام آید **و ذرور** زراوند مدحرج و مازو و کذا شنگرف و کذا برگ اہل و تخم آن و کذا رجیع الانسان خشک تنها و یا برگ سداب خشک و کذا برگ گندنا و کذا شیح ارمنی یا جبلی و کذا ابسد و کذا زرنیخ زرد و کذا زهرهٔ ملح و کذا اقلقند و کذا انجدان و کذا گل سوسن و کذا آهک آب نادیده و زرنیخ مساوی در انبوبهٔ قصب سبز کرده و بران کتان مبلول پیچیده در آتش ملائم سوخته پس و را برآورده مثل غبار سوده و کذا برگ عناب باریک سوده و کذا تخم ترنج سوخته و بعسل آکله بسرکهٔ تیز و کذا به نمک و سرکه و آکل و ضماد دارچینی با انجیر تازه آمیخته و ذرور و ضماد شحم دشتی و شرب ذرور تخم آن و اختلاط برگ مثنان سوده در مرهم آکله و تقطیر زهرهٔ بز کوهی بر آکله هر واحد نافع آکله است **جرجانی** گوید که تدبیر ریش متاکل تنقیه بفصد و مسهل صفرا است و هر صبح آب فواکه و شیر تنهای ترش و قرص کافور دادن و کشکاب و اغذیه مائل تبرید و سردی دادن پس دلوچه بران موضع و حوالی آن برافگندن تا ماده به خارج شود و بسیار باشد که حاجت آید که قرحه را باهن تمام بردارند یا آن عضو را از بن جدا کنند تا تباهی بعضوی دیگر نرسد و عضو را در آب ترنج باید نهاد و باقی ادویه نطول و ضماد همان است که در قول شیخ گذشت **ابو منصور** گوید که آکله قرحه ایست که ابتدا کند و مبادرت بسعی نماید و سببش مادهٔ مفرط الحدة و الحرارة است و علاجش اینست که بآتش داغ دهند و یا تا گوشت صحیح قطع کنند و دور نمایند و یا بران دوای حاد بپاشند و حوالی آن بگل ارمنی و سرکه طلا کنند و اگر سیاه شود و سیاهی او مترہل گردد بران کرنب جوش کرده بروغن گاو سرشته چند مرتبه نهند تا سیاهی ساقط شود و اعادهٔ این دوا کنند تا آنکه لحم متاکل و ردی پاک شود بعده بسرکه و آب بشویند و معالجه بدوای رویانندهٔ گوشت کنند و آنچه منع حدوث این مرض کند تعاهد اسهال صفرا و استعمال سرکه و کشنیز تر و بادیان و آب عنب الثعلب و مانند آن

از ادویه سرد و بارد است و بولس گفته که چون آکله را داغ دهند به بقره وس بر بهند ابن الیاس و غیر آن می نویسند که قرحه آکله که آنرا بفارسی خوره گویند
نوعی از سقاقلوس است و عبارت است از تاکل و تعفن و فساد که در اعضا عارض شود و سببش فساد روح حیوانی یا امتناع او از وصول بسوی اعضا است
باسبابیکه در سقاقلوس مسطور شد و گویند که گاهی آکله حادث شود در بلغمونی بزرگ حجم و شره و قرحه سیاه یا سبز ردی المادة کثیر السمیت و مبادرت کند بسعی و اتساع و گاهی
از اسباب خلط اکال سمی الجوهر حاد حادث شود که روح را بسبب سمیت و مضادت جوهر خود باوی فاسد کند و موضع را متعفن گرداند و بسوزد و علامت
آکله آنست که بعد از قرحه یا شبر سیاه یا خضرت یا نطوس عارض شود و بسرعت فراخ تر گردد و گوشت گرد خود را بخورد چنانکه گفته اند که در هر عضو که افتاد شب
تا صبح مقدار فادهر ی خیار شنبر گوشت آن عضو را بخورد و صعب ترین زخمهاست و زود هلاک کند و علاجش اینست که هرگاه عضو در زوال نضارت و تغیر رنگ خود
آغاز کند و آن در طریق تعفن باشد باید که مبادرت کنند به تضمید او از ادویه که منع عفونت کند مثل گل ارمنی و گل مختوم و گل سرخ و اقاقیا و نوفل و صندل
و هر صبح جلاب از عناب ده عدد و نیلوفر سه درم و شکر سفید ده درم و یا شربت این هر دو و شربت حماض و سکنجبین و امثال آن بنوشانند و غذا فروره ماش
یا عدس بآب انار ترش یا بآب غوره یا بسرکه ترش کرده بدهند و تنقل بکاهو و کاسنی و خرفه سازند پس اگر فائده نشود از شرط غائر و چسپانیدن زلو بر آن
و فصد عروق صغار مقابل آن برای جذب خون ردی چاره نباشد و بر نفس موضع انچه مانع عفونت باشد باید نهاد مثل ضماد آرد کرسنه بسکنجبین ساده یا آرد باقلا
بدان و باید که مسکن صاحب او سرد بود و بستر او مصندل و زیر باد کش مبلول بگلاب اگر فصل گرما باشد و نزدیک و حوالی او صندل و گلاب و کافور
و ریاحین سرد مثل بنفشه و نیلوفر و گل سیب و بهی و کدو و برگ خیار و بید دارند و موضع را که سیاه و سبز شده باشد بروغن گاو و برگ کاسنی و خطمی و عنب الثعلب
باریک سوده با اندک روغن بنفشه و روغن گل ضماد کنند تا مرض باز ایستد و فراخ نگردد و علامت ایستادن او آنست که مسترخی و نرم گردد و در آن وقت

بروغن گاو و مرهم نسخه زنگار با اندکی انزروت ضماد کنند تا آنکه سیاهی ساقط شود و گوشت سرخ ظاهر گردد بعد از آن علاج بمنبتات لحم کنند و چون بینند که
قرحه فراخ میشود و نمی ایستد علاجش داغ است بآتش یا بدوای حاد اگر فساد در غایت نباشد مثل زاج و زنگار و زرنیخ و مرد ار حرج و قاقطار بسرکه و عسل و
چون عفونت ظاهر شود و منفع نگردد و خطر عظیم باشد پس عضو را که متعفن شده بمنشار قطع کنند و بعد از آن گرد آن داغ دهند تا فساد بعضو صحیح مجاور سرایت
نکند خصوصا در اعضای شریفه سریع القبول برای عفونت بسبب حرارت آنها و اگر آکله تا استخوان منتهی گردد از قطع یا خراشیدن او چاره نباشد اگر فساد
در جزو آن باشد زرنطاکی در تذکره گوید که آکله قرحه ایست چون ظاهر شود گوشت حوالی خود را بخورد و استخوان که قریب او باشد آنرا مقشر سازد بسبب تیزی ماده
و گاهی عضو را باطل کند و گاهی حاجت بقطع ما فوق آن داعی گردد بنا بر سلامت باقی بدن و سبب آکله غفلت از تنقیه ابدان در علاج است و تواتر تخمها
و سردی معده و پس فساد غذا اکثرت نماید و کثرت تناول مثل خردل و سیر از اشیای تیز و لحم البقر و بز خصوصا در ابدان یابسه و گاهی از محنت بود که دفعة حادث
شود و چیزی خورده باشد که فساد او سرعت نماید یا بسبب لطافت او مثل انار و شیر یا بسبب غلظ او مثل بادنجان یا بسبب سرعت سریان او مثل روغن زرد
پس آنرا حرکت حرارت غیر طبیعی بسوی ماده سمیه اکاله زنگاریه اگر مفرط گردد و الا کراثیه مستحیل گرداند پس اگر غلبه حرارت غریزی اشتداد نماید آنرا الحق خارج کند و
عقب آن تپ شبیه بحمای یوم ظاهر شود و الا اگر در جمیع بدن احتراق لطیف گردد حکه تولد کند و اگر کثیف شود جذام یا آبله فارسی گفته و اگر در بعض بدن شود سباعی بود نمله یا شب
یا واقف بود و پس اگر آبله کند مثل نفاطات باشد و یا منبسط شود پس مطلق احتراق باشد و یا مستدیر شود پس اگر بر جلد اقتصار کند مثل جاورسیه و دامیل باشد
و یا بغیر تاکل غائر شود پس جمره باشد و یا با تاکل بود پس آکله باشد و علامت این ثقل عضو است و درد و ناخس و احساس مثل خلیدن سوزن و خار و حکه محل و تغیر
رنگ جلد بافتیت پس هرگاه بگشاید حرارت شبیه بآتش پیدا کند و در اغلب کشادن او مستدیر باشد و اگر ذی زوایا باشد امید صحت آن بود و گاهی ماده امراض
مذکوره از تناول سموم که سمی مطلق یا سمی قصیر الفعل مثل ربیع باشد حادث شود و در اغلب از صفرا یا سودا بود و نادر باشد تولد او از خون و استحاله او از بلغم بسبب
منافات سبب و ماده و وارد نمیشود بودن او از احتراق بلغم بسبب خلع او صورت بلغمی را در آن هنگام و علاج آن اینست که ابتدا الفصد کنند بسبب دارت کیفیت خون
از رگهای مناسب و اخراج خون چندان نمایند که رنگ خون از احتراق متغیر شود و اگر قوتها احتمال کند و الا تکرار فصد نمایند هر وقت که قوت ثابت شود و بعد از آن

اصلاح اغذیه و تنقیه بدن باسهال خلط غالب کنند و آنچه درین باب تجربه کرده ایم اینست که سقمونیا نیم درم برای ضعیف القوی و تا دو درم برای قوی قوت و متانت لاجورد
یا حجر ارمنی مغسول نیم مثقال مروارید محلول غاریقون هر واحد ربع درم جمله یک شربت کنند و در هر سه روز یا زیاده بحسب قوت تکرار این نمایند و میان دوا این نقوع استعمال نمایند
انجیر عناب سپستان هر واحد شش مثقال افتیمون سنای مکی هر دو سوده بروغن بادام سرشته تخم کشوث تخم ریحان هر واحد چهار درم همه را در پارچه سفت بندند و در آب
ترکنند و در روز و شب بدفعات استعمال نمایند بعده پارچه را مالیده تبدیل ادویه کنند و از علاج ناجب بدین معجون لونی بماء الشعیر و قرطم است و کثرت تناول ممنوع از جمله
مثل کثیرا و ترک همه حریف و مالح و حامض و آنچه کثیف باشد مثل بادنجان و لحم البقر و کثرت تناول بیضه و شوربای بچه مرغ و کدو و تربوز و خیاری و ملازمت رحت
و میاه و شم اشیای رطب مثل گل سرخ و بنفشه نه عکس این مثل مشک و پوشیدن کتان و حریر درین نیکوست و مالیدن بدن خصوصاً محل قرحه بروغنهای رطب
مثل روغن گل و بنفشه **و از وضعیات** مجربه برای این اولاً از اختراع ما اینست که صبر و مرداسنگ مساوی بروغن گاو سرشته طلا کنند پس هرگاه
ماده خشک شود مرداسنگ و صمغ صنوبر هر دو سوده بپاشند تا آنکه گوشت سیاه باقی نماند و اگر باقی ماند درین هر دو شکر اضافه کنند اگر تعفن اندک باشد والا دیگر ترکیب
پاشند و از اطلیه نافعه گل ارمنی و مرو صندل سرخ و نیل هندی است همه را بآب حی العالم بسرشند و آرد کرسنه دو جزو زنگار ربع جزو بعسل بسرشند و کذا شب یمانی و مازو
بدردی سرکه و کذا زاج و سنگ بصری و شنگرف بدان یا به ترشی ترنج و چون مازو بعد سرخ پوست انار در آب دریای شور بپزند تا مثل مرهم گردد نیکو باشد و سحاله طلا
بلاجورد بعد شستن او بسرکه پاشیدن مجرب است خصوصاً بخاکستر شیح و نخیل و سداب و برازخشک و آکله از امراضی است که مخصوص بعضوی نیست و اکثر مؤدی بموت گردد
چون در پشت برآید و وجود او در بلادیکه حرارت ضعیفه آن بر غریزیه مع رطوبات سریع التعفن غالب باشد کثرت نماید مثل اعمال جیوه و افرنجیه و اطراف
هند و کم است که وزرنیخ یافته شود پس اگر درانجا یابند علاجش عرق و اشتن در مثل روغن کنجد روغن گاو و روغن بان است و همچنین در بلاد بسیار سرد نادر افتد
مثل دیار ما بسبب تحلیل حرارت در اغوار عروق از عفونات بسبب احتقان آن بسردی مکثف از خارج و گاهی علاج او به نهادن چیزیکه جاذب سمیات بسوی خود
کند مثل حجام و نهادن ماکیان در حال شق کردن آن کرده میشود و این علاج ضعیف است و همه آنچه در علاج قروح باید در علاج این نیز بکار است و اطبا
اجماع نموده اند بر آنکه داغ از انجب چیزیست که از علاج او باشد و موضع آن ذکر نکرده اند و آنچه سزاوار بود اینست که گرد آکله مثل دائره نهند و این هنگامیست
که در سعی شروع کنند تا از ان باز دارد و بدانچه از خشکریشه پیدا کند و استعمال او نشاید مگر وقتیکه سیاهی استخوان اشتداد نماید و احتباس روح حیوانی از ان گردد و گوشت
مرده او بنحوی کثرت پذیرد که ادویه آنرا حل نکند **ایضاً** در نزهته مینویسد که آکله شهره ایست که ابتدا بورم و تخس شاید کند زیاده شود و حوالی او سیاه گردد و آبله کند
و بشگافد و گوشت و استخوان انجورد و فراخ گردد و گاه از سوء علاج قروح و بثرات حادث شود و علاجش اینست که اگر عضو را فاسد کرده باشد آنرا قطع نمایند والا
بعد مبالغه در تنقیه دوائی نهند که گوشت را بخورد مثل سلاقه چقندر و کرنب بروغن گاو و شکر و مثل زنگار و هرگاه پاک گردد بندر و مانع از سعی علاج کنند مثل خاکستر
چوب انگور و مازو و مورد و نیل و سعد و شیح و ترمس و جوز کهنه و پنیر کهنه برفت و شب یمانی بعسل و آرد باقلا بعسل نافع و مع ذلک بسرکه هر روز بشویند **طبری**
گوید که آکله خبیث است که در جراحت واقع شود از انصباب خلط عفن حریف اکال بکیفیت سم که موضع را متعفن و محترق گرداند و هر عضو که در ان واقع شود مهلت
استفراغ و فصد و سائر معالجات ندهد و آن خلط مرکب از خون فاسد گرم و رطوبت عفنه و صفرای محترقه بسیار حاد بود پس واجب است که ابتدا بحفظ موضع نمایند
بنطول کردن این آب بگیرند شاخ انگور و برگ علیق و مورد تر هر واحد مشت برگ و همچنین عصی الراعی و حشیشه ماميثا و پوست انار و حفت بلوط و همه را در آفتابه
بجوشانند تا مهرا گردد پس موضع را بسرکه و شراب عفص بدفعات بشویند بعده این آب بر موضع و بر اعضائیکه قریب اوست نطول کنند و همین عمل نمایند تا آنکه
مرض بالیستد بعده فصد کنند و تنقیه بمطبوخ افتیمون نمایند و غلطه آورند و دائم بینی را افشانند بعده بگیرند سرکه کهنه تند و در ان نمک حل کرده و پنبه کهنه
آلوده در موضع خوب پر نمایند و هر وقت که پنبه را بیرون آرند موضع را بسرکه و شراب عفص بشویند و بر ان آب ادویه که مذکور شد نطول نمایند و از بهترین چیزیکه
بدان علاج آکله کنند در هر موضع که باشد این ذرور است بگیرند آهک آب نادیده و زرنیخ سرخ و زرد و اقاقیا و مردار نمک سرخ و شب یمانی و همه را سوده بسرکه کهنه
آمیخته پنبه بدان آلوده در موضع پر نمایند که این جمله گوشت فاسد را که در آنجا باشد زائل کند و گوشت آکال از مرض صاف کند و بنا بر حسن تاثیر این احتیاج

به تطویل نینجامد و هرگاه جراحت محتاج به مرهم گردد این ذرور بر مرهم اندازند و اگرچه بقیه فساد در جرح باقی ماند و اگر این مرض در مفاصل افتد و در [illegible] افزاید
از فساد عضو ایمن نباید بود پس بر طبیب واجب است که بفصل مطول که مسطور شد بپردازد و مریض را از رب ریباس و رب حصرم و رب حماض و همه آنچه تسکین حدت خون نماید
و تلطیف صفرا کند مداومت بنوشانند و اگر ظاهر شود که در بدن فضول ردی بسیار است و مریض قوی باشد از تنقیه آن غافل نشوند و در هر سه روز یک مرتبه کنند و اگر مرض در خبث زائد باشد
لازم است که عضو را از موضعیکه بدان عفونت و فساد نرسیده باشد قطع کنند و سبب تولد این اخلاط خوردن ماهی شور بسیار و صحناه و بادنجان خام و پیاز و سیر و مانند آنست

علاج قروح متعفنه رديه

شیخ میفرماید که اصل علاج این قروح ردیه تنقیه بدن است یا تنقیه عضو اگر بدن پاک باشد بدانچه اندران تنقیه تنها بود از حجامت و زلو و اطلیه مصلح مزاج بدانچه بارها ذکر کرده ایم
و تجوید غذا و لازم نیست که در علاج آن تهاون نمایند چه اگر تاخیر کنند شر آن زیاده گردد و واجب است که ازالت اورام حاره باز دارند و ایضاً از آنچه تسکین او نماید
بزر البنج تسویق است و ایضاً امثال این قروح چون در فساد افراط کند بسا است که محتاج باستیصال گردانند بداغ از آتش یا دوای تیز یا بقطع تا آنکه بحد لحم صحیح معروف
بجودت خون او و رنگ او و استخوان صحیح سفید پاک باقی نماند و در دیکه ازان تولد کند تا ارک و بروغن گاو کنند بدین طور که بهر ساعت تازه تازه بران نهند و این اگرچه
نواصیر و متحرفه نباشد ردی خبیث بود و گاه احتیاج شود بقطع عضو تا از عفونت سالم ماند و نطولات که آنرا [illegible] است مثل آب دریا و شوربست و آبهای مذکور
در باب ناصور و واجب است که برین قروح و غیر آن چون ادویه استعمال کنند باید که چند روز بگذارند و نه کشایند و ادویه که استعمال آنها درین واجب بود مثل آرد کرسنه
بانمک و شب یمانی است و یا گوشت ماهی شور خشک کرده بانمک و مغز بادام و زراوند و بیخ کرنب و بیخ چقندر و بیخ قثاء الحمار و برگ کتان و قلقدیس سوده یا حاشا و [illegible]
یا برگ درخت انجیر یا [illegible] یا زیره و آرد کرسنه یا بجو بعسل سرشته یا افسنتین به پیاز عنصل مطبوخ بعسل و یا کرنب بعسل و یا کدوی خشک سوخته و برگ زیتون تازه
دوای مرکب بگیرند زراوند و آب برگ بید انجیر یک یک جزو زنگار نیم جزو و ازان مطبوخ با آب در قوام غسل سازند و گاهی احتیاج بقوی کردن این افتد بعصاره
قثاء الحمار و سوری و بران خرقه خشک نهند و ایضاً زراوند و مازو و زیت برابر ازان مطبوخ بر قرحه و حوالی آن سازند و یا آهک و قلقطار یک یک جزو زرنیخ نیم جزو و ایضاً
زاج سوری دوازده جزو قلقطار ده جزو زاج چهار جزو و ازین مطبوخ بسازند بدین طور که سرکه کهنه نیم قوطولی بریزند تا سرکه بسوزد بعده آنرا بمرود بگیرند و بر قروح
مطبوخ نمایند و ایضاً بگیرند قلقطار و زاج هر واحد بیست جزو قشور آهن شانزده جزو مازوی سوراخ بیست جزو نمک یک جزو شب یمانی سوخته نیم جزو هر همه [illegible]
انزروت و روسختج و مازو و زنگار و زراوند بانمک علک بیامیزند تا دران لزوجت آید بعد پاک کردن قرحه استعمال نمایند دوائیکه بغایت مجرب است اسرنج
بیست و چهار جزو آهک زنده شانزده جزو پوست انار شب یمانی هر یک چهارده جزو کندر و مازو هر واحد سی و دو جزو موم یکصد و بیست جزو زیت کهنه
یک قوطولی دیگر جید رصاص بگوگرد سوخته و مس سوخته و سفیداب ارزیز و کندر و مر و اسنگ مر و اقلیمیا و جاوشیر و مصطکی هر یک دو درم بیه گرده بز [illegible]
علک الانباط و روغن مورد و موم هر یک سه درم آنچه گداختنی است در سرکه بمقداریکه بدان ادویه سرشته شود بگدازند و باقی ادویه سوده و مجموع بدان بسرشند
دوای منجح که جالینوس و غیر آن جمع کرده بگیرند توبال مس اوقیه زنگار محکوک اوقیه موم نیم رطل صمغ لارکس یک نیم اوقیه برسم مرهم آنرا بسازند گداختنی را
بگدازند و سائیدنی را بسایند و موم زیاده یا کم بقدر حاجت کنند و بهتر دانسته اند که بدان [illegible] بیامیزند و جالینوس درین کلام طویل کرده و اگر
این قروح برمثل ذکر باشد دران دوای قرطاس محرق و دوای اندرون کدوی خشک سوخته یا پشم چرک آلود سوخته و یا ضماد برگ [illegible] و برگ [illegible] سوخته
استعمال کنند جرجانی و ایلاقی مینویسند که طریق معالجات ریشهای متعفن آن باشد که اول بدن را از اخلاط غالب پاک کنند و مزاج همه تن و مزاج آن عضو
باصلاح باز آورند و اگر حاجت آید بران عضو محجمه نهند و خون بیرون کنند و دیوچه بر افگنند و طلاها و ضمادهای موافق بکار برند و غذا موافق باندازه
معتدل فرمایند و اصل علاج ریشهای متعفن آنست که چرک ازان پاک کنند چنانکه در علاج قروح [illegible] مذکور شده و مدام بآب دریا و مانند آن بشویند بعد ازان
علاج رویانیدن گوشت باید کرد تا آنچه از جوهر گوشت ازان موضع کم شده باشد بجای خود باز آید و این بادویه بود که خشکی و جلای آن معتدل بود
چون کندر و آرد جو و آرد کرسنه و بیخ سوسن آسمانجونی و زراوند و بیخ نبات جاوشیر و اقلیمیا و توتیا و مانند آن و چون گوشت بروید و سطح آن موضع

[illegible]

مستوی شود تدبیر اندمال قرحه باید کرد و اگر سطح آن موضع هموار نگردد و رطوبت ازان همی سائل شود بدانند که دوای مجفف تر و جالی تر باید داد و ادویه بمقدار حاجت قوی تر باید کرد و بعسل مدد کنند و اگر سخت خشک شود و هیچ تری دران نماند دوا جالی و خشک نباید و قیروطی سازند و دران روغن زیاده کنند و بسیار باشد که ادویهٔ قوی الجلا گوشت را بگدازد و زرداب گرداند و سبب زیاده شدن تری قرحه این باشد و نشان این آنست که شور قرحه زیاده شود و لبهای آن غیر مستوی و صلب و سرخ برآمده شود هرگرا حال این بود قوت جلای دوا کمتر باید کرد و نشان حال تر برآنکه قوت جلا کمتری باید آنست که مریض بغیر درد و آسوده تر باشد و عوسج و شقائق النعمان و پوست صنوبر جوشانیده با قیروطی آمیخته درین حال نافع بود **صفت** دوای اندرون که در قروح متعفنه مذاکیر وغیره بکار آید بگیرند اقماع الرمان دو مثقال شب یمانی چهار مثقال قلقدیس دوازده مثقال و در نسخه سرافیون زراوند مدحرج هم داخل است همه را کوفته بمی پخته بسرشند **صفت** اقراص فولاد اندرس که همه قروح عفن را نافع باشد بگیرند پوست انار ده مثقال مر و صبر هر یک هشت مثقال شب یمانی پنج مثقال کندر چهار مثقال قلقند سه مثقال زهرهٔ گاو شش مثقال همه را سائیده بشراب شیرین سرشته قرص سازند و اگر قرحه گرم باشد یا فصل تابستان بود مرهمهای سرد بکار برند و بوقت استعمال ادویهٔ رویاننده ادویهٔ سرد چون سیر حج و برگ بنج و ادویهٔ بسیار گرم چون زفت و راتیانج دور دارند مگر آنکه مزاج از اعتدال بسیار بعید باشد **صفت** مرهم رویاننده مرداسنگ یک اوقیه سوده در روغن زیت یک اوقیه بپزند تا حل شود پس دم الاخوین کندر انزروت باز زفت هر یک یکدرم سائیده داخل بسرشند تا قوام مرهم گیرد **صفت** مرهم دیگر که در تابستان بکار برند مرداسنگ پنج درم بسرکه بسایند چندانکه حل شود پس روغن گل چکانند و بسایند تا غلیظ شود مثل مرهم پس سفیداب پنج درم و اندکی کافور دران سرشته بکار برند و گاهی درین مرهم اندکی صبر و کندر و دم الاخوین و انزروت می آمیزند **صفت** ذرور رویاننده و قروح رطب را نافع بود بگیرند کندر صبر دم الاخوین انزروت نوشادر زراوند طویل همه برابر بسایند و ذرور کنند و اگر گوشت قرحه افزون گیرد و نشان نرم سوده میباشد و اگر چیزی قوی تر باید اشخار یا زنگار در ذرور کنند و مرهم زنگار گوشت فزونی را ببرد و زنگار که از نوشادر بسازند بس تیز بود آنرا دور دارند سویدی گوید که ضماد هو فارلیقون و کذا گل مختوم و کذا عصارهٔ حساک و کذا اطراثیث که مجرب من است و کذا فراسیون بعسل که منقی از چرک است و ذرور سورنجان و کذا زعفران هر واحد نافع قروح عفنه است

علاج قروح عسر الاندمال و قرحهٔ خیرونیه

بدانکه بقول شیخ قروح عسر الاندمال مطلقاً غیر قروح متاکله و غیر قروح متعفنه است بلکه این عام تر از ان هر دو بود چنانکه عام غیر خاص می باشد آن هر دو ساعی باشند و با این گاهی ساعی نبود و مدتی بر حال خود متوقف بود و ایضاً این غیر ناصور باشد هر آنکه وجه باینست که متحرفه بود بالجمله متاکله و متعفنه و ناصور از جملهٔ قروح عسر الاندمال اند بدون عکس و اما قرحهٔ خیرونیه در فساد و در بعد از اندمال بدرجهٔ غایت است و این منسوب بخیرون طبیب است که آن در علاج الحام این مشهور بود و چون اسباب دشواری اندمال قرحه و دیری صحت او بسیار است لهذا در ینجا هر واحد ازان مع علامات و معالجات جدا جدا مسطور میشود یکی آنکه بسبب کثرت خون بود و علامتش ظهور رگها و سائر آثار غلبهٔ خون است و علاجش تنقیه بفصد و مسهل و تقلیل غذا است دوم آنکه بسبب قلت خون در بدن باشد و ازین جهت در اعضای غیر لحمیه در بدن پیران قرحه بدیر مندمل گردد و علامتش سلامت قرحه و حوالی آن از ورم است و خشکی و کمی سرخی آن و لاغری و زردی بدن و چهره و علاجش تکثیر غذای جید مولد خون صالح است و گرد اگرد قرحه آهسته آهسته بدست مالیدن و مدام بآب گرم تنها یا سبوس گندم دران جوشانیده تکمید کردن تا آنکه سرخی و انتفاخ در عضو حوالی قرحه پدید آید و زیاده ازین تکمید نباید کرد تا ماده دیگر آنجا کشیده نشود و گاهی بستن خرقه بآب گرم تر کرده بر قرحه نافع بود و بعده مراهم مدمله چون مرهم اسود وغیره نهند **صفت** مرهم اسود موم و روغن زیتون و علک الانباط و زفت برابر باهم گداخته بکار برند سوم آنکه بسبب حرارت و فساد خون باشد و علامتش فساد رنگ بدن و سحنه است پس اگر موجب فساد خون تغیر مزاج جگر بود رنگ بدن سفید رصاصی یا زرد بود بحسب برودت و حرارت مزاج جگر و اگر موجب آن تغیر مزاج طحال باشد رنگ بدن مائل بسیاهی بود و داغ نمش بر بدن پدید آید و جرجانی گوید که فساد خون از دو نوع بود یکی آنکه رطوبت بد با خون آمیخته باشد و در ریش بدان سبب تری افزاید و مترهل شود دوم آنکه خلط تیز سوزاننده و گدازنده با آن آمیخته باشد بالجمله علاجش اول فصد است و اخراج خون فاسد بحسب واجب پس مسهل حسب وجوب حال بعده اصلاح حال مزاج جگر و طحال بدانچه در باب هر یک مذکور شد و استعمال غذا مولد خون نیک مضاد

آن فراج پس توجه بعلاج قرحه و بقول جرجانی اگر سبب فساد خون بود اول خلط غالب را از بدن پاک کنند اما اگر بدی خون از رطوبات بد بود که با خون آمیخته باشد علاج آن پس از تنقیه علاج قرحه و نسخه است چنانچه سابق مذکور شد بالجمله ادویهٔ تیز خشک کننده باید نهاد تا قرحه خشک شود پس روغن گاو تا گوشت کنده دور شود پس تدبیر رویانیدن گوشت کنند و گاه باشد که داغ کردن سود دارد و اگر بدی خون از خلطی تیز و سوزاننده و گدازنده بود که با وی آمیخته باشد علاج آن بعد از تنقیه نهادن محجمه بر حوالی قرحه بود و خون بد بیرون کردن پس تدارک آن بادویهٔ خشک کننده که در ابواب سابق مذکور شده چهارم آنکه بسبب ضعف عضو از انواع سوء مزاج بود که بر همه بدن یا بر آن عضو غالب شود و شیخ میفرماید که این سبب سوء مزاج هرچند که اتفاق افتد نبود بلکه از سوء مزاج مفرط بعید از اعتدال لیکن بحسب او از حرارت و برودت بود و آنچه تابع امزجه از تحلیل مفرط یا تکاثف شدید باشد و اول در اکثر تابع حرارت و رطوبت و یا رطوبت بود و ثانی تابع برودت و یبوست و یا یبوست فقط پس واجب است که علاج هر موجب او بضد و یا آنچه ضد را جب کند باید کرد و بسیار باشد که سبب از حرارت جذاب ماده مرسل او در آنجا بود و در علاج آن احتیاج بادویهٔ مبرده قابضه افتد بالجمله اگر غلبهٔ حرارت باشد علامتش سرخی و سوزش قرحه و شدت درد است و علاجش فصد مریض از جانب قرحه و از رگ موافق آنست و خون بحسب تحمل قوت و بحسب وجوب مرض و سن و فصل بیرون آرند و تدبیر مبرد و مسکن مثل آش جو و آب انار و تمر هندی و مانند آن استعمال کنند و غذا روز فصد بچهٔ مرغ دهند بعده مزورات و بوارد اگر در آنجا تب باشد و اگر تب نباشد بچهٔ مرغ با آب غوره و آب انار و منع نمود و انار و سیب میخوش و شفتالو و آلو و توت بخورانند و علاج قرحه بمرهم مبرد مثل مرهم مرداسنگ معمول بسرکه و زرد چوبه و مرهم سفیداب سازند و بر فاده صندل خشک نهند و حوالی قرحه بچیزیکه بدان اورام حاره را طلا میکنند از صندلین و آب کاسنی و کشنیز و خرفه طلا نمایند و یا هر صبح سکنجبین ساده یا شربت انار ده درم بنوشانند و غذا مزورهٔ ماش بمغز بادام و اسفاناخ یا مزورهٔ تمر هندی یا آلوی کوهی و مغز بادام و اسفاناج دهند و اگر برودت غالب باشد علامتش کبودی رنگ و عدم آثار حرارت است و علاجش هر صبح آشامیدن مطبوخ اصل السوس و گاوزبان با گلقند شکری ده درم است و ترک تابیر باشیای بارد و تغذیه به نخود آب و مغز قرطم و قلیه و شوربا بتوابل حار و تنقل بمویز و انجیر خشک و اندک شراب نوشند و شرب آب سرد کم کنند و تکمید قرحه بآب نیمگرم مطبوخ به نمک هر روز چند مرتبه نمایند و مرهم باسلیقون و این مرهم اسود استعمال کنند صفت آن بگیرند نیم رطل زیت و مرداسنگ یک اوقیه سوده آمیخته بجوشانند و حرکت دهند تا آنکه سیاه شود بران کندر و دم الاخوین و انزروت هر واحد دو درم انداخته حل کنند تا هموار گردد و در ظرفی بردارند وقت حاجت استعمال کنند و اگر کثرت رطوبت باشد علامتش کثرت زرداب و ریم و چرک و سستی گوشت قرحه است و علاجش هر صبح نوشیدن مطبوخ بادیان و اصل السوس و بادرنجبویه با گلقند عسلی ده درم است و غذا مزورهٔ نخود و مغز قرطم و دیگر اغذیهٔ ناشفه چون تیهوی مشوی و مطجن بعده تنقیه بمطبوخ هلیله مقوی تبرید و منع از شرب آب بسیار و استعمال مراهم قوی التجفیف مثل مرهم معمول از گلنار و مازو و زردچوبه و مس سوخته و اسرنج و شب و اقلیمیا و مانند آن که در علاج قروح صدیدیه و قروح وسخه مسطور شد و یک نسخهٔ مرهم قوی التجفیف در علاج قروح غائره در قول ابن الیاس گذشت آنرا از صبح تا شام لازم گیرند و بعد شام مرهم را جدا کرده پنبهٔ کهنه بندند و صبح باز اعادهٔ مرهم تا شام کنند پس اگر تجفیف حسب مراد حاصل نشود این مرهم استعمال کنند کندر آرد جو بیخ سوسن آسمانجونی زراوند اقلیمیای فضه توتیای کرمانی مساوی باریک سوده بعسل کف گرفته بسرشند و در جرح پر چرک و صدید استعمال نمایند و اگر از این هم مقصد حاصل نشود مرهم زنگار بمقدار معتدل بکار برند و اکثار او نکنند و نه لبث او بر آن طول دهند تا قرحه را نخورد بلکه یک روز آن مرهم دیاب و زر پنبهٔ کهنه بعمل آرند و بعد نشف قرحه و تنقیهٔ او از چرک نقل بمرهم باسلیقون کنند پس اگر گوشت قرحه متعفن و فاسد گردد باید که دوای حاد استعمال کنند که آن خشک کند و بعد بهم رسیدن مرهم خشکریشه از روغن گاو و پنبه بران نهند تا خشکریشه بیفتد و اگر از این هم تجفیف بقدر احتیاج بهم نرسد داغ نهند تا گوشت ردی بسوزد و بلحم صحیح سرخ برسد پس علاج بروغن گاو کنند تا خشکریشه ساقط گردد بعده علاج بادویهٔ رویانندهٔ گوشت کنند و اگر غلبهٔ یبوست باشد علامتش نحافت بدن و خشکی قرحه است و علاجش تکمید قرحه بآب نیمگرم و روغن بنفشه و اندکی روغن گاو و صبح و شام است یا بآب مطبوخ خطمی و بنفشه و روغن بادام و روغن بنفشه و هر صبح نوشیدن اشربهٔ مرطبه مثل شربت بنفشه و نیلوفر و شربت خشخاش هر کدام که باشد ده درم و تناول اغذیهٔ مرطبه مثل مسکه بشکر و یا ماش بمغز بادام و اسفاناخ و روغن بادام یا حریره های چرب مثل حریرهٔ معمول بروغن بادام و شکر و یا زردهٔ بیضهٔ نیمبرشت و شوربا های چرب در مقدار غذا بحسب تحمل او بیفزایند و علاج قرحه بمرهم قلیل التجفیف کنند مثل دوای معمول بآرد جو و آرد کرسنه و باقلا

وعدس بچربی مرغ وبط وغیره بود شیخ میفرماید که اگر سبب او جفاف مفرط باشد و هنوز ناصور نشده باشد علاج بترطیب باستعمال کنند و از تدبیر حمام و درین باب
تعریق یا وآب گرم است تا آنکه عضو غرق شود و سرخ و منتفخ گردد بعده موقوف سازند و ازین قدر تجاوز نکنند که بدان جذب ماده بسیار گردد و آفت عظیم بعضو رسد
و بعد ازین دو دار المرهم در تجفیف کنند و گاهی نهادن خرقه مبلول بآب نیم گرم سود دهد و گاهی احتیاج بخاریدن قرحه و برآمدن خون آن و دلک عضو آن و استعمال مراهم جاذبه افتد
پنجم آنکه بسبب بودن گوشت بد یا سخت بر لب قرحه یا داخل آن باشد پس اگر گوشت سخت قریب دهان قرحه بود بنظر درآید و اگر در غور قرحه باشد باندا خلن میل در قرحه
و احساس چیزی سخت اندرون قرحه دریافت گردد و علاجش قطع آن لحم است اگر در ظاهر باشد یا بآهن بتراشند یا قطع نمایند و اگر در باطن بود بادویه حاده اکاله مثل قلقدیون
و دیگر بدیگ فانی سازند بعد ازان علاج بروغن گاو کنند تا آنکه خشکریشه ساقط شود و بعده مرهم رویاننده گوشت نهند و شیخ مینویسد که اگر سبب او رداءت
حال لحم محیط قرحه باشد معالجه آن از شرط و اخراج خون که معلوم شده باید کرد و پس تدارک بمجففات نمایند **ششم آنکه** بسبب بودن استخوان فاسد ردی
در قعر قرحه باشد علامتش گاهی صلاح قرحه در ظاهر است و بعد چندی باز عود کردن آن و سیلان ریم و زرد آب بد بو ازان و بعد ادخال میل در قرحه رسیدن او
با استخوان و استماع آواز قرع میل بر استخوان اگر غشای محیط استخوان فاسد شده باشد و علاجش شگافتن آن موضع و کشادن استخوان است و گذاشتن ادویه حاده
بران و بعده بهر ازاله گوشت گنده نهادن روغن گاو نیم گرم بران بعد زوال آن و ظهور استخوان تراشیدن یا قطع استخوان بعد ازان جهت رویانیدن گوشت پاشیدن
مرهم صبر و انزروت و مانند آن **هفتم آنکه** بسبب عفونت و رداءت و خبث نفس قرحه بود و علامتش سیاهی قرحه است و اتساع آن و سرعت سرایت فساد و عفونت او
باعضای مجاوره و علاجش تنقیه بدن است بحسب خلط فاسد مثلاً اگر در قرحه سوزش و حرارت بود و حوالی او زرد و رطوبت زرد ازان سائل باشد مسهل صفرا دهند اگر
حوالی قرحه سیاه و سخت باشد و حرارت شدید نبود مسهل سودا و اگر مائل بسفیدی بود و ریم سفید سائل باشد مسهل بلغم و اگر با درد و سرخی بود فصد باید کرد و فصد در هر
حال سود دارد و در جمله بتعدیل مزاج کوشند بدانچه مناسب خلط ردی باشد و ضماد مناسب نمایند و بعد سقوط گوشت مترهل مرهم زنگار و مسکه استعمال نمایند پس هرگاه گوشت سرخ
ظاهر گردد مرهم منبت لحم نهند و هر چه در علاج قروح متعفنه مسطور شد حسب حاجت بکار برند و شیخ الرئیس میفرماید که چون قروح عفن شود و کهنه گردد تدبیر صواب آنست که ازان
خون بقدر لائق آن بحجامه سائل کنند و مجوسی گوید که هرگاه قرحه سیاه شود و آن عفن و خبیث گردد باید که مبادرت بفصد رگ موافق عضو کنند اگر قوت و فصل و سن و غیره مساعدت کند
و مریض را ثمار الفواکه یا آب لبلاب بقلوس خیار شنبر بنوشانند و تدبیر مبرد و مطفی از اغذیه و غیر آن کنند و مسکن مبرد باشد لاسیما اگر فصل گرما بود و صندل و گلاب و
کافور و ریاحین بارد نزدیک دارند و غذا مزورات معمول بکدو و قطف و ماش و عدس بآب انار و آب غوره یا سرکه دهند و کاهو و کاسنی و خرفه خورانند و اگر قوت
ضعیف باشد بچه مرغ دهند و موضع سیاه را بروغن گاو و برگ کاسنی و برگ خطمی عنب الثعلب باریک سائیده باندک روغن بنفشه یا روغن گل ضماد کنند تا مرض باستد
و سرخی و نرم گردد لازم مرهم روغن گاو و مرهم شنجار باندک انزروت باریک سوده باید کرد تا آنکه سیاهی ساقط شود و تا گوشت سرخ برسد بعده معالجه بدوای منبت
لحم کنند **هشتم آنکه** بسبب توسع قرحه در گوشت نرم بود چون ابدان صاحبان استسقا و علاجش استعمال ادویه اکاله و مسکه بر قرحه است و بعد زوال گوشت مترهل
و ظهور گوشت صحیح بمدملات علاج کنند **نهم آنکه** بسبب رگ بزرگ بالاتر از عضو متقرح بود و پیوسته تر داشتن او قرحه را بانصباب خون یا ماده دیگر از عضو سوی آن
موضع و علاجش فصد و تنقیه سودا بمطبوخ افتیمون و تعدیل غذاست و بعد تنقیه فصد رگ مذکور یا قطع آن و سائل کردن خون ازان بعده معالجه جراحت آن
پس علاج قرحه **دهم آنکه** بسبب عدم موافقت مزاج ادویه و مراهم مستعمله بمزاج قرحه بود پس اگر افراط در گرمی کرده باشند علامتش زیادتی حمرت و التهاب و ورم است
باستعمال ادویه و علاجش ترک آن ادویه و استعمال مراهم سرد است و اگر افراط در سردی شده باشد علامتش میلان قرحه بکبودی و سیاهی و سختی است و علاجش
استعمال مراهم گرم مثل مرهم اسود است و اگر از قصور در جلا بود باشد علامتش کثرت چرک در قرحه و نرمی گوشت است و علاجش نهادن ادویه قوی الجلا چون
مرهم زنگار است و اگر از قصور در تجفیف قرحه بود علامتش بودن قرحه رطب مترهل و کثیر الصدید است و علاجش استعمال مراهم مدمله قوی القبض است که از گلنار و مازو
و امثال آن ساخته باشند و اگر از استعمال ادویه گدازنده گوشت و جلد بلذع و حدت او باشد علامتش خروج چیزی رقیق و سرخ از قرحه است با درد و سوزش و ورم
و هر روز فراخ تر شدن قرحه و علاجش نهادن مراهم نرم است که دران هیچ حدت و سوزش نباشد **یازدهم آنکه** بسبب امتلای بدن باشد علامتش

کثرت رطوبت در قرحه و سیلان او ست و این نوع را قرحهٔ وضر گویند و علاجش اول تنقیهٔ بدن بمطبوخ هلیله است و تلطیف غذا و بعد از تنقیهٔ تام معالجهٔ قرحه
بادویهٔ قوی التجفیف نمایند و هرچه در علاج قروح و سخه مذکور شد بعمل آرند **دوازدهم آنکه** بسبب ورم عضو فوق قرحه بود و مادهٔ آن بدین قرحه بالاید چنانچه اگر در جگر
و سپرز آماسی بود و بساق قرحه باشد آن قرحه مندمل نشود تا اول آماس جگر یا سپرز که سبب عسر الاندمال قرحه است زایل نشود پس اول علاج آن ورم باید کرد پس
علاج قرحه **سیزدهم آنکه** بسبب ناصور شدن باشد و علاجش بعلاج ناصور کنند چنانچه عنقریب بیاید **ذکر بعض ادویه** که بقروح عسر الاندمال نافع است شیخ الرئیس
مینویسد که ادویهٔ مفید برای قروح عسر الاندمال و رغالب احوال مثل توبال مس است و زنگار سوخته و غیر سوخته و توبال شابورقان و توبال سایر حدید و لازاق ذهب و زرنیخ
قیروطیات بسازند و قلقطار و زاج و مانند آن مع اشیای مانع تجلب مواد بسوی عضو اگر انجا تجلب باشد مثل شب و مازو و از ادویه که بدان معالجهٔ عسر الاندمال
کرده میشود آنست که بگیرند اقلیمیا و غیری الذهب و شب هر یک هشت جزو زنگار و پوست انار هر یک یک جزو صمغ سرو چهار جزو موم و روغن بقدر حاجت **ایضاً** بگیرند
موم ده جزو صمغ صنوبر ده جزو اقلیمیا سه جزو قلقطار شش جزو روغن مورد بقدر کفایت **ایضاً** قلقطار و اقلیمیا را در آب دریای شور یا آب غوره یا آب مطبوخ
اشنان و آهک باندک طبخ بآفتاب در تابستان خوب تربیت نمایند بعد ازان صاف کنند بغیر آنکه آب دریا یا آب اشنان بران مثل نمک منعقد گردد **ایضاً** مس سوخته
در اتیانج و نمک اندرانی هر واحد دو اوقیه موم و روغن آس بمقدار کفایت و ادویهٔ ناصوریه نیز نافع کند چون خشک کنند و بسایند و از انجمله آرد کرسنه و ایرسا و زراوند
سوخته و مس و خاک کندر است باختلاف استحقاق هر بدن از ترکیب **دوای جید** بگیرند برادهٔ مس برادهٔ آهن و آب شب یا سرکه بسرشند و بطین سرخ گل حکمت کرده
در تنور بسوزند بعده برآورده و بسایند و بطریق ذرور استعمال کنند یا ازان و از مرداسنگ مرهم بسازند **صفت** مرهم ذهبی جید بگیرند مرداسنگ ذهبی یکمن موم و بیخ ماذریون
هر یک سی و شش مثقال زنگار هیجده مثقال برادهٔ طلا سوده بحکمت از ریحه مرداسنگ چهل مثقال روغن کهنه سه رطل اولاً بران مرداسنگ و طلا و زنگار اندازند بعده
سایر ادویه **ایضاً** بگیرند خزف تنور و خاکستر و دع و ارزیز سوخته شسته ازان مرهم بروغن مورد بسازند و باید که این روغن را بمرداسنگ توام نمایند باین طریق
که بگیرند مرداسنگ مثلاً بقدر یک اوقیه و سرکه بسیار تند سه چندان آن و زیت یا روغن مورد یا مرزنجوش هر که باشد دو اوقیه و بر آتش ملایم نهاده آهسته حرکت دهند
تا آنکه مرداسنگ حل شود و غلیظ گردد و سوخته نشود **ایضاً** برای خیرونیه قشور مس زنگار آهک مغسول بلا استقصا ذرور سازند و یا شب یمانی سوده ذرور کنند و
یا زوفا چهار جزو نطرون دو جزو سوده بپاشند و یا اول قرحه را بعسل مطبوخ لکنند بعده بران این دوا بپاشند بگیرند قشور مس سه جزو شب دو جزو قیروطی ده جزو در آفتاب بمالند
و استعمال کنند و یا سفیداب هشت اوقیه و شب دو اوقیه قشور نحاس نمک اندرانی کندر زنگار توتیا انار هر واحد دو اوقیه آهک یک اوقیه موم یک رطل روغن مورد یک نیم رطل اولاً ادویهٔ خشک را بشراب سوده
بروغن و موم آمیزند و وقت حاجت استعمال کنند و اگر خواهند که روغن افزایند وقت استعمال دوا زیاده کنند بمقدار کفایت **ایضاً** مرداسنگ یک رطل زیت دو رطل راوند
مازو بی سوراخ یک یک اوقیه اشق لاجورد دقاق کندر هر یک دو اوقیه ازین مطبوخ بر آتش بسازند و از بیخ قصب رطب حرکت دهند و استعمال کنند **بولس** گفته که
سزاوار آنست که در علاج خیرونیه تفقد حال جمیع بدن کنند و نظر کنند که آیا از بدن بسوی قرحه رطوبات ردیه بسبب سوء مزاج بدن سیلان میکند یا نه پس اگر باشد باید که
تنقیهٔ بدن از کیموس ردی بادویهٔ مخرج آن کنند و اگر قریب جراحت خراج مسمی بنوسوس باشد و ازان رطوبت بسوی جراحت سیلان نماید باید که اولاً معالجهٔ آن خراج کنند
و تنقیهٔ بفصد رگ و اخراج خون بسیار نمایند بعد ازان ادویهٔ نافع جرح استعمال کنند و او همان است که در قول شیخ گذشت **صفت** دوای منقول از ارجیجانس که
در جراحات مسمی خیرونیه و آنکه بر ساقین و دستها باشد و در خنازیر و آنچه در بیخ گوش باشد نافع بود بگیرند پیه بقر سه رطل علک البطم پنج اوقیه دقاق کندر هفت اوقیه
طین مسمی سمودیس که آنرا گاذران استعمال میکنند پنج اوقیه پیه را گداخته بادویهٔ خشک مخلوط کرده استعمال کنند **دیگر** از ارجیجانس بگیرند موم و دقاق کندر و
قشور مس و مرداسنگ هر واحد چهار اوقیه زیت الانفاق یک رطل ادویهٔ خشک را در سرکه بسایند تا مثل عسل گردد بعد ازان بموم و زیت گداخته آمیزند و بر خرقه
مطلوخ کرده استعمال نمایند **دیگر** برای جراحات ردیه که زنان و کسانی را که جلد ایشان نرم و رطب باشد عارض شود بگیرند موم هشت درم شحم نوره علک البطم
ارزیز سوخته شسته هر واحد چهار درم بروغن گل یا بروغن آس آمیخته بر پارچه طلا کرده استعمال نمایند

علاج قروح ساعیه یعنی ریشهائیکه وسیع شوند

بقول شیخ قروح متآکله و قروح متعفنه هر دو قروح ساعیه اند و علاج هر دو مذکور شد و طبری گوید که اطبا در امر قروح ساعیه غلطی میکنند ازین طریق که جالینوس نزد ذکر اداء حمره نمله را ذکر کرده و بیان نموده که نمله چون از صفرا و خون بود و در بدن ساعی گردد و آریباسوس گفته که قروح ساعیه نمله خبیثة الجوهر است و جالینوس در قروح ساعیه کلامی کرده که ازان استنباط کرده میشود که نمله را انتشار در بدن و اتساع او شبیه با انتشار قروح ساعیه است غیر آنکه میان هر دو فرق است باین طریق که قروح ساعیه قروح املس بزرگ است که دائم ترشیح کنند و ساعی گردد و نمله بثور کوچک شبیه بشکل حاورس است و فرق دیگر اینست که نمله با درد شدید بود و در قروح ساعیه قروح منبسط املس بود که ترشیح و عرق وسعی کند و سبب فاعل این رطوبتی است که عفن شود و حدت پذیرد و موست گیرد و هر گاه بموضعی از جلد برسد بیشتر از آنچه واجب بود ترطیب آن کند پس آنرا متعفن سازد باین طریق و امر نمله چنین نیست بهر آنکه او سعی باحراق کند نه بتعفین و سبب فاعل آن صفرای مخالط با خون بود و بسا است که ریم این قرحه بموضع صحیح از بدن رسد پس بثور آرد و قرحه مثل قرحه اولی پیدا کند پس این قرحه در عضوی ظاهر شود تا آنکه همه عضو را فرا گیرد و در اندک مدت منتشر گردد و نمله چنین نیست و سمرقندی گوید که قروح ساعیه قروح املس است که مجتمع نبود و خشکریشه بزرگ نیارد و ازان رطوبت صدیدیه حاده دائم ترشیح کند و این رطوبت بسوزاند و متعفن گرداند چون بجلد صحیح رسد و با آن تپ لازم بود بسبب عفونت و این قروح عسر الاندمال است و گیلانی مینویسد که از علامات مختصه قروح ساعیه اینست که دائم مترشح باشد و مرهم بران زمانی معتد به نماند و لهذا احتیاج بتجدید مرهم بران در هر روز چند مرتبه افتد و ایضاً اکثر جراحات عصب و غشا همچنین باشد بالجمله در قرحه ساعیه فصد باسلیق از جانب قرحه گیرند و لعاب بهدانه و اسپغول شیره مغز تخم کدوی شیرین شیره تخم خیارین در عرق شاهتره برآورده شربت نیلوفر خاکشی داخل کرده بدهند و یا عناب هفت عدد و تخم کاسنی هفت ماشه شکر سفید دو توله دهند و دیگر اشربه ترش قابض بنوشانند و غذا مزوره ماش بمغز بادام یا مزورات حامضه بخورانند و بعد ظهور نضج در قاروره بمطبوخ هلیله و تربد یا حب بنفشه تنقیه بدن کنند و گیرو رسوت صندل کافور با آب کشنیز سبز ضماد کنند یا گل ارمنی حضض مکی صندل سفید صندل سرخ کافور مساوی با آب عنب الثعلب تازه ضماد کنند و در آخر مرهم سفیداب بر قرحه نهند و یا بر موضع دردی شراب بمرات کثیر طلا کنند بعد ازان نخاک مس که وقت گداختن بران ظاهر میشود و مرداسنگ و کاغذ سوخته و اقلیمیای فضه و مامیران مساوی کوفته بیخته بسرکه سرشته طلا نمایند و یا پارچه کمل کهنه سوخته برگ برگد سوخته هر دو خاکستر برابر در روغن تلخ آمیخته چکانیدن و طلا کردن برای قروح ساعیه از مجربات اطبای هند است و بقول سویدی ضماد کنند رو در رسعد و کذا اهلیل و کذا ضماد کرسنه بعسل و کذا پوست طلع و کذا حی العالم کبیر و کذا برگ شجر مصطکی و شاخ نرم آن خوب پخته و کذا خسته خرمای سوخته در شراب سرد کرده و کذا سکر العشر و کذا الاجور دبسته کبیر هر واحد قروح خبیثه را از سعی باز دارد و طبری گوید که علاج این قرحه فصد هفت اندام است و تنقیه بدن بمطبوخ افتیمون و پرهیز مریض و اقتصار بر شوربا و زیرباج مزوره و لزوم حمام در هر سه روز یک مرتبه و صبر دران تا آنکه همه بدن او عرق کند و طلای این قرحه اشق کرمشمش مع مغز او بسوزند و باریک سائیده برابر آن مرداسنگ چهارم حصه آن خاک سیماب اندکی بسیار مثل سائده مامیران چینی بسرکه حل کرده طلا کنند و این قرحه طلا را الهم قبول کند بهر آنکه مدام ترشیح کند و لازم است که اول بسرکه بدفعات بشویند پس بتوتیای کرمانی طلا کنند بعده بدوای مذکور و از آنچه بدان طلای این قرحه کنند دردی شراب است بدان چند روز متواتر طلا کنند بعده بگیرند توتیا یک جزو مرداسنگ یک جزو و کاغذ مصری سوخته دو جزو و اقلیمیای فضه یک جزو و خاک بوته که دران مس گدازند یک جزو و آنچه بر مس بعد گداختن شبیه بخاکستر باستد و آنرا بشیشه گران استعمال میکنند یک جزو و همه را باریک سائیده بر قرحه طلا کنند و اهل بصره درین قرحه ملح کثیف کهنه استعمال میکنند و بهترین چیزیکه علاج او انسان آن را کند نشستن در چشمه کبریتی و نطرونی است اگر مانعی ازان نباشد و گاهی معالجه این قرحه بعد تنقیه و فصد و بعد الیقین این امر که در بدن او فضول نیست بچسپانیدن زلو بران کنند و زلو را درین تاثیر نیک دیده ام ایضاً در مقامی دیگر گوید که قرحه معروف بساعیه آنست که بثره در موضع ظاهر شود و هر موضع را که صدید او برسد بثره و قرحه کند پس اگر از ریم او بر چهره و پیشانی افتد قرحه کند و سبب او آنست که از خلط فاسد لذاع اکال پیدا شود پس هر گاه بموضع سر رسد آنرا بسوزاند چنانچه سرکه این عمل کند چون بر زمین افتد و این مرض شبیه به نمله است بهر آنکه خلط لذاع اکال از صفرا و خون حاد میباشد و اکثر این کسی را پیدا شود که کثرت شیرینی و جوز و بقول حریفه و ماهی شور کهنه نماید و علاجش تنقیه حسب امکان از فصد و مسهل است و طلای موضع باین دوا او باین دوا در یک دفعه یا دو دفعه زائل شود بگیرند خسته مشمش و با مغز او بسوزانند و زرد چوب و مرداسنگ و گل حنا و حنای سوخته و بیخ کبر و همه را سائیده در روغن دانه کسیفه سائله بیامیزند و بثره را بخارند تا ازان خون سائل شود پس بدان طلا کنند و چند روز بدارند

دیدم این قرحه را که چون بدان طلا کردم و گذاشتم دو ابران خشک شد و خشکریشه گشت و بعد قلع آن ظاهر شد که گویا آنرا آتش سوخته است بعد ه بران مرهمی لعوق نافی رویید این قرحه نزد من دو نوع است یکی آنکه ذکر او کردیم و نوع دیگر آنکه از سرهای آن خشکریشه منقلع شود پس در بیخهای آن قرحه املس ظاهر شود که آب از ان ترشح کند و این نوع بسیار ردی بطی الزوال است زیرا که دوا را قبول نمیکند و هر قدر که طلا نمایند از نفس خود بر ترشح دور کند و علاج او شرط بلیغ و نهادن محجمه بران بسر که نوشادر است و گر فایده نشود بران مرلوا انداز ند بعد تقدیم تنقیه و لزوم پرهیز و اقتصار در غذا بر اشیای ناشفه مثل تیهو و کبک و قلیه محرقه پس اگر کفایت نکند برگ برگ با آتش داغ نهند

علاج قروح خبیثه

قانون علاج این بقول شیخ در علاج قروح متاکله مسطور شد و در ینجا بعض ادویه نافع آن مع ادویه مفید اکوتا که آن بقول اهل هند نوعی از قروح خبیثه است که بر پشت پا افتد و بدشواری علاج پذیرد مرقوم میشود چنانچه ضماد حی العالم کبیر و زراقه آب آن در قرحه برای قروح خبیثه حاره مجرب سدیدی است و کذا ذرور حجر النار برای ادمال قروح خبیثه عسر الاندمال مجرب است و ضماد بارتنگ و کذا عصاره لحیة التیس و کذا عصاره عصی الراعی و کذا زفت رطب و دقاق کندر و کذا العسل مقوم اسفنج تر کرده و کذا زرده بیضه و کذا گل ارمنی بعسل و کذا شلیم با آب ترب و کذا انجیر خام بسرکه و عسل پخته و کذا دسمه و کذا پوست ترب بعسل و کذا موم و اشق و زفت و کذا ترمس تلخ و کذا زهره نرگاو بعسل و کذا استخوان پوسیده موجود در دیوار باریک سوده بگلاب سرشته و کذا آب چقندر و کذا اسحاق و آب بارتنگ و کذا آب توت سیاه در ظرف مسی بی قلعی با فتاب داشته تا غلیظ گردد و کذا توتیای کرمانی و کذا انزروت بعسل و کذا برگ اجاص و کذا صمغ آن و کذا ثمر زیتون سیاه سوده تا بیکه در ان خولان هندی حل کرده باشند سرشته و کذا بیخ سوسن سفید و کذا اقلیمیای ذهبی و کذا آب برگ انجیر و کذا زهره کلنگ و قرص دستان افروز و کذا ایرسا و کذا تنکار و کذا آرد نخود سرخ و کذا خبث الفضه و کذا اهل و کذا پوست بیخ کبر یا برگ او و کذا اسورنجان و کذا سرطان بحری سوخته و کذا مر مکی و کذا اصل السوس و کذا پوست درخت عناب سفید آب مساوی و کذا اشخار و کذا قیشور سوخته و کذا اشادنج و کذا اسخت و کذا اسفناج سوخته و کذا زعفران و مرد و قاق کندر و کذا زهرة النحاس و کذا گل سرخ و کذا خاکستر صدف فرفیر و کذا برگ نیلوفر اصفر خشک کرده و کذا اسطرنج ریخته هر واحد نافع قروح خبیثه است دیگر حکیم علی در مجربات خود مینویسد که قروح خبیثه را بزبان سگ لیسانیدن بغایت نافع است چند روز و بعد از ان از زبان سگ هم ساخته بمالند که مجرب است و موی یال خر و موی سر زن بسوزانند و بر قروح خبیثه بپاشند و بعد از ان منقیات چرک از مراهم و غیره مالیدن نافع است و ریوند چینی را در تنقیه او ساخ و اندمال دخلی عظیم دیگر برای قروح خبیثه عدس سوخته بشیر میش آمیخته طلا سازند دیگر که اکوتا و چهاجن را سوده بیزند و باریک ساخته در لیمون پر کنند و شب بدارند و صباح بمالند بعد از انکه درشتی اکوتا را با چاک دشتی خراشیده باشند و جو و گندم گرم گرم مالیدن نیز نافع است و کذا مالیدن دو سه عدد کنجل بر محل اکوتا چهار کرت برای اکوتا مجرب نوشته دیگر برای اکوتا پشک بز سوخته خاکستر آن بروغن سرشف طلا کرده باشند حب اکوتا مرداسنگ پوست هلیله زرد کمیله اک بار تا سیده کات سفید هر یک یکتوله نیله تهوتهه نیم توله با آب جهاسازند و وقت حاجت بروغن زرد سائیده طلا نمایند دوا دیگر برای اکوتا مجرب است بهلانوه در روغن کنجد بسوزند و بچوب بمالند و قدری نیله تهوتهه بریان کرده و خاکستر استخوان سر مرده باریک ساخته در ان آمیخته طلا نمایند ایضاً که سائر قروح خبیثه را چون اکوتا و جز آن سود دارد روغن کنجد یک آثار لوده سفید پهٹکری هر یک دو دام نیله تهوتهه نیم دام برگ نیب پاو سیر جمله ادویه را کوفته قرص ساخته در روغن بسوزند و صاف کرده بدارند وقت حاجت پنبه کهنه بدان آلوده بر نهند ایضاً که برای اکوتا مجرب است سپیاری چهالیه چهار عدد استخوان سر آدمی یک قطعه سه چهار انگشت هر سه را در سرگین خر جدا جدا بسوزند و باریک ساخته در نیم پاو روغن گاو خالص بیامیزند و نیله تهوتهه یکماشه کتهه سفید نیم دام سوده داخل کنند و بر اکوتا بمالند اگر از هیچ دوا به نشود ازین برود ایضاً برای اکوتا کچله سوخته هفت نیم درم پهٹکری سه نیم درم با روغن گاو مرهم سازند ایضاً که اکوته صعب را نافع است سپیاری سوخته زردچوب سوخته هر یک یکدام رال جنا کتهه پاپڑا سهاگه بریان ایلوه پهٹکری بریان هر یک نیم دام لال سوخته سه دام فلفل گرد سوخته ربع دام یعنی سه نیم ماشه جمله باریک ساخته در روغن سرشف آمیزند پس بیارند برگ ڈهاک و گرم کرده از طرف پشت بر اکوتا بندند صبح و بعد از هشت پاس بکشایند و باز برگ ڈهاک بندند و بعد از سه وزه روغن مذکور استعمال نمایند مجرب است قر روز تالیف والد علوی خان که مخفف جمیع قروح

خبیثه رطبه است و مجرب سفیداب ارزیز مغسول شنگرف شسته اسرنج شسته روسنج شسته دم الاخوین مرداسنگ توتیای کرمانی گلنار فارسی پوست کدوی سوخته گل تهولیا گل شاموس حضض هندی توتیای هنادی بریان فتیل گل مغره همه را برابر کوفته بیخته اول مرتبه موضع را بشراب کهنه که برگ حنا و جعده دران جوشانیده باشند شسته پس ذرور بپاشند روغن اعجاز که قروح خبیثه و ناصور کهنه و سعفه و قوبا را عجیب الاثر است روغن سرشف یکنیم پاو برگ نورسته نیب تخم کونچ بلادر هر یک دو توله اول برگ نیب را در روغن سوخته دور نمایند پس تخم کونچ پس بلادر را بدستور سوخته دور کنند بعده نمک سانبهر یک توله سوده توتیای سبز دو توله سوده انداخته در کرغان از دسته چوب نیب خوب حل کرده نگاه دارند و در قرحه بچکانند ضماد برای اکوتا مجرب سپیدهٔ ارزیز کتهه سندور مرداسنگ پهتکری لوده سفید مساوی باریک بسایند بعده با سرکه یا آب لیموی تا یک گهڑی کهرل کنند تا یکذات شود بعده قدری روغن زیت و عسل بسرشند و طلا کرده باشند و اگر درین دوا خاکستر سر مرده نیز آمیزند بهتر عمل کند و اگر قدری بابچی سوخته و سهاگه و بنسلاک جراحت بیامیزند مناسب است ایضاً برای اکوتا مجرب است صابون و چونه بهم بسایند و طلا نمایند ضماد اکوتا پهتکری بریان نیله تهوتهه مرداسنگ هر یک پنج ماشه کمیله بابچی تخم پنوار سیماب گیر و هر یک دو و نیم ماشه مرچ سیاه سوخته کچله سوخته هر یک پنج عدد باریک سائیده بروغن زرد نیم پاو کهرل کرده بعمل آرند **قرص مطلی** قرحه صلب سوادی را که درسن یکهزار و نود در ملک هندوستان بسیار پیدا شده بود و بقرحهٔ عالمگیری شهرت یافته سود دارد نیله تهوتهه بریان و مغز بیل و کتهه هر سه برابر کوفته بیخته قرص‌ها بسازند مثلث و بآب سوده طلا نمایند زود نفع دهد و ایضاً برای قرحه او رنگ زیبی که دران سوراخها باشد طلای برگ فلفل سرخ بآب سائیده و کذا برگ شاهتوت دشتی با قدری نمک سائیده و کذا برگ رواسن باندک نمک سائیده و کذا برگ اندهاهولی سائیده و کذا وسمهٔ سبز سائیده نافع است مرهم برای قروح خبیثه از غنی منی انزروت و روسنج و مازو و زنگار و زراوند با قدری عسل بیامیزند تا دران متانت آید و بعد پاک کردن قرحه بران لزوم نمایند و در هر سه روز یکبار بکشایند مرهم اسود به نسخهٔ حکیم علوی خان نافع قروح مزمنه خبیثه ردیه رطبه مرداسنگ مغسول شنگرف مغسول سفیدهٔ ارزیز مغسول توتیای هندی هر واحد یک مثقال روغن کنجد هشتاد مثقال ادویه در روغن حل کرده بجوشانند تا سیاه شود و غلیظ گردد از آتش فرود آورده نگهدارند وقت حاجت گرم کرده بر پارچه مالیده بر زخم نهند و در نسخهٔ دیگر اسرنج عوض شنگرف است مرهم سیاه بجهت اکوتا مرچ سیاه پیپل هلدی رسوت کمیله هر واحد یکدام میدهٔ گندم دو دام پیاز دو دام مسکه روغن سرشف هر یک ده دام ادویه باریک ساخته مسکه آمیخته در روغن ممزوج کرده طلا نمایند ایضاً برای اکوتا کوڑی سوخته کتهه پاپڑیا سوخته نیله تهوتهه سوخته زرد چوبه سهاگه سوخته اجزا برابر در آب لیموی کاغذی حل کرده طلا نمایند مرهم مجرب برای قروح خبیثه که در پا باشد و آنرا اکوتا نیز نامند آزموده شده پهتکری نیله تهوتهه مرداسنگ سهاگه هر واحد پنج ماشه کمیلا حنا بابچی تخم پنوار سیماب گیر و هر واحد نه ماشه مرچ سیاه سه ماشه کچله بریان پنج عدد ادویه کوفته بیخته با روغن زرد نیم پاو دو دو پاس کهرل نمایند و خوب حل سازند و استعمال نمایند مرهم برای اندمال قروح خبیثه مثل قروح آتشکی و جذامی مرداسنگ شش ماشه کمیله کتهه سفید هر یک سه ماشه کچله سوخته سه عدد باریک سائیده موم صاف روغن زرد هر واحد یک توله بر آتش گداخته ادویه بیامیزند مرهم برای قرحه او رنگ زیبی اشخار سیاه زرد چوب هر یک سه ماشه توتیای سبز یکنیم ماشه هر سه را باریک سائیده صابون نه ماشه در کهرل انداخته چندان بسایند که مثل مرهم شود بر پارچه مالیده بر زخم گذارند و چند روز همچنان بگذارند زخم خشک کرده از خود جدا خواهد شد مجرب است

ناصور

قرحه کهنه باشد که اندمال نه پذیرد و همیشه ازان رطوبت بیرون آید و بقول شیخ و جرجانی قرحه غائر که گوشت گرداگرد آن سخت شود و لبهای قرحه سطبر گردد ناصور نامند و آن مثل انبوبه نافذ در غور باشد و بعضی گفته اند که قرحه تنگ و عمیق ناصور است و ناصور ردی آنست که محسوس نشود و مقدار دوری او از حس درازی او باشد و از ناصور بعضی آنست که بعضی کم بود و بعضی ناصور که نهایت او بعصب رسد درد شدید کند خصوصاً چون قعر او را میل مس کنند و گاهی فعل آن عضو دشوار گردد و رطوبت او رقیق لطیف باشد چنانچه در ناصوری که باستخوان رسد میباشد لیکن رطوبت این مائل تر بسفیدی بود و چون ناصور به رباط منتهی گردد آنچه سیلان کند قریب این باشد یعنی رقیق سفید لیکن درد در استخوانی در باطی زیاده نبود و ناصوری که نهایت او باستخوان رسد رطوبت او رقیق تر و مائل تر بزردی بود و چون میل اندر کنند صلابت دریابند و ناصور که بورید رسد خون بسیار

و غلیظ سائل شود و آنچه بشریان رسد خون رقیق اشقر بر آید و آنچه بگوشت بود ازان رطوبت لزج غلیظ سرخ که در سائل باشد و بسیار باشد که یک ناصور او بین
متعدد باشد و امر شناخت او دشوار گردد که آیا یک ناصور است که چند جا سر کرده یا هر واحد ناصور علیحده است و فرق فیما بین آنست که اگر رطوبت خارج از دهنهای متعدد
در رنگ متفق باشد باید دانست که ناصور واحد است و اگر در رنگ مختلف باشد مثلاً از دهنی زرد و از دیگر سفید بر آید توان دانست که هر واحد ناصور جدا است و رنگ
ناصور مختلف بود سفید و کبود و سرخ و مانند آن و بعضی گویند که ناصور منجمله قروح عسر الاندمال است و آن از قروح متقادمه است که از ورم انفجار یا حمل رو زبران بگذرد
و آنرا غور عمیق و دهن او تنگ باشد و قعر او وسیع و دران گوشت تخت سفید بر جوانب او بود و با آن درد بسیار نبود و گاه باشد که از سیلان بایستد و خشک
شود و گاه بود که دهن او فراهم آید و بند گردد و باز سر کند و سیلان نماید بالجمله این مرضیست در هر عضوی که افتد آنرا فاسد سازد علاج پنبه کهنه بشراب تر نمایند
و بشیاف عرب آلوده دران نهند و یا بگلاب که خاکستر چوب انگور دران آمیخته باشند بشویند و یا با آب دریا شور یا با آب صابون که دران اندکی زرنیخ و نوشادر آمیخته باشند بشویند
و علاج غرب کنند و یا لعاب سپستان پنبه کهنه بشراب تر کرده و بذر ورد احمر که از انزروت و صبر و صمغ عربی و دم الاخوین و کندر و افیون و زعفران ساخته باشند
آلوده در قرحه نهند تا آنکه بهتر شود و بیخ سوسن در آب سائیده در ناصور گذارند [illegible] آنرا اسهال کند و اگر مفید نشود و بشگافند و گوشت فاسد را دور کنند و با آهن یا دوا
اکال داغ کنند و یا مرهم مدمله نهند ذکر ادویه مفرده و مرکبه که ناصور را نافع است عسل و زنگار مخلوط و کذا ابرسا بالعسل و کذا شب و نمک مساوی و کذا
زرنیخ زرد و روغن گل و کذا برگ نقره و زر و برگ علیق و براز طفل خشک سائیده تا سی مرتبه استعمال کردن و نهادن چوب خربق سیاه تا سه روز در ناصور و کذا
آب بادرنگ تازه تنها یا با نمک و زراوند و ذرور خشک آن و کذا بیخ آن و کذا نهادن چوب حنظل یک شبانه روز در ناصور و پر کردن ناصور را بصبر در شراب کهنه
پخته و زراوند آن با آب بادرنگ و کذا پر کردن سرگین کنجشک بزیت سرشته و کذا ابرسیاوشان مثل غبار سوده یا آب آن یا خاکستر آن و کذا اسرب سوخته و کذا قلقند
و کذا قلقطار و کذا زاج چینی و [illegible] مساوی و کذا آب غوره در ظرف مسی بی قلعی در گرما با آفتاب داشته تا منعقد گردد و کذا زهره خرس و کذا پیه آن و کذا چرم کهنه با پوشش
سوخته و کذا بول انسان بدستور آب غوره منعقد ساخته و کذا ابوال ابل که از [illegible] آورند و کذا خار پشت تمام سوخته و کذا خبازی بنمک خائیده و کذا اشنان و کذا [illegible]
خشک کرده و کذا مقل ازرق و زهره نر گاو و فتیله آلوده و فتیله صمغ زیتون با ضماد او و فتیله سندروس و بخور آن و فتیله زنگار مخلوط با اشق محلول در سرکه و کذا زاج
و کذا قنطوریون دقیق و کذا قلقطار و کذا پوست بیخ [illegible] از بر یک فتیله ساخته و بخور تخم گندنا و ضماد اقحوان و روغن آن و کذا خرنوب نبطی بالعسل و کذا روغن بادام تلخ
و قطور آن در آکل [illegible] سرکه عنصل با طعام و زراوند آن در ناصور هر واحد نافع ناصور است دیگر برای ناصور از بیاض استاد مغفور روغن [illegible] را داغ کرده با بول
لاهوری ورق ورق کرده اندازند تا حل شود و بر ناصور بگذارد دیگر چهپکلی در روغن سرشف بسوزند و آن روغن صاف کرده تنها یا خاکستر سم ماده گاو و خاکستر [illegible]
[illegible] مساوی آمیخته حل کرده استعمال نمایند دیگر تخم کوبیج مقشر کرده دو درم باریک سائیده قرص بسته در ریشم یا در روغن کنجد بسوزانند بعده روغن صاف کرده
در ناصور چکانند دیگر حکیم علی گوید که این دوا در نواصیر بدن همه جا آزموده است و ناصور چشم و روی و سینه و جز آن را نافع است و یک مرتبه در ناصور مقعد نیز
نافع آمده بگیرند [illegible] شکسته و باریک سائیده از پارچه سفت بگذرانند و با آب برگ نیب تر کرده بر رکابی چینی کرده گذارند تا خشک شود و باز سائیده با آب [illegible]
تر کرده بدستور خشک کنند همچنین سه نوبت بعمل آورده باریک سائیده در ناصور پر کنند بغایت عجیب و نافع است و تا ده مرتبه کم ناصور باشد که خوب نشود و اگر
ناصور غائر باشد و سر آن تنگ بود اول دهان او را با فتیتای هندی یا مرهم زنگار و دیگر چیزها فراخ کنند بعد ازان دوای مذکور استعمال نمایند دیگر مجرب
زرد چوب خشک کرده در آب [illegible] غلیظ بسایند باهستگی تا حل شود فتیله پنبه با آن آغشته در ناصور نهند دیگر استخوان گربه با شیر عورت سائیده در ناصور نهند
به شود دیگر سم اسپ را بسوزند و خاکستر آن باریک ساخته بدارند و اول روغن کتان بر ناصور مالند پس آن خاکستر افشانند و اگر ناصور دور و دراز باشد
فتیله بروغن و خاکستر آلوده نهند و خاکستر مذکور با [illegible] سرشته در ناصور نهادن نفع تمام دارد دیگر که ناصور مزمن را مجرب است پوست مار بسوزند
و خاکستر آن بگیرند پس پارچه یا پنبه در شیر درخت [illegible] آلوده خاکستر مذکور باریک سوده بران پاره یک طرف اندازند و بر ناصور گذارند چنانچه آن خاکستر
در سوراخ ناصور باشد و بعد سه روز آن [illegible] بردارند دیگر جهت ناصور روده بگیرند سگ بچه چشم ناکشوده و آنرا در [illegible] خاکستر کنند و صلایه کرده بر زخم

وناصور افشانند **دیگر** گھونگچی سرخ سائیده فتیله بدان آلوده در ناصور نهند **دیگر** که ناصور کهنه را دور کند و زخم را بالتیام آرد از بیاض والد مرحوم برگ املتاس سائیده
قدری سهاگه خام دران آمیخته هر دو وقت ضماد سازند **دیگر** بیخ پوٹن در آب سائیده بر ناصور گذارند یا فتیله بدان آلوده در ناصور نهند چند روز **دیگر** کنگنی کهنه سوخته
توتیای سبز سائیده ذرور سازند یا هزار پایه را سوخته خاکستر آن بر ناصور نهند **دیگر** تخم تمر هندی در آب ترکرده مقشر ساخته آب بسایند و بر فتیله آغشته در ناصور
رسانند و بعضی خرمهره زرد سوخته سائیده نیز می آمیزند **دیگر** نافع ناسور و کنگنی در شیر گولر بھگایه ترکرده بر زخم چسپانند و مدتی برین عمل نمایند و یا سمندر سوکھه
سوخته در ناسور پر کنند و طلای کونپل سپاه انجیر با آب بسوده نیز نافع **دیگر** کونپل کریل یک ماشه مرداسنگ یک ماشه سرخ شیر درخت بڑ یک قطره بر سنگ بسوده طلا نمایند
باز یک قطره شیر بڑ بالای دوا اندازند **دیگر** ثمر کٹائی خرد کوفته بیخته با آب ترکرده بر پارچه مالیده بر ناصور بندند و یا در آب برگ جرجٹه فتیله ترکرده در سوراخ ناسور نهند
و اندک آب مذکور بر ناصور چکانند **دیگر** برای ناسور گوگل بھینسیه در بول ماده گاو حل کرده فتیله ساخته در ناصور نهند و اگر قضیب خرس با آب بسوده در فتیله یا صوف آلوده
در زخم ناسور گذارند مجرب است **دیگر** مجرب خرمهره زرد سوخته یک عدد در تھالی ببول انداخته چند قطره روغن بید انجیر بران اندازند و از دسته چوب نیب که فلوس
بر سر آن چسپانیده باشند چندان بسایند که رنگ دوا خاکستری گردد پس در فتیله یا صوف آلوده بر زخم رسانند و چندی باستعمال آرند **دیگر** برای اندمال ناصور برگ نیل
سائیده بر زخم گذارند مجرب است و خصوصا برای غرب **روغن ناصور** که برای ناصور نفع تمام دارد و از برای خنازیر مزمن خیلی مفید خاکستر سم ماده گاو و خاکستر
چرم که زیر کفش کهنه باشد هر دو مساوی یک عدد چھپکلی هر سه او در روغن سرشف بسوزند پس بسایند و قطره چند در ناصور چکانند مجرب است اگر لته حیض در سایه خشک کرده
بسوزند و خاکستر او اضافه نمایند قوی تر و سریع العمل گردد **لوح دیگر** جهت ناصور حربا یک عدد و دو توله روغن کنجد بسوزند بعده صاف کرده یک مثقال شنگرف
صلایه کرده حل نمایند و قدری در زخم چکانند بعد از پنجاه روز به شود **روغن** که در التیام ناسور عدیل ندارد عدس مقشر کافور هر دو مساوی گرفته صلایه نمایند
که سرمه سا گردد بعده روغن گاو شهد خالص هر دو مساوی مخلوط کرده اندک اندک انداخته صلایه نمایند و چها برابر کنار وشتی لبته در سایه خشک سازند
و در شیشه آتشی بطریق بالوجه روغن بر آرند وقت حاجت در ناسور چکانند بعونه تعالی ناسور کهنه و جدید و نواصیر را به سازد نهایت مجرب است صاحب امراض
باستعمال این صحت یافته اند **ایضا** نافع زخم ناسور بیخ بسکھپره و برگ حنا برگ فراش برگ نیب برگ نرمه برگ جیت برگ کنار برگ ارنڈ رال هر یک دو دام روغن کنجد
آثار باید که بسکھپره را ریزه ریزه کرده در روغن اندازند چون سیاه شود از برگها تکیه کرده اندازند و بسوزند پس پارچه بیز نموده رال انداخته حل کرده بکار برند
مرهم ناصور مجرب حکیم شریف خان مرداسنگ نیلا تھوتھه هر واحد یک توله کوفته بیخته در روغن بز و اگر نباشد پیه بز چهار وزن اجزا انداخته بر آتش نرم بجوشانند
تا روغن سرخ شود وقت حاجت بر زخم مالیده آتش نزد زخم دو سه گھڑی دارند تا گرمی آتش بآن رسد و در وقت خواب نیز گرمی آتش برسانند **مرهم کافوری** که بر پای
زنی تجربه شده که چند جا ناصور داشت و از زانو تا انگشت پای تمام سوراخ بود و طرفه وجع داشت و از مدت چهار سال بود موم سفید چهار جزو در روغن سرشف
چهار جزو بر آتش گداخته کافور یک جزو سفیداب قلعی چهار جزو با یک سوده داخل کرده خوب حل نمایند و بعد دور شدن گرمی مرهم سفیده تخم مرغ چهار جزو
انداخته خوب برهم زنند و استعمال کنند **مرهم** جهت ناصور و قروح مزمنه مجرب دریای شاهجهان بادشاه قرحه خبیثه از پنج سال بود ازین مرهم در چند روز به شده
مصطکی سه مثقال کندر کف دریا هر یک دو مثقال سفیداب یک مثقال صمغ عربی یک نیم مثقال همه را با یک ساخته بروغن گل و موم و سفیده بیضه مرهم ساخته استعمال نمایند
مرهم اعلی برای ناصور کهنه و زخم آتشک و سرطان و بد و رسولی و دیگر زخمها و ملهای مهلک نفع کثیر دارد سیماب توتیای سبز شنگرف رال مرداسنگ
پیاز برگ نیب سبز صدف سوخته موم سفید هر یک چهار ماشه روغن ماده گاو پنج توله اول روغن را خوب گرم کرده موم دران بگدازند بعد همه ادویه سائیده
انداخته خوب حل کنند **مرهم لسان الکلب** جهت ناصور مجرب حکیم ذکاء الله خان زبان سگ در ظرف سفال سوخته یک عدد کتھه فوفل سوخته هر واحد دو درم
خرمهره زرد سوخته چهار درم سائیده بروغن گاو کهنه و موم سفید مرهم سازند و اگر درین لته حیض سوخته اضافه کنند قوی تر میشود و گاهی با اضافه نمودن چرم نیل
سوخته امر نموده و بسیار نافع دیده **مرهم ناصور** که مکرر بتجربه حکیم مسطور رسیده کات سفید یک درم توتیای سبز چهار درم کافور نیم درم موم سفید
هشت درم روغن کنجد پانزده مثقال بیضه مرغ یک عدد اول برگ انجیر چهار عدد در روغن سوخته دور سازند پس موم دران بگدازند پس ادویه دیگر سائیده بیامیزند

وزردی بیضه حل کرده مرهم سازند ایضاً مجرب برای ناصور و زخم دمل سند ورگنده بهر ده برگ نیمب بهر واحد یکدام موم سفید دودام روغن کنجد ده دام اول
شلجم دیا زهر واحد چهار دام در روغن بسوزند پس برگ نیمب سوده بسوزند و صاف کرده باقی ادویه را در روغن اندازند هرگاه سیاه شود فرود آورده نگهدارند
اقوال حذاق مسیحی گویند که علاج ناصور مثل قرحهٔ متاکله باید کرد و پس اولاً علاج بدوائی کنند که صلابت را بقوت قلع نماید و تنقیه و غسل چرک کند مثل آنچه گسته
بعده بدوای منبت اللحم بعد ازان بدوای ملصق جلد بلحم و مدمل و این اشیا ئیست که نه صلب باشند و نه رطب تا جلد را صلب نکنند پس بگوشت ملتصق نشود و این دوا
مرکب از پیه خنزیر کهنه و مرداسنگ و قلقطار و زیت کهنه چون بپزند جلد را صلب نکند و نه رطوبت افزاید و ایضاً از ادویه که مثل انست عسل مطبوخ است
چون تنها و یا دوای مجفف مثل صبر و مر و کندر و قنطوریون دقیق و بیخ سوسن آسمانجونی و آرد کرسنه با آن آمیخته استعمال کنند شیخ میفرماید که علاج ناصور
و جلد تا نیکه ملتصق نشود دانیست که احکام و اصناف ناصورها سابق مذکور شد و اما انچه از تدبیر سائل کردن زرداب و رطوبات فاسده ازان بعصب یا بشگاف
واجب بود آن نیز قبل ازان گفته شد و اما علاج خاص بناصورها آن نیز مختلف بود چه ناصور یا تازه سهل است و یا کهنه که تجزف خود در گوشت سخت
غوص کرده باشد و این عسر العلاج است پس تدبیر یکه ازان در بن چاره نیست آن گرفتن جملهٔ تجزف او بقطع مستاصل از گرد اگرد است با آلهٔ خراش
یا غیر آن یا بداغ از آتش یا بدوا و این صعب شاق است خصوصاً چون در قرب عصب یا عضو شریفی باشد و گاه مریض مائل تر باین باشد که آن باد
باقی ماند و ازان مدارا کنند بسوی تکلیف علاج او و گاهی متمکن تر باشد به تخفیف و تا کل گوشت خبیث در داخل او و تخفیف باقی گوشت هر دو ادامال و
ابقا سه ساکن تا مدت طویل بغیر آنکه ادمال تام باشد و کسیکه این اراده کند واجب است که تنقیهٔ ناصور کنند از گوشت خبیث که اندران است بعده دران
ادویهٔ مجففه پر کنند و بگذارند که آن تنقیه کند تا وقتیکه خطا در امتلا یا رطوبت مزاج یا وصول آب یا اضطجاع مولم بران یا ضربه یا صرفه یا رعده واقع
نشود و اما علاج قلع و استیصال او انیست باید دانست که خون خبیث اعفن قدیم باشد آنرا دوائی نیست مگر قطع تجزف یا داغ او بآتش چنانچه مذکور شد مع
شگاف ناصور کج ملتوی از منافذ او تا مذهب اخیر و منفذ او دریافت گردد مع تحرز و حذر تا داغ داده شود و قلع کند یا داغ بادویهٔ حاده مثل نوشادر و زرنیخ
و گوگرد و زنگار و سیماب برابر منجمله این همه سیماب اقتل کنند و بچند آن براده آهن و نصف آن اشخار و نصف آن آهک آمیزند و در دیگ که بران دیگ دیگر
وصل کرده باشند تصعید آن نمایند یا در شیشهٔ مطین کرده در آتش نهند بطریقیکه اهل اشتغال باین باب آنرا میدانند پس مثل نحاس صعود کند چون ازان در ناصور نهند
التهاب آرد و بسوزد و گوشت جدا شود پس آنرا موچینه بگیرند و بیرون کنند و ادهست پر کردن عضو بروغن گاو ساعت بساعت نمایند برای تسکین وجع ازان
معالجه او بعلاج قروح کنند و اما در ناصور تازه سهل و واجب است که اولاً بادویهٔ قویه آنرا بشویند چون قطران و آب خاکستر یا آب دریای شور و آب صابون که
زرنیخ و نوشادر بدان آمیخته باشند و آب صعد از زر و سنجیح و نوشادر هر دو خشک در قرع انبیق یا مبلول و تر بغیر سیلان و آبیکه دران اشخار و کلس یا پوست بیضه
و آهک جوشانیده باشند پس هرگاه پاک شود بران دوای تخم بید انجیر نهند و مرهم زرنیخ مذکور در غرب عجیب النفع است و دوای قرطاسی جالینوس و ادویه مرکبه از زاج و
قلقدیس و مس سوخته و زنگار و مانند آن از قنطوریون چون ناصور را پر کنند به ساز دو همچنین از خربق چون ناصور را پر کنند و تا سه روز بگذارند به کنند و همچنین زاج سوری و کذا
عصارهٔ قثاء الحمار و علک البطم یا عصارهٔ بیخ محروث یا زنگار و اشق یا اشق و قلقدیس و زاج و قلقطار و صمغ و مسکر و یا بگیرند بول طفل و در هاون اندازند هموار بسایند
تا آنکه غلیظ گردد و خشک شود پس استعمال کنند دوائیکه اهل اسکندریه استعمال آن میکنند بیخ خرسا و زاج بریان و قلقطار و زنگار و شب هر واحد یک جزو
زراریح نیم جزو ازین ذرور یا مرهم سازند و یا بسرکه آمیزند که دران زراریح پخته باشند و گاهی زراریح از نسخه حذف کرده میشود و گاهی با آن عسل می آمیزند و ایضاً
بگیرند صبر و زنگار و مرداسنگ و پوست بیضه گر مکلس باشد قوی تر بود و باهم مخلوط سازند و ایضاً ادویهٔ قویه که در علاج قروح عسر الاندمال ذکر کردیم پس هرگاه
گوشت نیک ظاهر شود ادویهٔ منبت اللحم استعمال کنند و اگر قریب او استخوان فاسد باشد واجب است که اصلاح و معالجه بعلاج او کنند و چون بینند که رطوبات صدیدیه
کم شده دیا بر مرهم عود کرده علاج نفع کند گیلانی از بولس نقل کرده که اگر ناصور باستخوان منتهی گردد صحت او ممکن نیست بغیر استعمال آهن مگر آنکه زمانه بدان طول کرده باشد
پس استخوان ازان بیرون آرند یا قشر او دور کنند و اگر انتهای ناصور تا استخوان رسد علاج آن بادویه کنند که غلظ آن ببرد والصاق نماید و آنچه فلظ را دور کنند

پنج سفید و لیمون است اگر جزو گرد او را نرم کنند و در ناصور داخل نمایند تا آنکه خلط او را ببرد و ایضا شرطی سیاه چون در ناصور بقدر رود یا سنه فرو برد از زند غلظ او قطع
کنند و همچنین اگر در وی نیست بیزند و در ناصور ریزند یا موی سوخته تنها چون بانک شراب ممزوج ریزند یا سوری بدو آنکه قرقو حما گویند مع آب و عسل یا بگیرند اقلیمیا فراخ
و قلقدیس و مس سوخته و صمغ هر واحد چهار درم قلقطار سه درم و بول الطفل سرشته از آن فتیله سازند و چون فتیله در ناصور نهند بران از خارج مغز نان مبلول در آب نهند و تبدیل آن
کنند تا حرارت و ورم از آن برود و گوشت که سوخته باشد ساقط گردد و دوائیکه ناصور گوش را نیز اصلاح نماید و هر قرحه چرک ناک را پاک کند و گوشت فاسد را
بخورد زنگار یک اوقیه انزروت و اشق هر واحد نیم اوقیه همه را سائیده بسرکه سرشته استعمال کنند و دیگر مرهم تر از اول موم و زیت و زنگار سوده آمیخته استعمال
کنند مرهم عجیب ملحم هر قرحه که اطبا از الحاحم او عاجز آیند افتیاغریوس بگیرند آب زبیب ده درم خاکستر ... درم توبال آهن و مس پنج درم مر دو درم
جاوشیر دو درم زراوند ... هر یک هفت درم اشق پنج درم همه را باریک بسایند و اشق به جاوشیر حل کنند ... این ناصور بالالتحام نماید عجیب است دوای دیگر
بگیرند قلقنا پس دو درم قلقطار و زنگار هر واحد یکدرم به صمغ دیگر یا باشق ... استعمال کنند تا آنکه غلظ ناصور منقلع گردد پس علاج او بزنگار سوخته و عسل دو چند
آن فتیله ساخته باید کرد پس هرگاه غلظ دور شود ناصور پاک گردد دران وقت فتیله منبت اللحم استعمال کنند بگیرند صبر و مر و ... خاکستر پوست بیضه سوخته
مساوی و بآب سرشته فتیله سازند و در ناصور نهند و دیگر بگیرند مر و صبر و کندر ... مساوی با آب ... سرشته ... گوشت بر دیاند
چون ناصور بدان بشویند رازی گوید که این دوا ناصور را ملتحم سازد و دران گوشت بر دیاند عنزروت ده درم اشق دو درم کندر ... زنگار هر واحد یکدرم باریک
بسایند و بعسل استعمال کنند که عجیب است و گفته که نواصیر و قروح عسر الاندمال را آنکه در زوال او امید نبود باین دوا علاج کردم و در زمانی قلیل آنرا بساخت و چیزی
درین باب عدیل او نیست پس صواب آنست که بران اقتصار نمایند و از رطب و یابس که گفته اند تکثیر نکنند انطاکی گوید که در قروح و ناصور و قرحه ساعیه
ملاک امر درین همه شستن آنها بسرکه و عسل و شراب است و پر کردن خاکستر موی انسان و چوب انگور ... و بادام تلخ و سحیق ... و قنطوریون دقیق

قروح معروفه بحراق

سببش خون غلیظ مختلط بسودای محترقه است که طبیعت آنرا از دهن عروق بسوی ظاهر بدن دفع کند بنابر حدت و ایذای او ... اعراض او آنست که اولا بثور بزرگ پیدا شود
بعده ریم کند و منبسط شود و منفجر گردد و خشکریشه سیاه و خاکستری مثل خشکریشه داغ شود و اکثر حدوث آن در رخسار بود و بیشتر در جوانان که بسیار ... لحوم و حلاویات و شراب
کنند عارض شود علاج فصد سر رو کنند و اخراج خون بقدر قوت و احتیاج نمایند و هر صبح جلاب از عناب و آلوی سیاه هر یک ده عدد و شکر سفید یا ترنجبین ده درم یا شربت عناب
یا شربت اجاص یا شربت تمر هندی بیاشامند و غذا مزوره ماش مغز بادام و نخود و اسفاناخ خورند بعد از آن تنقیه بدان کنند بعد ظهور نضج ... مطبوخ افتیمون و غاریقون
یا باین مطبوخ سنای مکی چند درم هلیله زرد و سیاه و کابلی هر یک هفت درم ... هر واحد بیست عدد ... بجوشانند تا
بیک رطل آید و دران خیارشنبر و ترنجبین هر واحد ... درم مالیده صاف کرده غاریقون نیم درم سقمونیای مشوی نیم دانگ بران انداخته ... نوشند و آخر روز از ماش مقشر مغز بادام و اسفاناخ
و گوشت بچه مرغ ماکیان غذا سازند و بعد تنقیه هر روز ماء الجبن ... و بعد تنقیه تامه بران زلو بچسپانند
تا خون محترق که زیر جلد باقی بود آنرا امتصاص نماید بعده مرهم سرخ معمول بمرداسنگ و زرد چوبه سرکه و زیت طلا کنند ... این در ... مشهور ...

قروح مولمه

که در جلد سر حادث شود و از شدت الم قرار و خواب را منع کند و آن را ... مولم بود ... محترق است که زیر جلد ...
جلد بالای ... استفراغ نماید و حجامت جلد سر را بسوزد پس الم منحط آرد علاج هر صبح سکنجبین ساده ده درم و تمر هندی و شکر سفید هر واحد ده درم با آب ...
... هر کدام که باشد سه اوقیه ... یا شربت تمر هندی ... شربت عناب و سکنجبین ساده ... تخم خیارین ... تخم خرفه ... بنوشند ... الشعیر
و بادام و اسفاناخ غذا سازند و فصد سر رو کنند خون بقدر احتیاج ... و از برگ کاسنی کوفته بروغن کنجد پخته آرد جو
و خطمی کوفته آمیخته بر سر ضماد سازند و اگر ازین فائده نشود ... علاج کنند ... مرهم ابیض ... اسفیداج سفیدی بیضه می نهند

وصنعت او اینست که بگیرند موم و روغن بروغن گل و از آتش فرود آورده اندک سفیداب ارزیز مغسول بران اندازند و حرکت دهند تا منجمد گردد بعده در هاون اندا ختہ
سفیداب بیضہ داخل کرده حل نمایند تا مختلط گردد و هرگاه سرد شود بر سر جای شور طلا کنند تا آنکه شور نرم گردد و رقیق آن نشیح یا بدور ریم او بآهستگی خارج شود و آنچه نشیح نیابد
و جلد او سخت شود بشگافند تا بدان داخل او بکشاید و اگر فصل زمستان باشد از هوا محفوظ دارند بخوف تشنج و گر از خوف این بهتر آنست که در حجاب موضوع برحسب
خارج شده و اهل شام علاج این قروح و شبور تعفا بداغ و استیصال میکنند و از علامات مختصه او اینست که چون بکشاید مدام ترشح کند و مرهم را قبول نکند مگر بجهد و لهذا
امر میکنند بتجدید مرهم بران در هر روز بدفعات بسیار و همچنین هر جراحت و خراج که در عصب و غشا باشد دائم ترشح کند و از اعراض این قروح است که چون مندمل شود ختم بزمانه دراز کند

لحم زائد بر جراحات قروح

و این بسبب افراط در انبات لحم باشد و این انبات یا از فعل طبیعت بود بدون اعانت او از ادویه و تدابیر یا از دفع مع اعانت فعل ادویه منبته و تدابیر و این افراط
لا محاله فی نفسه مضر است پس احتیاج افتد در علاج این بادویه جالیه مجففه اگر لحم زائد در مسلکات تکون بود و نبات قریب العهد بتکون باشد و اما اگر عهد تکون او
بعید بود و گوشت خشک شود و بالای آن جسم صفاقی بجای جلد بر دید ادویه مذکوره کفایت نکند بلکه می باید که قوت آن قوی تر از آنها باشد حتی که لحم زائد را بخورد و
بوسیده کند و آن را دور گرداند و هر دوا که کمتر در سوزش باشد آن بهتر بود و واجب است که درینجا توقع معونت طبیعت ندارند چنانکه در انبات لحم امید میدارند زیرا که او فعل طبیعی است
و خوردن گوشتیکه طبیعت آنرا پیدا کرده بمعونت دوا بود و لهذا واجب است که اکثر تعویل بر دوا باشد و دوائیکه غلیظ تر و ثابت تر بود آن درین باب نافع تر باشد
نه از جهت قوت که گاهی لطیف قوی تر بود بلکه ازین جهت که انفعال او از هوا و از اخلاط مزاج کم باشد و ثبات او بحاله بیشتر بود و این ادویه مثل قشور مس و صدف سوختہ
و هر دو نوع خاکستر بگوشت آنها سوختہ لیکن خاکستر آنها تنقیه اندک کنند و قبض لحم بیشتر نمایند از آنچه سزاوار است و قوی ترین چیزهائیکه مذکور شده زهره حجر مسمی بسوس است
و قوی تر ازین زاج سوری و قری الذهب و قلقطار و زاج است و سوختن اینها قوت دلذع هر دو کم کند و لطافت آنها زیاده کند و زهره مس قوی است و مثل زنگار است
و از چیزهائیکه گوشت زائد را خورد بخور دا شخار و زنگار است و بسیار باشد که گوشت زائد را تحلیل هوا لاغر کند اگر بران پارچه مبلول در آب دریای شور یا آبیکه
دران نمک تلخ حل کرده باشند بنهند و بگیرند اشخار و آهک آب نارسیده در هفت چند آن آب حل کرده با آفتاب تا یکهفته بدارند و در هر روز هر وقت
بچوب برهم کنند تا آنکه غلیظ مثل گل گردد و از ان اقراص ساختہ استعمال کنند و همچنین قرص بنطلوفس و مرهم اخضر عجیب است و دوای مرتب از قشور مس
و دقاق کندر و جمیع ادویه معموله برای ابریان در امراض بینی و صنعت دوای خشک مجفف گوشت زائد بگیرند مرداسنگ و زنگار و قلقطار و چرک نقره مساوی
طلا که گوشت افزون را بخورد بلا سوزش زرنیخ سرخ و زاج سیاه هر یک پنج درم توبال مس ده درم همه را بروغن گل سائیده طلا کنند ایضا که بجهت
خوردن گوشت زائد مکرر بتجربه رسیده و درد و کمتر آرد مثر حب السلاطین چهار جزو زنگار دو جزو هر دو را خوب سائیده بر موضع بچسبانند بالای آن مرهم دیگر بگذارند

سقطه و ضربه

سقطه آنست که شخصی بر چیزی بیفتد و ضربه آنکه چیزی دیگر بران شخص افتد و این هر دو لفسخ و رض الم دا اندام رسانند و انفصال استخوان و اغشیه و اعصاب و رگهای بزرگ
متفرق گردانند و هر قدر که جسم بزرگتر باشد خطر شدید تر بود و لهذا اطفال و کذا مردم نحیف را ضرر و اذیت در سقطه چنان عارض نشود که بالغان و فربهان را عارض
گردد و با وجود نرمی اعضای اطفال قبول او برای انفصال و برهنگی اعضای نحیفان و بسیار مردم از بلندی عظیم افتند و ایشان را از ان ضرر معتد به عارض نشود و گاهی سبب
آن احتباس بول عارض شود بسبب التوای امعاء و خروج بعض او از موضع او و بسبب آفت عارض بعضله حابس بول مثل فسخ و الم مانع از استرخای آن برای تخرج بول
و گاهی از ان خروج بول بغیر اراده عارض شود اما خروج بول بسبب انقطاع عضله حابس بول یا عصب او و استرخای آن بود و اما خروج براز بسبب استرخای عضله و ضعف قوت امعا
یا سقوط آن و عجز از امساک او بود و گاهی از ان نفخ شکم و شدت تنفس و انقطاع آواز و کلام عارض شود و سبب این جمود خون در شکم است آنچه بهنگام انقطاع بعض عروق باطنی حاصل شود
و گاهی از ان سقوط قوت عارض گردد و این را موت لازم شود و علامت این انقطاع کلام است و سرنگون کردن و ذهول نفس و عرق پیشانی و زردی یا سبزی چهره
زیرا که این همه آفات تابع سقوط قوت بود و گاهی قی الدم بالبتت طبع عارض شود و این قاتل است مگر آنکه با خون طعام قی کند یا ظاهر بدان ورم کند لیکن اگر آن

ورم بباطن رجوع کند بسرعت ہلاک نماید و اگر باوجود این ریم قی کند فی الفور بمیرد و کسیکہ بر صماخ او بیفتد و ازان خون بسیار سائل شود این مہلک بود و ہمچنین اگر آن ضربہ بران موضع عارض شود و شخصیکہ بسر خود ساقط گردد و اکثر آنرا سکتہ عارض شود و افضل تدبیر او درین ہنگام حقنہ است و موضع سقطہ را اول بدارت کہ بسوے آن خون بسیار دفع شود و این اسرخی موضع او لازم بود پس اگر این عارض نشود و سببش عسر نفوذ مواد ازان عضو بسبب شدت استحصاف و بودن عضو عصبی باشد. علاج اگر با سقطہ یا ضربہ چیزی از جراحت و نزف الدم وغیرہ نباشد باید کہ فصد از جانب مخالف کنند و حجامت نمایند و از ادویہ رادعہ مثل مامیثا و گل ارمنی و اقاقیا و برگ سرو و صبر و ماش مقشر کوفتہ بیختہ بآب مورد ضماد کنند و اگر بسبب درد ورم گرم و تپ پیدا شود بعد از فصد نیم ماشہ مومیائی بآب گرم بخورند و یا ریوند چینی و فوة الصبغ و گل مختوم و رب مغسول ہمراہ آب لعوق نخود بخورند و گاؤزبان با شربت سیب وقت خواب و عرق گاؤزبان نافع بود و اگر مزاج گرم باشد مومیائی یک سرخ بدہند و اگر ازان تپ آید موقوف کردہ گلقند در عرق عنب الثعلب مالیدہ شربت بزوری حل کردہ خاشی پاشیدہ بدہند و دوائیکہ ضماد باید داد و گل سرخ عدس مقشر گل ارمنی مامیثا صندل فوفل کوفتہ بیختہ در روغن گل سرشتہ ضماد کنند و ماش و برنج و نخود و عدس و زردی بیضہ نیمبرشت غذا سازند و از گوشت و شراب پرہیز نمایند مگر آنکہ ضعف باشد آن وقت شوربای چوزہ مرغ بماش مناسب بود و اگر سقطہ یا ضربہ بر سر رسد بعد از فصد تنقیہ صفرا کنند بمسہل آن یا بحب الفواکہ یا بحقنہ لین و سرکہ و گلاب و روغن گل بر سر بمالند و برگ مورد و گلنار و پوست انار در سرکہ و گلاب بجوشانند و بارکی مشک و عود طلا کنند و اگر بسبب ضربہ نفث الدم حادث شود علاج نفث الدم کنند و اگر بر عضلہ واقع شود و آنرا فسخ عارض گردد در ابتدا برادع مذکورہ ضماد کنند بعدہ بدانچہ محلل خون مردہ محتقن در خلل لیف باشد مثل نطول محلل معمول از بابونہ و اکلیل الملک و برنجاسف و زوفای خشک و شبت و برگ خطمی و پودینہ و مرزنجوش ضماد مرتب از آرد جو و زوفای رطب مثل پودینہ کوہی بالیست جو کنند و اگر بر عصب واقع شود و آنرا ارض عارض گردد بادویہ مسکن درد مرخی و محلل مثل خطمی بنفشہ اکلیل و مانند آن ضماد کنند و از بنفشہ و خطمی و بابونہ و اکلیل و شبت نطول نمایند و روغنہای گرم مثل روغن شبت و زنبق و اقحوان و ناردین بمالند و اگر بر مفصل واقع شود و ازان وہن و حرقی عارض گردد روغن گل بمالند و بران برگ مورد سودہ بپاشند و بندش کہ نہ درد آرد و نہ سست بود بعمل آرند و یا بران چلکی و شبہ حفرا پیر کوفتہ نہادہ بربندند و اگر ازان النوای عصب صلابت حادث شود داخلیون یا مقل بآب گداختہ و بیخ خطمی ضماد کنند و اگر درد بعد از ضربہ و سقطہ مزمن شود قدری چونہ قلعی با عسل و روغن کنجد خالص کہ تازہ کشیدہ باشند حل کردہ بران موضع ضماد کنند و در آفتاب خشک سازند کہ تکرار عمل ازالہ درد میکند و مالیدن روغن دیودار اثری تمام دارد ذکر ادویہ مفردہ نافع ضربہ و سقطہ لک خام درخت پیپل با ہموزن شکر سفید آمیختہ خوردن مفید صاحب تکملہ نوشتہ کہ لاک مذکور سہ درم شب تر کردہ صبح صاف نمودہ نوشیدن مزیل درد و آماس ضربہ است دیگر برای ضربہ کہنہ گل سفید کہ اطفال بدان کتابت میکنند و آنرا کھری گویند دو درم در ربع رطل آب حل کردہ بگذارند کہ تہ نشین شود و آب صاف آ بیاشامند دیگر برای کوفت اعضا بادنجان خام با شکر سرخ آمیختہ بخورند و بیخ آن قدری سائیدہ نوشیدن ہمین عمل کند و بقول اہل بنگالہ بادنجان درست در زیر آتش نہند کہ نیم پختہ گردد پس برآوردہ بفشارند و مقدار دو سہ تولہ آب آنرا گرفتہ یک تولہ قند سیاہ داخل کردہ بنوشند نیمگرم و تا دو سہ روز بعمل آرند کہ جہت ضربہ و سقطہ کہ بر سینہ و پشت و سائر اعضا رسد حکم تریاق دارد دیگر شب یمانی بریان سہ درم سودہ با شکر دوازدہ درم آمیختہ سہ خوراک سازند کہ حکم مومیائی دارد و گویند کہ قصب طباشیر مصمت گرفتہ سوختہ بقدر دو ماشہ با شکر در صورت حرارت و با عسل در برودت خوردن انفع از مومیائی ست قفر الیہود از نیم ماشہ تا یک ماشہ خوردن کار مومیائی میکند دیگر شاخ گوزن بآب سودہ قدری بنوشانند و اگر ضربہ کہنہ باشد تخم سیسارون یکدام نیم کوفتہ در ہفت دام آب شب بخیسانند صبح صاف نمودہ بنوشند غذا نان گندم چرب بی نمک تا سہ روز بعمل آرند دیگر نافع ضربہ و سقطہ برگ پیپل بست و یک عدد سائیدہ با ہمچند قند سیاہ آمیختہ چہار سازند و ہفت خوراک نمایند دیگر کہ نفع عظیم دہد و درد بالکل زائل گرداند تماکو شش ماشہ سودہ و شکر سفید مساوی آمیختہ بخورانند دیگر مجرب حکیم علی خانی سودہ را با روغن بر آتش نرم نہادہ بمالند کہ مثل مرہم شود و بر ضربہ و سقطہ گرم گرم بربندند کہ الم برطرف میشود دیگر از بیاض استاد مرحوم گوشت تازہ کہ بعد ذبح فی الفور گرفتہ باشند نیمکوفتہ زرد چوبہ آمیختہ بر تابہ آہنی از یک طرف نیم بریان کردہ از طرف خام بالای ضربہ بندند روز دوم و سوم از آرد مونگ حلوا پختہ نیمگرم بندند و گویند کہ لحم البقر یا گوسفند را قیمہ کردہ در پارچہ باریک و پوٹلی نیم نیم پاو بستہ بر تابہ گرم گذارند و تکمید سازند کہ در تسکین درد مجرب است دیگر تماکو سانبھر پاو آثار نیمکوفتہ در خریطہ

متخلخل بشوند و روغن زرد یک چهٹانک در ظرف مسی کرده بر آتش زکال گذارند و خریطه نمک را دران گرم کرده تکمید سازند نهایت نافع است و در دفع اوجاع ریحی و تحلیل اورام بارد نیز سریع النفع است و آرد ماش مثل میله پخته بدان تکمید کنند نیز مفید است **دیگر** که ضربه و موچ و کجی استخوان را اگرچه کهنه باشد نفع دهد کھلی تل باریک سوده و در آب بپزند تا بقوام شهد آید بر پارچه سفت طلا کرده بر عضو به پیچند **ذکر ادویه هر کیه** که مفید سقطه و ضربه است بخورند که برای ضربه و موچ تازه و کهنه بی نظیر و حکم اکسیر دارد و معمول زنجبیل و کچله هر واحد دو عدد ریزه ریزه کرده اشنه دو دام در آوند گلی با یک آثار آب در اول سرپوش بند کرده جوش دهند چون سوم حصه آب بماند اول بخورند گیرند بعده از ان آب بشسته ثفل دوا سائیده نیمگرم بندند در سه روز شفای کلی حاصل شود **حب** که آنرا چور گولی گویند و در رفع درد ضربه و سقطه مستعمل سازندگان است بهکر مول بیخ خراسانی زرد چوب هالون لونه سجی بهیده لکڑی هر یک یکدرم قند سیاه شش درم بمقدار کنار دشتی حب بسته یکی بخورند و یکی بروغن کنجد طلا کنند و در نسخه حکیم عابد قسط تلخ قرفه لود عوض بیخ و سجی و بهیده لکڑی است وزن همه مساوی است و قند سیاه کهنه برابر همه و گفته که اگر بعد ضماد آن تکمید بران مرضع بیا چاک دشتی کنند قوی الاثر و سریع العمل گردد و من در آلام و اوجاع این را آزموده ام و دران تریاقی یافتم و بعضی گویند که اگر لود و چھالی مال کنگنی گیرد و سلیخه صابون هر واحد یکدرم صبر یکنیم درم در نسخه اول افزوده وقت حاجت سائیده نیمگرم ضماد سازند نافع تر باشد **نوع دیگر** که بجهت ضربه و سقطه آب حیات است هالون هلدی دار هلد بهکر مول میٹھی لوده پھٹکری هر یک یکدام سوت نیم دام کوفته بیخته با آب جهها بقدر کنار دشتی سازند یک حب صبح در حلوا پیچیده بخورند و یک حب وقت شام بهمین دستور بخورند وقت شب کچله را در آب تر نموده بسایند و همان حب را با آن سوده ضماد نمایند شفای کلی حاصل شود **حب** که برای ضربه و داب هم بسیار مفید است گندم را چندان بسوزند که خاکستر نشود و خام هم نماند و برابر آن قند سیاه آمیخته خوب بکوبند و اندکی روغن زرد آمیزند خوراک از یک توله تا یکنیم توله در خوردن دو سه روز درد و کوفت بالکل دور میشود و این دوا را مومیائی هندی نامند و صاحب تکمله نوشته که قدری زنجبیل و هلدی درین زیاده کنند که حکم مومیائی دارد **ایضاً** که ضربه و سقطه و درد کمر و بندگاه را مجرب است گوند سهجنه را در روغن گاو بریان ساخته قدری سونٹھ و ملائی [illegible] با قند سیاه کوفته سه چهار درم بخورند **دوائیکه** برای ضربه معمول است لاک مغسول مصطکی فوه ریوند چینی هر یک دو ماشه کوفته بیخته بزردی بیضه مرغ نیمبرشت آمیخته بخورند **ایضاً** مومیائی کانی یکماشه در قدری شکر و روغن زرد آمیخته بلیسند و بدن را بجامه پوشیده دارند و در مکان گرم بخوابند عرق آمده زوال درد ضربه بتمامه خواهد شد و بجای ضرب زرد چوب بروغن شیرین حل کرده بمالند و آب سرد ننوشند و اگر در ضربه کهنه تقاطر البول باشد اطریفل بخورند و از ترشی پرهیز نمایند و زرد چوب مغاث بغدادی آرد مونگ باشیر گاو پخته ضماد کنند و گاهی در ضربه مفصل صبر زرد بجای زرد چوب کرده میشود **ایضاً** برای ضربه و خون منجمد پھٹکری یکماشه سوده بروغن زرد چهار توله بریان نمایند چون پھٹکری در ته روغن منجمد شود روغن بالا گرفته میده و شکر آمیخته حلوا سازند و بخورند و از بعد ان حلوا یک حب بسته پھٹکری مذکور دران نهاده بخورند تا سه روز بهتر از مومیائی نوشته اند **دوائیکه** از مجربات حکیم علی است ریوند چینی حنا خطمی زرد چوب مثل غبار سوده بر عضویکه کوفت یافته باشد بربندند بسیار نافع است و اگر بر جراحات رطبه بربندند بزودی خشک کند **ایضاً** که برای تسکین درد ضربه مجرب قند سیاه و سفیدی بیضه با قدری آهک ضماد کنند و اگر زفت رومی گل خیرو فلفل سیاه با آب سائیده ضماد سازند در ضربه و موچ راسم فرونشاند **ایضاً** که درد سینه و پهلو و دیگر جا که بسبب ضربه و سقطه باشد از مجربات والد مرحوم است کچله را با آب بر سنگ بسایند و بر کناره کٹوره جمع نموده باشند و برابر آن ایلوه سائیده آمیخته بر آتش بپزند چون مثل حریره شود اندکی سرکه آمیخته نیمگرم طلا کنند **ایضاً** برای درد استخوان و غیره تج موصلی سیاه بهیده لکڑی همه اجزا برابر کوفته بیخته وقت حاجت در آب حل کرده نیمگرم لیپ کنند و اگر هلدی و صابون برابر با آب پخته لیپ کنند و یا سجی نیز افزایند درد ضربه را نافع بود **ایضاً** که ضربه و سقطه را مفید و عضو خشک شده را بر هیئت اصلی باز آرد مغز تخم بید انجیر و کنی سیاه هر دو را سائیده پس روغن آمیخته ضماد کنند و در نسخه دیگر برگ سهجنه عوض تخم بید انجیر است نوشته که هر دو برابر سائیده طلا کرده در آفتاب نشینند **ایضاً** زرد چوب و آهک در سرکه سوده نیمگرم ضماد کنند **روغن دلیو دار** که اطبای هند پلاتیل گویند تالیف حکیم علی برای ضربه و سقطه و فالج و امثال جراحات بی نظیر است بگیرند زرد چوبه و چوب دیودار و اصل السوس دار هلد و دوده سقف سیاه نخود بریان سکنه هر یک سه توله در با هم آمیخته با آب خوب کھرل کنند تا مضمحل شود بعد از ان در دیگ با سه نیم رطل آب با آتش ملائم بجوشانند تا سوم حصه آب بماند ثفل آنرا بکف گیر گرفته بیرون آرند و دیگ بر آتش باشد و آن ثفل را بر آورده در پارچه نموده در همان دیگ بیفشارند چون هیچ نم نماند

در آتش نمانند و دور کنند پس روغن کنجد بہ شتاد تولہ داخل کردہ بآتش ملائم کہ تیز از اول باشد بجوشانند تا آب جذب شود و روغن بماند و در آخر احتیاط کنند کہ روغن
نسوزد و اگر اندکی آب بماند و بجای سرد گذاشتہ روغن صاف از بالا بردارند و آب کہ در تہ دیگ ماند دور کنند صواب باشد و قوت این روغن تا یکسال ماند و برای
درد مفاصل و دردہای کہنہ اگر پانزدہ مثقال موم و پنج مثقال بہروزہ بر اجزای خمسہ مذکورہ اضافہ کنند بہتر بود **سفوف** برای ضربہ از بیاض والد مرحوم گندم بریان ہلدی
ہر دو سودہ شکر تری برابر ہر دو آمیختہ چند روز نہار بخورند **ضماد** جہت ورم حار ملتہب کہ در مفاصل بسبب ضربہ و سقطہ بہم رسد و ضربان نماید آرد جو پانزدہ جزو کوکنار
مع تخم دہ جزو تخم خطمی ہفت جزو بنفشہ مونگ گل سرخ اصل السوس نیلوفر ہر واحد پنج جزو عدس مقشر سہ جزو طباشیر دو جزو زعفران نیم جزو کوفتہ بیختہ
با روغن گل آمیختہ ضماد نمایند **ایضاً** مجرب حکیم علی جہت ضربہ و سقطہ بعد از فصد بکار آید میدہ چوب گل ارمنی زرد چوب کویدار گل خطمی آرد مونگ برگ حنا ریوند خطائی
ہر یک دو تولہ کوفتہ بیختہ با آب و روغن گل یا کنجد بپزند ہر گاہ مانند حلوا شود بدان تکمید نمودہ ضماد کنند و بہ بندند **ضماد** کہ برای ضربہ مکرر بعمل آمدہ زرد چوب
ہفت ماشہ میدہ لکڑی شش ماشہ مغاث بغدادی پنج ماشہ کوفتہ بیختہ در روغن کنجد حل نمودہ نیم گرم ضماد نمایند و گاہی صنوبر و بالون و مصطکی نیز اضافہ نمودہ
میشود **ایضاً** مسکن درد ضربہ و سقطہ میدہ لکڑی آملہ سنتی زرد چوبہ ہر یک یک تولہ نیل ہرمی مصطکی ہر یک شش ماشہ افیون سہ ماشہ ادویہ کوفتہ بیختہ با آب ادرک
سرشتہ گرم نمودہ ضماد نمایند و اگر ضربہ با استخوان رسیدہ باشد قدری سفیدی تخم مرغ اضافہ نمودہ بر پارچہ کرباس پہن کردہ بر عضو مکسور بہ پیچند و بر اطراف
آن چوبہای راست باریک مستحکم بہ بندند و بہ ہفتہ یکبار وا کنند و تجدید نمایند و در سائر اوقات روغن کنجد بر عضو می چکانیدہ باشند و اگر درد شدید باشد
قدری دودہ سقف مطبخ یا خانہ بعد بھوجنہ نیز اضافہ نمایند **ایضاً** کہ ہمان نفع دارد میدہ لکڑی بالون زرد چوبہ سجی قند سیاہ کہنہ از ہر یک درمی نرم
با آب سودہ گرم کردہ ضماد نمایند و گاہی درین پنج نی کہ بہندی چورمونا نامند و قدری سلاجیت کہ عرق الجبال است داخل کردہ میشود و در نسخہ دیگر کنجد سیاہ
عوض قند سیاہ ہست و زنجبیل زیادہ **ضماد** کہ بجہت ضربہ و سقطہ از بیاض حکیم نافع خان منقول گل بنفشہ گل خطمی سفید گل بابونہ اکلیل الملک گل سرخ عنب الثعلب
بامیران چینی مومیائی کانی حلبہ تخم کتان شحم قادندی ہر یک دو تولہ سریش کاہی چہار تولہ پنج لفاح نہ ماشہ زرد چوب میدہ چوب آرد مونگ آرد باقلا
ہر یک نیم پاؤ زردہ تخم مرغ دہ عدد **ایضاً** زفت رومی آنبہ ہلدی زرد چوبہ میدہ لکڑی کنجد سیاہ ہر یک دو تولہ **ایضاً** آرد مونگ آرد باقلا ہر یک نیم پاؤ میدہ لکڑی
چہار تولہ زرد چوبہ دو تولہ سونٹھ یکدرم مومیائی کانی دو ماشہ گل خطمی سفید دو درم روغن گل چہار تولہ زردہ تخم مرغ دہ عدد **ضماد** جہت ضربہ و سقطہ
صبر مصطکی کندر مرمکی ہر یک یکدام صابون ولایتی نیم پاؤ و صابون را در شراب دو آتشہ بپزند تا مثل مرہم شود پس ادویہ سودہ انداختہ ضماد سازند **ایضاً**
میدہ آملہ زرد چوب تخم پنوار بالون ایلوہ صابون خشت کہنہ برابر کوفتہ در آب سائیدہ و روغن کنجد آمیختہ نیم گرم نمودہ ضماد نمایند **طلا** مغاث گل ارمنی
ہر یک دہ درم صبر مرمکی ہر یک یک نیم درم کوفتہ بیختہ با آب سرشتہ ضماد کنند و در نسخہ دیگر ماش مقشر عوض مغاث است و اقاقیا سہ درم بجای مرمکی و وزن صبر نیز
سہ درم و با آب مورد ضماد کردن **کماد** معمول برای درد و ورم کہ از ضربہ بہم رسد و مثل گرہ بستہ باشد مغز نارجیل کہنہ یکو بنار و چہار حصہ آن زرد چوب باریک
سودہ آمیزند و برابر ہر دو موم بگیرند و دو پوٹلی بستہ در ظرفی بر آتش گرم کردہ تا دو سہ گھڑی سینکا دہند بعدہ پوٹلی را وا کردہ نیم گرم بالای آماس بر بندند و فردا
دور کنند و در عمل دو سہ روز صحت کلی میشود و راقم درین کماد تخم تاتورہ سائیدہ برابر نارجیل آمیختہ در رفع درد بی نظیر یافتہ و گاہی درین کنجد سیاہ و یکتولہ افیون
یک ماشہ عوض تخم تاتورہ آمیختہ میشود **نوع دیگر** برای درد ضربہ کہنہ و نرم کردن عضو مضروب کہنہ کہ سخت شدہ باشد مجرب است زرد چوب دار ہلد میدہ چوب
ہر واحد یکدام میدہ گندم سہ دام سجی یک ماشہ روغن کنجد چہار دام و در نسخہ دیگر وزن ہلدی و میدہ چوب و میدہ گندم ہر یک چھٹانک و سجی نیم دام و روغن کنجد
نیم پاؤ است و دار ہلد مطروح میدہ گندم را در روغن بریان کنند و دیگر ادویہ جدا جدا باریک ساختہ اول سجی بعدہ میدہ چوب و عقب آن ہلدی انداختہ
آب اندازند و بپزند تا آب جذب شود و روغن بگدازد پس گرما گرم سینک دہند پس بر بندند و در تکملہ ہندی بالون عوض سجی مرقوم است **نوع دیگر** دار ہلد
چوب میدہ سجی ہر یک دو جزو سائیدہ و میدہ گندم سہ جزو قند سیاہ یک جزو سفیدی تخم مرغ و روغن کتان آمیختہ لوئی ساختہ تکمید کنند **نوع دیگر** نافع
ضربہ و سقطہ و موچ موم زرد ریزہ ریزہ کردہ کنجد سیاہ نیم کوفتہ مال کنگنی برادہ خشت زرد نارجیل کہنہ میدہ چوب باریک سائیدہ ہر واحد سہ تولہ تمام شور

شش توله در پارچه باریک پوٹلی بسته بر تابه گرم کرده تکمید نمایند مطبوخ که صاحب ضربه وسقطه را مناسب است ریوند چینی نیم درم دال چینی ماش یکدرم عنب الثعلب
گاو زبان هر کدام سه درم بجوشانند و گلقند سفید شیرین ساخته بدهند معجون هندی بجهت ضربه قدیم و بد یا مفید است زردچوبه دو دام تجیبار نیم دام
شکر سرخ چهار دام شیر ماده گاو یک آثار یا بالا شیر را بجوشانند چندانکه غلیظ شود و ادویه را کوفته بیخته بیامیزند خوراک نیم دام و در نسخه دیگر
عوض تجیبار است اقوال حکما ابن الیاس گوید که اگر با ضربه ورم باشد بعد فصد اخراج خون بحسب قوت و سن و فصل صبح جلاب عناب ده عدد
با شکر سفید ده درم بنوشند یا مومیائی نیم درم با آب گرم بخورند یا فوه و گل مختوم و لک منقی هر واحد نیم درم در لعوق نخود بدهند و اگر سقطه و ضربه بر سر افتد
فصد سر رو کنند و صبح جلاب بنفشه پنج درم عناب ده عدد شکر سفید یا ترنجبین ده درم بدهند و غذا مزوره ماش مقشر مغز بادام و اسفاناخ و تلیین طبیعت
بمطبوخ فواکه یا منقوع شمش مع فلوس خیار شنبر یا شیرخشت و ترنجبین هر واحد ده درم نمایند و قصب الذریره و برگ مورد سوده بشراب قابض آمیخته
بر سر ضماد کنند و اگر ضربه بر سینه و شکم واقع شود و نزف الدم و نفث آن حادث گردد قرص کهربا یا قرص گلنار یا قرص طباشیر قابض هر کدام که باشد یک مثقال
سوده بشربت حب الآس یا رب سفرجل هر چه حاضر بود ده درم آمیخته بدهند یا بگیرند گلنار ده درم دم الاخوین و گل ارمنی هر واحد یکدرم و کوفته بحریر بیخته بالعوق عدس
دهند و اگر بر مفصل واقع شود و آثار وهنی یا وثی عارض گردد صبح جلاب اصل السوس مقشر کوفته سه درم و گلقند شکری ده درم بنوشانند و غذا مزوره نخود و مغز بادام
دهند خجندی گوید که اگر با ضربه وسقطه ورم باشد فصد کنند و شربت عناب با نیم درم مومیائی معدنی بدهند و این سفوف انفع کند مومیائی معدنی
فوه گل مختوم لک مغسول هر یک نیم درم بالعوق نخود بخورند دیگر ریوند چینی مومیائی هر یک نیم درم گاو زبان یکدرم سائیده با جلاب بدهند و اگر قبض
باشد تلیین طبیعت نمایند گیلانی گوید که در تدبیر ضربه وسقطه استعمال چهار امر واجب است یکی اماله ماده از آن بسوی جهت دیگر یا باستفراغ چنانچه از فصد
وحجامت بشرط تلیین طبیعت بحقنه های لینه یا بشرب دوای مسهل و یا بغیر استفراغ مثل محاجم بغیر شرط دوم استعمال چیزی که تسکین سوء مزاج کند بدانچه مخصوص او بود
شرباً و ضماداً سوم تخفیف غذا و اجتناب از گوشت مگر بضرورت خوف ضعف و شراب شیرین تا ورم نیارد چهارم کشیدن ماده باقی از نفس عضو بر لو یا باستعمال محللات
بعده اگر مانعی از فصد باشد مثل نزف الدم و غیره بر فقره یا قفا و کاهل و ساقین حجامت نمایند و اگر از اخراج خون مانعی باشد محاجم بر جهت مقابل موضع الم برای
جذب ماده نهند و شرط نزنند و اگر طبع قبض باشد تلیین بماء الفواکه مثل ترنجبین و بنفشه و آلو بخارا و خیار شنبر و غیره کنند و یا حقنه لین بعمل آرند حاجت اگر
الم بمعده یا بموضعی دیگر قریب شکم واقع شود دوائیکه مطفی و مقوی باشد بنوشانند اگر حرارت والتهاب نباشد سه روز چهار اوقیه آب بقول مثل کاسنی و عنب الثعلب و کاکنج
بفلوس خیار شنبر پنج درم و دو دانگ صبر و زعفران بنوشند و اگر حرارت شدید باشد بر آب عنب الثعلب و خیار شنبر اقتصار نمایند و غذا آش جو و اسفاناخ و چقندر و کدو و برگ
یا دام سازند و بهترین چیزها که برای تسکین درد ضربه وسقطه داده میشود تریاق فاروق است فی الفور بدهند اگر استطاعت بود و مانعی از آن نباشد پس اگر تریاق دهند
خصوصاً در گلاب حل کرده و جای ضربه هنوز گرم بود و سرد نشده باشد الم و وجع اصلاً یافته نشود خصوصاً اگر بعد آن روغن دیودار و مرهم چدوار بمالند و این عمل را
بکار بردیم چون اکبر بادشاه از اسپ بر زمین بسیار سنگریزه ها افتاد و در چهره و سر انشقاق عظیم شد و بعد تدبیر مذکور درد و ورم یافته نشد و نه رنگ متغیر گردید و این تدبیر را
در ضربه عظیمه و غیر آن تجربه کرده ایم و روغن گل با منعاث سخن مشاد عضو مسکن وجع است و اهل هند را عادتی ست که بدان انتفاع بین می یابند و آن اینست که
چون مثل ضربه وسقطه بر جائی از بدن واقع شود فی الفور آن موضع را بلا توقف بخرقه محکم می بندند و آب سرد بران میریزند و آن عضو را در آب سرد می نهند و هر قدر که
آب سرد باشد و این عمل را طول دهند بهتر باشد و این عمل از ورم و وجع بالکل ایشان را نگاه میدارد و من با این عمل نوشانیدن اندکی از تریاق فاروق در گلاب یا آب سرد
حل کرده اضافه می نمایم شیخ مینویسد که چون عصب کوفته شود و بیجا گردد و با آن جراحت و آماس هنوز نباشد بچیزیکه جراحت را بگشاید مثل آب خاکستر معالجه آن علاج نشاید کرد
بلکه علاج او بمسکنات درد باید کرد و لهذا واجب است که بر عضو روغنهای محلل و مرخی گرم کرده متصل بریزند یا خرقه بدان آلوده بر نهند و از روغنها آنچه فاضله
روغن شبت و روغن اقحوان و روغن سداب است و همچنین ضمادات موافقه برای آن و خطمی را چون بکوبند و بر عصب کوفته نهند عجیب است و گوشت صدف نهادن عجیب
النفع است و گاهی از بلبوس مهر اعلاج میکنند و اگر با کوفتگی ورم باشد پس تدبیر در تسکین درد او اینست که عقید انگور بشراب و اندک سرکه و زیت

بقدر حاجت آمیزند و باعتدال گرم کرده دران پشم یا پارچه چرک آلود خصوصا صوف زوفای رطب تر کرده بران موضع نهند و اگر این الم در مفاصل باشد آن بتسکین
و مداوای او دو دوا راقوی تر گردانند و بخیر باید تصحیح و تحلیل نماید مرکب سازند لیکن با قبض معتدل تا بدان مقابله ورم کنند و دران نیز یادتی نکنند در وجع و ورم نگاه کنند در آنچه
در اهتمام شاید تر باشد قصد آن نمایند و اگر درد نباشد بشگافند و ادویه قویه مثل آب خاکستر و سرکه و شراب نیز استعمال کنند و اگر مدت ورم طول کرده باشد دوا را قوی
سازند و تحلیل او شاید تر باشد و دران البته قبض نباشد مثل دوای قوی مرتب با آب خاکستر و آنچه از چرک حمام سازند و اما اگر در جلد جراحت نیز باشد احتیاج بدوای
انفع که دران تخفیف قوی و جمع و تشدید بود تا بدان اجزای گرفته را ضم نماید و جراحت را النفع کند و اگر جلد را چیزی از کوفتگی و جراحت نرسد اضماد مرتب از مثل آرد باقلا
سرکه و عسل استعمال کنند و این دوا نیکو است و اگر اراده کنند که در تخفیف قوی تر گردد اندران آرد کرسنه داخل کنند و اگر قوی تر ازین خواهند دران بیخ سوسن افزایند
و اگر جراحت قابل التفات نباشد علاج عصب بدوای مانع ورم او کنند و بدان اشتغال نباید کرد و گوشت صدف عجیب است و گاهی علاج بقیروطی از ایلچ کنند و ضماد بکنند
و جز عام النفع در هر دو حال است و اگر با هر دو امر درد شدید باشد باید که با ادویه رفت مخلوط سازند و گرم کرده ضماد کنند و واجب است که در پیچا شدن عصب از
آب حذر کنند و نه گرم و نه سرد نزدیک او برند بلکه روغنهائیکه دران قوت ریاحین لطیفه قابضه باشد و ادویه که باین حال بود استعمال کنند و اگر صلابت
عصب التوای او عارض شود و این اکثر از ضربه یا سقطه حادث گردد و چون غمز کنند با آن خدر محسوس گردد و علاج صلابت عصب قریب از علاج اورام صلبیه
و دبیلات است و در ادویه مفرده و در قرابادین ادویه بقدر احتیاج ذکر کرده شده و آنچه درینجا مذکور میشود ادویه مجرب درین باب است از انجمله حقیقت مثل آنست که بگیرند
مقل الیهود ده درم و در آب ترکرده حل نمایند و برابر آن بیخ خطمی با پیاز سوده بسرشند و ضماد کنند و همچنین بیخ سوسن العقید انگور سرشته و ایضاً اشق و بارزد
و فرفیون بروی زیت سرشته و ایضاً تخم کنوچه گرفته میفختج ضماد کنند و ایضاً داخیلون با نیم وزن آن سرگین ببر سرشته بغایت نافع است سعویدی گوید که
ضماد روغن زنبق و موم زرد و کذا روغن نرگس و موم زرد و کذا روغن گل حنا با موم زرد برای درد عصب مجرب من است و ضماد پیاز نرگس و کذا حب الغار بشراب و کذا
قنطوریون غلیظ و کذا قصب فارسی بسرکه سرشته و کذا کفری که آن پوست طلع نخل است و کذا اصابع صفر و کذا اردی زیت و کذا روغن نسرین و موم زرد
کذا اقحوان اذخر و روغن آن و کذا خطمی بشراب پخته و کذا زنب و مالیدن و خوردن روغن کنجد و اکل و ضماد صعتر و کذا ادرونج و کذا غاریقون و کذا اقرد مانا
و کذا قنطوریون دقیق و کذا اسطوخودوس و کذا مغز حب صنوبر کبار هر واحد نافع درد عصب بارد است ایضا او گوید که الیه را شگافته بر آتش گرم کرده
بر عصب صاحب دو ساعت بر بندند بعده بگشایند و بر آتش گرم کرده باز بر بندند تا دو ساعت و همچنین در روز و شب تکرار عمل نمایند و تا سه روز متواتر این
عمل کنند پس صلابت عصب را به کند و مجرب من است و کذا زوفای رطب ورم عصب امجرب و ضماد کنجد مع پوست و کذا طبیخ شبجر او و کذا حب البان و کذا تخم سپید انجیر
در روغن آن و کذا خانه زنبور عسل و کذا اکلیل الملک و کذا پیاز نرگس و کذا روغن زنبق و موم و کذا گل سوسن بر روغن آن سرشته و کذا روغن سوسن سفید
و کذا بیخ آن و کذا اشق و کذا روغن قثاء الحمار و کذا بیه بز و فراسیون سوده آمیخته و کذا روغن تخم قنب و کذا امغاث و کذا فرفیون مخلوط با موم و روغن و کذا
مقل ازرق و کذا روغن خیری زرد و موم زرد و کذا روغن جوز کهنه و کذا زوفای رطب و کذا صدف مع لحم او کوفته و مروکنند و کذا نیل هندی بعسل و کذا غبار آسیاء
کذا جاوشیر و اکل و ضماد مخ و کذا اسکنه و کذا جوز بوا هر واحد نافع صلابت عصب است و ضماد نمک و آرد گندم و عسل و کذا بورق و زیت و موم و کذا تخم انجره
بنمک و کذا بسفایج و کذا برگ فنجنکشت یا تخم آن و کذا مرزنجوش و موم و روغن بان و کذا پیاز بلبوس و کذا اسپغول کوفته و کذا روغن قسط و کذا بزرکتان و کذا
بنفشه و کذا قصب الذریره بسرکه و کذا اقحوان و شرب و ضماد تخم انجره و کذا امغاث و شرب جنطیانا بشراب خوشبو و نسبتن صفحه از زیر تجربه
هر واحد نافع التوای عصب است و شرب و ضماد راس العسل و کذا ماذریون و کذا زراوند دحرج و کذا لسان العصافیر و کذا اقرد مانا و کذا اسیر و کذا مقل ازرق
و کذا اهل و ضماد برگ نمام و کذا اوج کوفته پخته و کذا ریوند و کذا آب فراسیون و بیه ماکیان و کذا بلبوس و کذا خاکستر چوب انگور و کذا زرده بیضه نیمبرشت و کذا جنطیانا و کذا
مرزنجوش رطب در سرکه حل کرده و کذا مصطکی بروغن گل و کذا امغاث و کذا بیخ خطمی یا تخم آن بشراب پخته و کذا آردماش با آب مورد سرشته و کذا اشونیز و کذا ایرسا کوفته
پخته و کذا قصب الذریره و کذا قسط و کذا برگ کبر و چربی بز ماده و کذا قطران و شرب طبیخ پودینه نهری و کذا حلتیت با آب خاکستر چوب انگور و کذا قیصوم مطبوخ با آب و کذا خس سه درم

در سه هفته نیم برشت تا سه وزن وکذا کاسنی دشتی تنها یا با بجندان آن دو تود وکذا بیخ اذخر دو مثقال با یکدرم فلفل وکذا تمر گریه بر روز دو درم شراب مهر واحد نافع شدخ عضله و رض الست

علاج سیوط یعنی مضروب سیاط

اگر کسی را تازیانه یا بچوب زده باشند باید که اعضای او را بمالند وخرقهٔ کتان بگلاب وآب سرد تر کرده نهند وهرگاه گرم شود تبدیل آن کنند ومرهم سفیداب بمالند و بهتر آنست که پوست گوسفند وقتیکه بازکرده باشند گرم گرم بر موضع ضرب نهند وبگذارند تا خشک شود دو تا روز دیگر بر ندارند واگر سفال نو کوفته بیخته یا خاکستر گلخن اول بپاشند پس پوست دنبه بر آن پوشند بهتر بود و طعام نخود و اسپاناخ و نخود مقشر پخته ولوبیای سرخ مقشر خورند واگر فصل گرما بود ومزاج گرم باشد طعام قلیه کدو و ماش مقشر وبرگ چقندر و کاهو دهند و زنجبیل وریوند چینی برابر هر دو از یکدرم تا یک مثقال با جلاب بدهند وچون خون زیر جلد محتقن شود کمبیر و ترب کمغز نان سحق کنند وگرم کرده ضماد نمایند

کسر عظم

یعنی شکستن استخوان وشکستگی آن بنظر درآید اگر عظیم متفرق باشد حتی که بعض اجزای او بسوی داخل رود وبعضی بسوی خارج برآید واگر کسر عظیم نباشد حتی که اجزای استخوان از یکدیگر اندک جدا شده باشد آن بلمس دریافت گردد چون دست بر اینجا مالند بلندی وپستی در استخوان معلوم شود وایضاً از آن خشخشه وقت لمس یا تحریک عضو شنیده شود وکسر که در یک موضع باشد سهل بود وباید دانست که استخوانها بعضی در طول شکسته شود وبعضی در عرض وبعضی خرد شکسته شود آنچه در طول شکسته شود بعربی آنرا صدع گویند وبعضی باشد که با طول لختی از عرض شکسته شود آنرا الالی گویند وآنچه در عرض شکسته باشد گاه بود که گرد و تمام شکسته شود آنرا قثوبی ونجلی وقصبی گویند وگاه بود که درزی بر عرض افتاده باشد از یک روی وباشد که بعضی با عرض لختی در طول شکسته شود وهمچو قلم آنرا مشطب گویند وباشد که شکستگی شاخ شاخ شود آنرا متفتت گویند ومشظی نیز خوانند وگاه باشد که استخوان ریزه شود آنرا رضی گویند واگر بسیار ریزه بود سویقی گویند وجریشی نامند وخشخاشی نیز خوانند وهرگاه که استخوان تمام پاره پاره وریزه گردد جایگاه شکستگی از برابر یکدیگر در هم افتد وباشد که بعضے پاره ها در غشائیکه بر استخوان پوشیده است ودر گوشتیکه بر حوالی اوست بخلد وبدان سبب درد وآماس پدید آید واکثر شکستگیها ی ناهموار از قرحه خالی باشد وهر عضو یکه استخوان او تمام شکسته شود دوتو گردد آنرا تقراط سیگوید اگر بسوی خارج بازگردد میل آن بسوی کنیه از آن بود که میل بسوی داخل باشد وهر شکستگی که بر بندگاه افتد ولب مغاکها که سر استخوان دیگر در آن نشیند بشکنند آنگاه که درست شود آن بندگاه صلب شود وشکستگی که بر بندگاه استخوانهاے کوچک افتد صلب تر گردد وهمچنین آنچه در بندگاهی افتد که مجاورت استخوانها بیکدیگر نزدیکتر بود وکشادگی وپهنائی کمتر چون بندگاه شتالنگ هرگاه که درست گردد صلب تر بود وصعب ترین شکستگی آنست که استخوان گرد شکسته شود وآماسی یا جراحتی با آن بود وخون بسیار رود وگوشت که حوالی آن استخوان بود کوفته شود وهر یکی را ازین اعراض علاج باید کرد وکوفتگی گوشت از عفونت نگاه باید داشت وباید از رگ تا لختی خون از آن برود والا متاکل شود وتباه گردد وهر استخوان که محکم تر بود شکستگی آن دیر تر درست گردد واز استخوانهای شکسته جز استخوان اطفال باز نروید بسبب قرب ایشان بمبدأ تری ونرمی اعضا واستخوان پیران وجوانان اگرچه بسته شود باز نروید لیکن لحامی چون غضروف بر حوالی آن جایگاه پدید آید وآن شکستگی را سخت بگیرد ومحکم کند وآن لحام را اطبا دشبذ گویند واز همه استخوانها تنها مردم استخوان بازو دشوارتر بسته شود پس استخوان ساعد پس ترقوه که شکستگی آن از اندرون بود واما استخوان ران وساق زودتر بسته شود ومدت بسته شدن هر عضوی چنان بتجربه یافته اند که اکثر غضروف بینی در ده روز بسته گردد واستخوان پهلو در بیست روز واستخوان ساعد از سی تا چهل روز واستخوان ران در مدت پنجاه روز ودر بعضی تا سه ماه یا چهار ماه بسته شود واستخوان فک در سه هفته بسته گردد وچنبر گردن در یک ماه واستخوان بازو در چهل روز واستخوان ساق همچو استخوان ران بود واین در سن شباب وتوسط عمر وصحت خلط است ومدت مذکوره در صبیان عشرات کم شود ودر کهول خمسات در مشایخ دو چندان زیاده گردد بسبب قلت تولید غذا در ایشان وبلدان واغذیه ادرین دخلی بزرگ است واسباب دیر بسته شدن استخوان بسیار است یکی آب بسیار بر جایگاه شکسته ریختن دوم بند آن زود زود کشادن سوم شتابی کردن در حرکتها چهارم طعامهای لطیف که خون را لطیف کند خوردن پنجم قلت خون در بدن ششم کثرت مائیت در خون هفتم سوء مزاج هشتم کثرت غضب وضجر ومانند آن نهم شدت حرارت هوا دهم بدی بستن بندها

[illegible]

یا ازدهم کثرت عصائب وزنانه و استخوان مر دم صفراوی و خشک مزاج دیرتر بسته گردد جهت قلت لزوجت و رطوبت خون ایشان ازین جهت صاحب استخوان شکسته را طعامهای غلیظ لزج چون هریسه و پایچه میدهند و استخوان کم مغز هم دیرتر بسته گردد و علامت بسته شدن استخوان آنست که رنگ خون بر ظاهر پوست آنجایگاه پدید آید و کسیکه بطریق بستن استخوان شکسته داند آنرا مجبر گویند علاج اول آن عضو را جلا بیت بکشند و استخوان را برابر کنند و از عصابه موضع کسر را تا با علای آن بندند و از عصابه دیگر از موضع کسر تا باسفل آن و بالای آن جبائر بر بندند بعد آن فصد و اسهال کنند و شوربای مرغ بر بنهند و یک مثقال گل ارمنی و نیم مثقال مومیائی با جلاب بدهند و اگر مومیائی یافته نشود عوض او استعمال قفر الیهود نیز عجیب است و عصابه را تا سه روزه وانکنند مگر آنکه از بستن آن درد شدید و خارش پیدا شود بگشایند و آب گرم بران ریزند و بعد از یک ساعت باز عصابه را در گلاب و سرکه و روغن گل تر کرده بر بندند و عدس و مغاث و گل ارمنی و اقاقیا در آب مورد ضماد کنند که مجرب است و گاهی تخم تمر هندی افزوده میشود و غذای لزج مانند هریسه و پاچه و تخم مرغ خورانند و اگر با کسر ورم هم باشد صندل باب کشنیز سبز و آب کاسنی سبز و طلای زرد طلا کنند و اگر خون ازان جاری باشد دم الاخوین و کندر سائیده بران بپاشند و تعقد و صلابت که بعد بسته شدن استخوان باشد اگر تازه باشد باید که قطعهٔ اسرب را بران نهند و از عصابه محکم بندند و اگر کهنه باشد باید که از شحوم و امخاخ و ادهان و قیروطیات ملائم کنند **ذکر ادویه** نافع کسر عظم شرب مومیائی بقدر نخود با جلاب و کذا تراب صیدا دو درم بجلاب که مجرب سویدی ست و کذا بندق هندی و شرب و ضماد مغاث و کذا مرکی و کذا ماش و کذا گل ارمنی و کذا دم الاخوین و کذا کهربا و کذا انجبار و کذا اسنباذج و تعلیق حجر مقنیطس بر عظم مکسور و ضماد مصطگی و کذا روغن شجر آن و کذا صمغ عربی و کذا راسن و کذا روغن گل حنا و کذا برگ حنا و کذا اقاقیا و کذا حب الآس و برگ آن و کذا سفیدی بیضه و کذا زیت خوشبو و نمک و کذا خراطین و غبار آسیا و کذا برگ گاوزبان و پوست بیخ آن و تطول طبیخ حلبه و کذا برگ مورد و کذا دو قو بر عضو مکسور هر واحد مجبر عظم است **دیگر** رفاده بروغن تر کرده بران عضو بپیچند و به عصابه و تختها تا دو روز بسته دارند و روز سوم آهسته بگشایند و چوب امیده باریک سوده در سفیدی بیضه حل کنند و بالای پارچه بافته طلا ساخته بر عضو بپیچند و باز بعصابه و تختها بر بندند و همچنین روز سوم بگشایند و تجدید دوا کنند تا آنکه به شود **طلا** برای کسر و وثی آزموده است ارغالون مغاث و ماش مقشر هر یک ده درم مر و صبر و خطمی سفید و اقاقیا هر یک پنج درم گل ارمنی بست درم بسفیدی بیضه طلا کنند اگر ورم حار باشد **ایضاً** برگ اثل و سرو و مورد و بید کوفته بیفشارند و بگیرند ساک و گل سرخ و پیاز نرگس و مرمافیلون و سنبل سرخ و گل ارمنی و لادن و فوفل و حکاکهٔ چوب اثل و خطمی و ماش و اقاقیا و اکلیل الملک و مرزنجوش و راسن و سرو بیامیزند **ایضاً** برای کسر و وثی مع ورم حار ماش مقشر بست درم مغاث گلنار اقاقیا ضماد کنند و این بسیار قوی ست و از ادویهٔ او برگ مورد و ساک و لادن و زعفران ست **ایضاً** برای رض و وهن و شکست و برای کسر و وثی و خلع نیز نافع مغاث ماش اقاقیا خطمی طین صبر مر بآب آس طلا نمایند **اقوال حذاق** جرجانی و بهاء الدین از شیخ و غیره نقل کرده اند که هر شکستگی که دران زخمی و قصور عصبی و عضله نبود و خلع و وثی با آن نباشد آنرا باید کشید باحتیاط و کشیدن چندان باید که هر دو سر استخوان شکسته و از جای بیرون آمده با یکدیگر برابر آید بعده مجبر آنرا بدست بمالد و هموار درست بدارد و بنظام خود باز برد و باهم باز نهد آنگاه ضماد و رفاده و غیره بر بندد و به بندد و آن کشیدن باعتدال و بمقدار حاجت باید و اگر زیاده از مقدار ضرورت کشند و زور بی قاعده کنند باشد که به تشنج مؤدی گردد و درد و ضعف مهلک پدید آید و آماس و تپ و استرخای عصب پیدا شود و مضرت کشیدن در عضای نرم کمتر بود و اگر کمتر از مقدار حاجت کشند استخوانها بمحل خود مقابل نشود و بنظام خود باز نتواند رفت و هموار نگردد و مقصود حاصل نشود و این معنی در استخوان شکسته و از جایگاه خویش بیرون آمده یکسان ست و در شکستگی تعجیل باید کرد پیش از آنکه محل آن صلب شود و مانع آن بستن شود و یا آماس پدید آید و طبیعت عضو فاسد گردد و تدارک نه پذیرد و عضو شکسته را بعد بندش چندانکه ممکن بود بسته دارند و بند را زود زود نگشایند که بسیار رسیدن هوا و شبند را محکم شدن ندهد لیکن چون آماس و المی و جراحتی بود و وقت حاجت باز گشایند و الا زود نباید گشاد لیکن گاه گاه اندک حرکتی باید کرد چندانکه احتمال کند تا طبیعت آن عضو کسلان و پژمرده نشود و وقت بستن استخوان شکسته یا از جای بیرون آمده جهد باید کرد تا درد سخت تولد نکند چه بسیار باشد که آن عضو را سخت به بندند و بند آن دیرتر گشایند عضو بمیرد و بوسیده شود و آن هنگام جز بریدن آن عضو

وازتن جدا کردن چاره نباشد و از هر چیزیکه خون را لطیف کند و یا ماده دشبند را تحلیل کند چون طعامهای گرم رقیق و حمام و آب گرم و حرکتهای قوی
و جماع و خشم و هوای گرم و ادویهٔ گرم و مانند آن پرهیز باید کرد و مسکن جای خوش و خشک باید داشت و ضمادهای قابض و مغری که اندران حرارتی بود برنهند
مثل ادویه که در علاج فتق مذکور شده خاصته که دران اهل و جوز سرو و کثیرا باشد و آسایش و آرام و هواهای خوش و طعامهای مغری و غلیظ چون هریسه
و کله پاچه و ثرید چرب و حلیم جو و گندم و برنجیه و شکنبیه و بریان بزغاله و مانند آن اختیار کنند و گفته اند سکنجبین که دران قوت خربق یا غاریقون باشد اندک اندک
مزیدن ماده صالح را لعضو مادت کشد و بر بسته شدن یاری دهد و خوردن فادزهر حیوانی و مومیائی درین ابواب سخت نافع بود و مجرب است و هرگاه که
بسته شدن استخوان از مدتی که آنرا باید بگذرد و بسته و محکم نشود و باید دانست که آنجا ماده ایست که ازان دشبند تولد نکند پس آن موضع را مثل قروح عسر الاندمال
برفق تمام بناخن بخارند و کف دست بران باید مالید چندانکه آن موضع را گرم کند و ماده بد و خون ضعیف را بکار تحلیل پذیرد و خون متین بدانجا میل نماید و دشبند
محکم برویید و بسیار باشد که زنگ استخوان بگردد و کوفتها ازان برخیزد و بدان سبب حاجت آید که بند را بگشایند و هرگاه که حال این بود آنرا تخته نشاید بست و بر فاده
اکتفا باید نمود و اگر با شکستگی استخوان جراحتی و قصور عصبی یا خلع و یا وثی افتاده باشد طریق جراحی و مجبری جمله مرعی باید داشت و درست کردن استخوان
و بستن آن تا خیر نشاید کرد و درست نتوان کرد و نتوان بست مگر بکشیدن صعب که ازان کشیدن درد عظیم تولد کند و با این همه هرگاه که اندران دردی عظیم و خطری
بزرگ خواهد بود درست ناکرده و نابستن و ناکشیدن و در دیغر دن اولی تر از راست کردن بود پس صواب آن باشد که در حال شکستگی و اعراض آن نگاه کنند
و آنرا که بتوان کشید بکشند و راست کنند و مبالغه نکنند و اگر بعضی راست نا شده بماند همچنان بگذارند تا خطری بزرگ هم نباشد و اگر شکسته را راست کرده باشند
و بسته و ناگاه دردی عظیم تولد کند آنرا باید گشاد و تسکین درد کنند پس دیگر باره به بندند و گاه باشد که استخوان راست کرده را از همدیگر جدا و پریشان
باید ساخت و بی نظام باید گذاشت تا بیمار از رنج و الم آن خلاص شود و هلاک نگردد و هر شکستگی که در طول بود آنرا محکم تر باید بست چنانکه شگاف استخوان
فراهم فشرده شود و آنچه در عرض شکسته شود تا سر استخوان برابر یکدیگر راست نشود بهم باز نشاید نهاد و آنجا که سر استخوان شکسته شاخ شاخ شده باشد که آنرا
بعربی شظایا گویند بقوت تمام و بآلهها و بر پیچانیدن آنرا بیک بباید کشید تا شظایا برابر یکدیگر شود و هر یک بجای خویش هیئت او باز نشیند و درین هنگام دست نیک
بباید مالید و درست باید کرد و آنگاه عضو را از کشیدن بآهستگی رها کنند پس به بندند چنانکه عضو را بران هیئت نگاه دارد و نگذارد که شظایا دیگر باره هیئت خود بگردد
لیکن بدان سختی نشاید بست که دردی عظیم افزاید و اگر پاره استخوان از اصل جدا شده باشد و غشا و عضله را بخلد و درد زیاده شود آن موضع را باید شگافت
و آنرا بیرون کنند و الا زواید آنرا باید برید و اگر شگاف را فراخ باید ساخت عضلها و عصبها و شرائین آنرا نگاه باید داشت و اگر دانند که آفتی تولد خواهد کرد
مهمل باید گذاشت و اگر استخوان نیک ریزه ریزه شده باشد جمله را اگر ممکن بود بیرون باید آورد و اگر ریزه ها بسیار باشد همچون آواز خشخاش آواز دهد لیکن از هندام خود
بیرون نرفته باشد امید وار بود که چون به بندند بر حوالی آنها دشبند بسته گردد و جمله را فرا گیرد و طریق بریدن شظیه آنست که نمدی نرم را سوراخ کنند
باندازه شظیه و بر محل خلیدن سر شظیه نهند و سر شظیه را ازان سوراخ بیرون آورند پس پوستی همبران شکل بر زیر نمد نهند و شظیه را هم ازین پوست بیرون آرند
و دست بر پوست و نمد فرو فشارند بطرف اصل شظیه چندانکه منشار بران اصل نشیند و آنرا از اصل بردارند و منشار این کار بغایت باریک و تیز و لطیف تر
از منشار شانه گران می باید و طریق بستن بر فاده و تخته و غیره آنست که چون عضو را کشیدند و درست هموار و نظام اصلی نمودند اول رفادهای
کتان نرم و پاکیزه بر تمام محل شکسته نهند و بعصابه بپیچند پس بندی مضبوط بران بندند و تا چهار روز همچنین بدارند و بعد ازان چهار تخته نرم و هموار
از هر چهار طرف آن بر بالای رفاده نهند اگر آن عضو را اطراف اربعه باشد و بعصابه بپیچند بندهای عصابه را چنان بندند که سختی بر جایگاه درست افتد
از دو طرف و باقی بر جایگاه کسر تا آنرا فرا گیرد و جایگاه شکستگی را سخت تر از حوالی باید بست و در سختی افراط نشاید کرد و بند حوالی نرم تر تا غذا را باز ندارد
و پهنائی عصابه که به پیچند در خور شکستگی هر عضو باید چنانچه عرض عصابه سینه و پهلو قریب یک بالشت باید و عرض عصابه ساعد و ساق از سه انگشت تا چهار انگشت بود
و عصابه انگشتان کمتر و برین قیاس و باقی و اگر ترسند که آماس گیرد بقراط میفرماید که قیروطی از زیت و موم صاف طلا باید کرد و گاهی احتیاج به تجدید رباطات

بالفعل بهوا یا آب سرد افتد تا منع ورم کند یا باشد که بسرکه ممزوج تر باید کرد و گاهی حاجت بتسکین ورم مثل روغن بابونه و مثل شراب قابض آید که این تحلیل ورم
و تقویت عضو نماید و گاهی حاجت افتد بچیزی که در ان تقویت و تحلیل باشد مثل زیت بعصلی واشق و بیشتر شکستگیها که مخالف و ناهموار افتد از قرحه خالی نباشد
و آنجا که قرحه باشد قیروطی نزدیک آن نباید برد و رفاده بشراب قابض تر کرده بر نهند و اوزبیه که در علاج شکستگی بکار آید جدا اند کور گردد و شکستگی بزرگ را از عصابه
باید بست یکی بر رفاده ها باید تا آنرا آنتک فراگیرد و جایگاه را سخت تر و دوم بر تخته تا محکم نگاه دارد و فضول را از جایگاه شکستگی باز دارد و سوم بر مجموع
جهت استحکام جمله و بند عصابه اول را از فرو سوی بطرف بالا باید پیچید و بند عصابه دوم را بر عکس و بند عصابه سوم را بهر دو نوع چنانچه جمله را فرا رسد و تخته از
پنجم روز باید نهاد دیگر آنکه خوف کجی عضو باشد و تخته از چوب نرم باید مثل چوب انار و بید و دفلی و قنی و مانند آن و تخته هموار باید لیکن از جائیکه بر موضع شکستگی نهند
اگر اندکی غلیظ تر بود میشاید و هرچند که عضو شکسته بزرگ تر بود تخته دیرتر باید بست لیکن رفادها بیشتر باید نهاد و خیال دارند تا عضو او تخته و جنبان نباشد
و اگر ترسند که عضو کج شود و آفت آن بزرگ گردد زود تخته باید بست و اگرچه روز اول باشد و بعد بستن هم دیر دیر باید گشاد و رفاده تخته بند هم بیشتر باید
و بقراط گوید که بسته را روزی می باید گشاد و روزی نه تا بیمار ضجر نشود و خارش بسخ ندهد و هر بار که بگشایند بر همان طور که بسته بود باز باید بست و شکل بندها
و رفاده ها و تختها نشاید گردانید تا آنچه بسته میگردد تباه نشود و عضو از شکل خویش نگردد و پیچیده نشود و درد نخیزد و چون هفته بگذرد و در هر چهار روز یکبار باید گشاد
و یا در هر پنج روز تا سه روز سلم شود را نیز اندک اندک سست تر کنند تا غذا بدان محل بیشتر رسد و اندر دور کردن تخته شتابی نباید کرد و اگرچه گمان شود که بسته شده و بسیار باشد
که ده روز باید بست و روز تخته بسته دارند و نگشایند و هیچ مضرت نباشد لیکن صواب آن بود که از جهت احتیاط در هر چند روز بگشایند و نگاه کنند تا اگر زنگ پوست
و حال گوشت متغیر شده باشد تدارک آن مشغول شوند و بعضی مجبران هرگاه که بند میگشایند بآب نیمگرم نطول میکنند تا ماده و شبند در انجا بیشتر آید و بعضی روغن
و آب گرم پیش از آنکه ببندند نطول کنند تا عصبها را نرم کند و الم کشیدن کمتر شود و لیکن در وقت بستن تجویز نکنند زیرا که نگذارد که وشبند محکم شود و انجا که ضماد
یا طلا بران خشک شده باشد و درد خیزد و خواهند که بگشایند اندکی روغن طلا کردن جائز بود و خصوصاً کسانی را که مزاج ترا بود و انجا که با شکستگی جراحتی رسیده باشد
رفاده و تخته از جایگاه جراحت دور باید داشت و این چنان بود که جایگاه جراحت را برهنه گذارند و بر حوالی آن رفاده ها و تختها بر نهند و ببندند بر شکل موافق تر
و بر جراحت برهنه مرهم نهند رفاده گرد جراحت را بچیزی که منع آماس کند یا بشراب قابض تر کنند و انجا که محل کوفتگی را و غیر جراحت هم آماس باشد هم رفاده آن
محل را بموانع آماس بیالایند و بعضی مجبران رفاده ها بر حوالی جراحت نهند و تخته را بر بندند چنانکه مرهم بدانجا فرو شود و ریم و چرک از ان بیرون آید و عصابه بالای جراحت
ببندند چنانکه بجراحت نرسد و لته بر روی آن بپیچند تا مگس و هوای سرد و گرم بجراحت نرسد و باشد که بدان حاجت آید که رفاده را بسرکه و گلاب تر کنند و حوالی جراحت
نهند تا آماس باز دارد و قیروطی و روغن از حوالی جراحت دور باید داشت خاصه در تابستان که بیم تعفن بود و در جمله احوال زخم و شکستگی را از سردی و گرمی مفرط نگاه
باید داشت و از عطسه و سرفه و بانگ کردن و از بر حذر بودن و اگر تعفن ناگاه در گوشت آن محل پدید آید در اصلاح آن مبادرت باید کرد چنانچه در جراحات معلوم شده و لیکن
اینجا احتیاط زیاده باید و در طلاء و ضماد تریاقات و مصلحات عظم دخل باید ساخت تدبیر استخوان که کج بسته باشد و حاجت بشکستن آید هرگاه که استخوان کج
بسته شود و حاجت آید که آنرا دیگر بار بشکنند و درست کنند اگر وشبند سخت صلب بود اول آنرا نرم باید کرد و دیه که ورم صلب سقیروس را نرم کند و خرما و چکتی دنبه
و وردی و روغن کنجد باهم سرشته ضماد باید کرد و چکتی دنبه گداخته و مغز پسته و مغز بادام و مغز پنبه دانه وشبند را نرم کند و یا مغز تخم بید انجیر کوفته با نیم وزن آن روغن گاو و چهار حصه
آن عسل سرشته ضماد کنند و بعضی در حالت احساس برودت مزاج سکبینج یا جاوشیر یا جدوار یا جند بیدستر هم اضافه میکنند و یا حلبه در شیر پخته و وردی از روغن کتان
و وردی و روغن کنجد و روغن دنبه باهم سرشته طلا کنند و بعضی این ترکیب بسرکه متوی کنند و باشق بهتر آید و در آبزن نشستن و آب نیمگرم بسیار بر عضو ریختن سود دارد و چون
ازین تدابیر نرم شود گوشت را شق نمایند و وشبند را بجنبانند پس استخوان را بشکنند و راست کرده باز بندند و رعایت جراحت نیز کنند چنانکه سابق مذکور شد
و بسیار باشد که وشبند بدین تدبیرها نرم شود و آن کجی را بدون شکستن بدفع و جبا برراست توان کرد و باز بستن تا دیگر بار بشکستن حاجت نیاید خصوصاً
در ابدان نرم این علاج ممکن است اطلیه کسر و مانند آن که در مجبری بکار آید بعضی از اطلیه برای منع آماس و اصلاح خارش بود و بعضی وشبند را سخت کند

و بعد از آنکه استخوان بسته شده باشد سود دارد و صلابت عضو را و مفاصل را نرم کند و ورم که آنجا باقی بود تحلیل نماید و خشکی رگها و عصبها که از بستن تولد کند
زائل نماید چه با آن حرکت سهل نبود پس اگر آب گرم و ادهان و شحوم و امخاخ استعمال کنند تا ارک آن آفات کند و اما اگر ضماد خشک شده باشد و درد از فرط
جفاف برخاسته و خواهند که بکشایند اندکی روغن طلا کردن روا بود تا در زائل شود خاصةً در کودکان و کسانیکه مزاج ایشان تر بود و بعد از مالیدن روغن
بر موضع وجع رفاده نهاده بربندند و اگر درد نباشد و نزد سکون آن هیچ وجه روغن طلا کردن نشاید و بعضی اطبا وقت کشادن بند آب گرم نطول کنند تا ماده
در شبذ آنجا بیشتر آید لیکن آن آب معتدل باشد که بسیار اعتدال آن شناسد و سخت گرم نباشد تا زیاده از آنچه جاذب نماید تحلیل کند و خصوصاً چون زمانه ریختن او
طول کند و از بدن ممتلی زیاده از آنچه واجب بود بکشد و زمانه ریختن او بمقداری باید که انتفاخ و تری پوست عضو و رگها پدید آید و بسیار تا زمانیکه عضو در عضو سرخ شروع کند
نباید ریخت تا تحلیل کند و نزد من بهتر آنست که اگر او را آنجا درد نباشد قریب عضو روغن و آب گرم البته نباید برد الا آنچه مذکور شد در اول امر برای احتیاط
و در آخر بعد بسته شدن و شبذ آنچه بر مفاصل که سخت شده باشد بنهند آن غرما و گیتی و شبه آن

تغذیه و تسقیه مجبور

لازم است که غذای او مولد خون غلیظ باشد لیکن غلیظ یابس نبود بلکه غلیظ لزج باشد تا دشبذ از آن قوی پیدا شود و نشاسته ضعیف شکننده و آن مثل پاچه است
و هریسه و بطون و رؤس و جلد بزغاله و حمل مطبوخ و گوشت حملان و گوساله و ماهی تازه که در آن اندک غلظت باشد و پنیر تر و برنج با شیر و مانند آن و شراب غلیظ قابض
و از منقل شاه بلوط و لبوب که در آن حدت نباشد و از آنچه خون را رقیق و گرم کند و از انعقاد آن باز دارد مثل شراب رقیق و اشیای پر مصالح اجتناب نمایند
و بالجمله تدبیر او تغلیظ خون است مگر آنکه آنجا مانعی از جراحت بود که مقتضی تلطیف غذا است نزد خوف الم و اما اگر امن این باشد توسیع در غذا و در شراب کنند
و کسیکه احتیاط را دوست دارد ابتدا به تدبیر لطیف کند تا از ضرر ورم امین گردد و این مثل آنست که گاهی حاجت بفصد و اسهال نیز افتد و بعد چند روز استعمال او کنند
و ایضاً گاهی با وجود این ترک این تدبیر حاجت آید چون دشبذ در استخوان افراط نماید و احتیاج بمنع آن شود و بقول مسیحی در ابتدا بقول بارده مزورات و لحم
طیور و بزغاله اقتصار نمایند و نزدیک شراب نگردند ابن الیاس گوید که رباط معتدل بربندند و هر صبح جلاب از تمر هندی بشکر یا سکنجبین ساده هر کدام که
باشد و ورم پدید نه فصد باسلیق کنند و اخراج خون بحسب قوت نمایند و تلیین طبیعت بفلوس خیار شنبر و ترنجبین کنند و قبض طبع نباید گذاشت و غذا
ماش مقشر بچوزه مرغ سازند و از اکثار غذا و تناول گوشت و شیرینی حذر کنند تا بدین تدبیر از حدوث ورم امین گردند و گل ارمنی یا مومیائی محلول در جلاب گرم شکر
بدهند و هر گاه چند روز بگذرد و ورم حادث نشود و در عضو حرارت غریبه باقی نماند بند شدید تر از اول ببندند و در هر هفته یکبار بکشایند و بر آن مغاث و آس
و گل ارمنی و اقاقیا بنهند و با غذیه لزجه غذا سازند و اگر کسر با ورم باشد بعد بستن آب حی العالم و آب خرفه طلا کنند و بند به نرمی ببندند و صبح بکشایند و این
طلا بکار برند و اگر با کسر گوشت کوفته شود بر موضع کوفته شیر طلا زنند تا امر با کله و تعفن مؤدی نگردد و باقی در قول سابق گذشت انطاکی گوید که اگر آنجا جراحت نباشد بر عضو
از زفت و موم و صمغ و اقاقیا و کرسنه لصوق کنند بعده بمزاج او نظر کنند و از ازاله اخلاط حادثه مانع از جبر بفصد و از مسهلات نمایند لیکن فصد بر شرط محاذات
در جانب صحیح کنند و گاهی از آن عظم جراحت بسبب خروج خون بسیار باز ماند پس اگر خون جبر طول کند حتی که خون متغیر گردد فصد مکرر جائز بود تا خون جلا یابد و
صحیح گردد و این همه مع صلاح اغذیه و اشربه و منع بهمه نمکین و تیز و ترش و آنچه در آن خون نباشد مثل باقلا العسل آرند و واجب است اکثار از شیرینی و گوشت نرم مثل
بچه مرغ و طیور که قریب بپرواز باشد و قطور بر مومیائی فارسی و تدهین بدان و اگر میسر نشود گل مختوم و یا تنزوی خطائی که آن گلی است قرص ساخته از خطا می آرند
و داخل آن بصورت شیر ملیبا شد بدل مومیائی است و اگر بدست نیاید گل ارمنی بخورانند و در هر سه روز یکبار بکشایند برای تنقیه رطوبات با آب گرم و نظر در عضو و آنچه در آن
متغیر گردد پس اگر عفونت یا تغیر در آن یافته شود اصلاح آن کنند و اگر علامات غلبه خون ظاهر گردد ذرفباذ دارند و بر مثل ماش و برنج اقتصار ورزند و عصابه را در سرکه
که اندران مورد و جوز السرو جوشانیده باشند و در گلاب و روغن گل تر کنند که این تقویت و منع فضول نازله نماید و هر مرتبه در سختی بندش افزایند و این همه وقتی است
که چون سرخی و ورم و درد ظاهر نگردد و الا هر گاه چیزی از این ابتدا نماید بکشایند و اگر بعد ساعتی باشد و عضو را بکشاده داشتن راحت دهند

دبران بسط و قبض هر دو متعذر بود و سر ران در موضع قریب مقعد ظاهر شود و در ان نتو پدید آید و در کنج ران استرخا حادث شود و خلع ورک مزمن البته به فسود

علامات دثی و وهن

علامت دثی آنست که در مفصل بموضع بلند اندک کاواک ظاهر شود و از جانب محاذی او که پست بود نتو و بلندی اندک محسوس گردد و جمیع حرکات عضو با آن معدوم نشود چنانچه در خلع بلکه آنرا حرکات در بعض جوانب ممکن بود و علامت وهن و وهی آنست که در ان عضو درد و کوفتگی پیدا بود و مع ذلک جمیع حرکات ممکن باشد در هر جانب لیکن بعضی حرکات آسان بود و بعضی دشوار

علامات استرخای مفصل

آنست که عضو گران نماید و چون آنرا از دست بردارند یا بیمار خود آنرا بر چیزی قائم کند بوضع طبیعی خود باز گردد بغیر تکلیف و باز چون بگذارند بمقدار عارضی رجوع نماید و ایضاً خاصه او ست که در مفصل نزد عود کاواکی پیدا شود و باشد که این کاواک چندان بود که انگشت در ان توان در آورد **علاج** باید که مفصل را بملایمت بر جای آن آرند بعد از ان تسکین درد و ازاله ورم کنند و در دثی و وهن عضو را برفق بمالند و مورد و مغاث و خطمی ساییده با زرده تخم مرغ طلا کنند و اگر با آن ورم باشد فصد کنند و ضماد دیگر در علاج ضربه گذشت طلا نمایند او دیه نافع خلع و دثی و وهن شرب مغاث و کذا نخود الصبغ یکدرم او نیم درم با قدح جلاب نیمگرم و کذا غاریقون بجلاب و کذا اقاقیا و کذا حنظیا نا و ضماد مومیائی محلول بآب که مجرب مویدی ست و کذا ماش باریک سوده بشراب سرشته و کذا آرد سن و کذا زیره و آرد گندم بعسل که مجرب دست و کذا انزروت تنها یا با روغن جوزه و کذا سرگین گاو گرما گرم و کذا کندر و آرد جو و آب برگ بنج و کذا چقندر جوش داده و کذا آس و حب آن و کذا خاکستر چوب انجیر و کذا برگ ریحان و کذا برادهٔ چوب شمشاد بسفیدی بیضه و غبار آسیا سرشته و کذا زیت و نمک و کذا روغن بادام شیرین و تلخ و کذا خاکستر چوب انگور و کذا زوفای رطب و سرکه و کذا آب شوکران و آرد جو نیمگرم و کذا صبر بآب مورد سرشته و کذا موی انسان سوخته بعسل آمیخته و کذا باقلا بسرکه و عسل پخته و کذا نان برنج خشک کرده سوده با آس سوده آمیخته و کذا پیاز نرگس و نطول آب طبوخ سماق کوفته هر واحد مسکن الم و مزیل ورم خلع و دثی و رض ست دیگر که در رد ورم دثی یعنی موچ دور کند آرد مونگ در سرکه سرشته نان از یک طرف بپزند و بطرف خام روغن گل مالیده نیمگرم به بندند و ضماد برگ مورد و بیخ نی سوده بعسل سرشته نیز نافع دیگر جوز القی سائیده با سرکه هندی آمیخته نیمگرم به بندند که برای موچ مفید است و کذا کهلی تل کوفته در آب پخته بر پارچه مالیده بر عضو ماؤف بستن نافع دثی و وهن ست دیگر که موچ را در یکروز با صلاح آرد اول آب گرم بسیار بر عضو ماؤف ریزند پس گل ارمنی بسفیدی بیضه مرغ سرشته لیپ کنند و بر آتش عضو را گرم نمایند تا دو ایل بخشکی آرد و اگر عوض آن گیرو و زرده تخم مرغ ضماد کنند نیز مفید افتد **دوائیکه** برای زردموچ و ضربه نافع از بیاض استاد مرحوم آرد گندم دو دام زرد چوب نیم دام قند سیاه سه دام روغن زرد دو دام همه را بالطریق حلوا پخته با نون مسلم شش باشه در لقمه حلوا نهاده بخورند دو سه روز بعمل آرند **ایضاً** که وهن و دثی و کسر را بغایت سودمند است مغز تخم بید انجیر مال کنگنی آنبه ملدی کنجد سیاه پیه گرده بز مساوی کوفته در پارچه بسته گرم نموده تا دو سه ساعت تکمید کنند بعده همین اجزا را نیمگرم به بندند در روز سوم کشاده تکمید دوران کنند در ایام تابستان هر روز باید ساخت **ضماد** که بعد باز آوردن عضو بشکل طبیعی در خلع بکار آید ماش گل ارمنی مرکی گل خطمی سفید گل سرخ هر کدام سه درم برگ مورد پنج درم باریک سوده بسفیده تخم مرغ سرشته ضماد کنند **ایضاً** برای آماس موچ از بیاض مذکور سفیده بیضه مرغ و نمک سنگ و زرد چوب هر دو ها بهی سوده با هم آمیخته نیمگرم لیپ کنند **ایضاً** کنجد سیاه دو دام گندم نیم دام سوده در شیر گاو پخته بر موضع لیپ کنند **ایضاً** که در خلع و دثی و کسر و ضربه و سقطه تسکین درد فوراً نماید کندر یکدام زرد چوب دو دام آرد میده چهار دام مخلوط نموده روغن کنجد یکدام داخل کرده بپزند چون بقوام حلوا آید در ظرفی روغن کنجد داخل کرده دوا را در دو صره بسته در ان گذاشته بر انگشت گذارند تا گرم شود پس تکمید کنند تا یک گهڑی پس همین دوا بر عضو ماؤف ضماد کرده بر پارچه بندند اغلب که در دو سه روز بالکل آرام شود **اقوال حکما** مسیحی گوید که اگر با دثی حرارت شدید باشد بصندل سفید و گل سرخ و بنفشه خشک هر واحد پنج درم آرد جو سه درم زعفران یکدرم کافور نیم درم بگلاب و روغن گل سرشته ضماد کنند و اگر حرارت شدید نباشد این ضماد کنند ماش بیست درم لادن

ده درم گل ارمنی دو درم صبر چهار درم زعفران سه درم سک سه درم بآب مورد و گلاب و آب برگ سرو حل و اگر موضع عصبی باشد با آن روغن نرگس
بفیند آمیزند و دیگر مغاث گل ارمنی هر واحد دو جزو مورد یک جزو بگلاب طلا نمایند و خلع و کسر و التوا محتاج بکشیدن و قائم کردن بغایت ملائمت و
قلت درد بود مهر آنکه تختی درین در دید اکنه درد درم آرد و وقتی محتاج بعمز کشیدن نیست بلکه می باید که بدوای مصلح او ضماد کنند و بملائمت بربندند
تا درد نیارد و بالش بروغن گل کنند و بران مورد سوده پاشند و ملائم به بندند و تا روز سوم نگشایند جرجانی از شیخ و صاحب کامل نقل کرده که علاج
همه انواع کسر و خلع و وثی و غیره آنست که اول فصد رگی کنند که بدان عضو پیوسته باشد پس یک مثقال گل ارمنی با جلاب مرتب از گلاب بدهند
و تلیین طبع بلعوس خیار شنبر و ترنجبین و تمر هندی یا آب لبلاب یا تمر هندی و بنفشه کنند و آب فواکه مسهل لطیف است و موافق بود و غذا مزوره بروغن بادام
و چون از تپ و آماس ایمن شوند نظر کنند اگر خلع باندک کشیدن و درست کردن درست شود راست کنند و اگر با آن جراحت یا ورم یا قرحه بود اول جراحت
و ورم و قرحه را علاج کنند پس خلع را خاصةً اگر خلع در مفصل بزرگ افتاده باشد علاج آن دردمند بود و بیم باشد که به تشنج ادا کند و اصل علاج آنست
که امتحان کنند اگر بآسانی بجایش توان برد بغیر دردی عظیم بجای آن بازبرند و بجراحت و آماس التفات نکنند و اگر دردی عظیم کند دست از علاج
خلع باز دارند و اگر از بستن نیز درد عظیم شود بگشایند و هر گاه بسهولت داخل شود علاج ورم و قرحه کنند و اگر کسر و خلع هر دو باشد و کشیدن در جانب
واحد بود و تدبیر هر دو امر ممکن بود بعمل آرند و بعضی عالم از متقدمین حکایت کرده اند که بر دوش مردی سنگی گران افتاد و گوشت و پوست از ان بازشد
حتی که استخوان طرف بازو برهنه پدید آمد و از زیر او سر چنبر گردن از جای خود بیرون آمد بعضی از مجبران جاهل استخوان را بجایش برد و گوشت و پوست را
بجای او باز نهاد و ضماد کرده به بست آن گوشت گندیده شد و بمجاورت او استخوان فاسد گشت و سبز شد و ندانست که مثل این گوشت را بباید برید و آن
جای بریده را بروغن زیت گرم کرده داغ کردن و آما تدبیر در اصلاح خلع مفرد ساذج چنان باشد که آن موضع را بآهستگی اندک اندک از چپ و راست
بجنبانند پس راست بکشند تا بجایش بازآید و لیبیاد باشد که از شنیدن آواز او معلوم شود که استخوان بجایش بازآمد پس به بندند تا باز بیرون
نشود و آماس بازدارد و بخرقه خشک بستن نشاید که آن موضع را گرم کند و بیم باشد که آماس پدید آید بلکه اولی تر آن باشد که از مغاث و گل ارمنی
و آب برگ مورد تر ضماد ساخته خرقه بدان ترکنند و به بندند و آرد جو با آب مورد ضماد نیک است و سخت محکم نباید بست و عصابه که بدان به بندند
از سه یا چهار بار زیاده نباید پیچید و ضماد دیگر از بهر زوال مفصل کنند مقوی عضو باید چون مازو و گلنار و اقاقیا و اندکی اشنه و قسط و چند بیدستر آمیخته
و اگر جوز السرو ابهل و ادویه فتق ضماد سازند روا بود و آیضاً در طول مفاصل واجب است که استخوان مسترخی را بسوی داخل مستقر او که از ان زائل شده
باز گردانند و بادویه فالقه مخلوطه بادویه مسخنه ضماد کنند چنانچه مذکور شد و اگر طول بسبب استرخای رطوبی باشد از اخراج رطوبت به تحلیل و تلیین مع تنقیه بدن
از ان رطوبت چاره نباشد **و اگر خلع فک** باشد مبادرت بردان نمایند که در تاخیر آن آفتهای بزرگ پدید آید پس یکی را بفرمایند تا سر بیمار بگیرد و
راست دارد و بیمار را بفرمایند که دهن را چندان که تواند زیاده بگشاید و نرانگشت در دهن او اندازند و بگویند که فک را مسترخی بدارد پس فک را گرفته
بآهستگی سوی چپ و راست بجنبانند و یکبارگی بآهستگی سوی پیش کشیده بجایش بازبرند بعده رفاده بقیروطی موم و روغن گل آلوده نهاده به بندند و مریض را بر پشت
خوابانند و زیر سر بالش نرم نهند و نگاه دارند که سر بر بالش نگردانند و اگر در بازبردن این سرعت نکنند و سختی پدید آید آب گرم و روغن بنفشه در حمام بران بسیار ریزند
تا نرم شود بعده و پس پشت بیمار نشینند و فک او بسوی خلف یعنی بطرف خویش کشند **و اگر خلع** چنبر گردن باشد او را بدست راست کنند و بر فاده ها بسیار بندند **و اگر**
خلع دوش باشد ربایک دست بازوی او بگیرند و انگشت وسطی دیگر دست در بغل او کنند و مهره استخوان بازو بدان بردارند و اگر مدت زیاده شود و صاحب گردد
در حمام آب گرم و روغن گرم بران ریزند تا نرم شود پس بر پشت خوابانیده و کروهه که نه بسیار سخت و نه بسیار نرم باشد در بغل او نهاده پاشنه خویش در بغل او
بران کروهه نهند و زور کنند و دست او را بطرف خویش کشند تا بجای خود بازآید بعده کروهه معتدل از ابریشم یا پنبه ساخته در بغل او نهاده بازوی او بر پهلو
باز نهند و ساعد بر بازو نهند و به بندند و عصابه در دیگر بغل انداخته بدان دست بازآرند و صلیب وار به بندند و هفت روز یا بیشتر بسته دارند **و اگر خلع**

مرفق باشد مریض را بفرمایند تا کف دست کشاده دارد و شخصی را بگویند تا ساعد او را بگیرد و بخلاف کشیدهٔ آن بکشد تا بیمار کشیده نشود و طبیب دست بر مفصل دارد چون بیند که تمام کشیده شد استخوان ساعد را بجایش باز برد و بقراط گوید اگر خلع از طرف پیش باشد دست را دوتا باید کرد یعنی ساعد را بر بازو باید نهاد تا کف دست بسر دوش رسد و مفصل بجای خود باز شود و اگر باز پس گردیده باشد و منخلع شده بکشیدن بجایش باز باید برد **و اگر** خلع ساعد و انگشتان دست باشد باهستگی بکشند تا شکل مفصل و انگشتان راست گردد و استخوان بجایش باز آید پس به بندند **و اگر** خلع فقار پشت باشد آنچه بداخل زائل شود در اصلاح آن امید اندک است و اگر بخارج بیرون آید او را بهر دو زانو بقوت ضبط نمایند چنانچه خادم حمام کند پشت آن زیر زانو نهند و او را یک زمان بدارند و بجنبانند و طریق دیگر آنکه او را بر شکم خوابانند و پاشنهٔ خویش بران مهره نهند و بران بایستند **و اگر** خلع عصعص باشد انگشت وسطی در مقعد بیمار کنند و مهرهٔ عصعص را بجویند و قوت کنند تا بجایش باز رود پس ضماد مقوی بر نهند و به بندند و بیمار را طعام اندک دهند و مع ذلک طبع نرم دارند **و اگر** خلع سرین باشد و اجب است که آنرا بزودی بجایش بر نادچه در تاخیر خوف تعفن و فساد عضو است اما تدبیر خلع ران بسوی اسفل اینست که پای را بکشند و بسوی راست و چپ بجنبانند پس بجایش باز برند و ضماد نهاده بر بندند پس نوار نرم بگیرند و یکسو نوار همچون رکاب سازند در پای او و دران رکاب کنند و آن نوار را بر ساق و ران او به بندند و سر دیگر بر سر دوش او نهند و بسوی پشت و بغل او فرود آرند و بسینهٔ او برگردانند و به بندند تا پای نتواند کشید و اگر بسوی اندرون منخلع شود بیمار را دوتو بدارند چنانچه کسی در نماز در رکوع ایستاده باشد و مردی قوی او را از جانب بیغولهٔ ران او را گرفته دارد پس سر ران او نزدیک زانو بگیرند و بکشند و بجنبانند چنانچه سر ران بجانب اندرون که بعربی طرف انسی گویند بکشند باین طور که ران بسوی بیرون که جانب وحشی ست باز آید پس آن بن زانو را ببالا بر آرند چنانکه برابر جای خویش آید بجایش باز برند و به بندند و اگر بسوی بیرون منخلع شده باشد باهم بدین طریق بجایش باز برند لیکن کشیدن ران و جنبانیدن بر خلاف این باید و اگر بسوی پیش یا باز پس افتاده باشد ران او بنوار به بندند و مردی قوی آن نوار بر دوش بردارد تا بدان پای آویخته شود و مهرهٔ ران بجایش باز رود پس ضماد کنند و به بندند **و اگر** مفصل زانو از جای خویش بیرون آید بیمار را بر کرسی نشانند و مردی قوی ران او را نگاه دارد و دیگری دست در بغلهای او کند و دیگری استخوان ساق او بگیرد و بکشد و آن مرد که آنرا نگاه میدارد ببالا بر کشند و استاد در داد دست بر مفصل دارد تا استخوان برابر جای خویش آید و خود بجایش باز شود و در حال ضماد بر نهند و به بندند **و اگر** آیینهٔ زانو بلغزد و از جای خویش بیرون شود پای بیمار راست فرو کشند و آیینهٔ زانو را بجنبانند و بجایش باز برند و آن جانب که لغزیده باشد رفاده باید نهند تا او را نگاه دارد و از رفتن بدان جانب باز دارد و ضماد کرده به بندند تا پای دوتو نتواند کرد و چون بگشایند زانو باهستگی دوتو کنند **و اگر** مفصل شتالنگ از جای خویش بیرون آید علاجش هم بکشیدن باید کرد همچون بندگاه زانو لیکن اگر تمام از جای بیرون آمده باشد و زود بجایش باز نرود باید که ستونی در زمین فرو برند محکم و بیمار را بقفا بخوابانند چنانکه این چوب ستون در میان هر دو ران او باشد و پارچه بران چوب بپیچند تا وقت کشیدن پای بن ران را از چوب اذیت نرسد پس مردی بقوت ساق و انگاه دارد و دیگری پای را بقوت بکشد و طبیب دست بر مفصل دارد تا چون بدین طور کشیده شود بندگاه بجایش باز شود و بعده ضماد بر نهند و به بندند و بند چنان باید که بکف پای فرو دارند و برگردانند و بالای شتالنگ بندند و عصب پاشنه را نگاه دارند تا ازین بند دیده نشود و بیمار را چهل روز از رفتن باز دارند و اگر پیش از آنکه مفصل محکم شود حرکتی کنند بندگاه ضعیف شود و باز بیرون آید و مفصل انگشتان پای بکشیدن بجایش باز شود و همچون مفصل انگشتان دست و همه بندها که بجایش باز برند و راست کنند اگر سختی و ناهمواری آنجا بماند آنرا با دویهٔ ملینه که در علاج اورام صلب گذشت علاج سمرقندی گوید که در جمیع خلع واقع در سائر اعضا سزاوار آنست که باهستگی آنرا بکشند نه بسختی و بموضع او باز آرند تا اشکال او هموار گردد و بعده بضماد مقوی مثل مغاث و اقاقیا و گل ارمنی و صبر و مرد ماش مقشر با آب مورد ضماد کنند و بر باطات موافق آن بر بندند و فشار کم در رد عضو منخلع درنگ نسازند بلکه قبل حدوث ورم مبادرت بدان نمایند و رفق اگر قوی تر باشد برگ آس و سرو و بید و سک و گل سرخ و گل ارمنی و اقاقیا و خطمی و ماش و اکلیل الملک و صندل سرخ ضماد کنند تا عضو را سخت و محکم کنند و اگر با آن ورم حار بود بماش و مغاث و گلنار و اقاقیا و فوفل بسفیدهٔ بیضه ضماد نمایند و مهرگاه و رفق و هم خوف حدوث ورم باشد باید که بزودی فصد کنند بعده بعلاج او پردازند **ابن الیاس**

و مجنبی گویند که اگر با قی ورم باشد فصد و اخراج خون بقدر واجب کنند و از گوشت و شیرینی پرهیز نمایند و سرخ صمغ سکنجبین ساده یا تمر هندی ایشان بخورانند و برای ورم هر واحد ده درم بنوشند و غذا مزوره ماش مقشر بمغز بادام و اسفاناخ خورند و بگیرند اقاقیا و صندلین مساوی و کوفته بیخته بگلاب سرشته بر موضع ورم طلا کنند دیگر فوفل اقاقیا تخم تمر هندی مازو مورد و قشور کندر چه مرشن دیگر سنبل الطیب قسط گلنار اشنه مصطگی آرد جو خاکستر چوب انگور مساوی آب شبت سرشته بران نهند و اگر قبض باشد باین طبع حقنهٔ لین و فتیله یا مسهل بقدر احتیاج کنند و از اشیای نافعه شرب موميائی است و آن در جبر و خلع و دقی و مانند آن عجیب است انطاکی گوید که خلع بعد رد در ربط مختص است بالصوق مثل مازو و اقاقیا و مورد و منابته و غیر السماک و آرد کرسنه و عدس و شونیز و گل سرخ خشک و روغن گل و در جبر دقی کفایت میکند مجرد رد در ربط و گاهی ضمادات کفایت باشند و در ربین تضمید باد نان و خرقه گرم به آستانه کافی بود و گاهی در ین درد باقی ماند بسبب انحلال مواد و ضعف عضو پس بسهولت آنرا قبول کند درین صورت بعد جبر علاج بستفرغات و دلاک بر احتیاط انواع آن بپردازند و گاهی حاجت بشرط عضو و داغ گردد بسبب تصلب چیزی زیر آن که دوا آنرا تحلیل نکرده باشد بالاسه جلد

اعیا

یعنی ماندگی و آن عام بود یا خاص و حقیقت او عجز بدن یا عضوی است از فعل او بسبب کلال او بواسطهٔ امتلای اخلاط و سببش فرط رطوبت است و اگر چه مزاجی بود که بر غیر وجه طبیعی سیلان کند یا بسبب فرط حرارت که خلط را سائل گرداند و یا معالجهٔ شاق بر بدن مثل برداشتن بار گران و لعب چوگان و افراط ریاضت و استحمام و راه رفتن بسیار و غیر آن که ازان بستگی اعضا پدید آید چنانکه حرکت بدشواری تواند کرد خصوصا در مرطوبین و فصل حادث رطوبات مثل زمستان و ربیع و خوردن چیزی که مولد رطوبت باشد چون شیر و خربزه پس اگر بر جمیع مفاصل سیلان نماید آن عام بود و الا خاص و فرق میان این و وجع مفاصل بعدم ضربان و نخس درینجا و جواز بودن این از خلط صحیح بخلاف وجع مفاصل توان کرد و علامتش ثقل و کسل و تمدد است پس اگر با آن تپ بود دموی باشد و الا بلغمی و نبض دران عظیم و شاهق سریع در حار بطی در بارد باشد علاج اگر دموی باشد فصد کنند از باسلیق در عام و از عضو مقابل در خاص بعد ازان ماء الشعیر و آلو بخارا و صندل و زرشک و سفرجل و امثال آن بنوشند و مسهل و غیر آن بدستور وجع مفاصل دموی بعمل آرند و تبرید مزاج بوئیدن ریاحین بارده مثل مورد و بنفشه و تناول مثل عدس و باقلا و چقندر و کاهو و تدهین بمثل روغن بنفشه و روغن گل و روغن نیلوفر و استحمام بآب سرد کنند و اگر بلغمی باشد اولا بشبت و ترب و عسل و آب گرم و لبوره قی کنند پس استعمال مسهلات بلغم مثل حب ایارج و تناول قلیهٔ مزعفر با فاویه و پوشیدن جامهٔ پشمی و استعمال روغنهای گرم مثل روغن قسط و بابونه و خراماد باید که در هر دو نوع از آفتاب اجتناب نمایند و از مجربات انطاکی خواب کردن بر سبوس گندم و شونیز هر دو گرم کرده یا بستن آنها بر عضو ماؤف است و خوردن این حبوب تا یک مثقال هر روز بآب گرم تربد سفید غاریقون هلیلهٔ زرد هر واحد یک جزو مصطگی کتیرا هر واحد ربع جزو کوفته بیخته بآب بادیان سرشته حبها سازند بعده استعمال این روغن برگ مورد مازو و سبز محلب میعه یابسه هر واحد نیم جزو اشق حب الغار پوست خشخاش هر واحد ربع جزو در سرکه بجوشانند تا همچو مرهم گردد بدان طلا کنند و گاهی دران روغن کنجد داخل کرده می پزند تا آنکه روغن بماند پس صاف کرده استعمال میکنند و بهر این ادویه بسیار است بهترین آن نوشیدن شیر گاو است در ساعتی که بدوشند و مالش بهروزه و زیت گداخته و خوردن کرنب بجوزه و سیر و کذا نیل هندی با انیسون و اگر توم را همچنان درست بدون آنکه چیزی ازان جدا کنند در دیگ سربسته بآب و روغن زیت چندان بجوشانند که مهرا شود و از جرم آن صورتی باقی نماند آنگاه صاف نموده بردارند بمالیدن این روغن برای اعیا و مفاصل و زمانهٔ مانع برخاستن و دیر آمدن کودکان برفتار از ذخائر مصونه است و همه آنچه در علاج وجع مفاصل گذشت درینجا نیکوست و بقول سویدی شرب و نطول بابونه و تمریخ نمک مخلوط بزیت و کذا روغن غار و کذا روغن ایرسا و کذا روغن یاسمین و کذا روغن بلسم و کذا بیخ انجدان مخلوط بروغن بابونه و شرب شراب کهنهٔ خوشبو و نطول مطبوخ بیخ رجل الغراب و بخور قنه هر واحد نافع اعیا است و اگر بسبب راه رفتن مانده شوند خود را مشت مال نمایند و عضلهای پا را بروغن گل یا بابونه یا روغن شبت بمالند و بقول رازی آنچه بسبب ریاضت باشد ناخنها را بهر روغن که میسر شود چرب کنند و اگر تابستان باشد

در آب سرد و اگر زمستان باشد اندر آب گرم در آیند و یا از پای تا زانو بایستند بدون ریختن آب بر بدن و روغن حنا بمالند و گاهی اعیا از استفراغ حادث شود و در اعیای استفراغی تقویت باغذیه و ادویهٔ مقویه باید کرد و اعیای آذوی مانند مرض است

سموم

یعنی زهرها بدانکه سموم یا مشروبه است یا مانند و غیره منهوشه و سموم مشروبه یا معدنیه یا نباتیه یا حیوانیه بود و این هر سه افساد بدن یا بحدت و لذع کنند و یا با فراط خروج در حرارت و برودت و گویند که جمله سموم سه قسم است یکی فاعل بکیفیت دوم فاعل بصورت نوعیه و جمله جوهر او سوم فاعل باین هر دو پس آنچه بکیفیت خود فعل کند تأثیر او در بدن یا بطریق احتراق و تلهب باشد چون فرفیون یا با جماد و تخدیر چون افیون یا به تسدید مجاری النفس چون مرداسنگ یا بتقطیع چون زنگار یا بتعفین چون بیش و این بدترین الانواع است و آنچه بصورت نوعیه و جمله جوهر خود فعل کند چون سموم بلا بل است و آنچه بکیفیت و صورت نوعیه هر دو فعل کند مثل سم مار و عقرب است و سمومی که بسرعت تمام قتل کند آنست که مضاد بدن انسان بصورت نوعیه و جمله جوهر خود باشد پس اگر انسان را نزد شرب سم مثل لذع و تقطیع و مغص و آکال حادث شود دریابند که سم از قبیل ادویهٔ حاره حادهٔ حریقه است مثل زرنیخ و شک و سیماب کشته و اگر التهاب شدید و رو زحروق و عرق و سرخی چشم و کرب و قلق و عطش پدید آید دلالت کند بر آنکه سم قاتل بحرارت اوست مثل فرفیون و اگر سبات و خدر و سردی دست و پا حادث شود دلالت کند بر آنکه سم از قبیل مخدرات است مثل افیون و بیخ بیرنج و اگر غیر از ذبول سقوط النفس و انحلال قوت و عرق سرد و غشی ظاهر نشود آن از سمومی باشد که مضاد بدن بجمله جوهر او بود و آن ردی ترین سموم است و هرگاه مسموم را غشی و انقلاب حدقه و سرخی چشم و اخراج زبان و سقوط نبض و عرق سرد ظاهر شود امید حیات او نیست و اگر مسموم را یرقان حادث شود دلالت بر مضرت او بجگر کند و اگر آنرا غشی حادث گردد بر اضرار او بقلب دلالت نماید و اگر آنرا اختلاط عقل و تشنج پیدا شود دلالت بر اضرار او بدماغ کند و گاهی از بوئیدن دهن مسموم و نظر کردن برقی که او کند نیز سم ماکول شناخته میشود و گویند اول چیزیکه مسموم را عارض شود احساس حرکت مورچه در زبان و دهان و حکه مثل حرکت مورچه هست پس اگر سم قوی باشد مع ذلک یبس و حرقت و خشونت در دهان و صلابت در زبان و احتراق محسوس گردد بعد از آن غثیان و الم در فم معده و انعصار معده دریابد

تحرز از سموم

کسی را که خوف از سم باشد باید که از خوردن طعام و شراب از دست غیر خصوصاً چیزهائیکه طعم آنها غالب باشد چون نمکین و شیرین و تیز و ترش یا چیزیکه بوی آن غالب بود احتراز نماید و چیزیکه حقیقت آن معلوم نباشد نباید که در دهن بگیرد یا ببوید و یا در بدن بمالد و واجب است که بر مکان خصوصیت در حالت گرسنگی و تشنگی شدید حاضر نشود بلکه طعام و آب خورده برود و ایضاً لازم است که عادت تناول ادویه دافع مضرت سموم و مقوی قلب و اعضای رئیسه نماید و اشرف و اقوی آنها درین باب مثرودیطوس است که منفعت او تجربه کرده شده و تریاق الطین و همچنین بگیرند برگ سداب خشک ده درم مغز جوز یکدرم نمک جریش دو نیم درم و باریک بسایند که این را در دفع مضرت سموم فعل عجیب است و یا بگیرند جوز مقشر یک جزو و نمک جریش و سداب خشک هر واحد سدس جزو و انجیر سفید بقدریکه بدان دوا سرشته شود و جاوارش در دفع مضرت جمله سموم عجیب است و ایضاً تخم شلجم کوچک یکنیم درم بمطبوخ سداب بنوشند و همچنین نمک و سداب و یا انجیر با فندق و جوز یا فندق و انجیر خشک با نمک خوردن و لودیهٔ نهری و برگ سداب با شراب و بغیر شراب خوردن سود دارد و خواتیم بحیره در شراب نافع و گویند که اگر کسی هر روز شونیز کوفته بخورد آنرا چیزی از سموم ضرر نکند و کذا اجون یک مثقال بشراب یا بشیر و کذا اکل انجیر بر ناهار قبل خوردن طعام ضرر طعام مسموم دفع کند و لازم است بر محترز که جمله تحرز او صرف از آن نباشد که کسی او را زهر خوراند بلکه از خوردن آن بنفسه نیز باشد چه گاهی امری غریب در اجنان عارض شود که اجتناب نکند بهر آنکه اتفاق افتد که چیزی خبیث مثل عظایه و رتیلا و عقرب و مار در ظرف پختن طعام یا در ظرفیکه در آن شراب باشد بیفتد از بهر آنکه بسیار جانوران بوی شراب و شیر را دوست دارند

دوای مرکب بگیرند تخم درخت سکبینج بری و چند بید ستر و برگ فی هر واحد یک جزو شحم حنظل سه چند همه بقدر بندقه بزرگ از آن بخورانند.
دیده دوای تخم انجدان و گوشت ابن عرس و بقول قرشی گذشت و ابن الیاس گوید که آب برگ سیب سه اوقیه بدهند که آنرا درین باب خاصیت عجیب است و بگیرند
آب برگ سیب سه اوقیه و گل ارمنی یک مثقال و شیح ارمنی یک درم و آب سیب بخورند که درین باب بغایت نافع است و تخم شلجم و پرسیاوشان و حب الغار و زراوند
و مغز فرگوش مساوی کوفته بیخته بشراب ریحانی یا با بست درم سرکه بخورند تعلیم سموم مشروبه و بلدوغه که مشهور نباشد یا آنچه مریض اظهار آن نه نماید
علاج آن با علاج کلی آن کنند و هرگاه قسمی از آن معلوم شود بعلاج خاص آن باید از زد درینجا اولاً علاج کلی سموم مشروبه مرقوم میشود و بعد آن علاج
خاص هر یک از سموم مشروبه معدنیه و نباتیه و حیوانیه و بعد آن علاج کلی سموم ملدوغه و بعد آن علاج خاص هر یک از سموم ملدوغه و منهوشه و ملسوعه مسطور گردد

علاج کلی سموم مشروبه

اگر سمی از جنس سموم مشروبه باشد در حالتیکه اندک تغیر محسوس شود بسیار زود از آب نیمگرم و روغن کنجد مکرر قی کنند بعد از آن شیر گاو و روغن گاو
خورند و اگر از شیر و روغن قی کنند نیز مناسب است و منع از خواب تا یک روز لازم بود پس اگر سم گرم باشد و این از گرمی معده و امعا و تشنگی
و خشکی دهن معلوم میشود درین صورت لعاب اسپغول و شیر تازه و دوغ گاو و روغن بادام و صندل و گلاب و هندوانه و مانند آن هر کدام که باشد
بر برف سرد کرده بدهند و همچنین قرص کافور و مفرح بارد و آش جو بیاشامند و حوالی دل و جگر اضمده بارده ضماد کنند و پارچه بگلاب و صندل
تر کرده بر سینه گذارند و اگر سم بارد باشد و این از بی حسی اعضا و سردی بدن و عرق سرد و ثقل اعضا معلوم میشود درین صورت نیز بجهد در نهایت
این عوارض مکرر قی کنانند و شراب کهنه که از یک سال تا دو سال بران گذشته باشد بحسب مزاج مریض و مثرودیطوس و تریاق اربعه
و تریاق فاروق و دواء المسک حار و مفرح حار و پیاز و سیر و جدوار و جنطیانا یک مثقال و حلتیت یعنی انگوزه تا نیم مثقال و مانند آن
باید داد و اثر سم بهر عضو یکه زیاده باشد اصلاح آن عضو بیشتر منظور دارند مثلاً اگر اثر ضرر بجگر محسوس شود ادویه حاره بکار برند و اگر بمعده
شود مسهل نرم بعمل آرند و علی هذا القیاس و شوربای مرغ خورند و روغن یاسمین و روغن نرگس و روغن گل و مانند آن بر دل و جگر طلا کنند
صفت تریاق اربعه مرکب جنطیانا و حب الغار و زراوند طویل همه مساوی الوزن کوفته بیخته بروغن گاو چرب کنند و بعسل سه وزن ادویه
بسرشند و مقدار شربت یک مثقال با آب گرم شیخ الرئیس در قانون علاج کسی که زهر خورده باشد چنین نوشته واجب است که مدافعت نکنند
بلکه هرگاه معلوم شود که زهر داده اند پیش از آنکه قوت او در بدن پراگنده شود مبادرت بنوشیدن آب نیمگرم و روغن کنجد و زیت نمایند و قی کنند
و در آن مبالغه نمایند چندانکه تواننده و بهتر آنست که درین روغن طبیخ شبت و اندک بوره آمیزند و گاهی زیت حنظل و پیه مرغابی مخلوط
کرده میشود و بهتر آنست که آنچه برای قی ازین ادویه و از شیر او نوشیده شود آن آب و روغن بسیار بود و اگر اغذیه خورند هم بسیار باشد بهر آنکه
اگر او قی نشود قوت سم را بشکنند و بران غلبه نماید و چون قی حتی الامکان کرده باشند شیر بسیار بنوشند که این تیزی سم را بشکند و اگر از شیر نیز
قی شود نیک باشد و ایضاً اگر طبیخ تخم انجره با روغن گاو بخورند زهر را بقی یا اسهال دفع کند بعده شیر بسیار بنوشند و مسکه
از شیر بهتر بود و ایضاً طبیخ برگ تان و کذا شراب شیرین با پیه بط که آمیخته شود دارد و همچنین آب خاکستر چوب انگور و واجب است که بعد
قی حقنه کنند خصوصاً چون معلوم کنند که مضرت زهر با معا و اسافل فرود آمده و اگر اضطراب زیاده ازین باشد هم تدبیر قی و هم تدبیر
اسهال باید و در میان آن از اصرار نوشیدن مشروبات غافل نباشند و اگر حاجت بخوردن مثل تریاق گل مختوم افتد بکار برند بهر آنکه او بهتر
مدد بر دفع سم کنند خصوصاً چون آنرا در ابتدای امر بخورند که آن سم را بقی دفع کند و ایضاً حب بلسان و فقاحی خشک تخم شلجم بری فلفل سفید
و سیاه دار فلفل فرج انیسون قنطریون اسالیون آسارون بزر دسیاه بزر البنج هر واحد چهار درم سنبل الطیب فقاح اذخر هر واحد پنج درم
سلیخه شش درم حماما زعفران هر واحد شش درم بعسل بسرشند یا بشراب بقدر باقلای رومی بخورند و خوردن گل مختوم بشراب

همین فعل کنند و قومی گفته که چون سرگین خروس بخورانند در حال زهر را قی برآرد و ایضاً آنچه بخورانند عصارهٔ فراسیون و برگ نی و نازدین و تخم گزر و جند بیدستر و انجیر خشک و بندق و سداب هست و آنچه درین باب ستوده است آنست که بازرد چهاردرم مرکی باید زرم لشراب شیرین بخورند و چون بعد قی التهاب شدید عارض شود آب یخ و روغن گل بنوشند و بدان قی کنند و لازم است که خواب نکنند البته و نگذارند که تخیر کند بلکه واجب است که بیدار کنند و قریب او آواز بزرگ دهند و هرگاه صورت ظاهر شود و سم معلوم گردد هر سم را بدانچه در باب او مذکور است علاج کنند و این ظاهر شدن بر دو وجه بود یکی آنکه معلوم شود که آن زهر از کدام جنس است دوم آنکه معلوم شود که آن از کدام نوع است مثال اول آنست که علم دریافت نمایند که آن سم از متعفنات حاده است پس علاجش مثل شیر و مسکه و فالودهٔ سیال مرتب بروغن بادام یا بروغن گاو و هر چه تیزی آن بشکند باید کرد و یا بدانند که آن زهر از جمله سموم ملتهبه است تبرید باید کرد فوراً و گلاب و آب کشنیز و مانند آن همه به یخ سرد کرده باید کرد و اعضای رئیسه او را مثل طحلب و غیره ضماد کنند و هر وقت اثرا سرد کنند و آنچه مثل این را بسیار نفع کند دوغ گاو سرد کرده است و اگر حاجت فصد افتد باید کرد و یا معلوم کنند که آن زهر از مخدرات است پس تریاق کبیر و دواء الحلتیت در شراب صرف استعمال کنند و همچنین سیر سوده بشراب آمیخته و یا در یابند که آن سم مضاد جوهر آدمی است علاج آن بمثرودیطوس و تریاق و دواء المسک و فادزهر کنند و ماء اللحم و شراب استعمال کنند و مریض در مسکن او را خوشبو نمایند و جامه خوشبو پوشانند و عطسه آورند و فم معده او بمالند و در دهان او بادزهر و موئ او بر کنند و هرگاه نوع سم دریافت گردد علاج خاص آن کنند بدانچه مذکور گردد و بالجمله ادویه که بسبب سموم می نوشانند یا بدان اراده شکستن تیزی زهر و تغیر جوهر او میکنند مثل شیر و فادزهر و یا بدان اراده اخراج جوهر سم میکنند مثل گل مختوم و یا بدان ارادهٔ مقابلهٔ کیفیت او میکنند مثل خوردن سیر در شراب برای عقرب گزیده ابن الیاس و صاحب کامل و غیرهما گویند کسیکه زهر خورده باشد میباید که دران تساهل نکنند و صبر ننمایند تا آنکه معلوم شود که آن از کدام قسم سموم خورده است بلکه واجب است که همگی مبادرت بنوشیدن آب نیم گرم بسیار و روغن کنجد کنند و در دهن او انگشت یا پر مرغ مبلول بروغن کنجد داخل کنند و بدان قی نمایند و معده را پاک سازند قبل از آنکه قوت زهر در معده و بدان قرار گیرد و مبالغهٔ تمام در تنقیهٔ معده کنند و اگر قی بران دشوار گردد آبیکه دران شبت و بورق یا نمک و جوز القی جوشانیده باشند نوشیده قی کنند بعد ازان شیر بسیار و روغن گاو بنوشند و نوشیدن شیر با مسکه بهتر از نوشیدن شیر با روغن است پس اگر در معده و امعا سوزش و التهاب و تشنگی و کرب و خشکی دهن دریابند یقین کنند که دوای سمی حاد است میباید که روغن گل در روغن بنفشه بگلاب و لعاب اسپغول و لعاب بهدانه و تخم کتان و کثیرا نوشانند و ماء الشعیر بروغن بادام بنوشانند و غذا شوربای ماکیان فربه یا حریرهٔ معمول از نشاسته بروغن بادام و روغن بنفشه و شکر بدهند و انار میخوش یا شیرین یا سیب و بهی بمکند و کاهو و خیار و بادرنگ و شفتالو و آلو و هندوانه و بقلهٔ مبارک و کاسنی بخورند و بر جگر صندلین و گلاب و کافور ضماد کنند و بر سینه و شکم پارچهٔ کتان مبلول بگلاب و صندل بدارند و تریاق گل مختوم یک مثقال در اول امر بدهند و نسخهٔ آن مسطور شد لیکن در ینجا وزن حب الغار و گل مختوم هر واحد سه درم و ایرسا دو درم است و نوشته که زبیت بسرشند و اگر حرقت و لهیب شدید باشد و بدین تدبیر ساکن نشود این حقنهٔ لینه مسکن لذع بعمل آرند بنفشهٔ خشک و نیلوفر هر واحد سه درم عناب سپستان هر واحد سی عدد سبوس گندم یک کف جو کوفته دو کف همه را در دو رطل آب بجوشانند تا بیک رطل آید صاف کرده روغن بنفشه و روغن نیلوفر هر واحد بست درم بران انداخته نیم گرم حقنه کنند و هرگاه معلوم شود که سم از ملهبات است آب یخ و لیست برف سرد کرده و روغن گل و قرص کافور و دوغ گاو و آب فواکه بارده مثل آب انارین و آب خیار و تربز و مانند آن بنوشانند و بر اعضای رئیسه ضماد طحلب و صندلین سازند و اگر جمود و سبات و گرانی در دست و پا و زبان حادث شود بدانند که آن از مخدرات است پس شراب کهنه صرف و سداب و یا آب سداب با پودینهٔ کوهی و قسط و فلفل و عاقرقرحا و فرفیون مساوی بیاشامند و اگر تریاق و مثرودیطوس حاضر نباشد این دواء الحلتیت بخورانند

صفت آن مرصافی قسط برگ سداب اپودینه فلفل عاقرقرحا قردمانا هر واحد ده درم حلتیت برابر همه بار یک سائیده بعسل لعق گرفته بسرشند شربت ازان یک مثقال و یا نیم مثقال و یا این دوا دهند بگیرند مرصافی یکدرم قند دو درم مر اسود و با قدری شراب تر کرده بخورند و یا برگ سداب جوز و انجیر و نمک بخورانند و تکمید معده و اعضا آب بکیرد دران سداب و پودینه و تمام پخته باشند باید کرد و بدن او بمالند تا سرخ شود و بخور داب معمول بماکیان فربه و شبت و دارچینی و خولنجان و فلفل و زیره و روغن زیت غذا سازند و اگر حاجت بود این حقنه حاده بعمل آرند بگیرند سنای مکی هفت درم قنطوریون دقیق و نطرون و جاوشیر و سکبینج هر واحد سه درم همه را در دو رطل آب بجوشانند تا بیک آید صاف کرده بران روغن زیت و روغن زنبق هر واحد ده درم انداخته حقنه کنند و اگر ذبول و سقوط نفس و غشی و انحلال قوت یافته شود کار بزرگ باشد و کمتر ازان نجات یابد زیرا که این از سموم مضاد بدن انسان بجمله جوهر خود باشد علاجش اینست که بعد قی مبالغه و تنقیه تام معده تریاق کبیر و قرص افاعی و دواء المسک حار و مرد دهند و تقویت مزاج بماء اللحم مع شراب کنند و اگر چیزی ازین یافته نشود بگیرند گل مختوم و شیح ارمنی و غاریقون و بیخ سوسن و پودینه کوهی و جندبیدستر و تخم انجره و ناردین و عصاره فراسیون ازین ادویه مفرد و مرکب بقدر یک مثقال کوفته بیخته بشراب ریحانی بخورانند و فندق و انجیر و سداب دهند و یا آب خارخسک افشرده بنوشانند و یا انجدان یکدرم شیح ارمنی دو درم کوفته بعسل سرشته با آب سیب و شراب کهنه دهند و صندل و گلاب و کافور که دران اندک مشک حل کرده باشند بو یانند و بعود و عنبر بخور سازند و سینه و فم معده او را بمالند تا گرم شود و غذا البقیه معمول از گوشت ماکیان بزیت غسیل که بران شراب ریحانی و گلاب چکانیده باشند باید داد پس اگر صلاح نیابد و غشی و سقوط نبض طول کند و چشم غائر شود و عرق سرد آید طمع نجات او نباید داشت و بدانند که بعض سموم نکایت در عضوی از اعضا میکنند پس می باید که تفقد آن نمایند تا آن عضو از اذیت محفوظ ماند مثل آنکه اگر اضطراب در اسفل شکم حادث شود شیاف نرم بر دارند یا حقنه لینه بعمل آرند یا اسهال بدوای ملین کنند و اگر بمعده حادث شود و آب نیمگرم و مانند آن قی کنند و چون یرقان حادث گردد آنچه مخصوص بجگر باشد از ادویه و اشربه بخورانند و هرگاه خفقان و غشی پدید آید قصد تقویت قلب نمایند و اگر تشنج ظاهر شود بعلاج دماغ متوجه شوند و اگر در جائی از بدن لهیب و سرخی حادث گردد بطلاب و صندل و مانند آن آنرا سرد نمایند تا آنکه ظاهر شود تبش طبیکه آن موضع از اعضای رئیسه دور تر باشد و آنجا که از تناول ادویه گرم گرمی زیاده پدید آید مسکه و روغن باید داد و قی باید فرمود و اگر از شرب سم سردی در عضوی ظاهر شود آنرا گرم سازند و اگر غشی افتد بعلاج غشی مشغول شوند و تقویت اعضای رئیسه نمایند اطبا گفته اند که سم که لذع و حرقت پیدا کند حاد باشد در علاج او تکثیر از دهنیات و شیر و لزج نمایند و اگر حرارت و ظلمت و سدر و حکه و طیش و اختلاط آرد حار باشد دران مثل العبه و گل ارمنی و کافور زیاده نمایند و اگر ثبات و ثقل حادث کند بارد باشد دران دوای حار مثل دواء الحلتیت که دران حلتیت بقدر ربع همه ادویه باشد و مثل شراب و سیر موثر است بالجمله در علاج هر سم واجب است که اولا ابتدا بقی کنند بمطبوخ شبت و ترب و بورق و روغن کنجد و روغن گاو و شیر و عسل مجموع یا آنچه میسر آید تا آنکه تنقیه حاصل شود بعد ازان منعشات قلبیه و غیره و تریاقات دهند اگر چه از برکت آنها باشد و رب و روغنها دهند و زراوند مع تخم ترنج مجرب است بعده اگر قوت متحمل باشد فصد کنند و حار را الا بتریاقین اقتصار کنند و اگر قی دشوار باشد آنچه آنرا خارج کند مثل قثاء الحمار دهند بهر آنکه قی نافع ترین علاج است و بعد ازان اگر سموم در شیر یا روغن داده باشند آنرا این دوا مخصوص دانسته اند بگیرند زنجبیل زهره آهوی نر هر واحد دو درم زهره خروس یکنیم درم شراب کهنه و شیر دختران هر واحد دو اوقیه باهم آمیخته سه درم بخورند و اگر در شیرینی آمیخته باشند هر بار قی و فاذ زهر و تریاق الطین بکثرت باید و اگر با ترشی داده باشند در حفظ عصب جهد نمایند و شارب سم در ترشی اکثر از نسل جوبا معطل میشود واجب است اگر سموم از خارج بطریق غسولات بعمل آمده باشد هر نوع غذا بیت با طلیه با آنچه بهر آن مقرر است مثل آب برگ آلو و آب کاهو و لیمو و آرد جو با قلا و صندل و گلاب و آب مورد

و آب سداب و خون خروس سفیدی بیضهٔ کافور دانشاسته و عصفر و خطمی مجموع یا آنچه از آن میسر آید و در سمی که بطریق استنجا مستعمل بود حمول بگل علیق و بارتنگ مساوی مع نصف یکی ازین هر دو دادی مسدس آن کندر و میبا و روغن گل زیاده کنند و کذا خون جدی وقت ذبح کردن و برای سم مشموم استنشاق بروغن گل و بنفشه و مامیثا و حضض کنند و حکم سم مامیس قریب از غسولات است تا زیاده کنند غسل بشیر و روغن گل پس آب ماميس سفید بیضه و آنچه از اطلیه و عصارات برگ اشجار گذشت و روغن سوسن و سم اگر بروغن الیاده باشند مالش صبر حضض و زهره یا صندل و کلیا مع مربع یکی از اینها افزایند و اگر بطریق کحل مستعمل باشد اکتحال بمرو کندر ربع چهارم حصه یکی از اینها کافور هشتم حصه مشاک کنند و کذا امیعهٔ سیاله تا آب لبلاب یا آب برگ زیتون سود می میوبیا که شرب طبیخ کرفس و کذا بیخ انجدان و کذا اعنطیا تا یک مثقال و کذا دارچینی از دو درم تا پنج درم و کذا انیسون تا نیم مثقال و کذا بول انسان و کذا خون گوزن و کذا افراسیون و کذا تخم سداب بشراب و کذا پوست ترنج زرد باریک و کذا امرواز پید سوده سه درم با شیر ماده گاو تازه و یا بروغن گاو هر واحد نافع سموم مشروبه است اطبای هند گویند که شیر کسوندی که با برگ و بیخ و شاخ او سائیده گرفته باشند بقدر یک کاسه دادن بجهت اکثر سموم مشروبه سودمند است و همچنین عسل را سائیده نوشانیدن و ایضاً بیخ کسوندی پنج موتهه برابر با آب سائیده زهر خورده را بنوشانند و کذا مرچ سیاه یک ٹانک سوده بروغن ماده گاو یک توله آمیخته بخورانند و اگر کنول یک ماشه نیلا تهوتهه دو سرخ باهم سائیده با آب گرم نوشانند زهر را قی بیارد و اگر مغز بنبه دانه کوفته بشیر گاو جوش داده بنوشانند نافع اکثر انواع سم مشروبه است و خوردن کسیرو مفید سم حارست و همچنین بیخ چولائی اگر تازه باشد یک توله و اگر خشک باشد نیم توله با آب سائیده بروغن گاو خوردن برای جمیع انواع سم گرم نافع است و اگر کنائی خرد سائیده بخورند دافع زهر است

معالجات سموم معدنیه

انطاکی گوید که سمیات معدنیه در ضرر و نکایت شدید تر اند از نباتیه و حیوانیه مأکوله سم الفار که آنرا بفارسی مرگ موش گویند از خوردن آن کثرت قی و اسهال بسیار افتد و قولنج و خناق و خشکی دهان و گرانی و سیاهی زبان و سوزش سینه و خفقان پدید آید و چشمها سرخ و بدن گرم شود و قی الدم و اسهال کبدی هلاک سازد و اگر کسی زنده بماند دست و پا خدر گردد و آماس بدن و بثور یا جذام یا سل پیدا کند علاج اول قی کنانند بشیر گاو یک آثار و روغن زرد نیم پاو و یا بورق سه ماشه و مسکهٔ گاو یک توله بلیسانند و بالایش سکنجبین ساده و گلاب یا آب خبازی بکرات و مرات بنوشانند تا قی لفراغت آید بعد از آن سقمونیای مشوی ربع درم بماء العسل یا بجلاب خام بدهند و تا چهار پاس خواب کردن ندهند که دران خوف هلاکت است و ادویهٔ مزلقه بارده بسیار دهند و مسکه و نبات بسیار بلیسانند و در منع خشکی بشیر و روغن و مسکه مبالغه نمایند و جمیع مرطبات آنرا نفع دهد و اگر سحج عارض شود سفوف طین بروغن گل و شیر گاو و داغ کرده خورانند و اگر غشی و خفقان و دیگر امراض پدید آید بمعالجهٔ آنها پردازند و غذا شیر و برنج یا فیرنی یا شوربای بزغاله یا نان دهند و نزدیک اهل هند کات هندی بقدر دو سه توله در آب حل کرده نوشانیدن از زهر سم الفار است و فوراً فائده میکند و بتجربه رسیده و همچنین بعد قی سفوف پوست درخت گولر خورانیدن و آب بیخ کیله و کافور نوشانیدن نافع بود و گویند که اگر مغز تخم کنار دو ٹانک باریک ساخته با آب بخورانند سم الفار خورده را مفید است و هرچه در علاج سیماب مقتول و مصعد می آید بکار برند

سیماب مصعد و مقتول و شنگرف

خوردن اینها درد شکم و مغص شدید و اسهال خون و گرانی زبان و ثقل معده و حبس بول و ورم بدن آرد و گاهی احتراق خون و امراض آن حادث شود علاج طبیخ شبت و شراب و عسل و بورق قی کنند و یا بورق هفت ماشه در عسل سه توله بدهند و قی فرمایند بکرات و مرات و بالایش شراب کهنه نوشانیده باز قی کنانند و ماء العسل و بورهٔ بهر دو آمیخته حقنه سه چهار مرتبه کنند تا تنقیه خوب حاصل آید پس شیر گاو و شکم سیر دسم و لعابات بازده نوشانند و شوربای حریره دهند و آنچه در علاج مرداسنگ گفته آید نفع دهد و صاحب کامل و حاوی مینویسند که بعسل شبت و تخم ترب و بورق قی کنند و اگر ازین خارج نشود حقنه با آب چقندر و روغن کنجد و مری و خطمی کنند و هر گاه معده و امعا پاک گردد و سحج عارض شود سفوف الطین بروغن گل و شیر سنگ تاب یا آهن تاب دهند و گیلانی گوید که از علاج جید او نیست که بعد قی حقنه سه درم مر [illegible] بشراب حل کرده یا بماء العسل چند کرت بدهند و تقویت دل بادویه و اغذیه مناسبه کنند بعده حریره های حبوب و شحم لبنه استعمال کنند و از عادت اهل هند است که حیوان انسانی از خوردن سیماب مصعد ضرر یابد امر بخوردن پنجه و مرباهای آن میکنند و در تناول او افراط مینمایند و بدان صحت می یابند و مداومت بخوردن او هر روز چند مرتبه [illegible]

میکنند تا آنکه آثار صحت ظاهر شود و بعضی اطبای هند مینویسند که برای دفع مضرت سیماب و شنگرف جوز السرو یا کشنیز خشک در آب شیره برآورده چند روز بنوشانند و یا روغن بید انجیر پنج ماشه در شیر گاو یکنیم پاو حل کرده هفت روز بنوشانند و ایضاً برای دفع ضرر کشتجات مثل سیماب و شنگرف و مس و فولاد برگ نورسته جامن بقدر دو سه توله هر روز بطور بنگ سائیده نوشیده باشند که باستعمال این بسیار کسان صحت یافته اند و از معمولات است و دو نسخه معمولی در اخراج کشتجات بادرار بول و را دویه خام مسطور شد و ایضاً شخصیکه کشته سیماب خام خورده باشد باید که تا بست و یک روز برگ لیموی کاغذی مثل بنگ سائیده بنوشند تمام سیماب از بدن دفع شود و ایضاً اگر بدن ترقیده باشد و جا بجا سوراخ شده برگ کرنجوه بطور بنگ سائیده صاف کرده در هر روز یک پیاله بنوشند و نان نخود یا گندم کم نمک با روغن بسیار بخورد در چهل روز صحت شود و حکیم شریف خان در تالیف شریفی مینویسد که برای کسیکه سیماب نیم خام خورده باشد و در آبله و بثور و حالت جذامی پیدا شده باشد یک عدد درخت نیل مسلم از بیخ برآورده قطعه قطعه کرده در ظرف کلان در آب بسیار خوب بجوشانند بعده صاف نموده یک پیاله ازان آب ناشتا بخورد بعد از نیم گهڑی باز یک پیاله بخورد همین قسم تا شام خورده باشد و غذا دران روز هیچ نخورد همه سیماب از راه بول برآید و یک روز کفایت کند و اگر حاجت افتد روز دوم هم استعمال نماید و بول را در ظرف برنجی یا سفالی یا چینی بکنند تا سیماب بنظر در آید بعضی اعزه این ترکیب استعمال نموده اند و منافع آن مشاهده کرده اند

مرداسنگ و رصاص و سفیداب و جلبسین

از خوردن مرداسنگ و براده رصاص ورم بدن و نفخ سخت و نفخ پدید آید و نفس تنگی کند و گاه مختنق گردد و گاهی باآن اعراض ایلاوس ظاهر شود و رنگ بدن مثل رنگ اسرب شود و قولنج و حبس بول و خشکی دهان و ثقل زبان و معده و امعا ظهور نماید و گاه باشد که اسهال بافراط آید که منجر بسحج امعا گردد و خوردن سفیداب سپیدی زبان و استرخای اعضا و سرفه و فواق شدید و خشونت و خشکی حلق و زبان و درد فم معده و تمدد و اختلاط عقل آرد و گاهی بول سیاه یا دموی گردد و از خوردن جلبسین قولنج و اختناق و خشکی دهان عارض شود و علاج مفتحات مثل تخم شبت و ترب و پوست سیاه اصل السوس هر یک نه ماشه انجیر زرد ده عدد در یکنیم آثار آب شور بجوشانند که به نیمه آید جوز القی دو ماشه بورق سه ماشه سوده سرد ارو ساخته عسل سه توله اضافه نموده بدهند که قی بسیار افتد و جهت اسهال مغز فلوس در آب کاسنی مالیده صاف کرده روغن بادام یا گاو آمیخته بدهند و یا جوارش سفرجلی مسهل با شربت دینار دهند و یا حقنه حاد بعمل آرند بعده بهر تعدیل مزاج زنجبیل مربی خورانند و بحمام برند که عرق آید و ادویه معرقه دهند و غذا نخوداب مرغ تنها و یا شوربای مرغ با نان بدهند و بقول ابن الیاس قی بچیزی کنند که دران تفتیح باشد مثل تخم کرفس و شبت و انجیر و بورق و ماء العسل و اسهال بجوارش شهریاران نمایند و جوارش فلافلی خورانند و خردل و یا شراب با آب مطبوخ کرفس و انیسون بنوشانند و واجب است که مداومت باسفیداج مرتب از لحوم خرفان سازند و علامت صحت اسهال شکم و ادرار بول است و بالجمله محتاج بمفتحات مدره معرقه مسهله بود و در خوردن سفیداب قی بماء العسل و شبت و نمک کنند و یک دانگ سقمونیا بماء العسل خورانند و یا بگیرند تخم کرفس و انیسون و بادیان هر واحد سه درم و در آب جوشانیده بقدر رسد و قیه ازان بنوشند تا ادرار بول کند و یا حقنه قوی بکار برند و نگذارند که خواب کند و آنچه این را انفع کند آنست که کنجد بخورند و بخایند و بران شراب بنوشند و در خوردن جلبسین ماء العسل و لعابات از جه حریره ها لینه بنوشانند تا خشونت حلق زائل شود و احتیاج باسهال بود و بگیرند سقمونیای مشوی نیم دانگ و در جلاب شکر سفید ده درم بدهند و معاودت اسهال مراعات نمایند و اگر سحج حادث شود علاج آن نمایند و شیخ مینویسد و واجب است که مر سه درم در شراب حل کرده بنوشانند و یا سنبل رومی یا سرگین کبوتر صحرائی بشراب دهند که این علاج بلیغ النفع است و یا افسنتین و زوفا و یا تخم کرفس و یا فافل خاصه هر واحد بشراب خورانند و یا یکدرم مر با نیم درم فلفل بدهند تا عرق آید و یا شش قیراط سقمونیا در ماء العسل دهند و در سفیداب گاهی زرد آبیکه بدان قی کنند روغن اقحوان و روغن سوسن و روغن نرگس داخل میکنند در ادویه او صمغ آلو می افتد و در جلبسین خاکستر اطراف انگور بجا شا مفید گفته اند و کرمانی وغیره نوشته اند که در مرداسنگ بعد قی سه درم مر و دو درم سنبل بعسل یا شراب بچهار نوبت دادن مفید است و تخم کرفس و افسنتین و مر مساوی بقدر دو مثقال بآب کرفس یا بشراب یک اوقیه ادرار بول نماید و در سفیداب بشربت افسنتین ادرار بول نماید و خوردن مسکه و شراب نفع دارد و عصاره افسنتین یک مثقال بماء العسل چند بار دهند تا بول بیارد و در جلبسین اشیای لعابیه عصاره خطمی رطب ملوکیه دهند بعده ربع درم سقمونیا در جلاب بدهند و اگر اعراض ساکن نشود اعاده اسهال کنند و صاحب کامل گوید که علاج شرب سفیداب رصاص قی بماء العسل و شبت و انزرک نمک گرم است

و نیم مثقال شبرم یا یکدرم حب النیل بخورانند و آبیکه دران تخم کرفس و انیسون و بادیان و فنجنکشت رومی جوشانیده باشند بیاشامند تا ادرار بول نماید دیسقوریدس گوید که شرب طبیخ انجیر بماء العسل کسی را که سفیداب خورده باشد نفع کند و کذا آلوی بخارا و اصل السوس کوفته جوشانیده بدان قی کردن و کذا صمغ آلو بشراب خورده قی کردن و شرب خاکستر چوب انجیر و یا انگور برای شارب چسبین نافع است و در سنهدی مینویسد که در سفیداب خوردن اجوائن مسلم صبح و شام خیلی مفید یافتم

زرنیخ و نوره و زنجار و صابون

خوردن هرتال و آهک و صابون سحج و قروح امعاء و حرقت معده و درد شدید شکم و خشکی دهان و اسهال دموی و عسر البول و سرفه و سردی دست و پا و غشی آرد و از خوردن زنگار مغص شدید و سوزش حلق و شکم و جراحت معده و قی حادث گردد علاج بزر کتان و حریره و خیار زه و شهد قی کنند بعده آب برنج و آش جو و شیر و مسکه و روغن و لعابات خورند و شوربا های چرب تناول نمایند و کسیکه در حلق او غبار آهک بسیار رود العبة البان آنرا کفایت کند و بقول شیخ ابتدا کنند بدانچه تناول او در کسر حدت آنها واجب بود و مثل فالوده جات مرتب بشیر چرب و ماء الشعیر بروغن بادام و مانند آن بعد ازان آب گرم بجلاب یا بروغن نوشیده قی کنند و عصاره ملوکیه بعسل دهند و همواره شیر و لعابات و لزوجات و دسومات و شوربا های شحمی و خصوصاً بخاری بیاشامند و اگر سرفه حادث شود به ملینات مفرده معالجه نمایند و علاج نوره نیز قی و حقنه و تدسیم و تلیین است و علاجش قریب از علاج زرنیخ بود و گفته اند که بول خر و زهره آهو بقدر دو دانگ در آب گرم بنوشانند و صاحب کامل گوید که صاحب او روغن کنجد و آب گرم و یا روغن زرد و نمک نوشیده قی کند بعده شوربا های ماکیان فربه و روغن بادام و یا لعاب اسپغول بروغن تخم کدو بنوشند و ایضاً حقنه بماء الشعیر و روغن بنفشه که دران عناب و سپستان پخته باشند مع لعاب اسپغول و لعاب تخم کتان و سفیدی بیضه بعمل آرند

زاج و شب

خوردن اینها سرفه شدید که مؤدی به سل گردد پیدا کند علاج شیر تازه و مسکه با شکر دهند و شربت بنفشه و آش جو و روغن بادام خورانند و حریره چرب بشکر و روغن بادام دهند و زردی تخم مرغ نیم برشت و شوربا مرغ فربه و قلیه اسفاناخ غذا سازند و اشربه زوفائیه و مانند آن بنوشند

برادهٔ آهن و خبث الحدید

خوردن آنکه دهن و درد سر و خشکی دهن و درد شکم آرد علاج شیر تازه مع بعض مسهلات قویه بنوشانند تا اسهال آید و مسهل قوی منقول از حکیم عابد سرهندی اینست که بگیرند حب النیل غاریقون بسفایج تربد برگ سنا افتیمون زنجبیل بنفشه مساوی حب النیل را در روغن زرد بریان نمایند پس باشیا رادویه کوفته بیخته بروغن بادام چرب کرده از سه درم تا چهار درم بجلاب استعمال کنند و تکرار نمایند و همچنین ماء العسل که دران سقمونیا حل کرده باشند آنرا النفع دوا بعد ازان روغن و مسکه دهند و مدام روغن گل و سرکه و گلاب بر سر نهند و قدری سنگ مقناطیس غیر باریک کوفته بخورند و عقب آن مسهلات ملینه بنوشند و گاهی حاجت افتد که هر روز یک درم مقناطیس خورانند بعده شوربا های چرب و حریره مزلق بروغن گاو دهند تا اسهال کند و چون معلوم شود که آهن هنوز در معده باقی است بدین اشیای آورند الماس سم قاتل محرق معفن است علاج فی الفور بآب گرم و روغن قی کنانند بعد ازان شیر تازه بنوشانند

معالجات سموم نباتیه

بدانکه ردی ترین سموم نباتیه قاتل بجله جوهر خود بیش است و گویند که زهر ملاهل عصارهٔ برگ و ساق وست و از خوردن بیش ورم لب و زبان و جحوظ چشم والتهاب و خشکی و سقوط قوت و تواتر نفس و بدبوی دهن و غشی متواتر و دوار و صرع و ضعف ساقین از مشی عارض شود و هر که ازان خلاص یابد در دق یا سل افتد علاج لازم است که مبادرت به قی نمایند بطبیخ تخم شلجم و قی بهراست کنند و طلا و روغن گاو متواتر بنوشانند و قی کنانند و همچنین هر ساعت طبیخ پوست بلوط بشراب دهند بعده علاج اصلی او فاذ زهر و دواء المسک و جدوار و تریاق کبیر است و از بهترین اشیا برای آن خوردن مشک است بحکاک فاذ زهر و یا مقدار یکدرم دواء المسک با یک قیراط مشک و قومی گفته که بیخ کبر فاذ زهر بیش است و حیوانیکه آنرا بیش موش گویند خوردن او سریع النفع است و بقول مؤلف اقتباس آب چقندر و یا قطف و یا پالک سبز نیم آثار و شیر گاو

ویا بزیک آثار روغن گاو چهار ونیم تولہ نیم گرم نوشانیده بکرات قی فرمایند واز خارج بہ پر مرغ هم تحریک نمایند که قی خوب آید بعده زهر مهره یکماشه
سوده در خمیره صندل ترش یک تولہ آمیخته بلیسانند بعده شربت انار کوهی ترش وشربت لیمو هریک دو نیم تولہ در عرق زرشک وبیدمشک وصندل
ونیلوفر وکاسنی هریک چهار تولہ تخم ترنج سه ماشه خورانیده بنوشانند وبفاصلهٔ دو یا سه ساعت رگ هفت اندام زنند وخون بسیار گیرند که غشی افتد
پس گلاب وعرق بیدمشک وآب شیرین بر برف سرد کرده بر رو وسینه زنند ویا پارچه بصندل سفید که بگلاب وبیدمشک وعرق بهار نارنج سوده
آغشته بر سینه گذارند ولمحه لمحه آنرا بعرقهای مذکوره تر دارند تا بهوش آید وباز تکرار قی ودوای اول نمایند وتا هشت پاس غذا ندهند
وعوض آب گلاب وعرقهای مذکوره نوشانند واز پاس نهم آش جو با شربت نیلوفر دهند ویا خشکه بدوغ گاو ومربای کرونده وتمر هندی
وافشرهٔ فالسه وزرشک وخرمای هندی وراحت جان درین باب نفع عظیم دارد وتنقیهٔ بدن بمسهلات صفرا ومطفیات خون بکرات نمایند
بعده قرص کافور با دوغ گاو دهند وغذا بدستور دارند ولیکن روغن زرد ومسکه دران بسیار بود وجغرات گاومیش ودوغ ترش بسیار دهند
که در رفع سمیت این عظیم الاثر است وهمچنین ترشیها وخصوصاً اچار لیمو وغیره که در مقطر افتاده باشد وتریاق کبیر بسیار مفید است واگر بهم نرسد
عوض آن مثرودیطوس کنند وتریاق اربعه نیز نفع دارد وصاحب کامل گوید که بزودی قی کنند بروغن زرد یا زیت یا روغن کنجد وآب گرم
که دران تخم شلغم وشلجم جوش داده باشند بعده تریاق فاروق نیم مثقال باندک آب مطبوخ تخم شلغم ویا آب سداب دشتی که دران قدری
مثرودیطوس مالیده باشند بروغن گاو دهند وفادزهر خالص بآب سوده وپوست بیخ کبر باریک سوده بآب سداب دهند وکرمانی گوید
که چهار اوقیه طبیخ شاه بلوط بایکدرم دواء المسک ویا نیم دانگ مشک فقط سودمند است واز جملهٔ تریاقات عظیم الاثر پوست بیخ کبر وروغن گاو است

قرون السنبل

قسمی از بیش است وآنرا بهندی سینگیا نامند از خوردن او علامات سرسام وسیاهی زبان وبول الدم ظاهر شود **علاج** بعد علاج کلی سموم مشروبه
از قی وغیره وایضاً قی بماء الشعیر وروغن گل نیم گرم دمانند آن کافور یک ماشه با چند تولہ گلاب بخورانند بر برف سرد کرده وقرص کافور بدوغ گاو دهند
وآب سیب سه اوقیه ببرف ویا پست سیب ترش ویا پست جو بآب برف وجلاب ویا آب انارین ویا آب خیار ویا آب عنب الثعلب ویا آب
هندوانه سه اوقیه بشکر داده درم ویا ماء الشعیر بآب انار ویا جلاب بلعاب اسپغول ولعاب بهدانه بر برف سرد کرده ویا شیرهٔ تخم خرفه بروغن بادام
وروغن گل مبرد ببیخ ویا دوغ ترش ببرف ویا شیر تازه ویا شربت صندل بنوشانند وبر جگر ومعده ودل صندل وگلاب وکافور ضماد کنند
ویا قیروطی معمول از گلاب وآب خرفه وآب کاهو وآب حی العالم بروغن گل وموم سفید بر برف سرد کرده بخرقه کتان آلوده بر سینه ومعده وجگر نهند

فرفیون وکرمدانه

از خوردن فرفیون کرب شدید ولهیب وسوزش در شکم وفواق عارض شود وگاهی اسهال بافراط گردد وگاهی خون باسهال آید واز کرمدانه حکه وورم
عارض شود **علاج** بآب شبت وروغن بادام قی کنند بعده تبرید باشیای مبرده وتقویه نمایند وپست جو با برف بخورند ودر آب سرد نشینند وگلاب
بر برف سرد کرده بتجرع نمایند وروغن گاو ومسکه بسیار خورند وآب انار میخوش وآب سیب میخوش ودوغ بر برف سرد کرده بنوشند پس
معالجه بعلاج قرون السنبل نمایند وخوردن حریره بر برف سرد کرده سود دارد

الیان یتوعات

مثل شیر شبرم وشیر عشر وشیر انجیر ومانند آن وسقمونیا از خوردن اینها سوزش شدید واسهال مفرط وعسر البول عارض شود
علاج کسر حدت وقوت او بروغن گاو ومسکه وشیر ودوغ کنند بعده علاج بربوب قابضه چون رب بهی وریباس وقرص طباشیر
قابض وقرص کهربا ورب آس وپست سیب وبهی کنند واستحمام بآب شیرین معتدل در گرمی وسردی نمایند وشیر شبرم را ریختن آب بر بدن نفع

فائده وارد و عرض حادث ازان چون اسهال الدم و بول الدم ابدانچه در باب آنها معلوم شده علاج کنند

دفلی یعنی خرزهره

کثیرا دانسان و دواب و سائر حیوانات را قتل کند و قلیل او کرب شدید و لهیب عظیم و نفخ شکم آرد علاج مبادرت بقی نمایند پس بشیر بز غرغره متواتر کنند و لعاب اسپغول و بهدانه هر یک سه ماشه در عرق بید مشک و گلاب هر یک هفت توله و شربت نیلوفر چهار توله بنوشانند و مسهل صفرا تنقیه بدن کنند و مطفیات خون بسیار دهند و روغن گاو و مسکه هر قدر که خورده شود بسیار مفید است و لعاب بهدانه و لعاب اسپغول و لعاب کنوچه بروغن بادام سودمند بود و طبیخ خرما و حلبه بسیار نافع است و شوربا های مرغ و خصیه و فالوده جات معمول بروغن گاو و مسکه و روغن بادام خورانند و یا تخم فنجنکشت در آب جوش داده بنوشانند که این را تریاق او گفته اند و انجیر بعسل تنقع کنند و شکر و جلاب و همه شیرینیها آنرا نافع است و رب انگور نیکو است و حقنه لین مرطب آنرا نافع بود و غذا آش جو و مهلبه کدو و برنج بشیر و شکر خوب است

بلادر و کیمیاچ

از خوردن آن تقطیع در حلق و شکم و التهاب و حرقت شدید در دهن و معده و سوزش امعاء و بثور و آبله در لب و دهن و تپ حاد و سرسام حادث شود و گاهی ازان جنون و دوار سوداوی بسبب احتراق اخلاط عارض شود و بعضی از سبب موافقت نقصان نکند علاج مداوای خاص این قی کردن بروغن کنجد و آب نیم گرم است پس چیزهای سرد و تر مانند شیر و دوغ و آش جو دهند و روغن بنفشه و روغن بادام بکار برند و کنجد و نارجیل دریائی نیز مفید بود و گویند فادزهر آن مغز جوز است و شیر زنان بر سر مالیدن و لعاب نارجیل و بهدانه به نبات شیرین کرده نوشانیدن نافع است و لعوق شیخ روغن بادام و روغن کنجد و مسکه و روغن گاو و شیر تازه و دسومات از شوربا ها و مانند آن بنوشند تا سوزش ساکن شود و دوغ گاو بر برف سرد کرده و ماء الشعیر سرد کرده و آب فواکه سرد کرده خورند و در آب برف بنشینند و لعلاج سرسام معالجه نمایند و از اشیائیکه بدان علاج کنند مغز ملغوزه است و مجوسی گوید که مبادرت بقی کنند از مسکه و روغن گاو و روغن گل بعده شیر تازه و جغرات بشیره تخم خرفه و روغن بادام بنوشانند و ماء الشعیر با نمک و روغن بادام دهند و هرگاه سوزش در حلق یابند غرغره بروغن بادام یا روغن تخم کدو مع شیر و لعاب بهدانه فرمایند و ازان ماء الشعیر و روغن بادام چند روز قطع نکنند و غذا مزورات از کدو و بالک و قطف و مالش بروغن بادام بسیار سازند و مغز خیارین و بادرنگ دهند و مولف اقتباس می نویسد که اول فصد هفت اندام یا باسلیق کنند و خون بسیار گیرند و آب اسفاناخ نیم آثار و نمک طعام یکنیم توله آمیخته نوشانیده قی بکرات و مرات نمایند و از ماست گاو اغتسال فرمایند بعده در آب سرد نشانند تا گلو و شیره کاسنی و خیارین و مغز تخم تربز و بنفشه هر یک سه ماشه تخم کاهو هفت ماشه لعاب اسپغول و بهدانه هر یک سه ماشه در عرق مکوه و کاسنی و نیلوفر و بید ساده و گلاب هر یک پنج توله برآورده شربت نیلوفر و لیمو هر یک دو توله و اگر مقدور باشد اول طباشیر دو ماشه جواهر مهره یکماشه ورق طلا یک عدد بشربت سیب دو توله آمیخته بلیسانند و الا طباشیر زرشک صندل سفید سوده هر یک یکماشه در شربت لیمو دو توله اول خورانیده بنوشانند و اگر بجای شربت نیلوفر شربت انار این کنند بهتر باشد و ضماد از کشنیز و تخم خرفه و کاهو و گل ارمنی همه برابر صندل پنجم حصه جمله در گلاب سوده لکا برند چون خشک شود بماست گاو شسته تجدید ضماد نمایند در روزی سه چهار مرتبه و غذا برنج همراه جغرات و یا پالک و قطف سازند و گویند که روغن بنفشه و نیلوفر و کدو در بینی چکانند و آب انار میخوش امتصاص نمایند انتباه گاه باشد که از رسیدن عسل بلادر یا دود آن به بدن ورم و خارش و بثور عارض شود پس آنجا را بدوغ ترش بشویند و روغن نارجیل بمالند و مغز کردگان و مغز نارجیل و حب السمنه و کنجد سیاه باریک سائیده ضماد کنند و بعد چند ساعت بدوغ بشویند و بعد زمانی باز ضماد تازه کنند و اگر تمر هندی در آب تر کرده صاف نموده دران آب مغز نارجیل همچو صندل سائیده طلا نمایند سوزش و گرمی فی الفور زائل شود و صندل سفید و سرخ طلا کردن نیز سود دارد و ایضا آنبه بلدی و برنج ساٹھی و دو سه تا آب شبنمه سوده مالیدن و یا کنجد سیاه بشیر گاو سوده یا در مسکه آمیخته طلا کردن نافع است و قدری کنجد یا مغز حب السمنه خوردن نافع و همچنین از برگ تمر هندی شیره برآورده یا تخم تمر هندی سوده و یا حیرونجی و کنجد در شیر سوده خوردن و ضماد کنجد و اصل السوس با شیر گاو هم مفید است و کذا مرداسنگ سائیده ضماد کردن بکردن و آنجا که بدن ممتلی و آماس قوی بود باید که فصد کنند و مسهل صفرا دهند و فصد زرو دارا له ورم آن می نماید

عنصل رومی

از خوردن آن قروح امعاء و مغص در شکم و تقطیع و اسهال خون عارض شود علاج قی بآب شبت و روغن کنجد نمایند بعده شیر آهن تاب داده زرده بیضه

در سبر که جوش کرده و سفوف بزور و مثلیا ثاد هند و اشربه مبرده و آب فواکه بارده قابضه بنوشانند و شیره خرفه و لعاب بهدانه نفع دارد و صاحب کامل گوید که اگر سحج
عارض شود شیر و سفوف الطین دهند و اگر سحج نباشد سفیده بیضه و لعاب بهدانه که در ان صمغ عربی حل کرده باشد بدهند و روغن بادام یا روغن کنجد و شوربای چرب بنوشانند

حب السلاطین

یعنی جمال گوته از خوردن او اسهال بسیار و کرب عظیم و لهیب و حرقت شدید عارض شود علاج از شیر و روغن زرد قی کنند بعد از ان وقوع و اشیای بارده قابضه مثل شیره تخم خرفه
و لعاب اسپغول و صمغ عربی و کتیرا و نشاسته و فالوده بدهند و خوردن نارنگی و آب لیمو و انار ترش هم مفید است و بقول شیخ کسر حدت او بنوشیدن شیر و مسکه متواتر نمایند و منع اسهال
مشغول گردند و گاهی شربت منع اسهال او را تریاق کفایت باشد و گویند که رب سیب بی دادن و آب سرد و غسل کردن و بر سر ریختن و روغنها و مغزها خوردن سودمند است

کندش و خربق سفید و عرطنیثا و قثاء الحمار و غاریقون سیاه و تربد زرد و سیاه

کندش غثیان بسیار آرد و گاهی خنق نماید و همچنین خربق سفید و عرطنیثا و گاهی تحریک اسهال کنند و خفقان و درد شکم و حرقت بول آرند و همه مودی بغشی و سقوط قوت
و عرق سرد و تشنج گردند و خربق سفید و غاریقون سیاه در تاثیر بسیار مشابه اند علاج در جمیع اینها باید که ابتدا قی نمایند بنوشیدن آب نیم گرم بسیار با روغن کنجد و حقنه قویه مثل
شحم حنظل کنند بعده معالجه خنق او نمایند بدانچه در علاج فطر باید و چون تشنج عارض شود شیر و روغن گاو بسیار نوشند و مفاصل او بقیروطیات لینه نمایند و لزوم آبزن
معتدل کنند و بعلاج تشنج یابس علاج نمایند و در تربد زرد یا سیاه با دخال آب شبت در قی و کثرت شرب شیر و روغن زرد یا روغن بادام بر برف سرد کرده نیز امر فرموده اند

خربق سیاه

از خوردن او اسهال شدید بسیار و خنق و خفقان و حرقت زبان و آروغ بسیار و نفخ عارض شود و بعده تشنج و ارتعاش و هلاکت رو نماید علاج کسر حدت او بنوشیدن شیر
و روغن گاو کنند و مبادرت بقی نمایند و پنیر تازه و مسکه و روغن گاو و تلنه و شوربای چرب خورانند بعده علاج اسهال بر ادویه قابضه و اقراص حابسه کنند و چون اسهال
افراط نماید در آب سرد نشانند و اگر تشنج حادث شود علاج آن نمایند و شیخ میفرماید که بعد کسر حدت او فنطن شراب خورانند و یا بگیرند زیره و انیسون و جند بیدستر
و سنبل مساوی یک قریب درم با شراب بدهند و بر نفخ خرقه گرم کرده و کمادات مفتشه نهند بعده پنیر تازه با عسل و روغن و شوربا و شراب شیرین و شراب تمر هندی با عسل بسیار دهند

شقر اسپاصرف

بر بیمار اکثر از ان خناق و خفقان و اوجاع مفاصل و التهاب و صداع و حرقت معده و اختلاط عقل و گاه تشنج و اسهال دموی عارض شود و خصوصاً بعد ریاضت و تعب و خصوصاً اگر شکر غلیظ شیرین باشد
علاج تا ممکن باشد بقی تنقیه کنند که آن بهترین علاج است و فصد و مسهل استعمال نمایند اگر واجب بود و بعد از ان تبدیل مزاج با آب سرد یا آب ترش بر برف سرد کرده یا شربت غوره بر برف سرد کرده و آب فواکه
و قرص کافور نمایند و گاهی از کثرت شرب شراب بیهوشی و غشی و غثیان عارض میشود و درین صورت اشربه حامضه بارده و سکنجبین و لعاب اسپغول بدهند و موی سر از موضع تارک تراشیده آب سرد بسیار
بر ان موضع بریزند و خرقه بصندل و گلاب و کافور تر کرده سرد نموده بر سر گذارند و ضماده بارده مثل صندل و تخم کاهو ساکن نمایند و گلاب بروز تا بهوش آید پس شربت لیمو و شربت انار ترش
در گلاب و عرق بید مشک و عرق صندل حل کرده و بیخ سرد ساخته بدهند که مجرب است و دیگر اشربه ترش و افشره ترش نافع خوردن کباب سیاه از مجربات صاحب است
که نمک را در آب گرم حل کرده بر پشت ناخنهای دست و پا طلا کردن و در ناف نیز مالیدن فوراً بهوش می آرد تریاق آب حل کرده باید داد

تنباکو

هرگاه از کشیدن تنباکو و کرنیش یا خوردن تنباکو غشی و غثیان عارض شود شیر بنوشانند و روغن گاو در بینی چکانند و انقباض علاجات ادویه جائزه الحال بقلم می آید

افیون

خوردن او سبات و گرفتگی زبان و خدر دست و پا و سردی و تیرگی و غور چشم و تاریکی آن و ثقل بدن و خارش آن و زردی چهره و فواق و نفخ شکم و تنگی النفس بعده موی
بکرار خناق و عرق سرد و نفس گردد و اکثر این علامات وقتی عارض شود که مقدار افیون ندارد و اگر سبات مفرط که متصل بموت بود و واجب کند
کشنده است علاج شبت و نمک پس شیر و روغن گاو خوردن دهند

در آب گرم یا آب ادویهٔ مقیئه یا شیره روغن حل کرده نوشانیدن و چون یکدام کونپل بید انجیر را در آب سائیده بنوشانند ضرر سمیت افیون دور میکند زیرا که قی هم می آرد و همچنین نوشیدن بیخ بید انجیر سائیده بقدر یک پیالهٔ قهوه خوری آنکه گرم متّی و دافع ضرر آنست و کذا نوشیدن فادزهر فائده عظیم دهد پس شراب کهنه که در ان جند بیدستر و دارچینی انداخته باشند مفید بود و حلتیت و تریاق فاروق و مانند آن که در علاج کلی برای سم بارد گذشت مفید بود و نارجیل دریائی یکدانگ سوده با آب خالص دادن دو سه دفعه استعمال کردن تا که همه افیون برآید بسیار مجرب است و کذا بند کاغذ سفید با آب حل کرده نوشانیدن همه افیون با کاغذ در قی برمی آید و مکرر آزموده است و جدوار بقدر سه ماشه برای رفع سمیت افیون و جمیع سموم مفید است و چوب پیارنگا و جدوار و پیپیتا و نارجیل دریائی و زهر مهرهٔ خطائی و قدری فلفل سیاه در گلاب سائیده از نبات شیرین کرده نوشانیدن بغایت مفید است جهت اکثر سموم مجرب و اگر چوب حیات اضافه نمایند بهتر است و نوشانیدن آب زرد مصفر نیز مجرب نوشته اند و ابو هقی حلتیت بقدر دو ماشه در دو سه دفع خورانیدن برای دفع زهر افیون معمول است و آشامیدن جند بیدستر بمقدار یک ماشه افیون خورده باشد مجرب است و یکدانگ در محلی که مقدار آن معلوم نباشد بعسل و یا سکنجبین دادن معمول و آشامیدن مغز پنبه دانه سه درم سوده دافع ضرر افیون است و نوشیدن رُب سبز شیره کشیده از مجربات حکیم علی است و بقول اطبای هند از طبیخ فلوس هسی و برگ ارهرقی کنانند و برگ ارهر [illegible] بنوشانند و مغز تخم بید انجیر بخورانند و همچنین پیاز فائده میدهد و بالوقوع سر بحیثیت که وکسوندی جهت دفع سمیت افیون و اکثر سموم مشروب بی عدیل است و گویند تخیل که دوای معروف است سائیده لیسانیدن در ازالهٔ زهر افیون اگر چه با روغن کنجد خورده باشد مجرب است و زنجبیل و تخم ترب هر دو برابر کوفته بخیته با سرکه آمیخته خورانیدن کیفیت افیون فوراً زائل کند و گل ارنڈ از چهار ماشه تا شش ماشه با یکیا شته شائل کرده سائیده نوشیدن دافع سم افیون و دهتوره است و اگر برگ ناڑی که در تال الاپها بود در برسکال بهم رسد و آنرا الطیر رو بچته بخورند در آب سائیده بنوشانند تریاق افیون است و بقول اهل تجربه اگر آب برگ آن در حقهٔ افیون اندازند بعد سه روز از آن افیون هر قدر که خواهند بخورند مطلق اثر او باقی نماند اقوال حکما ابوعلی سینا می نویسد که درین قوانین مستغرقه مشترکه از قی کردن بروغن و آب نمک و بورق و سکنجبین استعمال کنند و آب و عسل بنوشانند بعد از ان حقنهٔ قوی بعمل آرند و از ادویه او سکنجبین فسنتین یا فسنتین و ایضاً افسنتین در شراب است و حلتیت تریاق او است و کذلک دارچینی خاصة و مع سرکه و سکبینج و سکنجبین نیز همچنین جند بیدستر خاصة و فلفل بشراب یا سکنجبین و صعتر و سداب و نمک و کذا روغن گل بسرکه گرم کرده یا بعسل و سیر و جوز جندم و گاهی شراب او را تریاق خاص او میخورانند و آن است که بگیرند حلتیت و اهل و جند بیدستر و فلفل سیاه دیعسل بسرشند شربتی از بندقه تا جوزه و بسیار باشد که بشرب یک مثقال حلتیت درست و بخیر رسم شراب ریحانی از ان خلاص یابند و شراب کهنه کثیر المقدار نوشانیدن آنرا عجیب است خصوصاً اگر رقیق ریحانی بود و متحمل آب بسیار باشد و با دارچینی باشد و مثل تریاق و سنجرنیا و مثرودیطوس بشراب چیز نیست و واجب است که دماغ او را بالعطسه آوردن از کندش و مانند آن حرکت دهند که درین علاج برای دفع سبات او نیکو است و لازم است که بوی او بر کنند و نگذارند که خواب کند و بدن او را بروغنهای گرم مثل روغن قسط و روغن سوسن بمالند و مانند جند بیدستر و مثل مشک بویند و باید که در آبزن گرم نشانند تا تشنج نشود و خارش اشتداد نمایند و شوربای چرب دامحاخ خاصة و شحوم بنوشانند صاحب کامل گوید که مبادرت بقی کنند با آب گرم که در ان شبت و ترب و نمک جوشانیده باشند مع عسل و این دو سه دفعه فی الفور بعمل آرند و حقنه که در ان قثاء الحمار و شبت و سکبینج و حیاد شیر و عسل و روغن بید انجیر و روغن یاسمین و تخم کرفس و بادیان و زیره و بورق و شحم حنظل داخل کرده باشند بکار برند و اندک عاقرقرحا بشراب کهنه یا اندک جند بیدستر بشراب بنوشانند و تریاق فاروق یا تریاق اربعه یا مثرودیطوس باندک آب سداب بدهند و اگر ازین معجون مثل بندقه دهند نفع کند و نسخهٔ او همان تریاق است که در تعول عبد جلی گذشت از اجزای تخ گور دیو را یک جزو و فرفیون ربع جزو بگیرند و بعسل کف گرفته بسرشند شربتی از ان از نیم مثقال تا یک مثقال بشراب صرف یا با آب تمام بلیغ تقویت غرابعض صنعت آن و نجر نیا درین باب نافع است و سیر و پیاز و عسل و جوز بخورند و شراب کهنه صرف بنوشند و بدن را در حمام خوب بمالند و بروغن یاسمین مع اندک جند بیدستر بمالند و در آبزن که در ان آب گرم مطبوخ سداب تمام و مرزنجوش و شیح و برنجاسف باشد بنشانند و سعوط یا بمیدی از ابن هبل و شیره نقل کرده که خوردن نمک سکنجبین و کذا بیخ ابرسا و کذا زانخواذ دو درم و آب خوب جوش داده یکدرم روغن بلسان در ان حل کرده و کذا طبیخ پودینه و فنجنج یا بشراب کهنه و کذا دارچینی بسرکه و کذا تخم سداب دشتی و فلفل بسرکه تنه شراب افیون را نفع کند و محتنا می گوید شراب که اندر ان دارچینی و عاقرقرحا و جند بیدستر سوده انداز ند بنوشانند و سر را بضمادات گرم کنند و حب بلسان و جدوار و دوا المسک و بندانظاکی مینوسید که سم افیون با چینی و سداب و عسل و روغن گل و شراب کهنه بروغن گاو و قی کردن با شبت و شوربا مفید است بهاء الدین گوید که عنزان و مشک اندر انشربه و اشربه دهند و تریاق الطین و بید و اردر جاو اسب مفید آید و جوز السرو و انجیر و خردل همه موافق بود و آنرا

که بیهوشی بسیار باشد عطسه آوردن و بدن مالیدن و ادویه معرقه دادن و تیزاب فاروقی بر سر و پیشانی و کفهای دست و پا مالیدن نافع بود مؤلف اقتباس گوید که چون طبیب اول مریض بر سد مطبوخ تخم شبت و تخم ترب و تخم شلجم و نمک هر یک سه توله نوشانید و قی کنانند و یا بشیرهٔ برگ عرعر یک پیاله و جلنجبین سه توله بشه باشد و یا بشیر گاو و بوره و یا بجوز القی که فی الفور نفع میدهد و چون دیر رسنده باشد و بیهوشی زیاده بود و غثیه حادث شده علوی خان که در سبات مذکور شده بکار برند و چون بهوش آید قی فرمایند بطبیخ مذکور و یا بشیرهٔ مغز پنبه دانه و خفیف از معالجه بیشتر غسل بعمل آرند و تریاق اربعه بسی مفید است و همچنین عنبر خوردن و لوبیدان و غذا شوربای مرغ چرب با روغن گاو و پخته با برنج خورانند

جوز ماثل

که بفارسی تاتوره و بهندی دهتوره گویند از خوردن آن دوار و سدر و سرخی چشم و سکر و سبات و عرق سرد و صغر نبض و نفس و جنون و هذیان و خنده و خیالات باطله عارض شود و شارب او حرکات مجنونانه کند و چون خواهد که راه رود بیفتد و موش و مور در نظر بسیار آید و اراده گرفتن آن کند و در اصل از ان هیچ نباشد و گاهی دست بجامه و فرش و دیوار برد و خس و خاشاک بچیند و چون غالب شود زوال عقل گردد و مثقالی از و کشنده بود علاج مثل علاج افیون کنند و آنچه در علاج بیروج بیاید بکار برند و مسکه و روغن زرد و دهن بچکانید و شوربای چرب نوشانیدن فائدهٔ کلی دارد و ایضاً مغز پنبه دانه دوام در آب سائیده بنوشند و از مجربات مصنف دار الشکوه است که اگر تخم دهتوره و یا برگ یا بیخ یا گل او خورده باشد مطابق هر واحد از ان از تخم پنبه یا برگ یا بیخ یا گل آن با آب سائیده بقدر یک کاسهٔ آبخوری بدهند که درخت پنبه فادزهر درخت دهتوره است و اگر بادنجان ریزه ریزه کنند و با آب سائیده بخورانند دهتوره خورده و از آن بیهوش افاقت آرد و اگر بادنجان بهم نرسد برگ یا بیخ آن با آب جملانیده کرده دهند و یا نمک طعام با آب حل کرده بدهند شیخ الرئیس میفرماید که اعظم علاج این قی کردن است با آب و روغن است و روغن گاو و تریاق است و با آن شراب بسیار الفلفل و عاقرقرحا و حب الغار و دار چینی و جند بیدستر بنوشانند و نفع کند آنرا انهادن دست و پا در آب گرم و تسخین بدن بخرقهٔ سخنه و مالش او بروغن بان و روغن قسط و تا ممکن باشد حرکت کنند و ریاضت نمایند و بعد از ان با غذیهٔ چرب و شراب شیرین غذا سازند

بیروج

بیخ لفاح است اعراض او مثل اعراض جوز ماثل و حالتی مثل سرسام بلغمی بود و گرانی و گرمی گوش و حکه و سبات شدید لازم او است علاج بقول شیخ علاجش قریب از علاج جوز ماثل و افیون است و لازم است که افسنتین در شراب بنوشانند و ایضاً فلفل و جند بیدستر و سداب و خردل و سرکه ایشان و جمیع مخدرین انافع است و ایضاً باشمال این ادویه عطسه آرند و زفت و دخان فتیلهٔ خاموش کرده بویانند و واجب است که سر ایشان بسرکه و روغن گل نهند و نگذارند که خواب کنند بلکه بیدار کنند بموی و تعطیس و غمز بیخ ناخن انگشت بیدار دارند صاحب کامل مینویسد که ازقی با آب گرم و عسل و شبت و نمک و ترب علاج کنند و حقنهٔ حاد بعمل آرند و قدری سرکهٔ کهنه که اندران صعتر و انجدان و لوبیه کوهی جوشانیده باشند بنوشانند پس هرگاه سرخی چهره و چشم ساکن شود و تدبیری که در علاج افیون خورده مذکور شد باید کرد و مجوسی گوید که علاج شارب او لبنی از آب گرم و عسل و مصطگی و صعتر و نمک و شیر باید کرد و سرکهٔ کهنه که دران صعتر و افسنتین جوشانیده باشند بنوشند و خوردن حب کاکنج بقول سویدی نافع

بنج

که بهندی اجواین خراسانی گویند خوردن او استرخای اعضاء و ورم زبان و کف دهان و سرخی چشم و دوار و سدر و تیرگی بصر و تنگی نفس و گرمی و حکه بدن و لثه و سکر و اختلاط عقل آرد و گاهی صرع کند و گاهی آواز مختلف ده مثل آواز خر و اسپ و استر و راعی بز یا زاغ علاج مثل افیون علاج کنند و ایضاً قی با آب گرم و روغن زرد و عسل کنند و شیر تازه دهند و یا آبیکه دران انجیر خشک جوشانیده باشند مع پیه ماکیان و روغن بنفشه دهند و اندک سقمونیا با تخم انجره سوده بدهند و بسا مر تدبیر عام سموم باید پرداخت و شوربای ماکیان و گوشت برهٔ فربه بنوشانند و بقول شیخ بزودی آب بعسل دهند و شیر گاو و شیر بز و شیر میش بعسل و بعد ان عسل بنوشانند و روغن زرد و مغز چلغوزه مطبوخ بزیت و گل صعتر و ایضاً طبیخ انجیر و ایضاً شراب شیرین بسیار و ایضاً پیاز بریان دهند و تخم ترب و خردل و حرف و تخم انجره و هر چیز حریف مقطع بخورانند و پیاز و سیر و ترب و تخم اینها بهنهاد باید که هر واحد از اینها بشراب بخورانند و مثل شیر و دلطوس و تریاق کبیر و سجزنیا و امثال آن و تریاق افیون چیزی نیست علاج او قی کردن است و بقول انطاکی قی کردن بطبیخ بابونه و نوشیدن شیر بخصوص بزر البنج است و سویدی گوید که طبیخ ایرسا با انجیر و کذا روغن سوسن و کذا سرکه نوشیدن نافع بنج است و بعضی متاخرین مینویسند که علاج بزر البنج خفیف از علاج بلادر باید کرد و بعد قی شیر و روغن با دام و مسکه و دوغ سرد دهند

والیضاً بورق و عسل تریاق اوست و سرگین ماکیان آنرا عظیم النفع است چون سکنجبین بخورند و ایضاً بورق و نمک هندی و آب پودینه و سکنجبین و بورق و معاجین گرم مثل
فلافلی و کمونی و شراب کهنه قوی و زراوند و بیخ جاوشیر و دردی شراب و خردل و حرف و ایضاً افسنتین و صعتر کوهی و طبیخ اینها یا طبیخ انجیر و واجب است که تکمید زیر شراسیف و انثیین
صاحب کامل گوید که مبادرت بقی از آب گرم مطبوخ ترب و شبت و نمک مخلوط بعسل یا سکنجبین عسلی کنند بعد ازان فضله ماکیان سوده یک دو درم با اندک سرکه و عسل بدهند
و شراب صرف نوشانند و یا بگیرند خاکستر شجر کرم یا خاکستر درخت انجیر با اندک سرکه و نمک با آب گرم و یا اندک سنجرنیا بشراب یا اندک تریاق اربعه با آب سداب بدهند
و یا قدری راوند و افسنتین بشراب عسل بدهند و یا قلیلی از جاوشیر بشراب دهند و ترب بسیار بخورانند و معده و نواحی آنرا بآب مطبوخ بابونه و صعتر و برنجاسف تکمید کنند
والیضاً گاهی درین حقنه بابکه اندران افسنتین و برنجاسف و سداب جوشانیده باشند بعسل و تریاق و روغن سنبل یا بعض روغنهای گرم با اندک جاوشیر و سکبینج استعمال کنند
سویدی گوید که شرب طبیخ افسنتین رومی بسرکه تند و کذا نمک اندرانی بسرکه و عسل و کذا سرگین کبوتر و کذا عسل بروغن گل و کذا بادرنجبویه مخلوط بنطرون و کذا روغن ایرسا
و کذا سرکه تند گرم کرده تنها و با نمک و کذا خاکستر چوب کشمش و کذا روغن بابونه از نیم درم تا یک درم و کذا انیسون یا نیم درم بزر احد دافع ضرر قطر قتال است

معالجات سموم مشهوره حیوانیه

ازین جمله فراریح است که بفارسی تلی و کوچک هندی تیلن گویند و آن جانوری حریف مصفی محرق قتال است از خوردن آن مغص و تقطیع و درد شدید از زیر ناف و مثانه و نیز در سر و پهلوها
و کلیتین و شراسیف و ریش مثانه و حرقت بول و احتباس او و ورم قضیب و عانه و نواحی او مع التهاب شدید عارض شود و بر بول کردن قادر نباشد و اگر بول کند خون صرف
یا پاره های گوشت با درد شدید بیرون آید و گاهی با این حالات اسهال مجی و غثیان و اختلاط عقل و افتادن وقت برخاستن و غشی و تب حاد افتد پس هلاک کنند
علاج آب نیمگرم و روغن کنجد بکرات قی کنانند پس بلا فاصله فصد باسلیق کنند و شیرهٔ بزور بارده و لعابات بارده نوشانند و تنقیهٔ بدن بمسهل صفرا
نمایند و روغن گل و سفیدی بیضهٔ مرغ در احلیل بزراقه رسانند و یا العبهٔ بارده و شیر بز ضماد آرد جو و عدس و صندل سفید بر بالای هفت ماشه سوده روغن گل آمیخته بر قضیب
و خصیتین و عانه نمایند و بالیدن روغن بنفشه و سفرجل بسیار مفید است و هرگاه بعد خوردن آن کرب و ورم حلق و غشی عارض شود مجمد یاکشند و آب سرد بر رو و سینه زنند
و اگر فصد نکرده باشند رگ هفت اندام زنند و جدوار بالیده در گلاب سوده دهند و اندکی در احلیل چکانند و دوغ ترش و برنج غذا دهند و از ماست ترش غسل سازند
و محجمه بدان مغفصه کنانند شیخ میفرماید واجب است که قی و حقنه نمایند و آنچه میدانند لازم است که دوای قی و حقنه نطرون و طبیخ انجیر نیز داخل کنند و قی متواتر
و پی در پی کنانند و اگر مناسب دانند فصد باسلیق برای حفظ مثانه کشایند بعده شیر متواتر و لعاب اسبغول و شیرهٔ خرفه و مسکه بسیار نوشانند بعد ازان حقنه بماء الشعیر
و خطمی و سفیدی بیضه و لعاب بزرکتان یا بماء الشعیر و آب برنج یا طبیخ حلبه یا طبیخ خندروس کنند و شوربای چرب و روغن بادام و بیضه مرغ غالبی و زردی بیضه نیمبرشت
و روغن گاو و عسل و جلاب و روغن بادام و دوغ گاو آنرا نیکو است و با عسل و مغز چلغوزه و بزرگ و کوچک هیمنج یا بیهٔ مرغابی و شراب عسل مطبوخ بزور بارده مثل
تخم خربزه و خیار و طبیخ انجیر بشربت بنفشه آنرا نافع است گویند که نوشیدن روغن سفرجل تریاق آنست و کذا روغن سوسن و کذا گل جاموس و اسهال بشربت ادرار بول
ایشان را نافع بود و لازم است که در احلیل روغن گل چکانند بزراقه بلکه با انبوبه ملایم تر و آبزن نیمگرم استعمال کنند **مجوسی** گوید که مبادرت بقی از آب گرم و روغن زرد
و روغن کنجد و طبیخ انجیر کنند و بعد تنقیه بقی شیر که دران اسبغول آمیخته باشند بنوشانند و لعاب اسبغول و شیرهٔ تخم خرفه بجلاب که روغن بادام یا کدو بران چکانیده باشند بدهند
و مسکه بخورانند و شوربای بره فربه نوشانند و انجیر با مغز بادام خورانند و با مغز خیار و بادرنگ دهند و بماء الشعیر که اندران عناب و سپستان و بنفشه پخته باشند بروغن گل
و روغن بنفشه حقنه کنند و در احلیل سفیدی بیضه و شیاف ابیض و روغن گل و شیر دختر چکانند و هرگاه که سوزش در مثانه بهم رسد باید که لعاب و روغن بادام
و روغن گل بجلاب و شیر تازه بروغن بادام بنوشانند **جرجانی** گوید هر ورم که ازان پیدا شود آرد جو بماء العسل سرشته ضماد کنند و اگر در حمام روند و بعد حمام حریرهٔ چرب
خورند و عقب آن قی کنند تا باقی قوت سمیت ساکن شود صواب بود و طعام شوربای مرغ فربه و بزغاله باشد **ابن الیاس** گوید که بعد قی کردن بسیار لعاب بهدانه
بمسکه بسیار بنوشانند و یا بگیرند لعاب تخم کتان بماء الشعیر آمیخته بنوشند و هر صبح شربت بنفشه ده درم بیاشامند **گیلانی** از یونس نقل کرده که شربت قیمولیا بقدر
نیم اوقیه بشربت عسل آنرا نافع است و بگیرند مغز چلغوزه و مغز تخم خیار و کوفته بقدر پنج درم بخورند و شیرهٔ این هر دو نیز فائده کند و غذا بچیزی

نمایند که آنرا خاصیت نفع اندرین باب بود و مثل طعامی که دران پیه مرغابی پخته باشند یا از گوشت حملان یا غنم ساخته باشند و شراب بسیار حلو و قشار کنند بقدر نیم اوقیه خورند و باید که بعد طعام حقنه کنند با شیافیکه در قول شیخ گذشت و در بعض اوقات بآب گرم و بول و نطرون و عسل اسهال حقنه کنند بعده حمام و آب شیرین استعمال نمایند ایضاً باید که روغنها مثل روغن سوسن و روغن گل بنوشانند

وزغه و حربا

گوشت وزغه که بفارسی چلپاسه و بهندی چهپکلی گویند قاتل است از خوردن آن قی و وجع الفؤاد شدید عارض شود و حربا یعنی آفتاب پرست که بهندی گرگٹ گویند نیز قتال و قریب آنست و بیضهٔ آن نیز سم بود علاج بآب گرم مطبوخ شبت و روغن کنجد قی آورند و باقی علاج او بعلاج کلی و مثل علاج ذراریح کنند و ایضاً از علاج مختص بحربا بعد معالجه مشترک آنست که بگیرند کنجد و خرنوب نبطی و شکر مساوی و بروغن گاو بخورند و باید که شیر بنوشند و بروغن مالش کنند و استحمام نمایند و علاج بیضهٔ حربا آنست که بنجال بازور طلا حل کرده بنوشانند و قی کنانند و بر بدن روغن زرد بمالند و تکمید بسر بنمک نمایند و انجیر و کسکه و خطمیا ناخورانند

سام ابرص اوامثر را وابن حیوانی است شبیه بعظایه و عربعض ترا سام ابرص باریک گردن از خوردن آن اوجاع شدید در معده و ورم در شکم مثل استسقا و کراز و احتباس بول و ورم زبان و اسهال و زوال عقل عارض شود علاج بعلاج کلی پردازند و ایضاً قی کنند بجوز القی سه ماشه که در عسل دو توله نمک طعام کنیم باشند آمیخته بلیسانند و حقنه حاده بعمل آرند بعده تریاق و مثرودیطوس خورانند و حب صنوبر و برگ آن سه چهار ماشه با روغن زیت لیسانیدن عظیم الاثر است و غذا جغرات گاو همراه برنج خورانند و گویند که علاج خاص او آنست که راتیانج و عاقر البطم بهر واحد یا بهرد و با میعه و خطمیا با عسل بخورانند و خوردن بیضهٔ سنگ پشت صحرائی و سلوق و ضفدع مطبوخ با پودینه نافع و گویند علاج افیون علاج اوست و طلیوس گوید علاج او علاج ذراریح است و گویند طبیخ کمافیطوس و حب الصنوبر صغار و برگ سرو و برگ انجره با روغن زیت و سه درم نافع است

ضفادع

یعنی غوکان سبز بری و سرخ بحری از خوردن آنها ترهل در بدن و تیرگی رنگ مثل بزردی و سوزش حلق و دهن و عسر نفس و تاریکی چشم و دوار و بدبوی دهن عارض گردد و گاه منی بغیر اراده خارج شود و گاهی تشنج و تمدد و اسهال خون و غثیان و قی و اختلاط عقل و غشی حادث گردد و کسی که ازان خلاص یابد دندان او بیفتند و موی او بریزد و نوعی ازان غوک زرد است از خوردن او اشتهای طعام ساقط شود و دهان بدبو و ترش آید و رنگ فاسد گردد و شکم و ساق ورم کند و غثیان و قی و درد فؤاد حادث شود علاج بآب گرم و زیت و نمک و یا بشراب بسیار قی کنند و بعد قی و مسهل صفرا کثرت ریاضت نمایند و در حمام و آبزن گرم عرق آورند و روغن گرم بمالند و دواء الکرکم و دواء اللک و هر چه استفراغ مفید بود بخورند و شراب بسیار با سعد و رمی نی آنرا نافع بود و همچنین سعد و قصب الذریره بقدر دو مثقال در شراب مفید و صاحب کامل میگوید که مبادرت بقی و تنقیهٔ معده بآب گرم و عسل و نمک کنند و سیمه بعضا الا سیما نواحی شکم را بمالند و در حمام مکث طویل نمایند و بعد خروج از حمام سکنجبین بنوشند و بشوربای گوشت حمل فربه شبت و خولنجان و دارچینی غذا سازند و دواء المسک خوردانیدن نافع است آنرا اسماک بارده ماهی سردشده و خصوصاً که بسبب در مکان نمناک گذاشته باشند از خوردن آن اعراض خوردن فطر عارض شود و کرب و هیضه آرد و باشد که بکشد و گاهی ضربان و بعد یکدو روز ظاهر شود علاج بآب ترب و پودینه و سکنجبین قی کنند پس شراب صرف خورند و بعد از قی معاجین گرم مانند کمونی و دواء الورد و گل مختوم سخت نیک باشد و زراوند دحرج مفید بود و میبه و شراب با عصاره بهی و سفرجل و سایر علاج که در فطر گذشت بعمل آرند و بقول مجوسی مبادرت بقی از عسل و نمک و آب گرم کنند و اندک شراب صرف با فلفل و یا با فلفل ازراوند بنوشانند و یا تجرعیا و یا دواء المسک بقدر حبه با آب مطبوخ زیره یا پودینه کرمانی بدهند

شوای مغموم

یعنی کباب و گوشتهای پخته که در حین گرمی مفرط آن بپوشند و بخارات آن دفع نشده و سرد گردد و سم شود از خوردن آن علامات هیضه از کرب و اسهال و غشی و دوار عارض شود و گاهی عقل بکلی زایل و مفقود گردد و گاهی سبات افتد و گاهی قتل نماید علاج بآب نیمگرم و نمک و سکنجبین قی آورند بعد ازان سکنجبین سفرجلی و مقویات معده و دواء المسک بخورند و بقول شیخ بعد قی میبه و میسوسن و شراب ریحانی و آب بهی و سیب بنوشند و گل مختوم آنرا بعد قی نیکو است و علاج بهیضه بعلاج هیضه نمایند و مجوسی گوید که بعد تنقیه معده بقی تدارک میبهٔ ممسک یا شربت سیب خوشبو دهند و در حمام داخل کنند و آب گرم بر شکم متواتر بریزند و ابن الیاس گوید که بآب گرم و روغن کنجد و عسل و یا بآب مطبوخ شبت و بورق یا نمک قی کنانند و از خواب و حمام منع کنند و ادویهٔ مذکوره در قول شیخ بدهند

ضرر اروکاسب المیاه

خوردن سبزهٔ آبی بقدر ده یک از سفت درقاتل باشد علاج قی و روغن گاو و بادام چینی و جنطیانای رومی هر واحد یک مثقال پنیر مایهٔ خرگوش نیم مثقال بخورند و بروغن خوشبو بمالند و تلطیف تدبیر نمایند

ارنب بحری

سم قاتل است از خوردن او در معده و نواحی معده و قی مفرط و بول الدم و ضیق النفس و سرخ چشم و سرفهٔ خشک و نفث الدم و یرقان و کرب و درد گرده عارض شود و بعد از بنفسجی رنگ آید
و از خوردن طعام و دیدن ماهی کراهت کند و عرق بدبو آید و کمتر ازین نجات یابد و اگر یابد بدیر سل افتد و موی و دندان ساقط شود علاج شیر خر و شیر زنان و آب برگ خطمی و خبازی
و آب خیار و سرطان نهری پخته بدهند و اگر خارشت بریان کرده خورند مفید بود و ایضاً قرص طباشیر کافوری سائیده در شربت لیمو یک توله لیسیده شربت خشخاش شربت عناب
هر یک و توله و عرق بکوه و عرق شاهتره هر یک شش توله حل کرده بنوشند و غذا کله پاچهٔ بزغاله همه خورند بعد از تسکین عوارض خربق سیاه و غاریقون کتیرا و ایسون
برابر سائیده بقدر یک درم با قند آب بخورند و بقول شیخ از ادویهٔ قویه او ویهٔ نهری تازه و خون هر غابی گرم تازه بنیز و بول انسان با نخودچیغ بخورند بزم مسیبه یا سیسون با شراب
یا قطران بشراب و لاک بشراب یا درطالا و خربق اندک بشراب است و علامت صحت او نیست که از دیدن ماهی کراهت نکند بلکه بخورد و هر گاه در سل افتد علاج سل کنند
و گیلانی از طبری نقل کرده که مبادرت بقی نمایند و دیگر تدابیر بعض آن نیز بگوید در علاج ضفادع در فصل ضفادع کامل مذکور شده و شیر خر تا سه صبح شیر تازه بنوشند و آبیاید در آن بیخ خبازی
و برگ آن جوشانیده باشد بنوشند و خربق سیاه و سقمونیا بقدر یک نیم درم بشراب عسل بخورند و تنقیهٔ معده دو قی و اسهال بعد سکون بحسب آنچه لازم کنند و فصد کشایند اگر احتیاج آن باشد

شعر اسد

اگر کسی را موی شیر خورانند وقت نشستن شکم درد کند و اگر بر برگ بید انجیر بول کند برگ پاره پاره شود علاج جگر خام حلوان را پاره کرده بخورانند و بعد یکساعت
کتکی دو درم سائیده با یک کاسه آب نیم گرم بخورانند تا قی کند و اگر زود قی نیاید بشاخ بید انجیر در حلق انداخته قی آورند که موی با جگر حلوان بیرون آید و اگر برگ کسوندی کوفته
شیرهٔ او بقدر یک جام تا سه روز بنوشند موی آب گردد و همچنین تخم کسوندی یا گل او سائیده چند غلوله ساخته فرو برند بعده قی نمایند اگر موی با غلوله برآید صحت شود
و کذا بیخ کسوندی با برنج ساختنی سائیده بنوشند که موی شیر اثر نکند و اگر ماهی چهینگه سه چهار عدد فرو برند موی هر جا که باشد در معده یا در امعا با چهینگه چسپیده در براز بیرون آید
و گویند که تخم سرس را با آب سائیده بخورانند موی شیر دفع شود و اسهال بیرون آید و تخم سرس تا چهار یک توله سائیده بدهند و اگر خصیهٔ خرگوش خام فرو برند موی شیر
بدین خلیده بیرون آید تا حصول صحت کلی یک خصیه فرو برده باشند لیکن قیاس گاه باشد که شیر در معده فاسد شود و ترش و عفن گردد و از آن دوار و غشی و قراقر و بیخ
در فم معده پیدا شود و گاهی از آن هیضهٔ قتاله عارض گردد علاج آب نیم گرم و شهد و روغن کنجد نمک قی کنند پس جوارش مصطکی و جوارش عود یا شراب صرف خورند و بقول شیخ
بعد قی بمار العسل شراب صرف بفلافلی دهند و تکمید معده بروغن ناردین کنند و گویند که روغن بادام و مصطکی بر معده مالیدن و گلقند و گلاب خوردن نفع دارد

دم جامد

گاه باشد که خون صرف در معده یا سینه یا روده یا مثانه بسته شود و سم گردد و از آن اعراض ردیه عارض شود پس اگر در سینه بسته شود رنگ متغیر گردد و نبض صغیر و ضعیف و نودی
متواتر شود و در بعض سرخی گردد و غشی انجامد و اگر در معده جمود پذیرد بدان سرد شود و اختناق و صغر نبض و غشی متواتر عارض گردد و اگر در مثانه جامد گردد اعراض قریب این عارض
شود و همچنین در امعا علاج خاکستر چوب انجیر و مغز خرگوش با لقدر یک درم پنیر مایهٔ خرگوش در شراب حل کرده بدهند پس اگر جمود در سینه و معده بود قی فرمایند و اگر در روده بود حقنه نمایند
و اگر در مثانه بود ادویهٔ مخصوص سنگ مثانه بکار برند و شیخ میفرماید که ادویهٔ عامه برای این اقوال سفید است خاصه و سرخ نیز و مقل و حاشا و انافح و ثلث ابولوسانت و خصوصاً
انفحهٔ ارنب و شیر انجیر و سرکه تیز و حلتیت و آب خاکستر چوب انجیر مکرر و آنچه گفته اند و آن عجیب است شیر را است گویند که این خون جامد در جمله جوف را گداز دو یا بگیرند انجدان
و کبریت مساوی و در سرکه بنوشانند و این دوای عجیب است و جمود دم در معده و مثانه در مقام آنها نیز مذکور شده در آنجا ملاحظه نمایند و گوئیم که لازم است قی کردن
اگر ممکن باشد بعسل یا آب کرفس و این اتریاق طین مختوم نفع کند و اگر شیرهٔ قرطم در آب گرم برآورده بدهند بسیار نافع بود و در این دو النسخه آن گل مختوم
هشت درم پنیر مایهٔ خرگوش سی و شش درم پنیر مایهٔ غزال سی و دو درم جنطیانا زراوند مدحرج تخم سداب دشتی مر مکی حلتیت هر یک چهار درم بعسل بسرشند شربتی

ازان بقدر جوزه در آب گرم یا در سکنجبین و یا در خاکستر چوب انجیر دو درم مع مغز استخوان خرگوش یک مثقال و من گمان میکنم که بجای آن پنیر مایهٔ خرگوش باشد بهر و در او [illegible] که گداخته بنوشند و ایضاً نمک اندرانی مع پنیر مایهٔ بزغاله و یا یک مثقال سرگین سگ که خونی که در مثانه منعقد گردد آنرا مخصوص اینست که آب برگ زرین درخت بدهند که آنرا درین باب خاصیت عجیب است و مداومت شرب سکنجبین و تریاق و مثرودیطوس و [illegible] رات قویه کنند و برگ برنجاسف و حلتیت و آب کرفس و تخم ترب این همه در سکنجبین و نیز در سرکه حل کرده دهند بهر آنکه سرکه دوای جید برای این است و همچنین مثقالی از قردمانا با آب گرم و یا نیم مثقال از حلتیت و یا شربتی از غاریقون و یا سیسالیوس و یا قدری از انافح و یا دو درم حب بلسان و یا دو درم اظفار الطیب و یا دو درم عود و فاوانیا و ادویه مفتت حصات شرباً و حقنةً و طلاءً استعمال کنند و در مثانه بقدر [illegible] نمک سوده در آب حل کرده بر اقصه رسانند و یا آب خاکستر چوب انگور استعمال کنند پس اگر این فائده نکنند از شق و استخراج خون از مثانه مثل استخراج حصات چاره نباشد

جمود لبن در معده

گاهی شیر در معده و بسته گردد بسببی از اسباب مجاری یا استعداد قوی در شیر مثل نفخه آن و از آن عرق سرد و غشی و تپ لرزه و غیره اعراض ردیه که در امراض [illegible] معده در جمود دم و لبن مسطور شد عارض شود علاج یک مثقال از پنیر مایهٔ حیوانات با سرکه کهنه خورانند خصوصاً پنیر مایهٔ خرگوش و یا نخود [illegible] پودینه بدهند و بقول شیخ واجب است که صاحبش از چیزهای شور پرهیز کنند بهر آنکه شوری آنرا بسته تر گرداند بلکه لازم است که سرکه تنها یا ممزوج با آب بنوشانند و پودینه خشک بخورانند که این عجیب است آنرا در ساعت نافع [illegible] و بسبب قوتی که اندران است شیر را از جمود باز دارد و آنرا رقیق گرداند و از انافح تا یک مثقال بخورانند که آن تحلیل کند یا بقی یا اسهال خارج نماید و ایضاً ادویه مذکوره برای جمود خون در معده و خصوصاً دوائیکه از طین مختوم بسیار نافع مذکور شده و دوای نخدان و کبریت مساوی در سرکه بخورانند و ایضاً آب خاکستر چوب انجیر چون مکرر از خاکستر دران نمایند و مجوسی گوید که از علاجش اینست که سکنجبین عسلی با آب گرم و شبت دهند و امر بقی نمایند و معده را ازان پاک کنند و پنیر مایه بوزن یکدانگ باندک سرکه بنوشانند و بهترین آن پنیر مایهٔ خرگوش است و یا برگ پودینه با سرکه و اندک سداب بخاکستر چوب انگور بخورانند و عسل الفلفل خورانند که این شیر جامد را بگدازد و لطیف کند

علاج کلی سموم ملدوغه

هر گاه جانوری ذی سم بگزد بهمان وقت قدری بالاتر بفاصله چهار پنج انگشت از جائیکه گزیده باشد سخت بربندند تا مانع نفوذ سمیت شود و اگر دو جا بندند یکی بالا و دیگر پائین بهتر و اگر حیوان ذی سم بزرگ بود و ممکن باشد قطع عضو کنند یا داغ دهند یا حجامت با شرط کنند و یا زلو چسپانند و باید که محل زخم را بمکند بعد آن ماء الادویه تریاقیه مضمضه نموده باشند یا مضمضه بسترهٔ روغن گل کرده باشند زیرا که بمکند و این بهتر است و باید که آن شخص که می مکد ناشتا نباشد و زخم را مندمل شدن ندهند و خروس بریان نموده همچنان گرم گرم بشکافند و بر موضع زخم بنهند و جاذب سم میکند و ادویه جاذبه سم مثل پنجال کبوتر و خاکستر چوب انجیر و [illegible] بزر و سیر و پیاز و گوگرد با سرکه و عسل آمیخته ضماد کنند و دو مثقال تخم نارنج مقشر کرده و تخم لیمو و تخم ترنج بغایت مفید است و ادویه که در جمیع اقسام سموم بالخاصیت نافع است و سابق مذکور شد و درینجا نیز ذکر یابد شرباً و طلاءً بکار برند و ادویه قابضه بر موضع لسع ضماد نکنند مگر آنکه بالقبض محلل باشد و از خواب منع کنند بعده نظر کنند بسوی عراض عارضه تا معلوم شود که فلان حیوان گزیده است پس تریاقات مخصوصه آن استعمال نمایند و باید که با غذا قدری از فلفل و سیر دهند و شراب قوی کهنه بنوشانند الحاصل قانون علاج سموم ملدوغه منحصر در هفت امور است یکی تقویت حرارت غریزی برای اخراج سم از بدن و تحلیل او و تهییج او بسوی مدافعت و تقویت اعضا و این شان تریاق و مثرودیطوس و غیر آنها از مرکبات و لعبت بربری و فادزهر و عنبر و مشک و زراوند و غیر آن ادویات است دوم تقلیل رطوبات از بدن خاصةً اگر بدن ممتلی باشد لیکن درین مبالغه نکنند و تقلیل بقی و اسهال و فصد بود و باید که مع تقلیل رطوبات تقویت حرارت غریزی نیز کنند و قی جامع النفع در جمله اقسام سموم است بخلاف فصد که بهمه جا نتوان کرد مگر کسی که بدن او ممتلی از خون باشد و بهترین اوقات فصد آنست که سم در بدن منتشر شده باشد و بعضی اطبا از فصد مطلقاً منع کرده اند سوم دادن تریاقات و فادزهرات کلیه مثل تریاق کبیر یا خاصةً بآن سم مثل لحم نهنگ در گزیدن نهنگ و گوشت افعی در لسع افعی چهارم استعمال دوای مضاد بمزاج سم مثل حلتیت مضاد سم عقرب پنجم استعمال ادویه محرک سم بسوی جلد مستفرغ از خارج و مشروبات معرقه ششم تبعید اخلاط از اعضای رئیسه و تنحیه از وجه سم و این بعصر و بادویه بارده و وقایه و مسهله بود هفتم تدبیر مانع نفوذ و انتشار سم در بدن مثل قطع عضو ملسوع [illegible] و داغ و ربط و حجامت و زلو و نکیدن آن ذکر ادویهٔ مفرده و مرکبه نافع گزیدن جمله حیوانات بقول شیخ از ادویه جیده خورانیدن تخم حندقوقی در آب یا در شراب است

و طبیخ الواح هر سه پودینه و جند بیدستر عجیب است و شیر الاغیه که تریاق معروف بقوشجی و فرادی است لسع جمیع هوام خصوصاً افعی را شدید النفع است و جدوار دیوتی بیش و موش و آذریون و تخم بادآورد و حرف و ایضاً زیره که مشابه بشونیز است و کاشم و سیر و پوست برگ سر و که بی با فلفل خط و فلفل تنها و جالینوس گفته شرابی که در ان افعی افتد بمیرد نافع لدغ هوام است نکیف تریاق و تخم ترنج مضاد جمله سموم است و شربت او دو مثقال بود و بیخ انجدان نافع جمیع سموم است و تخم فنجنکشت و روغن بلسان و حب بلسان فنجنکشت و جوز با انجیر و فندق و جنطیانا و جاوشیر لسع زراوند و گل دفلی و برگ او و ثمره و لب تازه عجیب است درین باب و ارجینی و پشک بز ضماداً و شرباً و ایضاً کما ذریوس و کاشم و سرطان نهری بشیر و نانخواه و سکبینج و پسته بشراب پودنیه و طبیخ او شرباً و ضماداً و راسن و قیصوم و قردمانا و غاریقون و بیخ خنثی سه درم و همچنین شکم ابن عرس و معده او چون بکشند بر کرده خشک کنند و وقت حاجت بخورانند و طبیخ خبازی بستانی و تخم خطمی و دماغ ماکیان خصوصاً مع قنه و شوربای ابن عرس نرنده و شوربای جرد که نوعی از موش است چون بشراب بنوشند و رق که نوعی از سلحفات عظیم الجثه است نمک سود کرده و طبیخ سرطانات نهریه و خون سنگ پشت و قنه عجیب است و جنطیانا نیز عجیب است و تخم گزر دشتی نافع بود و انچه از ادویه بارده درین اسفیدلو و بیخ لفاح است ضماداً بالعسل و کاسنی دشتی درین باب عجیب است و پرسیاوشان برای همه تام النفع است و گاهی غاریقون با یک مثقال زراوند طویل مرکب بیسازند ایضاً تریاق عجیب افیون و مر هر واحد یکدرم فلفل یکنیم درم بیخ زراوند طویل و جرج سه درم سپند و زیره هندی هر واحد یکدرم شونیز پنجدرم جنطیانا سه درم سداب دو درم بالعسل و آب جرجیر بسرشند شربتی یک مثقال بمطبوخ جند ایضاً دوای طین مختوم بگیرند حب الغار دو مثقال گل مختوم دو مثقال و الوسان بزیت بخورانند شربتی یک بندقه در سه اوقیه ماء العسل **ایضاً** تریاق عام النفع برای سموم ملسوعه و مشروبه فلفل ده درم سنبل دو درم زراوند و بیخ حرا هر واحد یک درم بآب خرنوب سرشته چهل روز در آفتاب نهند و هر روز یکمرتبه حرکت دهند و هرگاه که خشک شود تر کنند و بآب گرم بخورند و قومی گفته که این الطریق کحل نیز نفع کند **دوای** نافع برای هر گزیدگی شونیز تخم حرمل زیره هر واحد دو درم جنطیانا زراوند مدحرج هر واحد یکدرم فلفل سفید مرسداب هر واحد نیم درم بالعسل بسرشند شربتی از ان بقدر باقلای رومی در شراب دیگر جنطیانا دو درم فلفل سداب هر واحد دو درم بالعسل بسرشند و این یک شربت است بشراب بخورند دیگر حماما حب بلسان هر واحد سه درم تخم جرجیر تخم گندنا هر واحد یکدرم زراوند بیخ انجدان سیاه هر یک دو درم زعفران هر واحد یکدرم طین بحیره چهار درم بالعسل کف گرفته بسرشند شربتی بقدر باقلا ایضاً حب بلسان زوفای خشک تخم شلجم دشتی فلفل سیاه و سفید دار فلفل مرج انیسون فطراسالیون اسارون زیره سیاه بزر البنج هر واحد چهار درم سنبل تفاح اذخر هر واحد شش درم بالعسل بسرشند شربتی بقدر باقلا کرومیه اطلیه که بر گزیدگی طلا کنند از انجمله نفط سفید یا ازرق است یا سیر خام یا در روغن زرد جوش کرده و جندبیدستر بزیت و یا آب گندنا بدون آب افشرده و پودینه نهری بهتر جذاب سم است و گوگرد بهول و یا ماکیان خروس زنده شگافته بر موضع گزیدگی بندند و هر ساعت تبدیل نمایند قومی گفته که ماکیان شدید الحرارة است و لهذا امس و ریگ و سنگریزه خورده را میگدازد و میتواند که این در حوصله وکرش او باشد نه غیر آن و از چیزها که بدان ضماد نمایند نمک و سرکه است یا زهره نرگاو و یا تمام و برگ خنثی یا خاکستر و سرکه و خصوصاً خاکستر چوب انجیر و انگور و خصوصاً در ابتدا از رفت و نمک هر دو پخته و گویند که ضماد بسیر و نمک و پشک بز نافع هر گزیدگی است مگر لسع مار اصله را و ضماد بآب و عسل و زیت نافع است حتی که لدغ اصله را و ایضاً بگیرند خردل و سرکه و اشخار و آرد باقلا بسرشند یا قطران ضماد کنند و زیت جوش کرده در زخمهای بالای لسع حتی که لسع افاعی را نیکو است و این از معالجات قابل مهرات و این در لدغ نیک است و پیاز بسوبق و مرهم معمول به نمک و مرهم نطرون و از نطولات جید آب دریای شور گرم تنها و با خردل طبیخ جرد زنده و ابن عرس است اصحاب کامل گوید که موضع را با شیاف که از شان آنهاست چون لدغ جلد است مثل پیاز عنصل و سیر دشتی ضماد کنند و یا بگیرند خاکستر درخت انگور و خاکستر درخت انجیر و با سرکه و مری ضماد کنند و پیاز بسوبق یا بان و گندنا و آرد و نمک یا قطران یا پشک بز بکار برند و تنطیل بسرکه که اندران پودینه یا سکبینج جوش داده باشند نیکو است و مراهم معموله لقاقله استعمال کنند و ایضاً کاسنی و مر و یا کعب خنزیر بار یک سوده با سرکه و یا شراب کهنه را انهند دیا گوشت راسو نمک سود و سه درم بشراب خورانند و یا خون سنگ پشت بحری و یا جندبیدستر یکنیم درم بشراب ممزوج بخورانند و یا بخور مریم و یا اقتاء الحمار یکنیم درم بشراب و سرکه ممزوج و یا تخم شلجم و یا حب الغار و یا سرطان نهری بریان و یا بگیرند زراوند مدحرج یکدرم بآب گندنا ده درم و شراب همچندان و چون بیخ حرمل نیم مثقال بشراب بخورند درین باب بسیار نافع بود و ایشان باین معجون انتفاع می یابند صفت آن حب الغار و جاوشیر و بیخ سوسن آسمانجونی و زنجبیل و زراوند مدحرج هر واحد پنج درم دقاق کندر و سداب دشتی هر واحد چهار درم آرد کرسنه سه درم همه را باریک سوده بشراب بسرشند و نیم مثقال بخورند و ایضاً تریاق اربعه با آب سداب بخورند و الا تریاق کبیر نیم درم تا نیم مثقال

بدهند ابن الیاس گوید که بعض ادویهٔ مجربه و خیار سم شل نخال بار و کبوتر و پودینه و کبریت بول و خاکستر درخت انجیر بسرکه و نطرون و سیر صحرائی و سرگین بز ضماد کنند و یا بگیرند مرهم از سرگین کبوتر و شاطر اشمیح و جندبیدستر و سکبینج و حلتیت و گوگرد و پودینه مساوی کوفته بیخته بزیت و زفت سرشته بر موضع لسع طلا کنند و جراحت را از اندمال باز دارند تا وقت برشتن مریض و تریاق کبیر و مثرودیطوس و تریاق اربعه بخورانند ابو سهل گوید که جندبیدستر و مقل و حب الغار بشراب قوی بخورانند و یا دو دانگ حلتیت بقدر بندقه تا جوزه بدهند و یا این دوا جوز مقشر از هر دو قشر و نمک و برگ سداب خشک هر یک دو جزو عسل سفید بقدر یکه ادویه بدان سرشته شود و شربت مقدار جوزه و یا این دوا جاوشیر بیخ سوسن آسمانجونی مر سداب زنجبیل نرا ند مدحرج کنند مساوی یک مثقال بشراب خورند و بر بدن ادویهٔ مدر عرق بمالند

گزیدن مار

و اقسام آن بسیار است و مار سیاه در سمیت از نسبت دیگر قوی است و مهلت کمتر میدهد و مار گزیده را التهاب و لرزه و غشی و عرق سرد و زردی چشم و ورم یا آبله محل گزیده عارض میشود و علاج جمیع اقسام آن بدستور علاج کلی سموم ملدوغه که مسطور شد باید کرد پس خون بستن و ادویهٔ جذابه ضماد کردن و تریاق فاروق مانند آن تناول نمودن و حلتیت با شراب خوردن و همچنین سیر با شراب بسیار نوشیدن و بدستور کندنا و پیاز با شراب و روغن زرد کهنه بسیار نوشیدن مفید بود و بستن مارمهره بر موضع گزیده نیز نافع است باید که آنرا بر موضع گزیدهٔ مار بگذارند که بچسپد و هرگاه جدا شود در شیر اندازند تا شیر را منجذب کند همچنین تکرار عمل نمایند و چون جذب تمام سم کرده باشد دیگر نچسپد و در حین جذب سم برنگ لی و متغیر گردد لهذا آنکه در شیر اندازند بحال آید و اگر این میسر نشود دبر مرغ تمام ماکیان گرفته پرهای گرد مقعد آنرا دور کنند و بر موضع گزیده چند نشتر زنند که خون مترشح شود پس مقعد آن مرغ بران موضع بچسپانند که بچسپد و بعد جذب سم از خود جدا شود و مرغ بمیرد و مار گزیده شفا یابد و همچنین بستن شوک که دو پاره کرده باشند نیز نافع است و در میان شیر نشستن مفید بود و پنیر مایهٔ خرگوش و دیگر حیوانات که تازه باشد با سرکهٔ ممزوج بآب بخورند و خوردن آب نیل بقدر یک رطل و بستن جرم آن از مجربات است و شوربای ضفدع نافع است و کذا تخم لیمون کاغذی هشت عدد در آب سائیده و نوشیدن و طلا کردن مجرب است و استعمال حب السلاطین در این باب عجیب الاثر است باید که آنرا از پوست سخت بیرونی و پوست نازک که بمغز او متصل بود جدا کنند و مغز را که دو پاره میباشد از هم جدا کنند و پرده که در میان هر دو پاره است دور کنند و هر یکی جدا جداگانه بآب بصلایه کرده در هر یک چشم کشند آب بسیار از چشم ملدوغ روان شود و از هلاکت ایمن گردد لیکن درد در چشم احداث میکند و بسیار سرخ میشود بعد از صحت پنبه را بگلاب آغشته بر چشمها بر نهند و بیخ سرخ را املا ملیح بیخته بر رفاده نهاده سر کرده بستن همین حکم دارد و یا اندک روغن زرد در چشم کشند و خورانیدن یک دو عدد آن نیز مجرب است و اگر مار سیاه قتال بود از پنج شش عدد کم ندهند و این حب آن نیز مجرب النفع است مغز جمال گوٹه فلفل سیاه هر یک هشت ماشه کافور قیصوری سینگی زعفران هر یک یک ماشه کوفته بآب لیمو کاغذی کهرل کرده یکصد و دو حب سازند و مار گزیده را دو سه حب خورانند و اگر بیهوش باشد یک حب بآب لیمو سائیده در چشم کشند و گویند که اگر مار گزیده بیهوش شود و مثل مرده بود تا سه روز این حب عمل میکند باید که بر کام مار گزیده نشتر زنند و آب گرم ریزند و چون خون آمدن گیرد حب سائیده طلا نمایند هرگاه بهوش آید یک دو حب بخورانند و در مجربات نوشته که اگر مار گزیده بیهوش شده باشد بشکم او بالای ناف نشتر زنند بنهجی که پوست بخراشد و خون بر آید پس مغز جمال گوٹه سائیده بآب در آنجا بمالند اگر فی الحال قی آغاز کند و بهوش آید و الا مرده است و همچنین کچله را در آب لیمو سائیده بحلق او ریختن و بر سر و بدن مالیدن بهوش می آرد و تنباکو تریاق سم مار است اگر خشک آنرا جوش داده یا سوده بآب حل کرده بنوشانند یا از تنباکوی کشیدنی که با قند سیاه میسازند بقدر سه توله حب ساخته بآب گرم بلع کنانند و یا در آب حل کرده بنوشانند و یا چرک قلیان دهند تا قی آرد و سمیت دفع نماید و همچنین زبل ماکیان در قند سیاه پیچیده خورانیدن درین باب مجرب است و هرگاه غشی کند حجامت و جز آن منعشات سیما مشک عجیب است و نفوخ وج و انگوزه مفید و مار گزیده را خواب ندهند و آواز آسیا بگوش او نرسد و دیگر ادویهٔ یونانیه و هندیه نافع زهر مار بدانکه ادویهٔ تریاقیه نافع جمیع اقسام سموم و ادویهٔ نافع سموم ملدوغه که مذکور شد و آنچه ذوات الاذناب باید همه به هر مار مفید بود و برخی از آن درینجا مسطور میشود چنانچه فادزهر حیوانی که از کوهستان شیراز می آورند چون نیم درم از آن بشیر یا بزیت خوشبو یا بشراب یکساله خوشبو بخورانند در لسع حیات مجرب سویدی است و شربت دار شیشعان و کذا آب ثمام بشراب و کذا سنبل هندی بشراب کهنه و کذا عود بلسان و کذا اقحوان و کذا قرفه و کذا افتابری و کذا لحم خارپشت بستانی و کذا جگر گرگ خشک کرده بشراب و کذا مسکه و کذا انفحه و کذا سرطان نهری زنده کوفته در شیر مالیده صاف کرده و یا در آب جوش داده و کذا گل مختوم بآب طبیخ طراثیث و کذا لیمون مالح و کذا زهرهٔ سنگ پشت نهری و کذا طبیخ فود و کذا آب برگ توت سیاه

وکذا سورنجان بشراب وکذا افیون وکذا صابون القاف وکذا شیر زرد وکذا برگ ماش باقی وکذا عرطنیثا بشراب وکذا سر خرگوش سوخته و شرب **ضماد** پودینه نهری
بشراب پخته وکذا روغن گاو وکذا سیر بشراب وکذا روغن بلسان وکذا نانخواه وکذا زیره بستانی وکذا سکبینج بشراب یکساله وکذا شراب کهنه و زیره آمیخته
وضماد بیخ کاسنی دشتی کوفته وکذا آب کرنب با آرد گندم و سرکه وکذا آلوگرد بدبق و آب بن بروزه دار که عجیب و مجرب است وکذا بیخ سوسن سفید وکذا بخور مریم وکذا انجیر خام
وکذا زوفای خشک و نمک و پودینه نهری و عسل و **اکتحال** زهره رخمه در چشم مخالف جانب گزیده فاد زهر معدنی در دست داشتن زهر واحد دافع ضرر سم مار است **دیگر** یک تخمه کاغذ
در آب حل کرده فی الفور خورانیدن فائده تمام دارد و اگر دران حال که مار گزیده باشد بر جا گیاهش خود بول کند زهر اثر نکند **دیگر** خراطین یا زده تا دو ماشه با آب سائیده
نوشانند **دیگر** از مجربات صاحب گنج باد آورد ریشه دانه نیم پا و یا یکپا و بکوبند و قدری آب انداخته خوب بدست بمالند و صاف کرده بنوشانند مار گزیده و زهر خورده را
اگرچه بیهوش باشد سود دهد و اگر تشنگی بسیار بود بجای آب همین آب بنول میداده باشند **دیگر** جدوار نیم مثقال بگلاب حل کرده نوشانیدن دافع زهر مار و عقرب است
دیگر زهره طاوس زهره راسو فلفل سیاه باهم بسایند هر گاه خشک شود باز سوده یک یک میل در چشم کشند زهر مار دفع شود **دیگر** روغن گاو یک سیر فلفل سیاه نیم دام
سوده آمیزند و در حلق مار گزیده اندازند **دیگر** مغز تخم هندی پخته یا و آثار در قدری آب بمالند و بی صاف کردن بمار گزیده بنوشانند که مجرب نوشته **دیگر** مجرب
شب یمانی نه ماشه سوده سه خوراک نماید و یک یک حصه با اندک آب آمیخته بعد دو دو گهری بنوشانند **دیگر** خانه عنکبوت یازده عدد بگیرند از بیضه عنکبوت صاف کرده
بقدری قند سیاه آمیخته از هر یک جدا جدا حبها بندند و مرد جوان را بعد یک یک گهری بخورانند و طفل ده دوازده ساله را تا هفت حب بدفعات دهند صحت یابد
دیگر برگ کسوندی زیره سفید روغن گاو هر یک ده درم با آب خوب مخلوط کرده بخورانند **دیگر** از تکمله پوست درخت آکهه یک درم خائیده و لعاب آن بلع نماید و یا بیخ چرچیته
و برگ آن یک ماشه بدفعات بخایند نافع بود **دیگر** سه عدد کونپل نهایت خرد برگ آک در قند سیاه پیچیده خورانند بالای آن روغن زرد نوشانند و بعضی شرب چهار عدد
کونپل آن با هفت عدد فلفل گرد و یکماشه مغز اندرائن سائیده نافع نوشته اند **دیگر** روغن سرشف هر قدر که نوشد بنوشانند و نهایت این تا یک آثار است و اگر قی شود
باز بنوشانند مار گزیده نمی میرد **دیگر** پیدل سهاگه تیلیه بوزن یک بهلاولی بریان کرده در روغن یا آب آمیخته مار گزیده را نوشانند **دیگر** مغز بسمندر پهل و یا تخم کسوندی باریک
سائیده در هر دو چشم کشند **دیگر** یک مشت ریٹهه را با آب بمالند آن مقدار که یک پیاله شود و از ان آب در چشم کشند و قطره بر زخم بمالند و باقی آب بنوشانند **دیگر** هر گاه مار
بگزد بر موضع گزیده شرط زده شیر عشر بمالند از آنجا زرداب جاری شود و مار گزیده به گردد و یا موضع گزیده را بسته از بارود انگریزی بسوزانند و بخائیدن برگ نیم امر فرمایند
تا زمانی که تلخی برگ محسوس نشود و بسوخته باشند مجرب است **دیگر** پوست درخت سرس و پوست بیخ او و تخم او و گل او هر چهار یکدام با آب تا شش بول باده گاو در روز سه
سه حصه کرده بخورانند زهر مار اثر نکند و درخت سرس کهنه که پوست او سیاه شده باشد در خواص قوی تر است **دیگر** کنول کوفته پخته در آب اندازند و بنوشانند قی خواهد آمد و زهر
دفع خواهد شد **دیگر** گلن دهول سائیده سعوط کنند **دیگر** بیخ کسوندی یکدرم فلفل نیم درم سائیده بنوشانند **دیگر** مهوه و کچله سائیده ضماد نمایند **حب** برائی گزیده از بیاض
والد ماجد سیر خشک افیون مرچ سیاه مغز اریٹهه هر چهار برابر در آب لیمو کهرل کرده حب بندند وقت حاجت در آب سائیده اگر در یک چشم کشند گویا شود و هر گاه در چشم دیگر کشند به گردد
ایضاً فلفل سیاه مغز جمال گوٹه هر واحد هفت ماشه لیمون کاغذی سه عدد در آب لیمو سائیده حب بمقدار فلفل بندند و در آب سائیده بچشم مار گزیده کشند دو سه عدد بخورانند **اقوال خاص**
گیلانی گوید که از عجائب ادویه در باب خلاص از سموم مار ردی قوی السم که بتجربه کرده ام تریاق فاروق جید الصنعت است و ایضاً بگیرند کهپلچ اندکی و آب لیمو سائیده در هر دو چشم
مار گزیده بکشند و قدری از ان بعد شرط زدن نیک تا خون بر آید بر موضع گزیده بمالند و قدری از ان بخورانند و اگر زهر چنان اثر کرده باشد که قدرت خوردن آن نباشد و از
شرط خون بر آید نشیند او در چشم و مالیدن او بر موضع کفایت باشد و در بدن بمواضع دیگر مثل راس کتف و مرفق شرط زنند تا آنکه اندک خون از ان بر آید آنرا در آنجا
خوب بمالند عوض خورانیدن آن که سم را قی کند و باذن الله تعالی صحت یابد و این دوا را در چند جا تجربه کردم و از ان نجاح حاصل شد و شکر خدا بجا آوردم و لیکن
برین دوا تنها اقتصار نکردم بخوف تلف ملسوع بلکه معه ذلک تریاق و فاد زهر معدنی علیحده که آن نیز درین باب قوی است خورانیدم الا آنکه میگیرم که تاثیر دوای آنکه بیشتر و غالب تر است
والله اعلم **انطاکی** گوید که چون مار بگزد اگر خبیث باشد مثل ملوطیه و غیر او و براقه اولا قطع عضو واجب بود و بعده علاج دیگر کنند و الا اگر زرداب و رطوبات سیلان کنند
شرط و مص بعمل آرند و اولا اعتنا بوضعیات واجب است اگر بدن قوی و عقل صحیح باشد و الا اعتنا بعلاج او بمثل قرص کرسنه معمول از کرسنه و از سداب و دشتی

ومرو حلتیت بشراب وسیر و تریاق کنند پس اگر اولاً تدبیر نیک نشود حتی که سم منتشر گردد فصد کنند. والا از فصد حذر نمایند و جلیل ترین چیزیکه اعتنا بدان کنند ادویهٔ قلبیه است
وانچه بالخاصیت تخصیص است مثل عنبر و فادزهر و زراوند مدحرج و همچنین ملازمت عسل و روغن زرد نوشیدن و بدان قی کردن و خوردن کرنب و ضماد کردن اسپیوه مسائله
و قطران و بستن که به تره و موش شگافته گرم گرم و کذا قسط و سرگین کبوتر و کسی که بگیرد زراوند مدحرج و تخم حند قوقا و کرسنه سداب دشتی مساوی و بسرکه سرشته تا یک مثقال
بشراب بخورد. خلاص یابد و هیچ گونه که هر گاه افعی بگزد باید که علاج کلی سموم ملدوغه مذکوره بعمل آرند و حنا کا تریاق افاعی بشراب قوی خورانند و سیر بخورانند و شراب صرف
نوشانند و گندنا و پیاز بخایند و یا این دوا به هند تخم حند قوقا و غیره اجزای این همان است که عنقریب به قول انطاکی گذشت با یک اوقیه نبیذ کهنه بخورانند و یا این دوا انیسون
یک مثقال فلفل چهار مثقال زراوند مدحرج جند بیدستر تخم شبت هر واحد دو مثقال تخم سائیده بمقدار باقلا به سنبد و یا دو مثقال حلتیت با یک اوقیه شراب بخورانند و طعام معمول
بروغن زرد و عسل و سیر جوزه و شراب قوی بخورانند و بر موضع گزیده محجمهٔ بزرگ نهند و شرط زنند و ضمادات که در علاج کلی سموم ملدوغه مذکور شد ضماد کنند پس اگر آن موضع متعفن گردد
برجای عفن ادویهٔ محرقه نهند و حوالی عفن بگل ارمنی و عدس مقشر و سرکه طلا کنند شیخ میفرماید در علاج لسع افاعی که آن مثل قانون است باید که رعایت اصول مشترکه در علاج
کنند بعد از آن قوی تر علاج مبادرت بدادن تریاق افاعی است چون تاخیر کنند ممکن است که تریاق اکثر فائده کند و گاهی نفع نماید و اگر استعمال ثوم و شراب ممکن بود مناسب است
که از همه علاج مستغنی سازد و همچنین گندنا و پیاز بشراب اگر ثوم یافته نشود و ذکر کرده اند که ذکر گوزن بریان چون بخورند فی الحال نفع کند و حرمل از ادویهٔ خلاص کننده است
و همچنین مغز تخم ترنج و آن تریاق خاص قوی آن افعی است که انیسون اکسونا فن فلفل هر یک چهار درم پوست زراوند مدحرج جند بیدستر هر واحد یکدرم بطلا بسرشند شربتی بقدر
جوزه و ایضاً مر جند بیدستر فلفل زرنیخ سرخ هر واحد یکدرم تخم شبت دو اوقیه در رطل اسبرشند و ایضاً تخم حند قوقا و زراوند مدحرج و سداب دشتی و واجب است که روغن زرد
بسیار خصوصاً کهنه بدهند که اکثر روغن زرد کهنه تنها خلاص بخشد و در آبزن شیر نشانند و تکلیف بیداری اختیار نمایند و مشی کنند و در بعض اوقات حمام معرق نمایند و پنیر مایها
و مانند آن عقب این بخورند و بهترین آن پنیر مایهٔ تازهٔ خرگوش است که آن خوشتر است چون با چهار اوقیه شراب ممزوج باعتدال بخورند و پنیر مایهٔ ایل نیز جید است و قومی گفته
که اگر انسان پیاز دشتی بخاید و آب او از حلق فرو برد و ثفل آن ضماد بر جای گزیده کند البته هلاک نشود و قومی شوربای خروس را تجربه کردند نافع مخلص یافتند چون خورانیدند
و گوشت را سوخته مع نمک و سرطانات بحری و خون سنگ پشت بحری نافع است و قومی گفته که حجر الحیه را چون تعلیق نمایند در آن غایت است **مشروبات** ممدوحه در لسع
افاعی گویند که کرفس صحرائی برای این جید است و بیخ درج و برگ زراوند و بیخ ادو بیخ مرو بیخ فاشرا و فاشرستین و غاریقون هر کدام از این که باشد آنرا در شراب حلو بخورانند
مقدار یکدرم و همچنین آب انار یعنی اذان الفار و کذا زیره لاسیما کوهی و آب کرنب یا قسط دو درم مع دو البولوسات فلفل و بیخ بخور مریم و یا تخم کاشم و یا بیخ او و یا
تخم حرمل با سیر گندنا یا آب حرشف و ایضاً پنیر مایهٔ خرگوش و آرد کرسنه خاصه در زنجبیل و شیر زنان و خرا بخورانند و حرمل که بنواحی یزد معروف است و آن شدید المنفعت است و
پوست زراوند و بیخ حند قوقی و گمان کرده اند که زهر را چون در شیر تازه بنوشند بسیار نفع کند و شیر لاغیه که آنرا تریاق فرادی و توشجی گمان میکنم ایضاً لسع افاعی و جمیع هوام را
نافع بود و دیا جاوشیر دو درم بسرکه و ایضاً گیرند قسط سه مثقال و یا جنطیانا و ایضاً یشک بوزن شراب حل کرده نوشیدن از ادویهٔ جیده است و جمیع مقطعات حاره خصوصاً سیر و
پیاز و گندنا و ترب و آب آنها و جمیع مملحات خصوصاً جوف ابن عرس و عقرب بریان و زهرهٔ خروس و سائر طیور و از عصارات شدید النفع آب سداب و آب برگ سیب
و آب مرزنجوش است و سیر تنها چهار اوقیه جوش داده نوشیدن و آب برگ کرنب نبطی و بول انسان **ضمادات** از خارج این ضمادات جاذبه قبل از ورم کردن استعمال
کنند و آن معمول از انجیل و حب الغار و از بابونه و عنصل بریان خاصه و آرد کرسنه است از این جمله مفرد و مرکب بشراب استعمال نمایند و تضمید بنان کهنه جید بالغ النفع است
و بستن با کیان شگافته بغایت نیکوست و همچنین گوشت افاعی و خوک شگافته و از روغنها روغن غار است یا روغنی که در آن برگ غار جوشانیده باشند **مجوسی** گوید کسی را که
افعی و لاسیما افاعی معطشه و باوطیه گزیده باشد باید که عضو گزیده را قطع کنند اگر ممکن باشد و الا ربط عضو از بالای عضو گزیده و فصد مرلعض کنند و سیر و پیاز و گندنا
بخورانند و شوربا شبت و دار چینی و نمک بنوشانند یا شراب کهنه بخورانند و سرطانات نهری بریان که بران اندکی مویز باریک سوده پاشیده باشند تناول کنند و بر موضع گزیده
این ضماد کنند بگیرند سرطانات نهری و خوب کوفته آرد گندم ده درم پودینه و نمک هر یک چهار درم سوده انداخته بشیر تازه بسرشند که این نافع است و ایضاً برگ سیب ترش با
در آب پخته باریک سوده و شوربای خروک مطبوخ خوردن نفع کند و پنیر کهنه کوفته تا بسرشته ضماد کردن نافع بود و اگر بچهٔ مرغ زنده کو چاک شق کرده بربندند بدان

استفراغ یا بند و اگر اندک خون سنگ پشت بحری خشک با قدری زیره و سداب خشک بخورند نفع کند و یا پنیر مایه خرگوش از نیم درم تا نیم مثقال بخورانند و یا ذکر ایل خشک باریک سوده یکدرم بشراب بدهند و اگر آب سداب گندنا و سیر واحد یکنیم اوقیه با نیم مثقال زراوند مدحرج باریک سوده بنوشند نفع کند و چون عقارب باریک سوده با آب مرزنجوش و آب سداب مالیده بنوشند منفعت بدین شایه و اگر تریاق اربعه از نیم درم تا یک مثقال با آب سداب بخورانند بهر لدغ را نافع بود و تریاق کبیر اگر حاضر باشد در نفع بیشتر از همه اشیا باشد لاسیما ساخته او و اگر حاضر نباشد مثرودیطوس استعمال کنند که آن قائم مقام تریاق است و شربتی ازین هر دو هر کدام که حاضر باشد از یکدرم تا یک مثقال است و این معجون نافع و مجرب است برای هر لدغ بگیرند فلفل دو درم انیسون ده درم زراوند مدحرج و حب الغار و جندبیدستر هر واحد یکنیم درم همه را باریک سائیده بمیفختج بسرشند و بقدر باقلا بخورند یا زیاده و کم باندک آب سداب بیخ میفختج و آب برگ سیسنبر چون بنوشند نافع بود دیگر جندبیدستر و سلیخه و زراوند مدحرج هر واحد یکدرم انیسون و فلفل هر واحد چهار درم همه را باریک سائیده بمیفختج بسرشند و بمقدار باقلا یا زیاده کم بحسب قوت بدهند و این اشیا در اول امر استعمال کنند و بعد از آنکه سم در بدن سرایت کند باید که ماء الشعیر با مطبوخ طاانات نهری بنوشانند و ایضاً شیر تازه بنوشانند و عضو گزیده را در شیر تازه نهند پس اگر عضو گزیده در تعفن آغاز کند عضو عفن را بدوای حاد مثل فلدفیون و غیره ضماد کنند و حوالی عضو را بگل ارمنی و قبرسی و عدس مقشر و سرکه خمر طلا نمایند و تریاق کبیر و غیره از معجونات در ابتدا بدهند چون مریض را غشی و ذبول النفس و عرق سرد عارض شود دوا مهر گاه این اعراض زائل شود آش جو بسر طاانات و شیر تازه استعمال کنند و معالجه موضع گزیده باضمده مذکوره نمایند طبری گوید که بعد مبادرت به بستن عضو و شرط بلیغ و وضع محجمه ناری و دوغ ترش استعمال کنند چه از خاصیت دوغ است که سم را بیرون کند چون بنوشند و یا عضو در آن نهند گاهی بر جای لسع بعد فراخ کردن آن جا و شیر و بارزد و زفت رومی و فرفیون و توتیا و پیاز برای اخراج سم ضماد میکنند و حرانیان تریاقی ترکیب داده اند که آنرا الضماد لسع مسمی ساخته بگیرند مغز پیاز و کوفته در زیت بجوشانند تا مهرا شود بعده در آن جاوشیر و سکبینج و جندبیدستر بگدازند و بر آن اندک فرفیون و برگ سداب دشتی سوده آمیزند پس کرده چند آن و قطعه زراوند مدحرج و قطعه زراوند طویل و قطعه جنطیانا کوفته بیخته مخلوط سازند بعد از آن صدفه گرفته از آن پر نمایند و بر جای گزیده بربندند و بعد یکشبانه روز جدا کرده تجدید آن نمایند که این باسانی جذب سم کند و گاهی بر موضع لسع شاهبلوط با مغز بادام و بندق و پسته باریک سائیده و مغز پیاز یا ملبوس یا عسل سائیده باهم ضماد میکنند که این را از موضع گزیده خارج می نماید و یا بگیرند شراب کهنه و در آن بیخ لوف جعدی و پیاز عنصل و جنطیانا بجوشانند بعده اندک زیت بر آن انداخته حل کنند و در آن اسفنج تازه یا مغسول باب خاکستر آغشته بر جای گزیده نهند که این نیز استفراغ سم نماید و گاهی اخراج سم از موضع لسع باین طور میکنند که بعد شرط بر بلیغه تریاق الافاعی نهاده بر موضع گزیده نهند و گاهی بچسپانیدن لو بسیار ساعت بساعت استفراغ سم از جای گزیده میکنند در وقس این را اتم علاج ملسوع دانسته و گاهی اخراج سم بقی دائم می نمایند و اگرچه بعضی اوائل آنرا انکار کرده و رشته اند بخوف جذب سم بسوی فوق و قرب قلب و اهل حران مرقه ترتیب داده اند که آنرا مرقه ملسوع و مرقه ضفادع نیز گویند و گفته اند که آن از سم صل خلاص گرداند و کیف غیر آن بگیرند غوک نهری ده عدد و سرطانات نهری ده عدد و ابن عرس لحم تازه آن یا خشک کرده پنجاه درم پوست بیخ کبر پنجاه درم پوست زراوند طویل هفت درم پودنه نهری باقه کبیر برگ سداب کوهی باقه یا کف از برگ خشک او انجیر سفید پانزده عدد همه را جمع کنند و به پاکیان نیم رطل و شراب کهنه بمقدار یکه سه انگشت بالای آن باشد انداخته در دیگ مس کرده سر او را بگل حکمت نموده در تنور نهند تا آنکه معلوم شود که لحوم مهرا شده بعد از آن از شوربای او صد درم گرفته پنج درم آرد کرسنه در آن حل کرده بنوشند و چون این شوربا در معده ملسوع لبث کند بی شک صحت یابد و بعضی از ایشان ملسوع را یک مثقال تریاق افاعی میدهند و شوربای مذکور می نوشانند و هر گاه این شوربا بنوشد و سد پس غشی کند حکم کنند که صحت یافت و این اقراص نیز از تراکیب ایشان است که مار گزیده را بشراب میخورانند چون تریاق حاضر نباشد بگیرند افاعی جوان و ازرق چشم و سر و دم آن یکبارگی قطع نمایند بعده جوف او پاک کرده بشویند و در دیگ مسی کرده سر او بسته در تنور یک شب بگذارند بعده برآورند و آن خاکستر را سوده از آن پنج درم بگیرند و جنطیانای رومی هشت درم کندر و مر هر واحد پنج درم پوست بیخ کبر سه درم عاقرقرحا و عود و زراوند هر واحد دو درم بیخ سرخ چهار درم آرد کرسنه هفت درم برگ سداب کوهی پنج درم همه را باریک بسایند بعده بگیرند زبل الطفال خشک کرده سوده پنج درم و آمیخته بمیفختج سرشته قرص سازند هر یک بقدر دو درم و خشک کرده یک قرص از آن صبح بر نهار و یک قرص شام با بست درم شراب معروف بشراب ملیکه بخورند و آن عصاره انگور با بیخ رازیان مطبوخ است که بگذارند تا کهنه گردد و اگر این کهنه یافته نشود شراب کهنه گرفته در آن رازیان بجوشانند که این قائم مقام آنست و طعام ملسوع واجب است که شوربا

و بعد نوشیدن تمام زهر خود بخود جدا شود و مجرب است و اگر سه توله آب لیمون و سه توله عسل فی الحال خورانند و اندک مغز جمال گوٹه با آب سائیده در چشم کشند و بر موضع گزیدگی بمالند
نافع بود و اگر نوشادر و سهاگه و چونه با آب نادیده مساوی بکف دست مالیده و بوبیند مفید و مجرب صاحب دارالشکوه است و همچنین موم را بگدازند و قطره بر موضع گزیدگی بچکانند که مسکن الم است
و اگر چهپکلی را شکافته بر موضع گزیدگی ببندند یا آنرا در روغن تلخ سوخته سائیده طلا کنند نافع بود و اگر قدری نمک سانبهر با آب حل کرده نیم گرم نمایند و بگوش مخالف بچکانند از مجربات
مشفقی میرزا محمود بیگ صاحب است و پر طاؤس در چلم نهاده بطور تنباکو کشیدن سودمند است و اگر بیخ کتائی سفید یا بیخ آک که گل او سفید بود زنده خشک کرده باریک سوده در گوش گزیده دم
بدمند و قی در آن کند و در مجربات مرقوم است که اگر پوست بیخ آک گل آک برگ کسونده حصفو پیچال طاؤس تازه زرد چوب آمله برگ حنای تر مساوی سائیده حب در از سازند
و در سایه خشک کرده بدارند وقت حاجت حب مذکور را از یک طرف با آب تر کرده بر محل نیش گذارند و طرف دوم حب اگر فته دارند سم را جذب نماید **اقوال اکابر** انطاکی
گوید که علاج آن بستن عضو است و شرط زدن و مکیدن بمحاجم و مالیدن نمک و سیر و سرکه و قطران و گوگرد هر کدام از اینها که میسر آید و کذا برگ کدو و از مجربات نوشیدن زیت است
که در آن اندکی افیون حل کرده باشند و چون موی طفلی که عمر او چهل روز تا سه ماه باشد بگیرند و با اندک غاریقون و حب نبق در خرقه سبز تعلیق نمایند با دام که با وی باشد ملدغ
از الم عقرب بود و کسی که کاسنی دشتی و کشنیز خشک و برگ سیب ترش مساوی بخورد فی الحال الم او ساکن گردد **ابو سهل** گوید که در لسع عقرب باید که یک مثقال حلتیت با یک اوقیه
شراب بنوشانند و بالای موضع لدغ به ببندند و تکمید موضع با آب گرم کنند و روغن نبق که در آن جند بیدستر و افیون حل کرده باشند طلا نمایند و بعد آن مرات کثیر خوب ملک سازند
و تریاق الافاعی و تریاق اربعه و سنجرنیا و معجون حلتیت و این معجون بخورانند جنطیانا زراوند مدحرج مر حب الغار قسط جند بیدستر پودینه نهری سداب بری خشک عاقرقرحا
زنجبیل فلفل شونیز حلتیت با عسل آمیخته مقدار جوزه به شراب به بنوشند و اگر این ادویه میسر نشود تنها بر شراب کهنه و سیر کنند و بدان موضع را قریب آتش ضماد نمایند و یا جند بیدستر
و یا افیون و سیر هر دو به بیت کهنه سوده و یا به حلتیت و گوگرد مع بارزد یا علک الانباط ضماد کنند و فندق بسداب و انجیر کوفته بخورانند و این معجون هندی جند بیدستر پوست بیخ کبر
زراوند عاقرقرحا مساوی بعسل سرشته دو درم بشراب دهند **دیگر** زراوند عاقرقرحا هر واحد چهار مثقال فلفل سفید دو مثقال انجدان حلتیت هر واحد مثقال العسل بسرشند و مقدار
باقلا با آب سداب بدهند بعد از آنکه علت رو بانحطاط آرد و در ساکن گردد باید که تغذیه مریض بچیزهای مبرد و معدل که در آن گرمی زیاده نبود باید کرد تا امراض حاده نیارد
بوعلی سینا مینویسد که معالجه بقوانین عامه به تکمید مثل نمک و حاورس و مانند آن کنند و اول چیزی که عمل او واجب است آن مکیدن بشروط اوست و سائر آنچه
در جذب سم گفته شد و بر آن ادویه حاره لطیفه سریع الالتهاب مثل ناخونه و سیر و عاقرقرحا استعمال کنند و از بهترین ادویه اوست و همچنین مغز زیتون که آن بندق هندی است
بخایند و بدان ضماد کنند و یا اول بخایند پس دهان خوب بسایند و ضماد نمایند و لعبت بربری درین نهایت سود دارد و دیار تخصیص عجیب است چون بخورند و تریاق فاروق
و مثرودیطوس و غیره که در قول ابو سهل گذشت آنرا نفع کند و حلتیت آنرا دوائی جید است و فاشرا و حرمل را تا حال تجربه نکرده ام و قرطم دشتی را جالینوس
شهادت میدهد که امساک او در دست تسکین درد کند و آن از اقسام حرشف خار دار است و قومی گفته که خوردن بیش القدر رنجبد تسکین درد او کند و از ادویه جیده او
سیر کوفته بشراب است شراب بعد اندک مدت از خوردن سیر بنوشد و خصوصاً چون بجنید آن جوز باشد و از آن هر دو قریب یک اوقیه بخورند و واجب است که بعد خوردن سیر
و شراب در جای گرم یا در حمام بنوشند و اگر بالای بخار آب گرم بدارند نافع بود و غرض درین تعریق مریض است و غرض از عرق آوردن تحریک مواد بسوی خارج است
و عرق آوردن در حمام ایشان را شدید النفع است و هر گاه از آن بیرون آیند شراب صرف بنوشند **تریاق** جید برای ایشان تخم سداب زراوند طویل جنطیانا
حب الغار پوست بیخ کبر بیخ حنظل افسنتین نبطی عروق صفر فاشرا العسل آمیزند **دیگر** جید تخم سداب دشتی زیره حبشی تخم جند توقی هر واحد اکسونا فن سرکه مقدار سرشتن
جمع بمقدار یک سرکه را انجیر سازد پس ادویه را جمع کنند شربتی از آن یک درخم و ازین زیاده نخورند که در آن خطر است بلکه اگر بعد ساعتی باز احتیاج شود نیم درخم دیگر بخورند
تریاق جید برای آن بگیرند سیر و جوز یک یک جزو برگ سداب خشک حلتیت و مر هر واحد نیم جزو بعدد انجیر که در آب تر کرده شسته باشند بسرشند شربتی
از آن سه درم بشراب **تریاق** جید برای او جند بیدستر فلفل سفید مر افیون مساوی قرص سازند شربتی سه باقلا بوسات با چهار اوقیه شراب و این گزیدن رتیلا را
نیز نفع کند **ایضاً** حاورشیر مرقنه جند بیدستر فلفل سفید بسیه و عسل مساوی بسرشند **و دوائی العسکری** که عجیب نهایت بی نظیر است بگیرند بیخ حنظل بیخ کبر افسنتین
زراوند مدحرج و طویل و ظر خشقوق مساوی شربتی برای طفل دو دانگ و بزرگ را یک درم و سائر **مشروبات** از اشربه جیده حلتیت است و ایضاً فاشرا

و ایضاً قرو مانا یکدرم بشراب سه و حب الآس و بادروج و تخم آن و تخم حماض وحشی و کاسنی وحشی و کاسنی و سکبینج شیر گاو طلا و فوتنج نهری و سرطان نهری اگر بشیر خر
بخورند و اهل عرب بلد و بیخ عقرب یا دو درم بیخ حنظل سوده میخورانند و نفع بین میکند و قوی تمام طعام را تجربه کرده اند چون آنرا سوده و لف دست بخورند و قومی زعم کرده
که چون اشنان سبز را کوفته بخته بروغن گاو سرشته قریب دو مثقال بخورند نفع عظیم کند و کسی که ترب با درو ج خورد بزهر عقرب ضرر نیابد و جراد که بازوی آن نبود و بدن او بزرگ
باشد و حرکوک گویند چون خشک کرده بشراب خورند نفع بخشد و قمری گفته که اگر برای لدغ آن افیون و بزر البنج مساوی بعسل سرشته بخورند نفع کند و بعضی زعم
کرده اند که مداد هندی شرباً نافع است چنانچه طلاءً نفع میکند و غاریقون عجیب المنفعت است و ثمر خنثی و گل آن و حب الغار خاصةً و تخم حند قوقی و برگ ترب و کاغ فرخرا
و ایضاً زراوند و شونیز بیخ جاوشیر تخم حرمل مساوی شربتی دو درم بشراب ایضاً عاقرقرحا زراوند یک جزو فلفل نیم جزو محروث ربع جزو شربتی مثل باقلا و ایضاً
زراوند طویل عاقرقرحا برابر بعسل سرشته شربتی دو درم بشراب و ایضاً مر و جاوشیر و افیون مساوی فاشرا جیا ر جزو و ازان اقراص سازند و ایضاً پوست بیخ زراوند طویل
عاقرقرحا هر واحد یک جزو بقدر واجب بخورند و قومی گفته که بگیرند زر بردی شراب شش درم گوگرد زرد هشت درم تخم سداب سه درم جندبیدستر تخم جرجیر هر واحد دو درم
بخون سنگ پشت بحری بسرشند شربتی یکدرم با پنج اوقیه شراب **اطلیه و اضمده** عقرب تنها از اضمده جیده برای گزیدگی عقرب است در روغن او نیز و ایضاً ماهی که
آنرا ذنب العقرب گویند و مشابه آن بود و موش زنده را چون بشگافند و بر گزیدگی عقرب نهند نفع کند باجماع و همچنین غوک و ایضاً طلای مداد هندی تجربه کردم نفع کرد
درد ساکن شد و همچنین شیر انجیر خام و جندبیدستر و بلادر گویند که درین باب عجیب است و مسکن درد و اشخار بسرکه نیکوست و گوگرد زنده برا تیانج یا علک البطم
و لحم ماهی نمکسود و سیر مطبوخ در روغن زرد گرم نهند و ایضاً تخم کتان و تخم خطمی یا هر دو بنمک و ایضاً آرد جو با آب سداب یا طبیخ او و ایضاً سبوس گندم مطبوخ بسرگین کبوتر
و بادروج از اطلیه جیده مسکن وجع فی الحال است و همچنین بیخ حنظل و کاسنی و کاسنی دشتی و حماما با بادروج طلای جید است و مرزنجوش خشک و ایضاً نمک بول از ادویه
نافع است و از انجمله آنرا نفع کند انست که موضع لسع را ببخار سرکه بدارند که بر سنگ گرم چکانیده باشند **و از نطولات او** طبیخ سبوس و طبیخ انجره و طبیخ بابونه عجیب است
و آب دریای شور گرم کرده و آب حند قوقی و طبیخ او عجیب است و چکانیدن نفط سفید گرم کرده عجیب است و زیت که دران وزغه پخته باشند چون بر گزیدگی گرم گرم
بچکانند عجیب النفع است **صاحب کامل** گوید که بالای موضع گزیده بعصابه قوی باید بست و عقرب را کوفته ضماد کنند و یا این ضماد تخم کتان پنج درم گوگرد زرد
نمک هر یک سه درم علک البطم ده درم سرشته بعمل آرند و اگر تریاق اربعه بشراب خورند نفع کند و اگر تریاق کبیر حاضر باشد بشراب و ضماد او بزیت نافع است
و این دوا سوده و ارد جندبیدستر دو دانگ سیر یکدرم با ریک سوده بشراب مطبوخ بخورند و یا بگیرند زراوند مدحرج سه درم پوست بیخ کبر دو درم حند قوقی یکدرم باریک
سائیده دو درم بشراب کهنه یا نبیذ مویز بخورند و تریاق لدغ عقرب لقدر بندقه بشراب بدهند و نسخه آن همان معجون است که در قول ابوسهل گذشت لیکن درینجا
قنه عوض قسط است باقی بدستور و یا سیر را باریک سوده بشراب پخته بنوشانند و بر موضع گزیده آبیکه دران بابونه برنجاسف و سداب و سبوس گندم جوشانیده باشند
گرم بریزند و یا بروغن زیت یا بروغن بان یا مرزنگوش فرفیون یا جندبیدستر طلا کنند و بدن عقرب گزیده را خوب بمالند در روغن گاو و عسل بخورانند **صفت تریاق** که
گزیدن عقرب را نافع است فلفل هشت درم دارفلفل پنج درم سنبل دو درم زراوند پنج خراهر واحد سه درم با آب سائیده بشراب سرشته حبها سازند شربتی نیم درم **مطری**
گوید که بر طبیب واجب است که این سفوف بدهد و آن فی الفور از الم درد میکند زراوند مدحرج زراوند طویل جنطیانا هر واحد یک دانگ جندبیدستر و جاوشیر و حلتیت
و قنه هر واحد یک نیم دانگ همه را سائیده و همچنین همه خردل و برابر جمله سکر العشر آمیخته یکدرم یا یک مثقال بشراب کهنه بخورند و جالینوس وصف بندق هندی نموده
و در تسکین وجع آنرا تاثیر محمود دریافتم و مختار اهل عراق اینست که پیاز و سیر بخورانند و انجیر در آب شراب و اندک نمک جوش داده عضو را دران نهند و مختار اهل شام آنست
که کندر سفوف کرده بماء العسل خورانند و تخین موضع کنند و اهل سواد نمک را جوش کرده موضع گزیده را بدان تکمید میکنند و گاهی سرگین گاو بسرکه سوده و بجای شکر
آمیخته طلای نمایند و درد ساکن میشود و اهل مکه معظمه عضو گزیده را در ریگ گرم ساعتی دفن میکنند بعد ازان بر می آرند و درد زائل میشود و از عجائب چیزیکه برای
تسکین وجع مشاهده کرده ام تناول سنجر نیا و طلای او بر موضع گزیده است و اهل سواحل موضع لدغ را بنفط سفید طلا میکنند و در بلدیکه خوف گزیدن عقارب باشد
از خوردن کرفس و بادام و پسته و عسل و جمیع مفتحات سده اجتناب کنند و اهل حران تریاقی برای گزیدگی عقرب ترکیب داده اند و من آنرا حسن التاثیر

در لدغ عقرب یافتم و شخصی را عقرب گزیده بود و از یک ماه آزار هر چیز سرخ بنظر می آمد و این تریاق او را دادم و صبح او را رعاف مفرط حادث شد و صحت یافت نسخهٔ آن زوفای خشک و صعتر و برگ سداب کوهی هر یک دو درم کندر و ذکر و جاوشیر و حلتیت هر واحد یکدرم دار فلفل که آن فلفل دراز است ده درم خرنیل و بیخ جوز جندم و جنطیانا و ایرسا و فقل و جعده و سعد سیاه هر واحد پنجدرم بندق مقشر سی درم همه را سائیده بعسل بسرشند و اندکی رقیق دارند و معتدل بدان را دو درم بدهند و بحسب مزاج انسان زیاده و کم کنند و طلای او بر موضع گزیده نیز فائده میکند **گیلانی** مینویسد که بوده تیه باریک سوده و آرد جو بآب سداب سرشته ضماد کنند یا چربی موم و بهروزه هر واحد پنج درم زیت مغسول عسل روت دو درم همه را در زیت گداخته مرهم بسازند و بر موضع طلا کنند که صحت بخشد و تسخین موضع ملدوغه بروغن مسخن کنند و بهترین آن نزدیک ایشان روغن خلوق است

گزیدن جراره

و آن نوعیست از کژدم خبیث که وقت راه رفتن دنبالهٔ خود را بر زمین میکشد و لهذا جراره نامند و زهر او گرم است و در خوزستان و عسکر مکرم و معدن انجدان بسیار بود و هرگاه بگزد و درد او سخت نباشد بلکه بعد یک دو روز درد شدید و کرب حادث شود و رنگ متغیر گردد و گویند که بمجرد گزیدن او از هر بن مو خون جاری شود و لرزه بر بدن افتد و باشد که یرقان پدید آید و زبان ورم کند و جای گزیدگی او ریش گردد و خون بول کنند و گاه شکم قبض شود و گاهی امراد بهلاکت انجامد و اول خفقان و غشی پدید آید و بسبب خفت درد او در ابتدا تهاون در علاج او نشاید کرد بهر آنکه زهر او سخت بدست **علاج** بقول شیخ و جرجانی بعد علاج کلی و جذب سم افضل معالجات آنست که داغ نهند و آب کاهو و آب کاسنی صحرائی و آش جو و سائر مطفیات بنوشانند خصوصاً چون التهاب اشتداد نماید و بهترین علاجات مجرب پست سیب بآب سرد است و قومی گفته که بیخ جعده چون بآب بخورند نفع کند و راسن برای آن دوای سودمند است و این تریاق عسکری جید است پوست بیخ کبر جنطیانا افسنتین رومی بساز ند مدحرج کاسنی صحرائی مساوی سائیده دو درم بخورانند و تریاق دیگر اینست که کاسنی صحرائی خشک و برگ سیب ترش و کشنیز خشک برابر سوده سه ملعقه از آن بخورند و هرگاه التهاب شدید عارض شود بآب فواکه و عصارات سرد آنها تسکین او باید کرد و اگر خفقان پدید آید شربت سیب شامی و پست سیب و دوغ ترش و قرص کافور سوده بار و هرگاه کرب شدت کند آب فواکه بروغن گل سرد کرده بدهند و اگر شکم قبض شود حقنه کنند و اگر خون بول کند فصد نمایند و علاج بول الدم بعمل آرند و اگر زبان بیاماسد فصد رگ زیر زبان کشایند و بآب کاسنی و سکنجبین غرغره کنند و اگر جای گاه گزیدگی آکله عارض شود بدوای حاد علاج نمایند و حوالی او بگل ارمنی و سرکه طلا کنند و علاج قروح خبیثه باید کرد **مجوسی** گوید که اطبای قدیم معرفت علاج این نداشتند و اطبای متاخرین از اهل عسکر مکرم فصد استعمال میکنند و بحسب احتمال قوت خون بر می آرند و فی الفور شیر تازه می نوشانند و محاجم بران موضع می نهند و خوب امتصاص می نمایند و ادویهٔ حاده مثل فرفیون و جندبیدستر بران موضع لزوم میکنند و حوالی آن بگل ارمنی و سرکه طلا میسازند و ماء الشعیر و دوغ می نوشانند و سیب و کاسنی صحرائی و دوغ ترش و پست سیب ترش میخورانند و غذا اسفیدباج مرغ ماکیان معمول بآب انار میسازند و تریاق عسکری و تریاق دیگر که هر دو مذکور شده میدهند لیکن درینجا در تریاق عسکری بیخ حنظل و خراز یاده است و گفته که با شراب بخورانند و در تریاق دیگر گل سیب ترش عوض برگ سیب است و ایضاً بیخ خرنیل یک مثقال باریک سوده بشراب میخورانند و بدان نفع می یابند **طبری** گفته که علاج این ضد معالجهٔ عقرب است و آن اینست که فصد کنند و در روزی ده مرتبه رب حماض و رب ریباس بنوشانند و سیب ترش بخورانند و موضع گزیدگی را بسرکه و حضض طلا کنند و ماء الشعیر بکافور نوشانند و کاسنی صحرائی بسرکه و کاسنی بستانی بخورانند و در معالجه طریق تطفیه و تسکین خون سلوک نمایند پس اگر رعاف آید خلاص یابد و اگر اسهال شود هلاک گردد و این سفوف نیز مید هند کاسنی دشتی ده درم جوز جندم دو درم کندر یک درم جنطیانا و پوست بیخ کبر هر یک ده درم خراو خرنیل هر واحد هفت درم همه را سائیده مجموع پست سیب ترش و برگ آن داخل کنند و صبح و شام یکدرم بر سکنجبین یا رب ریباس و یا رب غوره بدهند و اهل حران جراره گزیده را نان بدوغ میخورانند و امر بحرکت می نمایند و گاه قی می کنانند و از مجربات اینست که بیخ لوف بآب کاسنی و سکنجبین بخورانند و زنان حیرانه سال را دیدم که علاج بطبیخ تخم حلبه مع سداب و خرما و انجیر میکردند و آنرا بعد وع خورانیده و بر عضو گزیده نهادند و درد ساکن شد **علوی خان** در عشرهٔ کامله مینویسد که نخست آنجا را حجامت بکنند ولیکن باید که میان محجمه پنبه بنهند و قدری پیاز نهاده بکنند و اگر چنین نکنند بکنند و فی الفور بمیرد و بعد از محجمه داغ دهند پس فصد هفت اندام کردن بهتر باشد و گل ارمنی و طباشیر و کافور بگلاب سوده طلا نمایند و قرص کافور سه ماشه در شربت لیمو بلیسانند و شیرهٔ کاسنی و خیارین و مغز تخم کدو و تربز هر یک سه ماشه و شربت نیلوفر چهار توله بنوشانند و برگ سیب ترش و کشنیز خشک هر دو برابر دو مثقال بآب آلو بخارا

وبر موضع می نهند که این فی الفور درد را ساکن میکند و بعضی اوائل ذکر کرده اند که مگس ازرق را چون بسیر که سحق کنند لاسیما سر آنها و بر موضع بمالند درد ساکن شود و ایضاً
حرانیان گفته اند که سرهای مگس هر نوع که باشد چون بر موضع متواتر بمالند و نگذارند که خشک گردد تسکین درد و ازاله او کند و اما علاج نوع سوم که آن زنبور دراز سیاه کوچک باشد
و در ایام ربیع ظاهر شود و بر کنارهٔ نهرها باشد و گزیدن این نوع خفیف تر از جمله انواع آنست باید که آنرا انگیزند و سائیده بر موضع بندند که در حال درد را زائل کند
و جمیع انواع زنبور را نوشیدن دوغ و خوردن کاسنی صحرائی و بستانی بسیار که نفع کند و اما علاج گزیدن نحل بزرگ طلای موضع بگل لبلاب سوده است و ایضاً بخاکستر
چوب انگور در سرکه حل کرده طلا نمایند و گاهی سخت بیفشارند و از موضع اندک رطوبت بیرون میشود و از سائر معالجه غنی میکند و گاهی بحجر الطین سوده بسرکه سرشته طلا
کرده میشود و درد را فی الحال دور میکند و جو بگیرند و طفلی را امر کنند که آنرا بخاید و بران طلا کنند و گاهی بگل مختوم در سرکه گداخته طلا میکنند و علاج نوع کوچک نحل آنست
که اسپغول در آب خوب لت کرده بران موضع چسپانند و بگذارند تا خشک گردد چون آنرا دور کنند نیش او بیرون آید و بعد خروج نیش بفشارند و موضع را بسرکه سیب ترش
طلا کنند و گاهی موضع گزیدگی مگس عسل را این طلا میکنند بگیرند خون گوساله و اسرب بدان حک نمایند و طلا سازند که در ساعت درد ساکن میکند و گاهی بر موضع نان با نمک
خائیده می نهند و نیش بعد ساعتی بر می آید و اما ادویه غریبه که بر موضع لسع زنبور و سائر هوام غیر قتاله می مالند بیخ لوف جعد است چون بران طلا کنند که در ساعت درد را
ساکن کند و حجر التیس را بآب بادیان سوده بر موضع گزیدگی هوام طلا کنند که درد ساکن شود و زهر بیرون آید در حال و مجرب است گیلانی از شیخ و غیره نقل کرده
که عصارات سبزهٔ معروفه و اشربهٔ سبزهٔ معروفه بنوشانند و قطعهٔ یخ مثل شافه برداشتن نفع کند و طلای انجیر و سرکه و ایضاً برگ تخم و برگ غار تازه و کذا
سبزی که بر آب پیدا شود نافع و بعضی زعم کرده اند که آب و نمک تکمید نمایند و بشیر انجیر طلا کنند و با کافور بسرکه و بیست جو بسرکه و با آب گشنیز تر بسرکه و اندک کافور طلا
بسازند و بالای طلا و ضماد خرقهٔ مبلول بسرکه بر برف سرد کرده نهند تا آنکه خدر گردد و برگ بادروج بمالند و ربوب ترش و اسپغول و سکنجبین ترش و آب کاسنی و کاهو
بنوشند و سفوف کشنیز خشک با آب سرد و شکر خورند و علاج مور طیار ذی النیش فصد و شرب ماء الشعیر و طلای موضع باشیای بارد مثل گل ارمنی و سرکه و کافور و گلاب مانند آنست

گزیدن رتیلا

گویند که رتیلا دابه ایست شبیه بعنکبوتی که آنرا فهد گویند و آن صیاد مگس است و بعضی گویند که آن نوعی از عنکبوت بری است بزرگ شکم کوچک پا بالجمله انواع آن بسیار است
چنانچه جالینوس گفته که آن دوازده نوع است و بدترین اقسام آن مصری بزرگ شکم و سر است که شبابکی باشد که گرد چراغ پرواز میکند و از گزیدن همه اقسام آن ورم
عارض شود و موضع گزیدگی در اکثر اوقات سرخ و در اکثر آن کبود و سبز بود و غشیان و قی آورد و گاهی اسهال افتد و گزیدن هر نوع او را اعراض خاص است چنانچه از گزیدن
سرخ و سفید آن درد اندک و خارش و اختلاف شکم عارض گردد و از کبود که بر پشت او خطوط براق بود خدر و استرخای بدن و از گزیدن زرد و سیاه درد شدید و سردی
بدن و رعشهٔ قوی و عرق و انتفاخ شکم عارض شود و گاهی از شدت درد هلاک کند و از گزیدن انواع دیگر اعراض قریب این بود و علاج در جمیع اقسام متقارب بود لکن
بمطلق ادهان و آب گرم کنند و ضماد برگ مورد و تخم آن و سداب و شونیز بشراب و ضماد آن نافع است و بقول شیخ علاج کلی سموم ملدوغه از عقرب سام ابرص بجواذب و مص موضع و نطول آن
بآب گرم و نمک و دادن تریاق مذکور در علاج گزیدن عقرب استعمال نمایند و حمام و آبزن در تسکین درد سر بهترین چیزهاست هرگاه در آبزن نشینند درد ساکن شود و چون
از آن خارج شوند درد عود کند پس لازم است که هر ساعت استحمام نمایند و اندفان در ریگ گرم و خاکستر گرم نیز نافع است و موضع گزیدگی را بمر و نمک با آب و یا
خاکستر چوب انگور و چوب انجیر و آهک و اشخار بآب گرم سرشته ضماد کنند و خوردن سفوف شونیز و تخم کرفس و تناول دواء الحلتیت و تریاق اربعه و سنجرنیا سود
دارد و این تریاق مخصوص برتیلا بدهند فلفل سفید زراوند بیخ سوسن آسمانجونی ناردین عاقرقرحا دوقو خربق سیاه زیرهٔ سیاه فطراسالیون پوست انار پنیر مایه خرگوش
دارچینی سرطان نهری میعه عصارهٔ خشخاش حب بلسان هر واحد ده درم سائیده بعصارهٔ کبر سرشته قرص سازند و بقدر یکدرم بشراب بخورانند و در بعض نسخ برگ بنیوت
و بیخ سوسن سفید و عود بلسان و تخم حندقوقی و جوز السرو و تخم کرفس نیز داخل است و سائر مشروبات حب الصنوبر و زیرهٔ حبشی و برگ و لب و پوست آن و تخم حندقوقی و نخود سیاه
و خصوصاً دشتی و حب الآس که بسیار جید است و تخم قیسوم و تخم شبت و زراوند و ثمر طرفا و عصارهٔ حی العالم و شیر کاهوی دشتی است و شربت کدام از اینها که باشد
دو مثقال بشراب است و ایضاً شرابی که در آن جوز السرو پخته باشند و خصوصاً بدارچینی و شوربای سرطانات و شوربای مرغابی و طبیخ بیخ هلیون بشراب و از ترکیب جید

که ایشان را بنوشانند زراوند و زیره و مساوی است شربتی سه درم در آب گرم **تریاق** مجرب برای آن تخم ترب ده درم دو قو زیره هر واحد پنج درم ابهل جوز السرو
هر واحد سه درم سنبل الطیب حب الغار زراوند مدحرج حب بلسان دارچینی جنطیانا تخم حندقوقی تخم کرفس هر واحد دو درم در عسل بسرشند شربتی بقدر جوزه بشراب کهنه و از
اطلیه جیده خاکستر درخت انجیر بشراب سرشته و نمک و فلفل بیس است و اسفنج در سرکه ترکرده افشرده و زراوند و آرد جو بسرکه سرشته و برگ حرشف و گندنا و عصی الراعی و زراوند
بخاکستر چوب انجیر **ضماد** جید بگیرند پوست انار و زراوند و آرد جو بسرکه بسرشند و بعد شستن جراحت آب و نمک استعمال نمایند و آزهر وخات روغن حندقوقی گرم کرده است و از
نطولات آب دریای شور گرم کرده و هم آب نمک و طبیخ حرشف و طبیخ جوز السرو است **سویدی** گوید که خوردن کاهوی دشتی برای گزیدن رتیلا مجرب است و شرب و ضماد
مغز سر خروس و سرکه و فلفل و کذا حلتیت بشراب کهنه و کذا دروج و انجیر و کذا خبازی و کذا شیح ارمنی و کذا ثمر بطم بسرکه سرشته و کذا اسد اب و شرب شیح جبلی و کذا برگ بادرنجبویه
بشراب و کذا آب توت شیرین کنیم اوقیه عراقی و کذا اقحوان دو مثقال بشراب و کذا ادوقو و کذا بر سیاوشان و کذا تخم کاهوی بستانی و کذا خار خسک و کذا دارچینی با انجیر و کذا اسیر
و کذا از مردنه شعیره و کذا انیسون دو درم بشراب کهنه هر واحد نافع گزیدگی رتیلا است **مسیحی** گوید که هر نوش رتیلا و عنکبوت اندر آب گرم نشانند تا درد ساکن شود و بعد خروج از آن
بخاکستر چوب انجیر اشخار با آب گرم سرشته ضماد کنند و دو درم شونیز بخورانند و این دوا به مار و نسخه آن همان تریاق مجرب است که در قول شیخ گذشت **طبری** گوید که علاجش
وضع محاجم بر موضع لسع و شرط او و دلک او در هر ساعت ابلغ است بعد از آن تضمید او باین ضماد کنند بگیرند صبر سقوطری خالص یک جزو مر دو جزو فرفیون ربع جزو
و در سرکه حل کرده بران نهند و برقع یمانی و کنار زده و مانند آن قی آورند و نبیذ کهنه بنوشانند و کمتر هلاک کند اگر در ابتدا علاج کنند و اهل عراق این دوا برای خود استخراج
کرده اند بگیرند حنظل و آنچه در جوف او باشد بیرون آرند پس بشیر شتر آنرا پر کرده یک روز در آفتاب گذارند و آن شیر را بنوشند که قی می آرد و در یک روز صحت میشود

گزیدن عنکبوت

بدانکه عنکبوت معروف ابهد عنکبوت کوچک پا و سفید با نقطهای سیاه بود که برکس بجهد و آنرا شکار کند بنوعی که پلنگ بر شکار می جهد پس هرگاه بگزد درد در همه بدن خارش
و عرق سرد ظاهر شود و از گزیدن بعضی از آن اعراض روی مثل اعراض شکم از ریاح مع قرقره و سردی دست و پا و اقشعرار بدن و انتشار قضیب عارض شود علاج تریاق فاروق
خورانند و شونیز از مثقال تا دو درم با شراب صرف کهنه و بر ریسوت و روغن گل و یا پیخ کرفس در سرکه جوش داده و یا زیره و سفید زنجبیل سائیده و یا چونه برگ تنبول در آب لیمون
صلایه کرده و یا صندلین و مرداسنگ با آب سائیده طلا نمایند و بقول شیخ علاجش از جنس علاج رتیلا است و نوشیدن شراب اندک اندک تمام روز و بعد شراب
و تعریق در حمام و سداب خشک تنها و با سعد سوده دو درم بشراب نطول موضع لسع با آب گرم نافع **طبری** گوید که عنکبوت معروف بعندب عنکبوت سیاه کوتاه پای باشد
و از گزیدن او خارش موضع و سیاهی او و تپ بلبغم عارض شود و سخت گرم است بخلاف سائر عناکب علاجش فصد بدفعات و حل طبیعت بمطبوخ فواکه و لزوم ماء الشعیر و فرود
و لحم فاسد را از موضع لسع باهن بردارند بعده مرهم موافق مثل مرهم کافور و مرهم خل و مانند آن علاج کنند و چنانچه مردم را دیدم که این عنکبوت گزیده حال ایشان باسلام مؤدی گردید
و کسی که این عنکبوت بگزد در ابتدا بر موضع لسع شرط بسیار زنند و بران محاجم گذارند صاحب او بسرعت فی الحال خلاص یابد و از تعفن موضع خیر نیابد بعضی افاضل
از من گفتند که اگر این عنکبوت بگزد فی الفور فصد کنند از تعفن موضع خلاص یابند اشتباه گاه باشد که از مالیدن عنکبوت بر بدن بثور زرد و سرخ بر می آیند درین صورت
ترشی انبه و مرداسنگ و پوست درخت نیب در گلاب سائیده طلا کردن و روغن چراغ مالیدن سودمند است و باقی ادویه نافعه آن در بحث بثور غریبه مسطور شد

گزیدن نملة النسر

و آن جانوری است همچون بیش یا کنه سخت کوچک جالینوس گوید که بسبب کوچکی از آن پرهیز نتوان کرد و لسع او را نتوان دید لیکن مضرت گزیدن او بزرگ است از مثانه
بول و از بینی رعاف و از مقعد و از بن دندان و از معده و لثی و از صدر و ریه بسرفه خون بر آید و باشد که کار بزرگ گردد و علاج قبول نکند و بعضی متقدمین ذکر کرده اند که
آن بیش است که از کرکس بر انسان افتد و در مواضع لحمیه سرایت کند و صورت عقرب و صورت او مثل صورت عقرب بود و غیر آنکه دم او مثل نیش زنبور باشد **علاج** بقول صاحب کامل
باید که مبادرت بنوشیدن شیر تازه بز کنند و بر موضع گزیدگی پادزهر سوده طلا نمایند و بصندل سرخ در آب کاهو و خرفه و حی العالم و طحلب ضماد سازند و ایضا ماء الشعیر
و گل ارمنی مع اسپغول بماء الخیار یا بماء القرع بنوشانند و شیخ میفرماید که علاجش مثل علاج جراره است و شیر و سکنجبین و گل مختوم و جدوار و خرفه و عصاره او و لعاب اسپغول

وسائر لبنیات مثل آب کاسنی و آب کدو و خیار بنوشانند و تکبیری بنویسد که فصد کنند زیرا که سم او در بدن بسرعت منتشر میشود و بعد ازان اشیای مطفیه بسرد مثل رب حماض و رب ریباس و رب غوره بنوشند و بیخ خرنبل تر بخورند و تبرید قلب و حفظ او نهادن خرقه بارد کنند و کاسنی صحرائی خورانند و تریاق که در گزیدن جراره ذکر نمودیم تناول کنند و ماء الشعیر هفتاد درم بکافور دو شعیره مدام بنوشانند و هرگاه خون منقطع گردد شاخ انگور و عصی الراعی بقدر باقه بگیرد و گرفته بکوبند و آب آنها بر آورده در آن آرد جو آمیخته بر همه بدن طلا کنند و گاهی حصض با ین آب حل کرده طلا کرده میشود و بهیں گاه بدن بقشر آغاز کند دلالت صحت و بقای بدن ازان کند و اگر قی یا اسهال بهم رسد بر مریض خوف باشد و ابن ایلاس گوید که علاجش شربت سیب با شربت سیب یا آب سرد یا رب سیب یا رب بهی و شربت لیمو همه بر برف سرد کرده است و تند آتش جو و بنهد یا آب هندوانه و آب انار بنوشانند

گزیدن هزار پایه

درین سمیتی ست که ازان درد اندک و خارشی حادث شود و بعد چند ساعت ساکن گردد و گاهی سمیت بسیار بود که گزیده او را ضیق صدر و کرب و قلق عارض شود و بدان اشتهای چیز شیرین غالب شود و گویند که سمیت این حیوان در بلاد روم کثیر النکایت بود حتی که ملسوع او هلاک گردد علاج از سرکه و روغن زرد طلا کنند و چون ازان بکوبند و بر گزیدگی او نهند مفید بود و زراوند طویل و جنطیانا و پوست بیخ کبر و آرد کرسنه مساوی بشراب یا ماء العسل بدهند و گل خنثی از تریاقات اوست و گاهی دران استعمال نمک و سرکه بر موضع گزیدگی کفایت کند و بعضی اطبا نمک در روغن گاو را ستوده اند و مالیدن گل مولسری مفید است و کذا طلای روغن چراغ و اگر هزار پایه یا مانند آن بر عضو بچسپد و یا پایها و نیش های او در گوشت فرو رود و سوزش بسیار شود پیاز یا سائیده ضماد کنند و یا میل آهنی گرم کرده بر نهند یا تیزاب شوره یا گوگرد بران مالند و اگر از پایهای آن سمیت مانده باشد تیزاب شوره اندک بمالند و اگر ریم کند با دویه مدمله علاج کنند

گزیدن سام ابرص

و این اسم وزغه دشتی ست و بلدی را بپارسی حلپاسه نامند و گویند که نوعی از وزغه کوچک است منقط بسیاهی و در خانهای کهنه و خرابها می ماند و چون بگزد همه دندان خود را در جای گزیده خویش بگذارد و گزیده او را تب مطبقه و لرزه و قلق و خارش عارض شود و اکثر بسبب فرط الم هلاک کنند و جای گزیده سبز گردد و ازان چیزی مثل زرداب و رطوبات فاسده سیلان کند علاج اولا تدبیر بیرون آوردن دندان او کنند باین طور که تو بر کاره بسیار به پیچند و بر گزیدگی او بقدام و خلف و راست و چپ دائم بگردانند و یا اسپغول در آبیکه صمغ عربی حل کرده باشند لت کرده ضماد کنند و بگذارند بعده با آهستگی قلع نمایند تا دندان او بیرون آید و اگر سریش با اسپغول اضافه کنند و قطعه کوچک صوف بدان آلوده بران گذارند و یک روز کامل بدارند پس قلع کنند بهتر باشد بعده علاج بشرط و وضع محاجم نمایند و اگر درد مفرط باشد بدانچه علاج گزیدن مار میکنند از خورانیدن پیاز و سیر و دادن تریاق و سائر معجونات و سفوفات که در لسع مار و عقرب مذکور شد معالجه کنند

گزیدن عظایه

گویند که عظایه اسم عربی سالامندر است و بعضی گویند که قسمی ازان است و این نیز چون بگزد دندان او در جای گزیده بماند و بدان سبب وجع دوام نماید تا آنکه دندان او خارج گردد علاج برای اخراج دندان او ابریشم یا قیر بران بگردانند و یا بر موضع روغن و خاکستر با هم سرشته بمالند و بدان ضماد کنند و اگر درد دوام کند موضع را خوب امتصاص نمایند بعده عضو را در آب گرم نهند و خوردن کاسنی صحرائی گزیدن او را بسیار نافع است و اگر درد اشتداد نماید تریاق مخصوص رتیلا بخورانند و بعضی ثقات گفته اند که سبوس با آب سوده ضماد کنند که فی الحال دندان او را بیرون آرد

گزیدن سالامندرا

گویند که آن حیوانی ست شبیه بعظایه و چهار پای دارد و دم او کوتاه و سر و پشت سیاه و گردن باریک زرد و سیاه باشد و آن بزرگتر و بهتر از سام ابرص بود و رنگ او ابلق زرد و سیاه و از جمله سموم قاتله است مانند ذراریح و از گزیدن او درد شدید و سوزش عظیم در بدن و ورم گرم زبان و بستگی و ثقل آن و لرزه و خفقان عارض شود و باشد که موضع گزیده او سیاه گردد و باشد که عفن شود و بیفتد علاج قی و وضع محاجم خوب بکنند بعده شیر و لعابات بارده مثل لعاب بهدانه و اسپغول بنوشند و یا آب خرفه بسکه در روغن بنفشه و روغن گل و چربی دو شور بای چرب بیاشامند و از تریاقات او خوردن تریاق عنصل است و طبیخ کمافیطوس و طبیخ سوس با برگ انجره در زیت و بعضی ضفادع مطبوخ مفید دانند و لحوم آنها

ضماد میکنند و میخورانند و همچنین بیضه سنگ پشت بحری و بری مطبوخ نافع است و باقی علاجش علاج فرابیع است

گزیدن ضفدع نهری و بری

گزیدن او سلیم است از آن اعراضی که از گزیدن جانوران سمی ظاهر شود عارض نگردد و گاه ورم در عضو گزیده و علاجش علاج سموم بارده است یعنی بتریاقات حاره محلل ابدا رام
گزیدن ضفدع بحری که آن سرخ بود گویند که بر جهد و بر مردم افتد و اگر نتواند رسید نفخه بر بدن رساند و از گزیدن او ورم عظیم و هلاکت سریع عارض شود
علاج تریاق کبیر و مثرودیطوس خورند و موضع زخم را بنمک و خاکستر چوب انجیر و آب ضماد کنند و باقی علاجش علاج رتیلا و تریاق اوست
گزیدن مار دریائی علاج آن بعد از علاج کلی بر موضع گزیده آن سرکه و گوگرد طلا کنند و ضماد یکه در گزیدن ضفدع بحری گذشت اینجا هم مفید است و نوع دیگر از مار دریائی باشد
که از گزیدن او درد سخت پیدا میشود و سر را گیرد و خدر شود و میرد و علاجش مانند سموم بارده است و سرکه نیمگرم طلا کردن و روغن عاقرقرحا مالیدن و فلفل حسیا و با شراب خوردن
گزیدن کژدم دریائی و عنکبوت بحری از گزیدن آنها نفخ شکم و حالت شبیه باستسقا عارض شود و گاهی بآن خروج ریح بی اراده حادث گردد علاجش بعد از علاج کلی مثل ضفدع بحری باشد

گزیدن سگ آبی و نهنگ و ماهی سیاه

موضع گزیده اینها از عسل و نمک و بوره ارمنی طلا کنند پس نمک و سرکه بران بمالند بشویند و پیه مرغابی و پیه گاو و کوهی و روغن گاو نهند و پیه نهنگ بهترین اجزا قوی است
خصوصا گزیده نهنگ را و همچنین گوشت آن تریاق گزیدن آنست و مسافرین دریا میگویند که هیچ دوا برای گزیدن سگ آبی نیست بلکه هر چیزیکه بر گزیده آن گذاشته میشود
فاسد میگردد بهتر اینست که موضع گزیده او را هر روز از آب گوشت بشویند بتدریج صحت یابد و بعضی گویند که بر موضع گزیده او بول کنند و اشنان تر را کوبیده بران موضع
نهند و ابن مشخص نهنگ گزیده را در روغن کنجد غرق می نمایند و میگویند تا وقتیکه متساح گزیده باشد در هر سال موضع گزیده او همان وقت شگافته میشود دیگر آنکه حوالی جراحت را
داغ کنند و هرگاه انسان چربی شیر بر بدن خود بمالد یا دامیکه بوی چربی در بدان بود قریب آن نمی آید

گزیدن انسان و چهارپایان

بدترین گزیدن انسان یا غیر انسان آنست که گرسنه باشد و خصوصا چون حار مزاج بود و اگر چه مستعد فساد خصوصا عدس خورده باشد حالت ردی عارض شود و گاهی
هلاک کند علاج آرد باقلا و سرکه و یا پوست بیخ بادیان و شهد و یا پیاز و عسل و یا خاکستر چوب انگور و سرکه طلا کنند و اگر ورم کند از مرداسنگ و روغن گل و پیه و موم مرهم ساخته
ضماد کنند و صاحب جامع صغیر از شیخ نقل کرده که بر عضو پارچه در زیت ترکرده نهند یا زیت بمالند و مرداسنگ طلا کنند و تضمید بآرد کرسنه عجیب است و یا بیخ سوسن آسمانجونی
باریک سوده با سرکه سرشته ضماد نمایند و ضماد در اول روزی چند بار تبدیل کنند و استخوان گوساله سوخته بعسل یا خاکستر کرنب بران نهند و بهترین مراهم درینجا مرهم اسود است
و اگر دران فساد بینند اولا محجمه بکنند یا بدوای جاذب پاک نمایند و بگذارند تا منفتح پس اگر در ریم او عفونت باشد معلوم کنند که تنقیه و جذب قوی و بالغ نشده
پس معالجه بجواذب قویه که در باب ملسوع مذکور شد باید کرد و اگر در عضو فساد نبود منع تورم والحام جرح نمایند و مرهم اسود استعمال کنند و یا بران مرهم معمول از پیه و موم
و زیت و بهروزه نهند که این بهتر ضماد و مرهم است و همچنین خاکستر با سرکه و عسل و پیاز سرشته و گویند که ضماد و تفاق کندر با شراب و زیت و کذا نمک بعسل سوده و یا مرهم
و صمغ بطم نافع و جراحت را بشب سوخته پر کرده به بندند و بران خاکستر کرنب طلا کنند و اگر عفونت شدید افتد پیاز و نمک و عسل تا یک شبانه روز بران نهند بعد مرهم که
مذکور شد علاج کنند و اگر معلوم شود که در مزاج انسان گزنده کیفیت سمیه یا مرض خبیث است بر طبیب واجب است که از گزیدگی آن غافل نشود و دران تهاون ننماید
و بران شرط زند و دهن جراحت بکشاید و بران دوائیکه منشف سمیت و مخرج او باشد بنهند و لحم حوالی او فی الحال بآهن برگیرند تا بست و یک روز زخم را خشک شدن ندهند
بعده بمرهم موافق علاج کنند و حفظ الصحه آن شخص گزیده نمایند و امر به تناول تریاق که در گزیدن سگ دیوانه بیاید و شرب مطلقات نهری و تریاق الافاعی در اکثر اوقات کنند
و نان جو بخایند و با لعاب بزرکتان و تخم حلبه برهم زنند و اندک سرکه آمیخته ضماد کنند و گاهی بحربی بزرو بادام کوفته مثل مرهم ساخته ضماد کرده میشود و در هر سه ساعت
تجدید آن نمایند و آنا مرهم اینست که بگیرند اسرب محکوک یک جزو و اسرنج یک جزو و هر دو مخلوط کنند و موم و دهن ساخته تنقیه لعاب تخم کتان بر آتش دهند بعده بران
اسرنج و اسرب انداخته از آتش فرود آرند و بعد سرد شدن در هاون انداخته تسقیه زیت و سرکه دهند تا آنکه اجزای او باهم آمیزد و سفید گردد بعده استعمال کنند و استعمال این دقتی

نمایند که در گزیدگی آمن بود و شخص گزیده از اعراض ردیه سالم باشد و هرگاه جراحت اندمال یابد این مرهم را تینج استعمال نمایند گلنار و دقاق کندر و تینج و مرو شیاف و مرداسنگ مساوی برموم روغن معمول بزیت انداخته از آتش فرود آرند تا مخلوط گردد و استعمال کنند

گزیدن درندگان

در جمیع منفرشات چنگال آنها بقول طبری اگر قوت احتمال کند از هر دو دست فصد بگشایند و اخراج خون بمقدار قوت کنند بعده ماء الشعیر و اشربه مطفیه دهند و موضع گزیده را بسرکه اندران پودینه جوشانیده باشند بضعات کثیر بشویند و از افتادن خاک و گل محفوظ دارند و بهترین چیز که در ابتدای گزیدن آنها بدان علاج کنند تا از ضرر او سالم مانند اینست که بگیرند هار بای ملح و بار یک سوده موضع گزیده را بدان پر کنند و اکثر مردم در علاج گزیدن درنده اقتصار میکنند بر ماهی شور سوده و ستایش او بسیار می نمایند

گزیدن شیر و پلنگ و یوزینه

جراحت چنگال این حیوانات را بزراوند طلا کنند بعد ازان بسرکه بشویند و اگر بطبیخ چای خطائی زخم را بشویند در ازاله سمیت آنها نیز مجرب است بعده زنگار و چرک نقره و توبال مس و روغن گل بمالند و صاحب کامل گوید که معالجه این گزیدگی با ضماد جاذبه باید کرد مثل ضماد معمول از زراوند و بیخ سوسن آسمانجونی و عسل و ضماد مرتب از پیاز نرگس کوفته نیز نافع است بعد ازان بسرکه و آب بشویند و ایضاً مرهم که در گزیدن سگ غیر دیوانه بیاید علاج کنند و جرجانی مینویسد که در گزیدن یوزینه ضماد جذب کنند بر نهند چون ضماد یکه از خاکستر و پیاز و عسل و سرکه و بادام تلخ و انجیر سازند خاصه از انجیر خام و مرداسنگ و نمک ضماد کردن و ضماد بادیان و انگبین سود دارد و مرداسنگ در آب حل کرده آماس را بنشانند و شیر و عسل جراحت را گشاده دارد و گویند که ضماد پنیر یوزینه در دفع زهر آن مجرب است

گزیدن گرگ و سگ غیر دیوانه

بر آن موضع سرکه بمالند و بوره ارمنی با سرکه طلا کنند و یا پیاز و نمک و باقلا و بادام تلخ بکوبند و با عسل طلا کنند و جرجانی گوید که آنچه در گزیدن انسان گذشت طلا نمایند و سداب و باقلا و بادام تلخ با عسل و برگ لسان الحمل و برگ خیار و خیار بادرنگ و پودینه کوفته با نبیذ ضماد کنند و مرداسنگ طلا کردن سود دارد و خاصه اگر آماس کرده باشد و آرد کرسنه با عسل و صعتر دشتی با نمک و عسل و آب کامه مزوج با سرکه و یا سرکه که نمک دران گداخته باشند و چند روز نهاده طلا کردن سود دارد

گزیدن گربه

بسیار باشد که ازان رنج حبت گیرند و آن موضع سبز شود لهذا علاج کلی جذب سمیت او کنند و پودینه با شونیز و کنجد ضماد سازند و اگر پودینه خشک با آب پودینه سبز سائیده بر موضع ضماد کنند بحال خود باز شود

گزیدن راسو

زهر این در بدن پراگنده شود باید که سیر و پیاز خورند و ضماد سازند و یا کرسنه و انجیر خام ضماد نمایند و شراب خورند و اگر پوست راسو بکشند و بران موضع نهند درد ساکن شود و طبری گوید که چون ماده راسو بگزد و آن حامله باشد گزیده او به نشود مگر بندرت و از گزیدن او تمطی و تثاوب و قلت خواب و سهر مع قلق عارض شود و گاهی بول بدشواری آید و علاجش فصد و اسهال یکبار و دفعه است و وضع محاجم پس شستن او بسرکه که دران پیاز عنصل پخته باشند و تطلیه او باین طلا که بگیرند زراوند طویل و زرنیخ سرخ مساوی و در سرکه بپزند تا غلیظ گردد و بر موضع طلا کنند پس اگر تفرق شدید باشد دوای حاد مثل دیک بردیک بران نهند تا که لحم صلب و متفرق را بخورد بعده مرهم مرداسنگ و سرکه و زیت ساخته بکار برند و از غوائل گزیدن ابن عرس تورم جمیع غدد بدن مثل پس گوش و زیر بغل و زیر حنک و تب است پس ماء الشعیر طعامات تبریدی نوشانند و هرگاه تب زائل شود بدن او بروغن غرق نمایند و بهترین روغنها روغن بنفشه است و پرهیز کامل کنند و بعض متاخرین در علاج او گفته اند که سیر و زیره در آب جوشانیده آتش بر موضع ریزند و با آب نمک بشویند و بمرهم علاج کنند و حوالی موضع گزیده را بزیت بمالند و در خوزستان علاج گزیده او بوضع محاجم بران بدفعات پس نهادن ذراریح می کنند

گزیدن کور موش

گویند که از گزیدن آن زوال افتد و اگر عقب غواق عطاس افتد تب نیاید و الا تب مطبقه آید پس بفصد علاج کنند و قرص کافور خورانند و بر موضع مغز پیاز با زیره باریک سوده نهند و از ابتدا مغز بادام دهند و ایضاً آب بدانکه بدفعات منقیه کنند و طعام او مزورات تمهاد هندتا آنکه تب و لهیب زائل شود و درد ساکن گردد و گاهی بران موی سوخته با زیره سوده بپاشند

گزیدن سگ دیوانه

شیخ میفرماید که سگ را دیوانگی عارض شود و آن استحاله مزاج او بسوداویت خبیثه سمیه است و این استحاله یا از هوا و یا از اغذیه و اشربه او را عارض گردد اما از هوا یا حرارت شدید آن اخلاط او را محترق سازد پس در خریف دیوانه شود و یا برودت شدید آن خون او را بسوی سوداویت منجمد گرداند پس در ربیع دیوانه شود و اما از اغذیه و اشربه چنان باشد که چون فاسد جانوران و گوشت مردار خورد و آبهای عفن بنوشد و اخلاط او بسوداوی عفنی میل کند و طبری گوید که سگ اکثر در بلاد بسیار سرد و بلاد بسیار گرم دیوانه شود اما در بلاد بارده هرگاه او را جراحت بهم رسد بدان سبب ورم شکل که از حادث شود و سائر اعضای خشک گردد و چیزی مانند سوداوی کند پس دیوانه شود و اما در بلاد حاره بسبب استفراغ کل رطوبات و استیلای خشکی بران و در اصل مزاج او برودت و یبس است پس هرگاه رطوبات او فانی شود دماغ او خشک گردد و دیوانه شود و گویند که اکثر سگان در سرما دیوانه شوند پس به شوند اگر ورکبر با بلاک نشوند و اکثر سگ از خوردن ماهی شور دیوانه گردد و اما آنچه جالینوس بالعرض ذکر کرده اند نیست که سگ اکثر وقت اشتداد حرارت دیوانه شود و متقدمین در سبب دیوانگی او اختلاف کرده اند قومی گویند که دیوانه شود چون همه رطوبت او فانی گردد و دماغ او لاغر شود و دیگران گویند که دیوانگی در سگ جنون است مثل مالیخولیا در انسان و در لعاب او سمیت پیدا شود و بسبب امتناع او از شرب آب سگ دیوانه آب کم مینوشد بهر آنکه در اصل مزاج او برودت بود و پس هرگاه مجنون شود بدین سبب از آب بترسد و گروهی دیگر گفته که سگ با ظلال دیوانه شود چون سم از ماکول بخورد یا ماهی شور بدیا استخوان گربه و یا مگس ازرق پس فی الفور مجنون شود و دیگران گفته اند که سگ دیوانه شود چون پنج روز طعام نیابد و از بهر کلب که غذای او قطع کنند مجنون شود و یا بمیرد و بعض متاخرین گویند که تخم بید انجیر چون با پیه بکوبند و روباه را بخورانند فی الحال بمیرد و چون سگ بخورد فی الفور دیوانه شود و همه اقوال قریب یکدیگر است و صاحب کامل گوید که سم سگ دیوانه خشک مجفف است و اکثر مضرت او بدماغ بود و لهذا از آن تشنج و خوف از آب حادث شود و آن سگ هرگاه انسان را بگزد و از آن اعراض ردی عارض شود پس اگر تدارک شخص گزیده به علاج او نکنند هلاک گردد فلهذا می باید که اولا علامات سگ دیوانه بشناسند تا از آن پرهیز و حذر نمایند و معلوم کنند که گزیدن او گزیدن سگ دیوانه است پس تجویز نکنند علاج بدان بعد از آن معالجه نمایند

علامات سگ دیوانه

آنست که گرسنه و تشنه باشد و از آب بترسد و بگریزد و چشم آن سرخ بود و گوش او آویخته باشد و آنرا اکثر حرکت دهد و بر آمدگی پشت و گرفتگی آواز باشد و چون سگان او را ببیند و بهر که بیند حمله کند و سگان از آن بگریزند و نظر او تیز بود و زبان از دهان بیرون بود و آب از دهن و بینی سائل باشد و سر در پیش افگنده و دم میان رانها کشیده دارد و گاهی قروح و خارش ظاهر شود و موی بریزد و در فرس گفته که این اعراض سگ از غلبه مره سودا بران عارض شود و این نوعی از انواع مالیخولیا است و اکثر این سگان را در تابستان عارض گردد و کم است که در زمستان عارض گردد احوال کسی که او را سگ دیوانه بگزد هرگاه سگ دیوانه انسانی را بگزد اعراض آن در ابتدا خفی بود و جز جراحت ذی وجع مثل سائر جراحات هیچ ظاهر نشود و بعد از هفته یا چهل روز و بقول بعضی بعد از شش ماه و بقول بعضی بعد هفت سال حالتی مثل دیوانگی عارض شود یعنی فکر فاسد و خوابهای بد و حالتی مثل غضب و وسواس و اختلاط عقل و ترسیدن از آب و از جمیع اشیا که به بیند و توحش از اقارب و اولاد و حمله برای گزیدن بر ایشان کند و تشنج در انگشتان دست و پا در پا بد و از روشنی بگریزد و اختلاج حجاب و خواق و تشنگی و خشکی دهن و حب تنهائی و تمدد و سرخی در جمیع بدن و خصوصا در چهره و تقرح آن و کثرت درد آن و گرفتگی آواز و گریه و گاه حب غلطیدن در خاک و گاهی زرق منی بلا شهوت عارض شود و لامحاله مودی به تشنج و کزاز و بعرق بارد و غشی و موت گردد و گاهی قبل ازین حالات از تشنگی بمیرد و گاهی آب طلب کند و چون آب بیند فریاد کند و اگر بحیله از آب جرعه بنوشانند در حلق بماند و هلاک شود و گاهی مثل سگان آواز کند و گاه آواز او منقطع شود و مثل صاحب سکته گردد و گاهی چیزی بول کند که در آن اشیای لحمی مثل حیوانات و مثل سگان کوچک ظاهر شود و اکثر احوال بول او رقیق باشد و گاه سیاه بود و گاهی بول او محتبس شود و بر بول کردن قدرت نباشد و در اکثر شکم قبض بود و از عجائب احوال او نیست که هر گزیده انسان حریص باشد پس اگر بعد هیجان خود انسانی را بگزد آن انسان را حالت او عارض شود و همچنین اگر کسی پس مانده آب و طعام او بخورد او را نیز همان حالت حادث شود و هر که از ایشان از آب بترسد بعلاج خلاص نیابد خصوصا چون روی خود در آئینه بیند و خود را نشناسد و در آن صورت سگ خیال کند و اما قبل ترسیدن از آب قابل علاج بود و سالم تر در حال گزیده سگ دیوانه کسی است که از گزیدگی و خون بسیار سیلان کند و همچنین هرگاه بعد خوردن ادویه تریاقیه خون بول کند از ترسیدن آب ایمن گردد

فرق میان گزیدن سگ دیوانه و غیر دیوانه

گاه باشد که انسانی را سگ بگزد و در اثبات صورت و تحقیق احوال او که سگ گزنده دیوانه بود یا غیر آن اشتباه افتد پس در امر علاج او تهاون نکنند و در ادمال جراحت او مبادرت

نمایند که در ان خوف هلاکت است بلکه بزودی امتحان او باین طور نمایند که بجوز یا تخم سگ که بیرون آید یا بوضع محاجم بر آورده یا پارهٔ نان یا لحم را آلوده پیش سگ غیر دیوانه اندازند اگر آنرا بخورد علامت گزیدن سگ دیوانه است و همچنین مغز گردگان بکوبند و یک شب بر زخم ببندند بعده پیش ماکیان اندازند اگر نفرت کند و یا بخورد و بمیرد نشان گزیدن سگ دیوانه بود علاج بعد علاج کلی سموم بلد و غیره جراحت را با بجل و زلوچ شکافته بند بندند که بهتر ازین تدبیر نیست و بصحت تجربه پیوسته و خردل بند بندند و ادویه جذابه ضماد کنند و نمک و تریاک و آب چغندر و بول انسان و خاکستر چوب انگور با سرکه و سرشته طلا کردن جذب قوی میکند بنیم و هم آکاله مثل مرهم زنگار نهند و این تدبیر در ابتدا است اما چون یک هفته بگذرد و اگر امتلای خون باشد فصد باید کرد و تنقیه سوداء بعد از نضج بکرر باید نمود و ماء الجبن باید داد و تقویت اعضای رئیسه از واجبات است و در تفریح و ترطیب باشند صاحب مالیخولیا سعی کنند و غذای چرب و گوشت مرغ و بزغاله فربه خورند و شیر و شراب کهنه بنوشند و آب آهن تاب مناسب است و از جماع و خوردن ترشی ها و هوای سرد بسیار پرهیز نمایند و گاه گاهی اندر طعام سیر و پیاز داخل کنند و هرگاه از نوشیدن آب بترسد حیله نمایند تا آب خورد و الا بمیرد پس اگر کسی است و گویند که چون ظرف آب از جلد کفتار بسازند از خوردن آب بدان اجتناب نمیکنند و بعد ستو ظرفی که از جلد سگ دیوانه ساخته باشند پرهیز میکنند و نوشیدن آب تخل از مجربات است و شراب ممزوج تاب نیمگرم بسیار نافع است و اگر آب آهن تاب دیده یک درم و نوشادر دو درم با یک سائیده و نیم پا آب بعد از آن به سه حصه کنند و یک حصه آن در تمام روز بنوشند و همچنین دو حصه دیگر در روز دوم و سوم خورند بسیار نفع دیده و مکرر به تجربه شخصی معتبر رسیده و اگر بابات مرغ سلطانی ... دانه قند سیاه حب بسته هفت روز از حلق فرو برند فایده میکند و مسی که نباتات مشهور است بقدر یک تولد در آب سائیده و دهند موجب نجات است و همچنین نباتی که آنرا بهندی سنا ... گویند وزن مذکور تنها یا با فلفل سیاه نوشیدن از مجربات است و آنرا تخم کتائی بزرگ که بهندی سینا باسی گویند بقدر یک تولد در آب سائیده نوشیدن از مجربات است لیکن ... از خوردن ... از طعامی که با روغن سیاه ساخته باشند پرهیز نمایند و اگر اتفاق خوردن آن افتد یک روز دیگر دوای مذکور بنوشند و حنظل یا اوشنو نیز درین باب عجیب است و حکیم کاشف گفته که بهتر از پیاز در علاج سگ دیوانه هیچ نیافتم طریق آنست که نیم من پیاز را آب گرفته در سه شبانه روز بیاشامند و حب کردن مغز وبینی بروغن بنفشه نیز مفید بود و اگر دیگ سگ دیوانه بر موضع گزیدن او نهند و یا بریان کرده بخوردن دهند سود دارد و تریاق کبیر و تریاق اربعه سود دهد و دیگر ادویه تقویت نیز اشیر که ... سگ دیوانه ... شیر ... جوشانیده پوست او خراشیده بقدر ... خوردن نیز مجرب است و دیگر حجامت و سیلان خون و از خردل ... ضماد کنند و مغز ... سوخته مالند و دیگر مزوره بندال و دو عدد و نهایت چهار عدد در ... آب ترکرده بسایند و بنوشند اسهال قوی خواهد شد هرگاه فراغت شود یک چمچه آب برنج پخته البته از پا ... نوشانند رفع سمیت سگ دیوانه کنند و دیگر دندان ... کفتار در آب سائیده نوشانند و دیگر از مجربات استاد مرحوم قسط ... در ... در قدح آب بجوشانند چون بقدر چهار دام بماند صاف نموده بنوشند و دیگر ... هر روز تا یک ماه بخورند و شیر ... انجیر طلا کنند و یا حضض بقدر چهار قیراط هر روز تا ... بخورند که خلاص گرداند و دیگر شونیز بقدر یک درم هر روز با آب نیمگرم بخورند یا با آب سرد سائیده سه روز بنوشند که درین باب عجیب الخاصیت است و کذا انگوزه هر روز نیم درم با آب سرد خوردن و کذا ... در بیان حب علی کوچاک بسته نگاه بگیرند و از آنچه که بفارسی علی کوچاک و بهندی ... گویند و آن کرمی سیاه و سرخ رنگ است که بر درخت ... و اکثر ... باشد ... ساخته ... به سه حصه کنند هر حصه را در قند سیاه پیچیده حب بسته بفاصله یک گهری بدهند گرمی خواهد شد نیم آثار شیر گاو بنوشانند در بول بصورت بچه های سگ خواهند برآمد و صحت خواهد شد و دیگر بطریقیکه در بیاض استاد علیه الاعتماد مرقوم است بگیرند کرم مذکور کهنه یکساله که در پالش داشته باشند چهار عدد دست و پا دور کرده و یا نه دانه فلفل سیاه با یک ... و در یک تولد قند سیاه کهنه بخوبی خیانیده ... حب سازند و از روز بیست و دوم از گزیدن سگ شروع کنند و یک حب بخورند و آن روز غذا برنج سائیده نیم آثار در آب بسیار ... اوگرد پخته همان آب در ان روز بنوشند بدین طریق تا هشتم روز بخورند و غذا با دستور همین طور هشت حب بفاصله هر هشت روز بخورند **دوائیکه** نافع گزیدگی سگ دیوانه است بگیرند بچه سگ که نوزائیده باشد و شکم او شگافته پنیر مایه او بگیرند و بار دو چو بسرشند و بگذارند تا خشک گردد پس هر روز دو دانگ تا نیم روز متصل بخورانند **دوای هندی** که در گزیدگی سگ دیوانه مجرب النفع و معمول اطبای هند است برگ سهوره تلخ که از نباتات مشهور است و اکثر از ان هنود مسواک میسازند بقدر یک تولد با یا نه دانه فلفل گرد در آب سائیده صاف نموده بنوشانند اگرچه دیوانه هم شده باشد بهوش می آید **ایضاً** مجرب پوست درخت انکوله یک توله با ریک سوده در آب حل کرده بنوشانند اسهال قوی بکثرت خواهد آمد و جمله ماده فاسد بیرون آید و از ضرر سمیت سگ دیوانه ایمن شود و یا پوست مذکور در آب جوشانیده صاف نموده بنوشانند و بعد کثرت اسهال قوی کهچری مونگ با روغن زرد بسیار بخورند و سه چهار روز باستعمال آرند کرمهای بار یک

از شکم بیرون می آید و اثری بوالعلی نفع میشود مصنف مرحوم ازین شفا یافته اند ایضاً انفع برای اخراج ماده فساد سگ دیوانه ثمر ذی کوچک کشمش کرد و اول تکون او درخت نشکند و بعد
بقدر نیم انار گرفته در سه آثار آب بجوشانند چون یک آثار آب باقی ماند صاف کرده با اضافه اندک نمک بنوشانند و قی نمایند تا سه روز همین طور بعمل آرند اثر سه ازو آثار باقی نماند
ایضاً که در دفع سمیت گزیدگی سگ دیوانه عجیب الخاصیت ست اگرچه نوبت بجنون رسیده و از مردم و ترسیدن از آب رسیده باشد و اکثر اشخاص صحت یافته اند و در
از دندان نهنگ آب سوده بنوشانند و چند بار در ایام علاج از حساب یوم گزیدن نوشانیده باشند مثلاً روز سوم و هفتم و بیست و یکم و بیست هفتم و در ماه و نیم
و سیوم و در سالها سال یکم و سوم و هفتم چون درین مدت مذکور اکثر اوقات هیجان سمیت سگ دیوانه در تجربه این تجارب ثابت شد و از استعمال ادویه غافل نشوند ایضاً گل اجره
که خوشنما و سیاه باشد یک ماشه هر روز در قند سیاه پیچیده حب بسته خورند و ضماد برای سگ گزیده پیاز و برو غن پخته بر محل گزیدگی ضماد نمایند اقوال حذاق مسیحی گوید علاج
گزیدن سگ دیوانه آنست که نظر کنند اگر مریض از آب کراهت کند و طبع او از آن نفرت نماید در علاجش حیله نیست و اما در ابتدا باید که بر موضع محجمه نهند و شرط عمیق کنند
و بقوت مص کنند حتی که از آن خون بسیار سائل شود و بر موضع چیزی که آنرا وسیع گرداند و التحام او را منع کند مثل چقندر و مرجیره و خردل و پیاز و سداب و انجدان بروغن گاو بخته
بنهند و نافعتر آنست که چار شیر را تقیه رفته یا رطل سرکه یکنیم رطل مخلوط کرده بر موضع نهند افسنتین و انجدان را مستعمل سازند یعنی و کماذریوس جعده کندر گرفته و جنطیانا به وزن حمله
آمیخته بشراب بخورانند و یا بگیرند سرطان نهری مع مسول در کوزه و اندر تنور بسوزند چندانکه سائیده شود و در سوختن او افراط نباید کرد و بگیرند از آن بعد سحق ده جزو و جنطیانا پنج جزو
و کندر یک جزو با هم آمیخته هر روز دو درم صبح و همین قدر شام باب سرد بخورند تدبیر مالیخولیا از تبرید و ترطیب و خواب و راحت و سکون و استحمام نمایند و شیر بنوشانند و بقول و
اغذیه مرطبه و فواکه رطبه خورانند و هر گاه از نوشیدن آب بترسد آب و اشیای نوشا سخنا نیزه یا آب به حلق او بجبر ریزند و در آنوقت بشیر و ماء الشعیر و روغن بنفشه حقنه کنند
شیخ میفرماید اولا واجب ست که جراحت او را نگذارند که ملتحم شود و بلکه فراخ کنند و بکشایند اگر فراخ نباشد و این فعل مص و وضع محاجم کنند و آنچه در باب لسع حیوانات گفته شد
و اقل مدت که جراحت را در آن بهر استظهار مندمل شدن ندهند چهل روز ست و اگر در ابتدا جذب کنند پس ملتحم شدن ندهند این فعل خیلی سودمند کرده باشند
و اگر خطا واقع شود و جراحت ملتحم گردد و لازم ست که دیگر بار بکشایند و در آن مبالغه کنند و واجب ست که بر آن مفتحات نهند اگر آنرا در ابتدا دریابند مثل ماء و شیر و جوز و سیر هم قیمت
بماء و شیر و سرکه و آن در قول مسیحی گذشت و گاهی سیر و پیاز و ایضاً چرچیر و چرش داده در حلتیت مرکب و مفرد و ایضاً چقندر کفایت کند و گاهی باین و عن گاو شریک میکنند
و گاه احتیاج افتد باستعمال ادویه اکاله مثل قلقدیون و عقب آن روغن گل العسل آرند و از ادویه فراخ کننده جراحت آنست که بگیرند نمک سه جزو نوشادر دو جزو قلقدیس هشت جزو
عنصل بریان شانزده جزو سداب چهار جزو بسد ده جزو مس سوخته چهار جزو زنگار سه جزو تخم فراسیون دو جزو کوفته بحریره بیخته بر آن پاشند و در ابتدا از تعریق او بدانچه
ممکن بود از مشی و استحمام لابد ست و واجب نیست که در ایام اول مبادرت باستفراغات نمایند بلکه بجذب کردن ماده بسوی خارج مشغول شوند بهر آنکه استفراغات
گاهی اعانت بر نفوذ سم بسوی عمق کنند و معاوق جذب او بسوی خارج گردند پس هر گاه حتی الامکان جذب کنند بعد دو سه روز باستفراغ سمیتی که نفوذ کرده باشد مشغول شوند
و اگر در جذب کردن غفلت واقع شود در آن هنگام استفراغ واجب تر بود و اولی آنست که تنقیه قوی تر باشد و اگر امتلای خون بینند فصد کنند و الا فلا چون فصد کنند
نگذارند که مریض خون خود ببیند و خصوصاً در آخر امر در اسهال بچیزی کنند که اخراج سودا نماید حتی که شحم حنظل و حب خربق و مانند آن که از آن چاره نیست ایارج روفس
ایشان را جیب ست و از آنچه اسهال آنها بدان واجب بود قثاء الحمار ست صفت مسهل جید برای ایشان هلیله کابلی دو مثقال افتیمون یکنیم مثقال نمک هندی
نیم مثقال بسفایج مجر ارمنی هر واحد یک مثقال غاریقون یکنیم مثقال خربق سیاه دو مثقال از حیله حبها سازند شربتی دو مثقال و چون اسهال او بمسهلات قوی نمایند
ایضاً لابد ست رعایت او در هر روز یا دور وز بحقنه خفیفه که سعوط را ایذا نه دهد مثل زیت و آب چقندر و اسهال بمثل ماء الجبن مع افتیمون و لازم ست که غذای او
بعد اسهال بدراج و جوزه و مرغ فربه باشد و بعد از آن مدرات لطیفه استعمال نمایند و شراب شیرین خصوصاً کهنه مع حلاوت او و طنا نیز و شیر و شراب شدید النفع برای
ایشان ست و واجب تر بیان سور تعدیل غذای او و ترطیب ست که این ملاک امر اوست و این مثل شوربا بای ماهی و فاضله و مثل نان سفید ست و آنچه در آن آهن برآ
کشیر داغ کرده باشد نفع عظیم دارد و پیاز و سیر از اغذیه مناسب علاج سموم ست و تقطیع او و در دفع آفت او از بدن کنند این واجب ست که استعمال آن فراموش نکنند
با وجود آنکه ادویه هست و مبادرت کنند بخورانیدن تریاق فاروق و دواء السرطان خاص بدانست و گویند که تریاق اربعه ایشان را شدید النفع ست و همچنین

یک نشت

تریاق انافع که عنقریب ذکر خواهیم کرد و سرطان نهری بخورانند و تجربه کرده شده اینکه بگیرند زغال سرطان نهری و بر چوب انگور سفید باعتدال بسوزند چندانکه بسایند شود و جنطیانا
جنطیانا بران چوب بدستور و هر دو برابر به سرسا نموده بقدر چهار ملعقه ازان با شراب صرف بخورند و ایضاً برای این نسخه دیگر اینست که بگیرند انگشت سرطان نهری در وقتیکه آفتاب باشد
شکار کرده در کوزه مسی انداخته در تنور باعتدال سوخته کرده کنند آن پنج جزو اندران انداخته باشند و جنطیانا پنج جزو و کندر یک جزو و سائیده نگهدارند و شربتی در ایام اول یک ملعقه با آب و بعد گذشتن
چند روز دو ملعقه و همچنین تا چهار ملعقه افزایند و از ادویه مودمه فکیه اینست نافع النفع ست و دار الذراریح ست عنقریب ذکر کنیم و دواء السرطان در ابتدا بخورانند تا آنکه هرگاه بادی ظهور
خوف از آب باشد و گاهی در نسخه ان جنطیانا نیم وزن سرطان سوخته میکنند و چون بعد و سه روز بیمار برسد باید که آنچه از دوای مرو خاکستر ذکر بخورند و ضماد ازان باشد که در راه دل
مریض ادرار بانند و همچنین حال ادویه دیگر ست که عنقریب ذکر کنیم و اگر بعد هفت روز برسد در انصحاب آنها اکتفا نمایند و اگر در مثل این ایام مریض را دریابند متصل جراحت شرط
عمیق زنند و مص شدید کنند و چون بعد ایام که اکثر ازین بران گذشته باشد دریابند دران هنگام در فراخ کردن جراحت نفع بالغ نیست و افراط کردن دران ایام مرض [illegible]
بلا فائده کثیر بلکه دران سعی نمایند که گشاده بماند بهر آنکه در توسیع غنای بسیار برای او نیست اگر روز اول و آنچه قریب اوست گذشته باشد بهر آنکه سم منتشر شده پس ان هنگام [illegible]
ماندن جراحت تنفست زنند و سائر تدابیر از خوردن تریاقات و استعمال استفراغات آن بسوی او و مضادات سازند چه میتوانند که سم تا چهار روز منتشر گردد و اگر قوی باشد در کمتر ازین نیز و اکثر
در یک هفته هلاک کند و لامحاله سریعتر از آنچه مذکور شد بزودی منتشر شود و در جواب چیزی مثل داغ نیست حتی که اگر مدت دراز تر ازان باشد و خوف وقوع ترسیدن از آب باشد
و مبادرت بسوی داغ عظیم بعد مدت کنند بعید نیست که نجات یابد چه جذب و لذع و افساد او بر جمیع هر سم مثل جذب و افساد غیر او نیست لیکن اگر ازین حاذق نافع باشد ادویه که قائم مقام آن [illegible] استعمال کنند
مثل مرهم ملح و ادویه محرقه چون ضماد خردل و مانند آن و در مثل این وقت بحمام داخل نکنند البته و گویند که نشستن در آبزن نفع میکند و گمان من آنست که این در اوائل باشد و واجب ست که از
سر وی آنرا محفوظ دارند و گاهی بنوقت بعد ازان فصد تا لی حاجت افتد پس فصد کنند و آنرا از نظر کردن بسوی خون او باز دارند و چون بینند که او بیرون دوات اندک توجه نموده بر رایت معتدل
آنرا گرم کنند و باعتدال حمام نمایند و بران آب نیمگرم بسیار ریزند و دلک نمایند و روغن معتدل بمالند و چون مرد بترسیدن از آب مودی گردد تا وقتیکه چنان نشود که روی خود را در آینه نشناسد
قطع امید نکنند گویند که گاهی بدرون خود در ان شناسد و گاهی مغلک خیال کند که در آینه سگ ست پس آب تاب که مذکور شد بحیله ای که خواهم گفت نشانند که این علاج نیک ست برای ان حیله روشنای
آب کنند و اگر حاجت نشست اکراه او نمایند و معده او را امبرات ضماد نمایند و شراب ممزوج با آب نصفا نصف تجربه کرده شده نفع عجیب میکند گاهی در بنوقت و اما این صفت نفع کند پنیرمایه خرگوش [illegible]
کلاه اسکندری آمده ابهل و جنطیانا هر واحد چهار درم حب الغار دو عدد هر یک هشت درم بعسل بسرشند شربتی بقدر باقلا ایضاً خواتیم [illegible] ابهل واحده درم پنیرمایه غزال چهار درم پنیرمایه خرگوش شش درم
زراوند مدحرج حب الغار مرجان تخم سداب جنطیانا هر واحد درم بشراب شیرین سرشته پس بعسل بسرشند شربتی بقدر باقلا و ایضاً گل مختوم هشت مثقال حب [illegible] مثل او پنیرمایه خرگوش تازه ده مثقال
پنیرمایه آهو سه دو درم بیخ جنطیانا چهار درم مر چهار درم بعسل آمیزند و بدارند شربتی ازان بقدر حمصه با آب گرم و بعضی مردم گفته اند هر که بر بدن خود ناب سگ دیوانه تعلیق نماید ازان سگ
دیوانه برگرد و قصد او نکند و همچنین سائر سگان و این موثوق به نیست **ادویه مشروبه** اما مفرد حنفص و حلتیت و افسنتین و جعده و گل مختوم بشراب ست و شونیز درین باب
عجیب ست حتی که اسم او در یونانی مشتق از معنی نفع در گزیدن سگ دیوانه ست و صبر برای شرب و ضماد نیک ست و گویند که دوائی بهتر از جنطیانا برای او نیست ایضاً کماذریوس و
بعض اطبا حکایت کرده اند که چشمهای سرطان چون بخورند نافع ترین اشیا برای اوست و بعضی گفته اند که خوردن پنیرمایه سگ بچه کوچک و در آب صحت می بخشد و بعضی زعم کرده اند که خون
سگ دیوانه تنها علاج اوست ما بران اقدام نمیکنیم و همچنین گفته اند که جگر سگ دیوانه بریان خصوصاً از سگی که گزیده باشد بخورانند گویند که نفع ترسیدن از آب و راجگر مذکور و دل او یا جلد کفتار بریان
بخورانند و گویند که چون با هو دانه با جند بیدستر درین حال بخورانند و شیاف ازان بردارند بدان انتفاع یابد و خوف زائل شود و از ادویه مرکبه دوای جالینوس و تریاق کبیر قریب آنست و سابق ذکر
کردیم و آن اینست که بگیرند سرطان نهری سوخته و جنطیانا مساوی هر واحد پنج درم کندر یو وینه هر یک یک درم گل مختوم دو درم هر روز برداشته یک درم ازان با آب نیمگرم و سه درم وقت شام بخورند
و این بسیار روز تا قبل از چهل روز استعمال کنند نسخه **دواء الذراریح** که سگ گزیده را نافع ست بگیرند ذراریح فربه بزرگ که دست و پا و سر و بازو های آن جدا کرده باشند یک جزو و عدس مقشر یک جزو و زعفران و سنبل الطیب
و قرنفل و فلفل و دارچینی هر واحد سدس جزو همه را باریک سوده مخصوصاً ذراریح را و بآب سرشته اقراص سازند هر قرص ازان وانگ هر روز ازان یک قرص با آب نیمگرم بخورند پس اگر در اندر مثانه یابند بخم
عدس مقشر در روغن بادام یا مسکه یا روغن زرد بنوشانند و هر روز بعد خوردن او در حمام داخل کنند و در آبزن نشانند تا آنکه اندران بول کنند و غذای مرطب از شوربای چوزه مرغ فربه استعمال نمایند
و نبیذ بنوشانند و از نسرومی حذر کنند نسخه مختصره دوای مذکور بگیرند ذراریح موصوف در دوغ یک شبانه روز تر کنند بعده تبدیل آن دوغ کرده یک شبانه روز در دوغ دیگر تر سازند

و سه بر قه این عمل نموده در سایه خشک نمایند و با موزن او عدس مقشر سائیده قرص سازند شربتی از آن دو دانگ [illegible] با آب خیار یا آب [illegible] هرگاه این را بخورند حتی الامکان عرق آورند و از مشی کوشش
پس اگر [illegible] و بر آن یک سکرجه زیت یا روغن [illegible] بنوشانند و آب زن استعمال کنند و ادرار بول نمایند پس هرگاه خون بول کرد از فزع از آب ایمن گردد و کاسنی بعد خوردن دوا [illegible]
لحمیه عجیبه مثل سرطان کوچک بول کند ضماد [illegible] ادویه آن برای جذب و توسیع حلمیت ضماد [illegible] ست قوی بدان شهادت داده و سیر ضماد [illegible] نافع و اگر سیر را بگیرند و سائیده
بروغن زرد و سرکه کهنه بسرشند و بر موضع جراحت نهند نفع کند و گوشت ماهی شور جید بالغ النفع ست و از آنچه بجذب سم از آن بقوت نماید اینست که مرکز گزیدگی بول انسان [illegible]
و خصوصاً با انزروت خاکستر چوب انگور نهادن بسرکه و بوره و نمک و جاوشیر بسیار عجیب ست و برگ قثای الحمار [illegible] برای آن شدید النفع ست و بیخ بادیان گویند که منفعت عجیب دارد اگر
طلای موضع [illegible] کنند بتکرار و ایضاً [illegible] سوده ضماد کنند و ایضاً زنگار و نمک [illegible] چهار جزو پیه گوساله دوازده جزو ازین مرهم بسازند و ایضاً [illegible] سه درم بورق دو درم کف دریا
یکدرم نمک چهار درم پیه مرغابی ده درم و دو ثلث درم روغن حنا بقدر حاجت حیله کردن در آشامیدن آب مثل [illegible] که چون از آب بترسد آب را در ظرف [illegible]
و غیر او گفته که یا در ظرفی که از پوست کفتار پوشیده باشند خصوصاً اگر ظرف او از چوب یا از جلد سگ دیوانه باشد و بعضی گفته اند که زیر ظرف یا بالای او خرقه از خرقهای [illegible] نمایند
و غیر اینها گفته اند که چیزی [illegible] و بعضی الاطبا حیله میکنند که انبوبه دراز در حلق او تا بعید داخل نمایند و در آن آب پوشیده میریزند به یک طرف او در حلق کرده آب میریزند
و یا انبوبه خاصه از طلا سازند و از حیلها در نوشانیدن آب اینست که اشیای مجوفه از عقیده عسل یا از موم گرفته در آن آب اندازند و لقمه برون و از حلق او کنند [illegible]
کامل بنویسید که اولا موضع گزیده را شق کنند و بر آن محاجم نهاده خوب بمکند تا که خون بسیار بیرون آید بعده بر جراحت لزوم مراهم محرقه و اکاله مثل مرهم زنگار و [illegible]
و مرهم بلادری نمایند صفت مرهم بلادری [illegible] ثلث رطل سرکه [illegible] یک رطل جاوشیر یک اوقیه فرفیون نیم اوقیه صموغ را در سرکه حل کرده بر جرح نهند که منع اندمال جراحت [illegible]
سم کند و این ضماد نیز بسیار نافع ست نمک اندرانی ده درم قلقطار هشت درم سداب تر سه درم زنگار دو درم فرفیون یکدرم باریک سائیده بر جراحت پاشند تا آنکه [illegible]
و [illegible] با آن روغن [illegible] آمیخته بر موضع لزوم نمایند تا گوشت سوخته بیفتد و اگر سیر با یک سوده بروغن گاو و سرکه آمیخته بر موضع جراحت نهند نفع کند و این [illegible]
و توسیع جرح کند و اجزای آن [illegible] اوزان همانست که در قول مسیحی گذشت جاوشیر را با سرکه باریک بسایند و [illegible] آمیز نموده بریزند تا خوب غلیظ گردد و استعمال نمایند
و این ادویه ابدان سخت را نیکوست اگر بدن سگ گزیده نرم باشد باید که تضمید موضع [illegible] و [illegible] و پیاز در روغن زرد و زیت مغسول پخته نمایند و ایضاً [illegible] و پیاز
و نمک باریک سوده و خاکستر چوب انگور آمیخته بزیت [illegible] کرده بر موضع لزوم نمایند که این همه ادویه دهان قرحه را بخورد و فراخ کند و [illegible] نماید و از آن جذب سم کند
و همواره این ادویه از روز اول گزیدگی ایام متواتر قبل عروض خوف از آب بتعلیل استعمال کنند چه هرگاه آنرا خوف از آب عارض شود کم خلاص یابد و گاهی توقع خوف
از آب بعد هفت روز یا بعد چهل روز کرده میشود پس میباید که اندمال جرح تا گذشتن چهل روز نکنند و باوجود استعمال مراهم و ضمد دواء السرطان بخورانند صفت
آن بگیرند سرطانات زنده و در ظرف مسی نهاده زیر او آتش افروزند تا خاکستر گردد پس ازین خاکستر ده درم کندر یکدرم جنطیانا چهار درم باریک سوده ابتدا یکدرم بخورانند
و اگر چند روز گذشته باشد دو درم بشراب ممزوج یا آب [illegible] سرکه و عسل بدهند جالینوس گفته که این دوا را آزموده و نافع یافتم و ندیدم کسی که این دوا خورد و از خوف آب
عارض شده گاه صاحبان این علت بتناول تریاق فاروق از نیم درم تا نیم مثقال در اول امر نفع بین می یابند و سزاوار است که صاحب او را ادویه مسهل سودا مثل مطبوخ افتیمون و حب اسطوخودوس
یا حب [illegible] کرات با افتیمون بخورانند و چون این همه تدبیر بعمل آرند و مریض از آب نترسد بدین مغرور نشوند و جراحت مندمل شدن نهند بغیر آنکه این تجربه کنند که بگیرند جوز باریک سوده
و بر جراحت یکشبانه روز نهند بعده برداشته پیش خروس یا ماکیان اندازند پس اگر آنرا بخورد و نمیرد بدانند که مریض به شد و از خوف از آب ایمن گردید و درین هنگام باندمال جرح بپردازند و اگر
ماکیان یا خروس بمیرد باید که معاودت بمعالجه کنند و تریاق و غیره و ادویه مسهله سودا و [illegible] و از اغذیه مولد سودا احتراز کنند و غذای او شوربا ماهی لحوم حلاله جید مثل ماکیان باشد
و از فواکه انجیر و جوز و انگور و مویز منقی با بادام دهند و از شیرینی فالوده و خبیص معمول از شکر و روغن بادام و از بقول بادرنجبویه و نعناع و [illegible] دهند و بسائر تدابیر موافق [illegible]
مره سودا بپردازند تا آنکه معلوم کنند که بدن او از سم پاک گردیده و از خوف آب ایمن شده و هرگاه خوف از آب عارض گردد و ازین علت خلاص نیابد پس میباید که تدبیر [illegible]
که او را این عارض شود تدبیر اصحاب وسواس سوداوی کنند و آب در دهن او با انبوبه بریزند و بعضی قدما گفته اند که اگر آب در ظرف چوب که بر آن جلد کفتار نهاده باشند
پیش بنهند بنوشد و باید که ماء الشعیر و لعابات و اقراص مسکن عطش خورانند صفت قرص [illegible] مغز تخم کدو و مغز تخم بادرنگ مغز تخم خیار مغز بهدانه تخم خرفه [illegible]

صمغ عربی و نشاسته کتیرا طباشیر هر واحد نیم جزو همه را باریک سوده بلعاب اسپغول سرشته قرص سازند و در سایه خشک کرده یک مثقال آن با شهد در حلق او با انبوبه طویل ریزند و همچنین
آب باین انبوبه بنوشانند و بعض حکما ذکر کرده اند که جگر سگ دیوانه بریان کرده خورانیدن منفعت بین نماید طبری گوید واجب است که موضع گزیده را بگشایند بنشتر عمیق
باشد مگر آنکه برو تر باشد که دران لازم است تشتت بسوی او از موضع لحم و از و تر تعرض نکنند بعد ازان بر دهن گزیدگی این ضماد نهند بگیرند مغز پیاز یکجزو و ورق تب یکجزو و
دحیا و شیر دو جزو و فرفیون تازه عشر یکجزو و باهم سائیده ضماد کنند بعده تنقیه مریض باین مطبوخ نمایند بگیرند هلیله سیاه بیست درم اسقولوقندریون بیست درم افتیمون ده درم
بسفایج کوفته پنج درم حشیش غافث و قنطوریون و جعده و افسنتین رومی و اسطوخودوس هر واحد پنج درم گاوزبان ده درم فودنج هر واحد سه درم غاریقون دو درم
ترنجبین ده درم این هر دو کوفته در صره بسته خرنوب و خربق هر واحد سه درم کرسنه کف کبیر جوز بوا سه درم کوفته همه را بالیدق مطبوخ سنجوشانند بعده یک شربت قوی ازان گرفته
دران نیم درم ایارج فیقرا منجم بعسل حل کرده بنوشانند نیمگرم و باین شربت تا سه دفعه در مدت هفت روز اگر قوت متحمل باشد تنقیه نمایند بعد ازان هر روز یکمرتبه بر نهار دوائی
جالینوس بدهند و آن سرطانات نهری ست که در تابستان شکار کنند و در ظرف مس مثل عقارب بسوزند و سر او گل حکمت کرده در تنور بسوزند بعد سوختن بر آورده باریک
بسایند و ده درم ازان بگیرند جنطیانا نای رومی خالص دو درم پوست بیخ کبر سه درم مر صاف سه نیم درم و باریک سحق ده هر روز بقدر یکمثقال آن با آب یا شراب یا
با برمار الشعیر پاشیده بنوشند و یا سفوف مذکور خورده بران شراب بنوشند و بعضی متاخرین ریوند چینی و تخم سداب کوهی برگ آن افزوده اند و این دوا قبل استحکام علت
تناول کنند که صحت تام یابند و تریاق الافاعی تحت خواب مقدار ربع درم بدهند و روز میگذارند که دوای جالینوس یا تریاق لبث نخورد البته تا آنکه اعراض او دیه اوراغ
و این انگاه ست که گزیده در اول امر برسد طعام نان در آب تر شده دهند پس اگر بعد استحکام علت برسد از شرب آب کراهت کند همین دوا بخورانند و سرطانات نهری بریان و
مطبوخ خورانند و بدان آب جور نمایند و بر سینه او خرقه مبلول با آب نهند و اگر امر او در امتناع زیاده گردد یکمرتبه بمطبوخ افتیمون غور کنند بعد ازان ظرفی که دران مطبوخ افتیمون
باشد پیش آرند تا آنرا ببیند بعده مناخر او بدان ملوث نمایند و چشم او به بندند و توهم کنانند که جور دوا میکنند و جور آب کنند و اگر حقنه لین بعمل آرند اگر دوا نمی نوشد مناسب است
و اگر از جهت امتناع باشد اکراه او بر دوا او فوق ست و بعض متاخرین از اهل حران ذکر کرده اند که لباس او دور کنند و در باران ایستاده نمایند تا تر گردد بعده در حمام داخل کنند و بران
آب نیمگرم بسیار بریزند بعد ازان از حمام بیرون آورده و سرطانات بریان بخورانند که ازین خوف از آب زائل میشود و ملطی رساله در گزیدن سگ دیوانه نوشته و دران گفته که جگر
سگ اچون بریان کرده بخورانند خوف از آب برود و چون از آب ممتنع گردد حیله کنند تا آب بنوشد و حیله ها بسیار ذکر کرده و منجمله اینست که از فواکه مثل انجیر و انگور و مویز و غیره
انچه در جوف او باشد بیرون کنند و آب پر نمایند بعد ازان از انواع اینها که پیش مریض آورده و ازان بخورانند بعده انچه دران آب پر کرده اند بخورانند و از انچه بدهند اگر مانعی از آن
نباشد پنیر مایه خرگوش ست و پنیر مایه بزغاله که این هر دو حسن التاثیر ست ابن الیاس گوید که چون از یکهفته تجاوز کند باید که تنقیه بدن بمطبوخ افتیمون یا بمطبوخ هلیله
کنند و یا باین حب اسهال آورند سنای مکی پنج درم هلیله کابلی هشت درم افتیمون یک نیم مثقال نمک هندی نیم درم بسفایج حجر ارمنی هر واحد یک مثقال غاریقون نیم درم
باریک سوده با آب بادرنجبویه سرشته حبها سازند شربتی ازان دو مثقال و یا اسهال بماء الجبن مع افتیمون کنند باقی اکثر همانست که در قول شیخ گذشت انطاکی گوید
که در مفتوح ماندن جرح او سعی نمایند و بهمه ادویه که منقی خلط سوداوی باشد معالجه کنند و جگر سگ بریان اکلا و خون او ضمادا و ناب او تعلیقا و لحم بچه یکروزه او بآرد جو سوده
استعمال کردن هند مجرب ست و خوردن چهار قیراط خولان هر روز تا چهل روز خلاص کننده است و کذا شونیز دو درم و ذراریح خبیر مسموم یک قیراط با مثل او نوشادر و مثل او
بادیان حل کرده بخورانند پس قطع خون مختلف با بول بیرون آید و خلاص یابد گیلانی و غیره مینویسند که چون خفافیش بسوزند و سوده و در بینی دمند از سگ گزیده
خوف از آب زائل شود و از جالینوس منقول ست که قریب چهل کس را سگ دیوانه گزید و بعضی ازان که جگر آن سگ بریان کرده خوردند سالم ماندند و بعضی ازان انکار نمودند
و دوای جالینوس مع انواع تدبیرات دیگر مفید نیفتاد و هلاک شدند لیکن کسانی که جگر او خورده بودند بران تنها اقتصار نکردند بلکه ادویه دیگر نیز خوردند و علاج بانواع عمل آورده نمودند
و بعد گزیدن سگ دیوانه بیمار را پیاده و یا سوار دوانیدن تا عرق کند نیز مفید بود و گویند که تا استخوان آن سگ با آب تر نشود زهر او اثر نکند و لهذا تاکید کرده اند
که چون سگ دیوانه بگزد آنرا بکشند و در اوند گلی محکم کرده زمین را عمیق بکاوند و آن اوند را دران نهاده و بخاک بپوشند تا آب بدان نرسد و بعضی گویند که بعد یکروز محجمه
باشرط اول بکشند و بفاصله سه گهری زلو بران چسپانند پس با دویه مقرحه زخم را تازه دارند و بهروزر تریاقات که در گزیدن مار ذکر یافته استعمال کنند و مسهل سودا

بعد هر سه روز و نهند و بعد هر هفته فصد صافن و یا باسلیق کنند و اگر بهر آن وقت جایی خم را بفتیله یافته داغ دهند بغایت نافع است و داغ سر و پیشانی قریب میان دو ابرو هم نافع بود و چون حیوانی را بگزد در میان دو ابروی آن داغ نیکو نهند از دیوانه شدن ایمن شود و مجرب است و نیز پایه سگ سخت سودمند است و باید که بهیچ حال آب و دیگر ما یعات و آئینه و دیگر چیزهای روشن که در آن روی نماید پیش نظر سگ گزیده نیاید آورد و گویند که هر گاه سگ گزیده از آب و آئینه بترسد و سگ بچه در بول بیرون آید و آواز مانند سگ هر وقت کند و برای گزیدن پیش هر دم بدود و نمیرد در آن وقت چاره کی و در تنگ آب سرد تر کرده از سر تا پا بپوشانند فی الحال یا بعد سه ساعت بمیرد و همچنین از پوشیدن و بستن هر دو چشم آن

گزیدن گرگ دیوانه و شغال و پلنگ و راسو و روباه و کفتار و استر و خر

و غیر آن که دیوانه گردد شیخ مینفرماید که گرگ در دیوانگی از سگ دیوانه بدتر است و همچنین کفتار و شغال و گویند که شغال چون مجنون شود این خاصیت او بسیار عجیب است که گزیده او را نعوظ شود و بعد هر روز عقب شهوت که او را بهم رسد مثل بچگان سگ و شغال که در آن حرکت باشد در بول او بر آید و کام شخص گزیده خشک شود و عسر البول از او بهم رسد و بعضی گفته اند که استری دیوانه شد و صاحب خود را گزید و او بجنونی که جانور دیوانه را عارض میشود مجنون گردید طبری گوید دیدم خری را که دیوانه و مجنون شد و هر کسی که با وی ملاقی میشد و نیز بدن خود را میگزید بالجمله اسباب علامات دیوانگی این جانوران نیز همانست که در گزیدن سگ دیوانه مذکور شد و این حیوانات هر که را بگزند او نیز بدان بلا مبتلا گردد و اگر تدارک او کرده نشود پس علاج گزیدن این جانوران مثل علاج گزیدن سگ دیوانه کنند و بعضی متاخرین از اهل حران گفته اند که هر کرا شغال بگزد روغن زیتون بنوشانند و این معالجه بر گزیدن سگ دیوانه زیاد نیست

طرد هوام و قتل آنها

گویند که از تبخیر چوب انگور و چوب انار و بیخ مهک و پودینه و مقل و حلتیت و شاخ و سم حیوانات بهر وزه و سکبینج و برگ غار و حب الغار و قطران و جعده هوام میگریزند و گزازد و دو افتراش سیسنبر و حبق و شیح و فنجنکشت و حرف و اگر دخنه از افیون و شونیز و قنه و شاخ گوزن و گوگرد و سم بز سازند مار و هوام بگریزد و الفیا امیعه و شاخ گوزن و شونیز و قفر یک یک جز و موی بز و سم آن هر واحد نیم جزو قرص ساخته بدان تبخیر بستر کنند حیات از دود شاخ گوزن انواع ماران میگریزند و همچنین از دود پشم بز و گوگرد و موی انسان و عاقر قرحا و حرمل و زرنیخ و پاشیدن آب نوشادر و خردل در سوراخ مار باعث هلاکت است و آب بابونه و دارو خصوصاً اگر نوشادر در دهن او باشد چون در دهان مار اندازند بمیرد و چون قطران بر پای طار طلا کنند و آن بر مار اگر و اگر بستر نهند از آن مار و اکثر حشرات بگریزد و بعضی حلتیت در وده ریسمان آلوده نوشته اند و گویند که مار از زیر پوست پلنگ نرود و عقارب از دود کردن عقرب و کبریت و سم خر و زرنیخ و پیه بز و بهروزه و راسن گردد و بگریزد و آب حلتیت در نهاد ریختن همین خاصیت دارد و چون آب ترب بر گ آن بر عقرب اندازند بمیرد و اگر ترب پاره کنند و بر در سوراخ عقرب نهند بیرون نمی آید و چون روغن ترنج کسی بمالد او را عقرب نزدیکی نمیکند و آب هر روزه دار حار مزاج و کذا آب بادرنج بر عقرب انداختن قتل آن کند و اگر میعه و زرنیخ و پشک بز یا پیه ترب گوسفند گداخته آمیزند و نزدیک سوراخ عقرب دود آن کنند بر نیاید و همچنین چون القح حنظل یا طبیخ خربوف یا طبیخ علیق و آسه آب و آب دفلی در خانه بپاشند کیکان بگریزند و گویند که چون زرنیخ در خانه اندازند بران کیکان جمع شوند پس قتل کنند و همچنین چوبکه سفیداب پشت بران طلا کرده باشند جمع میشوند و از بوی گوگرد و برگ خرزهره بگریزند و برگ حشیشه البراغیث چون در بستر اندازند کیک خدر شده بمیرد و اگر سنبل و زرنیخ بسایند و در سرکه حل کرده ساعتی بگذارند بعده بر آثار گزیدن او طلا کنند ضرر او دور شود و دخول حمام و عرق آوردن نیز مفید بود و اگر خاک سیاه در آب سداب حل کرده در خانه بپاشند کیک پیدا نشود و آنچه پیدا شده باشد هلاک گردد و پشه از دود چوب صنوبر و کذا اقلقدیس و شونیز و همچنین از برگ مورد خشک و برگ سرو و از گوگرد و مقل و شاخ گوزن و موی کهنه سفید و سرگین گاو بگریزند و از برگ سرو و جوز او و در بستر نهند از آنجا گریزند و همچنین طبیخ بیخ ترمس یا طبیخ شونیز یا طبیخ حرمل یا طبیخ افسنتین یا طبیخ سداب در خانه بپاشند از سعد و از بوی آب بگریزد و موش از بوی الک بگریزد و اگر موش را پوست باز کنند و دوم قطع کنند یا خصی ساخته در خانه بگذارند همه بگریزند و مرداسنگ و خربق و ایضاً خربق و بزر البنج و ایضاً الفار و شک و حبة الخضرا و زعفران خمیر سرشته غلولها ساخته در سوراخها و کنج خانه اندازند خوردن او بمیرد و سم الفار هم آرد آمیخته همین عمل کند بشرطیکه آب خوردن آنها میسر نیاید و چه اگر سوراخ قطران نهند بگریزند و کذا از منقار طیس و از زهره گاو و از رفتن از انگور و از دود گوگرد و قطران و نفس مورچه بگریزند و مگس اگر اندک زرنیخ زرد در شیر حل کرده در ظرفی نهند بران افتند و بمیرند و دخان زرنیخ و کندش و کذا طبیخ خربق سیاه هلاک کند و همچنین از دخان سیر و کبریت میگریزند و نزدیک نمی آیند و اگر آب خطمی یا آب خبازی و زیت بر بدن خود بمالند زنبور گزند نیابد چنانچه از دخان گوگرد بگریزند ارضه یعنی دیمک از دود برگ حنا و کشنیز خشک و بچه یه و پر کلنگ بگریزد و در خانه که هدهد باشد ارضه نماند و دخنه با عظام هدهد آن قتل کند و کذا خاکستر آن خانه ارضه اندختن سوس کرم ابریشمی افتد اگر افسنتین یا شونیز یا بودینه نهری یا پوست بیخ تمر یا کافور در صره های کج چوک بسته در صندوق پارچه نهند سوس در آن نیفتد و سام ابرص در خانه که زعفران باشد نرود

خاتمۂ کتاب مشتمل بر دو قاعده قاعدۂ اول در بیان اوزان ادویه که درین کتاب مسطور ست بترتیب حروف تہجی و این جدول متکفل اوست

اوزان	معانی	اوزان	معانی	اوزان	معانی
اوقیه	هفت و نیم مثقال است از درم قریب ده درم	دانگ	چهار و نیم ماشه	ذره	مقدار جاورس یا اکثر از آن تا عدس کوچک
استار	چهار مثقال و نیم و بقول شیخ شش درم و نیم	ترمسه	دو قیراط و بشعیر هشت شعیرات	رطل	مراد از رطل [illegible] است [illegible] آن یکصد [illegible] [illegible] مثقال [illegible] و نزد بعضی دوازده اوقیه [illegible]
اسکرجه	شش استار ست	جوزه	[illegible] درم ست [illegible] سامونا [illegible] مثقال [illegible]		
اطرانوس	یکنیم اوقیه ست				
ابریق	ده من ست گویند که پنج رطل	جو	چهار برنج ست	سیر شاهی	عبارت از ده دام پخته است
آیات عسل	دو رطل و نیم و گویند که دو من ست	جومقا	سه رطل ست	سیر اکبری	سی دام پخته
ایات دهن	یکنیم من ست	حبه	دو شعیره است	سیر شاهجهانی	چهل دام پخته
ابولو	سه قیراط	حمصه	ربع درم و گویند که ثلث درم ست	سیر عالمگیری	چهل و چهار دام پخته
ابونس	سدس مثقال	نغزمه	[illegible]	سیر فرخ شاهی	چهل و هشت دام پخته
اول	یک اوقیه و هر واحد از آن هفت مثقال ست			سرخ	بهندی رتی گویند هشت برنج ست
اکسوناخن	هنزده درخمی			سکرجه	[illegible]
اطالیطون	یکصد و بست و پنج رطل ست از رطلی که دوازده اوقیه باشد	خردله	سدس شعیره است		
اخلاط	از زیت نه رطل و از شراب ده رطل و از عسل بیست و سه رطل و نیم ست	خرنوبه شامیه	یک قیراط ست	سامونا	سه قیراط و نزد بعضی ده من و نیم ست
برنج	چهار خردل ست	دانق	مغرب دانگ چهار طسوج ست	سونونس	دو و نیم قسط
بندقه	یک درم ست و گویند یک مثقال	درهم	در فارسی درم ست سه و نیم ماشه	شعیره	چهار برنج ست گویند دوازده خردل و نزد بعضی شش خردل
پل	لفظ هندی است چهل ماشه	درخمی	یک مثقال ست و بقول شیخ شش ابولو	صاع	نزد اهل مدینهٔ طیبه چهار مد و نزد اهل کوفه هشت رطل
بهلولی	گویند که مراد از دام بهلول شاهی ست که بوزن نه ماشه میباشد	دام	چهارده ماشه	صدفهٔ صغیره	سه درم و نیم و بقول شیخ هفت سامونا
باقلات اعظمنا	شش قیراط ست باقلات مصریه دوازده قیراط و باقلات اسکندریه نه قیراط	دام پخته	بست و یک ماشه	صدفهٔ کبیره	شش درم و نزد شیخ چهارده سامونا
توله	دوازده ماشه	ودرق	هشت رطل ست نزد بعضی چهار رطل	طسوج	دو جو میانه است یا نیم قیراط

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

[illegible]

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]		
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]		
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]		
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

[illegible]

[illegible]

ادویہ مرکبہ	درعلاج
ایارج اندروخوس	جذام
ایارج مرکب بشحم حنظل	برص
اطریفل اسطوخودوس	نسیان بارد رطب و صرع دماغی بلغمی
اطریفل زمانی	مالیخولیائے مراقی
اطریفل ملین	زکام و نزلہ حار
اطریفل کشنیزی	صداع صفراوی و ارتعاش حار و خفقان حار
اطریفل کشنیزی مع عنبر	خفقان حار
اطریفل قنبیلی	دیدان
اطریفل مقل ملین و قابض	بواسیر
اطریفل کبیر با خبث الحدید	استرخای مقعد
اطریفل غددی	خنازیر
اطریفل شاہترہ	جذام
اطرحاطیقون	رمد حار دموی و صفراوی
اغبر لولوی	ضعف بصر
انوشدارو سادہ	ضعف معدہ
انوشدارو لولوی	ضعف معدہ اسہال معوی رطوبی
انوشدارو قابض	اسہال معدی بارد
آب قسمقم	خروج مقعد
اکسیرین	نواصیر
بنادق کندری	اسہال معدی بارد
بنادق البزور	حرقت البول
بادہرج	قولنج ریحی
بخور نافع بواسیر	آبلۂ فرنگ

ادویہ مرکبہ	درعلاج
پاشویہ بارد	امراض دماغی حار و صداع حار
پاشویہ حار	امراض دماغی بلغمی
برود کافوری	رمد دموی و صفراوی
برود قرع	ایضاً
بریوما	ایضاً
برود حصرم	ایضاً
برود اسود	بیاض چشم
برود جالینوسی	ضعف بصر
برود پارسی	ایضاً
باسلیقون کبیر	نزول الماء
برشعثا	زکام و نزلہ
تفاحۂ علوی خان	امراض دماغی از ضعف دماغ و خفقان بارد
تریاق الذہب	مالیخولیای بلغمی و سوداوی
تریاق ثمانیہ	استرخا و فالج
تریاق النزلہ	سرفۂ نزلی حار
تریاق المعدہ	امراض معدہ از سوء مزاج رطب سادج
تریاق الافاعی	ہیضۂ وبائی
تریاق الذہب	اسہال معدی بارد
تریاق الطین	در ادویہ نافع جمیع سموم
تریاق اربعہ	علاج کلی سموم مشروبہ
ترکیب بار السس	امراض عصبی بلغمی
ترکیب مویز	زکام و نزلہ حارہ
تنزوی خطائی	قلقمونی

ادویہ مرکبہ	درعلاج
تیزاب فاروقی	شیب
ثیادریطوس اکبر	استرخا و فالج
جلاب	فالج و ضعف باہ از قلت منی
جلاب جالینوس	مراق بارد مزاج
جلنجبین مسہل	ورم سوداوی معدہ
جواہر مہرہ	خفقان از ضعف قلب
جوارش شونیز	نسیان بارد رطب
جوارش طباشیر	[illegible]
جوارش اترج	فالج
جوارش شاہی	خفقان حار
جوارش صندلین	خفقان از ضعف قلب
جوارش آملہ لولوی	خفقان بارد و ضعف معدہ
جوارش کندر	[illegible]
جوارش کمونی کبیر	درد معدہ ریحی
جوارش کمونی اکبر	ایضاً
جوارش کمونی مسہل	ایضاً
جوارش پودینہ	ایضاً
جوارش فلداریقون	ایضاً
جوارش انجدان	درد معدہ از ریاح و نفخ و قراقر از بلغم
جوارش سفرجلی	ضعف معدہ

[illegible]	[illegible]		[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
	[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]
	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

[illegible]

[illegible]

ادویۂ مرکبہ	ورز علاج
حب سیماب	استرخا و فالج
حب کچلہ	ایضاً
حب انزروت بچیرزان	ایضاً
حب سیاد	ایضاً
حب سم الفار	ایضاً
حب تخم سلی	ایضاً
حب ارجیحانس	تمدد و کزاز
حب سرخ و سبز	دردسر و موی و صفرادی
حب رعد	ایضاً
حب کنعانی	نزول الماء
حب کوتوالی	ایضاً
حب چای ختائی	زکام و نزلہ بارد
حب مومیائی	ایضاً
حب شنگرف	ایضاً
حب مصطگی	ایضاً
حب تالورہ	ایضاً
حب سیماب	ایضاً
حب کچلہ	ایضاً
حب بلادر	ایضاً
حب مسہل	[illegible]
حب نزلہ	زکام و نزلۂ حار و بارد و سرفۂ نزلی حار
حب السعالی	سرفۂ نزلی حار و سرفۂ از خشونت قصبۂ ریہ و سل

ادویۂ مرکبہ	ورز علاج
حب جدوار	نزول الماء، زکام و نزلۂ بارد، [illegible] برودت و خفقان، [illegible] ضعف قلب و اسہال معدی بارد، ضعف باہ
حب سلاریس	سرفۂ نزلی بارد
حب عطائی	ایضاً
حب میمنہ	ایضاً
حب حابس دم	علاج کلی نفث الدم و بواسیر
حب عشری السیاک	سل
حب مسہل صفرا	امراض معدہ از مادۂ صفرادی
حب مسہل بلغم	امراض معدہ از سوء مزاج سوداوی و بلغمی
حب سکبینج	درد معدہ از ریاح و استسقای زقی و قولنج بلغمی و وجع ظہر
حب اتنکار	درد معدہ از ریاح
حب مبارک	ایضاً
حب جالینوس	ایضاً
حب ناردستاک	ایضاً
حب ہندی	ایضاً
حب حافیت	[illegible]
حب مصطگی	ضعف معدہ و کثرت جشا
حب نمک	ضعف ہضم
حب پچلونہ	ضعف ہضم و ضعف اشتہا از برودت
حب تریشں	ضعف ہضم و ضعف اشتہا از حرارت
حب خبز چ سودا	فساد ہضم بسبب معدہ

ادویۂ مرکبہ	ورز علاج
حب ناچیل	بیضۂ دنانی
حب بیخ عشر	ایضاً
حب کبریت	ضعف اشتہا از برودت و جرب
حب پچھناک	ضعف اشتہا از برودت
حب افاویہ	فساد شہوت و مغص و حمی یوم تخمیہ
حب فرہیبا	[illegible]
حب شبرم	استسقای لحمی و قولنج بلغمی
حب لوندما فریونی	استسقای زقی
حب فیلغریوس	ایضاً
حب افریون	ایضاً
حب کبر	ورم صلابت طحال
حب ابو علی سینا	علاج کلی اسہال
حب آملہ	اسہال معدی بارد
حب اقراقی	ایضاً
حب سرخ و سیاہ	ایضاً
حب یاقوت	اسہال معدی صفرادی
حب صندل	ایضاً
حب عفص	اسہال معوی رطوبی
حب زحیر	ایضاً
حب خبث الحدید	اسہال معوی رطوبی و ریح البواسیر
حب بقراط	اسہال معوی صفرادی

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]		[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

ادویۂ مرکبہ	درعلاج	ادویۂ مرکبہ	درعلاج	ادویۂ مرکبہ	درعلاج
دوای جالینوس	امراض معدۂ صفراوی علاج کلی قی	ذرور کافوری	رمد وموی وصفراوی	روغن دھتورہ	استرخا وفالج
دوای عصارۂ ریوند	درد معدہ از ریاح	ذرور ملکایا	ایضاً	روغن ہرتال	ایضاً
دوا الفرس	ضعف معدہ	ذرور اصفر	ایضاً	روغن بیش	ایضاً
دوای قاتل کرم	شہوت کلبی از دیدان	ذرور ہندی	سبل وبیاض چشم	روغن روباہ	ایضاً
دوای ایجانس	علاج کلی قی	ذرور رمادی	سفیدی چشم	روغن جند وشونیز	ایضاً
دوای الفادانیا	ہیضہ وبائی	ذرور انزروت	قروح چشم	روغن سداب	ایضاً
دوا الکرکم صغیر	ورم سوداوی معدہ	ذرور مامیران	ضعف بصر	روغن سوسن	ایضاً
دوا اللک صغیر	ایضاً	ذرور سرقولون	سلخ	روغن حواصل	فالج واوجاع مفاصل بلغمی
دبید الورد	ایضاً	روشنائی	ضعف بصر	روغن ہفت برگہ	فالج عرق النسا ووجع الورک بارد
دوای عنصل	ورم بلغمی جگر	روغن لبوب سبعہ	مالیخولیا	روغن مجموعہ	تشنج یبسی
دوای ثوم	ایضاً	روغن اسقیل	سکتۂ بلغمی	روغن آجر	نزول الماء
دوای اسقلیدس	ورم سوداوی جگر	روغن فرفیون	ایضاً	روغن خل	درد گوش جارسا فرج
دوا التوتیا	اسہال معدی بارد	روغن مبارک	ایضاً	روغن محلل	درد معدہ از ریاح
دوای البقر	حصات مثانہ	روغن قسط	استرخا وفالج وفلنین بلغمی وریحی وحدبہ ورباح الافرسہ	روغن مصطگی	ایضاً
دوا الترنجبین	ضعف باہ از قلت منی	روغن فرفیون	استرخا وفالج	روغن مسہل	قولنج بلغمی
دوا التودریین	ایضاً	روغن بیلہ انجیر سادہ	ایضاً	روغن زیرہ	ریح البواسیر
دوا البصل	ایضاً	روغن بیلہ انجیر مرکب	ایضاً	روغن حنظل	ریح البواسیر وابواسیر رحم
دوا التربد	تپ بلغمی	روغن اسقیل	ایضاً	روغن عقرب	حصات کلیہ
دوا الحلتیت	علاج کلی سموم مشروبہ	روغن قاقیا وزری مرکب	ایضاً	روغن عاقرقرحا	ضعف باہ واسترخای قضیب
دوا القرطاس	سعفہ	روغن کلان	ایضاً	روغن گندنا	بواسیر رحم
دربہرۂ کھیلوار	ورم صلب طحال	روغن موم	ایضاً	روغن اوراق	اوجاع مفاصل بلغمی
ذرور ابیض	رمد وموی وصفراوی	روغن حکیم مرزا سلیمان	ایضاً	روغن زرد وسرخ	ایضاً
ذرور بشخام	ایضاً	روغن حکیم اکمل خان	ایضاً	روغن حنا	اوجاع مفاصل مرکب

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]		
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

[illegible]

[illegible]

ادویۂ مرکبہ	در علاج
سفوف سنگدانہ	اسہال معدی بارد رطوبی
سفوف [illegible]	ایضاً
سفوف [illegible]	اسہال معدی ... بند و اسہال معدی رطوبی
سفوف مقلیاثا	اسہال معدی بارد، اسہال معدی رطوبی، زحیر بلغمی
سفوف قرظ	اسہال معدی بارد
سفوف سبز و سیاه	ایضاً
سفوف حب الرمان	اسہال معدی بارد و اسہال معدی صفراوی و زحیر و اسہال حار
سفوف حب العنب	اسہال معدی صفراوی
سفوف خرنوب	ایضاً
سفوف زرنب	ایضاً
سفوف مجموع	ایضاً
سفوف قشر الرمان	اسہال معدی از ادویۂ مسہلہ
سفوف ہلیلہ	اسہال معوی رطوبی و یرقان اسود و زحیر بلغمی
سفوف بڑہل	اسہال معوی رطوبی
سفوف الطین	اسہال معوی و اسہال الدم و زحیر
سفوف نشاستہ	اسہال معوی صفراوی
سفوف گل	ایضاً
سفوف قابض حکیم علی	ایضاً
سفوف ساطر اثیث	اسہال الدم
سفوف [illegible]	ایضاً

ادویۂ مرکبہ	در علاج
سفوف خطمی	اسہال الدم
سفوف بلوط	ایضاً
سفوف شادنج	اسہال الدم و بول الدم
سفوف یہودی	زحیر بلغمی
سفوف انیسون	نفخ و قراقر بلغم
سفوف نعناع	ایضاً
سفوف ملین	حصر
سفوف تیواج	بواسیر
سفوف ہلیل	ریح البواسیر
سفوف صندل	قروح کلیہ
سفوف مامیران	ایضاً
سفوف کاکنج	قروح کلیہ و بول الدم
سفوف حجر الیہود	حصات کلیہ
سفوف ماسک البول	تقطیر البول و کثرت بول
سفوف کیمیای عشرت	ضعف باه
سفوف قلعی	سیلان منی و قرحۂ مجرای قضیب
سفوف حابس خون بواسیر	کثرت حیض
سفوف سورنجان	اوجاع مزمنۂ مفاصل دموی و بلغمی و مرکب
سفوف عشبہ	آبلۂ فرنگ
سفوف مسہل سیاه	ایضاً
سفوف ریوند	کسر عظم
سکنجبین صعتری	صداع شرکی معدی
سکنجبین افتیمونی	مالیخولیا و ورم صلب طحال و ربع صفراوی

ادویۂ مرکبہ	در علاج
سکنجبین عسلی	علاج کلی اقسام سرفہ
سکنجبین اسقیلی	ایضا
سکنجبین عنصلی	علاج کلی اقسام صرع و ربو بلغمی و کثرت بزاق
سکنجبین صندلی	خفقان حار
سکنجبین سفرجلی	امراض معدہ از سوء مزاج مادی بلغمی و ضعف معدۂ حارہ
سکنجبین سفرجلی لیمونی	ضعف معدہ
سکنجبین گلقندی	ضعف ہضم
سکنجبین سادہ	ہیضۂ صفراوی و علاج کلی حمیات خلطی
سکنجبین تفاحی	ضعف اشتہا از حرارت
سکنجبین فواکہ	ایضاً
سکنجبین تمر ہندی	قی و تہوع و غثیان صفراوی
سکنجبین بزوری	استسقای لحمی و تپ بلغمی و ربع بلغمی
سکنجبین بزوری بارد	استسقای زقی
سکنجبین فریونی	ایضاً
سکنجبین بزوری اصولی	سوء مزاج بارد طحال
سکنجبین شبی	عسر بول
سکنجبین بزوری معتدل	ربع لازمہ و حمیات مرکبہ
سفرجلی مسہل	قولنج بلغمی
سنجرنیا	حصات مثانہ
شربت بطی خون	صداع دموی
شربت آلو	صداع صفراوی
شربت آلو مسہل	ایضاً
شربت اسطوخودوس منضج	نسیان باردۂ رطبہ و صرع دماغی بلغمی

ایضاً	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	ایضاً	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	ایضاً	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	ایضاً	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	ایضاً	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]	[illegible]
ایضاً	[illegible]		[illegible]	[illegible]	[illegible]
ایضاً	[illegible]	ایضاً	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ایضاً	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ایضاً	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	ایضاً	[illegible]	ایضاً	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	ایضاً	[illegible]
ایضاً	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	ایضاً	[illegible]
ایضاً	[illegible]	ایضاً	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	ایضاً	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	ایضاً	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	ایضاً	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ایضاً	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ایضاً	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

[illegible]

[illegible]

ادویۂ مرکبہ	در علاج
شربت گل	تپ انفیالوس
شربت کشوث	حمیات مرکبہ
شربت بزور	ایضاً
شربت بزوری معتدل	ایضاً
شربت کدر	حمی دق وجدری
شربت پادسات	آبلۂ فرنگ
شربت چوب چینی	ایضاً
شربت شاہترہ مدبر	جرب
شیاف ابیض	رمد حار دموی وصفراوی وحمرۃ عین
شیاف ابیض افیونی	ایضاً
شیاف ابیض انزروتی	ایضاً
شیاف برد یوما	ایضاً
شیاف سماق	ایضاً
شیاف شب	ایضاً
شیاف حنا	ایضاً
شیاف زبد البحر	ایضاً
شیاف نارنج	ایضاً
شیاف وردی	ایضاً
شیاف جالب النوم	ایضاً
شیاف منج	ایضاً
شیاف اصفر	ایضاً
شیاف کافور	ایضاً
شیاف احمر لین	ایضاً

ادویۂ مرکبہ	در علاج
شیاف اسود	سبل وسفیدی چشم
شیاف احمر حاد	سفیدی کہ بر سیاہی چشم افتد
شیاف زنگار	ایضاً
شیاف پھولی	ایضاً
شیاف اخضر	ایضاً
شیاف عجیب	ایضاً
شیاف مرارات	نزول الماء
شیاف جلا	ایضاً
شیاف دہنۂ فرنگ	ایضاً
شیاف یاسمین	ضعف بصر
شیاف ترنجبین	حصر
شیاف اخراج جنین مردہ	رجا
طبیخ غاریقون	سرسام بلغمی
طبیخ ضبعۂ عرجا	[illegible]
طبیخ زوفا	اوجاع صدر از ریاح وتفتیح وجمع مدہ در صدر
طبیخ افسنتین	امراض معدہ از سوء مزاج بادی صفراوی
طبیخ شاہترہ	ایضاً
طبیخ انجدان	ہیضۂ بلغمی
طبیخ چای	جوع البقر
طبیخ طرفا	ورم صلب طحال
طبیخ اصول	تپ بلغمی
طریق ماء الجبن	مالیخولیا

ادویۂ مرکبہ	در علاج
طریق دادن شیر	سل
طریق نوشیدن	قولنج بلغمی
روغن بید انجیر	
طریق کشتۂ حجر الیہود	حصات کلیہ
طریق کشتۂ مرجان	ایضاً
طریق خاکستر کژدم	حصات کلیہ ومثانہ
طریق خاکستر آبگینہ	ایضاً
طریق چوہے منڈی روغن آن	ضعف باہ
طریق پختن ماء الشعیر	علاج کلی حمیات خلطیہ
طریق مدبر کردن خاکشی	حمی دق
طریق گرفتن آب خاکستر تینی ماء الرماد	سلعہ
طریق سفید کردن مرداسنگ	جدری
طریق خوردن عشبہ	آبلۂ فرنگ
طریق ست لوبان	قوبا
طریق استعمال چوب چینی	جذام
طریق کشتن ہڑتال	ایضاً
طریق حل مروارید	برص
طلای زرد	اوجاع مفاصل دموی وبلغمی وخلط
عرق ہلیلہ	مالیخولیای مراقی
عرق گاؤزبان عنبری	مالیخولیای مراقی وخفقان بارد
عرق صعتر مرکب	صرع دماغی بلغمی
عرق منڈی مرکب	ایضاً
عرق تنباکو	استرخا وفالج

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

[illegible]

[illegible]

ادویۂ مرکبہ	درعلاج
قرص الطین	ہیضۂ صفراوی
قرص کندر	ہیضۂ بلغمی
قرص گل	ورم معدۂ صفراوی وسحج وتپ بلغمی وحمیات مرکبہ
قرص سنبل	ورم سوداوی معدہ
قرص زرشک کبیر	ایضاً
قرص طباشیر قابض	سوء مزاج حار معدی [illegible] صفراوی [illegible] اسہال صفراوی [illegible] اسہال الدم [illegible]
قرص مصطکی	قی وتہوع صفراوی
قرص سماق	ایضاً
قرص پستہ	قی وتہوع بلغمی
قرص کحل	قی الدم
قرص لک	سوء مزاج بارد جگر
قرص ریوند	سوء مزاج بارد [illegible] استسقای [illegible]
قرص انبر باریس	ورم دموی جگر واستسقای زقی
قرص مقل	ورم سوداوی جگر
قرص بادیان	استسقای زقی وغب غیر خالصہ
قرص اشبرم	استسقای لحمی
قرص ابہل	یرقان سددی
قرص فوہ سقولوقندریون	سوء مزاج حار طحال
قرص فنجنکشت	سوء مزاج بارد طحال وورم صلب طحال ونفخۂ طحال
قرص کبر	ورم صلب طحال ووجع طحال

ادویۂ مرکبہ	درعلاج
قرص فوہ	ورم صلب طحال
قرص خشخاش	اسہال دماغی واسہال الدم وقروح کلیہ
قرص ذریب	اسہال معدی صفراوی
قرص قابض حکیم علی	اسہال معوی صفراوی
قرص شادنج	اسہال الدم
قرص انجبار	ایضاً
قرص قاطع الدم	ایضاً
قرص زرنیخ	سحج وقروح امعا واسہال المدہ
قرص کاکنج	قروح کلیہ
قرص شب	قروح کلیہ وبول الدم
قرص ماسک البول	کثرت بول
قرص طباشیر مسہل	علاج کلی حمیات خلطیہ
قرص طباشیر	حمیات دموی [illegible]
قرص طباشیر ملین	علاج کلی حمیات صفراوی وغب دائرہ وغب غیر خالصہ
قرص طباشیر کافوری ملین	حمی محرقہ
قرص بنفشہ	صداع حمی وغب غیر خالصہ وحمیات مرکبہ
قرص غافث	غب غیر خالصہ وتپ بلغمی وربع بلغمی
قرص افسنتین	تپ بلغمی
قرص انیسون	ایضاً
قرص اندروان	جدری
قیروطی	ذات الجنب خالص ودموی وصفراوی
قہوہ	خفقان بارد وضعف ہضم

ادویۂ مرکبہ	درعلاج
کلاہ علوی خان	صداع ضعف دماغی
گلقند عسلی	استرخاء وفالج
گہرۂ معمول	رمد دموی وصفراوی
کحل معمول علی اکبر خان	ایضاً
کحل تشمیزج	ایضاً
کحل ملکایا	ایضاً
کحل یاسمین	سفیدی چشم
کحل بقراطی	ایضاً
کحل فلفل	ایضاً
کحل صابون	ایضاً
کاجل	ایضاً
کحل مقوی	نزول الماء
کحل ضابون	ایضاً
کحل مبارک	ضعف بصر
کحل مازو	ایضاً
کحل الجواہر	ایضاً
گلاب قرنفلی	علاج کلی معدہ
گلاب مدبر	تخمہ وبطلان ہضم
کلکلانج بارد	[illegible]
لخلخۂ بارد	امراض دماغی حار
لازق	شقیقۂ حار

ادویۂ مرکبہ	در علاج	ادویۂ مرکبہ	در علاج	ادویۂ مرکبہ	در علاج
معجون جلدوار	نسیان بارد رطب	معجون قفی	ربو بلغمی	معجون سفرجل	ضعف معدہ
معجون زبیب	ایضاً	معجون کبریت	ایضاً	معجون عود	ضعف اشتہا از صفرا
معجون لبوب	ایضاً	معجون اسقیل	ایضاً	معجون ہرجان	ضعف اشتہا از اخلاط عفن
معجون نجاح	مالیخولیا و ریح صفراوی	معجون زوفا	ربو بلغمی و سرفۂ نزلی بارد	معجون مجرب شیخ الرئیس	فساد شہوت
معجون جنون	مالیخولیای بلغمی و سوداوی	معجون خفقان	ربو دخانی	معجون قاطع شہوت [illegible]	ایضاً
معجون افتیمون	مالیخولیای مراقی	معجون منقی سینہ	سرفۂ بارد	معجون نارمشک	ایضاً
معجون مفرح	ایضاً	معجون سعال	سرفۂ رطوبی	معجون گل	ورم سوداوی معدہ
معجون عنصل	صرع دماغی	معجون صندل	خفقان حار	معجون ابن ہبل	وجع الفواد بارد بلغمی و ریحی
معجون قیصر	ایضاً	معجون نقرہ	ایضاً	معجون کرکم	سدۂ قعر جگر
معجون سیالیوس	ایضاً	معجون طلا	خفقان از ضعف قلب	معجون خبطیانا	ایضاً
معجون زبیب	ایضاً	معجون مغنی	علاج کلی معدہ	معجون سنگدان	اسہال معدی بارد رطوبی
معجون مسہل	استرخا و فالج و امراض معدہ از سوء مزاج [illegible] بلغمی و ریحی و علاج کلی حمیات [illegible]	معجون فنجنوش	امراض معدہ از سوء مزاج بارد ساذج	معجون خستہ انبہ	اسہال معدی بارد
معجون معدل المزاج	فالج	معجون خبث الحدید	امراض معدہ [illegible]	معجون تربلاشہ	قولنج بلغمی
معجون بلادری کبیر	ایضاً			معجون تربدی	ایضاً
معجون سیر	ایضاً	معجون مسمی تریاق المعدہ	امراض معدہ از سوء مزاج بارد رطب ساذج	معجون سنا	ایضاً
معجون چوب چینی	ایضاً	معجون مسمی بالفلاسفۂ ہندی	ایضاً	معجون تربد	ایضاً
معجون فلاسفہ	ایضاً	معجون اسود	امراض معدہ از سوء مزاج بارد رطب ساذج و اسہال معوی رطوبی	معجون بنفشہ	ایضاً
معجون ہرمس	ایضاً	معجون ابن سیار	امراض معدہ از سوء مزاج بادی و سرد آن	معجون سکبینج	ایضاً
معجون اذراقی	ایضاً	معجون کاسر ریاح	درد معدہ از ریاح و ضعف معدہ و نفخ و قراقر از بلغم	معجون خیارشنبر	ایضاً
معجون حکیم اکمل خان	ایضاً	معجون حب النار	درد معدہ از ریاح	معجون احسن مسہل	ایضاً
معجون مقوی	رعشہ دموی و صفراوی	معجون اہبل	ایضاً	معجون سقمونیا	ایلاوس
معجون محلل ریاح	رعشہ ریحی	معجون بان حلوی خان	ضعف معدہ	معجون بلین	حصر
معجون درج	نزول الماء	معجون ملوکی	ایضا	معجون انجیر	ایضاً

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]		
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]		
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]			[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]		
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible] 1966	[illegible]	[illegible] 1966	[illegible]	[illegible] 1966

ادویۂ مرکبہ	در علاج	ادویۂ مرکبہ	در علاج	ادویۂ مرکبہ	در علاج
مرہم اشق	ورم صلب	مرہم زرد	قروح وسخہ	نقوع فواکہ حامض	جدری وحصبہ
مرہم شحانیہ	دبیل	مرہم اسود	قروح عسر الاندمال	نقوع فواکہ حلو	ایضاً
مہیری منشج اورام	ایضاً	نقوع ہلیلہ	صداع صفراوی حرقت حلق وقروح کلیہ	نطول منوم	مالیخولیای دموی وصفراوی
مرہم نسیما سید	دبیل وقروح	نقوع صبر	صداع صفراوی وصداع بلغمی واسہال [illegible] وسبات بلغمی ومراق بارد ونزلات [illegible] [illegible]	نزلہ بند	زکام ونزلۂ حار وبارد
مرہم رال	آبلۂ فرنگ وقروح			ناس محسن خانی وغیرہ	زکام ونزلۂ بارد
مرہم فرنگ	آبلۂ فرنگ			نفوخ	ایضاً
مرہم سنگ پلتیمہ	ایضاً			یاقوتی بارد	خفقان حار وخفقان از ضعف قلب وحمی دق
مرہم احمر	سعفہ	نقوع ایارج	صداع بلغمی وترتیب انتیالوس	یاقوتی حار	خفقان بارد
مرہم مجمرہ	حرق النار	نقوع مقوی	علاج کی امراض عین	یاقوتی معتدل	خفقان از ضعف دل
مرہم جدوار	قروح	نقوع مشمش	قلق از انواع خلط حار وحمی محرقہ	یاقوتی مجرب	ضعف بارد

تقریظ منظوم مع تاریخ طبع از نتائج افکار پیرو نبی و علی سید تصدق حسین رضوی لکھنوی متخلص به عاشق طال زهم

مطبع اوده اخبار

چونکه ناظم جهان علامهٔ عصر و وحید — عالم و علیمی دوران فاضل وحید نبیل
هست در فن طبابت ثانی شیخ الرئیس — ماهر اسرار حکمت بی نظیر و بی عدیل
کرد او تصنیف اندر فن حکمت چار جلد — هر مجلد در درازی رو کش دریای نیل
جمله امراض جهان یک یک شمرده اندران — نسخه‌اکش هم نبشته بعد تنقیح جزیل
نام او اکسیر اعظم کرد بهر طالبان — تا مس امراض از ان همچون طلا گردد جمیل
ابتدا سے جلد اول کرد از امراض سر — بحث در علم و عمل کرده به برهان و دلیل
ختم جلد اولین بنمود بر امراض انف — هیچ شی باقی نمانده از کثیر و از قلیل
جلد ثانی باز از امراض لب کرده شروع — هم علاج صوت بنوشته پی نطق کلیل (کند زبان ۱۲)
تا بجاوتا انچه بر عضلات افتد کرد ختم — جمله امراضش بیان فرمود با شرح طویل
جلد ثالث را بنا بنهاد ز امراض جگر — تا به امراض رحم بنمود ختمش آن جلیل
بالله و ما علیها شش جلد را تقسیم کرد — تا بیابد زانچه نفع اعظم مرد معیل (عیال دار ۱۲)
جلد رابع را نموده ابتدا از امراض ظهر — هم ز امراض ردی بنوشت حتی داء الفیل
ختم کرده جلد رابع را به امراض سموم (بفتح ۱۲) — تا ز زهر مار و کژدم کرده هم بحثی طویل
دفع میگردد مرض هر چند باشد صعب تر — هر کدامی نسخه‌اش امراض را باشد [illegible]
از چنان نادر کتابی کو دوا را مخزن است — دارو هر درد را به طالبش بی قال و قیل
از هزاران وصف او یک وصف هم نشمرده ام — وصف او زاندازه بیرون است ای مرد نبیل
چون ز طبع اولین یک جلد هم باقی نماند — طالبانش جمع گشته چون بسر چشمه غلیل (تشنه ۱۲)
این یکی بهر خریدن نقد جان دارد بکف — وان دگر از درد هجرانش شده صرف عویل
چون ز حد بگذشت استبداد و شوق و التهاب — طبع را مصروف طبعش کرد سید دار جلیل
کرده چه سرداری که مالک شد اوده اخبار را — خسرو اقلیم همت منشی حاتم قبیل
زیب اورنگ سخا شمع شبستان کرم — آفتاب صبح فیض و کار همت را کفیل
ملجاء ارباب فضل و قدردان اهل علم — هم دلش دریا نوال و هم کفش رشک سبیل
اول آمیش قبول برخوان و در آخر کشور — نظم نام نامیش را انچنان کردم سبیل (چشمه ۱۲)
یا رب او را از حوادث دار در امن و امان — دوستدارش شاد و خرمان و دشمنش باشد ذلیل
خواسته اول ز ... بهر طبعش رخصتی — کوششی فرمود در تالیف قلب آن نبیل

هم اجازت داد و هم بهر مزید احتیاط — مستعد گردید بهر دفع اغلاط آن جلیل
شد ز اصلاح مکرر طرفه تزیین کتاب — کاتبانش شده زلات سابق را مزیل
بعد اذن صاحب تصنیف آید فن حق طبع — از پی مطبع شده محدود و مکفول امر تحصیل
پس از آن شد حسن نقاش پی اجرای آن اهتمام — گشته خطاطان نامی بهر تحریرش عجیل (یعنی کتابت کاران ۱۲)
فاضلان مطبع موصوف بهر صحتش — از عرق ریزی خود کردند بس جر ثقیل
او تحشی الله خوبی تصحیح و حسن خط او — نقش ثانیش ز نقش اولین شد بی عدیل
میر مطبع را چو بد مرکوز خاطر اهتمام — منصرم بر انصرام طبع او گشته وکیل
کارپردازی دگر هرگز نیابد مثل او — گر بعمر نوح در گرد جهان گردد رسیل
رکن مطبع لائق و فائق ز همعصران خود — مولوی دارد لقب همنام فرزند خلیل (قاسمد ۱۲)
الغرض در شد بدو سال نو چو آن ام العلاج — قابل نظاره شد همرنگ طاوس جمیل (یعنی مولوی اسمعیل صاحب ۱۲)

عاشق دیرینه خدمت سال طبعش زو رقم
شد بنا دار الشفای معتبر بهر علیل
سنه ۱۸۸۵ء

ولہ

ختم اکسیر اعظم نایاب — حسب دلخواه چون شده اکنون
کلک عاشق نوشت این تاریخ — طبع شد نسخه شفا مشحون
سنه ۱۸۸۵ء

خاتمة الطبع

ایزد دراسپاس که کتاب نادرالوجود در فن طب مسمی به اکسیر اعظم مشموله بر چهار مجلد که سابق بمقام کانپور در مطبع نظامی طبع شده بود چهانا این کتاب جامع و ذخائر علم طب را به صفات جامعیت چنان قدردانی شد که در اندک زمان حرف شکایت نایابی بر زبان شائقین و خریداران جاری گردید اکنون بنظر سودمندی و تمتع اهل شوق کتاب مذکور با خذ حق تصنیف بمقام لکهنو در مطبع نامی منشی نول کشور بار اول و بلحاظ نقش پذیر طبع بار دوم می توان گفت و بالجمله مصنف ذی شان بدین مرتبه در نظر ثانی خیلے غور و توجه فرموده و در مطبوعه نخستین در اکثر مقامات فوائد اضافه فرموده و اغلاطش آنچه در طبع اول بسهو بشری بنظر در آمد آنها را محو و تصحیح فرموده الحاصل این حکیم مجموعه فیض رسان خلائق در مدت سه ماه بماه فروری سنه ۱۸۸۵ع رنگ انطباع یافت امید از شائقین طب یونانی همانست که از شوق دلی قدردانی این گوهر بے بها خواهند فرمود —

اشتهار

حق تصنیف این مجموعه مفیده عالم مسمی به اکسیر اعظم تصنیف جناب حکیم محمد اعظم خان المخاطب به ناظم جهان محفوظ است

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۲	۹	ریج	ریخ
۳	۱	و شبج	و تبج
۴	۲۹	دارند	سازند
۵	۱۵	و حقنهار	و حقنهاو
۱۳	۳	و بصیر	و بصبر
۱۶	۲	خصوصیت	خصوصیت
۱۹	۲۳	تازد	تازه
۲۴	۱	دواتیه	دواوقیه
۲۸	۲۰	شبث	شبت
۳۲	۲۹	سانج	وسانج
۳۳	۱	خاکسک کبابه	خار خسک کبابه
〃	۱۰	باکند	بمالند
۳۰	۱۹	قصب الزیره	قصب الذریره
۵۴	۱۰	باب معتدل	بآب
۵۹	۱۶	نازی	ناری
〃	۲۷	ہمچنین	وہمچنین
۶۴	۲۱	ابرانست	ایران است
〃	۲۶	حامی	حمامی
۶۶	۱۷	ا حرکت	از حرکت
〃	۱۹	او باشد	حادث باشد
۶۹	۶	متطاوکه	متطاوله
۷۲	۵	وصغیر	وصغر
۷۳	۴	حرارت و	حرارت
۸۰	۱۴	افق	اوفق
〃	۱۹	درمیان	و میان
۸۱	۲۵	تپ از آنچه	تپ آنچه
۸۹	۹	که عبارت	که او عبارت
〃	۱۴	گل تر	گل ترکه
۹۲	۱۴	بهمرسد	بهمرسد نه
۹۴	۱۱	ماده لطیف	ماده آن لطیف
۹۶	۲	اشنان	اسنان
〃	۳	نافض	نافض
۹۷	۲۹	حصبه باشد	[illegible]

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱۰۵	۲۰	منافع که خبز	منافع خبز
۱۱۳	۶	داندک اندک	و اندک اندک
۱۲۴	۲۹	و اگرچه در دفعات	و اگرچه
۱۳۱	۲۸	بر محلل	بر محل
۱۳۵	۱۰	باعث آفت	باعث ضعف و آفت
۱۴۵	۲۳	و مغز کدو	و مغز تخم کدو
〃	〃	و اگرچه خشخاش	و اگرچه از خشخاش
۱۵۵	۵	ازعب	ازعب
〃	۱۴	جمله	جمله را
۱۶۷	۳	قصب الزیره	قصب الذریره
۱۸۵	۳	لوت	نوبت
۱۹۱	۱۲	وکذ	وکذا
۱۹۴	۱۰	کشتمش	کشمش
۱۹۵	۱۳	نحیف بدن	نحیف البدن
۲۰۱	۴	گویند که تپی	گویند تپی
۲۱۷	۱۳	نام که ورم	نام ورم
۲۲۱	۱	او کر	او که
۲۲۳	۱۱	خشکه	و خشکه
۲۲۷	۱۲	اوقید	اوقیه
〃	۱۸	دهیله	دهلیله
〃	۲۴	بپاشاند	بپاشند
۲۳۶	۵	کتیرا و عرق	کتیرا عرق
۲۳۹	۲	بوزن یک	بوزن
۲۴۹	۱۲	و بیج	و سبج
۲۵۴	۱	وازصندل و تخم	وازصندل سفید و تخم
۲۵۸	۴	عرب	عرق
〃	۱۱	وردعن	در روغن
〃	۲۹	بدرکه	بایدکه
۳۶۱	۱	اسهال تسهیل	بمسهل
〃	〃	باشد و دور	باشد و درد
۲۷۴	۹	دشراب	وشراب
〃	〃	مطسور	مسطور
۲۸۳	۵	آب یا بپاشند	آب را بپاشند

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۲۸۵	۱	سرد	مبرد
۲۹۱	۸	یکنیم در	یکنیم ورم
۲۹۲	۴	تخم کشوث تخم کشوث	تخم کشوث
〃	〃	ترب یک جزو	ترب با یک جزو
۲۹۶	۱۸	نیمد ورم	بندد ورم
۲۹۹	〃	دهلیله و بلیله	دهلیله بلیله
۳۰۸	۲۳	بغیر منتقل	بغیر متقرح منتقل
۳۲۱	۱۵	باید کردد	باید کرد
۳۲۸	۱۶	سیاهی محل	و سیاهی محل
۳۳۵	۱	اسهال دوی	و اسهال دوی
۳۴۷	۱۱	در حا بلیدیه	در حاے بلیدیه
۳۵۸	۲۹	فتیله و آلوده	فتیله آلوده
۳۵۹	۹	توت سیاه	توت سیاه
۳۷۷	۱	یابر برگ	یابر یک
۳۸۲	۳	نشنید	نشینند
〃	۵	بعضے ر	بعضے را
۳۸۸	۳	و متقدمان حقنه	متقدمان حقنه
۳۹۱	۶	جوشش سعهن	جوشش بهمن
۴۰۰	۱۳	کبرت	کبریت
۴۰۸	۲۴	نفح آید	انفع آید
۴۱۱	۱۳	نسکه سبوده	نشکر سوده
〃	۱۴	و اگر	اگر
〃	〃	او باحتمال	او احتمال
〃	۱۵	حدث	حدت
۴۱۶	۲۰	مرض افتد	مرض افتند
〃	۲۱	چکه پیران	حکه پیران
۴۲۳	۱۰	چقند	چقندر
〃	۴	مشیته	رشته
۴۴۸	۱۴	نفاطات	نفاطات را
۴۶۳	۱۵	سروخ	سرخ
۴۷۵	〃	که از غذای	که غذاے
۴۸۸	۲	درخت و	درخت طلب
〃	۳	لبا بسر که	بسر که

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۵۰۵	۱۵	ابن جل	ابن حل
۵۲۵	۱۴	الصابرن	بصابون
۵۵۶	۶	ابن نوح	ابن نوح گوید
۵۹۰	۲۹	روز گرشته	روز گذشته
۵۹۱	۷	بروغن گاو	بروغن گاو د
۶۰۸	۱۴	نگرددو	نگردد
۶۱۳	۱۸	قطف	و قطف
〃	۱۹	عنب الثعلب	و عنب الثعلب
〃	۲۰	ببنت	منبت
〃	۲۸	وحدث	وحدت
۶۴۵	۲	و بدید	و جدید
۶۴۷	۱۶	میل	و میل
۶۵۰	۱۱	وشبدرا	و بندرا
۶۵۲	۱	وعصبهاکه	وعصبهارا که
〃	۷	که اگرا	که اگر
۶۵۳	〃	از صربه	از ضربه
〃	۸	شود	شود و
〃	۱۱	سهل مفصل	سهل مثل مفصل
۶۵۵	۱	حل	حل کنند
〃	۲	نبید	و نبید
〃	۳	بغمز	بغمز و
۶۶۱	۲۲	بر جگر	و بر جگر
۶۶۹	۱۹	نماتید	نماید
۶۸۱	۱۱	شیر و شراب	سیر و شراب
۶۹۵	۲	از فزاع	از فزع
〃	۷	فیل غریوس	فیلغریوس
۶۹۶	۱	ونشاسته	نشاسته
〃	۴	عشر یکجزو	عشر جزو
〃	۵	اسطوخوددس	اسطوخودوس
〃	۹	شراب یا	شراب
۶۹۷	۶	گفت ر	گفتار
〃	۱۷	وسم خر	سم خر
〃	۱۹	خرنوت	خرنوب